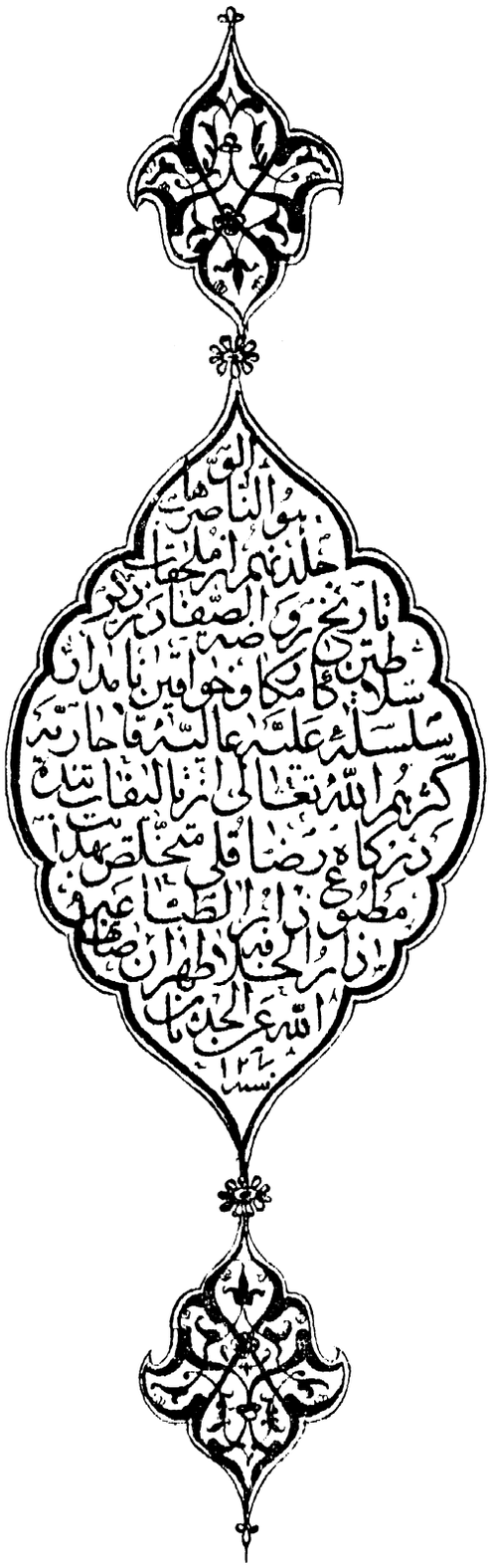
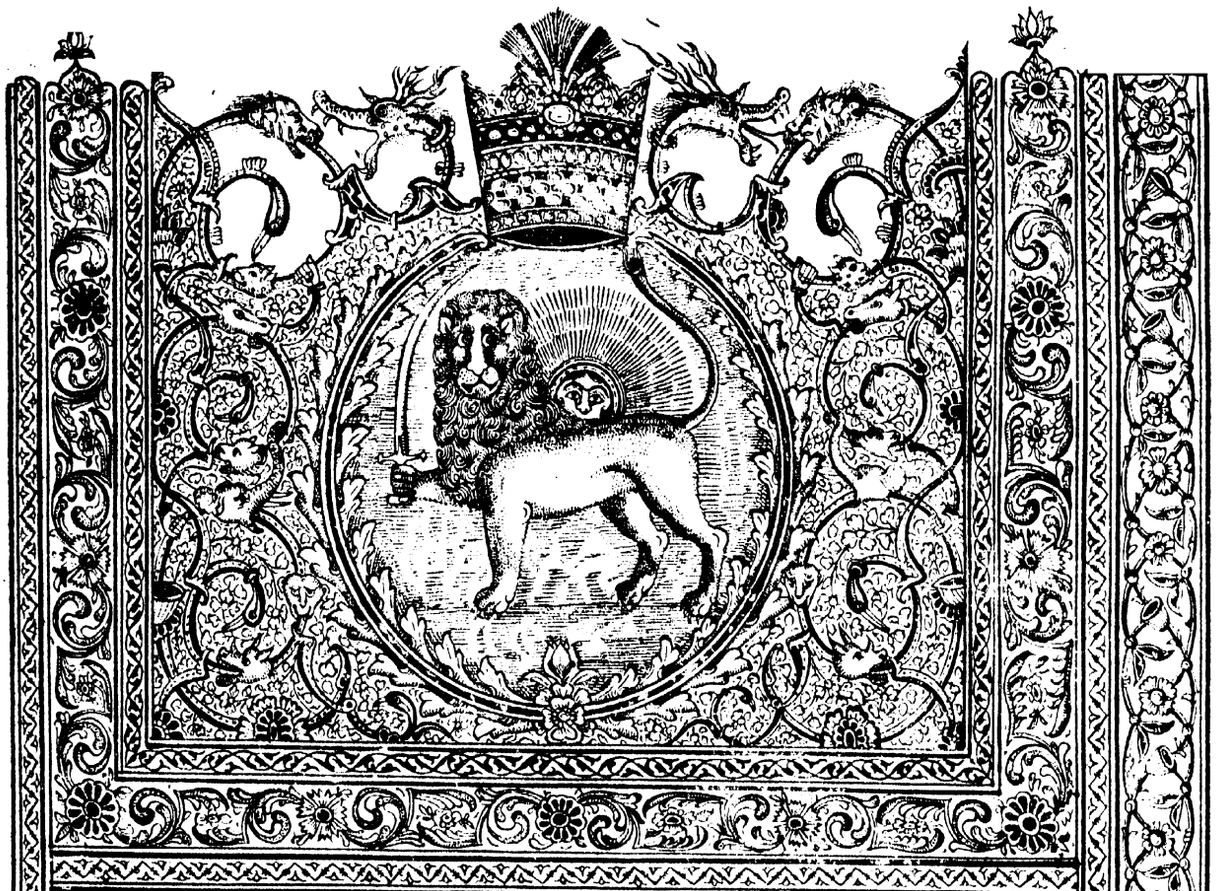
UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228334
UNIVERSAL
LIBRARY


هو الناصر
خلد الله ملكه
تاريخ روضة الصفا در ذكر
سلاطين كامكار و خواقين نامدار
سلسلهٔ علية عالية قاجارية
كثرهم الله تعالى ازالة البقاء تذ
ذكاء رضا قلى متخلص بهدايت
مطبوع در دار الطباعه
دار الخلافه طهران صانها
الله عن الحدثان
١٢٧٤



آغاز سرنامه را بنام ملک الملوکی آغاز و انجام بپایدار آستان واز و حول و قوه خواستن که سلاطین بزرگ را که ظلال آفتاب جلال او بیند بخلعت عزت و مجدت اختصاص داده و ابواب ابهت و نجدت بر روی هر یک گشاده و در پرتو تجلیات لطیفه و قهریه پرورده و مزین بصفات جمالیه و جلالیه خود کرده تا ارباب بصیرت در آن آئینه پرجلا شعاع انوار سلطنت او بینند و اصحاب بصارت در آن روضه باصفا از ازهار معرفت او چینند و خواطر شرک را که نمود بود او بیند بهر چندی تغییر و تبدیل داده و ملکت هر یکرا ملکی دیگر تفویض و تحویل کرده تا عقل ذکاوفطنت بداند که شاهنشاه حقیقی او ست و شاهان مجازی را بارادت او تشریف مکانت و سرافرازی که تعز من تشاء و تذل من تشاء علی الجمله ملک ملک اوست بهر که خواهد دهد و از هر که خواهد ستاند و آنچه خواسته تواند و آنچه خواهد تواند عقل و نقل از حقیقتش آگاه و چون و چرا را در حضرتش راه نه وجود شهان جهان بر نطع جلالش بمنزله شطرنج و قوام میان کیهان در جنب دوامش بمثابه سراپیت پیچ نظمه بری دانش از تهمت ضد و جنس غنی فلکش از طاعت جن و انس یکجا سپر بر نهند تاج بخت یکی را بخاک اندر آرد و تخت بر فرستاده کانش درود که مظهر جامعه فرازندی و فرود و خاصه حضرت نبوده انبیا و رسل و هادی شرایع و سبل بر زخ دو جهتین عوالم اویش و مرات ذو وجهین مراتب دانش و منش مقوی ارواح کامله و مری اشباح قابله حجته صدر سریر صفا و تابنده بدر سپهر وفا محمد مصطفی و اصحاب و اجناب و خلفا و اوصیا و اولاد و احفاد او که عکوس شموس افلاک ولایت و انوار اقمار سموات هدایتند صلوات الله و سلامه علیه و علی اخلاقه و اسلافه الطاهرین اجمعین اما بعد چون پس از انقراض دولت سلسله علیه عالیه سادات صفویه موسویه انار الله برهانهم و انجام مدت سریع الانصرام افشاریه زمان آغاز طلوع و ظهور خورشید دولت ابد مدت سلسله علیه عالیه خواقین قاجاریه اطال الله الی یوم القیمه و حرسه الله بالسلامه بود و در تقدیم و تاخیر قوام بخت و مهد طبقات سلاطین عهد سبقت ایام خروج مشروط و قدمت زمان عروج منوط است و خروج سلطان سعید شهید محمد حسن خان بن فتحعلیخان قاجار در زمان حیات دادان ممات نادرشاه افشار تجدد و تکرار یافته لهذا بدین ملاحظات قاعده دولت ابد مدت خواقین قاجاریه بر دوایه خواتین الوار یه اقدم و اسبق و خود در هر حال تقدم این سلاطین اولی و ایسق است بنابرین بعد از زمان خاقان جنت مکان شهید محمد حسن خان شرح حال خواتین زمنه یاهر که معاصر ند بین الاجمال و التفصیل حالی از تطویل ترقیم خواهد یافت و دیباچه این دفتر که مجموعه مآثر و مفاخر آباو اجداد امجاد و الانژاد حضرت عدیو عهد و شاهنشاه عصر امدادیه بالغع و النصر و فی الممثل نهم سپهر بست واسع و بمنزله فلک تاسع بر رغم ساده سپهر از اسامی سامی سلاطین بزدک و نیاکان خاقان ترک کرد و زینت مشحون بماه مهر نام نامی و القاب گرامی حضرت پادشاه فلکجاه معنون و مزین میگردد و لمؤلفه خرم بنیاکه از وی ماند چنین سلیل فرخ پدر که در پی دارد چنین پسر و هو السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم حامی البلاد و راعی العباد ناصب رایات العدل و الانصاف و ماحی آیات الظلم و الاعتساف فرمان با و واثقین

عمل میرزا علیقلی خادم کتابخانه دارالفنون

معین الملة والدین خلد الله فی الارضین ناصر الاسلام والمسلمین السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه
قاجار لازالت شموس فیاض جلاله طالعة وبدور کئوس حصول آماله لامعة مادامت الشمس واضحة والبدر لایح گفتار در ذکر سلطنت
سلسلهٔ علیهٔ جلیلهٔ قاجاریه و تحقیق نسب و حسب و اجداد و امجاد سلاطین و خوانین این دودمان جلالت بنیان
کثرهم الله تعالی پوشیده مماناد که اصل این جلیل قاجاریه ترک بن یافث بن نوح می پیوندد و قاجار طایفه از طوایف و قبیله از قبایل
ترکند و گفته اند که چون نازاولاد قاجار نویان بن سرتاق نویان بن سابا نویان بن جلایر بن هرون بوده اند بنام جد اعلی شهرت نموده اند و قاجار منقسم
بسه طایفه شده اند سلدوس و تنکقوت و جلایر و سلدوس اصلا بایران نیامده اند و طایفه تنکقوت سی چهل خانوار بوده بطوایف مغول پیوسته اند
و جلایر در اکثر بلاد تومان و ایران مکنت و حشمت یافته اند و مانند قاجار و سایر طوایف معروف شده اند اما سرتاق نویان پدر قاجار نویان بقران اباقا
خان مغول به آبا یکی از غون خان معتبر و منصوص و مکرم و مخصوص می بوده و به وکالت و نیابت آن پادشاه دیجاه از لب رود اموبه مشهور بجیحون الی
حدود دربی حکمرانی و فرمان گذاری مینموده و از قرل آقاج مغان تا حدود نیشابور مملکت خاصهٔ او بوده و کسی در آن تصرف و شرکت نداشته و غالبا سرتاق
نویان در ولایت کرکان میزیسته و اولادش در استراباد و مازندران بسیار شده بعد از فوت سرتاق نویان در زمان خانان خان ولایت سرتاق
بر پسرش قاجار نویان مفوض شد و قاجار نویان امیری با حشمت و شجاعت و لشکرکشی با نهایت و مناعت بوده و این قبیله بنام قاجار نویان
معروف آمده و اولاد نامدار و احفاد کامکارش در کرکان و ایران طبرستان و منجا ایران شده اند و روز بروز در تعدد و زایش و عدت و فراوانی می
بوده اند تا بسلاطین دولت آل چنگیز پیوسته گشت و بعضی از اولاد او در ماوراء النهر میزیستند خانیت بخارا مسکن بودند و بعد از ضعف دولت کورکانیه و قوت
سلاطین ترکمانیه قراقوینلو ابو النصر حسن بیک آق قوینلو که در نسب با سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه مشارکت داشت لوای کشورستانی برافراشت و با سلسلهٔ
علیهٔ صفویه بارادت و قرابت اختصاص جست و شاه اسمعیل صفوی که از طرف پدر موسوی و از جانب مادر اقبه قوینلو بود با قاجاریه بطریق یگانگی و
سلوک مینمود لهذا بزرگان قاجار در موافقت دولت صفویه بکمال مرافقت مسلوک میداشتند و ولایات بزرگ و مناصب عالی مییافتند
و در سنهٔ نهصد و شصت و نه از جانب پادشاه دیجاه ایران شاه طهماسب ماضی صفوی شاهقلی بیک قاجار که جد اعلای آقا محمد خان فتحعلی خان
قاجار بن شاهقلی خان ثانی بوده بسفارت روم رفته بود و در وکالت دولت با سلطان سلیمان خان خواندگار بشرایط الصلح خیر قرار مصالحه
داده مراجعت نموده چنانکه در ضمن بعضی وقایع آنسال مرقوم شده است در تمام دولت سلسلهٔ صفویه غالبا امیر الامرائی قراباغ و گنجه و حکومت اران
و مرو و استراباد با طایفهٔ قاجاریه زیاد لو و قوینلو بود چنانچه در ضمن حوادث ایام و سوانح احوال آن سلسلهٔ علیه اشارتی شده در وقتی که نوبت
سلطنت شاه عباس ماضی بلند آوازه شد چون او را و از آن طایفه نبوده و از کثرت شوکت و وفور حشمت قاجاریه توهم نموده اشارت فرمود که
قسمی را ببرو و خراسان حکومت داده و جمعی را در قراباغ گذاشته فرقه را بکرکان و استراباد فرستاده و چندین بار این طایفهٔ شجاعت کردار بقدر آنکه
در رزم عثمانیه و بحاریهٔ ترکمانیه و اوزبکیه در هریک از ثغور ثلاثه و سرحدات سه گانه ایران مقتول شدند تا نوبت سلطنت صفویه بشاه سلطان حسین
رسید و افاغنه بر او غلبه کردند و نواب فتحعلی خان بن شاهقلی خان بن مهدیقلی خان بن محمد ولیخان بن شاهقلی خان قاجار قوینلو حاکم کرکان و
استراباد و مازندران چنانکه مسطور گشت با افاغنه رزمها کرده و حمایت شاه طهماسب کرده به نیابت سلطنت و وکالت دولت مخصوص گشته
شاهرا بتسخیر ارض اقدس و محاصرهٔ مشهد مقدسش برد و بقدر زیاد در وقضای صادر شهادت یافت و نادر بملاحظه اندیشهٔ آل مهدی نامی از قاجار
که پدرش در دست خان والاشان کشته شده بود و در خون او دخیل نمود و همچنین شاه طهماسب را بدست محمد حسین خان قاجار مقتول ساخت
که خود بری الذمه باشد و سلسلهٔ قاجاریه و صفویه با یکدیگر خونخواهی کنند و گروهی از ارباب سیر و اصحاب خبره برآنند که اصل این قبیله جلیله
از ترکستان برزم افتاده اند و در آنولایات میزیسته در سال ششصد و پنجاه و سه که هلاکو خان از جانب برادر خود منکو قاآن بروم رفت
با مر برادر از هر ده خانوار مغول و خانوار با او برفتند و بر بن قرار صد و پست هزار کس از ایلات ترکستان در رکاب او مامور آمدند که از سرحد
ترکستان الی اقصای مصر و شام بحافظت ثغور و محارست سنور پردازند از آنجمله ایل جلیل قاجار بسرحدات شام متوقف و مامور شدند
و در ایامیکه امیر صاحبقران تیمور کورکان بشام رفت آن بلاد را مسخر کرد ایلات ترکستان را که قریب بصد هزار کس بودند در روم باز گذاشتند
صلاح ندیده و ایشانرا که چاینده مامور بترکستان کرد و بعضی از آنها بترکستان شدند و جمعی در ایران و آذربایجان ماندند ایل جلیل قاجار

نیز در کنجه و ایروان سکونت جستند و برخی گفته اند که چون بتوسط و تشفع جناب میرسلطانعلی صفوی امیر باطلاق سرای روم فرمان داد و لهذا آن طایفه جلیله و جمعی از ایلات روم مانند پکدلی ملقب بشاملو در آذربایجان و دیار بکر متوقف شدند و باعث ارادت طوایف شاملو و روملو و تکلو و قاجار و غیرهم بسلسلهٔ صفویه و اجتماع ایشان از دیار بکر بر گرد شاه اسمعیل بجهة این منت بود و در همه حال ایل قاجار از ایلات ترکستان و متوقف در ایران بوده اند و شاه عباس صفوی جمعی را در قراباغ و کروهی را در کرکان و خراسان و مرو حکومت و الکای داد و در سال یکهزار و هشت هجری که شاه عباس باستراباد رفت و قلعه مبارک آباد بر ساحل کرکان را که از بناهای شاه طهماسب ماضی بود و تراکمه خراب کرده بودند تعمیر کرد حسین خان قاجار زیاد اغلی را از کنجه کوچانیده با قاجاریه در آن قلعه سکنی داد که ترکمانان صاین خانی باستراباد چپاول نمایند و نتوانند و طایفه مذکور قاجار سالها علی التعاقب در آن ولایت بحکومت و سالاری میر داشتند تا در عهد دولت سلطان حسین صفوی نوبت سروری قاجاریه در رسید

پروری استراباد بنواب فتحعلی خان قوینلو رسید ذکر مجملی از احوال نواب خان جلیل الشان فتحعلی خان قاجار قوینلو که مجمل سلاطین قاجاریه است و بیان صوادر احوال او بر هوشمندان دقیقه یاب ظاهر است که مردان بلند همت بمراتب پست قناعت ننمایند و شیران صیدشکن کور فکن در کوشهٔ آجام کرسنه نمانند آفتاب در پس سحاب مختفی نکردد و آتش در زیر خس و خار منطفی نباشد نواب فتحعلی خان قاجار هم از آغاز شباب طالب مراتب اعلی بود و در بزرگان بچشم خردی نظاره نمود با ایل و خدمه و برادران خود در ساحل کرکان شاهانه میزیست و مردانه معیشت میکرد امنای دولت شاه سلطان حسین از ترکمانان قزوین محمد خان نامی بچکلر بیکی استراباد کردند و میرزا احمد نامی قزوینی را بنیابت حکومت وی دادند و بعضی از معاندین تراکمه و مفسدین قاجاریه که از وجود فتحعلی خان اندیشه ناک بودندی با حاکم و نایب معاهده و معاقده کردند که آن خان جلالت نشان را از میان برگیرند و اثاثه شوکت و حشمت او را متصرف شوند و در کار حکومت استراباد و کرکان استقلال یابند لهذا تدبیری اندیشیده نواب خان والاشان و دو برادر دیگرش حاجی فضلعلی بیک که از وی مهتر و کهتر بودند علی الغفله بگرفته بقید درآوردند اما خان والاشان از مجلس مستخلص شده و دو برادرش را بسعایت قاجاریه یوخاری باش که با طایفه اشاقه باش معاندت داشتند بقتل آوردند و کینه دیرینه که فیما بین این دو فرقه بود تجدید کردند چه گروهی گفته اند که این جلیل قاجار در ایام توقف قلعه مبارک آباد بسیار بودند و قلعه مذکوره کنجایش همه را نداشت و طایفه که برفراز قلعه منزل داشتندی ایشانرا یوخاری باش و طایفه که در نشیب ساکن آنانرا اشاقه باش مینامیدند و انطایفه که اشاقه باش قوینلو بودند کوسفند در ایل ایشان بیشتر بوده است و آنان که برفراز قلعه بودندی و بیشتر زیاده داشتندی بدوا لو موسوم شدند و این قول خالی از سخافتی نیست زیرا که طایفه قوینلو سالهاست که بدین لقب ملقب بوده اند و در تواریخ مسطور است و ازدوالو در تواریخ اصلا نامی مذکور نکردیده است معلوم میشود که لقبی جدید است و بعضی گفته اند که هنکام توقف ایروان بعضی قاجاریه قوینلو در قریه موسوم بدوا سکونت داشتند لهذا بدین نام معروف کشتند چنانکه قاجار کنجه و قاجار مرو و قاجار قزوین را بدان بلاد موسوم کردند و گفته اند که اسبج هر طایفه را نیز قاجار خواندند چنانکه قاجار افشار و قاجار ترکمان علی ای حال همانا در وقتی از اوقات بعضی از عمله و خدمه این دو طایفه در تصرف مراتع دوات یا بسببی دیگر از اسباب بایکدیگر منازعتی و مناقشتی کردند تا بین الطایفتین کار بمعادات و مخاصمات کشید و در هنکام فرصت بکشتن یکدیگر میپرداختند کارکذاران سنده دولت و متصدیان امور حکومت این فساد را اصلاح حال خود شمرده پیوسته در نفاق ایشان می افزودند که این ایل جلیل را بیکدیگر مشغول دارند که مقتول کنند و باندیشه سروری و زیاده سری نیفتند و چنانکه مذکور شد بسعایت قاجاریه یوخاری باش دو برادر خان نامور که سرحلقه و سرکشک ایل و عشایر اشاقه باش بودند مقتول نمودند کینه کهن تازه شد و کوس سپهداری قوینلو بلند آوازه کردید مع القصه نواب فتحعلی خان بعد از رهائی رقیه محمد خان ترکمان بچکلر بیکی استراباد و کرکان چون شیران خشمکین کرکین بر میان بسته و بکرمی آتش شداب کرکان در کنه نشسته بمیان تراکمه بموت صاین خانی رفته قصه پرغصه خود باز کفته سرداران بموت که ایشانرا از وقوت و قوت بود تراجلالت و کفایت او را بارها دیده و پایه شجاعت و لیاقت او را فهمیده بودند بطریق مطاوعت و متابعت رفتار نمودند متفق الکلمه کفتند رای تست ع همه کوشیم تا چه فرمائی هم درین حال خبر شهادت دو برادر و یاران برادران و الاشان قوینلوی قاجار در رسیده بسوک آن دو دلیر سپهدار جامه بر دریده سران ترکمان تر بموافقت آن نر کوار رسوم سوکواری بشکار کردند زنان و مردان هر اوبای موی بکندند و مویه برآوردند و کریبان جامها بدریدند و دنبال مراکب ببریدند لؤلؤ لفه یکی دیله برخواست از کوه و دشت غریو جوانان بکردون کذشت

بسوگ دو سرور بعهد شباب　　بکندند موی و فشاندند مونی
بسوکش همه ناله برمیع شد　　بخونش همه دست برتیغ شد
همیرست کفتی زکرکان زمین　　نی و تیغ و پیکان پی زرم و کین
شب تیره راماند زالسوی آب　　نماماند تا سر زند آفتاب

سپه سالار قاجار و سواران جسور شب هنکام با استبداد و استعدادی تمام و احتشادی مالا کلام از رود کرکان گذشته بکرد اکر قلعه مبارکآباد آمدند محمد خان ترکمان بکلربکی و میرزا احمد نایب الایاله در چار موجه اضطراب چون کشتی طوفان زده متزلزل شدند و قلعه کیان با حفظ برج باره و سردار انرا با جمع پیاده و سواره تاکید منودند از دو سوی مقدمات جنک و نعره توپ و تفنک کرم کردید لؤلؤ لفنک همی کماز دشت کرکان کرد و بعدت چو مور و بقوت چو کوه　　بهر صف سر زمح آتش فشان　　درخشنده چون انجم از کهکشان
اصلمش یک پرناک قاجار که سر کشیک آن قلعه فلک آثار بود بحکم خلوص با سپه سالار قاجاریه در حفظ دروازه مخصوص اهتمامی نکرده در فتح و فتوح بر روی نواب فتحعلی خان برکشاده و دلیران قلعه کیر باره فکن را بدرون حصار استوار راه داده خان خشمکین سوکوار بدرون حصار رفته با کروهی از تراکمه و قاجار بعمارات بکلربکی تاخته اتفاقا ملا محسن نامی از اهالی ولایت هزارجریب که خطی چون خط کلرخان دلفریب مارو نوش و زیب داشت برای نایب الایاله بخط فسیح کتابتی همی نکاشت چون بر دست هوا دران مرد دساخ تاثیری کرده بود میرزا احمد قزوینی خرقه خود را بر دوش او افکنده و خود احتیاطا بوشاقی دیکر خزیده و ازین ساحه احتیاطی کزیده اورا سپر بلای خود ساخته سپه سالار قاجار و دلیران دشمن شکار با شمشیرهای آخته بر سروی تاخته او را بتصور میرزا احمد قزوینی پاره پاره کردند چون دانستند که بکلربکی و نایب خاسر و خایب و خجل دیکر خزیده اند همت بر دفع آنان کماشته با تیغهای تیزاه کریز بر آنها مسدود کردند. محمد خان ترکمان میرزا احمد را بضرب شمشیر تیز ریز ریز نمودند و متابعان آنانرا نیز در خون کشیدند بهر کوئی از خون جوئی روان شد و بهر کذری لاله زاری عیان سرهای سران از تیغ کران همیریخت و خون دلاوران با خاک در آمیخت لؤلؤ لفنه
توکفتی سران برکهای رزاست　　شنجون رستم بروئین وزاست
زبس تیغ کاندر بزرکان رسید　　زخون سران بکرکان رسید

تمامت اهالی قلعه از اعالی و ادانی چنانکه شنوی و خوانی پس ازین غلبه مغلوب شدند و بعجز و الحاح از در استیمان در آمدند امیر قلعه کیر دشمن شکن بر بیکناهان نبخشود و هیچکس از اهل قلعه بود آسوده خاطر بآسود روزانه دیکر شهریاری قلعه مبارکآباد بمبارکی و فرخی بر خان قاجار مقرر شد و این خروج مایه ارتقای بر مدارج استعلا و مورث عروج بر بروج جاه و جلال کردید با مداد اهالی استرآباد سر بحضرت آمدند و مستدعی ورود بشهر مذکور شدند خان والاشان فتحعلی خان باسترآباد روی آورد اهالی آن بلد را مطمئن و مرفه الحال کرد همه بقدم اطاعت بدرش پویان شدند و بزبان ضراعت شکرش کویان

ذکر عزیمت خان جلیل الشان نواب فتحعلی خان قاجار بقندرسک و قتل شکر بیک کرد جهان بیکلو در آن

ایام اختلال فرجام که زمان ضعف دولت صفویه موسومه بود شکر بیک نام از اکراد جهان بیکلو با استعدادی تمام در قندرسک از توابع استرآباد حکومتی داشت و لوای اعتساف و اجحاف بر میفراشت و مرتکب اتلاف جمعی از اشراف کشته و بعضی از مردمان معروف را بیکناهی کشته داشت کسی را مخالفت یارای نبود و از رکان قاجار ناچار متابعت او کردندی و بدربارش روآوردندی چون در ساطان خود قوتی و در جلتش فتوتی دیدند بکردار این عرض کردیدند چون خان والاشان را مقصد مدافعه نبود نه با دولت صفویه مخالفت و منازعه از قبول این امر ابا کرد و تدارک این کار را محول بوقت قضا نمود آخر الامر فضلعلی بیک قاجار شام بیاتی و محمد حسین خان قراموسانلوی قاجار و محمد تقی بیک سرکشک کشیک یوهوه و سایر عظما و امرای قاجار خان والاشان فتحعلی خان را لاعلاج و ناچار کردند و چنانکه رسم ازاک چنکیزی و معمول است که بمتابعت فاتحه خوانند و ان اتفاق را مایه فتوح دانند فاتحه خواندند و سخن راندند و رای خان بر آن قرار جزم کردید و با جماعتی از سواران جنکی ازقاجار و تراکمه راه قندرسک برکرفت بعد از مدافعه و منازعه چنانکه آهو در پنجه شیر عرین و تیهو در مخلب باز خشین در افتد شکر بیک در دست سالار قاجار کرفتار آمد و مانند فی شکر بند از بندش جدا کردند و بسزای اعمال بد خویش در رسید و قندرسک و توابع استرآباد بتصرف در آمده محکوم احکام مطاعه ان سپهدار لازم الاطاعه شدند و رایت ظفر آیت بشهر استرآباد شفقکشا شد بعد از چندی خان والاشان با سواران قاجار و استرآبادی و ترکمان قصد تسخیر مازندران کرده با جمعیتی موفور حرکت فرمود چون محل موسوم بنجره بشهر مضرب خیام والا شد بر رای ملک آرای خان جلالت بنیان مکشوف کردید که سران قاجار ناچار با لزام رکاب ظفر مآب تن در داده و از بیم شمشیر بران سر بر خط فرمان نهاده اند و در دل انکروه شرار رشک و حسد افروخته و بنیان عقل و انصاف انانرا سوخته ظاهرا کوت الیت و موافقت پوشیده و باطنا در راه طغیان و مخالفت کوشیده

در ذکر خروج نواب سلطان محمد حسن خان قاجار

چندانکه بمهربانی و چرب زبانی با ستمالت خاطر و استرالت مرض انقوم آثار حکمت و خداقت بظهور آورد اثری بکرد که گفته اند عبرتیه کل العداوة من برجی الا العداوة من عاداک بالحید لهذا امتارضی کرده بشهر بازگشت و در دولتسرا براحت پرداخت و خود را بتکسر مزاج مشهور و معروف کرد بزرگان قاجاریه برخوان حضور دعوت نمود اکابر آنقوم باسم عیادت و دعوت در مجلس عالی اجتماع یافتند محمد حسین خان قرامو سانلوی قاجار که از رؤسای اشاقه باشی بود نیز در المجلس عالی موعود و از مخالفین معهود بود در سنگام رفتن در راه با جانمحمد خان قاجار دوالو ملاقات کرده جانمحمد خان نجوا این بیت فظمه هر کمینک نظری آن رخ زیبا بیند و شیار عقلی جمع ایده بسلم و غوغایه دوشارد گنایتا او را از ورود بمیعادگاه ممنوع و محترز ساخته لهذا چون در اجلس تاخیری بود از نیمراه رجعت نمود حاصل رؤسای قاجار که از اهل نفاق و در فکر اتلاف سپهر وافاق بودند در مجلس حضور و میعادگاه مذکور با شاره خان والاشان نواب فتحعلی خان بقتل رسیدند فضلعلی بیک شاهپاقی و محمد تقی بیک تیرهائی یافته بهر صورت خان والاشان بر مخالفین ان دودمان سلطنت و اقتدار یافت و قلع و قمع سرکشان آن بلاد کرد و در استراباد و مازندران و گرکان و سبزوار استقلال تمام حاصل و چنانکه سبق ذکر یافت در ایام غلبه افاغنه بر شاه سلطان حسین صفوی خان والاشان با صفهان توجه فرمود مدافعه بسیار با سپاه افاغنه کرده آخر الامر کارگذاران دولت شاه او را بداعیه سلطنت متهم کردند و از حضور او در اصفهان توهم نمودند او نیز رنجیده باستراباد آمد و دیگر باره با سپاه افاغنه در ابرآهیم آباد و رامین جنگی عظیم کرد و بسیاری از آن سپاه بقتل آورد و چون خبر آمدن شاه طهماسب بمازندران شنیدند باشرف و استراباد بازگشت و طوعاً و کرهاً شاه را باستراباد برده زیور کاه کرد و نیابت سلطنت و وکالت دولت بدو اختصاص یافت و با جانبشی کردون جنبش در رکاب عالی چون آفتاب عالمتاب از افق خراسان طالع شد و بدان سان که در ضمن سوانح ایام شاه طهماسب صفوی نگارش پذیرفت بسعادت شهادت رسید و سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه در معرض اعتراض نادرشاه درآمده بالاضره بمقراض انقراض مقطوع شدند و از روش و وجوه آن گروه باشکوه بارها در استراباد کله منارها بنا دو نهاد و مکرر بدفع نواب محمد حسن خان قاجار سپاهای بسیار مقرر کرد و برحسب تقدیر تدبیر او برنشانه نیامد و آنسرور کثیر الاقتدار از ساحات دشت گرکان بدست دشمنان روباه سیرت نهشاد مع القصه نواب جلالتمآب خان والاشان کامکار فتحعلی خان قونیلوی قاجار ولادتش در سال یکهزار و یکصد و چهار که اواخر دولت شاه سلیمان صفوی بود در استراباد وقوع یافت و در جلوس شاه سلطان حسین صفوی دوساله بود و شهادتش در سال یکهزار و یکصد و سی و نه در حوالی مزار فایض الانوار خواجه ربیع در خارج مشهد مقدس اتفاق افتاد مدت عمر شریف آن امیر نرگوار و سپهر و الاتبار سی و پنجسال و زمان حکومت و لشکرکشی و کشورستانی و استقلال بر مسند جاه و جلال وی سیزده سال متمادی گشت و در عین شباب و جوانی و آغاز طلوع کوکب کیتی ستانی مقتول گردید رحمة الله فی الحقیقه نواب فتحعلی خان قاجار امیری بود شاه آثار نسبتش بخنکیز و افراسیاب پیوسته و حسبش رونق بازار مرد و شکسته نامش مسبب فتح و فتوح بود و کلاش مقوی جسم و روح مغالیق ابواب مشکلات زمن را مفتاح و ظلمات شبستان نازلات فتن را رویش مصباح وجودش فتح مجسم و ظهورش عدل مصور جلالش چرخ معلی و جمالش بدر منور در معارک سپاهان سپاهیان شکست و افغان افغان بر فلک پیوست و در وقعه ابراهیم آباد انش نمرودی برافروخت و خرمن فراغنه افاغنه را در آن وقود سوخت بیک حمله صد سوار افکندی و بیک لحه صد حصار کندی حسامش آتشی بود امدار و کمندش اژدری نابدار در بطالت اسفندیار مهد و در رسالت افراسیاب عهد بهمه صفات حمیده موصوف بود و بهمه فضایل شایسته معروف و در اواسط جوانی و اوایل کیتی ستانی بغدر ناد رغادر جهانرا بدرود کرد ع زمین آسمان بزرگی نهفت در ذکر خروج و عروج نواب فلک جناب سلطان والاشان محمد حسن خان بن نواب غفران مآب سعید شهید فتحعلی خان قاجار قونیلو خاقان سعید شهید فتحعلی خان مغفور را دو فرزند دلبند بیادگار ماند فرزند مهتر نواب محمد حسن خان و کهتر محمد حسین خان که در شباب جانرا وداع کرد و بجنان رفت و نواب خان اعظم بعد از شهادت پدر نامور بملاحظ عداوت نادرشاه افشار محمد حسین خان قاجار بسکلر بکی استراباد جلاء وطن کرده غالبا در دشت ترکمانیه بسر میبرد و با شطار فرصت میگذرانید و در ایام دولت و استقلال نادرشاه دو بار خروج فرمود و کاری از پیش نرفت و جمعی قاجار درین میانه بهلاکت رسیدند و محمد حسین خان قاجار قرامو سانلو در حکومت استراباد مستقل گردید و در مقام دفع خان جلالت نشان محمد حسن خان برآمد و بتفصیلی که در صوادر و سوانح دولت نادرشاه و وقایع

سال یکهزار و پنجاه و شش مرقوم گردید خان جلیل الشان در طایفه بنج خان بموت دوجی بود و اشهار فرصت میکرد تا در سال یکهزار و صد و شصت هجری که زمان دولت نادر شاه افشار سپری میشد نواب محمد حسن خان روزی از کثرت ملال و فرط کلال در صحرای ترکمان رای شکار و تفرج دشت و کوهسار کرده بود وی و از کار پدر بزرگوار و غلبه پادشاه قهار و عزت قصای قاجار اندیشه همی نمود وی با خود گفتگوی نهانی میکرد که تا چند از وطن مالوف مهاجرت باید داشت و عمر عزیز را بصحبت گروهی ناجنس باید گذاشت باز سپید دار در آشیانه زاغان سیاه چه کار و بلبل هزار دستان را در جوق بوم شوم چه قدر ع النار اهون من کوب العار و درین اندیشه بسیر و قصد شکار همیکرد ناگاه کبکی دیده باز افکند و باز هوا کرفته مفقود شد چندانکه اسب تاخت باز نیافت زیاده از اندازه ملول و دلتنک قصد مراجعت باو بای کرد با خود اندیشه نمود که منتهای سختی و سست بختی است امید که انجام فتور مهام باشد و شوحی پدید آید عبرة لمن رأی و حدث و فی الایام تجربة للصبر عاقبة محمودة الاثر و قل من جد فی امر طالبه فاستصحب الصبر الا فاز بالظفر درین اثنا سواری از دور دید که یازان و تازان بسوی وی همی آید و کلاه بر کرفته باشارت مژده بدو همی رساند بناکاه در دل خان صفوت نشان القا شد که از مرک نادر شاه خبری امده قبل از اظهار آن سوار خود بدین خبر تقدم جست و سوار تصدیق کرد خان جلالت نشان را عسر میسر بدین جست و یاس با امید تحویل یافت شادان و خندان بخیمه کاه باز آمد و بدوستان و اقارب و عشایر و قبایل اخبار کرد سواران اطراف و دلیران اکناف بتهنیت این مژده بهیته از دور و نزدیک و ترک و تاجیک بر کرد آن سلطان واقعی و خاقان حقیقی اجتماع و احتشاد کردند لمؤلفه

همه دشت کرکان پر از لشکر شد ز زین جمله پر رمح و شمشیر شد
ز کرکان بکرکانج رفت آکهی ازان فر آورد و مد و جاه و مهی
که دارای قاجار و سالار ترک بخواهد کنون خون خان بشرک
ز خوارزم و از کات بر آسمان برآمد همی غرة ترکمان
رسیدند پیشش کروها کروه زدشت و ز شهر و ز رود و ز کوه
سپاهی شد آماده کارزار همه پر ز آهنک و کار نبکار

خان جلالت نشان و سلطان کیتی ستان محمد حسن خان دلاور ان طوایف قاجاریه و سروران ایلات ترکمانیه را بتشریف و منشور و اکرام و انعام مشعوف و مسرور کرده روز بروز بحشمت و ابهت و استقلال افزود و از صحرای ترکمان حرکت کرده با سپاهی مستعد و مکمل بر لب رود کرکان آمده اهالی استراباد از ان فر و حشمت و استعداد خایف و در خفیه بخدمتش کس فرستاده اظهار ارادت و اطاعت کردند و بالاخره دانستند که این احتشاد بجهة دفع محمد حسین خان قاجار قراموسانلو ست قبل از ورود موکب مسعود بحوالی استراباد هواخواهان صداقت کیش بمدافعت محمد حسین خان بیکلربیکی استراباد پرداختند و بتشتیت اتفاق ریشه آن درخت نفاق را برانداختند خان جلالت توامان با حشمت تمام باستراباد در آمد و در نهایت بسالت بر مسند ایالت یکه کرد و چون محمد حسین خان قاجار مذکور باشارت رضا قلی میرزا افشار شاه طهماسب صفوی ثانوی بود کشتن وی مایه رغبت شاه سلیمان ثانی و تفویض ایالت و سرداری استراباد بان مطیع مطاع کردید و در آن ایام بقایای دولت نادریه یعنی میرزا سید محمد متولی بلقب شاه سلیمان ثالث و شاهرخ شاه مکفوف البصر دست آویز امرای خراسان بودند و جمعی بر پای علم امیر علم خان عرب و کروهی بمتابعت احمد شاه افغان و برخی بر کرد کریمخان زند اجتماع داشتندی و در سال یکهزار و یکصد و شصت و سه از بقایای اولاد نادر شاه و برادر زادکان وی شاه سلیمان ثانی کسی نمانده بود و خان جلالت نشان محمد حسن خان قاجار بعد از خلع شاه سلیمان در کمال جلال خروج و بر مسند کشورستانی عروج فرمود و بر ولایت مازندران استیلا یافت و با سپاهی کران از سواحل بحر خزر بجانب کیلان کذر کرد و بر حاجی جمال فومنی حاکم رشت مسلط کشت و بعد از اخذ منال و قبض مال حکومت کیلان را بحاجی جمال که بزرکی با جلال بود واکذاشت و در آن ایام جناب شیخ محمد حسن که از اولاد شیخ زاهد کیلانی و مردی عالم و عابد بود بخان جلیل الشان وعده سلطنت ایران و جهانکیری او لاد او بخضرت داد خان جلالت نشان نیز بدو فرمی سپرد و عهد اخوت پذیرفت و او را از کیلان بمازندران خواند و بعد از انجام مهام بمقر آمد و از راه تنکابن و طالقان بمازندران معاودت فرمود و متر صد فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی میبود و آنا فانا در تزاید حشمت و شوکت او می افزود در اغاز کار و شرح حال محمد کریمخان زند و مدت او با اصفهان و لوای سروری بر افراختن در ان سامان

طایفه زندیه از ایلات فیلی والوار قلمرو علیشکر و در ملایر و پریه سکونت داشتند و بواسطه تطاول و چپاول اموال رعایا و قوافل قوتی کرفته نادر شاه افشار با با خان چاپشلو را با ضحاک و کوچانیدن آن طایفه مامور کرد و جمعیت اکثر و بعضی را بدره جز و اسپورد خراسان برده مسکن

هزیمت کریمخان زند از نواب محمد حسینخان

داد بعد از انقراض دولت نادری و فتور سلطنت ایران طایفه مراجعت کرده بمواطن و مواقف سابقه خود آمدند و در ان ایام ریاست ایل با کریم خان ولد اینانق زند بود و بر سم الوار او را نوشتند کریم میخواندند و مردم آن ایل او را متابعت میکردند و او نیز بقدر قوه از ممر تاخت و تاز بمتابعان خود نفعی میرسانید و پیروی او گزیده بودند و در او قاتی که حکومت اصفهان از جانب شاهرخ شاه با ابو الفتح خان بختیاری بود علیمردان خان بختیاری با کریم خان زند و جمعی از ایلات بر سر او رفته در چمن قهپه ملاقی فریقین دست داد و ابو الفتح خان مغلوب شد و پس از آن خواجین ثلثه ابو الفتح خان و کریم خان و علی مردان خان با یکدیگر در مرافقت مشاورت کردند و چون میدانستند که ایشان را مردم ایران در سروری تمکین نخواهند کرد بسنت سنیه نادر شاه میرزا ابو تراب نام از صغیره زادگان شاه سلطان حسین صفوی را شاه اسمعیل خوانده بنام وی ملک ستانی نمودند و بر سر محمد علیخان تکلو حاکم قلم رو حسینعلی خان اردلانی حاکم کردستان رفتند و ظفر یافتند و اساس سلطنت برای شاه اسمعیل مذکور چیدند و علیمردان خان بر سر صالح خان حاکم فارس رفته و او را شکست و نقض عهد نموده ابو الفتح خان را نیز شکست کریم خان بر سر حاجی بابا خان بختیاری نایب السلطنه اصفهان رفته بعد از غلبه بر او برادر خود صادق خان نام را حاکم اصفهان کرد و علیمردان خان از فارس بکوهستان بختیاری رجوع نموده و کریم خان بر سر او آمده در کنار رود کرن صف مقابله برآراستند شاه اسمعیل از پیش سپاه علیمردان خان بصف کریم خان گریخته علیمردان منهزم شد و کریم خان شاه اسمعیل را در دست گرفته خود را لقب وکالت داد و بوکیل معروف شد و سلیم خان قزلباش افشار را نیز شکست و در عراق قوی گرفت ولی از اخبار جاه و جلال و استیلاء و استقلال نواب محمد حسن خان قاجار بغایت متزلزل و متوحش بود و جرات مقابله نمی نمود و از اصرار الوار ناچار گردیده با چهل هزار کس از رندیه و الوار و ایلات عراق و فارس بجانب مازندران و استراباد بقصد عزم کرد تا بر سر شاه و رود شاه اسمعیل و کریم خان وکیل باستراباد و هزیمت شدن کریم خان از نواب محمد حسن خان قاجار

در اوایل سال خیریت مآل یکهزار و یکصد و شصت و پنج که این دیرین سرای پنج از فرد یهیم جهاندار قاجار نوی گرفت و عرصه گیتی از الوان رماجان غیرت ارتشک مانوی شد کریم خان وکیل شاه اسمعیل را برداشته با چهل هزار سوار جرار از بختیاری و رندیه بقزوین و گیلان رای کرد و قصد مقابله با سلطان گیتی ستان قاجار نمود اهالی گیلان و طهران و حکام قزوین و مازندران با چار متابعتش کردند و وی از ری روی باستراباد نهاد و سلطان کشور گیر و دارای بابد بر محمد حسن خان سابق بر حرکت کریم خان با نظام گیلان و مازندران اشتغال داشت و چون آمدن کریم خان را با آن لشکر پیکران استماع فرمود بعد از گیلان و مازندران بجانب استراباد روی نهاد زیرا که آن خطه حصاری محکم و برجی مستحکم داشت و اطرافش را کمین کاههای سخت و معابرش را جنگلهای پر درخت بود و از سوئی بحر خزر متصل و از جانبی برود گرکان و دشت ترکمان محدود و بود کریم خان رندان رعیت را محمول بر ضعف حال خان کثیر الاستقلال کرده و در ورود بنواحی گرکان استعجال کردند و قتی که بگرد حصار استراباد آمدند دیدند که در ورطه حیرت غریق است و دور تا دور دشت چریق نه صحرائی که صف برآرایند و نه پدائی که اسب برانگیزند و درختان اطراف متشابکا بالا برافراخته و خارهای پهلو گذار چون زوبین فرو آخته هر قلعه کوهی قلعه ایست سدید و هر ثقبه غاری دزی است سپید ناچار بر گرد قلعه استراباد فرود آمد شبانهنگام دلیران ترکمان غود و غریو از چار سوی در انداختند و بر سپاه الواریه تاختند مانند شاهین که صعوه رباید یا گرگ که بره برد خورد و بزرگ از خیمهای سپاه کریم خان در ربودند و از همه سو دست بقتل و غارت بر گشادند علی الصباح سواران ترکمه گوکلان و یموت دسته دسته و فوج فوج از چهار جانب سوران در انداخته رسیدند و دلیران قاجار چون شیران آجام از کنام بدر آمدند تفنگچیان کتول دمازندران از میان درختان جنگل سینه سپاهیان الوار را هدف گلوله آتشبار ساختند کریم خان وکیل در اردوی خود محصور بماند و آذوقه لشکریان و علوفه دوابش بامتام رسید بهر سوی که شتر و استر بطلب آذوقه و علوفه رفت دیگر خبرش باز نیامد ناچار بجنگ و پیکار اشتغال جستند سواران شیراوژن از دروازه شهر بیرون آمدند و صف بر آستند نفیر طبل و نای و کوس بر فلک کبود رسید نظم

بابا سپاندر آمد سپهدار نو	سپه را برآراست سالار نو	درفشی ز شیر سیه پیکرش	همائی زیا قوت و زر بر سرش
بزیرش یکی رخش صرصر شتاب	چو یاقوت با آتش چهره لوآب	سیه چشم و کپه پیکر و مشک دم	پری پوی و آهونک و کوره سم
که اندام و مغزش دو چرخ کرد	زمین کوب و دریا بر و ره نورد	به بستی چو باد و ببالا چو ابر	شناور چو ماغ و دلاور چو ببر

در محاربه کریمخان و آزادخان

از آنسوی نیز کریم خان زند در مقابله سپاه نصرت پیوند صف برار استه و شاه اسمعیل رادر قلب و شجاع الدین خان و شیخعلی خان و کمر خان و محمد خان و سایر خوانین الواریه را در میمنه و میسره جای داده از دو سوی نرم و پیوسته شد سواران بمیدان در آمدند و مقدمات جنگ را بظهور رسانیدند چون از طرفین سواری سه چار بر خاک هلاک فتاد کمر خان زند که بجلادت و شجاعت سپاه الوار بدو مستظهر بود دگر همت بعزم مخاصمت بر بست با سیکلی چون کوه براسب کوه پیکر نشسته بمیدان در آمد دلیری با او برمح و شمشیر حالش کرد و از ضرب شمشیر او مجروح شد دیگری آمد و بروح کرد بدالواریه اظهار شناسائی نمودند و بر سواران استرابادیه خندان شدند خان و الاشان از فرط غیرت تاب توقف نیاورده رکاب بر مرکب جهان پیما آشنا کرده دست و شمشیرش علم کردید چنان بر فرق کمر خان فرود آورد که از خود و مغفر و جوشن و خفتان گذشته سینه شمشیر بر کمر کمر خان زند بند شد پیکرش شکل دو پیکر گرفت و اسب او رمیده او را بدان هیکل و هیات بصف کریمخان رسانید لمؤلفه از آنضرب تیغ جهاندار شاه ز ترکان کواژه برآمد بماه صف ترکمانان برآشفت بیکباره در رزمکه ریختند دلیران قاجار با تیغ تیز کشادند دست بنبرد و ستیز هوا جمله پر گرد و پر خاک شد غبار زمین بر بافلاک شد دم تیغها شد سراسر زبس خورد بر مغفر و بر سپر همی تیر بارید شد چون تگرگ همی کبر دریده از سپر برگ همه رمح چوگان و سر کوی بود همه دشت کلزار و خون جوی بود زره ها کفنها جنیبه ها سپرها چو پروین ز نیزه ها سر خشت بر کنده سرها ز تن تن کردنان را ز خفتان کفن مع القصه از ظهر تا قرب بغروب از دو جانب نوا تر قتال اشتغال داشت و همگنان محاربه کرم بود و بسیاری از دلیران الوار در چنگ شیران قاجار مقتول و گرفتار شدند و بعد از مراجعت از میدان دیگر بار ترکمانان دشت در ظلمت لیل از اطراف ردوی الوار چون سیل در جریان در آمدند بر بودن مرد و بردن مراکب و خستن و کشتن دلیران مواکب تا صباح مشغولی کردند پس از روزی چند دیگر باره صفوف را تسویه دادند و پای در معرض قتال نهادند سواران اسب بر انگیختند و با یکدیگر آویختند شجاع الدین خان از سپاه وکیل بمیدان رفته بدست دلاوران قاجار بقتل آمد و نواب خان و الاشان سلطان محمد حسن خان با کوکبه تمام در پیش صفوف نصرت ارتسام ایستاده بود شاه اسمعیل چون ضعفی در قوت وکیل و الواریه دید از جای حرکت کرده رو بجانب خان عظیم الشان نهاده و در پناه او آمده محفوظ و محظوظ بماند این معنی نیز مزید شکست وکیل گردیده بکلی هزیمت شدند بخت شیخعلی خان زند فرار کرد یکقتل بغل شکن روی نهاده پس کریم خان و همراهان او فرار اختیار کردند پانزده هزار کس در آن مدت چهل و زر گرفتار و اسیر و دوازده هزار در رزمگاه کشته شدند تمام آثار سلطنت را گذاشته و جان بدر برده غنیمت پنداشته روی بری کردند و ترکمانیه بموت دست بتاراج و غارت اسباب اردوی لشکر الوار دراز نموده در نهب و اسر و یغما کوتاهی نکردند فظلم کریزنده را تا دری فراز سنان از قفا هیچ نگست باز و کریم خان در طهران توقف و با بقایای لشکر منهوب و مغلوب آغاز تفقد و تلطف فرود شکستگان سپاه و گریختگان جنود اندک اندک از اطراف بر گردوی جمع آمدند و از طهران با صفهان رفت و چون علیمردان خان بختیاری شخصی مجهول النسب را بدست آورده شاه سلطان حسین ثانی نام کرده بود و در گرمانشاهان جمعیتی داشت کریم خان بر سروی رفته علیمردان خان بگریخت و شاه سلطان حسین مجهول النسب گرفتار گردید و راه دیار عدم در نوردیده

در ذکر تجملی از حال آزادخان افغان و مدارا نمودن علیمردان خان بختیاری و مقابله کریمخان زند با وی و شکست یافتن کریمخان آزادخان افغان غلجائی که از پروردگان دولت ابراهیم شاه افشار و در اردوی صاحب اختیار شد اگرچه سابقا عزم بوم روم داشت چون تقی خان افشار رومی و شهباز خان دنبلی مغلوب کردخوی را بتسخیر نمود و بواسطه تخالف امرای افشار با یکدیگر استقلال حاصل کرد بر خوی و اردومی استیلائی یافت فتحعلی خان افشار ارشلو بادی موافقی کرد چون کریمخان در مازندران شکستی فاحش یافت علیمردان خان بختیاری از آزادخان استمدادی نمود وی با هشتهزار سوار جرار از افاغنه و افشار بمعاونت علیمردان خان بختیاری با مید سروری و شهریاری بجانب گرمانشاهات عطف عنان کرد و آن وقتی بود که کریمخان زند بر علیمردان خان ظفر یافته و خان بختیاری از عدم بختیاری از وی منهزم و روی نهاده بود لاجرم اراده مراجعت داشت و کریم خان نمیگذاشت وی نیز بالضروره در مقام مدافعت برآمد و کار بمنازعت کشید شیخعلی خان و محمد خان زند فرار کردند و شکستی فاحش در سپاه کریم خان وکیل در افتاد و با صفهان رفت و آزادخان بقلعه و علیشکر رفت و قلعه بری

که مجمع عیال زندیه بود تصرف کرد شیخعلی خان و محمد خان زند و مادر کریمخان و عیال آنطایفه که در آنجا بودند بدست آورده باتفاق علیمردان
افغان روانه اردو می کرده باصفهان رفت و کمال استقلال حاصل نمود و کریمخان وکیل بفارس کریخت و استمالتی کرده
بقمشه آمد و آزاد خان لشکری بر سر انشار فرستاده در آن مقاتله اسکندر خان برادر اعمی کریم خان زند مقتول شد و کریمخان فرار کرده بکوه
کیلویه و خرم آباد افتاد و از غرایب اتفاقات آنکه در عرض راه آذربایجان و اردوی زنان زندیه خود را مستخلص و بمردان مقید رسانیده انها را
بنجات دادند و علم خان افغانرا از پای درآورده در نواحی بروجرد بکریمخان زند پیوستند ذلک تقدیر العزیز العلیم و این از غرایب امورات
است و آزاد خان عبد الله خان برادر خود را برزم کریم خان فرستاد منهزم شد و شیخعلی خان افشار ارشلو از جانب آزاد خان
کریمخان زند را تعاقب کرده بکوه کیلویه هزیمت داد و محمد خان زند درین هزیمت از کریمخان اعراض و بحفل علیمردان خان اقبال کرده در
اثنای صحبت علی مردان خانرا بکشت و بکریمخان باز گشت و مع هذا آزاد خان افغان کریم خان را تعاقب کرد از سپاهان بفارس و
از آنجا بکوه کیلویه کریخت و آزاد خان از عراق بفارس و از شیراز بخت و بحارج گذارد و با سپاهی کمارج من نار با کریمخان وکیل مقابله کرده
و شکست یافته بشیراز باز آمد حکومت شیراز را بصالح خان بیات واگذاشته باصفهان رفت و کریمخان بر سر شیراز آمد و با صالح
خان منازعه برآراست و غالب شد و در خارج دروازه مشهور بدروازه اصفهان بصدمه چوبدست کرز مثال سرکار صالح خان
بیات حاکم سابق فارس بدست شیخعلی خان زند مقتول و شیراز بتصرف زندیه درآمد در بیان حرکت رایات ظفر آیات

نواب سلطان کامکار محمد حسن خان قاجار بجانب مازندران و انتظام ان بلاد و قتل مقیم خان ساروی

چون در وقت رکضت نضرت آیت نواب سلطان گیتی ستان محمد حسن خان قاجار بجانب استراباد و تعاقب محمد کریم خان زند
از دنباله سپاه نصرت پناه اهالی مازندران و گیلان و قزوین با چار و کیل را مطاوعت و تمکین کرده بودند خان جلالت نشان پس از
انهزام وکیل زند و موافقت شاه اسمعیل با آن امیر فیروزمند در ساعتی کثیر التشرف از استراباد روانه اشرف و در فرح آباد و عمارات
شاه عباسی نزول فرمود و حکام و عمال و بزرگان مازندران بحضور اقدس شهریاری استعداد جسته و کمر خدمت و چاکری بر میان
بسته مقیم خان ساروی حاکم شهر ساری نیز در کمال مسرت و سرور بجان نثاری پرداخت چون سبز علی خان سرکرده لاریجان
که امیری کمیر بود بجهة خدمت و متابعت بوکیل زند از ورود جنود خاقان ظفر مند قاجار بدان دیار متوحش و خایف بود از شرفیابی
حضور محروم و در حصن لاریجان متحصن و جماعتی از تفنگچیان دلیر لاریجان بمحافظت خود جمع آورده بود نواب خان و الاشان مقیم خان
حاکم ساری را که بزرگی عاقل و ضابطی عامل بود با محمد ولی خان قاجار و جمعی از سپاهیان جلادت کردار باستمالت و استحالت
و دفع و رفع او مامور فرمود محمد ولیخان و مقیم خان بابل آمدند و بوعد و وعید و بیم و امید بدو کتابی و خطابی مرسول داشتند منتظر
پیامی و جوابی بماندند همانا محمد ولی خان مذکور از فرط خامی و غرور در آمل عامل عمل فسق و فجور شد اهالی دار المرز که برینگونه اعمال
کمال انکار دارند و بعفت و عصمت و پاکی دامان و احتراز از مخالفات شرع موصوف میباشند بدین قباحت تاب نیاورده و در
این فضاحت صبر نا کرده باب تهاجم گشادند و دست تصادم برآوردند توابع کوهستان و شهری اتفاق کرده محمد ولیخان قاجار را
گرفته محبوس و مقید ساختند و باظهار طغیان پرداختند در اعلان کلمه شقاق و نفاق اجماع و وفاق کرده متفقا بر دربار مقیم خان
آمده او را نیز با خود موافق نموده طبل و نای فرو کوفته و بر کارکنان دربار شهریار قاجار برا شوفته با چریک و ایلجاری وارد بساری و در
سر خیابان بارفروش در کمال جوش و خروش لشکر انداخته و سنگر افراخته مصمم خلاف و مصاف گشتند چون این خبر بسمع شهریار
نامور رسید از نادانی و جلافت اقوام متحیر و از حیارت نفرقه متغیر شده ناچار از اشرف نهضت و بمنزل نکا نزول و مانند سیل
کوهساری روانه ساری شد حضرت اعلی چون نصح را در آنقوم تاثیری ندید دلیران یکه تاز شمشیر زن سر انداز را رخصت بکوشمال آنطایفه خسران
مآل داد مازندرانیان نیز بحاربه درآمدند و دو تفنگ عرصه هوا را شبرنگ کرد و گلوله چون ژاله همی باریدن گرفت بسیاری از ملازمین رکاب ظفر
انتساب مجروح شدند با شارت شهریاری دلیران قاجار ترک مسامحه و رعایت نموده حمله سخت تر از البرز بر انگیزه بردند نیزها بجنبش درآمد و شمشیر
ببرش پرداخت بسینها سوراخ سوراخ و پیکرها شاخ شاخ شد زنبورکیان بر کاب بافکندن مهرهای آهنین صف دار المرز یارا نماند

در ذکر هزیمت شاه پسند افغان از سپاه قاجار

وراه عبور ارواح بر افلاک بر بست چاره مقیم خان سارو ی هدف گلوله اجل شده از صلح و جنگ و نام و ننگ بیخبر ماند و جسدش بر افروخته و در آتش قهر دارای دهر سوخته شد دلیران دیو قوت پیل پیکر در بیشه و جنگل و کوه و در متفرق شدند و امیر محمد علی خان گیلوانی که مردی بزرگ و معتبری سترگ بود در معرض مصادره در آمد و آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی نام که از کدخدایان معروف مشهد سر بودند بعد از دادن هشتهزار تومان جریمه باد و پسر نوخواسته از آستانه در بلده ساری بقتل در آمدند و خون جمعی از ساری بدریای خزر جاری گردید مؤلفه

ای قطره تو از کجا و نیلی ای پشه تو از کجا و پیلی خودرائی و سرکشی گزیدی دیدی که ز خود سری چه دیدی

بعد از قتل مقیم خان سرکشی در مقام ادب مقیم و هر صحیحی از غلبه بیم سقیم گردید و ولایت مازندران کشفتکی نگذاشت و امن و امان و آسودگی یافت و این شرح قبل مورث خیر گشته شد ذکر شاه پسند خان میر دارا احمد شاه افغان و آمدن امرای خراسان باستر آباد و مناوشات قاجار با افغان و هزیمت افغان احمد خان افغان ابدالی از سیاولان حضرت نادر شاه افشار و سالها در رکاب آن پادشاه مهام خدمت مینموده روزی بحرمی بقطع کوشش وی حکم رفت و بحرمان حضور بیان شد که چون این مرد بعد از من صاحب داعیه خواهد شد و ملکی خواهد حاصل نمود نشانه از جلال خود در و نهادیم که از ما یاد کند تا کار چنان شد که پس از قتل نادر شاه وی اردوی شاهی را غارت کرد بقندهار رفت و در راه هراه از وجوه و لایات موضوعه هندکه بغراه می آوردند ثروتی وافر حاصل کرد و متسخر خراسان پرداخت و از کابل بهندوستان تاخت براحمد شاه بن محمد شاه که از بقایای سلاطین بابریه کورکانیه بود استیلا جست دو کرور زر و جواهر از و گرفته جواهر او را نیز بحبالهٔ نکاح تیمور شاه پسر خود در آورده خود را نیز احمد شاه لقب کرده بکابلستان باز آمد و قصد تسخیر ایران کرد مشهد مقدس را محصور و امیر علم خان عرب را مقتول و شاه پسند خان افغان مدابا پانزده هزار سوار از افاغنه متسخر خراسان و نیشابور و سبزوار و استرآباد ما مور کرد و امرای خراسان هر اسان از مراکز حکومت خود خارج شدند و بعضی از امرای ترک و اکراد و بغایری و قلیچی و یموت لیلوئی و سایر موفور بسر کردگی ابراهیم خان و تقی خان و عباسقلیخان از بغایری و علیخان قلیچی از ترک و عیسی خان و ابو طالب خان از کرد از اندیشه سپاه و منافقت پیشهٔ افغان بالاتفاق باکوچ و خانواری خود متدبش و متمولش بصوب استرآباد و مازندران در پناه دولت نواب اقدس محمد حسن خان آمدند و اظهار متابعت نمودند ان شهریار مرحمت شعار مقدم ایشان را محترم و وجود ایشان را مغتنم داشته در ظل ظلیل همه را مرفه الحال و فارغبال کاهداری و پرستاری کرد و از جمله هدایا و تحف ایشان دو قطعه الماس کران بها یکی بوزن هشت مثقال موسوم بدریای نور و دیگری شش مثقال مسمی بتاج ماه بود که از جواهر خاصه سلاطین هندوستان و ضبط نادر شاه بتوسط امیر علم خان بدست خوانین خراسان اندر آمده بود خان جلالت مکان خوانین مذکور را تلهف و در دامغان جای توقف داد و ابواب بر و احسان بر روی هریک برگشاد و محمد ولیخان قاجار یوخاری باش و محمد حسین خان برادر او را با سپاهی شهریار بمقابله شاه پسند خان افغان مامور فرمود بعد از تلاقی فریقین در حوالی سبزوار از دو جانب آتش کارزار و قود یافت و کوره حرب تافته شد افاغنه که در یورش هندوستان بجز فلول سیوف محاربان هندی ندیده بودند شمشیر ترکان قاجار را کتاره خود پنداشته تصور مینمودند دلیرانه پیش آمدند و شیرانه حمله کردند تا آنکه قاجاریه نیروی اختر شهریار جوان بخت نخست تربارانی سخت کرده و بسیاری از سواران افاغنه را از پای در آورده از آن پس دست بر قبضهای شمشیر مصری آخته بر صف افاغنه حمله بردند شهاب سر شد و سر از تن و برجهای سران زره ها کفن خونها چون انهار چیحون جریان یافت و ارواح چون مرغان پران طیران گرفت غبار زمین روی آفتاب بپوشید و در و روشن ماشب تاری

تشابه کردید فظیم تو گفتی که میدان بجوشد همی زمین و زمان بر خروشد همی سپه یک بدیگر در آویخته چو رود دروان خون بهم ریخته

ز سم ستوران دران پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت فرو رفت و بر رفت روز نبرد بما هی نم خون و برماه گرد

افاغنه چون شیران سیاه از آتش شمشیر قاجاریه بهراسیدند و روباه وار از چنگال شیران کرکان بر میدند قلوب ایشان متحاشی و صفوف آنان متلاشی شد قلب و میمنه و جناح و میسره یکسره بر آشفته همه گریز بر مرکبان ثقبه همی افکند و تا زیانه فرار بر تارک یاران رهوار داغ همی بر نهاد ع شکسته رکیب و گسسته عنان روی بر تافتند و بر اسان بجانب خراسان بشتافتند قصهٔ دلیری دلیران قاجار و خونریزی ترکمانان خون خوار حالی با احمد شاه ابدالی بازگفتند و او را از اراده یورش ایران و معارضه با شیران مانع

کردند احمد شاه توقیف مشاجرت و تصمیم مراجعت کرد از نشابور بمشهد روانه و از مشهد سر دی هوا و قحط و غلا را بهانه نموده بقندهار
بازگشت و با شاه بداستراحت و استقامت دمساز و در مقام انسب بخاتمه کار او اشاری خواهد رفت مع القصه سرداران قاجار مظفر و
منصور و با غنایم غیر محصور بدار السلطنه استراباد باز آمدند و مورد الطاف و اشفاق خاقان قاجار شدند در ذکر حرکت رایات
نصرت آیات شهریار والا مقدار خان کیتی ستان محمد حسن خان قاجار از استراباد و بازندران بجانب عراق و گرفتاری
محمد خان زندگ شیخعلی خان و هزیمت یافتن کریم خان و فرار بشیراز و تسخیر اصفهان هم در امسال که بشمار هجری سنه ۱۱۶۸
یکهزار و یکصد و شصت و هشت بود آزاد خان افغان بعزم تسخیر فارس از اصفهان حرکت کرد بملاحظه مصلحت حال فسخ عزیمت نموده
باصفهان بازگشت و کریم خان زند شیراز را متصرف گرفت و متوجه اصفهان شد و آزاد خان از قرب جوار او بهراسید و باردو می باشد
اما نواب حشمت مآب خان جلیل الشان قاجار سلطان کامکار محمد حسن خان با سپاهی چون بحر ذخار از لب بحر خزر عزیمت گیلان
کرد فظهر سپاهی همه جنگ را ساخته سالها با برادران افراخته همیرفت منزل بمنزل دمان کرازان و پویان و برزه کمان
بدین مژده از دیده بان خواست غو دویدند پیش سپهدار نو دگر بار حضرت محمد حسن خان قاجار بر حاجی جمال فومنی حاکم
رشت مساط کشت از قضایای کیستی سخنی چند گفته شد و شنفته شد و از نغمای عالم قوی چند خورد و خفته شد اما لی مازندران و گیلان
بخان و الاشان قاجار با طبع مایل بودند ولی غلبه الواریه را ملاحظه مینمودند لابد مدارائی همی کردند مع القصه حضرت سلطان حسن شاه
قاجار مؤید امر گیلانات را لطفی مبذول داده و حاجی جمال گیلانی را بجود خوانده و از آنجا بقزوین رانده و قزوین را بقدوم خود زینت داد
و از آنولایت روی بعراق نهاد و وقوع این واقعه و سنوح این سانحه در وقتی بود که کریم خان زند با صفهان متوقف و جماعت
کرمسیری فارس با وکیل در مقام مخالفت متواتر و از طرفین منازعه و مدافعه کرم بود بکریم خان وکیل اخبار کردند که جهانجوی
قاجار بنواحی فراهان درآمده و سپاهی بسیار بدان حدود درآورده کریمخان نخست شیخعلی خان و پس ازوی محمد خان زندرا
بمقابله سپاه زند بند قاجار مامور کرد در سیحان از توابع کرازبین الطرفین آتش اقتتال اشتعال پذیرفت دو لشکر
قیامت حشر در آن صحرای چون محشر بیکدیگر رسیده چون کوه صف برکشیدند کوس روئین بر مرگ جوانان فسوس و نوحه میراندند و نای
ترکی بر سوگ نازکان نوای مویه همی خواند تیغهای قتال چون میغهای هطال همی خون ببارید ند و آجال بر آمال همی خنده زنان بودند اعلام
رمحها را سر از دن شده و اجسام خناجر را زدم خناجر رنگین گردید فظهر سپاهی همانند رخشان سپهر کجا گردشش کرز پولاد چهره
بروجش همه کوزه گون و فرش ستاره سرتیغهای قبضش عاقبت الامر شکست در لشکر کریم خان در افتاده محمد خان زند که گیتی
بود نیرومند بلکه دیوی ارژند در دست سپاه آن سلیمان عمد و طهمورث دیوبند اسیر و با هفده تن از اعاظم زند دستگیر شد و نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم رایت نصرت آیت خدیو فاجار بروزید و نکبای نکبت بر شقه علم سپاه زند اهتزاز یافت و حضرت والا رتبت خدیو ملک
گیر و شهریار دلیر نواب محمد حسن خان قاجار بر سر کریم خان زند ایلغار بر د آن سرکشته نیز ناچار از بلده اصفهان بدر آمده در قریه
موسوم بکلون آباد اساس رزم و مقابله را بنیاد نهاد و دو اسکندر مملکت جوی سدی از آهن و روی بر روی یاجوج و ماجوج جنود متعدده
یکدیگر بکشیدند که آن سد سدید و حد حدید را از حد و دفیه باش شدید جداری حدید بر دو حصاری حدید برار استه بودی فظهم
بغرید بر کوس چرم هژبر دم نای روئین برآمد ببر پرازاژدها بکشت کردون زگرد پر از شیر غرنده هامون زمرد بدریا رسید از تفیض
بگه سنگ شد آتش و آهن آب نخست شعبانان روئین تن و فعیان مهر افکن چون رعد بهمن بغرید و غرش درآمدند و از آن پس
صوارم هلال شکل مریخ فعل مصری نژاد الماس نهاد لعل رنگ برق کردار باران آثار بجنبش و برش سباعی شدند لآلی هیاکل بمثابت
سفنداده بهام نوازل سفته میشد و غبار حیات از ساحات اجسام بجاروب ممات رفته چشمهای جوشن بمکحل سهام و داروی نضال
ابنا شته آمد و خیمهای ابدان بستون و حبل و طناب اجل افراشته پیمانه مصاف از خون صاف لعل نمای گردید و عرصه معارک از بار ان
بلارک پیاده روی هموار گرز تراب شده بود و تراب کره اثیر چه خاک بر باد رفته بود و زمین آتش گرفته از التهاب و اشتعال شراره توپ
و تفنگ کفشی جوشه و اکوره حداد است و از لوامع بروق صوارم و لوامع شروق سیوف نصرت اثمار روی زمین جنت شد و شیران شیرزه

۱۲ محارب در آن مصاف بر اثر ریختند و بازان چره مصاید در آن مصاد مخالب سیختند دلیران رویارویی در آن هنگامه پرهایا هوی یک
باد کرآو بختندی و از خنجر خون ریختندی گز رها را بر برز نا تضادم بود و ناوکها را بر تارکها تهاجم کار طعان و ضراب از حساب لوف و نشتر
در گذشت و محاسبه مضاربه از اصابع یمنی با نامل یسری رسید صحرای از خون حمری فی المثل رود نیل بود و دلاوران بتساج و نهنگ
و پیل از پیکر کشتگان کوه بر بر بود و شاوران ضرغام و پلنگ جنگی سلطانی رفت و رزمی چنگیری پیوست محاربتی افراسیابی وقوع
یافت و مبارزتی رستمی روی داد و کریم خان زند که فی الواقع پهلوی برز و برزگرازه گرز بود بر صفوف سپاه خاقان افراسیاب نژاد
گرسیوز پرور حمله چون برق خاطف و ریح عاصف کرد و میسره تهمتنان قاجاریه را یکسره بر شکافت و واپس برد و حضرت سلطان
محمد حسن خان ترک که جنگ آوری بزرگ و دلاوری سترگ بود رکاب بر رخش جهان پیمای شبدیز شتاب کشاکرد یمین طالع
تیموری و حمله چنگیزی میمنه سپاه الواریه را از جای برکند و چون اوراق عرعر از هبوب باد صرصر پراکند فظم برانگیخت ارغون روئیدگی
برآمد خروشیدن کاودم همانا که کوپال پیش از هزار رزندش بران تارک نامدار توکفی که از آهنش کرده اند بسنگ
برویش برآورده اند همی تاخت مرکب چو روز شکار ببازی همی آمدش کارزار چنان لغره زد در میان گروه که کشتی بدرید
دریا و کوه که سر بر فرازیده جنگ آورید همه رسم و راه پلنگ آورید چو برق درخشنده از تیره ابر همی آتش افروخت از کرز و تیغ
زمین شد بکردار دریای قیر همه موجش از خنجر و کرز و تیر کریخان زند که بعظمت جثه و غلظت پیکر و سطبری بازو و قوت و هیکل پیلی
دمان بود و در ضرب دست و برش تیغ برق سوزان و آتشکده فروزان با ان شیر آجام بسالت و ببر کنام شجاعت تاب مقاومت و
ثبات مصادمت نیاورده با سیکلی چون کوه قاف و حبشی چون دریای ژرف غلط فرار بر خود نام شمرده و چون زیق جراح فرار را بی تاب
کردیده از تقابل آفتاب صمصام نصرت نیام خاقان عدو بند ظفر مند بجانب دیار تهارب کرنیده و در آن عزیمت جان عزیز را غنیمت شمرد
و سخت دلان سپاه قاجاریه در هر یمتیان چیوش الواریه چون کرک در رمه اغنام و چون شیر در کله انعام در افتادند فظم بگشت
چندان از ایشان کروه که شد خاک دریا و اموون چو کوه زمین سر بسر کشته و خسته بود همه لاله و زعفران رسته بود همه دشت بر حرکه و سم و
سنان و ستام و سلیح و کمر همی سر بریدند بر نا و پیر بگشت سر کشتگان و اسیر * الحاصل کریخان فرس کریز بجانب فارس راند و خاقان
قاجار با همراهان وارد شهر صفهان شد و حکومت عراق را بمحمد حسین خان قاجار دوالو تفویض فرمود و خود متسخر ملک فارس و متمم کار
کریم خان بتصمیم عزم فرمود و با فر فریدون و شوکت سلیمان روانه ملک جم شد ذکر عزیمت آزاد خان افغان حکمران بلاد
آذربایجان بجانب گیلان و مازندران و مراجعت سلطان کیهر کا مکار نواب محمد حسن خان قاجار از
جانب عراق و فارس بمدافعه وی از آذربایجان که بر ولایت آذربایجان والی و پایه قدرش را مقامی عالی حاصل شده
بود چون از فرار محمد کریم خان و ایلغار محمد حسن خان بجانب فارس اطلاع یافت بطمع تسخیر گیلان و مازندران در افتاده سپاهیان
آذربایجانی و اکراد افغان را بگیرد و تشمیر تصرف و تسخیر بلاد خاقان کشور گیر نموده چون این خبر بنواب خاقان قاجار در رسید حفظ
مازندران و استراباد را از فتح فارس اهم دانسته از تاخت و تاز الکای فارس عزم رجوع فرمود امیر کونه خان افشار ایروانی را در
اصفهان گذاشته عزیمت کاشان کرده و بعد از سه روز توقف از راه سیاه کوه بخوار و راین در آمده و از آنجا بمازندران روی
کرد و ما بشرح ظام امور دار الملک خود اهتمام تمام بظهور آورد و آزاد خان بجانب اصفهان رفته بکاستن ثروت رعایا و برایای
کشور و فزایش تحمل اعالی و ادانی لشکر خود پرداخت تو انگر از اسمایه و سمایه کان را تو انگر ساخت بعد از خود آرائی هوای بادپیمائی
در سر افزوده از عراق مراجعت کرده و بفیروزکوه رسید نواب محمد حسن خان قاجار محمد خان قوانلو عمزاده خود را که پیشکار مازندران
بود با کروهی کوه شکوه بحفظ و ضبط معبر آمل مامور فرمود و معابر دیگر را نیز مضبوط نمود و صحرای علی آباد که اوسع و انسب مقام
احتشام و در خور مقابله و مجادله سپاه نصرت فرجام بود مضرب خیام کیوان قیام نموده انتظار رود و جنود افاغنه همی بردآزاد خان
افغان که از حاصل سابق یورش کریم خان باستراباد استحضار داشت از عبور بملک مازندران پر اندیشه شد و دل در بر شر طپیدن
گرفت چندانکه موافق و مخالف طایفه آذربایجانیه و افاغنه بمصادقت و مدهنه آزاد را بورود و دخول مرزدار المرز تحریص کردند آن

۱۱ مرغ زیرک عزم آن دام نکرد و آزادی با لکر قراری رجحان داد کاه قصه کیکاوس بر خواندی و کاه سخن از کار سالار رزمندر اندی خود را مشتری
این بازار زر مرد این کار ندیده از فیروزکوه بی فتح و فیروزی و بهزادی و بهروزی روی بطالقان و از انجا رای بهژوین و کیلان کرد و بر
الکای کیلان استیلا جست و امیر کونه خان افشار از کیلان بخدمت خاقان قاجار آمد و شرح این حال معروض داشت ذکر ایلغار
خاقان ترک و سلطان بزرگ محمد حسن خان قاجار بر سر آزاد خان افغان و شکست لشکر افغان و آزاد خان و هزیمت یافتن آزاد خان افغان چون ولایت کیلان و رشت از ممالک متصرفه خان جلیل الشان و حاجی جمال بن امیر و باج
حاکم انجا منسوب آن حضرت بود با اینکه دران فصل هوا در غایت برودت و یساق در نهایت صعوبت بود در حوصله غیرت وی
نگنجید که آزاد خان افغان در ملک کیلان ایالت کند و اظهار جلالت نماید لهذا با سپاهی که در عهد مهد برجای مُدی نام نصیل سام
می کشیدند و بجای دامان دایه در کنام شیران آجام میخسپیدند بعزمی صادق و حزمی ثابت و عهدی واثق و جهدی کامل از عرصه آمل
بگذشت و نهضت گزید و چون سیل العرم از کنار دریای خزر بجست برق و سرعت باد در حرکت آمد و سپاه کینه خواه فولادخای مانند
بحر آهن موج فوجا فوج و کتیبه در کتیبه در رکاب نصرت مآب خاقان ترک همبر فشد و در آن تراکم برف که سپهر از مشکر کافور بار و قورخانه
شمر را خنجر و خنجر مثمار بود لمؤلفه همی نوکهی بر خنجر است و نیر هوا همی توکهی پر جوشن است و تیغ شمر مذیده کوره و سان اب جویها در جوی
خلنده همچو سنان و برنده چون خنجر هوا چو طرف چمن پر ز شاخهای سمن زمین چو بحر عدن پر ز دانهای گهر چو طشت زرّین از تعرّاب
حوضه عیان همی نمودی را بر کبود زردی خور و فرش در بر تشنج دامه در نجاق زبر فراین شده خشک و زابر آن شده تر السلطان
یکه تاز دخاقان ایلغار ساز چنان مسارعت کرد که رخشش بر صبا سبقت گرفت و راتیش از برق قصب السبق برد دریای خزر از تلاطم
لشکریش عادت خود فراموش کرد و باد صرصر از تقدم راتیش سرعت خود را مایه شرم شمرد با ان چندین هزار جیش کردون طیش چنان
تیز راند که راچیف جواسیس و جواسیس راچیف بر ورود او تقدم نیافتند و بلاهای مبرم و قضایای محتوم از و واپس بماندند ع رفت انچنان
که مرغ بخسپد زآشیان نه کیلانیان را از جنبش او خبری بود و نه افغانیان را از ورود او استخباری حاصل شد با انکه آزاد افغان احتیاط
در راه او سنگرها تعبیه کرده بود و لشکرها بهر جا تهیه نموده و عبد العلی خان عرب عامری در رود سر که محلی است در چار فرسنگی لاهیجان
سنگر بسته و در آن نشسته و یکسوی آن بدریا و دیگر سوی بمرداب متصل و بجنگل و بیشه صعب مشتمل و خسرو خان مکری صاحب بار او
در اعانت کار او نیز در لاهیجان با پنجهزار لشکر بر خاشخر سپه ترتیب داده و سنگر بنیاد نهاده و یاجوج آسا در پس سد سدید نشسته
بود مطلقا از ایلغار و یاساق خسرو افاق مخبر نگردیده بودند ناگاه پیش تازان سپاه جرار که مقدمه وصول آن جیش خونخوار بودند
بسنگر عبد العلی خان عامری رسیدند و کرد و غا و باران بلا بر انگیختند لمؤلفه برآمد همی تیغها از قراب چنان چون زر زیر سحاب آفتاب
توکهی هوا خرکهی شد زمیغ ٭ و زآن میغ بارنده شد تیر و تیغ هوا نو بنو ابر بنجاح شد ٭ زمین سر بسر بحر مواج شد ٭
دلیران قاجار و ترکان دشت بکشتند افغان و تازی بر شت بر ترکمان تازی عامری ٭ چو در پیش موسی بدی سامری ٭
دلیران قاجار و سواران دارالمرز و شجاعان سبزوار و مردان دامغان و بسطام مانند شیران خون کشام بر سپاه افاغنه و عامریه
بتاختند و چنانکه باید بشمشیر کارزار کارنامه از کار ساختند ناچار طوایف عامری از ابطال قاجار بهزیمت شدند و متابعان خسرو خان
مکری لشکر قاسمی آزاد خان افغان نیز تاب ثبات نیاورده مانند خسرو پرویز از تیغ شیر بهرام چوبینه بهر اسید و روی بوادی گریز نهاد و
همه سپاهیان از هم گسیختند و باهم کریختند لمؤلفه برآمد یکی موج از آن بحر ژرف تلاطم گرفت آن محیط شگرف سراسر سفاین
زپا تا بغرق دران بحر مواج گشتند غرق سپاه و سرهنگ و آمر و مامور و حاکم و محکوم تمامی منهزم و منعدم سراسیمه و تاروما
روی بفیافی فرار و سباسب انکسار نهادند آزاد خان افغان و امرای آذربایجان را قوت مقابله و قدرت مقاتله نماند با انکه اکثر من النمل و
اظماء من الرمل بودند مانند پشه از هبوب باد صرصر تاب ثبات نیاورده عار فرار بر خود آسان کرده مکر بخشیدند و خاک ذلت و مذلت
بر فرق خود و تارک فرق خود بیختند بی اتفاق چندین هزار ینه و آغروق و مفرش و صندوق و سنجق و منجوق فرو ریخته از کیلان تفرّ و
فرار اختیار کردند فرصت بردن همراهان رشت را در موکب خود نکردند چه جای ملازمان متفرقه در اطراف و اکناف کیلانات که همه اسیر

ذکر عزیمت محمد حسن خان قاجار بجانب آذربایجان

۱۴ ودستگیر آمد مذاتا ثروت واسباب سلطنت ومملکت وثروت ومکنت که بروزگار دراز فراهم بهاورده بود سراسر بتصرف سپاه قاجاریه درآمد
جمعی کثیر از اهالی آذربایجان واعاظم طایفه افغان در دست قاجاریه ودارالمرزیه وتراکمه اسیر ودستگیر شدند بردند آنچه بردند کردند آنچه کردند
ازآن پس سلطان جلالت توامان قاجار بجانب رشت نهضت فرمود وابواب رافت ورحمت بروجوه خلایق مفتوح نمود حاجی
جمال فومنی مانند ماهی که از محاق برآید ماچون آفتابی که زمان کسوفش بسرآید بحضور حضرت شهریاری آمد واظهار ارادت واقتباس
سعادت کرد وخاقان بیهمال اورا مشمول عنایات بیغایات فرمود وبدین اشارت سرود که ع برای تو بمودم این راه دور مع القصه
پس ازسه روز توقف درگیلان سرکار حضرت سلطان غیرت کیش مثوبت اندیش محمد حسن خان قاجار مانند آذرفروزان دلسوخته
سوزان عزم تسخیر الکای آذربایجان فرمود وازراه کنار دریای خزر وباب الابواب واعمال طوالش بعزم رزم وجالش عبور ودر محل قرل
اباغ اتراق فرمود عرصه موغان راازفر مقدم همیمون رشک معابد زردهشت وآرزم حدایق بهشت ساخت ذکر عزیمت خاقان
ظفرمند وسلطان عدو بند محمد حسن خان قاجار قویونلو بجانب آذربایجان وتسخیر ارومی وگریختن
یوسف خان هوتکی افغان وهزیمت آزاد خان افغان وهزیمت آزاد خان بجانب گرجستان
درین سال که یکهزار ویکصد وهشاد هجری بود موکب نصرت کوکب خاقان گیتی ستان قاجار بعزم تسخیر آذربایجان وتدمیر آزاد خان افغان
باسپاهی دلیر وخونخوار از قرل اباغ موغان بتصرف حصار ارومی که محکمه ودارالملک آزاد خان ومجمع عیال واطفال افاغنه بود بتصمیم عزم
ممنوع چنان بتاخت که آموخت بادرارشفار کوچ برکوچ بارومی رسیده لشکر قیامت حشر را باحاطه حصار ارومی امر کرد یوسف خان
هوتکی افغان چون قدرت مقابله نداشت درشهر ارومی بحفظ برج وبارو ونگاهداری اهل وعیال بیچاره مشغول وبتهیه اسباب قلعه
داری بپرداخت اما آزاد خان افغان بعد از پراکنده کی ازگیلان وانهزام ازشمشیر خاقان گیتی ستان شتابنده که گریخان رندان شیراز
حرکت کرده بجانب شولستان ممسنی وایلات باشت وبابوی واشظام امر کوهکیلویه رفته است بجهة جبران ان کسر واعلای آن قصر بجانب
فارس وعراق روی نهاد ودر فراهان با اکابر آن سامان بدفع ورفع ومجادله ومقابله بسر میبرد ودر آن اثنا خبر رفتن خان سترک وخاقان
بزرگ برسر ارومی ومحاصره آن قلعه مقرون بسمع وی گردید هوشش ازسر فرار کرد وبجانب آذربایجان ایلغار درهنگامیکه سپاه قلعه گیر صف
شکن برگرد حصار محیط واز طرفین آتش کارزار مشتعل بود نجاقان ترک عرضه کردند که اینک آزاد باقدی چون شمشاد وبالائی چون چنار وخدائی
افزون از اوراق اشجار میرسد المؤلفه نجندید وگفتا که شیر ژیان نترسد زیکدشت پرمادیان کز اوجوجه مرغی شود موجه زن کجا جوجه
مرغ شاهین شکن نیچار مرد از لشکر خویش را بمحاصره اردومی مقرر کرده دیگر انرا برداشته باستقبال آزاد خان شد ودر دو سه ساعت چنان
بتاخت که شش فرسنگ از شهر ارومی گذشته بود راه بر سپاه آزاد خان بربست وهمت برکرفتاری او جزم کرد الویه رنگارنگ سپاه
طرفین با مهر وماه همراز گردید وغنه شیپور وشهنای دولشکر باصور اسرافیل انباز کوس حربی نعره برکشید ونای ترکی ناله برآورد سواران
تراکمه وافاغنه که درشجاعت ودلاوری کفاد وهمال بودند یکبار دیگر آویختند تیرهای سه پر قرصهای سپر را میدریدند وشق القمر بادی
آورد وطعن سنان پیکرهای کرانرا برهوا عروج میداد ومعراج ثابت همیکرد شمشیر دلیران قاجار آب نیل بود ودر چشم قطیان افاغنه خون ناب مینمود
حمله مبارزان دارالمرز برگرادازصرصر عاد خبر میداد وزره های داودی برابدان ابطال اوهن من بیت العنکبوت بودی ومغفرهای آهنین درخود
تیغهای مصری حریر چینی نمودی سیوف قاضب رشتهای آمال را اقراض می بخشید وسهام ناهبه کردنان برگشیده را انخاض میداد
اشتباک واعتراک صفوف راصوارم بران باشتاک وانهتاک تبدیل میکردند واجتماع وابتاع چیوش را ضیاغم دران بافتاک وانفکاک
تغیر میدادند بنیان ثبات راتسدید وبنیاد سکون راتشیید نماندغان تماسک وتمالک ازدستهارا شد وقدرت تقادم وتصادم در
کس نماند کتاب برجناب چشی گرفتند وچند اول بر بهر اول سبقت جست ساقه بر متقدمه تقدم یافت جناح بامید نجاح بال کشاد وبکباره
سپاه آزاد خان افغان وامرای سبزوار ودامغان حمله ور آمدند ودرهم شدند خوف وخیفی عجیب وهای وهوئی غریب برداشتند بلیت
هزاهز در آن رزمگاه اوفتاد پراکنده کی در سپاه اوفتاد سپاه خاقان ترک که بعضی افغان وبلوچ وبرخی اکراد دست نهاد بودند
فرار نمودند خان والاشان سر راه بر سپاه شکسته گرفته بضرب تبرزین سرو دستی چند برزین شکسته گریزنده کان همه مصاف بارگردانید

و باد و بزار مرد پولاد پوشش آهن جگر از طایفه خود که در ثبات کوه البرز و در رحمل باد صرصر بودند در قلب بایستاد و خود دست بآلات حرب و ضرب برکشاد و از نوائش کارزار افروخته شد و بنیاد صبر و قرار سوخته و ایران دار المرز و پیادگان استراباد زانوها بر زمین زده یکباره مهره های مرگ مانند تگرگ فرو ریختند و مردان کارزار و دلیران قاجار بالاتفاق شمشیرها برآورده بمکروه چون پاره کوه رکاب بر اسب صبا شتاب زده تیغها بر سر و بر سواران افاغنه چکاچاک بلند کرد دستها از بال و سرها از تن جدائی جستند ع ثانیا ابهید دسر با در ود روی خاک بر رو ناس بخته شد و خاشاک مانند شاخ بقم کلگون گشت لولفه از خون سرخ خاک بپوشید بر بن و زخاک تیره چرخ برآراست طیلسان ۸ ز اجسام کشته کان بر ای صعود روح از خاک تا سپهر شد آماده نردبان از کشتگان زمین دغا شد چو لاله زار و زر مجا فراز هوا شد چو نیستان مقارن اینحال شهباز خان دنبلی که از اعاظم امرای آذربایجان و از سرداران معظم آزاد خان بود و با نواب محمد حسن خان قاجار وفاق پنهانی داشت و بر آزاد ایمن نبود با وجود چنین خاقان کیتی ستان دلیر و با نژاد از متابعت آزاد خان ننگ کرده روی موافقت بخدمت محمد حسن خان قاجار آورد آزاد خان متوحشا و مشوشا از پهنه جنگ و عرصه نام و ننگ فرار و بجانب اکراد یزیدی و بلباس کذا کرد اردوی وی سراسر نصیب سپاه نصرت کسیب شد و بزرگان آذربایجان خاصه شجاعلیخان افشار که سالار جیش آزاد خان بود با سایر سرخیلان سعادت ملازمت رکاب سلطان چشمت آب را دریافته در خدمتش بجانب اردو می رفتند و چون یوسفخان نعمان هنوز کی خود را در میانه دریای آب و آتش ناک غریق و حریق دید از در استیمان در آمده در بگشاد شهر را بتسخیر داده بقبول چاکری سرفرازی یافت خان قاجار چهار هزار سوار افاغنه را ضمیمه ملازمان رکاب فرموده یوسف خان هونکیار باخانه کوچ سواران افاغنه و احمال و اثقال لشکریان را روانه مازندران نمود و در نزد محمد خان قوینلو بکلار بکی مازندران مامور بتوقف شدند ذکر نهضت کیتی ستان سپاه نصرت همراه سلطان گیتی ستان محمد حسن خان قاجار بجانب کنجه و قراباغ و انتظام ارا صفحات جنت آیات و تفویض نیابت آذربایجان بفرزند ارجمند اکبر خود حضرت آقا محمد خان قاجار و مراجعت بجانب عراق در آغاز سال یکهزار و هفتاد و یک هجری

که فصل نوروز فیروز رسید و جهان پیر جوانی گزید رضوان اردی بهشت ماه گیتی را بهشت وار کرد و باد فروردین هوا را عنبر بار ساخت ابر آزاری کردن و کوش شاهدان چمن را پر لولو شهوار و جواهر ثمین نمود و نقاش نامیه صفحات کوه و دشت را پر نقوش رنگین لئالی الفت رنگ زرنجی زد و نداز غذار بوستان فرش کافوری ربود و نداز کنار کوهسار ابر را ندند و او خواندند از کشت عدن باد را بر دند و آوردند از دشت نسار باد خرمنهای مشک آورد و مشک شد بوی ابر دامنهای در کشود و در شاهوار چرخ چون پرمایگان پاشید هر جا رایگان گنجهای شایگان بر خاک بر خارای وخار تاجهای بهمن و دارا شد از خارا بدید گنجهای خسرو و کسری شد از خاک آشکار پر زیاقوت و زمرجان و زبرجد سنگلاخ پر زمروارید و الماس و زمرد مرغزار کلبنان چون کلرخان از لعل بر کردن و شاخ شاخکان چون شاهدان زالماس بر ساعد سوار لعل باز نگار امودند اندر کلستان قیر با شنگرف پالودند اندر لاله زار خاقان قاجار نامور که بر آسمان جلالت نیر اکبر بود سر و بر امرای دربار را رنگین تر از باغ و کلزار بر آراست چندان خلاع نگارین و ثیاب ثمین بر انداخت که مجلس تحویل حمل از عرصه بهشت و صفحه سپهر حکایت میکرد و از لمعات و اشعات کسوتهای زربافت و خلعتهای زرتار و پرندهای رنگین و کنجهای رزین عرصه خاک با صفحه افلاک پهلو میزدند از تابش زر و کوهر خیره بود و فلکها از دود توپ جهان آشوب تیره خطبا خطبه تهنیت نوروزی بر خواندند و نقبا مناقب و مدایح عرصه کردند از شرم دریای نورش آفتاب غرق دریای عرق بود و از رشک تاج ماهش تارک سپهر اول از تاج ماه ننگ مبدا شت بعد از انجام لوازم عید سعید موکب فیروزی کوکب بعزم کشورستانی بجنبش در آمد چنبشهای کوه پیکر بازینهای مکلل و ستامهای مرصع حرکت کرزن شدند و نقاره خانه و زنبورکخانه غریو رعد در کوه و در افکندند پیاده کان تفنگ دار قطار در قطار تعبانان آتش بار بر دوش راه در کرفتند و سواران رزم شعار کتیبه در کتیبه آهوان خوشخرام بجولان در آوردند کرد و غبار موا کب و شیهه و خروش مراکب چشم انجم و کوش افلاک کور و کر ساخت و تهاجم سواران و لوله و زلزله در زمین و زمان انداخت باشوکتی سلیمانی و حشمتی خاقانی راه قراباغ در کرفت هر مشت خاکی از زمین ازان عبرت ایران شد و هر قبعه از ساعات بر دوع غارت ارمنیه صغری و کبری راجنت المأوی متجه رضیع شمرده می آمد و سپهر از رشک خاک آلان نالان و کردون از حد چمن مغان در فغان بود کنجه بپنجاره خلد را رنجه میداشت و ارزنه الروم

۱۶

هرمز روم را بارزنی نمی شمرد ایروان خود را خوارزم اول میخواند و شیروان خویش را بخارای ثانی میدانست شابران برکرمانشهان سرکران بود و پیلقان را برابر اصفهان طعنه میرفت ایام همایون در آن تخته بهار فرخنده در تنزهات قراباغ بکشورستانی و تخیر و کامرانی میگذشت و حکام و امرای آن ولایات مانند رود مائی جاری بمحیط اردوی حضرت شهریاری منتهی میشدند و از فرط اشتیاق بریکدیگر استباق مینمودند و بخدمتش سر قدم ساخته بپای می ایستادند آری ع باید شد بدریا چو در رسند انهار مع القصه اعاظم آذربایجان و اکابر موغان و خواهن شیروان و ایروان و باغیان قراباغ و طاغیان آلاطاق با اصحاب و اشیاع و اتباع باذیال دولت و اقبال خان بهمال تشبث و تمسک جستند و در مهاد امن و امان مرفه و مطمئن خفتند تمامی اهالی ایران بپاس من الطاف و اعطاف آن داور دوست نواز دشمن گداز رجای واثق و خلوص صادق حاصل کردند و اعاظم عشایر و نفایس ذخایر خود را عرضه نمودند و رعایا و برایا و غنیا و اغنیا در کنف حمیت و حمایت و ظل عنایت و رعایت آن شهریار برآسودند بقایای سلسله جلیله قاجاریه که از عهده دولت صفویه در حدود قراباغ و گنجه خلفا بعد خلف و سلفا بعد سلف مرتع و ارتزاق داشتند از روی صفای نیت و صدق طویت بحضرت سلطان قاجار که ایل خان راستین و قاجار خان حقیقی بود بالطوع و الرغبة رقبه طاعت نهادند خاصه قاجاریه زیاد لوکه در گنجه با شیران رومی و روسی پنجه در پنجه می افکندند و ریشه اعدا می کندند الحاصل سراسر ملک قراباغ و موغان و اران مستخلص و صافی شد الا قلعه پناه آباد شوشی که از اینه پناه خان جوانشیر بود و تسخیر آن را بزمانی دیگر حواله فرمود و با امرای آذربایجان قصد اتمام کار کریم خان زند و تسخیر شیراز کرد فرزند ارجمند افخم اعظم اکبر اعز خود شاهزاده آقا محمد خان قاجار را که در رکاب نصرت آثار و در آن ایام شانزده سال داشت بنیابت ایالت دارالسلطنه تبریز برنشاند و خود با سپاهی مهد و عزم مراجعت بعراق فرمود و فتحعلی خان افشار ارشلو و شهبار خان کرد دنبلی در رکاب نصرت آب خان و الاشان همی آمدند و مانند فتح و ظفر در یسار و یمین آن شهریار نامور بودند ذکر مراجعت خاقان ترک و شهریار بزرگ سلطان کیتی ستان محمد حسن خان قاجار بجانب عراق و مازندران و ساختن یوسفخان هوتکی و سایر افاغنه را بلاد المرز بمحمد خان قاجار بعد از انتظام امور آذربایجان و قزوین و کیلان و ارای ملک آرای قاجار بجانب دارالمرز مازندران نهضت فرمود و محمد خان پکلار پکی مازندران با همگی بزرگان و سروران باستقبال رایت نصرت آیت سلطانی سعادت یافتند و مشمول عنایات بیغایات خدیوانه گردیده در رکاب ستطاب بمازندران روی نمودند همه راه اعاظم و وجوه و معارف مورد یابادی و عواطف و مشمول عواید و عوارف شاهانه بودند و با بغامات جزیل و تشریفات جمیل بهره ور میشدند مرغان خوش صفیر بر شاخسار اشجار نوای تهنیت برگرفتند و ترانه های مسرورانه برداشته ترنمهای بدستان میزدند از انبوهی ملتزمین رکاب و شکوهی معبر شتاب باد شمال را که دار بسیاری کلر خان چیش شعله کلهای آتشین خامد بود و شاقان ترکی نژاد بردعی از زحمت مراحل و مراتع مازندران ملک قراباغ را فراموش کردند و ترکان گنجوی از ساحات کلزار اران یاد نیاوردند خان والاشان در هر منزلی شکاری و در هر شکاری طوی ملوکانه فرمود که هرگز خانان ترک ترکستان را میسر نگشته بودی از وفور نعمت بی نهایت سپاهیان متنعم و محظوظ میشدند و شرح آن موجب اطناب و مایه اسهاب خواهد بود در مرز علی آباد که فضائیست وسیع با عمارتی رفیع فطرت کیانی یکی جشن سازید و سور که آمد زمینو مدان جشن جور دم مشک از معبر مشک دل میغ از آن عنبر آمیغ شد ز عکس می زرد و جام بلور سپهری شد ایوان پر از ماه و هور می زرد کف بر سرش تاخته چو در از بر زر بگداخته ز دل برده بکمان ز چون زنگ زنگ نوازان نوازنده در چنگ چنگ کشیده رده ریدکان سرا برده می عمود و بچینی قبای دورخ شان بباد از نشبه درع ساز دوسنبل بمیان کل کوی باز بعد از عبور از آن منزل پرسور حضرت شهریاری بشهر ساری نزول فرمود و بسور و سرور و مسرت و حبور در گذشت بر بانگ قاری و لحن ساری مشک تاتاری در آذر مجمر سوخت و آذر خولاری در کانون ساغر برافروخت عظمای دارالمرز و روسای قاجاریه و سرداران تراکمه و بزرگان افاغنه شرف حضور دریافتند و بالطاف خسروانه مخصوص شدند یوسف خان هوتکی افغان و ملایار محمد خواجه اعظم خان و قلندر خان و گلستان خان و مرتضی خان و سایر خوانین و امیرزادگان افاغنه که بعد از انقضام و انهزام ازاد خان افغان گرفتار کمند حکم خان جلیل الشان قاجار گردیده بودند و با خانه کوچ و عیال و احشام و اثقال با مور متوقف دارالمرز آمده در ساری شرفیاب حضور حضرت شهریاری شدند و بسیور غالات و تیولات متکاثره و ادرار مستمریات

۱۲ متوافره اختصاص یافتند و جمعی از آنان در سلک ملازمان رکاب منسلک شدند و مرتضی خان نام پسر ملا یار محمد امام آن طایفه جوانی بود
بالای سرو سهی و بر خسار و هفته ماه چشمانی چون چشم غزال و سیرتی چون سیرین کوزن مژگانی خنجر آسا و ابروانی شمشیر گردار داشت
از عمرش شانزده سال رفته و هنوزش خط نرسته از بناگوش زلفین مشکین پرپیچ و خم از دو جانب عارض افکنده و کاکلی چون سلسله عنبر
از قفای دوشش اندر آویخته فظم نعشه بزر بفت سیمین برش زرخشنده در افسری بر سرش خرامان چو با ماه پیوسته سرو زکیسو
چو در دام مشکین تذرو دو زلفش بهم چیم و در چیم دال دهن میم و از مشک بر میم حال دو برگ گلش سوسن می سرشت دو شمشاد عنبر
فروش بهشت زنخدان چو از نسیم پاکیزه کو که افتد چه از نوک چوگان بدو بناگوش تابنده خورشید وار فرو هشته زو حلقه زرنگار دو بادام
دو ترک سنبل بر ست یکی نیم خواب و یکی نیم مست زخنده لبش چشمه نوش ناب فشانده در و قطره قطره کلاب ز هر سنگامیکه از حضور علی
میگذشت دیدها در و محو ماند و دلها بدو شیفته گشت زبانها بتر انه فتبارک الله احسن الخالقین مترنم آمد و عقلها بنطق و ان هنا الا ملک کریم
تصدیق نمود حاضران پیشگاه در حسن و جمال او خیره بماندند و بران افغان زاده نام خدای بخواندند و بالاتفاق عرضه کردند فظم نماند مگر نیمه ماهرا
نشاید مگر خرگه شاهرا دارای مملکت آرای فرمود که در بساط سلطنت امردان ساده روی را بار دادن و خاطر ملک ستان را بدانها مشوه
ساختن نه قانون سلوک است و نه طریقه سلوک خاصه که پدرش امام افاغنه است و با مادر مقام خداع و مداهنه و ملازمت پسرش در خلوت
خاص سلطانی از طریقه حزم دور همت بلند مابد نیکو نه نظری تن در ندهد پرچم منجوق مارا به از طره معشوق و صوارم قاضب اولی از حواجب
کواعب تیر دل شکر خنجر خشتر از مژگان دلبران و قامت نیزه بهتر از بالای سرو بالایان است او را بملا یار محمد پدرش سپرد و در او طمع نکرد اما
سروران مازندران در کمندش بسته شدند و از ترشرو خسته خاص و عام او را صید دام و کبوتر بام آمدند هر روز سر کویش مجمع عاشقان
بود و گفتگویش نقل مجلس سرمستان شعرای رکاب و موزونان دارالمرز اشعار بسیار در و گفتند و از آن جمله است که بدیهی گفته است
رباعی افغان ز تو شوخ نامسلمان افغان افغان ز تو آفت دل و جان افغان افغان بچه در دل تو رحمی نیست از دست تو افغان
بچه افغان افغان دیگری در هوایش سرود و است که رباعی این قالب بجان ز لبت جان طلبد وین خاطر دردمند درمان طلبد
دل نیست که او طالب افغان باشد الا دل من که دایم افغان طلبد القصه حضرت شهریاری پس از لختی توقف در مازندران بجانب
ری رای کرد و با سپاهی پیکران روی با صفهان آورد **ذکر توجه خاقان قاجار و سلطان شوکت مدار**
محمد حسن خان بجانب عراق و فرار شیخعلی خان زند از اصفهان بشیراز و تسخیر اصفهان و فتوح
دیگر عمارات صفوتیه چون دارای ملک آرای قاجار و خدیو کامکار تمامت بقاع و قلاع و حصار و حصون بلاد طبرستان
و مازندران و جهان و قزوین و طالقان و تبریز و آذربایجان را از شرکت بیگانه پرداخت و عرصه ملک را استخلاص و صافی ساخت الا
ولایت پارس در دست تصرف کریمخان زند نماند و در غیبت لوای نصرت التوای سلطانی شیخعلی خان زند فرصت یافته با صفهان تاخت
صفهانرا نیز بطریق تغلب و استعار تصرف کرده بود خاقان ترک و سلطان بزرگ عزیمت استخلاص صفهان و استیصال کریم خان زند را
و جهه همت بلند ساخته بر یورش عراق و فارس عزم جزم فرمود با سپاه آذربایجان و مازندران و استراباد و کرکان که تخمینا پنجاه هزار
کس بودند از ری روی بعراق کرد فظم جهان بان برجش اندر آورد پای برآمد خروشیدن کره نای زنبور کجیان رکابی از غرلو
اهرمنیان رعد آوا پرده در صماخ ساکنین نه کاخ شدند و جزایر جیان دارالمرزی از بریق برغمانان برق مانند خرمن کهکشان سوختند
پیشخانه و اعروق بی اعراق علی الاتصال فرسنگها گرفته و احمال خزاین و صندوق عرصه بر نسیم صبا شک کرده نشت همه صحرا از استر
کوه هیکل و استر پل پیکر پر جبال و از صنادیق امتعه و مفارش افقشه پر تلال نمود جنایب تازی در زیر ران رکاب بازی همی کردند
در رکابداران ترکمان سر سنان بر سینه سپهر همی بردند در هر قدمی آثار روز محشر و علامات فزع اکبر آشکارا بود اعلام زنگار نگ جلوه جوزا
حاجب کشتی و حجله ناهید را ماهیب آمدی صفها چون پرطاوس پراسته بود و جیشها چون چهر کاوس آراسته سلطان جلالت نشان قاجار
در کمال ابهت و وقار بر زین زرین مرکب جهان پیما بر نشسته مانند جمی بر بادی و سروشی بر پریزادی همی راند لمؤلفه چون مهر بر بجاده طارم همی تافت
چهرش فراز خش فلک سیر ره سپار کردونی آهنین پی و کوهی شهاب پوی چرخی جهان نورد و جهانی فلک مدار بر چرخ یکمللال فرزون تخت

سال و ماه چرخی است آنکه بیت هلال اندر و چهار بر بر هلال او عجبا شش ستاره لیک صد ماه و صد ستاره عیان زو بر هنگذار چون ۱۸
طنطنه صیت عساکر نصرت مآثر شهریاری در شهر کاشان ولوله افکن سمع جمع دور و نزدیک شد شیخعلی خان زند سپه سالار کریم خان که
اشجع امرای او بود ما وجود مسافت بعیده در اصفهان ثبات و مکانت نتوانسته تاریانه فرار بر تازی صبا رفتار زده مانند باد راه شیراز
در گرفت و بگریختن و گسیل از عزیمت سپاه خاقان بعدیل اخبار کرد و کریم خان از کثرت جیش گردون طیش دهشت و وحشت حاصل کرده در خود
قدرت مقابله ندیده بتهیه اسباب قلعه داری و حصار بندی پرداخت و آذوقه و علوفه بسیار در شهر ذخیره و انبار ساخت خاقان مظفر راه
عراق بر گرفته امرا و حکام اطراف در هر مرحله و منزل سعادت رکاب بوسی یافتند و بر اصدر و مراکز خود رجوع کردند و خان قاجار در عین جاه
و نهایت بنالت وارد دار السلطنه سلاطین صفویه شد عمارات سعادت آیات آن طبقه را که روزگاری رقه و کردکه دورت بر صور و جدران
برنشسته مجدداً زیبی و زینتی تازه داد و ساحات آن حدایق و بساتین ارم تزئین را که مدتی لگدکوب حوادث و پایمال نوایب بود از غبار ملال فشه
خاقان سمال چندی در بخشگاه صفویه تکیه بر تخت استقلال کرد و از روزگار رفته و تصاریف زمان گذشته لختی بر اندیشید از تغلب و آرای
افشاریه و تعدی اعدای افغانیه عبرت گرفت و با افشار و افغان رکابی دل بد کرد و چون فرقه قاجار دوالو نا چار با بانحضرت راه مطاوعت و
متابعت پیمردند و قلبا بر غلبه و خشمتش حسد پیمردند بنا بر مصالح ملکی اختیار ایالت عراق را بمحمد حسن خان قاجار دوالو که در رکاب سلطا
بود تفویض فرمود و پس از دو ماه توقف و تدارک ساز لشکر قصد فارس کرد صاحب تاریخ زندیه نگاشته که در آن ایام آتش قحط و غلا بالا گرفته و
خرمنهای غلات اهل عراق در شراره گران بهائی سوخته بود و توقف اردوی همایون که زیاده از پنجاه هزار کس بودند مایه خرابی کار عراقیان شد
و از عهده مخارج پادشاهانه برنمی آمدند ذرحمی تمام و ضجرتی عظیم داشتند و معنی حدیث لا تاکلو خبز السلاطین فانه عجین من دموع المساکین بصورت
تحقق می یافت و از مرور و عبور شاه قاجار و سپاه الوار خسران و زیان بسکران بالی اصفهان روی کرده داشت و همانا که ضعفا و فقرا
بر ذات نیکش دعای بد میرانند لعلم عند الله آری حفظ افراد و آحاد کشوری با حضور و ورود چنین لشکری خالی از صعوبتی و عاری از نطاولی
نخواهد بود بلیت پی شاه اگر آفتابی کند بهر جا که آید خرابی کند ذکر عزیمت سلطان بزرك و خاقان ترك ابو النصر محمد
حسن خان قاجار قویونلو از عراق بفارس و متحصن شدن محمد کریمخان و مکیل در شهر شیراز و پس از
سپری شدن ایام دی و ظهور آثار فرودین شهریار قاجار از عراق با لشکای فارس یاساق فرمود با آن دریای لشکر بصحرای کشور جم روی کرد
صحرانشینان فارس قبل از حرکت رایات شاهانه از ییلاقات کوشك زرد و النك آسپاس در کمال دهشت و هراس ایل و احشام و دواب
و انعام خود را کوچانیده از حوالی شیراز بجانب قشلاقات نقل کردند و در مضاقل جبال و مراصد تلال تواری جستند موکب فیروزی کوکب با فر و فری
و حشمت جمشیدی باراضی ملك جم راند و از راه آباده که آبادترین سایر معابر و علوفه در آن آماده بود قطع مسافات بعیده کرده ساحات تل میضار از مضر
خیام و سرادق چون مشارق فرمود فطم فرو شد بماهی و بر شد بماه بن تیره و قبه بارگاه ٭ چمن بود بر سان باغ بهار در و دشت و کوه و
زمین پرنگار سراپرده شهریار جوان کشیدند در پیش آب روان زمین گشت جنبان چو ابر سیاه تو گفتی همی بر شاید سپاه از
افزونی خیام رنگارنگ بر خیز گیتی عرصه شنگ و از انبوهی لوای گوناگون سطح سپهر پر بوقلمون گردید غزالان از بیم شیران دلیر صحرا گذاشتند
و عقابان از سهم عقابان تیز راه بنگاه سیمرغ برداشتند در و دشت از خرگاه و جمدو ساپان و شامیانه آموده و چندین فرسنگ در زیر لغل
مراکب سوده گردید و یکروز موکب فیروز بجانب فهلیان و شوشتان نهضت آراست و در چمنهای پر نرد رنگ و چشمهای لآلی سنگ معبر و
منزلگاه اتفاق افتاد الوار مسنی و بابوئی شرفیاب خدمت شدند و از اجرای پیش تازان سپاه منصور آمدند از آنجا بچمن نورآباد و دامن کوه
قلعه سپیدکذار آورد و از آن منزل بگذرون منزل جلال رودی دادا صلا از سواران کریم خان و امرای زندیه نظهور نرسید خوانین الوار ایه
از قرب جوار سپاه قاجاریه مشوش شده در نزد وکیل اجتماع کردند و رای زدند و کنکاج نمودند که در پس حصار نشستن و در بروی بستن نه کار ابطال
است و نه شیوه رجال ما را شهری چون شیراز در دست مانده است و تا کی توان در آن زیست باید برون شد و روز با نبرد و شب بشیخون
برد تا کار چه شود وکیل پاسخ داد که ما و شما همه ایل ترك قاجار را دیده ایم و کرار آبشش هزیمت گزیده اکنون که با پنجاه هزار سوار در رسیده از
نو تجربت نباید ع من جرب المجرب حلت به الندامه با این خوار مایه سپاه که ما راست نه شبخون بردی توان بردن و نه روز خون توان کردن

۱۹ بجانبی نخشب عقاب دلیر که آبی توان بستن او را زیر کوه ناکوه در زیر سم ستور لشکر او ستوه است و در ظل لوای لشکر او ستوه در کوه و خود دلیری است
اسب افکن و سپهبدیست شمشیرزن فطحم بردم نماند که روز نبرد نه پجد زرخم و نه الدزد زورد تو گوئی که از روی و از آهن است و یا کوه البرز
در جوشن است یکی کوه زیر شکم دارد باد تو گوئی که از برق دارد نژاد مع القصه وکیل زند در شیراز شهر بند بماند و شهریار قاجار شهر کرار کازرون
بجانب شیراز براند و از راه چنار راهدار یکفرسنگی شهر شیراز با جلال عظمت و اعزاز بکرد حصار شهر آمده خیمه و خرگاه و سراپردهات شاهانه سر برافراشتند
گیوان برافراخته و میش و آزان سپاه منصوره اطراف و اکناف و حواشی و حوالی و روبه شهر شیراز را هامون ساخته ذکر احداث نصیرخان
لاری بکلی بیکی از رستیان فارس ما هیچ بسیار بخدمت حضرت شهریار قاجار ابوالنصر سلطان
محمد حسن خان و متابعت باخاقان کامکار در محاصره شیراز مخفی نماند که ولایت لارستان از معظمات
صوبهای فارس و صدر فرسخ در صد فرسخ است همیشه حکام و دولات آن ولایت در کمال جاه و جلال بوده اند و مدتها در تصرف اولاد کرکین میلاد
بوده و والی انجا غالبا بحاکم شیراز متابعت نمی نموده تا آخر دولت صفویه مفتوح شده و حاکمی خاصه یافت و در این ایام نیز محمد نصیرخان لاری بحکم
وراثت در آن ملک حکومت و ریاست میراند و امیری بزرگوار بود و بخدمتگذاری کریمخان زند سر در نمی آورد و کردن نمی نهاد وقتی کریمخان
با سپاهی بیشمار بر سر او رفته کاری از پیش نبرده مراجعت بشیراز کرد در این اوقات که از ورود موکب حضرت شهریار قاجار اطلاع و استحضار
حاصل کرد جمعی از غلامان و سواران خاصه خود را با شش هزار تفنگچی لارستانی که در قدر اندازی از سایر افران ممتاز بودند بخدمت شهریار قاجار ارادت
برکاب مستطاب خدیو قاجار پیوست و مورد الطاف خاطر شهریاری شد آمدن وی نیز مایه وهنی عظیم و باعث فترتی جسیم در کار وکیل زند شد
و از اعاظم فارس رمیده برهمه بی اعتماد گردیده و در زاویه شهر تحصن گزیدند و از همه سوی ابواب امید بر روی خود بسته دیدند الا اینکه کثرت سپاه
قاجار و قلت آذوقه در آن دیار ایشان را اختلال کار آن شهریار میدانست و بالاخره نیز چنین شد چه که خود وکیل با چهل هزار کس بمحاصره استرآباد
رفته بود و بعلت قلت آذوقه اردوی وی هم پراکنده متفرق شدند در این نوبت او نیز بهمین تدبیر رجای واثق داشت و انتظار روز کار میبرد
با جمله سپاهیان قاجاریه بتاخت و تاراج اطراف شیراز پرداختند و بسا رساتیق معموره را ویران ساختند همه روزه با نای و کوس و
صفوفی آراسته تر از چشم خروس و پرستوتر از روی عروس بمقابله دروازه ارک امندی و منظر محاربه شدندی از شهر مقابلتی و مکاوحتی بودی
ننمودندی ناچار باردوی خویش بازگشتندی و اگر احیانا از حصار شهر اظهار منازعتی و مبارزتی رفتی آن نیز چنان بودی که از فراز برج و باره کاهی تفنگی بر
محاصرین سواره رها شدی خون در تن دلیران سپاه بجوش درآمده بود و چندانکه بسهام ملام و بذله پیغام و دشنام قلوب اهالی حصار را خشنود
کس از دروازه خروج نکردی تا کار محاصره از یکماه گذشت و آذوقه سپاهیان باتمام رسید بدانقدر که صورت امکان داشت از هر جانبی تسلیم
شد و تمیم یافت و همه روزه بغال و جمال بلوکات بعیده و قریه رفته طلب ذخیره و آذوقه کردندی و بقدر کفایت بیاوردندی کریم خان با تمنای
استحصال استیصال تمام یافت و بوعد و وعید با امرای ترک و افغان استمال حاصل کرد و بر سپاهیان بچشم طمع اهل اردو را خام ساخت
و نفاق و شقاق در قلوب ارباب وفاق و اتفاق در انداخت تا کلمه مواحدت بمغایرت و دوئی و کار یکانگی بمنی و توئی کشید و آن را
مکنون بعرصه بروز و ظهور مشهود و معاین شد و بمصداق اذا انتهی الامر الی الکمال عاد الی الزوال کمال جمال دولت خدیو قاجار را آسمان
حدوث آفت عین الکمال در رسید و اختر جلال و استقلالش بعد از تصاعد تمام از تصاریف ایام روی در تراجع نهاد اساسی بدان تاسیس
و تاکید و قاعده بران ترصیص و تمهید از تزلزل زمان و تطرق دوران تشتت یافت و تفرق پذیرفت عزیمتیا ذا تم امر و نا نقصه توقع زوال
اذا تم تدبرنا خلاف و نفاق امرای دربار خاقان قاجار نواب محمد حسن خان و اختلال
امر ایشان: ان سلطان والا شان پوشیده مباد که سلسله جلیله قاجاریه استرآباد و اصل است و آن یوخاری باشیه
و اشاقه باشیه اند و هر اصلی را شش فرع است اما فروع سته اصل اشاقه باش اول قونیلو دوم عمر الدینلو سیم شام بیاتی
چهارم قراموسانلو پنجم دوالو ششم زیادلو و اصل یوخاری باشیه را نیز شش فرع است اول دوالو دوم تیرسیاپانلو
سیم کهنه لو چهارم خزینه دارلو پنجم قیافلو ششم کرلو در سوابق ایام پیوسته فیمابین فروع دوازده گانه این دو اصل عباد
نفاق برجسته و خار خلاف برروسته بود و علی الشاوب در سر دولتی هر یکی را غرضی روی میداده است از آغاز ظهور و خروج خاقان سعید

شهید اکبر شجاعلی خان قاجار نادرشاه افشار بنا بر مصالح ملکی و معادات ملکی با خان سعید شهید اساس شقاق فرآورده بضعف سلسله قوینلو و تقویت طایفه دوالو مایل بود چنانکه در ضمن تحریر صوادر زمان سابقه اشارتی رفت بعد از نادرشاه نیز حکومت استرآباد و کرکان با طوایف قاجاریه بود و در اوان مملکت ستانی و جهانگیری نواب محمد حسن خان قوینلو اگرچه طایفه دوالو در امورات ملکی مشیر و مشار و در ان حضرت صاحب منصب و اعتبار بود بملاحظه مآل حال قوت دولت خان و الاشان را اشیع ضعف احشر اقبال خود میشمردند با انکه محمد حسین خان دوالو حکومت عراق یافته بود و محمد ولیخان دوالو مرتبه وزارت و امارت جمع کرده داشت باطنا نایره حسد در کانون جسد مرای این طایفه شعله ور بود و در همه وقت مجال و بهمه حال طالب زوال آفتاب اقبال خدیو قاجار بودند و از بیم خویش بدو اطمینان ندا شتند چون آزاد خان افغان از میان برداشته شد و آذربایجان بامیرزاده کبیر نواب نایب السلطنه آقا محمد خان تفویض یافته و الا شهر شیراز و کریمخان وکیل شهری و شهریاری باقی نمانده بود شیراز را نیز عنقریب مفتوح و وکیل زندر امغلوب و منکوب دیدند و از وخامت عواقب کار خود بیندیشیدند و در مقام اخلال ان حال برآمدند و با یکدیگر رائی زدند افاغنه اردو را نیز با خود اتفاق دادند و دل بر اصلاح کار کریمخان نهادند غافل که بدست خود تیشه بر ریشه اصل خود میزنند و بن دیوار خانه خویش همی کنند فظم یکی بر سر شاخ بن میبرید خداوندبستان نکه کرد و دید بگفت ار چه ایمن دید مکنید نه با من که با جان خود میکنید مع القصه ارباب اغراض اسباب نفاق فروچیدند و موافقان خود را اخبار کرده اشعار فرصت همی نمودند مقارن اینحال مدت محاصره شیراز بیکسال بعین رسید و آذوقه و علوفه پنجاه هزار کس سپاهیان خدیو قاجار روی بفقدان نهاد و دلهای اکراد و اتراک و افاغنه و افاشره با اهل و اوطان و عیال و خلان تمایل گرفت بهمانا در ان اوقات دو اب الی اردو بجهة اخذ و تهیه آذوقه بجانب قصبه ارد کان روانه شد و کریم خان وکیل استحضار یافته شیخعلی خان نبی عم و سردار خود را با جماعتی از الوار بسد آن طریق و رد آن فریق فرو فرستاد و می بر خر بندگان بار کیر و استر کشان بتیغ و تیر غلبه کرده ابو القاسم خان نام منشی و مامورین اردکانرا اسیر کرده نزد کریمخان آورده یعنی نهر مایه پراکنده کی خاطر الی اردوی سلطانی شده از توقف اظهار کراهت و خسارت کردند و خان و الاشان بمقتضای ریاست جمعی از افاغنه شقه جو و قاجار شد خوراقولا و فعلا مورد سیاست فرمود تحریک مفسدین و ترغیب معاندین در شب بیست ششم شهر شوال سنه ثمان و تسعین و مائة الف یک شبانه هنگام گروه افاغنه ظلمت فام از اردو کریخته بجوالی دروازه شهر رفته اظهار عبودیت کرده بشهر راه یافتند و قاجاریه نیز آوازه شیخون در انداختند الی اردو بهم برآمده عزم رحیل نمودند چنانکه از جانب جناب خدیو قاجار ممانعت رفت مجاهرت افزود تا کار از دمدمه بزمزمه و از زمزمه بهمهمه و ولوله بغلغله انجامید سواران زین برابسها بر نهادند و پیاده کان اثقال خود را فرو ریخته در پیش افشاندند واقعه قیام قایم شد و بلوای عام ثابت تا کار بجائی رسید که مردم اردو گمان بردند که شهریار قاجار در میان نیست مضطربا غنان بسوی فرار دادند و متفرقا روی براه عراق نهادند خدیو قاجار از وقوع این واقعه عجیبه متحیر و از نسوح این سانحه غریبه متغیر چندانکه حواشی بساط سلطنت بمنع جیش متلاشی فرستاد سودی نبخشید مرای قاجاریه را بخواند و از این باب فصلی برانداختن نیز مراجعت اصرار کردند و بسارعت الحاح نمودند بجهد بلیغ و جد کثیر از توقف تحذیر فرمودند شهریار قاجار که در قوت قلب بحر ذخار بود و در متانت طبع چون کوه البرز اصلا بحرکت تن در نداده همی فرمود که بلکت خداوند فرمان و رای و شکوه زغوغای اوباش نباید شنوه امرا در ترکیض تحریض میکردند و رکابدار خاصه مرکب جهان پیما را بزین کرده حاضر آورد و بموافقت امرای جلیل او نیز تاکید در تعجیل داشت چون حرم محترم در رکاب انجناب بود دیده بخت را خفته دید و طره دولت را برآشفته نا چار الی حرم را کوچ داده و پای در حلقه رکاب عالی بر نهاد بلی فظم نه پنی که چون در هم کنند مور ز شیران جنگی برآرند شور نه موری زاین کمر است چو پر شد ز بحر محکمتر است کر قسم کز افتادکان نیستی چو افتاده پنی چرا ایستی در اندیشه انکه پس از منزل ان افراق را با جتماع بدل فرماید و آن نفاق را بوفاق باز آرد با قوم موافقت و مرافقت فرمود و روی براه آورد چون در عرض راه نیز آن دو فراتر مقید بشیرازه اتفاق نگردید جبران کسر با بور و د عراق محول داشت غافل که فتنه فارس در عراق نیز ساری بلکه در مازندران نیز ساری است لمؤلفه همیرفت غران چو پیل دمان بروها پر از چین و برزه کمان دل از کار کیتی پر اندیشه داشت ز اندیشه دل چون یکی شه داشت شب تیره پوینده چون ماه بود دژم تر ز شیری دژ آگاه بود چون باصفهان رسید بخیال توقف آن شهر ذی شان و اجتماع عساکر پریشان و معاودت بتسخیر فارس کس بنزد محمد حسین خان قاجار دوالو سپکلر سپکی عراق فرستاد معلوم شد که او نیز با ارباب غرض مرافقت داشته و ازین کار آگاه بوده و بهوای تصرف

۲۱ مازندران و دفع و رفع محمد خان قوینلو مرکز حکومت خود را خالی گذاشته و جناح ابغار و استیحال بجانب دار الملک برافراشته مثبت رازی که با فسانه شنیدی هی از خلق از علم بعین آمد و از کوش با گوش مانند شاهبازی خشمگین و قراقوشی خشین بجانب مازندران و صبد آن عصفور برکشید بال استیحال کشود ذکر احوال کریمخان و کیفیت شهریار بعد یل و استعداد او در تسلط فارس و بنیان وقایع کار امرای قاجار و دیگر رویه که کریمخان از کار شهریار قاجار محمد حسن خان و نفاق امرای رکاب او اطلاع یافت از حصار شیراز بدر آمده وارد محل ازدوی قیامت آیت گردید و بجمیع اسباب و اثاثه متروک موقوف مشعوف شد چندان خیمه و خرگاه خسروانی و کارخانه و استر و اشتر و ظروف و اوانی زرین و سیمین و نفایس امتعه رنگین بتصرف درآورد که محاسبان بحیر از تحریر عشر عشیر آن قاصر آمدندی و شیخعلیخان زند را با جمعی الوار متعاقب عساکر متفرقه شهریار قاجار روانه نمود او نیز بعضی از ذناب و رجاله سپاه پرشتاب عراق در رسیده اسب و یراق بسیاری بدست آورده پیاده کان الوار تیه سوار و سواران سپاه قاجاریه پیاده شدند و کریمخان در فارس دیگر باره لوای استقلال برافراخت و بشکر انیوهبت عظمی پرداخت و منتظر اخبار مازندران و کار قاجاریه بود اما محمد حسین خان دوالو از اصفهان عطف عنان بجانب مازندران کرده بخیال دفع محمد خان قاجار قوینلو و تصرف دار الملک دار المرز با سپاهی بساحته و کروهی پرداخته چون با دیمتاخت و از حقیقت حال حاقان پیمال اطلاعی نداشت در بیم و امید و خوف و رجا تعجیل همیراند و صفرعلیخان قاجار قوینلو که از دولتخواهان صداقت شعار خان جلالت نشان و محاکاشان بود از پریشانی ازدوی کران و هزیمت چاکران و غزیمت خان دوالو بمازندران محمد خان قاجار قوینلو حامی سلطان ترک و بشکر بزرگ دار المرز را اخبار کرده محمد خان بر آه از نهاد برآمده پراندیشه شد و از مخالفت افاغنه شیراز و موافقت افاغنه دار المرز حساب کار بر گرفت پیش از انکه آن اخبار موحش شایع گردد خوانین و امرای افاغنه را بمجلس عالی بخواند و بعد از حضور بگرفتن و اخذ و اسر و قید ایشان پرداخت چون طوایف افاغنه بسیار بودند و ایشان را سه قسمت کرده در سه محل منزل و یورت داده بود و بعد از گرفتاری روشناس افاغنه باخبر گردیده اقسام ثلثه در محل واحده مواجهت نموده سنگرهای سخت در جنگلهای پردرخت بسته با اسباب حرب در آنجا منتظر طعن و ضرب نشسته تا انکه ملازمان چاکران محمد خان در انگاه زیاده از شصت و پنجاه کس حاضر نبودند آن امیر دلیر باک نکرده و مقید بتحقیق خبر حیات و ممات شهریار قاجار نگشته شمشیر پرحمی آخته و کارسران افغان را بساخته بمجرد انکه خبر رسیدن محمد حسین خان دوالو بفیروزکوه نیز در رسید محمد خان قاجار از ورود او اندیشه ناکرده و جود او را هیچ نشمرده در شبی هایل که ماه منخسف و جهان در ظلمت بود بخت یوسف خان هوتکی افغان را خوانده جثه او را طعمه چنگال و ناب ذآب اجل کرد از آن پس ملا یار محمد امام آن جماعت و اعظم خان و گلستان خان و قلندر خان و مرتضی خان را احد احد بحضور خود خواسته سر آنرا بخلعت لاله گون مخلع ساخت الحاصل پنجاه تن از عظمای آن طایفه را بقتل آورده و دیگر روز با ملازمان دار المرزی بر سر سنگر افاغنه رفته یکشبانه روز رزم از طرفین پیوسته بود و دلیران از دو سوی در انداختن گلوله شتاب مبادرت و ایستادند تا آخر الامر مازندرانیان بر افاغنه غلبه کردند و سر آن انقوم را ببخشید و اموال ایشان با نعام قاتلین مقرر شد و رزم جویان دار المرز از اطراف بکرد امیر الامراء العظام پیکلربکی ازدحام کردند چون محمد حسین خان دوالو از قتل افاغنه و عرضه محمد خان مستحضر شد از دخول بمازندران باز ایستاده از فیروزکوه بازگشته قصد تصرف استراباد نمود و چون با دبدالنوی روی کرد و محمد خان را از عدم اطلاع از مآل حال خدیو سهمال کمال ضجرت و ملال بود و چشم و کوش در راه اخبار داشت و جان و هوش در سر این مژده میگذاشت ذکر ورود نواب شهریار کامکار ابو النصر سلطان حسینخان قاجار بمازندران و اطمینان اهل ایشان سابقا علی الاجمال اشاری رفت که نواب خاقان کیتی ستان بحوالی اصفهان رسیده و از کار محمد حسین خان دوالو استحضار یافت زیاده از دو ساعت در باغ قوشخانه توقف نکرده و در فکر مآل کار افتاده پای در رکاب جلالت نهاد و دران بریکران جهان بیمافروفشرد فطنر سمش و شتهارا چنان در نوشتی که انگشت مردم و رفهای دفتر نهالا به پستی قضا الهی زپستی بالاد های سپهر صحتعلی خان قاجار شلو و شهباز خان دنبلی ناشهر طران در رکابش موافقت داشتند و عنان بعنان همی آمدند و اما چون بطهران رسیدند و اختلاف آرای قاجاریه را شنیدند بعد از حرکت از ری بی استیذان او از وی روی بآذربایجان نهادند ابراهیم خان بغاری که از بدو حال در کنف ظلال رحمت وی مرفه و در و امغان مسکنی گرفته بود تیز با سواران خود از رکاب مستطاب جدا شده عزیمت وامغان کرد و القصه آن دارای بزرگ و سلطان کامکار که در رکضت فارس با پنجاه هزار سوار هیرفت چون بخدود مازندران رسیدند اقامات

۲۲ ودیگران زیاده از چهار و پنج بادی نمانده بودند و از آنجمله محمد ولیخان دوالو و چند کس از ملازمان وی بودند که براو نیز اعتمادی نداشت و همانا بنابر مصلحتی یا در انتظار فرصتی الزام رکاب بر خود واجب میشمرد و شهریار در یاول قاجار مطلقا دل شک نداشته بمضامین این ابیات شمس المعالی مترنم بود

عبر متیقن قل للذی بصروف الدهر عیرنا — هل عاند الدهر الامن له خطر امازی البحر یعلو فوقه جیف — ویستقر بأقصی قعره الدرر وفی السماء نجوم لا عداد لها — ولیس یکسف الا الشمس والقمر

چون شهریار قاجار با ان سواران معدود و از عرصه فیروزکوه بباد کوه در آمد محمد خان قاجار سپکسری مازندران خورسند و خوشنود با پنجهزار کس از اهالی دار المرز باستقبال خاقان سپهسالار عرصه پیمای کوه و دشت کشت و در فضای علی آباد بخدمت رسیده ارادت کیشان مازندرانی بسلامتی وجود مبارک شاکر شدند و در رکاب همایون چاکروار بساری در آمدند. دیگر باره از دور و نزدیک عساکر ترک و تاجیک در عسکر خان والاشان جمع و همه بجان و مال پروانه شمع شدند اما محمد حسین خان قاجار دوالو که قبل ازین از فیروزکوه بتصرف استراباد رفته بود چون استراباد را از جنود موکب عالی خالی دید بی هنازعی شهر رفته با عیال خود توقف کرد و در نیوفت بعرض محرمان بساط شهریاری رسید که محمد حسین خان در استراباد با طهارایالت و بنالت و استعداد رزم و استبداد عزم سر خود سری برافراخته و در میان اکراد و اتراک فتنه جوئی و یاوه گوئی متداول ساخته چون شیران خشمناک قصد استراباد کرد **عزیمت نواب شهریاری محمد حسین خان از ساری باستراباد و فرار محمد حسین خان دوالو بدامغان و موافقت ابراهیم خان بغایری و رفتن محمد حسین خان بسرداری امغان**

حضرت دارای کامکار شهریار قاجار چون از ایالت محمد حسین خان دوالو در استراباد اطلاع یافت مانند برق سوزان و آتش فروزان بر اسب باد رفتار آب کردش خاک وقار برنشسته با کروهی از آت کیشان صداقت پیشه و چاکران جان نثار صافی اندیشه بجدت شمشیر و برتابستراباد شهر ساری بسکاوا شرف رفته ایلغار بجانب کلباد و استراباد نمود محمد حسین خان دوالو که از سلامتی وجود و خبر ورود دارای ترک اندیشه ناک و ازین غصه قرین هلاک بود چون از یاساق و رکضت صرصر سرعت آنحضرت خبر یافت اثقال و اموال و عیال و اطفال خود را گرد آورده از استراباد فرار کرده بجانب دامغان و بخانه ابراهیم خان بغایری نزول یافت خان جلالت نشان وقتی باستراباد رسید که آن آهوی صحرا پوی از چنگ آن شیر دلیر بدر رفته بود دملوق لفه همی گفت و سخت دلتنگ و ناب که آه از دزدی بگاه شتاب — ز سر پنجه ام باز رست آن غزال — که همچون تذرویست خوش خط و خال

بعد از ورود باستراباد درنگ ننموده بعزم تسخیر دامغان و تدمیر آن دودمان خاک کوه و دشت را بر افلاک رسانید با سپاهی دشمن سوز خصم افروز گرد حصار دامغان را احاطه نموده چون بحر محیط دایره خاک بسیط شد و حصار را مرکز وار در میان گرفت سحرگاه قلعه گیان چشم از خواب گشاده با سباب اجل را آماده دیدند فظهر دل و دست مردان آن باره بست — ز هول اندر آمد بدلشان شکست

برآمد بهر سو ز لشکر خروش — همی پیل رازان بمالید گوش

جهان لرزه لرزان شد و دشت و کوه — زمین شد ز نعل سواران ستوه

درفش سپهبد میان گروه — بسان درخت از بر تیغ کوه

همی خون چکاند بر چرخ ماه — ستاره نظاره بدان رزمگاه

سواران بغایری و قاجار و اکراد و الوار تاب ثبات نیاورده بسیاری قتیل و اسیر شدند و بقیه السیف بحصار دامغان گریخته در بروی خود بستند و با میدامداد الوار نشستند و سپاه سلطان قاجار بمحاصره حصار کمر بسته بر گرد اگرد دامغان فوج فوج حلقه کردند و خان جلیل چون برایل متین لختی بی اعتماد شده بود بامرای خراسان نامه کرد و جمعی اکابر اکراد را که بانسبه بوی اصاغر افراد بودند بار دوی خود احضار فرمود چون ان کروه از آغاز بحمایت و رعایت وی از نطاول فواقا غنه وارسته بودند و خاطر بمتابعت آن کلیم حلیم بسته داشتند در مقاسات بیم و امید و مقامات وعد و وعید بدآنحضرت پیوستند و عهد متابعت باو بستند فظهر برانديشه گردنکشان یک بیک که آخر بکام که گردد فلک — که را اختر سعد سازد بلند — که از کوکب بخش پند کرند

در سطرنج پرزیخ که شاه کرد — دو رین نرد پرورد که دستور بلند

ذکر مامور شدن شیخعلی خان زند بسپهرسالاری کرمان و کیل بازماندران و قهر و دفع بغیر کردن و اطلاع نواب سلطانی محمد حسین خان قاجار و مراجعت او از محاصره دامغان بصیانت مازندران و آمدن کریم خان بطهران

چون اخبار اختلاف امرای قاجار با سلطان الاتبار و طغیان ابراهیم خان بغایری و مفارقت و مجانبت خوانین آذربایجان از رکاب نصرت توامان بعرض کریم خان وکیل رسید بمضمون حکمت مشحون الرزق علی الله ما دام حار اشیخ علیخان زند را با سپاهی فرون از چون و چند روانه مازندران کرده خود نیز از تعاقب حرکت

نموده از راه یزد قصد استیصال تقی خان و نزول طهران نمود شیخعلی خان وارد فیروزکوه اول ولایت مازندران و طبرستان شد و چون استماع
نمود که شهریار قاجار با سپاهی جرار بحاصره دامغان و مدافعه محمد حسین خان قاجار دوالو و ابراهیم خان بغایری اشتغال دارد از مقابله آن شهریار
شجاعت پیشه در اندیشه شد و عزیمت مازندران و معارضه با محمد خان قوینلو را اسهل دانسته شمردولی از رود بملک دارالمرز نیز خایف و متوهم بود محمد
نامی از طایفه داذوی سواد کوه که از اواسط الناس آن بلد بود بجهة تحصیل نام و نان چندتن از طایفه خود را با خود موافق کرده بر بالوهای پالانی برشاده
بستقبال شیخعلی خان نداآمد شیخعلی خان وی و او را بغنیمت بشمرده بجهة استمالت قلوب اهالی دارالمرز او را قبائی زربفت خلعت داده بلقب جانی
ملقب گردو بدلالت او قدم در ولایت سواد کوه گذاشت مازندرانیان اندک اندک رام شدند و از هر گوشه بر کاب سر فرازی آمدند خان والا
شان محمد حسن خان اندیشه نمود که شاید محمد خان قوینلو بعلت قلت سپاه مغلوب شود از محاصره دامغان در گذشت و عازم مازندران گشت و از دژ
و سنگ راه سخت و جنگلهای پردرخت راسکر گفت ایلغامیشی قطع فرموده از فولادمحله هزار جریب بساری آمد چون دشمن قریب و سرعت غریب بود
عموم سرداران و خواص لشکریان را کاب این ایاب و شتاب را محمول بر هزیمت داشته و از مرافقت رکاب مستطاب روی برتافته در تحاشی
بیوت که بغشه و فساد و عدم ثبات و انقیاد مجبول و در خدمتگذاری حضرت شهریاری مجبور بودند بعد از ورود بساری اموال و اسباب رعایا و
و اسباب حرف و وکالین را غارت کرده بجانب گرکان بازگشتند خاقان جلیل الشان را بقاجاریه رکاب و ترکمانیه شرارت آب اطمینانی
نماند و دشمن جانکی همخانه را از اعدای همکانه اشد العداوه دانسته بفکر چاره این کار افتاد و مصلحت وقت را در رجوع باستراباد و اصلاح آن افساد
ندیشید لاجرم شاه اسمعیل را که تا آن غایت در ساری بفراغت میزیست با خود برداشته روانه استراباد شد چون سردار زند از حرکت
شهریار عدو بند استحضار و اطمینان حاصل کرد از سواد کوه روی بساری آورد ابراهیم خان بغایری و محمد حسین خان دوالو نیز که از دامغان
بخدمت وی آمده بودند او را بر دشمنی شهریار قاجار اعانت و تقویت مینمودند بمراهی وی وارد شهر مذکور شدند و قولا و فعلا مردم دارالمرز را
از موافقت با محمد حسن خان و مخالفت با شیخعلی خان ممانعت و تحذیر و تخویف میکردند و کریمخان وکیل نیز از زنجه و اغروق و اسباب و اثاثه
او و دی نواب محمد حسن خان که در ظاهر شهر شیراز برجا مانده و بدست زندیه افتاده بود صاحب سامان سلطنت و اسباب مملکت گردیده با
شکوهی تمام و سپاهی وافر بطهران وارد شده از ورود بمازندران و استراباد و کمال وحشت داشت و بر تقویت شیخعلی خان و مخالفت قاجاریه
با شهریار قاجار همت میگماشت طوایف افاغنه که در خارج شیراز بوکیل پیوسته و از خان پعدیل یکبسته بودند بخونخواهی سران خویش که محمد
خان قوینلو در ساری قتل و غارت کرده بود در مکافات آن اعمال کمال اصرار را داشتند قاجاریه و ترکمنیه نیز در مقام نفاق ثابت قدم و در
تردد وکیل معتبر و محترم شدند و از همه سوی اشرار جلال الوار بقوت و کوکبه اقبال قاجار بضعف گرائیدن گرفت و کار بر خان و اتباعش در شهریار
کشه رستمدار تنگ گردید و مع هذا آن شهریار دریادل فولادپیکر کوه ثبات صرصر عزم صاعقه رزم پیچه رل بدنکرده و در دربش فتوری
و در جلالش قصوری روی ننموده با سپاهی گران و شکوهی پیکران از استراباد عزیمت مازندران فرمود ذکر مراجعت
حضرت خدیو جمجاه ثبت محمد حسینخان قاجار از بلدهٔ استراباد بجانب شهر اشرف البلاد و وقایعی
با لشکر گرمسیر خان و پیمان و افاغنه صادرات ان اوان نواب مالک الرقاب خدیو کامکار شهریار قاجار
بعد از انتظام مهام استراباد و تسکین فتنه آن بلاد با سپاهی فولادپوش و عدو خروش که پهنه بزم را مجلس دامادی و میدان رزم را
ایوان شادی میشمردند ماهچه رایات نصرت آیات برماه و مهر برین سپهر برده و غلغله کوس بر چرخ ابنوس رسانیده چون شیر خروشان
و بحر جوشان عزیمت مازندران فرمود هلیت هوا زرایت منصور او کلاب سرشت زمین زموکب میمون او عبیر غبار صدای کوشش
رعدی فکنده و در هر کوه سر شک تنعیش سیلی گشاده از هر غار نعکنده ناخ در مغز کفر نادسته نشانده پسلک در چشم شرک تا سوفار
شهاب سطوت و دریا شکوه و باد نهیب زمانه بسطت و کردون توان و کوه وقار چون مسموع شد که شیخعلی خان زند با چهل هزار سوار از الوار و
ایلات فارس و عراق و قاجاریه و افاغنه پرنفاق از ساری بیرون آمده و قریب باشرف البلاد سنگری متین بنیاد نهاده و در پس آن
سد سدید با طبیعی عظیم و بطشی شدید برنشسته خاقان ترک و شهریار بزرگ نیز در این جانب متوقف و بستن سدی در برابر سپاه باجوج
مآثر اشارت فرمود و شیران قوی پنجه پولادخای را با صطیاد و نخجیر غزالان زندیه زنجیر برداشت و پلنگان پیل نیروی بیرخوار را با صطلاح

۲۴

و تجرّع دماء افاغنه خلیع العذار کرد و کرکسان ترکش از مغز سروران سرکش فرقه خوار شدند و ماران سنان از پاره جنان شمشیر زنان طعمه جوی آمدند دارای سکندر عزم تهمتن رزم را دل از جای برآمده قلب سپاه درآمده بر صفوف عساکر الوار تیره حمله کرد اشتر از کوه آهنین بردو بشمشیر برنده الماس فعل زمین نبرد کون را پر از لعل مذاب و بیجاده ناب کرد شنکچیان دشتستانی برا کردن مهرهای آهنین ژاله بار شدند قورچیان استرابادی با فکندن فندقهای آتشین لاله کار آمدند مردان لشکر شکن و گردان اسب افکن از دو سوی ارنایژه حلقوم جوی راندند و از شکاف پیکرها جرا فرو بردند سپهبد قاجار که حکمتی مشتری آثار و هیئتی مریخ کردار جمع کرده داشت به نیش رمح رامح شکاف عروق صدور اعادی بر میکشاد و بر صداع سرکشان از خون صندل طلا میکرد و از باران پیدبرگ پرقانیان صفرای کینه را بستر برگ پیدمیگسترد فطفر بروز نبرد آن یل ارجمند بشمشیر و خنجر کمرزو کمند بریدو درید و شکست و بست یلان را سر و سینه و پای و دست امروز تا شبانگاه دیدها بی آرزم بود و شور مصاف گرم شب هنگام دو لشکر خون آشام چون سفاین طوفانی بر ساحل دریای خون شراع نزاع افکنده در سنگر فراغ لنگر انداختند و از چندکان دیده بانان در پناه هر شجر و حجر مشعل و چراغ برافروختند در آن پیرشب که نوم معبر ابصار قوم را کم کرده بود و چرخ کحلی ابواب ورود طلیعه صبح را بقیر اندود داشت دلاوران دو لشکر بخیال شبخون از سنگرها پای جلادت بیرون نهاده دست برمی سهام و ضرب صمصام می گشادند از شلیکهای سخت اجسام رزمیان چون برگ درخت بریکدیگر می فتادند چون خورشید خاوری بتماشای آن محاربه و داوری برآمد خسرو خورشید جمال جمشید جلال قاجار از افق صفوف شفق آثار طلوع کرد و کمان توتس شکل برزه کرده سهام بهرام فعل مانند شهاب ثاقب بران دیوان رجیم برمی افشاند و آیت جعلناه رجوما للشیاطین را تفسیر اصفی و اوضح میراند کرباره دلیران از جای برآمده صفوف پیکار استند و از یکدیگر کینه مقتولین دوشینه خواستند شیخعلی خان سردار الوار نخست با عساکر خویش از جای حرکت کرده از راه غیر معهود بجانب سواحل بحر خزر و راه استراباد کندر برگرفت شهریار قاجار نیز با چار بمشاورت محمد ولیخان دو الو از راه متعارف خیابان بجانب استراباد شتابان شد که سپاه الوار ابدان دیار کشاندو از شربت سابق ضربت لاحق همه را چشاند شیخعلی خان در حرکت و سکون وسعت صحرا و ساحل دریا را از دست نمی داد و در مواضع وسیع فرو می آمد و خیمه را در کمال درنگ چهار فرسنگ راه طی کرده بودند و هر دو سپاه فرود آمدند و زیاده از فرسنگی فاصله بین العسکرین نبود اردوی خسرو قاجار در کلباد و اردوی شیخعلی خان در کنار دریا متوقف شدند و غالبا افراد اجناد دو لشکر در تحصیل آذوقه و علوفه یکدیگر را هدف گلوله تفنگ و قراب صمصام الماس رنگ میمودند از هر جانب که نعره برغمان برقان بگوش سپاه نصرت پناه میرسید بامداد و اعانت ابلغار میکردند و همه روزه بتکرار فیمابین آن دو دریای خون خوار تقابل و تقاتل و تقادم و تصادم وقوع میداشت و چون کلباد پایان راندران دو اغار بلاد استراباد است و منظور نظر شهریار قاجار گشت الوار بجانب استراباد بود از کلباد باستراباد راندند شیخعلی خان از تشویش جان در کلباد فرو ماند ذکر احوال محمد حسین خان قاجار دو الو و سر بمجید زانو شیخعلی خان و سر رفتن مطهران و قبول خدمت محمد کریم خان و تفویض ایالت استراباد و ظهور عصیان و خلاف طایفه دو الو محمد حسین خان دو الو که در دولت قوی شوکت شهریار قاجار بایالت عراق قناعت نکرد و سر نفاق برآورد بمازندران و استراباد و دامغان آمد بالاخره ملازمت رکاب شیخعلی خان نندر را اختیار کرد و منظور نشر سروری و اقتدار در آن دیار بود چون زیاده اعتنائی از سردار الوار ندید ناچار از دخنده بطهران آمد و اظهار نفاق با شهریار آفاق کرده ملازمت وکیل را قبول و از مقام خویش عدول نمود متعهد خدمات بزرگ و مدعی امورات عظیم شد کریم خان تیر بحبه جذب قلوب سایر قاجاریه دو الو و مزید اختلاف و وحشت فیمابین آن دو اصل و الانسل سر بر او را بتشریف زرتار برافراخت و مثال حکومت استراباد بدو داد که بدان ولایت پوید و راه اتلاف شهریار بی کرو لاف جوید وی بطوایف قاجاریه و اکراد و ایلات استراباد نامها نگاشت و قرارها گذاشت ولی با وجود حضور آن شهریار غیور و کمال استعداد الملک استراباد بدخول آن شهر جسارت ننمود و در میان او و وکیل بمخالفت شهریار سعدیل اسباب نفاق و اساس شقاق فراز می آورد و همدستان نامی نامهای کرد و با منسوبان خود نزد شیخعلی خان رفته با فساد و الحاد میکوشید شرح حال وی مفصلا برای ملک آرای شهریار بی نظیر و خدیو کشور گیر معروض و مشهود افتاد و مخالفت و نفاق آن طایفه جنایت کیش پیش از پیش بر منصه ظهور و صفحه شهود جلوه نمود و در این ایام فصل بهمن

۲۵ دی در رسید و کوه و دشت پر کافور ترکشت شیخعلی خان زند در کلباد که مهب باد عاد و مصب باران دریا نهاد بود تمکن و توطن نیارست فظیم
برآمد ز کوه ابر مازندران چو مار شکنجی دمازندران بسان یکی زنگی حامله شکم کرده همنگام زادن گران ابری مطیر برخواست و بر
شکرف نشست و نسیم دریای خزر چون سوفان خراشنده وابگیر چون سندان شد لهذا سردار الوار از کلباد روی با شرف نهاد و در کلبهای
رعایا و برایا نزول کرد و در حشان و پرینه کمن بر آتش افکند و پلاسهای شمینه خشن بر دوش کرفت و در فکر شغنده روزکار و نتیجه
انجام کار همی بود ذکر آمدن نجف علی خان و ولیخان کرد شیاد لو با دوازده هزار سوار بجدت
جناب شهریار قاجار و کشتن خوانین یوخاری باشیه دوالو را چون خان جلالت توامان محمد
خان قاجار از کار محمد حسین خان قاجار برادر محمد حسن خان و منحکداری و تعدیات در اخلاص شعاری بوکیل بند و حکومت استرآباد و
وخیالات فتنه و فساد کما هو حقه باخبر کردید دفع و رفع خصمان خانه را از قلع و قمع اعدای همکانه اهم دانست و نجفعلی خان و ولی خان کرد شیاد لو
که باوی مصادقت داشتند باده هزار سوار از اجناد اکراد بوز نجرد و خراسان باسترآباد خواند و بعد از ورود آن جنود بدان دیار و حدود
هفتهزار کس از تفنگچیان استرآبادی و طایفه کرایلی و جماعت حاجیلر و کتول و کبود جامه بر سپاه پیوسته و در اندیشه اتلاف نفوس و امرای
سلسله یوخاری باشیه در افتاد چون در ازمنه سالفه پدر محمد ولیخان دوالو قاتل پدر سبز علی خان شاهپاقی بود و در این ایام که محمد
ولیخان در خدمت نواب شهریار قاجار رتبه امارت داشت سبز علیخان از بیم وی در دشت ترکمان میریست و آمدن نمی مارست خان
والاشان سبز علی خان شاهپاقی را اطمینان داده از دشت طلب کرده بخدمت آورد و در خونخواهی پدر خویش رخصت داد و جمعی از خواص
بجهة قتل خوانین یوخاری باشیه محکوم وی نمود روزی محمد ولیخان و اخوان او و بنی اعمام محمد حسین خان و صادق خان و سایر روسای
دوالو را در مجلس خاص بمشاورت و کنکاج بخواند و بنشاند و بعد از محاورة و مشاورة خود بهانه از مجلس برخواسته بیرون شد امرای قاجار
غافل نشسته بودند سبز علی خان شاهپاقی و غلامان مامور سرکاری خوانین مذکوره یوخاری باشیه را در میان گرفتند و ارمنیان بر
داشتند و هر یک از هوسکاران انقوم را بدست آورده مقتول و محبوس و مکفوف و منهوب ساختند و مبلغهای خطیر از نقود و جواهر و آنچه
و ذخایر منهوبه مرغوبه آن کرده باشکوه نصیب و قسمت اجناد اکراد آمد و چنانکه رسم کیستی است آبادی خراب و خرابی آباد شدای عجب آنچه
قاجاریه دوالو در هنکام قوت شهریار قاجار توهم نمودند و از آن تصور اندیشه داشتند در زمان ضعف دولت از آن دارای با
شوکت بر ایشان واقع آمد و شهریار بسالت شعار بطالت دثار از بازیچه های فلک غدار اکاهی نداشت که خود نیز بدان قوم قرین
العهد و با ان بستکان قماط قضا ضجیع و ضریع یک مهد خواهد بود فظم هر آنکه که تشنه شدی تو بخون پیالودی آن خنجر آبکون
زمانه بخون تو تشنه شود برانداز تو موی دشنه شود مع القصه شهریار با اقتدار پس از قلع و قمع حاسدان و اطفای شراره فساد
معاندان بعزم رزم شیخعلی خان سردار الوار بتجهیز لشکر و تسخیر عسکر کرده محمد خان پکلر یکی سابق با زندران را در استرآباد با ایالت و نیابت و
و متعلقان و فرزندان خود را بفرزندا کرم اعظم آقا محمد خان که در زمان فتنه خارج فارس از تبریز بحضور آن شهریار آمده بود و در این ایام در
استرآباد توقف داشت سپرده با هفده هزار لشکر که دوازده هزار آن اکراد بوز نداز شهر استرآباد بدر آمده در خارج شهر خیام شوکت
طناب و خرکاه حشمت قباب برپای کرد و ملکمین رکاب بتدارک و تهیای یورش و یاساق پرداختند در ذکر حرکت جدید
قاجار از استرآباد باشرف و مجاربة با شیخ علیخان زند سپهدار و بنی عم کریم خان و قیل و
انهزام سپاه شهریار بمعقل ایل ورآن ایام حسرت فرجام که آغاز سال یکهزار و یکصد و هشاد و دو بود و روزمان خزان بهار
حدایق اقبال فرتبا مده شاخسار اوراق رغفر و زنگ فرورخته و کلزار کلهای لعل کون یاوه کرده نارکفیده چون سری شکافته
برسنان از بر شاخسار او نک بود و سیب سرخ چهره چون ذنخدانی سیمین از زخم ناوک لعلی رنک همی نمود فظم رنخ نار با سیب
شنکرف کون بر آن زخم تیغ و بر بن رنک خون یکی چون دل عاشقان کشته پوست یکی چون شخوده زنخدان دوست بر سیب
لعل و رخ برک زرد بن شاخ کوژ دوم باد سرد کرمشه زبان مرغ کوینده را خشک برکنده باد پوینده را شهریار قاجار و سلطان دوالو
بتار محمد حسن خان در خارج شهر استرآباد رودی پر خاشجوی عساکر مبارزت مآثر را جلوه طلوع داد و سپاه کینه خواه را بر آراست

پهنه خاک از هجوم دلیران و وفور امیران کردونی شد پر نجوم و کنامی پر ضرغام عکوس اسلحه و خود در فراز و فرود برق و تاب در نفکنده و هیچه
الویه جو هوا را پر ماه بدر کرده منجوق رایات از پرچم معشوق خبر دادی و سپاه و تاد پهلوی کاوزمان بر میدی ملکت یکی خیمه شه را بپا شیا یکان
کرشمه بدامان سر آسمان زنبگاه منح دمه بارگاه شده ماه و ماهی چو ماهی و ماه چون منظور نظر آن خدیو صاحب تدبیر و خسرو صاحبقران
چنان بود که سپاه زندیه و الوار بحوالی استراباد در آیند و در آن حوالی بنیاد درنگ نهند تا بواسطه قرب جوار تراکمه گرکان و صعوبت عبور در معابر
مرور سزای خود بپسندازان گذشته بقایای اوباش و یاقات و ایلات آن دیار بار دوی شهریار پیوندند و زنگ را بر شتاب و سکون را بر دوام
برگزیده هر روز جنبشی بقدر ضرورت میرفت و از هر گوشه پیاده و سواری میرسید و نیز چون سپاه شیخعلی خان در شهر اشرف کوچه بندی و نقاعه
گرفته بودند این توانی را مایه حرکت انقوم تصور نمیفرمود چون انگروه پای از دامن ثبات و سکون بدر ننهاده در شهر و برزن اشرف متحصن بلکه
متحصن بماندند غیرت غیر سوز و فرکیتی فروز مردانه آن سپهسالار یگانه تقاضای ایلغار و مسارعت کرده و در اراضی قروق نزول فرموده و دیگر
روز که شهسوار خنگ سپهر از کناره میدان افق بنیاد جلوه گری و جولان دری کرد نواب خان جلالت نشان با آن جنود نامعدود در حرکت
آمده چون برق و باد تکاور انگیز و عنان ریز بظاهر بلده اشرف صف قتال برآراست میمنه و میسره و قلب و دو جناح را چنانکه در خور آن معرکه
بود منظم نمود شیخعلی خان از حصار بندان شهر و دیوار بست آن بلده پای بیرون ننهاده ولی دست و بازو بانداختن تفنگ و کرم کردن
بازار معامله جنگ برگشاده فظمر چو زد تیره دورویه یکسر سپاه غریوا زدل کوس برشد بماه زنای نبردی برآمد خروش غوکوس در
شکر افکند جوش و میدانش از آهن اکبون چه آتش که جانش کف و دود خون ترکان از آتش خدنگ رستم کمان قاجاریه قوللو
و ترکمان اسب برانگیخته و بر سپاه کوچه و برزن خاک سیاه ریخته تفنگ افکنان دو سوی از دهای رویین تن را حالت باران بر
بهمن دادند برق و رعد و ژاله فرو بارید ند و نیزه زنان دو روی نیزهای افعی مثال را صفت عصای کلیم بخشیدند تا سحره فجره را چون طعمه بکام
بپو بارید ند هوا از خاک مشکین چون دکه شعر باف بود که از گرد تیره و تیر پران پود و تار داشت و زمین از خون رنگین چون بنگه رنگرز همی نمود که
بزریر اوراق زرد شباب کلناری میکیستر و شها از خنجرها افتکاک جست و پیکرها از شمشیرها اصطکاک یافت خونها چون جوی همیرفت و سرها چون
کوهی همیریخت رود خون بنهر بابل پیوست و بانک کوس بشهر آمل رسید اشکها از اشرف بساری سازی شد و خونها از کلباد بجرجان جاری
بود کلوله تیر انداز ان سپاه قاجار بر دیوار و در میخورد و تیر تفنگ الوار بر اجسام و پیکر می آمد زنده در پس دیوار نشسته و ستاده و قاجاریه در زیر
نجس و خار قدم ننهاده معاملتی بر وجه معادلت نبود و بطالتی بر طریق بسالت نمیرفت چه نشانه خدنگ الوار جان و دل و هدف تفنگ قاجار
سنگ و گل بودی مع هذا دلیران و رمیانه برزن و کوی در میآمدند و مردمی کشتند و سر میبریدند سپهسالار ترک رزمی ستر ک در پیوست و حشتی
بزرگ بلشکر و ترکش و تیغش چون خرد در مغز جای میکرد و ذر سنگام حمله از حمله درمیش بود و در نبرد و ملحمه از همه پیش فرامرز عهد بود و تهمتن عصر او در آیات
زمان مانند او ان مرکبش از دوده برق نژاد داشت و شمشیرش از معدن الماس نهاد دلیران کروه از وی ستوه شدند و بازنبوره و شغال
و جزایر و تفنگ بر او حمله بردندوی چون کوه شامخ بر جای راسخ پیکر او کسالت نداشت و صارم او کلالت در خشش برق ثاقب بود و
رخشش با دلاعب جو مرید انش کوشه ایوان همه سپاهش نغرمه ملاح و قعقعه سلاحش لخلخه صباح از بامداد تا زوال و قو دنوا بر آقتال اشتغال
داشت و آن پادشاه لشکر پناه در مسابقت ارقال مجت همه عساکر از پای در آمدند و همه اجناد از دست شدند مراکب فرو ماندند و رکائب
کلوم فرسا شدند تا جماعتی از رجال اجناد قرار بر فرار ننهاده از معرکه جنگ روی واپس نمودند و بر حسب عادت پشت بر مردمان دادند و همه بر
مرکبان زدند از انهمه افراد اکراد و اجناد اجیاد یکی نماند الا پنجهزار مرد از پیاده و سوار دارالمرز و قاجار همه سبقت از باد ربوده بگریختند و غبار
عیب و عوار بر فرق خود و همه روزگار ریختند و در آن حرکات عظیم چون جبال مصابرت مینمود و تا دیر گاهی همچنان مشاجرت می فرمود تا
رخش جهان نپیمائی و توانی گرفت و بازوی شمشیر زن کلال یافت و طبع جنگ خواه ملال پذیرفت مقربان حضرت از فرار سپاه و شکست
رزمگاه لختی بجنبانش لابه کردند و او را از ان مرابطه ممانعت نمودند وی را از باز گشتن عار و مراجعت بر حضرتش ننگ بود و مضامین این
بیت و لنشین بانگرار همی فرمود که شاه مردان و امیر مؤمنان علی فرموده است عبر تبید النار اهون من رکوب العار و العار یدخل جهنم
فی النار شه علی الجمله چون برنشد و کس نماند آن شهریار بزرگوار نیز مشابعت التصمیم و نجنبید طریق عهد و فریق و نمهید مهد مضاربت و تخلید

۲۷

عهد محاربت روی براه برنهاد و همراهان وی کما پیش از پس و پیش طریق معهود و معروف خیابان شاه عباسی را بجانب استراباد برگرفتند و شتابان همیرفتند و قضا و قدر اسباب کار خود آماده همی ساخت

ذکر خاتمه کار و زندگانی شهریار قاجار سلطان والاشان محمد حسن خان رحمه الله

بقا در صواد در ایام صفویه مرقوم شد که شاه عباس خیابانی از سنگ و گچ در راه مازندران تا استراباد ساخته بود و از مرور دهور بعد از وی بتدریج در آن خیابان شکستگی و فتور روی داد و اغلب آن طریق بغیر مذبرفت و در اطراف آن خیابان درختان بزرگ برست و معبر را شکک کرد و از وفور باران و برف حفره و وحل در آن راه بدید آمد مجملا شوارع استراباد بلکه تمامت آن بلاد در ایام باریک است و شک و شتل بر و حلهای پر گل و سنگ و از تراکم اشجار و تواتر انهار عبور از آن معابر سخت و شوارع پر درخت خاصه اجتماعا و ارتجالا بغایت صعب و دشوار در ینوقت که سواره و پیاده و بنه و اغروق و مفرش و صندوق و هیزمیان تعجیل همیرفتند و سواران الوار به واکراد بتعاقب روندگان و تصرف بارونه از دنبال میاهوی و تکاپوی همیداشتند سلک انتظام عساکر از تربیت و آداب گسیخته گردید و هرکس بجهت تقدم در مسابقه مسارعه میکرد یخدیو قاجار تنها چار راه برگرفته در آن خیابان شتابان قطع طریق میفرمود سواران شرم رکاب نفرقه یافتند و باضطراب در راه شتافتند در آن راه پلی شکسته بود و شکستگان سپاه در آن محل از دحام داشتند و راه پل مسدود گردیده بود و در یکجانب آن قطعهٔ خراب پشته پر خلاب اتفاق افتاده که گفته اند قطعهٔ چنان شک و در هم یکی پشته بود که رفتن در آن کار اندیشه بود درختانش سر بر کشیده بسر چو خط دیران یک اندر دگر همه شاخها تا بچرخ کبود بهم در شده شک چون تار و پود نتابیده اندر وی از چرخ هور ز تنگی ره پشت رفتی ز مور

آن شیر بیشه شجاعت و قهرمان کنام مناعت بر مرکب جهان پیمای خود که در دریا ز ورق بود و در صحرا جوشق در خرام و پویه غزال و در رهواری نسیم شمال در هنگام جولان از باد پیشی داشت و در روز میدان با برق خویشی برگشته مکرر چون نهنگ رودهای دریا آهنگ بریدی و بسیار چون پلنگ کوهها کردون فرسنگ قطع کردی در تمامت تگ و سالور بر عنانی و زپائی و کوه بری و دشت پیمائی معروف و مشهور و نامش جهان پیما و آرامش با مسی نبود فظهر هنگام نرمی و هنگام شدی ✽ سبکتر ز کشتی گر اشتر لنگر ✽ بچشم و دمی و بتسم و تیزی چو جزع و چو مشک و چو لاله و مرمر بکردار پلنگ و بر فتار شاهین ✽ بفر همای و بزور غضنفر ✽ ز آب اندران همچو لولوی یتیم ✽ ز آتش درون همچو یاقوت احمر نه یک جستنش کم ز دریا نهنگ نه یکمرتبش کم ز کشور بکشور ✽ بگام پسین به شدی گر بر اندی بتفرمش از باختر تا بخاور ✽ چون بدین پل خراب رسید و تراکم خلایق دید رکاب برجش شتاب آشنا کرده از آن راه شک انحراف و بجانب خیابان انعطاف فرمود از قضایای اتفاقیه و تقدیرات قضائیه در خارج آن راه وحلی بود که پل تا پالان در آن فرو شدی و استر تا کوهان در آن غریق آمدی کلش چسبنده تر از سریشم و گیاهش برنده تر از بریشم جهان پیما تا یال در آن سیاه چال فرو رفت کفتی رشته قضا بر پایش عقال شد و طناب قدر بر دستش شکال همانا در آن طین لازب قوایم آن برق لاعب را بسامیر تقدیر دوخته شد و در آن چاه عمیق سنابک آن باد سریع را با وتاد قضا فرو کوفتند مگر شهریار قاجار شاه زابل بود و از خلاب خونخوار چاه کابل که با وجود جهان ستانی و جهان پهلوانی از فساد و عناد و شقاق شقاد یانی نداشت القصه شهریار از مرکب جهان پیما پیاده شد که برجنیبت آماده نمود دستش از یال جهان پیما رهائی نیافته و پایش از رکاب جدائی نپذیرفته که سواران الوار و قاجار در رسیدند و جمله بر آن شهریار حمله بردند ✽ ضرب حسام آتش بار ابدار شعله در خرمن حیات شی دو افکند چکبار سر علی ام کرد و محمد علی قاجار برادر حسین خان دو الو و همراهان از روی شرم و از دیده آزرم شمشیر و حقوق آن والا ولی نعمت را بعقوق بدل ساختند تیغ و خنجر و رمح بر افراخته مانند سرهنگان دار اخیانت خود را آشکارا کردند و دار ای عهد را بجد و جهد از پای در آوردند بلیت بخوشید دریای فروشکوه بخوشاد دریا بتوفاد کوه امی عجبا شناعت بدین قباحت کرده از غایت قساوت و کمال وقاحت سر را که بر سپهر برین سودی و سزاوار اکلیل خورشید بودی از آن پیکر مردانه جدا کردند بنزد سردار الوار بردند و او با جواهر خاصه لطهران فرستاد و کریم خان بظاهر اظهار ملال نموده سر را بمشک و کلاب شسته بحضورش آوردند قاتل آنحضرت را مورد التفاتی نکرده بند بگیفر رسانید و شیخعلی خان باستراباد رفته محمد حسین خان را استقلال داد و در طهران نزد کریم خان وکیل آمد محمد کریمخان زند در سلطنت ایران استقلال یافت و در دیوانخانه طهران جلوس نمود و از تاج و بازوبند و سایر اثاث خاصه الشهریاری همانند فرق افخار بر سبد و دار

۴۸

رسانیدند یکطایفه بتغربت وطیش ویک گروه بتهیئت وعیش هم آغوش شدند نظم چنین بود تا بود در نیسان میست زمین یکی سود ودیگر کسی است زمین تا بجائی نیفشد مغاک ویکر جا بلندی نگیرد زخاک دو دست است مرحرحرا کارکرد بدین تیغ وارد بدیگر گهند یکی را بدان تیغ میسر کند یکی را بگوهر تونگر کند شهادت آن خاقان کیتی ستان وسلطان والامکان در منصف شهر ذی الحجه سال یکهزار ویکصد وهفتاد ودو بوده ومدت عمر وعیش از روز قتل نادر شاه دوازده سال وزمان عمر وعیش برادریکه جهانبانی ومسند کشورستانی هشت سال وکسری امتداد عمر مبارکش چهل وپنجسال وی پادشاهی سکندر عزم وخسروی تهمتن رزم بود سپهبدی دلیر ولشکر کشی بی نظیر در معارک بنفس مبارک حمله بردی وچون آفتاب تیغ زدی دولت بهمنی داشت وصولت اسفندیاری صلابت چنگیزی ومهابت افراسیابی در بعضی تواریخ نگاشته اند که در تسخیر هندوستان نادر شاه را کوهری بوزن چهارده مثقال بدست افتاده مذبانجوهر ثمین نگین در آفرین همی کردند که هیچ پادشاهی را چنین کوهر نادره بدست نیفتاده وی پاسخ داد که محمد حسن خان قاجار را بها پیش ازین کوهر گرانبهاست ودریغ که از دست ما بدر رفته والفضل ما شهدت به الاعداء

ذکر استقلال کریم خان وکیل وانتظام امور عراق وفارس وغزیمت خمسه وزنجان وبعضی صادرات سال یکهزار ویکصد وهفتاد وسه بعد از

قضیه شهادت خاقان سعید شهید اکبر ابو النصر سلطان محمد حسن خان انار الله برهانه محمد خان قوینلوی قاجار که از جانب او بکلربکی استراباد بود تواب شاهزاده اکبر آقا محمد خان وسایر اولاد امجاد خاقان شهید را برداشته بدشت کرکان ومیان طایفه یموت رفته در آنجا بمراد خان بموت جعفر بایلی بسر میبردند وشیخعلی خان زند باستراباد آمده محمد حسین خان دوالو را بایالت استراباد مستقل نمود وچند انکه توانست در استیصال سلسله جلیله قوینلو غایت بذل وجهد بظهور آورد وظلم وتعدی بیشمار با اهالی استراباد وطایفه قاجار نموده پس از اخذ مال وجمع دولت ومنزوت خاقان شهید ده روز در استراباد بود بحکم کریم خان سرداری سپاه را بنادر خان زند واگذاشته بطهران آمد وچون طایفه افاغنه از زمان دولت صفویه تا انگاه در ایران سرمایه شور وشر وکالای خسران وضرر بودند بحکم وکیل تمامت آن جماعت را تقتیل کردند وقلیلی به پنهولها خزیده بجانب قندهار مهاجرت کردند وعلیخان شاهیسون پس از قتل افاغنه مازندران مراجعت کرده محمد نام سوادکوهی ملقب بداوودی که در بدو ورود شیخعلی خان بفیروزکوه بخدمتش سر وسته لقب خانی یافت از جانب کریمخان وکیل بحکومت مازندران مفتخر گردید شاه اسمعیل نام معهود که پس از رجوع از وکیل در دست خاقان شهید بود دیگر باره بچاره بنزد کریمخان آمد کریم خان او را شاه نمک حرام خطاب کرده بآباده فارس فرستاده بجهة وی مقرری تعین نمود وتا بود در آنجا بود وخدامراد خان زند ایشک آقاسی وکیل متسخیر کرمان وتدمیر شاهرخ خان افشار که در آن ملک اقتدار یافته بود مامور شد ودر وقتی که او بتصرف قلعه بهابا در رفته بود وزرخم کلوله از پای در آمده خدامراد خان بکرمان رسید وکرمان بر حسب تصرف در آمده چون هوای طهران در تابستان بعفونت خیزد وبا انگیز بود وکیل بشمرانات ییلاق گزیده بساختن عمارات چند در طهران حکم داد طراحان مصایب اندیشه ومعماران سنمار پیشه دیوانخانه بزرگ وباغ وحرم خانه شاهانه در انجا بنا کردند وبپایان بردند در اوایل فصل خزان وزمستان بشهر مراجعت کرده در طهران سکونت گرفت ودر نیسال سلطان عثمان خان خواندکار روم پس از سه سال سلطنت وفات وسلطان مصطفی خان ثالث برجای وی جلوس فرمود وکریمخان وکیل هیئت سفارت خان نامی که ولد مسیح خان بابوئی از اهالی باشت کوهکیلویه بهمراه داشت حاکم کوهکیلویه گرده روانه آن سامان شد ومیرزا طاهر چهارمحالی بوزارت اورفته در همان نزدیکی فیمابین امیر ووزیر اختلاف افتاد ووزیر امیرزاده را دست ارباب طغیان والوار بهبهان بکشتن داد خود مانفراده حکومت میکرد وکریم خان او را احضار کرده وی در شیراز از محمد صادق خان زند ناپ وکیل متنجی گردیده استخلاص یافت وکیل بجانب خمسه رفته واز آنجا بسلطانیه ومحمد آقای سلام آقاسی از جانب والی بغداد بتهنیت سلطنت آمده وسلیمان پاشای بابان والی کردستان اطاعت گزیده دیگر باره کریمخان بطهران مراجعت ودر اتمام عمارات مسارعت نمود

ذکر طغیان وشورش فیضعلی خان افشار ارومی وعزیمت کریم خان وکیل بعد از معاودت بجانب آذربایجان

چون بعرض وکیل رسانیدند که فیضعلی خان افشار ارومی از سلطنت خاقان شهید اکبر شهریار قاجار مشهور ارومی رفته وداعیه سلطنت حاصل نموده کارش قوتی گرفته بر تبریز نیز متصرف شده وطوایف شقاقی وشاهیسون را بخود مایل ساخته نواب کریم خان وکیل از طهران بجانب آذربایجان عزیمت

۴۹ وسپاهی بمحاصرهٔ تبریز مامور نموده بعد از چیاول شایبون وشقاقی چندی در اطراف تبریز تاخت وتاز کرده صورت فتوحی در آینه مراد وکیل روی
نموده ویکبار بطهران بازگشت ودر بهار دیگر که زمین را دیبهٔ اخضر جابه وهنگام لشکرکشی وگرمی آن هنگامه در رسید وکیل با سپاهی بموجه
دریای نیل روی باذربایجان وتبریز نهاده وفتحعلی خان از تبریز بدر آمده در قراچمن مستعد محاربه نشسته کریمخان وکیل بنه خود را برجا نهاده نادرخان زند را
بحارست آغروق وعیال مامور وخود بمقابله فتحعلی خان افشار حاکم اذربایجان شتافته شیخعلی خان وزکی خان زند را در میمنه وبسره وخود در قلب
متوقف وازدو جانب در پای محاربه ومضاربه تبلاطم در آمد وباران بلا توانر یافت جنگی عظیم واقع گردید سپاه میمنه خان افشار بر میسره خان الوار
غلبه کردند وشیخعلی خان مغلوب ومنکوب شد وسواران افشاریه چنان بر دلیران الواریه تاختن کردند که پای ثبات لشکر میمنه از پیش ببرد
رفته بوادی هزیمت شتابان شدند وتا سنگر بنه وکیل که شش فرسنگ مسافت داشت رسیده نادرخان از سنگر بیرون ناخته عیال
کریمخان را بدر برده تا همدان کریخت وبعضی سپاهیان شکسته باصفهان رسیدند وبنه واغروق وکیل بدست آلی اذربایجان در افتاده شیخعلیخان
وزکی خان خودداری کرده سپاه قول را برمیمنه قشون فتحعلی خان رانده شکستی فاحش بانها در افتاده فتحعلی خان نیز پس از فتح شکست یافته
ناچار بجانب آذربایجان شتافته بارو می شد وکریمخان از نبنه واغروق وعیال خود اندیشه کرده بجانب سنگر مذکوره تاخت ودر راه بسواران
افشاریه آذربایجانیه که از غارت سنگر وبنه وارد دوی او هی آمدند رسید بعد از حرب وضرب مهیبه واستخصار از نواقعه غریبه بریدی باحضار
نادرخان زند که فی الحقیقه در کریز وفرار نادره روزگار بود فرستاده اورا از خود دور دانیدند ودر آنشب وکیل در محل آن سنگر
ملامت لشکر اقامت در انداخته بروی پوشش خوابگاه وفرش وقوت وغذا بگفت وپس از شکستی چنان عظیم بفتحی چنین چشم
خداوند کریم را تحمید کرده ودر ینوقعه چندین هزار کس ازدو طرف بقتل در آمدند وهر دو لشکر هزیمتی با ظفر وغنیمتی با ضرر دریافتند وکریمخان
امور مراغه وخوی وسلماس را انتظام داده روی بسوی ارومی نهاده امرای آذربایجان از پیش پناه خان جوانشیر که بزرگ طوایف اوتوزالی
وصاحب قلعه شوشی وامیر چهار هزار خانوار جوانشیر وقراق وبرچلو بود باکاظم خان قراجه داغی وشهباز خان دنبلی واحمد بیک برادر والا
گهر او بخدمت سرکار وکیل زند آمدند ومتابع شدند وقلعه ارومی پس از نه ماه محاصره تصرف در آمد وفتحعلی خان متابعت کرده ودرین ایام
کریم خان وکیل ابراهیم خان بغایری ومطلب خان فارسی را مقتول وشیخعلی خان ایکمول ونظر علیخان برادر اورا از ایالت گیلان معزول
نموده وهدایت الله خان بن حاجی جمال حاکم سابق گیلان را که در رکاب او معزز ومکرم میزیست بحکومت ولایت موروثی خود دستناد ودوی
بمعدلت ولطف وهمت ونهمت امور گیلان را بروش نظام ونسق تمام واداو وکریم خان همه خوانین آذربایجان را بالتزام رکاب
مامور واز آداخان افغان را نیز از رکلی خان والی گرجستان طلبیده بهراه خود بطهران آورده از ولایات آذربایجان لختی خاطر جمع گردیده فکر
نظم استراباد واستمالت خاطر نواب آقا محمد خان قاجار را فتاد

ذکر بعضی از صادرات احوال جناب ملکزاده بهمال فی الاقاصی محمد خان قاجار قویونلو فرزند ارشد اکبر خاقان سعید شهید محمد حسنخان قاجا طاب ثراه

مخفی نماناد که بعد از واقعه شهادت خاقان سعید محمد حسن خان وحکومت محمد حسین خان دوالو در
استراباد ووقوع فتنه وفساد چنانکه اجمالا بدان اشعاری رفت نواب آقا محمد خان ناپ السلطنه واکبر اولاد امجاد آن مغفور با حسنقلی خان
برادر صلبی وبطنی خود ومحمد خان قویونلو خال نیکو خصال خویش همان طایفه مراد خان جعفربایلی که در دشت ترکمان کرکان از همه اویماقات
ترکمانیه بیشتر است هجرت فرمود وباخاطری نژند ودلی دردمند ودر فکر شعبده بازیهای گردون مشعبد وساغر شکنی های انجم نقب معربد
بود بنزرکان یموت برگردآن جناب اجتماع کردند واز قضایای ناصیه اظهار تحسر وتلهف مینمودند از گریه دیده هاشان جویها برود آب
آبگون افزود واز آه سینهاشان میغها بر سحاب سیمون پیوست اسبهای ترکمانی را دبال بریدند وجنبهای خوارزمی را گریبان دریدند
روزها وشبها در سوزها وتبها میگذشت ولذت اعیاد سعید را بر خود محرم میدید شد جز خیال کشورگیری وخونخواهی بر صفحه ضمیر
امیر نقش نمی بست وقائد همتش از طی این سباسب قدمی آسوده ومتقاعد نمی نشست پس از مصائب وسوگواری بمضمون انکه گفته اند
نظم ولم ار مثل الشکر حبه غارس ولم ار مثل الصبر حبه لابس درآن مقاسات ومضایق بارور کار رماشات ومطابق
گزیده صبور وشکور همی بود وخواه وناخواه با مکابرت خصم ساخته مصابرت پیشه مینمود واز کار پدر بزرگوار ومبارزی مهربد کرد ارش در

غیرت میکداخت وچاره این درد را هیچ درمانی نمی شناخت مصاحبت ترکمانان نامودب بر خاطرش باری کران بود واز معاشرت ۳۰
آن کروه نامهذب مشقتی بیکران میبرد ومبدلول الولد الحر یقتدی بآبائه العز دراو بای جعفر بای خفتن واز جمال وجمال باز آمدن سخن کفتن را
حاصلی ندید ترکش عزم را پر تیر کرده وصارم حزم را تجهیز مرکب صرصر خرام را از اجمام برآورده لجام بر سر زده وخفتان زنکت
خورده را بصقال زنک زدوده یکهزار سوار جرار از ترکمه وقاجار انتخاب کرده پای در رکاب نهاد تا بملازمین رکاب فتحی دهد وآن
شهباز ان تیز بال را باصطیاد طیور وارالمرز چه کند ازرود کرکان چون سیل عرم کذار کرد وبعضی اعمال استراباد را بلغار برد دست
بتاراج برکشاد وداد غارت داد برخفتکان بستر غفلت شراره خشمی وزهر چشمی نمود تا پشه کرکان را ارض سقم غزان خالی نه انکارند
وبچه شیر را چون پدر دلیر شمارند ویله ووای در پیوست برنای در افتاد خیول ومواشی وبغول ومراعی مخالفان قدیم را بموالفان جدید تقسیم کرد دولتهای
دشمنان را پریشان کلاه بکی استراباد را وی پراندیشه شد وبمدافعه برخواست وباجماعتی انبوه از بهر کروه بزین برنشست تا در مراجعت از تاراج
بن کلاته که قلعه بر دامن جبل بود سواران دو سوی پیکه بکرد چار خوردند وچکاچاک تیغ بمیغ رسید دشت حریر کون پرند کلناری شد
ویکیاهای اخضر بن شاخ بقم رست خارها شاخه مرجان وخارها یاقوت بدخشان کردید چون هنوز اختر بختش در وبال وخورشید طالعش را
زمان زوال بود محمد حسین خان دوالو وهمراهان وی بران شیرچه غلبه کردند محمد خان قاجار قوینلو کرمشار ومحمد امین آقای نبی عم زاده محمد ولیخان
قوینلو وچندتن از آقایان قبیل واسیر شدند واسب نواب والا بزخم کلوله از پای درآمده ناچار خود را بکنار جنکل کشانیده چون شیر
خشمناک بیشه درآمد وراه باوطان مباعدت یافت وسررشته کار از پنجه اختیار بدررفت جایکاه را جلادت سه روز در آن جنکل وبیشه
حرکت مسافر مود ونمیدانست که بکدام سوی رو کرده است چهارم روز بقریه از قرای اشرف سر برآورد مترصدین کمین که از رهای آن صنیع
عرین غمین بودند بخبرتش شتافتند واورا دریافتند ومفاخرت را بمحمد خان سواد کوهی اخبار کردند او شی چند از اقربای خود را بخبرتش فرستاد
بغرت او را بساری خواند وبطهران فرستاد کریم خان وکیل که فی الواقع سلطانی کریم ونیک نیت وشهریاری خلیق وپاک طویت بود مورد
آنحضرت را بتکریم تلقی کرد وباخود برنشاند واز کار کذشته برائت ذمت کرد وباو تلطف نمود وثار شهریار شهید بزرکوار را بلطیفه فاخره
حوالت نمود واز تقدیرات آسمانی شمرد آنحضرت نیز اظهار رفاقت از دوالو کرده چون برد وکیل واضح نبود که ازین پس قوینلو ودوالو در یک شهر
مجتمع نشوند ودر یک مجلس بدعوت ننایند وفی حین الفرصه درخون یکدیکر بکوشند وفی الثل در یک مرجل نجوشند لهذا مقرر کرد که خان
والاشان باستراباد رفته برادر والاکهر خود حسینقلی خان ومحمد خان خال ومحمد امین آقای بن عم وسایر عشایر واقارب را برداشته
بتوبه ورود امهان ساکن شوند آنحضرت بنابر مصلحت وقت بتوبه درود شرافرود ومحمد خان ومحمد امین آقا بحیاره کلاته آمده
ساکن شدند ذکر اسباب حرکت ونقل وتحویل جناب آقا محمد خان وسایر اولاد امجاد خاقان
شهید از استراباد پس از چندی که کریم خان از انتظام امور دارالمرز پرداخت وعزم عراق وفارس کرد محمد حسین خان بیکلربکی
استراباد معروض داشت که نه نفر از اولاد امجاد خاقان شهید که بمنزله افلاک تسعه اند ودر پنجه روزکار فی المثل نه دشنه وهریک در طلب
ثار پدر بخون ما تشنه در قرب جوار استراباد وکذاشتن ونکهداشتن پلنک سررشته حوش کم کردن است بجب اندرون ماریرودن
است واز این باب فصلی سخن حکمت مآب بمیان نکاشت لهذا کریم خان وکیل بسطام خان سمندر ابا هزار سوار از الوار مامور بنظم استراباد وآوردن
اولاد خان والاتبار نمود نواب آقا محمد خان وحسینقلی خان ورضاقلی خان وجعفرقلی خان وعلیقلی خان وعباسقلی خان ومهدیقلیخان با
محمد خان ومحمد امین آقا ورضا خان وسایر عشایر بطهران آمدند چون مرتضی قلی خان ومصطفی قلیخان پسران خاقان شهید همشیرزاده
محمد حسینخان دوالو بیکلربکی استراباد بودند ایشانرا در ترد خود نکاه داشته از هجرت وضجرت معاف شدند وکریم خان وکیل با این شاهزادکان
بعدیل اکرام وعطوفت تمام کرد ودر آن ایام امیرزاده عباس قلی خان کهین فرزند شهریار شهید سعید که تخمینا هفت ساله بود در طهران
رحلت نمود او را بحضرت عبد العظیم حسنی نقل کردند ودر جوار مدفن سر شریف پدر بزرکوار خود مدفون وکنج وار بخاک مخزون ساختند
درینسال که در شمار یکهزار ویکصد وهفتاد وشش بود در استراباد طاعونی شدید در افتاد وخلقی بسیار بطعنه رمح طاعون از کیتی بیرون رفتند
همانا محمد حسین خان بیکلربکی بدفن اکثر غربا وفقرا اهتمام کردی وبجهة کسب مثوبات اخروی باز ماندکان هرکس را رعایت نمودی در تغمیض عرض او

تیرمریض شده و درگذشت و کهتر برادرش محمد حسن خان بمنصب او رسیده بکلریکی استرآباد گردید و چون کریم خان و عیال خاقان شهید را با
بعضی از فرزندان وی بسکونت قزوین امر کرد و نواب آقا محمد خان و حسینقلی خان که دلها از ایشان در اندیشه و دو شیر از یک بیشه بودند
با خود رفیق کرده در دار المرز و عراق گذاشتن خلاف حزم و بد لاجرم در کمال عزت و اعتبار با امرای بزرگ آذربایجان برسم رهائت و اسم
امانت بفارس برده بسکونت مامور و بجلوس در مجلس خاص خود مسرور همی داشت و همشیره خان سعید شهید محمد حسن خان که در ایام
فترت آن دولت بعقد مناکحت خویش درآورده بود در اعالی حرم او محترم بود و جانب برادرزاده ازاده خود جناب آقا محمد خان را رعایت
همیکرد و گویند یکی از نسوان حرم خان شهید را کشاده روی همراه روندگان اردوی خویش بشیراز آورد و بدین جلافت در نزد عقلای زمان
محل ملامت و در پیش منسوب بشوایب سخافت گردید و الله اعلم

ذکر حال زکی خان زند و سایر صوادر ایام استقلال محمد کریم خان وکیل در امور سلطنت و مملکت خویش

چون سابق برین زکی خان زند نبی عم کریم خان وکیل رنجیده باصفهان رفت سرداری عراق بوی مفوض شد و در غیبت وکیل او را داعیه سروری و دغدغه مهتری در خاطر
راسخ گشت و در هنگامیکه وکیل در آذربایجان بود ازین قضیه استحضاری حاصل نمود و بهنگام رجعت وکیل و عزیمت عراق زکی خان
در آن حدود توقف ننموده بکوهستان بختیاری فرار کرده و تمام عیال کریم خان و خوانین و اعظای آن دولت را با خود برده بود که اعظم
بواسطه کوچ و عیال با وی موافق شوند کریم خان بعد از ورود باصفهان نظر علیخان برادرزاده را با جماعتی از سپاهیان نیرومند بدفع و رفع او مامور
فرمود همراهان وی از موافقتش نکول کردند وی ناچار عیال وکیل و سایر امرا را بر جاگذاشته عیال خود را برداشته بجانب عربستان شوشتر میرود
کرد و بازماندگان در اصفهان بخدمت وکیل آمدند و در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و شش تقی درانی والی کرمان برخدامراد خان زند حاکم
خود شوریده او را بالقتل آوردند وکیل محمد امین خان کرونس و امیر گونه خان افشار را با سپاه بسیار مامور بکرمان کرده خود با شاطم ملاذ و جبال
بختیاری رفته جمعیت بدست آورده بفارس و قم متفرق ساخته بزراعت و فلاحت مشغول نمود و سه هزار نفر از آن طوایف ملازم رکاب کرد
و جعفرخان پسر صادق خان که برادرزاده او بود سر کشیکچی باشی نمود و علی محمد خان که او نیز با جالت زکی خان موافقت داشت در معصومه
قم بحضور وکیل آمده چون خواهرزاده وی و پسر محمد خان زند بود معفو گردید و محمدعلی خان افشار که جز برادر خان افغان بر سایر امرای
آذربایجان در مجلس مجالس تقدم داشت در این ایام بحکم وکیل بقتل رسید و در شاهزاده رضای قمشه مدفون شد و نظر علیخان زند
باز کریم خان زند در پشت کوه فیلی محاربه کرده زکی خان منهزم شد و بزنهار وکیل اندر آمد و عفو یافت و چون شیخ سلمان بنی کعب از اعراب
بوادی روم بعد از نادرشاه از حاکم بغداد رنجیده باد و نیم لک از عشایر خود در خطه دورق از بلاد خوزستان سکنی گرفته بود عمر پاشای والی
بغداد محمد آقای سلحدار آقاسی را با ستر جاع او فرستاده استدعای رد او کرد وکیل نیز قبول نمود و اسمعیل قلیخان فیلی که از مخالفان
دولت وکیل بود بروم فرار کرد و بنی عم او بحکومت ایل فیلی رسید و نظر علی خان تباخت اعراب بنی لام بغداد که از حد خود تجاوز کرده بودند
رفته اعراب مطاع و عود کرده بودند و وکیل بدز غول رفته شوشتر و دز غول را انتظامی داده و بفلاحیه رفته و بجانب شط العرب حرکت نموده
چون شیخ سلمان عرب بنی کعب با لخود و کریته بود کشتیهای کوچک و بزرگ از جانب پاشای بغداد آماده کردید و متسلم بصره از قرب ورود
وکیل مشوش شده شیخ سلمان بعمان فرار کرد و وکیل بکوهکیلویه آمده شیخ سلمان عریضه نگارشده اظهار رعیتی و خدمتگذاری کرده وکیل
بشیراز بازگشت و انواع پیشکش بشیراز آمده مورد عنایات شده و در دویم شهر صفر سنه چند ساله وکیل بانجام رسیده و کارهای ملکی انتظام یافت
و در آغاز سال یکهزار و یکصد و هفتاد و نه وکیل را استقلال حاصل شده و لقب خود را که سابقا وکیل الدوله بود وکیل الرعایا نهاد
و هر کس بدو نسبت پادشاهی دادی و بستد عبات زیاده از مقام خود زبان برگشادی کفش که شاه اینک در آباده است رجوع
بدو دست و قبول از وست

ذکر حال نصیرخان لاری و تقی درانی کرمانی و کشته شدن هر دو و تسخیر لار و کرمان

چون در هنگامیکه سلطان مغفور شهید قاجار بمحاصره وکیل در شهر مند شیراز میپرداخت
نصیرخان پیکلر بکی لارستان با شش هزار ملازم لاری برکاب حضرت شهریاری پیوسته بود کریمخان وکیل را در دل از و کدورت
و مدافعه دی را در کمال ضرورت میشمرد و در این سنوات مجال مجادله باوی نیافته بود صادق خان برادر خود را بانجام این خدمت مامور نمود

وی پس از کوششهای بی اندازه و محاصرتهای مدید بر یکی از قلاع وی ظفر یافته وی از در استیمان درآمده تسلیم شد و در رکاب استظهار الله ولد صادق خان بشیراز آمد بنی عمش میسح خان لاری برجای او مقرر شد و پس از چندی حکومت لار بوی تفویض یافت و قبل از ورود بلار بضرب دشنه یکی از رعایم و کدخدایان لار که بادی مخاصمتی آشکار داشت مقتول شد اما مجملی از وقایع کرمان آنکه محمد امین خان کرد و امیر گونه خان افشار که هر دو بکرمان مامور و سردار بودند از دورائی و دو هوائی با یکدیگر مواحدت نکردند ناکار از کفار بکردار انجامید و با یکدیگر صف آرائی و نزاع کردند و امیر گونه خان مغلوب شد و در نزد وکیل مغضوب باجناد وی نیز ضمیمه همراهان خان کرد شد و مضطر بابشیراز آمده شفیع برانگیخته معفو گشت و شهریان کرمان پس از چندی با خان کرد توطئه کردند و شهر را تصرف دادند تقی درانی کریخته بخانه و بنگاه خود که در قریه دراآن بود بازگشت و محمد امین خان در شهر تسلط یافت و بسوء سلوک اظهار تصلف کرد تا تقی درانی با جمعی قدر اندازان شبی بروی تاخته شهر را متصرف ساخته بگرفتن خان کرد بس اجتهاد کرد وی از کرمان فرار کرده بشهر بابک گریخت و زمان و اعزوق سپاهیان الوار بدست درانی گرفتار شدند از شهر بابک نیز بشیراز رفت تقی خان یزدی متعهد اینجذمت شد با جماعتی تا بقی راه کرمان برگرفت تقی درانی و دلیران کرمانی بر دعوی او گواژه زدند محمد نام مرات را با تفنگ اندازی چند باستقبال حاکم یزد فرستادند در روز مقابله چندان بنادق رویین بر سر و بر تقی خان و همراهان وی نثار کردند که چندین فرسنگ راه را بی درنگ قطع کرده خود را بحصار یزد در انداخته الحمد لله علی سلامة المجاهد الدین و در ساحته ندورات وافره در ازای سلامتی خود مبذول داشت و بواسطه رهائی وی از چنگ دلیران کرمانی ضباط یزدی چپ بین کوسفند بگناه فرمانی کردند حضرت کریم خان وکیل دانست که یزدی و کاشانی و شیرازی و اصفهانی با کرمانی برنتابند علیخان شاهسون را با جماعتی از بهادران دلیر و توپخانه و زنبورکخانه و نقاره خانه و اثاثه شوکت و حشمت روانه داد در بلوک و نواحی کرمان قشلاق کرفت و زمستان را بخوردن و خفتن بسر برد و در بهنگام بهار با سپاه جرار بجانب کرمان رفت و وی را نسبتی بسرداران دیگر نبود که بمحض مقابله یا مقاوله بهزیمت کند و بجانب شیراز عزیمت وی سرداری ترکی نژاد بارای و سداد بود و در تدبیر و شمشیر معروف و بصفت خردمندی و عدو بندی موصوف بمحض ورود بمحاصره شهر مبادرت نمود سپاهیان بکرد شهر درآمدند و بهر سوی متفرق شدند سردار شاهسون از غایت شجاعت تاب توقف نیاورده مرکب صرصر رفتار تاخته و شمشیر الماس کردار برافراخته بپای حصار رسید اطراف حصار را بدیده تدبر معاینه میکرد که راه دخول جوید و از طرفی بدان قلعه پوید تیراندازان کرمانی و متابعان دلیر وی از سینه بی کینه آن جوان دلیر را هدف تیر کرده کلوله بروی انداختند که بیچاره از فراز ابلق به نشیب خندق در افتاد لشکر منصور بمحض سقطه و عثره وی یکپاره عنان بکشیدند تا بدروازه شیراز در رسیدند و وکیل را طبع غیور بر آشفته نظر علیخان زند را که بصرامت و شهامت بیمانند بود با جمعی شیران بیشه دلاوری مامور بگرفتن تقی درانی کرد پس از توقف در بلوکات کرمان و تدبیر کاران سامان بکرد شهر درآمده بمحاصره مشغول شد اهالی شهر بواسطه قحط و غلا و رنج و بلا از آن تقی شقی بستوه آمدند بانظر علیخان موافقت کردند و بگرفتن تقی یکدل شدند او چار راه فرار نیافته بدست اهالی مشیر خود را کم از شیر دید بخدمت سردار آمد و او را بحضور وکیل بردند و بقتل آوردند میرزا محمد حسین کلانتر سابق و آقا علی سیرجانی مشهور بشجاعی که مورد خدمات شده بودند بالطاف سلطانی تخصیص یافتند و بحکومت و وزارت کرمان برقرار شد و بسطام خان کارخانه ناپ کرمان مامور بحضور شد و درین سنوات کریم خان بفکر انشیه عمارات و برج و باره و خندق و ارک شهر و بساتین و حدائق خارج و داخل شهر شیراز افتاد تا سالی چند درین امور مساعی جمیله بظهور آورد و مسجد و رسته بازار و کرباسه و خانات و عمارات عالیه رفیعه متین رصین بنا نهاد

ذکر حال میر مهنای دغابی و خاتمه کار او

سواحل فارس را بنادر متعدده و از جمله در حوالی بندر ریشهر و بوشهر بندر بیست مسمی به بندر ریگ و اعراب از امعرب کرده بندر ریق خوانند و در اوایل دولت وکیل میر مهنای عرب از طایفه دغابی ولد میر ناصر در انجا استقلالی یافته چون مردی بمروت و عربی بی مثوت بوده در بدو حال بتقرب رقابت و شراکت و در خالت و در تصرف شاهدی فاحشه در میانه پدر و پسر مخالفت روی داده میر مهنا میر ناصر خود را کسته در آن امر با تقراده متصرف و متفرد شد و خرجی میداد و دخلی میکرد و رقه رقه اعمام و اخوان و اقوام خود را نیز همه بقتل آورده بسفک دماء هتکی و شوکتی از دور قلوب افتاد و در سواحل نهب قوافل میپرداخت تا او را معیشتی مهنا و جیشی مهیا حاصل

شد چند بار از جانب صادق خان برادر وکیل سرداری چند بسر او رفته کاری از پیش نابرده مغلوب بازگشتند تا امیر کوه خان افشار بسر او رفته وی احمال و اثقال خود را در زوارق و سفاین حمل و بجزیره خارک که آنرا کوک در میان آب دریا و مقابل بندر ریق است نقل کرد و یکی از وکلاء سرکار ولندیس با مال وافر در جزیره خارک که بخارکو قریب و از ان اوسع و احسن است بتجارت اشتغال داشت میر مهنا با اعراب متفقه خویش بجزیره خارک تاخته و مستحفظین انجا را مغلوب ساخته بعد از مقاتله و مدافعه بسیار و افکندن توپهای آتش بار بر خارک و ساکنین ان استیلا یافت و اموال و اثقال همه اعراب و فرنگیان ولندیزی را بتصرف گرفت و بعضی از فرنگیان را بقتل آورده رئیس ایشان را رخصت داد بعد ازین سانحه کریم خان وکیل زنگنه را سردار کرده و احکام و ارقام بشیخ سلمان نبی کعب و مشایخ بنادر کنکان و بوشهر و عسلویه در تهیه تدارک سپاهی و سفاین و زوارق و اذوقه عساکر نگاشته شد و اجتماع فراهم آمد حسن سلطان دغالی نبی عم میر مهنا از ملاحظه امواج دریای عساکر تلاطم درآمده استخلاص خود را در استهلاک میر مهنا دیده قصد او کرد و مغلوب و منهزم بصره افتاده بقتل آمد و کریم خان اموال او را که مبلغی خطیر بوده با حکومت بندر ریق بحسن سلطان مذکور ریش سفید طایفه دغالی مبذول فرمود شیخ حجر نامی نیز از اعراب سواحل بسرخی و سنکدلی اسمی بامتی بر او رد و او نیز با همراهان خود بدست تنگی خان که دلی سخت تر از حجر داشت گرفتار و بقتل آمد ع آری حجر باید تا بشکند حجر

ذکر ذوالفقار خان افشار و تسخیر خمسه و کرفتاری او بدست محمد علی خان زند

ذوالفقار خان افشار که امیری بود دوالمقدار و در ان هنگام مراجعت محمد کریم خان وکیل از سفر آذربایجان بسبب قابلیت و استعداد بحکومت خمسه و زنجان مشخص شده و در آن ملک استقلال تمام حاصل کرد و حضرتش مقبول عوام و خواص گردید مترددین راه آذربایجان چه زیاده از مقام و رتبت خود دارد متمنی بودند و بواسطه علو جاه و جلالت ایشان از و بظهور نمیرسید رفته رفته در نزد سرکار وکیل رهنمای و سعایت کردند و او را بدعیه سلطنت متهم نمودند کریم خان امتحانا لباطنه او را بشیراز خواند وی بنابر ملاحظات عذر آورد و دفع الوقت کرد والده خود را که زنی عاقله و زبان آور نکته دان بود بعذر خواهی نزد کریم خان روانه کرد و معاذیر عقل پسند و دلایل اجمند حضار او را بوقتی دیگر محول نموده کریمخان قبول فرموده اطمینان یافت و والده وی بخمسه باز آمد پس از چندی دیگر باره وکیل را باوی بدگمان کردند و در باب خودسری او سخنان گفتند وکیل باحضار او فرمان راند دیگر باره مادر دانشور شیراز شده و بنا مدن وی راه وجهات گفت و باصلاح ان افساد مجاهده نمود تا کار بجایی رسید که از تاخیر و تراخی و عذر در گذشت و آثار داعیه ذوالفقار خان بتحقق یافت کریم خان دوسردار با اقتدار و جمعی ساده و سنوار بخمسه فرستاد که علی محمد خان و علی مراد خان بودند و از طرق مختلفه قصد وی کردند علی محمد خان زودتر بمقصد رسید ذوالفقار خان بعد از اطلاع استعداد رزم کرده مصمم مقابله شد در نواحی ابهر خمسه دو لشکر مقابل شدند و صفی متصل برکشیدند نوای نای زهره را بشور در آورده جرکیوان سامعه کیوان کر کرد دلیران افشاریه والواریه رزمی عظیم بپوستند و قتلی بافراط رفت صمصام ذوالفقار خان کلنارگ کشت و رود خون جاری کرد و لیکن چون بخت یاری ننمود هزیمت بر سپاهش و افتاده خود نیز ناچار روی بر تافته و بالاخره گرفتار گردید علیمراد خان دیگر روز در رسید که کار گذشته و علی محمد خان مظفر گشته بود اموال و اثقال خان را ضبط کرده او را با عیال و اتباع و اقوام بشیراز برده در کریمخان بیننده که سلطانی با مروت و فتوت بود بروی ترحم کرده او را در شیراز مسرائی داد و متوقف گردون مردی دلیر بود پس از چندی محمد علی او را بحکومت خمسه مفاخرت داد و با خلعت و منشور بملک مذکور باز فرستاد و زبان حالش بدین مقال که نظم دیگران است بنابر مناسبت مترنم بود

دیرینا عجی نکرفت و مرا نکشت ۔۔۔ در صف کین ما انکه بدم کشتی از روی یقین
اکنون بدم خلعت و منشور و یارش ۔۔۔ بخشایش و بخشش چنان است و چنین

و در امسال که آغاز تاریخ نگهارد و یکصد و هشتاد و دو بود دیگر باره کوکب اجلال سلسله علیه قاجاریه صعودی کرد و نواب جهانسوز حسینقلی خان بن خاقان شهید محمد حسن خان از رکبه جلال عروجی و از مضیق وبال خروجی نمود چنانکه اجمالا بعضی از ان وقایع مرقوم خواهد گردید

ذکر مجملی از احوال نواب اقا محمد خان قاجار و اسباب شوکت نواب حسینقلی خان و ذکر تسخیر اباد و فارس بتصرف

برمستعدان دانش پژوه پوشیده مباد که سلطان سعید شهید قاجار محمد حسن خان بن قبچقلی خان قونیلو را نه فرزند سعادتمند کوه

بوده وارشد واکبر آنها نواب آقا محمد خان است و تولد ایشان بسنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار در لیلة الجمعه پانزدهم شهر شعبان المعظم در شهر استراباد در خانه جناب سیادت مآب آقا سید مفید استرابادی واقع شده زیرا که در آن ایام نادرشاه افشار بر ایران و خراسان و هندوستان و خوارزم و بخارا و ترکستان و داغستان استیلا یافته بود و نواب محمد حسن خان در اقاصی دشت ترکمان متواری بود لهذا والده نواب آقا محمد خان که همشیره محمد خان قوانلو بود در خانه سید مذکور میزیست و این ولادت را پنهان همی خواستند و سید این مولود را بفرزندی خود نسبت کرده آقا محمد نام نهاد و با فرزندان خود همی پرورد و در سال یکهزار و صد و پنجاه و شش که خاقان شهید دیگر باره لوای خروج برافراشت نادرشاه بقتل و غارت قاجار استراباد اشارت کرد و خان بخانه کنج خان و وحی رفته و آقا محمد خان در خانه سید همی بود و بفرزندی سید معروف شد در زمان قتل نادرشاه نواب آقا محمد خان شش ساله بود در زمان سلطنت علیقلیخان افشار ملقب بعادل شاه ارباب سعایت از وی در نزد شاه حکایت کردند جمعی باستراباد مامور و او را گرفته قصد قتلش نمودند بعد از توسط و تشفع جمعی بحکم عادل شاه ظالم آنجناب را که در مراحل هفت و هشت سالگی مرحله پیما بود بحجة قطع نسل فتحعلی خان و محمد حسن خان و اعدام این دو دمان محبوب نمودند و سلطان والاشان محمد حسن خان را بی فرزند و ابتر خواست و بمدلول ان شانئک هو الابتر تقدیر خداوند چنان رفت که در اندک روزگار چندین هزار فرزند نامدار و شاهزاده والاتبار از اصل و نسل سلسله جلیله قاجاریه ظهور آمدند و همچنانکه اعادی حضرت رسول مختار رسول را ابتر خواندند و اولاد امجاد او در همه عالم منتشر شدند این سلسله علیه برغم انف طاعنان و دشمنان زیاده از شمار زیب ده عرصه روزگار گشتند و الحمد لله علی ذلک الحاصل خان والاشان محمد حسن خان چنانکه گذشت پای برا ریکه جهابانی نهاد و در سال یکهزار و یکصد و هفتاد حکومت تبریز و آذربایجان را بفرزند ارجمند اکبر خود که در آنوقت شانزده ساله بود واگذاشت چون بحو مقرر مرقوم رزگار مساعدت نکرد و از محاصره شیراز بمازندران باز آمد و فتحعلی خان افشار آذربایجان شد آقا محمد خان نیز توقف در تبریز نتوانسته باستراباد رسید و در خدمت پدر بزرگوار مغضوب گردید و بعد از واقعه ناگزیر بدشت رفته و چنانکه گذشت باتفاق وکیل شیراز رفته بپاسنود نواب حسینقلی خان برادر صلبی و بطنی آنجناب که در سال هزار و یکصد و شصت و چهار متولد گردیده بود و در آن ایام که هزار و یکصد و هشتاد و دو بود بهجده سال داشت محمد کریم خان وکیل که سلطانی مروت کیش و نیکاندیش بود بواسطه عدم استقلال حسنخان والوسکلر یکی استرابادی بمشاورت و دلالت جناب آقا محمد خان بحکومت مازندران بنواب حسینقلی خان تفویض کرده روانه نمود و در پنجم شهر شوال همین سال در عین شوکت و اجلال از شیراز بدر آمد براه عراق برگشته بمازندران شتافت و در حکومت آن بلاد استقلال تمام یافت و از بخیای سلسله عزالدنیاوی قاجاریه محجوبه مخطوبه خود فرمود و بتهیه اسباب سروری و جلالت پرداخت خانه زادان پراکنده از اطراف پروانه وار بگرد آن شمع تابنده جمع آمدند و دولتخواهان نو مهید پس از شش سال مهاجرت بخدمت آن یوسف کنعانی رسیدند و لیست سوار مبارز دلیر رزم کوش زده پوش خاصه خود کرده پیوسته آماده داشت و اشظار وقت میبرد و انتهاز فرصت میداشت و بخشم تر و سماحت در اراضی قلوب خویش و بیگانه می کاشت که گفته اند

عربیة المجد کف والسماح بنانها ولا خیر فی کف بغیر بنان

ذکر در ولادت گنج السعادة شاهزاده بن تاجدار فتحعلی خان ثانی بن نواب ابو الفتح حسین قلی خان بن محمد حسن خان بن فتحعلیخان بن شاه قلی خان قاجار قوینلو

در آغاز سال فرخنده فال یکهزار و یکصد و هشتاد و سه نواب حسینقلی خان فرزندی سعادت مند از کتم عدم بعرصه وجود قدم نهاد

المؤلف در خشید مهری ضیا کسرا که هر ذره وی هزار اختر را کیومرث اول بنای شهان فریدون ثانی خدیو جهان بدو نام فرخ نیازنده شد بدو دولت ترک نازنده شد

بصورت بماندی بهین ماه را بسیرت بماندی مهین شاه را

عرصه شهر دامغان از میلاد با اسعادش بر همه جهان مفاخرت جست زده و ده قاجارخان بر همه ملوک ترکستان مکابرت یافت پدر نامور بلستیزدان و استبشار برادر اکبر نام جد امجدی شهید سعید فتحعلیخان براو برنهاد و میلاد او را مایه فتح و ظفر دانست آدم ابا لسه و کلیم قطبیه و مسیح یهودیه و محمد نصرانیه شمرد در عهد مهد بجای گاهواره شاهنامه گاه بود و جلاجل مهدش طعنه زن مهر و ماه قماطش بر سپهر اطلس طعنه و بدله میراند و لالایش بر عالم بالا آستین بر فشانده میخواند

عرصهٔ بشری لقد انجر الاقبال ما وعدا وکوکب الجد فی الاوج العلی صعدا علی الجمله همشیره چند بهتنیت مولود مسعود فرزند خان نوجوان عرصه دامغان را رشک جنان و مجلس سور و شادمانی را غیرت دیر مغان گردانید و عشیره قونیلو و عزالدینلو بعزت و نازو مقدم آن عزت دین و دولت را قرین اکرام و اعزاز مبذول داشتند و ازناب تحریم اورا بابا خان میگفتند و آن موسی قبطی سوزرا از فراعنه عهد می نهفتند تا در مصر ابوت رعنیت گاه گردد و اولاد و اسباطش را مدت و عدت بادوار مهر و ماه پیوندد مع القصه اگرچه در ولادت باسعادت بحضرت لحق تعریف و مخالفه ازمنه رفته است همانا اولی واصح مواقیت و تواریخ چنین است که مختار افتاده است بیان خروج ابوالفتح حسینقلی خان قاجار قونیلو در نواحی مغان و تسخیر حصار نمکه و قتل و غارت آن دیار و فرار فتحعلی خان و جانمحمد خان حاکم و والی قاجار باستراباد چون خان شجاعت ارکان از طوی وحشن فرزند ارجمند فراغتی حاصل کرد چنین طالع فیروزی مطالع گرامی پور قصد قتل ساعیان خون پدر نامور نموده ملازمان رکاب را فرموده فاتحه فتح و فتوح و خطبه نصر و ظفر خوانده با مردان کارو دلیران کارزار بر سر حصار نمکه که امیران دوالو فتحعلی خان و جان محمد خان در آن مسکنی داشتند ایلغار کرد و بمحاصره آن قلعه حصین پرداخت و سواران پرخاشجوی بهرام خوی گرد حصار را حلقه کردند و رزم بنیاد نهادند و رزمی برار استند که حضرت ملک الشعرا صبای کاشانی در شهنشاه نامه صفت کرده است نظم: دو رو دشت پر کوه تا مون نورد ٭ هوا پر ز گرد و زمین پر ز مرد ٭ چو رنده شیران سواران نیو ٭ اگر شیر بودی به پرنده دیو ٭ نه در شب سیاهی نه در روز روشن ٭ نه در راغ سبزه نه در رود آب ٭ بگردنده گردون رخ مهر و ماه ٭ شبه رنگ از گرد شبرنگ شاه ٭ کمانهای چاچی چابک روی و چنگ ٭ یکی بیشه بر شان زیران خدنگ القصه چون خوانین دوالو تاب قلعه داری نداشتند در وقت فرصت یکسوی جدار حصار را شکافته بجانب استراباد عنان برتافتند و حصار بتصرف خان شجاعت شعار در آمد و در سفک دماء و سبی اماء تعدی و تطاول تمام رفت حکم تخریب و تحریق آن بیوتات صادر شد و مردان و شمن سوز آتش برافروختند و آن قلعه آباد را خراب کرده سوختند بقایای اهالی قلعه معفو گردیده ملزم رکاب شدند لهذا خان جلالت نشان را جهانسوز شاه لقب کردند خوانین مذکوره باستراباد رفته شرح این واقعه بایله رایجر خان دوالو پیکلربکی استراباد باز گفتند و قصد خونخواهی خان جهانسوز را از دوده ستوده دوالو باز راندند پیکلربکی آشفته خاطر و مشوش الحال گردیده بفکر عواقب کار و افتاده و از قرار و آرام و خورد و آشام بری گردید و از ایالت آشنا بملکه از جسم و جان دل برگرفته سادات عالیدرجات مفید یه در حضرت ابوالفتح حسینقلی خان بشفاعت و ضراعت جان محمد خان و فتحعلی خان دوالو زبان برگشادند و امان خواستند پیست هزار تومان بجهة مخارج ملازمان رکاب عالی تقبل و اداکردند تا راضی شدند حسن خان دوالو پیکلربکی استراباد که خود و برادرانش در قتل خاقان سعید سلطان محمد حسن خان در خالت و شراکت داشتند از ایالت استراباد استعفا نمود فرزندان سلطان شهید مرتضی قلیخان و مصطفی خان که خواهرزادگان وی بودند و در قریه نوکنده از ان توطن داشتند رقعه متواری شدند و ان دو امیرزاده بزرگ بمعاونت و محافظت خال آشفته حال خود پرداختند و اعاظم استراباد استدعای ورود موکب نصرت کوکب جهانسوز شاه بشهر نمودند حضرتش بعضی ملاحظات قبول نفرموده بطرف فندرسک و کبود جامه حرکت فرمود اعیان و اشراف طوایف قاجار و تراکمه و کتول و حاجیلر سعادت حضور یافته اظهار متابعت نمودند ذکر پیوستن کمان خان افغان و الله ویردیخان کرایشلی باهزار سوار بر رکاب نصرت مآب ابوالفتح جهانسوز شاه حسینقلی خان قاجار قونیلو و مراجعت ازمیان بداغان و فرار حسنخان دوالو و عمان ندرا از بقایای افاغنه که دران اماکنه بسر میبردند کمال خان افغان بود که پس از امر کریم خان بقتل افاغنه مازندران و سایر دیار ایران فرار کرده و در آن ثغور قرار گرفته بود چون از حشام و حشمت خان والامقام اطلاع یافته با متابعان و ملازمان خود بر رکاب والا پیوست همچنین الله ویردی خان کرایشلی که از سرکرده گان معتبره آن صفحات بود با هزار سوار جرار از نزاکمه بحضور خدیو قاجار آمده اظهار ملازمت کرد و خان والاشان در میان بیوتات عالیه بنا بنهاد و بابادی آن قلعه کوشید و از آنجا بداغان بار گشته فوجی از ان جنگجویان دلاور از راه راد کان ساوریر بر سر حسن خان دوالو پیکلربکی استراباد که در نوکنده از ان بمشیره زاده گان ملجی شده بود فرستاد حسن خان بمحض خبر راه مازندران گرفته ع سری بردار میان کز ملک به بود محمد خان داوی سواد کوهی حاکم مازندران که از پرورد گان نعمت و متعلقان دولت وکیل زند بود حسنخان را پذیره و حامی و شرح حال

در ضمن عریضه جات بشیراز اخبار کرده شکوه و شکایت بسیار از تهور و تعدی نواب حسینقلی خان و اختلال امر استراباد و مازندران و کیل زند انی نمود و استظهار فرمان قضا جریان میرود چون عریضه محمد خان سوادکوهی بکلر بکی استراباد بنظر محمد کریم خان زند و کیل سعید رسید زکیخان برادر اتابکی خود را باخان ابدال خان کرد جهان بگلو و سه هزار سوار جلادت شعار باستیصال نواب حسینقلی خان و استقلال حسن خان قاجار مامور کرد چون سردار مذکور که بقساوت قلب مشهور بود بحوالی مازندران آمد نواب جهانسوز شاه از دامغان برامیان و از رامیان بدشت گرکان روی کمود چند انکه زکیخان حسنخان را بسکونت و ایالت استراباد ندیده از ایالت استعفا کرده حکومت استراباد بمیرزا علی خان دوالو قرار گرفت و حسنخان بجهة حصانت جان و عیال خویش بحکومت هزار جریب و توقف در قلعه اکرکای که قلعه بود متین و حصنی حصین مستدعی شد و بدانجا رفت و زکیخان پس از چندی توقف از راه دامغان بجاده کلاته که از بلاد معموره مشهوره هزار جریب است و مسکن و موطن اجداد نگارنده این نامه رضاقلی متخلص بهدایت بوده در آمده چون اهالی ان محال را از ارادت کیشان سلسله علیه قوینلو میدانست بهانه کرده چهل نفر از رؤسای آن بلاد را که با جد فقیر اسمعیل کمال موافقت داشتند و بیرامکین بنیکروند بدست آورده مقتول کرد و از رؤسای ان رؤسای بیگناه یادگار خود را که منار بسیار بساخت و قلعه آسمان فرسای کلاته را که بر دامان جبل بود با خاک برابر نمود و اهالی ان ولایت را اسیر کرده بشیراز برد و کریم خان بروی برآشفت و بدو سخنان فضیحت انگیز گفت و باطلاق ان اسرای بیچاره و رعایای بیکاره حکم راند

ذکر مراجعت نواب جهانسوز شاه از هزار جریب و محاصره حصار اکرکای و تصرف ان قلعه و قتل حسن خان دوالو و محمد علی آقا برادر او که از جمله قتله خاقان شهید بود

در بهار نوروز فیروز سال خیریت مآل یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج ابو الفتح جهانسوز شاه یعنی نواب حسینقلی خان بن سلطان سعید شهید با فوجی از ابطال رجال از ساحات دشت بازگشت و از ساحل گرکان با قاجاریه و ترکمان چون سیلی ارقزان به نشیب روی بعرصه هزار جریب نهاد و حسنخان دوالوی قاجار از بیم روی بحصار اکرکای که بوفور ذخایر و کثرت عشایر و وفور جنود مشحون بود نهضت نمود و با نصد کس از جزایر جیان قدر اندازبر گرد حصار قرار داده و جمعی سواران از ملازمان و چاکران و طایفه خویش در پیش نگاه داشته مستعد نزاع و دفاع نشست سواران خان قوینلو گرد اگرد حصار را مرکز وار دایره ساخته احاطه کردند و براطراف قلعه حلقه زدند و از دو سوی گروه گروه با هوی برآمد پلیت جهان پر شد از گرد و نا ورد جوی ۞ ز خون خواست برجای ناورد جوی ۞ ز ترکمانان بگماز اکمان و اره بر افشانی غرمو برکشیدند و سواران تیر کش شمشیر وش بروی بدشمن آوردند صباتا ۞ هوا از بروها گره در گره ۞ در و دشت پر تیغ و کرز و زره ۞ و رستة ز گردان آهن ورا ۞ دمنده چو در فرودین تندرا ۞ بهر بنکه موشیان خفته مرگ ۞ همه سازشان مرگ را ساز و برگ ۞ چون شراره آتش بزد بر گردون گرد بر گرد و خرمن آمال را شعلة آجال خاکستر کرد خسنخان دوالوی قاجار با شمشیر ابدار از آنجانب بر صفوف و کتایب حمله سخت نمود و در عین جنگ و حرب و طعن و ضرب بگلوله تفنگ هدف شد از فراز زین مرکب کرنین بر خاک هلاک در افتاد و سپاهیان آهن دل بفولاد جان کسل بهر آن سرور راجد کرده بنزد ابو الفتح حسینقلی خان قوینلو آوردند محمد علی آقا و قاسم آقا برادر انش نیز با صمصام آخته مرکب تاخته قصد رهائی کردند سواران با هر دو در افتاده خون محمد علی آقا را که از جمله قتله خاقان شهید بود بر خاک ریخته سر او را بحضور دارای غیور آوردند قاسم آقا بجانب عراق فرار نموده جان بدر برده و خان و الاشان را چون اندک افاقی از اخذ ثار پدر بزرگوار روی داده فصد خون فتحعلی خان بوخاری باش کرده چه که او نیز از همراهان خاقان شهید بوده و در هنگامه آرائی استراباد از ارکاب سعادت بنیاد تخلف ورزیده به تقصیر موصوف بود و در این ایام قریه از قرای استراباد را بر و روزگرفته مامنی ساخته بود و گاه گاه در فوج و یک فرسنگی شهر استراباد متحصن و اطراف را تاخت و تاراج میکرد

ذکر ایلغار خان والا شان ابو الفتح حسینقلی خان بر سر حصار فوجرد و قتل فتحعلی خان قاجار بوخاری باش و پسرش الله قلیخان و غارت و تاراج اموال او

چون فتحعلی خان مذکور نیز از مخالفین خاقان شهید بود چنانکه گذشت از بیم حسینقلی خان قوینلو فوجرد را مامن کرده بحارست خود اشتغال داشت خان جهانسوز با سپاهی نصرت اندوز بر سر مامن و محکمه او رفته خبک در انداخت مشیفقین جهانسوز شاه که در قلعه راه یافته بودند فتحعلی خان را در بستر خواب بقتل آوردند و الله قلی فرزندش که جوانی بود در سن شباب و در

کمال جمال شمشیری چون ابروی خود حمایل کرده و ترکشی چون مژگان خویش بر بسته کمندی چون کاکل بر حلقه خود بر زین افکنده و رمحی چون غمزه خود سیر تر و خون ریز بکف کرفته بمجاربه درآمد و بر صفوف سواران حمله برد و از غایت جمال و صباحت و کمال حسن و ملاحت کس را مبادرت بمبارزت او دل نداد لمؤلفه چه حاجت بود ویش شمشیر و مشت ۞ که از شمشیر ابرو خلق می کشت ۞ چه بالیستی بکف چان کمندش که بستی خلقی از زلف بلندش ۞ چرا خود کران بر سر نهادی ۞ که جنکش خود کسیرا دل ندادی ۞ چرا ساعد لسا عد بند بستی ۞ که از ان دست و ساعد کس نرستی الحاصل چون چندتن را مجروح کرد ناچار سواران لشکر کرد ان غزال سیه چشم را کرفته اسیرش کردند و بحضور جهانسوز شاه بردند امرای حضور بدو رغبت نموده بر جوانیش متاسف شدند چندانکه تشفع خواستند بجائی نرسید و بقتل آمد اموال و اثقال قلعه سراسر بتصرف سپاهیان منصور در افتاد و چون ملک محمون کهساری حاکم بلوک کهسار سابقا بایکی از چاکران خدیو قاجار سوء ادبی کرده بود بحکم ابوالفتح حسینقلی خان او را اسیر کرده بحضور آوردند و بردار اونک ساخته بکلولهای متواتره تفنک بیدرنک بر جاسس و هدف نمودند و محمون کوهساری راه دیار دار البوار کرفته بهلاکت رسیده

ذکر عزیمت محمدخان سوادکوهی حاکم مازندران بر سر مرتوان ابوالفتح حسینقلی خان قاجار و کرفتاری و قتل محمدخان و تسخیر سایر مازندران

محمد کریمخان وکیل مرقوم شد که محمد نامی سوادکوهی را محمدخان حاکم مازندران نمود چون او آغاز حال بدسگالی و مخاصمه سلسله علیه قاجاریه صاحب اعتبار و اقتدار کردیده بود یعنی را واسطة العقد رشته اقبال خود ساخته اظهار مخاصمه و مخالفه با این سلسله جلیله را موجب اجلال خود میشمرده از سوانح واقعه استرابادشرحی بوکیل معروض و بدفع ابوالفتح حسینقلی خان استمدادی کرده برزاللهخان نمد بایکهزار کس از سواران رکابی بسرداری مازندران مامور و بموافقت محمدخان مسرور کردید بعد از ورود بساری محمدخان که مدت چهارده سال بمعارضه و مخالفه و همال حکومت دارالمرز داشت باز بنور کخانه و شاره خانه و علم و کره نای و خیمه خرکاه بنجهزار نفر جریک مازندرانی حرکت نموده قصد استرابادرا کرد چون محمدخان باشرف وارد کردید و بحسینقلی خان خبر رسید جوان شیر بر لحظی ازین مقابله بتفکر و اندیشه و اخر الامر بوقت تدبر چون شیر روی به پیشه کرد یعنی بدشت کرکان رانده و محمدخان در حرکت کلباد حیران بماند نه در رفتن پای خود را سودی دید نه در بازکشتن درد و خود را بهبودی متحیر و متفکر بود که چاره کار او چیست قضا نیز در سر انجام امر او عاجل تعیین این امر ایا اینکه خان برنای سپهران رای کمال خان و پاینده خان افغان را با سواران بموت خفیته بر سر محمدخان بکلریکی مازندران فرستاد که در قرب جوار او مترصد وقت کار باشند و خود با پانصد تن از غلامان خاصه ظاهرا عزیمت دامغان کرده در حرکت آمده آماد نیمه راه عنان عزیمت بکیوسر هزار حربه پیچیده علی الصباح بقصد تسخیر بلده ساری سریعتر از سیلاب جاری نهضت فرمود و سه روزه راه را در یکروز قطع کرده هنکام شام بحاصره ساری پرداخت همراهان قلعه کیر سلم و نردبان بر دیوار و جداران حصار برنهاده چون مرغان تیزبال بالا برآمدند و نواب جهانسوز شاه با معدودی از خواص بدروازه چل دختر شافته منتظر فتوح ابواب دولت بود حارس دروازه بکشود و غازیان بر در و دیوار حصار تا خشد و بر مستحفظان برج و باره حمله بردند جمعی مقتول و دستکیر و علی اصغر بیک برادرزاده محمدخان سوادکوهی که بحکم نیابت در ساری بود اسیر شد چون این اخبار موحش در اشرف مسموع محمدخان افشار سراسیمه کردیده بجانب ساری روان شد در آن اثنا بعد از قطع دو فرسنک و وصول برستم آباد ناکاه پاینده خان و کمال خان افغان و سواران ترکمان از کمین برآمده بر او تاختند و او را مشوش ساختند مقارن این حال امیرزاده مرتضی قلیخان و مصطفی خان قاجار برادران کهتر جهانسوز شاه با جمعی از قاجاریه بمعاونت ابوالفتح حسینقلی خان در رسیده بر محمدخان حمله بردند همراهان او هریک بجنکلی کریختند و از یکدیکر کسیختند محمدخان اسیر کردیده و او را مقهورا ماسورا در غل و زنجیر کشیده بحضرت جهانسوز شاه کشیدند خان معظم الیه از ساری ببارفروش رفته اموال نفیسه و اثقال مرغوبه و نقود و اجناس بیقیاس از محمدخان بحیطه ضبط درآورده چون نهال خلاف و عصیان وی ریشه محکم کرده بود بقتل وی فرمان رفت و فی الفور بهلاکت رسید و بخاک هفت لذا ید حکومت چهارده ساله در آن واحد از کاشش بدر شد و تلخکام جهانرا بدرود کرد مهدیخان پسرش فرار کرده خود را بشیراز رسانیدند و شرح واقعه برای وکیل عرضه کرد وکیل خشمکین کردید

ذکر مراجعت مهدیخان بن محمدخان سوادکوهی

حاکم مازندران با علی محمد خان مازندرانی جانب محمد کریم خان وکیل نامزد او سپاه

وکیل کیفیت این واقعه را مفصلا بر نواب آقا محمد خان شرح داد خان والاشان شهر مکین و منفعل گردیده بمعاذیر چندرفع نقار خاطر وکیل زند اگرده مجدد امهدیخان بن محمد خان بجای پدر بحکومت مازندران یافت و با علی محمد خان زند سردار و پنجهزار سوار بمعارضه نواب ابوالفتح حسینقلی خان آمده نواب آقا محمد خان شرحی برادر باجان برابر نگاشته بمصالح واندرز حکیمانه او را از صدور اینگونه امور ممانعت ومناصحت فرمود وضمنا از اختلال حال خود لحنی در آن درج جواهر حکمت درج نمود که تو را عرصه ستیز و پهنه کریز آماده است ولی مرا نه دست ستیز است و نه پای گریز سیاوشی در کف افراسیابم و سیمرغی در پنجه عقاب علی هذا این معارضه نه بروجه صرفه و صواب است و برادرت در معرض عتاب و خطاب بمقتضای جوانی دست برکشای و بمناصحه رای پیرانه نگرای که فظم

جوان گرچه دانا بود پند نیوش ۞ کهن سر برارای و دانش فروش جوان کینه را شاید و جنگ را کهن پرند پیرو فرهنگ را مشو غره زین زور مردی و تن بمن برنجشای و برخویشتن زفرمان شه ننگ و ننگ است عار بهر روی که رازمه چاره نیست مبین نرمی پشت شمشیر تیز گذارش نگر کاه زخم و ستیز مع القصه چون نامه جناب آقا محمد خان که باهوش هوشنگ و رای پیران بود بنواب حسینقلی خان رسید لختی بپا رمید و چون مهدیخان بحکومت مازندران استقلال یافت علی محمد خان سردار بجانب استراباد عنان داد جهانسوز شاه از سر محله ایران فتح عزیمت مقابله کرده روی بکرکان نهاد و سردار باستراباد رسید و میرزا علی خان قاجار دوالو حاکم استراباد سردار را استقبال کرده وارد شهر ساخت و بمراسم میزبانی پرداخت پس از چندی سردار بوکیل و جهانسوز شاه برامیان و مرتضی قلیخان بایران بازگشتند و باشاهد عیش و استقلال دمساز گردیدند در این ایام محمود قیاقلو با جهانسوز شاه کینه کهن را نو کرده قلعه در حوالی استراباد بنام خود ساخت بحافظت خود مشغول بود نواب والاشبی ده فرسخ ایلغار کرده بدانجا رسید پرفلی آقای شاهپناه بغارت امر کرد و بعد از مقاتله محمود و شصت کس از ملازمان وی بقتل آمدند و تفصیل آنرا از نظم نشهنشاه نامه نقل خواهیم نمود

در مخاصمه و محاربه محمود آقای قاجار قیاقلو با امرو بردی آقای یوخاری باش با نواب ابوالفتح حسینقلی خان قوینلو و کشته شدن محمود قاجار بر ارباب البا

ظاهر است که اصحاب تواریخ را در ایراد نظم افراط و تفریط و هریک از وجهی ناپسندیده است شعرای نابهنگام بسیار آورده اند و اطناب در کلام بسیار کرده اند خیر الامور اوسطها سخنی بزرگانه و مقبول عقلای فرزانه است شاهنامه فردوسی سراسر تاریخ است و همه منظوم و شرافت نظم بر نثر امری است مشهود و معلوم اشعار نیکو منشط دماغ و مفرح کاه تفنن بدان خجسته و نغز لهذا خلافا للجمهور حکایت فتح محمود و در وقتل محمود قاجار که دلیری بوده فرامرز کردار بر وجهی که ملک الشعرای مغفور فخر علیخان متخلص بصبا که سخن سرائیت مشهور در شهنشاه نامه نظم کرده در این مقام مسطور گردیده ۞ فظم ۞

بمحمود در جای محمود ترک — بدانندیش دشنه و زشت و سترگ
در زی سخت بنیاد ستواری — نهان تنگ بکی کنده بر گردوی — در و کنده بس شگفت و شگرف — چو کوه بلند و چو دریای ژرف
سر بره با ماه و کیوان بساز — تنگ کنده با کاه و ماهی براز — شاپیده بر کنگرش آفتاب — نه پریده از کنده پران عقاب
ز بالای آن آسمان شرسار — زپهنای این شکدل روزگار — همان ترک چون پور دستان سام — که محمود خواندندا ورا بنام
بدانندیش و بدکوه هرو رمنا — بکین در چو نشوه اهرمنا — تن از سنگ و جان از آهن و دل ز روی — چو دیوانه گرگان درنده خوی
گروهی چو دیوان جادو سرشت — پرستنده آن بدانندیش زشت — بگاه نبرد از زده سنان — ربایندهٔ اختر از آسمان
نهنگ اوژن از آتش کین در آب — شبه کون کن چهره آفتاب — همه ترک چرخ افکن تیزران — سراسر به پیکر چو کوه بلا
شتابان بجالش چو نر اژدها — همه دیو با مون و کرگ کله — شب و روز در کوه و امون یله — نه انبار با جانشان آگهی نه از پاک
یزدانشان آگهی همه ناسپاسی برآراسته — بکین خدا و مذخود خواسته — زجنگ اگر کای و رزان روشن — که آراست با بدسگالان بوشن
شب آگاه محمود ناپاکزاد — بلرزید چون خشک خاری زباد — بدم در رزیغ جهان سوز شاه — بمی باد سرد و شن به پیکاه و پگاه
که این شاه در کینه چون آتش است — همش کینه در سینه چون آتش است — ازین در دم اژدها لرزه است — رهائی ازین در دم اژدها هست

یکی چاره باید ازین تنگ ترک — که از زر در آید بنا که چو مرگ — یکی انجمن کرد و ترکان خویش — بی چاره خواندن بیاندیش پیش
بگفت ای گزیده جهان خورد کان — فراوان ستاره بسر برده کان — بما شاک شد روزگار فراخ — کنون باید آراست بدرود کاخ
بکین آخته یال ان شد خوی — که دریده از چنگ پولاد روی — یکی ناگهان مرگمان در پی است — که زهر آب مرگ اب تیغ وی است
اگر کای را پست با خاک کرد — جگرگاه سالار ما چاک کرد — یکسر شبستان آن درشکست — زن و دخت و دادش ترکان ست
بخون پدر خشم و کین آورد — یلک ترک و اورنگ زین آورد — فروزد ز خاور چو خور بام سر — زند شام بر لشکر ما ختر
بود گرچه کوه و زنگی بجنگ — ولی چون درخشش بنا شد درنگ — به بینند بخت بدخواه خواب — بداندیش برگشت و او آفتاب
درین باید اندیشه کرد ژرف — که افتادمان سخت کاری شگرف — اگر ز بمانیم و رانیم بور — ترکان پناهنده زی مرز تور
رساند بپوشیده رویان گزند — چه کافور موی و چه مشکین کمند — شکست آورد بر شبستانمان — بپای کورد زیر دستانمان
مگر اندرین ژرف رنگ آوریم — بتن تا بود توش جنگ آوریم — بهینیم تا چون بشت آمده است — بهشت که بر جوف زشت آمده است
وز انسو بهاور جهانسوز شاه — گزیننده زین برزینه گاه — بیند آور بال افراسیاب — کمند افکن گردن آفتاب
سپای آور هر گزیده سر — بخام افکن بال سر تا جور — ربایندهٔ مردان جنگی ز زین — ربایندهٔ مردان جنگی ز زین
بکاز آور بال کند آوران — بساز آور مویه مادران — چو گبر و کمان هوش و آهنگ تیر — چو گبر و کمان هوش و آهنگ تیر
زیرش دو دیم رنج دان — ز کرزنش همای غم استخوان — ازین استخوان سر بسر سوده خاک — ازین استخوان سر بسر سوده خاک
با هنگ محمود لشکر کشید — بهر اشکر کاویان بر کشید — درشتی به پشت اندرش کشت نرم — درشتی به پشت اندرش کشت نرم
ز فرسنگ او مایه و سنگ شد — فراخای هر پهنه تنگ شد — درشتیش نرمی بلندیش زیر — درشتیش نرمی بلندیش زیر
نه آگاه لشکر ز دریای ژرف — نه دانا تکاور ز کوه شگرف — همان گرد تشسته بر خاک بان — همان گرد تشسته بر خاک بان
که دریا خیزشان ز سم سمند — شدی گرد دیگر بگرد دو بند — چه سنگ سیاه و چه آب کبود — چه سنگ سیاه و چه آب کبود
پی کین ان بدگهر دیو زشت — بهم در نوردید و در بهم نوشت — ز پس ماند دریا و شخ و نگاب — ز پس ماند دریا و شخ و نگاب
چو شیران بصحرای گرگان رسید — بآورد گاه سرکان رسید — همیکفت کای سنگ آبنیکوه و ور — در آمد ز ره مهر بچاده گر
همه سنگ خارا چو یاقوت ناب — ز خون آورد این بلند آفتاب — بتری کواژه ز تن پیشک — بتری کواژه ز تن پیشک
درو دشت بشخانه چون کند — ز خون دلیران نگارین کند — تنیبایدت هرگو و لور کند — تنیبایدت هرگو و لور کند
دو دانت کند سالیان دراز — خوران و چران در نشیب و فراز — بهمیکفت و آراست راز نهفت — بهمیکفت و آراست راز نهفت
که محمود در آمد شبی آشکار — چو روئینه ور بر با سفندیار — ویا آتشین موج نیل آمدند — ویا آتشین موج نیل آمدند
جهانسوزشه چون در آگد درش — با هنگ آن در بر هیجت رش — بپرد از کنده اش پیچد زناف — بپرد از کنده اش پیچد زناف
ز دنبال او نیز کرد دلیر — ز پل بر گذشتند چون بره شیر — ابا ان دو تن سوی محمود راند — ابا ان دو تن سوی محمود راند
در آمدم که شان انجمن ساز بود — از و بر زبان همه راز بود — بغرید تا که چو شیر ژیان — بغرید تا که چو شیر ژیان
که ای مانده مهمان بدر کوفته — ز رنج تکاپو بر آشوفته — بسیکار زورآش در آن تنگه زن — بسیکار زورآش در آن تنگه زن
بر آسوده از بیم پرورد گار — تن کشته اش مانده در خاک خوار — بسی ساز داده فسرده در فره — بسی ساز داده فسرده در فره
به بچاره در و ریش و دلبسته باز — خوران و چران با همالان براز — همایون بدان شیر مردان گرو — همایون بدان شیر مردان گرو
ز خود ون یکی دست دارید باز — که ناخوانده مهمانی آمد فراز — به پی کوفته سنگ هر کوه و دور — به پی کوفته سنگ هر کوه و دور
تن از آهنین جوشن او را بر نج — ازان رنج ره یافته سوی کنج — چه کنج آهنین بند ازان بر — بکسسته پی از پاس آن ژرف ها
که محمود با شصت کرد دلیر — زدرگه شنیدند هرای شیر — همه رنگشان کرد بد رود چهر — بریدند از هستی خویش مهر
چو کوری که در شکنا با بر — در آید بدر انداز جفته ابر — ز ابوان همه تنها آهستند — بکین جهان سوز شه تا خشند
که خشم و بر انگیخت تیغ از نیام — بغرید چون پور دستان سام — سر آغاز بر ترک محمود راند — چنان کش هر بر به بهبود راند

که آن ترک فولادبرهم درید چو آتش بسنگ اندرون جا گزید پس انگه فتاد اندران شصت ترک چو در کله میش کرک سنرک ۱۴
بهر تن که راندی ز آگاه تیغ بماند بش و زمای باد و دریغ یکی تن ازان بهلوتیغ زن بدر شد ندیدند زان انجمن
تن بدگهرشان بشمشیر تیز همیکرد از خشم و کین ریز ریز پس انکه رسیدند لشکر زراه همه در شکفت از جهان سوز شاه
همش از نشستان بسی باز ماند گشیدند ترکان همه موبمو نباخن شخوده رخ پرده کی که سخت است بر پرده کی ارده
بیکدشته کان شان بکاوید خاک بکین نشس افروخت در هر مغاک مع القصه ابوالفتح حسینقلی خان بعد از قتل محمود و ویرانی قلعهٔ

بنواحی وامغان مراجعت فرمود و وقوع این واقعه در سال یکهزار و یکصد و شتاد و هفت بوده و در این سال سلطان مصطفی خواندکار روم پس از پانزده سال خداوندکاری بحکم خداوند حقیقی از تخت تخته صر بهید و سلطان عبدالحمید خان بن سلطان احمد خان بادشاهی

یافت ذکر مبنا قتل امام ویردی آقای قاجار و تنبیه نقدعلی خان کتول نواب ابوالفتح حسینقلی خان

قاجار را تهدید و کیل و اندرز برادر معدیل از قتل قتله پدر مانع نیامد و از غایت غیرت و فرط شجاعت بدامغان در امیان شناعت نمیکرد و از قتل و قتال پروا نداشت و همت بر کشتن خصماء اعدای قدیم و جدید میگماشت و بدین عزم راسخ و درین نیت ثابت بود که بخون خواهی پدر والاگهر همی بکوشد و مرتکبان سازد و بسلاحظات صوری و معنوی نپردازد لهذا در ایام صیف سال هزار و صد و شتاد و هشت بصفحات علی بولاغ و ساور و رادکان عنان داد و بتخیر کبک و نزال اشتغال جست برادران عزیز مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان که همشیره زادگان حسنخان دوالو بودند بخدمت متآمدند و مستعد متابعت شدند جهانسوز شاه شکار و شمن را بر شکار بخیر ترجیح داد و عزم قتل امام ویردی آقای قاجار جزم کرد و حصار او در رود محله ارتسای بلوک سدن رستاق بود نواب حسینقلی خان دو نفر وکیل و قاید از اهالی ساور برداشته با پانصد سوار گزین بزین برآمد در شبی تیره که شیر از کنام بدر نیامدی و دیو و ددرا دی گذر نکردی و لیتر از شیر و سریعتر از تیر قطع مسافت کرده سحرگاه که دروازه حصار گشودند علی الغفله بقلعه ریختند و دست بقتل و غارت گشادند امام ویردی آقا بمقاتلت آمد پیکرش خسته و دستش بسته و سرش گسسته شد بدست پیرقلی آقای قاجار شاملو بقتل آمد و آنچه در حصار و قلعه بود بغارت رفت اعاظم طوایف کتول که از بساط طاعت و بندگی مبا عدت میکردند مستوجب کوشمالی شدند لاجرم نواب والاجناب بسیاری از قشه سرخه محله و قزلق را گرفت و کتول پس از کر و فر بکر بهر بمیت شدند نقدعلی خان و آقا مهدی و آقا بر خوردار که بزرگان انطایفه بودند گرفتار شدند و بقتل در آمدند و بیست هزار از مزاعی و مواشی انطایفه بغارت رفت

رفتن نواب حسینقلیخان قاجار بسر مهدیآقای دوالو بدرحسنخان و کشتن او و فرار ابراهیم خان و رفیع خان برادران او و فرار ایشان بطهران

چون مهدی آقا برادر حسین خان و سنخان دوالو در قریه سیاه تلو از توابع استراباد بعمارتی بنیاد کرده و مامن و مسکن ساخته و با چاکران خود بحارست خویش میپرداخت نواب جهانسوز شاه با یکهزار سوار بر سر او رفته جنگ در انداخت و بالاخره قلعه او را بتصرف گرفت و او را اسیر کرده با جمعی از دوالو بقتل آورد و اموال ایشان را بغارت داد رضا خان و رفیع خان برادران او فرار کرده از نواحی استراباد بطهران شدند و در بلوک خاور و در این سکونت کردند پس از روزی چند عیال خود را در انجا گذاشته بشکایت جهانسوز شاه روی بعراق و فارس کرده در خدمت سلطان معدیل محمد کریم خان وکیل شرح حال خویش و قتل اخوان و اقربا معروض داشتند دیگر باره وکیل از نواب آقا محمد خان و حسینقلی خان بخیده تهدید شد مگر آقا محمد خان پاسخ داد که بر پسر خونخواهی پدر لازم است مقصود برادر م مملکت ستانی و کشور گیری نیست با قتدار خود محاربه و مضاربه کردن منافی اطاعت این دولت خواهد بود بعد از دلایل متین کریمخان فی الجمله ساکت گردید و رفیع خان و رنز و کریم خان بماند و هم در شیراز در سنه رحلت یافت پسرش محمد خان بجای او رسید و در مجلس وکیل اذن جلوس داشت کوشید در امسال دختری از طایفه دوالو که در حباله نکاح حسینقلی خان بود بنابر عداوت و عصبیت تحریک اکابر طایفه دوالو سعی بقبیح در کار او کرد و در آغاز شباب بقتل خان جوانی که بحسن و جمال و شاسب پیکر ممتاز در اقران داد و لیکن چون مقدر نبود بتر ماقات مجرت معالجه پذیرفت و وی قصد قتل بمخواب کرده چون خون زنان را شامت است و برا مطلقه کرد و این سخنان مبارک حضرت سلطان الاولیا علی المرتضی را بر زبان آورد عربیة دع ذکر من فما لهن وفاء ریح الصبا و عهد من سواء یکسرن قلبک ثم لا یجبرنه وقلوبهن من الوفا خلق ذکر منازعه و محاربه حسینقلی خان با مهدیخان

بیکلربیکی مازندران و کرفتن او و اسیر نمودن جان محمد خان بلوچ و رها کردن سابقا بسمت تحریر یافته که کریم خان وکیل بعد از قتل محمد خان سواد کوهی حاکم مازندران حکومت دارالمرز را به پسرش مهدی خان داده و او را با ان ولایت فرستاد بجهة معاونت وی جان محمد خان بلوچ را با هفصد سوار در نزد وی بها خلو گذاشت و مهدیخان اشارتی کرد که اگر تواند در هنکام فرصت دفع حسینقلی خان بپردازد و خون پدر خود محمد خان را بسبب و بهانه سازد مهدیخان در حکومت مازندران استقلال یافت و دو هزار تفنکچی بر کرد خود مجتمع دید و کاه و کاه کشی که خون پدر خود را از پسر محمد حسنخان خواهم خواست و مکافات خواهم کرد همانا نهانی اینسخن با کوش خاقان قاجار رسانیدند و او را خشمکین کردند خان قاجار که اسفندیار را ثانی خود نمی پنداشت و بر ناصیه دلیران مازندران داغ اطاعت میکذاشت بر این سخنان بیهوده خنده زد و مرکب بخواست و فرمود که بعضی از ملازمان سوار شوند هنکام غروب مهر بر بام چون سپهر طالع و مانند ماه در آن شب سیاه راه مازندران بر کرفت خشم صرصر شتابش بر و بوم مهندس میشی داشت و با سایق بساط سلیمان خویشی سحرکاه چون خورشید از افق دارالحکومه مهدیخان که در بارفروشش مرزیست طلوع نمود مهدی مضل در بستر خواب بود که خان سپهبد چون عمر عزیزش بسر رسید وی چشم بکشاده اجل مبرم محتم را با مرک مصتور بصورت صارم بر بالین خود دید دم بر نیاورده زمین بوسه داد غلامان خاصه دستش بر بستند و بر قفایش زدند عجز و لابه و توبه و انابه کرد و خون خود بزر خرید و بسر انجام جونهای خود پرداخت بمازندران غلغله و ولوله در افتاد و سرکشان بکریختند و خان والاشان فرمان داد که جان محمد خان بلوچ و هفصد سوار رکابی کریمخان از مازندران بیرون شوند فی الفور پیاده و سواره بلوچ از بارفروش کوچ و از راه لاریجان بمعاودت فارس مامور شدند چون از سکنای شهر و برزن بصحرا مجتمع آمدند و جمعیت خود در نظر ایشان بوقعی جلوه کرد همانا اظهار جسارتی خواستند چندین از غلامان ابوالفتح حسینقلی خان از دنبال بجانب شهر همی آمدند سپاهیان بندوبلوچ اسبانها را بکرفتند و پیاده در شهر بخصور رسیدند و حال عرضه کردند خان والاشان محمد حسین بیک بلوچ را بنزد جان محمد خان کسیل کرد استرداد خواست وی نپذیرفت و نفرستاد و چون فرستاده باز آمد و پاسخ باز آورد خان قاجار برآشفت و مرکب بخواست و چون شهباز که به تهور کراید یا ضرغام که بر آهو جهد با سواران خود راه در نوردیده بجان محمد خان بلوچ و پیاده و سواره زندیه بتاخت لمؤلفه رسید و دید و صفی برکشید و رزمی ساخت که خواست برفلک از رزمکاه خون و غبار بکتف هر تن کآن تیغ برق فعل رسید زشک توسن تازی بسنک کردکذار دو بود و چه ارشد از تیغش آنجه مرکب و مرد بلی و چار شود چون تیغ شیر دچار بلوچان بیچاره از جان دل برکرفتند و نالهٔ برآوردند خان والیر خصم بند شهر کیر از قتل بکناهان نادم و خود بر سر جان محمد خان بلوچ اسب دوانکنده بدو رسید کمانیکه در دست داشت بحلق جان محمد خان فکنده او را از فراز زین فرو کشیده بر زمین افکند وی بمجرد الحاح و زاری آمده از قتل خود سخت تر سید و توبه کردن کرفت خان پوزش پذیر خطا بخش بر او ببخشود او را و همراهان او را رخصت داده بجانب کریم خان روانه نمود و خود با کشته پس از انخذال و منال و حرمیه عظیمه مهدیخان را از ایشان خلعت داده باز کردانید و خود بدارالملک خود آسایش فرموده از این پس مهدیخان حق خود دانست و زبان فرو بست که کفته نظم خان است و زبان زبان دشمن جان است کر حاجت بکار است نکه دار زبان را

ذکر اعدام زندیخان و انتزاع کریم خان وکیل مازندران و استرآباد و بازکشتن بشیر لنر چون وقایع کذشته را بر کریم خان برشمردند با انکه مردی حلیم و خردی کریم بود سخت برآشفت و نیک بدکفت جناب آقا محمد خان بجهة اذاعه این عمل و افساد این جلل با بزرکان قاجاریه همداستان شده با ستانه سید بزرکوار و امامزاده والاتبار امیر احمد بن موسی الکاظم رفته پس از زیارت در آنجا معتکف کردیده و از این کار اظهار انفعال کرده کریمخان وکیل مدینقدر خورسند شده دل خوش کرد و کفت همانا این خان قاجار از ما نمیرسد برادر شر جاهل است و وی عاقل کناه آزادین نتوان کرفت و خود عزم رکوب کرده پس از رجوع از مشهد مقدس بزیارت رفته با جناب آقا محمد خان التفات نموده سخن کویان و مهربانی کنان دست او را کرفته از بست بیرون آورده بجانب قلعه فرستاد و خویش فرو نشست و پس از روزی چند زندیخان را بمازندران مامور شد و پس از ورود بمازندران نامه دیردی خان کرایلی در آنزمان بخدمت نواب حسینقلی خان آمده او را از مدافعه و منازعه ممانعت کرد و استدعای قدوم او بجا جرم نمود خان والاشان نپذیرفت و بدعوت وی بجا جرم قدم رنجه کرد و در آن ایام که در جا جرم بود الله ویردی خان ارک جا جرم را بدان حضرت واکذاشت و خود را خلع نمود

و نصرالله میرزا ولد شاهرخ میرزا از ارض اقدس بنزد وی آمده او را بقبوت امر سلطنت خود دعوت کرد وی قبول نفرمود و مرتضی قلیخان برادر وی بدشت ترکمان شد و زکیخان میرزا علی خان دوالو و مهدیخان را در حکومت استرابادو مازندران مستقل نمود بهزار جهر پیاده کاظم خان سوریج هزار جهری را که ارادت کیشان خان ذیشان بود مقید و مغلول نمود و حاجی زکیخان و دوانکه را که در مقدمه محاربه بساری بمدد و معاضدت با نواب حسینقلی خان موافقت و یاری کرده بود بگرفته و قضیه قتل چاپرده کلانه را بعضی در میسال دانسته اند علی ای حال بفارس معاودت نمود و کریم خان بستگان را رها و مقیدانرا اطلاق کرده از زکیخان بغضب در شد و باوی التفاتی ننمود و وبر الشرارت نسبت کرد و فی الواقع چنین بوده است و در مقام خود بنظور خواهد رسید

ذکر نهضت نواب حسینقلی خان بمحاربه و مدافعه با طایفه ترکمانان کوکلان و غلبه بر ایشان

ترکمانیه کوکلان که بشجاعت و ثروت معروفند در ملک آبویردی خان حاکم جاجرم پس از مراجعت نواب حسینقلی خان در آمدند و اغنام و دواب جمعیرا بردند وی حال خود بر جناب ابوالفتح حسینقلیخان عرضه کرد و از خدمتش استمداد نمود طوایف کوکلان با دوهزار سوار دلیر بر سر جاجرم آمدند و علانیه برزم پرداختند چون اینخبر بخان مذکور رسیده توقف را جایز ندانسته بر فور سواران رکابی خود را برداشته شبانه روزه راه را بیک شبانه روز و رنور دیده طوایف ترکمانیه کوکلان از خبر عزیمت نواب والا استحضار یافته با کروهی از یکه تازان باسل و رشکنانی که در معبر او بنود کمین نمودند خان دلیر حزم را رعایت نموده راه را بگردانیده بناگاه بحوالی جاجرم رسیده فی الفور بجادله صف برآراست چندانکه الله ویردی خان جاجرمی بهمانه استجمام مراکب و استجماع رکاب خواست که مقاتله را بدیگر روز افکند آنجناب از کمال جلادت و بسالت اهمال و کسالت را ننگ شمرده باشتعال نایره حرب استعجال فرمود کوکلانیه عرض راه نبز مراجعه کرده بالاتفاق بمحاربه در آمدند و از دو جانب دست و بازو کشادند تیرهای جوشن شکاف چون جرّه بازان آهنین منقار بیرون در آمدند و تیغهای تارک کرای چون ضیاغم فولادین چنگال بدریدن پرداختند کرکسان را طوفی عظیم مهیا شد و دوان را سفره فراخ گسترده آمد فظمر از آن دشت تا سال صد زیر کل همی کرک تن برد و کفتار دل بالاخره هزیمت در کوکلان در افتاده مقارن اینحال اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار که از متابعین خان مزبور کوار بود بر حسب مقرر با سپاه خود بموافقت و معاضدت جهانسوز شاه در رسیده و از غنایم وافره کوکلانیه حظی وافی و بهره کافی برده دویست نفر از بزرکان کوکلان مقتول و جمعی مقید و مغلول شدند و پس از هفته زمانی آسایش خان والاشان بر امیان و اللهیار خان سبزوار مراجعت کردند و در این ایام دیکر باره نامه مالحته خامه جناب خان اکبر آقا محمد خان در مدارا و مواساة با وکیل برادر جلیل در رسید لهذا بجهة امتثال امر والا مقرر شد که نواب شاهزاده فلک جاه فتحعلی خان ملقب ببابا خان سمی جدّ امجد و فرزند جهانسوز شاه بدیدن عم اکرم و عمّه معظمه سمی خدیجه کبری خاتون سرای کریمخان وکیل بشیراز روانه شود و مایه التیام فیمابین وکیل و نواب حسینقلی خان پدر والاکهر خود کردد

ذکر رفتن نواب شاهزاده فتحعلی خان ملقب ببابا خان بشیراز و سیور غال دامغان و مراجعت و منازعة با طایفه کوکلان ترکمان

نواب حسینقلی خان با شاره برادر اکبر آقا محمد خان فرزندزاده جمند نامدار خود فتحعلی خان را با بعضی هدایا و شوقنامه مازندران و استرابادو ترکمان و نامه موافقت ختامه روانه شیراز نمود و جمعی چاکران عامل و آتالیقان کامل در خدمتش مامور داشت در روز ورود او کریمخان وکیل بنا بر رعایت دل جوئی و تفقد ملوکانه و خوشخوئی شی چند از سران نذر پذیره آنحضرت فرستاد و بعد از حضور دست آن شاهزاده درست حسب بزرک نسب را کرفته با خود بحرم سرای خاص برده عمّه مکرّمه را بملاقات وی مژده داد و ابواب منت و رحمت بر ویش کشاد و اظهار الوفت و فقوت باخانزاده والاشان کرده و در ضمن سئوالات پاسخهای نخته و سخنان سنجیده سخته از وی شنیده غالبا شبها با نواب ابوالفتح خان ولد خود او را بر سفره خوانده و فرزندانه با خویش بخوان برنشاندی کاه کاه فتحعلی خان و ابوالفتح خان را که قرب السن بودند بایکدیکر بمشتی افکندی و اغلب شاهزاده قاجار بر شاهزاده الوار بچیرهیدی و غلبه کردی و وکیل بخندیدی پس از ده ماه توقف دامغان رسیور غال ابدی آنحضرت مخصوص و او را روانه فرمود و آنحضرت بقزوین آمده اعمام و الامقام خود را ملاقات و با اقارب و عشایر بتفقد و التفات فرموده از قزوین عزیمت خدمت پدر والاکهر کرده و دیده او را بدیدار خود روشن و محفل او را بر خسار خویش کلشن نمود بشرح رنجی از صوادر و سوانح سفر خبریت اثر خود پرداخت و خاطر عاطر والد ماجد را از احوال اخوان مجموع

ساخت همانا میرزا علی خان قاجار والی و والوسکلر استراباد طایفه کوکلان را بمخالفت خان والاشان تحریک و آنکروه آماده تعریک کرده بود در محل موسوم بقراشیخ پای در میدان نهادند و دست بمحاربه کشادند بعد از زدی قوی دقویم و حربی شکرف و عظیم کوکلان هزیمت رفته و جمعی بقتل و غارت آمد بار بیک چان بود پدری کش چنین بود فرزند چنین بود عرضی کش چنان بود جوهر ذکر مخالفت نواب شاهزاده فتحعلی خان با میرزا علیخان والی و والوسکلر بیکلربیکی استراباد چون تحقق شد که میرزا علی خان والی قاجار بمخالفت اصرار دارد نواب شاهزاده ملقب بجهانبانی یعنی فتحعلی خان ثانی احتشاد لشکر کرده از دامغان روی باستراباد نهاده در روز یازدهم محرم الحرام سال یکهزار و یکصد و هشتاد و نه دار استراباد و میرزا علیخان بیکلربیکی استراباد را مهزوم و آکرفته مغلول نمود و مقید فرمود مردم استراباد بهم برآمده مخالف و موالف نواهای بم و زیر ساز کردند و ملثمین رکاب سور و سرور آغاز نهادند و با مثال مضامین این ابیات مترنم شدند فظم اکر بچه شیر نا خورده شیر پیوشد کسی در میان حریر بکوهر شود باز چون شد بزرک نترسد ز آهنک پیل سترک چون نوید این ظفر بکوش نواب جهانسوز شاه رسید از امیان باد دیست سوار خنجر کذار حرکت و ایلغار کرده سریعتر از برق و باد باستراباد در رسید و جنک در پیوست سی نفر از موکب اخضرت و یکصد نفر از اهالی استراباد کشته شد و در شهر فتنه قیامت قیام کرد نواب جهانسوز شاه بتکیه سادات مفیدیه نزول فرمود و متشفع و توسط آن سادات عالیدرجات در عصر همان روز از شهر بیرون آمده راه رامیان بر کرفت و بمقام خود در فشه مرفه الخاطر بپاسود و نواب بابا خان جهانبانی نامبارکه پدر بدمعان رجوع فرمود میرزا علی خان دیکر باره راهنمائی بافیه بحکومت استراباد پرداخت و آتش حقد و حسد در کانون سینه اش فروزان یافت و تفاوت اندیشه ناک و پژمرده دل همیزیست و در چاره کار خود درامی همیزد و استعداد مخالفت و مخاصمت همی افزود چون ترکمانیه بموت ابا عنجد از اخلاص کیشان و ارادت اندیشان سلسله جلیله قونیلو بودند میرزا علی خان والوباطایفه کوکلان که از اضداد یموشد مراوده و مرافقه کزیدند و آنانرا بخویش رام کردانیدند که در هنکام فرصت آسپی بخان والاشان نواب حسینقلی خان رسانند باطفای شمع وجودش کمر بر عوام اضداد و ظلم نور کستر بودی بردازند طایفه نیز تعهد این امر خطیر و مهم عظیم ماوی کرده در تهیه اسباب بودند ذکر فرار نواب حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه بمحاربت قادرخان عرب بسطامی و محصن او و غارت حواشی و مواشی بسطام قادرخان حاکم بسطام که از جانب کریخان وکیل در آن صفحات حاکمی قادر و در نسب از اعراب بنی عامر بود بجهة اظهار عقیدت و مخالصت دولت شهریار زندیه پیوسته با سلسله جلیله خاقان شهید سلطان سعید محمدحسن خان قاجار سلسله جنبان خلاف و سرهنک افواج نفاق بود و در هنکام فرصت اظهار عداوت میکرد در این ایام که نواب حسینقلی خان در رامیان میزیست خان مذکور خلافی چند کرده بود و از ابلغار صرصر منجار آنحضرت خایف و در پناه برج و باره تحکن و تحصن میکزید و در نهایت احتیاط میکذرانید و جاسوسان کماشته که پیوسته اورا از درنک و شتاب و ذهاب و ایاب و تکاپوی جناب ابوالفتح جهانسوز شاه آکاه میکردند مع هذا آن حضرت یکهزار سوار از تراکمه و قاجار برداشته روی بسطام کرد و قادرخان عرب در نهایت خوف و کرب در قلعه متحصن شد و شکیبان او بر بروج عروج کردند و عقده از دل یاران مورخوار و افغان آتشبار برکشودند حضرت حسینقلی خان اینکونه رزم را پسندیده دیده بتاخت و تاراج حوالی بسطام اشارت کرد دلیران اتراک در قلعه جات اعراب بیخته دست بقتل و غارت و اسر و نهب و حرق برآورده از حد شاهرود الی اشهای بهارجمند باشارت آن شهریار بارجمند بغارت رفت بیوتات و دیران و اموال منهوب شد و خرمنها سوخته و شجرها افروخته آمد و دود آه رعایا و برایا بمهر و ماه رسید و خلایق بعجز و لابه در آمدند و بر ایشان بخشوده سواران را از نهب و غارت و اسر منع فرمود و عقلای قوم این ابیات خواندن کرفتند فظم جهانسوز شه چکان سرکش است که پولاد را دل پر از آتش است چو ناورد با سنک خارا کند برو راز خویش آشکارا کند ز آتش چه آید جز افروختن چو پیش آید جز افروختن

القصه بیست هزار از اغنام و انعام نصیب غازیان نصرت کسیب آمد سواران بفرمان سپهسالار قاجار هر یک را بر اندند و با ماکن خود رساندند و غالب ملازمان رکاب بر امیان بقدوم جسته و آنحضرت باشی چند از رهای سپاهیان همیرفت از راه کرتوی کتول راه رامیان را بسته بتعجیل قطع همیخواست بزرکان کتول بخدمت آمده رکاب بوسی کردند و مستدعی شدند که آن شب در آنطایفه نزول فرماید و از

مقاسات آن ایلغار لحظی برآساید چون بدیگر کونه تقدیر رفته بود تغییر نیافت و آنحضرت از آنجا که گذشته بسرخه دشت از توابع فندرسک رسید
و عزم جزم کرد که شب دران صحرا بخواب و صباح برامیان شتاب کنند غلامان را رخصت انصراف فرمود و خود با شی چند بخیال
در آندشت مرکز خیر قیامت انگیز توقف کرده بغنود

در ذکر شهادت ابو الفتح حسینقلی خان بن خانبابا خان و شهید محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار قوینلو انار الله برهانهم بتفصیل این اجمال ملالت

مآل انکه در آن تیره شب ایل که شب چهارشنبه دوازدهم شهر صفر بود نواب ابو الفتح حسینقلی خان بحکم قضا و قدر دران صحرای پر
خوف و خطر از مرکب فرود آمده مسندی گسترده و بر بالش زین متکی گردیده بخواب رفت و طرفه شبی سهمگین و تیره بود که جو هوا از قطران
کونه داشت و سطح زمین از قیر نمونه فظهر تیره شبی گر تاویه دادی نشان هر زاویه ٭ چون قطره ها از زاویه پیدا کواکب از سما
کاسته دود از جهان برخواسته ٭ چون مردم بی خواسته کیتی ز زینت تهی ٭ مادر نخوست بی انقضای موعد مقرره دمبدم فرزند بلا
انگیزد و کیوان قدر بی میانجی تقدیر بر لحظه بلحظه تیر قضا برزه فنا همی نهاد سعود در ابراج مدارج فلک قدرت صعود نبود و لی نحوس از طبقات
سپهر قوت نزول می افزود جلاد بلا تیغ مهند برفسان هر دزمی کشید و سیاف اجل پی در پی حد صارم قاضب بزهر غضب آب همی داد
آرتق تا می از ترا کمه کوکلان که با اعادی آن دلیر نوجوان معاهده داشت و در سلک ملازمان رکاب آنجناب منسلک بود در ین شب که زمانه
ارتشی چند در حوالی آنحضرت نمانده بودند آنان نیز خسته و خفته فرصت غنیمت شمرده مستغرق دریاهای بیم و هراس از محل کشیک و
پاس پیشتر آمده طره دولت را آشفته و دیده اختر را خفته دیده اصلا و مطلقا حقوق نعمت را رعایت نکرده و بر جوانی آن شاه
نوجوان رحم نیاورده بشمشیر بیداد تن پاک آن خدیو والا نژاد را در خون کشید فظهر تشش را بشمشیر کین کرد چاک بخون غرقه شد زیرا
سنگ و خاک آن اهرمن ابلیس پس از قتل سلیمان عهد و ابو البشر عصر را سب خود بر نشسته مدبشمنان مژده بر دسحرگاه
که آفتاب برآمده چاکران خفته از خواب مرگ برخواستند بر سر او آمدند و تن پاکش را بخون غرقه دیدند بخود نالیدند و فریاد برآوردند و خاک
مصیبت بسر کردند و سواری دوسه باطراف خبر بردند شور نشور برپا خواست و فزع اکبر قایم شد میرزا سعد الله و میرزا عبد الله
فندرسکی مغفور بودند بواسطه قرب جوار پیشتر از دیگران بر سر آن قتیل جلیل و شهید سعید آمدند گریبانها دریده خاک بر سر کردند و ناله و
شیون برآوردند فظهر هوا از اشک مرغان پر از ژاله شد که از بانگ نجخیر پر ناله شد بنالید بلبل هم از شاخ سرو چو در آج در زیر
گل باتدرو چون این خبر وحشت اثر باطراف مشتهر و منتشر آمد جهانی برآشفته شدند و دوستان و دشمنان بهم برآمدند نواب شاهزاده فتحعلی
خان بجا جرم رفت محمد یار خان و بابا ولیخان و وجی نواب مهد علیا و متعلقین حرمخانه را از شر اعدا محافظت کردند و از آنسان نیز
مرتضی قلی خان بانبران بردند و بدو سپردند مرتضی قلیخان از سانحه برادر چون عود برآذر همسوخت و مصطفی قلیخان را بتعجیل روانه سرخه
دشت کرد و قتی رسید که سادات فندرسکی نعش آنحضرت را غسل و تکفین کرده بودند و انتظار حکم برادران آنحضرت میبردند وی بر سر
نعش برادر آمده مویه برداشت و موی بر کند و خاک خون آلود سرخه دشت را بر موی سیاه همی پراکند فظهر همی گفت زاری بل سرفراز برفتی
چنان کت نه بینیم باز درفشان مهی بودی ازدر استی چو کشتی تمام آمدت کاستی تو تا برنشستی بزین خدنگ نهنگ از دم آسود
وضیغم زچنگ بدی از زوال و دست دریا و میغ یکی مشت خاکی کنون ای دریغ ٭ بزرگان کتول و کبود جامه و فندرسک و قاجار با
مصطفی خان نعش آنحضرت را حرکت داده با تعزیتی تمام بجانب استراباد رفتند و جسد گرامی پسر را در جوار مرقد پدر بخاک سپردند مرتضی
قلیخان قاجار برادر آن شهید والا مقدار نیز از آن باکروهی از اهالی استراباد و اعاظم طایفه قوینلو و غازاندیلو در رسید دیگر باره
شیون و ناله بنیاد کردند و مویه برآوردند مرتضی قلیخان و مصطفی خان و سایر قاجاریه بر سر برادر والا گهر نوجوان آمده چون ابر بهاری
گریستند و چون صبح صادق جامه دریدند فظهر همان بر گرفتند با او خروش تو گفتی جهان اندر آمد بجوش همه جامه کرده کبود
و سیاه همه خاک بر سر بجای کلاه برو بوم کرمان پر از داغ و درد به پیشه و رون برگ کلنار زرد یکهفته تمام رسوم تعزیت مرعی داشتند
و از آن پس مراجعت کردند و در تحقیق قاتل آنحضرت کمال تدقیق بجای آوردند مع القصه جناب حسینقلی خان برادر صلبی و بطنی حضرت آقا محمد
خان و از طرفین پدر و مادر هر دو قوینلو و همشیره زاده محمد خان سپکلر یکی از سران بوده و در عین شباب که عمر مبارکش بیست و شش تمام

وآغاز سال هیت وهفت بود چنانکه گذشت عمر و دولت را وداع فرموده فرزند ارجمندش نواب فتحعلی خان و دیگری بعد از شهادت وی متولد گردید که بنام او موسوم آمد واو را حسینقلی خان ثانی خوانند ومدت ملک وخروج آن خان سعید شهید در مازندران واستراباد ودامغان هفت سال الی آغاز هشتم سال بودی ولشکر کشی ودشمن کشی عزم متین ورای رزین داشته ودر رسالت وشجاعت نادره دهر واعجوبه عهد بوده وباوجود کرشماری برادر اکبر نواب آقا محمد خان در شهر سبزوار از بدست کریم خان زند اصلا از مخالفت وکیل پروائی ندداشته واز غایت علو همت خبر خویش را شایسته بحث پادشاهی نمی پنداشته ومولانا محمد مازندری مؤلف تاریخ محمدی واقعه او را در سال یکهزار ونهصد ونود ویک شمرده ومیرزا علی قلی متخلص باقبال صاحب تاریخ ملک آرا در یکهزار ویکصد ونود ونه مرقوم داشته ومیرزا فضل الله خاوری شیرازی صاحب تاریخ ذوالقرنین نیز با مؤلف تاریخ محمدی موافقت کرده والعلم عند الله

ذکر ذکر رفتن نواب مرتضی قلیخان باستراباد وتحقیق پیوستن قتل خاقان شهید حسینقلی خان وکشتن میرزا علیخان برادر حاکم وپیکلر پیکی استراباد بقصاص خون برادر شهید سعید خویش

مخفی نماناد که مذکور ومسطور گردید که خاقان سعید شهید پسر محمد حسن خان قاجار را نه فرزند ارجمند بوده وسابق براین وقایع نواب عباسقلی خان در صغر سن رحلت نموده درین ایام که جهانسوز شاه عالم فانی را بدرود کرد وهفت برادر والاگهر باقی بودند در عوالم فتوت ومراتب اخوت قتل چنان شهریار جلادت شعار را زیاده از رتبه ومقدار ترکمانی کوکلان دانستند چون دراین باب دقایق وحقایق امور را ملاحظه وعقلا ونقلا تجسس وتفحص رفت مشهود آمد که این امر بتحریک وترغیب میرزا علیخان قاجار دوالو پیکلر پیکی استراباد بوده وارتق ترکمان راوی تحریص وتحریض نموده نواب مرتضی قلیخان که برمسند جلالت صدر وبرکردون نبالت بدر بود با وجود نسبت امی بطایفه علیه دوالو از رعایت شروط وعصبیت برادری اغماض نکرده پس از زمانی چند با جمعی از ملازمان اخلاصمند باستراباد عزیمت کرده بمجلس پیکلر پیکی تو نمود در اثنای صحبت بمعاهده ومعاقده که بایکی از چاکران خود کرده بود اشاراتی راند انغلام ارادت فرجام می واسمه وتوانی بضرب گلوله ثقلک میرزا علی خان را بقتل آورد وملازمان وی قصد قاتل کردند چاکران مرتضی قلیخان نیز دست برآوردند وکرباره بازار کارزار رونمائی یافت ودستهای پیکانه باقبضهای صمصام آشنائی گرفت فظهر من زهر سوء خروشش وتکاپوی خواست زخون ریختن هر طرف خواست بتوفید شهر وبرآمد خروشش تو گفتی همی گرشد از نعره کوشش عاقبت الامر پس از قصاص وقتل جمعی عوام وخواص نواب مرتضی قلیخان منوکنده انران مراجعت کرده پاسود ومنتظر فتوحات غیبیه همی بود

ذکر اطلاع نواب خان جلیل خان بر قتل حضرت آقا محمد خان واز سوگ شاه وسوگواری وزاری او بر برادر والاجاه

بریدن سریع السیر پرواز از طیر اقتباس کرده از شهادت جهانسوز شاه که علانیه مخالف کریم خان وکیل بود بشیراز خبر بردند کریمخان با ولی شادان وزبانی تسلیه خوان حضرت آقا محمد خان را ازین مصیبت عظمی آگاهی دادخان والاشان از خبر قتل برادر باجان برابر گریبان پاره کرده وبدرخسار را پرستاره ثابت وسیاره اقارب وعشایر قاجاریه برگردوی اجتماع کردند ونالهٔ واه برآوردند مراکب عربی را دمها بریدند وکواعب فارسی را کلی پوشانیدند چاکران جاهها چاک وسروران برسرها خاک کردند خون در رگها جوشیدن گرفت ونابها چون نابها خروشیدن برداشت چندانکه بزرگان قاجار نواب آقا محمد خان را تسلی دادند واز نشاتت اعدا تحلی کردند سودی نداد ومنعی نپذیرفت وبپاسخ لایم وعاذل همیگفت فظهر برادر تو دانی چو کهتر نبود فروشربد ومهر مهتر نبود بزد دست وجامه بدرید پاک بناخن ودرخ را همیکرد وچاک همیگفت کرد ایلاسرورا هنر ور برادر کو صفدر را چو کنجی بدی از هنر در جهان نهان گشتی ازو کنج باید نهان جهان متو بر من مناد دیر شدم سیر از وکز تو او گشت سیر الحاصل شهریار رحیم حلیم کریمخان وکیل امر آی خود را بتعزیت وتسلیت بخانه جناب آقا محمد خان فرستاده او را بحضور برده ودل جوئی بسیار کرد ودراین اثنا خبر رسید که مرتضی قلیخان بخون برادر خود میرزا علی خان ودوالو را در خون کشیده ودیگر باره کریمخان از جسارت فرزندان محمد حسنخان رنجیده ودور مقام انعام ممر استراباد برآمده بمقارن ایخال فتنه مشایخ وانعام ناب نبادر وسوا جل نظهور انجامید وزکیخان نزاد ان صفحات مامور گردید

ذکر فرستادن کریمخان مشایخ نبادر وسوا جل ومامور شدن شکر کیخان بدست ایشان وگرفتار شدن او در دست شیخ علیلا

بنی معین مخفی نماناد که نواب کریم خان وکیل بعد از استقلال در امر سلطنت ایران قریب پانزده سال در دارالملک شیراز رخت طراز سکونت داشت و تمام اوقات را بعیش و طرب و لهو و لعب و تشیید عمارات میگذاشت و در آن ایام شمشیر خلاف و خصام مصلت و در نیام زنگار گرفته امری که مایه حرکت وی گردد اتفاق نیفتاد و خاصه پس از شهادت نواب ابوالفتح حسینقلی خان بکمال اطمینان و استقلال حاصل کرد و جعفرقلیخان و مهدی قلیخان و رضاقلیخان و علی قلیخان فرزندان خاقان شهید محمد حسنخان که در قزوین بودند نیز بخدمت وکیل رفته و در نزد برادر والاگهر جناب آقا محمد خان همیر سیدند و با اینهمه سرکشیها و طغیانهای جهانسوز شاه شهید آقا محمد خان قاجار در نزد وکیل نهایت عزت و اعتبار داشت و در مجلس او بر همه امرای صاحب درجه از قبیل آزاد خان افغان و امثال ذلک مقدم می و اغلب اوقات در مشاوره راه ملکی و خیل و مشاور وکیل میبود و کریمخان او را بایران و پسر میخواند و در پهلوی خود می نشاند ولی در بن اوقات اندک بادی دل بدکرده بود و بمسامحه میگذرانید و در این ازمنه حاکم بندر مسقط بواسطه محکمه خویش پای در دامن خلاف کشیده و سر متابعت دولت وکیل فرو نمیآورد و لهذا کریم خان زندکی خان را بمتسخر مسقط و تدمیر امام خارجی آن ملک مامور کرد

ذکر ولایت مسقط و صعوبت تسخیر آن

ولایت عمان بکطرف آن بیابانیست غیر ذی زرع که بوادی این پیوسته و سه طرف دیکر بدریاهای ذخار متصل است و لنکرکاه سفاین و زوارق و معبر غرابات و جهازات متردده در بن بحر ناچار مسقط است و آن فیمابین دو کوه واقع است که بحسبا بقدر یکفرسنک کشتی را از عبور بین الجبلین چاره نیست و فاصله میانه ان دو کوه یک تیر پرتاب است که باید سفاین آن مسافت را طی کرده داخل دو کوه شده و در محاذات مسقط لنکر اندازند و در این عرض راه مذکور از دو سوی بر دو کوه بر جهای محکم ساخته شده و توپها نهاده آمده که بی استیذان حاکم مسقط و رود زورق بدان بندر در کمال صعوبت بلکه محال است چه عبور کشتی بکانه از این میانه که طولا فرسنکی است و عرضا توپهای دو سوی بدو جانب کوه میرسد بی رای اهل ولایت امتناع دارد و در هر دو صد کام توپی آتش فشان بفشان کام نهاده اند و حاکم و محکوم این ولایت کلا از سلسله خوارج نهروان و از اعادی حضرت امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام میباشند و پیشوای خود را که از آن سلسله قدیما امام برحق میدانند و سلطان حقیقی میخوانند مع هذا نسبت زکیخان زند بام کریم خان وکیل بتسخیر بندر مسقط رفت و از حدود بندر عباسی و هرموز الی عسلویه و کنکان و بوشهر و ریق تا دورق و خارکه مسکن اعراب بنی کعب بوده و اکنون بکعب شهرت نموده حکم وکیل صادر شد که جهازات و غرابات و سفاین و زوارق را جمع و آماده کرده بمدد زکیخان و بتسخیر مسقط اجتماع نمایند لهذا زکیخان با سپاهی بیکران از عرب و عجم و اتراک و الوار بندر عباسی آمده مستعد این کار کردید و شیخ عبدالله بنی معین حاکم هرموز که آن نیز از بنادر قدیمه معروفه تابع بندر عباسی هشت فرسنک است نیز مامور بمتابعت زکیخان سردار کردید و او سابقا بتدبیرات پسندیده بحضور وکیل آمده یک فرزند خود را برهانت در شیراز کذاشته بمجل خود برکشته بود و پیوسته از این کار نادم و در مقام چاره آن جازم بود پیوسته در خدمت سرکار سردار حضور و دخالت در امور داشت در این ایام بکوش زکیخان زند که شیخ عبدالله بنی معین را دختری است در کمال جمال و نظیر او در همه کیتی محال زکیخان را قوه طامعه بهیجان آمده طالب وصل و وصلت او شد و از خدمت شیخ عرب خواهش کرد که او را در جزیره هرموز میزبانی کند شاید بسبب مصاهرت فراز آید شیخ غیور سردار مغرور را بمیزبانی بخواند و در آنهنکام رکوب هر اکب بحری با معدودی از همراهان وی بدریا برانند و در آن دریای بیکران همیر فتند و تماشای ماهیان و صیدن قلاب بستکان شغف همیکردند فظهر که بدریا سفاین بر بندند راه همه با دبانها کشیده ماه چو بر سبز دشتی سواران جنک از و هر سواری در فشی بچنک چو کوه روان هر یکی بادوار بهر که برابری و کر سایه وار چو بر روی کردون پراکنده میغ همه میغ را برق و باران تیغ الحاصل همیر فتند تا بساحل رسیدند زکیخان با چند نفر ملازمان بکشتی فرود آمده بجزیره رفت عربی چند بی سلاح که از کشف عورت عار نداشتند با استقبال سردار آمدند مساکا نه مالیخری کشیدند و جوانی نشنفته دانستند که سردار مرد نادان بصورتانسان با شیخ خویش مرحبائی زدند بر سر ایشان سردار پشت پائی زکیخان که او ضاع زیبای شیراز را دیده بود از دیدن خانهای چنین و جاههای بشین حیران فرو ماند کمان کرد که شیخ را عمارتی است فاخر و انواع تکلفات در آنجا حاضر چون قدمی چند برفت بخانه از چوب و علف رسیده بتکلیف میزبان فرو نشست ملازمانش را هر یک عربی بکنجی برد و بندی بر پای بر نهاد پس از ساعتی میزبان را

مهربانی بخاطر رسید قدری خرمای سبز نارس در کاسه چوبین کرده بخدمت سردار آورده عرض کرد که در بنادر دریا بجز نانهای آب شور و خرمای نارس چیزی دیگر پیدا نکرده و ان میهمانی که منظور سردار است ما را میسر نیست اگر مقدر باشد و جبات سرکار سردار بعد اندهائی ازین جزیره و استخلاص ازین حظیره باقی بماند تتمات سابقه را هم در شیراز ملاقات باید کرد و الا فلا زکیخان سردار اندفشار شیخ برآشفته بروی دشنامی گفته اعراب بندر بشوریدند و سردار را فروگوفته در بند کشیدند سردار دانست ع کاین سیه کاسه هم اول بجنبد مهمان را ❊ بعجز و لابه درآمد شیخ گفت رهائی تو موقوف بورود پسر منست والا محال خواهد بود اما بزرگان سپاه که در رکاب سردار بندر عباس آمده بودند هنگام شام اثری از رجعت زکیخان ندیدند گمان کردند که امشب بجهة حصول مطلب در مضیف لطیف شیخ با صبیه صبیحه ملیحه وی هم آغوش است و در میانه ان دریا لنگر اقامت انداخته است و شعاع قوایم او ابر فراز سفاین افلاک برافراخته است ندانستند که بیچاره از مقاربت معشوقه موهومه مایوس و در جزیره هر موز مقید و محبوس است تا این راز مخفی از طرفین هویدا شد و قصه آن ضیافت هر موز و رفتن سردار بمضیف شیخ هر موز بعرض کریم خان وکیل رسید بعد از تردد و سفرا و تودد امرا پسر عبد الله بنی معین که در شیراز مرهون بود باخلعت فاخره بهر موز بردند و سردار کثیر الاقتدار را ببندر عباسی آوردند چون بهنگام سفر دریا در گذشته و فسحتی چنین عارض گشته سردار و لشکریان الوار باطبل و نای و کوس و علمهای رنگارنگ مظفر و منصور بشیراز وارد شدند و بمعاشره و معانقه شواهد و امارد را

در ذکر سرداری علیمراد خان زند بجانب کردستان و سوانح ان سفر بی سامان علیمراد خان

مانند زکیخان مردی نادان نبود و پیوسته در این امر او را مورد ایراد و طعنه میداشت که سردار سپاه شاهنشاه اعلا نزد دو ماه تنگ و عار دولت وکیل نشود تا سلیمان پاشای والی کردستان و حاکم بابان از دولت عثمانیه والی بغداد رنجیده بوکیل پیوست از جانب آنجناب بازگشت و بعد از فوت او برادرش محمد پاشا نیز بهر دو دولت اظهار مراودتی میکرد عمر پاشای والی بغداد او را معزول محمود پاشا را حکمران و والی کردستان کرد و محمد پاشا متوسل بوکیل گردید و علیمراد خان بسرداری کردستان مامور شد و جمعی کثیر از کردستان صاین قلعه و انکوران و مراغه در خدمت علیمراد خان سردار بکردستان رفتند و سپاه رومیه نیز بحمایت محمود پاشاه آمده رزمی سخت در پیوست علیمراد خان که مردی دلیر و در بسالت مانند شیر بود کاسه و قدحی چند از باده خلاری عمیق برنگ عقیق بسر در کشیده بر زین برنشست و بمیان میدان در آمد دست بحاربه برگشاد روی بسنگر رومیه کرده اسب بمیان سنگر بجهانید و گفت منم علیمراد خان سردار کریم خان وکیل اهالی سنگر چون سرکار سردار را بشناختند در حال شعف بخدمتش شتافتند زخمی بر او زدند او را از زین مرکب بزیر آورده در زنجیر کشیدند و بر سپاه بی سردار تاختند تیغ در آنها نهادند گریزندگان سپاه از باد و برق سبقت و سرعت کسب کردند مجملا الا قلیلی جان بدر بردند و سردار را در زنجیر گران کشیده بدار السلام بغداد و سلام عمر پاشای عثمانی نهاد بردند و روزگاری محبوس داشتند تا بتوسط علما و امرا عمر پاشا او را روانه خدمت محمد کریم خان زند کرد و در مجلس خاص معانقه اختصاص یافت و باصلاح این امر نظر علیخان زند مامور گردید و عمر پاشا معذرت کرید

در وقایع سال یکهزار و یکصد و نود و شرح حال محمد صادق خان استظهار الدوله برادر وکیل با اهالی بصره

چون عمر پاشا والی بغداد در حدود مقام با وکیل زند مخالفه کرده بود او لا آنکه در طاعون امسال اموال و اثقال مسافرین و مجاورین بمجمع را که بزیارات مشاهد متبرکه واقعه در ملک عرب ذهاب و ایاب داشته اند ضبط نمود و دیگر انکه از مرور دین حاج بخلاف سابق باج گرفته و دیگر انکه با اعراب بنادر و مسقط اظهار موافقت کرد و دیگر انکه محمود پاشا را بجای محمد پاشا بحکومت کردستان مسلط ساخت و چند انکه کریمخان وکیل در این باب و سایر اسباب اظهار عتاب کرد سودی نبخشید لهذا صادق خان برادر خود را بتسخیر بصره مامور فرمود و سپاهای چهاریان با او همراه کرد و صادق خان در دوازدهم شهر محرم الحرام از حویزه خروج و در پانزدهم بساحل شط العرب نزول کرد و آن شطی است معروف که انهار و سیلان بسیار در آن میریزد و بدریای عمان منتهی میشود و پی جسر عبور از آن محال است خان مشار الیه بساختن جسر پرداخت و در ایام بهار بانجام رسید و شیخ عبد الله مشعشع با طایفه خویش بحمایت بصریان برخواست و وکیل دولت فرنگ که در بصره بود نیز نقوب امیشان کرد و با جهازات سرکاری بر روی آب آتش باری نمود و مع هذا جسر مذکور در مدت هفده روز بسته شد و در هشتم شهر صفر

صادق خان از جسر عبور و بظاهر ام البلاد بصره در آمد و سلیمان آقای متسلم بصره که از جانب عمر پاشا در بصره حکومت داشت محصور گردید
و از طرفین شعله منازعه فلک پیما گشت و توپهای آتشبار بغلغله و طنطنه در آمد مجملا اینکه مدت محاصره بطول انجامید و بصره مفتوح نگردید
و رئیس خوارج مسقط با دوازده هزار عرب بمعاضدت متسلم بصره آمد و درین ایام واوقات که سال هزار و صد و نود و یک رسیده
بود سلطان مصطفی خان خواندکار روم وفات یافت و سلطان عبدالحمید خان برجای وی جلوس کرد و محمد وهبی افندی را نزد کریمخان
بسفارت فرستاد خواهش رفع سپاه از محاصره بصره کرد و کریمخان نپذیرفت و در تسخیر بصره اصرار بیفزود و بعد از یکسال و کسری بصره بتصرف
صادق خان در آمد و خواهرزاده خود علی محمد خان را در آنجا حکومت داده خود نزد کریمخان رفت و سلیمان آقای متسلم بصره و ولد
شیخ درویش را بحضور کریم خان برده مامور بتوقف شدند **ذکر مخالفت اعراب بصره با علی محمد خان و کشته شدن او**
و ذکر بازگشتن صادق خان بصره علی محمد خان همشیره زاده صادق خان بعد از رفتن خال خود صادق خان
بواسطه غلبه جوانی و غرور فرمان رانی سلوکی شایسته با اعراب نکرده و با وجود آنکه رئیس مشعشع را امان داده بود و ایمان بکلام الله مجید
مؤکد کرده بعد از استیمان و اطمینان بغارت اعراب فرمان داد آنان بمحاربه در آمده سپاه او را بهزیمت راندند و باجتماع بر سروی
آمدند وی نیز مقابله رفت و از کثرت لجاج مشایخ اعراب بمبارزت اولا علاج شدند النار ولا العار گشته مرکبان تازی بر انگیختند و آب شط
بر صحرا بسته صحرا را پر گل و لای و وحل کردند چندان از سپاه فارس و الوار بقتل در آمد که آب رنگ قرمز فرنگ گرفت و خاک گل از می گشت
علی محمد خان در دست غلامی سیاه از خربندگان مشایخ اعراب بقتل در آمد و بسیاری از سپاه کریم خان عرضه شمشیر فنا شدند علی همت خان
کهتر برادر علی محمد خان و محمد حسین خان بهبهانی در بصره متحصن و واقعه بر وکیل عرضه کردند کریم خان بغایت اندوهناک گردید و دیگر باره بعد
تمام فراهم کرده صادق خان برادر خود را بسرداری بصره و مدافعه اعراب روانه کرد صادق خان استظهار الدوله و پسرش جعفر خان و جمعی امرای
زندیه بجانب بصره شتافتند و بساحه بصره نزول کردند و اعراب مشعشع چون شدید النفاق با طراف متفرق شدند و در چاره کار خود حیران بودند و از
بازیچهای زوال پرکودک طبع روزگار استحضار نداشتند که گفته اند فظم نهزار نقش برآرد زمانه و بنبود یکی چنان که در آئینه تصور ما بست
کسی نه چون و چرا دم همی نیارد زد که نقش بند حوادث ورای چون و چراست **در ذکر وفات کریم خان و کیفیت سلطنت او**
یکهزار و یکصد و نود و سه هجری و اشاره ببعضی سوانح آن ایام و تحامد صفات آن
شهریار و الامقام بر دانشمندان دقیقه شناس پنهان نیست که بقا را فنا در قفا و جوانی را پیری در خفا و صحت را مرض در کمین
عزت را ذلت مترادف و عمر را اجل متعاقب است وجود پذیر زوال مخصوص ذات باری تعالی است و بس این شیشه شکستنی است و این رشته
گسستنی انجام زهر چشیدنیست و این بار گران کشیدنی فظم یکیرا بستر یکیرا بخنک یکیرا بنام و یکی را بتنگ همیرفت باید و زین جایگه
نیست بمردان برازمرگ پناهگه نیست لهذا محمد کریم خان زند پس از پدر کریم و نادر شاه افشار هیچیک از سلاطین متاخرین بحسب برز و
بالا و یال و کوپال و ضخامت جثه و عظمت پیکر با وی برابر نبودند از اختلاف طبع و انحراف مزاج بمعالجه طبیب محتاج و مدتی مریض و علیل و ایام صحتش
اندک و قلیل بود و در دوازدهم شهر صفر که اورا انجام سکون و حضر و آغاز حرکت و سفر آخرت بود قولنجی شدید بروی عارض و ناگاه
وجع والم در تشدد بود و بهیچوجه افاقتی و معالجتی روی نمیداد تا بحکم اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون در روز سیزدهم
رحلت یافت و بعالم باقی شتافت و بسبب اختلاف خوانین زند که مردمانی ناخردمند بودند سه شبانه روز نعش آن سلطان کریم
و دارای حلیم بر زمین مانده کسی بتغسیل و تکفین وی نپرداخت تا بعد از قتل جمعی از خانان زند استقلال یافت و جسد او را از ارک بباغ گلاه فرنگی
برده در آنجا بخاک سپرده چنانکه بتفصیل این اجمال مسطور خواهد شد بالجمله مدت سلطنت وی در فارس و عراقین و آذربایجان الا
خراسان سی سال و هشت ماه و سه روز بوده و در زمینه ثانیه دولت خود بیشتر اوقات را به بنای عمارات صرف مینموده و فی الواقع باد
شیراز از آثار معماری عزم متین اوست چه در طرف دروازه باغ شاه ارکی متین و باغی گزین و میدانهای وسیع و دیوانخانه و حرم
خانه رفیع بنا نهاده چهار بازاری از دروازه اصفهان در حوالی ارک آغاز کرده مسجد و حمامی در کمال استحکام برداخته حقدق و بر
و باره شیراز را بس مستحکم ساخته بود و بعد از وی بحکم حضرت پادشاه قاجار منهدم گردند القصه وی مردی شجاع و کریم النفس و سلیم

لطبع و رعیت دوست و عشرت جوی و نیکوخوئی بود در لباس بحیث فرومایه ناصرخانی شاعت کردی و غالبا آنرا نیز برآبی وصله برزدی بر نیت اصلا مایل نبود و خود را آدمی نمیدانست و خود را شاه نمیخواند و وکیل رعایا میشمرد و از جور و اعتساف دور و بخراجی او سطر اضی بهبود چون حلت کرد در خزینه وی هفتهزار تومان زیاده بنود و انرا نیز از خراج بلاد تازه آورده بود و مدد و لشکر وافره از زیر مهمای عرب و سایر عمال عجم بلاوارث بر و عرضه کردندی از ضبط ان تحاشی عظیم کرد و باد فی کسی نخشید شبها در باغ برزم باده و ایاغ و اشتی لولیان بمجلس او رقصیدندی و شب خسپیدندی و آن امر قبیح را و قبح نشمردی و جمعی از زنان فاحشه لولی درخارج شهر برواج دادن کار غربا و شهری مشغول و اشتغال وی ممانعت نکردی و مصلحت ملک و اسایش شجعا بام برآمدی اگر در شهر نوای ساز و صدای آواز و اسباب عیش و طرب و آثار لهو و لعب شنیدی و دیدی فرحان و خوشنود شدی که بحمد الله رعایای ما آسوده خاطر بشادی میپردازند و ملالتی از ما ندارند و اگر شبی کمتر آوای چنگ و نای شنیدی متغیر و ملول گردیدی و گفتی پیداست که امروز وزیر و کلانتر بر رعایای ما جوری کرده اند و چیزی صادر نموده اند که امشب ملالتی دارند و فردا تحقیق کردی و رفع اجحاف نمودی بعضی از خصایص اخلاق دیراور بمقام نگاشتن از انصاف دور است و ترقیم آن ضرور حکایت در بنکامیکه عمارت مسجد کردی روزی بنظاره و تماشای کارکنان آنجا توجه فرمود پس از گردش و سپارش بر روی مشکی فرو نشست و غلیان چوبسته بکشید نظرش بر مردی کل کارزنده پوش افتاد که سر فراآسمان کرده و رز بر لب و دمدمه کرد و کریم خان میرا پیش خواند و سبب آن عمل پرسید وی عرضه داشت که سر برآسمان کردم گفتم خدایا تو نیک کریی که بنده از بندگان خود را بمحض کرم بپادشاهی رسانیدی این نهزنیک کریم است از بندگان تو در زمان ما تو شریک که حشمتش داده و غلیان طلای بدین صفا و بهاپیش خدمتی باین جمال و جلال بمحض اشاره بدستش داده من نیز نیک کریم نام که بدین فقر و فاقه بگل کاری و مزدی اندک ساخته ام و از صباح تا اکنون آرزوی غلیانی کلین دارم و دست ندهد از تفاوت حال این سه کریم نام متعجب شدم و شکر کردم کریمخان از استماع این کلام غلیان مینای مرصع را بوی داده پس از کشیدن بوی بخشید و فرمود بهای آن فلان مقدار است زنهار فریب نخوری و کمتر نفروشی پس کارکنان دولت بهای معین بدو دادند و غلیان وکیل را بگرفتند و آمرد مسکین بدین سخن عاجیانه بدولت و ثروت مخصوص گشت و هر دو بر فقد و از دنیا هیچ با خود نبردند و نام نیک نهاد و در ناهمه ثبت کردند و کنند ایضا وقتی در حاجی شیراز تکایا ساختن فرمود درویشی عرض کرد که مراهم تکیه بسازند که فقرا و غربا شب در آنجا بپاسایند وکیل بساختن امر کرد یکی از حاضران گفت این درویش مردی نیک و باده خوار است برای اینطایفه چه تکیه باید ساخت کریم خان انعامی بدرویش داد و گفت اکنون که چنین مخارج نیز دارد وظیفه بدو باید مستمر کرد که چنانکه خواهد معیشت کند و از صدا در دوارد شهر مکین نماند بحکم وی وظیفه بدادند و تکیه بساختند و هنوز باقیست ایضا در سنگام عمارت مشهور به شاه الله اکبر وکیل در دامنه آن کوه و معبر نشسته خربزه صفهانی میخورد املات اتراک از سیلاق با رکشته ازین راه بقشلاق همیشدند پسر مردی سپیدموی قوی هیکل با احمال و اثقال و اغنام و اجمال خود در رسیده از آن ازدحام بر سپید کفشد بگذرد که وکیل در دامان کوه بر نشسته وی تعظیم کرده بایستاد و در وکیل هیچ نگریست کریم خان بگمان برد که پیری محتاج است و همانا خربزه رغبتی کرده ویرا پیش خوانده خربزه بدو داد و حال وی پرسید پر کفت از ایلات اتراکم و عمرم بحد نود رسیده وارث و فرزندی ندارم و صاحب ثروت و مکنتم و آن بشتر لوک که میکشد زر و از زر و دینار نقد کرانبار است و مرا بدان حاجتی نیست چون وکیل در امنیه خیر ساعی و جاهد است استدعا دارم که این ثروت و دولت از من بپذیرد و تصرف کرده در مصالح خیر مصارف رساند و بر من منتی بر نهد وکیل کفت خود در خیرات و مبرات و فطره و رباط مصروف کن کفت از من برنیاید و اگر بمیرم بزرک طایفه برد و مرا سودی نباشد خندانکه کریم خان از قبول انکار فرمود وی در تصرف اصرار نمود و لابه کرد تا حال بر کریمخان بگردید و بسجده افتاده بحضرت دباحضار کفت که از ظلم بادوی و جریمه رعایا و مدفون کردن مال خلق اندیشه کردم و خدا برا شکر کفتم که بر خلاف ایام سابقه رعایا از خود بر نشمارند و مرا بضبط تکلیف نمایند و من طمع نکنم پیداست که در دل رعایا از من محبتی خدا بیت و خداوند قلوب اشارا بر من مهربان کرده و شبانی من بر این رمه مقبول مالک حقیقی کردیده پسر بخندیده و کریمان همیرفت و او خداوند مجید را نحمید همیکرد از اینکونه امورات در دوران وی بسیار روایت کنند ایضا شبی بزم شراب آراسته داشت و شاهدان لولی بمجلس

جلد نهم ذکر خروج حضرت آقا محمد خان از شیراز

خاص خواسته یکی از آنان را که روی و موئی بایسته و خلق و خوئی شایسته بود بخلاف دیگر شبان در تحول و رقص کم است و نقص دید و سبب پرسید لولی گفت مردی سبزی فروش بازاری را سالی است که با من نظری است و در عیدت دینار دینار از خرج خود حل کرده و تومانی دوسته کرد آورده امشب در مرتبه خود محفلی آراسته و مرا بخانه خود خواسته بود کما شتگان شحنه رضا ندادند باین حضرم آورند دلم بدان عاشق تره فروش دلداده و نومیدی و انتظار و زبان وی همی سوزد که آیا با او چه حالتی و چه ملالتی روی کرده کریمخان بر حرمان انعاشق مسکین ترحم کرد خواجه سرا بخواست و از شراب و کباب و اسباب بزم و مبلغی نقد مدور کرفتن فرمود و بالولی بخانه مرد بازار فرستاد چون در سرای وی بزدند و شمع و چراغ بدید و غلامان خنجر بر کمر بحمان کرد که مکر شحنه و کدخدا بر مکنون خاطر وی اشراف یافته اند و بکرفتن او شتافته فرار آغاز کرد تا بهزار سوکند اطمینان کرند و شاهد و شمع و شراب و سایر لوازم و اسباب بدو کذاشتند و بازکشتند و در آن شب وکیل مدین شکرانه جشن ملوکانه بسر برد و شکر کویان فردا خفتا یضا کاه جشن عروسی فرزندش بر در حرمخانه نشسته بود و زنان اکابر بدرون میرفتند و وی را صد غلام سیاه نوبی بجبه تشیک در برج حرم بادشاهی زرین قبضه و تیغهای مهنا یاد بدو در حضورش ایستاده همانا در وقتیکه زنان از فضای صف غلامان عبور همیکردند یوز باشی غلامان متمایل شده در کوشی کرد و وکیل بدو متوجه بود و با غیرت وی منافات داشت تیغ یکان یکان را بخواسته بدید و باز پس داد تا ببزرک غلامان رسید چون شمشیر وی بدست کریمخان آمد چنان برکمرش زد که بدو پاره شد حاضران کفت زنان رعایا و برایا و اکابر و اصاغر که بحرم من در حکم عیال منند انعلام متمایل شده در یکی نکریست سزای او را دادم که کس در عیال کسی در نکرد و حد خود بداند ایضا وقتی در خلوت حال فرزندان وی ابوالفتح خان و محمد رحیم خان و ابراهیم خان مذکور بهمیشد خواتین زند در استعداد ابوالفتح خان سخن همیراندند کریم خان پاسخ داد که مرا بر هیچیک امیدی نیست و پس از من بر سند سلطنت متمکن نخواهند کردید خیلی که حوطه میرود این قاجار زاده پسر محمد حسنخان را استعداد شهریاری بیش از همه است حاضران کفتند اکر چنین است چرا او را زنده کذاری جواب داد که بهمات کسیرا که خداوند بجهة مهمی بزرک تربیت فرماید حاشا که من در خون او بکوشم هر چه پس از من مقدر است بظهور خواهد آمد اکر بای این قاجار بمازندران و استراباد رسد کار او بالا کیرد و کس چاره مرافعه وی بسهولت نتواند

ذکر خروج حضرت آقا محمد خان بن محمد حسنخان سعید شهید از شیراز و مازندران و استراباد

قول ملکزاده والاشان حضرت آقا محمد خان بن محمد حسنخان سعید شهید تا انجام از کسیرا از بجانب بری و مازندران سابقا مرقوم شد که خواهر خاقان سعید شهید محمد حسن خان بعد از قتل پدر و متواری بودن برادر در دشت ترکمان در شهر استراباد بود در دولت علیشاه افشار کریم خان زند که ویرا تو شمال کریم میخواندند و باز ندیه بحکم نادری در دره جزو ایپورد ساکن بود بخدمتی از جانب علیشاه باستراباد مامور شد و در آن ایام فرصت یافته بکم خانم خواهر نواب محمد حسن خان را خواستکاری کرده آن بدر کشته برادر کشته از شماتت و طعنه اعدا راضی شد که در حبال نکاح مرتبی از منتسبان دولت در آید ناروزی چند آسوده بماند لهذا در خانه کریم خان معتبره بود و بتحقیق و تصدیق جمعی اعادت قتل محمد حسن خان خواهرش را منکوحه کرده علی ای حال وی از پیوستکان خویش خاصه برادرزاده آزاده خود نواب آقا محمد خان را بکمال رعایت و حمایت میکرد در این اوقات که کریم خان مریض و قوتش بضعف میکرائید غالب اوقات امیرزاده سلیمان بن [illegible] که ده ساله بود در حرم وکیل رفتی و از جانب نواب آقا محمد خان پیغام بردی و پرسش کردی عمه معظمه بوی از حال وکیل اعلام کرد و تصریح کرد که اکر وکیل وفات یابد و تو در شهر بند شیراز باشی بیم جان است لهذا نواب آقا محمد خان که شهریاری بود نکته دان روزها بهانه ضعف بیماری و تقویت سواری بخارج شهر رفتی و کاهی لاشه دوانیدی و باشه پرانیدی اسب خاصه سواری را در محله خارج شهر که میر علی حمزه خوانند بخواندن قاجاریه داده سوغان همیکردند و منتظر وقت فرار بودند تا روز وفات کریم خان نواب آقا محمد خان در خارج شیراز کردش میکرد و چون عمه از حالت احتضار وکیل اخبار کرده بود انتظار خبر صریح همیبرد تا قریب بغروب در صحرا بماند کاه غروب بدروازه اصفهان آمد محمد حسین خان فیروزکوهی ارجمندی و عبدالله خان دماوندی با نفر کمچیان خود بمحافظت دروازه مشغول و بابا و اشارت بخان و آقایان از فوت وکیل اشعاری و اخباری نمودند آن شهریار نکته دان باندیشه فورا بازیکه در دست داشت رها کرد و در طلب آن بازکشت تا دروازه

بسته شد و بمضمون این رباعی مترنم بود رباعی ما باشه پراندم که تا باز آید باز که هوا گرفته کی باز آید کوتاه کشه ما باز آید بس باشه بدست آید و بس باز آید
و شب در محله خارج شهر با قاجاریه در خانه رضاخان کنکاج نمود و با شطار رسیدن علیقلی خان و اخوان و محمد امین آقا و موسی خان و عیسی خان
و سلیمان خان بختی درنگ فرمود آخر الامر در آن شب که چهارشنبه چهاردهم صفر بود توکل و توسل بر چهارده تن کرده با چهارده تن از
اقارب حرکت نموده در سر چشمه رکنا باد دو گانه رب یکانه ادا کرده بعد از صرف آب و نان این بیت خوانده بلکت بحی شر به آب از
پس بدسگال به از غم مفاد و هشتاد سال و بر مرکب جهان پیما که نواب ابو الفتح حسینقلی خان کفشی که چنین روزی را بوی فرستاده بود
سوار شده زهی مرکب بلکه شتابنده از پیش و رهبر رس جهنده رهان و کم نزند رس چنان بدمیان هوا شیر پوی که چوگان
بدش دست و خورشید گوی در دو شبانه روز با صفهان رسید خواتین قلیچی و برکشاطی و بغایری را دیده قرار دادند که از
دنبال آنحضرت راه بر گیرند جهان گیر خان و رشید خان پسران فتحعلی خان افشار ارشلو نیز فرار حرکت دادند و رضاقلی خان برادر انجناب
از صفهان در رکاب موافقت کرده در شب سه شنبه بیستم شهر صفر المظفر بزیارت آستانه حضرت عبد العظیم حسنی علیه و علی آبائه السلام
مستسعد گردیده و در عرض راه از خزاین متوجهات و ولایات هر چه پیشتر از میرسند بتصرف ملازمان والا در آمد و از انجمله حاجی صمدای عدلی
آبادی هر چه داشت تحویل کرده مژده ورود آنحضرت را بمازندران برد و در چهارشنبه بیست و یکم شهر صفر نوروز فیروز سلطانی و عید سعید
خاقانی در صحبت برادران و احباب و عشایر و اقارب گذشت خان ابدال خان و نقد علی خان کردمدانلو و جهان بیگلو با طایفه خود
بخدمت آمده ملزم رکاب نصرت مآب شدند تقی خان رند سرداری و مازندران از فوت کریخان خبردار شده بجانب شیراز عزیمت و
فرار کرد فی الحال مهدیقلی خان قاجار برادر شهریار با یکصد سوار از قاجار و اکراد او را تعاقب کرده چون شاه باز شهریار از در رسیده
و براصید چنگال عقابان کبک شکار کرده بحضور حضرت اعلی آورده پس از مصادره رخصت داد و بدعوت مجنون خان بازوکی که
مردی عاقل و زکی بود بخوار و ورامین نهضت فرمود ذکر ملاقات و مقالات نواب آقا محمد خان قاجار قوینلو
با محمد خان و مرتضی قلیخان قاجار و الو و معاهده و اتحاد و مخالفت مرتضی قلیخان
و رضاقلی خان با انحضرت سابقا مذکور شد که قوینلو و والو بسیاری از یکدیگر بقتل آوردند و رضاخان و رفیع خان
برادران محمد حسین خان و حسنخان والو از حدود استراباد بخوار و ورامین آمده ساکن شدند و بازندیه مرافقه و موافقه کردند در ین
ایام که شانزده سال از کرفتاری نواب آقا محمد خان در شیراز گذشته بود ملاقات و مقالات کردند و شکایت و حکایت گذشته را
در میان آوردند و بچاصیلهای نفاق را بدیده تدبر تصور نمودند مشهود آمد که ملکت دولت همه ز اتفاق خیزد و شید ولی از نفاق خیزد
لهذا بمفاد مضمون مضی بایمان و پیمان تجدید عهد موالفت و اتفاق کردند و دو روز متوسط نواب جعفر قلیخان برادر در قریه خوار توقف و
در دولاب طهران نیز اتراق فرموده متعلقین قزوین را باستراباد روانه نموده چون مخالفین والو موالف و موافق شدند برادران
آنحضرت برنجه ندمرتضی قلیخان و رضاقلی خان بداعیه خودسری و سروری برخواستند و اسباب داعیه و باعیه فراهم نمودند بمازندران
رفته اجتماعی کرده بر سر راه آنحضرت آمده او را از ورود و تصرف مازندران مانع شدند تحقیق این خبر انکه چون نواب مرتضی قلیخان
و مصطفی قلیخان چنانکه گذشت خواهرزاده کان حسنخان والو بکلر سکی استراباد بودند و در انزمان سکونت کرده بشیراز نرفتند
بعد از قتل ابو الفتح حسینقلی خان که الار ضاقلی خان از دیگر برادران اکبر بود مرتضی قلیخان باستراباد رفته با شاره وی میرزا علیخان
والو حاکم استراباد را بقتل آوردند و برادر استراباد و مازندران مکاتبی و جلالتی حاصل شد و اهالی مازندران و اعاظم لاریجان
و یرا متابعت کردند پس از فوت کریم خان شهریاری وی همدستان شدند در این اوقات که نواب آقا محمد خان بحوالی طهران آمد
وی با قضای عرق اخوت بملاقات خان جلیل الشان که برادر اکبر بود استبشار نمود پس از ملاقات دانست که آنحضرت را داعیه کاری
بزرگ است بحکومت کوچک قناعت نخواهد کرد و اگر مازندران را تصرف کرد لوای جلالتش بر اوج کیوان اعتلا پذیرد و در حیات
خاقان شهید سعید محمد حسنخان قاجار عزت و اعتبار ما در مرتضی قلیخان پیش از والده آنحضرت بوده و سابقه تعاری خارجی و داخلی
داشته در این ایام نیز شیاطین انس فما بین بنیاد نفاق کردند و مرتضی قلیخان بورود برادر والا کهر بمازندران رضا نداد و کروهی از تفنگچیان

مازندرانی خاصه لاریجانیه سفید و سیاه که دو طایفه اند و معبر مازندران مسکن ایشان است بسد طرق دارالمرز و منع واردین ان ارض
مامور کرد و انطایفه در محل موسوم بمیان کلا که معبری شاق و صعب است اشجار فلک بالا بدهره و طبر خاره فرسا قطع کرده بریده
راه افکندند و دو روی ان را از سنگ و خاک و شاخه و خاشاک بپاکندند و با صطلاح سنگری پرداختند و سدی سدید بنا
و رضاقلی خان نیز برادر اکبر بمکسته بر مرتضی قلیخان پیوسته مهیج مادهٔ فساد و سردار محل اسداد گردید نواب آقا محمد خان جعفر قلیخان
برادر خود را باستمالت مرتضی قلیخان بفرستاد و شرحی در نزک نفاق و قبول وفاق پیام داد اظهار مثوبت و مروت و مواحدهٔ و اخوت
کرد جعفر قلیخان بیارفروش که محل ایالت مرتضی قلیخان بود در مدت چندانکه دربن باب مبالغه و الحاح کرد سودمند نیفتاد لاجرم مراجعت نمود
در رکاب سواد کوه بحضور شهریار دارا شکوه رسیده ماجرا بر گفتآن یوسف چاه دیده ملازمت چشیده از گیداخوان شمعون ذات
یهود اصفات قرین کوه اندوه گردید و از ملاحظهٔ آن قلوب چون سنگ بس دلتنگ شد از شهانی جویش و مرگ جهانسوز شاه یاد
کرد که مر یوسف کمگشته را او بن یامین بود و در چنین ایام وجودش سدی سدید و حصنی حصین مع القصه بر ضاقلیخان پیام داد که نظم

سیه مار کورا سر آید بکوب ز سوراخ غلطان شود سوی چوب پشیمانی انگه ندارد ت سود که تیغ زمانه سرت را ربود

پس از شانزده سال مفارقت اخوان و باز آمدن بمازندران شرط مروت و قانون فتوت نیست که نخستین محاربه و اولین مضاربت بین
الاخوان اتفاق افتد که غالبیت و مغلوبیت هر دو خود ننگ ماست و مایهٔ تقویت اعدا است ولی باش تا شمشیرهای زنگار خورده مینی که بخون مخالفان
صیقلی شود و زرههای ارزن خشه نگری که بر شاشه دماغ منافقان صندلی کرد و این کار نه بدل خواه ما رفته است ولی نه جای حلم است
و بردباری عین بیکاری الحلم فی بعض المواضع ذلة و فی بعضها عجز بسود و فاصله چون این سخنان در روی اثر نبخشید فرمان
بجنگ داد ذکر محاربهٔ بخت نواب آقا محمد خان قاجار با رضاقلی خان برادر و شکست
مرتضی قلیخان و فرار او و هزیمتیان و رفتن مرتضی قلیخان از بارفروش بباستر اباد در روز پنجشنبه
پانزدهم ربیع الاول که ربیع ایام کشور ستانی و بهار سال فرخ فال کامرانی بود ملازمان رکاب را بیورش و گرفتن سنگر رخصت داد
سرکردگان آهنگ سراندازی نمودند و چرخ افگنان نیاد اشبازی کردند لطفعلی بیک سواد کوهی که با دسته خود کمر بخدمت خان جلالت
نشان بسته بود از فراز کوه چون سیلی در یا شکوه بحرکت در آمده از غلطانیدن سنگ و خالی کردن تفنگ زلزله افگن بنیاد دشمن شد
سواران مه انلو و جهان بیگلو پیاده و سواره بمیارزت در آمدند رضاقلیخان کریزان بیارفروش رفت و اموال و اثقال اهالی سنگر
مطربس نصیب ملازمان رکاب نصرت انتساب والا شد و از انجا در کمال جلال بعلی آباد نزول و مصطفی قلیخان برادر شهریار غدر جو
بحضور والا آمده مرتضی قلیخان را پای ثبات از جای بدر رفته از بارفروش با ناله و خروش راه استراباد بر گرفت و شهریار قاجار بسیاری
رفته نواب برادر زاده و والا گهر فتحعلی خان ملقب بباباجان که باوالده ماجده در ظل عاطفت عم مکرم مرتضی قلی خان آسوده بخدمت خضرت
آقا محمد خان رسید و دیده جهان بینش بدین نواب جهانبانی روشن گشت او را چون جان شیرین در بر کشیده بر روی و موی و بوی
بوسه میزد و بیاد برادر شهید اشک در دیده میگردانید و در آن ایام از ولادت حسینقلی خان ثانی نفر بیا قرب سی ماه گذشته بود و
والده او را مرتضی قلیخان با عیال خود بباستر اباد روانه ساخته علی ای حال نواب آقا محمد خان مصطفی قلیخان را باستر اباد مامور
فرمود خان احمد خان جهان بیگلو بحکومت شهر بارفروش و رضاخان قاجار بحراست آمل و لاریجان مامور آمدند نواب آقا محمد خان
باشطار فرج لارسی و لطایف عیسی و مازندران متوقف و اخبار فارس را مترصد بود که بعد از وکیل کار بر چگونه رقمه است و ملک
بر که مقرر گردیده است بیان احوال ابنای کریم خان بعد از فوت کریم خان وکیل و تسلط یافتن
بر کیخان بدیشان و هزیمت ابو الفتح خان بر خوانین و قتل ان شکرون کریم خان وکیل مغفور را سه
فرزند بود ابو الفتح خان و محمد علیخان و ابراهیم خان که در سن طفولیت میزیست ابو الفتح خان در حین بیماری وکیل
بنظر علیخان مع اولاد او و اولاد شیخ علیخان و ولیخان و طاهرخان و سایر اولاد محمد خان زند امعین و حامی خود قرار داد و محمد
علیخان بپناه زکی خان نبی عم وکیل که بخته و در روز قضیه فوت وکیل بر یک دو فرسخ ان خود را بمعاونت خود خواندند چون حرم وکیل در اندرونی

دیگر بود و ارک مردانه لهذا ولیخان و طاهرخان و سایر اولاد محمدخان داخل ارک شدند و نظرعلیخان که اعقل زندیه بود در سرای خود نشست
وزکیخان با هزار نفر بارک اندر آمد و بسرائی که حرمخانه بود رفته اهالی حرم و غلامان خاصه و عمله سرکاری نظر بسطوت و مهابت او بدو تمکین کردند
و چون در سابق میانه او و اولاد و اقربای شیخعلیخان مخاصمه بود نظرعلیخان ارک شیخعلیخان را که متعلق بوی و در منتهای شهر بود
مضبوط کرده با جمعی بارک وکیل آمده در ارک بر روی خود بربسته و با عدم استعداد بی خردانه در آنجا نشسته فی الواقع خود را
محصور کرد زکیخان بمحاصره ارک پرداخت و راه خروج بروی بست از درون و بیرون بنیاد جنگ و انداختن بشلک کردند چون آذوقه
در ارک بقدری شکرخام و دوسه غزال خوشخرام نبود محصورین بخوردند و باتمام رسید بالاخره بتوسط والده محمدرحیم خان خلف
وکیل که قبل ازین در بچه سالگی وفات یافته بود از ارک بیرون آمده که باز کیخان فرار موافقت در امر حکومت ابوالفتح خان و هندز کیخان قرار
غنیمت شمرده جمعیر القبل آنان مامور کرده در خانه منسوب بمحمدرحیم خان نزاع در گرفتند محمدًا نظرعلیخان و سایر خانزاده ها نمی دادن یا بالمره
بقتل آوردند بعد ازین سانحه که سه روز بعد از فوت وکیل سعدیل بود نعش او را تغسیل و تکفین کرده بباغ گلاه فرنگی آورده بخاک سپردند نام
سلطنت بشرکت محمدعلیخان برادرش بر ابوالفتح خان برنهاد و هر دو دستاویز بودند صادق خان برادر وکیل از بصره مراجعت کرد
بر زکیخان اطمینان ندشته در خارج شیراز نماند و همراهانش متفرق شده خود نیز بجانب کرمان رفت و محمدحسین خان سیستانی بدو پیوست
بواسطه فساد پسران فتحعلیخان افشار در اصفهان کشته شدن بدست بسطام خان کارخانه بصوابدید ابوالفتح خان و اکراه خاطر زکیخان
علیمرادخان همشیرزاده وکیل بحکومت اصفهان رفته بعد از اطمینان از سپاهیان و ایمان مغلظه علیمرادخان راه عصیان پیش گرفته ولیکن تمکین
خاطر را مخفی نپنداشت و نظم ری و قزوین و مازندران نیز مامور شد و درین اوقات دیگر باره ذوالفقارخان افشار خمسه که در دولت وکیل دوبار
سرکشی نموده معفو شده بود از علو همت بخدمت زندیه سر فرود نیاورده اظهار داعیه کرده از خمسه بقزوین آمده تصرف نمود علیمرادخان نیز با وی
مقابله کرده ذوالفقارخان هزیمت شد و علیمرادخان منظفر و منصور بطهران بازگشت چون در لارجان دو محمدقلیخان نام بودند یکی را سیاه و
دیگری را سفید لقب بود و از انجا که بامر رضی قلیخان قاجار برادر حضرت نواب آقامحمدخان موافقتی داشتند پس از فرار او باستراباد متوحش
بودند از بیم شمشیر شهریار قاجار آقامحمدخان متجی بعلی مرادخان زند شدند و تعهد فتح مازندران و مدافعه با خاقان قاجار کردند محمودخان افغان
سردار کرده از ری بتنگه عباس آباد رسیدند

ذکر سردار ری محمودخان افغان و هزیمت ایشان از مقابله جعفرقلیخان قاجار

شهریار قاجار برادر خود جعفرقلیخان را سردار و با لطفعلی بیک سرکرده سواد کوهیان بر رزم محمودخان افغان
و محمدقلیخان سیاه و سفید لارجانی مامور فرمود بعد از مقابله و مقاتله جمعی کثیر از زندیه و افغانیه و لارجانیه مقتول شدند و هزیمت در سپاه
علیمرادخان در افتاد

لؤلفه

ز لبس کشته شد بر فلک شد بلند ز قاجار افغان افغان بلند ❊ سپهدار قاجار چون شیر ره شیر همتای
برزند و افغان دلیر سر تیغ او ابر خونبار بود زمین سر بسر باغ کلنار بود چون فراریان سپاه زند و افغان در ری بعلیمرادخان رسیدند
توقف خود را اصلاح ندانسته غفورخان را در طهران ایالت داده بجانب اصفهان غزیمت بلکه هزیمت جست و حضرت آقامحمدخان قاجار از مازندران
بعزم تسخیر طهران عزم جزم کرد مرتضی قلیخان و رضاقلیخان برادران حسد پیشه مخالفت اندیشه وی دگرره قانون خارج آهنگی ساز کردند و با خوانین
دوالوی خوارو و رامین ماندویسه و رامین اظهار معاشقت و مراقبت آغاز نمودند شهریار قاجار دیگر بار با جعفرقلیخان سپهدار و برادر در صدد
شعار خود را اصلاح ندانسته غفورخان را در طهران ایالت داده بجانب اصفهان غزیمت بلکه هزیمت جست و حضرت آقامحمدخان قاجار از مازندران
بعزم تسخیر طهران عزم جزم کرد مرتضی قلیخان و رضاقلیخان برادران حسد پیشه مخالفت اندیشه وی دگرره قانون خارج آهنگی ساز کردند و با خوانین
دوالوی خوارو و رامین ماندویسه و رامین اظهار معاشقت و مراقبت آغاز نمودند شهریار قاجار دیگر بار با جعفرقلیخان سپهدار و برادر در صدد

شعار خود را بمنقلای لشکر ظفرآثار مامور و بنه و اغروق را بکهتر برادر مهدیقلی خان سپرده بزرم اخوان بی اخوت و خلای بیمروت تصمیم رای
کرد بدین مهم تصمیم عزم نمود

فظمه

بدشمن بنامم من ارزشت بهر کمان من ابر است و بارانش زهر یکی داستان زد برین برپلنگ
چو با شیر جنگ آورش خواب جنگ بنام ار بریزی مرا کفت خون به از زندگانی بننگ اندرون

خوانین دوالو رضاخان و میرزا محمدخان
و دیگران از قهر قهرمان سلسله قاجاریه آگاه شدند و بعذرخواهی و پوزش بر داختند با اینکه رضاقلیخان در سعدآباد و رامین در خانه
خوانین دوالو بود و یکهزار سوار داشت جناب شهریاری او را قابل مخاصمتی نینگاشته بارگاه بزرگی پیش افتاده بخانه محمدخان ولد
رفیع خان مغفور رفته برادران حسنخان و دوالو میرزا محمدخان و مصطفی خان و محمدخان و دیگر از املاقات و با ایشان معاهده را بایمان مؤکد
ساخته کلفت بالفت مبدل شده دو طایفه متحده یافتند و بسلطنت بجناب بمکین و تصدیق کرده رضاقلی خان را جواب داده و در وقار کرد

او مأیوس گشته مراجعت نمود و دیگر باره برادران پیغام فرستاده در خدمت سرکار برادر اکبر شهریار والا بمعاذیر موجه متمسک شدند و اظهار وفاق کردند و برائت ذمه از نفاق نمودند شهریار پوزش پذیر صاحب همت بمضمون المواساة افضل الاعمال والمداراة اصل الخصال پرده از روی کار برنگرفت و بملاطفه و مواساکدر همت ذوالفقار خان را افشانده

ذکر عزیمت ذوالفقار خان خمسه بتسخیر طهران و محاربه با قولر جعفر قلیخان باوی و هزیمت ذوالفقار خان بجانب قزوین

چون ذوالفقار خان افشار خمسه از رفتن علیمراد خان بجانب اصفهان استحضار یافت گمان کرد که او را در تسخیر ری باغی نیست با سپاهی مستعد مسلح و مکمل از زنجان و قزوین بعزم طهران بجنبش در آمد ندانست که شیری از کنام خشمگین باز آمده که سالیان دراز بهوای دشمن شکنی و نخجیر افگنی مجرب و مهذب گشته آتشی که شیران از آن بهراسند در نظر همتش آب است و جیشی که دلیران از آن بترسند در حدتش موج سراب جعفر قلیخان سپهدار آن خسرو آفاق در قرقر قشلاق سپاه ذوالفقار خان را استقبال کرده از وصول بطهران سد راه آمد فظلم زکرد سیه روز روشن نماند ریزه هوا جز بجوشن نماند بغرید کوس و برآمد بنرد برخشید تیغ و بجوشید مرد نوان گشت بوم و جهان شد سیاه بلرزید مهر و بجوشید ماه سر خنجر آتش شد و کرد دود چه آتش کز و جوشش برخواست زود

بالاخره ذوالفقار خان صمصام دعوی در نیام انهزام نهفته بقزوین مراجعت کرد و جمعی پریشان از عساکر او کرشمار و روانه دار البوار شدند و جعفر قلیخان او را تعاقب کرده در هیچ مرحله آسوده نگذاشت و درین اوقات فرخنده ساعات که قریه دولاب طهران مضرب خیام عساکر نصرت توامان بود عریضه خوانین سیاه و سفید لارجانیه باظهار چاکری و مخالصت و ترک دعاوی خودسری در رسیده استدعا کردند که نواب مهدی قلیخان برادر کهتر حضرت خدیو قاجار بدماوند رفته انکروه ضلالت پژوهر امطمئن کرده بخجیور حضرت اعلی آورد و او نیز با مر برادر مهتر و خداوند بنده پرور بدانجا شتافته چون رضا قلی خان برین امر مطلع شده دیگر باره ارکید و حسد فی چیده حبل متین خلاف عهد و پیمان کرده بخوانین لارجانیه پیوسته و رشته موافقت انا زاکسته و در زمره الذین ینقضون عهد الله و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون منسلک گردید و نیم شب از اردوی حضرت آقا محمد خان گریخته بلارجان و دماوند رفته انان باوی موافقت و مرافقت کرده او را و مهدی قلیخان را برداشته بلارجان برگشتند و تجدید عهد خلاف و تمهید مقدمات مصاف کردند

ذکر بیان مخالفت و منابذت رضا قلیخان و مرتضی قلیخان با نواب شهریار کامیابا آقا محمد خان قاجار و بعضی سوانح ان روزگار

مذکور شد که رضا قلیخان بعد از برادر اکبر از دیگر اخوان برزگتر بود و با وجود تلون مزاج و عدم ثبات داعیه سروری داشت و پیوسته لوای فساد و عناد برمی افراشت و مرتضی قلیخان برادر خود را نیز در مخالفت با شهریار قاجار تحریص و ترغیب میکرد و در این ایام که ساحت طهران مضرب سرادق ظفر نشان نواب آقا محمد خان بود رضا قلیخان و مهدیقلی خان را از دماوند برداشته با محمد قلی خانین سیاه و سفید لارجانی بلارجان رفته در مقام عناد و لجاج برآمد و مرتضی قلیخان نیز با جماعتی از قاجاریه و تراکمه که باوی پیوستگی داشتند خلافا للاخ الاکبر بتسخیر هزارجریب رفته با وقوع این خیالات توقف نواب آقا محمد خان در طهران با صورت تدبیر تغییر تمام داشت لهذا عزم رجوع بمازندران جزم فرمود و نواب جعفر قلی خان را که بمدافعه ذوالفقار خان خمسه و تعاقب او مامور بود از نفاق اخوان اطلاع داده از قزوین بار دوی خود خواند امام مرتضی قلیخان بچهار دانگه هزارجریب رفته مردم انجا را و ر امکن ندادند و از اطاعتش سر باززدند وی از انجا روبدو دانگه هزارجریب کرده ایشان متحصن شدند و قاصدی نزد خان ابدال خان حاکم ساری که از جانب شهریاری مامور بود فرستادند و از و استمداد نمودند و مشار الیه جماعتی را که او را بر داشته بعزم دو دانگه دوآسبه ایلغار کرده بکیو سر رسیده و مرتضی قلیخان قبل از وصول او یکی از سادات هزارجریب را که او کرفته بفیروزکوه رفته بود و بعد از ترول بفیروزکوه رضا قلی خان را از لارجان احضار کرده در مخالفت مشاوره میکردند مغاران ایخال جعفر قلیخان که بحکم نواب شهریاری از قزوین بازگشته بمازندران عزیمت داشت در رسیده مرتضی قلیخان سر راه بروی گرفته از دخول مازندران منع کردند کار از مقاتله بمجادله کشید و در رباط اول فیروزکوه رزمی شدید کردند و چاکران جعفر قلیخان مغلوب شده بقتل و اسر رسیدند جعفر قلیخان با وجود شکستی فاحش جنگ گریز کنان روی بمازندران کرد و از کدوک فیروزکوه سر از بر

رفته جنگ را بجنگل و بیشه در انداخته خود را بمازندران رسانید و رضاقلیخان و مرتضی قلیخان بعد از ملاقات بواسطه سوء خلق از یکدیگر رنجیده رضاقلی خان بجل خود رجوع کرد و مهدیقلی خان که ناچار با رضاقلیخان در لاریجان بود در مراجعت وی از او تخلف ورزیده با مرتضی قلیخان تالف کرده باستراباد شد مهدی خان سواد کوهی و له محمد خان حاکم مازندران که در این ایام بدست مرتضی قلیخان گرفتار بود حیلتی اندیشیده از دو فرار کرده بسواد کوه رفته و از انجا روی نیاز بدربار شهریار بنده نواز آورده مورد التفات و عنایات گردید و در عین حرمت و عزت در خدمت الخضرت میزیست و مهدیقلیخان نیز از استراباد فرار کرده بخدمت شهریاری پیوست

عید سعید نوروز فیروز و سلطانی سال خیریت مآل یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری

در اغاز این بهار که فرودین باغ دولت ابدمدت قاجاریه بود و از خرمن زندیه ع مقدار شد اندروز فزون بود و بدل شد روز نوروز بزرگ خاقان ترک و زمین و زمان تهنیت گوی و تقویت جوی بودند باشاره حضرت شهریاری مجالس سور و سرور در سورای آراسته شد خازن ابراز ابر آن بزم ارم نظم از رشته لآلی شهوار نثار همیکردی و مجاهر و فاین ریعی از جو پیار و شاخسار ترنین انجمن را بعسل بدخشانی و یاقوت رمانی هدیه همی اوردی مرغان خوش الحان تر لحنهای پهلوی و نواهای خسروی برداشته بودند و بهمدستی و همدستانی مطربان سازنده و چنگیان نوازنده براغصان و افنان اشجار فنون بم و زیر برآراسته کلهای گلبنان را حسن و شان بود و نغمه های مرغکان را عجز شمنان هزاردستان برآهنگ چهارتار هزاردستان زدی و کبک نر در پرده چپ و ماده هزار سخن راست کقمری میل بار بد آساد در بزم خسرو نوای طاقدیس همیراندی و صلصل نکیسا او در آن محفل شیرین راه سرو سهی نمیزدی و راج در سبزه زار آهنگ سبز در سبز تازه کردی و تیهو در کوهسار نغمه ماه بر کوهان البلند آوازه نال و نارو در پرده بوسلیک اسپات بوسلیک کرکانی خواندندی و قمری و پوپو در زیرافکن و نواشسپات قمری املی اعاده کردندی بطان در جوی آب بربط مینواختند و ماغان در مرد آب زمزمه زند مغان زنده بساختند میغ قطره بار بر اوراق شاخسار شادروان مروارید بر پا کرده داشت کلنگان دستگاه کین سیاه وش و حقه کاوس گسترده بودند و قازان صفیر شیشم و قانوس برآورده و در انحضرت صبیح الجمال صدیم المثالی از اهل طبرستان حضور داشت که بجنس صورت داود زمان و یوسف اوان بودی لؤلؤ لغه یکی بت طبرستانی و مهی خرری بگرد سرخ گلش بر بنفشه طبری نگار نوری رخسار دیلمی طره ✻ اسیر چهره و بالاش کیلی و خزری میانش شوشه شیمی نازکی و برنگ بگرد شوشه شیمش پرند شوشتری دو دسته سنبل مشکین بر آب نیر دو رسته ژاله سیمین بلاله برگ طری تیر بفرق طبرزد زدی لبش از ناز بهلوی چو ورا یار نغمه طبری و از نوا در اتفاقات و صوا در واقعات انکه درین روز فرزندان محمد امین خان قوینلو محمد قلیخان و مهدیقلی خان از شهر بند شیراز در رسیدند و مایه بزوی کار خاقان قاجار کردید بند شهریار والاتبار سر و بر چاکران دربار را بخلعتهای گرانبها برآراسته دو سه هزار دست خلعت بمباشرین و کتاب و اعیان مازندران مرحمت شد و از نوروز سال گذشته که در شهر بند شیراز نامحمد کریمخان وکیل مصاحب و دمساز بود و گمان بهائی و احتمال جائی نمیرفت اندیشه نموده حضرت خداوند حمید را حمد کرد و از طول امل و کیل و بقای عمر قلیل او در ایام مرض یاد آورده و از نومیدی خویش از حیات و نجات براندیشید بمضمون حقایق مشحون این دو بیت مترنم همی گشت نظم بسا کس که صد ساله را کار پیش همیکرد و روزی بند زنده پیش بسا سالیان بسته در بند و جاه که شد روز دیگر خداوند کاه الحاصل رضاقلیخان قاجار کهین برادر حضرت شهریار که پوسته تخم نفاق در مزرعه خاطر بروسواس کاشتی و بنا شایسته خود را شایسته کاه پنداشتی با سیاه و سفید و اما و عبید لاریجان در آمیختی و کاه و پیکاه آنانرا بخلاف و نفاق و خدعه و شقاق با خود یوآفاق برانگیختی در این ایام با اکراد مدانلو بحکم حضرت شهریار قاجار از سا و جبلاغ کوچیده و در اراضی نور و کجور اتراق کرده بودند بنای سازش و تملق و مداهنه گذاشته و پای آمد و شد با ایشان بگشاده و اهالی نور و کجور را بموا عید موهوم خویش فریفته و برد و لت نامعلوم خود شیفته کردانیدند بلاف و گزاف مردمان آن اطراف را بخود رام و آزادکان ساده لوح را بطمع آب و جمع دانه پابسته دام ساخت اکراد مدانلو و افراد ستمدار بر وعد و وعید ان شقاد جدید با تهتن عهد نبسا دبغی و پیمان محکم کردند و از شمشیر خونبار فرامرز ثانی جعفر قلیخان استحضاری حاصل نکرده بودند تا بحکم برادر اکبر بلکه کرامی مدبر و الاکهران سپهر شکن و صف آرای صفدر و نیمه جمادی الثانی

از قصبهٔ علی آباد باحیشی انجم تعداد و عزمی البرز بنیاد روی بر ستمدار نهاد فظم همیرفت مالان چو سیل دمان ۞ خروشان و برزه نهاد و
کمان و در روز پست و دوم شهر مذکوره بمقصد رسیده کردان مدانلو چون کردان قوینلو را چون شیران شرزه با سنانهای چون باران
گرزه دیدند ازین محاربت مجانبت اولی شمردند از رضاقلیخان کسسته بجعفرقلیخان قاجار پیوستند و اظهار انابه و عجز و لابه نموده معفو
شده ذکر محاربهٔ نواب جعفرقلیخان سپهسالار با رضاقلی خان قاجار و کرفتاری رضاقلیخان
و قاسم خان و اسمعیل خان قوینلو رضاقلیخان سخیف الرای سخیف العقل از مقدمهٔ این کار عبرت نکرفته با سپاهی
از لار بجانبیه و دیکران مانند دریای پرجوش و خروش پوشش آمده اموالی نور را با خود متفق ساخته و از انجا عزم کجور جزم و در نخستین بیست
هشتم هنکام نماز ظهر در محل موسوم بخواجک صف قتال و جدال آراسته کرد و در مقدمات جنک و انداختن تیر و تفنک با اظهار تهور
تقدم نمود و راکب و راجل را بترتیب و قانون رزمسازی برار استه میسره و میمنه سپاه را مستعد نموده و در وقود نار حرب تعجیل و در شعلهٔ
ماران مورخوار از زهر بار تاکید نمود سپهدار شهریار قاجار نیز با برادر خود نامدار چار بمقابله پرداخت و صفوف را بالسویه داد و سپاه کان و زر
انداز را در پیش روی سواران چون ستدی آهنین باز کشید و روی بر رضاقلیخان کرده کفت همین قدر که در سال از من اکبری در
منازعه تو تقدم جستن را خلاف ادب دانستم بخلاف تو که با برادر اکبر جسارت و بی ادبی و استکبار ورزیدی ازین راه خطا بازآی و با مهین برادر
که اکنون ما را بجای پدر است ترک نفاق کوی و بدو باز کرد و توبه کن تا رستکار و جهان پاشی والا کیفر خواهی برد و مکافات خواهی دید
رضاقلیخان ازین نصایح برآشفته و برادشنام کفته لمؤلفه سپهدار کشش دل آشفته شد که کشا رنا کفتنی کفته شد دو
دستاز دو سو بر سپه برفشاند مه و مهر را خاک بر سر فشاند برآمد جرکنکیدن تیغها چو برقی که بدرخشد از میغها برانکیخت شبرنک
نازی نژاد تکاپوی بر بود از برق و باد بدان آئین صارم آبدار بکیرا د و کرد دو دو را کرد چار دلیران دارالمرز از دو روی در کدکر
ریختند و بحر بهای کوناکون رشته حیات یکدیکر را کسیختند از دود تفنک روز شبرنک شده و از خون کشتکان دشت لاله کون آمده
و افراد اکراد چون کودرز کشوادبس پیران بخون کشیدند و اشرار اتراک چون فرشیدورد لهاک بسیار جوانان را سر بریدند سواد
کوهی و لار بجانی چون پود و تار درهم شده بودند و ساروی و نوری چون نور و ظلمت مختلط کردیده القصه بعد از پرخاش و ستیز و حمله
و کریز شکست در عساکر رضاقلیخان و افتاده خودداری نتوانست با اینکه عار فرار بر خود هموار کرده و از پهنهٔ ستیز روی بعرصهٔ کریز نهاد
بحکم سپهدار نصرت شعار یلان سپاه و ارادتمندان شاه بوی در آویخته کردا و را حلقه کردند و او صید وحشی را بدام در آوردند قاسم
خان و اسمعیل خان قاجار قوینلو که در خدمت وی میبودند بنزکروشار کردیده بفرمان سپهدار قاجار کروهی با جوانین ثلثه و دیکر کرفتاران
منزل بمنزل روانهٔ حضور حضرت شهریاری شده در شهرساری بنظر اشرف رسانیدند شهریار قاجار قاسمخان و اسمعیل خان را بعد از شماتت
و ملامت بحکم ریاست مستحق سیاست دیده ولی در عوالم ابلیت از جان ایشان کذشته بشیه آنان اشارت کرد فراشان غضب پای ایشان را
در شکنجهٔ فلک پیچده بر فلک بلند کرده بشاخهای پرخار نارکف پاهای جوانین خوانین را کلناری کردند ناخن در پنجهٔ آنان نماندند تا بشفاعت
اعیان قاجار به معفو شدند و رضاقلیخان بالحاح درآمده اظهار ندامت کرد و از شرم و بیم کرلستان اغاز نهاد و مبدلول لا یشفع الحج من التوبة
خاسر و خایف و نادم و تایب کشت حضرت خدیو مکرمت آئین بروی بخشود و جرمش ببخشید و جعفرقلیخان نور و کجور را مسخر ساخته با اعاظم و
اعیان آنسامان بدربار شهریار باز کردیده کد خدایان و ضباط دولوک مخلع مراجعت کردند ذکر بیان ماموریت نواب
جعفرقلیخان بلار بجان و مغلوب شدن طایفهٔ محمدقلی خانیین سیاه و سفید لار بجانیه با انکه بولایت نور
و کجور هم سامان و در اتصال اراضی و صحاری و التصاق جبال و براری همسایه بودند و از مقهوریت و مغلوبیت آنان مستحضر شدند همچنان
در مراصد سر سختی و معاقل بدبختی کسسته مهار و خلیع العذار بسر میبردند و سر بر جنبر متابعت و رقبه بر ربقه مطاوعت نمی نهادند شهریار
قاجار جعفرقلیخان برادر و سپهدار خود را با هزار و پانصد نفر پیاده و سوار بر سر انکروه خذلان پژوه مامور کرد و خان ابدال خان کرد
مدانلو نیز از ملازمان رکاب سردار جلادت شعار بود جعفرقلیخان از راه تویه بچمن دریاوک نمار ستاق که بدلار ستاق لار بجان اتصال
و التحاق داشت رفته در انجمن نزول فرمود و خان ابدال با پانصد سوار کرد طایفه خود را از راه نسل بند پی بایر که از اعمال لار بجان است

گذشته بچمن خوفرود آمد و غافل بود که در قفای کوه محیط انجمن بسفاق لارجانیان صف شکن است بناه گاه محمد قلیخان سپید چون آبرسیاه
از اطراف آن کوه کردون شکوه بفراز آمد و باران گلوله چون تگرگ بر شاخ و برگ اکراد فرو بارید ن گرفت اگرچه خان ابدال سخت برآزاد
اوتاد در ثبات پای افشرد ولی سودی نبرد حمله لارجانیان کوه مال کوه خصال بنیاد ابدال را از جای برکند چنانکه ع ابدال ز بیم چنگ
در مصحف نزد ؛ مجملا اکراد بهزیمت عزیمت کردند و منکوب و مغلوب و مقهور و ماسور متفرق شدند چون محمد قلیخان سپاه از کار
خان سپفید مطلع گردید بخاطرش افتاد که او نیز روی بجنگ نهد و روی سپفیدی حاصل کند غافل که روی از هزیمت سیاه مزوحان
او تباه تر خواهد گردید چون چمن دریاوک را نیز مانند چمن خوجبال شامخ احاطه کرده بود خان سپاه با سپاه از کوه بفراز آمده مانند دیو
سپفید کرداکرد وی ان بهمتن عهد را فرو گرفت و در حال طپش خوش خود را بمقابله مستقیم گردشاهزاده گردرا ابدال گرد تصور
کرد و بدیو انگی اظهار تهور نمودند ندانست که این سپهدار پدر بر پدر وارث شمشیر است در معرکه نبرد تیغش شیر است از عهد مهد
با تیر و کمان بازیچه داشتی و از کنام ضیاغم شادیچه کردی ملیک زیتری فروتر نبودی ببالا که برشش همیخورد خون عضنفر
جعفر قلیخان که دیو سپفید را بزد در سر پنجه رنجه و شیر سیاه را به نیروی بازوی در شکنجه میداشت جزایر چیان نمارستاقی را که در رکاب
بودند مامور کرد که اجماعا طرف قفای لارجانیه را گرفته راه گریز بر آنها مسدود دارند و سوار انرا امر کرد که ببلدرا و مساهله در برابر
اعادی گردو فرّی بجای آرند خان سپاه با دلیران جلادت پناه از پس خود غافل و لیرانه پیش آمد و رزم در پیوست و سواران نیز بتعمدا
قدری جای خالی کردند و پیادگانرا بصحرا آوردند ندانست که ملیک میشود صیاد مرغانرا شکار تا کند تا کاه اشانرا شکار
چون جزایر چیان نمارستاق بر فراز کوه و پشت سر انگروه رسیدند یکبار مهره های کمین که در دل افغان آتشین عقده گردیده بود
رها کردند صدای غرنگ تفنگ در کوه و سنگ پیچیدن گرفت تا اعدا بحافظت پس خود پردازند چون بشدت از پیش و پس برایشان تاختند
لمؤلفه سپهدار ایران درآمد ز جای ؛ برآورد دست و بجنبانید پای ؛ بدستش ازان آتش ایگون هم آتش بفرق و دهم جوی
خون بجوی و بغرق آمد از اضطراب ؛ گروهی در آتش گروهی در آب ؛ مرکبان آب سیر باد پای بجولان از خاک دریاوک
آتش برانگیختند و خود نمایان نمارستاق خون دلاوران دلارستاق چون آب بهمریخیشد سپهدار که از شدی و گرمی برزین
چون گذر برزین همی افروخت دامن دامن و خرمن خرمن خس و خاشاک وجود عنود را بشعله خشمی و آتش چشمی همیسوخت سرهای
سرکشان چون نارکفته بخون غرقه گردید و دل دلاوران چون امرود کلکون بهر قدم تودته تودته بود کوهیان کوه کرد را از فراز کوه
بنشیب سر اشیب همی افکندند از پیش تبرزین و شمشیر و از پس نیزه و تیر بر عقبشان همیزدند هفت تن سران اشانرا تن از بار گران
سبک کردند و هفتاد تن بسته سر شکسته را با سران کشتگان بدربار شهریار قاجار فرستادند ما بقی هریک چون غول بیغوله
و چون دیو بدیولاخ مازندران قرار کردند نواب سپهبد بعد از شرفیابی حضور برادر والاگهر غیور بعواطف پیکران مفتخر شد و در ستایش
و نیایش او شهریار قاجار این بیت شعر که بچندین بیت برتری دارد از شاهنامه بر و فرو خواند ملیک خجسته بر و بوم گرگان که شیر
همی پرورانند بجای دلیر حضرت شهریاری در بیست و ششم رمضان از شهر ساری حرکت و بقصد استراباد روانه شد رضا قلیخان
و خان ابدال خان در مازندران توقف مامور شدند که هر وقت احضار شوند شرف رکاب بوسی یابند و بحضور اعلی بستابند موکب
نصرت کوکب بخشت بالکای چارده که فی المثل سپهر چهاردانگه هزار جرب را بمنزله ماه چارده و در خوشی آب و هوا سلم است نزول فرمود
و با اهالی آن ولایت که اباعجد بسلسله علیه جلیله خوانین و سلاطین قوینلو ارادت داشته اند الطاف و اعطاف بیکران فرمود چون هزار
جرب و رایین ایام از اعمال استراباد و متعلق بمرتضی قلیخان بود و شایسته چنان بود که بمیزبانی و مهربانی مقدم سعادت توام برادر اکبر اکرم را
استقبال و بجانب استراباد دوست کمند نه خود اقدامی کرد و نه بتوسط ملازمان پیامی فرستاد نواب شهریاری از مرتضی قلیخان رنجیده از
رفتن باستراباد فسخ عزیمت و از راه ساوریکراو دین اشرف عطف عنان کرده رضا قلیخان و خان ابدال خان را از راه خیابان احضار و
با مرتضی قلیخان مستعد پرخاش و پیکار گشته دیگر باره باصلاح گذشت و رضا قلیخان باستراباد رفته با مرتضی قلیخان از رنجش خاطر مبارک
شرحی بیان کرد و مصطفی قلیخان برادر از جانب مرتضی قلیخان با ظهار اعتذار بحضور آمده شواهد معذرت برآراسته عذرخواسته نواب شهریار

کامیاب اشرف در هجدهم ذی قعده بساری شرف نزول ارزانی داشت و از انجا سار فروش عطف عنان فرمود در عمارات شاه عباسی
مشهور بحرام بر آسود سر فتن مرتضی قلیخان بکیلان و امدن رضا قلیخان بمخالفت حضرت اقا محمد خان
چون هدایت الله کیلانی ولد حاجی جمال فومنی که پدرش سالها خدمتها بخاقان مغفور سلطان محمد حسن خان شهید سعید کرده و همشیره
خود را در حباله نکاح آنحضرت در آورده بود پس از خاقان شهید بدولت زندیه متوسل و بعد از کریمخان نیز اصلا اظهار مصادقی و موافقتی
با نواب آقا محمد خان بظهور نرسانیده در وقت جعفر قلیخان سپهدار و مصطفی قلیخان قاجار و مهدی خان تنکابنی تسخیر کیلان و تبهدا
هدایت الله خان مامور شدند و علی قلیخان برادر مرتضی قلیخان باستمالت مرتضی قلیخان باسترابا د رفت و رضا خان قاجار قوائلو که از خوانین رفیع
العقیده مردی مدبر و متهور و نیکو خصال و ارادت سکال بود به محافظت و محارست بلده امل روانه گشت و چون جماعه سیاه و سفید لاهجان
بمفاد الخائن خائف بکعبه حضور محرم و طایف نگشته بودند رضا قلیخان مفسد با اصلاح ایشان رفت و در تسلی و بندپی کس با جبار و احضار
انطایفه خایفه فرستاده بعد از ملاقات و مقالات سودای سروری و ماده مهتری دیگر بار در دماغ رضا قلیخان همچان و بروز پیدا کرده
بالا رجانیه سازش و ایمان و پیمان و نوازش در میان آورده القوم را بخود دعوت کرد و آنان نیز از بیم شهریار سیاست شعار کردن نهادند
و در این تکلیف عنیف و ایرامکانت دادند و بعد از کنکاج و مشاوره مقرر داشتند که چون اکنون سپهدار بجانب کیلان و علیقلیخان بصوب
استرابا د و رضا خان در آمل و نواب اشرف اعلی در شهریار فروش همدد و عدد آسوده خاطر است اولی انکه بالاتفاق بر سر انحضرت
تازیم و بمدافعه او پردازیم تا برادران از اطراف و اکناف خبردار شده باشند کار او پرداخته و کار ما ساخته گردیده است خان ابدال خان
گردمدانلو را نیز با خود موافقتی دادند و باین عزم با جمعی سوار و هزار نفر لار بجانی و سایر موافقان عزم بارفروش جزم کرده همی آمدند
مبادی ورود رضا قلیخان بمازندران و غلبه بر حضرت نواب اقا محمد خان و کرفتار شدن
وی و بردن او بجانب بندپی و سوانح اتفاقیه ابرار ارباب بصارت و بصیرت مکشوف باد که مرد نامه نکار را در نکارش
نامرئی المثل مانند شاهدان خود کامه تدری بر اجامه و طراز خامه و کرمی هست کامه در کار است و از بر اکه مشارب و مکارب با اختلاف است
در سوق نکارش و کذارش مراتب مختلفه و سیاقات متفاوته لازم است و کاه کاه در ضمن مرقومات و معلومات در مقامات جد و هزل و نصب
و عزل تغییر مقالتی و تبدیل سیاقتی باید خوانندکان و بوده کان و آینده کان از مطالعه یکشیوه سخن ملول نکردند لهذا تلوین در ترقیم حکایات
از راه حکمت و تمکین است که کلام تملیح و تلمیح شیرین و تمکین شود و فتی کفته ام بلیت کرچه تلوین نپسندند کروهی در عشق من و این شیوه
که تمکین همه در تلوین است چه اکر قرار کار بر یک نمط باشد با سلیقهای مختلفه موافق نیاید و نکارش تاریخ مایه شنعت و توبیخ کردد و با
قصه سکندر و دارا و افسانه رموز حمزه و کسری فرقی نکند و در نکارندکی احوال ملوک بیان بعضی و قایق و اظهار برخی حقایق را اکر عوام
محمول بر خود پسندی دانند و اما خواص مشمول بر خردمندی خواهند و اکر مرو پیش و در ضمن ایراد حالات سلاطین بتحقیقی اشارتی
کنند حمل بر اظهار فضل و فضولی نکردن اولی و بر جهل و جهولی نسبت ندادن انسب است و سوانح حال سلاطین را چنانکه بوده بی اغماض
تبیین کردن مایه مزید ایمان و ثبات ایقان و تصدیق بفاعل حقیقی و مبدء الحقیقی خواهد بود که ظهور جمال و جلال و قدرت و شوکت
در سلاطین باستقلال بر قدرت ملک الملوک واقعی دلیل است ع بقا بقای خدای است و ملک ملک خدای تعز من تشاء و
تذل من تشاء و هو علی کل شئ قدیر موهوم نیست و بوعالم منشور خود حزاین معلوم نه و هر که در تواریخ کذشته کتبی دیده و مجاری
حال رفته کانرا فهمیده داند که هیچ چیز شرط هیچ چیز نیست و سر رشته قبض و بسط مهام سلطنت در ید قدرت پادشاه حقیقی است
بلیت منزه دانش از چید و چه و چون تعالی شانه عما یقولون لهذا شطری از شدید و مکاره و نوایب و حوادث که از کاه خود
سالی بر وجود مسعود شهریار ایران عارض و وارد شد مینکارد اولا انحضرت در صغر سن از خدمت پدر والاکهر حرمان یافت و چنانچه
کذشت در خانه سادات مفیدیه بعسرت بسر برد چون بمراحل هفت شش سالکی رسید بسعایت حساد و عداوت علیقلی خان مشهور
بعادل شاه الی یافت که قریب بموت بود و از لذات و شهوات نفسانی و تعیشات و تمتعات شهوانی محروم ماند و پس از خروج پدر
والاکهر نایب السلطنه بر کشت و بعد از اختلال حال سلطان شهید از تبریز بهزار مشقت باسترابا د رسید و بدین جرم پدر قصد قتل وی

کرد و بشفاعت محمد خان خال خجسته حال خود معفو گردید و بعد از شهادت پدر بمیان برکمان گریخت و چون ناچار خروج کرد در رزم بن کلاته منهزم شد و سه روز پیاده تشنه و گرسنه در بیشه و جنگل بسر برد چون بآبادی رسید گرفتار گردید و او را نزد وکیل بردند ناچار بخدمت قاتل پدر بسر میبرد روز و شب از غیرت خون جگر میخورد چه سختیها که در شیراز کشید و چه طعنها که از بیگانه و آشنا شنید چندین بار کارش از طغیان برادر قریب بقتل شد و خداوند او را حفظ کرد و بعد از زمانی از شیراز بطهران و مازندران رسید خویش و بیگانه بنظر خواری در او دیدند و برادران از وی بریدند یکسوی از زندیه در تشویش بود و از سوئی مطرود اخوان خویش اگر عموم خلق را بتعداد اخوان قوت ست تعداد اخوان با ضعف وی کشت سالها با آن بدمها لها در کر و فر بود و او را استقلال نمیگذاشتند و پیوسته اراده قتل او داشتند از جمله در این اوقات رضا قلیخان فرصت یافته با سوار و پیاده بسیار از لاریجان مراجعت و در بارفروش بر سر آن حضرت آمده چون قهر بعمارت خاص گردید پنجهزار نفر تفنگچی را امر بافکندن بتفنگ و اظهار مخاصمه و جنگ کرد و در خدمت آنجناب از اخوان و خدام و احباب کس نمانده بود جعفر قلیخان پکسلان و علی قلیخان باستر آباد و رضا خان بابل و خان ابدال بارضا قلیخان پیوسته نواب شاهزاده بابا خان خورد سال و حسینقلی خان شیرخوار برادر زادگان آنحضرت در خدمتش بودند چندتن از ملازمان مازندرانی نیز از شکوه رضا قلیخان بگریختند و آنجناب شها بماند و از حال برادر بد خصال تفرس سوء خیال کرده نه پای گریز و نه دست ستیز داشت با شظار وصول خان ابدال که هنوز صورت حالش در مرآت ضمیر منیر سواد خیانت عکس نذیر نبسته بود تحصنی اراده کرده و در آن عمارت مامنی و محکمه شایسته نبود و لابد بخلوت بادگیر برآمده بحفظ خود و برادرزادگان پیتم صغیر پرداخت تا از ابدال کرد یا برادران کرد مددی رسد غافل که عقیده ابدال نیز بتبدیل بادشه و بادشمنان ساخته علی ای حال هر دم تفنگچیان لاریجانی نشلیکی میکردند و های و هوئی برمی آوردند کاهی نردبان خواسته و زمانی منجنیق آراسته که ببالا برآیند و کرهی ازین کار بسته کشایند بضرب کلوله بقشنگ رعد آهنگ دلیران بالا بلند از بالا کرنمی سیر و با خاک پست میشدند چون یک شبانروز بر این منوال برفت و مراد اعدا برنیامد از اطراف تشویش کردند و مساعی و اجتهاد خود را در این کار پیش بردند ظاهر گشت که بران بالا صعود صعوبتی تمام دارد و بضرب کلوله مرد سوزنی گذارد و بزیر آمدن آنحضرت نیز امری است محال برافنای وجودش متفق الرای شدند و باهدام عمارت عزم کردند کاهی کلیم وارش در نیل غرق و زمانی خلیل سانش در نار حرق خواستند غافل که خداوند حفیظ ملیک نگه دارد از تاب آتش خلیل چو تابوت موسی ز غرقاب نیل بالاخره آن اشرار کار آتش و شرار را اسهل دانستند و فرصت کرده آتش در عمارت زدند و فی الواقع مقصود آن قوم بود که آن حضرت و برادرزادگان کرامی منیرتبش در آتش بسوزند و از ایشان نام نمانند زیرا که تصور کرده بودند که اگر دولت با نحضرت اشتعال کند برادرزادگان می خواهد رسید و هرگز بدین امور راضی نمیشدند و کار بکام خود نمیخواستند و شاهد ملک را بجهت مجلوه خویش می آراستند و تقدیر بر تدبیر آن کرده خنده میزد تا ایام توقف در آن بادگیر بدر روزد و شب رسید و خان ابدال نیز از ساری بیارفروش آمده مخالفه آشکارا کرده بر رضا قلیخان تاختن پیوست و شعله آتش سرکش کاخ و عمارات بسوزانید و التهاب جوع و عطش شعله برافروخت حضرت والا را بر برادرزادگان صغیر و مخدره معظمه مادر ایشان دل بسوخت و با سر خویش تن در داد بقضای الهی تسلیم کرده از فراز بزیر آمد رضا قلیخان را بخواند و دشنامی چند داد و فرمود برین روشن است که تو سزاوار بزرگی نه و بزرگان را بدنام کنی اکنون هر چه خواهی کن اکلم لله الواحد القهار فطنکم مرا مرگ خوشتر از این زندگی که سالها باشم گنهبندگی ٭ رضا قلیخان این کناهرا باجماع خلایق محمول نمود و اظهار برائت ذمه نمیکرد و خان ابدال و خانیان بد سکال در باب آنحضرت سخنان راندند بعضی تقبیل و برخی تعمی رای زدند اعیان جلال خورپنه پی که نمک سلطان سعید شهید بر آنان حلال باد چون دریرده بد آنحضرت ارادت داشتند و درین کار مجبور نبودند تدبیری اندیشیده که وجود آنحضرت از کید اعدا محفوظ ماند لهذا آقاسی خان و میرزا فریدون مشهور بحاجی خانجان حکام بنپی متعهد شدند که آنحضرت و برادرزادگان آزاده و مهد علیا را بدیشان سپارند و بیشل و بنپی برده مقید و محبوس نگاه دارند و شق ثانی و ثالث در میانه نبا شد چون مردمانی با حشمت و ثروت بودند کسی با ایشان تخلف نتوانست اعدا هم ساکت شدند و بر این رای ثابت آمدند و دولتخواهان دیوانه رضا قلیخان

گفتند که این تدبیر نیکوست ولی این فرزانه تدبیر را کرد و این شیر در بند بند پی نماند الا اینکه شروارش در زنجیر و سلسله همین کشند و بدان مقام برند حلال خوریه مصلحت وقت غوغا نکردند و تسلیم نمودند و آن یوسف تخت و جلال را با صد آن ناعزیزان مصر بکمال مقید ساخته و شیر نر را بزنجیر در آوردند و با نواب باباخان جهانبانی و حسینقلی خان ثانی و مهدعلیا شبانه از بارفروش ببندپی بردند و بدست میرزا فریدون و آقاسی خان جلال خوار سپردند ع عار نماید شیر را از سلسله ۱۰ رضا قلیخان روزی چند کلاه گوشه جلالت بر شکست و بر سمند جلالت بر نشست رضا خان قاجار را از مل شرحی بجعفر قلیخان ابلاغ کرد بعد از انتشار خبر سپاهیان سپهدار متفرق شده وی با مصطفی خان برادر به تنکابن آمده از غیرت خویش در جوش بود و مصطفی قلیخان بمازندران آمد و برادر خود مرتضی قلیخان اخبار داد

ذکر اهدار مرتضی قلیخان قاجار نوادر شهر بارز استراباد بمازندران او مجبور بالتجاء بین برادران

چون حادثه گرفتاری حضرت کیکاوس ثانی و طغیان دیوان مازندرانی بگوش تهمتن نیم روز استراباد مرتضی قلیخان قاجار رسید عرق اخوت و عصب فتوت وی در ضربان و هیجان آمد باحتشاد حشر و اجتماع لشکر اشارت کرد طایفه قاجاریه دوالو سوزنده تراز آذرخ برزین برزین سمند و کوسهای حربی بر اقتاب شهر ان کوه کوهان قفچاقی و خیوقی بر بست سواران و دلیران تراکمه در قطع این محاکمه از اقطار و اقطاع گرکان خشمگین تر از گرکان و عقبا تر از شیران بر اسبان چل پیکر زرافه گردن کوه سرین برآمدند بتعجیل صرصر سپایان بریدند و بجیابان رسیدند مرکب توسن لگام حاکم و رکاب ریمن فندن سایه می نوشید و چون آتش سوزان و شعله فروزان در جرو جوی میکذشت فظلم همه قاهر تر از سپهر و نجوم همه قادر تر از قضا و قدر ع چرخ از رخم تیغشان بفزع مرگ از نوک رمحشان بحذر باهزبران بیشه هم بالین با پلنگان بکوه هم بستر نواب مرتضی قلیخان و علیقلی خان و مهدیقلی خان و خوانین دوالو سواره ترکمان و پیاده استراباد در پنج محرم بکهزار و یکصد و نود و پنج بیکفرسنگی ساری که آن محل را درازمحله خوانند و از محال فرح آباد فرح بنیاد بود رسیدند مصطفی قلیخان برادر امی مرتضی قلیخان که از گیلان باز آمده در ساری بود برکاب برادر اکبر خود رجوع نمود رضا قلیخان چون از کار آگاه شد اندیشه در افتاد و ناچار خان ابدال کرد را که در این اوقات سردار معتبر او بود با محمد قلیخان لاریجانی سیاه و سفید و چهار صد نفر جزایرچی بتعجیل بسیاری روانه کرد شب ششم محرم بسیاری رسیده ظهر آن روز بمقابله سپاه استراباد در رفتند و از دو جانب تفنگچیان بر هاکردن کلوله غریو و ویله در کوه و دشت فکندند دلیرین طرفین را دل از جای برآمده اسبان برانگیختند و با تیر و نیزه مقدمات ستیزه بتقدیم رسانیدند عقابان تیر بصید تذروان جان برگشادند و ماران رمح بلدغ عروق معارضان زبان دراز کردند شمشیرهای خراسانی و هندی بقطع مفاصل درنگ ندانستند و طپانچه های صف شکن در شکافتن اعضای مصادمان ترحم ننداشتند درین گرودار و کیر بسا جوان و پیر ودیعه حیات را وداع گفتند و از آن جمله پیر سلطان نام جهان بیکلوکه شجاع معروف و بمبارزت موصوف بود و بخاک هلاک غلطید مع القصه تا سه ساعت از شب گذشته جنگ گرم بود و خان ابدال چون تیر شکسته بال با بشیانه ساری رجوع کرد و از کار رفته بر رضا قلیخان شرحی انهی نمود و در شستم با زبالا ریجانیان سنگدل سخت جان بمحاربه مذکور اقدام جست بعد از مقابله سپه اگذاشته بدکان صباغی سر خیابان رفته در پای خم رحل اقامت انداخت و از علیقلی خان بر افتن در خم نیل و صورت تبدیل رضا داد ع ان شغالک رفت اندر خم رنگ و فی الواقع در چنین ماتمی جامه در نیل باید زد وی از بود که از حماقت روی از شهر یار باذل برتافت و با امیری متلون المزاج پیوست و از همه جانب شمشیر بقصد وی اخته و اجل و دو اسبه برسرش تاخته داشت و مرتضی قلیخان روز عاشورا وارد ساری شد و رضا قلیخان از بارفروش با کروهی پرجوش و خروش مکمل و مسلح حرکت کرده تا علی آباد آمد و شکست سردارانش اشتهار یافت و همراهانش متفرق شدند نه جای ماندن و نه رای راندن آنجا بحکم تقدیر رب قدیر دل از شهریاری بارفروش و ساری برداشته از یم تیغ مرتضی قلیخان بظل عطوفت حضرت آقا محمد خان کریخت که آنحضرت را شفیع انگیزد و عذر جرایم خواهد و وقایه حیات خود کند و از آنمقام برادران قاجاریه استخلاص یابند این تدبیر نیز تدبیر نهاد مراد نیامد و ندانست که خاین در همه ملل و دول مطرود است و قاطع صله رحم در شریعت و طریقت مردود لهذا بخفه رشته باری آمده

الشقاقی مدیر بخدمت علیمراد خان زند رفته مکانی بنیابت بجانب ارض اقدس مسافرت کرده بعد از مدتی قلیل دنیا را وداع کرد و برک نزاع
گفت ذکر خروج و عروج حضرت شهریار قاجا آقا محمد خان دیلمی بار دیگر شهریار
و استقلال در مراتب تاجداری بر فرازنده کان دانند که در دنبال هر شبی روزی و در قفای هر خزانی بهاری
و پس از هر عسری یسری و بعد از هر شدتی رخائی و با هر خوفی رجائی یکی از امارات دولت پاینده افتادن و خواستن و افزودن و کاستن
است بجهة آنست که غالبیت و مغلوبیت و هزیمت و نصرت روی میداده چنانکه در سیر مرقوم است و بجز معلوم نظم کار جهان
بود بهمه حال در دسر پرخمت و خطر نشود مرد با خطر محنت بسیار آتش تیز است و کس ندید هیچ آتشی که میل نبودش سوی زیر
لهذا هنگام برآمدن ماه از محاق و مهر از کسوف فرا رسید و کاه آن شد که یوسف از زندان برآید و عزیز مصر سلطنت شود لهذا امیر ارفرمند
مشهور بحاجی خان جان و آقاسی خان برادرش که در اشطار فرصتی بودند و در ایام سکونت حضرت شهریار قاجار در بند پی بشهریار پیر و
شهزاده جوان و رهنمان و آشکار خدمتها کرده داشتند بحض ضعف حال رضا قلیخان حضرت آقا محمد خان و شاهزاده کامگار را بر داشته
با فشنگچیان و سواران اتابع خویش چنانکه کیکوه در زنگیسر و فرنکیس را از توران بایران آورد و از شاه ترکان نهندیشید الحضرت را با
تمام برداشته بی اندیشه از مرتضی قلیخان و دیگران همه راه از شش تا بارفروش شتابیک کنان و نعره زنان در رکابش آمده الحضرت را
بمن فضل حق تعالی بار سند شهریاری جلوس داده و چاکرانه در بندگیش ایستادند بلیت عزیز مصر بر غم برادران غیور زقعر چاه برآمد
باوج ماه رسید چون مرتضی قلیخان حال را بدین منوال دید خان ابدال خاین را گذاشته سراورا بحضور برادر اکبر ارسال و مصطفی قلیخان را
برادر خود را همچنین با پسر مبارک بارفروش فرستاده و آب شهریاری از بارفروش بساری یافته برادران مهربان و خوانین سلسله دولت
و بخدمت و عهد و موافقت کرده بدین انگیخت توقف مراجعت فرموده و مرتضی قلیخان قصد شرفیابی خدمتش کرده اهل عوایت و ارباب سعایت
ممنوع نمودند و گفتند حضرت ظل الله بایدی مردی دانا در مجلس وفاق و معایب نفاق بیغامی متین مدلل و مبرهن برادر
فرستاده و مرتضی قلیخان را [illegible] استراباد داشت طمع در مازندران نیز کرده و گروهی را بر سر پل سیاه رود فرستاده
سنگر بندی افکندند و را [illegible] حضرت شهریاری دانست که از شیر و سوسه ارباب غرض در خاطر برادر شود دامی خلاف افزود
و او را از حالت رضا قلیخان عارض گردیده با سپاهی مستعد و بفضل الهی متوجه راه ساری برگرفت و در علی آباد نزول و رضا خان قاجار
بشکستن سنگر مامور کرده و رضا خان بیک حمله سنگر را شکست و آن عسکر را پراکند حضرت ظل الله از علی آباد بساری آمد و سمت جنوبی
شهر را بفاصله یکفرسخ بضرب خیام نصرت قیام کرده لشکریان از راه حزم و انجاح سر آوردن سنگری محکم عزم جزم کردند و از امارات
اقبال امیر شجاعت خصال جعفر قلیخان و رایین او دان از شکاب در رسید و از طرفین نوایر جدال اشتعال پذیرفت با انکه نواب ظل الله
بحوالی حصار ساری آمده با برادر کهتر شفاها لوازم نصایح و مصالح تقریر کرد تاثیری در و نمود بلکه معلوم شد که رکضت وی بمازندران
بقصد دادری بوده نه بخیال یاوری و اکنون سایر را بتصرف گرفته طمع در بارفروش و بوائی مازندران دارد و برادر اکبر را قانع بهری و
شهری نیز نمیکذارد و از قول حکما غافل است که گفته اند من شره وقع فیما کره لهذا حضرت شهریاری تاکید در محاصره ساری فرمود
و سه سمت قلعه را از شرقی و جنوبی و غربی بروج عالیه ساختن فرمود و مریخ سیر تا مازندران بر جهاکه در معنی مشلشله ساری خوانند نصب
نشاندن گرفت علی هذا بلای قحط و غلا بمرتبه علا رسید و انجماعت محصور را فوجماعت مقهور شدند مصطفی قلیخان که در تهور و تجاسر
منفرد بود با گروهی از سواران قاجار و ترکمان بحوالی فرح آباد بجمع آذوقه رفت و رای ملک آرای جمعیرا مامور بسد طریق آن فریق کرد و لی
در پیش حمله مصطفی قلیخان مشرلزل نبودند آخر الامر متصادم و تقادم کشیدند مصطفی قلیخان بضربه مهره تفنگ چون آسب سفره
شطرنگ پنجان کشت و تیری نیز چون تیر نرکلاه ان دلیر خونریز آمد و لی ترک کلاه گفته سر بسلامت برد و لی المؤلفه
چو سر بود بسلامت کلاه بسیار است سر ار نباشد تاج و کلاه بیکار است عثمان نام سرداری از ترا که که بصلابت و صولت و
مهابت و دولت مشهور شهر و معروف دهر بود بخون در غلطید و بسیاری از آن کرفتاران کمند جوع و ابتلا از خوردن لقمه دندان
[illegible] شده و [illegible] و بعالم دیگر رجوع کردند چون کار بر اهل حصار شک کردید مرتضی قلیخان صلاح در آن دید که در خارج شهر

برجی پردازد و سپه سازد که بدان رابطه تواند آذوقه بعساکر خود رساند در شب پنجشنبه بخشه و چوب و سایر اسباب و آلات ضروریه
با نجار و بنا پرون کرده در حوالی دروازه که باسترآباد روند سپه شپه برج سر انجام خواست و محسن نام لارجانی را با چندتن دیگر در آن
برج مانند شهی چند در درج نهفته و از راه تدبیر چنان وانمود ند که تابوت مرده میبرند و پرون برند جماعتی از لشکچیان استرآبادی
و شهری سپه را تا بوت وار بردوش گرفته الله الله گویان براه پویان شدند و بمحل ساختن برج برند و بهمدستانی مواشان
از سنگ و خشت کلوخ چینی آغاز و بساختن برجی ابنا زشدند کارکنان درگاه شاهی از کار آن آگاهی یافتند صد نفر سواره
و پیاده شمشیرزن برج شکن مامور شدند در نهایت آرام و آستکی بحوالی آن برج برسیدند و شلیک آغاز کردند محسن نام لارجانی
که بقالب برج رشته بود از کلوله آتشین قالب تهی کرد و جمعی نیز بدو پیوستند و از رحمت بنائی و نجاری رستند عملهان عمل را اسیر
کرده بحضور شهریار پرتدبیر برند و ارباب حیل از ابطال این عمل متحیر فرو ماندند و این بیت فرو خواندند فظم کسی کو بود سود
روزگار ش نباید بهر کارش آموزگار ۞ الحاصل حاصل این واقعه و سود این منازعه امانت احیا بود و شماتت اعدا جلا این خطای
عظیم را صواب و این گناه چسیم را ثواب شمرده بودند و در اثنای امر مقرر شد که استرآباد و چهاردانگه و دودانگه هزارجریب که ذلابت
دلفریب بمدد معاش و سیورغال نواب مرتضی قلیخان برقرار باشد و او بولایت مخصوص خود رفت و حضرت شهریاری بهار
فروش که دارالملک خاصه او بود باز آمد و تلک الایام نداولها بین الناس ذکر بیان محاربه نواب شاهزاده
فتحعلیخان مشهور بباباخان با جهانسوز شاه ابوالفتح حسینقلیخان با قادرخان
عرب بسطامی و غلبه بروی و هزیمت قادرخان یکی از سوانح این ایام ان بود که در ایام محاصره
ساری قادرخان عرب بسطامی فرصت غنیمت دانسته جماعتی از عرب و عجم فراهم کرده بر سر دامغان آمد کلبعلی خان
حکمران انجا که با شهریار قاجار متابعت و مطاوعت داشت بمنازعه قادرخان قادر نبود شرح حال بررای حضرت شهریار
قاجار عرضه کرد جون دامغان مسقط راس و تیول سابقه حضرت امیرزاده اعظم بابا خان بود نواب ظل اللهی چنانکه بچه شیررا
بنخجیر و صید افکنی دلیر کنند برادرزاده آزاده خود را بمحاربه قادرخان و تملیک و تسخیر دامغان مامور کرد منشوری باسمعیل خان
قوینلو صاحب قلعه رزدنکاشت که شبل الاسد فتحعلیخان را بحمایت کلبعلیخان دامغانی مامور کردیم در متابعت او اگر
قصوری رود یا تقصیری شود تراب قلعه زرد بخون ارباب سرخ خواهد شد و همکذا بالجای اسمعیل خان غازالدینلو چنین تهدیدی
نگاشت دو اسمعیل نام و الامقام از کرایلی و نویه دروار و سایر متجنده آن دیار چشمی برار آشفتند و در روز ورود مسعود شاهزاده
مهیا و آماده شدند و در رکابش چون بحری بس طامی روی بسوی شهر کم از نهر قادرخان بسطامی کردند امید علی بیک کرد شادلو
سردار و سپهسالار قادرخان بود و در حمله اول کلوله بر قفا خورد و اکل از قفا کرد و در گذشت و صف صفوف ارباب سیوف خان
عرب در ویله و کرب متفرق گشت و قادرخان عاجزوار فرار کرد و با انکه شاهزاده قاجار در آن سال قدم از مرحله سنین عشر اول
فراتر نهاده بود چنان رزمی جوست که پیران سالخورده از آن برنای خورد سال در شگفتی بماندند و برو نام یزدان و بنامیزد برآنند
دانستند که اصلها را ثمری و نسلها را اثری است فرزند جهانسوز شاه چنین باید و از آتش سرکش جز شرر شعله ور نشاید فظم
چنین گفت مرجعت را تازه شیر که فرزند ماکر بناشد دلیر ۞ سپهرم از و مهر و سوند پاک ۞ پدرش آب دریا بود مام خاک
بیان مجملی از اختلال حال خوانین زندیه و قتل لطفعلیخان و استقلال علیمرادخان
زند و سرداری امیر گونه خان افشار و معارضه با نواب شهریار قاجار اقا محمدخان
هزیمت امیر گونه خان افشار سردار الوار سابقا مرقوم شد که ابوالفتح خان ولد کریم خان بشراکت
برادرش محمد علیخان بر جای پدر جلوس فرمودند و قبض و بسط امور و عزل و نصب امیر و مامور در ید کفایت و کفالت زکیخان
بود چون از دواعیه علیمرادخان و اعتبار او در عراق استحضار حاصل کرد از شیراز لشکری جریک و شهری و ایلجاری فراهم آورده
بعزم اصفهان از شهر شیراز بیرون آمد صاحب تاریخ زندیه میرزا صادق قزشی متخلص بنامی نگاشته است که رعب و سطوت و صولت

زکیخان چنان در قلوب اهالی شیراز سرایت داشت که بمحض حکم خروج احدی از رعایا و برایا و ارباب سیف و اصحاب قلم تهیه
تدارک سفر در شهر توقف نتوانستند پیاده و سواره با کفش و جورب و شال کلاه و ساقشور از شهر بخارج آمده جرأت مهلت
و رجعت نکردند مانند سپاهیان شاه سلطان حسین صفوی مغفور که مدت سی سال تارک محاربه شده بودند سپاه وکیل نیز پیاده
از شانزده سال از مسافرت باز مانده آلات و ادوات سفر خاصه ادات رزم و اسلحه جنگ ایشان در کمال اختلال بود بستونیان
عظام شارهای زندی بر کله های فتیله کش افغانی پیچیده ساقشورهای سقرلات سرخ در کفشهای ساغری سبز کرده در کمال
وقار و نهایت استکبار پیاده همیرفتند و غلیانهای نی پیچ و کرناتی در دست قهوه چیان پیاده و قبل منقل بر کردن نهاده همی
کشیدند غالب اسواران را چکمه در پا نبود و بی شلوار از شهر برون آمده بودند و خیمه و خرگاه و آب و آذوقه نداشتند لابد
و ناچار چنانکه بودند راه اصفهان بر گرفتند و کس را قدرت فرار و رجوع نبود کشتی زکیخان حجاج است و آن سپاه قافله حاج یا شبان
و قصاب است و انقوم انعام و دواب آن خان چنگیز سطوت حجاج بیت مردم بیچاره سرگشته را چنین همی برد تا بقریه
ایزد خواست که آغاز خاک عراق است در رسیدند و در آن قریه نازل شدند مقارن اینحال عرضه کردند که خزینه بجانب فارس می آورد
بمحض ورود در این قریه کسان علیمراد خان رسیده او را بتصرف گرفته باز گردانیدند زکیخان اهالی قلعه را بمصاوره و مواجده گرفت که چرا
او را در حصار نپناورده محاربت نمودند و بدین جریمه در سلسله کریمه سادات رضویه علویه که در آن قریه متوطن بودند شور و شغب
در افکند و بسیاری از اهالی آن قریه بقتل و غارت رفتند چندانکه سادات عجز و الحاح کردند سودی نداد و لاجرم از خلق نومید
شده بخالق ملجی گردیدند بزرگ آن سادات که نامش را ندانم و اولاد امجادش اکنون در شیراز معروف و مقصدند جناب حاجی
سید محمد و حاجی آقا میر مؤمن رضوی از اولاد و بنید بعد از ملاحظه اهانت و خواری از زکیخان بخانه خود باز گشته در حضرت پروردگار
وجد امجد بزرگوار ایشان شریر بدنهاد مجوسی نژاد شکوی تمام کرد و سر بر زمین زد غیرت ایزدی این ظلم بر نتافت و بحر جلال متموج
گردید چون امضای قضای مسبب الاسباب چون و چند در پرده چند و چون و سببهای گوناگون ظهور کند و قبل از هر
اجل اسباب امراض و علل استعداد دهد تا اهل صورت و معنی هریک در خور مقام خویش ظهورات او را در امورات مشاهده
کنند در آن شب بحکم تقدیر خلایق اسباب قتل ان مدبر منافق تدبیر کردند و خان علیخان باقی مصدران امر خطیر کشته زکیخان را
که از شدت غرور و خود پسندی بر خلاف طریقه حزم و خردمندی حارس و سایس نداشت و در بستر غفلت خفته بود بر فراش
خود بکشت و ابو الفتح خان نیز از این امر شاکر بود و بشیراز رجوع نمود اکبر خان ولد زکیخان که در شیراز بنیابت همی راند نیز از نیابت
و اصالت فرو ماند صادق خان برادر زکیخان که در کرمان متصدی بود بشیراز آمد و برادرزاده ابو الفتح خان بعد و م آن عم که مایه فرصت *
غم بود اظهار استبشار کرد و وی در وکالت و جلالت استقلال و استقرار یافت لهذا ارکان قضا که در نور دیدن این اسباب
اسباب بساط همی شمردند بچندین مرحله بمنزل مقصود اقرب شدند و علیمراد خان که از خبر قرب زکیخان با صفهان روح در تن بداشت
و کرباره حیاتی تازه یافت ع در نومیدی بسی امیدست سیجعل الله بعد عسر یسرا ذکر ذکر اطمینان علیمراد خان
و تمیم کار ذوالفقار خان افشار خمسه و هدایت الله خان کیلانی و بعضی سوانح تبع انقضا
بر وفق حکمت یزدانی بعد از واقعه زکیخان و مراجعت ابو الفتح خان بشیراز و کفالت محمد صادق خان علیمراد خان نیز با ابو الفتح خان
مدارا و مواسا پیشه کرد و در انتظام امر سروری و برتری خویش اندیشه و در بین میانه از کار ذوالفقار خان افشار و هدایت الله خان
حاکم کیلان استحضار یافت اجمال این تفصیل انکه سبق ذکر یافت که ذوالفقار خان افشار خمسه بواسطه علو همت باز ندیه پست فطرت
نساخت و هر وقتی با قتضای فرصت سر از گریبان بزرگ منشی بر آورد کهی غالب و گاهی مغلوب شد و کریمخان بر کار وی اغماض کرد
و همچنان در خمسه و زنجان مردی مستبد و مستعد بود و جمعی فراهم کرده بتسخیر کیلان رفت و کیلان را متصرف شد و در قلمرو علیشکر ها
لوی نرکمان نیز استیلا یافت و هدایت الله خان بن حاجی جمال قومنی از اولاد امیره و باج کیلانی را گرفته بخمسه محبوس داشت چون علی
مراد خان از این واقعه مستحضر گشت بمدافعه ذوالفقار خان عزیمت کرد و در توابع شاه تلاقی ان دو سپاه روی داد ذوالفقار خان با

نبده و نخبهٔ سپاه خود که بعلهٔ موسوم کرده بود رزمی سخت با سپاه علیمراد خان پیوست و میمنه و میسرهٔ او را در هم شکست و در این حین تیر اول سپاه علیمراد خان ثبات قدم ورزیدند و بجملهٔ اکراد بابان که باعانت وی آمده بودند خداویردی خان پسکدلی مقتل اندر آمد لهذا پس از نصرت سپاه ذوالفقار خان افشار مغلوب شدند و ذوالفقار خان در انکسار انجبار ثوانسته بزنجان رفت هدیت الله خان کیلانی با جمعی موافقت و زنجانیان بهوای وی با ذوالفقار خان مخالفت کردند و برو بشوریدند وی ذوالفقار مصاف در غلاف کرده از یکسوی سرای خویش بیرون شتافته بخلخال گریخته کسان محمد خان سعدلوی او را گرفته بعلیمراد خان زند بردند و علیمراد خان ذوالفقار خان را بقتل رسانید و روزگار بساط جلالت و بنالت امرد شجاعت پیشه مناعت اندیشه را منطوی کرد رحمة الله علیه

ذکر حال ابو الفتح خان زند و اتمام کار او و خروج صادق خان برادر کریمخان و قتل

مخفی نماناد که در اینکه شرب راح و میل ملاح و افراط و ادمان در خمر مضر عصاره و دماغ زید و عمر است عقلا را شبهتی نیست و اکر اطبا قلیل از او را در بعضی امزجه علیل تجویز کرده اند انهم مضر است زیرا که قلیل بکثیر منتهی خواهد شد و بالمآل مایهٔ بسیار فساد خواهد بود خاصه شرب مدام بحمیهٔ سلاطین کرام که مورث زوال ملک و دولت است لهذا ابو الفتح خان پسر کریم خان که تمام ایامش صرف ساده و جام باده بود از عهده امر خطیر سلطنت و جهانداری بر نیامد محمد صادق خان عمش او را از سلطنت معزول و در خلوتی بکار خود مشغول کرد فما بین صادق خان و علیمراد خان که در اصفهان بود مخالفت روی نمود صید مراد خان از اصفهان بسر داری فارس آمد در خارج شیراز با علی نقی خان پسر صادق خان محاربه کرده مغلوب بعراق فرار کرد و سرداران علیمراد خان در راه اصفهان گرفتار شدند علیمراد خان توقف در اصفهان نتوانسته بقلمرو علی شکر و کرمانشهان رفته سی هزار کس بر گرد او اجتماع کردند و بر سر شیراز آمد صادق خان زند در ارک شهر محصور شد جعفر خان پسر صادق خان که برادر امی علیمراد خان بود و اکبر خان پسر زکی خان زند بعلیمراد خان پیوستند و با علی نقی خان بن صادق خان که هر روزه از شهر بیرون آمده محاربتی میکرد بمنازعت و مدافعت برخواستند و نه ماه شیراز محاصره یافت و قحط و غلا بمرتبه اعلا رسید قلعه کیان بسته آمده در بر روی علیمراد خان کشودند در دویم محرم سال یکهزار و نود و شش شیراز مفتوح شد صادق خان و فرزندان وی در دست علیمراد خان بقتل اندر آمدند همچنین ابو الفتح خان و دیگر پسران وکیل مکفوف البصر شدند و علیمراد خان استقلال یافت و صید مراد خان عمزاده خود را که نایب اصفهان کرده بود با شیراز داده خود با صفهان باز گشت و جعفر خان زند را بحکومت کردستان فرستاد و امیر گونه خان افشار طارمی سردار مازندرانی وی با غوای خواجه بلاریجانیه عزیمت تسخیر مازندران کرد و با شش هزار فشون رکابی و موافقین بلاریجانی آمل آمد

نواب شهریار قاجار آقا محمد خان با امیر گونه خان افشار و محمد قلیخان سپاه بلاریجانی و شکست امیر گونه خان و قتل دو نفر خان سپاه سفید و پسر امیر گونه خان سردار در دست

رای قاجار چون از طوایف کوهستان نشین مازندران بلاریجانیه را کمتنی و مامنی مشتمل بر جبال و تلال مضایق سخت و معابر شاق بود و مردم انولایت نیز بدلاوری و سرسختی و ثبات قدم و پایداری ثابت العزم بودند و در این وسال با غوای رضا قلیخان متابعت حضرت آقا محمد خان نکردند و چنانکه گذشت غالبا بکرد خلاف کردیدند نواب شهریار ملک کیر صاحب مدد علی قلیخان برادر خود را بتسخیر بلاریجان و تدمیر دو محمد قلیخان مذکور مامور فرمود امان متوحش شده با میر گونه خان افشار طارمی سردار عراق ملتجی آمدند و متعهد بعضی خدمات شدند لهذا امیر گونه خان با شش هزار سوار بلاریجان آمده با تفاق محمد قلیخان با سپاه سفید و تفنگچیان این دو طایفه عنید در حدود آمل با علی قلیخان قاجار مصاف آراستند و علی قلیخان از عهده مقابله ایشان جیش کثیر الطیش برنیامده و شرح حال بدرای بیهمال عرضه کرد و آن کروه با شکوه بر علی قلیخان غلبه کرده اندک اندک پیش آمدند چون این خبر بعرض خدیو دوالاکهر رسید خشمکین تر از پلنک و سهمکین تر از نهنک با جماعتی از قاجاریه و دارالمرزیه از بارفروش در حرکت آمده بمحل مباغ شاه آمل تاخته و بحمض ورود طرح جنگ در انداخته بر کنار رود موسوم بهراز لوای نصرت اثمای عالی بافراز در آمد لمؤلفه

توکفتی مکر جنبد اندر سحاب یکی شیر و بر پشت آن آفتاب علم در میان دو شیر درفش دوم شیر غضبان بپای علم یکی صورت شیر و

ازجان بری دوم معنی شیری صفدری دژ آگاه شیری توان و نژند برون جسته غرمان زریخیر و بند سپاه امیر کونه خان
که دلیرانه پیش همی آمدند از دلیری شهریار قاجار غافل بودند بناگاه بحکم خدیو جلادت آگاه جزایر چیان مازندرانی بالاشقاق در برابر صف
سرداران عراق زانوی چپ بر زمین و پای راست از قفا شکسته و دست بر دنبال پای آن دو سر مار آتش خوار آشنا کردند لمؤلفه
مگر مار در گوش ثعبان چه گفت که آتش فشان شد بقهر از نهفت برآمد خروشش برآمد غریو زمار و زثعبان زغول و زدیو
در و دشت شد پر زرعد و برق زمین گشت روشن چو از شید شرق سواران سردار افشار مانند برگ چنار از باد از ریختن کرفتند مرو
مرکب در یکدیگر مرکب شدند تا دیده کشادند که خود را مجارست نمایند فشا فاش تیر قاجاریه بر فلک اثیر رسید دست و پای الوار کم و د
آن مارساران نظیر دیده کژدم کشت و جعفرقلیخان و محمدخان بیک نوری پاشخ و نفنگچیان نوری و کجوری و سنگابنی قریب سه هزار کس از
دیگر راه در رسیدند کوان رستم دار رستم وار بدیوان سفید در آویختند و خون سرخ ان روسیاهان بر مرغزار سبز همیریختند سواران
دلیران توران از حضور سرخیل خبر میداد و مزراق پیاده کان بابلی از مضراب سواران زابلی حکایت میکرد طبر طبرستانیان در قطع شجر
قامت زندیه از تبرزین برزین قاطع تر بود و دبره دیو پیکران مازندران از ناچخ روئین برنده تر مینمود تنهای سپر برفراز رود و سر از
چون خیکهای منفخ جاری میشد و سرهای بی تن در میدان سبز میدان چون کویهای ملطخ جنبش همیکرد موج خون از اوج کنبد سترک
میر بزرگ در کذشت و ندبه سوکواران بگذبه قبه شیخ طبرسی در رسید دلاوران دریاکنار از خون اعادی کنار خود را نازل منزله ببندر
انزلی کردند و پایداران پازوار از رؤس معاند دامان خویش را مشهد سر ساختند عرصه آمل از خون ساری فرضه آبسکون شد و صحرای
علی آباد از تودهٔ اجساد تاجر کلبادا شرف از نبه همیون کردید ملخص کلام اینکه محمدقلی خانین ابیض و اسود که دو مار زهربار و در توالد فتن
و تحادث محن محدث من امهات اللیل و النهار بودند درین حجال تحریک و تعریک از زادن اولاد نواپ و احفاد مصائب سقم و
عقم شدند اول بار محمدقلیخان سپید بخون خود سرخ رو کردید ثانیا محمدقلیخان سیاه که زنده پیلی مست بود و دیو سپید را بنیا
مردی همی ستود زنده بدست آمد و بحکم شهریار سیاه و سفید و دلی نعمت اماد و عمید او را بطراز عمارت باغشاه بردند و از آن
بشیب رود هراز در افکندند بمحض ورود بر رود جانش تن را در رود کفت و بدرود کرد عباسخان پسر امیر کونه خان را بسرخت دار
کردید با انکه جوانی رشیق القد و صبیح الخد و شیری کورن سرین و کوزنی غزال چشم بود از اتفاقات قضا و قدر در آن معرض هر سهام بد
هدف تیر تقدیر بود بر جاس قضای برچپس تاثیر کردید در کار علاج آن زخم کاری چندانکه مساعی جمیله ظهور آورد سودی نداد و بهبود
نجشود و علت سبوئی که سوراخ دارد نخست بموم و سریشم نکردد درست بالاخره آن نوجوان کیتی را فرو کذاشت و بکذشت
حضرت آقا محمدخان قاجار از رؤس رؤسای لاریجانیه و الوار کلّه منباری ساختن بفرمود و سرخان سپید را نیز بر سر انها نهادند این سیه
سفید نیز در ضمن سیه سپید لیل و نهار مضمحل شدند و لاریجان تصرف اندر آمد و یکهزار دلاور شاور جنکی هوش و منکی ضمیمه ملزمین رکاب
داور بهوشنک شدند و سردار افشار بطهران فرار کرد و بوادی عراق را در کریستن بر سوک فرزندان رحمت رود رود آب
نمود و حضرت آقا محمدخان صعب جسم قوی جان بعد رفع لاریجان بحمیر لار حرکت فرمود و امیر کونه خان فشارطاری پس از ین شکست
فاحش و مرک فرزندان دلبند و رحدود و کبلان از طارم سفلی بطارم اعلی رحلت یافت و در این ایام امیر محمدحسین خان ارحمندی فرزند
کوهی و عبدالله خان ماوندی که در شیراز بودند رسیدند و ملازمت رکاب عالی حضرت شهریار قاجار را برکزیدند و نواب آقا محمدخان
کیتی ستان بجانب سمنان و دامغان و بسطام و تسخیر بلاد ثلثه و کرفتار ساختن قادرخان عرب عازم کردید ذکر حرکت
حضرت شهریار با تدبیر با سپاهی قلعه کیر عزم تسخیر قلاع ثلثه نموده در دهم شهر رجب المرجب روی بسمنان فرموده بخت عزم قلعه داری
و مخالفه کردند لی عقلای قوم با دم شیر غضبان لعبه کردن و با نسانی عقل و خرد دانستند حاجی فاضل سمنانی و اعیان ان شهر بحضرت
آمده بملازمت رکاب مشرف شدند و موکب والا عزیمت دامغان نموده کلبعلی خان دامغانی در رکاب نواب شاهزاده باباخان جهانبانی
بعتبه بوسی رسیدند و مورد التفات شدند و از انجا عزیمت بسطام کردیده قادرخان عرب بسطامی که بعد فوت وکیل هرای ملک کبری در سر داشت

سبزوار و نیشابور و استراباد و دامغان را از خود می پنداشت و سه هزار سوار از ترکمه و جماعتی از عرب و عجم و سیات و کرد بر کرد خود جمع کرده خیال مدافعه داشت چون علیقلی خان قاجار برادر شهریار که مقدمة الجیش عساکر نصرت مآثر بود قرب بسطام گشت و قادرخان آن حشمت و عظمت دید نادم گردید و بشفاعت خان مذکور و وساطت فرقان مسطور بحضور آمده شمشیر در گردن و قرآن بر دست زمین بوسید تقصیرات سابقه و لاحقه او بعفو و اغماض تبدیل یافت ولی با کوچ و بنه بتوقف ساری مامور شد و بسطام به بتول و سیورغال جعفرقلیخان سپهدار برادر حضرت شهریار مقرر گشت و سمنان بعلی قلیخان مبذول و فشاد و جانمحمدخان که از اعاظم خوانین یوخاری باشی ده و در نمکه ساکن بود بعهد موافقت ترک مخالفه کرد باستراباد رفته خوانین و امرا و اعاظم سلسله علیه قاجاریه دوالو را بحضور اعلی آورد و وحشت ایشان باطمینان و کلفت بالفت بدل گردید خوانین قلیچی و برکشاطی و افشار پابالضد سوار از فارس مراجعت کرده بملازمان رکاب شهریار پیوستند و حسب الامر کوچهای ایشان بتوقف مازندران مامور شدند و برفتند و سکونت گزیدند مرتضی قلیخان برادر حضرت شهریار بحضور اقدس آمده کماکان حکومت استراباد بدو مفوض گردید بکیلان مامور آمد

ذکر عزیمت مرتضی قلیخان بکیلان و متابعت کردن هدایت الله خان حاکم شرشت

چون هدایت الله خان کیلانی ولد حاجی جمال النسب و النسب در حاکمی با همت و جلال بود و با وجود سابقه موروثی بعد از وکیل بمطاوعت دارای سعید مسابقت نمود و مکرر مستخیر کیلان از مازندران سردار و سپاه پیکران مامور شده بودند بحکم تقدیر کیلان مستخیر تمام نیامد هدایت الله خان را در امر حکومت استقلالی کامل حاصل آمد در این ایام نواب مرتضی قلیخان قاجار با سپاهی از ترکمه و قاجاریه و اهالی دارالمرز بدان مرز و بوم عزیمت نمود و چون بحل رود و سر که در سرحد کیلان است رسید معلوم شد که هدایت الله خان کیلانی در استحکام معابر و طرق اهتمامی تمام مرعی داشته مورچل و خندق مضبوط بنیاد نهاده بمبارزت مستعد ایستاده مدت چهل و نجروز از دو طرف جنگ قایم بود و حرب دایم و چون ثبات قدم مرتضی قلیخان ثابت و واضح آمد و حکمران کیلان دانست که جز موافقت و مصادقه راهی نیست از در استیمان و استمهال درآمده میرزا صادق منجم باشی لنکرودی و آقا محمد صالح لاهیجی را که فاضلی کامل بود بمرافقت یکدیگر بخدمت شهریار قاجار آقا محمدخان جلالت نشان فرستاد و اظهار متابعت کرد پیشکشی شایان انقاد حضور اعلی داشت و خراج پذیرفت و از آمدن بحضور عذرخواست حضرت شهریاری قبول نموده با حضار مرتضی قلیخان و افتخار هدایت الله خان منشور الطاف ظهور مرقوم فرمود هدایت الله خان برآسود و مرتضی قلیخان مراجعت نمود در دویم صفر در شهر ساری آمد و علیقلی خان برادر خاقان قاجار که بتسخیر طهران از بسطام رفته بود کاری از پیش نبرده و فتح البابی ننموده حسب الامر بجهة سفر استراباد بمازندران برگشت و در نهم صفر وارد شد

ذکر عزیمت نواب جلالت مآب شهریار ملک ستر و خدیو صاحبقران مدبر آقا محمدخان بن سلطان سعید شهید محمد حسنخان بن خان والاشان شهید فتحعلیخان قاجار الملک استراباد و تعزیت بر آباء و اجداد مخفی نماناد که عموم خلایق را از شاه و گدا مولی و مولا بالطبع بمسقط راس و منشا و مولد و موطن مرابطه و محبت خاص خاصه آنان که در اوقات مختلفه و آنات متفاوته بانحای گوناگون و انواع چون و چند در مدینه تمدن گزیده اند و او و مردم آن شهر یکدیگر را در مقامات متدرجه از مخاصمه و موالاة دیده اند خاصه و بویژه که از تصاریف زمان ذلت بعزت تبدیل یافته باشد چنانکه در کتب اخبار مندرج است که در هنگام عزیمت حضرت رسالت پناهی ﷺ از مدینه بمکه که بازنا از صد هزار کس وارد ام القری نیشدند حضرت نبوی از کمال تحمید سر مبارک بر حوالی جهار شتر برده بشکرانه عطایای حضرت منعم منوده و میگریسته زیرا که آنحضرت را از وطن مالوف و مسکن اباواجداد عفی و پدر داخراج نموده بودند بی منافشت و در آن ایام که سمی آن حضرت بعد از شهادت پدر نامور بظلم و تعدی اعدا از ملک موروثی و وطن مالوف خروج کرده بود و پس از چندین سال هجرت که ضعف بقوت مبتدل گردیده با اعوان و انصار بمازندرانیه و قاجاریه بمسقط راس و وطن مالوفه رجوع میفرمود کمال شکر و حمد از نهای بی منتهای الهی بتقدیم رسانیده و مغلوب و در بیت حساد مقهور و منکوب دیگر باره با سپاهی فزون از تعداد سیاره بدارالمومنین استراباد نهضت کرد و مادام و پیاپی که جنود مجنده با صولهم مهنده تهاجم و تصادم همیکردند و فشنگچیان مازندرانی شلیک بسی مینمودند آباده

حقیقت آگاه در کارهای گذشته اندیشه کرده بتحمید و تمجید انعام حضرت پروردگاری همی افزود اعاظم و اکابر توابع و لواحق دار المؤمنین استراباد از هر سوی و هر جانب همی آمدند و اظهار چاکری و جان نثاری و بندگی و خدمتگذاری میکردند فظم
خبر شد بکرکان که فرزند شاه جهانجو محمد شه آمد زراه مهان سرافراز برخواستند پذیره شدن را بیارا استند چندان برکمان
یموت استقبال موکب نصرت کوکب را پذیره و پذیرا آمدند که از سر سنان انگرده جو هوا نیستانی پرشکوه بود و تمام اهالی محلات
استراباد از فضلا و علما و امرا و فقرا از شهر بیرون تاخته شد که عرصه خیابان را از چهار سوق بغداد دراز دحام جامع برساختند
و چون این ورود در بیست و پنجم شهر محرم بود و ایام تعزیت امام همام حسین ابن علی علیهما السلام بآذین و زیب نپرداخت بخت بقاعه
متداولست در نذورات و خیرات و مثوبات و مبرات و تعزیه حضرت امام علیه و علی آبائه السلام کوشید و بعد از رفع این لوازم
بتعزیه آباء اجداد و امجاد خویش عازم گردید زیرا که بعد از قتل و شهادت هریک از آن سلاطین و اکابر بازماندگان ایشان ماسور
و پریشان بودند و از عهده این تعهدات مقرره کماکان برنیامدند اکنون که وارث گاه و وصی شاه رسید در این امر تجدیدی شد
بخت بسوگواری خان سعید شهید سلطان محمد حسن خان قاجار و سپس بتعزیت نواب ابوالفتح حسینقلی خان جهانسوز شاه پرداخت
و تمام فرزندان سلطان محمد حسن خان بر سر مرقد پدر نامور شهید سعید اجتماع و ازدحام کرده بنوحه و ندبه و سوگواری و ناله و زاری
اشتغال ورزیدند و سخنان مناسب و اشعار متوازن ترکی و دری همی خواندند و خاقان فاجار همی گفت فظم گای بخت را بجسر
از لعل خون بدل وی تاج را ز لؤلؤ تر آب در بصر پاکیزگان بزاری بعزای تو گو بگوی دوشیزگان بخواری بعزای تو در بدر بعد از
تسخیر ایران و غلبه بر سران و دست رو هی چند مغلوب شدی ثبت در گرگان فرسود و سرت در ملک ری برآسود و پس از تو
اولادت در بدر شدند و پراکنده آمده باسیری رفتند آخر الامر رحمت ایزدی و عون سرمدی پراکندگان را جمع کرد و از ذلت بعزت
رسانید و از بنه و چاه به بخت و گاه کشانید فظم تو را مژده زا خر که چرخ بلند بما کرد تاج شهی ارجمند چنین است کردار گردن
سپهر که کاهش بود کینه و گاه مهر دیگر برادران نیز هریک بزبانی و بیانی نوحه گری بر مدرخویش کردند و بعد ما بر عایت حال رعیت
و تقویت سادات نیکو سجیت پرداختند تصحیح اوزان و اکیال بوجه اتمام و اکمال فرموده بعضی قلعه جات متحدثه را بخرج تاکید نمود
و قلعه محمود را بحکم ضرورت چنانکه بود برقرار گذاشت و قبه و مرقد پدر بزرگوار و برادر والامقدار و مابقی مخصوصان و منسوبان را
تعمیری شایسته و تغییری بایسته داده و رحیم خان دوالو را سپکلر سکی استراباد کرده در ششم اول سبع از استراباد خروج و بهمه راه صید
اندازان و عیش آغازان شهرجا و متفنا بمازندران آمد در بیست و سیم شهر مذکور با لشکری چون سیلاب جاری و بتعداد قطرات مطر
ابر بهاری از اشرف و فرح آباد وارد ساری گردید و در آنشهر فرح بنیاد بنای عمارات عالیه از ارک و حمام و مسجد و سوقات نهاد و چنانچه
سخواست بانجام آمد ذکر عزیمت شهریار قاجار حضرت آقا محمد خان بگیلان و غلبه بر سپاه هدایت الله
خان حکمران آنجا در شب چهارشنبه پنجم ربیع الثانی نیر اعظم از برج حوت بایوان حمل خرامید و حضرت خدیو قاجار
بمبارکی مجلس جشن نوروزی را تزیین افزود و سر و برادران سرفراز را ملبوس زرطراز مرحمت فرمود خوانین قاجار و امیران دربار را هریک در
خور پایه و مایه بخلعت و سراپه مفتخر و متخلع نمود و از قاچه های سیم و در ستهای زرچیپ و دامان اهل حضور را که ضراب و نطع نقاد ساخت و بعزم
سپاه مازندران و استراباد پرداخت و خاطر برادر ارزانرا بوفاق و اتفاق خوشنودی فرمود و خامت خلاف و شامت نفاق را در نظر همگنان
بمثابه این رباعی محسوس و ممثل گردانیدند رباعی ما پنج برادریم گر یک پشتیم در قبضه روزگار پنجه انگشتیم چون فرد شویم در نظر اهل علیم
چون جمع شویم بر دو ها نهامشتیم و چون در بنسال که یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری بود هدایت الله خان گیلانی دیگر باره در فرستادن
باج و دادن خراج تهاون و تسامح پیشه کرد و از بر و بحر تهیه خودداری و سرکشی آماده ساخت حضرت شهریاری با برادران و امرای قاجار
و بزرگان مازندران عزم گیلان نمود و در منزل رودسر وارد شد و بتحقیق پیوست که حکمران گیلان سفاین بسیار در بنادر بحر خزر مهیا کرده
و گروهی جمگی در هریک نشانیده و از جانب کوه و صحرا نیز عساکر گنبه جوی آماده ساخته از تیلکوه لاهیجان سراسر قلل و تلل را به پشکچیان و لیر
سپرده که تا دامن دشت متصل بحر خزر محارست نموده باشند و همه معابر و مراصد را مضبوط دارند و دقیقه از صیانت در عایت ملک گیلان

مهل نمیگذارد لهذا شهریار قاجار جعفرقلیخان و مصطفی قلیخان برادران جنگجوی خود را با فوجی از پلنگان کوهسار جلادت از راه سر
کوهسار فلک آثار مامور نمود که کوه را چون گاه قطع کرده از قفای سپاه گیلان و سنگر ایشان بدر آیند و دسته چند از مبارزان
رکاب را مامور فرمود که از مقابل سنگر و سپه و طریق متعارف حرکت نمایند و بر این قرار از دو سوی جنبش کردند سپاه بهادر
از فراز جبال گردون همال و مضیقهای شک و جنگلهای پر سنگ کوهسار بریده پس از یکشبانه روز بلاهیجان رسیدند و دم در
دمامه و شیپور دمیدند و از این روی نیز سپاه مقابل بمقابله و مقاتله تقدم کردند افغان زنبوره و تفنگ در کوه و دشت غریو و غر
در افکند گلوله های پادکان از پیش روی صف می شکست و شمشیر سواران از پشت سر زره می شکافت رود از خون کشتگان
رنگین و دشت از جسم بیجان سنگین شد نظم همانکه برآمد یکی باد سخت * که بشکست شاخ و اب شاخ درخت همی خاک برداشت از رنگ
بزد بر رخ و چشم گیلی سپاه بمردان گیلان در آمد شکست بسی کشته کشت و بسی بسته دست چون خبر هزیمت لشکر و شکسته شدن
سپه و سنگر بسمع خان باذل هدایت الله خان رسید شتاب بر درنگ برگزید بحوالی رزوارق و سفاین رشته بکشتی در آمد و بدریا روان شد
گویند بشبروانات روی کرد و سپاهیان وی متفرق شدند و شهریار قاجار و دلیران جرار گیلان ورشت در آمدند و حضرت آقا محمد خان
در عمارات عالیه حکمران گیلان نزول نمود زر و مال او را که زیاده از رمال بود تصرف در آورد با عموم ساکنین و قاطبه قاطنین
امر زد و بوم رافت و رحمت سلوک کرده بعضی را نیز که بسیاست اولی دید قلع و قمع نمود **در بیان سرداری رمضان**
خان زنگنه از جانب علیمراد خان حاکم عراق و فارس که هری و طبرستان مامور بود و مقاتله
جعفرقلیخان باقی و هزیمت رمضان خان زنگنه در ایام توقف خدیو قاجار در گیلان بسامع اهل حضور
رسید که علیمراد خان فرمان فرمای فارس و عراق سرداری رمضان خان نام بحمایت غفورخان طهرانی واشطام امر طبرستان
مامور کرده با سپاهی بسیار از الوار بمحال ساو جبلاغ رسیده و دست تعدی بر رعایا دراز کرده فتح طبرستان و مازندران
در اندیشه دارد و بتسخیر اسقراباد تعهد کرده خاقان گیتی ستان قاجار لختی بر خیالات خام رمضان نام خنده و رشده اما
نه خنده است دندان نمودن ز شیر برادر خود جعفرقلیخان سپهدار را با سپاهی قلیل بران کروه کثیر برگماشت که صایمان
مجمع رمضان را بسفره جدال و مایده قتال میزبانی کند خان سپهدار چون برق عزم مقصد کرد و در محال ساو جبلاغ صف
مقاتله برکشید رمضان بیچاره بکثرت و وفور سپاه خود مغرور و بقلت سپاه قاجاریه مسرور بود و نمیدانست نظم
که شیری نترسد ز یکدشت کور ستاره فراوان شمارد چو هور چو اندر هوا باز گسترد پر بلرزد ز چنگال او کبک نر لهذا ابنا بر
غرور بمقابله و مقاتله پرداخت پیاده کان و سواران الوار و فارسی و میلی و بختیاری خود را قسمه کرده در میمنه و میسره و قلب
جناح و ساقه و مقدمه مرتب ساخته علمها برکشادند و کرناها بنواختند طبلها فرو کوفتند و تو تنها بجولان در آوردند مهره های
تفنگ تواتر گرفت و برهای حسام تقاطر از اقوم سنانها بجانگرانی مستعد و افاعی کمندها بمردربائی مستبد شدند سپهدار قاجار
بران پیکار خندان شد و آهسته آهسته با سرداران الوار مخاطبه میکرد و نظم تو جنگ دلیران کجا دیده که بانگ سم است بشنیده
بدرد دل و چرم غرم سترگ اگر بشنود نام چنگال گرگ این بگفت و دست برافشاند سواران بیکبار اسب برانگیختند
و تیغ برآمیختند سرها از تنها جدا ماند و بازوها از کتفها بخاک افتاد مرد و مرکب در غلطیدند و پیاده در خون طپیدند سرداران الوار
چون حملات قاجاریه دیدند در فرار بر سپاه خود سبقت گرفتند تا حوالی عراق باز پس ننگریست و عنان فرو نکشید سپاهیانش همه
دستگیر و اسیر و جریح و قتیل گشتند و سپهدار با اسرا و سرهای قتلی و غنایم بحضور شهریار قاجار آمد و بعد ازین فتوح جعفرقلیخان سپهدار
بتسخیر شهر قزوین و دفع مولا ویردی خان مامور گردید و مولا ویردی خان ذوالقدر اسیر سرپنجه قضا و قدر آمده بحکم سپهدار او را معتقد
و منکوب و لطمه خور صدمه شکنجه و چوب نمودند و بعد از انکه با او اظهار ملاطفت خواست اسباب مواصلت آراست صبیه صبیحه او را
در حبالهٔ نکاح خود در آورد و با شاره خدیو قاجار حکومت قزوین را به پسر وی واگذاشته مولا ویردی خان را با عیال روانه مازندران
نمود در زمانیکه موکب فیروزی کوکب شاهانه از گیلان و رشت بکوران و دشت نزول داشت سپهدار منصور بحضور حضرت اعلی

آمده بنوازشات مشفقانه شهریار قاجار مخصوص شد و اردوی سلطانی از کوران دشت بفضای سلطانیه آمده متوقف شدند چون علی
خان افشار خمسه داعیه خودسری داشت بحکم شهریار قاجار مصطفی خان دوالو ولد حسنخان سکلر سکی سابقه استرآباد که اعظم امرای جلادت
شعار بود متسخر زنجان و تدمیر علیخان خمسه مرحله پیما گردید و علیخان بهزیمت شده از مصطفی خان ماذربایجان گریخت بلیت چنان
که پنجه از نره شیر گریزان و شیر از پس اندر دلیر خمسه و زنجان نیز ضمیمه بلاد متصرفه شهریاری شد و مصطفی خان دوالو در قزوین بخدمت
شهریار آمد و از سوانح امورات مستحسنه در این اوقات سلیمان خان بن محمد خان قاجار قویونلو که زادخال شهریار خمسه حال
و تا این سال در شیراز توقف داشت مستخلص شده در قزوین بحضور خدیو زمان و زمین در رسید و حضرت شهریار را از دیدن آن
کامکار مسرت بر مسرت افزود باوی بفحلت بیغامات مبذول داشت

ذکر حال کرافس روسی و برون رفتن جناب وخیانات وی و گرفتار شدن بدست شاهزاده والانبار فتحعلی خان بن حسینقلی خان قاجار

طاب ثراه اجمال این تفصیل آنکه کرافس نامی روسی با جمعی از روسیه در اواخر دولت کریمخان بر سبیل تجارت از دریای خزر بساحل
بندر استرآباد نزول کرد چندی در رشت میگشت و از انجا با مال و ساری و بارفروش آمده سواحل و بنادر و مواضع معابر قریب بحر خزر
بدقت سیر و نظاره میکرد و با شرف و فرح آباد رفته صورت کوه و صحرا و جنگل و دریا و عجایب عمارات و قصور و غرایب وحوش
و طیور را بر صفحه قرطاس منقوش کرده حصول بلدیت بلاد و معابر و مراصد را قاصد بود در اینسال که شهریار بهمال بگیلان نهضت فرمود
کرافس نام روسی که گرگی بود در لباس میش و بهانه تجارت و معامله بدارالمرز آمده قصد کاری بزرگش در پیش بود با چند فرومندی
در هریک اسباب و ادوات رزم حرب و اسلحه و یراق طعن و ضرب توده توده و بسته بسته و دسته دسته آماده داشت با اهالی
کشتی و محتاج کار زمی و درشتی در محاذات کرادین اشرف قریب بساحل لنگر افکند و از شاهزاده آزاده فتحعلی خان جهان بانی
که برنیابت عم امجد در مازندران ایالت داشت استدعای قطعه زمینی که او و همراهان او را کفایت کند کرد که در انمحل عمارتی سازد و حیاتی
آغاز نماید در هنگام فرصت مکر کاری از پیش برده باشد و همانا که شاهد این مسئول بنا بر امتحان مقبول افتاد و انظایفه خاین از
سفاین برآمده مبیع و شری را بهانه کرده امتعه نفیسه خود بهمای خیصه منفر و خشد و اقمشه نفایه مردم را بقیمت گرانمایه میخریدند تا از
آلات و ادوات آهنین حصاری متین برپا کردند و مرغان وحشی رستاقی دارالمرز را بدانه ریزی و دام امشان می آوردند چون
آوازه عام فریبی انگروه مدبر گوش زد خاصان دربار شاهزاده دانای مدبر جهانبانی شد با انکه در سن شباب بود تامل و تفکر و
تدقیق و تدبر پرداخت باین نظم که اهل حزم گفته اند مشفطن گردید عرصه بیماری تحت الرماد عصیب نار و یوشک ان شور لهبا غرام فان لم
یطفها عقلاء قوم یکون وقودها جثث و دام و رشحی از شرح این واقعه بحضرت اعلی عرضه کرده باشاره انحضرت در مقام چاره برآمد لهذا
شاهزاده نکته دان بعنوان اصطیاد و تفریح دماغ بفرح آباد رفت و از راه فرضه با شرف و کرادین فرمود کرافس خان روسی از تحایف
فرنگ امتعه گوناگون و اقمشه رنگارنگ اهدای حضرت عالی کرد از جانب نواب فتحعلی خان و آتالیقان او نیز ماکولات الوان بدو انعام رفت
پس از روزی سه چار بر سم شکار با جماعتی و اناوعساکری توانا بتماشای زوارق و سفاین ایشان پرداخت کرافس نام انحضرت را
بتکلیف بمیهمانی کرد و او قبول نفرمود اما بعضی از اکابرزاده کان قاجاریه را بمنزل او رخصت داد و بحاجی محمد آقای عمر انلو که معمری کاردان و امیری
بسیاردان بود در گرفتن اقدام فرمایش راند و او کرافس خان و چند تن از مقربان او را بدعوت بخواند و بر بساط نشاط شراب ناب
برنشاند چندانکه سر انگروه از باده مردافکن گرم گردید و دیده ها بی آزرم حاجی محمد آقا عمر انلو با خدم حبس و قید کرافس فرمان داد استرآبادیان
بان فی الفور ریخته او و همراهان و یرا گرفته در بند کشیدند و بخدمت شاهزاده آوردند بعد از تقریرات و تحذیرات او را با نامه مودت ختامه
و همراهی فرستاده آگاه از آن ننگامه روانه خدمت پادشاه دنیاه روس خورشید کلاه نمود بر دانایان روشن شد که این شاهزاده نوجوان
فطانتی ذاتی و فراستی فطری دارد و عما قریب بتدبیر و شمشیر عرصه ایران را غیرت گلزار ارم خواهد کرد و وزیرکان دانستند که این کار بزرگ نا
جسارت بمحض ایما و اشارة عم اکرم اعظم شهریار روانشد حضرت آقا محمد خان ست و با یکدیگر همی گفتند ملیک همان بهتر بی هنر چون بود
که آموزگارش فریدون بود و در اینسال که یکهزار و یکصد و نود و هفت از هجرت نبوی گذاشته بود حضرت شهریار بحکمت کردار بحجة الاسلام

واتحاد فیما بین طایفتین قوینلو و دوالو که سابقا از اضداد بودند صیغه محبت معظم سرکار فخلی خان قاجار دوالو را که در هنگام شرارت نامزد ملکزاده فتحعلی خان بن حسینقلی خان شهید سعید کرده بود با غرقی تمام و حرمتی لاکلام در هودج زرین نشانیده از شهر دامغان بساری مازندران اوردند مدت دو هفته بسور و سرور و خرمی و خبور بگذشت ع زهره آمد در کنار مشتری و پس از این عیش مهنا جیش مهندرا پورش طهران مصمم و منظم فرمودند ذکر عزیمت موکب نصرت کوکب خضرت شهریار گیتی ستان اقا محمد خان بتسخیر ری و تدمیر غفور خان طهرانی و اعدام مراد خان سردار علیمراد خان زند بهمدان و محاربه جعفر قلیخان قاجار با وی و کشتن مراد خان و هزیمت سپاه الوار مردصاحب پیش صاحب آفرینش بیندکه این جهان گذران را کاهی تهیای سور و بزم و کاهی تهیه شور و رزم است وقتی نوای نای عیش بگوش ملک رسد و روزی خروش خیش بیام فلک برآید پس از سور پور پادشاه در ساری غریو کوس و کره نای خیش کردون طنین بساری ایلان سپاه سیفهای منخسف را صیقلی کردند و زرههای منکف را منجلی نمودند اسبان برآسوده را بزین کشیدند و اعلام منطوی را شقه باز کشادند رایت نصرت آیت سلطانی بجانب طهران در اهتزاز آمده عرصه بساتین شمیران مضرب خیام دلیران و مرکز اردیدغریو دیوتنین تن شهریار قاجار درخروار و طرشت زلزله افکن و صفیر و نفیر نوبتیان نوبتخانه دربار در پاک و پلشت ولوله انداخت دیگر باره یاغیان طاغی و طاغیان باغی مشرلزل و باره صبر و ثباتشان متخلخل شده با سداد برج و باره و انعقاد پیاده و سواره کوشیدند و صهبای سرور از مینای غرور نوشیدند باشارت شهریار کشورگیر و ایمای دارای بی نظیر افواج ظفر امواج بحاصره طهران اقدام و ازعاج جستند و غبار وفاق و وفاق از عارض مسالمه بآب شقاق و نفاق شستند قلعه کنان روزی چند اظهار حسارت نموده از قلعه طهران برآمدند و بشمشیر دلیران قاجار هزیمت یافته ناچار بقلعه بازگشتند و در این ایام خجسته فرجام علیخان افشار خمسه که سابقا از زنجان با ذربایجان منهزم شده بود مستمنه کردیده التجا بظل ظلیل لوای حمایات حضرت شهریاری و جنات اقبالش نافت در اثنای اینواقعه معروض شد که از جانب علیمراد خان زند که مدعی تخت سلطنت و از بقایای سلسله کریمخانی و در فارس و عراقش علو منزلت مراد خان نامی تازه سردار همدان کردیده که کوی مراد بچوگان انقیاد در آورد و اگر تواند در جلالت شهریار قاجار تخلیطی کند رای ملکآرای خسروی چنان اقتضا کرد که جمعیر امدافعه و منازعه مراد نامراد بسیج ملدن بعرصه همدان فرستند تا علیمراد داند که مرادش در عوالم قوت نفس اقطاب سلسله ارادت دارای با سعادت کمتر از مرید بلکه مرتدی مطرود و مردودی است مرید لهذا جعفر قلیخان سپهدار را با سپاهی جرار بهمدان روانه و مامور فرمود ذکر مامور شدن نواب امیر جلالت مسیر جعفر قلیخان قاجار و میرزا محمد خان قاجار دوالو بمدافعه شاهمراد خان زند و مراد خان زند هزاره سردار علیمراد خان و شکست یافتن و مقتول شدن سپاه الوار

برحسب امر حضرت شهریار قاجار آقا محمد خان کامکار جعفر قلیخان سپهدار و میرزا محمد خان دوالو و سپاهی جنبکوی بجانب همدان و محاربه شاه مراد خان زند و مراد خان زند هزاره بجنبش درآمدند و کار به پیکار کشید از دو جانب مردان کارزن مه میدان کارزار رفته آغاز جالش و منیاد پیکالش میش کرفته به تیر و تفنگ مبادرت کردند سواران اتراک و قاجار اشهب راد هم جولان دادند و مردان فارسی و الوار اظهار ترکتازی و فروسیت نمودند علیخان افشار اظهار بسالت کرده با مراد سردار الوار تقابل کردند و مستعد تقاتل کردید مراد خان سردار مرکب بصرصر رفتار بشک مرکب علیخان نزدیک کرده کرزی آتشین که در دست داشت چنان بر فرق علیخان کوبید که از صدمه ان و بوس از حیات خود مایوس کردید پیمان بود که از فراز زین بخود زر زمین فتد سواران الوار بر سر دار تحسین در کرفتند و سپهدار قاجار چون شیر خشمکین از صف برون تاخت و بر مراد خان حمله برد ملک خرو شید مردرزم آزمای هم اوروت آمد که دارپای مراد خان از فرط عجب و غرور بمقابله آن شیر غیور اقدام کرد و او را نیز و او را نیز ما علی خان افشار سواری ناپایدار تصور نموده ملخ فه ندانست مسکین نادیده مرد که درنده شیر نیست وی در نبرد یکی شیر درنجه دار و بخنک که پیش ع چار است خار او سنک سپهدار قاجار دست و شمشیر غراز برده چنان بر فرق مراد خان زند فرود

آورد که برقی خاطف برسال خورده چنار زند سپاهیان دیدند که فرق سردار الوار مانند نار شکافته بدو پاره شد و رگ خون مانند
فواره جستن گرفت خود و مغفر و سر و خنجر را تا بسینه و پیکر برشکافت و مراد نامراد از فراز زین بر زمین خاطبد فریاد و وا شکر
باحسنت احسنت و آفرین آفرین کردون گرای شد سواران قاجار بر سر الوار تاخت شد و بضرب رمح سینه شکاف هر یک را
بخاک انداخت شد میرزا محمد خان نیز از جای برآمد و با صف خاصه خویش بر ایشان حمله برد و شکستی عظیم در آن سپاه و افتاد و یکهزار کس از
وجوه سپاهیان علیمراد خان و یکصد تن از سران لشکر زنده بدست آمدند و بسیاری کشته شدند و بقیة الجیش افشان و خیزان و
تازان و گریزان در براری و صحاری متفرق شده نیم جانی بدر بردند و اموال و غنایم مامحصور کسب و نصیب لشکر منصور مازندران
و استراباد آمد و در روز شنبه چهاردهم شهر شعبان بکهزار و یکصد و نود و هفت مژده این فتح و ظفر بحضرت شهریار قاجار رسید و
یرلیغ ملیغ باحضار سپهدار و میرزا محمد خان قاجار شرف اصدار یافت و در حوالی طهران بسعادت شرفیابی حضور استعاد گردند
و مجددا بمحاصرهٔ حصار شهر مذکور اصرار کردند ولی چون مدت محاصره متمادی گردیده بود کار بر قلعه گیان دشوار و بواسطهٔ عفونت
هوای وبا انگیزی جمعی کثیر و جمی غفیر با غفور خان والی طهران برحمت رب غفور پیوستند و در سپاه نصرت پناه نیز سرایت کرد شهریار
قاجار از هوای عفونت خیز و ما انگیز طهران متنفر شده بترک محاصرهٔ حصار فرمان داد و بقضای ولکشای علی بولاغ دامغان نزول
فرمود و چندی دران مشرفات دلنشین بخیر افکن و عشرت کزین آمد و در امسال بسیاری از اهالی ری بمرض وبا دطن طاعون مبتلا
رسیدند و از زحمت قحط و غلا بمدد این دو بلا نجات کزیدند نعوذ بالله من غضب الله و فی الواقع ظهور این دو مرض عظیم و بلای الیم اعظم
نواب واشد حوادث است والیوم که هیجدهم محرم سال هزار و دویست و هفتاد هجری آوخامه نامه نگار تحریر بر و ترقیم دقایع مذکوره مسطوره می
پردازد قریب سالی است که در طهران بلکه تمام ایران وبای عام واقع و شایع است و ما اکنون چندین هزار خلق از پیر و برنا و زن و
دوانا از اعاظم و افاضل و اکابر و اراذل از ملک وجود براه عدم شتافته اند و حکمای حاذق هنوز بحقیق معالجه این بلا نیافته اند تمام
نفوس متوحش و از زندگانی خود مایوس لهذا اگر در نگارش این نامه قصوری و در گذارش وقایع لذشته فتوری رود نامه نگار
معذور دارند که فطم یک امروز است ما را لقد اتام ۞ بران هم اعتمادی نیست تا شام ذکر حادثهٔ حریق عمارات
شهر سازی و تعمیر مجددان باشارت حضرت شهریاری شهر سازی مازندران که از بلاد قدیمه و از بنای سیاوخش
نامی از ملوک باستان بوده و از اقلیم چهارم و منسوب است بکوکب ششم در عذوبت ماء و لطافت هوا و وفور ماحص و کثرت نسترن
از تمامت بلاد دارالمرز ممتاز است چون بیوتات و دکاکین و عمارات آن بلده غالبا چوبین است و در این ایام که حضرت شهریاری در
ییلاق چشمه علی دامغان متوقف بود باحراق آتش حادثه محروق گردید بیمین این سانحه که در شب سه شنبه دوازدهم شهر شوال یکهزار و
نود و هشت در سرای آتشی افروخته آمد و صاحب خانه چون بخت خود خفته بود هبوب ریاح شدیده بر آن آتش دامن زد و خانه آن بیچاره
چون کوره حداد و آتشکده آذر خرداد برافروخته گردید و از آن بخانهای دیگر سرایت گرفت خفتگان بستر غفلت بحکم تقدیر از آغاز سوختن
این سانحه را نداشتند و انجام اطفای این نار مشتعل نتوانستند باد بی نیازی وزیدن گرفت و آتش حلال و اشتعال شعله کشیدن افزود
کفتی شب جشن سدیست یا هر خانه آتشکده است شعله آتش سرکش بفلک اثیر سوخت و دود و دخان روی کواکب رخشان اندود و نظم
چو باغی شد آن شهر پر نو سمن ۞ عقیقین و رخشان و سیمین چمن ز برش زر باد سوسن فشان ۞ ز برابری از مشک بر سر نشان
چو جوشنده دریائی از نیلگون ۞ بجاریش همه رنده آبنوس تو گفتی زمین زرکده از همی ۞ هوا از رد اطلس طراز همی
برآمد زساری بچرخ بنفش ۞ درفشنده هر سو هزاران درفش بسا مساجد عظیم که سجده گاه ائمه علیهم بود و دیگر باره از اشتعال شرر
آتش خانه زردشت کشت و بسیار کاروانسرای و بیم که مخزن و ریع و بیک لحظه آتشکده بهرام آذر سراسر اشجار نمونه شجر طور گردید اگر چه
این از نار و آن از نور هر خروسی مرغ آتشباد و هر ماکیانی نعامه آتشخوار می نمود و جوانان چون نهالان در آتش همی افروخته میشدند و پیران
سال خورده مانند چنار کهن سر تا سوخته همی آمدند مدارس عالی بنیاد با صحایف شرایف مجری بود که دود دش بوی عود دادی و
کرسیهای محکم اساس کانونی مشتعل که اخگرش مرمر بودی اشجار یاسمن و نسترن کلنار بار داشت و اغصان یاسمن و ترنج مرجان و یاقوت

ثمر میداد شاخسار سپیدار ارغوان گونه و سرخ بید طرخون نمونه آمد از احتراق شباب گوناگون دخان رنگارنگ بر هوا بر میشد و شعله های جواله مانند اشقر برق رفتار هر دم در مکانی جولان میکرد بدواژدرهای اکاله هر لحظه در فضائی آتش افشانی میکرد کواعب نارستان که بالاپشان رشک نهال بستان بود در نهالی بسوخت و شمعهای کافوری بالینشان شمع مزار گردید و بلبران سیمین سرین سیمین ساعد در رشف و بخار دخان و شرار قطران بسکر و قیر منظر شدند الحاصل در انشب در محله موسوم بدرب خانه قرب بعمارات شاهی و دروازه هزارجریب از پیران زنده دل و جوانان دلفریب هشتاد و دو تن معروف در آتش سرکش سوخته خاکستر شدند و بادصرصر نهاد خاکستر انگروه محروق را نیز بباد داد اللهم اعتقنا من النار الدنیا والاخرة چون این خبر ملالت اثر بمسامع شهریار مروت سیر رسید انحضرت را بر سوخته کان دل بسوخت و آتش وار بر فضای روزگار برافروخت و مجددا بتعمیر عمارات شهر حکم فرمود دیگر باره شهرسازی ما بر حضرت شهریاری صورت آبادانی یافت و از اول بار معمورتر گردید و نوروز عید سعید را حضرت سلطانی در ان شهر رسعادت و حشمت بگذرانید ذکر عزیمت علیمراد خان شهریار ایران باستراباد و مازندران و رفتن محمد طاهر خان بختیاری باستراباد و متصور شدن حضرت آقا محمد خان قاجار علیمراد خان زند که در بدو حال بسیاول وکیل و در نسب رتبت صادقخان برادر وی بود در این ایام استقلال تمام یافته و او را در ملک او یعنی در عراق و فارس مساهم و منازعی نماند و از اخبار جلالت و شهامت دارای قاجار مشوش و مضطرب بود و بعد از شکست سپاه خویش از دور و نزدیک و ترک و تاجیک و اکراد و الوار چهل هزار کس جمع کرده با اسباب شوکت و حشمت روی بطهران و مازندران آورده بخت بسیار شد خود شیخ ویس خان را با دوازده هزار سوار جرار بمنقلای لشکر قیامت حشر روانه نموده خود از دنبال همی آمد شیخ ویس خان بطهران آمده باستمالت قلوب وجوه اعیان و بزرگان مازندران اشتغال ورزید محمد علیخان حاکم خوار و ورامین چون بوسیل گردید و بخدمت او پیوستا لی دماوند و فیروزکوه و لاریجان و نور نیز از خدمت شهریار قاجار اراب و بموافقت سردار الوار راغب شدند و شیخ ادیس خان بمظاهرت و معاضدت ایشان از طهران حرکت و بچمن لار آمده اظهار احتشام کرده چراغعلیخان زند را با دو هزار کس از لار و لاریجان فرستاده بعد از وصول طرفین در محل موسوم بامیری کارزار کشید و جمعی از جانبین بقتل در رسیدند چراغ عمر چراغ علیخان بصرصر شمشیر از روشنائی فروتشست و بسیاری از همراهان او بقتل آمدند و دو نفر سرکرده و پنجاه نفر سپاه زند گرفتار شدند شیخ ویس خان مغرور نادان بعد از اطلاع افسرده خاطر از چمن لاریجان بدماوند آمده پانزده روز در خوف و رجا و بیم و امید متوقف گردید و شرح کار بپدر والامقدار خود عرضه کرد علیمراد خان زند با ان سپاه بیشمار بطهران وارد گردید و از اطراف سرداران بمازندران مامور گردند بخت پانزده هزار سوار با پسر خود شیخ ادیس خان از راه فیروزکوه و از ان پس و سیمراد خان بنی عم خود را با محمد رضا خان حاکم نور از راه نور و کجور مامور و اسمعیل خان بن شجاع الدین خان زند را با محمد علیخان جواری از سمت دامغان بمازندران کماشت و سپاهی از موافقین حضرت شهریار قاجار خامه وار در دو زبانی و رعنا آثار در روئی گزیدند و بعضی علانیه از در دلجوئی جناب آقا محمد خان سر زده او شدند و بخان زند پیوستند زمانه را هنگام فتنه آغازی و سپهر را ایام حیله پردازی رسید و آن شهریار ممتحن را امتحانی دیگر در راه نهاد لهذا چون دید ایشان مازندران و طبرستان و رستمدار و دیگران اعتمادی و اطمینانی نبود در کار خود متفکر گردید و رعایت حزم و احتیاط فرمود که گفته اند ملکت آنش اگر اندک است خورد بنا ید گرفت ❊ دشمن اگر ریشه است خوار نباید شمرد ❊ علی هذا جعفرقلیخان سپهدار خود را با فیلی از سپاه مازندران و قاجار بجانب رستمدار یعنی نور و کجور بمقابله شیخ ویس خان فرستاد و مهدیقلی خان کهین برادر خود را نیز با وی همراه کرد و علی قلیخان قاجار دیگر برادر خود را با محمود خان و علی نقیخان و لطفعلی بیک داودی سواد کوهی بمیان دوآب سواد کوه روانه فرمود و سرداران مذکوره باغزای و اغوای مهدیخان ولد محمد خان سواد کوهی حاکم سابق مازندران که بدرب دردست برادر شهریار قاجار ابو الفتح حسینقلیخان بقتل آمده بود بدولت زندیه میل کردند و معلوم شد که برادران نیز در نیرنگ بطرف غالب راغب گشته اند شهریار قاجار خود را در میان چهار موجه بحر تخالف مصلحت وقت ندانست و سکونت در استراباد را بهتر و انسب شمرد زیرا که شهر استراباد بحصانت از ساری بمراتب اشرف بود بنابرین در نوزدهم شهر شوال عزیمت استراباد

کرد و عیال و شاهزاده پسمال نواب فتحعلی خان برادرزاده و نایب السلطنه خود را بیشتر روانه استراباد فرمود و پس از روزی چند برادران را اخبار و احضار کرده باستراباد توجه فرمود و چون سرداران اطراف از حرکت شهریار قاجار مطلع شدند در کمال اطمینان چون سیلهای جاری روی بساری نهادند انواع اضرار و اقسام آزار بر رعایا و برایای ساری رسانیدند و نهب و غارت پرداختند شیخ ویس خان بن علیمراد خان نیز در مازندران توقف کرده محمد ظاهر خان بختیاری را با ده هزار کس باستراباد گماشت و آن سپاه بصحرای وسیع الفضای گراوین آمدند و نواب آقا محمد خان مرتضی قلیخان برادران خود را بمدافعه محمد ظاهر خان مامور فرمود چون ایشان نیز باطنا با شهریار قاجار دل خوش نبوده و طالب حکومت استراباد و مازندران میبودند با محمد ظاهر خان در باطن و ظاهر مخالفت نکردند و نیز شیخ ویس خان پسر علیمراد خان رشید و دولتآقا محمد خان را چون عواقب امر محمد حسن خان در استراباد قرین اتمام و انجام دانست و آقا محمد خان ناچار باستراباد مانده بحصارداری پرداخت که ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

ذکر محاصرهٔ استراباد و شکست سپاه و قتل محمد ظاهر خان و فرار شیخ ویس خان از سپاه بطهران

محمد ظاهر خان بختیاری بظاهر استراباد درآمده و حضرت شهریاری بالضروره بتحصن پرداخت همه روزه جماعتی از شهر بدر آمده با سپاه زندیه و الوار کرو فری مینمودند تا کار بجائی رسید که شهها پیادگان سپاه زندیه بفراز بشته که بر شهر استراباد مشرف است برآمده از سنگ و چوب سنگری بستند و جمعی بفنگچیان در آن سنگر و برج رفته نشستند و تیر و گلوله بفنگ ایشان براهالی شهر عرصه شک نمودند و بامر حضرت شهریار بانبوه جماعتی از استراباد بیان که در کوه کردی پلنگ و در دریا بری نهنگ بودند با شمشیر از کوه بفراز برآمده بر سر بفنگچیان آن سنگر و برج حمله برده بفنگچیان را هلاک و برج را یکسان با خاک کردند و محمد ظاهر خان پای در دامن ادب کشیده ترک تدبیر خام نموده و دانست که با این شهریار آزموده فرسوده دانای توانا بحیله و تدبیر برنخواهد آمد فنظم

سوار جهان دیده دستان سام — بیازی سر اندر نیارد بدام

شه ترکمانان بموت صاین خانی کرکانی که در میانهٔ اترک و گرکان سکنی داشت بابشارت لازم البشارة شهریار قاجار مکملا و مسلحا باستراباد درآمده بخدمت کذاری کمر بست و همه روزه از دروازه بخارج شهر آمده با سواران بختیاری مقابله و مقاتله میکردند و بضرب شمشیر و پرتاب تیر بنکرها و مغفرها میدوختند و میدریدند و صریح با سپاه الوار می سرودند که بپای خویش بدهان اژدها درآمده اید و شمار رهائی ازین گرداب بلا محال است همانا واقعه وکیل و محاصره استراباد و فرار از پیش دلیران قاجار از لوح خاطرها محو کرده الوار بختیاری مفت لنک و چهار لنک را پای جلادت در نیم حلهٔ لنک و تیر مراد علیمراد بر خاک و سنگ خواهد آمد شما نیز اشجوان شمارا ازین ورطه بعراق و فارس رساندن نیارد لمؤلفه

بمازندران پور دستان سام — ره آورد و زین ره برآورد نام

گذشت انگه دیدیدایام پیش — ز قاجار قاجار شه شد پریش

کز از پشت آن شه بود کودکی — بدارائیش نیست تا کشکی

مهین پور او وارث کاه اوست — سر شهریاران بدرکاه اوست

بتازیم بر قوم اعداسمند — نمانیم یک زنده وارش زند

واز سوانح عجیبه در این ایام محاصرهٔ استراباد شهریار قاجار و مهدیقلی خان برادر کهتر آن شهریار در استراباد و وفات یافتن و نخستر فرصت تغرنت انها نبود و بحکم تقدیر در این قضایا مصابرت مینمود و از شب تا صبح نفس نفیس بحارست شهر و برج و باره میپرداخت و از اعادی خارجه و داخله مشوش بود و لحظه از زحمات نمی آسود که اذا ثبت نبت چون چندی برین کار برآمد و دیگر بار اشتر دولت شهریار قاجار از حضیض وبال باوج کمال رسید و اقبال علیمراد خان باد بار بتبدیل یافت و باشارهٔ شهریار قاجار حمزه سلطان ازاقی که از مردان شجاع صداقت پیشه صافی اندیشه بود بکرفتن جبر و حفظ آن راه پر اثر مامور شد و بتعین این اشارت و تحقیق این عبارت آن است که در ایام سلطنت شاه عباس ماضی صفوی که در انتظام امر مازندران و استراباد اهتمام تمام داشت بملاحظهٔ تاخت و تاراج طوایف ترکمانیه مقرر فرمود که از خوالی کوه متصل باشرف البلاد تا ساحل و لب دریای خزر که طولا چهار فرسنگ است خندقی عمیق حفر نمودند که سوار ازان نتواند گذشت و دو طرف ان در ختلان قوی فرو کرفته و عبور از آن در کمال اشکال بلکه محال است و راه عبور از مازندران باستراباد منحصر بمعبران است و هرگاه کسی در آن معبر نشیند و مانع شود راهی دیگر از استراباد بمازندران و از مازندران باستراباد نخواهد بود چون جبر بمعنی شکاف و حفر و خندق است و این جبر در حوالی قریه کلباد واقع است بجبر کلباد موسوم و مشهور کردیده و در این ایام که شیخ ویس در

و ساری و محمد طاهر خان در ظاهر استراباد بود از آن معبر آذوقه بار دوی زندیه میرسانیدند و الوار در حفظ آن جزو مسامحه کردند
و بفواید آن پی نبردند لهذا بحکم جناب آقا محمد خان حمزه سلطان ازانی استرابادی با شقنکچیان ازان برسر ان جزو رفته و جزو را مکرفته
راه عبور بر میتر دوین مسدود کرده و وصول آذوقه از اشرف و ساری بار دوی سرداران بختیاری مقطوع و ممنوع شد و قحط و غلا
بالا گرفت و لشکر جوع در نهاد انگروه شعله کشیده و راه مدد و آذوقه بر سپاه زندیه بسته و یافت و ازین مدبر که باقتضای تقدیر
باعث اختلال حال سپاه بدسگال بود کار شهریار قاجار قوت تمام گرفت و ضعف در حال سپاه الوار قوی گردید که عقلای ایشان
از لشکر جرار انقطع داشته اند و حکما گفته اند قطعه

هر کرا مال هست عقلش نیست — روزی آن مال بالتی دهدش
و انکه را عقلست مالش نیست — روزی آن عقل بالشی دهدش

پس از روزی چند که زندیه از کثرت جوع بسته آمدند و مراکب ایشان بار عناکب نکبتی و ادبار پختی شهریار دانای مهذب و پادشاه دارای مؤدب سپاه شهر را بخروج و قتل و غارت جنود الواریه مستظهر و قوی دل
گرده از شهر بدر آمد فظیع و گروه دو صف از دو سو گشت راست — غو کوس و نای نبردی بخواست بکشتند برهم دو لشکر بسترگ
بجوشن درست شسته چو ارغنده کرگ — شده گرد چون چرخ و هر خشت و پل ستاره شده برج ان جان و دل — شده پاره بر شیر مردان زره
ز خون بسته بر نیزه ها شان گره

از تواتر حملات ایلان قاجار و یموت و استرابادی و کتول سپاه محمد طاهر خان از یکدیگر پاشیده
درهم شکسته شدند و از یکدیگر گسسته آمدند بعضی از طوایف هفت لنگ و چار لنگ لنگان لنگان خود را بحوالی شهر رسانیده مانان
در آمدند و بسیاری از اطراف پریشان و متفرق راه گم کشته بر سایتق و جنگل استراباد در آمده و گرفتار شدند و گروهی از آنها شتابان
براه خیابان رفته و بعد از گذشتن از جوی و جر در جر کلباد اسیر شقنکچیان حمزه سلطان گردیدند محمد طاهر خان بختیاری مستر
از پیم شیران خونخوار راه گریزان گرفته اسیر ترکمان شد او را بحضور حضرت شهریار ظفر شعار آوردند چون در شیراز با برادر علیمراد خان
شعار دو نفر خاله زاده شهریار قاجار را بخون آغشته بود مقرر شد که ترکمانان دشت و قاجاریه شهر شمشیرها کشیده او را ریز ریز و
پاره پاره کردند و بعضی سرداران را که اسیر آمده بودند رخصت داده بجانب امیر ایشان فرستاده مع القصه ده هزار کس از آن سپاه
دران رزمگاه عرضه شمشیر و هدف تیر و گرفتار گروه ترکمانیه شدند شی چند خود را بساری رسانیده شرح حال بشیخ اویس خان
پسر علیمراد خان باز گفتند ناله و غریو از پیوستگان و وابستگان مقتولین بر آمد و اختلال و تزلزل در سپاه فارسی و الوار در افتاد چنانچه
بحال شهریار نیکو خصال عزیمت مازندران کردند و در غره محرم الحرام از استراباد با عدلی تمام بدر آمده بر سر مهر علیخان زند سقی باشی
علیمراد خان و حاجی رضا خان فراهانی که با هفتهزار کس در کرانه دین اشرف بودند راندند در همکامیکه خبر این هزیمت شنیده و فرار بر
قرار برگزیده بودند سواران صف شکن و دلیران اسب افکن بر ایشان حمله کردند جمعی را کشتن و اسیر کردن در آورده گروهی بگریختند
و با اشک جاری در ساری بشیخ ویس اشام من طویس در پیوستند چون این وشکست بزرگ و رسیدن خافان ترک بر اثر این خبر
ولوله در دلها در افکند شیخ ویس نه احمال و اغروق و اثقال را برزمین ریخته و در پنجم محرم با پنجهزار سوار از ساری بجانب طهران گریخته
چون اهالی مازندران از سوء سلوک انطایفه بجان آمده دل خونین داشتند در هر مرحله و منزل خفیه و علانیه بضرب گلوله تفنگ
بسیاری از ایشان بقتل آوردند تا کار بجائی رسید که اگر بدون پیشه فرا میگرفتند و بجاهای تمشی گرفتار میشدند و چنان می
پنداشتند که اهالی دارالمرز ایشان را گروه گروه از عبور پیشه مانع شده اند عجز و لابه میکردند و لباس ایشان از خار دریده و بدن انها خلیده
گردید نواب کامیاب خدیو هلال رکاب در روز هشتم محرم وارد شد و بتدارک و تهیه سیاق عزاق و قلع و قمع اهل نفاق پرداخت و
چون تمامت روسای مازندران بعلیمراد خان پیوسته بودند و از خافان مظفر نشان خاطر گسسته درین ایام متوحش و متاسف
نفاق مصمم و ثبات للزای و راسخ العزم ایستاده با استمالت ایشان عالیجناب ملا محمد ساروی ملا باشی صاحب تاریخ محمدی روانه سوادکوه
شد و چون مهدیخان سوادکوهی در نزد علیمراد خان بود لطعلی بیک داودی سوادکوهی در آمدن بحضرت خافان قاجار دودل مانده
و در محل موسوم بشیر دره سقناق ساخته دران توقف داشتند شی چند با مولانای مذکور روانه حضور کرده بعضی معاذیر تمه دا بمستمک
شدند و خدیو ملک آرا مسامحه و مدارا کذا ینبغی و منظور فتوحات جدیده عدیده بود که الصبر مفتاح الفرج ذکر اهل مازندران خاطر نرفند

بمازندران و هزیمت یافتن از جعفرقلیخان و غارت کمانیه سواد کوهر او اختلال حال علیمرادخان زند

خان زند علیمرادخان زند چون از شکست محمدظاهرخان و مقتول شدن او و ائتلاف چندین هزار کس از الوار و فرار مهرعلیخان و حاجی رضاخان و هزیمت شیخ ویس خان فرزند خود مستحضر گردید دریای غضبش بجوش در آمده جمعی امور دعتاب کرده بار دیگر گروهی از عساکر خود را بسرداری رستم خان زند که مردی دلیر بود روانه مازندران نمود و مامورین رکاب سرداران پیمسنان دلیران قاجار غالبا در عرض راه فرار کرده باز گشتند و با وطان خود رفتند دیگران ناچار بمطاوعت سرداران الوار بسواد کوه آمدند جعفرقلیخان برادر و سپهسالار ارخد یو نامور با گروهی دلیران با سبل برزم رستمخان روانه فرمود رستم خان از سرخه رباط در کمال احتیاط بنزدیک رسیده از شیر سیاه مازندران که بسیاد یو سپید در خون سرخ آغشته بود خبر دار آمده ناچار بمقابله و مقاتله او آمد ع شی لرزلرزان رخی سند روس مپنداد مبادرت بمبارزت و مقاومت بمکاوحت کرد از دو طرف دلیران یل پای بمیدان نهاده دست بمعرکه آرائی کشادند رستم خان اگرچه پس دلیر بود ولی با حملهای سپهدار رستمکردار قاجار برنتافت زیرا که جعفرقلیخان در سپهداری و جنگاوری سیاوش عصر و اسفندیار دهر بود چون جمعی از سپاه الوار بقتل در آمدند سرداران قاجار حمله بر رستم خان برده نیزه بر کمرگاه وی آشنا کرد و رستم خان از ان رمح رامح شکار خود را دزدیده روی بگریز نهاد چون پرزال از سهم سهام سپهبد سام حسام بهزیمت رفت پلنگ نه بهر جانوان مرکبی تاختن که جا جا سپر باید انداختن شه تقی نام شاه کوهی استرابادی که مردی مبارز و سرکرده قشنگچیان شاه کوه بود در ینوقعه بگلوله تفنگی که از قلعه شاه کوبر و فکندند بقتل رسید چون غلمای سواد کوهیه در نزد علیمرادخان بودند بتاخت و تاز دواب و اغنام و کاو و خیول ایشان اعلام رفت تراکمه دشت که در ین شیوه بی نظیرند بغارت سرای و احشام و دواب و اغنام انطایفه پرداختند قریب صد هزار ماديان و کاو و گوسفند تبا راج رفت چون این خبر بعلیمرادخان رسید دل در برش بطپیدن آمد زیرا که در انجام محرم و آغاز صفر خان قاجار را روز بروز فتح در فتح و ظفر در ظفر متوالی و متواتر و او را هزیمت در هزیمت و شکست در شکست همیرسید اما رتا قبال در خان جلیل الشان قاجار محقق گردید و علامتا دبار در دولت خان الوار مبرهن آمد چندانکه اراده کرد که سپاهی و سرداری مجدد ا بمازندران مامور کند احدی قبول ننمود و صریح پاسخ دادند که در کام نهنگ رفتن و بکنام پلنگ خفتن از دخول بجنگل مازندران اسهل است و بدشنه جگر خود دریدن و سر خویش بریدن از مقابله قاجاریه و محاربه تراکمه و مبادره دارالمرزیه اجمل دو بار چندین هزار لشکر الوار باستراباد و دارالمرز رفتند و یکی از هزار بازنگردید در حضور خود مار اکشتن بهتر از فرستادن باین ولایت است چون علیمرادنامراد جوانی باین صراحت شنید چند نفر از سران اندیه که در رکاب پسرش شیخ ویس خان بسیاری بودند و او را بفرار و مراجعت بطهران تصدیق نمودند بقتل اندر آورد و بهزیمتیان مازندران را با وطان خود رخصت داد تا تمه سپاه از ایشان دل شکسته و متوحش نگردند و در این ایام که سران لشکر با وی سخنان درشت گفتند و از سفر مازندران ابا کردند وی از آن گروه برمید و بشر حیکه صاحب تاریخ زندیه میرزا صادق نامی نگاشته سران طوایف از وی هراسان و خایف و پرخصت وی روانه اصفهان و پارس شدند و با فرخان خراسکانی اصفهانی که از جانب علیمرادخان در صفهان بمیرزست در برروی هزیمتیان بربست

ذکر اقامت مکار علیمرادخان زند و وفات او در حوالی اصفهان و عزیمت پادشاه گیتی پناه کامکار آقا محمدخان بتسخیر عراق علیمرادخان

پس ازین صدمات و لطمات بغایت مرده دل و افسرده طبع آمد عزم رجعت بعراق و فارس کرد و بواسطه کثرت شرب خمر و سفک خون زید و عمر مزاج و طبیعت وی منحرف گردید و مرض استسقای لحمی بروی عارض شد ع در سمن فرقهاست تا آماش علی الجمله در نجات جعفرخان زند برادر امی وی و فرزند صلبی صادق خان برادر کریم خان که حکومت زنجان و خمسه داشت لوای خودسری و سروری بر افراشت داعیه خود آشکارا کرد و با استعدادی کامل از جانب همدان روی بتسخیر اصفهان آورد کارگذاران علیمرادخان او را بالماسهای منبه دار میپوشیدند و در اخفای مرض مهلکش میکوشیدند و در تخت روانش نهاده بعراق میبردند و بروی روز میشمردند تا در منزل مورچه خورت در تخت روان شاهد جسمش از لباس رخت روان عزی و بری گردید بلکت دمی چند بشمردو ناچیز شد بخندد جهان گفت کاو نیز شد وفات علیمرادخان زند در اواخر شهر ربیع الاولی سنه یکهزار و صد و نود و شت اتفاق افتاد مدت ملکش دو سال

بوده و مدت صادق خان نه سال بطول انجامید و جعفر خان زند با صفهان رفته جلوس کرد و ع علیمراد برون بشد نشست جعفر خان
و او شیخ و پس پسر علیمراد خان را بدست آورده کور کرد و مرتضی قلیخان و رضا قلیخان برادران خاقان قاجار که از انحضرت مایوس و نزدیک
مانوس شده بودند بعد از امید نومید گردیدند و مرتضی قلیخان بقزوین و گیلان و طالش رفته از انجا بباد کوبه و قبه و روس روی کرد
و عقده از کارش کشاد آخر الامر در آن بلاد بمرد و رضا قلیخان نیز چنانکه سابقا اشارتی رفت در خراسان بقدمهتی را از دست داد و کار
دولت سلطان گیتی ستان و الاجاه حضرت خان دشان آقا محمد خان قوام و نظام و قوت و دوام گرفت و انهمه مخاصمه و معاندت
اخوان و اقارب و ایل و اولوس حاصلی نخشود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نعم ما قال فاطم خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا
جامه برتن درد

ذکر تصمیم عزیمت حضرت اعلی بر ای کشور کشای پادشاه گیتی پناه آقا محمد خان

قاجار ابن سلطان مغفور محمد حسنخان بن فتحعلی خان قویونلو بتسخیر طهران و منازعه با نجف خان
زند سردار جعفر خان و شکست یافتن سردار چون جعفر خان زند بر سند حکومت عراق و فارس بر آمد بنجف خان زند را بسرداری طهران و مازندران مامور نمود چون در آنهنگام محاصره شهر طهران این اخبار بمسامع خدیو قاجار رسید
مجنون خان بازگیر اگه مردی عاقل بود با تمام کار محاصره طهران گذاشته و خود با فوجی از دلاوران جلادت کیش بر جناح استعجال بنجف خان
زند را استقبال کرده در قم مقابل افتاد و سردار زند در شهر قم محصور و منهزم شد و شهر قم بتصرف در آمد و نجف خان زند با صفهان
فرار کرد و بعد از تسخیر قم و تدمیر سردار الوار موکب نصرت کوکب پادشاهی و رایات ظفر آیات شهریاری در پانزدهم شهر ربیع الثانیه از قم
عزیمت کاشان فرمود سردار دیگر جعفر خان زند عرب محمد خان که باعانت و تقویت نجف خان مامور بود بکاشان رسیده از
هزیمت نجف خان از راه نظر بجانب عراق آگاهی حاصل کرده در کار خود متردد بود که فوجی از آن سپاه جرار پادشاه قاجار
بر سر عرب محمد خان ترکتازی کردند جمعی از سپاه او را بقتل آوردند و بسیاری را اسیر نمودند او نیز گریزان بجانب جعفر خان رفته خان زند را
متزلزل و متوحل کرد عقلای دولتخواه جعفر خان زند در اصفهان اجتماع کردند و مجلس مجاورة و مشاورة فرو چیدند آخر الامر بر ان
مقرر شد که احمد خان پسر آزاد خان افغان که پدرش از جمله سپاه قاجار از اردو میه گریخته فرار کرده بود سردار نمایند که مکافات
پدر خود را از پسر سلطان مغفور محمد حسنخان قاجار سعید شهید در خواهد و تقی خان زند را که در آنهنگام وفات وکیل و مراجعه خاقان
سعید بدار المرز در مرزی سردار بود و شهریار قاجار او را اسیر کرده پشهی خوب کرده بود و چوبزده بود با فرزند آزاد خان افغان ردیف
و حلیف گردند انچه کمال مرتبه ابهت و عظمت و شوکت و حشمت بود از سواره و پیاده و خیمه و خرگاه و بارگیر و سلاح و نقود و متاع و
خلاع و سواران الوار مسنی و کوهکیلویه و فارسی و عراقی و بختیاری بادی تدارک و تهیه کردند و او را بمحاربه خاقان اعظم و سلطان
معظم حضرت آقا محمد خان قاجار گسیل نمودند که او سد راه سیل خانه فکن و مانع آن صفدران صف شکن گردد و سپاهیان دیگر فوج
فوج و دسته بدسته بتدریج او فرا بدو پیوندند و راه جیش گردون طیش جنود نامعدود خاقان قاجار را از کاشان بعراق برنبندند

ذکر ذکر محاربه نهضت پناه سلطان قاجار و شهریار کامکار حضرت آقا محمد خان با

خان و لد ارزشمند آزاد خان افغان سردار جعفر خان و تقی خان زند و هزیمت سپاه الوار به احمد خان پسر آزاد
خان افغان که سابقا شمهٔ از شرح حالش مرقوم شده با تقی خان زند و چندین هزار پیاده و سوار روانه کاشان شدند و حضرت شهریار
قاجار آقا محمد خان با انکه مقدمة الجیش سپاه او عرب محمد خان را از کاشان منهزم کرده بودند از غایت حزم و رعایت قواعد رزم از قم
بکاشان شتافت و آهستگی بمیرفت زیرا که دانسته بود که التانی من الرحمن و العجلة من الشیطان و در منزل معروف بسنگ بست
کاشان با نظام زور و دستور سردار افغان و زند توقف فرمود چون سپاه مذکور تقدم نمودند و تدبیر کردند که در وقت کوچ اردو و عرض راه
که چیش گردون طیش بی نظام و انتظام بعبور و مرور میپردازند فرصتی کرده بر سر ایشان تازند همانا نمانده اند که این دارای کشور کشور
باتدبیر که سالها بکرمی و سردی تموز و دی روزگار مجرب و عمرها بشیرینی و تلخی شهد و می دوران مهذب گشته اندیشه اش بر اندیشها
سبقت دارد و انچه در خاطر معارض و معاند آبد و رآینه ضمیرش پرتو پذیرست لهذا شهریار عصر از سنسن قصد منزل نصر آباد کرده

باطنا می قویم و ظاهرا می متین عظیم مرحله پیما گردید و احمد خان افغان از وزراکاه فرصت شمرده با سپاه همراه خود نهضت کرده متوجه نصرآباد شده خانون لشکرکشی و سپهداری را دوسه فرسنگ بایلغار امر کرده که در سر کوچ خود را بمقابله لشکر پرخاشخر دارای قاجار و خدیو کامکار آقا محمد خان آورد و کاری از پیش بر داین تدبیر خام مایه سستی و نوانی و سستی راکب و مرکب سردار افغان شده وقتی رسیدند که عساکر سلطان قاجار را در کمال نظام دیدند هراول و فراول چون لشکر چنگیز براراسته و جوانغار و برانغار چون عسکر تیمور بر پیراسته قلب و جناحین باستواری البرز محکم کرده و مقدمه و ساقه چون دماوند و الوند استحکام داده لهذا ناچار در حوالی نصرآباد با سپاه نصرت قرین خدیو قاجار بنیاد مقابله نهاد و سپاه خود را دسته دسته و فوج فوج و توپ توپ نظم و ترتیب داد و منتظر طوفان بلا بایستاد دارای ملک آرای کامکار و شهریار سپه کش قاجار جعفرقلیخان سپهدار را در میمنه میمون و علی قلیخان دیگر برادر خود را در میسره همایون گذاشته امرای دوالو و قونیلو و افشار و قراگوزلو و پیات و خلج دارالمرزیه را بقانونی که مصلحت وقت میدانست جابجا و محل بمحل و صف بصف کنیسان مرصوص و در هر مقامی مخصوص کردند و بتیان پنج نوبت نواز را نوبت خروش و همکام سرود و سروش در رسیدنای زمی نالیه برداشت و کوس بغان در آمد سنج نعره سنج کردید و طبل غریو برکشید سواران ترک و تاجیک را خون در عروق جوشیدن گرفت و بوستان ترکمانی و تازی لگام خای شدند پیکار فظم سبک شد عنان و رکاب شد رکاب بجنبید لشکر چو دریای آب ده و کیر برخواست باد از و برد هوا چون پایان شد از تیره کرد یکی بزم که بود گفتی نه رزم ولیران در و باده خواران بزم غو کوشان زخم بربط سرای دم کاودم نالهٔ چنگ و نای روان خون چو می نالهشان باک زان پیاله سر خنجر و نقل تیر بهر گوشه مستی افتاده خوار چه مستی که هرگز نشد هوشیار کاراز تفنگ و تیر بخنجر و شمشیر کشید و لاوران دو سوی در هم ریخته و دشنه یکدیگر را می کشتند و سر یکدیگر را جدا میکردند پیکر کان قاجار افراسیاب وار حمله میبردند و تراکمه استرآباد چون صرصر عاد بنیان میکندند طایفه اکراد و افشار در زندیه والوار چون آتش در خرمن و کروه قراگوزلو و پیات در فارسیه و ایلات چون خروس بارزن در افتاده بودند دلیران خلجستان با افاغنه آن کردند که سه طبان کلیم با قبطیان فراعنه نمودند و سواران دارالمرز با پیادکان بختیاری چنان در آویختند که جنک آوران یمن با سپاه فرامرز از شریان اعدا چشمه خون جریان کرفت و از نبد کوان زندرود زنده رود بدجله رسید سرها شهارا وداع گفتند و شهاها از سرها بخاک خفتند افغان از نصرآباد بقندهار رسید و فریاد فارسان فارسی از کاشان بشیراز رفت مع القصه احمد خان بن آزاد خان ارتیم کرفشاری العود احمد کفته راه عراق سپرد و بقنجان زند در کمند دلیران زند بند اسیر آمد و مدتها این جنک چهار ساعت انفصال داشت و در هنکام ظهر روز مذکور کار بزد و قطع و فصل فتح و ظفر بشمشیر قاطع انفصال نه پرفت اموال و اثقال سردار افغان برجای ماند و در دست سپاه منصور در آمد لشکر منهزم بوحشتی و دشتی خود را بعراق رسانیدند که جعفرخان قوه ماسکه را از دست داد و بفیضحتی تمام از عراق روی بفارس نهاد

ذکر فرار جعفرخان زند از اصفهان بشیراز و ورود شهریار قاجار از فتح اصفهان و تسخیر مملکت عراق بحکم علیم علی الاطلاق

مرد وقایع نکار منصف را در ترقیم سوانح رقمه غرض نباید و عصبیت نشاید و در هر مقامی چنانکه مقتضی محل است بیانی مناسب درخور است پسندکان با پیش اینکونه نکارش را محمول بر اغراقات و اغلاقات نمایند و در هر بیانی حوادث تاریخ کذشتکان نظر بدقت کشایند اکر در واقعه فرار جعفرخان شبهتی کنند بدفتر میرزا صادق نامی شیرازی جامع تاریخ زندیه که معاصر و مداح خان مذکور است و زنکرند که کذارش این واقعه محل نکارش اوست چون خبر هزیمت احمد خان افغان و قتل تقی خان زند و دیکران مسموع جعفرخان کردید بجدی هم و کار برمزاجش مستولی شد که سکونت در اصفهان نتوانست زیرا که بهترین سپاه وی اینکروه بودند که هزیمت شدند و کوچ و خانواری غلب متابعانش از زمان علیمراد خان تا این اوان در عراق بودند و توقف را صلاح خان ندیدند و متفرق شدند هزار سال استر بجهه حمل و نقل خزینه و دفینه و اثاثه سلطنت و شوکت و حرکت ملزمین رکاب و کوچ و بنه اصحاب مقرر کرد و خود در کمال شوکتش از اصفهان مصمم فرار شد و جمعی بخلفا رفتند که فردا در رکاب خان روانه شیراز شوند آن شب جماعتی از تراکمه افشار اوساناو و شیروانی و اکراد خراسانی سر بشورش برآورده بقصد غارت خزاین و اثاثه وی مستعد بودند علی الصباح با صد استر مار کرده که روانه جلفا و از آنجا بجانب

فارس وداکش شوند در آن هنگام رکوب خان منهزم مغلوب صدای تفنگ اکراد و اتراک فلک پیما شد و بعزم غارت از جای برآمدند و جعفرخان ثبات نورزیده رهائی خود را اولی دیده مهمیز بر لب گریز آشنا کرده و طاغیان بغمای اسباب او و همراهان وی اقدام کردند در کوچه بندهای اصفهان زیاده از دو سه هزار کس اجتماع نمودند و با همراهان وی منازعه در پیوست و جمعیر القتل آوردند بارهای بسته را بضرب شمشیر بند گسیخته فرو ریختند یغما نمودند و اموالی زیاده از حصر بغارت بردند و اسیربانان نیز با آنان مشارکت داشتند باقرخان خراسکانی نیز از حبس برآمده اظهار جلالت نمود و الحاصل جعفرخان با قضای حتمی تمام خود را بدو منزلی شیراز رسانید صیدمرادخان نبی عم او که در شیراز نیابت و ایالت داشت ترک سرکشی و داعیه کرده ترحما او را استقبال و بشیراز راه داد و جعفرخان این معنی را فوزی عظیم شمرده کمال امتنان از صیدمرادخان حاصل نمود و حضرت شهریار قاجار پرویز حسب چنگیز نسب بعد از شکست الوار تیراز دنبال غرالان حشمت و تذروان پرشکسته نهضت فرمود و بعزم صید جعفرخان زند و قطع کفتکوی چون و چند بال استعجال کشود و بجوالی اصفهان رسید معلوم افتاد که حریف ضعیف فرار اختیار کرده و کریخته است حضرت جم رتبت آقا محمدخان وارد اصفهان گردید و در عمارات مبارکه شاهان صفویه نزول کرد باقرخان بمراسم عبودیت و خدمت پرداخت و لشکر منصور پادشاهی در جایهای مناسب منازل گرفتند و جمعی در میدان مشهور نقش جهان ساکن شدند و نواب جعفرقلی خان و علیقلی خان در عمارات چهل ستون و الکورستان نزول گزیدند و باقرخان خراسکانی بحکومت اصفهان مفتخر گردید و حضرت شهریاری آقا محمدشاه مدت دو ماه در عراق توقف داشت مالیات شش ماهه پانچهزار تومان پیشکش و اصل خزینه عامره سلطانی شد و دیناری احجاف باحدی دست نداد خانواری افشاریه و ایلات ابراک و زند هزاره و مافی و چاردولی را مأمور بمازندران فرمود و بعضی در راه خلاف کرده بکرمانشهان و کلیایکان رفتند و حضرت سلطان قاجار قصد تسخیر فارس کرده معروض داشتند که احمدخان افغان و دوازده هزار حرامیرچی عراقی در کلیایکان اجتماع دارند دفع آنها لازم شمرده از اصفهان بعزم عراق و ولایت بختیاری جازم گردیدند

ذکر محاربة با احمدخان و حبیب الله خان و ابدال خان و قتل و هزیمت بختیاری و متابعت اهالی عراق با خذیوا فاق جوش بحر خروش

شهریار کامکار قاجار بجانب چمن قهقهه در جنبش آمدند و در ایام شهر شعبان بانخدود رسیدند و چون سپاه رزم خواه منزل انشکاه نزول کرده معروض شد که گروه مذکوره پای جلادت در پیش نهاده بقصد عسکر ان آمده اند موکب پادشاهی نیز بقصد محمدی بکفر تنگی آن لشکر نهضت فرمود دیگر روز احمدخان و آن سپاه قریب شدند و بپای خویش بمقتل آمدند مجملا اینکه دو عسکر در منزل عسکران مقابله کردند و احمدخان افغان و لدازاد خان و ابدال خان و حبیب الله خان بختیاری و اکابر فراهانی و کلیایکانی با دوازده هزار کس از حرامیرچی و سوار صفوف برآراستند و رزم در پیوست شلیک حرامیر و تفنگ در کوه و دشت نفخه صور در افکند و غوغای عراقی و بختیار از ایوان کیوان در گذشت سواران خسرو منصور بر صفوف عراقیان مغرور تاختند و ایشان را پریشان ساختند حضرت شهریاری با میمنه و میسره حمله بران سپاه برده پای ثبات ایشان بلغزید بگریز گرفت و از پیش بدر رفت لهذا از مرکز خود واپس نشستند و سراپا در بهم شکستند **مؤلفه** شکست دشمن را همچنان عقاب مدرو کریخت دشمن از و همچنان از شیر شکال بلی آیت فرقان بخوان ابلیس بلی روایت مهدی هلاکت دجال از آن پس که بسنگر گریختند سنگر نیز مفتوح شد و ابدال خان بختیاری را بخت یاری نکرده گرفتار گردید و بحکم شهریار او را کردن زدند و دیگر خوانین اسیر را نیز بحضور آوردند بتوسط چراغعلی خان بختیاری پروانه نجات یافتند و قبول ملازمت رکاب کردند و حکم همایون بغارت و تاراج طوایف بختیاری جاری شد و در چند روز قریب بهشتاد هزار رأس دواب و اغنام بغنیمت گرفتند و در دوم رمضان در محال فریدن بسر رفت و موکب ظفر کوکب دارای عظم نصرت توام و شهریار مظفر منصور از آنجا بچمن سنگباران نهضت فرمود و سپاه ظفر همراه روزی چند در آن مشرات بپاسودند و عیش و عشرت کردند و ایام صیام در آنچمن پرسنبل و سمن بسعود و قیام بسر بردند و در اواخر رمضان المبارک بملایر نزول و عریضه اسمعیل خان فیلی والی لرستان با پیشکش لایقه رسیده و اظهار متابعت کرده کماکان بولایت لرستان برقرار و بخلعت و فرمان قرین افتخار شد و در چهارم شوال اردوی بزرگ شاهانه بهمدان رسید و بعد از اشظام آن صفحات در چهارم شوال این سال روانه طهران گردیدند

ذکر فتح دار السلطنه

طهران و فرود حضرت شهریار نصرت شعار سلطان جهان گیر کشورستان آقا محمدخان قاجار دولت پایدار و قلع و قمع مخالفین جبار نکوکردار

برحقیقت جویان پوشیده مباد که ری و رازو و برادر بوده موافقت یکدیگر شهری بنا نمودند شهر را بنام یکی ری خواندند و اهالی شهر را بنام دیگری رازی گفتند تا سپس کدام فی نام بمانند و آن شهر را بلاد قدیمه و مدائن عظیمه بود طولش فوق و عرضش له ها بوده و گفته اند که حضرت شیث بن آدم آثار ابنا فرموده و هوشنگ شاه پیشدادی بر عمارتش بیفزوده و پس از خرابی منوچهر بن ایرج آنرا مرمت کرد و دیگر باره روی بخرابی آورد مهدی خلیفه عباسی آنرا تعمیر نمود تا در زمان دولت چنگیزخان چنانکه در تواریخ مسطور است از اختلاف آلیش بقتل عام رفت و دیگر آبادی نگرفت آب شن ناخوش گوارنده و هوایش ناسازگار بود و سبب بستگی طرف شمال و گشادگی سمت جنوب هوایش وبا انگیز و نامرغوب است چنانکه حکیم خاقانی در سنه گفته

ملت دیدم سحرگهی ملک الموت را بخواب ☆ بی کفش میگریخت ز دست وبای ری

ومع هذا احمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده نوشته که بهشهر ری هزار و هشتصد هزار و شش صد و نود و شش خانه در وی مسکن داشته اند و شیخ نجم الدین دایه رازی صاحب مرصاد العباد نگاشته که در رفته چنگیزی از ری که مسقط رأس من است هفتصد هزار نفر مردم معروف و معتبر بقتل در آمدند الحاصل تهران و مهران در بین اراضی و قریه بودند و بعد از خرابی ری باز ماندگان این نواحی تهران جمع شدند و سکونت گزیدند و رفته رفته از اجتماع خلایق صورت آبادی گرفت و خلایق متفرقه در آن ساکن شدند تا در دولت صفویه شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی ره که دارالملکش شهر قزوین بود از بین سبب که جدّ اعلای این سلسله علیه سید حمزه در جوار جناب سید عبدالعظیم حسنی ع نورالله مرقده مدفون بود و گاه گاه بزیارت آن مرقد مطهره آمدی و در حوالی طهران نخجیر و شکار کردی بآبادی طهران رغبت کرد و رخ و باروی متین بر آن شهر بیفزود و حکومت از بدو تا خواهان خود تفویض نمود و بعد از وی شاه عباس بآبادی اصفهان میل نمود و بعمارات مازندران اهتمام کرد و پس از انقراض دولت صفویه و افشاریه کریم خان بن ایناق زند چون با سلطان ظفرمند محمدحسن خان مناقشی محکم داشت نزول و توقف در بین شهر را اصلاح دولت خود پنداشت زیرا که بولایت مازندران قرب بود علی هذا در عمارت و آبادانی و وسعت او کوشید و دیوان خانه و حرم خانه و خلوات در آنجا بنیاد کرد چون کار دولت وی قوامی گرفت و از کار سلطان قاجار و آزاد افغان خاطر آسوده کرد و ملک خراسان با اولاد نادر شاه افشار باز گذاشت بولایت فارس رفته متمکن گردید و حکومت طهران بغفورخان محول کرد و چون غفور در وبای طهران بمرد طاهرخان زند با یالت طهران مامور شد و در این ایام که خاقان گیتی ستان قاجار علیمرادخان را از طهران فرارداد و در مورچه خورت بمردمنوزاهالی طهران مطاوع و متابع بنودند لهذا خاقان کشورگیر و شهریار بی نظیر بر سر ایشان جعفرخان تاخت و کار عراق را چنانکه لازم بود منتظم ساخت و مجنون خان پازوکی را که مردی عاقل و زکی بود بمحاصره و تسخیر طهران مامور فرمود و در ایامیکه خاقان قاجار در حوالی عراق بود و کار دولت زندیه فتور تمام یافت و جعفرخان از اصفهان بشیراز شتافت مجنون خان پازوکی طهران را مفتوح کرد و بحضرت اقدس اعلی معروض داشت و آنحضرت در تاریخ مذکوره بطهران آمده طهران را تصرف فرمود و در آن شهر قصد توقف نمود و مجنون خان پازوکی که باعث این خدمت شده بود مورد المکافات عنایات خاطر خطیر حضرت اقدس شهریاری گردید و مهدیخان بن محمدخان سوادکوهی حاکم سابقه مازندران و محمودخان و علی نقیخان که در ایام غلبه لشکر زندیه از شهریار قاجار گسسته و بآن دولت پیوسته بودند بسبب سست عهدی و ناجوانمردی از حلیه بصر عری و از نبوا جوابی زندیه بری شدند و محمدخان طهرانی بقتل آمد و جمعی از اعیان طهران را مشله کردند و برحسب امر خاقان گیتی ستان سرکار نواب مستطاب جهانبانی نعیمی فخعلی خان ملقب بباباخان و حسینقلی خان ثانی ولیعهد علیا و رضاخان و حاجی رضاخان قاجار و تمامت عمال و ضباط مازندران بشوق و شعف پیکران بحضور حضرت خاقان گیتی ستان آمدند و مورد عنایات شهریار باذل عادل صاحبقران قاجار شدند مصطفی قلیخان قاجار که مادرش از طایفه دوالو بود و بعد رزقش برادر اکبر خود مرتضی قلیخان ببلاد روس از الثفات حضرت آقا محمدخان قاجار مأیوس بود در نهانی با یک لک سردار ایکه دیموت همانا سازشی و اورانوازشی کرده بود و در حدود استرابا افسادی نمود و بتوسط برادر خردمند جعفرقلیخان اطمینان و اطمینان یافته ندامت حاصل کرده و با طاعت اندر آمده با کوچ بیار فرود

تحویل جست و در ایام غیبت موکب فیروزی کوکب شهریاری ابوالقاسم هزارجریبی چهار دانگه یکصد نفر تفنگچی برداشته غیر از سایر رفته ساری را تسخیر کرد بعد از آن مغلوب گردیده جمعی از تابعینش کرفتار و بقتل رسیدند و خود نیز در آمل کرفتار شده بجزای عمل خود رسید و حضرت شهریار قاجار بعمارت طهران حکم داد و آن شهر شهیر را ملاحظه قرب جوار بمازندران و استراباد دار الملک خود ساخت و در آبادی آن کوشید و بعد از خرابی و ویرانی دیگر باره خلعت شرف آبادانی پوشید

ذکر نهضت رایات جعفرخان زند از شیراز بر اصفهان و قتل باقرخان خراسکانی حاکم اصفهان و تسخیر شهر و عزیمت عراق جعفرخان زند و غیره

باره از فارسیان و الوار اجتماعی کرده ما بیست هزار کس بر سر اصفهان آمده باقرخان خراسکانی در قلعه طرک متحصن شده آخر کرفتار کردیده بقتل آمد و جعفرخان راهوای کیتی ستانی در سر افتاده علیقلیخان کارزونی را با سه چهار هزار کس روانه کاشان و قم نموده خود عازم کلپایکان شده مناشیر قضا نظیر قدر تاثیر بخسرو خان حاکم سنندج و کردستان مرقوم شد که بمدافعه جعفرخان پردازد و همچنین محمد حسین خان قراکوزلو و خوانین کروس و علیخان خمسه و سرکرده کان خلج و سایت ارقام صادر شد که بمقابله جعفرخان پرداخته کار او را تمام کنند و الی و سرکرده کان مذکوره در همدان با جعفرخان رزمی سخت کردند و در دوم روز محاربه شکست بر سپاه علیخان خمسه و محمد حسین خان قراکوزلو در افتاده مشرزل شدند سپاه کردستان و والی سنندج چون کوه ثابت از جای نجنبید و در وی رزم آورده هزیمت در سپاه جعفرخان در انداختند و جمعیرا از فارسیان قتیل نمودند جعفرخان که مردی قوی هیکل و نر جثه بود ثبات خود را در سنگر مصلحت دیده بسنگر کریخت و چون کشتی طوفان دیده از یم غرق در ساحل سنگر لنگر انداخت مبارزان ظفر پناه کرد سنگر را خندق آسا فروکرفته و محاصره کردند و جماعتی از ارباب شجاعت داخل سنگر شدند جعفرخان عرصه بر خود تنک دیده یکجانب سنگر را کشاده با قامت همچو عرعر هر کبی شرر و مانند باد صرصر پشته از همدان بیک ایلغار وارد شهر اصفهان شد و دل در برش از طپش بر آسود و اساس و اسباب سلطنت او در سنگر همدان بتصرف سپاهیان منصور در افتاد و هر آنچه قابل حضور اشرف عالی بود با کرفتاران و سران ارسال دار السلطنه طهران کردند حاجی علیقلی خان کارزونی که بحدود کاشان آمده بود نیز از خبر این هزیمت راه فرار بر کرفته با صفهان و فارس عزیمت کرد و عبد الرزاق خان کاشانی از جانب کارکذاران دربار سلطانی در حکومت کاشان استقلال یافت و جعفرخان زند که شکم خواری بود و شومند روزی چند در اصفهان داد دل را از اطعمه و اشربه کرفته در هر روزی بخمین جلیم کاربردی و علاوه بران نیز چندین مرغ کباب شقلاخوردی زور و قوت جسمانی بمرتبه اعلی بود به پنجه آهنین میافت و بشمشیر شتر را با پالان میبرید و لی جلادت سواری و جرات ثبات و پایداری در برابر چوشن پوشان خروشن حضرت شهریاری نداشت بمحض استماع قرب جوار شهریار قاجار از ده منزل فاصله بمقابله کا البرق الخاطف و الریح العاصف فرار میکرد مع هذا چون الی قریب سالها در دولت ملوک زندیه بعزت و راحت تعیش کرده بودند بقدر قوه در تقویت دولت او میکوشیدند و در پای علم او می جوشیدند و در بن اوقات نیز بجبران آن کسر و اصلاح آن فساد و اجتماع حشم و احتشاد خدم او را از رعایا و برایا جاهد و راعی بودند

ذکر نهضت رایات جلوس سعادت مانوس حضرت شهریار قاجار خاقان کامکار ابو السیف و الفتح و الظفر آقا محمد خان بن سلطان سعید شهید محمد حسین خان بن فتحعلی خان قاجار قوینلو در نوروز فیروز سال خیریت مآل یکهزار و دویست هجری نبوی

که عید سعید در یکشنبه یازدهم شهر جمادی الاولی واقع بود حضرت سلطان کیتی ستان و شهریار نصرت نشان آقا محمد خان قاجار قوینلو در دار السلطنه طهران بر اریکه جهانبانی و مسند سلطانی جلوس فرمود و سکه و خطبه مورونی قدیم از نو رونقی جدید کرفت شاهزاده کان و امیران و خوانین و بزرکان ایران زمین بمجلس حضور جلالت مانوس مفتخر و سرافراز شدند و از خلعت منصب و حکومت و سالاری و سرداری هر یک مورد عنایات و مشمول تفقدات شاهانه آمدند کمرهای زرین و شمشیرهای مرصع مخلع کردید مدر رضا خان قاجار قوینلو و پیکلربکی استراباد و کرکان و حافظ ثغور خراسان کردید محمد حسین خان قوینلو بایالت و حکومت مازندران مفتخر شد قاسم خان دوالوی قاجار با هزار نفر تفنکچی مازندرانی بکوتوالی دار السلطنه طهران منصوب کشت و میرزا محمد

ذکر نهضت حضرت اقدس محمدخانی از اصفهان بسنکبارن

قاجار دوالو با مارت و ایالت قزوین مامور آمده و درین اثنا معروض شد که جعفرخان زند با سپاهی بیشمار از عراقی و فارسی و الوار عزمت قصبه قمشه و سمیرم عراق کرده و صدمات گذشته را بر طاق نسیان گذاشته لهذا خسرو کشورگیر ملک ستان حضرت اقدس اقا محمدخان نواب بابا خان جهانبانی نسبی جد امجد خود و محمدعلی خان را در طهران بنیابت سلطنت منصوب و گروهیر انجد تشش مامور فرموده بنفس نفیس بدفعه جعفرخان زند نهضت نمود با مواکبی با عداد کواکب در هفدهم شهر رجب از راه فراهان عازم صفهان شد اهالی قلعه میغان از خدمتگذاری نزل و علوفه سپاه نصرت پناه پادشاه قاجار تهاون جسته در پس دیوار خودداری نشسته بابشارت با بشارت سلطانی غازیان رکاب بهدم نیان قلعه میغان شتاب کرده از صرصر حمله سپاهیان زاغان سیاه میغان مالمزه را فرار و انکسار پیمودند و میغان با خاک تیره برابر شد از انجا بقلعه دهق رفتند و دهق را نیز بوهق عزم بکمند اطاعت درآوردند چون خبر وصول موکب نصرت کوکب شهریار قاجار بوهق بجعفرخان رسید رخسار دولت و حشمتش را کلف و بهق فرو گرفت قوت ماسکه او زایل گردید و شعاع اثر از اصفهان بشیراز روی کریز نهاده تا دروازه شیراز از کوش برآوازه الفرار بود دولت چگونه خود خیره باد کرد کسی پنبه راجعت آتش نکرد پادشاه قاجار با پیش خون خوار راه اصفهان برگرفته مظفر و منصور وارد شهر ندکور گردید اعاظم و اکابر و افاخم و اصاغر و علما و فضلا و سادات و قضاة آن شهر سراسر بزمین بوس شهریاری مفتخر و مباهی شدند و اظهار جان نثاری و جانسپاری و شکرگوئی و تهنیت ادائی کردند چون هوای آن ولایت بکرمی مایل بود پس از اندک توقف نواب همایون شهریار سپهدار دوبرادر در جلالت شعار جلادت کردار خود جعفرقلیخان را با شش هزار مبارز جرار در اصفهان گذاشته لوای عزمت بجانب چمن سنکباران برافراشت

ذکر نهضت موکب فیروزی کوکب حضرت شهریاری از اصفهان بچمن سنکباران و فرار اسمعیل خان ولد شجاع الدین خان زند از برو جرد و سیر و قایع آن امور

در چمن سنکباران معروض سده سنیه حضرت شهریار کیتی ستان قاجار گردند که علیخان خمسه شش بخودسری برآورده لهذا اراده وی کیهان پوی از چمن سنکباران حرکت نمود و مقارن ایخال معروض و معلوم افتاد که اسمعیل خان بن شجاع الدین خان زند در برو جرد اجتماعی کرده بحکومت میپردازد و معادل شصت هزار تومان از تجار و رعایا بتعدی دریافت کرده است در روز نخشنبه چهارم ماه صیام شهریار انجم سپاه کردون غلام از سبزند بعزم برو جرد رکضت و نهضت کردند و اسمعیل خان بمحض استماع دل از اجتماع برداشته عنقا وار پنهان گردید ایلاتیکه دران نواحی با اسمعیل خان زند همداستان و هم دستان بودند بحکم شهریار قاجار امیر والا تبار سلیمان خان قاجار بسر الوار رفته از فراز کوه و قلل خون کلناری طوایف بختیاری بنشیب نشسته و تل جاری نموده زن و بچه ایلات و الوار طعمه غازیان شیرشکار شدند قتل و غارت و سبی و نهب دران طوایف در افکندند بعد از کوشمالی بلیغ از آن بلاد درگذشته موکب اعلی بعلی آباد وارد گشته خیلخان افشار خمسه لوا از حرکت سپاه پادشاهی مضطراب در آمده در عین خاکساری به تلثیم خاک آستان مروت پاسبان پرداخت خاقان پوزش پذیر او را عفو کرده روزی چند در زنجان توقف فرموده از آنجا مکورا وشت عزمت نمود و اسمعیل خان زند در اصفهان هربت آمده بدربار شاهی فرستاد نخست او را کوروازان پس زنده اش در گور جای دادند و بحکم حضرت شهریاری علیقلی خان برادر و علیخان خمسه تنبیه بقایای سرافرازان صفحه لرستان فیلی مامور شدند بعد از اندک توقفی در کوران دشت بدولت و اقبال و حشمت و جلال بدار السلطنه طهران آمد چون در اوانیکه شهر اصفهان لبه نزول موکب حضرت شهریار قاجار کیهی ستان رشک ده جهان بود معروض افتاد که یک لک سردار طایفه ایکدر یموت ترکمان بولا کبوسر هزار جرب غارتا فکنده جمعیرا کشته و گروهیرا زنده برده جان محمدخان قاجار دوالو و کاظم خان هزار جربی شی چند بکشتن داده گربی ازین کار نسته نکشاده یارلیغ ملبغ پادشاه ترک بمفاخرت حکام بزرگ استراباد و مازندران صادر و بادرسید که بدفع فتنه یک لک سردار یموت کوشند و هم درین روزگار خبر رسید که طوایف کوکلانیه که گروهی بزرگند از ترکمانیه و فیما بین این دو فرقه همواره معارضه و مخالفه است با پنجهزار سوار جرار آتشه کذار بر اسبهای ترکمانی برنشستند و راه مراجعت بر یک لک سردار ایکدر یموت برستند و او را بکشتند و تتمه متابعانش بجستند و گوشمالی بطایفه یموت از حاکم استراباد رسید که انطایفه دست از تعدی بازکشیده در زوایای

ادب شد

ادب نشست هم درین سال در مازندران خشک سالی حادث و عارض گردید و حضرت شهریاری مال و منال و دیوانی دار المرز را
بتخفیف رعایا داده بخشید در ذکر خاتمه کار امیر موهبت کردار و نائل جلالت شعار
حکمران نامدار گیلان هدایت الله خان بن حاجی جمال خان قوینلو و تسخیر خطه
بسر داری امیر الامراء العظام مصطفی خان در لوی قاجار و حکومت و ایالت امیر
سلیمان خان قاجار قوینلو در بلاد رشت سابقا اشارتی رفت که همشیره حاجی جمال خان مومی
از اولاد امیره دباج در عقد نواب سلطان جلیل الشان محمد حسن خان قاجار سعید شهید بوده و خدمات بسیار بان دارای
بزرگوار مینموده چون حاجی مرحوم بعذر مراجعت از نکه و دست اشرار رشت مقتول شد زمانی بود که سلطان مذکور نیز بسعادت
شهادت فایز گردیده بود و دولت کریمخان زند قوت گرفته لهذا هدایت الله خان ولد حاجی جمال خان را از حکومت بالارت
و الاستحقاق او معزول و نظر علیخان برادر شیخ علیخان را حاکم گیلان کرده بفتح اردو می پرداخت و در آن ایام که وکیل تسخیر اردو می
مینمود بدانديشی امر ثابت شده جمعیرا مکبشت و شیخ علیخان را نیز کور کرده هدایت الله خان رشتی را حاکم گیلان و نظر علیخان را
معزول نمود کار هدایت الله خان در گیلان بالا گرفته از نمار ستاق تا رود کر متصرف داشت و در شروان و باکو به معتبر بود
و دولتی موروث و مکنت حاصل کرد و سالی هفت هشت هزار تومان بمشتر منال دیوانی نذادی آن نیز از امتعه و اقمشه و دارائی و محمل
و زر بافت گیلانی بودی تا کریمخان وکیل باوی مواصلت جست و همشیره وی را بحباله فرزند خود ابو الفتح خان در آورد و حاجی لطفعلی
بیک آذر صاحب آتشکده در تاریخ او قطعه گفت که بهت اخیرش تاریخ است و این مصرع تاریخ آن است ع شد جای سلیمان
بسر ایرده بلقیس ۱۱۶۳ مع القصه هدایت الله خان در عهد دولت کریمخان و علیمراد خان بغایت صاحب اعتبار و دولت و احتشام
گردید و علیمراد خان با خلالت نشان خیال مواصلت کرده ولی مقدر نبود ثروت و همت او مشهور عالم و ضرب المثل ترک و دیلم شد آن خان
و بر اسخیای عالم مقدم بلکه ماحی آثار معن و حاتم آمد بخششهای او بی منت بود و عطایای او بی ضنت از انجمله مذکر بعضی که مولانا محمد
بارفروشی صاحب تالیف تاریخ جدید نگاشته ایراد میرود حکایت عالم عامل فاضل کامل مجتهد عصر او جناب آقا محمد باقر بهبهانی
طاب ثراه از بذل و اطعام وجود و اکرام و عدم مکاسب و مداخل مبلغی مدیون شده بود و قتی فرزند ارجمند فضایل مآب خود آقا
محمد علیرا بگیلان فرستاد امیر حلالت مصیر پس از رعایت لوازم استقبال و تحریم و تکریم پیشمار از ابکار اشراف انولایت زوجه
بجهة او معین و دو سه هزار تومان از اسباب عروسی او را مدارک و تهیه نمود و در هنگام رجوع بوطن مالوف یکهزار تومان نقد و
دو قطار استر بجهة حمل احمال و نقل اثقال معین داشت و پنج راس اسب عربی و ترکمانی و دو غلام و دو کنیز با نجناب موهبت
کرده عذر خواهی نمود و انجناب هم کتاب مقامع را بنام او مزین کرد و بر روز کار او را نیکنام و باقی گذاشت ایضا قریه سیکیجه دا عشان
که بخلاف قرای دیگر متشیع مشهور ند با جماعت مذکوره بتاین مشرب ورزیدند و بواسطه تقارب کار تجارت بکشید بسیاری از
نسوان و صبیان انطایفه را اعادی بغارت بردند مردان ان قریه در آفاق متفرق شده چهار صد و شصت تومان جمع کردند که
تتمه را نیز فراهم آورده عیال و اطفال خود را از اسیری باز خرند درین اوقات بیندر انزلی رسیدند بی اظهار کما شکان خان والا
شان حکمران گیلان انهارا بعمارات ملوکانه آورده بوظایف ضیافت پرداخت بعد از چند ماه مهمانان اسیر دار از طول مکث
در آن دیار متنگ آمدند بخدمت آن حاتم عجم و معن دیلم آمده اظهار رخصت نمودند و مستعد اظهار مطلب شدند باشاره آن امیر با دل
خورچینی پر از نامه حاضر کردند و بدانها دادند معلوم شد که اسارای بصاحبان خود نوشته بودند که تجار با مر امیر گیلان بهفتهزار تومان
داده تمام ما را از اهالی در بند خریدند و بولایت خود رسانیدند کلا جا بجا در خانهای خود ساکن و آسوده و مرفه الحال خنوده انشطار
ورود و شمارا میبرم در هنگام مرخصی مردان انولایت سه هزار تومان نیز از نقد و جنس با یشان داده که برای عیال خود ره آورد آورده
برده باشند ایضا همچنین مجله از محلات شهر استراباد را تراکمه غارت کرده بودند و اسرای بسیار از ان جا برده چون صاحبان سیر
شرح حال بدان امیر کبیر عرضه کردند کس فرستاده بدو هزار و هفصد تومان اسرای استراباد را خریده بمکان و مقام خود آورده ند ایضا

میرزا طیب هزارجریبی متخلص بطوفان که از شعرای آن عهد بود از غایت استیصال روی بدان کعبه آمال کرد قصیده در مدحت آن امیر باذل معروض داشت و پانصد تومان صله نقد خوشنود کردید و انچند بیت وسط بشکرانه از وست قطعه دوشم آمد حاتم طائی بخواب گفتم ای بزمت بهار بستان مرا ۞ بیشه دادین دشوارها آسان مرا ۞ گفت طوفان گرم آمد در مدحم لیک از دعای دوستداران جان مرا ۞ زنده چون مانم که هردم در سخا میکشد در رشک هدایت خان مرا ۞ و صاحب تاریخ مذکور نگاشته که صله طوفان دو هزار و پانصد تومان اشرفی سه مثقالی بوده است العهدة علی الراوی ایضاً گویند میرزا ابوالقاسم تفرشی متخلص بهجری از اصفهان برشت وارد گشت و مدحی شایان براو خواند هزار تومان نقد و دو صد ابریشم صله و جایزه یافت و خشنود بعراق عزیمت کرد در راه در زوان وی را ببینه کردند و با صفهان رسید بهدایت الله خان چون بشنید بپایمردی مدد نامی که خراج نفارس میسرد هزار تومان زر مسکوک نقد بهجری رسیده پس ازان شدت فرجی تمام یافت و تابود او را دعا و ثنا میراند و شرح این واقعه بر حاکم و محکوم عراق برمیخواند ایضاً حاجی لطفعلی بیگ آذر که در جوانی ابراهیم خان افشار را داروغه دفتر بود و در پیری شه کره آتشکده نوشته در ایام پریشانی روی بکیلان کرده در مضیف خان مذکور مهمانشد روزی در محفل مجلس بانشاد جنش میپرداخت چون ثلث اشعار قصیده را برخواند خاتمی که آن خاتم عهد را در یمین بود هفتصد تومان مقومانش قیمت کرده بودند در دامان آذر نهاد و دیگر روز ثلث وسطان قصیده را خواند گرفت خرقه سمور که تکمه زمرد داشت و بهای بچه باذ خلعت داد ثلث آخر قصیده را سیم روز معروض داشت ده هزار تومانش صله نقد داد و این رباعی از آذر است که در آن باب گفته

رباعی

بر درگه تو بپا نشستن ثعبان ۞ در حلقه بندگیت رستن ثعبان
استاد ازل چو باز کرد این در گفت ۞ این باب هدایت است و بستن ثعبان

مع القصه وی در زمان خود بجود و سماحت و برو سخاوت بی نظیر بوده حاتم هر کز چنین خاتم ندیده و معن بن زایده نیز چنان مائده نشنیده و در اخبار آمده که السخی حبیب الله ولو کان فاسقاً و البخیل عدو الله ولو کان زاهداً این امیر باذل در عهد دولت شهریار قاجار حضرت آقا محمد خان با وجود وصلت سابقه ظهیا عقیدتی نمیکرد و بمتابعت علیمراد خان مذکور سند بود لهذا چنانکه گذشت مکرر رای ملک آرای خدیو ایران و دارای قاجار متسخیر کیلان و مخرب بنیان جلال وی تصمیم یافت و وقتی منهزم از کیلان بشیروان رفته باندک مدتی آمد و یکدو بار نیز مدانا و تحف ارسال کرد و از شرفیابی حضور عذر خواست تا در امسال که چمن کوران و دشت مضرب خیام سلطانی قاجار گشت با حضار او حکمی صادر شد و وی عذر آورد شهریار عذر پذیر پوزش پسند بوی پیغام کرد که اگر بواسطه رابطه سلاطین زندیه تا اکنون بمعاذیر دل پذیر پیوسته بحضور مانمی پیوستی اکنون اندولت ضعیف و صاحب داعیه انگروه جعفر خان از میانه است دیگر جایی عذر و واهمه نمانده است خان والاشان پاسخ فرستاد که از آمدن بحضور خایفم و کعبه اقبال را از دور طایف لهذا خاقان قاجار از و رنجیده خاطر شد بقلع و قمع او رضا داد و هم از چمن کوران دشت شیران پلنگ اوژن در رکاب امیر شهیر کبیر مصطفی خان دوالوی قاجار متسخیر کیلان مامور شدند و هدایت الله خان نیز استعداد مناسبه کرده ایوانی خان غلام گرجی خود را با سپاهی وافر بمنزل رستم آباد فرستاد ایوانی خان مذکور با سم و رسم خان ایوان بود نه مرد میدان و در حمله اول شکسته فرار کرده بشهر روی نهاد مصطفی خان سردار قاجار با دلیران سپاه و شیران رزمگاه بحرکت درآمده روی بشهر نهاده و دست بجنگ کشاده شهر را متصرف شد هدایت الله خان نیز بر بازار که در آنجا استعداد اسباب پیکار آماده داشت رفته با جنتشا حشم و اجتماع خدم کوشید و راه وصول او ذوقه بر سپاه سردار قاجار مسدود کرد لؤلفه غافل که باز کرسنه بهتر کند شکار ۞ سردار و دلیران رکابش که غالبا استرابادی و مازندرانی و لاریجانی و شکانی بودند در قطع خنکل و طی جندل بر و پلنگ مصمم نزاع و جنگ به بر بازار رفته بازار کارزار را گرم و رایج کردند تا بعد از اقتتال ضعفی در قوت هدایت خان روی نهاد از بر بازار نیز بقلعه عالی که در ساحل بندر انزلی ساخته بود در رفته و این قلعه محکمه محکمه نو که استادان فرنگی از سنگ و ساروج بنیاد کرده از آب بهوا برآورده بودند و آب بحر بر اطراف او محیط بود و بر فراز بروج و بارهٔ او نهاشین تن و جز لشکر برای صف شکن نهاده و مایحتاج جنگ و غیرهم در آن آماده بود که بسالیان و رازمحصن را در آن بخبری حاجت و نیازمندی سردار قاجار بحکم خدیو کامکار مامور شد که در بحر و بر و خشک و تر محاربه نماید و هدایت خان را هرگونه ناکام تمام کردد لهذا

سفاین و زوارق از غراب و جهاز و بطه و سماری و ماشوه و ناو و فراسیم کرده بدریا راندند و در میان دریای آب آتش و زهر را اشتعال و التهاب داد جهازات جنگی حکمران کیلان نیز بتعاقب درآمدند و از دو جانب خروش و نعره دیوان عفریت فن و نهنگان سفینه شکن بر فلک پیوست فظم زبس سماری و کشتی زبس جهاز و غراب بر آب کعبی یک شمار سان بود در نگاه چنانکه عرصه شطرنج بحر و کشتیها چو اسب و پیل و رخ شاه و بیدق و فرزین چگونه باشد برجرح ابرهای سفید همان شراع سفاین بچشم بود چنین نه ابر بود و لیکن چو ابر بود درست که رعد و برقش از کام نهنگان تنین همی تو گفتی سقف فلک شکافد شد و زان شکاف فرو ریخت بر زمین پروین الغرض چندین روز از بحر و بر و ساحل و بندر جنگ توپ و تفنگ اتصال داشت و ظهر الفساد فی البر و البحر بمسامع مجامع رسایق و شهر همیرسید از رشاشه خون سرخ ماهیان سپید همکی قرل آلا مینمودند و از ترشح دما و رنگینی آب هر مرواریدی درست بشاخه مرجان و لعل بدخشان میماند ماشی یکی از قلعه کیان تعمداً در خانه آتش انداخت و بناگاه قلعه امی را آتش گرفته ساخت و دود آه قلعه کیان بر فلک اثیر رسید سپاه قاجاریه شلیک کنان و تفنگ افکنان با طراف حصار هجوم آوردند و محل قلعه را احاطه کردند هدایت الله خان که با نتظار امداد اهالی بادکوبه و شیروان و دیگر موافقان در قلعه سکونت داشت و لوای مقاومت می افراشت چون از خارج دود حمل و دریا و ساحل موافقان خود را مخالف و بزمانه سازی و اتشباری دید توقف در قلعه را مصلحت ندانسته با فرزندان و محرمان و مقربان و نفایس و خزاین در زوارق و سفاین نشسته چون با دراه بادکوبه برگرفت و چون آتش شدر اندو چون برق از حرق و چون تماح از غرق غنیده پسندیده روانه شد و از اطراف شلیک کردند و بحکم تقدیر در آن منازعه و جالش به تیر تفنگ علامی طالش هدف گردید بدان زخم منکر کشته و در قرار باب شهادت و سعادت نام نیکش نوشته آمد سران سرفراز را بریده نزد سردار قاجار آوردند و تن شریفش را در ساحل انزلی بخاک سپردند لمولفه جهان گرم خفت در تیره خاک شد از جسم پاکش برون جان پاک گویند چندتن از اولاد او نیز بقتل در رسیدند و فرزندش فتحعلی خان زخمدار رهائی یافت و در کیتی سالها بماند چون دریا متموج بود سحاب متقاطر سفاین از یکدیگر متفارق شدند و هر یک بسوئی افتادند و سفینه پر خزینه وی رو بسرافتاد و بتاراج رفت چون اینخبر در دار السلطنه طهران بحضرت پادشاه ذی شان آقا محمد خان در رسید مصطفی خان دوالو را بخواند و امیر الامرا سلیمان خان قوینلو خالوزاده خود را با یالت کیلان مامور فرمود و هم در ین ایام نواب علیقلی خان برادر شهریار مظفر و منصور از ولایت لرستان و خورستان رسید و مورد التفات شگرف او رکتی ستان قاجار گردید بدین نزدیکی وقایع سال هیجی بیل بکهزار و دویست و نهصد و شصت ار روی شهریار بعراق و کوچ کردن علیخان خمسه و نقر بعضی از احوال جعفرخان زند بعد از انقضای حشن نوروزی خسرو عجم رای ملک ارای بترکتازی و کین توزی میل فرمود و پا ساق یورش عراق پرداخت با سپاهان عرب و عجم و ترک و دیلم و بزرگ و کوچک بهادری و استرابادی و کرد و بیات نیشابوری از طهران عزیمت اصفهان نموده بعد از وصول و نزول در آن شهر مشهور عمارات سعادت آباد را در سعادت قرین هشت بهشت کرد و هفت دست را رشک سبع شداد ساخت و در آن هفته علیخان افشار خمسه را که اوازه نفاق او در ربع مسکون منتشر و از موافقین و متوصلین هدایت الله خان کیلانی بود از دیدن جهان و نقش جهان دیده بر بست و بگل عمی مکحول نمود پس بحال چهار محال و چمن کندمان نهضت گزید و در آن زمین نزهت قرین نخجیر و شکار کبک و غزال و گورشیوه بهرام گور را تجدید خواست و جعفرقلیخان سپهبد برادر جلادت سیر خود را در اصفهان گذاشته لوای عزیمت بچمن سنکباران برافراشته در ین ایام ذکریا بیک که با صطلاح گرجه از تاد و اشراف گرجستان و وکیل ارکلی خان والی تفلیس بود با پیشکش و تحف و عریضه فریضه بحضور مبارک رسید و مرخص و مخلع شد و بازگشت و از دوی سرور شهریاران بسپلاخور از سنکباران حرکت کرد و دیگر باره سپاه ظفرپناه بتاخت و تاز و شبیخون و ایقاظ طوایف بختیاری مامور شدند و پس از اتمام انخدمت شهریار بخت یار با همه دان بهمدان خرامید خسرو خان والی سنندج و کردستان با ندیشه در افتاده لطفعلی بیک عم خود را با عریضه و هدایا و خراج یکساله و پسری چون دو بیضه برانت فرستاد و از شرفیابی رکاب عذر خواست چون حقوق خدمات سابقه برایند دولت ثابت داشت خسرو قاجار بر سر خان

اخلاص

والی سخت نکرفته عذرهای سست او را بچشم اغماض پذیرفته بخلعت خاص و ولایت مخصوص آن ملک اختصاص یافت و حضرت شهریار
از همدان بقزوین عطف عنان و از انجا بطهران قشلاق کرفت و در پست و پنج ذی قعده بلدة الملک وارد شد و معلوم و معروض افتاد
که جعفر خان زند بتسخیر نزدیر قه تقی خان یزدی که حاکمی معتبر و عاملی معمر بوده از امیر محمد خان عرب زنکوئی حاکم طبس استمدادی نموده و او
با هزار نفر بمدد او آمده با جعفر خان زند محاربتی کرده جعفر خان شکستی فاحش و ریافته توپ و توپخانه و اثاثه خسروانه جعفر خان را متصرف
شده و خان زند بفارس فرار کزیده و امیر محمد خان را پس از ین فتوح هوائی در سر افتاده و طمع خام بخاطر راه داده هوس تسخیر صفهان
و جلوس بر تختکاه سلطان کرده محمد حسین خان و اسمعیل خان عرب عامری که از جانب جناب شهریار قاجار ضابط و حاکم نطنز و آران
بوده اند نیز او را بر غیب و تحریک بامدن صفهان نموده اند و امیر محمد خان عرب طبسی سلوک رود دشت در آمده و متظر فتوحات شهر و

دشت شده **ذکر محاربه جعفر قلیخان قاجار با امیر محمد خان عرب طبسی و انهزام او طبس و رحلت**
او بمحاصره سبزوار حضرت شهریار قاجار چون از واقعه داعیه و همه امیر محمد خان عرب اطلاعی حاصل فرمود در نظر
انورش بس عجیب آمده که این عرب عامری نژاد بجائی نهاد همانا مجنون کشته که با وجود حسب و نسب شهریار ترک افوا سیاب نسب
چنکیز حسب سلجوق حزم تیمور عزم قصد تسخیر عراق کرده همانا آجام ایران را از شیران خالی دیده نامه بجعفر قلیخان نکاشت که با وجود
چون لوت بهبدی در عراق این عرب طبسی را بر و دشت رونهادن چه در خور است همانا ماوتورا کمان جعفر خان نه سست پیوند
کرده و بدعوی سالاری سر برآورده همنامی من او را سود ندارد اسم را رسمی همی شاید و جسم را جانی همی باید چون جعفر قلیخان سالار
ایران این تهدید شنید مانند ضیغمی غضبناک بر آشفت **لمؤلفه** بزد کوس روئین و لشکر براند همی خاک بر چرخ اخضر فشاند
بر کهها در او را بجوشید خون دو رخ کرد از ان جوش خون لاله کون سر تیغ را رشک الماس کرد رخ خاک همرنک رونا س کرد
اکرچه در آن ایام سپهدار والامقام در سکام تسخیر و شکار از اسب باد پیمای فرو غلطیده صدمتی بر پایش عارض کشته بود ولی عدد
لنک را قیاس بر هراس کرده با انحال با میر محمد خان مصاف آراست با انکه از دحام سپاه امیر محمد خان از شهر ارکذشته بود و مدت دو
هفته رقه جنک در میانه قایم و متصل بود در سیم هفته امیر محمد خان بهزمت رقه و مصطفی قلیخان برادر در این محاربات کمال شجاعت
آشکارا کرد و امیر محمد بطبس کریخت و بتون رفت و بر سبزوار ایلغار برد و الله یار خان سبزواری را محصور کرد و هم در آن اوقات
از اب در افتاده عمرش بسر آمد و از جمله وقایع غریبه آنکه در امسال باقر سلطان نوری از طایفه ناشج که از ملازمان حضرت شهریاری بود
از اردو فرار کرده بمازندران رفته سر بطغیان و عصیان بر آورد و هزار کس از اشرار بر کرد او جمع شدند و او را باقر خان خواندند محمد
حسین خان قاجار قوینلو حاکم مازندران در محل موسوم بامیر و کوهر که نام عاشق و معشوقی دارالمرزی است با او مصاف داده آن
بقریا کرفته بطهران فرستاد و پوست از تن آن کاو بی شیر و شاخ بر کندند و همچنین احمد علی نام کرجی در جنکلها فساد میکرد و مردم
می آزرد او را نیز بکرفته بکشتند و رعایا از شر این مفسدین اسوده و فارغ بال شدند بعد بت کیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار
کوزه بهر دشمن و کوهره بهر دوست و هم در امسال جعفر خان زند بتسخیر لارستان فارس اهتمام کرد چه که دلدار نصیر خان لار
که پدر ایشان در ایام محاصره شیراز بخدمت سلطان قاجار محمد حسن خان آمده بود بمبایعت سلاطین زندی نپیوندند و متابعت
بدان طایفه نمی نمودند لهذا جعفر خان که دست تصرفش از آذربایجان و عراق عرب و مازندران و طهران و کیلان حتی الا صفهان
و الیزه کوتاه شده بود بتصرف لارستان جهرم و فارس رضا داد و لطفعلی خان پسر خود را بدان ولایت بفرستاد عبد الله خان
و محمد خان فرزندان نصیر خان بیکلربیکی مذکور مغلوب شدند و لارستان بتصرف سپاه زند در آمده کوهکیلویه و لارستان بعد از دیاد
مدت مدید بتصرف جعفر خان در آمد و مع هذا بنیان ان حکومت متزلزل بود و اساس ان جمعیت متخلخل **ذکر حرکت حضرت**
آقا محمد خان بعراق و مامور شدن فتحعلی خان بیزد و تمکین یفتحلی خان و اضمحلال جعفر خان
در بهار سال فیروزی مآل یکهزار و دویست و دو حضرت خدیو قاجار از دار السلطنه طهران با سپاهی انبوه و صفوفی چون کوه
روی بساحت عراق کرده نواب امیرزاده ارشد ه ناپ السلطنة العلیة العالیة فتحعلی خان مشهور بباباخان را مامور بتسخیر یزد و تنبیه یفتحلی خان

یزدی فرمود و اردوی کیهان پوی شهریاری بچمن کندمان و کوشک زر و نهضت کرند و منظور نظر شهریار بحر و بر تشریف طواف ۷
ایلات فارس خاصه ایل قشقائی نبود اما بوقتی در سرحدات ییلاق فارس رسیده که ایل مذکور را بیم شاه منصور کوچیده قاچقائی
شده بودند لهذا موکب فیروزی کوکب شهریار قاجار بمنزل مشهور بمشهد ام النبی و موسوم بمرغاب که مقبره کی خسرو است نزول
فرموده جلالت کیخسروی و عدالت خسروی را تجدید فرمود و ایلات آن حدود را غارت کرده بعد از چندی که معلوم آمد از جانب جهم
نقدی بر زم نخواهد شد و در شهر بند شیراز که حصارش با فلک البروج انباز است متوقف و متحصن گردیده و ایام ستاد رسید
خاقان منصور قاجار بعراق مراجعت کرند در اثنای سلطان کیهی ستان جعفرقلیخان و علیقلی خان بلوکات شیراز را بغارت و تاراج
شیرازه از یکدیگر گسیخته بحضرت اعلی بازگشتند و نواب شاهزاده جهانبانی یعنی نایب السلطنه فتحعلی خان بن ابوالفتح حسینقلی خان که بر
یزد رفته بود از اجتماع عساکر سلطانی بقتحانر تخویف و تهدید تمام کرده مشارالیه اظهار ارادت و خدمتگذاری نموده کلام الله
مجیدی بخط میرزا احمد نیریزی نسخ نگار بحضرت پادشاه قاجار شفیع انگیخته بفراغت و اطاعت درآمد و داد و باج و خراج را بر رقبه
گرفت و بحکم اعلی شهریاری نواب فتحعلی خان سردار بعراق بازگشت و عمال یزدی را بحضور اعلی آورد و خلعت ایالت و یارلیغ جلالت
باسم نقیبخان آماده و نگاشته و ارسال یافت نواب علیقلی خان با دو سه هزار کس بتوقف اصفهان مامور و موکب حضرت اعلی
بمراجعت طهران عزیمت گرند و چنانکه سابقا بر سبیل اجمال اشارتی رفت اسمعیل خان که مدتی در عراق و بروجرد راه مفاسده می
پیمود و منهزم میگردید با صفهان افتاد و بلباس درویشان ملبس شد و حال او بر وکلای دولت قاجاریه مکشوف گردید او را
گرفته بدار السلطنه طهران فرستادند بخت کور و سپس منزلش در کور شد چون جعفرخان زند شنید که حضرت شهریار قاجار آقا محمدخان
بطهران رفت و علی قلیخان قاجار برادر آن شهریار با دو سه هزار کس در عراق ساخلو است پیاده و سوار مملکت فارس را جمع کرده بعراق
آمد قبل از ورود محمدخان نهندر ا بتسخیر قوشه مامور فرمود اهالی قوشه بمدافعه پرداختند و منهزم شدند جناب علی قلیخان برادر پادشاه
ایران و صاحب ولایت اصفهان چون از حضرت اعلی حکمی نداشتند و مامور بمبارزت نمی بودند از شهر اصفهان بدار المومنین کاشان
آمده حقایق حال را بحضرت شاه کشور گیر و خاقان بی نظیر معروض داشت و سرکار نواب جعفرخان جلیل الشان مدعی پادشاهی و
سلطنت کل ایران بعد از ورود از رفتن علی قلیخان که اطمینان حاصل فرمود بدار السلطنه اصفهان بساعتی معهود نزول اجلال
فرموده بر مردمان محقق مدقق مکشوف و لایح و روشن و واضح میگردد که صواب در اطاعت و بر حق حقایق است و بر حسب مقصود
و غرض نگارنده مکشوف و مشهود میگردد مرد صاحب سیر داند و بیند که از حرکات و سکنات هر کس چه بظهور آمده چون چنین شد
غرض و مرض و حقیقت و مجاز مبهم و مخفی نماند میرزا صادق نقرشی منشی دیوان اعلی صاحب تاریخ زندیه که بهمه مقامات و مقالات تعصب
کرده نوشته است که حضرت آقا محمدخان قاجار بمحض اطلاع و استحضار از ورود جعفرخان زند با صفهان فی الفور با سپاهی جرار
غیر فرار از طهران عزیمت اصفهان کرد چون مقدمات حرکت و نهضت جناب آقا محمدخان مقروع سمع دارای فرزندون سیر گردید
سران سپاه و خاصان درگاه را در مجلس شوری طلبید صلاح در دوستک و صلحت در جنگ ندیدند و از اصفهان بشیراز رفتند مردم
دانشور دانند که بطش و سیاست و قهر و ریاست حضرت شهریار قاجار را در نهاد سلاطین زندیه چه قدر رعب و رهبت بوده که
بمحض استماع حرکت حضرت آقا محمدخان از طهران بصوب اصفهان جعفرخان زند را با سپاه فارس اصلا قدرت توقف در عراق
نبوده بمثیل این حکایت قصه پشه و صر صر است که جلال الدین مولوی در مثنوی گفته و این معنی بر ارباب خبرت ظاهر است چون جعفرخان
از شیراز بیرون نیامد او در مرغاب بماند علی قلیخان بغارت اطراف شیراز رفته شیون و قتل و غارت و مردوشت را تا خته
مراجعت کرده در رکاب حضرت شهریار قاجار آقا محمدشاه با صفهان آمد و نواب شاهزاده نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار
پذیره رفته خدمات کرد پیشکشها داد و موکب پادشاهی بعد از چندی توقف از عراق بطهران توجه کرده قشلاق در ری گزیده بانتظام
ملک پرداخته و در روز واقعه حضرت در پنجشنبه بیست و دویم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و دو بوده است و در رجال اهالی بنادر عمان نیز
با جعفرخان طغیان و رزیدند و امیرزاده لطفعلی خان را بنیابت عسلویه و اشتام انسامان مامور فرمود و لطفعلی خان بدان حدود رفت

وچون تمامی طایفه زندیه وفارسیانرا از دولت جعفرخان قرین نومیدی بودند بادی مخالفت نمودند اولا حاجی علیقلیخان کازرونی نوکر که باجعفرخان زند بعد از هزیمت آغاز از صفهان وکاشان مخالفت کرده یاغی شدو درین ایام صیدمرادخان وچهار نفر ازاخوان او وپسر اسمعیل خان زند ابراهیم خان باعلیقلیخان کازرونی گرفتار جعفرخان و درخلوتی از خلوات ارک کریم خانی که حرمخانه جعفرخان بود مقید ومحبوس شده بودند واز زندکانی نایوس و اما بامید فرج بعد لشده صبور وشکور میزیستند و درچاره کار خود بودند وانجام کار آنها در مقام خود مذکور خواهد آمد **ذکر بیان خروج اغابری و مستعد شدن جناب امیرزاده والاتبار مرتضی قلیخان خلف الصدق سلطان شهید محمد حسن قاجار دیر بشیروان و طالش وگیلان وذکر صوادر اوامر ایشان صفحات علی الاجمال**

درطی مقالات وضمن حالات از اولاد خاقان شهید محمد حسن خان ذکری رفت ومذکور شد که رضاقلیخان ومرتضی قلیخان بابراد اکبر چه خلافها کردند وحاصلی نبخشید وبدولت زندیه متوسل شدند آن نیز فایده نداد رضاقلیخان بخراسان ومرتضی قلیخان بباد کوبه وشیروان افتاد رضاقلیخان بخراسان درگذشت ومرتضی قلیخان درحدود مذکوره خروج وفتنه انگیزی میکرد وچون حکام شیروان وباد کوبه وطالش بهدایت الله خان بدای داشتند کاه کاه از وحمایتی درعایتی میکردند تا چنانکه مرقوم شد روزگار زمان ان خان بزرگوار را نیز درنوشت وگیلان بامیر سلیمان خان قوینلو بن محمد خان قاجار خال نکبو خصال پادشاه پادشاهزاده وسلطان سلطان نژاده آقا محمد شاه بن محمد حسن خان قاجار مفوض کردید نواب مرتضی قلیخان که درحدود طالش وشیروان متصدی خلاف ومصمم مصاف باسپاه شهریار کیتی پناه بود ودر سال گذشته با مصطفی خان طالش ومحمعلی خان حاکم قبه وشیخعلی خان والی باد کوبه موافقت کرده بر سر گیلان آمده وغارت درانداخت وآن در هنکامی بود که شهریار ایران بمدافعه عادی رفته ونواب بابا خان یعنی فتحعلی خان نایب السلطنه در فیروزکوه ییلاق داشت وامیر سلیمان خان قاجار قوینلو بعد از اظهار سلیمان خان بریعنی مهدی خان حاکم شکابن کاشته بمعاونت سلیمان خان مامور شد وراه خروج ودخول او مسدود آمده اهالی خلخال وخمسه وطارم نیز موافقت کرده مرتضی قلیخان را منهزم کردند واو مراجعت کرد درینسال دیکرباره باجماعتی پیاده وسواره بموافقت مصطفی خان طالش ومتابعت بفتهزار کس در اوایل شهر ذیحجة الحرام متوجه گیلان آمدوآن عسکر را درکسکر فرود آورد امیر سلیمان خان بواسطه مخالفت اهالی گیلان از رشت بقزوین آمده متوقف گشت ومرتضی قلیخان بزحمت منازعه گیلانات را تصرف نمود شهریار صاحب رای عقده کشای سلیمان خان را بحضور خود خواند وبتحقیق این کار کرد پس از استحضار از کم وکیف اوضاع موالف ومخالف آن دیار عساکر نصرت مآثر را احضار کرد وکوچ وعیال مرتضی قلیخان را از مازندران بطهران خواست وسپهر وقمحسین خان قاجار قوینلو در آن هنکام بتجارت خاصه منصوب بود باده هزار سوار روانه وبدو فرمود که منتظر امدو ماموربن متعاقب خود باشد او بملاحظه عواقب ووصول جنود ورکائب مبادرت بزرم کرد ومنهزم شد پس سلیمان خان قاجار وامیر محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی ومیرزا محمد خان لاریجانی باده هزار سوار در رسیدند وروز دوازدهم محرم الحرام درچهارفرسنکی گیلان مقدمه مبادرت بمبارزت برافراشت نخست مصطفی خان طالش بعزم رزم وچالش بپیش آمد یکچند حمله منهزمانه پیش نشست وسیم روز سلیمان خان قاجار با افواج نصرت شعار باطراف شهر رفته مرتضی قلیخان نیز با نه هزار کس بمقابله مقاومه کرده دست باستعمال آلات محاربه برکشادند ودر آن رزم برادر مصطفی خان طالش با امیر محمد حسین خان فیروزکوهی در آویخت واز دو جانب دلیران ایران بمحاربه ومضاربه سرکرم شدند ودر آن بکجوحه جنک واز دحام تیر وتفنک خان فیروزکوهی هدف کلوله اعادی شد فیروزکوهیان بی سردار دیرزک منهزم ومغلوب شدند دیکران نیز متابعت کردند وشکست در سپاه کان نامدار افتاد میرزا محمد خان لاریجانی وفتحعلی خان نوری بعد از مجادله ومقاتله سخت مراجعت وجنک دیکر کرده وسپاه شیروانیان بسیاری ازین شیر اوژنان بقتل درآوردند وسلیمان خان بمنجیل اندر آمد ومرتضی قلیخان غلبه کرد وخون کارهای خطیر بر شهریاران خطیر روی دهد در این اوقات جعفرخان نیز استحضاری ازین فتنه یافته با سپاهی موفور از فارس عزیمت عراق کرد وع بلی در زد بازار آشفته خواهد ونواب علیقلی خان حاکم اصفهان تاب مقاومت وثبات با سپاه فارس والوار واهالی لار واعراب واحراب جعفرخان زند در خود نیافته

جلد نهم — رفتن جعفرخان بکیلان و وقوع بین مرتضی قلیخان

از اصفهان بکاشان عنان برتافته شرح حال بخاقان کیهی ستان و دریادل بلند نظر قوی همت معروض داشته و چاره کار خود را استدعا کرده چون خبر شکست لشکر مازندران از جانب کیلان و استقلال مرتضی قلیخان قاجار که امیری بود دنیب النظر فین و مطبوع قونیلو دوالو در اندیشه فرو شد مقارن اینحال خبر حرکت خان زند با سپاهی بیشمار و تصرف عراق و قصدری معروض آمد و عاقل دیده ور داند که وقوع این دو امر صعب در وقتی واحد چگونه مایه اختلال خیال است و بخبر سلطان مؤید ظل الله قوی دل احدی ناب ثبات و امید نجات در اینگونه سوانح نخواهد داشت دولتخواهان شاه پریشان خاطر شده بزلزل درآمدند و اظهار خیر خواهی و اضطراب بحساب کردند پادشاه والاجاه صواب در این نوادر را چون هبوب ریاح بر شهلان و البرز تصویر میفرمود و اصلا تشویش خاطر و تفرقه حواس نیافت

بحضرت آقا محمد شاه معروض داشتند

ذکر ذکر مأموریت جعفرقلیخان سپهبد بکیلان و توقف فتحعلیخان قاجار نایب السلطنه بقزوین و عزیمت خاقان گیهی ستاخضرت آقا محمدخان با سیصد سوار بجانب عراق و عزم معارضه با سی هزار سوار جعفرخان زند و فرار جعفرخان و قتل شهریار قاجار عراق و اصفهان

حضرت ظل اللهی آقا محمد شاه ازدی حزم و ثبات ازین تفرقه خاطر جمع کرده بفضل الهی ملتجی گردیده بحشمت برادر نامور جعفرقلیخان را با سپاه استرابادو مازندران و بسطام بمدافعه مرتضی قلیخان و تسخیر کیلان مأمور فرمود و نواب برادرزاده آزاده نایب السلطنه فتحعلیخان قاجار را بمحافظت و محارست قزوین و معبر کیلان و گذر بحر خزر روانه کرد و ازان پس مصطفی قلیخان برادر امی مرتضی قلیخان را که امیری با تدبیر و دلیری صاحب تشویر بود از راه خرم دشت کشیده و خود با سیصد سوار جرار بمقابله سی هزار کس از الوار روانه جانب عراق و مقابله جعفرخان زند گردید ملکت شاه آنست که با سیصد مرد چاره سی هزار دشمن کرد و دوران جنبش از برق و باد سبق گرفت و چون بکمرزلی اصفهان رسید از اطراف و اکناف سواران بدانحضرت پیوستند و همانا عدد ملازمین رکاب بهزار پیوست و چون جعفرخان از قرب جوار سپه شکن قاجار اطلاع و استحضار یافت پای مصابرتش از جای بدر رفته و دست مشاجرتش از کار افتاده مانند برق راه فارس گرفته خود در ابشیراز رسانید و قدری خاطرش بیارامید و بس نیکو گفته اند نظم شجاعت هدیه باشد خدائی بلا نازد در دماغ و دل مستر کسیرا در جهان و امن نیچرد بشخص فربه و بالای لاغر که پیش شیر لاغر پیل فربه چنان باشد که گوهی پیش کرور ولیکن گاه کوشش بر دراند دوال پیل فربه شیر لاغر

مع القصه جعفرخان زند با سی هزار سوار نیرومند و یال و کوپال چون زنده پیل از آوازه حرکت شهریار ایران و شیر شیران با آن سپاه قلیل از عراق بفارس فرار کرد و چون پادشاه کیهی پناه با صفهان درآمد از دنبال و جوانب سپاهیان در رسیدند و دو هزار کس با مصطفی خان قاجار دوالو بتعاقب جعفرخان فرستاد تا چند منزل رفته بجعفرخان که سبقت از صرصر ربوده بود نرسیده مازگردید و از انسوی جعفرقلیخان سپهبد پادشاه ایران با سپاهی آراسته و استعدادی پیراسته بعزم رزم برادر دلیر رستم نظیر حرکت کرده نوردی منزل رستم آباد مرتضی قلیخان رستم نهاد ثبات نورزیده مانند شغاد نهضت در افتاد و بندر انزلی که رشت را چهار منزلی است گرفته قرار گرفت و هر دو برادر در ساحل بحر خزر یکدیگر را ملاقات و باهم مقالات کردند و مرتضی قلیخان ترک کیلان گفته بر سفاین راکب و راه سار دیشته و سالیان برگرفت و سپهبد را ایران جعفرقلیخان بشهر وارد گردید و کیلانرا بتصرف گرفت و شرح حال برادر بپیشگاه حضرت شهریار قاجار عرضه کرد بمراجعت مأمور آمد و امیر سلیمان خان حکمران کیلان در حکومت خود مستقل گردید و کاری چنان مشکل بخط بهی آسان شد و حضرت شهریاری در هشتم شهر ربیع الاولی بدار السلطنه طهران بازآمد و ازانجا بطبرستان عزیمت فرمود و نواب جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه در کمال شادمانی بحضور موفور السرور آمد و جعفرقلیخان نیز از یورش کیلان بازگشت دمورد اکرام و اعزاز گردید و ایام حضرت شهریاری در بلده ساری بعیش و سواری بسر رفت و در شهر اشرف بعیش و شرف عیشها گذشت رضاخان قاجار سپکلر سپکی استرابادی با برزکان بموت و کوکلان خراج و پیشکشها گذرانیدند و موکب پادشاهی بساری معاودت فرمود و بتعمیر مشهور به تچن که خان جلالت نشان محمدحسن خان بواسطه قرب شهادت فرصت اتمام نیافته بود حکم جهانمطاع صادر شد و بسرکار حاجی اسمعیل قولر آقاسی و صرف دوازده تومان زر نقد حلال بانجام و اتمام رسید ذکر کشته شدن جعفرخان زند

بدست خوانین زند و جلوس صید مراد خان در شیراز و اطلاع لطفعلی خان از کشتن پدر
خود جعفرخان و تصرف شیراز بسابقا مرقوم افتاد که جمعی از خوانین زندیه در حبس و بند جعفرخان در ارک وکیلی بودند
و چون چندی بر این بگذشت جعفرخان را بموافقت یکی از اماهای حرم مسموم کردند و وی مریض گردید و سوء المزاج او هم افزود و خوانین
زند در برجی از برج ارک کریمخان که درین ایام حرمخانه جعفرخان بود محبوس میبودند و غلام بچه رجب نام باقرکه مراقب آب و نان
انکروه بودند بلطایف الحیل بگفتند و از آنها سوهانی آهن خای نجواستند در شب سلاسل خود را بسوهان گسیخته مطلق شدند و علی
الصباح بالاتفاق قصد قتل جعفرخان کردند و بخلوتی که خوابگاه وی بود کمین کردند سحرگاه برسر وی تاختند و بعضی بر بام و برخی از
نردبان بزیر آمده بودند جعفرخان که سابقا بعظم جثه و کثرت قوه اوشارتی رفته بود با آنکه از حدت شدت مرض و الم سم گداخته در تن
هزال آمده چون بفرس اعدا کرد از بستر برخواسته شمشیری کوچک که ابنای او را ساخته بودند تازه آورده بر گروه بر صایل حمله
آورد اول شاه مرادخان بوی حمله کرده قریب شدان میل منکوسی قریب الموت شمشیری بر شاه مراد فرود آورد که ان صمصام
بر روی و موی او را خراشیده و بر اشیده خود را بکناری کشید بعد ازان جهانگیرخان قصد جعفرخان کرده او نیز انهزام یافته کار قریب
بدان شد که معاندین فرار و شبیخون از حمله و نهیب مهیبان بیل پیکر فلک کوازنده جام ده من شراب خورنده یکی کور شها کباب
منهزم و منهدم گردند بر حسب تقدیر ابراهیم خان بن اسمعیل خان که جوانی در سن شباب بود دسته جاروب فراشی را از قفا بر فرق جعفرخان
نواخت و ان دلیر بیل زور بروی در افتاد متفقین صید مرادخان و ولیس مرادخان و یاری خان و حاجی علیقلی خان یکباره بر او تاختند
و بضربهای حربهای چماق و چوب و سنگ و جاروب و خشت و پاروب کار او را ساختند و سر او را بریده از فراز کنگره ارک به
دروازه فرو انداختند حارسان و کشکچیان از کار او باخبر گردیده متفرق شدند و ناچار صید مرادخان زند تمکین کردند ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء ذکر جلوس صید مرادخان بر تخت و آمدن لطفعلی خان بشیراز و قتل
صید مرادخان و جلوس بر جای پدر خود جعفرخان و غرامت خصت شهر نا برقا خاتم
شیراز و تدبیر لطفعلی خان فرزند صید مرادخان پس از قتل جعفرخان بر سند حکومت شیراز بر نشسته سکه
زد و بفکر اتمام کار لطفعلی خان زند پسر جعفرخان که در بنادر فرضه عمان فارس بود افتاد چون این سخن بر کاب او را خانه کوچ و متعلقین
در شهر شیراز بود بهمه کارش رفت و تهدید کرده آمد که زنان شما را بمردان بیگانه خواهم داد و اگر چنین نمی پسندید ترک موافقت لطفعلی
گفته بشیراز آمید و اگر روی سفیدی جویید لطفعلی خان را کشته یا گرفته بهمراه آرید چون این احکام مشتمل بر وعد و وعید بهمراهان لطفعلی خان رسید
بعزم گرفتن او بستور یزند و بر گرد سراپرده او اجتماع کردند او بتدبیر کارگذار خود پشت خیمه گاه شکافته با صطبل رفته بر اسبی بی زین یا
جل سوار شده راه بندر ابوشهر بر گرفته بدر رفت خوانین و رؤسای اردوی او اسباب او را غارت کرده بشیراز آمدند لطفعلی خان
که بملجئی بشیخ ناصر عرب ابو مهیری حاکم بندر ابوشهر شده بود قدری در انجا بماند و مقارن انجال شیخ مذکور ببرد پسرش شیخ ناصر او را
علیخان حیات داود حاکم بندر ریگ بحمایت لطفعلی خان از دحامی کردند و قصد شیراز داشتند صید مرادخان زند شاه مراد
خان را سردار کرده بمدافعه او فرستاد در منزل دالکی ده فرسنگی ابوشهر مقابله کردند همراهان شاه مراد ان نامراد را گرفتند بلطفعلی خان
موافقت کردند شاه مراد مقتول و اثاثه حشمتش بلطفعلی خان موصول گردید و روی بشیراز نهاد در منزل کازرون فرستاده
میرزا حسین فراهانی خبر موافقت سر کرده کان ایلات را با لطفعلی خان و مخالفت با صید مرادخان مژده آورد لطفعلی خان بشیراز
آمد و صید مراد را که در ارک محصور و مخذول گردیده بودند بگرفته کور کرد و بر سریر سروری جلوس کرد و در این اوقات که خبر
سروری صید مرادخان زند معروض پیشگاه حضرت پادشاه کشور گیر صید بند گردید با سکاریان شهباز زیروی طغرل حیکل
بعزم اصطیاد ان صید نامراد از طهران بنهاوند ایلغار فرمود و در چمن مشهور بخسرو شیرین معلوم شد که صید مراد بدست لطفعلی خان
زند مقتول و او اکنون بحکم وراثت در شیراز داعیه سروری در سر دارد حضرت شهریاری قاجار از انجا ایلغار کرده با چشمی قمر
رکاب مریخ شتاب بتل بیضا شش فرسنگی شهر شیراز در آمد احمال و اثقال و بنه را در انجا نهاده و علیقلی خان برادر خود را

بمحافظت انها گذاشته یک رکضت خود را بحوالی شیراز رسانیدند و در دو فرسنگی شهر نزول فرمودا کابر الواریه و اعاظم ۱۱
فارسیه بتقویت دولت لطفعلی خان موافقت جسته دیگر کس سپاهی آماده نمودند و او را بمقابله لشکر شهریاری
دلیر ساخته لهذا در کمال حسارت با سپاهیان خود بمکاوحت و مصاولة پرداخت و فی الواقع لطفعلی خان امیرزاده
جسور و سرداری غیور بود ولیکن بواسطه اقتضای عهد شباب و غرور جوانی سرد و گرم گیتی ندیده و شیرین و تلخ روزگار
نچشیده کار جهان ستانی و اسباب کامرانی را بمجرد راندن شمشیر و تاختن بارگیر همیدانست و از آداب لشکرکشی و دشمن کشی
خبری نداشت و نمیدانست که حکما گفته اند بلیک دلیر و سبکسار خسرو مباد چه باشد دهد بخت شاهی بباد حضرت دارای
ملک آرای سال خورد جوان بخت پیران تدبیر او فرا سیاب شمشیر برای دلیر کردن بحجر سپاهیان شیرشکار را بتقادم و تصادم
رخصت نداد و مانند جنگیان خوفناک بر جای خویش بایستاد و سرداری طرف میمنه را که ترکی برانغار و بعربی میمنه خوانند بسپهبد
والاگهر جعفر قلیخان سپرد و محمد زمان خان عزالدینلو که پسر خال آن سپهبد سپهسالار بود با او مشارک و منسهم کرد که کمان بحلقی
نزدو جانب دست چپ را که بتوری جوانغار گویند و بتازی میسره نامند بامیر دلیر مصطفی خان قاجار دوالو واگذاشت که
جان محمد خان و عباس خان و رضا قلیخان با او مواسق و انیس بودند قلب عساکر نصرت مآثر را بنفس نفیس برآراست که بتوری
قول سرایند و غلامان جلادت توامان دران محل از دحام دارند و این اسباب منازعه در کوچه باغات حوالی شیراز که ان
محل را مسجد بردی نام است فراهم آمد و چون از دو جانب کار صف آرائی نظامی گرفت و بنیان رزم سرائی قوامی یافت نایهای
ترکی بناله در آمدند و شیپورهای رومی غریدن گرفتند و نفیرها بفیر برآوردند و دهلها دست بر سر زدند و سنجهای سنجری و
کوسهای کسروی خروش برکشیدند چنانکه متعارف و متداول است از دو جانب رزم آغاز کردند و شیران مرد خوار الوار
از سلاسل التوا باز نمودند و کمیت و کرنگ بعرصه پیکار و جنگ برانگیختند و اشهب و ادهم را بجولان درآوردند تا کار چنان
که زمام مراکب عقل و تدبیر از دست جوان و پیر بیرون شد خونها بجوش آمد و دلها از جای برکنده شد حالت طبیعی راه صحرا گرفت
و قوت عقلی فرار گزید بارش سحاب صمصام سیل جاری شد و برش الماس شمشیرهای ساری آدمی مرد و مرکب بی اختیار بیوفتادن
گرفتند و حسام و خنجر مبارزه بریدن کوشیدند شمشیرها از تارک همی بنام کردند و ناوکها از صدور ترکش ساخته مصطفی خان قاجار که
دلیری بود نامدار دیوار باغی را کمین گاه کرده و لیکن تدبیر او حاصلی نبخشید دو سه تن از اهالی اردوی شهریار بلطفعلی خان پیوستند و
گفتند که دلیر صف شکن و کرد مرد افکن این لشکر جعفر قلیخان است که حارس میمنه و فارس این منزلت دفع او مایه قلع سپاه قاجار
و رفع او باعث قمع لشکر حرار است لطفعلی خان که جوانی دلیر و سرداری شیر گیر بود بکار دیگران نپرداخت و شکست قلب میمنه را وجهه
همت مردانه ساخت با دو هزار سوار کمل مسلح که زبده سپاهش بود بر قلب لشکر شهریاری حمله نمود و جمعیت از پا درآورد و غرمت
مقابله با جعفر قلیخان کرد جعفر قلیخان حمله و عزیمت مخالف را بجانب خود مخصوص دید اندیشه دشمن نفاق پیشه را دانست لمق لفه
بخندید و گفتا که شیر ژیان نترسد ز مکدشت پر مادیان تازیانه بر اسب تازی نزد اشنا کرده روی بسوی غنیم آورد و عزیمت شیرد
و برحسب اتفاق کالی عظیم و عمیق یعنی خشک رودی وسیع در پیش آمد لهذا مرکب را بر کرد انیده از محل عبور مرور نموده بسپاه دشمن
قریب گردید و با همراهان خود بر سران دو هزار کس حمله برده انها را در هم فرو شکسته دیگر بار دسته از افواج سپاه الوار بامداد و معاونت
دسته شکسته خود آمدند جنگ در گرفت پادشاه دانشمند پیشور با شمشیر بامدبر دانست که قصد حاسد و دشمن انهزام سپهبد
بی قرین جعفر قلیخان است که میمنه وجود شهریاری را بمنزله یمین آمده جماعتی را از سپاه قول و قلب با محمد ولیخان قاجار باعانت برادر
مقرر کرد لهذا جمعی بجعفر قلیخان سپهبد پیوستند و او را تقویت دادند دیگر باره از جانب لطفعلی خان فرستاده کان او را مدد
رسید و تمام محاربه و مضاربه مخصوص بجعفر قلیخان قاجار گردید چون بر او محقق شد که اینهمه کار برای شکست و فرار اوست همت از
پهنه جنگ را بر خود تنگ دانست و از غایت حمیت و نهایت عصبیت خود را در بحر محاربه غرق کرد فطنم بنوشتر کرد از پی خبک جنگ
بر آهنخت شبدیز را اشک شتگ بشدی چو نزدیک دشمن رسید سبک تیغ تیز از میان برکشید بر خم سر تیغ و کرر و سنان

همی تافت برحمله هر سو عنان ☆ بهر حمله خیلی فکندی نگون بهر زخم جوئی براندی زخون همشان برافکند یکپاره کی ☆
همی تاخت تا قلبگه بارکی ☆ بالاخره کار بجائی رسید که دلیران سپاه فارسیه والوار به روی بگردانیدند و پشت بعرصه
جنگ کردند حتی اینکه محمد خان که عم لطفعلی خان بود و در شجاعت معروف چنان مضطرب گردید که راه دروازه شیراز نگذاشت و
بولایت الوار ممسنی و شولستان راه برداشت شکستی فاحش بر آن سپاه در افتاد کرد و بی دربا غستان پناه بردند جماعتی راه
شهر و فرقه طرف سیابان گرفتند مشهور است کسی از پیاده و سواره سپاه زندیه بقتل و اسر در آمدند و سپاه پادشاه نصرت پناه از دو
فرسنگی حرکت کرده بقشون مشهور بکشن که یکطرف شهر شیراز است اتراق کردند و سنگری متین مانند حصنی حصین که مشتمل بر سه
دروازه بود بنیاد نهادند مدت دو ماه سپاه فارسیه والوار بشهر متحصن شده دیگر تمنی خروج و ولوج از شهر بند نفرمودند و دلیران
اردوی منصور را طراف و جوانب شیراز را تاخت و تاراج کرده بعد از مدتی توقف که حریف حریف بنیاد حکمی با وضیع و شریف
گذاشت رای ملک آرای آن دارای بهمن عزم سکندر رزم بمراجعت از آن بوم مصمم شد در روز سه شنبه مجدهم ذیحجه با کرقاران و محبوسین
فارسیه بهزار پرضا و از آنجا منزل بمنزل بجانب دارالسلطنه طهران طی مراحل فرمود و ایالت اصفهان را بحکم قدمت پدر به پسر صداقت
سیر محمد حسن خان ولد مادر خان خراسانی اصفهانی واگذاشت و مصطفی خان قاجار دوالو را بحراست دیوی و عراق گماشته
و در وقوع این واقعه در سال یکهزار و دویست و سه هجری نبوی صلی الله علیه و آله بوده

ذکر ولادت با سعادت امیرزادگان شاهزاده و فرزندان نواب شاهزاده فتحعلیخان جهانبانی نایب السلطنه حضرت صاحبقرانی آقا محمد شاه قاجار در ینسال فرخ فال مخیل بحلالت بار و روشکوفه دولت باثمر

گردید و جناب جهانبانی نایب السلطنه فتحعلی خان بن ابو الفتح حسینقلی خان بن محمد حسن خان بن فتحعلیخان قاجار را افضل خداوند
یکتا و صانع دو عالم بمسانخی موالید ثلثه و پایمردی عناصر اربعه پنج فرزند سعادتمند از کتم عدم بعرصه وجود قدم نهادند و بشش جهه را
از نور چهره خود غیرت افزای هفت اختر و رشک ده هشت بهشت ساختند که هریک در حدائق ملک نهالی بارور گردیدند و از هر اصلی
فرعها بظهور آمد که در مقام خود بتفصیل خواهد یافت اول شاهزاده آزاده نواب محمد علی میرزا از بطن خدر معلی گرچه بتقلیسیه در شب هفتم
شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۰۳ دوم نواب شاهزاده محمد قلی میرزا در بیست و سیم شهر رمضان از بطن صبیه مرضیه امیر نادر محمد خان
قاجار که خال نیکو خصال حضرت شهریار کیتی ستان آقا محمد شاه قاجار و والد ماجد امیر کبیر سلیمان خان بوده بستم نواب
شاهزاده محمد ولی میرزا در غره شوال همین سال از بطن مستوره اصفهانیه چهارم نواب مستطاب شاهزاده عباس میرزا
در روز چهارشنبه چهارم هلالی شهر ذیحجه الحرام از بطن برگزیده صبیه امیر کبیر فتحعلیخان قاجار دوالو پنجم نواب شاهزاده
حسینعلی میرزا در روز عید اضحی دهم شهر ذیحجه الحرام از بطن صبیه محمد جعفر خان عرب ولد قادر خان بسطامی و مولد
همیمون این پنج شاهزاده بزرگوار قصبه نوا از توابع دماوند مازندران بوده که در آنجا سلاق گرده بودند و ازین ولادت کثیر السعادت
این شاهزادگان در نوابرک و نوای عیش و نوازین و زمان را فروگرفت و حضرت شهریار فاجار آقا محمد شاه از مژده مولود مسعود
این شاهزادگان کامگار سرور حاصل فرمود و یکدو هفته در طهران بعیش و جشن و سور گذرانیدند سه فرزند ارجمند نواب عباس میرزا
و محمد قلی میرزا و حسینعلی میرزا را بحجره اختصاص داده بحرم سرای خاص سلطانی برده بدایگان سپرده در تربیت آن موالید
ثلثه با آبای سبعه مظاهرت و مراهقت میورزیدند و قوام و دوام دولت خود را در وجود مسعود آنان میدید خاصه شاهزاده عباس
میرزا که وجودش یکتا گوهری شاهوار از مجمع البحرین نجابت و نسخه جامعه کامله طایفتین علیتین قونیلو و دوالو بود و باعث اتحاد این
دو فرقه عالیه و مقبول الطرفین همی بود و او را بحجره وراثت ملک تربیت فرمودی و هم از عهد مهد این دولت خداداد او را
ولیعهد شدی و اقبال در گوش جانش مژده نیابت سلطنت دادی و الحمد لله علی ذلک ☆ ان وعده که اقبال همیداد وفا
شد ذکر مجملی از حال خان والا شان خسرو خان جاوالی کردستان و سانحه مهد فتحعلیخان
والی زاده و نیابت لطفعلی خان برجای امان الله خان جاوالی خسرو خان اردلانی والی کردستان که با

عن جد در انولایت ولایت داشت وبحشمت وشوکت معروف بود از ستندج که مقر ایالت اوبود با تحف وهدایای لایقه عزم شرفیابی ۱۳
حضور حضرت شهریار منصور آقا محمد خان قاجار کرد و فرزند ارجمندش مهدقلیخان در کردستان نیابت داشت ودران ایام
طایفه اکراد بلباس دعامی کرده بتاخت وتاراج اطراف خود پرداختند والی زاده سابق الذکر بحمیه تشپه انکرده باجماعتی از اخلاد اکراد
بالباس مقاتله جست چون اکراد بلباس دوهزار سوار مستعد یکرای بودند بجادله درآمدند ودران کروفر والی زاده جوان مقتول
شد وانبجر وحشت اثر در حوالی قزوین بسمع خسروخان والی رسید از نهایت تعلق بافرزند وتغیر طبیعت غیرتمند حالت بیخودی عیشی
براو طاری وازغایت تفکر وسوداوی در قوای دماغیه اش اختلالی ساری گردید بالاخره جهانرا بدرود کرد وطفعلی خان عمش به نیابت
امان الله خان ولایتی میراند تا امان الله خان برمسند ولایت کردستان استقرار واستقلال یافت وشرح حالش درضمن واقعه
مناسبه ازمنه آتیه مرقوم خواهد گردید واز وقایع خارجه امسال وفات خواندکار روم سلطان عبدالحمیدخان بن سلطان احمد
خان ثالث عثمانی بود که مکرر با دولت روسیه ومنسه منازعه کرده بالاخره مغلوب گردیده مدت ملکش را شانزده سال نگاشته اند
وپس ازوی سلطان سلیم خان پسر سلطان مصطفی خان ثالث سلطان روم گردیده **در بیان نهضت رایات نصرت آیات پادشاه قاجار بجانب عراق وچمن کندمان وصوادر آن اوان**
فیروز سلطانی بسال سعادت مآل یکهزار ودویست وچهار هجری بحکم شهریار گیتی ستان حضرت آقا محمدخان قاجار نواب اسلطنه
العلیه العالیه فتحعلی خان جهانبانی بامتظام بلاد قزوین وسرحدات خمسه وزنجان مامور وحاجی رضا خان دوالوی قاجار با پنجهزار سوار از
لشکر مانند کاب نصرت مآب والا گردیده وموکب فیروزی کوکب پادشاهی بعد از روانه کردن ان جناب از طهران حرکت کرده بقصد تسخیر
فارس وتدمیر لطفعلی خان زند با فر فریدونی وشوکت قارونی ودرسیم شهر صیام که آغاز قعود وقیام بود بشتاب برورنگ برکزند و
بجانب فارس برتوسن عزم فارس ودر منزل کناره کرد معلوم شد که حوض خلیفه سلطان مازندرانی وزیرود اماد سلطان صفوی
که معروف بحوض سلطان واشش از تراکم سیل وباران است چون دیده سفله کان بی آب مانده بناء علیه باشارت شهریار لشکرکش کشور
گیرودارای ملکسرای با تدبیر دو منزل را یکمنزل فرمودن اولی والنسب دیدند شبانگام اردوی پیکران پادشاهی بحرکت درآمدند
وبواسطه سراب خراب جایع وعطشان فرومانده آفتاب برسرهمی تافت وصائمان از لب تشنگی قریب بهلاکت شدند چون حفظ نفس
واجب واز کفاره صوم چاره نبود بحکم حضرت سلطانی سقایان اردوی خاقانی آب تشنگان آن سراب رسانیدند واگروه را از
هلاکت رهانیدند هرکس ازان چشمه گردون طنین که خود را بمیات قریب دید روزه بگشاد وجان بلب رسیده را بمفاد ومن الماء کل شیء
حی حیاتی جدید داد ولی خاقان متشرع متورع گیتی ستان بنابر حفظ شریعت مقدسه از بام تا شام افطار نکرد وزلال اجد وبت منوال را
بالیف مقارن بنیاورد ولی دو بروزه دران ایام روزه در شهر معصومه قم توقف فرمود وواپس ماندگان ان جیوش آسیبی
وتلهف نمود تا همه بصحت وراحت اجتماع یافتند ودر رکاب نصرت توامان بچمن کندمان شتافتند اما لطفعلی خان زند چون از
یورش وایلغار دارای ظفرمند اطلاع یافت مقابله خود را با ان سپاه پیکران مصلحت حال ندیده بهمانه انتظام بلاد کرمسیر واستمداد
از مشایخ بندر بجانب دشتی ودشتستان روانه گردید امرا ورؤسای فارس نهانی عرایض وتحف وهدایا بحضرت شهریار قاجار
فرستادند واظهار ارادت واخلاص کردند وتسخیر شهر شیراز را محول بوقتی دیگر که مقتضی مصلحت باشد نمودند حضرت اقدس سلطانی
فرستاده فارسیان را مخلع روانه فرمود وبهریک انچه موافق تدبیر ملک دارای وشهریاری بود نامه وپیام فرستاد وعلیقلی خان
قاجار برادر خود را با محمد قلیخان قوینلو ولد محمد امین خان بن فضلعلی بیک قاجار که از ابنای اعمام ان شهریار بود روانه تسخیر کوه کیلویه
فرموده وهفتهزار لشکر را با ایشان روانه نموده اکابر وا عاظم انولایت کردن بر چنبر طاعت نهاده مقبل خدمات شدند وپیشکش
داده علیقلیخان را بازگردانیدند وحضرت شهریار گردون وقار بعد از توقف تمام بهار از چمن کندمان حرکت ودر دوازدهم
محرم الحرام ببلده قزوین رزین نزول فرمود وبمنتظر اخبار مسرت آثار نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار از انتظام خمسه وزنجان وامورات
آذربایجان همی بود **در ذکر مجملی از احوال بلاد آذربایجان وامرای آذربایجان وصوبات**

متابعت ایشان الی این بلاد در ین ایام مروی و آن مخفی نماناد که بروفق تواریخ عجم فریدون مملکت محروسه خود را بسه قسمت کرد طرف ماوراء النهر یعنی جانب مشرق را بتور داد و آن را توران خواند یعنی از آن تور است و ملک روم را بدیگر فرزند سلم نام مسلم داشت و ایران را که میانه کشور او بود بکهترین فرزند خود ایرج باز گذاشت و بایران موسوم و مشهور شد مجملا وسعت این ملک از فرات الی جیحون طولا و از باب الابواب در بندالی سواحل عمان فارس عرضا بوده و بمرور دهور هر ولایتی بنام صاحب اقلیمی معروف آمده و این دیار مشتمل است بر اقلیم دوم و سیم و چهارم و پنجم و بروفق مشرب حکمای عجم و علم ریاضی منقوم مربی این سرزمین اکبر است یعنی آفتاب جهانتاب و رونق ده هر آباد و خراب و ملک ایران محدود است از مشرق بتوران و کابل و سند و از جنوب بحر عمان و از مغرب بجزیره عرب و مرز و بوم روم و از شمال بجبال البرز و بحر خزران یعنی دریای مشهور بدریای مازندران و این دیار مشتمل است بر هفت ولایت که یکی از آن ولایات ملک آذربایجان است و سیماحان و انشمند نگاشته اند که در دیار ایران چهار صد شهر و ولایت و یکصد و هفتاد و یک قلعه و شانزده جزیره و چهارده بندر بشمار اندر آمده و اگر مقامی اقتضا کند شرح این اشارت بعبارت اندر آید مع القصه آذربایجان دیاریست معروف و بصفات پسندیده موصوف و مشتمل است بر هفده شهر اما دو هشت و نه قصبه مجتمعه بنیاد از جانب شمال بموغان و شیروان و جبال البرز و از جنوب بعراق عجم و کردستان و از مشرق بدیار خلخال و گیلان و طالش و دیلم و از سمت مغرب بارمن و گرجستان محدود است و در سوابق ایام از بندر باکوبه الی خلخال نود و پنج فرسنگ طولا و از قصبه ماجردان الی جبل سینا پنجاه و پنج فرسخ عرضا بوده و سابقا تختگاه آن بلاد مراغه بوده در زمان اومنه تبریز است و گفته اند که چون در زمان باستان آتشکده معروف دران مکان بوده پارسیان ازآذر بمکان خواندند یعنی مکان آتش و وجوه دیگر نیز در ین تسمیه گفته اند که تقریر ازا سودی و از ازاد و دی نخواهد بود و این ولایت بحسب تقدیر هر وقتی در تصرف سلطانی بوده تا بعد از دولت صفویه موسویه چنانکه گذشته در تصرف نادرشاه افشار در آمده و از آن پس از اذخان افغان اردومی را تصرف کرده ولی استقلالی در آذربایجان نداشته چون او از سلطان کیتی ستان محمد حسن خان منهزم شد خوانین آذربایجان شهر بشهر بقاجار متابعت کردند و نواب شاهزاده آقا محمد خان در تبریز به نیابت سلطنت ایالت داشت بعد از سانحه سلطان قاجار آذربایجان بتصرف وکیل زند در آمد و با او بمدارا و مواساة موافقتی همیکردند او نیز بهیچ وجه راضی بود تا بعد از وفات او در سوم ملوک طوایف در آن بلاد شایع گردید و هر شهری در دست شهریاری بود اردومی در تصرف افشاریه و خوی در دست خوانین امرای دنبلیه و سرز پایمال تعلب و شقاق شقاقیه بود لهذا در ین سال که نواب جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه بحکم پادشاه جمجاه کامکار آقا محمد شاه بجانب خمسه و کوران دشت عزیمت فرموده بود امیر الامرا حسین خان دنبلی ولد احمد خان بن مرتضی قلیخان بیکلربیکی خوی و احمد خان حاکم مراغه و محمد حسین خان حکمران خلخال و رؤوس کروس بهدایا و نامه و اظهار مخالصت و مصادقه کرم کشنده همکار شدند و نواب جهانبانی با فرسلیمانی از کوران دشت عازم خدمت حضرت پادشاهی گشت و امیر الامراء العظام سلیمان خان بن محمد خان قاجار قوینلوکه دائی اعلی خدیو قاجار بود و در گیلان بالاستقلال ایالت مینمود باعمال ارشت و هدایای شایسته شرفیاب حضور حضرت سلطانی گشت و در ینسال ملقب بلقب اعتضاد الدوله آمد و روز بروز پایه جلالتش از اوج ایوان کیوان در گذشت و هم در ینسال نواب شاهزاده حسنعلی میرزا برادر کهتر نواب شاهزاده حسینعلی میرزا از صبیه جعفر خان عرب عامری بسطامی متولد گردید و از اخبار متفرقه دول خارجه که فی الجمله اشارتی بدان خالی از شایبی و ضرورتی نخواهد بود آنکه در ینسال لوی شانزدهم که از طایفه بوربن پاریس و در انولایت پادشاهی داشت اهالی دولت فرانسه بقتل اندر آورده و اندو مدار کار بر جمهوریت و مشاورت نهادند و پس از آنکه زمانی بونا پارت ناپلیون فرانسوی بر اقی جلال ترقی کرده در فرانسه استیلا یافت و دعوی امپراطوری یعنی شاهنشاهی آن مملکت کرد و از عهده آن دعوی بر آمد چنانکه شرح حالش در تاریخ او مضبوط است و بنابر شباهت در ضمن وقایع ایران بهنگام ضرورت بحکایت از وذکری خواهد رفت ذکر وقایع خاتمه حال نواب سپهر اقتدار جعفر قلی خان برادر پادشاه کیتی ستان و طغیان نواب مرتضی قلیخان قاجار بن سلطان شهید

سعید محمد حسن خان در کیلان و منازعه و غلبه بر ستیاد پادشاه آقا محمد خان

چون در سال گذشته لطفعلی خان بند جمعیتی فراهم آورده و روی بکرمان کرده و میرزا ابوالحسن منکلر سکی کرمان در قلعه بر روی او بربست و محاصره بطول انجامید و زمستان در رسید و آذوقه در اردوی لطفعلی خان نایاب شد امیر سیف الدین ولد محمد حسین خان سیستانی را در شیراز گذاشته بشیراز برگشت و فتوری تمام در کار دولت و داعیه او ظهور آمد و استعداد حرکت ندشت خاقان گیتی ستان قاجار را از جانب فارس خاطر آسوده شد بتسخیر آذربایجان عزیمت فرمود با جماع اعوان و اعیان و عساکر و عشایر فرمان داد نواب جعفرقلیخان سپهدار ایران که از حکومت بسطام طمع در ایالت اصفهان بسته داشت و صورت نگرفت بساپاق خسروآفاق اقدام و اتفاق ننمود و اظهار استغنای او مایه رنجش خاطر دریا مقاطر پادشاه غیور قاجار آمده محمد خان و محمد زمان جان عزالدینلوی قاجار که فرزندان خال جعفرقلیخان سپهدار بودند او را استمالت کرده بحضور خدیو قاجار آوردند و براءت ذمه خود را در خلوت در باب سپهدار سعایت کردند که ویرا داعیه سرکشی و سروری و نهانی با خوانین خراسان در مخالفه برادر والاگهر معاند و مستعد منازعه و مجاهده است تصدیق سیران خال مایه اختلال حال و اختلال بال او گردیده بمضمون الملک عقیم خاطر حضرت شهریاری از برادر جلادت سیر کوفته و طبع آتش مثال خسروی بوی برآشوفته آمد بنابر تقدیر دل پاک پادشاه که مرآت ظهور اوامر الهی بود از برادر نامور کمدرو هلاکش در دست چاکران انحضرت مقدر شد تا در شبی که از محفل حضور شهریاری رجوع بمنزل همیکرد دو زاویه معبر چند از دلیران خدمتکار گردن ان سپهدار کردن کش را قرین دوال و آفتاب عمرش را رهین زوال آوردند ولادتا و در سال یکهزار و یکصد و شصت و پنج و هلاکت در یکهزار و دویست و پنج واقع گردید از جمله چاکران معتمد وی والد فقیر او بود که بواسطه قدمت خدمت بدین دولت ابد مدت با وجود اتهام سپهدر والامقام حضرت شهریار قدرشناس قاجار او را بانحضرت خود مخصوص و منصب صندوق داری خاصه و ریش سفیدی خلوت منصوص فرمود و چون بررسی مهر اعتلای اعلی واضح و لایح بود که آبای وی در قریه چهارده بهواخواهی دولت قاجار در دست زکیخان زند مقتول شده اند او را امور توجهات پیغامات شاهانه گردد این حضرت اعلی میدانست تا در سفر شوشی مغضوب آمد علی الجمله مصطفی خان قاجار دیگر برادران شهریار که در سال خروج مرتضی قلیخان در کیلان مقید و محبوس شده بود و مدت سالی از حیات خود مایوس و در این ایام قصه عمایش سمرو در هر شهر مشتهر شد چون برادر امی مرتضی قلیخان قاجار وی در بادکوبه و طالش و شیروان استعدادی تمام داشت و کرباره خون در تنش جوشیدن گرفت و بتلافی و تکافی در منازعه کوشیدن بعزم تسخیر کیلان با حبوس قلزم خروش حرکت کرد میرزا بابای ناپ الحکومه کیلان که عامل بود جلیس ایشان مشوش شده شرح ماجرا را بحضرت شهریاری معروض داشت بامرداری ایران حاجی رضا خان دوالوی قاجار که خالوی وی بود با عباس خان قاجار و محمد خان دوالو هم از اقارب او با ضافه عبدالله خان اوصانلوی خمسه و میرزا محمد خان لاریجانی مامور بمدافعه مرتضی قلیخان شدند که اولا بنصایح اورا زنهار کردانند و ثانیا بزخم این فشه برخواسته را فرو نشانند نا کار از مقاوله بمکاوحه و از مناصحه بمجادله انجامید و از دو جانب نزاع و جنگ و بغره توب و تفنگ بر فلک الافلاک کرایدن گرفت بالاخره شاه پلنگ نام طالش که دلیری بود مهیای جنگ و چالش در بشی شنبه بن باردوی سرداران شهریار قاجار آورده سرداران و خوانین بکسیره گرفتار شدند و کروبی بقتل اندر آمدند مرتضی قلیخان بر سران قاجار منصور و خالان او مغلوب و مقهور شدند پس از چندی گرفتاران را رخصت انصراف داد و محمد خان و محمد زمان خان را نگاه داشته با بوه عال و اصعب منوال منزجر همیداشت میرزا بابای ناپ رشت حال اشیا را عرضه کرد دریای مواج طبع پادشاه والاجاه آقا محمد خان بجنبش درآمد و مصطفی خان دوالوی قاجار را که امیری بود جلادت شعار بمقابلی لشکر فیروزی اثر روانه فرمود نفس نفیس استعداد یورش کیلان و شیروان نمود نواب ناپ السلطنه فتحعلی خان جهانبانی را با سپاهی شایان و استعدادی نمایان بانتظام صفحات عراق و فارس مامور و خود بجانب کوران دشت نهضت فرمود مرتضی قلیخان از این اخبار سراسیمه و با مصطفی خان طالش بجانب بادکوبه بزورق فرار بادبان برگرفته و پس از چندی توقف در کمال یاس و بوس و بولایت روس کرد حاجی رضا خان و عباس خان قاجار با والده خان مذکور بحضور شهریار گیتی ستان غیور آمدند و مصطفی خان دوالو نیز بحضور آمده بمعاونت و مظاهرت جناب

جلد نهم — عزیمت خاقان گیتی ستانی بانتظام امر آذربایجان

فتحعلی خان جهانبانی مدافعه لطفعلی خان زند بعراق مامور شد ذکر دفع شورش آذربایجان و متابعت امرای آن حدود و انقیاد ایشان و مامور شدن اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار بتنبیه اهالی ماسوله کیلان و طالشه ستیلای صادق خان شقاقی در حوالی میانج و فرار او و سوانح دیگر

سابقا اشاراتی رفت که ولایت آذربایجان سرحد روم و روس و گرجستان و مقر امرای اتراک داکراد و افشار و قاجار بوده و از آغاز دولت سلسلهٔ علیهٔ صفویه بسلاطین ایران متابعت نموده اند و در هر وقتی اجمالا وقایع و مواقعت و مخالفت حکام آن بلاد در ضمن وقایع هر دولتی ذکری رفت بعد از کریم خان و سلاطین زندیه و افشاریه در اطاعت شهریار قاجار تلون و تردد می داشتند تا در سنهٔ سال که بگذارد دولت زندیه ضعیف و قریب بانقراض گردیده و آفتاب جلال و کوکب استقلال خاقان قاجار حضرت آقا محمد خان در وسط السماء کمال و عروج ایستاده بود و آفتاب نامیهٔ صعود مینمود لهذا خاقان مکارستاره بخت لطفعلی خان زند را قریب بغروب دیده او را قابل مدافعه و منازعه و مقابله و مقاتله نمی شمرد مع هذا نوابهٔ جهانبانی فتحعلی خان را با مصطفی خان و والد و نصرالله خان قراگوزلو و محمد حسینخان قراگوزلو و ریش سفیدان عراق و قلمرو علیشکر بانتظام کار لطفعلیخان و انجام فتح فارس مامور ساخت و خود قصد تسخیر آذربایجان فرمود هم از آغاز امیر کبیر سلیمان خان خالو اغلی ملقب باعتضاد الدوله را با ده هزار سوار بمنقلای لشکر قیامت اثر روانه فرمود و بر رای مهر انجلای حضرت خاقان گیتی ستان معلوم شد که صادق خان شقاقی در مقام نغی و شقاق ثابت و سیاه در و شر و خونین دلتر از گیاه شقاق در سراب خراب بابت است بلغ مبدر نوال سعادت شمول لشکر پرخاشخر نصرت اثر بطارم و خلخال اعتضاد الدوله را بطرف ماسوله مامور و طالشه را کوشمالی داده میران و امیران انطایفه را با کوچ بر نجان جمشه روانه کرد محمد حسین خان خلخالی بغل سمند سردار این دولت ارجمند را طوق کردن افتخار داد خلخالی اسافین اعتبار خود دانسته ربقه طاعت بر رقبه طاعت نهاد و همگذا سمی او محمد حسین خان کردنسل از بندگانی خود مانوس سر بر خط عبودیت و ضراعت گذاشت و حضرت شهریار کامکار قاجار خود بنفس نفیس بر شیوه آباو اجداد افراسیاب نژاد چکرخانی نهاد در یکشب ایلغار کرده بیست و چهار فرسنگ راه را قطع فرموده بر سر صادق خان کذاب شقاقی تاختن کرد و بهنگام طلوع صبح صادق بر سر صادق خان کاذب رسید **لمؤلفه**

چنین بوده کردار پور شسنگ ☆ بگاهی شتاب و بوقتی درنگ

بباید همی بود چون خاک و آب ☆ بجای درنگ و بجای شتاب

خان شقاقی نیز قصد تلاقی کرده سپاه شقاق آثار اکراد را که در کمین و صدد بودند بمقابله و مقاتله آراسته کرد و در برابر شهریار فریدون فر پای مبادرت و مبارزت استوار کرده بدعوی پادشاهی و داعیهٔ ملک داری کسراب بقیعهٔ صفوف منازعه احتشاد داده غریو بوق و کوس بر فلک آبنوس برآمد دلیران دو جانب سمند کرنگ ببهنه جنگ بجولان اندر آوردند تیرهای زره شکاف از کمانهای خمیده پرواز گرفت و نیزهای الماس سنان طعان اندر آمد سیوف قاطعه بر بدین اشخاص برهان قاطع بظهور آوردند و شعلهای مهر افشان حالت سحاب متقاطر گرفت **لمؤلفه**

تو گفتی همه بر که دو پر خاک شد ☆ غبار زمین بر مافلاک شد

دم تیغها سوده شد سر بسر ☆ ز بس خورده بر جوشن و بر سپر

همه رزمگاه چوگان گوی بود همه دشت کلزار و خون جوی بود

آخر الامر هزیمت در سپاه صادق خان شقاقی در افتاد عطف عنان بجانب توشی و پناه بر اسیم خان بن پناه خان جوانشیر او تو زایلی که از امرای معتبر آن صفحات بود کرده سراب و کرم رود از قتل و غارت جنود نامعدود ویران و خراب المثل جمله ایران شد هبوب نسیم فتح و فیروزی از مهب ظفر و بهروزی بر پرچم علم نصرت لوای اشتر آخشیج و جمعیتی وافر از اکراد شقاقی و بایزیدی و سایر طوایف آذربایجان بقتل و اسر در آمد و گروهی از زن و مرد منهوب و منکوب شدند و رایت نصرت آیت حضرت اسکندر رتبت دارا درایت بجانب ارومیل سنقه کشا گردید مصطفی خان طالش که لشکران و اسپتار او سایر ممالک طالشه در زیر امر او بود از خدمتگذاری حضرت شهریاری تخاشی و بجای مینمود پای استکبار در دامن استغنا پیچیده قدم در مرحلهٔ مبارزت گذاشت جهانگیر محمد خان قاجار دوالو بکوشمالی وی مامور شد طوایف طوالش با جانمحمد خان رزمی سخت کردند که خون در معابر و مرابض جریان گرفت و عاقبت سردار قاجار با طالشه جرار بر نیامدند لاجرم مقهور و مخذول و منکوب و منهوب بازگشت و پیش خانه اعلی با شقاق

اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار بجانب قراداغ در حرکت آمد و خان والاشان قاجار بقلعهٔ اهار وارد گردید و از انجا بچمن کلبر که
گلشن خوش بوی تر از عنبر بود بنهضت نمود و در انمقام نیز توقف جایز ندانسته از چمن کلبر به النگ سبزه خیز ژاله ریز عطر اگین شکبر
عنبان نوسن عزیمت را معطوف کرد حسینقلی خان مشهور بحسین خان دنبلی پکلار پکی خوی بمحض صداقت و ارادت از خوی بحضور شهریار نیکو
خوی آمده اظهار متابعت نمود و شهریار کیتی ستان حضرت آقا محمد خان قاجار بنابر قدمت خدمت ان خان والاتبار ولایات اردبیل و تبریز را
ضمیمهٔ ملک موروثی او فرموده بدو تفویض کرد و او را بحکومت تبریز فرستاد مجملا درین یورش احمد خان جوانشیر مقدم حاکم مراغه و حسینقلی خان
افشار ارومی و جماعتی از اکابر آذربایجان کردن بر خنجر اطاعت حضرت شهریار قاجار نهادند ولی محمد قلیخان افشار ارومی خایف و برنرفت شده
بحال آشفته فرار کرده محمد خان قاجار عزالدینلو با سه چهار هزار سوار جرار ارومی مامور شده کوج و بنه و خزاین و دفاین محمد قلیخان را ضبط
و بارودی شهریاری حمل و نقل کرده مصطفی قلیخان قراجه داغی نیز بسعادت عتبه بوسی خاقان کشورستان قاجار استسعاد یافته و
بارودی کیهان پوی شتافته روزی چند بنخجیر و شکار در آن حدود گذشت و درین ایام محمد خان عزالدینلوی قاجار خان جعفر قلی
خان مغفور سپهدار و برادرش محمد زمان خان حاکم بسطام و محمد خان و محمد ولی آقا و محمد تقیخان شاملو پسران شاملو پسر زاده محمد قلیخان شاملو
و محمد علیخان جوجوق بعصیان موافقت کرده همداستان شدند بعد از اطلاع خاقان کیتی ستان حضرت آقا محمد خان محمد خان و محمد ولی
آقا و محمد زمان خان از حلیه بصر عور و محمد تقیخان و محمد علیخان جوجوق مقتول شدند محمد قلیخان افشار ارومی نیز چون راهی در شکم اضطراب
بطپیدن در آمده ناچار بستان بوسی خسرو پورش پذیر عزیمت کرد و دیگر باره در شهر ارومی بحکومت و بزرگی رسید و خدمتگذاری
و جان نثاری شیوه کرد

ذکر خاتمهٔ حال لطفعلی خان زند حاکم فارس و اختلال کار او و رجوع الی عراق و فرار کردن بفارس و انقلاب دولت او و نواب مستطاب فتحعلی خان جهانبانی

برحسب امر حضرت خاقانی در صفحهٔ عراق و چمن کندمان بمجارست و محافظت ان سامان مشغول و بعیش و شکار میپرداخت چون لطفعلی خان
زند شنیدند که موکب منصور خدیو قاجار بجانب آذربایجان معطوف و اوقات فرخنده ساعات آن شهریار کیتی ستان مستخیر آن بلاد
فرح بنیاد مصروف فرصتی غنیمت شمرده از ایلات و الوار فارس مشت هزار سوار فراهم کرده قصد تسخیر اصفهان نموده بسمیرم اصلی
رسید نواب شاهزاده فتحعلی خان بن جهانسوز شاه قاجار از چمن کندمان بقصد قمشه عزیمت فرموده سپاه لطفعلی خان را برجناح استعجال
استقبال کرده در برابر سپاه فارس صف برآراست چپش خونخوار خود را بهفت صف مرتب و هر صفی را باصفداری صفدر
و سرداری سرور در محلی مناسب مقرر کرد بعد از مقابله لطفعلی خان خود را در چار موجه اضطراب دیده بسنگر کریخت و سپاهیان
وی با او نفاق ورزیدند و بگرد کار پیکار نگردیدند چون حاجی ابراهیم خان شیرازی را دال بمتابعت شهریار کامکار قاجار مائل و
متولای سلسلهٔ زندیه از لوحهٔ ضمیرش زایل بود خود در شهر شیراز توقف داشت و برادر مهترش عبدالرحیم خان در رکاب لطفعلی خان
امیر معتبر و حارس لشکر محسوب همی شد بملاحظهٔ صرفهٔ وقت و مصلحت جان با گروهی از اعاظم سپاه موافقت کرده شبانگام اردو
لطفعلی خان را بر سر دمار هر سو خروش لشکر برآمد و غلغله و ولوله در عوام و خواص افتاد و در افشاد لطفعلی خان و جمعی امرا را گمان
شد که از جانب شاهزاده جهانبانی قاجار فتحعلی خان نایب السلطنه درین شب بر سر وی شبخون را هجوم آورده اند و اطراف او را
محصور کرده اند تاب درنگ و قدرت جنگ در خود ندیده براسب فرار سوار و بنه و آغروق و مفرش و صندوق خود را رخته مانند مدر
بزرگوار بجانب فارس گریخته با دو صد کس از خواص از آن مهلکه جان بدر برده طایران شهریار بجانب آشیانه شیراز پرواز در آمده همیرفت و صندلی
که مایه پراکنده گی اردو و ازدحام دهندهٔ شیراز و کوتوال آن شهر ارم طراز است چون بدروازهٔ شهر رسید دروازه را بر روی خود بسته دید چندانکه
الحاح کرد دری بر رویش گشوده نگردید متاسفا و متلهفا روی بجانب سواحل و بنادر کرده مویان همیرفت عریضه حاجی ابراهیم خان شیرازی
بتوسط کارگذاران دربار جهانبانی در طهران بنظر شهریار جوان بخت حضرت آقا محمد شاه قاجار رسید پس از اظهار خدمت استدعای عاجز
و تعیین سردار و سپاه بعارضی کرده بود میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک که از معتمدان و معتمدان دربار سلطانی و مخلص سلطانی بود بضبط
اموال لطفعلی خان روانه و مصطفی خان قاجار دوالو که امیری والاجاه و از اعیان و اقران امتیاز داشت با سه هزار کس با تمام کار لطفعلی خان

و تصرف شیراز مامور گردید و مصطفی خان بشاشت دفت که در آباده منتظر خبر حاجی ابراهیم خان شیرازی بماند و بدستور العمل وراه نمائی وی کارکند میرزا رضا قلی بورود دشیراز جواهر سواره و پیاده و مادیان ورمه و سایر اسباب و اثاثه لطفعلی خان را بحیطه ضبط درآورده باز گشت لطفعلی خان از نباد رودشتی و دشتستان فخشت و کمارج و کازرون جمعیتی فراهم کرده بازال خان خشتی و سایر عمال انولایات بمنزل جویم آمده که در خلاصی عیال خود اهتمامی نماید بلکه کرهی ارکارش گشاید حاجی ابراهیم خان از آمدن او مستحضر و فی الجمله مشوش شده چون خود را بادی حریف ندید بمصطفی خان قاجار شرحی نگاشته او را بمعاونت و مظاهرت خود و مرافعه و مدافعه لطفعلی خان بزند که دلیری بود نیز و مند بخواند سردار چون بحری ذخار بجانب فارس در تحرک و تموج اندر آمد و در خارج شهر و حوالی باغ جهان نما که از بنیه وکیل است فرود آمد و پس از روزی چند خیامان لطفعلی خان و مصطفی خان محاربه و مقابله در گرفته ابدال خان و جمعی از دو طرف کشته شدند رضا قلی خان کرشمار و سردار قاجار غالب گردیده بجانب شهر آمد و تشویش خاطر حاجی ابراهیم خان افزوده گردید دیگر باره عریضه نگاشت و استعانت خواسته پادشاه ماند پیر دانا که افراسیابی بود پیران رای و اسکندری فلاطون دانش جانمحمد خان قاجار دوالو را با پنجهزار لشکر بفارس مامور فرمود و بدو نیز لازمه سپارش نموده انچه صلاح ملکی بود القا داشت

ذکر ذکر محاربه مصطفی خان و جانمحمد خان قاجار با لطفعلی خان زند و کرّ و فرّ این دو سپاه با یکدیگر

بعد از ورود جانمحمد خان مصطفی خان دو للو نیز یاری موافقت گزیده از شیراز حرکت و بر سر لطفعلی خان رفتند مجملا بعد از محاربه و مضاربه و مقابله و مقاتله لشکر قاجاریه منهزم شدند و بعضی اسیر آمدند اضطراب حاجی افزوده گردید و از لطفعلی خان نیک برنسیدو آن سپاه را بشهر راه داده بحافظت خود خواند چون در شهر آذوقه کم یاب شد سردار این قاجار بکرمان رفتند لطفعلی خان نیز بجانب رزقان رفت سردار قاجار بحوالی شهر آمده در حوالی نقوحافظه بحفظ سپاه پرداخته سالار تدقصد شبخون کرده سواران سپاه قاجار چون دیده بخت شهریار بیدار یودند باقدر اندازان نگاه دار و چرخ افگنان آتش بار و سواران دلیر و جوانان هژبر در آن شب تیره بدار و گیر در آمدند طلیعه شبی بود چون روی زنگی سیاه نه ستاره پیدا نه ثابت نه ماه دو رویه سپاه در یکدیگر افتاده بحر بهای سرافشان سرافگندند و سواران پیاده گردیدند چکاچاک شمشیر بر سپر دهوا صداهای بم و زیر در آوردی و درخش خنجر در خشان در کوه و دشت چندین شهاب ثاقب پیدا کردی سواران زندو دلیران قاجار چون پود و تار بیکدیگر التصاق داشتند و جز بریدن مقراض تیغ و خنجر انفراق و انخراق نمیکردند مع القصه جانها بلب رسید و روزهای عمر بشتاب آن شب سیاه بروز نیدروشن تبدیل یافت و از یکدیگر بار گشتند

ذکر ذکر سانحه حضرت اقدس قاجار محمد شاه و معالجه ازان علت و تیمار قابع و صدور ذکر سانحه و اقعات نسال از جمله

سوانح غریبه این ایام ظهور علت سکته بروجود مسعود و مزاج وهاج پادشاه ذیجاه قاجار بود مجملا اینکه شهریار کامکار در دیوان خانه همایون در دار الخلافه نشسته با چاکران دربار و بالمرای والاشان کرم گفتار بود ناگاه در عین مکالمه و محاورة سخن ناتمام و منقطع ماند و در قامت سروآسای خسروی چون پیمانه خمیده کی حاصل شد و دیده های جهان بین فروخفت امیر کبیر سلیمان خان قاجار که ملقب بامجد الدوله و مقرب الحضرت السلطنه بود نزدیکتر از دیگران ایستاده و بران سانحه دیده گشاده ناگاه اینحالت دید حضار را بیرون شدن از مجلس حضور اشارت کرد و حضرت اقدس سلطانی را بعمارت خلوت آورده مستعجلا با حضار اطبای حاذق فرستاد جناب میرزا مسیح جدید طبیب مسیحا نفس که مردی عابد و ذاکر و شب زنده دار و از مریدان مولانا محراب حسلانی بود و امیرزا احمد اصفهانی بر بالین پادشاهی آمده مرض سکته را تشخیص و معالجه بدیهی ظاهر کردند و چنان که رسم و قانون خلق قاطبه است بمعالجه پرداختند و بهبودی و صحت روی داد شهریار والاتبار دیده گشاده تکلم فرمود چندین هزار تومان نقد و جنس بصدقات و خیرات و نذورات عاید ارباب فقر و حاجت و استحقاق آمد و در و نزدیک آسوده خاطر و شادمان شدند هم در بیستال که هزار و دویست و پنج بود غالب لیالی فرخنده حضرت پادشاهی در صحبت علمای اعلام و فقهای اسلام میگذشت و پادشاه را جودت طبعی و افی و حدت ذهنی کافی بود و در اغلب علوم عامل و باکثر کمال کامل چه اگر در صغر سن از حوادث زمانه مجال اقتباس و اکتساب فضایل و علوم نبود ولی در ایام توقف فارس روزی بعطلت نمیگذشت در اغلب علوم حتی رمل و نجوم تتبعی وافر کرده بود در فرایض و سنن جهدی بلیغ داشت

جلد نهم — عزیمت حضرت آقا محمد شاه بتسخیر فارس

زیارت عاشورا ترک نمیشد و فواضل ازمیان نمیرفت بمطالعه کتب سیر و تواریخ و آثار ملوک و دلوعی تمام داشت و شبها بصحبت علما و طرح مسائل مسبر میبرد در ایام مراجعت از آذربایجان بطهران ملا محمد حسین ملاباشی را زندرا نیز از خمسه بکرمانشهان مامور و جناب فضایل مآب محمد الزمانی آقا محمد علی خلف الصدق آقا محمد باقر بهبهانی رحمة الله علیه را بحضور اصلی خواند و در کمال حرمت و عزت شبها تا هفت ساعتی از انجناب اخذ مسایل نموده بغوامض و حقایق مطالب و معارف اکتساب همیکرد و در این ایام سارو خان و جعفرخان برادران صادقخان شقاقی با عریضه و تحف بحضور آمدند و از برادر خود شفاعت کردند خلعتی بدو مبذول رفت و رقمی صادر گردید صادقخان مطمئن شده بحضور پادشاهی آمده مورد التفات پیغامات خسروانه شد و از طرف سلیمان پاشای حاکم دار السلام بغداد مصطفی آقا نام با عریضه و هدایا و تهنیت کوتی و خدمت جوئی بحضرت آمد همگذا از بلاد آذربایجان و عراق و فارس و بعضی از خراسان عرایض امرا و حکام و عمال و خوانین و الامقام با تحف و هدایا و اسب تازی نژاد و صرصر تبار و استرهای اشتر سرین رفرف رفتار و چرغها و شقارهای آهو شکار به پیشگاه پادشاهانه همی آوردند و از جانب سنی الجوانب بحضرت بمشاهد مقدسه عالیات نذورات اهدا رفت چون در دو سال قبل ازین ضریح مبارک که از سیم ناب بجهة مرقد مبارک حضرت امام المشارق و المغارب علی بن ابیطالب انفاذ شده بود در ینسال از زر خالص ضریحی با تمام رسیده و بحضرت امام الثقلین ابا عبد الله الحسین روانه و ارسال شد و جمعی بتعمیر و توسیع قبه مبارکه انحضرت و شد بهسان مضجع کردون مرتبت مامور آمدند و بامضای حضرت سکندر جاهی حاجی سلیمان صباحی قصیده در تاریخ معروض داشت که بعضی از آن اینست قصیده فاریخ این زرنگار قبه چه گرد عکس بام و در آمده است قبه افلاک را بزر کشم مگر که مبدع افلاک خواسته است کاعداد تسعه فلکی را کند عشر کفاخر فلک بود این و آن فلک بسته است از مجره بی طوف این گهر این مشهد حسین علی سبط مصطفی است دریای او بود سر افلاک بی سپهر کشم اگرچه خاک در این بزرگوار باشد زر بر تبه و مقدار پشتر ز اهل عطا که یافت بر تبت ان محل ز اهل سخا که جست بدین ان خطر گفت انکه گنج و کان نکفش جست زینهار خاقان مهر و سرور بحر و خدیو بر یعنی سمی ختم رسالت محمد انک از خسروان بر تبه فزون از جد و پدر بعد از مدیح گوید کلک صباحی از پی تاریخ آن نوشت از گنبد حسین علی زیب جنت زر

ذکر عزیمت حضرت شهریار کامکار آقا محمد شاه بن سلطان شهید محمد حسن خان بن منتخلی خان قاجار بتسخیر فارس و هزیمت لطفعلی خان زند و کرفتاری او و اهل و عیال او بعد از عید سعید

سلطانی بحکم حضرت خاقانی عساکر ممالک محروسه با نهایت و سازی تمام و حشمت و برکی لاکلام از اطراف روی بآستان پادشاه کشورستان آوردند عراده های توپ کردون کشوب چون کردش چرخ تواتر و توالی کرفت و نعاتان آهنین تن بجنبش در آمدند و شتران زنبورکخانه همو یدهای کلکون پوشیدند و زنبورکچیان خشمکین چون بهرام خون آشام بر فراز آن قباب احمال راه برکرفتند جنیبتهای ترکی و تازی بجولان و بازی در آمدند نقاره خانه پیشاپیش غریو در زوایای ملکوت در انداختند از حرکت و پویه سواران و پیاده کان فوجا فوج دشتها و دریا بحر ها مرجان موج کردید و از نسایک خیول پشتها هموار آمد پادشاه سکندر جاه بعزم تسخیر فارس فارس وبتدبیر لطفعلی خان قهر الهی نظهور آورد چنانکه کیخسرو پس از دولت بتوران کراید یا چنگیز خان بپورش ایران در آید همیراندع یکسان شمرده کوه و در و دشت و جوی و جر تا نجد و عراق غلغله یاساق در افکند شاهزاده نایب السلطنه فتحعلی خان فرزند و برادرزاده خود را از عراق بغیروز کوه مامور کرد که با شظام سرحدات خراسان و کرکان و آذربایجان و روم پردازد از هر طرف که سیلی بجنبش آید چون کوه حدید و سد سدید راه بران ببندد و برادر کهتر حضرت جهانبانی حسینقلی خان ثانی که بعد از شهادت والد ماجد باهم سامی و موسوم شده و در اغاز شباب بود در اصفهان کذاشته و جمعی چاکران مجرب زا نجد متش مامور داشته و خود با سپاه کینه خواه راه شیراز بر کرفت و تکاپوی و تلافی کینه دیرینه را از سر تا بشوکت و فیروزی در محل ابرج نزول اجلال واقع کردید لطفعلی خان زند که در طرف زرقان راه اصفهان نشسته بود واز دو طرف یعنی فارس و عراق خاطرش خسته استماع کرد که موکب شهریاری از جانب عراق چون سیلهای سهمکین جاری عزان و بچان همی اید بخاطرش رسید که اکر سپاه پادشاهی بفارس رسند و سرداران بسابقه تیز و ملحق کردند کار مشکل تر خواهد بود اولی انکه باستقبال چیش قلزم طبیش پادشاهی رفته در مضایق تنکه و معابر پر سنک و درهنکام هبوط و نزول و رکوب باسه چهار هزار نخبه خوب و زده

شبیخونی برده بلکه آبی بروی کار خود آورده باشد ان جوان ساده لوح نامجرب ندانست که پیران مهذب رای پرانی و ایلغار پشتکی است
انچه او اندیشیده طمع خام است و ثبات مهر بر لب بام فلپت جوان گرچه دانا دل و رهنمون کهن پیر رای ودانش فرزون و شهریار کشور گیر
دانا خود از حرکت و سکون او بتوانر استحضار می یافت چون بهنه ابرج موقف سپاه پادشاهی شد با کابر و اصاغر اردو فرمان داد که رعایت
طریقه حزم که از لوازم قواعد رزم است در اعلی مراتب منظور کنند و اگر شبیخونی رسد بحکم پادشاهی از جای نجنبند و ابراهیم خان دامغانی که
از دلیران نامی و سرکرده کان گرامی بود با تفنگچیان دامغان و سمنان بحافظت شک ابرج مامور کرد در شب چهارشنبه چهاردهم شوال لطفعلی
خان دست از جان شسته که عیالش در شهر بند شیراز گرفتار و خود بی طاقت و قرار از سستی خود تبنگ و از تاتی اجل با مرگ بجنگ بود چون
پلنگان کوه مال و شیران غرین چیکال با سواران زنده که مال و عیال انان نیز در دست اعدا پایمال بود چنانکه جلال الدین منکبرنی بر سر
لشکر مغول و چنگیز تاز دیا بهرام چوبینه بر جیوش خسرو پرویز بر زند بیکبار تفنگها و طپانچهای صاعقه کردار برق آثار بر ابراهیم خان سپرده
دامغانی فرو فشاندند و دست بر شمشیر و نیزه کرده براو تا خشد ابراهیم خان دلیر مردانه کار دران آتش سمندر سوز پروانه وار همی کوشید
چندانکه همراهان وی بخطاب یا ابراهیم اعرض عن هذا او را از ان مرز و بوم گیران آتش افروز ممانعت کردند سودی نداد در ان محفل
دو رخ مماثل چون شمع فروزنده ثابت و مستقیم با یستاد و هم آخر او را شمع وار کردن زدند و سر بر افکندند و آتش حیاتش با تیغ
ابدار منطفی ساختند و بسیاری از اهالی دامغان بکشتند و خاکر انجون انطایفه فدوی پاغشتند و مجال ندادند که از ایشان سادشاه
فاجار خبری رسد با همان تیغهای خون آلود بار دوی شهریار تیغ زن و خدیو لشکر شکن رسیدند و بیجا با شبیخون مستعد شدند لطفعلی
خان با ثلثی از لشکر خود از پایان اردو که اوباش اردو و بازار دران مکان مقام و قرار داشتند شمشیر زنان و سر افکنان داخل اردو شدند
و جمعیر امجروح و مقتول کردند اردو بازاریان بازاری بهم برآمدند و اغاز ویله و ناله کردند حضرت شهریاری متوکل بعون باری در خیام
کردون مقام چون بخت خود بیدار بود و بدلالت عقل مجرد تیقظ را شیوه داشت و میان کشاده بر بخت و و ساده نکیه میفرمود
و اصلا اظهار احتیاط نمی نمود و محمد خان عم لطفعلی خان نه که از تجربه کاران نامدار و دلیران روزکار بود با زبده و نخبه سواران خود از جانب
دست راست اردوی همایون حمله کرده صفها را بدریده و چون آتش فروزان تا حوالی سراپرده پادشاهی رسید چون مینه
سپرده با میر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان شان سلیمان خان قاجار بود نهیب به تفنگچیان دارالمرزی داده و راه بر سپاه محمد
خان بر بستند و هوا را از آتش تفنگ نظیر کره اثیر کردند و بمضمون جعلناه رجوما للشیاطین بروی ان شیطان صفتان را
از سموات سراپرده حضرت پادشاه سلیمان ذات آصف صفات بر تابیدند عبدالله خان نه که تالی و ثانی عبدالله خان اوزبک شیبانی
بود از میسره با سواران خود یکسره بجانب میمنه باز گردیده و انطرف سپرده بمردان مازندرانی خاصه بمیرزا محمد خان لاریجانی و یکهزار کس از ان
طایفه بود بر روی عبدالله خان و متابعان او چنان شلیک کردند که انشب دو هفته ماه روشن را تاریک کردند عبدالله خان
زندیه با ان دیوان دیو بند از میمنه بازگشته مانند کوه آهن و اسفندیار روئین تن از مقابل سراپرده پادشاهی بر سر حضرت ظل الهی تاخت
و در ان جانب یکهزار نفر خلج ایلچ مستحفظ بودند چنان آتشبازی بر افروختند که باد اوراق درخت و صرصر رمال بر افکند با یکصد سوار داخل
معسکر گردید تا حوالی سراپرده راندند میرزا محمد خان مازندرانی یعنی سردسته افواج لاریجانی یکصد نفر یکصد نفر از تفنگچیان خود در
معابر یکه آنسواران ازان عبور کرده بودند جا بجا بنشاندند و نگذاشت که سروان انان بدانها پیوندند راه اعانت و استمداد کرده زندیه
بسته شد و پشت ایشان از بن و بیخ عظیم شکسته مع هذا عبدالله خان مذکور با یکصد سوار مذبور تا حوالی سراپرده پادشاه قاجار دریده
و بریده و همی آمد مردم منصف داند که در شب چهاردهم که قمر در کمال ضوء و ضیاست و اگر شبه در هوا جنبد پدید است اینگونه غیور جسور بدین
جسارت و جرات شبیخون کردند و بدین جلادت از تنه جانب پای در مرحله ابادت نهادند و با پادشاه والاجاه قاجار بدین قانون و
اسجار مبادرت بمبارزت کردند چگونه مردان مرد و دلیران عرصه نبرد بوده اند مورخ از بر کار مردان اغماض ننماید کرد و حقایق حال
انان را بابی اغراق بباید گفت الحاصل چون عبدالله خان نه که قریب بسراوق پادشاهانه شد بیکبار تفنگچیان خاص حضرت سلطانی
که غالبا مازندرانی بودند فتیله های سوزنده بر مارهای فروزنده نهاده ارقم مهره فشان گرگ آسا بر بختن اوراق اشجار وجود اعدا پرداختند

عبدالله خان و همراهان وی که همانا زیاده از یکصد سوار شمشیرزن آتش بار بودند بسته آمدند و عزم مراجعت کردند آقا خان کتول قوللر آقاسی پادشاه قاجار که از مردان گرامی و گردان نامی بود با غلامان خاصه رخش جلادت برانگیخته و دست بشمشیر برده تیرانداز ان قدرافگن نیز مواظبت کردند عبدالله خان و هفت تن ازان سواران دلیر فرار کرده از معبری که داخل شده بودند خروج نمودند و جان بدر بردند بقیا کشته شده بمردند از دوی پادشاهی که کمال کثرت داشت دحام داشتند چنان بهم برآمدند که احباب یکدیگر را از اعادی فرق نمیکذاشتند و دوستان را از دشمنان جدا نمی پنداشتند چه پیداست که در شب پنجاه تن سوار را صولت پنج هزار است و هر چند ازدحام و احتشام اردو شاهانه بیشتر انقلاب و اختلال ان افزون خواهد بود چنانکه در تواریخ مذکور است که بهرام گور با سیصد سوار بر بیش صد هزار نامدار ترکستان بر زد و همان اردو را بهم در زد چون شهریار قاجار را ثبات البرز و متانت محیط بود اصلا و ابدا از اریکه وقار جنبش نمود حتی اینکه لباس روزانه با اسلحه حرب در بر نکرده همه مردم را دل همیداد و بر بازیچه لطفعلی خان زند خنده همیزد میرزا فتح الله اردلانی قبح الله وجهه که با لطفعلی خان سابقه داشت خود را بدور سانیده معروض داشت که حضرت شهریار قاجار هم از اول بیکار از اردو بیرون شد چون اهالی اردو از این امر مطلع نبودند لاشعر انجنگ و منازعه و مقابله و مدافعه پردازند باش تا صبح صادق بدمد و راز شب تیره اشکار آید اهالی اردو بدانند که پادشاه ایشان رفته و بختیاران خفته سحرگاه همه تابع شوند و دولت را متابعت کردند چون این سخن نیز از اسباب تقدیر بود لطفعلی خان قبول نمود لهذا بکناری رفته منتظر طلوع فجر همی بود دمید صبح شکی نداشت که اردو بی پادشاه است و لوای قوش اینباز مهر و ماه چون صبح صادق بدمید بحکم حضرت شهریاری شوذان خوش اواز که کوس پادشاه را در اردوی کیوان پوی دلیلند بکلمه اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله طبل اللسان و عذب البیان شدند سالار زند دانست که پادشاه بر تخت جاه و شهریار در اردوی خسروانه است و سحرگاه که خسرو خاور تیغ انتقام از نیام شوکت برآرد پادشاه قاجار با سپاه و سوار از جای برآمده رسوم شجاعت و قواعد مناعت آشکار اکند از بدبختی خود دست بزانوی تاسف زده مقارن اینحال صفها و فوجها فوج قشون پیاده و سوار و جنایت و کتاب بحرکت درآمدند و از اطراف اردوی کیوان پوی روی بمدافعه او نهادند سواران بمقابله لطفعلی خان شتافتند و او فرار کرده براه هزیمت عزیمت کردند چنان استماع افتاد که کلاه وی از سرش نگون آمده دیگر کلاه بر سر گرفته با ملازمین رکاب فرار اختیار کرده بدر رفت و از جمله هزیمتیان اردوی پادشاهی طایفه شقاقی بودند و حکم باخذ و نهب و قتل انان امضا و اصدار یافت حضرت خاقان گیتی ستان از منزل دوشنبه در روز دوشنبه بدولت و اقبال عزم ورود شیراز کرد و در شهر شیراز ورود خاقان گیتی ستان حضرت شهریار والا تبار آقا محمد خان قاجار بشهر شیراز و اطاعت اهالی فارس و انقراض دولت سلسله زندیه و ذکر وقایع متعلقین ایطایفه و فرار لطفعلی خان زند چون کوکبه شهریاری بعون ایزد باری بتاریخ هجدهم شوال در کمال حشمت و جلال بکفر سنکی شهر شیراز رسید حاجی ابراهیم خان نائب الحکومه فارس با همه مشایخ و قضات و اشراف و اعیان و عمال و وجوه طوایف باستقبال اردوی جلالت مسیر مدند بعد از ورود موکب مسعود حاجی ابراهیم خان بیکلربیکی فارس فرموده نواب حسینقلی خان را نیز از عراق بفارس احضار نموده دوازده هزار خانوار از ایلات الوار که درین دیار مایه شور و شر و زیان و ضرر میبودند کوچانیده بمحال و اعمال دار السلطنه طهران روانه فرمودند آنها و احجار مرمر و پرده های تصویر عمارات وکیل و سایر امرا را از شیراز بطهران نقل نمودند اولاد کریمخان وکیل که علیمراد خان زند ایشانرا کور کرده بود با اولاد و عیال لطفعلی خان روانه مازندران شدند میرزا فتح الله اردلانی که شب خبر هزیمت دروغ و مژده بیفروغ بلطفعلی خان برده بود بدست اقتدار مقطوع اللسان و مقلوع العینین شد با تمام علما و فضلا و اعالی و ادانی و مشایخ اهل حال و فضلای ارباب کمال نهایت الثقات و ثقدات بظهور آورده بجهت هر سلسله وظیفه و ادرار مقرر فرموده مرد بقالی که سابقا خلاف ادبی کرده خواسته بقتل آورد و تعیین این مقال اکه مکرر کرده شد که پادشاه دانش پناه قاجار مدت شانزده سال در دولت وکیل در شیراز شهرنبند و بقضای الهی خورسند بود و من الوقایع در ایام توقف اینحضرت در شیراز بقالی در حوالی دولخوانه روغن بکار خانه خاص داوی و زر خالص کرفتی همانا قدری حنا و در نزد ناظر وکیل

خرج جمع و حبس شده بود و بهای آن نمیرسید لهذا روغن شد و بدکار خانه دادی ناظر شرح حال بر خان والامقام عرضه کرد که ما جزی ا
هر گاه بقال را بحضور والا آوریم و بزبان مبارک سپارشی رود شاید که سودی دهد خان والاشان ناچار رضا داد و بقال بحضور امد
سرکار والا در مذمت روغن او شرحی فرمایش فرمود بقال عامی نادان عرضه کرد که روغن طعام قاجار ازین بهتر نخواهد شد روغن مخصوص
قاجاری همین است خان والاشان از سخن ناملایم آشفته خاطر گردید چاکران بقال را ازان گستاخی و جسارت ملامت کردند بقال
جواب داد که هر وقت خان شما سلطان شد شکم مرا پاره کند خان والاشان زیاده برآشفته بسکونت گذرانیدند و نیت قتل وی کرد بعد از
سالها که بدولت و اقبال و سلطنت و جلال بشیراز آمد از کارهای گذشته اندیشه همیکرد و بفضل خداوند بیزوال احمد و شکر همیراند تا قصه
بقال بخاطر آمد باحضار او فرمان داد بقال در ارک خاصه کریمخانی درآمده آقا محمد خان را بر تخت سلطنت مقیم دید بشناخت و رنگ خود را
درباخت شاه دانش پناه فرمود تا بخواهش او شکم او را بدریدند و از حضور بیرون بردند مدفون کردند که عقلا گفته اند بلاء الانسان
من اللسان مع القصه پس از سه ماه توقف و انتظام انصفحات مدار السلطنه طهران بازگردید و من الدقایق حاجی ابراهیم کلانتر
شکلریکی شیراز حکایت کرده بود که شبی بعد از رخصت از حضور بی هنگام مرا احضار فرمود و تشویشی تمام در خاطر من در افتاد چنانکه تا
بحوالی ارک رسیدم از چاکران خود الایکتی قدیمی پیراحدی با خود ندیدم چون بحضور رقتم و قدری آرام کرفتم فرمود تو را بجهة تحقیق مطلبی
خواسته ام که سخنی از تو پرسم و معلوم شود که ندیم و رای من بر خطا بوده است یا بر صواب گفتم هر چه پرسش رود حقیقت عرضه خواهد شد
چون با لطفعلی خان مخالفت کردی و برادرت اردوی ویرا پراکنده کرد و دروازه شیراز بروی تو بسته و او بسواحل و بنادر رفته عزم تسخیر
شیراز و تدمیر تو را تصمیم داد از و تو بترسیدی و تدبیری اندیشیدی که ما و او را با یکدیگر در اندازی تا دو صاحب داعیه بیکدیگر پردازند
و کار بریکی مقرر شود و تو در میانه آسوده باشی و قلعه شیراز بدان متانت بتصرف خود گیری و کسیرا بدرون شهر راه ندهی و خود مردی
مختار باشی و اگر ناچار شوی متابعت نمائی یا خیالات بر این بود یا نه عرض کردم بلی غیر این نبوده فرمود ما اندیشه و تدبیر تو را دانستیم که اگر
لطفعلی خان از میان برداشته شود سرداران ما را بشیراز راه ندهی و شهر را نگه داری انگاه ما را با تو باید منازعت کرد تا حصار شیراز را
بزحمات تمام بتصرف درآوریم لهذا بهر سرداری که ما مور کردیم سپارشی رفت که در مصاف پسر جعفر خان مهاونه و مدد
نمایند بلکه اغلب مغلوب کردید مصطفی خان قاجار که دلیری بود جلادت شعار چنین کرد دیگر باره از ما استمداد کردی جان محمد خان
با چند هزار کس بهمین معنی وصیت و نصیحت کرده فرستادیم تا سپاه ما در حدود فارس افزوده کشت رضا قلی خان را با سپاهی
از قفای او فرستادیم او نیز کاری نکرده بلکه کرفتار شد روز بروز تشویش خاطرت افزود و زیاده از سابق با متوسل شدی و امرا
ما را بشهر راه دادی و بجهة حفظ خود نگاه داشتی چون زیاده از ده هزار کس از لشکر ما در شیراز اجتماع کردند ما از قفا آمدیم و لطفعلی خان را
بهزیمت راندیم و وارد شیراز شدیم و شیراز را بتصرف درآوردیم تو ناچار و لابد بما تمکین کردی و شهر را بتصرف سپاه ما دادی
والا ان امرا و سرداران چنان نبودند که از عهده پسر جعفر خان زند بر نیایند تدبیر ما از تدبیر تو پخته تر و کاملتر بود چنانکه دیدی و خوابی دید
اکنون بسرای خود باز کرد و مطمئن باش و ترک تدبیرات کن و صادق و رزمن و عاکفه زمین بوسید از خدمت باز کشتم و با چنین شهریاری
دانا تدبیر و تدویر کردن خطا شمردم

ذکر مراجعت حضرت سلطانی کامکار اقا محمد شاه قاجار بطهران و طوی نواب امیرزاده حسینقلی خان

چون حضرت اقدس پادشاه حقایق آگاه در محرم الحرام از فارس بطهران
باز آمد بفکر طوی و عروسی بجهة برادرزاده کهتر نواب حسینقلی خان ثانی که همانا در انسال شانزده ساله بود در افتاد و از اطراف و اکناف
ایران امرا و اعاظم و ضباط و عمال و ارباب طرب را احضار فرمود و امر خدمت اشپازی و چراغان و طوی هر شب بیکی از امرا و وزرا
مقرر کشت چنانکه شبی با حاکم فارس و شبی با محمد حسین خان اصفهانی خوراسکانی بن محمد باقر خان خوراسکانی پکلر بکی اصفهان و شبی
با اهالی کاشان و شبی با اهالی طهران علی هذا القیاس هر شبی با اهل ملکی و شهری بوده و میرزا زکی علی آبادی مستوفی الممالک متصدی
این امور بود و یکصد و پنجهزار تومان بخارج این طوی رسیده بود و مولانا محمد ساروی ملاباشی انحضرت که صاحب تاریخ محمدی است
قبالة نکاشته و حاجی سلیمان صباحی قصیده تاریخ گفته هر دو مقبول افتاده و این مصرع تاریخ است کیخ بخرکاه سلیمانی در آمد مهد علیا

مع القصه نواب شاهزاده حسینقلی خان نامی را در شب پنجشنبه شهر ربیع الاول مجبوبه کرمیه از خاندان حسین خان دوالوی قاجاریه شیستان
در آورده و سجنین بهترین دخت نواب شاهزاده نایب الملکی فتحعلی خان جهانبانی که از صبیه جعفرخان بسطامی بود بحکم حضرت خاقانی بنکاح
نواب امیرزاده ابراهیم خان بن محمدتقی خان مرحوم برادر کهتر حضرت پادشاه والاجاه آقا محمد شاه قاجار درآمد و بعد از یکهفته عیش و
سرور و نشاط و انبساط رفاف سعادت بظهور و انجام رسید و امرا و وزرا و حکام نجلاع شایسته مفتخر و مامور و بمقامات و ولایات
خود خشنود و مراجعت کزین شدند ذکر تتمه احوال لطفعلی خان زند و قایع اتفاقیه این سال خیریت مآل پس از فرار لطفعلی خان زند از صدمات سپاه خاقان ظفرمند رضاقلی خان قاجار را که از کرمان زمستان را در شیراز بود رها کرده
خود راه کرمان برگرفت میرزا ابوالحسن خان کهکی حاکم کرمان از دخول شهر بش مانع آمد او بلاور رفت و از آنجا از راه چهل پایه لوط طبس گذار
کرد و سبب این فرار آن بود که پسران نظرعلی خان زند که کینه سابقه با او داشتند شب در حوالی کرمان بر سر او ریخته با سپاه کرمانیه بزدی شتافتند
زند او گریخته بلاور رفت میرزا محمدخان لاوری نیز قصد گرفتن وی کرده لاجرم بطبس رفت میرحسینخان طبسی او را نیکاه روز در طبس مهمان
کرده سیصد نفر با و داده وی بجانب شیراز بازگشت کرد چون بیزد آمد علی نقیخان یزدی جمعی از دلاوران شجاع و شجاعان جلاج که ماکوئی
خود را تیر اسفندیاری و کمان خود را چرخ او انیابی و شانه خویش را حشت صف شکاف و مشته خود را کرز البرز شکن می پنداشتند
بمقابله وی فرستاد در بقعت شور حرب بقعه و لطفعلی خان مظفر و منصور شده با بعضی از اسرای انکروه با برقوه رفته چون خبر بازگشت
او بخاک فارس معروض سده سنیه خاقانی گردید محمدحسین خان قونیلو قاجار با هفتهزار سوار با تمام این کار مامور شد چون از راه کویر رو
ده اشتران بحوالی ابرقوه رسید لطفعلی خان عم خود نصرالله خان را در آنجا گذاشته و خود بجانب بوانات و اصطهبانات رفت و محمدحسین
خان بعد از مقابله نصرالله خان را در ابرقوه محصور و بحکم فرمان شاهان فارس روانه شد و محمدآقای قاجار نیز با سه چهارهزار کس بمعاونت
محمدحسین خان قونیلوی سرکشیکچی باشی از دارالخلافه ری بفارس روانه گردید محمدحسین خان بشیراز رسید و لطفعلی خان دار الجر
کرفته توقف کرد محمدحسین خان قاجار قونیلوی سرکشیکچی باشی سردار فارس از شیراز بجانب دارالجر دفته او نیز بزرفت سردار به نیریز
شتافته لطفعلی خان برهنیز روی برتافته در آن حدود سنگری متین و قورغانی حصین برآراسته بمدافعه و منازعت پرداخت
مدت پانزده روز از طرفین آتش حرب و قود داشت و جمعی حریق از رفتار و غریق قلزم عنا شدند لطفعلی خان دیگر باره اراده شبیخون
کرده فریادرس خان نام از سپاه او فرار کرده شرح نیات او را بسردار قاجار معروض داشته لشکر شهریار قاجار با مر امیر سردار
کمال حزم و سپاهی مرعی داشته از شبیخون او کاری ساخته نشد لاجرم مراجعت کرده روزانه دیگر روز خون صلاح دیده بمقابله
و مقاتله در آمد سپاه لطفعلی خان دو تیپ از عسکر قهرمان ایران از جای برکنده بجانب شمال کرم بردند و سردار قاجار جلادت کرده
امیر اصلان خان ردلانی را با دسته او بیورش امر کرده با تفاق خود بر سر سپاه امیرزاده زند آمدند او را تاب مقاومت نمانده
بهزیمت شد بر هنیز گریخت و شب هنگام دیواران حصار را شکافته خود و همراهانش بجانب طبس فرار کردند محمدحسین خان قاجار
کشیکچی باشی مشهور بدو داغ مظفر و منصور بشیراز بازگشت و شرح حال معروض داشت و از جمله وقایع این سال که هزار و دویست و
شش بود ولادت شاهزاده محمدتقی میرزا از بطن مستوره بختیاریه بوده و از ان جمله کشتن درویش مشتاقعلی بفتوای ملا عبدالله
کرمانی در شهر کرمان است که او را که از مریدان سید معصوم شاه هندی بود و سلسله طریقتشان بشاه نعمة الله کرمانی میرسید بشکنجه
کردند ذکر وقایع سال سعادت مآل یکهزار و دویست و هفت و وقایع مملکت
ایران علی الاختصار لطفعلی خان زند دیگر باره از نیریز بجانب طبس عطف عنان کرده میرحسین خان طبسی بجهة رفع او از ولایت
خود مشورتا او را به تیمور شاه ولد احمد شاه افغان حاکم هرات و قندهار دلالت کرده بعد از ورود بدین خبر رسید که تیمور شاه
افغان وفات یافته میرعلی خان قاینی و میرعلم خان ولد مشارالیه بخدمتگذاری او میپرداختند درین اثنا فرستاده کان محمد خان ولد اعظم
خان افغان و جهانگیر خان ولد محمدحسینخان سیستانی که در بم و نرماشیر حوالی کرمان حکومت داشتند بدو رسیده عطف عنان بجانب
بم و نرماشیر کرده ایشان متعهد تسخیر کرمان شدند و او را بپادشاهی فارس بلکه ایران وعده و وعدوی بیم و نرماشیر آمده با سوران

جلد هفتم ذکر فتح شهر بابک و بلوکات کرمان

سیستانی به تسخیر کرمان رفت و در سنه مذکور ورود بقریه جوبار کرمان عم خود عبدالله خان زند را بر سر کرمان فرستاده که از طرفی
با کرمانیان محاربه کند و خود لطفعلی خان از طرفی دیگر بتسخیر بر سر کرمان تازد و کرمان را مستخر سازد و سابقا بحکم حضرت شهریار قاجار
آقا محمد شاه نواب جهانبانی و مصطفی خان دوالو و عبدالرحیم خان ولد لقمان یزدی بتسخیر کرمان مامور شده بودند و میرزا ابوالحسن
خان حاکم آن شهر وفات کرده بود و مرتضی قلیخان ولد شاهرخ خان افشار بحکومت آن دیار مامور گردیده و موکب نواب جهانبانی در
شهر بابک بفتح قلعه کران اشتغال داشت و مصطفی خان و عبدالرحیم خان بفتح بم و نرماشیر دلیر بودند و جانمحمد خان بتخریب حصار و
باره شیراز پرداخته بود و حضرت ظل الهی در چمن آسیاب پس متوقف بود رضا خان قاجار حاکم استراباد وفات یافت مهرعلیخان
داشلو را که بحکومت رفته بود ترکمانیه متمکن نکرده مهدقلیخان دوالو و محمدولیخان و محمدحسین خان قونیلو به شبیه ترکمانیه مامور
شدند ترکمانیه مقهور گردیدند و امام قلیخان خلف رضا خان بیکلربیکی استراباد شد و امیر کبیر سلیمان خان نظم آذربایجان رفته تمامی امرا
و خوانین آذربایجان نامند صادق خان شقاقی و احمد خان مراغی و حسین خان دنبلی و کلبعلی خان تخوانی و نصیر خان شاهسون و محمدقلیخان
ارومی و جواد خان کنجه و محمد خان ایروانی و ابراهیم خلیل خان شوشی متابعت و موافقت کردند و عظام رمیمه خاقان شهید و جهانبانور شاه را
در اینسال والده حضرت جهانبانی نجف اشرف از استراباد برده بخاک سپرده باز آمده و در چمن آسیاب پس بحضرت پادشاه فلک کرباس
آقا محمد شاه قاجار معروض شد که بالطفعلی خان زند که از قاین برگشته کرمانیان مواضعه کرده مرتضی قلیخان و محمد ابراهیم آقای قاجار را
پرون کرده اند و لطفعلی خان از نرماشیر بکرمان آمده کرمانرا متصرف در آورده است حضرت خاقان بهمان آقا محمد شاه عزیمت یورش
خراسان را پیورش فارس و کرمان تبدیل فرمود و در چهارم شوال سنه هزار و دویست و شصت قصد کرمان فرمود و نواب جهانبانی
فتحعلی خان چپرفت را تسخیر کرده بهرود در رفته محمدتقی بیک قوللر آقاسی در محاربه بهرود بضرب گلوله جهان را بدرود و فتحعلی خان نایب السلطنه
مذکور بهرود را بتسخیر در آورده و گروهی کثیر را قتیل و اسیر نمودند حضرت شهریار گیتی ستان قاجار آقا محمد شاه والاتبار از راه بوانات
بشهر بابک آمده و بتوسط علیقلیخان برادر پادشاه والاشان شهر بابک مسخر شد و بسیرجان رفت و خاقان گیتی ستان بر سر قلعه
مشیر نشسته بعد از تسخیر تیغ بر اتباع لطفعلی خان نهاده و لطفعلی خان بمقابله پیش آمد و جنگی عظیم کرده منهزما بقلعه کرمان متحصن شد
و سپاه شاه ظفرپناه بمحاصره حصار کرمان پرداخته و اورا در ان حصار محصور ساختند علیقلیخان سیرجان را مفتوح کرده بحضور
آمده و بکوه کیلویه مامور گردیده و نواب جهانبانی بفتح لار و راه بردم و نرماشیر رفته همه را مسخر کرد و عبدالله خان حاکم لار بن نصیر
خان لاری اطاعت گزید

ذکر محاصره شهر کرمان و فرار لطفعلی خان بخانبم و نرماشیر و سیستان و خاتمه حال او و گرفتاری در دست حضرت شهریار گیتی ستان آقا محمد شاه

قاجار اگر مرد دانای تاریخ کار را در ضمن امورات ثقافیه تحقیقی نرود و از حقایق بلاد آنطاری نشود تاریخ با قصه رموز
حمزه و اسکندرنامه موهوم چه فرقی دارد پس در تبیین بلاد و تشریح مواد علی الاجمال باید تحقیقی نگاشت و بتفصیل ازاید فائت
گذشته محول و ماول داشت تا تاریخ از حقیقتی عاقل پسند خالی نباشد لهذا چون بحکایت محاصره و فتوح کرمان است ناچار
که بقدر ضرورت سطری و شطری از حقایق بلاد کرمان بر نگارم تا معلوم شود که حضرت خاقان گیتی ستان کامکار آقا محمد خان
قاجار ترک در تسخیر کرمان و تدمیر لطفعلی خان زند چه همتی بزرگ کرده است توضیح این اجمال انکه کوه اشیر که در عرف این زمان کرمان
عبارت از آن است و آنرا دارالامان کرمان مینگارند ملکی است آبش گوارنده و هوایش فرحنده و منقش ممتاز و لحوش با اتقان
مشتمل است بقرای معظم و رساتیق تبجت توام و آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش کشاده و از جمله اقلیم
سیوم طولش از جزایر خالدات خب لب و عرضش از خط استوا لطمه و در بنای آن نوشته اند که کشتاسب بن لهراسب
در انجا معموره ساخت و اردشیر بن بابک بر گردش حصار استوار طرح انداخت و انرا مسمی بپرد شیر نمود بقواعد منجمین ایران طالع
عمارتش برج میزان بوده بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بر آن عمارت بیفزوده و بهرام بن یزدجرد در وسعت آن اهتمام نموده و در
اواسط دولت ساسانیان بنهایت انجامیده و در کتاب سمت الاعلا نگاشته اند که حجاج غضبان بن قعبشری را بفتح کرمان

جلد نهم ذکر محاصره شهر کرمان بحکم حاجی قاجار در روضة الصفا

مامور کرد چون غضبان بدان ولایت رسید بحجاج نگاشت که کرمان ولایتی است که ان اقل الجیوش بها ضاعوا و ان کثرت جاعوا یعنی لشکر کم در انجا ضایع شوند و فایده ندهد و جیوش بسیار از قلت آذوقه و کرسنگی کشند و میرند لهذا حجاج ان لشکر را باز گردانید و در زمان عمر عبد العزیز مفتوح شد و امر عمر در ان بلد مسجد جامعی ساخت که دلالت بر تصرف اهل اسلام کند و در ایام امیر علی السامانی در ان قلعه طرح انداختند و آل البیع که از خدام آل سامان بودند سالها در انجا حکومت کرده اند و ذکر حکومت انطایفه و دیگران در ینمقام شایسته ندارد و انچه ما را سزاوار است که بکاریم این است که کرمان ولایتی است معروف و با عتدال هوا و عذوبت ماء موصوف از جانب جنوب بولایت شبانکاره و مکران و از سمت شمال بدیار مفازه و قهستان و از مشرق ببوادی لوط و سیستان و از مغرب بعراق پیوسته است طول این ولایت یکصد و هشتاد فرسخ و عرضش برین قیاس است و محتوی است بر هجده بلوک که بعضی ازان مشتمل است بر اقلیم سیم و برخی بر چهارم انار و بم و چرفت و سیرجان و بردسیر و زرند و رفسنجان و خبیص و نرماشیر و شهر بابک از بلوکات آن دیار است و آبش از قنوات خوشگوار است و از دولت عجم الی عرب برتبی که در تواریخ از منه سلاطین است و هر وقتی حکومت آن بلاد با سلاطین بوده تا بملوک صفویه و زندیه رسید و بعد از نادرشاه و کریم خان زند در سال هزار و دویست و هفت چنانکه بدان اینمائی رفت و لطفعلی خان که آخرین مدعیان زندیه بود بدان ولایت نزول نمود و اهالی انولایت پنج مذهب بوده اند

اول فرقه اثنا عشری دق یمزه بکری عمری تشیم کرده اسمعیلی **چهارم** طایفه غالی **پنجم** جماعت مغان قدیمی هم از بلوکات هجده گانه انولایت بردسیر و عسکر و مشیز و سیرجان است و سیرجان مشتمل بر سیصد و شصت پاره قریه است و زرند و کوران از دهات اوست و کرانی که طایفه معروف فندارزین و یارند و رفسنجان که یکی از بلوکات هجده گانه است شصت قریه است و شهر بابک که از انپنیه بابک پدر مادر اردشیر بابکان است بهزار باب خانه مشتمل است و شهری است محتوی بر دروب و حصار و باره و حاکم نشین آن مملکت است الحاصل بعد از حکومت زندیه و شاهرخ خان افشار و میرزا ابوالحسن خان کهکی که وفات یافت بفتوی ملا عبد الله مشتاقعلی اصفهانی نعمة اللهی رایکشتند و طغیان کردند و بامر پادشاه دنیاه کامکار آقا محمد شاه قاجار ملا عبد الله و مرتضی قلیخان ولد شاهرخ خان را جناب نایب السلطنه فتحعلی خان جهانبانی بحضور عم اکرم اعظم حضرت محمد شاه آوردند و مرتضی قلیخان افشار و محمد ابراهیم آقای قاجار مامور بحکومت و سرداری اندیار شدند و چنانکه سابقا اشارت رفت لطفعلی خان زند ولد جعفر خان با جماعت طوایف سیستانی بدان ولایت یازگشت کرد و آن حصار را بضبط و تصرف اندر آورد لهذا حضرت شاهنشاه قاجار آقا محمد خان با لطفعلی خان در خارج کرمان محاربه و مقاتله فرمود و لطفعلی خان مغلوبا بشهر کرمان رفت و افواج حضرت پادشاهی او را محاصره کردند و چون در ایام شتا کار محاصرت را کمال صعوبت است لطفعلی خان باشتداد فصل شتا اطمینان داشت و توقف لشکر شهریار قاجار را بر اطراف آن شهر متعذر بل ممتنع می پنداشت و نمیدانست که عزم ملوکانه و حزم شاهانه این پادشاه قهار چه مرتبه است بنا علی هذا چنانکه نادرشاه افشار در محاصره حصار قندهار ثبات و رزید و مدتها سکون گزید این پادشاه بزرگ همت والانهمت با فواج دریا امواج و جیوش کردون طیش فرمان داد که در خارج حصار کرمان شهری بنا کنند که کرمان و ما مشتمل بر دروب و بروج و سوت باشد و علیقلی خان کهتر برادر خود را بفتح شیرجان و کوهبنیه مامور کرد و نواب جهانبانی فتحعلیخان برادرزاده و نایب السلطنه خود را به بم و راه برو نرماشیر و صوبجات لار و بنادر فارس فرستاد چنانکه اشارت رفت از عهده برآمدند و چون محاصره کرمان بطول یافت و راه آذوقه بر اهالی شهر مسدود آمد قحط و غلا در آن بلد غلبه کرد و مردان از هدان قوت بسته آمدند لطفعلی خان و محصوران شهر بیجا شده و زیاده از ده هزار کس از فقرا و عجزه و کسبه شهر را بیرون کردند و از انجمله فاضل نامدار و حکیم دانشکردار میرزا محمد تقی طبیب عارف ولد میرزا کاظم کرمانی بود که علیخان سر دسته طایفه قراچورلو او را بواسطه ارادت خود بلکه سعادت خویش از شهر بیرون آورده با طرف کرمان انصراف داد و ذکر کمالات و حالات او در محل موقع خواهد رفت و پس از اخراج ده هزار مرد بیگاه دیگر اهالی قلعه کرمان خود داری کردند ان نیز سودی نداد پادشاه بلند عزم متین حزم قاجار شهر گیر شهر مار و الاتبار مانند بحر محیط گرداگرد حصار کرمان را احاطه فرمود بعزمی ثابت کار بر اهل قلعه و شهر تنگ نمود دریای غضب و [illegible] طوکانه وی بجوش آمد بدلوان انکه گفته اند فخشم پادشاهان

مظهر شاهی حق ذاتشان مرآت آگاهی حق حدا مرفتح شهر و قلع خصم اهتمام تمام مرعی داشت تا در جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول سال یکهزار و دو صد و هشت سکه لطفعلی خان بن جعفرخان زند را از نظر پادشاه غیور ظفر نشان گذرانیدند دانست که لطفعلی خان از مرکب غرور پیاده نخواهد شد و کرمانیان از متابعت وی ندامت نخواهند یافت سیستانیان او را رستم زمان شمرده اند و خود را دلیران شاه نشان تصور کرده اند اندازد ها بستر تان کرمان را کمتر از کرم مقتوا و شماره کرد و نریمان خطه تان سیستان را پست تر از زال ماده تصور فرموده بخشی بکار دهر نخندید و زان پیش بصبح شهر کرمان و قتل ان کرمان حکم نافذ جاری کرد بناء علیه آن دریای لشکر که چندی آرمیده بود ندا زصرصر اشرار و هبوب ریاح عاصفه حکم پادشاهی بجنبش و تموج و خیزو مدد در آمدند آثار قهر حضرت یچونی بظهور آمد و احکام ظل اللهی با تقدیر ذی ظل تطابق پذیرفت شورش یورش غریو در طبقات آسمان در افکند و غلغله طبل و نای صوت و صیت در درجات علویات پیراکند قتل عام چنگیز را آوازه نوشد و جنگ خاص هلاکو خان آئین تجدید یافت کفتی باره کرمان بلاد خراسان و مغولیه و تاتاریه بر آن تاخته اند یا دار السلام بغداد است و افواج هلاکو خان بر مستعصم تیغ سپد ریغ برافراخته خان احمد خان سواد کوهی مازندرانی را حکم شد که مانند مرغان شیر پر از نشیب خاک بر فراز جدار حصار پرواز کنند و بدیگر قلعه گیران اشارت رفت که باو مواقفت نمایند توپهای جهان آشوب از اطراف شهر بغره در آمدند کوس و کورکه و طبل و نای غرش بر کرفشد سواران و پیاده گان از اطراف شهر از جای بر آمدند حصار کرمان چنانی بود بر دریا یا قبابی بر صحرا نخست خان احمد خان سواد کوهی با بقنکچیان پیاده خود نزد بانها بر حصار نهاده بالا بر آمدند دیگر امرای دار المرزی و عراقی بدو اقتفا کردند یک ناکاه تمامت بر وج و باره را سپکبار فروگرفتند چندانکه از فراز حصار سنگ و تیر و بقشک و آتش و حراقه فرو بارید سودی نداد پیاده گان چون باد صرصر همی تاختند و خود را مزیر سنگ انداز میرسانیدند و اندیشه نمیکردند اطراف شهر کرمان را چنان احاطه کردند که کمین بر جائم و فلک الافلاک بر عالم اول کرد هیکه در روز جمعه آخر سال هزار و دویست و نه چون بلای مبرم و قضای محتم وارد شهر کرمان شدند سپاه مازندران و طایفه سواد کوهی تبعه خان احمد خان بودند صاحب تاریخ زندیه کوید که جماعت ماهانی و جوباری طرف خود را بتصرف لشکر قاجاریه دادند و سپاه حضرت اقا محمد شاه داخل شهر شدند و بخفتلی خان خراسانی که با پانصد سوار حارس ارک بود مغلوب آمد و در روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول یکهزار و دویست و نه دوازده هزار کس از سپاه شاهنشاه قاجار از طرف ارک داخل شهر شدند و تمامت بروج و بدنه را بتصرف در آوردند و لطفعلی خان زند با جهانگیر خان سیستانی و بعضی از اقارب زندیه خود را بدروازه سلطانیه رسانیدند قریب پسه ساعت محاربه و مضاربه کردند تا آن دروازه را تصرف نمودند با انکه چهار جانب شهر را خندق عمیق حفر کرده و در محاذی هر دروازه برجی متین احداث نموده مستحفظین امین نشانیده بودند لطفعلی خان زند شبا هنگام خود را از دروازه متصرفه بیرون افکنده متابعینش فورا تخته پل بر خندق استوار نمودند و او خود را بدان دریای آتش زده با دو نفر سوار از آن سنگامه بایله بر کرد و دار بیرون افکنده بجانب بم کریزان رفت و جهانگیر خان سیستانی از وحشت و اضطراب بادی مرافقت شوانسته بطریق دیگر افتاده و او بدر رفت چون لطفعلی خان از آن میانه کناری کرفت آتش قهر داوری هر مشتعل کردیده بقتل و غارت کرمان و کرمانیان اشارت راند شور محشر و فزع اکبر ظهور آمد نهب و اسر و قتل و قلع و قمع و هدم و هتک و اخذ و اسر بسوختکان رسید لطفعلی خان بر احدی ابقا نکردند و لطفعلی خان از کرمان الی بم که بمسافت چهل فرسنگست یک شبانروز زرفه نهکام عصر بدروازه بم رسید محمد علیخان برادر جهانگیر خان سیستانی بخدمتش آمده از حال برادر استفسار کرد کفتند که از فقا همی آید و تا شهر رودبار او را همی برند و از واقعه ای بظهور نیامد چنان پندا شتند که کرفتار لشکر حضرت شهریار قاجار شده در روز چهارشنبه موعود که از آمدن و وصول او اثری روی ننمود صلاح حال در کرفتن و سپردن لطفعلی خان بحضرت شهریار کیتی ستان دیدند تا مورد خلاصی جهانگیر خان و اظهار خدمت الی بم و سیستان شود لهذا بر کرد او از دحام کردند و او اراده سواری کرد اسب مشهورش که غران نام داشت در حوالی او بود خواست که با شمشیر بران بر مرکب غران نشسته فرار کند اسب او را بی وکار او را طی کرد و زخمی چند بر او زدند و او را اسیر کردند و مسرعی شتر سیر بحضرت شهریار کامکار فرستادند و اظهار اخلاص خود را عرضه کردند محمد علیخان قاجار بآوردن او مامور شد و مقارن اینحال جهانگیر خان بم رسید و بخبر تمکین چاره ندید لهذا لطفعلی خان را بحضور شاهنشاه قهار غفور

اورند و گویند در حالت ورود و کلال متضمن سلاسل و اغلال این بیت همی خواند نظم ما ندادیم از قضای حق گله عار نماید شیر را از سلسله
پس از شرفیابی بحضور مکفوف البصر گردید و او را در زاویه کالها و یه محبوس داشتند و پس از خفت و اهانت رای ملک آرای پادشاه
چنان مصلحت دید که وی را بخلعتی مفتخر گرداند لهذا ابو المظفر مؤلف این نامه که در آن ایام خازن و لباس دار حضرت پادشاهی بود امر
شد که یکدست ملبوس خاصه مبارکه شهریاری حاضر و بلطفعلی خان پوشیده شود پس از آنکه بنظر مبارک رسانید بنا بمخالفت طبع
پادشاه بکینه کیر حقایق و دقایق مسیر بود از این راه مورد غضب پادشاه شد تا بتوسط و تشفع حاجی ابراهیم خان شیرازی معفو گشت مع
القصه لطفعلی خان را بطهران فرستادند بعد از چندی بمیرزا محمد خان قاجار دوالو در قتلش اشارت رفت و در امامزاده زید بخاکش
سپردند و او خاتمه دفتر سلطنت زندیه بود و در شجاعت و مناعت نظیر نداشت و فی المثل در مقام و پایه خود نظیر سلطان جلال الدین منکبرنی
ابن خوارزمشاه بود و با شهریار کامکار قاجار محاربتها نمود پس از دولت زندیه سپری شد و طلوع کوکب زیبای تورقاجاریه جهانگیر گردید
یکقوم را زتارک برداشت تاج یکقوم را جواهر بخشید بر چنین دعمش عبد الله خان و بعضی از زندیه گرفتار شده مکفوف البصر شدند
و یکصد نفر از افشاریه کرمان که باز ندیه موافقت داشتند بقتل اندر آمدند و سه قطعه الماس که یکی از انام در یای نور و هشت مثقال و
نیم وزن داشت و دیگری از انام تاج ماه بود و بوزن شش مثقال سنجیده بودند و سیومین اکبر شاهی که چهار مثقال وزن داشت و چنانچه
سابقا مسطور شد بعد از انقراض دولت نادرشاه بدست محمد خان عرب افشار و بتوسط امرای خراسان هدیه پیشگاه سلطان غفران
توامان محمد حسن خان قاجار شده بود پس از وکیل و سلاطین زندیه واصل گردیده دیگر باره بحکم وراثت بدست حضرت شهنشاه
دیجاه قاجار در آمده زیب بازوی اعتبار پادشاه والاتبار گردید و مضمون کل شیء یرجع الی اصله بوقوع انجامید و الحمد لله تعالی
که آن جواهر موروثی همنوز بدیهیم و پشت بر پشت از این خاندان سلطنت نشان که الی یوم التناد دولت ایشان بر دوام باد شارع
بخته و ابد الدهر محو باد مجملا دولت خوانین زندیه پس از وکیل که در هزار و صد و نود و چهار در گذشت مدت سیزده سال و کسری
بحالتی متزلزل متداول بود و در این ایام انقراض یافت و مدت ملک زندیه از کریم خان الی لطفعلی خان که شش نفر بوده اند چهل و سه
سال و یازده ماه امتداد یافت کریم خان سی و هشت ماه و سه روز و ابو الفتح خان ابن وکیل و صادق خان برادر وکیل و علیمراد خان و جعفرخان
و لطفعلی خان که معاصرین حضرت پادشاه قاجار آقا محمد شاه والاتبار بودند و در فارس و بعضی از عراق علی التناوب حکومت مینمودند
و در پادشاهی ایران استقلال تمام نیافتند پنج نفر بودند که مدت سیزده سال و سه ماه ادعای سلطنت نمودند چنانکه در گذشت
در گذشت و فتح الله خان و لطفعلی خان زندرا بحکم حضرت شهریار قاجار که با عیال او بمازندران برده بودند محبوب و خصی نمودند و موکب
فیروزی کوکب پادشاه قهار و شهریار کامکار بعد از قتل کرمان بجانب فارس خرامید و نواب جهانبانی فتح علی خان نایب السلطنه و نواب
علی قلیخان عم پادشاه از صفحات لارستان باز آمدند و تمام فارس و خوزستان و لارستان و دشتستان و کرمان زمین ضمیمه ملک
پادشاه جم آئین گردید و سرکار نواب شاهزاده فتحعلی خان بن جهانسوز شاه ابو الفتح خان حسینقلی خان که فرزند و برادر زاده حضرت
پادشاه ایران آقا محمد شاه کیتی ستان بود بنیابت حضرت عموما و حکومت فارس و یزد و کرمان خصوصا مخصوص و منصوص آمد و بجهانبانی
ملقب و معروف شد و حاجی ابراهیم خان شیرازی ابن حاجی هاشم بوزارت و وکالت خاصه سلطانی اختصاص یافت و بر رسم
سلاطین صفویه ملقب باعتماد الدوله گردید و عبد الصمد بیک جوانشیر بسفیر امیر کبیر ابراهیم خلیل خان حاکم سوشی و رئیس ایل او توزالکی
که از اعاظم امرای قراباغ بود در ایام محاصره کرمان بی استیذان از امنای دولت قاجاریه فرار کرده بجانب آذربایجان گریخت و در حدود
خمسه بدست مباشران دولت ابد بنیان گرفتار شده مقتول آمد بنابراین ابراهیم خلیل خان جوانشیر دیگر باره مخوف و متوهم گردیده از شرفیابی
حضور پادشاهی دامن فروکشید و پای و قار در دامن قرار پیچید و با امرای آذربایجان در شرفیابی حضور سعادت ظهور پادشاه جم جاه
ایران موافقت ننمود و دیگر باره طبع اعلی از و مکدر گردید و در کار او تامل و اندیشه رفت هم در این سال دو قطعه ستون عمارت دیوانخانه
طویل القامه و سطبر القطر دیگپارچه است حسب الامر از شیراز بزحمت و مرارت بسیار بطهران نقل کردند و در دیوانخانه دار الخلافه ری نصب
کردند و موکب نصرت کوکب پادشاه جم آئین از ملک جم یعنی فارس در کمال شوکت و جلالت و صلابت و مهابت وارد دار السلطنه

طهران صانها الله عن الحدثان گردید و عرصه کنار مملکت محروسه از خار و خس دیوان ناشایسته صاف و مستخلص آمد در بیان عزیمت حضرت پادشاه ظل الله آقا محمد شاه قاجار باشطام امرا ذربایجان و فرار باغ و ذکر وقایع اتفاقیه این یورش فتنه انگیز بعد ازوقایع عبد الصمد بیک عم زاده امیر ابراهیم خلیل خان دیگر باره متوحش و متوهم گردیده در تقدم بحضور پادشاه غیور با امرای آذربایجان موافقت نکرده تقاعد کرد و انمعنی نیز مزید بکدورت خاطر پادشاه نامدار انتباه وی افتاده قصد یورش آذربایجان کرد مناسب شمرد سه نجد متکداران با استعداد از جمله حاجی ابراهیم خان بن حاجی هاشم شیرازی را که در رکاب مستطاب از شیراز بطهران آورده بود بمنصب اعلای وزارت و صدارت خاصه خود منصوب و ملقب باعتماد الدوله فرمود میرزا محمد خان قاجار دوالو که بحکومت قزوین مامور بود بدار السلطنه طهران خوانده بیکلربکی طهران و امیر الامراء ایران خواند و مهدیقلی خان قوینلو بن محمد امین خان را که از ابنای اعمام خاقان شهید بود حکومت و ایالت قزوین داد و موکب فیروزی کوکب حضرت پادشاه والاجاه کامکار آقا محمد خان قاجار باشوکتی و حشمتی کامل در بامنزد هم شوال سال یکهزار و دویست و نه از دار الملک حرکت کرده با سپاهی چکران بچمن سلطانیه نزول اجلال فرمود چهار روز بعد از شکار حرکه بارد سیل رفت محمد حسین خان قوینلو قاجار بجارست پل خدا آفرین که در شش منزلی شوشی است مامور شد اما وقتی رسید که باشارت ابراهیم خلیل خان پل مذکور را خراب کرده بودند لهذا سلیمان خان قاجار قوینلو بتعمیر پل مذکور پرداخته و از آباد و معمور ساخته سنگری متین برای مستحفظین پل ساخته و نواب علی قلیخان بجارست حدود ایروان مامور شد و مصطفی خان قاجار بر سر مصطفی خان طالش روان آمد و موکب حضرت پادشاهی چون بحر محیط متلاطم روز دوشنبه از زود قراسوی ارد پل در آدینه بازار اقامت جست امیر کبیر سلیمان خان قاجار و محمد حسین خان قوینلو با لشکری جرار بمعاونت و مظاهرت مصطفی خان دوالو رفتند طوایف طالشیه از سپاه جرار ثقال و احمال خود را در کشتیها نهاده بسالیان رفتند و اهالی سالیان ایشان را راه نداده باز گردانیدند و تمامت بحضرت پناه پادشاه در آمدند بعد از غلبه لشکر سپاه شاهی بر دلیران طالش مصطفی خان و شاه پلنگ خان مغلوب و خانه و کوچ جماعتی از انگروه ضلالت پژوه بمازندران مامور و روانه شدند ملوک لفه بروز کینه و چالش بزور پنجه و تلاش پلنگان کوه طالش همه کشته شدند معیش اسالیکی و رماند در دره یکی جان داد در پشته یکی محروق در آذر یکی مغروق در دریا افغان و دریغ طایفه دریغ از سحاب و میغ در گذشت و حصونی که سالیان از تطارق حوادث مصون بود با خاک برابر آمد مصطفی خان قاجار مظفر و کامکار بدوی شهریار باز آمد شاه نواز پسر شاه پلنگ خان طالش که از امرای انطایفه بود بحضور پادشاه قوی کدار ضعیف نواز آورد ند بدو الطافات و نوازش سرافرازیات فرمود و بشاه نواز خان ملقب شد صورتش را معنائی و اسمش را مسمائی ظاهر آمد علی قلیخان برادر بجانب ایروان مامور شده بود سلیمان خان خال اعلی بچالش طالش و حضرت سکندر رتبت شهریاری بمنزل قراتپه اتراق دادند و از آنجا در رغره ذیحجه الحرام کنار رود شرف ورود بخشید و پل مزبور که چون عهد لئیمان شکسته بود در ده روز چون طاق کهکشان استقامت و استدامت یافت بعد از اتمام سنگ و برو ج و جسر سپاه خسرو عصر از آنجا عبور فرمود و در حوالی پل نزول فرمود ابراهیم خلیل خان جوانشیر چون خبر یافت که طوفانی سیل خیز و قیامتی اجل انگیز نجانبا و متهاجم و متلاطم است از حکام شیروان و شماخی و قبه و دربند استعانت و استمداد کرده محافظت خود را اثبات همی ورزید ولی قلب صنوبریش چون بیم صنوبر باشاخ عرعر از باد صرصر همی لرزید تهیه کار خود میپرداخت و قاطنین و ساکنین آن بلاد مضطرب و متوهم بودند و در گذرها میکوشیدند و بعرض اثنای دولت قوی شوکت خاقانی رسید که ایلات وارامنه سکنه قراباغ از تشویش سپاه پادشاه قاجار از مواطن و مساکن خود فرار گزیده بقپاو خرکرک از بلوکات شوشی گریخته اند و آن دو فرقه از ایلات قپان را که در هشت فرسنگی پل خدا آفرین واقع بود محل اجتماع و اتفاق و طایفه خایفه ارامنه که در خرکرک که دوازده فرسنگ از پل دور است متفاق گردند لهذا بامر خسرو گیتی ستان و عزم و دارای دارا حرم حضرت شهریار کیتی ستان آقا محمد شاه قاجار امیر کبیر مصطفی خان دوالو با گروهی انبوه از سپاه و سوار بر سر انگروه یاغیان بردبیورش و رستاقات انطایفه شورش در افکند فظلم زنبس بانگ اسبان و جوش و خروش همی گرشد از نعره کوس کوه بجوش در افشان بسپاره افراشته سر نیزه از ابر بگذاشته چو رسته درخت از بر کوهسار چو پیشه نیستان بوقت بهار زتاریکی گرد و

ذکر محاصره حصار شوشی و پناه آباد

کسی روز روشن نمیدید راه تو گفتی هوا بر د از دسی سالار قاجار بر آن کرده ضلالت کردار ظفر مایه بسیاری بگشت و گروهی بگرفت
زنان و کودکان کلروی مسکینه سوی که زیاده از پانصد بودند بحضور شهریار قاجار اسیر آوردند پادشاه غیرتمندان اسرا را بامینان
عصمت پیوند بسپرد که محافظت نمایند و دست تجرّی بر آن اهوان حرم نگشایند و محمد ولیخان و رضاقلی خان قاجار دوالو با دسته از غازیان
زال بال سام حسام بسفاق دیگر که محکمه ارامنه بوده مامور شدند ایشان نیز بران گروه پریشان غلبه کرده اسیر و مال کثیر بیاوردند در نهم
ذیحجه الحرام برکاب ظفر ارتسام بازگشتند دیگر روز که عید اضحی بود اشترهای پل بکنار نهر ارس نحر کردند روز یازدهم کنائب رکاب
شاهانه که از راسته تر از چهر کاووس بود بمنزل تخت طاووس نهضت کردند عبد الرحیم خان برادر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی
و چراغ خان بختیاری بجهة حفظ پل ملا نصر الدین که در سه فرسنگی شوشی است روانه شدند و در کنار پل سنگرها و برجها بساختند حضرت
ظل اللهی متعاقب امیران مذکور بنهضت و رکضت پرداخته در حوالی پل مزبور زمین را با آسمان برابر ساخته خیمهای گوناگون که رنگین
از پرطاووس و بال بوقلمون بود در آن عرصه بهشت آئین برپا کردند سراسر دشت و کوهسار را سپاه جرار فرو گرفت نظم

خروش سواران و گردان دشت ز بهرام و کیوان همی در گذشت

ذکر مأموریت امیر کبیر سلیمان خان و مصطفی خان قاجار بمحاصره حصار شوشی و بعضی واقعات

چون اردوی همایون پادشاهی بسنه فرسنگی شوشی قرب یافت امیر کبیر سلیمان خان قاجار قوینلو و مصطفی خان دوالو را با ده هزار سوار شمشیرزن نیزه گذار بمنقلای چپش گردون طبش روانه و
مامور بمحاصره شوشی فرمود و ابراهیم خلیل خان جوانشیر ابن پناه خان صاحب حصار پناه آباد که امیری بود دوالاشاد بر طایفه اوتورانی
پشت بر شت فرمان گذارد و در مملکت قراباغ با اعتبار از بلاد تفلیس و گرجستان و دربند و لگزیه داغستان و باد کوبه و شروان و توابع
ان ممالک لشکری گران جمع آورده بدعوی اناولاغیری در اقلیم برمحیط جلالت فلک میراند و از سنابک خیول سواران دلیر خاک برگیره
اشر برمی افشاند سرداران جلادت مصیر با سواران شیر گیر بسد طریق ورد فریق مامور گردیده بود و در تحصن و تمکن در حصار شوشی که پایش
با فلک الافلاک سر گوشی میکردند کمال اطمینان داشت در اثنای قطع راه قراولان دو سپاه بیکدیگر ملاحق و متدافع گدیگر ملاصق
شدند نظم

سپهبد سبک جنگ را ساز کرد ☆ بزد کوس کین بزم آغاز کرد ☆ چو شمشیر اورزم سازی گرفت ☆ همی در کفش مهره بازی گرفت ☆ همه مهره کاندر هوا باختی ☆ سر سروران بود کانداختی ☆ سواران قراباغ مانند قراقوش بصید آن جوش پرواز
همیکردند و از شمشیر سیمرغ افکنان عقاب شکار چون مرغان نیم بسمل در خون پر و بال همی افشاندند مردان مرد را از گرد بر سر معجر بود
و دلیران نبرد را از خون بر تارک مغفر خفتانها از ضرب حسام بران قبای اوحدی شد و مغفرها از احاطه خون خلیط عمامه مولوی آمد
الامر سپاه منصور پادشاه قهار قاجار بر دلیران ارامنه و مسلمان قراباغ غالب شدند و مردان محارب از بیم تیغ قاضب ایشان
هارب آمدند جماعتی دستگیر و فرقه اسیر مابقی انهزام را غنیمت شمرده بجانب شوشی بگریختند و امیر سلیمان خان قاجار قوینلو و مصطفی خان
دلیر دوالو بحوالی حصار شوشی تاختند و سنگر بساختند در هنگامیکه حضرت شهریار گیتی ستان بجانب شوشی حصار شتابان بهمیرفت
از انجاکه آن بزم در نظر همتش بزم بود اعتنائی بدان جنود نفرموده در دامان جبل و کوهسار قصد شکار داشت و به تیر و تفنگ و شاهین و باز
آهو فگن و کبک انداز همیرفت معدودی از خواص درکاب نصرت اختصاصش بتخیر اشتغال داشتند جماعتی از متهوران قراباغ فرصت
غنیمت شمرده شکاریان شیر شکار را غزالان شکاری تصور کردند و از کمین گاه بدر آمده راه بر همراهان شاه بربستند و در خون خود همی
کوشیدند رکابداران سبک عنان با تیغهای سرفشان بر سران سرکشان تاختند و همه را چون صید بدام آمده بخون خود غرقه ساختند
اگر کسی زنده بود زخم دار بود و اگر فرار کرد گرفتار بود حضرت شاه فرخ فال دشمن مال آمدن آنان را از دلایل آمدن اقبال شمرده بمضمون تفألوا
بالخیر بغلبه و اقبال زده چون شیران خشمناک تازان و پویان بعزم رزم گوشی لشکرستان شیشه وجود اهالی شوشی همیرفت تا بکرد حصار
رسیدند و نزول اقدار کردند و فورا بعزم رزم فرمان داد و ابراهیم خلیل خان از حصار شوشی با سپاهی جرار خنجر گذار بیرون آمده بمقابله و مقاتله
جسارت کرده و خسارت برده که گفته اند نظم چو قطره بر زرف دریا بری بدیوانگی ماند این داوری و درین ایام مهدیقلی خان برادر حسینقلی خان
باد کوبه با جمعی از بزرگان باد کوبه را بخت یاری کرده در عین ارادت و کمال سعادت بزمین بوس پادشاه آسمان درگاه کاد کس کوس

استسعاد یافته و مورد الطاف شاهانه شدند مجملا اینکه امیر ابراهیم خان جوانشیر در این ایام محاصره شهر شوشی بقدر وسع و توانائی کرد
از حصار پیرون آمده جنگ در انداخت و کاری از پیش نبرده بدرون حصار تاخت **در ذکر محاصره حصار شوشی و قضایا**
با امیر جلاد مصیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر بن پناه خان در پستم دیجه حضرت پادشاه والاجاه نصرت پناه آقا
محمد خان قاجار علیه الغفار قلعه شوشی نزول فرموده بود مکان مسکنی بسنگر فتحعلی خان را مقر توپخانه و آتش خانه سلطانی مقرر فرموده توپهای
عفریت کردار اهرمن آثار شیاطین پیکر شدر نعره را در آن مقام جابجا کالنجوم فی السماء فرو چیدند و از وجود دود آنان ع زمین آهنین شد
سپهر آنوس همچنان رای رویین درخمهای سپهر برین طنین در افکندند سکنه قلعه شوشی از خروج از آن حصار و بروج متعذر و متعسر
شد کالنجین فی الرحم توقف در آن حصار ننمودند یافت یاور خاقان کامکار آقا محمد شاه قاجار مصطفی خان دوالو با پنجهزار کس از غساک
نصرت اقتران بعسکر ان که چهار فرسنگی اردوی پادشاهی و سه فرسنگی حصار شوشی بود رفتند و بسد طریق قوافل و جواسیس مستعد شدند
و سپاه امیر ابراهیم خان در اثنای محاصره مکرر اظهار مبادره برزم کردند و پیوسته جدال و قتال از طرفین پیوسته بود تا روزی که
باده هزار کس از داخل حصار بخارج آمده لوای مدافعه و منازعه و مصادمه و مقارعه برافراشت سواران دو رویه اسب جلادت
در مضمار رشادت بتاختند و حومه بیدرا از خون کلناری چون باغ بهاری ساختند فظم خزانیست اندشت کفتی زرنگ * درختان
یلان باغ میدان جنگ چمن صف دم بدلان باد سرد روان خون چو می چهرها برگ زرد بامد زرکردن همه خستگان و زان
خستگان زار تر بستگان * اما عاقبت الامر سپاه قراباغ بهزیمت شدند امیر شوشی بقلعه بازگشت و جمعی بقتل اندر آمدند بسیاری
گرفتار شدند قریب پنجصد تن از سرای امرای ان حصار و در حضور حضرت شهریار کردن بر تیغ قتل بر نهادند هم در نوقت معلوم شد که
در شش فرسنگی قلعه شوشی محمد بیک و اسد الله بیک برادرزاده کان امیر شوشی محکمه محکم دارند و همت بر منازعه می گمارند پیر قلیخان شاهسیا
و عبد الله خان اوصانلو حاکم ملوک خمسه را با سپاهی بکارجوی رزم آزروی بر سر ایشان فرستاد و ایشان بر آن اکابر زادگان غالب
شدند و هر دو را با اهالی حرم و زنان و خدم اسیر کرده بحضور پادشاه غیور آوردند ابراهیم خلیل خان جوانشیر خود را در لجه هلاک غریق
و در نار فنا حریق دید زیاده ازین تاب التهاب در خود نیافته یکی از اقربای خود را متشفع بحضرت خاقانی فرستاده متقبل باج و خراج
و گروگان و پیشکش فراوان شده اظهار ضعف و شکستگی و پیری نموده بتوسط مقربان حضرت پادشاه پوزش پذیر بر آن نشیر پر تجشو
دریای غضبش از تموج بیامید مراد و خاتمین بلاد سراسر سر خط انقیاد نهادند محمد خان قاجار ایروانی با هدایای خوب و تحفهای
مرغوب و جواد خان قاجار گنجه با هزار تن ملازم مستعد و ملک محمود و ملک قلی و ملک اسمعیل روشای جماعت ارامنه اذربایجان
باشش صد نفر چاکر و پیشکشهای وافر بر کاب نصرت مآب آمدند و شیخ علیخان ولد فتحعلی خان حاکم قبه بپنجهزار تومان نقد بتوسط شیخی
از اقربای معتبر و حسینقلی خان ماکوئی خود علی بیک و برادر خود مهدیقلی خان را با نقود نامعدود و اجناس بیقیاس روانه درگاه
حضرت شاهنشاه قاجار کردند و اظهار اطاعت و ضراعت نمودند همچنین سلیمان پاشای والی بغداد چند راس اسب و استر کوه
بیناد و طپانچه های فرنگی تحفه و سایر هدایای نخبه فرستاده فرستادگان هر یک مخلع و منعم و مفتخر و خجسته معاودت نمودند لهذا
اردوی کیوان پوی شاهنشاهی پس از سی و سه روز اتراق از گرد حصار شوشی با قدام شش فرسخی انشهر اقدام فرمود مسیت و هفت روز در
وادی آنجا و در نواحی گنجه روزی توقف و مقر مقرره را از ورود موکب نصرت جنود رشک سپهر برین ساخت و در مشرعات بردع بعیش و عشرت
و شکار و تفرج همیگذاشت و کوشش بر نشید شیخ سخن طراز نظامی همیدانست که گفته است فظم خوشا ملک بردع که اقصای وی ز اردبیل
بهشت است بی گمانه دی تموزش گل کوهساری دهد زمستان نسیم بهاری دهد ز تهموی و دراج کبک و تذرو ز پنی تهی سایه بید و
موکب ظفر کوکب حضرت شهریاری از گنجه بمنزل قراجای قدم در نجه کردند بنه و اغروق همیون پادشاهی را باعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی
واگذاشته بعزم غزو گرجستان و تفلیس نهضت فرمودند **در بیان عزیمت پادشاه ایران خسرو کیتی ستان خاقان**
شهریار کامکار والا مقدار افتخار السلاطین محمد شاه قاجار بن خاقان سعید شهید محمد حسین خان قوینلو
بتسخیر تفلیس و گرجستان و فتح آن کشور نفیس حضرت اقدس شهریاری گیتی ستانی شاهنشاه گیتی ستان نامدار کامگار خاقانی

والی ولایت تفلیس و گرجستان بگاشتن فرمود مجمل آن نامه مشکین ختامه انکه نواب غفران مآب شاه اسمعیل صفوی ماضی طاب ثراه در هنگام تسخیر ممالک ایران بر اغلب گرجستان حکمران بود و در مصالحه سلاطین ماضیه با عثمانیه ولایت تفلیس با بعضی بلاد گرجستان داخل ثغور و قلمرو ایران افتاده چون بارادرین ایام جهان ستانی بتسخیر عدو ایران و تدمیر مخالفان اشتغالی بود بدین سامان راه بر نگرفتیم و بدین جانب روی بر نتافتیم تا اکنون که بنیاد اعدا بر انداختیم و بفضل الله کار مدعیان ملک را ساختیم مایدن ملک نیز بقانون قدیمه مملکت ایران ضمیمه باشد لهذا در کمال امیدواری باید بحضور حضرت کشورگیری آید و قرار خدمتگذاری داده بولایت خود باز گردد و الا برادر نیز همان آید که بر دیگران رفته چون این نامه بهند آمیز خشیت انگیز بارکلی خان والی گرجستان رسید بمسامحه و مسابله و دفع الوقت گذرانیدن و بحصانت برج و باره و احتشاد پیاده و سواره اهتمام تمام کرد و بعد از تجهیز خشم و تشمیر خدم از شهر برون آمده در چهار فرسنگی شهر مستعد مقابله و مقاتله نشست با شارت حضرت خاقان ترک و سلطان بزرگ سپاه نصرت همراه بجانب تفلیس بحرکت در آمدند پلک روان شد بصحرا سپه فوج فوج چو دریا که ناگه در آید بموج تو پهای کوه پیکر بر عرادهای چرخ چنبر حرکت کردند و اشتران زنبورگخانه و نقاره خانه راه در گرفتند علمای گوناگون شقها بر کشادند و گرناچیان ولوله انگیز دم و رنای دشمنپور درد میدند کوه و در و دشت از قعقعه سلاح پر صدا شد و ابر و هوا از گرد و غبار تیره گردید تا کار بمقابله کشید و صفوف جانبین آراسته آمد طبلها بنوازش در آمدند و تفنگها غرش گرفتند تیر ابر بیدند و تیغها در بیدند فطعم چو نور روی دلارام شد فروزان تیغ بشکل ابروی معشوق خم گرفت کمان چو خواب در سر مردان مرد جست حسام چو وهم در دل گردان گذر گرفت سنان نه جای یافت همی در دماغ خنجر نه راه دید همی سوی دیده جز پیکان عقاب وار قضا بر کشیده تیر خدنگ نهنگ وار اجل باز کرده پهن دهان این جنگ شاهانه تطویل یافت و مدتان مصاف امتداد پذیرفت خونها بگذار رسید و شها با جبال برابر شد تا آخر الامر نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم سپاهیان و آرای عصر و زیدن گرفت ارامنه مغلوب شدند و بسیاری گرفتار آمدند ارکلی خان روی از معرکه برتافته بجانب تفلیس شتافته از آن رزم تا شهر تفلیس که چهار فرسخ بود چنان رانده که باد صبا در سرعتش فرو ماند چون والی از این صدمه قوی بنیاد بنیاش ضعیف بود دانست که در قلعه ماندن صواب نیست و جان بدر بردن اولی است بمحض ورود بشهر عیال خود را برداشته از دروازه دیگر بیرون شد با عبادقی احتشد و ده فال رنش و دخترش بتعجیل تاخت و در کار تبدیل و کاخت طرح نزول در انداخت تمام بنه و توپخانه و اسباب ارکلی خان با اسیر کثیر بتصرف غازیان جلادت مسیر در آمد هفتاد تن از اعاظم ارامنه و گرجیه را در حضور پادشاه مجاهد غیور گردن زدند و بسرعت برق و باد روی بتفلیس نهاد ساعتی بعد از خروج والی گرجستان نزول موکب عالی در شهر واقع شد غازیان کشور گیر و دلیران دشمن شکار وارد شهر تفلیس شدند بهشتی دیدند پر از خواسته و غلمان و حور العین از آسته دست بیغما و غارت بر گشادند در فضح کواعب و کشف مثالب اغماض نکردند پرده گیان لاله روی بی پرده در بازار و کوی همی تاختند و ناچار با صید افگنان قاجار هی ساختند بسکه این راز آشکار نهفته نباشد و این غنچه شگفته ناشگفته مانده ع انکار که کفیتم و دلی چند شکستیم جمیع کشیشان را دست بسته بر دروازه در افگندند و تمام کنیسه و کلیسا و معابد و مساجد نهار ابر کندند نه روز در انجا توقف شد و پانزده هزار اسیر بیرون آوردند با انکه اراده کاخت و کار تبدیل بود سردی هوا مانع آمد و قت اقتضا نمیکرد پس از خروج از تفلیس بجانب گنجه روانشد جواد خان گنجه قاجار و محمد خان ایروانی زیاد لوکه از عهد صفویه اباعن جد در ان دیار امیر و سالار بودند بحضور شاهنشاه قاجار آمدند و اظهار ارادت مورونی نمودند و توکل خان بکو توالی ایروان رفت ایدوی خدیو جهانبخوی از راه اقدام و الوند بلب ارس آمدند و جسری برود بستند و از رود کذشتند و بر امزوی رود فرود آمدند خیمه بر کنار رود و پر از نوای رود بود و دلیری با دلبری در غنج و ناز و بمی غنود خیام غازیان مطلع خورشید روی خورشید رویان بود تا غزالان مشکین کمند در کمند آهو شکاران غنج و دلال و رنج و ملال داشتند معنی حور مقصورات فی الخیام مصور آمده و سر کاهنن الیاقوت و المرجان مجسم گشته اما جزاء بما کانوا یعملون نیز بجای خود بود فطعم نابرده رنج کنج میسر نمیشود مزدان کرفت خان برادر که کار کرد

ذکر ذکر وقایع شیروان و شماخی و مراجعت مصطفی خان بسردار و شماخی

سابقا مرقوم افتاده که حضرت شهریار کیتی ستان کامکار در کنار رود ارس مصطفی خان والی قاجار را با دوازده هزار سوار با شماخی مصطفی خان شیروانی مامور فرمود و خان شیروان بعزیمت دفع کوهی است مشهور رفته مصطفی خان والی شیروان و شماخی را

مسخر کرده دران نشست و مقارن اینحال فیمابین محمد حسین خان شکی و برادرش سلیم خان منافسه و مخالفه افتاده سلیم خان از شکی گریخته بمیان غنیان رفته از الکسندر حاکم لکزیه جاروقله استمداد کرده باعانت او بر سر محمد حسنخان که درنخونیه بود آمده محمد حسن خان با متعلقان خود فرار کرده با اقدامش رفت و عریضه عجز آمیز بحضور حضرت خاقان ضعیف نواز آقا محمد شاه قاجار ارسال داشت و فرمان قضا جریان صادر شد که مصطفی خان سردار قاجار بامداد او رفته او را مستقل کند مقارن ورود سردار باقی داشر حاجی سعید و حاجی نبی نامی از جانب سلیمخان بارودی شهریار سلیمان شان آمدند از محمد حسین خان سعایت کردند ارادت او را خیانت جلوه دادند لهذا امر مصطفی خان سردار قاجار حکم رفت که محمد حسین خان شکی را گرفته کور سازد و سلیم خان بحکومت پردازد و اموال محمد حسین را از نقد و قطیر روانه حضور پادشاهی وارد و سردار بر حسب امر شهریار کیتی مدار رفتار نموده همانا حاجی سعید و دیگران چنان معروض داشتند که سردار بکد خدایان شیروان اعتدی و اموال آنها را بیملا جرم ضبط نموده و از هر چه گرفته نفایس آنرا بجهة خود نگاه داشته و نقایه فرومایه آن را بحضور اعلی انفاد داشته لاجرم خدیو جهان از سردار رنجیده نواب برادر خود علی قلیخان را منصوب و مصطفی خان قاجار دوالو را معزول و احضار بحضور نموده بعد از ورود خان قاجار و خروج سردار نظر بانکه شایسته باعموم اهالی شیروان ننموده و دلها از و مجروح بود در سنه کام رجعت از شیروان کروهی از سواران خان چوبان که در دلیری و اسب اندازی و چالاکی و ترکتازی معروف فند بر سر راه خان و الاشان آمدند رکابداران معروض داشتند که سواری چند در اطراف راه پیدا شده اند و بحتمل که دزد و راهزن باشند خان شجاعت شعار اسب را بتدبیل بر جنیبت صرصر تک سوار و نیزه جکردوز از نیزه دار کرفته اسب بر سر سواران برانگیخت سواران متفرق شده بهزیمت رفتند خان به تنی دو از ان قوم رسید لطعن رمح از مرکب بینداخته سواران از اطراف بیرون آمدند همانا نجاه شصت سوار جرار بودند و خان روی برانها نهاده دیگر بار سواران خان چوبان متفرق شدند پیش روی و اطراف او را کرفتند و تفنکها رها نمودند کلوله بر بازوی راست امیر جلادت پناه آمده نیزه از دستش فرو افتاد سواران از هر سو کلوله ها بیفکندند بر سینه و پهلوی او آمده ار فراز اسب در غلطیده بنه و اغروق و عملجات رکاب او را اسیر و غارت نمودند و درین اثنا یکی از ملازمانش بر سروی رفته بشون آغاز کرده سواران خان چوبان پرسیدند که این کدام خان است کفتند مصطفی خان قاجار سردار شیروان است که مراجعت بارودی پادشاهی نمیکرد سواران فرود آمده سران سردار را بریده با اسباب و اثاثه بردند و قصه ها بمصطفی خان شیروانی شرح دادند و خبر شهادت او مشتهر شد و خاقان کامران قاجار بر سم ایلیت دو روز حلوت نشین و در ماتم او ماندو سکان بمیریست و برادران عظام او تعزیت کوی شدند و تسلیت فرمود و علی قلیخان قاجار برادر و سردار حضرت پادشاه ایران بعد از وصول بشیروان به پت داغی بر سر مصطفی خان شروانی رفته او را محصور کرده بدادن باج و خراج و اطاعت و انقیاد تن در داد لهذا باشارت شهریار بکامکار علی قلیخان نیز مراجعت کزین و در مغان شرف یاب حضور شد و چون امیر کبیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر در آمدن بحضور شهریار شیر کیر استمهال کرده بود و تا این غایت اثری لظهور نرسید دیگر باره سلیمان خان اعتضاد الدوله سردار بزرک آذربایجان با سپاهی بیکران بغارت قراباغ و قلع و قمع اهالی آن بلاد مامور شد لهذا سلیمان خان بفرمان اسکندر سلیمان شان با سپاهی بیکران بدان ولایت رفته جمع کثیر را بقتل آورده و بعد از محاربات با اکابر اضفیات قریب بصد هزار رأس دواب و اغنام و خیول و انعام قراباغ را غارت کرده بارودی همایون اعلی باز آمد و موزالفات بپغامات و توجهات بلانهایات خسروانه کردید و چون سردی ایام شتا اشتداد یافت اردوی نصرت آثار از مغان با جهان جهان لشکر بجد و مرجانب دار السلطنه طهران حرکت فرمود

ذکر عبد سعید سال یکهزار و دویست و ده هجری و جلوس شاهنشاه فاجار آقا محمد شاه بن سلطان شهید محمد حسن خان بر سریر سلطنت و تصمیم سفر خراسان

در سال میمنت مآل یکهزار و دویست و ده هجری که دیکر باره آفتاب عالمتاب بخانه شرف درآمد و جهان پیر از لیخا وار جوانی مجدد داد سلطان کامکار و دارای قاجار جمشید وار بزم عید سعید نوروزی برآراست لؤلؤ لفه بصد شوکت بصد حشمت بصد بخت بدار الملک ری شد زینت بخت برمی خسروانه آراسته شد و تمام امرا و حکام و فضلا و سادات ایران در پایه سریر کردون سریر جابجا ایستادند پادشاه والاجاه ایران بستند عای دولت خواهان تاج شاهنشاهی بر سر نهاد و بازو بندهای مرصع مکلل بالماسهای

معروف مشهور مسمی بتاج ماه و دریای نور برباز وان کشور کشا بر بسته در تمامی بلاد ایران خطبه سلطنت بنام نامی آنحضرت بلند آوازه شد و سکه را رونقی جدید حاصل آمد و سر و سر رشته اعالی و ادانی بسعادت درجات بیافته های کشمیری و چینی مخلع گردید بقاره خانه و نوبت خانه و زنبورکخانه کوش ساکنان صوامع افلاک را کر کرند و زمین و زمان مشرلزل شده در بن ایام بعرض آمنای دولت شاهانه رسید که نواب نادر میرزا مشهور بنادر سلطان بن شاهرخ شاه بن نادر شاه افشار که از بدو دولت کریم خان وکیل در خراسان بسلطنت داشت و در ارض اقدس مشهد مقدس بحکم وراثت پادشاهی میکرد از استماع استقلال خسرو سهال متوحش و از جرای اعمال آباء اجداد متدهش است و دست بی ادبی باموال خاصه سرکار فیض آثار حضرت امام همام سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحیة والسلام دراز کرده بدان رز نسیم اجتماع سپاه عظیم و دعوی مقابله با پادشاه فلک جاه ایران همی خواهد همچنین اوزبکیه بخارا بر سر ساکنین مرو آمده پر امعلی خان قاجار که از زمان دولت صفویه پشت بپشت بحکومت مرو شاهجان اختصاص داشته اند بقتل آورده و در بعضی از بلاد خراسان ترکتازی و دست اندازی کرده عرق حمیت و عصب عصبیت انشاء غیرت کاه در ضربان و هیجان در آمده با خود همی آهسته ترنم کردی فلیت من ابنای و او رزم کوش آمده است همانا که خونش بجوش آمده است لهذا تصمیم انتظام ملک آراده افشار و انتظام صفحات مشرق فرمود و باستجماع عساکر ظفر مآثر اشارت راند و در هفتم ذی قعده از دار الملک طهران بچمن دماوند تخییم اقبال فرمود پس از شکار و تفرج بهار از دماوند بسواد کوه رفته و از آنجا بشهرساری که مقر سابقه حضرت شهریاری بود توجه داد و التفات بسیار باهالی آن دیار بظهور آورد و از آنجا بجانب اشرف البلاد روی نهاد و در قریه رقشه شکار افگنان باستراباد منیونهاد قدم نهاد و در همه معابر و منازل در اندیشه حالات گذشته بودی و خداوند کریم را حمد نمودی بعد از ورود باستراباد بنه و اغروق شاهانه را بچمن ساوروانه و محارست و اختیار همه را بابراد رزاده یگانه نواب حسینقلی خان قاجار محول فرمود و عالیجناب فضایل مآب مولانا علی اصغر معلم و ملاباشی هزار جریبی را باشاگردان بزرگوار و امیرزاده کان والا مقدار یعنی فرزند جناب جهانبانی نواب محمقلی خان ثانی ملقب سلطنه حکمران فارس و کرمان مشهور بابا خان که شاهزاده عباس میرزا و محمد قاسم میرزا و حسینقلی میرزا بودند و چهارمین آنان امیرزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان بن محمد حسن خان قاجار بود و در سفر و حضر بتدریس و تعلیم ایشان مقرر و روانه چهاردانگه و پنجهارده کلاته بتوقف مامور گردد و چون سابقا کوشمالی کامل به ترکمه یموت همایون خانی داده شده بود و طایفه گوکلان پای از جاده ادب بیرون نهاده در حوالی استراباد دست اندازی میکردند رای جهانضیای پادشاهی قرار گرفت که تنبیهی بلیغ بر آن گروه گمراه طاغی رفته باشد جمعی امراء و دلیران قوی پنجه سخت بازو را با سواران سوار افکن و پیادگان صف شکن بر سر انطایفه ضاله مامور فرمود کشتند و شکستند و زدند و بستند مال و اثقال و اغنام و اجمال انکروه را غارت کرده با فوجی از زنان و پسران و اطفال و رجال بحضور شهریار اعلی آوردند فرمان بامیرزاده آزاده نواب حسینقلی خان ثانی نگاشته وامر شد که باهالی اردو بنه بچمن کالپوش آیند و موطن ظفر کوکب نیز از عرصه دشت گرکان راه سپار کالپوش گشت و از کالپوش بجاجرم نزول اقبال فرمود و شاهزاده کان را بیلاقشی در مبارکآباد مقرر شد

ذکر بنا مجملی از ملک خراسان و عزیمت پادشاه جاه ایران بآن بلاد و بسامان و انجه در این مدت مشهریار فلک جاه در آن ملک و دیار ظهور او کرده است

پوشیده مباد که خانه کهارجه مهیاست و از جمله حدود اربعه ایران حد اعظم و رکن افخم خراسان است و آن ملک مشتمل است بر بلاد عظیمه و مدائن قدیمه از سمت مشرق محدود است بمملک زابل و توران و شمالش بدیار خوارزم و گرکان و غزنی و آن بعراق و مازندران جنوبش بمفازه و فهستان و مفازه و سجستان و زابل و گرکان و بعضی از بلاد طبرستان از ملک خراسان محسوب میشود و آن مملکت محتوی است بر چهار بلوک اول بلوک طخارستان دوم بلوک مرو شاهجان سیم بلوک نیشابور چهارم بلوک هرات و در ملک خراسان مهمات و دو شهر و هیجده قصبه و پانزده قلعه بشمار آورده اند اسفراین و بیهق و جوین و جاجرم و خبوشان و طوس و نشابور و کلات و اسفزار و توشیخ و باخزر و بادغیس و جام و جشت و خواف و زوزن و غور و غرستان و بامیان و خلم و خلان و طالقان و فاریاب و اسپورد و لنسا و خاوران و سرخس و شبرغان از بلاد انجاست و جند و طبس کیلکی و ترشیز و قاین و تون و طبس سنیاو و دشت بیاض و کنابذ و بلاسان یعنی کهستان است و جمیع بلاد خراسان از اقلیم چهارم و جبال و تلال آن با صحاری برابر و یکسان است و اراضی آن بشکل طولانی از مشرق بمغرب کشیده است و

یکماه راه است خلایق این ولایت بصفت شجاعت و شوکت معروف و بعلو همت و کیاست و فرزانگی و حکمت موصوف و در بدایت حال بر کیش صابیه بوده اند پس ازان طریقه زردشت اختیار نموده ازان پس بملت محمدی رغبت کردند اکنون اصحاب چند مذهب در آن ولایات سکونت دارند اول طایفه اثنا عشری و ایشان قومی بیشمارند دویم فرقه اهل سنت و جماعت آنان نیز بسیارند سیم شیعه اسمعیلیه که آنان بواسطه دعیان اسمعیلی خاصه شاه سیدنا ناصر خسرو علوی در جبال بدخشان و هزاره و بامیان ساکنند و در عدت کمتر ازدو طایفه مذکوره یعنی اهالی سنت و شیعه اند چهارم مضریه یعنی طوایف غالی که در حضرت علی عالی غلو کرده اند و او را با لوهیت پرستاری نموده اند و اهالی این گروه در کوهستان هزاره و بند بر و بدخشان بکثرت و فراوانند پنجم طایفه جهودیهود که در غایت قلت و نهایت ذلتند ششم گروه هنود که ایشان از گروه سابقه اضعف و اقلند و اما القبائل قبایل و عشایر در خراسان ز حیز شماره بیرونند و از تعداد ستاره افزون من جمله از طوایف قزلباش یکصد چهل هزار خانه در آن دیار سکونت دارند و از قبایل اکراد قریب به پنجاه هزار خانوارند و از عشایر عرب که در زمان ملوک امویه و خلفای عباسیه بدان ولایت آمده اند اکنون زیاده از شصت هزار خانه میباشند و از ایلات هزاره و تیمنی و جمشیدی و تیموری از حد جبال بامیان الی قرب خاف و باخرز از یکصد هزار خانه بیشتر ند اما طایفه افغان که متفرق بدو فرقه اند اول ابدالی که ایشانرا درانی گویند و سلطنت افاغنه در ایشان طایفه است انیکروه یکصد هزار خانوارند دویم طایفه غلجایی مشهور بغلجایی که سی هزار خانوارند و فرقه اوزبک و ترکمان که از اولاد چنگیز خانند انچه در سرحس و باد غیس و مرو و نواحی ان و بلخ و اطراف ان ساکنند زیکصد هزار خانه افزونند و مملکت خراسان یعنی محل خورشید که در طرف شرقی ایران واقع است از بدو دولت ملوک پیشدادی و افراسیاب و اسکندر رومی و ملوک الطوایف و اشکانیان و ساسانیان و اهالی اسلام و امرای دولت خلفای اربعه و امویه و بنی العباس الی سنه نهصد و بیست و شش که شاه اسمعیل صفوی از تصرف پیکانکان بیرون آورد و سلاطین او زبکیه تصرف کردند تا در یکهزار و صد و چهل و پنج نادرشاه افشار متصرف شد و بحکم تصرف پادشاهان ایران بود پس از انقراض دولت نادری در آن ولایت رسوم ملوک الطوایف بظهور رسید و از آغاز دولت کریمخان و کیل الی زمان محمدشاه قاجار خراسان در دست شاهزادگان افشار همی بود و سلاطین بخارا و افغان در آن سامان تصرفات همیکردند در ین ایام سعادت فرجام نادر سلطان بن شاهرخ شاه بن نادرشاه در ارض اقدس مشهد مقدس اظهار استقلال همیکرد و در ترکستان و بخارا و خوارزم و فرغانه اوزبکیه دعوی سلطنت مینمودند چون از آغاز دولت زندیه حکومت خراسان با طبقه افشاریه از اولاد احفاد نادرشاه افشار همی بود شاهنشاه قاجار قصد تسخیر آن دیار فرمود و مانند شاه اسمعیل صفوی و نادرشاه افشار همت خود را بلند کرد و عزم تسخیر خراسان و تدمیر سلاطین انسامان فرمود و این کاری بزرگ بود و همتی سترگ که این پادشاه ترک قاجار فرمود و قدر مرد بقدر همت اوست اسفراین که قصبه ایست دلنشین آبش معتدل و هوایش بهجت قرین بطرف شمالی سبزوار و از توابع نیشابور است مشتمل بر پنجاه قریه و لکشاست و در این ایام ابراهیم خان کردز عفرانلو حاکم انجا با استعداد و سپاه خود بحضرت شاهنشاه قاجار آمده اظهار متابعت کرده و پس از و امیر گونه خان کردز عفرانلو و یمشر خان کردز عفرانلو حاکم چناران بحضور شهریار شهریاران آمدند و همگذا لطفعلی خان حاکم و صفرعلیخان بغایری در خوشان و جعفرخان بیات فرمان روای نیشابور در منزل جهان از عیان شرفیاب آستان پادشاهی شدند و جعفرخان بیات نیشابوری بغایت تعلل در خدمت تلمزان رکاب پادشاهی بعرض مصادره در آمده باکوچ و متعلقین خود بمستقر خلافت روانه شد صادقخان شقاقی در محل جهان از عیان با پنجهزار سوار جرار از ملازمان رکاب شاهنشاه قاجار بصوب ارض اقدس و مشهد مقدس مامور شد که در خارج حصار شهر هر انچه مصلحت دولت و رای دیر تقدیم و رزد و در بجال از توابع ارض اقدس بعرض مقدس رسید که جناب میرزا محمد مهدی که سرآمد فضلای عصر بوده بمراهبت شاه والاجاه شاهرخ شاه و قهرمان میرزا فرزند ارجمندش از ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی موکب فیروزی کوکب پادشاه قاجار را استقبال نماید حضرت شاهنشاهی قاآن محمدشاه قاجار بنابر حرمت شاهزاده سلسله افشار نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی برادرزاده خود را باستقبال مامور فرمود و چون ان پادشاه دقایق آگاه حقایق همراه از رموز عرف و شرع آگاه بود در ضمن ارسال برادرزاده بهمال مقرر و سپارش کرد که بارگاه جناب میرزا محمد مهدی بر حضرت شاهرخ شاه مقدم باشد بحکم مقابله از بابت تکریم و تعظیم سلسله سادات و فضلا نواب حسینقلی خان ثانی را

پیلتن پیاده شود و ملاقات سید را مقارن باظهار ارادت کند و اگر شاهزاده افشار شاهرخ شاه مقدم باشد چون یکدیگر ملاقی شوند همچنان
سواره با یکدیگر مصافحه و معانقه نمایند زیرا که در ثبات سلطنت ایران نخست فتحعلی خان قاجار سبقت داشت و بعد از قتل وی نادر شاه افشار
رایت جلالت بر افراشت لهذا نادر شاه افشار و فتحعلی خان قاجار و رضا قلی میرزا و محمد حسن خان و شاهرخ شاه و جهانسوز شاه و نادر
میرزا و فرزند حسینقلی خان که حسینقلی خان ثانی است بایکدیگر از اکفا و امثال خواهند بود مع القصه حضرات مزبوره شرفیاب حضور شاهنشاه
غیور شدند شهریار قاجار بر تخت جلالت قرار گرفت شاهرخ شاه بن نادر شاه افشار را در پای تخت که مسند شاهی گسترده بود جلوس
فرمود و در مقابل خود اذن نشستن داد و جناب میرزا محمد مهدی را در زیر دست او رخصت تمکن فرمود و بهریک فراخور پایه و مایه نقدات
و توجهات شاهانه بظهور آورد که هر دو خورسند و خوشدل شدند و رای ملک آرای خسروانه چنان مصلحت ملک دید که شاهرخ شاه مکفوف
و فرزندش در اردوی همایون موقوف باشند و اعتضاد الدوله امیر کبیر سلیمان خان قوینلو و آقای علی باشهزار نفر از عساکر فیروزی مآثر
بمصاحبت جناب میرزا محمد مهدی بمشهد مقدس رفته اهالی شهر را مطمئن و امیدوار کنند و دران حال از حضرت نادر میرزا نبیره نادر شاه و فرزند
شاهرخ شاه که در مشهد دعوی شاهی میکرد نامه در رسید و مشهود شد که خوف و خشیت را بر وجود وی استیلاست و صبر و سکون در ان
شهر مقدس نتواند کرد بنابرین شاهنشاه عدالت و مروت قرین او را منع نفرمود و مقرر شد که با اتباع و اشیاع و کوچ و خانه و متعلقان
از خویش و بیگانه بهرجا که خواهد رود و پس از ورود حکم خدیوانه و مثال شاهانه نادر میرزا راه هرات بر گرفت و نزد شاهزادگان افغان رفت
و مردد انادانند که اگر او را در نظر همت شهریار قاجار وقعی و عظمی بود هرگز نه بر خصت و هجرت او بلاد خراسان اذن نمیفرمود علی ای
حال شاهنشاه بلند پایگاه دانشمند بینش ور سکندر عزم فلاطون حزم از منزل جهان از غیان و ربام هنک مشهد مقدس امام علیه
السلام کرد همانا ابر آسمان کردشادلو در تقدیم خدمات آذوقه و علوفه سپاه نصرت پناه مسامحتی کرد از اسفراین با کوچ و متعلقان
خود بطهران مامور شد

ذکر نهضت و ورود پادشاه ایران سلطان محمد شاه قاجار بن سلطان محمد حسن خان بن فتحعلی خان قوینلو بمشهد مقدس و ارض اقدس و سایر سوانح و واقعات این سال خیریت مآل

بر دانشوران بینش و ریوشیده مباد که سلاطین سلسله علیه قاجاریه همواره بر مذهب حقه و طریقه تشیع بوده اند و ابدا مشرب عذب صافی امامیه بغبار ضلال کمذهبی آلوده نبوده است چنانکه اباعن جد همیشه در
دولت صفویه رضویه موسویه مصدر خدمات شرعیه شده اند مادام العمر در سرحدات قرا باغ دایروان و مرو شاهجان و کرکان
با منکران دین مبین مجاهده کرده اند و جناب شاهقلی بیک قاجار جد اعلای فتحعلی خان بمصالحه دولت ایرانیه و عثمانیه زحمتها برد تا
اصلاح این فساد کرد و در هنگامیکه امرای افاغنه بر صفویه غلبه کردند نواب فتحعلی خان بی احضار شاه سلطان حسین بمحض عصبیت
بعراق رفته مجاهدات کرد و در وقتیکه امرای آذربایجان فتحعلی خان و شاهباز خان و سلیمان آزاد خان افغان موافقت کرده بگیلان آمدند حضرت
سلطان محمد حسنخان نامه بدیشان نگاشت و مرسول داشت که با اینهمه ظلم و اعتساف کرا فاغنه با سلسله سادات صفویه کردند شما را چه افتاده
که با آزاد خان افغان متابعت کرده اید همانا از مشرب عذب ولایت جرعه نچشیده اید و اگر کار چنین است بر من واجب است که با شما دفاع و نزاع الزم
دانم لهذا شاهباز خان و فتحعلی خان از تقویت آزاد پهلو خالی کردند در رزم گیلان و اردوی بخدمت سلطان محمد حسینخان قاجار پیوستند و حضرت
شهریار تشیع شعار والاتبار آقا محمد خان در کمال صحت نیت و پاکی طویت بود و چنانکه سابقا اشارتی رفته در فرایض و نوافل مبالغه داشت
و پیوسته در خلوات طالب مقام شهادت بود و درین مملکت ستانی تائید خداوندی داشت چه که در ایام توقف شیراز در نهایت
یاس و حرمان نمیزیست و هیچ روزی امید حیات و کمان نجات نداشت و خود فرموده بود که روزی مردی در لباس علما بر من نظری کرد
که پس از ان نظر خود را پادشاه دیدم و روز بروز در قوت نفس و صفای قلب من افزود لهذا در نزد مشایخ عهد و ارباب حقایق اظهار ارادت
فرمودی و همتای او کار و او را دنمودی اگر در قتل اهالی کرمان اصراری کرد و جهان نیز وقتی مرقوم خواهد افتاد مجملا آنکه حضرت پادشاهی بود
خوش نیت و در روز ورود بارض اقدس و مشهد مقدس بر قوانین سلاطین صفویه موسویه نه از راه تقلید بلکه از روی تحقیق و ارادت
از رخش جهان پیما پیاده شد و مسافتی بعیده طی نمود و از دروازه خیابان وارد گردید و در کمال عجز و مسکنت و فروتنی و مذلت بارگاه

اشکبار همیرفت تا بآستان ملایک پاسبان حضرت سلطان الاولیا علی ابن موسی الرضا علیه السلام در رسید زمین بوسیده وارد حریم با تعظیم شد و مدت بیست و سه روز در آن ارض اقدس بطاعات و عبادات و عرض حاجات و ارادات عتبه بوسی همیکرد و بنذورات و خیرات و مبرات همیگذرانید و در ایام زیارات بشیوه خدام خدمت آن امام ذوی الاحترام همیکرد در ذکر بعضی اتفاقات مرو و بخارا و تصرف سلاطین و خوانین اوزبکیه در آن بلاد و ظلم و تعدی عباد و فرستادن پادشاه اسلام بعضی سفرا بدان ولایات و قصد تسخیر ماوراء النهر و بلخ بامی و مرو و شاهجان

براصحاب خبرت پوشیده نیست که ماوراء النهر یعنی آنسوی رود جیحون که ولایت ترکستان است مملکتی است عریض و وسیع و در آن چندین شهر بزرگ و عالی و رفیع است مانند سمرقند و بخارا و سغد و خجند و زرنوق و تورکش و بدخشان و ترمذ و اشتاش و اسروشنه و اوزکند و اترار و چاچ و سنجاب و نسف و فاریاب و تاشکنت و فناکت و غیر ذالک و غالب این بلاد در تصرف اولاد تور و ال افراسیاب بوده و از آن پس چنگیزیان تصرف نموده اند و اولاد چنگیزخان هریک در طرفی سلطنت یافته اند و از آنجمله اولاد اورک خان جوجی نژاد است که ایشانرا اوزبک خوانند و آنها نیز بچند فرقه متفرقند و در بلاد فرغانه مشهور بخوقند و ترکستان و بخارا و سمرقند و خوارزم شعب انگروه پراکنده شده اند و چنانکه در تواریخ مسطور است در هر پیشه ریشه کرده اند و با یکدیگر اختلاف و انداز از آنجمله بعد از دولت صفویه که اولاد حاجی محمد خان مقرب محمد سلطان در خوارزم ولایت داشتند و علیقلی خان را نادرشاه افشار برافکند و حکومت خوارزم بمحمد طاهر خان مفوض داشت در بخارا نیز طایفه اوزبکیه ابوالفیض خان چنگیزی و ابوالخیر خان سلطنت همیکردند در عهد خانیت ابوالفیض خان چنگیزی میرمعصوم نام ولد دانیال اتالیق بن رحیم اتالیق که اباواجداد او را بقواعد ملوک چنگیزیه و اوزبکیه مرتبه اتالیقی یعنی للکی و آتابکی بوده در لباس زهد و تقوی و تصوف در بخارا ظهور کرده و از آن جهته که خان بخارا را بدو اظهار ارادت و او مرادو مرشد واقع شد او را شاهمراد لقب دادند و چون بزرگ را پک و نیکو را جان خوانند وی را لکجان خواندند و رفته رفته در توسط رعایا و برایا و اظهار عدالت و تصفت کار او بمقامی رسید که مرجع تمام اهالی بخارا شد و شاه را ناپ مناب و قائم مقام او میدانستند تا بر او بیعت کردند و شاه نشان شد لهذا شاه را بکوشه نشانیدند و بر و مقرری معین کرد و خود در لباس تصوف و زهد و عدالت و شجاعت متکفل مهام انام شد تا امر رتق و فتق ولایت بدو انحصار یافت دولت اوزبکیه بنقیت بد و مخصوص گشت و کمال استقلال حاصل نمود و در ماوراء النهر و ترکستان مستولی شد و لشکر بر سر مرو و شاهجان برد و میرعلی خان قاجار غرالدینلو که از زمان صفویه الی هذا العهد حکومت مرو بدران او را بود مکبشت و بند مرو را خراب کرد و امیر ناصر الدین توره یعنی شاهزاده فرزند خود را بحکومت مرو مامور ساخت و درین سنوات که پادشاه ایران بانتظام فارس و آذربایجان اشتغال داشت سپاه وی در حدود خراسان تاخت و تاراج تمام و قتل عام کردند بناء علی هذا در این ایام که موکب سلطانی در ارض اقدس همرنست نامه بشاهمراد بکجان اوزبک نگاشت که حکایت کذشته سلاطین صفویه از شاه اسمعیل و معاصرین محمد خان شیبانی اوزبک و سایر سلاطین اوزبکیه و صفویه را الی نادرشاه افشار و ابوالخیر خان اوزبک حاجت باظهار نیست تا دانیم و شما نیز دانید که چه رفته و پیداست که بلخ بامی و مرو شاهجان و زمین داور و سیستان و قندهار و کابل از اجزای ملک پادشاهان ایران بوده اند اکنون شما را چه افتاده که بلخ بامی و مرو شاهجان را تصرف نمائید و انگاه دست بر قتل میرمعلی خان قاجار غرالدینلو که از طوایف سلسله جلیله ماست کشائید کینهای قدیم ایرانی و تورانی را تجدید کردن صرفه شما نخواهد بود از زمان تور و پشنگ و افراسیاب و کیخسرو حاصل کار خود را دیده اید و شنیده اند فاطمه برآنم مبادا که جنجم زجای شذار و پریشه با پیل پای باد بنال شیر نر بازیچه کردن کار خردمندان نیست و بناکوش پلنگ خاریدن از شیوه بخردان با فرهنگ بعید است همه عالم از نسل حوا آدمند و اگر بنسل پادشاهان توران مکابرت باید و مفاخرت شاید فرع ما نیز از آن اصل و فرق ما نیز از آن وصل خواهد بود سلاله و پیشجه قاجاریان نه از سنقیت و قشقولات ادنی است بلکه دوده ستوده ایل جلیل نپیل تا خود از سلاله کس و جلایر و اوزبک اعلی است خداوند جهانبان جهانبخش را شکر سزد که ممالک توران و ایران و روم و روس و چین و ماچین و ختا و ختن و هندوستان را بدودمان نژاد اک موهبت فرموده و بنصورت اولی انکه هریک بملک خود قناعت کنند و پای از حد خود بیرون ننهند بخشتگاه موروث و مکتسب خود بازگردند و کرد کینه و فرونی نگردند تا ما نیز بجدود و ثغور قدیمه ایران قانع شویم و از جیحون فراتر نجوئیم فطعه مرا زیبد

از خسرو اعجم سر شخت کاوس و اکلیل جم بشاخی چه پاید در آویختن ۞ که شوان از آن میوهٔ ریختن ۞ بهرج آن بنائی تو از کرم و سرد پذیرنده ام زاشتی
یا نبرد بپا تا چه داری ز شمشیر و جام که دارم درین هر دو دستی تمام ۞ چون این نامه جکر خراش بمرحوم بکجان امیر بخارا رسید محمد حسن خان
مروی قاجار ولد میر اسمعیل خان را خواسته سخنی چند در متابعت پادشاه ظفر مند رانده از مرو شاهجان متوجه بخارا رفت و دل در بر شش طپیدن
گرفت ذکر مأموریت محمد حسن خان قراگوزلو بولایت کابلستان و بلخ نامی نزد شهریار
ملک کابل و قندهار شاه زمان افغان بن تیمور شاه ابدالی و فرستادن اسمعیل بیک قاجار مکری
نزد شاهزاده محمود برادر و وکیل ان هرات و بازگشتن هر دو سفیر بلا نجواه احمد خان ابدالی

ابدالی پس از قضیهٔ نادرشاه افشار در سال یکهزار و یکصد و هشتاد بکابل و قندهار بازگشته از انجا بهندوستان رفته براحمد شاه بن محمد شاه هندی
باری استیلا یافت خواهرش را بمناکحه پسر خود تیمور در آورده بکابل باز آمد چون احمد شاه هندی در دست عمزاده اش عالمگیر مسموم شد
پس از هفت سال حکومت درگذشت و کار احمد شاه افغان ابدالی در انصفیات قوت گرفت بعد از وی پسرش تیمور شاه مدت سی سال در
کابل و قندهار حکمرانی کرد تا در حدود سنه یکهزار و دویست و اند جهان را بدرود نمود و پسرش شاه زمان افغان بر جای پدر بر نشست و
استقلال تمام یافت برادر خود شاهزاده محمود را حکومت هرات داد و بلخ را نیز متصرف شد لهذا درین ایام شاهنشاه کشورستان حضرت
آقا محمد خان محمد حسینخان قراگوزلوی همدانی را با نامه ملاطفت شمامه بکابل و نزد شاه زمان افغان مامور فرمود و حاصل سفارت وی
سخن استرداد بلخ بود که همواره ضمیمهٔ بلاد ایران بوده است و چون فرستاده پادشاه گیتی پناه سلطان محمد شاه بکابل و قندهار رفت شاه
زمان قبول رد بلخ نمود و کدوخان نامی را بسفارت بحضرت اعلی فرستاد و بمصاحبت محمد حسین خان قراگوزلو باز آمد و در نقویض بلخ تمکین و اذعان
نمود و ضراعت نامه مبنی بر اطاعت مرقوم و مرسول داشت همکذا شاهزادهٔ محمود حاکم هرات اظهار خلوص و ارادت کرد و اظهار نمود که هرات نیز سالها در
زمان صفویه ضمیمهٔ ایران بوده است و اگر قبول افتد من نیز یکی از حکام و مامورین پادشاه ایرانم که درین ولایت حکومت همیرانم میان بر خدمت بسته
و تر تیب فرستاده را خورسند و خوشنود با تحف و هدایا باز گردانیدند و راه سیل را انجس و خاشاک بر بستن خواستند استخلاص خان حاکم
ترشت حیدریه یعنی میر حیدر تونی و حمة الله و برادر محمد خان هزاره و سایر حکام بلاد خراسان هر اسان بخدمت پادشاه کامکار کیتی ستان آقا محمد
شاه قاجار آمدند و بعد از عرض تحف و هدایا و قبول خدمات و چاکری مخلع و مرخص شده و بمرکز حکومت و ایالت خود متمکن شدند منظور خسرو جهان
ستان آن بود که امر بلخ نامی و مرو شاهجان و هرات را انتظامی کامل داده مانند زمان شاه اسمعیل و شاه طهماسب صفوی حکام مخصوص ایالت
هر یک منصوص کنند و از بریق صمصام خورشید فام پرتوی تازه در حدود و مشرق افکنند در خلال این اندیشه بعضی اخبار و عرایض از مرای دو
آذربایجان رسید و آمدن سپاه روسیه در انولایت محقق گردید یاساق طخارستان را بپورش آذربایجان و قراباغ تبدیل فرمود عزیمت ایشان
بفتح العزایم و نقض الهمم را کار بسته در انتظام امر خراسان اهتمام مرعی داشت محمد ولیخان قاجار را با ده هزار سوار بسرداری کل خراسان نصب و در شهر
مشهد مقدس امر توقف فرمود و فحلی بیک کتول را که از سرکشیکچیان خاصه بود بکوتوالی و تحویلداری کل وجوهات دیوانی و خدمت مرقد منور امام
و مرمت و تعمیر ان روضهٔ منیر علی ساکنها الف الف التحیة و الثنا ارجمند و سربلند ساخت و لوای انعطاف را بدار الملک عراق اعتلا داد و بعد از
ورود بدامغان و نزول در آن سامان نبه واغروق را بر دو قسمت منقسم نمی را از راه سمنان بدار السلطنه طهران فرستاد و نیمی خاصه را در رکاب
بهمن علی بولاغ مامور و در آن امکنه بشکار پرداخت پس از روزی چند عیش و تخییر بسلطان میدان و فیروزکوه و ماوند عزیمت فرموده در کمال
عیش و حبور و تفرج و سرور در ساعتی سعادت اقتران بطهران وارد گردید و بنقشونهای اطراف فرامین مرحمت انصاف ترقیم یافت که در کمال
ساحتگی و آراستگی و استعداد در آغاز بهار بجهة یورش آذربایجان و مدافعه با سپاه روسیه برکاب اعلی پیوندند و چون ذکر سپاه
روسیه در میان آمده بعد ازین نیز مکرر مذکور خواهد شد اولی آن است که مقدمه در معرفت آن دولت قوی شوکت نگاشته شود که اهالی
ایران که عموما استحضاری کافی از آن دولت بهیه ندارند اجمالا اطلاعی حاصل نمایند و سبب آمدن قشون ایاغ سردار روسیه و مراجعت او را
دانسته باشند و عزیمت حضرت خاقان گیتی ستان آقا محمد شاه را بمقابله آن چیل هزار کس امری سهل نشمارند در ذکر مجملی
از دولت بهیهٔ روسیه و آغاز و یاد شوکت و حشمت سلاطین این کروه الی الان پوشیده

احکام و اوامر بحضرت نبسته

مباد که طایفه روسیه که همانا بنی الاصفر در اخبار اشارت بایشان است ملک ایشان ارضی است عریض و در سوابق ایام قواعد و قوانین سلطنها ماتاریه و مغولیه مناسب بوده و از سنه دویست و شصت و هشت آغاز حکومت و سلطنت آنجا کرده بوده پادشاهان آنجا را ازار میگفته اند چنانکه لقب سلاطین بوزان خان و هندرای و خرجستان شارو مار بوده و در این ارضه ایمپراطور خوانند و در تاریخ مذکوره بزرگ روسیه روزیک نام بوده و از انگاه تا صد و بیست یکسال اهالی آن ملک بت پرست بوده اند و سیصد و هشتاد و نه ولیدیر نام بزرگ ایشان از بلاد کریک یعنی یونان مذهب عیسویه بایشان تحفه آورده و بدان ملت گرویدند و لهذا شان او اعلی شد و او را نظیر انها شمرند در شش صد و بیست و پنج هجری جوجی خان بن چنگیز خان که فرمان روای دشت قپچاق بود با سپاه تاتار ولایت روس را مسخر کرد و بعضی از لشکر خود را در آنجا گذاشته برگشت در سال هفصد و هفتاد و چهار هجری عربی و نمیری ایوان وسیچ نام در شهر مسکو خروج کرده تاتاریه را بیرون کرد و خود پادشاه شد سی سال از آن پس امیر تیمور گورکان بر سر توقتمش خان لشکر برد و او را مضمحل کرد و تا مسکو رفت و آنجا را بگرفت و سپاه در آنجا نهاد و در نهصد و دوازده ایوان وسلویچ نام سلطان روسیه شد و سپاه امیر تیمور را بیرون کرد و بعضی بلاد مانند مرواق بر ملک خود بیفزود و در یکهزار و پانزده و قزال که پولندو سوید بودند هفتاد هزار سوار و پیاده بسر روسیه آوردند و مسکو را آتش زدند و صد و بیست هزار کس بکشتند و بواسطه عدم آذوقه بازگشتند پس از آنها قید نام حاکم روس شد و چون اولادی نداشت سلسله اش انقراض یافت و از آغاز سلطنت روسیه تا این ایام هفتصد سال و کسری بگذشته بود از آن پس برادرزاده قید و مذکور که پوریس کودانیف نام داشت شاه شد و در زمان او سه سال قحط و غلا بود و قرب پانصد هزار کس از این ولایت بجوع هلاک شدند او نیز بمرد و روس جی نامیس ماند تا در یکهزار و سی و سه هجری ملک روس مشکل بسلسله الکسندر باولیچ شد یکان قبود و وسیچ از اقربای او و بزرگ کلیسا های املاک بود بمردم گفت که مرا رب الارباب الهام کرده که یکی از طایفه قبود و وسیچ را بر خود پادشاهی کنید دیگر روز صریح گفت که میکائیل را بر گزینید مردم او را قبول کردند ملت او را بر گزیدند او فرستاده کان بفرنگستان فرستاد و اظهار دوستی کرد و لی دولتش دوامی نیافت در یکهزار و شصت هجری پسر میکائیل مسمی بالکسیه سلطان شد و با طوایف قزاق معاهده کرد که او را امداد کنند و او مقرر کرد که مردم دعوی بشریعت عیسوی برند و بموفق آن عمل نمایند و نوشته جات سابقه را از دست ملت گرفته در آب و طاقی نهاد و شباهنگام تعمدا بیمه را بسوخت و گفت کسی را بر کسی حقی نیست پادشاه پدر رعیت است و پدر را حکم بر فرزندان است که او را هدایت کند و براه راست آورد امروز حکم حکم کتاب من است که مشتمل است بر عاوم ملک و دولت و ملت و خلاف آن خلاف است الحاصل مردم تمکین کردند و الکسیه بنای مراودت و تجارت و معاملت در بر و بحر بادولتها فرو چید و تجار و ارباب معامله چین و غیره فرستاد ستاعها بردند و فروختند و خریدند و آوردند و لی چون با هم دول فرنگستان مواحده نداشت بساختن کشتیهای جنگی مظفر نشده و مدت سلطنت الکسیه شش سال بود در یکهزار و صد و یک هجری عربی درگذشت و وصیت کرد که ملک روسیه در میانه یک پسر و دو دختر او تقسیم شود و قیود و روایوان از زن اول او بودند و پطر از زن ثانی او بود و در بدو حال اگرچه قیود و را بر جای پدر او نشاندند اما باوجود پطر کار او برادرانش را واجی نگرفت و سلطنت بی استقلال قیود و شش سال بود و است و برادرانش در حبس پطر بودند و پطر اول در یکهزار و نود و هشت هجری متولد شد و چون بپادشاهی نشست قاعده نهاد و از بدو صغر مانند حکمای دانشور حرکت کرد مانند قرالات فرنگ قواعد و نظام جنگ استحداث و استخراج فرمود فطنم شاخ کل هر جا که میروید کل است شخم می هر جا که میچو شد مل است گر ز مغرب بر زند خورشید سر عین خوبی دید است نه چیز دگر فرزانه کان دانند که ظهورات قدرت حق تعالی شانه و عظم برهانه محلی خاص نیست و او رب العالمین است نه شهارب المسلمین است الحضرت طبعی بلند و طبیعتی ارجمند داشت از صغر سن و در وجودش آثار کبار بود چنانکه در تاریخ او مسطور است چه زحمات کشیده و چه مرارات چشیده در تقویت و تربیت ملت خود چه سعیها کرد چنانکه در بنکامیکه ایلچی بجانب هولاند که یکی از ممالک فرنگ است میفرستاد خود نیز در سلک ملازمان ایلچی خود منسلک شده چون بدار الملک هولاند رسید خود را بکشتی جنگی انها در انداخته بمیان بخاران رفت و مدتی در ین علم زحمت کشیده و از انجا با نگلیس عزیمت فرمود و در آن دولت بخاری نمود تا بمقامی رسید که او را استاد فطر بخار میخواندند و مدت دو سال در انولایت بسر برد و شبها بجهة استحضار بر قواعد و قوانین آن دیار در کوچها و برزن ها میگشت و روزها بخاری بود و روکری میکرد پس از رجوع بپالک خود مردم را بسیاحت امر فرمود و مردم املاک را که از همه صناعات بری بودند در اندک زمانی پخته و کامل و صاحب صنعت نمود و قوانین نظام دران ملک

یرانج کرد و خود در مشق نظام و تغییر لباس تقدم فرمود تا در اندک وقتی سی هزار سپاه نظامی آراست و بتدریج صنایع در ملک او قوت گرفت تا ماهوت بافتند و کاغذ ساختند و در سنه یکهزار و صد و هشده هجری شهر پطرسبورغ را بنیاد کرد و مدت چهار ماه در طرح ریزی و بنیاد آن تفکر همی بود و جماعة سویدیه در طرح آن شهر بروی حسد برند و چنانکه در تاریخ اوست مدتها با وی منازعه کردند و او اول مغلوب و آخر مظفر شد و در ایام او را با دولت سنیه عثمانیه رزم اتفاق افتاد و بر کنار رود پروت تقابل کردند و زن او کاترین که در اصل از اهل سویدیه بود و در قراسبت و کیاست وحید و یگانه زمانه افساد حال او را با صلاح آورد و در نیم ساعة صدر اعظم روسیه را بکشتن داد و پس از این رجعت قوت عامی گرفت و استیلا یافت تا کار سلطنتش بمقام ثبوت جلوه کرد پس از وی الکسس فرزندش که ناشایسته بود بطبع پدر و قوانین حکمت و نظر رعیت نکرده بعقوق منسوب شد و پطر او را از فرزندی خود خلع کرده و حکام شرع عیسوی بحکم عقل بقتل وی رضا دادند و همانا مسموم شد و پطر کبیر کنیزن زن خود را ولیعهد خود کرده از جهان درگذشت و او برحسب صفات زنی مردانه بود و آثار نیکو از خود بیادگار نهاده با دولت نمسا و خانه قراق مواحدت و وفاق کرد با ملک تاتاریه و مرداق بر روس برافزود و در همه کام وفات خود الکسس پطر ثانی را که پسرزاده پطر اول بود سلطان کرد او دوازده ساله بود و در پانزده سالگی بمرض آبله درگذشت و در سنه یکهزار و پنجاه هجری کوین آن دختر ایوان که پسر ثانی پطر اول بود سلطان شد و در آن ایام محمود افغان بر صفهان استقلال یافت و شاه سلطان حسین صفوی را محصور کرد و او طهماسب میرزا پسر خود را بیرون افکند که چاره نماید و عثمانیه نیز در عراق و آذربیجان تصرف کردند جماعة روسیه نیز نقض عهد کرده برشت آمدند و طهماسب میرزا بدانها متوسل شد تا نادرشاه افشار طلوع کرد و ملک را مصفا ساخت افاغنه و عثمانیه را برانداخت و بروسیه پیغامی شداد و آنان نیز بموطن خود باز گشتند کوین ان نیز براه خود روان شد پس ایوان نام کودک دو ساله که خواهرزاده کوین آن بود بسلطنت برداشتند بعد از او الیزابت دختر پطر اول بروس سلطنت کرد و کودک مزبور را مسموم نمود بعد از چندی او نیز زمام سلطنت را در کف کفایت پطر ثالث نهاد و در هزار و صد و هفتاد و هفت پطر ثالث پادشاه شد پس از شش سال بواسطه سوء خلق روسیه او را بکشتند و زن او را که بکرین ثانی موسوم بود بنسابی برداشتند و او بیست و پنجسال سلطنت کرد و با دولت عثمانیه معارضه نمود و ایل کریمیه و جزیره یونان را از ملک روس برافزود و مقرر شد که دولت روم مراحم زوارق روسیه نشوند و بگذارند که از دریا بتجارت روند و او ولایت روس را بچند حد تقسیم کرد و صورت پیکر پطر اول را بر فراز کوهی نصب کرد و در هزار و صد و نود و هشت ارکلی خان والی کرجستان بدو اظهار مخالفت نمود و در شهر پطربورغ مدرسه برای تعلیم فرزندان بزرگان و اعیان بنا کرد و مدرسه دیگر بجهة تحصیل علوم و تصنیف کتب و تعلیم و تعلم بنا فرمود و اخراجات آنرا از سرکار خود میداد و همچنین در هر شهری مدرسه و کتب خانه مقرر شد و هر کس که در هر علمی و صنعتی ماهر میشد مورد احسان و انعام پادشاهانه می گشت و مدرسه دیگر در شهر پطربورغ بنا کردند که در ساختن کشتی و علوم جنگ دریا تعلیم جویند و همچنین راه مسکو را الی پطربورغ چنان ساخت که بسهولت تردد بعبور میسر میگردید و چهار کرور از خزانه شاهانه مصروف این راه شد و پنجاه هزار اشرفی در روجه مصارف اخراجات مدارس مسکو مصروف شد و در سال یکهزار و دویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریار گیتی ستان کامکار آقا محمد شاه قاجار تفلیس را فتح و قتل عام کرده و همانا بعضی از تجار روسیه را بقتل آورد سپاهی بدستاندازی ایران و مداخلت در پیشه شیران فرستاد چه که مرتضی قلیخان قاجار برادر والاگهر شهریار ایران که بروس رفته بود جوانی مناسب الاعضا و صحیح الوجه بود طالب پادشاهی ایران و محرک اردوی شاه و در انحضرت کمال تعزز و تقرب داشت هم در سال گذشته که پادشاه ایران تفلیس را غنیمت فرمود و دست بقتل و غارت برکشود ارکلی خان والی تفلیس را با سی تمام از دولت ایران حاصل کرده و حکام داغستان و قراباغ و شیروانات را تا باکو بحمل ان باش شدید نمانده بطرف دولت روسیه میل نمودند لهذا پادشاه روس فرصت غنیمت شمرده سردار یراک که در جنگی گلوله توپ پای او را برده بود و پائی از زر زناب بجهة او ساخته بودند و او را بتزکی قزل ایاغ میخواندند با چهل هزار سوار و بیست هزار سوار و توپخانه بسیار از جانب تا الابواب در بند بایران مامور کرد و در وقت وصول بدربند میخواست که بضرب توپ جهان آشوب دربند را مسخر و مخروب کند چون اساس و جدار و حصار آن شهر از صخور طویل و عریض و ضخیم و استوار بود از ضرب چندین کلوله آتشبار و محاصره چندین ماه خللی در آن شهر راه نیافته شیخعلی خان دربندی جماعتی سپاه از روسیه را در خون کشیده شهر بیک نامی خیانت کرده شهر را بتصرف روسیه داد قزل ایاغ از انجا عبور کرده بصحرای موغان اندر آمد و خوانین قزل ایاغ با قزل ایاغ مراودتی حاصل کردند و بنا بر مصلحت وقت تودد و تردد بمیان آوردند پادشاه والاجاه ایران چنانکه سبق

ذکر یافت با عساکر پیکران در نهایت تعجیل بحوالی اردبیل رسید کوه و صحرا را عساکر غازی در زیر کام نهفتند با بهتی و شوکتی جنبش نمود که سر دار روسیه قزل ایاغ را تاب ثبات بلکه امید نجات نماند خود را چون صعوه در مخلب شهباز نمیدید یا چون بره در برش گرگ همی نگریست هم در این ایام بدو خبر رسید که جماعتی از روسیه از راه دریا بگیلان اندر آمده اند و تمامت انظایف را اسیر کرده بحضور ذینیده تاج و سریر برده اند و قوم حکم بکشتن ایکرده کرده لهذا او سوسته برنهاد قزل ایاغ غلبه کرده در کار خود متحیر بود مقارن اینحال خبر آمد که پادشاه خورشید کلاه روس ارتلک عمر مایوس و محروم شده و درین ایام در گذشته سردار روسیه فرصت غنیمت شمرده باستعجال تمام اثقال خود را گذاشته روی بروس نهاد و نهاده کان وی همه بست پیاده کان پادشاه ایران در افتاد و بغارت بردند ذلک فضل الله العلی العظیم مدت سلطنت کرتن ثانی نیست و پنجمال و او را پسری پال نام بوده بر تخت نشانیدند و زیاده از پنجسال نماند و ازان پس دو هزار و دویست و شانزده هجری الکسندر با ولیخ خلف پال را که در فوت پدر چهار سال بود بر تخت بر نشانیدند و از معاصر حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار برادرزاده حضرت خاقان کامکار قاجار است و در مقام خود مذکور خواهد گردید

ذکر نهضت مرایات نصرت آیات حضرت شهریاری بسفر آذربایجان و مراجعت قزل ایاغ سردار روسیه و شکار حرکه پادشاهی و سرسلطانیه و کوشمال طالشیه و حرکت بجانب قلعه شوشی و سایر واقعات تا سال یکهزار و دویست و یازده هجری

اینکلمات این فقیر بخوانند و اینمعنی بدانند که حضرت سکندر رتبت تیمور عزیمت آقا محمد خان بن محمد حسن خان بن فتحعلی خان قاجار قوینلو از اعاظم سلاطین عالم بوده در عزم و حزم و رزم و بزم از اقران افراسیاب و چنگیز خان و امیر تیمور گورکان و شاه اسمعیل صفوی است و سیرا پر جولیت بوده از کوه آهن سخت تر و ثابت تر و از سنگ خارا صلب تر و محکمتر نهادی داشت در بطش و سیاست و عزم و صلابت آتش فروزنده و برق سوزنده بود چون بشیراز رفت عظام رمیه و کیل را بجهه تهیه متی و سوء ادب بین دوده ستوده بطهران نقل کرد و در ممر عبوری بسر شتاب و مرور ساخت و چون بمشهد مشرف شد سنگ قبر نادر شاه را که مرمر بود بضرب سندان آهنین شکستن فرمود با حیات او جمع نمی شد که پای بهکانه بملک او رسد بلکه بجز خود پادشاهی در همه اقالیم نمی پسندید چون شنید که قزل ایاغ سردار روسیه با بالاباب در بند با چهل هزار کس بموغان آمده از خراسان بطهران آمد و مورش از آذربایجان عزیمت کرد نواب جهانبانی محمد علی خان نایب السلطنه برادرزاده فرزند مقام خود را که فرمانفرمای فارس بود بخواند و بدو نصیحت و وصیت کرد و روی بسفر آذربایجان و قراباغ و روس نهاد و ملازمان رکاب را در تجدد امر شتاب فرمود و در اواقات نهضت و حرکت والد مولف این نامه رضاقلی متخلص بهدایت که عمری در آنحضرت خزینه دار و امین و پس از قتل سپهبد مغفور شهید جعفرقلیخان فاجار برادر و الا تبار خاقان ایران بحکم صداقت و امانت و ارادت و دیانت متصدی خدمات اندرونی و بیرونی بود بواسطه اندک تقصیری در خدمت جرمیه کرد و قصد وی فرمود و اموال و اسباب او را بکریمخان کرجی که از ملازمان و فرزندمقامان و سرور وی بود مبذول نمود او از خانه خود فرار کرده با عیال بشاهزاده عبدالعظیم ملتجی شد و پس از حرکت اردو بعتبات عالیات رفته مجاور گشت و در زمان جلوس خاقان صاحبقران باستان پادشاهی باز آمد و همچنین بعضی از امرا و ورزای حضرت بدگمان شد و در مقام دفع ایشان برآمد و شاهزاده کان فرزند حضرت جهانبانی فتحعلی خان برادرزاده خود را که نواب شاهزاده عباس میرزا و نواب محمد قلی میرزا و نواب جسنعلی میرزا و نواب حسینقلی خان برادر حضرت جهانبانی بود در رکاب بمستطاب منخرط فرمود تمام امنای دولت و امرای حضرت را مامور بالتزام رکاب کرده میرزا شفیع صدر اعظم را با میرزا محمد خان قاجار دوالو بحارست دارالملک طهران گذاشت و حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله شیرازی را بهمراه برد و در ایام حرکت محاربان گیلان جمعی را از مردم روسیه که از راه بحر بدان دیار تصرف خواسته بودند اسیر کرده بحضور فرستادند چهل تن از انظایفه را در پیشگاه پادشاهی گردن زدند و با دریا و دریا لشکر مواج و عالم عالم رکاب و افواج از مقر دولت عزیمت سفر آذربایجان فرمود نخست توپهای آهنین تن و توپچیان مالک طبع بصحرا خبیش کرد فشد زمین و زمان مشرلزل شد و کوه و صحرا مملو گردید از آن پس زنبورکخانه و نوبتخانه دشت هموار را کوهسار پرشته و تل کردند و سپاه پیاده و سواره دسته دسته و کتیبه کتیبه از اردوی والا مقام و منزل خود بر نشستند سپاهی پیکران در معرض عرض در آمدند که راه بر جیحون ارض تنگ کرده و اشت کوه و دشت و پشته و دره پر از شیران شیرخوی و پلنگان صیدجوی گردید سر سنانها برابر افراشته آمد و ماهیچه خیمها از ماه گذشته سراندق رنگارنگ هوا را بلون طاوس کرد و پیارق گوناگون افلاک را بگونه بوقلمون نمود و الوف

بحری بشورش آمد موجش همه حسام کونهی بخنبش آمد سنگش همه تبر جوشن ورادی البرز از خمشان ستوه والبرز با جوشن آورده مستر
خون عدو کشیده به ارزنا ده این زجام تیغ دورد گرفته بباد ساده آن بر چون خبر حرکت طوایف قبایل شیبانیه ایران بسامع همایان قرل اباغ
سردار روسیه رسید زین اخبار متوحش شدند و چنانکه سبق ذکر یافته هم از آنجا که مسبب الاسباب حضرت خداوند حکیم و اب است مقارن
اینحال خبر فوت پادشاه دیجاه دولت بهیه روسیه رسید سردار زرین پای سپاه روس قرین اسف و افسوس گردید ملیت فرو ریخت
و رسوک دارای روس زپنجوره بجاده برسند روس و صلاح دولت را در مراجعت به پطرزبورغ دانسته بسیاری از اثاثه سردار
خود را گذاشته لوای معاودت و مراجعت بدار الملک امپراطور برافراشته پادشاه صاحب عزم صاحب حزم ایران حضرت آقا محمد شاه والاجاه
در بیست و پنجم ماه ذی قعده الحرام از دار السلطنه قصد آذربایجان و ورود ثمر که سامان روس و ایران است کرده و بقوانین متداوله
خانمان ترک و جهانبانان سترگ مقدمه کارزار را منوط بشکار کرد نخست امیر کبیر سلیمان خان بن محمد خان قاجار که ملقب باعتضاد الدوله
بود با دوازده هزار سوار جرار شکار پیشه مامور شد که از حدود زنجان خمسه الی عرصه سلطانیه چنان دایره کنند که شکاری از جرگه خارج نگردد
و امرای دیگر تر بدین خدمت مامور شدند یک کیهان حیوان مختلفه در آن وادی جمع نمودند پادشاه جهاندار شیر شکار با شوکت اقتدار
و حشمت اسفندیار بمیان جرگه در آمده به تیر و کمان و فتراک و شمشیر چندان خون بخت که از سهام او اسد در مرتع سپهر بگریخت ثوالف غیر
آری چو شیر شرزه گراید بعزم صید کور و کوزن را سنر دار خوابکه سفر چو کمان بدست جهانجوی چون بجوشت از خون وحش و طیر مباش
حوی و جو مرغ دو پر نماند یکیتی چو پر کشاد از آشیان ترکش شه طایر سه پر زان خنجر دو دم چو شکالی بلی اسد نان ناوک سه پر چو پرندی بلی سپر
از آن پس امرا و خواص و سرداران و نوئینان و اکابر طوایف را اذن اصطیاد داد پس است که از پیاده و سوار حربه دار با شکاریان مسکین چه
کنند بعد از نیخ روز لوف در چمن سلطانیه از راه میانج وارد پسل آدینه بازار رفتند و چون طوایف طوالشه دست از طریقه سرکشی برداشته
بودند ده هزار کس با مهد بقلی خان دوالو و پرتقلیخان شامبیاتی و مهر علیخان قاجار به شیه انظایفه معظمه مامور شدند در روز جمعه وارد
آدینه بازار گردیدند در ایام تحریک از سلطانیه نامه خلوصیت شامه از جانب شاهزاده مسعود محمود خلف تیمور شاه بن احمد شاه افغان در رسید
و فرستاده او مورد التفات گردید چون امر ولایت قرا باغ ناتمام و امیر کبیر ابراهیم خلیل خان بن پناه خان جوانشیر سر متابعت در نیاورده
بود و در مقر ایالت اباواجداد عالی نژاد کمال جلال داشت رای گیتی آرای شاهنشاهی چنان صواب دید که نخست امر پناه آباد و شوشی را یکرو یکرد
انگاه با مردان نامجوی جنگ آور بجانب قرا باغ نهضت فرماید لهذا به اردوی بزرگ را در آدینه بازار بنواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی قاجار
سپرده امیر کبیر سلیمان خان را با لشکری و اتالیقی او گذاشته حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر اعظم را نیز با آنها بمواضعت منصوب فرمود
و جمعی از خیوشی قاهره را در نزد آنان نهاده پنجهزار سوار و سه هزار پیاده را در رکاب ملازم کرده در هنگامیکه از دو فوج باران رود کر وار
متحد شده بودند و پهنای آب بهشت فرسنگ در رسیده از سیاه و ارای ملک آرای قاجار و اشارت با بشارت انشهریار بخلاف شتافتند و
خود را بر آن دریای بی پهنای چون فحت سیحون وسعت زدند و چون صرصر از آن بحر اخضر در گذشتند و بمنزل اقچه بدیع نزول اجلال و نصب
سرادق جلال فرمود که از آنجا بشهر شوشی ایلغار کنند و امیر کبیر ابراهیم خلیل خان را بقید رقیت در آورد گردون بر شتاب او خنده و حیرت
بود و قضا را بر تعجیل او نهایت شادکامی حاصل که بپای خود بمقام فنا عجول است و با جتهاد خویش بمصاد خود عاجل که لا تلدری نفس
بای ارض تموت در سیزدهم دیجه مصطفی خان شیروانی سعادت زمین بوسی یافت و در ساحل ارس سفیر پادشاه دیجاه ترکستان و ما
النهر امیر معصوم مکنی بشاهمراد ملقب بیکجان اوزبک فرمان فرمای بخارا بحضور مهر ظهور آمده حسینقلی خان بادکوبه و جواد خان قاجار گنجوی نیز بحضور
آمدند اعاظم بروع و اران و رؤسای قرا باغ و داغستان داعیه عبودیت بر ناصیه متابعت برنهادند و در هیجدهم شهر مذکور نواب حسینقلی خان
و بنه و احضار را روانه کرد و غیاث الدین اراده گذار داشته و از تقدیر قادر کردگار بیخبر بودند که رود در کنار رود و خول در نار نمرود و فوج
اذربایجان آشکده سوزان و راز نسخیر شوشی سراپا سکوت و خموشی خواهد بود در ذکر مجملی از حسب و نسب امیر کبیر ابراهیم
خلیل خان بن پناه خان جوانشیر قرا باغی و فرار او و تصرف و تسخیر پادشاه ایران شوشی را
و شهادت کثیر السعادات الخضرت در آن شهر و امر مهر بحکم تقدیر خداوند قهار مقدر

بر مصنفان منصف لازم است که در ایضاح نسب و حسب امرای بزرگ و خوانین عالی نژاد بی منت و غرض و صنعت و مرض حقایق حال او فرو نگذارند
و تحقیق اینگونه امور و واقعات را برد و قبول هر بوالفضول معوق و معطل نگذارند و فی المثل هر کس در دولتی با ذی شوکتی مقابله و مخالفت کرده او را
بد نسب و شور حسب نستایند چه همه ابنای عالم از اخفاد حوا و آدم و عزت و ذلت هر قوم منوط بتقدیر حی قدیر است و خردمندان دانند که
علو همت و سمو فطرت نه بتقلید است آفریدگار هر کس را چنانکه خود خواسته و مصلحت دانسته آفریده است الارواح جنود مجنده خبری فرزانه
پسند است و هر کس در فطرت نهادی دارد مخصوص گل خار نگردد و خار گل مل سرکه نگردد و سرکه مل بلعجب از خار نروید همیشه خرخار از بار نیاید
همواره خرمار و الاسنبان تصاریف دهر فرو ننگرند و بزرگ منشان از تخالف ایام خورد نشوند ابراهیم خلیل خان بن نیاپه خان مروی والا
بوده و پشت در پشت در ایل جلیل جوانشیر که انجب انام طایفه سارجه لواند امارت و حکومت نموده اصل این ایل از ترکستان است و از قبایل اوشیر
خان بن بلدورخان پسر چهارم اغوزخان میپوده اند که ایشانرا اوشار و افشار خوانند و بقانون مغولیه از امرای دست راست میباشند
که ایشانرا جوان غار نامند و وجه تسمیه جوان غار و برانغار که در حرب و یاساق بر میمنه و میسره اطلاق کنند در حقیقت انستکه حکمای قدیم کشتن
حیوانات را جز در دست بزرگی کامل جایز ندانستند چنانکه در فارسیه باستانیه ایران متداول بوده و در بنی اسرائیلیه موسویه سرایت کرده در
کبار سلاطین و حکمای مغولیه نیز شایع گردید که حیوانرا نی کامل یا پادشاه عادل نایب و خلیفه ذبح نمودندی لهذا سلاطین مغولیه گوسفند همه را
کشتندی و انرا از سینه ذبح کردندی کشنده گوسفند سلطان بودی و وزیر سلخ کردی و دست راست گوسفند نصیب و بهره انجب قبایل
شدی و جب و سایر اعضا بشقاوت مراتب بسایر عشایر و قبایل تقسیم یافتی لهذا در هنگام رکوب و حروب نیز این قاعده مجری بود که جمعی
در دست راست و گروهی در دست چپ بر فشدی و بلغت مغولی راست و چپ را جوانغار و برانغار خواندندی و غلامان را در قفای
سلطان و خان جای بودی که قول کهشدی علی التوالی ایل جلیل جوانشیر و اوشار از جوانغار بوده اند و داخل آن بگصید و پست هزار کس از ترکستان
که با هولاکو خان متسخیر بلاد شدند و در هر جا بماندند و در زمان امیر گیتی تیمور کورکان و کرباره از روم باز آمدند و در ترکستان و قندهار و کابل
و ایران پراکنده و ساکن شدند و بسیاری در کابل و قندهار سکونت جستند گروهی که در عهد دولت صفویه خاصه شاه عباس ماضی در قراباغ
و اران بوده اند در رئیس و بزرگ انان ابراهیم خلیل آقا نام بوده بعد از آن پسرش پناه آقا و بعد از و فرزندش ابراهیم خلیل آقای ثانی همچنین پناه
آقای ثانی و بعد ابراهیم خلیل خان ثالث که در زمان نادرشاه افشار بوده و نادر ایل ایشانرا کوچانیده بسرخس نقل و تحویل داد و بعد از قتل نادر جماعتی
از آنها بغوریان آمدند و با هزاره منازعه کردند و مظفر شدند چون احمدشاه ابدالی افغان استقلال یافت ایل جوانشیر را از غوریان بکابل
کوچانیدند و دران حدود ساکن و بسیار شدند تا پناه خان ثالث از آنجا بحدود قراباغ آمده سکونت گرفت و قلعه مشهوره شوشی را
بنا کرده پناه آباد نام و سکه مشهوره بنام پناه آبادی زده که یکطرف ان لا اله الا الله و محمد رسول الله و علیا ولی الله بوده طرف دیگر ضرب
پناه آباد و وزن ان یکمثقال یکعباسی رایج بوده و اکنون بده شاهی رسیده و چنانکه در ضمن واقعات نواب سلطان گیتی ستان
محمد حسن خان قاجار و کریمخان زند مرقوم شد پناه خان جوانشیر قراباغی در آن ملک جلال و استقلال یافته سلاطین ایران را کمتر
منکر و اتباع و اشیاع وافر داشت بسلطان شهید محمد حسن خان نیز متابعت نمود و او بر سر شوشی رفته مفتوح نگردید بگذاشت فرزندارشدش
امیر ابراهیم خلیل خان بعد از پدر علالاتبار در ایام شهریار قاجار گیتی ستان آقا محمد شاه از شوشی بحضور نیامده دفع هی و ادی و بیکار همی
کردی تا در ین اوقات که شهریار قاجار بعزم جزم بر سر او ایلغار برد تاب مقاومت در خود نیافته از شوشی بدر آمده بولایت داغستان رفته
نهاد حضرت آقا محمد شاه قاجار پرحمت کارزار با صادق خان شقاقی و جمعی از مقربان حضرت بشوشی رفته شوشی را بتصرف خود در آورده
بعد از پنجروز توقف در صباح بیست و یکم شهر ذی قعده الحرام بعد از ادای فریضه صبح در دست سه نفر مدبر اشرار از خدمتکاران خلوت بسعادت
شهادت که پوسته طالب بود فایز گردید مجمل آن واقعه انکه صادق نام کرجی و خدادادنام اصفهانی و عباس مازندرانی که فراش خلوت
و پیشکار خدمت بودند شب همکام در خدمت مخصوصه خود غافل و تکاهل کرده مایه تغییر مزاج پادشاهی گردیده و بدیشان تهدید تقبل
و آن سه تن از بیم جان خود با یکدیگر تواطی و تعاهد کرده بالاتفاق بر گرد حضرت خسرو آفاق آمدند و دست جسارت بر گشادند و زخمی چند
منکر بر آن اعضا و پیکر زدند و شاهباز سدره نشین روح پرفتوح ان سلطان و الاشان از قفس تن بسته بکان روحانی خود پیوسته

انحضرت در آن هنگام بدان سه شوم اخر کمنام فرموده بود که مراد رجائی کشیده یکی از سپاهیان من براحت و سلامت بمنزل و خانه خود نخواهند رسید و در آن حالت اندوه عساکر خود داشت تا از کیتی درگذشت فنظم سلیمانی افتاد در پای مور همان نشه کرد
بر پیل زور تن مرزبان خفت در موج خون کلاه کیانی شد شش سرنگون چنین است رسم این کهن رباط که دارد بامد شد این راه را
یکی را برارد بهنگامه شیر یکی را زهنگامه گوید که خیز کجا رستم زال و سیمرغ و سام فریدون و هوشنگ و جمشید و جام زمین خورد
ماخوردشان در نشست هنوزش زخوردن شکم سیر نیست الا ای جهانبان جهاندار باش چو خفتند ایشان تو بیدار باش
بخش و پوش و بوش و بده که جود و کرم از همه کار به الحق انحضرت پادشاه بزرگ جهانگیر جهاندار با سیاست و صلابت و شجاعت
و مهابت در لشکر کشی و دشمن کشی و قهر اعداو تربیت احباو عزم ثابت و حزم محکم سالها است که همثل و نظیر بوده چنانکه از بدو حالش
اشارت رفت و واقعاتش بعبارت آمد بصدمات گیتی ممتحن و در دقایق امورات مجرب جهاندیده رحمت کشیده بود بر اوضاع ممالک
مبنا و بر احوال خلایق و امابر جمهور رعایا و برایا مهربان و در عهد او از امرا و وزرا احدی را یارای خلاف و اعتساف بر زیردستی نبود علی شاه
افشار مشهور بعادل شاه بجهة اغراض نفسی سلاطین قاجار در شصت سالگی آلت رجولیت او را قطع کردو او را ابتر خواست و حکمت خداوندی
گیتی را از فضل او مشحون کردو او خود سراپا رجولیت و مردانگی بود و دولت الوارثیه و افشاریه را برانداخت و با اعدا مکافات بجا آورد و سرا
ایرانرا از مدعیان مستخلص و صافی کردو در اندک وقتی ممالک را آراسته و پیراسته نمود و بزیب و زینت لباس مایل نبود و غالب اوقات
ملبوسات پشمینه قناعت کردی و اصلا خود آرائی ندانستی هرگز در اسفار قشلاق و برف و باران با شلوق برنگرفتی و دست کش نداشتی
و هرکه بدین سیات دیدی مواخذه فرمودی و بناری از مقرری سپاهیانش را سر کرده کان خوردن نمیتوانستندی و جزا و بر لشکر و کشور
حکم کسی را نبودی میرزا محمد شفیع مازندرانی که دبیری با تدبیر و از مبادی کار در رکاب انشهریار خدمت میکرد قدرت بر توسط احدی
و تسلط بر عزل و نصب ترا ملازمی نداشت عقل و تدبیر شاه خود از همه عقلا بیشتر بود و مع هذا هم در بعضی اوقات با حاضران مشاورت میفرمود تا مراتب
عقل و کیاست و کذب و صداقت هر کس را تجربه و ازمون کنند گویند در شیراز یکی از اهل الله رسیده بود و او از علوم انطباعیه مقامات
حاصل کرده در قتل عام کرمانیان با عتماد الدوله حاجی ابراهیم خان فرموده بود که مکرر با حق تعالی مناجات و عرض حاجات کرده ام که اگر کرمانیان
استحقاقی نیست مرا بر انشهر ظفر نده و الا بقتل عام خواهم پرداخت همانا کناهی کرده اند که مراد قتل انان رحمتی در دل نیست والا قسی
القلب نیستم العلم عند الله مدت عمر مبارک انحضرت پنجاه و هفت سال بوده و از آغاز خروج از شیراز و مرگ کریمخان هجده سال و ده ماه
گیتی ستانی نموده تا یکسال قبل از شهادت تاج بر سر نهاد و بر تخت سلطنت جلوس نکرد تا باصرار اهالی ایران جواهر و افسر مشهوره را زیب
بر بست و تاج بنهاد و بر تخت بنشست صیت جلالش در عرب و عجم و روم و روس و هند و ترکستان منتشر شد خوار زمیان و بخارا سیان
و افاغنه و اوزبکیه از بیم او خواب و راحت نداشتند و او را برادر شاه اسمعیل صفوی می پنداشتند در لطف و باس بر برادران ابقا نکرد و در آن
باب وی محق بود چه بسیار بادی مخالفت کردند و چون میدانستند که وی را حلفی نیست و برادر زاده خود را بجای فرزند ولیعهد خواهد کرد لن
ازین کار متحاشی بودند و آخر الامر تقدیر با تدبیر او موافقت کرد و این نیز دلالت بر اصابت رای او در ذات تاندیشه وی کند چه در نهاد و نظر نادشاهان
پنهانی مخصوص است که از افاضات ربانی و واردات روحانی است و ایام خروج و جهانستانی وی هفت سال بود و یازده سال و ده ماه
با الاستقلال ملک راند و از آثار خیر انحضرت مذهب قبعه قدحضرت با عبد الله الحسین بن علی سلام الله علیهما است و همچنان ضریح نقره
مطلای مرقد نجف اشرف و روضه مقدسه رضویه سلام الله علیه و جامع قزوین نیز از عمارات خیر و بر آن پادشاه مغفور است هم تعمیر بلده طهران
و ابنیه درونی و بیرونی آن شهر از آنجمله است و از برادران او بعد از شهادت وی جز تواب علیقلیخان کهتر برادر رشید و مصطفی خان مکفوف نابینا و از جمله پنج
پسران انحضرت و وصایای او و بنایب السلطنه محمد علی خان جهانبانی وارث و ولیعهد خود یکی ان بود که بعد از من در هر وقتی که مهد علیا والده
عظمایت بتوسط عم اکرم احرار کرد در دفع او ساعی باشی که ملکرا زیان دارد و فی الجمله وقتی در ایام سلطنت ابشر قربانی را چنانکه رسم سلاطین
است تجهیز کرده باطبل و نای در شهر همیگردانیدند انحضرت لختی تامل فرمود و اظهار کرد که این کار نیز از جمله تجملات متداوله است و مایه پریشانی خاطر
بعضی از ابجاب خواهد گردید چه مرا بخاطر است که در ایام توقف شیراز که برسم رعایت و کرشماری در نزد وکیل معزز بودم و خرج من بر دخل

چیره بود و از غبق معاش روز روشن بر چشم تیره در ایام عید اضحی چنانکه رسم است اشتر قربانی بدرب سرایم آوردند و اظهار طمع کردند
بمانا وکیل خرج مراسقدی حاضر نبود و در امضای رضای انکروه مسامحه مینمود تا کار بجائی رسید که بر درب خانه ام متوقف شدند و سر بای
زیاده از اندازه زدند مرا شرم آمد و نگین جواهری که بر خنجر داشتم ببازاریان فرستاده بفروختم و بهای ان بیاوردند مبلغی نقد و خلعتی از ملبوسات
خاصه خود بدان کرده دادم تا از آن جا بگذشتند چه بسا مردم با نام امیرزاده که در چنین وقتی زری نماده ندارند و این او باشان بر در سرای انان
اصرار و لجاج کنند و نروند و مایه خجلت وی گردد کاش این رسم برافتادی تا بزرگ زادگان نام آوری زر را خجلتی روی ننمودی ایضاً
روزی حضرت نایب السلطنه فتحعلی خان جهانبانی بدان پادشاه اگاه خدمتی شایسته کرد یا سخنی در خور و بایسته گفت تا طبع انحضرت نیک برشکفته
شد و ببرد رازده فرمود از من بمنائی کن که روادارم شاهزاده ازاده را تملقی و خوشامدی بخاطر رسیده عرضه کرد که الحمد را از دولت
انحضرت حاجت و نیازی نیست کار ها بر وفق نظام است و وسعتی و راحتی تمام دارم اما اگر بتحقیقی در جمع منال رعایا رود مزید دعا گوئی دولت
شود پادشاه دانا برآشفت و او را براند و پس از لابه و الحاح و انابه کرباره بخواند و فرمود ای فرزند ارجمند رایت خام است و بر خطا است
چون بار رعایا بسر برده از حالت اینکروه عامه تجربتی حاصل نکرده رعیت چون آسوده گردد و زفکر غزل رئیس و ضابط افتد و علی هذا القیاس چون
عموم اهالی ملک را فراغت روی دهد بعمال و حکام تمکین نجویند و در فکرهای دور و دراز در افتند این گروه فرومایه را باید بخود مشغول کرد
که از کار رعیت و کرفتاری فارغ نگردند والا کار زراعت و فلاحت نقصان یابد و توفیر غله و حاصل ضعیف شود و قحط بدید آید و لشکری از
کار بیفتد و فساد های عظیم روی دهد و ملک از میان برود ارباب زراعت و فلاحت باید چنان باشند که هر ده خانه را یکدیک بنا شند یا
طبخ آشی یکروز بعطلت و افطار بسر برند و الا رعیتی نکنند و نقصان در ملک روی کند ایضاً وقتی در طهران نقاشی چند را بنقش عمارات
ارک و خلوات دیوانخانه مقرر فرمود پس از اتمام پدر مؤلف را فرمود که بنقاشان اجرتی ده ولی معین نکرد از غایت احتیاط و قتی که انحضرت
بود پدر نمیدانست که بنقاشان چه مقدار انعام یا اجرت باید داد و از باس او نمیتوانست که دیکبار از مبلغ و مقدار پرسش کند و این حکم مبهم
بماند و پس از روزی دو سه از دیوانخانه کلاه فرنگی برآمده عزم نقاش خانه و بقرح باغ سلام عام فرمود شی دو در حوالی صندوقخانه از اسبل
کسب بدید از ایشان پژوهش کرد و عرض کردند که ما نقاشیم که در فلان عمارت خاصه نقاشی کردیم و ما را بخازن حوالت فرمودی تا مزد
اجرتی وانعامی بماند اده فوراً پدر مؤلف را بخواند و بدو فرمود که اجرت نقاشان را چرا ادا نکردی بمانا تصور کردی که نقاش دیکبار بهمانا
و چند بار نزد تو آید و عذر کوفی و دفع دهی نومید هم آخر برود و باز نگردد و در دفتر خانه ما برات باسم اجرت نقاش بگذرانی و پس از مدتی بخرج آری یا
چه میدانم که اجرت نقاش رسیده یا نرسیده و انان نیز جرات عرض مجدد نخواهند کرد بدینگونه در عرض سال مبالغی از اموال ما را انجمله حوا
خورد و باستوفیان و دیوان خواهی بساخت و برشوه و عشوه محاسبه خود را خواهی پرداخت و فوراً فرمان داد که روزبانان و مردم کشان
و دژخیمان و میران غضب حاضر شدند و حکم بقتل او کرد طناب در کرد کردن او افکندند و قریب بهلاکت شد عرض کرد که مرا رخصت فرمائید
که من مزد نقاشان را از خود خدمت کنم و هرچه مقرر شود بدهم پادشاه سیاست پناه او را اطلاق فرمود و مبلغی جریمه این گناه عظیمه بر او مقرر
کرد وی بیرون رفته زری نقد حاضر آورد پادشاه والاجاه خندان خندان ان سپکه های زر را تصرف فرموده دو سه تومان از آن را بنقاشان
انعام فرمود و مابقی را در جیب فرو ریخت و از بنگونه امورات و اتفاقات زیاده از حصر و وقوع یافته که اگر تحریر در آید تفصیل یابد و مما انبگونه
احکام از روی حکمت و سیاست مدن بوده و ظاهرا در نظر اهل نظا هر غریب مینموده همانا از اهالی خلوت انحضرت کسی را کوشش و بینی
صحیح بوده است چه بهر ایرادی حکم بریدن کوش و بینی چاکران حضور همی فرمود و کاه کاه که بریدن کوش کسی حکم رقمی فرمودی که بخمه تا بها
دیکر قدری بجای کذارید و خود نیز کاهی با کارد شکاری کوش ملازمان بریدی و انچه کردی بر وفق حکمت بودی چه بعد از نادرشاه عموم خلق
در دولت تندیه ببطالت و لهو و لعب معتاد شده بودند و امر ملک را نظامی نبودی لهذا خفتکان را از خواب غفلت بسیاست بیدار همی
فرمودی فخردمندان دانند که رحمت و جمال صرف باعث غفلت و راحت و استراحت و تن آسائی و تن پروری همه عالم شود و غضب و قهر
و جلال و بطش و باس و سیاست باعث علالت و کسالت و نفور و عداوت قلبی کل خلایق کردد لهذا حال نادرشاه چنان شد که بیکانه
و خویش و غنی و درویش را بدو امید نماند تا چار مردم بستوه آمدند و با آن جلال و هیبت شبی چند از ملازمانش وی را بکشتند و پس از در

دولت کریخان نه چنان شد که چاکر از مولا و بنده از آقا و رعیت از حاکم سر نتابد و اسباب لهو و لعب و عیش طرب غلبه کرد و مدت پانزده سال مشتر خلایق در مهاد امن و امان بر آسودند تا کار چنان شد که اوارسیان رفت و دولت بخاقان قاجار منتقل شد بنابرین این شهریار حکیم دانا و بینا دانست که اکنون کاه سیاست است و چنین کرد تا خلق تابع شدند و فی الواقع در عوالم سیر و پیش خود نیکو دیدولی چون از اندازه در گذشت و از حد اعتدال انحراف جست و خاقان قاجار کار بر عباد الله شک کرده رحمت خداوندی که بر غضب سبقت دارد آنچه اقتضای غیرت و ملک الملوکی او دست بظهور آورد شی دو سه از خادمان بیمایه که نامشان در جریده عوام ثبت بود و علی الصباح بدیشان توعید قتل بر قشه بودی و شب بر ستاره و ماه نظاره همی کردند و همی گریستند چنان شد که آن پادشاه ذوالبطش الشدید در آن شه چهار فراش کمراه در فراش سحرگاه بکشتند و آن مداشی عجب که را چنین بحمان بر قشه بود که دولتی بدان شوکت و صولت بدست دو سه نفر از ادانی ناس القراض یابد ذالک تقدیر العزیز الحکیم هر چه باد تاریخ جهان که قصه خورد و کلان ثبت است در روزشمردان و ایلات در هر ورقش بخوان که فی عام کذا قدمات فلان بن فلان بن فلان در بیاق وقایع و اتفاقات کهن از قتل و شهادت شهریار سعید شهید حضرت آقا محمد خان کیتی ستان کامکار قاجار مروی داد بعد از ظهور این واقعه که بنمونه اذا وقعت الواقعه بود خانیان ثلاثه بنزد صادق خان کاذب شقاقی که همانا با او رابطی داشتند رفتند و شرح حال با او بار گفتند او بار نکرده که پشه بر پیل و قطره بر نیل غلبه کند بمضمون قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین دلیل و برهانست خواست بازو بندهای مشهور بدریای نور و تاج ماه را بردند و بر قتل آن پادشاه والاجاه برهان و گواه کردند و بدو دادند خاتم جم در دست اهرمن ترمن در افشاده واعیه سلیمانی حاصل کرده و همانا نه است که محققین دوراندیش از پیش گفته اند که فطنم گر انگشت سلیمانی نباشد چه جای صیت دهد نقش نگینی علی الصباح در اردوی خیز نوخسته جگر خونین بگذر از پی زمزمه و همهمه آثار فزع اکبر جلوه کرد محمد حسینخان بهر کشکچی باشی قاجار و میرزا رضا قلی نوائی منشی الممالک که از مقربان انشهریار بودند سر اسیمه بخوانگاه حضرت پادشاه ایران در شدند و درون شدند تن حضرت شاهی را چون ماهی در بحر خون غریق نا فتند دو دار و جودکان بر آمد اینقدر کردند که آنچه از اسباب و اثاثه سلطنت باقی مانده بود بر داشته بار دو بار گشتند و با پر و جوان هم از راه نخجوان روانه دار السلطنه طهران شدند و اهالی ولایت بقایای اردو را غارت کردند چون این خبر قیامت اثر در اردوی بزرگ خاقان ترک اثر شعار یافت اردو بهم بر آمده عساکر متفرق شدند نواب امیرزاده حسینقلی خان و حضرت شاهزادگان و امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله از راه رشت عازم بارگاه ری گردیدند حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله با شکچیان باز ندرانی از راه اردبیل و زنجان بطهران عزیمت کردند نجفقلی خان شاهسون در راه با ایشان مرافقت کرده و نواب علی قلیخان برادر شهریار مغفور ذی شان از ایروان براه مراغه و خوی و تبریز عبور و خیال خام سلطنت مغرور در چهار فرسنگی طهران نزول کرد امرا در قزوین بیکدیگر ملاقی شدند و بالاتفاق در قریه دولاب طهران بار اقامت افکندند اما صادق خان کاذب شقاق پیشه که درین واقعه متهم بود با یکهزار سوار از دنبال اردو بهمی تاخت و کاری نساخت مع القصه اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی و مهدیقلیخان قاجار و پیرقلیخان شاهسیاتی و مهرعلیخان دوالو و محمد حسینخان قوینلو کشکچی باشی بر حمات تمام خود را رهنده و بحوالی ری رسانیده در خارج طهران اجتماع کردند و چون حضرت شاهنشاهی پیش بین و رهنکام سفر اخیرین امیر کبیر میرزا محمد خان بیکلربیکی طهران را سپرده بود که اگر امری واقع گردد جز نواب نایب السلطنه جهانبانی فتحعلی خان را بدخول طهران و جلوس بر تخت سلطنت ایران تمکین ننماید کردوی نیروی نیران عساکر و امرا را راه بدار السلطنه ری ندادند و بمشاوره میرزا محمد شفیع مازندرانی عریضه بخدمت زنهنده بارگاه شاهی جهانبانی نگاشتند و قدوم او را بدار السلطنه استعاکردند چندانکه علی قلیخان و حسینقلی خان اصرار در و دری کردند امیر کبیر میرزا محمد خان بیکلربیکی و میرزا محمد شفیع وزیر مازندرانی پند پذیر نشدند حتی انکه صراحتا بدانها پیغامات تهدید آمیز دادند و در بروی احدی نگشادند و در واقع ان امیر و این دو سر ترک دتات تعقلی و تعمقی جزیل در این امر عظیم کردند و حقی بزرگ بر دولت خاقان ترک اثبات نمودند و شبها بر برج و باره همی گردش کردندی و سپاه کان و تفنگچیان باز ندران دل دادندی تا حضرت وارث تاج و گاه جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه از شیراز جنت طراز در رسد و بر تخت موروثی تکیه کند

در تفصیل اطلاع حضرت شاهزاده جهانبانی فتحعلی خان نایب السلطنه از واقعه خاقان

شهید و از شیراز عزیمت طهران فرمود که پوشیده نماند که حضرت نایب السلطنه جهانبانی فتحعلی خان ثانی بعد از
سفر کرمان و تسخیر فارس بامر پادشاه کامکار قاجار بایالت فارس و کوهکیلویه و لارستان و یزد و کرمان مشغول بود و پادشاه سعید
شهید در وقت عزیمت سفر اذربایجان و قراباغ و روس و قرلر او را احضار فرمود و پس از وصایا و سپارشات دیگر باره بشیراز مرخص کرد
و هم در ایام محترم الحرام که بتعزیه داری سبط حضرت نبی انام اشتغال داشت باین خبر موحش بآن حضرت رسید پس از سوگواری و تعزیه گذاری
عیال و اطفال را در شیراز گذاشته و شاهزاده آزاده نواب محمد علی میرزا را که در آنسال نه سال داشته بصیانت و محافظت اهالی حرم مامور فرمود
خواجین قراگوزلو و قاجار و افشار و کلپایگانی و جمعی از معتبرین را بخدمت شاهزاده محمد علی میرزا نایب الایاله فارس مامور فرمود با پانصد
استرابادیرا به للهگی سرافراز کرده باحسین بیک قاجار قزوینی یوزباشی غلامان خاصه که مردی دلیر و شجاع بود و شش صد تن از سواران
مبارز زبده نخبه برگزیده پسندیده در روز نوزدهم محرم سال یکهزار و دویست و دوازده از شهر شیراز بیرون آمده بقعه شمس الدین
حافظ عارف شاعر شیرازی نزول کرده دیوان غزلیات او را از خادم بخواست و نیت خود را از ان دیوان تفالی برآراست و بر لوحه
صفحه غزلی واقع شده بود که این بیت از ان است که مطلعش ای عروس ظفر از بخت شکایت مکنما حجره حسن بیارای که داماد آمد این
بیت را بفال فرخ گرفته و از بروزات لسان الغیب شمرده موکب ظفر کوکب را بجانب طهران عطف عنان کرده در مدت یازده روز بیست
و چهار منزل راه بپای رخش جهان پیما پیموده دوازدهم روز در منزل کناره کرد برادر کهترش نواب حسینقلی خان ثانی و اعتماد الدوله
حاجی ابراهیم خان شیرازی که هنوز در خارج شهر طهران بوده راه بدرون نیافته بودند بحضور سعادت ظهور نواب مستطاب نایب السلطنه
جهانبانی فتحعلی خان ثانی شرفیاب شدند و برکاب بوسی آنحضرت سعادت یافتند و اظهار عبودیت و ارادت کردند با نواب عم اکرم علیقلی
قاجار که هنوز بحضور حضرت شهریار نیامده بود خطابی و عتابی رفت و نواب شاهزاده حسینقلی خان با بسالت و احضار او مامور شد
و هم از میان راه فرمانی شاهانه از جانب جهانبانی بنور محمد بیک غلام سرکار اشرفی اعلی که ضابط خالصه جات مازندران بود مرقوم شد
که چون ولایت مازندران و دار المؤمنین استراباد ملک طلق این سلسله سلطنت نژاد است و شهر ساری مخزن جواهر و نقود و انبار ذخایر
و تحایف خاصه شریفه حضرت شهریاری است و ایلات و احشام بسیار در انولایت متوطن میباشند در حفظ خزاین و دفاین سلطانی اهتمام
باید لهذا انور محمد بیک در آن امر رعایت انضباط کرده و کمال اهتمام در انتظام امر مازندران ظهور آورده و امام قلیخان قاجار بیکلربیکی
استراباد نیز در ضبط و نظم آن ملک موروثی مساعی جمیله بظهور آورد و خدمات کلیه بانجام رساند و در شوکت و جلال ظفر موکب ظفر کوکب از کنار
کرد غریمت و رود دالخلافه طهران فرموده علی قلیخان عم پر غم جمعیتش متفرقه مبدل گردید و ناچار برکاب بوسی حضرت شهریار آمده داخل
طهران شد امیر سید میرزا محمد خان قاجار دولو بیکلربیکی طهران فرزند ارجمند خود الله یار خان را قبل از ورود با استقبال موکب مسعود روانه
نمود و بعد از دخول بشهر خود در حوالی دروازه اظهار خدمتگذاری و جان سپاری نمود و مورد التفاتی بی اندازه شد میرزا محمد شفیع
وزیر که دیری بود فرمان پذیر بحضور اعلی آمده تفقدات بیکرانه دید و چون نواب علیقلی خان را از تعظیم و تکریم برادر زاده خود حضرت سلطان
محمد شاه جهانبانی گردنکشی بظهور آمده اعزازی ندید و در کنجی خزیده تا بحکم وصیت خاقان سعید شهید نواب مهد علیا از و توسطی کرد و
حضرت جهانبانی یعنی وارث و ولیعهد تخت خاقانی محمد شاه والاجاه امر فرمود که علی قلیخان نامحبوس و مکفوف و دربار فروش مازندران
مسکون و موقوف دارند چنان کردند و پاسبان او در ایام گرفتاری محمد مهدیخان بن محمد حسن خان بن حاجی محمد خان دریابیکی مازندران
بود که پدرش از چاکران او و محبوب و در دولتش سخته منکوب آمده بود فطم چنین است کردار گردان سپهر که او راست قهر و که او راست
مهر مجملا انکه حضرت شهریاری کیتی مدار وارث و ولیعهد دولت خاقان سعید شهید قاجار در چهارم شهر صفر المظفر بر تخت سلطنت ایران
جلوس و میرزا اسمعیل ناظر را که با آوردن عیال و اطفال و شاهزادگان شیراز از اصفهان مامور فرموده بود و با تفاق احمد خان گرمرودی اشیک آقاسی
باشی و محمد شریف خان سرکرده سواره برکشاطی و سایر سرکردگان و چاکران مستوران سرادق سلطنت را از فارس بطهران آوردند
بخدمت پادشاه والاجاه حضرت سلطان محمد شاه مستفید و مستفیض گردیدند همه امارات و آثار و اشارات و دلایل دولت و اقبال از
کمن کون منصه ظهور و بروز رسید در ذکر ظهور و صدور و وضوح شقاق و نفاق صادق خان

شقاقی و نفاق صادق خان شقاقی و تصرف بلاد آذربایجان و قصد قزوین و طهران
و عزیمت شاهزاده والاتبار نواب فتحعلی خان نایب السلطنه خاقان کامکار فاجار سعید
شهید بمدافعه او و هزیمت یافتن صادق خان شقاقی و استقلال وارث تخت و تاج
سلطانی حضرت جهانبانی در هنگام قضیه رزیه و غایله خاقان گیتی ستان سعید شهید قاآن محمد شاه طاب ثراه
قاتلان ثلثه که با صادق خان شقاقی همدستان بودند جواهرات خاصه مشهور بتاج ماه و دریای نور را با سایر جواهرات گرانبهای شاهی
بصادق خان سپردند و در ازای اینگونه خدمت بزرگ ببلازمت او تن در دادند و او را نیز داعیه پادشاهی و تصورات واهی در خاطر
آمده بعد از پراکنده گی اردوی بزرگ وی و طایفه وی بدنبال عساکر متفرقه ی سلطان در افتادند و چندانکه توانستند از احمال و اثقال
و اسباب و اثاثه الی اردو و بغارت بردند و شکستگان جیش کثیر الطیش نیز کام و ناکام و خواه و ناخواه با صادق خان مطیع و همراه
شدند و اجتماع اتباع و اشیاع او زیاده از پانزده هزار نفر ملزم رکاب شد بر دعوی تمکن و برافزود و حکام بلاد آذربایجان تعیین نمود
و از جمله جعفر قلیخان برادر خود را بحکومت قراجه داغ فرستاد و دیگر برادر بدکهرش را بضبط و داروغه گی تبریز مامور کرد و چون کوچ و عیال
او مامور بتوقف قزوین شده بودند قصد تسخیر قزوین کرده و بهانه استخلاص کوچ و عیال خود بمحاصره انشهر اصرار نمود و خبر طغیان
و عصیان آن شقاقی شقاق پیشه نفاق اندیشه بعرض سرکار جلادت آثار جلالت اطوار نایب السلطنه جهانبانی رسید یعنی ما چیزی
و ماده غیرت امنای دولت ابد مدت گردید بر خود متحتم دانستند که تا دفع این کردناوان واضح العصیان ننمایند دست در رتق و فتق
امورات ملکی نکشایند چنان مصلحت دیدند که سرداری بر سر او روانه کنند مقارن اینحالات بعضی از عساکر خراسان در رسیدند در باب
حرکت حضرت جهانبانی بنفس نفیس بدان مدافعه و ماموریت سردار امنای دولت را تردد و تلون در رای بود بمشاورت نشستند و در
حرکت وارث تاج و سریر بمقابله آن بیوفا یله راضی نبودند و می گفتند فظیم چه بندی کمر بهر رزم کسی ش که چون او کمر بسته داری بسی ش و شهریار
جوان بخت درین رزم و مقابله اصرار داشت صادق خان شقاقی از خبر ورود موکب خاقانی جهانبانی بدارالسلطنه ری وسوسه و اندیشه و
اضطراب پیشه و در تصرف قزوین تعجیل کرد اکابر قزوین خاصه حاجی میرحسن کاعقل واعرف که خدایان شهر بود صریحا صادق خان را از دادن گوج
و عبور بشهر مایوس کرده صادق خان بمحاربه و محاصره و مکاوحه و مقاتله سعی بلیغ کرد و هم در حوالی و حواشی شهر لشکر خود را بتاخت و
تاراج و تطاول و چپاول رخصت داده و کس نزد برادران خود فرستاده انان را در قراجه داغ و تبریز بتصرف و ویرانی بلده خوی ترغیب و تحریص
نمود و چون در سفر سابق خاقان شهید بقراباغ و محاربه امیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ حسین خان بن احمد خان بن مرتضی قلی خان
دنبلی ملزم رکاب و با عساکر ابراهیم خلیل خان مصاف داده مظفر شده بود حکومت قراجه داغ و خوی و سرداری آذربایجان بوی مفوض شده
بود و پس ازان بواسطه مصاهرت وی با امیر جوانشیر خاقان شهید درباره او سوء ظن حاصل فرموده او را بطهران خوانده متوقف داشت حکومت
و سرداری تبریز قراجه داغ و خوی و آذربایجان بجعفر قلیخان دنبلی مفوض شده و بعد از شهادت خاقان اکبر با اردوی پادشاهی بطهران آمده بود
صادق خان طمع در تصرف خوی نیز کرده برادران را بتسخیر آن شهر ارم بهر گسیل داشت و پشت با امرای طایفه اکراد دنبلی بوده مامور کرد برادران
حسینخان دنبلی که در قزوین بودند احتشادی کرده در مرند بمدافعه آنان رفته انها را بجانب تبریز فرار دادند از انجا نیز دوانیده بسراب خبر
رسانیدند و سودای این اندیشه خام را که بمنزله سر سام بود از سر ایشان بضرب شمشیر دلیران دنبلی فرو نشانیدند بلکه اگر ژاله هر قطره
در شدی چو خرمهره بازار آن پر شدی القصه در ای ملک آرای قاجار وارث تاج و گاه آبای عالی مقدار فتحعلی شاه ملقب بجهانبانی
تخت حسین پیک قاجار قزوین که قولر آقاسی دربار و سواری جلادت شعار بود بلقب خانی ملقب و بسرداری قزوین و طمسین اعاظم و
اکابر انشهر روانه فرمود و گروهی از غلامان خاصه و ملزمین رکاب را بهمراهی او مامور فرمود و شب همانگام در عالم خواب و حالت نوم خاقان
شهید را دید که او را بپادشاهی ایران و غلبه بر شاهزادگان و دلیران نوید نیرو داد و بمقابله مدعی ملک تاکید نمود صبحگاه مایزوی یزدانی
و فر سلیمانی عزیمت مدافعه صادق خان را بنفس نفیس تصمیم داد بر خلاف رائی و زراء و امرای دربار مستعد کارزار شد اگرچه سپاه بلاد
مجتمع نگردیده بودند و نفرقه تمام داشتند با جماعتی که در همراهی محمد ولیخان قاجار باز آمده و گروهی که از مازندران و استراباد آماده شده بودند

که همانا پیش از بهشهر ارمی شدند توکل بر خالق جزو کل کرده در روز هشتم شهر صفر از شهر طهران خروج و بر مدارج و معارج کتیی ستانی و لشکر شکنی عروج کرده امرا و وزرا در رکاب نصرت مآب سواره و پیاده چون کواکب درخشنده می آمدند تا وارد دوی ظفر موارد شهریار ستر و خدیو نترک شدند تو بهای تهتن تن البرزشکن در همکام ورود و نزول شاه بر اریکه اجلال تهیت را فرق برداشتند و ارباب حضور سریر بوسی کدا شتند چندانکه در تغییر لباس عباسی که بتغریت عم اکرم ملکه والد اعظم شهید سعید در برداشت الحاح کردند پذیرفت و فرمود تا پادشاه و مکافات خونیان و طاغیان بظهور رسد ماتند خضر در ظلمات بغرنه متواری خواهم بود لئلو لفه از یرا که خونخواه ان خسرو مرحوم بملک کهن شهریار نوم همی سوزد دم دل بران طرفه شاه که در خون بغلطید بر روی کاه مرا بود عم بل گرامی پدر بخونخواهیش بست خواهم کمر سپهر ار کند کینه کین آورم همه آخرش بر زمین آورم نمانم به پیکار این تاج و گنج که ماند از نیاکان بدیر سپنج زره جامه مغفر کلاهم بس است سپر جام و زین تخت گاهم بس است زکف پایمی ملک ایران دهم و یا خون گرکان بشیران دهم من اینجای و کردی را اهل شقاقی دهد بو یه مرکب بقصد عراق بزد کوس و عزآن برآمد بر خش ز برق سلیحش جهان پر ز خش خشمگین تر از شیر غضبان و چالاکتر از پلنگ عزمان راه بر گرفت چون بحوالی سپاه سرداراهل شقاق صادق خان شقاقی قریب شد او نیز با پست و پنجهزار کس باستقبال موکب فیروزی کوکب رایت خلاف وصف مصاف برآراست و عساکر تابعه خود را که کرد و شاهسون و غیرهم بودند پانزده تیپ ترتیب داد و هر تیپی را یکی از غشایر و اقوام خود بسپرد و خود سراپا غرق در آهن و فولاد و بر پشت اسبی قوی قوایم بادلاوری گرگین میلاد تکیه کرد و پیش روی از روبرو شدن یاد آورد تخت سلاطین و شهریار جلالت آیین شرم ننمود و با آن سپاه لشکر بیشمار داد بیشتر می و بی از زمی داده مستعد رزم بایستاده قائان خاقان شهید که در حزب ان اهرمن مرید منسلک بودند با سلطان سلیمان شان که خاتم ملکش در دست دیوان دیو خوی و اهریمنیان زمین ملک جوی در افتاده بود مقابل گردیدند و از دیده چاکران صادق خان شهید خوناب سرشک جاری و ساری گردید اشک از چشمها چشم شاه و سپاه جوشیدن گرفت و هر کس بنا له زیر و بم بر آن شهریار ترک و عجم خروشیدن شهریار خونخواه خونخوار قاجار را حالتی دست داد که از غایت غیرت دل از جان بر گرفت و ناله در گرفت کمر چست کرد و اسلحه در بست و سپاه قلیل خود را به پنج صف برآراست میمنه سپاه میمون را که مهتر برادر نامور سمی پدر والا گهر نواب حسینقلی خان تر ثین داد و میسره را از وجود امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان بن محمد خان قاجار قوینلو که دائی اعلی و یکی از ورثات ثار شهریار شهید بود و یگر خشید و جناحین را با امیرین والیر محمد ولیخان و جانمحمد خان سردار قاجار سپرد و خود با قلبی قوی و قالبی پهلوی متوسل بارواح زکیه طاهره پنجتن خمسه النجبا شده در قلب بپا را میدو با آن پنج تیپ در برابر جیت و پنجهزار سوار جسور نیزه گذار بی اندیشه و بیم بمدافعه و محاربه پرداخت کوسهای کسروی و سنجهای سنجری بر سوک خاقان شهید نالها از دل بر کردند و غرشهای شیرانه بر سوکواری آن شیر شهر گیر از سر گرفتند عرصه زمین خاک علی که از جمله حومه قزوین بود صفت صفحه عرض اکبر گرفت و شورش دشت محشر وقوع یافت نظم برآمد ز قلب دو لشکر خروش ☆ رسید آسمانرا سیاهو بنوش ☆ ز فریاد رویین خم از پشت پیل ☆ نفیر نهنگان برآمد ز نیل ☆ ز بس بانگ شیپور زهره شکاف ☆ بدرید زهره به پیچید ناف ☆ بموج اندر آمد دو دریای خون ☆ شد از موجه خون زمین لاله گون باز برو در آمد بحالی شکنج ☆ شتابنده شد تیر چون مار گنج ☆ سنان بر سنان رسته چون نوک خار ☆ سپر بر سپر بسته چون لاله زار ☆ در آن مسلخ آدمی زادگان ☆ زمین گشت پر کوه از افتاده گان ☆ ز پولاد پیکان لشکر شکن ☆ تن کوه لرزنده بر خود شتن ☆ چنان رزمی سخت رفت که خون چون جوی روان آمد و سر اچون گوی در میدان بچوگان سنابک مرکبان بهر سوی غلطان شدند و در آن هنگامه اهل میسره آن دیو ایل بر میمنه سلیمان زمان حمله سخت کردند که قریب بتلاشی شدند با شارت شهریار رزم شعار نواب برادر کهتر حسینقلی خان که مهتر میمنه بود با سپهر سلیمان خان قاجار بمدافعه و مضاربه بشمن حمله ور شدند یعنی چونان دو شاهباز سبق جو بیکدگر فدر اندازان مازندرانی زانو ها برزمین زدند و عقدهای رویین از دل از درای آهنین بر کشودند کفتی هوا ژاله همی بارد و زمین لاله همیکارد دیده بجوشن بر سوک جوشن بسمل همی خون گریست و دهان شمشیر بر زخم طعنه رمح همی خندز دمدت دو سه ساعت آن رزم امتداد یافت و آخر هزیمت در سپاه شقاق همراه خان خاین شقاقی در افتاده بادلی از تشش شرم در الهاب و دیده از اندیشه مرگ پر آب و حالتی پریشان و خراب چون کم شدگان صحرای محنت خود را بسراب بسایندند و برادر نشر که سابقا مذکور شد معهود و مخذول در همین روز از مرنا گزیخته در سراب بدو پیوست و بسوکواری

یکدیگر نشستند و همانا در این محاربه قریب ده هزار کس از سپاه او کشته و اسیر و گرفتار گشتند و بسیاری فرار کردند اسباب و اثاثه اردوی بشرف درآمد و چون از اموال عساکر شاه شهید بود بمالک و وارث بازگشت و صاحب طبعان آذربایجان پس از اطلاع صادق خان این مخاطب بدین خطاب کردندی پلنگ کای روبهک چرا انتشتی بجای خویش ؟ با شیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش ؟ امانی الوالی صادقخان سرداری بود صف شکن و امیری بنیان کن سپاهش رزم کوش و سخت طبیعت و آهن جان و بخاقان شهید خدمات لایقه کرده بود نفس شیطنت شعار هوس کرد او را بفریفت تا کاری خلاف صداقت پیشه کرد و عاقبت وخیم یافت و مورد طعنه گروه هرزه شد شهریار ملک گیر ملکدار سلطان فتحعلی شاه قاجار بشهر قزوین مرور و بدلجوئی اهالی انشهر پرداخت و خبر این فتح که سرآغاز فتوحات بسیار بود در اقطاع و اقطار گیتی انتشار یافت تمامزه امرا و اکابر اطراف پای در دامن ادب فرو کشیدند و بجای خود قرار و آرام گرفت دولت زردکوشان بکوشها مردند سرباب سیه فرو بردند و نواب شاهزاده حسینقلی خان بواسطه اهتمامی که در تخدمت کرده بود بایالت مملکت فارس از همکنان اختصاص و امتیاز یافت و بدانجا شتافت

ذکر قصد تسخیر انتظام آذربایجان و ورود او بزنجان و توقف مومی الیه در آنجا و اتفاقات این سال

پادشاه والاجنت فیروز رزم قاجار فتحعلی شاه گیتی پناه عزم انتظام امور آذربایجان فرموده و پس از دو سه روز توقف در قزوین عزیمت همسه و زنجان کرد و حسینقلی خان شهبه و تدارک سفر فارس پرداخت و ابراهیم خان قاجار غرالدینلو بافرمان قضا جریان نزد صادق خان مامور و باخذ و تصرف جواهرات خاصه سلطانی که در تصرف او بود پرداخت و قتله خاقان شهید را نیز طلب کرد و چون در این ایام در حدود آذربایجان مرض وبا طاعون بشیوع پیوست شهریار جوان بخت افراسیاب تخت پیران رای قاجار فتحعلی شاه هم در زنجان بنظم آذربایجان همت گمارد و محمد خان قاجار قوینلو حاکم سابقه ایروان را که معزول و محبوس و از زندگانی خود مایوس بود بتشریف خلعت حکومت و ایالت ایروان و پیرایه ملبع حکمرانی السنامان مفتخر و مخلع و روانه و اسمعیل خان قاجار شامپاتی را بکوتوالی ایروان فرمود و جعفرقلیخان دنبلی که از حاضران رکاب ظفرمآب و با حسین خان دنبلی باطنا نفاق داشت بحکومت تبریز و خوی سرافراز کرده بدان صفحات بر گماشت و احکام قضا نظام محکم قدر توام تمامت امرا و حکام و بزرگان آذربایجان نگاشته آمد و هریک را بوعد و وعید در کار خود و مقام خویش استقلال و قوام افزوده شد اعتضاد الدوله امیرگیر سلیمان خان قاجار بایالت کبلان رفت و صادق خان شقاقی در گوشه سراب خراب از عمل خود نادم و پشیمان شده در مقام چاره و عذر و استشفاع برآمده بمدلول الاشفیع المخجل من التوبة از جسارت خود اظهار ندامت و خسارت کرده با رزوبندهای مشهوره خاقان شهید و کلاه کیانی مکلل و مرصع و سایر جواهرات ثمین و اوانی زرین و سیمین که در نزد او بود باعرضه انفعال آمیز عفو انگیز انفاذ خدمت خاقان کامکار جوان بخت نمود و بمعاذیر چند متمسک گردید پادشاه قوی کد از ضعیف نواز نظر بر خدمات سابقه وی فرموده او را بحکومت سراب و کرم رود امیدوار نمود و چون امیر جلیل شمیم اکرام خلیل از قضیه خاقان شهید استحضار حاصل کرد بسرعت تمام بشوشی بازگردید پادشاه را کشته و سر بخت دولت او را برگشته دید از کمال حسن ادب و مقتضیات علو نسب و حسب در کمال آداب و سوگواری جسد مجروح حضرت شهریار را بغسل و تکفین و در قلعه بناه آباد شوشی از غایت خردمندی و تیز هوشی بامانت گذاشت و کوشش در راه اخبار اخبار شهریار قاجار همی داشت تا درین اوقات حسینقلی خان کوسه غرالدینلوی قاجار بحکم حضرت شهریار بنوشته مرحمت سرشته نزد ابراهیم خلیل خان جوانشیر حکمران قراباغ رفته او نیز در کمال قاعده دانی و مردمی نعش مذکور را در محفه نهاده روانه طهران کرد و بدین بهانه اظهار ارادت و خلوص را مبرهن و ثابت نمود جمعی از قراء علما و امرای ایلات را در هنگام حرکت نعش مذکور بتلاوت و همراهی مامور و فرزندان ارجمند خود ابوالفتح خان و دیگر ابناء اعاظم قراباغ سیاه پوش کرده با آن بخت روان که تن بی روان پادشاه شهید در آن نهاده بود روانه کرد مع القصه از انجا بنخجوان رسانیدند و عباسقلی خان نخجوانی با جمیع علما و امرا و عموم رعایا و برایا استقبال کرده با قراءخدمه و اسباب شوکت و حشمت بخوبی رسانیدند و همگذا جعفرقلیخان بن سکینه خوی از خوی بمراغه و از مراغه احمدخان مقدم حاکم انشهر جنبت توام با تجمل و تعظیم بخمه فرستاد و عبدالله خان اوصانلو استقبال و از بجای آورده با حشمتی کامل و تعظیمی شامل بقزوین روانه نمود مهدیقلی خان بن محمدامین خان بن فضلعلی بیک برادر فتحعلی خان نایب السلطنه شهید اکبر که فرعش با سلسله علیه قاجاریه قوینلو از یک اصل بود و در این ایام در قزوین حکومت میراند بمجلس استماع لباس سیاه در بر کرده برادران

وخویشان واقربا واولاد خود را جمع نموده با دیدگان اشکبار علما وفضلا وحفاظ وقرای قزوین را گرد کرده چندین فرسنگ باستقبال تخت روان شاه فریدون فرهنگ روانه چون قرب جوار یافت با تمامت همراهان پیاده شده بر تخت روان شاه پیروان تعظیم وکورنش عظیم کرده و مویه برگرفت وموی عارض بر خاک برنهاده ندبه ونوحه آغاز نمود وهمی گفت که فطنم کس از تاجداران بدنیسان نمرد که تو مردی ای مهتر بن شاه کرد نه پور وبرادر نه بوم ودر نه بر نه تخت ونه شاهی نه تاج وکمر سرت را بریده سه تن اهرمن ثبت بر تخت ازدواجت کفن ارزن سوک کردون تباب اندراست ستاره زگریه بآب اندراست بکاوم تن آن سه پلید گر که بیچون توشه را برند سر پیاده سپه پیاده سپاه پر از خاک سر برگرفته راه دریده درفش وگسسته رکوس رخ نامداران برنگ آبنوس بتیره سیه کرده وروی پسل پراکنده برتاری آبنوس نیل چو خسرو چنین باز کرد وزراه چنین بادیاد را پذیره سپاه خروش وفغان ودو چشم پر آب زهردام ودد برد آرام وخواب مع القصه مهدی قلیخان قونیلو بعد از ورود بقزوین محفه محفوف برحمت الهی خاقان سعید شهید را در طالس سیاه بگرفته با ابنای عظام وقرآو حفاظ واکابر قزوین در کمال جلال وتمکین روانه مرقد حضرت امامزاده عبد العظیم حسنی طاب ثراه نمود ودر روز ورود بدان مرقد قیامتی عظمی ظهور نمود

در بیان ورود نعش خاقان سعید شهید فاتحعلیشاه قاجار باین مرقد امامزاده معظم والاتبار حضرت عبد العظیم وتحویل شهریار کامکار این را بفتحعلیشاه قاجار چون بعرض پادشاه فلک جاه حقایق گاه دقایق پناه حضرت سلطان فتحعلی شاه رسید که محفه محتوی بنعش خاقان شهید قریب بزاویه امامزاده مذکور رسید در هیجدهم شهر جمادی الاول حضرت پادشاه کامکار قاجار بنابر وفور ادب وغایت آداب وناموس سلطنت کبری رامرعی داشته بخت شاهزاده گان والاتبار وفرزندان باعتبار خود عباس میرزا ومحمد قلی میرزا وحسینعلی میرزا ومحمد ولی میرزا وابراهیم خان نبی عم بن مهدیقلی خان قاجار که هریک در سن شباب وبضیای آفتاب میپوندند در لباس سیاه چون ماه در میغ وآب حیات در ظلمت تیره پنهان بودند باخود برگرفته چون مقدمه قرب جوار محفه شهریار بحوالی حضرت عبد العظیم آشکار آمد بفاصله پانصد گام پادشاه والامقام وشاهزادگان با احترام وتمام امراو اعیان وجمیع وزراو ارکان از اسبها پیاده شدند غالب سران با برهای برهنه وکمرهای بنهانی کشاده نزدیک تخت روان شاه شهید رسیدند سراسر سر بخاک برنهادند وزبان بندبه ونوحه ودریغ برگشادند وترک ودیلم وعرب وعجم هریک بزبانی سوگواری وتعزیه داری همی کردند هر امیری تعزیتی همی اندوهر دیری مرثیتی همی خواند پوشیده رویان مشکوی عفت نیز بر سران نعش شدند وموی بگشودند ومویه برگرفتند آخر الامر وارث تخت وبهیم شهریاری بر سر محفه محفوف بانوار رحمت حضرت باری رفته لختی در آن تخت روان نگریست وبسیاری برانجام آن پادشاه شهید بگریست واین رباعی بخواند که

رباعی شاها فلک از تو سیاست میریزد پیش تو بطوع بندگی میورزید
صاحب نظری کجاست کاندر نگرد تا انهمه سلطنت بدین می ارزید

هم آخر کار بران مقرر شد که در پیدا کردن وبدست آوردن کشندگان آن پادشاه غازی بکمال جهد مبذول شود وجسد آن شهریار شهید متقدسا منقول گردد ونعش او را بحضرت امامزاده برند ونهادند وچندین نفر از حفاظ کلام الله المجید از اهالی ری وهمراهان این سفر را بقراءت قرآن وتلاوت فرقان معین نمودند ناظر ومهماندار بجهت حفظ وزایر وعموم خلق از وارد وصادر کذا شتند وهر بروزی مبلغی کثیر ونعمتی خطیر مصروف شد ودر بیست وششم جمادی الاول تخت روان خاصه شاهی را حرکت دادند چاوشان در پیش وچاریچیان وسنقیچیان در دنبال ایشان وازان پس چنیپهای زرین ستام که ده سر بوده همی کشیدند وقرار شد که در جناب ایمن جناب بلا مصطفی قشله که فاصل عهد وندیم پادشاه مغفور بود ومیرزا موسی کیلانی منجم باشی وبرطرف ایسر خبشکنند وداود الزمانی حاجی قاسم کاشانی وپیشنفر قاری قراءت نمایند وبفاصله بیست قدم محمد علیخان قاجار سردار با جمعی از انجناب این سلسله علیه راه برگیرند وبهمین مقدار مسافت غلامان مخصوص پادشاهی بروند ویکهزار نفر از سپاه وناظر ومشرف وطباخ وشتربدار وطبیب وجراح وعملجات وکارخانه جات راه برگیرند وده هزار تومان نقد بجهة مخارج عرض راه بهمراه برداشتند وتا کرمانشهان منزل بمنزل مردم بزرگ باجاه در لباسهای سیاه پذیره آمدند مصطفی خان حاکم کرمانشهان با عالیجناب نتیجة الالطناب فاضل کامل آقا محمد علی مجتهد باستقبال در رسیدند ورسوم تعزیت را تجدید کردند واز انجا سه تن از چاکران بجهة ابتیاع ما یحتاج وعلیق الدواب بمنزل زاب تقدم جستند اسلیمان پاشا وزیر بغداد

که باخاقان سلیمان نهاد دم از ارادت میزد بمحض اطلاع مصطفی آقای پیشکار خود را بزاب فرستاده ضروریات آن عسکر را آماده کرده در
چهاردهم ربیع الثانی از زاب حرکت کردند قادر پاشا و یوسف آقای حاکم و میهماندار آن دیار در حوالی طاق کرا پیاده بحضرت آمدند و از
انجا از راه علیا باد روی بشهر من نهادند همکی خدام و کلیدداران استقبال کرده مورد انعام عام شدند و بکاظمین رسیدند و نعش را
در آن مزار متبرک ساخته و در رواق دویم گذاردند و بترتیل شریف خلوت جلیل پرداختند صباح انروز نامه بغداد و افندی و دیوان آقاسی و
عجم آقاسی و صدر تن از اکابر از جانب سلیمان پاشا وارد شدند و سیوم روز ابراهیم خان قاجار برای ابلاغ نامه شهریار کامکار بغداد رفت
و شب در انجا بماند و روز مراجعت نمود در چهارم ماه پاشا و جمیع بسلام و فاتحه نعش آمدند و ائمه بغداد قراءت یاسین کردند و فاتحه دادند
و مبلغی درین کار مصروف شد تا در ششم رجب المرجب بعزم کربلای معلی راه برگرفتند سه فرسنگ بمقصد معهود مانده سید مراد حاکم و نقیب
الاشراف و خدمه محترمه با لواء اعلام متعلقه بحضرت امام همام علیه السلام پذیرای پذیره شدند و حضرات مجتهدین عظام آقا سید علی و میرزا محمد مهدی
شهرستانی و سایر علمای مجاورین بتکریم و تفخیم پیش آمدند و نعش را بمرقد حضرت ابو الفضل العباس بن امیر المؤمنین علیه السلام برده از انجا
بایین پا ایستاده بحضرت سید الشهداء امیر المؤمنین حسین بن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام بردند بر کرد ضریح مقدس گردانیدند
در رواق دویم که رشک بهشت هشتم است نزدیک ذاشتند و سی تن حافظ متقدس چندین سیپاره در آن روضه اقدس بر ان جسم سعادت
برخواندند از انجا بنجف اشرف علیه السلام و التحیة و التحف حرکت دادند و ملا محمود کلیدداران و حاکم نجف اشرف با عموم سادات و قادات
و علما و فضلا تا چاه قیر باستقبال تخت روان پادشاه بی نظیر آمدند و پس از ورود بصحن اقدس بفاصله هفت ذرع ضریح انحضرت از جانب
قفای سر مبارک در آن خاک پاک سپردند و همانا در مقام تشفع کفشدوع تودانی و فردای وآن داوری قبر پوش زرتار و فرو
زیبا و دیبا و شمعدان و پیه سوز نقره و مجمره سیم و وقف مضجعش کردند و دوازده قاری اجیر نمودند که هر سال تلاوت فرقان مجید بر قبر
سلطان شهید مواظب باشند و بهشت روز توقف کرده پس از بهشت برآمدند و ناچار عزم معاودت کردند و اضافه بر این مخارج
یکهزار تومان در شیراز و شش هزار تومان در طهران بعلما الثقات رفت که از بابت رد مظالم و مصارف مبرات و خیرات تصرف کنند
و بهر ماهی هزار تومان بارباب استحقاق عطا میرفت و پنجاه هزار تومان از مالیات و ولایات بخشیده میشد و چندین هزار تومان بمصارف
نقل و تحویل پیکر پیدیل آنشهریار والا تبار مصروف گردید و این امر مزید ناموس سلطنت و جلالت و نبالت و کفایت و کفالت شد
ع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار و خداداد فراش و صادق کرچی و عباسعلی مازندرانی بتدریج در ممالک محروسه بدست آمدند
و بانواع عقوبات هلاک و پاره پاره شدند و سوخته و افروخته گردیدند و از میرتنغ انتشار ابدار و اتش پرشرار بدوزخ شتافتند تا خود را
بر بزرگان دلیری نکنند و چاکران بی بضاعت دست بر نکشایند مع القصه روزگار ناپایدار روزگار عمر و دولت انشهریار یکتی سپاه
شهید را چنانکه مرقوم شد سپری ساخت صبا را فغان زین ستمکاره کو رشت یکی را نه پرورد کا خر نکشت حیاتی نیفروخت
کیتی بمهر که آخر نمیدود و دوشش بچهر مشو غافل از روزکار دوزنگ که کس را بکیتی نماند درنگ ببازیچه بس اختر تابناک برارد
بگردون درآرد بخاک توچون طفلی و آسمانت چو مهد قضا جنبش مهد را بسته عهد جلال مرد آفات کند وزان جنبش آخر نجوا
کند اگر داری از سنگ و آهن روان نفرسائی از گردش اسمان تو گر سنگی آن آهن سنگ است و گر آهنی سنگ آهن ربا

ذکر جلوس سعادت مانوس شهریار کامکار خواجه بخت تاج السلطنه جهانبانی فتحعلی شاه بن جهانبانی شاه جمجاه حسینقلی خان بن سلطان شهید محمد حسنخان بن فتحعلی خان قاجار قونلو تخت عمر اکرم آقا محمد شاه سعید شهید طاب ثراه

اگرچه دارای اسکندر شان ابعاد را بسماع اخبار شوشی در دار العلم شیراز جلوس علی الاختصار بر اریکه
اقتدار اتفاق افتاد و از آن سپس از فارس بعراق یاساق فرمود ولی چون چمن بلک از خس و خار وجود مفسدین و اشرار پرداخته و کارها
بدلخواه ساخته شد و لشکریان اکمل جلوس مفصل را استدعا کردند و از امارات اقبال انکه روز عید نوروز سعید که هم عید صیام بود و حسب
تعیین منجمین هر مس دانش جاماسب منش در روز سه شنبه غره شوال که عید فطر و نوروز بود بیست ساعت و پنجاه و چهارده دقیقه از طلوع آفتاب

گذشته پادشاه آفتاب جمال افراسیاب جلال فریدون فرپرویز منظر خورنق مهر سپهر که برنظارم جلوه کرآمد با اکلیل مرصع و بازوبندهای الماس و شمشیر و خنجر جواهر اکلین برتخت سلطنت جلوه کرد و در حقیقت در دیگر روز سنه عید فیروز بظهور آمد و دوازده تن از شاهزادگان خورد و بزرگ که تا هنگام جلوس آن حضرت که سال فرخ فال یکهزار و دویست و دوازده بود بر گرد تختگاه پادشاه زخشنده تر از ستاره و ماه مشرف حضور یافتند و امرا و وزرا و حکام و اکابر و اعیان بلاد ایران از آذربایجان و خراسان و عراق و فارس و خوزستان و طبرستان و گیلان و لرستان و کردستان سراسر جا بجا صف بصف با خنجرهای کوهر نگار و پوشهای زرنار و خلاع گوناگون و تشریفات زیاده از چند و چون در حضور جلالت ظهور بایستادند و تا این غایت پادشاهی بدین حسن و جمال و اعتدال قامت و صباحت منظر و مشکینی موی و رنگینی روی و شایستگی و برازندگی برتخت جلوس نکرده محاسنی مشکرنگ از حد خد تا کمر رسیده و ابروانی کمانوار تا بناگوش برکشیده قطعه نظم بر رخساره کان چون سهیل یمن بنفشه گرفته دو برگ سمن دو نرگس سیه ابروان بر زخم ستون دو ابرو چو سیمین قلم ببالای او در چمن سرو نه چو رخسار او تابش پرو نه ببالا کمردار سرو سهی همش زیب و هم فرشاهنشهی شهنشاه نشست برتخت زر چو مهری که بفروزد از باختر زبرجد طبقهای پرو زه جام چه از زر سرخ و چه از سیم خام پر از مشک کافور و پر زعفران همه پیش بردند فرمانبران شده تا برافراخته خرج و با جنوشاه نهاده برسر کلاه خطیبان خوش الحان خطبه تهنیت آغاز کردند و فصحای طلیق اللسان بشید مدایح سازنمودند خاصه افصح فصحا و ملک شعرا جناب فتحعلی خان کاشانی که اجلی من ان یعرف و اجل من ان یوصف است قصیده در تهنیت جلوس و تاریخ سلطنت میمنت ظهور معروض داشته است بعضی از مطلع و مقطع آن ایجازا نگاشته میگردد مطلع قصیده دو آفتاب کزان تازه شد زمین و زمان یکی بکاخ حمل شد یکی بکاه کیان یکی مباشر آثار سیر هفت افلاک یکی مکاشف اسرار ربط چار ارکان مطیع سیر یکی شد ظهور لیل و نهار طفیل ذات یکی شد حدوث کون و مکان کزیده فتحعلی شاه انکه نصرت بخت بزیر رایت منصور او کزیده مکان بکاه طالع میمون و صبح عید سعید قدم بکاه کیان زد چو شاه کی دربان نگاشت کلک صبا از برای مدحتش نهاد فتحعلی شه قدم بکاه کیان بعد از انقضای مجلس عید و جلوس سعید باشتظام مهام لشکر و کشور باهتمام تمام رفت و مناصب ارجمند بامرای بزرگ مفوض گردید از اطراف و اکناف اخبار فتوحات پیکران همیرسید از انجمله خبر ورود شاهزاده محمود خلف تیمور شاه بن احمد شاه افغان بود

ذکر ورود شاهزاده محمود بن تیمور شاه افغان و بعضی وقایع آن اوان

تفصیل این اجمال انکه سابقا نگارش یافته که تیمور شاه بعد از پدر خود احمد شاه برسند شهریاری و ولایات متصرفه او استقلال یافت برادران خود را در قلعه بالاحصار کابل محبوس داشت و شاهزاده همایون را ولیعهد خود را ولایت عهد داد و بقندهار فرستاد و دو پسر دیگر خود محمود میرزا و فیروز میرزا را ایالت هرات و فراه و سبزوار داده شاهزاده محمود را که کهتر فرزندان بود ملزم حضور خود میداشت و بیلاق و قشلاق خود را در بلاد کابل و پشاور مقرر کرده بود و چون او در گذشت شاهزاده زمان از پای تخت بقصد همایون برادر مهتر و ولیعهد کرده او را مکفوف البصر کرد و در بالاحصار محبوس نمود محمود میرزا که در هرات حکمرانی میکرد مطلع شد که شاه زمان قصدی کرده و بسوی او همی پوید قلعه دبنه هرات را بالقلیچ خان تایمنی سپرده بسرون رفت که بمقابله پردازد و چون متفطن شد که قلیچ را باطنا با شاه زمان راه ارادت کیشی است از رای خطای خود آگاه گشته بهرات باز آمد و قلیچ در بر روی محمود ببسته بممانعه و مدافعه برخواسته پس از استیلای شاهزاده محمود بر هرات قلیچ بنا برین قلعه رفت و محمود بشهر آمد مقارن حال خبر در رسید که شاه زمان بنا بر طوطئه و تمهید با قلیچ متحصن قریب بهرات شده شاهزاده محمود عجالتا با یک برادر و دو پسر از هرات روان رانده بمشهد مقدس و از انجا نیز در آمده عریضه بحضور پادشاه والاجاه کامکار حضرت سلطان فتحعلی شاه قاجار نگاشته ارسال داشته و عنوانش این بود که عبد آستان تو ام در جهان پناهی نیست ✦ و بعد چون همیشه درگاه خلایق پناه سلاطین صفویه ملاذ و ملجا سلاطین خوارزم و بلخ و بخارا و افاغنه و اوزبکیه بوده و اکنون نیز امید مانند کان بدین دولت جاوید عدت است روی بدرگاه جهان پناه اعلی آورده ام و مستدعی شرف حضور و زیارت وجود مبارک چون این عریضه از حضور پادشاهی بگذشت مراسله مشتمل بر تفقد و الطاف و شوقمندی مرقوم و اسمعیل آقای مکری یاساول خاصه دربار مامور و فرامین بحکام کاشان و اصفهان و عرض راه مرقوم شده او را در کمال احترام بحضور طلبیدند و در روز یکشنبه چهارم و هشتم رمضان که وارد طهران همی شد چراغعلی خان قوانی که امیری سنجیده و وزیری فهمیده بود بمنادمت و مصاحبت محمود میرزا

وفیروز میرزا و کامران میرزا ولد محمود در رفته استقبال مورد التفات ایشان را مشوق گردیده چون جوار را قرین حاصل شد حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله و وزیر اعظم با جماعتی از اکابر و اعیان او را پذیره شدند و در عمارتی از عمارات شاهی فرود آوردند و امرا بدین انهار رفته و ادبها بجای آوردند پس از روزی چند او را بحضور مبارک خوانده مورد تفقدات خاص پادشاه فرمودند پس از توقف ماهی در طهران مامور بمسکونت کاشان شدند و اسد الله خان ولد حاجی ابراهیم خان صدر اعظم که حاکم کاشان بود حسب الامر اعلی مهمانداری و خدمتگذاری شاهزادگان پرداخت و از واقعات این ایام انتظام امور یزد و کرمان بود مجملا آنکه در هنگام قتل نادر شاه افشار و انقلاب اوضاع بلاد و دیار میرزا تقی نام باقی پیرزد آمد و حاکم نادر شاه را بیرون کرده و در این ایام گذشته زیاده از چهل سال رفته بود از عهد زندیه حکومت یزد با او بود در دولت خاقان شهید خدمت میکرد پسرش علی اکبر خان بر سم رهائت و کردگان در رکاب شاه شهید بوده بعد از آن واقعه ایله و بازگشت اردوی شاهی بجانب طهران حاجی ابراهیم خان عمدا او سهوا او را از عرض راه روانه یزد کرد و چون او نیز در خود تقی خان یزدی رسید و بعد از جلوس حضرت خاقان گیتی ستان فتحعلی شاه قاجار که همه حکام بحضور آمدند تقی خان بمسامحه گذرانیدند و در این ایام حاجی متعهد کار او را برگردن گرفته برادر خود محمد حسین خان را بسرداری الصفحات فرستاد تقی خان ابو الهادی خان فرزند خود را با پیشکش نمایان روانه دربار اعلی نمود و چون آقا علی شماعی در کرمان تصرفی داشت محمد حسینخان با نظام و سرداری کرمان و عبد الرحیم خان برادر دیگر حاجی بحکومت کرمان مامور شدند و آخر حکومت کرمان نیز با تقی خان یزدی شد و محمد حسین خان بحکومت کوهکیلویه رفته عبد الرحیم خان بدار السلطنه آمد

ذکر خروج محمد خان بن زکیخان زند در اصفهان و شیراز و فارس بعد از واقعه لطفعلی خان زند و گرفتاری او

محمد خان زند که از بنی اعمام کریمخان وکیل بود فرار کرده بنواحی بصره و بغداد کریخت و در کمال فقر و استیصال در آن حدود گمنام بود پس از شهادت خاقان مغفور قاجار در شوشی و فتنه صادق خان شقاقی و عزیمت خاقان گیتی ستان بمدافعه وی و انتظام آذربایجان محمد خان زند با شهر زمه الوار مستمند ولایت کوهکیلویه آمده الوار صحرائی و کوه گردان شولستان ممسنی که بسرقت و راهزنی معروفند باخود متفق کرده بر سر کازرون رفته بسمت یم و نزد شیر کریخت و بعضی از افاغنه و زندیه بر گردوی فراز آمدند و از آن حدود متواری بسوی عراق روی کردند و هر که در آن عرض راه انا نزا میدید میکشتند ملازمان پادشاه ایران بطهران میرویم تا با یکصد سوار الوار و زند بعراق رسیدند چون اصفهان را حصاری نبود و حاکمی مستقل نداشت بخبر عزیمت تسخیر آنشهر گردند و نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی برادر خاقان کامکار در شیراز از کمال جلال داشت و حکومت اصفهان در این ایام با حاجی محمد حسین خان اصفهانی بود و او نیز بموجب دستور خاقانی روانه دار السلطنه گشته برادر کهترش رضا نعلی خان نام به نیابت و وکالت او در اصفهان میزیست ولی اقتدار و اختیاری کامل حاصل نکرده بود لهذا محمد خان زند که استحضاری از کار داشت با خان زادگان زندیه رستمخان و لد اکبر خان برادرزاده اش و نجف خان زند که در کمال شجاعت معروف بود و جمعی دزدان سرقت پیشه الوار و افغان و طوایف مختلفه نادان در حاج قلعه قدون کراج بار نزول افکنده و از آنجا تا شهر اصفهان همانا یک فرسنگ و نیم مسافت است و رضا نعلی خان از سوانح واقعات در امروز بقریه خرسکان میرفت و کرفتار همراهان محمد خان شد و محمد حسینخان دیگر برادرش راه نورد وادی تدبیر گشت محمد خان زند وقوع این اتفاقات را محمول بر اقبال خود شمرده رضا نعلی خان را برداشته بسعادت آباد آمد و با صفهان استیلا یافت و میرزا عبد الوهاب مستوفی اصفهان را بولایت حاکم کرده باخذ اموال تجار پرداخت تا کار محمد خان زند بجائی رسید که دو هزار کس جمعیت و سپاهی بر گرد او اجتماع کردند و فوجی را السپر کرده کی رستم خان زند بسمت جزو مورچه خورت فرستاد و یوسف بن حاجی سلیم جبرئیل در محل مذکور گذرگاه تفنگچی فراهم آورده سر راه گرفته کمین گاه کردند و کار زندیه پریشان دیگر باره در اصفهان جمعیتی یافت و این اخبار در هنگامیکه حضرت خدیو قاجار عزیمت انتظام امور بلاد آذربایجان فرموده بود و کوشمال صادق خان شقاقی و جعفر قلیخان و نبلی خوئی و پکلر پکی کل ممالک آذربایجان و محمد قلی خان افشار ارومی که چهل هزار کس فراهم و با یکدیگر معاهده و مواحده کرده بودند در نظر داشت بعرض اقدس رسید و مقارن این حال امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار را با دوازده هزار کس بسرداری آذربایجان مامور فرموده بود چون این خبر وحشت اثر بعرض اعلیحضرت شهریار کامکار و خدیو نصرت آثار فتحعلی شاه گیتی ستان مخلص خاقان رسید دریای غضب قیامت

لهبش بتموج درآمد چین در ابرو در افکنده جماعتی از دلیران مرد بند بدفع طاغیان نامزد فرمود و از خوانین والامقام قاجار حسینقلی خان و الوو مهر علیخان و اشلو و الله ویردی خان عزالدینلو و حسین خان قاجار قزوینی قولر آقاسی سرکار والا مقدار را با جمعی از دلیران جنگجوی آتش خوی کابی بمدافعه خوانین نامدیه مامور فرمود بعباس خان کلهایکانی و ایمانی خان فراهانی مناشیر قدر قدر بکارش رفت که در مورچه حربت دسته های خود بحسین خان قاجار قزوینی ملحق شوند بعد از چهار روز توقف چون از امان اثری بظهور و صدور نپیوست سردار دلیر حسین خان قزوینی با یکصد سوار از غلامان خاصه که باوی حاضر بودند عزم جزم کرده اثر آسیم کالدونی که از کدخدایان صفهان بود بتهاتب رمتش جز که سلیم نام داشت روانه کرد او نیز با مخالفان موالفت کرده قولر آقاسی تهور بکار برده با غلامان مذکور در حوالی قلعه مسطور بار ستمخان زند که با پانصد سوار داشت بمقاتله پرداخت حاصل حسین خان غلامان خود را سه دسته کرده و تنی را بالله ویردی خان قاجار و تنی الصفی یار خان کرد بچه داد و صفی را با خود برداشته تقدم بجاریت او کرده رستمخان زند تیپ کرد بچه را بر داشته در قفای او تاخت حسین خان با دو تیپ دیگر خود را بر تیپ رستم خان زده و انها نهزمت رفتند بجانب اصفهان گریختند و هنوز محمد خان زند از این کار اطلاع حاصل نکرده بود و در باغ سعادت آباد بعیش اشتغال داشت که حسین خان با هفده سوار جرار بعمارت مذکور رسیده و درهای سعادت آباد را مسدود کرد و مقارن اینحال ایمانی خان فراهانی در رسیده و بحفظ دری از دروازه های عمارت مشغول شد و محمد خان بر او حمله کرده از در بدر رفت و بسوی بختیاری گریخت و رستم خان نیز بعد از اطلاع مذکور با شادونجف خان زند از بختیاریان گرفته بحضور حضرت شهریار کامکار آوردند و او را در دهان خمپاره طعمه کردند و تیر او را کرده بهوا افکندند و جمعی را سر بریدند و محمد علیخان قاجار قوینلو از درباریان حضرت شهریار بمواخذه و مصادره بلکه قتل عام مفسدان اصفهان رفت و جناب امام جمعه و جماعت عراق اقامه محمد حسن اصفهانی و اقا میرزای مدرس از صفهان بطهران آمدند و بشفاعت ایشان اهالی عراق معفو شدند

ذکر حرکت پادشاه جمجاه خلد الله سلطانه بزد فتحعلی شاه ترک بجانب آذربایجان و واقعات اینمقام

چون مکشوف و معروض شده بود که صادق خان شقاقی جعفر قلیخان دنبلی را که از جانب حضرت شهریار فاجار فتحعلی شاه بیکلربیکی کل آذربایجان شده بود فریفته و با خود در مخالفت موافقت داده و محمد علی خان افشار حاکم ارومی نیز ثالث ایشان شده و چهل هزار کس فراز آورده سر بعصیان و طغیان برکشیده اند پادشاه کامکار امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان را با دوازده هزار سوار جرار روانه فرموده و موکب نصرت کوکب شاه کشورستان در روز پنجشنبه غره ذیحجه الحرام بحشمت و ابهتی تمام حرکت بجانب آذربایجان را مصمم گردیده و در فارج قزوین نزول اجلال اتفاق افتاد عمال گیلان بکاب بوسی آمده مرخص شدند مصطفی قلیخان کرمانشاهی و خوانین اردلان با سواران ساخته ملزم رکاب شدند آقا خان قوینلو بحکومت سرحد و سیلاخور مفتخر گردیده روانه شد و عید اضحی بمبارکی و میمنت بگذشت و بعد از فراغت از لوازم عید سعید از دو برجان تزیین پذیرفت و کوچ عبدالله خان حاکم خمسه بطهران ارسال شد و بتدابیر و نصایح اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار سردار آذربایجان بنجاهای نرم و درشت و تهدیدات و مواعید تلخ و شیرین فیمابین خوانین ثلثه اختلاف و افتراق وقوع یافت جعفر قلیخان بنخوی رفته و محمد قلیخان باروی و صادق خان بر کاب بوسی پادشاه گردون بارگاه عزیمت کرده و در نیک پی شرفیابی حضور دریافته بقایای جواهرات را که هنوز در نزد خود داشت بخازنان دربار شهریار جرم پوش سپرد و از دوی بزرگ عزیمت اروم کرده در راه بواسطه آب بسیار و کم کردن معبر زحمت بیشمار کشیدند و در دره هشت رود راست و استر بسیاری غرق و سقط شد و در ایام ورود ساوجبلاغ مکری شرح حال محمد قلیخان افشار ارومی معروض و مشهود رای امنای دولت علیه شهریار جرم اقتدار گردید اجمالش اینکه خان مشارالیه بمدد و افسون صادق خان کاذب و جعفر قلیخان دنبلی نجار غرور و نخوت در دماغ راه داده و پای در جاده خطا و غلط نهاده طالب شهریاری آذربایجان گردید و چون خبر طغیان خوانین نامدیه را در عراق شنید فرصت غنیمت شمرده با خوانین مذکور معاهده کرده بعد از اطلاع از نهزمت محمد خان زند و نکبت آن مدعیان همایه و عزیمت سپاه پادشاه جمجاه بجانب آذربایجان و سرداری اعتضاد الدوله سلیمان خان چنانکه مسطور شد جعفر قلیخان و صادق خان از و برمیدند و جدائی گزیدند و چون حسینقلی خان افشار ارومی برادرزاده وی منکر افعال و اعمال ناصواب او بود از و کسیخته بحضور حضرت سلطانی آمده شرف قبول یافته قبل از اعتضاد الدوله بمدافعه و مناصحه عم خود بجانب ارومی مامور شده بود محمد قلیخان تقلید و اقتفای سپاه

نصرت لوای پادشاهی شش هزار سپاه آراسته چون ثفنکیان دارالمرزی غالبا پشمینه خشن چوخا پوشیدندی و ترکان ایطایفه را قزاچوخا نامیدندی او نیز گروهی بادین جامه آراست و چنین نام نهاد و همچنین جمعی را زنبورکچی خوانده بلباس و کلاه مخصوص زنبورکچیان پادشاهی ملکلا و ملبس گردوزمانه برگردار او خنده همی زد و او را بعد آمال و قرب اجال وعده و وعید و بیم و امید همیداد بیچاره نمیدانست که خورشید عمرش قریب بغروب و مهب اهتزاز ریاح آلام و کروب خواهد بود و از سوء تدبیر خام عافیت وخیم تا تمام بکیفر غلام چون ماه تمام از اهالی کرکج کوهر حسن و صفا را درج بود بپاشای بغداد هدیه فرستاد و استمداد کرد و پاشا کلا و حاشا پاسخ داد و مفارن اینحال طلیعه تهاجم توپهای آهنین و غلغله تقادم دلیران رزم کرزین در افواه اهالی آذربایجان این و حنین در افکند و خبر قرب جوار سردار قاجار اعتضاد الدوله سلیمان خان محمد قلیخان افشار را در تنگنای و مضیق ضجرت و خشیت فشار شی سخت داد اگرچه قصد استقبال و مقابله کرده بود باستعجال و مسامحه بشهر رجوع کرد از شهر نیز برآمده سه فرسنگ راه بریده که مفری جوید برادرزاده اش حسینقلی خان افشار که جوانی دانا و شجاعت کردار بود با سه هزار کس بدو رسید و سر راه و سر ابر بدو سد طریق وی و ان فریق شد تا ممانعت نجاشتا نجا امید محمد قلیخان ناچار بشهر و حصار باز گشته شهر را نیز ترک و متحصن در ارک گردید و فی الواقع محصور بلکه محبوس و حسینقلی خان با جذوکرفتارش مامور شد و میرزا رضاقلی منشی الممالک نوائی که از امنای دولت و وزرای حضرت خاقانی بود بجمع و ضبط اموالش رفت که مضبوط کرده و اشرف خان ماوندی بکوتوالی قلعه ارومی مامور و روانه شد و موکب کردون کوکب پادشاهی برآثار او چون شاهین که بصید عصفور پرواز کند با افواج دریا امواج بیکرانه بتصمیم رای مستجیر ارومی فرمود بعد از وصول بشهر محمد قلیخان را گرفتند و بمواخذه و مصادره اموال و اصعب حال گرفتار شد و خاقان گیتی ستان در ارک ارومی نزول فرمود و محمد قلیخان و عیال او را بطهران بردند و ایام عمر و دولتش سپری شد و امیر صداقت سیر حسینقلی خان بکلارستکی ارومی و همشیره محترمه اش از محرمان حرم همیمون اعلی شد چون اخبار فتح ارومی انتشار یافت خوانین و امرای آذربایجان عریضه نگار و خدمت گذار شدند و پیشکشهای لایقه و هدایای رایقه انفاد درباز شهریار کردون وقار داشتند جواد خان قاجار زیاد لوحاکم کنجه و شیخعلی خان صاحب اختیار قبه و دربند سر بر خط عبودیت نهادند و کرکین خان پسر اربکلی خان حاکم کرستان متوهم شده باظهار ارادت سعادت یافت و عریضه نگار گردید

ذکر عریضه کرکین خان بن اربکلی خان والی تفلیس و وقایع دیگر مضمون عریضه

کرکین خان بن اربکلی خان کرجی این بود که چون پدرم با وصف کمن سالی نادانی کرده با خاقان سعید شهید سرکشی آغاز نمود دید انچه دید و انچه کشید که قریب بیست هزار کس از مرد و زن شهر تفلیس در معرض اسر و قتل و هتک درآمدند و بدم و هلک تمام درین ملک روی داد و ع کریدر سنگ بود من کهرم و از قرار تواریخ سابقه و آثار دولت صفویه میدانم که تفلیس از اجزای ایران و متعلق بسلاطین کشورستان قزلباشیه است و من خود را از چاکران و متعلقان دولت قوی شوکت علیه عالیه ایران شاه میشمارم و خود را حاکمی و مرزبانی از خاقان عصری پندارم و مترصد و منتظر رجوع خدمات آنحضرتم چون فرستاده و پیشکش کرکین خان بحضور آمد مخلع و خورسند باز گردید و منشور عطوفت بنام او شرف صدور یافت و موکب همیمون در بیجد هم محرم از ارومی بصوب خوی نهضت کرده در سلماس نزول یافت پس از سه روز توقف ازان مکان نزهت اساس نهضت کرده در یکفرسنگی خوی وارد گردید و امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان که منقلای لشکر قیامت حشر و در ظاهر خوی اوتراق کرده بود دار دوی خود را در اینجا گذاشته بحضور حضرت پادشاه سکندر حشم سلیمان خدم آمد و در ساعت جلالت و کرامت احمد خان دنبلی حاکم خوی و اخلاف ایشان و مخالفت جعفر قلیخان و صداقت و ارادت حسین خان و حکومت و خدمت و سابقه نگارش یافت که در اواخر دولت خاقان شهید حسین خان بن احمد خان دنبلی حاکم خوی و سردار آذربایجان بسعایت برادر کهترش جعفر قلیخان در دارالخلافه طهران محبوس و میرزیست و در اوقاتیکه نفاق و خلاف محمد قلی خان ارومی و جعفر قلیخان دنبلی بوضوع پیوست خاقان گیتی ستان حضرت فتحعلی شاه قاجار امیر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان را بسرداری آذربایجان و حسینقلی خان مشهور بحسین خان مذکور را مرخص و مخلع و بحکومت بلده خوی مفتخر و مامور فرمود و تبریز و قراجه داغ را نیز در ولایت او مقرر فرمود چون جعفر قلیخان تاب مقاومت و ثبات نداشت لوای فرار بجانب ولایات بایزید و سرحدات روم برافراشت بسیاری از ایلات دنبلی را نیز طوعا و کرها با خود و برد و حسین خان در مرکز حکومت خود استقلال تمام

حاصل کرد در این ایام که اردوی حضرت اعلی بجانب خوی مرحله پوی بود امیری نظیر مذکور بقدم ارادت پیش آمده برکاب بوسی پادشاه والاجاه شرف سعادت یافته در باغ دلکشای خوی که روضه رضوان از رشک خوی بر روی زمین است و مقر نزول شهریاری قرار گرفته خدمات بسیار بظهور آورد چندین هزار تومان از نقد و غرایب نفایس و بافته های رومی و فرنگی سوای چندین قطار اشتر و استر پیشکش حضور کذرانید و دقیقه از دقایق بذل و میهمانداری و مهربانی با امراو اعاظم مهمل نگذاشت همه را خورسند و خوشنود نمود و سه هزار نفر در رکاب شهریاری قاجار دران دعوت حاضر و میهمان خان مغربی الیه شده بودند از هر گونه اسباب و لوازم ضیافت همه را آماده کرده بود و اگر شو این باغ و میزبانی بسطی رود عنان ادهم خامه در میدان نامه از دست باید داد بعد از اتمام و انجام این طوی ملوکانه بخلعت خاص مغربی و مفتخر گردید و چون بعضی اخبار از جانب عراق و فارس رسید موکب همیون شهریار فرشته نشان عزیمت مراجعت دار الخلافه فرمود و اتفاق جمله واقعات این ایام اتمام کار محمد خان زند بود که در اردو می معروض افتاد و محصل آن وقایع مسطور میگردد

ذکر بیان اتمام کار محمد خان زند و اتمام حال و بعضی واقعات این سال

چنانکه معروض شد محمد خان زند از اصفهان فرار کرده بلنجان و سمت بختیاری افتاد و بسیلاخور و بروجرد رفت نظر علیخان بالان ولد طهماسب خان اورا گرفته مقید کرده نی عشر بخیر سراو آمده او نامقید را رفیدرها کرده باخود نبرد و دیگر باره محمد خان بکوه کرد سه فرسخی بروجرد رفته الوار بر کردش اجتماع کردند زدان کوه کرد سالاری بدست افتاده از اطراف بجانب وی تاختند و او را امیر خود ساختند باجلان و بیرانوند نیز باوی وفاق جستند و از جانب اولیای دولت پادشاهی محمد خان قاجار حاکم ملایر و عباس علی آقا صاحب اختیار نهاوند و حسن خان فیلی والی لرستان و تقیخان بروجردی ارقام قضا نظام صادر شد که در دفع و ازاله او تعلل و تسامح نورزند خوانین مذکوره سوای حسن خان فیلی که بسببی بدیشان ملحق نشد از هر جانبی هر وجر در افتاد و بسقناق محمد خان بروی نهادند و روز و شبی چند فیمابین طرفین جنگهای شدید ظهور یافت و بضجان کلوله خورده پیمان بود که سپاه سلطان کامکار بقرقه یابند دلیران قاجاریه ثبات و استقامت کی کرده حمله های قوی بر الواریه بردند و جمعی از انکروه ضلالت پژوه بکشتند باز محمد خان مذکر بخشه بکوهسار پنهان شد محمد ولیخان قاجار با دوازده هزار پس از چندی تجسس او رفته دیگر باره آن رندخونخواره لشکری گرد آورده بمقابله آمده و کاری ندیده عزم شیخون نموده از آن نیز کرهی نکشاده مع هذا این مرد جسور سخت عنصر که دل از جان برگرفته بود در شبی تیره با جماعتی خیره خود را بار دوی محمد ولیخان قاجار زده محاربتی سخت کرد و سردار قاجار تامل نموده در محاربت و مضاربت تحمل فرموده هنگام صباح که سپهدار خورشید از سنگر و مطرس افق رایت ظفر آیت اشعه برافراشته بعرصه وپهنه ظهور جلوه گری کرد محمد ولیخان قاجار با دلیران رزم شعار از مورچل و سقناق عزم رزم کردند شهبازان صید جوکه از او کار تا صیاد عصا فیر پرواز نمایند بخنیش در آمدند و سپاه الواریه پراکنده شدند و ار طیران طیور سه پر یعنی خدنکهای جان شکار چون مرغان و طیور بسمل پراکنده آمدند علی هذا محمد خان زند که دیوی شومند و مردی مردبند بود سر راه بر جنود جرار غیر فرار بربست و فتوری در سپاه افکند مجدداً جمعی از سپاه محمد ولیخان قاجار بمعاونت و استظهار سپاهیان مقرر شدند در کار بردن نیزه های دراز کوتاهی نکردند و در مطار عقابان خدنگ مسامحت ننمودند تا لؤلؤ فلک شد از خون زمین سر بسر ابگینه هوا بهمچو جوشن شد از زخم تیر محمد خان زند و رستم خان و علی خان بن موسی خان و شی چند از اعاظم طایفه زند فرار بر قرار بر گزیدند بعزم بصره و ذرپول شتابان شدند ملک میرزا خان خزل که بحکم پادشاه جمجاه ایران با سیصد تن دران حدود بمحارس و محافظ بود سر راه بران سران گرفته ایشان را اسیر و ماخوذ نمود و بکارکنان دربار جلالت آثار اعلام و اخبار کرد از جانب کارگذاران دولت قاهره بحسن خان فیلی که زندیه از عشایر انطایفه بوده اند حکم محکم صادر شد که انانه المکفوف البصر کرده بدار السلطنه فرستاد و همچنین یکی از دقایق مصالح امور سلطنت بود و لایخفی لطفه و بتحقیق این واقعات چنانکه مذکور شد در سفر آذربایجان و شهر اردو می معروض رای امنای دولت دارای ملک آرای گیتی ستان حضرت صاحبقرانی شاه قاجار گردید و از جمله وقایع این سال خجسته مآل آنست که آن فضلا و مجتهدین طبقه ثامنه اثنی عشریه جناب آقا سید مهدی طباطبائی بروجردی الملقب بحر العلوم رحلت یافت و سنین عمر شریفش به پنجاه و هفت سال امتداد یافته بود و وی عالمی فاضل کامل است و در ضمن ذکر حال فضلای معاصرین دولت ابد مدت قاجاریه

مجدد ماند مذکور و مسطور خواهد گردید و از شعرا ملا حسین رفیق اصفهانی در این سال درگذشت و از عرفا و سادات و مشایخ عهد معصوم شاه بندی دکنی مرید شاه رضای دکنی نعمة اللهی سعادت شهادت یافت و همچنین نورعلی شاه اصفهانی در موصل رحلت کرد و خاقان فلک شان قاجار باحضار چاکران صداقت شعار زمان دولت خاقان شهید مایل گردید محمد هادی خان والد مؤلف این نامه که در اوایل سفر شوشی متوحشا از خاقان مغفور شهید فرار کرده بشاهزاده عبد العظیم و از انجا باعیال بعتبات عالیات رفته مجاوره و اعتکاف گزیده بنابر قدمت خدمت و سبقت ملازمت بحضور حضرت اعلی خوانده و بر کیش سفیدی عمله جات خلوت منصوب شد و در آغاز ایالت و فرمانروائی شاهزاده حسینعلی میرزا صاحب جمعی و تحویلداری کل متوجهات فارس مستقلا مامور گردید و از جمله حالات او اینکه بعد از فرار از شهریار سعید شهید قاجار بعتبات عالیات عرش درجات و یورش ان سلطان بزرگ بقراباغ و شوشی و شهادتشان شهریار او در بغداد توطن کرد و بمانا از اسبان ترکی نژاد و یراق کی خاصه بوده محمد آقای دیوان افندی پاشای بغداد از ابهای رخیص بیع خواست و وی رضا نداد تا کار تهدید و وعید و تطاول رسید و آخر اسب معروف را بهائی قلیل برد و بدو پیامی رفت که هر گاه توانی مکافات و تلافی کن او نیز ناچار باصطبار گذرانیدند چون بحضرت اعلی آمد و مقرب مخصوص شد از جانب سلیمان پاشا وزیر بغداد محمد افندی مذکور سفیر شده بری اندر آمد چاکران و الد مؤلف او را بشناختند و در روز شرفیابی حضور پادشاه گیتی پناه که در میدان دربار سعادت پیشکار فرود آمد اسب سواری و یراق مرصع باصطبل ولی نعمت خود بردند و محفوظ بداشتند چون از حضور بازگشت پیاده ماند و مرکب خاصه خود ندید پس از تحقیق معلوم شد که چنین شده و شرح حال بپادشاه بیهمال عرضه کرد و از حقایق این کار پژوهش رفت و الد مؤلف معروض داشت که بامن در بغداد چنین سلوک نمود و گفت که در هر وقت که نوا قدرتی باشد تلافی کن اکنون تلافی کردم پادشاه گیتی پناه این کار پسندید و بر روی او بخندید و سفیر بغداد دو برابر بهای مرکب برده او داد و واپس گرفت و ازین عمل متنبه شد که دیگر با ملازمان حضرت خلافت خلاف انصاف نورزیده جلافت ننماید و از جمله سوانح این ایام طغیان نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی برادر حضرت پادشاه جمجاه گیتی پناه فتحعلی شاه قاجار و الا تبار بود که ناچار بکار آن خواهد یافت تا معنی الملک عقیم رای عقلای صحیح المزاج غیر سقیم واضح و لایح آید

ذکر سرکشی نواب شاهزاده حسینقلی خان ثانی برادر خاقان گیتی ستان حضرت فتحعلی شاه قاجار و حرکت او بر دو همایون اعلی بجانب عراق و اصلاح این فساد عظمی و داهیه کبری

درضمن حال صادقخان شقاقی مرقوم شد که بواسطه ظهور خدمت و بروز شجاعت نواب حسینقلی خان ثانی برادر حضرت پادشاه جمجاه کامکار بحکم کارگذاران دولت ابد مدت حکومت مملکت فارس و کوهکیلویه و لارستان و سایر مضافات از شاهزاده نواب محمد علی میرزا انتزاع و بملازمان حسینقلی خان اختصاص یافت و جناب معظم الیه در تکمال اجلال و حشمت و شوکت بایالت فارس و ملک جمشید نشاط تمامت امراء ارکان و اعیان سر بر خط اطاعت او نهادند تا رفته رفته در املاک تسلط حاصل کرد پوششهای و سپاه و خورشهای زرین و سپاه و مرکبهای تازی و محبوبهای شیرازی و ساده های مطوق و باده های مروق و شاقان کوی باز و غلامان اسب انداز آماده و فراهم شدند لولیان لعاب و شاهدان رقاص همه شب در خلوت خاص تا هنگام صباح تجرع راح حاضر و دندی و در حالت سکر و سرمستی هر کس از سرمستی بداهه و خدعت خوش آمدی و هر مطربی در توصیف فروست و لیاقت و شجاعت آن امیرزاده برنا نظمی مهیج همی خواندی تا شاهزاده جوانبخت از اندرزهای جاهل و رفقای فاسد بوسوسه ارتکاب بعضی اعمال و افعال و مفاسد در افکندند جوان دلیر یگانه و امیر نجیب فرزانه را تمویهات نفسانی و تسویلات شیطانی اغراء و اغوا کردند و در مجالس مشاورة و محافل محاورة تصدیقات خالی از صداقت و تحریصات عاری از حقیقت گردند و بواسطه غرور جوانی ملتفت نگردید که آن تحریک را مآل ملامت و آن تعریک را حاصل ندامت و خجالت خواهد بود و در آن ایام حضرت شهریار کامکار فتحعلی شاه در آذربایجان با بشطام نخدود و سامان پیرداخت و محمد خان زند در عراق عجم فشه برانگیخته بود و بحکم حضرت شهریار در رعایت قواعد مملکت داری جانمحمد خان قاجار دوالو که امیری بود معظم منظم و ولایات لارستان و سرداری آن بلاد و سامان مامور بود لهذا خان خلاف پیشه جلافت اندیشه بخیالات خام ملک ستانی و حکمرانی در افتاد نخست جانمحمد خان قاجار را که در آن نواحی

بود بملک فارس خوانده منظورش متابعت او بود او از مکنون ضمیر ان امیر کبیر بشر سی کرده بفارس نرفته راه عراق بر گرفته با ابوالجمعی
خود راه اصطهبانات بسپرد و پیرد و کاشان تاخت تواب حسینقلی خان چون جانمحمد خان را بتکلیف خود راغب ندید و حرکت او را از لار ستا
پیرد و کاشان شنید عزم ایلغار بروی کرده همانا بگردش نرسید و او از ان صدد و با جنود خود گذشته بود چون بابا ده عراق رسید
مسموع شد که جانمحمد خان قاجار از لار بعراق فرار کرده لهذا در آباده اسباب مخالفت را آماده کرده سپاه خود را از فارس احضار فرمود و
ربیع خان مروالدشتی که از وجوه عمال معتبره فارس بود با رستم خان بهبهانی بحارست و محافظت فارس مامور و چون در سنه سکام طغیان
از فارس میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی که دبیر امین و وزیر مهین او بود و از جانب خاقان کامکار در آن ملک فرمان گذار بر حرکات
سخیفه و خیالات عنیفه او واقف گردید و او را در آن باب و ان فی ذهاب و ایاب تمکین ننمود بلکه ممانعه و مناصحه فرمود لهذا او را و آقا محمد زمان
برادر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی صدر اعظم پادشاه ایران را با میرزا اسمعیل کوتوال شیراز مغضوب کرده حکم مکوبر نمود
انان کردوان عقلای ثلثه مکفوف البصر شدند و شیراز را بر رستم خان بهبهانی سپرده و بنه اغروق خود را بعهده میرزا علی کرایلی محول کرده که به
یزد خواست رساند و خود با صفهان عزیمت کرد و در اواسط ماه محرم الحرام وارد اصفهان گردید و چنان ظاهر میساخت که بعزم
شرفیابی رکاب مستطاب حضرت شاهنشاهی این پا بساق و یورش از فارس بعراق الصاق یافته و مدین تدبیر رقبه دولتخواهان
پادشاه جمجاه گیتی ستان قاجار را بر ربقه طاعت و چنبر اطاعت درمی آورد بزرگان و پیشکاران عراق که سابق بر این از مخالفت
محمد خان نمدو موالفت ان امیر منافقت پیوند صدمات سدیده و زحمات عدیده خورده و یافته و دیده بودند از وقوع این واقعه
عجیبه و سنوح این سانحه غریبه بهراسیدند و خایف و متوحش گردیدند حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان که بعد از اولاد
باقر خان خراسکانی بایالت و حکومت انشهر مشهور مفتخر و مسرور بود قبل از ورود او عبدالله خان مهین فرزندش را با عیال بجانب
یزد روانه نمود و خود با محمد علیخان قاجار در خارج اصفهان منتظر همی بود که از حضرت خاقانی حکمی درین باب صدور یابد
تا دولتخواهان تکلیف خود را در ممانعت و معاونت دریابند و در همکامی این اخبار وحشت آثار بعرض امنای دولت جاوید مدت
رسید که موکب نصرت کوکب پادشاهی بعزم تسخیر شیروان و داغستان تصمیم و از خوی روانه الخدود بود چون با وجود ظهور این
اوضاع مجانبت از ایران و دوری آرنشکاه مخالف رویه حزم بود خاقان کامکار امیر کبیر سلیمان خان را بنظم بلاد آذربایجان مامور و خود
عزیمت عراق فرمود و در محال اروش محمد خان بن بهمن کیخان زند را مقید و مکفوف بحضور اعلی آوردند و چون پدرش اعاظم چاردہ
کلاته را در حین سرداری استرابادو مازندران قتل کرده بود و کلا منادی یادکار خود را از رؤس دولتخواهان برساخته و در سن ایام
تفنگچیان هزار جریبی و دانگه چاردهی که سردسته کان ایشان از اقارب پدر مؤلف این دفتر بودند بشرف التزام رکاب نصرت مآب
اختصاص داشتند خاقان گیتی ستان کامکار قاجار محمد خان را بدانگروه داد که بکیفر مکافات آباواجداد خویش او را پاسار سانند
انطایفه عالی همت را از قتل ان کوردعا آمده او را قابل قصاص ندانستند و رها کردند و او بکدائی و پینوائی ببصره رسید و هم در ان بلاد
بخفت و خواری جان داده در خاک متواری شد و هم از جمله وقایعان ایام آمدن امیرزاده ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان جوانشیر
قراباغی بود که در منزل میانج بحضور حضرت شهریاری استسعاد یافت و مورد الطاف خاص پادشاهانه گردید و حسب الامر شاهزادگان
عظام کرام نواب عباس میرزا و محمدقلی میرزا و محمدولی میرزا و حسینعلی میرزا در عرض راه بحضور اعلی شرفیاب شدند و بدار السلطنه طهران
بازآمدند و موکب نصرت کوکب پادشاهی عزیمت عراق فرموده راه فراهان بر گرفت و بقلع و قمع فتنه حسینقلی خان پرداخت و مقارن
اینحال مشهود شد که محمدولیخان قاجار سردار عراق که در بروجرد با جماعتی از سپاهیان مهریست با نواب حسینقلی خان موافقت جسته
از استماع این اخبار مناهضت آثار مزاج مبارک حضرت پادشاه قاجار متغیر و برآشفته گردیده دریای غیرتش متموج آمد مبادا دریادلان افواج
عمان امواج بوادی عراق را بسنابک جنود نصرت شمول فرو کوفت و اخبار نهضت موکب پادشاهی متدرجا و متواترا بمسموع حسینقلی
خان قاجار همی شد و دغدغه و ولوله در خاطرش همی افزود و در فکر چاره کار خویش همی بود و او را تحریک و ترغیب مفسدان فتنه
اندیش از اصفهان بفرار ان عزیمت رفت **ذکر ذکر نهضت کشای امیر سلیمان خان قاجار و مقابله با پادشاه والا**

جاقا فتحعلی شاه قاجار با نواب حسینقلی خان و اصلاح آنولا مقارن این صادرات عنبریه و واردات

عجیبه معروض رای ملک پرای حضرت شهریار کامکار خاقان تاجدار افتاد که بعد از حرکت از خوی و گذاشتن امر کبیر اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار سردار در انحدود و داهر همان فتنه جوی و دیوان شیطنت خوی او را از مخالفت پادشاه سلیمان جاه تحریص و تحریض کرده بوساوس شیطانی و تقاضات نفسانی ان گروه خناس پیشه ابلیس اندیشه فریفته گردیده است و علی همت خان کلیائی و خان بابا خان نانکلی و سایر سرکرده گان ایلات و دسته جات ابوالجمعی او را از خوی و اذربایجان حرکت داده بجانب دارالسلطنه همی آرند و کوش در راه اخبار فارس و عراق دارند که اگر سانحه اتفاق افتد اعتضاد الدوله نیز در تسخیر مستقر سلطنت ساعی و جاهد گردد تا پس از ان اقتضای وقت چه باشد خاقان سکندر شان قاجار را از استماع اینگونه اخبار نخوت حاصل شد و از اندیشه برادر و طمع خالو زاده باعدم استعداد متحیر بود و بترانه این بیت تکرار همیکرد که گفته اند نظم اگرچه شعبده بازاست چرخ این بکند که شاهباز برآرد ز پنجه عصفور فتنه سلیمان خانرا بمشوری سه چار که بسر کردگان نگاشت فرو نشایند و اعتنائی بدان نفرمود ولی از کار برادر نفاق تسیر خالی از اندیشه نبود و آتش خشم و سخطش هر لحظه سرکش تر همی شد و مانند آتشکده زردهشت و از زبر زمین در خرگاه و برزین سوزنده و فروزنده بود چه از برادر اقرب و انسب نشاید جست چون کهتر برادر چنین کند بر اعادی چه اعتماد باید کرد تا علی الجمله موکب نصرت کوکب پادشاه پادشاهان در چمن بساروق من قرای فراهان نزول گزید و روزی دو اشتظام کتائب و استحکام رکائب را و تراق فرمود و دران منزل سعادت آمود مهد علیا و ستر کبری بلقیس رابعه سیرت و مریم آسیه سیرت والده ماجده پادشاه نصرت همراه از حادثه کهته فرزند دلبند گاه آمد و از دار السلطنه طهران منع و نصح وی را بعراق راند و آیات و نکات اندرز و پند بران فرزند برخواند معلوم شد که حکومت فارس و مداخل املاک مخارج او را کفی نیست و در کرمان نیز طمع کرده لهذا در چال سیاه بحضرت سلطنت آمده نیت کهین فرزند را استدعا کرد خاقان بهمال چندان مضایقت نفرمود بعد از رجعت حسینقلی خان بدین نیز راضی و قانع نیامده عراق را نیز ضمیمه خواست بلکه دعوی مشارکت در ملک کرد و صفوف جدال برآراست و در قریه مشیجان و کمره کمر مقابله و مقاتله بر میان بسته باظهار جسارت شنلیک زنبوره بر کردون گردان متوصل ساخت لهذا خاقان گیتی ستان قاجار چون از نصایح او نومید گردید فرمود پلکت بجائیکه بخواه خوفی بود تواضع نمودن خوبی نبود تواضع نمودن خوبی بود و خواه و ناخواه و کام ناکام تن بمدافعه برادر شغاد فن در داد حرمخانه و جواهرخانه را غروق و بنه زائده بپفاید را با امیر صداقت مسیر مهدیقلی خان قاجار قوینلو و جناب صدر اعظم حاجی ابراهیم خان شیرازی بقلعه حاجی طاهر روانه فرمود و عزم رزم جزم کرد و از ان منزل با سپاهی سبای و نخبه چون شیران غضبان بحرکت در آمد و در دو فرسنگی اردوی حسینقلی خان برادر کهتر خویش نزول اجلال گزید و در بیست و هشتم صفر المظفر از دو جانب صفوف قتال و جدال راسته شد و گرد میدان معرکه بر سپهر ملبد برخواسته گردید و با انکه لشکر برخاسته حسینقلی خان در عدت از جیوش دریا خروش حضرت خاقان گیتی ستان افزون بود شهریار دریا دل عالی همت صافی فطرت آن عرصه رزم را مسند بزم تصور میفرمود و بهنه مصاف را حجله زفاف می پنداشت ولی نبا بر رعایت مقام دیگر باره بکهین برادر بهر و قهر و وعد و وعید پیغام فرستاد نظم گفتم که ای طفل نابخته خام رای مزن پنجه با شیر جنگ آزمای جوانی مکن گرچه هستی دلیر منگام کستاخ در کام شیر دل من همی بر تو مهر آورد همی آب شرم بچهر آورد درشتی مکن بزمی گرای ز جایم مبر تا بمانی بجای بشاخی چه باید در آویختن که شوان ازان مهوه ریختن چندانکه سپاههای نرم همی فرستاد درشتیهای ان جوان ناکار دیده همی افزود تا صفوف صنوف سپاه از سواره و پیاده و توپخانه و زنبورک و شفنگ و تیغ و خدنگ راسته آمد مسناحان البرز برزدهان سلیح بانگ کردند و ماران مورخوار آتشبار زهر گداز نده تاب در بن انیاب در آوردند کمانهای کوژپشت از تیرهای خدنگ استعانت جستند و قاقم زره شکاف از کهوف غلاف بیرون خزیدند دم دمامه و شندف و غربو شیپور و دف بر فلک گردان شد و فتیله های توپ و شفنگ سرگرم آتشباری آمد جهان پر از نرغ غرغ و سپهر پر از تشعشع گردید چون خونریزی در میانه دو برادر دریا جان برابر یا حضور مادر مهر کشکاری آسان و سهل نبود از هیچ طرف احدی در اغازیدن جهاد و اغالیدن فساد تقدم و تبادر نمی نمود و مهد علیا شورده

خاطر و سوگوار و اسیمه سر و اشکبار تشفع و توسط همی کوشید چون حسینقلی خان محمره امید خود را ورشش و حرمان و رنج خویش را
از تفقد پادشاه دوران درمان و بدا ستمان و استشفاع جسته میرزا موسی منجم باشی گیلانی باصلاح ذات البین واسطه و برزخ ذو
جهتین گردید و محمد ولیخان قاجار بوجه مال المصالحه بدف سهام تلف و ملام آمد کهین برادر در عین مقابله و صف آرائی از صف
سپاه جدا شده باشی دوار شفعا بحضور پادشاه والاجاه آمد تسلیم رکاب نصرت قاب و تعظیم و جود مسعود اظهار تضرع و تخشع نمود
پادشاه بنده پرور مرحمت گستر تیر جبهه او را بوسه داده و برادر برگرفت و میدان رزم با یوان بزم تبدیل یافت روسای سپاه وی را
امرای دربار میزبان شدند و هر یک را بخیام خود مقام دادند و ان سپاه قاهر مقهور گردیدند و مانند قطرات در امواج بحر زخار
مطموس و مستور شدند پس از بقیه از فراران بطهران مراجعت اتفاق افتاد و این فتنه برخواسته نشست و اعتضاد الدوله سلیمان خان

نیز بخدمتها علی آمد ذکر حال امیر سلیمان خان اعتضاد الدوله و آمدن بخاکبوسی پادشاه کامگار

سابقا ایراد یافت که از اخبار خروج محمد خان زند و داعیه حسینقلی خان قاجار اعتضاد الدوله سلیمان خان سردار که مامور بوقوف
خوی و آذربایجان بود از قضای اردوی پادشاهی همی آمد و متصل اخبار همی بود و در میانج نزول کرد و از مقویات اتهام وی یکی آن
بود که در منزل دگرزین حسین خان پسر علی همت خان کلیائی که از ملازمین رکاب نصرت قاب خاقانی بود بی ترخص سلطانی ماجید مراد
خان برادر خان بابا خان نائلی که پدران ایشان در رکاب اعتضاد الدوله بودند فرار کرده از اردوی پادشاهی نزد سلیمان خان فرستند
و سلیمان خان ایشان را نگرفته بازپس نفرستاد و خود نیز بحکم پادشاهی از قضا بجانب طهران همی آمد لهذا تهمت مدعیان مشمول بر صحتی و محمول بر
علتی شد لاجرم بعد از اطفا نایره افساد نواب حسینقلی خان و هلاک محمد خان زند و کرفتاری محمد ولیخان قاجار و انتظام امور دولت ایران
منشور قضا ظهور بامیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار شرف صدور یافت و محمد حسن بیک کتول علام خاصه پادشاهی باجمعی
پنجفر از مفسدان فراری رفت نصرالله خان قراگوزلوی همدانی با طایفه خود بنواحی همدان مامور شدند و عبدالله خان اوصانلو حاکم همسه
بحمسه و خوی رفت و خوانین الواریه که مایه افساد بودند از نزد سلیمان خان اعتضاد الدوله متفرق شده بلوکات خمسه زنجان و قره بعبدالله
خان متوسل شدند و همچنین بعد از سانحه حسینقلی خان و متابعت او بحضرت خاقان گیتی ستان محمد ولیخان سردار عراق که طمع ریاست
کرده بود موجب سیاست شد و محمد علیخان قاجار قونیلو بسرداری فارس مامور گردید و نوروز خان عزالدینلو اشک آقاسی باشی پادشاهی
بسالاری صفحات خورستان و کوهگیلویه مسرور شد و حسینقلی خان قونیلو سپهسالاری کرمان یافت لهذا سلیمان خان اعتضاد
الدوله برحسب امر اعلی در اخذ و قید و ارسال مفسدین خمسه ناچار بود علی همت خان کلیائی و پسرش حسین خان که از رکاب پادشاهی
گریخته بود با خان بابا خان نائلی و دو نفر دیگر از مفسدین خمسه را از خمسه باخود و ماسور و مقید و مغلول با عریضه ارادت فریضه ارسال
داشت و بعضی معاذیر متمسک شد و چون نی استیذان حضرت خاقان از خوی استعجالا بجانب طهران آمده بود و طبع مبارک پادشاهی
از این کار سست و عمل سقیم ناتن درست از و رنجشی داشت خود نیز با بقیه سپاه ابوالجمعی خویش راه ری در پیش گرفته وارد شد و یکسر بسر طویله ابوالسبا
خاصه پادشاهی رفته چنانکه رسم مستوشین و خاقانین است در اصطبل مبارک که پادشاهی بر سر کمند فرود آمد و معروض داشت که مرا
تقصیری در خدمت روی داده و معذور بوده ام و مقصر نیستم چون در عراق و فارس مدعیان بیگانه خویش خروج کردند موقف در
اذربایجان و سرحد خوی را مصلحت وقت ندانستم و بجانب عراق باز آمدم که مبادا وهنی اتفاق افتد و در اذربایجان با عراق فتنه
حادث شود و الا قطع نظر از یگانگی و اتحاد قرابت ایلیت همیشه مورثا و اکتسابا تابع و دولت خواه این دولت علیه عالیه بوده ام
و خواهم بود حضرت خاقان گیتی ستان امیر سلیمان خان اعتضاد الدوله را بحضور خواسته با او مجلس پژوهش و نکوهش
برآراسته بالاخره برآن مقرر شد که چون امرا و خوانین ابوالجمعی مر اعیال در دار الخلافه ری بودند بعد از بعضی اخبار عزیمت ری
کردند و من ناچار بدانها موافقت جستم که مبادا محکوم و متبوع من شناشد و از کردم چون گرد از صرصر باشند حضرت خدیو موید
براهین حکیمانه معاذیرش را رد فرمودند و خطایش را موجه و مبرهن و ثابت و متیقن نمودند ولی خامه عفو بر نامه جرایمش برکشیده او را
از مقامیکه داشت بپایه اعلی مرتبه قیام و قعود داد و مهر کتین و براساس و سیاست رسانید و علی همت خان کلیائی و بعضی مفسدین را

بردیان خمپاره انشباره لقمه آسا مقام داد و بهوا فرستاد و محمد ولیخان قاجار سردار دوالو را که مخالفتش با خاقان کیتی ستان و مواخذه
با نواب حسینقلی خان بظهور و شهود انجامیده بود پس از قدری تخفیف و تخویف از محبس برآورده بامیر کبیر میرزا محمد خان سپکلر سپکی
قاجار دوالو بخشود و جان بخشی فرمود و چون علی همت را بدیان خمپاره نهادند و با پیرش حسین و رخاکساری آتش برباد دادند رضا قلی
ثلثه اورا که محل بحث بودند یعنی خان باباخان و حیدر مرادخان نائلی و عبدالله خان افشار خمسه را مکفوف البصر ملکه محروم الاثر کردند و کلذا
ملک و ملت از خس و خار وجودی بودند مفسدین برداخته آمد و کار ملک برنهجی احسن و اکمل منظم و ساخته گردید در ربیعا بعضی از
سوانح وقایع سال یکهزار و دویست و سیزده مامور بیت امرای عظام و سرداران
کرام مرمامنظام ممالک محروسه ایران چون از اخبار ارجوفه طغیان نواب حسینقلی خان و دیگران
اختلالی در بلاد ایران ظاهر گردید مفسدین فی الارض که قلع و قمع آنان بر ذمت همت جلالت ابد مدت شرعا و عرفا فرض بود از هر گوشه سر برآوردند
و اظهار گردنکشی کردند از انجمله افاغنه ساکن اماکنه سیستان اشهار فرصت کرده بر سر کرمان آمدند و انشهر را متصرف گردیدند لهذا چنانچه
مرقوم شد حسینقلی خان قوینلو بسرداری کرمان رفت و افاغنه را از کرمان بیرون کرد و محمد علی خان قاجار قوینلو نیز بفارس رفته محمد رسیع خان
مرو دشتی از عمال فارس را گرفته پانزده هزار تومان از وجه جریمه گرفته و او را بکحل عمی مکحول کرده و نوروز خان کوهکیلویه را مضبوط نموده و علیخان
قاجار را که نواب حسینقلی خان از کوهکیلویه احضار و بدستیاری بوداق خان غیاث وندو طایفه او گرفته و بربند و اشتند از قید رها
شد و بسلامت بحضور حضرت خاقانی آمد و معزز و مکرم گردید و هم از انجمله اسحق میرزا ابن جهیر میرزا ابن شاه اسمعیل از احفاد خلیفه سلطان
مازندرانی داماد شاه عباس صفوی ثانی بود که گریخان زند بنام وی ملک ستانی مینمود و بعد از استقلال او در آباده فارس
عالم خراب را بدرود کرد و اسحق میرزای مذکور در این ایام فرصت یعنی پس از شهادت خاقان سعید شهید بمیان جماعه بختیاری رفته او را دست
آویز کرده بر انمرفی و سرقت میر دستند بعد از ندامت انگزده و ورا کردن وی او بمیان طایفه ممنی شولستان رفته بدزدی و فساد داعی و
ساعی بود محمد علیخان قاجار او را گرفته مقید و ماسور روانه دربار شهریاری کرد و بحکم حضرت خاقان فریدون شان او را ضحاک وار بدماوند
برده محبوس همیداشتند و پس از سالی دو سه توسط اشرف خان ماوندی که سیدی شریف بود مستخلص شده باصفهان رفت
و از دار خواران دولت ابد مدت خاقانی شد ذکر مراجعت نواب شاهزاده محمود میرزا افغان و لد تیموری
شاه ابدالی بدیار هرات و شرح حالاوی سمت تحریر یافت که نواب محمود میرزای افغان بدولت حضرت خاقان
کشورستان ملتجی شد و در کاشان متوقف آمد بعد از این حادثات و رفع غایلات عریضه بحضور خاقانی نگاشته ارسال داشته
مجمل و اجمل ان نگارش این بود که مقرر شود که این امیدوار بمعاونت بعضی از نامرای خراسان بوطن مالوف توجه نمایم و در هرات مستظر
مقدم ظفرتوام پادشاه ظل الله و مصمم خدمتگذاری فتوحات کابل و بلخ و بخارستان و قندهار بوده باشم لهذا خسرو جمجاه او را از خصوص اصناف
داده آقا باباخان بسیاول ملک را بمهماندار او مامور و بمیرحسن خان طبسی و مصطفی خان برشیری و میر علیخان عرب جزمه و اسحق خان تری
احکام قضا نظام در موافقت و معاونت او شرف اصدار یافت که هریک بحهار نفر سواره کرزن برداشته در رکابش حاضر باشند و او را حشم
او تخلف نورزند و از راه یزد روانه شد و روی بهرات نهاد شاهزاده قیصر بن شاه زمان افغان که از جانب پدر خود بحکومت قراه و هرات مستقل
بود چون از آمدن عم خود آگهی یافت با دلی پرغم بمدافعه او شتافت شاهزاده عاقبت محمود با اجناد نصرت جنود بر برادرزاده حمله و غلبه کرده
او را در هم شکست و بحصار هرات منهزم گردانید الی الخدود و بر سر محمود کرد آمدند قیصر میرزا شهر را گذاشته و بصحرا رایت فرار افراشته هرات
بتصرف او اندر آمد و لشکریان پادشاهی را عذرخواهی کرده باز گردانیدند و در املاک پدر آرامیدند ذکر آمدن جعفرقلیخان
دنبلی بخوی و سلماس و محاربه با حسینقلی خان برادر احمد خان دنبلی برادر اکبر خویش و ستدن
سوانح اتفاقیه قبل ازین شمه از تخالف جعفرقلیخان بن احمد خان دنبلی حاکم خوی با برادر اکبرش حسینخان دنبلی که از مدت
گذاران صادق العقیده دولت جاوید عدت خاقان کسری شوکت قاجار محشی شاه کامکار بود مرقوم افتاد که در دیار بایزید و ماکو
شکاکیه انطایفه پیوسته بود و انتظار وقت و فرصت همی برد و درین ازمنه که قصه انقلاب عراق و فارس و مخالفت حسینقلیخان برو

کرد و هر صاحب داعیه از منوله و ناحیه سر برآورد جعفرقلیخان نیز جماعتی از اکراد یزیدی و شکاکی فراآورده عزیمت تسخیر بلده خوی را التصمیم داد
حسین خان از حسینقلی خان بکلربکی استعانت و استمداد جست و نیز عیسی خان و عسکر خان را با عساکر موفور روانه کرد چون
جعفرقلی خان از سپاه ارومی مستحضر شد با آنان مقابله کرده غلبه یافت و تا دروازه ارومی درهای ان کروه شتافته نهب و
غارت و قتل و اسارت تمام در اطراف و اکناف آن شهر ظهور آورد و بجانب خوی روی کرد حسین خان بکلربکی خوی کس فرستاده
محمدحسن خان جوانشیر را با عباسقلی خان کنکرلو بمعاضدت و مظاهرت خویش بقلعه خوی خواند و در وقتی که جعفرقلی خان بحوالکای خوی
رسید آتش جدال و قتال اشتعال گرفت و هزیمت یافته و بحصار خوی باز آمدند و محمدخان ابروانی قاجار با لشکر بیشمار تا کنار رود
ارس در رسیدند دیگر باره جعفرقلیخان بمجابا بر سر ایشان تاخت و بهزیمت رفته میرزا محمدخان قاجار قیاقلو که با جیش شقاقی در ان
روز نرسیده بود بمقابله جعفرقلیخان در آمد او نیز ثبات نورزیده مغلوبا فرار گزیده حسینخان دنبلی از نهور و جسارت و پردلی برادر
دلیر خود شرحی بدربار شوکت مدار حضرت شاهنشاه قاجار معروض داشت باشارت پادشاهی ابراهیمخان بن جان محمدخان
قاجار دوالو نخجوانی با سواره رکابی برداشته باتفاق سپاهیان آذربایجان بمدافعه جعفرقلیخان و معاونت حسین خان روانه شد
ابراهیم خان و احمدخان مراغه در چمن بام مقام کرفتند و جعفرقلیخان از آمدن سپاه آگاه گردیده قصد محاربه وی کرده از مرند بحرکت
در آمد حسین خان سردار را اجبار کرده از کوه غازان بحوالی خوی در آمد حسینخان نیز با سپاه خود بسردار پیوست و جعفرقلیخان از غایت
غرور و تهور بی اندیشه و تصور عزم مقابله و مقاتله جزم کرد در روز یازدهم رجب المرجب مستعد پیکار و کارزار شدند و در نه فرسنگی
خوی بیکدیگر تلاقی کردند و در کنار رود خانه که در میانه بود تقارب و تحارب کزیدند جعفرقلیخان از آب گذشته در تصادم تقادم
ورزیده از دوروی جنگ در گرفت از طرف حسینخان سردار دو عراده توپ آتشبار بر گردون کردون مقدار متحرک بود که گشی دو
عفریت بر تلال یا دو جبل برفراز جبال یا دو بار بدین اعدا چون از دور موسی دهان گشاده بودند با آتش فشانی در آمدند و صفوف جنود و فرا
اکراد را بر یکدیگر بریزدند تیرها چون مرغان صاید باصطیاد سابق و قاید پرگشادند و نیزه ها چون افعیان لاذع بگزیدن راکب و راجل
قد کشیدند باران کلوله نیسان را خجلت میداد و تابش شمشیر برق خاطف را منفعل میکرد ابراهیمخان قاجار سردار خلیل وار از آن آتش شعله
آتشبار پروا نکرده خود را بر سپاه جعفرقلیخان زده مستغرق دریای آتش سرکش میکرد و خود را مظهر ثانوی مخاطب فحوای یا نار کونی بردا
وسلاما علی ابراهیم میدید حسینخان و میرزا محمدخان فیاقلو نیز خود را بر صف سپاه اکراد یزیدی و شکاک زدند و جنگی عظیم و طویل
وقوع یافت تا آخر الامر ابراهیمخان سردار بر جنود فراغنه نخوت نموده سطوت نمرودیان غلبه کرد و حسینخان دنبلی نیز بر اکراد یزیدی غالب
شد تیر و شمشیر میرزا محمدخان و سایر قاجار و دلیران بر سر و پیکر طوایف شکاک هتاک و فتاک شد و در بر بدن و در بدن و سائیدن و
سنبیدن حدید دل و صخره صدر ایشان شبیه خراط و شیوه حکاک فرا گرفت کمتر شئی خسته و بسته نبود عاقبت از شکستی درست در
خورد و بزرک انکروه باشکوه در اثقاد و احمال و اثقال ریخشد و مجروح و منکوب بقلعه اسفلان از جمله قلاع هکاری کریختند و سردار و
بیکلربکی خوی مظفر و منصور و فرحان و مسرور بشهر بازگشتند و شرح این فتوح بدربار حضرت شهریار ایران نوشتند و دیگر روز
با عساکر پیروز رایت عزیمت بجانب قلعه ماکو برافراشته نوایر اشهاب را التهاب دادند و دست تطاول بچپاول برگشادند و قلعه
که رستم خان لیکا نلو احمدخان بن جعفرقلیخان مذکور را در انجا داشت محاصره شدید کردند و در آن زمستان سردار بتبریز آمد و حسینخان
بیکلربکی خوی مظفر بلاد منسوبه بخود پرداخت و محمودخان دنبلی را از جانب خود بایالت تبریز و حصول و وصول متوجهات دیوانی مامور
کرد و کرفتاران خایفه دنبلی بشفاعت حسین خان در خدمت پادشاه کشورستان معفو شدند و کروهی بقبل آمدند حضرت خاقان
جم شوکت ابراهیمخان سردار قاجار را بخلعت زرنار و کمر خنجر مرصع مفتخر و مخلع فرمود و دیگر هر دو را مظهر خیرات و مبرات و نذورات و ابنیه و تعمیر مشاهد مقدسه و بناقص قاجار را ارباب فطانت
منتهی مانا که سلسله علیه عالیه قاجاریه از بدو حال بر مذهب حقه اثنی عشریه بوده اند و از آغاز دولت صفویه در ایران هشاقفوبیت
شریعت غرای نبویه میکردیده اند و سبب مسامحه نواب خاقان اکبر فتحعلی خان در تصرف مشهد مقدس و محاربه با ملک سیستانی

آن بود که افکندن کلوله توپ و تفنگ را بمجانب ضریح مقدس حضرت رضوی خلاف رویه ادب میشمرد لهذا چنانکه گذشت سر در سر این کار نکذاشت و همکذا فرزندارشدش محمد حسن خان در همکامیکه شهباز خان دنبلی و محمدعلی خان ارومی آزادخان افغان پیوسته وکیلان را بتسخیر درآورده بدیشان پیغام کرد که دعوی تشیع و مذهب حقه را با موافقت آزادخان مبانیت است و اکر چنین است مستعد محاربه من باشید والا ازدور او پاشید و شهباز خان دنبلی رحمه الله تصدیق کرده از آزاد بریده بدو پیوست و همچنین اعمال بروخیر خاقان مغفور آقا محمد شاه شهید در اماکنه مقدسه معروف و مشهور است لهذا خاقان کیتی ستان فاجار حضرت محمدعلی شاه پیوسته در مقام تقویت شریعت غرا و تعظیم ائمه هدی بوده است و از انجمله درین سال فرخ فال بتعمیر و تذهیب قبه طاهره جناب امام همام امیرالمؤمنین حسین بن علی علیهما السلام عزم ملوکانه جزم فرمود چون بنای قبه مطهره آنحضرت که بامر خاقان شهید آقا محمد شاه برسبیل تعجیل اتمام یافته بود شکستی یافت بحکم حضرت خاقان کیتی ستان کارکنان متدین امین مامور و معین شدند که آن طاق عرش رواق را برداشته قبه متین که بمضای شهور و سنین رخنه پذیر در افراز ند و خشتهای زرین که چون جرم مهر رنک نیاز در ان بارکاه سمه مهر و ماه سازند و بر حکم پادشاهی امتثال نمودند و چنان کردند همچنین مقرر شد که قبه شریفه بصفه موسوی معصومه مطهره را مذهب کردند و دری زرین بران آستانه بهشت آئین نصب نمودند و مقرب الحضرت چراغعلی خان نوائی بدین خدمت مامور شد و بانجام رسانیدند و در نجف اشرف و مشهد مقدس و کاظمین تعمیر و نذورات و قنادیل و ضرایح زرین و سیمین پرداخته شد و بقعه امامزاده سید احمد بن موسی المشهور بشاه چراغ واقعه در شیراز و دیکر برادر بزرکوارش سید محمد را تعمیر و تذهیب و تزیین و آذین برافزودند و زیاده از یکصد هزار تومان بخارج روضات مقدسه مصروف افتاد و مولانا محمد اسمعیل مازندرانی معلم نواب شاهزاده حسنعلی میرزا را قاسم الصدقات فرمود که بتوسط و تصدی او همه ساله بدرهای سیم و زر بارباب استحقاق ایران میرسید هم درین سال عمارات و ابنیه عالیه در اکثر بلاد بنیاد نهاد از انجمله حدیقه و عمارت موسوم بقصر قاجار در نیمفرسنکی دارالسلطنه طهران بود و تفصیل اینکونه ابنیه و عمارات در خاتمه تاریخ آوردن انسب است و الله الموفق المعین

ذکر ماموریت شاهزاده عباس میرزای ولیعهد بآذربایجان و مدافعه جعفرقلیخان دنبلی با نایب شاهزادکان دنبلو و لایات

از جمله سوانح و وقایع این ایام یکی آن بود که بعد از مراجعت ابراهیمخان سردار قاجار از خوی و استقلال حسنقلی خان مشهور بحسین خان دنبلی بن احمد خان پسکلر یکی خوی و تبریز و مرند و فرار جعفرقلیخان برادر کهترش بدیار هکاری خان مغری الیه حسینخان را سوء مزاج عارض و سوء القضا بادی معاودت و بجوار رحمت ایزدی پیوست جعفرقلیخان اکاه کشته باکروهی از اجناد اکراد بخوی آمده بدعوت و استرضای خاطر اعاظم شهر را تحصیل یافته عریضه بپیشکاران پیشکاه خسروی که بر کمال عجز و الحاح محتوی بود فرستاده از کارهای کذشته اظهار ندامت و بخدمتکذاری دعوی صداقت و استقامت نمودند کارکذاران درکاه پادشاه را شفیع برانکیخته و بدامان رحمال دولت درآویخته حضرت شهریار کاکاهفوات وی را بذیل اغماض مستور و او را بحکومت ملک موروثی او منصوب و مسرور فرمود و ولد اکبرش بحکم رهنت بطهران احضار و مامور شد و نیز احمد خان فرزند خود را با بقاق جناب شیخ الاسلام خوی آقا ابراهیم خوئی که از اجله عرفا و اعزه علما بود روانه حضور مرحمت ظهور حضرت خاقانی کرده از شرفیابی حضرت معذرت را کردید پادشاه دقایق آکاه دانست که رایحه وفاق از کلبن جانش استشمام نمیشود نواب شاهزاده والاجاه نایب السلطنه عباس میرزا را با پکی اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار با دوازده هزار سوار جرار بادربایجان مامور و مقرر شد که محمود خان دنبلی را که در تبریز ساغر کامش از باده احتشام لبریز است برداشته روانه خوی و بهرکاه جعفرقلی خان درآمدن بحضور ملهبه و مسامحه ورزد او را از بلده خوی بیرون کنند و محمود خان را برجای وی در خوی استقلال دهند و درین سفر جناب میرزا عیسی فراهانی مشهور بمیرزا بزرک که سلاله سادات و ابا اجداد شوزرای عالیدرجات بودند بوزارت خاصه نواب شاهزاده عباس میرزا ولیعهد دولت حضرت خاقان کیتی ستان اختصاص یافت و ابراهیم خان قاجار سردار که در تبریز بود بمتابعت شاهزاده مامور کردید هم درین سال فرخ فال نواب ابراهیمخان بن مهدقلیخان بن عم و داماد حضرت پادشاه فلک جاه قاجار بتوقف چمن کندمان و محاربت دیار عراق و فارس مامور و جماعتی از عساکر نصرت مآثر روانه ان ساحات کردید نواب شاهزاده اکبر محمدعلی میرزا

با امرای دانشمند و چاکران پایه بلند بفرمان روائی خمسه و قزوین و کیلانات و انتظام ان صفحات مفتخر گردید و نواب شاهزاده محمد امیرزا
بحکومت سمنان و دامغان و اعمال استراباد و مازندران نامزد شد و نواب حسینقلی خان برادر بهرامی محمد تقی میرزای شاهزاده بحکومت
کاشان همیزست و پادشاه والاجاه خود بنفس نفیس عزیمت تسخیر خراسان و انشراع ان بلاد شرقی کرده باجتماع و احتشاد عساکر رکابی
اشارت راند و صیت جلال شهریار بهمال در اقطار اقطاع کیتی انتشار یافت ازدار السلام بغداد فرستاده سلیمان پاشای والی با
عریضه و هدیه شایسته بحضور آمده خرسند و مخلع و مستظهر معاودت بغداد کردید و نواب حسینقلی خان از کاشان برکاب مستطاب
احضار شده بشرف حضور مسرور شد ذکر بعضی از وقایع خراسان و هرات و حال نادر میرزا افشار
بن شاهرخ بن نادرشاه و اشاره بسوانح هرات و اختلاف شاهزادکان افاغنه و حرکت
حضرت پادشاه کشورستان سلطان فتحعلی شاه قاجار بجانب خراسان و انتظام اندما
چون بعرض امنای دولت خاقانی رسید که بعد از واقعه ناکزیر خاقان سعید شهید در حصار شوشی مراجعة محمد ولیخان قاجار سردار
خراسان نادر میرزا بن شاهرخ شاه افشار که بعد از شرفیابی پدرش بر کاب خاقان شهید فوت در راه مازندران از ارض اقدس
برون رفته بود در میان افاغنه هرات و کابل معیشتی میکرد دیکر بازه جمعیتی فراهم آورده بی استیذان از وارث و حارس تاج
و تخت دولت ابد مدت قاجار بمشهد مقدس وارد شده اظهار استبداد و استعداد مینماید و خود را وارث نادرشاه و شایسته
کاه میشمارد بدو تهدیدی پیام رفت وی در ریعه کاشته اظهار شکستکی و مطاوعت و متابعت کرده ضمنا مستدعی شد که شهر
مشهد را بوجه نان پاره بدین بیچاره مرحمت فرمایند و یکی از بندکانم شمرند و بخدمات مفتخر دارند پادشاه حقایق آکاه دور بین دانست
که تمکین نادر میرزا در ارض اقدس مایه فتنت و باعث تخلل بنیاد دولت خواهد بود و مردم فتنه کر او را بحال خود نخواهند کذاشت ع
غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی لهذا بعرایض ممتوهه اش اعتنائی نفرموده قصد یورش خراسان فرمود و چون شاهزاده محمود افغان
که بمعاونت پادشاه ایران بر هرات مسلط و کامران شده بود و دیکر باره از انبوه کروه مخالف و عناد برادران محاسدت نهاد محصور
کردیده فیروز میرزا برادر خود را باستان فیروزی پاسبان فرستاده استعانت و استمداد کرد بحکم حضرت شهریاری جهانکیر خان کلپایکانی
بهرامی فیروز میرزا متوجه قاین و طبس شده حسب الامر از میرعلم خان عرب قاینی و میرحسن خان طبسی جمعیتی کامل آماده کرده روانه هرات شدند
والده پادشاه فلکجاه نیز در این ایام که غره ذیحجه الحرام بود عزم زیارات عتبات عالیات عرش درجات کرد و در اواسط شهر مزبور
موکب فیروزی کوکب خاقان کشورستان از دار الملک طهران حرکت کرده بقریه دولاب خارج شهر نزول اجلال کزید و سپاهیان اطراف
دسته بدسته و فرقه بفرقه با سرداران سام حسام و سرهنکان نال کوپال کتایب دکتایب و رکاب در رکاب چون شطوط و انهار بحیط اردوی
پادشاهی همی پیوستند خیام زرین طناب عرصه دولاب را رشک سپهر زرین قباب و ماهچه لوای خسروی عرصه ری را مشرق برافتاب
ساخت از بهیاهوی سپاه طنطنه و طنین در طاس فلک هفتمین در افتاد نخست امیر جانمحمد خان قاجار دوالو با سپاهی ساخته و
آراسته بهرام خو بعنوان منقلای از راه سبزوار راه برکرفت و در روز چهارشنبه شانزدهم ذیحجه الحرام سال یکهزار و دویست و سیزده
رایات نصرت آیات شاهنشاهی بفتح و فیروزی با کمال ابهت و شکوه بچمن فیروزکوه منصوب و مرفوع کردید چون نواب حسینقلی خان
برادر را عارضه روی داده بود و مزاج و هجش را سقمی عارض کردیده از التزام رکاب ظفرمآب ممنوع و متوقف مامور شد و اطبا بمعالجش
نامزد شدند پوک خان لد جعفرقلیخان که بنام جد مجدش احمد خان موسوم و بکروکان پدر شرفیاب حضور شده بود با پیشکشهای خوب
و هدایای مرغوب از حضور اعلی کذشت و جیوش کجر خروش بجانب چشمه علی که بعرف اتراک علی بولاغ خوانند متموج و متهیج آمد و در فراز
چشمه مذبور قباب سراپرده همیون با طارم چارم برابر شد ماهی سپار از ان شمر کرفته خلعتهای زرین در دماغشان کرده تاب اکرفتند
و از انجا بکنار شهر دامغان در حوالی چشمه بادخانی نزول کزیدند و از هبوب ریاح عاصفه خیمها بر بادرفت و طوفانی عجیب در اردو سانح
شد که کس ندیده بود و چه تحریر پیوسته و جمعی دیده اند که اکر در آن چشمه ارقاذورات یا رکوی حایض تازه افکنند چنان بادی برخیزد که همه
خاک صحرا را بر ساکنین ان کمنه ریزد لهذا در این ایام رعایا چنان کردند و بادی سخت برخواست و همه اردوی پادشاهی پیکدیکر اندر زد

خیمها کشته شد و ستونها شکسته فروش و لحاف بر هوا رفت و پانصد نفر از قراولان قوی بازوی چل نیروی پادشاهی که با در دو بند و هوار در کمند بازمانده اکثر سراپرده پادشاهی را محکم بگرفتند و بدان شدند و بما ماسودند تا از آن منزل نکوچیدند علی آی حال عمال فارس را از آن منزل رخصت انصراف ارزانی شد و شاه و سپاه بسطام مقام کردند و از آنجا بجاجرم رفتند چون در این راه آب کمیاب بود و فراسخ امتدادی داشت شب هنگام کوچ و حرکت کردند و از نیمه که ایام محرم الحرام بود در منزل بیرسوم بعزیمت دارالسلطنه دسوکواری و اشکباری میپرداختند و هزار تومان بحکم پادشاهی در بلاد ایران مصروف اینکار میکردند ما در یازدهم محرم اردوی پادشاهی از شخاص اسفراین بجانب نیشابور بحرکت و عبور درآمد در عرض راه صادقخان شقاقی و حسینخان قاجار قزوینی ستد میرشمس خان کرد چناراني و تسخیر چناران مامور شدند و شاه فلکجاه بنظم نیشابور پرداخت

ذکر عصیان جعفرخان حاکم نیشابور و قتل پسر وی و استخلاص شهر مذکور

چون جعفرخان بپایه حاکم نیشابور که در رکاب اقدس ملازم بود بتقدیم خدمات کمر همت بر میان بسته داشت پسرش با اعیان نیشابور بحضور آمده مورد التفات خاقانی شد انتظام امور را حکم سلطانی صادر آمد که جز ارجیان کابی با سر دسته خویش بیرج و باره شهر رفته نشینند و نیمغی مایه توهم جعفرخان بپایه حاکم انشهر شده بنی اعمام خود پیغام داد که شهر را بتصرف چاکران بدرب شهر رفتند دروازه را بسته دیدند و تفنگچیان را بر بام و باره حصار بر نشسته از طرفین جنگ و نعره تفنگ برخواست حسینقلی بیک برادرزاده جعفرخان که بجهة تهیه و تدارک خدمات پادشاهی بیشتر بشهر رفته بود باز نگردیده و مخالفت گزیده جعفرخان که جعفر کذاب بود و خود این فتنه برانگیخته داشت رخصت خواست که باطمینان و استیمان افاغنه خود را بقلعه ایشان برساند و دادن علیق الدواب و سایر ضروریات را غب و محکوم گشته مرخص و بدرون شهر شد مخالفین را در مخالفت تقویت کرد و باز نگردید آتش سیاست شهریار بیاکیاست افروخته تر گشت دانست که مایه این فتنه اوست و بدستور العمل او طغیان کرده گرامی پسرش که در اردو بود بحکم شهریاری بحوالی شهر برده پاره پاره کردند و آن ابله نادان متنبه نگردیده سر بر خط طاعت ننهاده همچنان در عصیان طغیان داشت بامر پادشاه شد خونشکریان فتنه جو بقتل و غارت اطراف نیشابور مامور و پرده پرده کیان ان حدود را مهتوک ساختند فتوات را منهی شد و باغات را ویران کردند عرصه بر شهریان تنگ و باحاکم خود از در جنگ در آمدند آن ابله بما پیش از قتل فرزند نوجوان که غیرت ماه بود شمشیر در کردن افکنده علما را شفیع برانگیخته در نهایت خفت و خواری و کمال خجلت و سوکواری بحضور آمد شهر را بتصرف داده و کردن بر چنبر تعبد نهاده پادشاه والاجاه خون ان بیرحم را بخشیده شهر را بحسینقلی خان برادرزاده اش واگذاشته او را ملازم رکاب نصرت مآب نمود و عموم خلق بر کاران نادان خنده زدند مع القصه بعد از چهل روز توقف در خارج نیشابور و خرابی بسیار در آن ساحات معمور موکب ظفرقرین پادشاه بیقرین حرکت کزین گردید چون اسحق خان ترتبی از آمدن بحضرت پادشاهی تغلل و تامل پیشه کرد علی خان قاجار بکوشمال و تنبیه او و علی خان کرد قراچورلو بقرای ولایت ممش خان چناراني رفته دست تطاول برگشادند بتاخت و تاراج ساحات اشتعال جستند ده هزار رکاب و کوسفند و دواب بار دوی شاهی آوردند اسرا را مرخص و اغنام را با هالی اردو مخصص فرمود و در غره ربیع الاول ظاهر شهر مشهد مقدس مضرب خیام بندگان اقدس شاهنشاهی شد معلوم گردید که صادقخان شقاقی و حسینخان قاجار قزوینی را که بانتظام تمشن خان کرد مامور فرموده بود صادقخان قبل از حسینخان ممش خان را ملاقات و در عوالم ایلیت و کردیت متعصبانه با وی ملاقات کرده او را از آمدن بحضور مانع و به پوستین بنادر میرزا راغب ساخته او نیز بمشهد مقدس رفته بنادر میرزا پوسته و در پس دیوار محصوریت و مقهوریت نشسته از مفاد عریضه کذب آمیز صادقخان نیز انمغی محقق و ثابت گردید و پادشاه حکمت پناه کامل عاقل این خیانت را نهفته و شرح آن با کسی نگفته در دل الهام منزل نهان کرده صادقخان را مرخص فرمود که بجا نمحمدخان قاجار ملحق شود و از محاصره قلعه چناران بکذرد که بزامری مقرون و مرهون با وفات خواهد بود

ذکر محاصرهٔ ارض اقدس و قحط و غلا و اظهار مرض لعنت و اطاعت نواب نادر میرزا و قصد مراجعت پادشاه کارکاه سلطان فتحعلی شاه از خراسان بدار الملک طهران

چون اردو و لشکر قیامت حشر پادشاه ایران بظاهر مشهد مقدس نزول کردند نادر میرزا و اهالی شهر مانند ماهیان در شبکه اضطراب مشوش شده حرکتی کالمذبوح نمیکردند و سپاه شاه کرد اکرد و اطراف شهر را چون مور و ملخ فرو گرفتند در

زمین کیاه و رباغ شجر نماند کشی سراسر آبادانی بروی بحرابی نهاده و فصل ربیع بعهد خریف تبدیل یافته کار بر مردم درون و بیرون شک شد و ایام مشاجره و محاصره تطویل یافت مسلمانان اهل شهر در هنگام فرصت کریخته خود را بارد وی پادشاهی همی افکندند و علما و سادات و مشایخ و اعیان و اشراف و متعلقین نادر میرزا استشفاع همیکردند و از شدت سختی و کثرت بدبختی و فزونی مجاعت و کمی قناعت شکوه و نالها می نمودند تا صریح بحرمان حضرت پادشاه کامکار معروض داشتند که خون یکدیگر را ان اکیفراست و مکافات هر عملی در روز عرض اکبر سلاطین صفویه در هنگامیکه ارض اقدس در تصرف اوزبکیه بود در محاصرات اغماض میکردند و عرصه بر محصورین شکنی نمودند و توپ و تفنگ بحرم روضه مقدسه نمی انداختند و بدفع الوقت و مسامحه پیرداختند مانیز متمنی آنیم که پادشاه اسلام بسنت سنیه شاه طهماسب و شاه عباس ثانی تحریم و تکریم این روضه متبرکه را مرعی دارند و از ما در گذرند و ما را با خود بگذارند تا در زمان مصلحت بخدمت تقدم کنیم حضرت شهریار سلیم النفس حلیم الطبع که حسن عقایدش بر اباو اسلاف رجحان داشت و خود را یکی از خادمان شریعت منوره می پنداشت از ین سخنان جان سوز آب در دیده بگردانیدند و پاسخ داد که منظور من زیارت حضرت سلطان السلاطین علی ابن موسی الرضاست و مقصود م خدمت و رونق این مرقد عظمی است والا از همه کیتی بی نیازم و از تسخیر بلاد پیکانه ممتاز اکنون که چنین است بر شما سخت نگیرم و عذر موجه شما را پذیرم مقارن اینحال نادر میرزا بر اظهار مطاوعت و متابعت نمود و مقرر شد که یکی از بنات مکرمات او در حباله نکاح تنی از ابنای پادشاه جمجاه درآید و این وداد بستوده بتمدید مواصلت از کینه کهن در گذرند و اطناب اتضاد را باوتاد اتحاد و خیزل نمایند و نادر میرزا که سمی نادرشاه است با فتحعلی شاه که موسوم باسم جد بزرگوار شهید فتحعلی خان قاجار است مواحدتی جویند و از گذشته سخن نگویند لهذا نادر میرزا بحالت امان مخلع گردید و سلطان کامران قاجار بجانب دار الملک تصمیم معاودت فرمود و در روز پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاولی از شهور سال یکهزار و دویست و چهارده اردوی کیهان پوی شاهنشاه شریعت پناه از محاصره مشهد مقدس و ارض اقدس باهلیه میرزان و شهریاران بقصبه چناران نزول فرمود امیر گونه خان کرد زعفرانلو حاکم خوشان بر خصت پادشاه والاجاه بجانب مرکز خویش رجعت کرد و جناب میرزا محمد شفیع مازندرانی وزیر بی نظیر صاحب رای صایب تدبیر آوردن مخطوبه بمحبوبه امیر گونه خان را که نامزد نواب شاهزاده حسنعلی میرزا بود باشتیاق وی روانه خوشان شد و در منزل جهان از اعیان جعفرخان سپاه که از زمان صفویه تا این اوقات اباعنجد بحکومت نیشابور و تمسر و ربود مخلع و مرخص و به نیشابور مصمم گردید و موکب حضرت شهریاری چون سیل بهاری و دریای جاری بجانب آق قلعه سایر و ساری گردید **ذکر مخالفت الله یار خان قلیچی سبزواری تمشاورت صادقخان شقاقی و معاودت حضرت خاقانی** پوشیده مباد که این آق قلعه یعنی قلعه سپید از بناهای جدید اللهیار خان قلیچی حاکم سبزوار بوده و در متانت و حصانت و رزانت و رصانت با قلعه افلاک برابری مینموده اللهیار خان قلیچی که در رکاب پادشاه طلرم و طالب رحمت از ان حضرت و ورود بدین حصن محکم بود از شقاق صادقخان شقاقی و وفاق و با مش خان کرد چناری بخبر نبود از وی استمداد نمود و استعلاج خواست وی او را آموزگاری کرد که بهانه تقدیم خدمات و تهنیای سور سات طلب اذن کرده خود را بقلعه مذکوره در اندازد و فتنه جدید در آن قلعه چون سد سدید بپا غازد در ضمن ان استدعا صادقخان کاذب او را تصدق لازب نموده حضرت پادشاه جمجاه اللهیار خان را رخصت فرمود ولی در حین رفتن گفت که این هشار ادیگر روی این ذهاب را زین پس ایاب صعب است و اللهیار خان باق قلعه رفته باز نیامد و خدمتی بظهور نیاورد و طغیان و عصیان آشکارا کرد چون ایام مراجعت سپاه کینه خواه بود و زمان توقف مقتضی لهذا خاقان کامکار خیانات صادقخان را اغماض کرده بر روی او نیاورده همچنین در عرض راه ابراهیم خان ساد لو و سعادت قلیخان بغایر لو از رکاب مستطاب مرخص شده بمواطن خود رفتند میرزا محمد شفیع وزیر بی نظیر با محبوبه عظمی و مخدره کبری بارد وی شاهی پیوست و او نیز در سلک مخدرات حرم عفت منسلک شد پس از نزول بمنزل پل ابریشم مکنون خاطر انور آن بود که بکلاته نسای بسطام که چهارده فرسنگ راه بی آب بمگزار است منزل گزین گردند که پیاده گان سپاه مازندرانی در شدت حدت گرمی آفتاب بمور روز معطش و متوحش نگردند دلیلان راهبر و بلدان معتبر آماده کردند و شب هنگام راه در نوردند و مهدیقلی خان قاجار قلاوز و قاید و سایق سوار و پیاده و بنه و اغروق عساکر پیکران کرد و احدی بروی تقدم نجوید و متعاقب ایشان چند هزار تن از تهمتنان صدادت

فن کشکچی و مستحفظ پرده کیان سراد قات عصمت در آن تیره شب حیثیاه نگریزند و چون ستاره متفرق و پراکنده نشوند و در رهای ایشان
گروهی از صدق شعاران بحافظت خزانه و صندوقخانه بامشاعل و فانوس و طرنطه کره نای و کوس همی راه بسپرند که با آواز و روشنی
چراغ کسی از راه منحرف و بدن سراب خراب منعطف نگردد مع هذا المقدمات دلیل راه که ترکمانی روی سیاه بود از گمراهی راه گم کرده آنرا
ان شب دیجور هریک متفرق شده بطرفی افتادند و پادشاه ذیجاه قاجار در هنگام ظهر آن روز بمنزل مقرره رسیدند و همراهان نیامدند
معلوم شد که پیاده گان راه را گم کرده از طریق هدایت انحراف جسته در سراب ضلالت متعطش مانده اند رحمت خسروانه این زحمت منکر
بر ملازمان جان نثار خود نپسندیده فی الفور با پنجهزار کس سوار کشته راویه های پر آب بهمراه برداشته بدان سراب معاودت فرمود
تا پنج فرسخ همی آمد و پنج شش هزار سوار که از تشنگی قریب بموت و هلاکت و مشرف بر فوت و فلاکت شده بودند پادشاه جمجاه اسکندر دستگاه
بدست مبارک آب در حلقوم انان بچشه ردیف پنجهزار سوار کرده بمنزل رسانیدند تا کاریجانی رسیده بود که آب بانجا تمام نبوده و جوانی
از عطش در حالت بیخودی و غش بود و پیم فوت داشت قدری از آب مخمد یعنی یخ که خاصه شاه و احتیاطا آنرا بادار سرکاری سپرده بود
باقی مانده شاه مکرمت پناه معدلت آگاه آن یخ را بدسته خنجر خود شکسته بر دهان آنجوان تشنه لب ناتوان همیریخت تا بحال آمد و قدرت
حرکت و سواری یافت و بمنزل شتافت الحاصل تا چهار ساعت از شب گذشته بجستجوی و اماندگان عساکر نگاپوی همی فرمود چون خاطر
عاطر جمع کرد که دیگر احدی در راه نمانده و همه بجانب منزل رانده عزم مراجعت فرمود و روزی دو در آن منزل تقویت خستگان
بر آسود و صفت مخالفه خضر و اسکندر در دارای جمشید فر صورت جامعه بروز ظهور یافت نظم جهانرا سایه یزدان چنین باید چنین باید
که خلقی در پناه او زجاندادن بیاسایند مع القصه از انجا بچمن بسطام قباب خیام کردون قیام بر فلک افراشته آمد و نواب جیهنقلی خان که
در آن ییلاق خوش هوا صحت مزاج را توقف کرده بود در عین صحت شرف ملاقات دریافت وارد وی جهان پوی بدامغان
گردیدن گرفت بنه و اغروق و اثاثی حرم محترم با امنیان محتشم یعنی مهدیقلی خان قاجار و میرزا محمد شفیع وزیر مازندرانی کوچ بر کوچ بدار
الملک طهران مامور شدند و شاه فلکجاه در چمن علی بولاغی بنشاط شکار مایل گردید و از راه ارجمند و نواحرکت چپش و لوار در آمد جناب
میرزا رضاقلی منشی الممالک نوائی خدمات لایقه بانجام رسانیدند و همچنین قبلزین اسمعیل خان قاجار قوینلوی مشهور بقلعه زردی
در قلعه زردار اداتها و صدقتها بظهور آورده بود و در فیروزکوه نیز شکاری شایسته اتفاق افتاد و در پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی موکب
حضرت خاقانی در کمال شوکت و کامرانی بدار السلطنه طهران بشرف نزول و ورود ارزانی فرمود و شرح فتوحات حضرت نایب السلطنه
عباس میرزا و فتوح خوی و هو در پیشگاه خاطر انور جلوه کرد ذکر ذکر فتوحات نواب نایب السلطنه عباس میرزا
و فتح خوی و فرار جعفرقلیخان دنبلی از زین پیش که ذکر سفر خیریت اثر خراسان بکارش باید معروض گردید
که نواب نایب السلطنه العلیه العالیه شاهزاده گردون کرباس عباس میرزا را بولایت عهد که از عهد مهد با شارت خاقان شهید
بدان منصوص بود بولایت آذربایجان مشخص و مخصوص فرمود و میرزا عیسی قراهانی را وزارت و سلیمان خان اعتضاد الدوله را با لقب
او مامور و ابراهیم خان قاجار را منصب سرداری آذربایجان مسرور ساخت و در اواسط شهر محرم بکهزار و دویست و چهارده موکب
ولیعهد مذکور وارد تبریز شد و پس از چندی چمن بام مضرب خیام آمده چون جعفرقلیخان دنبلی فرزندخود احمدخان مشهور بسیوک خانرا
برسم نواوگروگان بدار السلطنه طهران گسیل کرده بود امتحانا لباطنه باحضار او فرمانی رفت و وی بمسامحه و معاطله گذرانید لهذا بحوالی سلماس
رکضت شاهزاده عباس وقوع یافت جعفرقلیخان برادر خود کاظم بیک را بگونوالی قلعه عالی خوی مامور و اموال نفیسه خود را با جماعتی
از ابطال رجال در حصار هو در که از قلاع متینه و حصون حصینه آن بلاد است محفوظ داشت و ابدال آقا نامی از اکراد بریدی که معتمد
وی بود در هو در محارس و محافظ نموده و خود بجهة استمداد راه دیار فارص و بایزید گزید پس از انقضای یکماه پانزده هزار سپاه
فراهم آورده عزم رزم شاهزاده صاحب حزم را جزم کرده اما نواب نایب السلطنه العلیه العالیه قبل از وصول وی بقلعه هو در نور
برده باندک همتی قلعه را مسخر و اموال او را اسرا متصرف گشت در حال قلعه را که بریدی و از امنه بود ند عرصه تیغ تیز ساخت و نسوان
و صبیان انحصار را در قید اسار در آورد جعفرقلیخان از استماع این اخبار دیوانه وار بمقابله شاهزاده قاجار در آمد و آب بصحرای

سلماس در افکند و شماست این عمل عاید روزگار وی گردید بالجمله در قریه سوفاخانجوق در هفتم ربیع الثانی تلاقی فریقین روی داد
میمنه و میسره عساکر نصرت مظاهر سلطانی با میرکبیر سلیمان خان قوینلو و امیر اسیم خان والو و احمدخان مقدم بیکلاربکی تبریز و مراغه
از راست آمد و شاهزاده ولیعهد در قلب لشکرجای گرفته از طرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت و خرمنهای وجود اعادی محترق
آمد کلوله توپ جهان آشوب غریو در کوه و دشت در افکند و بانگ کره نای و شندف کوش سپهر را کر کرد بادبدک کروفری همت
در سپاه جعفرقلیخان در افتاده پنجهزار پیاده او که در رنطع محاربت بمضاربت میپرداختند در شش در عنا افتاده مات شدند و کرفتار
آمدند پیم آن بود که خود نیز در دست سواران کرد کیر قتیل و اسیر کردد با اینکه در هنکام دعوی خود را صاحب شمشیر برنده می انکاشت و
باطمان قلیج میخواند مهمیز بر است تیز تک فولادرک برزده عار فرار بر خویش پسندیده بجانب قمتوره دره سی کریخت آن شب مات
و متحیر همی بود و تا سحرکاه نمی غنود علی الصباح امیرزاده محمودخان دنبلی حسب الامر پادشاه و ولیعهد فلک درکاه بشهر خوی
رفته بر سند کفالت و ایالت متکی کردید همراهان جعفرقلیخان از سراو پراکنده و برکردخان مذکور اجتماع کردند جعفرقلیخان ناکام
روی بقلعه ماکوی کرد و در خجور سعد در کمال نحوست بسر میبرد و بر دولت کذشته افسوس همی خورد ناچار بجانب اکراد یزیدی فرار کرد
محمودخان نواده شهبازخان دنبلی بیکلاربکی خوی و سلماس و پیرقلیخان شامپاتی بسرداری انضمامات روشناس کردیده نواب
نایب السلطنه العلیه بشهر تبریز مراجعت فرمود و در انشهر لختی برآسود و شرح کار کذشته بپیشکاه خاقان کیتی ستان معروض داشت
محمودخان و پیرقلیخان و سایر اکابر و اعیان مورد الشفاتهای شایان و مکرمتهای بی پایان شدند و چون سابق براین مقرر شده بود
که از جانب پادشاه کیتی ستان با میرکبیر ابراسیم خلیل خان اطمینانی داده شود مصلحان خیراندیش چنان صلاح دیدند که محجوبه ازصباها
محترمه حکمران قراباغ و شوشی با حضرت خاقان قاجار رتبه مواحدت و هم آغوشی حاصل نماید تا مایه اتحاد و اعتماد ابراهیم خلیل خان جوانبخت
بدین دولت ابد مدت کردیده و پای تشویش در دامان اطمینان کشیده دارد لهذا در این ایام حجسته فرجام نواب نایب السلطنه عباس میرزا
پایه دی و دستیاری معتبرین ارجمند روانه نموده صیغه امیر جلیل سمی ابراسیم خلیل را از حمن قراباغ با کجمن حضور شهریار کیتی ستان
بطهران آوردند و در کمال عز و شرافت و احترام و جلالت در عقد نکاح پادشاه والاجاه در آمد و براغلب بانوان حرم عصمت توام با
دلبکه بود و شرح حالش در مقام مناسب مرقوم خواهد شد **ذکر بعضی از حالات شاهزاده محمود افغان و**
مراجعت او دیکرباره از هرات بایران و التجا بحضرت شاهنشاه کیتی ستان فتحعلی شاه
قاجار و توطن در اصفهان سابقا مرقوم یافت که شاهزاده محمود افغان با میرحسن خان طبسی و میرعلم خان قائنی
باستخلاص هرات رفت و نکشود و قصد شاه زمان و تسخیر کابل و قندهار نمود و قیصر میرزا بمقابله آمده منهزم بهرات برکشت و اعاظم افاغنه
بمحمود میرزا پیوستند و فراه را تصرف کردند و وارد خارج هرات شده و بعد از بیست روز محاصره هرات افاغنه بی ثبات اردوی او را
غارت کردند و وی بهزیمت شد و فرار کزید با کامران میرزا از راه خراسان بیزد آمد مراتب شکسته حالی خود را معروض داشته برحسب
امر حضرت سلطنت پناهی مامور شد که از یزد با صفهان آمده در کمال عزت و مکنت متوقف باشد تا در هنکام مناسب و اوان تقویتی
و تمکینی اتفاق افتد لهذا با صفهان رفته بمهمانی و کامرانی و تجرم و تکریم همیز یست و هم از قایع این سال عیش و سور نواب شاهزاده جمشید میرزا
که صبیه امیرکونه خان کردز عفرانلو را بدا نحضرت خطبه کردند و مدت یکهفته بعیش و عشرت و چراغان کذشت و مبلغ یکصد هزار
تومان بخارج این طوی مصروف کردید در پانزدهم شهر جمادی الثانیه زفاف سعادت اتصاف وقوع یافت **ذکر ورود ایلچی**
مهدیقلیخان فرستاده حکمران هندوستان کنپانی انکلیس و آمدن سفیر پیشوای سلطان
دکنی بحضور خاقان فلکشان فتحعلی شاه قاجار و سیاحت سوانح این رقمزکار در بین
ایام مهدیقلیخان ملقب بهادر جنک از جانب فرمان فرمای هندوستان نامه و تحفه پادشاه انکلیس را حامل و از راه دریای عمان ببندر
ابوشهر آمده حکام عرض راه فارس و عراق با شارت کارکذاران خسروآفاق مقدم او را پذیرا و پذیره شدند و در اواخر ربیع الاول
هزار و دویست چهارده بشرف تقبیل درکاه حضرت پادشاه اسلام پناه مشرف شد نامه و هدایای او از نظر همایون اعلی کذشت و مطبوع

طبع مبارک گردید مختصر و مجمل حاصل این سفارت آنکه چون در زمان دولت صفویه موسویه پیوسته فیمابین سلاطین ایران و پادشاهان ملت عیسویه ایواب آمد و رفت مفتوح و اظهار مودت معمول بوده چنانکه در عهد دولت شاه طهماسب صفوی سفیر طایفه انگلیس به تهنیت سلطنت وی آمد و در عهد شاه عباس ماضی طایفه پرتگیس در بندر هرموز متمکن و متصرف گردیده بودند و باشاره پادشاه مغفور مذکور سپاه انگلیس بدان جزیره آمدند انطایفه را تاراج و از جزیره اخراج کردند و مقرر شد که شد آمد و مواد و تجارت و معاملات اهالی ایران با طایفه انگلیس مخصوص باشد لهذا از جانب سلاطین انعهد دو برادر از نیازالهای فرنگ غالبا در اصفهان بوده اند و دو دسته از نقنکچیان استرآباد و هزار جزایری را در مشق تیراندازی تعلیم مینموده اند مع القصه چون بعد از نادرشاه افشار احمدخان افغان حکومت هندوستان یافت و اولاد او در کابل و قندهار استقلال داشتند و در این ایام ولیم چهارم پادشاه الفکته و هندوستان را بتصرف درآورده بود و از جانب او کنسی در کلکته هند نشست چون آوازه استقلال و شوکت و اجلال حضرت خاقانی را استماع کرد چنانکه قانون سلاطین است تهنیت سریر آرائی و سفیر و نامه بفرستاد و اظهار دوستی و مودت کرد و ضمنا تمنی نمود که دولت علیه ایران را با دولت بهیه انگلیس موافقتی باشد که افاغنه قصد تسخیر هندوستان ننمایند و سپاه ایران شاه انطایفه را فارغ و آسوده نگذارند که بفکر عزیمت هندوستان درافتند و چون سفیر پادشاه انگلیس از لندن بهند روانه شد و عزیمت ایران کرد پیتو سلطان از بقایای سلاطین دکن نیز سفیر و نامه بحضرت شاهنشاه گیتی پناه فرستاد و استدعا کرد که بدولت بهیه انگلیس سپارشی رود که در ولایت دکن طمع و تصرف ننموده باشند و چنانکه سلاطین صفویه ملوک قطبشاهیه دکن را رعایت و حمایت میفرموده پادشاه اسلام پناه ایران نیز جانب پیشانرا مرعی دارد و در ضمن ارسال فرستاده چهار زنجیر فیل و چند قطعه انطیور غریبه بی بدیل و افسری که بحسب وراثت بدو رسیده زینت سر شود دی نجاکپای مبارک پادشاه افسر بخش ملک گیر بر سر و دکسیل کرده بود پس از روزی چند خبر رسید که خبر ال بهادر فرمانفرمای هندوستان بر ملک دکن غالب و پیتو سلطان مغلوب و هارب شده لهذا پادشاه حکمت آگاه گیتی پناه مهدقلیخان نواب را رخصت انصراف داده مخلع و خورسند با جواب نامه ملاطفت ختامه روانه مقصد فرمود و در خلال این احوال عریضه اللهیارخان قلچی حاکم سبزوار مشتمل بر نهایت عجز و انکسار از حضور پیشکاران پیشگاه پادشاه قاجار در گذشت اظهار ندامت از ایام گذشته کرده و متمنی آمده که جرایش معفو و بصفح و عفو مستور شود و یکی از بنات او را در سلک خدمتکاران حرم محترم خسروی مسلوک دارند تا این مصاهرت او را مایه مفاخرت و باعث مطاهرت گردیده باشد لهذا پادشاه پوزش پذیر جرم بخش قلم عفو بر صحیفه گناهان گذشته اش برکشید و برحسب استدعای او میرزا اسدالله مستوفی نوری که از معتمدین حضرت بوده روانه سبزوار و آوردن صبیه آن خان با اقتدار گردید و خسرو عالم پناه بمقدمات یورش خراسان پرداخت

ذکر ایالت نواب شاهزاده محمد قلیمیرزا و نواب شاهزاده حسینعلی میرزا در ممالک فارس

چون سنه چهار نفر از شاهزادگان همسال را بایالت و حکومت بلاد جاه و جلال افزود در این سال فرخنده فال ولایت مازندران را که در معنی خانه دولت و بیت الشرف سلطنت و محکمه و حجره خاقان شهید سعید طاب ثراه بود با مینی کزین بجانب الطرفین سپردن خواست لهذا شاهزاده والاتبار محمدقلی میرزا را بحکومت مازندران و سپردن اهل انسامان اختصاص داد و او را با امرای شایسته و وزرای بایسته و ملازمان کزین و محرمان امین بمازندران مامور فرمود و میرزا نصرالله مستوفی علی آبادی که قبل از سلطنت حضرت خاقانی در انحضرت مرتبه وزارت داشت بوزارت او روانه و همچنین نواب شاهزاده والا مقدار حسینعلی میرزا را بحکومت و ایالت بلاد فارس سرافراز فرمود چراغعلی خان نوائی مازندرانی که امیری کاردان و دانائی با تدبیر و صافی ضمیر بود در حضرت خاقانی امین و معتبر بوزارت نواب شاهزاده بملک فارس روانه فرمود و بسیاری از بنجها و معتبرین درگاه را بمناصب عالیه مفتخر و در رکاب شاهزاده مامور نمود و در اغاز سال یکهزار و دویست و چهارده هجری طره باز خان افغان با شاره شاه زمان افغان از جانب وفادار خان وزیر اعظم او بعزم ملاقات جناب صدر اعظم اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی وارد دارالسلطنه که بخشگاه حضرت خاقانی بود گردید پس از ملاقات و مقالات معلوم شد که شاه زمان توقع کرده که خراسان را بدو واگذارند و سایر بلاد ایران چنانکه در عهد دولت محمدحسن خان قاجار و کریمخان زند در تصرف پادشاهان ایران بوده برقرار باشد چون اینگونه تمنا زیاده از شان شاه زمان بود باعث تغیر مزاج وهاج صاحب بخت و تاج گردیده جواب مقرر شد که منظور نظر ما آنست که هرات و مرو و بلخ و کابل و قندهار

وبست وقصدار وسیستان ورنسند ورچنانکه در دولت صفویه از اضافات وملحقات دولت علیه ایران بوده اکنون از تصرف متغلبان
اشراف فرمانیم خراسان خود خانه قدیم اباواجداد ماست اگر خراسان نه از اجزای ایران بودی چه واقع گردیده که مزار جد بزرگوار ما در خاک
طوس معروف اهالی روم وروس فطم بغارت برم سر بسر کشورت بخواهش وهم کشوری نگرت همان شیشه می که داری بخنگ
نگهدار و مستیز با جاره سنگ طره باز افغان چون جواب تهدید میز وحشت انگیز خافان گیتی ستان ترک وشهریار بلند همت بزرگ را بشنید
نادم وپشیمان وترسان وهراسان براه دیار هرات وخراسان برگرفت وقصه شاه زمان افغان بازگفت واو متوهم خاطر باجنشاد جنود وعساکر
پرداخت وحضرت شهریار کشور گیر قاجار نواب نایب السلطنه عباس میرزا را که درین ایام از آذربایجان بحضور خواسته بود دیگر باره بحکومت
انمملکت روانه وامیر گبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار قوینلو ورضا قلیخان وابراهیم خان دوالو را در رکاب شاهزاده مامور فرمود
وباحضار عساکر اشارت رفت وسپاهیان اطراف در موعد مقرره از اکناف در رسیدند الا طایفه شقاقی وسپردکان صادق
خان که ایشان را از آمدن بحضور پادشاهی ممانعت کرد ومنظورش انکه درینهنگام حرکت ندارد وخود نیز فرار کرده بسراب خراب رفته
فتنه آغاز ومحرمانش انیمغنی را برای ملک آرای دارای دهر معروض ومشهود داشتند لهذا بحکم پادشاهی اورا در خانه تاریک بگذاشته در
برروبش ببستند تا جایعا وعطشانا مرغ روحش از قفس قالب پریدن گرفت سارو خان برادرش بر پیش سفیدی وریاست طایفه شقاقی
مفتخر وبرادر دیگرش محمد علیخان بسرکرده گی سواره شقاقی منصوب شد ویک لشکر نیز در جرگ بساولان حضور از امثال واقران امتیاز
یافت ذکر عزیمت حضرت پادشاه فلک جاه بتسخیر سبزوار ونیشابور وخراسان ومراجعت بطهران
چون میرزا اسدالله نوری مستوفی خاصه بحکم شاهنشاهی واسندعای اللهیارخان سبزواری باوردن صبیه او بسبزوار رفت
اللهیارخان از اسندعای خویش نادم گردیده در فرستادن میرزا اسدالله مسامحه کرده اورا در نزد خود باز داشت وحقیقت انحال بپادشاه
پیمال روشن شد براهیمخان عمزاده ودامادپادشاه والاجاه در دوشنبه دویم ذیحجه با ده هزار سوار ساخته کارزار وپیاده آتشبار بحصره
آق قلعه روانه شد ومهدیقلیخان دوالو وحسینخان قاجار قزوینی در رکابش شتاب کردند بامیر گونه خان زعفرانلو حاکم جنوشان وابراهیم
خان شادلو حکمران اسفراین نیز منشور صادر شد که بابراهیم خان قاجار عمزاده خاقان کامکار پیوندند ورایات ظفرآیات خاقانی هم در دوشنبه
نهم صفر ختم بالخیر والظفر باجهان جهان سپاه کینه خواه وکوه کوه توپهای گردون کاه ودریا دریا افواج جلالت امواج راه چمن نکه برگرفته مدت
پنجروز عرض سپاه فیروزدیده شد پس از حرکت از انجا در پنجم شهر محرم الحرام بکهرارود ویست وپانزده در خارج قلعه مزینان خیمه وخرگاه برهر
وماه سایه افکن گردید نواب حسینقلیخان با جماعتی از خزاریجان وسواران بمحاصره قلعه سبزوار مامور شدند ودر مزینان برسوم تعزیه داری
حضرت سیدالشهداء علیه السلام اشتغال فرمود اهالی یکی قلعه مزینان که از مستحدثات اللهیارخان قلیچی بود در بربستد وبحکم پادشاهی
بتسخیر انقلعه سپاهیان دلیر یورش بردند بضربهای توپهای قلعه کوب انقلعه متین حصین را باخاک زمین برابر ساختند آتش قتل و
غارت ونهب واسر در قلعه گیان برگشته تخت شعله ور شد بعد از عجز والحاح بقیة السیف آقاخان ولد مصطفیخان عم بجمع آوری وسرپرستی
بقایای رعایای انحصار مامور شد واز انجا حرکت وحوالی قلعه سبزوار مضرب خیام گردون احتشام آمد ونواب حسینقلیخان با مرداوران
دوران بمحاصره نیشابور وشیخ جعفرخان روانه گردید وچون در روز ورود موکب مسعود وجود ظفرامود اللهیارخان قلیچی اجل را معاینه کرد از
عصیان وطغیان بشیمان شده میرزا اسدالله مستوفی را واسطه وشفیع انگیخته صبیه خود را باوی باردوی شهریاری فرستاد وجعفرخان نیز
اظهار ندامت کرد ولی سودی نداد سپاه ظفرپناه بتخریب قراء ومزارع وحدایق وبساتین ورسایتق سبزوار ونیشابور پرداختند وآن دو فادا
مستاصل ساختند دیگر باره طره باز خان افغان از جانب شاه زمان با نامه وهدایای پیشکش وارد واستدعای معاودت موکب فیروزی کوکب
شهریاری کرده وتوسط جعفرخان واللهیارخان را نیز نموده که بعد از رفع سپاه بحضور حضرت شاهنشاه جمجاه خواهند رسید وپیداست که این
ملک ملک موروثی انحضرت است وملک من متعلق بدان دولت ومنتصدهر گونه خدمتی هستم مع القصه اگرچه نقش مزورانه طره باز نقش بر
وحقیقت آن مشهود دیده پادشاه فلکجناب بود بعضی ملاحظات ملکی قبول فرمود وحرمت ورعایت خاندان کهن را از نظر انور محو ننمود و
چون محمود میرزا ولد نیمور شاه در بن سفر ملازم رکاب واز نقدات خاص حضرت پادشاهی کامیاب بود بکمافی السابق احکام قضا نظام بکاشته

آمده حکام خراسان و امرای افغان او را رعایت کرده با اتفاق برادر و پسر خود فیروز و کامران روانه حدود کابل و قندهار شوند و حسب
الامر با اسبابی شایان بدو وانه کردیدند و موکب شهریاری از خارج سبزوار حرکت کرین و بجانب دار السلطنه رجعت کردند نواب
حسینقلی خان و اسفراین و نواب ابراهیم خان قرهباغ قلعه و اقاخان از زنکی قلعه مرنان علی التفاوت برکاب اعلی پیوستند و ابراهیم
خان عرب بسطامی با دسته جات خود بمحافظت آن دیار مامور شد و بجهة انتظام امور ترکمانان بموت و کوکلان بازپرده روز در چمن کالپوش
اتراق اتفاق افتاد از انجا بسطام و دامغان و علی بولاغ رکضت کرین کردید و قشون فارس و عراق مرخص بوطن خود شدند و از راه
چشمه علی دامغان بجهة عیش و عروسی نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا والی سمنان بسمنان تزیین بخشیده هفته بعیش و عشرت در بزم و صحبت کذشت
و در چهارده سم شهر ربیع الآخر وارد طهران شد ولادت فقیر مؤلف این نامه در پانزدهم شهر محرم الحرام این سال در محله سنکلج طهران بود
چون والدم در رکاب نصرت مآب از خراسان بود و خبر ولادت فقیر را استماع بمناسبت وقت و قصد زیارت حضرت علی بن
موسی الرضا ع فقیر را رضا قلی نام نهاد در بیان نهضت پادشاه فلک جاه بجانب قزوین و جشن عروسی شاهزاده
محمد علیمیرزا و انتظام امر کیلانات و مرو و دیکه دره جان مالکم بهادر سفیر دولت بهیه
انکلستان از جانب ملکه کویین ۴ مرد و لزلی فرمانفرمای هندوستان حضرت خاقان کیتی ستان
قاجار بعد از ورود بدار السلطنه طهران قرار و مدار معاملات و ولایات ایران منظم فرموده و بجهة مذهب قبه عرش رتبه مرقد حضرت معصومه
سلام الله علیها و احداث مساجد و مدارس و سرا و عمارات ملوکانه در اصفهان و حدوث رباطات و پلوتات در تخیرکاه جاجرود
و غیرهم مبلغی خطیر معین و مصروف و بجانب قزوین نهضت فرمود صبیه امیر جلیل احمد خان مراغه را نامزد نواب شاهزاده محمد علیمیرزا حکمران
قزوین و بزم عیشی در نهایت زیب و زینت آراسته شد و روزی چند بعیش و سرور کذشت و زفاف واقع شد و پس از یکهفته حسن سلطان
نواب عمزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان مغفور بانتظام کیلانات مامور آمد و نواب شاهزاده والا تبار زمام السلطنه عباس میرزای
قاجار را بحضور مبارک احضار و از نظام و انتظام و قرار و مدار امور از بایجان استفسار فرمود و مورد التفات بغایات شد سابقا
مذکور شد که نواب مهدیقلیخان سفیر دولت بهیه انکلیس مقضی المرام از ایران بهندوستان بازکشت درین اوقات مجددا سفیر بزرک از
دولت با جشمت انکلیس مامور بشرفیابی خدمت پادشاه والاجاه کردید حقیقت این بیان اینکه جناب مارکویس لارد ولزلی که از جانب دولت
پادشاه والاجاه انکلستان فرمانفرمای ممالک هندوستان بود از جمله بخیانتی برلاند و در بدو حال از مشیران دیوان دولت محسوب میشد
و بعد از محاسن خدمات و سیاست و کیاست بمرتبه بزرک وزارت دولت بهیه رسید و مجددا مامور شد که بجهة تشیید مبانی موالات
و یکجهتی و استحکام قواعد و یکانکی سفیری دانا روانه ایران کند علی هذا لارد مغری الیه حسب الامر برکه دیرجان مالکم بهادر را که از معتبرین
اندولت بود بسفارت ایران فرستاد با نامه دوستی ختامه پادشاه والاجاه دولت قوی شوکت انکلیس و بعضی تحف و هدایای
مرغوبه نفیسه باشش نفر از نایبان و صاحب منصبان وارد ایران شد که از آن شش تن یکی جوانی استرجی نام و در حسن طلعت رشک
ماه تمام بود چون خبر ورود سفیر به بندر ابوشهر رسید از جانب خاقان کیتی ستان فتحعلی خان نوری نایب شیک آقاسی بهمانداری سفیر
جلالت مسیر مامور شد و راه فارس بر کرفت بعد از رسیدن سفیر مذکور به بنیر سنکی شهر شیراز حسب الحکم چراغعلی خان نواب
وزیر و تالیق نواب شاهزاده آزاده حسینعلی میرزا حکمران فارس و وجوه و اعیان و امرا و ارکان باستقبال سفیر جلالت مسیر روانه و بتکریم
و تعظیم شایسته او را با باغ جهان نمای خارج شهر منزل دادند با پانصد نفر عمله و همراهان فرنکی و هندوستانی در خارج باغ و داخل
عمارت خیام کوناکون برپای کردد و ایلچی مذکور با شش نفر همراهان انکلیس سه بار بشرف دیدار نواب شاهزاده شرفیاب شد شاهزاده
با ملکم صاحب سفیر و جوان استرجی بی نظیر که ناب اقل بود و محل نام و فرلی بهادر و معبروک بهادر و هالکری دو اکثر یعنی طبیب التفات تمام
و مهربانیها نمود و پس از دیدار و کفتار با بشارت پادشاه کامکار چراغعلی خان وزیر بی نظیر و امرای دربار شاهزاده و اعیان فارس
بدیدار و رفتند و او بهریک در خور درجات ایشان هدایا داد و در جود و بذل و بخشش بکشاد چون از جانب خاقان کیتی ستان مقرر
بود که بعد از مراجعت موکب فیروزی کوکب از ساحات خراسان ببلده سمنان سفیر مذکور را از فارس عزیمت حضور نماید و در پانزدهم

شهر مذکور از شهر مزبور حرکت کرده راه عراق بر گرفتند و معزز الیهی آمد تا بحوالی طهران رسیدند باجازت و اشارت پادشاهی اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان صدر اعظم با جمعی از امرا و ارباب مناصب سفیر را پذیره شدند و در خانه صدر اعظم معزی الیه منزل گزیدند و دیگر روز بحضور پادشاه والاجاه ایران آمد و نامه مودت ختامه از نظر حضرت اقدس پادشاهی گذشت و پس از روزی چند تحف و هدایای او که الماسهای درشت گرانبها و آینه های بزرگ باصفا و مروحه های صندل و عود و بافته های پرند و پرنیان از نظر پادشاهی گذشت و مقبول افتاد و عطیات کارگذاران دولت بهیه صورت قبول یافت و جواب نامه بنحوی شایسته و پسندیده مرقوم و سفرا را مخلع فرمود مالکم صاحب سفیر را با عطای کمر خنجر و کمر شمشیر مجوهر مکلل مفتخر و دیگران را باختلاف مراتب بخلعت آفتاب طلعت سرافراز فرمود و از جانب حضرت شهریاری حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار ایران برسالت و سفارت هندوستان مامور و باتفاق فرستاده فرمانفرمای مملکت هندوستان جنرال لارد ایرل نازکیین تر بهادر روانه مقصد شدند و این ملکم صاحب سفیری عاقل و باذل و خوش تقریر و دانا بود در رفتار و سلوک و مردمی و حسن و بهای استرجی در ایران هنوز مثل است و شعرای ایران در صفای جان استرجی شعرها گفتند و بدو مهرها ورزیدند و از جمله وقایع این سال است که چون بتوسط و تشفع شاه زمان افغان سپاه حضرت شاه فلکجاه از محاصره سبزوار و نیشابور مراجعت کردند و قرار بر آن بود که اللهیار خان قلیچی سبزواری و جعفر خان بیات نیشابوری بدرگاه جهان پناه گرایند و چون دیگر خدمتکاران بر آن آستان جبهه سایند و چندی بر این بگذشت و از شرفیابی آن دو امیر معهود اثری آشکار انگردید لهذا برحسب امر خسرو کامکار ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار عمزاده حضرت شهریار تخت و تعذیب شهر و اهالی سبزوار مامور شد و امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار نیز بتسخیر نیشابور روانه گردید و هر یک با سپاهی بیکران بجانب مقصد راه سپار شدند و درین اثنا واقعه حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم وقوع یافت و رای دارای ملک آرای پادشاهی بهدم سلسله او مصمم گردید چنانکه مرقوم خواهد افتاد

ذکر برخی از فرمانفرمائی و سرکشی برادران و منسوبان حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم فقهور و سیاست شهریار کامکار معظم و انقراض سلسله مزبور دولت و کامگاری

پوشیده مباد که حاجی ابراهیم خان صدر اعظم و اعتماد الدوله پسر حاجی هاشم از کدخدایان و عمال معروف شیراز بود و در رفته رفته بجهة کاردانی و عقل و تدبیر رتبه عالی حاصل کرد تا بکلانتری شهریاری شیراز رسید و کفه اندآبای ایشان در اصل از شهر قزوین بوده اند و قتی بشیراز آمده اند با سلسله حاجی قوام شیرازی که معاصر و ممدوح حافظ شاعر مشهور است وصلتی کرده اند و در ولایت زسته اند تا در زمان نادرشاه حاجی محمد هاشم کدخدای محلات حیدری خانه بحکم نادرشاه مکفوف البصر و واحد العین گردید چون بعد از کریمخان زند علی مراد خان بر مسند حکومت فارس نشست اعیان فارس را که از انجمله میرزا محمد کلانتر سابق بوده است با صفهان نقل و تحویل کرد و میرزا محمد کلانتر در زمان جعفر خان زند بطهران آمده مورد الطاف خاقان شهید فتحعلیشاه قاجار شد و جعفر خان کلانتری شیراز را بحاجی ابراهیم خان تفویض کرد و استقلال و جلال یافت و چون دولت لطفعلی خان پسر جعفر خان مشرف بزوال بود اراده عزل و قتل وی کرد و این امر را بتعویق انداخت تا از سفر صفهان رجوع کند و حاجی معزی الیه از نیمعنی و اراده آگاهی حاصل نمود لهذا با شارت او عبد الرحیم خان برادرش در رسیدن اردوی لطفعلی خان پراکنده و متفرق کرده بشیراز رجعت نمود و در معاودت لطفعلی خان و برروی او برسید چنانکه گذشت بحضرت شهریار قاجار ملتجی شدند و خاقان شهید او را تقویت فرمود و حکمران فارس شد و بوزارت خاصه مفتخر و بلقب اعتماد الدوله یافت تا بعد از شهادت خاقان کبیر شهید حضرت شهریار فلک دربار فتحعلی شاه کشورستان بمراتب مناصب او مفزود او را بصدارت اعظم و کفالت امورات دولت مکرم مخصوص کرد و برادران او را حکومت و ایالت بلاد داد چنانکه برادر اکبرش عبد الرحیم خان بیکلار بیکی عراق و اصفهان شد و محمد حسینخان والی کوهکیلویه و بهبهان آمد و آقا محمد زمان کلانتری شیراز یافت و فرزند اکبر حاجی مذکور میرزا محمد خان بیکلربیکی فارس بود و دیگر فرزندش اسد الله خان بحکومت بروجرد و خورستان افتخار داشت و در واقع نیمه ملک ایران با برادر و اولاد او بود و اختیار کل دولت پادشاه والاجاه در دست او بخصیص داشت و در مجلس حضرت شهریار قاجار غالبا اذن جلوس داشتی و نشستی و در رتق و فتق ابواب ملک و دولت و عزل و نصب ارباب حشمت و صولت اقتدار و اختیار کلی داشتی و در مقام صدارت اعظم بی رای و تصدیق او امری صدور نپذیرفتی علی الجمله مدت چهارده سال در

دو دولت کمال استقلال یافته بود و همانا در نیمدت که نواب اشرف شاهزاده حسینعلی میرزا در فارس بفرمان روائی رقبه بود اسم حکومت با آنحضرت و رسم با میرزا محمد خان بیگلربیکی شیراز بود لهذا از دور و نزدیک و ترک و تاجیک زمزمه و همهمه برآمد و همه با یکدرد دل کردن گرفتند و از خال بلاد و عباد سخنها گفتند و چون گروهی از دیرانی مارندرانی را با جناب صدارت مآب میرزا محمد شفیع بندی ارادت و صداقت بود ایشان نیز از اطراف و جوانب در کار او یعنی حاجی اعتماد الدوله سعایت کردند و از قول او بخدمت خاقان گیتی ستان سخنان درشت روایت چنانکه در نهفتن این اسرار حوصله و حزم سزاوار بود پادشاه گیتی پناه تامل و تحمل فرمود تا نوشته چند بحضور حضرت خاقانی آوردند و نگارش اظهار ابوی نسبت کردند و معروض داشتند که با جماعتی بزرگ معاهده کرده و عزم جنایت و قصد خیانت دارد اگر چه سقم و صحت این امر مخفی است و خداوند دانا و آگاه ولی وقایع نگار آن دولت خاقان گیتی ستان چنین نگارش کرده اند علی ای حال خاطر مبارک پادشاهی از وی مکدر و اتمام کارش دران روزگار مقدر گردید چون بستگان و پیوستگان و فرزندان و برادران و متعلقان وافره و متکاثره داشت مبنای دولت اظهار و شهرت این اندیشه را صلاح وقت ندانستند مایه شفتگی ملک فهمیدند لهذا بحکم پادشاه جمعی در طهران و سایر بلاد مامور شدند که در یکروز معین بتمام انحکام و امراء و اعاظم را گرفته بسیاست رسانند حاجی ابراهیم خان و عبد الرحیم خان دردار الخلافه و اسد الله خان را محمد علی خان قاجار قوینلو و برادر و محمد حسینخان والی کوهکیلویه را علی خان قاجار قوینلو و میرزا محمد خان بیگلربیکی شیراز و آقا محمد زمان کلانتر انجا را حسن خان ولد عبد الرحیم خان مذکور کارگذاران شاهزاده بگرفتند و مکفوف البصر و معدوم الاثر نمودند طایفه که مانند آل برمک قبول خلق و عزت سلطانی داشتند و غره و تحیه الحرام نمهزار و دویست و پانزده بیکلحظه اسباب جلالت و مسند ایالت ایشان بپیچیده و دست از کفایت و کفالت کشیده آمدند فاعتبروا یا اولی الابصار چندی که در قزوین و طالقان بسر بردند تا عمر بسر آوردند و تمیم حال بقایای این سلسله در محل خود معروض و مرقوم و مشهود و معلوم خواهد آمد میرزا عبد الوهاب کلانتر اصفهان و حاجی میرزا زمان کلانتر تبریز بمحاسبه میرزا محمد خان بفارس مامور شدند و بقایای چند ساله انولایات را محاسبه کرده بحضور اعلی آوردند و چون در این حادثه بعضی از امرا نیز متهم گردیده بودند مهدیقلی خان قاجار قوینلو که از معتبرین طایفه علیه و از اکابر قاجاریه و سابقا حاکم قزوین و طهران بود بحضور احضار آوردند و او را در حضور چوب یا للیک زدند یعنی امرا و نزرکان قاجار بر یک چوبی برپای او زدند و کدشت و شپیه ایلی یافت و چون این جماعت را بمعاهده با نواب حسینقلی خان برادر متهم کرده بودند محمد قلیخان قاجار برادر مهدیقلی خان بیگلربیکی طهران که حسب الامر بچوب مضروب شد این بیت بر حضرت خاقانی عرضه کرد بلیت نه شه کاذب ز شیرین پستون و خدا داند که بست این تهمت نو لهذا معفو و مخلع گردید و همکذا ابراهیم خان و آقا خان کتول که دو برادر معتبر و دلیر و معتمد بودند نابینا گردیدند و

صدارت اعظم بجناب میرزا محمد شفیع مازندرانی که وزیر حضرت خاقان شهید بود مفوض گردید تقویض صدارت

اعظم میرزا محمد شفیع بن میرزا احمد مشهور بمازندرانی جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم ولد میرزا احمد پدرش از چاکران نادرشاه افشار بوده و از اصفهان بمازندران سکنی گرفته در بدو دولت خاقان شهید و تمیز از بندی بمازندران و استرابادی میرزا محمد شفیع که از والستگان حاجی جانخان حاکم بندپی بود بجهة نگارش رقیمه بحضور خاقانی درآمد و مورد التفات شد و در رکاب نصرت مآب روانه گردید و بعد از فتوح ظفر دران سفر مرتبه وزارت یافت و در همکام دارائی و سلطنت ان پادشاه دانا کمال اعتبار و محرمیت داشت و بعد از شهادت ان سلطان سعید چنانکه مذکور شد در طهران معتکف و ایمن بود و عریضه بحضرت خاقانی نوشته بشیراز فرستاد و بموافقت میرزا محمد خان قاجار دوالو بیکلربیکی طهران بمجارست دار الملک پرداخت تا خاقان منصور از فارس بدار السلطنه آمده مستقل گردید و جلوس کردید و در این ایام که دولت اعتماد الدوله شیرازی سپری گشت میرزا محمد شفیع بصدارت اعظم اختصاص یافت و بمراتب اعلی از تقاجست هم درین ایام حضرت خاقان گیتی ستان مشغلی شاه بشکار و سیر و تماشای دشت و کوهسار میل فرمود شبی در قصر قاجار و روزی در جاجرود و از انجا بچمن مشای و ماوند تفنن و دور روزی در کنار رود زیار بشکارهای کذشت و از انجا صید کنان و بخیر افکنان بلاسم نو درآمد سیزدهم شهر صفر را که روز رفوت کریمخان زند و خروج خاقان مذبذب بود میمون داشته در انقریه یعنی نوا با نوای چنگ و نای و عیش و عشرت با غزالان سیم ساق همدوش بای بسر رفت

واز انجا دو بچمن ارجمند خرامیده و در روز اربعین چنانکه رسم این سلسله شریعت آئین است بتعزیه جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء
بگذشت و در شکارگاه چمن بارگه دشتی است پر سبزه زار خاکش بهجت انگیز و آبش خوشگوار بعرض پیشکاران دربار رسید که دیگر باره
جناب اخوت مآب حسینقلیخان سر بسرکشی برآورده و از کاشانه کاشان بدیوانخانه صفهان تاخته و کروهی از دیوان دیوانه برگرد خود جمع
ساخته با سلیمان زمان بتحریک اهریمنان در مقام خلاف و نفاق و بغی و شقاق است بنا علیه الطفای نوایر فتنه و فساد او را از چمن بار
بمستقر اجلال و کامرانی ایاب و آرا گردید

ذکر طغیان حسینقلی خان و اضمحلال وی در شهر قم

اجمال انمقال اینکه چون نواب حسینقلی خان بحکومت کاشان رفت دیگر باره از هر کناره کروهی از اوباش و ارذال نفتن خصال در طمع
ملک و مال بگردش اجتماع و اتصال جستند با شخصی مجهول الحال در کسوت شیادی و خصلت صیادی از اهالی ایل بیرانوند بدعوی علم
اکسیر و صناعت و اعمه فقر و قناعت بوی پیوست اگرچه گاهی ملا بارانی و زمانی ملا محمد خود را در هر دیاری خوانده بود در اینوقت خویش را بمحمد
قاسم بیک مدعو کرد و سیدی دیگر که خارج النسب بود در لباس هری و ارشاد با خود یار کرده بدستیاری یکدیگر شعبده بازی و فتنه
آغازی بنیاد کردند و بجان والاشان و عده سلطنت دادند الحاصل محمد قاسم صاحب اختیار ملک و مال خان والاشان شده نواب
شاهزاده محمد تقی میرزا را که خان کهی ستان بنام فرزندی ببرادر نامهور سپرده بود نیز فریب داده با خود رفیق کردند و امیر خواندند در شب
سه شنبه شانزدهم ربیع الاول به نظر خرامیدند و فرمانی مجعول مشتمل بر عزل حاجی محمد حسینخان بیکلربیکی اصفهان و نصب شاهزاده
بساحته باصفهان ارسال داشتند حاجی محمد حسین خان که بساختن تخت مرصع فرمایشی خاقان اعظم اشتغال داشت متوحش شده
فرار اروی بنایین یزد نهاد و حسینقلی خان در عمارت سعادت آباد در کمال استقلال و استبداد جلوس فرمود و محمد قاسم بیک با جماعتی در شهر
برتق و فتق و کرفتن و بستن و کشتن و خستن رعایا و برایا مشغول شد مبلغی اموال تجار بمواخذه و مصادره بغارت رفت و حاجی جعفر خراسانی
برادر باقر خان از حکومت اصفهان دادند و بعد از نهضت و غارت و جمع مال و اخذ منال عیال خود را در قلعه اصفهانک من توابع کراج گذاشته
خود و محمد قاسم و سایر ملثمین رکاب ابر داشته بعد از سکه و خطبه و جلوس روی بقلم و علیشکر بهار لوی نهاد چون بتفصیل این احوال
بعرض حضرت شاهنشاهی رسید متحیر و متغیر گردید بخت جانمحمد خان دوالوی قاجار بمجارستان قم و کاشان و حسینقلی خان برادر
زاده او بجدود عراق و اصفهان و آقاخان ولد مصطفی خان عم بطرف سیلاخور با جماعتی از دلیران و امیران روانه شدند و حکم محکم بحکام
و عمال عراق و فارس مرقوم شد که حسینقلی خان را کرفته مقید و محبوس بغرفاکبوس رسانند و از اتفاقات در همین اوقات ابراهیم
خان عمزاده و سلیمان خان اعتضاد الدوله از سبزوار و نیشابور با عباس میرزا برادر نادر میرزا ابن شاهرخ بن رضاقلیمیرزا ابن نادرشاه
که بکرمان و استشفاع همی آوردند در رسیدند و حضرت پادشاه حکمت آگاه سکندر جاه نواب نایب السلطنه عباس میرزا و میرزا محمد
شفیع صدر اعظم را در خیمکاه خسروی کذاشته با جیشی جرار و جندی خونخوار و غضبی دوزخ لهب و قهری سعیر شرار در دویم ربیع با همتی
رفیع راه عراق برکرفت مؤلف همیرفت خسرو بر و برز چین زکار برادر پژند و عنین حاجی محمد حسین خان بیکلربیکی اصفهان که از آنجا
به نایین و یزد کریخته و در دامان همت مشایخ نایینی در آویخته در کمال رجا روی التجا بدرکاه حضرت شاهنشاه قاجار می آورد در قرای نظنز شرف
رکاب بوسی یافت و مورد الطاف شد راه هشت روزه بپای سمند خسرو همت بلند سپرده و در چهارم روز بخت فیروز بشهر اصفهان
رشک جهان کرد خبر ورود پادشاهی در اطراف مشتهر و نفسها در سینهای اعدا خنجر و مژکانها بر دیده ها نشتر شد ابراهیم خان قاجار
عمزاده و حسینخان قزوینی بتسخیر قلعه اصفهانک مامور شدند و خود بنفس نفیس از اصفهان ایلغار فرموده بتعاقب حسین قلیخان راه کلیه
قطع همیکرد و معروض افتاد که او بجدود لرستان و کرمانشهان فرار کرده و قصد بغداد دارد پادشاه را کاه حزم پیشه صافی اندیشه با قاجار
خان و محمد علیخان قوینلو و حسینخان والی فیلی فرمان داد که راه بر و فرو بندند و او را بسلاد روم شدن نکذارند مغلول کرده به پیشکاه فرستند
مع القصه عرصه بر او تنک کردند و راه بر بست و همراهان او متفرق شدند محمد قاسم بیکلد کرکخت و وی سر کشته و اسیمه سر و مضطرب و
مضطربنه و اغروق بکچه خود را بمعصومه قم رسانیده و چون بسکی که از شاهبازی رمیده پناه بدرختی برد از بیم عقوبت شاه و از خبر تعاقب
سپاه از اسب پیاده آمده خود را بضریح مطهر معصومه محترمه در آویخت و اشک ندامت بر چهره همیریخت بالاخره در پنجشنبه بیست و ششم

ربیع الآخر در حرم محترم بضجعه موسی الکاظم حسینقلیخان عاصر و نادم شمشیر بگردن افکنده در پیش شهریار کامکار سته بارزمین بوسیده بگریه در آمد و معصومه را شفیع کرده استدعای عفو جرایم نمود و حضرت شاهنشاه جمجاه را عرق اخوت و عصب مروت بضربان و هیجان در آمده از فرط فتوت گناه آن مجرم عذرخواه را بالعفو و صفح مقرون داشت و او را هم بخواهش او در امکان معتکف فرو گذاشت و میرزا ابوالحسن خان همشیرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی که از نواحی شوشتر فرار کرده دران حریم قرار گرفته بود عجز و لابه پیشه کرده معفو و بزیارت مکه معظمه مرخص گردید عوان و انصار حسینقلی خان مورد شکنجه و سیاست شدند حاجی جعفر خراسکانی نیز از انجمله بود که او را قسلوقه کردند و پس از چندی بشفاعت جناب میرزا ابوالقاسم گیلانی از علمای عهد حسینقلی خان را بطهران خواندند و در قریه ازفرای شمیران که در آن شیخ خواند مقام دادند و بطاعت و عبادت میگذراند و بعد از اندک مدتی در قلیل فرصتی چشم از دولت جهانبانی پوشید و جهان من را بدرود کرد و هم در آن قریه تا زمان رحیل بطاعت رب جلیل اشتغال میجست تا در گذشت و خاقان گیتی ستان اولاد او را پدرانه تربیت فرموده بعواطف گوناگون و عوارف از حد فزون مشمول فرمود پیوسته از کار برادر نامهربان متاسف بود و چاره نداشت و هم از وقایع این سال فرخنده مال جشن و سور و عروسی میمون مبارک شاهزاده والاتبار نواب عباس میرزا ولیعهد دولت گیتی مدار بود که صیته مرتبه امیر کبیر میرزا محمد خان دولو پیکلربیکی طهران را بوی خطبه کردند و جشنی بزرگ که زیاده از صد هزار تومان بمخارج آن مصروف شد در دار الخلافه ری برپای کردند که دیده کردون پیر آن را تا کنون نظیر ندیده و شاهزادگان اطراف در ری انجمن کردند و از انجمله نواب حسینقلی میرزا فرمان روای فارس بود که پیشکشی وافر از حضور گذرانید که شرح آن در روزنامه وقایع نگاران دولت ابد مدت بتفصیل یافته و برخی این جشن همیمون را بعد از مراجعت خراسان نگاشته اند واضحت و در هر جشنی و عیدی خطبای همبرزی و شعرای بلیغ خطبها خواندند که اگر نگارش یابد این تاریخ تذکره مشحون بنثر و نظم گوناگون گردد چه که در دربار شاهنشاه قاجار ارباب کمال و اصحاب فضل زیاده از عهد محمود غزنوی بوده اند و خود آن پادشاه جمجاه را طبع بلند و ابیات ارجمند بوده و بهمه کمالات اتصاف داشته و همت بر تربیت فضلا بلغا و شعرا و فصحا میگماشته چنانکه در مقام انسب بذکر اغلب خواهد پرداخت

ذکر ذکر سفر خجسته اثر خراسان و غلبه و قهر بر اعدای دشمن سایمان سابقا مرقوم افتاد که سرداران با اقتدار بتسخیر سبزوار رفته و آنچه از لوازم قهر و غلبه است در آن نواحی وجود و بظهور و شهود آورده و چون خبر طغیان حسینقلیخان بشنیدند بعزم رزم او برگردیدند و الله یار خان قلیچی چمشگزی در شیام و شیری در کنام نهفته آید تا آنکه دشت نیز با بشارت امنای دولت همیمون دست بغما و غارت و ایذا و اسارت اهالی سبزوار برگشادند و قلیچ آقای میر قلیچ اللهیار خان قلیچی را بکشتند و وی را ستاصل ساختند ناچار کس بدربار نایب السلطنه فرستاده اظهار ارادت کرد و در روز ورود فرستاده اش یکی از پسران او که در رکاب شاهزاده ولیعهد بود در حلت نمود این خبر مزید افسردگی طبع و پژمردگی دل وی گردیده کارگذاران دربار ولیعهدی او را بجان بخشی مژده دادند و ضمانت کردند او نیز فرصت غنیمت شمرده با اهل و عیال حرکت نمود ملتجی بآستان مروت پاسبان شاهنشاهی شد پادشاه جوان از قتل آن خرف پیر ناتوان اغماض فرمود و اشتهار داد که مسکن قدیمه قوم قلیچی بوده بسیور غال او مقرر فرمود و میرزا محمد خان قاجار قیاقلو یایالت سبزوار رفت و در انشهر مستقل شد جعفر خان بیات نیز اندیشه رجوع بدرگاه پادشاه کرده ولی ایمن نبود و اظهار فرصت همیکرد

ذکر سفر مشهد مقدس و وقایع آن ارض اقدس اجمالا مرقوم و معلوم شد که نادر میرزا بن شاهرخ شاه در ارض اقدس مشهد مقدس رضوی یایالت آن شهر جنت بهر دل خوش و آن وصیه خود را بحکم اظهار خلوص و عقیدت بالتماس میرزا محمد شفیع وزیر بدرگاه پادشاه جهانگیر فرستاده بود و بحکم حضرت شهریار یایالت درجبالگاه آثار حسینقلی خان قاجار در آمده بود و دیگر بار عباس میرزا برادر خود را بحضور حضرت خاقانی فرستاد و عذر شرفیابی خواست پادشاه جمجاه او را بانجاح مکلل برآراست و اظهار ملاطفت فرمود و در مدافعه نادر سلطان مسامحه فرمود بجهة اتمام حجة باوی مدارا همی نمود تا عقلا و اساطین بدانند که سلاطین را با نقراض دودمان سلاطین تعجیل و تحریص ستوده نیست و این کار ربدست پروردگار است همه آن کند که خود خواهد و دولتی را افزاید و ملتی را بکاهد اگر پادشاه قاجار بر امر او حکام خراسان سخت گرفتی همه با هم دست اتحاد شدندی و قوت دولت نادر میرزا کردندی لهذا پادشاه سکندر جاه فلاطون جشکار که پرورده خاقان شهید پیران رای افراسیاب عزم

بود بروفق تدابیر ملک گذاری حرکت همی فرمود که گفته اند بلیت برائی لشکر یا لشکنی پشت بشمشیری یکی تاده توان کشت نادر میرزا پس از فرستادن برادر خود عباس میرزا از شرفیابی خدمت پادشاه ایران استنکار ورزیده و استنکار کرنده بدفع الوقت حیلتی همیکرد و روزی بشب همی آورد تا وجود او برا اهالی خراسان بایه خذلان آمده متفق الرای بعرض و ارای ملک آرای رسانیدند که ما از تعدی و بستوه هم و در قبول خدمت پادشاه ذیجاه ایران متفق و همکروه لهذا با مر خسرو نافذ الامر نخست ابراهیم خان نبی عم و داماد پادشاه والا نهاد که امیری بود باذل و دلیری کامل شجاعت باهر در جمع کرده و ادب بانسب توامان آورده و در حضرت دارائی ملک ارا عزیز تر از فرزند و برادر منقلای لشکر قیامت حشر پادشاه ذیجاه شده خوابگاهش خانه زین و مسندش بهتر زین جامه اش پشمینه بازندری و خرقه اش خشن کسکری بود روی بنواحی خراسان نهاد در بیست و ششم ذیحجه سال یکهزار و دویست و شانزده با دوازده هزار سوار رسام حسام زوال کوپال مانند برق تیز روی بعرصه ترشیز کرده چون آتش همی تافت و چون باد همیتاخت ملوک لفور فرامرز کشی زرابلستان تبازد همی سوی کابلستان پس از حرکت وی از ری شاهنشاه قاجار در هفدهم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و هفده از دار السلطنه نهضت فرموده باشیراز آمد و یارو چوشی از آسته چون پرطاوس و جنودی پیراسته چون چترکاوس و توپهای تنین پیکر و دیوهای عفریت منظر و جنائب رنگین و کتاب سنگین رکضت فرمود نخست مشیخانه کشان اشترهای کوه کوهان خارخوار بار بردار و اشترهای بارکش زرین جلاجل کردون هیاکل را بجولان در آورده ندو کوه و دشت را از انبوهی این همونان کوه پیکر مشحون به پشتهای رفیع و تلهای منیع کردند و ازان سپس توبچیان مرغ کردار و رنبورک فلکنان زحل آثار باکرد و نهای گردون سیرت راه بر گرفتند رکابداران ترکمان کمان و جنیت کشان اوزبک اقران و تیر افکنان تاتاری و حصار گیران حصاری مقدمة الجیش راچون ابغار چنگیزی و جوانغار تیموری رویق افزودند در آغاز و وسط و انجام هر منزلی از منازل شلیک توپ و زنبوره جهان آشوب در آسمان و زمین غریو و طنین همی افکند نخجیران کوه و دشت و پرندگان صحرا و هامون همی بر میدند غلغله سواران و ولوله پیادگان در اطراف و اکناف جهان زلزله همی افکند و غبار مواکب و مراکب روی سپهر و مهر همی پوشید این فرزندزاده سلطان محمد حسین خان بن فتحعلی خان مغفور که از اولاد چنگیز و احفاد تیمور بود بحکم وراثت در ملک خراسان یورش چنگیزی و شورش تیموری تازه فرمود و کوس جلالت و نمای نبالت را در صفحات خاوران بلند آوازه نمود چنانکه شاه اسمعیل صفوی ماضی بمجاربه شیبک خان اوزبک رود یا شاه طهماسب فرزند او بمدافعه عبد الله خان ماوراء النهری همی شود با سپاهی همگران و چشمی ستاره اقران همیرفت خون بدندانشان در عروق و اعصاب آنان چون شاخ بقم و مرجان خشک ماند خوانین خراسان مشوش و مهراسان فداصاح این کار و انجاح این کار زار اندیشه همیکردند و بمصالح حال خود غلامی و بره کی پیشه همی نمودند و این شهریار از اذکان با مردان و رادان در همین رادکان استجمام مراکب را و استجماع مواکب را روزی چند پاسود و تکمیل جنود نصرت نمود استقرار همیفرمود اسحق خان کرد قرائی که تا این زمان روی دل بشاه زمان افغان داشت پس از ورود محمود میرزا برادر او و انکسار رایت وی حفظ خود را اصلاح حال در مبایعت و مطاوعت دارای سهمال دانسته تا دعوی خلوص او را نصوصی باشد باستمالت جعفر خان سپات به نشابور رفت و او را استمالت کرده و بالتفاق وی روی بعتبه علیه ظل الهی آورده سایر خوانین خراسان مانند امیر کونه خان حکمران خبوشان و ابراهیم خان حاکم اسفراین و حکام قهستان و قاین سر اسر روی بار دوی پادشاه جهانگیر جهانبخوی نهادند اعتضاد الدوله سلیمانخان قاجار و حسینخان قولر قاجار قزوینی متسخر قلعه چناران آتش در کرکره کرماکرم و شد شد همیر فشدند و نواب شاهزاده ازاده اکبر ارشد محمد علی میرزا و اسحق خان کرد قرائی برسم منقلای و مقدمة الجیش متسخر و محاصره مشهد مقدس روانه شدند و پس از روزی رایات خاقان ظفر مند با امرای بسیار از آزادگان از انجمن چمن زادگان که روز نهم ربیع الاولی و از ایام ربیع فصول دولت اعلی بود مانند سیلابهای جاری بر صفحات ارض اقدس و مشهد مقدس طاری و ساری شدند و بنحویکه بحر محیط اطراف خاک بسیط را احاطه کند بگرد اگرد باره شهر طوس محاصره و مجاوره کردند قراولان بقاع اکناف و اطراف انشهر جنت اتصاف را بغارتیدند و کار را بر نادر میرزای افشار تنگ کردند همانا که روزگار کیفر و اوقات مکافات داور را موعد در همین پرخاشش و کرد و نزاکاه بروز و ظهور پادشاش بود عبرت ارباب خبرت را زمان فراز آمد که قصاص خون فتحعلی خان بیگناه را در حلقوم نادر سلطان آشکار مکافات بدید آرند زیرا که وارث ثاران شهریار مغفور را کاه قدرت خدا

ثار

ثار رسیده چه بروفق عقل و نقل تقاص و تلافی در عوالم حس محسوس است و انبعی بر اهین شرعیه و اخبار حقیقیه منصوص اگرچه خداوند دیر گیر دولی سخت گیرد و بملاحظه تغیر صور و اسماء خلق را از حقایق و مستمانغفلت افتد و تحقیق این اشارات مخالف طریقه تاریخ نیست بلکه از دقایق معارف و نکات تاریخ نگار ابیست و اگر چنانچه دانیم بذکر بعضی از تلافی و تکافی کتبه رانیم صورت نبیان مباحث ایراد کنند و بطورهای متداوله نگارش مارا پذیرند چنانکه هر کس تالیفی یا تصنیفی کند هدف سهام ملام مردم شود و سیاست که توان بطبع همه عالم که عوالم مختلف دارند یکسخن سرود باری هر عیب که سلطان پسند هنر است ذکر نیافتن قحط و غلای شهر مشهد مقدس و طول زمان محاصره و استشفاع جناب فضایل مآب میرزا محمد مهدی مجتهد و استخلاص شهر و اخذ نادر سلطان بن شاه رخ شاه بن رضا قلیمیرزا بن نادر شاه و مراجعت موکب ظفر کوکب از خارج شهر بجانب دار السلطنه و سایر وقایع اتفاقیه این سال که بکهزار و دویست و هفتاد بوده

چون مدت محاصره ارض اقدس و مشهد مقدس بطول یافت و سپاه حضرت پادشاه اسلام پناه حوالی و نواحی شهر را تاخت و تاز تمام کردند در شهر قحط و غلای عظیم وقوع یافت عجزه و مساکین از شدت جوع بعالم آخرت رجوع کردند سادات و قادات و علما و فضلا بناله و شیون در آمدند چون برج و باره در تصرف چاکران نادر سلطان بود حلایق در بیرون شهر قدرت نداشتند و کارکنان دربار پادشاه والاجاه مکرر عرض کردند که رخصت بستن توپ باره کوب بر بروج و دروب حاصل کنند پادشاه اسلام پناه بنا بر حسن عقیدت و حفظ شریعت و تعظیم و تکریم ان امام همام و الامقام که مرقد مطهرش زیارتگاه خواص و عوام ازین عمل تحاشی و ممانعت شدید فرمود و بر این سؤال و جسارت که در دو کیتی سرمایه شقاوت و خسارت است انکار بلیغ نمود چون نزول جنود نصرت شمول پادشاهی در عشر اول شهر ربیع الاول بر کرد مشهد مقدس رضوی صلوات واقع و از یکماه تجاوز کرده بود اهالی شهر سر اسر بخدمت جناب عالم و فاضل کامل میرزا محمد مهدی مشهدی اجتماع کرده او را شفیع و واسطه و معین و رابطه کار دانسته انتخاب نیز باردوی همیمون شاهنشاهی آمده شفاعت کرین کردند و مشروح و مشهود داشت که اهالی شهر از ظلم نادر سلطان و از فقر و فاقه بجان آمده اند ولی چون ابواب و بروج و حصار در دست کسان اوست قدرت سپردن حصار و بیرون آمدن بزینهار ندارند و هرگاه پادشاه اسلام بقانون سلاطین سابقه او زنکیه بقهر و غلبه و زدن توپ باره فکن حصار شکن شهر را مفتوح و مسلمانان را مقتول و مجروح فرمایند با انطایفه چه تفاوتی دارند چه عبد المؤمن و عبد الله خان اوزبک نیز همین کار کرده اند پادشاه اسلام پناه شریعت آگاه فرمود نعوذ بالله که ما بدین کار راضی شویم و بدین ننگ تن در دهیم چه سلطنت ما بنیابت مجتهدین عهد و ما را بسعادت خدمت ائمه هادین مهتدین سعی و جهد است و چون شنیده ایم که نادر سلطان بعضی اعمال خلاف شریعت مبادرت کرده و میکند بقلع و قمع او و رعایا مصمم شده ایم بالاخره امرای خراسان متعهد شدند که بعد از حرکت اردوی پادشاهی بجانب دار السلطنه تبدیر و مدینه شهر را استخلاص و نادر سلطان را مقید کرده بحضور اعلی آورند لهذا موکب ظفر کوکب پادشاه کیتی پناه بمعاودت در آمد و حسینخان قاجار قزوینی حاکم نیشابور و سردار خراسان را بتوقف و تسخیر ارض اقدس مامور فرموده بعد از رسیدن بمنزل علی بولاغ دامغان و نشاط صید و شکار بجانب شهر سمنان که دار الامارة نواب شاهزاده والاتبار محمد ولی میرزا بود توجه فرمود در ذکر شهر سمنان و ورود حضرت خاقان کیتی ستان سلطان فتحعلی قاجار در انشهر اکرم بهر و طوطیهای شاهانه و خدمات شایان نواب مستطاب شاهزاده محمد ولیمیرزا حاکمران دیار و سایر وقایع ان ایام

مرتوشیده مباد که سمنان شهریست دلنشین و بلده نزهت قرین از بناهای قدیم ظهورث و یو بنداد بوده است و در وقتی تعمیر یافته آب و هوای خوب و نارونکور و انجیر و بادام و پسته مشهور مرغوب دارد قرای خرم و باغات نزهت توام در اطراف ان واقع است انشهر در زمین نشیب و فراز اتفاق افتاده و اطرافش کشاده است مردمان با نام ازان مقام برخواسته اند رکن الدین شیخ علاء الدوله احمد بن محمد از عرفا و محققین سمنان مشهور است و صاحب تصانیف بوده و زرای اولاد امیر تیمور کورکانی غالبا سمنانی بوده اند و ارانسپه حضرت خاقان کیتی ستان مسجدی ممتاز دران شهر بانام رسیده چون در این ایام مقر حکومت شاهزاده والامقام نواب محمد ولی میرزا بود خاقان کیتی ستان بدان شهر رغبت و توجه فرمود شاهزاده طوطیهای دلکش و ماحضرهای

لطیف پشاه و سپاه برار آسته و خدمات نیکو بجای آورد و مورد توجهات پدر والاگهر گردید و عنقریب بایالت خراسان ترتیب و تقویت یافت در این ایام قیصر میرزا ولد شاه زمان بن تیمور شاه افغان از جانب هرات با برادر خود فیروز میرزا بحضور اعلی درآمد و از جمله منسوبات یک زنجیر فیل کوه عدیل قوی هیکل بود و از وقایع خوش سخنان معروض داشت و اظهار مخالصت و مصادقت نمود و در ایام حرکت از سمنان بطهران اخبار فتنهٔ عام کربلای معلی معروض رای بیضا ضیای اعلی گردید و مورد غضب و قهر و تغیر مزاج پادشاه دهر آمد چنانکه بموجب از ان خواهم پرداخت و در هفتم شهر جمادی الاول نزول اجلال در طهران واقع گردید و عروسی نواب شاهزاده نایب السلطنة العظمی العالیه عباس میرزا در این اوان واقع شده و اصح روایات چنین است

ذکر فتنهٔ طایفهٔ ضالهٔ وهابیه و قتل عام کربلای معلی و مختصری از عقاید اهل این فرقهٔ گمراه

مردی کذاب و وهاب نام نجدی ذوق و وجد از طوایف اعراب بوادی نجد که در بصره تلمیذ محمد نامی بصروی بود بعراق عجم افتاد و چندی با علمای عهد ابواب معاشرت گشاد چون بحسب سنجیدگی و فطرت پیدنی داشت و مقصود از اکتساب علوم و رسوم سروری و برتری بود اعاظم ارباب یقین را در مقام انکار و مبتدعین هوا آثمین را فرین اقرار بود که العلم بلا عمل و العمل بلا علم ضلال یکیست ای بسا کافر دین ظاهر گریخت خون صد مؤمن بپنهانی بریخت ناکار آن مدبر منافق در مبدع و هوا بجائی رسید که از طریقهٔ شیعی و سنی هر دو خود را بری و عری و مذهبی جدید اختراع نمود حاصل انکه فرقان مجید جامع مسایل است و جز ان تقلید و تتبع احادیث و اقوال ائمه و عمل باطل است قول رسول نیز بعد از فوت او در خور پیروی نیست تابعین او نیز پس از فوت با کفار فرقی ندارند در هر وقتی و عهدی و انائی از ظاهر قرآن حکمی نواند کرد که مناسب وقت باشد و آن مرد امام زمانه و شیخ یگانه است و متابعتش لازم از زیارات زیارت مکه واجب است و دیگر مشاهد مقدسه را طایف و زایر شدن بدعت و اختراع و بر مراقد و مقابر ائمه قباب زرین و قنادیل سیمین گذاشتن و از ایشان امید توسط و تشفع داشتن گناه بزرگ است تاراج و اخذ اثاثه و اسباب و ذخایر مراقد و مقابر و ریختن خون متوطنین را ثوابی عظیم است عبد العزیز نام از مشایخ اعراب بادیه نجد بجهة صرفه و تصرف زر و مال و اماله قلوب اعراب شدید الضلال انعقاد سخیفه و ملت کسیفه را رواجی تمام داد و اعراب بادیه را بفریفت و بدین بهانه غارت و تاراج مشاهد مقدسه را پیشنهاد همت ساخت و تصانیف پر از اجحاف و اب کذاب را که امام و مجتهد و مفتی القوم بود مشتهر بادیه نشینان صرفه حال و متابعت اجتهاد و اب شمرده بر گرد عبد العزیز وهابی اجتماع کردند نخست فاین و ذخایر مدینهٔ طیبه شریفه را بغارت بردند و صاحب سامان شدند و وی در نجد حصاری استوار بنیاد نهاد و در عیینه لقب داد و بسیاری از اعراب بگرد وی جمع آمدند و بلاد بکر فتند حرمین الشریفین را تصرف و اموال مردم را تاراج کردند در بارهٔ نجف اشرف تاختن کردند از حصانت حصار و اعانت شیعیان نبی خزاعه غلبه نیافتند سعود نامسعود که فرزند ارجمند عبد العزیز ملحد بود در شجاعت و قساوت پایه اعلی یافت و بحکم پدر بتسیر بغارت عتبات عالیات عرش درجات شتافت و در اواخر سال گذشته دویست و شانزده صباح روز نهم ذیحجه عید غدیر خم بناگاه بر قلعه کربلای معلی مشهد امام همام حسین بن علی علیه السلام تاختن کردند شهر را بخنجر تصرف درآوردند چه بسیاری از اعزهٔ ان شهر طاعت را بنجف اشرف عروی رفته بودند و جمعی مردمان ضعیف الحال و شکسته بال زاهد عابد در کنج خانه بجا مانده در حرم محترم نماز و ذکر او را دو دعوات اشتغال داشتند چندین هزار تومان اموال تجار و غیره و کروری چند از نقود و اجناس سکینه حرم محترم بغارت بردند و کمال خلاف و ادب و الحاد بظهور آوردند که قریب پنج ساعت هفتهزار عالم فاضل و مرشد کامل از علمای محققین و فضلای صاحب یقین بقتل درآوردند و انچه در سر و بر مردان و زنان بود بدر کشیدند خون پیران و جوانان خلای شناس صاحب پیش و دانش چون سیلاب جریان گرفت و تنهای چاک چاک متقیان حق پرست چون پشته پشته بر فراز یکدیگر برآمد و گروهی هرز گوارکه در زمان امتحان وگاه حیات ایشان معاصر و معاون سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام بودند و در این عهد در ان مرقد مبارک از روی شهادت رکاب الحضرت همیکردند بحکم سعادت درین روزگار در حوالی مرقد ان امام اطهار بلکه در حضور روح پاکان امام معصوم مقتول و در سلک شهدای گذشته مسطور و مذکور شدند یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما نعم ما قال مرباعی

انانکه ره دوست گزیدند همه
در کوی شهادت آرمیدند همه
در معرکه دو کون فتح از عشق است
هر چند سپاه او شهیدند همه

و از جمله شهدا جناب عالم عامل و فاضل کامل مولانا فخر الدین عبد الصمد همدانی مؤلف بحر المعارف بوده که مدت چهل و چهار سال در انحضرت مجاورت گزیده و سنین عمر شریفش در

طاعت و عبادت و زهد و قناعت از مراحل ستین گذشته بود برحمة الله بگذد جماعتی از سادات و علما و فضلا که در مقام خود مذکور خواهند شد بعزم شهادت رسیدند زاده ناپاک شیخ مجد سعود بن عبد العزیز که فرزند شیخ نجدی و برادر زاده ابن زیاد بود قطارهای اشتر از زر و جواهر و اقمشه منهوبه گرانبار کرده بدرعیه بازگشت و این اخبار ملالت آثار در بلاد و امصار انتشار و اشتهار یافت و چون این خبر بمسامع مجامع چاکران حضرت شاهنشاه اسلام پناه شریعت پرور معدلت گستر خاقان ترک فتحعلی شاه قاجار رسید محاسن مشکین از قطرات عبرات پر لؤلؤ شاهوار شد از غیرت دین محمدی خواب و خور بروی حرام و بجمیع سپاه ایران فرمان داد ولی چون این امر در ولایت متعلقه بسلسله بهیه عثمانیه روی داده بود و روی نهادن بدان ملک مایه انقلاب و اضطراب حکام عراق عرب و بغداد میگردید بخت اسمعیل پیک شتاب غلام خاصه را باهزار تهدید و وعید بوالی بغداد فرستاد و سلیمان پاشا متعهد شد که بتقویت خواندگار روم سلطان جلیل الشان سلطان مصطفی خان بمکافات این عمل دو دوازده و باپسان برآورد و همانا عمرش بدین سعادت و فا نکرد و در گذشت و بعد از ان بحمیت و حمایت حضرت خاقانی و موافقت پاشای مغفور محمد علی پاشای مصری و فرزندش ابراهیم پاشا ان سلسله بمقراض صمصام انتقام انقراض یافتند و تتمیم این اشارات در مقام انسب اجمالا مذکور و مسطور خواهد شد **ذکر احوال محمود میرزا و شاه زمان افغان و احوال قیصر میرزا و فرقتن بطهران** سبق نگارش رفته است که محمود میرزای افغان ملتجی بپادشاه ایران و متوسل بدولت حضرت خاقان شد و بامر الحضرت حکام و امرای قاینات و مهنستان بامداد او مامور شدند و وی عزم قندهار کرد و شش ساخت که سپاه قاجار بادی همراه و مستعد کارزار بندکه حاکمی از جانب برادرش شاه زمان رقندهار بود خایف شده فرار کرده و محمود میرزا بقندهار در آمده کامران میرزای فرزند خود را بحکومت قندهار گذاشته عزیمت کابل کرد و بقوت نصرت تقویت و حمایت دولت ابد مدت ایران بر برادرش شاه زمان مستولی گردیده او را دیده بر کند و مستقلا پادشاه افاغنه گردید فیروز میرزا برادر خود را که باوی در همه گاه موافق بود ایالت هرات داد و قیصر میرزا ولد شاه زمان سر اسیمه شده روی بآستان پادشاه جمجاه ایران نهاد چنانکه مسطور شد در سمنان بحضور رسید و شرح حال خود عرضه کرد و قرب سالی در ایران بعزت و جلالت میزیست و مورد التفات خاصه پادشاهی بود و محمود میرزا پس از استقلال از طریقه ارادتمندی مجانبت گزیده خود را مستغنی همی شمرد و با افاغنه نیز بسوء سلوک رفتار همی نمود تا اعاظم افاغنه از و هارب و بقیصر میرزا راغب شدند و بطهران آمدند و در آستان معدلت بنیان استدعای بردن قیصر میرزا نمودند خاقان کیهی ستان او را بکمر خنجر مرصع و شمشیر مکلل بجواهر مخلع و باسازی و انهتی شایسته روانه فرمود و فرامین قضا آئین بامرای افاغنه و خراسان در تقویت وی مرقوم و روانه کابل شد **ذکر تخیر ماژندران و قصد استراباد و تسخیر کوکلان و یموت و مراجعت بطهران** بعد از عید سعید نوروز فیروز یکهزار و دویست و هفده حاکم استراباد از ترکمانیه یموت صاین خانی ساکن گرکان شکایتی رانده موکب فیروزی کوکب دگر باره عزیمت استراباد و خراسان فرمود در هفتم شهر صفر از طهران نهضت و از راه ساری و قراتپه باشیران و گرکان سپاه بگرکان و استراباد راه برگرفت در قراشیخ نزول اجلال اتفاق افتاد نهب و غارتی در گرده ترکمانیه کوکلان و یموت روی داد که هرگز ندیده بودند و دلیران رزم جوی دیدند که ابدا نشنیده بودند از خون ایشان صحرا رنگین شد و از غارت کالایشان بارها و بنه ها سنگین و دختران و پسران قرین خلوت و جلوت بودند و جمعی را بگرکان بطهران برده و سپردند و در چشمه علی امغان کالپوش طیور و وحوش باقی نماند و مدت این تخییر به بیست روز امتداد یافت و خبر حرکت شهریاران و ملک الملوک بخراسان و لوله در افکند و در باطن نادر سلطان نارسیده بر افروخت و مانند شمع تمام خانه همی روشن کرد و دست در تصرف سیم و زر ضریح حضرت امام ثامن در از نمود همانا او نیز بسنت سنیه و اسوه علی خواست قنادیل و ظروف و ادوانی الحضرت را بجمع لشکر و خرج حشر همی داد و از مکافات نمی اندیشید چون فصل دی بود و والده مریم سیرت اسیه سریرت وارث ملک جم و کی در ری مرضی صعب داشت و وفات یافت پادشاه حقوق آگاه شریعت همراه بطهران آمده نعش والده ماجده را بنجف اشرف فرستاده منتظر اخبار فتوح اطوار مشهد مقدس و ارض اقدس همی بود **ذکر تسخیر مشهد مقدس و گرفتاری ناصر سلطان بن شاهرخ و ایالت خواجه شاهزاده محمد ولیمیرزا در خراسان** چون بعد از

معاودت سپاه ظفر پناه حضرت پادشاهی ظل الهی فتحعلی شاه قاجار از ارض اقدس بعراق حسینخان سردار قاجار قزوینی و حاکم نیشابور متحیر
مشهد مأمور و در انجا موقوف بود استدعا نمود که نواب شاهزاده والاتبار محمد ولیمیرزا از تهمان بارض اقدس نهضت کرنید لهذا بفرمان شاهی
شاهزاده محمد ولیمیرزا با سپاهی بیکران بنیشابور شتافته بحفظ و حراست الصفحات در شهر مذکور متوقف و ممد و معاون حسنخان سردار و ارسلان
لشکر نامدهی بود از مکانت شاهزاده در نیشابور سردار را نیرو و قدرت افزود و باطمینان خاطر محاصره شهر مشهد مشغول شد و کار قلعه
کیان باضطرار و اضطراب کشید و ایام محاصره امتداد یافت در شهر رمضان نواب شاهزاده و سردار و سپاه جرار از اطراف شهر و سنگرهای خویش
پای جلادت فرا پیش گذاشتند و بهمه و غلغله سپاهیان ولوله در نهاد شهریان در افکندند نادر سلطان متوحش شده در حفظ بروج و
ابواب شهر کوشید و چون اخراجات قلعه داران بسیار و حرتبه وی از زر نقد تهی گردیده بود و از غایت لئامت و کمال شامت زر بابر جان
رجحان میدانست دست بغارت خزانه سرکار فیض آثار گشاده از قنادیل زرین و سمین هر چه بود مسکوک و بسپاهیان داد و تیشه بپای در پای
ضریح حضرت امام والامقام زده کوره و دم آماده کرده زر و سیم ناب را گداخته و آب میکرد و نمیدانست که تیشه بر ریشه عمر و دولت خود همی زند
و بمثابه خلاف نهج خود همی کند مع القصه سپاه بنصرت پناه مانند شاهبازان تیز پرواز از همه رویه بفراز بروج عروج کردند و بمتحیر شهر اصرار نمودند
حارسیان نیز از مدافعه و منازعه دست کشیدند کار را بدست حاضرین واگذاشتند خدمه روضه مطهره و علما و سادات محترمه خطه خود را در حرم جنت
تحریم اجتماع کردند نادر سلطان کار خود را خراب و کشتی استقلال خویش غرق گرداب دید چنان دانست که باشارت جناب میرزا محمد مهدی
مجافظان شهر و باره خود را بکناره کرفته اند با جماعتی از تابعین شقاوت آئین خویش بسراغ سید سند مذکور شتافت و بضرب تبر زین در را که بسته
بودند شکسته داخل روضه منوره امام همام شد و چون اول صبح وکاه نماز بود سید را در حرم مشغول اوراد و تعقیبات صلوة دید از غایت خلافت
و شقاوت و مبانیت و عداوت زخمی چند منکر و کاری بران مقرب حضرت باری زده سر اسیمه بیرون آمده بر اسبی سوار و در آن هنکامه وقت
علامت از ممری غیر معروف فرار کرده از حصار بدر رفت و ندانست که از دام بلا رهائی نخواهد یافت و سوء عملش او را بجزا و سزا خواهد رسانید
حسنخان سردار شهر را مسخر و نواب شاهزاده والامقدار محمد ولیمیرزا را از دروازه بتعجیل وارد شهر مشهد مقدس کردید و نادر سلطان بی سامان را
در چهار فرسنکی شهر کرفته از غرمیت چناران ممنوع و او را مقید و مغلول نمودند چون کزیدکان وی از قرا و روستا بودند او را بر خری سوار کرده
بمشهد در آوردند مقارن ایخال جناب میرزا محمد مهدی بجوار رحمت ایزدی پیوست و در بهترین مقامی سعادت شهادت یافت و از این جنت
بجنت دیکر شتافت رحمه الله نواب شاهزاده و امرای زاده سه روز بفاتحه خوانی و تعزیت سید فاضل کامل شهید سعید اشتغال داشتند
بدستیاری ماندکان وی اهتمام تمام کردند نادر سلطان در حبس و رود بهر سو میسنکریست و بر حال خود میکریست و شرح حال خاقان جمجاه
معروض داشتند و حسب الامر نادر میرزا را بحضور پادشاه قادر فرستادند و شاهزاده محمد ولیمیرزا بحکومت پرداخت

ذکر بقیه خواتیم کار نادر سلطان افشار و اولاد و احفاد شاهرخ و انقراض دولت نادر شاه

و سایر وقایع آن در اواخر شهر ذی قعده که موکب فیروزی کوکب شهریاری از قشلاق مازندران و نجحوان متوجه جنت اقران بدار الملک
طهران رجوع فرمود نادر سلطان و سایر اقارب و عشایر انطایفه برکشته روزکار را بحضور اقدس حضرت خاقان کامکار آوردند مجبوسا و مغلولا در
حضور پادشاه غیور بایستادند و حکم سیاست را از مصدر ریاست و حکمرانی اماده کردیدند شهریار داد کر بنفس نفیس و زبان مبارک با نادر سلطان
خطاب او را در امورات کذشته مورد عتاب فرمود و از قتل سید حسینی معتقد سالکه عالم فاضل مجتهد کامل نجیب ادیب بمواخذتی شدید و عید
رفت انسرکشته ازان کار انکار و بدروغ ایمان برلب آورد پادشاه شریعت شعار معدلت دثار فرمود که زبان او را که بسوکند دروغ میپردازد
قطع نمودند و از آن پس باخراج عین و قطع ید دین اشارت رفت و بتیغ بیدریغ در خیم جلاد قساوت نهاد پیکر شرخون غرقه و اقارب و
عشایر بسیاری مقتول و بسی مکحول و در مازندران و سایر بلاد ایران متفرق و مخذول شدند ارباب بینش دیدند که مکافات چکونه
بمشهود آمد چه نادر قتلی خان قاجار را بکشت و در این ایام فتحعلی شاه سمی نادر نادر سلطان را بقصاص در آورد و ذالک تذکرة لاولی الالباب و
عبرة لاولوالابصار فظهر جهان باهمه زینت و زیبا و نیرزد بدین رنج و آسیب او و بعد از جشن عید سعید نوروز سلطانی و تحویل حمل و
خطبه بنام حضرت خاقانی که آغاز سال یکهزار و دویست و سیجده هجری نبوی بود از جانب جواد خان زیاد اولی کنجوی قاجار حاکم ولایت کنجه شرعی

سریع السیر رسیده و اخبار وصول سپاه روسیه را بقفلیس و بلاد بردع و عزم دست اندازی بامصار آذربایجان معروض رای ملک
آرای دارای ایران نمود و استدعای امداد و اعانت نمود فورا فرامین قضا آیین بافتخار حکام و امرای آذربایجان صادر شد و سعید خان و امنعی
غلام پیشخدمت روانه کجه کردید که از وقایع الصفحات همه روزه امنای دولت ابد مدت را مخبر و آگاه کرده باشد و رای کیتی آرای پادشاهی منظم
ثغور و سنور و سرحدات ایران را عایت حزم فرموده چون حسن خان پسر تقی خان یزدی حاکم کرمان بود دران حکومت استقلالی نداشت و افاغنه
سیستانی بواسطه قرب جوار ازبم و نرماشیر تصرف و تطاولی در بلوکات کرمان همی کردند لهذا حسینقلی خان عزالدینلوی قاجار باحضار حسن خان
مامور و نواب امیرزاده ابراهیم خان بن مهدیقلی خان بنی عم و داماد خاقان کامکار بایالت کرمان و مضافات ان ساحات مفتخر و مامور کردید
میرزا محمد شیرازی ریش سفید لشکر دفتر بوزارت او رفت حکومت دار السلطنه طهران بنواب شاهزاده جمشیدی میرزا مفوض فرمود و جناب میرزا عیسی
مشهور بمیرزا بزرک فراهانی که بوزارت نواب شاهزاده والا مقدار عباس میرزای نایب السلطنه برقرار بود بوزارت دار الخلافه و منابعت
نواب جمشیدی میرزا سر افرازی یافت و شاهزاده بزرکوار نایب السلطنه عباس میرزا بامیرزا محمد شفیع صدر اعظم مذکور تهیه سفر آذربایجان
مقرر شد ذکر حرکت رایات ظفر آیات نواب مستطاب شاهزاده امجد کامکار نایب السلطنه عباس
میرزا بجانب آذربایجان و مدافعه سپاه روسیه و قتل جوادخان قاجار دنبالو حاکم کنجه و ساوانع

این زمان اکرچه دروقت آمدن قیزیل آروباف معروف بقرل اباغ بایران انتقال قرار دولت روسیه یحتی کذارش بروجه اجمال نکارش یافت
اما نارشته کلام در دست در آید دیکر باره بتشریح و توضیح ان ترقیم و جیزه عملی ناکزیر است و نکارنده را فصاحت اجمل از بلاغت اکمل اشرف
مجملا در یکهزار و یکصد و نود و شش اریکلی خان والی تفلیس از تسلط اهالی داغستان لکزیه ناچار در پناه کرتین ثانی پادشاه خورشید کلاه دولت
بهیه روسیه در آمد و قرار شد که دولت روسیه او را حمایت و تقویت نماید اما شهر تفلیس را بتصرف روسیه ندهد و کداویچ یکبار بطریق مهمانی
به تفلیس آمده مراجعت کرده و بجهة عبور عساکر راه را درست مینماید و بار یکلی خان از اندولت شصت هزار منات که پانزده هزار تومان باشد
مواجب مقرر شد هم در آن ایام که کداویچ سردار روسیه بحمایت اریکلی خان والی تفلیس در اراضی قفقاز مستعد و منتظر نشسته بود تا در هنکام
ضرورت بمعاونت اریکلی خان کرجی بتفلیس آید حضرت آقا محمد شاه قاجار شهید در یکهزار و دویست و نه بنهجی که سابقا نکاشته شده تفلیس
را بدوار یکلی خان فرصت خواندن کداویچ نکرده خود نیز فرار نمود و رفت انچه رفت و والی تفلیس بکاخت و کاریتل کریخت و بدامان دولت
پادشاه روسیه متوسل شد و شاه خورشید کلاه روسیه باکداویچ متغیر کردیده شصت هزار کس با قرل اباغ روانه نمود و او در بند را بکرفته
بقشلاق موغان متوقف شد و کداویچ را بمظاهرت و نیرنکان روباف مشهور بقرل اباغ مامور ساختند و حضرت آقا محمد شاه قاجار
از سفر خراسان عزیمت آذربایجان فرموده در آنوقت نیز پادشاه روس کوس رحلت فرو نواخت و پست و پنجسال سلطنت کرده بود پاول
نام پسر او قرل اباغ را باز خواند و کداویچ متوقف شد و پس از پنجسال اهالی روس پاول را مقتول کردند و پسرش الکسندر پاولیچ را در سنه
هزار و دویست و شانزده هجری بسلطنت کزیدند و او پست و پنجساله بود و زرای پدر را معزول کرد بخلاف سلاطین سابقه از دن تو
لباس الوان بمردم داد و چند کس از مردم دانشور ملک خود را بسیاحت دریافرستاد و مدارس ساخت و بمقابله و منازعه ناپلیون پادشاه
بزرک فرانسه پرداخت طوائف یهود را که در غایت ذلت بودند عزیز کرد و در اندک وقتی از ان امت سی هزار کس بملت عیسوی اندر آورد
و درین هنکام اریکلی خان والی تفلیس از کیتی درکذشت و کرکین خان ولد او را کداویچ برسندولایت کرجستان برنشاند فیما بین اولاد اریکلی خان
مخالفت و نزاع روی داد الکسندر میرزا ولد دیکرش روی بدرکاه پادشاه والاجاه ایران نهاد الکسندر پاولیچ پادشاه دولت بهیه
روسیه بفکر مداخله در خاک ایران در افتاده لاجرم یکی از وزرای دولت خود را که ناموس سیسیانوف واصلش کرجی بود در ایران بواسطه
ظرافت ادراک فی ما کان و ادراک اشخاص را میخواندند با سپاهی کران از پیاده و سواره جرار و توپخانه آتشبار و سوار نظام قزاق مامور کرده کداویچ را
بحضور خواند و کرکین خان سخیف الرای خفیف العقل او را بکرجستان راه داد و در آن قرب زمان کرکین از کیتی بکذشت و اشخاص را
بر کرجستان مستولی کشت و ده فال زن کرکین خان را با جمیع صغیر و کبیر او لاد کرکین خان اشخاص را بخواست و فرستادن به نظر
پورغ اراده کرد و ده فال مردانه خصال از غیرتیکه داشت یکی از بسالان روسیه را بدشنه که در زیر جامه داشت بقتل آورده همانا نام آن

نیز ال لازار بود و ظهور انیمعنی برزوال دولت و ولات کرچه برانی شد لهذا ظهورث میرزای بسپر کرکین خان والی کرجستان فرار کرده بدرکاه
شهریار اسلام پناه حقایق آکاه فتحعلی شاه قاجار التجا کرند چون آشیخدر سردار روسیه مردی مشهور بیباک و سرداری جسور سفاک بود
بشنور و ثغور اراضی ایران اندر آمده بحال جارو تله لکزیه را اندخون پکناه را مزاچون سیلاب بیمریخت تا در شهر رمضان المبارک یکهزار و دویست و
هجده هجری نبوی بر سر کنجه تاختن آورده امیر نامدار والاتبار جواد خان زیاد اغلی زیادلوی قاجار که از عهد سلاطین صفویه موسویه در آن بلاد
حکومت و کفالت داشت شرح حال بحضرت خاقان سپهر مثال فتحعلی شاه قاجار برنکاشت بنابرین بحکم حضرت خاقان کامکار نواب شاهزاده
عباس میرزا نایب و ولیعهد دولت علیه عالیه ایران بپیشکاری میرزا محمد شفیع صدر اعظم مازندرانی مامور باذربایجان شدند و قبل از وصول
مدد و عدد و لشکر پرخاش جوی ایران سپیسیانوف مشهور با آشیخدر بحاصره قلعه کنجه پرداخت و در میانه سپاه روسیه و اهالی کنجه محاربات سخت
رفت و جواد خان قاجار زیادلوی کنجوی بقدر وسع و طاقت بحافظت خود پرداخت ولی نصیب بیک شمس الدینلو که از ملازمان جواد
خان بود بچقوقی نموده باجماعتی از ارامنه کنجه از جواد خان گسسته بسردار روسیه پیوسته تا در غره شوال سال مذکور شهر کنجه مستخر و تاسه ساعت
قتل عام در انشهر شیوع تمام داشت جواد خان با یک فرزند خود بشهادت رسید و کنجه بدست سردار روسیه در افتاد سپیسیانوف
آشیخدر حصار کنجه را از مسلمانان پرداخته خود و متعلقین خود و طایفه ارامنه در انشهر توقف نمودند سردار رسل و رسایل برای قراباغ
فرستاده بوعد و وعید و بیم و امید ایشانرا بخود دعوت کردآنان نپذیرفتند چون جعفر قلیخان دنبلی از وابستکان دولت بهیه روسیه
شده بود با کلبعلی جان نخجوانی محمد خان قاجار ایروانی را باخود رام کردند و صیدان دام نمودند توضیح حرکت قوای شاهزاده
والانبار عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد دولت قاجاریه بجانب ممالک آذربایجان و بیان
واقعه قتل حاجی خلیل خان قزوینی سفیر ایران و عذر خواهی فرستاده دولت بهیه
انکلیس و سفارت محمد نبی خان قزوینی بدان ممالک و سامان حضرت نواب نایب السلطنه عباس میرزا

قاجار در روز دوشنبه بیست و هفتم شهر الحرام سال یکهزار و دویست و سی و سه عزم یورش آذربایجان را تصمیم فرمود الکساندر میرزا ابن ارکلچ
خان والی ثفلیس و احمد خان جوانشیر مقدم بیکلربیکی مراغه و تبریز و اوغورلوخان بن جواد خان قاجار زیادلوی کنجوی و ابوالفتح خان و لد ابراهیم خلیل
خان قراباغی جوانشیر و عباسقلی خان حاکم نخجوان و علیقلیخان شاهسون و نجف قلیخان کروس و محمد خان خمسه و شاهرخ خان کرمانی با توابع و لواحق
و سواران جمعی خویش استجماع مواکب و استجمام مراکب را روزی چند بتبریز سود نمودند و بنصیحت و اندرز محمد خان قاجار ایروانی مردمی را که سیل
داشتند و از مراتب مواعظ و نصایح شرحی بدو نگاشتند و حضرت پادشاه جمجاه کشورگیر فتحعلی شاه قاجار پس از تعزیه داری ایام
محرم الحرام در اواسط ان ماه دکه در اصل سال یکهزار و دویست و نوزده هجری بود با کوکبه سلطانی و موکبه خاقانی از دار السلطنه طهران
بسلطانیه اوجان نهضت و رکضت آغاز فرمود و در انجمن بپاسود و چون حاجی خلیل خان قزوینی ملک التجار ایران بسفارت هندوستان
و رفاقت جنرال ملکم بهادر سفیر حکمران هندوستان رفته بود پس از رود به بندر بمبئی کارگذاران اندولت قوی صولت مقدم او را
محترم شمرده لوازم تکریم و تحرم بظهور آورده او را منزلی مخصوص داده بودند و معادل دویست کس صالدات هنود با چهار تن از ارباب مناصب
انکلیس تحریم و کشیک او را تعیین کرده بودند روزی قرب بغروب آفتاب که فی الحقیقه کاه زوال آفتاب عمران سفیر بود همراهان او صیاد
طیور و وحوش تفنکی انداخته بقتل بسیاری از آن حیوانات پکناه که ملت اهالی هندو طایفه هنود آن را زنده خوانند و قتل انرا کفر
دانند اصرار کردند هندیان در مقام ممانعت و مناصحت برآمدند تا کار بمشاجرت انجامید و از همه ملازمان سفیر ایران از خانه فوقانی قدم
بیرون گذاشته که دفع این هنگامه کنند ملازمان وی گمان بردند که او بجهة تقویت چاکران خویش بیرون آمده مادهٔ مخالفت غلیظ کردید و دست
باسلحه بردند و با صاحب منصب صالدات پای مجادله پیش نهادند او نیز گمان خطا برد که عزم محاربه دارند بنیاد مخالفت نهاد و سربازان را بر
کرد خود جمع کرد تا از دو سوی کار بنزاع انجامید و بقشنگ انداختن درگرفت و دران اثنا تیری بر حاجی سفیر فرود آمد و جانرا بدرود کرد حکام
انشهر چهار نفر گپستان را با دو صد صالدات کرفته مقید نمودند و قصه بر فرمانفرمای هندوستان عرضه کرد جناب مارکویس لارد ولزلی
وزیر دولت بهیه انکلیس و حکمران ممالک هندوستان از بن اتفاق عجیبه برآشفت فی الفور نامه برنکاشته و مستر مستی نام انکلیس با الیوز بصره را

با جمعی از معارف هند و انگلیز با جاههای سیاه که شعار ماتم و دثار سوگواری است بخدمت پادشاه دیجاه ایران فرستاد و در ضمن سلطانیه نامه و هدایای او را معروض داشته بود که چهار نفر انگلیس صاحب منصب و دویست سی صالدات هندیرا مجبوس کرده ام و این امر بنا ولنخواه بحکم قضا صدور یافته و ازین قضیه منفعلم و عذرخواه این جادهٔ عبیه ام پادشاه جمجاه ایران دانست که این حکایت بعد وقوع بساقه و سهو چنین انتقال رفته حکم برهائی گرفته کان فرمود و محمد نبی خان همشیره زاده حاجی خلیل قتیل مذکور را بجای او روانه فرمود و در روز ورود او به بندر ممبئی او را استقبالی بزرگ کردند و بحال حرمت بظهور آوردند و مدت پنجاه در نهایت عزت و جاه در انولایت بمیزیست و ارتفاع و انتفاع منزلت و دولت یافت و از جمله تشریفات و تکریمات سفیر ایران آن بود که روزی او را با تماشای جنگ غراب تکلیف نمودند و در آن جنگ غرابی که دوازده هزار تومان بها و اسباب داشت بضرب کلوله محترق آمد و در نظر میزبانان عظمی نداشت و محمد نبی خان مدت سالی در آن دیار بعزت زیست و زیاده از پنجاه هزار تومان بوی و اسمعیل خان ولد حاجی خلیل ابذال رفت و مبلغی مقرر و معین همه ساله خوبهای او را بانفرز کنند بیمیلد و هنوز نیز دهند و محمد اسمعیل خان درین زمان نیز در فرانسه و پاریس بدان مقرری عیش مهنا همی کند چه خون بزرگ را خوبهای بزرگ درخواست و محمد نبی خان پس از مراجعت بمنصب وزارت نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مفتخر آمد و مدتها در منصب و جاه و حشمت و دستگاه بماند تا در مقام خود از خاتمه حال او ذکری رود

ذکر بیان حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه بجانب ایروان و مخالفت محمدخان ایروانی قاجار با نواب شاهزاده و بعهدهٔ نایب السلطنه عباس میرزا

پس از توقف تبریز در چهاردهم شهر صفر بحال نخجوان روان شد و از استکبار و استکبار محمدخان قاجار ایروانی که امیری بود در غایت جهالت و نادانی استحضار یافت و محقق شد که او سردار روسیه را بتسخیر ایروان ترغیب همی کند و این کار را مایه دوام ایالت خود همی شمارد لهذا شاهزاده از اده غیرتمند فوراً بسواران رکاب مستطاب حرکت فرموده بایروان رفت و در پنجشنبه بیست و ششم صفر در نهم فرسخی ایروان و کنار رود زنگی چون دریای ذخار فرود آمد و سنگر بستن فرمود هم در روز نخستین و جنود نامعدود شاهزاده ها لی ایروان بمخالفت و منازعت مستعد و آماده شدند و مقابله کردند و از جانب میهمانی و میزبانی وارد و واقف را جواب سؤال بغیر توپ و تفنگ و گرمی هنگامه جنگ نزل و مایده منتهی گردید چون ایلات حوالی ایروان از تعدیات خانم محمدخان بجدود دیار بکر و ارزنة الروم منتقل و ساکن شده بودند مهدیقلی خان قاجار دوالو با شش هزار سوار جرار بکوچانیدن انها مامور شد و ارقام بپاشان بلاد دولت عثمانیه مرقوم افتاد انان نیز ایلات قاجار و کنگرلو را تسلیم نموده مهدیقلی خان ایشانرا برداشته لوای عزیمت بخاک ایران افراشته و درین اثنا سردار روسیه سیسیانوف ایشخدر با معادل چهل هزار صالدات روسی و شش هزار سوار قراق و غیرهم و سی عراده توپ بدعوت محمدخان ایروانی روانه ایروان بود و در محال نبنک بمهدیقلی خان قاجار دوالو برآمد و از جانبین تقابل و تقاتل و درگرفت مهدیقلی خان رزم آرای دشمن ربای ایلات مذکوره را با جمعی روانه و خود با مقصد سوار مردانه در برابر ایران سپاه کینه خواه ایستاده جنگ گریزکنان خود را بمعسکر شاهزاده نامور رسانیدند و ایلات را در مراتع و مساکن و مرابع و اماکن مقرره مستمره خود ساکن نمود و سپهدار روسیه در چارشنبه بیجدهم شهر ربیع الاول در حوالی اوچ کلیسیا سه فرسنگی ایروان فرود آمد و گروهی از آن سپاه پرشکوه اوج کلیسیا را خالی گمان کرده فی الفور روی بتسخیر آن کردند جماعتی از تفنگچیان ایرانی که در انجا ساخلو بودند ساکت و صامت نشسته چون روسیه قریب بقلعه شدند تفنگها را رها کردند و مهره های آهنین بران مارهای پیکان آئین فرو بارید ند روسیه مجروح و فرار آغاز نهاده خود را بمعسکر سردار رسانیده شرح حال باز گفتند و از جانب شاهزاده نایب السلطنه علیقلیخان شاهسون با جماعتی از سواران هم در اثر باوج کلیسیا رفتند و بجا رست پرداختند

ذکر مقابله و مقاتله سپاه نواب نایب السلطنه عباس میرزا و سیسیانوف سردار لشکر روسیه در اوج کلیسیای ایروان و بعضی وقایع آن

در روز دوشنبه شهر مذکور در دریای پرشر و شور مستعد تموج و تلاطم و تهیج و تصادم گردیدند اسبان کرنین بزین درکشیدند و خود و خفتان بر سر و بر راست کردند اسلحه ها به پیراستند و صفها برآراستند نوبت زنان رزم آرای دم در دمامه و نای بر دمیدند و طبل و کوس بر سپهر انبوس نعره رسانیدند توپهای صف شکاف بر عرادهای قوی بنیاد بجنبش درآمدند صحرا پر کوه شد و کوه و دشت پر گروه نواب شاهزاده

والا بتاریخ نایب السلطنه العلیه العالیه جناب صدر اعظم میرزا محمد شفیع را با اغروق و بنه در سنگر نهاده و احمد خان مقدم مراغه را با کروهی ترک
وی گذاشته خود با سران سپاه در حوالی قلعه اوچ کلیسیا بمقابله سردار روسیه تقدیم فرمود افواج دریا امواج و سواران سیل مزاج در یمین
ویسار صفوف برار آشفته مرای آذربایجان در برابر اغار و جوانغار چون سد سدید پای ثبات بیفشردند و دلیران دست بر تیر و نیزه و تفنگ
بردند سردار روسیه پیادگان خود را بر شکل سه قلعه تقسیم که هر قلعه دو صد گام فاصله از دیگری داشت و سی عراده توپ را باطراف سه قلعه
نمود که هر قلعه ده توپ بمنزله برج او بود و خود چون آتشی در میانه آتش خانه سرکش قرار گرفت و میر کپیر اعتضاد الدوله سلیمان خان طرف میمنه و یمون
سپاه اسلام را بوجود خود تزئین داد و امیر مهدیقلی خان قاجار دوالو در میسره بسر افرود و پریقلیخان شامبیاتی و علیخان قوینلو مقدمه و مهر اول پیش
جنگ بودند و علیقلی خان شاهسون و بختعلی خان کروس در کمین انتهاز فرصت تمکین میجستند امرای قاجار و شریف پاشای وزیر آخسقه و الکسندر
میرزا والی گرجستان و لداریکلی خان با نواب شاهزاده نایب السلطنه در قلب و برپای رایت نصرت آیت پادشاهی استقرار جستند نظم
دلیران ایران چو غرنده ببر شده خشمگین در نبرد هژبر ز دیگر طرف سرخ رویان روس فرو زنده چون قلزم کاه محوس دو لشکر نکوبم دو
دریای خون بپا بسیاری از ریگ صحرا فزون نخست از جانب سپاه روسیه خروش و نعره توپ جهان آشوب برآمد و گلوله های آهنین چون
مرغان پرواز گرفتند از دو توپ متواتر هوا ابری شد متقاطر و از آتش و شعله زمین چون دوزخ هفتمین تافته و تفتیده گردید توپچیان ایرانی نیز بر پا
کردن توپ اشتغال جستند ولی چالاکی و چستی توپچیان روسیه انان را سر آمد کرد سواران ایران که همیشه پیشوه و پیشه قرابا شیه اسب دوانی
و شمشیر رانی عادت پیشه کرده بودند رکاب بر توسنان برق شتاب زده الله گویان خود را بر آن قلعه آتشین زدند و مانند سمندر در میان آذر جای
کردند و بیشتر انیکروه شاهسون و خواجه وند و عبد الملکی بودند خود را بپای رد یوار قلعه آتشین روسیه رسانیدند با شمشیر تیز کردن پیاده گان صالدات
رزدند و بخاک افکندند تا کار چنان شد که صالدات این قلعه بقلعه دیگر از قلاع سه گانه نظامی روس فرار کردند و اینکدیگر متلاشی شدند شمشیر شیر نظام
و مقام فرار و گریز را رجحان داد و چون نخست کار زار ایرانیه و روسیه بود و از قواعد کار مطلع نبودند بر گشتن یک قلعه قناعت کرده بفکر غنیمت
و تاراج افتادند سرها و کرفتاران را بحضور شاهزاده نایب السلطنه آوردند و اظهار خدمت و طلب انعام و نعمت کردند سردار روسیه از
فزع صعوبت محاربه و غلبه سواران صف شکاف متغیر گردیده بهلو افتاده بدست خویش صالدات را بتوپ باندازی اصرار همیکرد و بیکبار
پیادگان و توپچیان منیاد آتش باری کردند اسب و سوار بیکدیگر اختلاط میسیافتند و توپ و توپچی بر عراده میغلطیدند دلیران ایران از جان
دست شسته در دریای آتش شنا در میشدند و چون پروانه از سوختن ها رب در اهب نمیبودند و سواران قزاق متاخشدو از انکروه پیادگی
اسیر و قتیل میساختند تا قریب بغروب از دو جانب جنگ در پیوسته بود شبانهنگام بسنگرهای خود بار گشتند دیگر روز از دو سوی برابر شدند
و بیکدیگر زدند و شب مراجعت کردند سیم روز بمقابله و مقاتله در آمدند و بضرب توپ و تفنگ و شمشیر و نیزه حراق بیکدیگر و قاطع مفاصل یکدیگر بودند
بسیاری از طرفین بقتل در آمدند و شاهد فتح از هیچ سوی روی ننمود مع القصه سیسیانوف مشهور بایشخدر سردار روسیه که خود را اشجع
سرداران ان دولت قوی شوکت میدانست و در خدمت امپراطور روس الکسندر پاولیچ متعهد فتح ایروان و شیروان و قراباغ شده خط
داده بود از دستبرد دلیران ایران متحیر و متفکر شده بغایت پژمرده گردید و از مقام خود بپا پس گرایید و پشت دست بدندان همی خایید اسلامیان
فوج فوج در اطراف اردوی او کمین کرده عرصه بر انکروه تنگ نمودند آخر الامر برای سرکار سردار روسیه بران مقرر شد که از جنگ رو بروی
سپاهان تحیر جوی تحاشی کرده بمحاصره قلعه ایروان پردازد و انرا من بعد ذکر ندامت محمد خان قاجار نهاد لوی ایروانی
از موافقت سردار روسیه و متوسل شدن بحضرت نایب السلطنة العلیة العالیة و مصمم
گردیدن سردار روسیه بمحاصره قلعه ایروان و سایر وقایع ان روزگار چون ایشخدر قصد تسخیر بلده
ایروان کرد محمد خان ایروانی از اندیشه او استحضار یافت و از معاهدتیکه با او کرده بود پشیمان آمده از دو سوی خود را در لجه عناد و ورطه فنا
دید کس فرستاده طالب ملاقات وزیر بی نظیر صافی رای صاحب تدبیر میرزا محمد شفیع صدر اعظم دولت ایران گردید آن خواجه
اصف صفات بادی ملاقات و مقالات کرده او را اطمینان داده و از قلعه برون آمده بار دو مراجعت کرده شرح حال با نواب شاهزاده
پیمال نایب السلطنه باز گفت محمد خان معتمدین روسیه را که بجهة مصلحت در نزد خود متوقف داشت علی رؤس الاشهاد جواب داده

روانه کرد و حسنعلی خان فرزند خود را با پیشکشهای لایق بدربار شاهزاده فرستاد تا اظهار اطاعت و ندامت نماید از درون و بیرون توپهای شادیانه بعزیمتش درآمد و کوسها افغان برکرگفشدوار دوی شاهزاده کوچیده در چمن قرخ بلاغ نزول کردند دو روزی باستجمام گذرانیدند و قصد آسودن کردند آشیخ‌بند را موافقت محمد خان ایروانی با شاهزاده مستحضر شده مستظر از پیش مستعد گردیده صباح روز پنجشنبه ششم ربیع الثانی با جماعتی و توپخانه و سواره خود علی الغفله روبسوی اردوی اعلی نهاده دواب سپاهیان بتعلیف اردو چمن بها کرده می‌گشت و خود در خیام میان گشاده بود که ناگاه از میان دره علامت سپاه روسیه آشکار شد اسلامیان سراسیمه میان بر بسته بر اسبان برنشسته مهیای جلال شدند آشیخ‌بند توپخانه و اردو را بدامنه کوه که مشرف بر اردوی ایرانیان بود برده بگلوله باری سبق از ابر بهاری بر دو جماعتی از فراق و شمس الدین لو که داخل سپاه شاهزاده بودند مخالفت کرده بغارت اردو دست برآوردند و اردو پراکنده و سواران مجروح و منهزم شدند چندانکه نواب نایب السلطنة العلیه نیزه خطی بر دست گرفته هر سمتیاز الطعن سنان و طعنه لسان همی ممانعت کرد سودی نداد و اردو پراکنده بجانب شرقی ایران روان شدند و کاری از پیش نرفت و سردار روسیه سرخ روی و خرسند عزم محاصره قلعه ایروان کرده در مسجد جامع سجاده ورود بگستراند و بزبان توپ آتش زبان پیغام جنگ را بقلعه گیان پیش زد گردانروز تا شام از طرفین ناپره جنگ اشتعال داشت مجددا در مقام استیمان محمد خان ایروانی برآمده بوعده و وعید او را بخود راغب میخواست از انطرف نواب نایب السلطنه باستجماع پراکندگان استعجال کرده باجماعتی از فراریان بدرک دردة فرسنگی ایروان در محال صدرک متوقف شد و شرح واقعه ان وقعه را علی التفصیل بررای پادشاه جلیل معروض و مشهود داشت و در دار السلطنه تبریز بر پیشگاه پادشاه عرضه کردند **ذکر عزیمت موکب شاهنشاهی از تبریز بجانب ایروان و محاربات بابا خان روسیه و مراجعت آشیخ‌بند از ایروان بجانب تفلیس** تخت اسمعیل خان دامغانی غلام مشخدمت باجماعتی از دلیران خونخوار بمنقلای لشکر جرار روانه و پس از چند روز کنار رود ارس مضرب خیام معسکر دریا حشر گردید چنانکه گنجشک را جنبیدن رخش تاز نخستین بار شهریار قاجار سمند کشتی شتاب را در آب در انداخته ماکوش در آن رود باب فروشد و توکل بر خالق جزو و کل کرده از انسوی ارس برون آمده سپاهیان شاه پرستار ادات کیش نیز چنین کردند و از آب در گذشتند و به نخجوان رفتند و در نخجوان روش بعضی سران روس از نظر انور گذشت و ثقال بخیر رفت چه اسمعیل خان دامغانی بعد از ورود با شارت شاهزاده آزاده حضرت نایب السلطنه با مهدیقلی خان قاجار بجوالی اردوی روسیه تا حشه شی چند را که در چمنهای بعید و قریب یافتند کرفته بقتل آوردند و روش ایشانرا در مقدم شاه نیازسم سمند سرافراز ساخته و اسر و دواب انا نزارانده باردوی شاهزاده رسانیدند و در جمعه نوزدهم شهر ربیع الثانی کرپی چای مضرب خیام گردید چون محقق شده بود که جنگ برابر و روبروی سپاه بی نظام باکروه بانظام صرفه نخواهد داشت بامر پادشاه اسلام مقرر شد که بطریقه پیشخون بر سر سنگرهای روسیه روند و چون سردار روس در محاصره ایروان هفت سنگر متین ساخته بود و خود در جا تاخته لهذا یورش هر سنگر گروهی از دسته جات معین شدند و حسب المقرر چون در آغاز صبح کاذب غریو توپ از اردوی بزرگ سلطانی برآمد مامورین هر سنگر بر سنگرها هجوم و حمله بردند و چون شیر غران با شمشیر بران بر سر سنگرهای هفتگانه روسیه تاختند و فرصت صف آرائی و توپ اندازی ندادند نظم از ان پیش کاید خروش خروس یکی حمله بردند بر فوج روس سر دشمنها بر جگرها نشست خم تیغ هندی بسرها نشست چکاچاک برخواست از هر کنار شد از خون روسی زمین لاله زار پیادگان روسیه سراسیمه از خواب برداشته محمور و خوابناک جامه مجسم را بر بالین دیدند سراسیمه دست به تفنگ و قمه و سر نیزه برده رسم جنگ مغلوبه ساز دادند و پیکدیگر در افتادند هیاهوی اسافکنان آسمان کرای و همهمه شمشیر زنان بلند آوای شد روز روشن تاریک و نعره‌های سطبر باریک گردید پادشاه جمجاه و خاصان رکاب بر پشته بلند برآمده نظاره میکردند و بهر فوجی مدد میرسانیدند از صباح تا شام بازار کارزار رواجی تمام بود و گروهی انبوه از روسیه قتیل و اسیر شدند آشیخ‌بند در انروز نهایت جلادت و ثبات ورزید ولی آخر الامر مجامع بازگشت قریب پنجهزار نیزه سر از نظر شهریار نامور در گذشت و سپاه بغارت خیمه و خرگاه پرداختند آشیخ‌بند بفکر تلافی این کار افتاده جعفرقلی خان دنبلی را با یکنفر از نیاران شجاعت پیشه حیلت اندیشه و ده هزار پیاده و سوار و پنجاه عراده توپ آشبار در شب دوشنبه بیست و نهم شهر ربیع الثانی بپیشخون اردوی خاقانی مامور کرد و حسن خان قاجار قزوینی قوللر آقاسی پادشاه ایران از تدبیر و قصد انکروه در آن شب که نوبت قراولی وی بود باخبر گردید و خبر رسانید خاقان سکندر شان

قاجار لشکر ظفر اثر را بخروج از سنگر فرماندادو خیمها را خالی گذاشت و توپها را بر کوه در دامان کوهی که بر سنگر اشراف داشت مهیا و آماده گذاشت که چون بحمله شیخون بر سنگر آیند توپها را بر روسیه بندند و از لقمه های دندان شکن گلوله ان مهمانان حریص را زاله سخت حاضر آورند اشقاقا راه معبر روسیه کم گشته وقت طلوع نیر اعظم بار دو رسیدند سنگرها را خالی و سپاه را بر دامان کوه عالی دیدند از سنگر روی بچیده متوجه دامن کوه گردیدند چون قدری راه بفراز کوه طی کردند خسته گی راه شبانه و گرمی آفتاب روزانه از آمدن بفراز کوه انگیزه مراستوه کرد و التهاب عطش بر وجود روسیه غلبه نمود عزم رجعت نمودند باشارت پادشاه رزم شعار دشمن شکار سواران و پیاده گان از دامان کوه بران گروه حمله بردند مانند سیلاب مخدر بر سر آن سپاه آمدند و بضرب شمشیر و نیزه و تیر بسیاری از ایشانرا مقتول و اسیر ساختند ایشچند را ناچار بازگشته بسنگر گریخت و دیگر پای دلیری و جلادت از سنگر خود بیرون ننهاد و چون محمد خانرا بقلعه داران ایروان که غالبا ارامنه انسامان بودند اعتمادی نمانده بود بامر حضرت سلطانی پیاده بسیار که پیشتر از ایشان گرمانی بودند از یکطرف قلعه که بر روسیان نمودار بود بمجارست ایروان رشتند و روسیه از سنگر بمدافعه و ممانعت بیرون آمدن شوانستند و سپاه پادشاه از چهار جانب راه وصول آذوقه و مدد بران گروه مسدود گردند علی خان قوینلوی بر قرخ بلاغ و رضا قلی خان دوالوی بر معبر اوچ کلیسا و بیر قلیخان شامپیاتی بر سر راه پنبک معین شدند و معابر ملثه که محل آوردن آذوقه از تفلیس بود بر بستند و شبی گروهی از گرجیه و تجار روانه تفلیس بودند و جماعتی از سپاه روسیه نیز با انها میرفتند که آذوقه بیاورند علیخان قاجار و علی قلیخان شامپیسون بر انها تاخته بعد از جنگی سخت همه را اسیر کرده بحضور خاقان گیتی ستان در آوردند خیمه گاه سلطانی از صفا و بهای بخسار اسرای کرج رشک افزای دوازده برج بود هر جانب و شاقی ارمنی با سنبلهای مغول مقتول خرامش داشت خواص ان غلامان علمان جمال مخصوص شهریار پرویز جلال گردیدند چون آذوقه اردوی روسیه را از پنبک و تفلیس میرسانیدند وراه مسدود شد خبر باشیچ رسانیدند که آذوقه آماده و ازپی سپاه ایرانی میتوانیم فرستاد سردار روسیه یکنفر مایور را با جماعتی از یکیران و دلیران صالدات و چند عراده توپ بآوردن آذوقه روانه کرده سرداران سپاه اسلام مطلع گردیدند چون مامورین بجوالی پنبک رسیدند بیر قلیخان شامپیاتی و علی قلیخان شاهیسون و طرف ایشانرا حلقه وار دایره کردار فرو گرفتند بعد از زرم و پیکار جمیع انجماعت و توپخانه و اسباب ایشانرا اسیر وار بدرگاه شهریار آوردند و بسیاری از امانرا بجهة شاهزاده گان اطراف بملازمت ارسال داشتند و از انجمله پنجاه کس از انگروه را بشیراز آوردند و رئیس و بزرگ ایشانرا ارسلان خان میخواندند و در ان ایام مؤلف جوان و دبیر شیرازی انگروه را ملاقات کرد کار ایشچند بجائی رسید که توقف شوانست در شبی تیره که از اوایل جمادی الثانی بود با همراهان خیره خویش کوچیده بتفلیس گریخته محمد حسینخان قاجار داغ ایشانرا تعاقب کرده تا محال آوران ایروان هر که رادید اسیر کرد از قرار تحریر وقایع نگاران آن اوان چهار هزار نفر قتیل و اسیر از روسیه متجاوز است و از اهالی ایران یکدو هزار کس نوشته اند و العلم عند الله محمد خان قاجار زیادلوی ایروانی مورد نوازش و الطاف حضرت خاقانی گردیده بحکمرانی السابق بحکومت ایروان مقرر و پسرش نیز مرخص و قرین پدر شد و ابو الفتح خان جوانشیر بن ابراهیم خلیل خان صاحب شوشی وقراباغ مخلع و مرخص و بحکمرانی قراباغ ملک موروثی خود پرداخت الکساندر میرزا برادر کرکین خان که بروسیه متوسل و حاکم گرجستان شده بود بحکم خاقان گیتی ستان بتوقف محال نخجوان رخصت یافت چون اسمعیل خان قاجار شامپیاتی در سال قبل بخواهش اهالی خوی در انجا حاکم بود و محمد علی خان شامپیاتی برادرش نیز بسرداری آذربایجان اختصاص داشت بهمان دستور مسطور بحکومت و سرداری نولایت مقرر و مفتخر بودند و چون ایام زمستان فرا رسیده و ملثمین رکاب طالب ایاب باوطان خود بودند لهذا پادشاه والاجاه در دوشنبه هفدهم رجب بگلشهر دولیست و نوزده معاودت کرد و مظفر و منصور بدار السلطنه نزول فرمود و مدت یکسال و نیم در آن سفر زحمت و مشقت رزم ملثمین رکاب روی داده بود و در سکونت طهران تبلائی ما فات و راحت و بزم پرداخته شد

ذکر سلاطین اوزبک بخارا و مجملی از حالات ایشان و آمدن فرستادهٔ ناصر الدین توره بخدمت خاقان سکندر شان فتحعلی شاه قاجار و سبب سوانح و رفتن کاپر مختی بماوراء النهر

مخفی مباد که سلسلهٔ اوزبکیه از اولاد اوزبک خان و او از احفاد جوجی خان بن چنگیز خان است و بعد از تفتای خان که در هفصد و بجده وفات یافت اوزبک خان بپست کس از شاهزادگان و فرزندان توقتای خانرا بکشته پادشاه ماوراء النهر شد و تا اواخر ایام سلطان ابو سعیدی پادشاه الوس جوجی بود اول کسی از اوزبکیه است که اسلام گزیده و دختر خود را بملک ناصر حاکم مصر داد طول و لایتش تقریبا

ششصد فرسنگ و مدت دولتش تا سی سال بود و بعد از وی الوس جوجی خانزاد اولوس اوزبک خان خواند مدجانی بیک خان پسر او بود
که باذربایجان آمده اشرف را اسیر کرد القصه سلاطین اوزبکیه چندین فرقه شدند و در هر جا حکمرانی نمودند یک سلسله ایشان تا سر سالها در ماوراء
النهر و بخارا بر مسند خانیت تکیه زدند و از جمله بودند اولاد محمد خان شیبانی که شیبانی خان نیز نام یکی از خوانین اوزبکیه است در اواخر عهد صفویه
و اوایل دولت نادرشاه افشار هم از سلسله چنگیز خان ابوالفیض خان چنگیزی خانیت ترکستان داشت و رحیم خان اتالیق پسر حکیم اتالیق که
دخترزاده ابوالفیض خان پادشاه ترکستان بود با ده هزار سوار از اوزبک در رکاب نادرشاه افشار ملازمت داشت و بعد از قتل نادرشاه
بخارا آمده ابوالفیض خانزاد از میان برداشته بر مسند خانیت بخارا تکیه کرد بعد از او اینال اتالیق در بخارا سلطنت داشت تا امیر معصوم نام
مکنی بشاهمراد و ملقب بیکجان بن اینال اتالیق عم رحیم خان اتالیق پشت به پشت بقاعده دولت چنگزیه پدر اینال مرتبه اتالیقی سلاطین
اوزبکیه داشته اند امارحیم خان اینالیق با ابوالفیض خان مخالفت کرده بطریق تدبیر و تدریج در مال و ملک او متصرف شد و پادشاهی یافت
بعد از و پسرش امیر معصوم بیکجان بر مسند خانیت بخارا متمکن گردید و طریقه ورع و تصوف و زهد پیشه کرد و اهالی ان ملک بطریق ارادت
بدو سلوک کردند و او را پیر و مرشد و شیخ و خلیفه شمردند و آخر چنانکه مرقوم شده است غایت سلطنت حاصل کرد و بیرام علیخان قاجار
غازی الدینلو حاکم مرو را بکشت و مرو را خراب کرد و خاقان سعید شهید در سفر خراسان بد و تهدید فرمود و او متعهد بادای پنجمرو گردید و چون
مقدر نبود قضا روزگاران سلطان کامکار را اسیری کرد در شوشی بشهادت رسید مع القصه پس از شاهمراد بیکجان او را دو فرزند ماند
اول امیر حیدر تورہ دوم ناصر الدین تورہ نخستین حاکم بخارا بود ثانوی حکومت مرو داشت امیر حیدر عزم استیصال برادر کرد وی بدولت ایران
توسل جست و بتوسط کارگذاران دربار نواب شاهزاده والا محمد ولیمیرزا والی خراسان فرستاده کان و نامه اش در دارالسلطنه طهران بحضور
پیشگاه حضرت خاقان گیتی ستان مغفور شاه قاجار بگذشت و پادشاه ذیجاه درباره امیر ناصر الدین تورہ اظهار مهربانی و التفات فرمود و او را
نسبت فرزندی داد و افسری مکلل بدو فرستاد و بنواب شاهزاده محمد ولیمیرزا در رعایت و حمایت و اعانت و تقویت او منشور سلطانی بزر قیمت
و فرستاده او خرسند و خوشنود و مرخص نمود و هم از جمله وقایع این ایام فتنه محمد علیخان افغان سیستانی در حدود کرمان بوده

ذکر طغیان محمد خان ولد اعظم خان افغان سیستانی در بم و نرماشیر کرمان و ماموریت نوروز خان قاجار

سالار پسر اعظم خان افغان غلجائی که همانا در اواخر دولت احمد شاه افغان در آنی بسبب ضدیت ابدالی و غلجائی متوهم شده
از قندهار بنزد کریمخان زند آمده بود و در نواحی سیستان با طایفه خود مسکون گردیده بود با ذن کریمخان زند حکومت نرماشیر یافته و جمعی از
افاغنه بر گردش جمع آمده قلعه در انجا بنا نهادند و بتدریج قوتی گرفتند و اعظم خان از میان رفت و پسرش محمد خان بر جای او بر سر
طایفه و حکومت نرماشیر یافته چون نواب امیرزاده ظهیر الدوله ابراهیم خان بن مهدیقلی خان بن محمد حسن خان خاقان شهید که نبی عم و
داماد خاقان مغفور بود بحکومت دارالامان کرمان و انتظام بم و نرماشیر و سیستان رفت محمد خان پسر اعظم خان مذکور از بیم سطوت پادشاهانه
روانه طهران و بتوسط کارگذاران دولت ابد مدت دیگر باره بحکومت سیستان و بم و نرماشیر مفتخر و مخلع بازگشت و چون بسامان خود در سیستان تجدی
و کبری کردند و متابعت ظهیر الدوله نپذیرفت و گردن بخود سری برکشید اندک اندک در بلوکات قریب بم و نرماشیر فتنه کرد و بسرقت و در دزدی
غارت و نهب پیشه گرفت لهذا شرح حالش بتوسط دولتخواهان پایه سریر عدالت مسیر خاقانی معروض شد کوشمال آن غول بیابانی را
میرباره و حاجب بزرگ دربار نوروز خان قاجار مامور بدان صفحات گردید و با جیشی آراسته و استعدادی شایسته در عشر اول شهر شوال ۱۲۱۹
در شهر طهران عزیمت مقصد کرد و بعد از ورود در آن حدود سپاه کرمان نیز باوی موافق و بر سر محمد خان رفتند و او در قلعه بم توقف داشت
با انکه بم از قلعهای مشهور عالم است از صیت ورود سردار قاجار بم را خالی گذاشته با نالهٔ زیر راه نرماشیر برداشته و در انجا متحصن شد
سپاه پادشاه قلعه را فروگرفته محاصره کردند محمد خان جلادت و رزیده با سپاهی رزم کوش جوشن پوش که تاز اسب انداز از در حصار
بدر آمده صف برکشید و از دو جانب آتش حرب شعله ور گردید مع القصه در آن هنگامه با یل دو زخم منکر برداشته بجانب سیستان فرار
کرده ببلوچستان گریخت توابع سیستان و قلعه نرماشیر و بم ضمیمه ملک کرمان گردید و نوروز خان اشیک آقاسی غازی الدینلو مذکور با سپاه
و سران بسیار بحضور پادشاه ایران بازگشته مورد تلطفات شد

ذکر عزیمت پادشاه فلک جاه سلطان فتحعلی شاه

قاجار بآذربایجان و مامور شدن شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا بتسخیر شوشی و مجاور اسمعیل خان دامغانی با محمد حسن خان بن ابراهیم خلیل خان جوانشیر در بهار سال یکهزار و دویست و نوزده که سال هشتم جلوس پادشاهی بود درای شهریار کامکار بر آن مقرر شد که عزیمت آذربایجان و تدمیر سرکشان دولت و نزدیک انسانمانز انفس مبارک تقدم فرماید نواب مستطاب شاهزاده معظم نایب السلطنه عباس میرزا استدعای انجام این خدمت کرد لهذا حکومت طهران و نیابت خاقان بنواب شاهزاده حسنعلی میرزا برادر کهتر نواب فرمانفرمای فارس مفوض آمد و جناب میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ فراهانی که تا این وقت در دارالملک مامور بوزارت و توقف بود به پیشکاری و وزارت نایب السلطنة العلیة العالیه عباس میرزا مفتخر شد و کارگذاران دربار شهریار تبدارک سفر آذربایجان پرداختند و در چهاردهم شهر صفر یکهزار و دویست و بیست نواب نایب السلطنه با بیست هزار سپاه رنگین از آستانه راه آذربایجان برگرفت رایت ظفرآیت حضرت شاهنشاه در جمعه بیست و چهارم شهر مذکور با کوکبه سلیمانی و دبدبه سلطانی روانه گردید اسمعیل خان دامغانی غلام پیشخدمت خاصه قدیمی که از دلیران باسل و امیران عاقل بود با غلامان رزم دیده و سواران ترا کمه مامور بالتزام رکاب نایب السلطنه گردید و روانه شد و نواب نایب السلطنه بعد از ورود بزنجان برادر کهتر خویش نواب شاهزاده علیخان را در خمسه گذاشته و خود روانه آذربایجان گردید و در منزل میانج مهدیقلی خان قاجار دوالو را بحکم حضرت پادشاهی روانه ایروان و اسمعیل خان شامپیاتی قاجار حاکم خوی را نیز با بشاق وی مامور داشت و اردوی بزرگ شاهانه در پنجشنبه شانزدهم ربیع الاول از سلطانیه حرکت بچمن اوجان نزول فرمود در انجا معروض شد که ابراهیم خلیل خان قراباغی جوانشیر از حرکت شاه و شهزاده جهانگیر مطلع و مشوش و از خوف جان جعفرقلیخان پیره خود را بنزد سیسیانوف الشیخ در سر دار روسیه که در گنجه بود فرستاده و استمداد جسته او نیز محمد حسن خان بن ابراهیم خلیل خان که پدر جعفرقلیخان مذکور بوده با جماعتی از سواران قراباغ و سیصد نفر صالدات روسی بمحافظت پل خدافرین فرستاده که راه عبور لشکر منصور را بسته و سد سازند و از جانب شاهزاده ولیعهد اسمعیل خان دامغانی بمدافعه محمد حسن خان و صالدات روسیه روانه شد الحاصل اسمعیل خان دامغانی ایلغار کرده در منزل جبرئیل لوبا آن گروه غرائیل خو برخورده بمقابله صف آرا گردید و از طرفین مصاف چون کوره حداد افروخته و جانها سوخته آمد دلیران دو جانب یکدیگر تاختند و از طرفین جمعی بقتل رسیدند غریو توپها روسی بر فلک آبنوسی برآمد و غرنک تفنگ در کوه و صحرا ثانی صور اسرافیل شده قابض ارواح را بازار روائی یافت و متاع جان ارزان و کاسد گردید بسیط خاک بجوهر نار مستحیل گشت و عنصر هوا بشعله فروزان تبدیل گزید صمصام قرلباشیه و قاجاریه سرافشانی مینهاد نهاد و سواران ایران در دریای آتش شناور شدند و برخی پروانه و بعضی سمندر آمدند بالاخره شکست در سواران قراباغی و هزیمت در پیادگان روسی در افتاد و محمد حسن خان خود را به پیشه و خبکل کشید و ابرانیان کرد پیشه را فروگرفتند و نواب نایب السلطنه پیش از اطلاع بادلیران شجاع مجارتها بشجاعت مسارعة فرمود ولی وقتی رسید که براهمانی ارامنه محمد حسن خان و متابعانش از بیشه و خبکل برآمده و راه شوشی حصار برگرفته بودند شاهزاده تا منزل اق اغلان بقفای گریختگان ایلغار کرده بدیشان نرسید چه انها گذشته بودند بشوشی رسیده لهذا حضرت نایب السلطنه هم در انمنزل اتراق فرمود و روس قیتلان روس را باعرضیه در او جان از نظر پادشاه کیهان بگذرانیدند موکب حضرت شاهنشاهی از چمن مذکور حرکت و از رود ارس عبور و در بخت طاوس هشت فرسنگی شوشی باشوکت کیکاوس از راه قراجه داغ نزول گزید و در مقام بسرافرازی ولات داغستان و شیروان و ایلات قراق و شمس الدینلو و احضار ایشان مرقوم و مرسول و بنواب شاهزاده تاکید در اتمام کار ابراهیم خلیل خان جوانشیر رفت ذکر مجاربه نواب شاهزاده نایب السلطنه با بالکونوک روسی که از جانب سیسیانوف الشیخ بر سردار روسیه بامداد ابراهیم خلیل خان شوشی روانه بود و هزیمت بوالکونوک و کتلوسکی و مراجعت بجانب گنجه

نواب شاهزاده نایب السلطنه بخفقلی خان کردوسی را با فوجی از پیاده و سوار بمحافظت اق اغلان گذاشته و خود از راه چنانچی بجانب قلعه شوشی راه برداشت حاکم شوشی حصار را از این اخبار دهشت افزوده بسیانوف سردار روس پیغام کرده ما جرای اختلال حال خود پوشیده نگذاشت که اینک مرز و بوم قراباغ محل ترکتازی ترکان سپاه پادشاه ایران و من در قلعه پناه آباد محصورم گاه امداد و اعانت است سردار روسیه

بولکونوک کرکین و کنتراوسکی که از مشهوران منصب صالدات ابوالجمعی او بودند با فوجی چند و بیست عراده توپ جهان آشوب بمدد او روانه نمود و باد ویست عراده اسلحه و آذوقه و توپخانه در رسید بمنزل عسکران نزول کرد شاهزاده نایب السلطنه نهض استحضار نهضت کرکین و بجانب بولکونوک کرکین ایلغار حسب سمعیل خان دامغانی بمنقلای لشکر مامور و روانه و میرقلیخان شامپیاتی و علیخان قاجار قوینلو و صادق خان عزالدینلوی قاجار بسرتیپی و سرکشی سوار و مفتخر و پیاده کان فراهانی و کرازی با بندویردی خان قاجار خزینه دارلوی سپرده شد و مهدیقلیخان قاجار قوینلو را بحفظ قلت توپ بزرگ مقرر داشت و سه ساعت بغروب مانده در حوالی محل عسکران تلاقی عسکرین دست داد آوای نای و کوس بسپهر آبنوس برآمد و نعره شیپور و شندف کوش ملایکه کر ساخت شقه های علم کشاده گردید و مرکبان توسن بجولان درآمدند نهنگان پولادتن با دبابیدن و سلح شیران لجه مصاف دهان باز کردند و افعیان مهره افکن بفشاندن مهره های روئین ناله سر کردند از دو سوی توپها تهی گردید و محو از اکب و مرکب افتاده پرآمد کشتی میدان رزم از چراغان شعله آتشبازی توپ و تفنگ ایوان بزم است و آن عرصه بهشت مانند از التهاب نار قعر دوزخ گردیده است سواران اسب افکن چون خلیل در آن آتش نمرودی را کلکشن می پنداشتند آتش در بشتند تا خورشید جهانتاب روی بمغرب کرد و شور مصاف ناقه بود و طناب حرب گسسته و باقضا خر الامر از میدان با ایوان بازگشتند و شب همه شب پاس داشتند دیگر روز هنگام طلیعه شاه گردون برخاور شاهزاده دلاور از جای برانگیخته بر تلی تمام و قانونی با نظام بمقابله رو سپاه لشکر کشید بولکونوک کرکین و کنتراوسکی صفها بیاراستند و بنیاد انداختن توپ کردند آسمان قاقم گون کبود جامه شد و سحاب شمشیر بجاده بارآمد بر جم رماح کلگون و قبضه سیوف پرخون گردید بلیک رگشته همه دشت آوردگاه تن و دست و سر بود و ترک و کلاه شده ترک و فرق سران چاک چاک بخون و بمغز اندرون خار و خاک از نامداران سپاه شاهزاده نایب السلطنه صادق خان قاجار غزالدینلو یکدو زخم برداشته و بعضی از دلاوران رکابی بعز شهادت رسیدند شاهزاده اسفندیار رزم سکندر حزم بمثابت کوه قاف در آن سیمگون مصاف ثبات ورزید و بنفس مبارک حملات کرد و جمعی کثیر از پیاده و سواره روسیه عرضه تیغ سپید ریغ شدند بولکونوک کرکین و کنتراوسکی کار را بر خود تنگ دیدند و اطراف خویش را پر از سوار و پیاده ایران یافتند خود را بمقبره خراب که در آن حوالی بود کشیدند و توپ و عراده و مطرس بر گرد خود حلقه ساخته زیر اینها را کنده و خاک برپشت عراده ها برآورده نمونه از خندق و خاکریز بساختند و در پشت آنها نشسته بافکندن توپ و محافظت خویش مبرز بودند بقشکچیان گرازی و فراهانی بامر سالار لشکر نایب السلطنه بر فراز پشته که در آن نزدیکی و مشرف بر اردوی سردار روسیه بود برآمدند مانند ابر بهار گرژاله بارباشد از فراز پشته پیاپی گلوله های روئین بر اردوی روسیه میریختند مسرعی سبک سیر از نزد شاهزاده مآل اندیش باردوی بزرگ رفته از قصه خبر داد بحکم پادشاه جمجاه قاجار حسینقلی خان و الو و ذوالفقار خان دامغانی و دسته او و چهار عراده توپ روانه اردوی شاهزاده شد و پس از رسیدن آن مدد و عدد بالاتفاق سنگرهای روسیه را هدف تیر بلا و سیل طوفان عنا ساختند مجملا در مدت شش روز محاضره و مشاجره و مقاتله امتداد یافت و سپاه اسلام غلبه کرده در سنگر روسیه ریختند و خون سرخ انگروه را با خاک سیاه آمیختند دیگر باره آن مقبره کهن مدفن تنگان او گردید بولکونوک دو توپ منگر برداشته نیمشبی فرار کرده در قلعه ترناوت سه منزلی لجه قدم رنجه کرد اسباب سنگر ایشان سراسر تصرف غازیان لشکر اسلام در آمد و پیرقلیخان شامپیاتی و جمعی بمحاصره آن قلعه شتافتند و عرصه بر انها تنگ کردند لاجرم بولکونوک از شاهزاده مهلت بشش روزه خواسته که بحضور اعلی آید بعد از مهلت در شبی فرار و بکوه چمرق که سقناق ارانس بود رفته متحصن شد و خبر این فتح بزرگ مسمع خاقان سترگ در رسید و همگذا خبر تسخیر ایروان نیز از پی آن وقوع یافت ذکر فتح قلعه ایروان بدست مهدیقلیخان قاجار قوینلو و آمدن شفقت نامه گرانبها بخط بیکلربیکی مامور شد میرزا یوسف مستوفی الممالک اشتری فی بیکلربیکات و ظهر بمیت ینام ال شفقت نامه روسی پیش ازین نگاشته آمد که حضرت خاقان گیتی ستان قاجار هنگام فرستادن نواب شاهزاده نایب السلطنه باذربایجان مهدیقلیخان دوالو را بعضی فرمایشات فرموده بجانب ایروان روان سمعیل خان قاجار شامپیاتی را که حکومت خوی داشت بموافقت و مرافقت او فرمانداد اکنون بتفصیل آن اجمالا مرقوم میگردد که مهدیقلی خان بجهة تحقیق موافقت و مخالفت محمدخان قاجار زیادلوی ایروانی ببدن ملک مامور شد و قبل از ورود وی سمعیل خان شامپیاتی بنزد محمدخان تیادلو رفته بر او محقق و مشهود گردید که محمدخان زادل باستمداد

ایران ازو توسط کرنیدو او در سامان کردستان مسکن گرفت درین اوقات احمد چلبی استمدادی استرداد او کرده جواب ذریعه او بارسال میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی متضمن دو مفر رشد که چون بلتجی باین دولت است باید بایالت شهرزور برقرار کرد و ع فقلنا و بعد القول فی جد و هزل پس از ارسال رسایل و رسل شاهزاده کامکار نواب نایب السلطنه را در حکومت آذربایجان مستقل فرموده معین الدوله مهدیقلیخان دوالو بایالت و ولایت ایروان و موکب شهریاری در اواخر جمادی الثانی از او جان بطهران در رود یافت و بسور و سرور جشن عروسی نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حکمران طهران اشارت رفت صبیه عم اکرم مرضی قلیخان بن محمد حسن خان قاجار سعید شهید را بحباله نکاح شاهزاده درآورند و سوری شکرف و طوی عظیم بنیاد نهادند و در پانزدهم شعبان یکهزار و دویست و پنجاه و شش زفاف اتفاق افتاد

ذکر وقایع سیسیانوف ایشخدر سردار روسیه و رفتن او بباد کوبه و کشته شدن وی در دست اهالی باد کوبه

بعد از مراجعت پادشاه قاجار بطهران سیسیانوف ایشخدر فرصت یافته خود را بحصار شوشی کشید و ابراهیم خلیل خان جوانشیر صاحب پناه آباد و در برروی ایشخدر بکشاد و طوفان خانه کن را در خانه راه داد ایشخدر یکی از یوران صالدات خود را در شوشی گذاشته راه گنجه برداشته شیخعلی خان سکلار سکی قبه و در بند و حسینقلی خان حاکم باد کوبه و سرخای خان لکزی باندیشه افتاد که شاید شفت بعد از مراجعت از گیلان محاصره باد کوبه اراده کند استمدادی در دولت شهریاری نمودند لهذا عسکر خان افشار اروی بمعاونت مامور شد و شفت از دریای خزر در برابر باد کوبه کشتی محاربه را لنگر فکند حسینقلی خان و عسکر خان و قشون بر کابی با شفت رزمهای دلیرانه کردند چون چند فروند کشتی روسیه در ساحل دریا از توپ اهالی باد کوبه شکسته شد شفت از آب بیرون آمده در برابر قلعه باد کوبه و قلعه گیان و حسینقلی خان و عسکر خان آتش افشانی بنیاد کرد و خاک و جود جمعی را برباد داد مقارن این اتفاقات شیخعلی خان قبه و نوخه یک ولد سرخای خان لکزی با افواج خود بحمایت حسینقلیخان باد کوبه رسیدند شفت راشکستی فاحش داده بدریا دوانیدند و نیز در میان بشت ساری طالش منزل گزید ایشخدر سردار روسیه از گنجه بجهة استمالت مصطفی خان شیروانی بشروان رفته و پیرقلیخان شامباتی بامداد مصطفی خان مامور شد در کنار رود کردوازده فرنگی پیرقلیخان را معلوم افتاد که مصطفی خان ایشخدر را استمال کرده و فریب داده و او از فرط غرور از او مطمئن و باصلاح حال شفت چون باد صرصر بجانب باد کوبه رفت شفت نیز بجهة معاونت ایشخدر اطمینان یافته در ثانی روی از پشت ساری برتافته مصطفی خان ایلات و اعشام شیروان را کوچ داده بجبال شامخه فرستاده خود در قلعه موسوم به کلاسن گره سن نشست شاهزاده نایب السلطنه حسینقلی خان قاجار دوالو را بحمایت مصطفی خان و حفظ باد کوبه روانه فرمود احمد خان مقدم سکلار سکی مراغه و تبریز را نیز با توپخانه و پیادگان قدر انداز متعاقبی ساخت و خود از تبریز بار دبیل نزول فرمود از دربار سلطانی نیز سپاهی رزم جوی بامانت مامور شدند ایشخدر اطراف خود را از سپاه شهریار قاجار مسدود و دو خویش را محصور دیده با حسینقلی خان باد کوبه بنا را برا و ده نهاده او نیز بمفاد الحرب خدعة بخدعت درآمده ایشخدر بلجهة مشاوره در حوالی قلعه دعوت کرد ایشخدر با دو سه کس آمده بدکوشه با حسینقلی خان بمکالمات اشتغال کرد ابراهیمخان نبی عم حسینقلی خان باد کوبه با دو سه تن با جازه او از جانب پشت ایشخدر درآمد او را هدف مهره آتشین و لنشین تفنگ ساخته فوراً ایشخدر روی بعالم عدم نهاد و باد غرور از سرش بدر رفت سپاه اسلام که در چار جانب آماده بودند روی باردوی سردار روسیه کرده دمار از روزگار انکرده برآوردند شفت چون ان واقعه شکفت را دید دل از جان برگرفت بقایای روسیه را با خود برداشته بکشتیها نشسته روی به پشت ساری کرده در دریا متواری گردید سر بر هوا و هوس دست کشیر التطاول سیسیانوف ایشخدر سردار را از بدن بریده بار دبیل برند و از انجا بدار السلطنه طهران آورند و تعهد حاجی میرزا محمد نیشابوری معروف بامجباری در وعده و موعد قتل ایشخدر بظهور رسیده و مورد شهرت و آفت وی گردید بتفصیل این اشارت در خانمه تاریخ در ضمن حال ان عالم کامل مرقوم خواهد شد و شفت بعد از چندی توقف در پشت ساری از موافقت مصطفی خان طالش نومید گردیده سر خود گرفته راه دیار خود برداشت نواب شاهزاده نایب السلطنه مهدیقلی خان دوالو سکی ایروانی را بمدافعه جعفرقلیخان دنبلی که بارده و تالین ایروان بود روانه کرد و کلبعلی خان نخجوانی هم بتلافی جسارت ابراهیم پاشای حاکم بایزید تاخت حدود ارمزد و بوم رفت حسینقلی خان قاجار اروی و اسمعیل خان شامباتی و حاجی محمد خان قراکوزلو بنهب میانه تقلیس و گنجه رفتند و از مراجعت تاخت و تاراج و نهب و غارت دقیقه مهمل نگذاشتند

وباکسیب موفور مظفر و منصور مراجعت کردند و به تبریز آمدند و از جمله وقایع تا بله اواسط این سال رحلت امیر کبیر غفران مآب اعتضاد الدوله سلیمان خان بن محمد خان بن اسکندر خان بن موسی خان قاجار قویونلو رحمة الله تعالی بود که در اواسط جوانی جهان را بدرود و خاقان گیتی ستان در ماتم وی مدتی ملال حاصل نمود و با فرزندان مغفور محمد قاسم خان اظهار شفقات بلانهایات کرد و او را مانند فرزندان خویش گرامی داشت و بشرف مصاهرت مخصوص گردانید و در مقام خود مذکور خواهد شد ذکر وقایع عید سعید نوروز فیروز فرخ سال خجسته فال یک هزار و دویست و بیست و یک هجری و تفویض منصب استیفای ممالک بجناب حاجی محمد حسین خان بیکلربیکی اصفهان و تفویض اصفهان بعبد الله خان پسر وی و نهضت موکب فیروزی کوکب بحمین سلطانیه و احضار سپهدار خراسان و سایر وقایع آن ایام از جمله وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و یک یکی آن است که جناب حاجی محمد حسین خان حاکم و بیکلربیکی اصفهان که از اعاظم اشیای انعهد بوده بواسطه صدق و امانت بامین الدوله ملقب و بوزارت استیفای ممالک مخصوص شد توضیح اینمقال آنکه سلاطین و امنای ارکان ملک و دولت خود را مبنی بر چهار رکن داشته اند زیرا که ربع خانه بچهار حد منتهیست و در قبض و بسط امور چهار وزیر مقتدر معین کرده اند و هر یک را در کار خود مستقل ساخته اند و حضرت خاقان گیتی ستان که دست پرورد خاقان شهید باتدبیر بوده و خود نیز بوفق عقل و رای دانش اسطاطالیسی در سکر اسکندری جمع کرده داشت تمامت اختیار ملک و دولت و کشور و لشکر را در دست یک کس گذاشتن و خود را بوی محتاج داشتن مصلحت نمیدانست لهذا چهار وزیر با تدبیر صداقت کیش صافی ضمیر مقرر فرمود اول جناب صدارت مآب صدر اعظم میرزا محمد شفیع مازندرانی که سالها در دولت خاقان مغفور شهید بخدمتگذاری و جان نثاری مراتب اخلاص خود را محک امتحان زر عیار خویش بوده در رشته قرار و مدار عزل و نصب ولایات و بیکلربیکیان بلاد و ولایات و مشاورة خلوت خاص و اسرار لشکر کشی و دشمن کوبی در دست وی نهاده آمد دویم وزیر استیفای ممالک که قرار معاملات و جمع و خرج و وجوه مالیات وغیره مخصوص وی بود سیوم وزیر دیوان انشا که از منشی الممالک خوانند و مخصوص اوست حکم تحریر مراسلات دول خارجه و فرامین قضا آئین مطاعه و ملفوفه جات اسرار مکنونه و مرموزه چهارم وزیر عسکر که مباشر امور لشکر و حصول و وصول مقررات و مواجب و علوفه سپاه و عرضه کردن افرادسان در معرض حضور پادشاه و تغیر و تبدیل غایب و متوفی است چنانکه اشارت رفته صدارت اعظم بامیرزا محمد شفیع بود و وزارت استیفای ممالک و دارالانشا بامیرزا رضاقلی نوائی مختص بسلطانی بود و در هر دو کار مداخلت مینمود و نوشته جات هر دو گونه را در حضور مبارک پادشاهی بمهر مبارک مشرف میکرد پادشاه نکته دان درست نمود که امر معامله و محاسبه و صدور احکام و ارقام و محرر وات و فرامین هر دو را یک کس در خیل باشد چه اگر فرضا مستصدی این امر خواهد تغلب آغاز و بهزار کونه برای او ممکن است لهذا دارالانشا امیرزا رضاقلی منشی الممالک داشته و میرزا هدایت الله نقرشی را که سیدی عالی نسب و دبیری والاحسب بود بوزارت لشکر استقلال داد و جناب حاجی محمد حسین خان اصفهانی بیکلربیکی اصفهان را که آغاز طلوع کوکب دولت قاجاریه در صداقت و مخالصت یکتا بود از دارالسلطنه اصفهان احضار و بمنصب استیفای ممالک محروسه مفتخر فرمود و لقب او را بواسطه امانت امین الدوله نهاد و پسرش عبد الله خان را حکومت اصفهان داد و هر یک از این وزرای اربعه را در مقام خود مستقل کرد که احدی در امر احدی دخالت ننمودی و هر یک کار خود را بکمال میرسانیدی و هیچیک بی رای دارای ملک آرای قادر بر امری از امور نبودی و افزودن و کاستن دیناری از متوجهات دیوانی یا مقررات عساکر سلطانی نمی توانستند چون امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار بجوار رحمت پروردگار پیوسته و از زحمات روزگار غدار رسته بود دوام لشکر کشی و سرداری بعد از وی خالی از آفتی و فتوری و قصوری نبود و حسینخان قاجار قزوینی بخدمت خدمت قابل امیر حمت و عطوفت بود و بسرداری خراسان و حکومت نیشابور مامور لهذا او را احضار بحضور فرموده مرتبه سرداری و سپه سالاری بخشیده و محمد خان قاجار دوالو حاکم سابق کرازو ملایر را بسرداری خراسان و نیابت استمان مفتخر ساخت و روانه خدمت نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا والی خراسان نمود و با حضار سپاه ایران فرمان صادر شد و عزم سفر سلطانیه تصمیم یافت و صفحات انجمن از ازدحام لشکر شکن و توپهای تنین دشتی پرشیر و پیل و عفریت واهر من گردید ذکر مجملی از حال دولت فرانسه و مدن موسی شرو پیر فرستادن ایمپراطور فرانسه ناپلیون بایران و سفارت میرزا رضاقلی نوائی بنجانب پوشیده مبادا که ممالک فرانسه بهترین اغلب ممالک فرنگ و شهر پاریس اعظم بلاد عالم است حدود اربعه فرانسه از طرف شمال ملک انگلیس

اتصال دارد و نهر رنو میان حد است و از طرف مشرق ایضاً نهر رنو و کوه الپ که بسته بخاک مملکت ایطالیاست و از طرف جنوب بحر سفید
مشهور باق تنگیز و کوهستان پرنه از طرف مغرب بحر محیط بعدش از خط استوا از نقطه سمت جنوب با نقطه جانب شمال چهل و دو درجه
الی چهل و هشت درجه است مساحة این طول دویست و ده فرسنگ و عرض آن دویست و هشت فرسنگ است جمعیت خلقش را
شصت و شش کرور دانسته اند هوای جانب جنوبش را لطیف و سالم و فواکهش را ممتاز نشمرده اند خاصه انکور و معادن مس و سرب و نقره دارد
مردمش بغایت صاحب صنایع و هنر و شجاع با غیرت و دلاور ند و نهر سنا از وسط شهر پاریس جاری است و تخمیناً یکفرسنگ راه بر آن
رود پلهای متین و جسرهای رزین بنیاد نهاده اند و از اطراف ولایات اکابر تماشای شهر و لوع دارند و در اطراف انولایت از کنار رودها
و جانب خشکی سمت اروپا بنا در گوشی گاه فراوان مرتب است چنانکه لقب پادشاه روس را و لقب سلاطین انگلیس کنیک بوده لقب
پادشاه فرانسه را روی میخوانده اند و از ابتدا طایفه لوئی در آنجا سلطنت داشته اند و چون سابقاً اهالی فرانس بلاد ایران آمد و شد میکرده اند
ایرانیان فرنسی را فرنگی خوانده اند تا رفته رفته کل فرنگیات را از روس و انگلیس و غیره هنوز عوام ایران فرنگی خوانند و فرنسی قبل از انگلیس با
سلاطین صفویه مراودت کرده اند در سنه یکهزار و دویست و چهار اهالی فرانسه شورش کرده روی شانزدهم که از طایفه لوئی بود
بکشتند و قرار کار بر جمهوریت و مشورتخانه و عدالت برنهادند بعد از اندک زمانی مردی دانا و توانا از طایفه بناپورته که ینارالی شجاع بود
ترقی کرده پایه بپایه بعلو مقام رسید و مرتبه سروری و سالاری یافت و مقام پادشاهی حاصل کرد و با غالب دول محاربه کرده مظفر شد
و با ملت روس جنگها کرده شهر مسکو را بگرفت پس از تاراج روسیه آتش زده بسوخت آخر الامر بعلت قلت آذوقه و کثرت سپاه و شدت
برف و سرما از انجا باز گشت در سال یکهزار و دویست و نه که سلطان شهید آقا محمد خان قاجار غازی شهر تفلیس را مسخر و قتل و غارت کرد
پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده بواسطه عداوت و مخاصمه با دولت روسیه اظهار دوستی و مواحده با خاقان شهید خواست عهد
نامهای سلاطین صفویه را که با دولت فرانسه نوشته داشتند بفرستاده خود با ایران بفرستاد ولی وقتی رسید که انشهریار در قلعه شوشی
بعز شهادت رسیده بود و خاقان کامکار قاجار فتحعلی شاه هنوز جلوس نفرموده و اطراف بلاد پر آشوب و فساد بود حاجی ابراهیم خان
جوابی بسری بدو داده باز گشت در سال واقعه قتل کربلا و طغیان وهابیه که در هزار و دویست و شانزده بود اسمعیل بیک غلام بغداد
نامه برده بود خواجه داود نامی در صورت تجار در بغداد دیده دعوی کرد که من از دولت فرانسه مامور بایرانم و با اسمعیل بیک بیات بدار السلطنه
آمد چون خط فرانسه خواندن در ایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و از دعوی او شبهه داشتند همچنان جوابی بسری
نگاشتند و داود را لقب خانی دادند و فرستادند الحاصل در سنه یکهزار و دویست و یک بود موسی ژوپر نامی از دولت فرانسه عزمت ایران
داشت پاشای بایزید و دان بملاحظه مصالحه عثمانیه و روسیه او را موقوف داشت و دو چاکر او را بگشت چون نواب شاهزاده نایب السلطنه
بشنید کس فرستاده موسی ژوپر را از پاشا بخواست و نیز بفرستاد و با غرقی تمام او را به تبریز آوردند و بسلطانیه آمده شرف حضور سلطان
ایران را دریافته معلوم شد که داود خان مذکور با وی همراه است الحاصل نامه بردند و از جانب ناپلیون ایمپراطور پیغامات دوستانه بگذرانید
و جواب نامه او را میرزا رضی تبریزی بفارسی مرقوم و بسفارت میرزا محمد رضای قزوینی وزیر شاهزاده آزاده محمد علی میرزا روانه پاریس شدند تتمه
احوال سفیر در محل خود ناگزیر بر شته تحریر خواهد آمد ذکر بیان واقعه قتل امیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم نخجوان و شورش قراباغ و ذکر
ماست مالیدن و اختلال امر قراباغ و رفتن امر او سر دار ایران بدار
جلدو و وقایع آن اوان چون آغاز کار ابراهیم خلیل خان جوانشیر را از جلالت و جلادت خاتمه و انجام عمرش را از شهامت
و شهادت خاتمه بود و در بین میانه او را با انحراف از جاده مستقیم اسلام و تمایل بملت عیسویه متهم کرده بودند تا این شبهه از خواطر مرتفع شود حسن
عاقبتی مختوم بخاتمه خیر بر عنوان دیباچه احوالش مطرز گشت تا دانشوران بدانند که سعادت و شقاوت را آثار است نه بانکار و اقرار ارباب غرض
و اصحاب مرض است الحاصل چون بعضی از خوانین و امرای آذربایجان که در مقام و مرتبه انوا قران و اکفای ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ بودند
بر او رجحان داده ندان شیر پیر بر گشفت و از متابعت دولت ابد مدت پادشاه قاجار کردن کشی کرد و سالها سر بخود رائی بر آورد و از کمال غرت
مکرر مستعد خلاف و جنگ گردید و تن بجار و ننگ در نداد تا در این اوقات بدین بصیرت ملاحظه کرد که تقویت روسیه مایه ضعف دولت و ملت اسلام

اسلام است ازین کار سخت برآشفته شد و چون میان فرزندش ابوالفتح خان بمتابعت پادشاه جمجاه قاجار حضرت سلطان فتحعلی شاه کمر مطاوعت بسته داشت و همشیره اش در سلک خادمان حرم عفت توام منسلک گردیده کمال احترام دید حضرت شاهنشاه والاجاه میانجی محرمان حرم بدو سپفارش فرستاد و از کار رفته ملامت فرمود و او نیز از گذشته اظهار ندامت کرد اصلاح ذات البین را بتوسط نامه و نامه بر سخنان با اثر رفت تا آن مخدره را عرق غیرت بجوش آمد و متعهد شد که در تقویت اسلام کوشد و از حمایت مخالفین دیده پوشد و لی چون مایور روسی با جمعی صالدات در شوشی ممکن نبود چنان معاهده رفت که لشکری از پادشاه و پادشاه زاده در انحوالی حاضر و آماده آیند تا از درون و بیرون بدفع دشمنان خاکی بکمال حمیت و مردانگی بظهور در رسد خان پسر جوانشیر بر دفع طاغیان قراباغ همت گماشت و پرنه سرنوای معرکه آرائی برافراشت و بتوسط و دستیاری داماد خویش عریضه بمجد مت حضرت نایب السلطنه فرستاد و در اردبیل رسید متمنی شد که موکب نایب السلطنه بقراباغ توجه فرماید و قبل ازان فرزند ارجمند معظمش ابوالفتح خان جوانشیر را که شیری جوان بود از راه قپان روانه نمایند تا پدر پیر را معاونت کند و همگذا فرج الله خان شاهسون را با افواج دیگر از راه چناق چی در مقدمه لشکر ظفر اثر انجم حشر مامور نمایند و علی التعاقب همای رایت میمنت آیت جناح پرواز بدان سوی برگشاد بعد از عبور از پل خدا آفرین و رکنار رود ارس امیرزاده ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان باز آمد و معلوم شد که روزگار غدار بازی تازه بر انگیخته است و خون مرد بزرگی را باسانی ریخته توضیح این اشارت آنکه امیر ابراهیم خلیل خان بعد ازین معاهده از شهر و قلعه بهانه تفرج با عیال بیرون آمده در یکفرسنگی شوشی نزول کرد و تخمیناً دو هزار نفر از عمله و خدمه خاص با جمعی عیال با وی بودند و انتظار فرزند خود ابوالفتح خان فرج از راه سپاه کینه خواه حضرت خاقان کیهی ستان همی برد که بوصول لشکر وه با شکوه استیصال مایور روسی را حصول اشفاق افتد از قضایای اتفاقیه مقدره نپیره امیر کبیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر یعنی جعفرقلیخان بن محمدحسن خان که باعم اکرم اکبر خود ابوالفتح خان مخالفت و معاندت داشت و ظاهر او باطناً بدولت روسیه متوسل شده بود از مکنون خاطر نیای امجد خود استحضاری حاصل کرده چون با دولت ابدمدت پادشاه جمجاه قاجار رابی نداشت و بشیرفت این رای را مایه وجود عدم و فنای خود می پنداشت مایور روسی را ازین معاهده و مواحده با دولت ایران آگاه کرده قبل از ورود ابوالفتح خان و فرج الله خان و سپاه شاه ایران در شب بیست و یکم شهر ربیع الاولی سیصد نفر از صالدات روسیه را از راه خانه خود بخارج قلعه بر سر جد امجد خود آورده چون آن شیر پیر را گمان چنین امری خطیر نبود در رعایت حزم و احتمال رزم نمیفزود و بی حارس و پاسبان بخواب رشده بود و از کید نپیره بمروت عاری از فتوت اطلاعی نداشت در چار ساعت از شب گذشته مایور روسی مست هوا پرست با صالدات خویش در خارج قلعه نخجیر بر سر ابراهیم خلیل خان پیر جوانشیر رسیده و شلیک کرده و دست برقمه و سر نیزه برده بقتل عام پرداختند حارسان حرم خانه آسیمه سر از خواب برخواستند و رزمی سخت برآراستند چندانکه توانستند از روسیه یکشب شدند و مغلوب شدند و روسیه نمرود سیرت ابراهیم خلیل خانرا که چون ابراهیم خلیل در آتش توب و تفنگ بی پروا بود باسی و یک کس بقتل اندر آوردند که غالب آنان اولاد و دختر و عیال او بودند و از انجمله دختر سلیم خان شکی و دختر او که خواهرزاده همای خان لکزی بود و دیگران بودند که با اناث و ذکور و عیال و اولاد و احفاد او بقتل اندر آمدند و مدت این قتل سه ساعت امتداد یافت آتش بیباکی برافروختند و نهالان کهن و برنا را دران وقود سوختند و به تشهد در ریشه امجاد را برکندند و به متین ستم بنیاد بنائی در زمین برافکندند ذلک تقدیر العزیز العلیم چون شیرازه این واقعه بر اثر کشت و آوازه این واقعه منتشر گردید ایلات قراباغ از هم پراکنده شدند و هر گروهی در دامن صاحب شکوهی دست توسل در زدند اهالی شوشی حصار و پناه آباد بلوای عام کردند و سر بشوریده گی برآوردند ناچار مایور روسی اطفای نوایر فتنه را بمهدیقلی خان ولدخان مقتول پیوسته و او را بر جای پدر بنشانیدند و خود بخط فلعه شوشی پرداخته باصلاح این افساد را چاره همی خواستند و بحاکم تفلیس در تصرف قراباغ خبر داد منتظر امداد روسیه بود و همچنین اهالی قراباغ دین در را اشطار ورود دنبود نواب شاهزاده نایب السلطنه و منکافات این واقعه هیئت شدند و طوایف اوتوزاکی که از قبیله جلیله جوانشیر بودند از قتل ابراهیم خلیل خان جوانشیر و سی و یکنفر از اناث و ذکور متعلقین او که در عداد اوتوزاکی بودند بالکلیه دامان شکیب و عنان ثبات از دست داده و در روسیه و اندیشه بعیده در افتادند و در همان مضمون سوانح شاهزاده نایب السلطنه بجانب قراباغ و آمدن میرزا آقا بسی بروسیه و از تفلیس بقراباغ و وقایع اتفاقیه تا آن ایام

حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه با لشکر از تبریز

نواب نایب السلطنه بعد از اطلاع از اختلال امر قراباغ قبل از وصول لشکر جرار از تبریز حرکت فرموده در منزل آق اغلان معروض افتاد که نیازال بیاسین با صالدات رزم گرین از قفلیس بعزصه قراباغ درآمده جماعت روسیه گنجه نیز با وی اتفاق کرده اند و در منزل عسکران با عسکر خود محاربه را آماده و مهیا نشسته است و هم در عرض راه عریضه سلیم خان شکی رسید که گروهی از روسیه را که در سال قبل بملاحبت مصطفی خان شیروانی بشکی برده اطاعت ننموده ام بمحض قتل ابراهیم خلیل خان قراباغی و اطلاع از ورود موکب والا بگنجه اواره نموده و مستعد خدمت این حضرتم و مستدعی اعانت این دولت بناء علیه شاهزاده ازاده نایب السلطنه حاکم آذربایجان فرج الله خان شاهیسون را بامداد سلیم خان شکی مامور فرمود و چون اکثری از ایلات قراباغ بعد از این واقعه متمنی شدند که از قراباغ کوچیده در قراجه داغ متوقف شوند عطاء الله خان شاهیسون بدین خدمت مامور شد و جمعی از سپاه را نیز از پیش بسر کرده کی بخشعلی خان صمیمه همراهان مهدی قلیخان قاجار حاکم ایروان فرموده بود و گروهی را در خوی و تبریز بتوقف مامور داشته اسمعیل خان قاجار و حسینقلی خان افشار متعهد شدند که از راه ایروان بگنجه و گرجستان روند و مصدر خدمات بزرگ شوند الکسندر میرزا والی قفلیس نیز متعهد بعضی خدمات بود و جماعتی با انها رفته بودند و ملازمین رکاب نیز زحمات سرما و بلیات اسفار با دکوبه و موغان متحمل گردیده خستگی و کلوم تمام ازین یورش و ماساق داشتند و جمعیتی شایسته در رکاب والا نبود نواب شاهزاده با این حال بعزم رزم نیازال نهضت فرموده از آق اغلان حرکت و احمد خان مقدم خوئی را با جمعی بمحافظت بنه و اغروق مامور داشته و خود با قلیلی از سپاه بمقابله نیازال لوای همت برافراشته در منزل خانشین ملاقی عسکرین روی داد و ابواب فتوحی بر روی سپاه نایب السلطنه بز نکشاد و در آن ایام با ستدعای ابوالفتح خان جوانشیر کرفتاران قراباغ را مطلق العنان فرمود و انان بروسیه خبر دادند که غازیان قزلباشیه و قاجار از بنه دور و علف صحرا آتش کرفته و خواب بنایاب و اهالی سپاه وارد و در عسرت و اضطراب اند استماع این اخبار مایه جسارت کفار شده اقدام بمحاربه کرند و دور روز آغاز طلوع مهر با تمام هنگام غروب سپاه کینه خواه روزها در اجتماع و احتشاد بر اکندکان سپاه و شبها تا سحر دیده قرین سهاد و سهر داشتند و از آب نیز دور بودند مع هذا در هنگام تفاق فوجی از اعراب بسطام و دیگر فوج از عراقیان سخت عنصر کرازو فراخان چنان دلیرانه و مردانه یورش راندند که کفش در دهان توپ همیرفند و از ترک و تازک روسیه خون بر هوا همی افشاندند روسیه نیز از میان عراده ها بیرون امده با اعراب دست و گریبان محاربه میکردند صمصام خون آشام با تارک دمیران اقران بود و خنجر خنجر شکاف را بر کردن دلیران منتها وارد آمد او داج افواج صورت و سیرت بحر شجاج همیکرفت و روس روسیه چون اوراق رزان از رباح خزان همیرخت موهای خنک روسیان از خضاب خون چون شعرای محناکلکون همی نمود و دیده پروزه کون شان از غلبه دم عقیق نمائی همی کشت نیازال روسی از غایت اضطراب بصورت پادشاه روس و شمشیر خود را بر زمین افکنده که مایه غیرت سپاه شود و هیچ سودی نداشت و تاب آفتاب تموز و عطش جانسوز طرفین را باعث پتابی شده روی برتافتند و بمنازل خود شتافتند و چون در سپاه شاهزاده دانش پناه آب و آذوقه نبود از پل عبور کرده بچشمه حسن و حسین نزول نمود و در اینوقت حسین خان و حسن خان قاجار قرویی و اسمعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار کان از دربار حضرت سلطان سکندر حشمت فتحعلی شاه قاجار مامور بخدمت شاهزاده بودند با انواج دریا امواج آراسته و پیراسته در رسیدند و چون مصطفی خان شیروانی بولهب آسا با شیاطین روسیه در ساخته بود اسمعیل خان سردار و امان الله خان افشار بغارت شیروان و تدمیران جیران بتاختند و انچه لازمه نهب و غارت بود بظهور آورده ذخایلات انحدود و در اکلاکو چانیه و بعطاء الله خان شاهیسون که حسب الامر با انان بود سپردند و بقراجه داغ و موغان آورده و بعد از استظام مهام انساحات شاهزاده به تبریز مراجعت فرمود و محاسن خدمات هر کس بر رای شهریار قاجار هویدا و اشکار آمد در ذکر بعضی وقایعات که فیما بین الخواجه و امرای شاهزاده باحکام مدبر نبد و شیروانی روی داده مخفی مباد که از جمله سوانح و وقایع اتفاقیه که در بدو کام توقف شاهزاده نایب السلطنه در سر چشمه حسن و حسین روی داد حکایت محاربه روسیه و قراباغی در سر کوچ ایلات با ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان شهید سعید قراباغی بود و اجمال ان اینکه عطاء الله خان شاهیسون که بکوچانیدن ایلات قراباغ رفته بود پس از حرکت ایلات با ابوالفتح خان جوانشیر انها را می آوردند طایفه جبرئیل لوهنانی کس نزد نیازال روسی فرستاده فوجی از روسیه و جعفر قلیخان قراباغی را باعانت خود خواندند در حوالی محال قپان که مشتمل بر معابر سخت است و رسیدند از دو ساعتی روز تا هنگام زوال رزمی سخت اتصال داشت

وسرب وبارو طالشنکیان باتمام رسیده مغلوب شدند چون نواب نایب السلطنه آگاه شد اسمعیل خان وحسن خان سردار را روانه کرد خود نیز از قفا از راه اصلاندوز با شیران اصلان سوز راه برگرفت استماع این خبر رعب ورهبت در دل بیدار ال روسی درافکنده معدودی را قلعه پناه آباد فرستاده وخود طریق کنجه را در پیش گرفت ودر وقت عبور از ارس عریضه شیخعلی خان وحسینقلی خان مشعر بر موافقت اهالی دربند بارو سیده عزم انکرده بلدن حدود رسید وچون پرقلیخان قاجار معروض داشت که خان شیروان نفاق مملو کرده است لهذا نواب شاهزاده حسین خان سردار را از پیش فرستاده در هنگامیکه سردار مذکور از آب کر عبور مینمود نایب السلطنه العلیه العالیه نیز بر لب رود آمده پیاده کان شیروان که بر انسوی آب مخالفت را گرد آمده بودند چون باد فرار گرفتند حسین خان آتش بغاد آن حدود برافروخت ومصطفی خان شیروانی شفیع برانگیخت ودرقت داغی متوحش نماند ومحمد علیخان خاله زاده خود را بارد وی شاهزاده فرستاده بمعاذیر متمسک شد نواب نایب السلطنه از رود کر عبور فرموده روانه آق سو شدند واسمعیل خان را بتصرف قلعه شیروان مامور فرمود وحسینقلی خان نیز باوی همراه بود قلعه را متصرف شدند وششصد از خانوار اراکوچانیده بمغان روانه کردند مصطفی خان سلیم خان شکی را واسطه کرده وتعلل میکردانیدند تا انکه شیخعلی خان فوجی را از رکاب نصرت مآب بقبه برده خود با تفاق حسینقلی خان بادکوبه بحضور شاهزاده آمده مستدعی پرداختن بکار دربند شدند وتحصنین قلعه داغی از پیم بحضور نیامدند ویکبار مدافعه کردند وجمعی بقتل درسیدند ودامان الله خان بسیاری از آنانرا اسیر کرده بارد وآورده پرقلیخان قاجار وشیخعلی خان بدربند مامور شدند وحسینقلی خان بادکوبه نیز بانها رفت مصطفی خان شیروانی از راه تذویر اوازه درافکند که شاهزاده نایب السلطنه حسن خان برادر سلیم خان را که سابقا بدست مصطفی خان قاجار دوالو کور شده بود با فوجی از سپاه بقید واخذ وجبر سلیمخان شکی مامور کرده سلیم خان بهراسیده بکوه پناه برده نواب نایب السلطنه وزیرزاده آزاده میرزا ابوالقاسم بن میرزا بزرگ قراباغی را بالتماس سلیمخان فرستاده آن ساده دل سلیم القلب را مطمئن کرده کذب این اخبار بر او آشکار شد وچون بیماری در اردوی شاهزاده شیوع یافت عزم معاودت فرمود واز جانب خاقان گیتی ستان اشارت رفت که احمد خان بیکلربیکی تبریز در مراغه بجای محمد تقی خان قاجار بحکومت ایروان مفخر شود واحمد خان بعد از ورود بایروان بمرض وبای عام گرفتار وقریب بهلاکت رسیده وامر بخوان نیز بواسطه مخالفت کلبعلی خان وعباقلی خان بنی اعمام اختلالی یافت وفیمابین حسینقلی خان اردوبادی ومصطفی خان حاکم هنگاری که از جانب دولت عثمانیه برقرار بود اختلاف افتاد این دواعی واسباب باعث اختلال امر الصفحات وتعطیل نظام ان بلاد شده تا البته از اقوام اجعت کرند وفیمابین دولت علیه قاجاریه ایران ودولت عثمانیه مخالفتی آشکار آمد در بیان اسباب منازعت ومخالفت فیمابین امرای دولت علیه ایران ومشورت سنیه عثمانیه وایالت شاهزاده محمد علی میرزا در الصفحات سابقا نگارش یافت که عبدالرحمن پاشای حاکم شهرزور بواسطه سوء سلوک علی پاشا حاکم ووزیر بغداد با پنجهزار کس از اتباع واشیاع خویش بلتجی بدولت ایران شده در کردستان وسنقر متوقف شد ومیرزا صادق مروزی در ینیاب مامور بغداد گردید وبا تفاق احمد چلبی فرستاد علی پاشا راه برگرفت علی پاشا نظر بغروری که داشت وقعی بر سخن نگذاشت وخالد پاشا را بحکومت شهرزور فرستاد ومعتمدی از خود بدار السلطنه طهران روانه کرده بعضی معاذیر نا موجه متمسک گردید پادشاه جمجاه ایران حضرت خاقان گیتی ستان تدبیر وخیالات او را که بمنزله نقش بر آب بود سنجیده عبدالرحمن پاشا را از کردستان احضار فرموده بشمشیر وکمر خنجر مرصع ومکلل او را مخلع فرموده بایالت شهرزور رخش روانه فرمود وبامان الله خان والی کردستان مرقوم شد که او را بایالت شهرزور استقلال افزاید وبسد امتثال امر نموده رعایت وحمایت نمود خالد پاشا ببغداد گریخت وعبدالرحمن پاشا بشهرزور استیلا یافته بایالت نشست لهذا بعضی ملاحظات رای دارای ایران مصمم شد که ان حدود وسنور را بوجود حاکمی مستقل زینت افزا گردد ونواب شاهزاده آزاده والا مقدار محمد علی میرزا را که اکبر اولاد شاهنشاه قاجار بود با خلعت ومثال واسباب جلال بحکومت انولایات فرستاد که از حدود وبصره الی خرم آباد واز کرمانشهان تا خاک بغداد امر ونهی او را مطیع ومنقاد بوده باشند واز امرای دربار ابراهیمخان دوالوی قاجار ومحمد علیخان شامپاتی وکروهی کاردان در رکاب ملکزاده بسیاردان مامور شده در دهم جمادی الاول از چمن سلطانیه روانه انولایت شدند علی پاشای وزیر بغداد از استماع این اخبار زیاده از ایام سابقه متوحش ومتفکر شده بفکرهای دور ودراز در افتاد دوستی مواحده ویگانگی مراوده دولتین علیتین اسلامیه را ملاحظه نکرده بی سیندان از امنای دولت عثمانیه سی هزار کس را احتشاد کرده با توپ وتنبذ باب آمده وسلیمان پاشای کهیا خواهرزاده خود را

حاکم کهیا از بغداد باسلیمان پاشا

باپانزده هزار سوار از اعراب و کرجیه بر سر شهرزور رود دفع عبدالرحمن پاشای مذکور برنگاشت خالد پاشای دیگر که حاکم کوی و حریر بهمراه کهیا روانه کرد عبدالرحمن پاشا با ایشان مقاتله کرده منهزم شده بکردستان بازآمد علی پاشا از وقوع این امر غرور ورش افزوده از منزل ذهاب قدم فراتر نهاده بطاق گرا که فصل مشترک حدود دولتین است درآمده این اخبار در سلطانیه بسمع خافان قاجار رسید و هنوز نواب شاهزاده حاکم عراق و همدان بود که نوروزخان میربارعز الدینلوی قاجار با سپاهی آراسته در رسیده ایلغارکنان در منزل کرند کرمانشهان نزول کرد علی پاشا از اطلاع این اخبار از طاق گرا حرکت کرده در کنار رود سیروان که میانه شهرزور و بغداد است رخت نزول گسترد برحسب امر شاهزاده والا تبار نوروزخان قاجار و محمدعلی خان شامبیاتی با دو هزار سوار از اکراد مدانلو و جهان بیگلو و اتراک قراگوزلو و برکتازی و بغما درآمدند از بعقوبه تا مندلیج را عرضاً و از ذهاب تا بعقوبه راطولاً در آن فی ذهاب و ایاب خرابتر از سراب کردند شاح پاشا حاکم ذهاب برزم جوئی شتاب جسته فتحی نیافت در هم شکست و علی پاشای عثمانی پوست اسیر کثیر در دست سپاه ایرانی در افتاده مظفر باز و باز آمدند

مبنا محاربة علی پاشا حاکم بغداد با سپاه پادشاه ایران و شکست عثمانیه و گرفتاری سلیمان پاشای کهیا

چون اخبار متفرقه جنگ پادشاه پیروز جنگ ایران با سپاه روسیه و گرفتاری امرا در آذربایجان و خراسان بمدافعه و منازعه سرکشان اطراف کوش زد علی پاشا شده بود عبدالرحمن پاشا و شهرزور را بهانه کرده خیالات دیگر داشت و تتمه آنست که گفته اند

ع ای بسا آرزو که خاک شود

و چون شاهزاده آزاده نواب محمدعلی میرزا مشغولی بانجام خدمات دیگر نیز داشت پادشاه کارآگاه کیهان ستان ایران مجدداً فرج الله خان آدخلوی افشار نسقچی باشی دربار را با محمد ولیخان قاسملو افشار و صفی یارخان کردبچه باهزاره جات سواره ایشان روانه شهرزور فرمود که عبدالرحمن پاشا را منکوب و علی پاشا را منصوب نمایند و اطراف اراضی بغداد را بتاراج و ویران سازند و وزیر دارالسلام را از تیغ و ایران خبردار سازند علی پاشا بعد از استماع و اطلاع سلیمان پاشای کهیا را باغوا و اغرای خالد پاشا و اذن علی پاشا و سپاهی بسیار و توپخانه بسیار متهورانه روانه و از حدود شهرزور قدم عبور و مرور لختی پیشتر نهاده در کنار بحیره مریوان طنطنه افکن و غریوان بمقابله شیران کنام ایران اندر آمدند میسره سپاه ایرانی را که با میمنه کرده عثمانی تقابل داشت بهزار جات افشار راست کردند و جنود اردلانی و کردان کردستانی در میمنه صف برکشیدند در جناحین محمد ولیخان افشار و صفی یارخان کردبچه مقام گرفتند و فرج الله خان و ولی خان افشار در قلب لشکر قرار و آرام گزیدند هم از انسوی سلیمان پاشای کهیا با غلامان گرجی و سپاه عثمانی در مقابل افشار بصف آراستند نقاره پاشا و سلیمان پاشای متسلم کرکوک با اعراب و اکراد در برابر دلاوران اردلانی اتفاق افتادند مقدمات رزم از دو جانب ظهور آمد کوس و نای نوا بر کرفشد و توپ و تفنگ نعره بلند کردند سواران چرچی در حومه میدان اسبها بجولان درآوردند تیر و نیزه بریدن و خلیدن بنیاد نهادند گرز و کمند شکستن و بستن آغاز کردند دلاوران ایران از خون بجوش آمده عنان شکیب از کف رها شد و بر مراکب رکیبها آشنا کردند یکبار اسبها تاختند و پیها آختند میسره ایرانیه بر میمنه عثمانیه که کهیا و آن بود حمله برند و پیکدیگر برزدند سرها باریدن گرفت و دلها از تپیدن بند ها کشادن و ستادها فشادن سلیمان پاشای کهیا که گرجی زادی و اهرمن قوی بنیاد بود تیغ خود را مثل زن و بی ترتیب و پدر لباسی بخاطر آورده بسوی میسره عثمانی تافت با فوج سلیمان پاشای متسلم بمیمنه سپاه ظفر همراه تا حشه آتش محاربه را مشتعل ساخته جنگی سخت کرد و حمله های قوی نمود ولی سودی نداد دلیران ایران او را در کمند اسار فرو بستند و سپاه عثمانیه را در هم شکستند هزیمتیان را دو دسته کرده یک گروه را تا اردوی علی پاشا تعاقب کردند و دیگر از اتا قصبات کرکوک و موصل بضرب شمشیر اعصاب و مفاصل همی مقطوع ساختند شمار قتلی سپاه عثمانیه از سه هزار کس اندر گذشت و تعداد گرفتار از زیاده ازین اعداد نگاشته اند بهر وی بخت شاهنشاه فلک بخت عساکر عثمانی از بیش دو سه تن از غلامان حضرت خاقانی تا حوالی بغداد باز نه ایستادند و وزیر بغداد دست شفاعت در دامان جناب عالم فاضل کامل شیخ محمد جعفر نخعی لحساوی درزده او را بشفع و تضرع خواند شیخ مذکور بخدمت نواب مستطاب شاهزاده اکبر محمدعلی میرزا آمده بشفاعت و ضراعت پرداخت بخبر کهیا که روانه حضور پادشاه ایران گردند دیگر از اتبوسط شیخ رها ساختند و بدو بخشودند بعد از زور و سلیمان پاشای کهیا بدربار پادشاه سلیمان جاه فتحعلی شاه قاجار غل و زنجیر از کهیا برداشتند و او را بمیرزا محمد شفیع صدر اعظم سپردند تا مجدداً جناب شیخ جعفر نخعی بدارالسلطنه آمده او را شفاعت کرد و با خود ببغداد برد و یوسف پاشای والی از زنة الروم نیز مفتی محمود افندی معتمد

خویش را بتوسط کارگذاران سرکار نواب شاهزاده والا مقدار نایب السلطنة العلیة العالیه عباس میرزا با عریضه بشفاعت و استخلاص
سلیمان پاشای کهیای مذکور فرستاده بود ولی شاهنشاه شریعت پرور او را بتوسط جناب شیخ جعفری مذهب شیخ جعفر مرخص و او را
بایالت عراق عرب مفتخر و مخلع فرمود و فرمان و تشریف حکومت شهرزور را مجددا بجهة عبد الرحمن پاشای مذکور ارسال داشت و میرزا
صادق وقایع نگار مروزی کرت ثانی بمرافقت سلیمان پاشای کهیای مذکور بدار السلام بغداد مامور آمد ع چنین کنند بزرگان چو کرد

باید کار دیگر در وقایع اذربایجان و فی اکذاشتن حکامان تلای و اتمام جودر ایدستیا
رومیه و مامور شدن حسینخان قاجار قزوینی بحکومت ایروان و سردار نسا ما از جانب حضرت
خاقان گیتی ستان فتحعلی شاه قاجار چون فتنه و ایاب عساکر طرفین بطول یافت و آرام و راحت رعایا و برایا تقلیل گزید سران

داران در خدمت دولت تقصیر کردند و خود را آنسته از آزادی بکرفتاری در افکندند لاجرم روسای سپاه روسیه تغلب بر اغلب بلاد
آذربایجان و قراباغ غالب شدند چه بخت کرکین خان بن اریکلی خان بقلیس را بتصرف داد و ازان پس نصیب پک شمس الدینلو چاکر جوا
خان کنجه خیاشا دروازه کنجه را بر روی اشیخدر بکشود قلعه شوشی را نیز برضای ابراهیم خلیل خان تصرف کردند پس از مراجعت پادشا
اسلام ابو الغاکوف نام اهالی بادکوبه را بر حسینقلی خان بشوراندند و او با عیال خود به تبریز آمد شیخعلی خان قبه در عالم سرستی با ابو الغاکوف
اظهار دوستی کرده او را بقبه راه داد بالاخره از سوء سلوک روسیه تاب در نک نیاورده بداغستان شتافت ینارال نیالتسین نیز
بر سر شکی رفته سلیم خان را اهالی شکی جواب دادند و او بتشکی اهالی شکی به تبریز تاخت و مصطفی خان شیروانی روسیه را از کنجه خواسته
شیروان را بایشان وعده کرد که علی خان سالیانی را که سالیان دراز با او معاندت میورزیدند میان بردارد دروازه سالیان بکشادند
و روسیه را راه دادند پس شیروان را بگرفتند و مصطفی خان بقبه تاخت کریخت و بر سران کوه بسته آمد حاصل انکه بدین سهولت این بلاد را
از دست دادند و داغ نامردی بر جبهه حال خود نهادند و چون بعد از عزل محمد خان قاجار زیادلوی ایروانی مهدیقلی خان قاجار دوالو بایالت
ایروان میپرداخت و چون از عهده کار برنیامد پس از سالی با جمد خان مقدم سکلر سکی تبریزوخوی مفوض کردید او نیز درین باب بمسامحه امور را
ناقص کرد لهذا بحکم حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه حسینخان قاجار قزوینی سردار سابق خراسان بحکومت ایروان و ایالت ارسامان و
سرداری مملکت اذربایجان مامور و مفخر و باسامانی شایسته و اسبابی شایان روانه آذربایجان و ایروان شد و در اندک مدتی انتظام
تمام در امور انصرام داد **ذکر حرکت پادشاه جمجاه ایران بسلطانیه و ایالت نواب شاهزاده علی نقی میرزا**
در قزوین و منازعه کداویچ سردار روسیه با یوسف پاشا سر عسکر عثمانیه در آغاز بهار سال یکهزار و
دویست و پنجاه و دو بعد از انقضای مجالس عید سعید نوروزی چنانکه رسم سلاطین عجم است موکب ظفر کوکب حضرت شاهنشاه ملک
عجم و شایسته کاه کسری و جم فتحعلی شاه عزیمت سلطانیه فرمود و نواب شاهزاده علی نقی میرزا را بحکومت قزوین مقرر داشت و در انجا خیمه
منظر بجانب سلطانیه شقه کشا کردید چمن سلطانیه از خیام کوناکون و از دحام سپاه و افواج غیرت صحف الکلیون کردید چون این چمن عرصه
و معسکر پادشاه جمجاه بود و ازین محیط بی پایان بهر سو خلیج جاری و روان بسکر و مدقلوب ملوک ترک ترک و تاجیک و دور و نزدیک ازین تعریک و
تحریک سیماب وار در صدد و لرزش کرفت و بایکدیکر همی کفتند فظم تا بازدرتن که ببانک آمده است سر تا بازبر تن که بجوش آمده است دم
هر جا که کنده باشد تلی شود چو کوه هر جا که قلعه باشد قصری شود چو یم چون بعد از واقعه قتل سردار بزرک دولت بهیه روسیه یعنی سیسیانوف
چکونکی معروض رای امپراطور روس الکسندر پاولیچ کردید غراف کداویچ نام را که پیری بود سالخورده و مجرب و دانا و بسرداری قفقاز نسبت بامور
داشت حکم داشت که بقلیس آمده انچه مقتضی مصلحت وقت است بعمل آورد و چون درین ایام یوسف پاشا صدر اعظم دولت عثمانیه بایالت و انتظام
بلاد از زته آلزدوم و آن سرحدات آمده بود و در باب حدود قارص و آخسقه و غیره با غراف کداویچ کفتکوئی در میان داشت و فیما بین غبار مخالفت و
منازعت ارتفاع یافته بود مصلحت چنان دانست که با دولت علیه ایران ابواب مسالمه و مکالمه کشاید و با دولت عثمانیه اظهار منازعت و مخاصمت
نماید لهذا روسیه قراباغ و شیروان و شکی را از تعرض بحدود ایران ممانعت کرد و استیانوف نامی که سرکار الکسندر پاولیچ امپراطور روس بمیرزا
محمد شفیع صدر اعظم ایران نکاشته بود روانه نمود و اظهار مصالحه کرد امنای دولت ایران امر مصالحه با منوط و مشروط بر رد بلاد خمسه قدیمه ایران

بانامه نامی

که روسیه تصرف کرده اند داشت و فرستاده را خوشنود باز گردانیدند ولی وقعی بر این سخنان ننهادند و بصلاح وقت دولت ابدمدت خود پرداخت
واحتیاط احسن خان قولر آقاسی برادر حسین خان قاجار قزوینی سردار و حاکم آذربایجان و ایروانرا بمعاضدت و موافقت برادر اکبر روانه نمودند
اشرف خان ماوندی و جمعی بمجارست حصار ایروان روان شدند چون سابقا که فیضی محمود افندی فرستاده یوسف پاشای وزیر اعظم دولت سلطان
سلیمان خان خواندگار توسط و استشفاع و استخلاص سلیمان پاشای کهیا آمده بود بنواب نایب السلطنه اظهار خلوصی کرده و دعوی موافقت و
اتحاد ملت نموده بود درین اوقات بحکم نواب شاهزاده نایب السلطنه العلیه العالیه فتحعلی خان رشتی ولد هدایت الله خان روانه نزد یوسف پاشا
شده اظهار موافقت و مواحدت نموده بازگشته الحاصل فیما بین سرداران روسیه و عثمانیه منازعه گرم گردید حسین خان سردار از ایروان حرکت
و در اول خاک آخرکلک توقف کرده نواب شاهزاده نایب السلطنه نیز از تبریز بیرون آمده منتظر اخبار بهجت آثار بود کداویچ بنارال سویدوف را بر
قارص فرستاد و پسر خود بایدروف را بر سر قلعه اخرکلک از توابع آخسقه روانه کرد و خود نیز با بقیه سپاه روانه انسامان سید علی پاشا سپهسالار
را شکست داد و سلیم پاشا والی آخسقه بحکم یوسف پاشای سرعسکر سه هزار کس بمدد اهل قلعه اخرکلک روانه کرد بایدروف شب بر سر قلعه
تاخته کداویچ هم در رسیده نردبانها نهاده صعود کردند اهل قلعه خبردار شده سحرگاه انانرا نیز انداخته شد روز دیگر جنگی عظیم کردند و
شکست فاحش یافته تبفلیس باز آمدند و این اخبار در چمن سلطانیه معروض رای دارای قاجار گردید و مقارن انتجر محاربه محمدخان قاجار
با خراسان با فیروزالدین میرزا والی هرات و شکست افاغنه و قتل صوفی اسلام در رسید ذکر محاربه نواب شاهزاده
محمدولی میرزا والی خراسان با فیروزالدین میرزا والی هرات و کشته شدن صوفی اسلام
و مختصر کیفیت فیروزالدین میرزا تبیین این اجمال انکه ولایت غوریان که در هشت فرسنگی هرات است در زمانیکه حسین خان سردار خراسان
بود بسعی او بدست آمد و با سحق خان قرائی سپرده شد او نیز حکومت غوریانرا بیوسف علیخان برادرزاده خود باز گذاشت و خود در خدمت شاهزاده
کامکار نواب محمدولی میرزا والی خراسان همی بود برادرزاده اش بعد از وعید متابعت حاجی فیروزالدین میرزای افغان والی هرات را
بر گزیده او نیز حقوق سابقه پادشاه جمجاه ایرانرا فراموش کرده مخالفت آغاز کرد و صوفی اسلام نامی را با لی کرخ من توابع هرات که از زمانه کان بکجان
و خواندکان وی بود قبول عامه تمام داشت با پنجاه هزار سوار از افغان و ایلات انسامان برداشته عزم شکسپان که شش فرسخی هرات است
نموده نزول گزیده حسب الامر شاهنشاهی نواب شاهزاده محمدولیمیرزا و محمدخان نایب و خوانین خراسان در اوایل ربیع آخر جماعتی از قشون خراسان
و رکابی را برداشته در شاه ده یکفرسخی شکسپان نزول نموده دیگر روز که پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع الاخری بود در صحرای شکسپان مقابله کردند
صوفی اسلام را در هودجی زرین بر نشاندند و سیصد و شصت و شش تن بر گردوی مهیای خدمت شدند صفوف سپاه فیروزمیرزا
برآراسته شد و همراهان شاهزاده نه میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه برار استه و نصرت و فیروزی از خداوند عزیز خواستند از دو لشکر
قیامت حشر غوغای کوس و نای بر سپهر بلند برآمد چرخ چیان طرفین حومه میدان را بیازی و اسب تازی دگه لعاب ساختند و بر اسپان
ترکی و تازی سواران هر سوی بنر کنار در آمدند تیرها از ترکش پرواز کرفت و نیزها بطعنه در آمد سواران میمنه و فاریاب و اویماقات جمشیدی
و تیموری و نکودری و دلیران فیروزکوهی و تایمنی اسب در انداخته و مردان فراوانرا خود و باوغش و مار و چاق و اسقار و قندز و ختلان
ختلیان صرصتک بجولان در آوردند محمدخان نایب تامل کرد تا سپاه هرات قریب شدند با فکندن توپ و تفنگ هوا را نیلی رنگ کردند
مانند برق خاطف و ریح عاصف یکبار بر دشمنان حمله بردند چون تار و پود بیکدیگر پیوسته شدند شمشیرها سر افشانی کرد و نیزه ها جان ستانی
رمهار خنه کری بنیاد و نا نخهامغز کوبی آغاز کرفت صوفی اسلام ناصوفی مسکین را در همان هودج پیل پاره پاره و قتیل و همراهانش را
اسیر و ذلیل نمودند شکست در سپاه فیروز نافیروز در افتاده بهزیمت کنان و نعره زنان راه هرات بجهه نجات بر گرفتند یکصد و سی نفر
از خوانین معتبر که از انجمله بدل خان قرقلزائی و کداخان و محمود خان تایمنی و برادر یلنک توش خان جمشیدی بودند با شش هزار کس از آن جنود
عنود عرصه شمشیر بدار آتشبار شدند و بیست نفر از دلاوران و سرکردکان بزرک که عبدالغیاث خان افغان قرقلزائی و برخوردار خان
اسحق زائی و برادر دیگر یلنک توش خان جمشیدی بودند با سه هزار کس از سپاهیان اسیر آمدند و کل اردوی انان از سیم و زر و امتعه و قماش
و خیمه و خرکاه و جمال و بغال و توپخانه و زنبورکخانه و نقاره خانه بتصرف سپاه ایران در افتاد و فیروزمنهزم با آقاخان وزیر خود بهرات کرخت

شاهزاده ولیعهد تا دروازه هرات استقبال کرده حصار را محصور ساخته و اقامت گزیدند تا چار فیروز میرزا خراج دو ساله هرات را داد و وجوهات هر ساله را گردن نهاد و با ملک حسین پسر شیخ علی خان قرائی را که مادهٔ این فتنه بود با دست بسته بارد وی شیران گرکت خوی روانه کرده گرفتار را بقیمت اعلی خریداری کرد. و شاهزاده در کمال جلال بارض اقدس باز آمد و آوازه این فتح بزرگ در ایران و ترکستان طنطنه در افکند و در شهر جمادی الاخری سرهای کشتگان مبدره های شال و صرهای زر خراج دو ساله هرات در چمن سلطانیه از حضور حضرت خاقان کامکار فتحعلی شاه قاجار در گذشت نواب شاهزاده والا تبار محمد ولی میرزای والی و خان نایب مورد تفقدات خاص خاقانی شدند و موکب فیروزی کوکب شهریاری از چمن مذکور در هفتم شهر رجب المرجب بدار السلطنه طهران رجوع فرمود و خبر ورود و خبر آوارگان غاردان سفیر دولت قدیمه عظیمه فرانسه از جانب امپراطور ناپلیون در رسید

ذکر ورود سفیر دولت قویمهٔ فرانسه از جانب امپراطور ناپلیون و اداشا فرنسن با معلمین جهت حضور شاه ایران و تفقدات شاهانه با خبر آوارگان غاردان

خان میرزا محمد رضای قزوینی فرستاده پادشاه جمجاه ایران که بمرافقت موسیو دیر سفیر ناپلیون بپاریس مامور بود و در سال گذشته رفت در مملکت نمسا بحضور آن شهریار توانای دانا رسید و بکمال احترام دیدهٔ عهدنامه دوستی فیمابین دولت ایران بسته شد و سفیر مذکور بعد از چندی مراجعت کرد و در بنوفت قریب بحضور حضرت پادشاهی بود خبر آوارگان غاردان نام که سردار دوازده هزار قشون ناپلیون بود با هفتاد نفر از اهل حرفت و صنعت و معلمین سپاه نظام و مهندسین عالی مقام و عهدنامه ممهور بمهر آن پادشاه بزرگ و تحف و هدایای نفیسه قریب شدند فتحعلی خان نوری قوریساول باشی نواب ولیعهد آسمان مهد بمهمانداری شتافت و در اواسط شوال بکنهار رود ویست و بیت و دو وارد دار السلطنه طهران شدند بعد از ظهور قواعد تکریمات و قوانین تشریفات در سرای جناب صدر اعظم میرزا محمد شفیع نزول نمودند و خبر آوارگان غاردان بحضور پادشاه دانای کاردان شرفیاب شد بلقب خانی ملقب و بتوقف مامور گردید و از جمله خواهشهای سفیر بعضی آن بود که در ضمن بازده فصل مرقوم کرده بودند چون بهاریات یکمرتبه و خطب مقرره اعیاد و تفاصیل زیاد و عبارات کثیر التفصیل و صورت عهدنامهای دول خارجه مؤلف فقیر در این تاریخ چیزه نگاشتن منشأ فایده چندان نمی داند بقدر الضروره اشاره میرود اولا اینکه بهر نوع از صلح و جنگ که مقتضی وقت باشد روسیه را از قرابا غ و تفلیس رفع و دفع خواهم کرد معلمین قواعد نظام همه ساله با ادوات و آلات جنگ داده خواهد شد و هر وقت ضرورت افتد بادن پادشاه ذیجاه ایران هر قدر سپاه بخواهند خواهیم فرستاد مشروط بر اینکه پادشاه ذیجاه ایران موافقت با دولت انگلیسیه را متروک دارند و بعد از رفع و اخراج روسیه از سرحدات آذربایجان قشون و سپاه فرانسه را راه دهند که از خراسان بر سر هندوستان رفته با شند با دوست دوست و با دشمن با در همه حال دشمن با شند و چون در این ایام اولیای دولت انگلیس در امداد و معاونت دولت ایران مواقفت نداشتند و در تقویت مضایقه مینمودند پادشاه جمجاه قاجار فتحعلی شاه شرایط مواحدت را قبول فرمود و عهدنامه بمهر صدر اعظم میرزا شفیع صدر و حاجی محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله مرقوم فرمودند و عسکر خان افشار اورومی بسفارت دولت فرانسه روانه پاریس شد و تتمهٔ این واقعات در مقام خود نگارش خواهد یافت

ذکر اغاز نظام جدید در ممالک ایران و بعضی وقایع آن

ایران و آمدن سلیمان آقا سفیر سلطان سلیمان عثمانی بدار السلطنه طهران خواص و عوام دانند که دو تن متفق را بر ده تن مختلف در مصادمه و مقادمه برتری است علی هذا لقیاس از ده هزار لشکر با ترتیب و قاعده و قانون و نظم و اتفاق کار پنجاه هزار چریک مختلف الرای خود سر بلکه بیشتر ساخته خواهد شد لهذا حکمای قدیم در اجتماع و اتفاق سپاه جدی بلیغ مرعی داشته اند و بدین سبب از ده باشی تا امیر خمسین و امیر تومان در مرتبه بمرتبه صاحب حکمی مقرر کرده اند که انقلاب و اختلاف در درای سپاهیان رو ندهد و این قاعده در قدیم الایام اول در ایران بوده و بدیگر بلاد سرایت نموده چنانکه از اشکال صور آثار قدیم اینیه پارسیان ظاهر است و بمرور قواعد اتفاق و قوانین جنگ بدولتهای دیگر منتشر گردیده و در دولت ایران بعد از اسکندر نقصان یافته چه اسکندر در دولت ایرانرا منظم صلاح خود نمیدانست و زیان خود میشمرد و از دلایل و براهین قوت نظام یکی آنست که اسکندر با سی هزار پیاده نظام بایران آمد و دارا با شش صد هزار کس بی نظام بمجادله رفته چندین بار شکسته شد و جنگ پیاده نظام در بدو اسلام مقرر و متداول بود و مردم باخبر دیده و دانند که بهمان قاعده که صحابه حضرت

رسول عربی پیاده می ایستادند و صف بر میکشیدند و دامن بر دامن یکدیگر فرامیدوختند و یکبار حمله میکردند و میشدند یا دفاع میکردند همان معنی جنگ بقانون و نظام است چه صف جدال را باین صف نماز می بستند و در حرکت و سکون متفق بودند و کریمه اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ بهمین معنی منصوص است و بنابراین قاعده پیاده کان لشکر اسلام در اندک وقتی بر جنود دنیا معدود و کفار غلبه کردند چنانکه در تواریخ مسطور است و بعد از رحلت حضرت نبوی این قاعده در اسلام معمول بود و بدین شیوه هم ولایت ایران و روم را مفتوح کردند در میان سواره نیز چون این اتحاد مرعی باشد و رعنی سواره نظام خواهند بود چه در تواریخ آمده که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در رزم صفین از چندین هزار سوار خویش ده هزار کس را بن کرد و بدیشان امر فرمود که میخواهم با من چنان حرکت در جنگ نمائید که حکم یک کس داشته باشیم چون من بایستم همه کس بایستید و چون برانم کلاً برانید و چون تیغ بکشم همه برکشید و چون فرود آرم هر ده هزار یکبار فرود آرید لهذا چنین کردند و یکصد و پنجاه هزار سپاه معاویه را در هم شکستند و این جنگ همچنان قایم بود تا بلیلة الهریر کشید و سپاه معویه را از یکدیگر بپاشیدند تا کلام الله مجید بر سر نیزه ها کردند و گذشت انچه گذشت الحاصل غرض آنستکه بروق محفل و نقل اتفاق و اتحاد و اجماع را قوت دیگری تمام است یدالله فی الجماعة را همین معنی است چون قواعد زمیه نظامیه در اروپا قوت گرفت عقلا در تکمیل ان کوشیدند تا بکمال رسید و در ایران بواسطه ملوک طوایف این قانون اندراس و انطماس یافت تا درین اوقات سلطان سلیم خان عثمانی در فکر انجام سپاه نظام افتاد و بملاحظه جمعه جامعه اسلامیه سلیمان اقا نامی را بایران فرستاده پادشاه اسلام را بار و سیه بمعارضه بمثل ترغیب کرد اما علمای اسلامبول بواسطه تقلید سپاه ینکی چریک را اغوا کردند و این طریقه را تشبه بقوم کفار نام نهادند و در کردند و سلطان را معزول و سلطان مصطفی ولد سلطان عبدالحمید خان را که محبوس بود بر تخت نشاندند و ابراهیم نامی را که مروج و مقنن سپاه نظامی شده بود بقتل اندر آوردند و چون مبنای این کونه سپاه رزم خواه باستعداد توپ و تفنگ جانگاه است و در ایران کمتر ساخته میشد صفویه در عهد خویش شمشیر زن بودند و چون ملاحسین کاشفی صورت تفنگ را در عهد سلطان حسین بایقرا از فرنگستان بایران آورده بود صفویه بعد از محاربات با عثمانیه دانستند که بفکر ریختن توپ و ساختن تفنگ افتادند و بسیار بسا خشت و لی بخوبی کار فرنگ و روم نبود مع هذا شاه عباس صفوی چندین هزار تفنگچی عراقی داشت و توپهای ریخت و توپها از عثمانیه گرفت و معلمی فرانسی بایران آورد و اهالی مازندران و استرابادرا بتعلیم تفنگ اندازی دادند و در عهد حضرت خاقان کبیر فتحعلی شاه نیز از دارالمرز و عراق تفنگدار بسیار ملازم رکاب بپیوندند ولی نظامی تمام نداشتند چه بعد از جنگ و غلبه بغارت متفرق میشدند لهذا درین اوقات بحکم پادشاه ایران قرار نظام جدید و مشق و تعلیم توپ و تفنگ تجدید یافت بسیاری از شاهزادگان و امیرزادگان در میدان مشق و تعلیم جولان میکردند و در اندک فرصتی و کمتر مهلتی در ممالک اذربایجان و طبرستان و سمنان و دامغان افواج چند مهیا و معین شدند و از انجمله باهتمام نواب شاهزاده نایب السلطنه و پیشکاران انجناب بیست هزار پیاده نظام از اهالی آذربایجان ترتیب یافتند و هر فوجی بامیری سپرده آمد و شانزده هزار کس از طبرستان مازندران و سمنان و دامغان مقرر آمده انانرا سرباز نام نهادند و چهارده هزار عراقی سوای ده هزار بختیاری از عراق ساخته شدند و سپهداری این کروه عراقی بیوسف خان کرجی مفوض شد و بسیاری از بلوکات عراق بجهة مخارج ایشان بدو داده آمد و توپهای ریخته گشت و توپچیان معین آمدند و مشق کردند تا بجائیکه توپی که نادرشاه افشار از سردره خوار با یکصد نفر پیاده بدشواری حرکت میداد و سی نفر از اپرو خالی میکردند در ینوقت شش توپچی و چهار سراسب در میدان هر طرفیکه میخواستند میکردانیدند و در هر دقیقه هفت بار پر کرده خالی مینمودند و دویست توپ خوب در این ایام در طهران و تبریز بسوار کردند و روز بروز بر این تعلیم و مشق و سرباز بیفزودند و از کار یکار نمی بودند ولی چه لازم است که نظام هزار ساله را با نظام یکساله چه فرقهاست که گفته اند قطعه نه هر صدف که فرو برد قطره باران ۞ صدف بباید و باران و بحر سالی چند ۞ هنوز نیست معین که میشود دانه بمرور دهور خامها پخته کردند و خارها کوهر خشان شوند و صخرها لعل بدخشان کردند ابتدای هر کاری بازیچه نماید و چون قوت کرفت حقیقت و خاصیت آن بر سیر و برنا آشکار و هویدا آید چه جهال بر در و کری نوح و حلقه سازی داود قبل از خواص متحیر و متفکر بودند و انرا کاری بیفایده تصور مینمودند

ذکر ایلچیان بعضی ولایات و اعاظم و امرای روم مرو بغداد و سفارت جناب آقا ابراهیم خوئی سابقاً

یافت که کدا و بیچ سردار روسیه از پاشایان آنحدود و قارص منهزم کردید درین اوقات بتلافی مافات در منزل بایندر لوی شوره کل اقامت کزین کردید

ویوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه بواسطه غلبه سابقه متهورانه با محمد پاشای حاکم فارس و سید علی پاشا بر سر او رفته شبیخون کردند تا دو ساعت از روز گذشته جنگ از طرفین گرم بود یوسف پاشای سر عسکر انهزام یافت و محمد پاشا که صدا قمی نداشت بحکم او مقتول آمد آنا و قایع سرحدات بغداد اینکه علی پاشا وزیر بغداد در اواسط جمادی الثانیه این سال که یکهزار و دویست و پنجاه و دو بوده بتحریک یکدو نفر از خاصان خود مقتول شد سلیمان پاشای کهیا بر مسند وزارت بغداد بر نشست و چون حکم وزارت از دولت علیه عالیه ایران داشت اهل فریقین برادر موافقت کلمه اتفاق کردند قاتلین پاشا را بکشت و احمد چلبی را با عریضه و پیشکش بدار السلطنه طهران فرستاد و هذا تاویل رؤیای من قبل پیشکاران دولت عثمانیه چنان صلاح دیدند که یوسف پاشا سر عسکر از زنة الروم بحکومت بغداد رود و دلی بملاحظه توسل سلیمان پاشای کهیا بدولت علیه ایران حکم کردند که یوسف پاشا عثمان پاشا را در از زنة الروم گذاشته خود با سلامبول رود چون سلطان مصطفی خان خواند کار تازه بر سریر سلطنت نشسته بود بسبب رعایت سلیمان پاشا با این دولت جاوید مدت موافقتی منظور کرد و بنا بر رعایت رسوم منداوله تعزیت و تهنیت مقرر شد که از ایران سفیری با سلامبول معین شود لهذا جناب حقایق آب عارف معارف صوری و معنوی و عالم معالم حقیقی و مجازی شیخ الاسلام والمسلمین آقا ابراهیم شیخ الاسلام بلده خوی که در تبحر رتبت و علو مرتبت بی بدیل و عدیل بود تصدق همه بزرگان آذربایجان بسفارت اسلامبول مامور و مکلف گردید و با نامه موقت خاتمه پادشاه جمجاه ایران حضرت فتحعلی شاه گیتی ستان راه دیار اسلامبول بر گرفت و پس از انجام این مهام پادشاه اسلام بزیارت مرقد حضرت معصومه قم و فرح کاشان رفت فرمود و دیگر باره بدار السلطنه طهران معاودت نمود و در این ایام فرخنده انجام فرستاده کان والی ملک سند از جانب میران ولایت بتلشم درگاه حضرت شاهنشاه ایران آمدند

ذکر مجملی از حال ممالک سند و آمدن فرستاده کان میران ولایت بدرگاه پادشاه ایران

مجملی از اوصاف ملک سند این است که سند ملکی بر این سوی رود کنگ و خاکش متصل برود سند که هم از الخدود بعمان میرود و فصل مشترک ما بین ایران و هندوستان است و گویند ارضش مثلث واقع شده و مساحتش طولا شصت فرسنگ و عرضا بیست فرسنگ جنوبش بعمان پیوسته و شمالش بملک لاهور و مشرقش باجمیر که از خاک هندست و راجه پوتان گویند و مغربش محدود است ببلوچستان و ملک سند را از اقلیم دویم شمرده اند و فیما بین هند و کرمان و سیستان واقع و منسوبست بسند بن حام بن نوح ع و از آن است بلاد دیبل و منصوره و نهروالله و سومنات و مولتان و غیرها و اکنون ملتان و نهروالله و سومنات را از ملک سند نشمارند اکثر اباد یش در جنب رود سند واقع است و محل ایالت آنملک شهر حیدرآباد است و آن شهر در جزیره ایست که در رود سند است و جمعیت آن بلده را بیست هزار تخمین کرده اند اکثر اهلش بدین هنود و آنان که از بلوچستان بوده اند در اصل اعراب بادیه و مذهب اهل سنت و جماعت داشته اند و قلیلی شیعه مذهب در آنجا بوده در قدیم الایام از اهل همان ملک حکام داشته اند قریب بهفتصد سال بعد از ولادت حضرت مسیح ع بدست اعراب مسخر شد و از جانب خلفای عباسی حاکم مقرر آمد و اعراب بخدود حجاز را بدان ملک مامور کردند و از همان کرده اعراب که اکنون بلوچ خوانند بمحافظت و محارست شهر و حاکم اشتغال داشته اند و قتی تصرف افاغنه در آمد و چندی در دست مغولیه افتاد الی قصه چون نادرشاه افشار از هندوستان بازگشت تقی خان شیرازی را از راه دریا بدان ملک مامور کرد و خود از راه صحرا بتصرف ولایت توجه نمود و بالاخره حکومت ولایت بخدایار خان عباسی رسید و او چون از قلعه عمرکوت فرار کرده و کرفتار شد نادرشاه افشار او را یک کرور جریمه کرده و بگرفت و ملک سند را بسه قسمت منقسم کرد قسمتی را بخدایار خان داد و دیگری را بشاهقلی خان و قسمت ثالثه را که ببلوچستان متصل بود بمحب خان حاکم بلوچستان تفویض فرمود و برخی از مواضع دست راست را بخوانین داؤبوتره میسر غایت کرد و در آنسال که یکهزار و پنجاه و سه هجری بود از سند بازگشت پس از قتل وی خدایار خان عباسی وفات یافت و نوبت ایالت بمیر غلام شاه که هم از آن سلسله بود رسید چهار برادر از طایفه دالپور بلوچ که میر فتحعلی و میر غلام معلی و میر کرم معلی و میر مراد علی نام و از اهل ملت شیعه بودند باتفاق شهر و حاکم چنانکه مقرر بود منصوب بودند و میر غلام شاه عباسی از ایشان احتیاط میکرد و با آنان اراده وصلت کرد و چون قانون آنان نبود که دختر بغیر طایفه خود دهند اظهار امتناع نمودند و میر غلام شاه بزور و زر آنان را راضی ساخت و دختر بگرفت آنان گفتند که ما را در میان اهالی سند تخفیف کرده و نام ما را بننگ مبدل ساختی میر غلام شاه نوشته بدیشان داد که با سایر طوایف نیز همین گونه رفتار

خواهم کرد که شما مورد ایراد و شنعت دیگران نشوید آن چهار برادر نوشته او را بر اعالی سند ابراز کردند و مردم را بر وی بشوراندند خلایق اجتماع و اتفاق کرده میر غلام شاه را بگشتند و در خارج حیدرآباد مرا و را قتله و بارگاهی رفیع بساختند و چهار برادر مذکور ارکان اربعه حکمرانی آن ملک شدند و ثیقه نگاشتند که هر یک از اخوان اربعه و اولاد ایشان مخالفت کنند سه برادر دیگر اتفاق نموده او را از میانه برگیرند پس از چندی برادر کهتر میر فتحعلی بر دیسر شر بر جای او نشست و اسباب اظهار ارادت و خلوص اعتقاد بدولت علیه ایران آن بود که بواسطه صیت جلالت و استقلال پادشاه جمجاه پهمال خاقان کیهر فتحعلی شاه قاجار متوهم شدند که داعیه تسخیر و تصرف ملک سند که ضمیمه ممالک محروسه قدیمه ایران بود در سر ضمیر منیر دارد و کلا دولت برزند دیگر انکه چون محمود میرزا بن تیمور شاه افغان بحمایت پادشاه ذیجاه ایران در بهری و قندهار رونق آب استقلالی یافته بود از و توهمی داشتند و سبب ثالث آن بود که چون در سنه هزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی مملکت هندوستان بتصرف اعالی دولت بهیه انگلیس درآمد بود اندیشه کردند که شاید بملک سند نیز مداخله کنند و متوسل بدین دولت قوی شوکت شدند در سال یکهزار و دویست و پست و دو میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل نامی را از اکابر اهل سند بر سالت ایران معین کردند و از بندر عباسی بخاک پارس درآمدند و در اواخر شهر ذی قعده بدار السلطنه طهران رسیدند فتحعلی خان خواجه وند غلام پیشخدمت که جوانی شهمند بود بر سالت و سفارت سند مامور شد و سه دست خلعت آفتاب طلعت برای سه برادر و یک قبضه شمشیر مرصع بافتخار میر غلامعلی خان برادر اکبر ایشان انعام رفت و فرستاده پادشاه ایران با سفرای سند باز گشتند

در بیان وصول فرستاده غراف کداویچ و میان او و بنجرال غاردان خان سفیر فرانسه و بعضی وقایع این سال

در سال یکهزار و دویست و پست و سه پس از جشن نوروزی فرستاده از غراف کداویچ سپهسالار روسیه که در تفلیس بود دربار شاهنشاه قاجار رسید مکتوبی نیز بنجرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه در مصالحه نگاشته بود حضرت شاهنشاه جمجاه قاجار پاسخ داد که چون تقدم منازعت از انجانب و قوع یافته و از جانب دولت ایران اقدامی نرفته بعید است نه پندرد ما دشمن بدکمان بنجر روی شمشیر و پشت کمان پس از رجوع فرستاده غراف کداویچ حضرت شاهنشاه اسلام پناه عزیمت چمن سلطانیه فرمود و با سپاه ایران بدان مرز و بوم نزول کزین کردید و در روز پنجشنبه دهم شهر ربیع الثانی خبر رسیدن امیر ناصر الدین توره بن امیر معصوم بکجان که برادر حیدر توره حکمران بخارا بود با یکهزار خانواز مروزی بمشهد مقدس رسید چه او اظهار ارادت و توسل بدولت ایران کرد و برادرش امیر حیدر توره متوهم شده از انجا بر و لشکر کشید و بندر مرو را خراب نمود و زیستن در مرو صعوبت یافت امیر ناصر الدین شرح حال شاهزاده محمد ولیمیرزا والی خراسان برنگاشت و نواب معظم الیه حقیقت حال را به پیشکاران دولت دارای پهمال عرضه کرد و باشارت حضرت خاقان کیتی ستان محمد شاه نایب خراسان بمرو رفته امیر ناصر الدین توره و محمد شریف خان مروزی قاجار برادرزاده امیر کبیر حاجی محمد حسینخان عز الدینلو را با هزار سوار برداشته بارض اقدس مشهد مقدس نزول داد و با نواب شاهزاده والا تبار محمد ولیمیرزا اظهار صداقت و موافقت کرده مواصلتی فیما بین وقوع یافته پس از مدتی بسیاحت روم و روس عزیمت نمود و در ولایت روسیه از کف سائی اهل شراب اجل نوشید و ما قدری نفس باقی

در بیان رفتن فرج الله خان افشار باستقلال عبد الرحمن پاشای بابان و آمدن نواب شاهزاده محمد علی میرزا بحضور مبارک حضرت خاقانی و شرفیابی میرزا برزک فراهانی و برادرش بر شاهزاده نایب السلطنه بار دیگر و بیان مبارک پادشاهی سنه

واقعان مواقف پایه سریر گردون مصیر سلطانی معروض داشتند که سلیمان پاشای والی و وزیر بغداد با انهمه مراحم پادشاه سلیمان نهاد حقوق خدمت را فراموش کرده و سر بهوای ابهر مینا بر آورده عبد الرحمن پاشای بابان حاکم شهرزور را در محاربه مقهور ساخت و عبد الرحمن پاشای مقهور در شهرزور

دیگر باره منهزم بکرمانشاهان تاخته پادشاه سلیمان جاه از احبارت سلیمان پاشا و در مزاج وهاج او تغیری حاصل شد و دیگر باره فرج الله خان بنصب عبد الرحمن پاشای

اشارت رفت و به تنبیه سلیمان پاشای ابهر مین سیرت نیز ماذون کردید و مقرر شد که پس از انجام و اتمام این خدمات از راه کردستان رو آذربایجان شود و برکاب نواب نایب السلطنه عباس میرزا بپیوندد و فرج الله خان نیز پس از تسییر این احکام و اوامر مرجع احرام و مدار شمرده شود و در روز سه شنبه هفتم جمادی الثانی نواب شاهزاده والا تبار محمد علی میرزا بار دوی همیون آمد و پیشکشی فراوان از حضور پادشاهی گذرانیدند و مطمح نظر افتاب اثر شاهانه گشت و در آن ایام جشنی بزرگ و چراغانی شکرف و سوری عظیم و طوئی دلکش در چمن سلطانیه رفت و با سب دوانی مسابقت پرداختند و بعد ما شاهزاده بمقر سلطنت و ایالت خود اذن رجوع یافت و جناب میرزا عیسی فراهانی مشهور بمیرزا برزک که در انتظام سپاه نظام ساعی و جاهد بود

بود فوجی از سپاه نظامیه آذربایجان آراسته و پیراسته از حضور اعلی گذرانیده و التفات خاص از حضرت پادشاه جلالت اختصاص دیده و برامثال و اقران مزیت یافت و چون در وقتی که فرستاده غراف کداویج نامه بخزال عاردان خان سفیر دولت فرانسه آورده بود از و پاسخ برود که اگر امسال ایلچی کجه و قراباغ نیائی من در خدمت پادشاه ایران کار مصالحت و موافقت را بانجام خواهم رسانید و درین ایام که میرزا ابرزک و زارد دی سلطانی هم زیست بارون و بردی نام رسول غراف باز آمد و جواب آورد که درین سال بجهة مدافعه پاشایان دولت عثمانیه در پلنک متوقف خواهم شد و بحدود ایران نخواهم آمد خزال عاردان نیز اقتشان اظهار کرده و بکارگذاران دولت ایران اطمینان داده و بعضی که اراده آذربایجان داشتند در فرستادن مانع شد و تصریح کرد که چون ناپلیون امپراطور فرانسه را با پادشاه روس الکسندر باولیچ قرار مصالحه است من نگاشته ام که قراباغ تخلیه و ولایت گرجستان و قراباغ و آران را نیز بدولت روسیه داده باشند و عسکر بسرغراف کداویج در استراباد بلا دورجوع بولایت روس حکمی از دولت روسیه خواهد رسید در صورت فرستادن سپاه بآذربایجان امری است بضرورت میرزا ابرزک وزیر آذربایجان را با خزال عاردان خان در این باب مشاجرات رفت تا اخر خزال مذکور نوشته ممهور سپرد که اگر کداویج امسال بسراپردان آید و ابواب مخاصمه و منازعت گشاید من مجرم و مقصر خواهم بود بناء علی هذا میرزا ابرزک مطمئن شده بی سپاه و زمخواه از حضور پادشاهی برگشته در بلده خوی بحضرت نایب السلطنة العلیة العالیه رسید و در همان اوقات مجدداً فرستاده غراف کداویج سپهسالار دولت روسیه بخزال عاردان خان رسید که از جانب امپراطور اعظم بمستخبر ولایات ایروان مامورم و چون پادشاهان فرانسه و روس مصالحه کرده اند امیدوارم که قراری در دولت ایرانیه و روسیه شده باشد خزال عاردان ازین خبر سراسیمه شده موسی بردی نام فرانسه را نزد کداویج و منع از عزم ایروان روانه کرد و تتمیم ذکر این اخبار در محل خود مامول است ذکر نیشاپوری و خبر الملکم بهادر انکلیس از هندوستان بجوالی بندر ابوشهر و مراجعت او و خبر حامو نیت مستر سر هرفرد جنس از انکلتره بجانب ایران و ولادت کثیر السعادة شاهزاده ارزاده محمد میرزا ولد امجد نایب السلطنة العلیة العالیة در نیسال سنه مئوال و بعضی واقعات دیگر هم در چمن سلطانیه معروض افتاد که خبر الملکم بهادر سفیر سابقه دولت انکلیس از جانب جناب فرمانفرمای ممالک هندوستان بجهة انجام اتحاد و دوستی دولت ایران و انکلستان مع جواب سفیر دولت فرانسه مامور بدین جانب است و بحوالی بندر بوشهر آمده لنگر اقامت افکنده منتظر احضار و مهماندار پادشاه والاجاه ایران میباشد خزال عاردان خان سفیر دولت قدیمه و بیمه فرانسا از تخبر آشفت و باذن و رود موافقت ننموده متعهد اخراج سپاه و سپهسالار روسیه از اراضی گرجستان و آذربایجان گردید و متمنی گشت که احدی از جانب آن دولت قوی شوکت مامور گردیده به بنادر فارس رود و خبر الملکم صاحب را از آمدن بایران مانع شود چون هنوز خلاف عهدی از خزال عاردان بتحقیق نپیوسته بود امنای دولت استدعای او را پذیرفتند و اسمعیل خان دامغانی غلام مشیخیت خاصه باجمعی خواص بدنخدمت مامور شد و بعد از ورود بشیراز پیامی کاردانان دانا بملکم صاحب پیغام داد که تا زمان ظهور تعهدات سفیر دولت فرانسه یعنی خزال عاردان ان فرستاده کاردان در هر جا که هست توقف کرنید و در اثنای آمد و شد پیام و نامه هم از جانب جناب فرمانفرمای مملکت هندوستان حکمی بخزال ملکم صاحب رسید که چون مستر سر هرفرد جنس سفیر بزرگ دولت انکلتره از جانب پادشاه انکلستان مامور بسفارت ایران است و اینک وارد بندر ممبئی شده توقف تو در انسامان لزومی چندان ندارد و مراجعت اولی است لهذا ملکم صاحب مراجعت کرده بکلکته باز گردید و اسمعیل خان دامغانی از فارس بسلطانیه باز آمد و در اواخر شهر رمضان المبارک موکب حضرت سلطانی از سلطانیه بطهران بازگشت و باشاهد عیش و سرور مساز و هم در نیسال سلطان سلیم خان عثمانی معزول و سلطان محمود خان خواندگار بسلطنت نشست و در ششم شهر ذیقعده انیسال گذشته که داخل یکهزار و دویست و دو هجری بوده جناب نایب السلطنة العلیة العالیه را از بطن صبیه محترمه امیر کبیر میرزا محمد خان بکلربیکی قاجار دوالو فرزندی نجیب متولد و باذن حضرت شاهنشاه جمجاه خاقان گیتی ستان نام مسعودان مولود را محمد میرزا نهادند و در معنی نام خاقان اکبر آقا محمد شاه قاجار را مجدداً رونق دادند معنی الاسماء تنزل من السماء بظهور آمد و عاقبت مانند شمس جوشن بر تخت سلطنت مقام یافت و هم درین سال از فرزندان خاقان سهمال شاپور میرزا و ملک قاسم میرزا و منوچهر میرزا و ایرج میرزا و کاوس میرزا متولد شدند ذکر حرکت غراف کداویج بعزیمت ایروان و وصول امرای ایران بمنازعه سپاه و دولت و با یکدیگر

چون حریف خریف خنکی از حد برد و پادشاه ایران بدار السلطنه بازگشت و خبر ال غاردان متهد منع روسیه گردید و سپاه اطراف هر یک آسوده
به بنگاه خود باز گشتند غراف گداویچ با سپاهی شگرف در عین شدت سرما و برف بجانب ایروان روان شد و بتوهم توقف نایب السلطنه
در خوی و تشویش از سپاه وی نیارال نبا یسین و نیارال سمندر اویچ را با پیاده و توپخانه موفور بنخوان و شرور روانه کرد که شاهزاده را بدو
مشغول سازد و خود بکار ایروان پردازد و چنانکه سابقا اشارتی رفت فرج الله خان عبد الرحمن پاشا را در شهر زور استقلال داده از راه کردستان
برکاب نایب السلطنه العلیه العالیه پیوست امان الله خان ولدش نیز که حاکم خمسه بود با دو هزار سوار خمسه در رسید اسمعیل خان قاجار نیز با سپاه
و اسلحه بسیار با ذربایجان روانه شد و حسین خان سردار قزوینی کار ایروان را انتظامی داده بجا ربه نیارالان روسیه عزیمت کرد با ایشان
منازعتی و مدافعتی کرده بعلت قلت سپاه کاری از پیش نبرده فرج الله خان و امان الله خان نیز در منزل چورس بر کاب شاهزاده نایب السلطنه
آمدند و صادق خان غزالدینلوی قاجار با فوج افشار ارومی در محال شرور بعنان گیری روسیه فشدند در بنوقت معروض شد که حسین خان
سردار با سالار سپاه روسیه گداویچ قورتمشال مقابله کرده سواران ایروانی و اکراد انسامان بمحض مقابله بدون مقاتله متفرق شده بارشته
و سردار نیز ناچار مراجعت کرده بسنکر رفته نواب شاهزاده نایب السلطنه چون این خبر بشنید فرج الله خان و امان الله خان را از راه چورس و
بنخوان بحمایت سردار ایروان فرستاده و امیر خان قاجار دوالو را با فوجی از دلیران رزم آزمای و شیران زنجیر خای بجدود و امغان و قراباغ
مامور فرمود و قبل از ورود فرج الله خان و امان الله خان افشار بایروان گداویچ خود عزم محاصره ایروان کرده نیارال سمندر اویچ را بشیروز
مامور نموده سردار ایروان حسینخان بمحض اطلاع بمقابله نیارال مذکور آمده بنحویکه مذکور آمد پیش نهاد کرده بود با تقدیر موافقت نیافته کاری از پیش نبرده همراهان
پراکنده شدند و در همانروز خوانین مذکوره افشار در رسیدند پراکنده کی سواران سردار دیگر باره بجمعیت تبدیل یافت بجا ربه روسیه استعداد
و عزیمت کردند و درین ایام اسمعیل خان قاجار با عساکر و خزینه بسیار از نزد حضرت خاقان گیتی ستان فتحعلی شاه بار دوی نایب السلطنه آمد

ذکر احوال نواب نایب السلطنه بکنار ارس و فرستادن سرداران بجا ربه سپاه روسیه و ظفر یافتن

چون احمد خان مقدم از عهده خدمتی که مامور بود بر نیامد و سپاه
روسیه بحوالی نخوان در آمدند نایب السلطنه عباس میرزا بخیال انتظام امور ایروان سامان و اجتماع جنایات خوانین انخدود بر لب ارس آمد
با حضار فوجی از همراهان امان الله خان فرمان داد حسینخان چون از طرف ایروان و حصانتان حصن فلک توامان اطمینان داشت با فرج
خان و امان الله خان بر کاب والا پیوست و صادق خان قاجار را در شرور بعنان گیری مدافعه نیارال روسیه گذاشت و بعد از ورود
خوانین ثلثه روسیه نیز بحوالی قریه قراباغ نخوان رسیدند بامر شاهزاده والا تبار حسینخان سردار و امان الله خان افشار با دسته محمد خان زنگنه
و محمد بیک قاجار افشار علیخان قاجار با دسته حاتم خان دنبلی و نبی خان کرازی بمصاف روسیه مامور شدند کمر کوهساریرا که بر ایشان
مشرف بود گرفتند و در آن شخ بجا ربه در آمدند بعد از اندک زمانی مدد روسیه رسیده جنگ در پیوست و محمد بیک سرهنگ دو زخم برداشته
جنگ گریزکنان خود را از میان پیاده روسیه بیرون انداخت و روسیه خیره کی کرده تا حوالی صف سپاه قلب نایب السلطنه راندند جنگ
پیوسته شد و درین برزم از طرفین یکهزار کس بقتل در رسیدند صد و پنجاه رأس از سر روس بر سر نیزه ها رفت و دو دسته توپ ایرانیان
بدست روسیه در افتاد و توپچیان مقصر بسیاست رسیدند در همکام ورود روسیه بنخوان احشام انجا با نیز طرف آب در مقام دره شام آمدند نواب
شاهزاده از رود ارس گذشته در منزل قبانباسان توقف و علیخان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی غلامان را بکوشمال روسیه بنخوان مامور فرمود
و علی الغفله بر سر روسیه رفته جمعی که بیرون سنکر بودند در خون کشیدند ما بقی هزیمت یافته شهر خرابه بنخوان را سنکر کردند علیخان با غنایم موفور
بار دوی شاهزاده نایب السلطنه باز آمد با میر کبیر امیر خان سردار قاجار دوالو که در اردبیل و موغان متوقف بود حکم رفت که رفع وحشت خاطر
حکام اردبیل و طالش بر آید و انانرا اطمینان و مدد و مقارن ایخالات هم در منزل قبانباسان موسی لارزار فرستاده خبر ال غاردان خان سفیر
فرانسه که نزد سردار روسیه میرفت بیمار و نزار در رسید و مستدعی شد که تا وصول او بجا ربه سبقت نزود لهذا موکب شاهزاده بچورس عزیمت
فرمود و موسیو لازار بگداویچ قورتمشال پیوسته بعد از جواب و سوال همانا از مصالحه مایوس شد لهذا بقلعه ایروان رفته حسن خان برادر حسینخان را
کوشش زده میکرد که ایروان را بمدافعه بتصرف سردار روسیه دهد که مبادا بعد از قهر و غلبه و تصرف قتل عامی اتفاق افتد و گداویچ نیز چنین بیام خام

بقلعه داران ایروان میفرستاد و اصلا این اصوات را بسمع رضا تلقی نمیفتاد ذکر محاصره ایروان و محاربه با روسیه
و رفتن گداویچ بگرجستان و انهزام روسیه چون سردار روسیه از متابعت کوتوال و والی قلعه عالی ایروان قرین
یاس آمد رای بر محاصره جزم کرده هزار کس را بچهار حصه و بهره کرده در چهار طرف قلعه سنگر زدند و با فکندن گلولهای توپ
شهر آشوب باره کوب اصرار و لجاج میکردند همانا ذرعی دو سه از سر دیوار حصار بصدمه گلوله فرو ریخت لهذا در شب نهم شهر شوال سال یکهزار
و دویست و پنجاه و سه صالدات روس را از چهار سوی یورش حکم داد و یکبار قلعه گیان خود را مرکز دایره عناد دیدند حسن خان برادر
سردار و گلبعلی خان سپانلوی قاجار و اشرف خان ماوندی و میرزا علی نقیخان فندرسکی استرابادی دسته جات خود را که در حصار بودند
بمنع و رد و طرد روسیه از عروج بر بروج اماده کردند چون سردار قلعه در انشب قرار داده بود که مستحفظین از اطراف مستعد نزاع و مصاف
جا بجا آرام و قرار داشته و نفسی برنکشند و حرکتی ننمایند که روسیه چنان دانند که اهالی قلعه در خواب بانچرند و چون روسیه بفراز برج و باره رسیدند
با مر سردار مستعدین محاربه که با تفنگ و سرنیزه و قمه و خنجر و شمشیر در بروج و باره حصار مستعد و منتظر نشسته بودند یکبار دست برآوردند و بر روسیه
حمله و شلیک کردند مشاعل و قوارير نفط و کاسات آفتاب و مهتاب برافروختند شهر و حصار و بروج روشن تر از اضحی گردید توپ افکنان
روسیه از خارج بانداختن توپ اصرار کردند و شهریان نیز در محاربه جدی بلیغ مرعی داشتند بضرب حربهای سرافکن و ناخنهای سینه شکن و شمشیرهای
آبدار و خنجرهای سربار بقطع مفاصل روسیه پرداختند و انکروه را از فراز برج و حصار در نردبانهای استوار کشته و مجروح بزیر حصار و قعر خندق
در انداختند پنداشتی کبوتران معلقی از فراز هوا بر زمین همی آیند یا اخگرهای افروخته از بام بزیر همی ریزند درون و برون حصار از خون سرخ
روسیه لاله زار مینمود و دیوار بروج و باره رنگ بقم گرفته بود مدت دو ساعت تمام سه هزار کس از فیسه و مابور و بولکونوک و کپستان و ضابط
منصبان روسیه درین محاربه مقتول شدند و دو هزار زخمدار مجروح و از سپاه اسلامیان زیاده از ده کس ضایع نگشته بود گداویچ در شب
بیست و دویم شوال سنگرها را خالی کرده بصوب گرجستان روانه شد حسین خان سردار و اسمعیل خان قاجار در دنبال آن هزیمتیان بقتل
و غارت و نهب و یغما همیرفتند و جمعی کثیر از پیاده گان روسیه درمیان برف از ان سرمای شگرف قالب تهی کردند و بر جای سرد بماندند و سپاه
شدند نواب نایب السلطنه بخوان توجه فرموده بعد از انتظام مهام انحدود و دار السلطنه تبریز معاودت و مراجعت فرمود و شیخعلی خان قبه در همان
ایام جماعتی از دلیران لکزیه فراهم آورده در حوالی دربند بار روسیه محاربه خشنا کرده سه توپ از ایشان گرفته بلزغستان بازگشت و اخبار این فتوحات
معظمه متواليه بتواتر و زرند و ساوه معروض رای دارای قاجار سلطان فتحعلی شاه کامکار گردید و بعد از تفرج و شکار موکب شهریار دار السلطنه طهران
آذین و تزیین افزود و چنار ال غاردان خان سفیر دولت فرانسه از معاهده و دعوی خویش و معانده و رزم انطایفه مصلحت اندیش نادم و خاسر و منفعل گردید
و شرمسار همی بود عمدا او سهوا چنین واقعه که مخالف قرار او بود در این سال روی داد و امنای دولت جاوید مدت ایران را بقول وی اعتماد و اعتقاد
نماند و مقارن این واقعات خبر ماموریت ایلچی بزرگ از دولت بهیه انگلیس در رسید و چون کیفیت اوضاع دولت انگلستان و قانون املاک
در تواریخ اهالی ایران کما هو حقه مذکور و مسطور بلکه مشروح و مشهور نگردیده و این دولت بهیه را با دولت علیه ایران کمال موافقت و معاونت
رفته است اولی انکه در تحقیق حال آن دولت شرحی نگاشته شود که مایه استحضار اهالی ایران گردد انچه تا اکنون شنیده شده اعتماد را نشاید

ذکر بیان شمه از شرح جزایر و ولایات دولت انگلیس و وضع آن جزایر و صفت شهر مشهور بلندن
دار السلطنه انگلستان و مامور شدن سر هرفرد جنس بار و نت ایلچی بزرگ دولت بهیه انگلیس
از لندن بایران و صدور واقعات بر سبیل اجمال

شامل است ملک

بر رسیاحان محیط پیمای و سیاحان بسیط آفرینش واضح باد که در محیط غربی که از اتلان تیک
خوانند دو جزیره وسیع قریب بیکدیگر واقع شده که از بریتانیای اعظم کوچند اول انگلتره مشهور بانگلیس و ولایت فال متصل بآن و اسکاتلند موسوم
باکوسه دویم جزیره ایرلند است و این دو جزیره قریب بیکدیگر و همه این دو ولایات واقعند مابین چهل و نه شصت و یکدرجه عرضی شمالی و مابین صفر
درجه و سی دقیقه و سیزده درجه طولی شرقی و سطح همه اینها پانزده هزار و سیصد فرسخ مربع است و از جانب مشرق محدود بدریای شمال
و از جانب شمال و مغرب محدود بمحیط اتلان تیک یعنی محیط غربی و از جانب جنوب بدریای مانش که حد دولت انگلیس و فرانسه است اما ملک
انگلیس اوسع از جزایر بریتانیا و در جنوب انمما لک واقع منقسم است بدو قسمت یکی انگلتره و یکی ولایت فال و انگلتره مشتمل است بر جبال متعدده و مزارع

وجنگل و چمنهای سبز و خرم و قال که در میانه ولایت برتانیه اعظم واقع است مابین ولایتی است جلگانه که رسوم و عادات و طبیعت و زبان دیگر دارند و بمرور دهور تغییری نیافته اند حکما، فلاسفه و شعرا و اهل موسیقی این ولایت پیش از همه جا بوده است و کوهستان این ولایت پیشتر از انگلیس و حاصلش کمتر کندم و سایر حبوبات در آنجا بعمل می آورند الا تاک انگور که بعمل نمی آید و ملک اکوسن از حیثیت وضع و مکان چنان اتفاق افتاده که اهالی انجا مدتها ولایت خود را بطریق آزادی نگاه داشتند و انگلیس در انها تصرف نتوانستند چه کوهها و رودها و بحرها دارند که تسخیر آن قدر ولایت صعوبت دارد تا در هزار و هفتصد و هفت از ولادت حضرت عیسی گذشته که یکصد و چهل و شش سال قبل بوده تصرف انگلیس در آمد و این ولایت در شمال جزیره انگلیس واقع است بواسطه خلیج سولوی و رود تود از جزیره انگلیس جدا شده و بدو قسمت منقسم است شمالی را هیقلندو جنوبی را لوولند یعنی اراضی بالا و کوهپایه و اراضی زیرین و صحرا اگرچه هوای لوولند تیره و مختلف است ولی از جزیره انگلتره هوایش اسلم و احسن است و کوههای معدن با منافع دارد و در لهجه و خوی اهالی این دو قسمت نیز فرق است جزیره ایرلند اهالی انجا مدتها آزاد و بیمعرفت و وحشی بوده اند حال بواسطه حاصل خیزی و رستنی های خوب یکی از ولایتهای نه بده پسندیده برتانیا اعظم است و این جزیره بواسطه لسان البحر سن ژوژو دریای ایرلند از جزیره انگلتره جدا شده است معدن طلا و مس کثیر و نقره قلیل در آن یافته اند و مع هذا مردمش فقیر و بی وضع و بفاقه گرفتارند و در اخلاق با اهل فرانسه شبهند الحاصل دولت بهیه انگلیس دولتی است اعظم و در جمیع مملکت اسباب و کارخانه صنایع و تجارت بقدر دولت انگلیس نخواهد بود و کشتیهای زیاده از حد و اندکه متصل اقمشه و امتعه ریسمانی و ابریشمی و پشمی و ریسمان تابیده و آهن و فولاد و اسباب خرازی از قبیل مقراض و قلمتراش و اسباب برنجی و هفت جوش و سرب و جواهر و آلات زرگری و ظروف بلور و زین و یراق چرمینه و اسباب بخاری و خراطی و چیزهای ساخته و نساخته حتی ذغال سنگی و نمک و ماهی و پیه و روغن نهنگ باطراف کره زمین حمل و نقل مینمایند و پنبه و پشم و قهوه و چای و شکر و حبوبات میوه و عطریات و هرچه بکار ایشان آید حتی شراب و عرق و ولایات بلندن برمیگردانند و دقیقه احدی از کار خود فارغ نمی ماند لهذا ملک ایشان روز بروز معمورتر و آبادتر خواهد شد و این ممالک که مذکور شد هر یک چند بلوک دارند چنانکه مملکت انگلتره مرکب است از چهل بلوک و قال دوازده بلوک و اکوسس سی و چهار بلوک و ایرلند را چهار بلوک است بر سی و دو بلوک مجملا جمعیت کل ممالک برتانیا اعظم چهل و پنج کرور و یازده هزار کس زیاده اند و دارالملک انشهر لندن است و پادشاه را شکوه و این شهر معظم ترین شهرهای عالم و پیش از بعثت حضرت مسیح بوده و در کنار رود تمیز واقع شده پلهای مستحکم و کوچهای بزرگ عالی و دکاکین با صفای مشحون با نواع نفایس دارد و جمیع کوچهای این شهر همه شب از روشنائی گازکه بجای ذغال سنگی است که شعله میدهد روشن است و هر کلفتش بهتر از کلاش چون احصای محسنات انشهر ممتنع است بهمین قدر اشارت رفت جمعیت این شهر دو کرور و سیصد هزار کس بقلم در آمده و ازین جمع مذکور شانزده هزار گداو سایل و صد و پانزده هزار و دویست و سه هزار و دسیار شریکیا نها دسی هزار زن فاحشه و بیست هزار کس هیسر و سایان و بیخانه و منزل پیاشند که قوت یومیه ندارند و نمیدانند که شب در کجا خواهند بسر برد و دولت انگلیس دولت مشورت و سلطنت در اناث و ذکور بالارث است و پادشاه در اجرای احکام دولتی مختار و در تصرف امور شرعی و معامله بلاد نمیتواند مداخلتی کرد و قرار این دو فقره بمشاورت دو طایفه از اهل شوری است که یکطایفه وزرای دولت و یکطایفه وکلای ملت پیاشند و در هر چه اتفاق این دو طایفه شود جاری است و چون مملکت هندوستان بتصرف اهالی انگلیس و اقاد غالب دولتها بران حسد بردند و بطمع تسخیر آن در افتادند و ظفر نیافتند تا درین زمان که ایمپراطور ناپلیون فرانسه دعوی شاهنشاهی همیکرد با دولت علیه عالیه قاجاریه اظهار موالات و اتحاد کرد و سفیر بدربار شهریار فلک جاه قطب الملوک سلطان فتحعلی شاه فرستاده یکی از خواهشات وی راه دادن سپاه فرانسه را از خراسان بهندوستان بود و چون جنرال غاردان خان با بدن سرجان ملکم بهادر سفیر فرمانفرمای هندوستان راضی نگردید او باز گشت اولیای دولت بهیه انگلیس سر هر فردجنس نارونت را که از معارف ملک انگلتره و بفطانت و متانت معروف بود اختیار کرده بسفارت ایران و وکالت دولت خود از لندن با نامه مودت ختامه پادشاه انگلستان و دستور العمل لارد حق وزیر دولت مامور گردید که نزد فرمانفرمای کلکته آمده قرار کار سفارت را داده با ایران آید و به بمبئی وارد و از ملاقات فرمانفرمای هندسر باز زده از راه دریای عمان به بندر ابوشهر وارد و متوقف و شرح حال بر امنای دولت حضرت خاقان پیغام عرضه کرد و ضمنا اظهار کرد که با وجود توقف سفیر دولت فرانسه

ممالک

از آمدن بحضور معذور م که دشمنان باهم اتفاق نخوبند و مخالفین براه اتحاد نپویند اگر دولت علیه ایران مرا طلبند از سفارت فرانسه درگذرند و الامن
نیز باز کردم ذکر مشاورت و مخاوره و رفتن اعتماد دولت علیه ایران و الزام خبرال غاردان سفیر دولت
قویه فرانسه و رفتن غاردان خاوامدن سرهنری فرد جنس مأمور دولت سفیر بزرگ دولت بهیه
انکلیس بمملکت ایران و حضور حضرت خاقان اکرم فتحعلی شاه قاجار چون تعهداتی که خبرال غاردان خان در باب
اصلاح امر گرجستان و قراباغ و آذربایجان کرده بود سیمک از قوه بفعل نیامده بود امنای دولت و وزرای مملکت باو می بمشاورة و مناظرة
نشستند و ویرا الزام دادند اولا گفته بود که بعد از ملاقات ناپلیون امپراطور فرانسه با پادشاه و پاچاه دولت روس الکسندر بادلیج قراری در مصالحه
و تخلیه ولایات گرجستان و آذربایجان خواهند داد و بعد از ملاقات آن دو پادشاه ذیجاه ناپلیون بهمچو جه از امپراطور روس الکسندر باولیچ چنین
تمنائی نکرد بلکه اصلا سخنی درمیان نیاورد دیگر انکه غاردان خان نوشته پابهری سپرده بود که کداویچ عزیمت ایروان نخواهد کرد و لشکر ایران را
باز کردانیدند و موسی میردی نام را نزد کداویچ سپهسالار روسیه روانه کرده نامه نگاشت و فرستاده او از طرف کداویچ سردار روسیه در سرحد
ایروان ساعی و جاهد بود دیگر انکه موسی لامی موسی میردی که بتعلیم نظام سپاه آذربایجان مقرر شده بودند گاه عزیمت کداویچ بر سر ایروان از تعلیم
سپاه جدید استعفا جسته و اظهار نمودند که خبرال غاردان بما نوشته که پس از مصالحه فرانسه و روسیه تعلیم نظام جدید ایرانیه و مخالف دوستی
آن دو پادشاه والاجاه است دیگر انکه عسکرخان افشار ارومی ایلچی ایران را ناپلیون مدتها معطل کرده باز نفرستاده و جواب مطلب و اراده
اینها منافی اظهار دوستی و یگانگی است لهذا خبرال مذکور ملزم و مقهور گردید و تعهد کرد که سی هزار تفنگ فرنگی سربازی و سایر ادوات جنگ و
مباشرین فرانسه در آذربایجان تحویل کند و نوشته سپرد که اگر از عهده این قرار برنیاید و تفنگ و اسباب جنگ نرساند منای دولت ایران
سفیر انکلیس را راه دهند و مقرر شد که علی العجاله میهمانداری نفارس رفته سفیر مذکور را از بندر نفارس آورد چندی در فارس و عراق
بماند تا جواب نامه و ظهور تعهدات خبرال غاردان برو زکنند انگاه او را اجازت خواهند لهذا حسب المقرر علیمحمد خان حاجیلر استرابادی بوزباشی
نواب جنعلی میرزا حاکم طهران بمهمانداری سفیر روانه فارس شد و محمد زکیخان نوری غلام مشخدمت خاصه مقرب الحضرت نواب فرمانفرمای
فارس ببندر رابوشهر رفته سفیر انکلیس را در کمال تکریم و تحریم بشیراز آورد مدتی در فارس و عراق متوقف بود و از تعهدات خبرال غاردان اثری ظهور
نرسید بی اذن امنای دولت ایران و حکم سرکار ناپلیون خود از طهران بیرون شده به تبریز رفت مدتی هم در انجا بماند بتفلیس رفت و جوابی با
نفرستاد لهذا امنای دولت پس از اتمام حجت سفیر کبیر دولت بهیه انکلیس را از اصفهان بطهران خواستند در بیست و هشتم شهر ذیحجة الحرام سال یکهزار
و دویست و بیست و سه و استقبال امیر کبیر نوروزخان قاجار اشیک آقاسی باشی و درباریان شهریار سفیر مذکور وارد طهران و در خانه جناب حاجی محمد
حسین خان امین الدوله اصفهانی میهمان گردید و در سیوم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و بیست و چهار با عزتی و حرمتی تمام بمجلس حضور خاقان
سلیمان حشمت سکندر شوکت شرف ورود یافت نامه مودت خاتمه را با قطعه الماس که بیست و پنجهزار تومان بهای آن گوهر گرانبها بود از حضور
گذرانیدند و مورد تفقدات بلانهایات شد عهد مودت با دولت بهیه انکلیس بسته و عهود دیگر چون سرزلف دلبران عهدشکن شکسته آمد عهد اساس
کهنه برچیدند و طرح نو در افکندند ❊ و پس از چندی آذربایجان رفته قرار مواحده و عهدنامه دوستی فیمابین دولتین ایرانیه و انکلیسیه استحکام
تمام یافت و در نزد نواب نایب السلطنة العلیة العالیة تقربی و محرمیتی تمام حاصل کرد که محمود معتمدان و منبوط محرمان بود و چون خبرال غاردان نمی
استیذان از شهریار دولت ایران و ناپلیون فرانسه از طهران و آذربایجان بپاریس رفت مورد سیاست و مواخذت ناپلیون گردید و از مقام
خود نکث یافت و عسکرخان افشار را خواسته از طول مدت و نکول عدت عذرخواهی نموده با نامه دوستی آئین روانه ایران کرده موسی
اوتره نام را باوی روانه کرد و موسی نیز وائین فرانسه که از جانب غاردان خان به نیابت بمانده بود نیز پس از چندی مراجعت کردند و ایلچی دولت
انکلیس کمال رفتار و سلوک با اهالی ایران مسلوک داشت و ملکم بهادر نیز از دولت هندوستان بایران آمد چندی توقف کرد چون
با وجود حضور سرهنری فرد جنس باز توقف او را لزومی نبود از راه خشکی بهندوستان و کلکته مراجعت کردند ذکر فتوی علمای
اسلام بر غزا و جهاد با سپاه روسیه و آمدن فتحعلی خان خواجه وندان از سفارت سنندج و آمدن میر
قانت علی از سنندج با پیشکش و عریضه بحضور حضرت خاقان کیهتی ستان و مراجعت جناب شیخ الاسلام

آقا ابراهیم خوئی از اسلامبول و بیان زلزله اینبار علمای اعلام و فضلای اسلام اتفاق کردند که محاربه با روسیه جهاد است و خاقان قاجار غازی جاهد فی سبیل الله و درین باب رسالات نگاشتند و احکام مرقوم داشتند و جناب قایم مقام میرزا عیسی فراهانی رساله جهادیه جمع کرد و خلق ایران را بر مدافعه روسیه رغبت و شعف افزود و فتحعلی خان خواجه وندکه بسفارت سند رفته بود با میرزا بت علی فرستاده میران سند و پیشکشی شایسته بادی ما آمده از انجمله بود چهار قبضه بشک دانه نشان مکلل و سیری پولاد مجوهر و یکدست فرش چکن دوزه دوطاقه شمله اعلی کشمیری و غیره و لک و درسپارش حکام سند شرحی بسفیر دولت بهیه انگلیس فرستاده رفت و نواب شاهزادگان معظم محمد ولیمیرزا حکمران خراسان و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و فرمان صادر شد که از هر طرف افاغنه و غیرهم عزم تصرف در آن بلاد کنند به نیروی شمشیر قرلباشیه ایران سدی سدید در برابر روی ایشان کشند و اعادا را بر ایشان چیره نه پسندند و میرزا مهدی نام اصفهانی از نویسندگان امین الدوله حاجی محمد حسین خان با او روانه شد و از وقایع عجیبه بنسبال زلزله عظیمه دارالمرز و طهران بود و آغاز ظهور آن در مازندران هنگام عصر روز جمعه اواخر شوال بود که ناگاه زمین مرتعش گردید و از یکدیگر فرو شکافت و کل و لای سیاه برآمد و عمارات و مساکن عالیها ساقلها شدند تا مدت یکماه در کمال شدت زمین را چون صفر ایشان تب لرزه همی گرفتی و کمر کوه فرو شکستی فظیم بلرزیدی زمین زان زلزله سخت * که کوه اندر فتادی ز و بگردن * تو گفتی هر زمانی زنده پیلی * بلرزاندی ز رنج پشه گان تن و در انسال نگارنده این نامه در سن صباوت و در بارفروش مازندران روزها گرفتار دبستان و شبان مام را شمع شبستان بود همانا در رسالکی بودم و اکنون که مجرب بهزار کونه محنت و رنجم و بحسب شمار سنین در مرحله پنجاه و پنج هنوز دهشت آن روز کارم فراموش نیامده است مع القصه مدت شش ماه متمادی بود و خسارت بسیار بارباب زراعت و تجارت رسید ذکر هلاکت شاهزاده کامگار و تعیین قهرمانی ایشان بلاد خمسه و سرحدود و ملایر بحکمرانی پادشاهی نواب شاهزاده عبدالله میرزا متخلص بداراکه ولادت مبارکش در پست و چهارم جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و یازده بوده و درین سال از عمرش تخمینا سیزده سال رفته بود بحکومت و ایالت صفحات خمسه و زنجان مامور گردید و از چاکران صادقت کیش امین میرزا محمد تقی مستوفی خاصه دیوان اعلی که فرزند و خلف الصدق میرزا محمد زکی علی آبادی مازندرانی مستوفی بزرگ خاقان شهید سعید آقا محمد شاه قاجار طاب ثراه بود بوزارت و مشیت وی مقرر گردید و همچنین نواب شاهزاده محمد تقی میرزا بحکومت و ولایات بروجرد مخصوص و میرزا علی کرایلی وزیر نواب حسینقلی خان مرحوم بوده و مرحمت پادشاهی او را انجشوده بوزارت شاهزاده مفتخر گردید سیوم نواب شیخ الملوک شیخعلی میرزا که بطنا پنجه شیخعلی خان زند و بحکومت ملایر انتساب بود و پیشکارش حاجی میرزا اسمعیل اشرفی ناظر سابق معین آمد و نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حاکم طهران بسطام و جاجرم بمد و معاش چاکرانش افزوده گشت و درین ایام خبر رسید که چون غراف کیاوج فوت متسال سردار سپاه کینه خواه روسیه از محاصره و مشاجره ایروان باهزیمتی کامل و شکستی فاحش به تفلیس در افتاد و امپراطور روس الکسندر با و لیچ او را بحضور احضار و مغضوب و خوار فرمود و دیگر باره طوسر مصوف نامی را بسرداری گرجستانات مخصوص و با سپاهی رزم جوی بهرام خوی بدین صفحات روانه داشته است حضرت شاهنشاه فلک درگاه با حضار عساکر جرار اشارت فرمود و مقرر داشت که نواب شاهزاده والاجناب اکبر محمد علی میرزا حکمران کرمانشهان و عراق و کردستان و خوزستان نیز در موعدی معهود در چمن سلطانیه مشرف بحضور اعلی شود ذکر سفارت حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی بلندن و بازگشت او باسلامبول روانه شدن چون اخراجات سفرای دولت علیه ایران در عهده فرمانفرمای هندوستان بود درین اوقات سر هرفرد جنس بارد ون یکصد و بیست هزار تومان وجه امدادی سپاه اسلام را که مقرر گشته و مقرر کرده بود بفرمانفرمای هندوستان خطبر نوشته حواله کرد و او بدادای آن عذر آورد و دیگر باره ملکم صاحب را از جانب خود سفیر میخواست و سر هرفرد جنس رضا نمی داد بالاخره بر آن بر نهادند که از جانب دولت ایران احدی بلندن رفته بتحقیق امر نماید و وجه مذکور را معین کند و امضای عهدنامه صادر باز آرد آخر الامر قرعه این کار بنام حاجی میرزا ابوالحسن خان همشیره زاده و داماد حاجی ابراهیم خان مرحوم شیرازی اعتماد الدوله خاقان قاجار برآمد و حاجی محمد حسین خان امین الدوله در حضرت خاقانی از و توسط کرده بلقب خانی ملقب و بدین خدمت مفتخر شد و چون از راه اسلامبول گذار داشت نامه نیز بجناب

سلطان مصطفی خان عثمانی کاشته آمدهای آن سفیر رشته های مروارید شاه وار و شالهای کشمیری مخصوص و حقهای فاذر هر مرصع و قالیهای ابریشمی ملمع بود و در روز شنبه اوایل ربیع الثانی سال هزار و دویست و پست و چهار سفیر لندن از راه اسلامبول آغاز حرکت کرد و تتمیم ذکر او در مقام خود ترقیم خواهد یافت و درین ایام موکب فیروزی کوکب شهریاری در پیشم ربیع الاخری در چمن بجمال آباد شهریار نزول کرد و امیر قلیچ خان تیموری از جانب نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا والی خراسان مصطفی قلیخان عرب میش مست ترشیزی حاکم ترشیز را که قریب هشت سال بود در حصار شهر حصاری و از دیدار امنای دولت متواری بود با دست بسته و سر شکسته بحضور حضرت خاقان منصور در آوردند بتوقف طهران مامور شد و موکب نصرت آیت بدولت و اقبال و شوکت و اجلال راه چمن سلطانیه برگرفت ذکر ورود جنود نامعدود حضرت پادشاه سلیمان جاه جاقا بچمن سلطانیه و اوجان و شرفیابی شاهزادگان بزرگوار نواب محمد علی میرزا و نایب السلطنه بحضور سلطانی در روز ورود مسعود موکب ظفر کوکب شاهنشاه فلک خرگاه بچمن سلطانیه نواب شاهزاده اکبر محمد علی میرزا بحکم حضرت خاقانی با سپاهی مستعد و آراسته و ساخته مکمل و مسلح غرق آهن و فولاد در رسید و بوسه بر رکاب مستطاب پدر والاجناب زد همراهانش بعد از عرض و رخیام زنگارنگ فرود آمدند و کمند اسبان تازی میل در میل امتداد یافت قبه های خرگاه طعنه زن مهر و ماه آمد و جناب میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ وزیر آذربایجان نیز از تبریز وارد شد و چون از عزیمت شاهانه بجانب آذربایجان و توقف در اوجان اطلاع حاصل کرد فی الفور العود احمد گویان بجهة انجام خدمات سلطانی طبل رحیل فرو کوفته معاودت و مراجعت گرفت نواب شاهزاده تهمتن توان فرامرزنسان دلیر محمد علی میرزا دور پشت از جنبش آیات فیروزی شاهانه باشیران بیشه شجاعت و پیلان صوبه مناعت برسم منقلای نصرت وار پیشاپیش همای اعلام سیمرغ شکار همیرفت

لمؤلفه

توگفتی که بهرام پویان براه ✽ بتازد سبک بر سر ساوه شاه ✽ همه تازی اسبان برزینه زین ✽ ببازی گهی بر هوا گه زمین ✽ خسرو کیتی ستان باجهان جهان احراب و جیوش چون بحر خزر در جوش همیرفت تا بچمن اوجان که در هوای اوجان مندرج است نزول کرزین آمد و در روز ورود باد جان نواب شاهزاده اسکندر عرم اسفندیار رزم نایب السلطنه بیست هزار سرباز جان نثار آذربایجانی را در وصف صاف راست قرار داده و بیست عراده توپ قلعه کوب در عرض سه فرسنگ راه باز داشتند کیهتان مرصوص جنبش نمیکردند بنظامی جدید مانند سد یدستاوند شاهنشاه و سپاه از میان صفین مانند امیر صفین عبور و مرور فرمود و زبان تحسین شاهزاده بیقرین برگشاد و با سرتیپان و سرهنگان و یاوران عموم افراد احاد جانبازان جدید نقدات فرمود و تشویقات و ترغیبات نمود و در بیست و دوم جمادی الاول بدولت و اقبال در عمارت اوجان نزول اجلال کرد ذکر مأموریت شاهزادگان عظام نواب نایب السلطنه و نواب محمد علیمیرزا بحاجی بهرون سیکاوفرتن بکنجه و قراباغ و قلیس و پیروبیا فتن هریمان یرقوسیه بطور مصوف

سردار سپاه روسیه که بتلافی خون ایشخدر و رفع ننگ هزیمت کداویچ بکرجستان آمده بود در منزل سوغانلق یکفرسنگی قلیس توقف کرده نیازال نیامین را با جماعتی از صالدات بقراباغ فرستاد و فوجی را بحافظت حدود حماملو و نیک کندی و کمری من محال نیک و شوره گل مامور و دلی بولکونوک را بحارست کنجه و ایلات قراق و شمس الدینلو روان نمود و چون این اخبار در چمن اوجان بعرض پادشاه ایران رسید دریای غضب الخضرت متموج شده بند از شیرازه شیران برگرفت و سلسله از زنده پیلان بگشاد شاهزاده اکبر محمد علی میرزا را که فی المثل غزار بن صمصام و شبل بن ضرغام خواندن رواست بخواند و با بیست هزار پیاده و سوار و پنج عراده توپ بتاخت و تاراج قلیس براند شاهزاده ابوالسیف با سپاهیان جرار برنشست و برفت مرکبش برصرصر پیشی گرفت و رایتش با قضا خویشی جست و بکرمی برق بسوی قلیس همی تاخت و از امرا مهر علی خان بن مرتضی قلیخان قاجار عم شهریار و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان و سمیعل خان دامغانی و محمد علی خان شاهبیاتی و میرزا محمد خان لاریجانی و ذوالفقار خان و مطلب خان سمنانی و سواران و پیادگان دلیر در رکاب شاهزاده همیرفتند و در شنبه پانزدهم شهر مذکور شاهزاده اعظم نایب السلطنه اکرم عباس میرزا را که از جوانی با ایران برنشسته و از خوردی با بزرگان برزد بود و بر مشعر عرصه رزم و ایوانش پهنه میدان بوده با گروهی از پلنگان فوی پنجه بجانب کنجه روان کرد و عبدالله خان فیروز کوهی و مهدی خان بلارستاقی و رندرانی و محمد صالح خان عرب بسطامی و علیقلیخان افشار خمسه و محمد نظر خان مافی با هزار جات سوار و پیاده خویش در رکاب

انجناب روی بطرف مقصد نهادند چون مصطفی خان طالش بهوای ولایت گیلان با روسیه مراوده داشت و با طوایف شاهیسون بردبیل و مشکین اظهار یگانگی میکرد و دختر خود را بنظر علیخان بن نصیر خان شاهیسون داده بود و نفاق آشکارا میکرد و فرج الله خان افشار بقصد پاسخ در غره رجب بسمت اردبیل روانه شد و چون هوای چمن اوجان ییلاق گرمی شده بود و نا موافق مزاج و اهالی گشته لهذا اردوی بزرگ شاهنشاهی بچمن سراب فرود آمد جست و تفحص اخبار فتوحات اطراف همی بود اما از مامورین بخدمت شاهزاده والا تبار محمد علی میرزا که اکبر اولاد پادشاه و الا نژاد بود در محال حماملو سه منزل دور از ایروان بروسیه در رسیده از دو سوی بچنگ در آمدند پیاده کاشنلیک کردند و سواران اسب برانگیختند با شمشیرهای کشیده بر سر روسیه تاخته بازار سر اندازی و مهره بازی روائی یافت ابر و غا متقاطر و ویل بلا متواتر گشت بحدت باران کلوله باران همی شد و بسرعت ماران نیزه ها پران همی آمد شمشیرها گونه مرجان گرفت و کیاهها رنگ بچاده شد صالدات روسیه بقشقهار یختند و بدمان قاتلان در آویختند شاهزاده آزاده مروت توامان انگروه را امان داد جمعی را بادوس مقطوع بار دوی معلی فرستاد و خود از معابر صعب المسالک روی بتفلیس نهاد دست چپاول برایلات انحدود برکشادند و تیغ بیدریغ در آن گروه ابنوه نهادند احشامات بنرچلو و ارامنه و کرج که قریب بتفلیس مسکن و مکمن و مرتع و مربع داشتند اناثا و ذکورا قتیل و اسیر شدند و اموال ایشان بغارت رفت در آن صحرا شورش قیامت بوقوع پیوست و برحسب امر اعلی ازان محال بحوالی ایروان باز آمد و انتظار ورود موکب ظفر کوکب شاهزاده نایب السلطنه همی بردند اما نواب نایب السلطنه ازراه کوکجه ییلاق بخجه تاخته ایلات انزاکو چانیده بایروان روان ساخته دلی بولکونوک که بحراست و محافظت آن محل و ایلات آمده بود از بیم فرار بر قرار بر گزیدند امیر کبیر امیرخان قاجار سردار تا حوالی کنجه اورا تعاقب کرد سر و زنده بسیار ازانان گرفته بار دوی شاهزاده آورد و طور مصوف که از منزل سوغانلق بگفرسنجی تفلیس بمنزل زکن از محال کنجه قدم رنجه کرده بود چون از فتوحات شاهزاده محمد علیمیرزا استحضار یافت متوهم و متوحش شده نامه و فرستاده خدمت نایب السلطنه فرستاد و متعهد شد که بعد از حرکت رایت منصور کنجه را خالی و تسلیم بلازا مغالی کند و خود بتفلیس رود اگرچه بتفلیس وی معلوم بود چون از وقعه اردوی شاهزاده نایاب بود منتی بروی نهاده روانه ایروان شد و برادر اکبر محبت سیر شاهزاده محمد علیمیرزا بشوق ملاقات نواب نایب السلطنه عباس میرزا از ایروان روان و هر دو از آده سر و سر و ستان سلطنت و جهانداری در چمن کوکجه که چون طالع ظفر کیشان ایشان مخضر بود تازه کردند و سروری بی اندازه نمودند پس از روزی چند دو برادر بهمانجا از کوکجه رکضت فرخنده فرموده نایب السلطنه بایروان بماند و شاهزاده بجانب اردوی بزرگ شاهنشاهی روانه شد بعد از زیارت وجود مبارک حضرت شهریار مرحمت شعار بتفقدات پیکران مخصوص و بامر پدر والا گهر بشهریاری کرمانشهان بازگشت

ذکر مصاف فرج الله خان با مصطفی خان طالش و هزیمت او و ذکر فتنه خوانین شاهیسون

اما فرج الله خان افشار که امیری بود فرخ صلابت و کیوان مهابت باردبیل رفته نظر علی خان و فرج الله خان شاهیسون عم او را که حاکم و نایب اردبیل بوده بدست آورده مقید و مغلول بحضور پادشاه عهد فرستاد و بر سر مصطفی خان طالش رفته او نیز با سه هزار روسیه که در میان بیشه ساری بندرگاه روس و سالیان توقف داشتند قدم تهور و جرات پیش نهاده بمنزل دریغ خرامید بمحض مقابله تاب مقاتله نیاورده از منزل دریغ بانالله و دریغ منهزم شده و رقلعه لنکران خزیده و دیلمان افشار در انحصار محصور شد ساخته از انجا نیز فرار کرده از روی آب بساحل جایش روان شتاب کرد لشکر بقلعه ریخته بالتهاب و انتهاب شکستن و بستن و کندن و سوختن و آتش زدن و افروختن لنکران پرداختند و از انجا بجایش روان شدند و میرزا محمد خان را بجای ممانعت فرج الله خان مامور شد و او را در آن قلعه بسته آوردند ناچار بامان در آمد و در خدمت نواب نایب السلطنه شفاعا برانگیخت میرزا نیز نظر فرانی باستمالت و اطمینان او رفته بعد از قرار کار فرج الله خان بار دوی بزرگ باز آمد

ذکر مامور شدن ابو الفتح خان جوانشیر بمحاصره قلعه مقری و بعضی صادرات آن ایام

در همین هنگام توقف شاهزاده نایب السلطنه در چمن کلبر ابو الفتح خان جوانشیر بن ابراهیم خلیل خان مغفور قراباغی را با جمعی بر سر ایلات قراباغ متصله بمحال قپان و مقری که در تصرف او بود روانه کرد که انانرا استمالت و دلگرمی بخدمتگذاری دولت ابد اتصال دارد و معهودی سواره شاهیسون بکمک لنگران شدند که بحدود باد کوبه رفته خبری از روسیه بیاورند شبی در عرض راه غفلته با روسیه دچار شدند و ناچار دست بمحاربه برگشادند جنگی مردانه اتفاق افتاد تمام روسیه را بکشتند سرهای اناثرا با خود

عراده بدربار فرستادند و از خاقان گیتی ستان انعامی شاهانه یافتند سرکار نایب السلطنه از چمن کلنبر حرکت کرده از راه اردوباد بمشقت بسیار تونجانه و بنه و اغروق را گذرانیده بمنزل تخوان نزول فرمود بولکونوک بارون ویردی مع ضبیصور منجانیل برادرزاده طور مصوف سردار روسیه بنامه بحضور آمدند مطلب اینکه بعضی از ولایات مملکت ایران از جانب دولت علیه بدولت بهیمه روسیه مفوض شود تا در عوض مملکت ارزنة الروم و بغداد و سرحدات ممالک عثمانیه متصل بایران بموافقت دولت روس منتقل بدولت ایران گردد و اگر از جانب ایران ایلچی بروس رود کار مصالحه انجام گیرد اگرچه سخنانی بیفروغ بود عریضه اورا شاهزاده نایب السلطنه بدرگاه خاقان گیتی ستان فرستاد و خود از راه تخوان که تا کنجه دوازده فرسخ بود نهضت فرمود و چون در بعضی منازل ناچار توقف لازم وصول و حصول آذوقه صعوبت داشت و آذوقه چند روزه دربلده تخوان تدارک و از راه شورور روانه چمن کوکجه و رایات ظفرآیات بدنسود در اهشر از آمد پیر قلیخان قاجار و حاجی محمدخان قراگوزلو را با جماعتی از سپاه باشظام ایلات کنجه مامور فرمود و موکب منصور را از انجا بحرکت درآمده ایلات مذکور بورود پیر قلیخان اطاعت کرده روانه حضور والا شدند دلی بولکونوک از استماع این اخبار جمعیت خود را برداشته از میان ایل کنجه فرار کرده نواب نایب السلطنه امیرخان قاجار را مامور بکنجه فرمود و امیر مذکور بورود قرب کنجه چند نفر روسیه را طعمه شمشیر غازیان دلیر ساخته وضع و شریف بخدمت امیرخان آمدند و متعهد گرفتن و سپردن قلعه کنجه شدند و درین اثنا معروض شد که طور مصوف از استماع خبر مراجعت لشکر شاهزاده نامور محمدعلی میرزا و مشغولی فرج الله خان بطالشه عرصه را خالی گمان کرده با همه سالدات خویش وارد رکن من اعمال کنجه شده بنداد نیالیسین نیز بدو پیوسته و دلی بولکونوک نیز با و ملحق گردیده و بهیئات مجموعی مستعد مقاتله اند و از تعهد امانه کنجه در دادن قلعه مطلع شده اند کس نزد روسیه کنجه فرستاده همه امانه را کمر فته مقید و مغلول کرده اند نواب نایب السلطنه با قلیل لشکر رکابی عزم رزم او فرموده و از کثرت اعدا اندیشه ننموده مهدیقلی خان قاجار قونیلو را مجارستانه و اغروق گذاشته خود بحرکت آمد بر سر روسیه رفته و انروز تا شب هر دو لشکر بکین یکدیگر راه پیمودند و شب اراده شبخون داشتند و صورت نیافت چه که هر دو سپاه رعایت حزم و احتیاط کرده قراولان مستعد داشتند و بخواب نرفتند علی الصباح طور مصوف دیگر باره از صلح و صلاح سخن بمیان درآورده طور مصوف بکرجستان بازگشت و شاهزاده بایروان فرمود و از انجا به تبریز آمد چنانکه سابقا اشارت رفت چه این وقایع قبل از رفتن شاهزاده به سراب و بازگشتن فرج الله خان از طالش وقوع یافته بوده است

ذکر غلبه نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا بن تهماسب قلی خان بر یافتن بعضی از اعاظم دربار سلطانی و منصوب شدن بمنصب شایسته مانند قایممقامی معتمد الدوله سابقا مرقوم افتاده که نواب شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان حسین خان سردار قاجار قزوینی را بکوشمال و تنبیه و نکال و تعذیب طایفه ترکمانیه تکه و طرق روانه فرمود و تنبیهی بسزا یافتند و سالی دو پای در دامن ادب فرو کشیدند همانا در زمستان دیگر باره دست تطاول دراز کردند و پای چپاول باز و شرذمه از زایر و سایر عرض راه ارض اقدس طوس را چنانکه شیمه و شیوه آن راه زنان است غارت و اسیر کردند و شی چند از پرده گیان زوار بیرون برده آن شاهزاده غیرتمند دلیر که از عهد مهد پرورده بشیر شرزه بود از روباه بازی آن دیو سیرتان اهرمن سیرت برآشفت و سپه بخواند و برنشست و برق وار بر اندبامردان مرد بتاختن نساوا بیورد و ویرانی درون و برون رونده مهنه ساخته شد کشن فرار نیامد الا که ماسور و مقهور شد و شی را ندید خبر آنکه سر بدیر ترکمانان اخال را خال عار بر چهره برنهاد و چون حقیر که بر عکه تازد بر دلیران تکه تاخت مع القصه از جمله غنایم او یکصد نفر را غنام نصیب و کسیب همراهان رکابش شد و سر سردار ایشان را از تن جدا کرده بفراز رماح بارد وی پادشاهی فرستاد و بدنخدمت بهمت مطرح تشریف عزت و مطمح نظر مرحمت شاهانه شد و جناب میرزا رضاقلی قدیمی نوائی که منشی الممالک و مقرب حضرت ملک الملوک بود بوزارت والی والاشان خراسان اختصاص یافت و منصب انشای دیوان اعلی بجناب سیادت مآب میرزا نظیر و فاضل کامل تحریر میرزا عبدالوهاب اصفهانی متخلص بنشاط صاحب گنجینه مفوض و دبیر گردون پیرازین منصب بسزا و حکم بحق مفتخر و مسرور گشت و جناب حاجی محمدحسینخان اصفهانی یامین الدوله و مستوفی الممالک بتفویض محاسبات عراق و فارس مامور آمد هم درین ایام و هنگام که افواج دریا امواج سلطانی در سراب چون بحر تجاج متموج بودند القاص بیک نامی کرجی باگروهی از تواد زادگان کرجستان از جانب والی آخسقه و پاشاحق که از توابع کرجستان سرحدات روم است بحضور حضرت شهریار

کامکار آمد اگرچه والی مذکور بحکم توافق مذهب با ولات تغلبس موصلتی کرده دمشت چون الکسندر میرزا والی گرجستان در پناه این دولت درآمده بود
انهانیز از متابعت دولت روسیه اظهار ملالتی کرده استمداد و استعدادی منظور داشتند در رعایت و حمایت والی آخسقه بتوآب والا
نایب السلطنه اشارتی رفت و القاص مشمول خلعتی خاص شده بازگشت و چون فصل دی قریب و ابر کافور بار زمین را پر توده کافور کرده بود و ایام
صیام نیز دو اسبه مسارعة و مسابقه پیشه داشت در دهم رمضان از سراب خراسار دو راحرکت داده در عین باد و برف و سرمای شکرف
راه معموره ری برگرفتند و بزحمت تمام در اواخر همان شهر بشهر طهران درآمدند ذکر بیاماموریت صادق خان قاجار از قبل شاهزاده
حسینعلی میرزا بمجازات اعراب و قتل ایشان و تسخیر بستک و جهانگیریه بستک و جهانگیریه بنام دو مقام از بلاد
لارستان فارس است و اهالی آن محالین از عبدالله خان ولد نصیر خان لاری متوحش شده باعراب وهابی که در بر ساکن بودند متوسل شدند
و بمدلول الاعراب اشد کفرا و نفاقا انکره اهانوه بمعاونت اهالی بستک و جهانگیریه برخواستند عبدالله خان بکلیر بکی لارستان شرح حال
بخدمت شاهزاده ستوده خصال حسینعلی میرزا فرمانروای فارس عرضه کرد صادق خان ولد رضاقلیخان قاجار دوالو از فارس بسرداری
انصفحات و خمود و قود دفعه انطایفه بسدید رفت در حوالی بحرین و قطیف ملاقی شدند صادق خان بمفاد الحرب خدعة هم از آغاز مقابله تدبیر کرده
بازگشت اعراب دلیر شده بحملی که اردوی و بنه گاه و اغروق و مطبخ و صندوق بود ریختند و بغارت در آویختند صناديق شکر و حلوا را شکستند
و بخوردن نشستند و در آن کار بایکدیگر به پیکار درآمدند صادق خان قاجار بناگاه بر سر انکروه حمله آورد و تمامت انطایفه کثیر الوخامت را عرضه
تیغ بیدریغ کرد و بطمع آن شکر و حلوا احدی ازان واهیه و بلواجان بدر نبرد ملوا لفه عرب کرسنه بری و حلوای شکر ناشکم هست کی از
دادن جان اندیشد قلاع محکمه بستک و جهانگیریه بدین سهولت از منافقان پرداخته و کار حاکم لار بروفق خاطرخواه ساخته آمد و صادق خان
بجانب شیراز بازگردید میرزا مهدی فرستاده دولت ایران و ایمن الدوله که بسندرفته بود با میر غلا معلی بازآمد و تحف و هدایا آورد و معززا
بسند باز شد و چون رای ملک آرای شهریاری بساختن بعضی قلاع متینه و حصون رزینه مصمم گشته بود جناب میرزا عیسی فراهانی وزیر نوآبادی
مستطاب نایب السلطنة العلیه را از تبریز بحضور خواند و میرزا حسن فرزندار جمند و میرزا ابوزارت آذربایجان و قراباغ وارد پیل و طواش حصاری
منیع و قلعه های رفیع بنیاد نهند و بآلات حرب و آذوق مفرط مشحون دارد و درین اوقات که میرزا محمد شفیع مازندرانی بلقب صدارت عظمی و
میرزا بزرگ فراهانی را بنیابت وی لایق نمود و بقایم مقام صدر اعظم ملقب شد و جناب میرزا عبدالوهاب منشی الممالک را معتمد الدوله
لقب عطا رفت و قایم مقام آذربایجان و پادشاه والا مقام بزیارت معصومه قم عزیمت گزید و در اواخر تحیة تدبر السلطنه عطف عنان
فرمود ذکر نهضت موکب شاهنشاهی بجمن سلطانیه و مامور شدن نواب شاهزاده علی
خان و دیگران باطراف در بیست و هفتم ربیع الثانی خاقان کیتی ستان بعذار نوروز سلطانی با سپاه بیکرانه بجمن سلطانیه نهضت
فرمود طور مصوف سر داربهیه روسن بولکونوک باران و بیردی را بخدمت نایب السلطنه فرستاده اظهار قرار مصالحه داده و ضمنا خواهش
دیدار و گفتار جناب صدر اعظم را نمود و مقرر شد که قایم مقام صدارت جناب میرزا عیسی با طور مصوف ملاقات و مقالات کرنیدا گرچه در
عسکران یکدیگر را دریافتند مصالحه و معاهده معاقده نیافت و از یکدیگر باز گشتند و هم از دو سوی بنیاد خلاف قوی گردید و تیغهای بران
از غلاف سرکشی کرد و ایلات کنجه و قراباغ بمساعی جمیله امیر آن قبیله ابوالفتح خان جوانشیر و سعی اوغورلوخان بن جوادخان کنجه و پیر قلیخان شاهسونی
کوچیده و درین سوی رود ارس نزول کردند و ایل ایرملوی کنجه نیز بمجال شر و رو بخوان آمدند و بحکم خسرو بادا دو دین نواب علیخان شاهزاده
برادر صلبی و بطنی نایب السلطنة العلیة العالیه از جمن سلطانیه بدفع روسیه بنبک و آباران مامور شد و اسمعیل خان دامغانی و برادرش
ذوالفقارخان و مطلب خان باچاکران سمنانی و سواران بافی و خواجه وند و عبدالملکی در رکابش ظفر کردار التزام یافتند و بعد از وصول بمجال بنبک
و اباران با ینارال مارت بکین روسی تحفظ آن امکنه محاربتی رفت و غالب گردید تا نزدیکی قراباغ و محال کنجه تاخته و بسیاری از ایلات ان نواحی را
راجع ساخته با سر و اختر مه بایروان بازآمد و در وقتی که جمن او جان مضرب خیام عساکر پیروزی مآثر بود بحضور حضرت خاقان جلالت نشان
شرفیاب شد و از جمله وقایع اینکه چون در سنه یکهزار و دویست و بیست چهار خبر سفارت جان ملکم بهادر از جانب هندوستان رسید
و سر بهر فرد جنس بار و نت سفیر بزرگ دولت بهیه انگلیس از لندن چنانکه گذشت در مستقر سلطنت حضور داشت و حاجی میرزا ابوالحسن خان

معزی مفخم کرد و دو معال
و ولایت بیرار توان
بمیرزا بزرگ گذشت کور
داده که در بلاد آذربایجان

شیرازی ما، وربلند شد و چون هنوز از سفیر ایران خبری نرسیده بود ملکم صاحب وارد بوشهر شده و محراب خان کمشلوی افشار بمهمانداری او مامور گردید
لهذا در پانزدهم جمادی الاولی ملکم بهادر وچندتن از کرسی نشینان یعنی نایب و داکتر و مترجم و مستر کرشط و مستر لنزی و نوبخانه و کلوله و دیگر آلات
در چمن سلطانیه شرف حضور حضرت سلطان ابرانزاد دریافتند و مشمول عنایات پنهایات شدند و هدایا و تحف ایشان از نظر انور
گذشت و فیمابین او و ایلچی بزرگ دولت ملاقاتی بی اکراه و اتضاد دست داد هم درین میان عریضه سفیر ایران در رسید که کارگذاران
دولت بهیه انگلیس سر بسر فرد جنس بارونت را از جانب دولت ممضی داشته اند و ملکم بهادر را برای مراجعت امر فرموده اند مع هذا حضرت پادشاه
جمجاه ایران فحشعلی شاه خان ملکم بهادر را خورسند و خوشنود از راه مراغه و بغداد بهندوستان روانه داشت و از سلطانیه باد و جان

توجه فرمود ذکر سرداری ابراهیم خان قاجار بقراباغ و مراجعت او و بیان واقعه قتل سلیمان پاشا
وزیر بغداد و ایالت عبدالله پاشا هم در چمن او جان فرستاده لکزیه داغستان و شیخعلی خان قبه و مصطفی خان
شیروانی باظهار ندامت باردوی شاهنشاهی آمدند و سلیمخان شکی و حسینقلی خان بادکوبه بموافقت و موافقت آنان استدعای سرداری
بجهة محافظت کنار رود کر و انعام نخواهی برای شیخعلی خان قبه کردند که سلیم خان را در شکی مستقل کند و جمعیتی از لکزیه را بمقاتله و مضاربه باردو سیه اعداد
و استجماع دهد ابراهیم خان قاجار بسرداری مامور و وجهی نقد نیز برای شیخعلی خان مرسول شد چون از تعهدات او اثری بظهور نرسید و معلوم شد
که حیلتی کرده و دیناری چند اخذ نموده سردار مذکور بچپاول ایلات قراباغ پرداخت و باردوی بزرگ شهریار ترک رجوع کرد و از وقایع عراق عرب
و دارالسلام بغداد معروض گردید که چون امنای دولت عثمانی سلیمان پاشای حاکم بغداد را مایل بطرف دولت علیه حضرت خاقانی دیدند
اولا یوسف پاشا را بوزارت بغداد فرستادند و او بنیل مرام راجع و از حکومت ارزنة الروم که سابقا داشت نیز معزول شد پس از دو حالتی افندی
ملک الکتاب را بااخلال امر سلیمان پاشا روانه بغداد کردند که پاشایان موصل و کرکوک را برادر برافگالیده و بشورانیده استقلال او را باهمجلال
تبدیل و تحویل دهند چون چنین نشد افندی بعزم بازگشت از بغداد بدر آمده و رسلیمانیه با عبدالرحمن پاشای بابان موافقت جست و باطراف
نامه نگاری و فتنه شعاری کرد تا اطراف باهر یمن سیرت اعراب برگرد سلیمان پاشا بنیاد شورش و یورش کردند و وی نامه و فرستاده بنات
پاسخ نیافت و از دارالسلام برون تاخته مغلوبانه بخانه یکی از مشایخ اعراب رفت و بچاره ندانست ع کان سیه کاسه در اول کشد مهمان را
ان عرب ناجوانمرد مهمان کش او را بقتل اندر اورد و عبدالرحمن پاشا در اوایل رجب وارد بغداد شد و بموضعه حالتی افندی عبدالله آقا
نامی از کرجیه را بایالت آن ولایت مخصوص کرد و احمد چلبی از جانب عبدالله پاشا عریضه و پیشکش بحضور حضرت شاهنشاه ایران آورده فرمان
ایالت بنام پاشای مذکور مرقوم و مسطور گردید و میرزا صادق مروزی که باصلاح ذات البین رفته بود و در کرمانشهان از قتل سلیمان پاشا
مستحضر شد ناچار بازگشت و چون هوای چمن او جان از حد اعتدال بانحراف گرائید موکب فیروزی کوکب سلطانی در غره شوال از انجمن بحضت
کرد و در اواخر شهر مذکور بدارالملک رونق بهار و زینت گلزار داد ذکر شیخون روسیه بر حسینقلی خان سردار و فرار او و
مراجعت او و شیخون بر سیاروسیه و هزیمت روسیه و فتوحات دیگر بطور مصوف سردار روسیه
بمیانه تفلیس و پاشاچق رفته سلیمان خان والی ایخار ابهانه اصلاح خواسته قصد اخذ و حبس او کرد او در مجلس شراب تفرس اینمعنی کرده بهانه
بیرون شده بپاشاچق رفت و کس نزد امنای دولت علیه عالیه فرستاده باستمداد حسینخان سردار ایروان برحسب امر اعلی بتقویت و اعانت او
روان شد و روز رود باخسقه بعضی از تاوادان کارتیل و قراقلخان که از روسیه رب بودند نزد سردار آمده مستدعی شدند که لوان میرزا
والی زاده گرجستان را که بهمراه او بود باخود ببرند و او از طوایف کارتیل و اوس و قراقلخان احتشادی کرده مبارزات بظهور آورده و سلیمان
پاشای والی پاشاچق نیز با عانت سردار بسیاری از روسیه را از ان بلاد اخراج و الایک قلعه نوپاده در تصرف انگروه بنود سردار باطمینان آنکه
شریف پاشا سر عسکر آخسقه قراول دجاسوس فیمابین سپاه ایران و روس نگاشته غفلت ورزیده شبی روسیه بر سر سردار تاخته و جمعیت
او را متفرق ساخته و سردار از اردو بدر آمده روسیه داخل شدند و پیغاما و تاراج دست برگشادند میرزا علی نقی خان فندرسکی استرابادی محاسبچی
عظیم و بسیاری از روسیه بقتل و اسر درآورد و سردار بخدمت سرکار نواب شاهزاده آمده و دیگرباره احتشادی کرده تلافی مافات و قصد
مکافات در بیست و سیوم صیام بجانب کلیسای بنک که مجمع و مکمن روسیه بود بازگشت محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم خان

بدولت علیه ایران فرستاده

هزار چریک مازندرانی سرکرده تفنگچیان بهمراه وی بودند و در آن سفر دلیرها نمودند علی الجمله دیگر شبانروز پست و هشت فرسنگ مسافت درمیانه برف و یخ و سرما پیاده طی کردند در هشت فرسنگی منک نظام خود را انتظام داده دو ساعت قبل از طلوع صبح بسنگر جاجی قرار رسیدند و پنجنفر از مخبران سربازرا بخبرگیری اردوی روسیه فرستاده دو نفر صالدات را از خارج اردو گرفته نزد سردار آوردند و بهماندم سپاه اسلام بر سر روسیه رفتند و جنگ درانداختند و داخل سنگر شدند و روسیه را درمیان گرفته و بسیاری بقتل آوردند و بهمه سنگرها دست یافتند و فرای ارامنه که قریب بسنگر وارد بودند مسخر نمودند و بقتل و غارت پرداختند و تنهای انانرا بشکست شد و دواب و اغنام ارامنه را بغارت بردند و مظفر و منصور بازگشتند و وارد حضور نواب نایب السلطنه شدند و شرح این فتوحات در دار السلطنه ری بسمع حضرت خاقان قاجار رسید و شاهنشاه عدالت پناه درین ایام بکاشان و اصفهان توجه فرمود و یکصد هزار تومان نقد از اصل مالیات تخفیف رعایا مبذول داشتند و در شب بیست و دویم شهر صفر در سال هزار و دویست و پست و شش بدار الخلافه ری مراجعت کرده بر آسود و در آغاز فتحعلی صادق خان قاجار از جانب نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بمنازعه طایفه ضاله وهابیه مامور شد تعیین این اشارت انکه طایفه اعراب وهابیه رفته در بحرین که از اجزای فارس است تصرف و تسلط پیدا کردند و کاه کاه در حوالی بندر مسقط که آن نیز در دست اعراب خوارج و باج گذار فرمانفرمای فارس بوده و میباشند بغارت می آمدند صید سعید خان و مدرس سلطان امام مسقط شرح واقعه بفرمانفرمای فارس معروض داشتند لهذا صادق خان سردار و بمسقط رفته از انجا با جمعیت اعراب به بربخد تاخته بحوالی و رعیه دار الملک مشایخ وهابیه رفته از جانب سعود نامسعود محمد بن سیف و سیف بن مالک که دو سردار دلیر بودند بمقابله صادق خان آمدند رزمی گران رفت و از خون اعراب بربخد ساحته بدخشان و سرداران مجروح و زخمدار فرار کردند و سردار قاجار نصرت یافت و برخصت اقتلوا المشرکین کافة کافه ان مشرکان عرصه صمصام خونخوار شد و غالبا اماکن و مساکن آنان سوخته و افروخته گردید و سردار قاجار بمسقط آمده از انجا تحف و هدایای امام مسقط صید سعید سلطان بشیراز برگشت و مورد الطاف نواب فرمانفرما گردید

ذکر وصول فرستادهٔ سلطان محمود خان لزم اسلامبول و حشن عروسی شاهزاده ازاده نواب عبد الله میرزای دارا و فتوات شیخعلی میرزا در سلطا

چون بواسطه بغداد و تخالف حکام و وزرای جوار قرب بدان رسید که فیمابین دولت سنیه عثمانیه و دولت علیه قاجاریه نفاری روی دهد لهذا از جانب سلطان محمود خان ولد سلطان عبد الحمید خان عبد الوهاب افندی و شاکر افندی و حیرت افندی برسالت و سفارت آمدند و در شهر ربیع الثانی بطهران وارد و در خانه جناب میرزا شفیع صدر اعظم مسکن گزیدند و بهنگام حضور نامه و هدایای خواندکار را بطرز شایسته تقدیم نمودند و اظهار مواحدت کردند و ضمنا از فتنه انگیزی عبد الرحمن پاشا شکایتی راندند و پاسخ دولتی براین مقرر شد که باید تعیین پاشایان شهرزور برخصت و صوابدید نمای دولت ایران باشد و وزیر بغداد نیز مردی بغرض و سلیم النفس و مصلح تا مسافرین مجاور این مشاهد مقدسه در ذهاب و ایاب و سکون و حرکت مرفه و آسوده خاطر باشند و هرگاه اختلافی از پاشایان مذکوره صدور یابد عهد موافقت نپاید و سفیر مذکور به تبریز و خدمت نواب نایب السلطنه مامور شد و روز شنبه نهم جمادی الاولی موکب پادشاه غازی قاجار باجهان جهان لشکر جرار روانه چمن سلطانیه گردید و اسمعیل خان سردار دیگر باره بجانب اذربایجان روان آمد در چمن سلطانیه که هم معسکر اهل رزم و هم مجلس ارباب بزم را شایسته است سور و سروری مهیا گردید و عیشی مهنا رفت و از تمام بلاد ایران ارباب طرب در انجا طلب کرده بودند لهذا اجتماعی شگرف روی داد شبها بچراغان داغ رشک در دل سپهر هشتم نهادند و روزها بانواع ملاهی و اغانی نامیدرا شرمسار میکردند مع القصه طوی بزرگ رفت و جشنی بدیع ارسته شد و صبیه محترمه امیر کبیر سلیمان خان اعتضاد الدوله قاجار مغفور را بعقد نکاح نواب شاهزاده ازاده عبد الله میرزا امتحاص بدار احکمران خمسه و زنجان و صبیه امیر میرزا محمد خان دوالوی قاجار را بنواب شاهزاده شیخعلی میرزا احکمران ملایر و توی سرکان در آوند نیرین و سعدین در دو برج مقابله و مقارنه گردند

ذکر فتوحات خاقان صاحبقران ناپدکت

نواب شاهزاده محمد ولی میرزا و تسخیر شهر هرورود کوی و حرب و درد شاهزاده محمد علی میرزا

در واقعات سنه هزار و دویست و پست و دو مرقوم افتاد که محمد خان نایب و سردار خراسان نواب فیروز الدین میرزا والی هرات را بهزیمت رانده و صوفی اسلام و جمعی را به تیغ بگذرانیده و هرات را محاصره کرد و متوجهات دو ساله را از فیروز الدین میرزا دریافت نمود و این قرار

استمرار یافت چون درین ایام فیروز الدین میرزا در دادن وجوه دیوانی و پیشکش سلطانی تهاون و تسامح پیشه کرد با جازه حضرت خاقان گیتی ستان شاهزاده والاتبار نواب محمد ولیمیرزا والی خراسان در سه شنبه بیست و هشتم جمادی الثانی با سواران دلیر و جوانان شهر گیر از اکراد و اعراب و اتراک راه هرات بر گرفت و در محل پل نقره سه فرسنگی هرات در کمال شوکت و حشمت اردو زد و سواران تهاجت و تاراج اطراف هرات دست بر آورد و فیروز الدین میرزا چون ماهی در شبکه اضطراب طپش آغاز کرد و شفعا و وسایط از خوانین بزرگ خراسان در خدمت شاهزاده عظیم الشان بشفاعت و ملک حسین میرزا پسر خود را با پیشکش و ساوری و وجوه مالیات ماضیه هرات بیرون فرستاده لهذا باستدعای خوانین مذبور قبول شد و شاهزاده والاتبار بر اجعت یایل آمد و شرح وقایع درین سلطانیه معروض رای سلطان کامکار قاجار افتاد و چون عبد الرحمن پاشای بابان که بحمایت دولت پادشاه ایران در شهرزور ولایت یافته بود بتحریک حالتی افندی ملک الکتاب دولت عثمانیه با سلیمان پاشای وزیر بغداد که پرورده دولت شهریار ایران بود چنانکه گذشت عذر نمود بعد از هلاک وی کوی و حریر را بحیله و خدیعه بر شهرزور بیفزود خالد پاشا بنی عم خود را در زهاب و محمود آقا پسر خویش را در کوی و حریر و احمد آقا برادر خود را در قلعه سردشت که راس الحد بابان است بنشاند و با امان الله خان والی کردستان مخالفت آغاز نهاد لهذا بحکم حضرت شهریاری مقرر آمد که نواب نایب السلطنة العلیة العالیه احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و بلاق خان حاکم ساوجبلاغ لشکری را از راه سامان بلباس با سپاهی کثیر البطش و الباس روانه کند و نوروز خان قاجار سالار بار از راه سردشت بر سر برادرش مامور گشت و امیر کبیر ظهیر الدوله محمد قاسم خان بن سلیمان خان بن محمد خان بن اسکندر خان قاجار قوینلو که با عنجد شهامت و فخامت معروف و بمصاهرت خاقان اعظم نیز موصوف بود با امیرزادگان دلیر ابراهیم خان و محمد حسن خان فرزندان امیر جانمحمد خان قاجار دوالو فرج الله خان بیگلربیگی باشی افشار آدخلو و یوسف خان کرجی سپهدار عراق و نصر الله خان قراگوزلوی همدانی مامور شدند که بر کاب ظفر مآب نواب شاهزاده اکبر جلادت سیر محمد علی میرزای والی کرمانشهان و لرستان و عربستان و خوزستان پیوندند و باتفاق امان الله خان اردلانی والی کردستان از راه زهاب بشهرزور عبور کرده بیگلربیگی و این عساکر منصوره در دوشنبه دوازدهم رجب از سلطانیه چون بحر مواج بجنبش و حرکت در آمدند و از اطراف روانه شدند بعد از وصول بدار الدوله کرمانشهان نواب دولتشاه محمد علی میرزا انهضت فرموده در غره شهر شعبان ساحت زهاب مضرب خیام خورشید قباب گردید لمؤلفه

همه دشت پر مرکب و مرد بود رخ مهر از سم ستوران زرد بود ز بس خیمه در خیمه در دشت و کوه زمین گشته در زیر لشکر ستوه

خالد پاشا خود را غریق لجه بحر فنا دید یک پسر عبد الرحمن پاشا که در آنجا بود دبر داشته بارد وی والا التجا آورد با جمعیت اکراد بابان بر سم قراولی و یزک در پیشاپیش جنود نامعدود تازان و شتابان بمیرفت چون پاه دولتشاه و الاجاه از زهاب حرکت کرده در کنار رود سیروان فرود آمدند و پس از روزی دو سه قصد شهرزور تصمیم یافته از سوی دیگر نوروز خان حاجب بار و اشیک قاسی درگاه شاهنشاه قاجار غارت کنان بسر دشت آمد احمد برادر عبد الرحمن بهزیمت گزیده بدر رفت عبد الرحمن مشوش شده در شهرزور تاب درنگ نیاورده بکوی و حریر گریخت نواب شاهزاده محمد علی میرزا ملقب بدولتشاه بشهرزور وارد و از نهای عبد الرحمن چون سیلاب خانه کن کوه افکن بکوی و حریر روی کرد قلعه کوی را محاصره فرمود کفتی کوی مانند کوی در خم چوکان محاط یافته و سپاه مانند بحر محیط بر گرد ان باره احاطه کرده اند توپهای تنین تن کوه شکن را بکار دار کرد آن قلعه فرو چیدند و بر جدار حصار بر بستند از شعله زنی و قلعه شکنی آتش در نهاد قلعه گیان در افکند و خرمن ثبات ایشان یکباره سوخته شد عبد الرحمن شمشیر در گردن فکنده شر مسار از قلعه کوی بار دوی روی نهاد و از آب دیده خاکراه را گل کرد و بتاج و تخت پادشاه عهد سوگند داده مستدعی جان بخشی گردید ما یعرف و ما یملک خود را بنعل بهای مرکب خاصه شاهزاده از آده فرو ریخت زنان و فرزندان خود را بر سم نواو گروگان در رکاب نصرت مآب روانه دار الدوله کرمانشهان نمود و خود دیگر باره بحکم دولتشاه بحکومت شهرزور و کوی و حریر مفتخر و منصوب گردید و رایت ظفر آیت دولتشاه و الاجاه بجانب دار الدوله کرمانشاهان نهضت و ایاب جست و اردوی بزرگ شاهنشاهی از سلطانیه بدار السلطنه روی کرد و در چند روزی چند در چمن گلال آباد کرج بمهمان میرزا محمد شفیع صدر اعظم و پس از آن در ششم شوال بدولت و اقبال بقریه کن دو فرسنگی شهر طهران نزول اجلال اتفاق افتاد و در جمعه هفتم شهر مذبور بشهر مذکور در آمدند

ذکر مراجعت حاجی میرزا ابو الحسن خان سفیر دولت علیه ایران با تفاق ایلچی انگلیس از انگلستان بجانب ایران و طوفانی شدن دریا و غرق ایشان در بحر محیط و افتادن بجزایر مالک بر ازیل

انزمالک پرتکس و بازگشتن بسواحل و بنادر عمان و رسیدن بطهران حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر دولت
علیه ایران که در هزار و دویست و پنجاه و چهار مامور شده بود در ینسال باز آمد و سر کور اوزلی با رونت ایلچی بزرگ دولت بهیه انگلیسیه
برافقت او روانه ایران شد و سر کور اوزلی سابقا چندی در ولایت لکنهو در نزد جناب آصف الدوله وزیر هند که از اسخیای دوران
بوده وکالت داشته علی الجمله سفیرین مذکورین در اواسط بحر عمان در آمدند و با دمخالف نام سفینه را از اختیار کپستان کشتیبان در
ربوده وقتی خبردار شدند که بجانب ملک امریکا مشهور به نیکی دینار رسیده بودند و بمدد کشتیهای کوچک بساحل آمده مقیم شدند و در
حوالی دریاشهری است بندرگاه ریخرُ نام از مملکت برازیل و در تصرف پادشاه پرتکس است و او از بیم ناپلیون امپراطور فرانسه بدین کشور فرار کرده
بود و پناه بدانجا آورده و از حال سفیرین دولتین اطلاع یافته ایشانرا با تکریمی شایسته بشهر ریخرُ آورده روزی چند میهمانی کرد و از اتفاقات
عجیبه دران ایام ماریرا صید کرده بجهة غرابت بنظر پادشاه مذکور رسانیدند که سیزده ذرع طول قامت و قریب پنجاه ذرع سطبری عرض پشت
کردن ماربود لهذا پوست آن را کنده و پوستان بضخامت جلد گاو است و انرا با نشاق سفیرین روانه ایران نمود و هنوز آن پوست
در صندوقخانه مبارکه دولت علیه ایرانیه موجود و مشهود است علی ای حال چون خبر ورود میرزا ابوالحسن خان و سر کور اوزلی به بنادر فارس
رسید از جانب حضرت خاقانی مستوفی الشانی میرزا محمد زکی نوری مازندرانی بمیهمانداری رفت و در بندر ابوشهر سفیرا را ملاقات نمود
و در پنجشنبه پنجم شهر شوال اینسال وارد شهر طهران شدند و در روز ورود محمد علی خان کاشانی وزیر نواب شاهزاده آزاده علیخان حاکم
طهران او را استقبال کردند و در سرای جناب حاجی محمد حسینخان امین الدوله وزیر استیفای ممالک منزل کردند و این سفیر فی نظر
دولت بهیه انگلیس کمال فطانت و متانت داشته بلغات مختلفه عربی و فارسی و انگلیسی و ترکی و فرانساوی و روسی و هندی تکلم کردی
و خطوط این السنه را نگاشتی استحضاری کامل از تواریخ عالم داشتی و در نشر علوم غریبه و بسط فنون عجیبه جد و مجلس آرای عظیم بود
در جمعه پنجم شوال در عمارت شاهانه گلستان شرف حضور پادشاه سکندر حشمت سلیمان شوکت سلطان فتحعلی شاه قاجار را
دریافت نامه مودت ختامه پادشاه انگلستان را در آن گلستان با قطعه الماس پر بها که بوزن بیست و پنج قیراط و بها بیست و پنج
هزار تومان ارزیدی از حضور گذرانیدند هم در مجلس نخست از بیان شیرین و سخنان دلپذیر و نکات حکیمانه دل پادشاه را بخود مایل کرد و نظر
خاص اظهار حقارت ارمغان خود کرد که خسرو نکته دان و آشنا شناس فصاحت بغیاس بلفظ مبارک فرمود که اگرچه هدیه دوستان
در نظر دوستم مطلوب و دلی آورنده هدیه از هدیه زیاده تر مرغوب اتفاق افتاده سفیر مذکور در ادای شکرگذاری ازین توجه خاص دابلاغت
و فصاحت داد و حاضرانرا انگشت حسرت بر لب نهاد مع القصه پس از روزی چند روجه کش با نشاق حاجی میرزا علی رضا خلف حاجی
ابراهیم خان شیرازی وزیر سابق بحرمخانه اندرونی بمیهمانی رفت و بانوی حرم سرای خسروی و مشکوی شهریاری اغنی صبیه مرضیه محترمه مجتشمه
امیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر با او تلطفی بزرگانه کرد و او را خوشنود باز گردانیدند و خاتون ایلچی بزرگ مذکور یعنی سر کور اوزلی با رونت
جنبر چه الماس که مبلغ بیست و چهار هزار باجقلی بها داشت ببانوی حرم محترم مستوره مشهوره معروف بآقای مطلق پیشکش و تعارف
نمود و امرای دربار سلطنت کمال میل و انس با سفیر مذکور بهم رسانیدند و او را مکرر بطوبهای دلکش و میز بانهای خوش دعوت نمودند
و برحسب امر شاهنشاه آفاق در حوالی دروازه عراق مشهور بدروازه عبد العظیم عمارت و باغی خوش ساخت و اوضاع سفرای متوقفین
دار السلطنه را بائی شایسته در آن عمارت مهیا کرد و وجه مقرری امدادی را از روز ورود سر بر فرد جنس با رونت تا یکسال از
آن پس که سه سال تمام بود یک کرور و یکصد هزار تومان تحویل و تسلیم نمود و سی هزار قبضه تفنگ انگلیسی و بیست عراده توپ و چهل
عراده قورخانه کش و سی نفر معلم و مهندس بجهة تعلیم قوانین نظامیه و رزمیه و عهدنامه مفصل مابین دولتین علیتین نگاشته آمد و پس
از پیش مقامات و داد و مراتب اتحاد فیمابین بظهور رو صدور پیوست و سر بر فرد جنس با رونت سفیر سابق چون از عهده عهد خود بدر
آمد بدلخواه خویش عزیمت مراجعت بلندن کرد و از طرف اسلامبول مراجعت کرد ذکر محاربه با سلطان بود و غلبه
سپاه اسلام بر صالدات روسیه و فرستادنها بدار السلطنه طهران و حضور خاقان اگرچه مزاج
شاهزاده بلند همت و الا نهمت نایب السلطنه العلیه العالیه درین زمستان علیل بود بجانب ایروان و نخجوان مسافرت کردند سواری یا

بتاخت محال معاذ برد و بر کشاط و مقری روانه کرد و جنگهای دلیرانه روی داد کروهی از روسیه و ارامنه بخدود کشته شدند و ابلات چنان و قپان وجبرئیل لور از آن سرحدات کوچانیده در نخجوان و قراباغ و ایروان سکنی دادند جعفرقلیخان پسر ابراهیم خلیل خان قراباغی که در دست روسیه اسیر و اراده بردن بقفلیس و فرستادن بسیبر درباره او داشتند بر اسبی برنشانده بودند و زمام در دست صالداتی سپرده که او را بقفلیس برد و از انجا بسیبر منزل دهند چون از قرب جوار شاهزاده والاتبار اطلاع یافت هنگام عبور از معبر رود ترتر زمام اسب خود را که در دست صالدات بود بریده و مانند باد صرصر از رود ترتر اسب برانگیخته و یال اسب را کرفته خود را بمیان ایل جبرئیل لور رسانید انها را کوچانیده بولایت قراجه داغ آورد و الحق جلادتی عظیم کرد نواب نایب السلطنه حکومت قراجه داغ را بعلاوه چهار هزار تومان مواجب نقد در وجه او برقرار داشت و خود همه جا منزل بمنزل عازم قراباغ و درسه فرسنکی محل سلطان بود نزول فرمود و نیارال مرکز سردار روسیه که بجای طور مصوف باز آمده بود دو سه هزار نفر صالدات با توپخانه و آذوقه کامل بدانجا فرستاده داشت سنکری بسته نشسته بودند نواب اشرف والاعلی الصباح با توپخانه و سرباز از سه فرسنکی حرکت و بر سر آنها آمده امر بیورش فرمود مستر لنسین توپچی باشی انکلیس توپهای انکلیسی را بر سنکر روسیه بست و توپ و عراده مانند ژاله بر هم فروشکست صالدات سنکر کرنخیشد و سربازان ایرانی تیزه پیش کرده بر سر سنکر راندند و جمیع صالدات دیکنفر مایور و چند تن کپتان و افیسر و سرژند بقتل در آمدند و نیارال نیز خمار شده و زنده اسیر آمد و امارات ضعف و قصور و علامات عجز و فتور از حالات بقایای صالدات روسیه استنباط رفت و دو علم سفید بر پای کردند و محقق شد که طالب امانند جناب قایم مقام صدارت عظمی باستمالت انها توجه کرده بقانون آداب خود کلاه بر کرفتند و جناب معظم الیه همه را اطمینان امان داده بالکلیه را بخدمت نایب السلطنه اورده و ایشان هشتصد و پنجاه نفر صالدات و دو عراده توپ و دو شقه علم سفید که علامت خاصه دولت روسیه است بانشان مایور بزرک و تمامت تفنک و اسلحه و توپخانه و کپتان و مهندس و افیجال بودند و انها را روانه دار الخلافه طهران نمودند و بهمین اوضاع و ترتیب بطهران وارد شدند و پادشاه جمجاه در عمارت فوقانی کریاس دیوانخانه سلطانی بسلام عام برنشسته ان فوج را وارد کرده بحضور پادشاه جمجاه آورده عریضه حضرت نایب السلطنه و لیعهد دولت ابد مدت را جناب امام الکتاب میرزا عبد الوهاب نشاط ملقب بمعتمد الدوله در میدان فسیح بپای فصیح خواندن کرفت و کل انجماعت که در عرض راه بزحمت مجاعت کرفتار و برناقه فاقه سوار بودند بحاجی محمد حسینخان امین الدوله که خوانسالار اسیخای عرب و عجم بود و طیره ده ارواح تیزه معن و حاتم سپرده آمدند و چند روز بنکرنعمتهای پادشاهی الهی و شکر انعام و اطعام حضرت ظل اللهی پرداختند و مبلغ دویست هزار تومان نقد با اسرای مذکور روانه نزد نواب نایب السلطنه شد و بسیاری از ین فوج مسلمان شدند و بفوج بنکی مسلمان مشهور و معروف آمدند و عبد الله خان قاجار که در زمان ابراهیم خلیل خان بنزد وی رفته کرفتار روسیه بود در ین اوقات نیارال مرکز سردار روسیه او را از کنجه رها کرده روانه نزد شاهزاده نمود و عریضه نکاشته اظهار مصالحه کرد و هم در نیسال معزول شد و نیارال ردیشجوف بسرداری قفقاز و نقلیس و آذربایجان آمد هم در ین اوقات احمد خان مقدم حاکم مراغه و عسکر خان افشار اردومی بامر نایب السلطنه العلیه العالیه بتنبیه طایفه بلباس مامور شدند و کوشمالی بلیغ بدانها دادند و اهالی سلدوز و صاین قلعه از تعدیات بلباس آسوده شدند و از جمله اتفاقات اینسال انکه چوپانی در دامنه کوه سجاس رود خمسه موشی دید که مهره سپید چند از ثقبه بیرون آورد پس از برو زو تفتیش حاکم نواب شاهزاده عبد الله میرزا حاکم انولایت و شکافتن النحل دسته خنجری و حقه و کمری مرصع و جامی طلا و موئی چند مختلف اللون بدست آمد ارباب دانش و تواریخ را نظر رسید که همانا مزار ارغون خان مغول بوده چون سلاطین وارث سلاطینند ان دفینه را بخزینه پادشاه ایران نقل کرده بنهادند هم در نیسال سلیمان میرزا و فتح الله میرزا و ملک منصور میرزا و بهمن میرزا از کتم عدم بعرصه وجود قدم نهادند و در همه سال خاقان بهمال را از ایزد متعال فرزندان متعدد موهبت میرفت چنانکه در محل خود تعداد ان معین خواهد شد و بنام سلیمان میرزا عمارت و قلعه سلیمانیه در حوالی رود کرج در نیسال بنیاد نهاده آمد

ذکر نهضت پادشاه اسلام پسلطانیه و مامور شدن سپاه بخونخواهی بلنکران و قتل میرزا مصطفی خان طالش و محاربه با وی

حضرت خاقان کامکار سر کوازلی بار دوت ایلچی دولت بهیه انکلیس را بجهة قرار و مدار کارها روانه تبریز فرمودند و میرزا ابو الحسن خان شیرازی را نیز بهمراهی وی مامور داشتند و موکب همیمون شهریاری با لشکری بیحد و حصر یکبار رود کرج نزول کزیده و فرمایش اتمام سلیمانیه

بحاجی محمد حسنخان اصفهانی این الدوله رفت و از جانب او میرزا ابوالقاسم اصفهانی نایب کاشان متصدی این خدمت گردید و دسته
تفنگچیان جاجرمی بسکونت و حراست سلیمانیه با کوچ و خانه مامور شدند و در دوشنبه او زدهم جمادی الاخری وارد چمن برپالله و سمن
سلطانیه شد و در این اوان معروض شد که مصطفی خان طالش دیگر باره متوسل بسردار روسیه است اسمعیل خان قاجار شامپاتی و
عبدالله خان ارجمندی سرکرده هزاره فیروزکوهی در اواخر رجب بجانب ولایت کیلان حرکت کردند و جناب نایب السلطنه در جنب
قلعه لنکران طالش سنگری متین ساختن فرمود و فوجی از سربازان رکابی و آذربایجانی بحافظت آن سنگر مامور شدند صادق خان
قاجار غازالدینلو و محمد خان سرهنگ ایروانی و جعفرقلی خان ولد میرزا محمد خان لاریجانی را با سه عراده توپ بحفظ سنگر لنکران مامور و میر
قلیخان شامبیاتی و عسکر خان افشار ارومی و علیخان شاطرباشی نوری و میرزا احمد سرهنگ کاشانی برادرزاده فتحعلی خان ملک الشعرا
با سپاهی از آذربایجانی بحراست قلعه ارکوان نامزد فرمودند و بهریک تاکیدات در حفظ قلعه و سنگر و استحضار از کار اعدا رفت

نواب شاهزاده محمد علیمیرزا و امیر محمد قاسم خان ظهیر الدوله بتسخیر بغداد و کوشمال عبدالله پاشا

سابقا معروض شد که نواب شاهزاده والاتبار محمد علی میرزا حکمران دارالدوله کرمانشهان طقب بدولتشاه بعد از غلبه بر عبدالرحمن پاشا اورا
بحکومت شهرزور استقلال داد امنای دولت عثمانیه مآل این کار را مایه اختلال امر صفحات بغداد شمردند حکمی بعبدالله پاشای وزیر بغداد
در قتل او صادر شد و عبدالله پاشا با سپاهی بیکران بر سر عبدالرحمن پاشا آمد و در محل موسوم بدلو عباس تلاقی طرفین دست داد
عبدالرحمن منهزما فرار و بکرمان شاهان آمد و زیر بغداد شهرزور را بخال دلپاشا بنی عم او واگذاشته ببغداد برگشت و اسمعیل آغای حاکم اربل
باعرضه اظهار معذرت بدربار معدلت مدار شاهنشاه قاجار فرستاد وی در سلطانیه بارد و آمده جوابی دلخواه نشنید بی نیل مرام بدار
السلام مراجعت کرد چون فیمابین دولتین عثمانیه و قاجاریه بسبب کلمه جامعه اسلامیه مقرر بود که در مصالحه با دولت سنیه روسیه
ملاحظه طرفین مرعی شود و مکرر روسیه با قاجاریه اظهار مصالحه کردند چون با دولت عثمانیه صلح نمیکردند دولت علیه قاجاریه بهمین سبب
قبول صلح نفرمودند و در این ایام فیمابین عثمانیه و روسیه مصالحه روی داد و بخلاف مقرر عثمانیه اصلا اظهار اصلاح روسیه با دولت ایران
نکردند و ابدا نام نبردند و ظهور این فقرات مایه غرور عبدالله پاشا و نقار خاطر امنای دولت ابدمدت شاهنشاهی شد لهذا دیگر باره جناب
ظهیر الدوله امیرقاسم خان قوانلو و فرج الله خان افشار اردلو و یوسف خان سپهدار کرجی در پنجشنبه چهاردهم شعبان بتسخیر و زیر بغداد
و تعیین پاشای سابقه شهرزور که منکوب و مقهور شده بود روانه شدند و اردوی بزرگ سلطانی از سلطانیه بچمن سنجاس رود خمسه نقل
و تحویل کردند و نواب شاهزاده محمد علی میرزا بعد از خبر لشکر مهدیخان کلهر را ببغداد بنصیحت عبدالله پاشا فرستاده اتمام حجة فرمود و در منزل زهاب
فرستاده مهدیخان از دارالسلام بغداد باز آمد معلوم شد که اندوز و نصیحت شاهزاده در دل وزیر بغداد اثری ننموده نواب اشرف والا
که میدان رزم در نظر همتش براحت ایوان بزم بود ملتزمین رکاب را بسه قسمت منقسم قسمتی را از طرف قراتپه و کروهی را از جانب قزل رباط مامور
و خود از راه زهاب و در کنار رود خانقین ورود کرند یسپاه مامور مانند آتش سوزان و برق فروزان تمامت آن دیار را از خشک
تر سوخشک و ابقا بر کس نکردند غارت و نهب اطراف در گرفت و وزیر بی تدبیر بغداد مضطرب گردیده متوسل بذیل عنایت و شفاعت
جناب شیخ محمد جعفر نجفی گردید و او را متشفع و توسط روانه حضور شاهزاده غیور نمود بملاحظه حرمت شرع مطهر و قدوم شیخ مکرم سپاه ظفرپناه
از تاراج و تاخت منع فرمود و عبدالرحمن پاشا دیگر باره بمیل نهانی خاطر اشرف و اصرار ظاهری وزیر بغداد بحکومت شهرزور مسرور شد و
مبلغی زر مسکوک نعل بهای ابرش شاهزاده بزرگوار اسفندیار کارزار رفت تا عطف عنان بدارالدوله کرمانشهان کرده موکب خاقانی در
شهر صیام بطهران رجوع فرمود و نواب شاهزاده عالیمقدار محمد ولی میرزا والی خراسان با ناصرالدین توره اوزبک و استاجلو خان قرائی بدارالسلطنه
طهران آمده مورد التفات بی پایان شدند

ذکر شبیخون کلر و سکی بیرداروسیه در منزل اصلاندوز بر سپاه نواب شاهزاده نایب السلطنه و جنگ طرفین و غلبه سپاه روسیه

بعد از حادثه سلطان بود بتدبیر کار افتاده مکرر در خدمت نواب نایب السلطنه و قایم مقام باظهار مصالحه کس فرستاده و پیغامات دوستانه
داده و اظهار اختیار در وکالت و مصالحه مینمود سرکور اوزلی بارونت سفیر انگلیس نیز گاهی بخفقلی خان کروسی و ولد او محمد صادق خان و

کاهی مستر غاردان و مستر لیسن توپچی و مستر کحل حکیم و مستر مورنیه نایب خود را نزد روشوف سردار روسیه میفرستاد و فیمابین دولتین انگلیس و روس نیز مصالحه محقق شد و نواب نایب السلطنه از تبریز برآمده در سلطان حصاری منزل داشت و در آن هنگام الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود بملاقات سلیم پاشای والی اخسقه رفته بتکلیف جمعی از تواوان کاخت تفلیس رفته بنای شورش گذاشته سردار روسیه این امر را از تدابیر شاهزاده میشمرد لهذا اینرا ال کتلروسکی که مشهوری غضوب بود با فوجی چند در آق اغلان گذاشته دستور العملی بدو داده خود بتفلیس رفت نواب شاهزاده در کنار رود ارس در محل موسوم باسلاندوز اتراق داشت تا از صلح و جنگ چه اسبابی فراهم آید کتلروسکی در پنجشنبه پنجم شهر رجب بدلالت مراد خان دلاغارده باصالدات و نوکران بعزم شبخون بر سر اردوی شاهزاده آمد و از معبری غیر معهود عبور و سواران قراق و قراباغ قراولان اردو را در انشب تار غفلتا بدست آورده احدی خبر بعساکر نایب السلطنه نیاورد اهالی اردو وقتی خبردار شدند که سپاهی سپاه روسیه را در حوالی اردو دیدند و چون جعفرقلیخان جوانشیر بجانب قراباغ رفته بود مهمان قشون جعفرقلیخان کردند که بازآمده اندیاصادقخان فاجار مراجعت کرده علی ای حال بخبر بر سر اردو رسیده و غالب اهالی اردو در همین ولبله متفرق شده بودند نواب نایب السلطنه چون دانست که سپاه روسیه است بجهة اطلاع سپاهیان اسلام و اجتماع خواص و عوام مقرر فرمود که زنبورکچیان شلیک نمایند دوران اردو فرا آیند و خود بمیان سربازآمده فرمان حاضرباش و جنگ داد و میانه دو لشکر فاصله نمانده بود و قریب الوصول بودند علیخان بنقچی باشی خواست اهالی اردو بازار و بنه مامورین لشکری را از میانه هنگامه برزم برون برد سواران قراق عنان بجمله کشاوندو بر سر اردو آمدند حضرت نایب السلطنه دلیر صفوف سربازان را راست کرده برأسب برآمد و بر صف سواران برزد و انانرا باز گردانیده داخل توپخانه و صالدات روسیه گردتوپ و تفنگ روسیه آتشبازی کردند و زبانه نوایر نار از زبانها در گذشت چون میانه انگلیس و روسیه مصالحه رفته بود توپچیان نوامو زآذربایجانی از عهده توپ افکنی برنیامدند نایب السلطنه بر سر توپخانه آمده دامن بر کمر استوار کرده بتوپ افکنی پرداخت هر زاویه ازان معسکرها و بنه بر شرر گشت و دود جهانرا تیره کرد و آن ازدحام مهیب بقدر نیم ساعت قریب شد روسیه توپخانه را پشته کشیده گلولهای آتشین مانند کرک بر سر اهالی اردو ریختند ناچار اردو را خالی کرده خود بدرون سنگر وارد و آمدند و هرچه بود متصرف شدند حضرت نایب السلطنه و ملازمین رکاب خود را بفراز تپه اصلاندوز کشیدند بخودداری و اجتماع عساکر متفرق کوشیده و جعفرقلیخان مقدم سرهنگ فوج مراغه در آن کمال پایداری و دلاوری بظهور آورده و مصابرت او مایه مظاهرت فوج نخجوانی و شقاقی گردید امروز تا شب تیراندازی تواتر داشت و در طرفین عصر کر و فر دیدند از طرفین بمدافعه و منازعه میگذشت شب هنگام کتلروسکی خود را بدامن پشته بلند که بمقام اردو متصل بود کشیده که تیره گی ظلام لیل معاودت کنند بعضی از اسرای سلطان بود که در اردوی نایب سلطان بودند روسیه را خبر دادند که کار اردوی اسلامیان برآشفته است و دیده بخت سربازان ایشان خفته اگر میخواهید ما پیشرو شده اسم بعضی سربازان را که میشناسیم میبریم و شمار ابمیانه فوج شقاقی و نخجوانی میرسانیم تا ال کتلروسکی این رای را پسندیده از قرار تمهید انان عمل نموده سربازان نخجوانی و شقاقی وقتی خبر شدند که روسیه در میان ایشان آمیخته شده بودند مجاربه را از سر گرفتند مستر کرشت انگلیس سرهنگ فوج شقاقی اگرچه محاربه میکرد با چند کس دیگر از سربازان نخجوانی کشته شدند و سربازان راه تپه اصلاندوز بر گرفتند و روسیه نیز تعاقب انانرا از دست ندادند حضرت نایب السلطنه بجهة اطمینان و استعانت سپاه و صاحب منصبان درگاه هر ساعت بسوئی میتاخت و اسلامیان را بمدافعه دلگرم میساخت و در آن شب سیه گون که مونه روز قیامت بود انقلابی عجیب در سپاه او فتاد و در انوقت شاهزاده خود را بدرون آن گیرودار در افکنده در فکر چاره بود همانا اسبش در رکوی قعر عمیق در افتاد و خود از پشت اسب بر روی زمین جای کرد چاکران او را دیدند و زیاده مضطرب شدند چنان پنداشتند که انشاهزاده سکندر رزم دارا بزم مقتول گردیده بکلی دل از جان برگرفتند و بهر سوی پراکنده شدند سربازان مراغه نیز از ان پشته که معدن گشته بود بزیر آمدند اما نایب السلطنه در ان کوه عمیق پیاده همی ماند ناگاه سواری را دید که جنیبتی بی راکب با خود همی برد گمان کرد که از سواران خصماست و غنیمتی گرفته در گذر راست بشمشیر برهنه براو حمله کرده پرسش کرد خود آن سوار رکابدار خاصه این شهریار بود و چنین از جناب سرکاری همی کشید صدای خداوند نعمت خود را در ان کوشناخته پیاده گردیده شاهزاده را بر جنیبت بنشاند و بفراز آمدند و بقایای لشکر از سلامتی ان شهریار لشکر کش

محل ؟

خوشنود شدند و بیکدیگر تهنیت و مژده همی بردند و در محل حاجی حمزه لو جمع آمدند و خبر رسید که روسیه بعد ازین فقرات در اصلاندوز درنگ نکرده از رود ارس شتاب کرده چون بادر رفته اند علی الصباح کسان باردو مامور شدند اسباب بازمانده اردو را ضبط کردند و اجساد مجروح شهدا را دفن نمودند و همانا بسیار کس از اهالی اسلام بسعادت شهادت استعداد یافته بودند و نواب اشرف فالانیب السلطنه از انجا بمشکین آمده روزی چند بیاسود و یوسف خان کرجی سپهدار را بدربار شاهنشاه کامکار فرستاد و به تبریز باز آمد و چون این حادثه در ری بسمع حضرت خاقان گیتی ستان رسید فوراً اسمعیل خان دامغانی را با سپاه جرار در عین سورت سرما و برف روانه آذربایجان فرمود و چون گمان بود که روسیه بجانب اردبیل روندو وی بدان جانب روانه شد و چندان اظهار الثقات بنایب السلطنه فرمود که ملالت و کسالت آن هزیمت اصلا در خاطرش باقی نماند **ذکر مقابله کتلروسکی با سپاه لنکران و ارکوان و غلبه بر هردو و هزیمت اهالی ایران** کتلروسکی پس از انکه جراحات سپاهش بالتمام انجامید در عین سرما راه ارکوان بر گرفت و کرماکرم ایل قراباغی را با خود موافق کرده باستظهار ایشان پس از خبر اصلاندوز بارکوان رسید مستحفظین امکان پای ثبات از پیش ندیده بفکر نجات افتادند و سر خود گرفته پای بوادی فرار نهادند الامیرزا احمد کاشانی برادرزاده ملک الشعرا محتشم خان که بسرهنگی فوج پنجکی مسلمان مقرر بود معنی تخلص خویش را که صبور بود بمنصه ظهور رسانیده دران مکابرت و مشاجرت مقاومت و مصابرت ورزید تا بدرجه شهادت رسید روسیه خیره و چیره شدند و از خون مسلمانان بنبات اراضی ارکوان را بگونه ارغوان کردند بعد از استیلا باسپاه گران عزیمت لنکران نمودند در شب نهم ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هشت از یورش دو لنکران شورش یوم القیام بظهور آوردند از برجی که در دست تفنگچیان لاهیجانی کیلانی بود و بواسطه قتل سرکرده خود متفرق شده بودند نردبان نهاده ببالا برآمدند و در انشب فیمابین سپاه روسیه و اسلامیه جنگی عظیم رفت و مقابله کثیر اتفاق افتاد قریب بشش ساعت بازوها از فرود آوردن شمشیر و پنجها از کشیدن چقماق آسوده نبودند برق تفنگ و توپ تواتر و ابر خونباری تقاطر گرفت محمد بیک قاجار افشار که دلیری نامی بود جلادت بسیار بظهور آورد بالاخره شهید شد سحرگاه که مهر خاوری بنظاره آن واقعه اوری زردرنگ از مشرق سر بر کرد بلیت سراز البرز برزد جرم خورشید چو خون آلوده رو دزدی نکمن روشن آمد که در آن شب تار سفاین بسیاری از مستحفظین لنکر گاه لنکران در آن بحر سکران مستغرق گردیده صادق خان قاجار غازان نیلو مشهور بسیاه و محمد بیک سرهنگ ایروانی و جعفر قلیخان سرکرده فوج لاریجانی و مهدیخان شفتی کیلانی و حسن خان عجم بسطامی و بسیاری از سپاهیان بقتل آمده اند و عدد قتلی معرکه اصلاندوز و لنکران بهمانا از پنجهزار کس در گذشته بود و تعداد کشتگان روسیه از دو هزار و پانصد افزون بودند کتلروسکی سه زخم کاری منکر بر داشته با بقیه السیف بجانب جامیش وان و معاونت مصطفی خان طالش روی کرد و بعد از سعی بسیار زخمهایش بهبود یافت ولی دست و پایش اشل و اعرج ماند مع القصه از سانحه اصلاندوز فتوری کامل امرای ایران را شامل گردید چه پیر قلیخان بعد از استماع اینخبر از حدود دشکی و صادق خان و جعفر قلیخان از جانب قراباغ و ابراهیم خان از طرف سالیان روی بجانب تبریز نهادند و سانحه لنکران نیز پس ازان حادثه مرتدعلت گردید بهم درین ایام خبر رسید و نوشته سردار روس با ایلچی انگلیس واصل شد که امپراطور فرانسه ناپلیون پونه پارت پس از فتح شهر مسقو از اندیشه احتشاد در روسیه تاب توقف نیاورده از ملک روسن بازگشت اما چنان معلوم شد که از کثرت سرما و قلت آذوقه و آتش زدن روسیه شهر مسقو را اصلاح در توقف ندانسته راه مراجعت و معاودت برگرفت اگرچه شرح سلطنت دولت خارجه را درین دفتر که منحصر بذکر دولت سلاطین ایران است نگاشتن مناسب نخواهد بود ولی بواسطه ربط کلام گاه گاه اشاراتی مجمل لازم است که سلسله سخن بی ارتباط نماند **ذکر سلاطین فرانسه بوربن تا بنه پارت ناپلیون مشهور بامپراطور** سابقا لمحتی از حال ولایت فرانسه و پاریس که دار الملک این دولت است نگاشته آمد ولیکن بتفصیل حال سلاطین این ملک مرقوم نگردید اینک اجمالا مذکور میشود که سلسله قدیمه پادشاهان فرانسه را بوربن گویند و در عهد سلطنت لوی شانزدهم که هزار و هفتصد و هشتاد و نه تاریخ ولادت حضرت مسیح بود آغاز انقلاب ملک فرانسه شد و در سنه هزار و هشتصد و نود و دو وکلای رعیت وضع دولت را تغییر دادند لوی شانزدهم را کشتند و سلسله بوربن را اخراج از بلاد کردند و پس ازان بنا را بر جمهوریت و اتفاق نهادند و این گروه جمهوری با پادشاهان فرنگستان جنگهای سخت کردند ناپلیون بنه پارتی از سرکردگان

جمهوری بود نظر بفتحهای عظیمه برایت جمهوریه رسید و در هزار و هشتصد و چهار عیسوی ملقب بامپراطور گردید و کار او قوت گرفت و در همه ملک روپا دعوی سلطنت و شاهنشاهی کرد و با دولتها منازعه ها در پیش گرفت و از پیش برد چنانکه بتفصیل حالات او در تاریخ خاصه او که ترجمه اش تخمیناً پنجاه هزار بیت است نگاشته گردیده و در ینسال بر سر مسقو آمده مسخر کرد و چنانکه گذشت اهالی مسقو شهر را آتش زده بعلت قلت ذوقه و شدت سرما و علل دیگر مراجعت کرد و اخر الامر از سلطنت استعفا نمود و پس از و لوی هجدهم که از سلسله بوربن بود بپادشاه فرانسه شد و در مقامی که مناسب باشد ذکر حال انطایفه اجمالاً مرقوم خواهد گردید

ذکر حال یوسف خواجه کاشغری

و طغیان او و مأموریت شاهزادگان بمدافعه وی و انجام هر و نزگار او یوسف خواجه بن محمد امین خواجه بن آی خواجه بوده و آی خواجه از نبایر مخدوم اعظم سید جلال بخارائی سادات مخدوم اعظمی مشتهر بوده و در کاشغر کمال احترام و جلال داشته اند و کاشغر مملکتی است مشهور و شهری است از اقلیم ششم بلاد ایغور و قاعده اتملک یعنی تختگاه آن است و انرا کاجغر نیز خوانند و نام آن شهر باین آئین است کاشغر دیار کندوا قتو و ایله و ختن و قامل و طرفان از طرفی متصل بخاک بدخشان و از جانبی بملک ختا ایل قلماق که مراد انان بچنگیز خان می پیوندد و سیصد هزار خانوار ند میمانین کاشغر و ختا نشسته اند و پیوسته با ذیت اهالی کاشغر مایلند و وقتی یکی از اولاد مخدوم اعظم را بکاشغر عبور افتاد و کاشغریان را که تا ان غایت بت پرست بودند بدین اسلام در آورد ایل قلماق نیز بدو گرویدند و دست از آزار و اذیت کاشغریان کشیده داشتند پس از فوت او آی خواجه و کون خواجه یعنی ماه خواجه و آفتاب خواجه از و مخلف شدند کون خواجه بر مسند ارشاد بر نشست و آی خواجه بسلطنت جلوه کرد باعانت قلماق ختائیان را مخذول و منکوب ساخت پادشاه بتدریج و تفاریق ایام تدابیر بکار برده بتفریق ایل مذکور پرداخت چون ان دو خواجه بمدد کار و مستاصل شدند بدخشان آمدند در پناه سلطان شاه بدخشانی پناه میدند پادشاه ختا بوفور زر و سیم و عطا سلطان شاه را بفریفت و بهلاکت ان دو خواجه راضی ساخت سلطان شاه شبی هر دو را دعوت کرد و سر هر دو را بنزد شاه ختا ارسال داشت محمد امین بن آی خواجه بکابل گریخت و با احمد شاه افغان متوسل شد احمد شاه بدخشان را گرفت و سلطان شاه را بدست آی خواجه داد و آی خواجه او را در میدان کابل بقصاص خون عم و باب هلاک کرد و از دار آویخت نمود و محمد امین خواجه بکاشغر رفته بر مسند ارشاد بر نشست و پس از و یوسف پریشان حال بمصر رسید و از مصر نیز در بدر شد و بکردستان افتاد در شهرزور و بغداد عبد الرحمن پاشا و اسعد بیک ولد سلیمان پاشا را بمکر و خدیعت بخود مشغول میداشت چون پرده از روی کارش بر افتاد وزیر بغداد او را به بالیوز انگلیس داده بهندوستان فرستاد و از بمبئی گریخته ببصره باز آمد و از بصره بشیراز و از انجا بطهران و چون در هنگام عزیمت شاهزاده محمد علی میرزا باصفهان عبد الرحمن پاشای بابان و غارت اموال ری ازین خواجه نیز خبری بغارت رفت اینمغی را دستاویز کرده بواسطه جناب حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی ادعای استرداد اموال خود همیکرد و استدعای فرمانی نمود و بخدمت صدر اعظم امد و شدی همی یافت چای خطائی بسیار خوردی و باذکر کلو نفس را حبس کردی در اسب تازی و شطرنج غلو داشتی و نیرنگ سازیرا کمال حال پنداشتی تا قربان قلیچ ترکمان او را اغوا و اغرا کرده بکرکان برد و ان کرک حیله مندرا بمیان کرکان سپرد وی به نیرنگ سازی و حقه بازی ساده دلان ساده لوح بیابانی کرکانی را بفریفت و براو کرد آمد و تابع وی شدند در اندک زمانی قبول عامه حاصل کرد و حشری برآراست و بمحاصره قلعه بسرک از محال فندرسک عزیمت کرد میرزا علی نقی خان فندرسکی از سادات رفیع الدرجات و اولاد میرزا ابو القاسم حکیم فندرسکی را بدشت دعوت کرد و بعوض خون اوبای خان کوکلان مدت فرزندان وی هلاک کرد و پیمانی قلعه بسرک را بدست آورد و پیغامی صدود استرابادی پرداخت و ترکمه را با خود یار و مطیع ساخت چون حال بعرض پادشاه ذیجاه قاجار رسید بنواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان اشارت رفت که از راه جاجرم و کوشما طوایف کوکلان عزیمت کند و همچنان شاهزاده محمد قلیخان را ملک آرای مازندران و طبرستان ایمائی شد که از طریق استراباد بر سر بموت بورش برد و خواجه کاشغریرا که با ان غری دعوی سروری نماید از میان برگیرند ابراهیم خان قاجار دوالو با پنجهزار پیاده و سوار از دلیران شیراوند بدشت کرکان راندند و ذوالفقار خان سرکرده سمنانی و دامغانی که از اجله امرای شجاع با ثبات رزم آزموده قادر قاهر بود از راه چمن کالپوش بصیدلان کرده کالوحوش چون شیر غران همیرفت و پادشاه جمجاه اسلام پناه بر طریق استمرار عزیمت چمن سلطانیه و انتظام ممالک محروسه

وبرزدن با امپراطور روس و سلطان روم جنبش کرند در دوازدهم جمادی الثانی با فر سلیمانی و حشمت خاقانی بحمن سلطانیه نزول فرمود نواب محمد تقی میرزا حکمران برو جرد و جایلق با سپاهی راسته و جنودی پیراسته حسب الامر وارد اردوی همایون سلطانی شد و از وقایع عجیبه این ایام قتل عبد الله پاشا وزیر دار السلام در دست اسعد بیک بن سلیمان پاشای کهیاست ذکر کشته شدن

عبد الله پاشا حاکم بغداد در دست اسعد بیک بن سلیمان پاشای کهیا و حکومت او در بغداد و فرستادن رجب آقا بحضور پادشاه جمجاه سلطان فتحعلی شاه و آمدن جلال الدین افندی ایلچی سلطان محمود خان عثمانی و سایر وقایع این سال

سلیمان پاشای کهیا حاکم سابق بغداد در پسری اسعد بیک نام بوده و بحکم کوکب مسعود ترقی نموده و در میان ایل اعراب بنی منتفج رفته انامزاری عبد الله پاشا بشور انیده عبد الله پاشا با جماعتی از بغداد بیرون آمده بمقابله اعراب درآمد در آن ملحمه بقتل رسید و اسعد بیک بغداد رفته بر مسند وزارت تکیه کرد و سر عبد الله پاشا را بدولت علیه عثمانیه فرستاد تشریف ایالت و منشور وزارت بنام او آورند و رجب آقا نامی را بحکم ارادت مورد توجهی بدولت علیه ایران فرستاد و همانا ازین جانب نیز امضاء رخصت حکومت خواست نصر الله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه با خلعتی شایسته و ساخت و ستامی مکلل بجواهر بغداد رونهاد و در ساعتی سعد اسعد پاشا را زیور پیکر و زینت رکوب شد هم در بن ایام جلال الدین افندی که مردی درشت سخن خشن طبع قلیل الادب کثیر الشغب بود برسالت ایران از دولت آل عثمان مامور آمده از راه بغداد بدار السلطنه طهران وارد شد و در پنجشنبه بیست و هم جمادی الثانی بحضور پادشاه بزرگ و خاقان ترک مستعد کردید و وی بخلاف سید عبد الوهاب افندی سفیر سابقه بود چه سفیر اول مردی سلیم النفس و متواضع و مهذب و این جلال الدین بس ناخوشنود فرستاده بود که در هنگام ملاقات سخنان سخت براندی و امنائی دولت را بنام خواندی و او را در ضمن رسالت دو مقصد بود یکی کلمه مندی ارسال سپاه باطراف بغداد و واهنت ساکنین آن بلاد و اعانت عبد الرحمن پاشای بابان و دیگری استرداد اموال منهوبه متعلقین بدولت سنیه عثمانیه چون کفتکوی او بحضور سید عبد الوهاب افندی اختتام نمییافت و سیند در تبریز بود او نیز به تبریز روانه فرمودند و بهمراهی جناب قایم مقام روانه شد که در هنگام نزول بحمن او جان سفیرین بحضور آمده مامور بایاب شوند و در پنجشنبه بیست و نهم رجب ممش خان کرد زعفرانلو ولد امیر کونه خان حاکم خبوشان با یکهزار و پانصد نفر اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه سر از آن کروه پر شر ارجانب نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا والی خراسان بحضور پادشاه کیتی ستان آمد و معلوم شد که شاهزاده معظم الیه و اسمعیل خان شامپیاتی و ذو الفقار خان سمنانی در سند رود چند رملحق و بدشت رفته اند و هفت شبانروز قتل و غارت و یغما و تاراج و اسر و نهب کرده اند خواجه کاشغری که چون سرو کاشمری قامت برکشیده بود خمیده تر از بید مویه در بیغولهای دشت و کوهسار ابو الخان منواری شد و از جانب شاه فدردان خدمت شناس بکبضه شمشیر مرصع خاص بشاهزاده با اختصاص و خلاع آفتاب شعاع و خنجرهای مکلل بخواتین خراسان التفات رفت و علی مراد بیک افغان جراح باشی اردو بدیخدمت روانه شد و موکب منصور شهریار کامکار بعزم بحمن او جان تبریز و مدافعه روسیه حرکت بر سکون برکزیده باکوکبه سلیمانی و فر فریدونی راه سپار کشت نواب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران برو جرد و امیر یوسف خان کرجی سپهدار عراق با پیاده عراقی و سواره باجلان و بختیاری در چهارم رجب از راه نیک پی و سرخم روانه اردوی شهریار اعظم آمدند و ازان پس نواب شاهزاده محمود میرزا با توپخانه بزرک و سواره خواجه وند و عبد الملکی بر پیش سفیدی فرج الله خان و امان الله در دوشنبه ششم روی بدانسوی نهادند و همچنین نواب شاهزاده علی خان و امرای قاجار مهر علی خان قوینلو و رضا قلی خان و محمد حسن خان دوالو و سپاهی بیشمار در پنجشنبه نهم حرکت کردند نواب و دولت نایب السلطنه با جمیع توپخانه و پیاده و سواره در روز ورود او جان باستقبال موکب پادشاه کیتی ستان آمد در دوشنبه بیستم شهر مذکور بحمن او جان از کثرت توپ و تیپ و زنبورکخانه و نقاره خانه و سواره و پیاده و خیمهای کوناکون مانند دریای خضر موج در موج میزد و نظم سپه بود چندانکه دریای روم ❊ نمودی به پیش چو یک مهره موم ❊ ز هر شهر ایران بهر سو سپاه ❊ ذکر کونه جوشن و کرکون کلاه ❊ چنین تا یکهفته لشکر کذشت ❊ کشیدند صف هفت فرسنک دشت ❊ تو کفتی زمین موج خواهد زدن ❊ ازآن موج بر اوج خواهد زدن

برابین نیز جماعت روسیه کوشمالی یافته بودند چه نواب نایب السلطنه العلیه العالیه حسینخان سردار را به تبریز خواسته بود و خبر رسید که سردار روسی بنیارالی از راه پنبک و شوره کل بغارت قرای ایران فرستاده حسینخان سردار بمدافعه بجماعت ایلغار کرده دو هزار نفر ایروانی بجهاد در خواسته

علمای ایشان کفن در گردن افکنده بمحض مقابله با روسیه خود را بر صفوف آنان زدند دست بشمشیر و تفنگ و خنجر و قمه برآورده سی چهل تن از اسلامیان بقتل آمدند و چهار صد کس از روسیه عرضهٔ تیغ بیدریغ شدند و هزیمت در سپاه روسیه در افتاده فرار کردند روس گشتکنان از حضور علی اورزند ذکر رهسپای نیکولای مرد دشجوف سردار روسیه از سرکور اوزلی بارونت ایلچی بزرگ دولت انگلیس قرار مصالحه فیمابین دولتین و رفتن میرزا ابو الحسن خان بکپنهاون و قرار مصالحه

چون حضرت فریدون حشمت شاهنشاه ایران خاقان قاجار با چشمی خونخوار بچمن او جان نزول کردصیت ورود جنود نامعدود در رواق فلک طنین در افکند اخبار این احتشاد و احتشام در اطراف ممالک انتشار یافت و دیشجوف سردار روسیه متوهم گردید و مفارن آن اطلاع که امپراطور ناپلیون فرانسی دیگر باره عزم رزم روسیه کرده است و با سپاه و توپخانه موفور روی بدان ولایت آورده عزیمت دو پادشاه بزرگ از فرانسه و ترک را بر یکدولت مخالف حزم دانسته شرحی بسفیر بزرگ دولت بهیه انگلیس سرکور اوزلی بارونت نگاشته او را در معاهده و مصالحه واسطه ساخته سفیر مذکور باظهار این سخنان با امنای دولت مجلسها ساخت و سخنها کرد و در عرضیات افزود میرزا محمد شفیع صدر اعظم که دبیری ارسطو توام بود با سفیر مذکور همداستان آمد و لی نواب ناپ السلطنه بکمان ثانی سال قبل مبارعه مایل بود و در ضمن این گفتگوی و نشستن و خواستن خبر رسید که خواجه کاشغری دیگر باره طلوع کرده و از دحامی فراهم آورده بکانیه دشت که پیوسته مایل فتنه آغازی و آشوب طلبی بوده اند باخود مواضعت داده اراده تسخیر کرکان و مازندران کرده است لهذا امر اجت پادشاه ایران بدار السلطنه طهران مناسب وقت نمودی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه و ایلچی بزرگ ایران و سرکو اوزلی بارونت وزیر مختار انگلیس در قرار مصالحه اتفاق کردند و مقرر شد که در گلستان قراباغ با بنارال ر دیشجوف ملاقات و مقالات گزیده امر مصالحه را سرانجام دهند حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی بدانجا رفت و بنارال روسیه نیز سابق نزد وی آمده قرار و مدار امر مصالحه را دادند و عهدنامه نگاشته شد و در تعیین حدود و سنور و ثغور و قرار معامله تجار شرحی مفصل در آن عهدنامه مرقوم داشتند اگرچه صورت عهدنامه گلستان اینک در نزد نگارنده این نامه حاضر و موجود و مهیا و مشهود است همانا حاجت بنگارش در این تاریخ نخواهد داشت زیرا که بدیهی قرار نامه ع منصوبه چرخ هر زمان برزنگی است تاریخ این عهدنامه بیست و نهم شوال یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری مطابق با دوازدهم ماه اگد میرسه هزار و هشتصد و سیزده از مولود حضرت مسیح بوده

ذکر رفتن میرزا محمد رضای قزوینی بسفارت اسلامبول و خبر قتل یوسف خواجهٔ کاشغری در آستراباد

بعد از انجام امر مصالحه با دولت روسیه در فکر ارسال رسایل و رسل بدولت سنیه عثمانیه در افتاده امنای دولت با سید عبد الوهاب افندی و جلال الدین افندی ایلچیان سلطان محمود خان خواندکار نشسته گفت و شنود کردند و میرزا محمد رضای قزوینی که سابقا بسفارت دولت فرانسه رفته باز آمده بود بجهت طی این مقالات بسفارت اسلامبول روانه گردید اما یوسف خواجه کاشغری دیگر باره احتشادی کرده بعد از عزیمت نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا بارض اقدس انتهاز فرصت نموده بر سر استراباد آمد نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران از استراباد بدر آمده عزیمت کرکان کرد و ابراهیم خان قاجار دوالو را با کروهی از دلیران جرار بدانسوی رود کرکان فرستاد یوسف خواجه با پنجاه هزار کس از ترکمانیه در پانزدهم رمضان در برابر سپاه کینه خواه صف برآراست و خود از کمال غرور و جسارت آستین تا مرفق برزده نیزه خطی بر دست در پیشاپیش سپاه ترا کمه است انداخت و جنود مسعود ظفر لباس نیز از جای برکنده تالب رود کرکان تاخت اکثری از سپاه شاهزاده از بیم آتش شمشیر ترا کمه از خاک کرکان فرار کرده چون باد خود را بآب رود زدند و جمعی غریق لجه فنا شدند ناگاه یکی از احاد تفنگچیان طایفه کرایلی یوسف خواجه را شناخته سینه او را هدف گلوله تفنگ کرده از پشت زین بروی زمین در افتاد و ترا کمه بر سر نعشش آمده غوغا برانگیختند چون پادشاه بدخشان بعوض خون پدرش سلطان شاه سر یوسف خواجه را از ترکمانان مشت بسلغی خطیر مشتری گردیده بود ترکمانی سر او را بریده بر گردید و شکست در ترا کمه افتاده متفرق شدند سپاه اسلام جسد او را پی سپر سنابک خیلیان صرصر تک ساخته کارد و انگشتریش که نامش بر آنها نگارش داشت بحضور شاهزاده آوردند و بدار السلطنه بردند و بار دوی اعلی رسانیدند ذکر فرستادن کریمخان و ظهور مخالفت

با نواب شاهزاده عظیم الشان محمد ولیمیرزا والی آن مملکت نواب شاهزاده بزرگوار جلالت آثار بعد از جلوس بر تخت حکومت سمنان بایالت خراسان مامور شد و مدت دوازده سال در کمال اجلال و نهایت استقلال در تمامت خراسان مبسوط الید و حکمران بود سلاطین افاغنه و خوانین اوزبکیه کابلستان و طخارستان و ترکستان از بأس و سطوتش در اضطراب و قلوب تراکمه خوارزم و کرکان و تکه و اخال و مرو و سرخس و یموت و کوکلان از بیم شش بال لرزشن سیماب خوانین اکراد و اتراک حوالی و حواشی ارض اقدس که همواره در خود رائی و فتنه آرائی مضرب المثل امثال و پیشوای ارباب اضلال بودند از بیم شمشیر تارک نشین و تدبیر فتنه شانش پای در دامن صلاح کشیده و سر بجیب فلاح فرو برده کرکان صحرا کرد رمه خوار میشی از دروبشی بردن یاراند اشتند و وزدان غارتگر خرمن سوز خوشه نی توشه ربودن نمی یارستند بنفس نفیس در کار ملک و دولت تصدی کردی و دست ارباب ظلم و تعدی کوتاه کردی و زر ابر فقرا اعتساف نیارستندی و حکام بر رعایا اجحاف نتوانستندی در اجرای اوامر شرعی و عرفی اهتمام تمام فرمودی و ساعت بساعت بسیاست که زیور جمال ریاست است اشتغام مهام ملکی هر فروردی و فی الواقع چهارکن خانه ملک حضرت خسرو گیتی ستان فتحعلی شاه خاقان از چهار شاهزاده عظیم الشان قوی و قویم و محکم و متین بود اولا مملکت آذربایجان از سرکار نواب شاهزاده بزرگوار اسکندر عزم و فریدون حزم نواب شاهزاده ولیعهد عباس میرزای نایب السلطنة العلیة العالیة ثانیا مملکت عراق عرب و کرمانشهان و لرستان و عربستان از سرکار نواب شاهزاده اکبر محمد علی میرزا ممتاز بدولتشاه و ثالثا نواب شاهزاده مذکور والی و الاشان خراسان و رابعا نواب شاهزاده والاشان منوچهر چهر حسینعلی میرزا فرمانفرمای ملک فارس که بذکر هریک در مقام خود مامول است اگرچه شاهزادگان گزین سپاه بودند ولی این چهار ملکزاده بنیان سلطنت خاقان ایران را چهار رکن رکین و چهار عنصر متین محسوب میشدند و چون خوانین خراسان از بطش و سیاست نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا خایف و هراسان میزیستند و در مقام فرصت چاره کار خود انتظار میبردند در این اوقات که حکایت سابخه رزم اصلاندوز و لشکران و غلبه روسیه و طغیان خواجه کاشغری و عصیان ترا کمه دشت در میان بود دانان نیز در خیال محال خودسری و سروری بر آمدند هنوز مصالحه با دولت بهیه روسیه دست نداده بود و در هنگام مراجعت شاهزاده والی خراسان از معارضه یوسف خواجه کاشغری و معاودت از کرکان هریک بهانه از عرض راه و ولایت خود برداشتند اسحق خان قرائی که سرد فتر اهل تدبیر بود نیز از منزل بابا قدرت تبریت حیدریه شتافت و اکراد باشاره خوانین خود در روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان ایلخیان نواب شاهزاده را که در محال چناران بود تاخت کرده بغارت بردند با جمعیت وافر روی بارض اقدس آوردند و در حوالی خارج شهر تاراج و یغما کلمه خلاف و طغیان آشکارا ساختند نواب شاهزاده والی اسحق خان قرائی را با خوانین اکراد موافق و متحد ندانست لاجرم با حضار او و مدافعه خوارج فرمان داد اسحق خان از راه پخته کاریهای دیگ تدویر دستانی سر زده اظهار دولتخواهی کرده با عدت و سپاه موفور بجانب مشهد مقدس آمد شاهزاده از ارادة و معاهده خوانین اکراد غافل و یکشنبه یازدهم شهر صیام محمد خان قاجار نایب و میرزا رضا قلی نوائی وزیر را باستقبال اسحق خان مامور فرمود اسحق خان قرائی کار را بر وفق مراد خود دیده نایب و وزیر را نیز کرشمه نگاه داشت و بخدمت شاهزاده والی الاپیغام داد که چاره و دفع فساد خوانین اکراد در صورتی ممکن خواهد شد که برج و باره و قلعه در تصرف اکراد قرائی و کسان من باشد تا مایه اطمینان من گردد شاهزاده ناچار رضا داده و کوشش بر اخبار نهاده اسحق خان حسب الاذن سرکار شاهزاده بقشونچیان خود را بحفظ برج و باره حصار و ارک مامور کرده و خود در چهارباغ نزول گزیده آثار اقتدار و اختیار بظهور آورد شاهزاده آزاده بر این قضیه مصادرت کرده بتقدیر قضا رضا داده بگنج نشست و چون گنج در بر روی بربست و مضمون این بیت را باضطرار اختیار فرمود که گفته اند عبرت پسر کز فطوی نفس او طبیب معتبر دانا مغلقه الابواب مرحی بجابها ❊ و چنان گمان برد که همانا در ایران امری غریب سنوح انجامیده و اهالی خراسان دلیر گشته اند صبر کرد تا حقیقت امر ظاهر شود اسحق خان قرائی ترتیبی زمام ملک را در قبضه اختیار خود دیده بدعوت اعوان اشتغال کرده و خوانین خراسان را تبرد خود خواند رضا قلی خان کرد زعفرانلو ولد امیر کونه خان و نجفعلی خان شادلو حاکم بیجنرد و اسفراین و پیکلر خان ترک چاپشلو حاکم دره جز و سعادتلو خان بغایر لو حاکم جهان ارغیان در شهر نیز داو اجتماع کردند مجلس کنکاشی مهیا کرده جناب جلالتمآب سید سند میرزا هدایت الله مشهدی خلف الصدق سید شهید سعید میرزا محمد مهدی قدس الله سره دران مجلس تشریف حضور داشتند روی نصیحت بخوانین اکراد کرده

بخطاب حکیمانه فرمود که بشما میگویم که مخالفت پادشاه بزرگ کشورستان که پدر پنجاه شاهزاده لشکرکش و سلطان پنجاه هزار سوار دشمن‌کش است وسالهاست که آباواجداد وامجاد دش برتخت پادشاهی پای نهاده وملقب بظل اللهی نام برآورده اند کاری سهل وآسان و درخور قوت وقدرت خوانین خراسان نخواهد بود بمحض وصول اینخبر بلد بالسلطنه طهران کیتی بهم برآید و شور در طبع برادران غیور شاهزاده والی درافتد واز اطراف باعانت برادر واهانت اعادی بجنبش درآیند و شما هریک را بمحارست ومحافظت شهر وخانه خود باید رفت نخست زمام اختیار همه در دست یکتن معین لازم است که برهمگان مزیت وفرمان روائی را شاید احدی را برخود امیر نخاهند و دیگران مطاوعت پذیرند چون اسحق خان قزلباش بحسب عمر وسن از همه مهتر وبحسب نسب از بعضی کهتر بود بنابر حرمت کفشدخان مارا بمنزله پدر است وهرچه فرماید بسمع رضا بنیوشیم جناب سید حکیم عاقل دانا فرمود مطاع ومطیع وحاکم ومحکوم را علامت و آثاری و طریقه وکرداری است اگر چنین است بپای خیزید و در برابر او بایستید وگوش بفرمان او دارید چون اسحق خان در نسب از خوانین انجب نبود و بتدبیر و تدبیر خود را سردار وامیر میخواند خوانین از استماع این تکلیف عنیف بهم برآمده از مجلس برخواسته دامن استغنا برافشانده هریک بخشمناک بولایت ومرکز حکومت خود باز گشتند و با اسحق خان دل بد کرده بیکدیگر در خلاف و ائتلاف کزیدند وبدین رای فتنه پرای اختلاف تمام در کار خوانین متفقه حادث گردید اسحق خان از وخامت عواقب این امور پراندیشه شد و ناچار بموافقت ومصادقت با نواب والی والاشان ارادت نمود در جمعه بیست و ششم رمضان بحضور شاهزاده والا نژاد رفته دوسه بار زمین بوسی کرده بعذرهای ناموجه متمسک شده اظهار صداقت وارادت کرد مع القصه در روز عید صیام شاهزاده بسلام عام نشسته و بمژده وشادمانی چند نوبت نوبتهای نوبتخانه فرو کوفتند و اسحق خان میرزا شمس الدین معتمد خود را باعریضه مبنی بر اظهار خیانت خوانین و اثبات امانت خود روانه دار الخلافه طهران دیگاه حضرت خاقان قاجار نمود و خبر اول در سلطانیه معروض و در نوزدهم رمضان منتشر و حضرت خاقان در سلام عام بامنای دولت فرمایش فرمود و نواب شاهزاده بزرگوار اسکندر عزم نایب السلطنة العلیة مستدعی حرکت بخراسان و تدمیر خوانین انسامان شد و چون مصالحه گذشته بود و توقف در انجمن لزومی نداشت اردوی بزرگ سلطانی از سلطانیه در دوازدهم شوال بجانب دار السلطنه حرکت و در روز ورود بقزوین خبر ثانی معروض شد و در نهم ذیحجه میرزا شمس الدین در سلیمانیه بحضور شهریار سلیمان احتشام رسید و بمکرر یو امر را مشتبه خواست و در عرض راه ری در نزدیکی قشلاق عارضه موت بر شمس الدین عروض و حقیقت امر را کما هو حقه معروض داشت و روی بسوی عالم دیگر گذاشت و حضرت خاقان دانای آدمی شناس فرمود که نصف مفاسد خراسان بواسطه عارضه موت براین فرستاده مفسد مرتفع گردید و فی الواقع چنین بوده که آشنا رفت ذکر آمدن محمد رحیم خان خوارزمی بجانب دره جز و بازگشتن و در رود سفر او فرستادگان ترک و عرب بدربار حضرت خاقان گیتی ستان قاجار چون خوانین خراسان مرتکب جبارتی عظیم شدند با شاهزاده عظیم الشان از در خلاف درآمدند و بولایات خود باز گشتند و شهر در دست اسحق خان کرد قزلباش بماند و شاهزاده را بر مسند جلوس برنشاندند خوانین از کار گذشته ندامت یافتند و نهانی کس بخیوه دار الملک خوارزم فرستادند و بمحمد رحیم خان بن عوض ایناق که بعد از برادرش اپلز خان اوزبک در خوارزم حکومت و خانیت داشت پیغام عرضه داشتند و او را بجانب خراسان خواندند ناقشه بزرگتر و ماده غلیظ‌تر گردیده بلکه ایشانرا سودی کند محمد رحیم خان اورکنجی از خوارزم سپاهی احتشاد و اجتماع کرده با سواری بسیار از طوایف ترکمان کوکلان و یموت و ایکدر و چودر و سالور و سارو و مکه و جماعتی از سران اوزبکیه از راه طرثن بر سر دز جز آمده بناخت خراسان عزم کرد ولی خوانین مذکوره بنزد او نیامدند تا متهم درین امر نباشند مقارن اینحال اخبار مصالحه دولت علیه عالیه ایران با شوکت بهیه روسیه باطراف رسید و مراجعت پادشاه قاجار خاقان اکبر از سفر آذربایجان و سلطانیه بطهران نیز اشتهار یافت و لهای فتنه گران باضطراب درافتاد و در کار خود چون پرکار سرگردان بماندند و محمد رحیم خان اورکنجی نیز از حال ایران و خراسان اطلاعی حاصل کرده از مفسده جوئی و دوروئی خوانین مستحضر شد بتاخت قلعه از قلاع دره جز اکتفا کرده بتحقیق مراجعت کردند ملک علی نامی از معتمدین خود را باعریضه معذرت آمیز حاکی بر ترغیب اهالی خراسان بامدن خود بدربار ارسال داشت حضرت خاقان کامکار جوابی مناسب مبنی بر اظهار التفات

و پوزش عذر او مرقوم و مرسوم داشت و از وقایع خراسان اینکه حسینعلی خان ولد اسحق خان قرائی که قبل از وزارت میرزا رضاقلی نوائی
در پیشگاه شاهزاده محمد ولیمیرزا پیشکار بود بدار السلطنه آمد و دو مقصد داشت یکی بسبب خلاف از پدرش اسحق خان و اثبات خدمت و
صداقت وی و ثانی خواستن لشکر و حشر بجهة مدافعه خوانین طاغیه خراسان و مقارن ایخیال عریضه و پیشکش امیرحسن خان عرب زنگوئی
حاکم طبس بمصحوب پسرش امیرعلیقی خان که در دعوی خدمت صداقت داشت رسید جناب حاجی محمد حسینخان امین الدوله بنظم
فارس و عراق مامور شد و نظام الدوله لقب یافت و فرزندش عبد الله خان امین الدوله لقب یافت و مستوفی الممالک شد و علیرضا
نامی از جانب امیر حیدر توره بن امیر معصوم شاهمراد مشهور بیکجان که بعد از پدر بر مسند خانیت بخارا نشسته بود رسید و مراسله مخالصت مواله
آورد و قابی و سرپوشی بزرگ از ریشم که بلعل و یاقوت مرصع و مکلل بود از نظر خاقان کیهی ستان بگذرانید و برد و یعنی اسلامبول رفت و چون
اهالی خراسان و ترکستان کلا حنفی مذهب و ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی را امام اعظم میدانند و در مسائل او را پیروی مینمایند و حکام و خوانین
ماوراء النهر از خوقند و بخارا و خوارزم و غیره خود را خلیفه و سلطان اسلامبول را خلیفة الخلفا می شمارند فرستاده مذکور بجهة ابتیاع چند جلد
کتاب از تصانیف و احکام مشایخ حنفیه و استفتاء مبایعه اسرای شیعه باسلامبول مامور بود و بعد از رخصت و خلعت از راه بغداد
بزیارت امام اعظم و سفارت اسلامبول رفت هم از فرستاده کان اطراف دو نفر عرب فصیح البیان طلیق اللسان عریضه از جانب والی
یمن آوردند و از سعود نامسعود وهابی شکایت کردند فرستاده کان سعود نیز در این ایام ورود یافته عریضه و تحف که از انجمله قطعه زمردی
بود مسطح و بقدر کف دست از حضور شاهنشاه ایران گذرانیدند و استدعا کرده بود که بواسطه قرب جوار از زین پس اهالی ایران از
راه نجد بزیارت مکه معظمه مامور و ماذون شوند که بحمال خدمت بحاج مرعی خواهیم داشت و شیخ علی نامی از جانب مشایخ و حکام بحرین بعریضه
و چند رشته تسبیح مروارید غلطان و بعضی از نفایس هندوستان در رسید و چون طایفه اعراب عتوبی ساکن جزایر فارس بعد از
قتل نادرشاه افشار بحکومت بحرین ظفر یافتند و تابعین ایشان طایفه قواسم مشهور بجواسم در جزیره قشم که بجزیره دراز معروف است
سکونت گزیده بودند و بزوارق و سفاین تجار ایران و هندوستان دستاندازی میکردند بعد از اتحاد و وداد دولت علیه ایران
با انگلیس مقرر شد که از طرفین جهازات بحاذات بحرین و جزیره دراز رقه در قلع و قمع جواسم و عتوب بکوشند لهذا فرستاده حاکم بحرین
و سفرای دیگر را بطرزی که امنای دولت صلاح دانستند جواب صادر کرده مخلع و مرخص شدند و چون عرایض اعراب بلغت عربی فصیح
بود جناب فضایل مآب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله اصفهانی که منشی الممالک و در سلک کمالات صوری و معنوی سابق و
سالک بود پاسخ نامها را بعربی نگاشته و بخاکپای حضرت شاهنشاهی معروض داشته مورد توجهات و تفقدات خاص پادشاه دانش
شعار یکرمت گستر دانا پرور گردید **ذکر ادای قروض خانه میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله که سی هزار تومان بوده از خزینه عامره و مراجعت کردن سفیر ایروس از انگلیس**
میرزا عبد الوهاب موسوی اصفهانی که از بدایت سن باکتساب علوم حقیقی و مجازی و اقتباس لغت ترکی و تازی و نگارش خطوط
ترسل و شکسته دست اختیار و سفیعار ابر پشت بسته داشت و در انشاء نثر و انشاد نظم طرزی مخصوص و بیانی خاص را مخترع
و مبتدع بود در اصفهان بنهایت عزت و مرجعیت معروف و بصفات اتخیا و اولیا موصوف بود از کثرت مخارج و قلت
مداخل و طمع فقرا و بذل طبیعی مبلغی خطیر مقروض شد و غریمان از دو دربار الخلافه بتکی و تشکی اقبال کردند تا حدتش از عراق بطهران
خوانده شد و از کمالات او در حضرت شاهنشاه دانش پرور شرحی مبسوط معروض افتاد و در سلک منشیان عطارد نشان منسلک
گردید و بواسطه کمال و تربیت پادشاه بهمال روز بروز شانش بمزید تا در سالی چند بمدارج بلند و اصل و مکین آمد و در این اوقات که نامه‌ای عربی
در کمال بلاغت و نهایت عذوبت بپاسخ اعراب نگاشت و مطبوع طبع شاهنشاهی گشت خیرخواهان دولت عرضه داشتند که
قروض وی از کسبه و تجار ولایت بسیار و با آنکه سالی مبلغی خطیر از مرسومات و مقرری دارد فریب بهشت هزار تومان بوی میرسد اکنون سی هزار
تومان مفروض است و از تقاضای طلبکاران طبع منبسطش مقبوض مروت پادشاه نه چنان سیدی کامل فاضل و ادیبی ارجمند باذل را
مقروض و مقبوض روا ندید و مبلغ سی هزار تومان زر مسکوک نقد از خزینه عامره خاصه بوی انعام رفت و جناب معتمد الدوله بادای دین

خود پرداخت و آسوده خاطر بنشر کمالات و نظم مقالات اشتغال جست و اکنون گنجینه وی بشفد مملو از جواهر زواهر محامد و مدایح و دعاوثنای آن شاهنشاه مغفور مبرور انار الله برهانه و طیب ثراه است و از نیکو نه بذل و بخشش و انعام و اکرام چندان رفته که بتحریر نگنجد و بهریک در مقام خود اشارتی خواهد رفت ان الله کریم و یحب الکریم عبر بکفه و مقبوض کف المرء حین ولادته دلیل علی حرص المرکب فی الحی و مبسوط کف المرء عند مماته یقول انظروا انی خرجت بلاشئ علی الجمله خافان گیتی ستان درین سال بمعصومه قم و کاشان توجه فرمود و عمارت فین را در سر چشمه یکفرسنگی کاشان بنا نمود و بر عمارات صفویه موسویه در عراق عمارتها بیفزود و در روز یکشنبه هفتم ربیع الاول هزار و دویست و بیست و نه بدار الخلافه طهران معاودت کرد و نواب شاهزاده بزرگوار ولیعهد دولت ابدمدت پایدار عباس میرزا نایب السلطنه بشوق شرفیابی حضور بطهران آمد و بتفقدات شاهانه اختصاص یافت و امضای عهدنامه را حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت مامور شد و سفیر بزرگ دولت انگلیس سرگور اوزلی بارونت بمراجعت دولت انگلیس راغب آمد و مستر موریه را به نیابت گذاشته از راه بطرزبورغ عزیمت ولایت کرد جواب مراسله پادشاه دیجاه انگلستان بطرزی ستوده مرقوم افتاد و اسباب عبرتی نژاد ترکمانی با ساخت و ستام مرصع و شالهای کشمیری اعلی و زربفتهای مفتول باف اصفهانی و ظروف و اوانی زرین بسفیر بصیر مذکور انعام رفت و در اواسط ربیع الاخر از راه بطرزبورغ روانه مقصد شد و حاجی میرزا ابوالحسن خان بادار کی شایان که ده هزار تومان نقد بجهة مخارج و دو زنجیر فیل بیستون همسنگ ده راس اسب کوه پیکر و یکصد طاقه شال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید شاهوار و قطعات لعل بدخشانی و یاقوت رمانی و تنبهای مهنده خراسانی و حقهای فادزهر مرصع و مقلمه های مرصع دوات و فالیهای ابریشمینه و پشمینه و سایر تحف و هدایا روانه شد و پس از رفتن او برات چهل هزار تومان نقد از تجار گرفته بدو ارسال رفت که تحف و هدایا را بخدمت امپراطور اعظم روس الکسندر باولیچ برده در استرداد بلاد مفتوحه متصرفه مخارج لازمه نموده باشد

ذکر رفتن اسمعیل خان سردار دامغانی و سایر امرای خراسان بمحاربه با خوانین ازبکان و مغلوب شدن خوانین خراسان

اسمعیل خان سردار دامغانی بادزالفقار جاه و مطلب خان برادر انش و امان الله خان افشار و پیاده و سواره بسیار بحکم خسرو کشورستان شاه دیار مشرق و خراسان برگرفتند و بمیان رفتند که شیران گرسنه بنجیر و مرغان از بند رسته بآشیان در رو و کوه و دشت از خط و ترحال و ترول و ارتحال آن سپاه بهرام طبع ضرغام خوی پرفرغ بود و شیر سیاه از رویت رایت شیرسارشان در جزع بعذر و رود بمشهد مقدس رضوی و زیارتستان سرو دوحه مستوده مصطفوی براءت ذمت و استمداد همت کرده از شهر بدر آمدند و در هفدهم ربیع بحوالی مرقد ربیع ارد و زدند خوانین خراسان بایکدیگر موافقه و معاهده و مرافقه و معاقده کرده رضاقلیخان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان و نجفعلی خان حاکم بجنرد و پیکلر خان چاپشلو حاکم اتک و صید محمد خان جلایر حاکم کلات و قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و سعادتقلی خان بغایرلو حاکم جهان ارغیان سراسر با جمعیتهای آراسته و سواران نوخواسته از مرکز خود حرکت کرده چون سیلهای جاری از اطراف بارض طوس در آمدند و در شب نوزدهم شهر مذکور با الاتفاق شبیخونی سخت بر اردوی اسمعیل خان سردار بردند و دست به تیر و نیزه و تفنگ و شمشیر برآوردند سردار بمبانت کوه پای استقرار افشرده و جمعی از سپاه خوانین خراسان مقتول شدند ای عجب که سپاه خوانین مذکوره به بیست هزار کس رسیده بودند و همراهان مامور سردار از پنجهزار پیاده و سوار نگذشته چون از شبیخون عقده کاری نگشاد روز بر آمد سردار دامغانی پیاده و سوار خود را فوج بفوج و طبیب بطبیب مقرر کرده هر دسته را بکمند آوری سپرده پنجیر آن پلنگان خشمگین تعین نموده سواران دوران بفشردند و بگیران بر انگیختند و پیادگان بترتیب و نظام همی آمدند نجفعلی خان شادلو و سعادتقلی خان بغایرلو با ده هزار سوار جرار بر سر جانبازان سمنانی و دامغانی که با توبخانه انبار بودند تاب در انداختند و دست برافراختند گفتی پروانگان خود را بر شرار شمع زدند و خاشاک مشرقه خویشتن را بر شعلگانوی جمع عرضه کردند گلوله و حراقه توپ و تفنگ آتش در خرمن شجاعت ایشان بر فروخت و مرکب و راکب انگروه چون هیزم خشک و تر بایکدیگر بسوخت رضاقلی خان بتلافی کار دو نفر رفیق شفیق پیکلر خان چاپشلو از جای برآمده خود را بر تیپ امان الله خان افشار برزد و صف بر شکافت و یک بدیگر شدند سواران خواجه وند و عبدالملکی و دلیران افشار و بختیاری از بخت پادشاه یاری خواسته مردانه در آمدند شمشیرهای آبگون لاله گون کاری کرفت و چرخهای مارسار مهره باری گزید رمحهای رامح شکار بر صدور و بطون اعاظم و اکابر رخنه در افکندند و تیرهای پران بر جوشنهای

فولادین چاک و ثقبه بیفزودند آخر الامر رضاقلی خان و سایر خوانین مقهور و مکسور بازآمدند و یکدیگر را التصاق و التحاق جسته عزیمت هزیمت کردند سردار ابجرار ارزقای انگروه تا حوالی شهر خبوشان راندند و با بسیاری از اسیر و دیل و مجروح و قتیل بازگشت و پس از یکروز توقف بشهر درآمد شدند و خبر شکست خوانین در دار السلطنه طهران بسمع خسرو کشورستان رسید و بسردار و همراهان مرحمتها و مکرمتها مبذول رفت

ذکر خروج محمد زمان خان قاجار در استرآباد و فتنه که بسبب او و مثال پادشاه بجهت بعضی سادات مفید و گرفتن محمد زمان خان

حضرت خاقان کامکار در یازدهم ربیع الثانی امسال بقصر قاجار شتافت و موقف و باسپاهی بحر جوش بنخجیرگاه کالپوش اصطباد آراست و روزگی چند بنشاط و انبساط گذشت و بفیروزکوه بازآمد و توسط کار گذاران نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملکارا که از بازندران معروض شد که محمد زمان خان قاجار غرالدینلو سکلر سکی استرآباد که بعد از سالخه خواجه کاشغری مدت سالی از ایالت او افزون نرفته بود سر بطغیان برآورده و خود را فتحعلی خان قرق نیلو گمان برده معارف قاجار را که دولتخواه مبشر ده محبوس نموده و بعضی را بهانه استمالت بموت بدشت فرستاده و بقتل و حبس اینها اشارت نموده امیر خان برادر خود را بقلعه یاران فرستاده و جمعی را باخود یار و در هر دیار حکومت داده و تر اکمه نیز بادی همداستان شده اندوسی هزار سوار از قاجار و بموت و کوکلان با خود موافق ساخته و با خوانین خراسان نیز معاهدتی در میان دارد و بران سر است که رای ری کند و قصد تسخیر تختگاه کی خاقان کامکار از خیالات خام اخیره سر تیره دل لجوج بخندید و برخواند شعر کریم که مارچو بکند تن بشکل مار کونیز بهر دشمن و کو مهره بهر دوست شهر دلیری در خروج استرآباد نایب السلطنه ایران پادشاه کامران نکرد کاراباد اجداد ما را حسابی دیگر است و را که در عهد دولت عم شهیدم چون سرو در یک قبا دیده ام اکنون صنوبر وار دعوی صاحبدلی کند و با انکه چنار آسا همیشه بادست تهی بوده اینک چون رز مهرکانی دعا عیه زرفشانی نماید مع القصه مثالی شاهانه بسادات عالیدرجات سلسله مفیدیه که بشیخ الاسلامی استرآباد معروف و بخیرخواهی دولت ابد بنیاد موصوف بودند مرقوم افتاد که تکلیف اهالی استرآباد این است که این دیو آدم را دستگیر کنند یا همه بدست سپاه پادشاه کشته شوند جاسوسی این مثال را بسادات رسانیده جناب آقا محمد محسن و آقا سید رضا و سایر بنایر سید مفید رحمه الله که خدایان واعاظم شهر را هم دران تیره شب بخانه خود خوانده فرمان شاهانه را بنمودند بزرگان استرآباد و فرای آن حدیث چندین ساله خود و آبای خود را بر این دولت ابد مدت ضایع نخواستند کل اهالی شهر با جره جنگ و شمشیر و تفنگ سحرگاه کردخانه ان طاغی را فروگرفته او را بی اختیار نموده شرح کار عرضه کردند میرزا یوسف اشرفی نایب مستوفی الممالک و میرزا محمد خان یوزباشی غلامان عرب بسطامی بضبط مال و عیال و آوردن امیر حسارت خصال رفتند در همانگامیکه چمن نمکه دامغان مضرب خیام فلک احتشام اقدس بود محمد زمان خان و امیر خان را با متابعان ایشان مقید و مغلول بحضور آوردند بعد از چوب و کوب و طعنه و تماخره الواط اردو دو چشم هر دو برادر مکحول کردید محمد حسین آقای قاجار شاهپاقی ولد محمد تقی بیک قاجار بن فضلعلی بیک شاهپاقی و علیمردان و ملک عبد الحسین و مرتضی قلی استرابادی را بند از بند جدا نمودند و از غرایب فراست سلاطین با دولت اینکه فضلعلی بیک شاهپاقی را فتحعلی خان مغفور شهید سعید چنانکه در آغاز کتاب مرقوم شد بقتل آورد و ولد فضلعلی بیک را محمد حسن خان قاجار مقتول کرد و محمد تقی بیک پدر همین محمد حسین آقا را خاقان شهید آقا محمد شاه اکبر در خون کشید و فرمود که این محمد حسین آقا قسمت و رسد ولی عهد دولت جهانبانی فتحعلی خان خواهد بود و بمدلول ارباب الدول ملهمون درین وقت وقوع یافت و محمد زمان خان در سیزدهم روز بمرد و ایالت استرآباد بنواب شاهزاده ملک ارا مفوض شد زیرا که چنان سرحدی را بدست پسکانه سپردن خلاف حزم بود و سادات مورد صنوف غالات و التفات بی نهایات شدند و موکب سلطانی از چمن نمکه کوچیده بارباع میلان جوق درآمد

ذکر فتنه خوانین خراسان و هرات و گرفتن اسمعیل خان سردار هرات و مراجعت کامران میرزا از افغان و گرفتن سردار هرات و مراجعت او از هرات و فیروز الدین میرزا

میرزا ابراهیم خان هزاره که یکی از مفسده خویان و حادثه جویان خراسان بود بعد از موافقت مصلحتی اسحق خان ترتبی با شاهزاده آزاده پهمال نواب محمد ولیمیرزا والی خراسان در قریه ابدال آباد جام بفکر خیالات خام در افتاده و با حاجی فیروز الدین میرزای افغان و هرات در دوستی و موالات برکشاده و او را بتسخیر غوریان تشجیر همیکرد و متعهد شد که اگر سپاه افاغنه بمحاصره غوریان بجاهرت جوشند

وراه مشاجرت پویندوی نیز با جمعیت جماعت هزاره از پیاده و سواره اعداد امداد کند لهذا حاجی فیروز الدین ملک قاسم فرزند خود را با حاجی آقاخان وزیر خویش بر سر غوریان فرستاد چون محمد خان بن اسحق خان قرائی در حصار غوریان محصور گردید مصلحت حال خود را بمواضعه پدر جلیت سر کس بقندهار فرستاده کامران ولد شاه محمود افغان را بقرآن ممهور و ایمان معهود بجانب ارض اقدس خواند که شهر مشهد را با و سپارد و بدولت افاغنه و تقویت نامان همت گمارد کامران میرزا بدین افسانه بمغز فریفته و شیفته و بمجاصره هرات مستعد و مصمم گردید حاجی فیروز الدین از استماع خبر وصول کامران میرزا از فشده ها راز عمل خود نادم شده ملک قاسم میرزا را از دور غوریان مانع و بهرات قانع گردید و در حفظ آن خود را قادر ندید ناچار معتمدی چند نزد اسمعیل خان سردار کسیل کرد و متمنی شد که سزاربدفع کامران و محارست هرات بدیجانب پوید و وی از کامران استخلاص جوید و پنجاه هزار تومان نقد مقبل و بدامان دولت جاوید مدت شاهنشاه گیتی ستان خاقان اکبر متوسل آمد و نوشته فرستاد و متعهد خراج همه ساله و سکه و خطبه بنام حضرت فخری شاه در هراة گردید لهذا اسمعیل خان دامغانی سردار دولت ایران که مردی دلیر و جلادت مصیر بود با برادران خود ذوالفقار خان و مطلب خان که او را بمنزله یمین و یسار و در رزم دو ابر صاعقه بار بودند بسوی هرات راند و در منزل پل نقره سه فرسنگی هرات شنیدند که کامران از انسوی در سه منزلی هری موسوم بروضه باغ اتراق کرده چون شیر غضبان که بصید گور عزم جزم کنند با قلیل سواره و پیاده از دامغانی و سمنانی که مانند دلیران بجستانی همیز اندند و اغروق را در پل نقره بتوقف مکرده نقره خنک باستقبال کامران برانگیخته در پل مالان که یکمنزل از انسوی هرات گذشته است کامران استماع کرد که آن شیر شرزه با جماعتی چون مار گرزه در آن بیابان بسوی او شتابان است چون تفاصیل شجاعت این سردار و برادران او را در رزمهای آذربایجان و گرکان شنیده بود صلاح در مقابله و مقاتله با ایشان جانبازان بی پیم ندانسته با خوانین افغان مجلس کنکاج و مشاوره برآراست در رنگ و جنگ را قصه شیشه و سنگ شمرده و شتاب و ایاب را مایه راحت و استراحت شناخته نصیر خان قوللر آقاسی خود را بمعذرت بخدمت سردار فرستاده و عزیمت خویشتن را بمحض عداوت فیروز الدین میرزا بخرج داده چون بادصرصر بجانب قندهار رجوع کردند و روزی چند را غنیمت شمردند بلیک چکونه خنجر خبره بابا دکرد کسی پنبه را جفت اتش نکرد علی الجمله کامران میرزا بصوب قندهار مراجعت کرد و فیروز الدین میرزا از پیم رست و اسوده در هری بر نشست و بعهد خویش وفا کرد و ذوالفقار خان برادر سردار را که ذوالفقاری بود مرحب کش و ذوالخماری دشمن سوز شهر هرات برد و وعده مقرره معهوده را بدو سپرد و با سردار و همراهان او اظهار محبت و مخالصت کرد و سردار دامغانی چونانکه رستم سیستانی از ترکستان باز کرد در دیبا فتح و نصر و مساز در اواسط رجب مظفر و منصورا بارض اقدس یعنی مشهد مقدس باز کشت و در اوایل شعبان المعظم اخبار این فتوحات بزرگ مقرون سمع حضرت خاقان اعظم ترک گردید و چون در زمانیکه اسحق خان قرائی پسر خود حسنعلی خان را بدربار حضرت خاقانی فرستاده بود عرضه کرده بود که چون کلفتی و وحشتی فیمابین خوانین خراسان با شاهزاده محمد ولیمیرزا روی داده اگر شاهزاده دیگر بحکومت و ایالت خراسان مقرر شود زهی عجب که ان مملکت و اهالی ان آسوده خاطر شوند لهذا حضرت شهریار ایران نواب شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا را بار دو خواسته استخاره فرمود بتبدیل و تحویل نیکو نیامد و جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله که در رکاب شاهزاده محمد ولیمیرزا بچمن میدان چوق احضار شده بود بکمالت خوانین خراسان بافرج الله خان افشار بارض اقدس باز کشت و نواب شاهزاده آزاده حسنعلی میرزا را داد العباد یزدبر حکمرانی طهران ضمیمه و بسطام نیز او را از سیورغالات قدیمه بود لهذا شاهزاده آزاده تهمتن تن بدر السلطنه خورسند باز آمد

ذکر بیان احوال ترکمانیه صاین خانیه یموت و کوکلان و انهزام ایشان از دست جام لشکر قاجاریه و فرار جعفر الله یار خان

چون طوایف ترکمانیه که سابقا با و اجداد حضرت خسرو کیتی ستان قدمت خدمت داشتند و خود را از چاکران ارادت سیر صادقت کهر می پنداشتند و خاقان مغفور فاتحعلیشاه شهید سعید قاجار همواره خدمات اینکروه بنظر انصاف منظور همی داشت از فرط نادانی کاری چند ناخردمندانه اقدام نمودند که از انجمله یکی مطاوعت و متابعت یوسف خواجه کاشغری بود و چنانکه گذشت بقتل اندر آمد دیگر باره محمد زمان خان قاجار عز الدینلو که اباو اجدادش از چاکران دربار حضرت سلطان سعید شهید آقا محمد شاه قاجار بودند موافقت نمودند طبع غیور شاهنشاه قاجار از طوایف یموت و کوکلان آزرده شد و خدمات قدیمه انها را از لوح نسیان نکاشت و انها را به تنبیه و تادیب کوشمالی میسزا جزا دید لهذا الله یار خان دوالوی بن میرزا محمد خان بچلار بیکی را که در انحضرت با اعتبار و بمنصب سالاری بار بود

باحاجی رضاقلی خان قاجار وعیسی خان امیرآخورباشی وامغانی وغلام مشیرمتباشی وامیرکبیر محمدقاسم خان ظهیرالدوله بن امیرسلیمان اعتضاد الدوله وفرج الله خان افشار ویوسف خان کرحی سپهدار که درچمن کالپوش ودرمیدان جوق اجتماع داشتند بکرکان مامور شدند وتراکمه اهل وعیال خودرا بسفاقات صعب المسالک برده احتیاطاً خود استعداد مقابله کرده بودند سواران ایشان جریده وستیای درمحل کرکان اماده جنگ شیران ایستاده چون علامت سپاه سلطانی رادیدند چنانکه ازرسوم وتدابیرانان است خویش راواپس کشیده سپاه رابخود تمایل کردند که درمقامی بری ازآب وعری ازآذوقه بمقاتله پردازند ومکنون خاطرخودرا آشکارسازند بعدازغلبه قلیل وظفری جزیل سرداران لشکرپادشاهی خدیعت وحیلت انگروه رااستنباط کرده درقفای انان نرفتند وبمراجعت مسارعت کردند واتمام کارانانرا بوقتی دیگرمحول نمودند وبمیدان جوق بازگشتند ودربیست وششم شهرشعبان درچمن مذکوردرمنزل چشمه علی که بعرف اتراک انرا علی بلاغ خوانند وبیلاقات فیروزکوه ولارجان ونوابصید وشکار وتخجیر مشمارو تماشای مرغزارگذرانیده دراواخرشهررمضان المبارک بلدالسلطنه طهران بازگشتند ودرامسال چهارکس ازشاهزادگان کامکاروفرزندان خاقان قاجاررا که هنوزسور وسرورمزاوجت ومناکحت راآسته نکردیده بود دوتن ازصبایای محترمه عقدمواصلت بستند اول نواب امام ویردی میرزای ایلخانی ابن جلیل قاجاردوشیکچی باشی دربارو صبیه محترمه محمدخان قاجارایروانی بابکدیگرازدواج دادند دیگرنواب شاهزاده محمدرضامیرزاکه صبیه حسینقلی خان بادی نامزدگشت سیوم نواب شاهزاده حیدرقلی میرزاکه صبیه مهرعلیخان قاجاردرسلک ازدواجش منسلک آمدچهارم نواب محمودمیرزاهم ازصبایای محمدخان قاجار ایروانی بادی هم بالین شد ومدت یکهفته بعیش وعشرت وچراغان مآذین گذشت وهنری السن انگلیس بجهة تغییردوفصل ازفصول عهدنامه که سرکورازدلی بارونت بلندن برده بودازراه اسلامبول بایران آمدوصورت عهدنامه رادونسخه مطابق نگاشته یکدیگرسپردند وبنا برورعایت بعضی مصالح اجمل آن نگاشته میکردد

صورت عهدنامه دولت علیه ایران بادولت بهیه انگلیس

فصل اول اولیای دولت علیه ایران برخودلازم داشتند که ازتاریخ این عهدنامه فیروزهرشرط وعهدی بهریک ازدولتهای فرنک که بادولت بهیه انگلیس درحالت نزاع ودشمنی باشند بسته اند باطل وساقط دانند ولشکرسایرطوایف فرنکیان رااز حدود ومتعلقه نجایر ایران راه عبوربطرف هندوستان وسمت بنادرهندنهند واحدی ازین طوایف راکه قصدهندوستان ودشمنی بادولت بهیه انگلیس داشته باشند نگذارندکه داخل مملکت ایران شود واگرطوایف مزبورخواهندکه ازراه خوارزم یاتاتارستان وبخارا وسمرقند وغیره عبوربملک هندنمایند شاهنشاه ایران حتی المقدوریادشاهان ووالیان واعیان انممالک رامانع شوندوازراه دادن طوایف فربور بازدارندخواه ازراه تهدیدوتخویف وخواه ازروی رفق ومدارا

فصل دوم چون این عهدنامه بصدق ورستی بسته آمده امیدچنان است که انشاءالله ازتغییروتبدیل مصون وروزبروزمقتضیات یکانگی درمیارافزون کردد وپیوندموافقت میان این دو پادشاه جاه فلک دستگاه وولیعهدوفرزندان واحفادواعقاب ایشان ووزراوامراوولات وحکام ولایات وسرحدات مملکتین ابدالآباد برقرارواستوارباشد پادشاه والاجاه انگلیس قرارداد مینماید که اگربرسرامورداخله مملکت ایران فیمابین شاهزادگان یاامرا وسرداران مناقشتی روی دهددولت بهیه انگلیس رادرامیان کاری نیست تاپادشاه وقت خواهش ننمایدواحیانا اگراحدی ازمشار الیهم ولایتی وجائی ازخاک متعلقه بایرانیان دولت بهیه بدهند که بازادان کومک واعانتی نمایند هرگزاولیای دولت بهیه انگلیس باین امراقبال نکرده پیرامون آن نخواهندگشت ودخل وتصرف درممالک متعلقه بایران ادانخواهندکرد

فصل سیم مقصودکلی ازین عهدنامه آنستکه دو دولت قوی شوکت ازجانبین امدادوکومک بیکدیگرنمایند بشرطی که دشمنان درنزاع وجدال سبقت نمایند ومنظوراین است که ازامدادجانبین بیکدیگرهردو دولت قوی ومستحکم کردند این عهدنامه محض ازبرای رفع تقدم وسبقت نمودن دشمنان درنزاع وجدال استقرارپذیرفته است ومرادازسبقت تجاوزنمودن ازخاک متعلقه بخود وقصدملک خارج ازملک خودکردن است وخاک متعلقه بهریک ازدولتین ایران وروس ازقرارلیست که باطلاع وکلای دولتین ایران وانکلتره ودولت روس بعدازین مشخص ومعین کردد

فصل چهارم چون دریک فصل ازفصول عهدنامه مجمله که فیمابین دولتین علیتین بسته شده قرارداد چنین است که اگرطایفه ازطوایف فرنکیان بممالک ایران اعزم دشمنی بپایندودولت علیه ایران ازدولت بهیه انگلیس خواهش امدادنمایند فرمانفرمای هند

ازجانب دولت بهیه انگلیس خواهش مذکوره را بعمل بیاورند و لشکر بقدر خواهش باسردار و اساس جنگ از سمت هندوستان بایران بفرستند و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض ان ازجانب دولت بهیه انگلیس مبلغی نقد که فدران در عهدنامه مفصله که من بعد فیمابین دولتین قویمتین بسته میشود معین خواهد شد الحال مقرر است که مبلغ و مقدار ان دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود و اگر دولت علیه ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع و جنگ سبقت بمطابقه از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور ازجانب دولت بهیه انگلیس داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مزبور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی دولت بهیه انگلیس را لازم است که از رسیدن ان بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف میشود **فصل پنجم** هرگاه اولیای دولت علیه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلم نظام فرنگ معلم بایران بیاورند مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیه انگلیره نزاع و جدال نداشته باشند معلم بگیرند **فصل ششم** اگر کسی از طوایف فرنگ که درحالت مصالحه با دولت بهیه انگلیس میباشد نزاع و جدال با دولت علیه ایران نمایند پادشاه والاجاه انگلستان بحال سعی و دقت نماید که فیمابین دولت علیه ایران و انطایفه صلح واقع گردد و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان بطریقیکه مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مامور کند یا انکه دویست هزار تومان مقرره را بجهه تجهیز عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیه ایران نمایند و این اعانت و امداد را مادام که جنگ فیمابین دولت علیه ایران و انطایفه باشد و اولیای دولت علیه ایران صلح ننمایند مضایقه ننمایند **فصل هفتم** چون قرارداد مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه بشش ماه داده میشود قرارداد شخواهی که بعوض عساکر دولت بهیه انگلیس داده میشود چنین شد که شخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هرچه ممکن شود زودتر و پیشتر کارسازی کند **فصل هشتم** هرگاه طایفه افاغنه را با دولت بهیه انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت ایران از نیطرف لشکر تعین کرده بقسمی که مصلحت دولتین باشد بدولت بهیه انگلیس امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات انرا از دولت بهیه انگلیس بگیرند از قرار یکه اولیای دولتین قطع و فصل نمایند **فصل نهم** اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه انگلیس را دران میان کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه خواهش طرفین واسطه صلح شوند **فصل دهم** اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار بولایت انگلیس نماید باید بمحض اشارت اولیای دولت ایران انکس را از ولایات مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه ایران کنند و اگر خبر دهند قبل از ورود او را بولایت خود راه ندهند و الا گرفته بفرستند و شرایط این فصل ازطرفین استقرار پذیرفته **فصل یازدهم** اگر در بحر العجم دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود از دولت بهیه انگلیس بشرط امکان و فراغبال دران وقت کشتی جنگ و قشون بدهند و اخراجات انرا موافق برآورد آن وقت قطع و فصل کنند و بانتها نمایند و کشتیهای مذکور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت علیه ایران نشان دهند و ازجای دیگر نپرخصت و ضرورت عبور ننمایند و این عهدنامه بتوسط میرزا شفیع صدر اعظم و نایب الوزاره قایم مقام و معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک و کلای دولت علیه ایران با مستر موریه نایب سرکور اوزلی بارونت سفیر بزرگ دولت بهیه انگلیس که درین اوقات ایلچی جدید بود نوشته و مقرر و از طرفین نسخه برداشته شد و در خاتمه نوشتند ما که وکلای حضرتین علیتین میاشیم این عهدنامه مفصله را که سابقا فیمابین وکلای دولتین بفصول دوازده گانه نگارش یافت حال تغیرات چند که منافی دوستی و یکجهتی دولتین علیتین نبود بصلاح حضرتین نسبت بفصول یازده گانه تبیین و تقریر و تحریر کرده و بخط و مهر گذاشتیم تاریخ بیست و پنجم ماه نوبهار سنه یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم ذیحجه الحرام سنه یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجریه مصطفویه علیه الف الف السلام و التحیه تحریرا فی دار الخلافه طهران صانها الله عن الطوارق الحدثان **در ذکر ورود و صدور سفیر اول ایلچیان اطراف و رخت از دنیا بیرون بردن این سال در ممالک ایران** میرزا محمد رضای قزوینی که سابقا بسفارت دولت سنیه آل عثمان مامور بود بعد از وصول با سلامبول در کمال تکریم و تحریم بحضور سلطان محمود خان خواند کار رفته مطالب خود را با امنای دولت در میان نهاده مقضی المرام عزم رجوع کرده در اواخر همین سال وارد طهران و شرفیاب حضور حضرت شاهنشاه پیهال شده احمد چلبی باب العرب میرزا از جانب وزیر بغداد باسعد پاشا با عریضه و پیشکش در رسید و از جانب بنارال نیکولای رد یشوف سردار روسیه ایخوف نام گرجی بتهنیت مصالحه دولتین بدربار

وباتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان بحضور مبارک آمد و خورسند بازگشت و نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه حامل خلعتی زیبا و یک راس اسب و یکقبضه شمشیر هندی و یک قطعه نشان مرصع شیر و خورشید خاصه دولت علیه ایران بجانب سردار مذکور روانه شد و پس از وصول و رجعت نصرالله خان دیگرباره از جانب سردار دولت روسیه بولکونوک بالاواینچ نام وزیر و مباشر امور عساکر با پیشکشی وافر بآمدند و اظهار ارادت و امتنان از مراحم حضرت خاقان گیتی ستان کردند و معزز و مکرم رخصت یافتند و هنری السن وکیل دولت بهیه انگلیس پس از اتمام عهدنامه روانه لندن شد و در بیست و ششم محرم الحرام که آغاز سال هزار و دویست و سی بود حاجی آقاخان وزیر حاجی فیروزالدین میرزا حکمران هرات بحضور اعلیحضرت خاقانی شرفیاب و از تعدی شاهزاده محمود افغان حاکی و شاکی و استمدادهای استعداد و استمداد کرد خلعتی بجهة فیروزالدین میرزا والی هرات بامثال پادشاهی معین و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی روانه آن صفحات شد و ابراهیم خان هزاره بواسطه افسادی که در باب امر غوریان سابقا نموده بود بتوقف دارالخلافه مامور و امارت طایفه هزاره بازادخان پسر محمدخان هزاره مفوض و مرجوع افتاد و مهدیقلی خان قاجار دوالو را که از حکومت بندر بوشهر فارس باز آمده بود بوزارت شاهزاده آزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران مامور و میرزا رضی حمزه کلائی وزیر او معزول گردید ملا محمد زنجانی که از علمای رسمیه متوقفه در دارالخلافه طهران بود بجهة قبول عامه با مردی از اواسط الناس که از باده سرخوش و در عرض راه بازار بادی عربده کرد جمعی از عوام کالانعام را با خود یار کرده بخرابی کلیسیای ارامنه که از زمان شاه عباس صفوی ماضی در همه ایران بر پا ست حرکت کرده با انکه اهل جزیه بودند بخانه آشیان رفته بشکستن خمهای شراب و بلوی عام بر انگیخت و بعضی اینیه انارا در آن غوغا خراب کرد و خمهای انطاکیه را شکسته خفته کان زیر تراب را از جریان شراب سرمست ساخت نواب شاهزاده حسنعلی میرزا حاکم طهران وقتی اطلاع یافت که این مشاهد خشک مغز با بین آلایش لغزتر دامان شده بود لاجرم بحکم سیاست سلطانی او را از بلده طهران اخراج بلد کردند و غرامت و خسارت اموال ارامنه را از مرتکبین ماخوذ و بدانها موصول داشتند و محمد مهدیخان مازندرانی متخلص بشجنه که از امرا و شعرای این دولت بود:

بس نکو سرود مرباعی زاهد شکست ازسر خامی خم می ✽ اسباب نشاط میکشان زو شد طی ✽ گر بهر خدا شکست ای وای بمن ✽ ور بهر ریا شکست پس وای بوی

حکایت ذلف آباد و اشراف دار غرابت بنیاد الی آخره

گویند ابو دلف عباسی در مجال فراغ از اعمال قم دو شهر بنا کرده یکی در زیر زمین و دیگری بر فراز آن خاک زیر را بر بالا آورده بنای شهری نهاده و زیر زمین را خالی ساخته عمارات و بیوتات و مساجد و معابد و دکاکین و کوچه و بازار در کمال متانت بنیاد نهاده چنانکه اطراف آن سه فرسخ مسافت و وسعت دارد و از هر خانه زیرین بخانه فرازین سوراخی و راهی کذاشته که هم مایه روشنائی خانه زیرین شود و هم وقت ضرورت و غلبه سپاه اعدا هر یک بشهر زیرین گریخته از تطارق و تسارق طارق و سارق مصون و محصون باشند و نام شهر را بمناسبت نام خود دلف آباد بفتح دال منقطه نهاد و چون بقاعده قدیمه پارسیه دال را منقوط میکرده اند بمرور ایام ذلف آباد شهرت نموده علی ای حال مردم و اهالی ذلف باد شیرین و مشهورند و غالبا با حکام ممانعت بر میخیزند و در هنگام مغلوبیت بشهر نهانی زیرین میگریزند و پیکانه در انجا راه ندارد و اگر رود بازگشتن نیارد در اینوقت با ایمانی خان حاکم فراهان یاغی شدند و کماشته او را راندند و بر اثر قوافل پرداختند یوسف خان سپهدار عراق ماجری بر پیشگاه خسروآفاق عرضه کرد عبدالله خان کرجی یوزباشی غلامان شاهیون و خزل و پیاده خلج و ساوه بتدمیر انگیخته سوراخ جوی مامور شدند هشتصد نفر از انان استعداد کرده برابر سپاه آمده مغلوبا بسوراخهای زیر زمین گریختند سپاه مامور اطراف شهر انهار امسدود کرده نشستند تا از قحط آذوق استیمان جستند و بیرون آمده فرار کردند و متفرق شدند و شهر و خانه ایشان را خراب کردند اکنون مخصوص بومان ولی شهر زیرین هنوز برقرار است و خرابی آن کاری بس دشوار

ذکر مامور شدن سردار مرو بمحاصره خبوشان و حرکت اردوی شاهی بجمن خوش ییلاق کبود جامه سابقا شرحی از کار نواب شاهزاده کامکار محمد ولیمیرزا والی خراسان مرقوم افتاد و مامور شدن سردار مرو مقهور

خواننده مذکور شد چون سردار بازآمد دیگرباره خوانین باغی بیکدیگر عهد موافقت بستند و با شاهزاده بمخالفت برخواستند چون بر رای بیضا ضیای پادشاهی پوشیده و روشن بود که مادة این نفاق و مایه این شقاق اسحق خان قرائی است مجددا اسمعیل خان سردار دامغانی

مامور بخراسان شده و نواب شاهزاده والی بنابر مصلحتی چند احضار یافت موکب ظفر کوکب پادشاهی نیز در هفدهم رجب با جیشی دریا شکوه و فوج لهیب بچمن خوشن ییلاق نهضت کرده و سردار ازراه جاجرم و اسفراین بجانب خوانین خاوین روانه گشت و خوانین کرد و ترک سراب و خبوشان جمع آمدند و اسمعیل خان سردار دامغانی خبوشان را بمحاصره درمیان گرفت و محمد خان قاجار نایب خراسان و اسحق خان قرائی باشارت خاقانی از ارض اقدس بمحاصره قلعه رادکان آمدند قوجه خان کیوانلو حاکم انجا و بیکلرخان جابشلو حاکم اتک که با یکدیگر بودند در روز اول از قلعه بدر آمده جنگی رو برو کرده بهزیمت شدند قوجه خود را برادکان درانداخت و بیکلرخان بدره خبر محل حکومت خود در تاخت تا انکه تسخیر رادکان در امروز امکان داشته اسحق خان قرائی محمد خان نایب را بفریفته حاصل اطراف قلعه را با اموال رعایا غارتیده باردوی سردار دامغانی روی نهادند مجددا از سر کار عظمت مدار شاهنشاهی فرامین مهر آیین بامیران و آزادکان در تاکید بمحاصره رادکان و خبوشان صادر شد و خطابا سخط آمیز چنانکه کیخسرو بطوس را بسردار طوس نهاد طوس و خبوشان در قلع و خلع فتنه کیشان و مفسده اندیشان خراسان ابلاغ یافت سردار که خانزاد دولت و پرورده نعمت حضرت خاقان کیخسرو کاه اورا سباب جاه پادشاه ترک فتحعلی شاه بود بهراسان شد در بیست و هشتم شهر شعبان چون دریای خبوشان با حاطه شهر خبوشان امواج افواج متموج گشت پیاده کان کوه کرد کوهه نژاد بختیاری مانند ارکان اربعه بچهار دسته انقسام یافته و بر چهار برجی که در چهار جانب قلعه خبوشان سر بفلک برکشیده بود و مشحون بجنگیان بهرام خوی کیوان نیروی اکراد و اتراک بود یورش برده شورش کرده بعون ایزد یکتا پس از دو گانه ربت یگانه و سه ساعت گذشته چون دریای طوفان زای بچهار موجه در آمدند و در پنجم ساعت از روز گذشته نعره پنجوبت شجاعت در کوش جهته برافکندند مع القصه بیک حمله مردانه جمله مردان چار برج را طعمه شمشیر و عرضه فنا و بار صارم گردند و پس از تسخیر برج اربعه مبارزت کوشان بمعارضه اهالی شهر خبوشان تصمیم عزم رزم کرده عرصه برانان شک نمودند قلعه قریب التسخیر آمد و دیگر باره پرکرک یوسف خوار میش کردار اسحق خان قرائی بنیاد فتنه قرائی و حیلت آرائی نهاده در نزد محمد خان قاجار نایب خراسان و اسمعیل خان سردار حکمران سمنان و دامغان تشفع و توسط خوانین خانیه تشمر جسته و از کمال فطانت و ذکاوت و حصانت و دهاکرد فاری امرا اصلاح جسته خود و ایشان ندانسته بچاره کار کوشیده و باشارت او امیر کونه خان کرد زعفرانلو که از عظمای خوانین و حاکم خبوشان بود و لد خود را در رضا قلی خانزاد در قلعه گذاشته خود بار دوی سردار آمد معتمدین بمشهد مقدس فرستاده عالیجنابان میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدین سید سعید شهید ثالث میرزا محمد مهدی طاب ثراه را بشفاعت خود خواند و مقرر شد که پسر او رضا قلی خان و بختعلی خانزا با بنوان ایشان و مالیات دو ساله خبوشان اطاعت کند و خود در خدمت سادات مذکور راه پیشگاه پادشاه ایران خاقان کشورستان بردارد و اگر معفو گردد بخبوشان باز آید و رضا قلی خان و بختعلی خان را نیز بدار الخلافه فرستد و خود در ارض اقدس هواره در خدمت شاهزاده خدمتگذار باشد سادات مذکوره رسیدند پسران و بنوان او برحسب مقرر بارض طوس رفتند و امیر کونه خان زعفرانلو و حسنعلی خان بن اسحق خان ترتبی قرائی در خدمت سادات عالیدرجات راه چمن خوشن ییلاق برگرفته بحضور شاهنشاهی رسیدند بشفاعتان دو سید بزرگوار معفو شدند و سردار دامغانی از تعرض بخبوشان ممنوع آمد مشروط برانکه امیر کونه خان پس از رجعت رضا قلی خان و بختعلی خان را بپیشگاه حضرت خاقان ایران فرستد که در خدمت باشند و اگر خلاف این کند دیگر بشفاعت شفعا و سادات رضا نباید بنا علیه مجددا نواب شاهزاده والاجایگاه والی خراسان بخلعت ولایت خراسان مخلع و فراغت بال و رفاغت حال یافت و امیر کونه خان و حسنعلی خان راه ارض اقدس شدند و موکب سلطانی از چمن مذکور روزی چند متفرج و مسرور در چمنهای ساوانی بییلامیشی و اصطیاد من الغد و الی الرواح برآسود و در چار شنبه بیست و دویم شوال بدار الخلافه مراجعت و معاودت فرمود

ذکر مراجعت میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی از هرات و نزاقتن حضرت بختعلی شاه بشکار میله قمر و مراجعة سابقا ایراد رفت که

میرزا محمد صادق وقایع نگار متخلص بهای بمصاحبت حاجی اقاخان وزیر هرات باعانت فیروزی فیروز الدین میرزا رفت و چون از طرف دولت قوی صولت شاهنشاه ایران اطمینان و قوتی حاصل کرد بضعف حال برادرش محمود میرزا ایکدل کردید و رشید خان درانی را با تحف و هدایای شایسته بپیشگاه خاقانی مرسول و رسول آراست و در ذی قعده الحرام وارد و در سرای جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم قعود و اقامت کرده و در اواسط شهر ربیع الاول سال یکهزار و دویست و سی و یک که کوی و برزن ری از اقتضای فصل دی پر از ناقم و سنجاب و زاله

ونواب شاهزاده نیز از ظاهر شهر بگردرادکان درآمد رضاقلی خان کرد زعفرانلو خود در نجوشان بماند و پدر خود امیر گونه خان را بحضور والا فرستاد و خوانین خراسان با یکدیگر بود و زبان ایشان با شاهزاده و در ظاهر اظهار موافقت میسنمودند و باطنا مخرب کار بودند بالاخره باتفاق چاپاری باعریضه بدربار حضرت خاقان کشورستان تشفع قوجه خان کیوانلو فرستادند خاقان قاجار نظر بمصلحت وقت تعهد و تصرف و توسط خوانین را درباره قوجه خان و منع محاصره رادکان قبول فرموده بجهة اتمام حجة شاهزاده را از محاصره نهی و برجوع مشهد امر کرد و عباقلی خان نوائی روانه و بر حسب امر اعلی رفتار نمودند امیر گونه خان بنجوشان و اسحق خان بمشهد مقدس آمد و در خدمت شاهزاده بتدویر و مکر و خدیعه تمام فی السابق اشتغال داشت و شیوه نفاق را مایه قوام و دوام دولت و عزت خود می پنداشت **ذکر پیام مشابه حضرت خاقان گیتی ستان با خوانین خراسان و ذکر حال اسحق خان قرائی و حسنعلی خان** مکرر تذکار رفت که خوانین خراسان با شاهزاده محمد ولی میرزا از کثرت بطش و سیاست او استقلالش در جزئیات و کلیات خراسان دل دگرگونه کرده بودند و خود را با وجود وی با اقتدار و اختیار نمیدانستند و در هر حال با یکدیگر معاهده و معاقده کرده ایالت بانجناب را مایه خرابی حال خود میشمردند و سالی چند بتدویرات بهنگامه جوئی و فتنه قرائی اوقات بسر میبردند و در روزگار بدیشان ملاعبت همی آراست و انا زاعشوه همی داد و حضرت خاقان بمثال و سلطان بهمال که بجهة جامعه جلال و جمال در غالب امور رعایت تعدیل میفرمود بدانگونه اقتضای رای ملک آرای انحضرت بود رفتار نمود و پس از مصالحه رؤسای فتنه خراسان لختی برانذیشید و بروفق رای حکیمانه معمول همی داشت نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا والی خراسان را در چمن خوشن بیلاق بحضرت خواند و مجددا بتولایت و حکمرانی خراسان تقویت و تربیت فرمود و اسحق خان قرائی دیگرباره کار را بانحواطرخواه خود ندید حسنعلی خان فرزند خود را با انگه تازه در رکاب شاهزاده از دارالسلطنه طهران بحضور حضرت خاقان بازگشته بود بنهانه استدعای ترشیز بدارالخلافه طهران فرستاد و در معنی طالب اسباب عزل والی والاشان خراسان همی بود و او بدارالخلافه آمده مکنون ضمیر خدیعت تخمیر خود را برامنای دولت آشکار کرد ولیکن اولیای دولت عزلت شاهزاده را مصلحت دولت ندیدند و بملاحظه رفع وحشت اسحق خان قرائی از نقوض قرارات ترشیز بحسنعلی خان مضایقه ننمودند تا مگر ان افساد باصلاح آیدو ان کلفت بالفت گراید ولیکن حسنعلی خان جوان نادان خون گرفته بخت رفته جسور بعلت قلت تجربت و کثرت غرور بعد از حکومت ترشیز و مرخصی از خدمت پادشاه اعتنائی بحضرت والی والاشان خراسان نکرده و امضای فرمان قضا مضای شاهنشاهی را بمثال شاهزاده نیکوخصال ممضی نداشته بحکومت ترشیز پرداخت قلعه سلطان آباد آن بلاد را که از قلاع حصینه و محکمه های رضینه بود انضباط و استحکام داد که روزی مامن و ممکن خود سازد و بدانچه اقتضای ذات او بود پردازد چون مقصود اسحق خان قرائی از اینهمه مفسده آرائی قلع و خلع شاهزاده آزاده از خراسان بود دیگرباره حسن نامی قرائی را بطهران فرستاده صراحتا طالب عزل شاهزاده و راغب نصب حاکمی مجدد گشت و نواب شاهزاده کامیاب والاشان نیاروش دانی خراسان محمد ولیمیرزا را که اطلاع بر این دقایق و حقایق بود و بر چاره این مفاسد قادر و فایق کار از مدار او در گذشت و عرق عصبیت بیجان اندر آمد با ان استقلال چندین ساله در خاوران و کارهای بزرگ از رو بازی این پیرگرگ مزاج و داج بخشم اندر آمد و ملاحظات ملکی و مملکتی را از لوح خاطر عاطر محو کرد در اتلاف و اهلاک او تصمیم رای فرمود و دل از ملک خراسان برداشت و دانست که حرص سرانه سری اسحق خان قرائی همچگونه تداوی نخواهد پذیرفت و جهل فرزندانه دانش بمعالجت بیمسح طبیبی علاج نخواهد یافت که حکما و بلغا گفته اند عرق پیه سقام الحرص لیس له دواء و داء الجهل لیس له طبیب ❊ لاجرم بلطایف الحیل حسنعلی خان را از ترشیز بارض اقدس خواند و در روز ورود وی مخصوصان حضرت را بازدحام و احتشام صداقت کیشان اشارت راند و اسحق خان قرائی و حسنعلی خان پسر او را بحضور خود خواند آنان غافل از حوادث و نواب ارضی و سمادی و مطمئن به بواعث منی و مانی بحضور شاهزاده آمدند **ذکر قتل اسحق خان قرائی و گرفتاری حسنعلی خان نابرهشا** انزاده حکمران خراسان نواب محمد ولیمیرزا والی خاور سیاپوشیده نماناد که تربت حیدریه شهری است در خراسان معروف و بنابر انکه قطب الدین حیدر مقدم حیدریان در انجا مدفون شده بتربت حیدریه موصوف هوایش خوب و مشتمل بر پنجاه قریه مرغوب فواکهش ممتاز و سیبش بهتر از به ذقن خوبان طراز مردمش شیعی و دلیر و در مردمی بی نظیر شهرش در زمین هموار اتفاق افتاده و حصاران را اسحق خان کرد قرائی بذکور بنا نهاده محتوی بر هزار و پانصد خانه و ایلاتش دوازده هزار مرد مردانه و اسحق خان از اواسط الناس ایل قرائی بود و در

وبروز ترقی نمود در اندک وقتی برای وتد پیر تمامت املاک را بتصرف وتسخیر درآورد و طریق عدل و داد سپرد و کوی سبقت از امثال برد لاجرم آوازه شوکت و صلابت او در قلوب دور و نزدیک و بلاد ترک و تازیک انتشار گرفت و بین الامرا به سرداری خراسان اشتهار یافت خوانین الصفات مطاوعت وی کردندی و بصلاح و صوابدید او رفتار نمودندی تا باز دیاخیل و خدم و ایل و حشم از همه درگذشت و بعقل و رای او در خراسان کس نبود و چنانکه در ضمن حالش اشارت رفت بر نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا چیره گشت و او را بی دخل کرد و دیگر باره بروی کار آورد از شوکت او فروکاست و بر حشمت خود بیفزود و فی المثل شریک مذدو رفیق قافله بود تا درین اوقات پسر خود حسینعلی خان را بغزل شاهزاده بدار الخلافه روانه کرد و حکومت ترشیز را نیز بوی تفویض فرمودند و باز گشته بترشیز رفت و پس از مدتی بمشهد آمد و اسحق خان در حضور نواب شاهزاده ایستاده بود و از مرگ خود بیخبر ناگاه پسرش حسینعلی خان با جامه سفر و موزه در رسید و بر شاهزاده سری سرسری فرود آورد چنانکه شاید شرط تعظیم و تحرم اشکارا نگرد شاهزاده او را پیش خواند و بدو از هر جا سخن راند وی بنا بر غرور جوابهای لایعنی و پاسخهای بمعنی عرضه کرد و بخشونت و استغنا گفتار و رفتار را راست و اظهار خودسری و سروری جلوه خواست شاهزاده والا تبار از مرتبه حلم و حوصله بخندین مرحله دور و قوه غضبیه بر مزاجش استیلا گرفت از فراشان حضور طناب خواست فورا طنابی بر گردن حسینعلی خان کردن کش در انداختند و او را خفه کردند پدرش را همان رسن بوجه حسینعلی ملحق ساختند و جسد هر دو را در میدان ارگ انداختند چاکرانش متفرق شده بهر سو روی نهادند و کس بضبط اموالش روانه آمد و همه حشمت و جلال او هبا و هدر شد و عمرش از هفتاد سال متجاوز بود چون پدر پیر و پسر جوان بایکدیگر پیکر نزل را نشدند امرای خراسان هراسان گردیدند و بیم بر نهادان غلبه کرد و بفکر کار خود افتادند و از جانب شاهزاده ولایت ترشیز و سرجام و خاف که ضمیمه تربت حیدریه گردیده بود تصرف کردند و محمد خان پسر اسحق خان که در تربت بود ضبط انجا را ببرادر دیگرش حسینعلی خان باز گذاشته بقلعه دولت آباد که محکمه سخت بنیانی بود رفته متحصن و طاغی شد و محمد خان قاجار نایب خراسان و قلیچ خان تیموری بر سر او رفتند و اکراد قرائی بدیشان پیوستند و بمحاصره دولت آباد یکدل شدند و چون در این ایام آزاد خان ولد محمد خان هزاره وفات یافته بود ضبط و ولایت جام و امارت طایفه باسکندر خان برادرزاده محمد خان مفوض و غوریان نیز ضمیمه ان شد و بدانجا روانه گردید و میرزا عبد الکریم نفرشی مستوفی بسفارت هرات رفت

ذکر فتنه خراسان و انقلاب اوضاع آنسامان و مراجعت خان نایب عمشهد مقدس

حاجی فیروز الدین حاکم هرات چون از کار اسحق خان خبر یافت بتصرف غوریان طمع نمود فتحعلی خان مروزی ساکن قلعه شکیبان من توابع هرات را با سیصد کس بتصرف قلعه غوریان فرستاد و ولایات جام و باخزر نیز دست تطاول دراز نمود و نواب شاهزاده اسکندر خان را که بنظم غوریان فرستاده بود اکنون بنهب و غارت و خرابی انجا اشارت کرد اسکندر خان بکلریکی هزاره پس از غارت انسامان با بنیاد خان هزاره در ساخته طبل خودسری فرو کوفت و او با جماعتی سپاه در غوریان بدعوی برخواست و برادر خود را که در قندهار بود بلطایف الحیل بیاورد و با فیروز الدین میرزا عهد موافقت بربست و محمد خان نایب چون خبر فتنه غوریان بشنید از محاصره دولت آباد درگذشت و بر گرد غوریان آمد حاجی فیروز الدین چون آگاه شد از روی خدیعت جماعتی دوانید غرض را بنزد میرزا محمد صادق مروزی که در هرات بود فرستاده بدو چنان فهمانیدند که جمعیتی از هرات بپشتخوان اردوی نایب مامور نده میرزا صادق که اسمی با مسمی داشت این دروغ را راست پنداشت و از راه خیرخواهی نایب خبر داد نایب را چون جمعیتی کامل نبود از غوریان حرکت کرده راه ارض اقدس بر گرفت و کار بر وفق کام فیروز الدین میرزا کردید و پسرش ملک قاسم میرزا را بغوریان فرستاد و متصرف شد بنیاد خان هزاره نیز با غوای محمد خان قرائی و اغرای فیروز میرزای هراتی بنیاد خلاف و غارت و اعتساف فروچیده بزور خود و قرائی زور آباد و خاف را بخوف غارت کرد مجددا محمد خان قاجار نایب با دو هزار پیاده و سوار رکابی و فرج الله خان افشار بتاخت احشامات کوسویه و باخزر و غوریان رفتند بعد از تاراج و یغمای بیشمار بتربت شیخ جام یعنی احمد زنده پیل آمدند و عساکر بتقسیم اموال منهوبه پرداخته و بجهة رسانیدن نهب و غارت و قسمت خویش اندک اندک متفرق شدند محمد خان قرائی و اسکندر خان و بنیاد خان هزاره و نصیر خان چون نایب را در جام بی سرانجام دیدند سپاهی کثیر انجام داده بر سر او آمدند و اطراف او را احاطه کردند نایب هراسان شده خایف و خاسر و خایب راه ارض اقدس بر گرفت و در مقاتله اکرچه دسته جات استرابادی نهایت مردانکی و ثبات ورزیدند بعلت قلت غالب شدند مصطفی خان بدن رستاقی در دست محمد خان قرائی گرفتار شد و نایب بمشهد رسید و قرائی و هزاره از این فتح غروری کامل حاصل نموده عزم تسخیر ارض اقدس را تصمیم دادند

و حاجی فیروز الدین میرزا را بحرکت ترغیب فرودند او نیز مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر دوست محمد خان افغان در آمده با فوجی لغا غنه بولایت جام فرستاد در اندک زمانی در ساحات جام و باخرز و غوریان جمعیتی کامل از افاغنه و غیره جمع شدند اعاظم الخدم را کلا بهرات راندند و در قریه ازخود حاکم و ضابط و عامل و حافظ فرو نشاندند و حاجی فیروز الدین با سر طغیان باسمان رسید و با اولیای دولت سر گران کرد و میرزا عبد الکریم مستوفی فرستاده شاهزاده را باجوابی ناصواب باز گردانیدند و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی مخلص بهار در سرابی خراب که سزاوار جغد و غراب بود در عقاب باز داشت **ذکر تفویض ایالت خراسان بنواب شاهزاده کامکار شجاع السلطنه حسنعلی میرزا و الحاق نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا** چون اخبار خراسان کما کان مشهود رای حضرت خاقان فلک شان افتاد بر خاطر صافی و اندیشه صایب حضرت سایه خدا پرتو افکند که ازین پس میانه شاهزاده و الا تبار والی خراسان و خوانین انسامان المنام امکان نخواهد داشت زیرا که بعد از واقعه استحی خان غالب خوانین خراسان حتی امیران طبس و قاینات که پیوسته بارادت خدمتگذار دولت بودند متوحش شدند و استدعای حاکمی دیگر کردند لهذا خسرو فلکجاه چنانکه از پیش تصور فرموده بود نواب شاهزاده حسنعلی میرزا را که بحکومت دار السلطنه طهران اختصاص داشت با یالت و ولایات خراسان برگماشت و اسمعیل خان دامغانی سردار را باوی مامور فرمود و ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس بود شفاعت کرده در رکاب خدیو دوران مرخص نمود و امان الله خان افشار باوردن شاهزاده محمد ولیمیرزا روانه آمد و نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا در روز هفدهم شهر محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی و دو بارض اقدس رسیده بزیارت روضه مطهره و مرقد منوره حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا مشرف گردیده و نواب الی والاشان روانه طهران شد پس از ورود نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بمشهد مقدس خوانین مفسده آئین حساب کار خود برگرفته هریک باندازه کلیم خود پای کشیدند و دست تطاول در استیمن اعتدال ننهفتند حاجی فیروز الدین اظهار خلوص کرده عبد الرشید خان افغان را با نامه و هدایا بتهنیت ورود نواب شجاع السلطنه فرستاد و از ماضی معذرت جست اسمعیل خان سردار مامور بتربت حیدریه و آوردن محمد خان قرائی شد و او را بحضور نواب والا آورد مورد الطاف پیکران شد و متعهد آوردن دیگران و باجازت شاهزاده بملاقات خوانین اکراد رفت و با هریک گفت و شنود کرد و با صلاح خود دانست بدیشان القا نمود و بتسبیب سنیه مورویه با هریک معاهدتی و مواحدتی کرده و در مراجعت معروض داشت که خوانین متوحشند و اطمینان نمیچویند و در مقام انتظام کار خود ایستاده و منهوبات اموال پدر و برادر استرداد خواستند و دو هزار خروار غله از محصول خالصه تربت بانعام او مقرر شد و بدولت آباد نقل کرده ذخیره را انبر ساخت و بتربت باز گشته حسنعلی خان برادر خود را معزول و محبوس کرد و بانیاد خان و نصیر خان هزاره که در جام بودند باده مودت در جام کرده و در تربت آسوده مقام و اثری از خدمتگذاری وی و خوانین کرد و بظهور نرسید لهذا باشارت شجاع السلطنه العلیه العالیه اسمعیل خان سردار با جمعی از پیاده و سوار بتاخت و تاراج و کوشمال خوانین لاعلاج شد نواحی و حوالی را دکا الی جنوشان بغارتید بر روی حکام انولا مفتوح نمود لابد شدند و از در اطاعت درآمدند و عبد الرشید خان افغان نیز از حضور شاهزاده رجعت حاصل کرد شاهزاده فرمایشات مشتمل بر وعد و وعید در باب تخلیه غوریان و ارسال مالیات دیوان و صدور سکه و خطبه در هرات بنام نامی حضرت خاقان بدو کرده او را روانه هرات نموده و بعد از وصول چونکی را بافیروز الدین میرزا در میان نهاد وی سخت بلرزید و نیک بترسید و بخت و قایع نگار را که نه ماه در هرات چون یوسف در چاه محبوس کرده داشت روانه نمود و وی را وسیله کار خود شمرد و وقایع نگار مارض اقدس آمده در خدمت نواب شجاع السلطنه بماند و از وقایع گذشته خود واقعات بر خواند **ذکر رفتن امیر خان سردار قاجار بتنبیه طایفه خوتی نشناس بلباس و قتل و غارت مفسدین انگروم و تاراج کشتن طایفه بلباس** سابقا مورد بدهوائی شده بودند و از جانب حضرت خدیو زمان خاقان گیتی ستان بنواب شاهزاده کامکار نایب السلطنه در تنبیه آن قوم اشارتی رفت لاجرم امیر جلادت مصیر امیر خان قاجار خال شاهزاده پیمال با یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران نومسلمان بکوشمال اکراد بلباس رفته قتل و غارتی از انطایفه بظهور آوردند در این اوقات دیگر باره امیر خان قاجار با جمعیت بوداق خان مکری و سربازان جمعی ابراهیم بیک سرتیپ و جعفر قلیخان مراغه و کروهی دیگر از پیاده و سواره بسر اکراد بلباس که بخاک اردمی رفته بی اعتدالی کرده بودند مامور شدند و در محل کرمیان قریب بشهرزور که محل سفاق آن جماعت است منازعه برآشد طایفه بلباس صف برکشیده پای بمیدان جلادت فشردند از دو سو بازار نبرد روائی گرفت و متاع جان و سر ارزان

گردیده پیداست که خار و خاشاک راه بر سیل دمان نه بندد و مرد کوه سفند با گرگ درنده مقابله نتواند طلازمان منصور رکاب امیر حمله کوه مانند بر سقناق آن کروه آورده ایشان را درهم شکستند و سقناقات سر اسر را بتصرف کرفتند قریب بهزار کس از اطایفه دران محاربه بقتل آمدند و بقیة السیف بریکه بطرفی پراکنده شدند بکوهستانات کریختند و زیاده از اندازه احمال و اثقال و جواهر و زرینه آلات و اقمشه و دواب و غنایم تصرف سپاه نصرت فرجام درآمد امیر قاجار مظفر و منصور باز کردید و اینخبر در دارالخلافه طهران معروض پادشاه زمان کشت

ذکر رفتن نواب شاهزاده جلالت همراه بدز میران بختیاری و تابع ساختن ایلات بختیاری بامر حضرت شهریاری

نواب شاهزاده معظم محمد علی میرزای مخلص بدولتشاه نیز بحسب اشارت پادشاه جمجاه بانتظام امور عربستان و لرستان بختیاری مامور شده بود در اواخر فصل خریف بدان سامان حرکت کزید و چون اسد خان بختیاری هفت لنک که اشجع طوایف ازنواب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران بروجرد خایف و بقلعه محکمه دزمیران پناه برده بود و بمخالفت سر برآورده و آن قلعه از مشاهیر قلاع و از فرط علو و ارتفاع با فلک الافلاک برابر و معبرش بغایت صعب المسلک و بمد طناب و ریسمان بالاشدنش میسور و از قلاع محکمه مشهور بود آن خیره سر بدین حصن استوار فلک بنیان اطمینان کامل داشت و خم عصیان و خذلان در مزرع افعال میکاشت و وقتی میرزا علی کرایلی وزیر نواب محمد تقی میرزا و آقا قاسم طهرانی صندوق دار نواب شاهزاده دولتشاه پایمالت وی رفته بودند هر دو را کرفته در زاویه خاری مقید کرده بود در اینسال که احشامات بختیاری بحکم حضرت شهریاری باجناب دولتشاه اشتمال یافته عزم استیمان ان پلنک قله جلادت و عفریت دز صلابت فرموده باشیران پلنک شکن و مردان آهن افکن مانند اسفندیار رویین تن که بدز رویین شتابد یا چون کنجور که بفتح اردبیل رود قصد دزمیران اسد خان بختیاری کرد چون قریب بدان محکمه شد نخست میرزا محمد لواسانی وزیر و پیشکار خود را باستمالت اسد خان فرستاد و بهیم وامید بدو پیام چند داد و وزیر صایب رای باتدبیر با فسونهای دیوبند و مارافسایهای همانندان مار کرزه و شیر شرزه را از فراز خار در سیابان اورد و السنخان نرم و درشت که ناچار سمور و خار پشت داشت مشغول کرده چنانش از باده الفات شاهزاده سرکرم نموده بود که باطراف خود نمیپرداخت شاهزاده بهمن جرم پیرن رزم باسواران دلیر و کردان شیر کیر ایلغار کرده کرداکرد دزرا احاطه فرموده اسدخان انکاه باخبر شد که غلامان رکاب نصرت مآب تفنکهای کشیده بر سر دست و بر اطراف او محیط بودند و منتظر اشارتی که ان شیر دلیر را در خون کشند جناب دولتشاه که مایل چاکران دلیر و مردی مردان بی نظیر بود بر جوانی اسد خان رحمت فرموده چاکر انرا از انداختن تفنک و مقدمات جنک بمنع بلیغ اشارت فرمود اسد خان که خود را شیر سیاه میشمرد و دیو سپیدان را در کمان می برد مانند شاخ سپیدار باد شدید در رعشه و لرزه بود سر از پای نشناخته سر بر پای آرزش ملکزاده جان بخش نهاد و از کمال مروت و نهایت فتوت با او التفات فرموده و او را بمژده نجات و جان بخشی جانی نو بخشود و مرخص باز کشت در خویش نمود و مقرر کرد که بعد از روزی چند بر رکاب ظفر انتساب پیوندد و دل در خدمتمان و الا ولی نعمت عالی همت بندد و اسد خان بمسکن خود باز کشته در کمال مردانکی و فرزانکی تدارک کار خود دیده باسامان مواظبت در ملازمت رکاب شاهزاده فیض یاب کردید پس از ملازمت او در خدمت والا طوایف بختیاری بترک دزدی و راهزنی و غارت و خودسری کوشیدند و مادام العمر دولتشاه فلک جاه چاکری و جان فشانی کردند و بعد از قضیه ناکزیر از ملکزاده بی نظیر اسد خان بدیکری خدمت نکردوسر در چنبر اطاعت در نیاورد علی الجمله از استماع این اخبار حضرت شهریار قاجار خورسند کردید و خلعت آفتاب طلعت ارسال فرمود و در اینسال که نواب شاهزاده بسهال شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بایالت خراسان مامور کشته بود نواب شاهزاده اسمعیل میرزا دست پرورده و سپرده خدمتش بنیابت حکمران طهران کردیده و لی بواسطه صغر سن او و میل و رغبت اهالی دارالخلافه بنواب شاهزاده ازاده علیخان ملقب بعلی شاه برادر صلبی و بطنی حضرت نایب السلطنه نیابت دارالسلطنه بدو انسب بود لهذا ملقب بظل السلطانی ملقب و بحکومت طهران مخلع و مخصوص آمد و شاهزاده اسمعیل میرزا بخراسان رفته بحکومت ترشیز نایل کردید و چون حکومت یزد با نواب شاهزاده شجاع السلطنه و میرزا موسی رشتی وزیر و نایب در یزد وجودش در خراسان اوجب سمو نایب الحضار و بپیشکاری خراسان منصوص فرمود و حکومت یزد بحاجی محمد زمان خلف الصدق حاجی محمد حسین خان نظام الدولة الاصفهانی مفوض کردید

ذکر وصول حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر انوان بولایت روس و نمسا و رسیدن بحضور شهریار روس الکسندر با ولیج امپراطور اعظم و مراجعت بدربار شاهنشاه معظم

حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت علیه عالیه که بسفارت دولت ایمپراطور روس الکسندر باولیچ مامور بود بعد از وصول بخاک آن دولت معزز و محترم بمپرفت تا در باغ خارج شهر پطرزبورغ نزول نمود چون پادشاه والاجاه روسیه بعزم مجادله با پونه پات ناپلیون ایمپراطور فرانسه بولایت نساحرکت فرموده بود سفیر ایران چندی در انجا بماند و بوزورود وش او را احترام تمام کرده بودند و از شهر پطرزبورغ الی سه فرسنگ اساس استقبال چیدند و کالسکه سرکاری را بجهة سفیر آوردند و بنیاز الان از جانب ایمپراطور پرسش و اظهار تفقدات مکرر آمدند و بعد از آسودگی از کسالت سفر بحضور امپراطور روس شرفیاب شد و مورد التفات بیحساب و امضای عهدنامه محتوم بخاتم همایون را سپرده و مطالب را بر شمرده مجملا تا ایمپراطور فرانسه ناپلیون کرفتار نکردیده امید سفیر در مقاصد مکنونه افزون و احتمال استرداد بلاد متصرفه بیشتر میرفت چون کار ناپلیون بر آشفته شد و دیده دولتش خفته کشت نومیدی سفیر ایران صورت ظهور یافت مجملا اینکه دولت قوی شوکت کارکن کاردان انکلیس دولتهای دیکر اورپا را باخود موافقت و مرافقت داده دوک ولنستن از جانب دولت بهیه انکلیس سردار و باسی هزار سپاه و آتشخانه روی بدفع ناپلیون نهاد و بلوخیر نام نیز با جماعی کثیر از دولت پروس مامور و له و دانمارق و دیکران نیز امداد ها کردند با جماعت روسیه و کروهی فرانسه که از ناپلیون روکردان بودند بدفع او اتفاق کردند و در محال واترلوی فرانسه دوک ولنستن سردار انکلیس با ناپلیون برزمی دلیرانه کرده و شکستی فاحش بناپلیون در رسید و در پیابانها سر کردان کشت و کار خود را از اطراف پریشان و آشفته دید ناچار بدولت انکلیس که در ثبات عزم معروف بود روی کرد کماشتکان آن دولت او را در جزیرة سنت هلانه کرفتند و برحسب صوابدید و رای عقلای جمهور دولتها او را بجزیرة سانتالیستا که در میان دریای محیط و در وسط امریکا و افریقیاست برده محبوس نموده مقرر داشتند هزار کس حافظ نکهبان بر او کماشتند و بعد ازین قضیه لوی هیجدهم که از سلسله بوربن بود در انکلتره بود در بیستم ماه ربیع الثانی سنه هزار و دویست و چهارده عیسوی بود بر مسند حکمرانی فرانسه نشست و بعد از حبس ناپلیون پادشاهان فرنکستان در بنسا اجتماع و مشاورت کردند و عهد و مقرر شد که هر کس بملک خود قناعت کنند و بطمع ملک یکدیکر نخفتند و اکر کسی در ملک دیکری تصرف خواهد بهمه دولتها باهم موافقت کرده بر سر او روند و او را از میان بر کیرند و بر این مقرر تعهد کردند مع القصه ایمپراطور روس بملک خود آمده در پطرزبورغ بر آسود و سفیر ایران از انجا در باب رد بلاد متصرفی با کماشتکان ما هیچ یک را بتهور و غلبه نکرفته اند بلکه حکام هر یک بطوع و رغبة نزد ینارالان آمده استدعا کردند که ولایت خود را بتصرف دولت ما دهند و اهالی کرجستان بجهة قتل و غارت در انجا دو مواجدت با ملت ما با ما انسب بیاشند و چون کوه نشینان داغستان با اهالی کرجستان اذیت میرسانیدند اکر بادو حاکم باشند مایه مخالفت خواهد بود در باب ولایات کنجه و شیروان و طالش در این ایام الکسندر ریلوف که ایلچی مختار و سردار جدید کرجستان است روانه انجا خود دیدنی است که از حال اهالی ان بلاد پرسش و تحقیق نماید که رضای ایشان چیست بقاعده که در میان ما از انظام و در اسلام مروت خوانند انجماعت را که بپای خود بدولت ما شده اند و روی بما آورده اند شرط انصاف نیست که بدست پادشاه والاجاه ایران دهیم که مورد سیاست شوند اکر خود راضی شوند مضایقه نخواهد رفت مع القصه بعد از این معاذیر میرزا ابوالحسن خان و سردار قفقاز مرخص شدند و بتدریج بفلیس آمدند سردار در انجا بماند و سفیر مرکب عزیمت بجانب ایران برانند و معتمدی چند از جانب الکسندر ریلوف با عریضه بانفاق سفیر ایران بطهران وارد شدند هم در بنسال هنری ولکا انکلیس از دولت خود مامور بتوقف طهران و منصب وکالت شد و مستر موریه نایب ایلچی انکلیس را بدولت احضار کردند کویند مستر موریه دو کتاب تالیف کرده از نیک و بد سفارت خود هر چه دیده و شنیده در آن درج نموده از سفیر ایران یعنی حاجی میرزا ابوالحسن خان حکایت بسیار بر کماشته است در بیان ماموریت الکسندر ریلوف سردار کرجستانا بامد حضور حضرت شاهنشا فلک جا فتحعلی شاه و ماموریت جناب معتمد الدوله اصفهانی و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی مازندرانی باستقبال او و ورود وی در آذربایجان الی حین سلطانیه

در بهار سال فرخنده فال یکهزار و دویست و سی و دو که جهان پیر زبانی از سر کرفت و تاثیر هوا کوه و دشت را در کسوت اخضر خلعت خاقان بهمن فریدون مثال بفر فریدونی بر سریر مرصع برنشست و در مجلس عید سعید نوروزی در کمال ابهت و حشمت و جلال در کذشت فرستاده کان الکسندر ریلوف ایلچی مختار دولت بهیه روسیه با بقاق حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه بحضور اقدس حضرت شاهنشاه کردون بارکاه شرفیاب شدند و بعد از کذرانیدن عریضه و هدایا و رخصت بجهت و یافتن جواب و خلعت مقرر شد که سفیر مذکور در اواسط فصل بهار در همین سلطانیه بحضور سلطان کامکار در آید و احکام قضا نظام بافتخار نواب شاهزاده والاجناب نایب السلطنه و نواب ملکزاده ازاده عبد الله میرزا

متخلص بلمرا فرمان روای خمسه فرنجان و حسین خان سردار ایروان صدور یافت که هنگام عزیمت سفیر دولت بهیه روسیه از ابتدای حالت متعلقه بایشان مقدم او را بنگر بمایات شایسته و تحریمات بایسته گرامی دارند و عسکر خان افشار ارومی بهمانداری او مقرر شد و جناب فضائل مآب سیادت انتساب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله باستقبال و همراهی و میرزا فضل الله بن حاجی میرزا نصر الله علی آبادی مستوفی خاصه بجهة انجام تدارک و ترتیل و احراجات و ما یحتاج او روانه شدند و مسرعان نامه بر بکرمان شاهان و کردستان رفتند و برحسب امر با دشاه بجزو بنواب شاهزاده والاجاه محمد علی میرزای دولتشاه و امان الله خان والی اردلانی اعلام نمودند که در موعد مقرر در چمن مذکور با سا مانی شایان حاضر آیند ذکر حرکت نواب شجاع السلطنه بمحمود آباد جام و مجاربهای با اهالی قلعه و تسخیر قلعه و قتل جمعی کثیر حاجی فیروز الدین میرزا والی هرات که سابقا در جام و غوریان تداخل و تصرف کرده بود چون از حد خود تجاوز نمود لهذا بغیرت جبلی و همت ذاتی نواب شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا تحمل انیکونه تطاول ننموده باجماع عساکر و احتشاد جیوش اشارت راندند و با سپاهی جرار ایلغار کرده پنجر چون دریای جوشان نزول بشهر خبوشان گزید رضا قلی خان ولد امیر گونه خان که پدر پسر خود را محبوس و از حکمرانی مایوس کرده بود اختیار را و اضطرار را سر در قدم شاهزاده نهاده بخدمت پرداخت و در آن شب تمام ما یملک خود را پیشکش کرد نواب شجاع السلطنه که همتی بلند داشت و حاصل بحر و کان را در نظرش جلوه نبود پس از قبول تمامت را بدو مبذول داشت و از ظهور انیکونه فتوت و مروت او را سر بر افلاک بر افراشت دیگر روز خوانین خراسان بخفعلی خان شادلو حاکم برنجر دو سپکلر خان چاپشلو حکمران دره جز و سعادتقلی خان بغایر لو حاکم جهان ارغیان و قوچه خان کیوانلو حاکم رادکان در خبوشان شرفیاب حضور شاهزاده شجاع السلطنه شدند و بانواع التفاتهای شایسته مشمول آمدند و شبانگام هر یک بمنزل و مقام خود باز گشتند و بتدارک و تهیه خدمت محوله بخود پرداختند و شاهزاده مجددا بارض اقدس رجوع فرمود و خوانین مذکوره پس از روزی چند زنان و فرزندان خود را بصیغه گروکان با پیشکش های لایقه بمشهد مقدس فرستادند و دو هزار سوار بملازمت رکاب تعین نمودند شاهزاده پس از زیارت روضه مطهره و مرقد منوره امام الجن و الانس حضرت علی رضا علیه السلام با طمینانی خسروی و قلبی قوی و قالبی پهلوی نهضت کرده با سپاهی بصلابت سنگ و سختی آهن و حدت پولاد و سرعت باد بمنزل سنگ بست جام مقام گزید و محمد خان قرائی ترتبی نیز دران منزل بحضور آمد و مقرر شد که مشار الیه میرزا محمد خان تکلوی جامی را خود برداشته از قرار مقرر محمود آباد را بتصرف آورد و شاهزاده دیگر روز رکاب خیر آباد نزول اجلال گزیده و محمد خان که قرار داده بود که بنیاد خان و نصیر خان در هنگام ورود محمود آباد را تخلیه نمایند در راه بازرسید و مذکور داشت که خوانین مذکور در دادن قلعه مضایقه کرده اند و بمعاذیر موهمه متمسک شده اند لطفعلی بیک برادرزاده خود را در آن قلعه گذاشته خود در بیرون در کمین عذر یکین گردیده و چون قلعه محمود آباد در عرض راه و معبر لشکر ظفر پناه بود هنگام عبور از حوالی قلعه مذکور یکنفر تفنگچی هزاره از فراز برج و بارو تفنگی خالی نمود اگرچه محمود آباد از قلاع فلک بنیاد و مشتمل بر باره رفیع و خندق وسیع بود نواب شجاع السلطنه ازین جسارت برآشفته سپاه را بتسخیر آن حصار مامور فرمود عبد الله خان ارجمندی فیروز کوهی و رستم خان قراگوزلوی همدانی با پیاده و سواره خویش دامن بهمت بر کمر زده پیش رفتند اسمعیل خان و مطلب خان دامغانی چون شیران خشمگین اطراف حصار را فرو گرفتند شاهزاده نیز پیشاپیش جانبازان سمنانی و دامغانی مانند آتش سوزان بحرکت در آمد و هر یک را دل بمیاد توپهای فلک پیکر دوزخ شرر با آتش فشانی در آمدند و بضرب مجرهای تنین بسار شکست در برج و جدار در افکندند مردم هزاره که در آن باره بودند خود را طعمه اژدهای مرگ و لقمه نهنگ فنا دیدند از بیم جان بر هاکردن تفنگ و شمخال اصرار کرده چاره نجشودند بلکه مزید قهر دادر دهر و موجب خشم امرای قلعه گیر آمد دلیران پیاده خود را بخندق رسانیده از آنسوی بر آمدند و بر حصار بر شدند و بر بروج عروج گزیدند در آیات کوناکون سرخ و زرد که علامات فتح و نصرت بود بر باره حصار استوار ساختند لطفعلی بیک کوتوال حصار در آن گیرودار جدا بر اسکافته خود را بدر افکند و تمامت قلعه گیان اسیر گشتند نواب شجاع السلطنه چون از فرار لطفعلی بیک بجانب هرات مطلع شد نفس نفیس با سواران تراکمه ازدنبال او ایلغار کرده تا بنج فرسنگ راه انکروه را تعاقب فرمود و جماعتی کثیر قتل و اسیر نمود تا قریب بغروب سیصد و پنجاه کس زنده و یکصد و بیست نیزه سر از نظر شاهزاده در گذشت و پس از رجعت بار دوی معلی گرفتاران هزاره را بهزار گونه سیاست مورد غضب ساخت و غالب انانرا با نجهای بلند چوبین بر زمین دوخته و اجساد بعضی را سوخته در شارع عام کله مناری بدده نداع از قطاع و سه زرع قطر بنیاد نهاده و بنیاد هنراره را از کار او یاد کاری بپای کردند و او چنان گریخت که از و خبری نیامد و حکومت محمود آباد جام را بمیرزا محمد خان تکلوی جامی که مردی نامی بود مفوض فرمود و پس از سه روز توقف بعزیمت

هرات بحرکت آمد اخبار این کردار دهشت قرار فیروز الدین میرزا را ماری جانگزا گردید و چون بارگزیده با نقلاب در افتاد و عطا محمد خان افغان را بضراعت
و اطاعت از هرات بیرون فرستاد و در منزل تربت شیخ جام بحضور شاهزاده نیکنام در رسیدند و در سپردن غوریان متابعت کرد و ضمنا اظهار کرد که
از هرات در گذرند و آن را بدو وده احمد شاهی واگذارند نواب شجاع السلطنه او را بجوابی مناسب وقت و اعطای خلعتی در خور مرخص و روانه داشت و منزل
بمنزل کوسویه رایت عزم برافراشت امیر حسن خان عرب زنگوئی حاکم قوچان و طبس با جماعتی از اعراب زنگوئی و لالوئی و بختی در بین منزل بحضور آمد و چون والد
شاهزاده بنیره قادر خان عرب حاکم بسطام بود او بخطاب خالویت مخاطب فرمود دیگر روز از غوریان حرکت کرده از غوریان در گذشته بمنزل شکیبان
رسیدند و پس از ورود پل نقره سه فرسنگی هرات معلوم شد که حاجی فیروز مصلای هرات و تل بنکیان را که محکمه سخت است با من جانیت شمرده گروهی از
شمخالچیان در انجا نشانیده و استعداد کارانا نرا آماده و مهیا ساخته خود آسوده خاطر در شهر هرات نشسته نواب شاهزاده شجاع السلطنه دیگر روز با ساز و
اهبتی تمام و ساخته کی تمام بحرکت در آمد عبد الله خان ارجمندی و مطلب خان دامغانی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر مافی را در بین و یسار جای داد و خود
در زیر لوای نصرت التوای عالی نهضت در آمد سردار با اقتدار اسمعیل خان دامغانی با امیر حسن خان زنگوئی و امیر علم خان عرب حربه قاینی و امیر قلیچ
خان تیموری و محمد خان قرائی در سایه رایات نصرت آیات و قلب سپاه بجنبش در آورده توپهای نمبتین بکیر در پیشاپیش چون عفریتان حراقه انداز همی بردند
و بدین آراستگی از پل نقره بجانب هرات روان شدند **ذکر محاصره هرات و اطاعت حاجی فیروز الدین میرزا و الی هرات**
و سکه و خطبه بنام خاقان قاجار چون سپاه ظفر پناه منصور قریب محکمه مصلی شدند با شاره شاهزاده پرخاش خوی اسمعیل خان سردار
بتسخیر محکمه و قلع و قمع حافظین انجا اشارت راند سپاهیان از رود انگل در گذشته با مهابتی وافر و صلابتی متکاثر بدیشان متهاجم شدند و بضرب شمشیر
چون تیر صفوف انانرا شکافته بر ایشان غلبه کردند خون جماعت افاغنه مصلی را رنگین کرده و پیکر خسته جنکیان تل بنکیان را سنگین ساخت مستحفظین
هر دو محکمه بالکلیه عرضه شمشیر و اسیر و دستگیر شدند شبانهنگام اردوی سعادت دلیل در کنار رود انگل اردو زدند و سنگرهای متین بستند امیر
حسن خان عرب زنگوئی و حسینقلی خان بیات نیشابوری بمحارست مصلی و تل بنکیان مامور شده علی الصباح بر محاصره حصار هرات عزم جزم
گردند میر حسن خان بدروازه خوش و امیر علم خان بدرب قندهار و امیر قلیچ خان بدرب قوطی چای و محمد خان قرائی بدرب عراق و حسینقلی خان بیات بدرب
ملک مقرر و در جنبش آمدند و دلاوران جلادت نشان سواره بغارت و نهب ولایات سبزوار و فراه تا بجاوود گرشک و فشار مطلق العنان و
خلیع العذار شدند تمامت صحرانشینان و اوباد و مزارع و قرای انولایات را بجاروب نهب و غارت پاک رفتند و بسیاری از زن و مرد از
صدمات مردان لشکر پادشاهی خواهی نخواهی در خاک هلاک فرو خفتند شبان روزی سه چهار در آن حدود و دیار رفته عجیب و حادثه غریب و قوع و
وفیروز الدین میرزا وقتی باخبر شد که تمام ولایت خراب و اهالی هرات در شکنجه عقاب گرفتار بودند عقلای قوم را جمع کرده بمشاوره پرداخت آخر الامر
بجز اطاعت و انقیاد چاره ندانستند پنجاه هزار تومان وجه نقد و کلید هرات را با میدبخات بخدمت نواب اشرف والا شجاع السلطنه ارسال
داشت و تخم عجز و الحاح و تضرع و خشوع در مزرعه خاطر کاشت تا بتوسط امرا و وزرا و اکابر خاطر شاهزاده آزاده با او برسر التفات آمد جرایم او را
عفو فرمود و مقرر داشت که در هرات سکه و خطبه بنام مبارک حضرت شاهنشاهی خاقان صاحبقران قاجار شعلی شاه زده و خوانده کردند حاجی
فیروز الدین میرزا والی هرات اطاعت کرده بسکه و خطبه پرداخت و خود را ازان شبکه اضطراب آزاد ساخت حضرت شجاع السلطنه او را مورد
الطاف فرموده مخلع و مطمئن فرمود و در هنگام حرکت نواب شاهزاده شجاع السلطنه العلیة العالیة بجانب بالا
مرغاب و محاربه با اسمعیل خان سردار دامغانی باهراره و منهزم شدن سردار و سایر واقعات در هنگام سکه
قلعه محمود آباد محصور و مفتوح شد چنانکه اشارتی رفت پناه خان و نصیر خان و لطفعلی بیک هزاره فرار کرده بجانب بادغیسات رو آورده و در
بام از اعمال مارو چاق و در نیچه سنگی رود مرغاب با اویماقات فیروزکوهی بنای مواصلت و مواحدت نهادند و قرار توطن در انجا دادند بهرام خان
فیروزکوهی نیز او یماقات خود را از بادغیسات هرات آورده بملاحظه قرابت با پناه بدپناه در دره بام بام را شام و شام را بام بام همی پردند و چون
ابراهیم خان پیکلر سکی هزاره را با پناه خان و برادرش مخاصمتی شدید بود امیر قلیچ خان تیموری ابراهیم خان را با جماعتی از پیاده و سواره هزاره
باستمالت انطایفه روانه کرد پس از آن سردار کثیر الاقتدار اسمعیل خان و امیر قلیچ خان تیموری و مطلب خان دامغانی و عبد الله خان فیروزکوهی
و رستم خان قراگوزلو و محمد نظر خان مافی و نکهدار خان چگنی با دسته جات ایشان در رکاب ستطاب حرکت و بمنقلای لشکر ظفر اثر مامور شدند

ونواب والا پس از روانه فرمودن امان بعد از دو روز دیگر از منزل کهدستان با امیر حسن خان عرب و امیر علم خان و محمد خان قرائی و حسینقلی خان بیات
وسواران دیگر و توپخانه آتش افشان حرکت کردند پس از قطع دو منزل از صعوبت راه و کثرت سنگلاخ صدمه تمام بمراکب و راکب روی داد و چون
شد که اصرار ابراهیم خان بحض عداوت بنیاد خان و صرفه حال خویش بوده تا کار چنان شد که در بعضی مسالک کثیر المهالک نواب شاهزاده
وامرا پیاده بمیر فشد بلکه در کشیدن عرادهای توپهای گران عمله توپخانه را امداد و اعانت و شرکت و تقویت همیفرمود و از قلت آذوقه و آب
و علف بسیاری از بارکیران تلف گردید مع هذا چون مراجعت از آن مضایق دلیل بر فتور حال سپاه و جسارت طاغیان تباه بود بدین رحمان
تن در داده بمیر فشد بعد از یازده روز در محل قلعه نوکه مسکن قدیم طایفه هزاره بود روزی دو بتوقف گذشت و محقق شد که ابراهیم خان هزاره
بواسطه غلوی در عداوت بنیاد خان سر بغاوت بر سر او تاخته و با نصیر خان برادر او رزمی آراسته شکست خورده مراجعت فرموده و بار دوی
اسمعیل خان سردار روی نهاده و سردار بر سر انها روانه شده بعد از حرکت از منزل موسوم بمرغ چون بسنگی دره بام بنیاد خان هزاره
و برادرش با قزاولان اردوی سردار دچار گردیده دست بمقاتله برآورده اند و از قزاولان لشکر سردار بهزیمت رفته روی بحصار دره بام نهاد
سردار چون از این واقعه مستحضر گشته با یلغار راه بر گرفته بدیشان رسید و جنگ در انداخت جمعی کثیر از هزاره از فراز دامان جبال شامخه بضرب گلوله
جانبازان دامغانی به پشت افتاده جان بسپردند و نصیر خان برادر بنیاد خان هزاره طالب امان و مهلت شد و روزی دو مامون بودند و
مقرر کرده بودند که بعد از مهلت و امان بخدمت آیند و سردار بدینخان در دوغ که فی المثل شمعی بفروغ بود غره و فریفته شده و از طریقه حزم بیفتادند
و چون این اخبار در منزل قلعه نوبشاهزاده شجاع السلطنه معروض افتاد امیر حسنخان و امیر علم خان را معاونت سردار بفرستاد و سه هزار پیاده
و دو عراده توپ سواره راه بر گرفتند و در بادغیسات هزاره همی گذاره کردند ذکر محاربه سردار و کشته شدن عباسقلیخان
هزاره و مقاتله بنیاد خان هزاره و بقتل آمدن کربلائی باقر قزاق و بهزیمت رفتن سپاه سردار
مخفی مباد که طایفه هزاره در اندخود و از صد هزار خانه افزونند و در این ایام بنیاد خان با بهرام خان فیروزکوهی مواصلت و موافقت گزیده بود
و این امان و مهلت بجهة استمداد از دیگران بود مع القصه در روز موعد اثری از آمدن نزد سردار و خدمتگذاری شاهزاده والی خراسان نظهور
نیامد مطلب خان برادر سردار با جانبازان دامغانی بسنگر یکه در اول دره بام و عباسقلی خان برادر بنیاد را و آن مقام بوده آمدند در پیوست
و بشمشیر بران او عباسقلی خان و هر کس که دران سنگر بودند شربت اجل نوشیدند و سپاهیان چنان تصور کردند که کار از تمام و جنگ بانجام
یافته کار حاصل و نصیب و غارت و کسب کوشیدند و از رعایت حزم دیده پوشیدند بنیاد خان با جماعتی از فیروزکوهی و هزاره از راهی غیر معهود
راندو خود را بسپاه سردار رسانده پیادگان و سواران متفرق و در تاراج و غارت بر یکدیگر تقدم میکردند و قتی اگاه شدند که سوار و پیاده
بیشمار اطراف ایشان را احاطه کرده و بر کوه و پشته بر همه مشرف آمده اند سپاه استرابادی و ازانی که پیشرو غازیان لشکر ایران بودند و
کربلائی باقر ولد حمزه سلطان که در بحر کلباد پدرش خدمتی بزرگ بخاقان شهید کرده بود و در نیوقت در سلک غلام پیشخدمتان خاصه و
سرکرده ملازمان ازانی و در ثبات و تهور کوه در زنانی بود با سپاه هزاره بمبارزت اقدام کرد و در آن پیکار بسعادت شهادت رسید
پیادگان ازانی بسر ماندند و از پای در آمدند و بهزیمت شدند چون در آن دره شک سوار را از دحام و مجال تقدم بخبک نبود هزاره
یکباره حمله آوردند و بسیاری از سوار و پیاده را بکشتند و دره بام از خون لاله فام و وادی عقیق و معدن شقیق گردید و بقیه السیف کام
و ناکام روی بر تافتند سردار جلادت شعار کار را بدینگونه و روی خاک را از خون دلیران گلگونه دید کلاه از سر برداشته پای بفشرد و
هزیمتیان را به ثبات تحریص همیکرد ولی سودی نداد و رندگان باز نیامدند و ماندگان نیز برفتند چه قرار سرداران بود که در روزهای
جنگ و وقتهای شک پیاده کشته سر برهنه نموده بمحاربت و مضاربت همیکوشیدند و همراهانش در پای او سر میدادند در این روز این کار نیز
فایده نبخشید و متفرقان مجتمع نگردیدند چون لختی شهاویک شبه بر سر راه و شهای هزاره تیغ راندند ناچار بر اسب برنشست و بباز گردانیدن زدگان
تاخت و سواره هزاره دنبال پیاده و سواره گرفته بقتل آوردند چون این خبر بسمع اشرف شجاع السلطنه رسید که سردار با بنیاد و رکیر و دار است
و او را در آن کارزار کارزار بجهة اخبار دشمن و دوست بشنیلک توپخانه فرمان داد و بسرعت رو بجانب رزمگاه نهاد زمانی رسید
که سپاه برگشته و کار از کف رفته بود بر سواران هزاره که در قفای پیاده و سواره سردار همی تاختند حمله بزرگ برد و یک حمله یکصد و سی

از هزاره اسیر و دستگیر ملرشین و کاب والا شد جمیع انجماعت را بمدد میخای چوبین بر زمین دوختن فرمود و بقیه السیف هزاره از استماع صدای شلیک توپخانه مبارکه قرب جوار شاهزاده کامکار را مفحص و تفرس نموده فرس برانگیختند و یکسر بجانب دره بکر تاختند چون سردار بجانب قلعه نو عزیمت کرده بود نواب والا بطلب او سواری فرستاد و خود مجددا در منزل معروف بمرغ چوبین با مدارانی بمانند بهرام چوبین توقف گزید اطراف اردو را به پیاده کان پل صولت عساکر شاهی چون سد سدید استوار کرده و درین شب سردار با سواری سه چهار وارد گردید دیگر روز که سردار سپاه اشتران مهر خشان چهر بر جنگ شیرتک سپهر برنشست شاهزاده شجاع السلطنه و سردار و امرای خراسان در مجلس مشاوره تشستند و گفتند و شنفتند و در انتظام طاغیان دره بام از بام شام سخن کردند و ایران اهالی خراسان که از بنیاد هزاره هراسان بودند از معاودت بدان دره بالمره تحاشی کردند چون چاکران استرابادی و مازندرانی بقلعه نو رفته در انجا متوقف بودند و ملرشین و کاب شاهزاده والاجناب انحصار سپاه خراسانی داشت و انان درین داستان همداستان نمیگردیدند و بنیاد بی بنیاد در مقام تصویر مراتب دلیران باستان نگین نمیرلهٔ رستم دستان همی ستودند نواب شجاع السلطنه این کار را نه بروفق رای دید بلکه تقادم و تقدم را مایه تهادم و تندم شمرد و فی الحقیقه چنین بود لاجرم بحکم اقتضای وقت مراجعت از ان مشاجرت اولی نمود و پس از منزل مرغ چوبین شاهزاده شجاع السلطنه جنعلی میرزا حرکت فرموده بقلعه نو شتافت تا قشون متفرقه اجتماع کردند و از قلعه نو کوچ کرده جنبش کردند و در عین شکیبائی شکیبان آمدند و در انجا معروض افتاد که مدد خان افغان قرائی در پشنکساز اعمال غوریان اقامت کرده است و حقیقت آن رای بر شاهزاده ملک آرای مبهم بود میرزا محمد صادق وقایع نگار موزی مخلص بهما که اندران سفر در سلک ملازمین کثیر التظفر بود بتحقیق این امر مامور شد و معلوم و مشهود آمد که از استقلال حاجی آقاخان وزیر رنجیده و بدولت خاقان گیتی ستان شاهنشاه قاجار متوسل گردیده او بحضرت خواندند و مورد التفات ملکزاده گردند خلاع زرفشان و خنجر مکلل بجواهر رخشان بدو اعطا فرمودند و حضرت شجاع السلطنه روز دیگر از شکیبان بچمن پرفی تا زحرکت فرموده عطا محمد خان افغان عرض بیکی یعنی اشیک آقاسی حاجی فیروز الدین میرزا والی هرات بحضور والا آمد و باعطای خنجری مرصع و خلعتی ملمع مفتخر شد و بهرات بازگشت امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و محمد خان قرائی از منزل مذکور بمواطن و اماکن خود مرخص شدند و شاهزاده و دیگران بمشهد آمدند در شنبه دهم رمضان وارد ارض اقدس شدند و شرح حال بخاقان بهمال عرضه دادند و درینسال با مر خاقان بهمال سور و سرور و عیش عروسی نواب اشرف جنعلی میرزای شجاع السلطنه در دارالخلافه طهران مایه شادکامی قلوب پیر و جوان گردید و محجوبه ارصبایای نواب حسینقلی خان مغفور محظوبه وی گردید و دیگری نواب اللهویردی میرزا عقد مواصلت و مناکحت بست و درین ایام جناب شاه زمان افغان که برادرش محمود بن تیمور شاه او را چنانکه سابقا نگارش یافته کور کرده بود بعزیمت زیارت بیت الله بطهران رسیده بود و با پسرش در مجالس جشن و سرور و طوی خسروانه حضور داشت و خوشنود روانه مقصد شد و بعد از انقضای این عیش جیش سلطانی بعزم سفر چمن سلطانیه مضمم شدند و پیشخانه کشان بحرکت در آمدند

در بیان احوال الکساندر بن ملوف نمسراد قفقاز و سفیر دولت بهیه روسیه و آمدن به تبریز و سلطانیه خمسه سابقا ایراد رفت که الکساندر ملوف

از جانب پادشاه والاجاه روسیه الکساندر باولیچ بسرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و گرجستان مامور و تفلیس وارد آمد و پس از چندی عزیمت شرفیابی حضور پادشاه جمجاه ایران محمدعلی شاه ملقب بخاقان کرد و عسکرخان افشار اردومی بمهمانداری او رفت و در اوج کلیسیای ایروان بدو رسیدند و با احترامی تمام روانه گردید حسن خان برادر جنبخان سردار ایروان با پنجهزار سوار ساخته آراسته باستقبال او رفت و سردار خود در خارج شهر خیمه و خرگاه وسیع و رفیع برافراخت که مشتمل بر پنجمو طویل بود و بزمی مهنا مهیا ساخت و تا دو فرسنگ راه پیاده و سواره ایلات ایروان در کمال جلال ستاده بودند و خود با ابهتی تمام در خیمه مقام داشت چون سفیر مذکور در رسید سردار قدمی چند پیش رفته دست او را گرفته چنانکه رسم است اظهار مهربانی کرده بر جای خود نشستند و مجملا چنان رفتاری کرد که پسندیده آن سفیر دنی نظیر افتاد چه این سفیر صاحب اختیار کل توپخانه دولت روسیه بود و از مقام نیارالی برتر منصب داشت و خود را در نسب از نبایر دختری جوجی خان بن چنگیزخان همی پنداشت و با ازدحام و سامانی بیش از پایه سفارت بمرز ایران در آمده بود و مردم را در باره او توهمات وافر و ظنون متکاثر میرفت مع القصه در روز ورود به تبریز از حوالی قریه سهلان تا دولتسرای نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه ولیعهد از دو سوی سواره و پیاده و توپهای برفراز عراده و قرب یکصد هزار جمعیت از ملازمان سرکار دولت و چریک ولایت صف بصف و جابجا بنظام تمام قیام داشتند و چشم بر ورود ایلچی و حشمت جناب میرزا

ابوالقاسم خلف میرزا بزرگ قایم مقام بامیران واعاظم آذربایجان باستقبال رفتند و با ایلچی بازگشته بحضور شاهزاده نایب السلطنه درآمدند
بعد از شروط مبرّبانی و بروز مهربانی سخن از مصالحه و یگانگی راندند از طرف وکلای دولت ایران بخلاف آن پاسخ یافت و از نمعنی برآشفت و دیگر
بنیاد مواحدت و موافقت ننهاد و نواب شاهزاده نایب السلطنه با وی تلطف کرد و در هنگام عبور از خمسه نواب شاهزاده عبدالله میرزای دارا
با او کمال ملاطفت بظهور آورد و او را اکرامی کریمانه فرمود و حرسند بگذرانید تا در چمن سامان ارخی که از سامان سلطانیه است نزول کرد جناب
میرزا عبدالوهاب منشی الممالک اصفهانی که در خمسه منتظر ورود سفیر مذکور بود در نیمدت با او رفاری مناسب و شایسته نمود الکسندر بریملوف
مردی شدید البطش کثیر الطیش راسخ العزم ثابت الرای سخت کوی شدخوی بود و بکمال صلابت و تکبر داشت و چون بمقبره اولجایتو سلطان
رفتی او را خال خود خطاب کردی که گاه نیز بدو عتاب نمودی الحاصل موکب ظفر کوکب شاهنشاهی در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان
سنه یکهزار و دویست و سی و دو از دار السلطنه طهران با فر فریدونی و ثروت قارونی و حشمت خسروی و معدلت کسروی منزل منزل
همیرفت تا بچمن سه فرسنگی سلطانیه نزول فرمود و در جمعه هفدهم رمضان عزم ورود بچمن سلطانیه جزم کردند در ذکر ورود
موکب خضرت اقدس شاهنشاه سلیمان جاه خاقان اعظم و شاهنشاه معظم فتحعلی شاه قاجار
بچمن سلطانیه و امدن سفیر کبار بریطانیه کبری و سفیر کبیر دولت بهیه روسیه بحضور اعلی و گذرانیدن
تحف و هدایا در روز جمعه مذکور که روز ورود موکب مسعود سلطانی بسلطانیه بود از حوالی چمن صایین قلعه خمسه الی قریه دیزج که از
هفت فرسنگ متجاوز است فوج فوج و صف صف سواره و پیاده بنظام و ترتیب تمام ایستاده بودند و دیده مشتاق در شاهراه را
شاه جمجاه گشاده بخست جماعه صاعقه بار زنبورکچیان بهرام پیکار با جاههای سفرلات کلناری بر پشت هیونان کوه کوهان برنشسته همی افکندند
گفتی خرمن خرمن اتش سرکش شعله زن و کوه کوه تلهای لاله نعمان در حرکت است لحظه بلحظه از کام تنینهای اتشبار رعد و برق آشکار میکردند
و غرنگ در طاس سپهر نیلی رنگ می افکندند شیاطین نار فطرت از نزدیکی ایشان خایف همی ماندندی و کره اثیر از ثقب کوره زنبوره انان
رماد کشتی بشر را فشانی زهر بر آراد و رخ جانسوز هوای دی را بطبع تموز مینمودند و از آن پس عمله نوشخانه بر فراز تختیان خراسانی خروش طبل و
کوس و کرنای در کوه و دشت در افکنده با هنگی مناسب در حرکت آمدند و از بانگ زنبوره و نوشخانه در پرده های صماخ صخره صماطنین در
افتاد و از دنبال ایشان رکابداران خاصه خیمه بتهای ترکی و تازی با ستام و دوال مکلل و مرصع همی کشیدند نفیر چاوشان و قراولان در
کوه و بیابان ارتعاش افکندی و شارهای رنگارنگ و جامهای گوناگون هر یک هوا و زمین را پر از طاوس و بوقلمون کردی راستی
منقش به تمثال شیر و خورشید بر آفتاب و اسد طعنه زدی و از عکسش هوا پر از شیر و خورشید شدی حضرت شاهنشاه باروئی چون
ماه در جواهر رخشان مستغرق همی آمد از اشعه جواهر درخشنده دیدها خیره و بصرها تیره کشتی رخشش پاینده تر از چهارم سپهر و رویش تابنده
تر از مهر بود شاهزادگان مکلل تاج مرصع بوشش زرین کمر ع همه چون ستاره بدور قمر در رکاب قمر انتساب با حشمتی کامل و شوکتی وافر
آمدند تا بچمن سلطانیه نزول فرمودند و در انجمن انجمن شدند و سراسر ان صحرا و دشت پر از خیام و سراپرده گوناگون گشت و زمین سلطانیه همه
در حشمت و شوکت از افلاک ثمانیه در گذشت و در همه خیمها ترکان بهرام طبیش در اندیشه رزم و خوبان ماهیچهر دلبش در تمنای بزم بودند و زبان
زمانه در صفت ایشان همیگفت فظم جند اخسر و ایران و شستنکه بار که کند دیدن آن دیده پر از رنگ و نگار ✻ سرهائی همه پر از نیخ بخر خیز و بچین
کلستانی همه پر از خم زباخار و تنار ✻ نطر زهره و مریخ بهم بافته اند ✻ که همه رود و نوازند و همه تیغ گذار ✻ بکه رزم ندانند بجز اب و سلاح
بکه بزم ندانند بجز بوس و کنار ✻ الکسندر بریملوف پس از ورود مکرر این رکاب ظفر انتساب بچمن سلطانیه از چمن سامان ارخی بلباس مبدل
بار دوی قیامت اثر حضرت شاهنشاهی آمده تفرجی تمام و تفرسی لاکلام نموده مراجعت نمود و حشمتی عجیب و دولتی غریب دید و از ان اجتشام و
ازدحام لجی بحر اسید و بمقام خود معاودت و مراجعت کرد پس از چند روزی صفیار خان کرد بچه افشار اسی خاصه با ساخت و ستام و لگام
مرصع احضار ایلچی را بسامان ارخی رفته و امان الله خان اردلانی والی کردستان با معادل پنجهزار سوار تا نیم فرسنگ راه بر سم پذیره و
استقبال پیش رفته و ایلچی مذکور را در عین حرمت و عزت برداشته بسوی اردوی شاهی آوردند و دو میل راه از میان دو صف سپاه
گذرانیده بسراپرده جناب میرزا شفیع صدر اعظم فرود آوردند و امیر کبیر محمود خان دنبلی در آن ضرگاه از جانب حضرت شاهنشاه فلک جاه

اظهار پرسش و تفقدات بظهور آورده دیگر روز در سراپرده خدیوانه شهریاری که در پایان قصر سلطانیه از کردون وسیع بالاتری داشت بزمی ملوکانه مرتب داشتند و انواع اسباب تجمل و تحشم فراز آوردند شاهنشاه ایران با ان شمایل و مخایل و روی و موی و جلال و جمال که از شاهان دهرش نظیر و همال نبوده غرق شعشعه جواهر رخشنده بفراز تخت مرصع برآمد و دیگر جهان شاهزادگان و میران سران از خوالی پایه بخت تا در سرای پرده وسیع جای بجا ستاده شدند و کورنش را آماده مقارن قعود شاه کردون غلام سجود و رکوع اهل قیام وقوع یافت نوای نای و شیپور اهل نظام بلند آوازه و خطبه خطیبان و مدحت سخن سرایان بر سپهر برین رسید اسلحه و ادوات و سپر و شمشیر و سایر آلات و ظروف و اوانی مرصع بجواهر گرانبها که خاصه مجالس حضور سلطانی است هریک در دست یکی از وشاقان زرین کمر سیمین غبغب بچاده لب آبگشت و فضای بارگاه در زیب و زینت و بهاء از کارگاه سپهر اعلی در گذشت امیر محمود خان دنبلی قورچیباشی خاصه حضور با عصای مرصع بحضار سفیر بی نظیر مذکور مامور و محسن بیک قراچورلو نایب امیر آخورباشی با اسبی خاصه زرین زین مرصع ستام نیز و سفیر رفته که او را بر نشانده بدر بارگاه شاهنشاه آورده باشد و الکساندر ریملوف که مردی عاقل و بزرگ منش و زیرک بود در نهکامیکه اسب خاصه مخصوصه مذکوره را سوار شدن خواست از راه تحرم و تکریم و آداب دانی زانو بر رکاب اسب را بوسه داد و پای در رکاب بر نهاد و با احتشام و احتشاد تمام و چهل کس از همراهان و صاحب منصبان دولت روسیه و دو تن زبان دان مترجم طلیق اللسان ذلیق البیان براه افتاد تا در خیمه کشیک خانه که مجمع امرای یکانه بود فرود آمد و لحظی بر آسود و از حضرت اعلی بخواندن وی اشارت رفت الکساندر ریملوف با نیارال نقری ترجمان از عرزه ارامنه اقلاق و بعد از ان همراهی محمود خان بحضور خسرو محمود شان جفت در چهار مکان و مقام بمراسم رکوع و سجود و برداشتن کلاه و سر برهنه رفتن در پیشگاه اقدام گردند و بعد از عرض حاجب بار و اجازت شهریار بحرگاه فلک درگاه داخل گردید و چون فرستاده نشانه و نمونه و واسطه و ارابطه فرستنده پادشاه جمجاه دولت ایران بنا بر مواحدت و موافقت با امپراطور اعظم دولت روسیه بجلوس سفیر اشارت راند وی نیز بر امتثال بر کرسی نشست و بجهة احترام آمر فور ابر جست پس از استعلام و استفسار حال سلامتی امپراطور نامه پادشاه والاجاه روسیه را جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم از سفیر فیروز بخت معظم گرفته بر فراز تخت مرصع بر نهاد و پادشاه جمجاه با حضار همراهان سفیر فرمان داد همگان شرفیاب حضور شهریار ایران گشتند و بمعرفی سفیر بزرگ هریک بقدر مرتبه و شان و نشان و منصب مورد شفقات و تلطفات حضرت خاقان سلطان نشان شدند و از آن پس مرخص گشتند و همه روزه و همه شبه در جناب صدر اعظم و امرای معظم بمجالس دلکش و طوبهای خوش روز را بشب و شام را ببام میرسانیدند و سیوم روز تحف و هدایای جناب امپراطور اعظم را بحضور شاهنشاه معظم آوردند و بردی میز و صندلی و کاه و تخت فرو گستردند

ذکر مجلس حضور و هدایای سرکار امپراطور و مراجعت سفیر

هدایای شاهانه پیل و هودجی از زر احمر بود که استادان صاحب صناعت بدیع کار در جناب سیاران ترکیب ساعتی بکار برده بودند که چون باکلید زر اکوک کردندی اعضا و جوارح زنده پیل زرین بمانند پیل زنده متحرک اظهار حرکت طبیعی نمودی و اجزای آن بحرکت قسری در جنبش بودی و نغمات دلکش و مقامات خوش از جوفان برآمدی و بر دیده و شنودگان و گوش نیوشندگان ان حرکات و اهتزاز و نغمات و آواز جلوات وافره کردی و نیز از انجمله تحف سه قطعه آینه صاف شفاف اصفی از صرح ممرد بود که هریک را طول دو زرع و نیم و افزون از یکزرع عرض و سخن ان از چهار یک زراعی کمتر نبود و چون در برابر شاهنشاه والاجاه بنهادندی اصلا و عکسا چهار اسکندر دارا حشمت سلیمان شوکت مجسم و مصور گشتی و بر حسب امر اعلی دو قطعه آن مرآت را در جلد دیوانخانه خاصه طهران که محل جلوس حضرت خاقان بود نصب کردند و دیگری با قاب و اسباب زرین و سیمین در شاه نشین عمارت بلور باغ مشهور بگلستان نهادند و پیکر پیل زرین را نیز در خانوسی از آئینه لطیف محفوظ داشته در پایان مسند بگذاشتند و بجهة میرزا محمد شفیع صدر اعظم نیز افسری زرین مکلل بجواهر ثمین که نشان صدارت بود عنایت رفته بود و بهریک از امرا و سپهبدان تحف و راه آورد آورده بود و مجملی از مطالب و مقاصد سفیر مذکور این بود که ما با دولت عثمانیه بنای مخالفت است و چون با دولت ایران مواحدتی داریم ما را اگر ضرورت افتد امداد نمایید و اگر نکنید از انجانب نیز معاونت ننمایند جواب این فقره داده شد که در فصول پارینه گفته ایم که فقره دگری نرفته است و چون بر حالت ایران و ولایات آل عثمان را با یکدیگر اتصال است تحمل که در گاوشن با اندولت مختلای درین برحالت بظهور آید اولی انکه با دولت آل عثمان نیز موافقت و مصالحت مقرر دارید که مبادا

بیان مقتول شدن شاه خلیل الله اسمعیلی

امری روی دهد که موافقت دولتین ایران و روسیه بمخالفت کشد مطلب دیگر سفیر آن بود که چون خاک خوارزم بخاک روسیه پیوسته است کاهی تجار ما را زیان رسانند و متعرض شوند چون خوارزم سابقا جزو ایران بوده و اکنون جدا شده یا خود باستیصال ایشان پردازند یا ما را از بحر خزر و استراباد برفتن آن بلاد ماذون سازند پاسخ یافت که عبور روسیه از استراباد در فصول مقرره بوده و راه دادن سپاه روسیه در ممالک امتناع دارد و تعیین لشکر ما بر سر خوارزم در صورتی است که هرات و بلخ و بخارا ضمیمه مملکت محروسه ما باشد تا لشکر ایرانی آسانی بر خوارزم تواند پرداخت چنانکه نادرشاه بعد از فتح آن دو ولایت بخوارزم رفت و مفتوح کرد مطلب دیگر تعیین قونسل روسیه در گیلان بود و علی التصریح مقبول نیفتاد مقصد دیگر تعیین حدود و طوالش و توقف وکلای طرفین در سر حدین بود پاسخ این دو فقره بمراجعت سفیر تقلیس و اخبار ثانوی آمدن معتمدی دیگر محول شد و پس از چندی سفیر و همراهانش مشمول عواطف پیکران خاقانی شده خورسند و خوشنود باعطای نشانهای خاصه دولت علیه ایران و خلعتهای شایسته از خنجر و شمشیر و اسب و شال کشمیر روانه تقلیس شدند و عسکرخان افشار در ایاب و ذهاب الکساندر پر ملوف معزز و مشعوف بمقصد رسید و هم در اینسال که یکهزار و دویست و سی و دو بود مجعلی خان خلج با یک رنجر فیل کوه پیکر و چهار رأس اسب ترکمانی و چند طاقه شال کشمیری و چند رشته تسبیح مروارید و هدایای دیگر بسفارت اسلامبول مامور و روانه خدمت سلطان محمود خان خواندگار گردید و موکب اعلی در شنبه یازدهم ذی قعدة الحرام از چمن سلطانیه بمقر سلطانی یعنی دار السلطنه طهران فرا رسید

ارزانی فرمود **ذکر بیان قتل سید شاه خلیل الله اسمعیلی و ذکر اعقاب او و سیاست مفسدین بامر شاهنشاه معدلت آئین** میرزا ابو الحسن خان کهکی قتی که از بدو دولت سلاطین زندیه تا آغاز ظهور ملکداری خاقان سعید شهید بحکومت کرمان مفتخر بود بعد از خود فرزندی میرزا خلیل الله نام بیادگار گذاشت و در محلات قم متوطن گشت چون سلسله شیعه اسمعیلیه چنانکه در کتب اخبار مسطور است اسمعیل بن امام جعفر الصادق ع را بعد از آنحضرت امام میدانند و اولاد او را پشت به پشت و خلفا بعد خلف خلیفه بحق میشمارند و میرزا خلیل الله الحسینی الاسمعیلی از اولاد اسمعیل بوده و در ایران و هندوستان و توران جماعتی بسیار از بنطایفه بوده و میباشند که زکوة خود را هر وقتی بهر کس از بنطایفه که موجود است میرسانند در این سنوات در خدمت وی آمدند کثیری لقاء می افتادند و زکوة پیشکاری آوردند و چنانکه رسم است منکر و مقر بر او انکار و اقرار داشتند و در این اوقات نیز در فته مدت سالی دو بود که در آنجا توقف گزیده معزز و مکرم معیشت میکرد همانا روزی فیمابین کماشتگان و چاکران شاه خلیل الله و مردی از کسبه سوق منار عتیق رفت بازاری بازاری بخانه جناب نواب صدر الممالک یزدی رفته قصه بازگفت صدر الممالک چاکران شاه خلیل الله را بجهة تنبیه و سیاست احضار کرد و انها بخانه شاه خلیل الله پناه برده خلاف امر کردند و بعضی از جهلای عامه در میانه دامن زن آتش فتنه و فساد گردیدند و همگامه آرائی نمودند و در احضار کسان شاه خلیل الله اصرار و لجاج بظهور آمد تا ملا حسین نامی یزدی که از متابعین و مصاحبین نواب یزدی بود با اجماع و ازدحام عوام کالانعام بغارت خانه شاه خلیل الله و گرفتن ملازمان وی فرستادند آنان نیز در و بام خانه شاه خلیل الله را سنگر نموده بنا برارادت بحفظ وجود او که امام زمان میشمردند اهتمام تمام کردند القصه سپاهیست که جماعتی را در یکشهر با یکشهر مخاصمت و مقابلت امتناع کلی دارد بالاخره در دیوار را شکستند و بخانه سید مذکور در آمدند و از طرفین بکار رفت آخر الامر شاه خلیل الله را بیگناه کشتند و چون ان سید حسینی فرشتی را بخاک در انداختند و باین میهمان کشی مفاخرت و گردنکشی گزیدند حاجی محمد زمان خان حاکم یزد خلف جناب حاجی محمد حسینخان نظام الدوله افشار با آخوند ملا حسین گرفته محبوس و واقعه را بر پادشاه جمجاه معروض داشت و بامر همایون کس باحضار نواب میرزا جعفر صدر و ملا حسین و دیگران مامور و همه را بحضور آوردند چون جناب صدارت از علما و فضلا و فی الجمله رعایت وی شرعا لازم بود او را بحضور نخوانده مورد التفاتی مقتضی و بمنزلی معین باز داشتند و ملا حسین را با غل و زنجیر در بند و زندان و دلگیر معذب فرمودند و آخر الامر بشفاعت جناب حاجی محمد حسینخان نظام الدوله سیاست ملا محمد حسین یزدی بخوردن چوب و افکندن ناخنان و کندن ریش تقصیر یافت لهذا او را بحضور پادشاه عادل کامل سیاس عاقل در آوردند پس از عتابهای حکمت آمیز و خطابهای وحشت انگیز بفراشان و روزبانان و مردم کشان بهرام خوی کیوان روی اشارت رفت که آن عالم بر چپس شاره عطارد خامه البرز عمامه جرجیس جامه را دو پای در رسن فلک مقید کردند و فلک دوار بطبع اعلی بردند و بضرب چوب ناظفار دوار جل او را مضروب و معیوب نمودند جناب مولانا در آن حبسگاه مورد چندین فضیحت و خسارت شد تا

بهزار زجر بی اجر من بدو العشی الی مطلع الفجر کرفتار رفتار محصلین بنشت کردار بخت کهتار بود نواب میرزا جعفر خدمتی نمایان کرد و بقدری شایان داد تا خلاص یافت و چون قاتل شاه خلیل الله شرعاً معین نبود و در کشتن او اجماع عوام کرده شده بود حضرت پادشاه شریعت آگاه در اجرای این حکم متامل شد بنا بر رعایت و حمایت این سلسله علیه آقاخان بسیار او را تقویت و ترتیب فرمود و بشرف مصاهرت اختصاص داد و ضبط بلوک قم را بر محلات محلات بیفزود ذکر حرکت نواب فرمانفرما بلارستان و سرداری محمد زکیخان نوری بر بنادر و محاصره قلعه بندر معویه و تسخیر آن قلعه و قتل اعراب

یکی از وقایع این سال واقعه فتح بندر معویه در پای فارس است که از بنادر لارستان و بر ساحل عمان واقع است اهالی بنجا از سوء سلوک حاکم لارستان متوحش شده با اعراب عتوبی بحرین و طوایف جواسم حدود عمان اتفاق کردند و طاغی شدند نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس پس از استیذان از شاهنشاه گیتی ستان باجیشی پرطبش بسوی لارستان رکضت کزید سعادت مقدمش طارم را رشک طارم اعلی و فرق را غیرت فلک و سبعه را نظیر سبعه معلقه کرد چنانکه بهرام بشکارستان ارزند بلارستان خرامید و بفال فرخ به پنج فال نزول اجلال افتاد و در دو منزلی بندر معویه معلوم شد که اهالی آن بندر را اعراب جزایر و طایفه جواسم استعانت جسته پنجهزار نفر از اعراب بازوارق و سفاین و غراب به بندر مذکور آمده تمام اهل و عیال و اثقال انگروه را بار کرده بمساکن خود برده و مستعد مقابله و مقاتله نشستند نواب اشرف فرمانفرما مقرب الحضرت محمد زکیخان نوری سردار فارس را بمدافعه و منازعه انگروه ابنوه مامور و روانه فرمود اهالی بندر و اعراب معاونت بعد از کروفری قلیل بقلعه محکمه خود متحصن شدند جنود مسعود با مر سردار با اقتدار محمد زکیخان نوری بمحاصره پرداختند ثفنکچیان نوری بفروختن ناپره قتال اشتغال و بنار جدال هموار پرکره نار کردند و سواران ترک غبار زمین را بسطح چرخ برین رسانیدند بعد از سه روز سردار و سوار بحوالی قلعه آمده مقتصد ثفنکدار نوری با هزار ثفنکچی فارسی امر بورش نمود نفیر طبل و شیپور بر فلک برآمد پیکبار از همه جانب برباره و برج تاختند و قلعه بدان متانت و رصانت را از فاتح قلعه کیان بغارت و یغما رفت و از زن و پسر و سای خفی ملتستان حصار کله منار پسار برافراخته شد خلیج عمان بر نیک سرخاب و خاک بندر بکونه روناس و عناب آمد سردار مذکور مظفر و منصور با بهرای بیشمار و سر بسیار بشیراز مراجعت کرد و از جانب شاهنشاه فلکجاه و فرمانفرمای کرمت آگاه بخلعتهای شایان مفتخر شد و حضرت اقدس شهریاری در ربیع الثانی بگلزار رودبست و سه عزم تفرج مازندران و شکاری فرمود و شاهزادگان ذوالاقتدار نواب محمد ولی میرزای والی و حیدرقلی میرزای خاور و محمد رضا میرزای افسر و همایون میرزا در آن سفر شرفیاب رکاب مستطاب بودند و نواب شاهزاده محمد قلی میرزای ملکآرا در بدایات خاک مازندران با اعاظم سروران قاجار و دارالمرزی باستقبال موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی سعادت یافت و خاقان سپهال چندی در شکاری بخش و سور و صید و سرور پرداخت ذکر نهضت موکب همایون شاهنشاه فلک جاه خاقان اکبر سلطان فتحعلی شاه قاجار بمازندران و فرش و فن قال در عمارات بحر آبه مرکز ولایت مازندران در خوبی هوا و کثرت ماء و تراکم اشجار و وفور سبزه زار معروف است و به بسیاری نخجیر گاه و از دیاد طیور موصوف تماشا گاهی است دلبند و تفرج گاهی پسندیده و شاه عباس صفوی دربار فروش را شرف البلاد و فرح آباد عمارات دلپسند بنهاده از جمله در حوالی سبزه میدان قرب بازار فروش یکبری زرف و شمری است شگرف در وسط آن عمارات رفیع و فضاهای وسیع مشتمل بر بیوتات اندرونی و بیرونی حتی کرمابه و مسجد مترتب است و گرداگرد آنعمارات را آب احاطه کرده و در نهایت عمق است و معبر آن خصر است بتخته پلی که شاه عباس بر آن را از قعر آب بنیاد نهاده و برفراز ساخته و تا فضای آن محوطه رسانیده و سواره و پیاده از آن پل عبور و مرور کنند و انواع و اقسام طیور آبی در آن مرداب در نهایت توافر روزها و شبها در زورقهای کوچک نشسته با تفنگ و شبکه با صطیاد مرغ و ماهی مشغولی کنند مع القصه مکانی است در غایت نزاهت و لطافت و خیری در نهایت نضارت و خضارت حضرت خاقان گیتی ستان و شاهنشاه صاحبقران که سالها در آن صباوت در آن بلاد بشکار و راحت معتاد بود در این اوقات نشاط شکار مرغابی فرمود و در آن دریاچه که بحر ارم موسوم نزول کرده شبانروز بشکار و عیش همی گذرانیدند و شبها با فروختن شموع و چراغان و عکوس شعلات آتشبازی در آن بحر ارم سان سطح زمین نمونه چرخ هشتمین همی بود تا بعد از فراغ از عیش و شکار در پنجشنبه پنجم جمادی الاول بطهران رجعت فرمود ذکر فتنه خبر آشوب و فتح خان افغان بهرات و تصرف آن در الایات و مقهور شدن فیروز الدین میرزا

کار بود مجملی از حالات شاهزاده محمود افغان مذکور شد و نگاشته آمد که بواسطه رابطه بدولت جاوید آیت بهرات و قندهار و کابل و درة بات
و مضافات استیلا یافت و نام پادشاهی بر خود نهاد و هری و سبزوار و فراه را بیرادر خود حاجی فیروز الدین تفویض نمود لهذا در سال
گذشته که شاهزاده والا مقدار نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بفیروز الدین میرزا والی هرات در اویخت و ویرا مستاصل کرد وی از تولای
این دولت ابد مدت متوحش و مایوس و دیگر باره بمواجدت و مواتفت شاه محمود راغب و مانوس آمد پسر خود ملک حسین را با حسن خان
ناظر خود بکابل فرستاد و از کابلشاه استمداد و استعانت جست محمود شاه که پیوسته طالب دستگیری فیروز الدین از اولیای دولت قاهره
بود و پیوستن او را با خود بکام خود میشمرد فرصت غنیمت شمرد و فتح خان بارکزائی افغان وزیر اعظم خود را که مردی دلیر و بصیر بود با استعداد
پیکران بحمایت برادر که در معنی تسخیر و تصرف هرات و قلع و قمع او بود مامور ساخت و این فتح خان افغان مردی مشهور و مدبر بود و پست برادر صلبی
داشت و هریک در دیاری و محلی صاحب اختیار و اقتدار بودند و از سلطنت الصفحات پیش از اسمی با محمود نبود با جمعیتی وافر و سپاهی و تکاثر و
خزانه بیشمار و توپخانه صاعقه بار روی بسامان هرات نهاد حاجی آقاخان وزیر هرات باستقبال او رفته در اربجوالی ظاهر هرات آورده وی از راه
خدیعت و مکیدت از دخول بشهر ابا ورزیده در خارج نزول گزیده مجملا بانتظام امنای دولت حاجی فیروز مواضعه نموده همه را با خود رام کرد و روزی بهانه
وداع فیروز میرزا و عزیمت غوریان بشهر رفته حاجی فیروز و کل متابعانش را مقهور و مأسور و معزول و مخذول نمود و خزینه و دفینه و ملک و مال و محارم
و عیال او را تماما بتصرف گرفت تحریکی که سالها بسلسله سدوزائی معمول بود از میان برداشت محلات و خانات و دکاکین و اسواق هرات را
کابلیان یغما نمودند و زیر حاجی فیروز الدین میرزا حاجی آقاخان و عبد الرشید خان درانی را عرضه شمشیر کین و چون گنج در خاک دفین کرد و ملک
قاسم را مجروح و مقید داشت و فیروز الدین و عیال او را روانه کابل نمود و یکی از برادران دلیر خود را که کبن دل خان نام و بین العوام کهن دل شهرت یافته
بتسخیر غوریان و بعضی بلاد خراسان روانه و بخوانین خراسان نامها نگاشته استمالت خاطر هریک را بمضمونی تازه منظور داشته مجملا تمام امرای خراسان را
که اشطار چنین اسبابی و بهانه داشتند باخود مربوط و مایل نمود حتی محمد رحیمخان خوارزمی را نیز در غارت خراسان و تصرفات دران سامان با خویش
موافق ساخت و یکباره تمام خراسان و خوارزم و کابلستان و طخارستان برآشفته گردید و در هر سری سودائی و هوسی بروز کرد و بتفصیل این سوانح
بخاکپای مبارک حضرت شاهنشاهی معروض افتاد و از همت بلند و دل قوی تصورات موهومه فاغنه و اوزبکیه را نمود سراب و بنای بر آب و
سودای محال و ظهور ورق الخیال پنداشت فرمان قضا مضای قدر قدرت بافتخار و اطمینان شجاع السلطنه حسنعلی میرزا مرقوم گردید و با حضار
عساکر فیروزی مآثر اشارت رفت لمؤلفه و کز زلف رحمت برآشفته شد ✻ دگر دیده دوستی خفته شد ✻ در و دشت پرشار زشته و پلنگ
همیرست شمشیر و تیر خدنگ ✻ سیاز سفارت حاجی میرزا ابو الحسن خان بدول خارجه فرنگستان و عزیمت شاهنشاه
والاجاه بجانب خراسان چون پادشاه فلک جاه گیتی ستان حضرت سلطان حسنعلی شاه خاقان ارفعه خراسان و هرات را اندیشه و قصد
بزرگان کابل و زابل و طمع خام او زبکیه خوارزم استحضار یافت نخست جناب میرزا ابو الوهاب معتمد الدوله را که مستغنی از تعریف و توصیف است
باستمالت و دلگرمی همکاسه جویان دم سرد خراسان مامور و ازان پس که نوروز فیروز نسعید سال یکهزار و دویست و سی و سه بطرزی شایان
و طرازی نمایان در گذشت بتهیه میدان رزم از ایوان بزم حکم نافذ جاری کرد و جهان جهان سپاه بعزم یورش خراسان و خوارزم و هراه مشعر و
مجهز آمدند و ذو الفقار خان سمنانی که ذو الفقاری کافر شکاف مرتد سوز بود با مطلب خان برادر کشن و چاکران جان نثار دامغانی که بهمزه دلیران
زابلی و سیستانی بودندی بر سم مقدمة الجیش راه حدود خاور بر گرفتند و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی سفیر دولت ایران را لسفارت الکلیسیر
تجدید ماتیس و داد و اکمال شرایط اتحاد روانه فرمود و چون از راه اسلامبول میگذشت نامه دوستی ختامه بسلطان محمود خان خواند کار دوم ها را
مقرر آمد و همچنان بامپراطور دولت نمسا و لوئی نپلئون امپراطور فرانسه تحف و هدایا مرسول شد و بجهة پادشاه والاجاه انگلیس که قصد اصلی بود
دوازده رأس اسب تازی نژاد و یک قبضه شمشیر مرصع خراسانی و شارهای کشمیری و مرواریدهای عدنی و جعبه از طلای مینا و یشقابی از زیتم معتقد
بصورت پیشکال شاهنشاه پیشکال مرسول شد و سفیر مذکور در اواسط رجب المرجب این سال روانه مقصد گردید مجملی خان خلج که در سال گذشته
باسلامبول رفته بود در اواخر کلیسیا ملاقات کرد میرزا عبد الحسین خان همشیره زاده سفیر ایران که بسفارت نمسه مامور شده بود بعد از وصول با
ولایت در انجا گذاشته خود با نگلتره رفت و شرح حال او در مقام خود مسطور خواهد شد پس از روانه شدن سفیر ایران بسفارت فرنگستان

موکب نصرت کوکب حضرت شاهنشاه کامران فیضی شاه خاقان در هیجدهم رجب از دار الخلافه طهران بباغ نگارستان خارج شهر مکان را مقر و منبذل فرمود و از راه فیروزکوه با سپاهی کوه شکوه و دریا دریا کروه بحرکت و تموج در آمدند و در چمنهای تنکه و ساوه میدان جوق جوق با بحر خرگاه فلک ایوان زحل همراز سر بعیوق بر کشیده و عرض سپاه معروض افتاد

ذکر حکایت فتیح خان افغان و انقلاب خراسان و منازعه شاهزاده شجاع السلطنه با فتیح خان

چون در سال گذشته حسب الامر اعلی قلعه غوریان و محمود آباد در استحکام و انضباط تازه حاصل شده بود و محمد امین خان پازوکی کرد و امیر فتیح خان تیموری را بمعاونت یکدیگر بدانجا مامور داشته و جماعتی از یکه تازان را بغارت و نهب فناخت و یغمای حدود باخرز و تربت حیدریه فرموده بود و تاخت و تاز بسیاب در انولایات بظهور آورده بودند و در غوریان و محمود آباد متمکن گزیده در این سال که فتیح خان وزیر اعظم محمود شاه بلکه امیر مطلق العنان ابلستان و کابلستان بهرات آمد و چنانکه گذشت با سهل وجوه هرات را متصرف شد و لوای جلال و اقتدارش کیوان سپار گشت در فکر تسخیر غوریان بلکه بتصرف خراسان در افتاده باجتماع حشر و احتشاد عسکر جهدی وافی کرد از طوایف قزلباشیه کابل و سکزیه زابل و افاغنه قندهار و اویماقات هرات و طخارستان و طوایف هزاره و بلوچستان و جمشیدی و تیموری و فیروزکوهی و تایمنی و تراکمه سپاهی اکثر من النمل و اظم من الرمل مهیا کرده با توبخانه آتش افشان و زنبورکخانه دوزخ نشان و اسبابی ملوکانه و اثاثه شاهانه و فری فرعونی و شدتی شدادی از شهر هرات روی بسوی ارض اقدس مشهد مقدس نهاد و از قرار معاهده محمد رحیمخان اورکنجی خوارزمشاه که مکرر با خانان بخارا برزده بود و تا استراباد باری چند آمده و خود را نظیر سلطان محمد خوارزمشاهی می پنداشت و در خوارزم افراسیابی در ترکستان همی انگاشت با غوا و اغرای خوانین اکراد چمشکزک و تحریک فتیح خان افغان مذکور بحدود خبوشان و سامان درون و مهین عنان عزیمت معطوف داشت و چندین هزار سوار از طوایف ترکمانیه دشت کرکانیه و کرکان با خود برزده دامان همی آورد محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره از ترشیز و باخرز نیز در فتیح خان افغان رفته بهواخواهی دولت افاغنه هوسناک شدند رضا قلی خان کردز عفر انلو و بخفعلی خان شادلو و پیکلر خان چاپشلو و سعادتعلی خان بغایر لو از غایت بیسعادتی و از عادت باسعایتی مذبذبین بین ذلک شدند و در قلعجات خود مصلحت وقت را ساکن آمدند که بطرف اقوی میل نمایند و ابواب مدد بر کشایند سرکار شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا را که برامرای خراسان اعتمادی بود که بدلشان را زدل کویدو نه دولشکر بر جا تحرکه با فاغنه و ازبکیه پرخاش جویند اگر عزم سرخس کردی فتیح خان افغان از خاک خراسان دود برآوردی و اگر بسوی افاغنه شدی محمد رحیمخان بر این سوی چهره آمدی حالتی عجیب و حیلتی غریب لازم افتاده بود بالاخره صلاح دولت در آن دید که محمد رحیمخان کرکانجی را بحالت خود گذارد و بفتیح خان افغان که فتنه او پیشتر است روی آرد پس از زیارت علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا و استمداد همت از بواطن فیض مواطن الحضرت در شستم رجب با عزمی ثابت و اصلی ثابت و رائی قوی و سیکلی پهلوی و شهامتی کامل و شجاعتی شامل راه دیارهری برگرفت و با عظمتی جبروتی بکمال یا قوتی راندو از کمال تختگی دران کمال بماند جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب وسرکار سردار ذو الفقار خان و مطلب خان چون رودهای جاری بمحیط اردوی شهریاری پیوستند و بر باط کافر قلعه نزول کردند که دو فرسنگی کوسویه بود و در آن منزل محقق شد که سرخه افاغنه فتیح خان با سی چهل هزار سوار ارآسته ساخته کارزار در کوسویه مصمم محاربه و مضاربه نشسته است شاهزاده شجاع السلطنه نه و اغروق در رباط کافر قلعه نهاده باده هزار سواره و پیاده چنانکه شیر غضبناک بصید کور کراید بمقابله افاغنه تجهیز و تشمیر کرده راه برگرفت چندانکه نارکدلان سپاه از کثرت جیش اعادی قصه راندند سودی نداد و با عزمی قوی و تجملی سخت بسوی اغدا ایلغار کرد در صحرای وسیع الفضای میانه کافر قلعه و کوسویه دو لشکر بیکدیگر تلاقی کردند فتیح خان افغان از در چاره و تدبیر برآمده بخدمت شاهزاده عرضه کرد که مقصود ما استرداد غوریان است که بما واگذارید و تربت را بمحمد خان قرائی و باخرز را بابراهیم خان رد نمایند تا ما باز کردیم و بساط نزاع در نوردیم والا کاربدور و دراز خواهد کشید تمامت ابلستان و کابلستان سر در سر این کار کنند و از این راه پای فرو نکشند نواب شجاع السلطنه چون این ترهات و اباطیل استماع کرد بر آشفته پاسخ داد که اولا فتیح خان را چه پایه که در حضرت ملوک پیام فرستد چه اینگونه سخنان از حد شاه محمود افغان که پرورده اوست نیز زیاده است و تو در بهر دو دولت خائنی چه حرمت سدوزائی را بباد دادی و در حرم حاجی فیروز الدین تطاول کردی این سوء ادب از ذل نسب است که گفته اند من شابه ابه فما ظلم نسبه نه باو لی نعمت خویش ادب مرعی داشتی و نه در خاک خراسان بمشاورت وی باز گذاشتی همانا تو مردود طرفین و مطرود خائنین باشی و سخن از روی بوزه و بنگ رانی و لکت زبانی که اندر سرشش متمرنیست ؎ اگر در بیابد همان نغز نیست ؎ آن دوسه فراری قزائی و هزاره را

دست بسته بمافرست و پا از اندازه پیش منه والا با افغانستان و کابلستان همان کنم که بهمن با زابلستان کرد فرستاده چون شنیدی جواب
کرمی عقاب را دید تیز بر گردید بسر دار پیوست و شنیده بیان کرد شاهزاده پس از پیام اسلحه حرب در پوشید و بر ترخش صرصر سرعت برنشست و
بنواختن کوس حربی اشارت راند و صف راست کرد و پیش صف ایستاد جیش خویش را بر پنج بهره کرد و هر بهره با میری شهره سپرد فضلیعلیخان
بن مهدی قلیخان قوینلوی قاجار را با جناب سلالة الاطیاب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب که باصلاح حال مفسدین خراسان مامور بود در جناب
یمین نهاد و سواران خواجه وند و عبد الملکی و یکعراده توپ صف شکن در نزد ایشان گذاشت و پیاده کان استرابادی را در مقدمه ستادن
فرمود و ذوالفقارخان حاکم سمنان را با جانبازان سمنانی در طرف یسار مقرر کرد و عج که دل در پهلوی چپ با ارتن ۞ و سواره اکراد قراچورلو
که شمشیر زن و اسب افکن بودند با پیاده کان و افغانی و سمنانی انباز کرد و خود با سواران مافی ابو الجمعی محمد نظرخان و غلامان خاصه خراسانی و
غیرهم در قلب بر آسود و حسینعلی خان بهات نیشابوری را با پیاده کان خراسانی در جناح میمنه باز داشت و مطلب خان حاکم دامغان را با علی
اصغرخان عجم بسطام ممتد میسره کرد و سردار کابلستان نیز سپاه خود را بهفت قلب ترتیب داد شیردل خان برادر خود را با افواج بلوچ و
زابلستان و فیروزکوهی و جمشیدی در جوانغار و کین دل خان دیگر برادرش با جنود هروی و تایمنی و دورزی در برانغار مقرر کرد و بنیاد
بدنیاد هزاره را با سواران هزاره و چیچکتو و میمنه در جناح میسره نهاد و محمد خان نهی افغان را با کروه فراهی و سبزواری و دیگران معاون میمنه
کرد و خود با قرلباشیه کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان فرائی و توپخانه و زنبورکخانه در قول قرار گرفت و دو قلیب دیگر
از لشکر را در ساقه و کمین گاه از دو سوی باز داشت و مقدمات جنگ بظهور آمد و غرش توپ و ثفنک بفلک رسید زمین و هوا پر از
کلوله آتشبار و مهره مار سار شد و دو پیکر خبود تیره کی افزود و آتش بکره اثیر تاثیر کرد بندقهای روئین زرهها همی شکست و اراقم پیچان
کرهها همی کشود روز معرکه از کثرت آتشباری رسم جشن شب سده نوکرد و ریختن سواران از صدر زین بصدر حمله دلیران کزین فصل مهر
کان تجدید نمود کردان اسب انداز اسبها بر انگیختند و تیغها برامیختند چون نور و ظلمت تقابل کزیدند و چون تار و پود تداخل جستند و جنگ
جناب ملک الشعرا گفته نظم زگرد دیو پرنده زخون شیر درنده ۞ هوا گردونی از قطران زمین دریائی از روین ۞ همان عفریت پتیاره
ببر شرب و بسر شاره ۞ برخ چون سنگ پاخاره بتن چون کوه ریم آهن ۞ اظهار تهور کرده پیش صف رانده برادران خود را در انجملات متواتره
تاکید همیکرد و سپاه خویش را بنظر تطمیع و بخطر تهدید همی راند شیردل خان بمیسره جنود شاهزاده شیردل حمله بر دو پیاده کان سمنانی
و سواره کان قراچورلو بفشاندن کلوله و کشاندن قراچوری سپاری از افاغنه بر خاک فکندند دیگر باره فوجی دیگر حمله های پی در پی آوردند
ذوالفقارخان که مانند ذوالفقار شکستن نمیافت اسب خود را پی کرده فرود آمد و همراهان را از فرار و گریز ناپوس و بستیز بکدل ساخت جانبازان
سمنانی چون کوه ثابت و شجر نابت از جای نجنبیدند و بضرب کلوله های جانگداز روی سواران را باز گردانیدند کین دل خان با دلاوران
سکزی و سیستانی و اویماقات هرات از میسره خویش بمیمنه سپاه ایران حمله کرد و شیردل خان که باز گردیده بود با وی موافقت کرده بر طرف
راست روی نهادند پیاده کان استرابادی بملاحظه اینکه سواران نزدیکتر آیند تفنگها را نگردند اما سواران خواجه وند و عبد الملکی که در
اغلب حروب دلیرها کرده و نامها برآورده بی مصادمتی روی برتافتند و خللی کلی در پیکان صفوف در انداختند بنیاد خان هزاره بطمع غارت و دستبرد
خود را بمحلی که نبه اندک سپاه شاهزاده در آن بود رسانیده قصد غارت کرد سواران ملکی و خواجه وند که از صف گریخته بودند بوی باز خوردند و بر یکدیگر
برزدند شاهزاده شجاع السلطنه کروهی با عانت ایشان فرستاد چنانخود با برکناری کشید با لجمله بسوی رزمی گران در پیوست و کرد و غبار
و دود توپ و ثفنک هوا را تیره و تار کرد کروهی از شکسته کان سپاه ایران روی بسوی ارض اقدس نهادند و جماعتی از فراریان افغان بجانب
کوسویه افتادند مقارن این حال کلوله جانسوز بر کام و دهان فتح خان ناکام آمد و از آن لقمه دندان شکن دندان طمع از سفره ظفر و خان فتح برکندند
روی فرار بجانب فراه و قندهار گذاشت از سخنان یاوه دهان بر لب ذوالفقارخان بتوهم پراکنده کی لشکر جنگ کنان و مردافکنان خود را
بکنار رود هری کشید و از فوز غبار و پراکنده کی سوار فتح و نصرت بیچیک از لشکر و سوی محقق و مبرهن نبود اما شاهزاده شجاع السلطنه با کروهی از
خواص بر جای همی بود و با خصم مدافعه و منازعه مینمود فوجی از سواران افاغنه بر سروی تاختند و تیغ برافراختند خنک سرکشش سرکشی نهنگام کرده شمشیر
دشمن بر دهان اسب آمده از انجناب رد کردید و ضربتش بارزوی بهمنی برافراخته تیغی بر فرق وی زد که در خون غرق آمد و سه سوار دیگر را صفرعلی نیک

و مشهد قلی قلیچی و رستم شادلو بر خاک هلاک انداخته و دیگران بگریختند سواران ایران در قفای افاغنه تاخته جماعتی را اسیر و قتیل کردند و تا سامان سبزوار که قریب پست فرسنگ است تعاقب فراریان افغان همی شدند تا بنیادخان هزاره در کنار رود هری که در حوالی حومه بنزو بود ایستاده فکر دستبردی داشت جناب معتمد الدوله در آن اشفکی او را کمان عساکر خود کرده چنان پنداشت که شاهزاده شجاع السلطنه است و بجانب وی رهسپار خود بلدم اندر آمد بنیاد وجود الجناب غنیمت شمرده باخود بکوسویه برده چون محمدخان قرائی جناب معتمد را گرفتار بنیادخان دید او را وسوسه کرد که الجناب را بهرات فرستد و خدمتی بدولت افاغنه کند بنیاد نپذیرفت و همای اوج سعادت را در دام خود نتیج علو بخت شمرد جناب معتمد الدوله موسوی که نفسی عیسوی و دلی قوی داشت نرم نرم دل سخت بنیاد را بولای خود کرم و او را بمطاوعت دولت ایران رام و قرین ازرم نمود عریضه در شفاعت وی بنواب شجاع السلطنه نگاشت و بکافر قلعه ارسال داشت و چون ذوالفقارخان خود را بحوالی رود هری کشید شب در انجا بسر میبرد و علی الصباح بغارت و تاراج اردوی برجای مانده و اغروق بچاپ فتح خان اقدام جست نواب شاهزاده وقتی رسید که همه اموال و اثقال افاغنه و سردار کسیب و نصیب ذوالفقارخان شده بود لهذا در خیمه مخمل زراندود فتح خان برآسود و بنابر مصلحت وقت و رهائی جناب معتمد الدوله خلعت و منشور حکومت غوریان و باخرز و کوسویه را بمحبوب میرزا علی رضا برادرزاده جناب میرزا موسی وزیر و نایب شرقی به بنیادخان فرستاد و نیز جناب معتمد الدوله را باندازگی شایان روانه حضور شجاع السلطنه کرد و شاهزاده بجهة تهیه و تدارک ورود مسعود پدر والاگهر و شاهنشاه بزرگ معدلت گستر فتحعلی شاه خاقان اکبر بارض اقدس بازگشت و خبر این نصرت و ظفر و فتح بزرگ نامور بعرض خاقان صاحبقران در رسید و نواب شجاع السلطنه مورد التفاتهای بیکران گردید و مجددا بمحاصره قلعه تربت حیدریه و تسخیر آن حصار گیوان پنان و مدیر محمدخان مامور گشت و حسنخان قاجار قزوینی با پنجهزار سوار و پیاده بتسخیر صفی آباد جهان ارغیان و تپه سعادتقلی خان بغایر لور روانه گردید و نواب شاهزاده محمدتقی میرزا حاکم بروجرد و بختیاری با امیران نامدار مهدقلیخان و محمدخان دوالوی قاجار و ده هزار سوار بمدافعه محمدرحیم خان اوزبک خوارزمی مامور آمد و مقرر شد که اگر خان خوارزم بسامان دره خزر آمده باشد او را محصور و حال عرضه دهد و هرگاه از ورود مهین پیشتر نیامده بمحاصره بزنجرد و کوشمال بختفعلی خان شادلو پردازد و موکب فیروزی کوکب مصمم عزیمت بخراسان گردید ذکر عزیمت حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار بجانب خراسان و فرار محمدرحیم خان خوارزمی بخیوق چون حضرت خاقان اکبر و پادشاه بزرگ از جانب خوارزم و ولایات خراسان آسوده خاطر شنود بعزم رزم خوارزم و قصد تسخیر طخارستان و عزیمت کابل و زابل عزیمت یورشی ملوکانه کرد جهان جهان راکب و دریا دریا مواکب و کوه کوه عرادهای توپ آهنین پیکر و گردون گردون پیلان خارا شکر در جنبش آمدند نقاره خانه و زنبورکخانه در مقدمه سپاه نصرت پناه در کوه و دشت و لوله و زلزله در انداختند و کره خاک را چون مایه سیماب لرزنده ساختند لشکر قیامت حشر بهفت تیپ ترتیب یافتند و هر تیپی را یکی از شاهزادگان معظم سپردند نواب شاهزاده کامکار محمدولی میرزا والی سابق خراسان و نواب شاهزاده محمدرضا میرزا متخلص بافسر و نواب شاهزاده همایون میرزا با تیپهای منسوبه بجوشش در میمنه موکب خسروی و نواب حیدرقلی میرزا و شاهزاده اللهوردی میرزا و امیرکبیر محمدقاسم خان قونیلوی دامادی که مقام شاهزادگی و خطاب فرزندی داشت در میسره مقرر شدند و شاهزاده امامویردی میرزای ایلخانی ایل جلیل قاجار و شیکچی باشی سراپرده گردون اعتبار با سی هزار نفر سوار جرار و پیاده آتشبار در ظل لوای فرخنده اختر شاهنشاهی معین گشتند و در هر تیپی از امرای قاجار سرتیپی برقرار بود و دیگر امرا باتفاق ایلخانی همی رفتند بدین ترتیب و زیب از چمن میدان جوق جوق راه برگرفته از راه جاجرم و اسفراین روانه خراسان شدند و در میان آباد فرستاده شجاع السلطنه با خبر فتح و نقاره خانه و زنبورکخانه و جزایر و نصیر بهای عمل سمنان بحضور اقدس اعلی در رسید و در سنه شصت و سیم رمضان هزار و دویست و سی و سه بمرز و بوم بام که از جمله ولایت جهان ارغیان بامن سعادتقلی خان و خیام فلک احتشام بر افلاک سر برکشید و نزول اجلال روی داد و قبل از ورود مسعود شاهنشاهی معروض داشتند که سعادتقلی خان خود در صفی آباد و مرتضی قلی برادرش در بام مقام کرده بحفظ خود اهتمامی دارند حضرت اقدس خاقان فورا بمحاصره اشارت فرمود و بر پشته برآمد و سپاهیان بامتثال امر پرداختند عبدالله خان فیروزکوهی از جمندی و چاکران فراهانی و گرانی با لاشقاق بمحاصره اصرار ورزیدند در عرض دو روز بضرب گلوله های توپهای گران سنگ کار بر قلعه گیان تنگ کردند مرتضی قلی تاب و رنگ نیاورده از قلعه بیرون آمده خود را باصطبل خاقانی رسانیده بخربندگان خدمتگذاران طویله ملتجی گردید لاجرم مهتران ان کهتر را در سر کمند آسمان پناه دادند و امیر اخوران بشفاعت او پرداختند چون ایام صیام بود و قتل و غارت قلعه گیان حرام بود

شریعت پناه حقیقت آگاه سه هزار تومان نقد بگیرند کان قلعه انعام فرمود و اموال و اغنام رعایا را تصرف نکردند سعادتقلی خان از استماع تسخیر قلعه بام مشوش و بی آرام شد بمقربان دربار شهریار الحاح و عجز بسیار داد و بتوسط و تشفع امیر کبیر محمد قاسم خان قوینلوی قاجار بحضور آمده معفو گردید و از جمله اخلاق کریمانه خدیو آفاق یکی آن است که در وقت محاصره قلعه بام روزی بر سپل تماشا از اطراف قلعه کلوله بدانحضرت افکندند و برچیانی غلامی از نزدیکان آمده در گذشت و بعد از تسخیر قلعه معلوم شد که عامل الفعل محمد نامی بغایری بوده و فرار نموده خسرو کریم اصلا متعلقین او خشمی نراند و اظهاری نفرمود و در آن ایام جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله از نزد نواب شجاع السلطنه بحضور اعلی آمد و معروض داشت که خان ملاخان در آنی ملای و شمس مفتی هرات از نزد شاه محمود افغان بعذرخواهی و اظهار مخالصت آمده اند و معروض میدارند که در تقدم و جسارت فتیح خان بدان امر مرا اطلاع نبوده و بی اذن من بمحض هوا و هوس این خودرائی نموده حضرت اقدس خاقانی فرمود چنین نوکری که با چنین امری خطیر بی اذن ولی نعمت باشد وجود او مایه خطر است و تقرب و عزت را نشاید اگر چنین است و این سخن صدق است و دعوی دوستی و دولتخواهی شاه محمود را معنی است او را مقید و مغلول بدرگاه ما فرستید یا مخذول و مکحول در خانه نشاند و الا آماده آمدن بشکر ایران باز ابلستان و کابلستان بوده که اینک بحرهای ذخار متموج و بدان سوی وی همیگذارند و فرستاده کان شاه محمود را اذن شرفیابی حضور نداده بمراجعت رخصت دادند و محمد حسینخان خوارزمی از استماع اخبار خراسان و عزیمت شاهنشاه صاحبقران مطلع شده از طرثن عزم خیوه و بزارا سب کرد و نواب محمد تقی میرزا که برزم خان خوارزم مامور بود مجددا بمحاصره برنجرد فرمان یافت و در تشدد اطراف تشدد کزاف مرعی داشت بخفعلی خان شادلو متاصل شده اقاخان ولد خود را با محراب بیک و شرف خان پیک برادرانش و چند نفر از کدخدایان و جمعی از سادات و علما و پیشکشی شایان روانه دربار حضرت خاقان کیتی ستان کرد و کانش بارض اقدس رسید و معاذیرش مقبول طبع شاهانه آمد چون رضاقلی خان زعفرانلو بمشاورت محمد خان قرائی عازم ترشت شده بود و ترشت محصور گردیده بقلعه درمانده متحیر بود و مفری نداشت و خبوشان از حضور او خالی مانده بود حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان و امغانی با ده هزار کس بمحاصره خبوشان رفتند و موکب همایون شاهنشاهی در روز شانزدهم رمضان از فضای سنقلای مذکور بخبوشان رفت و بعد از نزول بحوالی خبوشان باشارت حضرت شاهنشاه قاجار فی الفور اسمعیل خان سردار دامغانی و یوسف خان سپهدار کرجی خاصه با جانبازان عراقی در سمت شرقی قلعه و حسن خان و عیسی خان در طرف غربی لشکر بسیط شدند و بعزم محاصره و مفاتحه حصار مصمم نشستند وارد دوی کیهان پوی حضرت ملک الملوک قرب بقلعه کوه و دشت را فروگرفت و چادرشان حکم توقف تا ماهها بر سپاه القا کردند و در مدت روزی دو حصاری نو برکرد اگر قلعه قدیم بر فلک الافلاک برآمد رضاقلی خان کردنکشی فرصت جسته خود را از قلعه تربت بیرون انداخته با شدت کرب راه خبوشان برگرفت و میتوانست که خود را بخبوشان افکند لاعلاج اضطرارا بقلعه شیروان که در دره فرسنگی خبوشان واقع است رفته تمکن و تحصن اختیار کرد بفرمان حضرت خاقان اکبر شاهنشاه اعظم نواب شاهزاده محمد تقی میرزا از اطراف برنجرد کوچیده بمحاصره شیروان مشغول شد و رضاقلی خان کردز عفرانلو از بنواقعه یاد پرخون و چهره چون زعفران مانند مهره در کشش در حیران و اسیمه سر بماند او در دهن جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب اصفهانی محمد خان کرد قرائی را بخدمت نواب شجاع السلطنه و آمدن شاهزاده و خواتین خراسان بار دوی حضرت خاقان چون در زمان مقابله و مقاتله نواب شاهزاده بکرم شجاع السلطنه جنعلی میرزا با شیخ خان بحکم شاهزاده آزاده میرحسن خان عرب زنگوئی مامور بتسخیر قلعه جات تربت حیدریه بود و در سامان محولات بکشادن قلعه موسوم بدوغ آباد پرداخت بعد از انکه نواب مع الابحاصره تربت آمد او را احضار فرمود و کار محمد خان قرائی ضعف یافت مستدعی شد که جناب امام الکتاب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله بتربت رفته او را اطمینان داده بیرون آورد جناب معتمد او را مطمئن ساخته بحضور شاهزاده شجاع السلطنه آورد و مخلع شده بتربت بازگشت و آمدعای قدوم شاهزاده کرد لهذا نواب شاهزاده بدعوت او اقبال فرمود و او جمیع اموال خود را حتی خواهران و فرزندان خود را پیشکش نمود شاهزاده بلند همت بدنیاری طمع نفرموده در کمال استغنا بار دوی معلی ایاب فرمود و محمد خان را با خود بمشهد برده از انجا قصد شرفیابی حضور پادشاه فلک جاه خاقان اکبر کرد و امیرحسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم داد خان و نذر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و یلنگ توشی خان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلات و خواتین جانپسلو و منصور خان فرستاده کامران میرزا حاکم هرات و حکیم خان حاکم سرخس و ریش سفیدان طوایف ترکمانیه از ساروق و سارق و سرخس و مروشکه و سران یمر علی و علی ایلی و چیچه و مهنه و درون و مهین و تاپور و داخال سراسر در رکاب مستطاب شاهزاده

کذا در مسوده و ظاهرا از قلعه ام

شجاع السلطنه باردوی بزرگ خاقان ترک عزیمت کردند و در روز ورود کل شاهزادگان و امراء و ارکان باجمعیتی تمام تا یکفرسنگ راه باستقبال آمدند وبا احترامی کامل و احتشامی شامل بحضور حضرت خاقان صاحبقران شرفیاب شده مورد عواطف پیکران آمد محمد خان قرائی هم از آغاز وصول باردوی اعلی شاهنشاهی بعفو و اغماض و وجود فیاض خاقانی متوکل و باذیال تشفع شاهزاده متوسل گردیده باصطبل مبارکه اسبان خاصه گریخته برسر گمند التجا برد بتوسط مقربان حضرت زلاتش معفو گردید و او را بامیرحسن خان طبسی در جوار سراپرده سپهر اعتبار بار دادند و ابواب رافت بر روی هر یک گشادند و سران طوایف ترکمانرا بمهمانداران محول گردند

ذکر پیشامد مهمانداری جناب نظام الدوله اصفهانی ریش سفیدان طوایف ترکمانیه را جناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی که در اغلب صفات حمیده گزیده بود و در مراتب

سماحت و سخاوت و علو همت و سمو نهمت خیسار امرای بزرگوار کشته از حضرت شهریاری استدعا کرد که بمهمانداری سران طوایف مذکوره که بدیشان اشارتی رفت ما دام توقف بوی محول باشد و اجماعاً در روز و شب از خوان احسان و اکرام نعمت و انعام برخوردند حضرت صاحبقرانی خصوصیت داد نظام الدوله اصفهانی که در سفر و حضر اسباب تجمل و حشمتش شرم ده روح نجم ثانی بود فوراً خیمه گاه خود باز آمد و فرمان داد که چندین خیمه و خرگاه وسیع رفیع و چیقهای بزرگ بدیع با فرشهای نیاورد و مفرشهای دیباورد خواب پسمار و لوازم بسیار مهیا و آماده کردند و یکهزار و پانصد نفر از نوکرهای طوایف ترکمانیه و غیرهم را بمهمان خواند و بر بساط نعمت شکم چاربهلو کرد انواع و اقسام ماکولات و مشروبات که ان بیابان نوردان وحشی صفت کثیرالشمع قلیل المعرفت بدآنمزیده و نشنیده بودند برطبق ظهور بر نهاد و دران صحرا سفره ای کشید که در شهرستان حکام را میسر نمیگردید و بر هان برصحت این واقعه بی اغراق آنکه بشی دون از طایفه عبور میکردند و در کوی عمیق که فاضل آب مطبخ جناب نظام الدوله بود در افتاده غریق شدند و چندانکه بیرون آمدن خواستند و جهد کردند نجات نیافتند و هر دو در آن خلاب غرقه شدند و از ان شمر قعیر بسفر سعیر رخت بر بستند و هم در روزی سواری خود را بر آن آب زد و با اسب فروشد نیزه خود را و را از کرده از کنار آن خلاب بگرفتند و بکشیدند او بسلامت برآمد و این جماعت زیاده از یکهزار و چهارصد نفر مضیفان صدر نشین که زیاده از معد زیده بود میهمان بودند و در هر شبی از سیصد تومان مخارج اصطبل و علیق الدواب همیکرده و مکارم اخلاق و عطایای ان مفخر اقاقی در مقام انسب مرقوم خواهد شد

ذکر تاخت و تاز سقناقات رضاقلی خان و انجام مرام محاصره و مراجعت حضرت اقدس بمشهد مقدس و دارالخلافه طهران

چون رضاقلی خان کرد بقلعه شیروان محصن شد و محصور گشت و از حالات فتح خان افغان و رحیم خان اوزبک و انهزام ایشان اطلاع حاصل کرد و دریا دریا لشکر قیامت حشر را بر کرد و شیروان محیط یافت مترلزل شده بحضور جناب صدر اعظم مستدعی آمد لهذا جناب صدارت و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی و میرزا محمد رضای قزوینی از کردخبوشان ده فرسنگ طی کرده بقلعه شیروان که بمتانت و رصانت حصار ایروان بود رفتند رضاقلی خان با پانصد نفر جزایرچی باستقبال آمده بوسه بر رکاب جناب صدارت بار داد و اذن سواری گرفت و بقلعه باز آمدند و هشت روز ایام توقف و گفتگو تطویل یافت و رضاقلی خان باتفاق جناب صدارت باردو دنیا مدخل آقا بزرگ لاسیحی منجم باشی نیز بعد از صدر بدا بخارا رفته بصحبت او نیز حاصلی نداد و با جناب صدارت بار گشت شبی در اردوی شاهزاده محمد تقی میرزا بماندند و بار دوی بزرگ شاهنشاهی رو نهادند و در هنگام عبور جناب صدارت از حوالی خبوشان ثلثکی بجناب صدر رها کردند و از این جسارت دریای غضب دوزخ لهب حضرت شاهنشاه بهشت روی فرشته خوی بتموج در آمد و از شیران ایران طوق و زنجیر منع برداشت و بتاخت و تاراج سقناقات وی اشارت راندند نواب شاهزاده والا تبار محمد ولیمیرزا بتسخیر سقناق فارج و اسپید جر و غزمیت کرد و شاهزاده امام ویردی میرزا ایلخانی بافتتاح سقناق استاوخرده و نواب محمد رضا میرزا و امیر کبیر محمد قاسم خان قاجار قوینلو بغارت جبال خبوشان روی کردند و محمد خان قاجار دوالو از اردوی شاهزاده محمد تقی میرزا با کردهای خانه برانداز مردانه بتاراج محل زار و قوشخانه شاهین و ارجناح ایلغار برگشاد و در عرض سه روز انه تطاول و چپاول آن عساکر فیروزکوه و دشتستان نواحی حالی و اردوی شاهنشاهی چون عرصه محشر معرض صامت و ناطق گردید حسن خان بن روشن خان کرد زعفرانلو که سواری دلیر و مشهور و صاحب مرح و وشاح بود با شاهزاده آزاده نواب محمد رضا میرزا در آویختن خواست ولی سودی نبرد و ازین سودای خام نامی بپخته کی برنیاورد الحاصل حاصرین قلعه خبوشان بر محصوران عرصه شک کردند و از جوانب اربعه حصار و جهات ستته بمرتبه انگروه مظفر و مستعلی شدند و از فراز و شیب بصفت مردده دوده شیاطین و خراطین اقبال گریزند کلولهای خمپاره مبین هر باره بامد و مهرهای نبوره جدران بروج را در خروج مانند بیوت زنبوران کرد اوج حصار موج حصیر کردید و طبع هوا طبیعت اثیر گرفت رضاقلی خان کرد و عفراء

چون پری در شیشه و غزال در پیشه محبوس و مایوس بماندند و در فکر رهائی از آن مخمصه و مهلکه در افتاده منازعه را بمسالمه و مخالفه را بموالفه تبدیل جوهات و اسباب نقل و تحویل برآراست کد خدایان و ریش سفیدان روشن برون باری درون ایلات و ولایات با ازواج و صبایا و اولاد و مطایا و شش عراده توپ و تمامت آلات حرب و ادوات طعن و ضرب از زنبوره و کتاره و شمخال و خمپاره و جزایر و تفنگ و سوایر اسباب جنگ ناچار و ناکام باعریضه ارادت فرجام بارد وی بزرگ شاهنشاه سترگ فرستاده و انحضرت را بحضرت سلطان السلاطین امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا سوگند داد که از افنا و اهلاک و استیصال او اغماض و تسامح فرماید و ابواب عفو و غفران بر روی او نگشاید چه پیمان شکنان خائن از خواجگان قهار معاین و وحشت رویهان از شیران واضح بتوسط نواب مستطاب شجاع السلطنه استدعای او مقبول افتاد و خسرو پورش پذیر بی نظیر بر آن طاغی سست رای سخت نگرفت و اثبات خیانت و خباثت او را محول بزمانی مقدر فرمود تا غافلان بلکه عاقلان بر افکندن بنیاد و دودمان امرا را بر بی التفاتی سلاطین جلیل الشان محمول ندارند و حجت بر خاین ثابت و تمام باشد و امرای خاور زمین نیز در این امر تصدیق کردند و در اصلاح کار آن امیر منافق توفیق گزیدند از انجا که گفته اند ع رموز مملکت خویش خسروان دانند حضرت خسرو خسرو چشم پرویز خدیم باغمان کوشید و از مخایل و دلایل او دیده پنا تعمداً پوشید از انهدام بنیان خبوشان و انعدام بنیاد وجودان پرشان مسامحه فرمود و نوا و کروکان آن پیمان را قبول فرموده بمراجعت ارض اقدس مشهد مقدس فرمان داد

ذکر ذکر وقایعات و فتوحات سفر خراسان و مراجعت حضرت شاهنشاه جمجاه سلطان فتحعلی شاه بدار الخلافه طهران

سابقاً مرقوم شد که در باب جسارت امیر افاغنه فتح خان بشاه محمود اشارتی رفته بود در این هنگام که رایت منصور شاهنشاه آیام عزیمت معاودت فرموده بود منصور خان بارگزانی و سنا فرستاده کان سابق و لاحق شهریار کابلستان شاه محمود افغان بدربار حضرت شاهنشاه مسعود عاقبت محمود آمدند و در باب تسبیح خان عذرخواهی و عارض شدند که شهریار افاغنه از تهدید خاقان خواقین و سلطان سلاطین فتحعلی شاه قاجار مشوش گردیده و بساط خلاف و نفاق را بدست وفاق در نوردیده جهان روشن را بر دیده فتح خان تیره ساخته و به برآوردن عین الیقین او پرداخته وجود یکه مایه نزاع با شاهزاده شجاع بوده اعدامش ماده اصیله مابه الصلح گردیده بنابرین شاهنشاه از تقصیر و قصور شهریار مذکور درگذشت و بخفقلی خان ساوجبلاغی با احکام قضا نظام و خلایع افتخار شعاع و کمر خنجر مجوهر مکلل مرصع زیب برودوش شهریار افاغنه راه هری برگرفت و سراپای شاه محمود را از نقدت شاهنشاه مسعود در زر و زیور گرفت و امیر حسن خان عرب حکمران تون و طبس در ازای خدمات ملقب بلقب وکالت خراسان و ایالت مرکز خویش شد و اردوی کیهان پوی بهرام فلاد و ناهید قوال در روز چهاردهم شهر شوال با یکصد هزار سپاه جرار غیور فرار بعزم زیارت حضرت علی بن موسی علیهم السلام حرکت برسکون برگزید و چون بدان حوزه چون روضه قرب آمد هم از آغاز وصول بدروازه خیابان بالا از زین بزین خنک مجره تنک والا فرود آمده شتابان و سراسیمه چنانکه در بر مولا بنده همیرفت و با جزعی کوهر بار و نرگسی شکوفه فشان در کمال اطاعت و نهایت ضراعت و منتهای خفض جناح بپای عبودیت لختی فرو ستاد و سری که با فسر مهر منیر گران بود بر خاک تیره فرو نهاد و کردنی که بار منتی از هیچ آفریده بر و نبود و خم در هیچکام دو کانه زیبا یکانه فرو نمی آمد از غایت ادب و احتیاج پیچیده کی و اعوجاج گرفت و بر مثال عبدی ذلیل در حضور رب جلیل بنیاد عبودیت و اظهار افتقار نمود پس از نثر الطاف روابط خلوص و عقیدت بی ریا و ریای و خدیعه و مکیدت بسراپرده خسروانی بازگشت و با شواهد فتوح و امارات نصرت دمسار و همراز و پس از شش روز نزول و وقوف در خارج شهر معروف و بذل انعام و نثر اکرام بساداة و قاداة و برایا و رعایا و خواص و عوام مقرر کرد کنبای صحنی جدید محکمتر از حدید بنجوی شایان در پایان پای مرقد طاهر و نمایان شود و مبلغ ده هزار تومان نذر نقد از وجوه حلال بجهة مصارف آثار آن خورشید سپهر جلال یعنی حضرت علی بن موسی بوزیر باتدبیر خراسان جناب میرزا موسی مکرمت رفت که در تعمیر و تشیید روضه امام هشتم مصروف دارد و پس ازین نذر در هفتم روز ورود مسعود همای همایون رایت نصرت آیت خاقانی بعزم دار الخلافه سلطانی جناح فوز و فلاح و امن و نجاح برگشاد و پس از نزول عنبازل بسطام نبه و اغروق پادشاهانه را با نظام تمام بهمراهی جناب نظام الدوله العلیة العالیه در کمال عزت و وقار از راه سمنان و خوار بطهران روانه فرمود و در علی بولاغ دامغان چندی با صطیاد و نخجیر بپرداخت و کوه و دشت را از کبک و غزال بری و عری بساخت و در هشتم ذیحجه ایسال که هزار و دویست و سی و سه بود بدار الخلافه معاودت و مراجعت فرمود و جناب ملک الشعرای کاشانی در ضمن مدحتی بس مناسب این مطالب منظوم کرده که بلیت

در خراسان رزم کردی همه را حسنت ایملک ☆ سوی ری لشکر کشیدی باز احسنت ای ملک

ذکر ورود خالق داد خان ترابی باستان حضرت خاقانی و امر دیدن معرفت و ضد هدایا از کامران میرزا

بعد از رجوع شایستگی باج جرو بحث کی بدار الملک طهران وری خالق داد خان ترابی با یک بخیر فیل قوی هیکل و سی طاقه ترمه کشمیری و پنجهزار تومان زر نقد از جانب شاهزاده کامران بدربار شاهنشاه صاحبقران آمده معروض داشت که برحسب امر اعلی کامران میرزا فتح خان را در هرات غفلتا گرفته کور کرد و برادرش شیر دل خان را مقید نمود و شاه محمود از فراه بقندهار رفته بفکر کار افتاد و پردل خان برادر دیگر فتح خان در قلعه نادعلی با اهل و عیال بهتر و پردلی جمعی را برکرد خود از دحام داد و با کامران قصد خلاف کرده برادران محبوس خود را طلب نمود کامران لا علاج شده فتح خان و شیر دل خان را با پردل خان سپرده آسوده خاطر شد ولی چون برادران او که هریک در صوبه صوبه دار و حاکم با اقتدار بودند از نبوا قعه مستحضر شدند سر بطغیان برآوردند محمد عظیم خان که حاکم کشمیر بود دوست محمد خان و یار محمد خان برادران خود را به پیشاور فرستاد و شاهزاده ایوب را بتخت نشانیدند و باشاه محمود منازعه برک کرده محمود بهزیمت رفت و ایوب الکای پیشاور را تا حدود جلال آباد بتصرف درآورد دیگر باره محمد عظیم خان برادر خود عبد الجبار خان را با تدارکی بیشمار برافقت دوست محمد خان متسخیر کابل و اخلال دولت شاه محمود روانه کرد و محمد زمان برادرش را بهندوستان فرستاده شجاع الملک ولد تیمور شاه را که بدولت بهیه انگلیس ملتجی شده بود بخواسته بپاور دو با سمندر خان حاکم دره جنگی کرده او را شکست و محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا نیز از شاه محمود بگسسته بشیر دل خان پیوستند پردل خان در رکاب محمد هاشم میرزا بتحصیل و اخذ و جبات بلوچستان و شکار پور رفت مجددا شجاع الملک و محمد زمان خان و محمد هاشم میرزا و پردل خان در پیشاور و بلوچستان و دوست محمد خان برادر در خدمت شاهزاده ایوب در کابل و شیر دل و سلطان اسد میرزا در قندهار با لشکرهای آراسته بکینه خواهی با شاه محمود برخواسته مهیای جنگ شدند و بجز هرات و قندهار حصاری در دست محمود و کامران نماند با لجمله فتنه عظیم و اضطراب حدوث یافته و کار دولت محمود نامسعود مختل و مضمحل گردید چون امنای دولت علیه خاقان صاحبقران ازین سوانح اطلاع یافتند دانستند که حکم پادشاهانه در باب فتح خان بایه چه مصلحتهای حکیمانه گردیده است و کامران بدست خود تیشه بر ریشه نهال دولت و کامرانی خود زده است و فرستاده او پس از روزی چند امیدوار بهرات مراجعت کرد و نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برحسب امر مقدس شرفیابی حضور حضرت خاقانی کرد و رضاقلی خان کرد از قرار داد و تعهد خود در الزام رکاب والا بطهران تخلف کرده در جبوشان اقامت گزید و شاهزاده بدار الخلافه آمده بعتبه بوسی استعادیافت و نواب شاهزاده کامکار حسینعلی میرزا حکمران فارس از شیراز حسب الامر اعلی مامور بحضور دیدار برادر مکرم شجاع السلطنه گردید و از وقایع این سال وفات حاجی محمد حسینخان فخر الدوله غزال بیلوی قاجار مروزی بوده که سه روز پیش از نوروز عالم کهن را بهشت و روی به بهشت عنبر سرشت کرد رحمه الله

ذکر ان مدبولکونوک مزراویچ از بخارا دولت بهیه روسیه بدار الخلافه طهران رجعت و مزا میرزا عبد الحسین خان از دولت نمسه سابقا مرقوم افتاد که در باب برخی امور مقرر بود که از دولت روسیه معتمدی بایران آید در بنوفت بولکونوک مزراویچ که در اصل از ایتالیا و نشو و نما در روس یافته بود بتفلیس آمده از انجا باشاه میرخان ارمنی مترجم خود روی بطهران کرد و در خانه جناب صدر اعظم فرود آمد بعد از شرفیابی بحضور حضرت خاقانی مقرر شد که بخدمت نواب شاهزاده اعظم و ولیعهد معظم نایب السلطنه رفته بصوابدید امنای دولت بوکالت در هر جا که صلاح باشد متوقف شود و جناب میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی خاصه نایب السلطنه برحسب امر شاهزاده باو معین حدود و طوالش مامور گردیده و اهتمامی تمام درین باب فت و مشارالیه در تبریز متوقف شد و میرزا عبد الحسین خان شیرازی که باتفاق خال خویش میرزا ابو الحسن خان بسفارت نمسار رفته بود با جواب نامه ایمپراطور نمسه و برخی تحف باز آمد و از نظر انور شاهنشاهی گذرانیدند و وقایع سفارت خود را مفصلا معروض رای امنای دولت ابد مدت داشت

ذکر حرکت بسلطانیه و تعیین لشکر بغداد و وفات میرزا شفیع صدر اعظم و صدارت نظام الدوله

در آغاز سال فرخ فال نوروز فیروز سال یکهزار و دویست و سی و چهار برحسب فرمان شاهنشاه کامکار شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بخراسان روانه و اسمعیل خان سردار دامغانی و برادرش فدا و انفقار خان و ده هزار سوار و پیاده مامور بانضمام شدند و حضرت خاقان صاحبقران در بیست و هفتم شعبان بچمن سلطانیه نزول کردند و بانتظام امور سرحدات مشغول شدند و چون داود پاشا وزیر بغداد سیرت جالوت بنیاد نهاده بود پادشاه سلیمان جاه لشکری دیو پیکر از هر من منظر بقتنه آن سفیه برگماشت بتعیین این اشارت انگه داود پاشای مذکور اصلش از گرجیه بغداد و در زمان حکومت اسعد پاشا دلوان افندی بود و اسعد او را اخراج کرد و پاشایان

کرکوک و موصل محتاج آخر الامر ملتجی بدرگاه شاهزاده والاجاه حضرت دولتشاه شد و آن ملکزاده والاهمت براعانت وی بکماشت تا اوراحاکم
بغداد کرد و چون او مستقل شده بود که پس از وزارت بغداد پنجاه هزار تومان بکارکنان دربار والا خدمت و بندگی کند بعد از استقلال
جناح و تغافل کند رانیدند لهذا شاهزاده غیور جنگ جوی منصور بعزم استیصال ان مغرور قصد بغداد کرد و عیسی خان سنانی میرآخور باده هزار
سوار دلیر بهادر بمتابعت شاهزاده رفت و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی نیز برسالت و اصلاح بدانجا مامور گردید از آن پس که مفتاح
وزاب و خانقین الی یعقوبیه بپای سمند سواران نیرومند بهاشد داود متوحش و مضطرب شده جناب آقا احمد کرمانشاهانی که در عنبات
عالیات مجاور بود احمد جلی بغدادی و پیشکشی تمام روانه اردوی والا کرد و مروت فطری و رحمت ذاتی شاهزاده ازاده جرایم او را بعفو مقرون
ساخت و براو ببخشود و مراجعت فرمود و چون عایای کیلان از حکومت مقرب الحضرت خسروخان کرجی شکوه کردند و بعد از محاسبه معزول و
نواب شاهزاده محمد رضا میرزا که متخلق باخلاق پسندیده بود بحکومت کیلان منصوب شد و جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب بتفریغ
محاسبه کیلان عزیمت آن ولایات کرد و نواب شاهزاده معظم نایب السلطنة العلیه بحضور حضرت خاقانی آمده پس از چندی با جناب
قایم مقام مراجعت کرد و در نوزدهم ذی قعده موکب سلطانی بافر فریدونی از سلطانیه ببلد الخلافه طهران رجوع فرمود و در آغاز این سفر جناب
میرزا محمد شفیع صدر اعظم در عرض راه مریض شد و بقزوین متوقف آمد و میرزا احمد حکیم باشی و حاجی آقا بزرگ حکیم باشی کیلانی و امیر محمود خان د
قوریساولباشی بمصاحبت صدر اعظم مامور شدند در نوزدهم رمضان ان وزیر والاشان رحلت یافت و شاهزاده جلیلقی میرزا حاکم
قزوین نعش او را بالتجلی شایسته روانه سلطانیه کرد و روزی چند در بقعه ملا حسن کاشفی در سلطانیه بامانت مانده و بامر پادشاه فلک جاه
جعفر خان مکری نایب شیکاقاسی و جمعی ببردن جسدش بروضه مطهره و عتبات عالیات حضرت امام حسین مامور شدند و از آن مغفور
الا صبیه که در حباله نکاح شاهزاده همایون میرزا بود نماند و مخلفات او بحکم شرع بدو واشقال یافت و او بمنصب جلیل و مقام نبیل یعنی
صدارت اعظم بجناب حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی اختصاص یافت و پسرش عبد الله خان مستوفی الممالک گردید گردوی
غمین و گروهی شاد شدند ع مصایب قوم عند قوم فواید ۱۲ و لفظ وزیر اعظم تاریخ این هر دو واقعه است و در همین سال نواب شاهزاده شجاع
السلطنه بمحاصره برنجرد و جنوشان رفت و پس از عجز و الحاح خوانین این دو حصار استوار و تقبلهای سزاوار شاهزاده بارض اقدس و سمعیه و
خان سردار بدار السلطنه طهران بازو با فتح و ظفر انباز شدند ذکر جشن و سور کبیر السرور قمری نواب مستطاب همتی حضرت
خاتم الرسل شاهزاده محمد میرزا ابن نواب والا ولیعهد و نایب السلطنه دولت ابد مدت پوشیده
مماناد که مکرر مراتب حقوق خاقان صاحبقران عهد در طی وقایع نگارش یافته لهذا حضرت صاحبقران نام مبارک او را بر فرزند دلبند سپهر کار
شاهزاده نایب السلطنه العلیه نواب امیرزاده اعظم اکبر امجد محمد میرزا که ولادت باسعادت انحضرت در ششم ذیقعده هزار و دویست و بیست و دو قبض
بخش عالم امکان گردیده بود بر نهاد و او را لقب فرزندی و شاهزاده کی داد و درین ایام همواره خاطر مبارک حضرت خاقانی بتربیت آن محمد شا
ثانی توجه تمام داشت و پیوسته جنابش را بامارت جنود و ایالت حدود و اختصاص می بخشید و امارات دولت و علامات سلطنت در ناصیه
حالش مشاهده میکرد و خدمتش را کرامی تر از فرزندان صلبی همی پرورد تا درین سال که سنین عمر مبارکش بسیزده در رسید لهذا ان گوهر بیهتا را بهمتای
وان وجود بیقرین را قرینی اندیشه فرمود از انجاکه امیر کبیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان بن محمد خان نیز در حضرت خاقانی مرتبه فرزندی و منزله شا
زاده کی داشت و باضافه آن نسب و حسب بامفاخرت باحضرت شاهنشاهی نسبت مصاهرت داشت و همیشه شاهزادگان معظم نواب حسینعلی
میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در حباله نکاح ان امیر کبیر جلالت مصیر مقرر بود و درین اوقات صبیه ازصبایای وی بمقام
رشد و کمال مرتبه جلال و جمال ارتقا و اعتلا جست از انجاکه قلوب سلاطین مخزن اسرار یزدانی و مهبط انوار سبحانی است بالهامات غیبی و اشارات
لاریبی ظاهر او باطنا صورتا و معنا بتقویت و تربیت او شغف تمام حاصل کرد بچندین ملاحظه صایبه و اندیشه واجبه آن فرزندزاده بیمانند یگانه و فرزند
روحانی را که شایسته ترین بلکزادگان آفاق و وارث تاج و تخت بالاستحقاق بود بثبات نسب و قوام حسب و حقوق خدمت و شئوع نعمت
باز دواج و امتزاج صبیه محترمه محتشمه آن امیر کبیر که صلبا از عشایر خالی و بطنا از نبایر بهمال شاهنشاه ایران است بدین عطیه کبری و عارفه عظمی انسب و
اقرب شمرد و بمقتضای اراده شاهانه بتهیای سوری شکرف و جشنی ژرف فرمان داد و در میادین و بوابخانه و بساتین عمارات پادشاهانه اساسی

عجیب و اسبابی غریب بنیاد نهادند و تمامت شهر را بآئین آذین بستند از عیشهای مهنا هر روزی از شهر ربیع الثانی را نوروز فیروز و هر شبی را از پرتو عکوس شموع و چراغان و فانوس روشن تر از روز گردید و هر شبانگاه عرصه خاک پر پرتو آفتاب و ماه شدی و چون نخل وادی ایمن هزار سرو و چنار شعله نار نمودی لمؤلفه شدی در هر شب تاریک و بحور کریبان هوا چون دامن طور هویدا از شهاب مرد لاعب بیکدم رسما صد نجم ثاقب چناران بسعد دوز هر چناری فروزان شعله نار دو چه ناری به پیش پیشگاه خرکه خاص تبان خرگهی گردیده رقاص مغنی چنگ و بربط ساز کرده سرود و بهلوی آغاز کرده ملک از خرمی ساغر گرفته غلامان جمله مینا بر گرفته الحاصل بمدت یکهفته سراسر کوی و برزن و میدان و ایوان و گلشن و گلخن بر پاه دو هفته و شواهد چهارده ساله بود و درین ضمن فرزند امیر کبیر سمی جدا مجد سلیمان خان کنی نجلان خانان را که نبیره حضرت خاقان بود با صبیه نواب ملک آرا مزاوجت دادند و صبیه میرزا شفیع صدر مغفور را بنواب شاهزاده آزاده همایون میرزا هم بالین داشتند و همچنین دو کوهر از درج سلطنت را بدو امیرزاده آزاده در سلک انعقاد در آوردند و آن دو محمد صادق خان قونیلو و علی محمد خان دوالو بودند مع القصه چندین ماه و خورشید و بهرام و ناهید را در ساعتی سعد عقد مزاوجت بستند و در یکشب همه را با یکدیگر اتصال و اقران دادند و پس از انجام این سور و طوی ملوکانه حضرت ملک الملوک خاقان اکبر بزیارت معصومه قم توجه نمود و از آنجا بعمارت چشمه فین کاشان نزول فرمود و دیگر باره در جمعه دویم جمادی الثانی بدار الملک خاقانی رجوع فرمود و درین اوقات سلیمان افندی نام فرستاده سلطان محمود خان عثمانی با بساق مجبعلی خان خلج بجانب دار السلطنه طهران قریب آمده بود و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار او را استقبال کرده حسب الامر اعلی بخانه جناب صدر جدید سعید اصفهانی نزول داد و محترم و معزز زیست و بعد از زمان وقوف رخصت حرکت یافت با عطای کمر خنجر مرصع و خلعت خاصه کشمیری سرافراز گشته معاودت کرد ذکر ورود فرستاده کامران میرزا و شاه محمود و امل سفیر دولت عثمانیه و حرکت خاقان اعظم بجهت سلطانیه و مراجعت در اوایل این بهار که سال نهزار و دویست و سی و پنج بود فرستاده شاه محمود و کامران میرزای افغان عبد الصمد خان نامی با پیشکشی شایان بحضور حضرت صاحبقران آمد حاصل مقصد او آن بود که برادران فتح خان افغان با افاغنه هرات و کابل و قندهار همداستان شده اند عزیمت استخلاص هرات کرده اند و بجای آنکه نواب شجاع السلطنه مارا تقویت و امداد کند از اعانت چشم پوشیده و با ما ناکوشیده مطمئن آنکه ما را رعایت و از اعداد حفظ و حمایت فرماید تا علاوه بر شرایط ارادت سالی چندین هزار تومان بدولت ابد مدت تقبل و خراج داده باشیم خاقان ضعیف نواز ظالم گداز بر ایشان نبخشود و بشاهزاده شجاع السلطنه در حمایت ایشان فرمان اندرسول افغانرا خورسند و کامیاب بمحمود و کامران باز فرستاد و در پنجشنبه بیست و ششم شعبان ساز سفر مهیا شد و عساکر گردآمدند و از طهران بسلیمانیه کوچ نزول افتاد و در بنوقت فرستاده امپراطور اعظم الکسندر بادلی در رسید و از جمله تحف و هدایای او یک قطعه حوضه کوشر مانند مشتمل بر دو زرع طول و عرض و یکزرع عمق بود که از قطعات بلور الماس تراش ترکیب ممتن ترتیب یافته و فواره هم از یکپارچه بلور بارتفاع زرعی در وسط آن حوضه مصفا تراز روضه مستقیم بود و آینه دوسه زرعی بسیار و چل چراغ و قنادیل بلور بشمار متضمن این مصنع اصفی از صرح ممرد آورده بودند حسب الامر اعلی حوض بلور را در وسط عمارت بلور گلستان نصب کردند و چل چراغ و قنادیل را نیز در آن ایوان تابان آونک نمودند و رایت ظفر آیت در دوازدهم رمضان بحمد سلطانیه سایه افکند شاهزادگان نیشان نواب نایب السلطنه از آذربایجان و نواب ظل السلطان از طهران بحضور آمدند و پس از انقضای ایام صیام باز گشتند و چون در آن توقف لزومی چندان نبود موکب فیروزی کوکب شاهانه بدار الخلافه طهران ایاب جست و در پانزدهم شهر ذیقعده ورود مسعود روی نمود ذکر فتن نواب شجاع السلطنه بحرب حیدریه و اسیر شدن کامر محمد خان و مامور فرستادن دولت افغان بعد از فرستادن عبد الصمد خان افغان دیگر باره شاه محمود با غرای بنیاد خان هزاره و اویماقات جمشیدی پرداخت لهذا نواب شجاع السلطنه آوازه سفر هرات در انداخت و بعد از حرکت ع چه آوازه افکند و از راست شد یعنی روی بحرب حیدریه گذاشته ولایت با خضر و شهر نو را بتصرف آورده با میر قلیچ خان تیموری سپرد و چون امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی در رکاب بودند و شاهزاده را از گرفتن محمد خان میر حسن خان غالبا ممانعت نمودی از اتفاقات غریبه آنکه در حدود ترشت محمد خان و امیر حسن خان طبسی در خیمه با بساق نشسته قرار کار خود را چنان همی دادند بناگاه میر حسن خان بفجاه در گذشت و بصوابدید ذوالفقار خان سمنانی و دیگر امرای الغور محمد خانرا گرفته مقید و مغلول کردند و بحرب شتافتند علیخان و مهدی قلیخان برادر محمد خان و مادرش اطاعت گزیده بحرب را بی رحمت

وکربت تصرّف دادند و شرح حال بدرگاه حضرت خاقان پیمال معروض شد و انجام این کار بشاهزاده موکول و محول آمد چون محمد خان از در اطاعت و عجز و مسکنت درآمده بود شاهزاده بروی ترحم و تکرّم فرموده مرخص و مخلع بتربت بازفرستاد و همشیره او را بعقد مناکحه درآورده زفاف کرده و شاه محمود از این کار اندیشه مند شده سید کریمخان افغان را با پیشکش معهوده بسفارت دربار شاهزاده کامکار روانه و مستدعی ترک عزیمت هرات شد بناء علیه شاهزاده امیر قلیچ خان مذکور را بحکومت خاف و باخرز گذاشته مظفر و منصور بارض اقدس بازگشت و فرستاده شاه محمود را بدرگاه شاهنشاه مسعود فرستاد و حکومت طبس و لقب و کالت بامیر علی نقی خان بن امیر حسن خان مفوض گردید

ذکر شکار طارم و لوشان و تادیب بعضی از چاکران شاهزاده محمد رضا میرزا و الی گیلان و تسلّط قایعان آنان و چون طریقه طریقیت سلسله

شاه نور الدین نعمة الله ماهانی کرمانی را از عهد امیر تیمور الی زمان صفویه در ایران بکمال عزّت و شهرت بوده و تشیّع آنان بثبات رسیده بود و بسیاری از علماء و فضلا بمشایخ انطایفه رغبت کردند و جماعتی از امرا نیز میل بدین طریقه نمودند و در زمان دولت ابد مدت خاقان کامران حاجی محمد حسین اصفهانی از اولاد شیخ زین الدین و حاجی محمد جعفر همدانی از طایفه قراگوزلو و بسیاری از تیقوم بریاضت و زهد معروف شده لهذا شاهزاده محمد رضا میرزا حاکم گیلان را بواسطه علی خان اصفهانی وزیر وی بدین طایفه و سلسله تقویتی رفت گروهی از این قوم در گیلان اجتماع کردند و بملازمت ملکزاده موصوف اقدام جستند چون گروهی از مقلدین و متشبهین در هر طایفه خواهند بود و بتحقیق محق و مبطل موقوف بصیرتی کامل است علمای گیلان را از بعضی نقاری بخاطر روی داد و در حضرت خاقان شریعت پرور معروض شد و گروهی از ارباب اغراض این طایفه را بدعیه سلطنت متهم گردند لهذا خاقان کامکار بشکار طارم رغبت فرمود و نواب شاهزاده نایب السلطنه بحضرت آمد و پس از استیفاء حظ از شکار رخصت یافت و موکب پادشاهی با بهمراهان رکاب بمنزل لوشان نزاب جست نواب شاهزاده محمد رضا میرزا دو عمال گیلان را احضار فرمود و وزیر مذکور را معزول و برخی را مقهور و مغلول ساخت چون این طایفه بارادت حاجی محمد جعفر قراگوزلوی کبودزاسکی مشهور بودند فاضل خان گروس چاوشی باشی که مردی ادیب و فاضل بود مامور شد که بهمدان رفته هزار تومان از وی و سید حسن همدانی جریمه گناه گیلانیان اخذ کند وی رفت و بگرفت و در منزل لوشان فرستاده شاهزاده آزاده نایب السلطنه در رسید و معروض داشت که سرخای خان لکزی و مصطفی خان جوانشیر از رشارود سبه دلگیر و روی بدبینوی کرده اند از جانب شاهنشاه ایران مورد التفات پیگران شدند و این الدوله عبد الله خان بن صدر اعظم اصفهانی بتفریغ محاسبه اهالی گیلان و رشت مامور بدان ولایات گشت و در پنجشنبه بیست و هفتم جمادی الاول سال یکهزار و دویست سی و شش انشهریار معظم و خدیو اعظم بدار الملک بازآمد و چون بواسطه قرب جوار بختیاری و طایفه قشقائی و ایلات فارس در میانه ایشان نزاعی رفته بود امیر کبیر جلالت مصیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان مغفور بفارس مامور گردید و با انتهی تمام بانجام این مهام اقدام کرد و بعراق و فارس رفت و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی که بسفارت اسلامبول و انگلیس فرستاده و نمسا رفته بود در زمان غیبت و هجرتش از ده سال گذشته در این ایام بازآمد و یکصد هزار تومان وجه مقرری شش ماهه قبل از مصالحه را باز آورد و ولایت عهد نواب شاهزاده کامکار نایب السلطنه را که در سفارت مستر الیس انگلیس از عهد نامه خارج شده بود امضا داشتند و پادشاه دولت انگلیس بقطعه انگشتری الماس گرانبها مبارکی امضای ولیعهدی بجهت ولیعهد نایب السلطنه ارسال داشته بود و مزید اتحاد و وداد دولتین علیتین گردید

ذکر سبب بواعث حوادث و فتن فیمابین دولتین علیتین قاجاریه و عثمانیه و نقار خاطر مبارک شاهنشاهی از کارکذاران اندولت و رفتن میرزا علی رضا حرم را قاسمی بعزیمت مکه معظمه

چون فیمابین دولتین علیتین ایرانیه و عثمانیه شرایط اتحاد و روابط وداد محکم و متین بود از اخلال و افساد سرعسکران و سوء سلوک با تجار و قوافل اختلافی روی داد از انجمله قاسم آقای حیدرانلو بتحریک سلیمان پاشای والی بایزید و موش از محل چالدران و سایر محال با ایل و عشیره حیدرانلو کوچیده و ایل سیبکی را نیز با خود برده چندانکه از این دولت اظهار و اصرار در رد او رفت انکار نمودند دیگر انکه صادق بیک پسر سلیمان پاشا از داود پاشا وحشت یافته باین دولت پناه آورده حافظ محمد پاشا سرعسکر ارزنة الروم از حضرت ولیعهد مستدعی فرستادن او شد و پس از مراجعت او را با میت نفر از سپاهان و دربندان ارزنة الروم تقبل درآوردند نوشته جانیکه در باب اغوای ایلات حیدرانلو و سیبکی تسلیم پاشا حاکم موش نوشته بود بدست افتاد و محقق شد که خون و مال اهالی ایران را بجرم تشیع و ولای خاندان پیغمبر صباح شمرده اند و با اهالی حاج رفتاری از روی عناد و لجاج همیکردند و از انجمله در این سال جمعی از

از خادمان حرم محترم بادیه هزار کس از حاج که حاجی میرزا علی رضا بن حاجی ابراهیم خان شیرازی بزرگ ایشان بود از راه ارزنة الروم قصد مکه معظمه کردند چه میرزا علی رضای مذکور و خدمه محترمه خاقان منصور و جماعتی از امرای آذربایجان و وجوه و ائمه ایران در خارج ارزنة الروم نزول کردند و در خیام و خرگاه و سراپرده و شامیانه خود بیاسودند از تجار عجم که در انخدود بودند بمیرزا علی رضای مذکور و زیرزاده ایران و ایچ آقاسی حضرت خاقان که در آن سفر امیر حاج گردد حجاج بود پیغام کردند که سر عسکر گفته اند که اموال کثیری از تجار ایران با شماست و برای گذرانیدن از گمرکخانه عثور و در ضمن اموال اهالی حرم مستور کرده اند لهذا جمعی را بکاوش و تحقیق مامور کرده و مقرر داشته که گروهی بسراپرده اهالی حرم محترم ریخته انچه از مال التجاره تجار است بیرون آورده اجرای دیوانی بران جاری سازند میرزای امیر حاج ازین سوء ظن و لجاج اندیشه مند شد و در فکر چون و چند افتاده که بسراپرده خادمان شاهنشاهی آمدن خلاف حرمت و منافی عصمت است و این بهانه ضد آثار دوستی و محبت بیمانا کسر شانی در نظر دارند و این اظهار شوکت را برهانی بر ضعف حشمت ما شمارند امیر حاج از استماع این سخن سراپا یکشعله آتش شد و شعله او بر فلک سرکش بزرگان حاج را بخواند و با آنان در این باب فصلی براندند هزار کس از اهالی حاج که در آن سفر متفق بودند از این سخن متغیر شده رکهای گردن ایشان بلند و صورت تسلیم شان نژند گردید بخیام خود فرستند و سخن کفتند و دیگر روز چهار هزار تفنگچی جرار آتشبار مستعد کردند و چند هزار سوار ساخته پرداخته راست بمودند و در جوانب اربعه سراپرده پرده کیان شاهنشاه وارث تاج و تخت کیان بترتیب و نظام تمام جابرجا قیام و اقدام کردند و امیر حاج محبوب مردانه شعار اسلحه بر خود برآراسته مانند اسفندیار ساز رزم کرد و عزم پرخاش بر خویش جزم نمود تا از جانب ولایت ارزنة الروم کمرکچیان معلوم پرخاشخر و معتمدین سر عسکر با دو هزار تفنگچی و عسکری با طبوری خام و تهوری تمام در رسیدند و شیران ایران را مهیای کارزار دیدند کمرک آقاسی کار را نه بروفق خیال خود دیدند همراهان را در خارج گذاشته باشی و وسه بخیمه امیر حاج درآمد در کمال خفض جناح و ادب کامل لوازم تحرم و تکریم را عامل و بعد از صرف مقهوه و غلیان بی اظهار غلیان باده طغیان برخواسته سر خود در پیش کرده مراجعت کرد و همکذا در هنکام مراجعت امیر حاج از حلب که بغداد هم آمدند طوایف اکراد که در انخدود و بلاد باشند لحشی خامی و برخی بی اندامی خواستند دستبرد و قوذنار خلاف راه دوی کردند و سودی نبردند و این رفتار بعرض شاهنشاه قاجار رسید همانا بحلم و حوصله بگذرانیدند و حاجی حیدرعلی خان شیرازی بجهة استیصال طایفه وهابیه سفارت مصر فرمود و در بدارک این کار همی بود

ذکر مأموریت حاجی حیدرعلی خان شیرازی نزد جناب محمد علی پاشا حکمران مصر و استیصال طوایف وهابیه

مخفی نماناد که مصر از امصار مشهوره یکی از ولایات افریقیه و واقع است مابین بیست و سه درجه و بیست و سه دقیقه و سی و یک درجه و سی و هفت دقیقه عرضی شمالی و مابین بیست و دو درجه و ده دقیقه و سی و سه درجه و بیست و یک دقیقه طولی شرقی از خط نصف النهار پاریس دارالملک فرانسه و اینملک یعنی ملک مصر محدود است از جانب جنوب بولایت نوبه و از جانب غرب بصحرای لی بی از جمله صحاری افریقیه و از جانب شمال بآب دنکیز یعنی دریای سفید و از جانب شرق بدریای سرخ و مصر یکی از ممالک عثمانیه بوده و بعد از استیلای محمد علی پاشا از تحت تصرف اولیای دولت آل عثمان بیرون رفته پاشای مذکور مدتها در کمال جلال و شوکت بنفقه کوس استبداد در آن بلاد مینواخته و مکرر با سلاطین اسلامبول بمخالفت و منازعت میپرداخته و کمال سلوک با متمردین خاصه حاج ایران مسلوک میداشته و بی براو و تسلطی نبوده و جمعیت خلایق اینولایت سه ملیان است که هر ملیانی یک کرور یعنی پانصد هزار کس باشد و دارالملک شهر مصر و از بلاد معروف یکی اسکندریه است که بنای آن از اسکندر رشده و چون بنهجی که سابقا مسطور شد طایفه وهابیه در اراضی نجد و طایف قوت کرفته و در عربستان و مشاهد مقدسه را بزیان آورده و خطا کردند حضرت خاقان صاحبقران شریعت پرور معدلت گستر حاجی حیدرعلی خان برادرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی را که در خدمت نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه معظم منزله نیابت وزارت داشت مامور بسفارت مصر فرمود و نامه ملاطفت ختامه با موازی یکقبضه شمشیر خراسانی مجوهر مکلل بیاقوت بدخشانی و مرصع بلعل رمانی برسم خلعت بدو ارسال داشت و در باب تنبیه طایفه وهابیه اشارت رانده که کرپاشای مذکور در مدافعه با آنان مسامحه جویده القا کند تا سپاهی از بر و بحر فارس میدان جهد و دا مور فرمایم و بقلع و قمع آنان اهتمام ورزیم چون سفیر ایران بمصر رسید و محمد علی پاشا از حقیقت حال نکبت آل عبداللہ بن سعود بزرک طایفه وهابیه استحضار یافت بحسب اشارت حضرت خاقان صاحبقران ابراهیم پاشا را بمیب رشید نجیب خود را با عساکر رزم کیش بدفع آن طایفه مامور نمود تا شهر درعیه را خراب و عبداللہ بن سعود منحوس را مقید و مغلول نموده باسلامبول فرستاد و در میدان بارگاه حضرت سلطان محمود خان او را بقتل آوردند و اراضی نجد که منشا ذوق و وجد بود از لوث وجود شیخ عبداللہ که در معنی مظهر شیخ نجدی بود پاک ساختند و فرستاده مذکور بعد از ادای سفارت

والتمام

و اتمام زیارت باجری تمام از راه شام به تبریز آمده جام مراسم از راح الثقات نواب نایب السلطنة العلیة العالیة لبریز گردید ذکر وقایع سال جدید و مامور یت جناب معتمد الدولة نشاط بخراسان و عزیمت شاه بخوشی ییلاق در اغاز نوروز سال یکهزار و دویست و شش که عالم پیر زلیخا وار جوانی از سر گرفت خوانین و امرای خراسان دیگر باره از نواب شجاع السلطنة متوحش شدند و بخواستن جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدولة همداستان آمدند لهذا بامر حضرت شهریار اولوالامر جناب نشاط در روز پست و دویم رجب روانه شد و نواب شجاع السلطنة بجهة اثبات عذر و مکر خوانین و خیانت و جنایت آن مخاذیل بعتبه بوسی آستان شاهنشاه بعدیل آمده و در اوایل شعبان وارد گردید و نواب مالک الرقاب شاهزاده دولتشاه از دار الدولة کرمانشاهان بدربار شاه شاهان آمد و از فتنه آغازی و حیله سازی محمود پاشای بابان و داود پاشای وزیر بغداد رازها عرضه داد و نواب شجاع السلطنة بامر سلطانی بملک خراسان رجوع کرد و نور محمد خان دوالوی قاجار با لشکری خونخوار بخراسان مامور گردید و رایات ظفر آیات فلک پایه همای سایه خاقانی بفیروزکوه فرود آمد و از انجا تا چمن خوشی ییلاق اهتزاز کرد و نواب شاهزاده دولتشاه بدار الدولة مراجعت فرمود و در چمن مذکور حسینقلی خان ولد رضاقلی خان زعفرانلو و علیمراد خان ولد بختعلی خان شادلو و مهدیقلی خان برادر محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علی نقیخان عرب و اسدالله خان ولد امیر علیخان عرب خزیمه وارد اردوی شاهنشاه جهانبخوی شدند و معلوم شد که جناب معتمد الدولة خوانین خراسان را متسلم نموده و آمده کاز ابرسم گروکان روانه طهران فرمودند ذکر بنیاد خان هزاره و هزیمت او از حضرت شجاع السلطنة العلیة العالیة در وقتی که شاهزاده شجاع السلطنة بحضور خاقان معظم منصور آمده بود بنیاد خان هزاره دیگر باره بنیاد فتنه و فساد نهاده شهر نورا که در تصرف امیر قلیخان تیموری بود محاصره کرده و اطراف باخرز را تاخته جمعی را اسیر ساخته مراجعت نموده بود چون شاهزاده دلیر مشهد باز آمد از تمعنی ماندن بر آشفته شیر بنه بر نهاد و سپه بر نشاند و با فرزندان ارشد خویش امیرزاده هلاکو میرزا و اوغورلو خان و خلمان خاصه و سواران خراسانی عزم تنبیه بنیاد خان سفیه را جزم کرد در نزدیکی شهر نود و لشکاه کهن و سید مومن جناب معتمد الدولة از سامان تربت حیدریه و استدعای توقف شاهزاده و رفتن خود نزد بنیاد خان هزاره بالحاح رسانیدند و بنزد بنیاد خان رفته باوی ملاقات و مقالات نمود و از محاصره شهر نو او را منع کرد و بنیاد بدون اینکه بخدمت شاهزاده والا تبار تشرف جوید در راه تلهف پیدا از کرد شهر نو برخواسته در کاریز از اعمال باخرز مقیم شد و بر جاده بدبنیادی و بی اعتنائی مستقیم امد شاهزاده شیر دل با انکه زیاده از سه چهار هزار کس در رکاب حاضر نداشت و با بنیاد ده هزار کس از جمشیدی و فیروزکوهی و هزاره مستعد کارزار بودند تامل ننموده چون دریای کف انداز شور انگیز سپاه آتش بار خاک وقار آسیجا بادرفتار را بجانب کاریز راند بنیاد را هر گز این گمان نمیرفت که شجاع السلطنة بر سروی تازد و خود بنفسه باوی نزد و نبرد باز دنباکاه شاهزاده را با شرذمه قلیل سد راه خود دید در انروز که روز پست و چهارم رمضان بود و هوا در منتها درجه گرمی شاهزاده صف برآراست و بنیاد نیز چون پلنگ متکبر و شیر مستهور سپاه خود را تپ تپ کرده بقانون و ترتیب بمقابله ایستاد و این رزم را گمان رزم بام گرد غافل که پیوسته سهو از آب درست باز نگردد ع کهی مال ماشد کهی گوشمال ✤ شاهزاده فریبرز برزمگیر نبردی سام حسام بهمن بازوی شجاع سواران خود را گرم کرد تنور مصاف و دمیدن کوره خلاف تحریص بهیفرمود چرخ چیان چرخ کردش بهرام کوشش بارهای ختلی بجومه میدان رانده رمحهای خطی بخنجر آهنین در آورد و بر قلب سپاه بنیاد قلب سیاه حمله بردند دمامه کوسن بر کبند آنبوس بر آمد و گرد و غبار چشمه خورشید بنیاد تیرهای غیدقی از کمانهای چاچی پریدن گرفت و پیکر ابطال را دریدن شمشیرهای خراسانی خفتانهای آهنین را بآسانی میبرید و با بیجهای فولادین عیبه های حدیدین را بسهولت میشکافت از گاه طلوع مهر خاوری تا هنگام زوال مدت کارزار و اقتتال مدید بود و شدت اشتعال آتش جنگ شدید امیرزاده هلاکو خان را دل از جای برآمد اسب از میمنه بر انگیخته بر میسره بنیاد بزد و ارغون خان ارغون فولاد سم را بر میمنه خان هزاره بتکاپوی اورد ع تو گفتی دو پیلند آهن جگر ✤ ثر لزل تمام و تخلخل عظیم در بنیاد ثبات بنیاد در افتاد و مردو مرکب و راجل و فارس پکدیگر در افتادند و خسته و کشته ها مون را کوه کرد از خون صحرای کارزار پر کاریز گشت خان هزاره تاب و رنگ و قدرت جنگ در خود ندید روی بر گاشته پشت داد و بجانب کوسویه هزیمت کردند و همه اموالش را غنیمت گرفتند نواب شاهزاده آزاده از علو همت بدان اموال و اثقال گا لرمال و الجبال اعتنا و التفات نفرموده بعیت بهیچ بدان ننگریست گفت که رو چنین مال مهاجر گرفت چشم بهم شکست ✤ و بمانند شیر شرزه غضبناک که در دشتهای غزال گریخته پوید تعاقب ان جبر یهودان موسویه عنان سبک کرد و رکاب گران ساخت بنیاد در حصار کوسویه نیز درنگ نپسندید و چون اهرمن از قران و دیو از لاحول از پیم شاهزاده جمشید حشمت ظهور ش شوکت ظهر منه و یو بند

راه بنگاه او ییلاقات فیروزکوهی و جمشیدی برگرفت و اندوخته او که حصار کوسویه بسالیان دراز کرده بود مانند غنایم کاریز سراسر بتصرف و تاراج دلیران ایران درآمد و اسرای مسلمان که آن سرخیل امرای نامسلمان بیع و شری را در کوسویه اجتماع و ازدحام داده بود تمامی تخریب تصرف و تملک شاهزاده شجاع السلطنه العلیه العالیه درآمده آزاد و مطلق العنان فرمود و هریک بمساکن و مواطن خود شدند آنگاه ابراهیم خان هزاره بحکومت ولایت باخرز و شهر نو و نظم ایلات هزاره مفتخر شد در بیان عزیمت جناب شجاع السلطنه بصوب هرات و اطاعت شاهزاده محمود و افغان چون بمن توجهات خاطر جلادت مآثر شاهزاده شجاع السلطنه امور انصفحات اشتطامی و قوامی گرفت پرچم رایات ظفر آیات جناب شجاع السلطنه بعزم تسخیر هرات و تدمیر شاه محمود مشحون صفات در اهتزاز آمد و با جوانان تیزه باز در چمن پرنی تار رسید جناب شاه محمود افغان ازین ورود اضطراب یافت و معموری هرات را مقارن خرابی شمرد بنا راه سیل بند دارمشت خار و خس ❊ گروهی از معتمدان نزدیک را با جمعی از افاغنه کثیر المدانه روانه حضور شاهزاده غیور کرد و آنان با مر شهریار افغان جمع و چیره و موکب حضرت شجاع السلطنه را پذیره شدند درباره قواعد شکرگذاری و ادای تقبلات و پیشکشهای حضرت شهریاری با جناب میرزا موسی کیلانی معاهده و معاقده بنیاد نهادند و میرزا وزیر صافی ضمیر بجهة اتمام این مهام بهرات رفت یکصد طاقه شال کشمیری و نوشته ده هزار تومان نقد مستمری همه ساله از کامران میرزا گرفته باردوی نواب شاهزاده کامکار باز گشت و این وقایع در ششم شوال در چمن خوش ییلاق بمسامع مقربان حضرت خدیو آفاق رسید و نواب امیرزاده هلاکو خان ملقب بهادر خانی ملقب گردید و هم از فتوحات این ایام فتح تر اکمه بود ذکر محاصره نواب امیرزاده محمد قلی میرزای ملک ارا با تراکمه تکه بام و بورصرف ظفر یافتن ترکمانان تکه ساکن بام و بورمه متصله بخوارزم در سال گذشته اطراف جوین و سبزوار را غارت کرده بودند و علی مراد خان قلیچی حاکم جوین برانگیخته ضلالت پژوه تاخته اسرا را استرداد کرد و هفتاد تیزه سر و یکصد نفر سوار نامور از تکه اسیر کرده بدرگاه خاقان کیسر فرستاد و لی چون غیرت سلاطین بزرگ فزون تر از اندازه تصور خرد است استماع این جسارت بر طبع مبارک خاقان صاحبقران که همیشه تر اکمه خادم و تابع نیاکان و پدرانش بودند گران آمده تا انگوره را کوشمالی بسزا داده شود. نواب محمد قلی میرزا ملک ارای مازندران مامور فرمود و ذوالفقار خان سمنانی و علی مردان خان افشار خمسه با پیاده و سواره خود بالتزام رکاب شاهزاده مقرر شدند لمؤلفه در کرباج کرکان پرآشوب شد ❊ همه مرز و بوش لگدکوب شد ❊ سوی دشت راندند ز آجام و کوه ❊ پی رزم مازندرانی گروه ❊ ملک ارای مازندران با آن سپاه گران بکرمی درخش و نعره شدر بجدود سندر و چندر براندود باد صرصر را از فرط مسارعت در قفا بماند خود در انمقام رعایت حزم را قیام ندیرفت و سپاه را با ذوالفقار خان سمنانی که امیری جسور و دلیری مشهور بود بر سر آن مخاذیل افسد من العزازیل رخصت رکضت داد سردار فرمان بردار سمنانی با گروهی ایرانی مشمری الذیل للویل کالسیل متدرعین علی متون الخیل کقطع من اللیل سرعت از باد و وزان و خبرت از مار کزان کسب کرده بصلابت شیران شرزه و مهابت ماران کرزه روی بسوی تر اکمه تکه فرونهاد صبح گاه عید فطر با و بای تر اکمه علی الغفله ریختند و خون انها را مانند خاک در انیختند هیاهوی مردان برفلک گردان پوست و ده و کیر کردان راه نزول قضا بر اینان ژرف فضای مشد ربربست طبرستانیان بر احمله ضرغام محارب و ترکمانیه را حیله تغالب و ارانب بودی تا کاربدان رسید که تر اکمه تکه مقهور و ماسور و قرلباشیه مظفر و منصور شدند و غازیان منصور با کسیب فزون از نصیب باردوی شاهزاده آزاده بازگشتند و با شاهد فتح و ظفر انباز و زیاده از پنجاه هزار گاو و گوسفند و اسب و مادیان بغارت آورده بودند و در این اوقات مساعدت آیات حضرت سلطان صاحبقران صافی اعتقاد شیعی تر ادیگر وجناب مرصع که بده هزار تومان اتمام یافته بود بمرقد فرقدپایه کیوان تابه حضرت والا ربتت امام همام و ولایت مقام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا بتوسط جناب عبد الله خان امین الدوله اصفهانی در روز نوزدهم شهر شوال المکرم بدان ارض اقدس و مشهد مقدس برسیل نذر و نیاز انفاد داشت و در چهارشنبه شهر ذیقعدة الحرام نواب جنت مکان میرزای شجاع السلطنه العلیه العالیه با جمیع علما و فضلا و سادات و قادات و متولیان و خدام آن روضه عرش درجات پذیره را پذیرا شدند و قبول را استقبال کردند و آن باب مستطاب را بر رؤوس و رقاب مفاخر تا بر نهاده مکبرانه و مذکرانه و مسبحانه و مهللانه بمی شدند در حرم محترم در آمدند در شنبه یازدهم شهر مذکور که روز مولود مسعود ان امام والامقام بوده پس از تشیلانی بزرگ و طوئی ستر ک علما و فضلا بوساطت و دخالت جناب مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله الحسینی آن باب را در پایان ضریح مقدس حضرت اقدس رضویه موسویه علویه مصطفویه بر نهادند و بالاتفاق زبان بدعای دوام دولت ابدمدت شاهنشاه اسلام پناه برگشادند جناب امین الدوله بعد از زیارت در چمن مسطور بحضور سعادت دستور معاودت کرد

وارد وی بزرگ خاقانی در جمعه بیست و ششم شوال از چمن خوش ییلاق بعزیمت دار السلطنه طهران حرکت و در پست و دویم ذیقعده وارد شدند
واز جمله وقایع غریبه و سوانح مهیبه این سال وقوع زلزله هایله شیراز بود که در جمعه اواسط ذیحجه الحرام رخ داد نخست در چهارشنبه بیست و پنجم شهر
مذکور در کازرون دوسه منزلی شهر شیراز زلزله بظهور رسید و روزی دو از آن بپس در آغاز روز جمعه بیست و هفتم زلزله شدید در اصل شهر بلند
وقوع یافت که بسیاری از عمارات قوی قویم از ابنیه جدید و قدیم فرو ریخت و قریب هشتصد کس در آن واقعه در زیر جدد و عمارات و دیوار
هلاک شدند و از بیم بخارج شهر رفته در خیام و باغات و صحاری بسر بردند همچنین غالب اوقات تزلزل دران ارض تواتر داشت تا در نیمه صفر
مجدد از زلزله عظیم روی داد و دیگر باره بناهای عالی عالیها ساقلها شدند و در آن ایام نگارنده این نامه در فارس توطن داشتم و بعینه دیدم آنچه
نگاشتم لمؤلفه چنان بومی نشاط افزای ایران ❊ بروزی چند ناکه کشت ویران ❊ توگفتی بسته کردون بازمین عهد ❊ که طفل از بحر نسباند در مهد ❊ زموج قهر این بحر حبابی ❊ بناها روی کرداندر خرابی ❊ مع القصه شاهنشاه شهر گیر شهر بخش وجوهات انشهر را ببخشید و دیگر باره بساختن
بیوتات و برج و باره فرمان داد و باندک زمانی چنان شد که بود ذکر بنا تخالف سرحدات ایران از زمان آن ظهور خلاف
پاشایان آذربایجان و مرور عزیمت شاهزاده معظم کامکار نایب السلطنه بتسخیر بلاد آن دیار و فتح متراق
واق سرای و بایزید و سایر قلاع سابقا از اسباب کلفت دولتین قاجاریه و عثمانیه اشاراتی رفت و این نقار روز بروز در تزاید
و بروز بود و حضرت شاهنشاه قاجار بنا بر رعایت مواحدت و معاهدت با غماض و اعراض همی گذرانیدند تا حسن خان قاجار قزوینی بحکم نواب نایب السلطنه
مامور شد که بملایمت و حسن سلوک ایلات حیدرانلو و سپکی را کوچانیده از آن سوی بمواطن و اماکن خود باز آورده مسکون سازد سلیم پاشا بارود
حسن خان بخته و شور و شغبی عظیم برانگیخته بمنازعت و مدافعت تقدم کرد حسن خان بی نیل و حصول مراد باز گردید و قصه معروض داشت خسرو
محمد پاشا چون بسر عسکری منصوب شد سوء سلوک را فزونتر از سلیم پاشا کرد و با آنکه ایلات را در نکرد و دعوی چهریق نمود شاهزاده حاجی علی بیک
گدخدای تبریز را نزد پاشا فرستاده که در باب ادعای چهریق من توابع سلماس گفتگو نماید و در رفع شبهه پاشا کند گدخدای مزبور را گرفته محبوس
نمودند شاهزاده نایب السلطنه چگونگی را بحضرت سلطان السلاطین خاقان اعظم فتحعلی شاه گیتی پناه معروض که کار از مسامحه در گذشته است و خلاف
منتسبان دولت آل عثمان بر دانا و نادان بظهور رسیده و ضوح پیوسته باذن و اشارت خاقانی شاهزاده والاتبار قصد سرحدات ارزنة الروم کرد بخت
در روز دوازدهم ذیحجه الحرام هزار و دویست و سی و شش از تبریز بخوی رفت و در انجا احمد افندی نام از جانب سر عسکر وارد و بمداهنه و تملقات مزورانه
پرداخت شاهزاده حقیقت شناس مکتوب او را جوابی سرسری نگاشته و احمد را روانه فرمود و حسن خان سردار قزوینی بمنقلای لشکر ظفر اثر چون شیر رود
غضوب قدوم ورکوب کرنید و نواب والا ولیعهد کامکار بر اثر او بمیرفت و حسن خان در منزل الشکر داستماع کرد که جماعتی از ارزنة الروم بگوالی تو پراق
قلعه آمده اراده تجاوز از خاک خود و تجاسر بارض سرحدات ایران دارند حسن خان سجانقلی خان قاجار قزوینی را در مقدمه سپاه خود فرستاد و خود
از دقفاراه برگرفت سجان قلیخان را در عرض راه با قراولان سپاه از ارزنة الروم مقابله روی داد و بمقاتله پرداخت بیک حمله قراولان را برداشته
تا سنگر سر عسکر بگریزانیدند سر عسکر از جای برآمده عزم محاربه را تصمیم داد و سجانقلی خان نیز با قلت همراهان پای ثبات افشرده حسن خان نیز از دقفا رسید
از صباح الی زوال کار محاربه و بازار مقاتله روائی تمام داشت و دران هنگام اجانها بزیان رفت شمشیرها تا قبضه کلکون در مهمات پر چم غرق خون بود دلیران
قاجاریه و اذربایجان حملهای سخت بر آن سست عهدان بردند و عرصه فراخ میدان را بر انگروه تن پرور تنگ کردند آخر الامر پاشای سر عسکر خود
گرفته عسکر را خاموش کرد و پناه بدیوار حصار توپراق قلعه برده بحفظ خود کوشید حسن خان سپاه را صلا ن بر سر عسکر تاخت و دیگر باره شور جنگ
تافته و نقشه ساختار دو جانب هیاهوی مردان بگردون گردان پیوست و شبانگاه تیر و چکاچاک تیغ بهرام و تیر رسید پای ثبات و
درنگ سر عسکر از جای بدر رفته شتاب گرفت و چون تیر در پرتاب بمیرفت معادل چهار هزار نفر از سپاه سر عسکر در آن محاربه کشته شدند
و قلعه توپراق قلعه بتصرف همراهان سردار در آمد اما نواب شاهزاده کامکار نایب السلطنه از چالدران رکضت کرنید و بسمت بایزید روان شد
بمحض وصول بدان حدود قلعه زنگ را زور را بجنگ و زور مستخر کرد و کوتوال دران بنشاند بالتماس و استدعا و استشفاع علما و قضات و سادات
سپاه را از یغما و تاراج شهر منع فرمود خسرو محمد پاشا بهلول پاشا حاکم سابقه بایزید را که در ارزنة الروم مقید داشت از حبس نجات داد بگوتوه
و محارست بایزید فرستاد و او بقلعه اق سرای رفته و شبانگاه تا بامداد برها کردن توپ و تفنگ و اظهار تقدم محاربه و جنگ درون سکان قلعه تنگ زور

رعب وشور در افکند ولی از امعامله سودی نبرد وحاصلی نیافت علی الصباح حضرت نایب السلطنه فوج بهادران و یوسف خان کرجی را بسرداری امیر اصلان خان دنبلی بر سر قلعه آق سرای فرستاد و بهلول پاشا را باردوی معلی بخواند بهلول پاشا باظهار استماع خود داری کرد و چون یحیی برادرش در ارزنة الروم بود در فتن خود را باردوی شاهزاده صلاح وقت نمیدانست تا مامورین جنگ بر محصورین قلعه کار را تنگ ساختند و بهلول اظهار اطاعت کرد و برادرش را بجای خود روانه موکب عالی کرد اما نواب نایب السلطنه بماندن او و آمدن برادرش متقاعد نکردیده حکم باصرار وشدت محاصره داد دلیران ایران کرد قلعه را کمین وار فروگرفتند و احاطه کردند شرار توپ و تفنگ بچرخ الماس رنگ رسید و آق سرا از غلظه دخان تیره و کلوله های توپ و تفنگ قراچادر کردید بهلول نامعقول باضطرار از حصار بدر آمده قلعه آق سرای نیز مسخر شد و بهلول پاشا پاشائی بایزید و یکی از اقربایش موسوم بعبد الحمید بامالیت لشکر مقرر شد و حسین خان سردار بایشان بشهر بایزید وارد و در جامع بایزید خطبه بنام شاهنشاه اسعد سعید خواندند و شایسته عراده توپ از زنک و زورو آق سرای با اسلحه بسیار بدست عساکر ایران در افتاد و موکب شاهزاده بتسخیر ارزنة الروم مهتاو آماده کشت

ذکر ماموریت محمدزمان خان قاجار خالوزاده سرکار نایب السلطنة العلیة العالیة بمحاربة پاشایان آن حدود

حاجی حسن پاشای صحن او علی سرعسکر عساکر بایزید که مردی دلیر و امیری خبیر بود چون از تطاول سپاه ایران و قهر و غلبه بر متابعین آل عثمان استحضار حاصل کرد صلاح حال خود را در مقاومت بپهنه جنک ندیده بقلعه سنک پناه کزیده چون امیر ارسلان خان بدان جوانب رکاب جلوه داد از مخاوف رزم و جنک و ر قلعه سنک نیز توقف را جایز نشمرده راه ارزنة الروم بر کرفت و در منزل لشکر معروض افتاد که کروهی انبوه سخت تر از کوه در حصن قلعه بوده اند و بعد از فتح بایزید با جیشی از مدین بایزید بار و فی سیاه تر از قار راه قراحصار سپرده و با جیشی از کرمیان راه معدن و نرمیان که از انسوی ارزنة الروم است طی کرده است و محال انیسوی از سپاه مبارزت جوی خالی و متوحش و متدحش از یورش و شورش موکب عالی است و جنود نصرت و قود راکاه کامیشی و جلادت کیشی است بناء علی هذا حضرت شاهزاده عباس میرزا خالوزاده سرکار کثیر الاقتدار خود محمدزمان خان قاجار را با حسن خان قاجار قزوینی و عبد الله خان دماوندی و رحمت الله خان قراباغی و دو هزار پیاده و هشت هزار سوار بتعاقب جماعت اهل سنت و جماعت فرستاد و موکب والا نیز از راه ملازکرد بدانسامان روی کرد در منزل خامور جماعتی از صدور و وجوه ارزنة الروم با لتماق صدقی افندی مدرس و مفتی آن دیار بضراعت و اظهار مسکنت و عبودیت بر کاب اعلی پیوستند و الحاح تمام بظهور آوردند و عریضه سرعسکر که در نارین قلعه بود در رسید مستدعی عفو زلات و متمنی قبول خدمت و دادن پیشکش شده و مقارن این حال خبر رسید که سلیم پاشای والی ارمنیه که در حدود بولانلوق بوده قبل از اطاعت سرعسکر باشارت او بست هزار جمعیت از قضای محمدزمان خان قاجار رفته و از پیش روی نیز کروهی بمقابله آمده اکنون خان مشار الیه و همراهان او محصورین الحاصرین میباشند نواب شاهزاده نایب السلطنه که خدیوی اسکندر عزم اسفندیار رزم بود از استماع این خبر بر آشفته و متغیر کردید حاجی ملا باقر قاضی عسکر خویش را با صدقی افندی و تحریرات شد و پیغامات تهدید آمیز روانه نزد سرعسکر فرمود و بایلغار از قضای سلیم پاشا طی مسافت نمود و بسلیم پاشا پیام داد که ع سلیما اما بلها لا بلکه مرحوما و مسکینا ۞ آماده پیکار باش که رسیدیم سلیم از استماع ایلغار الخضرت و قرب وصول عساکر فیروز مضطرب کردیده فرار بر قرار اختیار کرد و سر خود کرفته مهیز بر مرکب کریز برزده چون باد شد و تیز بکریخت و مانند کسان سلیم باعذابی الیم بدر رفت سواران اسب انداز دنبال او کرفتند تا محل کلی سولمز او را تعاقب کردند و از همان منزل که موسوم بپولانلوق بود محمدزمان خان قاجار و سایر خوانین با اقتدار و دو عراده توپ تنین تن و ده هزار سپاه دشمن شکن باز کردن ایل حمیدرا نلوراه دیار بکر کرفتند و چون ایلات مذکوره فرار کرده بودند سپاه منصوره بتاخت و تاراج قری و مزارع و مقاطعات و مضاجع آن دیار پرداخته پنجهزار کس اسیر و هفده عراده توپ و دویست هزار رأس دواب و اغنام کسیب کرده بازکشتند و بسیاری از اغنام و انعام را بجهة تسکیاری در آب فرات ریخته بازکردند و باز آمدند اسمعیل خان پاپات با مر شاهزاده باثبات قلعه ملازکرد و امر مسخر کرد و حسین خان سردار که شیر در رزمش کمتر از موش نبود قلعه شیر را که مشهور بموش است محاصره نمود و فیما بین سلیم خان و حسین خان سردار رزمی کران بوقوع انجامید و نواب اشرف والا از معابر جبال شامخه و جنکلهای متراکمه بدانجانب رانده و توپخانه را در حوالی قراسو بمانده خود با افواج قاهره بقلعه شیر عزیمت فرمود و امر بمحاصره آن حصار استوار نمود قلعه کیان متزلزل شده علما و سادات را باردوی والا فرستاده مهلت خواستند که سلیم پاشای مذکور بحضور آید و مدت چهارده ساعت مهلت یافتند و بحصار بازکشتند و سلیم از کثرت بیم یارای آمدن نداشت تا محمد حسین خان بکنه

نایب اشیک آقاسی سرکار باستمالت و اطمینان او رفت و او را بخدمت آورد و موردالتفات شد جناب وزیر الشانی میرزا ابوالقاسم فراهانی داخل شهر شده خطبه بنام شاهنشاه سلیمان جاه فتحعلی شاه قاجار بخواندند و قلاع خونس و ارجیش نیز بتصرف درآمد و محمد حسینخان و محمد زمان خان در آن حدمت قدمت واشتند سلیم پاشا از جانب شاهزاده شهرگیر شهربخش مخلع و بحکومت ارمنیه کبری استکبار تمام یافت و برادرش محمد بیک بلقب خانی ملقب شده و ده هزار نفر از ایلات بملازمت حضرت والا مفاخرت حاصل کردند و محمد خان مذکور بسرکرده گی ایشان منصوب و سرور آمد بالجمله در این غنیمت قلاع بایزید و اسکردو یادین و ملازگرد و بدلیس و موش و اخلاط و عادلجواز و ارجیش و خونس سوای توپراق قلعه که حسنخان مقنوح ساخته بود مستخیر جاگیران نایب السلطنه عباس میرزای قاجار درآمد و ضمیمه ممالک محروسه آذربایجان شد و چهل و هشت عراده توپ قلعه کوب با غنایم وافره و اغنام متکاثره بدست سپاهیان ایران در افتاد و اخبار این فتوحات در روم و روس انتشار یافت و شاهزاده قلعه ستان دشمن شکر با یکچهان فتح و ظفر در اواخر شهر صفر بکهزار و دویست و سی و هفت از آن سفر باز گشته به تبریز رفت و میرزا ابوالقاسم شرح فتوحات را پایه سریر گردون مسیر حضرت شاهنشاه اکبر و خاقان کیهر عرضه داشت چنانکه جناب میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان اشارت کرده نظم از رزم شاه غازی عباس شاه ترک ۞ ان بخت فتح و نصرت و پیروزی و ظفر ۞ در پیشگاه حضرت خاقان بر و زبار ۞ داد از قصیده خامه دستور ازان خبر ۞ خاقان صاحبقران شهریاری مجوهر مرصع مکلل بجواهر سپاداش خدمات مذکور بفرزند دلبند کامکار منصور ارسال داشت و حسنخان و سایر خوانین و امرا سر بخلاع زرنگار افتخار شعاع مخلع شدند و بالجمله خبر رسید که اولیای دولت سلطان محمود خان خواندکار سرعسکر را معزول کردند و سه نفر قاضی و مفتی و افندی که وجوه حسینخان سردار و حسین آقای نیلان را سابقا از میان برده و مصدر این فساد عظیم شده بودند مقتول نموده اند و در ولایات ارزنة الروم اختلال و انقلاب تمام و هنوز سرعسکر آن حدود نامعلوم است و امنای دولت عثمانی در مقام خلاف و قرار مصاف و نوع تمام دارند و همت بر تلافی این وهن فاحش میگمارند **ذکر مقابله محمد آقای کهیا و محمود پاشای بابان و سپاه عثمانیه با شاهزاده کامکار محمد علی میرزا و هزیمت شدن پاشایان بجانب کرکوک** چون از قرار گفتار نگارش یافته داود پاشای وزیر بغداد با محمود پاشا ولد عبدالرحمن پاشای بابان که از جانب دولت ابدمدت ایران حاکم شهرزور بود منی صمتی جبلی داشت و همواره تخم فتنه و فساد در سرحدات جانبین میکاشت نهال مکیدت او را زمان بثمر رسید و امنای دولت عثمانیه از دو سوی یعنی دیاربکر و بغداد چشمی متواتر و سپاهی متکاثر بسرحداران امداد کردند و با اولیای دولت قاجاریه مخالفت را بنیاد نهادند از یکسوی نیز ده عراده توپ و کروهی از دلوباش بنزد داود پاشا فرستادند که بجنگ وزور و سپاه نامحصور در سرحدات ایران مداخله کند و شهرزور را که بدست محمود پاشاست و از مطیعان این دولت والا استخلاص نماید داود پاشا محمود را بدمدمه و افسون و حیلتهای از حد افزون بطرف خود مایل ساخت و محمد آقای کهیا را با ده هزار کس از متجنده و ولایات متصرفه خود ضمیمه سپاه دلوباش کرده سربدیوانگی برآورده بشهرزور فرستاد و پاشاهزاده آزاده کامکار والاتبار محمد علی میرزای ملقب بدولتشاه که خدیوی بود فلک جاه سر بمخالفت برکشید محمود پاشا نیز با سه هزار نفر سوار جرار بابان با داود پاشا موافقت کرده ضمیمه سپاه محمد آقای کهیا گردید و در کنار آب سیروان اجتماع کردند و دو روز درنگ کردند و مستعد محاربه با دولتشاه نشستند حضرت شاهزاده بعد از تحقیق آن اراده با ده عراده توپ جانسوز و پانزده هزار سوار دلدوز وارد دارالدوله کرمانشاهان بیرون آمده قصد تدمیر مخالفین فرمود و حسنخان فیلی که تا آن غایت از دود کردان بساط خدمتگذاری بود باستمالت میرزا محمد لواسانی با جمعیت لرستانی بحضرت والا تقرب جست و شاهزاده بزرگوار والاتبار حسینعلی میرزا ولد علیخان خمسه افشار و محمد باقرخان بن محمد نظرخان مافی با گروهی پیاده و سوار راه سنندج مامور بتسخیر شهرزور داشت و موکب خاصه دولتشاهی با همه سپاهی در چهار دهم و یکجا از عقبه چقان عبور کرده در همانجا نزول فرموده مامورین نیز با دوی والا التحاق و اتصاق جستند و در هیجدهم شهر مزبور وارد صحرای وسیع حوالی شهرزور شدند محمد آقای کهیا و محمود پاشا در پایین تپه که دو طرف آن متصل برود آب و یکطرف مزرع و خلاب بود سنگری متین بر بسته در آن نشسته پانزده عراده توپ جهان آشوب در پیش روی سنگر جا بجا مهیا و آماده نهادند و محمود پاشا از روی مکیدت و خدعت با محمد آقا حیلتی اندیشید و تدبیری کرد و بحضرت شاهزاده پیغام عرضه داشت که اگر مطمئن شوم در هنگام مقاتله بار دوی اعلی آمده با دشمن مقاتله کنم سرکار دولتشاه نیز نویدات مصلحت آمیز بدو ابلاغ فرمود و موکب اشرف در آن شب اهل یکبارا بی گه قرب سنگر سپاه عثمانیه بود شب بروز آورد و از روز که نوزدهم ماه دیجه بود مقابله مصمم شد و مکمل و ساخته برنشست و سپه برنشاند پیاده کان نظامی را بسرکرده گی موسیو ده معلم فرانسه با توپخانه و زنبوره خانه و سواران

دلیر فرزانه از میان زره که مشهود جنود عثمانیه نبود روانه و مقرر داشت که ارشهای سپاه کهیا درآیند و بر جان انگروه آتش درزنند و خود نیز میمنه و میسره و جناحین لشکر را ترتیب و در هر پی سر تیپ معین داشته بنظام تمام بمقابله اقدام کردند سواران طرفین از صفوف بیرون تاخته تیغها برکشیدند و در مهما آخته حمله ور شدند غرش توپ در دشت و کوه از صور سرافیل خبر میداد و برش تیغ برابرو میغ رشحات خون کلکون مترشح میساخت دیوانه سران دلو باس برزم و پرخاش درآمدند و سرها بباد دادند با سلان موصل و کرکوک بر رماح دلیران چون نیزه بر دوک پرخ درافتادند سواران فیلی و الوار ذی رهلاک و قتل مبارزان نیکی چریک با قابض ارواح سهیم و شریک گشتند ناگاه توپخانه و زنبورکخانه و سپاه نظامی و معلم فرانسی از نده مذکور با شوکت مونور بقفای سنگر کهیا قرب گشته بنیاد اتشباری و دشمن شکاری نهاده سنگر عثمانیه را نظر گره اثیر و بدیل حوزه سعیر ساختند دلیران نه نکنه و کلهار آتشین روی و اتشخانه جحیم افروز از پس و پشت سپاه کهیا و محمود نامحمود عرصه را بر آنان تنگ تر از چشم مور کردند لهذا شکست در سپاه عثمانیه درافتاده بهزیمت شدند کهیا و محمود بهزار سعی و زحمت آهنگ انفرار راکوک و پشت بغازیان داده روی بکرکوک کردند شاهزاده منصور با ردوی کهیا متوقف توپخانه و زنبورکخانه و اموال و اثقال او را متصرف شدند دیگر روز دولتشاه فیروزبا احتشام سلیمانی بسلیمانیه توجه فرمود کهیا را چون روی رفتن ببغداد نبود شمشیر بگردن انداخته با صطبل مبارکه دولتشاهی تاخته ملتجی و تایب و خاسر و خایب شفعا بر بیخت و جان بخشی دید و عبدالله پاشای عم علی پاشای والی دیار بکر که بدولت قاهره پناه آورده و حاضر بود بایالت شهرزور منصوب شد و شاهزاده در آن ایام محرم الحرام در سلیمانیه بقعود و قیام توقف داشت

و در غره صفر عزم سفر بغداد در آشیانهای دهمت عالی بنیاد ساخت ع ندانستند بازیچه روزگار ذکر عزیمت شاهزاده منصور بتسخیر دار السلام بغداد و غارت نمودن داود پاشا و مراجعت دولتشاه و رحلت او و در آغاز شهر صفر حضرت

دولتشاه با فتح و ظفر از سلیمانیه روی بسوی سرمن رای کرده پس از زیارت عسکرین و محل غیبت امام کونین سلام الله علیهم اجمعین و دعای دولت پادشاه فلک بارگاه خاقان معظم و استدعای عفو زلات و توبه از سیئات و بذل و بخشش وافی مبادات و خدام انعام بعزم استخلاص قلعه دار السلام کمر همت بر میان بسته بتاخت و تاراج اطراف بغداد فرمان داد داود پاشا ماهی وار در شبکه اضطرار محبوس ماند و جناب شیخ موسی بن شیخ جعفر نجفی را شفیع انگیخت و استدعای عفو و اغماض نمود چون در منزل دلو عباس عارضه در مزاج مبارک شاهزاده روی داده و روز بروز در تزاید بود شفاعت و ضراعت شیخ را قبول و داود پاشا را معفو داشته عزیمت رجعت را تصمیم داد در منزل طاق کسری مشهور بطاق کرخی چاره و دفع مرض اسهال از سهولت بصعوبت بلکه بحال انجامید و روزی چند نزول لازم افتاد تا طبیب انگلیس از بغداد در رسد و او وقتی رسید که مفید فایده نبود مع القصه حضرت ملکزاده والاجاه حسن خان فیلی و اسد خان بختیاری را که ملازم رکابش بودند و بعد از خود احتمال خطر و گمان ضرر جانی در آنها میدید از غایت فتوت و کمال مروت مرخص و با وطنشان روانه کرد و در شب پنجشنبه بیست و ششم شهر صفر بکهرار رود و بیست و سی و هفت در پنگام سحر شاهباز روح پرفتوح انشهریار بخت جلال فروز شید سپهر جمال عزم آشیانه اصلی و وکر حقیقی کرد و بر ساعد قرب ملیک مقتدر برنشست و فی الحقیقه ابیات صاحب دیوان علی ابادی که درین باب گفته بس مؤثر است و از ایراد ان معذور فظم دولتشه جوان که بدی باختر خدای ✤ ازارمگد خدای جهان شاه نامور ✤ چون بر فراختی قد یکجو بیارسرو ✤ چون بر فروختی رخ یکبوستان زهر ✤ انجو بیارسرو که اش مرخ و شاخ عدل ✤ آن بوستان زهر که در و رنگ و بو نهز ✤ زان بس که نام جنت زفتح سپاه روم ✤ آمد پی کشادن بغداد بی سپر ✤ سنگی گرفت کارد و عالم از آن بکشاد ✤ تلخی گرفت کام دو گیتی از آن شکر ✤ باز جهان ربودش و معدوم از او نشان ✤ گرگ اجل دریدش و محروم از و نظر ✤ نوی تخته اش زتخت کشاندند ناگهان ✤ بگذشت از آن گذر که نبودش از آن گذر ✤ مع القصه آن ملکزاده اسفندیار همال سیاوخش خصال را مکر زال پیر چرخ جهان بین برد و خت و شرار قهر رود اره غدار فلک خرمن آمال بسوخت بهمنی بکام اژدر بشد و دارائی مقهور سکندر رفناکشت ملازمان و پیروان جسد شریف پیروان آن جان جسد شجاعت و کان کرم مناعت را در تخته روان نهاده با کریبانهای تا دامان جامه دریده و جبینهای دنبال و یال بریده و کسوتهای سیاه و حالتهای تباه بمه راه اشکریان و افقان و خیران روی بسوی کرمانشهان کردند و نواب امیرزاده محمد حسین میرزا فرزند اکبر انحضرت در منزل هارون اباد در رسید و پس از فرغی شکرف و خبری ژرف در مواقفت نعش او مرافقت گزیده بدار الدوله در آمد و اهالی انشهر ارم بهر او پیر و برنا نادان و ناداچنان بدرد دل نالیدند و زاریدند که ناله ایشان قلوب اهالی ملکوت را کباب و سیل گریه شان بنیاد طاق سماوات را خراب داشت و دربار سلطنه طهران را بخبر وحشت اثر منتشر شد که رایارا که در حضرت دارا از مرگ چنان فرزند ارجمند تاج و تخت سخن راند میرزا محمد تقی

علیا بادی که در امورات آن ملکزاده وکالت و دخالت و در حضرتش مقام عبودیت و ارادت داشت نوشته میرزا محمد یوسفی را بخطاب امین الدوله اصفهانی
پدیدار کرد و امیران عظام و وزراء کرام اندک اندک لباس کوناکون را بشعار عباسی تبدیل کردند و خنده و عشرت را بگریه و ضجرت تحویل نمودند تا رفته
رفته در آن ایام هفته حضرت خاقان دراشان را دل بنیک اندیش بدگمان شد و هر روز از امنای دولت و وکلای حضرت از خاتمه کار صلح و جنگ فرزند
کامکار پرسش کردی و ایشانرا از عدم اطلاع توبیخ و نکوهش فرمودی کس را یارای تقدم درین واقعه نبود آخر الامر بامور کاری بزرگان فرزانه ملکزاده
خورد سال این سانحه را بر ملک الملوک بمال القی کرد و پادشاه پیرون شاقه امراء و امناء را بخواند و پرسش کردانان ملول و دل شک سر بزیر افکندند
چون ابر بهاران از دیده سرشک باران شدند و حقیقه حال بر شاه ملک خصال مکشوف گردید دست برزانوی تلهف نزده بسوگواری در آمد و بحرم سرای
اعلی و شبستان خاصه والا رفته ع شاهانه ندبه کرد و بر آن شه نشان بسر ۞ چون این راز پوشیده بشهرت آفتاب تابنده گشت آفتاب رویان حرم و سنبل
مویان محترم موی بکندند و روی بخدوند طایفه گیسو بریدند و جماعتی جامه دریدند مطربان و بازیگران اندرونی که زیاده از حد بودند و همه شب در بزم
خاص بر امشکری و لعابی اختصاص داشتند در سوگ ان ملکزاده ملک سیر مضراب ها شکستند و زخمه ها فکندند از نایها نالها برآوردند و آهنگ مویه برگشیدند
گیسوتهای نیلی پوشیدند و رطلهای حمری نوشیدند قرب ماهی در تمام جوامع دار الخلافه و در کل بلاد ایران مجالس عزاداری و مراسم سوگواری
اتصال داشت لمؤلفه خزانی باد آوخ بر بهاری گلستانی زد ۞ که هرزپا کلی بردی رواج از صدگلستانش ۞ زپا افکند صرصری در بغا سر و از آید
که سر و از پا فتادی دیدی از سر و خرامانش ۞ در بغا بر سپهر چاه ماهی را محاق آمد ۞ که چهر مهر را بودی کسوف از چهر تابانش ۞ در بغا شد سیاوش وش جهان
جوئی ز کاووسی ۞ که کاوس و سیاوش پرده دارانند و دربانش ۞ در بغا شیدهٔ زافراسیابی آسمان بستد ۞ که هم نیروی هومان بود و هم تدبیر پیرانش ۞
بگل خورشید اگر کوشند پنهان می نیارد شد ۞ زاوخورشید بود و دهر در گل کرد پنهانش ۞ مجملا شاهزاده مذکور مغفور اکبر اولاد ذکور حضرت شاهنشاه اسلام
پناه خاقان اکبر سلطان محمدعلی شاه قاجار ولادتش در شب هفتم ربیع الثانی یکهزار و دویست و سه در قصبه نوابوده چنانچه مسطور شده و رحلتش در بست و
ششم شهر صفر المظفر بعد از رجعت از سفر بغداد در رطاق گراو در دوازده سالگی ایالت مملکت فارس یافته پس از پنجسال بحکمرانی شهر قزوین شتافته بعد از
دو سال بحکومت سابقه صاحب اختیار ولایات خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشهان گشته و سبب حسن رفتار و کفار و همت بلند و
اخلاق کریمانه و فتوت و مروت در اندک روزگاری صیت حشمت و شوکتش از ایران بتوران و روس و روم انتشار و اشتهار یافته و غزوات بزرگ در سرحدات
روس و روم و ترک بظهور آورده در حسن شمایل و علو فضایل نظیر نداشته در بذل و جود حاتم ثانی و در عدالت نوشیروان دوم بوده دور و نزدیک و عرب و
عجم از خوان احسانش نعمت یاب و همه ساله صرهای سربسته پر زر ناب بهریک از بزرگان و اعیان دربار خاقانی استمرار ارسال داشتی و در صله مدایح جوانب
خطیر دادی فتوت و مروت او را شرح و بیان بیش و از آنار معروفه اش شادروان شوشتر است که ناسخ سد شاپور ذوالاکتاف گشته و شوکت و صلابت
سد سکندر را فرو شکسته مع القصه مدت عمر مبارکش سی و چهار سال بوده و در ینسال که هزار و دویست و سی و هفت بوده رحلت نموده و چون در نظم دری
شرم نجم دری است دولت تخلص میداشته بدولتشاه ملقب گردیده دیوان اشعار انجناب بحری است مملو از لولو ناب و اشعارش در تذکرها مسطور
و در افواه مذکور از انجمله است نظم ۞ یکدور روزی چرخ و پس و پیش دارنه از دو سپهر ۞ بر سکندر نیز بگذشتا پنجه برداراگذشت ۞ بر هر که در ین بگذره دیدم
بتحقیق ۞ در خرقه توحید نهانش صنمی هست ۞ نه پیم زبرقی و نه منت زسحابی ۞ خوش انکه چو من دانه درین خاک ندارد ۞ الغرض شاهزاده مغفور مبرور اکبر را
قصاید و غزلیات فیضاز و عاشقانه بسیار است و برخی در تذکره های شعرای مؤلف و معاصرین ثبت است و اولاد امجادش همه بکمالات صوری و معنوی
آراسته و از نقایص و معایب نفسانی و روحانی پیراسته اند مانند عقول عشره و امیرزاده آزاده بوده اند اول نواب محمد حسین میرزا ملقب بحشمة الدوله
که مادرش دختر احمد خان مراغه و درین ایام حاکم لرستان بود بحکم حضرت خاقان فلک شان بر جای پدر مغفور بایالت نشست دوم میرزا نواب امیرزاده
طهماسب میرزا الملقب بمؤید الدوله که در رسوم جاه و جلال و فنون فضل و کمال اسکندری است فلاطون سیر و بوزرجمهری کسری پرور و بعد از والد ماجد
در حجر تربیت عم اکرم نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه بمرتبه فرزندی و مصاهرت سربلندی و مفاخرت یافت و شرح حالش در مقام خود خواهد آمد
سیم نواب امیرزاده نصرالله میرزا که در شکل و شمایل شاهزاده مغفور مشابهتی صوری دارد چهارم نواب اسدالله میرزا پنجم نواب فتح الله میرزا
ششم نواب امیرزاده اسماعیل میرزا هفتم نواب جهانگیر میرزا هشتم نواب نورالدهر میرزا نهم نواب محمد رحیم میرزا دهم نواب ابوالحسن میرزا و ذکر
حال هریک ازین امیرزاده کان خواهد آمد بالجمله از وقایع و سوانح این سال حوادث اشتمال ظهور بلیه عظیم و بای عمیم ملک فارس بود که اول در سواحل

وبطون سپاه بفشهار درانداخت واجزای خون از اجزای ابدان عرصه صحاری و براری را رشک بحون وچون کرد ولیران سپاه رومیه بر عساکر ایران تاخته
ازان فوق فایق آمدند وتوپهای خود را بار ستند و پیاده کان افواج را مانند احجار از اکناف تلال واطراف تلل بر نشیب دره فرو افکندند پیداست که چند
هزار آسوده با هفتهزار خسته فرسوده چها توانند کرد ولیکن عجب اینکه با این حال بحکم شاهزاده بیهمال نایب السلطنه بیمثال دیگر باره پیاده وسواره آذربایجان
مانند ضیاغم غضبان مامور بکوه سپاری و آهوشکاری شدند فوج سربازبتریزی و مرندی را بسرکنکی جعفرقلیخان مرندی وقاسم خان ترکمان و محمد
رضاخان باکوئی برادر ابراهیم خان سرتیپ بمعاونت حسن خان قاجار اشارت نمود چون عقابان تیزپرو شهبازان کوه سپر از نشیب ببالا واز اسفل
باعلی عزیمت کردند و داد مردانگی دادند مجمل این مفصل انکه از دو جانب تمامی عساکر مهیای حرب شدند و صفها برآراستند قول همیون خاصه و تیپ
بزرگ امیرخان سردار قاجار دوالوکه خال شاهزاده بیهمال بود در برابر تیپ بزرگ جلال الدین محمد چیان اوغلی سلیم پاشا واقع وصفوف دیگر هریک
در مقابل صفهای پاشایان آراسته گردید بکبار کوس فنای وشیپور نفخه صور اشکار انمودند وافواج دریا امواج مانند دریای تجاج از جای برآمدند لطفعلی
خان کنول اسب بر سر توپخانه رومیه بجهانید و شش دوازنوپچیان را کردن ازبار سر سبک ساخت وبر خواند که ع بزرگان ایران کشاده دلند * وبرزم اندر
آمد و زهنگام جنگ کلوله توپ رومیه بدان دلیر رزم ازمای برخورده رویش بسر آورد چون دلیران ایران میزی تامی را کشته دیدند مانند شیران
خشمناک تن در ورطه هلاک افکندند اسکندرخان قاجار امیر توپخانه که شجاعی فرزانه بود با توپچیان سرکاری حمله سخت بر سپاه عثمانیه بردند وایشانرا از
جای برکندند کار از جنگ توپ و تفنگ درگذشت دست وگریبان شدند بسر نیزه و دشنه وخنجر وکارد بریکدیگر تاختند جسدها دره را تل کرد وخونها کوه را
جوی ساخت تلال دمن معدن یاقوت و بیجاده گردید وشخسار جبال مخزن لعل بدخشانی شد کفتی بر همه دشت لاله کشته اند یا خاک را بروین در آغشته نباتات
آن وادی کونه شاخ ارغوان گرفت ونیخ رستنیها برنگ بقم شد ورزمی عظیم درگرفت لم یلفه درآن زمان که قضا را لب اهل بسام * درآن زمین که قدر را یم
اجل مواج * زهول طبل بدنها بلرزه از طبال * زبانگ سنج روانها برعشه از سنباج * ستادکان چو طیور و فتاده کان چو چبوب * ولاوران چو صقور و
شاوران چو دجاج * دریده تیر زهپلوی پهلوان اعصاب * بریده تیغ زحلقوم سروران اوداج * زمین زبسکه زخون بلان در آغشته * نسیج
کلکون گسترده کو تا سنباج * جلال الدین محمد چیان اغلی سیرت کرکی را کرده صفت میشی گرفت وبانکه جلال الدین بود در عزیمت هزیمت برشاطران دونده
پیشی گزیده خود را از زمره معسکر لشکر درانداخت وبحراست خود فرمان داد حافظ علی پاشا که بمحاصره توبراق قلعه جهدی بلیغ داشت دست از محاصره
کشیده پای مگریز نهاد و مانند چیان اغلی او نیز در سنگر لشکر انداخت امیرخان سواره شاهزاده در تعاقب عساکر رومیه جدی تمام کردند چون
توپخانه وسواره نزدیک وهمراه نبود شاهزاده انیعنی باخلاف قانون لشکرکشی وحزم شمرده با توپخانه وسربازان از جای حرکت کرده روی لشکر پاشایان منهزم
نهاد چون شوکت توپ و تیپ وصفوف غازیان با فروزیب در نظر اعاظم سپاه عثمانیه جلوه کرد مشرلزل شدند کفتی صرعی ماه نودیده در سنگر نیز نماندند
چیان اوغلی بجانب ارزنة الروم و هریک از پاشایان بطرفی متفرق شدند وسراسر اردوی ایشان نصیب سپاه منصور افتاد و در رفهای هریک سواران
سمیر فشد واز ایشان همی کشتند وهمی گرفتند جمیع توپخانه وقورخانه وخزاین وبیوتات اردوی ثلثه باهمکی خیمه وخرکاه واعلام واجمال واثقال واحمال
بتصرف عساکر ایران درآمد فجانهای نمیه قهوه دار از دست نهاده گریخته بودند ودران بزم عجیبه از هفتاد هزار سپاه ایشان قریب به پنجاه هزار کس از صدمات
تفنگ وتوپ وصمصام خارا شکاف روی بعرصه عدم نهاده بودند نواب شاهزاده آزاده دشمن مال یکروزه در آنجا توقف وآن مال واموال را که زیاده از حصت
هزار تومان بها بود بسپاه تقسیم فرموده چندانکه همراهان بتسخیر ارزنة الروم حضرتش را تحریک وتعریک خواستند بملاحظه جهة جامعه اسلامیه قبول نفرمود و
اگر رفتی در کمال صعوبت ارزنة الروم را مسخر کردی دیگر روز مظفر وفیروز بمنزل خالبار که بهمین میلاق آن دیار است توجه فرمود وروزی دو از آن رحمت
برآسود واز آن منزل جناب میرزا محمد تقی آشتیانی مستوفی خاصه با احکام بلیغه بارزنة الروم مامور وبمحمد امین پاشا از وعده وعید سخن رانده واظهار موافقت
ومصالحت کرد پاشای مذکور معروض داشت که با وجود توقف سرکار نایب السلطنه در انجا دودخاطرها را آسایشی نیست که بصلح اطمینان یابند بلکه ندبیری
شما رند بعد از حرکت موکب فیروزی کوکب به تبریز اظهار انیعنی صداقت محض جلوه خواهد کرد لهذا نایب السلطنه چنکیوی مظفر بمصلحت وقت به تبریز مراجعت
فرمود وتفصیل این فتح جزیل در رشحه ذی قعده درچمن سلطانیه معروض رای حضرت شاهنشاه کیتی آرای شد وشاهزاده بزرگوار وهمراهان جلادت شعار
اورا مورد توجهات وتلطفات شاهانه فرمود ولقب سپهسالار واصلافی برجس خان سردار مقرر شد وشعرا مدایح خواندند وتواریخ گاشتند علمه میرزا فضل الله
خاور شیرازی گفته قطعه عباس شاه غازی شد سوی روم وآمد * از طالع شهنشه افزود بوم مفتوح * تاریخ فتح اورا از پیر عقل جستم * گفتا

رشاه عباس ابواب روم مفتوح ذکر ذکر حرکت رایات فیضرت رایات شاهنشاهی بجانب کردستان و بغداد و فتوحات
امرای بزرگ دران سامان و حدود و چون غالب سلاطین شیعی مذهب ایران در هنگام فرصت شوق زیارت مراقد مطهره واقعه در بلاد
عراق عرب بسر بوده حضرت خاقان صاحبقران اکبر را بخاطر رسید که شاید در ینسال زیارت روزی شود و مزید فتح و فیروزی گردد نواب شاهزاده
محمد حسین میرزای حشمة الدوله بن شاهزاده مغفور و دولتشاه را که بجای پدر مقرر بود بر سپیل منقلای با سوار و پیاده بیشمار روده عراده توپ البرز زبر زبصوب
بغداد فرمان نهضت دادو امیر کبیر جلادت مصیر محمد قاسم خان قوانلو بن سلیمان خان بن محمد خان را با قدر اندازان استرابادی و هزار جزایری بموافقت
او مامور داشت ازان پس نواب عبد الله میرزای دارای خمسه و زنجان را با سواران افشار خمسه و پیاده کان سمنانی و دامغانی بتسخیر ولایت شهرزور
مامور فرمود و مطلب خان و ذوالفقار خان را در رکاب شاهزاده منسلک داشت و از امرای با اعتبار دربار فضلعلی خان بن مهدی قلیخان بن محمد امین
خان بن فضلعلی بمک برادر خان بزرگ فتحعلی خان شهید را با امان الله خان والی کردستان و سواره و پیاده هر سامان روانه و جناب میرزا
فضل الله بن میرزا نصر الله علیابادی ماز ندرانی بوزارت ان عسکر و رسانیدن علوفه ان لشکر مخصوص فرمود در بیست و دویم ذیقعده از حسین
سلطانیه در حرکت آمدند و وارد دوی بزرگ شاهنشاهی با سپاهی نامتناهی در سیم ذیحجه از حسین مذکور بحرکت در آمده عید اضحی را در حسین بسچین من محال
اسفندآباد گذرانیده روی بسوی پارسینج نهاد و مژده فتوحات مامورین سابقه درین مقام معروض شد که نواب محمد حسین میرزا ولایت مندلیج و حسنان
و بدرالی و زرباطیه را مسخر و بعزیمت بغداد در بعقوبه نشسته و داود پاشای وزیر بغداد جناب سید عبد الله بشیر را شفیع انجیه و نواب عبد الله میرزا
نیز در سامان شهرستان شهرزور و ایل بابان معرکها انجیخته و خونها ریخته مقارن انحال معلوم شد که بلای بلا عموم حاصل کرده در اردوهای مامورین
باتلاف سپاه کمر کینه بسته و کار را بر جنگ بر آن سپاه جنگی تنگ کرده ذکر عرض و بروز مرض و باد کردن اردوها متعدده سپاه
حضرت شاهنشاه و مراجعت فرمودن از اطراف بغداد از تاثیرات قضا و قدر و قرانات اختر بلکه بتقدیر حضرت داور در بلاد چین
و هندوستان مرضی مهلک قتال روی کرده بود و بسیار بر اازپای در آورده تا به بنادر و سواحل فارس بعراق در رسید و از فارس بعراق عرب رسید
و در بلاد ایران سیر و سیاحت کرد و در هر جا بر سر و برنا ابقا نمود و جمعی کثیر و جمی غفیر از هر شهر روی بوطن اصلی نهادند و حکما آن را از عفونت هوا شمرده
بمقویات قلب و دماغ و معطرات لطیفه قویه معالجه مینمودند و بخ آب و حموضات میدادند و غالبا سودی نمیداد و در بدو حال قی و اسهال بر طبا
چیره میشد و گرد اگرد دیده ها سیاه و تیره ناخنها کبود و صد عین فرو رفته و قوات میافشد و احیانا بعضی معالجه می یافشد برخی را فصد مینمودند
و به بعضی جوهریات و راح می سپودند و فی الحقیقه قانونی و معالجتی صریح نداشته و حکما کان الی الآن ندارد و جناب قایم مقام در پنجم ذی قعده الحرام
در تبریز بدین مرض دحشت انگیز در گذشت و منصب او بفرزند ارجمندش میرزا ابو القاسم که ادیبی اریب و حکیمی نسیب بود رسید و وزارت
نایب السلطنه بمیرزا موسی خان خلف آن مغفور مفوض شد و درین ایام در اردوی ثلثه شاهزادگان فتوری عظیم و وهنی جسیم در افکند جماعتی نبوه
از بهر کرده متاع جانرا از وبا در معرض هدر و هبا دیدند و از انجمله مطلب خان سر کرده فوج دامغانی بود و در اردوی بزرگ شاهنشاهی نیز بروز
کرده جماعتی براه دیار عدم قدم نهادند و توهم تمام در همه افتاده کس را یارای عرض این عارضه نبود تا آخر جناب میرزا محمد حسین اصفهانی حکیم باشی خاصه
حضرت خاقانی بعرض شیوع و وقوع این عارضه و اردوی بزرگ اقدام کرد و چون یکی از جمله مجربات ضعف انعرض عدم اجتماع و ازدحام و تفرقه در
منزلات و مبیلات و کوهستان است شاهنشاه کارآگاه عساکر نصرت مآثر را رخصت رجعت باوطان داده فتح عزیمت بغداد و در دامان کوه
الوند فرمود در آن مکان نیز جعفر قلیخان نوائی قوریساول باشی خاصه و میرزا مقیم مستوفی سپاه وی ماز ندرانی و دوسعلی خان معیر الممالک بسطامی که مردی
امین و صدیق و پاک بود بدین مرض مهلک وفات یافتند اردوی اعلی از انجا کوچ داده بنهاوند روی نهادند و امیر معظم اللهیار خان جلایر و الوکه بسپردار
سپاه ظفر پناه از سلطانیه بآذربایجان مامور بود و در انجا شرف حضور اعلی دریافت و مورد الطاف خاطر اقدس همایون شاهنشاه اکبر گردید مجملا
درین سال از بلاد ایران معادل یکصد هزار کس بدین علت راه دیار فنا بر گرفتند و حضرت اقدس شهریاری بعد از ادای شرایط عزای حضرت خامس آل عبا
علیه التحیة و الثنا بیرو جرد رای فرمود و نواب شاهزاده محمد تقی میرزا خدمتی بسامان شایان کرد و اردوی شاهنشاه بهشت روی مسکین موی پرویز جلال
شیده جمال رای ری کرد و در بیست و چهارم محرم بمستقر سلطنت کبری و دار الملک خلافت عظمی شرف نزول بخشید ذکر بعضی فتوحات
در حدود هکاری از ذکر بایجان و خراسان و بازگشتن مشاهزاده شجاع السلطنه از ارض اقدس بظهران

واستعفا از ولایت خراسان و از جمله وقایع امسال یکی آن بود که در ایام غیبت سرکار نواب شاهزاده کامکار ولیعهد دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه قاجار ممدون دوران با اکراد انسامان سازشی کرده با اتفاق یکدیگر بخیر بر سر سلماس آمدند دست بغما و تاراج برگشاده بعضی را مقتول کردند و چون شاهزاده نایب السلطنه بدار السلطنه تبریز رجعت کرد یوسف خان غلام گرجی را با فوج بهادران و جماعت نوسلمان بکوشمال اکراد فرمان داد پس از حرکت یوسف خان از سلماس عثمان بیک هرتوشی با نصیر خان ولد مصطفی خان حکاری که با پدر رفتار ناشایسته میکرد سه هزار کس از اکراد جمع کرده بمقابله یوسف خان گرجی آمده هزیمت یافت و اقبالش قرین ادبار گردید و یوسف خان قصد تسخیر قلعه را بصورت ظهور آورده در مدت دو ساعت آن قلعه را مفتوح کرد کوتوالان قلعه کیان سر بسر عرضه تیغ بیدریغ شدند و یوسفخان مذکور پس از تسخیر قلعه سطور ابراهیم خان حاکم قلعه را باتفاق عسکر خان افشار اردومی بدربار والا فرستاد و ثقوه ایلات را از هر جائی جمع کرده در مساکن و مواطن سابقه مسکون ساخت مصطفی خان حکاری که خود را از اولاد خلفای بنی عباسی میشمرد بدرگاه حضرت ولیعهد یعنی عباس شاه قاجار آمده بالتفات خاص امتیاز و اختصاص یافت و بحکومت آن دیار قرین افتخار گردید و بعد از بازگشتن او نصیر خان پسرش که حقوق پدر را بر طاق نسیان گذاشته بود و رایت خودرائی و عقوق برافراشته داشت جهانرا بدرود کرد مصطفی خان پسر غره در حکومت استقلال یافت و یوسف خان دویست نفر از فوج بهادر از اورقلعه باستقلال گذاشته خود بحضور نایب السلطنه آمد و امیر جلالت مصیر امیر خان قاجار دوالوی که حضرت ولیعهد را خالوی بود بحکومت و سرداری خوی و باستقلال و حکاری و کردستان منصوص گردید و هم در ینسال موازی دو هزار سوار از ترکمانان تکه ساکن مرو بسالاری مراد سردار و تحریک خان خوارزم و موافقت خوانین اکراد چمشکزک اطراف ارض اقدس را بغارتیده عزم مراجعت بمرو نمود از ماجرای رفته نواب شجاع السلطنه را اخبار کردند با انکه سپاهی و سواری مهیا نبود با هفتصد کس از غلام مروزی و غیره برنشست و پی سردار در گرفت و در چهار فرسنگی مشهد مقدس بایشان رسید حمله برد و مراد سردار نامراد عرصه را بر خود تنگ یافت تا رهائی یابد خود را بپشته کشید و از زیر و زیر گردان دلیر همیکوشیدند و خاک راجعت کلکون پوشیدند بالاخره تر آنکه تاب جنگ نیاورده و پای در ننگ نفشرده و مدار را کرده اموال را ریخته متفرق گریختند و حضرت شجاع السلطنه از ایشان بازگشت تا بسیاری را کشت سیصد نیزه سر و یکصد و پنجاه نفر اسیر اضافه بر اسرای مطلق العنان گردانیده بارض اقدس رجعت کرد و جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله در اواسط شهر ربیع با صید محمد خان کلاتی که از طایفه جلایر بود بآستان بوسی خاقان گیتی ستان آمد و جناب شیخ موسی نجفی نیز بشفاعت وزیر بغداد و استدعای استرداد مندلیج و دیگر بلاد بدربار شاهنشاه کامکار آمده و شاهزاده آزاده بزرگوار حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس در سه شنبه بیست و دویم ربیع الآخر بطهران وارد و بعتبه بوسی آستان اعلی مفتخر و نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا برادر کهترش که والی خراسان و ملقب بشجاع السلطنه بود بدار الخلافه آمده بدیدار برادر والا تبار شرفیاب شد و چون خوانین خراسان او را متهم بداعیه دارائی و دعوی خودرائی کرده بودند از حکومت خراسان استعفا کرد و ملزم رکاب شد و نواب شاهزاده آزاده محمد ولیمیرزای والی سابق خراسان بایالت یزد مامور گردید و حاجی محمد نبیخان خلف جناب صدر اعظم که حاکم یزد بود بنیابت استیفای ممالک سربلند و ارجمند آمد در ذکر

بعضی وقایع سال خیریت مآل یکهزار و دویست و سی و هشت و مقدمات مصالحه دولتین علیتین

در بهار سال یکهزار و دویست و سی و هشت که جهان کهن از اقتضای فصل ربیع دیگر باره نوگشت چنانکه رسم ملوک ایران است شاهنشاه گردون خرگاه حضرت خاقان اکبر فتحعلی شاه نوروز و سر سال و جشن نوروزی برآراست و بعد از تحویل حمل و عید سعید و بذل خلاع آفتاب شعاع و ایثار اقچه و دینار که تفصیل آن سرمایه تطویل است باصلاح امور ملکی و مملکتی پرداخت نواب شاهزاده کامکار عباس شاه قاجار ولیعهد و نایب السلطنه دولت ایران معروض داشت که اولیای دولت عثمانیه از جانب سلطان محمود خان خداوندگار اسلامبول که معروف بروم است محمد امین رؤف پاشا سر عسکر ارزنة الروم را در مصالحه امین و مختار فرموده است حضرت خاقان سکندر شان دولت علیه ایران نیز وکلای ولیعهد را در این امر مختار فرمود لهذا جناب میرزا محمد علی اشتیانی مستوفی خاصه که مردی دانا و کامل و در نظم پارسیه تخلص مایل بود در انجام این کار بارزنة الروم مقرر و مخصوص شد پس از ملاقات و مقالات صادقانه و مفاوضات مشفقانه عقد مصالحه بلغت ترکیه و فارسیه نگارش یافت و بوساطت جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام ثانی و بنجیب افندی سفیر دولت سنیه عثمانی صورت اختتام پذیرفت و هم در ینسال خدمات و انتظام مهمات سرحدات کردستان و بابان در عهده کارگذاران دربار حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه شد و از اهتمام کارگذاران آنحضرت و الا عبد الله پاشا از حکومت شهرزور عزلت یافت و محمود پاشا بمدارج انتصاب و معارج عزت رسید و ابراهیم خان باد کوبه با افواج مراغه و تبریز بدانسوی رفت و تا کرکوک و موصل شتافته و غرتها و بقبلها یافته رجعت کرد و به بیزوی دلیران شهر کبر حصار کوی و حریر را چون

کوی و حیر بر دروازه چوگان قدرت خود مسخر و در مقراض تسلط خویش مقرض یافت و درزی وار بریدن و دریدن و دوختن متفرق گشت سرها ببرید و بریها بدرید و
بپایمردی تیر در زن کردار دریده ها دوخت و بازآمد در مبارزت نواب محمد حسین میرزا با اولیای دولت عثمانیه و تسخیر
منديلیچ و حکومت خسرو پاشا در انجا سابقا اشارتی رفت که داود پاشا وزیر دار السلام بغداد جناب شیخ موسی نجفی را بحضرت شاه
ایران فرستاد که از جانب او تعذر جوید و در راه تشافع پویدا غماض مضلات او را رابطه و عفو زلات ویرا واسطه شود و منديلیچ را پس از تسخیر بدان وزیر زنی
تدبیر رو فرمایند و چون استدعای خویش را مقرون بانجاح میشمرد و توسط او را بلا رفع و الدمع کمان میبرد از غایت نادانی و نهایت خامی پیش از انکه از قبول
حضرت سلطان گیتی ستان خبری رسد بتصرف منديلیچ اقدام کرد مصرف افندی معتمد خود را باجماعتی انبوه بسرعت باد و ثقلت کوه بمنديلیچ فرستاد فشنه طلبان
انحصار از ضعف نفس و قوت مدار بدان جنود جنون امود متمکن گردند ایمانی خان فرانی که در مراتب خدمت و جانفشانی مریدی با ایمان و عبدی با
ایقان چون احتشام و ازجام ان شیاطین و ملاحین عنید را ملاحظه کرد فرار بر قرار گزیند و محمد علیخان کلهر که در ارادت و صداقت کالحر بود طوایف سردار
نابکار دولت سینه عثمانیه را تمکین نکرده و روی ارادت بحضرت کثیر السعادت خلیفه عهد داشت ثبات قدم ورزیده و از خلاف متابعت اولوالامر عهد لرزیده
اسیر و دستگیر و ببغداد روی نهاد و فی الواقع این داود جالوت فطرت جسارتی عجیب و خسارتی غریب را مصدر و مظهر شد و کمال نادانی و جهالت و غایت
گمراهی و ضلالت کرد چون انخبر را تب بعرض حضور حضرت شاهنشاه سلیمان جاه رسید بس متغیر و غضوب شد و کلمه چند از کلک دبیران ارجمند بنواب شاهزاده
یعنی حشمة الدوله بن دولتشاه مغفور برنگاشتند و از کردن ان شیر شیرزاده قلاده برداشتند خسرو خان کرجی که در ایران جلال خسرو پرویز را نظیر خود نمی شمرد
و با اینهمه دعوی غلام خاصه شاهنشاه پرویز غلام بود باچاکران بختیاری باستعانت و یاری نواب حشمة الدوله مامور شد و قبل از ورود و وصول او کار انجام
یافته بود و مقصد اتمام جسته چه نواب امیرزاده والامقام پس از وصول حکم شاهنشاه کیخسرو غلام با پنجهزار سوار جرار و پنج عراده توپ شهر بار بدان سوی نهضت
و رکضت برآراست و در نخستین روز ورود موکب فیروزاز یورش و جوانمردی جنود کلهر و زنگنه و مایمردی دلیران میسره و میمنه در مدت سه ساعت و نیم آن قلعه
عظیم تسخیر و تصرف درآمد و دلیران عجم شمشیر هندی نژاد بر سپاه کل اعراب و اتراک بغداد بر نهادند و از خون انگروه ضلالت پژوه عرصه صحرا را سیرت دجله
اروندداد ند قریب شصت کس از انگروه ناکس در شراقهر مانند خار و خس بسوختند و چون اینمعنی بحضرت خاقان گیتی معروض شد خسرو خان کرجی بتوقیف
منديلیچ و نواب حشمة الدوله برجعت کرمان شاهان مامور شد و همانا در ازای این خدمت والا حشمتش بحشمة الدوله ملقب گردید و بشمشیری مرصع مفتخر و مخلع
شد داود پاشا از وقوع این امر بغایت پریشان حال شد و ازین کار اظهار ندامت کرد و بعاذیر نامتوجه متوسل گردید و جناب شیخ موسی را در این امر دخیل کرد
چون حضرت شاهنشاه ایران رعایت جانب علما و مجتهدین را بغایت همی فرمود و همه امورات ملکش بر وفق شرع متین همی بود لختی در این مصالحه اغماض
کرد و بران گروه سست عهد سخت نگرفت و بشرطی چند که مقرر و محرر شود بتوسط شیخ مذکور ماخواند کار منوط بنیاد مکالمه و مصالحه نهاد و مجملی از ان
مفصل در ینمقام تسطیر خواهد یافت در بیان شرایط و احکام حضرت شاهنشاه فلکجاه با اولیای دولت عثمانی در باب
مصالحه دولتین و تکالیف طرفین حکم و شرط اول انکه از خانقین الی بغداد در سر حد و شرعیه امام اعظم از زوار ایران و عجم مراسم باج خواهان
موقوف و مرتفع شود ثانی انکه خزینه نجف اشرف غروبه کلویه را که در فتنه جماعت مبتدعه و هابیه بزمین فیوضات قرین کاظمین آورده اند دیگر باره
باستحضار معتمدین عتاب عالیات و معتمدی معین از دولت علیه ایران برگردانند و طومار ممهور مختومی بر اساطیر مسطوره بدرگاه گردون خرگاه
فرستند تا شرح و بسط آن در دفاتر نگارنده کان دفتر اعلی بخیر ضبط و ثبت اندر آید سیم انکه در نجف اشرف اعلی و عتبات معلی و مراقد حضرات کاظمین
حکام و مباشرین نیکوکشار خوش رفتار خالی از غرض و مصون از مرض گماشته گردد که اغماض در امور شرعیه فرعیه را تعصب راجع نسازند و با عموم
زوار ان روضات نوار با نصاف سلوک کنند و دواعی شرعیه متعلقین بملک عجم را بمفتی و مجتهد شیعی مشرب مرجوع دارند که بی ریب و ریا و شائبه تعصب
از عهده این کار برآیند چهارم انکه علی العجاله مبلغ پنجهزار تومان زر مسکوک صحیح الوزن بشکرانه عفو زلات رفته همدرین ایام و هفته بصیغه جریمه بدربار
کریمه ارسال دارند و همه ساله این مبلغ را مقرر و مستمر شمارند چون احکام قضا نظام صادر شد میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار باجرای این مامور شد و روانه
بغداد شد و داود پاشا که در ربود حال تقویت یافته این دولت همثال بود و بحکم یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق
باعانت اولیای دولت ابدمدت علیه ایرانیه وزارت عراق عرب همیر اندر این احکام اضطرارا و اختیارا تمکین تمام کرد و تخلف نتوانست و با معتمدی
از خویش جناب میرزای وقایع نگار مروزی را بدربار سعادت مدار باز گردانیدند پیشکش حلوه مت نواب شاهزاده علینقی میرزا بحضرات ساقی و تفویض

قزوین بنواب شاهزاده امام ویردی میرزا ایلخانی خوانین خراسان که مصروع وارازهلال شمشیر حضرت شجاع السلطنة العلیة العالیة خا
وهراسان بودند پس از کنکاج ومشاورة نواب شاهزاده راکه شایسته دعوی خودرائی بود بادعای سلطنت ودارائی تهمت افکندند لهذا شاهزاده
بدارالخلافه آمده بعجز والحاح ازین ایالت استعفا آمد ونواب شاهزاده علی نقی میرزا حکمران قزوین بجای او مامور شد واتمام حجة خوانین خراسان لقب حجة
السلطانی یافت ودرغره رمضان بپیشکاری جناب معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب ووزارت میرزا ابوالقاسم اصفهانی بخراسان شتافت وایالت
ولایت بسطام رانیز نواب اللهویردی میرزا برادر حجة السلطان مفوض فرمود وباشقاق اورواندا نصوب نمود ونواب شاهزاده امام ویردی میرزا که انجا
ایل جلیل قاجار وکشیکچی باشی دربار بود وبرادر بطنی نواب حجة السلطان بنابر مصالح ملکیه بایالت قزوین تمکین وتحسین یافت وجناب میرزا اسدالله
لشکرنویس باشی ریش سفید وقرعساکر منصوره راپس از رفتن کشیکچی باشی مقام نیابت اوداد واورا پاسبان باشی نام نهاد وبکشیک خدمت سرای
درونی وبرونی ازفرط اعتماد مامور فرمود وچون جنابت میرزا اسدالله لشکرنویس باشی منحصر بدین امور نبود اظهار مرحمتی برمرحمتی ومکرمتی برمکرمتی برافزود
وفرزندارجمند اورا یعنی جناب مستوفی الشائی میرزا هدایت الله نوری منصب نیابت پدرارجمند داده کشیک اندرون وبیرون بحض موهبت وعین
مکرمت حضرت اقدس همایون بدو مفوض گشت ونواب شاهزاده حسینعلی میرزا امراجعت فارس ونواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بمعالجه سوء مزاج
باصفهان مامور شدند ونواب شجاع السلطنه پس ازچندی توقف درعراق درهفدهم ذیقعدة الحرام بدارالسلطنه طهران برجوع فرمود ودرظل رایات
همایون شاهنشاهی برآسود ودرمیال موکب همایون شاهنشاه بنکوخصال به متنزهات شمران وتخجیر درآن سامان مشغولی همی فرمود وچون شعبه از
شعب جبل البرز که بچندین نام موسوم است درجانب شمال دارالخلافه طهران واقع است غالبا شکارگاه کوهسار ودرتفرج ایام بهار درآن حدود

همرفت دکر ذکر مجملی ازاوصاف کوه البرز ورفتن خاقان فلکشان تفرجگاه بران کوه وقایع اتفاقیه ان شکار مخفی نماد که کوه معروف بالبرز کوهی است عظیم ودرهرجائی بنامی موصوف چه که بواسطه بودن قارن سوخراد رحدی ازحدود آن بکوه قارن مشهور شده وبعضی کوه قاف همانزاد انسته اند که پیوسته ازسبزه زمرد کون کوئی یکپاره زمرد است وارغایت تطویل وتمدید کوئی برگرداگرد کیتی محیط است ودروسط مابین بجنوبی طبرستان ومازندران واقع است وگفته اند ابتدای ان ازجبل قمراست که درمملکت سنار ازبلاد ومصار سودان
وزنکبار دراواسط خط استواست ومنبع رود نیل نیز ازانجاست بطرف جبال امتداد یافته ازملک سودان گذشته باقلیم صعید ومصر آمده درنزدیکی
قاهره مصر مابین بسمت مشرق شده بعدازطی هشت منزل بجانب شمال ممتد میشود وبعدازطی یکماه راه بارنیه کبری وقرامان دانا طولی همیرسد وچون
بمیانه اقلیم چهارم رسد بسوی مشرق کشیده شود ازبلاد وگرستان وگرجستان وآذربادکان یعنی آذربایجان گذشته ازشمالی طهران مرور کرده ازدیار
طبرستان وخراسان وزابل وکابل وسیاپوشان گذشته وجنوبی بلاد بدخشان راقطع کرده تمامت بلاد کشمیر وتبت راگرفته انگاه ازغربی ملک تنگناش
وختن وچین گذشته ازشرقی هندوستان وتیبال ونیکاله مرور کرده بیحر محیط منتهی میگردد طول این کوه فلک شکوه رایکهزار وپانصد فرسنگ شمرده اند و
قریب دوازده هزار شهر وولایت درجوانب ان آبادان است وبسبب قرب هرولایت بنامی جداگانه موسوم گردیده وکوه سیاحان ایران نگاشته اند
که نزدیک بهفتاد لغت اسم این کوه راشنیده ایم وافزون ازدوصد طایفه مختلف العقیده واللسان بردوجانب آن دیده وقریب بسیصد طایفه از
مذاهب متعددة متضاده دردوسوی آن بنظر درآمده است الحاصل ازسوی طهران دودوفرسنگ ونیم تا البرز مسافت است ودرصعود برقله آن جبل
شامخ کمال مشقت ومخافت حضرت خاقان والاشان راکه دریادرجنب همت شمرنمودی وکوه ازکاه زبون تربودی خیال صعود براین جبال مسعود
ازکرسیان همت سربرزد وروزی دوازآن مشیرة پیشخانه کشان کهکشان سپاروفراشان بافروشان واقتدار اشارت رفت که خیام وخرگاه بدان
قله آسمان درگاه برندوانواع ماکولات وملزومات ازالطمه واشربه وفواکه برتقدیر توقف چندروزه برآن جبل کردون محل آماده نمایند ودراوایل ذی قعده
ازمعسکاوس امام زاده قاسم عزیمت این تماشا فرمودودرمدت چهارساعت مرکب راه سپاه تیزپویه کام گذارنیاسودند تابفراز برآمدند وبربالای
ان کوه چشمه ایست که درفصل تموز آب آن درغایت برودت جمدوار منجمد میگردد وآب سیال صخره صماء میشود وقرنهای بیشمار رفته که البرز البرز آب درآن
قلل ثریا پیوند حجرت حاصل کرده کوئی درمقام اشارات مقامات شرعیه مصرح است یادرعین فصل تموز درآن منازل جنت سرشت آثار بهمن وتیره ودخا
کرج که ازجانب غربی شهر طهران بسوی بلوک شهریار ساری ورودجاجرود که هم ازطرف شرقی این شهر بورامین خوار جاری سرچشمه هردو درآن مکان
متحد است وچون درایام حر تموز بردشش مشابه است بیدیست که درزمان برد العجوز برودش چه غایت است القصه بامشارت حضرت خاقان کیهی ستان شید

حشمت طمورث شوکت فریدون احتشام کیخسرو غلام قاجار شجاعت در آن کوهسار از آتشباری و مشعله افروزی و انجمن سازی و شجر سوزی تجلی نخله وادی ایمن و تشعشع شب سیناء تعدد و تجدد یافت از شیب تا فراز آن کوه فلک مانند چون آتشخانه سعیر و کوه آتشین بیمد رخشید و تمامت عراق و مازندران و طبرستان را پرتو درخش همی بخشید فظم آتش و دود چو دنبال یکی طاووسی که برانده بطرف دم او قار بود ❊ وان شرر کوئی طاووس بگردد دم خویش ❊ لولوئی چند فتالیده بمنقار بود ❊ چون یکی خیمه مرجان زبرش نافه مشک ❊ که سمن برگ بر آن نافه عطار بود ❊ یا چو زرین شجری در شده اطراف شجر ❊ که بر و برگ ثمر از لولوی شهوار بود ❊ و در آن برودت هوای کوهسار مهدی قلیخان دوالوی قاجار را از شدت سردی هوا طبع بفسردو چنان شد که قرب للموت گردید جناب میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب خاصه که سیدی نجیب و فاضلی ادیب بود و در نظم اشعار دری همدم تخلص مینمود در معالجه او حکمت اشراقی مرعی داشت و ساقی را به پیمودن آتش ابکون و آب آتشگون فرمان داد و او را از سردی هوای کوهسار بگرمی سلسبیل کرم کرم و حیاتی تازه داد و سقم او را به صحت تبدیل و موت او را بحیات تحویل کرد و چون هوای آن محل از غایت افسردن اعضای متوقفین ناب مناب اجل بود حضرت شاهنشاه حکمت آگاه را زیاده در آن کوهسار توقف صواب نیفتاد لهذا عزم مراجعت فرمود و از سوانح این سال رحلت جناب فصاحت مآب ملک الشعرا فتحعلی خان متخلص بصبا بود که در ماه صفر عزیمت سفر بدیار روحانیان فرمود و شرح حال وی در اواخر این دفتر در سلک امرا مرقوم خواهد شد رحمه الله ❊ و نیز از وقایع این ایام فوت جناب اکرم الصدور حاجی محمد حسینخان اصفهانی صدر اعظم بود که بعد از مراجعت از اصفهان بمرض مزمن یرقان شدید گرفتار شد و از بقایای معامله اصفهان قریب به پنجاه هزار تومان از اجناس بصندوقخانه و خزینه داد و خازن شاهنشاه نقد خواست و آن صدر اعظم اکرم در آن چند روز بیماری تمامت آن اجناس را بعوام و خواص و مستحق و غریم بذل و انعام نمود و بیان علو همت و کثرت سخاوت و براد فری جداگانه در خور است و در اینمقام نگنجد مع القصه در روز چهارشنبه سیزدهم شهر صفر سال یکهزار و دویست سی و نه آن دریای همت بخوشید و ابخشان کرم در زیر خاک نهان گشت و منصب وی رسما لا اسما بفرزند ارجمند شاهزاده عبد الله خان امین الدوله تفویض یافت و از امور خیر در اینسال حاجی علیمحمد کاشانی که مردی درویش مشرب متشرع بود و بپارسائی موصوف با حاجی عبد الله خواجه سرای پادشاهی از جانب پادشاه شریعت شعار نایب قبله عالم و پادشاه اعظم و والده مرحومه حضرت خاقان شده از وجه حلال بهر یک هزار تومان از زر حلال داده شد و بمکه معظمه رفتند و در هنگام رفتن مامورین بحرمین الشریفین حضرت خاقان غفرلی موزون فرموده بر سنگی مرمر که باشرافت کوهر بود منقور آمد و در اصل حرم محترم منصوب شد و از آن غزل است فظم محرمی باید که پیغامی برد ❊ نزد جانان نام کمنامی برد ❊ بانو جانی دلی لبیک گوی ❊ پی بدرگاه دلارامی برد ❊ عرض درویشی بسلطانی کند ❊ در دنا کامی بنوکامی برد ❊ و هم در این اوقات سفر معصومه قم روی داد و بعد از زیارت و بذل و بخشش بفقرا و علما بدار السلطنه طهران رجوع فرمود ذکر ورود نجیب افندی فرستاده سلطان محمود خان خاقان کار روم و مراجعت قاسم خان سرهنگ در این ایام نجیب افندی بسفارت ایران از اسلامبول در رسید و میرزا ابو القاسم اصفهانی باستقبال او مخصوص و در سرای جناب امین الدوله العلیه العالیه عبد الله خان مستوفی الممالک وارد گردید و در عمارت مبارکه گلستان بهمراهی امیر کبیر محمود خان بنلی قور یساولباشی بحضور حضرت شهریار محمود غلام رقه مورد تفقدات شاهنشاهی گردید و نامه مودت ختامه سلطان جلیل الشان سلطان محمود خان خواندکار روم و امضای وثیقه مصالحه و معاهده که فیما بین محمد امین رئوف پاشا سر عسکر ارزنة الروم و جناب مستوفی الشانی میرزا محمد علی آشتیانی مرقوم رقه بود بپاور دو چون بعضی مطالب این وثیقه در آن وثیقه مصلحت دولت علیه عالیه شاهنشاه ایران نبود حضرت شهریاری اعتنائی بدان نفرمود جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام صدارت عظمی در مجالس متعدده با سفیر مذکوره ملاقات و مقالات کرد و در کرت ثانی نامه حضرت صاحبقرانی عهدنامه شایسته نوشته و باسم مصلحین مذکورتین مرقوم و بخاتم مبارک مختوم گردید و سفیر مذبور مرخص گردید و قاسمخان سرهنگ فوج خاصه تبریزی با نجیب افندی بسفارت اسلامبول روانه شد و بعد از وصول و قبول رجوع نموده امضای آن را بمهر سلطان محمود خان خواندکار بحضور پادشاهی آورد و نگاشتن صورت این عهدنامه در اینمقام بصواب اقرب است صورت عهدنامه دولتین علیتین شاهنشاهی و سلطان محمود خان عثمانی خداوندکار روم و اسلامبول ❊ غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال بسبب وقوع بعضی حوادث میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل بنفار و خصومت و مؤدی بحرب و کدورت گشته بود بمقتضای حمیه جامعه اسلامیه سلام و عدم رضای طرفین بسفک دماء و وقوع

اینکونه حوادث و غوغا و اعادت سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب دولتین فخیمتین باظهار رغبت و موافقت شد و بموجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بالقابه فتحعلی شاه خلد الله ملکه و اقباله و حکم مأموریت نامه نواب ولیعهد دوران عباس میرزا باوصاف این عبد مملوک و جانثار بوکالت نامه مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیه عثمانی نیز بامر و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان تمجیده وکالت نامه بجناب والی و ولایت ارزنة الروم محمد امین رؤوف پاشای سرعسکر جانب شرق عنایت شده بود باین عبد مملوک در مدینة ارزنة الروم با جناب سرعسکر مشارالیه بعد از مبادله وکالت نامهای مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحه مبارکه باین آئین ترتیب و تعیین یافت اساس از قرار یکه در تاریخ نگهارد و یکصد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و عهدنامه واقع گشته حدود و سنور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و زوار و آزادی و تخلیه سبیل آنها و اقامت شخص معین در دولتین علیتین تماماً و کمالاً بین الدولتین باقی و مرعی و معتبر بوده بارکان آن بوجهی من الوجوه خللی عارض نشده در مابین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت و محبت ابداً در کار باشد بعد ازین شمشیر خلاف در غلاف بوده در میان دو دولت معامله که مؤدی کدورت و برودت و منافی سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیه عثمانی میباشد و در اثنای حرب و قتال بدست دولت علیه ایران آمده از جمله قراء و اراضی و قلاع و فضا و قصبه جال تحریر مصالحه از تاریخ این بمتک معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تماماً تسلیم شود و بمراعات حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را بلا کم و اخفا تخلیه سبیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه انها باشد از اکولات و غیره اعطا شود و بسرحدات طرفین ایصال نمایند مادهٔ اول دولتین علیتین را در امور داخله بکدیگر مداخله جایز نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز ندانسته از جمله محالی که از نوچیهات سنجاق کردستان داخل حدود میباشد سیمین من الاسباب و وجهاً من الوجوه از طرف دولت علیه ایران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین بسیلاق و قشلاق عبور نمایند در باب رسومات عادیه سیلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد مابین وکلاء نواب ولیعهد دولت ایران و وزیر بغداد و محاکره شده رفع نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت بکردد مادهٔ ثانیه از اهالی ایران کسانیکه بکعبه معظمه و مدینه مکرمه و سایر بلاد اسلامیه آمد و شد مینمایند مثل حجاج و زوار و تجار و مترددین اهالی بلاد اسلامیه رومیه با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دو دمه و سائر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلا چیزی مطالبه نشود و کذلک از زوار عتبات عالیات مادامیکه مال التجاره نداشته باشند از ایشان مطالبه باج و غیره نشود و اگر مال التجاره داشته باشند بر وفق حساب گمرک مطالبه شده زیاده طلب ننمایند و از طرف دولت علیه ایران نیز با تجار طرف دولت بهیه عثمانی و اهالی ایشان برین وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجار دولت علیه ایران شفقت و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میرمیران کرام و سایر ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین و از انجا الی شام شریف از جانب امین صره همایون بمعرفت معتمدی متعین که در میان آنهاست نظارت نماید و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت علیه ایران که بمکه معظمه و عتبات عالیات میروند فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات گمرک تجار و اهالی دولت علیه ایران مانند دولت بهیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بقرار یکصد قروش چهار قروش گمرک گرفته و بدست ایشان مذکره داده مادامیکه از دست ایشان بدست دیگری منتقل نشده است گمرک از ایشان نگیرند تجار ایران لاجل التجاره چوبوق شیراز که بدار السعاده می آورند در بیع و شرای ان انحصار نباشد و بهر کس که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که بممالک جانبین آمد و شد مینمایند بمقتضای جهة جامعه اسلامیه معامله دوستانه شده از هر اینداء و اضرار محفوظ باشند مادهٔ ثالثه آنچه از عشیر چیدر انلو و سپکی مشاریع فیها بوده و امروز در خاک دولت بهیه عثمانی ساکن میباشند مادامیکه در سمت آنهاست کریجد و ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدداران در تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و جسارت دست برندارند و از جانب سرحدداران منع ایشان نشود و از تصاحب ایشان دولت بهیه عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران بکذرند دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکنند و بعد از انکه بطرف دولت بهیه ایران کذرند بعد اگر بخاک عثمانی بیایند قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود در صورتیکه ایشان بطرف ایران نکذرند و آنوقت از حدود دولت عثمانی تجاوز کرده خسارت برسانند سرحدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند مادهٔ رابعه بموجب شرط قدیم فراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذلک از جمله عشایر و ایلات هر کسیکه بعد از این تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فخیمه ایران و از دولت علیه

ایران بدولت بیه عثمانی بگذرد باید ان گذشته کان تصاحب نشوند مادهٔ خامسه انچه در دارالسلطنه و سایر ممالک دولت عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است از تاریخ این تمسک در ظرف شصت روز و در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران باصاحبان انها تسلیم شود و سوای اموال محفوظه انچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبر از بعضی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیه ایران از دولت علیه عثمانی فرمان بر طبق همان افاده بعهده وکیل انها در محل صادر شود و بعد اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند مادهٔ سادسه در ممالک دولت علیه عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانیکه فوت بشوند اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند مامورین بیت المال ترکه همان متوفی را بمعرفت شرع دعوی کرده به ثبت و سجل شرعی رسانند و ان مال را بعینه در محل امن تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرعیه اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایه محل آن اشیاء اگر گرفته باشند و ان اشیاء اگر در مدت مذکوره خریق و تلف شود آن نشود و اگر در مدت مذکوره وارث و وصی نرسد ترکه محفوظه را مامورین بیت المال باطلاع معتمد دولت علیه ایران بثمن آن را حفظ نمایند مادهٔ سابعه یعنی بموجب شرط سابقه برای تایید و تاکید دوستی و مودت در هر سه سال یکنفر از دولتین در طرفین علیتین متکلف و مقیم باشد و از جمعه دولتین علیتین که در اثنای حرب بطرفین گذشته اند در حق ایشان بانجام مصالحه خیریه سیاست این اساسات نشود خاتمه انچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرره که بالمذاکره قرار داده شد و از طرفین قبول گشته ادعای اموال منهوبه الضیعات و تضمین مصارف جزئیه از جانبین مضی ما مضی گشته صرف نظر شود و از جانبین دولتین بر وفق عادت تصدیق نامها مبادله شده بواسطه سفرا از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز در اسرع حدود دولتین یکدیگر ملاقات کرده باستانه دولتین ایصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و تجدید این مصالحه خیریه بمبالغه حقیقة از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهته نایره کدورت و خصومت مطفی بوده و منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوط طرفین وضع و حرکتی و معامله جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر بر خصومت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعده الحرام این تمسک محمور و ممضی شد الخاتمه بالخیر والسعاده والحمد لله اولا و آخرا و باطنا و ظاهرا تحریرا فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد **ذکر بعضی واقعات این سال و تغییر و تبدیل حکام بلاد و محال و مامور شدن شاهزاده اعظم محمد کیومرث بهمدان** چون حضرت شاهنشاه فلکجاه انتظام امر عساکر و سپاه را در حرکت و سفر تجربت فرموده و در ضمن سفر چمن سلطانیه فواید و مصالح بسیار مراعات نموده داشت و سال گذشته در دارالسلطنه طهران متوقف و موکب همایون اعلی را انهضتی روی نموده نبود در این بهار پس از عید سعید نوروز باجتماع عساکر اشارت رفت و در اواسط شهر شوال از طهران بباغ نگارستان نقل و تحویل و در بیست و دویم شهر مزبور عزیمت چمن سلطانیه صورت گرفته شاه و سپاه باکوکبه جمشیدی و فر فریدونی و کثرت اعداد راه برگرفتند و در چهارشنبه دویم ذیقعده الحرام چمن مذکور سلطان گیتی ستان را مضرب خیام گردید و رعایای گیلان از پیشکاران نواب شاهزاده محمد رضا میرزا التماسی کردند و حکومت آن بلاد بنواب یحیی میرزا مقرر گردید و جناب منوچهر خان غلام خاصه گرجی که از اسرای ارامنه تفلیس بود و بواسطه استعداد محرمتی کامل حاصل داشت و بعلت محبوبیت ایچ آقاسی محرم و بر امثال و اقران مقدم می بود ی تبریت و کارگذاری شاهزاده مذکور مامور شد و نواب شاهزاده علی نقی میرزا ملقب بحجة السلطان که بولایت خراسان مخصوص و سالی در انجا همیرزیست از معاشرت انگرده بستوه آمده بحضور اعلی آمد استعفا از این ایالت جست دیگر باره نواب شاهزاده شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که بفارس در صحبت برادر اکبر نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای ملک جم معزز و مکرم بود بامر شاهنشاهی در عرض یکهفته از فارس بطهران رفته بولایت خراسان اختصاص کردید و نواب علی نقی میرزا رکن الدوله لقب و بحکومت قزوین راجع آمد و نواب ایلخانی امام وردی میرزا مانند سابق کشیکچی باشی گردید و جناب میرزا اسدالله نوری بمنصب وزارت لشکر استقلال یافت و چون در سال گذشته نواب شاهزاده کامکار و الاتبار حضرت نایب السلطنه ولیعهد دولت ابدمدت را سوء مزاجی عارض و میرزا احمد احمدابادی که طبیبی حاذق النفوس فطرت بود انحراف مزاج وهاج مبارک وی را باعتدال بازآورده در عین صحت و قوت بود حضرت خاقان کیتی ستان را شوق دیدار مسرت آثار بایه اعتضاد ولیعهد آسمان مهد گشته لهذا در چمن سلطانیه بشرف حضور استعداد یافت و نواب امیرزاده معظم سمی جداامجد اکرم محمد میرزا ابهین فرزند ارجمند اطیب نواب السلطنه و نواب سیف الملوک میرزا برادرزاده و خلف ارشد شاهزاده ظل السلطان و نواب امیرزاده خسرو میرزا و دیگر نواب السلطنه سعادت شرفیابی

ادعای

حضور حضرت خاقان جمشید شان فاجار را دریافتند و مورد مراحم گوناگون شدند و دیگر باره در رکاب مستطاب ولیعهد والاجناب بتبریز بازگشتند
و چون حضرت خاقانی بانواب امیرزاده اعظم محمد میرزا مجتبی خاص بود ایالت ممالک طوایف قراگوزلو را بکارکذاران حضرتش موهوب و موکول
داشت و در دوازدهم ذیحجه موکب سلطانی از سلطانیه عزم دارالسلطنه فرمود و در میت و دویم مقر سلطنت باسعادت افرود و از وقایع
و سانحات این عام رحلت دوتن از علماء و عرفای خاص و الامقام بود که آن دو بزرگوار خلیل و محقق سبیل قرب یکدیگر گزیدند بدرود کفته رحیل کردند
یکی جناب فخر المکاشفین و زبدة العارفین الحاج محمد جعفر بن الحاج صفرخان القراگوزلو الهمدانی که از اماجد زهاد و عباد محقق مرتاض عهد بود
و در خطه تبریز رحلت نمود و در بقعه شاهزاده حمزه مدفون گردند رحمة الله علیه و دیگر جناب واحد الموحدین الحاج میرزا ابوالقاسم شیرازی قدس الله
سره العزیز که از خلفای کامل جناب حقایق مآب حاج عبدالوهاب نائینی یزدی علیه الرحمه و از کملین عصر اختصاص داشت در شیراز وفات یافت و در بقعه
شریفه حضرت امامزاده بزرگوار میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام مستور و مدفون گشت و چون درین اوقات در اصفهان بعضی امورات حادث شد
ماموریت جناب عبدالله خان امین الدوله باصفهان باعث گردید در سبب حرکت موکب فیروزی کوکب حضرت شاهنشاه
اعظم و خاقان معظم سلطان فتحعلی شاه ملقب بخاقان بسفر اصفهان و تنبیه بعضی مفسدان
از ساکنان آن دیار اغلب اوقات که دولت دنیوی بر حسب تقدیر یا اتفاق بطایفه یا سلسله اقبال کند گروهی از دور و نزدیک بر گرد او اجتماع
کنند و خود را بوی بربندند و بندا پیوندند و بفتنه و فساد مفسدتها بر انگیزند و در لباس خیریت بسا اسباب شرارت چیده بظلم و ظلام خونها
ریزند و گرد و خلایق بتوهم انتساب ایشان بصدد ورغم و ازابراز مفاسدت ایشان اغماض جویند لهذا چون جناب عبدالله خان امین
الدوله بملاحظه مصالح دولت خویش با حاجی رجبعلی بختیاری ساکن محله لنبان خویش گردید دختر او را بحباله نکاح درآورد و مخدومزاده جناب
ایشان میرزا علی محمد خان خواهرزاده او مردی باکمال آمد حاجی هاشم خان بن حاجی رجبعلی خال او محسوب همی شد و جماعتی از الوار و اشرار بر گرد حاجی هاشم خان
ازدحام کردند بواسطه غرور جوانی و تهیای اسباب کامرانی او را ببعضی امور ترغیب همیکردند همانا شبها بخانه متمولین بتجارت رفتی و ایشان را بتقاضای حصول
و وصول سیم و زر گرفتی و متعلقین وی بر غالب رعایا و برایا غلبه کردندی و بسیاری از اهالی اصفهان را اغفا بقید اطاعت درآوردند و جناب امین الدوله
بواسطه میل والده میرزا علی محمد خان و تسلط ان عفیفه بران خان و الاشان در اصلاح این افساد اغماض نمودی تا کار بجائی رسید که سیدی از شب
حاجی هاشم خان از دار در آویخت و او پسران سید نوجوان عریضه درد آمیز عبرت انگیز بپیشگاه حضرت خاقان گیتی ستان معروض داشت
ظهور این اخبار طالت آثار مایه تغیر مزاج وهاج حضرت شاهنشاه گیتی پناه گردید بتصمیم سفر اصفهان اشارت فرمودند در روز ورود مسعود حاجی هاشم خان
مذکور با جماعتی از الواط و اشرار و عراقی و الوار باستقبال موکب جلال تقدم کرد و این جسارت را مورد خسارت خود نشمرد و پس از ورود جنود میمنت
مورود خاقانی او را بحضور سلطانی در آوردند و دو دیده بینای ان مغرور مجهول را بکرلک سیاست از حدقه جنبش اخراج کردند و اموال مظلومان
خاسر را از او استرداد نمودند و چون جناب عبدالله خان امین الدوله در ضمن این امانت قرین خیانت گردید از انحلکومت اصفهان معزول و بخا
هزار تومان بر او وارد آوردند و نواب شاهزاده آزاده سلطان محمد میرزا را بسیف الدوله ملقب و بایالت اصفهان اختصاص بخشیدند و مقرب
الخاقان یوسف خان گرجی سپهدار را بوزارت آن شاهزاده خلیق کریم علیم رؤف سلیم حلیم مامور ساختند و مبلغ دو صد هزار تومان از بقایای رعایا و برایا
اصفهان بتخفیف مقرر شد و جناب امین الدوله العلیه العالیه عبدالله خان اصفهانی را مامور بتفریغ محاسبات فارس و بانواب مستطاب شاهزاده
معظم فرمان فرمای ملک جم روانه انساحات گردید و پس از مراجعت موکب خاقانی بدارالسلطنه طهران صدارت اعظم بمقرب الخاقان اللهیار خان
قاجار دوالوکه حاجب بزرگ و سالار بار و بمصاهرت حضرت شاهنشاهی قرین افتخار بود تفویض یافت و فرزندش حسن خان که بطنا بنیره خاقان فلک شان
بود بمنصب ایشکاقاسی باشی منصب سابقه پدر نامور مخصوص و بسالار بار مخاطب شد و از قرار قانون مستدلوله در روز هشتم ذیقعدة الحرام حرم سلطانیه
مضرب خیام گردون احتشام گردید و عرصات دشت و کوهسار از تهاجم و تراکم شیران بیشه دلاوری و پلنگان قلعه صفدری غیرت آجام و دشتارزن
و ساحت برزگشت و رای رضا ضیای حضرت ملک الملوکی اعظم خاقان اکرم با نظام مهام ممالک محروسه مقرر گردید چنانکه مصلحت ملکداری و
شهریاری بود با صلاح مواد فساد دیار و بلاد احکام حکمت آثار شرف صدور و نشور یافت و زمانه غدار بتهیه اساس و اسباب فتنه و فساد همیکوشید
دگر بیاموزد و بوالکوی فتنه مزاج و کیل دکان بهیئه رهبانیه و کاموتیه دقایع نگار بجانب تفلیس و بیانا

وقایع مخفی نماند که اگرچه در عهدنامه دولتین علیتین ایران و روس حدود و ثغور همه ولایات سوای سنور طوالش مضبوط بود و در این ایام مصالح که قریب بچهارده سال بود ما از طرفین معتمدین بتشخیص و تعیین اراضی و صحاری و مزارع و مراتع معین و مقرر شدند در ینسال فیمابین سرحدداران فتنه جو ثقاوخلاف چیده و صلاح حال خود را بفساد مصالحه دیده زیرا که در بندت که تیغ خلاف در غلاف غنوده و جنگجویان بزم دوست در خانه و سرای خود آسوده بودند حکام سرحدات آذربایجان را بهانه در دست نبود که در ازای دخل ولایت خرجی عایت کنند و بایستی مالیات مقرره دیوانی بخزانه حضرت خاقانی انفاذ شود و رعایا بکار رعیتی خود پردازند و عمال با تکالیف صعبه حواله و اطلاق بسازند کارگذاران دولت بهیه روسیه در باب محال بالغلو و کوکجه و نیکر از توابع ایروان سخن را ندند و آن محال ثلثه را داخل تقسیم خود خواندند و حسین خان سردار و حاکم ایروان در قبول این دعوی سر رضا بخنبانیده شرح حال بخاقان بیهمال معروض داشت و بنارال پریلوف سردار گرجستان نیز بجهة اثبات مقصد خویش بولکونوک مرزا ویچ وکیل دولت را بترجمانی شاهمیرخان ارمنی روانه خدمت خاقان گیتی ستان کرد نواب مستطاب نایب السلطنة العلیة العالیه و حسن خان سردار برای تحقیق این دعوی بحضور شاهنشاهی احضار شدند و روزی چند امنای دولت ابدمدت جناب آصف الدوله و حسن خان ملقب بسپهسالار و اصلان و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی واسطه صلحنامه و جناب میرزا محمدعلی آشتیانی که درین امور دخالت داشت با وکیل دولت بهیه روسیه نشستند و کفتگو بر خواستند و حاصلی نبخشید تا وکیل مذکور صریحا مذکور کرد که عدم قبول موجب انحلال مورد نقض عهد اتحاد و موجب ترک مصالح و برک مجادلات و ایم پراطور دولت بهیه روسیه را صرفه در نزاع و مقاتله لهذا چون حضرت خاقان اصرار وکیل را بغرض و لجاج دلیل دانست او را مخلع فرموده بکعبه کل الماس کرانبها و بافته های کشمیری اعلی بدو داده میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار را با بولکونوک مرزا ویچ روانه تفلیس داشته که در نزد جناب بنارال پریلوف که بانصاف موصوف است طی این دعوی شود و از سر لجاج و اعوجاج درگذرند و در مواحدت و یکانگی خللی در نیفکنند و درین اوقات چون حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر باحوال اهالی دولتها بصیر بود بمنصب وزارت دول خارجه منصوب آمد و در نوزدهم محرم الحرام حضرت خاقان گیتی ستان بجهة سرانجام امور تعزیه داری جناب امام همام که پشته آن پادشاه شریعت پناه حقیقت آگاه و شیوه مقرره همه امنای دولت و مقربان درگاه بود بطهران بازگردیدند و نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه باانتظام همدان عزیمت فرمود و شاهزادگان بولایات متعلقه بخود رجوع کردند

در ذکر تصرف بنارال پریلوف سپهسالار در بالغلو و اغاز اختلاف فیمابین دولتین

واز وقایع اتفاقیه مقدره این ایام و شهور و اعوام این بود که چون مقرر شد که میرزا محمد صادق وقایع نگار در موافقت و مرافقت بولکونوک مرزا ویچ بتفلیس رفته باتفاق در قطع و فصل شجر نفاق یکدل شوند چون به تبریز رسیدند وکیل دولت روسیه رفیق سفر را برجای گذاشته و تعجیل بتفلیس الملغار کردند و بعد از وصول بمقصد بنارال پریلوف را بر انگیخت و مقدمات مخالفت را طرح و بنیاد دریخت لهذا جناب پریلوف کمپنیاز مستحفظ اوچ کلیسا را بتصرف بالغلو اشارت کرده و بدست او نیز بهانه انتظام امور داغستان سفر کردند و بر رویش مذهب نظام طفره را جایز نشمرده ماموریت وقایع نگار را نشنیده پنداشت و وقایع نگار ناچار در تبریز توقف پیشه و در دوخامت عواقب این امور اندیشه همیکرد تا حضرت نواب نایب السلطنة العلیة العالیه از سفر عراق بدارالملک بازآمد و او را روانه مقصد فرمود و در دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول بایروان راه برگرفت و در روز ورود بروی معلوم و مشهود آمد که بالغلو را روسیه بتصرف گرفته اند و متوقف گردیده و هم استماع کرد که پریلوف سردار بسرحدات داغستان عزیمت کرده با انکه کمپنیاز اوچ کلیسا شرحی بحسن خان سردار و اصلان سردار ایروان نگاشته و وقایع نگار و سفیر دولت خاقان کامکار را در زمان غیاب سردار و الاجناب گرجستان از عزیمت تفلیس ممنوع داشته مشارالیه بقواعد ماموریت عزیمت تفلیس کرد و از راه بالغلو بابلاغ حکم شهریاری تمامی مدارم رحله پیمائی تفلیس را التصیم داد و در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول بدان شهر جنت آثار وارد شد و مع هذا از رعایت قاعده دانی و نظام دولت کمال تبجیل و تعظیم و تشریف و تکریم درباره او رعایت کردند و او را در منزلی مناسب و عمارتی رفیع فرود آوردند نایب جناب بنارال پریلوف که او را نام ولیمنوف بود جناب وقایع نگار را ملاقات و در باب بالغلو حسب الامر با او مقالات کرد و بجائی منجر نگردید و لیمنوف مکاتبات وقایع نگار معروف را شرحی نوشته بدو سپرد و بمهر خاتم خود مهور کرد و در آن نگاشته تصریح کرد که ما محل بالغلو را من جمله اراضی رسدی خاک منفصله خود انگاشته ایم و تصرف در آن را صواب پنداشته ایم و بی اذن و حکم اولیای دولت بهیه روسیه تخلیه آن محال است و زیاده بر این گفت گوی قیل و قال و در خلال این احوال ایم پراطور روسی یعنی حضرت الکسندر پاولچ سپهسالار را بدرود کرده بعالم دیگر پیوست کرد و انخبر توسط سفیر فی تفلیس بعرض شهریار نامور رسید و کار دولت قوی صولت از وقوع این سانحه مغموم بتردید و تشکیک شد و دولتخواهان

ایران مانند شیران برآشفتند و درین باب بنخان تخالفه کفتند و دیگر باره کردون کردان آهنک نفاق را ساز کرده و در فتنه بر کل کیتی باز کرده بیان
وفات و فوات بعضی از امرای دولت خاقانی و آمدن نواب شاهزاده سلطانمحمد میرزا سیف الدوله
بدربار حضرت سلطانی درین سال جمعی از امرای والاتبار درگاه حضرت شاهنشاه روی بسوی جنت برین نهادند از جمله جناب امیرزاده ابراهیم
ملقب بظهیر الدوله عمزاده و داماد خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار بوده که مدت بیست و دو سال در کرمان زمین استقلال حکمرانی فرمود و از پم سیاستش
افغانستان و بلوچستان و سند و مکران محکوم تر از کرمان بودند چون از مرکز ایالت بدار السلطنه طهران آمد مرضی مزمن یافت و بجوار رحمت الهی شتافت شاهزادگان
عظام و امرای کرام سراسر بمشایعت جنازه اش مرحوم مواهقت کردند و در عین ندم و اسف و سوکواری قرین گریه و زاری گردیدند چون والده ماجده او بعد از
نواب مهد علیا خان عم حضرت خاقان در سلک ازدواج خاقان فلکشان درآمده و نواب مستطاب شاهزاده بزرگوار محمد قلی میرزای ملکارا
دارالمرز برادر بطنی ظهیر الدوله بود بوکالت و وصایت امور بازماندگان آن مغفور پرداخته میرزا جعفر حمزه کلائی فرزندرانی فرزند خود را بکرمان فرستاده و خلعت
و فرمان حکومت آن بلاد به پسر اکبر ارشدش نواب عباسقلی میرزا که همشیره زاده شاهزادگان بزرگ نواب فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه خراسان
بود مفوض گردید و بر جای پدر والاگهر بنشست و دیگری از امرای معتبر دولت بدمدت امان الله خان والی کردستان بود که رحلت نمود و وی با عجد
ولایت مذکور را والی و صاحب مقامات عالی بود و مدت سی سال بدولت قاجاریه بصداقت و راستی اطاعت و خدمت کرد پس از وی پسرش خسرو خان
که داماد حضرت خاقان صاحبقران بود بولایت کردستان ایالت یافت و دیگری از امرای عراق محمد حسین خان قراگوزلو بود که از بدایت دولت تا این کاه
بحکومت همدان و امارت قراگوزلو مخصوص بود منصب او به پسرش رستم خان بعد از وی انتقال یافت و بخدمتگذاری نواب شاهزاده بزرگوار محمد میرزا
خلف اکبر حضرت نایب السلطنه که حکمران همدان بود شتافت و دیگری از امرا یوسف خان سپهدار عراق بود که در اصفهان رحلت کرد و امیر
زاده غلامحسین خان فرزندارجمندش که بنسبت مصاهرت با حضرت خاقان داشت در هفده سالگی بمنصب پدر اختصاص گردید حکومت عراق و سپهداری
بدو مفوض شد و جناب خسرو خان گرجی که امیری جلالت مصیر بود بوزارت نواب شاهزاده سیف الدوله باصفهان مامور آمد و در شان و جلال
و نام و شهرت ملکزاده مذکور افزود و هم از جمله امورات و واقعات عظیمه امسال وفات محمد رحیم خان بن التدر خان اورکنجی خان خوارزم بود که در
وفات الکسندر پاولیچ امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه و جلوس نیکولای پادشاه روس
از جمله وقایع این عام رحمت فرجام فوت سرکار الکسندر پاولیچ امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه است که در سال یکهزار و دویست و شانزده بر تخت
سلطنت روس جلوس کرده بود و در تربیت و تقویت دولت و ملت خود کمال جد و جهد مبذول داشت پادشاهی عاقل و عادل و سایس و کامل بوده
و شمه از خصایص احوال او سبق نگارش یافته پس از وفات او قسطنطین بن پول برادرش را هوس سلطنت دولت روسیه در سر قاد بنابر شدت
طیش و بطش و تندی خوی او وزرای مصلحت جوی بدو رضا ندادند و برادر والاگهر دیگر او راکه دارائی بود نیکورای و مسمی بنیکولای بر حسب شایستگی
و استحقاق بامپراطوری و سلطنت دولت روسیه اختیار کردند و بر تخت شاهی جلوس کرد آغاز جلوس الکسندر پاولیچ مذکور در هزار و هشتصد و
یک تاریخ رفیع میمنت بود و در یکهزار و هشتصد و بیست و پنج که مطابق یکهزار و دویست و چهل از تاریخ هجری عربی مصطفوی بود جهانرا بدرود کرد
و رحلت او مایه اختلال امر مصالحه ایران و روس گردید چنانکه بیان خواهد یافت ذکر وفات محمد رحیم خان خوارزمی و عزیمت
اللهقلیخان بمشهد و مجاربه شجاع السلطنه چون محمد رحیمخان خوارزمی درگذشت پیرش اللهقلی خان چنانکه رسم او زبکیه خوارزمیان است
بر مسند خانیت بنشست و در دارالملک خیوه که معربان خیوق است جلوس نمود بجهة اثبات نام و اظهار اجلال عزیمت سفر حج و سیاحت
بسیارا از وزبکیه قفقرات و تراکمه یموت و سالور و ساروق و یمرلی فراهم کرده بتاخت و تاراج ارض اقدس عازم گردید و در اطراف مشهد مقدس
خیمه اجلال برافراخته بتاخت و تاز آن اراضی فرمان داد و برحسب تقدیر رب قدیر در آنشب برفی عظیم فرود آمدن گرفت و بادی شدید از صرصر عاد
بهبوب باندر آمد اردوی وی بهم برآمدند و چارپایان آنان هلاک گردیدند و سپاه دل سیاه تفرقه یافتند بهر سو گشتافتند بنه و اسمال و اثقال و دواب
و اجمال خود را رنجه نکرده سواره و پیاده راه سرخس برگرفتند علی الصباح حضرت شاهزاده شجاع السلطنه از این واقعه اطلاع یافته بغارت اردو و
اجتماع عسکر اشارت راند بسیاکان شهر از آن غنایم بهره یافتند و بمایه شدند و اللهقلی خان در سرخس سپاه متفرقه را اجتماع داد و فوج از ترا کمه بدفرجام را
بغارت جام و سرجام فرستاد و در منزل شریف آباد با سواران امیرزاده جلادت نهاد ارغون میرزا دوچار شدند و بر یکدیگر برزدند بسیار

طعمه شمشیر و کشتی لبسیر گردیدند و بعضی بهر خس روی تافتند فوجی دیگر از ترا کمه خوارزم با امیر نصر الله خان تیموری رزم گزیده منهزم گردیده صرفه ببردند وجان بسپردند خان خوارزم بتلافی هزیمتهای پیاپی سه هزار سوار جرار از اوزبکیه و قراقلپاق و ترا کمه نگه و سارو ق بسرداری دولت نظر بی و عوض اتالیق درجب مهتر و دولت مراد پروانچی و مراد سردار نگه و تراب بی و سعید نیاز خان بتاخت حوالی مشهد مامور ساخت و انقوم بوالعجب در چهارشنبه چهاردهم رجب بحوالی شهر آمدند و بغارت پرداختند نواب شاهزاده شجاع السلطنه بعد از اطلاع عزم رکوب کرده و اسلحه خواست و قامت سرو اسار فرق فرقدسایان بخشان و خود برآراست انکه معدودی حاضر و موجود بودند دل بدکرده از شهر برآمده بر سر سپاه خوارزمی ماند و دیده کردون پرور این حیرت و جلادت بر خویش حیران ماند لفظ رسید و دید وصفی برگشید و رزمی ساخت که خواست بر فلک از رزمگاه خون و غبار بکف هر تن کان تیغ برق سیر رسید ز تنگ توسن تازی بخاک گردگذار کهی به نیزه و گاهی به تیغ و کبه ثفنگ همی فکند و همی گشت و خست زان اشرار دامان اژدر کوه از خون آن کرده ابنوه نبت شقیق و معدن عقیق شد تیر و سنان سواران ترکمان جگرها همی دوخت و جگرها میسوخت و شمشیر شیران ایران همی درید و همبر میدا کار کارزار از دست اختیار بدر رفت و راکب و مرکب را قدرت مویه و قوت پویه در نمای و پای نماند از سخت ردنی شمشیر دوروی و پشت کرمی کمان افعی خوی تراکمه پشت بدادند و بفرار روی نهادند موازی پانصد نفر سر و یکهزار نفر کشته و زنده بدست شاهزاده فرخنده و همراهش در افتاد و همان محل که خان خوارزم ارد و زده بود و چنانکه گذشت گریزان شده بحکم شاهزاده آزاده زندگان را مانند مردگان همرا از تن جدا کردند و بنائی چندان از شهر پاورند آجر و سنگ و اک و گچ بنائی بنیاد نهادند و سرهای ایشان را بجای خشت خام و سنگ رخام در آن بنای شید بکار بردند و از کله ان کرده مناری بهوا راست شد که بر آن مناره کرکس دیده بان و بوم نوحه خوان بود اللهقلی توره جیمخان از تیمعاله قرین محاجله و بخیوه رجوع کرد و خبر ان کار بزرگ در نوروز بزرگ بسمع محرمان حضور شاهنشاه نرگ و رسید و در نیایش آن فرزند شجاع همت بود که بلیت زاتش آید جز افروختن چون آیدش عالی سوختن ذکر خطبه و سکه صاحبقرانی او جشن و عیش حضرت خاقانی و بعضی وقایع سایر کهزار و دویست و چهل و یک که قرن اول سلطنت شاهنشاه فاجار بود چون نوروز فیروز سال کهزار و دویست و چهل و یک در آمد از روزکار سلطنت خاقان کامکار یکقرن سعادت مقرون که گذشته بود و همه ایران بنعمت و راحت و دولت و ثروت قرین گشته جشنهای بزرگ مهیا و عیشهای سعید مهنا هر کوی و برزن از مفسر شهرادگان پر اکلیل و گرزن و هر جانب ایران از ابنوه شیران ساخه دشتارزن لهذا خطیبان هیزی در اویان کوهری در انشاد و انشاد اشعار حضرت خاقان فاجار صاحبقران خواندند و مانند امیر کورکان بلقب صاحبقرانی ماندند چه از و فور اولاد و احفاد انحضرت کیومرث اول و ابوالملوک ثانی بود و از هر حیثیت در خور ملک الملوکی و صاحبقرانی لهذا سکه کشورستانی را بصاحبقرانی تبدیل کردند نقره مسکوک مشهور بریال را صاحبقرانی و اشرفی را کشورستانی خواندند و در خلال این حال در بلوک و راین ری و کوهستان سمنان و دامغان لخشی زر و سیم مسکوک از خاک بدیدار آمد که بر خی را بسکه شاپور نسبت دادند چه نقش آن سکه را نقش صورت شاپور ذوالاکتاف که در بعضی از فارس و شوشتر بر سنگ منقر کرده اند شبیه تمام بود و همچنین سکه بعضی از آن بنام خلفای عباسی و خلفای بنی امیه و خلفای اربعه مشهود آمد و بعضی از سلاطین چنگیزی و تیموری و پاره از صفویه بموسویه بحکم حضرت صاحبقرانی تمامت آن دنانیر را بانجناب جسینعلی خان خلف الصدق دوستعلی خان که بشرف مصاهرت برادران مفاخرت یافته و بعد از والد ماجد بمنصب معیر الممالکی و خزینه داری مفتخر بود سپرده کردند و در سلک سایر گنوز قدیمه خزینه عامره را ضمیمه آمد و پس از انقضاء جشن نوروزی فرمان قضا جریان خاقان صاحبقران صادر و با دروبا جماع عساکر نصرت مآثر در ممالک محروسه سایر و دایر آمد و عزیمت سفر آذربایجان اشتهار و اشتهار یافت و هوا چیان مزیخ شان بمفرق مراتع و چمنهای حمسه دوسبه تاختند و اهالی نجان از عزیمت حضرت خاقان صاحبقران آگاه و منبه ساختند ذکر نفاق و کدورت و خلاف فیمابین سرحدداران دولتین علیتین ایرانیه و روسیه و سفر سلطانیه و وقایع اتفاقیه از این پیش در ضمن نگارش و گذارش واقعات اشارتی رفت که کارکنان حدود و سرحدداران عهود در تعیین اراضی و صحاری مخالفه کردند و میرزا محمد صادق تفلیس مامور شد و بولکونوک باوی موافقت نکرده و بالعلو را تصرف کردند و سفیر شهریار ایران را از ورود تفلیس ممنوع داشتند و مدتی در انشهارم بهر بماند و سردار کرجستان را ندید و شرح حال معروض پیشگاه خاقان پیمال داشت و از این نوع سلوک طمع غیور ملوک برنتابد و شاه صاحبقران چنان تصور کرد که چون عهد مصالحه و مواحده با پادشاه دنجاه روسیه الکسندر با و لیچ معاقده یافته و در این ایام ان امپراطور ذوی الاحتشام بعالم دیگر شتافته همانا اولیای دولت پادشاه جدید را رائی تازه است و عهدشکنی بعاهده قدیم ندارند و تصرف در بلاد متنزعه را نوعی انذیر کی و کیاست

بیشمار ندو درین میانه مفسده جویان ناتمام وعربده خویان خام میدان مضاجرت را بخیول مشاجرت تنگ کردند و تصرفات و تطرقات سرحددداران را بعمول برجنگ و همانا وقایع نگار مروزی نیز از دلتنگی در شهور وسبع تفلیس مشروحات مشتمل بر سوء سلوک اولیای دولت روسیه و مرقومات محتوی بر نقض عهدان دولت بهیه با جناب و اصحاب نگاشت و سخنهای قرض آمیز کلفت انگیز معروض داشت و برامنای دولت ابدمدت اسلامیه چنان خاطر نشان شد که بعد از تسلط روسیه بر گنجه و شیروانات و قراباغ دست تعدی بر عرض و ناموس اهالی اسلام دراز کرده بانطماس ملت اسلام و اندراس شریعت خیرالانام محمد و ممدند و بنسخ و فسخ دین مبین خیرالمرسلین راعی و ساعی و این اخبار مخالفت آثار در بلاد ایران پراکنده گشت و بنیاد صبر و سکون علمای متعصب اجانب آمده همانا کارگذاران دربار حضرت ولیعهد کامکار که بنا بر بعضی مصالح راضی بمصالحه نبودند نیز درین باب تقویتی نمودند علمای ایران که بر حسب مذهب اثنا عشری خود را نایب امام و مجتهد انام می دانستند از دیار عرب و عجم بهمهمه و دمدمه درآمدند که اگر پادشاه ایران درین باب مسامحه و معاطله کند تکلیف ما که مروجان دین مبین و حامیان شرع حضرت سید المرسلینیم آنست که بالاتفاق با همه عوام و خواص اهل آفاق موافقت و رزیم و مرافقت جوئیم و بار دیگر دولت روسیه راه محاربت و مضاربت پوئیم اگر مغلوب گردیم و مقتول آئیم عواقب بالخیر و منزل و مرجع ما بهشت خیر سرشت و اگر غلبه کنیم مآل کار ما بر تحصیل مثوبات خواهد بود چون عموم عوام کالانعام مطیع و منقاد علمای معروف باجتهاد ند بر این قول اتفاق کردند و انیخن بالتصحیح و این عقیدت را تصریح نمودند و چون جناب مجتهد الزمانی آقا سید محمد اصفهانی را ظن بر آن بود که حضرت شاهنشاه صاحبقران مخالفه با اولیای دولت بهیه روسیه را صلاح دولت ابدمدت نخواهد دانست اسلم و اصلح آنکه معتمدی از خود بدانحضرت روانه نمائیم و استمزاجی حاصل آوریم لهذا اطلاع رضای خوئی را با صورت حکم جهاد بحضرت خاقان صاحبقران فرستاد که استمزاجی رود و از مکنون خاطر خطیر صاحبقرانی تحقیقی شود حضرت شهریار دانش شعار فاخر صاحبقران کامکار که پادشاهی عاقل و دانا و شهریاری دقیق و توانا بود و از قواعد علمای اسلامیه اثنا عشریه مفصلا اطلاعی کامل داشت و دانست که مجتهدین اسلام خود را نایب امام و پادشاه عهد را در اکثر امور نایب مناب از جناب جناب خویش نمایند و اگر خلاف این باشد عوام را برانگیزند و طرح فساد ریزند و برحسب قانون ملت بسلطان عهد بدین علت طغیان کرنینند کار دولت خود را از دو روی و دو سوی قرین اشکال دانست چه که با مخالفه علمای اعلام و مجتهدین اسلام امر سلطنت ایران بر اکمال اختلال امیدید و یا موالفه دولت بهیه روسیه مفاسدت این کار بزرگ را پشت مقرون بفساد همی فهمید و عقلا دانست که چون کاری مشکل را دو روی از دو سوی ظاهر شد بطرف اسهل و اوجب متمایل شدن الزم است بناء علی هذا حضرت شاهنشاه صاحبقران عاطفت جانب عموم اهالی ایران را اولی شمرد و ملا محمد رضای فرستاده جناب اکمل المجتهدین آقا سید محمد را بروفق رضای او پاسخ نگاشته و بعتبات عالیات عرش درجات مرجوع داشته روانه فرمود و چون او بدان مقصد رسید و مکنون حضرت شاهنشاه شریعت آگاه را مصدق گردید جناب سید سند فضایل القاب را که قبول خاصه و عامه و گرمی هنگامه داشت بحضور حضرت صاحبقرانی ترغیب کرد جناب سید مجتهد که در کیش اسلام بمنزله نایب و اعلم علمای فضیلت مآب بود با جماعتی از معارف مجاورین از عتبات فیض قرین حرکت فرموده بدارالسلطنه طهران تصمیم عزم فرمود و در اوایل شوال وارد گردید و بنا بر رعایت شریعت اسلام تکریم و تعظیم او بر خواص و عوام لازم شد و از حضرت خاقان صاحبقران و شاهزادگان والاشان تعظیم و تکریم بسیار دید لهذا بعموم فضلای ایران ناهمانگاشت و آنان را آبادن دارالسلطنه مجبور و مامور داشت همه علمای ایران در طهران گرد آمدند و در امر جهاد با روسیه بدنهاد همداستان شدند پادشاه ذیجاه فاجار نامچار بدان کرده شریعت پژوه موافقت کرد و آنان را بعید مرافقت در آورد و اگر نعوذ بالله چنین نکردی بلوای عام شدی و کار سلطنت خاصه تمام مبلغ سیصد هزار تومان زر مسکوک اضافه بر مخارج متوجب و علوفه هر شهر ملوک بمصارف معارف اهل جهاد مقرر شد کارکنان توانا بحکم حضرت صاحبقران همانا مقدار زر سره را در قوصره کرده بار دوی کیهان پوی اعلی نقل و تحویل نمودند ذکر سبب اخراج هدایت جانب مکدا نلد الکیزانکلیس سفیر کبیر هندوستان به تبدیر ابوشهر و مأموریت میرزا ابوالقاسم مستوفی فارسی بر حسب امر اعلیحضرت صاحبقرانی بهمانداری و میرزائی او چون هنری ولک وکیل دولت بهیه انکلیس که چگونگی احوال سابقا ترقیم یافت از جانب اصل دولت در دربار این شاهنشاه قوی صولت مقیم بود و کارگذاران نواب نایب السلطنه بعضی حیات از و خوشنود نبودند و بقول و فعلش اعتنائی که باید نمی نمودند میرزا صالح شیرازی مهندس را بدارالملک لندن سفیر کردند و او ولک صاحب را معزول کرد اهالی مشورتخانه دولت بهیه انکلیس مقرر کردند که پس از عزل وکیل دولت ایلچی سرکار کمپنی هندوستان در دارالملک ایران وکیل باید لهذا فرمان فرمای هندوستان ایلچی مشارالیه را بسفارت مرسول داشت و چون از

اصل کنستن وبفرغ پوستن منافی برای امنای دولت جاوید بقای ایران بود جان مکدانلد کینر بواسطه عدم استیذان امنای دولت حضرت خاقان
قریب سالی در بندر ممبئی توقف کرده تا آخر الامر باستدعای جناب نایب السلطنه خاقان صاحبقران باحضار او رضا داده و قاسم خان هزارجریبی
سرهنگ فوج تبریزی که با مولفش نسبتی بود باوردن او مامور بمبئی شده و بشیراز آمده به بندر رفت و میرزا ابو القاسم مستوفی بمهمانداری او
مامور آمد و تتمیم این اشارات و تختیم این عبارات در محل خود مرقوم خواهد شد و درین ایام نواب محمود میرزا را ایالت لرستان فیلی دادند و همایون
میرزا برادرش را بحکومت نهاوند فرستادند و جناب امین الدوله که از وزارت معزول بود بنا بر مناسبت مشرب بمهمانداری عالیجناب آقا سید محمد و سایر
فضلای امجد مامور گشت و در شب شنبه بیست و ششم شوال موکب شاهنشاه معظم و خاقان صاحبقران اکرم با شوکت سلیمانی و حشمت خاقانی از طهران
بسلیمانیه نهضت فرمود و در شش ذیقعده چمن سلطانیه را از فر مقدم سعادت توام قرین روضه بهشت و شرم دهنده سپهر صافی سرشت کرد و خبر ورود
فرستاده پادشاه جدید دولت مدید روسیه جناب نیکولای پاولیچ امپراطور اعظم در رسید و نواب نایب السلطنه بحضور مبارک احضار و روانه دربار شاهنشاهی
قاجار شد که در پایان ورود نواب نایب السلطنة العلیة بحضور حضرت سپینه و امدن کینیاز بخشکوف ایلچی دولت
بهیه روسیه و اخبار فوت الکسندر پاولیچ امپراطور روس و جلوس نیکولا عن برادره و مشاورات
اولیای دولت و مجتهدین ملت در کار نامرونق و امر صلح و جنگ حضرت نواب مستطاب نایب السلطنه
در روز جمعه دهم شهر ذیقعدة الحرام در چمن دلکش سلطانیه بحضور شاهنشاه کیوان غلام در رسید و التقاهای بسیار دید و کینیاز بخشکوف ایلچی دولت
بهیه روسیه نیز وارد تبریز شد و پس از استیذان از حضرت صاحبقران در کمال احترام و احتشام بار دوی اعلی آمد و سبب آمدن او آن بود که الکسندر
پاولیچ در عوالم دوستی و وداد تختی از بلور بجهة جلوس حضرت خاقان باتمام آورده قصد ارسال داشت و در آن چین شیشه جباش بصخره ممات در شکست
و دیده از کینی بر بست و فیما بین قسطنطین و نیکولای مخالفت رفت و جناب نیکولای پاولیچ چنانکه مذکور شد در سلطنت دولت روسیه استقلال یافت
و بحث مذکور را روانه دربار خاقان منصور نمود و سفیر مشار الیه بعد از نزول و ورود بحضور حضرت خاقانی رسانید و صفت آن صرح ممرد آنکه قطعات بلور
شفاف صاف الماس تراش در ثقبه فیروزجی را بیکدیگر اتصال داده باندازه سه زرع طول در دو زرع عرض از نکی الماس رنگ مرتب داشته پله پله
از بلور فیروزجی و سایر اجزا نوشیمن گاه بلور سپیدتر از نور ماه بود و از هر طرف نشیمن گاه سه مشربه برای فوران آب ساخته و در فضای نشستگاه صورت
خورشیدی از یکپاره بلور الماس تراش پرداخته الحق اورنکی در کمال صفا و بهاء جلوس چنین پادشاه بزرگ را سزا بود و سفیر مذکور در منزل جناب
اصف الدوله اللهیار خان وزیر اعظم نزول کرد و در ان یکدو روز اکابر دربار بشهریار کامکار جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام و جناب میرزا محمد رحیم
شیرازی طبیب که در آن سفر منشی الممالک بود و جناب میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی آبادی خلف الصدق میرزا محمد زکی وزیر خاقان سعید شهید
منشی خاصه دیوان اعلی بدین سفیر مذکور مامور شدند مع القصه از تکریمات و تشریفات مخصوص مقرر سرموئی در باره ایلچی نکاست و اظهار کمال مواحدت و وداد
با سرکار شوکت مدار امپراطور روس نیکولای پاولیچ نظور آمد و اصلا خیال خلاف در خاطر با انصاف حضرت شاهنشاه صاحبقران نپوتیفکند هم در
روز جمعه هفدهم انمیاه حاجیجناب علامة الاطیاب آقا سید محمد اصفهانی مجتهد عصر و مفتی عهد که در قبول عامه و خاصه متفرد و باجرای احکام فروعیه و اصولیه
احدی از امرش ناممتر دبود با فضلای عظام حاجی ملا محمد جعفر و آقا سید نصرالله استرابادی و حاج سید محمد قزوینی و سید عزیز الله طالش و بسیاری از علما
و فضلای هر بلد وارد دوی خاقان صاحبقران شدند و در کمال تعظیم و توقیر و نهایت کثرت و توفیر در خیمهای آماده بیاسودند و در روز دیگر علما تمام
خوانین و عظما مقدم ایشان را استقبال کردند و عموم لشکریان اردو باسلام و صلوات و تکبیر و تهلیل در رکاب ایشان پیاده همی آمدند همه غرب بدان اطراف اشتیاق
یافت و عموم اهل ایران اتمنای موافقت و مصاحبت با پیشوایان دین مبین مکور ضمیر ارادت تحمیر گردید پس از روزی دو جناب علامی ملا عبد الوهاب قزوینی
و حاج ملا احمد نراقی و جمعی از علما در رسیدند الحاصل رای تمام پیشوایان شریعت که حامیان ملت و دین مبین اسلام بودند بر این مقرر شد که باید
حضرت صاحبقران بادولت بهیه روسیه ترک مصالحه و مدارا کند و لازم است و واجب شرعی که عداوت و منازعت آنها را سازد چه برما و قوم شیعه
که سلوک اهالی ان دولت در بلاد متصرفه قرابا غ تعرض بعرض و ناموس و مستخر بدین و آئین اهالی اسلام و الا مقام نحوی است که در شریعت ما ننگ و بایه بر ما
و جنگ و تکلیف پادشاه ایران بر تمامی اهل اسلام و ایمان در جهاد با روسیه است و تمامت فقها و علما که بمذهب پیروی ایشان بر پادشاه ایران
عهد لازم بود فتوی دادند و مجمله نگاشتند که این امر یعنی جهاد بر پادشاه و همه مسلمانان واجب است و مسامحه درین باب کفر و ضلالت ناچار کل امرای دربار

بفتاوی علمای مذکور کردن اطاعت نهادند و بمطاوعت تن در دادند الا جناب معتمد الدولة العلیة العالیة میرزا عبد الوهاب نشاط اصفهانی و حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی و زیر دول خارجه که بر این رای انکار داشتند و مخالفت با دولت بهیه و سپه را اصلاح دولت و مملکت نمی پنداشتند علما و فقها بدین دو عاقل باد پیاهای تهدید آمیز و وعید انگیز فرستادند آن دو نیز از بیم تسلیم نمودند و سفیر دولت بهیه روسیه امنای دولت علیه قاجاریه را در مجالس ملاقات و مکالمات آداب سخن از ترک خلاف راندند و مفید نیفتاد و مقارن این احوال در کارفته انگیز بود و دوران نایکار حاجی میرزا آقاسی محمد و فرزندش آوردند خبر رسید که کیناز و سرحد داران چنیک و قراکلیسیا از حد و خود تجاوز کرده و با باران ایروان روی آورده استماع این واقعه هایله لجاج علما را فزود و نصح سفیر روسی در ایشان سرایت ننمود و کار بر حضرت شهریار صاحبقران شک و ابرام و اصرار مجتهدین ملت مجبور بجنگ شد ناچار بسفیر دولت بهیه روسیه اتفاق آرای علما و امرا را در میان نهاده و او را رخصت بعجت داده مبلغ یکصد هزار تومان و هفده چهار طاقه شال کشمیری سوای انعام همراهان بخسیار بخشوف التفات نموده و روز جمعه بیست و چهارم شهر ذی قعده روانه شد و میرزا اسمعیل الخدائی بیهمانداری سفیر مذکور تا نقلیس مامور گردید و هفته از خواب بیدار آمد و از سوی موالفت بمخالفت تبدیل یافت و تمامت ایران برآشفته شد و دلهای عموم رعایا و برایا از مواعظ علما بهم برآمد کشت و زمام زمان فتنه عظمی از دست تصرف پادشاه دانش آگاه اسلام بدر رفت و کار ملک بکف کفایت کروبی سپکفایت در افتاد عوام کالانعام را کار بجائی رسید که احکام علما بر اوامر سلطان ایران بجان دادند و کوشش جان و دل بر طاعت و اطاعت مجتهدین نهادند و کمر همت بر جهاد بر بستند و بر در ارباب اجتهاد نشستند بازار لاف و گزاف گرم و دیده عقل و انصاف بیشرم گردید کتاب خوانان شمشیر جوی شدند و قلمزنان رمح بر گرفتند عمامها و خامها بجوذ و رمح مبدل و عباها و قباها بجنان و قراکند مبدل امداد و حمام عام مایه امید عوام کشت و جلوه سراب در دیده متعطشان بادیه آب همی نمود بلیت و یکذب کالسراب بقاع یراه ظمآن ماء تا در همه ایران کار چنان شد که اگر حضرت خاقان صاحبقران بر رای علما انکار کنند از ایران سلطانی بر انگیزند و بمخالفت شاهنشاه اسلام بر خیزند لاجرم حضرت خاقانی با آن فر سلیمانی بمتابعت ملت محافظت دولت خواست و سپاه کینه خواه بحار به و مجادله با سرحد داران قراباغ و ارمن برآراست

ذکر مأموریت شاهزادگان باستر داد بلاد مضبوطه اقالیم دولت روسیه

نخست نواب شاهزاده اسمعیل میرزا با قاندرانداز ان استرابادی و هزار جریی و قندرسکی بمقدمی لشکر پرخاشگر در چهارشنبه دیجه روانه آذربایجان شد و از آن پس محمد قلیخان ملجناب آصف الدوله بادسته جات خوابه وند و عبد الملکی و مافی که ابواجمعی وی بودند راه برگرفت و نواب نایب السلطنة العلیة العالیة در یازدهم روز شهر مذکور بجانب تبریز رکضت کرد و جانب آقا سید محمد و میرزا محمد مجتهدین که بحکم اجتهاد مفتی و مروج جهاد بودند با علما در چهاردهم حرکت کردند و حاجی محمد خان قاجار دوالو براه طالش روان شد و بجز خان و حسین خان ایروانی ارغام کارش یافت که مستعد محاربه و اخراج روسیه از کوکجه و نکروبا لغلو باشند و موکب همیون اعلیحضرت خاقانی با شوکت سلیمانی بهمت قاآنی در روز پنجشنبه بیست و یکم از راه ارمغان جایی بحرکت درآمد و در بیست و ششم بساحات اردوپل موجه در بای نیل بخشید سپاه رزمخواه کوه و دره و دشت را از کثرت و انبوه بستوه آوردند و خیام کوناکون برپای کردند ملوق لفه ماتند و وپل سیه شد پای پل تا مرزار دپل زری خاک دهکذر جوشن دران بکوهه البرز کرده جای والبرز ها بجوشن آورده جلوه کر از بزرشان مادم در رعشه دیو و دد وز کرزشان چاپی در لرزه بوم و بر هم در روز ورود موکب مسعود از جانب جانمحمد خان قاجار دوالو که بحدود طالش مامور بود معاذل سی نیزه سرو بیست نفر دو عراده توپ از ردوسیه بارد و وارد و از نظر اقدس شاهنشاهی در گذشت و معروض افتاد که حاجی محمد خان قاجار بعد از ورود بحال او جار و دبقریه کرمی که در تصرف سپاه روسیه بود تاخته و جمعی را کشته و کروهی را اسیر ساخته بحضور اعلی فرستاده پس از روزی دو به خبر رسید که حسین خان و حسن خان قزوینی در نوزدهم دیجه از رخصت شهریار بمجاهده روسیه اطلاع یافته در بیست و دویم ماه بر سنگر باسش اباران که یکهزار کس از صالدات روسیه در آن متمکن بوده اند ریخته و جمعی را کشته و کینیاز گنجه کریخته سجاتقلی خان قزوینی نیز در همانشب بر سنگر بالغلو یورش برده مستحفظین را مقتول و دو عراده توپ تصرف کرفته حسن خان سردار ایروان از طرف کری بر سه قراکلیسیا رانده جماعتی از چهار هزار نفر ساخلو انجا کشته و دو عراده توپ کرفته و جمعی را اسیر کرده و محال شوره کل را متصرف و بوداق سلطان ایروملو را کرفته بجوار سعد ایروان آورده و همچنین تقی خان برچلو ساکن کوکجه نیکیز از راه دره چمک بر سر اسبان توپخانه کینیاز که در حمزه چمنی بود رفته و اسبان را کرفته و نواب نایب السلطنة العلیة العالیة بعد از ورود بتبریز الکسندر میرزای والی کرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را با مدارکات نقد و جنس روانه بلاد سه کانه فرمود و حاجی محمد خان قراکوزلو را با مصطفی خان همراه ساخته و امیر کبیر لیر خان سردار قاجار خا

ذوی الاقتدار خود را با مهدیقلی خان جوانشیر قراباغی از راه مقری و برکشاط با جماع ایلات مامور و خود در بیست و دویم دیجه حرکت نمود چون نواب
روسیه از عزایم ملوکانه پادشاه ایران و ازدحام ارباب عمایم مستحضر شدند دو هزار نفر از صالدات مستحفظین کروس و خزیرک و چنانچی را بقلعه شوشی
خواندند و مهیای کارزار شدند صالدات مزبور در عرض راه بنواب اسمعیل میرزا برخوردند و جنگ در پیوسته شد و حاجی آقا ربیک قراباغی با
جماعتی از قراباغیان از قفای روسیه درآمدند و بمحاربه سرگرم گردیدند و جنگ قوی در گرفت نواب شاهزاده نایب السلطنه نیز در بن عین در رسید و
مجاهدین را بدفع معاندین ترغیب کرد از بام تا شام از طرفین آتش حرب تافته بود و آخر الامر قریب بغروب که آتش فلکی بر نشست اسلامیه بر روسیه غلبه
کردند پانصد نیزه سر و هزار نفر زنده از ایشان گرفتند و چهار عراده توپ نیز بدست آوردند و همه را روانه اردوی بزرگ خاقانی کردند در چهارشنبه یازدهم
محرم بگیزاردو بست و چهل و دو در خارج اردو پیل کرده اسیر و قتیل بنظر خاقان صاحبقران در رسیدند حاجی محمدخان دوالوی حاجار بعد از تصرف قریه
کرمی امیرحسن خان ولد مصطفی خان طالش و آقا سلیمان کیلانی سرهنگ فوج شقاقی بر سر لنکران رفتند و در شب تاسوعا آن قلعه را بگرفتند و در
چهارده سال قبل هم در نیشب تصرف روسیه درآمده بود دولت اسیر روسیه عراده توپ روسیه را روانه حضور اعلی کردند سالیان نیز مفتوح شد
و حکم تخریب لنکران صادر آمد و حکومت طالش امیرحسن خان مقرر و ملقب بسبق المجاهدین ملقب شد و پنج کله منار از روس در بر آبشهر قرار داد پیل
ساخته گردید و سر سران با فلاک افراخته و چهار صد تن از اسرای لنکروه بنواب شاهزاده سلطانمحمد میرزای سیف الدوله حکمران اصفهان فرستاده شد
و دیگران در توقف طهران مستعد و آماده آمدند

ذکر رفتن اوغورلوخان ولد جوادخان زیادلوی قاجار بگنجه و وقایعات آن دیار

حسب الامر نواب نایب السلطنه اوغورلوخان بن جوادخان قاجار گنجه با محمدولیخان افشار ارومی مامور بگنجه شد و شاهزاده
معظم الیه مذکور علیقلی آقا برادر او غورلوخان را که در ایروان بود از راه ایروم بر سر ایلات قاجار دایر و ملو و قراق و شمس الدینلو روانه فرمود چون
اوغورلوخان بحوالی گنجه قدم رنجه کرد مردم شهر و ولایت بهوای او برخواسته هجوم کرده سر لشکرش بر کشیدند و ایلات قراق و شمس الدینلو ایل بیگی
خویش را بگذشتند روسیه ساکن نوراباد بفکر کار افتاده روی بسوی گنجه نهادند و اهالی شهر در خان باغی گنجه بار و سیه پنجه در افکندند و مقابله عظمی و مقاتله
خشنار وی داد و عاقبت ظفر اهالی گنجه را بود گروهی از روسیه مقتول و بسیاری اسیر و مغلول شدند و هشت عراده توپ از ایشان بدست سپاه اسلام
و اهالی گنجه در افتاد معدودی با یکعراده توپ راه شمکور بر گرفته اوغورلوخان کس بتعاقب ایشان فرستاد در خرابه شمکور اسیر شدند و قلیلی بتفلیس رسیدند
اوغورلوخان قاجار زیادلوی که از عهد صفویه با عنجد بحکومت گنجه میپرداخته در کمال استقلال بملک موروثی خود رسیده و شرح حال بخاقان سپهر جاه
صاحبقران معروض داشت عبدالله خان ماوندی و نوروزعلی خان سرکرده دسته سمنانی با استحفاظ و توقف گنجه مامور شدند و امیرکبیر امیرخان سردار
قاجار نیز با جماعتی از سپاه جرار بتوقف گنجه رفت مصطفی خان شیروانی نیز تا حوالی شیروان تاخت و ابراهیم خان بن حاجی محمدخان دوالو با دو عراده توپ و
جمعی از غازیان جهان آشوب از طرف سالیان و حاجی محمدخان دوالو نیز بحمایت مصطفی خان شیروانی و محمدحسینخان شکی تا منزل جواد جواد صر شتافتند
برافتند روسیه کار را دیگرگون و بخت را وارون دیدند شهر را تخلیه کرده در سقناق محال بریک اعتکاف جستند و دولایت مشهور بدو صاحب ولایت
مذکور رسیدند اما کینیاز قراکلیسیا از غیرت سار و اصلان خانه و عمارت و انبار خود را آتش زده بقلعه لری رفته محصور بماند مجملا از جمعه بیست و دویم
دیجه تا بیستم محرم الحرام تمامت ولایت بجز تفیخیر درآمد و چهار هزار کس قتیل و اسیر سپاه اسلام شدند و نواب شیخعلی میرزا بقبه و باکو به مامور شد و موکب
ظفر کوکب شاهنشاهی بعزم فتح قلعه شوشی از راه پیل حرکت و در بیست و چهارم محرم در کنار رود خانه طویله شامی یکفرسنگی شهر اهر خرگه دیهام نصرت مقام
برافراخته آمد و جناب آصف الدوله با پنجاه هزار کس بالزام رکاب نواب نایب السلطنه مامور گردید و یکصد هزار تومان زر نقد و ده عراده توپ بجهة
اخراجات این عسکر و انتهاض ایل شکر بدو داده آمد و روانه گردید که بعد از فتح شوشی باستخلاص تفلیس و گرجستان که از عهد صفویه تا دولت خاقان
شهید ضمیمه ملک قدیم ایران بود روی کنار دوآن بلاد ارم نهاد و بدست آورد در جمعه بیست و هفتم اناردوی اعلی حرکت کرده در چهارشنبه دهم صفر بارد و
ولیعهد فریدون فر پیوست هم درین ایام جان مکدانلد کپتان ایلچی جدید دولت کمپنی نمنی که از هندوستان مامور بود بیمهانداری میرزا ابوالقاسم مستوفی در
بیست و نهم محرم وارد اردوی کیهان پوی اعلی شد و بر حسب امر محمدحسن خان دوالو نسقچی باشی و محمدولیخان افشار باستقبال و تکریم او مامور بودند و دیگر روز
جناب مستوفی الشانی میرزا فضل الله بن حاجی میرزا نصرالله علیابادی از ندرانی میرزا محمدصادق وقایع نگار مروزی داروغه دفتر بدیدن او رفتند و در
چهارم صفر بآداب شایسته و قانون مقرره او را بحضور شاهنشاه صاحبقران قاجار آوردند و مورد تفقدات خاطر خطیر مرحمت تحمیر حضرت خاقان

صاحبقران قاجار آورد و مورد تفقدات خاطر خطیر مرحمت تحریر حضرت خاقان کیهی ستان قاجار گردید ذکر مقاتله نواب شاهزاده محمد میرزا با ینارال مدوف که خارج گنجه و واقعه شهادت امیرخان قاجار سردار عین مجال کروس وختریرک وغیره که از معظمات قراباغ است بتصرف کارکنان دربار پادشاه قاجار درآمد نواب شاهزاده نایب السلطنه در محاصره شوشی پای ثبات افشرد و از هر طرف سیبه ها و سنگرها پیش برد مستحفظین قلعه باشطار مدد و وعده و پیغامات نرم نرم و وعده های گرم گرم مجاهدین اسلام را از اصرار در محاصره آن حصار غافل و سرد دل نمودند نواب نایب السلطنه سرکار شاهزاده آزاده بزرگوار محمد میرزای سمی خاقان شهید قاجار را بجراست قلعه گنجه مامور و محمد قلیخان قاجار برادر جناب آصف الدوله را که خالوزاده آنحضرت بود ملزم رکاب انجناب ساخت و از مقابله مجادله روسیه منع فرمود و خود بصوابدید جناب آصف متخیر تعلیس همدستان شد از آنسوی ینارال روسیه بجلادت و تهور معروف بود با جمعیتی کامل از صالدات روسیه و پیاده و سوار قراق و ارامنه و پست عراده توپ آشبار و توپچیان قوی پنجه روی بسوی گنجه نهاد امیرخان سردار قاجار گنجه را بنظر علیخان مرندی سپرده در روز شنبه چهاردهم شهر صفر در رکاب نواب امیرزاده اکبر محمد میرزا روی بشمکو گذاشت در خراباهای شمکو فیما بین آن سردار غیور و صفوف صالدات مدوف مغرور مقاتلات سخت و مقاتلی عظیم رفت ینارال روسیه با فکندن ثقنکهای افعی سار مهره باز و توپهای تنین پیکر ضیغم اوبار فرمان داد امیرکسر امیرخان بن منجعلی خان دوالو که شجاعتی موروث و جلادتی مکتسب جمع کرده داشت به پیش صف اندر آمده بنوبه بسیکرد و سپاه را بمجاربه بی برانگیخت و از هلال نعال رخش صرصر تک خاک بر تارک ساکنین افلاک بیمیخت ناگاه از تقادیر قضا و قدر گلوله آتشین از دهان چرخ آهنین سپرون شده بر مقتل آن امیر مقبل آمد و در عرصه جلادت و مجلس سعادت ساغر شهادت نوشید و با علو طبعی غنی از راحات دنیای دنی دیده پوشید سپاهیان خونخوار از ریختن خون سردار قاجار مانند تن بیسر و طایر بی پر از کار بیکبار بیکار ماندند و پای ثبات از پیش بدر رفته بر استقامت دست بر افشاندند مدوف پس از اختلال صفوف و هزاهز جیوش چون دریای پرجوش تلاطم و تهاجم درآمده همه را براه توپ زنان و عربده کنان بی زحمت مانع و شکنجه بجانب گنجه براند نظر علیخان مرندی قوت و اهمه فرو گرفته قوتش بضعف گرایید و در محافظت شهر پایدار نشد شهر و قلعه از دست تصرف داده پای در وادی تلهف نهاده فرار بر قرار اختیار کرد ینارال مدوف بی دغدغه شهر گنجه را بتصرف گرفت و این خبر در هنگام محاصره شوشی حصار بنایب السلطنه والا تبار در رسید و از شهادت خال نیکوحال برآشفته شد فوراً امیرزاده دلیر مهد قلی خان جوانشیر را بگوچانیدن ایلات قراباغ بجانب قراجه داغ فرمان داد و خود از محاصره شوشی حصار درگذشت و بمدافعه مدوف و مدد سپاه ماموره بگنجه آماده و روانه گشت و در هنگامی بحوالی گنجه رسید که گنجه در تصرف مدوف درآمده بود و کار از کار زار درگذشته و عساکر متفرق گشته لهذا بواسطه کلوم عموم سپاه از راکب و مرکب بروز ورود در از معارضه و مبارزه با مدوف معطل و مهمل و موقوف گذاشت و مقاتله بدیگر روز محول و موکل داشت ذکر بیان مقاتله نواب شاهزاده آزاده نایب السلطنه و جناب آصف الدوله با ینارال مدوف و هزیمت یافتن او از آذربایجان و ایران ینارال مدوف در همانشب بر شعب از شهر بند گنجه بیرون آمد و بشت بر حصار و روی بر کارزار کرد و با شطار مدد و وصول صد ینارال بسقاویچ همی بود دهم در آنشب داج بسقاویچ با چهار هزار صالدات و توپخانه البرز صفات مدد ملحق آمده و کار مدوف از مدد الصفوف بالکمال رونق و نواب شاهزاده نایب السلطنه از وصول امداد استحضار یافت دهم در آنشب قرار نوب و توپ و کرفتن فراز و نشیب تل و دره و جای میمنه و میسره را مقرر کرد و دل بر رزم نهاد و لوازم حزم را رعایت فرمود تا از نشیخون روسیه مصون ماند نظم

طلایه برون شد بره داشتن ✤ یساقی بنوبت نگه داشتن ✤ جلاجل زنان گفت هارون شاه ✤ که شه کامور با دو دشمن بناه ✤

دیگر روز که همانا دوشنبه بیست و دویم شهر صفر سال یکهزار و دویست و چهل و دو بود دهم از بامداد دو لشکر از خواب برخواستند و صفوف برآراستند سپه سالار روس بنوازش شیپور جنگ در افلاک غرنگ درافکند و لشکر سرخ توش سرخ نوش سرمست رزم پرست خود را چون چهر عروس و چشم خروس برآراست و بقانون نظام روسیه جای توپ جهان آشوب در اطراف و اکناف معین گردید و نواب شاهزاده هلال رکاب نایب السلطنه والاجناب جنایب و کتایب را ترتیب و میمنه و میسره را ترکیب دادند و چنانکه صلاح وقت بود بایستادند سواران عبد الملکی و خواجه وند با جانبازان عراقی و بختیاری در میمنه میمون جای گرفتند و گروهی دیگر از مردان آهن چکرو پیادگان استراباد و مازندران در جانب میسره مقرر ساخته شد سواره و پیاده آذربایجانی با تمامت توپخانه ایرانی در وسط دو جانب کتایب مقرر شدند و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا در دو تن دیگر از امیرزادگان حکمران ملک آذربادگان بسر تپی ایشان مامور شدند و خود بنیت کمین با رائی رزین و قولی گزین در پناه دره جای گزیدند ینارال مدوف کل توپخانه و صالدات

خود را در برابر مقابل سپاه آذربایجان باز داشته و همگی سواران قزاق و غیرهم را روبارودی از زندرانی و عراقی برگماشته افواج آذربایجانی برگشته
که قبل از وقت بتصرف سپاه روسیه بود یورش بردند و شورش کردند و آن را بدست آورده و بندر روسیه روی بسوی افواج خود نهادند و دست
معارضه گشادند سواران ایران که در اسب تازی و خصم اندازی همواره با شمشیر و کتاره رخنه در سنگ خاره فرو می افکندند یک حمله در یک لمحه سواران
قزاق را از جایی برکنده تا باغات شهر دوانیده و بگرد حصار رسانیده فی الواقع برآنان ظفر یافته و بمدافعه دیگران نشتافتند فظنکم در آمیخته
فوج ایران و روس ❊ فبرخی سپیدی چو روی عروس ❊ چهرهای روسی خروشان شده ❊ داغ از تف خشم جوشان شده ❊ بنارال روسی را چهره
لعل گون از صفرای خشم سندروسی گشته مانند دریای مرجان موج فوجا فوج بحرکت درآمدند افواج عمان امواج خود را برفراز پشته که سرکوب اکبر و مرکوب
آذربایجانی بود برده و بسان کوه آسیر بفشاندن آتش سرکش توپ جهان آشوب دوزخ اشتعال اشتعال جبت شرار دود بر سپهر کبود پیوست
و گلولهای رویین و زوبین و زوپرخ را در هم فرو شکست حضرت نایب السلطنه از حال فرزندان پراندیشه گردیده از غایت مهر بدان ماه رویان منوچهر چهره
عطوفت پیشه گرد سوار بر استعجال بدیشان گسیل ساخت و به پرورندگان انان که در عرف سخن دانان لاله و للله خوانند پیام داد که حفظ و صیانت ایشان را
از میان صفوف که مکانی است مخوف بکناری کشند آن نادانان رزم نادیده متوهم شدند و باضطراب و تزلزل درآمدند و بطرزی خام و غیر معتاد امیر لشکر
علی روس الاشهاد از میان صف بر کرانه برون خواستند و سرکشان بی ثبات و ترتیب از رفتن بر ترتیب متخلخل گردیده رفتن انان را محمول بر فرار شمرده و تا
ثبات و قرار نیاورده از محل سکون و قیام بچند قدم واپس اقدام جستند و گروه آذربایجانی بر اسپان عراقی و مازندرانی که در مناز عه و جان فشانی
کامل و عاجل و از مرکب پیاده در حسل بودند برنشسته بتاختند و انگروه را اسیر قوم خصیم و فوج غنیم ساختند پس از فرار آذربایجانیه انگروه نیز دست از رزم
جوئی برداشتند چون پیاده مانده بودند گریز نتوانستند رکعهی متحصن شدند و در حفظ خویش متفق و متمکن آمدند سه توپ از نواب نایب السلطنه و
یکعراده از توپهای کابی متصرف روسیه درآمد و سپاه منهزم ایرانی از حوالی کنجه باکنار رود ارس و ریگشبار و زابلغاری بر سپیل فرار جسته در هیچ مقامی
متوقف نشدند جماعت روسیه بر سر پیاده کان عراقی و بختیاری که در آن کوهسار محصور و متواری بودند بجنگ و غبار پیکار برانگیخته پس از یکشبانروز
خودداری تمامی عرض اسیر درآمدند نواب ولیعهد و جناب آصف الدوله در کنار رود ارس بیاریسیدند و پراکندگان لشکر بدیشان پیوستند و در کار
روزگار بصفحت همی بوده از حضرت شاهنشاهی خایف و شرمگین و خاطری حزین داشتند چون خاقان صاحبقران پادشاه بزرگ ایران از واقعه آگاه شد
معتمدین چرب زبان شیرین بیان بدلجوئی و استمالت جناب نایب السلطنه و آصف الدوله و ایشان را بار دوی مبارک خواست و در یکشنبه بیست و هشتم
شهر صفر شرفیاب حضور دارای بحر و بر شدند و شاهنشاه عذر پوش خطا پوش و امن عفو بر زلات فراریان بپوشید و بموميائی الطاف جابر قلوب شکسته
ان شکستگان کردید و فرمود چنین کار بهمه سلاطین را افتاده دل بد نباید کرد دوست باید گرفت و سخت نباید کوشید و بحکم اعلی لشکر را از جای برآمدند و
بالزام بکاب نواب نایب السلطنه مامور بتوقف کنار رود ارس شدند کشتی دریائی آتش بر لب رود اب در التهاب ست مقارن اینحال در شب جمعه غره
ربیع الاولی در محل طویله شاهی که مضرب خیام اعالی اردوی شاهی بود چنان برفی بشدت فرو آمد که خیمها تند انباشته و ستونها نهالی سر بسر در خاک گاشته جوالی کافوه
همی نمود بلیت در لحاف فلک افتاد و شکاف ❊ پنبه بار یدی از ین کنه لحاف ❊ دستها از کار افتاد و خیول و دواب بزیر برف شکرف سقط
همیشدند توقف لشکر در چنین زمین کمال صعوبت داشت و حضرت خاقان صاحبقران را بر عساکر پریشان خاطر دل بسوخت و ترحم فرموده ما زان منزل کوچ داد
و در اهر که یکفرسنگی انجاست نزول کرفت چون کار زوقه و علوفه اینهمه سپاه بعد از توقف بسیار در آن دیار روی بکمیابی نهاده بود و بعلت قلت ضرر بسیار
سپاهیان بعسرت در افتاده بودند از اهر عزیمت تبریز فرمود و چون عوام تبریز بجهه کشته شدن تنی دو از سادات و فادات انولایت با جناب خاتمیت
محمد مجتهد سوء ادب پیشه کردند حضرت شاهنشاه بدین جناب مجتهد العصر توجه فرمود و زنگ کدورت از آینه خاطر علما زدود و پس از سه روز توقف
از خارج تبریز بخوارقان شش فرسنگی مراغه قشلاق افتاد و روسای محال چمن و معارف داغستان در آنمنزل سعادت حضور حضرت شاهنشاه صاحبقران
دریافتند و متعهد خدمات شایسته شدند و خرسند و خوشدل بخدمت انصراف جسته بارکشته نواب شاهزاده شیخعلی میرزا نایب ایالت آذربایجان
قاجار از قبه بازآمدند و امیر جلادت مصیر محمد یقلی خان جوانشیر که بکوچانیدن ایلات قراباغ رفته بود با شش هزار افغانوار کوچیده در رسیده بخدمت
نواب نایب السلطنه آمد و بحکم ولیعهد دولت علیه ایران حدود و قراجه داغ و موغان قشلاق و ییلاق آن قوم را معین آمد در پایان بعضی واقعات آن ایام
واخت و تاراج قراباغ و اطراف تفلیس نواب نایب السلطنة العلیة العالیه که در کنار رود ارس نشسته بود از بهر سوی سواران جرار

بغارت اطراف تفلیس و شوشی حصار همی فرستاد از انجمله حسن خان سردار مشهور بسار و ارسلان یعنی شیرزد مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی از امیران و شیروان و شماخی و شکی بدانسوی روی نهاده ندوالی دوفرسنگی شهر تفلیس را تاخته خاک اندیار را بباد داده ندوازآبادانی انجدود اثر نماندند و جانوری در آن اراضی زنده نگذاشته و میرحسن خان طاش در حکومت طوالش استقلالی کامل حاصل کرده حضرت ولیعهد تا اوایل زمستان بحکم حضرت خاقان صاحبقران در کنار ارس متوقف بود و چند هزار ثفنکچی از دلیران هزار جریبی و سواره کوهی و اترائی باسترابادی بر کنار رود ساغلو و حافظ گذاشته در ردوسنع سپاه روسیه اهتمام همی فرمود و موکب همایون اعلی در روز یکشنبه بیست و ششم ربیع اول حرکت کرده از راه مراغه روانه و در پنجشنبه بیست و دویم ربیع الثانیه وارد دارالسلطنه طهران گردید و بعد از مراجعت موکب فیروزی کوکب پادشاهی بدو دو فصل حکمران قراباغ عرصه را خالی یافته چندتن از مایوران و صالداتی مستعد در اوایل جمادی الثانیه بعزم استرداد ایلات قراباغ از آب ارس گذشته وارد دشکین گشته پس از زورود بحال کنکر لو باجمعی بکلو و از آنجا بمیران آمده در کرملو اقامت کردند نواب شاهزاده نایب السلطنه قاسم خان هزار جریبی و حسین پاشای یوزباشی با رحمة الله خان سرتیپ دو فوج قراجه داغی و محمد رضا خان سرهنگ فوج دویم تبریزی بمقابله او مامور داشت و نواب عبدالله میرزای دارای خمسه و زنجان نیز برحسب امر پادشاه صاحبقران حضرت خاقان در اواسط جمادی الثانیه روانه اردبیل گردیده و لشکریان اطراف بتهاجم و تلاطم درآمدند تا اوایل مذکور دو فصل را طی کردند چون خود را در میانه سپاه نامحصور محصور دیدند تاب درنگ و قدرت جنگ نداشت عزم رحیلش با قامت تبدیل یافت و رجعت گرفت اسبان توپخانه و عرادهای آذوقه و اسرا سر نصیب سپاه ایران آمده کسیب دلیران شد و در بیست و ششم جمادی الثانی این اخبار بعرض همایون حضرت خاقانی در رسید و هم از واقعات امسال وفات عالیجناب فخر المجتهدین آقا سید محمد اصفهانی بود که در تبریز مریض و در عرض راه مرض اسهال ارتحال جست و با مقام اجتهاد و ثواب جهاد روی بسوی عالم جزا نهاد

ذکر واقعات خراسان و عزیمت نواب شاهزاده شجاع السلطنه بهرات و امدن اللهقلی خان افشار بک قنقرات خاقان زمین مرجانب جام و بازگشتن بخیوق دارالملک خویش

اجمال مقال اینکه شاه محمود افغان از فرزندخود کامران وحشتی حاصل کرده دوازهرات برآمده با افاغنه فراه و سبزوار اتفاق کردند و بدفع کامران مشغول گردیده شاهزاده کامران که در هرات بود بنواب شاهزاده شجاع السلطنه متوسل گردید لهذا محمد امین خان کرد پازوکی که از مقربان آنحضرت و امنای آندود بود با پانصد سوار جرار بهرات رفت و مایه قوت کامران شد شاه محمود از میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستان چهار هزار کس فراهم کرده عزم دفع کامران نمود کامران میرزا پسر خود جهانگیر میرزا با کروهی افاغنه بمخاصمه و مبارزه شاه محمود مامور داشت چون شاه محمود ازین کار مستحضر شد از بادغیس چون باد حرکت کرده از دامان کوه معروف بکمر کلاغ بخارج بلده هرات رسید بخت کروهی بمدافعه محمد امین خان که در باغ شاه نزول داشت فرستاد و آن جنگ محمود را سودی نداد پس بر سر جهانگیر میرزا تاخت و یک حمله کاراو را ساخت لهذا کامران ناکام در قلعه محصور گشت و محمد امین خان اندک دخترزاده صاحب و کنجور آمد کامران ازین شورش اهالی شهر هرات استدعای تقویت و حمایت از سرکار شجاع السلطنه کرده و شاهزاده در اوایل فی بحجه سال نهصد و بیست و چهل و یک سار نیشابور ایلغار و روز پنجم در چمن سرپل قلعه زغوریان اقامت کرده و کامران مستظهر و قوی دل شده از شهر بیرون آمده باشاه محمود بمنازعه درآویخته شاه محمود مغلوب و مطرود از پیش کامران گریخته بدر رفت و نواب شاهزاده در چمن سنگ بست نزول و از ماجری مستحضر گردیده و کامران میرزا نیز کامران و مظفر باستقبال و پذیره شاهزاده شجاع السلطنه آمده استدعای ورود حضرتش را بهرات کرده بعد از ورود کلید دروب شهر و حصار و مفاتیح خزاین و دیوانات را بحضور والا آورده همه را پیشکش کرده خود در اطیع و منقاد و همراه تا داخیمه بلاد مملکت محروسه خاقان صاحبقران محسوب داشت نواب شجاع السلطنه از علو همت و سمو لهمت یک حلقه انگشتری عقیق از تمامت خزاین و جواهر او قبول فرموده همگی را بدو بخشید و باستدعای کامران میرزا والی هرات نواب ارغون میرزا فرزند خود را با پنجهزار سوار خراسانی و سه عراده توپ روئین سکپود در هرات گذاشته و در اوایل محرم یکهزار و دویست و دو بارض اقدس رجوع نمود و این اخبار در سنکامیکه اردوی حضرت شاهنشاه قاجار در منزل طویله شامی متوقف بود معروض افتاد و هم از واقعات امسال آمدن اللهقلی خان والی خوارزم ولد محمد رحیم خان اوزبک باغوای محمد خان قرائی بر سر جام بود و در آن حدود دست بغما و غارت دست برآورد خوانین اکراد و اتراک نیز بهوای او در خارج ارض اقدس اجتماعی کرده انتهاز فرصت و انتظار وقت همی بردند ناگاه شبی عبدالودی خان خوارزم اسبی چند رها کشته بیکدیگر افتادند و در اردو بجولان درآمدند اللهقلی خان خوارزمی او زبک که عزم تسخیر محمود آباد جام از جام دهشت مدام وحشت همی کشید چون آن غوغا و هیاهوی شنید گمان برد که سپاه شاهزاده در این شب شبیخون داده

برخوارزمیان تاخته اندبرآسیبی برنشسته ازاردو بکریخت واردو بهم برآمده تاسرخس واپس ننگریسته واز آنجا نیز نهراسته اسب براند علی الصباح
جامیان سراسر اردوی نهاده خوارزمیان را بتاراج ولیما تصاحب گرفتند و امانکان القوم را تعاقب وشرح اینوقعه غریب بالتقریب در وقایع
الخلافه طهران بعرض امنای دولت شاهنشاه صاحبقران در رسیده ذکر برفتن نواب یدیع الزمان میرزا حاکم استراباد
بسرایل قرکمان جعفربایلی وقتل وغارات انکروه ومظفربازگردیدن در بهار سال یکهزار و دویست و چهل و
دو بعد از انقضای جشن نوروزی سپاه اطراف ایران چون سیلهای بهاری بجریان درآمدند وعرصه دروازالخلافه ری برعساکر رکابی تنگ آمد
درین هنگام خبر فتنه طایفه ترکمان جعفربایلی وسرکشی قبایح در رسید تبیین این خبر آنکه طایفه روسیه بعد از وقوع منازعت سال گذشته بفکر افتادند
که از طرف بحر خزر در استراباد وجرجان گذر کنند ومازندران را که مامن سلاطین قاجاریه است بهم برند تند دو فرو ندکشتی بعرضه جات آن دو ولایت رانیدند
وببذل سیم وزر ترکمانیه را بخود خواندند قبایح نام جعفربایلی مباشر امور فساد کروه ایل مذکور را که برلب بحر خزر بودند بالتمام بخالفت امنای دولت شاهنشاه
اسلام دعوت کرد وبخود رائی پرداخته وکلمه فساد را اعلان کردند نواب شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران در خدمت دارای صاحبقران
همی بود ولد ارجمندش بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار ولایت استراباد که دلیری بود جلادت نهاد بی اعلام انجیز بمقربان دربار جهد یکان ومحمدتقی خان
هزارجریبی ومیرزا اسمعیل خان قندرسکی ونقدعلی خان کتول را با شقنکچیان شیردل آن بلاد ویکهزار سوار ترکمان کوکلان برداشته درشب نوزدهم
شعبان قرب بطلوع صبح صادق برسرایل انکروه کاذب منافق ریخته دست بقتل وغارت وارافت واسارت برکشادند واین چشم قوی جاش
به پیکار وپرخاش درآمدند وآن امیرزاده بهمال خود نیز مفبه مستعد جدال ومستبد قتال گردید در تفریق جمع وتشتیت شمل بکمال جلادت وتهور وشجاعت
وشهامت وتهور بکار برد مجملا سپاه امیرزاده آزاده در آن ایل محیل درافتاده بحرق وخرق وقلع وقمع وهدم وحسم وقتل واسر ناطق وصامت وذکر
وانثی وجامد ونابت پرداختند ودرعین نصرت وفتح باستراباد بازگردیده شرح کاربدربار شهریار عرضه کردند واین بیکار اظهار عرضه ورود سپه
از آن مهر مایوس گردیده شارع ضراع برافراشته ازان فرضه بارگشتن را فرض شمردند وباحتیاط رزم ورعایت حزم منوچهرخان گرجی ایچ آقاسی
دربار شهریاری بحفظ وحراست بندر استرابد وفرضه کیلان وادار نشده وجناب امین الدوله عبدالله خان اصفهانی که در نیمدت از عمل وزارت معزول
ومعزلت وعطلت مشغول بود بوزارت نواب شاهزاده سیف الدوله سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان منصوب ومامور شدند ذکر مامورشدن
بسقاویچ بسرداری گرجستان ومدافعه ومنازعه باحسین خان سردار ایروان ووقایع آن اوان چون دلبندان
برملوف سردار قفقاز وگرجستان چنانکه گذشت بازار مجادله را گرم وطومار مصالحه را طی کرده ودوستی ومواحدت چهارده ساله دولتین را بدشمنی
ومجاهده انجامانیده وقلاع متصرفی روسیه بتصرف غازیان ایران درافتاد همانا در دولت بیتیه روسیه بتقصیر وخیانت منسوب واز منصب خود معزول آمد
وبنارال بسقاویچ بسرداری آن بلاد منصوب گردید کیینیاز مدوف نیز از ایالت قراباغ وشیروان ممنوع ومنصب او بانخوف مرجوع گشت وبنارال
بسقاویچ بتدارک خسارت سال گذشته جبران آن کسر همی خواست لهذا دویچ نام را با ده هزار صالدات کثیر الثبات وسپه عراده توپ کوه آشوب
قبل از حرکت خود بایروان روان کرد انخوف نیز با شش هزار صالدات ده عراده توپ عزیمت قراباغ داغ کردید دویچ در غره شوال باوچ کلیسیا درآمد و
انخوف درکنار پل خدا آفرین متوقف ماند حسین خان سردار خود با استعدادی شایان بحفظ قلعه ایروان نشسته وحسن خان سارو اصلان با پنجهزار سوار
ویکفوج سرباز در خارج قلعه بگذاشت از طرف قراباغ داغ نواب شاهزاده اعظم محمد میرزا ولد اکبر ولیعهد دولت با شش هزار سوار وچهار فوج سرباز وپنج عراده
توپ از اوچ کلیسیا باستخلاص قلعه سردار آباد ایروان روان شدوان قلعه از متحدثات حسین خان سردار ودر وسط اوچ کلیسیا وقلعه طالین واقع ودر شش
فرسنکی ایروان وآبش از رود ارس ایروان قلعه در کمال متانت وحصارش را نهایت حصانت مملو ومشحون بکا رزوق وضروریات قلعه داری بود
سارو اصلان از عزیمت دویچ استحضار یافته بجانب او شتافته ودرکنار قراسو که میانه سردار آباد واوچ کلیسیاست خود را برسپاه روسیه زده جنگ دیرپوست
ونعره توپ وتفنگ برخم افلاک خم آهن رنگ طنین افکندپس از کروفری مردانه صارو اصلان بمعادل ودیست نفر زنده دستگیر ویکصد وسی قتیل
شمشیر وتیر کرد معرکه داروسیه خود را بقلعه سردار آباد رسانیدند وشبانه کام پوشش برده وقلعه کیان بمدافعه ومنازعه پای افشرده روسیه بر آن حصار
دست نیافته از انجا بازگشتند روی بتسخیر قلعه طالین گذاشتند از انجا نیز طرفی نبسته مراجعت گزیدند سارو اصلان درکنار رود زنگی ماند
وبنارال دویچ از اوچ کلیسیا بایروان برانده روسیه درکنار پل خدا آفرین مامور بتوقف شده بودند عزم عبور از رود ارس کردند غافل که امیرزاده

توپ یکنار رود ارس
اقامت فرمود و بنارال
دویچ با نه هزار سپاهیان
صالدات و یکهزار سوار
قزاق و چهار عراده توپ

از آوه محمد میرزا ابن نایب السلطنه بادربای آتش و رکنار رود ورود فرموده و در مقام رد و منع خصم ثابت قدم نشسته و رنهکامیکه صالدات روسیه
بمیان رود ارس رسیدند امیرزاده معظم با لشکرمین بکاب از کمین بدر آمده کرمتر از شعله سوزان رخش صرصر شتاب آب برانده و شمشیر ابدار برابهت ارد و
سوی سپاهوی برآمد و مجادله برخواست تو پهای بحر وش آمد مدور وی آب آتشکده آذر آبادگان شمار دس را معنی سرخاب عارض گردید و روسیه چون بط
و سرخاب در آن شط پویان و روان بودند و سرها را آب همبر دو شهاز ورق وار همیرفت بسیاری از روسیه در رود غریق و جمعی در آتش توپ حریق
کشتند بنه و اثقال را نهاده جان بدر بردند و امیرزاده اعظم مظفر و خرم از رود باز گشت و این اخبار مسرت بار در اواخر شوال مسموع امنای دولت شاهنشاه
جبار گردید و قندیلی که بهزار و دویست مثقال زر احمر و انواع لالی و گوهر موذون و مشحون بود و مقومان آنرا به پنجهزار تومان قیمت کرده بودند بمضجع بقعه
معصومه مخترمه احمدی ع بشهر قم انفاذ رفت ذکر مجاربه سردار ایروان با ینارال روسیه و انهزام روسیه و غلبه
سردار بر ان سپاه و گرفتن پانصد عراده از توپ و قورخانه و در سنه هشتم ذی الحجه الحرام سال یکهزار و دویست و چهل و دو
موکب اجلال خسروانه از طهران بعزیمت آذربایجان بسلیمانیه روانه گشت و در منزل میانج از نصرت سار و اصلان اخبار در رسید تفصیل آنکه روسیه
اوچ کلیسا بعد از انهزام از سردار مذکور اراده شبخون باردوی سار و اصلان کرده ینارال میکروف گ بسیار سوار سیمز و چهار هزار سالدات پیاده
و یکهزار قزاق سواره و چهار عراده توپ آشوب در شبی تیره از رود ارس در گذشته روی باردوی سردار گذاشتند قراولان اردوی سار و اصلان
از عزیمت روسیه آگاه شده سردار را باخبر کردند وی با سپاه آراسته از اردو بدر آمده در کناری کمین گزیدو روسیه در گمان خبره گی خود را باردوی وی
رسانیدند و بموانع و منازع دست بغارت احمال و اثقال برآوردند سواران سار و اصلان که چهار هزار کس بودند از خارج سنگر بدر آمدند و بر سر روسیه
بتاختند بسیاری از انگرده را اسیر و قتیل کردند ینارال منکروف توپخانه خود را گذاشته فرار کرد و در آنشب تا برود ارس نه سواران سردار
از دنبال ایشان همیرفتند و همیزدند و همی کشتند و کروهی از زنان در رود ارس غرقه آمدند و جان دادند و قلیلی جان بدر بردند لهذا قدر
مذکور پانصد نیزه سرآزان کرده باشکوه باعریضه سار و اصلان از نظر همایون حضرت خاقان صاحبقران در گذشت و روس ایشان از ابدار انخلافه
فرستادند و شاهنشاه والاجاه راه برگرفته تبریز را بمقدم معادت توام قرین باغ ارم و عرصه حرم فرمود هم در انجا معروض افتاد که پانصد عراده آذوقه
از ثقلین تحته حاصرین ایروان بسرده اندو سردار بر سر آن مامورین رفته همه را مقتول و عراده های آذوقه را بقلعه خود که سردار آباد نام داشت برده ضبط
کرد و موکب نصرت کوکب شاهی در روز غره شهر ذی الحجه وارد چمن قبلاز محال کنی تبریز گردید و نصب سرادقات اجلال فرمود ذکر خیانت حسان
خان و تصرف ینارال بسقاویچ در قلعه عباس آباد نخجوان عباس آباد قلعه ایست متین و حصنی حصین که در سال یکهزار و دو
صت و پنج بفرمان شاهزاده نایب السلطنه در یزد آباد نخجوان ساخته شد یکسمت آن برود ارس اتصال دارد و اطراف دیگرش بجانب صحاری است و در
دو فرسخی نخجوان واقع است جدارش متین و خندقش عمیق و اضلاع خارجش بر شکل مثلث و کنگره بر وجش همسر سپهر مسبع و مشحون بآذوقه و غلات و جبوبات
و مملو بسرب و بارود و توپهای بزرگ و طرح از اموسی لامی مهندس فرانسه ریخته بود و چون سر بهر فرد حسن بارون سفیر دولت علیه انگلیس از او جبه
آن را که از چوب بر روی ارس ساخته بودند بدید تصدیق بر مهندسی موسی لامی کرد و بسیار پسندیده مع القصه در این ایام که روسیه دست از محاصره
ایروان باز داشتند و عزیمت نخجوان کردند نواب شاهزاده نایب السلطنه از بلده خوی حرکت و بچورس آمد از غایت لطف و احسان در حق احسان خان
کنگرلو ولد کلبعلی خان نخجوانی او را که حراست قلعه عباس آباد مامور فرمود و محمد امین خان دوالوی قاجار را که بشرف مصاهرت خاقان کامکار مباهات
مفاخرت داشت با عباس خان سرکرده بختیاری مشارکت و معاونت احسان خان مقرر داشت احسان خان نخجوانی از زیادتی حقوق احسان
ولی نعمت را بعقوق تبدیل کرد و از پیغامات نرم نرم بسقاویچ را بقصد تسخیر عباس آباد دلگرم ساخت و حضرت شاهنشاه صاحبقران نواب نایب
السلطنه را بحضور خواندند و نواب رکن الدوله علیقلی میرزا را با پنجهزار سوار بحال چورس فرستادند و در آیات نصرت آیات قبله عالم و عالمیان از چمن قبله
حرکت کرده و در خارج خوی نزول فرمود نواب نایب السلطنه پس از ورود دو گفت و شنود پنج روز از اردوی فیروز مراجعت کرده در چورس
منزل ساخت جناب اللهیار خان آصف الدوله با پنجهزار سوار و پیاده رکابی با حضرت نایب السلطنه مامور بود و پسرش محمد حسن خان سالار با
نیره شاهنشاه کامکار به نیابت پدر بپرداخت و ینارال بسقاویچ سردار سپاه روسیه بترغیب احسان خان بمحاصره عباس آباد رغبت کرد و گا
بر اهل حصار شک نمود لاجرم آصف الدوله و علی نقیخان رکن الدوله در رکاب حضرت نایب السلطنه عزم عباس آباد کردند و بمعارضه روسیه کمر همت بر

بسته شد مقرر شد که حسن خان سارو اصلان نیز بمقابله بسقاویج روی نهند تا او را از محاصره عباس آباد دافع و بخود مایل سازند و حضرت نایب السلطنه نیز کمین گزیده در هنگام عبور رود بسر از کنار آب ارس بر سپاه روس حمله برد همانا یکی از ارامنه که در اردوی سارو اصلان بود از این توطئه و مواضعه بسقاویج را مخبر گردد وی در محال خزم و احتیاط از کنار رود ارس گذشته فیما بین معامله روی داد و تیر تدبیر از تاثیر تقدیر خطا شد چون اغلب نوچانه و استعداد رزم با صارو اصلان بود نواب نایب السلطنه با معدودی از سواران در کمینگاه بمانده بود سپاه بسقاویج در کمال ساختگی جنگ ساز داده و توپهای آتشین دم را همره برکشادند سپاه بی نظام قیام ننموده شد و بهم برآمدند و روی برگاشتند نواب شاهزاده رو دو منع ایشان نیارست و بازگشت سواران فراق دنبال او فروگرفتند و چهار سوار بدان بزرگوار اسفندیارشعار قریب شدند حضرت نایب السلطنه چون سواران اربعه را در این کارزار مصروف مجاهده دید بضرب کلوله تفنگ و شمشیر مهند هر چهار را از اسب درانداخت و اجساد از اطمه بستور ساخت فضلعلی خان بن حاجی مهدی قلیخان بن محمد امین خان بن حاجی فضلعلی یک برادر خاقان شهید فتحعلی خان بزرگ قاجار تو نیلو که مردی دلیر و جسور و باسل و مشهور بود امروز رزمهای مردانه کرد و در رکاب شاهزاده جان فشانیها نمود تا کار بجائی رسید که اسبش مجروح و مطروح شد و او در غلطید و اثر طپانچه بر رویش درسید پرستارانش از میان بدر بردند و جراحاتش التیام یافت و در حضرت شهریار ملقب بجان نثار گردید و مورد الطاف شد اهل سپاه متفرقه در خورس مجتمع شدند نیارال بسقاویج رایتی را که علامت دولت ایران بود برافراشته از رود ارس بگذشت و بمحاصره حصار عباس آباد آمده احسان خان خوان احسان بر روی ان مهمان گسترده باندک گرد فری قلعه را بتصرف داد و قلعه گیان را بند بر نهاد محمد امین خان و عباس خان و دیگر حرسه عباس آباد را بتقلیس بردند و احسان خان در ازای این خدمت حکومت نخجوان یافت و چون پدرش کلبعلی خان کنکر لو در غایت خیانت و دوست خاقان شهید بکحل عمی مکحل شده بود این خلف الصدق بکافات آن کینه چنین خیانتی عظیم را روا داشت و این واقعه در اوایل سال یکهزار و دویست و چهل و سه وقوع یافت و نیارال بسقاویج قلعه عباس آباد را بمستحفظین روسیه سپرده و احسان خان را مورد التفات و امان کرده دیگر باره روانه اردوی خود گردید و چون این اخبار بسمع حضرت شاهنشاه قاجار رسید حاجی محمد خان دوالوی قاجار و اسفندیار خان کرجی داماد و نایب یوسف خان سپهدار را با سربازان ساوه و قم و خلخستان بحارسه قلعه خوی مقرر داشت و عبدالله خان ارجمندی فیروزکوهی را با دسته او بمحافظت بترز فرستاد و اردوی اعلی از خارج خوی بحمن مرتول گردید و تا خت و تاز ولایات قراباغ بعهده نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا خلف الصدق نواب نایب السلطنه قرار گرفت و امیرزاده جهانگیر میرزا خلف جناب نایب السلطنه بسالیان مامور گردید و رکن الدوله علی نقی میرزا متوقف محال جورس مستقیم گشت و نواب نایب السلطنه با یروان روان آمد و موکب نصرت کوکب شاهنشاهی از مرند بقلعه النجق و از انجا بحمن مهربان از توابع بلوک بدستان ترز عزیمت فرموده باتراق فرمان رفت ذکر امد کردن مایدوف باظهار مصالحه و ناکام بازگشتن و مامور شدن امیرزادگان و سرداران باطراف

اذربایجان و در این ایام که خاقان صاحبقران قاجار که در حمن مهربان بمیرزیت و بسقاویج از عباس آباد بازگشته بار دوی خود رفت و در اردو او مرض وبا عام شد و هر روز قریب بسیصد کس باستقراغ و اسهال اجل مردند لهذا امیرزا کریمایدوف را که همشیره زاده وی و از اکابر آن دولت بود بحضور نواب نایب السلطنه فرستاده اظهار صلح و صلاح و فوز و فلاح در میان آورد و از شرایط صلح دادن ایروان و یکصد هزار تومان و واگذاشتن روسیه طالش و موغان را بکارگذاران ایران بود و چون مایه این فساد خسینخان سردار ایروانی بود و این شروط آگاه شد بتوسط امنای دولت متعهد گردید که در سال آینده عباس آباد را استرداد و ایروان را محفوظ بدارد مشروط بدانکه پنجاه هزار تومان مدد خرج ایمدت بدو مرحمت افتد امنای دولت آن داعیه و اهیه را پذیرفتند و کام او را کردند وی مخلع و کامروا بازگشت خاقان صاحبقران قاجار فرستاده نیارال بسقاویج را بحضور بخوانده رخصت بعزت فرمود و مکالمه مصالحه مقبول افتاد و اظهار سرکار سردار روسیه را در هنگام وبا برگشید و ابدال و احتلال صالحات پریشان و اجتماع ایشان تصور فرمود مقارن اینحال خبر رسید که شیخعلی خان کنکر لو برادر احسان خان قلعه نظاره اردوباد را به تسخیر روسیه داده امیر جلیل ایشان ابراهیم خان بن جان محمد خان قاجار دوالو با سپاه مقدم و فراکوزلو بتسخیر قلعه نظاره روانه شدند و بسرعت هرچه تمامتر راه بریدند و بظاهر حصار رسیدند در ساعت ورود با مر سردار قاجار یورش بر حصار بردند و جنگ آزد و سوی در بسته شد و طالع فیروزی مطالع شاهنشاهی حصار نظاره با حصاریان یکباره بدست آمد و روس مستحفظین روس را بریده از کنکره بزیر افکندند و شرح حال معروض داشتند و همچنین نواب امیرزاده بزرگوار محمد میرزای قاجار و امیرزاده جهانگیر میرزا که بقراباغ و سالیان مامور بودند در انجدود فتحی

بزرگ یافته ولایات قراباغ را بکلی زیر و زبر و خاراسان سالیان سراسر اسیر کشت و در جمعه هفدهم شهر صفر انجا بارد وی اعلی رسیدند اتفاقا اتیکه در چمن مهربان از میرزاده جهانگیر و دیگران معروض افتاد مجملی از کار امیرزاده جهانگیر میرزا آنکه افواج نظام شقاقی و غلام تفنگچیان عرب را در اردبیل گذاشته با چهار عراده توپ و دو هزار سوار تا بادینه بازار طالش رفت میرحسن خان طالش با پنجهزار سواره و پیاده در کوک تپه و همیشه رود مغان با میرزاده ملحق شد استماع کردند که روسیه از حاجی ترخان آرد و اذوقه بسیار حمل داده از دریا بصحرا میرسانند و از سالیان برود کر کشیده برود ارس می اندازند و از ساری همیش صالدات بعراده حمل کرده باردوی بقاویج میرند امیرزاده و خوانین طالش قرار دادند بقدر پنجاه شصت فرونداوکرجی از کنار بحر خزر بقزل اغاج برند و روز پنهان گشته و شب سیران نمایند و از رود کر بجوالی سالیان رفته منتظر ورود جنود ایرانی باشند و امیرزاده جهانگیر در شب ده فرسنگ راه بی آب را قطع کرده حوالی سحر بکنار آب رسیدند و محقق شد که از ساری پشته چهل پنجاه نفر صالدات روسی آذوقه میبرند و بمامورین طالشیه برخورده اند امیرزاده جهانگیر از پشته دسته سرباز و یکعراده توپ را بمدد تفنگچیان طالش و مدافعه روسیه که در کرجی ها می آمدند روانه کرد و چهارصد سوار نیز معجلا فرستاد که پشت سر سرباز روسیه را گرفته و بمحض رسیدن سرباز جنگ در پیوست و هفتاد نفر صالدات زنده با توپهای کوچک کشتی متصرف درآوردند و تفنگچیان طالشیه با کشتیهای کوچک بسلامت بایردو امیرزاده رسیدند و بولکونوک روسی که در قصبه سالیان نشسته بود مطلع شده با توپ و صالدات و سواره شیروان بمدافعه لشکر ایران آمدند میرحسن خان طالش با یکفوج سرباز و دو عراده توپ با او و کرجی از آب گذشته و یکفوج سرباز و دو عراده توپ در یکطرف آب مانده بودند که لشکر روسیه در رسیدند و بنیاد محاربه کردند سلیمان خان سرتیپ فوج راباد و عراده توپ با رمیان خشک رودی برداشته بمقابله روسیه روانه شد میرحسن خان طالش با سواره و پیاده خود روی بسواران سپاه روسیه که از اهالی سالیان و شیروان بودند کرده نواب جهانگیر میرزا نیز باد و عراده توپ و افواج ملزم خویش سربراه روسیه درآمده با فکندن توپ مشتغل شدند بولکونوک روسی تصور کرد که بجز سواره میرحسن خان لشکری از آب نگذشته سواران خود را بمقابله او امر کرد و تعجیل بر سر جهانگیر میرزا راند و سلیمان خان در قفای او بماند مع هذا خود را از میان رود خشک آشکار کرده بمحاربه پرداخت از دو سوی لشکر ایران بولکونوک را با فکندن توپ سر راسیمه و منکوب نمودند و گلوله بر عراده توپ وی زده عراده بشکست و توپ از پیکار بازماند جماعتی از سربازروسیه از شلیک تفنگ افواج اذربایجان مقتول شدند و سواران امیرحسن خان طالش نیز سواران شیروانیه را فروشکستند و بولکونوک بجانب سالیان فرار کرد و سرداران مذکوره او را تعاقب کردند اهالی سالیان نیز مخالفت وی برخواستند بولکونوک مضطرب و متوحش احمال و اثقال و آذوقه و کرجیها و ناوهای خود را گذاشته روی بشیروان نهاد امیرزاده جهانگیر و سلیمان خان کیلانی که مردی دلیر بود بقصبه سالیان رانده و یکصد و پنجاه نفر صالدات زنده و دو صد سر بریده باحسینقلی خان شاهسون خانلو روانه حضور خاقان صاحبقران قاجار کردند و شرح کار معروض داشتند و بمانا این واقعات پیشتر از حادثه تسخیر عباس آباد وقوع یافته در روز جمعه هفدهم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل و سه این اخبار در چمن مهربان بعرض خاقان صاحبقران رسید و عرضه و روس کشکان سپاه روس از نظر انور گذشت

ذکر محاربات سپاه ایران وصالدات روسیه و شکست صالدات روسیه

حضرت خاقان گامکار صاحبقران قاجار مقرر فرمود که نواب ابوالسیف نایب السلطنه بجانب ایروان و معاونت سارو اصلان پردازد و آن صفحات مضبوط و منسق سازد و بعد از عاشور انواب رکن الدوله علی نقی میرزا با سپاه الوار و اتراک در محال چرس گذاشته خود بسامان ایروان رسیده و پس از رود در ساربرک شهر وارک ایروان افرود و نوبخانه و قورخانه آن بلد از دیاد یافت قاسمخان سرهنگ فوج تبریزی و جعفرقلیخان مقدم سرهنگ فوج مراغه و حاجی میرزا محمدخان مقصود لوی استرابادی و لطفعلیخان طایری بحافظت و محارست قلعه ایروان ضمیمه دیگر متحفظان فرمود و حسینخان سردار را ملزم رکاب داشته روی همت بتسخیر اوچ کلیسا گذاشته چون اوچ کلیسا در تصرف روسیه درآمده بود و کرجی بصیانت ابخا مامور بودند در بنوقت از فرط خوف و بیم از دوسیه ساکن ایاران استمداد کردند و ایشان نیز با استعدادی متکاثره و احتشادی متوافره عزیمت مظاهرت اهالی اوچ کلیسا را و جهه همت ساختند حضرت ابوالسیف نایب السلطنه پس از تحقیق این اخبار یوسف خان کرجی سرهنگ توپخانه را که مردی دلیر بود با سرهنگ خان کرجی و چهار هزار کس بحماسه اوچ کلیسا مامور کرد و خود با بقیه پادگان و سواران براه اباران برگرفت و وقتی بقریه اشترک از قرای ایروان در رسید که روسیه اباران بقصد اعانت اهالی اوچ کلیسای آمدند بناگاه با سپاه ابوالسیف نایب السلطنه و دلیران ایران دوچار

شدند

شد نداز دو جانب صف برآراسته مصمم پرخاش و جنگ گردیدند نخست توپهای آهنین تن آتش افشانی کرم و زان سپس دمده دلیران از مروت و ترحم بی‌نیاز گردید تفنگها نعره برداشتند و نیزه‌ها قامت برافراشتند فشانش تیرهای دلدوز برآمد و چکاچاک تیغهای جانسوز در پیوست خاک زمین از خون رنگین گونه مرجان گرفت و غبار هوا از جنبش صبا گرد و نزار در کرته کحلی بنهفت کلولهای توپ با تمام رسید و سر نیزه و شمشیر و دشنه میاخی آمد سیلاب خون از اشترک بایروان روان شد و باران بلا از ابران بر اوچ کلیسیا رسید عربیه والسمر تبکی دما والبیض ضاحکة والجواح ولون الملتقی فان فظهر تن روسیان غرق خون چند میل رخانشان بقدم چشمها همچو نیل سم باد پایان نه خون چون عقیق شده تا مند زین بخون در غریق در آمیخته اهل ایران و روس بسرخی سپیدی چو روی عروس رزوسی بساجوی خون ریخته کرفشد و کشد و آویخته مع القصه از آغاز طلوع مهر جهانتاب تا مرتب مغروب بدنم دو سوی در پیوسته بود و سرها چون برگ رزان از باد خزان همه ریخت جنود روسیه را پای ثبات از جای بدر شد و راه نجات مسدود گشت توپخانه و عراده خود را ریخته و بقایای ایشان سراسیمه بجانب اوچ کلیسیا گریخته سواران ایران از قفای ایشان همی تاختند و انانرا مقتول و ماسورها می ساختند بناگاه آرپش روی افواج مامور به تسخیر اوچ کلیسیا روی بروسیه نهاده انانرا از دو سوی در میان گرفتند دیگر باره تیغ بیدریغ بسر اندازی اصرار کردند و شتها چون تشنها بخون آشامیدن ابرام جستند تا کار چنان رفت که سپاه روسیه برنهار در آمدند و تفنگها از دست بیفکندند و امان خواستند چون اهالی ایران عمدا و سهوا ان سرکشتکان مقهور روز برگشتکان مغلوب را امان نداده رها نکردند دیگر باره تفنگها برگرفته بجنگ ایستادند هم بستوه آمدند و تن بابیری در دادند و کردن بسلسله خذلان برنهادند غازیان اسلام پناه را بکشتند و کثیر را بگرفتند و الا قلیلی نرستند نیارال الغور کی که سردار انگروه بود زخمی برزانو خورده با جماعتی نخمدار خود را بحصار اوچ کلیسیا رسانید و در این مقاتله زیاده از دو هزار صالدات روسیه ضایع و تلف گردیدند نواب ابوالسیف نایب السلطنه روزی دو در انجا توقف و با سپاه منصور شفقد و تلطف کرد و یحیی خان تبریزی قوللر آقاسی خود را با سرای روس و رعایا روس انجماعت منکوس بدرگاه حضرت شاهنشاه صاحبقران فرستاد و خود با موکب نصرت کوکب روی باوچ کلیسیا نهاد و در تضیق امور محاصره انحصار و حصاریان کوشید و در این اوقات چهار هزار صالدات و یکهزار سوار قزاق و بیست عراده توپ که ده عراده آن توپ بزرگ قلعه کوب بود از پطرزبورغ بقلیس و معاونت بسقاویچ نیارال دولت بهیه روسیه در رسید و آنها او بفرمود و نواب نایب السلطنه نیز از این اخبار استحضار یافت و بسقاویچ که در یکخوان بمقابله نواب نایب السلطنه آمده بود بعد از اطلاع از این نزاع نیارال ارستوف کرجی را بجراست عباس آباد گذاشت و از منزل قراپاپای یکخوان راه ایروان برداشت نواب رکن الدوله علی نقی میرزا و حسن خان سارو اصلان نیز از چرسن بجانب ایروان آمدند و ایلات و احشامات کنار رود ارس را کوچانیده بسقناقات محکمه جای دادند نواب ابوالسیف نایب السلطنه بعد از ملاقات با رکن الدوله در دامنه آقری داغ قریب بقریه انجوره اقامت جست و نیارال بسقاویچ باوچ کلیسیا آمده زحمداران لشکر را تفلیس فرستاد و بمحاصره سردار آباد در وازه فرمود و خود بجهة تفرق بال و تشتت حال بسقاویچ روی بعباس آباد و نهب و غارت انحدود گذاشت نیارال ارستوف از عباس آباد بیرون آمده در قریه خوک که انرا اختر نیز خوانند بمقابله نایب السلطنه اقدام کرد در زمی صعب درگرفت و قتلی شنیع رفت و ارستوف بهزیمت شد و بعباس آباد در خزید و نواب نایب السلطنه مفاخر و مباهی بمنزل چشمه شاهی خوی نزول گزید و حضرت خاقان صاحبقران از چمن مهربان آصف الدوله و عبدالله خان ارحمندی و طهماسبقلی خان لاریجانی و ولیخان تنکابنی و حاجی حسنخان دامغانی و علی نقی خان قراگوزلو سرهنگ فوج همدانی و عبدالله خان دماوندی را بحفظ و حراست تبریز مامور داشت و ده هزار تومان بشخواه نقد بجهة مخارج نواب نایب السلطنه انفاذ فرمود و او در دوی اعلی بهرات نزول کرد و در اواخر شهر صفر یحیی خان و اسرای روسیه در رسیدند دو هزار و سیصد نیزه سر و یکهزار و پانصد نفر اسیر و پنج عراده توپ قلعه کوب از نظر خاقان صاحبقران بگذرانیدند یکصد و پنجاه تن از آن اسرا از معارف نیارال و مامورین و افسران بودند یک فوج از اسرا با دو عراده توپ بانعام نواب شاهزاده با وقار سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم اصفهان بمذول و روانه شدند و تتمه را بطهران برند و وارد دوی بزرگ خاقانی با شوکت سلیمانی بدار الخلافه ری بازگشت و با شاهد عیش و سرور دمساز و نواب نایب السلطنه امیرزاده آزاده کبیر بهرام میرزا فرزند خود را با فوج نظام خوی و فوج جانباز خلج و پنجه عراده توپ در خوی گذاشته و میرزا محمد تقی آشتیانی ملقب بقوام الدوله را بوزارت او بازداشته خالب افواج را که خسته و از کار بازمانده بودند بمواطن و مساکن برخصت داده خود با پانصد سوار قاجاریه و ترکمانیه بموت عزم تبریز فرموده در قریه شندآباد کنی آسوده کی جست و می‌داشت ع سفر خسته دارد دگر روزگار

ذکر مغلوبیت سردار ایران حسن خان سارو و اصلان

وغلبه نمودن ارال بسقاویج و تسخیر سردار آباد و ایروان بتدبیر و سعی سردار مخمی مماناد که ما دامیکه موکب همیون

حضرت شاهنشاه ایران خاقان در اطراف و ارباع آذربایجان توقف داشت اهالی آنجا در دل قوی بودند و نیارال بسقاویج سردار بزرگ دولت بیهوده باطمینان اقدام در امورات خطیره مینمود و بخسارت روی بهر خطیره نمی آورد و چون رایت فتح آیت حضرت ابوالفتح والنصر فتحعلی شاه قاجار از آذربایجان بمستقر جلال سایه انداخت و نواب ابوالسیف نایب السلطنه عباس میرزا بصوب تبریز باز آمد نیارال بسقاویج از امراکاهی یافت متسخیر سردار آباد ایروان شتافت با سپاهی آتش خوی آهن روی که در آتش رزم سمندرود در دریای جنگ نهنگ بودند و توپهای بزرگ خاره شکن باره فکن بتصمیم تتمیم کار سردار آباد و ایروان کرده چه از دولت بهیه روسیه در هم میان ایروان مامور و ماذون همی بودند و در کمال شدت و نهایت عدت حصار سردار آباد را که حصنی حصین و سدی متین بود محاصره در آوردند و بر سردار ملقب بسردار سلان عرصه تنگ کردند و اگرچند آنکه قوت مصابرت و قدرت مشابهت بود در حفظ قلعه و قلعه گیان حزم و ثبات مرعی شد چون کار را از اندازه در گذشتن گرفت دل از سردار آباد برکندند و در تیره شبی ظلمت آگین از حصار استوار خود را بدر افکندند ناکام و کام بایروان رهسپار شدند دیگر روز که آفتاب بر آمد از امنه الحصار از فرار سردار آگهی یافتند و باستقبال نیارال بسقاویج شتافتند در روز دوشنبه نهم شهر ربیع الاولی سال یکهزار و دویست و چهل و سه سردار دولت روسیه بدولت و اقبال وارد سردار آباد شد و از ظهور این فتوح شاد گردید ذخایر و علوفه و آلات حرب و آذوقه وافره بتصرف گرفت و در مرتبه و مقدار ضرورت سپاه حمل و نقل و عزم ایروان کرد و لاجعفر قلیخان مقدم که با فوج مراغه بصیانت قلعه مامور بود بتحریک احسان خان نخجوانی فرار نمود و حسن خان سالار سلان سردار نیز اطمینانی با اهالی قلعه نداشت و دست و اهمه گریبان خاطرش فرو میکشید مع هذا دوازده شبانروز بحفظ قلعه پرداخت تا سپاه روسیه از اطراف حصار ایروان سنگرها پرداخته ارریختن گلوله توپهای باره کوب شهر آشوب شهر را کانونی پرشرار و جحیمی پربار ساختند در این هنگامه خبر رسید که تبریز را نیارال ارستوف متسخیر در آورده است لهذا دست از قلعه گیان باز کار فرو ماندو سپاه روسیه قوت گرفتند بالاخره در شب جمعه چهاردهم همان هنگام طلیعه رایت صبح رایت ظفر آیت دلیران روسیه بر باره بر آمد و از جانب جامع بر قلعه گیان غلبه کردند شهریان از بیم جان امان جستند و ابواب شهر مفتوح کردند حارسان دولت از حراست باز داشته متفرق شدند و سردار سالار و اصلان لقب در خود انقلابی عجیب یافته بمسجدی که از مستحدثات او بود شتافته روی در قبله تسلیم کرد و پای در دامن توکل پیچیده مجملا سردار و حاجی میرزا محمد خان مقصود لوی استرابادی و حمزه خان انزانی و سایر اعاظم و سرکردگان را بحکم نیارال بسقاویج اسیر و از ایروان بتفلیس روان کردند و توپهای شکرانه و شیپورهای شادیانه زمین و آسمان را متزلزل و هوا را متخلخل ساخت و این اخبار شاقه در بلده خوی بسامع شاهزاده هجسته خوی نایب السلطنه العلیه العالیه رسید رحمت الله خان فراهانی و فوج عراقی بمحافظه دروازه کرکر که روسیه را بتبریز معبر بود در رفت و نواب نایب السلطنه بمزید آمده از غایت حزم اندیشه مال رزم همیکرد **ذکر آمدن نیارال ارستوف از دره دز کرکر و آمدن عرفتن بسر تبریز و اطاعت اهالی شهر و تصرف در تبریز و شتافتن تابع ان بایام مخمی مباد**

که اسباب این فتنه از دورونی و دورانی امنای دولت حضرت خاقان و اختلاف امرا و بعضی سببهای دیگر سالی چند فراهم و مهیا آمده بود و مایه این خلاف و مصاف از سرحد آذربایجان سردار ایروان بود که بر خلاف رای نواب نایب السلطنه در حضرت خاقان متعهد معارضه با روسیه و حفظ ایروان گردید و فتنه عظیم بظهور آورد اعاظم آذربایجان نیز بدین پیمان فی الملک بودند گروهی از نایب السلطنه خایف و مایوس و جمعی بسردار روسیه مایل و مانوس بمضمون ع یحب الانقلاب و لو علینا * هرکس اندازهای بفتنه انگیزی رغبت داشت و در این سال امر تبریز را خاقان صاحبقران باصف الدوله اللهیار خان فاجار دوالو تفویض و محادست از املاک زمان مازندرانی محول داشته بودند انعمنی تیز باعث رنجش و عدم اطمینان اهالی آذربایجان شده و در این ایام نیز نواب نایب السلطنه و امیرزادگان عظام فرزندان کرام بجناب عموما در خارج تبریز بنظم امور آذربایجان توجه داشتند نواب امیرزاده بزرگوار فریدون میرزا به نیابت در شهر و میانات اهالی حرم محترم مشغول و از تصرف در امر صلح و جنگ معذور بوده اهالی تبریز با جناب اصف الدوله صفائی ندا شتند و از چاکران حضرت نیابت الاحاجی علی اصغر خواجه سرای مازندرانی احدی در آن شهر نمی بود قریب شش هزار کس سپاه در آن شهر بمحافظت قیام و اقدام می نمودند و توپخانه و آذوقه و استعداد نیز در کمال وفور و افراط داشتند ولی اتفاق رای که مایه قوت امور است در میانه نبود چنانکه غالب سپاهیان از معارضات چندین ساله سرداران قفقاز و نیارالان دولت روسیه بسته آمده و در تمکین ایشان همکروه و ظاهرا و باطنا بانان متوسل خاصه حاجی زاهالی مرند بجهه قتل نظرعلی خان مرندی که سابقا روی داد از حضرت نایب السلطنه مشوش و رنجیده دل نیارال ارستوف سردار

نخجوانرا بقصد تسخیر تبریز ترغیب و تحریص مینمودند و برادر بدین عزیمت تصمیم میدهد لهذا نیارال مذکور که بوفور حلادت و رشادت مشهور بود از عباسآباد
که دهی فرسنگی شهر تبریز است و در دو فرسنگی مرند واقع باطمینان خواجین بمرند آمده با سه هزار صالدات عزم تبریز کرد و بعضی از اعاظم و اعیان تبریز
نیز بوی مراسله نگاشته و مستدعی وصول او بدان دیار شدند چنانکه نواب جهانگیر میرزا خلف الصدق حضرت نایب السلطنه در تاریخ تالیف خود نگاشته و
تصریح بدین مطالب نموده بمشاورت جمعی از خارج و داخل مقرر شد که نیارال از استوف از رود ارس عبور کرده از پشت کوه مشو که سراسر قاطع فیمابین محال
خوی و کنی و مرند است و خالی از عساکر ایران حرکت کرده بیخبر بساحت تبریز در آمده شهر را بتصرف آورده هند و بلوای عام و هجوم و ازدحام نموده حارسین قلعه
و حصار را بی تصرف و مداخله کرده مقهور دارند او نیز با سه هزار صالدات روسیه و ده عراده توپ قلعه کوب بدستور العمل موافقین رفتار نموده
بناگاه در قریه صوفیان شش فرسنگی تبریز در آمده با انکه جمعی در حفظ دره و ذکر گر مامور بودند تجاهل نموده احدی از چاکران دربار و همراهان امیر ارخان جا
از عبور و مرور و حرکت و سکون او اطلاع نیافته بلکه گرد و غبار عرصه صوفیان از احمل بر پیاده و سواره جناب نایب السلطنه نموده بی اندیشه و بیم بودند آصف
الدوله سواری بجهة خبر گیری روانه کرده و باز آمد و محقق شد که لشکر روسیه در قریه صوفیان رسیده اند و عزم تبریز دارند خاطر او پریشان شده با هر کس
مشاورة کرد اتحاد کلمه نشنید و مقارن اینحال شهر بهم برآمده هیاهو برخواست مادرند انیان دل بر قلعه داری نهادند و آقا میر فتاح ولد جناب علامة العلما
حاجی میرزا یوسف تبریزی که بعد از فوت پدر بزرگوار بحکم وراثت امام و پیشوای اهل تبریز بود و ساغر خاطرش از باده غرور و جوانی لبریز در حفظ شهر و بیان
اطاعت نیارال روسیه را اولی و انسب و بصرفه و قت اقرب دانسته تن بمتابعت آصف الدوله در نداد و از تسلیم و تمکین بروسیه سخن براند و عموم اهالی
شهر را باخود مطابق و موافق کرد و مع هذا آصف الدوله اللهیار خان بدروازه کجیل آمده بر برج مقابل با سپاه روس برآمده حکم بانداختن توپ نموده توپی
دو سه ارباوط و کلوله انداخته مرتصد محاربه و مصاف با سپاه لشکر روسیه بکنار رود داجی نمیر فرسنگی تبریز رسیدند و گرد و غبار روی هوا نیره کرد و
برق اسلحه دیده نظارگیان خیره میرزا محمد خان لاریجانی که مردی سالخورده و کاردیده خیرخواه راز آگاه بود با این اعدای خارجی و داخلی سکون عیال و حرم
محترم نواب نایب السلطنه را در تبریز صلاح دولت ابد مدت ندانسته با تمامی دسته خود و تفنگچیان مازندرانی بدرب اندرون آمده همگی ایشان را در
کمال جلال حمل و نقل بحث روان نموده در عین یلش و طمطراق راه عراق بر گرفته نیارال از استوف خواجین مرند را با هزار سوار قراق و دو عراده توپ باسرعت
بنه و اغرق و حرم محترم نواب و الا فرستاده بضرب کلوله جان سوز دلیران لاریجانی که سرآمد تفنگچیان مازندرانند آنهمه جمعی بر خاک هلاک در افتادند
و جان دادند چنانکه سواران مرند و غیرهم در تعاقب اهالی حرم قصد تطاول و چاپولی کردند سودی ندیدند و بازگشتند و از سران طمع خام در کند نشد
و از آنسوی آصف الدوله سه توپ بجانب سپاه نیارال و دولت روسیه در افکنده لشکر روسیه متحیر شدند که به نیارال چنان وانموده بودند که بی افکند
تفنگ و آغاز دن جنگ بتبریز التسلیم خواهیم کرد چون اینحال دیدند خواجین مرند که درین امر با پیرد و کفیل و متعهد و وکیل بودند بدگمان شده بقید و حبس ایشان
فرمان داد و از اقدام درین امر نادم گردید درین هنگامه آقا میر فتاح مذکور با کل اهالی شهر بدروازه کجیل آمده حکم بگشادن دروازه کرده دروازه را فرو
شکستند و توپچی را از بام دروازه بزیر افکندند و علم خودرائی برافراشته باستقبال نیارال از استوف چنانکه معهود بود تقدیم و رزیدند تفنگچیان
حصار از ملاحظه اینحال دست از محاربه برو برداشته متفرق شدند و هریک بکنجی خزیدند آصف الدوله نیز مایوس در خانه یکی از رعایای محله خیابان
مخفی گشت آقا میر فتاح و عموم اعیان شهر نزد نیارال رفته استدعای قدوم او بشهر نمودند در سیم شهر ربیع الثانی وارد دار الاماره خاص مکان گردید
و یکهزار نفر صالدات بحفظ ارک و قورخانه و انبار تعین کرد و ده عراده توپ بارسیما نها بفراز طاق علیشاه که از ابنیه قدیمه قویمه رفیعه طابعیت گزیده
و نیارال شرح کار بخدمت نیارال بسقاویج انهی کرد و آصف الدوله را بدست آورده بحبس داشت و بیچاره بتبریزیان کام و ناکام حفظ مال و ناموس را
با عساکر روس مراوده و مخالطه ورزیدند و چنانکه در ایام صفویه مکرر سپاه عثمانیه تبریز را مسخر کرده بودند و نهانی اهل شهر از زنان میکشیدند و
ایشانرا می نهفتند دست بقتل صالدات روسیه برگشادند و ظاهرا در کسوت وفاق و باطنا در سیرت نفاق داشته اند که گفته اند فطم چو در طاس لعزنده
افتاد مورچه را چاره باید نه زور شه و در نهم شهر ربیع الثانی خبر فتح تبریز در هنگام محاصره ایروان چنانکه بدان اشعاری رفت به بسقاویج و سردار
ایروان رسید و ایروان نیز چنانکه سابقا گذشت مسخر در آمد و بسقاویج با سی هزار کس صالدات و توپخانه بسیار بتعجیل از آب کذشته به تبریز رسید و سی هزار
سپاه دیگر بجهة محافظت قراباغ و شیروان و گنجه در انحدود داشت به تبریز خواند و نیارال از استوف را در کار تبریز بخون و مشهور مقصر کرده او را معزول
و بدولت بهیه روسیه مقید و مغلول روانه کرد و تحقیق پیوست که شصت هزار صالدات و یکصد عراده توپ بزرگ از رود ارس گذشته متسخر آذربایجان

بلکه همگی ایران ماموروالماموررا معذور میداشت تا آنکه نواب نایب السلطنه در سند آباد متوقف بود این اخبار ملالت آثار معروض رای گردید از تسخیر سردار آباد و ایروان و تبریز و تزلزلی تمام در ملازمان رکاب روی آورد و غلامان که در تبریز عیال داشتند شب هنگام فرار کرده از اردو بدر شدند و همه روزه این حادثه مقرر و مستمر بود تا چنان شد که الا مخاصوصون نماندند و بمضمون المخلصون فی خطر عظیم اثر این خطری خطیر در پیش بود از امیرزادگان نواب خسرو میرزا و از امرای بزرگ امیر کبیر محمد خان امیر نظام آذربایجان که از اولاد شیخعلی خان زنگنه وزیر صفویه بود بجای بماند و از خوانین و امیران قاجار محمد ابراهیم خان سردار خلف الصدق جانمحمد خان قاجار دوالو و از غلامان و صاحب منصبان یوسف خان کرجی توپچی باشی و سهراب خان کرجی و جمعی از عمله خلوت و جز ملازمین رکاب و توپچیان نظام و سواره قاجاریه و غلامان ترکمانیه و قریب بهفصد نفر از فراریان صالدات روسیه که بملازمت آمده بودند احدی در اردوی حضرت شاهزاده اسکندر عزم قرار عزم و رزم ثبات و سکون نداشت و با شهود این حالت توقف در شند آباد باعزم تبریز خلاف رای آل اندیشی و حزم بود لهذا حضرت نایب السلطنه عزیمت بسوی اردو می را از عزم خوی اولی و انسب شمرده با قلیل سپاهی که در رکاب بودند بقصد اردو می بسلماس رفته و نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا فرمان صادر فرمود که افواج و توپخانه خوی را برداشته در سلماس بحضور اشرف ایلهذا وی با پانزده عراده توپ و فوج خلج برکاب پدر نامور آمده روانه اردو می شدند و اهالی اردو می باستقبال و جانفشانی اقدام کردند و از جانب حضرت نایب السلطنه پرتو خان کرجی بر سالت نزد ینارال بسقاویچ رفته سخن مصالحه در میان آورده مقرر شد که در اردو می چندان توقف رود که قرار مصالحه تکمیل یابد و سابقا نیز از جانب جناب نایب السلطنه مقرب الحضرت فتحعلی خان بن هدایت الله خان کیلانی که سپکلر یکی تبریز بود نزد ینارال بسقاویچ رفته و گفتگوی مصالحه و متارکه پرداخته و ینارال او را در تبریز کماکان بمنصب ایالت برقرار داشت و با اصف الدوله نیز ملاقاتی مشفقانه کرده سخن از صلح راندند چه که ینارال بسقاویچ از هجوم عام ملت اسلام و اجتماع وارد حام شاهزادگان اطراف برزم و مصاف بغایت می اندیشید و تصرف اینوی آب خاصه تبریز را با آمال مصلحت حال امید چون نواب نایب السلطنه محتفظین خوی را برکاب عالی خواندند ایالت ولایت را بامیر اصلان خان دنبلی تفویض فرمود از آنجا که او نیز مانند غالب حکام بلاد باروسیه اتفاق و اتحاد داشت خوی را بتصرف سپاه روسیه داد و آن بلده را نیز بتصرف درآوردند مع القصه خوی و مرند و قراجه داغ و تبریز و مشکین و سراب و کرمرود تا میانج و بعضی از محال مراغه و خلخال از تصرف اولیای دولت حضرت نایب السلطنه بیرون رفت و اردو می و ساوجبلاغ و صاین قلعه و میر آباد مراغه که هزار سوار کرمانی در آنجا بود و قلعه اردبیل و طالش و مغان در تصرف کارگذاران حضرتش باقی ماند و جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام نیز بانامه و پیغام تهدید آمیز نزد ینارال بسقاویچ رفته از وعد و وعید و بیم و امید و فخر و ننگ و صلح و جنگ سخنان گفت و قرار معاهده و مصالحه دادند که در رده خارقان نواب نایب السلطنه و وی ملاقات و فصلی چند درین باب مقالات نمایند و نواب امیرزاده اعظم و شهریار مکرم محمد میرزا فرزند ارشد اکبر اعظم حضرت نایب السلطنه از قراجه داغ و مشکین عزم حرکت فرمود و عیال و حرم را از راه اردبیل بعراق روانه و خود پس از روزی چند با نه عراده توپ بسپرده کی قاسمعلی خان بهارلوی و سیصد غلام قراجه داغی از قراجه داغ راه اردبیل برگرفت و از معارف و اعاظم جناب میرزا نصرالله اردبیلی و میرزا علی کرایلی در رکاب مستطاب حضرتش سعادت التزام داشتند چون بار دبیل درآمد نواب امیرزاده جهانگیر میرزا با یکفرسنگ استقبال کرده وارد قلعه شدند و چون چهل پنجاه عراده توپ و قریب بدو هزار کس از ذربایجانی و عراقی داشتند در نهایت استقلال در اردبیل متوقف شدند و کوشش بر اجرای احکام حضرت شاهنشاه سلیمان احتشام همی داشتند **ذکر ورود شاهزادگان و سپاه اطراف بدرگاه حضرت خاقان صاحبقران و تقسیم عرعر مخابر بیک باروسیه** در روز جمعه دهم شهر ربیع الثانی اخبار آذربایجان و تصرف بلاد تبریز و ایروان معروض بندگان حضرت خلافت خاقان صاحبقران اعظم ابوالملوک فتحعلی شاه قاجار گردید در نهایت حلم و متانت و کمال تدبیر و فطانت با استشاره حشم و اجتماع خدم فرمان راندند و بانتظام امور توپخانه و قورخانه و استعداد یورش شاهانه اشارت راندند بمکاران پیشگاه خاص تهیه یاساق آذربایجان پرداختند و جناب میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله اصفهانی منشی الممالک که در آن دربار در کمال قربت و مباشر امور وزارت بود احکام قضا نظام قدر فرجام شاهزادگان بلاد ایران مرقوم و واقعه را بهریک مشهود و معلوم داشت و هریک را از مقر خویش بالتزام رکاب اشارت رفت بریدان سریع السیر سرعت و طیران از طیر وام کرده بامتشیر ملکانه ملک الملوک بهر شهر و بلوک روانه شدند تمامت ایران را جوش حیش بحر تموج مواج را هی ماندی الجهاد از پیر و برنا و ضعیف و توانا و عالم و جاهل بر فلک کهکشان رسید و از هر سو سپاه جنگجوی رهسپار آمدند شاهزادگان اطراف که هریک در ملک خویش شاهی بیخلاف بودند در ابذال گنج و گوهر و ارسال فوج لشکر تقرب حضرت شاهنشاهی را بر یکدیگر سبقت میجستند از حدود فارس و کرمان و خوزستان و عراق و لرستان و کرمانشاهان و خراسان و آذربادگان

و مازندران معابر و مراحل از راکب و راجل انباشته و مشحون همی بود لمؤلفه گفتی هجوم و بام و شخ و شاخ و جوی و جر ❊ گفتی بکوی و کاخ و در و دشت و کوه و کان ❊ جوشد بجای سبزه همی خنجر و حسام ❊ روید بجای برگ همی و شنه و سنان ❊ خیلی کشاده مرغ صفت پویه را جناح ❊ قومی بسته رمح صفت کینه را میان ❊ صحرا چو بحر فوج چو موج و غبار ابر ❊ اسبان چو کشتیان و علمها چو بادبان ❊ یک پشته کرزه مار بهر بوسنی سوار ❊ یک پشه شرزه شیر بهر جوشنی نهان ❊ شیران بپشان هر میدند زانجوز ❊ مرغان بهمشان هر بندند زآشیان ❊ چون طره نگارین در دستها کمند ❊ چون ابروی نکویان بر دوشها کمان ❊ زانسان چو دشت کوه چو از کوه شان گذار ❊ زانسان چو کوه دشت چو در دستشان مکان ❊ نخست شاهزاده شیخعلی میرزا که بطنا پنجه شیخعلی خان زند بود و در بلایر و تویسرکان حکومت مینمود با سواران زند و کردان مردبند بصوب زنجان و خمسه که نیارال را زن از جانب بسقاویچ سردار بآنجا بسیار بدان حدود آمده بود مامور گردید و جناب میرزا محمد تقی علی آبادی منشی خاصه بملاحظه وزارت سابقه آن بلاد بحفظ رعایا و عباد زنجان مامزد گشت و غلامحسین خان سپهدار سپاه عراق با دوازده هزار پیاده سرباز و دو عراده توپ جان گداز در چهاردهم جمادی الثانی بساوه رسید و حسب الامر روزی چند توقف گزیده در اوایل رجب الرجب شاهزاده عظیم الشان محمد قلی میرزا ملک آرای استرابادی و مازندران با ده هزار پیاده و سوار از کرایلی و اوصانلو و افغان و استرابادی و هزار حربی و ترکمان در رسید و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا حکمران لرستان و خورستان و بروجرد با شش هزار سوار با جلان و پیرالوند و بختیاری و سیلاخوری و پنج عراده توپ بحضرت اعلی آمد و نواب شاهزاده معظم شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی و والای خراسان با جماعتی از اتراک و اکراد خاور زمین و رایت نصرت آیت جناب امام ثامن سلطان الاولیا علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا درآمد مع القصه ولات و حکام بلاد ایران که غالبا اولاد و احفاد حضرت خاقان صاحبقران بودند با سپاههای بیشمار بحضرت آمدند و برخی در مرکز حکومت خویش استعدادی بیش از پیش مامور بتوقف و منتظر حکم مبارک شدند حضرت شجاع السلطنه و شاهزادگان بخاکبوسی آستان شاهنشاه شرفیاب شده اظهار خدمتگذاری و جانسپاری کرده عرضه نمودند که بسیار سلاطین بزرگ را چنین حوادث اتفاق افتاده است و بتدبیر و شمشیر آن را چاره کرده ازین امر اندیشه نباید کرد و عما قریب سپاه خصم را از ملک موروث اخراج کنیم و جزای خائنان عاصی بدهیم الحمد که گنج و کوهر و حشم و لشکر و توپخانه بیشمار آماده است فظم زمین برنتابد سپاه تورا ❊ نه خورشید پرگلاه تورا ❊ بفر تو زیر فلک شاه نیست ❊ بزیر تو بر اسمان ماه نیست ❊ جهاندار پیروز گر یار باد ❊ سر بخت دشمن نگونسار باد ❊ بکوشیم و فرجام کار آن بود ❊ که در حکم دارای کیهان بود ❊ شکاریم یکسر همه پیش مرگ ❊ سری زیر تاج و سری زیر ترگ ❊ حضرت شاهنشاه حقایق آگاه با هر یک التفاتی خاص فرموده ایشانرا از عجله نهی و وبتانی امر فرمود و نیز فرمایش رفت که اگر پس از چندین روزگار و چندین کارزار که با سپاه دولت بهیه روسیه رفته است وقتی کوتوالان قلاع آذربایجان بدانها مایل شده بعضی بلاد را بدیشان سپارند فی المثل در عرضه جنگ مغلوب اینده پلست که فتح و ظفر از جمله اعلای است و از چنان دولتی قوی و قویم و شوکتی بزرگ و عظیم نقصان شکست یافتن ننگ و عار نخواهد بود و غالب سلاطین سلف را چنین کار بسیار افتاده قصه کیکاوس و مازندران و حکایت افراسیاب و هوم بر همه کس واضح است و معلوم همگذا واقعه سنجر و غزان در تواریخ مبسوط است و از متاخرین وقایع شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی مشهور و تصرف آل عثمان در همدان و تبریز در همه دفاتر مسطور همچنین استیصال پطر کبیر در محاربه با سپاه محمد پاشای بالتاجی وزیر سلطان احمد خان عثمانی و مصالحه کرین حرم پطر در تاریخ پطر کبیر مرقوم و پیوسته فیما بین سلاطین مقاتله ها رفته و انجام بصلح و جنگ این رشته مقطوع شده ما را از اختلاف مشرب و مذهب آذربایجانیه و روسیه اندیشه است که اگر درین باب تهاون و تسامح ورزیدیم و میان سلاطین اسلام از حضرت رسول انام شرمسار و منفعل خواهیم بود فظم به بینیم تا برجه کرد سپهر ❊ که جنگ و قهر است و که صلح و مهر

ذکر تحمل و تراضی خاطر نیارال بسقاویچ بمصالحه و ملاقات نواب نایب السلطنه باوی در دره خارقان

تبریز سابقا اشاره رفت که فیما بین نواب شاهزاده نایب السلطنه و نیارال بسقاویچ سردار دولت روسیه سخنی از معامله و مصالحه رفته بود در این اوقات مقرر شد که در دره خارقان ملاقات اتفاق افتد و در باب مصالحه مقالات در میان آورند لهذا نواب مستطاب نایب السلطنه از شهر اردوی ما با قصد نفرازا مراو خواص عزیمت سعادت کاه کرده بخجعلی خان افشار را بحکومت اردوی گذاشته و نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا حاکم سابق اردوی را بجهة اخبار این قرار روانه دارالخلافه طهران و حضور حضرت خاقان صاحبقران داشته و نواب امیرزاده بهرام میرزا فرزند خود را با میرزا محمد تقی قوام الدوله و یوسف خان توپچی باشی با توپخانه و نظام پیاده و هزار سوار کرمانی و دو فوج افشار که در رحمت آباد بودند با جمع کرده بکنار رود خانه چغاتو توقف مامور و خود بواسطه نقاهت در تخت روان نشسته با ملازمین رکاب

که نواب امیرزاده خسرو میرزا و امیر کبیر محمدخان امیر نظام و خان والاشان ابراهیم خان سردار قاجار و میرزا علی مستوفی و حاجی میرزا مسعود خوئی و محمد حسین خان اشیک آقاسی و بعضی از خوانین افشار و قاجاریان و سایر چاکران جان نثار راه و هموار قان برگرفته و نیارال بسقاویچ در رودرفتن با شهر صالدات و یکهزار و پانصد سوار و ده عراده توپ و اعیان دولت بهیه روسیه به خوارقان آمده مهماندار و خدمتکار باستقبال موکب نواب اشرف امجد والا نایب السلطنه تا یکمنزلی راه فرستاده باحترام تمام و احتشام کامل در رکاب حضرت والا همی آمدند تا وارد مقصد شدند و جناب آصف الدوله اذربیرزا احضار نمودند و ابواب موافقه و مصادقه مفتوح گردند و در اصلاح امر سخن براندند و مقرر شد که بوکالت نواب نایب السلطنه و تصدیق حضرت خاقانی کامکار قاجار در این وکالت خاصه طی و عاوی شود و ضمنا نیارال بسقاویچ شرایط چند در میان آورد که حاصل آن این بود که ایروان و نخجوان و اردوباد در تصرف لشکر روسیه است استرداد نماید و از سر سرحد دولتین معین مقرر شود و طالش و مغان بدولت روس رد شود و بیست کرور اشرفی یکمقالی که دولت بهیه روسیه در سنوات و محاربات مخارج کرده و متضرر شده از دولت علیه ایران داده شود و نواب نایب السلطنه یا امیرزاده عظم نواب محمد میرزا فرزند اکبر اکرم الحضرت بدولت روسیه رقمه عذرخواه مخالفات گذشته و نقض عهد نوشته شود و بعد از گفتگو نیارال بسقاویچ وکیل امر صلح و سردار مختار روسیه پنج کرور از مبلغ مذکور را تخفیف داده نواب نایب السلطنه مقدم بها و اگذاشت و سخن از پانزده کرور و جه مصالحه رفت و از جناب جناب نواب مستطاب نایب السلطنه فتحعلی خان و لد هدایت الله خان رشتی که مردی معتبر و باخبر بود بطهران ماموریت و شرح حال و حاصل مقال معروض رای دارای خورشید جمال جمشید جلال حضرت خاقان کرد و غیرت ملوکانه خسروی بهین مصالحه تن در نداده از محاربه تقریر رفت و شاهزادگان اطراف که با سپاه اجتماع کرده بودند بحرکت ماموریت شدند و راه قزوین برگرفتند و در اواسط رجب بقزوین رسیدند صحرا و شهر از تهاجم افواج و سپاه دریا وار متموج و تلاطم گرفت جناب قایم مقام از جانب نواب نایب السلطنه و بولکونیک والخسکی از نزد نیارال بسقاویچ بطهران روانه شدند و چون وکالت نامه نواب نایب السلطنه در امر مصالحه از نزد حضرت خاقان صاحبقران بتعطیل انجامید و در طهران گروهی گمان نیابت بنواب شجاع السلطنه میبردند و سخنان مختلفه مذکور و مسموع میشد و الخسکی شرحی به نیارال بسقاویچ از اختلاف اقوال امرای دربار پادشاه پیمان نگاشت و در امر مصالحه مخاطره روی داد و سردار روسیه از دحام سپاه را در هر جا حمل بر خدیعت کرده و تعطیل امر بر یکیدت مبنی شمرده بفکر احتیاط و حزم و رعایت لوازم رزم در افتاده لهذا با آصف الدوله عزم رجعت تبریز کرد و نواب شاهزاده نایب السلطنه بجانب کروس رفت و سپاه روسیه از هر جانب و جایگاه که توقف و ساخلو داشتند دیگر باره لوای حرکت و مجادله برافراشتند و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که مامور بحضور در محضر مصالحه بود در خمسه میتیر بماند و مقارن اینمقالات از حکام یزد و کرمان نیز اخبار خلاف و نفاق در رسید و سرکشان اطراف کردن برآورده کوشش در راه اخبار و دیده بر منصه آثار کشادند چنانکه بعد از امضای مصالحه از ایشان بیانی خواهد رفت

ذکر توسط جناب سرجان مکدانلد ایلچی مختار دولت بهیه انکلیس در مقالات و باخبار نیارال بسقاویچ و قرار امر مصالحه

سرجان مکدانلد ایلچی مختار دولت بهیه انکلیس که در سال گذشته بسفارت دولت علیه مخصوص و در تبریز متوقف بود دنبال مصلحت جوئی و خیرخواهی و راستکوئی در مقام اصلاح کار برآمده با نیارال بسقاویچ ملاقات نموده از کارپایلیون و ناسازیهای او باد دولتها و عاقبت کار او سخن راند که قرار دولتها بعد از و چنین است که بهیچ بملک یکدیگر طمع ننمایند و اگر بی انصافی از حد در گذرد دول دیگر اجماع کرده با اندولت ظالم محاربه کنند و اگر بمصالحه نینجامد دولت مضایقه ندارند که در مخالفه شما با دیگر دول موافقت ورزند و مقارن اینحال فیمابین دولت روسیه و عثمانیه مناقره روی داد و از آنسوی نیز کار بجدال کشید لهذا اسباب مصالحه اقوی گردید و ایلچی مختار دولت بهیه انکلیس چون سردار قفقاز را ساکن و بصلح مایل گردید جان مکنیل صاحب حکیم را که باوی همراه و مردی عاقل و از همه جا آگاه بود روانه طهران نمود و او در محفل خاص بحضور حضرت خاقانی اختصاص یافته درین باب سخنان صواب معروض داشت صبح مبارک شهر یکشنبی مدار از مراحل قهر و غضب و مسالک شور و شغب بصلح و صلاح و فوز و فلاح مایل گردد و صریح اظهار کرد که هرگاه غیرت سلطنت مانع ادای وجه مصالحه است ما را که دوستدار و خیرخواه دولت ایرانیم ماذون فرمایند که ما المصالحه را در هر جا که مطالبه کنند بوکلای دولت بهیه روسیه برسانیم چه اگر قرار بر کارزار و نزاع و پیکار شود چنانکه گذشته خسارت سپاه بهیه اخراجات سپاه جرار کشیدن و عاقبت کار ارفع و ظفر و شکست و خطر مبهم است اولی انکه مصالحه انجام یابد و مملکت آرام چنانکه بسا سلاطین بزرگ پس از جنگها صلحها کرده و سالها برآسوده اند چه کرام اسرار ابزر خرند اگر بهای اسرای بلاد آذربایجان کروری چند اگر ام شود از کرم خاقان

جلد نهم — بیان عهدنامه و کلای دولتین بتحکمای

کریم بعید نخواهد بود و کروری چند از خلایق را بعید خواهند فرمود مع القصه حکیم دانای فرزانه چندان سخنان حکیمانه تقریر کرد که خاقان معظم رای او را تحسین و بمنوچهرخان گرجی ایچ آقاسی اشارت رساند که هشت کرور که هر کروری پانصد هزار تومان باشد از خزینه عامره حمل و نقل و با وکالت نامه معاهده و مصالحه بنواب نایب السلطنه موصول دارد و کار مصالحه دولتین را باتمام آورند و فی الواقع مصلحت دولت ابد مدت و رفاه سپاهی و رعیت در قبول این مسئول بود و چنانکه اسکندر سدی اندوی برآورد این شاهنشاه اسکندر جاه سدی از زر ناب در معبر سپاه پیچاب دولت بهیه روسیه برکشید که الحمد لله ابدا در آن سد سدید رخنه و ثقبه نخواهد افتاد و سپاه سرحدت برآسودند و در مهد امن و امان غنودند لمؤلفه

بحفظ ایران این همتی که کرد ☆ نه کرد حاتم و جعفر نه معن و قآان کرد ☆ بدین دولت اسلام مشکلی بود اد ☆ بیک اشارت کنجور شاه آسان کرد ☆ تیغهای خلاف در نیام بماند و دلهای رمیده آرام یافت حکیم صاحب و منوچهرخان و قایم مقام از طهران و میرزا ابوالحسن خان از زنجان بحرکت درآمدند و نواب مستطاب نایب السلطنه از کروس و ینارال بسقاویچ و آصف الدوله از تبریز با امناء و وزرای دولتین علیتین در قریه یرکمان من اعمال تبریز اجتماع کردند و در شب پنجشنبه پنجم شهر شعبان کهزاروی و چهل و سه سال شکوزیل بزکی مجلس مصالحه منعقد گردید نواب نایب السلطنه و ینارال بسقاویچ وکالت نامه خود را پیکدیگر دادند و عهد مودت بستند و عهدنامه مصالحه نگاشتند و سه روز و شب بشادی تو بهای عیش و طرب بگذرانیدند و در آمد عید انهای بزم با بوانهای رزم تبدیل جست و نعره کوس بنغمه چنگ تحویل یافت آصف الدوله و منوچهرخان بطهران رفتند و حاجی میرزا ابوالحسن خان و ینارال از راه سردار سواره نظام روسیه پانج تن معتبره بجهة وصول صلحنامه در اواخر شعبان بحضور حضرت خاقان صاحبقران رسیدند و ذریعه ینارال بسقاویچ را داده معزز و مخلع باز گردید و لشکرها از سرحدات برخواستند و ینارال از تبریز مراجعت کردند و نواب شاهزاده نایب السلطنه العالیه از سر اسکندر رشت رود به تبریز ورود فرمود چون صورت عهدنامه را بکمال تفصیل آینده مطالب فصول مرقوم میگردد صورت اجمال عهدنامه وکلای دولتین علیتین در محل ترکمان چای و امضای آن

اعلیحضرت امپراطور اعظم کل ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران با وصافه علی السویه اراده دارند که بنواب جنگی نهایتی بگذارند و بسبب همجواریت صلحی بی نفاق بعمل بیاورند لهذا امپراطور اعظم جناب ایوان بسقاویچ جنرال نوتار را و پادشاه والا جاه ممالک ایران نواب نایب السلطنه العلیه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعین گردیدند و ایشان در محل ترکمان چای اختیارنامهای خود را بهم سپردند و فصول آتیه را قرار دادند

فصل اول بعد الیوم ما بین اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودت و وفاق کامل ابد الآباد واقع خواهد بود

فصل دوم بعد از تاریخ حال هر دو پادشاه با اجلال عهدنامه واقعه در محال گلستان قرا باغ را متروک و این عهدنامه جدیده میمونه را باعهود و شروط مسلوک داشته اند

فصل سیوم پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان و کل الکای نخجوان و ایروان را خواه از این طرف رود ارس خواه از آنطرف بدولت روسیه واگذار میکند و تعهد مینماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت شش ماه همه دفتر و دستور العمل که متعلق باداره این دو ولایت باشد بتصرف امرای دولت روسیه بدهد

فصل چهارم در باب سرحد دولتین ایران و روسیه بموجب خط وضع شده از نقطه سرحد ممالک عثمانی که در خط مستقیم بقلعه کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده و از آنجا بسر چشمه رود خانه قراسوی پائین که از سر شیب جنوبی آغری کوچک جاری و فرو آمده متابعت مجرای این رود خانه تا بالتقای آن برود ارس در مقابل شرور ممتدی شود چون این خط با نجا رسید متابعت مجرای ارس تا بقلعه عباس آباد و در دو تعمیرات و بانیه خارجه آن که در کنار راست ارس واقع است نصف قطری بقدر نیم فرسخ رسم میشود و باین نصف قطر در همه اطراف امتدادی باید همه اراضی و عرصه که درین نصف قطر محاط و محدود میشود بالانفراد تعلق بروسیه خواهد داشت و در مدت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از آن از جائی که طرف شرقی این نصف قطر متصل بارس میشود خط سرحد شروع و متابعت مجرای ارس میکند تا معبر سد بلوک و از انجا خاک ایران بطول مجری ارس امتدادی باید تا بفاصله و مسافت نه فرسخ بعد از وصول این نقطه خط سرحد باستقامت از صحرای مغان میگذرد تا بمجری رود خانه بالهارود بمحلی که در نه فرسخی واقعست باین تر از ملتقای دو رود خانه کوچک موسوم بآدینه بازار و ساری قمش و از انجا بخط یکنا چیب بالهارود تا بملتقای رود خانه مذکور صعود کرده بطول کنار راست رود خانه آدینه بازار مشرقی تا منبع رود خانه و از انجا باوج بلندیهای جگیر امتدادی باید بنوعی که جمله آبهائیکه جاری بحر خزر میشود متعلق بروسیه خواهد بود و همه آبهائیکه سرشیب و مجرای آنها بجانب ایرانست تعلق بایران

خواهد داشت چون سرحدود مملکت اینجا بواسطه قلل جبال تعین میباید لهذا قرارداد شد که کشتیهائیکه ازین کوهها بسمت بحر خزر است بروسیه وطرف دیگران بایران متعلق باشد از قله بلندیهای چکیر خط سرحد تا بقله کمر قوی متابعت کوهها می‌رود که طالش را از محال ارس منفصل میکند چون قلل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق میدهند لهذا در اینجا نیز خط سرحد را همان قسم تعین میکنند که در فوق در باب مسافت واقعه مابین آدینه بازار وقلل چکیر گفته شد بعد از آن خط سرحد از قله کمر قوی بلندی کوهائیکه محال زوندرا از محال ارس فرق میدهد متابعت میکند تا بسرحد محال ولکنج همواره برطبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد محال زوندبغیر از ان حصه که درسمت مخالف قلل جبال مذکوره واقع است از بقرار حصه روسیه خواهد بود از ابتدای سرحد محال ولکنج خط سرحد مابین دو دولت بقلل جبال کلوبوتی وسلسله کوههای عظیم که از ولکنج میگذرد متابعت میکنند تا بمنبع شمالی رودخانه موسوم بالستار پوسته بملاحظه همان ضابطه درباب مجرای میاه واز انجا خط سرحد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا بملتقای دهنه آن بحر خزر وخط سرحد را که بعد ازین مقررات روسیه وایران از هم فرق خواهد کرد وتکمیل خواهد نمود **فصل پنجم** اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود وولیعهد آن تمامی الکاوا راضی وخزاریر وجمیع قبایل خیمه نشین وخانه وار را که درمیان خط حدود معینه وقلل برفدار کوه قفقاز ودریای خزر است الی الابد متعلق بدولت روسیه میدانند **فصل ششم** اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران بتلافی خسارت دولت ورعیت روسیه مبلغ ده کرور نقد که عبارت از پنجاه ملیان مناط سفید روس است قرارداد وموعدوریا بن وصول این وجه در قرارداد علیحده که لفظ بلفظ گویا درین عهدنامه مندرج است معین خواهد شد **فصل هفتم** چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرارداده امپراطور روسیه نیز تصدیق برین مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی الیه از تاریخ جلوس بر تخت شاهی پادشاه بالاستحقاق املاک داند **فصل هشتم** کشتیهای تجارت دولتین روس وایران از بحر خزر وطرف اجازه دارند که در بحر خزر وطول سواحل ان بطریق سابق سیر کرده بکنارهای آن فرود آیند ودر حالت شکست کشتی از بحر دو طرف امداد واعانت خواهد شد درباب سفاین حربیه که علمهای عسکریه روسیه دارند مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند وبغیر از دولت روس ودولتهای دیگر این اذن ندارند **فصل نهم** وکلا وسفرای طرفین اعم از متوقفین وغیر بایدازدو طرف مورد کمال اعزاز واحترام شوند ودرین باب دستور العملی مخصوص از طرفین مرعی وملحوظ گردد **فصل دهم** درباب امر تجارت هردو پادشاه والاجاه موافق معاهده جداگانه که باین عهدنامه ملحق میگردد ولتصدیق نمودند واعلیحضرت پادشاه ممالک ایران درباب کونسلها وحامیان تجارتی که از دولت روس کافی السابق در هرجا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود تعهد میکنند که این کونسلها وحامیان را که زیاده ازده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت واحترام نماید امپراطور روسیه نیز درباب کونسلها وحامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین نحو مساوات منظور دارد هرگاه از دولت ایران محققا شکایتی از کونسلها وحامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگذار دولت روس که در دربار دولت ایران متوقف است وخود کونسلها وحامیان تجارت با اوست اذن دارد که امر مزبور را بعنوان جاریه بدیگری رجوع نماید **فصل یازدهم** همه امور وادعای تبعه طرفین که بسبب جنگ بتاخیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید ومطالباتیکه رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند بتعجیل وتکمیل حصول پذیر خواهد شد **فصل دوازدهم** دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک در منفعت تبعه جانبین قرارداد میکنند که برای آنهائیکه مابین خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا بآزادی در بیع ومعاوضه آنها قدرت داشته باشند لکن امپراطور ممالک روسیه از منفعت این قرارداد در همه آن مقداری که با و متعلق وواگذار میشود سردار سابق ایروان حسین خان وبرادر او حسن خان حاکم سابق نخجوان مستثنی میسازد **فصل سیزدهم** اسرائی که در جنگ آخر وقبل ازین وتبعه که از هر مدت باسیری افتاده اند از هر دو طرف قرارداد شد که در مدت چهار ماه با اخراجات راه بعباس آباد فرستاده شوند وکلای طرفین که در انجا مامور باین کار میباشند آنها را گرفته با وطان خود برسانند وهرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند بلا مضایقه رد کرده آید **فصل چهاردهم** از دو طرف قرین الشرف تعهد میشود که رعایای جانبین اعم از فراری یا غیر فراری که در حالت جنگ وقبل از آن بمملکت طرفین رفته اند یا بعد ازاین بروند در صورتیکه وجود ایشان مشاء ضرر وفسادی نباشد مطالبه نشود ولکن اشخاص صاحب رتبه وشان اعم از حکام وخوانین یا رؤسای وملاهای بزرگ وغیر آن را که وجود ایشان در ممالک دو طرف سبب مکاتبات ومخابرات خفیه مشاء ضرر ومرارت است در ممالک طرفین نگاه ندارند واز حدود معینه در فصل چهارم اخراج سازند **فصل پانزدهم**

اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیرات اهالی آذربایجان از خاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استرآبادی که مباشر خیانتی شده اند درگذرند و هر یک خواسته باشند با عیال از ولایت بیرون روند مدت یکسال بایشان مهلت داده شود که اموال و انتقال خود را یا بیع یا نقل بمملکت روسیه نمایند و احدی از حکام بهیچ وجه متعرض خسارتشان نشود و در باب بیع املاک پنجساله مهلت داده شود هرگاه در مدت یک سال مذکور از احدی خیانتی تازه بظهور رسد داخل در عفو و گذشت نیست فصل شانزدهم بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور وکلای مختارین جانبین دستور العملهای لازمه بخود و خود روانه سازند که بترک خصومت و تعدی پردازند این مصالحنامچه در دو نسخه یک مضمون ترجمت یافته و بخط و کلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است باید امضای آن بتصدیق دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر مابین وکلای مختارایشان مبادله شود تحریر او در قریه ترکمان چای بتاریخ دهم شهر فیورال سنه یکهزار و هشتصد و چهت و هشت مسیحیه که عبارت است از نهم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و سه هجری بملاحظه و تصدیق نایب السلطنه رسید بامضای ویر امور دول خارجه میرزا ابوالحسن خان رسید فصول عهدنامه تجارت بعد از آنکه این عهدنامه میمونه نیز مشتمل بر فصول تسعه و تفصیل فصول از این قرار است که بعینه ایراد میگردد

فصل اول چون دولتین علیتین معاهدتین تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی و رخصت نجات حاصل میشود بهره مند دارند لهذا باین تفصیل قرار داد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند در همه ممالک ایران می توانند تجارت کرده و کذلک بممالک محاوره دولت مذکوره میتوانند رفت و بهمین نسبت اهالی ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی بهر حد دولتین روس تواند برد و معاوضه و بیع نموده و خرید کرده متاع دیگر بیرون برد و از هر گونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت امپراطوری باتباع کامله الوداد دولتهای اروپا داده میشود بهره مند خواهند شد در حالتی که یکی از اتباع دولت روس در مملکت ایران مع فات یابد اموال منقوله و غیر منتقله بر عیت دولت دوست بدون قصور باقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که باختیار تمام بنحویکه شایسته دانند معامله نمایند و در صورتیکه بر اقوام و شرکای او حاضر نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال بوکیل یا کارگذار یا کونسلهای روسیه واگذار میشود بدون اینکه بهیچگونه ممانعتی از جانب حکام ولایت صادر شود فصل دوم حجج و برات و ضمانت نامه ها و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین مکتوبا میکنند نزد کونسل روسیه و حاکم ولایت در جائیکه کونسل نباشد شهانزد حاکم ولایت ثبت میشود تا اینکه هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی بر طبق عدالت لحقات لازمه تواند کرد اگر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه بنحو مذکور فوق تمسکات محرره و متصدقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است در دست داشته باشد از دیگری ادعائی نماید و خراقامه شهود و دلیل دیگر بنیاد این قبیل ادعاها و اینکه مدعی خود تصدیق بحقیت آن نماید مقبول نخواهد شد همه معاملات منعقده که بصورت مذکوره مابین اهالی جانبین واقع شده باشد باید دقت تمام مرعی و ملحوظ شده هر گونه مجانبت که در انجام آن بظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد و مورث تلافی خسارت شاکیه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتیکه یکی از تجار روس در ایران مفلس و شکست شود حق ارباب طلب از امتعه و اموال او داده میشود اما اگر از وکیل و کارگذار یا کونسل استعلام نمایند که مفلس مذکور مال ممکن الصرف که بکار استرزای همان ارباب طلب بیاید در ولایت روسیه گذاشته است یا نه برای تحقیق این مطلب مساعی جمیله خود را مضایقه نخواهد کرد این قرارداد که درین فصل معین گشته همچنین درباره اهالی ایران که در ممالک روس موافق قوانین مملکته تجارت میکنند مرعی خواهد شد فصل سیم برای اینکه تجارت متبعه جانبین منافعی را که علت غائی شروط سابقه الذکر گشته اند محقق و مستحکم گردد قرارداد شد که از هر گونه متاعی که بتوسط تبعه روس با ایران آورده یا ازین مملکت بیرون برده شود و کذلک از تبعه محصوله ایران که بتوسط تبعه آن دولت از دریای خزر یا از راه خشکی بهر حد دولتین روس و ایران بولایات روس برده میشود و همچنین از امتعه روس که رعایای ایران با همان راهها بیرون میبرند بحکمانی السابق در وقت داخل شدن و بیرون رفتن هر دو یکدفعه پنج از صد گمرک گرفته میشود و بعد از آن اینکونه گمرک دیگر از ایشان گرفته نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعرفهای مجدد قرارداد کند متعهد میشود که درین حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است اضافه نکند فصل چهارم اگر دولت روس با ایران با دولت دیگر در جنگ باشد تبعه جانبین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعه خود داخل دولتین علیتین معاهدتین عبور کرده بممالک دولت مزبوره بروند فصل پنجم چون موافق عادات اینکه در ایران موجود است برای اهالی سکنا و مکان مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود باجاره پیدا کنند لهذا به تبعه روس اذن داده میشود که خانه برای سکنا و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند و هم بملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران بآن خانها و انبارها و مکانها عنفا داخل نتوانند شد

ولیکن در وقت ضرورت از وکیل یا ایلچی یا کارگذار یا کونسل روسیه استرخاص متوانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه یا خانه یا امتعه حضور داشته باشد **فصل ششم** چون وکیل کارگذار دولت امپراطوری و صاحبمنصبان مامور ایشان و کونسلها و ترجمانها در ایران امتعه که بکار طبوس ایشان بیاید و اگر اشیاء ضروریهٔ معیشت برای ابتیاع پیدا نمیکنند لهذا میتوانند بدون باج و خراج هر گونه امتعه و اشیا که خاصه که بمصارف ایشان تعیین شده باشد بیاورد و کذالک این امتیاز است بتمامه درباره وکیل و کارگذار و کونسل دولت ایران که مقیم دربار دولت روسیه باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانیکه از اهل ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسلها و حامیان تجارت روس لازم است مادامیکه نزد ایشان باشند مانند تبعه روس از جانب ایشان بهره مند خواهند بود و لکن اگر شخصی از انها مرتکب بجرمی شود که موافق بقوانین ملکه مستحق تنبیه باشد در آن صورت وزیر دولت ایران یا حاکم و در جایکه انها نباشند بزرگ ولایت مجرم را بواسطه ایلچی یا وکیل یا کونسل و نزدیکترین هر کدام که باشد مطالبه میکنند تا اجرای حد الت شود و اگر این مطالبه مبنی نباشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند ایلچی یا کونسل یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهد کرد **فصل هفتم** همه ادعا و امور متنازع فیها که مابین تبعه روسیه باشد بالانحصار بملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسلها اعلیحضرت امپراطوری برطبق قوانین و عادت دولت روسیه مرجوع میشود و همچنین است منازعات و ادعائیکه مابین تبعه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق بیفتد در حالتی که طرفین بآن راضی شوند و منازعات و ادعائیکه مابین تبعه روس و ایران واقع شود بدیوان حاکم شرع یا حاکم عرف ولایت معروض و محول میگردد و ملحوظ و طی میشود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسلها چون اینگونه ادعا که یکدفعه موافق قانون طی شده باشد دوباره استعلام نمیشود هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه ثانی کند بدون اینکه وکیل یا کونسل یا کارگذار روسیه را سابقا از آن اخبار شود ملاحظه نمی تواند شد و در بخالت ان امر استعلام و محکوم علیه نمی تواند کرد یه مگر در دارالخانه اعظم پادشاهی که در تبریز ناطهران باشد و کذالک در حضور یکنفر ترجمان وکیل یا کونسل روسیه **فصل هشتم** کار قتل و مثال آن گناههای بزرگ که در میان خود رعایای روسیه واقع شود تحقیق و قطع و فصل ان مطلق در اختیار ایلچی یا کونسل روسیه خواهد بود بروفق قوانین شرعیه که بایشان در باب اهل ملت خود داده شده است اگر یکی از تبعه روسیه بدعوی جرمی مستلزم السیاست با دیگران متهم باشد بهیچوجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد مگر در صورتیکه شراکت او بجرم ثابت و مدلل شود و در بن حالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعه روسیه بنفسه بجرمی متهم میشد حکام ولایت نمی توانند که تشخیص حکم جرم پردازند مگر در حضور محاکمه از طرف وکیل یا کونسلهای روسیه اگر در اماکن صدور جرم از وکیل و کونسلها کسی نباشد حکام ولایت مجرم را بجائیکه کونسل یا صاحب منصبی از دایره وکالت روسیه در انجا باشد روانه میکنند و استنطاق نامه که در باب برائت و شغل ذمه متهم بواسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صداقت مرتب و بمهر ایشان رسیده باشد و باین کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود اینگونه استنطاقها دنامها سند معتبر و مقبول او خواهد بود مگر انکه متهم عدم صحت انرا اعلانیه ثابت نماید و در صورتیکه متهم چنانکه باید ملزم گشته فتوی صریح حاصل شود مجرم را بوکیل یا کونسل روسیه تسلیم میسازند که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرر است بمملکت روسیه بفرستند **فصل نهم** دولتین علیتین معاهدتین اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت حکام و ولایات و دیوان بیگیان و سایر روسای طرفین هم از مواخذه شدید برداشته در هیچ حالت تخلف و تجاوز نخواهند کرد بدل در حالتیکه مکرر تخلف چنانکه باید محقق شود موجب معزولی ایشان خواهد بود خلاصه با وکلای مختار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران که در ذیل دستخط نوشته ایم شروطی را که درین معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه است که همان روز در ترکمانچای امضا شده است و چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ بلفظ در خود عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است منظم و مقرر داشتیم لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است بتوسط مادستخط گذاشته بمهر ما رسید و مبادله شد تحریر آمد در قریه ترکمانچای تاریخ دهم شهر فبروری سنه یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است از پنجم شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و سه **ذکر مبادی بعضی وقایع و حکایت کرمان و حوادث ین دکه درین سال روی داد و اصلاح ان فساد چون ظهیر الدوله** ابراهیم خان بن نواب مهدی قلیخان که عمزاده و داماد حضرت خاقان سلیمان شان فتحعلی شاه صاحبقران بود در سال یکهزار و دویست و چهل هجری وفات یافت نواب عباسقلی خان ولد اکبر آن مغفور که همشیره زاده نواب فرمانفرمای فارس بود بحکومت کرمان رسید و محمد قاسم خان دنبلی در خدمتش پیشکاری و سرداری یافت و رستم خان قاجار ولد دیگر خان مغفور نیز در قلعه بم که حصنی است معروف و محکم حکومت داشت و ابوالقاسم خان کروس در نزد

وی معتبر و معظم بمیرست و باطنا فیمابین او برادر دو سردار نفاقی شدید وقوع داشت و محمد قاسم خان نواب عباسقلی خان بفریفته باضمحلال ابوالفتح خان و استیصال رستم خان راضی ساخت پنجبر املیغار کرده بقلعه بم وارد و ابوالقاسم خانرا که از معارف کروس بود بکرمه بکشت و دیگر برادرش را که در کرمان بود ببرادر کشی نمودند و محمد قاسم خان استقلالی تمام در سرداری و پیشکاری کرمان یافت و باطنا سودای سروری در دماغش طغیان نمود لهذا خاقان صاحبقران خانلرخان ولد علیمرادخان زند را که بطنا پسر خاقان شهید محمد حسن خان قاجار و سمی او بود باشظام کرمان فرستاد و مراقب و مواظب اصلاح کار گردد نواب عباسقلی خان بدو تمکین نفرموده وی رنجیده قصد رجعت کرد ارباب حسین نام از جسوران کرمان باشاره حکمران آن سامان در منزل رباط قلعه باغین شب هنگام باجماعتی اشرار بر سر او ریخته خانلرخان مذکور را مقتول کردند و طغیان پوشیده برملا شد همچنین احمد بیک برادر محمد مهدیخان متخلص بشجنه که یکهمشیره اش از خدام حرم سرای شاهنشاهی و دیگری از ازواج ظهیر الدوله مرحوم و مردی دلیر بود بهمانه نکبت شد و محصلین دیوانی را مقید کردند و باعلان کلمه خلاف عاهد شدند و درین ایام نواب شاهزاده معظم محمد ولی میرزا والی سابق خراسان بایالت یزد میپرداخت چون از کار کرمان استحضاری کامل داشت بحضور حضرت خاقانی آمد که شرح حال قاسمخان عرضه دهد و کرمانرا نیز ضمیمه یزد کرده منتظم سازد و عبد الرضا خان یزدی ولد تقی خان پیکلربیکی سابقه یزد که بخدمتگذاری نواب والا مغرز بود چون از محاربات روسیه و تصرف بعضی بلاد و سرکشی حاکم کرمان مستحضر شد سر بخذلان برآورده عیال نواب شاهزاده را از شهر بیرون کرده روانه طهران داشت و مجموع اندوخته و خزینه و دفینه سرکار را بضبط درآورد و متصدیالت و سرکشی گردید بعد از مصالحه روسیه نواب والا عزم مراجعت یزد نمود در عرض راه محقق شد که عبد الرضا خان بدین خیانت پرداخته چون محمد قاسم خان دامغانی از امر یزد اطلاع یافت فرصت غنیمت شمرده بهمانه خدمت دیوان و تسخیر عبد الرضا خان نواب عباسقلی خان را باسوار و پیاده کرمانی و افشار و بلوچ برداشته باجبروی تمام قصد تسخیر یزد کرد چاکران مازندرانی که از ملازمت ابراهیم خان اعلا زمت فرزندش موروث و مجبور بودند از و خامت مآل و سخافت رای سردار کثیر الاقتدار دامغانی اندیشه کردند و با اعاظم کرمان مشاوره کرنیده همداستان شدند و اهالی کرمانرا بقتل حامی محمد مهدآمدند و بخلاف سردار موافق و موالق گردیدند در منزل رباط شمشکه دوازده فرسنگی یزد و منتهای خاک کرمان است توپخانه را بر روی ملزمین رکاب حاکم خود بستند و مستعد پیکار نشستند همراهان نیز اظهار عصیان را مهد و محاربه را مستعد شدند اردو بهم برآمده هر یک بطرفی متفرق گردیده دست غارت برآوردند نواب عباسقلی خان که ناچار در دست سردار بخذلان گرفتار بود فرصتی غنیمت شمرده روی بفرار نهاده بخال بیهال خود فرمانفرمای فارس متوسل گردید او انجا حمایتی و رعایتی ندیده راهی بخدمت عم اکرم ملک آرای کرده بمازندران رسید و محمد قاسمخان پریشان شده بانالهٔ زیر و حالت زار و وفور غم راه بم گرفته چون راهش ندادند باسیستانیان روی بجنبان نهاد

ذکر ماموریت نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه باشظام امر یزد و کرمان و وقایع آن زمان

چون حقیقت این امور برای جهان پیرای حضرت خاقان صاحبقران عرضه شد نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا والی خراسان را باشظام یزد و کرمان اشارت فرمود و آقا محمد حسن مشیخدمت خاصه مازندرانی با ستر داد اموال نواب شاهزاده معظم محمد ولی میرزا بیزد مامور شد و نواب شاهزاده والی بدربار پادشاه قاجار آمده استعفا گزید و شجاع السلطنه با سواران جرار خراسانی بظاهر یزد در رسید و در باغ دولت آباد نزول فرمود عبد الرضا خان سراسیمه شده ناچار متحصن گردید و با سباب قلعه داری و چاره کار خود پرداخت سواره و پیاده بمحاصره شهر یزد پرداختند و عرصه را بعبد الرضا خان بغایت تنگ ساختند جمعی از اهالی بر زد را با عریضه و پیشکش و افره روانه دربار خاقان کامکار کرد و این مخالفه را بسوء سلوک نواب والا والی یزد و اجماع عام محمول داشت تمام اعیان یزد اسناد عالیجکومت خان یزدی نمودند و دسته بدسته و نفره نفره با عجز و الحاح و عریضه و پیشکش بدار الخلافه طهران آمدند خاقان پوزش پذیر از جرایم خان یزد اغماض فرموده خلعت و فرمان حکومت بوی مرحمت کرد بلی ع رموز مملکت و ملک خسروان دانند ✤ آقا محمد جعفر کاشانی ثقنک وارد خاقانی پیوسته نواب شجاع السلطنه را از محاصره یزد و قلع و قمع آن خان حسب الامر اعلی منع کرد و شاهزاده نیز دست از محاصره باز داشته بحکم خاقانی بصوب کرمان و نظم آن سامان روانه شد و حکومت یزد بنواب شاهزاده ظل السلطان مفوض و عبد الرضا خان به نیابت او رتق و فتق امور میکرد و آقا محمد حسن مشیخدمت اموال و اثقال نواب شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبد الرضا خان گرفته بحضور حضرت پادشاه جمجاه آورده و نواب شجاع السلطنه بکلان تمام وارد کرمان گردیده و بنظم و نسق امورات آن ملک پرداخت بلطف و عنف مردم را بخود خوانده کرمانیان از غایت وا همه سر بطغیان برآوردند آقا علی نامی که نبیره تقی خان وزانی معاصر و وکیل زند بود سر خیل گروه اشرار گردیده در

شهر را مسدود کردو با شفنگچیان کرمانی بخط قلعه پرداخت دوازده شبانروز از خارج و داخل جنگامه بنرد کرم بود و دیده فتنه بیدار بوی شرم محمد حسین خان قاجار در آن کیرودار مقتول کردید و میرزا علی قلی ولد میرزا عبد الغفار کلارستاقی مازندرانی که پدر و پسر هر دو بوزارت ابراهیمخان مغفور مفخر بودند در شهر بقتل رسید آخر الامر بتدابیر آقا محمد حسن مشخدمت که با میرزا علی قلی منسوب بود آن فتنه فرو نشست و شهر تصرف در آمد و پس از چندی دیکر باره کرمانیان عزم خروج و طغیان کردند و در خانه شیخ حسن کرمانی که شیخ نجدی ثانی بود اجتماع کرده تمهید مقدمات شورش و یورش می کردند نواب اشرف والا استحضار یافته حکم بکرفتن مفسدین کرد کلعلی خان لک و هفت نفر از اعاظم مقتول و مکحول شدند و شیخ صاحب خانه از خوف خود را بچاهی افکنده هلاک شد و پس از چندی نواب شجاع السلطنه محمد قاسمخان دامغانی را بتادیب پرصابه بست آورده روانه دربار حضرت خاقان صاحبقران کرد و در پیشکاه سیاست مستوجب عتاب و خطاب و دیده جهان بینش بمکحل عمی مکحول شد و وی جوانی بغایت شهامند و خوش پیکر و بلند قامت و در سنین منتظر بود و صولتی تمام داشت بدان جالت کوری چندی بدامغان بزیست و در کذشت و شجاع السلطنه بحکومت و توقف کرمان مقرر شد و نواب شاهزاده اسمعیل میرزا بولایت خراسان معین و با میرزا موسی رشتی نایب بخراسان روی کرد خوانین خراسان بخدمتش آمده اظهار چاکری کردند و نواب شاهزاده محمد قلیمیرزای ملک آرای مازندران از نواب عباسقلی خان بن ابراهیمخان شفاعت کرده خاقان صاحبقران از جرمش در کذشت و او را بدو بخشود و در پنجم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۴۳ تحویل آفتاب ببرج حمل اتفاق افتاد و چنانکه شیمه و شیوه پادشاهان ایران است جشن نوروزی آراسته و سران امرا و وزرا و عموم اهل حضور بخلعتهای سنکین و شارهای نکین مخلی و مزین کردیدند و در بدو این سال جناب عبد الله خان اصفهانی دیکر باره بوزارت استیفای ممالک رسید و آصف الدوله برسم سابق امیر الامرا و پسرش حسن خان سالار بارو حاجب بزرک دربار شد

ذکر تتمه وقایع امور آذربایجان بعد از مصالحه دولتین علیتین و عزیمت نواب نایب السلطنه از تبریز بطهران بعد از مصالحه دولتین علیتین و وصول وجه مصالحه و رفتن نایارال بسفارت بجانب تفلیس

نواب نایب السلطنه در مقام دلجوئی اهالی تبریز برآمده از محال هشترود ارقام مرحمت فرجام بعموم تبریزیان نکاشته و همه را از کار کذاشته معذور داشته خانیان خایف اطمینان پذیرفته خیالات تفرقه را بجمع بدل کردند و روی باستقبال موکب حضرت نایب السلطنه نهاده کروه کروه و دسته دسته مورد الطاف و اعطاف خسروانه شدند و لیکن از اثاثه دولت و سلطنت چیزی در تبریز برجای نمانده بود چه جمیع توپخانه و قورخانه را برده بودند الا نجاه عراده توپ ارد پسل و هیجده عراده که در خوی وارد وی بمانده بود در روسیه تمه را تصاحب و تصرف کرده بهراه داشتند و پست و پنجهزار تفنک سربازی نیز در میان بنود معامله دیوانی و ولایت پرداخته و کارهای رعیت ناساخته امور رعایا و لشکری در نهایت اختلال قطع نظر از این امور در باب تتمه معاهدات شرفیابی نایب السلطنه بحضور پدر والا کهر کمال ضرورت داشت لهذا باذن و رضای دولت قصد حضور حضرت خاقانی نمود و در چهار شنبه بیست و ششم شهر زنجه بحضور اعلی رسید و در مجالس خلوت و جلوت مورد توجهات پیکران کردید چون خواهش نایارال بسفارت آن بود که در باب رد لشکران و ایروان حکمی مجدد از پیشکاه اطراعظم بابد و اولی آنکه نواب نایب السلطنه یا شاهزاده معظم محمد میرزا بنزد امپراطور رفته تهنیت جلوس او اظهار مودت و خلوص نمایند احتمال رد ولایات خواهد بود حضرت خاقان صاحبقران نیز بمامور یت نایب السلطنه و رفتن بطرزبورغ ممکنین فرموده تتمه این سفارت بهیه پرداختند و چون جناب آصف الدوله اللهیارخان در نقض عهد جهد داشتند و غالبا در منازعه با دولت روسیه اصراری همی نمودند و در معنی رای خود را اصابت میشمردند و اینهمه خطا بظهور پیوست و حفظ تبریز را نیز نتوانست و کرفتار شد حضرت خاقان صاحبقرانی تتمه او را مایه انتباه امثال او شمرده فرمان داد که نواب نایب السلطنه آصف الدوله را خوانده برسندی فکنده نشانده بدست مبارک خود پای او را بزخم مجروح و مشقوق فرماید لهذا چنین شد و پس از قرار و مدار امور نزدیک و دور حضرت خاقانی بسیلاقات شمران فرموده بتفرج و شکار اشتغال می ورزید و نواب نایب السلطنه مرخص و بجانب همدان و قلمرو علیشکر ترکمان حرکت فرمود و در همکام مرخصی نایب السلطنه و مامور شدن بطرزبورغ بحث شاهانه از زر ناب که مینا شده بود با کمر خنجر گرانبها و شمشیر مرصع موسوم بجهانکشا که زیاده از یکصد هزار تومان بهای داشت و نیم تاج پادشاهی و سایر تدارکات از حضرت خاقان صاحبقران بشاهزاده داده شد و بنا بر یکی از شرایط و معاهده دولت انکلیس دویست هزار تومان بر کردن اولیای آن دولت نهاده ایشان نیز دادند و اضافه کرور ناقصه شد مع القصه نایب السلطنه مصمم سفر بطرزبورغ کردیده تهیه و مدارک مشغول بود و در همدان شاهزادکان عراق محمد تقی میرزا حاکم بروجرد و شجاعلی میرزا حاکم ملایر و همایون میرزا حکمران نهاوند بخدمتش شرفیاب شدند و همدان را بفرابش پادشاه ذیشان حضرت خاقان صاحبقران بنوب

فرح سیر میرزا و اگذاشته بر فیل بزرگ زرین هودج که خاقان سپهبال رکوب او را التفات فرموده بود سوار شده از همدان بعزم غزا و از آنجا روانه تبریز گردیدند و امیرزاده کان و حکام اذربایجان بحضرتش آمدند ذکر ایشان تفصیل وقایع خراسان بعد از تولد شاهزاده شجاع السلطنه و مامور شدن نواب شاهزاده اسمعیل میرزا و مراجعت نواب امیرزاده هلاکو میرزا در وقتی که نواب شجاع السلطنه عزیمت حضور حضرت خاقان داشت فرمان ایالت خراسان بنام نامی نواب امیرزاده هلاکو میرزای الملقب بهادر خان صادر شد و برادر دیگرش نواب ارغون میرزا بحکومت سبزوار مامور آمد و ترشیز را بنواب مکو قان میرزا واگذاشته میرعلی نقیخان عرب زنگوئی حاکم طبس را در نزد او بگذاشته خود بطهران و قزوین آمده چنانکه مرقوم شد بیزد و کرمان رفته بعد از آمدن شجاع السلطنه و انقضای مدت سه ماه محمد خان قرائی حاکم تربت حیدریه چنانکه معهود و مجبول بود سر از ربقهٔ خدمتگذاری در کشیده خودسری آغاز کرده چون رضاقلی خان کردز عفر انلو حاکم خبوشان که ایلخانی خراسان اعتبار داشت با محمد خان در مقام مخاصمه بود نواب امیرزاده بهادر خان هلاکو میرزا را بسر تربت حیدریه بردن خواست شهزار سوار از جمعیت خراسانی اجتماع کردند رضاقلی خان و نجفعلی خان شادلو حاکم برنجرد و صید محمد خان جلایر حکمران کلات و سیکلر خان چاپشلو حاکم دره جز اتفاق کرده در رکابش بساط همین سال از ارض اقدس حرکت و در منزل رباط سفید امیر علی نقی خان طبسی و امیر اسد الله خان خزیمه حاکم قاینات در رسیدند و روی بتربت نهادند یار محمد خان افغان که از جانب کامران میرزا والی هرات در غوریان بمنظر اشارتی بود بهم باد و هزار سوار افغان در دو تربت بارد و ملحق شد و یکی از منسوبان منیاد خان هزاره نیز بخواهش ایلخانی با هفصد سوار بخدمت آمد محمد خان قرائی که مزوری بود مرائی عرصه جنگ بر خود تنگ دید بخدیعت و مکیدت پرداخت و بنای مراوده با نواب امیرزاده بهادر خان استوار کرده به پیغامات مزورانه او را بفریفته معروض داشت که اگر بهادر خان مرا بدستخطی مطمئن کند و سخن خوانین را درباره من پذیرد سر قدم ساخته بخدمت خواهم آمد نواب هلاکو میرزا دستخطی بدلجوئی او مرقوم داشته استدعای او را قبول کرد وی همان نوشته را بخوانین فرستاده همه مایوس شدند و پراکنده گشتند و نواب امیرزاده ناچار از دو قلعه تربت برخواسته بعزیمت شهر مشهد همی آمد و فیمابین محمد خان و رضاقلی خان و سایر خوانین مجدداً کوس مواحدت بلند آوازه و عهد موافقت مستحکم و تازه کردید و سواران هزاره بتاخت و تاز حوالی ارض اقدس پرداختند و اینواقعه بعرض اولیای دولت ابد مدت رسید نواب شاهزاده اسمعیل میرزا را که سابقاً والی ترشیز بود حاکم خراسان کردند و میرزا محمد رضای فراهانی کارگذار ایلخانی از طهران قصد بر نگاشت و در رباط سفید اینخبر مشتهر شد خوانین همراه بهادر خان او را تنها گذاشتند و برفتند وی بمشهد آمده بماند و چون حقیقت اینخبر یقین نبود رضاقلی خان نواب امیرزاده اباقا آن میرزا را بوالی کری برداشته در میان برادران بحکم نفاق کشت و نواب هلاکو میرزا معزولاً و مجبوراً بخبوشان برده بعد از چندی توقف از آن کار پشیمان شده او را با کرد بهادر خان بولایت سبزوار بنزد ارغون میرزا آمد رضاقلی خان نیشابور و بلوکات را تصرف کرد و جعفرقلیخان ولد نجفعلی خان شادلو را که آماده بود بنیابت نیشابور مامور داشت چون نواب اسمعیل میرزا بمشهد رسید و عیال شجاع السلطنه در ارک بودند و محفظین سبزواری داشته و سبزوار در دست امیرزاده ارغون میرزا بود اسمعیل میرزا را بارک راه ندادند در خارج شهر توقف کزید و چون وجود امیرزاده کان و اسمعیل میرزا مانعة الجمع بود از جانب خاقان صاحبقران حسینخان قاجار سردار قزوینی بسرداری خراسان رفته و اسمعیل میرزا بحضور آمد حسینخان بمشهد رسیده شهر را بتصرف آورده بنشست ولی سبزوار بحکام کان در دست ارغون میرزا بود و در این ایام حسینعلی خان جوانشیر از جانب قرلباشیه کابل عریضه بخدمت خاقان صاحبقران آورد و از راه سیستان بکرمان و از آنجا بطهران آمد مقصود آنکه برادران مسیح خان افغان بعد از کور کردن او هریک در جانبی طغیان کرده از اولاد تیمور شاه شی بدست آورده بنظم و نسقی دارند و در بند سنگه هندوآور مردان سلسله بابا نک شاه بر کشمیر تسلط یافته اهالی کابل و پشاور را استدعا کرده اند که شاهزاده جعفت بدان ولایات مامور شود تا او را خدمت کرده با اعادی منازعه کنند چون درین عرض معروض بنود خاقان مغفور او را بوعده معاودت داد و او مرا از راه هرات را بخوف و خطر تغییر کرده حکمی بوالیان سند نوشتن استدعا کرد و اولیای دولت مضایقه نکردند و از تزویرات او که مقصدی دیگر داشت غافل ماندند و وی بفرمان پادشاه ایران بولایت سند رفته خود را ایلچی دولت علیه ایران بخرج داد و خاتمه حال او در مقام انسب مرقوم خواهد شد و در اواسط جمادی الاولی سال یکهزار و دو صد و چهل و چهار خاقان کامکار قصد زیارت معصومه قم کرد پس از روزی چند عزیمت سلطان آباد که از شهرهای معظم و بناهای سپهدار مکرم محمد یوسف خان سپهدار بود فرمود ذکر حرکت حضرت شاهنشا افاق بجانب عراق

ورود بشهر سلطان آباد جدید سپهدار عراق یوسف خان گرجی حاکم و سپهدار افواج عراق امیری بزرگ از امرای درباء حضرت خاقان قاجار بود و در عراق شهری جدید بنیاد کرده بنام سلطان ایران سلطان آباد نام نهاده بود و بلده بود از هر حیثیت در کمال جمال و برج و باره و رسته بازارش در غایت متانت و حصانت اتمام یافته حضرت شاهنشاه صاحبقران از دربند بدین اشهر رغبتی افتاد افتخار او را عزیمت آن صوب فرمود و بعد از ورود بعرصه گزارش عنی ع که شاه غرنوی لید سوی سرای ایاز شد آن یوسف مصر عراق عزیز آفاق کرد و جناب سپهدار صداقت شعار که با شوکت قارن و ثروت قارون بود بحکم انکه کفته اند ع العبد و ما فی یده کان لمولاه بشکرانه توجه حضرت مالک الملک کل ما یملک و ما یعرف خود را از نقد و جنس و صامت و ناطق بر صفحه طوماری نگاشته و بپای برنج حضرت شاهنشاهی و نعل بهای سمند ظل الهی عرضه داده و بر منصه ظهور نهاده و در شهر سلطان آباد مذاکر کرد که مادام ایام توقف اردوی شهریاری در سلطان آباد اصلا رسوم بیع و شری مرعی نشود و هر کس را بهر چه حاجت و ضرورت افتد از انبار و سرکار سپهدار برده باشند رطبا و یابسا اهالی سلطان آباد تقرر شدند و نه خرند و چیزی نیارند و نبرند لهذا اگر کسی زیاده از مقدار احتیاج از انبار خانه سپهدار بر سبیل غارت و یغما آورده برده بود پس از انقضای زمان توقف اضافات سیورسات بر جای بماند و حمل نتوانست کشی حریصان فاقه زده اردوی حضرت شهریاری را سلطان آباد شهر مصر و سپهدار یوسف نام عزیز ایام بود که ببضاعت مزجات همکی را بکیل میل مرهون عواطف خود کرد و مشمول عوارف خود فرمود و با تمامی ملکزادکان خدمات تمام بظهور آورد اعلی و ادنی را از خود راضی داشت حتی با احاد لشکری تلطفات نمود و احدی از آن کروه را جای تحکی از مقامات نشکی نماند دارای ملک آرای فاجار یعنی خاقان صاحبقران کامکار از سیاق چاکری و رسوم خدمتکاری غایت تراضی حاصل فرمود و جناب یوسف خان را بلقب کدخدائی عراق ملقب و باعطای نشان مکلل مصور بتمثال همیال مفتخر داشت و رقبات او را که برغبت عرضه حضور اقدس اعلی کرده بود بتیول ابدی و سیورغال سرمدی مقرر فرمود و پنج عراده توپ قلعه کوب و دو صد کس غلام علوفه خوار رکابی خاصه بحافظت شهر سلطان آباد مقرر شد و اشارت فرمود که خندقی عمیق که مخارج آن از دیوان سلطان صاحبقران ممضی شود بر کرد اکرد شهر سلطان آباد ساخته و پرداخته شود چون بر مدارج جاه و جلال سپهدار عراق مفرود و امور انصفحات را چنانکه مصلحت وقت بود انتساق تمام داد عزیمت مراجعت فرمود و در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه شهر طهران را از فر ورود مسعود سپهر هشتم فرمود و خبر آمدن کرمایدوف در رسید ذکر ورود ینارال کرمایدوف سفیر دولت بهیه روسیه بدارالملک طهران و حضور شاهنشاه صاحبقران و سلوک وی با عموم اهالی ملک و آزدحام عوام و قتل کرمایدوف و رهائی نایب اوف ملکوف چون مقرر شده بود که مصالحه نامه دولتین بواسطه سفرای معتبر از جانبین بدو سلطان عظیم الشان حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه خاقان و حضرت امپراطور اعظم نیکولای باولیچ برسد علی هذا از دولت روسیه ینارال کرمایدوف همشیره زاده ینارال مرشل بسقاویچ سردار کرجستان و قفقاز بسفارت ایران ممتاز گردید و وزیر مختار از دولت بهیه روسیه نیز لقب یافت و با ایران شتافت و این سفیر و وزیر در منازعه و مصالحه حاضر و از امورات گذشته مطلع و خبیر بود لهذا برای اتمام شرایط معاهده مصالحه بپطرزبورغ رفته و با مور بانجام عهد و پیمان و توقف در طهران آمده و هدایای امپراطوری را که چهل چراغهای بلور و ظروف و اوانی از قطعات سنگ یشم و سماق تراشیده بودند و نهایت تصنع در آنها کرده داشت با او فرستادند و نظر علیخان افشار ارومی بعد از ورود او بتقلیس از جانب حضرت ولیعهد بتدلیس مهماندار او روانه و تا تبریز در غایت تجمل و تفخیم با وی همراه همی آمد و بعد از رسیدن بحضور حضرت ولیعهد دولت ایران نواب نایب السلطنه و یکماه توقف تونسل و نایب در تبریز معین کرد و بی استیذان از رای دولت حضرت خاقان و مشاورة با ایشان از جانب خود کونسلی بکیلان فرستاده خود در کمال تجبر و تکبر راه دار الخلافه طهران را طی کرده با مهماندار افشار بحوالی شهر رسید و در روز ورود او که یکشنبه پنجم شهر رجب المرجب هزار و دویست و چهل و چهار هجری بود میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر نواب شاهزاده ظل السلطان با محمد ولیخان افشار قاسملو حسب الامر شاهنشاهی باستقبالش رفتند و با احترام تمام او را بشهر آورده در حوالی دروازه شاهزاده عبد العظیم منزلی خالی دادند و بعد از ورود کرمایدوف سفیر و وزیر مختار دولت روسیه بامر حضرت شاهنشاه ایران میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه و اللهقلی خان قاجار دوالو نایب پیشخدمتی باشی و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی خاصه دیوان اعلی بدین ینارال کرمایدوف رفتند و با او بلوازم مهربانی پرداختند و چنانکه رسم بود از جانب دولت اظهار مواحدت و یکانکی کردند و پس از رودی

دوسه چنانکه قاعده آوردن بسفرای روم و فرنگ و روس بحضور حضرت خاقانی بود و مکرر تشریفات و تکریمات ایشان در سلک بیان مقرر و محرر شده پیشکاران دربار خاقانی و کارکنان سرکار سلطانی بحضور بسار کش آوردند و بر رسم معهود قبل از حضور لمحه اورا در کشیک خانه امرای دیوان جلالت بنشیان نشانیده تحرمات و تکریمات بظهور آوردند و او خود بدین قاعده متغیر و از مقام ماموریت بمرتبه آمریت تمایل داشت و اینکونه رفتار بحرمتی و بیغرتی خود پنداشت و سخنان و لخراشش میراند و بر آداب ادب و حرمت آستین استغنا برمی افشاند و بواسطه اشقاقت گذشته نهایت خیلی و مانیا در طبع و دماغ محزون داشتی و ریشه تکبر و تجاسر در مزرعه تدبر و تجربه می کاشتی اگرچه در آن سنوات من بنده نگارنده این گرامی نامه در ملک پارس بودم و از حقیقت احوال کما هو حقه استحضاری حاصل ننمودم بروجهیکه مرقوم دیده ام و مذکور شنیده ام این کرنیاپادوف ایلچی روسیه بجهه چهره کی نظام روسیه بر تبریز و اذربایجان تجبری عظیم و تکبری جسیم بوده و بوفق قوانین خواقین ترکستان با پادشاه ایران که اعظم از خاقان چین و افخم از خاقان توران زمین بوده رفتار و سلوک شایسته مرعی نمی نموده چندانکه عقلای دوربین دقیق بدو اندرز و نصیحت کردندی که از اینگونه اشقاقات و این دست امورات بسیار اشقاق افتاده که پادشاهان بزرگ و فنی مغلوب شده اند و برحسب اقتضای وقت بمصالحه آمده اند چنانکه پطر کبیر را با آل عثمان و شرل دوازدهم را با پطر کبیر واقع شده و هلم جرا سلاطین را با سلاطین رفته است از فرستادگان و سفرا و امرا و وزرا مداخله و مماطله در امور دولت خلاف ادب است و را سود مند و دلپسند نمی افتاد و زبان بگفتار لاطایل همیگشاد و امنای دولت کار او را باغماض همی گذرانیدند و بخلاف ایتلاف رای نمیزدند و جسارتهای او را از حضرت خاقان بمی نهفتند و خود سرپای و برادر پیشگاه شاهنشاه ایران بتصریح نمی گفتند و چون بمجلس همایون شاهنشاه قاجار فتحعلی شاه صاحبقران درآمد چنان شنیدم که بر بساط مبارک که محل جبهه سائی سلاطین بزرگ و بوسه گاه شاهان سترگ بود خلع نعلین نکرده و از رمز فاخلع نعلیک بالوادی المقدس طوی غفلت ورزیده و در خطاب و بیان خشونت پیشه کرده و سخنان درشت راندمع هذا شاهنشاه ایران که در جاه افراسیاب و در رای هران رابنده خود نمی شمرد باوی بلاطفت و ملایمت مرعی داشت درشتیهای او را بنرمی و سردیها بیشرا بگرمی پاسخ داد و حاضرین بارگاه چندانکه باشارات خفیه و بیانات جلیه بنیاران کرنیاپادوف را از اینگونه سلوک با حضرت ملک الملوک مراعات و مناصحه کردند از نکال غرور در آن جوان جسور تغیری حاصل نشد از انجا که فرستاده ایمپراطور روسیه بود و اتمام مصالحه را میانجی و میهمان دولت خاقانی شده بمفاد اکرموا الضیف و لو کان کافرا حضرت خاقان نکته دان سوء ادب کرنیاپادوف بنظر اغماض مستور میفرمود پس از روزی چند آغا یعقوب ارمنی که از خواجه سرایان حرم خانه خسروی و مشکوی مشکبوی کسروی بود و از مال دیوان مبلغی خطیر بر ذمه داشته و کارگذاران دولت از وی مطالبه میکردند پناه بحمایت بنیاران کرنیاپادوف برده چون در فصل سرد هم صلحنامه مقرر شده بود که اسرای قدیم و جدید را که از عهد خاقان شهید بایران آورده اند مسترد سازند و یعقوب باز از ارمنیه ایروان و از اسرای سپاه ایران بود خود را رسته و آزاد خواست و در نزد کرنیاپادوف اسباب فتنه و فساد را مسبب آمده اسرای کرجستان را از زن و مرد اسما و رسما بر ایلچی عرضه کرد و حال انکه جمع از زنان مبین اسلام و نکاح خواص و عوام اندر آمده بودند و از ایشان اولاد داشتند و استرداد ایشان کاری سخت صعب و در مذهب اسلام نیک بد بود مع هذا بسیاری از زنان را بعنف و لطف بردند و از انجمله دو زن کرجیه مسلمه در خانه جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار امیر الامرای دربار بودند و بنیاران کرنیاپادوف هر دو را بخواست و ببرد و در خانه خود نگاه داشت و ان دو زن بعلمای شهر طهران پیغام میکردند و برجوع از ملت اسلام و بازگشت بآئین ارامنه رضا نمی دادند تا کار بجائی رسید که فرستادگان وی با یعقوب بخانهای خواص سرزده رفتندی و جستجوی زنان کرجیه کردندی و در شهر فتنه برخواست و خلایق از رفتار ایشان بعلما و فضلا و مجتهدین تظلم و تشکی کردند و ضمنا از سکوت امنای دولت درین باب با پادشاه فلکجاه بدگمان شدند و باهمه دل بد کردند قضاة و مشایخ و سادات و مجتهدین را غیرت دین دامن گیر گشته با یکدیگر اتفاق کردند و در مقام چاره برآمدند و بنزد بنیاران کرنیاپادوف کس فرستاده پیغام دادند که ما را بمصالحه و مناصحه دولتی رجوعی نیست ولی در امورات شرعیه و قواعد دین و ملت نتوانیم ساکت بود چه اگر بعد ازین مصالحه کار چنان شود که ایلچیان روسیه زنان مذخوله اهل اسلام را بعنف و زور و زجر باز پس گیرند و اسرای کرجستان را از زمان گرجیان زندتا این سلطنت ابد پیوند و استدن جویند اولاد و احفاد مسلمانان در دست روسیه خواهد افتاد و فتوری و قصوری تمام در کار ملت اسلام روی نماید پادشاه اسلام حفظ ملک خود را کرده با روسیه مصالحه فرموده ما تیر مشوایان این دین مبین و حامیان و مروجان شریعت حضرت سید المرسلین نباید بر قواعد مذهب از نیکار که در پیش گرفته مسامحه نمائیم چه عموم اهالی ایران بما بشورند و بلوای عام روی نماید و حاکم و محکوم و عالم و معلوم ارمنیان بر خیزد و صلاح در استرداد زنان مسلمه جان

ایشان است چون فرستاده علما بنزد ایلچی روسیه رفته و اینکونه سخنان بمیان آورده کرپاید وف برآشفته و بدو دشنام کشیده و بجوابهای درشت وعتابهای قبیح فرستاده را خایبا خاسرا بازگردانیدند علما و ساداة در جامع طهران اجتماع کرده افضل الفضلاء المجتهدین جناب حاجی میرزا مسیح را باخود موافقت داده بمخالفت ایلچی همدستان شدند همانا اهالی شهر که غالبا مرید علما بودند بر گرد ایشان اجتماع کرده ابواب دکاکین فروبستند و مستعد احکام شرع نشستند و مقصود علما مخوف و متسببه ساختن کرپاید وف و وادار کردن تهران موصوفه نبود ولی چون از دحام عوام از شهری و روستائی بچندین هزار کس رسیده کار از دست امنای دولت و علمای ملت بیرون رفته بود و با صد هزار کس چکونه برمی آمدند کارگذاران دولت در اصلاح این کار درماندند القصه از دحام عوام و غوغای تمام روی بازدیاد نهاد و راه سرای کرپاید وف بر گرفتند و خانه او را که در خارج ارک سلطانی و قریب بقورخانه حضرت خاقانی بود احاطه کردند چندانکه از جانب حضرت خاقان صاحبقران شاهزادگان و امرا بصلاح امر و اسکات رعیت کوشیدند چاره در آنبلوای عام و غوغای قیام نپذیرفت و صریح گفتند که اگر دولت بخلاف رای ما فرمان دهد جمهور را از یاد شاه روی برتابیم و با او نیز مدافعه نمائیم ایلچی مزبور و همراهانش که قریب بدو صد کس میشدند چون اینحال ملاحظه کردند درهای سرا ببستند و با تفنگ و حربه بفراز بام برآمدند و تفنگ رها کردند جوانی چهارده ساله هدف تیر اجل گردید بخون خود در غلطید چون خلق همراهان ایلچی را در قتل اهل اسلام بدین غایت دلیر دیدند در کمال حماقت بر اطراف عمارت یورش بردند و دست بالات حرب آشنا ساختند یعقوب ارمنی که مکرر با فرستاده مجتهدین سخنان مرتدانه پاسخ داده بود متحیر شد بام ایلچی برون آمد فی الفور تیغ تیز در و نهادند اعضای او را دریدند و سر او را بریدند دو نفر زن کرجه را بیرون فرستاد کاشکان علما محافظه کردند تا بجائی رسانیدند الحاصل قریب بهشتاد تن از اهل اسلام در این غوغا مقتول شدند و دیگران که زیاده از حد بودند ممنوع بکشته بالا برآمدند در خانه بنای آن کرپاید وف ریختند نواب شاهزاده ظل السلطان و پیشکاران شهر دیگر باره بمانعه اهل هجوم رفتند فایده نداد و کار از کار گذشته بنای آن کرپاید وف و وزیر مختار روسیه را با سی و هفت نفر از همراهان وی مقتول نمودند و آنچه در آن خانه بود همه را بردند و آن خانه را از بنیاد برکنده زمین از آن نیز شکافتند و بهر سوی متفرق شدند کس ندانست که از کجا آمدند و بکجا شدند قاتلی معین نبود و بزرگی محقق نشد که مورد قصاص ما مواخذه و سیاست شود ملسوف نامی که نایب اول ایلچی بود پنهان شده و بناه بمسلمانی برده نجات یافت و او را خاقان صاحبقران خواسته مورد التفات و اکرام فرموده در اندیشه این حادثه عظمی در افتاد و امر فرمود که اجساد مقتولین روسیه را بکلیسای واقعه در طهران برده بامانت نهادند و ملسوف نایب اول را بانظر علیخان افشار معزز و مکرم به تبریز فرستادند و او در حضور حضرت ولیعهد نایب السلطنه بحر مهما و تقصیرات دولتی کرپاید وف تصدیق نمود و سرقتن

ملسوف نایب کرپاید وف بتفلیس و پطرزبورغ و تقصیر ایلچی را تصدیق کردن نواب نایب السلطنه

بعد از مراجعت از طهران بسان وزیر کی سفر پطرزبورغ اشتغال و مستعد حرکت بدانسامان بود و در موقت این اخبار حادثه بارسموع و ملسوف نایب ایلچی در رسید بملاحظه اتحاد دولتین حکم داد که اهل نظام و غیر نظام بپوشیدن لباس عباسی و آثار سوکواری پردازند سه روز در دروب دکاکین مسدود و علامات عزاداری مشهود کردید و تصدیق نامه ملسوف را در تقصیر کرپاید وف در نامه خود ملسوف فرموده بنزد دنیارال مرشل بسفوج مرسول داشته عذرخواه این حادثه تا بهنکام کردید و مضمون نامه نایب السلطنه که جناب قایم مقام فراهانی نوشته بود این است که دنیارال کرپاید وف ایلچی اندولت جاوده بعد از ورود بدار الخلافه بهجت مبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست بپاره رفتارهای ناهنجار زده مباشر برخی از جسارتهای ناهموار شده همراهانش انچه منع نمودند فایده پذیر نکردید بالاخره دست بکاری زد که خلاف طریقه دین غرای اسلامیان بود و هیچیک از اهالی شرع شریف حوصله چنان خلاف شرعی را نمی نموده رفته رفته کار از مصلحت دولتداری گذشت پیشوایان دین مبین لبنا بر عایت شریعت جناب سید المرسلین ص نوبت دینداری گشت بهمه رعایت دین حمیت و دولت را فراموش کردند و شورش عام در دار الخلافه دست داده ایلچی و همراهانش را بقتل آوردند حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرا و هجوم عوام بی سر و پا موافق افتاد و ایلچی دولت بهیه روسیه بجمله جسارتهای ناتقایه جان خود و همراهان را بباد فنا داد اولیای دولت قاهره را از این معنی خبری نه از وجود مباشر و قاتلی که توان سیاست نمود اثری همان بتعصب دینداری بر عدم اطلاع امنان دولت ابد مدت شهریاری دلیلی روشن است و شهادت ملسوف صاحب نایب بر جسارتهای دنیارال کرپاید وف و شورش عام از غنی و ملسوف برهانی مبرهن سرکاه امنای دولت روس رجوع بحکم عقل خرده بین نمایند دانند که دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقی چنان و خسارت کنجی شایکان مباشر عملی چنین قبیح که مایه هزار کونه تقبیح است نخواهند شد و خود را در دولتهای بزرگ بدنام نخواهند خواست اگر این معاویر

حقه را می پرسند و شهادت ملسوف صاحب را که خود حضور داشته بنظر قبول میگیرند اولیای دولت علیه نیز تلافی این امر خطیر را بوجه احسن بعمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار دستور العمل در رسد معمول خواهند کرد و هرگاه خدای نخواسته بازار مابشتباه است و قرار کار بر کدورت و اکراه خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این کفتگو موقوف بحکم دوشاهنشاه معظم زیاده چه نوشته شود علی الجمله ملسوف صاحب با نوشته و میهماندار بتفلیس رسید و قصه بازگفت نیارال مرشل بسقوج که مردی با فطانت بود دانست که حدوث اینحادثه بحکم قضا و قدر و جبارت آپچی و شورش عامه بوده امنای دولت در این کار انکار داشته اند ملسوف را بپطرزبورغ گسیل ساخت و برفع اشتباه امنای اندولت پرداخت و جواب صواب بحضرت نایب السلطنه نگاشته و در فرستادن سفیری خطیر بعذرخواهی قتل سفیر لوازم اظهار را مرعی داشته بعد از عرض اینعریضه بحضرت خاقان صاحبقران مقرر شد که نواب رکن الدوله بتبریز رفته و میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار سفارت پطرزبورغ مامور شود ذکر فرستادن نواب امیرزاده خسرو میرزا خلف حضرت نایب السلطنه بسفارت دولت روسیه و رسیدن حاجی محمد خان امیر نظام مرد دولت ایران و ساکنان طهران بعد از تحویل آفتاب عالمتاب بیرج حمل و گذشتن لوازم جشن نوروزی حضرت شاهنشاه جمشید حشمت نواب شاهزاده رکن الدوله را برای ملاقات و گفتگو بخدمت جناب نایب السلطنه فرستاده در روز سه شنبه پانزدهم شوال یکهزار و دویست و چهل و چهار روانه شد و بعد از ورود به تبریز معلوم افتاد که باشارت ایمپراطور روس مقرر شده که یکی از ملکزادکان نامدار بعذرخواهی کار رفته به پطرزبورغ رفته تا مزید عزت اندولت شود لهذا اقرار کار بر آن برنهادند که نواب امیرزاده خسرو میرزا فرزند حضرت نایب السلطنه و امیر کبیر نظام محمد خان زنگنه که از احفاد شیخعلی خان زنگنه وزیر صفویه بود و جمعی اکابر ارباب مناصب با تحف و هدایای مناسب روانه شوند و قبل از ورود رکن الدوله وقایع نگار مرو زی حرکت نموده و چون اینخبر معروض پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران شد یکصد هزار تومان بجهة مخارج عرض راه امیرزاده خسرو میرزا مصحوب میرزا بنی خان قزوینی مو زیر رکن الدوله بچاپاری ارسال رفت و بامیرزاده وصول یافت و روانه مقصد گردید و در این هنگام نیارال والعوز کی از دولت روسیه بسفارت ایران آمد و در سه شنبه بیست و پنجم شهر ذیحجه الحرام وارد تبریز شد که از حقیقت کار قتل ایلچی روس استحضار کامل یابد و در دوازدهم شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و چهل و پنج بدارالخلافه طهران رسید و در پنجشنبه بیست و دوم شهر مذکور بحضور حضرت خاقان صاحبقران احضار یافت و بعد از عرض مطالب معلوم شد که از جمله تکالیف دولتسانه دولت روسیه یکی آن است که هرگاه مباشر قتل ایلچی معین میشد که بقصاص رسد مایه اجماع عام که جناب میرزا مسیح بوده از شهر طهران بیرون رود تا مایه وداد و اتحاد دولتین گردد و چون در روز قتل کریادوف رضا قلی بیک طالش ولد پناه بیک را با شمشیر خون آلود دیده بودند و در شمیرانات نیز مباشر قتل احدی از ناس نشده و فرار کرده بود او را بدست آورده در میدان خارج ارک مقتول نمودند و در خروج جناب میرزا مسیح حضرت خاقانی را تامل تمام بود و چون در آن ایام جناب فضایل مآب حاجی محمد ابراهیم کلباسی خراسانی ساکن اصفهان بطهران آمده بود حضرت خاقانی از مجتهد الزمانی در این امر مشورتی خواسته جناب ایشان بملاحظه صلاح و دین و ملک و حفظ بیضه اسلام رفتن جناب میرزا مسیح را بعتبات عالیات تجویز نموده حضرت خاقان صاحبقران او را خواسته بنحوی خوش و پسندیده دلگرمش بسفر عراق عرب و عوت و راضی فرمودند ولی مریدان جناب میرزا امر را شبیه بساخته چنان وانمودند که بعد از خروج از شهر انجناب را کرمه بار و پیل با تفلیس گسیل خواهند کرد میرزا را در رفتن تردیدی حاصل گردید و روزی چند بامدادشد پیغام گذشت دیگر باره عوام بمحافظت و ممانعت وی ازدحام کردند تمام شهر و بلوک بهم برآمد شورش عامه درین روز از روز قتل ایلچی بمراتب در گذشت و کار بجائی رسید که در روب ارک مبارکه را فرو بستند و توپ بر بروج کشیدند و بخرابی شهر و مسجد و قتل عام مردوزن و ابناشتن محلات و برزن فرمان صادر شد آخر الامر میرزا مسیح شب هنگام بلباسی غیر معروف ملبس و از شهر بیرون و بجانب عتبات عالیات رفت و شورش عامه و کرمی آن هنگامه فرو افسرد و فتنه بخفت و امنای دولت روسیه می نهایت ازین امر راضی و متیقن بر خودسری عامه در حادثه ماضی شدند ذکر وقایع خراسان و ایالت نواب احمد علی میرزا و رجعت حسنخان و حسینخان بعراق سابقا مرقوم رفت که حسنخان سردار ایروان بسرداری خراسان رفت بعد از ورود و وصول او خوانین خراسان خاصه رضا قلی خان ایلخانی زعفرانلو بادی مخالفت نموده او را مکین نکرده سردار با محمد خان قرائی مراوده کرده او را با حسنخان بیار و اصمان برادر خود بر سر رضا قلی خان که در نیشابور علانیه سرکشی میکرد روانه داشت ایشان با هشتهزار کس بدانجا رفته کاری از پیش نبردند و بمشهد آمدند و بتدبیر و تزویر مستحفظین ارک و شهر را که اکراد بودند تغییر داده از قرائی محفظ

نهادند صید محمد خان کلاتی نیز با محمد خان قرائی ساخته با سردار خلاف کردند تا کار بجائی رسید که سردار در ارک محصور ماند و محمد خان در شهر دست باخذ اموال تجار و تقویت اشرار و فجار درزده غلبه تمام یافت و مع هذا روزی یکبار بدیدن سردار رفته اظهار صداقت نمودی و این کار را بدیگران نسبت دادی علمای مشهد مقدس شرح حال ارض اقدس را بحضور اعلیحضرت خاقانی عرضه داشتند رضا قلیخان نیز از محمد خان قرائی در ضمن عریضه خود شاکی و میرزا محمد رضای قراءانی کارگذار خود را روانه دار الخلافه کرد استدعای شاهزاده کرده لهذا نواب احمد علی میرزا که از ملکزادگان معتبر بود بحکومت خراسان در سنه شنبه سیم شهر صفر روانه شد و میرزا موسی نایب رشتی که سابقاً وزیر نواب شجاع السلطنه و مدتها در خراسان بود بوزارت شاهزاده احمد علی میرزا مقرر گردید و مصطفی قلیخان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز که بیست سال در طهران سرگردان میزیست نواب شاهزاده باخود برده و در دوازدهم ربیع الثانی بچمن چناران نزول افتاد رضا قلی خان کردایلخانی و بختعلی خان شادلو بحضور آمدند و نیشابور را تخلیه کردند و بجهة استخلاص شهر مشهد از محمد خان قرائی تخمیناً پنجاه هزار کس از کرد و ترک آماده کردند و بمرافقت سپاه رکابی و هشت عراده توپ روی بمقصد نهادند خوانین اعراب و تیموری نیز در مزار خواجه ربیع بخدمت آمدند صید محمد خان کلاتی بترک رفاقت محمد خان قرائی گفته از شهر بیرون آمده ملازمت گزید بهرام خان ولد بنیاد خان هزاره بیکلربیکی جام و باخرز بتاخت تربت حیدریه رفته محمد خان کار را سخت دیده شهر را خالی نموده تبریز عزم کرد و شاهزاده در هفتم رجب وارد شهر شد و مصطفی قلیخان عرب بترشیز مامور شد و بواسطه عداوت سابقه با بعضی از اهالی ترشیز بسلوک در شهر و بلوک مشهور آمد مردم بهم در ساخته تبشی بر سر او ریخته او را کرفته محبوس کردند و برادرش محمد تقی خانرا بر خود حاکم کردند و حسینخان و جمشیدخان مامور بدار الخلافه شدند و حسن خان هم از عرض راه از هم متواحده شاهنشاه راه عتبات عالیات برگرفت و حسینخان در سنه نود و سالکی بحکومت فریدون و چار محال و سرداری ایل بختیاری مشعوف بود تا باجل موعود درگذشت **ذکر فوت جناب ابو المعالی میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله و اشتغال لقب و منصب او باعاظم عهد** جناب ابو المجد و المعالی میرزا عبد الوهاب نشاط اصفهانی که در فضل و کمال و بذل و حال ممتاز بود و قریب سی سال در کمال عزت و جلالت بر مسند کفایت و کفالت مصدر بود اگرچه منصب منشی الممالکی داشت ولی دخل در امور وزارت و صدارت میفرمود در ینسال بمرض سل و دق گرفتار و مسلول و مدقوق همپا گشت و چون بدرجه میکداخت و چون هلال همی کاست تا در دوشنبه پنجم شهر ذیحجه بکهزار و دویست و چهل و چهار بجوار رحمت حضرت پروردگار پیوست و مصراع از قلب جهان نشاط رفت تاریخ وفات انجناب و از نتایج طبع محمد زمان خان منصف است و بامر حضرت خاقان قدردان جمدان سید کامل و دبیر فاضل را بعتبات عالیات نقل کردند و لقب معتمد الدوله را بر منوچهر خان گرجی تفلیسی ایچ آقاسی حرم محترم شاهنشاهی برنهادند اما زین حسن تا ان حسن فرقی است ژرف اگرچه منوچهر خان امیری بزرگ بود و لی کمالات معتمد الدوله مرحوم در شخصی واحد بنادر جمع شدی علی الجمله منصب منشی الممالکی با انجناب میرزا فریدون مشهور بمیرزا خانرو لد حاجی خان جان جلالنحو رساکن بندپی که خدماتش بخاقان سعید شهید در ضمن وقایع آن عهد مرقوم شده و دبیری باکمال بود مفوض فرمود و موکب جلال حضرت خاقان بهمال در شهر صفر یکهزار و دویست و چهل و پنج بشمیرانات عطف عنان کرده در اصفهانک مشهور بسوهانک شمیران بعیش و شکار میگذشت و درین ایام بلای وبای عام در دار الخلافه قریب بده هزار کس بهلاکت رسیدند و جناب منشی الممالک جدید میرزا فریدون مذکور نیز از اجل مهلت نیافته و بهشت جاودان شتافته بعد ازوی جناب میرزا محمد تقی علی آبادی متخلص بصاحب صاحب دیوان انشای ممالک شد و کما ینبغی از عهده این منصب برآمد و روز بروز جاش و مراتب تزاید سیران و شهباز همتش در هوای رفعت طیران میکرد و در اواسط شهر ربیع خاقان صاحبقران از ارباع شمیران بشهر طهران رجوع فرمود و منتظر اخبار امیرزاده خسرو میرزا و ماجرای رفته بود **ذکر وصول امیرزاده خسرو میرزا بحضور اعلیحضرت امپراطور دولت روسیه نیکولای با و مراجعت او از پطرزبورغ** نواب امیرزاده خسرو میرزا و امیر نظام و حاجی میرزا مسعود انصاری و میرزا محمد تقی قراءانی و محمد حسین خان ایشک آقاسی چون تفلیس رسیدند و با ینارال مرشل بسقادیچ گفتند و شنیدند بصوابدید مرشل عزم پطرزبورغ جزم و در سنه شنبه غره شوال سنه ۱۲۴۲ راه برگرفتند و محمد حسین خان ایشک آقاسی بتبریز باز آمد و ینارال بسقادیچ چنانکه مامور بود از تفلیس روی بمجاریه بادولت سنیه آل عثمان نهاده با سپاه روسیه روانه شد و چون خبر آمدن امیرزاده خسرو میرزا مسموع امپراطور اعظم روس گردید ازین اظهار دوستی و حرمت داری مشعوف شد بحکام عرض راه در تعظیم و توقیر امیرزاده اشارت راند و در تمام منازل از بخنوان تا شهر پطرزبورغ در کمال عزت و جلالت با چهل تن از

اعاظم ملازمین رکاب همایونی و در کمال بذل و عدل رفتار نموده و در منازل کالسکه‌های سرکاری آورده‌ند و امیر نظام را با احترام تمام بر دند و در روز ورود بسپط زیور تخت امپراطور تمامی صاحب منصبان بزرگ تا یکفرسنگ راه صفوف استقبال از پیاده و سواره برآراسته و در وقت ورود شهر را توپها خالی کرده شیپورها نواخته و از مهربانیها و نکته دانیهای امپراطور اعظم دولت بهیه روس یکی آن بود که خود بتفقد التفات فرموده امیرزاده را پذیره آمده و بقدر دو سه گام او را بر خود مقدم داشته بدین نحو روی بشهر گذاشته و او را در سرای خاصه خود مقام داد و در هنگام غذای روز و شب با امیرزاده موافقت میورزید و در هنگام قعود و جلوس امیرزاده را بر دست راست خود همی نشانیدی و هر روز التفاتی جدیده ظهور آوردی غالبا مجلس بزم و دانس یعنی رقص فرو چیدی و دلبران رقاص و دختران نیاروی در آن بزم انس بر قصیدندی و امیرزاده اصلا ابدا ننگریستی و شرم داشتی و قایع سفر امیرزاده را میرزا مصطفی افشار که در رکاب او بوده بطریق روزنامه مفصلا برنگاشته لهذا الطناب در آن باب جایز نیست امپراطور اعظم را از رفتار و کفتار امیرزاده و امیر والامقام محمدخان امیر نظام بسیار خوش آمد و خورسند گردیده مطلقا از حادثه قتل گریبایدوف پرسشی نفرمود و چون از وجه مصالحه دو کرور هنوز باقی بود و در هنگام روانه داشتن امیرزاده یک کرور را بپای پنج او بخشید و یک کرور دیگر پنجساله مهلت داد و با هر یک از همراهان امیرزاده التفاتی خاص فرمود خاصه با امیر نظام دولت ایران که شایسته هر گونه مرحمتی و مکرمتی بود و امیرزاده با احترام تمام بازگشت و در بیستم رمضان سنه ۱۳۴۴ به تبریز رسید و مدت سفر سفارت ده ماه و پانزده روز امتداد یافت و خبر رجعت امیرزاده و تفاصیل گذشته بعرض امنای دولت ابدمدت خاقان صاحبقران رسید و فیشه پیداخفه گشت و خاطر مخادیل ایران از این مصالحه برآشفته گردید و رای پرضیای خاقانی با نظام بعضی حادثات و اختلال ممالک ایران بتصمیم جنبت و عزیمت بورش عراق و فارس فرمود

ذکر مجملی از فتنه فارس و عراق و عزیمت حضرت صاحبقران فیتحعلی شاه بفارس و حوالی آن

چون در یکهزار و دویست و چهارده نواب شاهزاده حسینعلی میرزا بفرمانفرمائی فارس مامور گردید خاقان صاحبقران از چاکران بازندران اطمینان تمام داد و بجهة تقویت کار فرزند والاتبار یکهزار نفر تفنگچی نوری را با کوچ و بنه مامور بتوقف در شیراز فرمود و سرکرده کی انها را لشکرالله خان ولد جناب میرزا اسدالله خان وزیر لشکر مفوض نمود و چون لشکرالله خان در سن جوانی و هنوز بتجارب روزکار و تدرب ملازمت شهریار مجرب نگشته بود عم اکرم او میرزا زکی برادر وزیر لشکر را لقب خانی داده باسم غلام مشیخیتی شاهزاده بفارس فرستاده و انتظام امور انطایفه را رسما بدو موکول داشته خان مغری الیه با سلاطین و ریش سفیدان طوایف نوریه سلوکی نیکو مرعی میداشت و تخم نیروا حسان در مزارع قلوب ناس میکاشت و افساد حال هر یک از انگروه را باصلاح تبدیل میکرد رفته رفته کارش بالا گرفته در خدمت شاهزاده اعتباری تمام یافته محمود اقران و مشهور امران گردید و با سلسلهٔ کلانتریه سابقه و لاحقه وصلت جست و طایفه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و میرزا ابراهیم کلانتر از اقربا و احبای او شدند و همگی فارسیه بوجود وی محتاج آمدند حتی وزرای دربار از تقرب او در ان سرکار اندیشه مند بودند و بخلاف خاطر خواه وی رفتار و کفتار نمی توانستند تا سرانجام کثیر الاقتدار فارس گشت و خدمات بزرگ کرد مدت سی سال در کمال استقلال با طایفه مذکور در ایالت بجاه و جلال مشهور بود و بسا اعمال نیکو از وجود دشن بظهور آمد آخر الامر بمصاهرت حضرت خاقان صاحبقران اختصاص جست و همیشه نواب فرمانفرما را بمثابه که در آورد و چون او را این مقام دست داد نواب فرمانفرما صبیه ایزنه صبایای خود را که بطنا خواهرزاده رضاقلی خان کردز عفر الملوا یلخانی خراسان بود از غایت رافت و رحمت بلشکر خان نوری تزویج فرمود و از انجا که محمدعلیخان قشقائی ولدجانی خان ایلخانی ایلات فارس و بارثوت و قوت و برادران کثیر و قابل خدمات بزرگ بود او را نیز شرف مصاهرت اختصاص بخشید و او نیز قوت کرفته با لشکرالله خان دعوی تکافی همیکرد و کروهی از فارسیه را با خود رهم داشت و باطنا چنانکه رسم زمانه است طبع فرمانفرما را بخود مایل میخواست و درین ایام جناب محمدزکیخان سردار امارت و وزارت را جمع کرده بود و بر همکی بلاد و بلاد فارس استیلای تمام یافته اتفاقا وقتی یکی از ملازمان نوریه از کرمسیرات فارس بسوی شهر همی آمدی چون اتراک غالبا در خارج بلاد و بیلاق و قشلاق دارند و خالی از سرقت و شرارت نیستند آن مرد نوری را کشته و سیصد تومان بخواه نقدکه با وی بود برند و معلوم افتاد که قاتل از ایلات اتراک بوده چندی ازین واقعه در گذشت و ترکی در دست مردی نوری کشته شد و مخاصمه فیما بین اتراک و نوریه برملا گردید و ایلات بشهر آمده اجماع کردند و با نوریه بنیاد نزاع اهالی فارس نیز با ایلات موافقت کردند و از دحام عام نمودند و قاتل را طلب کردند لشکرالله خان تمکین ننموده بمعاذیر پرداخت و نواب فرمانفرما در مقام صلاح این فساد برآمده بنده مولف نامه را که با خان مغری الیه صدیق و با او عجینا بآن سلسله وفیق میدانست که در آن سنوات

عطارد خامه جبر شمار جناب صاحب دیوان میرزا محمد تقی علیا بادی ولد مرحوم میرزا محمد زکی وزیر خاقان سعید شهید طاب ثراه منشی الممالک نایب امین الدوله عبد الله خان اصفهانی و میرزا محمد تقی نوائی خلف الصدق حاجی میرزا رضا قلی المتخلص بسلطانی منشی خاصه و میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی جامع تاریخ جهان آرا و میرزا فضل الله خاوری شیرازی مؤلف تاریخ ذو القرنین و از مستوفیان عظام و لشکر نویسان کرام جناب میرزا نصر الله مشهور بمیرزا آقاخان ولد میرزا اسد الله خان نوری و میرزا احمد نوری و میرزا زمان نوری و میرزا ابراهیم نوری و میرزا اسمعیل گرگانی بلشرین کاب همایون اعلی شدند الحاصل دیروز پنجشنبه بیست و چهارم سال بخیر و دویست و چهل و پنج از دار الخلافه طهران حرکت و در قریه چاپلق از بلوک فشافویه طهران رایات ظفر آیات سر بذروه چرخ برین برافراشت و قبه خیمه و خرگاه با محمره و ماه لاف ابنازی در گرفت و معتمد الدوله منوچهر خان درین منزل که متعلق بوی بود مصدر خدمات عالیه گردید روز دیگر از راه دیرکاج قریه قمرود قم را نظیر گردون هشتم فرمود بعد از چهار روز توقف و زیارت و سان بختیاران خاصه راه کاشان بر گرفتند روز یکشنبه دوازدهم جمادی الثانیه عمارت و سر چشمه فین که در یک فرسنگی کاشان واقع است از فر مقدم سعادت توام رشک کوثر و خلد برین گردید میرزا محمد خان ولد امین الدوله عبد الله خان بسبب اجرای خدمات پسندیده بلقب جد امجد خود نظام الدوله ملقب گردیده و جناب آصف الدوله دو روز قبل از حرکت لوای نصرت التوا با میرزا محمد تقی منشی خاصه دیوان اعلی بجهة سر انجام خدمات روانه اصفهان شدند و موکب شاهنشاهی بقریه چرزنه فرسنگی صفهان نزول کرد و صدای طنطنه شلیک و رود دو همهمه رجال جنود زلزله افکن بطارم گردون گردید نواب سیف الدوله العلیه سلطان محمد میرزای حکمران عراق با جناب علامة العلما و خاتم الحکما مولانا علی نوری و تمامی اعیان و وجوه و عمال و ضباط اصفهان بجهت شهریار جهان در رسیدند و خاقان اعظم در روز دوشنبه دهم شهر جمادی الثانیه بسعادت و اقبال و شوکت و جلال و حشمت و عظمت باغ سعادت آباد را بانوار کونه سعادت آباد فرموده و پس از یکشب روز توقف از آنجا بساحة قشه روی نهاد جناب امیرزاده آزاده سلیمان خان ملقب بخان خانان غیره حضرت خاقان و فرزند امیر کبیر محمد قاسمخان بن سلیمان خان عضد الدوله حکمران آن محال بود شرفیاب حضور و مورد انواع مراحم و تفقدات شاهنشاهی گردیدند غلام حسینخان سپهدار عراق با کمال طمطراق و تجمل صاعقه بار سلطانی را حرکت داده بمنقلای سپاه ظفر پناه خاقانی راه دیار فارس بر گرفتند الی قلعه ایزد خواست از رود جنود سلطانی متوهم شده در فکر حفظ خود افتاده در قلعه بر بستند ملازمان سلطانی متعرض گردیده بحرکتی اندک بر آن قلعه و قلعه گیان استیلا یافته بسیاری از اموال انامرا بغارت بردند و جناب سپهدار پس از ورود و استحضار قیمت اموال منهوبه سادات انشهر را که زیاده از پانصد تومان بود از کیسه خود بصاحبان آن داده و ابواب لطف و احسان بر روی هر یک گشاده و بدین فصل که هوا در غایت برودت و سحاب در عین تقاطر و برف در نهایت توا تر بود شاهنشاه و سپاه در تمامی راه آسوده همی رفتند نواب حسینعلی میرزای فرمانفرما با جمیع عمال و اعیان فارس در منزل شولکستان آباده روی نیاز بر آستان شاهنشاه بنده نواز نهاده و از منزل اقلید رخصت رجعت یافته بارکن الدوله علی نقی میرزا و سهراب خان غلام کرجی تحویلدار خاصه شاهی بجهة تدارک سامان ورود مسعود راه شیراز همی سپردند و در روز ورود همایون شاهنشاه بظاهر شیراز که سیم رجب المرجب بود مستقبلین از علما و فضلا و سادات و قادات و ارباب عمل و اصحاب منصب و امیرزادگان و عموم صنوف خلایق در دشت و کوه را فروگرفته بودند و فرش توبخانه و زنبوره زمین را منزل و فلک را اشتمل همیداشت و حضرت خاقانی با جشمت سلیمانی بباغی از ابنیه نواب فرمانفرما که خیابان خواجه حافظ سابقا ستوده مع میان جعفر آباد موصلی ✻ واقع گردیده شرف نزول بخشید و سراسر باغ و راغ و بیابان و خیابان بپای اندازهای گرانبها مفروش و مشحون بود و از جمله دویست هزار تومان زر نقد اشرفی مسکوک در اطراف حوضه آن روضه ارم مثال فروچیده و پای رنج شاهنشاه تاج و کنج را آماده گردیده بود و حضرت خاقان صاحبقران که در عهد شباب در آن مملکت فرخنده بعیش و عشرت بسا گذرانیده بود در هنگام مشیب بتصور آن خوشیهای رفته خاطر خود را فریب و شکیب همی داد و بعد از سان سپاه رکابی مقرر شد که سرکرده گان و دسته های قشون بلوکات فارس متفرق گشته راکب و مراکب باتمام و استحکام آسوده شوند سپاهیان پنج راه دیده در مراتع خوش و چمنهای دلکش منتشر و متفرق شدند و براحت و فراغ در راغ و باغ بساط نشاط فروگستردند و شرار خاوی در کانون بلورین برافروختند و خرمنهای عقل و آد بسعلهٔ آن آتش انجون و آب آتش رنگ همی سوختند و خاصان حضرت در رکاب خاقان جم شوکت بشهر شیراز وارد و هر یک در عمارات معینه و در نزدیک منزل گزیده آسوده شدند و مدت ده روز تمام تمامی سپاه از خواص و عوام میهمان خوان نوال شاهزاده جمشید جلال فاآن خصال

آمدن نواب شجاع السلطنه از کرمان بشیراز

بودند و پس از ده روز صارف و سیورسات ملازمین رکاب از متوجهات دیوانی فارس بحساب درآمد ذکر ورود نواب شاهزاده حسینعلی میرزای شجاع السلطنه از کرمان و آمدن جناب میرزا اسلیمان یزدی بشفاعت عبدالرضاخان و بعضی واقعات آن ایام و اقامت در ایام توقف حضرت خاقان صاحبقران در شهر شیراز چنان اتفاق افتاد که همه شبها ابر بهمنی بدرباری و نثار در بارشهریار بهمن نوال و اجلال همی بزخواستی و کوی و برزن را بایش و ریزش سیلهای لولوی بر گردن و گوشن برآراستی از بام تا نیمروز آفتاب در پس پرده سحاب تواری داشت و از ظهر تا شام نزول باران را آرام و ظهور مهر جهانتاب را انتصان بود لهذا ان ایام دی و بهمن فرو ردین و اردی را شرمنده میکرد و اعتدال هوا مرده را زنده همی نمود در هر معبری از تراکم امطار رودی و در هر برزنی از نشاط امطار سرودی بود بزرگان و خوردان درگاه شاهنشاه بلهو و لعب و عیش و طرب داد دل از روزگار بخدا کرفشدی و بی نقش و نگار تصورات و توهمات همه شب با جام باده و یار ساده مست خفتندی و با عاذل و لایم باین اسیات پاسخ گفتندی

دع عنک لومی فان اللوم اغراء ❊ و داوینی بالتی کانت هی الداء ❊ صفراء لاتنزل الاحزان ساحتها ❊ وان مسها حجر مسته سراء من کف ذات حرفی ذی ذکر ❊ لها محیان لوطئی و زناء ❊

و همه روزه حضرت خاقان صاحبقران علی التوالی معارض ادانی و اعالی پرداختی و داد مظلومان از ظالمان گرفتی و بر عجزه و ملهوفین رحمت آوردی و بر ارباب کمال و هنر التفاتها کردی هم درین ایام نواب شجاع السلطنه باعمال و ضباط کرمان بحضور اعلیحضرت خاقانی شرفیاب و محاسبات ولایت فارس و کرمان بتوسط کلک مستوفیان دیوان پرداخته آمد و بقایای هر کس بسهراب خان کرجی تحویل یافت و جناب میرزا اسلیمان طباطبائی یزدی با برادر و بنی اعمام و اقارب عبدالرضاخان و پیشکش و تحفها و عریضه ضراعت ضمیمه بشفاعت او در رسیدند و میر عبدالعظیم خان قزوینی بتوسط او در نزد مقربان حضرت الحاح کرد با کارکذاران دربار بصلاح امر او که صلاح وقت بود پرداختند و او را مطمئن بساختند و اعاظم فارسیه هریک پیکی از امنای دولت ملتجی گردیده در حضرت خاقانی برأفت ذمه از مسامحات رفته بمودند و مبالغی خدمت کردند و مورد مرحمت و مکرمت شدند و نواب اشرف فرمانفرمائی مباهات گردیده میرزا محمدعلی وزیر آن سرکار را بلقب مشیرالملکی یافت و میرزا علی اکبر کلانتر ولد حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله مرحوم بقوام الملک لقب گرفت و محمدعلیخان قشقائی ایلخانی ایلات فارس گروهی از دزدان بختیاری را بحضور اعلی فرستاده ببیاست رسیدند و خدمات دیگر کرده مورد التفات شد و آقا باباخان ارندرانی بارفروشی که از چاکران قدیم دربار خاقانی بود بسرداری فارس مفتخر گردید و ارباب خدمت و صنعت و کمال و حال هریک در خور مرتبه انعام و رتبه یافتند شعرا و فضلا بحضور اعلی فایز شدند و بتوجهات خاقانی فایض گردیدند مؤلف این نامه که مورخ و ثنا در فارس بخدمتگذاری حضرت فرمانفرما و منادمت نواب نایب الایاله مخصوص بود بمعرفی جناب جلالتمآب میرزا محمدتقی صاحب دیوان علی آبادی مشی الممالک بحضور اقدس شرفیاب گردید و چون خدمات سابقه آبا و اجداد در نظر مبارک شاهنشاهی بود بشرحی از قدمت خدمت و الدبا امنای دولت آصف الدوله و صاحب دیوان شفاها فرمایش رفت و قرب بده بار بخطاب خانه زادی دولت مخاطب شدم بعد از تقدمات بانشاد قصیده مدیحه و عرض غزلی چند ملیحه مامور گشتم و بلقب امیرالشعرائی مفتخر و مامور بملازمت رکاب شاهانه آمدم و غالب اوقات در خدمت امنای دولت خاقانی جناب آصف الدوله و معتمدالدوله و محمدصادق خان دنبلی و محمودخان و جناب صاحب دیوان و سپهدار و الاشان معزز و مصاحب همی بودم و در هنگام خروج موکب اعلی بواسطه عروض مرض در رکاب اعلی محروم و از ین جریان مهموم ماندم چندانکه امنای دولت خاصه جناب صاحب دیوان در عدم توقف و الزام رکاب مبارک کوشیدند و جاهد شدند حرکت نیارستم در ذکر حرکت موکب شاهنشاهی از شیراز بجانب کوهکیلویه و بهبهان و خوزستان و شوشتر و باز گردیدن نواب شاهزاده شجاع السلطنه و محمدزکیخان نوری و فرار او بکرمان بدانسان من سابقا مجملی از خصال و جلال محمدزکیخان نوری و امارت و صدارت او در فارس مرقوم شد و بعد از تغیر و تبدیل اوضاع آن ملک و خروج طایفه نوریه از آن شهر او نیز با شکرالله خان نوری و اولاد و اقربا حسب الامر خاقانی و پایردی آقا بهرام قراباغی بدارالخلافه طهران آمده مورد الطاف خاقانی شدند و در سلک غلام پیشخدمتان خاصه منسلک گردید و چون درین ایام فارسیه بعجز و ادب و الحاح شفعا برانگیختند و خدمات بظهور آوردند و بسبب وقوع گذشته از وقوف محمدزکیخان در ملک فارس مشوش

بودند حضرت خاقان اعظم بنا بر رعایت احوال فارسیه درین باب حکمی حتمی نفرمودند بمصالح چند محمد زکیخان را بوزارت و شکاری و سرداری نواب شاهزاده معظم شجاع السلطنه مامور و باطنا وعده تفویض ملک یزد نیز بنواب والا فرموده او را اخرسند و خوشنود مرخص فرمود میرزا سلیمان طباطبائی و همراهان او را نیز مخلع و معزز بیزد روانه داشت و عبد الرضا خان را بحال خود واگذاشت و اغروق و صندوقخانه و خزانه را بمصحوب نواب شاهزاده والاشان بهمن میرزای بهاء الدوله حکمران خوار و سمنان و دامغان از راه اصفهان بمراجعت طهران مامور فرمود و مصطفی قلیخان سرکرده پیاده کان سمنانی را در خدمت شاهزاده مامور و محمد علیخان ایلخانی فارس حکم شد که با سواره ایلات تا غایت خاک فارس و بدایت مرز و بوم عراق در رکاب شاهزاده حاضر و همراه بوده باشد و بعد از وصول بعراق براه رجوع پوید و موکب شاهنشاه صاحبقران بعد از یک اربعین بتمام توقف در شیراز و انتظام امر صفحات املاک جنت طراز بعزم تسخیر لوای ظفر انتما مستعد گردید امیرزا مدار غلام حسین خان سپهدار مامور شد که سه روز بعد از حرکت خاقانی توپخانه را براه دشت ارژنه فهلیان در قصبه بهبهان بر کاب بستطاب الحاق و الصاق جوید و خاقان صاحبقران در عصر روز جمعه یازدهم شعبان در عین نزول باران حرکت فرموده در منزل چنار راهدار نزول اجلال وقوع یافت میرزا منصور خان حاکم کوهکیلویه و بهبهان که از سادات عظیم الشان بود در رهبری و قایدی اردوی همایون التزام رکاب میمون مفتخر گردید و در روز شنبه از راه دشت ارژنه روانه قصبه کازرون گردیدند و در کمال تفرج بمنزل رسیدند

ذکر مجملی از وصفات قصبه کازرون و باغ نظر و نرگس زار فهلیان و عبور حضرت خاقان صاحبقران از آن با بهبهان و وقایع اتفاقیه

کازرون از جمله بلاد اقلیم سیوم شمرده اند گویند از اصل سه قریه بوده است و طهمورث دیوبند آن را بنیاد کرده و آخر الامر فیروز بن بهرام یزدجرد آنرا شهری کرده بعد از خرابی در ایام عضد الدوله دیلمی سمت آبادانی یافته و باز روی بخرابی نهاد انچه در ایام مشهود گردیده است قریه ایست بزرگ و طولانی و قرای چند از قبیل دوان و بلیسان و نودان و غیرهم از توابع آن است چون از دشت ارژنه بگذرند بکوه برآیند و برباط درآیند کوهی دیگر که عوام انرا اوشنگ نامند و قلعه هوشنگ بر فراز قلل آن بوده است بگذرند بصحرائی بین الجبلین رسند که فامور و سراب فامور بر یکسوی آن است و در انجا نرگس زاری خودروی وسیع است و چون بشهر کازرون رسند که بازار و سرای کاروان و بیوتات قدیمه و جدیده دارد و حکام این عهود که از انجمله کلبعلی خان کازرونی از اولاد علی قلیخان حاکم کازرون معاصر زندیه بوده است قلعه کوچک بنا نهاده است و باغی بنکو در حوالی آن بلده است که انرا باغ نظر نامند و در آن باغ انجا نارنج و کل سرخ و یاسمن بترتیب و قاعده تمام غرس کرده اند که کمال موزونیت و مطبوعیت دارند و بهار نارنج و نارنج را در هر فصلی در آن باغ کمال صفا و جلوه است و در ظاهر باغ نهری قعیر عظیم تر از هر آبیره واقع و سراسر آن شهر و صحرا از اقسام و انواع ریاحین و نباتات رنگین آذرم عرصه تاتار و رشک مملکت چین است و فصول شتائیه آن ارباع اجمل از ازمنه بهاریه و ربیعیه فرودین ماه پارسیه با انکه جدار سراهای انشهر از سنگ و گچ برپا شده بهر بهار از آن جدار گیاههای اخضر همی روید و صحرایش از کثرت سبزه و ریاحین رنگین از فامور تا شاپور بهشت را همی ماند کثرت طیور مسمی بدراج که لحوم آنها را بر کبک رجحان است در آن اراضی بکثرت زیره در کرمان و خرما در بصره است علی الجمله چون حضرت خاقان صاحبقران بدانجا نزول فرمود در باغ نظر که از بناهای حاجی علی قلیخان افشار کازرونی است پنج شبانه روز براحت و آزاب و هوای انولایت بغایت خوشنود شدند درین چند روز ایام توقف چشم سحاب متصل گریان بود و چکر برق بریان و ولی هم در عین باران خاقان کامران از کازرون حرکت فرموده و بعد از قطع دو فرسنگ برود شاپور که رودی مشهور رسیده سمند آهن برگ را در آب رود جهانیده چون بط از آن شط بگذشت و بر فراز تلی بلند برآمده بایستاد و بگذرانیدن بنه و اغروق و اهالی حرم محترم فرمان داد و بعد از عبور تمامی در منزل سراب بهرام نزول گزید دیگر روز از پهلوی قلعه سفید که بر فراز کوهی فلک سپار است گذار کرده در منزل فهلیان که از جنابت اربعه مثمار مندمنزل فرمود و از سراب بهرام تا فهلیان که شش فرسخ است کثرت ریاحین و لاله و نسرین از حد نعت و وصف در گذشته است و نرگس زار فهلیان بوسعت و نزهت معروف است تا دیده بمی پیوندد نرگس خودروست که صحرا را فرو گرفته و رایحه آن مشام عابرین را معطر کرده و در آن عرصه رودی عظیم پهناور است چون حضرت خاقان بهمال دریا توال از رود در گذشت و بجهة گذشتن سپاهیان در آنسوی

رود فرود آمد بهنگام ناهار شکستن خوان شاهانه بگسترند و خاقان دولت یار صاحبقران بطعامهای الوان المذاقی تفرموده بقدری نان و شربت
اکتفا کرده ظروف و اوانی مملو با غذیه را بمقربان حضرت و امنای دولت بذل فرمود محمد ابراهیم خان ناظر ولد حاجی محمد حسینخان نظام الدوله
صدر اعظم اصفهانی و جمعی از اعاظم که قریب به پنجاه کس بودند از آن طعام تناول نمودند انقلاب در احوال همگی حاصل شد و قی و اسهال و تهوع بر
طباع و امزجه ایشان غالب آمد و قریب بهلاکت شدند میرزا محمد حسین حکیم باشی را چنان بحکمان رفت که سمی در آن اغذیه تعبیه کرده اند تا معلوم شد که سبب
دوشیدنه این طعام را در سراب بهرام مطبوخ و آب آن از چشمه بوده بصفت بهمیت موصوف لهذا رفع سوء ظن امنای دولت گردید و مباشرین
مطبخ و کارخانه از غضب سلطانی معفو شدند و نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس از آن منزل مرخص و بشیراز رجوع کرده دیگر
روز بعزم منزل سراب سیاه حضرت شاهنشاهی بحرکت درآمدند بعد از شکار دراج و تیهو و غزال و آهو و تفرج چمن و سبزه زار و عبور از
رود سنگ شیر بمنزل باشت اتراق افتاد نواب امیرزاده بجفقلی میرزا ولد جناب فرمانفرما که والی کوهکیلویه بود در منزل باشت بابوئی سعادت
عتبه بوسی جدکبیر خطیر بی نظیر را دریافت و موید التفات خاقانی شد و روز دیگر بدکبندان توقف افتاد و بخیر و اقبال از رود دیر بع خیر آباد عبور
افتاد و در لب رود کردستان استهلال هلال شهر صیام مبارکی بخشید و امیر غلامحسین خان سپهدار والاشان حسب المقرر با توپخانه خاصه در آن
روز بر کاب بوسی استسعاد یافت و از آنجا بمنزل کوه سیاه عزیمت رفت از رودی مهیب در گذشتند و نشاط شکار در خاطر خطیر حضرت شاهنشاه
تاجدار در افتاد و با خواص چاکران نیچیر پرداخت سواران شیراوژن و غلامان برافکن آثار کام شیردران اراضی و جنگل احساس کرده معروض داشتند
حکم شاهنشاهی جاری شد که سوار و پیاده در آجام و جنگل به پیرون کردن شیر و سایر درندان پردازند پس از لختی تجسس و تفرس دو شیر دلیر از بیشه
سر بر کردند و بصحرا روی نهاده بر سواران حمله بردند پس از گرد و غبار طرفین سپاه شیرگیر بر شیر چیره شدند و او را با خاک یکسان شد شیری دیگر بمجادی حضرت
خاقان اکبر واقع شد اسبان برمیدند و خاقان صاحبقران بضرب کلوله تفنگ آن شیر را از پای در افکندند از توابر کلولهای هزار افکن جز مرمش
منقطع تر از چرم پلنگ گردید و از توالی تیشه های برنده دوالش مخطط تر از پیکر برآمد و بعد از وصول حضرت شهریار بجایگاه بمنزل کوه سیاه نواب
محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری بحضور اعلی رسید و پیشکش و هدایا و عریضه شیخ مشعور عرب حاکم محال کعب از نظر اقدس
در گذشت و همچنین سپهدار عراق برسم منقلای لشکر با توپخانه دوزخ شرر روانه شوشتر گردید و مقرر شد که بورود شوشتر جابنازان عراقی را
باوطان رخصت دهد و خود منتظر ورود موکب اعلی بماند ارودوی بزرگ سلطانی از کوه سیاه بحرکت درآمده بمنزل دامهر فرنزول کرد و
درین جا درختی تاریخ عظیم قدیم است که دران صفحات چنان مشهور آمده که روزی نوشیروان عادل بران درخت تکیه نموده حکمی بعدل جاری فرموده
وان شجر تاریخ هنوز از اثر عدل او برپای و بارور است و گویند طوایف مجوسیه ایرانیان بمانند سرو کشمران شجر زیارتگاه است

دررفتن موکب مسعود حضرت خاقان اعظم صاحبقرانی بشوشتر و فرنزول و وقایع اتفاقیه اردوی

بزرگ حضرت شاهنشاه فلکجاه در روز جمعه دهم شهر رمضان المبارک بمبارکی و اقبال وارد شوشتر گردید و در کنار شط خیمه و خرگاه و سراپرده آسمان
گرای آمد روز دیگر بملاحظه و تماشای سدی که نواب غفران آب دولتشاه محمد علی میرزا حکمران سابقه کرمانشاهان و خوزستان و لرستان بسته
بود توجه فرمود توضیح این اشارت و تشقیح این عبارت آنکه شاپور ذوالاکتاف پادشاه قدیم ایران که در تواریخ شرح حالش گذشته است در بهمه
شوشتر که از جمله خوره شاپور است بساختن سدی سدید پرداخت و آب آن رود را از مجرای قدیم برگردانیده از نشیب قلعه سلاسل که واقع در کرکوه و متصل
بمحوره شوشتر است بکندن و تراشیدن سنگ بصحرای شوشتر جاری ساخت و بمرور دهور و کرور شهوران سد سدید از لطمه امواج شدید و کثرت
سیلاب خراب گردید و وادی از هجوم آب بی آب ماند تا در سنه یکهزار و دویست و پنج بامستدعای اهالی شوشتر بساختن آن سد
که نمونه همت عالی او بود متوجه گردید اخر الامر بعد از بسیار رنج و صرف مخزن و گنج آن سد را تجدید فرموده آب را بوادی که سراب خشک بود جاری و مساقی
فرمود و مایه آبادانی و آسایش اهالی شوشتر گشت خاقان مغفور بعد از تماشای آن سد استوار بیاد آن فرزند اسکندر همت فریدون حشمت فرمان داد
بسیار متاثر و متحیر گردید و در یازدهم از شوشتر بدزفول نزول و بخزو اتراق فرمود و از رود دلارود که در دو فرسخی دزفول است باشت روان
از آن رود روان عبور کرده و بمنزل حسینیه نزول فرمود و نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا خلف ولیعهد مغفور از کرمان شاهان در رسیده تلقی
پیکران از جد صاحبقران و بدیع القصه از این منزل تا خرم آباد لرستان فیلی که پنج منزل است شبانروز در کثرت باران بحمت شهریار و همراهان همی داد

در روز جمعه بیست و سیم عرصه خرم آباد از مقدم شاهنشاه خرم و آباد شد و از انجا روی بهمدان آورد و دیگر نیاورد و مدتی از ایام نایب السلطنه ایلچی و وزیر مختار دولت روسیه در همدان بحضور حضرت خاقان و امدن از انجا بدار السلطنه طهران چون نوروز سال یکهزار و دویست و چهل و پنج در عرصه خرم آباد بخرمی گذشت در باغ علی آباد که هر سروش غیرت سرو کشمری بود جشن شهریار ان خلعت چنانکه رسم ملوک عجم است انجام آمد و خاقان سپهر اقتدار بر و جرد ترول اجلال فرمود در انوقت خبر وصول نایب السلطنه ایلچی دولت روسیه بهمدان در رسید و چنانکه از حضرت خاقانی امنای دولت دستور العمل داده بودند میرزا مهدی ملک الکتاب قراگانی از عراق و فارس بهمانداری او در ثمره بهمراهی او بهمدان آمده و نواب شاهزاده کامکار ولیعهد نامدار اسلام اعلی با فرزند خود نواب امیرزاده خسرو میرزا که از سفارت روسیه بازگشته بود در همدان بحضور اعلی حضرت خاقان صاحبقران شرفیاب شدند چنانکه رسم دولت خاقانی بود ایلچی مقرون باکرامات و تشریفات گردیده امنای دولت باشارت حضرت خلافت او را بطویهای دلکش و دعوتهای عظیم مشغول همیداشتند و در دعوت آصف الدوله قاجار و سپهدار از استماع نغمات و اجتماع لذات و بازیهای بازیگران هندوستانی که از عباسی بفارس آمده و در رکاب بودند ایلچی را حیرت بر حیرت بر افزود و شرح لعب و شعبده های انان در این مقام نگاشتن بایه قطع سلسله کلام است الحاصل در ان اوقات میرزا محمد علی خان وزیر طهران با دویست کس از کدخدایان و اشراف و اعیان مملکت ری بلده همدان امین الملک رجوع و ورود حضرت خاقانی را بخشگاه خاصه خود نمودند چهل سال بود که جشن نوروزی و تحویل حمل در ری استقرار داشت چون در امسال همدان محل ظهور عید سعید آمد عمال ری بتوقف شاهنشاه در آن بلد توهم کرده ملتمس انان بظهور رسید نواب نایب السلطنه بانتظام ولایات شهرزور و سرحدات عراق عرب مامور گردید و یارال و الغور کی و همراهان او مخلع و موضع بتوقف طهران مرخص شدند و رایات سعادت آیات صاحبقرانی در اواخر شوال از همدان باهتزاز آمده در هشتم ذیقعدة الحرام بدار الخلافه طهران شرف نزول ارزانی داشت و اخبار واقعات خراسان معروض رای ملک آرای حضرت خاقان گشت

ذکر امدن اللهقلی خان خواهرزاده محمد بحوالی خراسان و باز گشتن و قتل صید محمد خان کلاتی

سابقا مذکور شد که بعد از رسیدن شاهزاده احمد علی میرزا بمشهد مقدس صید محمد خان جلایر کلاتی از محمد خان قراگوزلو که بخدمت والی والا پیوسته پس از چندی باغوای کریمخان زعفرانلو تباخت چاران و راد کان پرداخت و جمعی را اسیر و برده ساخت و رضاقلیخان چاپشلو پسر یکلرخان حاکم دره جز را که در سن شباب از حکومت موروثی کامیاب بود بنفرت و باخود موافق کرد پیغام و نامه بابته قلیخان خواهرزاده فرستاده او را بتصرف بلاد خراسان تطمیع نمود و او در اوایل ذیقعده امسال که یکهزار و دویست و چهل و پنج بود با سپاهی از طوایف اوزبکیه و ترکمانیه از جیحون و کرکانج بحوالی مرو دطرق آمد نواب شاهزاده احمد علی میرزا خواهرین خراسان را اعلام کرده و بعد از ورود بصحرای الان دشت اللهقلی خان خواهرزاده از احتشاد سپاه اطلاع یافته پرتو خوف و دهشت بر آینه ضمیرش تافته عزم مراجعت بملک خود کرد نواب شاهزاده بعد از استحضار قصد تاخت پشت کوه متعلق بصید محمد خان فرمود و او با میدواری اعانت رضاقلی خان چاپشلو بمجال در آمده چون فیمابین رضاقلی خان و سلیمانخان پسران یکلرخان مخالفتی روی داده و سلیمان خان باکروهی از ترکمه دشت و ایلات علی ایلی در قلعه محمد آباد بمنازعت مستعد نشسته بود صید محمد خان با وی معرکه آرای هنگامه قتال و جدال گردید و از میامن تائیدات الهی در آن کیرودار و کارزار صید محمد خان کلاتی هدف تیر قلعه گیان محمد آباد شده از اسب فرو غلطید و از اثران کلوله گرم تنش بر جای سرد شد و نواب شاهزاده احمد علی میرزا قلعه جغری از توابع بتادکان و در تصرف صید محمد خان بود تسخیر در آورد و قلاع پشت کوه و بلوک فیود خور خارج و در بند کلات بتصرف سپاه ایران اندر آمد و جمیع خانوارهای ایل جلایر اسیر و مقهور نواب شاهزاده آزاد شد و انانرا بعوض اسرای کراد چاران و راد کان که صید محمد خان برده بود نواب والا بجعفرقلیخان ولد بخفقلی خان شادلو داد و خود مراجعت بارض اقدس کرد و در اواسط محرم یکهزار و دویست و چهل و شش مژده این فتوحات در طهران بعرض امنای دولت حضرت شاهنشاه کامران خاقان صاحبقران قاجار در رسید و در امسال سیلاق همایون در بلوکات شمیران گذشت هوا از تاثیر وبای عام جماعتی از خواص و عوام در گذشتند و از جمله امرای دربار محمد حسن خان شقاقی باشی دوالوی قاجار بود که رحلت نمود و از مستوفیان خاص میرزا محمد زکی نوری بود که خاقان مغفور قدردان منصب او را بپسرش میرزا محمد تقی نوری تفویض فرمود

ذکر مخالفات شاهزادگان عراق نواب

حشمة الدوله و حسام السلطنه و وقایع نواب مهدیقلی خان و گرفتاری او و استخلاص وی از ترکمانیه

چون نواب حشمة الدوله محمد حسن میرزا از حکومت مورو ثی معزول و بخدمت حضور حضرت خاقان کبیر مشغول بود اهالی کرمانشهان اجماع کرده او را بخواستند و خاقان صاحبقران استدعای ایشان را نپذیرفت و بدار الدوله رفت چون کارگذاران حسام السلطنه بر رعایا تعدی مینمودند و اهالی خورستان و لرستان نیز از نواب محمد تقی میرزای حسام السلطنه برمیدند و بوی گرویدند و حشمة الدوله باجماعتی روانه الخدود شد و در رود خرم آباد فیلی تمامی اهالی لرستان از پشکوه و پشت کوه الاطایفتین جنوندو یوسف وند بمتابعت نواب حشمة الدوله خدمتگذار شدند و نواب حسام السلطنه گروهی از پیرانوند و باجلان و بختیاری جمع کرده قصد تسخیر شهر کرمانشهان نمود بخت نواب همایون میرزا برادر کهتر و حکمران ولایت نهاوند را بگرفتن سرکرم کردن نواب حشمة الدوله و غفلت او از عزم خلاف بهانه مصالحه و قرارداد فیما بین روانه خرم آباد کرد اما حشمة الدوله از این خیالات اطلاع یافته نواب همایون میرزا را از مراجعت ممنوع و بکرمانشاهان مرسول داشت و از آن طرف نواب شیخ الملوک شیخعلی میرزا حکمران ملایر و تویسرکان بجهة خصوصیتی که با حشمة الدوله داشت با سواری سپار از الوار و چهار توپ شعله بار روی بتسخیر بروجرد نهاد نور محمد خان قاجار دوالو و بروجردیان در حفظ شهر و باره و صیانت عیال شاهزاده حسام السلطنه کمال ثبات ورزیدند و بعد از سه روز توقف شیخعلی میرزا منازعات روی داد و شیخ الملوک فرار کرده میرزا محمد حسن وزیر او که شیرازی بود زخم کلوله برداشت و میرزا اسمعیل خان کلهایکانی بقتل رسید و بسیاری اسیر شدند و نواب حسام السلطنه با اعتضادی بی پایان قصد محاربه نواب حشمة الدوله کرده در هشتم محرم در خارج قصبه خرم آباد بنیاد مقاتله نهاد و رزمی نرگ در پیوست نواب نصر الله میرزا برادر نواب حشمة السلطنه که بواسطه مصاهرت در سپاه عم خود حسام بود بنزد برادر مکرم آمد و بهزیمت در سپاه حسام السلطنه دراقتاد و قریب بدو ثلث لشکر او اسیر شدند و عورات اکثر شد و حسام الدوله خود را ببروجرد درافکند و نواب حشمة الدوله در انصفحات بکمال استقلال حاصل نمود و حضرت خاقان صاحبقران غلامحسین خان سپهدار را ببروجرد مامور فرمود و نایره این فساد را باصلاح و مصالحه فرونشاند و در ینسال جماعتی از ترکمانان تکه باغوای اللهقلی خان اوزبک خوارزمی با دو هزار سوار بتاخت خراسان آمدند نواب شاهزاده احمد علی میرزا از ارض اقدس برآمده ایشان متفرق شدند و پیشتر در میانه عباس آباد که معبر زوار است کمین کردند در مراجعت زوار بر آنها ماخته پانصد نفر اسیر کرفته و دویست کس بقتل آوردند و از جمله اسرا نواب مهدیقلی خان جلال الدوله ولد سعادت قلیخان برادر جناب آصف الدوله وزیر لکهنو بود و خاقان صاحبقران حاجی اسمعیل خان قاجار شاملو باجماعتی از سواره بتنبیه طوایف ترکمانان مامور و احکام سخط آمیز بنواب احمد علی میرزا مرقوم شد که درین باب بتدارک و تلافی پردازد و برضاقلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان حکم صادر شد که تا ده هزار تومان داده و کس فرستاده محمد علی خان نواب را از تراکمه خریداری نمایند و فرستاده وی وقتی رسید که تراکمه اراده داشتند اسرای خود را بخیوق برده بهادر سول رضاقلیخان نواب مذکور روزه شیخ ابراهیم عرب جزایری را بیکهزار تومان زر خریداری کرده باز آوردند و از قرار تقریر او دران سفر یکصد هزار تومان نقد و جواهر و اقمشه او بغارت رفت و حاجی اسمعیل خان قاجار در آن سفر بر حمت پروردگار پیوست و در ارض اقدس مدفون گشت و در همان ایام لشکر ها بر سر تراکمه تعین شده دمار از ایشان برآوردند و تلافی و تمام کردند و در ینسال یوزباشی عبد الرحمن فرستاده منور خان افشار ولی میمه و شیر خان با عریضه از او فریضه بحضور اعلی آمد و مورد التفات شد و فرمان مرحمت بنیسان در جواب عریضه اش شرف صدور یافت هم درین اوقات بهرام خان برادر زاده ولد بنیاد خان سکپر پیکی جام و باخرز بسرداری تقرب آدایل خود بسرخس رفته بدست هزاره که بایدش خونی بود کشته شد و محمد خان قرائی فرصت یافته جام و باخرز بتصرف گرفت و یعقوب خان و اقا خان نبی اعمام او را با پنجاه نفر از آن سلسله مقتول ساخت و خود بضبط باخرز و جام پرداخت

ذکر اعادت فرستاده کان میرزا مراد علی خان حکمران سند بدرگاه خاقان صاحبقران و مامور شدن مظفر علیخان قاجار بدانصوب

در ضمن گذارشات سال یکهزار و دویست و چهل و سه اشارتی رفت که حسنعلی خان جوانشیر از جانب قرابا شیه کابل عریضه بخدمت خاقان صاحبقران آورد و بدین دستاویز از راه سند رجوع کرده مقصد خود را بعمل آورد استدعای سفارش نامه از امنای دولت جاوید عدت نمود و میرزا مراد علیخان والی سند مرقوم و بختام حضرت صاحبقرانی مختوم شد بعد از رسیدن بسند و دادن فرمان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی در نزد حاکم سند خود را ایلچی و سفیر دولت علیه ایران جلوه داد و از ماموریت قشون منصوب بتسخیر ولایات کابل سخنی چند براند و الی سند از این اخبار منوحش شده میرزا محمد علی نام شیرازی را با جماعتی دیگر و سه زنبجیر فیل کوه پیکر و سی طاقه شال کشمیری بدربار شاهنشاهی روانه داشت مامورین از راه بیابان

بلوچستان به بندر عباسی عزیمت جسته و حسنعلی خان جوانشیر از راه دریا به بندر مغی هندوستان شتافت و بملاحظه نسبت چاکری بدولت علیه ایران از حکم بهادر جان انگلیس حاکم ان شهر تعارفات و انعامات بسکران یافت و دو ماه قبل از وصول فرستاده کان سند بحضرت شاهنشاه سعادت حضور یافت و از ظهور این خدمات در نزد امنای دولت علیه ایران معزز گردید و فرستاده کان سند نیز در رسیدند و درین اوقات بهبود خان جوانشیر از جانب قراباشیه کابل عریضه آورده مستدعی توجه خاقانی و متعهد خدمت درگاه سلطانی شدند و جواب بهمان فقرات سابقه یافتند و محمد حسن بیک کنتول غلام مشیخدمت سرکاری بمهمانداری سفرای سند روانه بندر عباسی شد و میرزا محمد علی وفیلان کوه پیکر و پیشکش و عریضه میرسند در یازدهم ربیع الثانیه یکهزار و دویست و چهل و شش بدرگاه گیتی پناه فرود آمدند و در ستم شهر مذکور بحضور اعلی شرفیاب شدند و مدت سفرشان از خید را آباد سند الی طهران یازده ماه امتداد یافته بود و پیلان از رنج راه ضعیف و لاغر گشته بودند یکی از انها که از عظمت هیکل و ضخامت پیکر کوه پیستونی بچهار ستون مصور بود مهد و تخت زرین شاهنشاهی را حامل و پس از چهل روزه فربهی یافت و دیوی دمی خوارشد بالجمله از جمله مطالبات والی سند یکی شکوه از تعدیات حاکم کشمیر یخچد سنکه هندو بود و دیگری یاساق قراباشیه کابل او نیز تمنای مامور شدن یکی از شاهزادگان بکابل نمود تا از تعرض یخچد سنکه ایمن و مصون باذ امنای دولت ابد مدت الحاح متمنیات او را محول بوقتی خاص و موقعی مخصوص داشته و نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشک آقاسی باشی بسفارت سند مامور شد و یکقبضه شمشیر خراسانی و یکدست خلعت مفتول بافت اصفهانی بافتخار میرزا مراد علی خان حاکم سند ارسال رفت و یکهزار تومان بمیرزا محمد علی انعام افتاد و هریک خلعتی یافتند و بانظر علی خان در اواخر جمادی الثانیه راه مراجعت برگرفتند و بعد از ورود بعباسی از راه دریای سند روی بمقصد نهادند ذکر محاصره کردن نواب شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه شهر یزد را و مقتول شدن محمد کاظم خان سوادکوهی مازندرانی و وفات سردار نامدار محمد زکیخان نوری و مراجعت نمودن نواب شجاع السلطنه سابقا مرقوم افتاد که نواب شاهزاده شجاع السلطنه از حضرت خاقان بهمال استمدعای استخلاص یزد و انقیاد عبد الرضا خان نمود و خاقان صاحبقران بخصت نفرمود چون درین ایام شفیع خان براوری که حاکم یکی از بلوکات کرمان بود با غرای عبد الرضا خان که با او وصلتی کرده بود سر از جیب انقیاد برزده متهمن گردید نواب شجاع السلطنه تاب سکون و صبر نیاورده بی استیذان از امنای دربار خاقان کامکار با کروهی از سواران سیستان و کرمان و خراسان در اواخر ذیحجه روی بظاهر یزد کرد و چون در آن ایام نواب امیرزاده نمور میرزا ملقب بحسام الدوله از جانب جناب فرمانفرمای فارس بحکومت و انتظام سرحدات فارس مامور بود و در آباده توقف داشت باشارت عم اکرم منزلی و سه قطع کرده بظاهر یزد رسید و چون ایالت یزد محول نواب امیرزاده سیف الدوله میرزا ابن شاهزاده معظم ظل السلطان بود دوی باذن حضرت خاقانی پیرد مامور شده که نواب شجاع السلطنه دست از محاصره بازداشته بجانب کرمان گراید و بعد از ورود نواب سیف الدوله میرزا یزد عبد الرضا خان را اطمینانی حاصل شده بیشتر از پیشتر با ملازمان دربار شاهزاده شجاع السلطنه اظهار سرکشی و تکبر و تجبر نمود یعنی بر طبع اشرف والا گران آمده اصرار در محاصره شهر افزود و بتاخت و تاز بلوکات فرمان داد و بعزل و نصب ضباط حکم راند عبد الرضا خان بسبب اطمینان از حاکم شهر در مقام نزاع و دفاع برآمده همه روزه آتش مصاف گرم بود و جمعی از فوقین جنود در ان لهب شعله ور سمت وقود داشتند محمد کاظم خان سوادکوهی مازندرانی که امیری دلیر و سرداری بی نظیر بود دران مقاتلات بکلوله شصتال شهریان هدف گردید و جهانرا بدرود کرد و ازین راه ضعفی بهمراهان نواب شجاع السلطنه روی داد و محمد زکیخان نوری سردار سابق فارس و وزیر لاحق کرمان که شمه از محامدش نگاشته کلک حقایق سلک گردیده درین ایام محاصره از غلبه مرض قلعانی که مقدمه شقاقلوس است جهان ناپایدار را بدرود کرد و روی بجهان باقی آورد رحمة الله حضرت شجاع السلطنه باوجود این واقعه فسخ عزیمت ناکرده در امر محاصره جد و جهدی بلیغ مرعی داشت چون سامان قلعه داری از شخال و جزایر و تفنگ و توپ و برج و باره استوار و قوی عبد الرضا خان مهیا بود و دولتی و افر بدست اورده داشت خود داری تمام کرد تا ایام محاصره حصار نه ماه امتداد یافت و صورت شاهد فتحی در مرآت مراد مصور نگردید در ینا اما مورت نواب مستطاب شاهزاده اعظم نایب السلطنة العلیة العالیة عباس میرزا باستخلاص یزد و انتظام امر انسامان الی اخره سابقا رقم یافته که نواب نایب السلطنه بانتظام امور خراسان مامور بود و از جانب خاقان صاحبقران بدو اشارت رفت که بحضور اعلی شرفیاب شده قلعه یزد را مفتوح و عبد الرضا خان را مقلوع و انتظامی در امور یزد و کرمان داده راه خراسان برگیرد در عین شدت فصل دی نهاب امتثال امر پدر تاجدار و شاهنشاه

کامکار از راه پیل حرکت کرده باده هزار سرباز دلیر و پنج عراده توپ شهر کریخضور خاقان کیهر عزم کرده و در اواخر شهر رجب المرجب از راه پیل بر
نواب شاهزاده معظم و امیرزاده مکرم محمد میرزا فرزند اکبر اغر خود را از راه ساوه با سه هزار تو توپخانه روانه قم فرموده خود با جناب قایم مقام و معدودی از خواص اهل
مظام در روز پنجشنبه دوازدهم شعبان بگذارود و بیست و چهل و شش بسعادت حضور خاقان مستعد گردید و پس از القای مطالب مکنونه از حضرت
شاهنشاهی مرخص بسفر یزد و روانه کردن نواب شاهزاده شجاع السلطنه بحضور مبارک گردید در روز سه شنبه بیست و چهارم راه یزد برگرفت عبد الرضا
خان یکلربیکی یزد با جمیع برادران و برادرزادگان و اشراف و اعیان در منزل عقدا بمصحف و شمشیر بحضور حضرت نایب السلطنه دلیر آمدند و معفو
شدند و در روز دوشنبه ششم شهر شوال عید سعید نوروزی بفرحی و فیروزی در بلده یزد بانجام رسید و در بهار این سال موکب فیروزی کوکب
شاهنشاهی با اجلال و عظمت لایتناهی بسفر عراق و کنکاوان بایساق فرمود و در اصفهان توقف کرده اشطار اخبار ممالک محروسه همی بردچون
نواب شجاع السلطنه از استقبال و پذیره یزدیان و شرفیابی حضور نواب نایب السلطنه در منزل عقدا اطلاع یافت دست از محاصره یزد بازداشته
با همراهان رکابی روی بسوی کرمان نهاد و نواب ولیعهد نایب السلطنه پس از سه چهار روزه توقف و انتظام امر رعایا و برایا حکومت را لحاکمان
بنواب امیرزاده والاشان سیف الدوله میرزا برادرزاده خود تفویض کرده چون اثار قحط و غلا در ولایت محسوس بود بسلوکات کرمان
توجه فرمود و راه کرمان سپرد نواب شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بعد از اطلاع از عزیمت حضرت نایب السلطنه العلیه العالیه نواب امیرزاده هولاکو
خان فرزند اکبر خود را تا دو منزلی کرمان بعزیمت استقبال مورد والا روانه داشت و خود نیز راه پذیره را بقدم تحریم و تعظیم سپرده در اواخر
شوال موکب حضرت ولیعهدی بخارج شهر نزول استقلال گزید و نواب شجاع السلطنه بخدمت آمد چون آقا محمد کریم مشیخ زمت خاصه با حضار او
مامور بود و نواب شجاع السلطنه از شرفیابی حضور خاقانی متوهم و از پیم مؤاخذه حضرت صاحبقرانی خایف بود و بنواب نایب السلطنه
نیز از جانب صاحبقرانی در ارسال و حکمی رفته بود بعد از ملاقات و مقالات برحسب امر اعلی بکفوج قراول احترام بر نواب شجاع السلطنه
مقرر شد و محمد زمان خان والوی قاجار بادویست سوار بهمراه او روانه دار الخلافه طهران شد **ذکر احوال میرحسنخان طالش**
ولد مصطفی خان و احداث فتنه بطهران و وفات یافتن در زندان امام در واقعات سال یکهزار و دویست و چهل و یک
مرقوم افتاده است که میرحسنخان ولد میرمصطفی خان طالش در معارک مخالف بارو سیه لنکران و ارکوان بمعاضدت سپاه رکابی با آن طایفه
کارزارها کرده و اسبق المجاهدین لقب گرفت و بعد از مصالحه دولتین از قرار عهدنامه ولایت طالش در تقسیم داخل دولت روسیه افتاد میرحسنخان
بخیال انکه در آن دولت نیز متصدی امر حکومت طالش خواهد بود نزد دنیارال بسقاویچ سردار گرجستان رفته ملتجی گردید و چون مقرر بود که فراریان
معروف را از دو جانب نگاهداری ننموده تصاحب ننمایند نواب نایب السلطنه او را از دنیارال بسقاویچ خواسته وی نیز بداد و بحکم نایب السلطنه
بمحمد قلیخان سعدلو حاکم خلخال سپرده شد در زمان توقف یزد خبر رسید که میرحسنخان از خلخال فرار کرده بطالش رفته بدست او نیز نوشته جات
مجعوله بر ولایت خود مستولی شده صالدات روسیه را بعد از محاربات از لنکران و ارکوان بیرون کرده حکومتی بالاستقلال حاصل نموده
دنیارال بسقاویچ چون به شهامتی محاربه را با او نمی پسندید شرحی بنواب نایب السلطنه برنگاشته بدفع و رفع او پرداخته لهذا بالحکم حضرت شاهنشاهی
جمعیت ایل بصوب طوالش روی نهاده بنارال نیز دو فوج از روسیه روانه شیروانات کرده در استیصال او همداستان آمد چون میرباتمنیز خود را
محصور بین الحاصرین دید بانزلی و مارنذران گریخته از انجا بطهران آمد و در اندک زمانی کیتی را وداع کرده از رحمت کفر و اسلام برآسود و در غرفات
جنات غفور رحمه الله **ذکر واقعات خراسان و عزیمت الله قلیخان خوارزمی بارض اقدس و مجازیت بترکمانیه**
و سایر وقایع تا پادشاهزاده و هزیمت ترکمانیه و سایر وقایع چون فیما بین رضاقلی خان کردز عفرانلو و محمد خان قرائی ترکی
داعیه هم سری و برابری قایم بود و در این اوقات رضاقلیخان بنواب احمد علی میرزا والی خراسان خدمت همیکرد و محمد خان منغضب و مغلوب بود
بنا بر حفظ خود دست توسل بدامان اللهقلی خان خوارزمی زده با او اظهار مخالصه نمود و مایلنک توش خان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلات
نیز پس از قضیه مقتول شدن برادر از دولت ایران امید و بنزد خان خوارزم روی کرده سردار سرحدات ترکستان لقب یافت و خان خوارزم
ترکمانان سارو و قاپا باخت و سرقت ارض اقدس فرستاد از جانب شاهزاده والی جماعتی بمدافعه ترکمانیه مامور شدند و در پل خاتون قریب سبزخس مقابله
اتفاق افتاد جمعی کثیر از ترکمنیه مقتول و اسیر شدند و رسول فرستاده الله قلیخان که بنزد محمد خان قرائی مامور بود بنزد دشمن اسیر شد نواب شاهزاده او را باشتمام

مطمئن نموده رخصت داد و شرحی بخان خوارزم و گرسنن از محمد جان و پیوستن با ولیای دولت پیغام فرمود خان خوارزم ازین مردمی و فتوت ترک مخالفت کرده و برگ موافقت ساخته روسای تکه و سارو ق و سالور را با اسبهای ترکمانی و تحف و ارمغانی بدربار والای والی فرستاد و اظهار انقیاد کردند و شاهزاده اسرای انام را زر داد فرموده بازگشتند محمد خان قراگی ناچار از بهرزه درائی زبان بکام کشید و اظهار اطاعت کرد یلنگ توش خان جلایر برادر خود محمد علی اقا را بحضور والی فرستاده بضراعت و شفاعت روی بارض اقدس نهاد بدامستان کار رشته آغاز کرده مطمئن شد و در پناه توجه یافت

نصرت ایات حضرت خاقان اعظم و صاحبقران معظم فتحعلی شاه قاجار مجانب ییلاقات عراق و واقعات ایام این یورش و یافتها چون رعایت انتظام امور عراق منظور نظر شاهنشاه آفاق بود و فرمودند شاهزادگان عظام باطناغبار یقفار چهره پوشش مرآت صفا و وفا گردیده خاطر خطیر خاقان اکبر باطفای لهب خلاف فرزندان بزرگوار رغبت کرده در روز پنجشنبه ششم شهر ذیحجة الحرام سنه یکهزار و دویست و چهل و شش از دار الخلافه طهران حرکت فرموده در شنبه هشتم ببلده شریفه قم وارد و دو روزی دوسه براسم زیارات در روضه جنت مثال حضرت معصومه اعتکاف افتاد بعد از وصول جنود نامعدود خاقانی بمنزل کمره و توقف در آن چمن پرسوسن و سمن شاهزادگان عظام نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزا والی بروجرد و شیخ الملوک شجاعلی میرزا حاکم ملایر و امیرزاده معظم محمد حسین میرزای حشمة الدوله بن دولتشاه جنت جایگاه از بلاد خود برکاب بوسی خاقان صاحبقران اکبر شرفیاب شدند و در زه وارد آفتاب جلال سلطانی محو و نابود شدند از راه پیم و امید پیشکشهای وافره گذرانیدند و مدت دو هفته اردوی همیون در انجمن اتراق گزین آمد و غلامحسین خان سپهدار و حاکم عراق خدمات کلی از هر حیثیت بظهور آورد و چون ایالت متعلق بوی بود از نسیورسات و علیق الدواب زیاده از اندازه حمل و نقل بعموم ملتزمین رکاب رسانید پس از ارتفاع غوایل از میانه شاهزادگان عراق موکب حشمت کوکب خاقانی بعزم چمن قمیز بجنبش در آمد شاهزادگان مرخص شده بولایات خود بازگشتند و در غره شهر محرم الحرام یکهزار و دویست و چهل و هفت عرصه چمن قمیز رشک افزای هشت بهشت گردید و فی الواقع ان چمن در عذوبت ماء و لطافت هوا و کرت ریاحین و وسعت میادین در همه عراق ممتاز است و از وصف و اصف بی نیاز لهذا مدت یکماه در انمقام اتراق افتاد و جناب امین الدوله بتبلیغ محاسبه فارس مامور شده و در منزل قمشه بخدمت نواب فرمانفرمای فارس که بعزم شرفیابی حضور خاقانی آمده بود رسیده و باز گردیده و نواب شاهزاده سیف الدوله حکمران اصفهان نیز با عیال بار دوی خاقان همچال آمده مدت ده روز چنانکه رسم سلاطین شیعه اسلامیه است در آن محرم بتعزیه داری و سوگواری خامس آل عبا و ثالث اهل و لا حسین بن علی سلام الله علیه پرداخته شد از آن پس با حضار شاهزاده اعظم نواب نایب السلطنة العلیة العالیه فرمان صاحبقرانی صادر و با در شد و بریدی سریع السیر حرکت از جناح طیرافتباس کرده روی بساحة کرمان نهاد و در این ایام حسینخان قاجار قزوینی سردار سابق با نظام امور بختیاری و حکومت چهارمحال عراق مخصوص گشت و اسدالله نامی از کدخدایان خوانسار که با جماعت سارقه بختیاری پایمردی و دستیاری داشتی بدست آمده از پای در افتاد و دو عراده توپ که در زیر خاک پنهان کرده بود پیدا آمده هر دو توپخانه مبارکه شد و برادر نصرالله بجای او منصوب شد و نواب شاهزاده سلطان محمد میرزا بجهة تدارک و تهیه ورود مسعود حضرت صاحبقرانی بشهر اصفهان رفت و اردوی بزرگ خاقانی در روز دوشنبه چهارم صفر المظفر از چمن قمیز حرکت کرده عصر همانروز چمن سنگبار را که از حضرت خاقان چمن گل باران لقب یافت مضرب خیام شوکت قباب فرمود و بواسطه تراکم و حضارت قرب یکماه شاهنشاه زاد در آن چمن توقف افتاد و در ششم شهر صفر المظفر از شاهزاده معظم نواب محمد میرزا فرزند ارجمند اکبر انجب نواب نایب السلطنة العلیه فرزندی متولد گردید که صلبا و بطنا نیره انجب حضرت صاحبقران و از هر دو جانب قرنیلو بود و نام نامی او را ناصر الدین میرزا نهادند و بوجود او افتخار کردند و عیشها و سورها کردند و در چمن گلباران بمن مولود مسعود خاقان صاحبقران و امرای قاجار و مقربین رکاب بعیش و عشرت کامیاب بودند و بر سبزه زمرد فام لعل مذاب همی نوشیدند

لؤلؤ لفظ ضمیم پیکر بتی هر جا قدح نوش زنخدان پرفتن چون چاه بابل می زنکینشان در جام سنگین بمیمن غنچه یاسمین انامل تو گفتی لعل رخشان است باده که در درج بشش زالماس است منزل بروز روشنش آن تاب در عکس که اندر تیره شب تابان مشاعل در این چمن چشم بینوون مینارنگ امیرزاده ارغون میرزا بن شاهزاده شجاع السلطنه از سبزوار در رسیده با طبل مبارکه بپناه بردند چه بعد از احضار شجاع السلطنه بمنازعه رسیده فرزندان وی که در خراسان حکومت داشتند با عیال او بوی پیوستند و ارغون میرزا بهمچنان در سبزوار بخود سری حکومتی میراند و بواسطه رشادت و جلادت متابعت عم خود شاهزاده احمد علی میرزای والی خراسان را گردن ننهاد و بتاخت و تاراج مولف

و مخالف میپرداخت و با شارت امنای دولت اهالی سبزوار بروی شوریده دامن از حمتش درکشیدند وی از راه بیابان جندق بار دوی اعلی ملحق و از بیم سیاست حضرت خاقان کمر بر سر کمند مرکبان خاصه رفته شفعا برانگیخته بتوسط عم اکرم شاهزاده فرمانفرمای فارس معفو گردید در گذشت ماموریت چسنخان ولد اصف الدوله قاجار الملقب بسالاربار بنخدمت شاهزاده کردن و نایب السلطنه و امداد خدمتش بحضور خاقان صاحبقران چون ایام ورود شاهزاده اعظم نایب السلطنه بحضور خاقان صاحبقران معظم نزدیک گردید در ازای خدمات او خاقان صاحبقران یکقبضه شمشیر جواهر نشان که در شب تار تابنده تر از راه کهکشان بود بحسن خان ولد آصف الدوله قاجار که بطنا بعد از خاقان کامکار و صلبا خالوزاده نایب السلطنه و ملقب بسالاربار بوی بر سم خلعت التفات مرحمت شده و ضمنا باحضار خصرتش اشارت رفت و درین زمان مهندسی روسی که از جانب نیارال بسفارت مامور بخدمت نایب السلطنه می بود در رسید و در فرشه بملاقات شاهزاده فیضیاب شد و چون ضرورتی نداشت معزز و مخلع بمراجعت مامور گردید و بعد از گذشتن از تبریز مرض مالیخولیا بر طبعش غلبه کرده خود را برود ارس مازندگی در افکنده هلاک شد و نواب حشمة الدوله محمد حسین میرزا در چمن کلباران از رکاب ظفر انتساب حضرت خاقان اذن بخصت و رجعت گرفته اخیارا محال سفر و کلیا ضمیمه ایالت و ولایات سابقه گردید پس از فراغ از کار شکار و اباغ و سر انجام انتظام مهام ملاد خسر و کیخسرو نژاد فریدون نهاد بارای سرو بخت جوان در سر چشمه آب زنده رود و آب کرن فرود آمده ورود کرنده سراپرده خسروانه خاقان نیکانه را بر فراز آب رود چون نمود سر بر آورد و ندوخ طناب برکوهان ثور و ماهی فرو کوفته و در آن سر چشمه فیروزمدت چهار روز اتفاق اتراق افتاد و یکبار تماشای سر چشمه آب کرن که در دامنه زردکوه بختیاری است حضرت شهریاری انشاط سواری افتاد و چهار فرسنگ راه بپای مرکب چهار کامه صرصر شتاب فرو نورد یده و بخیمه گاه باز آمده و همه جا از آب رود زنده رود بقریه کرد چهار محال آمده در آنجا نزول اجلال واقع شد و روزی چند در آن قریه شهر مانند بسر رفت و باشظار ورود موکب فرزندپیمانند مسعود نایب السلطنة العلیة العالیه و مامور فرمودن او بنظم خراسان همی گذشت امد نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه از کرمان باصفهانها بحکم خاقانی ماموریت بخراسان چون احضار نواب نایب السلطنه از آذربایجان بمحض انتظام خراسان بود و نظم یزد و کرمان ضمیمه شد لهذا پس از انتظام مهام کرمان و یزد او را احضار بحضور و بخراسان مامور خواست که برحسب امر خدیو صاحبقران توپخانه و سرباز بنظام را از راه طبس روانه و خود بعد از شرفیابی از بهر راهی که انسب نماید حرکت فرماید حضرت شاهزاده ولیعهد امیرزاده خسرو میرزا فرزند خود را با یوسف خان گرجی امیر توپخانه مامور بتوقف کرمان و سلیمان خان سرهنگ را با فوج شقاقی بپزد فرستاد که در نزد امیرزاده سیف الدوله توقف کرنیند خود باشش عراده توپ سپهر کوب و سه فوج نظام دریا موج ع میشا علی الراس لاسعیا علی القدم راه خدمت پدر والاگهر خاقان فاجار در گرفته در منزل قمشه محمد حسن خان دوالو سالاربار را دریافته بشیشه مرصع مخلع شد و در روز پنجشنبه غره ربیع الثانیه در منزل ده کرد فشر عقبه بوسی دریافت و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گردید و در خلوات و جلوات کمنون خاطر خطیر را باوی آشکار کرد که خوانین خراسان چندی است که قوت گرفته در مراتع خود سری خلیع العذار میچرند و با حکام خود بمداهنه و مخادعه بسر میبرند باید نظمی تمام در آن سرحد داده شود و از دامغان و سمنان رفتن اولی است و روزی در محضر سلام عام نایب السلطنه را پیش خوانده قدحی زرناب که پر از شربت و کلاب بود بدو التفات فرموده قرار سفر خراسان و تعهدات امر انسامان را بر اهل حضور بمقام ظهور آورد و مقرر شد که نواب امیرزاده والا مقام محمد میرزا ابن سلطان سعید شهید را که محل اعتماد خاقان صاحبقران و وارث و حارس دولت ایران و اسخی و اظهر امیرزادگان عهد بود در حضرت والا گذاشته تا مدارک سفر نایب السلطنه را مهیا و با او روانه دارند نایب السلطنه روانه اردوی خود گردیده امیرزاده سیف الملوک میرزا را حاکم کرمان کرده و فوج همدان را باده عراده توپ بدو سپرده و مقرر داشتند که امیرزاده خسرو میرزا با یوسفخان امیر توپخانه از راه بیابان بتون و طبس و قاینات رفته از آنجا ملحق باردوی والا شوند و خود با صفهان روزی دو سه توقف کرنید پس بقم آمده بعد از زیارت از راه سیاه کوه باکروهی کوه شکوه راه مقصد اعلی برگرفت و مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد از خزینه عامره بصیغه انعام و مدارک سفر خراسان از خضرت خاقان صاحبقران بدو التفات شده هزار تومان هم با نعام سربازو عمله توپخانه انعام رفت و بکرمان فرستاده شد فرمان اختیار ممالک شرقی متعلقه بدولت علیه ایران طولا الی رود جیحون و عرضا تا آب ترک و قراتکک سرحد خوارزم است بنام نامی حضرت ولیعهد نگاشته آمد و چون نواب امیرزاده معظم مفخم فریدون میرزا از جانب حضرت نایب السلطنه به نیابت تبریز مفخر بود فرمان صادر شد که مقربت الحضرت محمد خان زنگنه امیر نظام که از چاکران قدیم ما احترام است و در خدمت نواب امیرزاده نایب الایاله

فرمودن میرزا بابا مارت اذربایجان پردازد و باد و رونزدیک رفتاری شایسته ظاهر سازد و میرزا اسحق نپیره میرزا بزرگ قایم مقام باسم وزارت اذربایجان بتنقیح معاملات و توضیح محاسبات مامور آمد و چون عبدالرضاخان یزدی در هنگام حرکت نواب نایب السلطنه از کرمان بحضور خاقان صاحبقران سپرده نواب امیرزاده خسرو میرزا بود علی خان ولد او در خدمت نایب السلطنه آمده باعیال روانه آذربایجان شد بعد از رفتن نایب السلطنه فرار کرده بیزد رفت و حضرت خاقان صاحبقران پس از ارسال ولیعهد بیمانند بخوزستان آباد توقف کرده در دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی بافرسلیمانی وارد اصفهان شدند **ذکر فرار شفیع خان براوری کرمانی و عبدالرضاخان یزدی و تسخیر هردو قلعه مستحکم ایشان مرای نایب السلطنه سابقا اشارتی رفت** که شفیع خان براوری کرمانی با عبدالرضا خان یزدی وصلتی کرده مواحده کردند و با شجاع السلطنه مخالفت آغاز کردند درین اوقات که بحکم حضرت نایب السلطنه مامور بتوقف در خدمت امیرزاده خسرو میرزا بودند نفاق جبلی خود را آشکار کرده با نفاق فرار کرده شفیع خان براور و عبدالرضاخان بقلعه بافق بهاباد رفت و ظهور این نفاق در هنگامی بعرض حضرت نایب السلطنه رسید که در قصبه قمشه توقف داشت فوراً حکمی بیوسف خان کرجی و سلیمان خان کیلانی که در کرمان دیزد بودند بقلع و قمع این دو خاین صدور یافت یوسفخان قلعه راور را از طرف مدت سه ساعت تسخیر آورد و شفیع خان را با دو فرزند او اسیر کرده روانه طهران و اردوی کرد سلیمانخان کیلانی نیز حصن بافق را که پهلو بافق کردون همیسود در یکشبانروز مفتوح گردولی در تیره شبی که سربازان بتسخیر حصار بر یکدیگر سبقت همی کردند عبدالرضاخان با چند تن از بنی اعمام و خدام بیرون آمده راه طبس و قاین در پیش گرفته بدررفت و این اخبار در اواخر ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و چهل و هفت در اصفهان بعرض خاقان صاحبقران رسید شمشیری مکلل بجواهر تابان و خلعتی شایسته بیوسفخان و سلیمان خان فرستادن فرمود **ذکر وقایع اتفاقیه عراق و فارس و مراجعت خاقان صاحبقران از اصفهان بدارالخلافه طهران** نواب شیخ علیمیرزا بعد از رفتن حضتی از چمن کمره بملایر و توی سرکان بازگردید و بجهات مختلفه که یکی از آن سوء سلوک کارکنان او با اهل شهر و ملوک بود خلایق ملایر بروی بشوریدند و او و سکین آن قشه بنا بر سته عیال خود را بدولت آباد برده خود راه آستان حضرت خاقان برگرفت شاهنشاه صاحبقران علی العجاله حکومت ملایر را بغلامحسین بیگ سپهدار محول فرمود و وی میرزا شریف تفرشی معتمد خود را بدانجا فرستاد و با مر حضرت خاقانی مقرب الخاقان میرزا افضل الله علیا بادی مستوفی خاصه مامور بتحقیق امور اهالی ملایر و آوردن ضباط و عمال آنجا پایه سریر گردون سایر گردند معادل یکهزار نفر در چمن کردان بدربار دارای ترک آمدند و در رد و قبول دو فرقه شدند و خاقان شریعت پرور محاکمه اندوکرده را محول بحکم شرع اطهر و مرجوع بجناب فضایل مآب سیادت انتساب حاجی سید محمد باقر شفتی کیلانی مقبول علمای عصر فرمود و کسی از جانب شاهزاده بمرافعه وکیل شده بروفق شرع انور اجرای احکام شد و در یقین حاکم استخاره رفت و بهم شیخعلی میرزا اولی بود از جانب خاقان اعظم مقرر شد که کسی از معتمدین جناب حاجی سید محمد باقر مفتی مسلم عصر بهمراه شیخ الملوک بملایر رفته مراقب معاملات و رفتار او گردد که بتعدی و خلاف شرع امری روی ندهد و امنی نیز از جانب حضرت شاهنشاهی مامور شود که جمع و خرج و دخل ولایت را تصحیح کند و دخل و خرج را موافق کند از جانب مفتی عصر ملا احمد خراسانی و از جانب خاقان مغفور میرزا قوام الدین بهبهانی مامور شدند و درین ایام جمعی از سرداران بلوچ را که نواب بهاء الدوله شاهزاده بهمن میرزا حکمران کرمان و دامغان بحضور اعلی مقید و محبوس فرستاده بود بسیاست رسیدند و مبلغ دویست هزار تومان از اصل مالیات فارس بسبب وفور ملخ و آفت غلات بنواب شاهزاده معظم فرمانفرمای فارس تخفیف عنایت شد و مقتضی الرام بشیراز بازگشت و امیرزادگان عظام و برادرزاده گان کرام نواب هلاکو میرزا ملقب بهادرخان و ارغون میرزا و با قاآن میرزا و اوکتای قاآن میرزا پسران شجاع السلطنه را با ذن خاقانی بهمراه خود بفارس برده در مقام ترمیتانان برآمد و موکب شاهنشاهی در هشتم جمادی الاولی از اصفهان بجنبش درآمده از میانه نظرفوجوشقان و نراق روی بدارالخلافه طهران آورد و در روز دوشنبه هفدهم ورود بشهر قم اتفاق افتاد و نواب ظل السلطان حکمران طهران و یحیی میرزا والی کیلان در خارج قم برکاب بوسی خاقان صاحبقران سعادت یافتند پس از زیارات مخصوصه و قراءات ادعیه مأثوره و انعام و احسان باخدمه و متولیان آن حرم رایات ظفرآیات بهوای سیر دشت و وادی شقه کشا گردید و در سه شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی بباغ دلکشای نگارستان نزول افتاد و در یکشنبه غره جمادی الثانی ورود مسعود بدارالخلافه طهران سعادت بی پایان بخشید و بملاحظه شیوع وبای عام در کیلان نواب شاهزاده یحیی میرزا مامور بتوقف ری گردید و نواب شاهزاده معظم محمدقلی میرزای ملک آرای ارندران نیز از بلای وبا

فرار کرده بحضور اعلی آمد و بعاجزین یاقوت اکین صحبت خاقان صاحبقران اعظم قوت قلب یافت در بیان وصول شاهزاده اسکندر عزیمت نواب نایب السلطنة العلیة العالیة بقلعه سلطان میدان و تسخیر آن و سرو سی فرمودن بجانب خراسان

درسال یکهزار و دویست و پنجاه و نه که خواتین خراسان بر نواب شاهزاده جلیل الشان محمد ولی میرزا بشوریدند و این خبر در چمن او جان بعرض خاقان صاحبقران رسید چون حضرت اعلی را بعلم و منش و احکام نجومی میرزا محمد حسین اصفهانی منجم باشی اعتمادی بود و اخبار و احکام صادقه از وی بروز مینمود و حقیقت نظرات و تاثیرات کواکب را در باب امر خراسان پژوهش فرمود و وی عرضه داشت که تا مدت هفده سال قوت کوکب امرای خراسان بسر حد اعلی خواهد بود و با ایشان مدارا باید فرمود و چون این مدت بگذرد یکی از درباری عمان سلطنت دری کردون دولت بر ایشان غلبه کند و درین ایام که زمان موعد منقضی شده بود و خاقان صاحبقران نواب شاهزاده نایب السلطنه را بقلع و قمع خواتین سرکش ان بلاد میفرستاد بعد از پیمان این مطلب از مکنونات ضمیر منیر شرحی شفا افزایش رفت و نصیحت فرمود که بقدر امکان در سفک دماء مسلمانان مدارا کند و تا کار بصلاح و تدبیر تواند گذشت بحربه و شمشیر نگذراند و نیت خود را بخیر موقوف دارد و ابدا از عبد الرضا خان یزدی نگذرد که مایه حساب همه حکام او بوده و رضا قلی خان و محمد خان را بهر نحوی که باشد زنده بدست آورده با خود بحضور اعلی آورد تا مکافات بیع و شری اسرای شیعه را هم در حیات معاینه کنند و چون نواب شاهزاده اسکندر عزم گیسور و رزم از اصفهان و راه کاشان بدامغان در رسید جانبازان سمنانی و دامغانی و سواران اوصانلوی خاوری و مازندرانی برکاب ظفر انتساب پیوستند بعد از ورود بولایت سبزوار امور انجا را نظمی تمام داده نواب امیرزاده قهرمان میرزا را با یالت انولایت گماشت و محمد رضا خان فراهانی را مامور بوزارت وی داشت سابقا مرقوم شد که رضا قلیخان خبوشانی در زمان حکومت شاهزاده احمد علی میرزا بمصلحت حال خود قلعه نیشابور را که در تصرف داشت علی رغم محمد خان قرائی واگذاشت و بلوک سرولایت را که بخبوشان اقرب بود بجای ان متصرف شد جماعتی از سواره و پیاده زعفرانلو و شمخال چیان مریخ خو را بر پیش سفیدی اسمعیل بیک میدانی در قلعه سلطان میدان سرولایت مستحفظ نهاده در سن اوقات که ملک صفات نایب السلطنه بدامغان رسید بملاحظه رای دوربین گذشتن از سلطان میدان را اصلاح وقت ندیده بتسخیر آن تشمیر فرمود و روز حرکت از سبزوار محمد حسینی لارگنه اشیک آقاسی را با پیغامات مشعر بر وعد و وعید نزد رضا قلیخان فرستاده خود روی بقلعه سلطان میدان نهاده در حوالی قلعه توقف فرمود و بیورش امر نمود اسمعیل بیک میدانی مستدعی دو روزه مهلت شد و رضا قلیخان استدعا کرد که جناب قایم مقام وزیر امفخر کرده قراری دهد چون قایم مقام از تدویرات اهالی خراسان اطلاعی تمام نداشت نواب نایب السلطنه میرزا موسی رشتی نایب را که از زمان حکومت شجاع السلطنه تا زمان ولایت احمد علی میرزا در خراسان متوقف و از خدیعت و تذویر خواتین آن بلاد آگاه بود بهمراه قایم مقام روانه فرمود پس از گفتگوی طرفین بخان صاحبقلی خان بدانجا خشم شد که حضرت نایب السلطنه مرا و خبوشانرا از یکدیگر نگسلد و مابقی هر چه هست بطیب خاطر نعل بهای سمند اوست و زن و فرزند برای دهم و در پیشخدمت تهاون نکنم ولی از فرط بیم و خوف از خبوشان بیرون نتوانم آمد از قلعه سلطان میدان نیز در گذرم الحاصل در روز چهارشنبه نهم رجب المرجب یکهزار و دویست و چهل و هفت کس فرستاده سلطان میدان را ناچار تخلیه کرده بکسان حضرت والا باز گذاشت و حسینعلی خان ولد رضا قلیخان و جعفر قلیخان ولد نجفعلی خان شادلو دیگر روز بسعادت بساط بوسی در رسیدند و پیشکشی فراوان آوردند قلعه محمد آباد از بلوک میان ولایت مشهد مقدس را که هم در تصرف اکراد زعفرانلو بود رضا قلیخان طوعا کرها خالی کرده بتصرف داد و نواب نایب السلطنه آن قلعه را با منفعه آن بجناب میرزا موسی رشتی نایب در ازای انچیزات بخشید و بتول ابدی او مقرر گردید و محمد جعفر خان با جماعتلو را با یکصد نفر سرباز بحراست قلعه سلطان میدان گماشت و راه ارض اقدس در گرفت و محمد زمان خان قاجار دوالو را در نیشابور بنیابت گذاشت و در هفدهم شهر رجب المرجب در کمال جلال وارد ارض اقدس شد و در بدو ورود در نهایت ادب و مسکنت بزیارت فیضیاب گردید و بعضی از خواتین جزو مانند دو نفر علیمراد خان جوینی و خورشاهی و رستمخان چوله و ابراهیم خان کهوانلو و محمد خان نخعیری بدفعات بحضور والا آمده بسعادت رکاب بوسی اختصاص یافتند و پیشکشها گذرانیدند و بمساکن و اماکن خویش رخصت رجعت جستند یلنگ توش خان جلایر برادر صمد محمد خان کلاتی که مردی دانا و عاقل و دلیر بود در بیست و دویم رجب در ارض اقدس مشهد مقدس بحضور حضرت شاهزاده نایب السلطنه شرفیاب شد چون سابقا بخوارزم رفته بود و با خان خیوه اللهقلی خان رابطه داشت از جانب نواب والا بسفارت خوارزم مامور شد که خان خوارزم را از

ورود موکب والا بخراسان اخبار و باستر داد اسرای ایران بحضور والا اشعار کرده باشد و او بکلات رفته مریض شد و انجام ایجد منت بتعویق کشید چون نواب احمد علی میرزا والی خراسان حسب الامر حضرت صاحبقران مامور بطهران بوده بعد از ورود موکب نایب السلطنة و مایوسی از ایالت خراسان در منزل باباقدرت نقل مکان کرده در یکشنبه هفتم شهر شعبان حرکت کرده در روز پنجشنبه سیزدهم شهر رمضان وارد دار الخلافه طهران گردیده و بشرف آستان بوسی حضرت خاقان صاحبقران مشرف آمد امدن نواب خسرو میرزا از راه طبس بر سر سلطان آباد و ترشیز و تسخیر ان قلعه و رفتن بارض اقدس سابقا رقم یافت که نواب امیرزاده خسرو میرزا را در دار العباده یزد مامور شد که براه بیابان طبس عزیمت ارض اقدس نماید و با میر علی نقجان عرب زنگوئی حاکم تون و طبس و وکیل خراسان اشارت رفت که ضروریات سفر بیابان بی پایانرا از قبیل آب و آذوقه و علوفه بقدر قدرت سرانجام کرده تا آنجا که ممکن شود باستقبال امیرزاده و همراهانش رفته انانرا وارد طبس سازد نواب امیرزاده از معبر ریگ شتران که پیدائی است ناپیدا کران عبور کرده در سلخ شهر شعبان بطبس در رسید امیر علیقی خان وکیل در انسفر خدمات شایسته کرده و پس الامثال بخدمتگذاری سر برآورد چون محمد تقیخان عرب میش مست ترشیزی در آغاز ایالت نواب احمد علی میرزا برادر خود مصطفی قلیخان را محبوس ساخت و خود بحکومت پرداخت بتحریک محمد خان قرائی اراده تبختر نمود و روی بحضور والا نهاد نواب امیرزاده خسرو میرزا مامور شد که او را از خواب غفلت بیدار و از مستی سفاهت هشیار کند بامیر علیقی خان نیز حکم رفت که با جماعتی از اعراب بختی و لالوئی و زنگوئی در رکاب امیرزاده متعیر سلطان آباد ترشیز تخیر جوید و فوج سربازان مامور نیشابور هم بایشان ملحق شوند مامور شدند در یکشنبه هشتم رمضان وارد ولایت ترشیز شدند و در نیمفرسنگی قلعه سلطان آباد مقیم آمدند محمد خان قرائی چهار هزار جمعیت برداشته از تربت بلوک کوه سرخ آمده اقامت کرد که اگر قلعه مفتوح شود اظهار خدمتی کند و اگر قضیه بعکس وقوع یابد بسپاه دولتی و مستعدی نزدیکتر شود و شهر را متصرف شود حضرت ولیعهدی که از عهد مهد قواعد لشکر کشی و دشمن کشی را آموخته بود و بتجربتهای بسیار از مکیدت و خدیعت اهل نفاق در مدت العمر اندوخته حکم صریح فرمود که محمد خان تربت باز گردد او ناچار مراجعت کرد و محمد تقی خان حاکم ترشیز چند کرت با جنگیان قلعه بیرون آمده کروفری بظهور آورد و مقهور و مخذول بقلعه باز گشت و امیر علی نقی خان وکیل بملاحظه عصبیت عربیت بقلعه رفته او را برداشته بار دوی امیرزاده آورد و لی جعفر قلیخان برادر او که در شهر بود از کثرت بلاهت و سفاهت بلکه از غایت جسارت و شرارت دروازه فروبسته بقلعه داری نشسته بنیاد بیباکی نمود لاجرم بکوشمال سزاوار کشت و امیرزاده قلعه گیر فرمان یورش جاری کرد یوسف خان امیر توپخانه که مردی دلیر بود توپهای تهمتن خاره شکن را حرکت داده بمجاذات قلعه استوار ساخت و اقواج عمان امواج نظام بتهور تمام از اطراف سنگر را پیش برده نقابان بچفر نقوب و مورچل صخره سای شدند یکبار غوغای قیامت را علامت ظاهر آمد شیپورونای نفخ صور در کوه و در افکند و عرش توپ آوای رعد را شرمسار کرد زمین از خروش توپ بتزلزل در افتاد و تواتر شنلیک سربازان ابر بهاری را منفعل ساخت آتشباری دلیران هوا را کانونی پرشرار ساخت و جریان خون بحدی رسید که علکون بکستر اسپ پیاده کان افواج مانند سواران امواج میتاختند و از بروج و باره سلم و نردبان میساختند اهالی شهر چون بهنگامه ایل را مشاهده کردند قصد گرفتن حاکم نمودند او مضطرب شده با جمیع سادات و علما مصاحف در دست و صوارم بر گردن از قلعه بیرون آمده نواب امیرزاده خسرو میرزا بر گریه و ناله شهریان ترحم فرموده بمنع افواج قاهره از قتل و قمع انجمع اشارت راند و علی اصغر خان عجم بسطامی را با دسته او بضبط برج و باره مامور داشت و در روز سه شنبه هجدهم شهر رمضان سنه یکهزار و دویست و چهل و هفت این فتح نامدار روی داد و در دوشنبه عید فطر مژده این امر در دار الخلافه طهران بمسامع مقربان حضرت ظل الهی خاقان صاحبقران در رسید بالجمله نواب امیرزاده خسرو میرزا فردای انروز با حشمت سلطانی بقلعه سلطان آباد ترشیز که از قلاع متینه رصینه بود توجه نزول فرمود زر و جواهر و خیول و بغال و جمال و کله اغنام و دواب و انبارهای مشحون مانده بحساب بتصرف ملتزمین رکاب در آمد و حاجی فیروز الدین میرزا برادر شاه محمود بن تیمور شاه افغان در ترشیز انتظار وقت میبرد در این اثنا خبر بدست سربازان مستحفظ قلعه سلطان آباد ترشیز رسید علی الجمله نواب خسرو میرزا محمد تقیخان و مصطفی قلیخان و متعلقین را بلشکر گاه روانه داد باخود بارض اقدس بردند و التفات بمخابرات از حضرت نایب السلطنه دید و از واقعه فتح ترشیز در تمامت خراسان و ولوله افکن بنیان بشاشت خوانین نفاق کیش خدعه آئین گردید و آغاز بهار سال یکهزار و دویست و چهل و هفت نواب امیرزاده بدیع الزمان میرزا ولد شاهزاده ملک آرای

طبرستان که صاحب جنت اسیار ولایت گرکان و ترکمانان یموت و کوکلان بود با سواره و پیاده استرابادی و مازندرانی بحکم خاقان صاحبقران بمتابعت نایب السلطنه دولت ایران مامور شدند و از جانب دشت گرکان راه برگرفتند و چون ذکر وفات جان مکدانلد کرتر ایلچی دولت بهیه انکلیس و معین شدن مستر کمبل بمنصب او و رفتن بحضور حضرت خاقان صاحبقران جان مکدانلد کرتر ایلچی دولت بهیه انکلیس که در هزار و دویست و چهل و یک از قرار یکه مرقوم است بایران آمده در تبریز مقیم بود هنری ولک که قبل ازین منصب وکالت از اصل دولت دارا به نیابت ایلچی میگذرانیدند و قرار دولت انکلیس است که در صورت فقدان ایلچی نایب اول بجای او منصب سفارت خواهد داشت و تصدیق ایلچی اول نیز درین باب دخیل لهذا هنری ولک صاحب بدین قانون مستعد السفاره بود و جان مکدانلد کرتر را درین ایام در تبریز مرضی صعب عارض و از کیتی درگذشت و بسفارت جهان عدم قدم گذاشت کارگذاران دولت نواب نایب السلطنه او را بقاعده ملت مسیحی مدفون گردند نوشته بخط و مهر او ابراز کرد که استر کمبل نایب دویم خود را ایلچی کرده و مطلقا نامی از هنری ولک بمیان نیاورده هنری ولک ازین کار آشفته خاطر گردیده بملک انکلتره رفت و امنای دولت بهیه انکلتره وصیت ایلچی متوفی را مضی داشتند و حکم سفارت بجهة او فرستادند لهذا استر کمبل سفیر جدید اجان یکسل حکیم که در یوفت نایب اول بود امر طبابت بدیگری تفویض و مرجوع شد عازم دار الخلافه طهران شدند و میرزا محمد علی شیرازی برادرزاده حاجی میرزا ابو الحسن خان که خدمت دار الانشای امور دول خارجه را متکفل بود باستقبال ایلچی مذکور مامور شد و تا قزوین برفت و در روز ورود ایلچی امان الله خان افشار آدخلو و سلیمانخان افشار قاسملو همشیرزاده امان الله خان که یکی غلام پیشخدمت خاصه و دیگری سرکرده هزاره افشار است ایلچی را استقبال کرده وارد ساخشد و در عمارت مخصوصه خود که در دار الخلافه بنا کرده اند نزول گزید دیگر روز از مستوفیان دیوان اعلی میرزا افضل الله خاوری شیرازی و میرزا محمد تقی ولد میرزا زکی نوری و میرزا محمد رفیع اشتیانی بدیدن ایلچی رفتند و پس از سه روز دیگر چنانکه رسم دولت ابد مدت خاقان صاحبقران بود او را بحضور احضار فرمود نامه مودت ختامه و هدایا را از نقد و جنس و چهل چراغ بلور بکذرانیده مورد توجهات خاص خاقانی شد و در طهران مستقر و مقیم آمد هم درین ایام نظر علی خان قاجار قزوینی که بسفارت سند رفته بود با منشی مهر علی نام فرستاده میرمراد علی خان حاکم سند و عریضه او بحضور اعلی شرفیاب شده جواب عریضه او صادر و او را مخلع مرخص فرموده باز گردید و از واقعات این سال فوت کامل محمل حاج محمد حسن نائینی مرید حاجی عبد الوهاب ثانی است که بعد از نود و شش سال مدت زندگانی از جهان فانی درگذشت و در همین ایام مسافرت امیرزاده معظم نواب محمد میرزا بصوب کرمان کنایتا مژده سلطنت ایران بایشان حضرت داده بود و هم از اعاظم عهد محمد مهدیخان متخلص بشعله که از کرام زمان بود و سالها در فارس و عراق به نیکنامی زندگانی نمود بصفهان درگذشت و در چهار باغ جدید و مقبره ملا محمد سراب که از اجداد امی او بود مدفون گشت رحمه الله

ذکر بعضی از سوانح سرحدات آذربایجان در غیبت حضرت نایب السلطنه و اصلاح آن باهتمام امیر نظام

مرد درین ایام که نواب نایب السلطنه باشظام تیردو کرمان و خراسان نهضت فرموده بود اهالی سرحدات آذربایجان بلادرا از افواج نظام خالی دیده از گوشه و کنار بمیان آمدند و سوای دو فوج افشار لشکری در آذربایجان نمانده بود نواب جهانگیر میرزا حاکم خوی باشاره امیر نظام بگرفتن سرباز جدید پرداخت تدریجا از تبریز و خوی دو فوج سرباز گرفتند و محمد خان سرتیپ سپهر از تومان ارمیر و اندز گرفته ولایت سلیمانیه را بسلیمان پاشا سپرده افواج افشار را مرخص کرده به تبریز عود کردند و صالدات بهادران نیز بقریه قراورن مراغه و سلماس سکنی داشتند و در خیال تحریک میر روان دز محال اشنویه و مرکور و ترکور و دشت و سوای و برادوست که کردستان ان سرحد بوده بهم برآمده و خوانین افشار سر از اطاعت ابراهیم خان قاجار سردار باز زده و شبانه گاه در چادر و خیمه او که در نیمفرسنگی ارومیه بود گلوله بارید ند و سردار ناچار بشهر ارومی رفته و شبها الواط و اشرار محبس او رفته مقصرین و محبوسین را رها میکردند و میر روان و زیطوایف روندوشکاک و اهالی قریه اشنویه دخل و تصرف مینمودند و قلعه سردشت را ضبط کرده بلباس را بتاختن طایفه قراپاپاق ساکن سلدوز اغوا میکردند و اکراد جلالی و سپکی در معابر قازلی کول و دیادین تباخت و تاراج و قتل متردد بین میپرداختند و طایفه اکراد خان محمود بحال فطور خوی آمده ادعای قلعه قطور را مینمودند و از طرف هکاری سلیمان بیک مدبر از جانب نور الله خان حاکم انجا بقلعه باشقلان نبشته و رالباق و دریک و کردیان مداخله مینمود و درین ایام دولت سنیه عثمانیه از دولت بهیه روسیه مقهور و بداون مبتلا و هفت کرور و دو اکد اشتن ولایات بسیار از طرف یونان و دست کشیدن از فارص و اخسقه و اخرکلک متصل بولایات کرجستان مجبور گشته بودند و بابراهیم پاشا ولد محمد علی پاشای مصری

منازعه داشته تا حوالی مملکت حلب بتصرف مصریان درآمده بود و هنگام آن بود که بقاعده مراوده و اتحاد دولتین ازان دولت خواهش نظم سرحدات آذربایجان و کردستان رود چه فراغ پرداخته بایجه و دندانشته و سرحداران تیرخود سرشده بودند بنابرین مقدمات انتظام الصفحات خالی از زحمتی و صعوبتی نمی نمود مع هذا امیرزاده جهانگیر میرزا بهمدانستانی جناب امیر نظام شش عراده توپ و هزار و پانصد سرباز جدید و صالدات روس و دو هزار کس از سواره اکراد زیلان و میلان و شمسکی و مکوری لاجتماع داده بصحرای محمودیه رفته باستمالت تیمور پاشای ملی حاکم وان و بهلول پاشای هیلوان حاکم بایزید و خان محمود رئیس طایفه اکراد پرداخته و این تدبیر موافق تقدیر واقع گردیده تیمور پاشا بسبب عزل حوشاب از دولت روسیه متوهم شده با چهار هزار سوار و شش عراده توپ و جمیع اعیان و اکابر وان و خان محمود بصحرای محمودیه آمده با امیرزاده ملاقات کرده کسان بهلول پاشا و نورالله خان حاکم هکاری نیز بار دوی محمودیه آمدند در سرحدات کردستان اراضی نظیر پوست و تیمور پاشا متمنی گردید که امیرزاده بقلعه وان رفته او و انرا بتصرف دهد و امیرزاده مهلت خواسته مراتب را در کرمان بعرض حضرت نایب السلطنه دولت علیه ایران رسانیده و سرعسکر ارزنة الروم پریشان خاطر شده کسی به تبریز فرستاده از امیرنظام خواهش کرده که این جمعیت محمودیه را بنقره تبدیل نماید و اسحق پاشا را بموش فرستاده و امین پاشا را بامداد او مامور کرد که او را در ملک وان مستقل سازد که مبادا لشکر ایران بامداد تیمور پاشا حاکم معزول بوان آمده باشند و امیرنظام امیرزاده را از حمایت تیمور پاشا و قصد وان منع کرده و سرعسکر مطمئن گردیده امین پاشا را بامداد او فرستاده تیمور پاشا نیز شش هزار کس و شش عراده توپ امیرزاده را وداع کرده بمقابله امین پاشا رفت و اردوی امیرزاده بلباقی آمده انتظار اخبار همی بردند تیمور پاشا بعد از مقاتله شکست یافته و اهالی وان اسعد پاشا پسر او را از شهر اخراج کردند پدر و پسر هر دو بقلعه خوشاب رفته متحصن شدند و امیرزاده با جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی که بهمراه او بود بنحوی مراجعت نمود و در بن زستان نواب امیرزاده آزاد طهماسب میرزا از خراسان با ذربایجان فوج بهادر انرا با هشت عراده توپ بزرگ سی و دو پوندی بخراسان حرکت داد و نواب امیرزاده بهرام میرزا از حکومت قراجه داغ استعفا کرده بشوق زیارت حضرت امام همام و سرفیایی خدمت پدر والاگهر والامقام بارض اقدس رفته حکومت انجا بنواب امیرزاده سلطانمراد میرزا تعلق پذیرفت

ذکر ماموریت امیرزاده جهانگیر میرزا و محمدخان سرتیپ ایروانی بمدافعه شاهمراد پسر میرزا و اندر شاهمراد پسر کرد معروف بمیروان دزا از طایفه اکراد که در کوهستان کردستان فیمابین کرکوک و وان هروقتی از اوقات بنابر مصلحت حال خود بدولتا ایران و روم متوسل میگردند بعد از انکه طایفه اکراد بلباس از صدمات سپاه نایب السلطنه اضمحلال تمام یافتند در اندک مدت قوت گرفته دران سرحدات بفتنه و فساد میپرداخت و سابقا از جانب حضرت نایب السلطنه العلیه بحکومت کوی و حریر مفتخر و فرمان پذیر بود درین سال علی الغفله بر سر لاهیجان ساو جبلاغ مکری تاخته بغارتیدلاهیجان و صدک و زیوه و مسکانرا بتصرف درآورد قراچوم آقایاپاق نصد تفنگچی بقلعه سردشت فرستاد و در قصبه اشنویه داروغه نشانیدند و ابراهیمخان قاجار سردار چاره الکار نتوانست و شرح حال معروض داشت چون انخبر بعرض خاقان داد گر رسید حکمی بخسرو خان والی کردستان درمیان صدور یافت و امیرنظام نیز چاپاری بحضرت نایب السلطنه فرستاده از جانب ولیعهد حکمی بامیرزاده جهانگیر میرزا و امیرنظام از ذربایجان رسید که یکدیگر را دیده بمشاورت و موافقت در دفع او اهتمام ورزند لهذا مقرر شد که محمدخان سرتیپ ایروانی با افواج نظام افشار و سوار مقدم و قراپاپاق و مکری بر سر دشت روند و کوشمالی بشاهمراد و یک میروا ندیزد هند و او روانه گردید و امیرزاده جهانگیر میرزا نیز با چهار عراده توپ و چهار صد صالدات که از فراری روس تازه جمع شده بودند و شش صد نفر از سربازان جدید خوی و یکهزار سوار جیدرانلو و زیلان و سپکی از راه سلماس بارومی رفته خوانین برزرا بجبه مسامحه درحفظ اشنویه کرده بودند کوشمال و تنبیهی لایق فرموده میرزا معروف اشنویرا که بمیروا ندیزه پیوسته بود محبوس داشته و خوانین افشار را نیز آرام داده سربازنظام بسر قلعه برادوست فرستاده قلعه کان مش را از برادوست تصرف کردند و از انجا بحال دشت آمده قلعه برده سور را بگرفتند و اکراد با محمد پک دشتی بقلعه کله کاه فرار کرده و ولایت اشنویه باطاعت درآمدند و افواج افشار بسرتیپی علیقلی خان افشار با علی نقیخان برادرش با مداد محمدخان سرتیپ ایروانی روانه شدند و بسر قلعه سردشت آمدند قراچوم آقا با تفنگچیان خود از انجا گریخته بدیه رفت محمدخان سرتیپ توپها را از مضایق سخت کشیده بر سر قلعه دربند و قپچاقی که از قلاع میروا ندیزاست رفته قلعه جات را بضرب توپ قلعه کوب کوبیده بولایت حلویر و میان طایفه سنجابی درآمد از طرف بغداد نیز سپاه بغداد بسبب بی اندامیهای او بر سر میروا ندیزآمده و انجا

عمادیه نیز موسی پاشا با سپاه عمادیه و تکریت بر میر روانه شد و او خود را در چهار موجه دریای هلاک غرقه دید و او لا چهل هزار تومان بوزیر بغداد داده سپاه او را از سر خود مندفع و مرتفع گردوسی هزار تومان نیز بمحمد خان سرتیب داده عریضه بارو تیه و بتبریز فرستاده عساکر آذربایجانیه را از خود انصراف داده پس از فراغت از احاطت لشکر آذربایجان و بغداد بر خویش بر سر موسی پاشا رانده قلعه عمادیه را از و انتزاع کرده بکوی وارپل رفت و ازین سوی محمد خان سرتیب با خذ الیات سلیمانیه مامور شده نظام افشار را بارومی مرخص نموده انتظام تمام در سرحدات آذربایجان حاصل شد و تا انقضای زمستان بخال امن و امان دران ولایات بود و در اواخر شهر محرم الحرام مژده این فتوحات در دار الخلافه طهران مقرون بسمع جمیع خواص و عوام آمد در ارض اقدس بعرض حضرت ولیعهد رسید و مایه اطمینان خاطر اعلی آذربایجان گردید

ذکر مخالفت شاهزادگان عراق و رفع ایشان بفرمان شاهنشاه آفاق

سابقا مرقوم افتاد که شاهزادگان عراق بر سر ولایات یکدیگر منازعه میورزیدند و درین کره بحضور خاقان معظم صاحبقران محمد علی شاه قاجار شرفیاب شدند رفع مخاصمه ایشان شد بتعیین اینمقال انکه چون نواب شاهزاده حسام السلطنه معروض داشت که مراد مخالفت نواب حشمة الدوله زیان بسیار روی داده و خسارت بیشمار افتاده امنای دولت مقرر داشتند که خسارت او را حشمة الدوله ادا کند لهذا ممسکی از و گرفته شد و مع هذا از ادای این تمسک مکول و رزیده مانده و نواب حسام السلطنه بدون استیذان و استحضار امنای دولت بخیال تصرف لرستان و خوزستان در افتاده امیرزاده ابو الفتح میرزا ولد ارجمند خود را که بطنا بعد مرحوم حاجی ابراهیم خان شیرازی است بمیان ایلات فرستاده استمداد کرده در بیست و یکم ذیحجه امسال در باغ شاه خارج بروجرد نقل مکان کرده بعد از سه روزه توقف قصد خرم آباد نموده ابو الفتح میرزا با دو هزار سوار لرستانی بدو پیوست روزی دو در منزل ایستان بماند و از انجا بخرم آباد بر اند نواب نصر الله میرزای والی که برادر حشمة الدوله داماد حسام السلطنه از جانب حشمة الدوله حاکم انولایت بود دروازه قلعه موسوم بفلک الافلاک بر بست و آسوده خاطر دران حصن حصین نشست نواب حشمة الدوله بعد از اطلاع بخبر از کس اجتماع داده روی بتسخیر بروجرد نهاده حسام السلطنه بنواب نصر الله میرزا اظهار قرابت کرده متوقع گشادن دروازه گردید وی امتناع ورزیده لاجرم حسام طمع را در نیام کرده بمقابله حشمة الدوله گرائید در دوازدهم محرم در محل مرند پسرزاده مقاتله اتفاق افتاد در اول حمله سستی در فشون کرمانشهان روی داد ولی اخر الامر هزیمت در سپاه حسام السلطنه و اقع شد فرار بشهر بروجرد کرد و حشمة الدوله بمحاصره شهر رفته او را محصور نمود چون این خبر بعرض شاهنشاه دهر رسید فی الفور امیر نامدار سپهدار را با شش هزار رکس ممنع نواب حشمة الدوله از محاصره بروجرد و ضبط بروجرد از حسام السلطنه مامور فرمود اما قبل از ورود سپهدار دو سه دفعه ابو الفتح میرزا با چار صد سوار خود در ابر لشکر حشمة الدوله زده نامی برآورد چون زمان محاصره از چهل روز گذشت سپهدار در رسید بر حسب امر حضرت خاقان صاحبقران حشمة الدوله راه کرمانشهان بر گرفته و نواب محمد تقی میرزا و پسرانش ابو الفتح میرزا و محمد میرزا و کامران میرزا و زکار ستان بحضور مبارک حضرت شاهنشاه در رسیدند و التفاتی پذیرفتند و مدت چهار ماه ولایت بروجرد در تصرف سپهدار عراق بود تا خاقان صاحبقران را بروی ترحم آمده از تقصیر او در گذشته او را بولایت خود رخصت داده و روانه شد و پای در دامن ادب بچید و بروجرد قانع گردید

ذکر وقایع خراسان و اجماع خوانین و متوتیمور رضا قلیخان ایلخانی و بعضی واقعات

چون نواب شاهزاده کامکار حضرت نایب السلطنه عباس میرزای قاجار را از نظم و تصرف ولایت پرشیز فراغی حاصل شد بخیال افتاد که ولایت جنوبشان را مسخر سازد و بقلع و قمع رضا قلی خان کرد زعفرانلو و ولد امیر گونه خان ایلخانی خراسان پردازد چون شوکت و حشمت او از سایر امرای خراسان افزون و مدت بجده سال در انولایات از هر حیثی صاحب ثروت و جمعیت و استقلال گشته بود و با خان خوارزم و حاکم هرات و سایر طوایف رابطه مخصوص حاصل کرده بود چنانکه گذشت نواب امیرزاده طهماسب میرزا را که فرزند ارشد جناب شاهزاده مرحوم دولتشاه بود بمصاهرت نواب نایب السلطنه اختصاص داشت با ذربایجان فرستاده با چهار هزار نفر از پیاده نظام و سواره آذربایجان احضار فرمود در ینوقت امیر اسد الله خان عرب خزیمه حاکم قاینات در دوشنبه هفتم ذیحجه وارد و عبد الرضا خان بیگلربیگی یزد را که بدان ولایات فرار کرده بود بحضور وارد آورد و زبان بشفاعت جرایم او برگشاد و معفو گردید محمد خان قراگوزلو ترشیزی نیز در روز شنبه یازدهم ذیقعده بآستان بوسی رسید و مورد انواع تفقدات گردید و مقرر شد که تخت او را زه بورش هرات در اندازند و از آن پس با ستیصال اکراد پردازند چون یار محمد خان افغان ملقب بامین الدوله وزیر کامران میرزای حکمران هرات در آن اوقات در غوریان و باستحکام قلعه که در محال کوسویه از مستحدثات او بود میپرداخت جناب میرزا محمد علی آشتیانی که دبیری مدبر و دانا و در هر علمی توانا بود بر سم رسالت از جانب حضرت والا نزد

امین الدوله رفته پس از گفتگوی بسیار ظاهر شد که یار محمد خان امین الدوله را سر خدمتگذاری نیست بلکه بحمایت رضا قلی خان کرد بکدل است مع هذا میرزا فرویش نامی را با جناب میرزا محمد علی در اظهار مکنون خاطر روانه دربار اعلی کرد و خود با سپاهی مستعد در قلعه غوریان نشست و فرستاده او مامور بتوقف در رکاب ظفر انتساب شد و جواب صواب نیافت مع القصه محمد خان قرائی در کمال اطمینان در چهارشنبه دیجه با تعداد سپاهیان خود وارد آوردن بخدمت اعلی رخصت گرفت و بجانب تربت حیدریه رفت و رضا قلی خان ایلخانی از ذهاب و ایاب محمد خان قرائی و اتفاق او در خدمتگذاری دولت ابد مدت استحضار کامل یافته متوشش گردید بخعلی خان برنجردی شادلو را بجهة اصلاح کار بقلعه چناران روانه کرد از دربار حضرت نایب السلطنه مستدعی شد که جناب قایم مقام میرزا ابو القاسم را روانه امیرآباد فرمایند تا بخعلی خان گفتگوی السنامی بمیان آورده ابواب موافقت را مفتوح دارد نواب والا بجهة اتمام حجة مضایقه نداشته قایم مقام را روانه و در چهارشنبه پانزدهم دیجه بخعلی خان شادلو و قایم مقام در حصار سپهر بنیاد امیرآباد ملاقات و مقالات کردند خان معزی الیه نیز درین میانه متردد هم نیست چرا که بخعلی خان با عجد همواره با سلاطین سلسله علیه قاجاریه بخدمت و صداقت رفتار کرده بوده چنانکه در مبادی تاریخ مذکور شد جدش بحمایت سلطان شهید نواب محمد حسن خان قاجار بحار بسر وارزندیه آمده بود و در بدو دولت خاقان صاحبقران که نایب السلطنه حاکم طهران بود این بخعلی خان که سمی جد امجد بود برسم گروکان در طهران مقیم و در خدمت شاهزاده اش قربتی عظیم بود و در این اوقات بواسطه قرابت با رضا قلی خان زعفرانلو مخالفة را با او شایسته نمی دید لهذا در تحیر و تفکر می بود تا در نیوقت از قایم مقام اطمینان تمام یافته بخدمتگذاری دولت یکروی گردید و او و قایم مقام ظاهرا از یکدیگر باز گشتند ان نیز در رضا قلیخان رفته و این بحضور حضرت نایب السلطنه آمده شرح ماجری باز گفتند و بچاره کار ابناز شدند

ذکر حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه بجانب خبوشان و تسخیر امیرآباد چناران

چون حضرت نایب السلطنه بی نظیر از خدمتگذاری رضا قلی خان نومید گردید در قلع و قمع او بشمشیر نا چار گشت لهذا در دوشنبه دوازدهم محرم الحرام آغاز سال یکهزار و دویست و چهل و هشت او ازه یورش هرات در افکند ع چب او ازه افکند و از راست شد با پیاده و سواره افواج و ملازمان رکابی از ارض اقدس حرکت نموده تونجانه و افواج را در النک یاقوتی که مایل معبر هرات و در دو فرسخی شهر است نزول و اوپس انرش روز توقف و تهیه کار زار و اسباب فتح حصار از النک یاقوتی کوچیده بچمن قهقهه سه فرسنگی شهر مشهد مایل بجانب خبوشان فرود آمد روزی چند نیز در انجمن سپاه را آسوده و بغنوده همیداشت در یکشنبه دویم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر با میران جلادت نهاد و سرهنگان و الانثراد قلعه امیرآباد چناران را احاطه کرد مجملی از حصانت امیرآباد اینکه چون رضا قلی خان ایلخانی بر نیشابور و چناران و سایر بلوکات استقلال یافت حصار چناران را که در ده فرسنگی شهر مشهد مقدس رضوی بود از ریشه برآورد و جدار انرا با خاک برابر کرد و قریب به نیم فرسنگ بر بالای سر قلعه قدیم حصاری قویم بنیاد نهاد که دیوار انرا زرع تمام عرض بود و خندق عمیق بر گرداگرد آن حفر کرد و باب محلو ساخت و از هر گونه استعداد و قلعه داری در آن حصن حصین فراز آورد از ایلات زعفرانلو که باوی در کمال صداقت و وفاق بودند دو هزار کس زبده و نخبه گرده با بعضی گروکانان ترکمانان که در انجا منزل داد و سیصد نفر دلیر شمخال چی زعفرانلو که در شب تار دیده مور و مار بکلوله شمخال اژدها مثال فی المثل دوخته ندی و از مسافات بعیده بشعله تفنگ پیکر صخره و سنگ سوخته ندی بسر کرده کی یوسفخان تاتار که دلیری بود اسفندیار آثار مستحفظ آن برنین در ساخت و مدت هشت سال این قلعه باتمام رسید و هرگز کسان نمی برد که تسخیر آن حصار هیچ سلطانی را حاصل خواهد شد و خود مطمئن در خبوشان نشسته کوش بر اخبار همی داشت و تخم مکر و تدویر در خاطر خدیعه پذیر همی کاشت لمؤلفه

نهست مسکین که این شهریار
بگیرد بیک حمله رویین حصار ✤ دلیران ایران چو شورش برند ✤ بحصن نهم باره بورش برند
✤ از آن کوه تن ژرف در کوه سای ✤ همی کوه خارا درآید زپای ✤

در روز شنبه هشتم صفر بفرمان شاهزاده فریدون فر یوسفخان امیر توپخانه بیورش قلعه امیرآباد و قلع یوسف تاتار مامور شد افواج قلزم امواج چون اله بکرد ماه کرد حصار ماه رفعت را احاطه کردند و نقابان خاره فرسا با آلات کوه کن صخره شکن دست برد کاهی از زخم تیشه کوه کندند و زمانی از ضربت متین پهلوی کاوزمین دریدند مورچال و سنگر را بحصار قریب ساخته و بنجالی کردن برین برج پرداختند حصاریان باری چند از صدای تیشه و کلند بر ثقب ثغب مشرف و مطلع آمدند و ثقوب را باطل کردند بالاخره توپچیان میرغضب فعل مالک عمل سنگر خود را بکنار خندق رسانیدند نقابان ثقب را بزیر شاه برج جانب جنوب برده از داروی آتشین بنیاد شکنند در شنبه نوزدهم صفر که صباح روز فتوح و آغاز ظلیعه آفتاب ظفر بود بحکم یوسفخان کرجی امیر توپخانه توپچیان آتش بمدار وط در زده قوت

داروی آتشین ان یکه برج آهنین را از جای برکنده برفراز برده و در قعر خندق افکنده متصدیان کار پشتهای خاشاک و خار برفراز خاک خندق فرو ریخته اند از اباسطح زمین هموار برابر کردند یوسفخان امیر توپخانه سیصد باحقی زربسی تن سر باز دلیر داده بر بروج عروج کردند و خود را بفراز باره رسانیدند شیپور چیان افواج و طبالان توپخانه نفیر و خروش شنف و کوس بر سپهر ابنوس برآوردند توپهای بزرگ بعرش درآمد براطراف امیرآباد زلزله افکن گشت قلعه گیان مشوش گردیده مجاربه درآمدند و از فرو باریدن گلوله شمخال گیتی پر ولوال گشت در هنگامیکه امیر توپخانه بر فراز برج و باره سربازان را بتسخیر تشویق همی کرد از برجی دیگر گلوله شمخال بر مقتل آن امیر بیهمال رسید فی الفور روی بسوی عالم باقی نهاد و سی تن سربازی که بر فراز برج برآمده بودند متوقف ماندند سایر افواج دست از یورش نگاه داشته روی بهزیمت نهادند شب هنگام شهریار شهر گیر و ملکزاده دلیر امیرزاده بهرام میرزا با فوجی دیگر بمدد افواج رقیه بقهر و غلبه آن قلعه فلک مانند را مفتوح کردند و گروهی انبوه بقتل آوردند یوسفخان تاتار روزروشن خود را مشابه شب تار دیده از دروازه دیگر بیرون با قلعه گیان شمشیر کردن افکنده بزنهار درآمده و از حضرت والا تخلص امان مخلع گردید چون قرار نظام آنست که بهر حصاری که بقهر و غلبه غالب شوند ساعتی بقتل عام مبادرت ورزند و دست بینما و تاراج برگشایند و امیر توپخانه نیز درین محاربه بقتل رسیده بود و کینه در خاطر سپاه نظام قوی گردیده حضرت شاهزاده ازین امر مشوش شده بجهة تمانعت سپاه از قتل و غارت مسلمانان خود بنفس نفیس بقلعه امیرآباد درآمده سربازان نصرت ارتسام بقوانین تطاول از قتل و غارت ممنوع نگشتند تا نواب والا مبلغ بیست هزار تومان جان و مال و عیال مسلمانان ساکن قلعه را ضرداری نموده سپاه دست از قتل و یغما برداشتند و از انچه در آن حصار بود موازی سیصد رأس اسب و سیصد قبضه شمخال و پنجهزار سرب و بارود و شش صد خروار غله بکارگذاران حضرت ولیعهد رسید و کریمخان زعفرانلو برادرزاده ممش خان کردچنارانی برحسب امر والا حکومت چناران یافت و ان قلعه مستحکم نامبرده الاکوپیده و با خاک برابر شد و مدة ده روز در انجا توقف افتاد و نواب امیرزاده آزاده طهماسب میرزا در ینمقام با چهار هزار پیاده و سوار و پنج عراده توپ آتشبار بارد وی والا ملحق گردید خبر فتح امیرآباد بر سالة اسدالله خان افشار یاور توپخانه مبارکه در روز دوشنبه ربیع الاولی در طهران بسمع محرمان حضرت خاقان صاحبقران رسید مبلغ پانزده هزار تومان ندر نقد بصیغة انعام و پنجاه دست خلعت التفات بجهة نواب شاهزاده اسکندر شوکت و ملازمان انحضرت و پنجهزار نفر ملازمان رکابی بمصوب جنخان سالار بار ولد آصف الدوله قاجار بخراسان فرستاده شد و در یکشنبه پانزدهم شهر ربیع الاولی روانه شدند نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا که از اذربایجان بطهران آمده بود نیز روانه خدمت برادر مرحمت سریر نایب السلطنه والا شد تاریخ این فتح اخاوری شیرازی چنین یافته ع خرد گفتا امیرآباد فتح الباب قوچان شد

در بیان فتح جوشان و کرفتاری رضاقلیخان زعفرانلو ایلخانی خراسان بدست نایب السلطنه

ایران بعد از مراجعت خان خوارزم بخیوق و کرکانج سابقا سمت تحریر یافت که ایلخانی خراسان بجان خوارزم و حاکم هرات ملتجی شده انان را حامی و ممد خود خواسته یار محمدخان افغان با سپاه هرات در غوریان نشسته و اللهقلی خان خوارزمی با سی هزار سوار او بوزتر کمان بهانه اخذ زکات بسرخس آمده متوقف بود و در هنگامیکه شاهزاده نایب السلطنه عزیمت امیرآباد داشت امیرزاده اعظم و فرزند معظم نواب محمد میرزا را با جماعتی از عساکر نصرت مآثر بمقابله خان خوارزم فرستاده در محلی مناسب یارد وزده توقف کردند چون خبر تسخیر امیرآباد که نظیر سبع شداد بود بگوش خان خوارزم رسید معاونت و حمایت خود را با یلخانی خراسان صلاح دولت خود ندیده از امیرزاده عذرخواهی نموده مراجعت کرد و بعد از وقوع وی از سرخس بجانب هزاراسب و خیوه امیرزاده آزاده با سپاه خود ملحق باردوی اعلیحضرت نایب السلطنه شده و چون نواب خسرو میرزا در وقت اراده امیرالجیش بود و خدمتی نمود بعد از فتح امیرآباد به نیابت حکومت مشهد مقدس مفخر شده بشهر مذکور بازگشت مع القصه در پنجشنبه بیست و هشتم شهر صفر با عالم عالم فتح و ظفر از امیرآباد سپاه را کوچ داده عزم خبوشان را جمع داشتند و روزی در راه کاروان توقفاتا دابر آهیسخان کیوانلو خدمتگذاری کرده مورد توجهات شد و یکصد نفر از تفنگچیان قپانیه بتوقف راه کاروان مامور شدند و در جمعه شش ربیع الاول در منزل طاس پیچقلی خان شادلو بخدمت آمده تقدمات بی پایان دیده و رضاقلیخان کرد که امیری کرد بود با دوازده هزار کس از طوایف کرد بر نجرد و طوایف خفاجه بلوچ و زعفرانلوی چناران و بغایری و ابنارلوی خراسان و شقاقی و اهل شهر و محال خبوشان و تراکمه با جعفرقلیخان برادرشد بخفلی خان کرد شادلو که قرابت قرب داشت در کمال اجلال نشسته بود اگرچه از خبر تسخیر امیرآباد تشویش خاطری یافته ولی بجمعیت حضور خود در خبوشان غروری داشت مع هذا بحیله بازی و زمانه سازی در آمده عرایض بسیار ارسال داشته بلادن باج و ادای خراج تعهد کرده بتفکر گردانیدن راه آن سیل بنیان کن خانه شکن بارده فکن همیکوشید و نمی دانست

که رصانت حصار و ازدحام سوار با سپاه نصرت همراه برابری نتوانند و حصار محکم با اجل مبرم چاره نیارد که گفته اند بیت ان الاجل حق بلند ترکمان ع پست باشد پیش پیل پیلبان و نواب اشرف ولیعهد دولت ابد مهد را در تسخیر امیرآباد و زیاده از هشت هزار سپاه حاضر و نواب طهماسب میرزا با پنج هزار نفر در رسید و انتظار وصول سایر سپاه همی برد لهذا بملایمت و آهستگی راه همی سپرد و پیاده نظام را بمدارا همی برد و در بیست و پنجم ربیع الاولی بحوالی خبوشان رسید و در امروز بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار استرآباد و کرکان با شش هزار سپاه مازندران سعادت رکاب بوسی یافت وارد دوی والا از یکفرسنگی خبوشان کوچ داده بنیم فرسنگی آمده در جانب غربی قلعه نزول گزیدند و امیرزاده بهرام میرزا و ملک قاسم میرزا و نواب طهماسب میرزا مرخص شده بزیارت مشهد مقدس سلطان اولیا علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا رفتند و سپاه آذربایجان و مازندران سنگر بسته چنانکه رسوم سپاهیان است بمحاصره خبوشان اهتمام کردند مع هذا متجنده خبوشان بشهامت بسنگرها با شمشیر برهنه ریخته جنگ همیکردند و روزها با فکندن کلوله توپها و شلنگها مردانگی و تهور همی نمودند و از طرف سپاه ولیعهد عهد نایب السلطنة العلیه العالیه دولت ایران تیر توپها بر اطراف خبوشان بسته روزها بکوبیدن قلعه و برج و باره و شبها به پیش بردن سنگر و افکندن خمپاره عرصه بر قلعه گیان تنگ کردند و حسینقلی خان پسر رضاقلیخان که در حصار شیروان بود شبها با طراف اردوی والا آمده دستبردی همیخواست ولی از حزم قراولان نظام و سواره اردوی نصرت فرجام سودی نمیبرد در شنبه دهم ربیع الاول فرستاده کامران میرزا و یار محمد خان امین الدوله او بحضور والا آمد مضمون عریضه انکه شاهزاده را اگر بارضاقلی خان ایلخانی منظور اتلاف اوست ما را از امداد او چاره نیست و اگر مقصود اصلاح ما با اوست در بین اعراقدام خواهد بود شاهزاده نکته دان فرستاده او را پیش از ساعتی در اردو نگذاشته جواب فرمود که منظور با ایلخانی سازش است نه گذاریش اگر شما اصلاح ذات البین خواهید بدینصوب آیید یار محمد خان امین الدوله بعد از زیارت رقیم استغناشیم و اطلاع از تسخیر امیرآباد متحیر و متفکر شده جمعیت خود را روانه هرات کرده و با یکصد و پنجاه نفر علیه خود در شب پست و دویم وارد اردو گردیده در حوالی سراپرده اعلی بر آسود و ملا حسین کوچک سبزواری که در خبوشان سکنی داشت مکرر با صلاح امر نزدیک مقام آمده حاصلی ندیده بازگشت یلنگ توش خان کلاتی با پنجاه نفر از ریش سفیدان سالور و تکه سر حسن بکاب بوسی آمدند و اسبان ختلی نژاد آوردند و از اردو توقف مشهد مامور شدند و بخسرو میرزا در حفظ انها اشاری رفت القصه چون رضاقلی خان را بقلعه داری خود نهایت رجا و وثوق بود و مدارا سپاه را حمل بر مسامحه و فتور میکرد لهذا نواب شاهزاده دانای افلاطون رای اسکندر رسالت که جامع هر دو حالت بود و ع روح افلاطون در کالبد اسکندر داشت دلیران قلعه گیر را بتضییق در تشدید امور محاصره امر بلیغ فرمود سمت شرقی قلعه را اردوی بزرگ داشته و در سمت شمالی امیرزاده بدیع الزمان میرزا با جماعت استرابادی و مازندرانی راه عبور مرور بر صبا و دبور بر بستند سهراب خان کرجی غلام مشجد مت باشی با سربازو توپخانه بجانب جنوبی بر ابر ارک و کرد محله متوقف شدند حسین پاشا خان مقدم مراغه با فوج مراغه در طرف غربی خبوشان خیام نظام را اقامت و استظام دادند نقابان عرض و عمق مورچل را بدان سان توسیع افزودند که سه سوار در پهلوی یکدیگر در آن گردیدن میتوانستند و اهالی قلعه آنرا دیدن نمی یارستند سربازان توپچیان سپیه و سنگر را تا کنار خندق بردند و قلعه گیان مضطرب شدند و راه آمدن و شدن بر محصورین حصار بسته گردید و از امارات کوکب اقبال در همین حال محمد حسن خان سالار با ربا خلاع زرنگار و سپاه بیشمار و خزینه زر در رسید و لیعهد دولت ابد مهد بپذیره تشریف شریف شتافته اقدام فرمود و بهنگام عبور از حوالی حصار خبوشان مستحفظین آن قلعه رفیع با صد ارحرکتی شنیع مبادرت کردند یعنی توپی از فراز برج بر تیب سواره رکابی نواب ممالک والا فرو افکندند که مزید قهر و غضب خاطر والا شد بجهة اتمام خجه محمد طاهر خان قزوینی را بنزد رضاقلیخان خبوشانی بپغام تهدید آمیز فرمود ولی چندانکه محمد طاهر خان رضاقلیخان را نصیحت کرد و بیان کرد که این نخ ان شیر است گردی جان بری ع حاصلی نبخشید و محمد طاهر خان مایوس باز آمد و کار از سر حد مدارا و مسامحه درگذشت قلعتهای شاهنشاه را زیب سر و بر کردند و شحنه نقد را بسپاه حضور قسمت فرمودند و عموم سپاه را اذن یورش و تسخیر حصار صادر آمد چندین هزار سپاه و سوار و فوج مانند دریای مرجان موج بتلاطم و تصادم در آمدند شقه های لوای نصرت انتمای هر فوجی گشاده شد و عرادهای توپ بچرخ در آمدند چهار جانب شهر خبوشان را احاطه کردند و بیکبار توپها رعد آهنگ برق رنگ را از جوانب اربعه آتش زدند خروش طبل و نای و شیپور و عرش توپ و شلنگ و زنبوره کوش ساکنین ملأ اعلی کر کرد و گرد و خاک و دخان روز روشن را تیره شب ساخت برج و باره را حالت سیماب حاصل آمد و خون مستحفظین را صفت سیلاب ظاهر گردید رضاقلیخان مشوش گردیده شهر را در شرف تسخیر دید و خود را در چنگ اعدا اسیر نازند دید و یارش اثری و نه از حمایت حوار زمینش خبری خان خوارزم بخیمه تاخته و امین هری در خیمه خود را باخته بجعفرقلیخان بوزنجردی سردار اردوی شاهزاده معزز و محترم و برج و باره خبوشان در تصرف جعفرقلیخان و طایفه شادلو همه سال

هلاک خود را آماده دید و چاره کار از دست رفته یافت متحیر و روناقی نهاد اندیشه در گرفت اهالی قلعه بر سه شش از دحام کردند که عنقریب شهر مفتوح و قلعه گیان مذبوح یا طاعت کن قلعه را تسلیم کنیم و جان بدر بریم سرکار ایلخانی خراسان ازین کار بغایت هراسان شد و از جعفرقلیخان ولد بخفعلی خان که اقربا قربای او بود دل شده معتمدی بار دو روانه کرده بخفعلی خان او را نزد قایم مقام آورده صریح پیغام کردند که تا هنوز امید شفاعتی است سر قدم ساخته بار دوی اعلی پای و الاسرت و سر انخصار داری خواهد رفت و بجهة دلالت براه نجات میرزا علی ولد جناب قایم مقام بخوشان رفته با چار ایلخانی باوی بخدمت قایم مقام آمده در ذیل شفاعتش منشبث گردید با تفاق او بحضور مرحمت ظهور حضرت شاهزاده دشمن مآل مکرمت سکال نایب السلطنه رفته بتوجهات خاص اختصاص یافته بخیمه باز آمد و قراولان احترام بر گرد خیمه اش بخدمات مرجوعه قیام جستند روز دیگر که چهارشنبه نهم شهر ربیع الثانی بود شاهزاده بقصد استحمام بشهر خوشان رفته در خانه ایلخانی بگرمابه خاص نشست و شوی کرد و غبار پیکر و عذار فرمود زوجه ایلخانی که صبیه بخفعلی خان شادلو و والده سام خان بود از کمال آداب دانی یکدست ملبوس طرمه کشمیری و ده طاقه شال اعلی و ده راس اسب تکه و ترکمانی و سی نفر اشتر خراسانی و خیوقی با فرزندش سام خان بر در گرمابه شاهزاده از اده خدمت شناس فرستاد نواب نایب السلطنه فرزندش را قرین التفات و بلقب ایلخانی خراسان مفتخر گردوسام خان ولد رضاقلی خان ایلخانی جدید گردید و در هنگام رجوع نواب والا از خوشان مستحفظین شادلو را بانعام نقد از جیب خاص و دست مبارک خوشنود فرمود و در هنگام بذل انعام بطایفه شادلو سربازان فوج خاصه پنج و ده و ده و کماچش برحسب مقرر بدرون شهر آمده برج و باره را متصرف شدند و جمیع سرخیلان ایل زعفرانلو با چهارصد زعفرانی در اردو بحضور اعلی آمده مورد الطاف شدند و بلاغ ارغوانی بازگشت الحاصل از غنایم و ساز و برگ خان ایلخانی مبلغ عراده توپ و دو هزار قبضه شمخال و خزاین و انبارهای مملو و مشحون از غله و سایر آذوقه سزاوار قوت و کلوله و سرب و باروت با همگی ایلخانیان ایلخانی بتصرف و ضبط کارکنان دربار سرکار نایب السلطنة العلیة العالیه درآمد و بحکم محتوم والا قلعه خوشان را از بنیاد برکنده و ادی خموشان ساخته حکومت و ولایات خوشان که سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد جهان ارغنیان بود سر اسر بنور محمد خان برادر جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار دوالو مفوض و مرجوع افتاد مدت ده روز پس از فتح مذکور در خارج شهر اردو متوقف بود و مژده این فتوح بتوسط عریضه و رسالت محمد طاهر خان قزوینی در دار الخلافه طهران بعرض اعاکفان حضور اعلیحضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار در رسید و مورد تحسین دوست و دشمن گردید و در این ایام نوشته ممهور صادق خان برادر بیگلرخان چاپشلو که در مخالفت با شاهزاده نایب السلطنه بر رضاقلی خان نگاشته بود و از مجره ایلخان مذکور بدر آمد بنظر مبارک رسید و چون او دارد و با این نفاق و شقاق لاف صدق و وفاق میزد تتمه منافقان را با و نموده بعد از هلاک جسدش را بر در خیمه ایلخانی فرو افکندند از مآل نفاق او را آگاه ساختند و چون حضرت والا را اراده تسخیر سرخس و اطلاق اسرای اسلام و کوشمال تراکمه آن سامان بود بحسب ظاهر قشون کابلی اذربایجانی را با وطان مرخص داشتند و در خفیه اشارت رفت که از راه نیشابور بولایت عازم گردند و آق در بند نشته منتظر حکم مجدده باشند و موکب ظفر کوکب در روز یکشنبه بیست و دویم ربیع الثانی بحرکت در آمده و در پنجشنبه دویم جمادی الاولی در ارض اقدس و مشهد مقدس شدند سه روز بعد از ورود شهر رضاقلی خان ایلخانی که در ارک منزل داشت اذن استحمام گرفته بحمام معمار باشی که در خیابان بالاست رفته پس از بیرون آمدن از حمام یکی از ملازمانش طپانچه و شمشیری بدو رسانید و قصد فرار کرده سه نفر قراولی که باوی بودند یکی را بکلوله طپانچه و دیگری را بضرب شمشیر از پای در افکند و از اسب پیاده شد و دوان دوان بجانب روضه مقدسه همیرفت سربازانی که بزیارت میرفتند او را دیده گرفته صدمات و لطمات بسیار بروی وارد آورده ریش او را از ریشه برکندند و بحضور اعلی بردند و شرح حال عرضه کردند چون او را برهنه کرده بودند نواب شاهزاده مرتبت اندیش مروت کیش جبه خود را بروی پوشانیده مقرر فرمود که او را مجددا بارک برده محفوظ دارند و پناه نفر قراول مستحفظ بروی گمارند

ذکر صفت سرخس و عزیمت شهریار نامدار نایب السلطنه بتسخیر آن شهر و دیار و غلبه بران اشرار

مجملا اینکه سرخس شهری است بخراسان از اقلیم چهارم که سرخس بن کوش در زمان خود بنیاد نهاده چون غالب محاربات ایرانی و تورانی در اینحدود واتفاق می افتاد در سرخس خونریزی بسیار رشده و هر وقتی بتقالیب دوران و تصاریف زمان مسکن جماعتی شده و چند شهری آمده و درین ازمنه ارواتی مروبوده و موطن طایفه ترکمان سالور گردیده و ایشان بنجهزار خانوار بوده اند و گویند نسب مابسالور خان که لقب تولی خان بن چنگیز خان ست منتهی میشود و پیر اسمعلی خان قاجار غزالدینلوی در زمان حکومت مرو چندین کرت تاخت و تاراج بر ایشان برده و خراج بر ایشان بر نهاده بعد از قتل او خوانین خوارزم و بخارا علی التناوب در آن تصرف داشته اند در بدایت دولت ابد مدت حضرت خاقان قاجار که سفر اول خراسان وقوع یافت طایفه سالور مرتعی

معین نداشتند از حضرت خاقانی مستدعی مقامی و مکانی و پورتی معین شدند که در آن سکنی کرده باطاعت پادشاه جمجاه ایران کوشند حسب الاجازه
در انجا ورود و ساکن شدند و رفته رفته خود را مالک و صاحب سرخس شمردند و باتراکمه ساروق و تکه و یمرالی و علی ایلی رابطه یافتند و انها را بمتابعت خود در آوردند
مجملا طایفه سالور خود را بای و انجب تر انکه خوانند و دزدی و سرقت و راهزنی را نقص خود ندانند ولیکن بسایر طوایف مذکوره اسب و شمشیر دهند و بسرقت
فرستند انچه غنیمت و اسیر آورند تصفیه کنند و پیوسته تجار اسیر فروش از طوایف هزاره و جمشیدی و تیموری بولایت سرخس آمده بدینجا معامله پردازند و اسرای
شیعه را بولایات جمعیت سنت و جماعت برده بفروشند و انان بغلامی برداشته بانواع تکالیف شاقه و خدمات دون مشغول دارند و بیشتر زراعات ان بلاد
و عمارات کشی و شتر چرانی ایلات بعهده اسرای شیعه مقرر است و بعضی بواسطه تخالف مذهب کمال زجر و ظلم نسبت باسیر خود بظهور آورند و در آن بلاد
خاصه خوارزم بسیارند خود طایفه سالور در ولایات خوارزم و خراسان و بخارا بتجارت اسب و پوست گوسفند و غیره اشتغال دارند و قریب بقرنی بود
که این طایفه از این مرسوم و زر بسیاری اندوخته بودند و اسیر بسیار در آن ولایت اجتماع یافته باشارت حضرت خاقانی نایب السلطنه العلیه مامور بانجدمت
نیز بود که اسرای شیعه را از سرخس باز پس گرفته انها را تنبیهی کامل فرماید لهذا بعد از فتح امیرآباد و خبوشان و ورود بمشهد مقدس در تهیه این سفر بود
مدت ده روز بتدارک یورش سرخس پرداخته در اوقاتیکه محمد خان قزاق مشهد مقدس را تصرف کرده بود و ابراهیم خان هزاره معزول و مخذول
در نزد او بسر میبرد او را باستمالت ایل هزاره فرستاد و وی بقدر یکهزار تومان اسباز جماعت سالور سرخس خریداری کرده چون زر نقد نداشت عیال
و عروس خود را در نزد ایشان بگرو و کان گذاشت سواری چند اماده کرده بهمراه برده اسکندر خان برادرزاده اش با بشیر محمد خان اسبها را
از دکرقه او را پیاده ها کردند و طایفه سالور عروس و عیال او را بعوض طلب خویش نگاه داشتند در این اوقات که خراسان بفر وجود شاهزاده
بزرگوار فریدون فر اسکندر در شرافت یافت حسن خان ولد ابراهیمخان هزاره مذکور که زنش در دست سرخسیان بود بحضور نایب السلطنه العلیه
العالیه آمده استدعای استخلاص زوجه خود کرده شاهزاده بوی وعده چاره فرمود و چون مدت ده روز بعد از ورود سپری شد فرمان نظام صدور یافت
که عساکر ظفر مآثر بعزم یورش سرات از شهر مشهد بیرون خرامند و آماده سفر شوند ریش سفیدان سرخس را که سابقا بحضور امده بودند با یار محمد خان سرخسی
با میرزاده خسرو میرزا نایب مشهد سپرده از حرکت ممنوع داشت و در روز یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی از ظاهر ارض اقدس حرکت فرموده
راه سرخس برگرفت و در پنجشنبه شانزدهم با لشکر قیامت حشر وارد مترل آق در بند گردید و سپاه ماموره سابقا بارد و ملحق شدند مهدقلیخان
و محسن خان برادران محمد خان قزاق ترتیبی در آق در بند با سیصد سوار شرف رکاب بوسی یافتند و آن شاهزاده والا و شهریار توانا سپاه را
چهار بهره قرار داده هر قسمتی را بامیری و ملکزاده سپرد نخست امیرزاده والاجاه طهماسب میرزای ابن مرحوم دولتشاه با سواره شاهسون و افشار خمسه
و قراگوزلو بمنقلای لشکر صفت قراولی داد و ازان پس تپ خاص و قول اخص که پیاده استرابادی و مازندرانی بوالجمع امیرزاده بدیع المثال
بدیع الزمان میرزا ابن شاهزاده ملک آرای مازندران با انضمام هزاره جات سمنانی و دامغانی بودند در رکاب مبارک خود حرکت داده دو هزار سوار
جرار خراسانی بسرتیپی مقرب الحضرت جعفرقلیخان شادلو ولد بخفعلی خان بوزنجردی که پدر و پسر مایه خدمات کلیه شده بودند مقرر داشت که بفاصله پنج
فرسنگ در فضای قول بزرگ و تپ اعظم خاصه حرکت نمایند و نواب امیرزاده اعظم و فرزند معزز معظم محمد میرزا را با فواج نظام و سواره اذربایجانی و نوکران
بزرگ با نقاق سهراب خان گرجی غلام مشخدمت باشی امر فرمود که پنج فرسنگ فاصله دنبال تپ جعفرقلیخان شادلو راه برگیرند و خلاف این ترتیب
و نظام راجرمی عظیم شمرند باهمین آئین در آق در بند حرکت فرموده بشکوهی تمام راه سرخس قطع کردند و روز سه شنبه بیست و دویم جمادی الاولی
در حوالی سرخس نزول فرمودند و درین ترتیب و قوام و ترکیب و نظام مراعات حکیمانه و لشکرکشی سلاطین فرزانه رعایت رفت که روح اسکندر گرکیه
و جان شرل سوید در اذر آزرم و اخگر شرم گداختند از جمله فواید یکی آن بود که در حوالی پل خاتون موازی سیصد سوار ساروق سارق مروکه بتاخت
قاینات رفته اسیر و غنیمت کثیر گرفته بودند به تپ نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا دو چار شدند سهراب خان گرجی با سواران جرار اذربایجانی ایشان را تعاقب
کرده و دوانیده به تپ جعفرقلیخان بوزنجردی شادلو رسانیدند بحکم نظام بدو سپردند جعفرقلیخان شادلو با سواران خراسانی که جنگ تراکمه در نظر
انان بازیچه اطفال همی نمود انها را تعاقب کرده با اسیر و مال در دو فرسنگی سرخس باردوی همایون شاهزاده وارد ساختند و تمام اسواران با اسرا و اموال
از نسوان و رجال اسیر سپاه نصرت همراه شدند و بضرب قمچاقهای داغستانی سربازان اذربایجانی و سرنیزهای تیز و شمشیرهای خونریز پاره پاره و ریزریز
آمدند و کل اسرای قاینات مستخلص شده بهمراه معتمدین باوطان رسیدند و بشکر دوام دولت پرداختند و ملازمان رکاب نصرت مآب که از صعوبت

راه سرخس قبل از عزیمت کمال وحشت داشت بدین فراغت و سهولت در مهد امن و امان غنوده بمنزل و مقصد رسیده امثال اینمقال مترنم شدند
نظم ☆ همی شنیدم از هر کسی که راه سرخس ☆ بود دشمن آفات و مرکز اهوال ☆ طریقهایش بباریکی پل محشر ☆ مضیقهایش بتاریکی دل دجال ☆ چو در رکاب
توشا اسپرده شد این راه ☆ بما معاینه شد کان حدیث بود مجال ☆ همی ز خار بغز تورست برگ سرخس ☆ همی ز خاره بمین توزد آب زلال ☆ ذکر
محاربه با تراکمه سرخس و تسخیر سرخس و خراکرد سرخس و اسیر کردن تراکمه سالور مخفی نماند که چون
سپاهی خاصه از ایران بر سر طایفه از طوایف ترکمانیه رود و بنا بر عصبیت بترک خصومتهای رفته خود کوبند مذای ایلیک در اندازند از هر جا و هر فرقه
بیاری او روند و بملاحظه صرفه و منفعه سر بباد فنا دهند چون ورود سپاه حضرت مجدد دولت ایران و نایب مستحق حضرت خاقان برتر اکمه ظاهر گشت
از سرخس تا کرکان و قفچاق و از اخال تا بخارا و قراق ایلات را اخبار کردند و از هر گوشه روی براه نهادند مع القصه روزی پس از ورود مسعود مقرر شد
که نواب امیرزاده طهماسب میرزا با دو هزار سوار بعزم قراولی از رود بیرون رفته بشرایط ان کار اهتمام نماید چون از رود وی و الا قدری بعید شد ناگاه جماعتی
از سواران سالور سرخس که در اسب افکنی و صف شکنی وحید بند و بعزم دستبردی بیرون آمده بودند با سواران امیرزاده دچار شدند و گرد و غبار کارزار
برخواست جمعی از سواران ایران کرفتار و مقتول شدند و مابقی جنگ گریزکنان در خدمت امیرزاده خود را بارد و رسانیدند در همانحال نواب امیرزاده
اعظم محمد میرزا از گردراه در رسیده با مرید پرنامور بر سر ترکمانیه راند و ایشانرا واپس نشاند بعد از متفرق کردن انان بازگشت و با شاهد فتح و ظفر دمساز
روز دیگر حضرت نایب السلطنه سپاهیان رکاب را بیورش اجازه داد و دریای لشکر تموج و تلاطم درآمدند و از اطراف متفقا روی بقلعه سرخس نهادند
سهراب خان گرجی امیر توپخانه که باروی رضوان بهشت و خوی مالک دوزخ بود فرمان داد که توپچیان بهرام کین زحل آئین عرادهای توپ بزرگ قلعه
کوب را بمحاذات بروج و باره سرخس استوار کردند و بنیاد افکندن کلولهای خاره شکن باره فکن بنمودند و توپ هوا را جامه گلی داد و شرر باروت
آسمانرا صفت کره اثیر بخشید از صدمات تواتر کلوله برج و باره شهر متزلزل و از ثقبات ان جدار و دیوار قلعه متخلخل گردید ساکنان سرخس مشوش گردیده
کار را سخت دیدند دو سه هزار اسیر شیعی ایرانی که از حدود خراسان برده بودند بر دور خاکریز قلعه آورده از خورد و بزرگ و سنا و رجال جا بجا نشانیده
سپر بلای خود کردند و هدف تیر غضب شاهزاده ساختند اسرای بیچاره فریاد الامان برآورده بحکم والا توپچیان از زدن توپ ممنوع شدند اهالی قلعه
نیز از دریچه جوئی درآمده بالی محرم بهادر قراولباشی و آدینه قورت خان سالور باتفاق زنانی که شوهران ایشان با یلنک توش خان بحضرت
والا آمده بودند و در مشهد مقدس از مزاحمت ممنوع شدند بار دوی مبارک نایب السلطنه سلطانی آمده با لحاح عجز متعهد شدند که شوهران ایشان را
رخصت داده بسرخس آیند و ایشان نیز اسرای شیعه سرخس را دو نمایند سرکار نواب والا فرمود که شوهرهای شما غایب و اسرا حاضرند اسرا را بار دو
بیاورید و تسلیم نمائید تا ما کس فرستاده شوهرهای شما را از مشهد بیاوریم و اشارت رفت که زنان نیز در اردو متوقف دارند تا تمامی اسرای شیعه را
سرخسیان بار دو روانه نمایند انگاه زنان بر هاشوند سرخسیان ناچار شده معادل سه هزار کس از اسرای شیعه که در شهر باقی مانده بودند و هنوز
بفروش نرفته بار دوی والا فرستادند و از جانب حضرت نایب السلطنه بالی محرم بهادر قراولباشی و آدینه قورت خان سالور که سالارانگروه
بودند بجهة استمالت مابقی بقلعه رفتند که انهارا راضی و ساکت و مطمئن کرده بحضور آورند همانا قلعه گیان تمکین نکردند و سر بطغیان برآوردند
و ندانستند که مسامحه دلیران قلعه گیر و سرهنگان با تدبیر رهائی اسرای ایران بوده اکنون در لگرانی و نگرانی بگذارند اسرای شیعه از سوء رفتار تراکمه
نسبت بخود تقصیلی عرضه کردند که خون و جان و مال و عیال ما را بر خود مباح میدانند و زنان شیعه را بی عقد و نکاح تصرف مینمایند و بر مذهب ما
زبان طعن و شتم میکشایند از استماع این فقرات مزاج مبارک ولیعهد دولت ابد مهد ایران متغیر شده بر سنت سنیه شاه عباس صفوی ماضی
بقتل و نهب اهل سنت راضی گردید بسرتیپان و سرهنگان سپاه اشارت کرد که بمقدار ساعتی در تسخیر سرخس و قتل ساکنین ان زیاده اهتمام
نخواهم برد یکبار چندین هزار پیاده و سوار از جای برآمدند و بقوانین نظامیه کرد سرخس را حلقه کرده حلقه را مبدم تنگ تر ساختند بی تفنگ و توپ و
سنگر و سیبه بقانون قزلباشیه الله الله گفته مانند مور و ملخ بر فراز یکدیگر پای نهاده از برج و باره سرخس بالا رفتند چندانکه تراکمه ساکن قلعه
از فراز بروج باندا ختن تیر و سنگ و زدن چماچه و تفنگ مدافعه خواستند سودی نبردند توپهای بزرگ بر اطراف شهر معنی زلزلة الساعة شیء
عظیم بظهور آوردند برج و باره یکباره بازمین برابر شد و افواج سلطانی در شهر ریختند دست بشمشیر و سرنیزه و قمه و دشنه و خنجر گذاره برآوردند
پیر و برنا و ضعیف و توانا و کبیر و صغیر و مرد و زن را در هر کوی و برزن پاره پاره کرده بر فراز یکدیگر پشته ساختند بالی محرم قراولباشی که قاصد خدمتگذاری

بود بهم درآن مغلوبه بقتل درآمد جوی خون رود طیرن را کلکون کرد و آب چون از سیحون افزون شمشیرهای صیقلی الماس رنگ از خون کشتیا قوی کردید
و تیرهای خطی سبز کون ارغوانی کشت صمصامها با قبضه صندلی بود و از پر توچون برق میخندید و از خون چون ابر میکریست عرتید بیض تصافح
با الایدی مقابضها ۞ وحدا صافح الاعناق والقمها ۞ یضحکن من خلل الاغماد مصلتة ۞ حتی اذا خلعت صربا بکین دما ۞ پس از یکساعت قتل
عام نهب و غارت پرداخته و انچه در اشکار و نهان یافتند برند و چون سرخس سالها بود که از دستبرد حوادث دوران صیانت داشت
و طایفه سالور ساکنین انجا از بقطار رسیده بود پوستهای کاورا کنده و بسیم و زر و جواهر اکنده بودند کلا اسیر و غارت رفت حتی اینکه ادنی سربازی
را کمتر از یکهزار تومان غنیمت حاصل نخست و طبع بلند همت حضرت شاهزاده نایب السلطنه در دیناری از آن غنایم طمع نفرمود الا اینکه معادل سه هزار
خانوار سالور با اسبان تکه خاصه سرخس که تخمینا سیصد رأس بودند در تقسیم غنایم بنصیب و کسب حضرت والا داده شد و بقیه اموال سرخسیان
از یافته و زر و صامت و ناطق بتصرف سپاه درآمد چون حضرت والا محمد خان سپهر ابراهیمخان هزاره و عده داد ن عیال و عروس محبوس در
سرخس فرموده بود پس از حضور انان او را بخوانده عیال و برادر او را داد و برحسب امر نایب السلطنه قلعه سرخس را کوبیده با خاک یکسان نمودند از
طوایف تکه و ساروق و یمرلی و علی ایلی و بخارا ایلات جمشیدی و تایمنی و هزاره و تیموری چهارصد و پنجاه نفر تا جر قاجر اسیر فروش در آن بلده بودند
و بدین شغل عنیف اشتغال مینمودند با شارت والا اسرای شیعه تمامی القوم را بضرب شمشیر و خنجر و قمه و دشنه چاک چاک کرده بر خاک افکندند
و یکهزار و پانصد کس از سواره ساروق مرو بحمایت سرخسیان آمده چون کار بدینکونه دیدند سر خود کرفته بدر رفتند و شرح حال سرخسیان در خوارزم
و کرکنج و ابوالخان و کرکان و استراباد و ازانسوی بآخال و بخارا و بلخ و هرات و فرغانه و تمامت بلاد ترکستان منتشر شد و ولوله و همهمه در افتاد
حتی اینکه اطفال خوار زمیان از شب بجهة آرام و خواب تهدید میخواستند و میکفتند که بخواب اکر نه عباس شاه قاجار خواهد آمد خان خیوه و امیر بخارا را
خواب راحت نداشتند و هر صباح خود را روز قیامت همی پنداشتند علی الجمله در اشهر آباد عدد کشته بطعن قناة از حد ممات در کذشت و از
ضرب السیاف بضروب الاف در رسید و چون در ارض اقدس غله در غایت غلا بود و بهایش در مرتبه علا مقرر شد که غلات و آرزوقه سرخس را
بحمل اشتران کوه کوهان و بغال ماه بغال کرده بمشهد بردند معادل سه هزار اسیر شیعی ایرانی و سه هزار خانوار اسیر جدید ترکمان در خدمت جعفرقلیخان
شادلو و سرکرده کی مصطفی قلیخان سمنانی و سواره خمسه زنجانی و پیاده کان دامغانی قبل ازاردو بارض اقدس برسند و در روز شنبه شانزدهم شهر
جمادی الثانی اسرای مذکور بخارج مشهد رسیدند کمال شادمانی بر اسلامیان روی داد و هرکس باستقبال اسرا بمیرفت جمیع علما و فضلای خراسان
و پیشوایان ارض اقدس بیرون شهر رفته جناب مجتهد الزمانی میرزا هدایت الله در مصلای خارج باعامه کروه نماز ظهر تقدم فرمود و پس از نماز شکرانه
این کار بدعای دولت ابد مدت حضرت شاهنشاه قاجار خاقان صاحبقران و نواب شاهزاده اسکندر شان پرداخت اسرای شیعه هریک باوطان
خود رفتند و اسرای ترا کمه برحسب امر والا ببلوکات و قرای ارض اقدس تقسیم یافتند و در یکشنبه بیست و چهارم جمادی الثانی این اخبار بعرض محرمان
حضور حضرت خاقانی رسید تحسین و آفرین تمام بر فرزند دلیر والامقام راند و فرمود ع خنک شاه کو چون تو دارد پسر ۞ عرتید لقد بسطت فی
الارض عدلا حصاله ۞ به ایتلف اسادها وضباء

ذکر فتوحات و ولایت تربت حیدریه و کرفتاری محمدخان قراتی

در مدت چاکران شاهزاده نایب السلطنة العلیة العالیة موکب ظفر کوکب شاهزاده سکندر حشمت کیخسرو شوکت

اکرچه عزم تسخیر خوارزم داشت ولی چون سپاهی مدتی بود که برحمت و عسرت میکذرانیدند فتح عزیمت کرده روی باق در بند آورد هفته در انجا بیاسود
و نواب امیرزاده بدیع الزمان میرزا صاحب اختیار کرکانرا بشرف مصاهرت اختصاص داد و بعد از انواع تلطفات با سواره و پیاده مازندران و استرابا
مرخص باوطان نمود و خود بنظامی تمام بصوب جام شتافت و در آن حوالی سرهای شکرف سپاه را بدلکری هرچه تمامتر بمحمود آباد جام رسانیدند و چون
محمدخان قراتی بر تبتی حاکم ابنولایات در رکاب نصرت آیات بسر نبرده بود و بنفاق میکذرانید و قلعه جات خود را استحکام داده با ذخیره بسیار مشحون
کرده بود مهدیقلیخان و محسن خان برادرانش که ملازم رکاب بودند از التفاتهای نواب نایب السلطنه امیدوار شده بواسطه نفاقی که با برادر داشتند
قراتی را تحریک کرده با محمدخان مخالف ساختند و در اینوقت که موکب والا بمحمود آباد رسید در ساعت ورود انقلبه که در دست کسان محمدخان بود
بی نزاع و دفاع بتصرف چاکران دربار حضرت شاهزاده عباس میرزای قاجار در آمد محمدخان از استماع اینخبر مشوش آمد و فعل صبرش بر آتش ریز اکه
سه قلعه دولت آباد و زاده و سنکان را قبل از وقت استحکام داده مستحفظین در آن نهاده اموال نفیسه خود را از تربت حیدریه حرکت داده در سنکان

جمع داشت که اگر تربت بتصرف شاهزاده درآید او دیگی از قلاع ثلثه منحصر نشود و از تقدیرات کردون کمال غفلت داشت چون محمود آباد حمام بتصرف درآمد
حکومت جام و باخرز با برادر سیفخان بکلربکی سابق هزاره مفوض شد و جمعی را در قلعه جات آن دو ولایت نگاشته از آنجا قصد تربت کرد نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا
بمنقلای عساکر منصوره روانه شد و همواره یکمنزل در پیش اردوی پدر والا گهر میرفت و در معنی بیمن اقبال وی این فتوحات پی در پی وقوع می یافت و
پدر والا گهر ظم ممالک محروسه پسر بهر سو همی شتافت علی ای حال محمد خان قرائی که از تسخیر قلعه جات جنوبشان و گرفتاری ایلخان خراسان و قضیه سبزوار
و عزیمت حضرت نایب السلطنه بصوب تربت چون مرغ در قفس و ماهی در دام مضطرب و بی آرام بود از غایت توحش در شهر تربت تاب ثبات و توقف
نیافته و هوای ایلات قرائی را باخود بدهوائی دید از تربت بدر آمده در حصار سنگان روزی دو تحیر و تفکر بسر برد عقیده مستحفظین این قلعه را نیز باخود
چنان دید که بادی مرافقت نخواهند کرد بلکه او را گرفته بکاشتکان حضرت شاهزاده خواهند سپرد در چاره کار خود تدبر کرده اولی چنان دانست که خود را
اضطراری را اختیاری بخرج داده روبسوی حضرت والا نهاده باشد لهذا با چهل و هفت سوار از حصار سنگان بیرون آمده در چمن هفت چشمه
باخرز خویش را بار دوی امیرزاده اعظم نواب محمد میرزا فرزند اکبر نایب السلطنه رسانیده ملحق شد و چون در هنگام عزیمت بتسخیر امیرآباد و خوشان خلف
وعده کرده بالزام رکاب مستطاب والا مساعدت نیافته بود در رکاب امیرزاده معظم الیه فیما بین هفت چشمه و اسکندرآباد بسعادت رکاب
بوسی حضرت اشرف والا فایض شد و حضرت والا را باشوکتی و ابهتی تمام بقلعه تربت حیدریه آورده بخدمت میان بربست و در دو سه روزه ایام ورود
مسعود بترتیب تحف و هدایای دلکش و جشن ضیافت و طوبهای خوش اقدام کرد و قلعه دولت آباد و زاده را کس فرستاده تخلیه کرده بتصرف
کارکنان دربار اعلی داد و اما در باب سپردن قلعه سنگان که مخزن اموالش بود دفع الوقت همی داد و مقارن اینحال فرستاده کامران میرزا والی هرات
با نوشته صداقت بیانات بحضور والا آمده نامه که محمد خان بدو نگاشته بود بنظر والا رسانید مضمون اینکه عزیمت حضرت ولیعهد بدین ولایات مخصوص
استیصال من است بلکه اراده تسخیر هرات دارد و چون ایل قرائی را باخود مخالف می بینم اولی آنکه شما جمعی افاغنه محافظت تربت بفرستید و من جماعتی
قرائی که از ایشان مطمئن هستم بجارست هرات فرستم شاید چندی دست تعدی او از ما کوتاه شود و عاقبت که بر خراسان این ترک چیره دست شده است
مع القصه کامران میرزا در ارسال این نوشته بعد از یاس از کار او اظهار ارادت و صداقت به بندگان نایب السلطنه ورزید که شاید بدین تدابیر سیلاب خانه کن را روی از انسوی برتابد و روزی چند از معارضه و مبارزه ایمنی و سلامت یابد چون محمد خان قرائی از وصول این نوشته
خبر یافت از فرط دهشت و کمال وحشت بفرار مصمم گردید و از بخت بیدار شهریار نتوانست لهذا در این بار بضبط وی حکم جاری شد و او را محفوظ
بداشتند چون در این وقت رهائی مهدیقلیخان و محسن خان خلاف حزم مینمود و برادران او را نیز نگهداری نمودند تا از بیم جان باعث حادثه و افسادی
نگردند قلعه سنگان که مجمع اموال و مخزن اثقال او بود بتصرف درآمد و اندوخته موروث و مکتسب ایلیان او که بیشتر از حصر بود بضبط آوردند و جمعی
که از همراهان شیعه فرو خاتن کرد کرده بود بمکافات نصیب غازیان شد و مثل مال موذی نصیب غازی را معنی ممثل آمد و حضرت شاهزاده نایب السلطنه
غازی حکومت و ولایات تربت و برشن و کدکن و محولات و سرجام را بسهراب خان کرجی غلام پشتخدمت باشی تفویض فرمود و اختیار کار را بر ایلیم خان
هزاره و ولایت جام و باخرز را نیز از راه احتیاط بمشار الیه موکول داشت مصطفی قلیخان سرکرده سمنانی را با جانبازان و امعانی و حسن خان قاجار سالار
بار رخصت معاودت بایوطان و طهران داد و بعد از انتظام امورات مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان را از حبس اطلاق فرموده و روانه مشهد مقدس
رضوی گردید در اواسط آذر آن شهر فیض بنیان شد و محمد خان نیز با رضا قلیخان هم منزل آمد و در حفظ امان قرار او تعین یافت و مژده این فتوحات در اواخر
شعبان بعرض خاقان صاحبقران رسید و مزید امیدواری دولتخواهان گردید ع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ذکر بیان حال نایر محمد
خان افغان و تغیر کامران والی هرات و مکالمات نواب شاهزاده نایب السلطنه با وی و آمدن ایلچیان
خوقند و فرغانه از نزد محمد علیخان فرغانه و ترکستان و مرو و فرستادن بدار السلطنه طهران حضرت شاهزاده
اسکندر خصلت بورز جمهر حکمت شهریار گیتی ستان نایب السلطنه دولت علیه ایران و ولیعهد حضرت خاقان صاحبقران نایب السلطنه عباس میرزا
را منظوران بود که ممالک خوارزم و مرو و بلخ و هرات و کابل و قندهار و روزافزون نسیند او روز افزون تر از چنانکه سابقا در تصرف پادشاهان صفویه و نادر شاه
افشار ترکمان بوده مطیع و منقاد شاهنشاه جمجاه ایران سازد لهذا یار محمد خان افغان وزیر شاهزاده کامران والی هرات را که در ارض اقدس ملازمت
او موقوف بمانده بود بخواند و شفاها بادی تکلم فرمود که در ازمنه سابقه ولایات متصرفه افاغنه همواره در تصرف سلاطین قزلباشیه ایران زمین بوده و سلاطین

صفویه و نادرشاه تمامت طخارستان و زابلستان را تسخیر نموده اند و توقف افاغنه در سلک ایلات هندوستان و کابل و قندهار بخدمت سلاطین کامکار سبر میبرده و بدان خدمت مفاخرت میکرده اند و اگر احیانا در ولایات خراسان حکومتی میرانده اند باندباج ده و خراج رسان دولت ایران بوده اند پس از قتل نادرشاه احمدخان افغان ابدالی تبدیر و تقلب در زمان فتور دولت سلاطین ایران بر بعضی از ین ممالک استیلا و استقلال یافت و چون خوانین ندیه را بواسطه ترپروری و عدم تسلط قدرت بتصرف هرات و طخارستان بوده بفارس و عراق قناعت نمودند بعد از انقراض آنسلسله خاقان سعید شهید بخراسان آمده ادعای تملیک ممالک سابقه را کرده حکام خراسان تصدیق کردند حتی اینکه بکجان امیر بخارا مرو و بلخ را بخلیه خواست و مقارن اینحال فتنه روسیه و آمدن قزل ایاغ بحدود قراباغ روی داد خاقان سعید از خراسان مراجعت کرد و ازان سپس بحکم تقدیر قادر شهادت انحضرت در شوشی حصار روی داد و حضرت خاقان صاحبقران در سنوات بسیار بجهاد روسیه اشتغال داشت و فرصت اتمام این امر را نفرمود اکنون که فراغ از انمنازعه حاصل شده است بامر خاقان صاحبقران کبیر من بنده که یکی از چاکران انحضرتم مامور باتمام اتخذ متمم و منظم خراسان و دفع خانینان و طلب ملک موروث مامور و مبعوث گردیده ام و مکرر از کابل و قندهار قزلباشیه و جوانشیریه آن دیار رسل و هدایا و عرایض بحضرت خلافت اعلی فرستاده اند حاکرده اند که یکی از چاکران حضرت خاقان صاحبقران روی بدین سوی کند تا باهمه بنده وار در رکابش بخدمتگذاری کمر ببندیم و ولایات متصرفه افاغنه را تسخیص سازیم اینک حسینعلی خان و بهبودخان جوانشیر فرستاده کان قزلباشیه کابل در حضرت ما مستدعی همین خدمتند مجملا باید کامران با کوچ و عیال بدرگاه شاهنشاه گراید و هرات را خالی کند یا مانند سایر حکام ممالک محروسه مالیات دیوانی و هدایا مستعد لازم و پرخاشش باشد که با باهمین اندک سپاه گینه آماده یورشش بلخ و هرات میباشیم و خود که این الدوله اوتی درین ایام در رکاب والا بودی و دیدی و شنودی که با خانینان صاحب شوکت خراسان چه رفت با سالور سرخ رخ شد عز قبیل الدهر من جد صمصامی علی خدر و الموت مرعد خوفا من ملاقاتی و چون یار محمدخان افغان این بیان و لحن آمیزش زهره گداز استماع کرد و عرضه داشت که فرمایشات مطاعه نایب السلطنه لازم الاطاعه را بتوسط معتمدی بمقام میکنیم تا پاسخی در رسد و فرستاده او در اوایل شوال روانه هرات گردید کامران یار محمدخان و زیر باندپرخود را در شکنجه گرفتاری مقید دیدو دانست که رهائی او بسهولت صورت امکان نخواهد داشت تحف و هدایا و عریضه مزورانه بحضرت والا فرستاده ضمنا از وزیر تشکی کرده معروض داشت که وی زیاده از حد وزارت دخالت در امور ملکی مینموده نیکوان است که او را در رکاب والا موقوف داشته روانه هرات نفرمایند تا بی اخلال او قراری درست در خدمات والا داده سود نواب نایب السلطنه مدبر و تدویر امیر و وزیر را دریافت فرموده پیش از پیش در حفظ یار محمدخان سپارش و اهتمام فرمود

ذکر تنبیه بلاد خوقند و ترکستان و تشخیص حکام و خوانین انسامان علی الاجمال و امدن عبدالرحمن بیک فرستاده محمدعلیخان خوقندی مختفی نماند که خوقند دارالملک فرغانه

چنانکه حیوق دارالملک خوارزم است و فرغانه ولایتی است از اقلیم نجم تورانزمین و گویند انوشیروان انرا آباد کرده و از هر خانه مردی بدانجا اورد سکنی داد لاجرم انرا ولایت هر خانه خواندند و فرغانه معربان است و انرا شهرهای مشهور متعدده است مانند اسبروشنه و اخسیکث و اسفرنک و خجند و اندجان و تاشکنت و مرغینان و کاشان و بناکت که معربان فناکت است و انرا چون شاهرخ بن تیمور تغمیر کرده شاهرخیه نیز خوانند و خوقند شهری بوده اکنون از همه فرغانه معروف تر است و پادشاه نشین ان ملک است و حکام انجا غالبا از سلسله اتراک مغول و اوزبکیه بوده اند عالم خان و عمرخان دو برادر بوده اند و در انجا حکمرانی داشته اند و حاکم اصلی عالم خان بود و قتی وی تباشکنت رفته اهالی فرغانه عمرخان را قبول کرده بر مسند خانیت بر نشاندند و عالم خان را معزول کردند بعد از عمرخان محمدعلیخان حکومت یافت و در ین سنوات وی خان خوقند بوده چون در عهد او خان خطا قصد تسخیر کاشغر کرد و بتصرف در آورد محمدعلیخان و اهالی فرغانه و ترکستان اجتماع کرده با خان ختا رزمی بزرگ کردند و وی بهزیمت رفت و کاشغر را مستخلص ساختند و جمیع لشکر ختا را که کافر بودند از ولایت اسلام بیرون کردند استقلالی تمام در ترکستان حاصل کرد و شرح حال خود را معروض رای پادشاه اسلام داشت کنیزی و غلامی ختائی از اسرای ختا با عریضه صداقت فریضه مصحوب عبدالرحمن بای قاضی فرغانه روانه ایران نمود نواب نایب السلطنه العلیه العالیه فرستاده او را با معتمدی روانه دارالخلافه طهران نمود و سفیرین مزبورین بعد از شرفیابی بحضور حضرت خاقان صاحبقران و یافتن خلعت و انعام با میهماندار ی از راه آذربایجان روانه مملکت اسلامبول شدند و پس از چندی مراجعت کرده بخوقند بازگشتند و بقایای حال این طایفه در زمان مناسب مذکور میشود

ذکر بنا حکم حضرت صاحبقرانی ابوالغازی نواب امجد محمد میرزا در خراسان و ذکر انتظام انسامان

چون حضرت نایب السلطنه رایت یورش بزرگ

بود از دربار حضرت خاقان صاحبقران فاجار و پدر بزرگوار مستدعی شده که ولایت خراسان بنواب مستطاب والا امیرزاده اعظم محمد میرزا مفوض گردد
لهذا فرمان قضا جریان بافتخار امیرزاده عظیم الشان سمی خاقان سعید شهید اکبر محمد شاه مغفور ماضی صدور یافت و معتمد حضرت ولیعهد فرمان و خلعت
شاهانه را بخراسان برده زیب بر و دوش امیرزاده والا محمد میرزا والی کل مملکت خراسان کرد و میرزا موسی نشتی نایب که مردی مدبر و وزیری دانا بود منصب
سابقه در خدمت والی والا برقرار شد و میرزا صادق خیره قایم مقام مغفور و برادر زاده میرزا ابو القاسم قایم مقام ثانی بامر و وزارت معاملات مامور آمد
و نواب شاهزاده نایب السلطنه شش فوج پیاده نظام از بلوکات و بلاد خراسان ترتیب داده که عبارت از چهار هزار و هشتصد نفر بودند و چهار هزار سوار
از اکراد و اتراک مقرر داشته و در مقام ترتیب ایشان برآمده و جمع و خرج انولایت را بایکدیگر تطبیق فرمود و از بخفعلی خان بوزنجردی شادلو و رضا قلی خان جلایر
حاکم دره جز و سایر حکام و نواب الزام نامچه گرفته که بلاد را از تاخت و تاز تراکمه محفوظ دارند و بر هر دربند جمعی مستحفظ گماشته و امر موقوفات سرکار فیض مدار
خاصه طاهره را انتظامی تمام داده میرزا موسی خان برادر کهتر جناب قایم مقام را که بشرف مصاهرت والا اختصاص داشت ناظم کل معاملات بسرکار فیض آثار
فرموده میرزا محمد علی مستوفی و حاجی میرزا کاظم ناظر انحضرت را تابع ناظم کل داشته باندک توجهی امورات کلیه و جزئیه خراسان را منظم و منسق فرمود و اختیار
همه را در دست امیرزاده محمد میرزا والی خراسان نهاد و فرزند ارجمند خود را بدیگران مزیت داد و در ربیع سنوات دوگانه که ان شاهزاده کشور گیر یگانه در خراسان
توقف کرده بود در فارس بعضی وقایع روی داد که تحریر ان ناگزیر است ذکر بیان بعضی وقایع فارس و کرمان و رفتن نواب
شاهزاده معظم حسینعلی میرزا فرمانفرما بجانب شهر بابک و کرمان و واقعات ان ایام نواب شاهزاده آزاده فرمان

فرمای فارس بعد از خروج طایفه نوریه از فارس بطهران بر بعضی چاکران دربار بی اعتماد شده اطمینانی تمام بدانها نداشته چه اغلب اعاظم فارسیه بایکدیگر
موافقت و مرافقت کرده بودند و وفاق ایشان مایه نقصان خدمت دیوان اعلی میگردید و شیخ عبد الرسول خان دریابیکی و حاکم بندر ابوشهر و مضافات را
در مرکز حکومت موروثی خود بکمال استقلال و انتظام بود و باغوای ارباب غرض و غدغه در خاطر اورا ه یافته در انجام خدمات تهاون میکردند و از آمدن
بحضور والا متوهم بود در زمستان سال توشقان ئیل که ساحات کازرون و خشت و کمارج و دشتستان نمونه بهشت برین است نواب فرمان فرما
قصد تفرج و انتظام آن بلاد فرمود با بعضی امیرزادگان و الا تبار مانند نواب امیرزاده رضا قلی میرزای نایب الایاله که بطنا صبیه زاده محمد قلی خان قشقائی
ارومی بود و برادر امیش نواب تیمور میرزای ملقب بحسام الدوله و نواب هلاکو خان ولد شجاع السلطنه و میرزا محمد علی مشیر الملک وزیر فارس و اقایاجان
للهباشی مازندرانی سردار و جمعی از محرمان از شیراز بکازرون آمده روزی دو سه در باغ نظر نژاد آسوده بکمارج و خشت و دالکی و دشتستان عبور فرمود
شیخ عبد الرسول خان عرب دریابیکی را تشویش افزوده در جهازات خود نشسته بمیان خلیج عمان راند بالاخره بوساطت امنای دربار اطمینان تمام
یافته بحضور اشرف آمده مورد توجهات بغایات شد و نواب بخفعلی میرزا والی کوهکیلویه نیز از راه ایراوی دشت بحضور پدر والا گهر آمده قرین مباهات
گردید چون تپ و توپ و سربازان رکابی را در داخل بندر کنجایش نبود بامر حضرت فرمانفرما امیرزاده آزاده نواب نایب الایاله توقف در صحاری سیمل و اباد
و تجهیز سپاه نصرت بنیاد مامور شد و بنده بمقدار مؤلفاین دفتر نیز در رکاب امیرزاده معظم تو دا از انجا که فیمابین نایب الایاله و بخفعلی میرزای والی
کوهکیلویه بعضی جهات کدورت فی الجمله نقاری واقع شده بود و قول مؤلف را در هر دو دربار قدری اعتبار اسبابی فراهم شده در چمن آباد که اکثر
رماحین رنگین و خوشبوی است بهشت آئین شبانروزی دو سه ملاقات و مقالات کردند و در طوبهای دلپسند غبار نفار مرتفع شد و پس از خروج نواب
شاهزاده فرمان فرما از بندر ابوشهر و ملازمت شیخ عبد الرسول خان دریابیکی در رکاب مستطاب و ورود بار دوی مذکور جمال خان دشتی و سایر متوجهان
نیز بحضور اعلی آمده روی مراجعت نهادیم چون فیمابین میرزا علی اکبر قوام الملک بن مرحوم اعتماد الدوله شیرازی و محمد علی خان بن جانی خان قشقائی خلج
ایلخانی ایلات فارس بخلاف سابق در شیراز اظهار مواصلتی و مراقتی روی داد و مشیر الملک را چنان توهم رفت که این اتفاق بجهة او ست و صورت
حال ایشانرا در حضرت والا بنحوی دیگر جلوه داد و نواب والا را سوء ظنی بدیشان رفت و دریابیکی را که با انان صفائی نداشت با خود برداشته روی بشیراز
کرد امیخسنی نیز مایه وهم انان شده پیشتر با یکدیگر اتفاق کردند بعد از ورود فرمانفرما قوام الملک بر امارت ذمه کرد و مطمئن شد ولی محمد علی خان ایلخانی
که در ایلات خود بحالت توهم برقرار ماند و در مقام چاره خود برنیامد بعد از نوروز فیروزی که ایلات فارس بقاعده مستمره باید از قشلاق روی بییلاق
نهند و در مراتع مقرره خود بسر برند و مال دیوان را کارسازی کنند ایلات باز نگردیده و عود نکردند و معلوم افتاد که مرتضی قلیخان ایلبیکی را در کهنه ایلخانی
باشارت و ایلات را کوچانیده و از کرمسیرات فارس روی بسردسیرات کرمان نهاده و این کاری عجیب و امری عجیب مینمود زیرا که ایلات فارس را کاری

و شکر الله خان نوری تولای قاجاریه کرد در این ایام بر اعلی بفارس بازآمده بود و بعضی نوکر میرزیست

بمرابع کرمان نمی بود و اینکونه حرکت ممانعت ایلخانی را ثابت و ریشه خلاف او را نایب میداشت عجب آنکه محمدعلی خان ایلخانی نیز کار را بهانه کرده که علی اکبرخان برادر بیش سفید ایل بقروبهار لو و جمعی از اکابر در قفای مرتضی قلیخان راه کرمان برگرفته اند من باز گردانیدن ایشان نرفتم و حال آنکه خود انانرا روانه داشت القصه میرزا محمدحسین وکیل حاکم فساو دارابجرد که از احفاد افضل السادات سید علیخان شیرازی بود با خود برداشته روی بکرمان کرد و ایل را رانده بخاک کرمان رسانیدند امر غالب باوکالت و ضباط بلاد از این کار انقلاب و اختلال تمام یافت زیرا که بنجاه هزار خانوار ایلات که زیاده از صد سال در ولایتی باشند هزار گونه معاملات و قرابت و داد و ستد و بستگی خواهند داشت

ذکر بیان اطلاع امیرزاده سیف الملوک میرزا حکمران کرمان از کار ایلات فارس و مراتع دادن بدیشان

نواب امیرزاده سیف الملوک میرزا خلف الصدق سرکار نواب شاهزاده معظم ظل السلطان که بحکومت کرمان اختصاص داشت بتصدیق مفسده جویان و تحریک خویشان آمد گویان آمدن چندین هزار ایلات فارس بکرمان فوزی عظیم شمرده بجهة ایشان مراتع و مساکن معین ساخت و بدلجوئی و نگاهداری اعاظم ایشان پرداخت و محمد علی خان ایلخانی و مرتضی قلیخان ایل بیکی و مصطفی قلیخان برادر دیگر ایشان قریب بکرمان شدند ایلات را بجوانب بم و نرماشیر روانه کرده ایل بیکی برادر کهتر ایشان با ایلات برفشد و ایلخانی و میرزا محمدحسین وکیل فسائی و میرزا قاسمخان خلج داماد ایلخانی بشهر کرمان رفته بخدمت امیرزاده رسیدند و بعد از محاورات و مشاورات مقرر شد که وکیل و میرزا قاسم خان عریضه شرح حال ایلخانی را از راه یزد و طبس بخراسان برند و ببرند ایلخانی در کرمان و برادرانش در بم و نرماشیر بماسوند چون مبلغی خطیر از متوجهات دیوانی امسال در کردن ایلات بود و بتعطیل گذرانیده بودند بتواتر فرمانفرما چار در مقام باز گردانیدن ایلات برآمده با نواب امیرزاده کان عظام و برادرزادگان کرام در اواسط محرم سال یکهزار و دویست و چهل و هشت عازم صفحه کرمان گشت امیرزاده رضاقلی میرزای نایب الایاله و فرزند اکبر خویش را به نیابت فارس گذاشته اقا با باخان سردار مازندرانی و جمعی امنا را بخدمت او مامور کرده با پانزده هزار جمعیت و هشت عراده توپ از راه نیریز و دارابجرد راه صفحات کرمان برگرفت

ذکر قتل شیخ عبدالرسول خان دریابیکی بندر ابوشهر و رفتن نواب نایب الایاله باشظام الصفحات

شیخ عبدالرسول خان دریابیکی مردی جلیل و سالس و غلیظ و غضوب و رشید بود و اضافه بر حکومت بندر ابوشهر از ولایات دشتستان مضافات بندر کرده بود و سالم خان حاکم برازجان در سنوات قبل هلاک نموده داشت اهالی دشتستان که خوانین با طایفه بودند از وی خاطری خشمگین داشتند ولی از بیم فرمانفرما باوی خلافی نظهور نمی آوردند تا در این اوقات که فرمانفرما فارس بباز گردانیدن ایلات ترک راه کرمان سپرد و انجام این سفر معلوم نبود و شیخ دریابیکی رخصت رجعت بندر یافت همانا باوی در مقام خطا اندیشی بودند چون شیخ را با والد مؤلف در طهران و شیراز اخوت و مودت اتفاق افتاده بود و مرا در این اوقات در خدمت نواب نایب الایاله فارس مقرب و محرم همی شمرد شبی که بخارج شیراز نقل مکان کرده بود از بنده مشاوره نمود که از کدام راه ببوشهر رفتن من اسلم و اصلح است چون از عداوت اهالی دالکی و شبانکاره و برازجان باوی اطلاعی داشتم گفتم اگر از این راه متداول باز نگردی و راه رابکردانی از راه لیراوی ببندر رشوی بطریقه حزم اقرب است وی گفت که از ولیخان ممسنی که طاغی و در قلعه سپیدیاغی است و راه من بدانسو اقرب است ایمن نیستم چون او را با من بنده کمال وداد بود نامه بدو نگاشتم که سواری چند بهراه دریابیکی کرده او را بمنزل رسانند همانا در عرض راه اندیشه دیگر بخاطر آورده یا بنصیحت ناصح بغرض راحل برغرض کرده از راه ممنوعه بدالکی رفت شبانهنگام رؤسای ایلات یکدیگر را اخبار کرده باجتماع کامل برگردوی آمده روزی دو بکر و فر و جنگ و نزاع گذشت اخر الامر غلبه کردند و دریابیکی را بضرب گلوله تفنگ در برج سرای دالکی بکشتند و اموال کثیر و یراق غارت بردند و فتنه بزرگ در کرمسیرات دشتستان و بندر ابوشهر برخواست و چون بندر ابوشهر منبع تجارت ایران و هندوستان و انقلاب آنشهر مایه خسارت و زیان بود بعد از رسیدن این اخبار بشیراز امنای دولت بالاجماع صلاح در آن دیدند که خود نایب الایاله باصلاح آن فساد پرداخته ببوشهر رفته لشکر آن فتنه عظیم فرماید و اگرچه در الصفحات بروز طاعون بود مؤلف را نیز رمدی شدید و هوا در غایت حرارت بنده را مجبور بخدمت نایب الایاله کرده روانه الصفحات نمودند و جمال خان دشتی که از عظمای حکام کرمسیرات بود نیز رخصت دادند که در خدمت او باشد و مورد خدمتی شود چون در این کار تعجیل بود بطریق اختصار و سرعت راه در نوردیدیم و بدو شبانه روز بدالکی رسیدیم هنوز خون دریابیکی در برج پاشیده و در و دیوار از گلوله بسیار خراشیده بود مع القصه حاجی محمدخان حاکم برازجان و محمد امین خان شبانکاره و محمدعلی خان دشتی

و میرحسین خان و سایر خوانین ولایت طوعا و کرها بخدمت نایب الایاله آمدند و متوهم نزا مطمئن کردند و روز ورود به بندر ابوشهر تخمینا بقدر ده هزار پیاده و سوار در رکاب والا اجتماع داشتند و تجار شهر از بیم از دحام توحش تمام داشته و جمال خان شیرازی کارگذار دریا بیکی نیز خایف شده بجهات سرکاری دولت بهیه انگلیس که در دریا لنگر انداخته بود پناه برده و مستر بلین صاحب و هنل صاحب و دکتر رباخ از دحامی ندیده و بحضور او امر بندر نامنتظم بود لاجرم خیرخواهان رکاب بر این یکدل شدند که بار آوردن او از کشتی دولتی بندر عین صواب است این خدمت نیز بر کردن مؤلف افتاد با وجود خستگی و گرمی هوا در عین تابش آفتاب ببندر رفته مستر بلین بالیوز را دیده و تفصیلی گفته و شنیده حکیم انگلیس را با خود برداشته در زورق نشسته بلنگر گاه رفته جمال خان را اطمینان داده بهمراه خود بخدمت نواب نایب الایاله آورد و فی الجمله کار انولایت انتظامی حاصل نمود و سپاه دشتی و دشتستان با وطان خود رخصت یافتند و تفصیل این وقایع در ضمن عرایض بکرمان ارسال رفت

ذکر واقعات کرمان ق شهادت امیرزاده ارغوان میرزا ولد نواب شجاع السلطنه و بقتل رسیدن مصطفی قلیخان برادر ایلخانی و تسخیر کرمان نواب شاهزاده فرمانفرمای چون بمنزل سروستان رسید شیخ محمد امین تمامی شیخ الاسلام فارس را باتفاق جناب قوام الملک کلانتر فارس باستمالت فراریان ایلات و اعاظم ایشان روانه داشت و مدت چهل روز در بلوکات فساوه دارابجرد و بوانات و نیریز که قرب بخاک کرمان است توقف کرده و معتمدی بدارالخلافه طهران فرستاده شرح واقعه را معروض رای شاهنشاه آفاق خاقان صاحبقران نمود و در بارخاقانی رضاخان قاجار سپانلو امیر جاریا مور شد که میرزا محمد علی مشیر الملک را بحضور اعلی آورده باشد چون نواب فرمانفرما از مراجعت و استرداد ایلات نومید شد با سپاه جرار در اواسط شهر ربیع الاول بخارج شهر بابک از بلاد کرمان در رسید جناب شیخ الاسلام و قوام الملک در منزل از نزد ایلخانی بار گشتند و معلوم شد که رای رجوع ندارد چون صبیه حضرت خاقان مغفور که زوجه محمد ابراهیم خان قاجار مرحوم حاکم کرمان بود برحسب الامر اعلی در قصبه شهر بابک مسکن داشت و همشیره نواب والا بود قوام الملک و شیخ الاسلام پرسش حال او که نواب متعالیه داشت ماموآمدند و نواب متعالیه برادر والاگهر عزیز را بضیافت دعوت کرد مستحفظین ان حصار که دویست نفر سرباز از فوج همدانی بودند ناچار ابواب قلعه را کشادند و سر بر خط ملازمت سرکار فرمانفرما نهادند نواب والا داخل شده و شهر را بتصرف گرفت و دویست نفر سرباز همدانی را بملازمت قبول فرموده روانه شیراز داشت و مورد التفات کرد و چون از تقریرات شیخ و قوام الملک بصحت پیوست که ایلخانی با وجود وزارت مشیر الملک بشیراز نخواهد آمد بنابر مصلحت وقت مقرر فرمود که وی بصفحات گرمسیرات و بنادر آمده متوقف باشد و باصلاح امور و معاملات کاذرون وغیره پردازد و در حقیقت او را بجانب نایب الایاله روانه فرمود و چون از ولایت بندر بوشهر تا کرمان مسافت بعیدا ست و صحت اخبار انصفحات موقوف بتقریر و ملاقات مشیر الملک بود باجازه نواب نایب الایاله بنده درگاه بچاپاری و اختصار از بوشهر بکاذرون رفته روزی دو سه در خدمت نواب جاجیه والده معظمه سرکار نایب الایاله که در کاذرون بییلاق داشت توقف و بصحبت جناب مشیر الملک رسیده حقایق این واقعات را تفصیل استفسار کرده و استحضار جسته و جناب مشیر را بحمایت و رعایت از جانب نایب الایاله اطمینان داده باعرضیه او و نوشته جات دیگر ببندر رجوع نمودم الحاصل نواب شاهزاده فرمانفرما بعد از روانه کردن مشیر شیخ و قوام را بطلب ایلخان فرستاده او را بجهة قرار و مدار مطالب بحضور والا خواندند او نیز شرفیاب شد ولی نواب سیف الملوک میرزا پس از رفتن ایلخانی ایلات را از رجوع ممنوع داشت و در مدت دوازده روز توقف نواب والا در شهر بابک جمعی کثیر از بزرگان کرمان بشکایت امیرزاده آمدند و نوشته بخط و مهر او بنظر فرمانفرما رسانیدند که عبارت ناشایسته بنسبت بعم اکرم مرقوم داشته بود و مردم را از خدمت او و دادن سیورسات ممانعت کرده مع هذا نواب فرمانفرما که شاهزاده حلیم سلیم النفس باشرم حضور بود مراقب او نگشته قوام الملک را روانه شیراز و خود بجانب بم و نرماشیر روانه شد و میرزا محمد برادر میرزا محمد حسین وکیل را بنزد امیرزاده سیف الملوک میرزا فرستاده بعضی نصایح و اندرز پیغام داده ضمنا از بی اعتنائی و نفاق او کله مندی فرموده همانا در اندرز امیرزاده بشکار رفته بود و بعد از مراجعت اهالی شهر کرمان او را راه ندادند و از بشکوه آمدند نواب فرمانفرما بجهة اسکات کرمانیان مقرر فرمود که علی نقیخان قاجار قوینلو نواب امیرزاده را برداشته باسم بردن بفارس تا بوانات رفته از انجا رها نموده که بهرجا مصلحت داند رفته باشد تا این فتنه فرو نشیند و از جانب حضرت شاهنشاهی حکمی صادر شود و او چنین کرده و امیرزاده بیزد رفته بیاسود ایلات فارس نیز بعد از روانه شدن امیرزاده روی بفارس نهادند و مرتضی قلیخان ایل بیکی خود با ایلات رفته و مصطفی قلیخان برادر کهترش را که جوانی شایسته و خوش شمایل و با اخلاق کریمانه و شجاعت و منعت بود با دو هزار سوار جرار با التزام

رکاب والا روانه کرده اظهار خدمتگذاری نموده چون فرمانفرما اراده مراجعت بفارس کرد کرمانیان الحاح کردند که بعد از شکوه ماوروانه کردن امیرزاده
و بخش متابعین او از تالی کرمان و بودن ارک و شهر در تصرف سرباز حضرت شاهزاده نایب السلطنه ما چکونه توانیم در کرمان زیست چاره درین کار نمایید ما
نیز در رکاب با عیال و اطفال بفارس حرکت فرمائید سرکار نواب فرمانفرما درین امر تامل کرده حق بجانب ایشان دید مکرر معتمدی نزد علی نقیخان سرتیپ
طایفه قراگوزلو که مردی متهور و دلیر و بزرگ منش و امیر بود فرستاده که وی نیز ارک را تخلیه کرده کوچ و عیال امیرزاده را حرکت داده نیز و رساند وی اعتنا
بدین پیامها نکرده با عبدالله خان قراگوزلو بمخالفت فرمانفرما درآمده حصار را در بر بستند و در پس دیوار سپکار و نشستند تا آثار خلاف علانیه شد سپاهیان
کرمان متحیر ارک اجتماع کردند و نواب امیرزاده ارغون میرزا و مصطفی قلیخان قشقائی نیز بمداخله در کار قلعه در انخوالی نشستند هر دو جوان دلیر سر و بالای همسایه
فرامرز رزم سهراب سپکر ندانسته هدف گلوله سربازان همدانی شدند و این حادثه عظیم مایه قهر و غضب شاهزاده حلیم سلیم گردید لوث لفد در ربع انچنان بیکر پهلوی
دل همتی فرکیخسروی ❊ ببالا چو سرو و بعارض چو ماه ❊ بزخمی شده ماله خط سیاه ❊ مع القصه ازین مصیبت امیرزادکان رکاب والا و برکان
رزم جوی چاره فرسا جامه دریدند عزم رزم جزم کردند فرمانفرما نیز بجز تسخیر ارک چاره نداشت و سپاهیان را بسورش و تصرف ارک فرمان داد کرد
فتنه بندر بوشهر و خروج اعراب و غلبه نواب امیرزاده رضاقلی میرزای نایب الایاله بر ایشان بعد
قتل دریابیکی و انقلاب امر بندر بوشهر پسرش شیخ نصر بن شیخ عبدالرسول بن نصر بن ناصر فرار کرده در جهازات نامی دریابیکی نشسته بروی دریا
رفت و از راه سوء ظن چنان دانست که قتله دریابیکی باستیذان نواب نایب الایاله مرتکب این امر شده اند والا امیرزاده مذکور چرا پس از ورود
بوشهر در مقام قصاص قاتلین شیخ برنیامده غافل که الامورات مرهونة باوقاتها درین اثنی خبر شهادت نواب امیرزاده ارغون و مصطفی
قلیخان برادر ایلخانی بدین صفحات رسید و فی الواقع برای فرمانفرما وقوع این حادثه وهنی عظیم بود فتنه جویان این صفحات نیز شیخ نصر را تحریک
کرده که از اعراب بروجاسم و عتوب احتشادی نموده بدعوی ملک موروث و خون پدر مقتول بازآید و درین ایام چنان مقرر بوده که این
خانه زاد دولت که در انشهرم بمرجعیت نام برآمده از جانب امیرزاده نایب الایالگی شیخ نصر را استمال کرده بحضور آورم و بعضی حکومات مخصوص
شود این جوان ناتجرب تن بخدمت درنداده بمیان اعراب رفته از دحامی برگرد خود اجتماع داده باجهازات خود و دیگران بعزم تسخیر و تخلیص بندر ابوشهر از
تصرف امیرزاده در روز روشن که همانا زمان ظهر بود بحوالی بندر آمده بنیاد توپ زدن کردم از این جسارت و خامی حیرت آمد و اینمعنی را حمل بر کمال غرور
ان جوان جسور کرده دانستم که بی شک شبانهنگام باطیشی تمام متحیر بندر را اقدام خواهد کرد چون بسوی ان بلده آب دریا محیط و یکطرف مشتمل بر برج و باره و را
آمد و شد پیاده و سواره بدشتستانات است تفنگچیان شیرازی و شکستانی را که در حکم محمدعلی خان ولد احمدشاه خان تنکستانی و محمدعلی سلطان شیرازی
بوده در آن بروج بتقسیم نمودیم ولی درین ایام زیاده از شصد و پنجاه کس در بندر بوشهر حضور نداشتند و با وطان مرخص شده بودند چه بحمان فتنه نمی رفت
مع القصه چون شب در رسید هوا تیره کی گرفت بدیگ شبی تاری چو بی ساحل دمان از قعر دریائی ❊ فلک چون پر زنسرین بر کنیل اندوده صحرائی
بناکاه نیمی ازان تیره شب رقمه جهازات و زوارق نصرت شاهی و اعراب لامتناهی با آلات حربی و ادوات ضرب بحرکت درآمدند و عرش توپ از سته جانب
دریا بر فلک رسید و گلوله چون باران بهمی بارید ند از یمنی تیر از سواحل بلده بندر و فراز بروج دروازه نعره توپ و تفنگ کردون گرای شد
غنه عربان و لحن ارجوزه ایشان دریا و صحرا را پر غوغا کرد و نغمه شیپور و طبل سربازیموت شهر را پر صدا ساخت عموم خلایق از خواب برآمدند و بخود در هم
افتادند سربازان مستحفظ دروازه و بروج زیاده از سیصد کس نبودند و تفنگچیان نیز بهمین تعداد میرسیدند و اغلب غلامان از خانها برنیامدند و غالب
ضعیف حکران پنهان شدند بعضی از مستحفظان دروازه و بروج مجروح و مقتول گردیدند و معلوم شد که اعراب از زوارق و سفاین در آن شب دیجور
فرود آمده برج و باره و دروازه را تصرف کرده اند زیرا که از طرف دروازه بنجانه دریابیکی که حرم نواب نایب الایاله در آن بودند و من بنیم و جمعی در بالا
خانه ان بچاره این کار و روانه کردن حضار مشغول بودیم گلوله تفنگ همی آمد مجملا شهر و برج و باره الا دو برج بحری و باروی تو خانه دریابیکی تمامدست
اعراب درآمده هنگام طلوع فجر دیگر باره جنگ شمشیر برفراز بروج درگرفت چنانکه بالیوز شهر و سایر انگلیسان بر بام کوتی دولتی آمده بتماشا مشغول
بودند از جمله واقعات انکه در انوقت عربی بر درد و لخانه والا آمده سری بریده در دست داشت پرسیدم که تو کیستی و این سر کیست گفت من از
اعراب موخ تابع بوشهرم و این سر عبدالله سرکرده اعرابی است که برج و باره را گرفته مقارن اینحال نقاره چیان که فراز نقاره خانه برآمده جانب دروازه
می نگریستند بدانها گفتم که شادیانه بنوازید که سر ریش اعراب اینک بر دربار امیرزاده افتاده آنان یکباره بنواختن نقاره و کوس و سورنای پرداختند

لرخیه کان عساکر یکباری از سرا بیرون آمده باحربه و تفنگ و طبل و شیپور روی بدروازه نهادند و شکست در اعراب در افتاد و در خدمت امیرزاده تا دروازه برفتیم و اسیر و مجروح بسی آوردند و انعام و خلعت بسی ستدند بعضی ازانانرا که مباشر قتل شده بودند شقه کرده بر دروازه بیاویختند و مابقی را در زنجیر کشیدند سپاه شیخ نصر روی بهزیمت نهاده بضرب توپ سفاین بشان را از خوالی غاوی و لنگرگاه دور کردند علمی سیاه برپا کرده تا دیده همی دیدی برباد سبقت گرفته همی رفتند از انهزام آغاز امیرزاده بهرجا خبر رسید و از فتح انجام نیز نامه بهرجانب فرستاده شد و تمامت ولایات کرمسیرات و بنادر فرج بعد الشده یافتند و مقارن این احوال بفتح کرمان و بازگشتن نواب شاهزاده معظم فرمانفرما بشیراز در رسید و فرح بر فرح طرفین افزود ذکر فتح کرمان و حکومت نواب امیرزاده هلاکوخان توضیح این اشارت انکه بعد از چهل روز محاصره ارک بتصرف سپاه نصرت همراه درآمده و علی بقیخان قراگوزلو بحضور والا رسیده بی مواخذة و سیاست مخلع و باکوچ و عیال امیرزاده سیف الملوک که همیشه محترمه نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنة العلیة العالیه بود روانه دار العباده یزد گردید و از جانب فرمانفرمای فارس امیرزاده هلاکو میرزای ملقب بهادرخان بایالت کرمان مفتخر و مقرر شد لتلجان صاحب انگلیس معلم فوج همدانی و الله ویردی خان نایب توپخانه مبارکه سرکار ولیعهدی بطوع و رغبت بقبول چاکری نواب شاهزاده فرمانفرما اقرار و افتخار کردند و روانه فارس شدند و جناب فضایل مآب میرزا حسن بنظام العلما خلف الصدق ملا علی اصغر ملا باشی خاقان صاحبقران که عالمی با پدر و وزیری صداقت مصیر بود در خدمت هلاکوخان با نظام امور کرمان متوقف شد و امیرزاده محمد صادق خان و لد حسینقلی خان قاجار قونیلو برادر خاقان صاحب قران که در رکاب نواب والا بمصاهرت الحضرت مفتخر بود بجهة اطلاع این واقعات روانه طهران گردید و نواب امیرزاده اباقا آن میرزا برادر امیرزاده هلاکوخان با جماعتی از اهل فارس و کرمان بنا بر احتیاط برباط شمس الحدیز دو کرمان رفته توقف کردو نواب فرمانفرما در اواخر شهر جمادی الثانی وارد شیراز شد و وقایع گذشته در هنگامیکه نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه بمحاصره خبوشان اقدام داشت معروض افتاد محمد نظرخان مافی و بدرخان جلیلوند با پانصد تفنگچی نیشابوری و سبزواری و ترشیزی بامداد علی بقیخان قراگوزلو مامور شدند و وقتی بیزد رسیدند که قشون ارک کرمان واقع شده بود مراتب را دیگرباره بخدمت کارگذاران دربار حضرت ولیعهد عرضه داشتند و ضمنا معروض افتاد که اهالی یزد نیز از رفتار کارگذاران نواب امیرزاده سیف الدوله رضامندی ندارند لهذا نواب امیرزاده آزاده قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی حضرت امیرزاده اعظم محمد میرزا والی خراسان مامور بحکومت یزد گردید و محمد رضاخان فراهانی بوزارت او اختصاص یافت و بیزد آمدند و متوقف شدند و نواب هلاکوخان نیز دیری نپائید که بایالت پرداخت و بعد از ورود نواب شاهزاده فرمانفرما بشیراز اسرای اعراب عتوبی و جواسمی که در بند محبوس و قریب بسی چهل نفر از اعاظم آن طایفه بودند صید سعیدخان امام مسقط که همیشه نواب نایب الایاله در خانه او بود توسط خواسته حاجی عبد الله بن شیخ جابر فرستاده امام مسقط با تفاق بندر گاه بشیراز آمده بعد از دادن عریضه و پیشکش های متناسبه سرکار نواب فرمانفرما اسرا را با امام مسقط بخشیده مرخص و روانه و ولایات خود شدند ذکر حکومت و سفارت میرزا محمد مهدی مستوفی خاصه و لد محمد زکیخان سردار نوری رحمه الله بتفلیس نیارال بسقاویچ سردار قفقاز و گرجستان بعد از خدمات گذشته مامور شد که بولایت لدر فته انانرا که سر از ربقه اطاعت باز زده اند قلع و قمع نماید و نیز بحکم امپراطوری بدان خدمت اقدام کرده آن ملک را تصرف و منتظم ساخته و در ازای این خدمات از پایه سرداری ترقی کرده بمقام شاهزاده گی رسید لهذا منصب او را به نیارال بارون رازن دادند و بگرجستان فرستادند نام سرداری و فرمان رانی در قفقاز یافته چون در عهدنامه و مصالحه دولتین علیتین قرار رفته بود که همواره در سرحدات ایران و روس یکنفر ایلچی مختار از جانبین مقیم باشد که امور دولتی و معاملات تجارتی را انتظام دهد لهذا امنای دولت بهیه روسیه یکنفر از معتبرین دولت خود را روانه تفلیس کردند که اگر از امنای دولت علیه ایران اذن باید بدرگاه حضرت شاهنشاه صاحبقران شتابد نیارال بارون رازن فرمان روای گرجستان میرزا ابراهیم مسیحی برادر معتمد الدوله منوچهرخان را روانه خدمت حضرت خاقان کرده که از سرداری خود اعلام و از آمدن ایلچی استیذان کرده باشد و او در اواسط ربیع الاول سال یکهزار و دویست و چهل و هشت وارد طهران گشت و در خانه برادر خود معتمد الدوله ایلچی آقاسی باشی برآسود و بعد از شرفیابی بحضور اعلی و دادن عریضه و پیشکش سردار تفلیس و قصد مراجعت بمقصد از جانب خاقان صاحبقران بلقب خانی مفتخر و مخصوص آمد و بخلعت مرحمت مخلع گردید و چون لازم بود که از معتبرین امین درگاه فلک خرگاه کسی شایسته و دانا بمرافقت میرزا ابراهیم خان مذکور بتهنیت ورود نیارال بارون رازن سردار فرمان روای گرجستان رفته باشد جناب میرزا محمد مهدی مستوفی خاصه نوری و لد اکبر ارشد محمد زکیخان سردار مغفور بدین خدمت مفتخر و مامور آمد در جمعه بیست و پنجم جمادی

الاول از دار الخلافه بیرون رفته راه گیلان برگرفته و جناب معتمد الدوله بکمال تجلیل و تکریم از ایشان کرده بعد از ملاقات میرزا محمد مهدی سفیر و مستوفی خاصه اعلی برادر خود را بوی سپرده از راه خلخال وارد پل و تبریز بصوب تفلیس روانه گردیدند و در روز ورود جناب میرزا محمد مهدی معظم الیه را با حرمت و حشمت استقبال نموده وارد تفلیس گردند بعد از بیست روز توقف عزم رجوع جزم کرده راه دار الخلافه در پیش گرفت و در روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر شوال سنه مذکوره وارد طهران گردیده بتفقدات پیکران خاقان صاحبقران مباهی بر اقران آمد **ذکر قحط و غلا و برف و سرمای این سال و مرحمتهای خاقان صاحبقران** از جمله وقایع امسال وقوع طاعون و نزول مخ در گیلان و مازندران و اصفهان بود و نواب شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرای مازندران و یحیی میرزا حکمران گیلان و نواب شاهزاده سیف الدوله صاحب اختیار اصفهان بدرگاه خلایق پناه حضرت خاقانی آمدند و از کار خلایق و اتلاف رعایا و برایا شرحی مبسوط معروض گردند مالیات و متوجهات طبرستان و گیلان بحکم حضرت خاقان معفو و مبذول افتاد و مبلغ چهار صد هزار تومان نیز بسبب ملخ خواره گی باصفهان بتخفیف مرحمت رفت و هم در امسال تراکم و تواتر برف در طهران و سایر بلاد ایران از حد و اندازه بیان در گذشت و در ری از اول میزان تا اخر حمل سال آینده که هفتماه است علی التوالی هوا کاملا زمستانی میشود و از انبوه برف راههای سرما و برزان مسدود و ماندگو بها در گو چها بر افراشته گردید که از میان ان معبر گردندی و برخمت اسباب معیشت فراز او رندی طرق و شوارع بالکلیه بر بسته آمد و راه آمد و رفت مفقود و مسدود شد تسعیر اجناس بمرتبه اعلی رفت و هیزم و زغال عزت کو کرد احمر یافت در کرمسیر اتیکه هرگز نام برف نشنیده بودند کوه و صحرا حواصل پوش و سنجاب خرقه آمد و این فقیر نگارنده نامه با جمعی بسیار از دشت ارژنه قصد خان زنیان و شیراز داشت و مدت چهل روز بواسطه تواتر برف و انسداد معبر و فرو رفتن مرکوب در معابر در آن قصبه از ذهاب و ایاب ممنوع و محروم بود و بسیاری از قوافل فرو شدند و هنوز بر نیامدند کارگذاران دولت ابد مدت در خزاین و انبار خانه بر گشادند و پنجاه هزار غریب مسکین را در این عرض مدت نقد و جنس دادند و از مرگ و احتیاج رهانیدند و پس از گذشتن ایام قحط و غلا همه را بمساکن و اماکن انان رسانیدند **ذکر ورود عید سعید سال یکهزار و دویست و چهل و هشت و رسیدن ایلچی مختار دولت روسیه گراف سیماناویچ از جانب امپراطور روسیه نیکولای اول بحضور حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار** در سال نیلان نیل ترکی مطابق با سنه یکهزار و دویست و چهل و هشت بعد از انقضای هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر شوال که پادشاه انجم سپاه سریر چهارم به بیت الشرف حمل توجه کرد چنانکه رسم و آیین شاهان اقلیم چهارم زمین است بسنت متداوله جمشید عجم بر اورنگ جم برایند حضرت شاهنشاه فلک کاه خاقان صاحبقران اکبر که احسن و اجمل تمامی پادشاهان دهر بوده و در حشمت و شوکت و ازدیاد اسباب سلطنت و فوفر فرزندان فرشته طلعت محسود سلاطین همه عالم گردیده در عمارت چهار فصل واقعه در باغ گلستان مشهور بگلاه فرنگی جلوس کرده شاهزادگان خورشید افسر و امرای خاص دربار و علمای اعلام دار الملک و وزرای بوزرجمهر فطنت در مجلس حضور شرف اختصاص یافتند بعد از گذشتن ساعت تحویل و تهنیت علما و فضلای حضور سیمین و زرین واقچه های نقره و طلای مسکوک که بعرف این عهود شاهی و اشرفی خوانند بهمه حضار تیمنا و تبرکا بدست مبارک مرحمت شد و در روز پنجشنبه در عمارت دیوانخانه دار الخلافه بر تخت مرمر خاص بر آمده جلوس فرمود بخت با جبار امنای دولت و احضار امرای حضرت توپهای تنین تن که در میدان ارک علی الرسم نهاده از برای شلیک نوروزی آماده بود پیکبار بخروش و غرش در آمدند تزلزل در خاک سپهر برین در افکندند انگاه در نوبتخانه شاهنشاهی نوبت زنان دوال بر طبلهای رویین اشنا کردند و مطربان طرب انگیز نواخت شهنای و سورنای و کرنای در آمدند ملک زادگان حضور با خلعتهای کشمیری و چینی و شارهای نگین و شمشیر و خنجرهای مرصع چندین جا زمین بوسه کرده باطراف حوض جا بجا ایستاده دم بر نیاوردند و امنای دولت از وزرا و مستوفیان و امرا و صاحب منصبان ارباب سیف و قلم و اصحاب طبل و علم با جلالت کوه در زری و کفالت پرانی شرفیاب حضور آمده ایلچیان و ایلچیان خارجه از روس و انگلیس و روم و مصر و خوارزم و بخارا و سند و هند هریک در مقام خود قیام کردند و وزیر دول خارجه حاجی میرزا ابو الحسن خان ترجمانی هریک پرداخته تهنیت عید سعید معروض داشتند و بموجب رسوم استماع کردند خطبای هر بری خطبه های بلیغ خواندن گرفتند و شعرای رکاب قصیده های بدیعه معروض داشتند فیلان منکوسی که از هند و سند و کابل و قندهار و هرات و کشمیر بپایه سریر اعلی فرستاده بودند با هودجهای زرین و سیمین و پیلبانان هندی و سندی بدیوانخانه در آمده چنانکه تعلیم داده بودند پیلان با خرطوم و رونس تعظیم و زمین بوسه نموده در کنار حوضه وسط خیابان چار میدند فرستاده گان حکام و سفیران بلاد اطراف نزدیک و دور هریک با عرایض و راه آورد و ارمغان و پیشکش خویش بوسط نواب حاجب بارا شیک آقاسیان در بار بحضور شاهنشاه قاجار آمده نقد و جنس

خود را عرضه گردند بارگاه خسروی از الوان مدره های نگارنگ چون بارگاه آذری و ارتنگ مانوی بود ولی فضای باغ از صفره های زرده دهی و سکه های شاهنشهی گوه زر رویان را در آتش حسرت همیگداختی پنجاه تن از فرزندان برزین کمر مرصع خنجر مانند کواکب خشان بر کرد خورشید درخشان پره زده بودند و هریک حامل یکی از ادوات مرصع و آلات مکلل خاصه گردیده سپر مرصع بوقایت تابدار و لعلهای ابدار در دست یکی چون چرخ پر نجوم متلالی بود و دیگر شمشیر زرین مکلل بلآلی و الماس را هر پره بخراج هفت اقلیم برابری همی نمود از جواهر زواهر مخصوص که در اعیاد و ایام جلوس بپیکر مبارک میگشت یکی حامل مجره بود و دیگری کمر شمشیر و خنجر مرصع بود که اندوخته کان و پرورده عمان بهای عشر عشیر کوهری از آن بمنیگردید و بازو بند شاهنشاه ظفرمند را چهار قطعه الماس گرانبهای معروف که یکی را دریای نور و دیگری تاج ماه و سیم نور العین و چهارم را اورنگ زیبی خوانند از عهد ابو الملوک کیومرث پیشدادی الی زمانما ذاخر نیامده بر بازوی توانای حضرت شاهنشاهی چون دریای نور و قرص قمر همی تابید کلاه مبارک که مشهور بکلاه کیانی است و مشتمل بر هشت ترک از کرزن پر ویز مرتب رخشنده تر همی نمود و بخت خورشید رختش را از فخر پایه بر فرق فرقدان همی سود و شمایل حضرتش در بیان نگنجد و حسن و جمال همایونش تحریر نیاید و از وقایع امسال یکی آمدن ایلچی مختار دولت بهیه روسیه است که سابقا بدان اشارتی شد و درین اوقات قریب الوصول آمد امان الله خان اوخاوی افشار و سلیمان خان قاسملو باستقبال اورفتند و در پانزدهم ذی قعدة الحرام ورود یافت و در عمارت نواب فخل السلطان نزول کرد و پس از روزی چند باتفاق میرزا الکسندر مترجم و میرزا صالح مهندس شیرازی بحضور اعلی رفت و تحف و نامه خود را گذرانیدند و امنای دولت قرار اقامت او را در تبریز دادند و مخلع و مفتخر او را بدانجا فرستادند میرزا الکسندر ترجمان او بجانب خراسان رفته و نامه و هدایای نواب نایب السلطنه را برسانید **ذکر بعضی وقایع خراسان و توسط الله قلیخان خواهر زن آنها اسیر شدن و قرار شروط با طایفه و غیرهم** سابقا مسطور شد که حضرت نواب نایب السلطنه در فتح و تسخیر سرخس پنجهزار نفر از ترکمانه سالور و غیره را اسیر کرده بارض اقدس آورده در بلوکات تقسیم و تفریق فرموده در این اوقات جمیع تراکمه خوارزم در خدمت خان خوارزم الله قلیخان بن محمد رحیم خان بن محمد امین اینانق اوزبک قنقرات اجتماع کرده خواهش استرداد اسرای مذکور را کردند و در معنی خان جیوه را شفیع انگیختند و او عریضه بخدمت شهریار قاضی نایب السلطنه نگاشته و با امینی فرستاده مقرر شد که مبلغ پنجاه هزار تومان باسم قیمت یا پیشکش داده شود و پنجهزار کس اطلاق یابند حضرت والا رضا نداده میرزا موسی رشتی مرجحات ذکر کرده حضرت والا را بتراضی آورد مشروط بعضی شروط و ریش سفیدان سالور سرخس و ساروق مرو و جمیع رؤسای تکه وثیقه نگاشته مهر کرده بدادند **شرط اول** انکه طایفه سالور ابدا بعزیمت تاخت و تاراج والوس و مواشی بلکه کل مملکت خراسان ننمایند **شرط دوم** انکه قراول در اطراف نهاده طوایف ساروق و تکه و غیره را از شروع و تاخت و تاراج منع نمایند **شرط سیوم** انکه هرگاه طایفه از طوایف تراکمه علی الغفله بتاخت آیند یا بکارگذاران خراسان اعلام نمایند یا اگر فرضا مالی و اسیری برده باشند خود گروهه بصاحبانش برسانند **شرط چهارم** تجار خراسان را از طرف تارو و جیحون و از ینطرف تا آق دربند صحیحا سالما برسانند و اگر در ولایت سرخس مالی از ایشان بتاخت رود از خود تاوان دهند **شرط پنجم** تجار اسیر فروش را در ولایت خود راه ندهند و اسیر شیعه را نخرند **شرط ششم** هر وقت سوار امدادی برای خدمت اطراف ضرور شود بقدر کفایت تدارک کرده روانه کنند و همه ساله نیز پیشکشی از اسب و غیره داده شود و پیوسته باظهار خدمت و متابعت اقدام ورزند بعد از قرار و مدار این شرایط سته پنجاه هزار تومان نقد بجهة مخارج سپاه منصوره ازان گروه مقهوره گرفته پنجهزار نفر مذکور را بایشان داده بسرخس فرستاده خان خوارزم ممنون گردید و جواب فرمایشات سرکار نواب نایب السلطنه که بیار محمد خان شفاها و در باب امر هرات فرمایش رفته بود بازرسید حاصل انکه پانزده هزار تومان اطاعت مینمائیم که بر جاده سلامت استقامت داشته باشیم و نواب اشرف والا مانند سایر برادران با ما سلوک کنند و چون این پاسخ رسید باعث تغیر مزاج حضرت نایب السلطنه گردید و با حضار عساکر و تهیه یورش هرات وغیره اشارت راند و عریضه بحضور پدر والا گهر خاقان اکبر صاحبقران نگاشته استدعای مامور گردن سواره و پیاده مازندرانی و استرابادی و سمنانی و دامغانی که بخراسان از سایر سپاه ایران اقربند نموده همچنین چاپاری بآذربایجان روانه داشته سپاه نظام انجارا احضار فرمود و در این ایام فیما بین نواب امیرزاده قهرمان میرزا والی یزد و امیرزاده هلاکو خان والی کرمان در باغین محاربتی رفت و ظفر هلاکو میرزا را بود و دویست کس در دست امیرزاده فروغ الدوله بن شجاع السلطنه و سپاه کرمان اسیر و قتیل شدند و قهرمان میرزا بیزد باز آمد و خاقان صاحبقران حکومت یزد را

بهلا کو میرزا تفویض فرمود و میرزا بنواب سیف الدوله التفات فرموده امیرزاده قهرمان میرزا و محمد رضا خان قراگانی مامور بخراسان شدند اخصا
نواب نایب السلطنه بطهران بار ضاقلیخان و محمد خان و عبد الرضا خان و ورود بحضور اعلی
چون عریضه فرزند نامدار بحضرت خاقان کامکار رسید مقرر فرمود که سپاه مازندران روانه خراسان شوند و بانواب امیرزاده آزاده بزرگوار محمد میرزا فرزند
اکبر نایب السلطنه بتسخیر هرات روند و خود نواب نایب السلطنه رضاقلی خان و محمد خان و عبد الرضا خان و سایر مفسدین و خائنین انصفحات را
در رکاب عالی برداشته بحضور مرحمت ظهور اعلیحضرت صاحبقرانی شرفیاب شود چون حکم خاقانی بنجاب نایب سلطانی رسید بشرفیابی
حضور اعلی نهایت اشتیاق حاصل نموده حسب الامر امیرزاده اعظم راد ارض اقدس گذاشته و میرزا موسی رشتی نایب را بجذمش مفخر و مواظب
ساخته که بعد از رسیدن سپاه رکابی پانزده هزار کس بتسخیر هرات تقدیم نماید و جناب قایم مقام فراهانی و آن سه نفر امیرخان یزدی و خراسانی و محمد تقی
خان عرب میش مست ترشیزی و مهدیقلی خان قرائی برادر محمد خان ترشتی و جعفرقلیخان و لدبجفعلی خان صداقت شعار و جمعی از خدمتگذاران مخصوص را در
رکاب عالی ملزم کرده روانه دار الخلافه طهران شد و ایام عاشورا را در سبزوار بر سوم تعزیه داری و سوگواری حضرت امیر المؤمنین حسین بن امیر المؤمنین ۱۲۴۸
علی بن ابیطالب علیهما السلام گذرانیده و از انجا راه درگاه حضرت شاهنشاه را قطع کرده در کمال شوق و شعف در روز جمعه بیست و پنجم محرم الحرام
بحوالی شهر رسید باشارت حضرت خاقان صاحبقران تمامی شاهزادگان و امراو ارکان و توپخانه و زنبورخانه سلطانی باستقبال موکب ظفر کوکب شاهزاده
کامکار و شهریار نامدار نایب السلطنه العلیه العالیه روانه شدند و در یکفرسنگی شهر طهران بشرف رکاب بوسی تشریف یافته و سعادت وارد در خدمت
والا بشهر شتافته و بعد از ورود مسعود در صرمخانه خاصه خاقانی بحضور خاقان کامکار رسیده شرایط آداب و رزین بوسی بجای آورده مورد
توجهات خاص صاحبقرانی شد چون اغاز گرمی هوا و گاه توقف شاهنشاه در باغ دلگشای نگارستان بود منزل شاهزاده اعظم در برج نوشش
قریب بنگارستان تعین یافت و در روز ورود والا رضاقلیخان ایلخانی خراسان و محمد خان قرائی و عبد الرضا خان یزدی را مقید و مغلول
بشهر آورده از معبر عام بازار گذرانیده و ارک و شهر محبوس داشتند ذکر حال رضاقلیخان و محمد خان و عبد الرضا خان
پیکلربیکی یزد در خدمت خدمه سرکار نواب شاهزاده معظم محمد و لیمیرزا سابقا شرحی در باب جنایت و خیانت
عبد الرضا خان پیکلربیکی یزد در خدمت نواب شاهزاده معظم محمد و لیمیرزا در حکومت یزد مرقوم و مسطور رفت در این اوقات برحسب اراده خسرو صاحبقران
کیهر و اهتمام نواب نایب السلطنه العلیه العالیه او را بدار الخلافه آوردند و محبوس کردند چون مکرر نواب شاهزاده مقرر شده بود که بعد از کرفتاری او
باید در دست مقیمان حضرت و حاضران خدمت نواب والا بسیاست رسد بوعده کریمانه وفا فرمود عبد الرضا خان را در روز ورود بدار الخلافه بحمایت دولت
کارخود افیون خورده و مرده بود بحضور اعلی آوردند پس از مواخذات سلطانی نواب شاهزاده معظم محمد و لیمیرزا والی سابقه خراسان و یزد را احضار فرمود
پیشکارخان جبور او را بدو سپرد و مقرر داشت که حکما باصعب احوال و اسوء حال باید بقتل آورد نواب معزی الیه در حضور خاقان صاحبقران بشکرانه التفات
پرداخته ان خائن را از حضور اعلی با غل و زنجیر گران بیرون برده راه دولتخانه خود بر گرفت وی در کریاس سلطانی خنجر از کمر فراشی برکشیده بر شکم خود زد و
پرده را بدرید و بسیوم پرده رسید جراحان زخم او را معالجه کرده رو انداشتند که بدین آسانی دست خود را ه دیار فنا پوید و در روز دوشنبه بیست و هشتم
محرم الحرام سال یکهزار و دویست و نه هجری او لاد امجاد و سایر اهل و عیال و خدمه و غلام بچه بلکه عموم سیاه و سفید دولتخانه والا که هریک از داغی در دل داشتند
بالات و ادوات خارج از قبیل شمشیر و خنجر و کارد و تبرزین و شمشیر و ساطور روی بسوی وی آوردند پس از ضربهای حربهای نواب چنگیز میرزا و ناصر الدین میرزا و
نصر الله میرزا و امامقلی میرزا که نیره بکجان امیر بخارا و صهر نواب شاهزاده والا بود تمامی اهالی دولتخانه پیکلربیکی را پاره پاره نمودند بعد از انداختن نعشش را در
معبر عام دفن کردند و چون کار پیکلربیکی یزدی بحول نواب شاهزاده شد بحکم حضرت خاقان صاحبقران بخیز از محمد تقی خان عرب ترشیزی برگرفتند و او را
بخدمت نایب السلطنه و رجوع بخراسان امیدوار فرمود امارضاقلی خان کرد زعفرانلوی خبوشانی را باد و پسر کوچک با محمد خان قرائی که داعیه سروری داشت
و بعد از خاقان صاحبقران خود را محمد شاهی انگاشت بتوقف در تبریز مامور فرمودند و رضاقلی خان در منزل میانج شقاقی کیتی را وداع کرده وفات یافت
و محمد خان بتبریز شتافت و سالها بماند و درین ایام نواب امیرزاده خسرو میرزا حسب الامر باجمعیت آذربایجانی در رسید و مامور بخراسان و خدمت نواب
امیرزاده اعظم محمد میرزا گردید محمد حسین خان اشیک آقاسی نخکه و آقا میرزا بابای طبیب خاصه دربار و لیعهدی بحکم الحضرت روانه تبریز شدند که بسفارت
دولت روس و انکلتره پردازند و درین اوقات نواب شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران و شاهزاده حسام السلطنه بواسطه عروض وفور طغیان عمو

ازمراکز ایالت خود بحضور علی آمدند و نواب جمشید الدوله و نواب بهاء الدوله نیز بعد از مرخصی حضرت نایب السلطنه بخراسان از کرمان شاهان و سمنان احضار شدند و از وقایع این اوان عزل و نصب بعضی ارباب مناصب دربار شاهنشاهی بود جناب میرزا محمد تقی صاحب دیوان علی آبادی بواسطه غرور و عزت و وفور محرمیت و قدمت خدمت با و اجداد در این دولت خداداد در عالم منصب شاهی دیوان ممالک سهنوا بسبب فرمانی که بنظر مبارک حضرت قبله عالم خاقان کیهر سانیده بود بعد از سه سال منشی الممالکی و کمال اعتبار از این منصب معزول و میرزا محمد تقی ولد جناب حاجی میرزا رضا قلی نوائی بجای وی منصوب افتاد و همدروزه حضرت نایب السلطنه مورد توجهی خاص همی شد چنانکه تا روز حرکت بخراسان معادل مبلغ پنجاه هزار تومان زر نقد و جنس در ازای خدمات وی بوی التفات شد و پس از استیفای خط حضور حضرت خاقان صاحبقران و القای احکام و نیات خاقانی در نوزدهم شهر ربیع الاول رخصت یافته وداع و اپسین کرده روی بسوی عرصه خراسان نهاد و زبان زمانه بگوش قضا آهسته این ترانه میخواند که ع دریغا کاین شدن را آمدن نیست ❊ و بعد از روانه داشتن نواب نایب السلطنه بجانب خراسان مزاج مبارک حضرت شاهنشاهی از اعتدال افتاده نوبه شطر الغب عارض گردید و بمواظبه کشید شاهزادگان و امناء ارکان و اهالی حرم ملکه تمامی ایران باضطراب تمام دست داد و بنذورات و خیرات و صدقات مبلغهای خطیر مصروف شد تا آخر الامر بکنه کنه که آزادویه جدیده اطبای فرنگستان وقشر ختی است از امریکای جدید مسی بینکی دینا معالجه افتاد و در این سال بواسطه ناخوشیهای صعب و تب لرزه های سخت بسیاری از خلایق بهلاکت رسیدند در نفس دار الخلافه بیست هزار کس و دویست هزار کس از عراق و فارس و آذربایجان و طبرستان و کیلان وفات یافتند و چون در بنادر فارس اختلالی بود و حضرت فرمانفرما استدعا کرد نواب شجاع السلطنه که تا این غایت مغضوب حضرت خاقانی بود مرخص و روانه فارس شد و بعد از مدتی روی بکرمان نهاد

ذکر مراجعت نواب شاهزاده نایب السلطنه از طهران بجانب خراسان و عزیمت نواب امیرزاده محمد میرزا بهرات

نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه العلیه العالیه در نوزدهم شهر ربیع الاول از طهران براه خراسان برگرفت بحکم تقدیر بیمرفت سوار در دسته جات شاهیون خمسه و جانبازان یمنانی بالزام رکاب والا مستعد شدند و روزی چند در چمن کالپوش اتراق افتاد تا مامورین رکاب مانند رودها و جویها بعنان محیط اردوی نایب السلطانی پیوستند و نواب امیرزاده آزاده والا تبار محمد میرزا برحسب قرار براه هرات روان شد نواب خسرو میرزا ملزم رکاب الحضرت گردید و ملک قاسم میرزای افغان ولد حاجی فیروز الدین میرزا والی سابق هرات که باکامران بغایت متضاد و سرگران بمیمنت باشاه پسند خان افغان در رکاب والا مامور بودند و از امراء خوانین خراسان بختیعلی خان شادلو و خوانین اتراک باسواره خاصه خود و امیر علی نقیخان اصبی وکیل خراسان و امیر اسد الله حاکم قاینات بسپاه آذربایجانی پیوستند و معادل پانزده هزار کس در آن سفر مستعد پرخاش و ظفر بودند و نام مهام خواص و عوام در دست تصرف جناب میرزا موسی رشتی نایب بود مه القصه حضرت نایب السلطنه بعد از حرکت امیرزاده کامکار روانه صوب بهت داشت

ذکر یورش امیرزاده محمد میرزا والی خراسان و ذکر فتح حصار کوسویه و محاربه غوریان با افغنه در بجانب هرات و محاربه با افغنه هرات در پل نقره سه فرسنگی شهر مذکور و هزیمت افاغنه

چون ولایات کوسویه و غوریان در تصرف یار محمد خان امین الدوله کامران بود و او چنانکه اشارت رفت در شهر مشهد موقوف و بخروج ماذون خود و متعلقین او در آن ولایت در کمال تسلط و تیقظ سد راه شده اظهار شجاعت و جلادت بظهور میرسانیدند نواب امیرزاده والی ولایات مشرقی با سپاه نصرت پناه بحوالی حصار کوسویه رسید حاظان حصار در پس دیوار تحصن ممکن ورزیدند با امیرزاده اعظم پیاده گان و سواران یورش بر قلعه برده بنیاد مکاوحت کردند و در عرض مدت یکساعت الحصار بتصرف درآمد و قاسمخان توپچی خوئی در اینجا مقتول شد و از انجا بغوریان رسیدند غوریان نام حصنی اندر راه ❊ بود دو پای و سرش بباهی و ماه ❊ پاسبان چون برج آن خفتی ❊ نغمه زیر زهره بشنفتی ❊ گر چمیدی بباره بی تشویش ❊ شدی از شاخ نور پایش ریش ❊ خندقی ژرف گردان باره ❊ کش فلک رخنه ور زنظاره ❊ گفتمی کز نه این محال و گزاف ❊ که محیطی حاط کرده بقاف

چون گشادن الحصار بایه تعطیل کار و نواب کامران میرزا والی هرات پنجهزار سوار باستقبال سپاه جرار امیرزاده والی والاشان خراسان فرستاده بود و موکب والا از غوریان نهضت کرده براه مقابله با سپاه مقابل برگرفته و در سامان پل نقره مقاتله اتفاق افتاد یک شنبه توپ و یکجمله سپاه جهان آشوب سردار و سپاه افاغنه زبروزبر گردیده مانند برگ درخت انبوه سخت برخاک هلاک فرو ریختند. دلیران خراسانی و آذربایجانی تا دروازه شهر هری گریختگان را تعاقب کردند و اردوی والا در نیمفرسنگی شهر اتراق کرده بتدارک یورش پرداختند و جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام ارد[وی] سپاه همی آمد تا بغوریان رسید دو هزار کس را بمحاصره حصار غوریان گذاشته روی بمقصد نهاده در خارج شهر هرات با اردوی والا ملحق گردید و امیرزاده

خسرو میرزا و احمد میرزا تا چل نکیان را که قریب بدروازه است سنگر زده سرباز و توپ گذاشته میرزا قریش مستوفی هرات و قاجاریه پشیان بجدیت امیرزاده والی و الاشان آمده بخدمتگذاری پرداختند و کامران میرزا از تمام احباب تابعه خود مدد و عدد در هرات آورده بحصارداری اشتغال داشت وارد دوی والی و الاشان در زیر پل انجیر نزول گزیده بود پس از ده روز توقف مقرر شد که اردو را حرکت داده بحوالی دروازه خوش اردو و سنگر زده شود و امیرزاده والی بجانب دروازه خوش حرکت فرمود و اردو در حوالی مقبره متبرکه حضرت باری شیخ عبدالله انصاری نزول گزید ذکر خرق سپاه هرات از دروازه خوش و محاربه با نواب امیرزاده والی و الاشان محمد میرزا و هزیمت اهل هرات

در هنگامیکه نواب امیرزاده والی بحوالی دروازه خوش توجه می نمود دروازه شهر را کشاده قریب بچهار هزار کس بدر آمده بمقابله همراهان والی اقدام جسته و کار بمقاتله انجامید دلیران دو سوی دست بشمشیر برده اسب بر یکدیگر تاختند سرها بر خاک افتادن گرفت و خون بنهر الاله گون گردید چون طیور بپرواز درآمدند و رمحها چون افاعی بکمر بدن پرداختند مع القصه والی و الاشان مظفر گردید و هراتیان منهزم شده بشهر خزیدند و از روی سنگر بستن صورت تیز نگرفت دیگر روز ملکزاده فیروز بروسکی صاحب علم را ببستن سنگر مامور گردید بروسکی با یکفوج سرباز جدید بدین کار پرداخت سپاهیان هرات بمانعه و مدافعه بیرون آمدند و جنگی سخت با بروسکی کردند و غالب شدند و سیصد نفر از نظام جدید بقتل آوردند و ما بقی دیوار باغی را ملجا کرده در آن محصور شدند و عراده شکسته توپ فروافتاد و از جانبین ببردن توپ جانها بادرفت بحکم والی و الاشان امیرزاده خسرو میرزا بمدد بروسکی رفته تجنبه افاغنه را بشهر رانده ما بقی سربازان و توپ مذکور را باردوی والا آورد و از روز نیز سنگر بستن امکان نیافت و اردو بتجسس مقرر گردید شبی از ان شبها تفنگچیان افاغنه از شهر برآمده بر فراز کوهی که بر اردوی اشرف مشرف بود رفته بنیاد کلوله باری در خیام اردوی شهریاری کردند نواب احمد میرزا چماعتی از دلیران ایران بر فراز کوه رفته انکروه را بزیر دوانیدند چون انجیل اتراق نیز پسندیده نبود اردو حرکت کرده بسمت شرقی هرات که سنگر شیرداخان گویند متوقف شدند ذکر محاربات چندگه فیمابین افاغنه و قزلباش شهر روی داد

جهان گیر میرزا ولد کامران معادل دروازه هزارکس از افاغنه شهر هرات و تیمنی و دو عراده توپ باتفاق شیر محمد خان هزاره که بمدد کامران میرزا آمده بود از دروازه بیرون آمده روی باردو همایون نهادند الی اردو صفوف برارسته نواب امیرزاده والی خراسان بمیان صف آمده سوار و پیاده و توپخانه را برسم نظام جابرجا مقرر داشته بنیاد جنگ کردند

ملخص لفظه خیره شد مهر و تیره شد افلاک ❊ زانبه کرد و مرد و جنبش خاک ❊ مهر تابان بگرد تیره و تار ❊ چون یکی طشت خون که دریم قار ❊ در هوا بسکه کوته کوته درفش ❊ ابر آکشته سرخ و زرد و بنفش ❊ از سقرلات پوش فوجافوج ❊ دشت بحری لعل موجاموج سپهی با نظام کوشاکوش ❊ پشه پرزنشیر دوشاوش ❊ روی ایشان ز روی و آهن و سنگ ❊ پشت ایشان کسی ندیده بجنگ ❊ مع القصه تفنگ در هرات و مرو و غریو و غرنگ در افکندند و آوای طبل و کرنای در بلخ و سرخس عدر اطیر شیرهای بران خود و حصار انچون پرند و پرنیان میکندند و تیرهای پران صفور و نسور صفوف را چون تیهو و عصفور بهر سمت فرو ریختند صحرا از خون دریا بود و تنها در آن حوت شاور همی نمود زمین چنان از اجساد کشتگان کوه گشت و نفیر نوبت و طبل از نوشخانه گیوان در گذشت آخر الامر شکستی عظیم در لشکر افاغنه روی داده بسیاری از دو سوی بقتل اندر آمدند دیگر روز اهالی شهر تذویری آغاز نهاده واسطه صلح برانگیختند و در وقتی که ملا ابراهام نام سخن از مصالحه میراند ناگاه دروازه گشوده شد و سپاه جنگی بتاخت و تاز روی باردو کردند نواب امیرزاده و الاشان محمد میرزا از کید افاغنه آگاه شده فرصت سواری نفرموده خود را پیاده بتوپخانه والا رسانیدند و بزودی توپ فرمان داد مهدی خان قراباغی باسواره ماکوئی بسر کرده کی آقا بیک بمدافعه افاغنه مامور داشت نظر بقلت مامورین افاغنه برانها احاطه کرده مدد بر ایشان نرسید آقا بیک مقتول گردید و زیاده از صد نفر قتیل شدند و دیگران خود را بدامان کوه کشیده استمداد از امیرزاده اقرا سیاب بنهاد کردند والی و الاگروهی بامداد انها فرستاده ایشان را باز آوردند ملا ابراهام مذکور که بتدلیس و تلبیس سخن از مصالحه میراند خود را باسب رسانیده در آن غوغا از میانه کرانه گرفت و بعلت قلت اذوقه این مکان بر حرکت کردند قزاولان افاغنه هرات بجنگ بیرون آمده شکست خوردند و تا پل مالان پویان و تالان برفته خود را بقلعه روضه گاه که قهر اعزه افاغنه است در افکندند مستحفظین که در آنجا بودند بجادله در آمدند صمصام خان سرتیپ فوج بهادران تسخیر قلعه روضه گاه رفته در مقام سهولت آن قلعه را تصرف در آورده و در اوقات امیر اسد الله خان قاینی با هزار نفر پیاده بادوی همی آمد افاغنه سر راه بر او بربستند اسد الله خان محصن در قلعه شده نواب امیرزاده والی خراسان خبر رسید از اردو نظام و توپ روانه و امیر را با پیادگان دمی نه عرکه افاغنه را ساخته بخدمت والی و الاشان آوردند و چون هنوز تمامی سپاه ما بمیون نرسیده بودند نواب والا بمساهمه و مدارا همی گذرانید و در آن ایام خبر حرکت نواب شاهزاده نایب السلطنه زدار الخلافه بمشهد و ماموری قایم مقام با شتهار

کس از مشهد بهرات معروض رای امیرزاده والی والاتبار گردید و مزید اطمینان خاطر اهالی اردو گردید زیرا که هنوز سپاه مازندران و استرآباد و سمنان و دامغان نرسیده بودند و امیرزاده قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی والای امیرزاده معظم والی زراه یزد و طبس با امیر علی بقمخان باردو واصل نگردیده بودند و در هزار جریب بحضور امیرزاده بزرگوار رسیدند **ذکر تقسیم سپاه کینه خواه در اطراف اردوی والا و بنای یورش و تسخیر هرات** با مر نواب امیرزاده آزاده محمد میرزای والی والاشان و صوابدید قایم مقام خسرو میرزا با سه هزار نظام و دوازده عراده توپ با قصد سوار پل مالان ماموریشده که شیر محمد خان هزاره را که در خارج شهر پشت بقلعه داده اردو زده است از مقام و مقر خود حرکت داده زایل سازد و بکوشمال او پردازد و امیرزاده احمد میرزا را با محمد رضا خان قراگانی و پنجهزار سپاه عراقی و خراسانی و شش عراده توپ بحاصره و تسخیر غوریان که در بدو امر بی تسخیر ازان عبور کرده بودند و خلاف حزم بود مامور داشت و صمصام خان سرتیپ را با جماعتی بطرف میمنه اردو مامور داشت که در چهار فرسنگی اردو بمحافظت شیخون و دستبرد افاغنه سد راه گردد و غفلت نکنند و مجتبی خان سرتیپ ماکوئی را اقرار فرمود که نگهبان و حافظ میسره اردو باشد و باستحضار میرزا قریش مستوفی هرات علیق الدواب سیورسات حواله شود و بقدر امکان بارعایا سلوک و رفتاری درست کرده باشند آذوقه دراردو جمع کرده باطمینان خاطر بیورش و تسخیر قلعه هرات پردازند غافل که **نظم** هزار نقش برآرد زمانه و نبود ☆ یکی چنانکه در آئینه تصور ماست ☆ کسی نه چون و چرا دم همی نیارد زد ☆ که نقش بند حوادث ورای چون و چراست **ذکر بیماری نواب شاهزاده اعظم و شهریار معظم نایب السلطنه عباس میرزا و بیماران حضرت و وفات او انا لله و انا الیه راجعون** اجمال مقدمات و بواعث این واقعه ناگزیر که خاتمه کار برنا و پیراست آنکه حضرت شاهزاده نایب السلطنه را ورم کلیه عارض شده و در یکهزار و دویست و سی و هشت جناب میرزا محمد صفهانی احمد آبادی بامر خاقان جلالت نشان اکبر به تبریز رفته مدت یکسال در انجا بماند و بتدابیر چند این مرض را معالجه کرده مراجعت نمود پس از آن بیماری که مدت شش ماه تطویل یافت و بهبود گردید دیگر باره بواسطه عدم احتماء عود کرد نواسیر و بواسیر نیز مزید حرارت کبد گردید و دکتر مک انکلیس مدت دوازده سال بحکمتهای علمی و عملی مانع شدت و ازدیاد امراض بود و پیوسته در سفر و حضر الزام رکاب ظفر انتساب داشت در هنگامیکه شاهزاده قصد خراسان کرد وی بجهة تحصیل بعضی ادویه و جواهریات رخصت گرفته به تبریز رفته که بعد از ورود بمشهد گردد و بعد از فراغ رواز ارض اقدس شده در منزل مرنیان وفات یافت و میرزا بابای حکیم باشی نیز که استحضاری از معالجه این مرض داشت بسفارت مامور شده و به تبریز رفته بود حاجی بابای خاصه تراش که در زمان معالجه غالبا حاضر و باعمال معالجین ناظر بود و قلیل سررشته حاصل داشت نیز مرخص شده باذربایجان رفته بود از رکاب عالی غایب باری حکیم کارمک وقتی خدمت نایب السلطنه عرض کرده بود که از امتداد این مرض مشوش نباشید که مهلک نخواهد بود چه وقتی مهلک است که پا بها را تهیج حاصل شود و اثر ورم به بضعتین برسد در هنگام مرخصی شاهزاده از حضور خاقان صاحبقران همانا قایم مقام در غیاب شاهزاده بخاقان اکبر معروض داشته بود که حکمای ایران و فرنگ اتفاق دارند که حرکت و مسافرت بجهة مزاج نایب السلطنه مضر است و خالی از تشویش نیست چون نایب السلطنه از اسباب منع سفر استحضار یافت بواسطه غیرت جبلی و ملکه کشورستانی متغیر شده قایم مقام را بحضور خوانده مورد سیاست فرموده و بدست مبارک خود مشتی چند بر سر او کوفته و با اظهار خاقان پیمال مطمئن و آسوده خاطر نگردیده عزیمت سفر جزم کرده روانه شد و در عرض راه انیمرض روی باشتداد نهاده و علاجی حاصل نشود تا بعد از ورود که خبر فوت کارمک صاحب دکتر انکلیس رسید بانه تو هم سرکار والا شده و خاقان مغفور جان مکنیل انکلیس را تکلیف برفتن خراسان فرمود چون وی کمان علاج نداشت بعذر پیرانه حکیم داود خان مسیحی را مامور کرد وی نیز مریض شد و چون معالجه مقدور نگردید مسیح تدبیری بر هدف مراد ننشاند تا ورم روی باز دیاد نهاد و نایب السلطنه از حیات خود نومید گردید و براد و راحله سفر آخرت پرداخت نخست از در توبه و انابه در آمده بطاعات و عبادات کوشید و زیارت مرقد مطهره حضرت رضویه و اعتکاف لیالی را در آن حرم محترم وظیفه فرمود تا در شب دهم جمادی الاخر سال یکهزار و دویست و چهل و نه که چهل و هشت سال از عمر مبارکش منقضی شده بود بعد از مراجعت مرقد مطهر امام والامقام در دولتخانه مبارکه لحظه بخواب رفت پس از خوابی اندک بیدار شده حالت تهوع در خود استنباط فرمود (بقدریکه) لکن مملوخون استفراغ شده متیقن فوت خود گردید چون از امیرزادگان احدی در خدمت الحضرت نبود الا صبیه صغیره لاجرم حاجی علی اصغر خواجه سرا را احضار فرموده و خود را روی بقبله کرده بکلمه توحید رطب اللسان شده بجوار رحمت الهی پیوست حاجی وقتی رسید که کار گذشته و شاهزاده بکلکث جنان پویان شده و همین کلمه تاریخ رحلت الحضرت است ع که بکلکث جنان پویان شد ☆ بملاحظه توقف سپاه در اطراف هرات بنائی جسد پاک آن شاهزاده معظم را تغسیل و تکفین کرده در زیر زمینی همان اطاق با بانت سپرند تا نواب امیرزاده محمد میرزا باز آمده قراری بدهند اگرچه این واقعه را مستور خواستند ولی خورشید را چگونه در خاک پنهان توان داشت آری ع نهان کی ماند آن رازی کزان سازند محفلها ☆ در اندک وقتی انتجر وحشت اثر بطهران و هرات و تبریز رسید و خاطرها را پژمرده و دلها را افسرده آمد و الفقه

جلد هفتم ذکر امیرزادگان عظام و بعضی آثار نیابت السلطنه

در یغار عباس شاه ولیر که در بزم بدرخشید و در رزم شیر یکی عمر بر لشکر روم و روس همی راند بارایت و طبل و کوس کفش ابر نیسان بخشندگی رخش مهر تابان برخشندگی همه وسال زین کوهه اش تخت بود شب و روز از جوشش رخت بود عبیه مشامش همه خاک خبک زشیپور و کوشش همه نای و چنگ جهانجوی مانند اسفندیار جهانگیر بریسان سام سوار بلشکر کشی بود پور شنگ بدشمن کشی چون تهمتن بجنگ بطوسش بلستر درون خشه گی بدهلی سهمش در آشفته گی سیه تخته بگزید بر تخت عاج بنا کام بگذشت از تخت و تاج بمیمنو رواتش همی شاد باد زاولادش این گیتی آباد باد بپا باد جاوید با تاج و تخت ملک ناصر الدین شه نیکبخت که تاج نیای و پدر آن اوست همه ملک ایران بفرمان اوست ولادت باسعادت الخضرت چنانکه سبق ذکر یافته در روز چهارشنبه چهارم هلالی شهر ذی الحجه الحرام سال یکهزار و دویست و سه در قصبه نوا بوده و رحلتش در شب پنجشنبه دهم جمادی الثانی سال یکهزار و دویست و چهل و نه و مدت عمر مبارکش چنانکه نگاشته شد چهل و هشت سال و پنج و شش نفر اولاد ذکور و پنج دختر از الخضرت در عالم بماندکه درین واقعه نابله الاتاریخ تن همه رشید و کبیر و در کمال تمیز نبودند اجمالا اسامی مبارکشان از اینقرار است اول سرکار نواب مستطاب شاهزاده محمد میرزا اکبر اولاد که درین ایام بمحاصره هرات اشتغال مینمود دویم نواب امیرزاده بهرام میرزا سیم نواب جهانگیر میرزا چهارم نواب همن میرزا پنجم نواب امیرزاده فریدون میرزا ششم نواب اسکندر میرزا هفتم نواب خسرو میرزا هشتم نواب قهرمان میرزا نهم نواب امیرزاده اردشیر میرزا دهم نواب احمد میرزا یازدهم امیرزاده سلطان مراد میرزا دوازدهم نواب فیروز میرزا سیزدهم نواب جعفر قلی میرزا چهاردهم نواب منوچهر میرزا پانزدهم نواب لطف الله میرزا شانزدهم نواب امیرزاده حمزه میرزا هفدهم نواب مصطفی قلی میرزا هیجدهم نواب خانلر میرزا نوزدهم نواب عبد الله میرزا بیستم نواب مهدیقلی میرزا بیست و یکم نواب یلدرم یزید میرزا بیست و دویم نواب محمد رحیم میرزا بیست و سیم نواب بهادر میرزا بیست و چهارم محمد کریم میرزا بیست و پنجم نواب فرهاد میرزا بیست و ششم جعفر خان و قوعات و محاربات و غزوات الخضرت غالبا در ضمن وقایع سنوات درین تاریخ مندرج است و هنوز در افواه و السنه اهالی روس و روم و کرمان و یزد و دیار بکر و وان و آخسقه و خبوشان و سرخس مذکور میباشد لهذا اشارت ببعضی از بنیه و آثار الخضرت خواهد نمود اول قلعه عباس آباد که در کنار آب ارس و رخاک نخجوان ساخته شده قلعه ایست که اگر او را نظیری باشد در ممالک فرنگستان خواهد بود و چنان ساخته اند که بر رود خانه ارس جسر بسته اند و دروازه بر لب جسر واقع است پنداری رود ارس قلعه را خندق و جسر تخته پلی است که بر او بسته اند تخمینا یک کرور بخارج و مصارف قلعه و مدارکات قلعه اخراجات شده دویم قلعه اردبیل است اگرچه جدار جوانب اربعه آن از قدیم الایام بوده و لی بحکم نواب نایب السلطنه قلعه قدیمه آن بالتمامه خراب کرده اند و قلعه دیگر بر گردان برآورده و خندق و خاکریز بطرز قلاع ساخته شده و این قلعه از عباس آباد کوچک تر است و تخمینا دویست هزار تومان بخارج آن صرف شده و همانا از عباس آباد محکمتر و متین تر است مرمت کشیدن قلعه ثانی بر دور شهر تبریز و کندن خندق و ریختن خاکریز است که بمدت بیست سال امام یافته و مبالغ خطیر مصروف انحصار بی نظیر گردیده چهارم قلعه رصینه شهر خوی است که قلعه درونی از انواب سلطان سعید شهید محمد حسن خان قاجار بطرز قلاع ایرانیه ساخته و سرکار شاهزاده عالیمقدار نایب السلطنه العلیه قلعه و خاکریزی و خندقی دیگر کشیده چنان مطبوع ساخته شده که شهر خوی را عروس شهرهای آذربایجان خوانند و زیاده از سیصد هزار تومان بخارج آن افتد دیگر ماهوت خانه بطرز ماهوت خانه های فرنگ در شهر خوی ساخته که ماهوت جبه وار و قبا و ارخوبازان کارخانه مرغوب بیرون می آید و در زمان فتنه و حادثه روسیه و مسافرت خراسان از رونق افتاده استادان ان متفرق شدند و ماهوتی سوای ماهوت برونمه ازان بیرون نیامد دیگر احداث قلعه کوردشت در کنار ارس و کنار راجه داغ که برای مصلحتهای دولتی و سرحد داری بنا فرموده اند دیگر سراشیت در میانه اردبیل و محال سراب در کرزه موسوم بصاین ساخته اند و عمارات متعدده دارد و در ایام زمستان بسیار بکار کاروانیان می آید دیگر در دار السلطنه تبریز عمارات عالیه بنیاد فرموده که اکثر انها دار الاماره است و دو باغ در تبریز طرح انداخته اند یکی موسوم بباغ صفا که خالی از امتیاز نبوده و قنوات خوب در تبریز احداث فرموده اند و عمل چاپ و باسمه که در فرنگستان ظهور یافته بحکم الخضرت به تبریز آورده اند و مبالغی کلی مخارج آن کرده اند و ازانجا بطهران و سایر بلاد ایران منتشر و مشتهر شد دیگر طرز و سلوک و رفتار الخضرت در ولایت آذربایجان مجملا چنان بود که کل رعایا و برایا و عمال و ضباط و حاکم و محکوم الا الخضرت را نمی شناختند و احدی از اکابر دربار شوکت مدار دخل و تصرفی در هیچ امر از امور جزئیه و کلیه بحکم والا نمی توانست مالیات هر شهر و بلد را جز بخبر نوشته بدفتر خانه آورده بودند و دیناری و حبه افزون تر حواله و اطلاق نمی شد و امری باشتباه و تلبیس نمیگذشت و کارگذاران قدرت اخذ و دخل نداشتند و روزنامه نویسان صادق در هر شهر تعین فرموده بود که حال ظالم و مظلوم را بملاحظه نگاشته بمنای دولت میرسانیدند و داد مظلوم را از ظالم میگیر

لهذا کس را یارای ظلم و تعدی نداشت و چون معامله ولایتی از شهر و بلوک معین و مضبوط و جزو و کل را نوشته بدستعالی هر بلد داده بودند دیناری اضافه نمیگرفتند و رعایا نیز میدادند اهمال در دادن جرم دهنده و اضافه از گیرنده گناه حاکم و هر دو مورد سیاست میشدند بنابراین رعایای آذربایجان صاحب ثروت و سامان شدند و عساکر ایشان در اوقات مختلفه ببلاد بعیده رفته بشوق و ارادت چاکری مینمودند ایضاً از اعمال حکمت مآل انحضرت نظم و نظام جدید است از دسته دسته ساختن و فوج فوج نمودن ایشان و حرکات مشق پا و تعلیم تفنگ اگرچه صورت این انتظام از معلمین اروپا بظهور آمد ولی اصل و حقیقت نظام از انحضرت معنی و مغز یافته اولا مقرر فرمود که افراد و آحاد افواج نظام رعایت ایلیت و عیتی صاحب طایفه و حاکمی ننمایند و در تمام مراتب مناصب نظر ایشان بر حکم و فرمان انحضرت باشد و بحکم او تابع امیر نظام و صاحب منصبان والامقام بوده باشند و اختیار عزل را باحدی از صاحب مناصب محول نفرمود و احدی از افواج در سفر و حضر دست بخوشه کندمی یا دانه انگور کسی دراز کردن نمی توانست حکایت وقتی عجوزی بسربازی نسبت داد که کاسه از ماست من گرفته و خورده و بهانداده و انکار کرده حضرت سکندر حشمت نایب السلطنه فرمود که باشکم سرباز را پاره می نمائیم اگر چنانچه تو میگوئی انیک ماست تو را خورده اثران در معده او خواهد بود و او بسزای خود رسیده و اگر چنین نباشد و تو دروغ گفته باشی شکم تو را بقصاص او خواهیم درید پیرزن رضا داد و شکم سرباز را دریدند و صدق قول عارضه عجوزه ظاهر شد انعامی بدو داده مرخص فرمود این سیاست پایه نظام تمام گردید ایضاً دیگر تکمیل قورخانه و تنظیم توپخانه است و حرکت دادن توپ بزرگ دراز مسه سالقه بکمال اشکال داشته زیرا که بایست در وقت حرکت دادن توپها کل رعایای قرب و بعید عرض را اجماع کرده گاو و الاغها و زنجیرها و طنابها آورده و باشه و توشن و کمر و دوش روزی یکدو فرسنگ توپ را حرکت داده باشند و ان حضرت قراری فرمود که پرخمت رعایا و برایاشش نفر توپچی و دو اسب توپ را حرکت داده بمنزلها میبرند و اگر دویست عراده توپ مامور بملکی شود در روز یا شب چنان عبور میکنند که غالب رعایای سایق از آن عبور و مرور بخبر بند مع القصه انجناب در سیاست مدن و نظام عسکر و فتح حصار و دقایق کارزار و تربیت احباء و قهر اعدا پایه بلند داشته و از بسیار سلاطین بزرگ برتر بوده مقرری امنای دولتش از سالی یکهزار تومان الی بیست هزار تومان بحسب مراتب و مناصب معین بود و از اثاثه سلطنت الاسکه و خطبه و لقب پادشاهی چیزی نقصان نداشتان نیز بحرمت پدر بزرگوار و خاقان کامکار بود اگرچه تقدیر ربانی چنین رفت که از تاج و گاه حرمان یافت ولی الحمدلله سلطنت و دولت ایران با اولاد و احفاد انحضرت سعادت اختصاص جست و انشاء الله الی الابد برقرار خواهد بود

ذکر برودخبر فوت حضرت شاهزاده اعظم نایب السلطنه مغفور طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه و کیفیت ورود حضرت شاهزاده والاشان معظم محمد میرزا و رفتن فرمودن جناب حاجی زین العابدین شیروانی بهرات و قرار مصالحه و متارکه با کامران میرزا و مانند بن میرزا موسی رشتی نایب بنجفعلی خان شادلو در هرات و حرکت اردوی والا بجانب ارض اقدس و مشهد مقدس

در اوقاتیکه هزار جریب خارج هرات مخیم اردوی امیرزاده جهانبخوی نواب محمد میرزا والی ولایات خراسان بود و باطراف و جوانب لشکرها مقرر داشت و در فکر سپه و سنگر و تسخیر شهر هرات تصمیم عزم جزم کرده از بازیچه های شهپر مشعبد این منصوبه رخ نمود و مهره های عقول زیردستان نرد لاوری و دانائی درشد رحیرت در افتاد از شهر و خارج خبر این قضیه بلیه انتشار یافت اگرچه در چنین مقامی وقوع چنان امری عظیم و فقدان چنان پدری برچنین فرزند مهربان سخت صعوبت داشت و جای آن بود که در حواس ظاهری و باطنی ان امیرزاده بزرگوار اختلال افتد ولی بحکم عقل و تدبیر اصلا تزلزل در خاطر مبارک راه نداده کماکان بنظم لشکر و ثبات عسکر همی پرداخت چون عساکر باطراف هرات تعیین شده بود نواب امیرزاده احمد میرزا که بر سر غوریان همیرفت حکم شد توقف نموده در مقام خود صدد و یافت و امیرزاده خسرو میرزا از پل مالان و صمصام خان و محمدعلی خان ماکوئی سر راه از میمنه و میسره بارد و احضار فرموده و جناب حاجی زین العابدین سیاح شیروانی که بعد از خروج از شیراز بارض اقدس رقمه بشرف صحبت امیرزاده مشرف و در مجالس خاص مشاور و مقرب و محترم بود و سابقه با هراتیان داشت مامور فرمود که بشهر هرات رفته قرار مصالحه و متارکه را با کامران میرزای والی هرات داده باشد لهذا انمرد دانای جهاندیده مجرب دانشمند مهذب با کامران ملاقات کرده بنصایح پرانه و سخنان حکیمانه کامران را از اساکت و بمتارکه راضی نموده اسرائی که در سمت سته راه اطراف اردو بدست هراتیان درافتاده بودند بارس گرفته و چنان شهرت دادند که در دارالخلافه طهران امری واقع شده که حضرت نایب السلطنه اردو را بمشهد مقدس احضار فرموده و میرزا موسی رشتی و بنجفعلی خان شادلو را در هرات گذاشته که باتمام مصالحه کوشند و از دو از دو هرات حرکت کرده راه مقصد بر گرفتند و میرزا موسی لطایف الحیل از شهر برآمده بارد و رسید و بنجفعلی خان بجهة انجام کار بماند و در یک منزلی هرات سعادتقلی میرزا ولد شاهزاده کامران با بعضی از امرای افغان بحضور والا آمده عریضه و پیشکش خود را بگذرانیده رجوع کرد و بعد از نزول اردو در منزل قلعه کوسویه معادل دویست خانوار سکنه بخارا اناثا و ذکورا

کوچانیده بامیر اسدالله خان عرب خزیمه حاکم قاینات نجشیدند و خواتین اعراب را در آنمنزل رخصت رجعت باوطان داده و در بلوکات فرقلعه منزل گزیده دسته جات سواران رکابی را مرخص داشته و در اواخر شهر جمادی الثانی بحوالی شهر مشهد مقدس رسیدند و رسوم سوگواری و عزاداری را بظهور آوردند نخست امیرزاده معظم چون آب حیات در ظلمات لباس سیاه درآمد دیگر باره در خراسان شعار عباسی شیوع یافت قایم مقام و سایر امرای رکاب تمامی مشکین سلب و کلی ثیاب شدند چندین هزار پیاده و سوار در کمال افسردگی و دلمرده گی ناله برگرفتند و موبه در گرفتند و بنال اسبان ترکی و عربی دار بدند و جاهای سیاه را تا میان بر دریدند تمامی پیاده گان سر بازسر بر هنه کرده سراپای تفنگ خود را سیاه ساختند برفراز توپهای جنگی و عراده های قورخانه پوشش های نیلی گستردند طبالان نظام با اندوهی تمام طبلها را وارونه کوبیده با ناله طبل ناله برکشیدند ملوک لفه همی گفت هر کس که ای شهریار کجائی که اید ون نه آشکار سپاهت زملک هراه آمدند بدیدار رویت براه آمدند پرسی رکس راز آن رزمگاه بخوبی زکار سران سپاه یکی عمر بستی بردی بکمر بهر رزم جستی براعدا ظفر چرا مرکب برسکرت چیره شد چرا شید رخشنده ات تیره شد دریغ آن رخ و چشم و موی سیاه که در تیره خاکند اکنون تباه دریغ آن بروبازوی همنی دل استی جسم روئین تنی شکستی لبی لشکر روم و روس شکستی نچنگ اجل ای فوس دریغ ای جهانجوی عباس شاه سزاوار تاج و سزاوار گاه جهاندار غازی خدیو بزرگ زعدلت بیک آنجز میش و گرگ تو در خاک و بر خاک مازنده ایم ازین زنده کی سخت شرمنده ایم القصه در نهایت ملالت و کرب در هفدهم شهر رجب وارد شهر مشهد مقدس شده علما و سادات و مشایخ و قادات با لباس سوگواری باستقبال موکب شهریاری رسیدند و تمام شهر مرد و زن و کوچه و برزن پر از نشیون شد امیرزاده آزاده و برادران معظم با کرباسهای دریده و پاپهای برهنه وارد روضه منوره حضرت امام انجن والانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا شده شرط زیارت بجای آوردند آنگاه بدولتخانه خاص عالی رفته بر مقبره و مرقد پدر نامور گریستن آغاز کردند و پیکر شریف لطیف آن ملکزاده ملک خصال را در محفه مخوف برحمت لایزال نهاده امیرزادگان عظام با جزئی و رقی تمام بدوش برگرفته با علما و فضلا و سادات و قرا بآستانه مبارکه رضویه برده در بهترین مقامی مضجع حفر نموده نعش آن مغفور را بر کردمرقد پر نور طواف داده در پناه انحضرت بخاک سپردند ملوک لفه بکل خورشید اگر کوشید پنهان می نخواهد شد نه او خورشید بود و چرخ در کل کرد پنهانش زین اوج فروتنهفت اندر خود سپهر را که بر رغم سپهر آمد بعدل داد و داورانش ازین پروردن و زین بر درودن در شکفتم من در و گر خواهم این و هر گهن را یاکه دهقانش مدت یکهفته امیرزاده معظم و برادران مکرم و خواتین سترک و امرای بزرگ بر سوم تعزیه داری و قانون سوگواری پرداختند و مسرعی سبک سیر بدارالخلافه فرستاده ازین قضیه جانسوز امنای دولت را اعلام و منتظر احکام قضا نظام حضرت خاقان کیهر پی نظیر صاحبقران بودند و هشتهزار نفر پیاده نظام را در بلوکات خراسان تقسیم فرموده که بعد از کذشتن فصل دی و رسیدن حکم کی بایچه فرمان باشد عمل نمایند و بخفعلی خان شادلو از هرات بازآمده با یار محمد خان که در مشهد بود و کلای کامران میرزا قرار پیشکش هرات را داده به پانزده هزار تومان نقد و پنجاه بسته شال ترنه کشمیری گذشت که سکه صاحبقرانی نیز در هرات زده شود و همه ساله ایلچی بلغ بکارگذاران دولت ایران رسیده باشد و یکی از سران کامران بادای رسوم تعزیت بارض اقدس آمده پنجهزار تومان از نخواه را بهمراه آورده تسلیم کارکنان دربار والا کرد

ذکر وصول خبر رحلت شاهزاده نایب السلطنه بطهران و عرض خاقان صاحبقران و تفویض آذربایجان و خراسان بنواب امیرزاده اعظم محمد میرزا و قاجار میرزا علی

رکن معتمد جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار دوالو که سابقا بخدمت نواب نایب السلطنه رفته و در آن واقعه ها یله حاضر بود بسرعت تمام بطهران بازگشته شرح ماجری را با آصف الدوله در میان نهاده و در جمعه بیست و چهارم شهر مذکور این خبر وحشت اثر فیما بین امنای دولت حضرت خاقان صاحبقران منتشر شد و کس را یارا نبود که پس از واقعه ناگزیر دولتشاه فرزند اعظم اکبر حضرت شاهنشاه چنین خبری بحضرت خاقان معروض دارد زیرا که تمام امید حضرت خاقان بنایب السلطنه مغفور بود مع القصه بعد از دو روز بدستیاری دو تن از ملکزادگان خود رسالت انخبر پر ملال کوشزد حضرت خاقانی شد حالتی عجیب و ملالتی غریب در خسرو صاحبقران پدیدار آمد که بتحریر و تقریر نگنجد چه که از پادشاهی شصت و شش ساله چنین فرزندی چهل و هفت ساله رفتن مصیبتی بزرگ است از آن گذشته از احکام اهل تنجیم گوشزد خاقان صاحبقران شده بود که رحلت نایب السلطنه بسالی قبل از رحلت خاقانی است از نخبر دل از زندگانی خود نیز برگرفت و موبه در گرفت که گفته اند جلیت بجرت زوصل غیر خبر میدهد مرا مرگی نوید مرگ دگر میدهد مرا چون صحت انخبر بحقیقت پیوست بعد از گریه و زاری و ملالت و اشکباری فرمانداد که اهالی شهر بتعزیه داری پردازند و رسوم و عادات شهر محرم را مجدد سازند و نواب شاهزاده ظل السلطان حاکم و نایب طهران که برادر کهتر بطنی و صلبی نایب السلطنه مغفور بود بفاتحه و تعزیه گرفت و آشفته حال بنشست شاهزادگان و امرا و ارکان دسته دسته و فرقه فرقه با لباس مشکین و خاطر غمگین بدانجا رفته آداب تعزیه و تسلیه مرعی میداشتند تا سه روز همگامه عجیب در شهر و کوچه و بازار و تکایا بود و بهر شهری که خبر رسید شور قیامت قیام کرد القصه خاقان صاحبقران فرمان داد که فرامین شاهانه بنواب امیرزاده اعظم

محمد میرزا و مدتی بین رکاب خواتین خراسان بکاشت و بطرزی شایسته و طوری بایسته هریک را امیدوار و فرین افتخار داشته لاجرم پک ترکمان غلام مشیخت راه خراسان
برگرفت و الی الی املاک بخدمت امیرزاده مامور شدند و آقا علی اکبر مازندرانی مشخدمت خاصه با احکام مخصوصه باذربایجان رفته الی آذربایجان را بوجود نواب امیرزاده
محمد میرزا و استقرار و استقلال او برجای نایب السلطنه مغفور تسلیه خاطر و تجلیه باطن و ظاهر کرده احکام قضا نظام حضرت خاقانی را بنواب مستطاب امیرزاده
کامیاب بهرام میرزا و نواب امیرزاده فریدون میرزا و جهانگیر میرزا رسانیده امیرزادگان از قضیه نایب السلطنه نهایت ملال حاصل کردند و بسوگواری پرداختند و لی
خاطر خود را بوجود مبارک برادر اعظم اکبر که انا نزله پدر بود خورسند پشتمند عریضه اظهار رضامندی از آذربایجان و خراسان بحضور حضرت خاقان رسید محمد تقی
خان دوالو برادر مهتر جناب آصف الدوله که کوتوال شهر طهران و خال بلند اقبال حضرت والی و الاشان نواب امیرزاده محمد میرزا بود با خلعت خاصه والی و یکصد دست جلالی
مهر شعاع عالی دیگر بجهة امرا و خوانین انسامان روانه ارض اقدس شد و امیرزاده و امرا لباس مشکین را برآوردند همگذا میرزا محمد خان پیکلربیکی که سمی جد امجد و فرزند آصف
الدوله و بطنا نبیره حضرت صاحبقران بود با یکصد دست خلعت دیگر برای امیرزادگان آذربایجان و خوانین و حکام بلاد روانه تبریز کشت و امیرزادگان عظام و قایم مقام و
امیر نظام و صاحب منصبان کرام دو ولایت بزرگ لباس عباسی برآوردند و شعار محمدی تازه کردند و درین اوقات بعضی سوانح در شیراز روی داد **درذکر**
گرفتاری مرتضی قلیخان شقاقی ایل بیکی ایلات فارس در دست آقا باباخان مازندرانی امیردیوان و وفات ایل بیکی
سابقا واقعه رفتن ایلات ترک فارسی ایکرمان و بازگردانیدن نواب فرمانفرما انا نزله بفارس و تصرف کرمان از دست نواب سیف الملوک میرزا و ایالت نواب امیرزاده
هولاکوخان مشروحا مرقوم شد و بسبب اجراج طایفه نوریه از شیراز و اتفاق فارسیه از ترک و تات با یکدیگر نیز مثبتی نیافت لهذا ایضاح آن اشارات اینکه ایلخانی فارس
از جانب مقربان حضور نواب نایب السلطنه اطمینانی یافته بود و اظهار چاکری بدان دربار مینمود نواب فرمانفرما نیز انمعنی را دانسته تعدیه مینمود و بمداهنه میگذرانیدند تا وقتی
اقتضای جزای عمل کند و ان عمال بکیفر و سزای خود رسند درین اوقات مرتضی قلیخان برادر اوسط ایلخانی که غالبا در ایلات به سیاستی و قشلامشی اوقات میگذرانید
و بکمال جلال و نهایت استقلال داشت چنانکه از شصت هزار خانوار ایلات دو هزار سوار جرار با اسبهای عربی و ترکی انتخاب و نزبده گروه انا نزا عمل خود نام نهاده بود و وقتی
سابق براین با همشهر از کس بر سر قمشه تاخته نواب امیرزاده سلیمانخان خان خانان خلف جناب امیر کبیر را که همشیره زاده نواب فرمانفرما بود از قمشه بفارس برده و نواب
امیرزاده شاهرخ میرزای ولد نواب فرمانفرما را برجای برنشانیده و فرمان فرمانی چارتمکین کرده همگذا وقتی محمد رکنخان نوری بحکم خاقان صاحبقران بوزارت و سرداری
فارس تجدید یافت و از طهران باصفهان آمد که بشیراز گراید مرتضی قلیخان جمعیتی برداشته سر راه بر بسته صرکحا او را از آمدن بشیراز ممنوع ساخت و او ناچار رجعت کرده
علی الجمله مرتضی قلیخان مردی غیور جسور کریم همیم مجلل معظم بود و بجنب شمایل و مخایل و برز و بال و کوپال و فر و شکوه همتی نظیر نداشت و وقتی در عوالم تهدید گفته بود که خواجه
خراسان را هزار یک برثوت و دولت و عدت و حشمت ما نبوده مع هذا بسروری و خودسری گذرانیدند اگر فرمانفرما ما را نخواهد ما لوجهات دیوانی خود را از خزر و جمع فارس موصول
و بخزینه طهران بی میانجی حکمران فارس موصول خواهیم داشت علی الجمله درین سال فشه مال از جانب نواب شاهزاده ستوده خصال فرمانفرمای فارس آقا باباخان
مازندرانی بارفروشی که از مقام ریاست فراشان بمقام و منصب سرداری فارس رسیده بود مامور شد که بهانه وصول اخذ مالیات بلوکات بجانب قشلاقات رفته
بهرنحوی که تواند ایل بیکی را بچنگ آورده بحضور والا رساند و درمعنی درین باب اشارتی از خاقان صاحبقران بنواب شجاع السلطنه داد و بحضرت فرمانفرما ابلاغ رفته بود
مع القصه آقا باخان سردار در قلعه پرکان از قلاع بلوک فیروزآباد که متانتی داشت نزول کرد و بلطایف الحیل مرتضی قلیخان چغامات مهر انگیز فرستاده متمنی ملاقات شد
و عذرا از رفتن خود خواست مرتضی قلیخان عزم دیدار وی کرد با چهل نفر سوار مرد بای خاره فرسای خاصه عمله مخصوصه بدان قلعه آمد آقا باباخان قبل از وقت احتیاطا کار
بجای آورده تفنگچیان و غلامان همراهی خود را بر فراز و نشیب عمارات و برج و دروازه ترتیب کرده بود چون مرتضی قلیخان در آمد دروازه بربستند و مستعد شدند
سردار بعد از صحبت حکمی که در باب اخذ ایل بیکی از سرکار فرمانفرما صادر شده بود برآورده بوی نمود ایل بیکی از ین سخن برآشفته دشنام و سخط کویان اعزم رجوع بدر دروازه
پویان شد تفنگچیان مقابل برحسب مقرر بنیاد فکندن تفنگ کرده بروی و همراهانش گلوله بارید ند از درون و بیرون نایره فتنه بالا گرفت بالاخره زخم گلوله بر ران ایل بیکی
رسید که از رفتار و اماند همراهانش بعضی مقتول و برخی اسیر شدند همانا خانبار کرد او مداوا کردند تا بقتل آمدند ازان پس سردار او را بربسته بجانب شیراز راندو چاپاری
سریع السیر بابلاغ انخبر قبل از ورود خود فرستاد **درشرح گرفتاری محمد علیخان ایلخانی فارس و میرزا قاسمخان حلج داماد ایلات**
امیرزاده اما مقلی میرزا ولد نواب فرمانفرما و کور کردن میرزا قاسم خان و محبوس نمودن میرزا علی اکبر
قوام الملک و محمد علیخان ایلخانی چون گرفتاری مرتضی قلیخان مسموع فرمانفرما شد مقرر کرد که امیرزاده اما مقلی میرزا با خدایلخانی و میرزا قاسم خان
داماد ش بپردازد و چون میرزا علی اکبر قوام الملک کلانتر شهریاری منزلت فارس بوسیله قرار مواصلت با ایلخانی متهم گردیده بود اگرچه حضرت شاهنشاه صاحبقران

بدان وصلت رضا نداده همیشه نواب شاهزاده کامران میرزا را بفرزندی قوام الملک میرزا فتحعلی خان که انجب و اعقل و ارشد اولاد او بود مرحمت فرموده و انحیال مرتفع گشته فرمانفرما از بابت انتباه و احتیاط خدمت شهریاری مترلت را نیز من باب الحزم بخلوت خاص دیوانی خوانده روزی چند موقوف و معتکف داشت و میرزا محمد خان فرزند نایش را نیز در خدمت او آوردند برهادی خان ولد میرزا ابراهیم کلانتر سابق هم روزی چند نام کلانتری بر نهاد و ندایلخانی را محبوس و میرزا قاسمخان خلج داماد او را که از راه یزد و طبس بخراسان رفته عریضه بحضرت نایب السلطنه برده بود و بعضی شرارتهای دیگر نیز نسبت میدادند مکفوف البصر فرموده و شرح واقعه بامنای دولت حضرت خاقان بزرگ اشت و اموال بسیار درین سیاحت از ایلخانی و این یکی بغما و غارت رفت و بسیاری بتصرف امرای حضرت در آمد از جمله شصت هزار تومان نقد در باغی بخارج شهر شیراز که از مستحدثات ایلخانی بوده است مدفون داشته و برآوردند و تصرف کردند و در این ایام نواب نایب الایاله رضا قلی میرزا فرزند اکبر نواب فرمانفرما بنظم و نسق امور کرمسیرات و بنادر و دربند را بوشهر توقف داشت و محرر این نامه نیز در خدمتش اقامت و چون این اخبار از شیراز در رسید نواب معظم الیه شکر الله خان نوری را به نیابت خود در بندر بوشهر گذاشته راه شیراز بر گرفتیم و بحضور حضرت فرمانفرما شرفیاب شدیم چون مرا در خدمت جناب قوام الملکی خلوصی بود بدان خلوت رفتم و بتحقیق حال کردم و از حقایق آگاه و در چاره این کار با موافقان همراه شدم و پس از چندی مستخلص شد و کمال جلال حاصل کرد و در این ایام که قرب زمان حرکت ما از بندر ابوشهر بود پست و چهار نفر از سرکرده کان و معلمین با کولونل وارد عمارت بلین صاحب بالیوز دولت انکلیس شدند که با ذربایجان و قشه تعلیم سربازان و تقویت دولت ایران اشتغال دارند و مستر لنسین معلم توپخانه باقدری تفنگ انکلیسی فرمایشی حضرت اعلی نیز در رسید بحضور خاقانی رفته مورد الطاف سلطانی شد و در روز شنبه پنجم ذیحجه خاقان صاحبقران بزیارت معصومه قم توجه فرمود و بعد از زیارات و تعمیر انیه و عمارات نواب شاهزاده سلطان احمد میرزای سیف الدوله حکمران اصفهان بحضور اعلی آمده در رکاب مستطاب بطهران رفته بروز شنبه شانزدهم وارد شدند و در روز عید غدیر دامن دامن زر و سیم بر فقیر و غنی و مخی و لئیم بر افشاندند ظ

کرچه در اسلام جشنهای کبیر است ❊ خوبتر از هر چه جشن عید غدیر است ❊ زانکه درین عید دست عهد پیمبر ❊ بوده بدستی که دست رت قدیر است ❊ دری

جشن عروسی سیف الدوله و نیر الدوله و صاحبقران میرزا و معیر الممالک حسینعلی خان و سلیمان خان افشار

چون طبع مبارک پادشاهانه از سوک فرزند ارجمند والامقام نایب السلطنه بی نهایت متزجر شده بود و غالب اوقات قرین اسف و ندم بود امنای دولت مصلحت در آن دیدند که خاقان صاحبقران اعظم را بسبابی خوشنود و خرم نمایند چه که طبع مبارک شاهان غم نپذیرد و ضجرت ملوک مایه ملالت اعیان دولت شود و کار ملک خلل پذیرد لهذا عقلای دربار همداستان شدند که مشعولی خاطر خاقان را جشنی شکرف و طوئی بزرگ فراهم کنند چون نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله حکمران اصفهان را در خدمت اعلی بکمال تقرب و تعزز بود و مهد علیا و ستر کبری تاج الدوله صدف آن کوهر کرانبها را در حریم سلطنت اختصاصی عظیم و هنوز از بنات مکرمات شایسته کوهر را در سلک ازدواج انملک در آورده منسلک نکرده بودند انجام این کار را اتفاق کرده مدت یکهفته اسباب جشنی بزرگ فرو چیده محلات و اسواق و میادین و عمارات را با نواع آذین ترئین داده ارباب طرب از بلاد دور و نزدیک طلب کرده و تمامت شهر را برابر آستانه شهریار بحر و غان و آتشبازی و روز هایجشن و رود نوازی کذرانیدند و در درون و بیرون همه ساز لهو و لعب و برک عیش و طرب مهیا کشت تا بفرخی و سعادت مدت یکهفته بعیش و عشرت کذشت و جمله رفاف آراسته کردید و نواب شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله و برادر کهترش نواب فرخ سیر میرزای نیر الدوله والی همدان هر یک با شاهد کام هم آغوش کردیدند و نواب شاهزاده صاحبقران میرزا درین ضمن با همسر معتنبه خویش هم بالین آمده و چون خاقان کبیر همه اعاظم ایران را پدرانه تربیت فرمودی و خانه زادان دولت را بپروردی مقرب الخاقان حسینعلی خان معیر الممالک خلف الصدق دوستعلی خان بسطامی که جوانی صدیق معقول آرام خلیق شایسته بود بشرف مصاهرت خویش برکزیدند و همیشه نواب شاهزاده محمد مهدی میرزا را بعقد مناکحت وی در آوردند و همچنین سلیمان خان افشار قاسملو را که سرکرده هزاره افشار بود بمصاهرت قرین مفاخرت داشتند روز شنبه عید غدیر خم الی یکهفته مدت این جشن تمادی یافت و پس از روزی چند شاهزادکان مذکور سیف الدوله و نیر الدوله بلارکرا بالت خود باصفهان و همدان بازکشتند و در اواسط شهر ذیحجه خبر کرفتاری ترا کمه آق در بندبحضرت شاهنشاه بیمانند رسید

ذکر ذکر حال امیرزاده خسرو میرزا و سبب فرار او از طهران و بعضی وقایع آن زمان

متبین اینمقال اینکه نواب امیرزاده خسرو میرزای خلف نایب السلطنه مغفور که بحارست و انتظام آق دربند معبر ترا کمه رفته بود شنیدند که جماعتی از سواران ترکمان بتاخت حوالی و حواشی بسطام رفته اند و باغارت و اسیر بازمیکردند امیرزاده برایشان برسته صف برکشیده از دو جانب منازعه و مدافعه در کرفت و سواران بر یکدیکر حمله در شدند و چون تار و پود بیکدیکر آمیختند و خون ریخته شد آخر الامر ظفر امیرزاده را بود و اسیر و اموال خراسانرا از ترا کمه کرفته بسیاری از ترکمانیه را بقتل رسانیدند و ما بقی را رانده بدست آورده روانه خدمت برادر اکبر و امیرزاده والا کهر محمد میرزای والی خراسان کردوازانجا شرح واقعه معروض رای امنای دولت خاقان صاحبقران شد و خسرو میرزا مورد الطاف و اشفاق حضرت خاقانی کردید و همکذا نواب اسمعیل میرزا صاحب اختیار بسطام باترا کمه سارق محاربه کرده برانها که بتاخت بسطام آمده بودند غلبه کرده

روش مخوس گشتگان ایشان را بدربار اعلی انفاد داشت و چون امیرزاده خسرو میرزا بخدمت نواب والی والاشان رسید چنانکه متوقع بود او را برادر اکبر التفاتی ننمود همانا بسعایت جناب قایم مقام خاطر اشرف را از وی و برادرانش غباری حاصل گشته بود بالاخره متوهم شده فرار کرد و بتقضیی این اشارت تا نکه نواب جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا از یک مادر در خدمت نایب السلطنه مغفور مغرز و معتبر بودند و جهانگیر میرزا با یالت خوی و ارومی اختصاص داشت و در آن ولایات بهمت و جلادت نام برآورده بود و آنچه جناب امیرنظام صلاح او در باجگزا میدانست و بوی اشارت میکرد بخلاف آن رفتار نمی کرد و فیما بین امیرنظام و قایم مقام بواسطه منصب ضدیتی نهانی میرفت در این اوقات که نایب السلطنه از میان رفته بود و امیرزادگان والامقدار با قایم مقام چندان صفائی نداشتند و وی بمصلحت حال خویش در مقام تضییع امیرزادگان اربعه برآمده در هر وقتی بمناسبت مقام از ایشان سخنی میراند و حاصل آن بود که این جوان بخدمتگذاری نواب امیرزاده والی که فرزند اکبر نایب السلطنه است سر فرود نمی آورند و بجهة اثبات این عرض اسباب بسیار فراهم همی کرد و نواب جهانگیر میرزا در تاریخی مختصر که تالیف فرموده چنین نگاشته است که نواب محمد میرزا والی والای خراسان امیرزاده خسرو میرزا را مامور بطهران فرموده و قایم مقام موقوف داشت و بدو گفت که سبب موقوفی ماموریت شما عدم التفات امیرزاده والی والا نسبت بتو و برادران امی تست و سبب تفرقه کردن سپاه ابوالجمعی تو نیز همین است لهذا او را بواهمه افکنده و روز بروز در فوت این واهمه می افزود و وقتی مراسله ناصف الدوله نگاشته مضمون اینکه امیرزاده خسرو میرزا در مقام خلاف و نفاق است و نواب اشرف والی اراده دارند که او را گرفته محبوس دارند و بعلی محمد خوئی گفته بود که در لباس خیرخواهی از مضمون این نوشته خسرو میرزا را مطلع نماید که فلان چاپار حامل این مکتوب است علی محمد این ماجری را بخسرو میرزا اعلام کرده حامل نوشته را نیز بدو گفته از اطراف بحامل نوشته سپارش کرد که بنزد خسرو میرزا رفته اظهار کن که روانه طهرانم و نوشته ناصف الدوله میرم مرکاه شما نیز بکنی نامه می نگارید بدهید تا برسانم و ضمنا بچاپار سفارش کرده بود که اگر خسرو میرزا نوشته آصف الدوله را بخواهد که بخواند بمضایقه بدو سپارچاپار چنین کرده خسرو میرزا از دیدن نوشته مشوش شده بالکلیه مضطرب و مایوس گردیده بفکر فرار افتاده و از اقتضای عهد شباب از تندو بیرانه قایم مقام غافل و بی خبر است از نواب امیرزاده اکبر محمد میرزا سوار شده بیکره گفت در شبانه روزی از مشهد به نیشابور رسید قایم مقام بعد از فرار او عرایض خود در امر بهم ساخته مخالفت خسرو میرزا و برادرانش را بثبوت رسانیده و با میرزاده قهرمان میرزا حاکم سبزوار حکمی صادر کرد که خسرو میرزا را از عزیمت طهران مانع شود و بارض اقدس راجع کند. قهرمان میرزا در منزل مزینان با یکصد سوار بخسرو میرزا رسیده او را بجانب مشهد باز گردانیدند و قوت واهمه بر او غلبه کرده از میان سواران بدر رفته راه ری برگرفته سواران قهرمان میرزا تا منزل میامی او را تعاقب کرده بدو نرسیده باز گشتند و خسرو میرزا خود را بطهران رسانید و سبب آمدن او بیقین نپیوست و او را در خانه عم اکرم نواب شاهزاده ظل السلطان متوقف فرمودند تا امیرزاده محمد میرزا بحضور خاقانی آمده حقیقت امر مکشوف شود و بحسب امر خاقان صاحبقران فرمان قضاجریان بمحمد خان زنگنه امیرنظام و نواب امیرزاده جهانگیر میرزا صدور یافت و پس از اظهار مکرمت و مرحمت تاکید اکید در مطاوعت و متابعت ایشان با امیرزاده دلیشان والی والای خراسان محمد میرزا رفت

ذکر صادرات سرحدات باجگزا و خدمات امیرزاده جهانگیر میرزا در این اوقات دیگرباره طایفه اکراد جلالی بقافله که از اسلامبول

به تبریز می آمدند دست یغما و غارت برگشاده جمعی را مقتول کردند و اموال و اثقال انها را بردند و نواب امیرزاده جهانگیر و محمد علیخان ماکوئی سرتیپ افواج تبریز با سایر امیرها باحتشام محمد خان امیرنظام با ته چهار هزار کس بکوشمال طایفه جلالی رفتند چون اماکن و مساکن انها در سنگلاخ و مواضع صعب است مقرر شد که در سر کوچ بر سر انها ریخته کاری سازند چون امیرزاده به نیمه رستکی ماکو رسید علیخان ماکوئی او را خبر اخبار کرده که با همراهان خود بار دوی والا رسد و خان بابا خان ولد محمد خان ایروانی سرتیپ را نیز با خود برده همه جا در دامن اقری و اغ راه سپرده بخبر بر سر طایفه جلالی رسیدند و کردانها را احاطه کردند اکراد جلالی دست عیال خود را گرفته قصد فرار کردند و خان بابا خان ایروانی با جمعیت ماکو و جواد خان ولد اغرلو خان قاجار کنجه و سواران او اکراد جلالی را بضرب گلوله های جانسوز بر خاک افکندند و هشتاد هزار گوسفند و پنجهزار گاو و گوساله و مقصد اسباب اخته و مادیان از ان طایفه بغنیمت گرفتند و چون از انجا تا بایزید زیاده از دو فرسنگ نبود و پاشای ان بلد بدقتی بود که پای زیاده از حد کلیم خود دراز کرده منع بچپاولی اهالی ملک خود را می نمود غنایم را از راه ماکو و قراقیون بمنازل خود رسانیده سپاه مستعد در خدمت امیرزاده روی بدانسوی نهادند و قصد کوچاندن طایفه محمد یونس حیدرانلو کرده چون بحوالی بایزید رسیدند اهالی قلعه مطلع شده بکاسهای مهتاب و مشاعل بر تاب برج و باره و شهر را روشن تر از روز نموده سپاه را ملاحظه کردند و احتیاط بجای آوردند و امیرزاده بر سر طایفه حیدرانلو رانده محمد یونس بدر رفته سپاه دست بغارت ایل حیدرانلو برگشادند و در ینوقت بقدر چهارصد سوار از شهر بایزید که بحمایت محمد یونس می آمدند رسیدند و در پای کردنه قازلی کول امیرزاده راه بر ایشان بربست تا غنایم ایل حیدرانلو را با واجق و قراکلیسیا رسیدند امیرزاده نیز با نظام سرباز راه بر گرفته بقراکلیسیا رفته در انجا منظفر و منصور و با غنیمت نامحصور بنجوی رسید قریب پنجاه هزار تومان از قیمت این غنایم بسرباز نظام رسید و طایفه اکراد جلالی بقارص رفته کاروان ایران که از اسلامبول بازمی آمدند غارت کرده قریب بسیصد هزار تومان اموال انها را بردند محمد خان امیرنظام نامه بسرعسکر نوشته مطالبه این تجاوز را

کرده و بهمانگیر میرزا نیز امر شد که با سپاه بقازلی کوه قشه مطابق مال تجار بماند مقارن اینحال خبر آمدن خسرو میرزا بطهران مسموع جهانگیر میرزا شده ابراهیم خلیل خان را با پیشکش و عریضه روانه خراسان داشت و بخسرو میرزا نگاشت که بمشهد بازگشته عذر حرکت خود را از امیرزاده والاشان محمد میرزای والی بخواهد وقتی که او بطهران رسیده ورود موکب جلالت کوکب نواب امیرزاده اعظم والی والاقرب بود دو عریضه زاد رطهران رسانیدند و حضرت نیکولای پاولیچ امپراطور روسیه درین اوقات او ستوف نامی را با تعزیت نامه بطهران فرستاده و در اواسط محرم الحرام سال یکهزار و دویست و پنجاه وارد گردید و تسلیات لازمه او بظهور آمده و در ضمن مراسله در تعزیت و ترفیت اولاد نایب السلطنه مرحوم خاصه امیرزاده اکبر نواب محمد میرزای والی تاکیدی قشه بود بعد از صدور جواب مراسله مراجعت کرنید و از جانب خاقان صاحبقران با حضار والی والا اشارت رفت راه برکرقشه همی آمد و در این ایام مزاج مبارک پادشاه اسلام از حد اعتدال انحراف پذیرفته مرضهای مزمنه عارض وجود مبارک گردید که ذات الجنب و ذات الصدر و بواسیر اعظم انها بود و مدت دو ماه بمعالجه گذشت و طرق معابر مسدود شد و طایفه بختیاری صد هزار تومان شاهی که از اصفهان بطهران می آوردند در سه قهر و نظر تجارت بردند و بسیاری از مال التجاره تجار ضایع گردند و بسرقت بردند تا آخر الامر صحتی در مزاج وهاج شاهنشاه صاحبقران وی داد و در عمارت چشمه اندرون سلام عام فرمود و پس از روزی چند بدیوانخانه خاصه آمده بسلام عام و نظام امور ممالک پرداختند و اهالی ایران بشکرانه بهبودی خاقان صاحبقران مبالغ خطیر بنذورات مصروف داشتند ذکر ورود نواب امیرزاده اعظم محمد میرزا خلف الصدق نایب السلطنه مرحوم از خراسان بحضور خاقان صاحبقران نواب امیرزاده والاشان محمد میرزا نواب قهرمان میرزا را در ارض اقدس گذاشته محمد رضا خان قراچانی را که مردی پخته و کاردان میدانست بوزارت وی گماشته دو فوج سرباز را در انجا نهاده با جمعی دیگر که لازم بود روی بری کرده در شنبه ششم شهر صفر وارد طهران گردید بامر شاهنشاه صاحبقران صاحبقران میرزای شاهزاده ذیشان سالار توپخانه و زنبورکخانه با چهار عراده توپ و جناب امین الدوله عبد الله خان مستوفی الممالک دیوان و ده نفر از مستوفیان معظم ذیشان مامور باستقبال امیرزاده بیمال شدند در قریه دولاب برکاب بوسی امیرزاده سعادت یافتند و با هر یک عنایتی در خور فرمود و پس از ورود بحرم خاص خاقانی رفته بحضور مبارک بقبل پای بوسی یافت و چندان عطوفت و رحمت دید که قضیه پدر نامور از نظرش محو کردید و در ضمن فرمایشات صریحا و کنایة مژده فتح الباب دولت بر وجنات حالش مشهود آمد چون نواب ظل السلطان خصوصا و بعضی شاهزادگان عموما راغب نیابت سلطنت و طالب ولایت عهد حضرت خاقانی بودند و تقدیر و تدبیر پرشاهنشاهی موافق آمده این منصب اعلی بالمخصوص امیرزاده والا داشته بودند خاقان صاحبقران بمنوچهر خان معتمد الدوله ایلچی آقاسی باشی فرمود که در خدمت امیرزاده اعظم بکشیکخانه دربار که محل اجماع امرای والامقدار است رفته در حضور شاهزاده ظل السلطان و سایر شاهزادگان فرمایشات خاقانی را تقریر و بهمه حاضران تبلیغ کند و حسب الامر رفتار نموده بعد از ملاقات امیرزاده آزاده باعلم اکرم معتمد الدوله زبان برکشاد که خاقان صاحبقران چنین فرموده که تا ولیعهد من عباس میرزا در حیات بود از شما دو برادر او نایب سلطنت و بحراست و حفظ ثغور اشتغال داشت و بمدافعه با اعدای دولت میکوشید و دیگری بنیابت دارالخلافه طهران حافظ وجود پادشاه زمان و حارس خزینه و دفینه خاقان بود اکنون نایب السلطنه از میان رفته آن فرزند یا برادرزاده را بجای برادر برکزینید یا خدمت خود را بدو واکذارد و بجای برادر ولیعهد باشد چون فرمایش خاقانی بظل سلطان رسید حضور در دارالخلافه را ترجیح داده معروض داشت که رای را بچه تواند یشی حکم انچه تو فرمائی عین صواب است تمکین او بجای پدر اولی و انسب است و من بخدمت مامورم لیفوض امرنا الیه انچه مشعر بر خاقانی بود بظهور آورد و نواب امیرزاده را در باغ دلکشای نگارستان نزول فرمود و نواب شاهزاده خوش خصال صاحبقران میرزا میهمانداری او مامور آمده و افواج را در باغ جای برکرد باغ مذکور خیمه زده پروانه وار برکرد شمع وجود امیرزاده جمع بودند و در راه او از آب و آتش پروانه میکردید ذکر تفویض منصب جلیل ولایت عهد و نیابت سلطنت و دولت علیه ایران از جانب سنی الجوانب حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار بفرزند ارجمند اعظم اکرم ارجب افخم نواب محمد میرزا خلف نایب السلطنه مرحوم طاب ثراه و بعضی سفارشات و وصایای ملکانه چون تدبیر و رای خاقان ملک آرای کیهر مطابق تقدیر اتفاق افتاد و مرآت ضمیر منیر خاقانی بجاذبی شعله معات الهامات ربانی واقع و عکس پذیر کردیده بود در روز پنجشنبه دوازدهم شهر صفر المظفر سال یکهزار و دویست و پنجاه که چهل سال و کسری از مدت سلطنت خاقان کیهر نهادی منقضی گشته مقرر فرمود که در باغ نگارستان مجلس طوئی ملوکانه آراسته شد و اعاظم فضلا و علمای ایران و امجاد امرا و وزرای دربار و صاحبان مناصب بزرک در آن مجمع حاضر شدند و چنانکه رسم ملوک عجم است اسباب مرصعی که از لوازم منصب جلیل ولایت عهد است از قبیل شمشیر و خنجر و ترکش و کمر و نشان شیر و خورشید مجوهر با بصمام یکدست جامه فاخر ملبوس خلعت آفتاب پیکر و فرمان قضا جریان ولایت عهد و نیابت سلطنت برسالت شاهزاده صاحبقران میرزای میرزایان امیرزاده معظم الیه بدان مجلس ارم مونس اهدا شد و خلعت را زیب بر و دوش خود نموده فرمان مبارک را افسر وار بر سر زده طبقهای سیم و زر بر سر حضاران مجلس نثار کردند

وخطبه خواندند و تهنیت راندند و حضرت ولیعهد جدید و نایب السلطنه سعید محمد میرزا با تمامی ارکان دولت ابد مدت ایران بحضور خاقان صاحبقران وجد امجد مهربان آمده از لفظ گوهربار مبارک کامیاب شدند و بمراسم عبودیت و ارادت قیام کرده دیگر روز در خلوات بحضور اعلی آمده مخزن جواهر حکمت اندر و فصیحت ها و کانه گردید و آنچه از چنان شاهنشاهی عاقل و دانا در خور ان خلیفه برنای توانا بود در مراتب ملکداری و رعیت پروری و سلوک با طبقات امم و لشکرکشی با تمامی بدرجه ظهور آمد و چون بعضی ملکزادگان بزرگ و قاجاریه سترک و وزرای امین بنا بر اغراض نفسانی و اعراض وهمانی با وجود اعمام کرام تفویض منصب خلافت بزادرزاده خورد سال عجب میشمردند و خاقان صاحبقران که جهان جهان دانش و بینش داشت و در حقیقت اکمل خواقین دوران و اعقل سلاطین زمان بود که گاه از دفاتر ملوک باستان و وقوع اینگونه داستان سخنی گوشزد ارباب حضور میفرمود که مثلا امیر تیمور گورکان بعد از وفات پسرش جهانگیر که ولیعهد او بود با وجود تعدد دولت اولاد صلبی ولایت عهد خود را به پسر محمد ولد جهانگیر تفویض کرد و شاه عباس ماضی صفوی که فی الحقیقه از اغلب سلاطین این سلسله اعقل و ازکی بود بعد از محمد باقر میرزای ولیعهدی خویش ولیعهدی خود را به پسر او سام میرزای ملقب بشاه صفی و اگذاشت علی ای حال تمامی اولاد خاقان معظم که زیاده از پنجاه کس میبودند کام و ناکام دم در کشیدند و خواه و ناخواه در زاویه تسلیم در خزیدند و چون اکنون خاطر خطیر و مذکور ضمیر منیر حضرت صاحبقران بهترین اجتماع و موفقت اولاد نایب السلطنه مغفور را بود و با شتاب و افتراق انها رغبت نداشت و آمدن نواب خسرو میرزا از خراسان بطهران مقدمه خلاف و نفاق میبود اصلاح این بقعه و تعمیر آن ثمه را امیرزاده خسرو میرزا را بحضور خوانده نشانی که منقش بتمثال همثال صاحبقرانی بود بدستش داده او را بهمراهی نواب شاهزاده امام ویردی میرزا ایلخانی ایل قاجار و آغا بهرام قراباغی روانه منزل ولیعهد کرده شفعی از و رفت و از جانب حضرت خاقان بعفو زلات او اشارت شد و حضرت ولیعهد بزرگوار محمد میرزا ای قاجار از قصور و تقصیر خسرو میرزا در گذشته او را قرین انواع اصطناعات و اقسام مراعات داشت و فی الحقیقه در آن سینه مبارک کینه را راه نبود و چون میرزا ابوالقاسم قراغانی قایم مقام صدارت عظمی بود باستدعای او میرزا محمد فرزندش بوزارت حضرت نایب السلطنه مامور گردید و مقرر شد که او در رکاب شوکت آب مستعد سفر تبریز شود و قایم مقام روزی چند در دارالخلافه سکونت جوید تا قرار و مدار بعضی امورات داده شود آنگاه با وزیر بایجان بپیوندد روزی خاقان صاحبقران قایم مقام را در هنگام حضور مخاطب فرموده بدو فرمود که پدرت میرزا بزرگ قایم مقام مردی نیک ذات عادل نخبه صفات بود و سالها با ارادت و صداقت نایب السلطنه مرحوم خدمتگذاری و جانثاری کرد و بعد از فوت او این منصب جلیل را بتو تفویض فرمودیم و همچنین بعد از قضیه ناگزیر او را بشاهزاده محمد میرزا فرزند اکبرش عنایت نمودیم و مقصود ما تقویت و تربیت اوست باید پس از رجوع با وزیر بایجان جلایق را بدرب خانه او دلالت کنی و خانه خود را بمردم نمائی یعنی خلق او را بشناسند و بدو امیدوار باشند و از و بهراسند و بالقطع والیقین بدان که ابد الدهر مشیت الهی سلطنت تو و اولاد تو نگذشته است و تا حال در هیچ تاریخی نخوانده ایم که از فراهانی سلطانی برخواسته باشد فلهذا بدانکه هر وقت از و برگردی و نسبت بدو بتندویر و مداهنه پردازی خدا از تو خواهد برگردید و خیر نخواهی دید و قایم مقام از این خطاب عتاب انگیز سیاست آمیز بجز و لابه و اظهار صداقت و ارادت و رزمن بوسر در آمده اظهار صدق و صفا و ارادت و وفا کرده مرخص شد و ذکر مرخصی نواب مستطاب امیرزاده اعظم حضرت نایب السلطنة العلیة العالیه محمد میرزای خلف الصدق نایب السلطنه مرحوم از خدمت خاقان کبیر صاحبقران بولایت آذربایجان و صادرات آن ایام

بعد از آنکه حضرت خاقان صاحبقران در خلوات و جلوات از مراسم اندرز و نصیحت و مراتب تکریم و تقویت نواب نایب السلطنه محمد میرزا سلیل جلیل خویش دقیقه از دقایق سعی نگذاشت و را با یکجهان فر و شکوه مرخص و روانه مستقر خلافت تبریز فرمود در روز یکشنبه شانزدهم شهر صفر روی بسوی ولایت آذربایجان گذاشت و قایم مقام فراهانی بخبه قرار یک کرور تومان مصالحه روسیه که مهلت گرفته بودند و قبول کرده دوری چند بماند و او نیز در یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور رخصت انصراف یافته از فضای حضرت ولیعهد راه برگرفت و چون اردوی والا بمیانج رسید الی آذربایجان شرف رکاب بوسی یافتند و نواب مستطاب امیرزاده مکرم سلطانمراد میرزا که با یالت و ولایات فراجه داغ و مضافات آن اختصاص داشت بشوق شرفیابی حضور و استقبال موکب منصور ولیعهد معظم حرکت نموده در زمانیکه منزل اوجان فی المثل بمنزلتین بود او را جان سعادت حضور حاصل یافت و مورد عواطف و عوائف خاصه گردید و همچنین نواب مستطاب امیرزاده کامیاب اردشیر میرزا حکمران صاین قلعه و کردستان در شهر قزوین بحضور سعادت قرین مخصوص گردیده و التفات سیار دید مع القصه نواب جهانگیر میرزا حاکم ارومی و خوی نیز درین منزل شرفیاب حضور شد و جناب جم مقام نیز در منزل صومعه باردوی والا پیوست و چون مکرر معروض داشته بود که جهانگیر میرزا سر خدمتگذاری نخواهد داشت و طغیان خواهد کرد و حتی در تبریز هم بخدمت والا نخواهد رسید آمدن جهانگیر میرزا مخالف رای و قول او واقع شد بحیره اورفته بدو گفت که چرا بی اذن و اطمینان از من باستقبال ولیعهد آمدی و حال آنکه من نیز بدو مطمئن نیستم زیرا که بخن مرا نمی شنود و از بابت مصلحت حال خود اظهار عدم استقلال کرده مذکور نمود که حضرت ولیعهد مجدد از اغا نیشباب با من مرحمتی نداشته و در ایام دوازده سالگی جانمحمد خان قراگوزلو در مراغه بوزارت

او مخصوص بوده و انحضرت را من بی الثقات نموده و چون با ایالت همدان رسید میرزا محمد علی مستوفی و برادرش میرزا حسن که هر دو عدو من بودند در تحت عزت و وزارت داشته و بدگوئی از من می نمودند و چون بار دوم دفراجه داغ حکمرانی داشت میرزا نصرالله اردبیلی صاحب اختیار در رب خانه اش بود و در باره من سعایت میکرد و درین اوقات که گذشته حاجی میرزا آقاسی ایروانی و حاجی زین العابدین شیروانی مجالس و موانس او بوده اند و پیوسته زبان بدگوئی من گشاده اند و اللهیار خان آصف الدوله بواسطه منصبی که من دارم با من در کمال خصومت است مع القصه ازین مقوله تشکی اظهار کرد و نواب جهانگیر میرزا را از آمدن بحضور مرتهم میخواست و جهانگیر میرزا دتخطی که از نایب السلطنه مغفور در متابعت و مطاوعت امیرزاده و الاشان سابقا بوده و نگاشته بود بجناب قایم مقام نمود و وی سکوت کرده پس از ساعتی برفت ولی در خاطر امیرزاده جهانگیر ازین سخنان دغدغه روی کرد الحاصل در منزل دیگر امیرزادگان معظم بهرام میرزا و فریدون میرزا و محمد خان امیرنظام و وزیر مختار دولت روس سعادت دستبوس یافتند و در همه منازل اعاظم و اعیان و امنا و ارکان دسته بدسته و فوج بفوج همی آمدند و از دی و الا از چمن او جان بدو کوچ به تبریز رفته بسبب رعایت ساعت ورود در باغ میشه در خانه حاجی صادق که خدا نزول فرمود وارد و در صحرای پشت باغ شمال اردق گزیدار قرار یکه نواب جهانگیر میرزا در مجموعه تاریخ کونه خود نگاشته جناب قایم مقام بخدمت حضرت ولیعهد معروض داشته که بی احضار آمدن جهانگیر میرزا تا مبادا برای آنست که خود را در میان جمعیت آذربایجانی افکنده در هنگام مورد خیانتی شود و الا اردوی وحوی را خالی گذاشتن و با سواری چند ناخواسته باستقبال اندرزاده رارای دیگر نخواهد بود و من ازین امر مشوش خاطرم و توقف او را در اینجا صلاح دولت نمیدانم حضرت ولیعهد فرموده بود که هرگاه حضورش درینجا مورث فسادی است بهر نوعیکه مصلحت دانید او را روانه دارید لهذا در هیجدهم ربیع الاول بحکم قایم مقام نواب جهانگیر میرزا را در بالاخانه مخصوص گرفته با برادرش خسرو میرزا بنواب بهمن میرزا سپردند که با چهارصد سوار محافظ و با تفاق جناب میرزا نصرالله اردبیلی بار دیبل برده محبوس دارند و دو برادر دیگرش احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا که در خوی و ارومی نیابت میرانند نیز گرفته نزد او برده محبوس کردند و نواب امیرزاده والا گهر نایب السلطنه محمد میرزا در روز یعین ساعت سعد وارد تبریز شده در عمارات ملوکانه پدر بزرگوار آسوده و بر ترتیق و فتق و قبض و بسط امور و نواهی مملکت داری توجه و اقدام فرمود و در باب یک کرور و جه مصالحه با وزیر دولت روسیه قرار دادند که دو ساله از وجوه اذربایجان برسانند

ذکر بعضی از وقایع خراسان و منازعه شجاع الملک با برادرها و فتح جناب نوراقغان و بعزیمت او بجانب هندوستان

در هنگامیکه نایب السلطنه مرحوم در خراسان بود دو عزیمت طهران کرد و نور محمد خان قاجار دوا چنانکه بدان اشارت رفته در خراسان گذاشت و رضاقلی خان چاپشلو که نواب ولیعهد او را عباسقلی خان نام داده و در دره جزر حکومت داشت همانا خود سری خواست نور محمد خان با جمعیتی کامل بسر او رفته او را می صره و متواصل کردنا چار بخدمت سردار آمده عیال بکبر و کان داده و نقد او جنسا خدمات لایقه کرده و استخلاص جست و بلنک توش خان جلایر کلاتی بواسطه قرب جواره جز بخدمت خان قاجار آمده خدمت و اطاعت کرد و نور محمد خان کامیاب مشهد رجوع نموده و از جمله واقعات خراسان اینکه چون نواب نایب السلطنه مغفور اراده تسخیر هرات بلکه حدود قندهار و کابلستان را که سابقا ضمیمه ملک ایران بوده داشت اولیای دولت بهیه انگلیس اندیشه نمودند که اگر نایب السلطنه با نخدود عزیمت کند شاید ذرام هندوستان خللی روی نهد جناب مستر کمیل ایلچی مختار دولت مکمیل صاحب نایب خود را بخراسان فرستاده در باب این سفر گفتگو کردند و او باز گردیده ولیکن مطمئن نشدند لهذا شجاع الملک میرزائی تیمورشاه افغان که از تعاقب برادران مدت سی سال در ظل حمایت دولت انگلیس آسوده بود با سی هزار کس روانکا بلستان شده و بقندهار رسید کامران میرزا از آمدن او متوحش شده از نواب امیرزاده قهرمان میرزا نایب خراسان استمداد کرد و بالاخره برادران فتح خان افغان در دو رقندهار با شجاع الملک مقاتله کردند و رزمی عظیم در پیوستند شجاع الملک شکستی فاحش یافته بجانب هندوستان گریخت و این خبر در عشر اول ربیع بعرض محرمان بارگاه رفیع حضرت صاحبقرانی در رسید

اختلال نظام عراق و فارس و عزیمت حضرت خاقان اکرم فتحعلی شاه قاجار بجانب اصفهان

در سالیکه بختیاری ملازم رکاب مستطاب عباس آباد جابن و بدولی پیشه کرده بی مبارزت و مصابرت قلعه بدان متانت را بتصرف سپاه روسیه دادند و بکرنخشید حضرت خاقان قاجار ملازمین انطایفه را که دو هزار بوده اند اخراج فرمود و عیال و خانه کوچ همه را مرخص داشت که بولایات خود روند و بعد از این واقعه طوایف بختیاری در عرض راه عراق بدزدی و راهزنی معیشت میکردند و چون هر طایفه یکی از شاهزادگان عراق متوسل و در میانه شاهزادگان خلاف و غرض متداول گردیده بود در مدافعه این طایفه مسامحه کردند تا کار بجائی رسید که محمد تقی خان بختیاری ولد علیخان کمونرسی شتر از کس برداشته بتسخیر شوشتر رفت و شوشتر و دزفول را بتصرف درآورد و از آنجا رای زام هرمز خاک فارس کرد اهالی کوهکیلویه و الوار مسنی و حکام دشتی و دشتستان فارس از خدمت دیوان سیر باز زدند و با یکدیگر موافقت کردند و با محمد تقی خان رابطه جستند و مبالغی از متوجهات دیوانی فارس ضایع و مهمل ماند و مبلغ یک کرور و یکصد هزار تومان در فارس باقی ماند و نواب اشرف والا حسینعلی میرزای

فرمانفرمای فارس یوسف خان گرجی غلام مشخدمت خاصه خود را که مردی دلیر و بزرگ منش بود بوزارت امیرزاده نصرالله میرزای عضدالدوله بشولستانات و ممسنی فرستاده و ضمنا در گرفتن ولیخان ممسنی بکمش که حاکم ایلات خود بود و قلعه سپید در تصرف داشت و را مختار کرد وی قصد گرفتن ولیخان نمود ولیخان بگریخت و او از دنبالش با شمشیر برآهیخته رسیده ضربتی بوی زد ملازمان و تفنگچیان الوار که در خارج عمارت سوار بودند شلیک کرد یوسف خان از اسب کشته شد و ولیخان را بدر بردند و ازینگونه حوادث در فارس کمر رروی داده بود لهذا باصرار و تقویت امین الدوله عبدالله خان اصفهانی خاقان صاحبقران قاجار با وجود ضعف بنیه و قوای مزاجی صعبه سفر را برحضر و زین را برمسند و زحمت را برراحت رجحان داد و سپاه مازندران و پیاده عراق را مامور برکاب داشته در یکشنبه سیم شهر جمادی الاولی سال یکهزار و دویست و پنجاه از دارالخلافه طهران بباغ دلکشای نگارستان نزول اجلال اتفاق افتاد روز شانزدهم شهر مذکور که سه روز بابتدای میزان مانده بود موکب فیروزی کوکب شاهنشاه کبیر و خاقان پیروی بسوی مقصد نهاد و در دوشنبه هیجدهم وارد معصومه قم گردیده بزیارت بضعه موسی رفته بفکر اتمام منزل سر انجام خود افتاد **ذکر ساختن خاقان صاحبقران مرقد و مضجع و مدفن خود را در جنب معصومه قم و سبب ذکر اتمام آن** بر ارباب قلوب مکشوف است که سلاطین صاحب نفس قوی دل ایشان مهبط فیوضات و الهامات غیبی است غالبا بعضی امور آتیه عکسی در خاطرشان منعکس میگردد و بحال مآل خود لختی پی میبرند چه جای انکه عمر طبیعی از شصت تجاوز کرده و قریب بهفتاد گردیده باشد و قوای نفسانی روز بروز بتحلیل رود و شیخ نظامی بس نیکو گفته است مثنوی نشاط عمر باشد تا چهل سال ✻ چو پنجه شد فرو ریزد پر و بال ✻ چو شصت آمد نشست آمد بدیدار ✻ چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار ✻ بهشتاد و نود کر در رسیدی ✻ بسا سختی که از دوران کشیدی ✻ وز اینجا گر بصد منزل بر آئی بود مرکی بصورت زندگانی ✻ اگر صد سال مانی در یکی روز ✻ بباید رفت ازین کاخ دل افروز ✻ و همانا در این اوقات سنین مبارک حضرت شاهنشاهی بشصت و هفت سال و ماهی چند رسیده بود و هفتاد نیز گویند و عدد اولاد ذکور و اناث از دویست و شصت در گذشته و تعداد اولاد احفاد تا هفتصد و هشتاد و چهار بشمار آمده با انکه مندرجا یکصد و پنجاه نفر از ایشان بسوی عالم باقی سفر کرده بودند چگونه توان از کار رحیل برآسود و حال انکه اشارت رفت که منجمین کامل ایران خاصه میرزا محمد رضای محوس جدید الاسلام کرمانی که نسب خود را بجاماسب حکیم قدیم اسنا و میداد حکم صریح کرده بود که وفات نایب السلطنه بسالی قبل از واقعه ناگزیر یعنی رحلت خاقان کبیر اتفاق خواهد افتاد و اینخبر گوشزد الحضرت گردید مع القصه خاقان کبیر بعد از واقعه نایب السلطنه در فکر انجام کار خود افتاده و بمرگ تن در داده در وقتی که فخرالدوله بعتبات عالیات میرفت مقرر فرمود که بقدر پنجاه من از خاک پاک تربت عالی بنت حضرت امام همام حسین بن علی علیهما السلام مخصوص محل مرقد خاقانی آورده باشد و در بارگاه معصومه قم مضجعی لطیف ساختن فرموده آن تربت پاک را زینت مرقد خود قرار داد و سکنی مرمر را بحجاری و نقاری امر کرد و اشارت راند که نقش پیکر همثال خاقانی را بر روی آن مرمر بروجهی آشپته منقوش و منبت کردند و اشعاری چند مشعر بر انخالت از طبع صاف جناب صاحب دیوان میرزا محمد تقی علی آبادی صادر و بران صفحه محکوک و منبوت افتاد و در اوقاتیکه از طهران عزیمت این سفر پرخطر فرمود ضریحی سیمین بمرقد مطهر حضرت امامزاده والامقام عباس بن امیرالمؤمنین علی بشش هزار تومان ساختن فرمود و دو کس از مستوفیان عظام دیوان اعلی یعنی جناب زبدة الالباب میرزا هدایت الله نوری و میرزا محمد تقی نوری متصدی اتمام و انجام آن بودند و چون یکصد هزار تومان مذر مصارف روضه مطهره معصومه فرموده بود و در این ایام قلیلی از آن باقی بود بصرف مابقی حکم راندا لقصه در امکان شریف رفته مرقد و مضجع خویش را نگریسته دل از دنیا برگرفته و عازم گردید و چند راغنیمت میشمرد و بواسطه غیرت فطری در فکر انتظام امورات ملکی و ملتی و کوشمال مفسدین بختیاری و الوار و امن و امان طرق و بلاد و دیار همی بود و چون عبور توپخانه از راه قم باعث زحمت رعایای عرض راه بود هم از دارالخلافه فرمان داده بود که توپخانه و زنبورکخانه در خدمت شاهزادگان والاتبار امام وردی میرزای کشیکچی باشی و صاحبقران میرزای سالار اتشخانه و سپاه پیاده و سواره مازندرانی و عراقی از راه جوشقان عبور کرده در منزل مورچه خورت اصفهان برکاب شاهنشاهی الحاق جویند الحاصل پس از سه روز توقف در دارالایمان قم عزیمت کاشان فرمود و در روز جمعه بیست و دویم در عمارت فین ترزین افرود و بعد از سه روز بجانب اصفهان حرکت فرمود مامورین برکاب سعادت انتساب پادشاه سلیمان جاه در منزل مورچه خورت برکاب اعلی پیوستند و نواب حسام السلطنه محمد تقی میرزای حکمران بروجرد و بختیاری تیز برحسب امر اعلی در ان منزل بحضور خاقان صاحبقران رسید نواب شاهزاده سیف الدوله حاکم اصفهان باستقبال موکب همایون راه سپرده سعادت و اقبال حضور یافت و توپخانه و زنبورکخانه رعد غریو برق انگیز همه جا نعره زنان و آتش فشان زلزله و ولوله در اصفهان و اطراف کنده موکب اجلال بسعادت در باغ سعادت آباد هزار جریب که گلستانی است دلفریب نزول فرمود و بمدلول **ما تذری نفس بای ارض تموت** در کجا جلال در آن عمارت فردوس مثال مکان فرمود **مطلع قطعه** یکت کشتی ازین بحر بساحل رسید ✻ قافله عمر بمنزل رسید ✻ **ذکر بنا و وقوع**

بعضی امورات و آمدن نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس باصفهان و ماموریت باجانب
السلطنه بمراجعت فارس و رحلت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار و ذکر سعادت باد اصفهان
و انقلاب حال شاهزادگان پوشیده مباد که هرچه بحکم اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة و لا یستاخرون هیچ سببی
مسببی برتر از حکم تقدیر و قضا نخواهد و لی بحسب صورت نیز سببها در کار است حضرت خاقان صاحبقران که شاهنشاهی غیور و جلیل الشان بود در اواخر ایام
سلطنت از غلبه دولت روسیه دادن گرور چند بال المصالحه و فوت فرزندان کامکار محمد علی میرزای دولتشاه و عباس میرزای نایب السلطنه و اختلاف
شاهزادگان عراق و فارس حادثه سخت و واقعه گران بود و از ضجرت و عبرت همی گداخت تا کار مزاج اختلال یافت و امراض مزمنه روی داد و مرض دق و سل انجامید
و اطبا بمغیر تجویز کردند ان نیز مزید علت شد و این رکضت نیز چنانکه اطبا میگفتند باعث قوت مرض آمد و چون باصفهان در رسید جناب آصف الدوله را در
خدمت شاهزاده سیف الدوله مامور بتاخت و تاراج اماکن و مواطن طایفه بختیاری فرموده بتهیه میرداختند و نواب فرمانفرما را از فارس بجهة اخذ بقایای
سنواتیکه از یکصد کرور گذشته بود بخواند و او در سنه شنبه دهم شهر مزبور با معدودی از خواص بشرفیابی حضور اعلی در رسید و در ادای مالیات چهار ساله بعاذیر
و دفع الوقت میپرداخت و بملیخواره کی و بقایای لاوصول و طغیان حکام محول میساخت خاقان صاحبقران مقرر فرمود که حسام السلطنه محمد تقی میرزا با فرمانفرما
بشیراز رفته تنخواه را بوصول رساند و امین الدوله نیز با هفتصد نفر از سواره و پیاده رکابی بعد از روزی دو از تفای ان نشتابد و بتفریغ محاسبات و تنظیم معاملات
فارس جهد و جهد مرعی کند و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و میرزا سید علی مستوفی قرخانه قاهره نیز با امین الدوله مامور بفارس شدند صد
مقال آنستکه شاهزادگان و امراو وزرا دل از حیات حضرت خاقان برگرفته بودند و هریک در اندیشه مصلحت کار خود افتاده استخلاص و استرخاص خود را از ان
مهلکه ایله اسبابی همی چیدند و اصرار و الحاح امین الدوله در حرکت خاقان صاحبقران بعراق و فارس محض رسیدن بموطن و بلد خود و پیوستن بفرمانفرما و شجاع
السلطنه و ملاحظه مآل حال خود بوده چه میدانسته که با وجود ولایت عهد نواب نایب السلطنه محمد میرزا و پشکاری قایم مقام و منوچهر آصف الدوله تمکن و تمدن او
در ایران محال خواهد بود و بمضمون اینکه ع زین میان تا بتوان به که کناری گیریم ✻ خود را بجانب فارس کشیدن خواستی نواب فرمانفرما و حسام السلطنه در سنه شنبه
هفدهم از حضور خاقانی رخصت انصراف بساحات فارس یافته روانه شدند و این در اراضی لسان الارض مشهور بتخت فولاد خارج اصفهان نقل و مکان منتظر
اخبار بود و خاقان صاحبقران اکبر در روز دوشنبه پانزدهم جمادی الثانیه در اوایل طلوع قدری کاهو تناول فرمود و هنگام چاشت بکباب آهو رغبت کرد و مزاج
ان نبات و حیوان در هضم با یکدیگر مخاصمه و منازعه کردند و طبیعت را در تصرف تحیر دادند عصر همانروز خاقان سپهر اجوانی در سر افتاده در کنار زنده رود دبی خرم
جبه چنانکه معتاد بود بتیراندازی پرداخت و تیر قضا بر هدف آمد ذات الجنب و قولنج بر ذات الصدر کرکه استمرار داشت بفرزود و میرزا حسین حکیم باشی معالجتی میکرد و سه
روز در گذشت و مع هذا از کمال غیرت طبع بدیوانخانه آمده بر تق و فتق و حل و عقد امور ملکی میپرداخت تا در روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الثانی که طلوع خورشید عمر
مبارک قریب بغروب گردیده بود سه ساعت بغار شام مانده از خواب برخواسته پس از صرف شوربا و ادای فریضه لباس خاص خواست که پوشیده و بدیوانخانه همایون
خرامد در همکامیکه قامت قیامت را چون سرو سهی راست کرده بند قبای دارائی همی بست ضعفی قوی بر مزاج خسروی مستولی گشته ناچار بر زمین فرو نشست اغا
بهرام خواجه قراباغی بپیش آمده خاقان صاحبقران از کمال ضعف بر او تکیه داد و نفسی چند کسیخته و شمرده برکشید و دم در کشید بلیت بجوشید دریای فروشکوه ✻
بخوشاد دریا بتوفادکوه ✻ آغا بهرام و خواتین ناهید چهر بهرام غلام بر سر خاقان صاحبقران از دحام کرده دیدند که شاهباز روح پرفتوحش قفس شک قالب عنصری را
شکسته و بر ساعد قبول ملیک مقتدر نشسته جسم فرخنده اش بر روح و نفس عیسی دمش مطوع است و دود حسرت از کاخ دماغ حاضران بر فلک نهم پیوست و حیرت
زبان بیان همه را بربست در گمان این اسرار کوشیدند و کسوت صبر و سکون پوشیدند دیگر روز باشتباه گذشت در روز دیگر که بیست و یکم بود بوضوح انجامید
علی الجمله جسد خاقان مغفور را تغسیل و تکفین داده کرده در عمارت هفت دست بران نماز گذاردند و بتهیه حرکت پرداختند نعم ما قال السعدی نظم خبر داری ای
استخوانی نفس ✻ که جان تو مرغی است نامش نفس ✻ چو مرغ از قفس جست و بگسست قید ✻ دگر بره نگرد و بسعی تو صید ✻ سکندر که بر عالمی حکم داشت ✻
در آن دم که میرفت عالم گذاشت ✻ میسر نبودش کزو عالمی ✻ ستانند و مهلت دهندش دمی ✻ نگهدار فرصت که عالم دمی است ✻ دمی پیش دانا به از عالمی
است ✻ ذکر تهیه کار شاهزادگان ملتزم رکاب و حرکت دادن محفه و تخته روان حضرت خاقان مغفور را بجانب
کاشان و شهر قم و دفن معصومه بمضجع و مقبره معینه سپردن نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا که مامور با نتظام بختیاری و در
چهارمحال متوقف بود در رجوع بمرکز ایالت و اصلاح خود دیده در یکفوج جدید اصفهانی که مالیور خان ارمنی سرهنگ و معلم انها بود و بماند نواب شاهزاده حسام

السلطنه محمد تقی میرزا که با شاهزاده حسینعلی میرزا مامور بفارس و باطنا طالب ایالت آن ممالک بود بعد از استحضار ازین واقعه فرمان فرما را وداع کرده این راه پیمود
و آن ایالت پناه از برگرفته بر فشنداین الدوله از بخت فولاد با ابوالجمعی خود بار دوی اعلی آمده مستوره کبری تاج الدوله اصفهانی والده نواب سیف الدوله را برداشته
وارد شهر اصفهان شد و من باب الاحتیاط به دولتخانه جناب سید سند عالم کامل فخر مجتهدین حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر زید فضله رفته ساکن شد و نواب شاهزاده
عبدالله میرزای دارابی بعضی ملاحظات در اردو نمانده بجانب طهران روی نهاد و نواب شاهزاده محمد رضا میرزا راه محلات برگرفته بخدمت جناب حاجی زین العابدین
شیروانی سیاح که در آن ایام در انجا ساکن بود رفته از ان مرد جهاندیده مشورت در مصلحت حال خود کرد وی گفت بالقطع والیقین صاحب تاج و نگین نایب السلطنه
محمد میرزا خواهد بود صلاح حالت انستکه بسرعت راه تبریز گرفته بخدمت ولیعهد رسی و اظهار اخلاص کنی و در رکاب وی بطهران آئی و در ظل عاطفتش بپاسانی شاهزاده
معظم الیه قبل از همه مسرعان انخبر را بنایب السلطنه والاشان رسانیده ازان پس حاجی میرزا کوچک فرستاده حاجی زین العابدین وارد تبریز شده شرح واقعه بحضرت ولیعهد
معروض داشت علی ای حال اهالی اردوی اعلی بهم برآمدند دسته جات سواره شاهسون خارج اردو را غارت کرده راه بلاد خود برگرفتند و اهالی اصفهان کوچها را
سپینه بندی کرده باحزم همی بودند و کسی را بشهر راه نمیدادند شاهزادگان اردو بواسطه کبر سال محکوم نواب رکن الدوله علی نقی میرزا شده بر درباغ سعادت آباد اجتماع
کرده بفکر حرکت دادن نعش خاقان مغفور و عیال حرم و اثاثه سلطنت افتادند بخست نواب رکن الدوله اسباب خاصه سلطنت را از قبیل شمشیر و خنجر و حقتان مجوهر
و تاج و افسر و بازو بندهای الماس مشهور بتاج ماه و کوه نور را برداشته بنواب امام ویردی میرزای کشکچی باشی که برادر امی او بود سپرده در حفظ انها او را امین کرده از
سپس بحمل و نقل خزاین و دفاین مصمم گردیدچون اغلب استران بارکش و شتران سرکاری بجهة تعلیف بصحراها چمنها متفرق بودند و بعضی راهم شاهسونان غارت
نموده مجال توقف چندان نبود جمیع اسباب و اساس هوتات سرکار اعلی را در انجا ریخته عزم طهران کردند نعش شریف خاقان مغفور را در بخت روان زرین نهاده
صباح روز شنبه بیست و یکم جمادی الثانی با توپخانه و زنبورکخانه و ملازمان رکابی مازندرانی و آصف الدوله و اسکندر میرزا خلف شاهزاده ملک آرا روانه شدند
و چون اهالی اصفهان دروازها را بسته و کوچه بندی کرده بودند از خارج شهر بحرکت درآمدند و در دور حصار شهر شش روز گردش کرده تا از خلاب و وحل و جوی
و جدول در گذشته راه نظنز سپرده روی بقم نهادند دسته جات سواره و پیاده مازندرانی و استرابادی که صاحب اختیار ایشان نواب اسکندر میرزا
خلف ملک آرا و مطاع ایشان جناب میرزا آقاخان وزیر لشکر بود در آن سفر بحفظ اثاثه سلطنت بکمال تیقظ و اهتمام و تحفظ و انتظام بظهور آورد و سربازان
عراقی مکرر در راه قصد دستبردی کردند چون کل اهالی مازندران بایکدیگر متفق بودند و حارسانه راه می سپردند عراقیان پای جرات در پیش ننهادند با آنی
که جنیبتها و توپخانه و زنبورکخانه و نقاره خانه پیشاپیش همیرفتند و خاقان صاحبقران از قفای انان راه میسپرد و در بیوقت نیز بنظام تمام حرکت کرده و بخت
روان حضرت خاقان مغفرانی را پیش افکنده با آداب و اشکباری و تعزیه و بیقراری در دنبال صف برار آستانه همیرفتند و بهر قریه و دهکده که در رسیدند از ضجه
و ناله مردمان جهان پر آشوب همی شد زنان و مردان جامهای سیاه در بر کرده و مقنعه ای مشکین بر سر افکنده کل ولای و لژن و خاک بر سر و روی پاشیده
شاه جوانبخت کوهان خود را بر خاک راه می افکندند مویه کنان و موی کنان همی غلطیدند که فی الواقع اگر است و هنگام محشر که کس را پروای کس
نیست و احدی را احدی دادرس نه همراهان بخت روان چندان بگریستند که سر و پای ایشان غرقه دریای خون بود و چندان بنالیدند که گوش
گردون انباشته از سیماب شدی کتلهای مشکینه پوش بر آراسته و پیلسهای سیاه بر کردن افکنده مزید ناله و آه شاهزادگان و امراکشتی بالجمله در روز پنجشنبه
چهارم رجب که روز ورود قم بود جمیع علما و سادات و مشایخ و فضلا و قراء و چاوش بلکه صغیر و کبیر و اناث و ذکور شهر قم با علمهای سیاه و سبز و جامهای
نیلوفر و کحلی سراپای برهنه از شهر بیرون آمده و در پیش تخت روان شاه ایران بر خاک افتادند و ناله و خروش برکشیدند تا بشهر داخل شده کل شهر را بیاسا بسته
و ضریح حضرت معصومه را مشکین لباس پوشیده جنازه خاقان صاحبقران کیهان را که در واقع پدر کبیر و صغیر اهل ایران بود و تا دیده کشاده بودند جز او را
ندیده بودند بر کرد مرقد مطهره حضرت معصومه طواف داده در محلی مخصوص که معین شده بود و تربت حسینیه را در آن گسترده بودند جسد شریف شاهنشاه عهد را بخاک سپردند
و بقانون ملوک عجم در لحد و خمه اعلی را بترکیب قبر ترتیب داده ببستند و برآوردند و سنگ مرمر مصفی منقش منبت را بر فرازان نهادند و اسباب قرائت و تلاوت
فروچیدند و سه روز و سه شب شیلانی ملوکانه کشیدند و بعد از رعایت لوازم تعزیت و برد و احسان بر پیر و جوان رکن الدوله با همراهان بدارالخلافه طهران برانند و
آصف الدوله بعضی ملاحظات در قم بماند و مداح و تهنیت فصحای عهد برائی و تعزیت بتدیل یافت تواریخ گفتند و در مصایب سفتند ملخص لفظ سپهر رات

کویم از تو ام دل در بهر است ❊ که دوران تو را بر کین و خونریزی اساستی ❊ جوی در خرمن بابت نه و بر خرمن بابت ❊ درودن را سر مهر مهت بر مکل داستی
مشعبد طبعت بازی ساحرت پیشه که در دستش ❊ کهن چیزیه جاستی کهی زینه طاستی ❊ دو قرص مهر و کرمت پیش فی بر خوان و در گردش ❊ کر سنصف بصف

بر سیمان بقیاستی ❊ همیگردی و زین گردش نهانی چیست مقصودت ❊ که دایم دیده ها بر بسته چون گاو خراستی ❊ بعالم هر که آینده نماند از تو پاینده ❊ که سال و
ماه سایند که و مه را چو آستی ❊ بجز نابوده زود و راست آسوده ❊ کزین سان اس بر سودن اجسام ناستی ❊ بجام و کاس هشیاران کیستی از تو سنگ و خون ❊ بجای
نوشش دایم زهرست اندر جام و کاستی ❊ زنقدیر تو در عقل و حس اهل خرد نقصان ❊ ز تاثیرت اگر چه جمله را عقل و حواستی ❊ بخاک تیره بس ماه و لالا را ز تو خوش خفته
که رنگ کلرخان چین و ترکان ایاستی ❊ کفن شد بلبس سلطانی که در حشمت همی گفتی ❊ سلیمان دوم بی اشتباه و التباستی ❊ ملک را از غبار سم اسب او فروروستی
فلک را از عطوس خاک راه او عطاستی ❊ شه صاحبقران فتحعلی شه کا بحکمت یکسر ❊ تو گفتی کرد خر کا بش بزرگ داران پاستی ❊ مع القصه مدت عمر شریف حضرت خاقان
باختلاف روایتین از شصت و هفت الی هفتاد و زمان سلطنتش سی و نه سال و کسری بوده و پنجاه و نه پسر و چهل و شش دختر در زمان رحلتش موجود بودند و بذکر اسامی

ذکر اسامی شاهزادگان کوریه و اولاد ذکور حضرت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار قوینلو

نور الله مضجعه علی الاجمال بر ارباب سیر مخفی مبادا که از آغاز پادشاهی کیومرث مبتدا دی الی الآن که یکهزار و دویست و هفتاد هجری است در هیچ
تاریخی بنظر نرسیده که کثرت اولاد ذکور سلطانی بدین تعداد بوده باشد چه که از بدو شباب تا ختم شیب و دویست و شصت اولاد ذکور و اناث از آن شاهنشاه مجاهد بوجود
آمده و مساوی یکصد و پنجاه و نه نفر در ایام حیات از بدو ممکنات متدرجا و فات جسته اند و یکصد و یکنفر ذکور و اناث بعد از رحلت الحضرت باقی بودند و بغیر شاهزاده
مرحوم دولتشاه و حضرت نایب السلطنه مغفور که پیش از خاقان مبرور سرای عاریت را بدرود کردند در رحلت خاقان اکبر پنجاه و نه پسر و چهل و شش دختر در عالم شهود
وجود داشتند و اولاد و بنایر بلافصل خاقان که زاده از صلب و بطن ذکور و اناث شاهزادگان بوده تا سال پنجاه که رحلت خاقان در آن اتفاق افتاد و هفتصد
هشتاد و چهار تن میشده در ذکر اناث ادب مانع است ولی اسامی مبارک شاهزادگان بهمال بر غایت ترتیب سالی نگاشته شد تا مانند این دولت ابد مدت نام
ایشان نیز در روزگار موبد کرد و اقبال نواب شاهزاده نایب السلطنه عباس میرزا در چهارشنبه پنجم سال یکهزار و دویست و سه در قصبه نوا از بطن صبیه محترمه فتحعلی
قاجار و دو الویزاد در جان محمد خان بوده و چنانکه گذشت در سال ۱۲۴۹ رحلت نموده دویم نواب شاهزاده محمد علی میرزا در همین سال متولد شده و در سنه ۱۲۳۱
رحلت یافته سیم نواب شاهزاده محمد قلیمیرزا در شب هفتم ربیع الثانی همین سال در قصبه نوا متولد شده والده اش صبیه محمد خان قوینلو خال خاقان شهید و همشیره امیر
کبیر قضا الدوله سلیمان خان قاجار بوده چهارم مهد ولادت نواب شاهزاده محمد ولیمیرزا در جمعه عید رمضان المبارک و غره شوال تصحیح کرده اند و سالها در خراسان
و نیز در حکومت گذشته و بعدها در خدمت خاقان صاحبقران بود شرح جلالتش در متن تاریخ مرقوم یافته است پنجم نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما و لادتش
در عید اضحی همان سال و مولدش نیز همان قصبه و والده اش دختر جعفرخان بن قادرخان عرب بسطامی ششم نواب حسنعلی میرزای شجاع السلطنه برادر صلبی و بطنی او
در جمعه پنجم یکهزار و دویست و چهار متولد شده هفتم نواب علیشاه ملقب بظل السلطان برادر صلبی و بطنی نایب السلطنه مرحوم و لادتش در ششم شعبان سنه ۱۲۱۱ بوده
هشتم شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه حاکم بروجرد نهم نواب علی نقی میرزای رکن الدوله حاکم قزوین در سنه ۱۲۱۷ متولد شده دهم امام ویردی میرزای ایلخانی
برادر بطنی رکن الدوله در یکهزار و دویست و ده متولد شده یازدهم نواب شیخعلی میرزا حاکم ملایر بوده و مادرش دختر شیخعلی خان زنگنه است و لادتش در شهر رجب
دوازدهم نواب شاهزاده عبدالله میرزای متخلص بدارا حاکم خمسه و بیست و چهارم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۱۱ متولد شده سیزدهم نواب حیدرقلی میرزا حاکم کلکانه
والده اش صبیه عم خاقان مغفور قلی خان قاجار بوده چهاردهم نواب محمود میرزا حاکم نهاوند بوده پانزدهم نواب هیئون میرزا برادر صلبی و بطنی اوست
شانزدهم نواب احمدعلی میرزا برادر سیم ان دو شاهزاده بوده هفدهم نواب جهانشاه میرزا چهارم برادر ایشان بوده هیجدهم نواب الله ویردی میرزا
نوزدهم نواب اسمعیل میرزا حاکم ترشیز و بسطام بوده بیستم نواب شاهزاده محمد رضا میرزا متخلص بافسر حاکم گیلان بوده و استعفا نموده بیست و یکم
نواب علی رضا میرزا برادر بطنی اوست بیست و دویم نواب حاجی شاهقلی میرزا مادرش صبیه علیخان زند بوده بیست و سیم نواب ملک قاسم میرزا والده اش
صبیه اسامقلی خان افشار یکلر یکی ارومی بوده بیست و چهارم ملک منصور میرزا برادر بطنی اوست بیست و پنجم نواب حسینقلی خان ملقب بخان بابا
و جهانسوز والده اش صبیه حسینقلی خان یکلر یکی ارومی است بیست و ششم نواب ملک ایرج میرزا بیست و هفتم نواب سلطان مصطفی میرزا برادر ایشان
اوست بیست و هشتم نواب کیومرث میرزای ملقب بابوالملوک والده اش گرجیه بوده است بیست و نهم نواب منوچهر میرزا سی ام نواب کیقباد میرزا
سی و یکم نواب کیکاوس میرزا سی و دویم نواب کیخسرو میرزا هر سه از یکمادر زند سی و سیم نواب یحیی میرزا والده اش والده ملک قاسم میرزا بوده سی و
چهارم نواب شاپور میرزا سی و پنجم نواب حاجی بهرام میرزا سی و ششم نواب هرمز میرزا سی و هفتم نواب محمد مهدی میرزا سی و هشتم
نواب محمد امین میرزا سی و نهم نواب محمد هادی میرزا چهلم نواب سلیمان میرزا چهل و یکم نواب سلطان سلیم میرزا چهل و دویم نواب سلطان

ابراهیم میرزا برادر صلبی و بطنی رکن الدوله است چهل و سیم نواب فتح الله میرزای شعاع السلطنه حاکم خمسه بوده چهل و چهارم نواب سلطان محمد میرزای سیف الدوله والده اش علیا جناب تاج الدوله مشهور است و خود حکومت اصفهان داشت چهل و پنجم نواب فرخ سیر میرزای نیر الدوله حاکم همدان و برادر سیف الدوله بوده است چهل و ششم نواب سلطان احمد میرزای عضد الدوله برادر سیم آن دو شاهزاده بوده چهل و هفتم نواب بهمن میرزای بهاء الدوله والده اش کرجیه خازن الدوله لقب داشته خود حاکم سمنان بوده چهل و هشتم نواب سیف الله میرزا برادر امی بهاء الدوله است چهل و نهم نواب صاحبقران میرزا نامش اسکندر میرزاست و سالار توپخانه خاقانی بوده پنجاهم نواب پرویز میرزا والده اش شمرانی بوده پنجاه و یکم نواب شاهزاده علی قلی میرزا والده اش ارکرجیه دیارارمن بوده و در اولاد خاقان مغفور بکثرت فضایل و علوم و کمالات نفسانی و روحانی و اخلاق حمیده و علو همت مخصوص است پنجاه و دوم نواب عباس قلی میرزا برادر کهتر شاهزاده علی قلی میرزاست پنجاه و سیم نواب کامران میرزا والده اش مازندرانیه و ملقب بمهد علیا بوده پنجاه و چهارم نواب اورنگ زیب میرزا برادر امی اوست پنجاه و پنجم نواب سلطان جلال الدین میرزا والده اش دختر جمشید بیک کردنایب امیر اخور و در ینوقت هشت ساله بوده پنجاه و ششم نواب امان الله میرزا از بطن صبیه علی قلیخان دوالو بوده پنجاه و هفتم نواب سلطان حسین میرزا مادرش کرجیه بوده که او را پس از خاقان مغفور فخر الدوله تربیت نموده و اینهمه ملکزادگان جلیل الشان علی اختلاف مراتبهم با منا صبی درخور و مراتبی شایان و حکومتی نافع و ایالتی موفور و جذمی وحشمی کافی معیشت میکرده اند و در بار هر یک بوزیر زیور و بامیر زینت داشت و ارکبشیک قاسی قوللر آقاسی تا آبدار و بازیار مقرر بوده و مستعدین هر شهر و بنجابی هر بلد در خدمت هر یک مرفه الحال و فارغ البال زندگانی مینمودند و هر تن در مقام خود تاجداری و هر یک در شهر خود شهریاری بودند عموم ملکزادگان عهد حتی رضیعان مهد همگی خدم و حشم و عمله و مقرری معین داشته اند و آنان که ببلاد و سواد مقرر و لوای جلالت بر اوج سپهر اخضر برکشیده خود هر یک در تجمل و تحشم شاهی و بر فلک حکمرانی ها محسوب میکرده اند چنانکه در مقامات خود مذکور شده و خواهند شد و هر یک از اولاد این شاهزادگان زاده در بخانه و دستگاهی و خدمه و عمله بقدر ضرورت و کفایت در هر ملکی مقرر بوده اما بنات معظمه الخضرت هر کدام بحسب رتبه و شان متناسب با بنی اعمام و اقارب و امرای قاجاریه و بعضی خانه زادان صداقت سیر منسلک آمده اند که تفصیل آن در ین مقام مایه تطویل کلام است و میرزا فضل الله شیرازی متخلص بخاوری در تالیف موسوم به ذوالقرنین نام و نسب و بنات و بنایر خاقان صاحبقران را از کبایر و صغایر مذکور ساخته لهذا بواسطه کثرت اولاد الخضرت در اندک مدت تمامت ایران امت واحده شدند و احدی نماند که از رای الطبع و بستگی بپسندگان و محبان دولت خاقانی حاصل نموده باشد و در غم و عیش اند دولت همه ایران شرکت داشته اند

ذکر بعضی از نعمتهای خاصه حضرت خاقان مغفور که بفضل الله تعالی و تقدس بدان مخصوص بوده علی الاجمال حضرت واهب بی منت و منعم بی ضنت خاقان صاحبقران کیهر مکرمتهای خاص و موهبتهای اخص اکرام و انعام کرده بود که اغلب ملوک را حاصل نیست چه از زمان باستان تا این روزگار هیچ سلطانی این کثرت ازواج و عدت اولاد و احفاد اتفاق نیفتاده است زیرا که عدد زنان معینه متمره چهار صد بوده و تعداد اولاد از عشایر و بنایر و اسباط اکنون که سال یکهزار و دویست و هفتاد و رفته غیر انچه بمرور وفات یافته اند چهار هزار کس موجودند **دیگر** انکه الخضرت از آغاز سن شباب در حضرت خاقان شهید رتبه فرزندی و مرتبه ولیعهدی داشته و همه عمر مبارک را بخدمت و عزت گذاشته پیوسته بایالت و امارت و حکمرانی و سالاری بسر برده و در کشور جم مدتها ایالت کرده و پس از واقعه عم اکرم بل پدر محبت توام مدت چهل سال بر تخت جلال و استقلال جلوس داشته و پیوسته از ملوک اطراف و سلاطین اکناف رسل و رسایل و تحف و هدایا کاروان در کاروان بجانب درگاهش روان بوده **دیگر** انکه بحسب پیکر و جمال و شمایل و خصال فی انبازو همال بوجود آمده احدی از ملوک بدان اعتدال قامت و صفای طلعت و مشکین موی و کلکونی روی و تناسب اعضا و توافق اجزا مشهود دنیا مده ابروی و چشمی مقوس و شهلا حدقی و قدی نیاورعنا محاسنی مشکین مجعد تا بحوالی کمر و چهره در لطیه چون در شب تاری درخشنده قمر رفتاری دلپسند و گفتاری شیرین تر از نقد بر تخت فرخنده تر از جمشید و بر زین درخشنده تر از خور شید در چابکسواری بوپرسام و در صید افکنی بهرام ترش خطا نکشی و گلوله اش جز بهدف نیامدی طیور را از حوالیش قدرت پرواز نبودی و وحوش را از برابرش مجال رهائی نیفتادی **دیگر** انکه قطعات جواهر گرانبهایش هر یک پیش از خراج اقلیمی از زیدی طایر و تقویم مقومان به بیرامن قیمت یکی از انها نکردیدی قطعات اربعه معروف بدریای نور و تاج ماه و نور العین و اورنگ زیبی که بازو بند خاصه الخضرت بودی خود مشهور عالم است و معروف ضمایر سلاطین اعظم تاج کیانی و کمر مرصع و اورنگ مکلل و افسر مجوهر و شمامه و کمر زر و سپر و حمایل و زنار و چتر و مسند و متکای الخضرت که در سفر و حضر مشهود دیده اولوالابصار کردیده هیچ سلطانی را میسور نیامده بخشش طاقدیس را بنده کرده و تاجش کرزن اشرمنده **لمؤلفه** بر تخت چو تخت طاقدیسش ☆ دو صد خسرو چو خسرو خاک لیسش ☆ لآلی ثمین و جواهر رکین انچه فزون از حوصله ضبط ضباط دفاین و خازن بیوتات و صنادیق آمده با آلی حرم و صبایای محترم و خدمه عزت

توام ابدال و اتفاق یافته و در خارج زیب کمر و زینت پیکر و افسر ملکزادگان زاده و چاکران ارادت کیش گردیده بود تا بجائی که ستام و لگام مرکبان خاصه و کوهه زین توسنان کرزین میدان ترصیع یافتی حتی چوبدستی صاحب بار و ظروف و اوانی رکابدار را ازان بواقیت و لآلی بهره بودی و صاحبان بعضی تواریخ خزاین نقود و جواهر را معدود و در اسی کرور و غیر مسکوک از اوانی و ظروف را پست کرور و جواهر سپاده را پست و پنج کرور قیاس و تخمین کرده نگاشته اند العلم عند الله تعالی دیگر وقتی کتابخانه همایون را بازدید کرده بود ندانچه بعرض در آوردند خطوط میر عماد و سلطانعلی و میر علی و نورا و شاه بابا و رشیدا و عبد الجبار و آقا مقیم ملک الکتاب سرکار خاصه و میرزا مهدی فراهانی که روزی یکهزار مبت بخط خوش کتابت کردی و سایر خوش نویسان و از نگارستگاران شفیعا و میرزا حسن و درویش مجید و دیگران و از مصاحف و دعوات بخط یاقوت مستعصمی و ملا علاء الدین تبریزی و آقا ابراهیم قمی و میرزا احمد نیریزی و آقا محمد هاشم نردی مشهور باصفهانی زیاده از هزار مجلد بمعرض در آورده شد و از تواریخ عرب و عجم و کتب ادب و نسب ده هزار جلد مصحح منقش مزین مذهب بثبت اندر آمد شمار خیول و اجمال و ستور و افیال خود قابل نگارش درین گذارش نخواهد بود دیگر اهالی حرم عفت توام از تمام ممالک محروسه ایران از مخدومه و خدمه و منتسبان مخدرات همایون ازده هزار افزون بوده اند و بعضی از نشبها که به تنشیط مزاج و تفریح دماغ از مشاغل ملکی می آسوده چهل تن از نسوان صبیحه و حوران ملیحه بالباسهای رنگین و طرهای مشکین در مجلسی خاص مهیا و آماده بودی چنگ و رباب و بربط و نای ایشان برجرخ زهره را برقص آوردی و در خاک نکیسا را بوجد برانگیختی بازبد و باش و از نغمات قوالان خوش الحان حسد بردندی و سرکت و سرکش از غمزات ساقیان مهوش و دلآذر آزرم سوختندی و زیاده از پانصد کس خواجه سرای کرجی و ترک و کرد و سیاه و سفید در زیر حکم منوچهر خان معتمد الدوله ایچ آقاسی فرموده که بمجارست و محافظت آنها در سفر و حضر میپرداخته اند دیگر در بذل و بخشش و انعام اکرام چنان بوده که غالب متوجهات ملکی بمصارف اهل همان ملک رسیدی چنانکه مالیات آذربایجان که زیاده از پانصد هزار تومان بوده بخارج نواب نایب السلطنه مرحوم مقرر فرموده مبلغ دویست هزار تومان نیز بعلاوه ان همه ساله بجهة مدد خرج نایب السلطنه از خزینه مبارکه الفات میشد که صرف مجاهدین اسلام میگردید همچنین ملک خراسان نیز بملاحظه محاربه باتراکمه و اوزبکیه بسیورغال والی مقرر بوده و متوجهات فارس که النقد و جوه خزینه مبارکه بودی مذکور شد که شش صد هزار تومان در نزد حاکم و محکوم و آمر و مامور فارس باقی مانده بود و همه ساله مبلغ صد هزار تومان نقد و صد هزار خروار جنس بارباب وظایف از سادات و علما و مشایخ و قضات رسیدی و ازین گذشته همه ساله بتوسط امنای حضرت صره های زر بهر شهر و بلد روان و مستحقین محروم موصول میشد و سالی ده هزار کس را از ارباب فقیر و حاجت در دار الخلافه خیره و جامه میداده اند و از جمله آنرا مش یکی آن بوده که سی هزار تومان قرض جناب میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را از خزینه داده فرمود و بجایزه شش قصید شش هزار تومان بفتحعلی خان ملک الشعرا انعام فرمود دیگر از خیرات و نذور و راتی که در مشاهد مقدسه مطهره فرموده یکی مذهب ایوان و قبه حضرت سید الشهداء علیه التحیة والثناست که مبلغ پنجاه هزار تومان بوده و دیگر نصب ضریح نقره در آن حرم محترم که باهتمام جناب ملک الشعرای مرحوم بمبلغ پست هزار تومان بانجام رسیده و دیگر بنای قبه و بارگاه حضرت عباس که چهل هزار تومان صرف آن شده و پنج عدد قندیل زرناب که بوزن چهارده من تبریز است در حرم حضرت امام همام علی بن موسی علیهما السلام موقوف است و دو ضریح نقره هریک بده هزار تومان اتمام یافته یکی مخصوص حضرت عبد العظیم حسنی است که در یکفرسنگی طهران است و دیگری نذر جناب سید میر احمد بن موسی الکاظم که در شهر شیراز است دیگر مذهب قبه مبارکه و بنای صحن مقدسه و اتمام در ب سیمین و ترصیع ضریح معصومه قم و بنای مدرسه دار الشفا و تعمیر سردر قم که بیکصد هزار تومان مخارج رسیده بوده است دیگر صحن جدید و جنب روضه حضرت علی بن موسی که در سنه ۱۲۳۳ هنگام بقتل خاقان قاجار بدان روضه منوره آثار مبلغ پست هزار تومان انجام یافت و نیز یک قندیل مرصع بجواهر الوان و یکباب زین مینا کرده که هریک مدوازده هزار تومان زر ناب اتمام یافته وقف آستان ملایک پاسبان فرمود در ذکر بعضی از امرا و فضلا و شعرای درگاه حضرت خاقان صاحبقران مغفور علی سبیل الاجمال اگرچه تحریر احوال مقربان حضرت صاحبقرانی از گنجایش این دفتر بیرون است و بحصر نتوان در آورد ذکر نام و بیان مقام همه صورت امکان نپذیرد ولی بمضمون ما لا یدرک کله لا یترک کله ملاحظه تقدیم تاخیر مجملا بنام بعضی اشارتی میرود چه که از ذکر حال هریک متون تواریخ و بطون اخبار مملو و مشحون است امیر الامراء العظام و اجل الکبراء الکرام اعتضاد الدوله سلیمان خان قاجار قوینلو خلف الصدق محمد خان قاجار والد ماجدش از احفاد سلسله علیه قاجاریه و خال خجسته خصال خاقان شهید آقا محمد شاه انار الله برهانه بوده و به نیابت سلطان سعید محمد خان در مازندران ایالت می نموده و در متن کتاب واقعه طغیان اغانه مازندران و محاربه خان مذبور شان با بطایفه و قتل عام آن فرقه و مستقل کردن محمد حسن خان قاجار را بعد از هزیمت از فارس مرقوم کرده ام و فرزند ارجمندش سلیمان خان بعد از فوت کریمخان و مراجعت از شیراز و پیوستن بحضرت آقا محمد خان مایه خدمت بزرگ بوده و بعد از شهادت آن خاقان سعید در حضرت خاقان صاحبقران کمال قرابت و اتحاد داشته سالها بسرداری و سالاری ایران و ایالت و حکومت کیلان

گذرانیده در مجالس بزم حضرت خاقانی امیر رای زن و در مواقف رزم امیر لشکر شکن بود مدت پنجاه سال در کمال حشمت و نهایت دولت مرجع دور و نزدیک و ملجأ کوچک و تا جیک بود و در اواخر حال بواسطه ظهور داعیه خاقان صاحبقران بد و بدذول شده او را در امورات مملکتی مبسوط الید نخواستند امیری نظیر نیز بفراغت و جلالت روزگار گذرانید تا در سال یکهزار و دویست و بیست جهان را چار بدرود کرد رحمة الله علیه نواب امیرزاده کامکار ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار قوینلو والد ماجدش مهدیقلی خان و کهتر برادر آقا محمد خان شهید و در هنگام محاصره زندیه بر کرد شهر استراباد در آغاز شباب رحلت کرد و خاقان صاحبقران والده معظمه اش اکه صبیه مرضیه محمد خان و همشیره معظمه امیر الامرا سلیمان خان بود بجاله نکاح خود در آورد نواب شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا از وی متولد گردید الحاصل ظهیر الدوله از وجهی بنی عم و از وجهی رئیب خاقان مغفور بود و همشیره حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را بوی خطبه کردند بمصاهرت با خاقان صاحبقران حاصل کرد و از جانب خاقان بحکومت کرمان اختصاص یافت بعقل و تدبیر و قهر و شمشیر بر بلوچستان و افغان تسلط تمام یافت بیست و دو سال تا هنگام رحلت در آن ملک بشوکت و عزت گذرانید و پس از و فاتش ایالت کرمان بعباسقلیخان اشقال یافت و چنانکه در اصل تاریخ مسطور شد از و آنرا پذیرفت جناب امیر المطلق امیر محمد قاسم خان ابن سلیمانخان اعتضاد الدوله قوینلو والده ماجده اش از طایفه زندیه بوده همانا دختر بسطام خان کارخانه ایست و خان معظم الیه در دولت خاقان صاحبقران بمراتب قربت و منزلت ترقی تمام کرده تا اینکه خاقان مغفور صبیه محترمه خود همشیره معظمه نواب شاهزادگان عظام حسینعلی میرزای فرمانفرمای و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه را بمناکحه ان امیرزاده در آورده او را از مقام دامادی بر تبه فرزندی رسانید بلکه بر فرزندان صلبی خود در جهان داد و امیر کبیر لقب بر نهاد و در انجاح مطالب و مقاصد ملجا شاهزادگان عظام بود و در امضای عرایض و مطالب مرجع درگاه عالیمقام گردید بزرگان درحضرتش بخوردی معترف و اعاظم در سده اش بحقارت معتکف یکی از پیشکارانش میرزا عبد الکریم ساوجبلاغی بود که بکثرت مال و ثروت و وفور جاه محسود اقران آمد و قتی آن امیر بی نظیر با بتظام فارس آمده مؤلف این نامه بخدمتش شرفیاب و از مخصوصان حضرتش حساب شدم و بواسطه اینکه اغلب اقارب و منسوبان پدر من بنده در سلک ملازمانش بودند غالب اوقات سعادت حضور داشتم و با قهرمان خان و ایاز خان و سلطان حسین بیک و محمد قلی بیک وصی بیک طالش مانوس گردیدم گاهی بصحبت شعرو تواریخ در خدمت امیر کبیر منادمت مینمودم سفری دیگر کرّه بعد اولی بفارس آمده در کمال شوکت گذرانید الحاصل ان امیر زبردست در قصبه قمشه در سنه برحمت ایزدی پیوست جناب لله یار خان آصف الدوله ابن الوزیر فرزند ارجمند رکن الدوله میرزا محمد خان بیکلربیکی و والوست و الد ماجدش بخاقان سعید خدمتها کرده و در ایام آن دولت جلادتها نموده اخر الامر مجرا بشهر طهران مانده و خاقان شهید بشوشی آمده بعد از آن قضیه بیکلربیکی مذکور و میرزا شفیع صدر مازندرانی دار السلطنه را محفوظ داشتند و کس را راه ندادند تا خاقان صاحبقران از شیراز آمده جلوس فرموده او را پسری چند ارجمند بوده محمد باقر خان و نور محمد خان و الله یار خان که با آصف الدوله ملقب گشته و بمصاهرت خاقان صاحبقران اختصاص جسته مدتی بوزارت مخصوص و عهدی به حجابت منصوص لهذا حاجب تخلص نمودی و گاهی بیتی سرودی همشیره معظمه اش در حبالهٔ نکاح نواب نایب السلطنه عباس میرزا بود و نواب امیرزاده آزاده محمد میرزا که پس از پدر نامور منصب ولیعهدی رسید با بهمن میرزا و قهرمان میرزا از همشیره وی تولد یافته بودند و جناب آصف الدوله در خدمت خاقان صاحبقران بکمال تقرب داشته و بعد از رحلت خاقان در معصومه بماند منتظر اخبار آذربایجان بود و خاتمه کار او در مقامات آینده مذکور خواهد شد و سلسله دوالو بعد از معاهده در ورامین با خاقان شهید آقا محمد خان ابدا نفاقی نکردند و بکمال وفا نمودند ولی حسنخان سالار بعد از این فقرات این طایفه نیکنام را قرین بدنامی کرد و افعال داد چنانکه انشاء الله در دفتر دیگر متین خواهد یافت حاجی مهدیقلیخان قاجار قوینلو ان امیر جلالت مصیر خلف الصدق محمد امین خان بن فضلعلی بیک برادر نواب خان جلالت نشان فتحعلی خان شهید قوینلو بوده و چنانکه در آغاز تاریخ مرقوم افتاد فضلعلی بیک و فتحعلی خان و مهرعلی بیک سه برادر و فرزند شاهقلی خان قاجار بوده اند و پس از انکه فضلعلی و مهرعلی بیک در دست بیکلربیکی استراباد کرفتار و مقتول شدند فتحعلی خان استخلاص یافته محمد خان بیکلربیکی برکمان و میرزا احمد قزوینی وزیر او را بقتل آورده در استراباد و کرکان لوای استقلال برافراشته و چنانکه گذشت بسعادت شهادت فایز شد محمد امین خان بعد از شهادت محمد حسن خان و بردن آقا محمد خان بشیراز از انجمله مهاجرین بوده و بعد از فوت وکیل با برادر اکبرش محمد قلیخان بخدمت بنی عم امجد اعظم حضرت آقا محمد خان آمده بخدمتکذاری اشتغال داشت و برحمت ایزدی پیوست پسرانش در خدمت شهریار ایران بمناسب شایسته و خدمات مناصب میکذرانیدند و چنانکه در متن تاریخ است مهدیقلی خان چندی مامور بحکومت قمشه و قزوین بوده مدتی نیز بیکلربیکی دار السلطنه طهران شده در دولت خاقان صاحبقران بزیارت مکه معظمه رفته باز آمده فرزند انجب اعزش موسی خان که از طرف مادر نسبتش بامیر کونه خان افشار طارمی میرسید بمصاهرت خاقان مغفور اختصاص داشته همشیرزاده محمد مهدیخان مازندرانی متخلص بشخته که از احفاد محمد خان اویهی بوده بحکم خاقانی در عقد نکاح داشته علی ای حال

معظم الیه سه برحمت ایزدی پیوسته اولاد امجادش معروف و مشهورند امیرخان سردار دوالو رحمه الله خلف امیر کبیر فتحعلی خان قاجار دوالو برادر اکبر حاجی جانمحمدخان سردار دوالوست که شرح بزرگواری و واقعات سرداری او درین تاریخ مضبوط آمده و صبیه مرضیه وی برحسب قرارداد شهریار ایران آقا محمد خان سعید شهید در حباله نکاح خاقان صاحبقران فتحعلی شاه درآمده و نواب شاهزاده نایب السلطنه و ظل السلطان ازآن مخدره بوده اند و امیرخان سردار سالها در خدمت نایب السلطنه بسرداری و فتوحات میپرداخته آخر الامر در محاربه روسیه شکست در سال یکهزار و دویست و چهل و دو سعادت شهادت یافته بروضات بهشت رسید نصرالله خان و میرزا احمد خان و مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان فرزندان ارجمندش در دولت حضرت خاقان مغفور و نایب السلطنه مرحوم بمناصب عالیه رسیدند و همچنین در زمان آینده و دولت پادشاه فلکجاه سلطان محمد شاه نیز در کمال جاه و جلال بوده و بمشیت الله تعالی در مقام مناسب شرح حال ایشان مذکور خواهد شد

ابراهیم خان دوالو رحمه الله خلف الصدق امیر کبیر حاجی جانمحمد خان قاجار دوالو که از غایت اشتهار حاجت باظهار ندارد بوده والد ماجدش مصدر خدمات بزرگ درین دولت ابد مدت شده و در عهد خاقان شهید و خاقان مغفور مرتبه و شانی اعلی داشته و بزیارت مکه معظمه شرفیاب شده و باتفاق مصطفی خان عم خاقان مغفور و حاجی محمد یقلیخان مذکور و حاجی رضا قلی خان و میرزا رضا قلی نوائی ذر مراجعت از راه دریای فارس بشیراز آمده و بدارالخلافه آمدند الی حصل سردار با اقتدار ابراهیم خان سالها بحکم خاقان صاحبقران در فارس سکونت داشته و نواب فرمانفرما بکمال تعظیم و تکریم نسبت بادمرعی میداشته و بابنده مؤلف این دفتر نهایت التفات و اشفاق بظهور می آورده بعد بدارالخلافه رجوع کرده سالها در حدود کرمانشاهان و عراق عرب و سرحدات آذربایجان بانتظام مهام و محاربات با اعادی این دولت ابد فرجام بسر میبرده تا در سنه یکهزار و سیصد و چهار رحمت الهی پیوسته فرزندان بزرگوارش در مقام خود مذکور خواهد شد رحمة الله علیه

محمد یقلی خان دوالو پیکلربیکی امیر موقر متین محلل کرین و خلف الصدق محمد زمان خان قاجار دوالو و همشیره زاده امیر شمشیرزن دلیر صف شکن مصطفی خان دوالو بوده و سالها در دولت خاقان مغفور مکرم و بخدمات کلیه مامور میگردید چندی در ملک فارس بمنصب سرداری و حکومت بندر ابوشهر کذرانیده خلق انولایت سرموئی از وی و چاکرانش رنجش نیافتند و بکمال انصاف و عدالت و جلادت و جلالت داشته بعد از مراجعت از فارس غالب اوقات بسرداری و ایالت اشتغال داشت مدتی نیز پیکلربیکی شهر استرآباد و کرکان بود مکرر برتر آنکه تا خته اسیر و ذلیل از ایشان گرفته سرکشان انکروه را ایل کرد فرزند مکرمش بمصاهرت خاقان صاحبقران و شاهزادگان والاشان اختصاص داشته ذکر حال هریک در مقام انسب ترقیم خواهد یافت

حاجی رضا قلی خان قاجار دوالو خلف الصدق صادق خان قاجار دوالو بوده و در عهد خاقان صاحبقران بمراحمت مصطفی قلیخان عم و جانمحمد خان برادر بمکه مشرف شده بطهران باز آمد فرزندانش محمد کریم خان و محمد صادق خان امیرزادگان بزرگوارند

حاجی محمد باقر خان قاجار دوالو پیکلربیکی فرزند اعز ارشد جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان پیکلربیکی وارالخلافه طهران بوده و در دولت خاقان شهید و خاقان مغفور همیشه معزز و مکرم و بعد از رحلت پیکلربیکی مرحوم بانجذمت مخصوص گردیده و بشرف مصاهرت خاقان صاحبقران مخصوص و در رحلت خاقان مغفور بمنصب [illegible] قرار بود و انتظار نواب نایب السلطنه محمد میرزا که همشیره زاده اش بود بسر برد چنانکه مرقوم خواهد شد خدمات بزرگ کرد و در دولت حضرت سلطان محمد شاه بمکه رفته منصب خود را بامیرزاده آزاده عیسی خان فرزند ارشد خود واگذاشته در سال [illegible] او وفات یافت محمد کریم خان و عیسی خان و محمد رضا خان فرزندانش برقرارند

مجبعلی خان قاجار دوالو علیه الرحمه فرزند اکبر میرزا محمد خان پیکلربیکی دوالو بوده و مدت متمادی در مراغه ایالت و لقب پیکلربیکی داشته عمر معقولی یافته فرزندان معظمش اسکندرخان و محمد ولیخان سالها بحکومت و سرداری بلاد گذرانیده اند سایر اولادش در مراغه بوده اند اسکندرخان باتفاق آصف الدوله در خراسان و محمد ولیخان به نیابت او مشغول بوده اند تتمه حالات ایشان در مقام خود مذکور خواهد شد

میرزا مهر علیخان بن نوه امیرزاده مرتضی قلیخان **قاجار قوینلو** بحسب و نسب و حسن و شمایل زیب محافل بود بعد از والد ماجد در کمال سلامت و آرام و نهایت سلامت نفس و انبساط رفتار می نمود اگرچه در مجالس جلوس بعد از شاهزادگان بر همه امرای دوالو و قوینلو مصدر می نشست ولیکن بطریقه کدخدائی و معقولیت سلوک می نمود مرتبه امارت را باشیوه تجارت آمیخته داشت و علویسب را با اشفاق مرکب کرده با انکه بنی عم حضرت خاقان بود واسطه الناس اظهار موالات و مواحدت مینمود اگر خزانی کردی بنودی علی الجمله سالها بر انوار سا کن و لایات کرمانشاهان و بسنقر سرداری کرده واحدی از وی نرنجیده بالاخره کینی از بدرود نموده محمد صادق خان ولد ارشدش بمصاهرت خاقان صاحبقران مخصوص بود و قبل از پدر رحلت کرد و محمد باقر خان و محمد رحیم خان اولاد امجاد او موجودند

محمد خان قاجار دوالو خلف میرزا علی خان دوالو پیکلربیکی استرآباد بوده چون والدش بقتل نواب حسینقلی خان قوینلو متهم شده نواب مرتضی قلیخان باستراباد رفته او را بقتل آورده بعد از وفات حضرت خاقان شهید آقا محمد شاه محمد خان بخدمات بزرگ پرداخت از جمله سالها در رکاب بسرداری و ترکتازی بسر برد و در دولت خاقان مغفور بنیابت خراسان مفخر بود

و از پسر شمشیر ش دل در بر تر اکرد و از نکبه نمی آرمید برادرش در کرمان کشیکچی باشی نواب ظهیر الدوله ابراهیم خان قوینلو بوده فرزندش علیمحمد خان بمصاهرت خاقان مغفور بود و در سنه رحلت مؤید محمد حسینخان قاجار قوینلو مدتی در حضرت خاقان شهید مغفور علیه و از بابا مانت بحفاظت خاصه توجه داشت بعد با بمنصب بزرگ کشیکچی باشی خاصه منصوب شد و در دولت خاقان مغفور و در تمنصب استقلال تمام داشت بعد از این شغل عالی بنواب شاهزاده اما موریدی تفویض یافت فوروغ خان اشیل آقاسی باشی عز الدینلوی قاجار بحسب شمایل و پیکر و شکوهمندی خلقت بی نظیر بود و سرداری نموده و محمد خان عز الدینلو و محمد زمان خان شرح حالشان در تاریخ مسطور است حسن خان و حسینخان سردار قرقینی در ضمن صادرات این کتاب صورت حال ایشان مشهود کرده است اسمعیل خان ذو الفقار خان و عیسی خان و مطلب خان و محمد علی خان از اتالی سمنان و پنج برادر شجاع و الاشان بوده اند و شرح حال ایشان در ضمن واقعات دولت تحریر آمده یوسف خان سپهدار تکرجی سرداری عظیم الشان بوده و همتی و افی داشته و چندی وزارت اصفهان نموده و شهر بود در عراق ساخته و فرزند ارجمندش غلامحسین خان پس از وی بمنصب او رسیده و داماد خاقان صاحبقران گردیده در علو همت و سمو منزلت بی نظیر و شرح حالش در مجلد آینده تحریر خواهد یافت در سفر شیراز ش با من التفات بوده و مرا بخدمتش خلوص عقیده است حاجی محمد حسین خان عز الدینلوی قاجار مرکز نژاد انجناب خلف الصدق میرزا علی خان قاجار عز الدینلوست که از زمان صفویه پشت در پشت با یالت مرو اختصاص داشته اند چون میر معصوم نکلی شاه مراد ملقب بیکجان بر سند خانیت ماوراء النهر تکیه کرد و استقلال یافت بفکر تسخیر مرو و تدمیر میرزا علی خان قاجار افتاد باری در سر مرو آمده کاری نساخته برگشت کرت دیگر در حینی که سپاهیان مرو بر سر طوایف تکه ساکن مهنه و ابیورد رفته بودند بر سر مرو تاختن کرد میرزا علی خان استحضار یافته بمدافعه بیکجان در رسید و مقابله کرد بیکجان ضعفی در حال عساکر خود دریافته بچهار دیواری خراب پناه برده بمدافعه میپرداخت و خان قاجار بمحاصره و محاربه روی اصرار داشت مقارن اینحال تیری بر مقتل وی آمده کاری شد همراهانش بزمیت شده بشهر رفتند و متحصن شدند بیکجان مرو را تسخیر نموده بخارا برگشت حاجی محمد حسین خان در مشهد مقدس تحصیل و زیارت بود با ستماع مرویان بر آمده با یالت مرو توجه پرداخت و مهدیخان برادرش بکابل رفته از تیمور شاه افغان نیچهزار کس با لشکری با مداد آورده سه سال بمخالفت گذشت آخر بند و سد رود مرو را شکسته شد و قحط و غلا در مرو در گرفت و بعد از دو سال مصالحه کردند و حاجی را در نهایت عزت بخارا برد و ناصر الدین تورهٔ پسر خود را بمرو فرستاد در سال یکهزار و دویست که خاقان کشورستان آقا محمد شاه بخراسان نهضت جست حاجی محمد حسینخان از بخارا فرار کرده بر کاب اعلی پیوست و از جانب شهریار ایران حکمی با ستردادِ مرو صادر شد و چنانکه در متن کتاب ترقیم یافته بجبهه آمدن روسیه باذربایجان حضرت قهرمان ایران مراجعت فرمود و قضیه ناگزیر روی داد بیکجان مرو را خراب کرده لجاج و عناد را بمرتبهٔ اعلی رسانید حاجی محمد حسینخان از خراسان بحضور حضرت خاقان قاجار فتحعلی شاه آمده مورد الطاف بیغایات شد چون آن امیر جلالت مصیر بفضایل نفسانی و خصایل روحانی برامثال رجحان داشت در درگاه خاقان قدردان بمصاحبت و منادمت خاص اختصاص یافت و از همه امرای دربار و فضلای درگاه بوفور فضل و کمال و ازدیاد جاه و جلال درگذشت در سلام عام مخاطب خاص و در خلوات خاص مصاحبی کثیر الاختصاص بود و تمام شاهزادگان و الاتبار او را تعظیم و تکریم کردندی و از شهر و بلد او را ارمغان و تحف فرستادندی در شهر طهران مدرسه عالی بنیاد نهاد و موقوفاتی بر مدرس و متولی بجهة اخراجات طلاب و تعمیر مدرسش مقرر داشت بالاخره در سنه ۱۲۳۳ جهان فانی را بدرود کرد و قرین رضوان شد اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی چنانکه در اصل تاریخ مرقوم است مایه خدمات بزرگ گردید اختلال حال المطعلی خان و برهم خوردن اردوی او بدست عبد الرحیم خان برادرش و تسخیر شیراز با شارت او بوده سالها در خدمت خاقان شهید در نهایت استقلال منصب صدارت اعظم داشته برادرانش امرای بزرگ بودند و در دولت خاقان صاحبقران متهم شده در یکروز اساس حشمتش پیچیده و برچیده شد و فرزندانش مخذول و مکفوف و مکحول و مقتول شدند الا میرزا علی اکبر که بتربیت خاقان صاحبقران حق شناس و یکبار به تجدد آن سلسله کرد و بکلانتری فارس و لقب قوام الملکی اختصاص یافت و در خدمتگذاری نواب فرمانفرما بتقصیری از خود راضی نکردیده همواره بصداقت و دقت رفتار همی داشت لهذا فرزند ارجمندش میرزا فتحعلی خان بمصاهرت خاقان اختصاص یافت و همیشه نواب شاهزاده کامران میرزا بنکاحش در آمد و حاجی میرزا علی رضا برادر قوام الملک در سلک خدام حرم محترم شاهنشاهی بحال اعتبار داشت و بزیارت مکه معظمه فیض یاب شد و بالاخره رحلت کرد و قوام الملک نیز بمکه معظمه رفته بازآمد و در دولت خاقان مغفور و سلطان محمد شاه قاجار مکرم و معزز زیسته حالی است کافی و باعقل و تدبیر و افی قابل خدمات عظیم و با اخلاق پسندیده کریم است اللهم احفظه میرزا شفیع صدر اعظم خانه زاد قدیمی از آغاز دولت خاقان گیتی ستان آقا محمد شاه مانند قبح و ظفر پیوسته در حضر و سفر ملازم رکاب نصرت انتساب بوده و بعد از فضیه اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان بصدارت اعظم رسید و سالها در خدمت خاقان صاحبقران نیز مختار و با اعتبار بود در رای و تدبیر و محاسبات و تحریر بی نظیر و در حزم و ثبات رای از وزرا برتری داشت آخر الامر در سنه ۱۲۳۳ چنانکه در اصل تاریخ مرقوم است مرحوم آمد رحمه الله علیه حاجی محمد حسینخان نظام

الدوله اصفهانی از بدو کشورستانی خاقان شهید مستدرجا ترقی کرد و در دولت خاقان صاحبقران کارش بالا گرفت بحکومت کاشان و قم و اصفهان و منصب ایشیقاسی ممالک ازاقران ممتاز شد و بعد از رحلت وزیر بی نظیر میرزا محمد شفیع مرحوم بصدارت عظمی مخصوص گردید در بذل و کرم از حاتم و معن زائده در گذشت در جود و سماحت و بر و احسان ثانی قاآن بود چاکرانش صاحب دولت و ثروت شدند و هر یک بحکومتی و خدمتی ممتاز آمدند در تربیت ایام و اطفال و طلاب و تقویت علما و فضلا و سادات و عموم ارباب استحقاق دقیقه از دقایق بذل و جهد نامرعی نداشتی در بدو حال امین الدوله پس از نظام الدوله از آن پس بصدر اعظم ملقب شد و فرزندش بشرف مصاهرت مفاخرت یافت و فی الواقع رقوق و فتوق عراق و فارس و یزد و قم و کاشان کلا خاصه او بود و در تمام ممالک محروسه خاقان مبسوط الید و مختار مطلق گشت شاهزادگان عظام بی استیذان او در امری دخالت نتوانستندی با وجود اینمقام بلند بشهادر لباس غیر معروف بگردمحلات گشتی و بعلما و فقرا و ارامل و ایتام وجوه نقد دادی و التماس دعا کردی و عذرخواستی و همه ساله جمعی از سادات صغیر و طلاب کبیر مرسومی معین و ملبوسی مزین بذل نمودی و در شرم حضور و حفظ الغیب کمال مروت و نهایت فتوت داشت و از بخشش ما بصد تومان و یکهزار تومان شرم میداشت کار کرمش بجائی رسید که مردم نادان او را صاحب عمل اکسیر میشمردند و خود اکسیر او زراعت و فلاحت بود که در آن علم و عمل کمال فطانت و حذاقت داشت تمام صاحب منصبان و درباریان شاهنشاهی از دستبری دانند و هنگام سفر و حضر بقدر امکان از نقد و جنس اخذ ننموده اند از یکهزار تومان تا ده هزار تومان بذل کردی و همت نام نبردی و وقتی در سفر خراسان چندتن از تراکمه شبیخون در قافله آب مضجع غرق شدند و وفات یافتند زیاده از یکصد هزار تومان بمدافعات نجف اشرف و عتبات فرستاده بمصارف اعمال خیر و تعمیر استان مشاهد مقدسه رسانید اگر انچه از بر و احسان او نصدر معظم استماع رفته و محقق آمده در این محل نگاشته شود کار تحریر بدرازی کشد و از عهده بر نیایم و بر او ظلم کرده باشم اگر عمر و فا کند اندیشه تالیفی در حال اینجا میرود و بتفصیل کرمهای آن صدر بزرگوار در آن نامه مرقوم میشود علی الجمله آن بزرگوار در سنه ۱۲۳۸ در دارالسلطنه طهران در گذشت رحمه الله و فرزند اکبرش عبدالله خان امین الدوله بجای او مخصوص شد از فرزندان کرمش ابراهیمخان ناظر که داماد خاقان مغفور بود در دارالسلطنه طهران میگذراند و جناب میرزا عبدالحسین خان فرزند دیگرش که چندی در دولت خاقان صاحبقران حکومت سمنان و مدتی نظارت دیوان داشته اکنون در صفهان است و بحسن اخلاق و حسن الخط و وفور فضل و حذاقت در علوم طب مشهور ایران و محسود اقران اللهم احفظه رحم الله معشر الماضین اکفی الکفاة میرزا عیسی المشهور بمیرزا بزرگ فراهانی رحمه الله انجناب از سادات حسینی و فرزند میرزا حسن برادر جناب میرزا حسین متخلص بوفای فراهانی وزیر دولت زندیه است که سالها خدمت عم اکرم نایب الوزاره بودی پس از انقراض دولت عاجل بدربار خاقان شهید رسید و بخدمتگذاری اشتغال ورزید و روز کار دولت خاقان همچنان صاحبقران که نواب شاهزاده معظم نایب السلطنه خلافت کبری گردید او نیز قایم مقام صدارت عظمی شد و با ذربایجان رفت و در ان ولایت نظمی نهاد که ما فوق آن متصور نبود و نظامی قرار داد که منظم تر از آن در ایران سپاهی آراسته نگردیده مانند بعضی وزرا رشوه گیر عشوه پذیر موذی و انجام کار خلایق را بجهه صلاح دولت و رضای خالق نمودی هر شبی صنفی در خدمتش باز داشته و کار میگذرانیدند و احدی بموقع بخفتش نرفتی و سخنی بوقت در حضرتش نگفتی اگر فرضا امری واقع شدی که بعرض او تعجیل بودی فورا بدان پرداختی و عار [redacted] انه ساختی در تمام ایام و هفته امرای دربار نایب السلطنه بکار و آسوده بودندی و در کاری تعطیل روی ندادی و دوی مرفه الحال تهدا بسیر نظم ملکی پرداختی تا چنان کاخ دین و دولت را شیده و محکم ساختی احدی از عموم رعایا و برایای اذربایجان را از وی گله در خاطر و شکوه بر زبان نیامدی و ابدا جلالت و تکبر و مناعت بر خود نبستی و مانند صدور و فحول بصدر بر نشستی و چنانکه در اصل تاریخ گذشت باد دولت روسیه قاعده معارضه بمثل محکم کرد و ان بنیاد را در این دولت خداداد سر بر فلک برد کتابی در رد ایرادات پادری نصاری نگاشته و بهشت و اربهشت باب مقرر داشته در رهبانی خطابی فرموده و هر سؤالی را جوابی تحریر نموده که عقلا و نقلا چنان تالیفی کمتر نوشته شده است الحاصل آن وزیر ارسطو نظیر در سنه در گذشت از انجناب اشعار فارسی نیز در مدح خاقان مغفور صادر شده و فقیر بعضی از ان در تذکره مجمع الفصحی مسطور کرده است میرزا معصوم و میرزا ابوالقاسم فرزندان وی بوده اند و مانند پدر معظم کسب کمالات عالیه فرموده اند حاجی میرزا رضاقلی نوائی متخلص بسلطانی در حضرت خاقان شهید و خاقان مغفور بملاحظه قدمت خدمت محرمیتی خاص داشته و دبیری هنرمند و وزیری ارجمند بوده مدتها وزارت خراسان فرموده در اواخر ایام با امرای قاجار حاجی جانمحمد خان و دیگران بمکه معظمه رفته و رجوع بطهران از ساحل عمان کرده و در شیراز بوزارت نواب شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما امتیاز یافته توقف گزیده و سالی چند بماند باش لطفی خاص بود و بحکم همنامی و مورد نیت طبع غالبا صحبتهای مشفقانه میفرمود از انجناب است بیت حکمت لیزلی یوسف کنعانی را شکر بزندان فکند حکمروا نیز کند شکر فرزندارجمندش میرزا محمد تقی منشی الممالک متخلص بنوائی در کمالات فرید بوده و اشعار نیکو منظوم فرموده بعضی از آن در تذکره مؤلف ثبت افتاد رحمه الله حاجی میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی علیه الرحمه در بدو ایالت حضرت خاقان مغفور بفارس بوزارت اختصاص

داشته و زمام مهام قبض و بسط ملکی در قبضه تصرفش بوده بعد از قضیه شهادت خاقان شهید آقا محمد شاه مجلوس خاقان فلک جاه اعتماد الدوله در این منصب انسب نمود و بدو مفوض شد ولی در زمان ماموریت نواب حسینقلی خان بفارس شغل وزارت مخصوص الجناب بود خان معظم الیه در هنگام طغیان خدمتش را مکفوف البصر کرده و خود نیز بعینه کیفر دید لهذا مدت عمر در مازندران و به پیشکاری نواب ملک آرا مشغول بود تا رحلت نمود رحمه الله و فرزند هنرمندش جناب میرزا فضل الله مستوفی دیوان اعلی در حضرت خاقان صاحبقران معزز و مکرم و مصدر خدمات بود و بعد از خاقان نیز بمناصب عظیمه رسیده چنانکه در اصبل تاریخ و مجلد دیگر مذکور خواهد شد میرزا ابراهیم المدعو بمیرزا بزرگ سمی جد امجد برادران جناب مستوفی الشانی مذکورند **ابو الفضایل میرزا فضلی** تبریزی رحمه الله خلف الصدق میرزا محمد شفیع مستوفی مازندران در شاه و وزیر آذربایجان بوده و خود در عهد خاقان شهید قاجار متکفل امورات آن دیار گردیده و ربدو دوات ابد مدت خاقان صاحبقران که زمان بهار کلزار کمال بود ببدر بار خسروی راه یافته زرشش سری هنرش بر محک آزمون خالص و ویژه برآمده دیوان رسایل را صاحب آمده و استیفا نیز یافته خاقان معظم را با او مکرمتی خاص بوده او را بتحریر تاریخی مامور فرموده و میرزا عبد الکریم واقایع عبد الرزاق بیک دنبلی را نیز در خدمت بادی شرکت داده و انواع نوازش فرموده و وعدها نموده بعد از مدتی مدید بمعاونت یکدیگر ان تاریخ نگاشتند مع هذا واقعات دوازده سال از دولت خاقان بهمال دران مندرج است و آن کتاب را زینت التواریخ نام است و تاریخی است منشیانه و با الفاظ صریح و بیانی فصیح و بین الانام بنام میرزا عبد الکریم منشی اشتهار دارد علی الجمله خطی دلکش و طبعی خوش داشته در عربی و عجمی و ترکی خاقان صاحبقران را مداحی مینموده و آخر الامر مدقوق گردیده در سنه ۱۲۴۳ وفات یافت و نعشش را بامر حضرت شاهنشاه کمال آگاه بمشاهد مقدسه نقل کردند اشعارش در تذکره مجمع الفصحا مسطور است

و در تخلص مقاطع بنده مشهور **محمود خان دنبلی متخلص بنجاوی** رحمه الله امیری نجیب و ادیبی ارجمند و پسرزاده شهباز خان دنبلی همگی بیکی خوی و سلماس و مرند بوده شرح حال آباء و اجداد و اعمام و الا نژاد سلسله علیه درین تاریخ مذکور گردیده از زمان صفویه تا اینعهد حکومت و ایالت خوی و غیره درین طایفه مخصوص بوده و شهباز خان مرحوم را با حضرت خاقان سعید شهید محمد حسن خان قاجار ارادتی خاص آشکار و چنانکه در تاریخ نگاشته ام در هنگام محاربه آزاد خان افغان با ان سلطان جلیل الشان شهباز خان بتعمد افرار اختیار کرده بزیر رایت ظفر آیت محمد حسن خان قاجار درآمد و آزاد خان بهزیمت رفت لهذا تبریز نیز ضمیمه ایالت خوی کردیده بوی تعلق گرفت و بعد از واقعه خاقان قاجار محمود خان مدبست وکیل مذکر فتار و سالها در شیراز بود و با خاقان شهید آقا محمد خان خلوص موروثی داشت بعد از رهائی بطهران آمده بحکومت مورونی رسید و بعد از دو سال خود استعفا کرده ملازم حضور حضرت خاقان صاحبقران شد و در سلام عام طرف خطاب و صحبت بود و در غیاب امیر الامراء خان قاجار مرو زی مدین شرف اختصاص داشت و خاقان صاحبقران را بادی مرحمتی اخص بود و بعد از رحلت خاقان سالها در خدمت وارث تاج و سریر ایران سلطان محمد شاه ثانی همی بود تا در سنه ۱۲۶۴ در اصفهان بر حلت نمود در علوم ادبیه اش نصیبی وافر و در طب و ریاضیش خطی نکاتر بود و در نظم فارسی طرزی پسندیده داشته دیوان اشعارش دیده شده و در تذکره بسیاری کزیده آمده سابقا در شیراز بخدمتش رسیدم و ارادتش کزیدم و با منش التفاتی خاص بود و در حضرت خاقانم همی ستود رحمه الله علیه فرزند ارجمند هنرمندش شهباز خان قوی [illegible] باشی بنام جد امجد موسوم داشت و در خوبی اخلاق و نیکی ذات در همه عالم وحید اللهم احفظ **ابو المجد و المعالی میرزا عبد الوهاب اصفهانی** علیه الرحمه ملقب معتمد الدوله و تخلصش نشاط و دیوانش گنجینه و نسبش موسوی و نفسش صیوی نفسش مرده دلش زنده خطش غیرت خط خوبان خطاطش آزرم ده اخلاق اهل صفا چون آفتاب مشهور و ادبش در همه ایران مذکور در فضل و کمال سعدیل و در ذوق و حال بیدیل همتش غارت دریا و کان و چشمش غیرت کیتی و کیهان از آن پس که در اصفهان بواسطه مخارج زوار و مصارف بسیار مقروض و شرح حالش نجاقان بهمال معروض افتاد او را بحضور اعلی خواندو بر مسند عزت نشاند و سی هزار تومان قروض او را از خزینه عامره ادا کرد و او را بلقب معتمد الدوله ملقب فرمود و اختیار قبض و بسط و رتق و فتق مهام امام را بکف کفایتش محول داشت انجناب بر وجهی احسن از عهده برآمد سالها در دار الخلافه و خراسان مرجع انام و ملجا کرام بود و در ابذال و اکرام مدور و نزدیک و ترک و تاجیک تقصیری نمی نمود شرح حالش در تاریخ مذکور است مجملا اینکه در همه کمالات بر اقران اسبق و بهمه مفاخر و مناصب از همه الیق بود و در هر هفته غزلی بنام حضرت خاقان مختوم بمقطعی بنات سفید بحضور شاهی بردن مقرر داشت باری حضرت نشاط را حالی اعلی بود و عالمی دیگر داشتی که بتحریر و تقریر نمی گنجد سالها رفته که بدین جانب فاضلی و کاملی بعرصه ظهور ننهاده با انکه فاضل مردی در حضور سلطانی از و سخنان ناشایسته گفتی وی هرگز بر نیاشفتی **تظلم** کاه صدو کفتی هست او چنان کاه ولی کفتی هست او چنین او ز همه فارغ و آزاد و خوش چون کل و چون سوسن و چون یاسمین بالاخره در سنه ۱۲۳۴ تن را بدرود کرد و بعالم اصلی باز کشت میرزا محمد تقی صاحب دیوان مازندرانی انجناب خلف الصدق مرحوم میرزا محمد زکی علی آبادی مازندرانی است که در زمان خاقان

شهید

شهید اختیار بیوتات سلطنت مستقلا بدو انحصار داشت و در آن حضرت نهایت اقتدار و اعتبار از آن سپس که میرزای معظم الیه بحضرت خاقانی آمد بمین رتبت
پادشاهی روز بروز فزونش مقامی اعلی از دیگر روز حاصل شد تا بوزارت نواب شاهزاده معظم عبد الله میرزای دارا منصوب و معزز آمد و در ولایت خمسه سجاس
و سهرورد مبسوط الید گردید و پس از ده سال بحضور خاقان بیهمال بازگشت و در سلک مقربین حضور انبار خلوت خاقانی را ندیم عدیم المثال و مجلس سلطانی را
دبیر بیهمال و بحکم محرمیت امین رسایل و امیر قبایل و ملجا صنادید عالم و مرجع اساتید افاضل گشته اقرانش ببزرگی اقرار کردند و امثالش ببیمثلی اعتراف نمودند
حضرتش کعبه آمال زایرین بود و درگهش قبله طاعات سایرین آمد و رسعت خلق و فصاحت طبع و عذوبت لسان و ملوحت بیان محسود همگنان و محسود همگان
گردید خوان نعمتش پیوسته گسترده بود و پیمانه و خویش و غنی و درویش بران برنشسته بهمتش عالی و نهمتش متعالی مجاورتش مطلوب و مجاورتش محبوب با انکه
در مراتب جلال خواجه جلیل و در مناهج کمال صاحبدی نبیل بود اصلا آثار تکبر و صلف و رعونت و کلف در ناصیه حالش ظاهر نمی آمد مثلا از صدر مسند وزارت
بزخواستن و بر خاک صفه حقارت نشستن و در نظر همتش یکسان می نمود و بود و نبود و هر متظاهر و متنافر منکر دیدنا کارش چنان شد که در سفر شیراز به نیابت
امین الدوله وزارت راندی و امارت کردی از فرط تنک ذاتی باستماع متی چند موزون قبل از ملاقات مراد حضرت خاقانی ستودن گرفت و پس از ملاقات
در عرض نمود غالب ایام و لیالی بلکه علی الدوام و التوالی در خانه خویشم بانتظار بنشاندی و در خانه خویشم بخواندی شبها تا نیمه شب مجلس صحبت بود و خلوت الفت نه دان
طبع متین کسالت و نه در آن برای ازین کلفت و همه اخلاق حمیده فریده و در همه صفات گزیده و حید بود علی الجمله بعد از رجوع از فارس شکستگی در مزاجش حاصل
شده چندی از زحمت منصب استعفا کرد تا خاقان صاحبقران در گذشت آخر الامر خود نیز در ۱۲۵۶ جانرا گذاشت و بعالم جان گذشت در نظم و نثر یگانه و در
غزل و قصیده مسلم اهل زمانه است بعضی از قصایدش در تذکره مسطور کرده ام فرزند ارجمندش آقای میرزا علی نقی در فکر جمع دیوان اوست و اکنون بپاره
نگاشتن فرموده و آن دیوان مطبوع سزاوار است که بجهة تعدد مطبوع گردد میرزا اسد الله خان نوری لشکر نویس باشی اردوی خاقان
رجال دولت ابد مدت خاقان صاحبقران بوده اختیار لشکر و لشکر نویسان در کف کفایتش انحصار داشته و وقتی برجای امام وردی میرزا کشیکچی باشی حارس
و پاسبان حضرت خاقان صاحبقران و خزینه و اهالی حرم گردیده و برادرش نصر الله خان بسرکرده گی ملازم نوز منصوب بوده از قرار تصدیق سردار با اقتدار محمد
زکیخان برادر نامور انجناب نصر الله خان با والد مؤلف وداد و اتحاد بسیار داشته در اصل تاریخ مفصلی از ماموریت شکر الله خان بسرکرده گی ثقنکچیان نوری
بشیراز و آمدن محمد زکیخان بنیابت و رسیدن بمقامات بلند امارت و وزارت فرمانفرما و مصاهرت خاقان صاحبقران نگاشته یافته و احوال میرزا هدایت
نیز در انمقامات گذارش پذیرفته و تحقیقات شده الحاصل جناب لشکر نویس باشی دبیری کاردان و وزیری کدخدامنش آهسته روش بوده اسباب منصب خود را
در کمال نحکمی استحکام داده و امور حکومت خود زاد ولایات رسمدار در نهایت قاعده انتظام فرموده در همه اعاظم و امرای دربار خاقانی بعقل و فرزانگی
نام برآورده و بجز و جز و امور خویش رسیده اصلا بانتساب برادر و پسر با خاقان بر و بحر راضی نبوده و بدینگونه امورات تقدم نمی نموده لهذا بیشتر خاندانهای
امرای عهد خاقان برچیده گردیده که اصلا و نسلا نشان اثری نیست و بواسطه حسن نیت و صدق عقیدت آن سپهر روشن ضمیر سلسله اولاد و عشایر او پیوسته در ازدیاد
و کار دو جهانستان بر مراد است و اولاد امجادش همه برمسند عزت مکین و مرجع و مآب اعداد احبای خویش میباشند الحاصل در سه برحمت ایزدی پیوست
و منصب ارجمندش قبل از فوت او بفرزند بیمانندش کهترین جناب میرزا آقاخان که در معنی از دیگران مهتر و بهترین بوده مفوض آمده و در مقام خود بتوضیح این اشارت
خواهد پرداخت و معنی نحن الآخرون السابقون را مشهور خواهد ساخت امین الدوله عبد الله خان اصفهانی فرزند ارجمند حاجی محمد حسین خان
نظام الدوله صدر اعظم اصفهانی بوده و سالها بعد از پدر خویش در حضرت خاقان صاحبقران در وزارت و حکومت اصفهان نموده مدتی از آن شغل خطیر معزول
و در اصفهان بخدمت دیگر مشغول و جناب آصف الدوله اللهیار خان دوالو متصدی آن منصب خطیر گردیده پس از محاربه با برادر و سیه و مصالحه با آن دولت دیگر
باره بوزارت اختصاص یافته و تا زمان جیل خاقان بعدیل در آن منصب تصرف داشته و خاتمه کارش در زمان دولت حضرت سلطان محمد شاه ثانی قاجار
مرقوم خواهد افتاد فرزندش میرزا علی محمد خان ملقب بنظام الدوله داماد خاقان و حاکم کاشان جوانی هنرمند و صاحب کمالات صوری و معنوی و حاوی فضایل
و جامع خصایل گردیده اکنون در عنفوان عشر در حیات است میرزا محمد علی اشتیانی رحمة الله برادر اکبر جناب میرزا حسن مستوفی الممالک خلف
الصدق میرزا محمد کاظم آشتیانی قمی است که در دولت خاقان شهید سعید مستوفی الممالک بوده و خود میرزای معظم الیه در خدمت نواب شاهزاده معظم نائب
السلطنه مرحوم بکمال عزت و مرتبت داشته و رسیله جات خاصه را بروجهی احسن می نگاشته مکرر بسفارت و رسالت مامور شده و در عقل و تدبیر از دهات دیار
محسوب میگردیده در نظم و نثر معجز نگار و صاحب رتبه اعلی بوده دبیری دانشمند و منشی همانند است در ضمن این خجسته تاریخ مجملی از شرح خدماتش تحریر آمد

قصاید فارسی بسبک و سیاق استادان ترکستان منظوم میفرموده و در مقاطع اشعار مایل تخلص مینموده بعضی اشعار فصاحت آثارش در مجمع الفصحا مرقوم شده در سنه وفات یافته و بخت شتافته فرزند هنرمندش میرزا هدایت الله درین دولت ابد مدت بخدمات دیوان اعلی امتیاز دارد **میرزا رحیم فخر الدوله علیه الرحمه** خلف الصدق میرزا سید محمد طبیب موسوی اصفهانی است که با عنجد آبا و عظامش در خدمت سلاطین صفویه موسویه حکیم باشی بوده اند والد ماجدش اکرم خان وکیل زند از اصفهان بشیراز برده و جناب میرزا در انجا متولد شده بکسب کمالات پرداخت بعد از تکمیل و تحصیل در حضرت خاقان صاحبقران مرتبه اعلی یافت و پیوسته بموافقت جناب میرزا محمد حسین حکیم باشی اصفهانی و میرزا احمد مجلس همایون رفتی و در هنگام ضرورت معالجه کردی سیدی خوش شمایل پسندیده خصایل عالی همت صافی فطرت باکمال با جلال بود مناعتی بانداره داشت و متانتی باعتدال بالاخره از طبابت احتیاط کرده مقام مناصحت و منصب مشاورت ممالک یافت و چندی نیز در شیراز همین است و نواب فرمان فرما باوی توجهات همیکرد غالبا اوقات در انولایت حضورش دست میداد و بصحبت شعری همیگذشت در مکارم اخلاق بی نظیر بود و سیاق غزلش با شیخ شیرازی بس متشابه برادر دیگرش حاجی میرزا باقر ملا باشی فرمانفرمای مرحوم و فضلی تمام داشت و تالیفات همیکرد کهتر برادرش در حضرت والا حکیم باشی بود عموما سلسله علیه ایشان خانواده سیادت و جلالت و تقوی و تقدیس بود اندوی از خاقان مغفور فخر الدوله لقب داشت و بمکه معظمه مشرف شده مراجعت کرد و در سنه در قم رحلت نمود رحمه الله علیه

میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی از بجنای آن ولایت و از پروردگان جناب حاجی محمد حسینخان فخر الدوله مروزی مرحوم بوده پس از فتنه یکجان او زبک و شهادت امیر الامرا میرا معلی خان قاجار غرالدینلو حاکم مرو شاهیجان او نیز جلاء وطن فرموده از راه فارس و سواحل و بنادر بنجف اشرف رفته توقف کرد و پس از چندی از صحبت اعراب قلیل الآداب ملالت و کسالت حاصل نموده قصد عراق عجم کرد تا در شهر قم بمصاحبت حاجی سلیمان بیک صباحی کاشانی رغبت نموده که در انولایت متاهل شد و متوطن گشت چون برای خاقان ملک آرای تربیت ارباب استعداد و تقویت اصحاب سداد بود و امنای دولت نیز مردمانی خیراندیش بکرمت کیش بودند خاصه جناب فصاحت مآب فتحعلی خان ملک الشعرا که در ترغیب و تشویق اهل هنر جدی بلیغ داشت بشرح حال او را در خدمت خاقان فرشته خصال معروض داشته بحضور اعلی آمد چون قتبعی وافی و استحضاری وافر در تواریخ داشت مقرر شد که بمنصب وقایع نگاری دولت ابدمدت منصوب شود و چون در علم حساب نیز تجلدی داشت داروغگی دفتر همیون نیز بوی محول گردید و جناب میرزا بانجام خدمات محوله بخود اهتمامی تمام نمود وقایع بیست ساله دولت خاقان صاحبقران را در دو مجلد نگاشته و جهان آرا مرانرا نام کرده و قصایدی که شعرا و بلغای عهد در مدحت خاقان صاحبقران موزون و منظوم همی نمودند جمع کرده مذکره کونه نثری بر آن نگاشته زینت المدایح و ربت الماثر نام کرده رساله قواعد الملوک و شیم علیه و تحفه عباسی نیز از تالیفات و تصنیفات آنجناب است همرا فی الحقیقه نیکو نگاشته در نظم اشعار هما تخلص میکرده بعضی اشعارش در تذکره انجمن خاقان تالیف فاضل خان گروسی راوی مسطور است و بعضی در مجمع الفصحای هدایت مذکور بعد از و مرسوم و منصبش بفرزند ارجمند آن مرحوم میرزا محمد جعفر وقایع نگار این دولت ابدمدت محول و مفوض گردیده است و از زمان آغاز دولت حضرت سلطان محمد شاه ثانی تا حال تحریر که یکهزار و دویست و هفتاد است و از فوت خاقان مبرت سال تمام گذشته انجدمت با ایشان محول است و باخلاق و اوصاف حمیده در همه عالم ضرب المثل است

میرزا فریدون مشهور بمیرزا خانلر مُنشی الممالک فرزند ارجمند حاجی خان جان بندپی مازندرانی از طایفه مقدسه جلال خوئی است والد ماجدش در حکومت انولایت کمال سلوک و جلال داشته تا نجوئیکه در تاریخ آمده رضا قلیخان قاجار برادر خاقان سعید شهید آقا محمد خان قبل از تمکن بر سریر سلطنت ایران در سنه ۱۱۹۹ بر حضرت آقا محمد خان طغیان کرده او را با والده خاقان و حسینقلی خان ثانی که کودک بودند محصور کرده بدست آورده قصد قتل و عمی آنان نموده حاجی خانجان مذکور و آقاسی خان برادرش مانع آمده او را بولایت خود بردند و محافظت کردند و عما قریب با سپاهی از نقنکچیان خویش برداشته بدالملک ساری آورده بر مسند استقلال استقرار دادند لهذا خدمتا نظیقه در نظر خاقان مغفور بود و میرزا فریدون مشهور بمیرزا خانلر را بعد از مراجعت از عتبات عالیات بخدمت آورده روز بروز بر عزت و منصب او افزود و زمام مهام عظیمه دولتی را در دست تصرف او گذاشت و بمناصب عالیه رسانیده بمنصب منشی الممالکی رسایل اختصاص داد و فرزند دانشمندش میرزا اسمعیل خان را بمصاهرت خویش مظاهرت افزود و محمد قاسم خان فرزند اکبرش را حاکم انولایات نمود مع القصه آقای میرزا خانلر مرحوم نجیب باکمال بوده در اخلاق کتابی خوب تصنیف نموده نظما و نثرا عربیا و عجمیا در کمال بلاغت است و نسخه آن کمیاب و میرزا اسمعیل خان مستوفی ذوبشان و دبیری فطانت شعار متانت دثار است و فضایل همه گونه خدمات عظیمه ولی خان مشهور است که بنسبت بقابلیت و استعداد نجتش ضعیف و کوکبش کم قوت است

میرزا موسی منجم باشی نایب رحمة الله خلف حاجی سمیع منجم باشی است و در دولت خاقان صاحبقران تربیت یافته و بوزارت نواب شاهزاده

حسنعلی میرزا حاکم دارالخلافه طهران اختصاص جسته و چندی نیز بنیابت شاهزاده معظم الیه بحکومت یزد پرداخته و در کاری به مشکاری خراسان و وزارت شاهزادگان و والی انسامان گذرانیده در هنگامیکه نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنة العلیة العالیه عباس میرزای مغفور بانتظام ان ممالک توجه کرده باشارت حضرت خاقان قدردان در خدمت والا مشیر و مشاور و در املاک صاحب تصرف و اختیار بوده است چنانکه در صادرات و قایع گذشته درین تاریخ بتحریر پیوسته خدمات کلیه بظهور آورده بعد از مراجعت نایب السلطنه بطهران و شرفیابی بحضور خاقان همچنان بوزارت نواب امیرزاده معظم محمد میرزا در خراسان مخصوص بوده و تا هنگام رجوع از سفر هرات خدمات کلیه نموده بعد از خاقان مغفور در خدمت سلطان محمد شاه ثانی معزز و محترم میزیسته تا چنانکه آید در سنه ۱۲۶۵ رحلت یافته فرزندانش در سران کاردان و در دین دولت ابد مدت بمناصب استیفا و غیره اختصاص دارند خاصه میرزا اسدالله که در وزارت ندیم ابی نظیر است

فتحعلی خان ملک الشعرای کاشانی رحمه الله انجناب از بدو شباب بتحصیل کمالات و اکتساب اخلاق پرداخته در اندک وقتی مسلم اقران شده غالب اوقات جوانی را بصحبت حاجی سلیمان بیک پدر کلی کاشانی متخلص بصباحی میگذرانیده تا در سال ۱۲۱۱ که خاقان صاحبقران فتحعلی شاه جهانبانی از فارس بجبه رینت تاج و سریر مورونی عم اکرم شهید دوانه طهران بود قصیده فریده معروض داشت و بمنصب جلیل ملک الشعرائی نوید یافت بعد از جلوس سعادت مانوس خاقانی قصیده در تهنیت عید سعید نوروز فیروز و مدحت خاقان صاحبقران معروض داشته مورد الطاف و اشفاق بیضا اشراق گردیده بمنصب ملک الشعرائی اختصاص یافت و حکومت قم و کاشان نیز ضمیمه ان خدمت بود و در حسن سلوک و رعایت رعیت سرآمد اماثل و اقارن آمد و در صلت شش قصیده فریده شش هزار تومان بصیغه تخفیف کاشان بدو عنایت رفت و از حکومت استعفا کرده مستعفی خدمت حضور شد و در کمال جلال و نهایت عزت ندیم محفل حضور خاقانی بود تا در سال عزیمت خاقان گیتی ستان بقلع و قمع طاغیان قراباغ و دفع و رفع غلبه روس در رکاب ظفر مانوس بنظم مثنوی بحر تقارب مامور گردید و روزی دویست بیت منظوم همی فرمود تا چهل هزار بیت بانجام آمد و شهنشاه نامه یافت و از ابتدا تا انتها بعرض خاقان صاحبقران رسیده وعده که سلطان محمود غزنوی بحکیم طوسی کرده بود و بدان وفا نمود خاقان محمود پاسبان پوعده بهر بیتی مثقالی زر بجناب ملک الشعرای دانشور اکرام کرد و از آن پس بنظم خداوندنامه مامور گردیده در مدت سه سال سی هزار بیت سنجیده پخته در غزوات و معجزات باخبار صحیحه و آثار صریحه ثقات منظوم آمده این دو نامه گرامی که جامع هفتاد و هزار بیت نامی است در شش سال باتمام رسید و حکیم فردوسی در سی سال چل و شش هزار بیت بنظم آورده مصراع بپین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ☆ و فی الواقع ملک الشعرا در این باب خرق عادت و معجزه کلمی آورده صبا راست اگر فضل تقدم بسخن ☆ بود دیدیم ☆ شرنگ در دم ماران و مهره در دم باران ☆ قطع نظر ازین مرحله کرده دیوان شعرای مخصوص ☆ زمان گذشته را چنین که زیاده از سه چهار هزار بیت الی ده هزار در آن دواوین مجموع نیست چنانکه دیوان حکیم عنصری بلخی ملک الشعرای محمودی و منوچهری دامغانی و ابوالفرج رونی و در هر یک هزار بیت زیده افزون نخواهد بود و دیوان ملک الشعرای مرحوم سی هزار بیت متین مشهود است و مثنوی لیلی مجنون و هفت پیکر از مثنویات جناب ملک الشعرا نیز در بعضی اسفار مفقود شده و مثنوی موسوم بعبرت نامه انجناب عبرتا و لوالالباب و محتوی بر مضامین دقیقه است علی الجمله حضرت ملک الشعرای ما بالاستحقاق در اخلاق و احوال نیز از همگنان طاق بوده و در سنه ۱۲۳۸ در طهران رحلت یافته و بغرفات جنان شتافته فرزند اکبرش محمد حسینخان متخلص بعندلیب بالارث و الاستحقاق بمنصب اختصاص گزیده چندین هزار بیت قصاید و غزلیات دارد بعضی در مجمع الفصحا مسطور است و تفصیل کمالات انجناب و برادر کهترش ابوالقاسم خان فروغ و فرزندامجدش میرزا محمود خان و میرزا محمد خان در ضمن فضلا و شعرای دولت ابد مدت خاقان سکندرشان مرقوم خواهد افتاد

میرزا سید محمد سحاب مجتهد الشعرای اصفهانی خلف الصدق میرزا سید احمد طبیب اصفهانی متخلص بهاتف بوده بعد از زیارت مکه معظمه بشرفیابی آستان خاقان صاحبقران قرین سعادت شده بدارو غگی و فرولقب مجتهد الشعرائی مخصوص شد در علم عروض و قافیه و حساب و طب استحضاری تمام داشته و سالها همت بمداحی خاقان قاجار گماشته تا در سنه ۱۲۲۲ رحلت کرده هشتاد هزار بیت دیوان دارد و تذکره مسمی برشحات سحاب مینگاشته رساله سحاب البکا در مغازی و مراثی حضرت امام حسین نگاشته اشعارش در تذکره انجمن خاقان فاضل خاقان راوی و مجمع الفصحای من بنده رضاقلی متخلص بهدایت مضبوط است

آقا سید حسین مجمر اصفهانی رحمه الله از سادات طباطبائی اردستان بوده و در اصفهان تحصیل نموده در زمان اشتغال بتدمیب ضمنا تهذیب اخلاق کرده و روی بدرگاه جهان پناه خسرو آفاق آورده بواسطه اوراق مذهب و اخلاق مهذب در خدمت جناب ابوالفضل و المعانی معتمد الدوله اصفهانی راه یافته و بمیانجی تعریف ان سید بزرگوار و دبیر معجزه آثار بارگاه حضرت خاقانی شتافته از مظهرین رکاب اعلی شد و لقب مجتهد الشعرائی یافت و بتوجه جسنعلی میرزا سپرده آمد و بالجمله در سفر و حضر بمدحتگذاری خاقان بحر و بر پیرداخته

قصیده را بطرزی تازه و غزل را بمراحلی بی اندازه می سروده و در سنه ۱۲۲۵ در عین جوانی ازین سرای سپنج درگذشت دیوانش معروف و اشعارش مشهور است
میرزا فضل الله خاوری شیرازی خلف میرزا عبد النبی حسینی شیرازی و نبیره جناب آقا محمد هاشم فهمی مرحوم بوده در بدو حال بر بیت
از صدر افلاک قدر میرزا شفیع مازندرانی رتبه و توسط او در حضرت اعلی شتافته محرر رسایل جات بود و چندی نیز وزارت نواب همایون میرزا نمود آخر الامر
استعفا کرده در سلک منشیان دیوان اعلی انخراط یافت و چون تاریخی دلپسند و کامل و جامع در دولت خاقان مغفور تحریر نیافته بود زیرا که جناب
میرزا رضی هزبری وقایع دوازده سال از دولت خاقان گیتی ستان نگاشته وفات یافت و آن تاریخ با نام رستم و همچنین جناب میرزا صادق وقایع نگار
نمای تاریخ جهان آرا نگاشته بعد از نگارش صادرات بیت و دو سال حیات یافته و آن دو تاریخ مشتمل بر مقدمه و مرسلانه با الفاظی مغلق و بیانی متعقد تحریر آمده
و در فن تاریخ فصاحت بیان و عذوبت لسان و صراحت معانی و صرافت بیانی مطبوع است لهذا میرزای مشارالیه که در نظم و نثر طبعی متوسط داشت بنگاشتن
تاریخی نهاده مامور شد و قایع آبا و اجداد امجاد خاقان را در کمال اختصار نوشت و روزنامه صادرات ایام را تا رحلت خاقان صاحبقران تحریر آورد و لهذا
بر اعت استهلال بطرزی نایسند کرده که ادبا و فصحای این عهد را مطبوع نیست و اسامی اهالی حرم محترمه و بنات مخدره مکرمه خاقان صاحبقران را بروجهی الفاظ
داده که از ادب بیدست و عقلا نیکو نه بیانزاد راهالی سرادقات عصمت ملوک نکوهیده شمرند علی الجمله دیوانی تمام کرده و چون خاوری تخلص داشته از
مهر خاوری نام نهاده مع بدر مردی با کمال و با حال و سیدی عزیز مکرم بوده برادر کهترش میرزا ابو القاسم مشهور میرزا با سیدی است جلیل القدر و وقایع
منشی الصدور و مرجع السلسله علیه ذبیحه بخدمتش ارادت بیشمار دارند و وجودش را غنیمت میشمارند میرزا محمد مهدی ملک الکتاب قرهانی
از احفاد سادات حسینی و اعزه ذبیلی اعمام جناب قایم مقام فراهانی رحمه الله است از علوم عربیه و ادبیه بهره کافی داشته و در حسن خط مسلم معاصرین آمده
بتوسط جناب ملک الشعرای ثانی در حضرت خاقان صاحبقران معروف افتاد و بمنصب ملک الکتابی اختصاص یافت با وجود صفا و رعونت خط در کار
تحریر کتاب بهر روزی کهنه دیبا دست نغز لطیف نیکو می نگاشته و انقاد حضور خاقانی میداشته مورد الطاف و اکرام و تشریف و انعام می آمده
و در شعرش نیز تسلطی و فی و متبعی کافی بوده عشرت تخلص داشته و عمری بعشرت میگذاشته خانلر خان مرند متخلص بفرخ اسم شریف محمد
حسنخان و خلف الصدق علیمراد خان مرند و بطنا بنبیره سلطان شهید محمد حسن خان قاجار قوینلو بوده و در حضرت خاقان بمکندرشان صاحبقران محرمی
خاص داشته چندی او زارت نواب شاهزاده شیخعلی میرزا مامور گردیده و یکبارها الزام رکاب خاقانی را بر آن رجحان داد در بسنگام فتنه محمد قاسم خان
دامغانی در کرمان بتحقیق آن اخبار رفته تحریک مفسدین شب در قلعه باغین او را مقتول کردند شعار نیکو داشته قلیلی ازان را مسطور گردانم رحمه الله
حاجی عبد الرزاق بیک ذبلی رحمه الله خلف الصدق بخقلی خان ذبلی نیکلر بکی تبریز است که درین تاریخ ذکر احوالش علی التفصیل تحریر
درآمده بعد از پدر نامور از قبول ایالت و حکومت تحاشی کرده بتحصیل کمالات و تتبع حالات کوشید تا در علوم متداوله و در اخلاق متحاسنه فرید
عهد گردید غالبا و قایش بشر علم میگذشت در نگارش نهایت التواریخ با میرزا رضی سهیم بوده و خود تاریخی مختصر موسوم بمآثر سلطانی در وقایع
دولت نوشته و با کهزاده و بیست و چهل و یک غالب فتوحات نایب السلطنه را مرقوم داشته رساله نیز موسوم بناز و نیاز مرقوم کرده بنظر رسیده کتاب
در غرر اشعار عرب و عجم نیز تحریر درآورده و زیارت شده همانا صورت اتمام نیافته یا تلف تمام از اندیده در سنه ۱۲۳۲ بزیارت مکه معظمه رفته باز آمده پس از
چندی رحلت یافته بهاء الدین آقای فرزندش در خدمت نواب نایب السلطنه و نایب السلطنه محمد میرزا تقربی تمام حاصل کرده شرح حالش مرقوم خواهد افتاد بعضی
از اشعار حاجی مذکور که مقرون بتخلص منظور بوده در مجمع الفصحا بمحتشم تحریر یافته رحمه الله میرزا معصوم قرهانی متخلص بمحیط فرزند فاضل جناب میرزا عیسی
الحسینی الملقب بقایم مقام بزرگ و برادر میرزا ابو القاسم قایم مقام ثانی است در اخلاق حمیده و صفات پسندیده فرید و وحید و در اشعار عربی و عجمی
عهد و انوری عصر بوده است و در خدمت نواب نایب السلطنه ترقیت یافته و بوکالت امور قایم مقام در طهران میرسته در سنه ۱۲۳۵ درگذشت رحمه الله میرزا
احمد صبوری کاشانی برادرزاده آزاده جناب ملک الشعرا و در خدمت نواب شاهزاده نایب السلطنه در سلک منشیان و مدبران منسلک بود و بکمالات
نفسانی و روحانی جمع داشت کوینده متهجد و شب زنده دار و مقدس و طاعت شعار بوده تا در حادثه ارکوان طالش چنانکه در اصل تاریخ آمده رزمی بار روسیه
کرده بمرتبه اعلای شهادت رسید و حضرت نایب السلطنه با پسرش میرزا محمد تفقدات نهایت فرموده و متعلقین او را در عهد امن و امان و فراغت و وسعت زیست
نموده اکنون نیز در طهران و در اخلاق از همگنان ممتاز است اللهم احفظه محمد مهدیخان متخلص بمحنه مازندرانی خلف محمد حسن خان بن حاجی محمد خان بیات
او بهمراهی است جدش در زمان نادرشاه مامور بساختن چند فروند کشتی گشته بمازندران آمده در بندر مشهد سر و پا زوار با نجام این خدمت میرسید و ضمنا

دریا پسکی و حکومت مازندران ضمیمه انخدمت شد و از انجا که وی مردی شجاع بود و ارباب غرض از او سعایت کردند پادشاه دو چشم او را برآورده بعد از زمانی در سنه ۱۲۱۰ با میرزا مهدیخان بمکه معظمه رفته مجاور شد و از آنجا بازگشته در سنه ۱۲۱۲ بمازندران رفتی و بزیارت مشهد سر توجه فرمودی شبی در پازوار در خانه او خفتی و او را پدرانه تحمید کردی و از روزگار دولت نادرشاه سئوالات فرمودی بعد از مضای زمان حیاتش محمد حسینخان ولد اکبر او که مادرش صبیه محمد خان افشار حاکم مشهد مقدس بود و جامی مؤلف است بهرات رفته بجهة منال او که ملک موروثی اوست توقف کرده هم در انجا درگذشت و محمد حسنخان در خدمت نواب علیقلیخان عم خاقان بوده و وفات نموده خاقان صاحبقران محمد مهدیخان را پسر و ولی حضرت نامید و همیشه اش را در سلک خادمان حرم منسلک داشت رفته رفته محمد مهدیخان صاحب مناصب شده و بخدمت نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس رفته ترقیات عظیمه کرده بوزارت ملکزادگان و سرداری بعضی از انسامان و شحنه گی شیراز و قوللر آقاسی باشی ممتاز بود در حسینیکه بخیده باصفهان آمده و در خدمت نواب شاهزاده سیف الدوله بود در سنه ۱۲۶۰ وفات یافت و مؤلف را باوی دو سه قرابت واز انجمله یکی مصاهرتاست شرح حالش در انجمن خاقان با اشعارش مذکور است **فاضل خان کروسی** راوی رحمه الله خود در خاتمه انجمن خاقان آورده که فقیر را اسم محمد و لقب فاضل و تخلص راوی و طایفه بابندری و ولادت در یکهزار و نود و هشت بوده است و در یکهزار و دویست و چهارده جلا وطن نموده الی قصبه ازرود و بدار الخلافه همانا بخدمت جناب ملک الشعرا که در بارش مرجع امرا و فقرا بود رسیده و در روایت اشعار او را فصیح دیده در مقام تربیتش برآمده بحضرت اعلی برده راوی خود مقرر کرده تربیتش کوشید تا اسمی یافت و ادنی فاضل شد و منصب چاپچی باشی یافت و در مجلس امرا بمصاحبت شتافت چون در طبیعت انکروه بخالت و حسد ره نداشت هر یک بقدر خویش او را مشوق و مقوی شدند از انجا که طبع حضرت خاقان موزون و شعرای حضرتش از فرزندان و امرا از حد حصر برون بود نامقرر فرمود که تذکره مشتمل بر اشعار شعرای متاخرین و معاصرین تحریر آرند احمد بیک کرجی متخلص باختر که بواسطه طاق اللسانی امیر کبیر سلیمان خان قاجار بقطع زبانش حکم رانده بود مدعی انخدمت شد و عمرش بسر رسید برادرش محمد باقر بیک نشاطی تخلص چندی بدین کار پرداخت او نیز طبع جهل نواخت و انخدمت بعهده فاضل خان مقرر گشت نثری ادیبانه بر آن نظمها فزوده بانجمن خاقان موسوم کرد و بهر ولایتی از ان نسخه فرستاد و مبلغی خطیر از شاهزادگان صله و جایزه یافت بالاخره در سنه ۱۲۵۲ در گذشت

حاجی اکبر نواب شیرازی قدوه علما و زبده فضلا و برادرزاده مرحوم آقا بزرگ مدرس و خلف الصدق آقا علی مغفور بوده که اهل خاندانی فضیلت بنیان بوده اند و انجناب بکلیه کمالات عربیه و ادبیه محلی بوده نظما و نثرا عربیا و فارسیا مرتبه اعلی شتافته تالیفات عالیه داشته مانند نور الهدایه در اثبات نبوت خاصه و شرح سی فصل خواجه نصیر الدین محمد الطوسی رحمه الله و حاشیه بر تفسیر قاضی بیضاوی فارسی و در حضرت شاهزاده فرمانفرما باعزتی تعظیم و مکانتی جسیم ملقب و بیت ملقب و در درگاه خاقان سهمال معروف و بصفت فضل و کمال موصوف منصب نقابت اشراف و رقابت اوقاف از حضرت خاقان صاحبقران بوی مخصوص شده در اشعار فارسیه از قبیل غزل و قطعه و رباعی ماهر بالاخره در سنه رحلت نموده و تذکره موسوم بدلکشا نگاشته فرزندانش صاحبان فضل و کمال و بالقاب صدریت و نوابیت موصوف و در شیراز بعزت و ثروت معروف اند اشعارش در ریاض العارفین مولف مضبوط است رحمه الله

میرزا کوچک وصال شیرازی اسم شریفش میرزا محمد شفیع و پایه کمالاتش بمقامی رفیع از علوم ادبیه عربیه بابهره تمام و در صناعات یدی مسلم اهل ایام تمام خطوط را خوش نگاشتی و در خط نسخ نامی نام خوش نویسان عصر بودی در علم موسیقی مهارت کامل و در حسن صوت و حسن صوت صفت خاصه داود و یوسف را شامل در طریقه فقر و قناعت با کیمیا و مناعت چون خاقان صاحبقران بشیراز آمد جناب او را بمجلس اعلی خواند و مورد الطاف فرمود و با اشراف در کمالات نسبت داد وی اگرچه این فرمایش را زوی تفقد و تحسین بود دیوان بجمع بخشید مع القصه جامعیت تمام داشته و مصاحف و دعوات پسندیده نگاشته که هر یک را مبلغی خطیر بهیه کردندی و با قالیم بعید ترددی دیوان قصاید و غزلیاتش بحری است پر لآلی ثمین و مثنوی وحشی بافقی را که در حکایات فرهاد و شیرین منظوم است تمام کرده و بسیار شیرین فرموده فرزندانش همه باکمال و استعداد و صاحب طبع عالی باشند مدتی است که صحبت ایشان دست نداده چون در قواعد تاریخ نگاری زیاده این نگاشتن تمو قع است مفصلا در تذکره مؤلف مرقوم خواهد شد

میرزا ابراهیم شیرازی مردی خوش محاوره طلیق اللسان عذب البیان خوش طبع مهربان بوده افسانهای رموز حمزه و امثال ذالک را بشعرهای مناسب میخته در شبهای استراحت و ایام اسفار حضرت خاقان قاجار بطرزی خوش و آهنگی دلکش فرو خواندی در مجالس غزلیات منظور تخاص کردی چه پسیار شبها که گوش بر افسانهای مطبوع وی کرده بر وزرسانیم رحمه الله

نشاطی خان هزار جریبی رحمه الله در بدو حال بشغل دهقنت و فلاحت موروثی مشغوف بود طبعی موزون داشت و بشاعری پرداخت و بیمن تربیت خاقان صاحبقران از شعرای رکابشد و در قصیده سرائی و قطعه درائی پایه یافت و از وجوه صلات و جوایز مایه اندوخت نظر بتاریخ

تخلص را بلقب خانی زینت داد و بدین لقب معروف و بصفت هجا کوئی موصوف آمد غالب اکابر عهد را بجای رکیکه گفته در آخر عمر تایب شد و بمرثی راغب
در سنه ۱۲۶۲ در گذشت **نصرت طالش** اسمش سلطان حسین پسر طالش یوزباشی غلامان خاصه سرکار امیر کبیر مطلق ظهیر الدوله محمد قاسمخان قاجار قوینلو
بود و برادر دیگرش محمد قلی بیک را بجهة حسن صورت و خال چشم ما یکچشم خواندندی در شیراز مکرر صحبتش دست داد دیوانی برتیب کرده بود در قصیده و غزل
هر دو قادر و اشعار پسندیده از طبعش صادر آخر الامر در گیلان متوطن شد الحاصل از مداحان امیر کبیر مطلق و بتوسط کارگذاران ان دربار در حضرت خاقان
قاجار مدحت بردی و عرضه کردی مدتی است که از حالش اطلاعی حاصل نمایده **طرب همدانی** جناب میرزا یوسف شیخ الاسلام از مشاهیر فضلای
این روزگار بوده دوازده سال در اصفهان بتحصیل نموده بتوسط جناب فخر الدوله بمنصب مورونی یعنی قضای همدان رسیده در خدمت شاهزاده مرحوم
دولتشاه عزت و جاه یافته برادر جناب میرزا ابو القاسم ذو الریاستین است که از مشاهیر وزرا و فضلا و شعرای این دولت بوده است اشعارش در
انجمن خاقان مسطور است و بمزید دانش و حسن تقریر مشهور در حضرت شاهزاده نایب السلطنه بامر تبتی رفیع و منزلتی منیع بوده اند و ذکر حال ذو الریاستین بعد از
قضیه خاقان صاحبقران در ضمن تاریخ مذکور خواهد شد **میرزا عبد الباقی اصفهانی** نبی عم جناب ابو المعالی معتمد الدوله نشاط اصفهانی و پسر
میرزا عبد الباقی طبیب و کلانتر شهر اصفهان بوده از ان شغل استعفا کرده بزیارت عتبات رفته بعد از رجوع نواب شاهزاده دولتشاه جایش را بنماد
حضرت گزیده از رجعت اصفهان ممنوع فرموده **میرزا عبد العلی یزدی متخلص بکوکب** خلف جناب میرزا محسن خراسانی است
که باستدعای تقی خان یزدی در یزد متوطن و بتدریس مدرسه تقی خان متفرد بوده و میرزای معظم الیه در انشهر متولد آمده بانواع هنر و کمالات معروف و بخوش
نویسی خط نسخ موصوف گشته و جماعتی از ارباب سلیقه و خبرت خط وی را بر خط میرزا احمد نیریزی ترجمان نهاده اند علی ای حال در دولت خاقان صاحبقران
بمنصب جلیل صدارت علما ملتزم رکاب ظفر مآب بوده و همواره در بارگاه از همگنان ممتاز هی زیسته اشعار نیکو دارد **میرزا محمد ندیم** حضرت خاقانی
را از ملازمان قدیم و در ان آستان نهایت عزت و محرمیت داشته غالبا بصحبتهای نمکین مزاج صاحبقران باقرین انعکاس میداشته و گه گاه کتاب جوانی
میکرده و گاه شعری مناسب میگفته نظما و نثرا تالیفات ازوی دیده شد و بعضی مطایباتش از برادرزاده او میرزا محمد قلی مشکین نویس دولت خاقانی شنیده آمده
رحمه الله **هدایت مازندرانی** از موزونان عهد دولت ابد مدت و از خانه زادان خاقان صاحبقران بوده والدش محمد هادی چارده
الاصل بعد از خدمت نواب جعفر قلیخان بن سلطان محمد حسن خان قاجار و شهادت او سالها در خلوت خاقان سعید شهید بود و در سفر شوشی از شدت
توهم از خدمت رکاب تبا عد گزیده بعتبات رفت و در آغاز دولت خاقان حسب الامر علی بطهران باز آمده در سفر خراسان در رکاب اعلی بود و در همین گام
ماموریت نواب فرمانفرما بفارس بتحصیلداری کل متوجهات دیوانی مخصوص و در سنه ۱۲۱۸ وفات یافت و بنده نا قابل مدتی در مازندران و طهران
و شیراز بتحصیل کرده بملازمت نواب فرمانفرما و منادمت نایب الایاله رضا قلی میرزا و بعضی مناصب مناسب بسر بردم تا بعد از دولت خاقان بطهران آمده
در حضرت محمد شاه فلکجاه بعضی خدمات مفتخر شدم و اکنون که سال یکهزار و دویست و هفتاد و پنجست بعد از مراجعت از سفارت خوارزم و ماموریت بمدرسه
دار الفنون بامر حضرت خاقان خواقین و سلطان سلاطین غیاث الاسلام و المسلمین ناصر الملة و الدین سلطان ناصر الدین شاه بن سلطان محمد شاه بن عباس شاه
بن فتحعلی شاه بن جهانسوز شاه بن محمد حسن خان سعید بن فتحعلی خان شهید نور الله مضاجعهم قریب سالی است که حسب الامر بنگارش این تاریخ مامورم و بر حسب
امر اعلی از سنه نهصد و نیج الی الان وقایع و صادرات سیصد و شصت و هفت سال سلاطین صفویه و قاجاریه را که نگاشته ضمیمه روضة الصفای میرخواند خواهم کرد و بحمد متی دیگر
شروع خواهد رفت و در مدت عمر بجز این تالیف در نظم و نثر نامها پرداخته ام و سی هزار بیت از قصاید و غزلیات موزون ساخته اسامی بعضی از کتب فقیر از اینقرار است
هدایت نامه ❊ انیس العاشقین ❊ گلستان ارم ❊ ریاض العارفین ❊ بحر الحقایق ❊ لطایف المعارف ❊ مجمع الفصحا ❊ مظاهر الانوار ❊ انوار الولایه
منهج الهدایه ❊ مفتاح الکنوز ❊ مدارج البلاغه ❊ فهرس التواریخ ❊ خرم بهشت ❊ سفارت نامه خوارزم ❊ امید که بیمن توجهات حضرت سلطان عصر و
خاقان عهد جلد دهم این تاریخ عجسته ترتیب نیمتا انجام یابد و مقبول خاطر دریا مقاطر همیون اعلی شود و چنانکه مقرر است مطبوع و متعدد و منتشر گردد
اگرچه شعرای این دولت از بدو ظهور و کشور کشائی خاقان شهید اکنون زیاده از حد تحریر و تعداد جمعی معروف طرثم رکاب نصرت معطوف اجمالا نمذکور شدند و
تفصیل شعرای عهد در کتب تذکره قوم مبسوط و تلخیص آن بمطالعه انجمن خاقان و غیرهم منوط لهذا بذکر اسامی بعضی علما و حکما و عرفای عهد خاقانی
میپردازد **در ذکر جمعی از اعاظم علما و فضلا و حکما و عرفای معاصرین دولت بدولت کثر هم الله تعالی**
علی الاجمال جناب فضایل مآب عالم عامل مجتهد کامل آقا محمد باقر بهبهانی از علمای معروف و مشهور عهد خاقان سعید شهید بوده و در سنه ۱۲۰۵ اجلت

نموده جناب آقا سید مهدی طباطبائی رحمة الله از فحول علما و فضلای عهد خاقان شهید و از اهل بروجرد و ملقب بحر العلوم بوده در سنه ۱۲۱۲
که سال اول جلوس خاقان صاحبقران است رحلت نموده رحمة الله جناب میرزا ابو القاسم جابلقی مشهور بقمی طباطبائی
از مشاهیر مجتهدین این ایام خاقان صاحبقران از ابدان جناب خلوص تمام و در سنه ۱۲۱۲ رحلت یافته جناب آقا سید علی طباطبائی رحمة الله
از معارف سادات عالیدرجات و مجتهدین شیعه و رحلتش در سنه ۱۲۱۳ بوده میرزا محمد تقی کرمانی رحمة الله از فحول فضلا و حکمای عهد بوده
و کاهی طبابت مینموده و فاتش در سنه ۱۲۱۵ حاجی عبد الوهاب ثانی از مشاهیر اهل معرفت و ریاضت بوده و در سنه ۱۲۱۴ رحلت نموده جناب
میرزا محمد مهدی شهرستانی از فحول علمای عهد خاقان صاحبقران بوده و در سنه ۱۲۱۱ رحلت نموده حاجی میرزا محمد نیشابوری
از فضلای عهد خاقان صاحبقران بوده و در سنه ۱۲۳۲ مقتول شده حاجی میرزا ابو القاسم شیرازی از مشاهیر اهل حال و ریاضت بوده در
سنه ۱۲۳۹ رحلت نموده حاجی سید مهدی از معارف علما و عرفای عهد خاقان بوده و در سنه ۱۲۲۹ رحلت نموده جناب فخر الحکما
الاعلمین ملا علی نوری از فحول محققین عهد خاقان صاحبقران بوده در سنه ۱۲۴۶ رحلت نموده رحمة الله جناب آقا سید محمد مجتهد
رحمة الله از معارف مجتهدین و سادات بوده در سنه رحلت نموده جناب آقا میر محمد حسین اصفهانی امام جمعه و جماعت اصفهان بوده در
سنه رحلت نموده حاجی محمد حسن قزوینی رحمة الله از مجتهدین عهد و ساکن شیراز بوده و در سنه رحلت نموده جناب آقا محمد
بیدآبادی اصفهانی از فحول محققین عهد خاقان بوده و در سنه رحلت نموده شیخ مفید شیرازی رحمة الله از مشاهیر مشایخ شیراز و معاصر
خاقان صاحبقران بوده و در سنه رحلت نموده جناب آقا محمد علی کرمانشاهی از معارف و فضلای عهد خاقان بوده و در سنه رحلت نموده
حاجی محمد حسین شیخ زین الدین از معارف علمای عهد بوده و در مسجد شاه اصفهان امامت مینموده در سنه وفات یافته جناب ملا
احمد یزدی از محققین عهد بوده در شیراز رحلت نموده جناب آقا میرزا مهدی الحسنی از فحول علما و مجتهدین بوده در سنه ۱۲۱۸ نادر میرزا
افشار او را در مشهد مقدس شهید نموده حاجی محمد حسن نائینی یزدی از مشاهیر ارباب ریاضت و حال بوده در سنه در نائین رحلت نموده
حاجی محمد ابراهیم کلباسی از فحول علما و فضلای عصر بوده در سنه در اصفهان وفات یافته جناب حاجی آقا سید محمد باقر رشتی
طاب ثراه از اعاظم مجتهدین عصر بوده و حجة الاسلام لقب داشته و شرح حال انجناب در ضمن سلطنت خاقان کیتی ستان سلطان محمد شاه بانی
مذکور خواهد شد حاجی شیخ محمد حسن نجفی آقا سید محمد تقی قزوینی حاجی سید تقی کاشانی آقا محمود کرمانشاهی
حاجی سید ابراهیم قزوینی حاجی ملا اسد الله بروجردی اخوند ملا سعید بارفروشی حاجی ملا جعفر
استرابادی حاجی سید کاظم رشتی میرزا احمد تبریزی ملا آقای قزوینی آقا میر محمد مهدی اصفهانی
حاجی ملا صالح برقانی حاجی ملا تقی برقانی محفی نماناد که اگر مولف در مقام تعیین نسب و حسب و سایر امور و زمان وفات و بیان کتب
و تالیفات علما و فضلا و محققین این عصر برآید کار بس صعب و مشکل گردد و خلاف سیاقت تاریخ نگاری است لهذا از اطناب معذور دارند و کار
در رد و قبول احدی از اهل عرض نشمارند چه مقصود ذکر معارف علمای معاصرین است نه تحقیق مسایل دین و العذر عند الکرام مقبول و در ذکر بعضی
از ابنیه و اعمال خیر و آثار حضرت خاقان صاحبقران انار الله برهانه از جمله ابنیه خیر حضرت خاقانی اتمام مسجد جامع
سلطانی است در دار الخلافه طهران و خواستن امام جمعه بجهة امامتان مسجد بهشت نشان دیگر مدرسه جدید خاقانی در کاشان دیگر مسجد و مدرسه
سمنان که بی نظیر است و بسرکاری حاجی سید حسن اتمام یافته که بریک را در ایت باید نه روایت و از عمارات خاصه ملوکانه که سلاطین بزرگ از ان ناگزیر است
عمارت خورشید و گلستان و عشرت آئین و سروستان و کاخ ملوک و صرح ممرد و باغ خارج شهر موسوم بقصر قاجار و نگارستان و دلگشا و در اصفهان نام
خاقان بیهمال و بسرکاری معماران بیمثال عمارات بسیار بنیاد شده و بانجام آمده از جمله عمارت خلد برین قریب سعادت آباد قدیم و از بساتین دو چهار
باغ یکی در خارج دروازه خواجو موسوم بفتح آباد و دیگر دروازه طوقچی مشهور بامین آباد دیگر شهر و قلعه و عمارات سلیمانیه بریلب رود کرج دیگر تخت قاجار
شیراز و جهان نما و بحر الارم بارفروش و چهار برین سلطانیه و قصر جنان چشمه علی و عمارت او جان تبریز و عمارت فین کاشان و از رباطات رباط جاجرود
و کناره کردو رباط کویر و رود شور قم و رباط سنگ کاشان و بحکم حضرت خاقانی هر یکی از شاهزادگان در بلدی بنا کرده اند و مصارف از انجرج دیوان
اعلی آورده الدال علی الخیر کفاعله اگرچه هنوز چنانکه باید انچه شاید از اخلاق و اوصاف خسروانه تحریر نیامده ولی از بیم اطناب و خوف اسهاب عنان

او بهم خامه میراید اسیر را از جولان فرو کشیدن اولی و بذکر بعضی از وقایع قبل از بلوس حضرت نایب السلطنه لعلیه العالیه محمد میرزای قاجار ولیعهد شهریار مغفرت
آثار پرداختن او نی و انسب است تا سلسله کلام از یکدیگر گسیخته نگردد و باصادرات جلد دیگر که سیوم مجلد تالیفات من بعد دوگاه و دهم مجلد روضة الصفای
میخواند محسوب همیگردد ارتباط محکم و اتصال کامل حاصل کند در بیان بعضی وقایع و حوادث که بعد از رحلت خاقان مغفور
فتحعلی شاه طاب الله ثراه و قبل از جلوس بمسند مانوس وارث تاج و گاه خسرو صاحبقران نایب السلطنه
ولیعهد دولت حضرت سلطان محمد شاه قاجار ادام الله ملکه بروی داده است علی الاجمال

سابقا رقم یافت که بعد از قضیه ناگزیر حضرت خاقان نواب حسام الدوله محمد تقی میرزا که با نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس مامور بوصول
تنخواه بقایای فارس بود بعد از استماع انخبر وحشت اثر او را وداع کرده راه برو جرد برگرفته برفت و فرمانفرما نیز راه شیراز پویان گردید نواب سیف الدوله
در فوج جدید ابوالفتحی مایور خان بماند و امین الدوله تاج الدوله را برداشته بشهر رفته در خانه جناب حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مجتهد معتکف شد و نواب
شاهزاده عبد الله میرزای مرا قبل از حرکت اردو بسوی دار الخلافه رفت و نواب شاهزاده محمد رضا میرزا بجهة ابلاغ انخبر و اظهار خلوص با حضرت
نایب السلطنه مخصوص براه تبریز روانه گردید و آصف الدوله بعد از ورود بقم و تدفین جسد مبارک صاحبقرانی توقف کرده بدار الخلافه نیامد و سپهدار
بعراق رفت اطراف ممالک ایران که هریک مشحون بوجود شاهزادگان و امیران بود اختلاف و انقلاب گرفت و در هر سری سودائی در آمد نواب شاهزاده
فرمانفرما از عرض راه محمد کاظم خان شیرازی را بشیراز فرستاده بمحرمان و مقربان خود از این قضیه آگهی داد و غالب خلایق استحضاری حاصل نکرده بودند تا
موکب والا بحوالی شیراز رسید و چون ارباب استقبال پذیره گی کوکبه جلال نرفتند نواب فرمانفرما را پندند که باروئی چون چهارده ماه ولی در تشق میع صنایع
بخلاف همیشه که در ورود زینتی و تجملی بکمال مرعی میفرمود امروز با لباس مشکین و با حالتی غمگین است خلایق نیز ملول در رکاب فرمانفرما آمده وارد با
شهر شدند و در عمارت آینه موسوم بکاخ همایون که از ابنیه جدیده بود بنشست عموم خلایق را از امراء و رعایا و کدخدایان و ریش سفیدان بنزدیک خواسته
اظهار واقعه کرد و همگی چنانکه رسم است تسلیت گفتند و اظهار اطاعت کردند چون سابق بر این او را در خطاب فرمان فرمائی گفتند در این وقت متردد شدند و در
همنکام تکلم خطاب بطی و لکنت متکلم میشدند جناب شکر الله خان نوری و مؤلف در تردیدی کاخ ایستاده بودیم و انمعنی را عرض داشتیم نواب فرمانفرما
پاسخ داد که هرچه سابقا خطاب میکردند و لقب داشته ام اکنون نیز همان است تا شاه تقدیر از پرده غیب روی نماید مع القصه مردم را رخصت داده برفتند
و منت ظفر اخبار دار الخلافه همی بود و پس از چندی نواب شجاع السلطنه بشیراز آمده در این باب سخنان راندند و مجالس کنکاج برار استند تا خبر رسید که نواب
ظل السلطان در دار الخلافه جلوس کرده شجاع السلطنه مذکور کرد که پیداست که ما اکنون از ظل السلطان و باظهار داعیه از و انسیم و نواب فرمانفرما از حشمت
دولت و مال و کبر سن از همه لایق شاهزادگان عراق نیز نامه فرستاده و بعضی نیز خود آمدند مع القصه بر مصلحت وقت اظهار داعیه کردند و سکه زدند و خطبه
خواندند و حضرت فرمان فرمایان قدسی لقب دادند و همچنین در مناصب ارباب منصب نیز تغیر و تبدیلی رفت نواب رضا قلی میرزای نایب الایاله
که در بندر بوشهر و دشتستان همی بود بفرمان فرما ملقب داشته شد و همگذا مقامات سابقه همه را بجانب علو متمایل ساخته بهر کس منصبی تازه داده شد از جمله مؤلف
این تالیف را که در آن اوقات صندوق ارجنی و منصب حسابگری شیراز نیز منصوب بود بخلعت و منصب ملک الشعرائی و قصیده خواندن در سلام عام اختصاص
دادند القصه چندی بر این نهج در گذشت تا از پرده چه ظهور آید و همه روزه از جناب امین الدوله نوشجات اخبار و تشویق با قدار میرسید و نواب
شجاع السلطنه را بحرکت از شیراز با صفهان ترغیب همیکردند و در تهیه حرکت بودند ذکر وقایع حال توقف شاهزاده ظل السلطان
و جلوس بر کرسی طهران سابقا مرقوم افتاد که نواب شاهزاده علی شاه ملقب بظل السلطان برادر صلبی و بطنی نواب شاهزاده اعظم ولیعهد
معظم نایب السلطنه العلیه عباس میرزا بوده و بعد از رحلت انحضرت تمنای نیابت سلطنت داشته و بالاخره مقرر شد که نواب امیرزاده بزرگوار محمد میرزای
قاجار ولیعهد دولت و حکمران آذربایجان و خراسان باشد و نواب ظل سلطان حاکم طهران و حارس وجود مبارک گردد و بر این جمله بگذشت و حضرت ولیعهد
چنانکه گذشت باذربایجان فرمود و زیاده از نه ماه فاصله انمنصب و رحلت خاقان معظم نیفتاد چون ظل السلطان حاکم طهران و خزینه دولتی و اهالی حرم و
شاهزادگان محترم همه در دست او بودند خود را سلطان بالاستقلال شمرد خاصه که رکن الدوله بعد از ورود با جنود باز و بند مخصوص گرانبهای حضرت
خاقان را که مشهور عالم است بوی داده شاهزادگان نیز بجهة صلاح حال خویش بگرد وی اجتماع کردند و سر بسلطنت او فرود آوردند پس از اطمینان از
ملکزادگان و امرای دربار ساعتی سعد تعین کرده تاج کیانی را بر تارک برنهاده کمر خنجر و باز و بند و سایر اثاثه سلطنت خاقان بیامدند بر خود ترتیب داده و

در مجلس جلوس جایگاه برنهاده بر تخت خاقان برفته خطبه و نهیت راندند و نیز باحضار سلام اظهار التفات و اکرام کرده بوعد و وعید و بیم و امید جلایر
سکون داد و بفکر تهیه استحکام امر پادشاهی افتاد و بشاهزادگان اطراف نامها و پیامها کرد و بذلها و بذلها بکار برد و هر قطعه از قطعات مصفحه ایران را که کنام شیران
باقطاع شاهزادگان عیش طلب مقرر کرد و در خزاین خسروی و سرداقین کسروی کشودن فرمود و مضمون این بیت را بکار بست که گفته اند فظفر بزرمیه و ان لشکر
ارآستین ۴ بلشکر بسا کینه ها خواستن ۴ نخست بهریک از شاهزادگان حضور بقدر یکه میخواست بذل و بخشش کرد و سپاهیان متفرقه را مجموع خواست باز زیان
بمایه بهوای زرمکمل و مسلح شده بشغل و منصب و انعام و مقرری امیدوار یافتند و بنیاد لاف و گزاف کردند و عرصه باغ شاهزاده کمان باغ رزمگاه و میدان درب
ارک را تصور میدان اجل و مرگ نموده دو اسبه بجولان در آمدند و غافل که ع بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول ۴ نخست رکن الدوله علی نقی میرزا را
باصلاح ذات البین روانه خدمت حضرت ولیعهد کرده تمنا نکه اذربایجان بوجه اقطاع او باشد و سلطنت ایران را بعم اکرم واگذارد و بعد از رفتن رکن الدوله
نواب شاهزاده امام ویردی میرزای کشیکچی باشی و ایلخانی قاجار را با پانزده هزار کس پیاده و سوار و توپهای تین تن از دراو بار بحضرت ولیعهد و
آذربایجان مامور داشت و بیست هزار تومان بنواب امیرزاده اسکندر میرزا فرزند شاهزاده ملک آرای مازندران داده که سپاهیان دارالمرز را تهیه و تدارک
کرده بحضور اعلی آرد و روانه تبریز کند و سه هزار تومان نیز بجهة جذب قلب و استمالت خاطر آصف الدوله بقم ارسال داشته مجملا قریب بهفصد هزار تومان
از خزانه عامره بیرون آورده و بر مردم تقسیم نمود و نام نامی خود را علی شاه و عادل شاه نهاده بقبض و بسط امور ملک داری پرداخت و خوش آمد کویان از اطراف
او را بمرحله غرور و تخوت بی سپر ساختند و بجلب منفعت خود پرداختند و نواب ظل السلطان ملقب بعادل شاه در طهران و حضرت حسینعلی شاه و نواب حسنعلی میرزای
شجاع السلطنه و امیرزادگان فارس و کرمان در فارس و امیرزاده هلاکو خان در یزد و نواب سیف الدوله در اصفهان و نواب شیخ الملوک در ملایر و نواب
حسام السلطنه محمد تقی میرزا در بروجرد و نواب حشمة الدوله محمد حسن میرزا در کرمانشاهان و نواب فرخ سیر میرزا در همدان و نواب قهرمان میرزا در مشهد مقدس
و نواب شاهزاده معظم محمد قلیمیرزا در مازندران و سایر شاهزادگان و حکام ایران در دارالخلافه همه با نتظار وقت و انتهاز فرصت مترصد بودند که کار بچه منوال
خواهد رفت و فیما بین حضرت نایب السلطنة ولیعهد و عم اکرم صاحب تخت و خراین چه خواهد گذشت تا هریک بعده تکلیف حال خود را دانسته باشند و از آن پس
که کار دولت بریک سلطان قوی شوکت قرار گیرد از اصلح و جنگ آنچه صرفه حال هرکس نماید رفتار نمایند و هریک بسر انجام سپاه و استعداد حرب اهتمام واجب

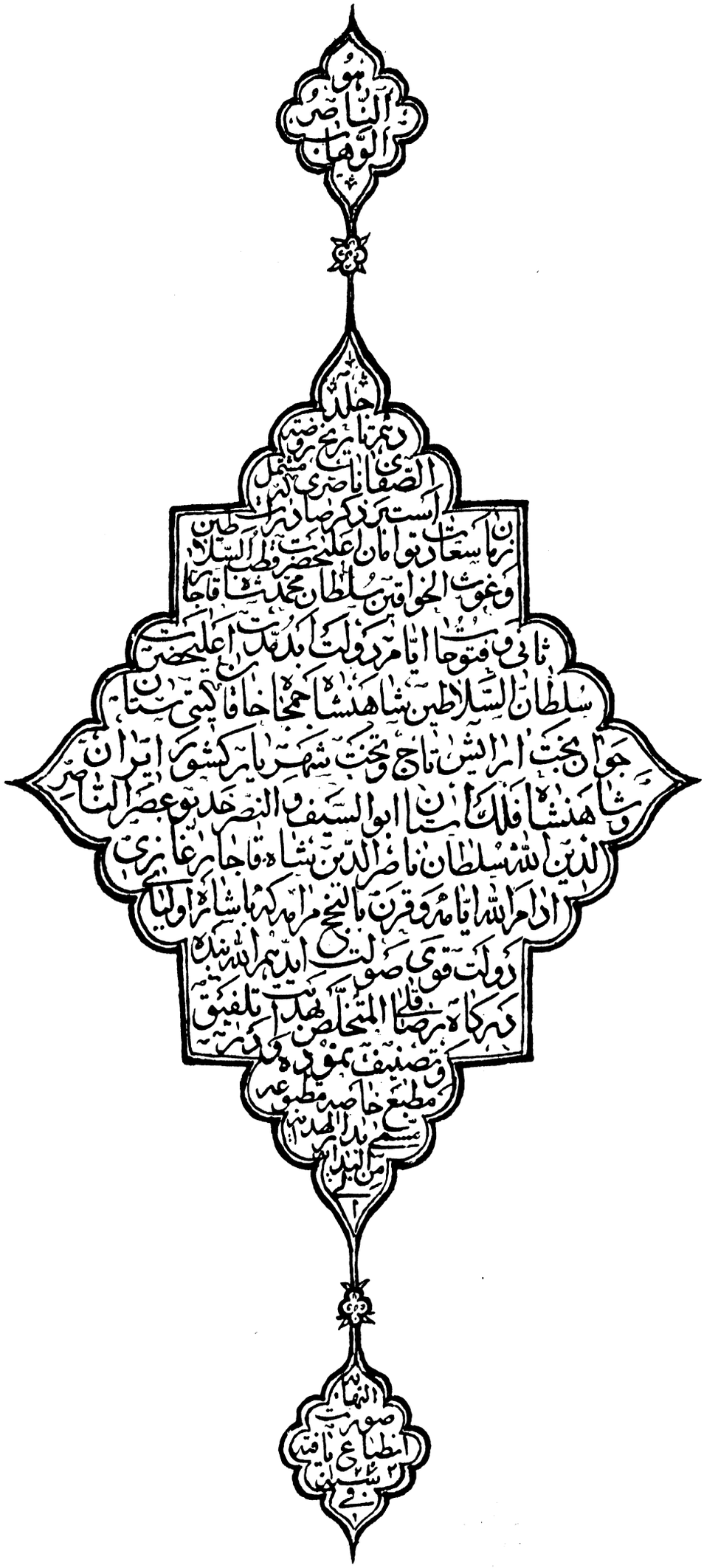
ذکر توقف قایم تبریز و مراجعت امیر نظام از قازلی کول و انتشار خبر رحلت خاقان صاحبقران و انتظام امر آذربایجان و جلوس حضرت سلطان محمد شاه در تبریز

اما حضرت ولیعهد بخجستگی و شهریاری کامکار محمد میرزای نایب السلطنه خاقان
قاجار بعد از انتظام امر بلاد آذربایجان و فرستادن امیرزادگان جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و احمد میرزا و مصطفی میرزا محمد ولی و مغرولا بقلعه اردبیل در باب
اموال تجار که در سرحدات ایران و روم اکراد بغارت برده بودند با پاشایان نسر حد و سر عسکر دولت آل عثمان گفتگو فرموده کار بدانجا رسیده بود که
امیر نظام از آذربایجان محمد خان نکنه با لشکرهای مامور به بسرحد رفته در قازلی کول اتراق نموده و محمد سعید پاشا سر عسکر از زنة الروم نیز بسرحد آمده با
نظام آذربایجان مقرر داشتند که معادل هفتاد هزار تومان نقد خسارت و غرامت اموال تجار را که اکراد جلالی بسرقت و غارت برده بودند کارسازی نمایند
و از قرار مصالحه نامه فیما بین دولتین ایران و روم متعهد شدند که طایفه جلالی و سایر طوایف متعلقه بخاک ایران را در خاک ارزنة الروم راه و جایی ندهند
و پیوسته عهد و میثاق اتحاد را مرعی دارند که مقارن اینحال نواب شاهزاده محمد رضا میرزای متخلص بافسر از راه در رسید و کیفیت رحلت خاقان صاحبقران
مغفور را در اصفهان چنانکه رفته بود معروض داشت و این خبر وحشت اثر در آذربایجان پراکنده و منتشر شد و طوامیر خیالات سابقه و منازعه بتصور
لاحقه کطی السجل پیچیده و در هم نوردیده گشت و محقق گردید که ما در جلی هر حادثه زاچه حادثه تازه زاده است بنای سلطنت ایران را تازه کی بر بنیادی چنین
نهاده حضرت نایب السلطنه که از رحلت پدر معظم خاطری ملول داشت از وفات جد اعظم بغایت اندوهناک شد و بریدی سبک سیر باحضار امیر نظام مامور و
فرموده او را با سپاه مامور از قازلی کول بدارالسلطنه تبریز خوانده و با امرای دربار و جناب قایم مقام مشاوره برنشانده و کلا بنیاد و کلمه مشاورت را بر این نهاده
که خاصه و ضابط و صاحب ولایت و نایب سلطنت خاقان پیر و صاحبقران کبیر امیرزاده بزرگوار است و باید بدولت و اقبال عزیمت دارالخلافه را
مصمم گردد و بران سرعت که کبخسرو از توران بایران آمده در ملک نیای خویش کیکاوس استقلال یافت این فرزندزاده نیز بتخت مامور و فی صدد بدین
برنشیند ع زیرا که وارث پدر و جد بود پدر ۴ امرای آذربایجان و قایم مقام لازم الاحترام باجتماع سپاه نظام و اجتماع سواران و ایل مقام
اشارت رانده و بعزم ورود طهران عزیمت محکم کردند جناب امیر نظام متوقف آذربایجان و محافظت آن سرحدات و سامان مهم و جناب قایم مقام

نایب السلطنه ولیعهد والتزام رکاب ظفر مآب مفتخر گردید لهذا معروض داشت که باوجود مکانت و سلامت امیرزادگان اربعه که مزاج شخص اذربایجان را بمنزله اعضای اربعه اند دور از دایل طریقه حزم نیست که بدارالخلافه روی گوریم هرگاه ملازمت من بنده در رکاب لزومی داشته باشد بخت باید حضرت ولیعهد از جمیع اقارب و عشایر و اعمام و اخوان چشم پوشند و اینچه در اهلاک و اتلاف هریک معروض دارم به نیوشند تا کار ملک موروث که اکنون چون کمان بکبری خوی کرده چون سپر خدنگ راست گردد و الامر از خصت دهند که در خانه نشسته بدعاگوئی اشتغال گزینم و هرکس را که صلاح دانند مامور بشرفیابی رکاب و التزام رکاب فرمایند چه بعد از استیلا و استقلال برادیکه اجلال احتمالهائی امیرزادگان با تقرب اعمام میرود و انان با من مخاصمت خواهند کرد مقدمه این افتتاح عمی امیرزادگان است و همانا والده حضرت ولیعهد را نیز درین باب با خود متفق القول کرده سخن را ندند و گروهی نیز تصدیق نمودند حضرت ولیعهد تصور فرمود که گذاشتن او در تبریز و بردن امیرنظام صورتی صحیح ندارد و بنودن او در رکاب خاصه در آغاز کار صلاح نخواهد بود و لاجرم بدلخواه او سکوت گزیده فرمود هرچه مصلحت دولت است مختاری جناب قایم مقام رقیمه نگاشته مهر مبارک حضرت ولیعهد را برآن زده بیرون آمد بدست اسمعیل خان قراداغی قراشباشی داده مامور باد نموده وی بدنبال رفته امیرزاده جهانگیر میرزا و خسرو میرزا را مکفوف البصر و احمد میرزا و مصطفی قلی میرزا مرخص کرده باز گردید و آن دو امیرزاده دلیر عالی همت را در آغاز جوانی و ابتدای سلطنت برادر اکبر از تماشای تجملات شاهنشاهی دیده آرزو فرو بشد بلیت چنین است دوران و زمینیان بسی است زیان کسی سود دیگر کسی است ❊ بالجمله نواب جهانگیر میرزا می مذکور در تاریخ مجملی که بعد از وقوع این واقعه نوشتن فرموده مرقوم داشته که اسمعیل خان بنابر حزم در این امر تقدم نکرده بعد از ورود بارد پیل بآستانه جناب شیخ صفی الدین رفته معتکف شد و حکم را بنواب امیرزاده بهمن میرزا داده و گفته که چون من بچنین حکمی از حضرت نایب السلطنه شفاها مامور نشده ام و قایم مقام مرا فرستاده و این حکم را بمن داده من خود را در کار او لاد نایب السلطنه مغفوره و خالت نخواهم داد و از مآل این نکال خایفم و در شب پانزدهم رجب ۱۲۵ محمد مهدیخان ولد فتحعلی خان نوری حاکم اردبیل و جمعی قراشان میرغضب بخیمه بدین امر مقاومت ورزید علی ای حال چون این کار چنانکه مقدر بود گذشت حضرت ولیعهد دولت بدمدت که در هفتم شهر رجب المرجب باصرار و زاری مختار جلوس فرموده بود و عساکر نصرت مآثر آماده حرکت در رکاب مستطاب سلطانی گردیده بودند بحرکت از تبریز مصمم و در اواسط شهر رجب بخارج شهر نقل مکان را تجهیز و تشمیر فرموده نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا را بنیابت آذربایجان داده امیرنظام را در خدمتش بوزارت نهاده بدولت و اقبال بانهایت شوکت و اجلال عزیمت دارالخلافه طهران فرمود و دریا دریا افواج ظفر امواج با توپ و تیپ و فروزیپ در ظل لواهای رنگارنگ بعزم محاربه و جنگ براه ری و شتگاه کی پویان آمدند و تاریخ جلوس سعادت مانوس حضرت پادشاه جمجاه محمد خصال سهمال سلطان محمد شاه ثانی باظهور الحق مقرر گردند ملوّلفه ❊ در جلوسش چو بود نور الحق ❊ گشت تاریخ ازان ظهور الحق ❊ و چون اخذ دولت و کشور ایران منتظم بود غالب عساکر را بمحافظت بلاد و حدود و ثغور اذربایجان مامور داشته و خود متوکلا علی الله باحلی سنگین ترازالبرز و بلندتر از الوند و شش هزار لشکر نظام و بیست و چهار عراده توپ اجل فرجام و سه هزار سواره صف شکن مبارز افکن چون سیل مخدر فراز و نشیب را در هم نوردیده همی آمد ملوّلفه ❊ خجسته جیشی هر تن ببزم چون پرویز ❊ ستوده فوجی هریک برزم چون بهرام ❊ همه بپویه تذرو و بپایه چون شاهین ❊ همه بجلوه غزال و بحمله چون ضرغام همه بروی سیاوش و بزوی پژن ❊ همه بهیکل هومان و فتره رام ❊ بدلکشی قد هریک چو راد سرو سهی ❊ بنیکوئی رخ هریک چو گرد ماه تمام چو خور بچهر و لیکن بپیشوه چون کیوان ❊ چو مه بمهر و لیکن بکینه چون بهرام ❊ چو لب بشندف و شپور و نای جهت کنند ❊ قیامتست تو گوئی بهر کرده قیام چون سخن بدینمقام کشید تا این مجلد را اعتدال باشد خرد خورده باین اجمال جواب نمود که وقایع عرض راه و ورودی و غلبه سلطان کامران خاقان بن الخاقان بن الخاقان سلطان محمد شاه غازی ثانی خلد الله ملکه و سلطانه براعداو اعمام را در آغاز افتتاح مجلد ثالث از تصانیف بنده درگاه رضاقلی الهدایت که دفتر چهارم از دفاتر سبعه تاریخ روضة الصفاست مرقوم دارد و عنان جواد اعوج نژاد خامه سریع السیر را از جولان در میدان فصاحت کشیده بدعای دوام دولت ابدمدت حضرت سلطان السلاطین شاهنشاه جمجاه ناصر الاسلام والمسلمین قهرمان الملة والطین خسرو عصر ابوالفتح والنصر سلطان ناصر الدین شاه ❊ غازی خلد الله ملکه وابد الله دولته پردازد ❊

حرره العبد المذنب الاحقر الافقر ابن محمد جعفر ❊

عبد الرحیم شیرازی فی سنه ۱۲۷۱


هو الناصر الوهاب

جلد دیم تاریخ روضة الصفا ناصری مشتمل بر استرداد مصادر زمان سعادتنوامان اعلیحضرت قطب السلاطین وغوث الخواقین سلطان محمد شاه قاجار ثانی و فتوحات ایام دولت ابد مدت اعلیحضرت سلطان السلاطین شاهنشاه معظم خاقان گیتی ستان جوان بخت ارلیش تاج و تخت شهریار کشور ایران و شاهنشاه فلک آستان ابو السیف و النصر خدیو عصر الناصر لدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار غازی ادام الله ایامه و قرن بالنجح مرامه که باشارهٔ اولیای دولت قوی صولت ایدهم الله بنده درگاه رضا قلی المتخلص بهدایت تالیف و تصنیف نموده مطبع خاصه مطبوعه مسمی بدار الخلافه طهران

النهایة

صورت اطباع یافته در سنه ۱۲۷۴



بسم الله الرحمن الرحیم

بزرگ شاهنشاهی را ستایش تمام باید که در کتبی خدایش انجام و آغازی نه که هو الاول و الآخر و ستر ک خدیوی را سپاس شاید که در کیهان کینش همتا و انبازی نه هو الظاهر و الباطن پرتو خورشید پرتاب او را نهمه پدیدار است چه که ان الله اعز من ان یری و اظهر من ان اخفی و فروغ کوهر لی سوی او را نهمه سو آشکار است چه که اینما تولوا فثم وجه الله خرد او همه را مانند است و او بمانند لیس کمثله شئی و هو السمیع العلیم او بی نیاز است و همکان بدو نیازمندان الله لغنی عن العالمین مهری که ارشید ش این تاری سرا را رخشنده کی و الله نور السموات و الارض تابیست زیبا بشش و یکتای بی امید مزدا را بخشند کی و الا تقطوا من رحمة الله را زی است بخشنش آفریدکار که فرمنش او پیکرانه است ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها و بخشایش کری است که آمرزش او بهانه است ان الله یغفر الذنوب جمیعا خوانسالاری که از خوانش بیچ آفریدی بی نوا نی و هو اللطیف الخبیر جهانداری که کس را بر دون فرمانش زبره نه و هو علی کل شئی قدیر کرامی پیمبران درین درکاه و اندیشه و پیم که من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بزرگ آئین وران در شناسا ستایش دل بردو نیم که ما عرفناک حق معرفتک و دیزدان برسروران و مهترند پیمبران سرکرده آزادکان و سرنیک فرستاده کان پاک پیغمبر ستوده خوی و یزدان شناس خجسته روی و خشور زیبا کیش خاکی نهاد و دستور نیک اندیش تازی نژاد که بپای فرزانکی راه کشودی مع الله وقت بود و در پایه یکانکی سخن من لی آفقد رای الحق کوید آفرین بر پاک دامنش کسنده در خیر فکندن بر عشر در شهر بند دانائی و کوهر دریا بار پنهانی مهین مهر دراست را د بهین خدا پرست پاک نهاد و الیر مهور زکین تور بتیر رود ست پرور د تهمن سوز دانسته را بهای نهانی خوانسته را زنای دو جهانی دریای بی پهنای کهرباری کوه فلک شکوه بردباری تهم کیرش مشهد رزمسازی مهین بیچ بهین درخت پیغمبر تازی که دی و فرزندانش ین تیهر اجان و جان کیهانرا روان و پیشوای رهبران و پیشوای کمرهانند و بعد بر بنده شرمنده ضعیف رضا قلی المتخلص بهزار مصنف این حجته تصنیف چه شکرها واجب کشته که چنانچه در دیباچه نخستین اشارت رفته بر حسب امر اعلی فهرستی کیتی الفواید کوش و کردن شاهدان این نامه را بمنزله تمایم و قلاید محتوی بر نام نامی آنحضرای عظام و منطوی بر اسامی سهامی سلاطین کرام نکاشته آمد و بقدر وسع و مقدور بر مجلدات سبعه این تاریخ مشهور کذشته و به تنقیح و تصحیح و تبویب و تکتیب آن کوشیده و قایع بیست و هفتاد و اند سال اسلاطین سلاطین ایران را که چندین هزار بیت است تا طلوع آفتاب این دولت بی زوال در ضمن سه جلد بران مجلدات سبعه منضم کرده در دار الطباعة کامل الصناعة خاصه جریده نسخ بدیعه عدیده منطبع نموده معادل کهزار جلد کامل تا بعد که بشمار درنکرده هزار مجلد و انشاء الله چون بنای دولت مشید علی هر مجلدی مخلد موجود کشته و فی الواقع این تاریخ مدروس ناقص کنون نامه کامل است که بر واقعات دولت ابدمدت شامل است و بر وضة الصفای ناصری لقبیا فته و روح مجرد حقایقش در عین صفا بقالب مثال طبیعی در آمده و نام مبارک ممد کردن اشتهار دوشاح پیکر اعتبارش شده خاصه این دهم مجلد که خاصه واقعات حضرت خاقان سکندر شان قطب السلاطین سلطان محمد شاه قاجار ثانی و علیحضرت سلطان السلاطین و خاقان الخواقین قهرمان الماء و الطین مهر سپهر شوکت و ماه فلک حشمت ضرغام کنام مناعت صمصام نیام شجاعت پلنک قله جلال

عمل میرزا علیقلی خادم مدرسه دارالفنون

در جلادت نهنگ لجه کمال و سعادت المؤید من عند الله سلطان ناصر الدین شاه شاه عصر ابده الله بالفتح و النصر ضاعف الله سلطنته و اعز اعوانه و انصاره
در ذکر عزیمت مساعدت ضمیمت حضرت سکندر رتبت شهریار عادل کامل پادشاه غازی ماذل سلطان السلاطین و اعظم الخواقین
قهرمان الملة و الطین محمد شاه بن نایب السلطنه بن خاقان صاحبقران فتحعلی شاه بدار الخلافه و غلبه بر اعدا و ورود
بطهران چون بعد از رحلت خاقان صاحبقران فتحعلی شاه قاجار طاب ثراه نواب ظل السلطان در طهران بعزت تمکن در تخت گاه و تصرف
در خزاین پادشاه در چهار دهم رجب جلوس کرده نواب شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا را بمصالحه و اما مویردی میرزای ایلخانی را بمدافعه
با پانزده هزار پیاده و سواره روانه آذربایجان کرده بود و حضرت ولیعهد دولت ابد مدت نایب السلطنه محمد شاه در هشتم رجب المرجب ۱۲۶۴ در تبریز
جلوس مخصر فرموده و نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا برادر خود را نایب الایاله آذربایجان نموده جناب امیر نظام محمد خان زنگنه را که بحسن
نظم اتفاقات سرحد ایران و روم بغازی کول رشته بود بگذرانیدن امر رجعت امر فرموده در چهار دهم رجب با وزرای دول خارجه و داخله
و امرای آذربایجان شش هزار سپاه نظام و پست و چهار عراده توپ برداشته بجانب دار الخلافه طهران همی راه برید لمؤلفه هم مین دیدش
هم لیسر دیدار هم نضر در قفایش و هم فتح در عنان تا جی حسام او که سر دشمنش مقام مرعی سهام او که دل حاسدش مکان باهت بلندش
بس پست آن سپهر با حشمت بزرگش بس خورد این جهان در اثنای راه امیرزاده آزاده بهمن میرزا برادر صلبی و بطنی حضرت اعلی که در اردبیل بود
با فوج بهادران حسب الامر بر کاب همایون پیوست و در منزل میانج سعادت شرفیابی حضور شاهانه یافت و مورد الطاف سلطان شده
و نواب شاهزاده رکن الدوله در زمانیکه وارث ملک ایران و ولیعهد حضرت خاقان بجمعه عراق از نغار مراکب هزار راه و پروین بخاک ریخته
بود در منزل پنک پی و سرچم و خیر آباد بارد وی همایون نزول یافت و از شهریار جوانبخت الطاف و اشفاق دیدولی در تبیین مقاصد و تقریر
مطالب هدف سهام طعنه و بذله حاشیه نشینان مسند خلافت گردید چه گه زبده و نخبه پیام عم کرم این بوده که بحکومت آذربایجان و لقب
نیابت سلطنت قانع باش و سلطنت ایران را بعلی شاه موهبت فرمای تا ملک ایران آشفته و دیده دولت خفته نماند و در هر مجلس که با علما
و فضلای کاب و وزرا و امرای جناب از این دست سخنان میرانید مستمعین را بتحیر و متبسم راه تغیر و تکلم فرو می بست چه با وجود جنود دریا شکوه
و توپهای مانند کوه و عساکر رزم آزموده و وزرای ستوده و تصدیق خاقان مغفور و تمکین دولتهای مشهور چنین تکالیف حرفی است
سخیف چون نواب رکن الدوله در دولتخواهی ظل السلطان دلوعی تمام داشت و از اینمقوله سخنان واهی در حضرت پادشاهی تکرار میکرد
خسرو حلیم بردبار بستوه آمده اشارت راند که قراولان تحرم بر دخیمه آن عم لازم التعظیم چاتمه زده راه عبور و مرور و ذهاب و ایاب را بر صادر
و وارد و صالح و فاسد بجهت فراغت او مسدود گردند نواب شاهزاده شعاع السلطنه فتح الله میرزا که اخلاص سابقه بحضرت نایب السلطنه
داشته چون از قرب جوار اردوی معلی استحضار یافت تهیه سور سات و آذوقه اهالی رکاب اعلی را بوجه اتم و اکمل دیده سعیا علی الراس لا مشیا
علی القدم بشرف کاب بوسی اقدام کرده بتوجهات اخص مخصوص و بحکومت بلوک خمسه زنگان زنگ از آئینه خاطر زدود و در همان منزل
فرستاده مقرب الحضرت منوچهر خان معتمد الدوله گرجی حاکم کیلانات باعریضه و پیشکش در رسیده بالتفات شاهانه افتخار یافت ذکر
اطلاع خسرو جوان بخت حضرت سلطان محمد شاه قاجار ثانی از حرکت اماموبردی میرزای ایلخانی و آمدن با
سپاه بمدافعه پادشاه و نهضت موکب ظفر کوکب بجانب قزوین و احتلال حال ایلخانی و سپاه ظل السلطان
مقرون سمع کارکنان رکاب شهریار گردون جناب افتاد که ظل السلطان عادلشاه بدان طلعهای خام اصرار تمام دارد و شاهزاده امام
ویردی میرزای ایلخانی را با پانزده هزار پیاده و سوار جرار بمدافعه و منازعه شهریاری لشکرکش و تاجداری رزم آزمای لمؤلفه سالها با پدر بغزو
روس لشکری برده همچو چشم خروس سپهی جامهایشان کلمکون بسکه بر جامه از عادی خون روانه کرده مثل رال در گذر که شمال و هجوم پشه
در مهب صرصر همه را در نظر ممثل و مصور آمده بر این تدبیرات خام خنده و رشدند و افواج منصوره را بتقادم و تصادم ترغیب فرمودند شیبو
کوچ نواخته شده اعلام جنبش افراخته جو هوا از رایات گونا گون نظیر صفحه اخلیلون و گردون بوقلمون و سطح زمین از نغال لال مثال گردولی
پر بدر و هلال آمد عرادهای توپ جهان آشوب بدوران در آمد و فوجهای نظام قیامت قیام بشوق رزم چون معربدان بزم دست
افشانان و پای کوبانان شدند لمؤلفه بر کف جمله اژدهای عظیم ساحر آوا بر چون عصای کلیم همه در کف گرفته بعثمانی طرفه بعثمان لشکر

افشانی مارروئین مهلک قتال نیش در پیش مهره در دنبال مهرهاشان دریده مهره پشت نرم اژدر ورود درشت با اجمله خسرو جهانگیر و دارای بی نظیر چنانکه سرخوش بگلستان خرامیدی و اما دشمنان کرامیدی آن سپاه را استقبال کرده بعزم ورود قزوین استیصال فرموده قطع طریق و از انخلا همی کرد فضلعلیخان قراباغی که با دو هزار سوار و پانصد غلام رکابی و پنج عراده توپ از زنجان مقدمة الجیش حضرت خاقان جوانبخت نو در منزل سیاه دهن بسواران مقدمه ایلخانی ماموردی میرزا که با پانزده هزار کس همی آمد برخورده مقدمه ایلخانزاد را نور دیده بساقه او لحق ساختند و هنی کامل ایلخانزاد حاصل افتاد چون اخبار قرب جوار لشکر آذربایجان و پادشاه ایران کوش زد جنود نامعدود ایلخانی گردید سیماب وار دل در بر ایشان بطپیدن و اضطراب درآمده اندیشه کردند که با خدمت چندین ساله بجد کامکار و پدر والا مقدار این شهریار جوانبخت و وصی خاقان و وارث ایران است ما را چگونه حد منع و روع سپاه او خواهد بود الا که ابلیس وار خود از زحمت پرورد کار مطرود و مردود آئیم لمنیر بار دوی همایون مانده شاهزادگان و اعاظم سپاه و سرکردگان کارآگاه با یکدیگر معهد و متفق شده دسته دسته و فوج فوج و فرقه بفرقه و تیپ بتیپ متابعت ایلخانزاد وداع گفته اعلام لشکرکشی را سرنگون و احوال طغیان و رزیدگرگون نموده بنده وار روی بسوی اردوی حضرت شهریار نهادند و سر برزمین سوده با داب تمام بپای ستادند و عذر مافات خواستند ایلخانی قاجار وقتی خبردار آمد که برادر اکبرش رکن الدوله در قراولان نظام اسیر و خود در معرض خطری خطیر است ناچار و لابد روی امید باستان حرم پوش حضرت پادشاه حقایق آگاه نهاده او نیز مانند برادر از صلح و جنگ آسوده و در مهد بی اختیاری بغنوده کشت و تمام توپخانه و زنبورکخانه و پیاده و سواره مامور اردوی شهریاری مختلط و چون پودو تار بیکدیگر آمیختند و از اندیشه اقانیم ثلثه وارسته بطریقه محمدی رسیده با اهالی آذربایجان امت واحده شدند ذکر شرفیابی آصف الدوله اللهیارخان قاجار خالوی حضرت شهریار از شهر قم بقزوین و رسیدن مثال مطاع پادشاه بی مثال بمحمدباقرخان پکلربیکی دارالخلافه و خروج برظل السلطان و ورود حضرت پادشاه جمجاه محمدشاه بطاهر طهران بتقدیر ایزد منان جناب آصف الدوله اللهیارخان دوالوی خالوی حضرت پادشاه فلکجاه که در شهر قم معتکف شده بطهران نیامده بود و گوش براخبار آذربایجان نهاده داشت چون از حرکت موکب ظفرکوکب حضرت اقدس استحضار یافت مشعوف گردیده از شهر مذکور بسرون رفته بقزوین شرفیاب حضور همایون اعلی شد و بالطاف خاص شهریاری مخصوص گشت و چون خال دیگر پادشاه بهمال میرزا محمدخان پکلربیکی دارالخلافه در این ایام در ری بود همانا بدو ایمائی یا خطی رسیده سرکردگان مازندانی و هزارجریبی که بحافظت ارک مبارکه سلطانی مامور بودند حضار کرده بشرح واقعه و وارث تاج و تخت را بقزوین و مخذول بودن مامورین علی التفصیل بدیشان معلوم داشت و قرار کار بر این برنهادند که ایشان نیز در دارالخلافه بخدمتی قدمتی جویند لهذا اجتماعی و اتفاقی کرده سرکار وزیر الشانی محمدجعفرخان کاشانی را ماخوذ و منکوب ساخته اموالش را بضبط درآورده آنگاه باجتماع شرفیاب خدمت عادلشاه گردیده با وجود قرب جوار ولیعهد خاقان قاجار بدو منزلی وراز جلوس بر تخت صاحبقران منع کردند ظل السلطان ناکام و ناچار بحر مخانه رفته تقدیر آسمانی تسلیم شد همانا متزلزل و نور دزدشت ملکش در دارالخلافه امتداد یافته بود و عریضه آن امیر باتدبیر در منزل نیکی امام در این باب بحضرت اقدس رسیده از کاردار الملک استحضار یافته سهولت این همه امورات صعبه را از فضل پروردگار دانسته چنانکه خوی آنحضرت بود ایزد و هابرا تحمید افزود که بیحاربه و مقاتله و اتلاف جمعی از اجلاف کار بدینگونه گذشت چنانکه مؤلف این تاریخ در وقایع آغاز دولت معروض داشته لمؤلفه ملکزادان بی سایه بگرد سایه سلطان همیگشتند تا بندند بر دی فر سلطانی در مخزن کشادند و فشاندند قاچهای زر بدامانها که هم دامانی آنرا هم گریبانی غنی گشت عوران عجب زان زر و در دعوی زمیدان نکته دانند آن رندان میدانی ولیعهد شهنشه نایب عباس شه آمد بسوی تخت که بافره و آیات ربانی زافواجش که چون امواج عمان دهر در لرزه زمردانش که چون کردان گردون چرخ رزمجوئی فلک تاج او قماع شاهان فلک حشمت خورآسا تیغ او قلاع میران خراسانی بری مذرچمید و شاه ری مثیش خمید آری چو بی سامان بود شاهی چه سود از گنج سامانی بهر کشور رشد آوازه که قاجار شد شه تازه دمانها وقف خمیازه روانها محو حیرانی ذکر ورود حضرت اقدس همایون اعلی سلطان سکندر نشان محمدشاه قاجار ثانی بدارالملک طهران و جلوس بر تخت خاقان مغفور فتحعلیشاه برارباب الباب پوشیده مباد که چون در دولت خاقان اعظم فتحعلیشاه قاجار شاهزادگان والامقدار بسیار بودند و کس نمیدانست که بعد از ایام سلطنت حضرت خاقان

این امر بکدام یک اشتقال خواهد یافت لهذا غالب خلایق از هر صنف طالب تحقیق این معنی بودند و از ارباب علوم از قبیل اصحاب مکاشفه و جفر و نجوم استفسار و استعلام همیکردند از جمله شیخ عبدالله مبارک عرب و رشیر از بریاضت و مکاشفه معروف بود چنانکه قبل از وفات از روز و ساعت فوت خود خبر داد و وصیت کرد و یکی از تجار را از او بعجز و لابه بتحقیق این امر نمود پس از الحاح جواب داد که ما در مشاهده مقدسه رشیخی شنیده ایم که شاهزاده محمد علی میرزا نایب السلطنه هرود قبل از رحلت خاقان وفات می یابند و محمد نامی بعد از خاقان سلطان ایران خواهد بود و بهکذا استماع شده که در وقتی که حضرت شاهزاده نایب السلطنه بسفر کرمان رفته حضرت پادشاه جوانبخت بانی اعمام خویش در آن سفر با پدر بزرگوار بوده در زمانیکه بملاقات حاجی محمد حسن نامینی که پیری بعتاد سالگی بود توجه فرموده او نیز در حضور والا کنایه و در غیاب حضرت پادشاهی حضرت محمد شاه اشارت راند و فقیر قریب بپست سال سابق چنین خبری شنیده بود و بعضی از بزرگان دینی نسبت میدادند و گویند صدرالدین در قولی نیز در این امر اظهاری کرده علی ای حال این خبر بعد از رحلت دولتشاه بین الناس قریب باشتهار بود و عجب اینکه از احکام نجومی میرزا احتشام ترتبی خراسانی در تولد اسبی حکم کرده که محمد نامی بر این اسب سوار شده بسلطنت داخل دار الخلافه طهران خواهد شد و محمد خان ترتبی قرائی خود را شاه کمان میکرد و آن اسب را اسب دولت نام نهاده منتظر وقت بوده تا بعد از موآخذه و مشهوریت او آن اسب دولت بدست حضرت نایب السلطنه افتاده از آن پس نصیب حضرت محمد میرزای ولیعهد گردیده در آن ایام که بدروازه دولت وارد میگردید بحکم تقدیر بر اسب دولت محمد خان قرائی سوار بود لیقضی الله امرا کان مفعولا علی الجمله شاهنشاه جوانبخت وارث تاج و تخت در بیست و دویم شعبان در نگارستان برادر زنگ خسروی جلوس فرمود و آصف الدوله بشهر رفته نواب مستطاب ظل السلطان و نواب مستطاب شاهزاده محمد ولی میرزا و جماعتی از خواتین حرم محترمه را بحضور همایون آورده اعمام عظام مورد التفات بغایات شدند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی و عباس خان قاجار باز آوردن نواب شاهزاده ملک آرا بمازندران رفته و حضرت اقدس شاهنشاه در دویم رمضان بارک مبارکه رفته اهالی حرم را ملاقات فرمود در چهاردهم رمضان المبارک حضرت اقدس اعلی محمد شاه در دار الخلافه طهران جلوس مفصل فرموده بر تخت جد امجد خاقان صاحبقران برآمده تاج کیانی خاصه را بر فرق مبارک کرده و بازوبندهای مشهور بدریای نور و تاج ماه و نور العین و زیور زیبای را ببازوان کشورگشا بسته باشوکت و بهتی تمام رخصت سلام عام فرموده و شاهزادگان عظام اعمام و الامقام و امرای عالیمقدار و وزرای والاتبار و صاحب منصبان دولت خاقان و سرتیپان و سرکردگان آذربایجان جابر جا ایستاده از غرش توپهای تنین پیکر رعد آسا گوش افلاک قرین صمم گردید و زمین متزلزل شد شعرا و خطبا بانشا و نظم و نثر مدیحت و خطبه تهنیت رطب اللسان آمدند و طبق طبق حلویات و شربت و زر و سیم بچاکران جدید و قدیم موهبت رفت و مجلس جلوس بفرخی و سعادت در گذشت و بنظم و نسق مشاغل و مناصب ملکی اهتمام رفت و چون اهالی رودی همایون بسکران و ورود آن جنود در پیوتات شهر بر شهریان گران بود بحکم حضرت شهریار عدالت شعار توپخانه و نظام و سپاه در خارج دروازه دولت و حوالی باغ نگارستان و لاله زار خیام کردون قیام برپا کرده در غایات انتظام و اشتیاق اردو زده بودند و بقدر ضرورت و احتیاج در شهر و بازار آمد و شد میکردند و تمام خلایق در مهد امن و امان آسوده بودند و نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله منوچهر خان و امرای جلیل الشان بتسخیر عراق و فارس مامور شدند و جناب آصف الدوله بحکومت خراسان مخصوص گشت و با حضار نواب امیرزاده قهرمان میرزا بحضور مبارک از تربت حیدریه اشارت رفت غلام حسین خان سپهدار از عراق بخدمت شاهنشاه آفاق در رسید و نواب طهماسب میرزا خلف الصدق شاهزاده مرحوم مؤید الدوله ملقب و بحکمرانی کاشان مامور گردید و امیرزاده جهانگیر میرزا برادر مؤید الدوله بحکومت یزد رفت و هلاکو میرزا ابن نواب شجاع السلطنه که در شهریزد تمکن کرده بود بجانب کرمان عطف عنان کرده مامور

نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا لکرمانشاهان و آمدن نواب حشمت الدوله بطهران و اقدام ملکزادگان بلاد بشرفیابی خدمت حضرت اقدس محمد شاه و توقف در طهران

چون نواب امیرزاده محمد حسین میرزا حشمة الدوله فرزند شاهزاده مغفور دولتشاه را در ایالت کرمانشاهان استقلالی تمام و استجماعی کامل حاصل شده بود از عرض راه حضرت اقدس محمد شاه بمشاورت قائم مقام چنان صلاح دانستند که نواب امیرزاده معظم مکرم دانشمند چنانند محترم بهرام میرزا برادر حضرت اقدس شهریاری با استعدادی لازمه روانه کردستان شده حشمت الدوله را در آن ساحات منقص ساز و خود بایالت آنولایت پرداز لهذا نواب

امیرزاده روانه کردستان شده ببذل وبخشش ولطف وکرم تمام اکابر و اصاغر آنولایت را باخویش راغب نموده وسلیمان خان کوران ومیرزا هدایت الله ومحمد خان سرتیپ ایروانی که درسلیمانیه بود باردوی نواب والا ملحق شدند نواب نورالدهر میرزا ولدشاهزاده مغفور ودولتشاه که باجمعیتی در سرحد زهاب متوقف بود تاب ثبات نیاورده بکرمانشهان عزیمت کرد ونواب امیرزاده معظم بهرام میرزا بکنار رود سیران آمده قوام الدوله بحضور ملاقات نواب حشمة الدوله واستمالت او بکرمانشهان رفت رضاقلیخان والی باقشون کردستان درماهی دشت بخدمت امیرزاده معظم رسیده امیرزاده بقلعه حاجی قاسم نزول فرمودند واعیان شهر کلا وجزا بتهنیت واستقبال آمدند ونواب حشمة الدوله راضی بسفر طهران شده نواب مستطاب امیرزاده معظم خردمند قلوب اعاظم واعیان وعلما وسادات وسرکشان وسرتیبان را بخدمت دولت ابدمدت قرین شوق وشغف نمود درکمال جلال قصد ورود کرمانشاهان فرموده اعاظم شهر مستعد استقبال موکب امیرزاده بزرگوار شدند وتکمین نواب حشمة الدوله پیرداخشند حشمة الدوله ناچار شده ازکرمانشاهان بیرون آمده راه طهران وشرفیابی حضور پادشاه جوان برگردشه نواب امیرزاده مکرم بهرام غلام بهرام میرزا با ابهتی تمام وارد شهر کرمانشاهان شده بضبط وربط امورات سرحدداری پرداخت وخود را درخدمتگذاری اعلی مورد التفاتها خسروانه ساخت وحشمة الدوله با آنکه چندین عراده توپ آماده وچند هزار سوار مهیا داشت ناچار همه را افکنده بدارالخلافه آمده بملازمت ومتابعت کردن نهاد مجملا عموم شاهزادگان اقطاع ایران بشرفیاب حضور اقدس شدند چه میرزا ابوالقاسم قایم مقام بنواب شاهزاده معظم محمدقلی میرزای ملک آرا نگاشت که چون شما فرزند اکبر خان کبیرید وحرمت شما لازم وحضرت شهریاری که ولیعهد دولت است پرخصت واذن شما پای برتخت سلطنت نخواهند گذاشت شما تشریف آورده موافق شریعت مطهره جمعه خاقان مغفور را بر داشته واجازه جلوس بولیعهد دولت داده بمازندران رجوع فرمایید نواب ملک آرا از راه صداقت وپاکی طینت باور کرده بدارالخلافه آمده بازگشتن بنیابت وبهمدان متوقف شد تا در سنه ۱۲۶۵ بروضات جنان خرامید وهکذا چون فیمابین نواب شاهزاده حسام السلطنه محمدتقی میرزا ونواب شیخ الملوک شیخعلی میرزا مخالفت وضدیت بود جناب قایم مقام بهردو نگاشت که هریک ودیگری نیز از او خواهد بود هردو بدین طمع باستعجال بریکدیگر سبق گرفتند ومحمدتقی میرزا یکروز زودتر رسیده وهردو محروم ماندند مع القصه از ملکزادگان معظم نواب شاهزاده اعظم فرمانفرمای فارس وشجاع السلطنه بداعیه سروری ولاف برتری درفارس توقف کرده به پیغامات جناب امین الدوله مغرور شدند ودرخدمت این پادشاه مؤید من عندالله اقدام وسبقت نجستند لهذا کارکنان قضا وقدر بسرانجام اسباب این کار پرخطر تعجیل نمودند ذکر ماموریت نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا به بشتیبه عم خود شاهزاده اسمعیل میرزا در زمان حیات صاحبقران مغفور شاه خاقان حکومت بسطام بنواب شاهزاده دلیر اسمعیل میرزا تفویض یافته بود واو بحکم موافقت با نواب شاهزاده مکرم معظم شجاع السلطنه حسنعلی میرزا بادلخواهان شاهزاده معظم نایب السلطنه عباس میرزا مخالفتی درپرده میکرد ودریامیکه امیرزاده قهرمان میرزا درتربت حیدریه وبوزیجرد وخبوشان امارت داشت باوی لوای خلاف برمی افراشت وبهوای فرمانفرما وشجاع السلطنه که هنوز محل امید خاقان بودند بدهوائی می اندیشید علی هذا در سنه ۱۲۵۰ که خاقان صاحبقران درگذشت وولیعهد دولت ابدمدت حضرت محمد شاه برحسب وراثت ووصایت ودراست وکفایت بتخت گاه موروثی وارد وجالش شد معروض داشتند که نواب اسمعیل میرزا علی الرسم برجاده خلاف پی سپاراست وبامفسدان اکراد خراسان ومتمردین بیموت وکوکلان بواسطه نسبت امی موافق ویارامنای دولت جاوید عدت شوکت وقوت اورا درآن سرحد مخالف عقل ومباین حزم شمردند ودرواقع چنین بود چه که خراسان مجمع امیران لشکرکش واسترابادمعدن دلیران دشمن شکن بود واورا درخاک هردو مملکت ریشه ومنبع شوکت محکم گشته بود وهنوز فارس ویزدوکرمان نیز درتصرف شاهزادگان معظم فرمانفرما وشجاع السلطنه صافی ومستخلص نگشته وکروهی ازاعاظم افاظم ایرانزادیده امید بجانب آن دوشاهزاده بزرگوار بکران بود پس ازمشاورت امنای دولت چنان مقرر افتاد که نواب امیرزاده آزاده اردشیر میرزا را که هم ازسن شباب ودوازده سالگی پدر گرامکارش باتموحش علوم محاربه وفنون مضاربه مجرب فرموده بود ودرتحصیل قواعد حرب وتکمیل رسوم طعن وضرب ومشق حسام ورشق سهام وقتباس علوم حرکات توبخانه واکتساب قواعد درجات قورخانه که درمعنی پشت سپاه وقلب لشکر وبازوی جیش ویزوی ظفراست بتخیلی تمام یافته بود ومدتها درحکومت ولایات کروس وصیانت حصاین قلعه ورفع شدت تطاول ومنع حدت چپاول اشرار لاابالی، خاصه از بی مبالاتی حسنو خان والی

در آن صفحات رنجها برده مامور بقلع اسمعیل میرزای مذکور بلکه انتظام امر خراسان و انضباط بیوت و کوکلان فرمایند چون رایها موافق و پیشها مطابق افتاد او را نخواندند و باوی در این باب فصلی بر اندند و بسرداری آن سامان منصوب کردند پس از اعطای خلعت شاهوار و اکرام خنجر مرصع آبدار و اسب با زین و ساخت زر و ستام و لگام مرصع بجوهر جماعتی از همراهان مغرز و مخلع مامور بدان خدمت کردند و اسکندر خان بن فتحعلی خان حاکم مراغه را با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان خوئی را با دو فوج ارنگه و رودبار و مصطفی قلیخان را با فوج سمنانی و دامغانی و دو هزار نفر از سواران شاهسون و اکراد از غلامان رکابی پادشاه پادشاه نژاد دوازده عراده توپ قلعه کوب در رکاب وی روانه داشتند و نواب اسمعیل میرزا که جماعتی از اعجام و اعراب و ترا که فراهم کرده بود چندانکه اندیشه شیخونی کرد مجال نیافت و نواب امیرزاده اردشیر میرزا چنانکه اردشیر بابکان بر هفتواد تازد بر او تاخت و او را مغلوب و مقهور ساخت و بدربار شهریار فرستاد و تا بمرزبنان روی نهاد تو نخانه و افواج بمطاهرت نواب امیرزاده قهرمان میرزا روانه کرد و خود ببسطام باز آمد و طرق و شوارع را منظم ساخت پس باستراباد تاخت در آنجا و دیگر جاها علی اصغر مازندرانی که از مقربان خاصه سلطانی بود با توپخانه و قورخانه حضرت سلطان و فوج روس موسوم به نیکی مسلمان و سمصام خان سرهنگ آنطایفه و بخشعلیخان قراباغی یوزباشی غلامان شاهی و یکهزار سوار از شاهسون و بیرم و افشار بجهة تقویت امیرزاده نامدار بردند امیرزاده رزم جوی حزم خوی ملحق شدند و انتظامی کامل در دشت کرکان دادند و ترا که را شهی عظیم کردند و بعد از شیوع و باء در آنجا و دیگر جاها بحضور اقدس اعلی حضرت شاهنشاه قاجار قطب السلاطین محمد شاه غازی آمده و مورد تفقدات و تفضلات شاهانه شده بر درجات خلوص و جلادت و تهور و رشادت امیرزاده معظم اردشیر میرزا مقامات عالیه بر افزود چنین کنند بزرگان چو کردند باید کار بنا بر این در دیگر سال که شاهنشاه بهمال عزیمت یورش کرکان و استراباد و اترک فرمود بحفظ ذخایر خزاین و حراست دفاین بشکاه ری امیرزاده را مخصوص فرمود و وی در ارسال حشم و جنود و ایصال مالیات و نقود اهتمام وافی بظهور رسانید ذکر محاربه سپاه نواب فیروز میرزا و معتمد الدوله منوچهر خان در سرحد عراق و فارس با نواب شاهزاده شجاع السلطنه و غلبه یافتن چون فارس کرمان و یزد در حوالی یکدیگر در تصرف نواب فرمانفرمای حسینعلی میرزا و بکثرت دولت معروف بود و شجاع السلطنه نیز بشجاعت و قبول عام موصوف و امین الدوله نیز در عراق ساکن و نواب سیف الدوله در اصفهان متوقف مردم ایرانزابد و شاهزاده و یک و زیر طن دولت و ثروت و شمشیر و تدبیر همیرفت لهذا در کار ایشان متردد بودند و چندانکه امین الدوله در روش نواب شجاع السلطنه با صفهان تاکید و اصرار کرد برحسب تقدیر بتاخیر انجامید تا ورود حضرت خاقان سکندر شان محمد شاه قاجار و جلوس بر تخت جد والا تبار محقق افتاد شاهزاده کامران چنان گمان بود که در این ابتدای ورود و زمان شتاسپاهی مستعد ماموریت بفارس در دار الخلافه موجود نخواهد بود دیگر انکه گمان میبردند که آنولایت را بطریق متارکه و مصالحه بدان دو برادر واگذارند کذاشت و کار بجادله نخواهد رسید اما کارگذاران دربار حضرت شهریار مسامحه در امر فارس و عراق را بدا جایز نمیدانستند و از عراق آسوده خاطر بودند ولی اتفاق شجاع السلطنه و امین الدوله و رسیدن شجاع را با صفهان خلاف رویه حزم میشمردند لهذا نواب امیرزاده فیروز میرزا را با معتمد الدوله منوچهر خان کرجی و میرزا محمد خان قاجار دوالو خالوزاده نوا ب السلطنه معفور و مستر لنزی انگلیس و شیل صاحب و چند نفر از صاحب منصبان انگلیس و جمعی از سربنان و سرکردکان ایلات قزوین و شش هزار سپاه نظام و غیره و چند عراده توپ با اتفاق محمد علی خان سرتیپ ماکوئی و جعفر قلیخان سرتیپ قراداغی و رضا قلیخان سرهنگ قاجار و منصور خان فراهانی و سلیم خان چگنی و سایر سرکردکان ایلات قزوین مامور فرمودند و جناب میرزا ابو القاسم همدانی وزیر نواب حشمة الدوله که در مجلس قایم مقام باعزت و احترام بود با محمد طاهر خان قزوینی از راه عراق روانه فارس داشتند و این امیرزاده و سپاه اصلا داخل اصفهان نکردیده از راه اردستان کذشته پای در سرحد عراق و فارس نهادند و سابق بر این از کثرت تاکید و تعجیل امین الدوله شاهزاده شجاع السلطنه با پنجهزار سوار و پیاده شهری و ایلات و جمعی از امیرزادکان فارس و چند عراده توپ براه اصفهان برکردنه همیرفت چون بشولکستان رسید معلوم شد که سپاهی از جانب حضرت اقدس پادشاهی بسرداری لنزی صاحب انکلیس باصفهان آمده و از انجا حرکت کرده بعزم تسخیر فارس با توپ و قورخانه مستعد و افواج رزم آزموده و سواره افشار بایزد خواست آمده سد راه و مستعد محاربه شباهنگام بمشاوره شاهزادکان کرام سلیمان میرزا و غیره نواب شجاع السلطنه قصد کرد که از راه جرقویه عبور کرده خود را باصفهان برساند

و معارضه با سپاه آذربایجان نماید چون از تقدیر رب قدیر چاره نیست شب هنگام عبور میسر نشد و همانا از قصد نواب شجاع السلطنه اهالی اردوی انگلیس صاحب اطلاع دادند لهذا علی الصباح راه برسپاه و اقدام بمنازعه کردند نخست نواب شاهزاده شجاع السلطنه مرکب را تبدیل نموده رمحی خطی برکف گرفته بصف آرائی پرداخت و استماع رفته که اینمصراع همی خواندی بچرسپه سالار لشکر مباد توپی دوازده جانب تهی کردند و سوار و پیاده برزم جوئی آماده شدند گلوله توپ توپچیان انگلیس را عراده توپ فارسیان هدف کرد یکشتی بر دکه قرآب آمد یا زلزله در دکان فخار روی داده توپ از فراز عراده بر خاک درافتاده مستر لنزی انگلیس بتوپ افکنی در آمده متابعانش موافقت کردند یکبار چندان توپ صف آشوب برتیپ شاهزاده شجاع السلطنه آمد که ترتیب بیت بر روز بر پیاده و سوار در یکدیگر شدند پیداست که توپخانه آزموده و توپچیان مستعد کار فرموده انگلیس را با توپچیان رزم نادیده پارسیه چه تقابل و برابری است سپاه شاهزاده بهم برآمدند و چندانکه در اجتماع ساعی و جاهد شد مجال لبث و درنگ و قدرت ثبات و جنگ نداشتند و در راه و پیراهه شکرف و کوه و دشت پر برف همی افتان و خیزان برشتند و اسبان توپخانه مانند برق توپ را در دنبال آنان کشیده مجال درنگ ندادند تا بکوهستان رسیده بهزار زحمت و کرب خود را بشیراز رسانیدند و شرح قضیه بعد از لختی نهفتن آشکارا شد و در افواه خلایق درافتاد و خوف و رعب و رتلوب اکابر و اصاغر تزلزل درافکند و امنای دولت نواب شاهزاده معظم فرمانفرمای فارس در تدبیر این کار مختلف الرای شدند و هریک جداگانه سخنی داشتند و اعاظم فارسیان از زبان با نواب با نواب شاهزاده فرمانفرما و دل با مامورین دولت پادشاه بود و گمان بعضی چنین میرفت که امیرزاده فیروز میرزا و ملازمین رکاب والا مامور و دستوری نیستند و بتوقف در سرحد عراق و فارس محکوم مند و معتمد الدوله به پیامهای نرم نرم دل شاهزادگان را با خود گرم ساخته بتوقف امید مصالحه و موافقه همی داد شاهزاده معظم فرمانفرما بنجر تسلیم چاره نبود زیرا که سپاه آماده محاربه نداشت و از فارسیه نیز مطمئن نبود و حرکت از شیراز را با اینهمه عیال و اولاد درخیز امکان و فایده نمیدید روزی سرکار نواب شجاع السلطنه از مؤلف پرسید که در چه حالتی عرضه داشتم که در حالت حیرت موهوم فرمودش روز دیگر کار ما قوت خواهد گرفت معتمد الدوله با ما است و معلوم افتاد که سفیه پیغامهای مصلحت آمیز معتمد الدوله منوچهر خان گردیده و ورود آن سپاه را مایه مزید اجلال و تقویت حال خود تصور فرموده و از خدعت و مکیدت اعدا غافل شده ذلک تقدیر العزیز العلیم ذکر ورود جنود حضرت پادشاه فلک جاه در رکاب امیرزاده فیروز میرزا الشهر شیراز و محاصره ارک وکیل و گرفتاری شاهزادگان بعد میل نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه و بردن ایشان لطهران و وارد دپیل و انجام این کار چون ایام اتصال زمستان و امتداد نزول برف و باران بود سپاهیان آذربایجان در غایت زحمت و کربت شب و روز رانده بناگاه از خارج شهر اللهاکبر نمودار آمدند غالب چاکران دربار حضرت والا فرمانفرما بعقوق و عدم حقوق کوشیدند باستقبال فرستادند نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله و جماعتی از امرا و اعاظم سپاه در باغ فرمانفرما که در خارج شهر است نزول کردند و محمد طاهر خان باستمالت شاهزادگان وارد شهر شده بدلایل و براهین ایشان را مطمئن کرد و مقرر شد که فردا نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله وارد شده با شاهزادگان ملاقات نمایند و شهر را آرام و خلق را مطمئن بسازند و روز دوازدهم آن پیش غالب اهالی حرم متوحش شده از ارک بیرون آمده بسرای علما و اشراف و اقربا رفته تلمحی شدند و از این حرکت شهر بهم برآمده نقد و جنس بسیار از اسباب ارک مبارکه در عرض راه بغارت اهل غو غا رفت و در آنشب که علی الصباح افواج قاهره بشهر وارد میشدند احدی از سربازان و صاحب منصبان نواب والا در اطراف ارک برجا نمانده بودند هریک سر خود گرفته بسرای خود رفته اندیشه فردا همی زیست در اثنای ورود سربازان در خارج شهر نواب امیرزاده رضاقلی میرزای نایب الایاله و بخشعلی میرزا و تیمور میرزا و والده ایشان بچستی و چالاکی از دروازه باغ شاه بیرون رفته راه فرار برگرفتند و بسلامت گذشتند علی ای حال امیرزاده فیروز و معتمد الدوله و میرزا ابوالقاسم همدانی و صاحب منصبان نظام بنظمی تمام در رسیدند و چون از کار فارسیه و موافقت آنان با خویش و عدم استعداد ممانعه شاهزادگان استحضار وافی داشتند از دروازه اصفهان وارد شهر شدند توپخانه و سربازان بمیدانهای اطراف ارک رسیده ارک را احاطه کردند و توپها را چنانکه باید احتیاط بمعابر شهر و ابواب میدان و ارک فرو بستند نواب امیرزاده و همراهان سابق الذکر پیاده شده داخل ارک گردیدند نواب فرمانفرما در طالاری نشسته و شجاع السلطنه در برابرش ایستاده معدودی از فرزندان حضور داشتند نواب امیرزاده فیروز میرزا تعظیمی بعم معظم کرده باظهار حرمت و ادب مشغول گردیده تا امرای نظام خارج ارک را

تمام کردند امیرزاده و معتمد الدوله بیرون آمده قراول برابواب ارک نهادند و بنظم و نسق امورات سپاهیان و انجام سیورسات و منازل مکان آنان پرداختند و روز دوم امیرزاده فیروز میرزا و سپاه آذربایجان در شهر شیراز همه و دمده تمام بوده معتمد الدوله در باغ متصل بارک منزل کرفته و میرزا ابو القاسم همدانی در اندرونی کریم خانی معروف بحرم فتح الله خان و محمد طاهر خان در عمارت حاجی آغا بشیره و هریک در عمارات دیوانی ساکن شدند و میرزا محمد خان قاجار دوالو خلف الصدق جناب امیر خان سردار نیز در خانه نایب الایاله نزول فرمود و در شب ثانی آن روز نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه را از ارک بیرون آورده بدست منصور خان سرتیپ فراشانی داده با یک فوج سرباز و جمعی سوار و پیش عراده توپ روانه دار الخلافه کردند علی الصباح که مؤلف بدیدن میرزا ابو القاسم همدانی رفتم قصه فرو کفت و این بیت از قصیده نونیه لامعی فرو خواند بیت

یک قوم را ز تارک برداشتند تاج — یکقوم را جواهر بسپشد بر جبین

مع القصه نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه را با خادمی دو سه بجانب طهران حرکت دادند و شبانروزان همیرفتند تا بکناره کردیکمتری شهر طهران رسیدند از غایت قبول عامه که در دار الخلافه طهران نواب شجاع السلطنه را بود جناب قایم مقام از ورود او بطهران اندیشه مند شده متوهم کردید بی اذن شاهنشاه خود محمد باقر خان پیشکار پیکی قاجار را با بعضی روانه کرده در آن نواب والا شجاع السلطنه را دیده از دیدار جهانیان بربستند و با جراحت آتش از خارج شهر بر برج شوش که در حوالی باغ لاله زار قریب بارک و دروازه دولت است نزول دادند و مستحفظین بر کرد برج نهادند و نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را از دروازه دولت درون آورده در عمارت خورشید سکونت بخشیدند حاجی میرزا حسن با ظهیر جریی که از چاکران نواب فرمانفرما بود و حاجی آغا جوهر خواجه سرای دو سه از چاکران در خدمتش همبودند چون دو سه ماه بر این ورود در کذشت و مرض وبای عام در ری شیوع تمام یافت نواب فرمانفرما در ربیع الاولی بدان مرض مهلک وفات یافت و با آشیانه اصلی شتافت منظم فغان زین ستمکاره کوژپشت — یکی را نپرورد کاخر نکشت چراغی نیفروخت کیتی بمهر که آخر نمیرد و دوش بچهر شاهزاده مغفور در همه شاهزادکان ایران بوفور جاه و جلال و کثرت حشم و مال متفرد بود و مدت سی سال در کمال راحت و عزت در فارس شهریاری کرد و از آغاز شباب بعیش و طرب و فراغ و رفاغ همیکذرانید و اخلاق ستوده داشت مدت عمر مبارکش چهل و هفت سال بود و پست و شش نفر اولاد ذکور و اناث از آن مغفور معروف و مشهورند اول نواب امیرزاده آزاده رضا قلی میرزا نایب الایاله فارس که والده اش نواب جانچه صبیه محترمه محمد قلیخان افشار پیکلر پیکی اردومی بود و او ارشد اولاد اعقل و اکرم و اکمل اولاد ذکور شاهزاده مغفور بوده و بنده مؤلف سالها در خدمتش حریف حجره و کرمابه و کلستان بوده ام و بعد از رهائی از شیراز بولایات انکلیس رفته و بعراق عرب باز آمده و معزز و مکرم ساکن شد دویم نواب اماملی میرزا والده اش مازندرانی و همشیره یوسف خان تیلکه سری بود سیم نواب امیر زاده والاتبار شفقلی میرزای والی کوهکیلویه و بهبهان و والده اش کرجیه بود و سالها در آن سامان ایالت نموده صبیه محترمه شاهزاده مرحوم دولتشاه را در نکاح داشته چهارم نواب نصر الله میرزا برادر کهتر اماملی میرزا است که حکومت شولستان داشته و در خط شکسته خوش نویس است و با اخلاق حمیده است پنجم نواب حسام الدوله برادر کهتر نایب الایاله و در فروسیت و اخلاق و چابکسواری و جلادت بی نظیر است ششم نواب شاهرخ میرزا برادر اوسط نواب والی است امیرزاده با کمال پاک طینت هنرمند خلیق و صبیه محترمه ظهیر الدوله امیر کبیر مرحوم محمد قاسم خان بن اعتضاد الدوله سلیمانخان قاجار قویونلو در حباله نکاح داشته هفتم نواب جهانکیر میرزا برادر امی امیرزاده محمد صادق خان بن مرحوم حسینقلی خانست که والده ماجده اش بعد از قضیه عم در حرم فرمانفرما بوده هشتم نواب اکبر میرزا برادر ثالث والی والا بوده نهم نواب کیخسرو خسرو میرزا والده اش صبیه امیر کوه خان کرد زعفرانلو ایلخانی خراسان بوده و برادر اکبر انوشیروان میرزا سابقا رحلت نموده امیرزاده بس مهربان و خلیق و آسوده و شفیق دهم نواب اسکندر میرزا برادر صلبی و بطنی نواب نایب الایاله و تیمور میرزا است یازدهم نواب محمد میرزا کهتر برادر ایشانست دوازدهم نواب نادر میرزا برادر اماملی میرزا سیزدهم نواب محمد کاظم میرزا والده اش از زنجان سیراز است و در اصل کرجیه بوده است چهاردهم داراب میرزا پانزدهم کامران میرزا شانزدهم ایرج میرزا هفدهم منوچهر میرزا از فرزندان خورد سال شاهزاده مغفور بوده اند در ذکر مجملی از فضایل و خصایل و استقلال و استعجال جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام فراهانی در امورات ملکی و دیوانی و ملالت طبع مبارک پادشاه فلکجاه و انعدام و رحمة الله جناب میرزا ابو القاسم ملقب بقایم مقام دبیری توانا و وزیری دانا در همه کمالات از اقران متفرد بود و لی تشیید مبانی صدارت و وزارت خود را در استبداد رای و استقلال در امور صواب و خطای همیشه دو بیچک از محرمان و مقربان سده سنیه سلطنت را در وساطت و خلا

جزئیات و کلیات مدخل نمیداد هم از آغاز حکمرانی حضرت پادشاه در خراسان میرزا صادق برادرزاده خود را بوزارت و پیشکاری آنحضرت مقرر داشته و حرکات و سکنات وی موافق طبع شهریاری بنود رفته رفته اموری چند بتدریج ظهور می یافت که مایهٔ تنفر و تکدر قلب مقدس حضرت اقدس میگشت و از غایت حلم و اخلاق آثار آن اطوار از گمون بیرون زمی آمد تا بعد از قضیهٔ ناگزیر حضرت صاحبقران و جلوس و لیعهد دولت برمسند سلطنت ایران و عزیمت دارالملک ازتبریز چنانکه سبق ذکر یافته حادثهٔ امیرزاد کان جهانگیر میرزا و خسرو میرزا روی داد و این معنی بروفق رضای خاطر اقدس حضرت شهریاری نبود و چنانکه درگذشت باصرار جناب وزارت مآب آن دو امیرزاده آزاده در عنفوان شباب و جوانی از دیدار شاهد عیش و کامرانی دیده فرو پوشیدند و در هنگام جلوس و استقلال شهریاری در دارالملک طهران نیز در مکنوف داشتن عم اکرم نواب شجاع السلطنه خاطر مبارک با وزیر صافی تدبیر توافق و تطابق نداشت و بی استیذان و استحضار حضرت اعلی صدور اینگونه امور را خیرخواهی و صلاح دولت شمرده بدان امور خطیره اقدام میورزید و از رعایت حزم و احتیاط غافل بود که گفته اند صاحب السلطان کراکب الاسد هکذا میرزا محمد فرزندش که نام وزارت اعلی بروی نهاده بودند کتاخانه ذهاب و ایاب و سئوال و جواب همی کردی و در عزل و نصب خلع و لبس حکام و ارباب مناصب بانفراده جسارت میکنیده و خود را در هر کار فاعل مختار همی پنداشته و جمعی از علما و ارباب حال و محارم مجلس انس که حضرت اقدس را بمجالست و موانست آنان شغفی بود با نحاء مختلفه و انواع متنوعه رنجیده خاطر کذاشتندی و چاکران جدید را بر خادمان قدیم رجحان دادندی و مناصب بزرگ بشبیهان خویش مرجوع داشتی از آنجمله قاسم خان الان برآغوشی بمرتب فوج خاصه که بخدمات سالیانه و زحمات روزکار انمنصب یافته بود و کشیک خاصه سرکاری بدو اختصاص داشت و معتمد علیه حضرت بود بی ستر رضای خاطر حضرت شهریاری معزول و منصور خان فراهانی را منصوب همیخواست چون عالیجاهان حاجی میرزا آقاسی ایروانی و حاجی زین العابدین شیروانی و میرزا نصرالله اردبیلی و میرزا مسلم خوئی و میرزا نظرعلی حکیم باشی از ارباب حال و اصحاب کمال در رکاب اقدس از هر سوی اجتماع یافته بودند و در خلوات خاص بصحبت و نصیحت اختصاصی کامل داشتند و حضرت اقدس را هم از بدو جوانی اعتمادی بدین طایفه و اعتقادی بدین طبقه بود و غالبا بحق تعلیم تقدیم یافته بودند حضرت شهریاری شکایت کونه از شوق رفتار و کفتار و سوء اعمال و افعال او بدیشان اظهار فرمود آنان نیز سخنانی مقرون بصواب و صلاح وقت معروض داشته زنگ ملالت از مرات ضمیر منیر حضرت اقدس پادشاهی زدودند همانا چاکران تمام و محرمان غمازنه بروجه حقیقت صورت این محاورة و مشاورة را کوش زد بندکان قایم مقامی نموده او را متوهم و متوحش ساختند و او در مقام تحقیق امر برنیامده بمحافظت و صیانت و تقویت و اعانت حال خود پرداخت و ضمنا امرا را از حضرت اقدس خایف و مایوس و کارداني و خیرخواهی خود مایل و مانوس خواست غبار نفاق دیده بصیرتش را تیره و غرور استقلال قوه بصارتش را خیره کرد تا بفکر دور و دراز افتاده یکی از شاهزادکان و اعمام حضرت خسرو کیخسرو غلام را از کوشتهٔ از حال شاهزاده ظل السلطان پژوهش کرد و پیغامی دوستانه بدو فرستاد که اکر خواهی یکمن کهآب فشه بحویت درآید و آفتاب طلعت از زیر سحاب احتجاب و ضعف برآید وی تحاشی کرده و شرح پیام را بمحرمان حضرت اعلی ابلاغ نمود و این معنی نیز مزید رنجش خاطر اقدس کردیده چندی اجرای اوامر و نواهی از طرفین تعویق و تعطیل انجامید و خلایق که از بلاد دور و نزدیک برتق و فتق امورات خود آمده معطل و حیران فرو ماندند و جناب وزارت مآب نیز از شرفیابی بحضور اعلی تن زده بتمارض و تعارض و اهمال و امهال میکذرانیده کاربدان قریب شد که فتنهٔ عظیم در ملک موروث حادث شود که رفع آن مشکل کردد لهذا حضرت اقدس ظل اللهی باحضار قایم مقام فرمان راندند و چون ایام حرکت بییلاقات بود و حضرت اعلی در باغ نگارستان قرین بدروازهٔ دولت طهران متوقف و قایم مقام در عمارت باغ لاله زار تحویل داشت برحسب امر اعلی در بوک و مکر و خوف و رجا از باغ بیرون آمده قصد ورود نگارستان نمود و کروهی بسیار از اهل هر دیار که در دارالسلطنه ازدحام و اجتماع یافته بودند و همکی در انجام مهام خود متحیر و از عدم حصول مقصود آمال متکدر و متغیر میزیستند در رکاب قایم مقام نالان و پویان و شرح سرکردانی خود را بلابه کویان همیرفتند و خدمتش سالکت و خاموش همیشد تا بحوالی درب باغ نگارستان در رسیده و چاکران جناب وزارت مآب عارضان مستمند و متحیران نژند را پاسخ امیدوار کرده میکفتند خموش و ساکت باشید تا حضرت قایم مقام از باغ نگارستان باز کردد و وی از مرکب جلال پیاده شده با معدودی از خواص بباغ رفت و چون حضرت شهریار کردون وقار را شرم حضور مانع ملاقات و مقالات با آن مغرور جهبودی و کار از استمالت قلوب و استرا

عیوب درگذشته بود از صفحه بار بخلوت خاص توجه فرمود و قایم مقام بعمارت خاص در رسیده حاضران گفتند که چون حضور جناب وزارت مآب بتطویل کشید حضرت شهریاری بخلوت اندرونی توجه فرموده اند ساعتی آسوده شوید تا مراجعت فرمایند خدمتش لختی بنشست و انتظار بسر برد و چون آثار نومیدی استشباط شد رخصت خواست و رخصت یافت و برآشفت و سخنان سست گفت و جوابهای سخت شفت اسمعیل خان قراجه داغی که سرهنگ فراشان زحمت کش و دژخیمان مردم کش بود او را بسرداب برده پیغام اجل بگوش امیر اجل فرو خواند و آن سید نجیب ادیب که با سجیان و حسان در طلاقت لسان و ذلاقت زبان پهلو زدی خاموش فرو ماند ناکام بتقدیر تسلیم شد و مستحق شربت کوثر و تسنیم آمد و کان ذلک فی سلخ شهر صفر المولفه روزی دگر چو گنج بخاک اندر جا کرد و گردراضی رضوانرا درفضل و علم گنج فراوان بود + خاک است جای گنج فراوانرا بعد ازین قضیه رزیه قاسم خان سرهنگ مذکور با خذ فرزندان و پیوسته گانش مامور و میرزا محمد وزیر فرزند اکبرش را با دو برادر او بکر محمد و میرزا اسحق برادرزاده آزاده اش که در تبریز بود بی احتشام نمودند و جسد شریف آن وزیر نجیب با آستانه سید میر عبد العظیم حسنی مدفون گردید عجب تر اینکه مردم عوام بجای این تعزیت یکدیگر تهنیت می گفتند و برسم اعیاد مصافحه و معانقه همیکردند و از بازیچه های گردون مشعبد لعاب سنوح اینگونه سوانح را استعجاب و استغراب نه چه از اینگونه حادثات بسیار بوقوع انجامیده بیت جهان زینگونه بس اعیاد دیده است بماتم بس مبارکباد دیده است پس از وقوع این واقعه در سرهای ارباب هوا هوس وزارت و طمع صدارت پیوسته در تنظر بود و هر روز و طهور احکام و سوانح جدیده بود و این خبر در ممالک محروسه انتشار یافت و احباب و اصحاب بر واقعه آن سید سعید شهید تلهفها کردند و تاسفها خوردند و فی الحقیقه خدمتش ادیبی بزرگوار بود و فاضلی بلاغت شعار و قتی در تجدد او گفته بود م المولفه پس از پدر زنده در گذشت در گیتی چنانکه نام نکو در گذشت از گردون ز بعد عیسی آید ملی بوالقاسم بمعجزات و کرامات جمله زو افزون

ذکر حسب و نسب جناب آصف الدوله الله یار خان قاجار دوالو حکمران خراسان و آمدن او بحضور اقدس اعلی حضرت پادشاهی محمد شاه

جناب آصف الدوله الله یار خان با عنجاز بخبای سلسله قاجار دوالو و فرزند میرزا محمد خان پیکلربیکی طهران و ولد حسن خان پیکلربیکی استرابادبود که واقعات هریک در مقام خود بسمت ترقیم یافته بعد از مخالفتهای قولونلو دوالو مراجعت خاقان شهید از فارس بمازندران و توجه بورامین حوالی ری اول کسی که عهد موافقت و کمر مطاوعت آن شهریار را محکم کرد میرزا محمد خان بود و برادران او با وی انقیاد نمودند و در عهد دولت خاقان شهید سعید و خاقان سماحقران کیهر کمال اعتبار و دولتخواهی داشت و امیری مهین بود خاقان صاحبقران فرزندش آصف الدوله را بوزارت و حجابت و امارت و مصاهرت خود اختصاص فرموده و همچنین همشیره او را در عقد نکاح نواب شاهزاده اعظم نایب السلطنه درآورده و حضرت شهریار عدالت شعار محمد شاه قاجار از آن عفیفه مخدره تولد یافته لهذا جناب آصف الدوله در این دولت پیش از پیش طمع جاه و جلال و عزت و مال همیداشت ولی چون وزارت اعظم متعلق بقایم مقام مبدو حکومت خراسان و امارت آستان با آصف الدوله تعلق یافت و قبل از حکومت خراسان که هنوز امرشاهزادگان معظم نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه نگذشته بود قایم مقام با آصف ماموریت بفارس و قلع و قمع ایشان را تکلیف نموده وی اسباب و حشم و حرگاه و خدم و اثاثه زیاده از اندازه کار بحمله آن سفر معین و خواهش نمود و صورت این مطالب را بر صفحه نگاشته بنظر حضرت اقدس اعلی رسانیده چون قایم مقام بعد از وی بحضور پادشاهی رفت و از آن نوشته سخن در میان آمد بحضرت اقدس عرضه کرد که الا تاج و نگین چیزی از توقع سلطنت باقی نگذاشته است همانا آن دور ا بعد از استقلال در فارس و عراق طلب خواهد نمود این سخن در ضمیر اعلی رسوخی تمام و وقوعی سخت حاصل کرد لهذا آصف را بنظم و حکومت خراسان و توقف در ارض اقدس نامزد و معتمد الدوله منوچهر خان گرجی را چنانکه گذشت بفارس فرستادند و چون آصف الدوله از قبل قایم مقام اگاهی یافت بی استیذان از حضرت اقدس از مشهد مقدس حرکت کرده بحضور اعلی آمد و این معنی منافی طریقه عقل و ادب و متابعت بود لهذا حضرت سلطان نکته دان اگاه محمد شاه تهدیدا بدو فرمان رجعت داد و تاکیدا او را بسوی خراسان بازگشتن فرمود و از این جسارت خام خسارت عام ربود و چون افواج آذربایجانی زحمت الزام رکاب و توقف در خدمات کشیده بودند راحت و رجعت آنان را ابتدا بلا تاخیر اولی فرمان همیون صادر شد که محمد خان زنگنه امیر نظام با فوجی چند از آذربایجان بطهران آمد آن را ندن و این خواندن طن اعیان حضرت به پیشکاری امیر نظام تقویت کرد و در این اوقات و ایام صدور بعضی احکام و بروات و ارقام بجناب میرزا نصر الله اردبیلی پیشکار سابق و صدر الممالک

لاحق مرجوع بسی افتاد و جمعی در ابوزارت قریب میمرند و کروبی محمد حسین خان اشیک آقاسی تکنه طفن همیرسند و مقارن این احوال مرض عام وبا در طهران وقوع و شیوع یافت حضرت اقدس شهریار به ییلاقات شمیران و لواسان قصد فرمود و امیر نظام را الحکما کان ماموربه تبریز و اتابکی و کارگذاری میرزاده قهرمان میرزا برادر بطنی خود مقرر داشت و بعد از تفکر و تامل بسیار و ملاحظه عواقب این کار رشته مهام ملک و دولت در دست تصرف جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی نهاد و خدمتش ابتشریف و منشور صدارت اعظم اختصاص بخشید اندیشها همیشه امیدها بدر ذلک فضل الله یوتیه من یشا. **در ذکر مجملی از حال و فضیلت و کمال و سعادت و اقبال جناب حاجی میرزا آقاسی** پیات ایروانی و وصول وی بمنصب خطیر صدارت اعظم و سایر واقعات این ایام جناب فضایل مآب حاجی میرزا عباس المشهور بحاجی میرزا آقاسی اصلش از طایفه پیات ایروانی و پدرش میرزا مسلم در سلک علمای زمان ولادت وی در سال یکهزار و نود و هشت و در سن شباب باتفاق پدر بعتبات عالیات رفته در خدمت جناب حقایق مآب مولانا فخرالدین عبدالصمد همدانی که از فحول فضلا و عدول عرفا بود تلمذ اختیار کرد و ارادت گزید و اختصاصی حاصل نمود در سال یکهزار و دویست و شانزده که طایفه وهابی بکربلا رخنه قتل عام کردند مولانا عبدالصمد بشهادت رسید و وی عیال و اطفال مولا را برداشته در کمال پریشان حالی و فقر و فاقه پیاده و سواره بهمدان رسانیدند و مدتهای دیگر بتحصیل کمالات نموده در اغلب علوم متداوله بتجربتی حاصل کرد چندی در لباس فقر و کسوت درویشی سیاحتی کرده بزیارت مکه معظمه مشرف یاب شد بالاخره بآذربایجان آمده در خدمت امیرزادگان اعظم و اعیان دربار حضرت نایب السلطنه معروف آمد و بتعلیم میرزا موسی خان برادرزاده قایم مقام مغفور اختصاص یافته و همچنان چندی معلم نواب امیرزاده فریدون میرزا بود و بحضور شاهزاده نواب محمد میرزا فرزند اکرم نایب السلطنه راه یافت و آنحضرت بعضی علوم در نزد وی می آموخت و در طبع مبارک و مزاج مسعود آنحضرت بعلم و فضل و ذوق و حال رسوخی کرد چون شاهزاده از پاکی ذات و خوبی صفات و کمال صفای عقیدت و ضیای فطرت بهره وافر داشت و طاعت و عبادت و اذکار و اوراد را در جمیع تمام داشت و با اهل طریقت معرفت حسن ظنی کامل حاصل کرده بود و از قراین خارجه و دلایل واضحه جمعی بسلطنت آنحضرت ظن غالب داشتند و این خبر گوش زد خواص و عوام آمده بود جناب حاجی میرزا آقاسی نیز بدین مواعید در خاطر پاک آن امیرزاده بزرگوار صداقت شعار تصرفی و وقعی یافته همانا از آنحضرت نیز وعده وزارت خاصه مسموع کرده منتظر وقت همیبود و در این اوقات پادشاه صافی دل صادق الوعد پاک فطرت بلند همت جبابش را بوزارت خاص اختصاص بخشید و بواسطه حسن ظن تمام معظم رتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد کلیات و جزئیات امور ملکی و مملکتی را در کف کفایت وی نهاد و عمده خود را نیز بدو داد و امنای دولت کام و ناکام زبان در کام کشیدند بجای و مقام پا رمیدند و اختیار معاملات و محاسبات و حصول مطالب و وصول مواجب دیوان لشکر و عرض عسکر از قدیم و جدید و حاضر و غایب بمقرب الخاقان و معتمد السلطان میرزا آقاخان نوری حفظه الله تعالی مفوض و وزیر لشکر لقب یافت و بالاستقلال بنظم امور عساکر پرداخت و میرزا حسن آشتیانی بمنصب استیفا و وزارت دفتر اختصاص یافت و میرزا نصرالله اردبیلی وزیر و وظایف سادات و علما گردید و میرزا مسعود آذربایجانی وزارت امور دول خارجه یافت و شاهزاده ضیاء السلطنه حسب الامر بنکاح او درآمد نواب امیرزاده بهمن میرزا بحکومت برودجرد و سیلاخور و نواب امیرزاده منوچهر میرزا بکلپایگان مامور شدند و فضلعلی خان قراباغی بآذربایجان روانه شد و آقاخان محلاتی بکرمان حاکم گشت و عباسقلی خان جوانشیر بجای نواب طهماسب میرزا بکاشان رفت و نواب خانلر میرزا حکومت یزد یافت و آصف الدوله بجعفرقلی خان شادلو را بدست آورده با خواتین خراسان بحضور اعلی آمد و محمد خان امیر نظام با امیرزادگان و خواتین آذربایجان بحضرت سلطان رسید و نواب امیرزاده قهرمان میرزا بحکمرانی آذربایجان رفته و نواب فریدون میرزا بحضور آمده ملتزم رکاب شد جناب آصف الدوله قاجار بولایت خراسان رسید و قهرمان میرزا بطهران آمد و امیر نظام به نیابت نواب امیرزاده معظم قهرمان میرزا بآذربایجان مقیم شده و معتمد الدوله منوچهر خان بپیشکاری نواب امیرزاده فیروز میرزا بفارس مستقر گردید و نواب امیرزاده اعظم بهرام میرزا بحکومت کرمانشاهان اختصاص یافتند و بهریک از بلاد اطراف ایران حکمرانی مناسب مقرر گشت و جناب محمد باقرخان برادر اکبر آصف الدوله بکلانتری طهران بود و فرزند ارجمندش عیسی خان به نیابت او معین آمد و چون محمد حسین خان زنگنه اشیک آقاسی سابق حضرت پادشاه جمجاه در این ازمنه در گذشت این منصب بمقرب الحضرت محمد قلیخان قاجار والد اکبر آصف الدوله تفویض یافت و جناب نصرالله خان

قاجار خلف الصدق مرحوم امیرخان سردار خالوزاده نایب السلطنه کشیکچی باشی مبوط الید گردید حسینعلی خان معیر الممالک سابق الذکر فی السابق بمنصب خود اقتدار یافت و مقرب الحضرت علیخان مراغه که از چاکران محرم و معتبر نایب السلطنه مغفور بود امین نظارت خاصه شد و آقا محمد حسن بصندوقداری احتصاص یافت و قاسم خان هزارجریبی قوللر آقاسی خاصه شد و الله ویردی بیک کرجی که از چاکران نایب السلطنه مغفور بود بمنصب مهرداری خاصه رسید استیفای ممالک بمیرزا حسن آشتیانی که با عنجد مستوفی دیوان اعلی بودند موهبت شد میرزا نبی خان مازندرانی الاصل قزوینی المسکن که سابقا در خدمت نواب رکن الدوله و بمصاهرت حضرت خاقان صاحبقران مفتخر گردیده بود بامارت دیوان عدلیه مامور آمد همچنین مناصب بزرگ بجماعتی مناسب از تازیک و ترک محول و مرجوع رفت مقارن این حالات مرض وبای عام اشتداد تمام یافته بود و حرکت موکب ظفر کوکب ییلاقات لواسان لازم افتاد در این ایام ولیالی شبی در محلات دار السلطنه طهران بر خلاف نظام تفنگ بسیاری رها کردند علی الصباح که کدخدایان محلات و کلانتر شهر در معرض مؤاخذه در آمدند معلوم شد که غسالی فوت شده و اهالی شهر این معنی را محمول بر رفع وبا دانسته شادمانی کردند امنای دولت جرایم این کرده عامه را معفو داشتند و از این عمل بی معنی ممنوع فرمودند و مقرر شد که هر کس در شب تفنگی رها کند بسیاست و یاساق رسد و چون اجتماع شاهزادگان متعدد در شهر طهران مایه بعضی از اجحاف عامه میشد بحکم امنای دولت شاهزادگان معظم نواب شجاع السلطنه حسینعلی میرزا و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و امام ویردی میرزای ایلخانی و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزای حشمت الدوله و اسمعیل میرزا و محمود میرزا و بدیع الزمان میرزای خلف نواب ملک آرا و دیگر ایزابا نطاق حاجی خان شکی و تورو زخان چاردولی روانه اردبیل آذربایجان داشته و ملکزادگان مخالف بجز نواب ظل السلطان علیشاه عم پادشاه فلک جاه و فرزندش سیف الملوک میرزا و نواب ملک آرا که دو تن مذکور در مقید سیم مطلق بود و کسی در دار الخلافه طهران نماند و مع هذا شهریار کردون وقار دینداری از نژوت دولت احدی از اعمام مجرم و غیر مجرم تصرف نفرموده همه را مورد الطاف و اعطاف و سیورغال و مقرری داشته از اناث و ذکور و ازواج خاقان صاحبقران مغفور مطالبه جواهر و زواهر ثمین و اثاثه ثمین و زرین ننموده با آنکه ظل السلطان قریب نهصد هزار تومان از خزینه بجمعی داده بود و همه حاضر و آماده و اشتند پادشاه دریادل قا آن همت اغماض فرموده از سر همه در گذشت از چندین کرور نقد و جنس و دولت تعمدیده طمع بپوشید بعد از انجام و انتظام امور ملکداری و تشیید مبانی شهریاری از خارج طهران به ییلاقات لواسان ورود بار عزیمت فرمود ماهی چند در آن متنزهات دلپسند بتفرج و شکار و ییلا مشی گذشت در این اوقات جناب حاجی زین العابدین سیاح شیروانی صاحب حدیقه السیاحه باکرام و انعام سلطانی مشمول و قریه قشن در خارج شیراز که سالی یکهزار تومان مداخل آن بود بمدد مخارج او داده شد و بمسکن خود باز گشت وصیت عدل و همت آن پادشاه دار احشم و کریم قا آن خدم در اقطاع و اقطار عالم انتشار یافت و یکصد هزار تومان بارباب وظایف از علما و فضلا و سادات و نقبا مستمر آمد و ل افتاد و شاهزادگان عظام و اعمام کرام حضرت فلکجاه نواب شاهزاده اکبر معظم محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران و نواب شاهزاده افخم محمد ولی میرزای والی خراسان و نواب عبد الله میرزای دارا و نواب محمد رضا میرزای افسر و حیدر قلی میرزای خاور و نواب کیومرث میرزا و نواب بهمن میرزا و شاهزاده فاضل دانشمند کریم الطبع علیقلی میرزا و عموم ملکزادگان خورد و بزرگ در ظل عاطفت و رافت حضرت شهریاری مرفه الحال بر آسودند و در سفر و حضر و مجلس خوان و دیوان بار حاضر و خدمتگذار بودند و از این جمله نواب جهانشاه میرزا رحلت یافت و قرب بیست تن از خلایق ایام در ملکری بوبای عام در گذشتند و موکب ظفر کوکب از عامه و لواسان در کمال حشمت و شوکت و جلال بدار الملک باز آمد و از جمله حکام جنرو خان کرجی بحکومت اصفهان و نواب شاهزاده جلیل الشان سیف الدوله سلطان محمد میرزا خلف الصدق خاقان مغفور از اصفهان بحضور اعلی مفتخر شدند و نواب امیرزاده بهمن میرزا حکومت بروجرد یافت و جناب میرزا مسلم خوئی برحمت حق پیوست و سفرا و فرستادگان اطراف بدربار کیوان مطاف آمده هدایا و تحف و رسایل رسانیده خوشنود باز گشتند ذکر ظهور حکمت و بروز رحمت حضرت ملهم الصواب و تفویض منصب ولایت عهد دولت ابد مدت بنواب شاهزاده معظم ناصر الدین میرزا ابد الله بقائه و رفع الله لوائه بر دانشوران خبیر و هوشمندان بصیر مستور نیست که حضرت مالک الملوک حقیقی بر دقایق حکمت بالغه کامله و طبق رحمت واسعه شامله نظام کار عالم و قوام حال بنی آدم را سلطنت کبری و خلافت عظمی که عبارت از پادشاهی صوری و معنوی و ریاست دینی و دنیوی است منوط و مربوط داشته و بجهة عظم و شان این منصب رفیع و مرتبه منیع

قبل از خلقت خلیفه بایجاد و مخلوقات را بشارت داده و قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة و این معنی دلالت براین کند که بنی آدم بحکم وراثت خلفای روی زمینند و مدلول هوالذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات این خلافت را درجات متفاوته است تا برتبه خلافت عظمی برسد که آن مرتبه مخصوص انبیای عظام و اوصیای کرام و پس از ایشان سلاطین عادل را مقام خلیفة اللهی و ظل اللهی است لهذا بر دوش حکمت سلاطین لازم است که هم در عهد دولت و دوران سلطنت خود خلافت ملک و ولایت عهد را بفرزندی اقرب و انسب که در حسب و نسب و عقل و ادب شایسته باشد تفویض فرمایند و بحکم الملک یبقی الدول ملهمون هر صاحب دولتی از خویش و بیگانه احد را تعیین کرده چنانکه بعضی فرزندزاده را اولی و الیق شمرده اند و خوردی و بزرگی سال را در این باب منوط باعتبار ندانسته چه که چنگیز خان فرزند سیم خود اوکتای قاآن را ولایت عهد داد و برادران کبیر را بمتابعت او امر کرد و شاه عباس فرزندزاده خود سام میرزا را ولیعهد کرد و شاه صفی خواند همچنین خاقان سعید شهید آقا محمد شاه قاجار با وجود برادران بزرگوار برادرزاده فرزند مقام خود فتحعلی خان را قابل این مقام شمرد و خاقان مغفور صاحبقران با وجود این همه فرزندان کبیر فرزندزاده خود محمد میرزا را که از طرفین زبده قاجاریه قویدودمان بود ولیعهد فرمود هم در وقتی که والده نواب عباس میرزا که صبیه محترمه فتحعلی خان دوالو بود بنواب فتحعلی خان جهانبانی میدادند خاقان شهید فرمود که فرزند که از ایشان بوجود آید شایسته مسند ملک است لهذا نیابت سلطنت بنواب شاهزاده معظم عباس میرزا مفوض کردید و همکذا نسبت شاهزاده والاجاه محمد شاه ثانی از دو جانب بدینکونه بوده لاجرم قابل ولایت عهد خاقان و سلطنت ایران آمده و در سنه ۱۲۳۳ که بامر حضرت خاقان کبیر صاحبقران نواب محمد علیای محترمه صبیه محتشم امیر کبیر محمد قاسم خان ظهیر الدوله ابن اعتضاد الدوله سلیمان خان مرحوم را که بطنا سیزده خاقان کبیر بود صلبا خالوزاده خاقان شهید در سلک ازدواج نواب امیرزاده محمد میرزا ابن نایب السلطنه مغفور که صلبا پنجه حضرت خاقان صاحبقران و بطنا نقاوه دودمان پکلربیکیان دوالو اولاد جنتخان پکلربیکی استرابادبن قراخان قاجار بود حضرت خاقان صاحبقران را سور و سرور و نشاط و انبساط تمام بود ذکر فرمودی که فرزند ارجمندین دو امیرزاده آزاده بلاشبهه انجب سلاطین و دوران و وارث سلطنت ایران خواهد بود و در معنی تاج و سریر را از مقدم آن مولود مسعود مژده بسمی داد و تثنیت بمیکفت و چون در ششم شهر صفر خجسته بالنصر و الظفر سال یکهزار و دویست و چهل شش آن مولود مسعود از عالم غیب بعرصه شهود جلوه کر آمد آن وعده که اقبال میکرد و فا شد خاقان صاحبقران و نایب السلطنه را از میلاد با اسعاد حضرتش سرورها و حبورها روی داد و چون نصرت دین و دولت را در جبهه پیشانی آثار ظهور بود بمفاد الاسماء تنزل من السماء نام نامی و اسم سامی ویرا سلطان ناصرالدین میرزا نهادند و تیمنا کردند و در این اوقات که سلطنت ایران بحسب وراثت و وصایت بپادشاه عدیل شهریار معدلت شعار محمد شاه قاجار انتقال یافت برحسب اشاره لازم الاشاره خاقانی بولایت عهد که در معنی از عهد مخصوص و منصوص حضرتش بود اختصاص یافت لهذا پادشاه زمان فرمان و منشور و خلعت و افسر و خنجر مرصع و قبای کیانی مکلل بگوهر و باز و بند زر و نشان شیر و خورشید خاصه و اسباب اثاثه ولیعهدی موهبت فرموده جشنی شکرف و سوری ژرف در طهران و تبریز برپای آمده وزرای حضرت و وکلای دولت از خارجه و داخله حکم همایونرا مجری و ممضی داشتند و سلاطین اطراف تمکین و تصدیق مینمودند نظم

حبل المتین ملک دوتا کرد روزکار اقبال را بوعده وفا کرد روزکار

امید که حضرت ذوالجلال آفت عین الکمال از آنحضرت دور فرماید و روز بروز آفتاب دولت او را از مطالع شرف طالع دارد عربیه فلم یخل من نصره من لدیه ولم یخل من شکره من لدنه ولم یخل من لقائه عود منه ولم یخل دینار و لم یخل درهم چون خبر مسرت اثر ولیعهدی نواب شاهزاده معظم ناصرالدین میرزا در ممالک دور و نزدیک مسموع ترک و تازیک شد غالب خلایق خورسند و مطمئن شدند و بعضی از نایبای ملوک که بطمع خام سر خود را قرین سرسام داشتند مایوس کشتند از جمله نواب شاهزاده معظم ظل السلطان که خود را نایب السلطنه نکمان میبرد مرفوع الطمع کشت و نواب امیرزاده معظم فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان بحضور اعلی حضار شد و نواب امیرزاده قهرمان میرزا بنیابت حضرت ولیعهد دولت بحکمرانی آذربایجان رفت و امیر نظام بپیشکاری او مشغول میکرد چون بعد از مراجعت از سفر هرات ولوله سان عزیمت یورشی در خاطر سلطانی پرتو افکنده بود امیر نظام را با بعضی افواج نظام بدار الخلافه خواسته دیکر باره اعاظم و اعیان پروانه وار بر کرد آن شمع محفل وقار جمع آمدند و بمجلس جناب حاجی میرزا آقاسی کمتر میرشدند این معنی بر پیشکاه رای بیضا ضیای حضرت پادشاهی مشهود افتاد مجددا دستخط همایون و تشریف میمون بجناب حاجی ملقات فرموده منصب صدارت

اعظمش را قوامی و کار پریشان وزارتش را انتظامی حاصل آمد نظم هر که سلطان مرید باشد کریمه بدکند نکو باشد و از جانب سنی الجوانب سلطان محمود خان خداوندگار روم عالیجاهان کمال افندی و اسعد افندی با نامه مودت حشامه و تحف و هدایا بتهنیت خاقان مغفور و تهنیت سلطان منصور آمدند و عهدنامه دولتین مستحکم گردند و باز گشتند چون حضرت پادشاه جمجاه عزیمت یورش کرکانزاد در خاطر خطیر و ضمیر منیر تصمیم فرموده بودند و نواب طهماسب میرزای مؤید الدوله بحکومت همدان مقرر بود و توقف نواب شاهزاده علی شاه ظل السلطان مدعی سلطنت ایران در دار الخلافه مناسب نبود نواب معظم الیه را از طهران بهمدان و از همدان حسب الامر همایون اعلی بمراغه و از مراغه بارد بیل برند و فرزندش سیف الملوک میرزا را بقزوین برده موقوف داشتند و نواب امیرزاده فریدون میرزا را با حسن خان سالار و اصلان بمقلای شکر قیامت اثر مامور بکرکان فرمودند که در اوایل بهار موکب ظفر کوکب شهریاری بدانسامان جنبش فرمایند **ذکر بعضی سوانح واقعه در ملک فارس و تسخیر قلعه سفید و طغیان ولیخان و لروغزمیت نواب امیرزاده فیروز میرزا و معتمد الدوله بدفع وی و کرفتاری او** و مخفی نماناد که فارس مملکتی است وسیع و در ولایت قلاع رفیع کویند در آن نواحی هشتاد قلعه معروف بوده و در عهد دولت سلاطین سلاجقه بواسطه تخالف اهالی فارس تا یک جا و لی بدانولایت رفته اکثر آن قلاع حصینه را ویران ساخت و شانزده قلعه محکمه را خراب کردن توانست و از جمله قلاع قدیمه محکمه آن ملک قلعه اصطخر و شکوان و شکسته و کل و کلاب و قلعه سفید است که بسپیدژ معروف بوده و فردوسی در شاهنامه کفته نظم پناه دلیران ایران زمین سپید و اصطخر و کلاب کزین و قلعه سپید خود کوهی است خدا آفرین و در ارتفاع و استحکام بیقرین بانی آن از غایت قدامت بنیان بر دانا و نادان معلوم نیست بمرور دهور و کرور شهور کاهی آباد ان کشته و کاهی خراب تا در زمان دولت سلاجقه ابو نصر نامی دیکر باره آنرا صورت عمارت بخشید مجملا آن قلعه بر فراز کوهی واقع است که دوش میت فرسنک است چنانکه با هیچ کوهی متصل نیست و بجز یک راه ندارد که ببالای آن توان رفت و آن راه نیز راهی است صعب و باریک و پر مخاطرات عظیم همه راه سواره نتوان رفت و پیاده نیز بی امداد عصا و چوب دستی احتمال افتادن از فرازش بزیر نزدیک بوقوع است بلی تا نیمه آن سواره توان شد و نیمه دیکر را پیاده قطع کردن نیز مایه خوف و خطر است و ببالای آن کوه زمینی نرم و هموار است که پهنک فرسنک قریب است و در آن مقام زراعت توان کرد و چشمهای آب خوشکوار دارد و از باران نیز مدد بدان رسد و مافات در آن بحاصل آید و پیرامن آن کوه از دو سوی میدانی فراخ است که در آن زراعت توانکرد و در شیب آن قلعه است و در این زمان آن صحرا را صحرای نورآباد نامند و از جانب قفایش نیز فضائی است که از آنجا بفهلیان معبر قوافل است ولی راه بدان قلعه ندارد و از عیوب آن قلعه آنست که هزار کس استحفاظ آنرا نا چار بباید والا از اطراف آن محفوظ نکردد و در هنکامی که امیر تیمور کورکانی بدفع سلاطین آل مظفر بفارس همیرفت چنانکه در تواریخ کذشته ترقیم یافته بدلالت مردی شکاری بلکه بعون و عنایت کردکاری بدان قلعه ظفر یافت و آنرا خراب کرد باز در ازمنه متخلفه آباد ان شد و در آن مستحفظ کذاشتند دیکر باره ویران کردند تا در عهد دولت سلاطین صفویه که الله ویردی خان ایالت فارس یافت آنرا صورت آبادی داد چون آن ولایت مرتع و منزل الوار بود غالب اوقات طوایف الوار ممسنی که چندین شعبه اند در آن تصرف یافته اند و در زمان دولت امدت قاجاریه طایفه بکش و رستم در تصرف آن مخاصمات ورزیدند هر وقتی در دست طایفه افتاد و بواسطه آن قلعه را بهزلی و دزدی و فنا پرداختند در عهد خاقان مغفور صاحبقران بتصرف خویپارخان ممسنی از طایفه بکش که با طوایف دیکر معادات داشتند در افتاد و از آن پس ولیخان نام برادر خویپارخان قوتی کرفت و آن قلعه را بتصرف نمود و کار او بالا کرفت و چون محل عبور تجار بندر ابوشهر از آنحوالی بوده و راه کوهکیلویه و شوشتر و عربستان بدان حصار انحصار داشت هر کاه که بدیوان اعلی خدمت نکردی و بسببی از اسباب راه طغیان سپردی کالای قوافل را تاراج کردی و معبر و فود آمد و شد را مسدود ساختی لهذا او از این ممر صاحب اموال فراوان کشت و استعدادی کامل حاصل کرد تا کاروی بدان رسید که چندین کرت بحکم نواب شاهزاده فرمانفرمای فارس چندین هزار سوار از اتراک بر سر او فرستند یا بمقابله آمدی یا بشب جبال مختفی شدی و پس از رجعت عساکر باز کار خود پرداختی و بدین شیوه و طریقه غالبا عصیان میورزید و راه خدمتکذاری فرو کذاشته یاغی بود و بسیاری دشت و بسی کشتن داد چنانکه وقتی بحسب ضرورت مرا با صلاح این فساد که کس را بطبع بدان امر اقدام نمی افتاد مامور فرمودند که با همراهان معدود از آن محل بکوهکیلویه روشن خواستم بلطایف الحیل از آن صحاری و جبل در کذشتم ولی در مراجعت چون راه عبور بدان حصار انحصار داشت نا چار بحوالی آن افتادم و بمخاطرات سفر و مقاسات خطرین در افتادم و بدان قلعه رفتم از هنکام صباح همیراندم تا بوقت عشا بدروازه آن قلعه

رسیدم یعنی سواره یعنی پیاده و روز و شبی چند در آن دز بماندم تا بنحوی خوش او را اصلاح کرده بشیراز باز آمدم ای عجب او را با من مودتی عظیم واقع شد
که آنچه بدو گفتم پذیرفت و از آن پس تا بودیم سخن من مشیفت اسحاصل چنان فهمیدم که او را داعیهٔ پادشاهی است زیرا که خود اظهار کرد که لک یعنی
طایفه کریم خان زند بمقام سلطنت ارحمند کشته اند و چه عجب باشد که الوار بدین مقام اعلی رسند علی الجمله بعد از ورود من بنده بشیراز رضیته
او را بنواب تیمور میرزا عقد بستند و بدینواسطه چندی از خادمان همپود و در هنگام ورود لشکر حضرت پادشاهی با نواب امیرزاده فیروز میرزا
به پیشکاری معتمد الدوله منوچهر خان که فرزندان نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بجانب بنادر بهزیمت کریزند چنان مشهور شد
که ولیخان راه بر نواب حاجیه بربست و از جواهر خاصه بدو قسمتی داده و بگذشت و در هنگامی که فارس بتسخیر اندر آمد و شاهزادگان معظم
حسینعلی میرزا و جعفرقلی میرزا را بدار الخلافه بردند لاجرم عموم حکام و عمال فارس از هیبت لشکر ترک و صاحب منصبان افرنج راهب و هارب گشته
بشیراز آمدند محمد ولیخان صاحب قلعه سپید نیز مانند دیگران سر بر ربقه طاعت نهاده بحضرت فیروز میرزا روی کرد و مورد التفات شد چون
لختی بر آن بگذشت از او مطالبه جواهر تابان و لآلی رخشان کردند و متحیر فرو ماند و از آمدن خود ندامت یافت و در استخلاص خود چاره ندید الا آنکه
بمکیدت و خدیعت از آن قید رهائی یابد لهذا با ولیای دولت معروض داشت که من مردی از الوار صحرا کردم و از جواهر زواهر استحضاری نیست
ولی سنگهای سرخ و زرد و سبز در تصرف من بسیار در آمده و در معاقل جبال و مکامن تلال مدفون و مخزون کرده ام که غیر مرا بر آن خبری
خبری نیست اگر معتمدی با من بسیل کرد و عقبات این جبال و سهول در نورد آنچه در دست است نثار پای او کنم و قلعه سپید را که بحصانت
و رصانت مشهور آفاق است بتصرف او دهم لهذا جناب معتمد الدوله منوچهر خان بدین اندیشه در افتاد که او را از شکنای شیراز رهائی دهد
با نفاق کسی روانه کند تا هم قلعه مشهور را بتصرف در آورد و هم جواهرات مذکوره را استرداد نماید میرزا ابو القاسم همدانی که مردی حکیم دانا بود
در این امر با من بنده مشاورت کرد چنانش پاسخ دادم که بدین مهم رضا ندادن لهذا بقبول این کار بر ربقه محمد طاهر خان قزوینی افتاد او نیز از من
بنده استشاره نمود و او را در قبول این خدمت ممنوع ساختم و دلایل گفتم ولی از فرط طمع و ترغیب سرکردگان طوایف ایلات قزوینی ممنوع
نگردید و با صرار جناب معتمد الدوله منوچهر خان با جماعتی از سرهنگان و سرکردگان و پیاده و سواره و چند عراده توپ با شظام صفحات شوشتان
و کوهکیلویه روانه شد و چون بحوالی قلعه سفید فرود آمدند ولیخان ممسی تفنگچیان خود را حکم کرده از فراز و زیر آمده و جعفرقلی خان بیات زرندی
با فوج خود بتصرف و تحفظ قلعه رشته بنشست و چون قلعه از تصرف ولیخان بدر آمد و اولیای دولت طمینان یافتند باستقلال خود مغرور
گردیده و تکلیفات شاقه و تحکمات عنیفه کردند و در مطالبه مخازن و جواهر مبالغه کردند و از تحریم و تکریم او کاستند بلکه قصد مؤاخذت و
محافظت وی نمودند و چنان استماع رفت که با قرخان پسر ولیخان از منوبان چاکری صحیح و ملیح بود و بعضی از جوانان اردو در آن
طمع خام کردند و کار از مطایبه بمعابته و از مقاوله بمجادله انجامید تا مخالفت چاکران در سروران سرایت کرد و دران تیره شب سهمگین که اشک
سحاب متقاطر بود کلولهای تفنگ متواتر کشت سواران و پیادگان الوار که از عهد مهد فروسیت و محاربت آموخته بودند بر ستار دور بستند
و دست بشمشیر و رمح و طپانچه و تفنگ برآوردند و توپچیان و سربازان خواب آلوده از خوابگاه برجستند و دست از دشمن نشناختند چون
شبیخون الوار از چهار سوی بود غالب کلولهای توپ و تفنگ بخطا میرفت محمد طاهر خان و جعفرقلیخان قراجه داغی و رضاقلیخان قاجار
سرهنگ و سرکردگان طوایف ایلات قزوین مضطربا از فراش بیرون آمده بحافظت خویش و مدافعه بداندیش جهد مینمودند ولی سودی نداد
ولیخان و پسران او از ایلات دیگر نیز استمداد خواسته بر امر غالبه کردند و ایشانرا از میان خیمه ها بیرون آورده راه جبل و قلل در پیش گرفته
همانا از طرفین یکهزار کس تقتل آمد سربازان علی الصباح بی سرهنگ و سالار مانده شرح حال بمعتمد الدوله منهی کردند معتمد الدوله از وقوع این واقعه
غریبه و سنوح این سانحه عجیبه متحیر و متغیر شده از غفلت سرکردگان قزاقونه دست افسوس بر زانو زده با بیات قایم مقام مترنم همپود که گفته
آه از این قوم بی حمیت پدین و چون اطلاع حاصل کرد که سرهنگان و سرکردگان در دست الوار کرفتار ند با جماع عساکر و احتشاد فرماندهان
در رکاب شاهزاده فیروز میرزا راه شوشتانات و کوهکیلویه برگرفت اما ولیخان پس از این حبارت بر سر قلعه رفته که بتصرف در آورد
افواج بیات زرندی او را بیارش کلوله راندند چون مامنی نداشت خود را بکوهستان انداخته هر روز بمنزلی و هر شب بجائی همیزیست در
ماهور بزرگ که کوهستان و دریای متصله بخاک کوهکیلویه دارد متواری و از بیم سپاه پادشاهی فراری همپود و مامورین با خذ و اسر او از اطراف

همیراندند و وی از پیش ایشان روی بجدود کوپکیلویه آورده سرهنگان و سرکردگان را با کرده بقلعه کل و کلاب عزیمت کرد چون از همه سوی عرصه
برخود تنگ دید قلعه بگذاشت و آن دو قلعه مشهور نیز بتصرف سپاه حضرت پادشاه فلکجاه درآمد زنان اردوی که در آن حصار بودند از راه غیرت مردانه
گیسوهای خود را بگیسوی یکدیگر محکم بربستند و بالاتفاق از فراز قلعه کلاب خود را بزیر انداختند و بالمره بمردند و داغی بر دلهای خام طمعان
اردو نهادند اما ولیخان ممسنی با معدودی از چاکران و هفتاد دوازپسران در بیابان روی نهاده اهل و عیال و دولت و مال او بتصرف
سپاه منصور درآمده و اسمعیل خان همدانی سرتیپ سواره قراچورلو در قفای او میراند تا بوی رسیده براو و همراهان مظفر شد و با خود بشیراز آورد
و بحکم امیرزاده فیروزمیرزا و معتمدالدوله در خارج دروازه باغ شاه برجی مشید بنا کردند که رؤس و اجسام الوار از شیب تا فراز منزله سنگ و خشت
آن بنا بوده و ولیخان را با دو پسر او با قرخان و هادی خان روانه دربار خاقانی نموده بحکم امنای دولت بار دو پسر و تبریز بردند و ولیخان
در اردوپسل درگذشت و چون در آن اوقات مؤلف این نامه در آنولایت بود و غالبا در خدمت نواب امیرزاده فیروزمیرزا و معتمدالدوله معروف
قصیده در تهنیت موزون افتاده که همانا مطلعش آنست بیت فتح کلاب و کل و صطخر و سپیدست فصل کلاب و کل و شراب و نبیدست
از مژده این فتوح تجار هند و عرب و عجم عیشها مهیا کردند و از این پس مرفه الحال از بنادر بفارس آمد و شد کردند چه که ولیخان دلیری بود که
با شیر پیکار جستی و به شها بر شها بر زدی و از قتل برادران نیندیشیدی و چند مرحله ایلغار کردی و شبانگام در خوابگاه معین نخفتی همه
شب تا صباح بر پشت زین خوابگاه داشتی و مکرر با قلیل سواری با هشتهزار سپاه جرار مقاتله کردی و کلوله تفنگش در شب تار خطا ننمودی
و شمشیر پرش خاره از خارا فرق نکردی و وقتی ایلخانی فارس با ششهزار سوار ترک بروی شبخون برد با انکه آنجا بود و چند زخم منکر برداشت از میانه
آن سواران بیرون رفت اغلب اعضایش از ضرب و طعن شمشیر و نیزه آثار داشت و یکطرف چهره اش را باروت طپانچه سیاه کرده بود و خود متعجب
گردم که سوارانش در شب مهتاب خرگوش دونده را بضرب کلوله تفنگ مجال گریز ندادندی و پیادگانش زود تر از سوار بکوهسار برسیدندی
علی الجمله پادشاه جمجاه پس از اطلاع بر حال آن راهزن گمراه و فتح قلاع سده گانه مذکوره از دفع او خوشنود گردیده و با امیرزاده فیروزمیرزا و معتمدالدوله
تلطفات فرمود ذکر عزیمت پادشاه فلک جاه سلطان محمد شاه قاجار باشطام ولایت کرکان و اترک بعد از دوانه
فرمودن نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا بصفحات جرجان و اترک بعزم بیشه متمردان کوکلان و یموت و بنابت نواب امیرزاده ارشد
میرزا در طهران در اوایل بهار و زمان تساوی لیل و نهار بامر خسرو انجم حشم قاجار سپاه ظفر همراه مانند دریای مواج بتموج در آمدند و افواج آذربایجانی
و عراقی و مازندرانی در رکاب ستطاب بحرکت و شتاب همیرفتند چون ساحت فیروزکوه مخیم آن گردون شکوه افتاد منوچهرخان معتمدالدوله
وزیر فارس که میرزا محمد تقی قوام الدوله منصب او منصوب گشته بود بحضور اعلی رسیده و بسرحدات عراقین مامور شد محمد حسین خان بن عبدالله
خان ارجمندی که حاکم آنولایت و سرتیپ افواج فیروزکوهی بود خدمتی شایان کرد و تمامت امرای رکاب را ضیافتی بزرگ نمود و فنون انواع
اطعمه و اشربه بمرتبه اعلی رسید و لحم طری بره های طبری بشیران قسمت افتاد حضرت پادشاه قدردان ویرا مشمول عنایات بیکران
فرموده از آنجا در گذشت همه راه بتفرج و شکار و تماشای دشت و سبزه زار سروری تازه و روحی بی اندازه در مزاج مبارک خسرو ممالک رفا
و همراهان و ملتزمین رکاب روی همیداد سراسر کوه و دشت پر بنفشه طبری و نرگس و سنبل بود و تمامی عرض راه پر خوید و ریحان و کل لؤلؤ نه زنبقه
سرکوی دلشتری ژاله رخ خاک پرستری چمان در چمنهاش وشتی خروس پر و بال چون چهرکان عروس بهر سو بس بیشه های کشن درختان
پر از خارهای خشن در او کوه پر از سرو و شمشاد و سرو جر و جوی پر کبک و ساز و تذرو همه باغ و راغ و همه کشت و رز پر آهنگ مرغ سحر بوم و مرز
سپاهیان جرار بپکان و صوارم کور و غزال همی افکندند و مراکب کالبد بدندان و سنابک آذربون و بنفشه همی کندند همه راه محل
عیش خویش بود و همه جیش سرکرم جوش و طیش بودند خسرو کنیز و خدم در کمال حشمت و تمکین از چمن بسطام منزل بمنزل حرکت کرین بود تا چمن
کالپوش مرتع چیاد چوبش آمد و بتوقف در آن عرصه اشارت رفت پلت فروزد ماهی و برزد ماه بن نیزه و قبه بارگاه عرصه کالپوش
صحرائی پر شیر مرد خوار و پلنگ شیراوتار گردید کثرت خیام هر گوشه را رشک سپهر مینا فام کرد و دو فور ترکان پارسی گوی هر کنار را غیرت سغد
سمرقند نمود از شیپور سربازان فلک را نفخه صور فراموش شد و از آوای طبل فنای ملک را پنبه در گوش کوه تا کوه از دلیران پلنگ صولت
نمونه کوه بر بر و دشت تا دشت از شیران هژبر مهابت نمود ارد شت ارژن بود نوای ترکان صماخ مریخ بدریدی و غوغای سربازان زهره

زهره آب گردیدی نظم نهم زسر هسکان در هر جهتی هویا هوی هم زسبزاران در هر طرفی پاپاهای چندان آهو و کوزن بخون در غلطید که خار و لعل بدخشان شد و خار مرجان در خشان آمد کبک و تیهو اثر از نماند و ثعالب و ارانب آثار از کینتی بر افتاد و همه شب خیمها پر نوای نای و چنگ و دف بود و همه روز کوهها پر نعره شیپور و شندف تا زلزله در خاک کرکان افتاد و ولوله در جان ترکان و سپاه منصور فوج فوج بدشت راندند و کوکلان و یموت را بخاک خیوه و کرکانج دوانیدند و در این مقام عباس خان قاجار پسکلر بکی استرابادباسران و بزرگان تراکمه بخاکپای مبارک رسیدند و از فتوحات امیرزاده معظم فریدون میرزا و تصرف قارین قلعه و قتل و نهب ترکمانان دشت معروض داشت که بطالع فیروزی مطالع نواب امیرزاده آزاده فریدون نام فریدون احتشام خاک کنبد قابوس را بر فلک آبنوس ارتفاع داد و بنیان قارن و رزابسنا پاک خیول هم بستر قارون کرد لمولفه جهان بدیده ترکان چو دیده شان شد شک بدشت ترکان زامر ملک چو شد بقتال بعزم رزم رفتجاف دشت غور خواست زخاک کفشی جوشید ترک گیسنه سکال مصاف کشتی عمانی هم چنین کردید زموج خنجر و شمشیر و ناخچ و کوپال زخون کشته واز کشته دشت کرکان کشت پک بزدوش کوئی پر از نجار و جبال بخون ترکان کرد آب رود کرکان سرخ زمین و دشت زاجسام شان پر از تلال علی الجمله اردوی بزرک شاهنشاهی از چمن کاپوش حرکت و از شهر کرایلی بدشت مرحله پیما کشت و در بی بی شیروان نزول کزید و نواب امیرزاده فریدون میرزا بعد ما که غلبه تمام بر ترا کمه کرد و اثقال و احمال آن کروه کسیب غازیان نصرت نصیب آمد و از همه کان فرزند و عیال هنواو کروکان بستد بحکم پادشاه فلک جاه مظفر و منصور مراجعت کرده در مکان موسوم به بی بی شیروان که از ابنیه قدیمه شمس المعالی قابوس و شکیر بوده است بار دوی بزرک پادشاهی الحاق یافت و مورد الطاف و اشفاق کردید مساعی جمیله اش باجماد مقرون کردید و بوعده حکمرانی ملک فارس مفتخر شد موکب فیروزی کوکب نصرت اندوز پس از مضای ایام ربیع و قضای فصل تموز از راه آق اباغ چمن بسطام رجوع فرمود و بقصد دارالملک مصمم کردید جمعی از مقربین حضرت مجالس مشاورة و محاورة آراسته در سعایت جناب حاجی میرزا آقاسی همداستان شدند و وثیقه مشتمل بر عدم کفایت وی بر نکاشته و چون بعرض پادشاه جمجاه رسید با آن کروه برآشفت و اختیار تادیب و تعذیب و تشهیر و حبس و عزل آنانرا محول بجناب وزارت مآب فرمود وی از راه نیک نفسی بعضی را بنصیحت ساکت و کروهی را تهدید و وعید رام و جمعیرا از سده سنیه سلطنت ممنوع داشت و در کمال استقلال بدارالسلطنه طهران باز آمد بلی بیت خلاف رای سلطان رای جستن بخون خویش باشد دست شستن

ذکر انتظام کرمانشاهان و عراق و لرستان و عربستان باهتمام نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا

سابقا در ضمن واقعات عرض راه تبریز و طهران از ماموریت نواب امیرزاده معظم بهرام میرزا بکرمانشاهان و روانه کردن نواب امیرزاده محمد حسین میرزای حشمة الدوله بدار الخلافه و انتظام آن سامان اشارتی رفت و چون بیان ورود و سعادت آمود همایون اعلیحضرت شاهنشاهی بر قاصیل و قایع اطراف ممالک محروسه از هر حیثیت تقدم داشت بدان پرداخت اکنون بذکر بعضی واقعات کرمانشاهان و لرستان میپردازد و مجملی از خدمات نواب امیرزاده معظم الیه را مرقوم میدارد که نواب معظم الیه بتاریخ هجدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و دویست و پنجاه از سر ماهی دشت حرکت نموده والی کردستان و قشون او را روانه سنندج داشته و خود بقلعه حاجی میرزا قاسم نزول کزیده در روز بیست و چهارم ماه مذکور با قوام الدوله و سایر اعاظم بعمارات خاصه شاهزاده مغفور دولتشاه طاب ثراه وارد کردید ملا عبد العزیز ملا باشی را با ستمالت نواب نصر الله میرزا والی لرستان و محمد علیخان نکری که از چاکران شاهزاده مرحوم بود نبز داسد الله میرزا حکمران عربستان مامور داشت در اوایل ورود دشان بقرار سارقین و رنود در ابقاعده نظام بقطار فوج مراغه انداخته سیاست نمودند و مبالغی خطیر اموال نقد و جنس قوافل و زوار که در زمان رحلت خاقان صاحبقران بغارت و یغما برده بودند استرداد فرموده بصاحبان آن واصل داشت و بهمین سیاست انتظامی تمام در آن ولایات حاصل و ظاهر کردید از دار الخلافه نشان و فرمان ایالت مجدد آ رسید برات سه هزار تومان انعام نیز خاصه نواب امیرزاده معظم و یکهزار بحمته جناب قوام الدوله ضمیمه رقیمه کریمه امنای دولت علیه عالیه بود و نواب امیرزاده فرهاد میرزا بحکومت و ایالت خرم آباد لرستان اختصاص یافت و با قوام الدوله بالتصفحات رفته او استقلال یافت و قوام الدوله باز کردید و در اواخر ماه صفر سنه ۱۲۵۱ خبر عزل قایم مقام و نصب حاجی میرزا آقاسی بنواب امیرزاده رسید و قوام الدوله را احضار بطهران کرده جناب میرزا موسی رشتی را بجای او منصوب داشتند و در این ایام سلیمان خان کوران را بواسطه سوء خلق و کوری منسوبان او کشتند و بجانب بغداد کوچ کردند و نواب امیرزاده معظم پسر او ولیخان را که در سن شباب بود بکرمانشاهان خواسته بجای

او تقویت و تربیت فرمود و شما پس از ورود میرزا موسی نواب امیرزاده آزاده با شظام مهام ولایت عربستان مامور شد و میرزا محمود
جهانشاهی بعرض سپاه بهلیلان و جاید رآمده پست و پنجهزار سواره و پیاده را عرض داده بجهة تعلیم نظام بر انس صاحب مسیحی انگلیس سپرده در رکاب
نواب والا راه لرستان را گرفتند جناب میرزا موسی نایب و زیر بکرمانشاهان بازگردید و میرزا بزرگ قزوینی بوزارت لرستان اختصاص
یافت در اول خاک عربستان شفیع خان بختیاری از جانب محمد تقی خان کنورسی بختیاری وارد و شده اظهار انقیاد کرد میرزا امین
مستوفی علی آبادی با اتفاق او با استمالت خاطر محمد تقی خان رفت و او متعهد شد که در ورود اردو بشوشتر رکاب والا آید و اردوی امیرزاده والا حرکت
نموده تا شهر دزفول بدهد روز توقف قطع منازل میفرمود جعفرقلیخان ولد اسدخان بختیاری و پنجهزار کس از ان طوایف در رکاب والا
حاضر بودند نواب امیرزاده معظم و نواب فرهاد میرزا بعد از ورود بدزفول بزیارت مرقد حضرت دانیال ع و ملاقات جناب سید صدرالدین
در فولی رفته و پس از ده روز توقف بجانب شوشتر نهضت کردند و بعد از عبور کردن از شوشتر میرزا امین و شفیع خان باز گردیده عرضه داشتند
که محمد تقی خان از آمدن مخوفست و در قلعه تل متحصن گردیده است و علی نقی خان برادرش متشفع او می آید که در محلی خارج اردو قرار آمد تا بحضور نواب
والا داده باشد امیرزاده آزاده پس از مشاورات و رعایت شروط حزم نواب امیرزاده فرهاد میرزا و نایب را در اردو گذاشته با فضل الله آقای سرتیپ
توپخانه و رابنس صاحب انگلیس و سی سوار خاصه روانه شده بعد از سه روز بسیقناق او رسیدند لوازم خدمتگذاری بظهور آورد و اطمینان یافته
بار دو آمد و تکالیفی که بدو فرمود قبول نموده علی نقی خان برادرش را کرمیا ملزم رکاب والا شدند و او بجهة انجام خدمات قبوله رخصت یافت و
اعراب بنی لام را که در مقدمه وفات خاقان صاحبقران باموال اهالی شوشتر دست اندازی کرده بودند پشیمانی کامل فرموده شیخ مذکور را معزول و
شیخ نعمه را بجای او منصوب فرموده مخلع داشتند و چشمه ارزل شوشتر که خراب شده بود بسه هزار تومان مخارج تعمیر فرمودن مقرر داشتند و پس از
اهتمام در انتظام امور عربستان و لرستان قشون و توپخانه را از راه بلاورد روانه کرمانشاهان داشته و نواب والا خود از راه فیلی عازم خرم آباد شدند
و نواب امیرزاده فرهاد میرزا و میرزا موسی رشتی حسب الامر بطهران رفتند و چون مرکب ظفر کوکب حضرت شاهنشاهی عزیمت دشت ترکمان داشتند
فوج کورانرا که در حقیقت کوران وحشی بودند با مستر رابنس معلم انگلیس روانه دارالخلافه فرموده در نظر همایون مبارک جلوه تمام کردند و خلعت شاهانه
شمشیر کل مرصع با بند زمرد و الماس در بروجرد بنواب امیرزاده بهرام نام بهرام انتقام در رسیده و در بروجرد بملاقات برادر مهربان نواب امیرزاده
معظم بهمن میرزا دو دعوت او تلطف فرمودند در عمارت شمس العماره صحبت داشتند و در روز ورود بچمن سنگباران افواج چهارمحال و فریدن
بسرپرستی سلیمانخان کرجی و جعفرقلیخان و گلبعلیخان بختیاری و امیرخان شاهسون باردوی والا آمدند و نیز علی نقی خان بختیاری با فوج
کرمانشاهی منازعه شده او را مغلوب و روانه کرمانشاهان کردند و سلیمانخان کیلانی مامور بفارس شد و نواب امیرزاده والا باستدعای خسروخان
کرجی حاکم اصفهان بحوالی شهر در قریه کوشک نزول فرموده پس از ملاقات و مقالات از اصفهان حرکت فرموده راه کرمانشاهان گرفت
و در کلپایگان نواب امیرزاده منوچهر میرزا شرایط دعوت و خدمت بجای آورده علی الجمله نواب اشرف والا در پست پنجم شعبان سنه ۱۲۵۲
وارد کرمانشاهان شده و در پنجم رمضان فرمان قضا جریان باحضار امیرزاده بحضور مبارک در رسیده و در چهارم شوال با میرزا جعفر
وزیر مازندرانی از راه قم بحضور مبارک شاهنشاه شرفیاب گردید و مورد الطاف شده بحکمرانی صفحات قزوین مخصوص گشت در بیان
حکمرانی و فرمانفرمائی نواب امیرزاده والا فریدون میرزا بفارس و ماموریت نواب فیروز میرزا بکرمان و بعضی
واقعات دیگر اگرچه معتمدالدوله منوچهرخان در دولت خاقان صاحبقران بهترگونه خدمتی تربیت یافته سیاست باریاست جمع کرده
بود و ولایت باکفایت یار ساخته ولی در معامله ولیخان عزمی بخلاف حزم ازوی بظهور آمد و با ایلخانی و کلانتر فارس قوام الملک رفتار
بسزا نداشت همه بهمش از کثرت طمع بجمع مال بود و افزودن منال چون پادشاه والاجاه بر احوالش استحضار حاصل فرمود نواب امیرزاده معظم
فریدون میرزا را که نایب الایاله سابق آذربایجان و در کفایت و کفالت و دقایق و حقایق حکمرانی پرورده نایب السلطنه بزرگوار و تربیت
یافته خسرو عدالت شعار بود چنانکه در خدمت فتح قارن قلعه و عده رفته بود بحکمرانی ملک فارس مقرر داشت و میرزا محمد تقی آشتیانی
که از مستوفیان معتبر نایب السلطنه مغفور بود ملقب بقوام الدوله و بامر معاملات دیوانی مامور فرمود نواب امیرزاده فیروز میرزا را بحکومت
کرمان و معتمدالدوله را بمراجعت طهران اشارت رفت بنابر امتثال امر قضا قدر نفاذ سلطانی امیرزاده فیروز میرزا بعد از ورود نواب مستطاب

فریدون میرزا فرمانفرمای فارس رخصت انصراف و اذن انعطاف بجانب کرمان کرفته با چاکران و وابستکان خود روانه کردید چون من بنده مولف
این تاریخ در آن زمان بصوابدید معتمد الدوله بمباشرت و مصاحبت امیرزاده مذکور معشر و مامور بودم و جمعی از متعلقین و عیال در موطن مالوف
یعنی شیراز داشتیم لهذا نواب اشرف فرمانفرمای جدید فارس فریدون میرزا مرا از حرکت منع و بسکون امر فرمود و بخلعت و انعام و رحمت و اکرام
در حضرت خود معزز و مشعوف همیداشت چنانکه در تهنیت ورودش مدحتی که زیاده از هشتاد بیت بود موزون و معروض داشتم بعد از اینات
اشرفی تومانی جایزه جایزه شمرد و ادا فرمود مع القصه در اندک زمانی مملکت فسیح الارجای فارس را که محتویست بر بلوکات بزرک و بنادر ستر ک
و جزایر قدیمه و قلاع قویمه از حالت انقلاب و اغتشاش بمقام امن و امان و انضباط و انتظام آورد چون سنت من بنده چنان بود که در ضمن
وقایع ایالت از بعضی از بلاد نیز مختصری مینکاشت ذکر برخی از خصوصیات این مملکت خالی از فایده نخواهد بود در بیتین جزایر و بنادر
و مملکت و ایالت فارس و فرمانفرمائی نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا این ملک بنام فارس بن ماسور بن سام
موسوم است و در قدیم الایام شهرهای بزرک داشته مانند جهرم و بسا و دارابجرد و فیروزآباد و اصطخر و شاپور که هریک را سلطانی در عهد
خود ساخته و اکنون دار الملکش شهر شیراز است و از ابنیه طهورث دیوبند بوده و یوسف بن محمد ثقفی برادر حجاج آنرا تعمیر نموده عمر و لیث
حصارش را برافراشته و عضد الدوله دیلمی در کمال آبادیش کوشیده و بر طرف قبله آن قصبه بنا کرده که فناخسرو و سوق الامیر خوانند
چه فناخسرو نام او بوده و کفته اند آبادی آن قصبه بحدی رسیده که هشت هزار دینار حقوق دیوانش بوده اکنون از آن آثاری در میان نیست
طن مولف آنست که متصل بدروازه باغ شاه بوده الی باغات مشهور بمسجد و بتصاریف زمان خرابی یافته و از حلیه آبادی افتاده و
منفصل کردیده و شهر شیراز در ازمنه سابقه قبة الاسلام ایران مینامیده اند طولش را از جزایر خالدات هفتاد درجه و بیست دقیقه و عرضش را
بیست و نه درجه و سی هشت دقیقه و اطول یا مش را سیزده ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نکاشته اند و آن شهر تا جوار مرقد سعدی بشکل طولانی
در حوالی کوه واقع بوده چنانکه کفته اند بقعه حافظ در شهر و بقعه سعدی در حوالی شهر واقع شده بعد از حصاری که صمصام الدوله بن عضد الدوله
فناخسرو دیلمی بران شهر کشیده و ویرانی یافته شرف الدین محمود اینجو مجددا باره ساخته و منهدم شده و شاه شجاع بن محمد مظفر در عمارت آن
حصار جهد نموده آن نیز خرابی یافت و کریم خان بن اویناق زند برج و باره در کمال استحکام و خندقی عمیق بر کرد شهر بساخت بعد از او بحکم
قهرمان ایران آقا محمد شاه قاجار ویران کردند و حصاری دیکر بسا خشت آزا نیز زلزله ویران کرد و خندق ابنا شته شد بنا علیه در افواه افتاده
که شهر شیراز حصار ندارد و از اینقرار خالی از حقیقت نخواهد بود مع القصه شیراز شهریست که چهار دروازه و محله و قریب
بهشتهزار باب خانه بکمالش دران مسکون بوده اند و از ابنیه قدیمه جامع عتیق از بناهای عمر و لیث معروفست و مسجدی دیکر که خانه آباد سعد زنکی بوده
مشهور است و از بناهای وکیل چهار سوقی از دروازه اصفهان با مسجدی و حمامی و سرائی دو سه دارک و باغ و عمارت اندرونی و بیرونی مخصوص
سلاطین و حکام داشته و آبش از قنواتست و بهترین آن قنات رکن الدوله و کم آبست و آب قنات زنکی از قنوات قدیمه سعد زنکی هرچند
بیست که کفایت کند و شهرش در زمینی پست واقع شده که بدین جهته رطوبتی دارد و در تابستان زود قبول عفونت کند و هوایش بکرمی
مایل است و مزار متبرکه فرزندان امام موسی الکاظم معروف بسید میر احمد و سید میر محمد در آنجاست و خلقش غالبا زرد و فام و لاغر اندام و باذوق
و نیکو فطرت و با صناعت و قناعت چنانکه کسبش را چون قوت شب سر انجام شود از دکه برخیزد و با احباب در صحرا یا در شهر شبی بروز کنند
در اکثر اوقات و فصول بازارش از ریاحین خالی نیست و متاع هند و ایران در آن فراوان خاک فارس مشتمل است بر ییلاقات و قشلاقات
لهذا فواکه سردسیری و کرمسیری همیشه در آن شهر یاوه فوراست از رطبی تازه و مرکبات از قبیل لیمو و نارنج و ترنج و امثالهم آورند و انجا
دیکر فستق و بادام و آنچه در ییلاقات بهم رسد اکثر اوقات در ایام ربیع و فصل بهار خارج شهر بستانی است پر نقش و نکار نکاهای خوب و بساتین معنون
و مزارات با صفا و مزارع منزه در آن بی منتها که بر کند دل مرد مسافر از وطنش مجملا انکه فارس مشتمل است بر چهارده بندر بندر سند را بوشهر
ریشهر کنکان چارک نخیلو عسلویه ریک دیلم ماشول غزاله بردستان زیارت شیلو عباسی و بحر فارس را شانزده جزیره متعلق بفارس است
جزیره بحرین جزیره دال جزیره هلو جزیره خارک جزیره خارک جزیره استوار جزیره بندراوی جزیره لارک جزیره تابخو جزیره قیس ملکان جزیره
قشم جزیره هسکام جزیره قلوه جزیره هرمز جزیره سری یمیار جزیره قشم که مشهور بجزیره درازست طولش بیست و دو فرسخ است و عرضش یکفرسخ

جزیره هرمز که در چهار فرسخی بندر عباسی است دورش ده فرسخ است و شرح آن در وقایع زمان شاه عباس صفوی مرقوم افتاده و از جزیره هرمز الی جزیره
بحرین مغاص لولو است و بحر فارس لجه ایست از دریای هندوستان و از سمت شمال محدود است بولایت فارس و از جانب جنوب ببدیای
عمان و یمن و از طرف غرب بممالک عراق عرب و خوزستان و بربحره و از جانب شرق ببحر هند و این لجه را تا بحر هند رسیدن صد و هفتاد فرسنگ
تخمین کرده اند و عمقش را هفتاد باع نگاشته اند از ابتدای وصول شمس بر برج سنبله تا شش ماه مواج است آنگاه ساکن گردد و وقتی بضرورت مولف
با بعضی امیرزادگان فارس در بندر کنکو و عملیه تماشای دریا خواستیم بعد از نزول در زورق با دبوزیدن آمده دریا تموج افزود و عنان از دست
تصرف ناخدای کشتیبان در ربود ناچار دریائی شدیم و خطرات غرق معاینه کردیم تا بهزار زحمت و مشقت شبانگاه بساحل رسیدیم و نجات
یافتیم ممالک فارس را چندین شهر قابل ایالت است مانند کوهکیلویه و کازرون و شولستان و دشتستان و ابوشهر و دارابجرد و فسا و نیریز و
اصطهبانات و جهرم و لارستان و هر ملکی در دست حکمرانی قدیم و جدید بوده و طوایف ایلات اتراک و الوار در فارس قریب بصد هزار کس
میباشند که بعضی ساکن اماکن و بیشتر طریقه ایلاتی و قشلامشی و ییلاقچی میباشند و محمد علی خان بن جانی خان قشقائی که سابقا مجملی از حالات وی و احوالش
مرقوم شد بر ایلات ترک ایلخان گردیده چون سابقه خدمت بدین دولت ابدمدت داشته و معتمد الدوله باوی عناد و لجاج پیش گرفته بود
حضرت خاقان زمان او را بالتفات خاص اختصاص داده و بنواب فرمانفرما فریدون میرزا هم متعلقین وی را سپارش فرموده و او را بحضور اعلی
خواند و برادرش محمد قلی خان ایل بیکی و نایب او بود و نواب والا فرمانفرما تمام اعیان و اعاظم فارس را بمراحم پادشاه عهد امیدوار کرده هریک را بمرکز
حکومت او روانه داشت و در این ایام نصیر خان ولد عبد الله خان بن نصیر خان اکبر بیکلربیکی لارستان که از اعن جد خدمتگذار این دولت بود
بحضور والا آمد و میرزا منصور خان کوهکیلویه که از سادات صحیح النسب و بحسب و راثت حکمرانی در آن صفحات داشت و سایر حکام بلاد امضای
ایالت یافته بکار خود مشغول شدند و جناب کهف الحاج حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک خلف الصدق اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی
صدر اعظم سابق خاقان قاجار مورد اشفاق شاهانه گشت و میرزا محمد علی مشیر الملک وزیر فارس شد و در معاملات دیوانی دخالت یافت تمامت
حکام و ضباط و رعایا و برایا در مهاد امن و امان غنوده و بساط عدل و رافت ممهد گردید دیگر باره کفه معدلت و انصاف فریدون فرخ در مملکت
جم سمت ظهور و شیوع یافت در زمان روزگار نواب امیرزاده کامکار فریدون میرزای متخلص بفرخ را بدین دو بیت مخاطب داشته همگفت
بیت فریدون فرخ فرشته نبود بمشک و بعنبر سرشته نبود بداد و دهش یافت آن نیکوئی تو داد و دهش کن فریدون توئی و در این سال
فرخنده مآل نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا بحکمرانی مازندران مخصوص شد و فضلعلی خان قراباغی احضار یافت و محمد خان ایروانی امیر توپخانه
شده بحکومت عراق رفت و سپهدار ملزم رکاب شد و سیف الملوک میرزا را بقزوین برده بحاکم سپردند ذکر عزیمت موکب فیروزی کوکب
اعلیحضرت شهریار فلک دربار سلطان محمد شاه قاجار بمورش خراسان و زیارت حضرت امام والا مقام
علیه السلام چون پادشاه فلک جاه نیکو نهاد صافی اعتقاد ارادتی کامل بحضرت امام همام علی بن موسی الرضا علیه التحیة و السلام بود دیگر باره
در ایام پادشاهی و سلطنت در آن عتبه فلک رتبه اظهار عبودیت و مسکنت خواست تصمیم عزیمت سفر خراسان فرمود مسرعی بارض اقدس
مامور و مقرب الحضرت آصف الدوله قاجار دوالو را که خال آن شهریار بیهمال بود از مکنون خاطر آگاهی داد بعد از نوروز فیروز سلطانی و انقضای
بزم و جشن خاقانی سرهنگان دربار و سرپرستان سرکار را از تهیه ضروریات یورش خراسان و احتشاد و اجتماع افواج دریا امواج بیکران آشیاه
و اطلاع افزود باشاره جناب مؤتمن السلطان میرزا آقاخان نوری وزیر عساکر نصرت مآثر که مطاع دیوان لشکر و مختار حرکات افواج بود
و کارگذاران دولت ابدمدت بانجام مهام سفر شاهنشاهی پرداختند ابواب خزاین و اقفال بیوتات خاصه گشادن گرفتند از اسلحه
و خفتان و کمر شمشیر و بقود و اجناس همه گیتی بی نیاز آمده فیله های خیول را از مراتع و چراخور رانده بحوالی ری رسانیدند بی صنعت و حیف و ریب
سیف تقسیم نمودند نظم هزاران دیو شد از بند جسته بهر دیوی هژبری بر نشسته اشتران کوه کوهانه را در زیر توپخانه و زنبورخانه فرو کشیدند
و استران آهن رکاب را حامل احمال و اثقال داشتند بعد از اجتماع و ازدحام جنود منصور و حرکت موکب ظفر کوکب و نقل مکان بمیامن خارج دار الملک
وانذک در نک حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار عرض سپاه خواسته بتوسط جناب وزیر لشکر هشتاد هزار کس معروض افتاد و هشتاد
عراده توپ بزرگ و پنجهزار با قورخانه مشهود شد صحرای محشر نمونه دشت محشر و قورخانه دوزخ مقر شرم افزای طبقات جحیم و سقر بود مع القصه

نواب امیرزاده فرهاد میرزا به نیابت طهران و محمد باقرخان قاجار پکلر بیکی و حاجی قاسم خان تبریزی و فوجی چند مامور متوقف و از انجا لفه شدند و نواب امیرزاده سلطانمراد میرزا و امیر اصلان خان قراگوزلو با مظفام بختیاری و عراق رفتند و فضلعلی خان قراباغی بحکومت اصفهان رفت و خسرو خان گرجی بر کلب همایون آمده فرستاده سلطان عظیم الشان سلطان محمود خان بکمال افتدی که بجهة تاکید اساس وداد بطهران آمده بود در خضت رجعت یافت در نوزدهم شهر ربیع الثانی باشاره پادشاه ترک اردوی بزرگ شاهانه بجنبش در آمد شاهزادگان خاقان نژاد و وزرای آصف نهاد در رکاب شهریار سلیمان حشمت بر مراکب باوقار بر آمدند از بروج اسلحه مصقول رکانب دیده آفتاب خیره و از غبار مظلم مخلخل عساکر چهره آسمان تیره بود یک عالم کوه بهیبتین در حرکت بود و قیامت کبری نه و یکدشت مار و شین جلوه گر و روز معارضه موسی عمران شیپور و طبل افواج و لوله در کوه و دشت افکندی و غنه سربازان اتراک لرزله بر خاک گرستان مدآوردی از نعره توپ در بطن مادران کودکان حول خواست و از شنیدن بنوره صماخ صخره صما اصم گشت امیر توپمانان و امیر خمیان رستم دستانرا از امثال خود نمیشمردند و سیر بیان و سرشکان طوس نوذر را از اکفای خود نمیدانستند سیوفهم ام الآجال و رماحهم یتم الاطفال الحرب دابهم و الجد آدابهم و النصر طعمهم و الغدر و غنمهم نظم و من العجایب ان بعض سیوفهم تلد المنایا السود و هی ذکور با فراد سیالی و شکوه کیخسروی از راه سمنان منزل بمنزل میسپردند تا بساحت بسطام مقام کردند در دشت راحیمه و خرگاه شاهانه و چتر و شامیانه از پرتو آفتاب مجوب ساخت و قبهای خیان باز حل و بهرام ابنازی کرفت مدت چهل روز پادشاه والاجاه در آن چمن پرسنبل و سمن اتراق فرمود و ملزمین رکاب نصرت مآب بعیش و راحت و استحمام و استراحت پرداختند و در محافل بزم ساز مواقع رزم را کالمی همیا خفتند چون کامران میرزا والی هرات طریق عبودیت مورونی ثبت بدین دولت ابد مدت آورد و بیرده کرفتن و اسیر بردن رعایای خراسان دست تطاول دراز کرد و متسخیر سیستان که یکی از اوقاف صفاریه دران حکمران و اظهار انقیاد بشاهنشاه ایران مینمود لشکر کشید و افنامه عجز آمیز بپادشاه ضعیف نواز ظالم کداز عرضه کرد بحکم پادشاهی یرلیغی بلیغ محتوی بر تهدید و تخویف بکامران مرقوم افتاد و بافتح خان نام افغان فرستاده او رسال شد و مقارن این حال عرایض امیر دوست محمد خان سردار کابل و کیسندلخان حاکم قندهار و شمس الدین خان سردار فرقه ازافاغنه مشتمل بر اطاعت و اخلاص بهدایا و تحف خاص در رسید و استدعای توجه موکب همایون بجانب خراسان و تصاحب بلاد ضمیمه قدیمه ایران کردند فرمان مانی با خلاع آفتاب شعاع بدان صفحات مامور شد و مقرر شد که نواب امیرزاده حمزه میرزا با حسن خان سارو اصلان و سی هزار کس حرکت و در نیشابور بلشکر منصور پیوندند و صاحب الدخان امیر توپخانه با توپهای جهان آشوب در سبزوار متوقف باشند و در این ایام معروض افتاد که الله قلیخان اوزبکی جماعتی از کوکلان قارن قلعه را کوچانیده که بخوارزم برد و بخشعلی خان شاه ولو بمدافعه او پرداخته موازی یکهزار و پانصد خانوار از آنطایفه را قهرا قسر اکرفته بزرجرد معروف بوجور برده سکونت دلو و پس از وصول این اخبار آصف الدوله بشوق عتبه بوسی بحضور همایون آمده قرار حرکت اردوی کیهان پوی بسمت مقصد کردید تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

ذکر استخلاص و رهائی حضرات شاهزادگان جلیل از حصن حصین اردبیل و روی کردن بدولت روس و روم و انجام کار ایشان

در مضامین قضایای مرقومه کذشته معروض کردیده که حضرات شاهزادگان جلیل را از طهران بار دبیل نزول افتاد و از حیثیت عزت و راحت و وسعت و نعمت بضائقی در مراتب معیشت ایشان باقی نماند الا اینکه بخروج از ان حصن جوازندادشتند با اهل و عیال و فرزند و مال آسوده بمیوندی چون ماهی چند در کذشت نواب رکن الدوله علی نقی میرزای حکمران سابق قزوین را از رعایای قزوین منقطعه در سلک خدمه حرم اندراج و انسلاک داشت و او را از قزوین بخواند و بار دبیل رسید آن خادمه را برادری متقی بود که حرفت او حفر چاه و قنات و دراین امر قدرتی وافی داشت و در هر کرکه خدمتکاران شاهزاده ملازمت همیکرد و چون چندی براین برآمد و شاهزاده از رهائی یاس و از توقف هراس یافت بتدبر استخلاص اندیشه همیکرد متقی قزوینی با شارت او آلات حفر و نقب از متین و میل و کلند مهیا نمود شاهزاده بهانه انیکه مغسلی یا بالوعه در هر مخانه ترتیب دهد حاجی علی اصغر مازندرانی که کنهان ملکزادگان جلیل و حکمران شهر از دبیل بود بفرمایت و خام کرد و از درون حرمخانه که جدارش با دیوار حصار و خندق قلعه اردبیل اتصال داشت متقی قزوینی منوب خود را بحفر نقب و رسانیدن بخندق مامور داشت نخست چاهی بزرک و عمیق بنام بالوعه بساخت و خاک آنرا بخارج عمارت نقل کردند بعد ازان بحفر نقب پرداخته هرچه از ممر نقب خاک برمی آورد در آن چاه خالی همیکرد تا اره بزودکسی کم مقصود کوش چیست و در مدت اشتغال بدین کار شاهزاده مراکب و رکانب خاصه تشخیص و تعیین فرمود و در خارج

قلعه اردوپل مهیا داشت و پس از سه ماه که کار صورت اتمام و انجام گرفت و سر بقلب از حرمخانه نواب رکن الدوله علیقلی میرزا با سافل و اواسط خندق خشک پیوست شبانگام ملازمان خارج اسبان برزین کرده از کار برآورده را بحوالی خندق آورده در ششم ربیع الاولی شاهزادگان معظم ظل السلطان علیشاه و رکن الدوله مذکور و نواب اماموردی میرزای شیلکی باشی برادر صلبی و بطنی او از راه حرمخانه بنقب اندر آمدند و از خندق بیرون شدند بر اسبان راهوار نشسته راه فرار پیمودن گرفتند در راه بسراپرده همایون رسیدند از آنجا بیلات شاهیون رسیدند از آنجا بدلالت او قریب دو فرسنگ قطع کرده بچلونه که آغاز خاک متعلقه بدولت بهیه روسیه و محل قراول سالدات آنجا بود رسیدند و ملسوف صاحب منصب گریبایدوف در ری بحکم سابقه توقف طهران و بخبات یافتن از ظلمات آن لجه بیکران آنها را استقبال نموده بمنزل معین فرود آمدند و از رنج ایلغار و کسالت فرار برآسودند زورق طوفان زده وجود ایشان از محیط بیم بساحل امید لنگر انداخت حاجی علی اصغر خواجه مازندرانی وقتی آگاه شد که چاره کار از دست و تیر تدبیر از شست بدر جسته بود بسرعت و تعجیل از راه پل بیرون رانده ارتقالا و ارتجالا در دوشت پیمودن گرفت تا بقراولخانه خاصه دولت بهیه روسیه رسید آنجوان از دوام جسته را در پناه کنام ضرغام دید چندانکه تلطف و مداهنه آغاز کرد سودمند نداد و دوری بر روی خدیعت و مکیدتش بر نگشاد ناچار و ناکام سر انگشت حیرت بر دندان خائبین خائب و خاسر و خائف و نادم باز گردیده بحفظ و حراست سایر شاهزادگان اهتمام کرد و شرح کار گذشته را در لباس شرمساری و پیم برای اولیای دولت ابدمدت حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت و از آنسوی شاهزادگان و ارسته از قید رویی بقلیس نهادند و کارگذاران دولت بهیه روسیه چگونگی حال ایشان را بحضرت امپراطور اعظم معروض داشتند امنای دولت نظر بملاحظه رعایت و داد و حسن عهد و اتحاد مقدم شاهزادگان را بتمکین متلقی نداشتند و آنچه منظور و مقصود آنان بود و در مرآت آمال روی ننمود اگرچه بانعام و اکرام مشمول شدند ولی بحمایت و رعایت خاص امپراطوری اختصاص نیافتند ناکام بعد از غلبه یاس بر امید از آن مرز و بوم روی بارض روم نهادند از بلاد ارزنة الروم باسلامبول افتادند هم از آنجا براه دریا باسکندریه و مصر عزیمت کردند و توفیق حج اسلام و زیارت رسول انام یافته از یثرب بشام باز آمدند و از شام ببغداد در شدند و باشارت دولت در بغداد متوقف و متوطف شدند و خیالات خام از سر نهادند و بتقدیر رضا دادند و سرانجام حال هریک در مقام انسب مرقوم خواهد افتاد و هم در این ایام که اردوی همایون حضرت شهریار ایران قطب السلاطین محمدشاه قاجار زینت افزای ساحات بسطام بود نامه مودت شمامه علی حضرت امپراطور روس نیکولای پاولیچ رسید که ما را قصد زیارت اوج کلیسیای ایروان و تماشای بلاد ضمیمه قراباغ است و قرب جوار حاصل چون اشتیاق بسیار بملاقات شما داریم اگر باین حدود آئید و یکدیگر را دیده باشیم نهایت مهربانی است بعد از مطالعه این نامه دوستانه چون شاهنشاه ایران را غرضی جز رسیدن بمقصود نبود و بواسطه قرب جوار و رعایت اتحاد دولتین علیتین اظهار وداد با امپراطور اعظم غایت لزوم داشت امنای دولت چنان مصلحت دیدند که حضرت ولیعهد دولت ابدمدت بملاقات علیحضرت امپراطور اعظم شتابد و باعث ازدیاد محبت و مودت فیمابین گردد

ذکر ماموریت شاهزاده معظم حضرت ولیعهد دولت ابدمدت علیه ایران ناصرالدین الله سلطان ناصرالدین میرزا از جانب اعلیحضرت قطب السلاطین محمدشاه قاجار بایروان و ملاقات با امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه اعلیحضرت نیکولای پاولیچ و شرح ذهاب و ایاب این سفر سعادت مآب بین الایجاز و الاطناب

چون خبر عزیمت اعلیحضرت امپراطور اعظم بجانب بلاد قراباغ و اران و اوج کلیسیای ایروان محقق و مصرح گشت رای بیضا ضیا حضرت قطب السلاطین محمدشاه والاجاه چنان صواب دید که در این هنگام که موکب فرمانروای ممالک روسیه بسرحدات و ثغور ایران قرابت اتصاف حاصل فرماید بتوسط ثالثی که بمنزله نفس شاها نه باشد گلزار اتحاد جانبین از نو طراوتی گیرد و حدایق موالات طرفین بتازه نضارتی پذیرد شاخسار پیمان دوستی و یگانگی که همواره از رشحات سحاب صفا بر و مند سرفرازا بالا کشد و قواعد قصور محبت و برادری که پیوسته از عوارض تزلزل مصون باد تو کید و تمهید پذیرد و مواد و مواخذت که از شوایب مباینت صافی است اصفی گردد و مشارب موافقت که از عذوبت مرافقت خوشگوار است عذب شود لهذا مقرر فرمود که حضرت ولیعهد دولت ابدمدت از آذربایجان با امرای بزرگ بپذیره عم اکرم امپراطور اعظم نهضت کرده بهمه سرانجام این امر محمد طاهرخان قزوینی که از جانب جناب حاجی میرزا آقاسی لقب و کالت یافته مامور شد که از رکاب ظفرانتساب شاهنشاهی بدارالملک طهران آمده از آنجا به تبریز پیوندد و برحسب امر اعلی بالتفاق جناب امیرنظام و جمعی اعاظم در خدمت رکاب ظفرانتساب حضرت ولیعهدی راه ایروان برگیرد

چون در ایام غیبت و زمان هجرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار نواب امیرزاده فرهاد میرزا خلف الصدق نایب السلطنه مغفور بحکم نیابت در دار الخلافه طهران متوقف بود و بحفظ خزینه و ارک و حرمسرای اعلی مامور و حاجی قاسم خان تبریزی سرتیپ خاصه و حسین پاشا خان مراغه با افواج متعلقه بخود در شهر طهران و انجام فرمایش دیوان ساکن بودند از جانب امنای دولت حکم صریح اصدار یافت که بعد از ورود محمد طاهر خان قزوینی نواب امیرزاده ده زوج شال رضائی کشمیری اعلی و پنج رشته تسبیح مروارید غلطان برچهارده اسب عربی و ترکی که از رکاب اعلی آورده بفرایدو مغری الیه را روانه آذربایجان نمایند پس از امتثال امر خاقانی و وصول و کیل به تبریز با شارت لازم البشارت شاهنشاه عهد جناب امیرکبیر محمد خان زنگنه امیر نظام که سابقا در خدمت نواب امیرزاده خسرو میرزا مشرف یاب حضور اعلیحضرت امپراطور اعظم شده بود تهیه سفر دیده با اسباب و آلاتی لازم رکاب نصرت مآب حضرت ولیعهد را ملازم گردید و چون عالیجناب فضایل مآب حاجی ملا محمود تبریزی در حضرت ولیعهدی رتبت معلمیت اختصاص داشت بسعادت همراهی مستسعد گردید و مقرب الحضرت عیسی خان بن امیرکبیر مغفور مرحوم محمد قاسم خان قاجار اعتضاد الدوله که حضرت ولیعهد بر امر بی عقیدت سکال و آنحضرت را خال بود با جمعی از ملازمان و عمله و خدام درگاه آن مستطاب مستعد خدمت آنچنین از مستوفیان عظام جناب میرزا محمد تقی فراهانی که از بندگان درگاه نایب السلطنه مغفور و دست پرورده قایم مقام و امیر نظام مذکور بود و در این ایام مقام وزارت نظام داشت بحکم امیر نظام مامور بخدمت گردید و میرزا محمد حکیم باشی نیز بنا بر ضرورت و رعایت حزم در رکاب مستطاب همپود اردوی همایون حضرت ولیعهدی از دار السلطنه تبریز نهضت کرده بسهلان سه فرسخی شهر نزول اجلال گزید هنگام غروب آفتاب جناب محمد خان زنگنه امیر نظام وارد اردو گردید دیگر روز بصوفیان تشریف فرما شده و از آنجا بمندرانند تا کنار ارس رسیدند در کنار ارس هفت کس از روس که بحسب منصب کیسیناز و سرتیپ و سرهنگ بودند بخدمت آمده بعد از لوازم تحریم و اطاعت کشتی پیش کشیده نواب اعلی با دریا دریا جلال در زورق نشسته از رود در گذشته در خیمه گاه همایون فرود آمدند از جانب دولت بهیه روسیه حلویات و قندهای روسی و میوهای تر و تازه در پیش روی خیمه با بنوه فروچیده بودند و بلشرمین رکاب عطارفت اکرچه اخراجات همراهان حضرت ولیعهدی را نقد کرده بهر یک میرسانیدند هم از سرکار اعلی باهتمام امیر نظام امر اکل و شرب و معاش اهالی اردو در کمال انتظام بود و در تمامت خیام شمعهای کافوری تا صباح رفع ظلام همیشد چون در این اوقات خاصه در آنحدود مرض وبای عام شیوع تمام داشت و بلشرمین رکاب نصرت انتساب حضرت شاهزاده اعظم ولیعهد دولت ابد مهد معظم تشویش خاطر داشتند و در آن زمین سوام و هوام و افاعی و عقارب بسیار بود لهذا توقف زیاده از این بروفق صلاح عقل و دولت ندانسته عزیمت رکضت مصمم شد و در این ایام توقف گاه کاهی مشغولی مزاج مبارک شاهزاده و ولیعهد را صالد انتهای روسی ورود ارس بشکار ماهی پیرداختند و از جمله دقایق اعمال ماهیکران رود یکی این بود که چون در تقسیم نصف رود متعلق بدولت علیه ایرانست شکارچیان رود از حد قسمت تجاوز و تعدی نمیکردند و چنان مینمودند که اگر در ماهی این نیمرود که متعلق بایران است منحصر کنیم خلاف عدالت و نظام کرده ایم ذکر ورود مسعود حضرت شاهزاده معظم و ولیعهد و نایب السلطنه مکرم سلطان ناصر الدین میرزای قاجار بایروان و رفتن بحضور اعلیحضرت امپراطور اعظم نیکولای پاولیچ پادشاه دولت بهیه روسیه و مقضی المرام بازگشتن در ایام شهر رجب المرجب موکب فیروزی کوکب حضرت ولیعهدی ابد الله عهده بایروان در رسید اکرچه عمارات عالیه را تزئین داده بودند خرگاه شاهزاده فلک درگاه را در فضای سبزه خرم سرتارک ماه برافراختند روز دیگر بعد از ورود مسعود صدای توپ برآمد و یازده بار توپ را پر و خالی کردند معلوم شد که اعلیحضرت امپراطور اعظم وارد گردیده باندک فاصله یکی از اکابر صاحب منصبان آن دولت قوی شوکت بارون روزن نام از جانب امپراطور بپرسش و تفقد حضرت ولیعهد معظم آمده پس از اظهار فرح و شادمانی و بیان محبت و مهربانی معروض داشت که امپراطور اعظم میفرمایند که بحکم و فرمان مایحتهٔ منزل و مکان بشما عمارات عالیه خالی کرده اند و بطور بهای شایسته مفروش ساخته چرا در آن عمارات نزول نفرمودی حضرت ولیعهد معظم پاسخ داد که صفای سبزه خضرا و صفوت هوای صحرا بهر آینه از عمارات منقشه احسن و الطف است لهذا طبیعت را با وطاق مسقف رغبت نیفتاد و فرستاده معروض داشت که امپراطور میفرمایند که از قرار یکه ماشینده ایم مزاج شریف نحیف و پنبه لطیف ضعیف است همانا در عرض راه زحمت بسیار بوجود شما راه یافته نواب والا حضرت ولیعهد فرمودند که زحمت راه با راحت حضور عم اکرم در شماری و اعتباری نخواهد بود و از فرط شوق حضور عم اکرم چنان نموده که این مسافت کمتر از یک کام بوده

هنوز کام دویم بر نگرفته بسر منزل مقصود وصول یافته ام بارون روزن تحسین کرده بتم نموده گفت فردا نه ساعت از دست گذشته من می آیم و در خدمت اعلیحضرت ایمپراطور اعظم میرویم دیگر روز در وقت مقرره بحضرت آمده بعد از صرف چای و صحبتی مختصر در شکه مخصوص آورده حضرت ولیعهد در آن کالسکه مخصوص نشسته عیسی خان قاجار خالوی آنحضرت نیز سوار شده جناب امیر نظام محمد خان زنگنه و جناب حاجی ملا محمود معلم خاصه و میرزا محمد تقی فراهانی وزیر نظام و محمد طاهر خان قزوینی وکیل و میرزا محمد حکیم باشی در رکاب طغرآب سواره راه پیموده بمنزل خاص اعلیحضرت ایمپراطور اعظم رسیدند در اوطاقی بزرگ که متصل باوطاق خاص ایمپراطور بود فرود آمدند و بر کرسیها و صندلیها بر نشستند تا کاه اعلیحضرت ایمپراطور اعظم دری از درهای منزل خود را برگشاده حضرت ولیعهد را از صندلی برداشته در برگرفته باندرون اوطاق خاصه خود برد عیسی خان قاجار نیز بی فاصله از قفای ایشان بدان اوطاق در آمد ایمپراطور دیگر باره در رابیت و شاهزاده ولیعهد را در دامن و بر ران خود بنشاند و بنیاد ملاطفت و مهربانی کرده ولیعهد را بخنده و تبسم و سخن و تکلم تکلیف و ترغیب بهمیفرمود انگشتری الماس که ایشان که بصورت همایون ایمپراطور مصور بود از انگشت مبارک برآورده بانگشت اشرف علی کرده فرمود که هر وقت از اوقات هر چه میخواهی از این عم بزرگ بینی خود بخواه که بتو خواهد داد دیگر باره در برابر گشاده جناب امیر نظام و عالیجناب حاجی ملا محمود معلم را بدرون خوانده و ازان پس میرزا محمد تقی وزیر نظام و محمد طاهر خان وکیل را که حامل هدایا بود بخواست و نامه مودت حشامه شاهنشاه ایران خلد الله ملکه با رشته های مروارید و بافته های کشمیری و اسبهای ترکمانی و عربی را بحضور آوردند و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر تبریزی مترجم نیز در آمدند چون جناب امیر نظام را بواسطه تقرر در ریاست بود اعلیحضرت ایمپراطور اعظم از کمال مرحمت و رافت دست برشانه و کتف امیر نظام نهاده فرمود که پای تو در دیکند بنشین امیر نظام امتثال امر اعلی را بر صندلی فرو نشسته و اعلیحضرت ایمپراطور و سایر امرا همچنان ایستاده بودند و بشاهمیر خان دیلماج فرمود که از امیر نظام بپرس که هر یک را از همراهان ولیعهد معرفی کند پس حال عالیجناب معلم را پرسش فرمود امیر نظام گفت که از عظمای علمای آذربایجان و معلم سرکار نواب شاهزاده ولیعهد است مترجم جواب با امپراطور عرض کرده دیگر باره از جانب امپراطور بحاجی مذکور سفارش کرده که در تربیت و تعلیم این گوهر گرانمایه کمال اهتمام نماید که مورد اجر و نفع دنیا و آخرت و دعای خلایق خواهی بود من نیز تربیت و تعلیم ولیعهد را بتو می سپارم حاجی عرض کرد که چون رجوع اینخدمت بقلب دوشاه بزرگ که دل هر یک محل الهام غیبی است بروز کرده امید که بتوجه ایشان از عهده خدمت توانم برآمد بعد از ترجمه این سخن مایه خشنودی و تحسین اعلیحضرت ایمپراطور شده پس احوال محمد طاهر خان وکیل را باز پرسید مترجم عرض کرد که امیر نظام عرض میکند که نوکر بزرگ نایب السلطنه مغفور بوده و در آنحضرت محرمیت داشته و اکنون حامل هدایا است جواب فرمود که محرمیت بنایب السلطنه منصب بزرگی است پس استفسار از حال میرزا محمد تقی فراهانی نمود امیر نظام عرض کرد که مستوفی نظام بوده بواسطه خدمت اکنون بوزارت نظام رسیده و در سفر سابق در پطرزبورغ بحضور مبارک ایمپراطور شرفیاب شده ایمپراطور فرمود که الحمد لله یکبار دیگر رفیق خود را دیدم بعد ازان بلغت روسی فرمود که احوالت خوبست وزیر نظام هم بزبان روسی عرض کرد الحمد لله از التفات ایمپراطور اعظم از آن پس حال میرزا محمد حکیم پرسیده عرض شد که حکیم باشی ولیعهد است پس التفات بمیرزا محمد حکیم باشی فرموده گفت پای امیرزاده معالجه کردی و من از تو راضی شدم امیر نظام از روی صندلی برخواست که بایستد دیگر بار ایمپراطور دست بر دوش امیر نهاده حکم بنشستن فرمود و چون در وقت ورود نشانی میرزا علی اکبر داده بود بوی فرمود نشان تو مبارک باد و پس ازین تفقدات شاهزاده ولیعهد را اذن رجعت بمنزل داده با امرا روانه شدند و ایمپراطور در اوطاق بر بست در همکامیکه از پلهای عمارت بزیر همیرفتند قوطی الفیه مرصع بالماس بامیر نظام التفات فرموده از دبنال آورده بامیرزادند و امیرزاد دست تواضع کرده الفیه را زیر بغل نهاده روانه شد شاهزاده و همراهان بمنازل خود تشریف فرما شده باستراحت پرداختند چند نفر صاحب منصب آمده یک قوطی الفیه دان بجهة عیسی خان خالو آوردند و یکی برای محمد طاهر خان و دیگری بجهة میرزا تقی خان وزیر نظام و بجهة عالیجناب حاجی ملا محمود دویست عدد باجاقلو و بانعام حکیم باشی پنجاه عدد باجاقلو آوردند چون محمد آقا فرزند حاجی معظم الیه در خدمت حضرت ولیعهد بود یک حلقه انگشتری برلیان بجهة وی مرحمت شد و فرموده بود که چون حاجی از علماست نشان بایشان دادن شایسته نبود قیمت قهوه برایش بفرستادیم علی الجمله پس ازینهم ساعت اعلیحضرت ایمپراطور اعظم از منزل بیرون آمده برا سب یکنعل فراق سوار شده اسبهای ارمغانی ایران را دیده و تحسین کرده و از آنجا بکالسکه رسیده سوار

حضرت ولیعهد ایران بحضور

روز دیگر با بشارت حضرت ولیعهد بسرایان رکاب قصد مراجعت نمودند و از روز ورود تا زمان رجوع مسعود هشت روز بود و در مدت یکهفته متصل باران همی آمد و اهالی یروان بمکی استقبال نمودند و اهالی لظام بخدمت آمدند و شب و روز امپراطور شهر را چراغان کردند و شب تاریک چون روز روشن شد و از آن پس حضرت ولیعهد روی براه نهاده امپراطور نیز بجانب پطرزبورغ بازگشت و بعد از زور و دو ولیعهد معظم به تبریز از جانب اعلیحضرت امپراطوری چیقه برگیان الماس علی و نشان عقابی با حمایل ابی که مخصوص سلاطین است پیاورند و زینت بر و دوش مبارک حضرت ولیعهد معظم کردند و چون اعلیحضرت قطب السلاطین سلطان محمد شاه از مراجعت حضرت شاهزاده ولیعهد و تصدیق و تمکین امپراطور اعظم بولایت عهد همایون او مطلع شد از ایران اطمینان حاصل کرده روی توجه باشظام بلاد شرقی نهاده مصمم حرکت بجانب هرات گردید از جمله لطایف نکات که در زمان حضور اعلیحضرت امپراطور از امیر نظام بظهور آمده این بوده است که در هنگام پرسش احوال شاهنشاه فرشته خصال محمد شاه قاجار و عزیمت تسخیر هرات امپراطور فرموده بود که اهالی هرات که تابع و رعیت دولت علیه ایرانند در چه مقامند که پادشاه ایران بنفس خود بعزیمت تادیب آنان کند و چرا چنین تمرکشی کنند امیر نظام عرض کرده بود که آنان نیز مانند طایفه لکزیه داغستان کروهی سرسخت و عصیان کیش و شه اندیش میباشند لاجرم شیه و قلع و قمع ایشان از زحمت و صعوبتی خالی نیست و این قول را در خاطر امپراطور وقعی و اثری تمام ظاهر و در فکر استیصال این طایفه افتاد و در ذکر نهضت رایات نصرت آیات قطب السلاطین سلطان محمد شاه غازی قاجار از چمن بسطام بجانب خرزو جام و مامور شدن آصف الدوله چون بسبب بعضی وقایع و حوادث رعایت حزم واجب افتاد اعلیحضرت شهریاری پس از اطمینان از انتظام ثغور و سرحدات ایران جناب آصف الدوله اللهیار خان دوالو خال خود را از خراسان برکاب نصرت مآب بخواند و وی از خراسان روی ببسطام و نیشابور نهاده همی آمد و پس از چهل روز که ببسطام مضرب خیام نصرت ارتسام پادشاه کارگذاران دولت قوی صولت در غره جمادی الثانی بیشخانه اردوی کیوان پوی بجانب نیشابور در حرکت آمد دیگباره کوش سماکنان سپهر از لوای جرس و جلاجل بغال و جمال بمرض طنین مبتلا گشت و بقعه ارض از بقاع خیام و خرکاه بنظر افلاک سبعه بلکه مماثل حبات ثمانیه گردید نظم طراق مقرعه بر کوه و برسنگ ادب کرده زمین را شصت فرسنگ اردوی بزرگ شاهنشاهی با احتشادی زیاده از ماهی از راه مزینان راه شهر سبزوار سپردن گرفت و روز ورود محمود امیر توپخانه خمپارهای دوزخ لهیب و توپهای شدر نهیب را از نظر مبارک بگذرانید و پس از چهار روز توقف در سبزوار اردو بحرکت درآمد و عزم نیشابور کرد دیگباره در رود و دشت از جنبش سپاه و افواج مشابه دریای موج بود از جنبش توپهای کوه پیکر پنداشتی که روز عرض اکبر است و کوهها بجنبش درآمده اند و از آتش بازی زنبورکچیان و توپچیان کشتی که زمان اشتعال و التهاب سقر است و زبانه هنگامه کرم همی کنند حضرت شاهنشاه گیتی خدیو جاه با حشمتی وافر و شوکتی وافی و خاطری اصفی و اندیشه صافی بشهر نیشابور اندر آمد و پست و زر بماند و جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار خال شاهنشاه بیهمال که حکمران بلاد خراسان بود در حضر پادشاه سلیمان جاه سعادت زمین بوسی یافت و باشفاق خاص پادشاه مخصوص گشت رای بیضا ضیای حسن و چنان صوابدید که اردوی بزرگ از راه جام و باخرز نهضت جوید و آصف الدوله مرخص گشته در سرجام باردوی گردون احتشام پیوندد و آصف الدوله امتثال امر اعلی را واجب شمرده بعد از ورود موکب ظفر کوکب توقف در جام با چهارده عراده توپ عفریت هیکل و چهارده هزار کس متجنده ضرغام پیکر در سرجام باردوی بزرگ الحاق جست و پس از عرض سپاه و فرمایشات حضرت شاهنشاه مامور شد که از راه بادغیسات باشظام و تسخیر بلاد میمنه و اندخود و شبرغان توجه نماید مخالف و موالف طوایف ایلات الصفحات را بعنف و لطف و قهر و مهر جزا و سزا دهد اسکندر خان و لدفتحعلی خان قاجار دوالو که امیری موقر و متین و سرداری مشهور و دوربین و در آن ایام حاکم ترشیت و بابن عم خود آصف الدوله در مقام قربت بود بحسب اشارت شاهانه با خوانین عظیم الشان خراسان باتفاق آصف الدوله ببعضی خدمات مامور گردید و راه برگرفت و در منزل قدمگاه جناب فضایل مآب حاجی و نواب شاهزاده عبداللهمیرزا و بسیاری از اعاظم امرا مرخص شدند که بمشهد مقدس رضویه سعادت زیارت دریابند و سه روزه باز گردند چنین کردند و باز آمدند و اردوی بزرگ شاهانه با حشمتی فزون از اندازه بیان از سرجام حرکت کرده در پست و هشتم رجب بتربت شیخ جام احمد زنده پیل قدس سره نزول فرمود و بنابر حسن اعتقاد بزیارت مرقد و مضجع آن شیخ بزرگوار توجه فرموده بخدام و فقرای آن بقعه تسلیم و زر بسیار نیاز و نثار فرمود علی الجمله شهریار رعایت محمود و بطالعی سعید و اختری مسعود از محمود آباد بکوسویه و از آنجا بکنار رهری رود در چمن بیش

نزول اصل

نزول اجلال گزید وصیت جنود نامسعود در اقصی بلاد شرقی انتشار یافت ذکر قلعه غوریان و استعداد شیر محمد خان برادر یار محمد خان
و آمدن سپاه افاغنه بقصد شبیخون بر اردوی همایون و اطلاع کارگذاران دولت و مقابله و مقاتله محمد خان
ایروانی و امیر تومان در خارج قلعه غوریان با سپاه افاغنه و هزیمت یافتن سپاه افغان غوریان از قلاع محکمه
آن بلاد است و ولات خراسان را با حکام هرات غالبا در تصرف آن قلعه متین و حصن حصین منازعه ها رو داده است و چون در این ایام کامگاران
دولت افاغنه ابدالی در آن متصرف بودند کامران میرزا حکمران هرات و یار محمد خان پیشکاری چنان مصلحت دانستند که آن قلعه را بدست خائنان
مشحون و بتوپ و عساکر مملو دارند لهذا جماعتی از سپاهیان رزم آزموده و سرداران محاربت دیده را با تفاق شیر محمد خان برادر یار محمد خان
در غوریان بتوقف امر کردند و مقرر داشتند که بقدر امکان در منع عساکر و سد معابر سپاه شاهنشاه قاجار اهتمام نمایند غافل که حزم و خاشاک
راه سیل بستن نتواند و خار خشک منع شعله آتش نیارد مع القصه شیر محمد خان و سایر خوانین افاغنه که بحفظ غوریان عزم جزم کرده بودند معادل
چهار هزار سوار جرار شب هنگام بجوالی اردوی بزرگ فرستاده که اگر توانند شبیخونی در افکنند و بعضی از اطراف اردو را آشفته کنند آن گروه
بجوالی اردو آمده نظامی دیدند در نهایت حراست و سپاهی در کمال فراست توپها در گرداگرد اردو فرچیده توپچیان بر سر هر یک مترصد فرمان
ایستاده و پیادگان افواج بپاس و نگهبانی دور و نزدیک مترقب شده لهذا محروم و مایوس باز گردیدند بخیال خام در افتادند که در روز روشن که افواج
دنیه حرکت نمایند بلکه دستبردی توانند بحکم حضرت پادشاه کامگار از مقربان حضرت اعلی محمد خان سردار ایروانی که در این ایام منصب امیر تومانی را
جسته بود معین شد که با پنجهزار کس از سپاه رکابی که دو هزار ایشان سوار و سه هزار پیاده سرباز باشند و شش عراده توپ بر سبیل مقدمه بجنبش
روی بسوی غوریان نهند و سواران افاغنه را کوشمالی دهد محمد خان ایروانی برحسب امر خاقانی راه برگرفت و اردوی بزرگ بحرکت در آمده در
کمال احتشام و انتظام همیرفتند زیاده از هشتاد عراده توپ با اردوی بزرگ در جنبش آمد عرادهای گردون توان گردون وار گردش کردند و
توپهای البرز برز چون کوه متزلزل جنبیدن گرفت توپچیان بهرام طبش روز رزم را روز عیش میشمردند و زنبورکخانه و نقاره خانه عرصه صحرا را
گلستانی پر ارغوان جلوه میکرد و آتشکدهای پرانش منظر می آورد از کلکون لباسان فوج کوه و دشت بحری مرجان موج مینمود عکوس اسلحه با
صیقلی دیده خورشید را خیره و غبار نعال مراکب چهره سپهر را تیره میداشت بناگاه چشم محمد خان امیر تومان در آن صحرا بر سپاهی مستعد جنگ افتاد
که بنحو تمام ترتیب داده مقاتله را ایستاده انداد و نیز دل بر زدم نهاده و با نظامی درست قطع مسافت میکرد تا قرب جوار حاصل شد سواران افاغنه
یکدیگر ملحق گردیده یک بیت شدند و یکباره عنان مراکب را سپردند و بهیات اجتماعی بر سر امیر تومان آمدند محمد خان فرمان داد که سواران او نیز از
پیاده شده با تفاق افواج پیاده صف راست کردند و اشارت رساندند که توپها را بر بیت افاغنه فرو بندند یکبارگی بغره آن دیوان خاک خوار بر آمده
دو زخ وار آتش افشانی گرفتند راکب و مرکب افاغنه در جو هیولائی گشتند و اجزای اعضا تفرق بر اتصال گزیدند دیگر باره سواران افاغنه بازگشته
اتفاق کردند و حمله دیگر بر صفوف سپاه نظامی آوردند توپها آتش فشانی بنیاد نهادند و آبروی حیات آن خاکساران را بباد نیستی بر دادند
جماعتی کثیر در آن سپهر اثیر رنگ آتش گرفته هلاک شدند فرار بر جنگ و ثبات بر درنگ گزیده بیمی راه هزیمت در گرفتند و بگریختند و بیمه دیگر خود را
بقلعه غوریان افکنده متحصن شدند تقی خان بیات یوزباشی غلامان خاصه با سواران ساحته از قفای هزیمتیان تاختند و بسیاری را بکشتند و
گروهی را اسیر آوردند و چون کوکبه شاهنشاهی قریب آمد اسرا و سران افاغنه را بحضور جلالت ظهور حضرت قطب السلاطین محمد شاه غازی آوردند
مورد التفات شدند پادشاه فرمانداد که سیاه کینه خواه کرد قلعه غوریان را احاطه انجام تا بالاصبع فرو گیرند تا آن حصار را بمحاصرت منخ کنند

آن مقام حرکت نمایند **ذکر محاصره غوریان و تسخیر حصار و آمدن شیر محمد خان افغان سردار شاهزاده کامران**
ابدالی و سایر خوانین و اعاظم غوریان بحضور حضرت خاقان کامکار و تصرف آن حصار چون حضرت خاقان
سکندر شان بمحاصره و تسخیر غوریان حکم ملکم راند در دهم شعبان المعظم اردوی جهان پوی عرصه برگوه و هامون شک کرد و یکعالم آهنین
و خرگاه کوناکون برپای شد خارج غوریان معمورتر از داخل غزنین و غور آمد بعضی از جسوران بفراز قلعه آمدند از ضرب کلوله های قلعه شکن
باره فکن بشیب افتادند اطراف غوریان را امیران شهر گیر و سرهنگان دلیر تقسیم کردند صاحب الله خان و ولد علیقلی خان شاهسون که امارت
توپخانه مبارکه بوی مفوض بود و در این منصب استقلالی کامل داشت بر طرف شمالی غوریان واقع و آن قسمت بوی محول افتاد

و جانب جنوبی شهر مخصوص حاجی خان قراباغی سریپ و فوج شقاقی ملقب ببهادر جنگ گشت سمت مغربی را بولیخان تکابنی کمیلانی و محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی و افواج سوادکوهی و بندپی و سرکردگان مازندرانی بسپردند و طرف شرقی بمحمد خان ایروانی امیر تومان و بسپردگان وی رسید از چهار جانب بخفر و نقب و مورچال پرداختند و قلعه گیان باطمینان متانت حصار و امداد حکمران هرات میگذرانیدند غافل که بنیاد ایشان بر هوا ست و عما قریب آن بنای محکم هبا خواهد بود و در عرض ده روز کار نقب و مورچال بانجام رسید از جانب شاهنشاه فلک جاه بتسخیر حصار حکم صریح صدور یافت افواج عمان امواج از اطراف بحرکت درآمدند غلبان طبل و کرنا و شیپور و شندف در صحرا صماطنین در افکند و غرش توپ قلعه کوب و لوله در عرصه غبرا انداخت نقوب بروج را ببارو ط و نفط و چوب و هیزم پنهان ساختند که بنیروی آتش منهدم سازند و خندق را از آب خالی کرده بخاک برابر کنند تا بران گذر کنند از تواتر گلولهای توپ صخره سنگین بروج و جدار حصار تزلزل و تخلخل یافت و از مهرهای چهارده سنگ اندازو باره برجای نماند لمؤلفه جرم میرخ کفتی از سر خاک — پیرو لحظه لحظه بر افلاک طرفه میرخهای آتش رنگ که زشین چرخ در آهنگ شیران قلعه گشت از جان سیر کاوج میرخ شد بخانه شیر لاجرم دل شیردل خان سردار چون کندم در تابه بقه طپیدن گرفت و شغبا بر انگیخت که بر کاب آید و خدمتکاری پذیرد از آنسوی که اردوی افواج مازندران بود نامه نگاشته بزیر افکند و محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی آن نوشته را دریافته بنابر مطاوعت و متابعت نسبت بجناب وزیر لشکر و پناه کشور میرزا آقا خان نوری حفظه الله تعالی تحدیش نبرده معلوم شد که شیر محمد خان بغایت مضطرب و ملتجی بجناب وزیر لشکر گردیده و او را بحمایت و رعایت و وساطت و شفاعت خود نا چار کرده او نیز مراتب اضطراب و انقلاب حال شیر محمد خان و سرداران افاغنه را مشروحا بجناب کیای مبارک معروض داشت شهریار خطا بخش پوزش پذیر فرمانداد که سپاهیان از رزم حصار و قتال استمرار دست نگاهدارند روز دیگر که پانزدهم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه بود جناب میرزا آقا خان وزیر عسا کر و محمد حسین خان فیروزکوهی مازندرانی حضرات سردار و قلعه گیان را از جانب جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی اطمینان داده نزدیان بر جدار قلعه نهاده شیر محمد خان و دیگر خوانین افغان را در هیجدهم شعبان از فراز نشیب آوردند و بحضور حضرت شهریار رفت شعار برده مخلع و مطمئن بها خشند و حسب الامر اعلی غوریانرا بامیر اسد الله خان قاینی سپرده دو هزار کس را از تفنگچیان طبسی و قاینی بحراست آنجا گذاشته روبسوی هرات نهادند شاهنشاه دریادل در مدت یکهفته با نهتی تمام و چشمتی کامل بخارج شهر هرات رسیده در روز ورود اردوی شاهنشاهی بظاهر هرات ولیخان تکابنی با دو هزار کس بر سبیل ترک در مقدمه سپاه پیشاپیش همیرفت چون از پوزه کبوتر خان در گذشت شش هزار کس از نهادران افاغنه بدر آمده علی الغفله حمله آوردند آن سریپ دلیر اصلا متوهم نشده جنگی سخت با آن سپاه کرده بحمله های متواتر آن گروه را درهم شکسته جمعی مقتول و جماعتی اسیر گرفته مورد التفات شاهانه شد در بیست و چهارم شعبان در محل سنگ نادری بحوالی نهر نقره نزول اجلال دست داد و جنود نامعدود هر یک بجای و مقام خود خیمه و سایبان برپای کردند همه دولوله در جان کامران و جسم یار محمد خان ابدالی در افتاد ذکر بیرون آمدن متجنده هرات بعزم شبیخون و قصد آتش زدن قورخانه همایون و اطلاع طلایه حارس لشکر و محاربه با آنگروه و هزیمت شدن هروبان و بقتل آمدن جماعتی از افغان مخفی نماند که سنگ نادری در ساق سلمان در یکفرسخی شهر هرات برلب نهر نقره واقع است و در آغاز ورود خرگاه فلک درگاه شاهنشاهی را برلب رود سر بفلک رسانیدند و آب رود را بر گردانیده خشک ساختند و قورخانه اعلی برلب نهر واقع شد در خاطر اهالی هرات خطور کرده که در هنگام تیرگی شب جماعتی از شهر بدر آمده از طرفی جنگ در اندازند و جماعتی دیگر از میان رود خشک موسوم بنهر نقره عبور کرده خود را بقورخانه رسانیده آتش در آن اندازند که قورخانه ضایع و تمام شود و تا سر انجام کردن یا از دار الخلافه آوردن فرصتی و مهلتی در حفظ و حراست شهر هرات بدست آید بدین اندیشه خام و خیال ناتمام سه ساعت از شب بیست و پنجم شعبان گذشته جنگ دراندختند متجنده هرات با انبوهی تمام فی امان من لباس الظلام از دروازه شهر بمیان نهر درآمده قصد وصول بقورخانه همایون کردند غافل که قراولان اردوی پادشاهی در شب تاریک مور و مار بر سنگ سیاه تشخیص کنند و قادر اندازان مازندرانی بنوکناوک خال از چهره ترکان حصاری بربایند حارسان حضرت حافظ حقیقی دولت کهنبانی و حراست از کلنگ فراگرفته اند و سحر خیزی از غراب مستعار کرده اند بناکاه کروهی از حرسه قراولان اردو استشعار یافته شبیخون شهریان کرده چنانکه رسم اردوی نظام است همگنان را بپاکاهانیدند فواج مستعد بقانونی که نشسته و ستاده بودند تفنگها بدست گرفته احدی

از مقامی که مقیم بودند قدمی پیش و پس نگذاشت و اصلا از آن اردوی بزرگ که زیاده از صد و پنجاه هزار کس بود صدا و آوازی برنیامد همه را کوش بفرمان حضرت شاهنشاه ایران بود بناگاه بحکم پادشاه شیپورچی خرگاه شیپور باجزا زجنگ بودن بنواخت از تمام افواج نوای شیپور برآمد و توپخانه نیز آماده محاربه شده مهتابها بردست مستعد افکندن توپ شدند کاسهای مهتاب عرصه کوه و صحرا را روشن کرد جمعی از متخدة اردو با متواریان نهر بقره بمدافعه و منازعه درآمدند و غلبه کردند چون هرویان صرفه در محاربه ندیدند بازگردیده در حصار شهر خزیدند و هرچه از آنان گرفتار شد بدار البوار رخت بست دیگر روز مهندسان اردوی فیروزی در خدمت جناب وزیر لشکر اطراف شهر را بنظر دقت ملاحظه کرده در برابر دروازه عراق محلی را که بچمن سنگ سفید موسوم بود اختیار کردند و اردوی بزرگ سلطانی در چهارم شعبان در آنمکان مقیم گشت و همانا تا شهر تخمینا قریب هشت هزار گام فاصله داشت از جمله وقایع غریبه که در روز ورود اردو وقوع یافت این بود که چون قریب شش هزار کس از دلیران افاغنه و سایر طوایف که در هرات اجتماع کرده بودند از شهر بدر آمده با ولیخان شکابنی مقدمة الجیش سپاه حضرت شاهنشاه ایران بمحاربه و مضاربه مشغول شدند پسر سردار محمد خان افغان الکوزائی فرصت جسته سواره خود را بفیل خاصه سلطانی که با جنایب همراه بوده رسانیده شمشیری بر فیل زده سپاهیان پادشاهی بر سر آن شوریده سر تا حثه او را اسیر ساخته بعد از ورود موکب مسعود بحضور اعلی آوردند و بضرب شمشیر هندی کردن او را زدند و در زیر نعال مرکب پادشاه دارا اجلال افکندند هم در آنروز مهدیخان ولد تقی خان قراپاپاق و حسن خان و اسکندرخان برادرانش که در شجاعت از اماثل و اقارن متفرد و طاق بودند با سواران خویش حمله بر افاغنه برده جنگی سخت کردند و جمعی از آن سخت سران را اسیر نموده و سر بریده بحضرت آورده و سرها را بر پای اسب شاهنشاه فروریخته و مورد انعام و اکرام عظیم شدند و بعد از سه روز اوتراق سپاه بحکم حضرت شاهنشاه در روز پنجشنبه هفتم شعبان سنه هزار و دویست و پنجاه و سه مصطفی قلیخان سرتیپ دو فوج سمنانی و دامغانی بحفظ قورخانه مبارکه معین شد و محمد حسین خان سرتیپ فیروزکوهی و سواد کوهی و عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی بطلایه داری اردوی بزرگ مامور شدند محمد خان سرتیپ ایروانی امیرتومان با پنجهزار سوار و پنجهزار پیاده بجهة محاربت سرحدات کرخ و بادغیسات مامور شد که قرب نیم فرسنگ در از شهر هرات در برابر دروازه شذها قرار گیرد و افواج سنگرها را ساخته رایت منازعه برافراخته شاهنشاه جمجاه بر مرکب بادرفتار برآمده در برابر شهر افواج را حکم فرمود که از طرف برج خاکستری سنگرها پیش برده حاجی خان قراباغی ملقب بامیر بهادر جنگ با افواج شقاقی از جانب راست آن برج و سام سام خان روسی با فوج جنگی مسلمان بهادران از طرف چپ و ولیخان شکابنی سرتیپ افواج خمسه و قزوین از وسط این دو سنگر پیش برده و در میانه راه سنگرها کج کرده از سنگر امیر بهادر جنگ بگذرانند و طرف راست را بگیرند و برحسب قرارداد پادشاه پهلوان افواج در اتمام سنگرها اهتمام تمام ورزیدند چون ولیخان برحسب مرشاهنشاهی بایستی از سنگر حاجی خان عبور کند و طرف راست را بگیرد و درین بین که سرتیپ سربازان قزوین سنگر شقاقی بند شد حاجی خان شقاقی از فرط شقاق و راه عداوت اتراک با اهل عراق فرو نماند که فوج قزوین را سنگباران کنند چون قزاونه مضطرب شده سر از سنگر برآورده تفنگچیان هر دو آن دربارهٔ و برج منتظر نشسته بودند از برج خاکستری آنان را هدف گلوله تفنگ ساخته سی نفر از جوانان آنان را از پای درانداختند مهندسان واقعه را بقبلهٔ عالم معروض داشتند حاجی خان در معرض عتاب درآمد و در این ایام از طون و طبل سیورسات و بارحانه و قورخانه و پنجهزار تومان زر بقدمی آوردند افاغنه مطلع شده سیصد کس در شب بر سر انبار یخه سی نفر را کشته نخواه را بشهر هرات بردند و در این وقت شمس الدین خان افغان با سواری چند بنجاکپای حضرت شهریاری آمد و بخدمات اشتغال جست و مرحمتها دید ذکر ماموریت سپاه ظفرپناه بسرداری جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار مستخیر چاراویماق و بالامرغاب و میمنه تا زمان احضار باردوی همایون ظل اللهی خلد الله سلطانه چنانکه در طی کلام سابقه بدان اشعاری رفت جناب آصف الدوله اللهیار خان قاجار والی خراسان و خالوی شهریار ماموریت یافت بادغیسات و شهرستان مرورین کردند و از منزل محمود آباد دهام با شوکت و حشمت تمام رخصت حاصل و روانه شد و ده هزار تومان رکابی همراهی وی بحرکت درآمدند و چهار هزار کس نیز از سواران خراسان بارد وسای خویش ملحوق گردند از جمله اعاظم و معارف که مامور بودند اسکندرخان قاجار برین و فتحعلی خان حاکم مراغه نبی عم آصف بود که بر فوج مراغی و فوج قراچی و سواره قراچی سرتیپ بود و دیگر جعفرقلیخان قراچه داغی سرتیپ دو فوج قراچه داغ که هر سنگ فوجی شیرخان نبی عم وی و دیگر احمد اقا لو و کلبعلی خان افشار با فوج اخلاص از افواج افشار و سواره کلیائی و افشار دیگر نبی خان قراگوزلو با فوج قراگوزلو جمعی خود که عبدالله خان قراگوزلو منصب یاوری را

سربازکروس جمعی علیمراد بیک و سوارشاهسون جمعی نوراللهخان شاهسون وازخوانین و امرای خراسان جعفرقلیخان بن بخعلی خان کردشادلو حاکم بجنورد
وایلخانی خراسان باسوارخراسانی شادلو وغیره وهزارنفرسربازنیشابوری وترشیزی وپیاده سروالایتی وشنخالی کوهپایه مشهدمقدس الحاصل
بعدازقطع منازل تربت وکاریزوکهستان کهاول هراست بشکیبان وقوشه ازآنجا بجانب محال بادغیسات کهیورت طایفه
جمشیدی وجماعتی ازاحشام چهاراویماق است درآمدچون بقراتپه رسیدند معلوم شدکه ساکنین آنجا فرارنموده کوچیده اندآزوق وعلوفه
وغله ویونجه وپسته وخربزه خشک وتریجای مانده سپاه نصرت پناه ازآنجا حرکت نموده بمنزل کوشک کهمحل اقامت زمان خان بزرک طایفه
جمشیدیست رسیدند واونیزازدهشت وبیم وخبرسپاه کینه خواه فرارکرده بودبجهت زیادتی آزوق وضروریات رواکب ومراکب دوشب
درآنجا توقف واوتراق افشاراز آنجا بجانب قلعه نوکه یورت طایفه هزاره است راه سپردند مشهورافشادکه آنان نیزتاب ثبات نداشته
کوچیده بطرف بالارفته اند علی الجمله درغالب منازل آتش زده کوچیده بودند درمنزل قلعه نو آصف الدوله توقف کردتااز حالات وخیالات طوایف
وایلات استطلاعی واستحضاری رود پس ازده روزاوتراق حرکت وبمنزل پده کج رفتند وبحکم آصف الدوله اسکندرخان قاجاردوالوبادوفوج
سربازوسواره جمعی خودبقراولی مامورشدچون آن راه دره وکوهستان واراضی پست وبلندوتلال وشعاب بودهمانا راه خطاشدوی ازسوئی
دیکررفت وآرد وازجانبی دیکرعبورکردبعدازورود ونزول اردوبمنزل محقق افشادکه خان پیش قراول بطرفی دیکرروی نهاده وازاردو جدا افتاده
تاصورت امکان داشت انتظارروی کشیدندونرسیدوشب تیره شدونعره توپ وشنخال درجبال پیچیدن کرفت وچنان بودکه وقتی هنگام
عبورازیکی ازآندره ومابور درآمده درحالتیکه درنشیب دره شک افتاده اندسواره هزاره وجمشیدی وفیروزکوهی وقفچاق باجمعیتی کثیرووطرف
کوه راکرفته آبراازسپاهیان او قطع به تیغ آبدار وشنخال آتشبار میزبانی آن نورسیده مهمانان مشغولندچون مضایق سنک ومسالک باریک و
معابرتنک وشتابریک بودوعساکرمنصوره مطلقا ازآن طریق ومعبراطلاع نداشتندبحفظ اردورعایت احتیاط اولی دانستندتاصبحکاه
بپاس وتیقظ بکذرانیدندواسکندرخان اسکندروار درظلمات آن شب تارجلادت شعاری وپایداری پیشه کرده ازپیش بدرفت رفتن ایلخانی
شادلو وسرتیبان افواج بمدداسکندرخان قاجاروغلبه براعداومحاربات متعدده باسواران اویماق
وغیرهم چون شب درکذشت وسپیده دمیدن کرفت سپاه منصورمانندشیران آشفته وکرکان کرسنه بصیداعدا جنبش کرفتندجعفرقلیخان
ایلخانی شادلوباسواران خراسانی وجعفرقلیخان قراجه داغی باافواج خویش وبنی خان قراکوزلو وکلبعلی خان افشارساعتی ازطلوع آفتاب
کذشته باسکندرخان رسیدندرحالتی کهآن دلیرباثبات دست ازحیات شسته آنچه ازسرباز وایلسب همرایان وی مقتول شده سنکرخود
ساحته وزخمی چندبرداشته بمدافعه ومنازعه اشتغال دارد سوارو پیاده ممدومعاون پیکباراز اطراف کوهسار برآمدندوبرغنیم حمله بردندشلیک
تفنک کوه رابرازغریو وغرنک کردوجوی خون روان شدبچندحمله مردانه دشمنان رادرهم شکستندتادوستان برشتندوبالاتفاق قصدرجوع
باردوکردندیکباره سه هزارازاویماقات بمددطوایف مذکوره آمدندوفراریان مستظهروقوی دل بازکشتندواین بارنوبت کاربسواران ایلخانی
خراسان افتادشمشیرهابرافرازی وسراندازی وکردن زنی کردن کشیدندوتیرهای عقیدانی ازکمانهای چاچی پریدن کرفتندنیزهاپیکرهارا
سوراخ سوراخ کردندوشنخالهاسینه هارا ثقبه ثقبه ورخنه رخنه ساختندمقارن این حال فوج جعفرقلیخان قراجه داغی باشیرخان سرهنک درسید
بمحض ورود برسواران تاختندوجنک درانداختندومحاربتی کردندکه هنوزذکرآنان درافواه سایراست باردیکربراعدافیروزی یافتندزیرا
سلطان هزاراثری کهازسواران سامی وسرداران نامی هزاره است زخمدارشدوبسیاری بقتل آمدندوغنایم وافرعاید سپاه منصورکردید
کمترازپست سوارازخراسانی کشته شدوکماپیش همین پایه اسب بکلوله افتادوازآن منزل بعزم بالامرغاب نهضت کردندحاجی بیک نامی از
طایفه شیرمحمدخان هزاره بکمیدت وخدیعت پناه باردوی سپاه کینه خواه آورده باوجودکمراهی دعوی ازبلدیت راه کرده هادی وسایق شد
بیت اذاکان الغراب دلیل قوم یسهدیهم سبیل الهالکینا تعمدااردوراازمعبردره شک درکذرانیدوخودمفقودشدچون سپاه درآن شکنای
درآمدندطوایف هزاره ازدوسوی کوه ایشانرابسنک ومهره تفنک درمیان کرفتندچنانکه رفتن وماندن وبازکشتن وحرب کردن
هیچیک امکان نداشت فوج کلبعلی خان افشارکه بحفظ جبال وضبط معابرتلال مخصوص بودندچون برخلاف هزاره بلدیت ودرآن سنک وخاره
نداشتندعاجزفرومانندجعفرقلیخان ایلخانی وسواران خراسانی راسبهاپیاده شده زمامهاکفراز جبال برآمدندوخودرابفوج افشارسپارند

جمعیت مخالف را متفرق برند و راه باز کردند و عزیمت اردو نمودند اما افواج سربازان در آن وقت از کثرت کوشش و حدت جوش و قلت تاب و مدت آب چنان سپاهیان سلطانی متدحش و متعطش شدند که یارای رفتار نداشتند و قدرت کشادن علی الجمله با شارت ایلخانی شادلو که مردی آزموده خیرخواه کریم بود سواران خراسانی چندانکه آب داشتند تشنگان افواج دادند و مقداری جوهر لیمو که مسکن عطش بود و ایلخانی بهمراه داشت هم بافواج و صاحب منصبان چشانیده ابرزن شعله التهاب عطش آمد و بارد و بارگشت و دران مقاتله مراکب بسیار بجهة اینکه سنگر کرده بودند بگلوله تفنگ بدف کشته بود و جماعتی از سواران پیاده ماندند و در آنشب دست تصرف بچکن به نبه و آغروق و ذخیره و آزوق خود نرسیدند زیرا که همه در زیر بار و فرصت بار نهادن نبود و صبحگاه بمنزل خواجه کند متوجه شدند و در آنروز محمد رحیم خان شادلو برادر جعفرقلیخان ایلخانی با سوار و شادلو براذر جعفرقلیخان ایلخانی با نبوارة بیشاپلو و خراسانی چندان دل بود پس از ورود و رکاب و زین برداشتن از مراکب و ساعتی دوسه آسایش خبر آوردند که سواره هزاره برقراولان اردو که سواره قرای جمعی اسکندرخان قاجار بودند چار شده و بر آن کروه غلبه کرده قریب ده پانزده سوار اسیر برده اند بحکم جناب آصف الدوله سواران اردو زین بر مراکب بسته و برنشستند قریب دویست سوار بایلغار بمدد قراولان رسیدند و بنیاد محاربه و مضاربه نهادند سه هزار سوار هزاره که کمین کرده بودند از کمینگاه بیرون تاخته بر سواران اردو اسب انداخته و عرصه بایشان تنگ کردند ایلخانی فرمانداد که سواران فرود آیند و بطرز مدارا و حزم و خودداری رزم و مدافعه نمایند تا بمددی قوی رسد مقارن این واقعه از اردوی آصف الدوله اسکندرخان قاجار و جعفرقلیخان سرتپ قراجه داغی با سیصد سوار در رسیدند و خود آصف الدوله نیز بحرکت درآمد دسته دسته و صف صف سوار و پیاده بعزم رزم نزدیک شدند سواره هزاره پس از ادراک مدد متوالی و عدد متعاقب پایداری مصلحت ندیده متفرق و متجانب شدند پس ازدوا از آنمنزل کوچ کرده بکنار آب شهدرود که اکنون بیالامرغاب مشهور است فرود آمدند و در آنمنزل سواران اکراد شادلو که پیش قراول اردو بودند زیاده از پنج شش هزار کوسفند از طایفه زساری که در آن صحرا چرا میکردند با پست نفر از شبانان بدست آوردند و در اردوی آصف و فور نعمتی حاصل آمد از آنجا حرکت کرده بکنار رود شهد سیر نموده در سواحل فرود آمدند ذکر اجتماع و اتفاق جماعت اوزبک و ترکمان سالور و ساروق و طوایف چارایماق بعزم مدافعه و رفتن آصف الدوله بمقابله و غالب شدن سپاه منصور در هنگام نزول اردو بر لب شهدرود مجنون نام خادم شیرمحمدخان هزاره ببهانه از اردوی کردان شده شمشیر او را دزدیده پناه باردوی آصف الدوله برد و خبر داد که طوایف اوزبک از یمنه و یسرلی واندخودی و شبرغانی با سواران تراکمه سالور و ساروق و سواران چارایماق و شیرمحمدخان و سایر خوانین اتفاق کرده معادل بیست هزار کس اجتماع نموده بدو فرسنگی اردو رسیده اند و تمام ممر آب و معابر سپاه را از تلال و جبال و نشیب و فراز سنگرها بسته و در انها نشسته لشکر منصور را مانعند آصف الدوله با اعاظم خوانین و اکابر امشاور نموده رایها بر آن اتفاق کردند که بنه و اغروق و اثقال و احمال را در اردو گذاشته وارد و را بمحمد ابراهیم خان قاجار سپرده دو هزار سوار و پیاده و دو سه توپ و عراده بجهة تحفظ و صیانت بوی داده خود و بقایای عساکر نصرت مآثر و توپخانه عفریت پیکر بر سر سنگرهای آنان حمله برند و چنین کردند و بتاختند در هنگام وصول باشتعال نیران حروب دامن زنان شدند و بر سر هر سنگر حمله های سخت بردند و خاره های جبال العلبدخش کردند قریب چهار ساعت آن مقاتله مطاوله یافت و شمشیر در یکدیگر نهادند و چنان مغلوبه شد که سواران طرفین چون تار و پود بیکدیگر اختلاط و ارتباط جستند و در آن محاربه نورالله خان شاهیتون که سرکرده مردافکن و دلیری صف شکن بود جنگی رستمانه کرد و بسیاری از آن سواران بر خاک هلاک افکند و سواران اوزبک و ترکمان و غیرهم چهار بار بر عساکر منصوره حمله قوی کردند هر باری افواج قاهره و توپچیان جلادت آثار بر آنها دوزخ دوزخ آتش ریختند تا سواران باز گشتند چون از غلبه جریان عریان حاصل دیدند بمدافعه ایستادند تاب ثبات نیاوردند متزلزل شدند یکبار سواران اردو اسب بر سر ایشان رانده با تفنگ و شمشیر و نیزه و تیر در آنها آویختند سواران از پیش برداشتند مقارن این ظفر افواج قاهره بر سنگرها یورش برده همه را مسخر کردند و هزیمتی عظیم و شکستی فاحش در آنها راه یافته قریب هفتصد نفر از بهادران آنان مقتول و کرفتار شدند نیه و آغروق و اسباب خود را گذاشته فرار کردند و تمام نصیب سپاه منصوره شد پس ازان اردوی سلطانی حرکت کرده بجای فراریان آمده اردو زدند بعد از سه شب توقف بجانب یورت اوزبک حرکت و بمنزل چیکتو نزول کردند و از آنجا بمنزل خواجه آمدند کویند التین خواجه غاری است که شش نفر مرده در آنجا است که اجساد آنها اصلا از یکدیگر پنا شیده و یک سگ و یک آهو و مرغی شپه بجهار نیز در آن

غار است که جسد آنها بحال خود مانده و متلاشی نشده است حتی در پرهای آنها مغز و مویهای اندک و هوخللی راه نیافته است و عجیتر آنکه اثر جراحتی که در زمان
لهو از دندان سگ ظاهر است باطل نشده و بعضی بر آنند که آنها اصحاب کهف العلم عند الله والعهدة علی الراوی علی الجمله از آنجا بمنزل چهار شنبه
واز آنجا بقیصار دوازده فرسخی میمنه اردو زدند پس از ورود بدامکان که خدایان میمنه و سرپلی و اندخودی و شبرغانی و سران طوایف
چارایماق نزد جناب آصف الدوله آمدند و استدعا کردند که عساکر منصوره توجه باتخذ و دنمایند و جناب آصف در همان مقام مقیم شود
و جعفرقلیخان شادلوی بوزنجردی ایلخانی خراسان با تفاق ایشان بامیدواری شیرمحمدخان هزاره و زمان خان جمشیدی و دیگران رفته
قرار کار را داده باشند **رفتن جعفرقلیخان ایلخانی خراسان بشهر میمنه و استمالت قلوب خوانین و بازگشتن**
باردوی همایون اعلی جناب آصف الدوله برحسب استدعای کدخدایان و ریش سفیدان مذکوره ایلخانی را روانه بلد میمنه نمود
و درشش فرسنگی شهر میمنه شیرمحمدخان هزاره و زمان خان جمشیدی با یکهزار سوار ایلخانی را استقبال کردند و او را قلعة المال که در همان
فرسخی واقع است دعوت نمودند پس از قبول دعوت شب در قلعه مذکور متوقف شده روز دیگر بعزیمت ورود میمنه سوار شدند از راه
توقوزکتل که نه کوه است که شهریار جبار نادرشاه افشار هنگام عبور بدان جبال راه توپ زوا حداث کرده بوده است بجانب میمنه روان
شدند در دو فرسخی میمنه تمامت خوانین طوایف اوزبکیه با یکهزار سوار باستقبال ایلخانی خراسانی استعجال کردند و بالاتفاق در کمال حرمت
و جلال بمیمنه وارد گردیدند مضراب خان والی میمنه مقدم میمون ایلخانی را غنیمت شمرده بلوازم تحریم و تکریم کوشیده ایلخانی پس از مدت شانزده روز
توقف و با هریک از بزرگان آن طایفه تفقد و تلطف آنچه لازمه دولتخواهی و صداقت کیشی و دولت ابدمدت سلطانی بود بظهور آورد و قرار
و مدار اطاعت و متابعت هریک را چنانکه مصلحت دولت بود داده از هریک پیشکش و تحف و هدایا و کروکان گرفته عزیمت مراجعت کرد و ایلی
میمنه حکومت خان ولد خود را برسم نواز و رهانت روانه اردوی کیهان پوی خدیو زمانه گردو رستم خان شبرغانی و شاه ولیخان اندخودی
و ذوالفقار شیرسرپلی از طوایف اوزبک و شیرمحمدخان هزاره و زمان خان جمشیدی و سایر طوایف چارایماق هریک یکی از اولاد خود را
برسم غلامی بدربار همایون شاهنشاهی روانه نمودند و زمانخان جمشیدی نبی عم خود میراحمدخان را فرستاد ایلخانی خراسان با قرب
یکصد راس اسبهای ترکمانی و پیشکشها و کروبها از میمنه بیرون آمده باردوی جناب آصف الدوله رسیده و کار و اینان اطمینان حاصل کرده
اسباب و اشیا نیکه دارد و ضرورت داشت حمل و نقل کرده بهمراه ایلخانی باردو رسیده امتعه و اقمشه و فرش و چای و ملبوسات و ماکولات
خود را در صین فراغت بفروخته بها گرفته مراجعت نمودند و اردوی آصف الدوله از آنجا کوچیده منزل بمنزل رجوع نموده در حوالی هرات باردو
بزرگ شاهنشاهی پیوسته و کروبها و پیشکشهای خوانین مزبوره از نظر انور گذرانیدند و هریک بقدر پایه و شان بعواطف و عوارف
خلاع فاخره مفتخر و مرخص شدند علی خان سیستانی و مرادخان ایلخانی طوایف فیروزکوهی و یوسف خان حاکم ایلات تایمنی و شاه پسند خان
بزرگ لاش وجوین و یحیی خان کروخی بخدمتگذاری افتخار و اعتبار یافتند و امیر دوست محمدخان برادر فتیح خان افغان حکمران کابل هدایا و پیشکش
و عریضه فرستاد و برادرش کیندل خان حاکم قندهار محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران خود را با هدایای موفور روانه حضور اعلی داشت
و محمد صدیق خان بحکومت فراه و سبزاروخبر گوهر آگین و خلعتی بثمن اختصاص یافت و کیندل خان بده هزار تومان انعام نقد مخصوص گشت و
همه اطراف هرات در تصرف اولیای دولت درآمد و شهر را محاصره در میان گرفتند و همه روزه از طرفین آتش محاربه و مقاتله بر فلک
اثیر شعله میزد و از خارج و داخل در قتل و اسیر یکدیگر متبامحی و تهاونی از خود راضی نمیشدند و حصاریان شب و روز همت بر مدافعه و مطاردة با عساکر
گماشته بودند و در حفظ برج و باره و دفع حملات پیاده و سواره در کمال تیقظ و رعایت تحفظ مرعی میداشتند چون شهر هرات حصنی حصین
و جداری متین بود و ساکنین آن مسلمین لهذا حضرت شاهنشاهی در تخریب و تسخیر و قتل و اسر اهالی آن ترحم و تعلل میورزید و در صفت
استحکام شهر هرات و ذکر بعضی از واقعات مخفی نماند که شهر هرات شهریست قدیم البنیان از بلاد شرقی ایران
از اقلیم رابع و خواجش واسع چندین بار خراب و آباد شده لهراسب و بهمن آنرا بنیاد کرده اند و در فتنه مغول خلقش بقتل رسیدند و شهر خراب شد دیگر
باره معمور آمد هم بعهد امیر تیمور ویران و باز آباد گردید در زمان نادرشاه و صفویه احتلالها یافت و رونق جدید گرفت اکنون چندگاه است که در
تصرف طایفه ابدالی درآمده و همیشه تابع دولت شاهنشاه ایران بوده اند در این ایام دارالحکومه نواب کامران میرزا بن شاه محمود بن تیمور شاه بن

احمد شاه افغان ابدالی بود و مانند آبا و اجداد بدین دولت خداداد سالها متابعت نموده و این ایام که شاه گاه و اطراف خراسان فرو گذاشته می آغالیده و اسیر میرندرای بضاضیای خاقانی بگوشمال و آشوب او مصمم گردید چون از عزیمت موکب ظفر کوکب استحضار یافت باغوا و اغرای یار محمد خان وزیر خویش از متابعت مخالفت رای کرد شهر را مضبوط و بروج را محکم کرده مردان کارزاری و آزوق بسیار مشحون ساخته دل بر تحصین و تمکن نهاد مسافت کرداکرد شهر تخمینا هفت هزار و سیصد گام است و پنج دروازه دارد بر طرف ارک است و چهار دروازه عراق و دروازه خوش و دروازه قپچاق و دروازه قندهار است و قطر این بلده از درب ملک تا فیروزآباد درب خوش عراق یکهزار و نه صد قدم و شهر بند هرات مشتمل بر دو فصیل است و فیمابین هر دو ده گز در جه است و صد و چهل و نه برج داشته عرض خندق آن سابقا پست ذرع بوده اکنون هجده گام است عرض خاکریز پست و پنج گام و پس از خندق و خاکریز زمین را بمقدار یکقامت حفر کرده اند که تفنگچی در آن ایستاده جنگ نمایند و شش گام عرض آنست و بعد از خاکریز شیر جاجی بعرض سه چهار گام و قلعه اختیار الدین در وسط شهر و حصنی است حصین و این شهر در میانه دو کوه بر طرف شمال الصاق افتاده است و عرض مسافت آن دو کوه سه فرسخ و نیم کشاده طولش پست و پنج فرسخ است و مجموع این جلگا آباد است و هفت نهر بزرگ در آن جاری و در خارج شهر تکایای خوبست و مضافات هرات نه بلوک و مردم آنملک بالطبع عیاش و بالفطره شجاعند پست نظر زهره مریخ بهم یافته اند که همه رود نواز ند و همه تیغ گذار الحاصل فیمابین عساکر سلطان و متجدده افغان مکاوحات و منازعات در پیوسته بود و غالب اوقات سفرای کلوله و تیر از دو جانب بابلاغ پیغام مرگ ناگزیر بودند و چون از خارج و داخل جماعتی در تسخیر شهر مداهنه و مسامحه جایز میشمردند و گاه گاه بنخان مصالحه و متارکه مانع منازعه بود و جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی که مردی عالم و فاضل و از تدابیر آن مدابیر و معاذیر آن مخاذیل و معامله مقاتله استحضاری کامل نداشتی این کار در خیز تعویق و تطویل و تغییر و تبدیل می افتاد و بکرّ بارها بر سر کار میرفتند و کار کارزار از سر میگرفتند و در این ایام عنیت موکب ظفر کوکب شاهنشاهی و اهتمام بانتظام خراسان شرقی و محاصره هرات در ممالک محروسه ایران بعضی وقایعات و اتفاقات روی داده که ترقیم آن واجب است **ذکر عزیمت نواب کامیاب امیرزاده اردشیر میرزا حکمران مازندران بتادیب قیات ترکمان و تخریب جزیره چرکن** در هنگام عزیمت حضرت شاهنشاهی بجانب بلاد خراسان نواب امیرزاده دانای رعیت پرور مرحمت گستر اردشیر میرزا بحکمرانی و انتظام مملکت طبرستان و مازندران و استراباد و گرکان مخصوص و منصوص بود و چون سیلوکی پسندیده و اخلاقی حمیده داشت و تمامت آن بلاد و بلوک و حدود و ثغور را بوفق خاطر خواه حضرت شاهنشاه منظوم و مضبوط کرده و تمکین تمام در حکمرانی آن صفحات حاصل داشت و طایفه ترکمانیه را از سیاستش بیمی عظیم در سویدای خاطر مقیم گشته بود بتادیب و تنبیه قیات تمام ترکمان از طوایف کرجعفر بایلی در جزیره چرکن بسر قت و فساد اشتغال داشت اشارت فرمود تفصیل این اجمال اینکه بحر خزر را معابر و جزایر متعدده است و چنانکه سابقا بشرح باز نموده آمده است در سواحل و بنادر و جزایر و معابرش گروه خیره سر ترکمانیه سکنی دارند خاصه طوایف مختلفه تراکمه صاین خانی یعنی باتو خان که آتا بایلی و جعفر بایلی دو شعبه معظم آن اصل خیشت و فرع خیس میباشند و در استراباد و گرکان و اترک و سواحل بحر خزر سکونت دارند با اینکه قرنها است که از ضرب شمشیر سپاه پادشاهان ایران زمین سر کرنیت دهند و رعیتی گردند از شرارت نفس و خباثت طبع فی حین الفرصه در سرقت اموال و غارت احمال ساکنین شهر استراباد و عابرین معابر اشرف و کلبادمسامحه جایز ندانند در این ایام قیات خان نامی جعفر بایلی از ممر راهزنی و راه ابهزنی صاحب ثروت و مکنت تمام گشته اشرار انجود مایل و راغب و معاشر و مصاحب ساخته جزیره چرکن را که جزیره ایست از جزایر بحر خزر او سع و بواسطه معادن نفط و نمک از سایر جزایر اولی و انفع و گرداگردش شش فرسنگ و در برابر بندر بادکوبه واقع مامن ساخته و کشتیهای کوچک بدست آورده در آن جزیره برسم شرارت و اسم تجارت سکنی گرفته بود و چون از نفط و نمک ولایت مازندران دوست گرکان بندر بادکوبه را گزیری مینیست در اندک مدتی از این رهگذر دولتی و ثروتی فراهم کرده و جماعتی از تراکمه را مطیع خود ساخته بکام استراباد چندان متابعتی نمیکرد و بهانه آمد شد در دریا و جزیره و سفر بادکوبه را سرائی که از گوشه و کنار بدست می آورد بساکنین آنجا میفروخت و درهم و دینار می اندوخت در هنگام اجرای تکالیف حکام استراباد خود را وابسته دولت بهیه روسیه خواندی و همچنین بالعکس بهمانگاه او و متابعانش را آیت مبارکه مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء مصداق حال بودی چون حقیقت حال آن شریر بدسکال بر رای امنای دولت ابد مدت مشهود افتاد از غایت حزم و مآل اندیشی پنج و بنیاد این زشت خار خش را محکم و کش مصلحت ندانستند که آغاز سیل اتصال قطرات

متواصل است و انجام عمر اتفاق امراض و علل متداخل نکته اول الغیث رشش ثم ینکب مثلی مشهور است و تانی و توانی در چنین مواقع و مواضع از حزم دور خاصه در حینی که موکب نصرت کوکب شاهنشاه جمجاه ایران نصره الله در ساحات خراسان سایر است گاه صیانت و محافظت معابر و جزایر علی الجمله در اطفای این نایره و انقطاع این دایره با میرزاده اردشیر که دانائی دلیر و پیمائی هژبر بود اشارتی رفت و پرا که تقادم برزم و تواطب بحزم حالتی فطری و سیرتی جبلی بود آموزکاری به ازدانش ضرورت نداشت و تشریح و تصریح روایات و کنایاتش حاجت نبود با انکه اول سال حکمرانی مازندران و آغاز افسونگری آن دیو کوهران بود دهشتی نخواست و وحشتی نرفت فرماندادکه سپاه جلادت پناه دارا المرز که هریک خود را اشجع از برزو و فرامرز میدانستند مهیای رزم گردند لاجرم پشمینه پوشان مازندران که خاره و خارا را نرم تر از خارا و حریر شمارند و جراحات نیزه و تیر را بهتر از زخمات پرنیان و پرند پندارند احتشاد کردند و احرص من النمل و اکثر من الرمل بجنبش درآمدند امیرزاده آزاده فرمود که من از دیرگاه جسارت و تهور و بسالت و شهامت مازندیان زاده ام و مرا چندین جنود نامعدود حاجت نیفتاده هزار مرد کاری بسنده است قیات ترکمان کیست که چنین احتشادی را شاید و دفع او را اجتماعی باید بسیج کار کنید و بهزار کس احتشار جویید زبرزبر و زورق در خور اندازه کافی است و راکب و مرکبی در مرتبه حاجت وافی و با وجود من که در این رزم حاضرم و بدین کار ناظرم کثرت را بر وحدت رجحانی نخواهد بود چه یکه و چنگی چه یکدشت مرد علی الجمله با یکهزار مرد قدر اندازرزم ساز از اشرفی و کلبادی و عمر انلو و طالش و بخشکی که ساکنین لب دریا و در کار کارزار تر اکمه بینا بودند با آزوق و آغروق و تدارک توپخانه و تنها و تانب قورخانه که از لوازم بر و بحر است از بلده اشرف که اشرف البلاد و اخضر السواد است و سلاطین صفویه را در آن ملک آثار و اسناد بساحل دریا عزیمت فرمود و خود و همراهان در سفاین و زوارق که بعرف هر طبقه آنانرا نامی است مناسب نشسته دل بحفظ خداوند بر و بحر بسته چون دریائی در زورق زورق در دریا همیراند تا در جزیره عاشورا ده که تقریبا گرداگردش نیم فرسخ و تا ساحل اشرف بخمیناشش فرسنگ است و تا میان کاله نیم فرسخ و تا قریه انزان که یکی از بلوکات استرابادست دو فرسنگ مسافت دارد اسیر وار آمش را لنگر اقامت انداخته روزی دو سه آسودن فرموده چهارم روز با اخترفیروز در زوارق نشسته راه جزیره چرکن بریدن گرفت ذکر وصول **نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران بجزیره چرکن و محاربه با قیات خان ترکمان و قتل و غارت انطایفه و تسخیر و خرابی جزیره و رجعت بمازندران** بعد از حرکت از جزیره موسوم بعاشورا ده دیگر باره امیرزاده آزاده دلیر دریادل مرکب دریا بر آب شکاف بخوار و خواب و بحر راندن فرمود و سپاهیان نیز در مراکب و زوارق خورد و بزرگ بر نشسته در دنبال او همیشدند پر آب کشتی یکشار سان بود چو چمن در دور روز اول با دموافق کشتیها را بمراد ملاح همپر دنه بحر را انقلابی و نه خلق را اضطرابی سیم روز ریاح عواصف وزیدن گرفتند و برق خواطف دمیدن سحاب قطره فشانی و آفتاب پرده نشینی گزید رعد بخروش درآمد و بحر بجوش دریا بجنبش و موج افزود و کشتی بحضیض و اوج افتاد امواج متراکم شد و خیز آب متلاطم زوارق تزلزل یافتند و سفاین تخلخل دلها بطپیدن درآمد و رشتها بپریدن بطیلان بدیل شط شدند و نزیلان نظیر بط گرچه ان حال حوت یونس داشتند ولاکنها صفت تابوت موسی بهم آن بود که بالکلیه باغروق در آب بحر غریق شوند یا در آتش برق حریق شبانه روزی در اینواقعه شب از روز نشناختند و موت از حیات فرق نتوانستند تا مرسل الریاح و مغلق البحار پس از عسیر یسر داد و بعد از یاس امید افزود آن مصروع کف بر لب شفا یافت و آن دیو تیره روی صفا پذیرفت آفتاب از ورای حجاب روی آشکارا کرد و ابر و باران پنهان گشت دریا پیرا امید و زورق بحر امیدوقتی قیات ترکمان و متابعان آن بدکمان از خواب غفلت بیدار و از مستی نخوت هشیار شدند که احاطه لحاظ تام بالاصبع لشکر بلا را بر گرد خود محیط دیدند و خود را در کام اژدهای مرگ ممضوغ یافتند دست بحر است مال و جان و تحفظ خانمان بر آوردند و پای بعرصه رد و منع نهادند غافل که قضای مبرم تغییر نپذیرد و سپر تزویر شمشیر تقدیر نشاید باشارت امیرزاده رزم آزمای دشمن مال توپهای تنین پیکر بغره درآمدند و لقمه های ناخایسده از حلق تیرون افکندند جو هوا را دخان توپ تیره کرد و چشم سمارا بریق تیغ خیره تفنگهای ارقم مثال مهرهای مرگ حصال باریدن گرفتند در جزیره چرکن رود خون جریان یافت تراکمه از کثرت واهمه خود را بدریا همی افکندند و از راه آب با تش دوزخ میرفتند تا از آتش توپ ها نی یابند جمعی در نار حریق و جماعتی در آب غریق شدند و بقیة السیف اسیر و دستگیر آمدند اموال و اثقال آنقوم کسیب و نصیب سپاهیان سلطانی شد و بیوتات آنطایفه را از نیخ برکنده با تش خاکستر کردند پس از دو روز توقف ای میرزاده ملک آرای بیازگشت مصمم شد باز بر مراکب و سفاین دریا نورد بنشسته دریا بریدند و بصحرا رسیدند نیز دانرا در ورد گفتند

وارکشتی فرود آمدند شرح حالات رشد را هم در آن هفته بمصوب چاپار و اسکدار معروض حضرت شاهنشاه قاجار داشتند ذکر ما مورت
آقا اسمعیل مشیخدمت خاصه بوصول خلعت شاهانه نزد نواب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران و گرکان
و مراجعت بارد وی حضرت شاهنشاه سکندر نشان چون اخبار این خدمت بزرگ و نصرت سترگ در عرض راه بهره بعرض امنای
دولت جاوید بنیات رسید مقرب الحضرت آقا اسمعیل مشیخدمت که از پروردگان نایب السلطنه مغفور و از خاصان شهریار منصور بود مامور شد
که بمازندران آمده خلاع آفتاب شعاع خسروانی را زیب بر و دوش افتخار نواب امیرزاده نامدار حکمران مازندران که در قمع ارباب جهالت و
دفع احزاب ضلالت چنین رنجی برده و فتحی کرده نماید و بعد از ورود بمقصود یکدست خلعت عالی و یک قبضه شمشیر مرصع بجواهر و آلالی و نشان
خاصه شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه دویم سربندی با حمایل افتخار سرخ مخصوص دولت ظفر مانوس را بامیرزاده آزاده موصول داشته
چنانکه معمولست استقبال و ترتیب و تعظیم و طوی و جشن و تهنیت بظهور آمد و هریک از خدمتکاران بحسب مرتبه و منزله مورد خلعت و موجب
مکرمت شاهانه شدند و پس از چندی توقف در کشور مزبور حامل مذکور راه رجعت برگرفت در وی بارد وی همایون نهاده همیرفت تا بمشهد
مقدس و ارض اقدس در آمد و معلوم کرد که مدتیست که مبلغ خطیر و مقداری کثیر از وجوه نقد خزانه و مصارف قورخانه و ملبوس و ماکول که
نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا فرمانفرمای فارس و دیگر حکام ممالک محروسه انفاذ داشته اند حسن خان اشیک آقاسی خاقان مغفور مغتنم
بسالار بارکه به نیابت پدر خود آصف الدوله در مشهد صاحب اختیار است نگاهداشته و معطل گذاشته بخیالات فاسده و دعاوی کاذبه
از نقل و حرکت آن ممانعت کند آقا اسمعیل در آنجا توقف گزیده عریضه انفاذ و دربار معدلت مدار کرده از جانب اولیای دولت فرمان
قضا جریان صادر شد که دو عراده توپ با پنصد نفر سواره و پیاده از حسن خان سالار گرفته آن احمال و اثقال و نقود و اجناس را بجانب اردوی
شهریاری حرکت دهد و سالار بازنا چار امتثال امر اعلی کرده بمعاذیر متموهه پرداخته و چون شیر محمد خان برادر یار محمد خان وزیر هرات
و چاکر انش در اردو بودند از بعضی اخبار یار محمد خان را باطنا اخبار مینمودند یار محمد خان یکهزار سوار افغان و هزاره با خود و تصرف خزینه و آذوقه
مذکور مامور کرد و این خبر در منزل با لاخاف گوش زد آقا اسمعیل شده خلیفه مذکور شرط تیقظ و تحفظ رعایت کرده مجددا باردو اعلام داشت و در اردو
نیز از این امر خبری انتشار یافته بود حبیب الله خان امیر توپخانه با شارت شاهنشاه فلکجاه هزار سوار مردانه برداشته بحفظ خزانه و دفع اعدا
روانه شد ذکر وصول امیر توپخانه حبیب الله خان شاهیسون بسواران افاغنه و هزاره و محاربه با ایشان و
مظفر و منصور باردوی شاهنشاهی بازگشتن سردار افاغنه با یکهزار سوار خود قطع راه کرده بحوالی رود خانه دلیجان مشهور بدریا
بخور رسیده کمینگاه ساخته که در حین عبور آقا اسمعیل مشیخدمت خدمتی از پیش برند و او را و خزانه را بهرات رسانند غافل که او مردی با
حزم و متانت است و فکر کار خود کرده منتظر امداد و اعانت مانده چون امیر توپخانه مبارکه بشش فرسنگی رود فرود آمد و خبر ورود او با
دلیجان رسید سی چهل کس از رعایا تهیه تحف و هدایا کرده روی باردوی وی نهادند سواران هرائی بر آن پنجارکان تا حمله همه را اسیر
کردند الا شی که فرار کرده باردوی امیر توپخانه رسیده قصه باز گفتند ان امیر دلیر فی الفور با سواران خود ایلغار کرده بر سواران افاغنه تاختند
عنان ریز جنگ در انداخته از طرفین بتیغهای یمانی سرافشانی کردند جنگی بزرگ وقوع یافت آخر الامر نسیم نصرت بر پرچم امیر منصور وزیده ظفر
غلبه یافت دویست تن از سواران هزاره و افاغنه سر بباد هلاک و فنا داده عرضه شمشیر شدند و شصت تن زنده دستگیر آمدند و اسرای
دلیجانی استخلاص یافتند و سرهای سواران مقتول بر سنانهای مصقول بمیدان رخشید و امیر توپخانه در کنار رود فرود آمده مسرعی بتعجیل روانه
جانب آقا اسمعیل کرده او را از آن کار مژده داد حامل خزانه خسروانه بسیار مسرور و فرداروانه اردوی مذکور گردید از دیدن سرها و اسرا دلها
در برش قوی گشت و با امیر مذکور روانه شد چون این خبر باهالی اردو رسید بامر اولیای دولت ابدمدت نقاره خانه و افواج و شیپورچی
و موزیکان و سواره بسیار مامور باستقبال شدند و قوتی تمام در قلوب انام بظهور آمد و امیر توپخانه مورد الطاف خسروانه گردید یک راس اسب
با ساخت زین زرین و ستام و لگام ثمین با میر توپخانه مکرمت رفت و یکطاقه شال کشمیری بمشیخدمت خاصه عنایت شد و در ازای این خدمت
پس از چندی آقا اسمعیل مامور باصفهان شده محصل سی هزار تومان بقایای قسط دیوانی بود و از پکلربیکی اصفهان فضلعلی خان قرابا غی
وصول کرده در اوایل مراجعت موکب ظفر کوکب از هرات بامنای دولت تحویل و تسلیم کرد و هم از وقایع اتفاقیه ممالک در عنفوان موکب

ظفر کوکب ماموریت و خدمات نواب امیرزاده معظم سلطان مراد میرزا بانتظام مهام عراق و لرستان و عربستان و فارس است که مجملی ازان مرقوم میگردد ذکر ماموریت نواب امیرزاده دلیر مکرم سلطان مراد میرزا بن نایب السلطنه مغفور بانتظام صفحات عراق و لرستان و عربستان و فارس و وقایع آن ایام تا زمان مراجعت پادشاه اسلام چون طوایف الوار بختیاری کوهی خیره سر طرار و قومی بیشمارند و در اغلب ولایات عراق و لرستان و عربستان حق جوار و راه گذار دارند و مانند اقوام ترا که هنگام فرصت بسرقت و سارت و قتل و غارت معتاد و غالب آن طوایف مایل بعیثه و فساد و مدوامنای دولت قوی شوکت در دفع مفسدت آنملک را چنان مصلحت ندانستند که در ایام عزیمت موکب همیون شاهنشاه جمجاه قطب السلاطین محمد شاه امیری با شوکت و سرداری با فطنت در صفحات عراق تعیین کنند که سبب انتظام امور بختیاری و عراق و عربستان و فارس و یزد و کرمان شود تا در هر ضلعی از اضلاع کشور مملکت یا در هر عضوی از اعضای شخص دولت و جمع حادثه یا مادهٔ نائبه عارض و حادث شود بوساطت رای و تدبیر یا میانجی باس و شمشیر او دفع مایه آن او جاع ازان اضلاع یا قطع مادهٔ آن اجزا ازان اعضا تواند کرد لهذا اولیای دولت این قرعه را بنام نامی نواب کامیاب امیرزاده هنرمند سلطان مراد میرزا فرزند مکرم نایب السلطنه مغفور برگشته اختیار ثابت دیدند و حاجی امیر صلان خان بن حاجی ابو المعصوم خان قراگوزلو الهدانی که از انجاب آن طایفه و اطیاب آن طبقه و مردی آزموده مجرب مهذب بود بوزارت او مقرر گردید سرتیپ و سرهنگی چند جلادت شعار با پیاده و سوار و توپخانه مرداویار با حشار او مسلم و انشد که از آنجمله منصور خان فراهانی سرتیپ فوج فراهان و کمره کلپایگان و علی خان قراگوزلو سرتیپ فوج همدان و آقا خان سرهنگ جرقادقانی و فوج او بودند و هفتصد سوار شاهسون دیرم که هر تن خود را بدیل سام و عدیل نریمان میشمردند و اسمعیل بیک نایب توپخانه با سه چار عراده توپ عفریت پیکر ابلیس کوه هر بدین افواج منضم و ملحق داشتند و امیرزاده دلیر دشمن کوش لشکرکش در پنجم شهر رجب سال یکهزار و دویست و پنجاه سه از دار الخلافه طهران صانها الله عن الحدثان بنهضت و رکضت گزیده منازل و مسالک در نوشته بچمن کندمان که مرکز دوایر امصار عراق و مجمر نوایر اصقاع شقاق بود اشتهار کامکاری و انتظام بختیاری را او تراق فرمود چون نواب امیرزاده معظم الیه که برادر صلبی و امی نواب مستطاب امیرزاده اعظم کامیاب فریدون میرزای نایب الایاله سابق تبریز و فرمانفرمای لاحق فارس بود و از جانب امنای دولت رخصت و جواز داشت که هر تحکم برادر اکبر با احدی مطاوعت و متابعت نکند در این اوقات بجهة نظم فارس عها کرمنصوره سلطانی لزومی داشت بفرمایش نواب اشرف فرمانفرما علی خان بن رستم خان قراگوزلو الهدانی که در نجابت و اصالت و جلادت و بسالت از اقران ممتاز بود با فوج کلپایگانی بفارس احضار شدند و پس از روزی دو توقف نواب امیرزاده سلطان مراد میرزا در چمن کندمان و اشتهار صیت جلالت و بسالت او در آن حدود و سامان طوایف الوار بختیاری هفت لنگ را که مارب و راهب بودند استمالت فرموده چنانکه وحوش را مانوس سازند بملاطفت و مرحمت و ملایمت و مکرمت بار دوی خود کشایند و از مرتبه و مقام خود سری و کوه سپاری در رکنار متابعت و مطاوعت دولت ابد مدت نشایند تا ادای مالیات مقرره دیوانی کردند و گروگان برسم رهانت و نواسپر دند و ملتزم شدند که مسالک و شوارع و معابر و مرابع آن صفحات را از تطرق و تصرف سراق فریق و قطاع طریق مامون و مصون دارند و مدت دو ماه تمام در چمن کندمان توقف رفت و قلاع و بقاع و دیار و صقاع و وبا و تلال و سهول و جبال مساکن و اماکن طوایف بختیاری بپاری بخت بلند حضرت شهریاری در حیطه تملک و حوزهٔ تصرف در آمد پس فصل زمستان در رسید و شهر الله الاعظم یعنی رمضان بنیاد تکالیف برک صوم و ترک نوم استوار نمود لشکر سرما و برسبه تاحش گرفت و جنود برف و برد دلها را از گرمی هنگامه رزم و نبرد سرد کردن نواب امیرزاده والاحفظ جان جان نثاران رکاب را برابد و فرسنگی کندمان که طوایف جانکی را مربع و مرتع و مخیم و مضجع مناسب شمرد و قبه خرگاه برماه برد حاکم آن محل شاهرخ خان جانکی از افراط جهل و وفور جنون و دیوانگی از سواران اسب افکن و پیادگان پیل شکن و فود فرازنکان فرزین تدبیر و فور شیران صافی ضمیر در شطارنج رسنج مات ماند و فرار خود را برقرار رجحان داد و عقاب وار در خفای قفای قاف جبال و براری مغرب و متواری گشت لاجرم نواب امیرزاده سام حسام زال همال تا ان سیمرغ دستان آموز را بدست آورد سه ماه تمام در آنجا مقام کرد و غبار شوک و روایب را از لوحهٔ خاطر او با شتر الت زایل کرد و دل رمیده دهشت منزل او را با خود باستمالت مایل آورد و او متابعت کرد و مطاوعت گرفت و یکفرزند دلبند او را ملتزم رکاب ساخت و حکومت آن سامانرا بدو تفویض نمود و در کمال جلال از سر دسیر بگرمسیر جانکی راند و در این مسالک کثیر المهالک چه مشقتهای شاقه کشید تا مسافت شش منزلی را بی متن آفت با احمال و اثقال و تحریک و تحویل توپهای

کران سنگ دشمن بال در فضای مدت هفده روز با پیاده و سواره عساکر منصور فیروزی ملال ضمیر در دشت فرسنگی قصبه جانکی مسمی بچمن بال امیر رسانید

ذکر مخالفت محمد تقی خان بختیاری با عساکر منصوره حضرت شهریاری و مغلوبیت او و فرستادن برادر خود علی نقی خان را با اردوی نواب اشرف امیرزاده سلطانمراد میرزا و انجام این کار و عزیمت امیرزاده بعربستان و کوهگیلویه و وصول بفارس و رجوع بدربار اعلیحضرت شاهنشاه غازی قاجار خلد الله ملکه

محمد تقی خان بختیاری که خود را شیری بیشه دلاوری و شکاری و سالها بسرکشی و خودسری سر برآورده داشت و نامی بلند حاصل کرده صیانت حال و مال خود را از طوایف الوار کوهی بسیار استجماع کرد و با احتشادی تمام و استعدادی در حد کمال از معابر قلل و مضایق تلل سیل وار آهنگ نشیب کرده با جماعتی صف شکن در کنار رود کرن مقیم شد که آن دریای موج انگیز و عمان طوفان خیز یعنی عساکر سلطانی و چوشن خاقانی را از معابر رود و مجال عبور و ورود ندهد غافل که این اندیشه نخلی است بی ریشه و سپاه نصرت همراه چون سفاین از بحور و کذر ندچه جای رود چون نواب امیرزاده از آن اراده استطلاع کرد سخت بجوشید و کرم بکوشید و افواج دریا امواج را بسواحل رود کرن جنبش کرفتن فرمود دیت و توپ چون بحر پرآشوب متموج شد ندواز فراز و فرود مقابله و مکاوحه را بر سواحل رود و رود کرندان از آتشباری توپ و تفنک و اشتعال نیران جنک و دکرن حالت درکات سقر کرفت و جماعتی از دو رخیالان بختیاری را در آن سفر مقرافتاد عنصر آب سیرت کره ایثر پذیرفت و کره هوا طینت هوای سعیر یافت اما حصل مدت پانزده روز و شب کار بدینمنوال بگذشت امیر وجنکهای سخت فیمابین عساکر منصوره حضرت شهریاری و طایفه خانیه بختیاری قایم کشته بود و مبارزان اردوی نواب امیرزاده سخت عنصر رزم دوست سلطانمراد میرزا از حیثیت نایافت آزوق قوت و اسباب قوت تنکی تمام یافتند و بهترین خورش و لوت آنقوم بلوط بود و مرکب آن رکایب بر بیشه کیاههای صحرائی قناعت میکردند عسرت و جوع در تمام خواص و عوام شیوع و وقوع یافت مع هذا دست از جنک باز نداشتند و سپاه الوار را بلقمه های روئین و طعمهای سنکین توپ و تفنک دعوت و میزبانی میکردند و جماعتی از شرار الوار بشربردار البوار احتراق یافتند چون محمد تقی خان بختیاری معاینه کرد که عساکر حضرت شهریاری بیاری بخت بلند خسروی و عون ایزد باری در طی دریا و رود صعبت بط و در رود نیران و نار طبع سمندر داران پایداری ننک بر تابید و سخت بهراسید و دانست که کشتی دار آن جنود بر شوارع و سواحل رود دلنکران اقامت انداخته و شراع نزاع بر افراخته نیم شبی خود را از کران رود کرن بکنار کشید و علی نقی خان برادر خود را بضراعت و شفاعت میان اردوی نواب امیرزاده مظفر سلطانمراد میرزا فرستاد و خود از فرط ترس و بیم تاب ثبات نیاورده بقلعه موسوم تل کبر برفراز تلی است عظیم تحصن کزیده و در خوف و رجا همیزیست علی نقی خان بتوسط وسایط بحضور امیرزاده باریافت و بوکالت او اشتغال جست عساکر نصرت مآثر بترفیه بال و تطییب خاطر خون سفاین تیز رفتار و زوارق صرصر کردار از رود کرن عبور کردند و کذر انیدن توپ و عراده مانند صراط و سیر از چنین رود وسیع و قعر امری صعب بود و بسهولت کذشت و وقوع این واقعه بر واهمه خان بختیاری افزود و طوعا و کرها طبع سرکش خود را بقبول طاعت رایض کرد و رقبه خود را بالتصاق ربقه اطاعت راضی نمود و نواب امیرزاده شهریار دلیر از رود کرن در کذشته نزول در چمن بال العشیار کرد و آن چمنی است سه فرسنک در چهار فرسنک مشحون باب چشمه و علف و مملو بر یاحین کوناکون مختلف بعد از ده روز توقف محمد تقی خان سر بر نجبر اطاعت نهاده پسرش را با پیشکش و سیورسات بارد و فرستاده خدمات کزیده پسندیده کرد ولی خود از آمدن بارد و بمعاذیر نا موجه پرداخت چون از جانب امنای دولت اشارت رفته بود که اکر آن پلنک کوه کرد کردن بر قلاده مطاوعت ننهد او را در کمند قهر اسیر آورده زنجیر بر کردنش نهند بمحاصره محکمه اش اصرار رفت و او مضطرب شده بجناب منوچهر خان معتمد الدوله متوسل و ملتجی شده از جانب معتمد الدوله عالیجناب سید عبد الحسین شوشتری بشفاعت و وساطت او آمده خواهش نمود که از اخذ و قید او در کذرند تا مستمال شده پس از حرکت اردو بخدمت کراید لاجرم بنا بر استدعای او و نواب امیرزاده سلطانمراد میرزا دست از اصرار بمحاصره باز کشیده قشونرا بحرکت امر فرمود و چون معتمد الدوله سرکار امیرزاده جلادت شعار را بیلده شوشتر دعوت کرده بود در غره محرم سنه ۱۲۵۶ نواب والا بشتر که از تمامت بلاد عربستان و خوزستان بحسب آب و هوا خوشتر است توجه و تصمیم کزید و در روز ورود و ایام وقوف بکمال تعظیم و تکریم بظهور رسید کروهای خوانین بختیاری را معتمد الدوله سپرده ایام عاشورا بتعزیه داری پرداخته در یازدهم شهر محرم از آن شهر ارم توام حرکت و از راه رام هرمز بکوهگیلویه و بهبهان در باشت بابوی و فهلیان و ممسنی و کازرون نهضت کزیده انتظامی تمام در امورات آن محال داده وارد دار العلم شیراز شد و سرکار نواب اشرف والا فرمانفرمای فارس کل یوسف مصر جلال و عزیز صدر کمال بود و با آن کرامی برادر با جان برابر همان

کرد که یوسف صدیق در رود دین یامین بمصر آن تلطفات نفرموده بود تمام اعاظم و اکابر فارس و صاحب منصبان نظام پذیره و استقبال
سعادت یافتند و امیرزاده آزاده بخدمت برادر اکبر رسیده بدیدار یکدیگر اظهار فرح و سرور کردند و مدت پنجاه روز در شیراز آسایش یافته دیگر باره
باسپاه نصرت پناه و افواج دریا امواج بعزم ورود چمن کندمان از شیراز رکضت کرده مدت سه ماه در آن چمن بانتظام امور پرداخت چون موکب
ظفر کوکب اعلیحضرت شاهنشاهی از یورش بکیالخ خراسان بشرقی رجوع فرمود در غره شهر رجب المرجب سنه هزار و دویست و پنجاه هشت حکم قضا
مضا باحضار نواب امیرزاده سلطانمراد میرزا اشرف وصول بخشید و حسب الامر قشون و توپخانه را بمنصور خان سرتیپ فرامانی واگذاشته
با صاحب منصبان افواج حرکت نموده در بلده سمنان باردوی بزرگ حضرت سلطان رسیده شرفیاب حضور مرحمت ظهور شاهنشاهی
گردیده مشمول عنایات بیغایات خاقانی شده بمنصب سرهنگی و نشان خاص و حمایل سفید اختصاص یافت و از این پس مصدر خدمات
رفیعه و مظهر امورات منیعه مانند حکومت و ایالت صفحات بروجرد و لرستان و انتظام مهام بلوکات خمسه و زنجان گردید تا متدرجا بحکومت
خراسان رسید چنانکه در مقام خود مرقوم خواهد افتاد **ذکر منازعات و محاربات سپاه شاهنشاه جمجاه با متجندهٔ هرات و**
رفتن عزیزخان مکری سرهنگ بشهر و باز آمدن و اعادهٔ اراده محاربات مخفی نماناد که در این عرضمدت که سپاه
حضرت شاهنشاه جمجاه بحاصره شهر هرات میپرداختند غالب اوقات از طرفین نایرهٔ اقتتال برگرهٔ اشتعال داشت و نقد جان در رشته
صرافان اجل بهای بیشتری نمی ارزید گاه گاه از جانب یار محمدخان در معامله مصالحه سخنی خدیعت آمیز در میان می آمد و صورت صدقی نمیگرفت
در این ایام نیز برفراز برج برآمده بسنگرها آواز داد که لمحه دست از جنگ و افکندن توپ و تفنگ بدارید که ما طالب امان و مطیع شاهنشاه زمانیم چاکران
دربار این سخن را بعرض شهریار رسانیدند و مقرر شد که افواج دریا امواج روزی چند دست از جنگ کشیده دارند شاید بنحوی بگذرد که خون
مسلمانان زیاده ریخته نگردد حسب الامر شاهنشاه با فرهنگ مقرب الحضرت عزیزخان سرهنگ بجهة قرار و مدار امر مصالحه بشهر هرات رفته روز
دو توقف کرده باز آمد معلوم شد که استدعای کامران و یار محمدخان و خوانین افغان آنست که بارسال مبلغی نخواه نقد و بسته چند با قشه
کشمیری راه آن سیل خطرناک از سیل هلاک باز گردانیدن خواهند پادشاه ثابت عزم جواب عریضه کامران بسعوهٔ توپ رزم پاسخی دندان شکن
فرمود و امیرها در جنگ یورشی بشهر برده در شب هجدهم رمضان هفت ساعت گذشته با دو فوج شقاقی که مخالفت با افواج عراقی
داشتند قریب سه ساعت یورش ببرج خاکستری برده از طرفین منازعه و مدافعه گرم شد در این اثنا بهادر جنگ نیز زخمی برداشته کاری از
پیش نبرده پای واپس نهاد مع هذا دلجوئی او را از حضرت سلطان شمشیری مرصع بدو داده شد و مراحم خسروی زخم او را بمنزله مراهم التیام داده
شبها افاغنه از شهر برون آمده در ظلمت لیل از برق صوارم و شعاع بنادق شب تار را روز روشن میکردند و از خون یکدیگر سنگ و خاره را
گوهر بدخشی میساختند و چون غلبه میدیدند بقلعه میتاختند و روز نامحمدخان سردار و نصرالله خان قاجار شیکچی باشی با سواران و غلامان
بدلالت شمس الدین خان افغان بقراولوبلوکات رفته تجمل و نقل ماکولات و آذوقه منت بر حافظان بنه و اغروق مینهادند و غالبا دلیران افاغنه
برون آمده با ایشان داد مصاف میدادند و بشهر میتاختند تا در اوایل ذی قعده علما بر منابر آمده سلسله علیه قاجاریه را باکمال ایمان کافر و
نامسلمان خواندند و امر بجهاد کردند و پانزده هزار کس بموافقت علما و قضات با دیده های تر از دروازهٔ خوش برون آمدند و از اردوی محمدخان امیر
تومان ایروانی علیقلیخان سرکرده سواره افشار و علی محمدخان ولد صفیخان کردبچه بقراولی مشغول بودند علی الغفله در برزنی شکست از کوچه باغ
هرات با آن کرده و چار خورده و با وجود قلت از آن کثرت اندیشه نکرده بمحاربه و مضاربه بسعت جستند علیقلیخان و علی محمدخان دلاوری و
بهادری تمام بظهور آوردند در این حال علی محمدخان کردبچه هدف تیر تفنگ یکی از افاغنه شد و آن شیر عرین از خانه زین بزمین افتاد و قاتل خود است
که سر او را جدا کرده مایه سروری خود ساز و علیقلیخان افشار بحکم جلادت و رشادت روا نداشت که سرخپان سرکرده دلیر بدست اعدا افتد و با
شمشیر برآنها حمله کرده پنج تن را طعمه شمشیر ساخته نعش آن دلیر کردبچه را در پیش کوهه زین گرفته با آنکه دستش زخمی داشت او را از دست نگذاشت و عزیمت
مراجعت تصمیم داد و محمدخان امیر تومان بناگاه از این واقعه آگاه گشته با پنجهزار سوار روی بسوی این کارزار کرده شهنشاه جمجاه نیز نواب امیرزاده
آزاده حمزه میرزا را با پنج عرادهٔ توپ و دو هزار کس بمعاونت آنها مامور فرمود و شور محاربه تا فته و رشته مضاربه بافته شد مغلوبه عظیم روی نمود
چنانکه کار از محاماة و مدافعه گذشت و دو لشکر دست و گریبان شدند و بخنجر خنجر یکدیگر بریدن گرفتند و بمشت طپانچه بر روی یکدیگر همیزدند عاقبت

نسیم اقبال در تنسم آمد و غنچهٔ آمال در تبسم و صبای فتوح بر پرچم رایت ظفر آیت وزیدن گرفت و افاغنه را دیده تر و لب خشک منهزم و ما حالی ناخوش تا دروازهٔ خوش تباخشه مظفر و منصور بحضور دارای دهر آمدند امیر گیرو روس مفرط در پرون سر آپرده و هرگاه شاهنشاه سکندر جاه بخاک راه فرو افکنده و مورد الطاف و التفات پادشاهانه شدند و نعش علی محمد خان را بمشهد مقدس تحویل دادند و منصب او را بفرزند ارجمندش محمد صالح خان تقریر فرمودند امرای افاغنه باز از در مداهنه در آمده از انهزام سخن کفشدو بهادر جنگ شقاقی را شفیع خواستند یا ورفوج شقاقی بدرون شهر هرات رفته از قبیل سخنان سابق بمتوسط لاحق بیان کردند و فایدتی نداد و بخشعلی خان برادر فضلعلی خان قراباغی که یوزباشی غلامان خاصه بود با یکصد غلام جرار مامور شد که بحدود و ترتبت جام و اراضی ارض اقدس مرقده که حائلین سیورسات و آزوق را مرفه الحال باردوی گیتی پوی پادشاه سپهر اقتدار متصل دارد و در خلال این حال یار خان فرستادهٔ آصف الدوله وارد دو از فتوحات شهر ممیمنه و خدمات آصف پادشاه سلیمان جاه را مژده داد و نظم چون از جناب آصف پیک بشارت آمد از حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد و خود در روز فیروز بحضور خجسته عهد رسید و همراهانش هریک در خور خدمات و باندازه درجات تفقد و تفضل دیدند

**ذکر مراجعت قنبر علی خان از قندهار و آمدن فرستادگان رنجیت سنگه والی کشمیر و پنجاب و نامه امیر دوست محمد خان والی کابل و سفرای بخارا و خوارزم و سیستان بحضور اعلیحضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار و رسانیدن عرایض و هدایا سابقا بجا مورییت قنبر علیخان بقندهار و بردن بشیر مرصع و خلعت فاخره بجهة سردار کیندل خان اشارتی رفته بعد از ورود بمقصد و لوازم استقبال و تکریمات سردار مذکور خلعت شاهنشاه منصور را زیب پیکر و زیور کمر کرده پس از چندی فرستاده شهریار ایران با عریضه و پیشکش و هدایا و دو پیل کوه پیکر توانا باز گردانیده و معروض داشت که اگر مقرر شود سپاه قندهار بر کاب نصرت مدار منتظر از جانب شاهنشاه بیرایغ بلیغ صدور یافت که مارا حاجتی بسپاه قندهار نیست شما لشکر خود را برداشته بجانب فراه و اسفزار و غور که در تصرف نواب جلال الدین میرزا پسر شاهزاده کامران میرزا است توجه نمایید و همچنین از جانب امیر دوست محمد خان سردار کابل و رنجیت سنگه پادشاه کشمیر و پنجاب و امیر بخارا و خوان خوارزم و والی سیستان پیاپی تحف و هدایا و عرایض و رسایل و رسل متواتر و متواتر بود و از تمامت ممالک و ولایت ایران از نقد و جنس و قورخانه و ماکول و ملبوس متعاقب و متتابع یکدیگر باردوی اعلی میرسید و در خارج هرات رسته بازار و دکاکین و مسجد و حمام و عمارات عالیه ساخته بودند و در معنی شهری دیگر برابر شهری عمارت یافته بود و بحکم پادشاهی حاتم خان شهاب الملک که باروت سازی و اسباب توپ ریزی برپا کرده هر دو را بانجام رسانیدند و از سنگ گلوله بجهة توپهای تراشیدند و بکار بردند و فشنگ جنگی ساختند و انداختند هم در این ایام فرخ خان پیشخدمت خاصه و صندوقدار جنبی با قطار قطار از هر گونه حمل و بار باتفاق بخشعلی خان قراباغی یوزباشی غلامان خاصه باردوی اعلی رسیدند و در اینوقت مقرر شد که در امر محاصره مسارعه نمایند و چهار جانب حصار هرات سنگر بسته راه خروج و دخول مسدود کنند بهادر جنگ شقاقی با افواج خود از طرف ارک هرات مشهور بتل بنکی سنگر برده میانه دروازه قوطی چای و دروازه ملک را گرفته بحفظ هر دو پرداخت و لیخان شکابنی سرتیپ افواج خمسه و قزوین و هزار نفر از افواج شکابنی و کجوری و کلارستاقی و یک فوج سمنانی و دامغانی و سیصد نفر از فوج خاصه در دو طرف برج خاکستر سنگر بردند و سمسام خان روسی با فوج بهادران از میانه دروازه عراق و برج خاکستر بحفر سنگر پرداخت و حسام الملک کلبعلی خان افشار با فوج کمکا و رو کلیائی و فوج خدابنده لو از سمت برج فیلخانه بحفر سنگ دیده مورد مارسیدو جشند و اسکندر خان قاجار بن فتحعلی خان دولو با افواج قراچه داغی و فوج قرائی و فوج مراغه و فوج کردس میانه دروازه خوش و برج شاه کرم را فرو کوفتند و بنی خان قراکوزلو سرتیپ افواج همدانی در زیر برج خواجه عبد المصری شب و روز بحفر سنگر و جنگ لشکر مشغول بود و محمد خان سردار ایروانی با افواج عراق برابر دروازه قندهار بجنگ و کارزار میپرداخت علی الجمله تمام سپاه از پیاده و سواره بزحمت و مشقت کارزار کرفتار بودند و آسودگی نداشتند غالب اوقات از طرفین جنگ پیوسته بوده قابض ارواح بقبض جانها مترصد نشسته که گاه افاغنه هراة دلیری کرده از دروازه شهر حمله و رشته با سربازان افواج جنگی صعب کردندی و ایشانرا باز پس نشانیدندی و گاه چنان افتادی که بصحرا آمده با سپاه نصرت همراه او بخته و آخر الامر بجانب شهر گریخته جان دادن را ننگ و عار دانستی و از پیش شمشیر برنده فرار نتوانستندی فی الواقع مردمان دلیر لی پروای سخت سر بودند که با این همه طول مدت و عرض عدت از محاربت دلتنگ و ملول نمی گشتند ایام دی در رسید و امر معاش بر محصوران شهر تنگ شد و بستوه آمدند و از شهر و بلوکات و قراچندین هزار کس نا چار روی باردوی اعلی نهادند

و از نهایت عنایت پادشاه مکرمت پناه بسرداران مقسوم و مشمول نعم گوناگون از ملبوس و مطعوم گردیدند جناب آصف الدوله بپای حصار هرات رفته
یار محمد خانرا بخواست و نصایح کرد و سودمند داد چون باشارت شاهنشاهی کیندل خان پسر خود سردار محمد عمر خانرا با سپاهی آراسته از قندهار
بدفع جلال الدین میرزا حاکم فراه و اسفزار فرستاده بود علمای اهل سنت و جماعت از اطاعت کیندل خان پادشاه ایران متغیر شده بر روس منابر
با اله ما غروا کابرا رخصیت مذهب سخنان گفتند ششصد از عوام قندهار بحجة اکتساب ثواب عزم جهاد با غازیان نصرت نهاد اردو کردند و بحصر
اطلاع شیران بشجاع صیب الله خان امیر توپخانه باد و عراده توپ و سیصد سرباز و یکصد سوار مرد انداز آن خون گرفته گان مجاهد را در سه فرسنگی
اردو استقبال کردآنان بقلعه کهنه متحصن شدند غازیان متسخر قلعه پرداختند و بضرب توپ قلعه را دوشت ساختند پانصد و نود و نه نفر را سر بریدند و
یکیرا بحضور اعلی آوردند پس از تحقیقات از قندهار او را رخصت دادند که سرگذشت مجاهدین را بعلمای قندهار شرح دهد و بر حسب امر اعلی از آن سرها
پیمغز در خارج اردو مناره ها برپا کردند تا مایه عبرت اولوالابصار گردد و از اتفاقات اینکه چون شقاقیان از اهل نفاق و شقاق و با یکدیگر بمخالفت رفتار
مینمودند با افاغنه مداهنه ورزیده اظهار دوستی کردند و آمد و شد کرفشد و دشمنی از میان برداشتند و شبها بزم آراستند و روزم گذاشتند لهذا
شبی افاغنه بیخبر در حالت سکر و نوم بر سر آقوم ریختند یکصد و پنجاه نفر از آنطایفه بکشتند و یکتوپ دوازده پوندرا بشهر بردند و از اینواقعه حضرت
شاهنشاهی را بر امیر بها در جنگ اعتمادی نماند و از نظر انور پیشنهاد میرزا علی نقی منشی اسرار خاصه که از اهالی فراهان بود متصدی خیانت بزرگ شد
بافشای اسرار پرداخته با مرقهرمان ایران او را بکشت و جلال الدین میرزا حاکم غور و فراه تاب مقابله با محمد عمر خان نداشته اسفزار و فراه بتصرف
سردار افغان درآمد لهذا او ناچار شده با اسمعیل خان کلاشروی امید بدولت جاوید آیت آورد چون بحوالی اردو رسید نواب شاهزاده معظم
محمد رضا میرزا عم شاهنشاه جمجاه با استمالت شاهزاده جلال الدین مامور شده او را دراز و فرود آورد و بمهمانداری او تلطفها کرده سردار
محمد عمر خان نیز با سپاه خود بحضور اقدس شرفیاب گردید شاهزاده کامران با یار محمد خان پرخاش کرده عریضه بحضرت اعلی نگاشت و دراین
عریضه این بیت مسطور داشت بیت ای باغبان چوباغ ز مرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار و ضمنا مستدعی شد که یکی از اکابر اردو را
روانه شهر هرات فرمایند تا گفتگوئی و قراری درمیان آید چون حاجی عبد المحمد محلاتی مردی درویش سیرت و در خدمت جناب حاجی مرتبه مصاحبت
و محرمیت داشت بشهر هرات رفته مکالمه کردند و کامران میرزا عزم حضور اعلی کرده مستعد آمدن بار دوی معلی گردید از خارج شهر ارباب غرض
او را منع از آمدن و امر بخودداری کردند **ذکر یورش سلطانی بتسخیر هرات و جنگ عظیم و تفصیل خدمات و جان فشانی**
چاکران دولت ابد مدت قویم چون برای ممالک میرای خسروی روشن شده که کوشش کامران از سخنان ارباب اغراض آکنده است
و از مواعظ و نصایح در دل او اثری مترتب نخواهد بود بر رخش جهان پیما برآمده بر فراز تلی که در حوالی شهر است قرار گرفته حکم یورش در داد و یکبار
شیپور جنگ نواخته شد و کار رزم ساخته افواج دریا امواج چون عمان بتموج درآمدند و فشنگهای جنگی مانند صاعقه بر در و دیوار بروج رخنه
افکنده بهوا عروج گرفت از بالای باستیانها عقاب فشنگ پرواز کرد و از سنگرها و مارپیچها سرباز مار سیرت بحرکت درآمدند از بانگ کوس
و طبل در طاس افلاک طنین افتاد و از نعره توپ و خمپاره کوه و دشت حالت زمهریر گرفت و مقرر شد که سرتپان و سرهنگان هریک
بپورش تقدیم جویند و از جانب برج خاکستری صمصام خان روسی و مصطفی قلیخان سمنانی و ولیخان شکانی بالاتفاق حرکت نمایند
ولیخان که مردی دلیر رزمجوی راستگوی بود بنجو مقرر با افواج خویش روی بسوی شهر نهاده قریب سه هزار کام در سنگر لی استحکام طی مسافت
کردند و خان روسی و خان سمنانی از بددلی و نادانی در اول سنگر درنگ کردند و پای فراپیش ننهادند و شرط موافقت را بمخالفت و منافقت
تبدیل نمودند و لیخان بزاروی مراجعت بنمود و کام ناکام با افواج خود کام میزد و از غایت غیرت مانند شیران غیور و پلنگان جسور خشمگین همیرفت و
سرباز از راد حمید تا بر لب خندق در رسید صفوف افاغنه را از شکافته از خندق و خاکریز گذشته بشیر جاچی شتافته رایت ظفر آیت را بر شیر
جاچی سیوم نصب کرده صد نفر سرباز بنگهبانی رایت مقرر داشته عزمیت کرد که باز گردد و فوجی دیگر از سرباز از امعاونت و امداد آن نگهبد
نفرید ه کار را مستحکم کنند بعد از عبور از خندق کلوله توپی بخطا از اردوی پادشاهی بر سر و گردن آن دلیر سرافراز آمده سر بباد داد و بر سکی صاحب تیز
هدف کلوله شده هلاک شد سرخوش خان قزوینی حکم بسرباز داده که جسد ولیخانرا بیرون آورند که تن چنان سرداری دلیر پی سپر بنا و پیر نگردد سربازان
از بیم مسامحه کردند خود سرخوش خان سرهنگ از میان سنگر قامت راست کرد که سربازانرا شیفته نماید ناگاه کلوله تفنگ بر پهلوی راستش آمده

کارآمد

کار کرد شد و ایشان از سنگر بیرون آورده و از جانب شهر کلوله مانند باران متواتر و متقاطر بود و افواج خمسه و قزوینی و سگانی بی ترتیب و سرهنگ
ماندند ناچار بازگشتند و از طرفی دیگر گلبعلی خان حسام الملک بطرف برج فیلخانه یورش برده سه شیر چاچی را متصرف شده و جمعی از همراهان
وی نیز هدف تیر قضا شدند سربازان وی از شعله نیران جنگ و دود توپ و تفنگ متوحش و از واقعه برج خاکستر متدهش گردیده راجع شدند
حاجی خان قراباغی نیز کاری نساخته بازگشت اسکندرخان قاجار از طرف دروازه خوش و برج شاه کرم یورش برده دو فوج قراجه داغی از
خندق و خاکریز گذشته در شیر چاچی سیوم قدم نهاده و نظر باشتداد حرارت شمس از جعفرقلیخان سرتیپ و شیرخان سرهنگ مشکی آب خواستند
تا بر بروج عروج نمایند شیرخان سرهنگ در طلب آب از شیر چاچی بزیر آمده ناگاه کلوله تفنگ آتشبار در حرمن عمرش آتشی بارید که هیچ آبی خاموشی
نداشت سربازان لحثی در سنگر گذارده از شیرخان و آب اثری و خبری نرسید از کثرت عطش بیتاب شده متفرق گردیدند و درین هنگامه مصاف
جعفرقلیخان قراچه داغی سرتیپ نیز رخصتی برداشته مراجعت کرد افاغنه از برج فرود آمده سر شیرخان را بریده برفراز برده و سربازان بغش او را
پیرون آوردند و بعلت این شکست قراچه داغی سایر ابواجمعی اسکندرخان سردار نیز که از طرفین آن برج رفته بودند باز آمدند نبی خان سرتیپ
قراگوزلو و مجعلی خان سرتیپ ماکوئی و محمدعلی خان ماکوئی و افواج ایشان هم در آغار فشنگ اندازی از طرف برج خواجه عبدل مصری روی
بجنگ نهادند و در میان خندق با افاغنه دست بشمشیر بجنگ پرداختند و زخم شمشیری بر دست مجعلی خان سرتیپ رسید و عساکر برافاغنه غلبه
کردند و ایشان بگریختند اما مجعلی خان از شدت وجع دست قوت رفتن در خود ندیده باز گردید و همراهان وی نیز مراجعت نمودند اما نبی
خان قراگوزلو مانند شیر خشمناک از خندق و خاکریز گذشته در زیر شیر چاچی سیوم برآمده چون زبان کوتاهی کرد دو سلم را بایکدیگر محکم بسته باد دست
نفر سرباز قراگوزلوی همدانی از شیر چاچی گذشته و برج خواجه عبدل مصری را بتحت تصرف درآورد کوس نصرت فرو کوفت نواب مستطاب
امیرزاده حمزه میرزا با ابواجمعی چون قصد عروج بر بروج و تسخیر شهر کرده قدم جسارت و بسالت برفراز نهاده قلعه گیان بباریدن سنگ سر
آن جوان دلیر را شکافتند و در خاکریز مدهوش افتاده اسکندرخان سردار قاجار بر سر امیرزاده جلادت شعار رسیده خدمتش را بسنگر خود
برده بستن زخم و معالجه جراحت پرداختند پس از روزی چند بهبودی یافت و نبی خان قراگوزلو تا دو ساعت بغروب مانده آن برج را در تصرف
داشت افاغنه باتفاق بر سر او تاخته بضرب کلوله تفنگ آن نهنگ لجه جنگ را شهید کردند سربازان بغش او را برداشته مراجعت نمودند محمد
خان سردار ایروانی نیز از سمت دروازه قشلاق بر یورش برده تا شیر چاچی سیوم رفته دو تن از سران سپاه عراق و جمعی از سربازان او مقتول شدند
او نیز راه مراجعت در گرفت و آفتاب قریب بغروب شد دیگر روز بحکم شاهنشاه ایران جناب جلالت نصاب میرزا آقاخان وزیر لشکر نظام و غیر
نظام ایران و حسنعلی خان خوئی اجودان باشی افواج بتحقیق مقتولین عساکر پرداختند محقق گردید که بعضد کس سعادت شهادت یافته اند و با فیلک
کن زخم دار شده اند و از خارج معلوم گشت که یکهزار و چهارصد و پنجاه نفر از افاغنه بقتل آمده اند علیحضرت شاهنشاهی همه را بانعام و اکرام و تحسین و
احسان خوشدل ساخته نعش کشتگان را بمشهد مقدس رضوی بردند و مناصب هریک را بمتعلقین او بقویض فرمودند یکفوج نبی خانی را بمجمودخان
و دیگر را بمهدیقلی خان قراگوزلو و فوج ولیخانی را بحبیب الله خان پسر شیرخان سرهنگی فوج قراچه داغی را بعلی خان برادر شیرخان مرحمت فرمود و فوج
قزوین را بفضلعلی خان ولد سرخوش خان و امیرزاده محمدعلی خان ماکوئی امیرتپخانه شده و بسرداری دو فوج شقاقی اختصاص یافت و حاجی خان بهادر جنگ
بواسطه کثرت نفاق و عدم وفاق مورد سیاست و قتل بود بروضه مطهره رضویه پناه برده ساکن شد و مصطفی قلیخان نیز خفت و خواری
تمام یافت و بملاحظه سابقه خدمت آخرالامر رستگار شد دو فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروزکوهی و رضاقلیخان بن پیرقلیخان
قاجار شاهپاسندی تفویض گشت و محمدخان سردار ایروانی مریض و فوت شد و محمدحسن خان فرزندش منصب و لقب پدر منصوب گردید و شاهنشاه
ایران همت بر تجدید یورش و تسخیر هرات گماشته مستعد جنگی بزرگ و رزمی سخت گردید و یار محمدخان متوسل بکارگذاران دربار شهریاری شد
و جناب وزیر مختار انگلیس بظاهر و پنهان از اولیای دولت و حمایت کردن پیشه ساخت ذکر واقعات خارجه و حادثات داخله

و اسباب مراجعت پادشاه فلک جاه از بلاد شرقی بدارالملک بعد از یورش بزرگ بزرگان شهر هرات مضطرب
و پریشان دل شدند و عزم جزم کردند که بعضی بروج را عمداً بتصرف عساکر منصوره دهند و بتقدیم خدمتی براولیای دولت ابدمدت مثنی نهند
چه که از تسخیر هرات چیزی باقی نمانده بود جدار حصار و بروج ویران گردیده و متوطنین شهر بجان رسیده منتظر اجل بودند جناب وزیر مختار دولت

انگلیس کار مرا نزد بصبوری دل بمیعاد دو بار سال رشد و اجناس ما کولات تقویت همیکرد و کس بشهر فرستاده در محاربات شهر یار ما حمایت همینمود و بعون و زبان آنرا حمیت همی فرمود و چاپار نامه و ستوار با منای دولت انگلیس بسفارت و وزارتی دولت بهیه پادشاه تازه علیا حضرت ویک تو نامه و پیام همیکرد و ندار جمله واقعات خارجه این سال انکه در بیست و هشتم ربیع الاولی در ماه چون بطابق سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت مسیحی ولیم چهارم سیمین فرزند ارجمند جناب جارج سیم که پادشاه ذیجاه دولت بهیه انگلستان بود در حلت یافت و بعالم دیگر شتافت مدت ملکش هفت سال و زمان عمرش هفتاد و یکسال و ده ماه بود و در روز بیست و هشتم از ماه قویس ارکان دولت انگلستان او را دفن نمودند چون جارج سیم ولد اکبر خود را ولیعهد کرده بود و پس از پدر سلطنت نمود از او بجز دختری که در حیات پدر رحلت یافته بود اولادی نشد و پسر دویم جارج نیز امیر نظام بود و قبل از برادر در گذشت پسر سیم جارج که ولیم چهارم بود در چهارده سالگی نایب دویم جهازات جنگی و امارت بحر داشت پس از فوت برادر بهفت سال مشیر صاحب تاج و افسر پادشاهی شده ولی اولادی از او نمانده بود و دو دختر داشت که مرده بودند لهذا دختر برادر کهترش فوت شده بود و نام شیرینش ویک طوریه بود و منصب ولایت عهد سلطنت انگلستان داشت ارکان دولت بهیه انگلیسیه اجتماع کرده او را بر تخت سلطنت جلوس دادند و استقلال یافت و چون خبر فوت اعلیحضرت ولیم چهارم پادشاه ذیجاه انگلستان و جلوس علیا حضرت ویک طوریه در دار الخلافه طهران ضبط عن الحدثان اشتهار و اشتهار یافت نواب امیرزاده فرهاد میرزای نایب الایاله جناب وزیر دول خارجه حاجی میرزا مسعود را با حاتم خان حوئی برسبیل تعزیت و تهنیت بجانب جناب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس سرجان ملکنیل صاحب فرستاده شرایط وداد و اتحاد مرعی داشت و بعد از وصول خبر فتح غویان جناب وزیر مذکور روانه صوب هرات شد و پس از او جناب غراف سمینو ویچ صاحب وزیر مختار و ایلچی کبیر دولت بهیه روسیه نیز راه اردوی بزرگ در پیش گرفته در شهر محرم الحرام وصول یافت و در حضرت پادشاه فلک جاه قطب السلاطین محمد شاه بنهایت عزت و منزلت میر نسیشد و چون از تسخیر شهر هرات چیزی باقی نمانده بود مفسدان خارج و داخل تدبیری اندیشیده کوش زد جناب سرجان ملکنیل نمودند که اگر هرات مسخر و معنوح شود همانا که بواسطه رابطه و اتحاد دولتین بهیتین ایران و روسیه سپاه نظام را معبری بجهة عبور بسلاد افغانستان و طخارستان حاصل آید و بالمآل شاید مصلحت دولت بهیه انگلیس نباشد این سخن را در خاطر جناب وزیر مختار وقعی حاصل شد و در مقام منع تسخیر شهر برآمد چندانکه امنای دولت ابدمدت در مقام رفع این اندیشه برآمدند قوت خیال فرودن کرفت چه که حکمای محقق گفته اند نظم هر دروغی که خیال اندیش شد چون دلیل آری خیالش پیش شد تا کار بجائی رسید که جناب وزیر مذکور با منای دولت ابدمدت تصریح کرد که اگر از محاصره و تسخیر هرات دست نکذرید و از این شهر سپاه را برنگیرانید در دوستی و معاهد و مصالحه و معاقده دولتین علیتین ایران و انگلیس نقص و نقضی خطیر روی خواهد داد چندانکه امنای دولت ابدمدت خواستند که جناب سرجان ملکنیل و زیر مختار دولت بهیه انگلیس را ساکن و ساکت و رفع شبهه و نمایند فایده نبخشود و اردوی بزرگ شاهنشاهی عزیمت معاودت و مراجعت بدولت بهیه کرد و اخبار نامه جنگ نوشته ارسال داشت و معلمین انگلیس را که مامور بتوقف ایران بودند بطرف بغداد و ارزنة الروم روانه ساخت و مکتوبی بجناب سیاست مآب فخر العلماء الاعلام حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر کیلانی ساکن اصفهان نگاشته از زنجان بدو فرستاد و از جانب نواب امیرزاده آزاده فریدون میرزا فرمانفرمای فارس عریضه و چاپار رسیده که سفاین و جهازات جنگی دولت بهیه انگلیس بفرضه عمان درآمده جزیره خارک را که ضمیمه جزایر متعلقه بفارس است بتصرف گرفته و با احتشادی تمام دران نشسته اند و همچنان از جانب بندر عباسی و کرمان انتکونه اخبار بتواتر معروض افتاد شاهنشاه ذیجاه از نقض عهد آن دولت قوی صولت متغیر شده مدافعه با مامورین آن دولت در تسخیر هرات اولی شمرده عزیمت رجوع بدار الملک فرموده مقارن این حال در شب شانزدهم جمادی الآخر از طرف برج عبدل مصری فاغنه هرات فوج همدانی را راه داده متصرف شدند حضرت شاهنشاهی پس از آگاهی حکم فرمود که فوج از برج فرود آمده متعرض شهر نکردند ایشان نیز چنین کردند المحاصل چون امنای دولت ابدمدت تسخیر هرات و منافع آنرا با دوستی و موالات و اتحاد و یکجهتی دولت بهیه انگلیس که سالهای فراوان اتحاد و بی پایان بدولت علیه ایران داشتند بسنجیدند و شرط انصاف رعایت کردند رجحان مودت دولتین علیتین را بر تسخیر منفعت تسخیر هرات مقابله کوه و کاه و مطابقه دریا و قطره شناختند کیفیت حال را در حضرت شاهنشاه بیهمال معروض داشتند این تصور خام و اندیشه ناتمام که وزیر مختار دولت بهیه را افتاده بود در نظر کیمیا اثر پادشاه جمجاه سخت غریب افتاد و پاسخ داد که اگرچه هرات و ملحق

دمرو سرخس ضمیمه بلاد قدیمه ایران و در حکم پادشاهان این دولت بوده و مدخلیتی بافغانستان ندارد در عهدنامه دولتین علیتین مقرر است که اگر شاهنشاه ذیجاه ایران عزیمت جنگ باحکام افغانستان نماید کارگذاران دولت بهیه انگلیس را در آن امر دخالتی نخواهد بود مع هذا شهر هرات که در دولت سلاطین صفویه در تصرف حکام و امرای آن سلسله بوده و نادرشاه افشار نیز تصرف نموده و نواب شاهزاده شجاع السلطنه در آن سکه بنام خاقان صاحبقران قاجار زده و خطبه بلیعهد مغفور مستخر آنعزیمت فرموده و ما خود مدتی آنرا محاصره در میان داشتیم و پس از واقعه ناگزیر ولیعهد نورالله مرقده بازگشتیم و مالیات و خراج و شال و پیشکش آنرا میرزا موسی نایب رشتی از رعای اردوی ما بارض اقدس آورده اکنون بسبب ممانعت دولت بهیه انگلیس از تصرف و تسخیر آن چیست و چرا باعث نقض عهد دولتین خواهد بود ولی ما از تسخیر این شهر میگذریم و از دو ایشان نمیگذریم در ذکر مراجعت حضرت قطب السلاطین محمدشاه قاجار ثانی از یورش و انتظام بلاد خراسان و هرات بدارالملک طهران چون رای مبارک پادشاه سکندر جاه سمی رسول و سایه آله بحکم صلاح دولت و تشفع دولتخواهان حضرت براجعت دارالملک تصمیم یافت در نوزدهم شهر جمادی الثانی بکهزار و دویست و پنجاه و چهار اردوی بزرگ خاصه را از ظاهر هرات بکوچ امر فرموده در منزل موسوم بسبزخیران شیر محمدخان برادر یار محمدخان وزیر هرات که تا آن غایت در اردو متوقف بود با جلال الدین میرزا پسر شاهزاده کامران رخصت معاودت داده قریب سی هزار کس از هزاره ای و اتابکی توابع هرات که در اردو بودند مقرر شد که در بلاد خراسان و عراق سکنی دهند و محمدخان افغان و شمس الدین خان در رکاب سعادت مآب بودند و در غوریان امیر اسدالله خان وکیل قاین را بولایت خود مامور و محمدعلیخان پسر آصف الدوله و جعفرقلیخان برجزدی شادلو را با شش هزار کس بحراست غوریان بگذاشته و در روز شنبه هشتم شهر رجب وارد مشهد مقدس رضوی گردید و روز ورود حضرت شاهنشاه اسلام از دروازه پایین خیابان پیاده شده با ادبی تمام و حضوری کامل زمین بوسی نموده بزیارت سعادت یافته در هنگام طواف مطاف این بیت بر زبان ارادت ترجمان جریان یافت که بیت

اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

و دران روضه متبرکه ده روز بزیارت بسر رفت و برای ترویح ارواح نایب السلطنه مبرور و شجاعقلیخان قاجار شهید بخیرات و مبرات و صدقات توجه فرمود و جناب آصف الدوله را بولایت خراسان مخصوص و بخدمات سرکار فیض آثار روضه مقدس منصوص داشته منزل بمنزل طی کرده راه طهران برگرفت و در نوزدهم شهر شعبان المبارک بمبارکی و فرخی برتخت جلالت و تاج کیانی فری تازه و شکوهی بی اندازه بخشید فتنه جویان اطراف و مفسدان اکناف از خبر ورود مسعود سرطغیان بجیب خذلان فرو کشیدند و بکنجی آرمیدند و زراوامرای درگاه فلک اشتباه را بتشفع و تضرع برانگیختند لاجرم خاقان پوزش پذیر خطاپوش عطابخش بنظر اغماض و عفو در هریک نگریسته ایشانرا بمکرمتی جدید امیدواری افزود و نواب بهاءالدوله بهمن میرزا از کاشان معزول و مصطفی قلیخان بهمنانی بجای او منصوب شد و نواب امیرزاده آزاده حمزه میرزا در ازای خدمات سفر هرات حکومت قزوین یافت و در این ایام نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا فرمانفرمای فارس بنده مؤلف و علیقلیخان سرتیپ افشار را بعضی تحف و هدایا روانه دارالخلافه نمود و پس از شرفیابی حضور حضرت سلطانی و معروضیت در خدمت جناب حاجی ایروانی بتوقف رکاب مامور شدیم و بعد از رجعت موکب ظفرکوکب پادشاهانه جهازات انگلیس که بسمت عمان و فارس آمده بودند رجوع کردند و از جزیره خارک که قریب بندر ابوشهر است و دران اجتماع وازدحام کرده بودند بازگشته و سفراید ولتهای قریب بعید آمده و شدکرفشند کارگذاران دولت سنیه آل عثمان از تصرف در بندر محمره کعب بمغاذیر پرداختند و چون جناب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس رنجیده از ایران رفته بود و هم از بحر عرض راه ارض اقدس بحکم پادشاه ذیجاه خلدالله ملکه مقرب الخاقان حسین خان مقدم اجودانباشی افواج نظام بسفارت فرنگستان خاصه انگلستان مامور گردید با تجملی وافی و تدارکی کافی و نواب عاقل و همراهان دانا از راه ارزنه الروم روی باسلامبول نهاد و بعد از وصول در شب پانزدهم رمضان المبارک با تفاق جناب میرزا جعفرخان مشیرالدوله ایلچی ایران که مامور بدولت آل عثمان بود بحضور اعلیحضرت سلطان والاشان سلطان محمود خان خداوندگار روم شرفیاب آمدند و بعد از ظهور مراسم وداد و اتحاد و مواحدت بجهة اظهار جهة جامعه اسلامیه بحضرت شاهنشاه ایران محمدشاه ثانی قاجار رخصت انصراف یافته روانه شدند و بدولت نمسا رفته بخدمت امپراطور نمسا رسیده و از آنجا بپاریس دارالملک فرانسه شتافته و از آنجا بدولت علیه انگلیس رفته بلوازم ماموریت و سفارت خود اقدام کرده بعد از مدتی مراجعت نمود چون بتفصیل سفارت جودان باشی مذکور را میرزا عبدالفتاح گرمرودی نایب او در رساله مبسوط تحریر

کرده و قریب بسه چهار هزار بیت است تشریح آن در این محل مناسب نبوده و بعضی از آن در هنگام مراجعت دوره و بدار الخلافه اشاعت خواهد رفت تتمیم
ذکر خوانین و امرای افاغنه بعد از رجوع پادشاه از خراسان و آمدن خوانین افاغنه بطهران و بیان بعضی
از حوادثات افغانستان و واقعات این اوان چون در زمان یورش خراسان و محاصره هرات خوانین و امرای افاغنه
از در دولتخواهی و خدمتگذاری باشهریار مکرمت شعار در آمده بعضی برکاب نصرت مآب آمدند و برخی فرزند و پیشکش فرستادند محمد عمر خان
پسر سید دل خان سردار فشدار که در رکاب مستطاب بود با بعضی خوانین افغان بدار الملک طهران آمده در خانه مقرب الخاقان غلام حسین خان
سپهدار اورا منزل دادند و بوظایف الطاف بر روی وی گشادند اما امیر دوست محمد خان حکمران کابل بعد از مراجعت اردوی شاهنشاهی از ظاهر
هرات استماع کرد که قریب سه هزار کس از سپاه دولت بیه انگلیس از هندوستان عزیمت افغانستان کرده اند صلاح حال خود را در آن یافته
که با امیر نصر الله خان حکمران بخارا اظهار مودتی نماید و در معنی خود را پیوسته و بر بسته بدان دولت کند شاید روزگار او را ازان ممر فایدتی و
منفعتی زاید لهذا با دو نفر از فرزندان خود بنخارا رفته بسعادت ملاقات امیر بخارا فایز شد پس از چندی توقف استنباط نمود که امیر را بحکم طبیعت
و رخصت ائمه اهل سنت به پسر کهتر او که در کمال جمال است میلی فاحش و طمعی فاسد روی داده حفظ و صیانت فرزند اولی و اهم شمرده چندانکه
رخصت رجعت طلبید روی خلاص ندید ناچار نیمشبی با پسران خود از حصن بخارا بیرون آمده فرار در گرفت و با مون و چون هبی در توشت
امیر بخارا از فرار امیر مفخم مکرم و بردن نور چشم معظم اطلاع یافته روز روشن بر دیده اش شب تاریک شد بحکم انگه دل داده بود جماعتی بیازگرد امیر
و فرزندش مامور کرد و منظور خود با ایشان بازگفت سواران بامیر دوست محمد خان رسیدند و او را بر جعت تکلیف عنیف کردند امیر تن
در نداده در قبول آن کار انکار بلیغ کرد اظهار کردند که اگر خود باز نگردی بحکم امیر فرزند بی نظیر را رخصت انصراف ده که امیر را بوی خاطر متعلق است
و بوصالش متعشق امیر دوست محمد خان از قبول این امر صعب عظیم امتناع نموده ایشان دست بمبارزت برگشادند چون همراهان امیر دوست محمد خان
قلیل و مامورین را جمعیتی کامل بود کاریدان رسید که بغلبه فرزند او را باز گردانند و این عار و ننگ در دودمان ایشان بماند و امیر از فاقت
غیرت و رجولیت فرزند دلبند خود را بکشت و سوار از ایچا صلی منازعه آگاه ساخت ناچار فرستادگان امیر بخارا مراجعت کردند و قضیه
قتل آن بدر منیر با امیر فرو گفتند دو حیرت از کاخ دماغ امیر اوزبکیه برآمد و چون مار بر خود پیچیدن گرفت و هیچ چاره نیافت و امیر دوست محمد خان
بمقصد شتافت و این نام و ننگ در دودمان هرد و امیر جاویدان بماند و هم در اواسط شهر رمضان المبارک کیندل خان افغان حاکم قندهار
و مهر دل خان و رحم دل خان برادرانش از خلوص نیت و صفای طویت بآستان بوسی پادشاه دوست نواز دشمن گداز سلطان محمد شاه
قاجار آمدند و مورد تفقدات شاهانه گردیدند چون ایشان را از دحامی کلی و جمعیتی تمام بود دو بلوک هراة و مروز از بلوکات معموره معروفه فارس
و کرمان به تیول و سیورغال ایشان معین آمده بدان اصوب فرشدند و در آن محال بعیش گزیدند بسالی دو پس از این ایام سپاه دولت
انگلیسیه چنانکه بدان اشارتی رفته بافغانستان در آمدند و پس از ورود و تصرف کابلستان بسوء سلوک پرداختند امرای افاغنه بایکدیگر مراقبت
و موافقت گزیده با محمد اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان مواضعه کردند پنجه بر سر سپاهیان ایشان شبخون بردند و از چند جانب جنگ در انداختند
فیما بین توپخانه وارد و قلعه جایل شده تا د صاحب و جمعی کثیر از صاحب منصبان و سپاهیان بعرصه تلف و هلاک در آوردند و هیبتی فاحش
بسپاه انگلیس روی داده افاغنه غلبه یافتند و شجاع الملک را که پناه بدولت انگلیس برده بود و در این ایام او را با سپاه بافغانستان فرستاده
و پادشاه کرده بودند افاغنه مذکور بکمر فشدند و پسر شاه زمان را بشاهی برداشتند و هم از کابل سواری بایران فرستاده خوانین افاغنه و
کیندل خان را احضار کردند ایشان نیز از راه بیابان بلوچستان خود را بقندهار و کابل رسانیدند و پس از استیصال دیگر باره دم از استقلال
زدند و هم از واقعات خارجه این سال رحلت سلطان محمود خان بود که ولادت وی در هزار و دویست و یک بوده و در هزار و دویست
بیست و سه جلوس نموده و در شب دوشنبه نوزدهم ربیع الاولی از سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار رحلت کرده مدت ملکش قریب
بسی و چهار سال امتداد یافته زمان صرشش سه روز زیاده نکشید لهذا چون در میانه او و محمد علی پاشا والی مصر منازعه قایم بوده و سر عسکر منهزم
باز آمده قوت سلطانرا بعضی از غلبه غم و کروهی از سامت سم بشمردند بعد از او فرزند ارجمندش سلطان عبد المجید خان که ولادتش در سنه
هزار و دویست و سی هفت روی داده بود در دوشنبه ربیع الاولی بر تخت و مسند خواندگاری و سلطنت موروثی قرار گرفت و استقلال

تمام یافت واین سلسله علیه آل عثمان تا اکنون زیاده از پانصد سال است که در اسلامبول پشت به پشت بسلطنت نشسته اند و با سلطان مغفور سلطان محمود خان سی نفر بوده اند و سلطان عبدالمجید خان سی و یکم آن طایفه است و از جمله غرایب اتفاقات اینکه در روز عاشورای سال یکهزار و دویست پنجاه و پنج در شهر مقدس چند نفر از اطفال یهود کلمه سبکی را بر سر چوبی کرده العیاذ بالله بعضی کلمات کفرآمیز بر زبان میرانند و اینخبر در روضه مطهره بمجمع عام کوش زد خلایق شده بالاجماع بخانه یهودان ریخته دویست تن از آنان بکشتند و اثاث البیت آنها را غارت کردند طایفه یهود زبان بکلمه طیبه بشهادت گشاده مامون کشتند و حاجی میرزا موسی خان همه را مسلمان کرده و اطفال آنان را بمکتب نشانیدند و اموال آنها را بعد از اسلام رد کرد و قریب یکهزار خانوار بشرف اسلام مشرف شدند **ذکر حرکت اعلیحضرت شاهنشاهی از دارالسلطنه طهران بجانب عراق و اصفهان و انتظام امور فارس و عراق و رفع فتنه کرمان** چون در هنگام عزیمت یورش خراسان حکومت اصفهان بحکم شاهانه بفضلعلی خان قراباغی که از اعاظم چاکران معتبر و ولیران نامور نایب السلطنه مغفور بود مفوض افتاد پس خسرو خان کرجی احضار شد در غیبت موکب ظفر کوکب که بتطویل انجامیده بود بعضی فتنه جویان در ایران بتفتن میکوشیدند و از خارج و داخل فتنه و ثلمه در حدود و ثغور این ممالک میخواستند جمعی از اشرار اصفهان نیز در این ایام سر بفتنه و شرارت برآورده بودند فضلعلی خان پکلربیکی اصفهان میرزا جواد وزیر مالیات دیوان اصفهان را که محرک اشرار بود بقتل آورد و بعضی از مفتنین را در میدان نقش جهان بکشت برخی از وقایع اصفهان را بامنای دولت ابدمدت معروض داشت لهذا حکم بتهیه سفر عراق جریان یافت و در چهاردهم شهر شوال المعظم موکب همایون از دارالخلافه حرکت کردند بعد از زیارت آستانه جناب امامزاده معظم حضرت میر عبدالعظیم حسنی طاب ثراه در حوالی آن بقعه اردوی بزرگ سلطانی نزول اجلال کرد افواج و توپخانه و امرای لشکر هریک در محل و مکان خود قرار گرفتند پس از تهیه و تدارک لوازم سفر در روز چهاردهم شهر ذیقعده سنه ۱۲۵۷ اردوی پادشاهانه بحرکت درآمد با تیپ و توپ و افواج دریا امواج و توپخانه سلطانی از زاه فی زار عزیمت عراق تصمیم یافت و شهر کاشان را از قدوم میمنت لزوم رشک گردون برین گردانیدند و فضلعلی خان قراباغی پکلربیکی اصفهان برکاب بوسی استعداد یافت و مورد عواطف و موجب عوارف شاهانه شد مقارن این حال معروض افتاد که اهالی کرمان بر نواب امیرزاده خاقان میرزا برادر پادشاه که حکمران آن صفحات بود شوریدند و خدمتش را در تصرفات و تحکمات ملکی تمکین ننمایند بحکم حضرت شاهنشاهی فضلعلی خان قراباغی که بکیاست و کفایت موصوف و بر شهامت معروف بود با فوجی سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار بعزم ایراز انجناب طوایف شاهیمون مامور شد که بنظم کرمان و اخذ مفسدان پردازد و نواب امیرزاده خاقان میرزا را اگر اصلاح نشود برکاب روانه سازد و چون بکرمان رسید معلوم شد که نواب امیرزاده در ارگ محصور است بوعد و وعید و پیم و تهدید فتنه جویانرا متفرق ساخته هریک بحصنی از حصون پناه بردند و جمعیت آن گروه بتفرقه تبدیل یافت و نواب امیرزاده راحب الامر بجانب کهنای بمبارک روانه کرده مفسدین را بدست آورده بطهران فرستاد مقارن این حال فتنه آقاخان اسمعیلی ولد شاه خلیل الله الحسینی بظهور رسید و تبیین این مقال آنکه او سابقا در بدو دولت ابدمدت چنانکه مرقوم افتاده دو سالی بحکومت کرمان گردیده و پس از عزل او و حکم احضار بقلعه بم متحصن شده بشفاعت نواب فرمانفرمای فارس بحضور مبارک آمده بحکومت محلات مخصوص شد و لیکن این سید جلیل بواسطه کثرت ثروت و بسیاری اصحاب دعوت از مزید دولت همیشه در سرش هوای عصیان و ادعای خودسری و طغیان بود و در سفر عراق که شاهنشاه آفاق بخشعلی خان یوزباشی را بگرفتن نواب شاهزاده فرخ سیر میرزا والی همدان مامور فرمود آقاخان چنان تصور کرد که با خذ او مامور است و خود را بکوهستان نزاق کشید و یوزباشی اطلاع یافت که او را جمعیتی و جماعتی فراهم است و از عبور او از طرف محلات بهمدان متوحش و متوهم است آقاخان نیز دانست که بخشعلی خان چاکر صدیق حضرت سلطان از دواعیه و اهیه او استحضاری حاصل کرده است صلاح خود را در آن دید که متعلقین خود را از ایران بیجاه عتبات عالیات روانه کند و خود بجانب کرمان روی نهد و اسباب فتنه تازه شود بدستیاری میرزا احمد اصفهانی که در شیه نگاری و مهرسازی تصنعی کامل داشت احکام و ارقام مناسب بهرکه خواست نگاشت و روی بکرمان نهاد تا در آن بلاد لوای سرافرازی برافرازد و قلاع محکمه آنرا در وقت ضرورت محکمه خود سازد زیرا که آقاخان مذکور در مذهب اسمعیلیه امام عهد و بحسب انساب نیز شرف مصاهرت خاقان صاحبقران مغفور حاصل کرده بتدریج در ولایت کرمان جماعتی از مریدان موروث و مکتسب

داشت وخود بشجاعت وسخاوت نام برآورده بود وغالب عشیران این ملت نیز از اهالی حیدرآباد سند ومعبر ایشان بندر عباسی بود پس کوچ وعیال خود را از محلات که مسکن او بود بعتبات عالیات فرستاده وخود اذن زیارت مکه معظمه گرفته که از راه بندر عباسی به خلیج عمان رفته معبر طایف وبخدقطع نماید آن اسناد واحکام منزور ومجعول که مشعر بر حکم حکومت وی در کرمان بود ساختگی کرده مقبل از ورود خود بدوستان خویش فرستاد وآنها را تحریک مردم واجتماع احباب واصحاب مایل کرده خلق را بفریفتند امنای دولت ابدمدت بعد از اطلاع از این فتنه وتزویر بنواب بهمن میرزای بهاء الدوله حاکم یزد وفضلعلی خان حکمران کرمان باخذ وقلع وقمع او احکام فرستادند چون آقاخان بیزد رسید نواب بهاء الدوله حکمران یزد وعراده توپ برداشته باجماعتی از ملازمان خود در حوالی منزل مهریز بدو رسید وپای ثبات فشرده بعد از اندک کروفر شب در رسید وآقاخان بگذشت بی ساخته وحادثه روانه کرمان شد وشهر بابک در رسیده داعیه خود را آشکارا کرد وچشم از مواساة ومدارات فرو پوشید واحکام حاکمانه بحکام کرمان فرستاده امر را مشتبه کرد وبیکی از اعاظم آنشهر که مرجعیت تمام داشته رقیمه بدین مضمون نگاشته که من عزم زیارت مکه معظمه داشتم ودر عرض راه احکام وفرامین حکومت کرمان در رسیده بتوقف وتصرف مامور شدم ودر فلانا روز وارد خواهم شد پیت سفر کعبه کنم تا بجزابات رسم زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز مهمان پذیر باشید والسلام چون آباواجداد او که عبارت از سید ابوالحسن خان وغیرهم باشند در عهد خاقان شهید چندی حکومت کرمان داشته اند وجماعتی از ایل عطاء اللهی وخراسانی بدین طایفه بسمت ارادت موسوم بوده اند در رؤسای آن ایلات اجتماع واجتماعی تمام کرده سه چهار هزار کس منتظر مقدم ومستعد فرمان او شدند حاجی محمد علی شهر بابکی نیز بخدمت ودولتخواهی آقاخان مصمم گردیده اورا اردشیر بابکان وصاحب شهر بابک وکرمان انگاشته وخود را با اخص کرم بهشواد همطالع پنداشته با اقربای واخوان خود اتفاق کرده بدو پیوسته دراین اثنا چاپار دولتی شش روزه بکرمان رسیده از خدلعیت ونکبت آقاخان فضلعلی خان قراباغی پیشکار پیکی کرمانرا آگاه ساخت واین در زمانی بود که سردار افغان کهندل خان هنوز در شهر بابک بسر میبرد وبافغانستان نرفته بود حاجی محمد علی حاکم سابق شهر بابک نیز با افاغنه کدورت ومخالفت داشت دراینوقت فرصت غنیمت شمرده باجمعیت خود که قریب بچهار هزار کس بودند بر سر سردار افاغنه رفته ایشانرا در شهر محصور کرده عرصه بر آن گروه شک نموده آقاخان نیز در رسیده ووقوع این حادثه را از قوت طالع وآثار اقبال خود شمرده دامن زن شعله خلاف ونفاق اهالی کرمان گردید چنان تصور کرد که بخشت باید شهر بابک را مفتوح کرد ودولت وثروت سرداران افغانرا متصرف شد وبعد از ضبط آنولایت وحصول جواهر آبدار ووصول اسباب بسیار بسر کرمان رفت لهذا محمد باقرخان برادر خود را باجماعتی بسیرجان فرستاده که آنجا را تصرف نموده خلق را بمتابعت آقاخان مایل وراغب گرداند چون چاپار دولتی رسیده فضلعلی خان از کار آگاه گردید توکل بر خالق جزو وکل کرده قلیل جمعیتی که داشت برداشته روی بآقاخان نهاده چون بمنزل پاریز رسید از عمرو وزید استماع کرد که محمد باقرخان برادر آقاخان در زیدآباد نشسته ومردمانرا آقاخان دعوت همیکند لهذا ایلغار کرده خود را بزیدآباد رسانیدند ومحمد باقرخان فرصت فرار نیافته ناچار در حصار قرار جست ومسرعی نزد آقاخان فرستاده اورا اطلاع داد آقاخان در کمال جلادت جمعیت عطاء اللهی وخراسانی وشهر بابکی را زبده کرده روی بزیدآباد نهاد در وقت طلوع فجر بمقصد رسید ودست بمحاربه دراز کرده فضلعلی خان دل برمرگ نهاده چون کوه راسخ در مقابله پای افشرد واز دو جانب آتش مصاف اشتعال یافت از طلوع صبح تا زوال شمس محاربتی صعب رفت وجمعی کثیر بکمند هلاک وبوار گرفتار آمدند چون دولت بی زوال پادشاه سکندر حشمت آثار فتوح در سپاه فضلعلی خان بظهور پیوست آقاخان سکست عظیم یافته جماعت او متفرق شدند وخود با معدودی بطرف احمدی ولار فرار کرد حکمران کرمان مظفر ومنصور بجانب شهر بابک حرکت کرده مفسدین ومتمردین شهر بابک را بدست آورده بسیاست رسانیدند وسرداران افاغنه از محاصره استخلاص یافتند وخوشنود شدند آقاخان دیگر باره کروهی را با خود متفق ساخته بجانب اسفندقه وچیرفت عزیمت نمود سعید خان رودباری وا اهالی کرمسیرات کرمانرا بمتابعت دعوت کرده باوی موافقت کرده دیگر کرت حکمران کرمان

جلد دهم — در ورود حضرت محمد شاه غازی باصفهان و وقایع آن دوران

عزم اسفندقه نموده در بلوک سوغان خبر رسید که آقاخان قلعه اسفندقه را که حصنی است حصین و بامنی متین محکمه خود قرار داده و غله بسیاری بدانجا فرستاده با فرقه ازرو و باری و جماعتی از بلوچ متفق و مستعد است فضلعلی خان رعایت حزم کرده در سوغان بماند و دو عراده توپ و سه فوج نظام را از شهر نزد خود خوانده عزم رزم آقاخان تصمیم داد آقاخان راپای ثبات از پیش بدر رفته بسمت کرمیرات میناب گریخته سرای زمستانزادان کرمیرات بتهیه استعداد مخالفت بگذرانیدند پکلار پکی هم در شهر برتق وفتق حکمرانی خود اشتغال ورزید ذکر ورود مسعود حضرت پادشاه فلکجاه محمد شاه قاجار باصفهان و وقایع اتفاقیه آن زمان چون علما و فضلا و سادات و قادات و حکام و عمال اصفهان از قرب وصول موکب همایون اعلی استحضار کامل یافتند بشوق و شغف بی پایان در پذیره و استقبال رکاب بوسی شاهنشاه مجسته خصال از یکدیگر سبقت گرفته و در منازل عرض راه بتدریج سعادت حضور یافته و هریک بقدر پایه و مایه مورد التفات و عنایات خسروانه شدند در بیست و دوم شهر ذیحجه الحرام که ساعت ورود اختیار ارباب تنجیم و اصحاب تقویم افتاده بود عمارت هفت دست از نزول اعلی فروغ و بهای جدید حاصل کرد و امراو ارکان دولت هریک در مقامی درخور اقامت گزیدند شهر اصفهان که آرزوی جهانیان بود برلشکر پادشاه دشمن شکن چشک آمد کوه و دره و دشت از راکب و مرکب مملو گردید و میل در میل خیمه و خرگاه نور مهر و ماه را از عرصه خاک مانع و حایل شد حکام اطراف با هدایای شایسته بحضور مبارک آمدند و بناصیه عبودیت و شفاه خلوص خاک آستان اعلی را مشعش و مجدر ساختند جناب سیادت مآب فخر المجتهدین و زین المتهجدین حجة الاسلام علی الانام حاجی سید محمد باقر شفتی رشتی زید فضله و جناب الحاج الفاضل حاجی محمد ابراهیم کلباسی و سایر عظمای علما و قضات و مشایخ بمجلس حضور پادشاه دانشمند ایزد شناس استعداد یافتند با هریک تفقدی خاص رفت و صحبتی مخصوص افتاد که عموما بحسن خلق و غور درک و علو همت و سمو مرتبت شاهنشاه اسلام پناه متفق الکلمه گشتند و بدعای دولت و ثنای حضرت رطب اللسان آمدند و از جانب پادشاه عصر بهریک انعام طلاب مدارس و سلاک خوانق در ارات و ابغالی موقفت متمره تقسیم و تشخیص رفت و جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی که فی الواقع از فضلای عهد بود ابواب مراودت و مواصلت با هریک از فحول علما و رجال عرفا مفتوح کرد و همکنان را از صفای عقیدت سلطان عهد و نستیمان آمد دولت ابد مهد مشعوف و مشکور داشت همگذا جناب میرزا نصرالله دبیر پسر صدر الممالک که صاحب فضل کافی و ذوق وافی و طبع صافی بود اصحاب فضل و ذوق بمجلس اعلی و اعطای وظایف عظمی دلالت و وکالت همیکرد و در شهر محرم الحرام سفرای دول خارجه در رسیدند و جناب صارم افندی سفیر دولت سنیه عثمانی از جانب سلطان عبد المجید خان بن سلطان محمود خان غازی با نامه مصادقت حشامه در رسید و سعادت حضور یافت و مورد تشریفات مقرره شد و حسین خان اجودان باشی که بسفارت دول خارجه مامور بود با تفاق جناب کنت سرسی صاحب فرستاده خاص دولت قدیمه فرنس از شهر پاریس در اصفهان بزیارت لقای همیون پادشاه نیکو شمایل زیبا خایل مستعد گردید و دخایل صاحب سفیر دولت بهیه روسیه و اتابیاز محرم فرستاده خان جیوه اللهقلی خان خوارزمی و عبد الرزاق افندی فرستاده علیرضا پاشا حکمران دار السلام بغداد بحضور شاهنشاه باعدل و داد آمدند و هدیه خان خوارزم چهل راس اسب ترکمانی بود که هریک را قوایم مهیب یاد صرصر و هیاکل محل کوه قارن توانستی خواند هریک مطالب و مآرب خود را عرضه کردند و از جانب مرسل خویش اظهار موافقت و مواحدت بادار سایند چون بنهجی که اشارت رفت برحی از اجامر و اوباش در آنشهر پای از اندازه رعیتی برتر نهاده بودند و با ضعفا و فقرا و عجزه و مساکین بیمروتی و بی اعتدالی گزیده احیانا بقتل و غارت شی چند ضعیف پرداخته بلاحظه شر جزئی از برای خیر عام باخذ و قید و قتل و صید آنان اشارت رفت مقرب حضرت خاقانی نصرالله خان قاجار دوالو کشیکچی باشی واقعی و خالوزاده حقیقی پادشاه با جماعتی از غلامان خاصه سلطانی در شهر شرط تفحص بجای آورده آن اشرار را از زوایای مفر و خفایای مهرب بیرون کشیده مقید و مغلول همیداشت هفتاد تن که بی شایبه و شبهه موجب بیاست خاقانی و مورد مواخذت سلطانی گردیده بودند در معرض قهر دارای دهر در آمدند و احدی از آن گروه ضلالت پژوه بناواجب در پنجه شکنجه رنجه نیامد و برحی را از رسانها بطهران آوردند و جمعیرا باگردند علی الجمله چون انتظامی بکمال در امور فارس و عراق روی داد ایالت اصفهان بمعتمد الدوله منوچهر خان گرجی حکمران سابق کرمانشاهان که امیری کیپ بود مفوض افتاد و لرستان و عربستان نیز بدان انضمام یافت و بهر شهری حکام و فرمانروائی متناسب تعیین رفت موکب ظفر کوکب قصد رجوع بدار الملک فرموده و از راه خوانسار و کلیایگان بحرکت در آمده نواب شاهزاده فرخ سیر میرزا را از حکومت

از پا درآمد و سر بر خاک هلاک نهاد بعد از قتل وی همراهانش هریک بطرفی گریختند و آقاخان مظفر و منصور شد و بر سر عبدالله خان سریر تراب الغبار برده بعد از مقابله و مقاتله او را نیز مغلوب ساخته و او بقلعه برنجان تا خته تحصن اختیار کرد و خان معظم الیه بوی نپرداخته بمضمون وکل الصید فی جوف الفرا بعزم قتل فضلعلی خان و فتح شهر کرمان استعجال کنید و هم در عرض راه بولیمحمد خان رسیده بحمله چند بنیاد ثبات او را از پنج برکند جمعیت او را تفرقه مبدل ساخت و او را در کمند قهر اسیر و دستگیر آورد و در کمال غلبه و جلال بیرد سیر که دوازده فرسنگی کرمان است نزول اجلال کرد و کار او قوت تمام یافت و صیت شجاعت و نصرت او در شهر و بلوکات بمشهر و قلعه شیز را بتصرف گرفت و در آن بتوقف بماند و فتحنامه باطراف اکناف روان کرد و بعظما و زعمای شهر در باب اخذ وجه پیشکلر پکی نامه فرستاد خان قراباغی از وقوع این امور پریشان خاطر آمد و دانست که اگر در شهر توقف کنند روی خیر و فلاح و فوز و نجاح البته نه بیند و عما قریب کلانتران شهر او را دست بسته بجهة خود اهل شهر با قاخان خواهند سپرد و جا و یدان بدنام و تمام خواهد گردید و امنای دولت او را بسخافت رای و جبانت طبع نسبت دهند لاجرم با معدودی از منسوبان و خاصان خویش از شهر خارج شد و دست از جان شسته روی بسوی شیز نهاد آقاخان از آن گزارش مار سر کوفته برادر کشته خشمگین گردید و در فروسیت و دلیری معروف بود و بشجاعت و سخت سری موصوف برانگیخت و پای ثبات او از پیش بدر رفت و قبل از ورود و وصول جنود او از قلعه شیز برآمده روی بگریز نهاده و راه بم و نرماشیر در گرفته همیشد توپ و تپش از او فرو ماندند و پکلر پکی قراباغی دست از تعاقب باز نداشت در قفای او همیرانند و او از مجال درنگ در مخال محال بود تا از بم در گذشت و راه بلوچستان پیش گرفت بدان قدر نیز معاف نشد در منزل ریکان که آخر بلوک نرماشیر است و اول خاک بلوچستان شیر مرد قراباغی خود را بدو قرب ساخت و هم از کرد راه دست بشمشیر بازید و آهنگ نبرد بلند آوازه کرده او نیز لختی توقف و مدافعت پیشه کرد و از بیم عاقبت و خیم اندیشه تاب مقاومت نیاورده دو ثلث از لشکر بایش مقتول و ماسور آمدند چون کار چنان سخت دید بنه و آغوزق گذاشته از همراهان کناری گرفته فی امان من لباس الظلام وقتی که ظلمت غسق دمیده بود راه بیابان سپرد توپخانه و آزوق و قورخانه و آغوزق و مفرش و صندوق او بالتمام غنیمت سپاه منصور سلطان ایام شد و او ناچار از راه لوط بقندهار رسید در آنجا نیز درنگ نکرده بهندوستان رفت و محترما در آنجا فرود آمد و خان قراباغی تفاصیل حال مشارالیه را مشروحا معروض داشته مورد الطاف خاص و خلع و نشان اخص گردید و مدت این مصاف و خلاف همانا چهارده ماه تطویل یافت و از دور و نزدیک برکار هر دو تحسین کردند و جای آن بود قبل از وصول خبر فرار آقاخان از کرمان بجانب بلوچستان و فشار صیب الله خان امیر توپخانه بمعاونت فضلعلی خان قراباغی پکلار پکی کرمان مامور شد و چون بدان حدود در رسید کار آقاخان گذشته بود و بخدمات دیگر مامور شد و چون دو حکمران در ملکی مثل دو شمشیر است در بنامی لهذا حضرت شاهنشاه فلکجاه پکلار پکی را بجهة دلجوئی و تفقد و ارتقای عزو علا بحضور مبارک حضار فرمود و بعد از التفات و مراسم بیغایات مقرر فرمود که بشرف حضور مبارک مشرف باشد و امیر توپخانه حکمران کرمان باشد ذکر طغیان اهالی بمپور و افاغنه و ماموریت صیب الله خان امیر توپخانه بحکومت کرمان و قلع و قمع بلوچ و افغان و بعضی وقایع این سال صیب الله خان امیر توپخانه اعلی فرزند علیقلی خان شاهیون از ماجد امرای دربار شاهنشاهی بود و چون سابقا معروض افتاد که آقاخان اسمعیلی و محمدعلیخان تاروئی حاکم بمپور و بلوچه پای از کلیم خویش فرا پیش نهاده متصدی جسارات غریبه میگردیدند در بلوکات قریه کرمان دخل و تصرف مینمایند پادشاه دانش شعار معدلت کردار دانست که طبقات صحرانشینان از قواعد عقل و ادب بیخبرند و از مراسم عدل و مروت ابدا استحضاری ندارند تا صدمه تیغ تیز و هیبت جنود پرستیز محصول و زکار و مشهود ابصار ایشان نکرد بمقام و محال خود قانع و شاکر نخواهند بود لاجرم امیر توپخانه را فرمان داد که با عراده چند توپ ثقیل تن و چندی مرد افکن راه آلصوب در نوردد و متمردان افغان و بلوچ را که در تعداد بهایم و علوجند کوشمالی بسزا دهد لاجرم خان والاشان با تجملی شایان و تهیه مناسب از شهر کرمان به بمپور روانه شد و در ضمن احکام خدیوانه اشارت رفت که محمد دل خان برادر کریمداد خان افغان که در آنجا بود و سامان باقطاع و سیورغال مخصوص بود بموافقت امیر توپخانه جنبشی کند و از آثار عوالم قهر خسروانه استطلاعی نماید و نیز با یکصد سوار از دکار زار با امیر توپخانه نجدد و در مسیرات کرمان و بمپور و بلوچستان ارتقال جست و بجهة مدد مخارج آن جنود مبلغی کلی مقرر شد از جمله سی هزار تومان بفارس محول افتاد نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران پارس مبلغ مذکوره را نقد کرده بمصحوب سی سوار روانه کرمان کرد و در موقفی مناسب بجنود منصور موصول افتاد مع القصه حصار حصین

بمبور را که معرب آن بن فهل است و مخلفان متصرف شده بودند و آن قلعه بکمال متانت معروفست بمحاصره احاطه کردند مدتی از طرفین کارزار گرمی بود و جماعتی دراین میانه از شهرستان وجود بدیار عدم بار بربستند امیر سعید خان بلوچ حاکم رودبار کرمان که پیوسته خدمتکار دیوان اعلی و دولتخواه حکام کرمان بوده و خدمات بسیار بدین دولت نموده با هزار نفر جمازه سوار رسید و دراین سفر بهمراه صیب الله خان امیر توپخانه مقدمه الجیش بود و در محاصره و تسخیر بمبور اهتمام تمام کرد تا آخر الامر جنود سلطانی غلبه کردند قلعه را تسخیر و قلعه گیانرا اسیر ساختند در روزی که امیر توپخانه بکار اشتغال داشت و در اردو بنود همانا سربازی چکی از عورات اسیر بمبوری دست اندازی خواست آنفرقه با یکدیگر موافقت جسته بخدمت نسوان خود را بکشتند آنگاه با فوج بجاریه درآمدند جوی خون جاری گردید و بسیاری مقتول شدند بعد از مراجعت امیر توپخانه چون متفرق نشدند مجددا قشون نظام طغیان و از دحام کرده در قتل آنطایفه اهتمام تمام کردند و امیر توپخانه با عموم رعایای فاغنه و بلوچیه بحر قتل و قهر رفتار نکردند و چندین هزار کس از آنطوایف اسیر و قتیل کردو بسفک دماء وهتک اموال و لی سخت رفت که فی الحقیقه پادشاه عدالت پناه تابدان حد ابدا رضا نداده بود مال کثیر بغارت رفت و قومی بسیار اسیر شدند و زیاده از هزار نفر بقتل اندر آمدند چون پادشاه عدالت شعار بران پیداد مستشعر شد با صلاح آن امور پرداخت و ماندکانرا از کمند اسر رهائی فرمود و از واقعات فارس آنکه چون سابقا فیما بین اولیای دولت علیه ایران و وزیر مختار دولت بهیه انگلستان در باب امر هرات نقاری رفته بود و برنجی که اشارت بدان رفت جماعتی از جنود انگلیس از راه بحر عمان بسواحل فارس رانده جزیره خارک که قریب ببندر ابوشهر است و معبر سفاین بحار بتصرف درآورده بودند بعد از رفع تکدر طرفین و اصلاح جانبین جزیره مذکوره را تخلیه کرده بمواطن خود بازگشتند بر حسب امر کارگذاران دربار شهریار نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران فارس لطفعلی خان برادرزاده علیخان پسکلار پسکی لارستانرا با یکصد نفر تفنگچی لاری و قورخانه بقدر ضرورت برسم ساخلو بخارک مامور گردیده ماه بماه علوفه و آزوقه آنانرا از ابوشهر و تنگستان و برازجان حمل و نقل و واصل میکردند و دویست و پنجاه تومان مالیات دیوانی که اعراب آل موسوخ سواکن جزیره خارک همه ساله بدیوان خدمت میکردند معاف افتاد و از جانب نواب امیرزاده فرمانفرمای فارس هشت دست خلعت شایسته بمشایخ آل عتوب سکان بحرین مرسول و موصول شد و در این سال بفرمان خسرو سهمال نواب شاهزاده فتح الله میرزای ملقب بشعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول گردیده و امر حکومت آن ولایت را بمقرب الحضرت علیخان مراغه قدیمی که از پرورد گان نایب السلطنه مغفور بود و در این اوقات بحکم دیانت و امانت بمنصب نظارت اختصاص داشت مفوض فرمود که مداخل آنولایت را بمخارج کارخانه دار النظاره مصروف دارد و تا خود از حضور حضرت والا غایب نکرد مقرر شد که والدش که مردی عاقل و کدخدامنش بود به نیابت او پردازد و هم در این اوان نواب امیرزادگان معظم بحکومت بلاد مامور شدند بر و جرد نواب سلطانمراد میرزا رسید و همدان بنواب خانلر میرزا و ملایر بنواب شاهقلی میرزا اشتمال یافت و بعضی از حکام در بلاد تبدیل و تجدید یافتند از جمله حاجی خان شکی حاکم کرمانشاهان شد و نور محمد خان قاجار دوالو بوزارت بهمن میرزا رفت و حسین خان اجودان باشی بحکومت یزد منصوب شد و نواب بهاء الدوله معزول آمد و نواب شاهزاده خاقان لقب یافت و حاجی خان در کرمانشاهان بسوء سلوک مشهور و معروف و با ایلات آنولایت که غالبا غالی و دوستدار و پرستار حضرت علی عالی میباشند بواسطه تسنن خود عداوت پیشه کرد بالاخره حیاتقلی خان و دیگران در منزل کرند ناچار شده از او رمیدند و خلق از دحام کرده او را بکشتند و از خوف پادشاه ایران کوچیده بخاک بغداد در رفتند و فرمانی از شاهنشاه ایران بعلی رضا پاشای حکمران بغداد صادر شد و حسب الامر ایلات را راه نداده ناچار در بیم و امید بمحل و مکان خود باز آمدند و از حادثات ایام در این اوقات و هنگام رحلت نواب قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار بود که در تبریز بیمار و مریض و در حین عفونان مشتبا در شهر ذیقعده جهانرا بدرود کرد و دیده جهانیان از سوگ خویش اشک آمود ساخت و نواب امیرزاده بهمن میرزا که برادر اکبر او که با یالت بروجرد اختصاص داشت بحکومت آذربایجان رفت و بروجرد بنواب شاهزاده ملک قاسم میرزا عم اکرم شهریار اشتمال پذیرفت و هم جناب محمد خان امیر نظام دولت علیه عالیه ایران که با عنجد از اعاظم امرا و نبش چنانکه در مجلد هشتم تحریر یافته بشیخعلی خان زنگنه وزیر صفویه مشهی میکرد و خود پیوسته در آذربایجان با انتظام امور نظام مختار و با اقتدار بود در شهر رمضان طبل رحیل فرو کوفت و روی بسوی عالم عقبی نهاد و در این سال اعلیحضرت سلطان عبد المجید خان خداوندگار روم که بعد از سلطان محمود خان بجای والد ماجد سلطنت روم یافت و ولادت باسعادتش در سال یکهزار و دویست و سی و هفت جلوس میمونش در یکهزار و دویست و پنجاه و پنج بود با محمد علی پاشای مصری

از پا در آمد و سر بر خاک هلاک نهاد بعد از قتل وی همراهانش هر یک بطرفی گریختند و آقا خان مظفر و منصور شد و بر سر عبد الله خان سرتیپ الغار برده بعد از مقابله و مقاتله او را نیز مغلوب ساخته و او بقلعه برنجان تا خته تحصن جست اختیار کرد و خان معظم الیه بوی نپرداخته بمضمون وکل الصید فی جوف الفرا العزم قتل فضلعلی خان و فتح شهر کرمان استعجال کنید و هم در عرض راه بولیمحمد خان رسیده بجمله چند بنیاد ثبات او را از پنج برکند جمعیت او را بتفرقه مبدل ساخت و او را در کمند قهر اسیر و دستگیر آورد و در کمال غلبه و جلال بیرد سیر که دوازده فرسنگی کرمان است نزول اجلال کرد و کار او قوت تمام یافت و صیت شجاعت و نصرت او در شهر و بلوکات مشتهر و قلعه مشیر را بتصرف گرفت و در آن بتوقف بماند و فتحنامه باطراف و اکناف روان کرد و بعظما و زعمای شهر در باب اخذ و قید پکلر بیکی ناصحا فرستاد خان قراباغی از وقوع این امور پریشان خاطر آمد و دانست که اگر در شهر توقف کرنید روی خیر و فلاح و فوز و نجاح ابسته نه پندد و عما قریب کلانتران شهر او را دست بسته بجهة خود اهل شهر با قاخان خواهند سپرد و جاویدان بدنام و تمام خواهد گردید و امنای دولت او را بسخافت رای و جبانت طبع نسبت دهند لاجرم با معدودی از متنوبان و خاصان خویش از شهر خروج کرد و دست از جان شسته روی بسوی مشیر نهاد و آقا خان از آن گزارش مار سر کوفته برادر کشته خشمگین گشته در فروسیت و دلیری معروف بود و بشجاعت و سخت سری موصوف بر اندیشید و پای ثبات او را نیش مدبر رفت و قبل از وصول جنود او از قلعه مشیر بر آمده روی بکرمان نهاده و راه بم و نرماشیر در گرفته همیشد توپ و تپش از او فرو ماندند و پکلر بیکی قراباغی دست از تعاقب باز نداشت در قفای او همیراند و او را مجال درنگ در مخال محال نبود تا از بم در گذشت و راه بلوچستان گرفت بدان قدر نیز معاف نشد در منزل ریکان که آخر بلوک نرماشیر است و اول خاک بلوچستان شیر مرد قراباغی خود را بدو قریب ساخت و هم از کرد راه دست بشمشیر بازید و آهنگ نبرد بلند آوازه کرده او نیز لختی توقف و مدافعت پیشه کرد و از بیم عاقبت و خیم اندیشه تاب مقاومت نیاورده دو ثلث از لشکر یانش مقتول و ماسور آمدند چون کار چنان سخت دیدند و آغروق گذاشته از همراهان کناره کرفته فی امان من لباس الظلام و قتی که ظلمت عسق دمیده بود راه بیابان سپرد توپخانه و آزوق و قورخانه و آغروق و مفرش و صندوق او بالتمام غنیمت سپاه منصور سلطان ایام شد و او ناچار از راه لوط بقندهار رسید در آنجا نیز درنگ نکرده بهندوستان رفت و محترما در آنجا فرود است و خان قراباغی تفاصیل حال مشار الیه را مشروحا معروض داشته مورد الطاف خاص و خلع و نشان اخص گردید و مدت این مصاف و خلاف همانا چهارده ماه تطویل یافت و از دور و نزدیک بر کار هر دو تحسین کردند و جای آن بود قبل از وصول خبر فرار آقا خان از کرمان بجانب بلوچستان و قشار صیب الله خان امیر توپخانه معاونت فضلعلی خان قراباغی پکلار بیکی کرمان مامور شد و چون بدان حدود رسید کار آقا خان گذشته بود و بخدمات دیگر مامور شد و چون دو حکمران در ملکی مثل دو شمشیر است در نیامی لهذا حضرت شاهنشاه فلکجاه پکلار بیکی را بجهة دلجوئی و تفقد و ارتقای بمراتبی غرو علا بحضور مبارک احضار فرمود و بعد از التفات و مراحم بیغامات مقرر فرمود که بشرف حضور مبارک مشرف باشد و امیر توپخانه حکمران کرمان باشد ذکر طغیان اهالی بمپور و افاغنه و ماموریت حبیب الله خان امیر توپخانه بحکومت کرمان و قلع و قمع بلوچ و افغان و بعضی وقایع این سال حبیب الله خان امیر توپخانه اعلی فرزند علیقلی خان شاهسون از مامجد امرای دربار شاهنشاهی بود و چون سابقا معروض افتاد که آقا خان اسمعیلی و محمد علیخان تاروئی حاکم بمپور و بلوچیه پای از کلیم خویش فرا پیش نهاده متصدی جسارات غریبه میکردیدند در بلوکات غربیه کرمان دخل و تصرف مینمایند پادشاه دانش شعار معدلت کردار دانست که طبقات صحرانشینان از قواعد عقل و ادب بیخبرند و از مراسم عدل و مروت ابدا استحضاری ندارند تا صدمه تیغ تیز و هیبت جنود پرستیز محصول و زکار و مشهود ابصار ایشان نکرد د بمقام و محال خود قانع و شاکر نخواهند بود لاجرم امیر توپخانه را فرمان داد که با عراده چند توپ شین تن و چندی مرد افسکن راه آلضوب در نوردد و ممتردان افغان و بلوچ را که در تعداد بهایم و علوجند کوشمالی بسزا دهد لاجرم خان والاشان با تجملی شایان و تهیه مناسب از شهر کرمان به بمپور روانه شد و در ضمن احکام خدیوانه اشارت رفت که مهر دل خان برادر کیسند خان افغان که در آنجا بود و سامان باقطاع و سیورغال مخصوص بود بموافقت امیر توپخانه جنبشی کند و از آثار عوالم قهر خسروانه استطلاعی نماید و نیز با یکصد سوار از دربار با امیر توپخانه نجدود کر مسیرات کرمان و بمپور و بلوچستان ارتقال جست و بجهة مدد مخارج آن جنود مبلغی کلی مقرر شد از جمله سی هزار تومان بفارس محول افتاد نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران یارس مبلغ مذکوره را انفاذ کرده بمصحوب سی سوار روانه کرمان کرد و در موقفی مناسب بجنود منصور موصول افتاد مع القصه حصار حصین

میور را که معربان بن فهل است و مخلفان متصرف شده بودند و آن قلعه بکمال متانت معروفست بمحاصره احاطه کردند مدتی از طرفین کارزار کشت و جماعتی دراین میانه از شهرستان وجود بدیار عدم بار بربستند امیر سعیدخان بلوچ حاکم رودبار کرمان که پیوسته خدمتکار دیوان اعلی و دولتخواه حکام کرمان بوده و خدمات بسیار بدین دولت نموده با هزار نفر جازه سوار رسید و دراین سفر بهمراه صیب الله خان امیر توپخانه مقدمه الجیش بود و در محاصره و تسخیر میور اهتمام تمام کرد تا آخر الامر جنود سلطانی غلبه کردند قلعه را تسخیر و قلعه کیانرا اسیر ساختند در روزی که امیر توپخانه بشکار اشتغال داشت و در اردو بنود همانا سربازی چکی از عورات اسیر میوری دست اندازی خواست آنفرقه با یکدیگر موافقت جسته نخست نسوان خود را بکشتند آنگاه با فوج بجاریه درآمدند جوی خون جاری گردید و بسیاری مقتول شدند بعد از مراجعت امیر توپخانه چون تفرقه نشدند مجددا قشون نظام طغیان و ازدحام کرده در قتل آنطایفه اهتمام تمام کردند و امیر توپخانه با عموم رعایای افاغنه و بلوچیه بخرقتل و قهر و شکار نکردند و چندین هزار کس از آنطوایف اسیر و قتیل کردو بسفک دماء و هتک اموال و لی سخت رفت که فی الحقیقه پادشاه عدالت پناه تابدان حد ابدا رضا نداده بود مال کثیر بغارت رفت و قومی بسیار اسیر شدند و زیاده از هزار و بقتل اندر آمدند چون پادشاه عدالت شعار بران بیداد مستشعر شد باصلاح آن امور پرداخت و ماندکانرا از کمند اسر رهائی فرمود و از واقعات فارس آنکه چون سابقا فیما بین اولیای دولت علیه ایران و وزیر مختار دولت بهیه انگلستان در باب امر هرات نفاری رفته بود و برنهجی که اشارت بدان رفت جماعتی از جنود انگلیس از راه بحر عمان بسواحل فارس رانده جزیرهٔ خارک که قریب ببندر ابوشهر است و معبر سفاین بحار بتصرف درآورده بودند بعد از رفع تکدر طرفین و اصلاح جانبین جزیره مذکوره را انگلیسه کرده بمواطن خود بازگشتند برحسب امر مکارکذاران دربار شهریار نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران فارس لطفعلی خان برادرزاده علیخان پسکلار پسکی لارستانرا با یکصد نفر تفنگچی لاری و قورخانه بقدر ضرورت برسم ساخلو بخارک مامور گردیده ماه بماه علوفه و آزوقه آنانرا از ابوشهر و تنگستان و برازجان حمل و نقل و واصل میکردند و دویست و پنجاه تومان مالیات دیوانی که اعراب آل موسوکن جزیرهٔ خارک همه ساله بدیوان حضرت میکردند معاف افتاد و از جانب نواب امیرزاده فرمانفرمای فارس هشت دست خلعت شایسته بمشایخ آل عتوب سکان بحرین مرسول و موصول شد و در این سال بفرمان خسرو پهمال نواب شاهزاده فتح الله میرزای ملقب بشعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول گردیده و امر حکومت آن ولایت را بمقرب الحضرت علیخان مراغهٔ قدیمی که از پرورد گان نایب السلطنه مغفور بود و در این اوقات بحکم دیانت و امانت بمنصب نظارت اختصاص داشت مفوض فرمود که مداخل آنولایت را بمخارج کارخانه دار النظاره مصروف دارد و تا خود از حضور حضرت والا غایب نکرد مقرر شد که والدش که مردی عاقل و کدخدامنش بود به نیابت او پردازد و بهم در این اوان نواب امیرزادگان معظم بحکومت بلاد مامور شدند بروجرد نواب سلطانمراد میرزا رسید و همدان بنواب خانلر میرزا و ملایر بنواب شاهقلی میرزا اشتقال یافت و بعضی از حکام در بلاد تبدیل و تجدید یافتند از جمله حاجی خان شکی حاکم کرمانشاهان شد و نور محمدخان قاجار دوالو بوزارت بهمن میرزا رفت و حسین خان اجودانباشی بحکومت یزد منصوب شد و نواب بهاء الدوله معزول آمد و نواب شاهزاده خاقان لقب یافت و حاجی خان در کرمانشاهان بسلوک مشهور و معروف و با ایلات آنولایت که غالبا غالی و دوستدار و پرستار حضرت علی عالی میباشند بواسطه بستن خود عداوت پیشه کرد بالاخره حیاتقلی خان و دیگران در منزل کرند ناچار شده از او رمیدند و خلق از دحام کرده او را بکشتند و از خوف پادشاه ایران کوچیده بخاک بغداد رفتند و فرمانی از شاهنشاه ایران بعلی رضا پاشای حکمران بغداد صادر شد و حسب الامر ایلات را راه نداده ناچار در یم و امید بحل و مکان خود باز آمدند و از حادثات ایام در این اوقات هنگام رحلت نواب قهرمان میرزا برادر صلبی و بطنی حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار بود که در تبریز بیمار و مریض و در عین عنفوان شباب در شهر ذیقعده جهانرا بدرود کرد و دیدهٔ جهانیان از سوگ خویش اشک آمود ساخت و نواب امیرزاده بهمن میرزا که برادر اکبر او که بایالت بروجرد اختصاص داشت بحکومت آذربایجان رفت و بروجرد بنواب شاهزاده ملک قاسم میرزا عم اکرم شهریار اشتقال پذیرفت و هم جناب محمدخان امیرنظام دولت علیه عالیه ایران که با عنجد از اعاظم امرا و نسبش چنانکه در مجلد هشتم تحریر یافته بشیخعلی خان زنگنه وزیر صفویه منتهی میگردد و خود پیوسته در آذربایجان با انتظام امور نظام مختار و با اقتدار بود در شهر رمضان طبل رحیل فرو کوفت و روی بسوی عالم عقبی نهاد و در این سال اعلیحضرت سلطان عبدالمجید خان خداوندگار روم که بعد از سلطان محمود خان بجای والد ماجد سلطنت و هم یافت و ولادت باسعادتش در سال یکهزار و دویست و سی و هفت جلوس میمونش در یکهزار و دویست و پنجاه و پنج بود با محمد علی پاشای مصری

مصاف داده مظفر شده ولایاتی که محمد علی پاشا متصرف شده بود استرداد شده و بموافقت دولت بهیه روسیه و دولت بهیه عثمانی کار بر آن تقریر یافت که ولایاتی که محمد علی پاشا تدریجا بتصرف درآورده و اگذارد و حکومت مصر مخصوصه بنسلا بعد نسل متعلق باو نماند و معاهده قوام یافت و دولت بهیه عثمانی اقوی گردید هم از حادثات عراق عرب و وقوع واقعات بوالعجب حکایت دلشنه عبرات عالیات است و مجملا اینکه در این سال نجیب پاشا سر عسکر بغداد از دولت قوی بنیاد عثمانی بحکومت وایالت آنشهر و مضافات مامور شد و چون جماعتی از اوباش و رنود و اجلاف بتدریج از بلاد اطراف و اکناف بعتبات عالیات جمع شده بفتنه و فساد و لهو و لعب میکوشیدند و روز بروز بجور و ستم پروری پرداخته یکدیگر را خود امیر ساخته در امورات آنشهر تصرف و استیلا یافته و کار ایشان قوت گرفته حاکم و محکوم آنشهر متبرکه و اخلاف با آنطایفه کاری صعب گردید پاشای مذکور بجهة انتظام مصالح جمهور عسکری بمدافعه ایشان فرستاده ایشان نیز اتفاق کرده بحصار پرداختند و ساکنین شهر را ناچار با خود متفق ساختند مدتی از طرفین بمنازعه و مقاتله درگذشت بعد از محاصره شهر متصرف عسکر دولتی در آمد و بقتل و غارت نهایت غوایت و جسارت ورزیدند و اموال جماعتی از تجار و صلحای دولت علیه ایران که در آن روضه جنت نشان بود بغارت رفت و جمعی کثیر از صالح و طالح و عالم و جاهل و صغیر و کبیر عرضه شمشیر قتل شدند بعد از خرابی بیشمار و سوء ادب بسیار باز گشتند چون این اخبار بمسامع دولتخواهان حضرت شهریار رسید از آنجا که پادشاه جمجاه مریض و بیمار و استماع اینگونه اخبار مزید رنج و بیمار بود معروض نداشتند و پیشکاران حضرت با وزرای مختار دولت بگفتگو و مشاوره در آمدند و مقرر شد که بتوسط سفرای طرفین در اینباب و سایر مواد که در ثغور سرحدات اتفاق افتاد مطالب و مقاصد اظهار و جواب و سؤال طرفین آشکار شود و مقارن این حال معروض افتاد که صهیب الله خان امیر توپخانه مبارکه در صفحات کرمان و بلوچستان نظمی تمام داده و در جمیع ایشام برده تطاول عظیم و چپاول خطیر در بیمور ظاهر ساخته رعایا از وی خایف و برایا از وی ملول پادشاه عدالت پناه بجهة تقدیم بعضی خدمات او را بحضور اعلی خوانده حکومت و ایالت آن صفحات بعباسقلی خان بن ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان جوانشیر قراباغی که در اخلاق حمیده و صفات مستحسنه ضرب المثل بود مفوض فرمود و امیر توپخانه بطهران آمده بتهیه جشن سور و سرور و زفاف و عروسی پرداخته تدارکی غریب سرانجام کرده و اساسی بزرگ بنیاد نهاده و هنگامی که مخطوبه مجوبه دی از میان ایل شاهیون با تجملی وافر وارد طهران شد آن امیر بی نظیر مریض و ناکام چشم از دیدار عروس جمال جلال بربست آن سور بسوگ و آن عیش بماتم و آن شادی بغم تبدیل یافت و از فضلای زمانی و علمای حقانی جناب حقایق مآب سید صدرالدین دزفولی که پیری معمر و میری منور بود در جلت نمود و از سرحدات خراسان و خوارزم منهیان نگاشتند که الله قلیخان اوزبکی والی خوارزم پس از نهجده سال خوارزمشاهی درگذشت و نعشش او را در جوار مزار پهلوان محمود قتالی مدفون کردند و رحیم قلیخان پسرش بحکم وصیت و وراثت بر مسند خانیت خوارزم برنشست و از جانب پادشاه جمجاه میرزا رضای بتریزی برسم سفارت و تعزیت و تهنیت با بعضی هدایا روانه آن مرز و بوم شد ذکر عزیمت نصرت ضمیمه نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزای قاجار بکرکان و انتظام آن سامان و مراجعت بمازندران ایالی

کرستان من باب الحرمة مشایخ طریقت خود را که غالبا از سلسله نقشبندیه اند نام ببرند و حضرت ایشان خوانند لهذا هر کس که دم از ارشاد زند بدین لقب موسوم شود در این ایام مجهولی کمنام بزراقی و شیادی طوایف تراکمه را مرشد و هادی شد و سلسله نسب خود را بعثمان بن عفان منسوب کرد و بشعبده و نیرنگ کرده ساده دل تراکمه را بفریفته با خود مطاوع و متابع ساخت و نهب و غارت دور و نزدیک پرداخت و فساد آنطایفه در استراباد بغایت سرایت نمود و حاکم و محکوم متضاوی شدند مقرب الخاقان محمدناصرخان قاجار حکمران استراباد شرح این حادثه را معروض داشت پس بحکم حضرت شاهنشاه ایران نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران مازندران با سواره و پیاده آن سامان مامور به تنبیه تراکمه شد و برای تعریک آنطایفه خیره سر از ساری بحرکت یافته روانه استراباد گردید و بجهة معاضدت و مظاهرت حضرتش محمدحسن خان سردار ایروانی ولد محمدخان امیر تومان مغفور نیز از دارالخلافه طهران با توپخانه و قورخانه فراوان و افواج آذربایجانی و عراقی و سواره باجلان و بیرانوند از راه سمنان و دامغان بصحرای گرکان رفت و بر طوایف ترکمان تاختند و بسی را بر خاک هلاک افکندند تا چنان شد که از سهم سپاه عراق و مازندران خانان ترک ترک نمودند خانمان مدت نه ماه تمام امیرزاده والا مقام و سردار کثیر الاقتدار در آن دشت از بانگ توپ جهان کوب لرزه روز ساعت آشکار میگردید چون ایشان و مخدوم قلیخان ترکمان

هادم اللذات ایمان نداد

روی بیلجان آورده باشاره امنای دولت جعفرقلیخان کردشادلو برنجردی باشهزار کس از مرکز ایالت خود روی بترا کمه آورده راه فرار برانگیخته فرو بست عاقبت الامر بسته آمدند و قبول خدمات کردند و زر دادند و سر دادند و برهانت و نواخترو پسر فرستادند و چون خان خوارزم محمد ولیخان نایب دوالو را لشکر فرستاده بود توقف امیرزاده در صحرای ترک و حرکت خان شادلو از جانب برنجرد مایه توهم او شد خان معظم الیه را باعزاز و اکرام و احترام تمام باردبیل و عریضه مخلصانه بپایه سریر کردون مصیر پادشاهی روانه داشته تا برحسب امر امیرزاده و سردار لشکر بحضرت شعار مراجعت کردند و حضرت ایشان را با پسر مخدوم قلیخان ریش تر اکمه بحضور مرحمت ظهور خسرو بزرگوار فرستادند و از فرط مکرمت پادشاهانه باجرهای بسیار بجان امان یافت و بی نام و نشان ماند و حکومت استراباد بگماکان برمقرب الخاقان محمد ناصرخان قاجار دوالو استقرار یافت و نواب امیرزاده ارومیه میرزا در ازای این خدمت باعطای نشان تمام الماس و حمایل اول سرتیپی مفتخر و مباهی شد مقرب الخاقان حکیم باشی میرزا بابای آذربایجانی که بامر نایب السلطنه مغفور سابقا بتولایات فرنگستان رفته بود و از علوم طبیعی حظی وافی تحصیل کرده و در این ایام بمعالجه بقرس پادشاه جمجاه سلطان محمد شاه میپرداخت در شهر شعبان سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت در شهر طهران مریض گردید و فات یافت و چون اوسالها در حضور اعلی بود و از مزاج مبارک نهایت استحضار داشت بعد از فوت او اطبا را در قواعد معالجه مباینت و مخالفت روشه مرض مزمن و علاج مشکل شد در ذکر بیماری اعلیحضرت شاهنشاهی و شدت وجع مفاصل و بقرس و عزیمت آب کرم معدنی سمت قزوین و مراجعت بولیان و دریاوک و ییلاقشی در آنجا و احضار شاهزادگان و اهالی حرم محترم بولیان و مراجعت بشمیران چون مزاج مبارک اعلیحضرت شاهنشاه معدلت پناه از جانب اعتدال بطرف انحراف انصراف گرفت و علت برعادت و سقم برصحت استیلا و استعلا یافت و اطبای حاذق در تشخیص ماده بقرس دم سودا وی بقرس کردند بتدابیر و معالجات کوشیدند و از آنجمله استحمام باب کرم معدنی را فی الجمله در اصلاح طبیعت مفید شمردند لهذا حضرت شهریاری عزم سفر قزوین و آب کرم آنجا فرموده با جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی و جماعتی از عظما و امرای ایرانی و اثاثه در خور و کفایت و چند عرابه ضرورت روانه آنجا شدند و چون هوای شهر طهران باحرارتی زاید و سکونت در شمیرانات مشتمل بر محاسن و فواید بود خادمان حرم عفت توام و شاهزادگان خورد سال بزرگ خصال علی الرسم به ییلاقات آن محال و متنزهات آبشور و جبال عزیمت کردند و پادشاه جمجاه بعد از وصول بمقصد و حصول مقصود بچمن و دمن دریاوک توجه فرموده شب و روزی چند بعیش و عشرت گذشت و شبها از کثرت چراغان و فرط آتشبازی آذشت و کوه و وادی ایمن و سینه سینا مشابهت می جست پس ازان بولیان که در عذوبت ماء و لطافت هوا از اماکن معروفه و مساکن موصوفه آن صفحات است نزول اجلال واقع شد و مدتی عزم توقف تصمیم یافت لهذا از سدهٔ سلطنت باحضار اهالی حرم و شاهزادگان محترم حکمی منیع و یارلیغی رفیع صادر شد پس از وصول یرلیغ بلیغ و توقیع وقیع و حصول استطلاع و استحضار بر حکم فرمان منیع امتثالا لامر الاشرف شاهزادگان اهالی حرم محترم از نیاوران حرکت کرده بقریه کن مسکن و از آنجا بقطع مراحل و طی منازل و نزول و ارتحال و حط و ترحال بخیم جلال وارد وی کردون تمثال و صول افتاد و من بنده مولف در عرض راه بحمتی نوبه شطر الغب گرفتار و پس از روزی چند بمعالجات حکیم خرقیل و حکیم موسی موسائی مشغول و چون تدبیر بر وفق تقدیر افتاد از ان سقم صحت روی داد و بهنگام رجعت و رکضت رکاب نصرت مآب همایون اعلی با نواب شاهزاده عباس میرزا بباغ و نگارستان بازگشت شد زیرا که هنوز آثار حر موز ظاهر و ورود بشهر نامناسب بود اعلیحضرت شاهنشاه بهنگام ورود بشمیران رجوع فرمود و پس از مضای ماهی توقف دیگر باره بعرصه طهران مورد ورود مسعود حضرت خاقان جهانبان گردید و در این ایام استماع رفت که جناب حاجی سید کاظم فاضل حکیم رشتی جهان فانی را بدرود کرد و همگذا فاضل خان گروسی چارچی باشی خاقان صاحبقران که ادیبی فاضل و راوی حافظ و متخلص بهرادی و جامع تذکره موسوم بانجمن خاقان بود در حلت کرد و حضرت شهریار مکرمت شعار بازماندگان ایشان تفقدات فرمود در بیان مامورت و سفارت میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره و ایلچی مختار دولت علیه ایران بمملکت اسلامبول مشهور بروم و معاهدات و مقررات او با دول خارجه و ذکر صورت عهدنامه او با دولت بلجیقا و وصول آن بحضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار خلد الله ملکه جناب مشیر الدوله میرزا جعفرخان الحسینی که از انجاب و اطیاب

عراق وارجوانی درحضرت نواب نایب السلطنه مغفور مصادقت ومخالصت ازاکفاواقران طاق ورونکاری درایران وچهارسال درفرنکستان خاصه لندن باکتساب کمالات واقتباس علوم رنج برده ودراین ایام مهندسباشی کل افواج نظام بود درپورش ترک وکرکان که چمن کالپوش منخیم چپوش وکنام ومنام ومجمع ومضجع یکعالم شیران وکرکان زره پوش بود بملاحظه جهته جامعه اسلامیه واتفاق واتحاد دولتین علیتین و تشخیص ثغور وتعیین حدود نامزد بسفارت اسلامبول گردیده ودرمنزل بی بی شیروان ازتوابع کرکان مرخص گشته ازراه سواحل بحرخزر واستر ومازندران بطهران رسیده وبعدازچندی ازراه ارزنة الروم ازراه خشکی وارد شهر معظم وسوداعظم اسلامبول گردیده درباب شاهزادگان قرار اردپیل وحادثه بندرمحمره کعب سخنان صواب درمیان آورده سئوال وجواب نمود الحاصل مدت سالی چند درآمد دولت قوی شوکت ایلچی مختارمقیم همپیمود وچون سفرای دول خارجه غالبا دراسلامبول اقامت داشتند وپکانکی واتحاد ومواصلت وودادبا دولت علیه ایران راغب بودند بادولت بلژیک که چهارملیون وصدوپنجاه هزارجمعیت واردراه مراودت سپرده بعدازاستیذان ازامنای دولت علیه ورخصت ازپیشگاه حضرت بهیه باوکیل آمدولت عهدنامه دوستی درمیان آورده وبرای ملک آرای اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه عرضه کرده صورت آن چنین است برخردمندان تیزهوش وتیزهوشان سخن نیوش پوشیده نماناد که جناب ب ب عباد امورمعاش ومعاد عباد رابقضه ارادت واختیار سلاطین باعدل وداد نهاد تاکافه برایا درتحصیل مال وحصول آمال وانجاح مطالب واسعاف مارب طریق مهربانی وودادسپرند وبرامون تعاند وخلاف نگردند بتیان این مقال آنکه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری سیرت بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمرطلعت مالک ممالک محروسه ایران وارث تاج وتخت سلاطین کیان ظل الله فی الارضین کهف الاسلام والمسلمین محمدشاه قاجار خلد الله ایام سلطنته الی آخر الاوان واعلیحضرت فلک رفعت قضادرایت قدرربت پادشاه تمامی بلجیق ابوپولد ادام الله ایام سلطنته الی آخرالزمان هردوعلی السویه چنین مناسب دیدند که بجهة تاسیس قواعد دوستی ومحبت وتمهید مراسم یکانکی ومودت وترفیه حال رعیت وگشایش ابواب منافع تجارت برروی عامه رعایا وبرایا مابین دولتین علیتین معاهده دوستی وتجارت منعقد شود لهذا دولت علیه ایران عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مختار دولت علیه ایران دردربار عثمانیه صاحب نشان صورت همایون ونشان اول شیروخورشید سرپتی وصاحب دوحمایل افتخار سبز وسرخ ونشان افتخار دولت علیه عثمانیه رازقرار دستخط اعلیحضرت همایون وامضای جناب جلالتمآب اجل افخم حاجی میرزا آقاسی درباب مخصوص وکیل ومختار نموده واعلیحضرت پادشاه بلجیقا ازقرار دستخط همیمون وامضانامه جداگانه جناب برون فرانو واجان وزیربحروزیرمختار دولت بهیه بلجیقا مقیم اسلامبول صاحب منصب ونشان اعلیحضرت پادشاه تمامی مملکت بلجیق وصاحب نشان درجه اول افتخار دولت علیه عثمانیه رادرایتاب ماذون ومختارساخته لهذا مامورین مذکورین بعدازتبدیل اختیارنامه طرفین قرارمعاهده را درضمن بیست ماده بنهج آتیه دادند ماده اول فیمابعد مابین دولت علیه ایران ودولت بهیه بلجیقا وتبعه ایشان اساس دوستی مؤبدا پایدار وبرقرارشود ماده دوم تبعه دولتین علیتین آمنا وسالما بمملکت یکدیگر تردد وگشت وگذارنمایند وهرکدام خواهند باکرایه یامرتجارت ونشیمن خودمنزل وحجره واسباب راحایز گردند ماذون باشند وازطرف مباشرین دیوان ممانعت نشود ودرحق آحاد رعیت دولتین رعایت وحرمت ملحوظ شود از اجحاف وستم محروس ومصون باشند واگریکی ازدولتین ذیشوکتین بادولتی دیگرجنگ ومحاربه داشته باشد اصلا بدوستی ابدی این دولت بهیچوجه خلل نخواهد رسید ماده سیم اشخاصیکه ازتبعه دولتین بهیتین بعنوان تجارت یاسیاحت بممالک یکدیگر میروند تاتوقف مینمایند درحق آنها لازمه احترام مرعی شود ازعوارض وتقسیم معاف باشند ودروقت دخول وخروج تجار دولت بلجیقا ازمتعه آنها درهیچجا یکدفعه زصدپنج کمرک زیاده مطالبه نشود وازمتعه تجار دولت علیه ایران مثل تبعه دولتین متحابتین فرانسه وانکلیس موافق تعرفه رفتار کرده ماده چهارم ازتبعه دولت بهیه بلجیقا اگربطریق سیاحت یاتجارت بممالک دولت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت وسلامتی آنها ازطرف دولت علیه ایران احکام و باشروعبور مرحمت شود که کسی مزاحم ومانع آنها نشود وحمایت ازآنها نمایند ماده پنجم دولت علیه ایران ماذون نمایند هردونفر رئیس تجار ازدولت بلجیقا درتبریزودارالخلافه طهران مقیم شوند که بامورتبعه دولت خودداری کنند وهمچنین اگردولت علیه ایران بخواهند که درشهرهای بروحل واسورس مملکت بلجیقا رئیس تجار بگذارند ماذون خواهند بود ماده ششم اگرمابین تبعه جانبین ازبابت معامله نزاع ودعوائی اتفاق افتد باستحضار رئیس تجار یاترجمان آندولت موافق شریعت وعادت مملکت قطع وفصل آن دعوی شود ودرصورتیکه یکی ازتبعه دولتین مفلس شود

به ابرو وعزت دولت محمد فرانسه وصاحب نشان ص؟

بعد از تشخص و تحقیق اموال و اسباب و رافیما بین ارباب طلب بطور عرضا سویت تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او بر تحاریر آمد دولت تسلیم شود ماده هشتم ایشانرا این عهدنامه دوستی و تجارت ابدالدهر بالکمال صداقت و وفاق از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد و هیچ حیله و تقصانی باجرای آن راه نخواهد یافت این عهدنامه دوستی و تجارت بسیاق واحد در دو نسخه تحریر و املا شده و از جانب مرخصین دولتین علیتین ممضی و ممهور گشته و مبادله گردیده انشاء الله تعالی نسخه مذبوره از طرفین دولتین هیتین تصدیق گشته در مدت چهار ماه یا کمتر این تصدیق نامها بامضا متصل آمده بین المامورین از سر نو مبادله گردد و بتاریخ روز چهارشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی مطابق سال دویل یکهزار و دویست و پنجاه و هفت مطابق چهاردهم شهر جولای هزار و هشصد و چهل و یک عیسوی در دارالخلافه اسلامبول سمت انجام پذیرفت ذکر حکومت و ایالت عباسقلی خان بن ابوالفتح خان بن ابراهیم خلیل خان جوانشیر قراباغی در کرمان و طغیان فتحعلیخان مهنی و عصیان او دولت ابدمدت و گرفتاری او و در دست میرزا اسدالله بن میرزا احمار مازندرانی وزیر سابق طهیرالدوله ابراهیم خان قاجار و آوردن او بدارالخلافه طهران و وفات او و در آن ایام و اوان ولایت کرمان بجنب آب و هوا اعدل بلاد ایران است ولی بواسطه قلاع محکمه و جبال شامخه و قرب جوار بلوچیه و افاغنه گاه گاه مادری است حادثه زا و ساعزی است عربده افزا چنانکه در ضمن بگارشات گذارشات آن ملک بدان اشارتی رفته و میرود و چون دور حکومت آنولایت بنجابت و کریم ادیب عباسقلی خان والی افتاد و برحسب امر قدر اقدس راه مقصد بر گرفت هنگام عبور و نزول در شهر یزد مدت دو روز توقف کردند و اسرائی که سابقا امیر توپخانه مبارکه سیف الله خان از رعایای سفهل بلاد عراق و آذربایجان مقتسر کرده بود بدست آورده بهر قیمتی که توانست بخرید و در حین حرکت بصوب کرمان بجناب میرزا محمد علی مجتهد یزد سپارش نمود که هر قدر ممکن شود خریداری کرده روانه کرمان دارد و معادل سه هزار و هشصد تومان مخارج این معامله شد و پس از ورود بکرمان از اسرای سفهل هر قدر در نزد سرباز و توپچی یافته شد خریده همه را نزد برادرزاده محمد علیخان بمپوری روانه کرد و عریضه بخاکپای مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی خلدالله سلطانه فرستاده که بحمته دلجوئی اهالی سفهل و امیدواری بدولت ابدمدت اسرای رعایای آمرزوبوم را جمع آوری و خریداری کرده بمواطن و مساکن آنان فرستادم و این معنی مرضی طبع رعیت پرور معدلت گستر شاهنشاه عادل و شهریار باذل افتاده حکم شاهانه صادر شد که تمام نواحی خمسه و زنجان هر چه از آنطایفه پریشان در یابند خریداری کرده روانه دارند و حسب الامر مقرر داشتند و خان والی چنانکه ذکر شد بمبایعه و غیر مبایعه سه هزار و هشصد نفر اسیر سفهل و بلوچستان بمنازل خود رسید بجراب خان بمپوری و محمد رضا خان سیستانی خلعتها فرستاد و تخفیفها بر رعایا داد و مایه ترضیه و ترفیه خاطر رعایا و برایا شد و طرق و معابر که مسدود و بوده معشوق گردید و معادل دو هزار تومان مال تجار که سابقا سرقت شده بود از مقرری خود بداد قلعه نم که مخروب بود تعمیر کرده و در نرماشیر دویست تن جمازه سوار تفنگچی بسرکردگی اسمعیل خان برادر عباسقلی خان کرد جهان پکلوکد اشته که از آنجا تا سرحدات سیستان محافظت نماید و مقرر داشت که موافق قواعد پنجه بندی دوازده کروا صله توت زار عین معروس نمودند علی الجمله در مدت دو سال ایام ایالت چنانکه اقتضای فطرت و سرشت او می بود با عموم رعایا و برایا طریق مروت و سپسل مروت سپردن گرفت و بر جراحات صدور و قلوب خلایق نزدیک دوراز مراهم مراحم و اصطناعات او چه راحات که رسید تمامت عمال و ضباط و اصحاب معاملات دیوانی در کمال صداقت و مهربانی بانجام خدمات محوله بخود از یکدیگر قصب السبق میربودند لافتحعلی خان مهنی که همانا اصلا از اعراب مهنه دشت خاوران خراسان بوده اجدادش وقتی بحسب اقتضای مصلحت خود از آنجا خود و ثغور بجال کرمان آمده با جماعتی از طایفه خود ساکن گشتند و علی الشاوب نوبت بزرگی و ریاست سعیدی آنطایفه بوی بلند آوازه شد و در ایامی که نواب مستطاب شاهزاده معظم نایب السلطنه مکرم از کرمان باز می گشت فتحعلیخان مهنی را محبوسا به تبریز فرستاده و بعد از رحلت خاقان مغفور و عزیمت حضرت محمد شاه منصور بدارالخلافه طهران فتحعلیخان از تبریز فرار اخود در کرمان برسانیده دیگر باره اجلال یافته و در این ایام معادل دو هزار کس از ان قوم خس ممد و معاون داشت و حکومت محال اسفندقه که بلوکیست از بلوکات معروف آنولایت بوی مفوض بود جمعیت آن بلوک نیز اضافه طایفه وی شده بخاطر نخوت در دماغ راه داده از سر کبر و پندار بسرکشی مبادرت و بعصیان و طغیان مظاهرت مجست و کمن و مامن و کوه مرتفع داشت که عقاب بمعاقل آن نرسیدی و طایر و هم از مضایق آن نگذشتی لهذا هنگام غلبه و قوت سپاه دیوانی چون دیو در مکامن کوه زمان زمان بود و در زمان تشویش خاطر از وارد و صادر در قلعه جبل مسمی بهر آسمان که

که سر بر آسمان سودی سقناق نمودی و حکام کرمان از آن غول بیغوله حنران و حرمان متغیر بودند و بروز کاری با وی بدر ابسر میبردند و از سرکشی و حذر میکردند در سال اول والی جوانشیر که با همتی عالی بود خواست که ویرا بمواسات درکمند مطاوعت اسیر آورد چندان بروی سخت کیری و لجاج نکرد و تمام محصولات دیوانی او حاصل شوانست نمود و لطایف الحیل دران ملحد دغل فایده نبخشید بلکه مزید علت شد لاجرم در دیکر سال آثار خشم و قهر بر امارات لطف و مهر غالب ساخت و چون مکرر جماعتی سواره و پیاده با توپ و عراده بمدافعه وی مامور کشته بودند و کاری از پیش نمیرفته بلکه وی قوت کرفته بود از تمامت اعیان و اشراف کرمان بجستند پیر و لطف تحییل میرزا اسدالله مازندرانی کجوری الاصل برادر کهتر میرزا علیقلی مغفور مقتول فرزند میرزا جبار وزیر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار مغفور را که در سلک مستوفیان منسلک بود اختیار کردند چنانست که چون اصلا از اهل مازندرانست با اهالی کرمان بمدارا و مداهنه و در خدمت مساهله و مسامحه نخواهد کرد و این تدبیر بوفق تقدیر افتاد لهذا میرزا اسدالله را با معدودی سواره و پیاده باخذ فتحعلیخان مهنی فرستاد و دوستان وی قبل از وصول غنیم او را از ماموریت مشارالیه مطلع کردند چون میرزا بحوالی اسفندقه رسید و شبانکاه بیخبر امید فتحعلیخان مهنی از اسفندقه یکهزار سوار و پیاده کارزاری برداشته بعزم شبیخون بر سر او رفته تیغ در یکدیکر نهادند و آتش در خرمن یکدیکر افروختند جمعی مقتول شدند و میرزا اسدالله جلادت کرده از پیش بدر رفت پای ثبات افشرده تا صباح بمدافعه و منازعه پرداخت چون روز برآمد سپاه دیوانی بر آن دیوان زندانی مسلط شدند و دلیرانه خود را بر ایشان زدند خان مهنی بهزار محنت عار فرار اختیار کرده از عرصه تیغ فرتنه کریز تاخت و خود را بمقر و مقر خود در سایه میرزا اسدالله او را تعاقب کرده بوی نرسید بخیم خود و منزل خود باز آمد فتحعلی خان مهنی بعد از وصول بمرکز حکومت جماعتی از طوایف خود را مستعد مقاتله کرده بقصد مقابله بازکشت و طرق و شوارع مکامن و اماکن خود مضبوط و مستحکم ساخت دیکر بار با پیاده و سوار جرار بر سر میرزا اسدالله تاخته جنکی صعب در انداخته از تهور و جلادت سر مویی باقی نکذاشت این دپر دلیر که کس را بدو چنین کمانی نمیرفت باغرمی سخت تر از سنک و شدت تر از باد و خرمی محکمتر از سد فولاد بجای ایستاده دل بر هلاک نهاده میکوشید دیکر بار فتحعلی خان بهزیمت غرمیت کرد و روی برتافته بمحکمه محکمه خود همیرفت میرزا اسدالله نام داشت که اکر آن دیو بشتاب جبال و قلل تلال تشبث کند از آن معابر و مضایق پیرون شد با همراهان دنبال او برکرفت تا در او رسید و شنیدیک تفنک کوش سواران مهنی را اصم ساخت بالضروره بایستادند و محاربتی عظیم کردند خان مهنی مصلحت در درنک ندانسته روی از جنک باز کردانیدند که بمقر خود در آمده مقرر کند آن مرد دانا راه بروی بربست و بر او سخت کرفت با سواران وی مشرق شدند و آن اصحاب نه قه بسوی اسفندقه کریختند و همراهان نه قه کریدند و فتحعلی خان کرفتار و دستکیر آمد او را بحضور خان والی برده شرح حال بیان کرده روانه دار الخلافه داشتند و در طهران همبود تا در کذشت و در ازای این خدمات میرزا اسدالله لقب خانی و حکومت اسفندقه و معروفیت دربار خاقانی دریافت و کان ذلک فی سنه هزار و دویست و پنجاه و نه و هم از واقعات این سال احضار نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران فارس بطهران و ماموریت میرزا بنی خان مازندرانی الاصل مشهور بقروینی امیر دیوان بود که بحکومت فارس اختصاص یافت و بدان ملک بهشت سرشت شتافت و برتق و فتق و قبض و بسط و حل و عقد متصرف شد و از آثار نواب امیرزاده فرهاد میرزا در حوالی شیراز باغ فرهاد آباد است که عمارت آن بر بالای باغ فرمانفرمای مغفور حسینعلی میرزای مبرور است و میان جعفرآباد و مصلی طرف شمالی شیراز و در آن باغ عمارتی بصور عبد الرحمانیه ساخته و جناب میرزا کوچک صاحب اماده تاریخ آن بنا را در این مصراع بیان کرده کرجنان در آسمان هان آسمان چین در جنان و آئینه کاری روضه مطهره میر احمد بن موسی الکاظم معروف بشاه چراغ و مسجد مخصوص طایفه شیعی در قریه کلاه از محالات کرمسیرات فارس قریب بند رکنکان است هم از حوادث این ایام انکه جماعتی از تراکمه از سرخس کذشته و قرب هشتصد سوار شده جمعی از زوار ارض اقدس اسیر و غارت کردند و بسرخس و مرو مراجعت مینمودند در عرض راه بمحمد ولیخان بن فتحعلی خان قاجار دوالو که بنیابت آصف الدوله در مشهد بود این روزها قلیلی سوار بشکار اشتغال داشت برخورده و غلبه کرده او را نیز با خود بردند و بحکم شهریار عزت شعار محمد علی خان مغفور خان باستخلاص او بخوارزم مامور شد هم از واقعات این ایام عهدنامه میرزا جعفرخان مهندس باشی افواج دولت علیه ایران و سفیر مختار دولت بهیه آل عثمان با وکلای دولت قویمه قدیمه اسپانیولست که صورتش این است و در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت تحریر یافته و در اسلامبول مبادله شد صورت عهدنامه مواحدت و معاملات دولت ابدمدت علیه ایران که با دولت بهیه اسپانیول انعقاد یافته است الحمد لله رب العالمین دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول بجهة ملاحظه صرفه و صلاح تجار

وعموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن بصنف تجارت و تشویق این امر مهم که از مصالح معظم دولت است چنین یافتند که هیچ مقدمه مانند انعقاد عهدنامه باین مهم جسیم معین و مفید نخواهد شد لهذا هر دو علی السویه مناسب دیدند که بعد ازین مابین دولتین فیشوکتین و تبعه آنها اساس دوستی و اخذ و نقد مواثیق عهدنامه مبارکه دوستی و تجارتی که بزیور حقانیت و عدالت آراسته شده است برقرار و پایدار باشد برای انجام این مرام اعلیحضرت فلک رفعت شمس برج جلالت تخته سلاطین زمان وارث تاج و تخت کیان صاحب جهشیار ممالک و سیع المسالک ایران ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین السلطان بن السلطان بن السلطان و انخاقان بن انخاقان بن انخاقان محمد شاه قاجار ابد الله ایام سلطنته از طرف قرین الشرف خود عالیجاه مقرب انخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص و دولت علیه ایران و دربار عثمانیه صاحب نشان مهر تمثال صولت همایون و نشان اول شیر و خورشید سیر پنج و صاحب دو حمایل افتخار سبز و سرخ و نشان درجه اول افتخار دولت علیه عثمانی را در ضمن جهشیا نامه جداگانه در تخصوص وکیل مطلق و محتار نموده و همچنین بدرجه نهایت و آفتاب درخشان سلطنت شکوفه نونهال بستان جلالت دونا از آپل ثانی که بنام نامی ایشان در ایام صغر سن امور سلطنت بلقب ولیعهدی بحضرت بال دومرا اصپیرتر و صاحب جهشیار ممالک دیک تواردمرا محول است از طرف خود موسیو آن طولی لویض دوکاردوبا صاحب نشان بسیار مشهور و ممتاز چارلزسیم پادشاه اسپانیول و صاحب نشان امیر قران سلطان از اپل کتالیک و صاحب نشان عیسوی دولت پورتقال و صاحب نشان صین کرمقدس پت المقدس و صاحب نشان اول افتخار دولت علیه عثمانیه اجرای مشورتخانه حضرت سلطان از اپل کتالیک نویسنده خالص پادشاهی وزیر مختار دولت مشار الیها در آستانه علیه را از قرار نوشته وکیل مطلق و محتار نام کرده مامورین مزبورین بعد از نشان دادن و ملاحظه نمودن اجهشیار نامه یکدیگر همه را بمواثیق رسم و ضابطه یافته قرار عهدنامه مبارکه را در ضمن هفت ماده آیته بدین نهج دادند ماده اول بعد الیوم مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول و تبعه طرفین الی ماشاالله تعالی اساس دوستی صادق و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد ماده دویم تبعه دولتین علیتین مأذون باشند که بآزادی و امنیت تمام بمملکت یکدیگر آمد و شد نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند خانه و دکان و حجره و انبار بقدر ضرورت امور خود کرایه سازند و از طرف مباشرین دیوان بهیچوجه ممانعت نرود بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده وقت کنند که بسیاحان و تجار طرفین خوش و شاری شود و بقدر مقدور باستراحت و آرام آنها بپردازند و در وقت ضرورت احکام و باشر و عبور بآنها مرحمت شود که کسی مانع نشده ممانعت از آنها نکند ماده سیم درحق تبعه دولتین فیشوکتین که بعنوان معامله و تجارت و یا بطرق سیاحت بمملکت یکدیگر تردد مینمایند از زمان ورود تا وقت خروج لازمه احترام مرعی شود و از آنها بهیچ اسم و رسم عوارض مطالبه نکرده مگر اینکه از امتعه آنها در حین ورود و خروج در مملکت یکدیگر مثال تبعه دولت متحابه کمرک گرفته شود و ماده چهارم دولتین علیتین بجهت آسایش و اطمینان تبعه خودشان که بخاک یکدیگر آمد و شد خواهند کرد مأذون خواهند نمود که در دو محل مناسب وکیل تجار اقامت کند دولت علیه ایران مأذون خواهند ساخت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت بهیه اسپانیول در دار الخلافه طهران و یکنفر دیگر در دار السلطنه تبریز مقیم شود و همچنین دولت بهیه اسپانیول راضی خواهند گشت که یکنفر وکیل از طرف دولت علیه ایران در مدرید یا تخت دولت مزبور و یکنفر دیگر در بندر برصلون و یا بعوض محل ثانی در بندر دیگر که دولت علیه ایران مناسب دانند وکیل تجار نصب نمایند ماده پنجم هر وقت که در خصوص معامله و داد و ستد و غیره مابین تبعه دولتین متعاهدتین کشمکش و نزاعی اتفاق افتد آن نزاع باید که باستحضار و اطلاع وکیل تجار و یا ترجمان آن دولت موافق عادت و شریعت مملکت قطع و فصل شود و اگر کارگیفر تاجر از تبعه دولتین فیشوکتین علیتین معیوب شود و یا آن شخص ادعای افلاس نماید باید بعد از ملاحظه دفتر و ارسال مرسول اموال و مطالبات او با طلاع وکیل تجار و یا ترجمان آن دولت قسمت عرما شود و هر قدر که از قرض آن مفلس باقی میماند ارباب طلب او باید ذمه او را بری نموده تمسکات او را رد نمایند همچنین وقتیکه یکنفر از تبعه دولتین وفات کند باید جمیع متروکات و دفاتر او بوکیل تجار آن دولت تسلیم شود قرض و طلب او را باستحضار وکیل تجار موافق شریعت مملکت جاری شود ماده ششم اگر یکی از دولتین متعاهدتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد باید ازین رهگذر بدوستی ابدی دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول بهیچوجه خلل و قصوری نرسد ماده هفتم این عهدنامه دوستی و تجارت که مابین دولتین بنهج گذشته در ضمن هفت ماده قرار داده شده است پایدار می خداوند یگانه امنای دولتین متعاهدتین جمیع مواد آنرا دایم مرعی داشته بهیچوجه بارکان آن خلل نخواهد رسانید و انشاالله در مدت پنجاه و پانکتر عهدنامه مزبوره بامضای و مهر امنای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد خاتمه این هفت ماده که تصدیق

وصاحب نشان صور دولت یونان آ

وکلای طرفین دو دو نسخه بطریق واحد انجام پذیرفته بعد از محو و امضای طرفین در دارالخلافه اسپانیول بتاریخ سیوم مرج مطابق بیستم محرم الحرام
هزار و دویست و پنجاه و شش هجری ۱۸۴۰ عیسوی عوض و مبادله گردید ذکر سفارت حسینخان مقدم اجودان باشی بدول
خارجه انگلیس و نمسه و فرانسه و مراجعت از پاریس با ایلچی دولت بهیه فرانسه و معلمین و بجهة افواج و شرفیاب و حضور
حضرت قطب السلاطین محمد شاه و مامور شدن بحکومت یزد و ذکر بعضی از آثار او در آن ملک حسینخان مقدم
اجودانباشی از اولاد آقاخان مقدم است و آقاخان از امرای معروف دولت شاه صفی صفوی بوده چنانکه سبق ذکر یافته و طایفه مقدم از ایل اوتوراق
و از بجای طوایف ترک بوده اند حسینخان در خدمت نایب السلطنه مغفور بملازمت و خدمت نام و کام یافت و بتقویت امر نظام
محمدخان زنگنه در نظام منصب گرفت و بر تمامت افواج نظام اجودانباشی گردید در زمانیکه اعلیحضرت قطب السلاطین سلطان محمد شاه قاجار
عزیمت یورش بلاد شرقی فرمود و افواج نظام و توپخانه آذربایجان را احضار برکاب نصرت مآب فرمود حسینخان اجودانباشی افواج را
مواجب داده قریب پنجاه هزار پیاده و سواره را در شهر سمنان از حضور سلطان گذرانیده ملحق ماردوی بزرگ خاقانی گردید مورد الطاف
و اشفاق گردیده نشان مرتبه شیرپتی و حمایل سرخ و خنجر مرصع بدو عنایت رفت و ملازم رکاب بود و مفسدان بر آن شدند که فیمابین دولت
علیه و دولت بهیه انگلیس که بکمال اتحاد بود اخلال و افسادی نمایند و امری بر سرجان مکنیل صاحب وزیر مختار و مقیم ایران مشتبه شده چنان
تصور کرد که بعد از فتح هرات که همیشه ضمیمه ایران بوده داعیه تصرف افغانستان از ضمیر امنای دولت سر بر خواهد کرد و بتحمل که بعد از تسخیر هرات
بواسطه دوستی فیمابین دولتین قویشوکتین روس و ایران خواهشمند عبور و مرور بدان صفحات شوند و وقتی برای هندوستان عزیمت کنند
و پس از استماع این سخنان بمضمون الحزم سوء الظن اورا بدگمانی حاصل شده بخیال دور و دراز در افتاد لهذا کنایة و صراحة منع و اخلال در تسخیر هرات نمود
و ظاهراً و باطناً آنانرا تقویت و حمایت کرده و آخر الامر رنجیده راه لندن برگرفت و علانیة باظهار رسم خلاف و ابلاغ امر مصاف حکم کرده و سپاهی
دولت بهیه انگلیس از دریا و صحرا بحرکت درآمدند و خارک را که جزیره ایست از جزای بندر ابوشهر تصرف درآورده متوطن شدند چون اعلیحضرت
قطب السلاطین محمد شاه قاجار از این تصورات و توهمات استحضار و استطلاع فرمود بملاحظه دوستی قویمه و حقوق قدیمه آن دولت بهیه با دولت
علیه ایران با آنکه چیزی از تسخیر هرات باقی نمانده بود دوستی و وداد آن دولت را بر منافع تسخیر هرات رجحان داد و مراجعت فرمود تا امر بر اعلیحضرت
پادشاه انگلستان مشتبه و ملبس نماند و در دول خارجه نقض عهد را منسوب بشاهنشاه ایران نکنند و اجب شمرد که سفیری آگاه بدولت بهیه انگلیس بفرستد
تا حقیقت حال را مکشوف دارد و این امر را پوشیده نگذارد حسینخان مقدم را که از حقیقت واقعات مستحضر بود اختیار فرمود و او را ملقب باجودانباشی
کل افواج لشکر ممالک محروسه و مشیر مستوفی خانه خاصه و ایلچی مخصوص کبیر ملقب فرموده بسفارت دول ثلثه یعنی دولت انگلیس و فرانسه و نمسه مامور
فرمودند و از منزل سیامی راه رجعت برگرفت بطهران و بتبریز رفته بتهیه و تدارک ماموریت خود را چنانکه بایسته و شایسته بود انجام داد و در
سیم شهر جمادی الثانی سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار هجری بنوی با همراهان خود روی براه نهاده منازل اهمی سپرد و در سلخ شهر
مذکور بشهر مشهور خوی در رسید و در ششم بقریه موسوم بکلیسا کندی از محال واجق درآمد و دیگر روز با دل خاک سرحد دولت عثمانی که آنرا
قازلی کول خوانند رسید و از جانب پهلول پاشا حاکم محال بایزید میهماندار مستقبل تعین یافت و در عرض راه عبدالرزاق بیک برادر پاشای
بایزید استقبال کرد و در قراکلیسا محمد بیک پسر پاشا بپیش اندر آمد که هنگام نزول بلادار زنه الروم که ولایتی است معروف و معلوم از جانب
عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ولایت مستقبلین با قواعد مرسومه رسیدند روز شنبه شانزدهم رجب بحصن قلعه که حصنی است حصین برفراز
تلی واقع دیوارهایش از سنگ و ابوابش آهنین منزل گرفت و در آنروز جناب سرعسکر محمد رشید فندی کهیای خود را با جماعتی از سواره نظام
و یکدست اسب بازین و یراق زرین و دوازده تن چاووش که بعرف ایران شاطر خوانند بفرستاد و در نیمفرسنگی شهر یکدسته سپاه نظام را بر سم استقبال
باستعجال روانه داشت و بعد از ورود بقوانین عاقلانه با یکدیگر رفتار نمودند و بتعارفات و تلطفات شایسته بگذشت و در بیست و هفتم ماه مذکور
سفیر مزبور بمحال کمشخانه درآمد و این محالی است که مسی و پنج معدن نقره در آنست و اول خاک طرابزون است و پس از اخراجات عمله معادن
از هر یک در سالی یکهزار و پانصد تومان منفعت بدولت آل عثمان رسد سفیر ایران در غره شعبان بشهر و اسکله طرابزان درآمد و بر سوم قرانتین
مواقعت کرد و طرابزان از بنادر معتبره قراشکنار است و در این بندر کشتی بخاری تجار که آنرا اپور خوانند سیصد تومان کرایه گرفته سفیر و همراهان

اور اپوراید

او را سوار کردند با انگه از طرابزان الی اسلامبول یکصد و شصت فرسنگ مسافت معین است و کپتان کشتی در دوازده ساعت بسواحل سینات وصل و صفون ضرورتا توقف نمود سفیر ایران در روز پنجشنبه دوازدهم بر مرکب چوپنه آبتخوار دریا نوردیر آمد و در یکشنبه پانزدهم شعبان هزار و دویست و پنجاه و چهار سه ساعت قبل از غروب آفتاب وارد شهر اسلامبول گردید چون وضع کشتی بخار از متحدثات جدیده است و غالب خلایق بر بی از آن خبر نیست اگر مجملی از آن نگاریم بی فایدتی نخواهد بود زیرا که علم بهر چیز نکوست باری غالب اوقات دو فروند کشتی بخار تجارتی دولت نمسه که در این دریا کرایه کشی همیکنند هر پنجاه یک ساعت الی شصت ساعت از بندر طرابزون باسلامبول و بالعکس ذهاب و ایاب کرده اند و زوارق مخففه بخاریه همانا بهایش کمتر است از چهل هزار تومان در بعضی اوقات چنان اتفاق افتد که بسا کسا که در حوالی طرابزون بسبب تغییر مزاج و انقلاب طبیعت چنانکه دیده ایم بیحرکت گردد و بخود افتد و قی کند و تغذی ننماید و از خود آگاه نباشد و همچنین بخوبتا در ورود اسلامبول بخویش آید و پندارد که شبی خوابی کرده و سحرگاه بیدار شته و باجمله در حین ورود و پور تشریفات لازمه سفیر بزرگ دولت ایران را رعایت کردند و جناب میرزا جعفرخان مهندسباشی سفیر مختار دولت علیه ایران که در اسلامبول مقیم بود اسب و قایق و ستقبلین ایرانی را باستقبال اجودانباشی که همانا همشیرزاده وی بود روانه نمود و از جانب سنی الجوانب سلطان ملاطفات رفت و مشیر الدوله میرزا جعفرخان و اجودانباشی و محمد رضا بیک یاور و میرزا فتاح نایب سفیر بحضور سعادت ظهور سلطان فرستند و بعد از اظهار مواحدت و مواقفت و اثبات اخلاص از جهت جامعه اسلامیه رخصت انصراف یافتند و الچیان مقیم با سفیر کبیر دولت قدیم قویم شرایط دید و باز دید بجای آوردند و بعد از رمضان اجودانباشی بتصمیم عزیمت و حرکت نمود چون رودخانه دونوب یخ بسته بود راه جزیره سیره و تریسته بکشتی در آمده هنگام غروب بمقابل اسکله از میر رسیده و از آنجا گذشته بجزیره سیره که اول خاک یونانست وارد شدند که روم ایلی و گریک عبارت از این گروه میباشد و دار الملک آنجا اثینه است از روما که صاحب اختیار آن دولت پاپ است و او را خلیفه حضرت عیسی خوانند گذشته بشهر تریسته در آمدند بعد از قطع یکصد و چهل و هشت فرسنگ بشهر وینه دار الملک نمسا در آمدند و بعد از وصول بحضور اعلیحضرت امپراطور و ظهور الطافهای بسیار راه ملک پاریس برگرفت در غره صفر سنه هزار و دویست و پنجاه و پنج در یکفرسخی شهر پاریس نزول نمود و در زمان حضور نامه مودت خامه شاهنشاه فلک جاه محمد شاه را بپادشاه عظیم الشان فرانسه داده باظهار اتحاد و وداد مبادرت نمود هم در آن ایام مشهور رعایای جمهوری برخواست و نزاع باآخر رسید و اجودانباشی رخصت یافته بلندن رفته تفاصیلی که در روزنامه سفارت مسطور است جواب و سئوال نموده بالاخره سه هزار تومان از نواب قبال الدوله نیشابوری لاصل که از هند بلندن رفته بود بسبیل استقراض خواسته بخارج خود مصروف داشته بعد از چهل روز توقف بپاریس باز آمد و دولت بهیه فرانسه جناب کنت سرسی سفیر بزرگ را با سه نفر معلم توپچی و دو نفر معلم سواره و پنج نفر معلم پیاده باتفاق سفیر کبیر دولت ایران روانه طهران نمودند پس از وصول بر سیلیه تا شهر پاریس یکصد و چهار فرسخ است در کشتی نشسته در چهارده شبانروز باسلامبول رسید یکماه نیز متوقف و بحضور اعلیحضرت سلطان جلیل الشان عبد المجید خان شرفیاب شد از آنجا بطرابزان و تبریز در آمده و چنانکه بدان اشارت رفت در شهر صفهان بحضور حضرت خاقان جهانبان محمد شاه قاجار شرفیابی کرده سفیر دولت بهیه فرانسه پس از سه ماه توقف رخصت انصراف یافت و اجودانباشی مورد الطاف شد و در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت بحکمرانی یزد اختصاص یافت چون سابقا در سال هزار و دویست و چهل و شش پادشاه فلکجاه محمد شاه بهمراه والد مظفر منصور شاهزاده نایب السلطنه بقورش کرمان مامور بود و از نایین یزد تا اقامت قرسنگ بیابان بی آب دید و سپاهیان از چون ماهی بر خشک در شکه اضطراب یافت در وقت مرخصی اجودانباشی بجانب یزد اشارت فرمود که در آن بیابان احداث قنوات و آب انبارها نماید اجودانباشی بعد از سعی و اهتمام تمام دو رشته قنات در آنجا حفر کرده نظر بخوابی که سابقا دیده بود نام آن قنوات را بحضرت خضر و سفارش جناب حاجی آن مکان را خضر باید کرد و در بیداری وقوع حاصل نمود یکی را خضرآباد و دیگری را حاجی آباد نام نهاد و از هر یک سنگ آب جاری شد و در منزل کنه بند قلعه بنا نهاده سی و دو خانوار رعیت را در آنجا بنشاند مدخل آن قنوات را وقف نمود و قسمتی را بخارج ساکنان قراولان آنمکان مقرر کرد که از عبور و مرور سارقین بلوچ اطلاع دهند و قراولان شب بر فراز سیاه کوه که معبر آن کرده است برآمده با فرحش آتش که در دست دارند واقف دیده شدی خلایق را از آمدن طایفه بلوچ اطلاع میدادند و مکرر اینها را دستگیر و اسیر مینمودند قنات سوم را در وسط کنه بند واقع احداث کرده باسم خود موسوم داشت و باطنی در آن راه ساحت و چهارده هزار تومان بخارج آن مصروف شد و در هنگام تقریغ از محاسبات یزد بحکم حضرت پادشاه

و محمد حسن خان برادر زاده خود

قا آن همت مقبول افتاد و او را باعطاف و الطاف خاص مخصوص فرمود و پس از دو سال حکومت یزد بنجد متی دیگر اختصاص حسب و حکومت آنولایت
بمقرب الخاقان حسینعلی خان معیر الممالک بسطامی تفویض یافت **ذکر تفویض حکومت و ایالت یزد بمقرب الخاقان حسینعلیخان**
معیر الممالک بسطامی و حسینعلیخان بسطامی که از اولاد و احفاد سلطان العارفین بایزید بسطامی بوده در بدو حال بخدمت خاقان
سعید شهید معشر بوده بعد از شهادت آن شهریار بسالت کردار در حضرت خاقان معظم صاحبقران بمرتبه امانت و دیانت ترقی نمود لهذا این
خدمتیه و واقف دفینه شاهی شد و صاحب جمع تمامی وجوهات ممالک محروسه گردید و در خوبی اخلاق و پاکی دامن و صدق عقیدت و صفای نیت
و اعمال خیر و افعال برازامثال و اقران ممتاز بود و خاقان صاحبقران بعد از وی فرزند ارجمند اکبر انجب اعقل وی حسینعلیخان را از دیگران برگزید و
در ظل عاطفت و محفل ملاطفت پرورید و او را مرحمت خلوات خاص داد و بمصاهرت خویش اختصاص و خزاین و دفاین و تحویلداری وجوهات
و معیری ممالک و اجناس و عمله توپخانه و شاطرخانه و ریش سفیدی غلامان متعلقه بجمع آوری و محصلی خزینه را در کف کفایت او نهاد و روز بروز
بر منزله و جاهش بیفزود تا صاحب اختیار و اقتدار تمام شد و از اماثل و اقارن در گذشت و بخدمات بزرگ مامور شد و از عهده برآمد چنانکه در ضمن
تاریخ مرقوم است و بعد از رحیل خاقان صاحبقران جلیل نور الله مرقده حضرت شهریار معدلت مدار سلطان همت شعار قطب السلاطین محمد شاه
قاجار بر مرتبه سابقه او فزودن گرفت و او را بکمال قرب تخصیص بخشید و در مناصب و مشاغل او بیفزود و دار العباده یزد را بدو مفوض فرمود
ولی چون او را از حضور مبارک مهجور نخواست مقرر شد که نایبی از خود بایالت آن بلد روانه کند لهذا برادر کهتر خود محمد قاسم خان را بحکومت یزد فرستاد
و در آنولایت رفتاری بسزا کرد و پس از چندی که بنجد متی انسب اولی افتاد او را بخواند و فرزند مکرم خود دوستعلی خان را که با وجود جوانی در کمال
عقل و ادب و خلق و رفتار پسندیده بود به نیابت یزد فرستاد و وی در آن خدمت سالی چند قوام و دوام یافت و از عهده چنان خدمتی بزرگ
بوجهی برآمد و مادام ایام ملکت و سلطنت پادشاه عهد هم بر سر آن کار بود و چون کوش روزگار دیگر شد و دورانی دیگر بنیاد نهاد وی
بدار الخلافه طهران آمد و بخدمات دیگر مامور شد **ذکر سوختن شهر کیلان و رحلت جناب سیادت مآب فاضل حجة الاسلام**
کهف انام الایام حاج سید محمد باقر شفتی کیلانی در شهر اصفهان حادثه کیستی بی پایان است و نوایب دوران پیکرا
کهی سوزد کهی سازد زمانی نوازد و دمی گدازد قوه عقول ناقصه انسانی با درک حکمتهای یزدانی و فائکند و بجز تسلیم با تیر باران بلا سپر نباید شهر کیلان
که بمعموری بیت المعمور ناز کردی و در چین و طراز بر روی اهالی ایران باز داشتی چون غالب بیوتات و سراها و دکاکین و عمارات آنولایت از جوب
از قضایای ربانی آتشی در سرائی بدمیدن باد بالا گرفت و چون در اطفای آن تغافل رفته بود بدیگر عمارات جوار در افتاد و الحاصل چنان شد
که کار از دست رفت و نشاندن آن شعلات سرکش صورت امکان نپذیرفت تا شهری بدان آبادی و جماعتی با آن چالاکی بسوختند و
سراها تودهٔ خاکستر شد و بناها طرمنی از خاکر چون شرح این حادثه برای رضاضیای حضرت ظل الله فی الارضین عرضه کردند دل مهربانش
برا هالی آن شهر بسوخت و مال دیوانی را بتخفیف مبذول داشت و خلایق را مطمئن ساخت و حکم اعلی صادر شد که شهری به از اول بنا کنند از
همت والا نهمت شهری جدید بنا نهند چون جدید بسا خشد که همانا شدت حدت نار را در آن کار اینش نخواهد رفت و زلزله عظیم آنرا خراب
نخواند داد اما شهری روحانی که بنیانش بر علوم و معارف و ارکانش از فضل و بذل بود از آتش اجل چنان مشتعل شد که بهیچ آب فرو ننشست تصریح این
کنایت و تشریح این حکایت آنکه جناب سیادت نصاب فاضل باذل فخر المجتهدین و زین المسلمین همیم کریم حاجی سید محمد باقر که فی الحقیقه
حجة الاسلام و عماد الایام و در همه بلاد مسلمانان مقبول خواص و عوام بود رحلت یافت و قلوب ارباب علوم را ضجرت این واقعه بشکافت
تمامت صفهان بسوگواری و عزاداری تقدیم جستند و در مجالس فاتحه خوانی نشستند و باستدعای مریدان و مستفیدان فرزند سعادتمند
کرامنیه اش جناب سیادت مآب فضیلت نصاب آقا سید اسد الله حفظه الله تعالی و زید الله بقاه که در عتبات عالیات عرش درجات تحصیل
علوم دینیه و تکمیل رسوم یقینیه اشتغال داشته آمده بر مسند موروث والد ماجد برنشست و بنشر علوم مبالغت فرمود اللهم احفظه هم از وقایعات
این سال وفات جناب محمود خان بن شهباز خان دنبلی قورچیباشی است که بنیابت معتمد الدوله منوچهر خان در صفهان متوقف بود و
در اخلاق و دانش متفرد و بناکاه جهان را بدرود کرد و جهان بین اجناب را پرده و منصب او را حضرت پادشاه جمجاه بفرزند معظم شهباز خان که
سمی جد امجد خویش است تفویض فرمود و در تربیت و تقویت او پیش از پیش افزود و ابیات پسندیده آن مغفور که متخلص بخا و راست بکمال متانت

دارد و بعضی از آن در مجمع الفصحای مؤلف مسطور است ذکر بنیان جشن مبارک همایون و بنیاد طوی معظم بزرگ که بحکم حضرت
ظل الله قطب السلاطین محمد شاه قاجار بلکه بتقدیر حضرت کردکار بجهة نواب کامیاب شاهزاده اعظم و ولیعهد دولت
ابد مهد معظم نایب السلطنة العلیة العالیة ناصر الحق و الحقیقة والدین ناصر الدین میرزای قاجار متعنا الله بطول بقائه
و یمن لقائه در خارج دار الملک خطه طهران لازالت بفضل الله محروسة و رایات الاعادی منها منکوسة انجام
یافت و در این سال فرخ فال فرخ منوال که عمر مبارک شاهزاده آزاده نجیب دانا و کریم توانا حضرت ولیعهد سلطان شاهزاده ناصر الدین
میرزا خلد الله سلطانهما و شید بالنصر مکانهما چهارده رسیده دار تحصیل کمالات و تکمیل حالات کمالی تمام حاصل فرموده و جمالی بکمال یافت
قامت بعدیل با اعتدالش سرو سهی را پای در گل کرده و طلعت منورش ماه چهارده را از غلبه نور مخجل آهوان شیر شکارش در مرابع قلوب پاکان
چریدن گرفت و ایروان کمانداش با سهام مژگانش تیق صبر و شکیب نظارگیان دریدن فرمود دلهای صاحبدلان بر دیدار مبارکش
شیفته ماند و خاطر عاقلان بر ارادت خدمتش فریفته لمؤلفه زلفه بطرف بناگوش روشنش شامی مبارک از بر صبحی خجسته بود زنان پار
با میدیک نگاهش بهنگام سواری از بام تا شام بر لب بام چون نقش بر دیوار محو انتظار بودند و بنات جمیله بهر حیله بصد هزار خدیعت و جلوه جهره
از آستانه خود را بدو بینمودند ولی از آنجا که عفت ذیل آنحضرت بود ابدا باحدی رغبت و میل ننمود آرزمی بخلال آمیخته و شرمی از وقار انگیخته داشت
جز با محرمان خدمت تکلم نفرمودی و جز با حاضران خلوت بتبسم ننمودی چون برای مبارک حضرت ظل الله پادشاه جمجاه محمد شاه واضح بود که
این فرزند وارث تاج و نگین و ناصر دولت و دین است دلایل شهریاری در ناصیه اولایح و مخایل نجتیاری بر چهره او واضح از کثرت محبت و غایت
مودت آن جان جهانرا شها شوانست دید و شی شایسته را با آن جهان جان قرین خواست هم از بنات مکرمات دوده صاحبقرانی صبیه مرضیه
نواب شاهزاده احمد علی میرزا فرزند خاقان کیهر صاحبقران مغفور را در سلک ازدواج شاهزاده خورشید تاج منسلک فرمود و مقرر شد که جشن
بدیع و بزمی رفیع و سوری شگرف و طوئی ژرف که سزاوار این کار باشد ترتیب دهند و چون قورخانه و انبار باروط در شهر وارک متعذر بود رعایت
جانب حزم فرموده در خارج شهر مکانی تعیین کردن فرمود اگرچه ایام تموز و خر هوا بود و پادشاه دینجاه و اهالی حرم محترم در بنا و ران شمیران بهتر بود
از اینجهة که اهالی شهر را ثقل شمیرانات صعوبتی داشت مقرر شد که در خارج باغ نگارستان اساس این سور و سرور نهاده و اسباب این فرح
و حبور آماده شود کل امرای دربار و کسبه و تجار مشغول بدین کار شدند و در اندک روزگاری پست و بلند خارج باغ نگارستان از مسطح خاره
و خاری در آن نماند پس معماران و مهندسان طرح معموره پر مقصوره ریختند و از چوب و خشت و گچ و آجر چه رسته بصفای دسته از کل رنگا
رنگ برافراختند و آنرا با نواع و الوان زینت مزین ساختند کشتی نگارستان چین و بهارستان ختن و جنت عدن و روضه رضوان
یکباره مصور و مجسم گردید دار نخته ها تختها پر از اسفند و بفروش غالی گرانبها پوشیدند ارباب طرب از بلاد بخواندند و بر بساط انبساط بنشاندند نوا
زیر و بم برکشیدند و صلای عیش و عشرت در دادند بدیه تیشه شغف ریشه غم بکندند و بر خمه طرب چهره رود بخراشیدند خنیاگران باغانی مغانی راه بر
مسلمانان همیزدند و ساقیان با قداح راح سرچاگرانرا با خواجگان کران همیکردند کودکان لعاب سیرین سیما بکونه از ترنج سیماب آموخته بودند
و رقاصان سرو قد تمایل از پیه مولة اندوخته کفشی در آن پیکرها اصلا عظامی نبود و دران عداخفتگان حالت قیامی نه همه روز کثرت اطعام
و انفاق و اسراف و اطلاق شکمخوارانرا از اطراف آفاق راه خمه آوردی و خوانهای پر نعم گوناگون بر فقیر و غنی و برنا و پیر و مسافر و مجاور بطرح دادندی
جایی نماند که از طعام شبعان نشد و تماثلی نبود که از شراب سکران نماند شبها از تعدد چراغ و شموع و توقد فانوس و مشاعل بار و روشن
مشابه و مماثل بود و جو هوا از کاسهای آفتاب و مهتاب رشک فلک ماه و غیرت طارم چارم میگشت چندان ستاره بر سپهر برآمد که فلک
ثوابت انفعال یافت و آنمایه آتش هوا گرفت که از چرخ اثیر در آتش مخجلت بتافت امرای دربار و وزرای سرکار بقبول خدمتی و حصول حرمتی
بر یکدیگر نصبت سبقت میجستند و منت میداشتند تا بدان رسید که بیم آن بود که چاکران سلطانی با یکدیگر بمدافعه آیند و عزم کردند که امیر دیوان
میرزا بنی خان که طوی بگلی لاشاق ممنوع و معزول بلکه مجروح و معقول نمایند چه که غالبا از خود بیخبر بودند و از آتش می دنغمه فی فارغ از اندیشه
خشک و تر کردیده مع القصه در شب فاف سعادت اتصاف حضرت ظل الله معدلت پناه از بنا و ران بنگارستان تشریف فرما شد و مقرر
فرمود که تمامت امرا و اعاظم اعم از سپاهیان سیف و قلم و سایر ناس در رکاب شاهزاده عباس میرزا بباغ لاله زار رفته هودج محجوبه علیا را

بحرمتی تمام بکارستان آورند و برحسب امر اعلی قریب بغروب شاهزاده را سوار کرده با کل امرا که در رکاب پیاده بودند بگلستان چراغ لاله زار رفتیم چنانکه رسم است محل ستر کبری را بحضور حضرت والا آوردیم قرآن ماه و مهر روی داد و قران سعدین موجب سعادات بیغایات شد دیگر روز که بهمانا از ایام اواسط شهر رجب المرجب بود در رکاب مستطاب شاهنشاه کامیاب بنیاوران رجوع افتاد و چون در آنشب مولف این وقایع شاهزاده عباس میرزا را در دهات و اباب بنحوی شایسته حرکت داده بود مورد تلطفات شد و بخلعت خاص اختصاص یافتم و بشکر نعمت اعلی طب اللسان گشتم و چون در این ایام برحسب فرمان اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه خبرات رالصوف جانشین ممالک قفقاز بحکومت و صناحیتاری بلاد کرجستان آمده مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی تهنیت حکومت او را از جانب شاهنشاه معظم با یکقطعه نشان تمثال همایون ویکرشته تسبیح مروارید غلطان مامور بتقدیم گردید چون نواب امیرزاده بهمن میرزا نیز در سرحد آذربایجان با جانشین حق جوار داشت مقرب الخاقان محمد خان بن فتحعلی خان بیگلربیکی بن هدایت خان رشتی را از جانب خود با هدایا و تحف دوستانه روانه تفلیس نمود پس از وصول بمقصد و حصول مقاصد معزز و مکرم بمحل خود باز آمدند و هم در امسال که یکهزار و دویست و شصت و یک هجری بوده بعد از مراجعت موکب ظفر کوکب بدارالملک طهران دیگر بار عرضه مرض بر جوهر مزاج پادشاه ایران طغیان کرده خاطر جاکران را پریشان بواسطه شدت سقم تزلزلی تمام در ارکان عقاید خواص وعوام راه یافت و در سرهای خامان سودا های خام جای گرفت و باطراف و اکناف اخبار موحش شایع شد فتنه جویان بافساد و ارتداد پرداختند و دولت محمدیه پس از شدت رخا و بعد از خیبت رجا روی داد و در قواعد علاج و تداوی میانه حکیم روسی و انگلیس تطابق و تساوی رفت و مزاج مبارک صحت پذیرفت و بگوشمال و تنبیه مفسدان احکام صادر شد و کروهی مورد سخط و سیاست حضرت سلطان شدند ذکر احوال نواب الله قلی میرزای ایلخانی قاجار و حکومت بروجرد و مامور فرمودن او و بتوقف عتبات عالیات از برادرزادگان خاقان صاحبقران هفتی چند بشرف مصاهرت خاقان مغفور مخصوص گشته بودند از آنجمله موسی خان بن مرحوم حسینقلی خان بود که شاهزاده باعزت همشیره زاده محمد مهدیخان مازندرانی را بوی نصیب فرمود الله قلی میرزا از وی بماند و وی در گذشت شاهزاده در دولت پادشاه جمجاه محمد شاه بحکم ظل اللهی در حباله نکاح جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی در آمد و چون نواب الله قلی میرزا پسر جناب حاجی بود بتربیت وی اهتمامی فرمود نخست او را ایلخانی سلسله علیه قاجاریه بخواند پس خواهر مازندرانی را بوی سپرد اندک اندک کارش را قوتی حاصل شد و در حضرت سلطان اعتباری یافت و در امورات دیوانی توسط و تداخل کردن گرفت بزرگان نیز مطاوع وی گشتند تا اختیاری و اقتداری یافت و بحکم نسبت بنده نیز با خدمتش طریق مصاحبت داشت و گاه گاه در عوالم خیرخواهی مناصحت بوی روا میشمردم ولی چنانکه گفته اند سکر الشباب اشد من سکر الشراب نشاه غرور شباب و جوانی و وفور عزت و دولت و حکمرانی و تملقات ارباب احتیاج حالت وی بگردانید از پایه ملازمت بمرتبه اعلی رغبت کرد و او را بمقتضیات نفسانی و مشتهیات طبیعی مایل کردند و کاسه لیسان گردخوانش بگرفتند و راست گویا نزا مجال مقال با وی محال افتاد لاجرم سر خود گرفته از وی مباعدت جستند چون در ایام بیماری شاهنشاه فلک احتشام از او نیز بعضی سخنان خام بسمع پادشاه رسیده بود و بنا بر ملاحظه حرمت جناب حاجی سلمه الله او را رعایت میفرمود مقرر شد که بحکومت بروجرد گماشته تا آنغایت با نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا بود مامور شود و حسب الامر روانه شد و مادی خان خالوزاده شاهزاده حاجیه پیشکاری وی بود از آن تقادم تقاعد حسب واز تقرب بتباعد یافت میرزا محمود خان ولد محمد حسینخان ملک الشعرای کاشانی را با خود ببروجرد برد و چندی در آنجا بماند بخاکپای مبارک عرضه داشت که ایلخانی مالیات بروجرد را در ممر مخارج بنا واجب مصروف میدارد و بارعایا رفتاری بسزا نمیکند حضرت شاهنشاه او را از آن ایالت معاف فرمود و او قصد حضور کرد حاجی فرامرز بیک ببازگردانیدن او مامور شد در حوالی قم بوی رسیده و سخط همایونی را بوی نموده حسب الامر اعلی روانه عتبات عالیات گردید و بجمله مخارج او مبلغی مقرر آمد که در آن اماکن مقدسه ساکن و بدعای دولت پردازد و همچنین معلوم شد که در این ایام بیماری فیمابین نواب بهمن میرزا برادر پادشاه و آصف الدوله وسالار مکاتبات و معاهدات رفته از راه صواب بجانب خطا افتاده امنای دولت خاطر بتحقیق آن اخبار گماشته تا صدق و کذب آن معین و معاین کردد و هم از وقایعات این ایام وفات جناب میرزا حسن آشتیانی وزیر دیوان استیفای ممالک بود که در بیست و سیم جمادی الثانی پس از استیفای حظ روحانی و جسمانی عالم فانی را بدرود و مدت عمرش شصت و هفت سال بود پادشاه قدردان فرزندش میرزا محمد یوسف را بمنصب پدر منصوب فرمود و نیز حاجی محمد ابراهیم کلباسی خراسانی

جلد دهم ذکر اجرای آب رود کرج و سایر قضایا

که در اصفهان توطن داشت و از کبار علمای عهد بود در گذشت رحمة الله علیه در ذکر اجرای آب رود کرج بجانب طهران و توجه خاقان
کامکار محمد شاه قاجار بر لب نهر و طوی عظیم و شیلان بزرگ چون دار الخلافه طهران از بدو دولت ابد مدت حضرت آقا محمد شاه
سعید شهید نور الله مضجعه دار الملک و تختگاه خواقین کامکار و سلاطین نامدار قاجاریه گشت هم الله و مکنهم گردید و روز بروز در ظلال معدلت پادشاهان
باعظمت بحلیه آبادی و معموریت متحلی شد از کثرت اجتماع خلایق و احداث عمارات و خوانق و اکثار ریاتین و حدایق سواد اعظم بلاد ایران آمد بحکم
علیکم بسواد الاعظم طبقات امم در آن شهر جنت بهر تمدن و تمکن جستند آب قنوات سالفه ساکنین و قاطنین این شهر را کفی نبود برای بضاعتی
راحت فزای شاهنشاه عهد ابد الله دولته باجرای انهار و احداث آثار مصمم گشت تا بسهولت اسباب معاش و وسعت وجوه اعتاش عموم خلایق
فزوده حکم سلطانی که نازل منزله تقدیر آسمانی است جریان یافت که از رود کرج که تا شهر هفت فرسنگ مسافت واقع است نهری بریده آب
آن الشهر جاری کنند مهندسین آگاه و معماران درگاه بامضای آن حکم قضا امضا مسابقه و مطابقه پیشه کردند پس از شانزده هزار تومان مخارج در
این کار باشاهد یاس و حرمان هم آغوش شدند که از نهر قریه و سمنارد که اصل آن از رود کرج است نهری بریده بشهر رسانند و چنین کردند چون آنرا
وسعتی چندان نبود و آب آن کفایت بمنمود دیگر باره بدستور العمل جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی مهتار ایران عباسقلی خان ایروانی و
معمار باشی مامور شدند که از اصل رود خانه کرج نهری جدا کرده از خاک و سنگ و معابر سخت و شک گذرانیده بشهر رسانند قریب دو سال در این
خدمت مشقت و رنج بردند و دوازده هزار تومان بمخارج آن مصروف داشتند و از رود خانه نهری بزرگ بریده از بالای باغ نگارستان گذرانیدند
که از دروازه شمیران بشهر می نشست و بقرای خارجه سود مند بود لهذا بحکم حضرت شاهنشاهی بر لب نهر شاهی سراپرده حشمت وارد وی شوکت
سریر شریا افراخت جشنی برپای کردند و شیلانی شاهانه کشیدند و طوئی بزرگ برآراستند بار سلام عام دادند خطبه و منقبت رانده شد و تاریخ و تهنیت
خوانده آمد من بنده نیز باشارت شاهنشاه دانش پناه نظمی ترتیب کرده در خلوت معروض داشتم که از آنجمله است لمؤلفه خدایگان ملوک جهان محمد شاه
که فر مملکت و فخر دودهٔ قاجار ز مهر محمد بعد از محمد مهدی به است شاه بغیر از محمد مختار چو خشکسالی در ری بدید و کم آبی فزود همت اندر فزایش نهار
ز کوه و سنگ یکی رود ساختش فرمود بران بحماشه چندین مهندس معمار بچند سال و بچندین هزار تومان زر ز سنگ رودی بریده شد بتمکین
ز هفت فرسنگ آن نهر را بشهر آورد چنانکه خیره در آن دیده اولوالابصار بسالی آمد این کار طرفه کز بحرت دو صد برفته و دو سی و یک بعد هزار
واز وقایعات این ایام و حادثات این عام وقوع بلا و شیوع وبا بود و در شهور و رساتاق جمعی از مملوک و مالک بدین مرض قاتل و مهلک در گذشتند
و پریشانی تمام در خاطر هر جمع روی داد حضرت شاهنشاهی با جماعتی از اهالی حرم و سپاهی رای قرای لواسان فرمود و در بیست و پنجم شهر
در موکب مسعود از رود جاجرود بگذشتیم و بنجار کلار رسیدیم و آن دریای بلا را بر خود محیط دیدیم الحمد و المنه بسلامت گذشتیم و قاسم خان صاحب جمع
قزوینی و فتح الله خان مافی و گروهی از معارف در گذشتند از آنجا بلواسان بزرگ و حوالی لار گذاشتیم دهم در شب در رود شاهزاده خاقان لقب
برنج و تعب علت جست و حکیم کلوکه فرانسی حکیمباشی در دا جل را چاره نتوانست حضرت شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم در حوالی قچه اردو زده بود
هر یک هفته بشوق شرفیابی حضور شاهنشاه اعظم بلواسان آمده مراجعت فرمود مع القصه هر اسان بکلات و لواسان کوچک بار گشتیم در هر منزلی
سید لی جان میداد تا بحکم اقدس اعظم در خدمت شاهزادگان و اهالی حرم به بینا وران بار گشتیم هم در شب ورود یکی از بنات پادشاه جمجاه زاید و
گرد خاقان سکندر نشان در اواخر شعبان از لواسان بشمیران نهضت فرمود و در این ایام معروض افتاد که رحیم قلیخان خوارزمی بعد از پنج سال
غایبت خوارزم در گذشته است و چون رحمن قلی مرتبه ابناقی داشته محمد امین خان بن الله قلیخان بر مسند حکومت متمکن گشته حضرت شاهنشاهی
بقانونی که از عهد دولت صفویه الی الان معمول و متداول است تعزیت و تهنیت خان خیوق بر قیمه ملاطفت ضمیمه و ارسال شمشیری مرصع میرزا رضای
میرزان آقاسی را بسفارت خوارزم مامور فرمود هم در این سال جناب غراف مدم وزیر مختار دولت بهیه روسیه که در دار الخلافه طهران مقیم بود
با مرامنای آن دولت بپطرزبورغ رجعت گزیده جناب کیسیناز دالغورکی وزیر مختار دولت روسیه در روز جمعه هفدهم شهر محرم الحرام بطهران وارد
شده بر جای وی اقامت گزید و جناب حاجی میرزا موسی خان برادر زاده جناب میرزا ابو القاسم قایم مقام مغفور که بفرمان پادشاه جمجاه ایران مسمولی
باشی سرکار فیض مدار مشهد مقدس رضوی بود در شب چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الثانی نجبت شتافت مدت عمر شریفش چهل و دو سال بود
در ایام استقلال و امورات خراسان انتظام تمام داشت چون او در گذشت جناب اصف الدوله الله یار خان قاجار نام تولیت سرکار فیض مدار

بخود مخصوص کرد و پسرش حسن خان سالار یعنی اشیک آقاسی خان صاحبقران را بحکمرانی خراسان استقلال داد چندانکه جناب حاجی میرزا آقاسی در امورات خراسان دخالت خواست بقدر قوه نگذاشتند و بعذرهای ناموجه متمسک شدند اندک اندک غبار فشنه و خلاف فیمابین هویدا ارتفاع یافت و جمعی محرک طرفین شدند چنانکه مشروحا مرقوم خواهد افتاد و نواب امیرزاده حشمة الدوله محمد حسین میرزا بن دولتشاه مغفور طاب ثراه در ربیع الاولی بشهر تبریز بعالم عقبی انتقال کرد ذکر بعضی از واقعات دول خارجه و سفارت جناب وزیر نظام عساکر منصوره دولت علیه ایران میرزا تقی خان فراهانی بجانب ارزنة الروم در ایامیکه اعلیحضرت سکندر رتبت قاآن هم قطب السلاطین محمد شاه قاجار یورش خراسان کردند و بحاصره شهر هرات اهتمام ورزیدند جناب علی رضا پاشا حکمران دار السلام بغداد و مضافات به بندر محمره که از جانب دولت علیه ایران حاجی جابر عرب در آنجا حکومت داشت عزیمت کرد حاجی مزبور حرکت المذبوحی نموده تاب مقاومت نیاورده روی برتافت و بسیاری از جمعیت او مقتول و بعضی بهزیمت شدند قشون دولت علیه عثمانیه داخل بندر محمره شده شهر را غارت کردند و اموال تجار را برده و جماعتی را اسیر کرده ببغداد بازگشتند و این خبر در خارج هرات معروض امنای دولت افتاد شکایت نامه از کارپاشا و دخالت در امر بندر محمره نگاشته نزد مقرب الخاقان مشیر الدوله میرزا جعفر خان ایلچی مقیم اسلامبول فرستادند بعد از ملاقات او با جناب صدر اعظم و وزیر امور دول خارجه و ادعای خسارت و طلب ترضیه پاسخ دادند که بندر محمره از توابع بصره و بغداد و ملک ماست و رعیت خود را هرچه کرده ایم اگر ثابت کردید که محمره از اجزای ایران است آنگاه از ترضیه گفتگو کنید و مقارن این گفتگوی سلطان معظم ذیشان سلطان محمود خان خداوندگار روم یعنی دولت بهیه عثمانیه رحلت یافت مشیر الدوله بطهران آمد که کیفیت سؤال و جوابرا شفاها با منای دولت خاطرنشان کنند و باندک فاصله جناب صارم افندی از جانب حضرت سلطان جدید سلطان عبد المجید خان مامور بسفارت ایران و در شهر اصفهان بشرف حضور پادشاه ایران تشرف یافت و بعد از مقالات با جناب حاجی میرزا آقاسی و نگذشتن این کار با سلامبول از کردید و چنان مقرر شد که بتوسط و دخالت وکلای دولتین علیتین کرونل ولیمس انگلیس و قونسل و نیز وکیل دولت بهیه روسیه وکلا و سفرای دولتین ایران و آل عثمان در شهر ارزنة الروم مجلس مکالمه و مقاوله منعقد کرده بتحقیق دعوی نمایند و مشیر الدوله میرزا جعفر خان ایلچی مختار ایران مامور بحرکت کردید ولی چون به تبریز رسید مریض شد و حرکت نتوانست کرد لهذا از دولت علیه ایران انجام این خدمت بعهده جناب میرزا تقی خان فراهانی وزیر نظام آذربایجان محول شد مقارن این حال لچین پاشا والی بغداد لشکر بعتبات عالیات کربلای معلی مامور کرده در قتل و غارت و نهب و اسارت دقیقه مهمل نگذاشتند و این خبر نیز بعرض امنای دولت رسیده مایه خلاف و اغلیظ تر دیده تاکید در رفتن جناب وزیر عسکر نظام و غیر نظام حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرپنتی و حمایل افتخار سبز و کیل مخصوص دولت میرزا تقی خان فراهانی کردند و وکلای اربعه روی بارزنة الروم نهادند و معظم الیه در روز حرکت از آذربایجان قریب دویست نفر از صاحب منصبان معتبر توپخانه مبارکه و افواج قاهره همراه داشت و در کمال جلال و نهایت وقار و غایت نظام روی براه آورد در اول خاک روم بمنزلی که مسمی است بقزل ویرج یکفرسخ بوزباشی و پنج سواره نظام باستقبال آمدند تعظیم نظامی کرده بهمراه بودند و در ورود بمنزل اظهار میهمانداری کردند و دم از میزبانی زدند جناب وزیر سفیر قبول ننموده جوابداد که با هیچوجه بقاولی در میان دولتین علیتین نمیدانیم و انواع ملاطفات باستقبلین بظهور آورده تا ورود بارزنة الروم ایشانرا مهربانی میزبانی مینمود و بعد از ورود بارزنة الروم ایشانرا مهربانی میزبانی مینمود بعد از ورود بارزنة الروم قایم مقام با فوجی از عسکر و سرتیپ و سرهنگ از جانب جناب سعید پاشا باستقبال آمدند و وزیر سفیر را بخانه که برای او خالی کرده بودند منزل دادند و شیرینی آوردند و دویست تومان نقد باسم خرج بناظر وزیر اظهار نمودند قبول نفرمود روز دویم ورود دو نفر صاحب منصبی از دولتین بهیتین انگلیس و روس مامور بتوسط بودند بدیدن وزیر آمدند و سفیر سه روز پس از ورود پاشا را دیدن نمود دیگر روز بعد پاشا بدیدن آمد قبل از ورود وزیر نظام سفیر دولت عثمانیه بارزنة الروم آمده وفات یافته بود لهذا پس از سه ماه دیگر انور افندی مامور شد با حترام تمام وارد شد قرار مجلس مکالمه را چنان دادند که روزی در منزل وزیر سفیر میرزا تقی خان و روزی در منزل جناب انور افندی و دو روز دیگر در منزل مامورین متوسطین دولتین گفتگو نمایند و بیانات یکدیگر را نوشته جواب و سؤال از متوسطین دولتین میدادند بعد از جواب مطلبی مطلبی دیگر رجوع می افتاد بتفصیل سؤال و جواب که در هیجده مجلس بیان آمد در سفارتخانه دولت علیه مضبوط است و صورت آن مکالمه بمطاوله کشید و مدت چهار سال جناب وزیر سفیر در ارزنة الروم توقف داشت و از دولت

ابد مدت مخارج او و همراهانش بدو میرسید و در کمال جمال و نهایت انضباط امر حرکت مینمود چون مدت سفارت از حد گذشت بعضی از همراهان را که ضروری
نداشتند روانه آذربایجان کرد و خود با سی نفر در آنجا بماند و منتظر جواب و قرار دولتی بود و از جناب وزیر سفیر قدغن بلیغ بعمله و نایب و کل همراهان
شده بود که با مردم مخالطه ننمایند و بچه بشهر و بازار نگردند و اگر بحسب ضرورت رفتن بحمام یا بازار لازم شود بساعتی معین باز آیند و اگر دقیقه از آن
بگذرد بسیاست و مواخذت برسند **ذکر فتنه و حادثهٔ ارزنة الروم و غوغای عام خلایق آمرزوبوم و هجوم بر همراهان**
جناب وزیر نظام از غرایب اتفاقات اینکه خانه و منزلی که اسعد پاشا حاکم ارزنة الروم بجهة نزول جناب وزیر نظام معین و معلوم کرده
بود همانا از خانهای مردی ارمنی بود که آنشهر بوده و در اینمدت توقف اجاره و کرایه آنخانه بصاحبش نرسیده پاشا را گمان که سفیر کرایه دهد و سفیر را
بالعکس تصور آنکه حاکم از جانب دولت علیه اجاره او را داده صاحبخانه چون مدت توقف سفیر و وزیر را متمادی دید از زیان خود اندیشه
مند شده خواست تدبیری کند که سفیر از آنخانه بیرون رود کودکی خورد سال را با همراهان و عمله سفیر متهم ساخته و او را در حوالی منزل یکی از عملجات
وزیر انداخته در شهر افتاده خلایق را بمنازعه و مخالفه با همراهان سفیر تحریک کرد جمعی از رفقا و همکاران وی با وی موافقت نمودند و بکوی و
برزن و بازار و مساجد رفته بناخوشتر صورتی نسبت فساد بعمله و وزیر سفیر مذکور نمودند بازاریان و عوام و متعلقین آن کودک بدنام اجتماع کرده
در خدمت قاضی تظلم بردند و از قباحت آن نسبت زور و تهمت دروغ تکلم نمودند کار بعرض پاشا رسید اسعد پاشا نیز بشبهت در افتاده
کیفیت را با آن غوغا و اجتماع بجانب وزیر سفیر روانه ساخته انکس را که بدو نسبت فساد میدادند بخواست جناب میرزا تقی خان پاسخ داد که در صورت
صدق این تهمت و تشخیص آن فاعل بحکم شرع اسلام و سنت رسول انام هرچه شارع مقدس و مفتیان بلد حکم نمایند معمول خواهد داشت
چرا غعلی خان نزد افندی و اسعد پاشا رفته قرار شد که در محضر هریک از علمای شهر که مقرر شود رفته قطع این دعوی کنند و در آنشب
سراسر اهالی شهر اتفاق کرده در منزل پاشا اجتماع نمودند و گفتند که فردا تمام دکاکین و بازارها را خواهیم بست و هرچه عجم ایرانی در این شهر هستند
خواهیم بقتل آورد علی الصباح از دحام و اجتماع کرده با غلبهٔ تمام و کثرتی کامل روی بسوی خانه سفیر و وزیر نهادند و دست بافکندن سنگ و
ورها کردن تفنگ کشادند عمله و همراهان جناب وزیر نظام که زیاده از سی نفر نمانده بودند متحیر شده بحفظ خود پرداختند اضطرار ا در ب خانه را بروی
خود فرو بستند خلایق هجوم نموده آتش در بنیان در زدند از این سوی خارج آتش افروزی و از سوی داخل آبریزی در گرفت چون پاشنه در تنکه
آهن محکم بود اثر نمیشاد نردبانهای بلند آورده بر اطراف دیوار خانه بر نهاده بفراز بر آمدند و از نشیب نیز آتش زدن در و ب و کندن جدار پرداختند
و آبی هم که از خارج داخل آن عمارت میشد بسته همراهان سفیر در کار خود متحیر و مضطرب شده ناچار بمدافعهٔ اعدا و محافظت اجسام اهتمام کردند جناب
سفیر قدغن فرمود که تفنگ نیندازند و احدی را مجروح نسازند تفنگهای بی گلوله را منع نمود در اثنای این حادثه میرزا حسن نام از چاکران وزیر نظام
از شدت واهمه و خوف از غلظت خاصه فرار را برقرار رجحان داده خود را از بالای مهتابی بزیر افکنده راه گریز در گرفت جمعی او را تعاقب کرده
گرفته کرفته بیازار قصابان برده بیش و از پاره پاره نمودند مقارن این اتفاق گروهی از اهل غوغا بفراز بام رفته خود را از بام مهتابی خانه رسانیدند
از دری از قهوهٔ آوطاق نشیمن وزیر نظام در آن مهتابی بود داخل قهوه خانه شده مکنفر دیگر از عمله سفیر را که رفته با طپانچه و خنجر مقتول کردند و آنگاه
بام برده پاره پاره ساخته اعضای متفرق و متلاشی او را از بام بزیر افکندند و بیشتر از ملازمان سفیر جرحها زده مجروح کردند چرا غعلی خان نیز با گلوله
زدند ولی مقتول نشد سفیر در آنخانه محصور و بناگزیر متوقف مانده نه قوت محاربه و نه قدرت مدافعه داشت بمضمون فر من القطر وقعد تحت المیزاب
از پیش لطمهٔ سنگ اندک واپس رفته سنگی دو من آن کوه وقار آمد رخصت داد که مشتی ساچمه ریزه در تفنگ طپانچه ریزند و بر ایشان باز دنا مخوف
شده باز گردند یا از خیره گی و چیرگی باز نمانند ملازمان عالی چنین نمودند چند تن از ان جمهوران مستهور مجروح شده از شدت پیتابی مهتابی را خالی کردند
اسعد پاشا حاکم شهر چون مادهٔ خلاف و نزاع را چنان غلیظ دید از سوء خاتمت و وخامت عاقبت این بلوای عام اندیشه مند شده با تفاق جناب
قونسل و نیز وکیل دولت بهیه روسیه بدر خانه و منزل وزیر نظام آمده حکم کرد که در بگشایند تا ما آمده در پهلوی سفیر نشسته او را محافظت نمائیم
و این غلبه و غوغاء هجوم و بلوی را فرو نشانیم چاکران جواب دادند که اگر منظور شما این است که پس از فتح باب دخول در این جناب خلایق بخانه
ما را نکشند و فردا جواب ندهید که اجماع امت بود و چنین مرسوی نمود و خبر لا تجتمع امتی علی الضلاله را حجت نسازید و لا اجماع را متفرق
کنید تا ما بدرون آییم اسعد پاشا با وکیل دولت بهیه روسیه پنجره بازگشته و آتش این فتنه هردم بالا گرفته در تزاید بود تا اینکه کثرت خلق

از سی چل هزار در گذشت هیاهو و همهمه و غلغله آن کروه ولوله در دشت و کوه در افکند در آنوقت بحری پاشا که منصب فریقی یعنی امیر تومانی داشت
و با افواج خود بحفظ و صیانت آنولایت مامور بود از اینواقعه آگاه شد چون مردی عاقبت اندیش و صداقت کیش بود فورا حکم داد که نفیر
دو فوج جمعی او را که از اهالی ارزنة الروم بودند بگیرند و چهار فوج دیگر را که از عربستان بودند با سرینک توپخانه حکم داد که از قفای او بیایند
تا تسکین این فتنه کنند و سیصد نفر همراه برداشته با طبل و شیپور بسوی منزل سفیر ایران تحمل کرده اهل اجماع چون نوای طبل و نای استماع کردند
چنان تصور کردند که عسکر دولتی بامداد آنها آمده اند و باید مردانه کوشید یکبار بر شیلیک در آمدند و هجوم آوردند سفیر ایران و همراهان بهلاکت
خود متیقن شدند بر بختن احمال و پاشیدن اثقال و انداختن بقدوجنس اهل عوغا را ساعتی مشغول بغما کردند چون جناب فریق پاشا قریب شد
جماعتی از آن عساکر که همراه داشت بر اطراف عمارت منزل سفیر گذاشت و روی بخلایق کرده کفت باز گردید و قطع و فصل این محاکمه را من آگذارید
اگر این جماعت را واجب القتل ندیدم خواهم کشت والا فلا چرا باید رفتاری نمایند که دولت ما را در میان جمیع دول بدنام کنید و بگویند که
اجتماع کردند و ایلچی دولت علیه ایران را که باصلاح آمده بود و مهمان ایشان بود کشتند الحاصل بنصایح فریق پاشا عمل نکردند بلکه بدو نیز از در محاربه
در آمده وی مدارا کرد تا افواج اربعه در رسیدند جماعتی را بفراز بام عمارات مامور کرده غوغائیان خانه کن را سرون نمودند و نردبانهای
اطراف را برداشتند و آبراکه بسته بودند بر روی کسان سفیر کشودن فرمود خود نزد جناب میرزا تقی خان وزیر نظام آمده معذرت جست و تقصد
کرد و از دقایق شرائط مثوبت و مروت دقیقه مهمل و نامرعی نگذاشت پس سرون رفته باسعد پاشا پیغام کرد که حکم بتفرقه اجتمع کنند والا بحیثیت
ملاحظه رفع بدنامی دولت آل عثمان با عسکری که حاضرند با عوام محاربه خواهم کرد چون جواب صریحی از جانب پاشا نشنیدند بفراز
تلی رفته با افواج خود گفت که آیا شما راضی هستید که دولت پادشاه و سلطان بجهة کشتن سفیر ایران درین غلبه عوام بدنام شود همه گفتند
ما محکوم بحکم توایم پس از اطمینان فرماندا که توپها را پر کردند و افواج مستعد قتال شدند چون پاشا مفسده را بدین پایه دید نیک بترسید
قاضی از جانب اسعد پاشا آمده مردم را متفرق ساخت و اسعد پاشا و مامورین متوسطین دولتین علیتین و قاضی و اعیان نزد
میرزا تقی خان آمده و جراح آوردند و بمعالجه زخمداران کوشیدند اگرچه سفیر نیز دو سه زخم سنک برداشته بود از شدت غیرت و وقار بابراز
لب نکشود و چون خانه مذکور خراب مانده و سفیر و همراهان بی اوضاع و اسباب ضروریه بودند جناب فریق پاشا با اسعد پاشا قرار داد
که سفیر و همراهانش را بار دوی نظام خود برده تا منزلی معین شود اسعد پاشا گفت اگر چنین است باید چند دست ملبوس رومی بپا و رند و ملبس بآن
لباس شده بروند که اهالی شهر ایشانرا نشناسند و مجددا قصد فسادی نکنند میرزا تقی خان جواب داد که هیهات با چومن بچه این خیال
خامی است که کرده اید نعوذ بالله من ذلک هرگز بخلاف رضای دولت ایران رفتار ننمایم علی الجمله فریق پاشا سفیر و همراهان او را سوار کرده
دو فوج در پیش رو و دو فوج در دنبال معین نموده مجروحین و مقتولین را بر عرادها نهاده بار دوی خود برد چادری پوشدار و چادرهای چند بجهة
سفیر و همراهانش برپای کرده بالتمام جراحات مجروحان پرداختند میرزا تقی خان با وکلای دولتین تقریر کرد که دیگر توقف ما در این شهر
پسندیده است و مستعد مراجعت بتبریز شد و کلا باین امر راضی نشده پس از ملاقات خواهش توقف کردند و نوشته سپردند که اگر تا بیست و دو روز کار
بخوبی نگذشت ما را در رفتن شما حرفی نخواهد بود صورت ضرر و خسارت سفیر و همراهان او را خواسته چاپار بدولت علیه آل عثمانی فرستادند و
از آن حادثه بوالعجب اخبار نمودند در روز بیست و دویم یوسف بیک ملقب بپاور حرب وارد شد معادل پانزده هزار تومان برسم ترضیه و اسم
غرامت آورده هر پانصد تومانرا در مجموعه نهاده سی مجموعه بدست وکلا و ارباب مناصب داده از میان بازار در خانه پاشا بمنزل سفیر ایران آمدند
و تمامت اهالی ارزنة الروم را اتحاد دولتین علیتین مشهود و معلوم افتاد و از رفتار خود ندامت و ملامت حاصل کردند جناب سفیر ایران در
قبول آمبلغ چند روز مضایقتی بلیغ کرده و وکلای دولتین در این امر او را مامور اغنی شدید نمودند تا ساکت شده بپذیرفت و خواست که بجا
تعارفی کند معلوم شد که با مر امنای دولت بحضور ورود خروج کرده بود و قبل از وصول بخواه عارف پاشای ایشیک آقاسی که مستحفظ حاضر
حضرت سلطان بود و او را صورت سلطان میدانستند بمعذرت آمده اظهار مودت نمود تا بدولت علیه عالیه ایران کرد ذکر مجملی از خوایم
این واقعات و عزل اسعد پاشا و سیاست مفسدین شهر ارزنة الروم و نصب فریق پاشا و صورت عهد
نامه دولتین علیتین ایران و آل عثمان چون پاشای یاور حرب که حامل نخواه مذکور بود با سلامبول بازگشت و شرح فتنه شهر ارزنة الروم

برای امنای دولت علیه عثمانیه معلوم افتاد اسعد پاشا را بدار السلطنه اسلامبول احضار فرمودند و او را معزول خانه نشین داشته و حکومت ارزنة الروم را بفریق پاشای میرتومان واگذاشتند پس از چندی پاشائی با دو فوج از افواج شام با خذ و قید و قتل و صید مقصرین ارزنة الروم در رسید و حکم سلطانی این بود که اگر احدی بحمایت مفسدین و مقصرین پردازد چنان تصوری فرمائیم که ارزنة الروم را در اصل ندانسته ایم شهر را خراب و قتل عام خواهیم کرد در طلا عام این حکم بر خواص و عوام املی و تبلیغ یافت پس از محاوره و مشاوره شبی با نصد سوار باطراف و جوانب شهر معین نمودند که کسی از مقصرین فرار نکند و یکفوج را بمحافظت و مواظبت منزل سفیر ایران میرزا تقی خان وزیر نظام بر گماشتند توپهائی نیز که در نارین قلعه بود مهیا و آماده داشته در گذرها نیز توپها گذاشته و عساکر مقرر کردند پس از رعایت حزم قاضی را معزول کرده کهیای وزیر را نیز عزلت داده سید کس از مردمانی که ماده فساد شده بودند گرفته بانبار محبس محبوس داشتند و بعد از یکماه پاشائی بحکم با افواج چند برسم ساخلو بارزنة الروم مامور شده و افواج مامور سابقه را احضار فرمودند روز ورود پاشای جدید فریق پاشا بلوازم استقبال و اقبال کرد قبل از وصول با فواج مجدد صدای تفنگی برآمد و فریق پاشا از فراز زین در افتاد فی الفور جان داد و قاتل او مشخص نگردید هر کس سخنی گفت و افواج سابقه روانه شدند جمعی از مقصرین را بهمراه برده و مورد سیاست سلطانی گشتند چون لختی از ایام در گذشت از جانب دولتین علیتین احکام مصالحه و اقرار معاهده در رسید و برای تعیین دولتین علیتین مجلسی آراستند و چنانکه رسم است شلیک توپخانه کردند و چادری بزرگ خاصه وزیر نظام ایران به بیرون شهر زدند پاشا و تمام ارباب مناصب در آنجا فرود آمدند و یکفوج نظام را مامور کردند که در وقت عزیمت میرزا تقی خان تعظیم مذکور در رکاب او بهمراه شده تا پیاده شده نزول کرد بعد از صرف چای و قهوه پنجاه تومان بعلمه جات پاشا انعام کرده و وداع کردند و وزیر روی براه نهاده یکنفر یوزباشی سواره نظام با پنجاه سوار بهمراهی و مهمانداری جناب میرزا تقی خان وزیر نظام تا بسرحد ایران که قاز لی گول بود مامور آمد از دولت علیه ایران بسیار سوار باستقبال وزیر نظام آمدند چون یوزباشی قصد مراجعت کرد یکطاقه شال یوزباشی و پنجاه بسواران همراه او داده آنها بازگشتند و میرزا تقی خان منزل بمنزل قطع کرده به تبریز رسیده و از آنجا بدار الخلافه طهران آمده شرفیاب حضور مرحمت ظهور حضرت قطب السلاطین محمد شاه قاجار گردید و عهدنامه را بنظر مبارک رسانیدند و مورد الطاف خاقانی گردید صورت

عهدنامه مبارکه دولتین علیتین که بتوسط جناب میرزا تقی خان فراهانی وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام ایران و جناب انوری زاده السید محمد انوری سعد الله افندی در شهر ارزنة الروم مبادله یافته است عرض ترجمه

و نگارش این کلمات حجته دلالات آنکه از مدتی با اینطرف چون فیما بین سلطنت جاوید آیت سنیه و دولت دوران مدت علیه ابدی الدوام بادولت علیه عثمانی بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود بر مقتضای لزوم اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جامعه اسلامیه که میان دولتین علیتین در کار و افکار رسمیه که طرفین علتین بدان متصف میباشند بالسویه اینکونه مواد نزاعیه را بروجه موافق و مناسب فیما بین دولتین علیتین بتجدید تاکید بنیان صلح و مسالمه و تشیید ارکان و موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده برای تنظیم و مذاکره مواد عارضه و تحریر و تسطیر اسناد و مقتضیه برحسب فرمان همایون اعلی حضرت قدر قدرت کیوان حشمت مملکت مدار ملک گیر آرایش تاج و سریر جمال الاسلام و المسلمین جلال الدنیا و الدین غیاث الحق و الیقین قهرمان الملا، و الطین ظل الله الممدود فی الارضین حافظ حوزه مسلمانی داور جمشید جاه دارا بارگاه انجم سپاه اسلام پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دریا دل کامران شاهنشاه ممالک ایران السلطان بن السلطان بن السلطان و انخاقان بن انخاقان بن انخاقان محمد شاه دام الله تعالی زمام سلطنته فی فلک الاجلال و زین فلک قدره بمصابیح کواکب الاقبال بنده درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقی خان وزیر عساکر منصوره نظام و غیر نظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبه اول سرپنجی و حمایل افتخار سبز است بوکالت مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک جلالت جمجاهی بدرخشان شهریار پادشاه اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ذو الشوکة و الشهامة السلطان بن السلطان بن السلطان عبد المجید خان جناب مجدت مآب عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعد الله افندی که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص بآن رتبه است مرخص و تعیین شده بروجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامهای مبارکه انعقاد معاهده مبارکه در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقده ارزنة الروم مبادله میشود فقره اول دولتین اسلام

قرار دهند که طوایف نقطه طرفین اگر تا بحال از یکدیگر ادعا میکردند کلها ترک کنند ولکن با این قرار مقاد ولایات تسویه مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی راه نیابد فقره دوم دولت ایران تعهد میکنند که جمیع اراضی بسیطه ولایت ذهاب یعنی اراضی جانب غربی آزابد دولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند که جانب شرقی ولایت ذهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آزامع دره کرند بدولت ایران ترک کند و دولت ایران قویا تعهد میکند که در حق شهرزور ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف نظر کرده بحق ملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد و قتا من الاوقات بکطور دخل و تعرض ننمایند و دولت عثمانی نیز قویا تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است بملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که بحر منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدتین تعهد میکنند که باین معاهده حاضره سایر ادعاشان از حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلا تاخیر مهندسین و مامورین را تعیین نموده برای اینکه مطابق مادهٔ سابقه حدود مابین دولتین را قطع نماید فقره چهارم طرفین قرار داده اند که چنانچه بعد از قبول اخطارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاول سنه هزار و دویست و شصت و یک تبلیغ و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تاخیر افتاده برای اینکه مسایل انها از روی عدالت وصول و احقاق حق شود از دو جانب بلا تاخیر مامورین را تعیین نمایند فقره پنجم دولت عثمانی وعده میکند که شاهزادگان فراری ایرانرا در بر سا اقامت داده علیت آنها را از محل مذکوره و مراوده مخفیه آنها را با ایران رخصت ندهد و از طرف دولتین علیتین تعهد میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه از زمرهٔ الروم عموما دشوند فقره ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه جاریه اموال مذکوره نقدا یا جنسا بوجهی که در عهدنامه منعقده ارزنة الروم در سنه هزار و دویست و سی و هشت قرار داده شده از تجار رعایای دولت علیه عثمانیه که مسطور شده اگر کمتر از مبلغی که در عهدنامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانیه وعده میکند که بموجب عهدنامهای سابقه امتیازاتیکه لازم باشد در حق زوار ایرانی اجری دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند بکمال امنیت محلهای مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد میکنند که بمراد استحکام و تاکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیمابین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب ترین راهها را استحصال نمایند تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات مایل میباشند سایر تبعهٔ ایرانیه نیز از امتیازات مذکوره بهره یاب بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و تحکمی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهائیکه از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول نمایند و وعده میکند که کافه امتیازاتیکه شایسته منصب و ماموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول منجابه جاری میشود در حق آنها نیز جاری بشود و نیز دولت ایران تعهد میکند که بالیوزهائیکه از طرف دولت عثمانیه بجمیع محلهای ممالک ایرانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد میکنند معامله متقابله را کاملا اجرا دارد فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد میباشند اسرا لازمه اتخاذ و اجرا کنند و بهمین منوال در محلهای مناسب عسکر اقامت خواهند داد دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت که در اراضی یکدیگر وقوع میابد برآیند قرار دادند عشایری که مشایع فیه باشد و صاحب آنها معلوم هیئت مخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد ازاین دائما اقامت خواهند کرد یکدفعه باراده اختیار خودشان حواله شود و عشایری که تبعیت آنها معلوم است جبرا باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند فقره نهم جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه خصوصا معاهده که در سنه هزار و دویست و سی و هشت در ارزنة الروم منعقد شده که بخصوصه باین معاهده حاضره ابقا و تغییر نشده مثل انکه کلمه بکلمه در این صحیفه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقا شده است و فیمابین دو دولت علیه قرار داده شده است که بعد از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامهای آنرا مبادله خواهند کرد و کالان ذلک فی یوم سادس عشرون شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست و شصت و دو و از جمله واقعات این عام انکه در زمان حکومت فضلعلی خان قراباغی پیکلار بیکی کرمان ابوالحسن خان برادر آقا خان بن شاه خلیل الله الحسینی که سابقا شمهٔ از شرح کار او ترقیم یافته بالبوجیه بلوچستان مواظبت کرده در ان نواحی سنن فتنه می انگیخت و بنا واجب خونها میریخت باهتمام پیکلار بیکی در دست احمد سلطان

قرا باغی که مردی دلیر بود اسیر گشت و او را بدار الخلافه فرستاده وارث ملوک پیشداد و کی است کشانیدند و در پانزدهم شهر رجب وارد و محبوس گردید و

روی رهائی ندید در ذکر قتل محمد حسینخان نردینی از جانب جناب آصف الدوله و سبب این کار بجعفرقلیخان ایلخانی و احضار او و مخالفت کردن آصف الدوله یکی از اسباب فتنه خراسان این بود که در زمان ایالت و حکومت جناب آصف الدوله الله یارخان دوالو میرزا موسی خان فراهانی متولی باشی سرکار ارض اقدس مشهد مقدس که مردی کافی و دولتخواهی وافی بود جهانرا بدرود کرد و آصف الدوله پیری و بچه کی برخود بسته خود را از حکومت خراسان معاف داشته بنام تولیت سرکار فیض آثار از رتق و فتق امورات دیوانی خراسان بتری کرد و فرزندش حسن خان که بطنا پنره خاقان صاحبقران و بواسطه منصب حجابت ملقب بسالار بارود رحل و عقد و قبض و بسط امور دخالت ورزیده درصدد تعطیل اشغال و معرض تکفل اعمال درآمد و در عرض مدتی آمری مطاع و حاکمی طویل الباع گشت و چون فیما بین آصف الدوله و حاجی میرزا آقاسی ضدیتی پیدا و پنهان بود این جوان خام ندانست که مخالفت با پیشکار مایه وهن و فتور دولت شهریار خواهد بود خواهین خراسان نیز خواه و ناخواه متابع رای او گردیدند و بعضی باغراء و اغوای او از در غدر درآمدند از جمله محمد حسینخان نردینی کرد که سابقا از و اسکان تخفیفی خان بزرگ شادلو و جعفرقلیخان ایلخانی دلاور بود و از آنها رنجشی داشت چون با وجود خواهین بزرگ خراسان در خدمت آصف اعتباری نداشت با امنای دولت مراودتی و عقیدتی و مصادقتی و ارادتی درمیان آورده بعرایض و هدایا در خدمت حضرت اقدس ظل اللهی معروف گشت و خلعت و فرمان حکومت نردین که قلعه کوچک واقع درمیان کوهستان جاجرم و استرآباد است و معبر ترکمه بدینها مخصوص گردید و بدار الخلافه آمده از حضر اقدس شاهنشاهی و جناب حاجی الثقاتها دیدوحمایتها یافت پس از رجوع بنردین خود را از آصف الدوله و سالار و خواهین خراسان مستغنی شمرد و چون مردی دلیر بود مکرر در عبور و مرور با سواران تراکمه جنگها کرده و تاختها برده جماعتی از مفسدین و سارقین ایشانرا کشته سری آنرا بدربار معدلت مدار فرستاد و بمزید جاه و اعتبار در آن صفحه صاحب اقتدار گردید قلعه نردین را مستحکم و آباد ساخته یکهزار سوار جرار آماده نمود پس از چندی خواهین خراسان بر آصف الدوله از وی شکوه بردند و استقلال او را در ان حدود و تعنی بر فتور حکمرانی آصف الدوله اثبات نمودند آصف الدوله باستیصال او اشارت راند خان بزرگ شادلو باتراکمه مواضعه نمود و از سواران کرد جماعتی دلیر و کرد را با ایشان الحاق داده شبی در هنگام فرصت بر سر او ریخته او را و منوبان او را مقتول و عیال او را مأسور و مخذول و قلعه نردین را بالکلیه خراب کردند چون این اخبار بعرض امنای دربار رسید در حضرت شاهنشاهی معروض داشتند و بسبب این جسارت و شرارت را بسواران کرد شادلو و اشارت ایلخانی محقق شناختند علیحضرت شاهنشاهی فرمان قهر آمیز با آصف الدوله ارسال و جعفرقلیخان ایلخانی را بدار الخلافه احضار فرمودند آصف در ارسال و بسما محو و مماطله کندرا نپسندید زیرا که مبادرت در این امر بحکم او معلق بود چندانکه مدت ایام تعلل و تمهل بامتداد کشید آثار بی عنایتی و کم مرحمتی حضرت سلیمان زمان با آصف او ان بیشتر بظهور آمد تا آصف الدوله مشفق و مضطرب و بحفظ خویش با خراسانیان متحد و متفق گردید سالار با برنیز که جوانی خودرای و دلیری بی پروا بود خواهین خراسان را بمخالفت احکام امنای دولت تحریص و تحریک کرد و آمد و شد متردین چاپار و نوشته جات امنای دربار بدرود دراز کشید آصف الدوله جوابهای مختلفه مشفوعه معروض داشت و حاصل همه اظهار معاندة با حاجی و اثبات عدم استحضار او از قواعد مکاری بود و این قول خود در حضرت سلطنت بنا بر حسن ظن و صدق نیت اصلا وقعی نداشت فی المثل وزیدن نسیم بود بر کوه البرز و در بیشه قطره در بحر محیط بلکه اظهر عداوت با حاجی مزید علت مردودیت و معین اثبات مطرودیت او میشد چه از سر تاج و تخت برخواستن در پیشه همت بلند آنحضرت از ترک حاجی که مقام مرادیت داشت اسهل مینمود و چون آصف الدوله در اجرای احکام خلاف خلف خود را مخالف خود بخرج دادن میخواست و خود را متولی و او را والی میخواند اولیای دولت ابدمدت آصف الدوله را بانجا گیای مبارک پادشاه جمجاه خواندند بدان نیز تمکین نکرده بعضی عذرهای مموه نامربوطه متمسک گردید که بجهة معاملات سرکار فیض آثار سلطان اولیا امام والامقام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا متولی لازم است لهذا اولیای دولت بجهة رفع عذر او حاجی میرزا عبد الله خوئی منشی را که مردی متدین بود بدین منصب منصوب و مامور بخراسان نمودند علی الجمله چون آصف الدوله متسلسل گردید از کثرت اصرار در احضار خویش لابد و ناچار بدار الخلافه آمد که اصلاحی کرده باز گردد و بحضور شاهنشاه سلیمان جاه رفته منزله خود را از موری کمتر دید و بحکم محکم که مانند قضای مبرم ست مامور بزیارت مکه معظمه و مدینه مکرمه شده و در صفحات عتبات حسب الامر متوقف گردید از آنکه آصف الدوله آنهمه خودرائی و بی پروائی را بسالار نسبت میداد و خود را از دخالت در امورات ملکی معاف مینمود مقرر شد که حاجی میرزا محمد خان ملقب

بیکلربیکی که در حضرت قطب السلاطین محمد شاه بشرف مصاهرت اختصاص داشت و فرزند آصف و برادر سالار بود با ستمالت برادر و حکومت خراسان مخصوص گردد که ولایت خراسان از آصف و اولاد او انتزاع ننماید این تدبیر نیز مزید قوت و شوکت سالار شده مایه مظاهرت و معاضدت او شد و فی المثل برادر بازوی پرنیروی برادر فرود و پس از وصول بمقصد موافقت خود با سالار و مخالفت با امنای دولت شهریار معاین و مشهود ساخت

ذکر وقایع فارس و ظهور سید علی محمد باب در شیراز و خواستن حسین خان اجودان باشی صاحب اختیاری فارس و تحقیق حال وی در خدمت علما سابقا بقاسمت قرعه تقسیم یافت که حسینخان اجودانباشی فواج نظام شهریار سلیمان احتشام بسفارت پاریس و انگلیس و منسا مصدر خدمات عظیمه گردید و پس از ورود چندی در رکاب مستطاب بود و بحکم حضرت شاهنشاه جمجاه بصاحب اختیاری ملک عجم یعنی فارس اختصاص یافت و بدان کشور شتافت سالی چند چنانکه از او شایسته بود بحکومت فارس گذرانید و استقلالی تمام حاصل کرد و بخاکپای مبارک عرضه داشت که اگر آب رود شیرین بصحاری و قرای شیراز در آید مزید آبادی و مایه خصب نعمت و زراعت شود پادشاه مکرمت پناه رخصت داد که هر چه مخارج اجرای آن رود باشد در حضرت دیوان اعلی مجری است لهذا صاحب اختیار فارس باین اندیشه در افتاد و همت برانجام این خدمت گماشت و فی الواقع کاری صعب و امری مشکل بود و حقیقت این امر آنست که آب رود شیرین سرچشمه اش در جبال و تلال الوار ممنی واقع است و در بلوک دکان از سه جای سنگ میجوشد و چون قریب بهزاره رع جریان یافت رودی بزرگ میگردد که در بهار و زمستان اسب ازان بدشواری میگذرد و در زمان قلت آب آبش زیاده از زنجاه سنگ است و برود فهلیان ریخته بدریای عمان متصل میشود و ازچنین آبی عظیم در قبیله محمد رضا خان دشمن یاری زراعتی قلیل حاصل می شد و بقایای آب بجایی حاصل و فایده میگذرد و قتی در خدمت نواب امیرزاده فریدون میرزا فرمانفرمای فارس بسیل تفرج و تماشا بدان سرچشمه رفتیم و استحضاری حاصل نمودیم از سرچشمه تا بشیراز بخط مستقیم پنجده فرسنگ است و بخط منحنی و چندان و آثار نهری قدیم نمودار است و اکنون خراب گشته در زمان صفویه اللهوردی خان حاکم در اجرای آن اهتمام کرد و عمرش وفا ننمود کریم خان وکیل نیز این اندیشه کرد و معمار انش خطا کرده از آن درگذشتند در این دولت صاحب اختیار رنجی تمام برد و مبلغی خطیر بمخارج آن مصروف کرد و بعد از مدتی آن آبرا بجوانی شهر آورد و لی استمرار نیافت و حوادث وقایع افتاد و از جمله وقایع ایام صاحب اختیاری در ملک فارس ظهور سید علی محمد ملقب بباب است او جوانی بود فرزند میرزا رضا نام از طبقه سادات شیراز و آباو اعمامش بتجارت و بزازی در یزد و شیراز معاملتی داشتند وی مدتی در عتبات عالیات در حوزه تدریس علمای عهد خاصه حاجی سید کاظم رشتی منسلک بود و زیارتی نمود پس از چندی به بندر ابوشهر در آمده و سکونت گرفت و بریاضت رغبت کرد روزها در آن آفتاب گرم که حدتی بشدت دارد سر برهنه ایستاده بدعوت غرایم غریبه تغیر شمس داشتی تا تاثیر حرارت شمس رطوبت دماغش را بالکلیه زایل و بیروز شمسا تشش مایل ساخت یاوه درائی و بیهده سرائی در گرفت و افسانهای قدیم از سر نخست در پرده خود را مرشد خواندی و ازاین دست سخنان خام کوش زد خواص و عوام کردی و سخنان آمیخته از علم و جهل سرود و خود را نایب حضرت امام غایب و انمودی ساده دلان بدو کوش نهاده او را داعیه فرودن گرفت تا اظهار کرد که چنانکه امیرالمومنین علی باب مدینه علم نبی است من نیز فیوضات امام حجه غایم و باین سبب آنحضرت را نایب و در این گفتار نیز کشش متشابه و ممنوع نفرمود و بعضی جهلا و ملهبا را شبهه افکند پس پای جرات بر پایه دیگر نهاده گفت خود امام گه او را منتظرید و بخبر ارسال انتظار ظهورش میبردید از این مرتبه فراتر آمده دعوی نبوت خاصه کرد پس از چندی خاتم الانبیا را نیز انکار نمود و خود را نعوذ بالله منها برآنحضرت رجحان داد و طرب و یاس چندی ارتباط در کسوت الفاظ غریبه یکدیگر اختلاط داد و در صنعت کتابت بسرعتی معتاد شد و نامش را معجزه کرد و مخذولی چند را که از همه کاری عزول بودند بخود یار کرده خلیفه خواند. بترویج آن دعوی سخیفه باطراف فرستادن گرفت یکی از آن جهلا بشیراز در آمده با علما مکابره و مناظره جست و بطلان عقیدت رای آشکار شد علمای عهد بحاکم وقت قصه کردند او را بخواند و پس از تحقیق براند و در دویم شعبان او را سیاست کرد تا قدم نامبارک از خانه شهر و از آبی بیرون بوشهر بشیراز خواست و در نوزدهم رمضان باوی بخلوت ملاقات کرد تا عقاید مخفیه او پنهان نماند او را بفریفت و تکریم افزود و گفت پس از اجرای سیاست بر نواب تو شبی بخواب دیدم که بر سرم آمدی و لگدی بر من زدی و گفتی که چون نوری در تو می بینم از تو درگذشتم و الا بمکافات نایب و خلیفه خود تو را میکشتم سید خوشحال شده گفت بخواب ندیدی بلکه بیداری دیدی آمدم و چنین کردم و چنان گفتم صاحب اختیار گفت من بدین تو در آمدم و دستش ببوسیدی نیز روی او را بوسه داد صاحب اختیار گفت من با سر باز و توپ در رکاب تو جهاد خواهم کرد سید گفت

ولی فقات خیرات بچهار تومان مخارج تعمیر و اصلاح دوسنگ آن جاری شد

من نیز سلطنت روم را بتو دادم وی گفت سلطنت نمیخواهم میخواهم که در رکاب تو سعادت شهادت یابم اکنون بپا با علما صحبت دارد آنانرا
ملزم و مجاب کن پس او را با خود بمجلس خاص که مشتمل بر علمای اعلام بوده برده مکالمه کردند سید یحیی ولد جناب آقا سید جعفر اصطهباناتی نیز در آن مجلس حضور
داشت علی الجمله سید علی محمد باب صاحب جهشیار را مرید خود شمرده بی اندیشه بلاف و گزاف در آمده تا کار سخن را بمقامی رسانید که تصریح بطلان
کرد که قرآن من از قرآن رسول افصح و بهتر است دین من ناسخ دین پیغمبر چون کار بدینجا رسید علما گفتند که عقاید و مذهب و ناسخ و منسوخ قواعد شریعت
مجدده خود را بکنار نهاده بتحقیق و تصدیق نمائیم آن بیچاره ساده دل صفحه برداشته کلماتی غیر فصیح و اثر در آن نگاشته بعلما داد و همگی را خبط دماغ
و اختلال حواس وی مشهود و معاینه رفت بالاتفاق بر جنون وی تصدیق نمودند و بنا بر حرمت سیادت بر بشیه او متفق الکلمه شدند چوب
بسیار بر پای او زدند و روی او را سیاه کرده بمسجد وکیل بردند و او اظهار توبه و انابه کرد و بر خود لعن نمود و پای جناب فضایل مآب شیخ ابو تراب
امام جمعه و جماعت را ببوسید و استغفار کرد پس او را آورده محبوس کردند و مدت شش ماه در زنجیر بود عاقل نگردید تا سواران معتمد الدوله منوچهر خان حاکم
اصفهان بطلب او آمده او را از شیراز بصفهان بردند و متوقف کردند معتمد الدوله با او مدارا میورزید و بدو کمایها داشت و پنهانی او را حرمت میکرد
و بهمه تصالح چند موهوم وجود او را مغتنم شمرد تا در ربیع الاولی یکهزار و دویست و شصت و سه معتمد الدوله باصفهان در گذشت و حال سید علی محمد
آشکارا گشت بحکم امنای دولت او را از اصفهان احضار و وارد دار الخلافه نکرده بچهریق آذربایجان که متعلق بود بیحیی خان کرد بردند و در آن قلعه
بدو شدند و بروی کهبان گماشتند سید یحیی نیز بیزد رفته سایر مریدین باب متفرق شدند و باطراف افتادند و خلایق را بفریفتند و بشبهه
افکندند و از وی معجزات و کرامات بیان نمودند چون کس را بدو راه نبود شنیده ها را باور کردند و مجهولیت وی مخفی ماند و گروهی از علمای دنیا
طلب او را دست و متابعت وی را مایه عزت و مرجعیت خود دانستند و او را تقویت کردند و نوشتهای قرآن ثانی خواندند و اباحات ملاحده تجدد
یافت و اصطلاحات مرموزه تعدد پذیرفت و کار را باجیه بالا گرفت و مذهب محرفه رونق یافت و طریقه شاسخ را رجعت نام شد و اسامی
مبارکه ائمه اثنا عشر را آحاد و افراد اهل زندقه والحاد اطلاق یافت و فتنه عظیم برخواست و قبولی کامل در دلها نشست گروهی نادیده بوی خلیفها
او گردیدند و در هر شهری جمعی بخروج مشغول و فرصت بودند تا علما و فضلا فتوی بر کفر و زندقه و حکم بر قتل و هدم این طبقه کردند آنان نیز علما را تکفیر نمودند
و بعضی را بکشتند و جماعتی از طرفین بهلاکت افتادند و در سر این کار جان برباد دادند چنانکه بتدریج ترقیم خواهد یافت ذکر بعضی از وقایع

عراق و عربستان و ماموریت محبعلی خان امیر پنجه بمعاونت معتمد الدوله منوچهر خان و حکومت کرمانشهان

معتمد الدوله منوچهر خان حاکم اصفهان و عربستان و لرستان در امور حکومت کفایتی کامل داشت ولی خوانین بختیاری غالبا در آن ولایات
خیره سری میکردند و قوتی گرفته بودند لهذا باشارت امنای دولت علیه عالیه محمد تقی خان بختیاری بزرگ طایفه چهارلنگ را که بحکم استیلای
بر چهارلنگ و هفت لنگ اظهار خودسری میکرد و با اعراب اهرمزد و فلاحیه نیز معاهده داشت کوشمالی لازم بود چندانکه معتمد الدوله او را باصفهان
خواند نیامد و بمعاذیر پرداخت برادرش علینقی خان و کارگذارش شفیع خان زار را روانه کرده خود عذر آورده ناچار معتمد الدوله با استعداد و سامان
کامل قصد سفر بختیاری کرده کلبعلی خان هفت لنگ و پسرش ابدال خان و علی نقی خان همراه بودند بعد از وصول بولایت و مراتع و مساکن چهار
لنگ محمد تقی خان استقبالی کرده و از جمعیت احشام و ایلات خود احتشام و استقلالی بخرج داده در پای قلعه بلوارم خدمتگذاری پرداخت و
در هنگام حرکت معتمد از ملازمت رکاب عذر آورده تعهد کرد که در شوشتر بخدمت آید و دو ماه بگذشت و وعده بوفا نکرد برادرش و شفیع خان بهانه
آوردن آوردند و ورشکستند و بیچیک باز نیامدند معتمد الدوله با ده پانزده هزار کس از شوشتر عزم قلعه تل و خانه محمد تقی خان قلعه را خالی نموده با اهل و
عیال و اقارب و اموال راه اهرمز و منکوه بهمنی برگرفته در جبال و تلال همیرفت سواران معتمد الدوله با بلیغار پی او برگرفتند ده هزار کس از ایلات که
با او میرفتند منزل بمنزل از او باز پس ماندند معتمد الدوله ملتجی شد نزد محمد تقی خان فرار کرده بجانب فلاحیه کعب رفته در خورنی عامر رسیده ملتجی شیخ
ثامر خان عرب حاکم کعب و فلاحیه شده معتمد الدوله از قفای او تعجیل کرده در حوالی فلاحیه او را دوزده کناره رود جراحی را محل سکون کرده او از شیخ کعبی
بخواست و شیخ سعد بحرانی بشفاعت آمده در اردو بماند بالاخره مقرر شد که عیال محمد تقی خان را بشوشتر برند و خود با اتفاق سهام الدوله بخدمت معتمد الدوله
آمده او را بمیرزا محمد خان کلبادی سپرده علی نقی خان و شفیع خان در نزد شیخ ثامر بمانده و در چاره ربانی محمد تقی خان رای زدند مقارن این حال میرزا
قوام الدین بن میرزا سلطان محمد که پس از برادر خود میرزا منصور خان حکومت کوهگیلویه داشت از کوهگیلویه فرار کرده بکعب آمد و منصور خان فراهانی

که محصل مالیات دیوانی او بود از قضای وی راه برگرفت و از سمت رود هندیان رسیده دران موی رود جراحی با اردوی خود متوقف گردیده
حسب الامر اعلی محکوم حکم معتمد الدوله بود دولی باطنا خالی از اخلالی نمینمود و معتمد الدوله خوانین بختیاری و عیال ایشان و میرزا قوام الدین را با صرار از شیخ
ثامرخان مطالبه میکرد و شیخ متسامل گردیده با شفیع خان و علی نقی خان و میرزا قوام معاهده کرده که شیخونی برارد وی معتمد برند و محمد تقی خانزاد دیگر باره
بدست آورند و کار معتمد الدوله را پریشان سازند علی الجمله اعراب فلاحیه و کعب و بهبهانی و ایلات بختیاری با یکدیگر اتفاق کرده در اشخلاص
محمد تقی خان سعی شدند و علی نقی خان و محمد تقی خان بیکدیگر اطلاع دادند که در شبی معین شبخون از الوار و اعراب متفق الکلمه شیخونی برارد وی معتمد
الدوله برند و اورا شکسته و خان بختیاری را بدر برند و چون منزل او در خیمه میرزا محمد خان کلبادی بود مقرر شده بود که در وقت معهود تفنگی چند از
خیمه پسر سهراب خان بختیاری رها شود تا بهوای صدای تفنگ سواران بختیاری بدان خیمه آمده با شخلاص محمد تقی خان کوشند همانا معتمد
الدوله از این مقررات بوئی برده با نضباط اطراف اردو مشائی داده بود شش عراده توپ بر اطراف اردو نهادند و افواج خوی و تبریز و لرستان
و سواره بختیاری و پیاده مازندرانی را جابجا باستقامت وصیت کرد و سهام الدوله را بر سر توپخانه فرستاده نیم شب علی نقی خان با
سواران اعراب و الوار بعزم شبخون عزیمت اردو نموده بحسب قرارداد چون از رودکذر شدند تفنگی رها کردند و یکی از خوانین بختیاری که با سواران
خود قراول اردو بود برخورده او را از پیش برداشتند و از خیمه محمد تقی خان نیز بنا بر معاهده مقرره تفنگی چند خالی شد معتمد الدوله حکم نمود که میرزا محمد
خان کلبادی فی الفور محمد تقی خان و ملازمانش را گرفته در زنجیر کشیده بحضور او آرد و خود مشعل بر افروخته در نهایت وقار و متانت سر تکیه
و سرهنگ را بجاریه و مدافعه دلگرم میکرد و غلبه جنگ از طرفی بود که افواج خوی و تبریزی در آن سمت پای ثبات افشرده داشتند عظیم آقای اردو
و ایشان مردانه کوشیدند و نام جلادت و رشادت بیفزودند در هنگام شکستگی و کسالت پوتچیان سهام الدوله سلیمان خان کرجی خود بتوپ
اندازی مبادرت جستی در کمال چالاکی و چستی توپها پر و خالی کردی الغرض مدت پنج ساعت تمام از آنسوی حمله و از اینسوی مدافعه بود در حوالی
سحر بخت بلند پادشاه از ثبات سهام الدوله و عظیم آقای سرهنگ شکستی فاحش بعلی نقی خان و اعراب و الوار رسیده روی بهزیمت نهادند
مقان این حال منصور خان فراهانی که از شیراز مأمور بارد وی معتمد الدوله شده بود فرصتی غافله او نیز دست غارت بر بقایا و سیاهای الوار و
اعراب دراز کرده و میرزا قوام الدین بهبهانی خود را بارد وی معتمد الدوله رسانیده ملتجی شد و منصور خان باذن معتمد الدوله بفارس مراجعت کرد
و پیشکش و رهینه از شیخ ثامرخان گرفته شد و معتمد الدوله در خوستان علی نقی خان و شفیع خان را صراحی نمود شیخ ثامرخان قرارداد که آنانرا در رامهرمز
بحضور عالی رسانیده وثیقه بگیرد و چون بر خلاف نمود و بطایفه از اعراب اشارت کرد که از پیش راه آنانرا گرفته رها کردند و آخر الامر علی نقی خان خود را بفارس
رسانیده بنواب مستطاب امیرزاده فرهاد میرزا ملتجی گردید و شفیع خان و دیگرانرا بکشت و محمد تقی خان و میرزا قوام الدین را با پیشکشهای شایسته
با تفاق میرزا محمد خان کلبادی بطهران فرستاد و مورد الطاف شاهانه گردید و شرح خدمات معتمد الدوله و خیانات طایفه بختیاری و تندویهای
شیخ ثامرخان حاکم کعب و فلاحیه مفصلا بعرض امنای دولت رسید و چون این اخبار بعرض حضرت شهریار کامکار رسید محمد علی خان امیر خیل
ماکوئی را که از عهد شباب در رکاب نایب السلطنه بآب برزم آزموده و بشجاعت ستوده شده بود با شش عراده توپ با تضمام قورخانه و چهار فوج
سرباز و دو هزار سوار سرانداز باعانت معتمد الدوله روانه فرمود چون وی بخرم آباد رسید معتمد نیز از شوشتر حرکت کرده راه فلاحیه کعب در گرفت و شیخ
ثامرخان مشوش شده عیال و اموال خود را بصره داشته خود نیز از قضای آنان برفت حضرت شاهنشاه جمجاه قاجار آقا اسمعیل مشیخیت خاصه
قدیمی را با کمر شمشیر مرصع و خلعت و نشان مخصوص و دلتی روانه نزد معتمد الدوله العلیه فرمود و وی در ولایت بختیاری در آمده جعفر قلیخان
ولد اسد خانرا استمال کرده با خود برده تا در کنار رود شوشتر با رد وی معتمد الدوله رسید و بجهة اطمینان اعراب کعب و فلاحیه بکعب رفته اموال و اثقال
محمد تقی خان بختیاری و شیخ ثامرخان و اسلحه و پنجاه عراده توپ و خمپاره نزد معتمد آورده و خدمتی شایسته بطهور رسانیدند و بجزیره رفته در بستن
سد توقف کرده اهتمام کرد معتمد الدوله و سردار ماکوئی بخرم رفته پنجاه روز از ده روزه بماندند و فوج خلج ساوه را در محمره از توابع فلاحیه و کعب گذاشته
با نتظام امر لرستان مصمم شدند معتمد الدوله با قشون و توپخانه بنظم عربستان متعهد و مجعلی خان با دو فوج خوئی و یکهزار سوار و نصف فوج لرستان
راه بختیاری برگرفت و از راه شوشتر میان آنطوایف در آمد فوج جمشید خان ولد محمد علی خان ماکوئی را که برادر زاده او بود بسمت کوه لرستان
که کریگاه بختیاری است فرستاده خود بحوالی دزاسد خان بختیاری رسید جعفر قلیخان پسر اسد خان خدمت کرده از عهده تکالیف یوانی

بگذارد

ینک برآمده در زیر سردار را دعوت کرده مورد التفات شد از آنجا گذشته در چمن اندکاه آرام و جایگاه گرفته تمامی خوانین بختیاری بخدمت آمدند
و مالیات پنجساله را پرداخته در مدت پنجاه روز شخواه و کرو و ملازم و سایر خدمات انجام یافت و چون قبل ازاین خوانین کرمانشاهان حاجی
خان شکی حاکم خود را بواسطه سلوک و سوء خلق و افراط در قتل و اکثار در هتک و مباینت مشرب و مخالفت مذهب با دولت تن از اتباع او در کرند بقتل
آورده بودند و با عبدالحسین خان جوانشیر حاکم تازه خود نیز بصداقت و ارادت رفتار نمیمودند از دارالخلافه حکم رسید و سردار ماکوئی به تنبیه و تادیب مقصرین
کرمانشاهان مامور شد و بلطف و عفو آن وحشیان را رام کرده عبدالحسین خان جوانشیر حاکم کرمانشهان از ورود او رمیده خاطر شده راه مخالفت پیمود و با خود معاهده پیمان کرفت
و این موافقت بارای امنای دولت مخالفت تمام حاصل شد و او را معزول و مجعلی خانرا منصوب داشتند و مصطفی خان پدر اسدالله خان سرهنگ
کوران محمد ولیخانرا القبل رسانیده مقصرین را بتدبیر دست آورده با یک فوج سرباز حسب الامر اعلی وانه دارالخلافه نمود و تمامت طوایف را قهرا قسرا سر در ربقه اطاعت
کشیده استقلالی کامل حاصل کرد و در این ایام عبدالله پاشای بابان بخود سری سری برآورده بود و از جانب اولیای دولت اشارت رفته که رضا قلیخان
والی کردستان محمود پاشا ابسلیمانیه برده بحکومت مستقل نماید عبدالله پاشا نکذاشته با جمعیت خود در سرحد بابان نشسته محمد پاشا هم در
سلیمانیه توقف کرده عبدالله پاشا مغافصة قشون خود را برداشته با هشت عراده توپ از دره که در برابر اردوی رضا قلیخان والی بود بدر آمده بنیاد
توپ اندازی و آتشبازی نهاده اردوی والی هم برآمده متفرق شدند و اموال و اثقال آنها بغارت رفته عبدالله پاشا بازروانه سلیمانیه شده محمود
پاشا هم برگشته بمقام خود مقیم کشت و امنای دولت قوی صولت را از واقعه این واقعه حیرتی عظیم و غیرتی جسیم روی داده بخان حاکم ماکوئی
حکمران کرمانشاهان احکام صادر شد که بخارنخوت از دماغ عبدالله پاشا بیرون کند و نیز اشارت رفت که اگر عبدالله پاشا داخل خاک کردستان
شده او را با خاک یکسان باید کرد و اگر در اراضی سلیمانیه متوقف است حقیقت حال را معروض باید داشت و عبدالله پاشا یکمنزل درست بخاک
کردستان داخل شده بود و از این حکم اطلاع یافته رای مراجعت کرد و حکمران کرمانشهان بنا بر رعایت امر شاهنشاه با افواج مخصوصه و ده
هزار جمعیت کرمانشاهانی برسر او تاخت و برحسب حکم متوجهات و مالیات ماضیه دیوانی را از او استرداد کرد و مورد عوارف و عواطف خسروانه
کشت و چون یکصد نفر سرباز در قلعه کلهر بجهة وصول مطالبات دیوانی نشسته بودند و مزاج حاکم کرمانشاهان بواسطه جراحتی که
در هرات بر دست وی عارض شده بود و بهر چند مدت عود و شدت مینمود از اعتدال بانحراف کرایید مفسدین کرمانشاهان فرصتی یافته بجهة
اخراج آن سربازان جماعتی فراهم کرده بر سر آن قلعه بردند حاجی شکور خان سرهنگ برفع این غایله مامور شد با چهار عراده توپ
و دو فوج سرباز بر آن کرده تا حشه آنها را بسوی ماهی دشت متفرق و منهزم ساخته روز دیکر نیز جنکی کردند و شکی بردند در دو سه کرت محاربه و
مضاربه ظفر حاجی شکور خان را بود و در این اثنا زالین صاحب بالیوز بغداد که بسیاحت کرمانشاهان آمده بود ند حکیمی و اکتر همراه داشت و
زخم مزمنه دست مجعلی خانرا در مدت پانزده روز معالجه کرد چون هر زکیهای ایلات کرمانشاهان بعرض امنای دولت رسید محمد علی خان ماکوئی
بمعاونت مجعلی خان مامور فرمودند و فضل الله خان همدانی و کلبعلی خان افشار را هم فرمان دادند که با عانت رود و فوج شقاقی نیز متابعت
او مامور شدند الحاصل ده عراده توپ با انضمام قورخانه و هشتهزار جمعیت و شش فوج نظام و چهار هزار سوار جرار محکوم حکم سرکار مجعلی خان
حاکم کرمانشهان کردند و وی نظمی تمام در آن صفحات داد و قدرتی وافی و حشمتی کافی در آن حدود حاصل نمود و مدت حکومت او در انتولا
امتدادی یافت و از لوازم تسلط در آنجا خود کرد آنچه کرد و کفت آنچه خواست ذکر مامور شدن سلیمان خان دنبلی حاکم سابق خوی
بحفظ و حراست سرحدات خراسان و توقف در بسطام و استحضار از خیالات سالار باز چون آثار خلاف و نفاق
حسن خان بن آصف الدوله قاجار ملقب بسالار باز پرده اخفا بعرصه انجلا جلوه کرد تا خیالات او تحقیق برای پیشکاهی حضرت شهریاری
پرتو افکن کرد و چنان صلاح مملکت شرقی دانست که یکی از اعاظم چاکران ارادت کیش را که خالی از اغراض نفسانی باشد بسرحد ولایات خراسان
مامور فرماید که از استرآباد و ترکمه و خراسان و اکراد متوقفه در آنجا استطلاعی حاصل کرده روز بروز واقعات و حادثات آن اطراف را بامنای
دولت ابد مدت معروض و معلوم سازد و چون چندی قبل ازین سلیمان خان بن حسینخان دنبلی از حکومت خوی معاف و در دارالخلافه رحل
متوقف بود رای مبارک شهریاری و جناب پیشکاری متعلق کردید لهذا او را برسم حراست وابنم حکومت و ولایت بسطام روانه آنجانب فرمودند چون
بمنزل فیروزکوه در رسید استماع کرده که طایفه ترکمه کوکلان بر سرکار امیرزاده سلیمان خان ملقب بنجان خانان شوریده بطغیان و عصیان سر برآورده

برای تحقیق این خبر مردی بسطامی زیرک باستراباد فرستاد و مقارن این حال محمد حسین خان نردینی از غلبه اکراد بوزبخرد فرار کرده چنانکه سابقا رقم شد بطهران رفت و از خیالات سالار شرحی معروض داشت و بولایت خود بازگشت و مقتول شد بعد از تحقیق فرستاده سلیمان خان دیو سیرتان طوایف کوکلان جوابداد ند که ما را بفتنه انگیزی و خونریزی و نفاق و شقاق با حکمران استراباد مجبور کرده اند و الماموریعذور از بوزبخرد هم خبر رسید که سالار در خیال خروج مصمم است و در این تدبیر که از تمامی عاظم و اعیان خراسان گروگرفته آنانرا بخلات فرستاد آنگاه لشکرکشی کند و اینک با شارت او طایفه کوکلان بتاخت بسطام عزیمت دارند چون این خبر محقق شد سلیمان خان دنبلی با گذشتن از بلوک جاجرم و فرنک و فارسیان و چناشک بخلعت و انعام و مهربانی و اکرام بنای مراوده و موافقت را استحکام داده تمامی وقایع جاترا اخبار کرده بحافظت و محارست خود پرداخت و بفاصله قرب هفت مرتبه هزار یکهزار و پانصد سوار کوکلان بتاخت غنایم و بهایم این حدود آمدند و زیاده فایدتی نبردند و پس از چندی که آصف الدوله عزیمت طهران کرد چنان معلوم شد که همیخواهد ولایت قومس یعنی همنان و دامغان و بسطام و استراباد و شاهرود را ضمیمه ملک خراسان نماید لشکر آنجارا محکوم حکم خود دارد و بسلیمان خان اظهار کرد که بعد از این تاخت و تاراج بسیار خواهد شد و تامن بخراسان باز نگردم این قشنه بنا رامد خان دنبلی که مردی دانا بود آنچه دانست با منای دولت خاطر نشان کرد لهذا حسب الامر اعلی آصف از مراجعت خراسان ممنوع و بزیارت مکه معظمه چنانکه اشارت رفته مجبور شد و پادشاه حقایق آگاه بفکر استظام خراسان و قلع و قمع سالار افتاد در بیان ماموریت ابراهیم خلیل خان بن حاجی اسمعیل خان خوئی بمحاربه جعفر قلیخان کرد شاد لو ایلخانی خراسان و مقابله با یکدیگر چون اخبار تجاسر سالار بار بتواتر بعرض امنای دولت شهریار قاجار رسید از خیالات خام و تدابیر ناتمام حسن خان دالو طرفه متعجب شدند زیرا که از دو سوی نژادش پادشاه ایران همی پیوست چه از یک راه پنجره خاقان مغفور بود و عمه زاده پادشاه منصور و از دیگر طرف خالو زاده شهریار معظم و پرورده این دولت ابد توام و چنانکه در مواقع کثیره نگاشته شده آباء و اجدادش همیشه بمشاهدات خدمات و بمتابعت سلاطین قاجار مباهات داشته اند علی الجمله محقق شد که مادهٔ سودا در دماغ سالار غلبه کرده بتهیه لوازم سروری و خودسری اشتغال میورزد نخست از اشرار خراسان و طوایف تکمانیه مرو و سرخس و طرئن و احال و اکتا و ایلات هزاره و تیموری و جمشیدی و سیستانی و طخارستانی سپاه بسیار بر سر خود جمع کرده کار شهر مشهد را انتظامی تمام داده تفنگچی و شمخالچی در بروج و دروب شهر نهاده توپهارا برارک و شهر تقسیم نموده پس بکلات عزیمت کرده فوج فیروزکوهی و قراگوزلو را که باستحفاظ آن حصن حصین مامور بوده اند از منصب معزول و از خود در آنجا مستحفظ نشانیده قریب بسی هزار سوار و پیاده در هم کشیده و بسیاری از کابر و اشراف و اعاظم و حکام خراسان سر بر خط اطاعتش نهاده عزیمت دارالخلافه طهران دارد و جعفر قلیخان ایلخانی شادلو فریب سالار خورده و بکام و ناکام با او موافقت کرده با دوازده هزار سوار مستعد جرار از اتراک و اکراد در مقدمة الجیش راه سپرد و از بزخرد بقریه قهپچ نشسته است و سالار بار نیز با سپاهی بیشمار در قفای او متوجه بطهران همی قطع منازل کند حضرت شاهنشاه ذیجاه فرمانداد که سوار و پیاده بلاد قریه را اخبار و تهیه سفر احضار نمایند و ابراهیم خلیل خان سرتیپ اگه سالها در خدمت نایب السلطنه مغفور پرورده رزم بود مامور بمدافعه اهل طغیان فرمود و در حوالی نگارستان خارج طهران از حضور شاهنشاه عنور کذشته راه دیار خراسان سپردن گرفت و در هر منزلگاهی که روانه میشدند و بنده حضور داشت چون مذکور بود که سالار با بهمن میرزا مواضعتی کرده که او را بسلطنت برگیرد و پادشاه دانش گان بمحمد قلیخان ایشک آقاسی باشی برادر مهتر سالار قاجار خطاب کرده این مصراع بخواند و لختی بخندید مبادا که بهمن شود تاجدار علی الجمله ابراهیم خلیل خلیل با دو هزار سرباز افشار ارومی و سواران خواجه وند و عبدالملکی و سواره عبدالله خان افشار صاین قلعه و دوازده عراده توپ راه برگرجستان چون شیر غران بمیرفت و از انجانب سالار با استعدادی بیشمار بسبزه وار رسیده ایلخانی را بقهپچ فرستاد که حقیقتی معلوم نماید و بدو اعلام کند و ابراهیم خلیل خان نیز با قلیل پیاده و سواره بسرعت برق و باد منازل قطع میکرد و باستعجال تمام بمیرفت و چون بسطام در آمد پیاده عرب و عجم بسطامی و سواره کوداری که ابوالجمعی مهدیقلی خان فرزند سلیمانخان بود ضمیمه سپاه او شدند و اتفاق کردند و عساکر سالار نیز پیاپی بمیامی سبزه در تدبیر کارزار همیبودند چون این اخبار بعرض جناب فضایل مآب حاجی رسید نامه بسلیمان خان و ابراهیم خلیل خان نگاشته که اگر لشکر سالار بسیار است و قریب بشمار رسیده و تاب مقابله و خودداری ندارید از بسطام بسمنان باز آیید تا ممد و معاون بشما الحاق یابد امرا بعد از مطالعه این رقیمه دانستند که امتثال این امر مایهٔ خذلان و مزید طغیان خصم خواهد بود چه یک گام از معرض مقابله و محاربه واپس نشستن مایهٔ هزیمت و شکستن است

بقیه در آینده

بعد از مشاوره عزم برزم جزم کردند و احمال و اثقال را با بنه و اغروق و خیمه و خرکاه از اردوی خارج شهر بدرون شهر نقل کردند و چنان مقرر شد که سلیمان خان بحفظ شهر پردازد که اگر وهنی باثقال و اهل شهر آید ابراهیم خلیل خان نیز بشهر آمده متحصن شوند تا از دارالخلافه معاون و ممدی رسیده باشد در هنگام خوابانیدن خیام و احمال و بارکردن اثقال و احمال جعفرقلیخان ایلخانی چنان تصور کرد که اردوی سرتیپ خونی اراده فرار و عزیمت هرات کرده اند خود با همه سواران برآسب برآمده عزم تاختن کردند سرتیپ جنگجوی قوی دل با هفتصد نفر سرباز را قلعه وار بر چهار سوی قسمت کرد و سواره خود را در میان قلعه جای داده توپها را بر اطراف قلعه برنهاده روی بسوی سپاه خراسان گذاشت از آنطرف نیز سواران کرد و ترکمان رو با فواج نهادند و از چهار سوی حمله آوردند چون نیز دیک شدند از دهای آهنین تن بغرش درآمده بنیاد آتشباری کرد طرفه قلعه مشتمل بر چهار برج آتشین دیدند و از آن آتش چون شیر برمیدند جعفرقلیخان سپاه خود را چهار صف کرده هر صف را از طرفی بر سر آن حصن مربع آتشبار فرستاد یکبار آن قلعه بحرکت درآمد و از جوانب اربعه توپهای مردربای نعره ور شدند و روی بسپاه خراسانی در نهایت آرام و وقار و کمال انتظام جنبش کرفتند مع القصه سواران ایلخانی را پای درنگ و دست جنگ از کار بازمانده روی بفرار آوردند و متفرق شدند و تا حسین آباد هم کریختند سرتیپ بملاحظه اینکه مبادا افواج و سواره او بهوس غنیمت تفرقه یابند بجانب اردوی ایلخانی نرفته بازگردیده باردوی خود آمده متوقف شد و این منازعه تا نود و شش قلعه کهنه خراب قاسم آباد وقوع یافت و این محاربت از صباح تا رواح امتداد داشت چون شب در رسید سرتیپ دلیر در حوالی قلعه حسین آباد که تا اردوی ایلخانی یکمیدان مسافت برای دفع کلوم و خستکی و رفع جوع و تشنگی فرود آمد شب را بهرحال بسر بردند و یکروز که خورشید برآمد پیاده و سواره منصوره از جای برآمدند و با نظامی کامل روی باردوی ایلخانی نهادند جعفرقلیخان نیز سوار شده فراپیش آمد قریب دو ساعت با شمخال چیان خراسانی بستیز و جنگ کردند و جنگی دلیرانه نمودند ولی آخرالامر شکسته آمده فرو شکسته بعقب فشد سربازهای دلیر آنان را چنان بکریزانیدند که بطناب خیام اردوی ایلخانی برسیدند ولی بملاحظه مصلحت وقت داخل اردو نکشته باز کردیده در مقام شب دویز بخواب نوشین شدند در یکی از این محاربات مهدیقلی خان دنبلی سرتیپ عرب و عجم جلادت کرده بر ترکمانی تاخت اگرچه زخمی بر دستش رسید ولی ترکمان را نیز اسیر ساخت دیکروز در اردوی ایلخانی همهمه روی داده معلوم شد که باستقبال سلیمانخان دره کزی و جهانگیرخان کرجی که با هزار سوار بامداد و اعانت ایلخانی آمده اند همیروند و بعد از ورود آنها مصلحت دیدند که بجانب آصفیه بروند و اردوی خود را حرکت داده چون معبر آصفیه از یکطرف اردو بود نخست جماعت شمخالچیان را بر سر پشتها و بلندیها فرستاده عزم عبور کردند و در آنروز سرتیپ خونی مریض بود و غفار بیک سرتنک افشار دو دسته سرباز و یکعراده توپ کوچک برداشته بجلوکیری متیب ایشان رفت و بنای افکندن توپ گذاشت چون ایشان را سر رفتن بود بمجارات پای نیفشردند راه راست را کج کرده با آصفیه روی نهادند چند نفر از شمخالچیان ایشان بکلوله توپ راه عدم سپردند جعفرقلیخان چون با آصفیه رسید اردوی خود را در آنجا گذاشته نیز دسالاری که در مرزینان بود روانه شد و از جانب سالار محمدخان بغایری با سواره خود باردوی آصفیه آمد از آنطرف هم خبر قرب وصول محمدعلیخان سرتیپ ماکوئی در رسید رفتن محمدعلیخان سرتیپ ماکوئی بطرف بسطام و محاربه او با محمدخان بغایری و سلیمانخان دره جزی و جهانگیرخان کرجی و حیدرقلیخان شادلو و غلبه بر اعداء چون اخبار اردوی سالار و منازعات دو سپاه جرار بمنای دولت رسید محمدعلیخان بن حسینخان ماکوئی را با ده عراده توپ و چهار فوج سرباز بموافقت و معاونت ابراهیم خلیل خان سرتیپ خوئی روانه فرمودند و ایشان بر ملا میرفتند تا بقریه موسوم بده ملا رسید سالار و ایلخانی از آمدن او اطلاع یافته محمدخان بغایری و سلیمانخان دره جزی و جهانگیرخان کرجی و حیدرقلیخان برادر ایلخانی شادلو چند هزار سوار جرار برداشته باستقبال او آمدند و پدیر اندیشیدند که شب در کوشه کمین کرده سحرکاه که اردوی او را خیال کوچیدن است و هنوز منظم نکردیده اند بر سروی تازند و کار او را تمام سازند تا با ابراهیم خلیل خان ملحق نکردد و قوتی تازه پیدا نکند چون روز در رسید و آشکار شدند و از اطراف غریو و غنک در کرفتند محمدعلیخان اصلا مشوش و مضطرب نکشته کلولهای توپ چیان آتشوب بر صف سواران فرو باریدن کرفت و چون هم در آتش سلیمانخان دنبلی و ابراهیم خلیل خان خوئی از غریو خوانین خراسان بر سر اردوی خان ماکوئی احتضار یافته بودند سلیمان خان در اردو مانده ابراهیم خلیل خان سواره جرار اردو را برداشته با توپ و متیب راه ده ملا برکرفته بدو ملحق شد سواران خراسانی مایوس و محروم براه آصفیه روانشدند و خود و دو نواب مستطاب امیرزاده کامیاب حمزه میرزا سپهسالار خراسان کوشش و خلایق کردیده جمعیت دل قوی و کروهی را تن ضعیف آمد تفویض حکومت ولایت خراسان

بنواب مستطاب امیرزاده معظم حمزه میرزا و روانه شدن بصوب بسطام و واقعات آن ایام و ورشن نواب مستطاب
امیرزاده اردشیر میرزا بر سر ترا کمه چون در نزد اهل بینش تن را از جان گزیر نیست و اعضا را بی سر هستی نه سپاه سابقه و لاحقه ما مرو بخجر یا نزا
آمری شایسته شایست و امیری بایسته بایست چه حکمرانی لشکرکش در اینوقت ضرورت داشت که میدان را بمنزله رستم و ایوانرا بمرتبه خاتم
باشد تا بعنف و لطف متمردانرا بگدازد و متفردانرا بنوازد و به تیشه تدبیر ریشه هر اصل خبیث نسل را از بن برکند و بر اهیم مراحم جراحات قلوب
قلوب مخلصانرا ملتئم سازد شاهنشاه حقایق آگاه برادر معظم خود نواب امیرزاده مکرم حمزه میرزا را که بحسن قبول در خدمات سابقه تقدم یافته بود
و در سفر کرکان و هرات شجاعت و بسالت او مشهود آمده و در حکمرانی زنجان و قزوین بعدالت نامها برآورده بدفع اعداء و قهر خصما و حفظ ملک
و ملت و صون دین و دولت ممتاز دیده و بصاحب اختیاری و ولایت خراسان اختیار فرموده و فوجی چند دلیر و کروهی چند بشیر در رکابش مقرر
و روانه آن بلاد داشت و چون بسپاری ازتر اکمه در رکاب سالار بودند بفرمان شاهنشاه صافی ضمیر صایب تدبیر نواب مستطاب امیرزاده معظم
اردشیر میرزا حکمران مازندران با لشکریان بدشت کرکان و اترک مامور شد بعد از ورود در آنجا و وصیت مهابتش کوه و دشت را فرو
گرفت ایلات ترا کمه از کثرت خوف و اهمه با اقربا و احباب خود که در نزد سالار بودند از حادثه دشت و نزول آن واقعه عظیم نامه و پیام فرستادند
اغلب سواران از گرد او پریشان شده بحفظ و حمایت و صون و صیانت او با و عیال خود آمدند و اینمعنی مایه وهنی بزرگ بجهة سالار گردید
ازین راه فتور و قصور تمام در قصور استقلال او راه یافته پریشان و بی سامان شد و نواب مستطاب معظم الیه مدت یکسال در سامان ترا کمه توقف
کرد همه را مطیع و منقاد کرده از حمایت سالار باز گردانیدند علی الجمله نواب امیرزاده حمزه میرزا بحکومت خراسان مامور شد و در قطع طریق او را تاکید
فرمودند و در بیستم ماه رمضان یکهزار و دویست و شصت و سه دوازده عراده توپ و توپچیان فرزانه و اسبان قورخانه و فوج بهادران و
فوج خاصه و فوج سمنان و دامغان را باطاعت نواب او لا مامور فرمودند و وی چون ترکه از شصت پرداز گیرد از دارالملک ری بصوب خراسان
راست همیراند و دشت بمی نوشت تا بدامغان رسید و محمد علیخان سرتیپ با کوئی و ابراهیم خلیل خان خوئی قدم از سر ساخته بقتیل رکابش تاخته
باگردانی گردون شکوه و گردونهای توپهای چون کوه بشهر بسطام در آمد صیت ورود و شکوهش در فرازو فرود پیچیدن گرفت و بیمی کامل دلهای دشمنانرا
شامل گشت سپاهیان خراسان از ورود و شکوهش چون کوراز شیر هراسان شده بجانب سالار که در میامی گرفتار غمهای بیپایان بود بپایان همیشتافتند
لمولفه که نک بحر دیگر در آمد بموج نهنگان هر موجه اش فوج فوج بچشمش یکی کوه و دشت و دره به پیشش یکی پیل و شیر و بره سرشته است
طبعش برنج و بتاب نه آرام داند نه خورد و نه خواب چون سالار بارکه خود در ایران سپهسالار شمرد ی اینگونه سخنان جانکاه در دفترای شنید
سخت بهم برآمد و نیک خیره شد جهان پیش چشم اندرش تیره شد با انکه فزون شزار بیست و پنجهزار سوار از خراسانی و اکراد داشت قدمی پیش ننهاد
نیارست و در میامی بنشست و اندیشهای باطل در پیوست نواب امیرزاده حمزه میرزا چون از قعود او در منزل مذکور آگاه شد شبیور رزم نواختن و
بسوی او تاختن فرمود از بسطام کوچ داد و بمیامی رو نهاد چون دو لشکر پرخاشخر متقابل شدند دل بر مرگ نهادند و دست بمقاتله برآوردند
صفها راست کردند و تیغهای کج برکشیدند رمحها را سنان در خشیدن گرفت و سمهها را پیکان خلیدن آموخت امیرزاده آزاده بخت برد
تخته دانی چرب زبان بسالار پیامی فرستاد که نیک بر اندیش که از دودمان ستوده شمایی چیک از نیاکان بزرگوار آبای سترک را دعوی سلطنت بانژاد
جلیل ما نبود پیوسته ملکت ما را و خدمت شما را تقریر رفته اکنون چه افتاده که بنده بمولی و خادم بر آقا آغالش جوید و طریق نافرمانی پوید کر
ازاین راه پرعز قاب و چاه بازگردی و اوراق خلاف بامانل انصاف در نوردی بحکم ایلیت و قواعد مردمیت هم در خدمت شاهنشاهیت
شفیع شوم تا صاحب مقامی رفیع شوی سالار نادان مغرور در جواب این بیت مشهور مترنم شد که نظم مرا عار آید از این زندگی که سالار
باشم کنم بندگی امیرزاده دانست که سر سام خودسری را در دماغش غلبه تمام است و قطع این دا عیه و اهیه مخصوص بپایمردی حسام لمولفه
بفرمود تا رزم را ساختند هزبران برآن آهوان تاختند ز گرد و دخان روی خود پرده بست کمرگاه کوه از گرانی شکست چون پیشپیشیان
سالار چاکران شهریار گردون وقار و پروردگان نعمت و خوکردگان خدمت بودند و نا چار بادی موافقت گزیدند در کوی مرافقت خزیدند لکن
که مفرو مناص ما نیابند از حبس ناچاری خلاص جستند فوج فوج و دسته دسته صفوف سپاه سالار را شکسته برکاب بوسی نواب مستطاب آمدند
و عذر گویان همیشدند چون صورت نصرت در مرآت مخاصمه روی نمود کریم خان هزاره و ابراهیم خان زاد کانی و حسین خان پیش آقاچی و هزار سوار

جرار امان خواسته برکاب مستطاب آمدند و مورد الطاف والا شدند و علی اکبر خان سرتنک قاجار تمامت آنرا بحضور امیرزاده آزاده نواب حشمة الدوله العلیه العالیه حمزه میرزا آورده همگی را مخلع فرموده و در مقدمه جیش بدافعه سالار مامور فرموده چهار عراده توپ و دو فوج از افواج رایحارست اردو و اغروق گذاشته و خود نواب والا با پست و شش عراده توپ و افواج منصور بغرمیت مقابله و محاربه سالار بیامن توفیق یزدانی راه میامی طی همیکرد چون سالار از حرکت امیرزاده والا تبار اطلاع یافت عنان توسن ثبات از کف داده با دوازده عراده توپ و سواره و پیاده اکراد و ترا وافاغنه راه ارض اقدس برگرفت و جنود منصور نواب والا همیرفتند تا بمیامی رسیدند معلوم شد که سالار فرار اختیار کرده و در این منزل عالیجا عبد العلی خان سرتنک توپخانه که در اردوی سالار محبوس و ناچار مانده بود برکاب والا آمده شرایط اطاعت و بندگی بظهور آورده و در حوالی پل ابریشم سالار را از تعاقب و تواتر سپاه جرار حضرت شاهنشاه قاجار توهم افزوده و از ازدحام سپاه و احتشام حشمة الدوله آگاه شده خود را در بحر هلاک غریق و در نار و عار حریق دید و ملتزمین رکاب خود را در هر منزلی در بقرقه یافت و سپهسالار قاجار را چون شیر در دنبال کوزن بکمال سرعت سیر دید چون بیچاره سالار حال بر اینمنوال دیده با جعفر قلیخان ایلخانی و فرزندان خود راه فرار بگرداینده بقلعه بزنجرد شتافت و در آنجا نیز محال توقف و تصرف نیافت لمؤلفه بناچار شد آن بدبد کمان ز پیم شه ترکزنی ترکمان تمام توپ و توپخانه و توپچیان فرزانه و افواج فیروزکوهی و سواران رکابی که لابد در خراسان بمتابعت و موافقت کرده بودند برکاب نواب مستطاب آمدند و هریک بنحوی از انحا عذر تقصیرات خود خواستن گرفتند امیرزاده آزاده مسرعی سریع السیر بحضرت دارالخلافه روان کرد و شرح حال بیان در حضرت شاهنشاه بودیم که تفاصیل این فتوحات شنویم ذکر تسخیر بوزنجرد و اسفراین و قلعه کلات و مشهد مقدس و تربت و جنوبشان نواب مستطاب امیرزاده دلیر لشکرکش حمزه میرزا والی والای خراسان چون به پل ابریشم رسید دانست که سالار و ایلخانی بجانب بوزنجرد رفته اند حکمی بعهده محمد ولیخان بن شجاعلی خان قاجار سپکلر سپکی که نبی عم اصف الدوله که آنگاه محبوسا در مشهد همیزیست و با سالار مخالفت همیداشت نگاشته نیابت ارض اقدس را بدو تفویض فرمود و سرکردگان قشون دولتی را که در مشهد متوقف بودند بمبایعت او امر نمود و خود در کمال جلال از راه اسفراین و فیروزآباد روی بسوی بوزنجرد نهاد سالار بعد از اطلاع از قرب جوار آن دریای آشوب با ایلخانی شتافت للوا از بزنجرد بمیان ترا کمه احال روی نهاد نواب والا پس از ورود بدان شهر روزی چند متوقف شده سلیمان خان دره جزی را بتسخیر و تصرف کلات روانه کرده مشارالیه کلات را از تصرف مستحفظین سالار و ایلخانی انتزاع نموده بدره جزی سپرد و فوج بهادران و دو عراده توپ بمحافظت و محارست کلات فرستاد و نواب والا اراده داشت که بتعاقب سالار بجانب او حال روی نهاده کار او را بانجام آورد مقارن این حال از مشهد مقدس خبر رسید که فیمابین شهری و سپاهی منازعتی رفته است و اهالی شهر بر سپاهی و محمد ولیخان قاجار غلبه کرده اند و ایشان ناچار متحصن شده استعانت جسته اند لاجرم محمد علیخان ماکوئی را که سرتیپی بود متهور و دلیری متنمر بحکومت بزنجرد الی شیروان و جنوبشان مامور فرمود شش عراده توپ و یکصد بار قورخانه و افواج عراق و کزازو و اهالی و خلج و پیات را در نزدوی گذاشته ابراهیم خلیل خانرا با نظام تربت و ترشیز با چهار عراده توپ و چهار فوج افشار و غیرهم معین فرمود و خود عزیمت شهر نمود اتحاصل نواب امیرزاده حمزه میرزا پس از انتظام امور بلاد روی بسوی ارض اقدس نهاد در هفدهم ذیقعده سنه هزار و دویست و شصت و سه بشهر اندرشد و آن شهر ارم مهرش مستقر آمد دست بعدل و داد گشاد و بنیاد بر عقل و انصاف نهاد لمؤلفه شد آنشهر چون کاخ ارم آراسته و ران خواسته هرچه دل خواسته چون ولایات خراسان بر دو گونه است که یکیرا عرسخانه و دیگر را کرد خانه دانند حکومت عرسخانه یعنی قاینات برابراهیم خلیل خان خوئی که خوئی ستوده داشت مقرر آمد و ایالت کرد خانه بر محمد علیخان ماکوئی معین گردید هریک در محل خود استقرار و استقلالی یافتند و بدانچه مقتضای طبیعت آنان بود قادر شدند لمؤلفه جهان بازئی تازه بنیاد کرد یکی را بسوک یکی شاد کرد ذکر حادثه بوزنجرد و آمدن سواران شادلو و ترا کمه باستخلاص آنشهر و منازعه طرفین و قتل محمد علیخان نصرة الدوله ماکوئی ابراهیم خلیل خان در قاینات که مرکز حکومت اعراب خراسان است بغرز انکی و مردم داری میپرداخت و محمد علیخان ماکوئی در بزنجرد که محل اکراد است نزد حکمرانی میپاخت ولی بواسطه غرور جوانی و حصول اساس کامرانی دست از آستین بطالت برآورده برافت و خیزت که لازم قوانین مردم داری و حکمرانیست چندان التفات نکرده دور و نزدیک و ترک و تازیک و آشنا و بیگانه و بعید و همخانه از وی برنجیدند و با یکدیگر در اظهار نفاق و ابراز شقاق وی متوافق و متراقی گردیدند سران دیار کرد که هریک تنی بودند کرد از دایره مخالفتش بیرون شدند

و بایلخانی اکراد که مردی بود دوالاثر اراده تشکی و متوصل آمدند چه که وی همه شب تا صباح بمعاقره با خوبان ملیح و معاشرهٔ با نسوان صبیح بسر کردی و با بانگ رود و چنگ غافل از کار صلح و جنگ بسر بردی با لشکریان رکابش پیوسته عتاب بودی و با محترمین جنابش همواره خطاب فتنی اهالی شهر بزنجرد از وی برمیدند و با ایلخانی سابقه کردند سالار و جعفرقلیخان شادللو ایلخانی خراسان از این اخبار عزم اندوز شاد کردیده با اهالی شهر مواضعه ارآسته و غبار خلاف از مرآت خاطر پیراسته از ترکان دشت کرکان و اکراد عصیت نهاد شادللو دو هزار سوار جرار معین داشته در شبی که بهزار فرزند مصایب جبلی بود قطع مسافت وطی منازل کرده بحصار بزنجرد در آمدند محمد علیخان ماکوئی را محصور کرده و تحصن ارک مجبور بسیاری از سربازانرا علی الغفله بقتل سارت آوردند و در پای هلاکت و اماتت سپردند خان ماکوئی که مبنی آسیب چنین پیروزی بداالحکمان نمیکرد مشوش کردیده از بیم بفراز ارک رفت که خود را محافظتی نماید و توپی چند بر فراز دروازه ارک گشیده و خود داری نموده تا روشنی روز در آید فشانش بر فلک اثیر رسید و غریو و غرنک تفنک جهان فرو کرفت در این کرو فر و خوف و خطر کلوله تفنکی بر مقتل آن جوان دلیر آمد و روزش بسر رسید ولی افواج در یا امواج تحفظ و تیقظ پرداختند و ارک را از دست ندادند و لازمه صیانت را رعایت کردند ولی سالار و ایلخانی با غلبه تمام شهر را متصرف کردیدند و فوج سپات را تماما باد و عراده توپ از خارج کروشه اسپروار داخل کردند و هزار قبضه تفنک آنانرا قصاحب نمودند و بمحاصره ارک کوشیدند و چون این خبر باطراف رسید هواخواهان سالار از اکناف بنزدوی آمدند و قریب دوازده هزار از پیاده و سواره اکراد شادللو و زعفرانلو و تراکمه سرخس و اخال بر کرد سالار و ایلخانی اجتماع کردند تا خبر این رزیه کبری و قضیه عظمی بنواب امیرزاده شجاع و والی مطاع حمزه میرزا رسید سام سام خان روسی را لحفظ و صیانت شهر مشهد مقرر داشته چون غالب افواج در تربت و ترشیز و کلات ساغلو بودند نواب والا یکهزار سرباز زبده و دوازده عراده توپ قلعه شکن برداشته باسواران خراسانی چنانکه بهمن بیستان آید یا شیر بایران کراید در هشت روز بنهج منزل درنک ناکرده روی به بزنجرد نهاد چون خبر قرب وصول امیرزاده از ارض اقدس بدان ملک رسید سالار و جعفرقلیخان ایلخانی صلاح فلاح در درنک ندیدند سواران خود را برداشته بمهرب و مخلص خود بازکشتند سالار با خال رفت و ایلخان با ایل خود بمانه کریخت ولی در این حادثه بسیاری از سربازان در معرض قتل و اسر در آمدند و تراکمه سرخس آنانرا خریده بخوف و بخارا بردند و بفروختند و نواب مستطاب امیرزاده آزاده پس از انتظام امر بزنجرد و روانه کردن نعش مرحوم محمد علیخان و زخمداران سپاه بمشهد مقدس قصد تعاقب سالار و جعفرقلیخان نمود و سواران خراسانی از اطراف برکاب آمدند و ابراهیم خلیل خان سرتیپ حاکم تربت نیز بعد از غلبه بر محمد علیخان قاجار برادر سالار و فرار او بهرات و انتظام امور آن صفحات از تربت و ترشیز بازدوی والا آمده لشکردی و بهمن نیز به پیکان از آن بازان و نزول سپاه شکرف بر ف تدریجا سر تا سر کوه و هامون را متصرف در آوردند و عرصه بر سپاه نواب امیرزاده تنک و اشتد و جاده ها انباشته و آذوقه کمیاب کردید ناچار ردوی امیرزاده قاجار بجانب ما نه روانه شدند و ایلات شادللو در عین خوف و غمناکی از زمانه کوچیده بجانب سلطان رمشند و در ایام توقف در مانه آذوقه و سیورسات و علیق الدواب بکمال وفور رخصت یافت و با نکه چهل روز موکب فیروز در آن مکان مکین بود ده من نانرا بیکهزار دینار کس نمیخرید و از وقایع غریبه آنکه در این اوقات نواب امیرزاده والا روزی که پنجم محرم بود قصد شکرخ نمود در یکفرسنکی اردو بستانی بخارا با آ ترک وقوع داشت و امیرزاده با یکصد سوار از عملجات و خواص در آن بستان بشکار مشغول بود بناکاه سالار و جعفرقلیخان که در آنحدود کمین کرده بودند با هشتهزار سوار خود را به نیزار رسانیدند سواران امیرزاده متفرق شده باطراف فرار کردند و امیرزاده دلیر چون شیر در آن بستان بحاربه در آمده همراهان غان و یراکرده از آن مکاوحه ممانعه کردند و این کونه تهور را از عقل بعید دانسته نواب والا نیز رای صواب آنانرا پسندیده از رود عبور نموده بدین سوی آمد و چون خبر بارد و رسیده بود ابراهیم خلیل خان و جماعتی با توپخانه در رسیدند و در لب رود بنیاد آتشباری نهادند جنکی عظیم روی داد و کروهی مقتول شدند آخر الامر سواران خصم فرار کردند و متفرق شدند چون در مانه نیز آذوقه نایاب شد موکب والا بسملقان راند ایلات شادللو از آنجا بسرحد کوکلان و یموت رفتند بعد از چندی توقف در سملقان معروض افتاد که جعفرقلیخان با سواران تراکمه و کوکلان در اینجا سر کرکان نشسته مشهور است با شاره نواب والا سواره افشار صاین قلعه و سواران خراسانی بسرداری عبدالله خان افشار بر سر جعفرقلیخان مامور شدند و در حین بکار بدو رسیدند جعفرقلیخان فرار اختیار کرده بجانب هرات رفت و پناه بسار محمدخان بردوارد و اغزوق او بالکلیه نصیب سپاه نصرت همراه افتاد و نواب امیرزاده حشمة الدوله با شارت رای دولت ابد مدت قصد شیبه طوایف تراکمه فرموده یکصد نفر سرباز را بحافظه بنه باز داشته در یکشب قریب بجده فرسنک راه ایلغار نموده بر سر تراکمه تاخته جماعتی را اسیر

ساحته بسیاری بقتل اندر آورد بالاخره سعدالله خان قندرسکی را شفیع انگیخته سیصد خانوار بکر و اوندو خدمتها پذیرفتند و نواب والا آنان را مستمالان یورت دادند و سواره ایشان طلرم رکاب والا شدند و این عید سعید را در چمن آباد کان بمیمنت بگذرانیده در اندیشه آن بود که بعشق آباد که مکان سالار بود روی نهد و کار او بپکسوی کند ناگاه خبر رسید که سالار ترا که سرخس و مرو و شهر ازرکس در هم کشیده قصد شهر دارد ابراهیم خلیل خان و جمعی بمدافعه او مامور شدند و در کال یاقوتی از خونهای یاقوت کون خارها مرجان رنگ شد و خراسانی متعمد افرار کردند چون توپخانه و نظام نتوانستند در عقب مانده بودند سواران مکری و افشار مغلوب شدند و عبدالله خان صاین قلعه باد و برادرزاده بقتل آمد چون توپخانه در رسید سالار انهزام یافته و نواب والا امر فرمود که تمامت در بند مارا بکر فتند سواره ترا که در حین رجوع گرفتار شدند محمد خان مکری سیصد سر از آن قوم بدا ختر باردوی والا فرستاد و از شهر خبر رسید که میرزا محمد خان برادر سالار و کسان ایلخانی که در روضه مقدسه نشسته اند بنای شورش عامی نهاده مستعد کارند نواب امیرزاده آزاده بجهة انتظام امورات شهر با قشون و توپخانه رکابی سپکروزه دوازده فرسنگ راه را ایلغار و قطع کرده مانند برق خاطف سوزنده و فروزنده بجانب ارض اقدس مراجعت فرمود و امور شهر را انتظامی داد و قرار داد که میرزا محمد خان نشاسیند و در فکر قلع و قمع سالار افتاده چون او بطرف آق در بند و سرخس رفته بود امیرزاده والا امرار ک مشهد مقدس و بروج و حصار شهر را انتظامی کامل داده و جماعتی از توپچیان و سربازو صاحب منصبان در آنجا نهاده از شهر بیرون رفته بچمن موسوم بکال یاقوتی روانه شده اقامت گزیده و سام خان را از شهر بالشرام رکاب خوانده مصطفی قلیخان سرتیپ همدانی را بحراست شهر باز داشته بعزم دفع سالار از قوزغان بفرالقعه حوالی سرخس رفته ریش سفیدان سرخس مشکین قلم فرستاده بشفاعت سالار و فتح عزیمت نواب والا الحاح کردند فرج الله آقای کلاتی بسرخس رفت و در این اثنا نواب والا را مرضی شدید عارض شد و سالار فرصت غنیمت شمرده کس نزد برادرش فرستاده قرار تدبیری داد که مایه استخلاص این و باعث استقلال آن گردیده باشد چه در این ایام عموم خلق خراسان از بأس امیرزاده آزاده و لطش او بغایت هراسان بودند و اهالی شهر که سابقا با سالار موافقت و مراقبت جسته بودند خود را مخلص میپنداشتند و بروالی و والای آن ولایت ایمن نبودند لاجرم فتنه جدید بنیاد نهادند و ابواب فتنه انگیزی و دست خونریزی برگشادند ذکر اتفاق اهل نفاق در قتل خیر الحاج حاجی میرزا عبدالله خوئی متولی باشی سرکار فیض مدار مشهد مقدس رضوی باذن و اشارت حاجی میرزا محمد خان بیکلربیکی قاجار دوالو چون حاجی میرزا عبدالله خوئی پسری امین نیکخوی و مردی صدیق راستگوی و از خقایق کار آگاه و راز دار حضرت شاهنشاه سکندر جاه بود در هنگام ماموریت او بمنصب متولیت سرکار فیض مدار احکام و امثال آنان بالی و امرای خراسان و ارباب مناصب دیوان که متوقف در آن شهر حنت بهر بودند نگاشته آمد و حاج معزی الیه بعد از ورود بحسن خلق و لطف بیان و گرمی دل و نرمی زبان قلوب اعاظم شهر را در مدت شش ماه ایام توقف از نیوستگی و میل بسالار منحرف و زبان حال و قال آنان از بخد متگذاری دولت ابد مدت معترف ساخت و با عموم علما و فضلا و وجوه و اعیان شهر علی اختلاف طبقاتهم رفتاری عاقلانه کرد تا خللی فاحش در کار سالار حادث شده عموم خلایق از سوء خاتمه آن جرم عظیم و خطب وخیم اندیشه مند و متزلزل شدند حاجی میرزا محمد خان چون ماهی در شبک در حریم مقدسه رضوی گرفتار ماند و سالار منهزم بسرخس افتاد برادران به پیام و نامه پیکدیگر ابلاغ کردند و بخیر خواهان خود که خاین دولت بودند اعلام نمودند که در شهر فتنه برانگیزند که عامه خلایق را در آن شرکت افتد تا از نیم سیاست نواب والا والی خراسان با یکدیگر اتحاد جویند و راه خلاف پویند و بواسطه ارتکاب بدان مهم خطیر و گناه کبیر متوهم و مخوف شده از توجه با دولت روگردان شوند لهذا بمواضعه و مشاوره یکدیگر قرار دادند که حسن خان کرد چنارانی که از معارف اصحاب جلادت و مشاهیر ارباب شجاعت بود در شب عید صیام که هر کس در فکر فرداست با جماعتی انبوه بر سر اسبان توپخانه مبارکه ریخته تمامت مراکب را بشمشیران پی برند و محمد خان بغایری با کروهی بر سر قورخانه شهر تا خته آتش در آن زنند و میرزا بابای کمرکچی که در کار بخار و خیل است جماعتی از اوباش و اشرار شهر را در زی و لباس تجار بمبارکباد عید سعید فطر داخل ارک نماید و مصطفی قلیخان قراگوزلو را که بحراست ارک مامور است علی الغفله گرفته ارک را متصرف شوند و رجب بهادر مروی و آقا بابا بیک قرخ باشی و دیگران با غلبه از اشرار و فجار سر بازان را قتل و اسیر سازند و حاجی میرزا عبدالله متولی باشی و ابراهیم سلطان داروغه شهر را نیز بقتل آورند آنگاه سالار را مطلع کرده با استعداد تمام از ترا که گرکنجی و یموت و کوکلان طرفی و سرخسی و اکراد شادلو و قرائی بر سر نواب امیرزاده حمزه میرزا آید یا بشهر وارد شود و از داخل و خارج کار را تمام یابد علی الجمله بعد از این مواضعه تهیه کار

از جانب دست چپ کالسکه خاصه خسروی بفاصله یکصد قدم آشکار گشته شرایط تعظیم و آداب تکریم بجای آورده و نگارنده این نامه نیز با نواب عباس میرزا در کالسکه دیگر در قفای پادشاه همی آمدم شاهزاده عباس میرزا نظر براو افتاده چون لباس غریب دید پرسش کرد که این دو سوار که از آنطرف آشکار شده اند کیستند من پاسخ عرض کردم که از جبه و کلاه چنان معلوم میشود که از بحار آذربایجان خواهند بود مقارن این حال باشارت پادشاه بهمال مقرب الخاقان معیر الممالک که در پهلوی کالسکه شهریاری سواره همیرفت بدان دو سوار نزدیک شده امیرزاده را بشناخته بازگشته معروض داشت و حضرت شاهنشاه او را پیش خوانده پرسش مختصر فرمود و بسواری رخصت داد امیرزاده نزدیک کالسکه آمده نواب شاهزاده عباس میرزا الحمان نواب مستطاب امجد اعظم شاهزاده معظم مفخم ولیعهد دولت ابد مهد نموده سرفرود آورد معلوم شد که خطا کرده بجانب حضرت ولیعهد رفته الثفاتی ندید بلکه بحضور او حضرت ولیعهد رخش صرصر شتاب را جهانیده در پهلوی کالسکه پادشاهی راهی سپرد امیرزاده با سایر شاهزادگان و امیرزادگان چندانکه اظهار خصوصیت خواست از پیش شهریار تا حدار و ولیعهد کامکار کسی با وی مکالمه ننموده همه از و برمیدند تا خسرو قاجار بعمارت مخصوصه رسیده پیاده شده باستراحت پرداخت چندانکه امیرزاده بهمن میرزا از پیوتات رعایای کن منزلی خواست هیچکس راضی نگشت آخر الامر بخانه از خانهای رعایا که بسیار محقر و محشر بود فرود آمد و بهم آن بود که از کثرت غلبه و ازدحام همه هلاک شود چون فطرت پادشاه وسیع الصدر عظیم الخلق مخمر بمهربانی و عفو بود و از غلبه جبن برادر اطلاع داشت و دانست که اگر در این شب ورود با و اظهار مرحمتی نشود محتمل که قصد خود کند یا از و ابهمه هلاک کرد لهذا این غلام را مامور فرمود که بخدمت امیرزاده رفته از جانب شاهنشاه او را اطمینانی دهد اگر چه در بدو امر این غلام را راضی بدین خدمت نبود ولی از اطاعت حکم شاهنشاه چاره ندانست کس فرستاده منزل او را تحقیق کردم و بدانجا رفتم در دراوطاقی محقر یک زوج رختدان مشهور بنجدان چرمی نهاده بود و رختخوابی فکنده و وی در آن افتاده چون بدرون شدم امیرزاده برخواست و بنشست و کریستن آغاز کرد و مرا بجلوس رخصت داد و شرحی از خدمات سابقه خود تقریر کرد و پس از آنهمه تفاصیل وصیت نمود که از حضرت پادشاه گیتی پناه خائفم و گمانی قریب بیقین دارم که امشب مرا بحکم سلطان کور کنند و چون عیال و اولاد بیشمار دارم معروض دارد که اولاد مرا پس از من تربیت فرمایند فرمایشات حضرت شاهنشاه را که مشعر بالثفات و مرحمت بود چندانکه تقریر میکردم باور نمینمود آخر الامر عرض کردم که علامت صدق قول بنده آنست که امشب حضرت شاهنشاه شما را در وقت شاول طعام بحضور دعوت خواهند فرمود و مراجعت کرده تفاصیل عرایض را معروض داشتم و شب او را بخوان خاص احضار فرمودند و مهربانی نمودند تا اطمینان کمی حاصل کرد و لختی از تشویش او بکاست و در رکاب مبارک بشهر آمده متوقف شد و قرار محاسبه معامله آذربایجان داده شد و روزی چند بدان معامله و محاسبه مشغول بود و چون مبلغی خطیر مفقود بود و او را دولتی و ثروتی وافی حاصل گشته توهم کرد که مبادا بعوض بقایای دیوانی در اموال او تصرفی رود پناه بسفارت خانه خاصه دولت بهیه روسیه برد نظر بسابقه مراودات در مقام توسط و تشفع او برآمدند و حضرت اقدس زرمال خزاین کیستی در نظر همتش از زر مال کمتر بود بنظر عفو و اغماض در جرایم رفته او نگریست و از او درگذشت و بتشفع روسیه بخاک روس رفته ساکن شد و الان بحکامان و خسروخان کرجی حسب الامر بگرد ستان رفته رضاقلی خان والی والا نژاد را بدست آورده روانه بحضور اعلی کرد و خود در آنولایت والی گردید و در این ایام جناب حاجی ملا عبد الوهاب مجتهد قزوینی که در نجف اشرف معتکف بود پس از گذشتن دو سه سال عمر در محرم الحرام جهان را بدرود کرد و علمای مخزون ساخت هم از وقایع این ایام آنکه چون جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی مطاع دولت سلطانی در امور زراعت و فلاحت که از لوازم وزارت ساعی و جاهد بود در مدت چهارده سال استقلال خود ضیاع و عقاری عظیم حاصل نموده و از املاک و قراء و بلوک که عدد آنها بهزار و چهارصد سی و شش رسید و معادل مبلغ هفتاد هزار تومان قیمت و بهای آنها را مقوم و حساب آورده در این وقت در کمال رضا و صحت مزاج و نهایت هشیاری و عدم اضطرار قبالجات همه را جمع کرده بطریقه شرع مبارکه بحضرت شاهنشاه جمجاه محمد شاه هبه شرعی نمود و مجموع قبالجات را بکارگذاران دربار بشهریار سپرد و معروض داشت که تا حال زیاده از حد توقع یکه شده و معادل یکهزار عراده اینک سوار است و تخمینا از و قیمت توپخانه قورخانه هشت هزار کرور است حسن خلوص او در خدمت شهریار ایران جلوه قبول کرده بالطاف خاص اختصاص و برو انه کردن سرکار نواب مستطاب شاهزاده اعظم حضرت ولیعهد مکرم با آذربایجان و انتظام آنحدود نیز یکدل و یکجهته گردید ولیکن صورت این امر هنوز بروز نکرده در پرده خفا مختفی بود هر کس ظنی میبرد و هوسی می پخت چون برا ینغلام محقق گشت و یقین حاصل شد بحمد لقی پاک پیشخدمت

خاصه حضرت ولیعهد اظهار نمودم و او نیز قبل از اظهار و بروز در حضرت همیون معروض داشت در پایان سفر خیرت اثر حضرت شاهزاده معظم و نایب السلطنه و ولیعهد اعظم ناصرالدین والدوله ابوالنصر ناصرالدین میرزای قاجار قویونلو خلد الله سلطانهما و شید بالنصر مکانهما مملکت آذربایجان و انتظام امور عساکر و رعایا و حفظ سرحدات روم و روس چون زیده دولت ابدمدت سلاطین قاجاریه خاصه خاقان صاحبقران مغفور مقرر بود که نایب سلطنت عظمی و ولیعهد دولت کبری در ملک آذربایجان و شهر تبریز حکمران باشد چنانکه نایب السلطنه مغفور سالها در آن مملکت مشهور بحکمرانی پرداخت و نواب مستطاب شاهزاده ولیعهد نیز در اوایل دولت ابدمهد در آن شهر ایام مهر متوقف بود چون بواسطه کمال میل شاهنشاه ذیجاه خاقفور غازیه مغفور معظم الیه الطهران بخواندند و در نزد خود پرورش همیکرد لهذا نواب امیرزاده قهرمان میرزا و همن میرزا بواسطه صغر سن حضرت شاهزاده ولیعهد برسم نیابت در آذربایجان بحکومت میرمانند اکنون که آن آمد که حق بر مرکز خویش قرار گیرد و مانند پدر معظم بولایت عهد آذربایجان رفته و بسلطنت و پادشاهی بدار الخلافه مراجعت فرمایند لهذا آنحضرت را باجماعتی از بختیاری خانه زادان و عمله جات شایان و امیرزادگان عظام خانه زاد که از مصدر خان محترم دارو امیر اصلان خان شاکی آقاسی اسدالله خان امیر آخور بوزارت و پیشکاری قرب الخاقان میرزا افضل الله نصیر الملک علی آبادی مستوفی خاصه دیوان شاهنشاهی مامور فرمودند و عباسقلی خان ابن ابوالفتح خان جوانشیر شوشی قراباغی و میرزا موسی لقر شی مستوفی و حاجی ملا محمود معلم تبریزی و حاجی شیرین خان لله غلام کرجی خاصه نایب السلطنه مغفور و فرزندش حسن خان صندوقدار خاصه و عبدالعلی خان فرزند حاجی علیخان مراغه خاصه شاهنشاه جمجاه و محمد کاظم خان ولد اسمعیل خان قراچه داغی قراسیاسی و پاشا خان برادرزاده مقرب الحضرت عزیز خان سرهنگ و محمد تقی بیک پیشخدمت طهرانی و کروبی دیگر از منتخبات و اطباء بزرگزادگان ایران از هر صنف از اصناف پرورد گان دولت ابدمدت ماموربالتزام رکاب مبارکش شدند و در هفدهم شهر صفر المظفر روی باین سفر همایون آوردند و نواب امیرزاده محمد محسن میرزا که بکمالات صوری و معنوی مزینش گردانیده اقران آنشکار او فرزند اغر انجب شاهزاده مغفور عبدالله میرزای متخلص بدارابست برسم مبادست و مصاحبت در رکاب مسعود حسب الامر اعلی برفت و روز اول آذربایجان نصیر الملک علی آبادی مازندرانی چندی توقف کرده بعد از قطع و فصل عمل ولایت و حساب قراعلی از قفای موکب فیروزی کوکب حضرت ولیعهد نصرت و اهمی رفتن گرفت و در ماه جمادی الثانی به تبریز و حضور حضرت ولیعهد سعادت قربت یافت اما موکب همیون بواسطه تعجیل در ورود در عرض راه آسودگی نپذیرفت و بعلت سرما و برف باران ملزمین رکاب مستتاب زحمتی وافر و مشقتی متکاثر متحمل شدند خرمست و خمار و کلاه و خار ولی از حاصل سعادت ملازمت در ازای هر زحمتی بزرگ رحمتی و در برابر هر رنجی شگرف گنجی پاداش مایافتند و برتن در آن ملک محترم و محتشم و با حکومت و مناصب شایسته شدند در روز ورود موکب مسعود تمامی اعاظم و امرا و اکابر و علما و صاحب منصبان نظام و عموم خواص و عوام بشنلیک توپ و تفنگ طبل و نای و شور و غوغا و سرور و بهجت استقبال رکاب نصرت مآب سرافراز گشتند و هریک در خور مراتب خویش بالتفات و تفقد و نوازش و تلطف مخصوص و محظوظ گردیدند هریک بمنصب و مکسب خود پرداختند کفتی جانی نو در تن ریخته تبریز ساری و یا آب حیات در کام خشک لبان بادیه ممات جاری گردید رعایا و برایا در مهاد امن و امان آسوده و بر بستر راحت و استراحت غنوده گردیدند و در اینمدت اتفاقی که مورد بخشش خاطر گردد اصلا واقع نگشت الا اینکه بتفتن یعنی از ارباب غرض فیما بین تبریزیان و اردوی همایون نسبت بیکدیگر سوء مخالفت و منازعت مآلا مابین آمد و روزی چند دوام و تسلسل یافت و چون چاپاران دولت این معنی را بعرض امنای دولت ابدمدت رسانیدند احمد خان نوائی مازندرانی تبریز مامور شد که بتحقیق آن امر مزبور مقصرین را بحضور اعلی آورده باشد و او در وقتی رسید که بدرمان قضا جریان حضرت ولیعهدی و حسن خلق جناب نصیر الملکی آن افساد اصلاح پذیر گردیده بود و گفتگو کاران مورد سخط و سیاست دیوانی گشته بودند لهذا مراجعت کرده صورت حال را معروض داشته مزید اطمینان و رجای خاطر مبارک شاهنشاهی نسبت بفرزند معظم ولایت پناهی گردید و خاطر همایون از آذربایجان آزاد داشت و بر نظم امورات دیگر همتی ملکانه می گماشت و در این ایام هوای طهران بکرمی مایل گردید و نزدیک بایام حرکت ییلاقات شمیران شد چون شاهنشاه جمجاه را همه ساله توقف در قریه نیاوران شمیران بود و هوای خوش و آبی گوارا مذاشت مقرر فرمود که مهندسین اقلیدس اندیشه و معماران سمنا چشمه هم در اراضی دبقاع دامان البرز دسامان شمیران محلی مرتفع و مکانی منتخب معین نمایند و در آن بقعه قصبه خسروی و عمارتی قوی طرح ریزند حسب الامر اقدس روزی چند نقرس و تقحص کردند و در حوالی

اسدآباد و باغ فردوس متعلق بمقرب الخاقان حسینعلی خان سعیر الممالک تجریش قریه زعفرانی قابل ابنیه و عمارات شاهانه معین کردند و بنیاد قصر عالی نهادند و عمارات متعالی شایسته نزول پادشاه و خدمه حرم محترمه و مقربان درگاه ساختن گرفتند و در روز جمعه بیستم جمادی الثانی شروع در بنیاد آن قصبه و قصر کردند ذکر بنیاد و عمارات قصر جدید سلطانی در حوالی تجریش و اتمام آن و نزول اعلیحضرت شاهنشاه فلک درگاه قطب السلاطین و غوث الخواقین محمد شاه غازی قاجار در آن قصور نامیمون و بیماری حضرت شهریاری و غلبه امراض و اشتغال بقرب حضرت باری و اشتغال همای دولت بمصایب و سوگواری در این ایام محنت فرجام

که اعلیحضرت شاهنشاه ایران در باغ نگارستان خارج شهر بند طهران نزول اجلال داشت چنانکه بدان اشارت رفت کارکنان قضا و قدر بسر انجام زمان مهلت و اتمام ایام دولت میکوشیدند ولی معامله بازرگان و محاسبه فلک شمار را ندیده خلایق بحکم حکمت خالق همپوشیدند چندین هزار عمله و مزدور شبانروز بپرداختن و ساختن قصر جدید سلطانی از یکدیگر قصب سبق میربودند جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی وامنای دولت همه روزه در ایام هفته بر سر کار آن قلعه و قصر رفته لوازم تاکید و توطید در اتمام انجام آن قصور بقصور میشد تشیید بطور می آوردند انعام و خلع معمار و متبع همیدادند باری دوسه نیز شهریار والاجایگاه بتماشای آن قصر و کاخ گردون پایگاه رفته مباشرین آن خدمت را بنوازشهای مورد احسان و الطاف و اشفاق و اعطاف فرمود بیوتات و عمارات درونی و بیرونی و کرمانها و مساجد و مسالک و معابر در آن برپا داشتند و طول آن قلعه سیصد ذرع و عرض آن یکصد ذرع فسحت و وسعت یافت و بر بروج و خندق و فصیل و دروازه بزرگ طویل اشتمال داشت و چندین هزار تومان بمصارف و مخارج و اجرت مزدوران و کارکنان آن حصار نما استوار پرداخته آمد و همچنان بهنوز صورت اتمام نیافته هوای معتدل نگارستان بحرارت افزود و خسرو ایران برحسب تقدیر رب قدیر قصد آن قصر جدید و بنیاد مشید فرمود در نوزدهم شهر رجب المرجب خیمه برفراز بام عمارت فوقانی سر در آن حصار افراخته و حضرت شهریاری در آن چادر شاهانه نزول کنید و امنای دولت بتهنیت ورود مسعود پیشکشها آوردند و پای انداز ها گستردند و اهالی حرم محترم هم در نیاوران و اسدآباد بماندند تا بعد از اتمام عمارات بیرونی و درونی بقصر جدید مذکور تحویل جویند و غالب مقربان حضرت در تجریش و دیگر قرای قریه قصر جدید منزل گزیدند و خاص جناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی را دو جوانب این قصر بنیاد سرائی مشید بسنگ و شید بنهادند و بزودی مسکون کردند لیکن با اهالی خارج و داخل خود در آن عمارت متحکم متوقف گردید و در این ایام غالبا شاهزاده عباس میرزا بحضور اعلی همی آمدی و شبها بسدآباد شدی روزی که این غلام در حضور و سلک مخاطبان حضرت اعلی مسلوک بود فرمان رفت که نزدی مسکوک از بقاع عراق پیدا کرده اند که سکه سلاطین هندوستان دارد شی چند از سلاطین غیر معروف را نام مذکور شد تا سخن بذکر حال محمد اورنگ زیب کشید معروض داشتم که نود و اند سال عمر یافت و در مدت زیاده از قرنی سلطنت کرده حضرت شهریار که دولت جهانرا منعوت بزخارف میداشت و حیات مستعار را مانع عروج بر معارج حقایق و معارف می پنداشت بفرمود که عمر طویل را حاصلی جز مشقت قال و قیل نیست و ایام مباهات از مبادی حقیقی هر چه کمتر خوشتر است و دلیل مساعدت و من خود نظم آن مرد نیم گر عدم هم آید آن نیمه مرا خوشتر از این نیم آید همانا در دل مبارکش که مهبط الهام الهی بود قرب اجل و عهود پر نوی افکنده بود علی الجمله چون نیمه شعبان در رسید مزاج مبارک شاهنشاهی که غالبا از اعتدال با انحراف مایل می افتاد از حالت صحت بجانب سقم میل نمود و روزی چند بمعالجات اطبا بگذرانیدند ولی روز بروز از قوت طبیعت بکاست و بر ضعف بنیه بیفزود و اهالی حرم را بالقصر متقارب بخواندند و هر یک را در عمارتی مناسب بنشاندند در روز عید صیام که بهنگام سلام عام بود شاهنشاه را قدرت حرکت و قیام و حالت صحبت و کلام نماند پنجره های عمارت فوقانی را بالا بردند و جسم نحیف شهریار را بامداد خدمتکاران حضور بر فراز صندلی جای دادند و در برابر عمارت فوقانی که مشرف بود بر میدانی تحتانی صفهای سلام چاکران بزرگ انعقاد و تسویه یافت و هر کس بر جای خود بایستاد و خطیب خطبه تهنیت عید سعید خواندن گرفت و میرزا محمد تقی کاشانی منشی و شاعر خاصه قصیده فریده تحیت انشاد کرد چون زیاده حالت جلوس نبود لاجرم پنجره بنهادند و شاهنشاه را ببستر بردند جماعت حضار خایب بتفرقه و غیاب متفرق و غایب شدند و طول و شکل بمنازل خود روی بنهادند و اخبار اخبار بیماری حضرت شهریاری ببلاد و دیار انتشار و اشتهار یافت و در معابر و مسالک احتلال حاصل گشت هر راه زنی جرئتی شد و هر مختشی بهمنی هر روبهی دعوی شیری آغاز کرد و هر صعوه هوای صید شهباز گزید طبیبان ایرانی و فرنگستانی چندانکه ورد دفع مرض جهد کردند بحکم تقدیر فایدتی نبخشید مزاج و مایج شهریاری از جانب اعتدال در طرف انحراف افتاد و اسقام متضاد صعب العلاج اتحاد یافتند سحاب بر آفتاب غلبه کرد

واهرمن برجم چیره شد سکندر در میان ظلمات بماند و خضر ممنوع از آب حیات گردید بزرگان و امرا و وزرا مایوس و متحیر شدند و هریک متفکر رائی زدند و در پنجم شوال که آفتاب عمر آن پادشاه کریم بدآل قریب بغروب فنا گردیده بود دو سه قطعه مضطربانه بخط جناب حاجی میرزا آقاسی به بنده مصنف مؤلف رسید و حاصل جمله آن که حکم صریح کرده بود که نواب عباس میرزا را بعباس آباد آورده بمن برسان اگرچه منظور او علم الله بسبب عنیت وجود مبارک حضرت ولیعهد از طلب حضور شاهزاده انتظام امور شهر و لشکر بود ولی شاپسته ریبت ولی بنده مؤلف توهم کرد که امتثال این مثال بحتمل بالمآل مصلحت حال ما دفع دادم و بترک متنسک آمدم و بمعاذیر چند متمسک شدم چون بعضی از امرای حضرت و امنای دولت نیز اظهار کرده بود ایشان را در آن روز نیز ساکت نمودم تا شب در رسید بنده متملق در چادر متعلق بخویش در خدمت مقربین حضرت سلطان معین الممالک خاقان و حاجب الدوله حاجی علیخان ملول و متفکر نشسته بودیم ناگاه فرستاده میرزا محمد خان قاجار دوالو کشیکچی باشی خاصه با حضار ما آمد و قتی که بخیمه او در آمدیم معلوم شد که کار از کار گذشته یعنی بخمینا دو ساعت و کسری از این شب پرشغب که سه شنبه شش شوال پر ملال بوده شاهبال بلند پرواز روح کثیر الفتوح آن شاهنشاه فلک خرگاه از نشیمن جهان بال گشاده و بر ساعد ملیک مقتدر جای گرفته نعوذ بالله از آن حالت و واا سفاه از آن ملالت کثرت هیجان غم بر دیده راه هیجان نم فرو بست و غلبه تحیر مجال تصرف بتغیر نداد دلها همه در جوش و لبها همه خاموش بود جانها میسوخت و دود بر مغزها می آورد مغزها میجوشید و اشک از چشم نمیریخت دیدها بار بود و قوت ابصار نداشت دهانها گشاده مانده و حالت کفار بنود پنداشتی آن تیره شب دردرازی از روز قیامت زاده است و آن محوطه دلگیر برادر دست محشر افتاده نامهای اعمال بر خزای احوال در پیش انظار و مقابل ابصار مجسم و ممثل گشته و هر کس در عواقب امر خود متردد مانده تمامی امرا از یکدیگر خایف و تا سحرگاه بر گرد خیام و مقام یکدیگر طایف سکری بی شراب و قیدی بی طناب یا فته لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون الحاصل المولقه خون ریخت همی با چون ما شقق و ماه بگریست همی با چو نین در و دیوار جانها بشرار غم در تافته چون موی دلها بتف ماتم بشکافته چون نار سوزنده همه دلها چون برق بکانون بارنده همه چشمان چون ابر بآزار هنگام سحر آگه کشند همی خلق شد شور قیامت همه در دهر پدیدار نه حارس درگاه دهل کوفت نه شیپور نه نوبتی شاه بزد سنج نه مزمار نالنده همی طبل ولی ناله آن زیر موینده همی نای ولی مویه آن زار آن راز که پنهان بود آن شد دل خلق فردا همه گفتند عیان بر سر بازار زان روی دریغا که بدش سر خی شنگرف زان موی فسوسا که بدش سبزی زنگار

در ذکر بعضی واقعات که بعد از قضیه مایله شاهنشاه جنت آرامگاه مغفور مبرور نعمة الله بغفرانه روی داده است از امهات حوادث روزگار اینکه روز سه چهارشنبه از این قضیه جناب حاجی میرزا آقاسی تشخیص اطبای ایرانی و فرنگی دریافت کرد که مرض شهریار ایران ممتنع العلاج است ناچار چاپاری بجناب حضرت شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم فرزانه روانه داشت در روز پنجم شوال قصد حضور پادشاه حمیده خصال و عزم عیادت برسم عادت نمود همانا از مردمان مفسده شنه خواه کسی در راه بدو گفت که پادشاه را حالت فراق و امنای دولت را در خلاف با تو اتفاق است حاجی متوهم شده چون بخت خود از میانه راه برگشته زود بعباسیه فیه چنانکه ذکر شد در طلب نواب عباس میرزا مؤلف فقات پیالی نوشته و جمعی از صاحب منصبان ایروانی و ماکوئی در خدمتش ملوازم مصادقت و موافقت از دحام کرده بودند چون در میانه وی و امرا سعایت مفسدین و حشتی روی داد از یکدیگر متدمش شدند و دراز نیشهای دور و دراز افشا دند و الفت بکلفت تبدیل یافت و بزرگان شهر متصلف و بهر شدند و راه تخلف سپردن گرفتند جناب حاجی از آمدن بقصر جدید عذر آورد و امرا از رفتن بشهر طفره جایز شمردند و بوزرای مختار دول خارجه اعلام کردند که تا حاجی در امر متصرف و در شهر متمکن است ابدا بشهر در نیائیم و اهالی حرم و شاهزادگان و لشکر پادشاه مغفور را هم بشهر نرسانیم ایشان جواب دادند که شما حاجی را این منصب داده که بار نستانید امنای دولت چون این پاسخ شنیدند بخدمت نواب مهد علیا بتوسط نواب شاهزاده علیقلی میرزا عریضه کردند و سرکار مهد علیا دستخط عزل حاجی نگاشت امر آن دستخط را بوزرای مختار نمودند ایشان بحاجی پیغام کرده او را از وزارت مایوس گردانیدند ناچار از شهر بیرون رفته راه یافت آباد پیش گرفت که بیافت آباد رفته استحصان جویدیا باستقبال پادشاه تازه حضرت ولیعهد دولت استعجال کند امرا و امنا مخوف شده نورالله خان شاهیون بمحض عداوت سابقه با سواری چند بتعاقب حاجی رفت همراهان حاجی متشوش و متفرق شدند و وی چون خصیم و غنیم را معاینه کرد راه بگردانید و از یافت آباد روی بحضرت امامزاده عبدالعظیم نهاد نورالله خان در او رسیده تهدیدی کرده همانا شمشیری قیمتی از وی گرفته باز گردید و وی با طمینان سوابق خدمات و استظهار ورود حضرت ولیعهد خجسته صفات در بست امامزاده نشسته بر روی خود در بست عالیجناب معارف مآب میرزا نصرالله صدر الممالک ردپلی که همواره اشرا با حاجی ایروانی مخالفتی صریح و منافقتی وقیح بود با امرا و وزرای مختلف پیوسته ایشان را با خود متحد ساخته با براز وزارت و اظهار صدارت پرداخته در معنی مشاهیر جماهیر امرای حضرت گردون

شوکت و منای دولت ابد مدت طریقه جمهوریه پیش گرفته و روز بروز در قوت ایشان فزایشی روی داده در رکنیت موکب فیروزی کوکب پادشاهی مباشرت و کنکاش و اتفاق رتق و فتق امورات کردند و بعد از اتفاق احکام جمهوره بمهر امرای جمهوره بتوسط نواب شاهزاده علی قلی میرزا بخدمت علیا جناب مهد علیا دستر کبری والده ماجده حضرت ولیعهد سلطنت امیرزاده آزاده بتوقیع وتسبیح عالیه مزین نمودندی و اجرا و امضا یافتی و محرر و مقرر افتادی و چون در این ایام نواب عباس میرزا روانه اندرون و خود نیز در خانه خود نشسته بودم امنای دولت مرا بخواندند و حکمی بالاتفاق نوشته و بصحه نواب مهد علیا و ستر کبری و نشان خاصه مزین کردند و حکام ان بمناصب سابقه و مواجب مقرره و حکومت فیروزکوه و تصرف در محل نیریز فارس و ملارد شهریار و سایر امرا را مسنه و یهود شهر برقرار داشتند و ناچار بر سر خدمت محوله رفتم ولی والده شاهزاده عباس میرزا از این احکام و ارقام سوء ظن حاصل نموده با من بنده دل بد کرده اطمینانی نداشت الحاصل در رکنیت موکب نصرت کوکب ولیعهد دولت جاوید مدت امرای مذکوره بحل و عقد امورات ضروریه همپیر داختند و در فکر اصلاح مفاسد و اقماع حوادث تعمقی داشتند و با وزرای دول خارجه مراودتی مینمودند و در محافظت شهر و ارک و خزاین و دفاین و خرابی کار جناب حاجی میرزا آقاسی بتدبیر و حیله کمال مساعی جمیله بظهور می آوردند و چون از توطن او در مرقد حضرت عبدالعظیم مطمئن شدند بفکر حرکت بنعش مطهر پادشاه مغفور و آوردن شاهزادگان و اهالی حرم بدارالخلافه طهران افتادند و در روز نسیم آن واقعه هایله تمام علما و فضلا و قضات و مشایخ از شهر بقصد جدید آمده بنعش بی روان شاه صافی ضمیر را در تخت روان نهاده و با شاهزادگان و امیرزادگان و امرا و وزرا و سرهنگان و سرتیپان و امیران و دیسران و اهالی حرم و والده ماجده شاه محترم حرکت داده با آدابی تمام و ادبی کامل بشهر در آوردند کریه دیدگان خاک را گل میکرد و دود آه مهر و ماه را سیاه مینمود تمامت خلایق در لباس سوگواری و در حالت ناله و زاری قطع مسافت کرده محفه محفوف بر حمت آلهی را در اواطاق وسط باغ لاله زار نهادند قرائتخانها نهادند و بتلاوت قرآن مشغول شدند و همه روزه بخیرات و مبرات و اطعام و انعام فقرا و ارباب استحقاق می افزودند و کارها را بهر نحوی که شایسته بود منظم کردند و انتظار ورود مسعود عاقبت محمود حضرت ولیعهد معظم میسر شد و جسد شاه مغفور را پس از ورود و جلوس شاه جوان بخت بر تخت در دوازدهم ذیحجه بامر اعلی و حضور همایون کل شاهزادگان و امرا بر دوش گرفتند و حضرت اقدس شهریاری تشییع جنازه فرموده تا خارج باغ لسوگواری تمام همی آمد پس تخت روانی شایسته بیاوردند و تن پیروان پادشاه ایران را در ان بنهادند و همه اعاظم و اعیان سواره و پیاده چنانکه سپاهی باشاهی جنبش کند در قفای آن کرامی محمل همیرفتند و گریه کنان همی گفتند کدامین شاه را یارب درین محمل بود و منزل که محمل میرود از شهر و شهری از پی محمل مع القصه با احتشامی تمام بقم نقل و تحویل دادند و در روز هیجدهم شهر مذکور در جوار قبه مطهره چون گنج بخاک نهفتند و بفقرا و مساکین لازمه اکرام و اطعام بظهور آوردند علی الجمله ولادت آنحضرت در سه شنبه نهم هلالی چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از آنروز گذشته بماه ذی قعده الحرام سال یکهزار و دویست و بیست و دو در تبریز بوده و جلوسش در شب سه شنبه نهم شوال و ساعت و کسری از غروب گذشته در قصر نامیمون شمیران اتفاق افتاده نواب مستطاب امیرزاده فاضل ادیب فریادی میرزا را در تاریخ عربی و فارسی در این واقعه عظمی بخاطر رسیده که هر دو بس نیکوست هذا العاقبة للمتقین دیگر انکه محمد پادشاه در قصر جدید مرد علی الجمله اولاد ذکورش نواب شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم سلطان ناصرالدین میرزا حفظه الله و شاهزاده عباس میرزا و نواب عبدالصمد میرزا نواب محمد تقی میرزا نواب ابوالقاسم میرزا و آن پادشاه بزرگ در همه اخلاق حمیده کامل و در همه علوم عالیه فاضل در خط نسخ تعلیق و حساب و هندسه باقدرتی کامل بوده و بشمایل و صورت در مقام احسن التقویم در بذل و بخشش عدیلش عدیم **لمؤلفه** دریغا محمد شه نامدار دریغا ازان داد گر شهریار شریعت شعارش طریقت لباس حقیقت پژوه و حقیقت شناس دلی با پرسشدگان نرم داشت توگفتی برخ یکجهان شرم داشت ملک بود و مستغنی از دهر بود همه بخشش قریه و شهر بود چو درویش دل بود و درویش دوست همه مغز بگزید و بگذشت پوست دل تن بنودش سر جان نداشت جز از شوق دیدار جانان نداشت دو ابرو مقوس دو جادو کحیل لبش در فشان تا بوقت رحیل سری کز شرف بر قمر سوده است کنون در دل خاک فرسوده است بجاوید کیتی همی زنده باد دلش فرخ و جانش پاینده باد بفرزند او دهر آباد باد ششش زور مند و دلش شاد باد

مدت سلطنت و دولت خاقان هیهم و سلطان کریم محمد شاه طاب ثراه چهار دهسال و سه ماه و مدت عمر مبارکش چهل و دو سال و کسری بوده

ذکر طغیان نواب سیف الملوک میرزا بن ظل السلطان شاهزاده علیشاه در قزوین و گرفتاری او بدست سلیمانخان میرپنجه افشار و آوردن بطهران و محبوس داشتن و دیگرباره چون خبر رحلت پادشاه مغفور طاب ثراه در اسماع و افواه افتاد و ورود مسعود حضرت ولیعهد دولت ابد مهد بتعویق انجامید مفسدین و متمردین در عرض راه قزوین با قوافل و مترددین

دست اندازی و شبنه آغازی پیشه کرفتند نواب امیرزاده سیف الملوک میرزا که فرزند دلیر نواب شاهزاده ظل السلطان و داماد و بنی عم پادشاه ایران
بود و بواسطه جسارت سابقه در قزوین محبوس و از عمر و زندکانی مایوس فرصتی یافته از محبس کریخته و شبنه مجدد انکیخته جماعتی از ایلات قزوین بدو
پیوستند و بسرقت و راه زنی و غارت و بیمروتی دست برآوردند مقارن این حال معادل چهار هزار با چقلو چاپار دولتی بجهة مخارج جناب زیر مخارج
دولت بهیه روسیه که در طهران مقیم بودی آوردند سیف الملوک را بخاطر رسید که حصول آن دینارهای نقد مایه وصول بمقام بلند خواهد شد با سواران
خود براه و تا حشه آن زرها را متصرف شده در استعداد حرز و جود افزودن کرفت سواران و پیادکان اطراف بهوای خود سری بدو پیوستند و قریب
بهزار کس مهیا ساخت و بزرکان ایلات را بخود دعوت کرد چون سلیمانخان افشار با جماعتی از طایفه او بحفظ معابر و مسالک آنحدود مامور بود بدو نیز
نامه مشتمل بر وعده و وعید نوشته او را بمواعظت خود خواند و خواهش ملاقات کرد خان مذکور که با خاقان صاحبقران مغفور بسمت دامادی موسوم و پدر
برپدر خدمتکار این دولت ابد توام بود از این تکلیف عنیف و تحریک کیک سخت متحیر شد امنای دولت را که در طهران بطریق جمهوریت اظهار ماموریت
میکردند آکاه کرده بخدمت نواب جهد علیا و ستر کبری دامت مجدها معروض داشتند و بحکم مهد علیا سلیمانخان افشار با خذ و قید او مامور شد ایلات
خود را که در آن حدود مرتع و مسکن و موطن داشتند اعلام و احضار نموده جماعتی زرمجوی شد خوی از اطراف و اکناف با جبه و جوشن و تیغ و تبر
برکاب او حاضر شدند بخت بروفق عقل و تدبیر یونشتها با ایلات قزوین و سرکردهای آن کروه نوشته نصایح مشفقانه نموده از سیاست حضرت
پادشاه جوانبخت و وارث بالاستحقاق تاج و تخت همه را بپاکاهانیدند و تفرقه از اطراف او امر کرد و از آمدن خود خبر کرد و عقلای آنقوم بمنازل خود رفتند
و مابقی جهلای طوایف بغی باقی ماندند خان دلیر که پرورشش با تیغ و تیر شده اصلا منظر اجتماع و احتشاد نکردیده از فقای فرستاده نامه بر خود بالوا
دلیر رزم آزمای آهن خای بحرکت درآمد و در امامزاده موسوم بکازرسنک مستعد جنک و مقابله افتاد الوار و اشرار ایلات قزوین چون بزرکان ایل افشار را
با سواران دشمن بشکار دیدند یقین دانستند کاین رشته سر دراز دارد چنانکه از شیر کوزن و آهو و از شاهباز دراج و تیهو بر مند و پرند آنجمع یکپاره
متفرق شدند و نواب سیف الملوک میرزا نیز بغریمت هزیمت عطف عنان یکران صرصرشتاب کرده صحرا را بکذاشته روی بکوه نهاده سواران افشار
دنبال وی برکرفتند و بدو رسیدند او را اسیر و رنجه کرده نزد امیر پنجه آورند امامعلیخان یوزباشی و نورالله خان شقاقی که از طهران پای تخت
برکاب مستطاب پادشاه جوان بخت مامور بودند در اینوقت در رسیدند و از قضیه مستحضر شدند چون عرضه اینخدمت و عرضه لازم بود سلیمانخان
عریضه بخاکپای مبارک حضرت شهریاری نکاشته مصحوب ایشان روانه داشته شب در همان امامزاده متوقف و دیکر روز متعمد اسیف را بر داشته
بقریه چندار از قرای خاصه خود درآورده شرح حال بامرای جمهوره و حکمران معظم مذکوره معروض داشت پس از روزی دو سه از حضرت دار الخلافه
بفرستادن او بطهران حکم صریح رسید لاجرم حسب الامر او را مقید و محبوس با سواران چند روانه طهران نمود در روز ورود از دروازه ارک مبارکه موسوم
بدولت خلایق بتماشای او رفته از خیال خام او عبرت کرفته بر دولت پادشاه جوان بخت تازه دعاهای بی اندازه کردند و آوازه آوردن او مفروغ
سمع هر جمع شد و آن سیف در غلاف تجسس مطموس و دیکر باره چون آغاز محبوس بماند و خان معظم الیه بسبا و جیلاغ رجعت کزیده باشظام مراسم
و مراحل پرداخت و در هنکام غریمت موکب ظفر کوکب شاهجوانبخت الناصر لدین الله سلطان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله سلطانه در همان
منزل کاذرسنک شرف حضور و رکاب بوسی پادشاه منصور دریافته مورد تلطفات خسروانه شد و چون فتح و نصرتاورود بشهریار الخلافه
ملازم رکاب ظفر مآب حضرت دارای عهد و سلطان عصر همپود ذکر وصول قضیه تایله پادشاه مغفور به تبریز و جلوس سعادت
مانوس حضرت شاهزاده معظم مکرم ولیعهد دولت ابد توام السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم ناصر الحق
و الحقیقة والدین سلطان ناصرالدین شاه قاجار قونیلو و عزیمت بدار الملک طهران صانها الله عن الحدثان
چون ایام بیماری حضرت شهریاری قریب به بیست روز تطویل یافته بود و نزدیکان مرفوع الطمع از صحتش بودند در همه منازل عرض راه چاپار
خانه و اسکدار منتظر اخبار مانده در هشتم شهر شوال از مضمون تعلیقه جناب حاجی میرزا آقاسی که در حرکت دادن حضرت ولیعهد بسوی تخت کاه
مورد ولی بعلیخان ماکوئی سردار آذربایجان نوشته و تاکید در آمدن آنحضرت کرده بود و این خبر وحشت اثر با هالی دار السلطنه تبریز رسیده تواتر
یافت و میرزا فضل الله نصیر الملک وزیر آذربایجان بنقش این راز عالمکیر اپیفایده دانست شرح حال پادشاه پیمان و کذشتن از این دیر
پر ملال را ابراز کرده بتعزیت و سوکواری و مصیبت اشکباری روزی چند بکذاشت و حسب الارث و الاستحقاق و الوصیة عزیمت دار الخلافه

طهران تصمیم داده و علماء و فضلاء و وزرای دول خارجه و داخله اتفاق کرده حضرت علی را از سوگواری برپدر بزرگوار ممانعت کردند و در شب چهارشنبه دهم شوال المکرم حضرت ولیعهد دولت را بجلوس بر سریر سلطنت متمکن و اوند و کمر اطاعت بر میان جان بستند افواج آذربایجانرا بالتزام رکاب مستطاب اعلیحضرت شهریاری اخبار و احضار نمودند و قریب پنجاه هزار تومان بمخارج سفر خیریت اثر مصروف کردند کل اعاظم آذربایجان تا محال قریب و بعید باقتضای بخت سعید بشوق خدمت پادشاه جوانبخت حاضر شدند و میرزا محمد تقی خان فراهانی وزیر نظام آذربایجان تهیه و تدارک توپخانه و افواج پرداخته در اندک فرصتی و مهلتی ملتزمین رکاب را حاضر ساخته خود را مورد الطاف پادشاه باعدل و انصاف نموده دوازده عراده توپ جهان آشوب با قورخانه مستعد بسرعتی البدیر دیخان ولد قاسمعلی خان افشار بهارلو در حرکت آمد و افواج مانند بحر موّاج جنبش کزیدند فوج خاصه بتبریزی و فوج ششم بتبریزی بسرتیپی محمد خان پیکلربیکی بن فتحعلی خان بن هدایت الله خان کیلانی و فوج سیم مراغه بسرتیپی جعفرقلیخان قاجار بن اسکندرخان بن فتحعلی خان پیکلربیکی مراغه و فوج پنجم قراداغی ابوالجمعی جعفرقلیخان قراجه داغی و فوج شانزدهم شقاقی ابوالجمعی ابوالفتح خان افشار ارومی و فوج قهرمانیه ابوالجمعی حسنخان ولد حاجی پئرن خان کرجی قدیمی و فوج مخبران شقاقی ابوالجمعی قاسم خان قراباغی برادرزاده فضلعلی خان پیکلربیکی قراباغی و علی هذا القیاس افواج پیاده و عساکر سواره از شاهسون و سایر طوایف آذربایجان در رکاب مستطاب پادشاه کامیاب بحرکت درآمدند و در منزل مشهور بباسمج محاسن خدمتکاری میرزا تقی خان وزیر نظام در نظر مبارک پادشاه اعلی مقام جلوه قبول نموده او را منصب بزرگ امارت نظام که سابقا با محمد خان زنگنه مرحوم بود منصوب و بخلعت و نشان و نقدات خاصه مخصوص فرمود و تمام منازل را بانظامی تمام قطع مینمودند با آنکه زیاده از سی هزار کس در رکاب ظفرمآب ملتزم بودند بر عایا و برایای معابر و مسالک و منازل و مراحل حرفی و ظلمی و جوری و جفائی نرفت چون سابقا مرقوم شد که مقرب الخاقان خسرو خان کرجی بولایت سنندج مامور و والی آنحدود و ثغور بود بعد از اطلاع از رحلت پادشاه مغفور و استحضار از رکضت شهریار منصور از سنندج بیرون آمده در سامان منزل سامان احمدی زنجان برکاب مستطاب اعلی پیوست سیحسین محبعلی خان ماکوئی حکمران کرمان شاهان چون از جنبار دارالخلافه مستحضر گردید توقف در کرمانشاهان شوانسنه راه آذربایجان برگزیده در این منازل بشرف رکاب بوسی پادشاه پیمال مشرف شد و علیخان ماکوئی بن حسینخان که برادر اکبر محبعلی خان و محمدعلیخان و دیگران بود سابقا بحمایت جناب حاجی میرزا آقاسی ملقب بسرداری آذربایجان ملقب و بشمشیری مرصع مخلع شده بود چون از استیصال حاجی استطلاع کرد متوحش شد بماکو مراجعت کزید همچنین میرزا آقا پسر میرزا مهدی برادر جناب حاجی بادویست سوار بعزم ملازمت در رکاب مستطاب پادشاه کامیاب آمده او را نیز متوحش کردند فرار کرده بانه گردیده بخوی رفت حاجی خان قراباغی که امیر بهادر جنگ لقب داشت و در سفر هرات معزز بوده پس از پیمودن منازل حمیدهای شاه مغفور به تبریز آمده بود نیز از ملازمت رکاب تجانب گزیده شیکچی باشی نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا نایب الحکومه تبریز شده بحکم امنای دولت او را معزول کردند و باندک فرصتی از عالم در گذشته وفات یافت چون خبر استیصال جناب حاجی بدست امرای جمهوریه بعرض پادشاه ذیجاه رسید تا امر فرمود تا در طهران حقیقت آن مکشوف شود و جناب میرزا نصرالله اردبیلی در طهران مدعی وزارت و صدارت دیوان اعلی بود و قبل از ورود حضرت خاقانی در خانهای جناب حاجی میرزا آقاسی نزول اجلال نمود غالب خلایق را چنان متصور بود که این منصب بزرگ بوی اختصاص خواهد یافت وی نیز بحل و عقد بعضی امورات دیوانی میپرداخت و در اردوی همایون همیشه ارقام و احکام بروجه سابق بسرکار وزیر اشانی نفیسة الملک علی آبادی مازندرانی مفوض بود و میرزا تقی خان امیر نظام مهمات نظامیه دخالت مینمود و در اندیشه اکتساب شئونات عالیه و مقامات متوالیه میزیست با خشادی تمام و احتشامی تمام موکب فیروزی کوکب بحوالی دارالخلافه رسید بهمه روزه در همه منازل فوج فوج امنای دولت و اثاثه سلطنت بسلطان جوانبخت و دارای فلک بخت حصول و وصول میافت و شاهزادگان و امیرزادگان باستقبال موکب اجلال متوالیا همیرسیدند تا عرصه یافت آباد مخیم اردوی سعادت بنیاد گردید قبه و خرگاه حضرت پادشاه ذیجاه سریر فلک بارگاه برافراخت و بجهته یقین ساعت ورود روزی دو در آن منزل توقف افتاد در میان امرای جمهوره اختلاف افتاد و مبوردایرادات چند شدند و کام و ناکام بارد و قبه شرف حضور اقدس ظل اللهی را دریافتند غالب صاحب منصبان قدیم از مناصب عزلت یافتند علیقلیخان سرتیپ سابقه افواج افشار ارومی که در رکاب نصرت مآب شاهنشاهی بود بحراست شهر و بروج و انتظام امور دخول و خروج بشهر مامور گردیده در خانه مقرب الخاقان عیسی خان بن حاجی محمد باقرخان پیکلربیکی دوالو نزول نمود و بخدمات خود اشتغال کزید و معلوم افتاد که غالب امورات رجوع بمیرزا تقی خان امیر نظام است

ذکر ورود و جلوس حضرت شاهنشاه اعظم

واو را در حضرت اقدس اعلی مرتبه وشانی تمام و جناب صدر الممالک قبل از ورود بمایون از سکونت در خانه حاجی میرزا آقاسی ممنوع شده و بخانه خود رجوع کرد وعمارات درونی و برونی حاجی مخصوص منزل جناب امیر نظام مذکور گردید اگرچه نواب شاهزاده عباس میرزا بایستی تا قزوین باستقبال موکب نصرت کوکب پادشاهی پذیره شود چون تباهی داشت صورت امکان نیافت ولی در روز ورود مسعود پادشاهی بمنزل یافت آباد او را سوار کرده با معدودی از عمله جات اه سپردیم قبل از ورود جنود نامعدود از یافت آباد گذشته بموکب فیروزی کوکب قرب کردیده شاهزاده از اسب فرود آمده شرط تعظیم و چاکری بجای آورده حالیجناب حاجی ملا محمود معلم و حاجی پیرن خان للبه بعرض اقدس رسانیدند که عباس میرزاست اعلیحضرت پادشاه ذیجاه که بسبب گرمی هوا در کالسکه نشسته بودند از اینمعنی ملتفت شده او را بسواری و قرب کالسکه رجعت فرمودند اتیغلام را نیز بخوانده در حوالی کالسکه رفته از شاهزاده پرسش حال فرمود و تفقدات بی نهایات نمود عرض کردم که بواسطه کسالت و تباهت دیر برکاب بوسی سعادت یافته والا نیت داشت که در قزوین سعادت حضور اعلی دریابد دیگر باره التفاتها فرموده پس از نزول در خیمه مبارک او را قرب بحضور نشستن باذون و الحق کمال مهربانی و رافت و عطوفت باوی بظهور آورده اشفاق پدرانه آنحضرت مایه خوشدلی شاهزاده افسرده خاطر گردید و اینغلام قصیده در تهنیت ورود مسعود عرض کرده بودم بخاکپای مبارک معروض داشتم و مورد الطاف شدم و شفاها مامور بترجمه شاهزاده عباس میرزا گشتم و باز گشتم ذکر ورود مسعود اعلیحضرت شاهنشاه فلک جاه ایران بدار الملک طهران و جلوس بر تخت مخصوص خاقان صاحبقران قاجار بالیمن و السعادة و الامن قد نزل لمؤلفه بنازای سرتاج بر لامکان بیال ای پی تخت بر آسمان که آمد فرا بنده فتح و نصر ملک ناصر الدین شهنشاه عصر زکاه فریدون و دوران جم چنین شاه کی دیده ملک عجم بنا بر بنا خسرو تاجدار پدر بر پدر عادل و شهریار دلیری بالا سرو سهی سراپا خردمندی و فرهی منوچهر و فریدون فراست فرسپر بر زو سکندر دراست جهان شد جوان او چو برکاه شد بهشتی شد ایران چو او شاه شد چو شه ناصر الدین بر آمد بکاه پی تخت بالید بر فرق ماه کهن دولتی گشته فرتوت و سست از او شد جوان و قوی و درست موکب نصرت کوکب شاهنشاه جوان بخت پیر عقل عادل کامل ابو السیف و الفتح و النصر قهرمان الملی، و الظفر خدیو عصر اعلی حضرت سلطان السلاطین الناصر لدین الله ناصر الدین پادشاه قاجار غازی خلد الله ملکه بدولت و اقبال و حشمت و اجلال با دریا دریا لشکر و افواج و کوه کوه توپ کردون کوب و نثاره خانه خسروی و کوسهای کسروی در روز پست و یکم شهر ذیقعده بدار الملک طهران نزول فرمود و صلای عام در داد و شاهزادگان و امالی حرم محترم را بشفقات شاهانه مسرور و مستمال فرموده سوگوارانرا از خلاع آفتاب شعاع از کسوت عباسی بیرون آورده و در هشت ساعتی شب شنبه بیست و دویم ذیقعده یکهزار و دویست و شصت و چهار با بازو بندهای مشهوره خاقانی و کلاه مرصع کیانی و سایر اثاثه خاص و اسباب حضور محرمت اختصاص بر تخت و مسند پدر و جد نشست شاه بی شبهه وارث پدر و جد بود پسر خطیبان هنبری خطبهای عربی و پارسی خواندن بر گرفتند و شعرای بلیغ قصاید تهنیت معروض داشتند و امنای دولت و امرای حضرت جابر جا چون نقش دیوار محو و حیران بایستادند از شکوه و حشمتش تاج و تخت سر افتخار و پای اعتبار بر ماه و مهر گردان سپهر کران کردند و شنیدند توپهای پی در پی زمین را سیماب وار بلرزه در آورد و از خروش طبل و شیپور نفخه صور بسمع جامع نزدیک و دور نمیرسید و از فر وجود پادشاه جوان بخت تاج و تخت خاقان صاحبقران میرزلیخا وار جوانی از سر گرفتند و پس از التفات با امرای حضور بمبارکی و میمنت و سرور بحرمخانه شاهانه توجه فرمود و سر نیاز در حضرت خداوند کارساز بر خاک مسکنت نهاده بشکر نعمت پروردگار منعم کوشید و دیگر روز ببارگاه فلک اشتباه توجه فرمود و بجل و عقد و رتق و فتق و عزل و نصب پرداخت و نخست منصب عظیم صدارت عظمی و امارت کبری بجناب میرزا تقی خان فراهانی تفویض فرمود و او را اتابک اعظم و امیر کبیر لقب داد و استقلال افزود و بتشریف مصاهرت بر همه امثال و اکفا مفاخرت بخشید و مختار و اختیار فرمود و نواب امیرزاده خانلر میرزا حکمران مازندران بحکومت بروجرد و لرستان مامور شد و نواب مهدیقلی میرزا برادر کهتر او را بایالت مازندران مفخر فرمود و برفت ذکر مأموریت نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا بنظم بلاد عراق و عربستان چون بعرض امنای دولت کسری معدلت خسرو عهد و خاقان اعظم جوانبخت خلد الله سلطانه رسیده بود که بعد از رحلت شاهنشاه مغفور طاب ثراه کردهی از الوار کوه نشین بختیاری در عنبت رکاب حضرت شهریاری از جاده ادب بیشتر نهاده و دست جسارت و شرارت برامالی عراق و رواصل قوافل کشاده اند حسب الامر اقدس اعلی نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران سابق مازندران بحکومت لرستان و بختیاری و عربستان و خوزستان و کعب و فلاحیه و زاهر مفتخر گردید و سلیمانخان سپهسالار اردو به پیشکاری و سرداری وی اختصاص یافت و با افواج قاهره و توپخانه ذاخره عطف عنان توسن عزم بجانب

کمره و جرفادقان و خونسار و فریدن و چار محال فرموده مسالکی که محل مهالک شده بود از خس و خار وجود اشرار پاک برفت و مسافتی که مخافت داشت از تصرف ارباب بغی و اصحاب طغیان بیرون کرد جماعتی از کرده الوار را بدالبوار فرستاد و کروهی را بدار الخلافه روانه کرد تا بالیشان کرفتند رعایا مستهام استمال کرده و برایای مضطرب را آرام داد اموال قوافل را از اشرار سارق و طارق مسترد نمود و بصاحبان آن خواسته تا خواسته بخشود مکامنی که الوار بیحشیاری در قریه برو جن منشهای فریدن و مبتدای بلاد خود بنیاد کرده بودند بالکلیه خراب و مسکن بوم و ذئاب کرد آن بومان شوم که در آن مرز و بوم مساکن داشتند همکی را بدست آورد طعمهٔ عقبان طعان و ضراب ساخت پس از مدت شش ماه انتظام مهام آن بقاع و قلاع بوجهی داده پس از راه برو جرد بلرستان روی نهاده از معارف طوایف پیرانوند و سکوند و دلفان متمردین و مفسدین آنها را بکرفته بسیاست رسانید و بحضرت سلطنت فرستاد و اهالی عربستان از اثیر پشیه تمام کرد خراج و باج مستمر بر هریک نهاده آن صفحات را بالکلیه از نفحات معدلت خضرت و نضرت داد مورد عواطف و عوارف شاهنشاه سکندر جاه کردید سلیمانخان کرجی زابا پنجهزار سوار و پیاده و شش عراده توپ بشیه اعزا را مهر مزد فلاحیه و میرزا قوام الدین بهبهانی که در کوهکیلویه تصرفی و تسلطی حاصل کرده بود مامور داشت و قوام الدین بقلعه چم ملاکه در دامان جبلی است متحصن شد و سلیمانخان در یکفرسنکی آن قلعه لشکرکاه ساخت و مشایخ عرب مانند حدادشاه و شیخ حاکم و شیخ جابر و شیخ قادر و شیخ عبدالله و میرزا رضا پسر قوام الدین با جماعتی که داشتند بجوالی اردوی سلیمانخان آمده بنشستند و اطراف سهام الدوله را بکرفتند چون شاهزاده اردشیر میرزا مطلع شد شیخ سلمان را میان مشایخ اعراب فرستاد و بهریک خطی عربی نوشته بوعد و وعید و نوید و تهدید آنها را از این اجتماع پراکنده کرد سلیمانخان از دنبال آنها تا حشه در عرض راه حدادشاه و شیخ حاکم و شیخ جابر را اسیر کرده بخدمت نواب والا فرستاد و از آنجا بدار الخلافه بردند پس بحکم دیوانیان اعلی بر سر قوام الدین رفته و از قلعه بقلعه میکریخت تا در قلعه کل و کلاب کریخته عباسقلی خان از جانب نصرة الدوله بکرفتن او مامور شده و او را محاصره کرد او نا چار مانده از قلعه بیرون آمده فرار میکرد در راه بدست کسان عباسقلی خان لاپچانی کرفتار شد و او را بشیراز و از آنجا بدار الخلافه طهران آورده و در پست و دویم ربیع الثانی سنه ۱۲۶۰ بدار الخلافه رسیده محبوس شد

ذکر اختلال امر فارس و ماموریت نواب مستطاب امیرزاده معظم بهرام میرزا بایالت آنولایات و انتظام آن ساحات و آمدن نظام الدوله برکاب مستطاب حضرت شاهنشاه خلد الله ملکه

در زمان قضیه خاقان مغفور و انتشار آن خبر وحشت اثر بممالک محروسه در ملک فارس حادثه و فتنه عظیم بظهور آمد شهر و بلوکات بهم برآمد و طرق و شوارع مسدود شد تا کار بجائی رسید الواط شهری با چاکران رکابی منازعه کردند و روز بروز زیاد یافت و دمبدم شعله فتنه افزودن کرفت مقرب الخاقان حسینخان نظام الدوله مقدم دار الرکب متحصن شد و افواج نظامی و صاحب منصبان بحمایت وی موافقت کردند همه روزه از جانب شهر هجوم و شورش بود و از جانب ارک قدوم و یورش و از طرفین جمعی مقتول و مجروح شدند و آغاز جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شاهنشاهی بر تخت خاقان صاحبقران و انتظام امور ممالک ایران چون معروض افتاده بود که حسینخان مقدم اجود ابناشی قدیم و نظام الدوله دولت جدید قویم که در این سنوات حاکم فارس و صاحب جیش بسیار آن صفحات بود از غوغای شیرازیان تات و فتنه قشقائیان ترکنا چار حکومت را ترک و بحصن ارک کریم خان متحصن و بی برک و پس از صاحب اختیاری بی اختیار شده لهذا نواب عم اکرم امیرزاده معظم بهرام میرزا را بحکومت مملکت فارس اختصاص بخشید و محمد علیخان قشقائی ایلخانی فارس را که مدت ده سال در دار الخلافه طهران بتوقف مامور و ملزم رکاب پادشاه مغفور بود برای انجام خدمات دیوانی در خدمت امیرزاده روانه فارس داشت و میرزا فضل الله نصیر الملک علی آبادی را بمشکاری امیرزاده مقرر فرمود و یکصد سوار طالش مستعد رزم و جالش با حماعتی دیکر پیاده و سواره با نواب والا مامور شدند و بتاریخ چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۶۰ اسکندر بیک جیه ترشمه الماس مخلع کردیده و در پست و چهارم شهر مزبور از دار الخلافه بیرون رفته قطع منازل فرموده در نهم شهر صفر بشیراز رسیده فتنه را فرو نشاندند و بلاد را بالکمال امنیت بخشیدند و خلایق را اطمینان داده و نظام الدوله را محفوظ داشت و چون در اصفهان نیز فتنه برخاسته بود و امیر دیوان ارغوغای دیوان بکنجی نشسته و احتلال تمام بحال خواص و عوام راه یافته لهذا جناب میرزا تقی خان فراهانی باذن و اشارت حضرت خاقانی و جناب میرزا نبی خان امیر دیوان سابق طهران و حاکم اصفهان را بحضور مهر ظهور بخواندند سلیمانخان ملقب بخان جانان را که ولد اسجب و اکبر امیر مغفور مطلق محمد قاسم خان بن سلیمانخان بن محمد خان قاجار قوانلو بود بحکومت اصفهان مفتخر فرمود فضلعلی خان قراباغی پکلار پکی کرمانرا احضار و نواب امیرزاده آزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله بن دوحه مغفور که امیرزاده دانشمند است بحکمرانی کرمان و نظم سرحد بلوچستان روانه نمود او در آنولایات حدود مانرا بنظر کرامت مصئون کردید و در دو سال ایام حکومت سی و هفت قلعه را قلاع محکمه مسخر کرد و بتصرف در آورد و نواب امیرزاده مشارالیه میرزا خلف فرمانفرمای فارس بحکومت کاشان مامور شد و جناب حاجی میرزا آقاسی وانه عتبات کردید و صدر الممالک را بکرمانشاهان برند و جناب جلالتمآب میرزا آقاخان نوری وزیر عساکر منصوره اعتماد الدوله العلیه العالیه یقیبافت و بمشاورة و مشارکة آنجناب با بک اعظم امیر برتق و فتق امور میکرد

ذکر مجملی از واقعات این ایام که در تبریز و طهران و فارس وقوع یافته از واقعات بدیعه این ایام این بوده که چون در میانه علمای شیخیه و مجتهدین اصولیه در بعضی مطالب دینیه خلاف رای واقع شده یکدیگر را تفسیق و تکفیر تقبیح و تقضیح روا دارند و همانا در این اوقات از تبعه و تلامذه آن طایفه که پیروان شیخ احمد احصائی بوده اند سخنی در حضرت جناب میرزا احمد مجتهد تبریزی بنحوی مخالف شرع مطهره معروض داشته اند جناب مجتهد عصر حکم بتکفیر آن طبقه رانده و پیروان آنان را کافر خوانده و بردع و منع آنان از کربلا به مسلمین فتوی داده و این حکم در افواه عوام و خواص تبریز افتاده بود و در اینوقت مردی از جماعت شیخیه قصد کربلا به کرد بنا بر حکم مجتهد تبریز کربلا به بانان و را ممانعت از دخول کربلا به خود نموده آن عالم بخشم درآمده کربلا به بان را کرم بکوفت و سخنان سرد بگفت جماعتی بحمایت کربلا به دار درآمدند و با او بخاصمه و ملاطمه پرداختند از آنسوی نیز مردم بر عایت و اعانت وی اجتماع کردند و با طبقه مخالف بنیاد نزاع برنهادند رفته رفته آتش فتنه بالا گرفت و مردم فتنه جوی از دو سوی بر آن آتش دامن زدن گرفتند و کار بمکاوحه و مناطحه کشید و کس آبی بر آن آتش نریخت تا بدان رسید که تمام کسبه و اهل حرفه شهر دکها ببستند و با دشنه و خنجر بیکدیگر بپیوستند و بیم آن بود که شهری بر دو کوته شده یکدیگر را تاراج و قتل کنند نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا که در آنگاه حکمران آن بلده فاخره بود علما را بخواند و برخوان برنشاند و با تدبیر التهاب آن آتش شعله ور را تسکین و اطفا نمود و فیمابین علما و متشبهین هر دو طبقه طرح مسالمه و مصالحه در افکند تا عامه خلایق از این منازعه لفظی و مقارعه طنی باز رستند و مطمئن البال در پس دکان کسب و عمل خویش فرو نشستند و هم از عواقب این سال دیگر باره در تبریز واقعه فتنه خیز روی نمود و آن چنان بود که همانا در زمان سلف صالحید لی از ارباب طریقت را در خواب یا بیداری چنان نمودار شد که حضرت حجة الله الغایب صاحب الامر ع در وسط میدان معروف شهر تبریز نماز ایستاده بود و این رویا و مکاشفه از وی در آن شهر سر شهرت گشت لاجرم مردم در حرمت و حشمت آن میدان بکوشیدند و آنرا میدان صاحب الزمان نامیدند و پس از روزگاری دیرباز چون این معنی بجعفر قلیخان دنبلی که در زمان دولت سلاطین قاجاریه در آن شهر مکاشی لایق داشت رسید وی در امکان بقعه برافراخت و متولی و خدمه بر آن برگماشت در شبهای جمعه جمع از نسوان و رجال بزیارت آن محل میرفتند و قربانی همیکردند و شموع در آن می افروختند و بزور اجماع این متاع روائی گرفت و این ازدحام مکمن پذیرفت شگفت تر اینکه در این ازمنه قصابی کاویر ابمذبحی از اجزای آن میدان برده برای کشتن بنشاندند و چون قصد قتل و ذبح آن کرد آن کاو برخواسته گریزنده بدرون دهلیز آن بقعه درآمده فرو خفت قصاب نیز از قفای او بدانجا شد و هم در آنزمان قصد ذبح کاو کرد چون مصمم این کار شد و کارد برکشید ناگاه پنجو از پای در افتاد و قطره چند خون از بینی جزار بر فت و بمرد و کاو از آنجا بجانه میرزا حسن متولی آن بقعه شریفه گریخت خلایق از این واقعه عجب عظیم متحیر شدند و گرد آمدند و اخبار عموم خلق را نثار خانه مخصوص شهر را از نو بثانه خاص سلطانی بدانجا نقل کرده از غایت سور و شعف سورنای و طبل فرو کوفتند و روزی چند نوبت نوبت نواختند و تمامت رسته بازار و حجرات را محلی و مزین کردند و بر آنها آذین فرو بستند و شبها شمعهای کافورین در شمعدانهای بلورین برافروختند تا صباح عود و عنبر و مشک اذفر در مجمر همیسوختند و اعیان و اکابر شهر کاو و گوسفند در آن بقعه منا مانند بقربانی بردند و دینار و درم ایثار و بذل کردند و از قرا و قصبات بعیده و قریه نسوان و رجال و اشیاخ و اطفال علی التوالی راه شهر بر گرفتند و باز دحام تمام در آن بقعه اجماع عام داشتند چندان غوغا شد که کس منع و حد دینارست کرد محمد رضا خان فرامانی که در آن هنگام وزارت آذربایجان کردی و مردی مجرب و دانا بود از بلای بلوای عام سخت بترسید که زیادت فتنه قیام نخندکه اصلاح نیابد خود جای آن داشت که بشکوه پس از دیدار با علما و کفار با فضلا و التصاق با جهلا و اتفاق با عقلا و مکالمه و مسالمه با هر صنفی از اصناف کرما کرم آن جمع را از آن جوش و خروش سرد کرده تا نفرقه یافتند و هر یک بمکمن و مسکن خود شتافتند و پس از این واقعه سلیمانخان افشار بدفع میرزا علی محمد باب به تبریز مامور شد و کار او تمام یافت و اندیشه عوام در باب باب بکرد و اگرنه این حادثه را نیز از آیات ظهور او میشمردند هم از حوادث این سال واقعه جانسوز شاهزاده سلطان محمود میرزا فرزند ارجمند حضرت شاهنشاهی بود

که در شب هفدهم رجب از بطن مستوره علیا و مخدره کبری صبیه شاهزاده احمد علی میرزا متولد گردید و در روز جمعه هفدهم ذیقعده الحرام منشور ولایت عهد او را جناب میرزا سعید خان انصاری در کمال بلاغت و فصاحت باندک فرصتی مرقوم داشت و میرزا محمد تقی مستوفی کاشانی متخلص بسپهر در نهایت متانت در آن انجمن برحلق بخواند و جناب میرزا تقی خان بمنصب و لقب اتابکی اعظم ولیعهد منصوب و ملقب شد اما در ریغ که برحسب تقدیر ولیعهد دیر نپایند پس از مدت هفتماه در بیست و پنجم جمادی الاخره ۱۲۶۵ جهان را بدرود کرد مولفه چون ماه که تابد ز جوف ابر چون مهر که رخشد ز پشت میغ تا پید و نهان ماندای فسوس رخشید و فرو رفت ای دریغ هم در این اوقات اعلیحضرت امپراطور دولت روسیه نامه مودت حشامه در تهنیت سلطنت ابدمدت اعلیحضرت شاهنشاه ایران بوشته بمصوب جنرال شلنک روانه ایران داشت و جانشین ولایت قفقاز جناب کیسیناز دار انسوف نیز از جانب خود بولکونیک منکودیس را با عریضه مصادقت فریضه باتفاق جنرال روانه دارالخلافه نمود بعد از وصول بمقصد و شرفیابی بحضور مبارک حضرت شاهنشاهی و ابلاغ نامه و ذریعه و اصدار کتاب منیعه و اظهار تلطفات و تکرمات شاهانه مراجعت گزیدند و بملک خویش رسیدند در این ایام نتیجة المشایخ شیخ نصرخان بن شیخ عبدالرسول خان دریابیکی حاکم بندر ابوشهر از جانب نواب شاهزاده معظم بهرام میرزا عم حضرت شاهنشاه جمجاه و حکمران ممالک فارس بحکومت مورونی خود برقرار بود و در بندر ابوشهر مقام داشت و مبلغی خطیر از میرزا محمد علیخان ناظم الملک شیرازی بوام برگردن داشت و در ادای آن دین تعلل و تسامح از حد بیرون برد تا ناظم الملک بستوه آمد و عریضه بحضرت دارالخلافه عرض کرد خواستار حکومت بندر ابوشهر شد و چون مردی معتبر مایه دار بود امنای دولت پذیرفتند و ممضی داشتند و وی برادر کهتر خود میرزا مهدیخان را نایب الحکومه کرده روانه داشت و بدو سپرد که در هنگام ورود شیخ نصرخان را مأخوذ داشته بشیراز باز فرستد تا وی وجوه خود را از وی مطالبه کند اما شیخ نصرخان قبل از وصول نایب الحکومه به بندر ابوشهر این واقعات بشنید و مآل حال خود باز دانست اموال و اثقال خود را در زوارق و سفاین نهاده بجزیره خارک فرستاد و خود اعتشاد و اجتماعی کرده در بندر سکونت گرفت و مستعد مدافعت شد و چند گردون توپ برفراز باسیتانهائی که بامر حاجی میرزا آقاسی عبدالله خان معمار باشی دولت ساخته بود برنهاد و آسوده خاطر بماند چون میرزا مهدیخان نایب الحکومه بیراز جان در رسید مردم آنولایات بر دو فرقه شدند بعضی خواستار وی و گروهی دوستار شیخ نصرخان گشتند و در تقویت امر هریک جهد و سعی همیکردند خواهر میرزا جعفرخان خورمجی که با شیخ سابقه نسبتی و قرابتی داشت و از بنجای اهالی خرمج و دشتستان بود بضباط و عمال دشتی و دشتستان آمد و شد کرده آنانرا بحمایت شیخ نصرخان متقوش ساخت تا کار چنان شد که آن مردم بهم آمیخته سه هزار تفنگچی برداشته بیرازکان درآمدند و بر مردم نایب الحکومه کلوله بیاریدند با قرخان شکستانی که مردمش بجلادت معروفند بحکومت محل مورونی خود استقلال داشت با چهار تفنگچی شکستانی بحمایت میرزا مهدیخان بیرازکان درآمد و بدو پیوست و محمدخان برازکانی مردم مجتمع را متفرق داشت و نایب الحکومه ازآن ناحیه فراغت یافت و بمعاونت با قرخان شکستانی با چهار هزار کس بظاهر بندر ابوشهر شکر برد و از دو سوی مخالفت برخواست و دود تفنگ عرصه هوا را پر میغ ساخت از خارج و داخل زهر فرو رفت و توپ باسیتان تفنگچیان خارج را از نزدیکی دروازه مانع و دافع بود پس با قرخان کس بهمهان فرستاد از میرزا سلطانمحمدخان استمداد کرد و او با دو عراده توپ و دو هزار سوار و پیاده روی به بندر ابوشهر آورد و چون نایب الحکومه دو چندان شد و کار او قوت گرفت و چون سه سوی بندر باب دریائی معبر است و حصار محصور نشواند داشت از یکسوی که راه عبور است برج و باره و دروازه برساخته اند و آب گوارا روز تا روز بجهة ساکنین شهر از خارج بوشهر سقایان همی برند و اینوقت آن چاههای آب بدست سپاهیان خارج افتاده بود کار بر بوشهریان شکست فتاد تا بالیوز انگلیس بوساطه و شفاعة اصلاح این افساد خواست و بنواب بهرام میرزا حکمران فارس در این باب شرحی عرضه کرد و شیخ نصرخان نیز بستوه آمد میرزا مهدیخان پیام فرستاد که اگر بکوتی بالیوز انگلیس در آئی و مرا بسوگند طمأنینان قلب دهی این جماعت متفقه اعراب و اعجام را از گرد خود پراکنده کنم و بشیراز روم و از جانبی دیگر این خبر بحضرت دارالخلافه بامنای دولت رسید این فتنه برخواسته نشاندن خواستند و بمقتضای وقت بمیرزا محمدعلیخان حکمی محکم صادر شد که برادر خود را برجعت امر نماید و بوشهر را بشیخ نصرخان بحماکان بگذارد و او امتثال امر نموده برادرش بشیراز باز گشت و شیخ نصرخان استقلالی جدید یافت و گرطاعت بر میان جان بست و جناب اعتمادالدوله که بعد از دو سال و شش ماه و بیست و چهار روز توقف کاشان را گذشته بود در این ایام استقلالی کامل یافت

در ذکر مجملی از حالات جناب جلالتمآب صاحب کافی و خواجه وافی میرزا نصرالله خان المدعو میرزا آقاخان خلف الصدق مغفرت
الخاقان میرزا اسدالله خان نوری مغفور و احضار آنجناب از کاشان و تفویض کفالت و وکالت و لقب اعتماد الدوله
کی و مساهمه و مشارکت دادن در امور وزارت و صدارت با امیرکبیر اتابک اعظم جناب جلالتمآب امارت امتشاب میرزا
تقی خان فراهانی اگرچه از سیاقت و فحوای مرقومات دیباچه اول این کتاب جامع و از مضمونات نگاشته در طی این وقایع نسب و حسب جناب
جلالتمآب وزیر لشکر منصوره واضح است ولی هر سخن را مقامی است و شایسته هر مقامی کلامی قدرت کامله یزدانی اگرچه در ایجاد برفور قادر است
ولی حکمت بالغه اش تعالی شأنه در تکوین مخلوقات و تمکین ممکنات اقتضای تدریج فرموده چنانکه در خلقت طینت آدم ابوالبشر اربعین صباحاً
مشهور است در ترتیب وجودات کامله نیز ترتیب مقامات و ارتقای ابراقی حالات مشهود است بزبان عزت و منصب پایه ها است که مرتبه بمرتبه
باید برآن برشد تحصیل و شتاب بر شاید علی الجمله امجاد امجاد میرزا اسدالله خان نوری از اولاد و احفاد خواجه بزرگوار مدنی مولد ابوالصلت عبدالسلام
بن صالح الهروی مرید و محرم اسرار حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا. و بدین وجه طایفه شریفه ایشانرا طایفه خواجه گویند و غالبا
از اهل علم و عبادت بوده اند و کمتر ملازمت نموده اما جد اعلایش حاجی میرزا محمد اکبر که فرزند خواجه پیک و پنیره خواجه لطف الله اباصلتی بوده صاحب
دولت و ثروت تمام گشته مرجع و ملجا خواص و عوام رستمدار و مازندران و گیلان شده حکام مازندران در خدمت شاه عباس ثانی صفوی گاه
ورود بمازندران و عزیمت اشرف البلاد و فرح آباد از او شکوه کردند که صاحب دایعه و دولت و مرجعیت تمام است شاه او را احضار فرموده چون بحضور
رسید پادشاه که دلش مرآت ظهورات الهام غیبی و علوم لاریبی بود بنور کیاست و فراست دانست که در باب او آنچه عرض کرده اند محض غرض
و حسد و افترای است آنچه گفته بودند بدو فرمایش فرمود وی عرض کرد که اجتماع و التجای خلایق او در منزل و سرای من دو راه است اول آنکه غالبا
از ظلم حکام فرار کرده بجانب این بلده روی میکذارند و ناچار دل از اهل و اوطان برمیدارند ثانی آنکه مرا هرچه باشد از مجاور و مسافران و این
السبیل و میهمان دریغ نمیکنم سعایت حکام برای آن است که مرا متهم و ضایع نمایند و اموال مرا تصاحب کنند شاه دانش آگاه یقین دانست
که سخن او محض صدق است ارباب اغراض را سیاست فرمود و در مرتبه و رابته حاجی میرزا محمد اکبر افزود حکومت آنولایت را به پسرش خواجه ابدال
بیک داد و پسر دیگرش حاجی طاهر بیک را بهمراه برده از کمال اطمینان حرم آقاسی و ایشک آقاسی حرم لقب داد ابدال بیک را فرزندی اقارب بنام
بود و کلاشتری آنولایات بدو تفویض یافت فرزند دیگرش میرزا هاشم نام از مستوفیان نادرشاه بود فرزند دیگرش محمد خان بعد از پدر حکومت
نور و کجور یافت و فرزند دیگر را بنام پدر خود حاجی میرزا محمد اکبر موسوم کرد و من باب اسحره میرزا آقا بابا میخوانده و در زبان الوار زنده که معرفتی بحال این
سلسله شریفه نداشتند حکومت آنولایت از ایشان بسلسله دیگر منتقل افتاد ولی در مقام کدخدائی و ریش سفیدی و ولایت و طایفه خود مستقیم بود
و میرزا بابا و الد ماجد مقرب الخاقان میرزا اسدالله خان نوری بوده ولی ملازمت ننموده سالها در عین مناعت و کمال قناعت میزیسته تا آنکه افتتاح
دولت زندیه روی بزوال نهاد چون مقدر بود که چندی فیوضات ظاهره این طایفه علیه نیز بعموم خلایق از معاصرین رسیده باشد لهذا میرزا
اسدالله خان که فی المثل شجر این ثمر بود او را بحکم علیمراد خان زند بر سپیل رهانت باصفهان برده بودند بعد از فوت علیمراد خان از اصفهان باستراباد آمد
بلشکرنویسی حضرت خاقان اکبر سعید شهید تن در داد و پس ازان دولت در حضرت خاقان صاحبقران بکمال مرتبه محرمیت و عزت و اعتبار
رسید و چنانکه در ضمن وقایع زمان خاقان صاحبقران مغفور گذشت هر وقتی بخدمتی و منصبی اعلی و انسب مخصوص گشت و بواسطه امانت و دیانت
بوزارت عساکر منصوره و معاملات تمامی سپاه اختصاص داشت چندی نیز بجای نواب شاهزاده اماموردی میرزای کشیکچی باشی سرکشیک
امرای دربار و سرکردگان و غلامان خاصه حضرت خاقان صاحبقران بود و در زمان غلبت موکب فیروزی کوکب سلطانی با سفار و سکار
جنابش امین خزاین و حارس دفاین و حافظ حرم و سایر ارک مبارکه میکشت و برادرش نصرالله خان سرکرده ملازمان نوری و حکمران رستمدار
بود و مقرب الخاقان محمد یگانخان برادر دیگرش سردار کل و وزیر بالاستقلال فارس و کرمان و داماد حضرت خاقان صاحبقران چنانکه در ضمن وقایع گذشته رقم
یافته الحاصل فرزندان وی نیز همه با استعداد و عقل و تدبیر بعضی از اهل قلم و برخی از اهل شمشیر واقع شدند میرزا هدایت الله در مستوفیان دیوان
خاقانی نهایت استقلال و اعتبار و کفایت و کفالت داشت و چندی کشیکچی باشی خاقان صاحبقران بود و حاجی شکرالله خان سرکرده هزار نفر
تفنگچی خاصه از اهالی نور و حکمران بسیاری از سلاطین و صاحب منصبان معروف مشهور بود و سیف و قلم را با یکدیگر جمع داشت مدتها بسرداری و

وپشکاری ملک فارس بگذرانیند وبا نواب شاهزاده معظم حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس سمت مصاهرت داشت میرزا فتح الله فرزند دیگرش دیپری فاضل وحکیمی عاقل بود واخلاقی بحد کمال ومثوت وثباتی کامل داشت همچنین برکار میرزا فضل الله وآقا محمد حسن وجعفرقلیخان هریک درمرتبه ومقام خود بصفات حمیده متصف بودند ولی خاقان مغفور شاهنشاهی بود آزموده ومردم شناس وازبد وشباب دردولت وسلطنت گذرانیده درعقل وتدبیر بی نظیر وفی الحقیقه از کل وزرای خود درامور ملک پیناوودانا تر پیوسته درمقام ترتیب ارباب استعداد بود وفرزند ارجمند خان معظم الیه جناب میرزا نصرالله خان المدعو میرزا آقاخان که سمی عم مکرم خود ووالده ماجده اش صبیه مسلم پاک ونواده رضا قلیخان کرجی که ازجانب نادرشاه افشار سرکرده ملازمان آنولایت وحاکم ولایات رستمدار وجبس ازهمه اصغر بود درعقل واستعداد ازدیگران اعقل واکبر شناخت وازامثال برگزیند ودرسن شباب اورا بنیابت وزارت عساکر رکابی داد ودرسفر وحضر درکاب مستطاب بدانست وروز بروز جوهر ذاتی او بظهور وبروز آمد ورفته رفته بمرقات عزت واعتبار ترقی کرد ودرمرآت ضمیر منیر شاهنشاهی بقبول تجلی نمود تا چنان شدکه اورا با امرای کبیر ووزرای پیر بحضور خواندی ودرمحافل خاص ومجالس مخصوص ازدقایق وحقایق مصالح ملکی راندی چون رجحان فرزند جوان برپدر پیر نه طریق مروت است تا اورا درمراتب ترقیت چنانکه باید تقویت فرماید میرزا اسدالله خان را درسنه یکهزار ودویست وچهل وپنج بحکومت ویالت ولایات رستمدار ازنور وکجور وشکابن وکلارستاق وحکمرانی ایلات خواجه وند وعبدالملکی که ساکنین آمز وبوم بودند مامور فرمود وجناب شرع بواسطه حب وطن بقبول این خدمت تن درداد لهذا جناب میرزا آقاخان بالاستقلال بوزارت عساکر مخصوص شد ودرزیر اعتبار واقتدارش افزود ودردولت خاقان صاحبقران بمرتبه وزرای بزرگ گشت وبعقل وتدبیر ووجودت ذهن وفطنت طبع مشهور آمد وغالب ارباب بصیرت را مشهود بود که خدمتش بتدریج بمناصب اعلی خواهد رسید مع القصه چون روزگار خاقان صاحبقران دراصفهان بسر آمد اخلافی تمام درمیان شاهزادگان وامرای بزرگ روی داد چیم آن بود که رشته نظم سپاه گسیخته وبنیاد قصر سلطنت ریخته گردد جناب سرکردگان مازندران را بخواند واتفاق دادند درکمال احتشام نعش شریف وحرم محترم وخزینه واثاثه سلطنت را از اصفهان بمغایله وحادثه بطهران رسانیدند با اینکه شاهزادگان ایران را هوا دار بود باتفاق امرای دربار بحضرت ولیعهد دولت ابد مهد درعزیمت طهران ازتبریز عریضه فرستاد سلیل جلیل خاقان صاحبقران چون بحرکت ملک جلوس فرمود درکفالت امور لشکر ودولت بموزکشور مستقل ومستعد پیش داشت وچون جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی لحنی شد خود دشنام کو بود عموم امرای دولت بلکه تمام اهالی مملکت ازاو طبعی رمیده داشتند وبواسطه حسن خلق وخلق مردم داری ومردم شناسی وپاکی فطرت ونرمی زبان وشیرینی بیان وبشاشت ناصیه وکفایت امور جمهور خلایق مایل بجناب وزیر لشکر بودند وسخن راست باوی درمیان داشتند چنانکه من بنده که بواسطه امتثالی درسرای جناب حاجی ساکن علی الظاهر بوی بسته بودم ولی باطنا دل درخلوص وارادت خان معظم پیوسته داشتم اگر چیزی متعلق بامور ایشان می شنیدم بواسطه عریضه یا پیغام بخدمتش انهی میکردم تا چنان افتاد که جناب حاجی بامهمه احتشام واقتدار برا درشک برد واظهار استعفای از وزارت کرد تا چار شاهنشاه معظم محمد شاه طاب ثراه بجهة اسکات جناب حاجی وزیر لشکر را بتوقف کاشان مامور فرمود لهذا درایام غیبتش درمملکت فتنها برخواست وخراسان معدن خلاف ومرکز مصاف گشت وتا انجام مدت آنجناب اشتغالی بکار دولت درین ایام که روزگار پادشاه مغفور بسر رسید وحضرت شهریار منصور از تبریز عزیمت دارالخلافه فرمود بحکم احضار ودستخط خاصه جناب وزیر لشکر از کاشان عزیمت طهران کرد امرای جمهور یه که منظر مقدم مبارک حضرت شاهنشاهی ازتبریز بودند وباتفاق رتق وفتق امور منوط بزور وتدبیر او دانا گاه آن وزیر آگاه متوحش شدند جنابش پیش از ورود حسب الامر درعمارت خورشید نزول کرد وکل اهالی مازندران از سرکرده کان وسرتیپان ومستوفیان وصاحب منصبان رجوع بجمهوریه نمودند وتمامی درمجلس سامی او اجتماع داشتند این قبول عامه که خاصه او بود امرای جمهوریه امنای رکاب نصرت مآب پادشاهی را متوحش ومتردد ساخت زیرا که ترجیح مفضول برفاضل وتقدیم مجعول برجاعل درهیچ مقامی جایز نخواهد بود چندانکه ازاردو وشهر درتضییع جنابش سعایت رفت قایدتی نبخشید بلکه مزید جلال واقتدارش آمد وچون جناب میرزا محمدتقی خان وزیر تبریز عرض راه بخدمت شاهنشاه برامثال تقدیم یافته بود وعساکر ماموره برکاب غالبا اهالی آذربایجان وبیشتر سالار واحتشام امر خراسان هنوز درمیان بود حضرت پادشاه ظل الله دریادل دانشمند کامل چنان صلاح دیدند که جناب وزیر لشکر با جناب میرزا تقی وزیر طریق مودت بپوید وسخن از موافقت گوید تا درامورات نظامی ودرفتوحات قوامی حاصل آید لهذا فیمابین آن دو وزیر باتدبیر ووزیر صافی ضمیر رتق وفتق وبسط وقبض وحل وعقد

امورات ملکی بمشاوره و مشارکه مقرر امثا و بجای منصب وزارت لشکر جنابش را بوزارت کشور اعتلا و اقتدار افزود و چون اعتماد کلی برای و کفایت آنجناب داشت اعتماد الدوله لقب مخصوص وزرای بزرگ سلاطین صفویه است خاصه وی کرد و بخلعت خاصش اختصاص داد و بنظم کشور مامور فرمود چه عنش و استحضار جناب جلالتمآب اعتماد الدوله العلیه العالیه در دقایق امور و حقایق جمهور ممالک محروسه بیشتر از جناب امیر کبیر بود که او از بدو شباب جز از آوز بایجان از بلاد دیگر ایران معرفتی حاصل نکرده و خلایق هر بلده و بزرگان هر فرقه را بواجبی نمیشناخت لهذا اتفاق این دو مشیر بی نفاق با نظام مهام بزرگ گردید و غالبا با یکدیگر مشاوره فرموده اجرای احکام همیکردند و بیکر شخص دولت رافی المثل بمنزله یمین و یسار بودند یا چهره مملکت را مثابه دو دیده روشن شدند که گفته اند نظم دو یار با هم اگر یکدل شدند چون مقراض برند از همه عالم دلی زخود بنرند و ز اتفاق نمایند و عزم عزم کنند سر زده پرده افلاک را زهم بدرند مثال آن بنمایم تر از مهره نرد یکان یکان بسوی خانه راه می نبرند ولی دو مهره چو هم پشت یکدیگر کردند دگر طپانچه شش را بهیچ رو نخورند

ذکر استقلال سالار در مشهد مقدس و عزیمت نواب حشمة الدوله حمزه میرزا بصوب هرات و رفتن حاجی نور محمد خان و سلیمان خان باستمالت سالار و مامور فرمودن نواب مستطاب سلطانمراد میرزای حسام السلطنه بولایت خراسان و مدافعه سالار و آمدن سام خان ایلخانی بسبزوار سابقا مرقوم افتاد

که نواب مستطاب امیرزاده آزاده حمزه میرزا والی والای خراسان در ارک مشهد مقدس بود و اهالی مشهد مقدس خاصه حاجی میرزا محمد خان بیکلربیکی دوالو مسرعی سریع السیر سریع من الطیر بطلب سالار فرستاده و او وارد شهر مقدس گردیده و با امیرزاده والا نژاد بمحاربه و مدافعه درآمد و از ارک و شهر همه روزه اشتعال نوایر اقتتال بفلک الافلاک اتصال داشت و امیرزاده دلیرا همه بمسامحه و تقصیر تن در نمیداد و جعفرقلیخان شادلو ایلخانی ارشاد سالار بهرات رفته که از یار محمد خان استمدادی کند و فیما بین عساکر شهر و ارک مشهد منازعه و محاربه در پیوسته بود و بر نواب حمزه میرزا کار تنگ شده مقارن این حال مسرعی که مکاتیب رکنداران دار الخلافه را بملاغ خبر رحلت شاهنشاه غازی بنواب حمزه میرزا میبرد گرفتار مردم سالار شد و سالار اینواقعه را دلیل بر بیخبری و معین بر شهریاری خود شمرده نواب حمزه میرزا را اعلام نموده و برا ثاثه احتشام خود بیفزوده در اینوقت خبر رحلت یار محمد خان و عساکر هرات با جعفرقلیخان شادلو بغرمیت ارض اقدس مزید شکسته خاطری عساکر عراق شد اما یار محمد خان بی اطلاع جعفرقلیخان میرزا بزرگ خان قرائی را نزد حمزه میرزا فرستاده معروض داشت که حرکت من بجهة خدمت دولت است و نزد تو خواهم آمد در اراضی جام نیز نامه و پیام فرستاد ولی سبالار نیز اظهار کرد که در شهر مشهد منزلی بجهة من مهیا کن که بشهر خواهم آمد و سالار چهار باغ شهر را برای او معین کرد و یزدان بخش میرزا پسر خود را باستقبال او مامور داشت ولی چون در این امر متردد بود به پسر خود سپرد که اگر یار محمد خان روی بشهر دارد او را استقبال و تکریم تمام کن و اگر بسوی ارک میل کند با جمعیت خویش در او آویز و اگر توانی خونش را بریز اما چون یار محمد خان بسر دوراه رسید بجعفرقلیخان گفت نخست ارک را بستانیم پس بشهر آئیم و روی بارک روانه شد باشاره شاهزاده ابراهیم خلیل خان و عبد العلی خان سرهنگ توپخانه و اهالی نظام با توپخانه او را پذیره شدند سپاه شهری چون این بدیدند با سپاه هرات در او بخشند افاغنه عنان زنان و جنگ کنان راه ارک بر گرفتند تا بحضور حمزه میرزا در آمدند و مورد الطاف شدند و بیکسوی اردوی والا خیمه و خرگاه جداگانه بپای کردند پس از روزی دو که آزوقه و علوفه در اردو نماند یار محمد خان سواران خود را برداشته بقلعه کلستان رفته مقداری آزوقه و علوفه بار دور سانیدند مردم شهر بخاصه و یکدل شدند یکبار بارک بتاختند کار رفت سپاه سالار دنبال او را گرفتند و بدو در او بخشیدند و ویرا مضطرب و مستاصل نمودند بحکم والا کروهی بامداد او رفتند و وی را بارک رسانیدند چون کار از زوقه بغایت شک بود توقف آن عساکر دران اراضی متعسر گشت یار محمد خان چنان صلاح دانست که آن سپاه خود را بجانب غوریان و هری کشد و پس از لختی توقف و گذشتن سرما و رسیدن مدد طهران باز بتسخیر مشهد مقدس معاودت کنند نواب حمزه میرزا نیز بنا چار بدین رای همداستان شد چون مراکب توپخانه بقدر کفاف توپ موجود نبود جعفرقلیخان ایلخانی شادلو که در اردوی یار محمد خان متوقف بود تعهد کرده که اگر او را روانه شهر مشهد دارند پانصد شتر با آزوقه و یکصد رأس اسب و صد قاطر با اردوی والا بفرستد چون باز وق و مرکوب حاجت دانستند بپذیرفتند و او را خلعت داده روانه شهر نمودند ولی در ورود شهر او را ممکن نشد که از عهده آن دعوی برآید و در نزد سالار بماند چون نواب والا از مراجعه و معاهده وی مایوس گشت توپهائی که زیاده از مقدار حمل مراکب توپخانه بود شکستن فرمود و مابقی را حمل نمود و عمارات ارک را خراب و ویران کردن فرمود و از آنجا کوچ داده راه هری سپردند سالار با سپاه خود از دنبال ارد و تا حوالی جام بطمع خام همیرفت تا مگر از یا

رجاله سپاه غنیمتی تواند جست چون حرمان ویاس یافت بازگردید و در سال آین وقت اغلب محال خراسان را متصرف آمد و بجوپشان سپرد و چون نواب حمزه میرزا بجام رسید از اینکه هنگام غرمیت یار محمد خان بمشهد بهادر خان جامی چندتن از افاغنه را اسیر کرفته بود بمحاصره جام فرماند و در عشر ثانی ذی حجه بهادر خان بزنهار در آمد و خدمت پذیر رفت و علوه نسپاهیان همت بداد و قربانعلی بیک فرستاده وزیر مختار دولت انکلیس که مژده جلوس میمنت مانوس شهریار ایران بحمزه میرزا بسپرد و کرفتار مردم سالار شد و از آنجا فرار کرده بدربنال اردو همی آمد در این منزل برسید و دستخطی مبارک که در جامه پنهان کرده بود و مانند دیکر نامها بدست مردم سالار نیفتاده بنواب والا رسانید و خوشنودی تمام در خاص و عام شیوع یافت و سپاه را رای مختلف افتاد فوج کرازی و فراهانی رای زی کردند و دو فوج همدان و افشار نیز بهمراهی آنان برخواستند و دیکر افواج در رکاب نواب والا نصرت آسا الزام داشتند چون عساکر پیروزی مآثر بقلندرآباد و شهرنو رسیدند قبیله هزاره فرار کزیدند و مواشی و مراکب ایشان غنیمت اهل اردو شد و کار مراکب توپخانه اشطامی و رونقی کامل کرفت و مهدیخان سرهنک و میرزا بزرک خان قرائی از جانب شاهزاده و یار محمد خان بدار الخلافه مامور و روانه شدند و اردوی والا در دشت غوریان در اراضی موسوم بشش کز جنکلی پر درخت وارد اوتراق فرمود و چندی بیاسود و در آن زمستان از جهت قلت حطب تعب بسیار داشتند و در دهم ربیع الاول این سال فرامطاع شاهنشاهی بمصحوب فرستاده محمد باقر خان طبسی از شهر طهران باحضار حمزه میرزا بدار الخلافه در رسید و در بیستم ربیع الثانی برجعت مصمم کردید و در ایام توقف نواب والا در حوالی غوریان یار محمد خان پنجهزار تومان وجه نقد و یکهزار خروار غله برسبیل قرض بنواب والا داد و در هنکام حرکت اردو نیز جبارخان افغانرا با یکهزار سوار ملازم رکاب والا کرد و اردوی نواب حمزه میرزا بتربت حیدریه و از آنجا بنیشابور عزیمت کزید و در یازدهم جمادی الاولی در آن شهر بانواب سلطان مراد میرزا والی تازه ملاقات نمود و چون منشور و تشریف حکومت خراسان بنام سلطان مراد میرزا در رسید نواب حمزه میرزا حسب الامر بدار الخلافه آمد و در غره رجب وارد شد و پس از روزی چند بحکم حضرت شاهنشاه جمجاه حکومت آذربایجان یافت و بحشمة الدوله ملقب شد و حمایل امیر تومانی کرفت و بعد از ورود بتبریز خوانین شاهسون را که تقاعدی در تقدیم خدمات حکام آذربایجان میسنمودند بدست آورده به تبریز برد و قلاع ایلات را که سر بسیاره داشتند با خاک همسان نمود **ذکر مامور یت مقرب الخاقان عباسقلی خان جوانشیر بایالت و حکمرانی محال اردوپل و قراجه داغ و مشکین** در زمانیکه نواب حشمة الدوله حمزه میرزا بایالت ولایات آذربایجان مفتخر و روانه شد مقرب الخاقان عباسقلی خان جوانشیر نیز بحکومت قراجه داغ و مشکین وارد پل و انتظام ایلات آن صفحات مامور کردید در پانزدهم شهر شعبان از شهر طهران بیرون شد و براه مقصد برکرفته در عرض راه بموکب نواب حمزه میرزا پیوست و در زنجان استماع کرد که طایفه حاجی خواجه لو و قبیله دمرچلو با یکدیکر منازعه رفته و بیست و دو تن از مردم طرفین مقتول شده لذا چون بحسن تدبیر و بند و زنجیر اسکندر خان بن شکور خان شاهسون و شاهمار و برادرانش از متوطنین مشکین از دولت دون و محتار شده بودند از آنجا خطی حاکمانه به پسر جعفرقلیخان قراچورلو و بزرکان طایفه شاهسون و چلبیانلو فرستاد و اجماعی نموده قبیله حاجی خواجه لو را تا حوالی اشتر از آنها را مقید و محبوس نکاهداشتند و شرح حال بحاکم و والی خود برنکاشتند و جمعی نیز از آنان برسبیل ضراعت شفاعت کردند تا خایب و تایب رهائی یافتند هم در ورود به تبریز حکمی بزرکان قراجه داغ نکاشت که اسکندر خانرا کرفته مقید کرده به تبریز فرستند همانا اولا او مطلع کشته فرار نموده به تبریز آمده و به بقعه سید حمزه پناه برد و عباسقلی خان والی در شهر ذیقعده از تبریز بقراجه داغ رفته در مشکین نزول کرد و محمد قاسم خان غلام مشجد مست مازندرانی را که بهمراه خود خواسته بود به نیابت بعضی محال مامور نمود و ملا مؤمن نامی در سلک علما و ابرار بصفت جهلا و اشرار برآمده بود و مصدر شرور و شر متعدده کردیده در اینوقت بحدود روس فرار کرد و در بعضی بلاد آنان بمرثیه خوانی و موعظه رانی اشتغال داشت پس از مدتی که طلب بیکناهی کرد بولایت مألوف باز آمد از اعمال کذشته اظهار ندامت کرد و بنجان حاکم نوشته سپرده ملتزم شد که اکر از این پس مصدر فتنه و خلافی شود مستحق قتل باشد و چندی بر این بکذشت تا چنان واقع شد که بازرکانان ایران در اراضی روسیه قرب بیاد کوبه کالسکه بکرایه از مردم روسی کرفته بودند و در آن کالسکه هفتصد امپریال که تخمینا معادل یکهزار تومان وکسری است و بیست و دو هزار منات که هفتهزار و هفتصد تومان ایران میشود بار کرده داشتند و بقصد مقصد راه می سپردند در روز بیست و هفتم شعبان دوازده سوار مسلح بر آن کاروان تاخته بعضی را مجروح و برخی را عریان ساخته آن زر و مال را ببردند و چون این امر در اراضی روسیه واقع شده بود بحکم فصول عهدنامه تاوان آن بر حکام آن دولت وارد می آید لهذا ایشان از عباسقلی خان در این باب متمنی استمداد و فحص بودند در روز دویم رمضان که این خبر بشنیدند شخنه و عسس و صراف و معامله داران

شهر را بخواند و بدیشان سپرد که هر که در این بلا دمنات در معرض بیع و شری در آورد او را نزد من آرید تا بتحقیق بصواب رشته باشد در هشتم ماه سه تن ارامنات نزد وی آوردند که از اهالی شیروان و قریب بده سال از این پیش از سپر فرار کرده بودند و بر پیشانی یکی از آن سه که زنیل نام داشت نشان سپر آشکارا بود بعد از اخذ ایشان معلوم شد که پنج سوار از آن ده سوار شیروانی و متبعهٔ روسیه بوده اند و هفت تن از طایفه شاهسون و متبعهٔ ایرانند ایشان را محبوس بداشت و اثقال ایشان را بسپاه و رد نمشت شهر ارمنات از میان بنه آنان بر آمد آن زر را مجتهد شهر سپرد تا صاحبان در رسند و زر خود بستانند چون بیست روز در گذشت سادات خامنه بتبریز که صاحب مال بودند پیام دادند و زر بستدند و صد امپریال در جامه سه تن محبوس مخفی و مطموس بود آن مبلغ را از بندیان برشوت دادند و از محبس بگریختند و عباسقلی خان زند ابنا را سیاست کرد شاه پلنگ خان را با خذ دزدان فرستاد و ایشان را گرفته بروز عید اضحی نزد والی آورد و بجانب اردبیل فرستاد تا محبوس دارند ملا مومن مذکور که از فساد تا پ شده و التزام نامه سپرده بود بدبدوستان خود نوشت که دزدان را در راه از فرستاده والی برهانند و رها کنند نوشته او بدست مردم عباسقلی خان افتاده بیاوردند و بخان والی نمودند ملا مومن را بخواند و خط بداد و پند داد نهاد و بقتل او حکم راند تا جماعتی از علما شفاعت کردند و معفو شد ولی او را نیز با دزدان در اردبیل محبوس بداشت و بدین اهتمام که او کرد در موسم هجرت و فساد از آن دیار و بلاد منهدم و منعدم شد و پس از سالی دو بدار بخلافه باز آمد ذکر مامور یت حاجی نور محمد خان سردار نبرد سالار سلیمانخان افشار باستمالت جعفرقلیخان شادللو و واقعات آن ایام چون خبر ضعف لشکر نواب حمزه میرزا و تحصن او در ارک مشهد مقدس و عزیمت یار محمد خان بجانب ارض اقدس و استقلال سالار بار در آن نواحی کوش زد کارگذاران دولت ابد مدت شد و بعرض حضرت شاهنشاهی رسید مقرر شد که حاجی نور محمد خان سردار عم سالار و سلیمانخان افشار قاسملو که با جعفرقلیخان بوزنجردی شادللو سابقا مرا و ده داشته بارقام قضانظام باستمالت آنان روانه خراسان کردند تا سپاهی جدید و سرداری عظیم بتسخیر آن ساحات و دفع سالار روانه شود و ایشان راه برگرفتند و بسبزوار رسیدند و از واقعات خراسان مستحضر شدند که نواب حمزه میرزا بدعوت یار محمد خان قصد اراضی هرات کرده و سالار در خراسان استقلال کامل حاصل نموده لهذا ارقام مرحمت آمیز شاهنشاهی را با نوشتجات خود ارسال داشتند و در بند فرمون فرستاده ایشان بسالار رسید و سالار از غایت غرور مستمال نگردیده ولی وعدهٔ ملاقات داد و خود بتربت رفته و ایلخانی را به نیشابور فرستاد و در وقتی که خواجه مذکور در خارج نیشابور بر رباط شاه عباسی منزل کرده بود ایلخانی خراسان در رسید و او را استقبال کردند و سلیمانخان شرحی از مراحم خسروانه بجعفرقلیخان کفته او را استمال بسیاحت و عریضه مشتمل بر ندامت از کارهای گذشته بخاکپای مبارک شاهنشاه ایران نوشته بسلیمانخان سپرد سلیمانخان در ضمن عریضه خود باستان شاهنشاه جهانیان انفاذ داشت و پس از روزی دو حسن خان سالار امورات تربت را مضبوط کرده به نیشابور آمده با عم خود نور محمد خان ملاقات و مقالات کرد عم مکرم سخنوری که شایست و بایست فصول وافی و رموز شافی از نصایح پدرانه و مواعظ مشفقانه بیان کرد مقارن آن شد که سالار یکی از فرزندان خود را با عریضه عفو انگیز بدربار اقدس شاهنشاهی فرستاد و این مقاولات یک دو هفته بتطویل یافته بود ناگاه خبر رسید که نواب مستطاب امیرزاده معظم سلطان مراد میرزا بجوالی سبزوار رسیده بروحشت سالار بیفزوده و از سر کفتگوی گذشته در گذشته بفکر حفظ خویش و محارست بلاد خراسان افتاده تبیین این مقال آنکه چون سالار از خبر فوت شاه مغفور قوت گرفت و نواب حشمة الدوله را برای عزیمت سالار حکومت بلاد خراسان مرا خوان و اولاد خود سپرده عزیمت کرد که قبل از ورود حضرت ولیعهد دولت عالیه محمود اگر تواند خود را بدار الملک طهران رساند امیدی دولت بعد از ورود مسعود اعلی نور محمد خان و سلیمانخان را مامور نمودند که او را استمالت داده لختی در خواب غفلت کنند تا دیگر باره سپاه انجم حشم را مجتمع بخراسان شوند بعد از ده روز از ورود مسعود اقدس شهنشاهی جناب اتابک اعظم و جناب اعتماد الدوله معظم چنان صلاح دیدند که فرصت بسالار ندهند چون نواب حشمة الدوله در خراسان میست نواب امیرزاده حسام السلطنه بزودی روانه خراسان شود و امنا جمعی سواره و فوجهای متعدده با توپخانه در خدمتش روانه دارند که بعضی از آنها نه گویند فوج نصرت مراغه جمعی جعفرقلیخان قاجار ولد اسکندرخان سردار فوج مخبران شقاقی جمعی آقالرخان قراباغی فوج مراغه بتیپ حسین خان فوج قراجه داغی جمعی محمدعلیخان فوج ماکوئی جمعی تیمورپاشای سرهنگ و سواره شاهیون جمعی امیرخان بن نوراللهخان و از سواره نوروزخان چارداولی و شاهیون افشار و ایتانلو و جعفرقلیخان شاطرانلو و جعفرقلیخان مشکینی جمعی دلیر رزم ساز با هجده عراده توپ قلعه کوب و یکهزار بار قورخانه از دار الخلافه منزل بمنزل بیمیرشند تا وارد مرزیان شدند مرزیانی لابد اطاعت کردند و در غره محرم بسبزوار رسیدند دروازه شهر را بسته دیدند ملا حسن صبوجردی المعظم کردن با شهر روانه داشته باز نیامد و نواب حسام السلطنه را معلوم شد که امیر اصلانخان فرزند سالار در شهر است و ملا حسن را محبوس کرده در مصلی که دو هزار و پانصد گام

تا شهر مسافت راه دو روزی مالا او تراق گزیده و یکباره حکمی نوشته کسی نزد اعیان و علمای شهر فرستادند جواب عرضه کردند که اهالی خراسان از افواج اتراک بغایت هراسان باشند و ابدا ایشان نخواهند ساحت از سبزوار کوچیده به نیشابور عزیمت فرمایند تا از دنبال شرفیاب شویم معلوم شد که هوای خدمت در سر ندارند و امیر اصلانخان ایشانرا از متابعت ممانعت مینماید از سبزوار کدشتن و دشمن را در دنبال گذاشتن منافی حزم بود ناچار بمحاصره شهر اشتغال ورزیدند و از قلت آزوقه تنگی تمام کشیدند اضطرارا قشون نهب و غارت بلوک کوه میش اقدام کرده مقداری گوسفند و گندم و آرد آوردند و روزی چند سد جوع و رفع حاجت نمودند و بهای یکمن گندم پنجهزار دینار رسید و بدست می آمد مقارن اینحال سام خان کرد زعفرانلو ولد رضاقلیخان ایلخانی که از طهران بجانب خراسان رفته بود مستعد شرفیابی خدمت نواب حسام السلطنه گردید

ذکر حال سام خان ایلخانی چون سامخان و ابوالفتح خان برادرش در الحلافه طهران متوقف بودند بعد از رحلت شاهنشاه ماضی سام خان از انجا خاطر رسید که بهتر آنست که در این اوقات که امور خراسان آشفته است و عصابه عصیان بر پیشانی بسته اند بنولایت روم و مصدر خدمتی شوم تا در دولت شاهنشاه رفیعتی پابند و پس با برادر خود شش روزه از طهران تا سبزوار راندند چون از استیلای سالار استحضار یافت اندیشه کرد که بدست مردم او کرفتار شود چنان وانمود که خبر وفات خاقان را شنیده سالار با اوراه بیمودند که این مژده زود تر بسالار برسانند وی در ارض راقم فرار کرد که بجا جرم نزد محمد حسن خان زندنی رود و نمیدانست که محمد حسن خان نیز از جانب دولت حکومت جا جرم داشته کسان جعفرقلیخان بجانب زرین فرار داده اند و چون بدان اراضی قلاع رسید در قلعه او را کرفتند خواستند تفنکی برایشان رها کرده متفرق شدند و از پشت اسب علاقه دروازه را برکشیده در کشاده شد و او بیرون جهانده با برادر بزمین رفت قریب دوازده روز در نزد محمد حسن خان زندنی توقف کرد و از امورات خراسان استحضاری حاصل نمود و استماع کرد که قبایل کرد عفرانلو با برادرش یزدان ویردی خان ایقیاد دارند و دست تصرف امیر اصلانخان از چناران کوتاه است و سلیمان آقای جوینی بحکم سالار در جا جرم است و حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان حاکم اسفراین گشته و در چنال بونجرد است که از تصرف کاظم خان خلج که با دو عراده توپ و فوج خلج در آنجا نشسته بیرون آرد با جمله سام خان از نزد زین برخاسته از محال جا جرم راه بکردانیدند و از بامدد تا نیمه شب سی و پنج فرسخ راه بریده بکنار اراضی اسفراین رسیده بمیان قشله میلانلو از جماعت عفرانلو رفته آسوده خاطر شد آدینه محمد نام ملازم خود را نهانی روانه بونجرد کرده مکتوبی بکاظم خان خلج نکاشته که از حیدرقلیخان پیغام مکن و مردانه باش و بستیزد رای که از مردد مرکب و آزوقه چند انکه ضرورت افتد بتو خواهم فرستاد کاظم خان پاسخ نکاشت که آزوقه بشما بدارم و لشکر من از جنگ سیر نمیشوند اکر توانی تقدیم خدمتی برای حمزه میرزا کن دراک محصور و متحصن است پس سام خان از آنجا بشیروان من محال جنوبشان آمد و جمعیتی فراهم کرده وارد جنوبشان شد و سلیمانخان دره جزی را که با سالار بستکی نداشت بتحویل بخواند و هر دو با تفاق آهنگ خدمت حمزه میرزا کرده بمنزل علی آباد سه فرسنکی جنوبشان کوچ دادند و عریضه مخلصانه بحمزه میرزا فرستادند که مستعد فرمانیم در اینوقت معلوم افتاد که کاظم خان خلج با حیدرقلیخان سازش کرده و قصد خدمت سالار دارند سامخان جماعت خود را برداشته برکرد ایشان درآمده مانع شد و کاظم خان را از موافقت حیدرقلیخان منع کرد و ناچار شرویری کرده مخلص شد و آخر الامر از راه چناران قصد خدمت سالار کردند از آنجانب حاجی پیکلر بیکی و محمد خان بغایری تا علی آباد برآمد که سامخان را با سلیمانخان بحیلتی تا عین حکم سالار کشند روی نداد و فریب نخوردند و خبر حرکت حمزه میرزا بسوی هرات شایع شد سام خان بجنوبشان بازگشته پیکلر بیکی و امیر اصلانخان و محمد خان بغایری برای تسخیر سبزوار خواستند از هشت فرسنکی جنوبشان بکذرند سامخان برادر خود یزدان ویردیخان را بدفع ایشان فرستاده پیکلر بیکی عنان بکردانیده و از راه دیکر رفت و دویست تن از پیاده سه ولایت که ملازم او بودند باز نماندند و کرفتار یزدان ویردیخان شدند و با خود بجنوبشان آورد و حکومت سه ولایت نیشابور از دست سالار بدر شد و سامخان در جنوبشان بماند تا پانزدهم ذیحجه که خبر آمدن حسام السلطنه بسبزوار معلوم کردند بخدمت عریضه فرستاده در مقام تحقیق محل ارد و برآمده تا شرفیاب شود فرستاده سامخان با عریضه در رسید مضمون آنکه میخواهم برای خدمت بارد و آمده باشم و نمیدانم ارد و در کجاست که شرفیاب شوم فرستاده او را نزد نواب حسام السلطنه مطابق آن سؤال راست جواب کرفته با حضار او رفته پس از ده روز سامخان ایلخانی با ششصد سوار جرار در رسیده کوچک آقای برادرزاده سلیمانخان در دره جزی و طفعلی خان بغایری و بیرحیدرخان طارم نیز با سواران خود بهمراهی ایلخانی شرفیاب خدمت نواب حسام السلطنه شدند و نوازش فراوان یافتند پس از روزی چند سام خان ایلخانی عرض کرد که حسن خان سالار با جعفرقلیخان شادلو و جمعی از خوانین خراسان در باغ زرکران نیم فرسنکی نشابور است اکر توپ و تفنکی چند بمن اعانت رود آنانرا بچنگ آورم و بخدمت سامم نواب حسام السلطنه جمعی همراهی آن جوان صدیق روانه فرمود تا چهار فرسنکی نیشابور برانده همانا در میان راه طایفه از بلوچ نشسته بودند و قشون بسبت بدانها بی اعتدالی کردند آنانرا بفرار بیتند و رشته نظام ارباب نظام از یکدیکر کسیخت و سامخان نیز تازه ورود کرده او اهل نظام را دونه اهل نظام او را می شناختند تصور کرد که شاید حکمی رانده و کس نخواهند لاجرم باز کشت و قصه فرو کفت و آنقرار یافت و در این اوقات چنان برفی شکرف فرو بارید که سه روز و سه شب اتصال داشت و عرصه بر پیاده و سواره ارد و ارباب محاصره تنک کردید و از خیمه بخیمه حرکت امکان نداشت و در این بین حاجی پیکلر بیکی قاجار برادر سالار و محمد خان بغایری از صفی آباد با دویست و پنجاه تفنکچی معاونت امیر اصلانخان و بجارست سبزوار رسیده بشهر رفتند و کار اهالی ارد و از حیثیت عدم آزوقه و وجود برف و حصانت حصار

و وصول آمد و سخت تر شد ذکر حرکت اردوی سرکار نواب مستطاب امیرزاده حسام السلطنه شاهزاده امیرزا از محاصره سبزوار بجوانب سام خان ایلخانی بطرف جنوبشان و تسخیر قلعه امرودستان و اطمینان محمد خان بغایری و آمدن باردوی والا چون عرصه بر اهل اردوی والا از عدم آزوق و غلبه برف و سرما دشک گردید سام خان ایلخانی معروض داشت که تشویش خاطر سواره و پیاده اردو افزوده است و مدت محاصره اگر بطول انجامد سخطی سپاهیان بفزاید اکنون مصلحت دولت در آنست که سربازان محاصره دست بازداشته باردو بازگردد و اردو از حوالی سبزوار بجانب جنوبشان نهضت و حرکت نماید و بنده تعهد میکنم که نصف قلعه و پیوقات جنوبشان را بتحته سکونت اهالی اردو خالی کنم و سیورسات قشون را کلا بدهم چون اصرار ایلخانی مبنی بر مصلحت و خدمت بود نواب مستطاب امیرزاده قبول فرموده بجانب سرولایت و جنوبشان حرکت کردند محمد خان بغایری با چهارصد تفنگچی از شهر بیرون شده که بهنگام عبور سر راه بر لشکر منصور ببندد و دست برد کند چون دو منزل اردوی والا را قطع طریق افتاد بقلعه امرودستان رسیدند اهالی قلعه اقتفا بمردم سبزوار کرده در ببستند و سیورسات ندادند و یکنفر از اهالی اردو بنزدیکی قلعه پیام میرد او را بهدف گلوله تفنگ کرده بکشتند چون حسام السلطنه از جسارت اهل امرودستان آگاه شد حکم بتسخیر قلعه فرمود سپاهیان قلعه را مرکز وار در میان گرفتند از سه ساعت بغروب مانده تا مدت شش ساعت از شب گذشته قلعه امرودستان که دو قلعه تو بر تو بود بضرب توپ قلعه کوب ویران و مخروب شد و اهالی آن استیمان کرده مامون و مصون شدند و آزوقه و سیورسات دادند و این قلعه محکم بلوا طیس سبزوار است و حصنی استوار که بهنگام استیصال اهالی آن حوالی اموال و اثقال و اولاد و عیال خود را بجهت صیانت در آنجا آورند و تسخیر آن کاری صعب بودی بعد از فتح این حصار کدخدایان سرولایت خوفناک بخدمت آمده مخلع شدند و بازگشتند و محمد خان بغایری بعد از بیرون آمدن از سبزوار خود را بدین قلعه رسانیده بود و ایشان را بمخالفت برانگیخته چون حالت ضعف قلعگیان و صورت فتح قلعه ملاحظه کرد از آنجا که کدخدایان باردو می آمدند بیرون آمده راه بام و صفی آباد گرفته بدانجا رفت چه بام و جهان از عیان محل سکنی و محکم اصلی او بود و آن حصار نیز بمتانت و رصانت معروفست و بحکم نواب حسام السلطنه و صوابدید مقرب الخاقان اسکندرخان قاجار دوالو سردار و سام خان ایلخانی اردوی سلطانی بعزم تعریک محمد خان بغایری بجانب بام تحریک یافتند و لطفعلی خان بغایری که با محمد خان مغایرت داشت و سابقا در صفی آباد بهمت بحکومت می گماشت خود را بصفی آباد جام رسانیده رعایا را مطمئن بساخته با پیشکش و سیورسات باستقبال نواب امیرزاده حسام السلطنه آورده مورد الطاف شدند محمد خان بغایری از استماع این اخبار عنان تماسک و تمالک از دست داده یقین دانست که حسام السلطنه بسام حسام در قلعه بام را بر دیده او شام خواهد کرد ضراعت نامه بسام خان ایلخانی فرستاده او را بشفاعت خود خواند و میرزا اسمعیل کماشته ایلخانی با محمد خان بغایری ملاقات کرده او را باطمینان و استیمان حاصل کرده و مقرر شد که باردوی والا آید بعد از مراجعت میرزا اسمعیل باردو حسب الامر والا سام خان ایلخانی و جعفرقلیخان سرتیپ قراچه داغی و طالب بیک تفنگدار خاصه حضرت شهریاری بآوردن محمد خان مامور شدند و او باردو آمده شرفیاب حضور والا شده مخلع گردید و در رکاب والا شان خراسان بجانب اسفراین رفت و برادر جعفرقلیخان شادلو حکمران نیریز که در میان آباد اسفراین ساکن بود توهم کرده با بعضی از نزدیکان خود فرار کرده نزد جعفرقلیخان رفت و موکب نصرت کوکب حسام السلطنه در محال جلال با سفراین آمده توقف کرده مدت یکماه تمام براحت و استراحت گذرانیدند و سلیمانخان دره جزی با دویست سوار باردوی والا آمده مورد الطاف شد و نورمحمدخان سردار قاجار و سلیمانخان سرتیپ افشار در این ولایت بحضور سرکار حسام السلطنه آمده آسوده شدند و نواب حسام السلطنه بترغیب سام خان ایلخانی و دیگر امرای سلطانی قصد بزنجرد تصمیم داد و روی توجه بدانسو نهاد یعنی سبب مفارقت ایلخانی از سالار شده بهانه محافظت خانمان خود از او جدا گشته با سه هزار سوار جرار اسب افکن صف شکن بقلعه موسوم بروئینه دز آمده بنشست و با اینکه در ولایات متعلقه با و تصرفات و تطاولات رفتی در این مدت یکماه قطعا خلاف قرارداد خدمت نکرد و بر عهد یکه با سلیمانخان افشار بسته بود ثابت قدم بماند ذکر حال جعفرقلیخان ایلخان حاکم بزنجرد و ملاقات با سلیمان خان سرتیپ افشار و عزیمت خاکبوسی پایه سریر گردون مصیر اعلیحضرت شاهنشاه فلک درگاه سلطان ناصرالدین شاه چون جعفرقلیخان از جانب سنی الجوانب امنای دولت ابد مدت اطمینان یافت و بهانه حفظ اسفراین و سرولایت بزنجرد بقلعه روئین دز نگاشت اگرچه در ولایات او تاخت و تاراج کردند و وی با استعداد تمام در قلعه بدان استحکام بود سر مویی خلاف ادب از وی بظهور نیامد بر یکانه و خویش و دور و نزدیک محقق شد که او از کار رفته نادم و بحضرت شاهنشاهی قادم خواهد بود بنا علیه باشارت حسام السلطنه

عباسقلی خان جهان بگلو میرپنجه را بجهة مزید استمالت خاطر ایلخانی شادلو بخدمتگذاری دولت جاوید مدت شاهنشاهی برومند فرستاد و مزید اطمینان
او گردید و دستخط امان که امنای دولت بمصوب طالب پیک تفنگدار خاصه فرستاده بودند باسلیمانخان سرتیپ افشار برومند فرمسول شد
و این معنی بالکلیه رافع توهم او گردید تا سلیمانخان افشار به نزنجر در قشه بتدارک و تهیه امدن بطهران مشغول گردید پس از چند روزی با پنجاه سوار از
اکراد شادلو و اقربای خود از سرقدم ساخته فی الحقیقه جان بر کف دست نهاده از اعمال قشه شرمسار و با اشفاق آینده امیدوار بطهران امده و
از امرای حضرت وزرای دولت نهایت التفات یافت و حضرت شاهنشاه اسلام پناه بنظر مرحمت و مکرمت در او دیده جرایم ماضیه اش بعفو و
اغماض پوشیده و بقرب حضرت سلطنت اختصاص یافت چنین گویند بزرگان چو کردند بایدکار شرح مراحم شهریار عدالت مدار با ایلخانی
مذکور در مقام خود مسطور خواهد گشت ذکر حرکت نواب مستطاب امیرزاده سلطانمراد میرزای حسام السلطنه از اسفراین
بجوین و نزول در حوالی قلعه جعفای و محاربه بعضی از اهل ارد و با سواران سالار و هزیمت یافتن سوار خراسانی و
رفتن سالار بجانب شهر سبزوار نواب مستطاب حسام السلطنه والی خراسان چون از انتظام امور نیزجر دو غزیمت ایلخانی بجانب کهای
مبارک خاقانی منظم خاطر گردید از اسفراین بجانب جوین نهضت گزید و بجهت آرام دادن رعایا و برایا به نیم فرسنگی قلعه جعفای نزول فرمود
معلوم شد که از جانب سالار بار سلیمان آقای قلیچی پسر علیمراد خان نواده الله یار خان قلیچی حاکم جوین در ان قلعه حکمران است و سیصد سرباز
از فوج ترشیزی از سالار کرقشه بحافظت آن قلعه آورده است و قلعه را محکم کرده برعایا اذن خدمتگذاری نمیدهد اردوی نواب والا در ایام دو روز
توقف سام خان ایلخانی و سلیمانخان دره جزی را باستمالت سلیمان آقای قلیچی صاحب قلعه روانه داشته چون سلیمان آقا میدانست که سالار
در سه فرسنگی است و نواب والا استحضار نداشت در آمدن بارد و مدفع الوقت و طفره میگذرانیدند و همه لحظه سالار را از کار اطلاع میداد روز دیگر
ورود اردو بدین نواحی قدری سرباز و دو عراده توپ بقرای جوین تحصیل آذوقه رفته بود و تفحص جنبش کننده گشته قراول سالار او را از کار اطلاع
داده که آذوقه چی در دهات متفرق و همه از یکدیگر بیخبر ند اگر سواری مامور شود همه را اسیر و دستگیر توانند کرد آنجوان کم تجربه بسیکسار قبول کرده
یکهزار سوار روانه نموده در محال تعمل رسیدا ولا بدو عراده توپ و سیصد سرباز مخبران جمعی قاسم خان بن حاجی آقالرخان قراباغی که مردی
دلیر بود رسیدند و او را دستگیر خواستند و بجنگ در آمدند بکار نظام نصرت انتظام مخبران خبردار شده خودداری کردند و توپ اژدها فعل را
با تشباری رخصت دادند تا فرقه در صف سواران در افتاد باز اجتماع کرده حمله آوردند گلوله توپ ایشان از خانه زین بر فلک برین افکند بهادران
خراسانی فرار عار داشته بمنازعه و مکاوحه همراز گردیدند نعره توپچی بگوش متفرقان لاهور رسیده از هیکان بار دو بازگشتند از سواران سالار نیز
دو مادم باد بهادران مذکور مدد همیر سید و قاسمخان قراباغی که بسالت موروثی داشت از ضیح الی سه ساعت بغروب مانده بهادران مروی
و جامی و خوافی و آق دربندی بمدافعه و محاربه مشغول و از دو توپ و تفنگ هوا را تیره کرده بود وقتی خبردار شد که سرهای جبال را شخانچی و پیاده خراسانی
گرفته بر ایشان محیط گشته اند و توانتر و توالی سواران خراسانی نیز اتصال یافته و قورخانه نیز با شهار سیده سواری بار دو نفرستاده قصه باز گفت نواب
والا سوار و پیاده و توپخانه را حرکت داده و خود پیشتر از وصول آنها ایلغار کرده خود را بدلیر قراباغی رسانیدند و او را بوصول لشکر ولکرم و مستظهر ساخته
و با قلیل سوار رکابی راه بر سوار خراسانی بربست و بر قلل تلل تاخته پیادگان را از فراز کوه به نشیب انداخته قشون نیز از دنبال رسیدند و جنگ در پیوست
شمشیر نامرجان رنگ کردید و رمحها پیاده بار آمد بر سواران خراسانی غلبه کردند و دو یست تن بقتیل و اسیر شدند و غروب آفتاب و غروب خورشید
عمر ایشان مقارن افتاده بگریختند چون سالار از مراجعت و هزیمت سواران خود و عزیمت نواب حسام السلطنه آگاهی یافت از محل خود حرکت و
چهار فرسنگ به بنال نشست و در کوه موسوم برزقی بپیادی و عام فرپی و زراقی پرداخت وارد دوی نواب والا از منزل مذکور کوچیده بمتیخیر
آق قلعه که محکمترین قلاع خراسان و دو عراده توپ در پهلوی یکدیگر در پهنای جدار حصارش تا بسانی حرکت توان داد مبادرت فرمود اگرچه
آن قلعه را از عهد خاقان مغفور الی الان دو بار خراب کرده اند خرابی تمام نتوانسته اند و دیگر بار به بحلیه استحکام محلی گردیده چندانکه توپ بر آن قلعه زدند
متزلزل نگردیده گلوله بر میگشت آخر الامر بمحاصره و طول مدت و عدم ازوق و اتمام سرب و باروت از دست یمان در آمده بعد از یکهفته امان خواسته
و پانصد نفر سرباز از فوج ترشیزی که در قلعه بودند بار دو آمدند اجزای فوج دیگر شدند و چون خبر فتح آن قلعه با هالی حصار جغای رسید دل از جان
برگرفتند و امان خواستند و امان نامه بسرباز ترشیزی فرستاده شد و بار دو آمدند و سلیمان آقا از اضطرار فرار کرده بار دوی سالار رفت و

و محمد ابراهیم خان قاجار پیغامها از جانب نواب اشرف والا بحکمرانی جوین معین شد و سالار مضطرب شده بسبزوار روی نهاده از محصور شدن نیز اندیشه کردند حاجی میرزا ابراهیم سبزواری را با کردکان و نوائی اعیان سبزوار برداشته روی بمشهد مقدس نهاد تا با انضباط و استحکام شهر مشهد مقدس و اصلاح کار خود پردازد غافل که شعله این آتش سرکش که بسوختن خرمن او افروخته گشته لحظه بلحظه بالتهاب و اشتعال افزاید و بخار و خاشاک غرور و پندار آتراسد راه نمیتواند سپردن سالار سبزوار را برادر خود میرزا محمد خان ملقب بپکلر بیکی و امیر اصلان خان پسر خود و شاهزاده محمد یوسف هروی و سلیمان آقای قلیچی و رفتن بمشهد مقدس رضوی و رسیدن نواب مستطاب امیرزاده دلیر حسام السلطنه بسبزوار و اطلاع از حقایق کار حاجی میرزا محمد خان پکلر بیکی و امیر اصلان خان فرزندان سالار و شاهزاده محمد یوسف افغان هراتی و سلیمان آقای جوینی و جمعی از خیرخواهان سالار باشارت او در سبزوار بماندند و خود بمشهد مقدس رفت نواب مستطاب والی و والای خراسان نیز عزیمت تسخیر سبزوار را تصمیم داده با اسکندر خان قاجار سرهنگ و سایر صاحب منصبان دربار از جوین بجانب مقصد حرکت نمودند چون در اثنای ورود بجهات عدیده که سبق ذکر یافت فتح سبزوار را غیر پذیر یافت در اینوقت که بحکم العود احمد بتسخیر این شهر مشهور می آمد در عرض راه بدین بیت مترنم و متکلم بود که بیت قسمتم کاش بدانکوی گشادی دگر بار که ازان مرحله من دلنگران بستم بار و پس از ورود بحوالی سبزوار در خسروگرد یکفرسخی شهر اوتراق افتاده دو روز توقف رفت و آدمی بشهر روانه نشد و چندانکه بنصایح و مواعظ خائنین پرداخت چاره نشد و حاصلی نداد جواب ملاطفات پورنش پذیر بغرور تفنگ و فشافش تیر همیرسید همه روزه پکلر بیکی و امیر اصلان خان که فی الواقع ارسلانی بود دلیر و دیگران باسواران مبارز بمقابله اردوی والا آمده با قراولان بمقاتله میکوشیدند و قریب بغروب از مکاوحه با قراولان اردو مخذول و منکوب بشهر سبزوار رجوع میکردند مدتی کار بدین قانون و قرار همیگذشت چون شرح احتیال بیادشاه پهمال معروض شد که نواب حسام السلطنه در ایام ماموریت بقطع و فصل فرع و اصل سالار بار متحمل چه زحمات شاقه فوق الطاقه شده و به تیغ مصری شاهره چه قلعهای چون قاهره مفتوح کرده و اکنون بشمشیر موروث کرد ار سر اعاظم شهر سبزوار سبزه وار رهی و رود بامنای دولت قوی صولت یعنی امیر و وزیر اشارت رفت که او را تقویت کنند و سه عراده توپ چهارده پوند و قورخانه دوزخ نهاد و سه هزار تومان زر مسکوک نقد و ملبوسات خلعتی و سواره کلیائی بمصحوب یحیی خان تبریزی سردار سابقه حضرت نایب السلطنه معغور روانه سبزوار فرمودند و چون سام خان ایلخانی فی الحقیقه مفتاح فتوح قلاع خراسان و مقدم جان نثاران اخلاص نشان بود جنشان شیرو خورشید میر تبتی خاص مخصوص دولت علیه ایران اختصاص یافت همچنین سلیمانخان بدو هم پایه آمد و بسایر امالی خراسان در خور پایه و اندازه مایه خلاع آفتاب شعاع الثقات شد و اظهار تعشدات رفت و امالی خراسان که بواسطه موافقت با سالار از قهر قهرمان ایران هراسان بودند چون تلطفات و تعشدات پادشاه جوان بخت را با خطاکاران وفاداران دیدند از اعمال سابقه و لاحقه نادم و دیگر باره بدین دولت قویم خادم گردیدند لهذا جعفر قلیخان حاکم ترشیز بتوسط سربازان ترشیزی و منسوبان ایشان عریضه نگاشت که ما همه خدمتگذار دولت و ارادت شعار حضرتیم تحقیق صدق این مقال را سا خلو ترشیز بفرستید تا تسلیم کنیم لهذا بحکم نواب اشرف والا حسام السلطنه محمد تقی خان عجم با چهارصد سرباز شجاعت توام بریسم سا خلو ترشیز مامور شدند و تصرف کردند پس از روزی دو هم از تربت حیدریه عرایض رسید که چون اسکندر خان بن شجاعلی خان پکلر بیکی مراغه برادرزاده آزاده اتصف الدوله قاجار که اکنون در موکب نصرت کوکب سردار سابقا بحکومت مامقر بود و از او نهایت فتوت و کمال مروت و نزرگ منشی و درست روشی دیده ایم اگر امروز برما معین شود بالطبع و الطوع و الرغبه رقبه بربقه اطاعت او نسپرد این شهر را بدست او دهیم نواب امیرزاده حسام السلطنه هم دران شب خدمتش را باشش عراده توپ و سوار و سرباز مرغوب بتربت فرستاد و در اندک وقتی بی زحمت و کربت ترشیز و تربت بتصرف درآمد چون از تسخیر اطراف اطلاعی حاصل شد و کار قوتی گرفت اردوی منصور از منزل خسروگرد حرکت کرده سبزوار را محصور نمود و بروج و دروب شهر را بسپاه نصرت بهر تقسیم نمودند و علوم تسخیر را تعلیم هسکام محاصره و مساخرت سبزوار در رسید و سنگر زدن و مورچال و نقب کندن پرداختند و کار بر قلعه گیان صعب و مشکل کردند از آنجا که شهر تربت بتوسط یعقوب علی خان تربتی بخدمتگذاری پرداختند و برادر یعقوب علی خان مذکور در ارک سبزوار با دو میت نفر سرباز تفنگچی مستحفظ و محتار بود یعقوب علی خان نامه بسرادر خود مصطفی قلیخان مستحفظ ارک سبزوار نگاشت که گاه عزت است و بسعت و گاه ذلت است و زلت ارک را بفلان تسلیم کن و در بندگی شاهنشاه فلکجاه ارشاد تقدیم جوی چون این نامه صداقت حثامه بمصطفی قلیخان رسید آن نوشته را با نوشته خویش بسرادر صداقت کیش فرستاده سئوال کرد که اکنون تکلیف

من چیست نوشتها را بخدمت نواب الاحسام السلطنة آوردند و او مصطفی قلیخان را اطمینان داده فرج الله خان سرکرده فوج اعراب بنی عامر بسطام را
فرستاده مصطفی قلیخان بسبزوار فرستاده ذکر تسخیر و فتح سبزوار و فرار امیر اصلانخان پسرسالار و گرفتار شدن حاجی میرزا
محمد خان پکلر پکی و شاهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیچی و سایر اعیان و فرستادن نواب والا احسام
السلطنة ایشانرا بایحی خان بتبریزی بطهران و عزیمت نیشابور و تسخیر آن شهر مشهور چون از یکطرف امر محاصره امرا بر محصوران
شاق گردد و از طرفی تصرف تربت و تربت را استماع کردند در مقام خدمت برآمدند ولی امیر اصلانخان و پکلر پکی آنانرا مانع بودند و بصبر و ثبات
امر مینمودند چون مصطفی قلیخان مستحفظ ارک بنجوی که اشارت رفت به تسلیم قلعه همداستان شد بحکم نواب مستطاب امیرزاده حسام السلطنة فرج الله
خان سرکرده عرب بسطامی بتصرف ارک رفت و متصرف شد همه در خلایق افتاده امیر اصلانخان مستحضر شده از غایت جلادت که داشت
فی الفور سوار شده با سه نفر سوار از دروازه شهر بیرون رفته راه ارض اقدس پیمودن گرفت سواران بتعاقب او مامور شدند و او نرسیدند
تو گفتی که با باد انباز گشت ولیکن حاجی میرزا محمد خان پکلر پکی برادر سالار و شاهزاده محمد یوسف افغان مروی و سلیمان آقای قلیچی خوئی
و سایر اعاظم و اعیان کلا گرفتار شدند و ایشانرا باردوی والا آوردند پکلر پکی از غایت اضطراب و انفعال حالت جواب و سئوال نماند بود
علی ای حال نواب اشرف حسام السلطنة عریضه بخاکپای مبارک نوشته گرفتارانرا بایحی خان بتبریزی که دارد و بود سپرده روانه دار الخلافه
طهران نمود و خود با حرمی ثابت و عزمی سایر بتسخیر نیشابور راه برگرفت در دو منزلی شهر نیشابور گویند که بهشت است همانست و گرنه خود بهشت است اما مویرد
خان پسات که در بسکام انقلاب امور خراسان از جانب نواب مستطاب حشمة الدوله حمزه میرزا بمحافظت و حکومت شهر نیشابور مخصوص
گشته بود و درین عرض مدت از شر سالار نیکو محفوظ داشت پای ارادت باستقبال موکب نواب والا پیش نهاده و استدعای ساخلو و محافظ
کرده جمعیرا با خود برده شهر را بتصرف چاکران دولت داد و بیمن بخت پادشاه جوانبخت در اندک وقتی این بلاد و قلاع سخت در نهایت سهولت
بتصرف والی و والای خراسان درآمد و زبان مژده رسان اقبال میگفت فتح در فتح و ظفر در ظفر است وچون نصرت و پیروزی حسام السلطنه
سلطانمراد میرزا مراد سلطان بود بهمت و نهمت او کار ملک خراسان مصفی گشت و بلاد و بقاع مستخلص گردید علی الجمله امیرزاده معظم الیه فیروز
در شب عید سعید نوروز سال یکهزار و دویست و شصت و شش و اردو چهار فرسنگی نیشابور رشده شهر را بتصرف کرده و از فوج قراجه داغی جماعتی با محافظ
بروج و دروب معین فرموده اما مویرد یخان مورد تفقدات بی پایان آمد و دو عراده توپی که سابقا خلیفه سلطان نام از اردوی حشمة الدوله بسالار
برده بود و سالارا زیابت انجذاب قلب اما مویردی خان بدو فرستاده بود اکنون حسب الامر باردوی والا باز آوردند و در سلک توپخانه پادشاهی
منسلک گردند و در این ایام نواب امیرزاده حسام السلطنة بانجام مهام اردو و ولایت اشتغال داشت و بعد از ورود کرفتاران و یحی خان
بدار الخلافه و ظهور خدمات امیرزاده حسام السلطنة در نظر اولیای دولت فرمان آفتاب لمعان و خلعت مهر طلعت بتصریح حکومت نواب والا
و احضار نواب امیرزاده حشمة الدوله بطهران بمصحوب حاجی میرزا علی خان خوئی صادر و با در رشد و اخبار رقیب جوار او در اردوی والا پر توصول
و وصول افکند و نواب حشمة الدوله پانزده روز پس از عید سعید به نیشابور رسید و از حقایق امورات مستحضر گردید تتمیم ذکر حال نواب مستطاب
امیرزاده آزاده حمزه میرزای حشمة الدوله و مراجعت او از صوب هرات بخراسان و احضار بطهران و مامور شدن
بحکمرانی آذربایجان و عزیمت بدان سامان سابقا رقم افتاده که نواب مستطاب امیرزاده معظم حشمة الدوله حمزه میرزا دار ارک
مشهد مقدس محصور و سالار در شهر ارض اقدس مغرور بود و مقارن این حال خبر رحلت پادشاه جمجاه در آن بلاد انتشار و انتشار یافت
و وهنی تمام در کار چاکران دربار پادشاه اسلام روی داد مع هذا پای ثبات افشرده فتوری بخود راه نمیدادند و بقصوری راضی نمیشدند
و بلجوم اسب و اشتر سد رمق میکردند تا خبر رسید که ظهیر الدوله یار محمد خان افغان الکوزائی صاحب اختیار هرات با شش عراده توپ و ده هزار
سوار بظاهر مشهد مقدس آمده معلوم نبود که بحمایت کدام طرف همیت ورزیده بالاخره صلاح وقت در آن دیدکه نواب امیرزاده حمزه میرزا را
با اردوی او محافظت کرده بجانب هرات دعوت نماید نواب والا نیز دعوت او را اجابت و بصوب هرات در حرکت آمده امنای دولت
از استماع این اخبار در حقیقت امر متردد بودند و مقصود واقعی نواب حشمة الدوله و ظهیر الدوله بصیرتی کامل حاصل کردند و بعد از خلوص عقیدت
مانوس پادشاه ذیجاه سلطان السلاطین ناصر الدین شاه خلد الله سلطانه نواب امیرزاده آزاده سلطانمراد میرزای حسام السلطنه را

مامور بدافعه سالار و استخلاص آن بلاد و دیار فرمودند و بتفصیلی که ترقیم یافت مصدر خدمات کلیه گردید و چون نواب حشمة الدوله از جلوس همایون مستحضر و مستظهر شد بصوب خراسان عزیمت کرد و همانا استماع نمود که برادر ملاطفت گستر معاونت او مامور است پس معلوم شد که منصب او منصوب گشته لهذا قصد مراجعت بطهران نمود و چون امنای دولت اطلاع یافتند بصوابدید جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیرنظام میرزا تقی خان فراهانی چراغعلی خان کلهر که مردی زیرک کاردان و پرورده دولت امیرنظام مغفور بود بچاپاری مامور بطرف خراسان شد و چون به نیشابور در رسید بخدمت نواب حشمة الدوله رفته نوشته دولتی را بدو داد و حکم همیون اینکه نواب حشمة الدوله از آمدن بطهران فسخ عزیمت نموده بموافقت و مرافقت نواب حسام السلطنه بقلع و قمع سالار و انتظام آن دیار پردازند و همچنین حکمی بسمام خان نموده که متوقف باشد و دوارد و متحد و متفق گردند افواج منصوره که سالها در خراسان توقف داشته و خدمات عظیمه کرده و زحمات و خیمه برده و سالها بترک اهل و اوطان گفته و سامان توقف برایشان باقی نمانده چون حکم مراجعت شنیدند تاب نیاورده چراغعلی خان زابادسنگبران گریزانیده بسمام خان روسی اخوانه مخواه در پیش انداخته حرکت آغاز کردند و بالاتفاق بخدمت نواب حمزه میرزا رفته خدمتش را کام و ناکام بحرکت مجبور داشتند و از این احکام و اخبار چند انکار نمودند که مهم آن بود که چراغعلی خان زاکه حامل آن نوشتجات بود قاتل شوند بالجمله بمبالغت اسکندرخان سردار قاجار و دیگران رام نگردیده شیپور کوچ کشیدند و با امیرزاده و سرتیپان و توپخانه راه طهران برگرفتند و از قرب جوار این سپاه جلادت شعار همه در خلاق افتاده متفکر و متحیر بودند علی الجمله در حوالی طهران بلطف و عفو امنای دولت آن جمع متفرقه تبدیل یافت و هریک بانعام و اکرام پادشاهی خورسند و راضی شده بعضی بشهر آمده متوقف گردیدند و برخی باذربایجان رفتند نواب مستطاب امیرزاده معظم حمزه میرزای حشمة الدوله که الحق در خراسان به نیکنامی و بسالت و حسن سلوک و جلالت نامی بلند برآورده داشت و کارهای بزرگ کرده بود و زحمات بسیار کشیده درازای خدمات گذشته مورد عواطف و عوارف خاص حضرت شاهنشاهی گردیده بخلعت و نشان اعلی و شمشیر مرصع مخلع و بایالت و حکمرانی بلاد آذربایجان مخصوص و مفتخر و روانه گردید و حکومت ولایت خراسان بالاستحقاق و الاستقلال بنواب مستطاب امیرزاده حسام السلطنه مرجوع و موکول و بحرکت حالت مشهد مقدس و تنبیه و تخذیل سالار مامور گردید و چون چراغعلی خان نزد سالار رسیله و رسالتی داشت باتفاق اردوی والا بجانب مشهد حرکت نمود ذکر حرکت نواب مستطاب والا امیرزاده سلطانمراد میرزای حسام السلطنه و الی خراسان از نیشابور بجانب مشهد مقدس و واقعات عرض راه ارض اقدس بعد از انتظام امورات نیشابور اردوی والا حرکت کرده بصوب مشهد مقدس قطع طریق پیش گرفته چون یارمحمدخان حکمران هرات که از جانب دولت ابدمدت ایران بمظهرالدوله ملقب گشته بود از قرب جوار امیرزاده کامکار حسام السلطنة العلیة العالیه مستحضر گشت یکهزار سوار جرار بسرکردگی عبدالجبارخان بجهة خدمتگذاری روانه اردوی والا کرده در رکاب همپودند و وارد اردوی والا از سرولایت نیشابور بجانب شهر هریرفت و چون بچناران نزول افتاد بفوج قرائی خبر رسید که ترکمه بغارت تربت آمده اند اسکندرخان سردار حاکم تربت آنفوج را تربت مرخص فرمود و چون خبر رفتن نواب حشمة الدوله و افواج او بطهران و بازگردیدن بخراسان و آمدن فوج قرائی بتربت مقرون سمع سالار و اوباشان رسید کشت بغایت شادمان و خورسند گردیدند زیرا که از امیرزاده حشمة الدوله بیمی و باسی کامل در قلوب خراسانیان وارد و نازل بود و چنان دانستند که فوج قرائی بی رخصت تربت رفته اند و گمان کردند که از اردو گسسته و بسالار پیوسته خواهند شد چه هزار اردو دویست نفر پیاده زرمجوی کاری بودند علی الجمله بورود چناران چراغعلی خان قصد عزیمت شهر و تبلیغ رسالت بخود خواهین خراسان رضا نداده و گفتند که چون در شهر مشهد اشرار مختلفه و الواط متحزفه اجتماعی دارند و او از جانب امنای دولت مامور است بجهة غلظت ماده عناد و فساد و عدم ظهور صلاح و اصلاح بعید نباشد که ترکیب قتل او شوند بالاخره مقرر شد که نوشته چند سالار و حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن در این باب بگارند و از ایشان اطمینان و استیمان جویند بحکم مشاورت بدین امر مبادرت کردند پاسخ آمد که البته دو روز دیگر که یکشنبه این ماه است او را روانه دارند که فرمایشات دولتی را ابلاغ کند و جواب ما را شفاها استماع نماید رفتن چراغعلی خان کلهر فرستاده جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیرنظام بشهر مشهد و ملاقات با حسن خان سالار قاجار و سایر علمای بزرگوار و مراجعت بچناران و اردوی نواب حسام السلطنه چراغعلی خان فرستاده امنای دولت پس از استیمان و استبدان با یکنفر آدم خود و چار سوار چاردولی و یکنفر محاشه جعفرقلیخان روانه شهر مشهد گردید چون به نیمفرسنگی شهر رسید سواد لشکر که بهانه استقبال

بیرون آمده بودند در معنی اظهار تحشم مینمودند بنظر در آورد قریب پنجهزار سوار دسته بدسته می آمدند پنجهزار پیاده نیز با تفنگ و طپانچه و استعداد کامل رسید نه عراده توپ و چند صف شکن و جمعی شمخالچی هم جلوه دادند علی الجمله چراغعلی خان این تجمل را در جنب تحشم اردوی خسروی مثل نور چراغ در برابر آفتاب رخشنده یا مشابه قطرات ابر با بحر محیط تصور کرده بر این تجملات تجملات لازم شمرده تا منزلی که مرا و را معین کرده بودند در آمده فرود شد دویست تفنگچی مروی بقاعدهٔ نظام تفنگها را بهم پیوسته در آمدند و شد قراولانه حرکت مینمودند او در دل میگفت گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار دود و خواه شیرینی هم در مضیف از جانب میزبان نامهربان نهاده دید غافل کی کاین سیه کاسه در آخر کشد همه مارا آنروز او را بقاعده جابره و قانون قیاصره بحضور نخوانده و بر سند انتظار نشانده دیگر روز صلای سلام عام در داده در باغ خلوت کرده و بهجوم عامه را منع فرموده از او پرسشها کرد چون رقیمه جات امیر نظام را بخواند گفت میرزا تقی نوشته که هر چه چراغعلی بگوید قول من است بر کوی که چه گفته است تا بشنویم و پاسخ دهیم وی گفت اولا امیر فرموده که از این امور که در سرداری و در پیش گرفته در گذرد و راضی مباش کی خاندان چند ساله آبا و اجداد خود را که حق قدمت خدمت بر این دولت دارند بر باد فنا دهی پسد غدغه و واهمه مانند جعفرقلیخان ایلخانی سوار شو بحضور پادشاه عهد آی تا تقصدات پسنی و امین نشینی و بعد از ورود بقدر نود و پنجهزار تومان که بتولات و مقربات طایفه شماست برقرار ماند و فرزندانت مناصب مناسب یابند ولی باید خود بمکه روی و با گردی و اگر دعوی حکومت خراسان کنی و وعده کنم دروغ شمارد تا بحکومت همدان و زنجان و قزوین فرستادن چه مضایقه و الا که با جماع اجاره داد باش مغرور شوی و بداعیهٔ سلطنت که در دوده شما نبوده سر بر آوری کار بسر نخواهی برد و همه اقربایت ضایع خواهند ماند سالار چون این پیام شنید گفت مرا بداعیهٔ سلطنت متهم کرده اند غرضیت من بطهران بجهه کشتن حاجی و خدمت پادشاه بود ممکن نگشته اکنون چه بهتر که ما و میرزا تقی با هم راه رویم تا مرا بطهران بخواند و حکومت خراسان بمن واگذارد و این قشون و افواج را از دور مشهد بردارد پس از سالی خود بخدمت آیم و الا آنچه شدنی است خواهد شد چراغعلی خان گفت از اینقرار در یکمجلس جواب و سئوال باتمام رسید پس مرا رخصت داد که فردا باز کردم سالار گفت باش تا علما را به پسنی و گفت شنود کنی دو روز از آن پس حاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن را بخواسته بخلوت درونی برده و او را نیز بخواندند بدیشان نیز آنچه گفته بود مکرر باز گفت آنان نیز بروفق قول او که مواضعه کرده بودند پاسخ دادند و مجلس تفرقه یافت و چراغعلی خان نیز بمنزل باز گشت همانشب عزم قتل وی کردند و از حامی تمام ردی بمنزل وی آوردند رجب بها در مروی آنرا منع کرده منازعه برخواست و از طرفین بعضی جراحت یافتند در این اثنا سالار و حاجی میرزا هاشم بیرون آمده آن اجماع عامه را متفرق کردند و این حادثه بالا رفع تب نوبه چراغعلی خان گردیده از کثرت بیم عرق کرده صحیح شد چون کار بر اینمنوال دید بفکر نجات و خلاص افتاده رجب بها در مروی را بفریفت که من میروم و او را از چنگ آن بخبوشان حرکت میدهم شما نیز این جمعیت را تفرقه بدل نمایید عریضه جاتی با چند اسب فرستاده من نوعی میکنم که سرکار سالار را تا کیسال بحکومت خراسان مشغول دهند البته از آن پس اصلاحی خواهد شد و او سالار را در این عمل راضی کرده او را روانه داشت و بگفته آدمها او فرستادند که بعد از کوچ دادن اردو بخبوشان برگشته سالار را استحضار دهد و بدین حیله و وسیله از شهر بدر آمده خود را باردوی والا رسانیده شرح حال عرضه کرده و فرستاده سالار را باز پس فرستاد و از حرکت اردو بجانب مشهد مقدس او را خبر داده اردوی والا نیز از چناران حرکت کرده قریب بقلعهٔ شاهان مذر رسیدند و آن دزی بود شاهانه در کمال متانت و اهالی آن بقاع اموال خود را در آن قلعه برده سیصد تفنگچی دلیر در آنجا نشانیده چون بحوالی شاهان مذر رسیدند آدمی بجهة اطمینان ایشان روانه فرمود که خدایان با مدن اردو تن در نداده مدت ده روز بدفع الوقت گذرانیدند و کار قلعه خود را مضبوط تر نمودند سام خان و سایر خوانین صلاح ندانستند که آنها را بهمان حالت مخالفت باقی گذاشته بگذرند و از اردو را بحوالی قلعه نزول دادند شخصی حسین نام را با نوشتجات خوانین خراسان بقلعهٔ شاهان مذر فرستادند آن ناجوانمردان فرستاده را بکشتند و سر او را برای سالار تحفه و اظهار حسن خدمت فرستادند چون اهالی اردو نیز بشاهان مذر قریب شدند بزخم گلوله شمخال سه کس را بکشتند و چند تن را مجروح نمودند سالار یوزباشی های دی طرق بهی و یوزباشی حسن خان شاهان دزی را بمعاونت آنها فرستاده بود و تفنگچی بلوکات اکلاد رقلعه و باغات این بلوک نشانیده سنگرهای محکم در اطراف شاهان مذر بسته بودند و از شهر هم مجدد امعاون و ممد خواسته بودند چون این امر معلوم شد چاره بجز قلع و قمع این طایفه نبود

ذکر محاصره شاهان مذر و مقابله با قلعه کیان و غلبه بر یوزباشیان سالار و تسخیر قلعه و تخریب آن بامر نواب اشرف والا حسام السلطنه

چون حقیقت اجتماع یوزباشیان سالار و سپاهی بسیار در قلعه و عرض راه برای نواب اشرف والا مکشوف افتاد گذاشتن را بهیچوجه روی نبوی خیزید

حکم بمحاصره شاهان دز صادر شد و وارد و متوقف شدند بعد از دو روز حسام السلطنه بجهة احتیاط کار محاصره و منازعه با جماعتی از خواص سوار شده بجانب باغات و قلعه سیری میکردند بنور بسنگرهائی که در بساتین و حوالی قلعه بود تر سیده بودند که بنای خالی کردن شیخال گذاشته جبارت تمام بطرف او آوردند آتش غضب امیرزاده شراره و لهب برکشیده حکم فرمود که جعفرقلیخان سرتیپ پسر اسکندرخان قاجار دوالو با فوج نصرت و سه عراده توپ و سواران در بری و شاهسون برنشسته پیاده کنار ردیف سواران کرده تا کنار قلعه تاخته جنگ در انداخت بعد از محاربه چهار صد تن از اهل قلعه و صد تن سرباز مقتول شدند و مردم شاهان دز بهزیمت شدند و لشکریان از سنگرهای ایشان گذشته بکنار برجی که مشرف بقلعه و در ظاهر قلعه واقع بود رسیدند و آن برج را پورش کرده پست و شش تن شیخالچی که حارس آن برج بودند بقتل رسیدند و از آنجا دهان توپ را بقلعه کشادند قلعه کیان تاب ثبات نیاورده ناچار نزد جعفرقلیخان آمدند خواستار شدند که او را بحضور سرباز بدرون برده قلعه را بسپارند از نیمه راه باغوای مفسدین پشیمان شده دیگرباره در ریبه شدند در این هنگام نواب حسام السلطنه لشکر باز را بمحاصره قلعه باز داشته و خود با لشکرگاه شد و آنروز و روز دویم رجب بود شب سیم در رسید و بگذشت و فردا قلعه کیان بامان در آمدند و زن و مرد از قلعه بیرون شدند و با مر والا نوباشی حسن خان شاهاندزی و یوزباشی محمد هادی سرکرده شیخالچی را بدهان توپ بسته آتش زدند سام خان ایلخانی بر در قلعه رفته بایستاد تا اهل قلعه بیرون شدند و تمامی اموال و اثقال اهالی آن بلوک که در آن قلعه جمع کرده بودند برجای بماند و سپاهیان دولتی بغارت و تاراج آن قلعه مرخص شدند مدت دو روز تمام از هر قبیل جنس از آن حصار بیرون میکشیدند و پس از غارت شاهان دز را با خاک یکسان کردند هنگامی که سپاه بغارت اشتغال داشتند بجانب قلعه دیگر که در میان رود بود روانه شده و چراغعلی خان روانه دارالخلافه شده واقعات گذشته را معروض داشت اردوی نواب والا حرکت کرده بچمن قپقهه نزول کردند و فرستاده سلیمانخان دره جزی رسیده معروض داشت که سلیمانخان که برحسب امر مامور بکلات بود در عرض راه شنید که بعضی از اعاظم کلات با سپاه آقا قرار داده اند که محمدعلیخان پسر محمدعلیخان کلاتی را گرفته کلات را بمردم سالار بسپارند سلیمانخان معجلا بجانب کلات تاخته بر آن شد که یکی از قلاع کلات است رفته محمدعلیخان نیز دیگر آمده مردم کلات را استمال ساخته نزد سلیمانخان آورده دویست تن از مردم سلیمان خانزاد بدرون قلعه کلات را تسلیم نموده و او را خانواده از اشراف کلات را نزد او بر سپل گروگان فرستاده و سلیمانخان بعد از تصرف کلات بدره جزی باز آمده حسام السلطنه فرستاده او را باز فرستاد و امر فرمود که سلیمانخان در ظاهر مشهد مقدس بلشکرگاه حاضر شود و در دهم رجب چراغعلی خان را روانه دارالخلافه نموده خود از چمن قپقهه حرکت کرده غرمیت شهر نمود ذکر ورود جنود نامعدود سلطانی با نواب مستطاب حسام السلطنه سلطانمراد میرزا بظاهر مشهد مقدس و محاصره شهر چون نواب امیرزاده حسام السلطنه از انتظام بلوکات شهر مشهد فراغت حاصل کرد با سپاهی جرار و توپخانه آتشبار روی بظاهر حصار مشهد مقدس علی ساکنها الف الف التحیه و الثنا نهاد و از چمن قپقهه برای اتمام حجت و رعایت اهل اسلام باز نوشتجات بسالار و اهالی شهر نوشته فرستادند سودی نداد یکرنگ جوابی بنیامد لاجرم اردوی بزرگ رایات مساعدت آیات ظفر پرچم نصرت توام را بگشادند و شیپورهای صورآوای افواج نظام برابثبات واقعه را جفه و قبض ارواح اعدا نالیدن گرفتند یکجهان ضرغام پلنگ شکن و پلنگ شیرافکن پیاده و سواره بحرکت درآمدند غبار زمین کیوان سیار شد و چهر مهر منیر برنگ قار آمد بنظامی تمام و اجتماعی کامل در جنب باغات یکمیدانی شهر اردوی منصوره نزول گزیدند بهادران خراسانی نیز در ساعت ورود اردو بازدحام و اهتمام تمام و تیپ و توپ از دروازه بیرون آمده بجنگ و رنگ گردند پیش قراولان اردوی والا شصت نفر از فوج مخبران و دو عراده توپ و یکهزار سوار بود و قریب ده هزار کس پیکبار از شهر بیرون آمده بمحاربه پرداختند با اینکه اردو هنوز فرود نیامده و جا نگاشته بود رشته جنگ در پیوسته شد و جماعتی دیگر از دو باد پیش قراولان رفتند و دو عراده توپ عفریت پیکر برابر شهریان آورده بنیاد آتشباری نهادند مدت چهار ساعت تمام از دو جانب توپ و تفنگ و شمشیر و خدنگ از کار خود فرو نماندند چون نواب والا آن جبارت از شهریان دید حکم داد که افواج پیکبار جمله حمله ور گردند پای ثبات شهریان از جای بدر شده شکست یافتند و فرار تا دروازه بالاخیابان گریزان و شتابان همی شدند و اکثری از ایشان در خندق در آویختند و دروازه چنان مملو شد که تا نیم ساعت نتوانستند باز بست و اگر رعایت حزم نمیشد افواج و سواره در آنحال با گریختگان علی الاتصال وارد شهر می شدند ولی این عزم منافی حزم و مباین رزم بود پس باغات شهر را از دست شهریان گرفتند و زیاده از دویست تفنگچی را اسیر کردند و تفنگهای آنان را گرفته مرخص داشته بجهة میلان قلوب شهریان بشهر روانه نمودند و در بهمان روز دو دروازه شهر را که میزاب و بالاخیابان باشد سنگر کردند و راه عبور بر شهریان مسدود ساختند و شب هنگام مظفر و منصور براحت پرداختند دیگر روز از باغات حرکت در پهلو

مزار خواجه ربیع نیمقرسنگی شهر که واقع فیما بین شمال و مغرب است نزول کردند و پس از سه روز که از ورود ایشان بدین حدود گذشت و از کردن این دروازه مذکوره ساحتش از افواج منصوره و فوج مجران و ماکوئی را بدروازه بالا خیابان با چهار عراده توپ مقرر داشتند و فوج قراجه داغی و فوج مراغه جعفرقلیخان سرهنگ و پسر اسکندرخان سرتیپ قاجار با چهار عراده بدروازه سراب گذاشتند فوج مراغه حسین پاشاخانزاد اردو نگاهداشتند چون دروازه نوقان باردو نزدیک بود بنای سنگر آنجا نهاده سام خان ایلخانی را با تمامت خراسانی و فوج ترشیزی بدروب نوقان معین کردند و چهار عراده توپ هم برای آنان مقرر شد آنها نیز بمحل دولت قدمی دروازه سنگر محکمی ساختند و در این ایام هر روزه سواره و پیاده شهری از دروازه ارک و پایان خیابان بیرون آمده با قراولان جنگ میکردند و غالبا بهزیمت میرفتند و کار از دو جانب بمدافعه و محاربه میرفت و از دو سوی آتش جنگ و جدال اشتعال داشت سرها چون کوی و خونها چون جوی در سریان و جریان بود و از اطراف و اکناف از طوایف ایلات خراسان بحکم عصبیت برای حمیت سواره و پیاده بامداد شهریان همی آمدند و روز بروز اجتماع ایشان همی افزود **ذکر ورود سردار ترالکمه برسرخس با سه هزار سوار ترکمان بحمایت و اعانت محمدحسن خان سالار با رو بیرون آمدن تمام عساکر شهری بمدافعه سام خان کرد زعفرانلو ایلخانی خراسان** مخفی نماناد که محمدحسن خان سالار قواعد بزرگیرا در زمان خوردی بچاکری آستان پادشاه بزرگ خاقان صاحبقران فتحعلی شاه مغفور از آنحضرت اقتباس و اکتساب نموده بعد از سالها حکومت خراسان در آن صفحات قبول تمام یافته با کل طوایف ایلات خراسان طریق دوستی سپرده و در زمان ایالت نواب مستطاب امیرزاده معظم حشمة الدوله مدتی در سرخس بسر برده بارنوسای ترالکمه تکه و تموت و کوکلان و سالور و ساروق که در سرخس و آخال و طژن و قریاب و خیوق ساکنند معاشرت و مواحدت کامل کرده لهذا پیوسته از طوایف ترالکمه او را معاونت و معاضدت حاصل میکردید و او نیز در دادن اسرا بدانطایفه کوتاهی نمینمود و پیوسته سه هزار سوار جرار ترکمان بامداد او می آمدند و چندی خدمت میکردند و در هنگام رخصت بجای مواجب و انعام سه هزار اسیر از مسلمانان و سادات و رجال و نسوان شهر و خارج شهر بدانها داده روانه میکشت بعد از وصول ترالکمه بمساکن خود سه هزار دیگر نیز داوی می آمدند و بهمین منوال معمول می افتاد در اینوقت نیز سه هزار سوار ترالکمه بخدمت سالار رسیدند و ده پانزده هزار کس نیز از قشونات متفرقه و شهری بایشان موافقت نموده با امیر اصلانخان پسر سالار که فرامرز عهد و اسفندیار زمان بود غالبا از شهر بیرون آمده بمحاربت و مضاربت میپرداختند در روز غره شهر شعبان سالار والا مقدار قاجار تدبیری اندیشیده سواران ترالکمه را از دروازه پایین خیابان بر سر سنگر سامخان ایلخانی فرستاده از برابر سنگر در آمدند ابوالفیض خان برادر سامخان که تازه از خجوشان آمده و روز با میرمحسن خان تیموری سمت شرقی سنگر ایلخانی را کهنبانی و قراولی مینمودند با سواران خود بمحاربه ترالکمه سرگرم شدند و غالب بهادران خراسانی و چاکران ایلخانی بمعاونت ابوالفیض خان رفته قلیلی از افواج بمحافظت سنگر مانده بودند بناگاه سرکار سالار و فرزندانش و برادرش محمدعلیخان قاجار و تمامت جمعیت سواره و پیاده شهر غفلة بر سر سنگر ایلخانی تاختند و طرح محاربتی بزرگ انداختند امیر اصلان خان و همگی سواران بهادر پیاده شده با شمشیر برهنه از یکطرف و تفنگچی و شمخالچی شهری هم از طرفی دیگر یورش بر سر سنگر بردند از برج و باره شهر تفنگچی و توپچی و شمخالچی یکبار بر سنگرهای ترشیزی و خجوشانی شلیک متصل کردند و اهل سنگر فوج ترشیزی که با سنگر ایلخانی نیم صد قدم فاصله داشت منهزم شده و سنگر را خالی گذاشتند ایلخانی چون این حال دید که فوج ترشیزی فرار میکنند متغیر گردیده با شمشیر برهنه از سنگر خود بیرون آمده که فوج ترشیز را شاید از فرار ممانعت نماید و بحمل اصلی باز گرداند اما ایل سنگر ایلخانی متوحش شده چنان تصور کردند که ایلخانی گریخته آنها نیز با اسباب جمع کردن و بر هم زدن سنگر پرداختند کار پریشان تر شد توپچی چون این حال را دید چند تیر توپ افکنده سپاهیان سالار پای جرات و جلادت پیشتر نهاده توپچی مضطرب گردیده تیر با چمه توپ را وارونه بمیان توپ افکنده هر چه آتش میزد توپ آتش نمیگرفت قشون شهری از این ملاحظه پای جسارت پیش نهاده بسنگر ثانی ایلخانی ریختند و بغارت پرداختند اهالی سنگر هم بثبات نورزیده از سنگر بیرون شدند سپاهیان سالار سنگر را غارت کردند و هر چه در آنجا دیدند با نضمام دو عراده توپ و قریب یکصد نفر از ترشیزی و خوافی و سرولایتی و خجوشانی اسیر و دستگیر تصرف کرده با غنیمت و نخوت تمام عزم سنگر دیگر کردند چون این خبر باردو و الا رسید سرکار نواب امیرزاده حسام السلطنه فورا سوار شده فوج مراغه را برداشته و با توپی دو بجانب سنگر خراسانی آمدند و قتی رسیدند که کار گذشته بود و لیکن معبر قشون شهری را گرفته و از حرکت بجانب اردو مانع شدند سپاه سالار نیز همان اولجه و غنیمت را غنیمت شمرده جنگ کنان بدرون شهر شدند و سرکار نواب حسام السلطنه دو عراده توپ سنگر دیگر را با ایلخانی و سواره او و حاجی میرمحسن خان تیموری باردوی خود آورده پیش آرپش

در انضباط امور اردو و سنگر با اهتمام فرمودند ذکر محاربه روز دیگر و بیرون آمدن کل اهالی شهر مشهد مقدس و روشن بر سر سنگر افواج قاسم خان سرعسکر و فوج تیمور پاشا سرعسکر ماکوئی و مغلوبا بشهر بازگشتن چون سالار و متابعان او در روز گذشته تصدر کاری چنان شدند مغرور گردیده قرار دادند که روز دیگر بر سر سنگر دیگر تاخته و سبکدستی نمایند و بازوئی بکشایند تمامی اهل شهر حتی طلاب علوم و خدمهٔ امام معصوم با عموم کسبه و محترفه با امید غنیمت و طمع غارت مکمل و مسلح سواره و پیاده از شهر بیرون آمده بجانب سنگر سرآب و بالاخیابان سیل وار روان و شتابان شدند پنداشتی دریائی بموج درآمده است که تا دیده دیدی سوار و پیاده با حربه و اسلحه دیدی چون سنگر سرآب را با شهر مسافتی بود از دور به تیر تفنگ و رمی خدنگ جنگی محشر کردند و از آنجا هجوم بر سر سنگر قاسم خان خلف الصدق حاجی آقالرخان قراباغی و تیمور پاشا خان ماکوئی بردند سرپشتیان دو فوج مجربان و ماکوئی که مردمانی دلیر و افواج ایشان آزموده و مجرب بودند مضطرب نگردیده بترتیب و نظام تمام مستعد مدافعه ایستادند و اصلا تزلزلی بخاطر راه ندادند چون سپاهیان شهری بحلی رسیدند که گلوله توپ و تفنگ بایشان میرسید افواج رزم دیده دسته بدسته بشلیک توپ و تفنگ پرداختند زیاده از یکصد نفر ازان مخاذیل از پای درآمدند و بر خاک هلاک افتادند دلیران افواج از سنگرها بیرون آمده ایشانرا تعاقب کرده تفنگ زنان همیرفتند و شهریان همی گریختند سربازان تا حوالی دروازه بالاخیابان در دنبال سپاهیان شهری رفتند و از آنجا مظفر و منصور بازگشتند و آن منهزمان بشهر درشدند و دانستند کهی مال باشد کهی گوشمال و پس از آن عزیمت و هزیمت تا ده روز از شهر بیرون ننمودند اما سالار سواران باطراف فرستاده بتاخت بلوکات غربی و جنوبی که خدمت بدولت میکردند جهدی وافی داشت و ازاین پس بفکر شبیخون بر اردوی میمون درافتاده با سوار و پیاده مستعد از شهر بدرآمده بخت سلطان خان افغانرا با دویست سوار بحوالی اردو فرستاد که اطلاعی حاصل کنند سلطان خان نزدیک اردو درآمده با پیش قراولان اردو برخورده کار بمحاربه کشید و قراولان شلیکی کردند گلوله بر سلطان خان آمد از اسب در غلطید قراولان خواستند او را دستگیر کنند سوارانش بمحاربه ایستاده او را سوار کرده زخمدار ببردند و اهالی اردو از کار آگاه شده مستعد جنگ گشتند چون سالار و اتباعش گاهل اردو خبردار شده اند فتح عزیمت کرده مراجعت نمودند ذکر محاربه دیگر و بیرون آمدن سالار و سپاهیان خراسان از شهر مشهد مقدس و مقابله با اهالی اردوی نواب والا حسام السلطنه و هزیمت و بشهر بازگشتن چون از واقعهٔ شبیخون مذکوره روزی سه چار در گذشت سالار و کل اهل شهر از ملازم و چاکر و کسبه و سکنه مقرر کردند که باتفاق و استعداد تمام و پیاده و سواره و توپ و تفنگ آشکار از شهر بر سر اردوی نواب والا امیرزاده حسام السلطنه آیند و تا اردو را بر هم نزنند باز نگردند و این خبر گوش زد نواب والا شد در محافظت اردو اهتمامی بلیغ مرعی داشت سالار و سپاهیان با تمام از شهر بیرون آمدند و بجانب اردوی امیرزاده شدند صفها مقابل یکدیگر برآراستند و توپها را جابجا بستند و بجنگ مبادرت نمودند در اردوی والا چهار صد سرباز مراغه جمعی حسین پاشا خان و سه هزار سوار و هفت عراده توپ زیاده نمانده بود مع هذا امیرزاده دلیر با قلبی قوی و پیکری پهلوی در برابر چندین هزار بهادر شیر شکار بایستاده از هر سوی که دهنی روی میداد خود بحمایت و رعایت آنجانب میرفت گلوله های توپ آتشین همواره از حالت خرق فرصت الیتام نمیداد و در کام آن از جان سیر شتابان لقمهای دندان شکن مینهاد از آغاز طلوع تا انجام غروب شور مصاف کرم بود و قابض ارواح در کار خود لی آرزم همگام شام شکستی فاحش در سپاه سالار درافتاده گریزان و هراسان و خیزان بدرون شهر رفتند بروز دیگر نیز بیرون آمدند و بدین دستور تا نماز شام از طرفین جنگ پیوسته بود تا بشهر بازگشتند چون جمعیت اردو اندکی بود در حسب الامر والا از سنگرها برخی از افواج را بار دو آورده معاون فوج مراغه کردند ذکر محاربه روز نهم و شکست فاحش یافتن سالار از نواب امیرزاده جلادت شعار حسام السلطنه و بشهر گریختن لمؤلفه سیم روز گزیدند آبنوس شد آونگ فشد یلی از سندروس تو گفتی که از حقه لاجورد برآمد درخشنده یاقوت زرد دو لشکر بر زم برخواستند چو دو کوه آهن صف آراستند سالار و برادران و فرزندان از شهر بیرون آمده سواره و پیاده خود را بر دو جانب اردوی نواب امیرزاده سام حسام السلطنه فرستادند سواره سپاه سالار با امیر اصلان خان سپهسالار و سایر بهادران جلادت شعار از سمت شمالی اطراف اردو را گرفتند سواران رکابی و خراسانی نیز در برابر ایشان بیرون شده بایستادند و پیاده شهری از طرف شرقی و جنوبی اردوی میان باغات بار دوی والا هجوم آوردند سربازان افواج نیز در مقابل پیادگان شهری و تفنگچیان خراسانی صف راست کردند از دو جانب باد مخالف وزیدن گرفت و آتش محاربه بشعله کشیدن هوا تاریک شد و اجل تیز دیک دود توپ و تفنگ آسمان را تیره کرد و برق تیغ و تیغ چشمها را خیره و تیغ حملهٔ ها از پس حملهٔ موجهای بحر خطر بود از پس موج طعنها بر سر طعنه نیزهای لافنی

حمیر بود بر سر شیش خود نهاد در جوش آمده و نایها در خروش کامها پر خاک کردیده و زبانها از تشنگی چاک تا هنگام استوای آفتاب حمله با تساوی دو ذات
و غالب و مغلوب تمیز نمیافت نواب امیرزاده افواج را دل داده بوعد و وعید و خوف و رجا دلگرم کرد فوج مخبران مانند باد صرصر که بر زوال
وزیدن کیرد بر یکسوی پیاده حمله سخت بردند و قدم جلادت پیش نهادند از یورش بردن ایشان بر پیاده شهری افواج نیز بحمیت در آمده باتفاق
یورش بردند بشنیلکی دو سه متوالی شهریرا از پیش برداشته واپس نشاندند و بر آنها غلبه کردند شهریان فرار را بر قرار ترجیح داده روی بسوی شهر نهاده
سواران اردو نیز بر سواران ترکمان و امیر اصلانخان پسر سالار غلبه و تسلط یافتند قریب بغروب بهزیمت در سوار و پیاده در اوفتاده شکسته
رکاب و گسسته عنان بجانب شهر متفرق شدند و بسیاری بر خاک هلاک افتادند و پانصد نفر از ایشان اسیر و دستگیر سپاه منصوره پادشاهی
شدند و مظفر المقام و منام خود باز آمدند و تحسین و احسان نواب مستطاب حسام السلطنه سر افراز گشته و چون معبر و مرصد شهریان باغات
متوصله بشهر بود بحکم امیرزاده آزاده هم شبانه در اول باغات شهر سنگری حصین و مامنی متین بساخته شد حسین پاشا خان سرتیپ ابدوت
تومان انعام و اسبی زرین ستام مخصوص و بادوعراده توپ بحافظت سنگر و ممانعت لشکر مامور داشته علی الصباح که شهریان بیرون آمده از
راه قصد حمله برارد و کردند حسین پاشا خان از آن سنگر توپی بر سپاه سالار رها کرد کلوله توپ راکب و مرکوب چندرا بر داشته در هوا متلاشی
داشت سالار و همراهانش فسخ عزیمت کزیده منکوب و مخذول بشهر برکردیده از خیال یورش برارد وی والا مایوس کشتند بتحفظ و تمکن شهر و تحصن
در افتادند و بواسطه طول مدت منازعه و مدافعه فی الحقیقه سپاهیان هر دو جانب قرین ملالت و کسالت آمدند نواب اشرف والا از حمایت
و خدمات امرا و خوانین خراسان و صاحب منصبان افواج را کما هو حقه بامنای دولت ابد مدت معلوم و مشهود داشت و هر یک مورد مرحمتی
شدند در بیان بعضی وقایع و حوادث که در اوایل دولت جاوید مدت همیون اعلیحضرت سکندر رتبت پادشاه
اسلام پناه سلطان السلاطین ناصر الدین پادشاه خلد الله سلطانه در طهران و سایر امصار ایران اتفاق
افتاده و روی داده پیداست که در تجدید و تحویل جلوس ملوک تغییر و تبدیل در امورات دولت و شئونات اولیای حضرت البته روی خواهد داد
و عزل و نصب و عزت و ذلت و کثرت و قلت بی شبهه بظهور خواهد رسید و اختلاف مزجه و طبایع و صفت و سیرت خود امریست واضح لهذا
مشرب ملوک و صدور مقاوت است شاهنشاه مغفور محمد شاه طاب ثراه شهریاری عاقل و تاجداری کامل بود ولی چنان تقدیر افتاد که مرض
نقرس و وجع مفاصل بر مزاج مبارک آنحضرت غلبه کرد و بواسطه کثرت احتمام و افراط مداوا ضعفی قوی بر بنیت آنحضرت عارض شد لهذا امور سلطنت
و ملکداری لختی بقصان یافت اگرچه بالکلیه تفویض بجناب حاجی میرزا آقاسی ایروانی فرموده بود و او نیز بصداقت عمل مینمود ولی جنابش عالی
بود در مدارس پرورده و بتصوف و درویشی خوکرده و در سن کهولت بدین منصب عظیم بسهولت رسیده اعوان و انصارش پکانکان خویش پرست
و عوانان دنیا دوست وی نیز بمواقعت و معاضدت آنان ناچار و در دفع قبایح اعمال آنان بی اختیار امر معاملات ولایات ناظم
جمع و خرج دولت نامنضبط و حضرت شهریاری را بکفایتش کمال وثوق بلکه بارادتش شوق لاجرم مزاج ملک از حد اعتدال بجانب انحراف
میلی تمام کرد و خلایق بی نظامی خوکردند و جناب میرزا تقی خان از زند و شباب در خدمت وزیر صاحب تدبیر و مشیر صافی ضمیر میرزا ابو القاسم
قایم مقام فراهانی سعید شهید بسر برده و بدقایق و حقایق رموز وزارت آگاه گشته بعد از استقلال خویش خواست که بنیانی جدید بر نهد و قاعده
محکم بچیند همه کس را از مقام او اکاهی دهد تا افراط و تفریط در مقامات نماند پیداست که مظهر این معانی بی استیلای کلی و اختیار واقعی هرگز
صورت امکان نپذیرد و اجرای این حکم محکم بی ریختن قلوب اعاظم و اکابر واقع نگردد لاجرم بر خلایق سخت کرفت و بر روی همه سخت گفت و از آنچه
و مرتبه هر کس بقدری که بخواست بکاست تا همه از او بر میدند و در مقام نفاق اتفاق کردند فواج را برادر بشوراندند و قلوب را بدو فعش بکاشتند
فوجی چند که قدمت خدمت داشتند و توقع مرحمت و مکرمت با یکدیگر اتفاق کردند و بالاتفاق از سرباز خانه واقعه دار الرک مبارکه بیرون آمده
سر از چنبر حکم سرتیپان خود بیرون کشیدند و در میدان توپخانه در روبروی بارکاه سلام منتظام فرو نشستند و از جناب امیر نظام تشکی کردند چون
امرا و امنای دولت را دلی شادمان از وی نبود در مقام چاره و اصلاح آن کار بر نیامدند و آنان نیز ساکت نگشتند و تصریح کردند که ما با امیر
نظام سر متابعت و مطاوعت نداریم یا از ما باید کذشت یا از او پادشاه جمجاه از وقوع این حادثه متحیر کردیده چون استظامی در امورات خراسان
هنوز حاصل نگشته بود با بعضی افواج جنگ آزموده را مصلحت وقت ندانست و چون امیری با تدبیر را نیز معدوم انکاشتن طریق صواب ندید

جلد دهم ذکر اصلاح کار امیر نظام بهمت جناب اعتماد الدوله

بجهة اسکات و تسکین افواج فرماند او که جناب جلالتمآب اتابک اعظم و امیر معظم از دولتخانه ارک خود بدولتخانه جناب جلالتمآب اعتماد الدولة العلیة العالیه
بنقل و تحویل جوید تا بحسن تدبیر او اصلاحی در این امر مشکل کرده باشد ذکر نقل و تحویل جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیر کبیر نظام میرزا
تقی خان فراهانی بدولتخانه جناب جلالت نصاب میرزا آقا خان اعتماد الدولة العلیة العالیه و توجه حضرت اقدس
ولیعهد باصلاح این فساد عظیم و اتابک را در مقام امارت قویم بتجدید استقلال دادن چون شعله طغیان افواج اتراک بالا گرفت
و بیم آن بود که مشتعله عظیم تر گردد و فیما بین منتسبان و متعلقان اتابک اعظم و افواج جسارت توام مناقشتی شود و منازعتی رود باشارت حضرت
شاهنشاهی حقایق آگاه جناب جلالتمآب اعتماد الدوله نوری با مقرب الخاقان صفی خان بیگلربیگی قاجار و میرزا نبی خان امیر دیوان مازندرانی و محمود خان
کلانتر نوری و جماعتی بیشمار از امرای دربار مواضعت کرده جناب اتابک اعظم را از دولتخانه ارک بخانه خاصه خود که در شهر داشت حرکت داده عرفا
از وفاق اتراک آذربایجانی با یکدیگر و نفاق با امیر کبیر فراهانی عراقی اعلام فرمود بحکم عصبیت صاحب منصبان مازندران و عراق و فارس بلکه تمامت
اهالی مملکت محروسه اجتماع و اتفاق کرده در دولتخانه جناب اعتماد الدوله جمع آمده اظهار حمایت و حمیت نمودند و پیامهای شدت آمیز الماس صاحب
منصبان افواج اتراک انهی کردند و آن کروه را از این جسارت و خودسری تخویف و تخفیف فرمودند عالیجناب میرزا ابو القاسم امام جمعه و جماعت
دار الخلافه و جناب حاجی شیخ رضا و سایر مشاهیر علما با غلبه عام و غوغای تمام نزد اتابک اعظم رفته و از موافقه اهالی عراق بلکه اعالی ایران
شرحی دلخواه باز گفتند حضرت شاهنشاه جمجاه نیز بلطف و عنف و وعد و وعید سرتپان و سرسپکان را تو بیخ و تهدید فرموده از ثبات رای مبارک
درباره امیر اتابک سخنان شاهانه بیان کرد که برآورده مارا فرو بردن و برافراشته مارا افکندن نشاید مقبول ما نبود دیگران مردود نکرد و مردود ما مقبول
چاکران مقبول نیفتد بی شبهه ماموران بر امیر خود چیره نکردند و قرص آفتاب بمیانجی سحاب تیره نماند و این الغراب و هوی العقاب ما البغاث الطیور
و ضواری الصقور شکار تیهو نکرد و غضنفر اسیر آهو چنبش پروانه شمع را فرو ننشاند و هبوب صرصر هرمان را بنیاد بر نکند مع القصه چون نزدیکان
بساط جلال ثبات رای شاهنشاه بسالت پناه را بدین پایه دیدند از مآل خیره سریهای کرده فرو مایه نیک بتر سیدند بالاخره زورق متزلزل امیر کبیر از لنگر حلم
حضرت شاهنشاه و باد مراد دولتخواهان درگاه از غرقاب فنا رسته بر جودی جلال قرار گرفت و بحسن تدبیر جناب جلالتمآب اعتماد الدوله مدعیان مغلوب
شدند و مفسدان منکوب و دیگر باره امیر اتابک با خلعت مبارک بمرکز امارت خود بازگشته پیش از پیش بحل و عقد امور و رتق و فتق مهام جمهور پرداخت
و مفسدین را باطراف متفرق و پریشان فرمود بعضی را بعتبات و کرمانشاهان و برخی را بار دبیل و تبریز روانه داشت از جمله آقا بهرام خواجه قراباغی را
بکرمانشاهان نزد جناب صدر الممالک فرستاد و اسمعیل خان قراجه داغی قراشاهی شاهنشاه مغفور را معزول نمود مبلغی خطیر از اموالی تصرف
کرده و مقرب الخاقان حاج علیخان مراغه ناظر سابق پادشاه مغفور که از زیارت مکه معظمه بازگشته بود بحسب استحقاق و صداقت باین منصب مامور گردید
نظامی تمام در امورات دربار خانه اعلی داد و مورد تفقدات خاص پادشاهی گشته عالیجاه مقرب الخاقان نصر الله خان بن امیر کبیر مغفور محمد تقی خان
که خال شاهنشاه پسهال بود از فرط امانت و دیانت بمنصب خطیر ایلخانی خاص احصاص یافت عالیجاه محمد علی بیک بن الحاج پیرن خان قرگی
که مردی فاضل بود از آن خدمت معزول آمد و چنانکه مذکور خواهد شد از کنستی در گذشت و مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مشیر الدوله که بعد از
جلوس میمنت مانوس در تبریز بمهمات دول خارجه پرداخت مامور بسفارت روم و تشخیص سرحدات دولتین شد مقرب الخاقان عزیز خان سرتیپ
که بشیراز مامور بود چون در آن عرض مدت در حفظ ارک مبارکه و تقویت نظام الدوله حسین خان جلادت و اهتمام کامل نمود از فارس بدار الملک طهران
احضار شد و بحسب شایستگی و قابلیت باجود ابناشی کل افواج نظام گردید و مخلع و معزز گشت جمعی از بزرگ زادگان به نیابت وی مقرر شدند
و جعفلی خان خولی از این شغل معاف گردید مقرب الخاقان میرزا محمد علیی ان برادرزاده حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه
که از جانب خاقان مغفور و پادشاه مبرور در سنه ۱۲۶۳ بسفارت پاریس رفته بعد از تفاصیل حالات که در سفارت نامه نوشته است و مدت شش ماه
توقف در شهر پاریس باز گردید و در ایام جلوس شاهنشاه جوانبخت بطهران رسید چون حاجی میرزا مسعود چندی علیل و بیمار و بمقرب ایزد غفار رفت
میرزا محمد علیخان بصوابدید اتابک اعظم ناظم امور دول خارجه شده مرتبتی و منزلتی بلند یافت و در خلوت دیوانخانه منزلی خاصه معین کرد و ملوازم کار
خود اشغال و رزید علی الجمله جمعی از اعاظم امرا بحکومت بلاد و امصار و مناصب بزرگ عالیمقدار مخصوص گشته و اشظامی تمام در امور ممالک
محروسه حاصل گردید و چون دفع سالار تبطویل انجامید دیگر باره عساکر نصرت مآثر بمعاونت و متابعت نواب مستطاب امیرزاده معظم حسام السلطنه

سلطانمراد میرزا والی خراسان مامور شدند ذکر مامور شدن سمسام خان روسی با افواج پیاده نظام و سواره و توپخانه بمجدد
نواب مستطاب امجد والا امیرزاده معظم سلطانمراد میرزا والی خراسان و واقعات آن ایام و اوان سابقا مرقوم
افتاد که نواب مستطاب امیرزاده نامدار حسام السلطنه شهر مشهد مقدس را محاصره در میان گرفت ولی بواسطه مسافت محوطه مشهد و ابواب متعدده
شهر محاصره کامل صورت نبست لهذا اولیای دولت جاوید مدت بعد از استحضار سپاهی جرار بمعاضدت و مظاهرت نواب حسام السلطنه
فرستادن روا دانستند سمسام خان روسی که در قواعد نظام و امور محاصره جلادتی تمام داشت مامور فرمودند و جمعیرا موافقت وی روانه
نمودند و از آنجمله بودند عباسقلی خان ولد ابراهیم خان باکویه با فوج خوئی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و حسنعلی خان گروس با فوج گروسی
عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه مبارکه با چهار عراده توپ و دو خمپاره و سوار چلبیانلو و قراداغی و سواره کلیائی و غلام مانی و حماعتی
دیگر از طهران حرکت کرده راه ارض اقدس برگرفتند و در روز ورود این عساکر بکوه سنگی جمعیت مشهد مقدس با لاتفاق با استعداد کامل بیرون
آمده اظهار جلادت و جسارت کردند محاربتی شدیده با عساکر جدیده نمودند کاری از پیش نبرده بشهر باز گشتند و روزی چند بعد از ورود
آن اردو را بحکم نواب حسام السلطنه کوچانیده از مکان مشهور بکوه سنگی بیک میدانی اردوی والا قرار دادند پس از روزی چند سالار
و امیر اصلانخان فرزندش و بهادران خراسانی بهیئت اجتماعی از دروازه نوقان بیرون آمدند و بر سر اردوی سمسام خان رفتند آنان نیز
بقاعده نظام توپ و پیاده و سواره خود را میتپ بتپ ترتیب دادند ساعتی چند از طرفین دود توپ و تفنگ جو هوا را بکونه شب داج کرده
و شمشیرهای خراسانی و هندی و مصری سطح زمین را از خون کلکون بزنگ اطلس رومی ساخت صمصام سمسام خان کونه ارغوانی گرفت و
رخسار سالار بارزنگ عفرانی پذیرفت بناگاه روی بوادی انهزام نهاده بجانب دروازه نوقان شتابان شدند افواج منصوره شهر یار
تا دروازه مذکوره تعاقب کردند و تفنگ و شمشیر و اسب و اسباب بیقیاس از بحکم غنیمت اصحاب نمودند کروهی اسیر بدست سپاهیان دلیر
در افتاده مظفر و منصور بار دوی خود باز گشتند و سالار و شهریان طنازبا افسوس و ندم مترنم و دمساز شدند چون محاربه و مضاربه بر وجه موا
سالار را صرفه کار نبود بمزورات موهومه و تدابیر ممومه پرداخت و قصد کرد که سواری بسیار بتاخت و تاراج بلوکات شهر خاصه جنوبیشان
فرستاده طریق وصول آذوقه از اردوی عساکر منصوره مسدود و حاصل آنرا در شهر مشهد مقدس موجود دارند ذکر بیرون شدن سواران
ترا کمه و غیرهم از شهر مشهد مقدس بتاخت چناران و اطلاع نواب مستطاب والا حسام السلطنة العلیة العالیه
و مامور کردن سام خان ایلخانی را با جمعی بمدافعه آنها و شکست یافتن ترا کمه و گرفتار شدن از جمله تدابیر آن مدابر یکی
آن بود که سواران ترا کمه سرخس و غیرهم را که از عدم تحصیل اسیر بستوه آمده عزیمت بتفرقه و بازگشتن داشتند تطمیع کردند که باید بر سر چناران
رفت و غارت و یغما برد در شب بنجم شهر ذیقعده قریب چهار هزار سوار از ترا کمه و سایر بهادران شهری از دروازه مارک بیرون آمده بجانب چناران
حرکت کردند مستحفظین سنگری که در پیش دروازه سراب بود بواسطه روشنی مهتاب سیاهی و غبار سوار انرا از دور دیده بنواب اشرف والا
اعلام کرده مخبر ساحتند از سنگر دروازه بالاخیابان هم همین خبر در رسید و محقق افتاد که سواره شهر است و قصد تاخت و تاراج قرای چناران
دارند بحکم نواب والا حسام السلطنه سام خان ایلخانی خراسان با هر چه سواره که در اردوی والا بود بیرون آمده چون شیری خشمناک راه چناران
بر گرفت لمؤلفه همیرفت غران چو شیر ژرم پر از خین بروها و لبها بهم همیکفت کاندیکی کارزار کزین شک چشمان برآرم دمار در هنگامی
رسید که سواران غارتگر ترکمان دو قلعه چناران را از گرفته یکصد و پنجاه زن و مرد از هر قلعه اسیر کرده سواره ایشان بغارت قلاع چناران متفرق
شده بودند ایلخانی خراسان و بهادران زعفرانلو و سواره رکابی بسم از کرداه عنانها سبک و رکابها گران کردند سپکبار مارهای جانگزا را
از زهره های جان ربا تهی نمودند و مجال قتال بترا کمه سرخسی و سواران شهری ندادند تیغ بیدریغ در آنها نهادند جنبکی عظیم در پیوست و جوی خون
جریان گرفت شکستی فاحش در سواران شهری و ترا کمه روی داد کل اسرا را از ایشان استرداد کردند و بقتل و اسر آنان پرداختند علی الجمله
ششصد نفر از سواره شهری و سیصد تن از ترا کمه گرفتار شدند و بسیاری از سواران شهری بقرای و بقاع چناران متفرق شدند و اما
آن ملک یسار را اسیر کردند بار دوی والا آوردند سام خان ایلخانی با فتح و فیروزی وارد اردوی نواب امیرزاده آزاده حسام السلطنه گردید
دویست نفر از ترا کمه بمکرشان در حضور نواب والا گردن زدند و دیگر از با طوار مختلفه بدار البوار فرستادند از این پس احدی از ترا کمه سرخس و غیره

پای در خراسان ننهاده و سواره شهری نیز یارای بیرون آمدن از شهر نداشته و فتوری و قصوری در نسیان کار سالار روی داده و بفکر محافظت شهر افتاده و امالی اردو نیز امر محاصره را شدید و محکم و عرصه بر شهریان تنگ کردند پس بحکم نواب اشرف والا مقرر شد که شبانه افواج ثلثه جدیده در پیش روی دروازه نوقان سنگر پیش برند روز دیگر که سالار و بهادران شهری از این کار مطلع شدند بهیئت اجتماعی از شهر بیرون آمده بر سنگر هجوم آورند چون سرکار نواب والا از پیش بینی و هوشمندی دانسته بود که فردا سپاهیان شهر بر سنگر جدید هجوم و یورش خواهند آورد و اهل سنگر را از اتمام کار خود مشوش خواهند ساخت من باب الحزم بقایای عساکر اردو را برداشته با چهار عراده توپ و دو هزار سوار جرار بمدافعه سپاه سالار اشتغال جست تا افواج جدیده سنگر خود را باتمام رسانیدند و در آن نشستند دیگر روز نیز تمامی اهالی شهر با سالار و امیر اصلان خان بیرون آمدند و نواب حسام السلطنه و بزرگان اردو در برابر آن جماعت بجنگ صف زدند تا قریب بغروب منازعه در پیوسته بود و از سنگر هم گروهی بامداد آمدند شیشه امید شهریان بر سنگ آمده مایوس و مخذول باز گشتند روز دیگر باتمامی اهل شهر بیرون آمدند و بقصد خرابی سنگر جنگی عظیم کردند از طرفین دود توپ و تفنگ و فریاد غریو و غرنگ از یکدیگر نمی گسیخت تا نیم ساعتی شب جنگ اتصال داشت بالاخره محروم شهر باز شدند چون سنگر مستحکم گردید نواب والا فوج مراغه حسین پاشا خان بن احمد خان چکلر پکی مراغه که سپر تیی دلیر و جنگ آزموده بود بحارست سنگر گذاشته افواج اردوی جدید را از سنگر بیرون آورد اردوی آنان را از پهلوی اردوی بزرگ حرکت داده بحوالی دروازه پائین خیابان که طرف شرقی شهر است جای معین مقرر فرمود و جا بجا شدند و اطناب خیام افواج بنظام چون تار و پود بیکدیگر اتصال یافت بحکم نواب والا مقرب الحضرت الخاقان عبد العلی خان سرهنگ توپخانه که ثانی سام زمان و همرتبه پیران و هومان بود باتش عراده توپ شهین تن بحافظت آن اردو معین شد و در آنجا متوقف گردید و چون از اردوی بزرگ نواب حسام السلطنه تا این اردو یکچهارسه ربع فرسنگ مسافت بود و کاه کاه متردین این اردو را در عبور و مرور از مخالف مخافت و پشت دروازه نوقان خالی بود در مقامات و محال خوف و خطر برجهای بلند ساخته شد و از تفنگچیان بلوکات مشهد جماعتی دلیر در هر برج نشاینده آمد که اهل کمین در آن سرزمین دستبردی نتوانند و دولتخواهان شهری پیغام کرده بودند که دیوار قلعه سمت پای چنار را چندان استحکام و استواری نیست اگر جمعیتی بدین جای آورید و توپی چند بر آن جدار نامستوار برزنید عجب نباشد که ویران کردد و بهنگام یورش بتسخیر شهر آسان شود نواب اشرف امیرزاده حسام السلطنه در اندیشه افتاد که افواج ثلثه را در میانه اردوی مخصوص خویش سنگرها ساخته بنا بر مصلحت مذکوره بسنگی دهند و در آنشب که عزم این حرکت جزم گشته بود واقعه دیگر روی داد و فرستاده میرمحسن خان خوافی رسیده از آمدن سه هزار سوار ترکمان مروی بجانب مشهد مقدس اعلام و اخبار نمود ذکر محاربه سام خان ایلخانی و عباسقلی خان بادکوبه با تراکمه مرو و هزیمت یافتن تراکمه چون با بلاغ میرمحسن خوافی معروض و معلوم افتاد که سواران تراکمه مروی از دهند ها و قراولخانها کذشته در محل موسوم بمیل ایاز شش فرسنگی شهر رسیده اند بحکم نواب مستطاب حسام السلطنه دو هزار نفر سرباز مستعد خصم انداز نسبر تیی عباسقلی خان بادکوبه که سرداری دانا و جسور بود و عراده توپ و قورخانه مضبوط و سوار زبده اردو والا را بسرداری ایلخانی سام حسام سام خان کردز عفر انلو و سایر سرکردکان اردو بجانب سنگ بست که میل ایاز دران سمت است روانه داشت دران شب دیجور سریع تر از ماه و کرمتر از برق قطع طریق میکردند علی الصباح هنگام استوای آفتاب در وسط السماء بسپاه تراکمه رسیدند مدت دو سه ساعت شور مصاف تافته بود و کرد و کردان چون کرده نان در آن شور تافته گشته محاربتی صعب و مدافعتی سخت اتفاق افتاد بیمن طالع فیروزی مطالع شاهنشاه اسلام فتح و نصرت سام خانرا روی داد یکصد تن از تراکمه بقتل آمدند و یکصد کس اسیر شدند لمؤلفه بقایای آنروز بر شتکان همی مویه کردند بر شتکان افغان و خیزان شتابان و کریزان روی بصحرا و خال نهادند کرفتاران تراکمه بعد از ورود باردو تمامی بسیاست رسیدند و روس منحوس ایشان پایمال سپاران روی را در میدان ارک مبارکه بنظر اولیای دولت رسید مهدیقلی بیک تفنکدار که حامل این نوس بود انعام خانی یافت و از جانب شهریار قدردان خدمت شناس بنواب والا حسام السلطنه و ایلخانی خراسان و سایر بزرگان شقدات و تلطفات شاهانه رفت و نواب والا پس از این فیروزی چنانکه در اندیشه داشت افواج ثلثه را با اسباب سنگر سازی میانه اردوی بزرگ و سنگر نوقان برده سنگر محکم زدند و باسیتانی عالی بنا کردند که میان شهریان بدیدار بود و مقارن این حال از دار الخلافه طهران حاجی محمد یوسف خان بن حاجی قاسم خان مرحوم تبریزی سرتیپ فوج قراجه داغی با فوج خمسه بسرهنگی بوتکل خان و چهار صد سوار کلیائی و سه عراده توپ و پانصد بار قورخانه وارد اردوی والا شدند فوج مزبور را بکعراده توپ بچده پوند بسنگر پائین خیابان

متعلق بعباسقلی خان بادکوبه بسرپرستی افواج خوئی فرستادند و توپ نکور را برفراز باستیان سرکوب شهر برده بجهة استحکام ضرورت مستقر داشتند ما پنیره
خاقان صاحبقران محمد حسن خان سالار کفی الواقع دلیری بود رستم شعار بهیچ روی در کار مقابله و مقاتله و منازعه و مدافعه سر موئی مسامحه
جایز نمیدانست و در برابر هر سنگری دو سنگر خاکی پیش روی خندق میساخته و تفنگچیان مردانه در آنها می نشاینده روزی نبود که از دو طرف
جنگهای سخت اتفاق نمی افتاد و جلادتی روی نمیداد کفتی در آن مرز چون در سیستان فرامرز است یا چون پیران در توران و در ستان در ایران
زیاده از دویست جنگ مردانه با اهالی اردوی نواب والا کرده بود شب و روز بتاخت و تاز و محاربات با اهالی سنگر وارد و میگذرانیدند بسوارانی
مرو و کلات و خراسان در خدمتش الشرام رکاب داشتند فرزند ارجمندش امیر اصلانخان که با بش قاجار و مامش ترکمان بود در جلادت و تهور
در شادت و تمرعدیل سهراب و بدیل پژن بود و بر کوهه زین چون آتش بر زین جهانی میسوخت و عالمی می افروخت مدت یکسال رشته اقتتال انفصال
داشت و تیغ خراسانی بقطع و فصل مفاصل دلیران همت می گماشت طول زمان محاربات کمتر از شجاعت امتداد نمیافت و غالبا از طلوع آفتاب
تا غروب آن سیر جهانتاب بازار محاربه گرم بود و دیده عزرائیل در قبض جان بی آزرم متحیرا از کثرت ضرب در حرب فلول حاصل آمد و طبعا از غایت
درنگ در جنگ ملول شدند الحاصل بعد از قرار گرفتن افواج جدید در حوالی دروازه سدید پامن چنایان عشوری محکم و وهنی کامل حال شهریار اشتمال شد
و نواب الامادة محاصره را محکمتر خواسته دو دسته از سربازان کروسی و خوئی و بهمدانی را بیکدیگر مخلوط کرده بتصرف قلعه خرابه که در یکمیدانی اردوی جدید
بود و در جانب جنوب اردو واقع و محاذی دروازه مذکور و در نیمفرسنگی شهر مشهد مامور فرموده پنجاه تن از شجاعان لچیان حاجی مهدیقلی خان برادر محمد
خان قرائی با دو فوج قرائی در آنجا ساخلو گذاشتند و در قلعه عسکریه یکفرسنگی شهر نیز چهار صد سوار و دویست نفر از سربازان قرائی بسرکردگی عبدالله
خان سردار پسر شمس الدین خان افغان هراتی گذاشته که دور شهر را محصور کنند زیرا که در نزدیکی شهر دو جای محکم بود یکی مصلی و دیگری کاروانسرای
بابا قدرت و هر دو محکمه را شهری سنگر و خندق ساخته و مستحفظ بسیار در آنها نهاده و اگر عساکر اردوبان او محکمه یورش برند همانا بقدر یورش
بردن بشهر بهم ائتلاف افواج بودی بحکم نواب والا در نیمفرسنگی شهر و آنطرف شهر نیز سا خلو گذاشته بمحاصره امر کردند از این پس عبور شهریان بخارج
صورت امکان نیافت و بلوکات آنطرف شهر نیز که سوجن و سرجام وارد مه باشد بتصرف اولیای دولت در آمد و شهریان محصور شدند بدور
اردوی والا و اطراف شهر خانه و بازار و دکان و کرباسها ساخته شد و فی الواقع شهری در خارج شهر بنیاد نهاده آمد ما محرم الحرام بعزاداری ایام
والا مقام و دعاگوئی دولت شاهنشاه اسلام گذشت و در پانزدهم از جانب ظهیر الدوله یار محمد خان حکمران هرات که از تبعه دولت ابد مدت شاهنشاه
ایران بود شصد سواره افغان و هزاره بملازمت اردو آمد و سواره سابق را نواب والی والاحسام السلطنة الاعلی با جوایز انعام و تشریفات گرانبها
مرخص بهرات فرمود و از حسن خدمات ظهیر الدوله اظهار تراضی رفت و مقرب الخاقان اسکندرخان قاجار که بر پیش سعیدی همراهان نواب والا
مامور بود چون بروفق رای والا رفتار نمود بعد از عرض بخاکپای مبارک حضرت شاهنشاهی احضار بحضور اعلی شده خان والاشان محمد ناصرخان
قاجار دوالو بن محمد ابراهیم خان سردار مشهور با جماعتی موفور بموافقت نواب والا و سرداری اردوی بزرگ مامور گردید ذکر ماموریت مقرب
الخاقان محمد ناصرخان بن محمد ابراهیم خان بن حاجی جانمحمدخان قاجار دوالو بسرداری خراسان و تقویت امور
نواب مستطاب امیرزاده معظم حسام السلطنه سلطانمراد میرزا والی والای خراسان و واقعات آن ایام نصرت
بنیان چون حقیقت حالات و محاهی واقعات خراسان بعرض پادشاه جمجاه فلک بارگاه سلطان ناصر الدین شاه قاجار رسید
بمشاورت امیر کبیر اتابک اعظم و جناب اعتماد الدوله چنان صلاح وقت دانستند که مقرب الخاقان محمد ناصرخان قاجار دوالو را که پدر بزرگ
بسرداری لشکرکشی پرورده بود روانه خراسان نمایند و به پیشکاری نواب والا مخصوص سازند لهذا سپاهی جرار در خدمتش مامور داشته روانه
فرمودند و مقرب الخاقان عباسقلی خان ولد محمد زکیخان نوری سردار سابق فارس و کرمان که در این ایام سرپرست افواج بود و در جلالت و
جلادت معروف همراهی و مقرر شد و عالیجاه حیدرعلیخان سرهنگ فوج ششم بیزدی با انضمام چند عراده توپ کوه پیکر نیز در این جنبش را
برکرمت بعد از قطع فیافی بحوالی مشهد مقدس رسیدند و شرح حال بخدمت امیرزاده پیمال معروض داشتند و روز چهاردهم شهر صفر از
شرف یاب دوسرجام بعسکریه وارد و مقام کرفت پس از استحضار نواب والا شخطی بسردار معظم الیه مرقوم داشتند که فردا پس از قطع طریق و
نزول فریق در چمن طرق و تراق جویند تا روز دیگر شرایط استقبال بظهور آید و این نوشته وقتی رسید که عسکر سردار قاجار در حرکت بود و بسوی

عسکریه همی آمد سالار دیده از جانب عسکریه قشونی می آیند از طرف اردو خبری نیست فرصت غنیمت شمرده با توپخانه و سواره و پیاده خود از شهر بیرون آمده راه بر آن سپاه
بربست فوج خسته راه سپرده بمنزل نرسیده بصورت بمدافعه بایستادند و از دو سوی نعره توپ آسمان گرای گردید علی خان قراگوزلو و عبد العلی خان سرتنگ
توپخانه و چهار عراده توپ بزرگ روانه شده وقتی رسیدند که سواره شهری داخل سپاه افواج شده بود و خان سردار نیز با ابوالجمعی خود بکار جنگ سرگرم
بودند ایشان از پشت سر قشون شهری در آمده بضرب توپ و تفنگ قشون شهر را از میان افواج بیرون کرده قشون سالار روی بدیشان نهادند امیر اصلان
خان پسر سالار و عباسقلی خان دره جزی هر دو پیاده شده سپاه را بجنگ آهنگ همیدادند نواب اشرف والا نیز با بزرگان عسکر و دلیران لشکر در رسیدند
محاربتی عظیم پیوسته شد جمعی کثیر از طرفین قتیل و اسیر شدند و از آن هنگام تا سه ساعت از شب گذشته همگانه جنگ گرم بوده و محمد باقر خان شاهیون
افشار گلوله بر ران خورده آخر الامر بدان جراحت درگذشت علی الجمله بعد از رفتن شهریان بشهر نواب والا باردوی سردار قاجار رفته شنگری که لازم بود بستن
فرمود و بعد از دو سه روز صلاح چنان افتاد که عساکر اردوی سردار قاجار از عسکریه حرکت کرده و از طرف کوه سنگی گذشته روبروی ارک را محاصره فرمایند از
چین حرکت تا ساعت ورود جنود سالار و شهری لاینقطع با سپاه سردار بجنگ اشتغال داشتند تا نزدیک کوه سنگی رسیده فرود آمدند و محل اردو را مشخص نموده
و آن اردو را بمقرب الخاقان عباسقلی خان سرتیپ واگذاشته سردار خود باردوی نواب والا آمدند و برتیق و فتق امورات لازمه پرداختند و سرکار نواب والا
و سردار قاجار چنان صلاح دیدند که این افواج جدید اطراف ارک و دروازه ارک را بمحاصره میان گیرند لهذا اردوی آنها را از کوه سنگی حرکت داده در یکمیدانی
ارک که توپ ارک بدانجا نمیرسید فرود آمده از آن پس بنای سنگر نهاده و با اسباب سنگرسازی این سه فوج با سه عراده توپ بهزار قدمی ارک فرستاده دند و جه
دادند آنها هم بسنگر و مارپیچ پرداختند از سنگر دروازه سراب تا سنگر ارک یکربع فرسنگ نیاده نبود اشرار و الواط شهر پس از ملاحظه این حال در نهایت
چالاکی میانه سنگر سراب و سنگر ارک و سنگر خاکی ساخته در غایت محکمی تمام کردند و تفنگچی در ان هر دو نشاندند که تردد اهالی سنگر سرابی را بسنگر ارک مانع شوند
بحکم نواب والا حسام السلطنه اهالی اردو نیز مجددا سنگری ساختند و پیاده و تفنگچی کوه پایهای خراسانزاد در آن جای دادند و در مقابل آنها نشاندند که از عهده
یکدیگر برآیند و با اهل اردو متعرض نگردند و تردد این سنگرها بآن سنگرها مانع شوند بعد از آرام گرفتن اردوها و اتمام سنگرها دو لشکر اهالی شهری از شهر اعلام کردند که
عرصه بر اهالی شهر تنگ شده و بهای آذوقه بالا گرفته و کندم در شهر اصلا وجود ندارد و گروه مردم شهری هم از تعدی و تطاول الواط و اشرار روزی
و هزاره بستوه آمدند و بتسلیم کردن شهر تن در داده اگر محافظین سنگرها نزد یکتر نشینند اهالی شهر بفریاد و قشه خواهند برخواست و کار سالار اختلال خواهد یافت
لهذا بحکم نواب امیرزاده حسام السلطنه سرهنگان و سرپرستان و ارباب مناصب هر یک سنگر خود را پیش برده چون موران رخنه کرده قرار مورچال و بنای
مارپیچ را گذاشتند و همه روزه قشونات شهری در هر سنگری مینا و جنگ و هرزه انداختند که ملازمان سرکار والا از پیش بردن کار سنگرها و اتمام مارپیچ باز نمانند از این
غافل که این افواج دریا امواج روزگاری در خدمت شهریار رزم آزمای منصور نایب السلطنه سپاه کش مغفور عمر را مصروف اینگونه خدمات نموده سنگرها را
پیش برده اند و آماده محاربه و مضاربه اند چون شهریان بنیاد کار خود را خراب و دریای امید خود را سراب دیدند اضطراب تمام بحال آنان راه یافته
استدعا کردند که روزی چند صبر نمایند و حسین پاشا خان سرتیپ را بفرستند که با او قراری دهیم حسب الامر والا سرتیپ بملاقات آنها پرداخت از آن مقاولا
فایدتی متصور نگردیده باز گشت و متعهد گردید که اگر نقدی رود و بسر باز انعامی بکرمت شود و سنگر محکم خاکی مقابل سنگر نوقانرا متصرف در آوریم نواب
حسام السلطنه قبول فرمودند که دویست تومان نقد و یک جعبه تفنگ دولوله انگلیسی و یک راس اسب خاصه صد تومانی و یک طاقه شال ترمه کشمیری و چهار
صد نشان طلا و نقره بحسین پاشا خان سرتیپ و فوج او مرحمت شود اما چون شهر محصور شد و علوفه و آذوقه مردم سالار کمیاب گردید سالار از علما و عظای شهر
اطمینانی نداشت و در اینوقت حاجی میرزا عسکری امام جمعه مکتوبی بحسام السلطنه فرستاده و فرستاده او بدست کسان سالار گرفتار شده مکتوب او را بگرفته
بسالار دادند سالار از مواضعه علمای شهر با شاهزاده مشوش شده امام جمعه را بگرفته و لشکریان مروی سپرده که نگهبان او باشند و مبلغ چهار هزار تومان
زر مسکوک از او بمصادره بگیرند و حاجی میرزا هاشم را لشکر جامی سپرده و میرزا صادق ناظر حضرت رضوی و حاجی میرزا کریم وکیل و میرزا محمد تقی را
بدست ولیخان دره جزی محبوس داشته مردی مجهول را که باقر علی نازک مینا مند با جمعی اشرار بخزانه حرم فرستاد و او یکی از همراهانش حکم داد که در خزینه
بشکند و آنچه در آن است تصرف کنند آنمرد قبول نکرده باقر خنجری بر سینه او زده او را بکشت و بلکه پای در خزینه بشکست و هرچه بود بر گرفته نزد سالار برد پس
بفراز باره شهر شد گلوله توپی از خارج بر سینه او آمده نیمه تن او را بهوا متلاشی کرد سالار باچنین آشوبی متنبه نشد فتاد یل ذهب و فضه و دیگر ادوات
زرین و سیمین را بدار الضرب فرستاد و بنام پادشاه عهد سکه زدند و بتر اکمه و دیگران بداد چنانست و ده هزار تومان زر مسکوک برآمد عجب تر اینکه هرچه از

از موقوفات برمیگرفت ادای آنرا برذمت علمای محبوس مینهاد و از آنان بحیلی محتوم بخانمی سند گرفته بخدام می سپرد تا وخامت این اعمال مایه نکال و زوال او گردید

ذکر محاصره شهر مشهد و تسخیر سنگرهای شهری و اضطراب اهالی شهر و شفاعا انگیختن و مطیع شدن حسین پاشاخان

سریتب مراغه که مردی دلیر بجنب است تعهد این خدمت کرده از خدمت نواب والا رخصت یافته بمکان خود بازگشت سربازان خود را دلگرم کرده مستعد دو سنگر مذکوره اقدام و رزید از طرفین آتش مصاف و مضاربت و شعله خلاف و محاربت برفلک اثیر رسید طنطنه غرش توپ و تفنگ و ولوله در عالم افکند سریتب دلیر روی بازنگردانیده حملهای قوی برد و بادک کرد و فوری سنگر را مسخر کرده جمعیر القتل رسانیده و یکصد و پنجاه نفر شخانچی را اسیر کرده دو ساعت و نیم از شب گذشته خبر این فتوح عظیمه در اردوی والا معروض افتاد چون جماعت شهری مطلع شدند باز دحام تمام از شهر بدر آمدند و بر سر سریتب رفتند مقرب الخاقان محمد ناصرخان که بروزگار ایالت جلادت و جلالت موروثی و مکتسبی جمع کرده بود با سواره و پیاده بسیار از اردو بامداد حسین پاشاخان دلیر رفته شیاهیان شهر را بگریزانیده و بکمال ثبات تا صباح در آن سنگر توقف گزیند دیگر روز نواب اشرف والا حسام السلطنه با امرای اردو بر سر آن سنگر رفته از این کار بزرگ عظیم متعجب شد و بدانچه موعود بود از نقد و جنس و اسب و تفنگ و نشان حسب المقرر وفا فرمود مرحمت و مکرمت بسیار با آن فوج بظهور آورده همه را خوشدل ساخت و ظهور این خدمت مایه عزت سریتبان دیگر گشته یکایک کمر خدمتگذاری و جان نثاری بر میان جان بستند و هر یک سنگرهائی که در مقابل آنها معین بود یورش برده بتصرف درآوردند چون اهالی شهر دیدند که همه روزه از بحر محیط دولت قوی شوکت حضرت شاهنشاهی خلیجی عمان وار روی بجرائی آن دیار دارد و چشم از دنبال جیش و لشکر از قفای لشکر و توپ از زورای توپ و سردار از عقب سردار از تسخیر خراسان همیرسند و کار محاصره به شکی کشیده و عما قریب شهر مسخر خواهد شد و جوی خون از شیریان شیران ژیان جریان خواهد یافت و عساکر نصرت مآثر را دم بدم و لحظه بلحظه فتح و فتح و ظفر در ظفر است نفسها سرد و لبها خشک گردیدند و در فکر انجام کار خود افتادند عظمای شهر و زعمای قوم و اعیان حشم و طبقات خدم و وجوه متجنده و گروه متمرده با یکدیگر ملاقات و از هر در مقالات کردند و کنکاج آراسته و نشسته و گفته و شنوده مصطفی قلیخان افشار و بهادرخان جامی و آقا باباخان فراشباشی کریم دادخان و پسکلر سکی هزاره و عموم رجال پیاده و سواره نیز دعباسقلی خان دره جزی رفته سخنان گفتند و برای العین مشاهده کردند و معاینه نمودند که خورشید عمر ما بر لب بام است و شیشه امیدها قرین انصرام دانستند کاخر این روز شب میرسد این صبح بشام از کار گذشته ندیم ندم شد و قرین الم گشته و گفته نظم سخت شد کار و دریغا که هوسها همه سست سوخت جان از غم و آوخ که طلسمها همه خام آخر این شیشه بسین آید و این شیشه بسنگ آخر این می رسبوریزد و این شهد زجام بالکلیه متفق الرای و الکلمه شده که در دامن توبه آویزند و خاک بر سر غفلت ریزند روی بار دوی والا نهند و از آن سنجه جانگزا و ار هند در فکر شفاعتی بودند و طلب وساطتی مینمودند از طرف خارج شهر نیز افواج نظام دمبدم بجانب داخل قدم فراپیش مینهادند و بمارپیچ و مورچال تقدم مینمودند و همت می بکماشتند و خندق می بنا شتند غلغله شادی بر فلک میرسانیدند و ولوله دلیری بر سپهر میکشیدند سالار از آن کار رشوش شده در باره همکان بغایت بدگمان گردیده بمشاورة رجب بهادر مروی قصد کرفتن عباسقلی خان دره جزی کرده او نیز از او بکلی مایوس شده نیت خود علانیه کرده آدمی از داخل بخارج فرستاده از اطاعت خود و دیگران پیغام داده مقرب الخاقان سام خان ایلخانی را شفیع انگیخته استدعا کرد که نوعی شود که قتل و نهب و غارتی در شهر روی ندهد تا ابواب شهر مبسوط و سالار بار مقبوض افتد از جانب سرکار نواب حسام السلطنه اطمینان خواستند و استیمان جستند و میرزا اسمعیل نویسنده ایلخانی که مردی مهذب و دانا بود و در این امورات مجرب و بسنا باستمالت ایشان بشهر رفته اطمینان داد و استیمان یافت و باز گشت و باز گفت تا دروازه نوقان عباسقلی خان دره جزی و سام خان ایلخانی ملاقات کردند حسب المقرر دیگر روز سرکار ایلخانی خراسان بسمسام خان سرتیب و چراغعلی خان کرمانشاهانی و عباسقلی خان کرد جهان بکلوبر در مشهد رفته با عباسقلی خان دره جزی و بهادرخان جامی و باباخان فراشباشی و کریم دادخان و پسکلر سکی هزاره و دیگر اعاظم و ارکان محلس معاهده انعقاد دادند و شرطها محکم کردند که شهر بدهند و شهر یار بگیرند و متمنی شدند که بغارت اشاره نرود و بقتل فتوی ندهند و در هتک ستار و فتک اشرار مبالغه نورزند و حدود و فروض بهر گونه که باز بنیا لایند و خدود و فروض را چون گونه اما بار نمایند نواب اشرف والا حسام السلطنه چنانکه مرضی آنان بود وثیقه داد و مست بر همکان نهاد

ذکر فرار محمد حسن خان سالار لشکر مقدس و بیرون آمدن باردوی نواب حسام السلطنه رفتن و جزای اعمال ماضیه و انجام کار او

عباسقلی خان دره جزی و کریمداد خان هزاره و اراضخان سرخی مشهوره و سایر اعاظم مذکوره چون از سرکار نواب والا حسام السلطنه سلطانمراد میرزا والی والای خراسان و امنای دولت ابدمدت اطمینان کامل یافتند بهمراهی مقرب الخاقان سام خان

ایلخانی بن رضاقلی خان بن امیرکونه خان کرد زعفرانلو باردوی بزرگ آمده در کمال ضراعت و ندامت بمعذرت جرایم ماضیه اظهار ابتهال و انفعال نمودند نواب والا که از عفو ذاتی و کرم فطری اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه بلند همت پاک فطرت صافی طویت استحضاری تمام حاصل داشت با میثه اغماض ملوکانه ایشان را بمراحم و اصطناعات شاهنشاهی امیدوار ساخته تا در اتمام خدمت کرم دل شوند هریک را بخلعت و تشریف شایسته مفتخر فرمود و آنشب همه را در اردوی والا بعزت نگهداری نموده ضیافت درخور کرد و همه شبانه چهارصد تفر از سربازان دلیر فوج قرائی بدروازه نوقان و بالاخیابان گسیل فرمود آن فوج سریعتر از موج سیل العرم بر در و بام بروج و بدبه خروج و علو جستند و در صداقت و ارادت و لوج و غلو نمودند علی الصباح که صباح روز نصرت و ظفر بود خوانین مذکور را بهمراهی ضرغام کنام مناعت و صمصام نیام شجاعت فرامرز زال همال و نریمان سام حسام سام خان ایلخانی و سرتیپ صداقت شعار سام سام خان روسی و عباسقلی خان کرد و چراغعلی خان کرمانشاهانی فرستاده جناب تاجبک اعظم با تمام و انجام آن خدمت بزرگ روانه فرمودند و ایشان نیز بعهد رفته وفا کرده خوانین را بشهر راه دادند و مردم شهر را مطمئن ساختند و دروازه‌های شهر را بتصرف چاکران دولت ابدمدت دادند و بهرچه توپ که در شهر و برج بود بتصرف مقربخان عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه مبارکه داده همه را باردوی والا تحویل داد سالار باردو وقتی خبردار شد که کار از کار گذشته ناچار بصحن مبارک درآمد و چنان داشت که صحن مبارک را مامن و مکمن خود قرار داده بقدر امکان در آن مکان خودداری کرده باشد شاید زورق شکسته و جوش روزی چند از غرقاب محیط فنا بسلامت ماند و فرصتی جسته خود را از شهر بیرون افکند و جانی بدر برد در جیب مروی تا آنگاه باوی موافقت داشت او را در حجره فوقانی از حجرات صحن مقدسه ثمامن گذاشته بفکر خلاصی خود افتاده در هنگامی که ایلخانی خراسان و دیگر خوانین در شهر بودند نزد آنان آمده اظهار اطاعت کرد وی را روانه اردو نمودند تا فراغتی حاصل کرده قراری در امر او داده باشند آنشب در حوالی خیمه ایلخانی مقام داشت دیگر روز یکی از اهالی شهر تحفه مهمی نزد ایلخانی میرفت رجب بهادر مرد برادر پهلوی خیمه ایلخانی دیده بوی دشنامی داده گفت آنچه با اهالی شهر از جور و عدوان کرده مکافات خواهی دید و همه بر تو مدعی خواهیم گشت این سخن بوالعجب مایه ترهیب رجب شده چه که از اعمال و قبیحه و افعال فضیحه خود با اهالی شهر استحضار تمام داشت طپانچه که پرکرده بود در زیر زنخدان خود خالی کرده هلاک شد نعش او را از خیمه بیرون افکندند و کودکان شهر مطلع گردیده ریسمان در پایش کرده جسد او را بهر کوی و برزن کشیدند تا هر مرد و زن براو سنگ بیاریدند جسم او را استان شهر پس از پنجروز بیرون افکندند تا سکان او را بخوردند و زبان زمانه با او خطاب پرعتاب کرده همیگفت نظم چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات اما سالار باردو متوحش در حجره نشسته کیتی در مدنظرش تیره بود جمعی از علمای شهر آمده او را از بودن در آنجا منع کردند اول سخنان خشونت آمیز گفت جناب میرزا عسکری برآستف که تو خاک این شهر را بباد دادی و حرمت این قبه شریف نگاه نداشتی کسی ترا در اینجا نگذارد و بیرون رفت پس چراغعلی خان نخدمش رفته سلام کرده جواب شنید سالار باردو آنهمه نخوت و بطر خود را در معرض خوف و خطر دید از او پرسید که اکنون چاره چیست پاسخ داد که آنگاه که شرط نصیحت بجای آوردم و ترا بر فرش طهران و خدمت حضرت سلطان تکلیف همیکردم پذیرفتی اکنون که بیکباره کار از چیز چاره بیرون رفته باید بهر ویره و ترا او شفیع بخدمت نواب حسام السلطنه شرفیاب سوی و او را شفیع جرایم خود سازی گفت بر من تکلیفی عنیف و سخت است که با این همه خلاف و گزاف و لاف و مصاف اکنون بدان اردو روم چراغعلی خان گفت که در اردو با فرقی نیست چه مجموع مانند نور شموع با یکدیگر با اختلاف پیکر صورت اتحاد دارند و چاکران حضرت یک شهر یارند در اردوی سمسام خان روسی که مراد در آنجا مقام است درای تا چاره در کار شود و شرح حال بخدمت امیر بی همال بنگارم بلکه رفاهی و خلاصی روی دهد گفت چندی هم اینجا نشینیم تا چه شود جواب داد که حرمتی بر روضه امام همام باقی نگذاشتی و کشتن جمعیرا در اینجا روا داشتی فتا دیل زربن و سیمین آنحضرت را بگداختی و بر اشرار و الواط و تراکمه مبذول داشتی اگر خدام حضرت نرانند نسوان این شهر تنگ دارند علی الجمله دی مایوس گردیده اضطرار ا بخروج از شهر تن در داده چهار اسب پالانی بهادر دند سالار و برادرش محمد علیخان و دو پسرش امیر اصلان خان و یزدان بخش خان از شهر برآمده بارد و رفتند و بماندند و مدت چهار روز در عین درد و سوز بودند و حسین پاشاخان مراغه مستحفظ ایشان همبود پس از آنکه انتظامی تمام در امورات شهر روی داد سربازهای نشسته از سنگر با برخواستند و هر فوجی خاص با بنام و خلعت اختصاص یافتند چون از مصادره نواب حشمة الدوله و مقابله سالار باردو عامه متجنده آن دیار ارک خاصه خراب بود بتعمیر آن اشارتی رفت و نواب والا امیرزاده دلیر آزاده معظم جمجاه السلطنه والی خراسان بباغ اصف الدوله اللهیار خان قاجار والد ماجد سالار نزول فرمود و مکرر بزیارت حضرت

چون چندین خانوار مروی از عهد خاقان مغفور تا این زمان در مشهد سکنی داشتند و خالصا مصدر شرارت بودند بکوچانیدن ایشان از شهر حکم شد

سلطان الاصفیا والاولیا علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا شرفیاب شده شرایط تعظیم و تکریم و تبجیل بظهور آورده باسدنه و خفظه و خدام آن والا روضه بطحا احترام بحمال انعطافات و تکریمات و تشریفات ثابت کرده عالیجناب شیخ عبدالرحیم برادر بهبودی را بمصدری امورات سرکار فیض مدار اعلی مقرر داشته و خلایق مطمئن و امیدوار شدند و هر کس بکار خود مشغولی کرده نقوش کینه و دیرینه از الواح هر سینه محو و زایل گردید رعایا و بریا همگی در مهد امن و امان غنودند و بدولت ابدمدت شاهنشاه فلک جاه دعاهای بی ریا نمودند تحفظ شهر بعهده عباسقلی خان بادکوبه مقرر شد و با فوج خولی و کروسی و همدانی مراورا بحافظت شهر و محارست خلق مامور گردند و نهایت دیانت و کمال صیانت از قوه بفعل آورده بقایای اشرار کفار شهر بتدریج گرفتار شده کیفر یافتند و باشارت امنای دولت قوی شوکت محمد حسن خان سالار فرزند جوان دلیرش امیر اصلان خان و برادرش محمد علی خان دریغان جوانی و عفوان او ان کامرانی در شب دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الآخره جهان فانی نابود را بدرود کردند و سالها سالار والا را که سالها بصداقت و وحدت بدین دولت ابد مدت خدمتگذاری نموده بود از خام کاری و جهالت شعاری خود بدنام نمودند و متعلقین سالار بارا بحکم حضرت شهریاری قاجار متعرض نگردیده بایزدان بخشی در طهران با قربای ایشان سپردند اگرچه فی الحقیقه حضرت شاهنشاه اسلام پناه قلبا با تلاف سالار راضی نبود ولیکن چون جمعی کثیر از اهالی ایران و بزرگان خراسان و چاکران اردو در این چند سال تدریجا در معرض هلاکت درآمده بودند هرگاه پادشاه ذیجاه با این همه تقصیر و گناه بدو ابقا فرمودی عموم اهالی ایران و غالب بزرگان و امیران نعوذ بالله همانا با کارگذاران این عالی درگاه دل بد کردندی چه که قریب پنج سال در ایام طغیان نابایست و عصیان ناشایست جماعتی کثیر فنا یافت و مبالغی خطیر زیان شد و از طغیان سالار معشر در امصار ایران فتنهای بزرگ برخواست و جمعی کثیر قتیل و اسیر شدند اگر نه چنین بودی با وجود قلب پاک و وسعت خاطر صاف و علو پایگاه همت بلند شاهنشاه مجاه بدیده عفو و اغماض در او نگریستی و چون این اخبار بدار الخلافه طهران رسید اهالی صداقت قرین این شهر که زاده و پرورده قرن است بدیدار این دولت ابدمدت چشم روشن کرده اند بنای جشن و سور و شادی و حبور گذاشته شهر را آذین بستند و بعیش و عشرت نشستند چندانکه امنای دولت بیمی گفتند که سالار یکی از چاکران درگاه شاهنشاه قاجار است که گفران ورزیده و بکیفر رسیده این سور و سرور از چیست عموم خلایق پند پذیر فتند و از غایت ارادت قرب هفته بدین دیره راه رفتند تا حضرت پادشاه جمجاه خلایق را از این کار ممانعت فرموده علی الجمله از مصدر خلافت حکم محکم جاری شد که نواب امیرزاده حسام السلطنه هرچه از سپاهیان دولتی بادکوبه کاردار مامور دولتی خراسان بکار ندارند آنان که سکونشان در آنجا خدود و جولی ندارد معجلا بدار الخلافه فرستند لهذا فوج قراجه داغی و مراغه و شقاقی و ماکوئی و کروسی و همدانی و خولی و خمسه و عباسقلی خان سرتیپ بادکوبه و سواره آنچه بود بدرگاه آسمان جاه حضرت شهریار گردون وقار نمودند و فوج قزوین و فوج ششم تبریز را با هر قدر توپ که کافی بود نگاهداشته مابقی را با عالیجاه عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه مبارکه که مصدر خدمات بزرگ گردیده بود روانه دار الخلافه نمودند و سمام خان روسی را که طنطنه جلادت او بر فلک آبنوسی رسیده بود در خدمت نگاه داشت و چه دانا مردی بود حسن سلوکی داشت که با مخالف مذهب و بتباین مشرب در آن شهر وسیع چون در شهر ربیع در گذشت کافر و مسلمان و دانا و نادان بر او بگریستند و از فوت او بغایت اندوهگین شدند علی الجمله چون شرح خدمات صافی مشربان و زحمات صاحب منصبان و افواج منصور با عدد و عدت معروض و مشهود رای امنای دولت ابدمدت افتاد الله قلی خان مکری بالشناهای اعلی باهره بلند پایه و خلعتهای فاخره گرانمایه و ارقام و احکام و مناشیر و طوامیر بخراسان رسیده هریک از اعاظم مورد الطاف و اشفاق شاهنشاه آفاق شدند فرمان مرحمت آمیز میمون و خلعت لقب مذکور و نشان صورت همایون حضرت پادشاه ظل الله و شمشیر مرصع و جبه ترمه شمسه مرصع خاص نواب مستطاب اشرف والا حسام السلطنه بود و مقرب الخاقان مشیة الامراء العظام سردار و پیشکار محمد ناصرخان قاجار نشان الماس و فرمان الفات و جبه کشمیری اعلی اختصاص یافت سرکار سام خان ایلخانی نشان مرصع یافت و همگذا عباسقلی خان نوری خلف الصدق محمد زکیخان سردار مشهور مغفور نشان اخص و فرمان و خلعت خاص اختصاص یافت هم عباسقلی خان دزه جزی منصب پیشکلاری شهر مشهد مشهور و خلعت و منشور مفتخر و مسرور آمد و عبدالعلی خان سرهنگ خاصه توپخانه مبارکه نیز با نشان

مرجع مخلع و مرخص شد سام خان روسی و تیمور پاشا خان ماکوئی و قاسم خان قراباغی نشان و خلعت سرتیپی یافتند و حیدر علی خان محمد ابراهیم خان و حسن خان بخلعت سرتیپی مفتخر گشتند و سایر اعاظم خراسان بتفاوت درجات مخلع گشتند و چراغعلی خان بعد از ورود بشهر بمنصب قوللر اقاسی مفتخر شد و نشان سرتیپی یافت و مقرب الخاقان سام خان ایلخانی بخوشان رفته بتهیه سفر طهران مشغول و حسب الامر بخاکپای مبارک حضرت شاهنشاهی موصول قرین مباهات شده باعباسقلی خان کردمیرنجه بمشهد مقدس باز آمده مامور بتهیه تراکمه سرحد شدند چنانکه در مقام خود مصنف منصف این تصنیف و مؤلف این تالیف بیراد آن موارد خواهد پرداخت و شاهد حقایق آنرا براعین اعیان معاین و مشهود خواهد ساخت و بدایع وقایع جهان گذران عبرت را گذارش و بدستیاری و پایمردی خامه و آله بر صفحه و نامه عما قریب نگارش خواهد داد المؤلفه سخنگو رود دیر و زود از جهان سخن ماند ازوی عیان و نهان شبی گر نخسپم لحد بیم و باک که بسیار خسپیم در زیر خاک

ذکر ظهور فتنه سید علی محمد ملقب بباب و خروج پیروان او در خراسان و مازندران و محاربات ملا حسین بشرویه و تابعین و خلفای او و باقالی طبرستان و تعیین سوانح این ایام محنت فرجام سابقا مجملی از دعوی سید علی محمد شیرازی ملقب بباب و خلفای او در فارس و مکالمه نظام الدوله حسین خان صاحب اختیاران ملک با او و آوردن معتمد الدوله منوچهر خان او را باصفهان و بعد از آن بردن او بقلعه چهریق سلماس و خوی مرقوم افتاد اکنون بتتمیم ذکر او و ترقیم حال مریدانش بیاید پرداخت چون عقیده واهیه سید باب بواسطه جلفای خلفای او و پیروان پیروانش کوش زد شیخ و شاب شد کره و هی بی دیده نادیده کردن بر چنبر ارادتش نهادند و جماعتی نامطلع از مطالعه نوشته جاتش سر بر خط متابعتش گذاشتند و بهر شهر چنان شهره شد که نایب حضرت امام غایب صاحب الزمان در این زمان ظهور کرده و عما قریب حضرت منوب خروج خواهد فرمود اهالی ایران که زیاده از یکهزار سالست در این انتظار فرو مانده و با میدچنین روز کاری سر و جان بر باد داده چون این اخبار شنیدند بلا تحقیق از اطراف در جنبش آمدند و هر یک در شهری خلایق را به پیروی نایب دعوت کردند از جمله ملا حسین بشرویه که از علمای آنولایت بود در شهر مشهد مقدس بدعوت پرداخت و ظهور این دعوی در زمانی بود که نواب امیرزاده حمزه میرزا حشمة الدوله بعزم مدافعه سالار در چمن رادکان بسر میبرد و شهر مشهد مقدس شهری پر آشوب بود جماعتی خیر خواه سالار و کره هی ملازم آستان شاهنشاه قاجار بودند و چنانکه گفته اند که در بازار را آشفته خواهد مولانا فرصتی غنیمت شمرده در شهر مذکور در آمده باظهار تقوی و تقدیس و ابراز امامت و تدریس پرداخت و در اندک فرصتی از عوام الناس شهر امتی حاصل کرد و عزم خروج بسیف نمود سام سام خان روسی سرتیپ فوج را از کاردی اطلاع دادند و از فتنه تازه باخبر کردند وی عریضه بخدمت نواب امیرزاده والا حمزه میرزا والی خراسان نگاشته اظهار کرد که عالمی در این شهر آمده بموعظ و نصایح و سخنان مناسب خلق را بظهور نایب امام دعوت میکند و بیعت میگیرد و جماعتی بدو پیوسته اند و در میان علمای شهر اختلاف افتاده اند محاربه و پیکار بندد و در تهیه این کار زار و غالب مردم تیزبار افریفته و با خود یار کرده بیم آن است که بدین زودی افواج مامور به محاربت شهر مشهد مقدس نیز فریفته این مردم فتنه گر شوند و سر از جنبر اطاعت ما باز زنند سرکار والا حشمة الدوله فرمانداد که ملا حسین را گرفته باقراول روانه اردو نمایند تا این فتنه بخواب رود و چون بار دوی والا در آمد او را در خیمه منزل دادند و بر گرد او قراول نهادند و پس از چندی که در حرکت اردو بجانب عشق آباد مصلحت رفت او فرار کرده روی بمازندران نهاد و قریب سیصد چهار صد کس از معتقدین او بتدریج خود را بدو رسانیدند که در رکاب او با آذربجان رفته مریدان خود را از اطراف ایران و سایر بلاد جمع نموده در خلاصی سید باب و خروج بسیف مشغول شوند چون برامنای دولت واضح شد که عامه خلایق بجهه مجبوس بودن سید در قلعه چهریق در باب باب و علم و فضل او سخنان بلند میگویند و غالبا راه وهم و خیال می پویند تا مراتب نادانی و حیرانی او بر علما و جهلا مکشوف شود در ایامی که بحکم حضرت شاهنشاه فلک جاه محمد شاه قاجار نواب ولیعهد دولت ابد مهد علیه بایالت آذربایجان مامور شده بودند مقرر شد که سید را از قلعه چهریق بشهر تبریز آورند در خدمت نواب اشرف امجد والا شاهزاده ولیعهد علما اجتماع کنند از هر دری سخنی رانند و از هر بابی از باب سؤالی نمایند تا حقیقت علم و کشف و دعوی و معنی او مشهود و مکشوف عالمیان گردد چنین کردند در میان مجلس حضور سید علی محمد باب در تبریز و مکالمات علما با وی و سؤالات عالیجناب حاجی ملا محمود نظام العلما از باب و جواب او بتفصیلی که در آن ایام ۱۲۶۳ بوده واقع شده صورت آن اسوله و اجوبه بی محبت و عدوان و بلا زیاده و نقصان از خط جناب نظام العلما حاجی ملا محمود نقل میشود چون حدیث خلایق در اقرار و انکار سید باب در افواه افتاد با شارت شاهنشاه

حقایق آگاه محمد شاه که پیوسته با ارباب حال و اصحاب کمال توجهی کامل داشت و فی الحقیقه شهریاری شریعت دوست و حقیقت جوی بود و بتحقیق
امورات میپرداخت در حینی که ولایات آذربایجان خاصه نواب شاهزاده معظم و ولیعهد مکرم بود و حضرتش مدار السلطنه تبریز اقامت مینمود
سید باب را از چهریق به تبریز آوردند و در مقام تحقیق قال و حال او برآمدند چه که از نوشتجات او رسالها و خطبها در دست مردم افتاده بود
و برخی آنرا تالی فرقان مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید میشمردند و گروهی از معتقدینش او را امام حجت و فرقهٔ امامیه را شیعهٔ رسول خاتم
میخواندند لهذا بر حسب امر همیون اعلی او را بمجلس خاص حضرت ولیعهد دولت ابد مهد آورده علمای اعلام و فقهای اسلام حاضر شده با سید
بملاقات و مقالات پرداختند عالیجنابان آخوند ملا محمد ممقانی و حاجی مرتضی قلی مرندی ملقب بعلم الهدی و جناب حاجی میرزا علی اصغر
شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلما با سید بمحال احترام بطهران آورده در همسکام جلوس در مجلس حضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد مکرم
او را برخود مقدم نشانیدند و حضرت ولیعهد بذوی توجه و التفات فرموده پس از مدتی جناب نظام العلما افتتاح باب سؤال کرده بدینسان
گفت که حکم اعلیحضرت شاهنشاهی چنانست که شما ادعای خود را در حضور علمای اسلام بیان نمایید تا بتصدیق و تکذیب آن محقق گردد و
اگرچه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و حالی از غرض تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سؤال است اول اینکه
بر سنت و سیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اکناف و اطراف ایران منتشر شده از شماست و شما تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید
باب در جواب گفت که از خداست نظام العلما گفت من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگویید والا فلا سید گفت از من است نظام العلما
گفت معنی کلام شما که گفتید از خداست این است که زبان شما مثل شجرهٔ طور است پس روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود و روا از زبانی نبود
این همه آواز نیاز نشنه بود گرچه از حلقوم عبد الله بود سید باب گفت رحمت بشما نظام العلما گفت شما را باب میگویند این اسم را که بشما گذاشته
و کجا گذاشته اند و معنی باب چه چیز است و شما را معنی باین اسم هست یا نیست سید گفت این اسم را خدا بمن داده است نظام العلما گفت
در کجا در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدائی است نظام العلما گفت البته در اینصورت را ضی هم هستید
باسم خدائی معنی باب چه چیز است باب گفت باب انا مدینة العلم و علی بابها نظام العلما گفت شما باب مدینه علم هستید گفت بلی نظام العلما
گفت حمد خدا را که من چهل سال است قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب برسم مقدور نمیشد حال بحمد الله در ولایت خودم بسر بالین من آمدید
اگر چنین شد و معلوم من گردید که شما باید منصب کفش داری را بمن بدهید سید باب گفت گویا شما حاجی ملا محمود باشید نظام العلما گفت بلی
سید باب گفت شان شما اجل است باید مناصب بزرگ بشما داد نظام گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی است حضرت شاهزاده معظم
مفخم ولیعهد فرمودند که ما هم این سند را بشما که باید و امیدواریم و تسلیم مینمائیم نظام العلما گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده است العلم علمان
علم الابدان و علم الادیان در علم ابدان عرض میکنم که در معده چه کیفیتی هم میرسد که شخص تخمه میشود بعضی معالجه رفع میکرد و برخی منجر بسودا و ضم
غیثان میشود یا بمراق منتهی میگردد باب گفت من علم طب نخوانده ام حضرت شاهزاده اعظم ولیعهد اکرم فرمود که در صورتی که شما باب علوم
هستید و میگوئید علم طب نخوانده ام با آن دعوی منافات تمام دارد نظام العلما عرض کرد که عیبی ندارد چون این علم بسیط است و داخل
علوم نیست لهذا با بیت منافات ندارد پس وی بباب کرده گفت که علم ادیان علم اصولست و فروع و اصول مبدأ دارد و معاد پس بگویید
آیا علم و سمع و بصر و قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب گفت عین ذات نظام العلما گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات با علم دو چیزند
مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم یا از ذات و قدرت و همکذا علاوه باین ذات لا ضد له لا ندله لا مثل له علم که عین ذات است
ضد دارد که جهل باشد علاوه باین دو مفسده خدا عالم است پیغمبر عالم است و من عالم در علم مشترک شدیم مابه الامتیاز داریم علم خدا از خودش است
علم ما از او پس خدا مرکب شد از مابه الامتیاز و مابه الاشتراک و محال است که خدا مرکب نیست سید باب گفت من حکمت نخوانده ام حضرت شاهزاده اعظم
اعلم ولیعهد مکرم معظم متبسم فرموده و فرمایش و تکرار بحث را دانسته تکردند و سکوت نمودند نظام العلما بباب گفت که علم فروع مستنبط از کتاب
و سنت است و فهم کتاب و سنت موقوفست بر علوم بسیار مثل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق شما که باید قال را صرف کنید باب گفت
کدام قال نظام العلما جواب داد که قال یقول قولا پس خود بمانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت قال قالا قالوا قالت قالتا قلن
و رو بباب کرده گفت باقی را شما صرف بکنید جواب داد که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت قال را اعلال کنید باب گفت

اعلال الاجوف

اعلال کدام است اعلال کرده گفت باقی را شما اعلال کنید سید باب گفت گفتم فراموشم شده نظام العلما گفت هو الذی یریکم البرق خوفا وطمعا
ترکیب نمایند خوفا وطمعا بحسب ترکیب چه چیز است باب گفت در نظرم نیست نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید که لعن الله العیون فانها
ظلمت العین الواحده سید گفت نمیدانم باز پرسید که مامون خلیفه از حضرت رضا پرسید که ما الدلیل علی خلافت جدک علی بن ابیطالب
قال الرضا آیت انفسنا قال لولا انسانا وما قال لولا ابنائنا وجه استدلال رضا چیست وجه رد مامون چه چیز است وکیفیت رد رضا چیست سید
متحیر ماند پرسید که حدیث است نظام گفت بلی واقامه عدلین کرد وگفت که اگر دعوی برمیت بود قسم استظهاری هم ذکر میکردم نظام العلما گفت
شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم است که حضرت رسول میگذشت عاص گفت این مرد ابتر است عمر پسر میمیرد واولادی از او نمیماند حضرت
بنوی عکس شد از برای تسلیه آنحضرت این سوره نازل شد حال بگویند که این چه تسلیه است سید گفت که واقعا شان نزول سوره این است نظام
العلما گفت آری واقامه شهود نمود سید مهلتی خواست ونظام (یعنی) از سر این سخن درگذشت واز در دیگر درآمده وگفت ما در ایام شباب وجوانی
باقتضای سن مطایبه میکردیم واین عبارت علامه را می گفتیم حال میخواهم شما معنی آنرا بگویید که اذا دخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب
الغسل علی الخنثی دون الرجل والانثی وچرا باید چنین باشد سید تاملی کرده پرسید این عبارت از علامه است حضار گفتند بلی نظام العلما گفت از علامه نباشد
از من باشد شما معنی آنرا بیان نمایید آخر باب علم هستید سید جواب داد که چیزی بخاطرم نمیرسد نظام العلما گفت یکی از معجزات پیغمبر عربی فرانسه
واعجاز آن بفصاحت است وبلاغت تعریف فصاحت چیست وتعریف بلاغت چیست ونسبت ما بین اینها بتباین است وتساوی است وعموم
وخصوص من وجه است یا عموم وخصوص مطلق است سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در نظرم نیست حضار متغیر شده نظام پرسید اگر ما بین
دو وسه شک نکنید چه خواهید کرد گفت بنا را ببرد ومیگذارم عالیجناب فضایل مآب حجة الاسلام آخوند ملا محمد ممقانی که از فضلای عهد و
مشربش بروفق مشرب علمای شیخین بود تاب نیاورده گفت ای پدرسن تو شکیات نماز را میدانی ودعوی با بیت مینمائی سید گفت بنا را
برسه میگذارم مولانا فرمود معلوم است وقتی که دو نشد لابد باید سه را گفت نظام العلما گفت سه هم غلط است چرا نپرسیدید بلکه شک در نماز
صبح یا مغرب کرده ام آیا بعد از رکوع است قبل از رکوع است بعد از اکمال سجدتین است حاجی آخوند گفت شما شکر نکنید اگر میگفت بنا را
برد ومیگذارم زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی میخواهد آنوقت چه میکردید پس جناب حجة الاسلام سئوال کرد که تو نوشته که اول من آمن به
نور محمد وعلی این عبارت از شماست یا نه سید باب گفت بلی از من است مولانا گفت آنوقت تو متبوع وآنها تابع وتو افضل از آنها خواهی بود
جناب علم الهدی از سید پرسید که خداوند عالم فرموده است واعلموا انما غنمتم من شیئ فان لله خمسه وللرسول وشما در قرآن خود ثلثه گفته اید
چرا واز کجا سید باب جواب داد که ثلث نصف خمس است چه تفاوت دارد علمای مجلس بخندیدند مولانا پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران
ماند نظام العلما بقاعده نظام طفره را جایز شمرده از مثنوی بیتی برخواند واظهار مشرب ذوقی کرده گفت شعر چند از این الفاظ واضمار ومجاز سوز
خواهم سوز وبا آن سوز ساز من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم وبسبب ارادت من جمعی قدم در دایره ارادت
شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروفم وعالم هر گز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت میخواهی نظام العلما جواب داد که علیحضرت سلطان
اسلام محمد شاه مریض است او را صحتی ده حضرت شاهزاده معظم ولیعهد دولت ابد مهد فرمود که چرا در رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرف
کند وتو جوان سازد که همیشه در رکاب ما سوار باشی ما نیز بعد از ظهور این کرامت این مسند را با و خواهیم داد سید گفت در قوه ندارم حاجی جواب داد
که پس پیچه عزت نمیشود در عوالم لفظ کنک در عوالم معنی کنک پس چه هنر داری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم وگفت الحمد لله الذی خلق
السموات بالفتح حضرت شاهزاده معظم ولیعهد مکرم متبسم فرموده بخندید ونفرمود وما بتا والف قد جمعا یکسر فی النصب وفی الجر معا سید گفت
اسم من علی محمد باب وفق دارد نظام جواب داد که هر علی محمد ومحمد علی باب وفق دارند آنوقت باید شما ادعای ربوبیت نکنید نه دعوی با بیت
سید باب گفت من انکسم که هزار سال است استظار ظهور مرا میکشید حاجی گفت یعنی شما مهدی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلما گفت
شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلما گفت نام مبارک او محمد بن حسن است واسم مادر او نرجس ما صیقل یا سوسن ونام تو علی محمد است ونام پدرت
ومادرت چیز دیگر است مسقط راس آنحضرت سامره است ومسقط راس تو شیراز است سن مبارک او پیش از یکهزار سال است وعمر شما قریب
بچهل سال مخالفت در میانه است وانکهی من شما را نفرستاده ام باب گفت شما دعوی خدائی میکنید نظام العلما پاسخ داد که چنان امامی را

چنین خدائی میباید سید باب گفت که من بیکرور دو هزار بیت کتابت میکنم که میتواند چنین کند نظام گفت من در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد آخر الامر کور شد البته شما هم این عمل را ترک نمائید والا کور خواهید شد چون معلوم شد که یه مدعوی همچنی است زیاده از این در حضور مبارک حضرت ولیعهد اعظم طول الله بقائه تطویل کلام بیجا صلاح مناسب ندانستند و برخواستند و مجلس منقضی شد و محمد کاظم خان قراچه داغی که نگهبان و میزبان او بود سید را بمنزل خود برده محفوظ داشت و چون داعیه او منتشر و غالب عوام در کار او بشبهت افتاده بودند دیگر روز سید را بحضور حضرت شاهزاده معظم ولیعهد اعظم آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یاساق زنند فراشان سرکاری بنا بر حسن عقیدت درین کار تقدیم نکردند بحکم علمای اعلام حاجی ملا محمود و شیخ الاسلام ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و گه خوردم و توبه کردم تا مستخلص شد و چون بحسب صورت از سلسله سادات بود قتل او را بتعویق افکندند و او را بچهریق برده محبوس داشتند و چون این اخبار باطراف رسید مریدان و پیروان او قصد خروج نمودند و از اطراف مملکت محروسه ایران فوج فوج روی بسوی آذربایجان نهادند و از جمله رؤسای این قوم ملا محمد علی بارفروشی بود که در صغر سن خدمتگذار دولتخانه عالیجناب فضایل مآب خیر الحاج حاجی محمد علی بن حاجی یحیی مازندرانی مغفور بود و چون بمکه رفت سید علی محمد باب بشیراز آمد ملاقات نموده حسن ظنی بدو حاصل کرد و راهی بدو یافت و چون بمازندران باز آمد و مردم را بدو خواند و ملا حسین بشروئی از مریدان سید باب که در این ایام در مشهد بفتنه گری میپرداخت بجهة تقویت خویش و تمهید مقدمه خروج حاجی محمد علی مازندرانی را بخراسان خواند و او بیهانه زیارت بدانجا رفت و قرار کار ها را دادند و چون باز میگشت دختر حاجی صالح برقانی که از پیروان این طایفه بود و عم خود جناب حاجی ملا تقی برقانی را که منکر این کرده بود در دست دو سه تن از بابیه بقتل آورده بهوای ملا حسین و حاجی محمد علی عزیمت خراسان کرده بود و در قریه بدشت با جمعی از اهالی قزوین ملاقات کرد و با وی مقالات نمود چون هر دو اتحاد مذهب داشتند با یکدیگر متحد شدند چه زنی در کمال جمال بود و ملحدهٔ شیرین مقال در خلوات جلوات بخرج داد و عقود عذار بلی اعتذار یکشاد تا هر دو قابل و معقول و مانند مسیلمه و سجاح فاعل و مفعول شدند و مکشوف بکرمایه فرشدند و آنمعونه روزی روی کشاده بمنبر رفته و برسنت غیر سنیه ملاحده رو و بار یا اظهار اسقاط تکالیف شرعیه نموده و بظهور قیامت کبری یعنی خروج شخصی کامل که مراد باب است قایل شد و قرة العین لقب یافت و در مراجعت با حاجی محمد علی مذکور اتفاق کرد و در یک هودج می نشستند و مردی که زمام ناقه می کشید شعری میخواند که حاصل آن بود که شمس و قمر هر دو در یک برج اجتماع دارند تا بعضی مریدان منکر شدند و برفتند و بعضی بماندند و ترک تکلیف کفشدو قرة العین خاطر ماندگان را نیز نشاد میکرد و دل آنان را بدست می آورد تا در ولایت هزار جریب مردم از عقاید باطله آنان مطلع شدند بر سر ایشان ریختند و اموال آنان را بغارت دادند پس حاجی محمد علی بدعوت اهل مازندران آمد و قرة العین برا هنزلی سادهدلان نور و آمل رفت و پس از چندی ملا حسین بشروئی با چهار صد نفر از خراسان بمازندران آمد که از آنجا بجانب آذربایجان رود و مقارن این حال حضرت شاهنشاه ذیجاه سلطان محمد شاه در شهر شوال سال یکهزار و دویست و شصت و چهار جهان فانی را بدرود گفت و حضرت ولیعهد اعظم از تبریز روی بدار الملک طهران نهاد و نواب امیرزاده خانلر میرزا حکمران مازندران بشوق شرفیابی رکاب نصرت مآب از مازندران عزیمت دارالخلافه کرد و ملا حسین را فرصتی بدست افتاده بعضی از علمای مازندرانرا بفریفت و با خود متفق کرده عزیمت فسادی نمود علما او را بحرکت از آن بلاد تکلیف کردند و وی از بارفروشده و ساری بجانب سوادکوه روی نهاد و در آن حدود جمعی تابع او شدند و خروج بسیف را واجب شمرد و چون نواب امیرزاده خانلر میرزا از مازندران بطهران بازگشت وی و همراهانش بخیال فتنه و فساد و خروج و الحاد باز ببارفروش روی نهادند و قصد قتل جناب سعید العلما و دیگر فضلا کردند چنانکه مرقوم خواهد شد آتش فتنه وی بالا گرفت و جماعتی کثیر را بسوخت ذکر فتنه ملا حسین بشروئیه و حاجی محمد علی و تمکن در مقبره شیخ طبرسی و ازدحام عوام بمبایعت ایشان و استحضار امنای دولت و عزیمت نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا حکمران مازندران بمدافعه خوارج آن سامان مجملی معروض افتاد که پیروان سید باب در هر ولایتی بنیاد ظهور و خروج نهادند و قصور خلافت و بروج نیابت خود را بزور بر کیوان عروج دادند در هر جا شریری صاحب داعیه بود خود را بدین طایفه نسبت کرد و بطمع تحصیل شهوات طبعی بدان گروه پیوست ملا حسین بشروئیه از تلامذه حاجی سید کاظم رشتی که بعد از او بسید علی محمد باب در شیراز رسیده بود و از آنجا بری آمده و منکوبا بخراسان رفته و در آنجا

بدستیاری احادیث مجعوله احداث مذهبی جدید کرده مردم را بظهور قائم صاحب الزمان در شیراز دعوت میکرد و تفصیلی که در نوشتجات معتقدان بطریقه جناب شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم کیلانی مبسوط است از رموز و کنایات و معانی و تاویلات آیات و اخبار سخن گردن گرفت و حق و باطل رطب و یابس درهم آمیخته باظهار دعوی بمعنی عوام را مغوی شد و از نیابت صاحب الامر یعنی سید علی محمد باب شیرازی در زمان توقف شهر مشهد مقدس دعوی کرد و نواب مستطاب حشمة الدوله را بگرفت و اخراج کرد جمعیتی فراهم آورده با اسلحه و سامان و ثروت و دولت شتابان روی بدینسوی نهاد چون بشاهرود رسید خبر رحلت پادشاه مغفور را شنید اندیشه کرد که در این ایام فترت که هنوز وارث تاج و تخت دور است جوانبخت از آذربایجان بطهران وارد نگردیده و حاکم مازندران بری آمده و حاجی محمد علی بابی دربار فروش مرجعیتی دارد اولی آنکه بدان ولایت بی حکمران یعنی مازندران که هر گوشه اش حصنی است حصین و هر پیشه اش حصاری رصین روی نهیم و در استعداد خود بیفزائیم و گر ممکن شود آنشهر را بتصرف گیریم والا روی بیلد دیگر گذاریم مع القصه از شاهرود روی بباز فروش نهادند و در خارج شهر و حوالی بجارم که معروفست بسبزه میدان رحل اقامت فرو گرفتند و بمعاملات پرداختند و ملا حسین بخت الحنک افکنده بلوازم شیادی و صیادی و طامات و ریا مبالغتی تمام کرد ساده دلان مازندران که بالطبع بطاعت و عبادت و اقتدای بعلما خاصه علمای غریب و معیشان عام فریب راغب بودند از دور ارادت در آمدند و با انگروه معاشرت گزیدند و سخنان آن طایفه را بجناب سعید العلما بردند و بدیشان پاسخهای سخت آوردند و این طایفه بر طریقه ارباب خروج با اسلحه در شهر و بازار آمد و شد گرفتند و با فته های مشهدی فروختند و کتابهای مازندری خریدند حربهای خود را بسوهان و فسان زدند و صیقل فرو دند و زنگار زدودند جناب سعید العلما و علمای مازندران اجتماع این طایفه غریبه را در آنولایت صلاح ندانستند و بخروج امر کردند نقارو و در میانه بدید آمد سخنان نرم بدرشت کشید و ضربتی بان برخم مشت انجامید و ایشان زیاده از پانصد تن مرد مجاهد مبارز بودند و قریب سیصد تن برایشان فرودند عدد و مدد ایشان روی در تزاید نهاد و چم آن بود که شهر را بتصرف گیرند و بغارت دهند مقرب الخاقان عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی بن میرزا محمد خان که با عنجر خدمتگذار دولت ابدمدت قاجاریه بودند بنا بسعید العلما از این کار آگاه گشته محمد بیک یاور فوج را با سیصد تفنگچی لاریجانی بمدافعه آن طایفه مامور کرده تا ایشان را از بارفروش بار بر خر نهاده دجال وار روانه دیار بوار نماید ایشان بخشونت و رعونت دست برآوردند و کار بنزاع و دفاع انجامید یکبار قریب بهفتصد هشتصد مرد سپید جامه سپید عمامه با صاحب الزمان گفته بمجابه و مضاربه دست برآوردند یاور و لاریجانیان بجنگ درآمدند و ازده کس از بابیه مقتول شدند و چندتن از ایشان زخمدار گشتند بالاخره آن مخاذیل در کار و انسرای سبزه میدان متحصن شدند عباسقلی خان سردار لاریجانی بعزم نظم ساری و حفظ فرضه جات بحر خزر ببارفروش آمده ملا حسین و حاجی محمد علی مازندرانی که رؤسا آن گروه بودند مستدعی شدند که بجانب عراق روند سردار لاریجانی مضایقتی نکرد و بر ایشان سخت نگرفت تا این فتنه فرو خسپد نفری چند از تفنگچیان با ایشان همراه کرد که آنان را از علی آباد بگذرانیده بعراق روانه سازد و ایشان کوچ دادند و روی براه نهادند چون بعلی آباد رسیدند حکامشکان سرتیپ لاریجانی باز گشتند و ایشان چون از علی آباد حرکت کردند خسرو نام قادی کلالی از قرای علی آباد بطمع اموال ایشان افتاد با جمعیتی دنبال آن کاروان گرفت و باسم همراهی و محافظه از آنان رشوتی خواست آنان نیز مضایقه نکردند ولی طمع خسرو کداطبع از کرم و در ایمان افزون بود ایشان را از گذشتن منع کرد و بدادن اموال امر نمود و دست برآورد و تن از همراهان ملا حسین کشته شدند و قریب بمقبره شیخ طبرسی رسیدند متحیر ماندند از خسرو سپاه همراهان او نیز سخت خایف و مضطر شدند و خسرو اسب سواری ملا حسین را گرفتن خواست و در شمشیر او نیز طمع کرد ملا حسین بشرویه گفته پاهای بلند در سر داشت و روزگاری بشق شمشیر بازی خود را نیرو فزوده بود از سماجت و لجاجت آن گروه بستوه آمده شمشیر برکشید و با همراهان و آن راهزنان بدرقه نام در افتاد یعنی بر خسرو راندکه بگون در غلطید و جمعی از موافقانش را نیز بکشت و معدودی فرار کردند و از اهالی ولایت استمداد نمودند جماعت خوارج دانستند که کار بجا خواهد کشید از عبور نادم شدند و بالاتفاق بازگشته در محوطه مقبره مرقد شیخ طبرسی که از معارف مشایخ و فضلای محدثین قدیم طبرستان است متحصن شدند و مستعد مدافعه و منازعه بایستادند و نخست معابر آن محوطه را از درو دیوار بچوب و درخت و کل و سنگ محکم و سخت کردند خندقی عمیق بر گرد آن محوطه و حصار بآب بردند و خاکریزی محکم بساختند و قلعه محکم بشکل شمن از خشت بنیاد نهادند که جدار آن پنج ذرع ارتفاع داشت و مشتمل بر بروج عالیه بود و بر فراز هر برجی از چوب و درخت سطبر برجی دیگر بنا کردند و بر روی زمیان خندق بالا بردند و چنان خاکریزی بساختند که بروج زیرین را حایل بود و از خارج بجز بروج چهین مرتبه اعلی مرئی نمیگردید از اثر خندق

تا برج اعلی در سه مرتبه تفنگچی نشانیدند چون وضع قلعه بشکل شمن و مارپیچ بود تفنگچیان آن قلعه بر بروج سه طرف را بگلوله میزدند از میان قلعه بخندق راهها کشادند که عبور کنند و در پشت دیوار قلعه از طرف داخل هم خاک ریز کرده بودند که تمامی جماعت ایشان در میان خاک ریز درون و دیوار قلعه عبور میکردند و فیمابین دیوار قلعه و خاکریز چاهها حفر کردند و بر روی چاهها خاشاک بحشند و شاخهای باریک درخت گذاشتند و درون چاه را بچوبهای تیز مانند سیخ پنهان ساختند که اگر از خارج یورش آورند در چاهها افتند و آن سیخهای تیز که نصب کرده اند بجای نیزه در اجسام ایشان سوراخ افکنند و کاوو گوسفند و شلتوک و از هر گونه ماکولات غارت کرده بقلعه آوردند و چون مردم از ایشان خوفناک شدند در مخالفت ایستادند بعضی مواعظ کردند و از اطراف و جوانب آذوقه و اسلحه جزیده اسباب تحصن فراهم آوردند و جمعیت متابعین ایشان بدو هزار کس رسید که مرگ را حیات خود میدانستند و قید را نجات میشمردند و بهم آئینان آنان در دار الخلافه و سایر امکنه مردمانرا بدیشان دعوت میکردند و با اسلحه برای ایشان روانه میداشتند تا جماعتی از خواص و عوام و پیر و جوان و عالم و نادان بتدریج بدانها پیوستند کار ایشان رونقی تمام گرفت و امر آنان بر دور و نزدیک مبهم ماند و غالب خلایق نادیده بحمایت آنان رغبت کردند و این واقعات در زمانی بود که اخبار ورود موکب فیروزی کوکب حضرت شهریاری و لیعهد دولت جاوید مدت بدار الخلافه منتشر و حکام و ارباب مناصب برکاب بوسی روانه شده بودند سردار لاریجانی نیز بطهران رفته مازندران از بزرگی حکمران خالی بود و در آنولایات مشتهر گردید که نایب حضرت صاحب الزمان و گروهی از شیعیان او ظهور کرده اند و سابقا در باب باب نیز بعضی سخنان عوام پسند کوش زد خلایق شده بود و غالب بزرگان در امر آنها متردد بودند و اغلب دل در آنها بستند مع القصه چون جلوس میمنت مانوس در دار الخلافه روی داد کارگذاران دولت بفکر انعدام این طایفه افتادند نواب امیرزاده محمد تقی میرزا را بجای نواب خانلر میرزا حکمران سابق مازندران مامور داشتند و با کابر آنولایت در باب قلع و قمع این طبقه و لحقه فرمان صادر شد و بجای مصطفی خان سورتیج اشارت رفت که جمعیتی با محسن خان یا آقا عبد الله برادران خود در علی آباد حاضر کند تا حاکم و سردار و دیگران از اطراف اجتماع کرده بدفع و رفع این فتنه پردازند آقا عبد الله و میرزا آقا وزیر مازندران زودتر از دیگران بقریه افرای نظر علیخان گرایلی رفته کار جماعتی سپید جامه سیاه نامه را سهل انگاشتند باران شدیدی ببارید و چند تن بساحل شنکر و سپید رفتند و شب در آمد دیگر روز ملا حسین بر سر شنکر آمده چند نفر را بکشتند آقا عبد الله از فرار وانه شده شتابکی بر بابسه کردند و آنها پیدا غدغه پیش آمدند ملا حسین جوانی افغانرا بشمشیر زد و بر آقا عبد الله تاخت تفنگچیان سورتیج از پیش بابسه فرار کردند و آقا عبد الله چون ثبات نمانده بتوب زاری گریخت ملا حسین در او رسیده بشمشیری بوی زده و بر زانو نشست با فرار فتند و افرار آتش زدند میرزا آقا و دیگران فرار کردند بنه و اسباب و اسلحه فراریان بتصرف بابسه در آمد و هر کس را دیدند کشتند حتی بر اطفال رضیع و زنان فرتوت ابقا ننمودند و غارت کردند پس از قتل و حرق و غارت بقلعه مستحدثه محکمه خود برفتند و این خبر باطراف رفت و مردم دشت قلوب کردید تمام اکابر و عساکر مازندران با نواب مستطاب محمد تقی میرزا از راه فیروزکوه و سرخه لاریجانی از محل خود مامور بمحاصره حصار شیخ طبرسی شدند نواب والا از طهران روانه شده یکهزار کس احتشاد کرده باخوانین مازندران بعلی آباد رفت در قریه واسکس از توابع علی آباد که در یکفرسنگی شیخ طبرسی واقع بود نزول فرمود و تهیه این کار پرداخت چون شب در آمد ملا حسین بشرویه و حاجی محمد علی مازندرانی برا سبان صرصر تک برشته سیصد کس از دلاوران این طایفه منتخب نموده بشیخون ملازمان نواب والا که در خانهای قریه واسکس متفرقا منزل کرفته بودند مستعد شدند از قضایای اتفاقیه سحاب مازندران که چون دیده عشاق پیوسته کارش قطره باری است متراکم بود و از غرش رعد و ریزش باران خانها متزلزل و کوچها متلاطم شبتی باری چون ساحل دمان از قعر دریائی ملازمان رکاب نیز خسته و مانده و از راهی دور رانده در خواب غفلت رفته بودند و صوت چنین در خواب نیز اندیشه نمیکردند ناکاه آن طایفه جسور و کروه مغرور بسرایهای قریه واسکس در رسیدند چون عموم خانهای مازندران خاصه قراولها جدارش از چوب است و پوشش سقف و بام از نی فی الفور در آن قریه در آمده آتش در سرایها زدند و دست بشمشیر بردند مقارن این حال باران منقطع بود و باد وزیدن داشت بیکبار خانها افروخته شد و اهالی آنها سوخته پست و پنج کس از ملازمان رکاب نواب محمد تقی میرزا در دست بابسه بقتل آمدند و دو نفر از ابنای شاهزادکان که در خدمت نواب والا بودند در بالا خانه ماندند و بیرون رفتن نیارستند تا سوختند و آن شب آتش سوزان از خانمان متوطنین آنجا دود بر آورد و عمارات عالیه متعلقه بآقایان علی آباد خراب کردید نواب امیرزاده محمد تقی میرزا عمارات میرزا سعید خان علی آبادی منزل داشت ملا حسین و همراهانش بدر عمارت رفته با قراولان گفتند که ما کجبان تقی خان لاریجانیم که بحمایت از راه میرسیم

آنان باور کردند و مانع نگشتند پس همراهان خود را در سر کوچها گماشته که هر کس با داد آید بقتل آورند و آوازه در افکنند که مهدیقلی میرزا کشته شده است پس عمارات پیرونی را تصرف کردند و میرزا عبدالباقی مستوفی و دیگران را کشتند و باندرونی منزل خاصه نواب والا ریختند دو سه نفر ملازمان نواب والا به تفنگ مقتول کردند و ملازمانش گریختند و بپایه غلبه کردند امیرزاده خود را بزیر افکنده از طرف صحرا بدر رفت و اسبی بدست آورده خود را بساری رسانیدند و کل ملازمان رکابی فرار کرده متفرق شدند الا معدودی از تفنگچیان سورتی و اشرفی که بدیوار خرابه پناه برده در تیراندازی مسامحه نکردند حاجی محمدعلی مازندرانی که بپایه او را حضرت اعلی میخواندند بر سر آنها رفته کلوله بر دهان او زدند او بار گشته چند نفر از همراهان او نیز بضرب کلوله اشرفیان هلاک شدند الحاصل نه او آغروق و اسب و یراق همراهان نواب والا بتصرف بپایه درآمده با غنیمت بسیار بقلعه بازگشتند و بهمتان بساری عزیمت کردند معلوم شد که امیرزاده زنده و سلامت و بر همراهان او جای ملامت و انچه بسمع اولیای دولت اعلی رسید دیگرباره باجتماع و الحاق قشونات مازندران احکام مؤکده صادر گردید ذکر آمدن نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا و مقرب الخاقان عباسقلی خان لاریجانی و محسن خان سورتی هزارجریبی و سایر خوانین و سرکردگان مازندران بمدافعه خوارج بپایه شیخ طبرسی و واقعات آن ایام چون کار خوارج بپایه بدینگونه قوت گرفت و صیت صلابت و مهابت اینفرقه در طبرستان شیوع یافت علما و عموم سکنه بعید و قریب متوهم شدند و امنای دولت قوی صولت مسامحه و مدارا با ایشان صلاح ندانستند بحکم محکم اعلیحضرت اقدس پادشاهی و باهتمام جناب جلالت پناهی امیرا تابک یکباره نواب مهدیقلی میرزا و سردار لاریجانی و میرزا کریم خان اشرفی و محسن خان هزارجریبی و سایر سرکرده کان مازندران حتی کرد و ترک و افغان و کرایلی مامور بمدافعه خوارج شدند و بهریک تاکیدات اکیده رفته و بوعد و وعید از لطف و قهر سلطانی خبر داده شد بزرگان مازندران از اطراف باجتماع و اتحاد کردند و در شهر ساری بخدمت امیرزاده رسیدند و متعهد خدمات کلیه شدند مقارن این حال خبر رسید که سردار لاریجانی با جمعیت خود وارد شیخ طبرسی شده محسن خان هزارجریبی و محمدکریم خان اشرفی و جماعتی از افاغنه و قادی کلالی مامور شدند که با قشون خود بار دوی سردار ملحق شوند و بلوازم احتیاط و حزم پردازند و از شیخون خوارج غافل نمانند خلیل خان سوادکوهی نیز بدیشان پیوست چندانکه بعباسقلی خان گفتند که برگردد و سنگری لازم است بواسطه غرور شجاعت و دور مناعت تن در نداد و طایفه او گفتند که سنگر ما شهای ماست ما را بسنگر حاجتی نیست و سردار بر طرف غربی قلعه اردو زده پیاده امید و در چند روز پنداشتی احدی در قلعه نیست بلکه اظهار خوف مینمودند تا در غفلت و غرور سپاهیان بشفرایند ملاحسین بشرویه که آنطایفه او را حضرت اعظم مینامیدند و چون شریف بود عمامه سبز بر می بست و خود را سید علی میخواند و چنانکه رسم آنفرقه است که اسامی ائمه بر خود نهند نعوذ بالله خود را علی میدانست شبی غافل از معابر قلعه عبور کرده با جماعتی از دلیران آن طایفه از سواره و پیاده که جربه آنان غالبا کتارهای درخشنده و نیزهای برنده و نیزهای دربنده بود که بعرف طبرستان پشدار خوانند خیکهای نفط برداشته بخندق غربی همه از دروازه غربی قلعه بیرون آمده در آنشب که دهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۶ بود قریب سه ساعت بطلوع فجر که عین خواب نوشین پاسداران شب دوشین بود بر سر اردوی مذکور آمده خود با سواران طرف غربی اردو را که مشئه که اگر کسی فرار کند بقتل آورد اما لی اردو بخواب بودند و طوایف ترکمنی و اشد شد جماعت اول سوادکوهی بودند بپایه داخل اردوی آنها شده چنانکه رسم آنان بود صیحه زدن گرفتند و دست بشمشیر و کتاره و تبر و پشدار برآورده جمعی را بکشتند و اردوی طوایف سوادکوهی را بر هم زدند و آنها را از پیش برداشته داخل قادی کلالی نمودند و هر دو را نیز بیت داده بسورتی و اشرفی ملحق کردند و کل آنها را از جای کنده داخل لاریجانی نمودند همه برداشتند و لوله در افکندند خیکهای نفت را بر اماکن چوبین سپاهیان ریخته آتش در زدند صحرا شعله زاری روشن شد و جنگ در گرفت خفتگان پنجه تزلزل و مضطرب بمدافعه پرداختند سردار لاریجانی اردوئی بهم برآمده و دوست و دشمن تار و پود شده و بدر عایت حزم را با جماعتی از میان اردو بکناری کشیده و بشلیک پرداخت محمد سلطان یاورکه مردی بود دلاور در میان اردو مانده فوج را بمحاربه تحریص نمیکرد خوارج بپایه خود را بدور سانیدند و او آنها را لاریجانی پنداشته بجنگ ترغیب نمود و به ثبات قدم دلها قوی میکرد ناگاه القوم کمراه کتارهای خارا شکاف پیاپی بر سر او فرود آوردند و او را شهید کردند و جمعی از لاریجانی و هزارجریبی در دست آنطایفه غدار از پای درآمدند از آتش زدن خانهای چوبین صحرا روشن شد و تا صباح جنگ محکم بود ملاحسین بشرویه بشرة الله بالنار داخل اردو شده پیروان خود را بقتل و غارت تحریک مینمود چون اردو از شعله آتش روشن بود میرزا کریم خان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی که در کنار اردو با فکندن

محسن خان برادر حاجی مصطفی خان و همراهانش ۴

تفنگ و کرم کردن بهنگامه جنگ ثابت قدم بود ندسواری سبز عمامه سفید جامه دیدند که شمشیر برکشیده و پیادگان و سوار از بجاربه و مضاربه زن همیدهد و فرمان او بطبع همپرندد دانسته شد که ملا حسین موسوم بسید علی اعظم وی خواهد بود سینه او را هدف گلوله بلا کردند چون تفنگ میرزا کریم خان اشتر فی رها شد وی دستی بر سینه خود نهاده محقق شد که گلوله بر سینه وی رسیده سردار لاریجانی و آقا محمد حسن نیز او را بنظر کرده تفنگ رها کردند تیر بر نشان آمده شکم او را بدریدان سنگدل سخت جان آهنین تن خودداری کرده با همراهان عزم مراجعت بقلعه نمود در کمال وقار و آهستگی باز گشت و تفنگچیان از دنبال آنها شتابیک کردند و بعضی از پای در آمدند و بعضی مجروح شدند ولیکن همدر آنشب شبخون جمعیت این اردو تفرقه تبدیل یافته بود پراکنده شده بودند نصد و پنجاه نفر بقتل آمده بود که شصت نفر از ان لاریجانی و هزار جرپی بودند چون صبح بدمید میرزا کریم خان اشرفی بر فراز دیوار خرابه رفته با ذان صدا بلند کرد که از سپاه متفرقه هر که در ان حوالی است بمحل اردو که مقتل دون و عالی است باز آیند سردار لاریجانی با پنجاه کس و محسن خان با چندتن و عبدالله خان افغان با سه کس باردو باز گشتند محل اردو را لاله زاری دیدند از خون احمر و مسلخی از اجسام کشتگان بی سر خارها کونه شاخه مرجان گرفته و سبزه ها رنگ یاقوت بدخشان یافته سرداروسایر خوانین گریان و نالان بر سر کشتگان گذر همیکردند و بمضمون این بیت مترنم بودند که نظم نیش خاری نیست کز خون نگاری سرخ نیست آفتی بود این شکار افکن گزین صحرا گذشت اجسام مقتولان معروف را حمل بولایت نموده و دیگر از انها هم در ان مقتل مدفون کردند تا همان بوده اهالی مازندران از آنچنین عیب و عواری روی ننموده چه لازمه غرور و بطر ظهور شرور و خطر و منشاء عجب و خودپسندی بر در ضعف و مسکینی است و افراط الفخامه و خامه مثلی است مشهور اگرچه سردار لاریجانی و سرکردگان مازندرانی از واقعه این وقعه چون مار سر کوفته بر خود همی پیچیدند و بر فوات کماة مقتوله جزع همیکردند چون عقل مستقیم را بر طبیعت سقیم حکمران و کامروا یافتند بمفاد المرجزوع لکنه حمول و للانسان شموس ثم ذلول از ورطه آفات یاد نکرده و خود را بر ذروه مکافات علو دادند غافل که در این شکست درستی است و در این افتراق اجتماع و در این زیان سود خدنگ هدف را دریده و سنگ صدف را شکسته و آن مخذول مقتول و آن ملعون در خون غلطیده بتحقیق این اشارات و تبیین این عبارت اینکه ملا حسین تا حوالی قلعه چنان آهسته آهسته میرفت که احدی از گلوله خوردن او مطلع نشد در نزدیکی دروازه از اسب بیفتاد او را نفر دحاجی محمد علی بردند و صایای مزورانه نموده و در آنحالت نیز از تزویر و ملعنت ندامت حاصل نکرد بمردمان گفت که اگر من علی اعظم حاجی محمد علی علی اعلی است و در مقام و منصب از من بالاتر است و عما قریب بر مازندران بلکه بر ایران مستولی خواهد شد و در رکاب صاحب الزمان شمشیر خواهید زد اصلا از مردن من مشوش مشوید که این مردن تبدیل هیئت بیدنی دیگر و اگر روح مرا از بدن مفارقتی افتد نه نقص بلکه بکمال من است چه بعد از چهارده روز دیگر مجددا زنده خواهم شد پس از این وصایای عام فریب بحرمان خود سپارش کرد که چون من در گذشتم بی اطلاع عامه مریدین جسد مرا در بن دیواری دفن نمایند که بر مردم معلوم نشود و چنان دانند که تن من در خلوت من با ما نست و بخاک نرفته ام مع القصه شب جسد او را در بن دیواری از مقبره شیخ طبرسی بخاک کردند و دیگر باره دیوار را مانند اول بنا نهادند و بر عوام کالانعام امر را مشتبه و ملتبس نمودند و پیش از پیش در طاعت حاجی محمد علی اهتمام گزیدند و از آنسوی سردار لاریجانی و سرکردگان مازندرانی دیگر باره با حشاد و اجتماع همت گماشتند و روزی چند در آمل توقف کردند تا سپاه از هر جا جمع گردیده باشند و چون سردار و بقایای ماندگان از دور قلعه بآمل رفتند طایفه ضاله بابیه بیرون آمده دیدند که کشتگان خود را دفن کرده اند و مقتولان بابیه را سر بریده برده اند متغیر گردیده تمامی مقتولان مدفون را از قبر بیرون آورده سر آن مردگان را تا نیز از تن جدا کرده جسد ایشان را در صحرا افکنده کشتگان خود را مدفون کردند و سرهای بریده مردگان را بر سر چوبها نیزه وار کرده در اطراف دروازه عزلی نصب کردند نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا از ساری عزیمت محاصره شیخ طبرسی داشت چون بسرخ کلا رسید هشتاد نیزه سر از طایفه بابیه که سردار با عریضه مصلحت آمیز فرستاده بود مصحوب عبدالله خان افغان در رسید و او مشتبه گردید ولی عبدالله خان مذکور حقایق و قایع را بحکمان بمقرب الحضرت میرزا عبدالله خان نوائی خلف الصدق حاجی میرزا رضاقلی نوائی شفاها بیان نموده او نیز بهانه نواب امیرزاده را بگوشه برده سراسر امور را تا معروض داشت نواب والا متفکر و متحیر مانده در ذهاب و ایاب خود متردد گردید بقریه از قرای کیاکلا نزول فرموده در حجره آن کسرای همیزد و اندیشه همیکرد و قشونات اطراف را بمحاصره قلعه بابیه بامدن تاکید همیفرمود عزیمت نواب مهدیقلی میرزا از ساری بمحاصره قلعه مستحدثه شیخ طبرسی و اجتماع خوانین مازندران از اطراف باردوی والا مقرب الخاقان عباسقلی خان لاریجانی چهار روز در آمل متوقف شده سپاه لاریجان را احضار نموده آنطوایف جنگجوی شدخوی عیور از کوه

و دشت عزیمت ایل نمودند باشتاق چون البرز و عزمی چون الوند و علمهای کوه کوه و اسلحهٔ های برق نمونه از ایل بیرون آمده با سنج و نای و شیپور و نعرهای مهیب تر از نفخه صور در دشت علی آباد در اصل موسا حشند تا بتلافی مافات و امید مکافات کرد اکرد قلعه خوارج با پیه را کنین وار در میان گیرند و بر اطراف آن حلقه زنند نواب امیرزاده والا نیز از کیاکلا بیرون آمده با جمیع عساکر مازندرانی دسته دسته فوج فوج روی بمقصد نهادند تفنگچیان پیاده را در مقدمه سپاه سوار بنظامی تمام حرکت داده چون عرض راه همکی جوی و جدول و رود و جنگل و معابر سخت و مضایق بسیار در پیش داشت قریب بغروب بنه و اغروق بحوالی شیخ طبرسی رسید و هنوز قشون سردار بمنزل نرسیده در قریه دارد کاشت بود نواب والا همراهان را اطراف قلعه شیخ طبرسی را قتل کاهی عجیب دیدند شهدا در آفتاب افتاده مکشوف بعضی جسد بعضی اسباع خورده و شکم بر خی دریده و تن کرد هی را با تیر زده یعنی سوخته و سرهای شهیدان راه شریعت غرای نبوی بر سر چوبهای نیزه وار برافراخته خون امیرزاده و دلیران طبرستان از غیرت بجوش آمد و دلها در خروش اشک از دیدها جاری گردید چون هنگام شام بود و بی سنگر در آن حوالی ماندن خلاف حزم چه آنطایفه دلیر از جان سیر و در نبرد مانند شیر بودند و روزان و شبان پیروجوان آنان در محاربات اشجع از شپیب شپانی لهذا نواب والا عزم قریه دارد کاشت فرموده سردار را نیز بجد نمت آمده در آنموضع اجتماع کردند و روزی دو سه ملازمان رکابی را بساحتن سنگر مامور داشتند چهارم روز بمن بخت فیروز با تمامی مامورین حرکت کرده با حشمتی تمام بطاهر حصار ملاحده آمده اطراف قلعه را بدسته جات تفنگچی تقسیم و حارس و قراول و کشیکچی را منظم داشته احتیاط نمی از اردو را بمقرب الحضرت میرزا عبدالله خان نوائی که مردی مدبر عاقل است و اگذاشته نیمی دیگر را بهادی خان نوری ولد نصرالله خان میر آخور سابق سپرده که شبها مراقب و مواظب باشند و اصحاب یتاق و پاس را در کار خود مصمم دارند و کارکنان و کارفرمایان بحفر مارپیچ و مورچال و سنگر و باسیتیان که از لوازم محاصره است پرداختند جانب جنوب قلعه را بعباسقلی خان سردار لاریجانی و سمت غربی را بمیرزا عبدالله خان نوائی و نصرالله خان بن میرزا اسمعیل خان سرهنگ بندپی سپرده تفنگچی اشرفی و توابع را نیز ضمیمه آنان کرده شرقی قلعه را بحاجی مصطفی خان هزارجریبی سورتی و اگذاشته و دسته جات دودانگه و بالارستاقی رحیم خانی را بدان منضم نموده ما بین مشرق و شمال را بدسته جات کرد و ترک مازندران و شمال را بفوج سوادکوهی متعلق بعلی خان سرهنگ و اگذاشته هریک در طرف خود اهتمامی بحفر مارپیچ و ساحتن بروج و باسیتیان نمودند و راه عبور و مرور بر خوارج محصور مسدود کردند و تفنگچیان قدر انداز بر فراز بروج عروج کرده بمهره روئین دار ازان کروه مارسار برمی آوردند چون خانهای ایشان در قلعه از چوب بوده بسقفهای آن آتش بتدبیر و تعلیم دانائی فشنگ ها ساختند و بقلعه انداختند که بعد از طی یکهزار و پانصد قدم مسافت چون بمنزل مهر سید آتش میگرفت و خانهای آنان را میسوزانیدند و عرصه بر ایشان شک آمده در ظلمت لیل اجماع کردند و از چهار جانب قلعه خاکریزی بلند برآوردند که در هنگام عبور پیدا نشدند و از اطراف نقبها و سوراخها بجهة افکندن تفنگ و شخال ترتیب دادند که چون کس بقلعه قریب شدی بضرب گلوله مقتول آمدی روزگاری بدین وتیره گذشت و آنچه مقصود بود مفقود مانده زیرا که بحضور توپ قلعه کوب نهدام چنان قلعه متین و حصنی حصین امکان نداشت و در مازندران بنا بر بعضی مصالح توپ بزرگ حاضر نبود لاجرم شرح حال بامنای دولت ابد مدت معروض داشتند باذن حضرت شاهنشاه جمجاه و حکم جناب امیر اتابک میرزا تقی خان فراهانی دو عراده توپ و خمپاره و قورخانه و توپچی آتش دست بادشتاب بخاک مازندران چون آب روان شدند و بمقصد رسیدند باسیتیان های رفیع ساخته توپ و خمپاره را بر فراز آنها جای دادند و بغره توپهای رعد آواز پیام مرگ بگوش جان آن مخاذیل رسانیدند حاجی محمد علی رئیس آنطایفه چنین که ملعنت از ابلیس پیش داشت و مرد شیخ المحدثین شیخ طبرسی رحمة الله منزل و مسکن خاص آن گمراه بود فرماندار که فیما بین دو خاکریز نقبی وسیع کنند و در آنجا بماند و دیگران نیز در زمین و میان بروج و زیر خاکریز ها بتنیدن نهاده و چون خراطین در میان خاک بسر برند و غالب نقب آنها در حوالی مرغل که محل نهادن تفنگ بود ساخته آمد و از توپ و فشنک مصون و محروس شدند و از فراز بروج و باسیتان خارج احدی مرئی نبود و چون نزدیک قلعه میرفتند از سوراخهای اطراف گلوله های زره شکاف بر سینه و ناف همی آمد و چون آزوقه بسیار جمع نموده بودند بدان معاش میکردند و حاجت بخارج نداشتند ذکر آمدن جعفرقلیخان بن محمدتقی خان بالارستاقی هزارجریبی و طهماسب قلیخان برادرزاده او و سپاه جمعی ایشان باردوی نواب والا مهد علیا میرزا و بیان بعضی وقایع و شهید شدن جعفرقلیخان در ان اوان بالارستاق از ولایات هزارجریب قریب بستراباد است و حکومت آنولایت با آقا اسمعیل

عم محمدتقی خان بود و بسلاطین سابقه قاجار خاصه نواب محمدحسن خان و حسینقلی خان فرزندارجمندش خدمتها کردند و چون سریر سلطنت بوجود
خاقان اکبر شهید ممتاز شد همچنین سبقت جدیت داشتند و خاقان کبیر را بدین طایفه کمال وثوق و اعتماد بود در زمان دولت خاقان صاحبقران
کبیر نورالله مضجعه محمدتقی خان حکمران آنولایت و سرکرده تفنگچیان جمعی خود بود و مصدر خدمات بزرگ می گشت و چون حکمرانی مازندران و استرآباد
با نواب شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مرحوم تعلق داشت محمدتقی خان نیز در سلک منتمیان او بود در هنگامی که نواب غفران مآب
نایب السلطنة العلیة العالیه بنظم خراسان و دفع خوانین آن سامان عزم جزم فرموده از این حدود میگذشت محمدتقی خان در خدمتگذاری اردوی شهریار
مبالغتی تمام کرد و خود را به بندگی و دولتخواهی آنحضرت اخصاص داد پس از چندی نواب ملک آرای بهانه کرده حکم بر آوردن چشمان او نمود خاقان
صاحبقران از این جسارت سخت خشمگین شد و بملک آرا بالتفات آمد و مواخذت فرمود و محمدتقی خان را بحضرت خواند و خلعت داد و دلجوئی کرد و در
اصطناعات و نیکوئی فرمود کماکان احشیار ولایت و ملازم رابد مخصوص داشت و با اینکه بکفوف البصر شد در امورات کلیه و خیلی از سرکردگان
آن صفحات بمزید مرتبت ممتاز بود و در دولت پادشاه جمجاه سلطان محمد شاه طاب ثراه از امثال درگذشت و اعتباری تمام یافت و
فی الواقع مردی دانا و عاقل و مجرب مهذب و غیور سخت عنصر بود مع القصه جعفرقلیخان فرزندش سرکرده بزرگ منش نیکو روش دلیر شجاع همیم کریم
و مصدر خدمات عظیم میگشت چون کار محاصره قلعه خوارج بابسه بامتداد کشید بحکم کارگذاران دربار معدلت مدار او و برادرزاده اش طهماسب
قلیخان بالارستاقی و ملازمان جمعی هزار جریب با کمال فروزیب با اردوی نواب والا مهد یقلی میرزا بن نایب السلطنه مغفور میرورآمدند و نواب والا
از وصول ایشان قوتی تمام حاصل شد و او را بنوازش موفور توجه دلشاد و سرافراز ساخت و بجانب غربی قلعه که میرزا عبدالله خان نوائی داشت
ممد و معاون فرمود وی متعهد شد که آنچه دیگران در سه ماه زمان محاصره از پیش نبرده اند در اندک مدتی بانجام رساند و فورا فرمان داد که تفنگچیان
بالارستاقی با آلات حرب و ادوات طعن و ضرب پیل و کلند و سایر ما یحتاج برداشته در مدت سه روز باستیانی محکم و برجی متین قریب بقلعه
بساختند که امثال او متعجب شدند و نواب والا او را بنواخت و بخود مقرب ساخت و طایفه ضاله بابسه از او هراس بیقیاس برداشتند و در فکر
اضمحلال و انفعال او افتادند و مترصد فرصت شدند در شبی که بحکم والا جعفرقلیخان بالارستاقی و میرزا عبدالله خان نوائی بساحت جان پناهی
اهتمام میکردند جمیع تفنگچی دو دسته تا صبح گاه بحمل خاک و چوب و استحکام برج و جان پناه اشتغال ورزیدند خستگی و کسالت یافتند و هنگام
دوگانه رب یکانه بمنازل باز آمدند تا استراحت کنند و معاودت جویند بحضور رود بار دو نواب والا تعجیل و تاکید گزیده حکم نمود که میرزا عبدالله خان
و جعفرقلیخان با تمام کار سنگر خود باز گردند چندانکه استدعای لختی آسایش کردند مفید نیفتاد و بمراجعت اصرار رفت ناچار جعفرقلیخان از اردو
بیرون رفته قریب بیست و پنج نفر با وی همراه شدند و با میرزا عبدالله خان نیز ده پانزده کس پیش رفت و تفنگچیان که بایستی از دنبال آنان روند
تغافل کردند و خواب ایشان را ربود چون مامورین بسرج و سنگر خود رسیدند قرار کرفتند و مشغول آسایش کان شدند و کس ندید جعفرقلیخان را بجز پسرش
بخفت و چشم بخواب نرفت همراهان و قراولان نیز بالکلیه بخفتند طایفه خوارج بابسه در زمان رفتن ایشان از همه جا بسنگر و بروج ایشان را شماره
کردند معدودی دیدند و چون برج جعفرقلیخان بقلعه نزدیک بود از سوراخهای بروج خود دیدند که یکسر بخواب رفته اند و کلا حفته اند آنطایفه مشیر دلیر
قریب بدویست کس تفنگچی و شمشیرزن و کتاره باز و زوبین افکن و تبردار و نیزه گذار پیاده از قعر خندق جای دست و پا ساخته بغفلت برآمدند و صید
کس برج جعفرقلیخان و یکصد کس دیگر برج میرزا عبدالله خان را در میان کرفتند میرزا عبدالله خان و نصرالله خان سرهنگ فوج بندلی و پیش
تن از تفنگچیان آن برج شلیکی بر پیادکان بابسه کردند و دو نفر از آنطایفه بخاک افتادند ایشان بارگشته بکلی بر سر برج جعفرقلیخان رفتند
و داخل شدند آنگاه جعفرقلیخان از خواب بیدار شد که بابسه را بر خود محیط دید و خود را محاط یافت پیشانی که در کمر داشت خالی کرده یکنفر را مقتول ساخت
با تفنگ نیز دیگر را بکشت برادرزاده اش طهماسب قلیخان نیز یکی را با تفنگ بقتل آورد دو نفر از ملازمانش نیز دو نفر بابلی را بکشتند بابسه چیره
شدند کتاره های برنده برافراختند و بر سر جعفرقلیخان تا خنثند زخمهای کاری بر آن شیر شکاری زدند و چهار ضربت کتاره نیز بر طهماسب قلیخان
بچاره فرود آوردند و کاسه سرش بشکافتند جعفرقلیخان چون مجال پر کردن تفنگ و طپانچه نداشت و خود را کشته دید بعمد خود را از برج بزیر افکنده
در خندق افتاد تفنگچیان قلعه مانند تگرگ از فراز و فرود و حصار و بروج گلوله ببارید ند که کسی را مجال امداد صورت نبندد و درین محاربه که قریب
ساعتی امتداد یافت کسی بامداد و اعانت او زار دو بدیشان نرسید میرزا عبدالله خان و نصرالله خان تفنگها را پر کرده نوبت دیگر بر بابسه باز کردند

دو نفر دیگر مقتول شدند و از صدای تفنگ دیو و همهمه در افتاد و قصد بروج کردند با پیه احساس نموده بازگشتند جعفرقلیخان از خندق افتاده دیدند تیری بر پیشانی آن جوان دلیر زده در گذشته میرزا عبدالله خان و نصرالله خان جعفرقلیخان مدهوش مجروح را از خندق بار دو بردند و معالجه و مراهم پرداختند بعد از دو روز او را بجانب بساری کوچ دادند تا در آنجا مداوا کنند شاهزاده محمدتقی میرزا چون این بشنید و غضب شده که چرا ولی جازت او را کوچ داده اند کس بفرستاد او را دوباره بازآوردند در این ذهاب و ایاب برادر همت رسیده در آنشب بمرد و ماتمی بزرگ در تمام خلایق اردو روی داد

ذکر مامور نیت سلیمانخان افشار قاسملو با زندران و یورش بردن سپاه دارالمرز بر قلعه شیخ طبرسی و فتح قلعه و گرفتاری خوارج با پیه و مآل حال حاجی محمدعلی

چون خبر کشته شدن جوان دلیر جعفرقلیخان بامنای دولت رسید و محاصره قلعه بچهار ماه کشید امیر کبیر از اینواقعه متعجب شده سلیمانخان افشار را که مردی دانا و هوشیار و دلیر و صداقت شعار بود بتحقیق امور آن معارک و تحریص و لاوران بدان ممالک و انه مازندران داشت و ارقام و احکام غیرت انگیز منحط آمیز ببزرگان سپاه دارالمرز صادر شد زبده انکه گر سپاه مازندران که در همه ایران بجلادت و رشادت نام برآورده اند از عهده این خدمت برنمی آیند عجز خود را معروض دارند تا قشونات دیگر از خارج مامور فرمائیم چون سلیمانخان ابلاغ احکام نمود کدخدا سردار لاریجانی و سرکردگان مازندرانی را خون حمیت در عروق غصبیت بجوش اندر آمد و این عیب و عوار بر خود هموار نکردند علمهای گوناگون مختلف الالوان ترتیب دادند و قرار کار بر یورش بزرگ برنهادند شبانگاه چابکدستان از دو جانب قلعه بثقب اکذر اینده و بخاکریز رسانیدند و بدار وی آتشین پیشانی و توپها را پر کرده صفوف را برآراسته هر دسته علم خاصه خود بعلمدار داده ثقب را آتش زدند و بانگ شیپور از هر سوی برخواست و فوج فوج چون دریائی پر موج از چهار جانب بحرکت درآمدند طرف غربی قلعه و برج و باره و پنجاه زرع از حصار و خاکریز بازمین یکسان گشت ولی چون ثقب صرف شرقی ناقص بود فایدتی نبخشید با انجمله سپاه نصرت همراه بدیوی طالع مسعود حضرت ناصرالدین شاه شورش کردند و یورش بردند میرزا کریم خان اشرفی و علمدار او و قلیلی از نوکر اشرفی از جان پناه بیکباره بیرون رفته خود را القلعه رسانیدند کلوله بر علمدار او آمده شهید شد خود علم را برداشته بپای برج رسید و از درون قلعه سر تفنگی بهوای زدن وی بیرون کردند آن دلیر ملتفت شده سر تفنگ را گرفته چنان فروکشید که از سوراخ بیرون آورده علم را بربالای برج خشتی گوپیده دیگر از آبادن میخواند محمد صالح خان بالارستاقی برادر جعفرقلیخان شهید خود را بدو رسانید سردار و دیگران نیز حرکت کردند و کلوله نیز بر کتف سردار آمده بجز اشیدگی کرده با پیه برطرفی که فرود آمده بود اجتماع کرده بمدافعه پرداختند الحاصل بقوت طالع فیروزی مطالع بر قلعه و اهالی قلعه مظفر شدند و بقایای با پیه مقهور گردیدند و بیرون آمده براهالی اردو تقسیما سپرده شدند و بعضی از آنان که در توقف شیخ طبرسی ناچار ولی اختیار بودند معذور و مذمت نمودند تا از قتل مستخلص شوند و غالب آنان زرد و ضعیف و لاغر و بیمار گونه بودند زیرا که چون در ایام محاصره ازوقه آنان تمام یافته بود و کاو و گوسفند آنها بانجام رسیده از احشا و امعای دواب اسب و الاغ سدرمق میخوردند و مدتی نیز بجایندن چرم و جلد دواب معیشت داشتند بحکم نواب والا چهار صد کس از معارف آن فرقه باغیه طاغیه بضرب تفنگ و شمشیر و نیزه سپاهیان مازندران بهلاکت رسیدند و زفلاکت رهیدند چندانکه بدان کرده نصیحت بسیار گشت از آنطریقه کردند بسمع قبول اصغا ننمودند حاجی محمدعلی مازندرانی رئیس انجماعت و بعضی را نجواهش عالیجناب فضایل مآب سعید العلماء و سایر فضلای مازندران بسیار فروکشش بردند پس از سئوال و جواب و عذرهای ناصواب بعتوی جناب سعید العلماء و دیگر اعاظم فضلا برخرنشانیده و جال وار در شهر بگردانیدند آنگاه از دحام عام شده بضرب شمشیرهای تیزش را ریز ریز کردند و قلعه جدیده شیخ طبرسی را با خاک سمت تساوی دادند و شی دوازاشراف سادات را که جرمی چندان نداشتند بطهران فرستادند و سردار و سایر سرکردگان دارالمرز که در این حادثه غریب و واقعه عجیب بجها برده و متعلقین بکشتن داده بودند مورد الطاف و اشفاق پیکران اعلیحضرت شاهنشاهی شدند و تمامی نخلعت و انعام و نقد و اکرام ملوکانه اختصاص یافتند و پس از استحصال استرخاص مظفر و منصور با ماکن و مساکن خود بازگشتند و در این مهلکه با نصد تن از مازندرانی و نزدیک با پنصد تن با پیه بقتل رسیده تا چه شود و پیروان ایشان تا چه کنند چنانکه بتفصیل ترقیم خواهد یافت

ذکر دعوی و خروج ملا محمدعلی زنجانی در شهر زنجان و مخالفت با مقرب الخاقان امیراصلانخان بن امیرکبیر محمدقاسم خان قاجار قوینلو حکمران بلوکات حمزه زنجان و مامور نیت سیدعلینخان سرتیپ فیروزکوهی بمدافعه طایفه با پیه

ملا محمدعلی زنجانی در بدایت تحصیل علوم از تلامذه شریف العلمای مرحوم بود و بعد از روزگاری توقف در زنجان قبول عامه کامل در مرجعیتی تمام حاصل کرده در اجرای فتاوی و احکام با علمای اعلام مناقضتی و منازعتی بظهور رسانید و از قراین خارجه و امارات داخله معلوم افتاد که مولا نا را داعیه امارتی در سر است و حکام زنجان

شرح حال او را بامنای دولت حضرت سلطان زمان معروض داشتند و برحسب رقیمه جناب حاجی میرزا آقاسی مطاع دولت خاقان مغفور محمد شاه طاب ثراه او را بدارالملک طهران آوردند و در خانه محمود خان نوری کلانتر شهر نزول داد ند مدتی در آنجا بود و خود را مظلوم جلوه میداد و بجذب قلوب و جلب نفوس میپرداخت چون واقعه ناگزیر آن شاهنشاه بی نظیر روی نمود مولانا فرصتی یافته بزنجان گریخت و هواخواهان گرد آورد چون اعلیحضرت شاهنشاه عصر خلد الله سلطانه بر سریر مورو ثی با استحقاق برآمد ایالت و حکومت بلاد ایرانرا باصحاب کفایت و ارباب شهامت تفویض فرمود از جمله حکومت زنجانرا بخال بیهمال خود امیر اصلانخان موهبت فرمود و در آنزمان حکمرانی او فشه سالار در خراسان قوت داشت و سپاه فوج فوج بدان حدود همیرفتند و خروج با پسه مازندران نیز در میان بود لهذا مولانا فرصت یافته ملاطفات و مراسلات متعدد بباب فرستاد و اظهار اشتیاق و خلوص کرد و نیز جوابهای مهر انگیز از دولت خیر بمولانا نگاشت اگرچه ملاقات صوری واقع نگردید لکن مولانا بحسن ظن ارادت باب گزید و منصب و لقب یافت و بموهومات خیالیه و تسویلات نفسانیه فریفته شد و دل بر متابعت وی نهاد و عامه خلایق را بدان طریق دعوت کرد و او را صاحب الزمان موعود شمرد و در فکر طغیان و عصیان افتاد در لباس تقوی و طهارت با کتساب اسباب دعوی و امارت پرداخت و اشهار فرصت همیکرد و باجتماع و اجماع مقتدی و مرید اهتمامی تمام نمود و مشتاقانی زنجان کردن برچنبر طاعتش نهادند و بنده وار در امضای نواهی و اجرای اوامرش ستادند چون حال وی بدارالخلافه معروض افتاد و از سوابق حالاتش استحضار داشتند باخذ و قید و نفی وارسال او از زنجان بحاکم آن بلوک اشارت راندند همانا او نیز از آن احکام وارقام بوئی برده تحفظ خود مبالغه تمام کرد و در احتشاد و احتشام خود فزودن گرفت تا کارش چنان بزرگ شد و قوت یافت که قریب ده پانزده هزار کس از شهر و بلوک بروی جمع شدند و در هنگام ذهاب و ایاب بمسجد و منبر امامت پیرامون وی داشتند و این موافقت و ارادت را سعادتی عظیم می پنداشتند و جز با یکهزار تفنگچی مصمم مستعد بخدمت امیر حاکم نمیرفت و چون کار خراسان و بعضی سرحدات اشطامی تمام نیافته امنای دولت بر آن ست عقیدت سخت نمیکردند و او نیز بالضروره تهیه سامان کار خود همیپرداخت استعداد قلعه داری و رزم شعاری همی افزود مقارن این حال یکی از اهالی زنجان بتقصیری سیاست یافت و توسط و تشفع مولانا در آن باب فایدتی نبخشید مولانا رنجیده خاطر گردید و زیاده تاب سکون و آرام نیافت و بر سجاده خروج عروج کرد و متجنده معتده خود را مامور بحفظ حصون و ضبط بروج نمود و مواد فتنه بتقویت کارکنان طرفین غلظت یافت معد و ممد و معاون و موالف کار خلاف و امر مصاف را قوت دادند و از دو سوی کار از کشمکش و درگذشت و مقال بجدال کشید و دستار بمغفر تبدیل یافت بجای عصا تفنگ و نیزه بدست علما در افتاد و از تلبس عبا با کردند و از زره و جوشن پیرهن و قبا پوشیدند تا بر حسب امر امرای دربار شاهنشاهی سردار و سپاهی بنظم آن خطه لازم گشت سید علیخان و صدر الدوله سرتیپ سواره زنجان و شهباز خان مراغه و محمد علی خان افشار یاد و یست تن سوار و محمود خان خوئی با پنجاه تن توپچی و دو عراده توپ و دو عراده خمپاره در پنجم شعبان وارد زنجان شدند و از ورود این جنود همیه اهالی خمسه بفزود و یاس و هراس بر زنجانیان بسر حد اعلی رسید و بحکم تحفظ بتیقظ اهتمام کردند چون دو قسمت از اقسام ثلثه شهر زنجان چهار یکتر بر متابعت حکمران خمسه زده بودند و از نشئه جنته در امید بر روی خود بسته داشتند پس از هفت هشت روز ثلثی از مردم آن شهر را که بر مذهب حقه اثنا عشری ثابت و باقی بودند و با پسه در آن باب موافقت نمینمودند از میان خود بیرون کردند و بعد از جلای ایشان با پسه بهیوتات و دکاکین آنها ریخته آنچه از اسباب و ادوات محاربه و محاصره داشتند و آذوق و ماکول و مشروب داشتند بالتمام متصرف گردیدند و سته بازار شهر زنجان را غارت نموده از آن پس آتش زدند و خانها را ویران کردند و در اطراف شهر سپه ها و سنگرها بساختند و سرکوچها و بر زنهارا استحکام داده و دروازها بر نهادند و از میان هیوتات راه تردد بخانهای یکدیگر گشادند و چنان آمد و شد میکردند که در خارج احدی از آنان مرئی نمیگردید و کار ایشان بر اهالی رد و ظاهر نمیگشت خانهای اطراف حصار و جدار را ویران کرده از خاک سپه ساختند و چنان بساختند که هریک از چندین خاکریز او سع بود و سوراخها در جدارها گشاده بجهته رو زجنگ و افکندن تفنگ مهیا ساختند توپی چند آهنین بریختند و زنبوره چند بزرگ بساختند اسلحه و تفنگ زیاده از اندازه خود آماده کرده بودند و سرب و بارود بتدریج جمع آورده ذخیره داشتند آذوقه ایشان سالیان دراز را کفی بود علی الجمله سید علیخان سردار پس از ورود بخارج زنجان به پیام و نامه و روابط و سایط چندانکه این فساد را اصلاح خواست و در این امر مجد و جهد کرد سودی نداد خود وقتی بر سالت و مصالحت و استحضار از امور شهر نزد ملا محمد علی رفته ملاقات و مقالات کرده در کار او نظری دید و خلق را با وی ارادتی یافت که ابدا تصور نمیکرد و از این رهگذر پشیمان شده

خوف و واهمه بر ضمیرش غلبه کرده بتجلد و تعقد از قلعه رهائی یافته بازآمد بصیرتی در آن کار حاصل کرده شرح سخنی آن شهر یکارگذاران دولت ابد مدت جناب اتابک اعظم میرزا تقی خان امیرکبیر فراهانی و جناب اعتماد الدوله العلیة العالیه میرزا آقا خان نوری مازندرانی عرضه کرده استمداد نمود الحاصل مدت سه ماه تمام بمحاصره و مقاتله اشتغال داشتند و شب و روز از دو سوی بگلوله فشانی میگذشت و اهالی شهر متنبه نشدند و روز بروز در لجاج و عناد و طغیان و عصیان برافزودند و در ارادت ملا محمد علی قدمی ثابت و عزمی متین داشتند و او را بحق نایب امام غایب مطلق می پنداشتند تا سرها در سر این دعوی بی سر و بن رفت و تهاعرضه شمشیر و هدف تیر تلف شد **ذکر مأموریت و سرداری مقرب الخاقان محمد خان سرتیپ بیگلربیگی بن فتحعلی خان بن هدایت الله خان گیلانی بتسخیر زنجان و تدمیر ارباب بغی و طغیان** محمد خان میرپنجه و بیگلربیگی بتبریز بن امین الملک فتحعلی خان بیگلربیگی بن هدایت الله خان حکمران سابقه گیلانات که نیا عنجد همواره در دولت خاقان گیتی ستان سعید شهید و خاقان صاحبقران مغفور رفیع المناصب عالیه و مقامات بلند مخصوص بوده اند و در این کتاب مستطاب بهر مقامی مناسب ذکر جمیلی از ایشان رفته چون از بدو شباب در خدمت نایب السلطنه مغفور ترقیت یافته و در مقامات چاکری پرورده و مجرب آمده بود و در زمان حکومت امیرزادگان معظم نواب قهرمان میرزا و بهمن میرزا در تبریز مناصب بزرگ داشت و در آغاز ایام سلطنت ابد مدت شاهنشاه عصر ابو الفتح و النصر ناصر الدین شاه قاجار خلد الله سلطانه بطهران آمده بمنصب میرپنجه گی مخصوص بود بحکم حضرت سلطان ایران مأمور بسرداری سپاهی جرار گردیده روانه زنجان شد با فوج مخبران شقاقی و چهار صد نفر از فوج خاصه و شش عراده توپ خارشکن و دو دهنپاره بازوکن راه برگرفت و مقرر شد که فوج چهارم تبریزی بسرهنگی علیخان کرکی فرزند مقرب الخاقان عزیز خان اجودانباشی فواج منصوره و فوج کروس بسرتیپی حسینعلی خان کروسی و فوج زرند بسرهنگی محمد مراد خان زرندی بدو ملحق گردند و بمتابعت او بخدمات محوله پردازند بیگلربیگی سرداری مذکور چون بظاهر شهر زنجان رسید اتمام حجت را به پیام و نامه بملا محمد علی سرحلقه مخاذیل خوارج زنجان اظهار اصلاحی کرد ولی حاصلی نبخشید چه زعم مداهیر و مخاذیل بایه آن بود که عما قریب در بلاد ایران خروج و بر مدارج و معارج سلطنت عروج خواهند کرد و آئینی جدید بامینائی سدید بنیاد خواهند نهاد که بمرور دهور و کرور شهور مدروس و مطموس نگردد چندانکه منصح و مذار با آنطایفه لجوج عنود سخن رفتی شعلات نیران نفاق و شقاق ایشان سرکش تر شدی کشتی که هر آن مخاذیل از عنصر عزازیل نمودار یست که جز اعجاب و تکبر از ایشان بظهور نمی آمد و ریختن خون مسلمانرا ثوابی جمیل و اجری جزیل تصور کرده بودند و نعوذ بالله من ذلک علی الجمله محمد خان بیگلربیگی چون از مصالحه مایوس گردید چاره جز محاصره حصار و مقاومته بکارزار ندید آغاز مسارعه و تنبیاد محاصره نهاد ولی مرد مسلمان در خون اهل اسلام تجلد نشاند و ملازم پادشاه در رهدم تنبیان رعایای ممالک محروسه نقدم نورزد اگرچه بروج و باره بسیار متنیع گرفت و تصرف در آورد یکسوی شهر را بعمد و اگذاشت و مسدود نخواست تا آن مسلمانان نامسلمان و فریقه کان نقش شیطانرا مفری باشد و بکلی طریق گریز آن فریق مسدود نماند مع هذا بعضی از شهر بیرون شدند و قریب پنجهزار کس از مردان سخت تن سنگدل آهن جان بعزم رزم اتفاق کردند و حال و مال و خون و عیال خود را در راه آن رهنمای گمراه بذل و انفاق نمودند در چهل و هشت سنگر محکم که داشتند تفنگچی گذاشتند روز و شب بمهرهای روئین جان کرا آغاز مارساری و تنبیاد کلوله باری نهادند جماعتی کثیر از دو طرف در چنگ مرگ اسیر کشت و رحمی در دلها نیافت فرخ خان پسر یحیی خان تبریزی بعد از عزل صدر الدوله منصوب شد و پس از محمد خان بیگلربیگی بزنجان رفت شبی علیقلی خان پسر نصر الله خان خمسه از لشکرگاه ملا محمد علی نزد فرخ خان شد و او را فریفته که اگر از جانب دروازه قزوین پیمائی ما راهی دانیم که ترا با چندین مرد سپاهی بی زحمت بخانه ملا محمد علی بریم و او را کرفتار تو سازیم بشرط آنکه این سخن با حدی نگوئی فرخ خان نامجرب بیچاره قبول نموده صد تن برداشته باتفاق ایشان راه برگرفت جماعت بایه چون مطلع بودند چند سنگر را تهی ساخته واپس شدند تا فرخ خان و کسان او بخانه ای رفتند که مجال فرار بجهة ایشان نماند ناکاه بایه از چهار جانب درآمده ایشانرا در میان گرفتند فرخ خان و دوازده تن سواران او زنده دستگیر شدند بعد فرخ خانرا با آهن بقته داغ کردند و بمقراض کوشت او را چیده سرا و را بریدند هم از جمله مقتولین خان بابا بیک یاور فوج خاصه بود که در جنگهای بوسنه کلوله تفنگ بدو رسیده درگذشت و قریب پست کس در یورش لیالی بضرب شمشیر و کلوله کشته شدند و جسد آن مسلمانرا بحکم مفتی مسلمانان زنجان آتش زده بسوختند و در مزابل و معابر پایمال کردند و هیچ نیندیشیدند که این عمل بشیجه کدام علم است و در کدام شریعت ظلمی بدین پایه روا باشد و نعم ما قیل نظم علم چون بردل زندیاری شود علم چون برتن زندماری شود چون محاصره زنجان قریب شش ماه تطویل یافت با مر امیر اصلانخان قاجار قونیلو حکمران آن سامان از اطراف سیوسات

و علوفه وآزوقه وماکولات حمل وثقل کرده بارودی والاموصول داشته ومیرزا ابراهیم خان سرتیپ خمسه نیز همواره با غلامان سواره وملازمان پیاده خود در تمام ایام وهمه جنگ مهای آن هنگام با امرای دولت مصادقت میورزید وموافقت ظاهر میکرد ومتصدی خدمات بزرگ میگردید وجنگ طرفین پیوسته بود وآتش اقتتال برفلک البروج اشتعال داشت وهیچ آب مصالحتی بتلکین نمیافت وکار برمسلمانان شک کردیده بود وسردار بکلربکی بکمال اهتمام درتسخیر شهر مینمود ومسامحه ومساهله جایز نمیداشت ومقارن این حال مقرب الخاقان عزیزخان اجودانباشی که بسفارت ایروان میرفت درزنجان باطغای نایرهٔ خلاف جهدی وافی کرد وسودی مینافت چنانکه ترقیم میپابد

ذکر غزیمت مقرب الخاقان عزیزخان مکری اجودانباشی افواج منصوره بسفارت ایروان واجتهاد در امر مصالحه زنجان

سابقا مذکور افتاد که مقرب الخاقان عزیزخان مکری سرتیپ بعد از رجوع از فارس منصب بزرگ اجودانباشی افواج قاهره رسیده واورا در کل نظام بتصرف تمام دست داد چون دراین ایام وبهنگام معلوم افتاد که حضرت ولیعهد دولت بهیه روسیه الکسندر پاولیچ برحضرت پدر معظم اعلیحضرت نیکولای پاولیچ امپراطور اعظم روسیه بزیارت اوج کلیسیای ایروان وتماشای سرحدات آن سامان توجه فرموده بواسطه قرب جوار ومواحدت دولتین علیتین فلک مدار اعلیحضرت شاهنشاه فلک جاه ایران ناصرالدین پادشاه قاجار غازی ابدالله سلطانه چنان مصلحت دانست که سفیری دانا ورسولی عاقل با نامه مودت حشامه ویک قطعه نشان تمثال همایون مرصع مکلل بالماس ویک رشته حمایل آبی وبعضی تحف وهدایای مخصوص بحضرت ولیعهد معظم روانه دارد لهذا مقرب الخاقان اجودانباشی افواج نظام را روانه آن سامان فرمود چون بزنجان در رسید طرفه هنگامه کرم دید کردهی از دو سوی بستوه آمده در روز وشب بمقابله ومقاتله ببرده جانهای لطیف از کالبد کثیف رهائی جسته وشهای نازپرورد در زیر خاک وکرد پایمال شده اند جماعتی مجروح وزخمدار وطایفی مذبوح وجان سپار اجودانباشی را این کار سخت مخالف رای افتاده در معالجهٔ مصالحه مساعی جمیله بظهور آورد کس فرستاد ونامه کرد وپیام داد که آن دانای نادان حیله ورو مغشی دیناجوی فتنه کررا ساکن واز مخالفت با این دولت بزرگ قرین مخافت کنند تا باسر صلاح آیند وپای از بادیه نفاق فروکشند روزی چند بشد آمد گذشت وهیچ حاصل نبخشید چون تیر تدبیر او بر هدف مراد ننشست بکلربکی را وداع ومحاصره تاکید بلیغ نموده روانه بجانب ایروان شد پس از عبور از رود ارس صاحب منصبی روسی بمیزبانی سفیر صافی ضمیر مامور گشته در نهایت تکریم وتعظیم مقرب الخاقان اجودانباشی وهمراهانش را هشت روز قبل از ورود حضرت ولیعهد دولت بهیه روسیه وارد ایروان نموده ودر آن روز لوازم استقبال بعمل آورند وحکمران ایروان با همه صاحب منصبان بدیدن سفیر ایران آمده شب بمهمانی دعوت کرده دیگر روز اسمعیل خان کرجی ناپ اول سفارت وخازن شخواه اهل نظام حسب الامر روانه تفلیس شده هدایا وتحف خاصه فرمانروای قفقاز را رسانیده معزز ومکرم پس از نشش روز بایروان باز آمد حضرت ولیعهد پس از ورود خود بایروان اشک آقاسی واجودان خاصه خود را با کالسکه مخصوص باحضار اجودانباشی فرستاده با اجزای سفارت در کمال احترام بحضور رفته تمثال همایون وحمایل ونامه ملاطفت حشامه را بدست خود پیش برده حضرت ولیعهد در کمال محبت ومهربانی تحف وهدایا را گرفته اظهار خوشوقتی فرموده واجزای سفارت را نیز فردا فردا پرسیده وشناخته ومورد التفات خود ساخته پس از انصراف از حضور کیمیا زبهیدوف که از جمله سرداران روسیه بود از جانب حضرت ولیعهد بدیدن وپرسش سفیر خطیر آمده ابلاغ ملاطفت نموده بازگشت مع القصه پس از تمام امر وانجام کار وجواب نامه وعطیات خاصه باجزای سفارت ومیزبانی حکمران ایروان دیگرباره مقرب الخاقان اجودانباشی از ایروان بآذربایجان آمده بنظم امور افواج انولایات پرداخته پس از انجام خدمت بازآمد وهمچنین میرزا حسن خان کهتر برادر امیرنظام فراهانی که در این ایام وزیر نظام آذربایجان بود بعتبه بوسی دربار اعلیحضرت شاهنشاهی روانه دارالخلافه می گشت در توقف زنجان چندانکه سعی در اصلاح ذات البین نمود آن دردرزبهبودی وآن زیانزا سودی ندید ومایوس از مصالحه بطهران بازآمد وحقیقت حال معروض داشت مجددا حکم محکم متضمن تسخیر شهر وقتل واسر خوارج صدور یافت

ذکر اتمام کار زنجان ومحاصره شدید وبورشها وسخت وقتل ملا محمد علی زنجانی وتسخیر شهر زنجان وتدمیر اصحاب خذلان ومراجعت مقرب الخاقان محمدخان بکلربکی باستان حضرت شاهنشاه فلکجاه سلطان السلاطین ناصرالدین شاه خلد الله ملکه

چون برای امنای دولت ابدمدت مشهود گشت که آن طایفه ضاله مضله را بهیچ جهروی بسوی راه هدایت نخواهد بود

وفتنه انیقوم کثیر اللوم در سایر عوام بلاد ایران سرایت خواهد کرد حکم صریح بقلع و قمع آن مخاذیل صادر شد و محمد خان بیگلربیگی بقهر و غلبه خواب راحت
برخود حرام کرده توپهای تمین بیگ بر اطراف بروج و سنگر فرو بسته راه شمال و صبا بر شهریان مسدود نمود و بپورش عام حکم نظام داد افواج منصوره
در تسخیر آن شهر مشهوره دامان همت بر کمر زدند و از اطراف چون سیل خانه کن بحرکت در آمدند اهالی زنجان بامقتدای خود بمدافعه پرداختند و کلوله تفنگ
مانند باران بهاران متواتر شد و خونهای کشتگان از اجسام چون سحاب متقاطر بمیرفت و لوله طبل و کوس در فلک آبنوس زلزله در افکند صیحه
دلیران کوش ساکنان ارض را کر ساخت دلیران سپاه منصور بر چهل و هشت سنگر زنجانیه حمله بردند و مسخر کردند اهالی زنجان از رجال و نسوان بحارب
و مدافعه در آمدند و عرصه شمشیر و هدف تیر شدند علی الجمله پس از مضای چهار ماه محاصره ثانویه سپاه منصور ظفر یافتند و قریب بشصد کس از دلیران
جنگی زنجان بقتل آوردند و تخمینا چهار صد کس الی پانصد تن از توپچیان و سربازان سعادت شهادت یافتند و جماعتی زخمدار شدند و میرزا یعقوب
جراح غالبا را معالجه کرد و قریب بدو هزار کس از پیروان آن عالم جاهل کشته شدند و کلوله بر بازوی او آمده دستش بشکست و پس از هفته بعالم
دیگر پیوست چون بقایای خلق را سری نبود و جز آن عالم مفتون مقتول را رهبری نداشتند از در استیمان در آمدند و از حصار و شهر بند بیرون
شدند قریب بیکصد و بیست نفر که قائل مقتول لدی الورود بودند بضرب شمشیر و رشته ایشان هلاک شدند و جماعتی را از آنقوم بدکاره طعمه کام نهنگ کردند
چون هوای بلندی در سر داشتند هوا کرفتند و سر در سر هوا و هوس نهادند بقایای رعایای خدمتکار بخدمت حکمران آن دیار آمده بمشاغل
و مکاسب سابقه خود پرداختند پس از زدودن زنگ نفاق از آئینه زنگان محمد خان امیر پنجه بیگلربیگی با سپاه نصرت مآثر بحسب امر اولیای دولت
بحضرت آمده و علی اختلاف طبقاتهم هر یک بقدر پایه و مایه خود مورد تلطفات و تفقدات شاهانه شدند و مقارن محاربات مذکور بحکم علمای
اسلام و فتوی فضلای اعلام مقرر شد که ماده فتنه و ریشه خلاف را قلع و خلع نمایند سید باب را از چهریق به تبریز آورده مکتوبات او را براو خواندند
و مجعولات او را مشهود ساختند و بفتوی علمای ایران او و دو نفر از مریدان او را بمیدان تبریز برده پیکدسته از فوج بهادران سرباز نصرانی
سپرده تا بپاسیاه بخشند و افواج دیگر نیز حاضر شدند خلایق بالاجماع او را تیرباران کردند و چون در افتاد بضرب نیزه پیش او را یک شد و جسد او را
در خندق افکندند تا شب هنگام طعمه کلاب و ذئاب شد و کان ذلک فی سنه هزار و دویست و شصت و شش اگرچه او را بقتل آوردند هنوز فتنه او
ساکن نبود و هر روز در شهری یکی از پیروانش خروج مینمود و با یکدیگر می کشتند پیت عشق عالم سوز او چندانکه عاشق میکشد فرقه دیگر بعشق از خاک سر
بر میکنند و در این ایام فتنه اصفهان و نیریز بظهور آمد چنانکه ترقیم خواهد یافت و از جمله معتقدانش سید یحیی بن سید جعفر دارابی فارسی بود که هم
در این ایام خروج نمود و بجزای خود رسید **ذکر خروج سید یحیی بن سید جعفر الدارابی الفارسی در قصبه نیریز فارس و**
ماموریت مقرب الخاقان دیوان بیگی مهر علی خان بن حاجی شکر الله خان نوری و مصطفی قلیخان قراگوزلو سرتیپ
بحکم نواب مستطاب نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران فارس بمدافعه او و قتل سید و جماعتی از بابیه نیریز نواب مستطاب
امیرزاده معظم بهرام میرزا چون چندی بحکومت فارس بگذرانیدند بحکم اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه او را بحضور مبارک خواندند
و نواب امیرزاده فیروز میرزا ملقب بنصرة الدوله را بحکومت فارس فرستادند و هنوز وارد نگردیده بود که فتنه سید یحیی تجدید یافت بتفصیل این
اجمال آنکه جناب فاضل کامل حاجی سید جعفر فارسی اصطهباناتی مشهور بدارابی عالمی بود فاضل و فاضلی کامل و مدتها در دارابجرد بزیست پس
ببروجرد متوطن شد و بنشر علوم عقلی و نقلی پرداخت و مولفات نفیسه از او بماند سید یحیی فرزندش نیز بروفق طبیعت او رفتار نمودی و نه بر طبق طریقه
او کفتار و داشتی سنری پرسودا داشت و خاطری پر غوغا با سید علی محمد باب حسن ظنی حاصل کرده داشت و در این ایام بجانب یزد رفته در آنجا
قصد خروج کرد و صورت بست چون اهالی نیریز را بوی محبت و ارادت بود و در آن شهر مرجعیت داشت به نیریز شد و خلایق را بر کرد خود جمع نمود و از
باب بابی چند مفصل بیان کرد و عوام را بفریفت و ظهور این فساد و فتور در حینی بود که رعایای نیریز از حاجی زین العابدین خان بن محمد حسین خان
نیریزی حاکم خود خاطری رنجیده داشتند و او را از نیریز بیرون کرده بودند و از او خوفی کرده و اعتصام بدامن عزیزی میخواستند چون سید در زد
بحکم سابقه معرفت مقدمش را کرامی داشته و وجودش را مغتنم پنداشته سر بر خطا را دادش نهادند سید که منظر حصول چنین اسبابی بود این معنی را از امارات
طالع خود شمرده فتوی داد که علی اصغر خان برادر مهتر حاجی زین العابدین خانرا نیز از میانه برگیرید و از این سلسله حاکم مخواهید آنان نیز علی اصغر خانرا
که با سید از در مخالفت در آمده بود با چند تن از اقوام و عشایر و اولاد و بنایر این طایفه بکشتند و بکلی خود را بر سید بستند و سید با حشاد و اجتماع پیدا

مشغول شده بقصد خروج مستعد و مصمم شد و چون این اخبار در چهارمنزلی شیراز بنواب امیرزاده فیروز میرزا رسید احکام مؤکده بمصطفی قلیخان قراگوزلو سرهنگ که در آنزمان سرپرست دو فوج قدیم و جدید همدانی بود بمدافعه صادر شد و چون مهرعلی خان نوری در ایام دیوان بیگی فارس و قوللر آقاسی غلامان جلادت توامان بود و بشهامت و بسالت معروف و دران دیار با اقتدار رقمی نیز بعهده آن دلیر شجاع صدور یافت که با جماعتی از متهوران بیتریزروشه در مقام رفع و دفع این حادثه برآید که بشهر و سایر بلوکات فارس سرایت ننماید چون مامورین مذکورین از شیراز بدر آمدند ایلغار کرده هشت فرسنگ راه را قطع نموده در کمال کلوم و خستگی به بیتریز رسیدند دو برادران حوالی و تراق داده احتیاط در کردا کرد او و سنگری محکم برآوردند و آن شب دران ساکن شدند طوایف خوارج موسوم بیاپنه چون از ورود او و ایلغار سپاه و کسالت اطالت راه آگاه بودند مصلحت وقت دران دیدند که هم شب هنگام بسکانه شبخون را کرم و دیده مروت را بالی آزرم دارند اهتشادی تمام کرده و استعدادی کامل یافته با شمشیرهای کشیده و بازوهای گشاده بر سر سنگر او دو یخشند و غوغا برانگیختند جنگ از طرفین در گرفت کارکار زار از توپ و تفنگ در گذشت و بیکدیگر در آمیختند و با شمشیر و طپانچه و خنجر خون یکدیگر را ریختند این دو دلیر بی نظیر که بزرگ سوار و پیاده و حکمران سپاه بودند بجنگ در نگ کردند و شتاب بر محاربه پیشه ساختند مهرعلیخان که جوانی شجاعت خصال و بسالت سکال بود با ابوالجمعی خود حمله های قوی بر آن قوم غوی برد و شهامت موروثی را بظهور آورد مصطفی قلیخان نیز سر باز قراگوزلو را بحمله های متعاقب انی همه جانب حکم داد تا بعد از کوشش بسیار بر خوارج باپنه غلبه کردند و جمعی از ایشان بکشتند هنگام طلوع فجر آن فجره را بگریزانیدند و اسیر کثیر گرفتند علی الصباح سید و اهالی بیتریز دل بر تحصن نهاده از بلوکات متابعه استمداد کرده چند کرت مقابله کردند و از مقابل گریختند عاقبت الامر سپاه منصور بر آن گروه مغرور ظفر یافته سید را بدست آورده با جمعی از آن طایفه بردار شته مظفر و منصور بشیراز باز گشتند و رشته مقتول بحکم قصاص سید را بکشتند و حاجی زین العابدین خان در مرکز حکومت خود استقلال حاصل کرده و بنیاد اهل فساد را برآورد هم در اواخر پس از چندی او را در کرمانه بکار در زدند علی الجمله بعد از ورود نواب نصرة الدوله بشیراز مهرعلیخان و مصطفی قلیخان قرین اکرام و اعزاز شدند و از جانب اولیای دولت ابد مدت درازای [illegible] الثقاتها و مرتمتها بدیشان مبذول افتاد و در مدارج و مقام هر یک بقدر قابلیات تمام روی داد و چون در این اوقات باشارت امنای [illegible] اعلی نواب فیروز میرزای نصرة الدوله شیخ نصرخان ولد شیخ عبدالرسول خان دریابیگی بندر ابوشهر را بطهران فرستاد و حکومت بندر و دشتی و دشتستان را بمیرزا احسنعلی خان فرزند ارجمند مقرب الخاقان حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک بن اعتضاد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی مفوض داشت شیخ حسین خان عم شیخ نصرخان متوهم شده میرزا احسنعلی خان را ببوشهر راه نداده در مقام مخالفت بثبات قدم ورزید لهذا حسب الامر نواب نصرة الدوله مصطفی قلیخان قراگوزلو به بشیه شیخ حسین بتخلیص بندر بوشهر مقرر شد و پس از ورود بموافقین و مخالفین بلطف و عنف نامه کرد و امید و بیم افزود و کار شیخ وهنی و فتوری یافت با اتباع و اشیاع خود نیمشب در زوارق دریانورد نشسته فرار اختیار کرد و مصطفی قلیخان بسد غدغه و غایله وقوع واقعه ها یله بوشهر را بتصرف درآورد و دریابیگی را در آمکان مکانت تمام و استقامت کامل حاصل شد و درازای این خدمت و سایر خدمات مصطفی قلیخان از مرتبه سرتیپی بمقام امیرتومانی و میرپنجه گی ارتقا یافت

ذکر بعضی سوانح اصفهان و حوادث آنزمان که مقارن فتنه خراسان و زنجان و مازندران و وقوع تمام و باشارت اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه جمجاه الناصر لدین الله سلطان ناصرالدین شاه القاه الله اشطاهم تمام گرفت و آشار رستای اعمال افتادند

در بدایات جلوس میمنت مانوس که از نهایات مصون باد بحکم حضرت شهریاری مقرب الخاقان خان خانان سلیمان خان خال شاهنشاه پهمال بحکومت اصفهان برامثال و اقران مفتخر بود و فیمابین دو نفر دو پسر یعنی میرزا عبدالوهاب کلانتر که از سادات عالیدرجات بود و میرزا عبدالحسین سررشته دار معاملات دیوانی اصفهان مخالفتی رفت و مناقشتی افتاد و متدرجا کار بنزاع و مصاف و جدال و خلاف کشید و خان خانان بطرف میرزا عبدالحسین مایل شد و چون این قضیه بعرض امنای دولت رسید چراغعلی خان کرمانشاهانی را که مردی کاردان بود منصب قوللر آقاسی و سرهنگی غلامان داشت برفع این فتنه و احضار میرزا عبدالحسین مامور داشتند و چون بکاشان رسید معلوم افتاد که در میانه دو طایفه معتبره کاشان که یکی معروف بغفاری است و متعلق بفرخ خان کاشانی از سلسله ابوذر غفاری حاکم لاحق کاشان و دیگری منسوب بمحمد کاظم خان حاکم سابق کاشان منازعتی است و در این اوقات نواب امیرزاده اشاجع میرزا بن حسینعلی میرزای مغفور حکومت کاشان داشت و محمد کاظم خان بوزارت او مخصوص بود آخر الامر با اتمام نواب امیرزاده و اصلاح چراغعلی خان

کار مصالحه گذشت وچون ورود اصفهان روی داد چراغعلی خان بخدمت خان خانان رفته احکام او را داد وقصد خانه امام جمعه وجماعت کرد معلوم ومشهود شد که میرزا عبدالوهاب در مسجد جناب امام با جماع خواص وعوام اشتغال دارد لهذا بالعکس شهرت داده و مذکور کرد که باحضار میرزا عبدالوهاب واستقلال میرزا عبدالحسین مامورم ولحظی فتنه برخواسته فرونشست ودکاکین بسته گشاده شد واجماع عام بمفرقه تبدیل یافت واهالی بلوکات بمواطن خود باز گشتند ومیرزا عبدالوهاب با چراغعلی خان قوللرآقاسی بطهران آمده متوقف شد وپس از چندی خان خانان نیز احضار مقرب الخاقان غلامحسینخان بن یوسف خان سپهدار سابق عراق ایالت اصفهان رفت وبحل وعقد امور آنملک پرداخت درغره رمضان سال یکهزار ودویست وشصت وشش وارد عمارات هفت دست گردید وبنا بر حصول ساعت سعد بجهة دخول شهر تا چهار دهم در آنجا بماند وخلایق اصفهان از علما وفضلا ورعایا وبرایا تمامی بدیدن سپهدار آمدند وخدمتش جناب آقا سید محمد امام جمعه ودیگر علمای معتبر را باز دید کرده از شهر صیام بیرون شده ونظم ونسق شهر وبلوکات پرداخت ومحمدحسینخان خلج که از قدیم الایام با سپهدار والامقام ارادتی خالص داشت در این ایام درخدمت حاضر ونایب الحکومه بود ورقی وقشقی چنانکه لازم است مینمود وجماعتی که پیوسته در انجام خدمات دیوان مسامحه میکردند ودر الوجهات تصرفات داشتند باستقلال سرکار سپهدار دل نهادند ودر اطراف واکناف طرح فتنه وفساد ریختند واسباب خلاف ونفاق انگیختند وبنیان این کار را بر اختلاف فیمابین جناب آقای امام جمعه وسپهدار با اقتدار تاسیس بر نهادند وبهریک سخنان مشتالفه گوش زد کردند وحشت بمیانه افکندند تخت خواستند که نایب الحکومه را معزول سازند پس مشقق شدند که اورا معقول نمایند در مقدمه این کار بروز جمعه جناب امام جمعه علی رسم المعهود بمسجد شاه آمده بنماز پرداخت ومرد وزن بسیار در آن مسجد جمع شدند یکی از کسان امام جمعه با سربازی مخاصمه نموده فیمابین افواج وکسان امام جمعه منازعه برخواست وبعضی امداد کردند جناب امام جمعه از امر مطلع شده در کمال جلالت وعین متانت بعد از ادای صلوة جماعت عزم رجوع بدولتخانه کرده گروهی از سربازان خلج در میدان نقش جهان با بعضی از ملازمان جناب امام منازعتی کردند واز طرفین امداد واعانه روی داد آتش فتنه بالا گرفت وامام جمعه بخانه سپهدار رشد حکایت باز گفت قرار بر آن نهادند که سپهدار فردا بمیدان آمده سربازانرا که خلاف احترام بامام کرده اند تنبیه کند وبخانه رفت وعوام وخواص شهر از این امر مطلع شده در خدمت امام اجتماع تمام کردند وسخنان واهی از مخالفت با افواج شاهی در انداختند محمد حسینخان نایب الحکومه تسکین این حادثه را بخانه امام والامقام رفته که معذرتی خواسته فتنه جویانش مجال مقال نداده ناشسته احمد میرزا سر بر داشت وبا محمدحسینخان بنای مناقشه ومفاحشه گذاشت وچوبی که در دست داشت بر سر او فرود آورد اشرار را بقتل او امر کرد برخواستند واورا فروکشیدند وبکوفتند وبحوضه آب درافکنده ضربتی چند بر او زدند وبیرون آورده در خانه انداختند جناب امام جمعه جراحان بالینیام جراحات او فرستاده مساعی جمیله در معالجه آن رئیس قبیله بظهور آورده بحکم اجل محتوم دیباچه عمرش بخاتمه محتوم شد چون سپهدار کثیر الاقتدار از این حادثه ناگاه آگاه شد متحیر بماند ومیرزا عبدالحسین وزیر خود را بخواند ودر اینباب گفتگو کرد وفایده نداد سپهدار دانست که میرزا عبدالحسین نیز با اعیان شهر واشرار عهد موافق ویار است قصد اخذ وقید او کرد او نیز بلطایف الحیل رهائی جسته ودر مسجد جناب فضایل مآب حاجی سید اسدالله خلف الصدق جناب حجة الاسلام سید مغفور بمبرور کیلانی پناه برده بنشست چون نوابان شهر که از احفاد خلیفه سلطان واسباط صفویه بودند در این فتنه مداخلت داشتند با میرزا عبدالحسین وزیر موافقت کرده بمسجد جناب سید رفته سکونت اختیار کردند وسرکار سپهدار در مقام کوشش آنها برآمده وابستگان وحامیان ایشان اجتماع کرده در حوالی مسجد ازدحام کردند وبحفظ مسجدیان یکدل شدند تا مادهٔ فتنه غلیظتر گردید وبلوای عام روی داد سپهدار مقرر کرد که ابوالفتح خان سربندی وهاشم نام صراف که دارغه شهر بود بر سرخانهای میرزا محمدعلی واحمد میرزا وحیدر میرزا فرزندان اسحق میرزا ریختند وخانهای آنها را خراب کرده غارت نمودند این معنی مایه این شد که همگی اصفهانیان بتعصب گرده بحمایت نوابان برخواستند واز محله پیدا آباد با تفنگچی واستعداد تمام حرکت نموده باطراف میدان شاه آمدند ودار الاماره سپهدار را محاصره خواستند وبا سربازو توپچی دیوانی بنا بر مخاصمه ومنازعه نهادند چند روز علی الاتصال فیمابین جمعیت اصفهانی وملازمان دیوانی کار محاربه قایم وام منازعه دایم بود فوج سربندی بمحله شمس آباد رفته خانها را تصرف کردند بخانه میرزا عبدالحسین ریخته غارت پرداختند چون جناب میرزا زین العابدین پسر مرحوم حاجی سید باقر رحمه الله که میرزا عبدالحسین را در پناه خود داشت مطلع گردید حکم کرد کسی که بی اذن بخانه کسی رود واجب القتل است چون میرزا عبدالحسین از این امر اطلاع یافت جماعتی از اراذل دیگر بخانه فرستاد با افواجی که در خانهای وریخته بودند بجنگ تفنگ پرداختند بالای بامها برآمده از فراز اهالی نشیب را بباد گلوله خرمن حیات برباد دادند بسیاری از سربازان مقتول شدند وشیخعلیخان خلج وبسیاری

از فوج نیرد آمیانه بقتل آمدند و پسر ولیخان سیلاخوری نیز مقتول شده سید محسن خان فیروزکوهی از رحمندی و محسن خان سورتیج هزار جریبی با فوج وبسته جات ایشان و سواره عبدالقادرخان شکی و این منازعات وارد شدند و خدمات کلی کردند و محاسن خدمت و قدرت خود را در غلبه بر اشرار مشهود انظار اولوالابصار و مقبول خاطر سپهدار داشتند مع القصه مدت این فتنه و حادثه بتطویل انجامید و از طرفین کروهی تلف شدند تا آخر الامر قرار بر آن برنهادند که مخالفین سپهدار با علما و سادات و اخیار و اشرار از اصفهان بیرون آمده راه دار الخلافه برگیرند و داوری جویند تا امنای دولت چنانکه صلاح وقت و قانون عدلست در میانه آنها حکم فرمایند جناب حاجی میرزا اسدالله سپهدار بهرامی خود تکلیف نمودند آنجناب نیز بملاحظه صلاح مسلمین و رفع آن غایله بایله بهاجرت و مسافرت تن در داد با نوابان و میرزا عبدالحسین و وابستگان ایشان از شهر بیرون آمده بمورچه حضرت رسیدند و پیامیدند علی الصباح با شارت سپهدار جماعتی از افواج خلج و سربندی و پانصد سوار شکین و خلخالی و عراده چند توپ در حدود نواب حاجی کیکاوس میرزا که در آن ایام در اصفهان بر سریر تمول خود بود هم دار یرا ملتزم شد بر سر مهاجرین رسیدند بعضی فرار اختیار کردند کیکاوس میرزا از غایت غضب عنایت ادب نکرده از آقا اسدالله اسب و سلب بگرفت و او را بر بخایند و پسر برادرش را زحمت فراوان کرده دست و گردن بست و سر در وی میرزا حسن حکیم را با چوب و سیلی در هم شکست و استر سواری و بنه و اغروق او را تصرف کرد و بر کسی رحم نکرد بعد سپهدار این کار را نپسندید و حکم کرد اسباب آنها را رد نمایند و جماعتی که مصلح خیر اندیش و از اهل دستار و طیلسان بودند تسلیم شدند و ایشان را برداشته باصفهان آوردند و از آنجمله بودند میرزا ابوالفضل فرزند میرزا زین العابدین خلف الصدق سید سند حجة الاسلام کیلانی و همچنین جناب فاضل حکیم آقا محمد حسن خلف مرحوم ملا علی حکیم نوری و میرزا محمد پسر میرزا با قر نواب و میرزا امین و سی نفر از سادات و طلاب که با کروهی بسیار از اهل حرفه و کسبه شهر وارد اصفهان شدند و جمعی بقم و کاشان فرار کردند و از آنجمله حیدر میرزا و میرزا محمد علی و احمد میرزا پسران نواب اسحق میرزای خلیفه سلطانی و فرزندان ایشان اسمعیل میرزا و رضا قلی میرزا و طهماسب میرزا با نفاق میرزا ابوالقاسم برادر کهتر میرزا عبدالحسین و میرزا عبدالباقی بقم رفتند و بماندند پسران محمد حسنخان شبی در قم از عمارت بر ایشان زاهدف گلوله کردند و پسر حیدر میرزا بقتل رسید و میرزا عبدالحسین با بعضی همراهان معتصر کاشان افتاد پس از دو ماه توقف بامعنوای ملازمش بقریه ارزقرای خود در فرسخی آن ملازم خدمتی بدیوان خواسته از او بخدمت سپهدار قصه عرض کرد و بحکم او رضاقلی خان برادرش بگرفتن او مامور شد او با هاشم داروغه و سواری چند بآن قریه آمده او را بگرفته باصفهان بردند و چند روز محبوس داشتند پس از استیذان از امنای دولت او را بقتل آوردند و در میدان نقش جهان بیفکندند و [illegible] از اشرار و الواط آن شهر را بسیاست و یا سیاوکیفر رسانیدند علما و سادات را تا اگر احیای دیانت و برتکریم و تحریم آنان بپفزودند مجملا با تب سپهدار صافی ضمیر آتش این فتنه مردم سوز و شعله شهر افروز فرو نشست و وقتی طازمان رکابی با مداد رسیدند که کار بسامان بود و شهر با انتظام و فیروزکوهی و دیگران مدتی در اصفهان بماندند و چون این حادثه باعث طالت خاطر سپهدار و علما و فضلای آنولایت از یکدیگر گردیده بود عریضه بخدمت اعلیحضرت شاهنشاهی نگاشته تمنای احضار شد و حسب التمنی حدتمنش را بحضور مبارک احضار فرمودند و در شش ماهه اول سال ایت ئیل ترکی مطابق یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری بدار الخلافه رسید

ذکر مأموریت چراغعلی خان کرمانشاهانی بتحصیل متوجهات دیوانی و بقایای سنواتی اصفهان و بحکم امنای دولت نایب الحکومه شدن در آن سامان

چون چراغعلی خان قوللر آقاسی کرمانشاهانی مردی کاروان و دست پرورد جناب امیر نظام بود و یکدو بار باصفهان مامور گشته و استحضاری کامل از کار آنولایت حاصل کرده بود بجهة تحقیق معاملات و تحصیل متوجهات مامور بدان ولایت شد و پس از تشفیع معامله و تفریغ محاسبه نایب الحکومه اصفهان شده در خدمات دیوانی اهتمام کرد و با عموم طبقات خلایق رفتاری درست نمود و بقایای اشرار آنولایت را که در ازمنه سابقه سر بخود سری بر آورده بودند بلطایف الحیل بدست آورد مقتول کرد و جمعیرا بدار الخلافه فرستاده محبوس شدند از جمله معارف اشرار کریم نام اروجنی بود که از زنان حکومت نواب شاهزاده سیف الدوله دست بقطع طریق و اذیت فریق گشاده بود و تا این غایت حکام اصفهان را بروی استیلائی نبود چه محکمه محکم و مکمنی مستحکم داشت و در هر هنگام ماموریت سپاه بدفع آن کمراه در کوه و پها با او معقود الاثر میگشت در این ایام نایب الحکومه بتدابیر خود او را استمالت کرده بشهر اصفهان در آورد روز ورود پنجاه سوار جرار با او همراه بود چون بشهر آمد و الثقات پیاپی از نایب الحکومه قید سواران خود را رخصت رجعت داده شبی چند محرم و معتمد را با خود نگاهداشته در خانه علی اکبر خان منزل کرفت و از نایب الحکومه مخلع شد و بوعده حکومت و نیابت بلوک مطمئن بماند چون از وعده اثری بظهور نرسید دانست که چراغعلی خان از در باب قلع و قمع وی و رفقایش اندیشه تدبیر بسیار از آمدن خود پشیمان شده بفکر افتاد رقعه بعلی اکبر خان نوشت که از نقوض نیابت بلوک امید توافق سلوک نایب الحکومه مایوسم و بر وفق از اصفهان مستعد تا پس از فرشم چه روی دهد و ترا اخبار کردم که حمل بر نا جوانمردی من ننمائی و نکوئی کریم نامردی کرده پنجه از خانه من بر فته علی اکبر خان رقعه او را بنایب الحکومه رسانید که خود متهم نباشد نایب الحکومه کریم را مطمئن کرده غافل ساخت و شبی بحجة قرار کار بمجلس خود خوانده و بمحمد رضا خان نایب بلوک چارمحال نامه نوشت که با جمعیت بر سر قلعه او رود

متعلقین او را گرفتار سازد و اعلام کند حاجی محمد رضا خان با یکهزار تفنگچی چار محالی قلعه کریم اروجنی را در میان گرفت و پس از یکشبانروز محاصره و محاربه برا محالی قلعه ظفر یافته همه را اسیر کرده مقید و محبوس با صفهان فرستاد و کریم و همراهان او را در شهر کرفتند و بسیاست رسانیدند و کروهی را بدار الخلافه فرستاده در انبار محبس محبوس داشتند تا جان دادند و خلایق آن بلوک از شر آن اشرار آسوده خاطر شدند و همکذا جماعتی از مفسدین و متمردین آنولایات را بتدریج ایام و اوقات قلع و قمع کرده نظمی تمام در اصفهان داده مدتی بحکمرانی آن شهر پرداخت چنانکه بقیه اعمال و خدمات او در مقام خود مرقوم قلم صداقت رقم خواهد شد و از جمله واقعات این سال خجسته مآل که یکهزار و دویست و شصت و هفت بود تفویض بعضی مناصب بکارکذاران و جان نثاران دربار معدلت مدار حضرت شاهنشاه فلکیجاه قاجار و از آنجمله بود تیرتیبی محمد علی پسر ناظر سابق شاهنشاه مغفور ولد حاجی پژن خان کرجی قدیمی که چون منصب نظارت او بمقرب الخاقان نصر الله خان خلف الصدق امیر کبیر مظهر الدوله محمد قاسم خان قاجار قوینلو مفوض کشت و او سالی چند بمنصب بماند بنابر شایستکی و معقولیت او و در این ایام بحکم حضرت شاهنشاه پژن غلام بمنصب تیرتیبی سوار ایلات قزوین مخصوص و بلقب خانی ملقب آمد و چون باشظام امر سواران مذکور بقزوین رفت برحسب تقدیر یکه سوار اجل دو اسبه براو تاخت و در عین عنفوان شباب ببازیچه چرخ سپر از زین زرین بر مرکب چوبینش سوار ساخت و آقا خان ماکوئی منصب او منصوب کشت مصطفی قلیخان سمنانی معزول و فوج او با سواران مهاجرین بپاشا خان بن فرخ خان مکری که از چاکران قدیم شهریار و برادرزاده عزیز خان امجد ابناشی افواج نظام بود مفوض کشت و سلیمانخان بن حسقلی خان دنبلی حکمران سابق خوی بحکومت تربت حیدریه رفت و فوج افشار یوسف خان هنک سر سپرده شد و جناب سامی افندی سفیر دولت سنیه عثمانیه از جانب سلطان کامکار سلطان عبد المجید خان خواند کار روم تهنیت و تحیت دولت علیه عالیه قاجاریه آمد و بعد از تشریفات و تحریرات لازمه و شرفیابی بحضور سعادت ظهور حضرت سلطان السلاطین ناصر الدین پادشاه قاجار غازی خلد الله سلطانه و تبلیغ پیام و نامه و هدایا و تحف دوستانه در خانه عبد الحسین خان جواهری نزول کرد و مشمول عنایات بیغایات حضرت شاهنشاهی شد و مقضی المرام معاودت کرد و چون فتنه بلاد خراسان و مازندران و زنجان و فارس و اصفهان بیمن طالع فیروزی مطالع حضرت شهریار معدلت مدار فرو نشست بامر اعلی مقرر شد که در هر شهری از شهرهای ایران در سر برزنها و معابر محلات سربازخانه مشتمل بر حجرات سقف و پرداخته شود که افواج در اماکن شهر متفرق بنا شده و عرصه برا محالی بلا دشک ننمایند و شب و روز چنانکه باید بقراولی و نکهبانی محلات پردازند و در اندک روزکاری در دار الخلافه و سایر امصار دیار قراول خانهای پسندیده عمارت و باشارت اعلیحضرت شاهنشاهی حدایق و بساتین و عمارات خورنق آئین بنیاد نهادند و بجناب جمله الکتاب آتابک اعظم امیر کبیر میرزا محمد تقی خان فراهانی فرمایش رفت که طرح کاروانسرائی سدید و بازاری جدید ریخته کردد و در وسط معموره باتمام رسد و در اندک روزکاری سرائی بزرک و وسیع مشتمل بر عمارات و حجرات رفیع و خلوات و تیمچه های منفتح و باغچه های مروح ساخته آمد که محتویست بر سیصد و سی و شش حجره تحتانی و فوقانی و متصل بسه رسته بازار مشتمل بر دکاکین بسیار و مقرر آمد که در مکا اطراف بلاد و امصار چاپارخانه و اسکدار ساخته شود و در هر یک مراکب متعدده معین که هر کس را حاجت بارسال مراسله یا فرستادن فرستاده شود تعطیل و تعویق روی ندهد و از قرار فرسنکی پانصد دینار اجرت و کرایه پیش مطالبت نرود و حکم شد که روزنامه وقایع امورات بلاد بعیده و قریبه از اخبار و کردار هر کس از احکام و محکوم و عالم و معلوم دار الخلافه موصول و مرسول شود و در کارخانجات صنعت طبع و باسمه و چاپ و مکتوب و مطبوع و متداول و شایع کردد که مردم بواقعات دول خارجه و داخله بسهولت مطلع شوند و چهارده فوج از افواج نظام پیوسته بجهة قراولی خاصه و رجوع خدمات عامه در دار الخلافه مهیا و موجود و حاضر و مشهود باشند و بهر چندی بتبدیل و تغییر یابند استاد عبد المجید فشا دما مور شد که از شکر مازندران فشکر مرتب سازد و مکرر ساخت و شال بافته کرمانی در جه شال کشمیری یافت کارخانهای بلورسازی و چینی سازی تمام یافت و این صنایع و بدایع در اندک وقتی انجام کرفت چنانکه بتفصیل آن در مقام خود مرقوم میشود **ذکر طغیان میرزا قوام الدین حاکم کوهکیلو فارس و عصیان محمد باقر خان نوئی از الوار آن دیار و مامور یت عباسقلی خان سردار و سرکوب لاریجانی بقلع و قمع ایشان و فرستادن آنها بدار الخلافه طهران و بعضی واقعات این اوان** کوهکیلویه ولایتی است از اجزای فارس بر جانب شوشتر و دزفول و حویزه و کعب و اقع و مردمش غالبا از الوار و اعراب و شهرش موسوم به بهبهان بر دون اصفهان و در زکار که حکومت آنجا در سلسله سادات طباطبائیست و میرزا سلطان محمد خان در دولت ابد مدت قاجاریه بحکومت آنولایت میپرداخت بعد از او

این خدمت بعهده میرزا منصور خان برادر مهتر خود گذاشته و سالها در آنولایات بسر برده و در اکرام و انعام متردد دین بدیع طاهر میکرد و بکاهی از جانب حکام فارس حاکمی مخصوص در آنولایت معین بود در این اوقات میرزا قوام الدین برادر میرزا منصور خان مغفور که بواسطه مخالفت با فرمانفرمای سابق فارس قریب پانزده سال در طهران بامین الدوله پیوسته بود و پس از او خود را بمعتمد دولة مسته در ایام حکمرانی نواب مستطاب بهرام میرزا خود را بموطن انداخت و بهوای خودسری قلاع کل و کلاب را که در پنجفر سنگی شهر سپهان است آباد ساخت و بر سر کار عاملی و حکومت با برادرزاده خود میرزا سلطان محمد خان که سعی جد خود بخالفت کوشیده تا با صلاح سلیمان خان کرجی با یکدیگر مصالحتی مزورانه کردند مقارن این حال نواب نصرة الدوله فیروز میرزا بایالت فارس رفت و مقرب الخاقان عباسقلی خان لاریجانی را بنظم کوهکیلو مامور داشت همچنین میرزا قوام الدین بموافقت سلطان محمد که برادرزاده و داماد او بود در آن ولایت ایالت داشت و در انجام خدمات دیوانی بنا بر اغراض نفسانی مسامحه میکرد و چون کارگذاران نواب نصرة الدوله فیروز میرزا بر وی سخت گرفتند و بقایای وجوه سنواتیه دیوانی را مطالبه کردند وی بهوا و هوس تلف و ضایع کرده بود سر بطغیان برکشید و از سواره و پیاده الوار و اعراب آنصفحات احتشادی کرده مخالفت کردن گرفت بحکم دیوانیان عباسقلی خان سردار لاریجانی که سابقا خلو فارس بود و بقلع و قمع اشرار آن ساحات مامور بود داشت با او مدتی مدید بمحاربت و محاصرت گذرانیدند و جمعی از طرفین ضایع شدند تا بر میرزا قوام الدین غالب شده ویرا کرفته باسلطان محمد خان روانه شیراز کردند و همچنین محمد باقر خان نوئی که از الوار آن سامان و صاحب قلاع حصینه است از در خلاف و لاف درآمده منشاء خیانت و جنایت گردید و سرداری مذکور را و اینیز پس از زحمات موفور اسیر کرده بشیراز فرستاد علی سلطان قراگوزلو صاحب منصب فوج فضل الله خان میرپنجه همدانی که در شیراز بود حسب الامر با سه دسته سرباز و دو عراده توپ بحافظت ایشان مامور و ایشان را بشیراز آورده از آنجا روانه دار الخلافه طهران داشتند سردار لاریجانی موجب تقدمات سلطانی شد و ایشان مورد سیاست دیوانی شدند و در این ایام حکومت ولایت عراق میرزا حسن خان ملقب بوزیر نظام برادر کهتر اتابک اعظم میرزا تقی خان امیر کبیر معظم مفوض و مرجوع افتاد و بدان سامان رفته بلوازم حکومت خود پرداخت و شفیع خان قراباغی ناپ اول اجودانباشی با قامت لندن و مصلحت گذاری دولت مقرر شد و برفت و میرزا حسینخان ولد امیر دیوان میرزا بنی خان لارندانی مشهور بقزوینی ببالیوزی و قونسلی شهر بمبئی هندوستان روانه گشت و محمود خان ولد بنی خان سرهنگ قراگوزلو که از نواب اول اجودانباشی بود بپطرزبورغ و اقامت آن شهر عظیم مامور شد همچنین محمد قاسم خان برادر حسینعلی خان معیر الممالک مامور بکارپردازی تفلیس گردید و مقرب الحضرت احمد خان ولد جعفرقلیخان سرکرده نوائی و قراپاسیاول حضور پادشاهی که مقیم تفلیس بود حسب الامر اعلی بحضور مبارک احضار شد و میرزا حسن بار زنه الروم روانه شد و نواب امیرزاده مصطفی میرزا بحکومت ارومی مخصوص گشت و عبدالله خان قراگوزلو ملقب بصارم الدوله که در کرمان متوقف بود بحکم کارگذاران دولت ابد مدت و دستور العمل نواب مستطاب امیرزاده مؤید الدوله طهماسب میرزا حکمران کرمان بکر میسرات بمیور مامور گردید و اتصفحا تر اظلمی کامل داد و عریضه عبودیت فریضه محمد علیخان بمیوریرا با پیشکش های او بحضور حضرت شاهنشاه فرستاد و خود نیز برحسب استدعای خود ماذون شد که بحضور اعلی آمده متوقف شود و مجار جنرال سرهنری بوطون مشهور بلنزی صاحب الکلیسه که در دولت خاقان مغفور محمد شاه طاب ثراه منصب امیر تومانی داشت و بعد از جلوس سلطان السلاطین ناصر الدین شاه قاجار روحنا فداه بایران آمده بود و در طهران سکونت داشت پس از مدتی بیماری درگذشت و صاحب منصبان با احترام تمام چنانکه رسم آنقوم است او را برداشته بخاک سپردند ذکر ورود آتابای محرم خیوقی فرستاده خان جلالت بنیان محمد امین خان بن اللهقلی خان بن محمد رحیم خان خوارزمی با عریضه و پیشکش و هدایا بدار الخلافه طهران و مرخصی از حضور سلطان السلاطین شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه و ماموریت بنده درگاه رضا قلی بسفارت خوارزم تا حین مراجعت از آن سفر و ورود دار الخلافه علی سبیل الایجاز

برارباب دانش پوشیده مماناد که خوارزم ملکی است برابر سوی جیحون و داخل ولایات خراسان و ایران و سبب تسمیه آنملک بخوارزم آنست که از عهد کیخسرو بن سیاوش بن کاوس افراسیاب پسر خود شیده را که خال کیخسرو بوده باسپاه ترکستان مامور بایران نموده شیده جلادت ورزیده از رود جیحون که سرحد ایران و توران بود قدم جسارت پیش نهاده بخاک ایران که پیشه شیران بود درآمد کیخسرو در آن سرزمین بوی رسیده وی را بگشت و سپاه او را رخصت رجوع داد و فرمود در این زمین خوارزمی رودی دارد یعنی جنگی سهل و معظم اتفاق افتاده بنا علی هذا بقاعده که در فارسیان

متداولست که چون دو حرف متحد پی‌فاصله متصل شود در تلفظ یکی را ترک کنند مانند سپید دیو و سپی دیو و سپید دار که سپیدار گویند آنرا بر این قیاس خوارزم نامیدند و ازان پس آبادی یافت و کروهی در آن مسکن کردند و از اجزای ایران و بلاد متصله مرو و استراباد و سرخس شد و خاکش از جانب جنوب غربی متصل است باستراباد و از سمت جنوب شرقی بمرو و چون باستراباد اقربست شهرش را گرکان نام نهادند و گرکانج معرب آنست و جرجانیه نیز خوانند و چون رود گرکان فیما بین شهر استراباد و گرکانست بدو معنی برود گرکان موسوم شده و فاصله خاک استراباد و گرکانج قراتکلک است و درحقیقت در ازمنه سابقه این زمین و ولایت اتصال و اتحاد داشته و سراسر استراباد بوده در عهد سلجوقیه حکام ایران او نشکین عزجه از جانب ملکشاه سلطان سنجر بحکومت خوارزم مامور شد و اولاد وی در هر هنگام قوت خدمت بسلاجقه نکردند چون چنگیزخان طلوع کرد و سلطان محمد خوارزمشاه نهضت کرفت عیال خود را بقارن قلعه فرستاد و خود بجزیره اسکون استراباد کریخت و سپاه مغول گرکانج را تا استراباد خراب کردند و در زمان دولت صفویه حکام خوارزم متابعان دولت ایران بودند و ما بین ایشان و اوزبکیه بخارا معاداة میرفت و همواره در هنگام مغلوبیت بایران می آمده از صفویه تقویت می یافته بر آن بلاد غالب میشدند و متابعت با صفویه میکردند و در عهد سلطان محمد صفوی جلال خان پسر محمد خان اوزبک خوارزمی لوای خودسری برافراشت در دست مرتضی قلیخان پرناک عاکم مشهد کشته شد و سر او را باصفهان آوردند و حاجی محمد خان مشهور بخاچیم خانرا حاکم خوارزم کردند محمد خان شیبانی بر او غلبه کرده بخدمت شاه آمده شاه عباس رسال یکهزار و شش بخوارزم رفته غالب آنملک را براند و حاجی محمد خان و پسرش عرب محمد سلطانرا در حکومت خوارزم بنشاند و بعد از عرب سلطان اسفندیار فرزندش و پس از او ابوالغازی و پس از او عوض اویناق حکومت خوارزم یافتند و پرورده دولت سلاطین صفویه ایران بودند و یلبارس خان بعهد دولت نادرشاه بر خوارزم تسلط یافت نادر ویرا کشته محمد طاهر خانرا حکمران خوارزم کرد بعد از نادرشاه دیکرباره اولاد عرب محمد و عوض اویناق که جد اعلی خوانین خوارزم است حکومت یافتند و الشذر پسر عوض اینالق بن محمد امین مستقل شد در یکهزار و دویست و یازده خان کردید و دو سال حکومت یافت برادرش محمد رحیم خان بیست و بعت سال حکمران بود و قتی باستراباد آمد منهزما بخوارزم بازکشت و باخاقان صاحبقران اظهار اطاعت کرد فرزندش اللهقلی خان و پسرش رحیم قلی خان که همواره باسلاطین قاجاریه ایران متابع بودند و هدایا و اسب ارسال می نمودند و بدانها شمشیر و خنجر اهدا میشد چون نوبت حکومت بمحمد امین خان سمی جد اعلایش رسید محمد ولیخان قاجار برادرزاده آصف الدوله را که ترا کمه کرفته بودند با پیشکش و عریضه باتفاق معتمد خود بخدمت قطب السلاطین محمد شاه قاجار فرستاده و موده الطاف شد و خلعتی بجهة او ارسال رفت میرزا رضای میزان آقاسی بسفارت حامل خلعت شد امنای دولت او را خوارزمشاه نوشتند وی نیز خود را شاه پنداشت و اندک اندک بنای کار را بر سرکشی و طغیان کذاشت و در این ایام که اختلال سلطنت بفروشکوه پادشاه عهد حضرت سلطان السلاطین الناصر لدین الله ناصرالدین شاه قاجار زینت و جمال یافت محمد امین خان در ارسال رسل و عرض عریضه و انفاد هدایا و پیشکش تغافل و تجاهل پیشه کرد و تا سال اردجیات بود بملاحظه دوستی با او اظهار ارادتی ننمود چون دانست که نقش لوحه وجودش بآب اجل محو و معدوم نهد ناچار تا تیاز محرم پیشخدمت خود را با سی چند ترکمانی و چرغی دوسکاری روانه کرد و تهنیت و تعزیت کفتن کرفت ولی عریضه نه بروفق ادب نکاشت و خود را شاهی جداکانه پنداشت لهذا امنای دولت واجب دیدند که باخبری دانا بدانولایت روانه نمایند که از کار دور و نزدیک باخبر کردد و لیخان خیوه را از این رفتار و شیوه تهدید کند و بوعد و وعید و بیم و امید او را بر سلوک مسلک آباء و اجداد مستقیم دارد فرستاده او را مخلع ساخته مرخص داشتند و در حضور از رداسرای خراسان بفرستاده او حکمی صریح صادر شد و من بنده بهمراهی او بسفارت معین شدم و استمدعای هدیه بجهة خان خیوق کردم تفنکی دولوله دنکی و طپانچه فرنکی و ساعتی طلا من بنده سپردند که بنام خود از جانب خویش بدو تعارف و راه آورد دهم نه دیکر در فرمان شاهانه نکاشتند و نه ارسال آنرا از جانب سلطان ایران روا داشتند بحکم شاهنشاه ایران مخلع کردیدم و قریب پنکصد و هزار تومان بجهة مخارج سفارتم دادند و بحضور مبارک رفته مرخص شدم و فهرس التواریخی مختصر که نکاشته بودم بحضور آوردم و چون بخدمت جناب جلالتمآب امیرکبیر رفتم تمامت سپارش را بمکمصراع فردوسی کی نکارش می یابد مختصر کرد که فرستاد باید فرستاده کفتم بلی فرمود البته شنیدید سفارت مرا در ارزنة الروم کفتم آری کفت بنکو بروده انا باز کرد که موکب اعلیحضرت شاهنشاهی بر قصد سفر عراق در راه تراست و زمان سفارت زیاده از سه ماه نباید که بهمت بلند ما را اهمتی عظیم در نظر و صورت کاری بزرک در مرآت خاطر شاهنشاهی جلوه کر است میرزا نور مهدی فرستاده امیر بخارا را که باسلامبول رفته و باز آمده بود عرضه داشت که مرا قصد رجوع بخاراست امیرکبیر تا بک اعظم جوابداد که اینک سفیر دولت علیه ایران حاضر است

اگر بازگشت خواهی همراهی او راه برگیر تا بمقصد رسی وی مرا شناخته اظهار مرافقت کرد ولی بعضی خیالات خام موافقت ننمود و من بنده بخارج شهر رفتم و در باغ جنت تحویل کرفتم و این نقل در پنجم شهر جمادی الثانیه سال یکهزار و دویست و شصت و هفت رفت و بنا بر بعضی مصالح ملکی و دولتی مقرر شد که روزنامه این سفر تا هنگام رجوع نگاشته گردد تا سلاطین آفاق بدانند که سلطان السلاطین با جوانین خوارزم چه تلطفها فرمود و محمد امین خان چگونه سلوک نمود چه گفته اند بیت چوب را آب فرومی نبرد حکمت چیست شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش و بنا نا شرع فی المقصود بعون الملک المعبود در روز شنبه نهم شهر مذکور در کمال سرور از راه ساری باستراباد عبور لزوم یافت از رودجا جرود قطع فراز و فرود کرده کوه البرز را که بچندین اسم موسوم است فرو نوشتیم و از او در کذشتیم لمؤلفه نشستیم بر پشت که پیکران نشستیم کوه کران پیکران ستردیم کوه و سپردیم در بریدیم جوی و دریدیم جر نخستم مهین کوهی آمد براه پیش پتک ماهی سرش تاج ماه مجملا پس از قطع مسافت هشت فرسنک بقریه استلک رسیدیم کفتیم و شستیم و خوردیم و خفتیم بروز دهم ماه سحرکاه برجستیم و بدو کانه دب یکانه میان بستیم و با فرستاده خان خیوق نزد صحبت باحشم و بقصد نزول منزل آئینه ورزان تا حشم آئینه هوا از تک سحاب فرو کرفت و بقول حکیم منوچهری دامغانی برآمد ز کوه ابر مازندران و بارید آغاز کردنا چار تن در زیر دلق ملمع و سر در پناه چتر مشمع نهفتیم و فایدتی نداد و در راه برود بو مهن رسیدیم و از سردی هوا چون بوم از بو مهن لرزیدیم کرم تر از آتش بر آب زدیم و شد تر از صرصر از غرغاب پرون شدیم از کثرت باران و وحشت یاران و قطع نشیب و فراز کوههای پست و دراز بستوه آمدیم تا بمنزل کیلار دز نزول کردیم لباسهای تر خشک شد و بدنهای سرد کرم معدهای خالی پر کشت و دلهای سخت نرم دکر روز خوار از خاور سر برزد و شعله آن در خرمن ابرهای سوخته آذر از آنجا بدو سه منزل بفیروزکوه رسیدیم و از آنجا بشکنای عباس آباد روی نهادیم از سواد کوه و سرخ رباط و میان دوآب و زیر آب و امامزاده و شیرکاه کذر کرده بفضای دلکشای علی آباد در آمدیم کفشی مرغی از قفس آزاد شد و کریزپائی از محبس در بفدهم شهر جمادی الثانی بفضل باری بشهر ساری رفته پس از شرفیابی خدمت نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا حکمران مازندران و روزی دو توقف پرو آمده راه قصبه شریف اشرف البلاد برکرفتیم و در باغ شاه عباس صفوی نزول کردیم و صفت این باغ در روزنامه مفصل مسطور است لمؤلفه بکی باغ دیدم بهنهای راغ اکر راغ باشد پر از کل چو باغ تو کوئی که نارنج و نارنج بن ستاره است شب بر سپهر کهن مع القصه از جر کلبا و کذشته بنوکنده انزان در خانه حمزه خان بماندیم و فردا باستراباد برانیدیم و مقرب الخاقان محمد ولیخان نایب و برادرزاده آصف الدوله که در این ایام بپکلربکی استراباد و محتشمی عالی نهاد بود ما را تکلفها و تلطفها و میزبانی ها و مهربانیها فرمود و میرزا اسمعیل خان بالیوز و مصلحت کذار دولت مود تها و محبتها نمود پس از چندی توقف و تهیه و تدارک چول و بیابان خوارزم از آب و نان و آذوق و سایر لوازم تا ورود بخوارزم بر لب کرکان نزول کرده از او به قراخان اتابای حرکت و با ترا کمه برود ا ترک ورود دست داد ریش سفیدان طوایف ترا کمه را با نعام و اکرام خوشدل نموده رخصت رجعت داده بمفاد ا ترک الترک و لو کان ابوک از ا ترک ا تراک را ترک نمودم در بیجد هم رجب بمنزل قراکلک که اول خاک خوارزم است و مژدکی شوردار رسیده از این منزل سواری ترکمان بخیوق فرستاده از ماموریت خود مخبر و میت و دو شبانروز بقطع سیصد فرسنک بادیه در کذشت در سلخ شهر رجب بقراقلاغ اول آبادی خوارزم رسیدیم و تا این غایت آثار آبادی ندیدیم در غره شهر شعبان از اغزه شهر یوسف جان آقاغم بکجان دیوان بیکی خوارزم با سوار بسیار باستقبال آمد و بطریق مهمانداری تا شهر خیوق همراه بود و معلوم شد که محمد امین خان حکمران خوارزم بر سر مرو و شاهیجان رفته درین راه بساتین و حدایق خوب بود و هر شب در باغی میکذشت و جماعتی مرتبه را بورود شهر خیوق استقبال کردند و تحریمات بجای آوردند و بباغ محمد رحیم خان جد خان خیوق منزل دادند و مخارج یومیه معین کردند علما و عظمای شهر بملاقات آمدند و تنکری قلی تورهٔ نایب دعوت کرد و اجابت نشد و شیرینی فرستاد و تفقد کرد از رنج مقاسات راه و مسافت و عدم اسباب شعم و راحت در آن منزل تبی مستدام عارض شد اکرچه طبیبی در آن شهر نبود بفضل ایزد باری معالجه یافت و در این ایام خبر رسید که جعفر قلیخان میرپنجه قراجه داغی باستراباد و نظم التصفیات آمده با پکلربکی استراباد در صحرای کرکان بمکاوحه و مجادله ترکمان مشغولند هم از جانب سرخس معلوم افتاد که نواب مستطاب حسام السلطنه والی خراسان بر سر سرخس تاخته خوارزمیان از این دو خبر که از دو سوی رسید متوهم شدند و من بنده نیز سرای ایرانرا که بتدریج با نولایت آورده فروخته بودند بکلی دیده بتصریح ایشان از بابائی و رجوع باوطان خوشنود و موعود داشتم مع القصه محمد امین خان در دوم شوال از مرو بازکشته بشهر خیوه وارد شد و من بنده بتعارض از استقبال او تن زدم اظهار کسالت نمودم و ابواب ملالت کشودم و ملازمان

خود را بتماشا و تحقیق موکب او فرستادم و حقیقت توپ و تفنگ و فروزنپ خوان خوارزم را از چقه و افسر و کلاه و ستام مرکب و لباس کلکون و سپا
بر من بکشوف داشتند تا کیفیت سفر علی التحقیق معلوم شود میرزا علی نقی طبیب فوج افشار که درین سفر همراه او و بزحمت خدمت کرفتار بود
بخواندم و فرستاد و از وی چگونکی آن یورش را پرسیدم و کما هو حقه مطلع کردیدم معلوم شد که چون از سپاه بردن نواب حسام السلطنه بسر
سرخس استحضار یافته از مرو بازگشته و با نواب والا اظهار دوستی و با شاهنشاه والاجاه ایران اظهار خلوص نموده بعد از مراجعت نواب والا
حسام السلطنه همکی سپاهیان رکاب خود را بتاخت و تاز خراسان فرستاده و خود با معدودی روی بخیوق نهاده و پس از روزی چند
بحضور بارکاه ارسته و مرا خواسته من بنده بعذر مرض از رفتن بحضورش اعراض کردم و چندانکه اصرار کرد از امتثال امرش اغماض نمودم و ازین معنی
سخت برنجید و سخنان سست کفت آخر الامر بمیانجی اتابیناز محرم رفیق سفر قرار دادم که روز ملاقات را خود معین نمایم و چنین شد ذکر ملاقات و مقالات
با محمد امین خان او و یک فقرات خوارزمی و مجملی از تفصیل آن سئوال و جواب و مراجعت بطهران چون زمان کرمی هوا بود
و خان خیوق غالبا در باغهای خارج شهر تفتن و تفرج میکرد اتابیناز محرم را اخبار کرده در باغ موسوم بانکریک که مخفف انکوریک است بوقت عصری
با ملازمان خود در رفته چون نزدیک آمدم چنانکه رسم خوارزمیان است براو سلام کردم و فاتحه کفتم ملا محمد نظر دیوان یعنی نویسنده که فارسی میدانست و مترجم
یعقوب وزیر او حاضر بود خان از فهمیدن زبان پارسی ابا کرد اگرچه میفهمید من بنده نیز از فهم لغت ترکی مجانبت کزیدم ترجمانی و دیلماجی ملا محمد نظر
پرسشها رفت و سئوالات شد و جوابها شفت که تفصیل آن در فهرس التواریخ و روزنامه خوارزم مرقوم است چون پرسش از قوانین دولت و ملت بسیر
رسید و جوابهای صواب از هریک شنید بوزیر خود معتمد یعقوب ترکی جغتائی کفت که این ایلچی ایران مردی باخبر از دول خارجه و داخله است و دانا
و دروغ نمیکوید از روم و روس و انکلیس و فرانسه نیکو مستحضر است و از نژاد سلاطین مغول مطلع ویرا دعوت کنید و حرمت دارید و هرچه بکار
شما آید از او بپرسید پس از مهربانیها و اظهار صداقت و ارادت با حضرت شاهنشاه جمجاه ایران مجالس صحبت منقضی کشت و بدیدو باز دید امیر
کذشت الحاصل چون سخن از استرداد اسرا و فسخ عزیمت تسخیر مرو و سرخس بمیان آمد بعضی معاذیر نا موجه پرداخت و لحنی اظهار استقلال کرد
معلوم شد که زیاده از اندازه سرای ایران بتدریج در خوارزم کرفتار و در آزار مانده اند و شب و روز بعزاده کشی و زراعت و شتر چرانی و زحمت معذ
و چندانکه او را از نتیجه سوء این اعمال ملامت کردم و دلایل کفتم کاهی بفتوی علما محول کرد و کاهی برضای اسرا مشروط داشت و مقارن این حال اسرا
تازه از جانب خراسان همی آوردند و از من همی پوشیدند و من خود بر بقیر و قطمیر پنهان و آشکارا واحاطه یافته بودم از آن پس که مقالات حاصلی
نداد و بتندو برد نفاق رفتار همی نمود عزم مراجعت از راه طرن و دره خز بخراسان کردم صراحة عذر آورد و مانع شد چه هنوز سوارانش با میر احمد خان
جمشیدی بتاخت بلوکات خراسان مشغول بودند بالاخره از سخنهای شد من که الماس با آن کند بود از من برنجید و در پرده کله کرد و با سخ چنین شنود
که کرد رسالت دلیر آمدم برروبه از پیش شیر آمدم درجمله عاقبت الامر مقرر شد که محمد شریف بای برادر یکجان محرم دیوان بیکی و وزیر دول خارجه
باتفاق من بنده بخاکپای مبارک شاهنشاه ایران خلد الله ملکه شرفیاب شود تا در باب رد اسرا و سایر مطالب مجدد احکمی صریح رود چه این
مطالب در فرمان شاهنشاهی بصراحت مرقوم بنود و همکی حوالت بتقریر سفیر رفته او چنان میدانست که در تقریر او سخت کیری همیرود علی الجمله ناچار
از راه کرکانج و بیابان باتفاق فرستاده او بازگشتیم و دوستان خوارزم بر هلاک من خاطر جزم داشتند چه که تراکمه دشت بر یکدیکر یکی شوریده و یاغی
بودند و از خوارزم پیاپی بایشان مدد همیرسید و خان خیوق نیز از سوق کفتار و طرز رفتار با من دل خوش نداشت روزی چند بعد از روانه کردن
من خود نیز از خیوه با خواص خویش معجلا بکرکانج آمده بفکر نظم کار خود و حمایت جماعت تراکمه کرکان همپیمود و من بنده در عرض راه همی سواران دیدم که
بجانب کرکان میرفتند و او به و عیال و اطفال تراکمه منزل بمنزل بجانب خوارزم و بلخان همیشدند و برخی از همراهان منافق و بدخواهان مماذق تراکمه از
استماع بعضی اخبار و اجتماع برخی اشرار بغمز و رمز درباره من اندیشها کرده مرا مخاطب داشته پنهانی بیکدیکر این مضمون کفتندی که ان السیف اما ملک
والموت قد اتاک من نیز مستعد اظهار استغنا کرده مجللا تجلد نموده همیرفتم چه مرا چاره نبود منظم نه پای رفتن و نه جای ماندن مبادا کار کس نیکونه دشوار
چون بحوالی کرکان رسیدیم و آن روزی بود که آزوقه و اتمام ما بانمام ما رسیده و بایستی با ستر آباد وارد شویم معلوم افتاد که سواران بسیار در عرض راه
منع مرا در انتظار بند و خود راه را بهمین معبر انحصار و از رکوب و احتمال اینکونه اخطار در چنین اسفار کریزی نداشتم که کفته اند عزیمه اذا لم یکن عزیما لا
مرکب فلا رای للمضطر الا رکوبها در این اثنا پیاده رسیده خبر داد که یکهزار سوار در این حوالی راه بر شما بسته اند و بعزم اخذ و قید و قتل و غارت

این قوافل و رواحل نشسته بایل استعداد بایل دردی قلیچ خان راه بگردانیدیم و بخطا و سهو سر براب و قیر و قطران را مشکناب بگمان کردیم گاه استجیر من الرضا بالذی رسموا بخیام ترکمه یاغی رسیدیم و فرود آمدیم و اسیری چند از اهالی استراباد دیده شد و حقیقت و صورت حال ایشان فهمیده آمد و قد بدت البغضا من افواههم لا عافهم الله چون از انجا حرکت کرده دو سه میدان راه سپردیم ناگاه ترکمه مثل شراره آگاه شده بر سر ما آمدند و گرد و غبار هوا گرفت براستی دانسته شد که در این کردهای شدمردهای شیرند و با ما مصمم جنگ و ستیز غبار متراکم و سوار متوالی آمدغته و غریوی چون غول و دیو برآوردند و از قفای قافله بر بنه و راحله من حمله کردند تو گفتی گرگ بگله و ترک بغله در افتاد اشتران بنه و اسباب من بنده را که زیاده از دو سه قطار بود هم در حمله اول حمله ببردند اگرچه اظهار جلادت خواستم و سب پیش آمدم حاصلی نداد چه همه روی بمن داشتند و همت بر گرفتن من می گماشتند و عاقبت بمضمون ضاقت الارض بما رحبت عرصه بر من تنگ کردند و ساعت بساعت احاطه انحاتم بالاصبع کرد اکردم حلقه کردن گرفتند لختی باز پس آمدم و در انجام کار متحیر و متفکر شدم و از استیعاب آن طایفه در مواخذه خویش استعجاب همیکردم و بران دیو سیاران لاحول همیخواندم تا با فرستاده خان خیوق و سید خواجه نقیب عمه زاده امیر بخارا و دیگر عطای همسفر تصریح کردند که مقصود ما گرفتن ایلچی ایران است اگرچه بنیک مشوش بودم اما این مضامین بدلشان میرود م که زهی صحرانیان بیخبر و بی سر و پایان حیره سر که چنین کاری صعب را از غایت جهل سهل دانسته اند و از مقاد النار و الاعار و السیف و لا الحیف که عنوان نامه غیرت و خانه دیوان رجولیت است غافل مانده اند از این مقال محال و رگذرند که صرفه نمی برند لمؤلفه زمن خانه دیده صمصام نه به تیرم شمرند و بهرام نه مع القصه حدیث مقاوله بمطاوله کشید تن بهلاک و مدافعه ندادم و ابواب مسامحه و مسالمه را مسدود دیدم و شب در رسید و ایمن طالع فیروزی مطالع اعلیحضرت شاهنشاهی آثار فضل و قوة الهی ظاهر شده قاضی همیت که با من بمبالغه داشت در رسید از حالت من اطلاع یافته سوار اتاق و آتابای را خبر کرده با بزرگان آن طوایف قدری زشب گذشته بخیمه ما آمدند و با ما مطاوعت کرده بایل او بای قراخان فرستادم و پس از روزی چند باستراباد رسیدیم و توقف کردیم و از آنجا بدار الخلافه طهران آمده شرح حال با منای دولت معروض داشتیم و سید احمد نقیب خواجه عمه زاده سرکار امیر بخارا و محمد شریف بای را مشارت جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیر کبیر میرزا تقی خان در خانه اسمعیل خان فراش باشی سابقه منزل دادند و ابواب التفات بر روی آنها گشادند و لیکن امیر کبیر از رفتار و کردار خان خیوه و جسارت ترکمه بتنگ متغیر شد و بفکر کوشمال و بشیه آنان بیشتر افتاد و قصد یورش خراسان و انتظام بلاد شرقی ایران یعنی خوارزم و سرخس و مرو و هرات و بلخ کرده و با حضار سپاه نظام فرماند و مقارن این حالات از گردون گردان مهلت نیافت چنانکه در مقام خود مرقوم خواهد افتاد و بهر سخن جائی و بهر نکته مکانی دارد ذکر حرکت نواب مستطاب حسام السلطنه سلطانمراد میرزا والی خراسان بعزم بشیه ترکمه سرخس و تسخیر آن شهر از متمردان و کیفیت کار محمد امین خان اوزبک حکمران خوارزم سرخس شهریست از اقلیم چهارم بخراسان که سرخس بن کودرز بن قارن بن کاوه در زمان محاربات پادشاهان ایران با افراسیاب در سرحد خراسان بجهة حفظ آن سامان بساخت و مکرر خراب شده آبادی یافت غالب اوقات سپاه ایران در آن سکونت داشتند و با ترکستانیان مدافعه مینمودند و در قدیم الایام رشتاع عالیمقام از آنجا برخواسته اند مانند شیخ لقمان و ابو الفضل که با شیخ ابو سعید ابو الخیر رحمة الله معاصر بودند اگرچه در ضمن واقعات سال یکهزار و دویست و چهل و شش هجری در مجلد نهم این تاریخ کامل که مسمی است بروضة الصفای ناصری بتفصیل حال طایفه سالور نگاشته آمده مجددا در این مقام نیز بطریق اجمال مرقوم می افتد که سرخس از جمله شهرهای خراسان شرقی و ضمیمه مملکت محروسه ایران است و حکام مرو که از جانب اولیای دولت سلاطین مقرر بوده اند در سرخس مداخله داشته اند و در هر وقتی که ضعفی در حکام مرو روی میداده آن طایفه یعنی ترکمه سرخس خودسری میکرده اند و گاه گاه بمصلحت وقت با خان خیوه آمیزشی میکرده اند تا در زمان دولت خاقان صاحبقران مغفور فتحعلی شاه جنت جایگاه نواب شاهزاده کیتی ستان نایب السلطنه منصور عباس شاه قاجار با نتظام بلاد خراسان شرقی متعلقه بایران مامور شده در سال مذکور پس از فتح امیر آباد و خوشان از راه آق در بند بسرخس رفته پس از محاصره و محاربه شهر را متصرف گردید و قتلی بافراط رفت و اسرای خراسانرا که سه هزار کس بودند مستخلص فرمود و بغیر عموم اسرا سه هزار اسیر از ترکمه سرخس و سیصد رأس تکه از تقسیم غنایم نصیب و غنیمت حضرت نایب السلطنه افتاد و چهارصد و پنجاه تن که به بیع و شری سرای ایران شغل کرده بودند در حضور مبارک بدست اسرای شیعه مقتول شدند و پس از رجوع بارض اقدس و آوردن اسرای سرخس بمشهد مقدس ترکمه سرخس و آخال و اللهقلی خان خوارزمی را شفیع بخجسته ذوی عرصه بحضرت نایب السلطنه فرستاده ضراعت و شفاعت کرده پنجهزار اسیر سرخسی را به پنجاه هزار تومان که ریش سفیدان ترکمه پیشکش دادند مرخص داشتند و منی بر خان خیوق نهادند و تمام رؤسای سرخس از سالاران سالور و تکه و سارقین بسارق اشرامی نوشته مهر نمودند مبنی بر شش فقره معاهده ملثمه که ابدا بتاخت حوالی و حواشی خراسان

اقدام نورزند و قرا ول در معابر نهاده سایر ترا کمه را از تاخت خراسان ممنوع دارند و اگر طایفه بتاخت خراسان آیند یا اعلام کنند یا اموال مسروقه را از ایشان گرفته بصاحبانش دهند و تجار خراسان از آنطرف تا چیحون و از این سوی تا آق دربند مصون و مامون آمد و شد نمایند و اگر اموال ایشان در سرخس و حوالی آن سرقت شود تاوان دهند و تا جر اسیر فروش از ممالک خود راه ندهند و خود اسیر شیعه نخرند و هر وقت حاکم خراسان را برای خدمت اطراف بسوار ی حاجت افتد بقدر کفایت روانه نمایند و همه ساله از اسب و غیره پیشکشی داده باشند و بعد از این قرار اهالی سرخس بازگشته و راه خدمت سپرند و در ایام دولت خاقان قطب السلاطین محمد شاه با آصف الدوله خلافی نکردند ولیکن در زمان طغیان سالار و مخالفت با پادشاه جهاندار خلاف عهد نمودند و پیوسته سه هزار سوار بحمایت سالار بمشهد میفرستادند و هنگام بازگشت بسرخس سه هزار اسیر و از ای خدمت خود که عین خیانت با دولت علیه عالیه بود پس میفرستادند و چون سالار از پیش سپاه پادشاه قاجار فرار کرد بسرخس رفته او را حمایت و رعایت نمودند و چندین بار بخواطر خواه او بمحاربه لشکر منصور و تاختن بلوکات مشهد مقدس آمدند و اصلا رعایت عهدنامه و الزام نامچه و وثیقه سابقه خود نکردند و با آنکه رعیت دولت علیه ایران بودند با همسایگان خود که طاغی و یاغی شدند پیوستند و اسیر کثیر از بلوکات خراسان بردند لهذا بعد از قلع و قمع سالار اولیای دولت ابد مدت اعلیحضرت سلطان السلاطین سلطان ناصر الدین شاه خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و ادام الله تعالی شوکته و اقتداره و ضاعف الله تعالی اجلاله و اقباله و نصره الله مقرب الخاقان سام خان ایلخانی خراسان را با عباسقلی خان کرد میرپنجه افواج نظامی بدار الخلافه احضار فرمودند و پس از تفقدات و توجهات رخصت معاودت دادند و در کوشمال و تنبیه ترا کمه سرخس رخصت فرمودند و بنواب حسام السلطنه بساط نمود میرزا والی خراسان حکمی صادر شد که بعد از انقضا تحویل عید سعید تنکوزئیل سال یکهزار و دویست و شصت و هفت بسرکوشش بلاد سرخس و اتک و اخال و طرق که مستوجب سیاست شده اند رکضتی رود و ایشان را بواجبی مورد پیشی سازد نواب حسام السلطنه با سپاهی قلیل که زیاده از پنجهزار نبودند بتاخت سرخس که مجمع بیست هزار مستعد است روی نهاد و اصلا دل بد نکرد و با افواج قراجه داغی و شقاقی و خراسانی و سواره شاهیون ایلغار کرده در غره رمضان بسرخس رسیده چنان تاخته بود که تا دو فرسنگی سرخس احدی از ترا کمه سرخس از حرکت و ایلغار و ورود این سپاه جرار آگاهی نداشتند چون قریب بشهر رسیدند ترا کمه سرخس دانستند که این سپاه از مشهد مقدس آمده لهذا بفکر کار خود افتاده خانواری که بر کنار رود سکنی داشتند جمع نموده مستعد مدافعه و منازعه شدند اما چون سپاه منصوره از راه دهنه مزدوران با یلغار آمده بودند و از کوه مزدوران تا چهار فرسنگ آب نایاب بود بعد از ان باب شوری بشوریق موسوم رسیدند که دو ابر انیز نشایست تشنگی و عطش تمام داشتند چه چهارده فرسنگ راه را با عدم آب در کمال شتاب طی کرده بودند و غالبا از شدت حدت گرمی روز در شبهای تموز سیر مینمودند و بنده را محمد حسین قنبر سپرده توپی چند در انجا نهاده شش فرسنگ راه را قطع کرده و در هوای گرمگاه روز و آفتاب تموز بمیر مشند تا بکنار آب سرخس رسیدند غالب جنود سواره پیاده از شدت عطش بی قوت گردیده بهلاکت بودند و بعضی که در عرض راه از پای در آمده بودند بر سواران تقسیم کرده ناچار با خود همی آوردند بعد از رفع عطش و دفع توحش بقتل و غارت پرداختند یکهزار نفر اشتر و یکصد نفر اسیر گرفتند سواران خراسانی و تیموری و مزدورانی و سرحدی که از آنولایات مستحضر و از کله و اغنام و اسب و اشتر آن کروه کالانعام باخبر بودند اتفاق کرده بغنیمت و غارت پرداختند و بمکان موسوم بشیر تپه که در دو منزلی سرخس است تاختند و زیاده از یکصد هزار گوسفند از آنجا بدست آورده از مزدوران و آق دربند گذرانیده تقسیم نموده با وطان خود رسانیدند نواب والی و الاشان که در تدمیر طاغی و یاغی و تسخیر قلاع و بقاع اقتفا بسنت سنیه پدر بزرگوار شهریار ملکدار نایب السلطنه منصور مغفور کرده و اشت پیغام و غارات اکتفا نفرموده بلت قصید غنیمت نکرد و گفت که روز حنین مال مهاجر گرفت جیش همه پشکست با بقایای پیاده و سواره رکابی در یکمیدانی سرخس اردو زده بمحاربه و مضاربه ترا کمه پرداخت ترا کمه سرخس اتفاق کرده برسر اردو آمدند و از حملات پیاده و لطمات توپ و تفنگ مردم خوار کاری از پیش نبرده باز پس رفتند مع القصه مدت دو هفته از دو سوی یکه تازان سالور و تکه و سواران صف شکن شاهیون بمطاردة و مکاوحه اشتغال داشتند و جنگهای دلیرانه کردند و چون جمعیت موفور در رکاب امیرزاده منصور که متصدی محاصره شهر شوند موجود نبود و جعفر آقای کلاتی که در صورت خود را خدمتگذار دولت علیه ایران میخواند و در معنی با خان خیوق اظهار عقیدت میکرد عریضه بنواب والا والی خراسان فرستاده که محمد امین خان خوارزمی با شصت هزار سوار از مرو قصد امدادی بسرخسی کرده رعایت حزم درین رزم واجب باید شمرد و از انسوی خان خیوه معتمدی با ردوی نواب والا فرستاده معروض داشت که فرستاده من بحضرت شاهنشاه ایران رفته و با نامه مودت آمیز ارادت انگیز و ایلچی ایران رضا قلیخان باز آمده اکنون در خیوق متظر مراجعت من است در اینصورت غارت و تخریب سرخس لزومی دارد نواب والا چندی تامل فرمایند تا ایلچی بدار الخلافه رفته بهر چه حکم مجدد رود الیقا دنمائیم و مقارن این حال جمعی از بزرگان سرخسی با ردوی والا اظهار اطاعت و عبودیت نمودند و دم از دادن پیشکش و خواستن حاکم از نواب والا زدند لهذا بصوابدید بزرگان اردوی والا نواب حسام السلطنه از حوالی سرخس کوچ داده بمنزل موسوم به پس کمر

که در وفور آب وعلف ممتاز است نزول فرمود محمد امین خان بمشاوره مهتر یعقوب قصد کرد که باتمام جمعیت تر اکمه بمحاربت سپاه منصوره آید یکجان محرم دیوان سپکی که با مهتر یعقوب در رای اختلاف و اتصاد داشت و فی الواقع با وجود شباب ازان پیر پر عجله و شتاب اعقل بود وی را ازاین کار بر حذر ممانعة نمود و بران مقرر شد که خان خیوه خوارزم بگیرد و سواران خود را با میر احمد خان تیموری و برادران او بتاخت اردوی والا فرستد خود بسوی خیوق آمد و تمامت سوارانش با سرخسی یاروی مدد کار شده و بنال اردو برداشتند و از معابر گذشته بتاخت خراسان پرداختند و بدین ملاحظه بهنگام رجعت من بنده را که ازاین کار با خبر شده بودم در بازگردیدن اطهران از راه طرئن و دره جز ممانعت صریح و تهدیدات شدید کرد مع القصه سواران تر اکمه خیوقی و سرخسی بکنار اردوی والی و الا آمده ترکانه بسقو گزیدند و در آنشب قراولان اردوی والا طایفه مانی بودند و چون بقراولی برشدند دو هزار سوار تر کمان کمین بگشودند و جنگی سخت با مانیها کردند و بسیاری از مانیها بقتل رسیده از دینا و مانیها در گذشتند چون بعضی را اسیر کردند و بگشتند و خبر بار دو رسید جماعتی بحمایت آن طایفه و محاربت تر اکمه مامور شدند و بدانها نرسیدند و بعضی از ایشان را هم در ایام رمضان بخیوق آوردند و ملازمان من بنده در شهر و خارج ازاین کار استحضار حاصل کردند و یکی از آنها وقتی خود را بمن رسانیده و قصه باز گفت علی الجمله چون سایر تر اکمه از دستبرد این سواران آگاه شدند آنان نیز در اینگونه امور دلیر و جسور شدند و نواب والا از عزیمت سواران ترکمان بتاخت و تاز بلوکات حوالی مشهد مقدس استحضاری حاصل فرمود بنابر مصلحت وقت از آن منزل کوچ داده بحلگاه مشهد مقدس در آمده در کال اباقوتی متوقف گردید و ذکر تاخت سواران تر اکمه خیوقی و سرخسی در محال خراسان و مراجعت و گرفتاری بسیاری از ایشان بدست سام خان ایلخانی خراسان و عباسقلی خان

گرد میرپنجه و رهائی اسیران چون سرخسیان بباز گشت اردوی نواب حسام السلطنه و امداد لشکر محمد امین خان خوارزمی قوی دل و مسطهر شدند بران نهادند که چندین هزار سوار بتاخت و تاراج خراسان مبادرت جویند و از معابر دو فنائی گذشته باطراف تاخته و بخمار سوار از تواو خانه جام بسوی تربت حیدریه شدند و قلعه از قلاع تربت را گرفته اسیر کثیر و اموال بسیار بدست آوردند چون این خبر بنواب حسام السلطنه رسید فی الفور عباسقلی خان گرد جهان پهلو امیرپنجه را بمرافقت سام خان ایلخانی خراسان و فوج ترتبی و ترشیزی و شش عراده توپ و دو هزار سوار رکابی روانه داشت و بر ایلخانی محقق شد که سواران تر اکمه از حوالی کوهستان هرات قصد مراجعت کرده اند در دو روز دو شب از کال اباقوتی سر بعنبر آرا صفا و شمال و قطع طریق ارقال کرده کوه و دشت در نوشتند تا در حد کوهستان هری و غوریان بسواران ترکمان رسیدند شبیخون زم جوئی نواخته شد و کار زار سخت سواران کرد اکرد تر اکمه رسیدی آهنین کشیدند و بوپچیان اطراف آنطایفه ضاله خندقی آتشین کردند کلولها تفنگ و توپ و سرپها سرسام و دلها آشوب و افگند جمعی از سواران تر اکمه بر خاک هلاک افتادند و سران آنقوم چیره سر سر بباد دادند چون بلا را بر گرد خود محیط و فنا را بر جان خود تشنه دیدند مالها و اسرار اگذاشتند و سر خود گرفته از معرکه گریختند سام خان از ایشان بازگشته تیغ بیدریغ در ایشان نهاد تا چهار صد از اسب و سیصد کس اسیر گرفته و جمعی مقتول کرده بقیة السیف قرین خذلان و نکال بکوه و دشت پریشان شدند و برادر میر احمد خان چند زخم منکر برداشته بطرئن آمد و این اخبار در آن بقاع و دیار انتشار یافت و عجز اینکه پس ازین فتح خبر رسید که از هزیمتیان تر اکمه که بجنگل و کوهستان فرار کرده پیاده بفکر گریز بودند مردم تربت شیخ جام و سرجامی و کوهستانی اطلاع یافته تا مدت یکهفته تمام اسب و پیاده تر اکمه را بدست آورده بار دوی والا می آوردند و گرفتاران بحکم ریاست مستوجب سیاست میشدند پس از انواقعه سیاره سواران سرخسی و خیوقی دیگر عزم تاخت و تاز بلوکات خراسان نکردند و از کرده خود نادم و هراسان شده از سرخس کوچ داده قریب پانزده فرسنگ از آنسوی شهر بجل موسوم بشور کال نشسته شفاعت انگیختند و اظهار اطاعت و رعیتی کردند و کدخدایان بار دو فرستادند و استیمان جستند و حاکمی برای سرخس خواستند نواب امیرزاده از آده حسام السلطنه بجهة اطمینان ان طوایف فرستادگان آنان را خلعت داده و عباسقلی خان دره جزی پهلو پسکی را بحکومت سرخس فرستاد مدتی در شور کال توقف نموده بعضی از سرخسیها را بسرخس باز گردانیدند دیگر باره باشاره محمد امین خان خیوقی میر احمد خان جمشیدی بجدود و شور کال رفته سرخسیان فریفته از متابعت عباسقلی خان منقلب ساخت و بطرئن خواند مشار الیه چون ازدودلی سرخسیان باخبر شد صلاح در توقف ندیده بهمانه شکار از شور کال بمشهد مقدس رضوی آمده بخدمات پرداخته دیگر باره با غوا و اغوای خان خیوه تر اکمه سرخسی تاخت بلوکات مشهد آمدوشد کرده شدند کاهی اسیر میبردند و گاهی اسیر میشدند و چون در این ایام موکب فیروزی کوکب اعلیحضرت سلطان السلاطین الناصر لدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار بقصد تفرج امصار عراق از دار الخلافه حرکت فرموده در بروجرد و اصفهان متوقف و بانتظام امور فارس و یزد و کرمان توجه شاهانه داشتند نواب حسام السلطنه بمقتضای حکام قضا نظام در باب امر سرخس و خیوه همچنان اگرچه سفر همیت اثر عراق مطابق واقعات سرخس و مقارن ماموریت من بنده بود و از رکاب نصرت باب محروم ماندم

بودم ولی بعد از مراجعت بدار الخلافه که مدت بیشتماه از روز رفعت ایغلام گذشته و بخدمت امنای دولت رسیده از ماثرین کاب نصرت مآب شاهنشاه ناصر منصور تحقیق کرده بوقایع آن گماهی آگاهی حاصل نموده مرقوم و معروض میدارد و در ذکر عزیمت موکب فیروزی کوکب اعلیحضرت شاهنشاه کیستی پناه الناصر لدین الله سلطان السلاطین ناصر الدین پادشاه قاجار غازی ببلاد عراق و توقف در اصفهان و انتظام امور در ممالک محروسه از فارس و یزد و کرمان و غیرهم اگرچه اعلیحضرت شاهنشاه فلکجاه ناصر الدین پادشاه قاجار غازی نصره الله بسالی چند از این پیش رکضتی بشهر قم و نهضتی بنخجیر گاه موسوم به بی زار فرموده اند ولی سفری مخصر بقصد زیارت معصومه و خیرات و مبرات ماثر معروفه معلومه بوده چون فتنه بلاد خراسان و امصار ایران فرو نشست رای قضا مضای همیون بتفرج بلاد و ترفیه عباد و تماشای عراق و انتظام آفاق مصمم گردید و از دار الملک طهران در سه شنبه نوزدهم جمادی الثانی سال یکهزار و دویست و شصت و هفت بباغ قصر قاجار نزول اجلال روی داد و ملیز رکاب نصرت انتساب از امرا و وزرا و اصناف اعاظم و افاخم بمفاوت درجات فضای دلکشای جوانب بعه قصر را از فوج خیام رنگارنگ غیرت صحیفه انگلیون و کارنامه ارژنگ ساخته قبهای خرگاه مفاخرت بر مهر و ماه داشتند چون در گردش بلاد ممالک محروسه بسپاه بسیار و عسکر بیشمار حاجتی نبود قریب پنج هزار کس در رکاب مستطاب ملزم ذنباب و یاکاکافی بود و جماعتی از شاهزادگان و امرا و اعاظم و کبرا و افاخم باشارة لازم البشاره اعلیحضرت شاهنشاهی نصرت و ازدیاد منصور مواطبت داشتند جناب جلالتمآب امیر تومان و جناب اعتماد الدوله چون سعادت و اقبال در یمین و شمال شاهنشاه ناصر منصور از نزدیک و دور بهمیر سیدند و شاهزادگان معظم کیومرث میرزای ایلخانی و نواب شاهزاده علیقلی میرزا و نواب محمد رضا میرزا و بهاء الدوله ابهمن میرزا و محمد محسن میرزا و امامقلی میرزا و صاحبقران میرزا و در قول بزرگ خاصه همیراندند و از امرا و صاحب منصبان دربار محمد حسن خان سردار و شیلکچی باشی قاجار و معیر الممالک خزانه دار و حاجی علیخان و مستوفی الممالک و ملک الکتاب و جماعتی از دبیران و منشیان عطارد نشان در رکاب همراهی موکب فیروزی کوکب همیر سعادت بودند و امیر پنجه کان دلیر و امیر خیبان بی نظیر فضلعلی خان قراباغی و محمد خان پکلر پکی کیلانی با نظامی تمام ملازمت خدمت کثیر الاحتشام داشتند و از افواج فوج ناصریه و فوج کروس با توپهای نامی و شیپور و کوس پیاده راه همی سپردند الله ویردی خان سرهنگ که دلیریست فرزانه در پیشاپیش جنود نامعدود زلزله در زمین و زمان افکنده چندین دیو عفریت پیکر و اهریمن اژدها شکر را در سلاسل و اغلال کشیده بوقاری تمام حرکت همیداد و نصر الله خان زنبورکچی باشی در مقدمه جمعیت کشان خاصه و رکابداران با اختصاص اشتران کوه کوهان قوی قوایم را بهویدهای کلکون برار آسته و زنبورکچیان با شنلیک زنبوره بنظر موکلان سعیر ساخته و علفه در رود و دشت نداشته با ترتیبی درست و قانونی صحیح از منزل قصر قاجار در غره رجب حرکت کرده بمافت آباد و از آنجا بکرج و از آنجا بقاسم آباد بترتیب منازل نزول اقبال تا در سه شنبه هشتم رجب رود بشهر قزوین رودی داد و علما و سادات و مشایخ و قضات و اعیان و اشراف شهر با استقبال موکب ظفر کوکب قرین مفاخرات و مباهات شدند و آقاخان بسرتیب سواره ایلات قزوین هم در روز ورود همیون یکهزار و پانصد سوار ساخته از حضور امنای دولت گذرانیدند که هر طایفه از آن طوایف بلباسهای مختلفه اللون از یکدیگر متمایز بودند و اسبان ایشان بوسمت داغی خاص هم باسم هر طایفه موسم گشته و چون عمارات خاصه سلطانی شهر قزوین محل نزول پادشاه باداد و دین گردید از آنجا که تعمیر عمارات عالیه سلاطین ماضیه صفویه موسویه بر ذمت همت پادشاهان آینده مقصور و محصور است و عمارات قزوین بتقریب تخریب بی رونق و آئین بود لهذا امین المقرب الخاقان حاجی علیخان مراغه فراشباشی سرکار اعلی که مردی با سلیقه مستقیم و تصرفی عظیم و در مراتب صداقت و عقیدت با حقیقی جسیم بود پادشاه فلکجاه از صفای دل پاک و ذات با ادراک مقرر فرمود که اضافه بر شغل خاص تمامت عمارات دیوانی و بناهای سلطانی قدیم و جدید که در کل ممالک محروسه از قرب و بعید برقرار است رتق و فتق و قرار و مدار امور سرانجام و مستحفظ و معمار تمامت آنها مفوض و موکول بدو باشد و همچنین بر یک از شاهزادگان و الاتبار و حکام عالیمقدار که بحکومت بلاد و امصار تعین یابند فراشباشی آنان از فراشان دربار سلطان معین شود و زمام اختیار عزل و نصب ایشان نیز در قبضه اختیار او اختصاص و انحصار یابد و زد کر انتظام و انضباط امور دار الخلافه طهران و ولایت توابع مستطاب امیرزاده اعظم بهرام میرزا و اهتمام مقرب الخاقان عزیز خان اجودانباشی در کارهای مالی بانتظام چون انتظام دار الملک خاصه در رفعت موکب اعلی اهم مهام است در هنگام تصمیم رای رضای ضیای شاهانه بتفرج بلاد و امصار عراق ایالت دار الملک را بنواب مستطاب والا امیرزاده معظم بهرام میرزا عم اکبر اکرم مفوض داشتند و مقرب الخاقان جودباشی افواج نظام را باشتظام امور اهل نظام و محارس ارک و حرم مخانه و خزانه عامره برحماشتند و مواطبت قورخانه و توپخانه را بمقرب الخاقان فضل الله افشار سرتیپ تفویض نمودند و از افواج منصوره فوجی چند بجهة انجام خدمات در دار الخلافه ساخلو گذاشتند و از آنجمله بود فوج چهارم تبریز جمع علی خان

تر سپنک و افواج همنانی و دامغانی جمعی پاشا خان سرتیپ همچنین فوج سواد کوهی یازندرانی جمعی علیخان سواد کوهی و فوج کرندی جمعی حیاتقلی خان و فوج کلهر جمعی محمد حسن خان فوج خرقان جمعی مهدیخان فوج ساوجبلاغ جمعی سلیمانخان افشار و حسب الامر اعلی مقرر بود که رجوع مستدعیات و عرایض عامه خلق بخدمت نواب امیرزاده آزاده بهرام میرزا بوده حکم او ممضی و مجری گردد و افواج و عساکر با ستحضار مقرب الخاقان عزیزخان اجودان باشی امضا یابد و چون معظم الیه در باغ خارج شهر تبداوی اشتغال می ورزید و میرزا عنایت الله امین لشکر و محمود خان قراگوزلو نایب اول اجودانباشی همه روزه در اوطاق نظام خاصه حاضر و ملوازم امورات سپاه و افواج میرسیدند جماعتی بخراسان و کرمانشاهان و بعضی بهمایر سرحدات فرستادند و در دیوانخانه عامه میرزا محمد زمان مستوفی خاصه پیشه زاده جناب جلالتمآب اعتماد الدولة العلیة العالیة بحجة رتق و فتق امور معاملات ارباب معامله و رفع دعاوی اصحاب محاسبه متمکن بود و میرزا عبد الرحیم منشی دیوان و جمعی دیگر در خدمتش بارقام ارقام و اجرای احکام حضور داشتند و از جانب وزیر امور دول خارجه میرزا عبد الغفار خان نایب بحل و عقد کار تبعه دولت علیه معین بود و محمود خان نوری کلاشر که خدایان را استخلافه بنظم محلات پیرداخت علی الجمله در نظم و نسق کار طبقات خلایق میکذشت تا موکب فیروزی کوکب از سفر عراق بدار الملک رجعت فرمود و جعفرقلیخان میرپنجه قراچه داغی و فوج پیات رزند و سواران قراچورلوی آذربایجان و عراق و چهار توپ در چهارشنبه نوزدهم رجب مامور شدند که باستراباد کرکان رفته با لباقی محمد ولیخان قاجار دولو سکلر سکی استراباد بقلع و قمع اشرار ترکمه کوکلان و یموت پردازند و دست تعدی و تطاول آن طوایف را از دامان اهالی بلوکات استراباد کوتاه سازند و در آنولایات جنکها کردند و نامها برآوردند و محکمه‌های محکم ساخته و بندها بر رود کرکان بستند در ذکر حادثه سیل قزوین و خرابی بیوتات متوطنین و بستن سد متین بحکم اعلیحضرت سلطان السلاطین شهریار عصر سلطان ناصر الدین پادشاه قاجار چون پیکاه قبل از ورود موکب مسعود بشهر قزوین از کثرت باران در غالب بلاد ایران سیل و تکرک شدید بظهور آمده بود در هشتم شهر جمادی الثانی قریب چهار ساعت بغروب باقی مانده از تقاطر و تواتر امطار تکرکی وحشت انگیز و سیلی طوفان خیز در شهر قزوین امتداد یافته بود از معمر رود خانه خشک سیلی خانه کن بنیان فلک شهر روی نهاده چهار محله معروف را فروکرفته در و دیوار و خانه و حصار متوطنین را از بنیاد برکنده قریب سه هزار خانه را ویران کرده و بسیاری از خلایق را آب برده بود در این ایام خجسته فرجام که شهر مذکور از مورد مبارک خاقان منصور رشک روضه جنان کردید حسب الامر مقرر شد که چنانچه در ازمنه سلاطین ماضیه سدی محکم بر راه سیل بسته بودند مجددا در این باب اهتمامی کنند و سدی سدید محکمتر از جدید بر معابر و مسیل فرو بندند که از این پس زیانی بدان شهر و شهریان نرسیده باشد و مهندسان و معماران بنمایشه اقلیدس اندیشه مبلغی خطیر در انجام این کار مصروف داشتند و آن شهر را محروس و مصون و خلایق را مامون و ممنون نمودند در رکاب اعلی در هفدهم رجب المرجب از قزوین بحرکت درآمده از راه ساوه سلطان آباد جیشن کرفت و پس از سه روز توقف عزیمت بروجود صورت بست و در حصار که یکی از قرای چقرین کرز است روزی با هشر از کذشت و در نهم شعبان قصد بروجرد متحقق کردید نواب جلال الدین میرزا فرزند نواب مستطاب شاهزاده محمد تقی میرزا حکمران سابق آن سامان در آغاز سرحد بروجرد شرفیاب حضور اعلی کشته سعادت رکاب بوسی یافت و مورد الطاف خسروانه کردید و شهر بروجرد از مقدم شهریار والا تبار قاجار غیرت کلستان ارم و حیرت روضه حرم شد حکام و سرحدداران از اطراف و اکناف مانند چشمهای روینده و نهرهای پوینده روی بمحیط اردوی اعلی نهادند و هریک بخدمتی از یکدیکر قصب السبق ربودند پس از دوازده روز توقف یکیک بمرکز حکومت خود رخصت رجعت کرفتند مقرب الخاقان اسکندرخان قاجار دولو والی کرمانشاهان باعطای دوازده هزار تومان تخفیف مالیات مخصوص شد و میرهاشم خان طالش حاکم ملایر و تویسرکان چهار هزار تومان قسمت برد و همکذا نواب شاهزاده حکمران همدان و مخلص خان بن فضل الله خان قراگوزلو میرپنجه و سلیمان خان نایب عراق و خوانین بختیاری و کرمانشاهانی هریک مخلع و مرخص کشتند و اردوی شاهنشاه دوران بروز شنبه بیست و یکم شهر شعبان از شهر بروجرد قصد صفهان فرمود نواب امیرزاده کامکار خانلر میرزا والی بروجرد و عرستان و لرستان تا خوانسار در رکاب اعلی ملازم بود با خلعت نشان خاص مرخص کردید بیروجرد باز کردید و بسبب شکایت جماعتی از محمد باقرخان جوانشیر او و متابعانش مورد غضب و سیاست سلطانی شدند وارد اردوی اعلی بچمن قهیز نزول کرفت و چون هوا از زمان الهاب از کرمی آفتاب کاه شدت حدت بود و شهر الله الاعظم رمضان سایه فزا فکند هواداران دولت و امیدواران حضرت معروض داشتند که نیمه ماه رمضان را در چمن قهیز که با عتدال هوا و عذوبت ماء موصوف است و تراق اشد پس از ملایمت فصل تموز بموافقت بخت فیروز عرصه اصفهان از ورود مسعود طعنه زن جهان کردد و چنین رفت در منتصف شهر صیام آن شهریار مهر مرکز قواعد ورود و سلام و قعود و قیام کشت ذکر واقعات ایام توقف اعلیحضرت

سلطان

سلطان السلاطین ناصر الحق والحقیقة والدین ناصر الدین پادشاه در اصفهان تا هنگام مراجعت بدارالملک طهران اعلیحضرت
شاهنشاه فلک بارگاه بملاحظه کرمی هوای بستان در عمارات صفویه نزول کردند ولی بجهت رفاهیت رعیت اصفهان مقرر داشت که اهالی اردو و عساکر
بضرب مآثر در خارج شهر متوقف گردند و در خیام مقام گیرند لهذا در کنار رود زنده رود فرود آمدند و خیمهای مطنب برپای کردند شهرستانی خوشتر از سعد
سمرقند و بغداد در خارج شهر و حوالی عمارات هفت دست صورت بست که از دیباخانه شوشتر خوشتر بود اردوئی در کمال ترتیب و نظام با اسلوب کامل و
و تمام ارائسته شد که صفتش بخریر نگنجد و روز چهارشنبه بعید صیام سلامی بزرگ از آستانه و بزرگان از حضور شاهنشاه خواستند خطبا خطبه خواندن گرفتند
و شعرا تهنیت منظوم گردند از ابذال و اکرام و ابذار و انعام دقیقه مهمل نماند و بر فقیر و غنی و اعلی و ادنی بذلهای خاص عام گردید و در ایام توقف اصفهان محمد قلیخان
قشقائی ایل سکی ایلات فارس با پیشکش و هدایا از شیراز در رسید و ابوالفیض خان برادر سام خان ایلخانی خراسان با دویست سوار برکاب بوسی آمد و نواب
امیرزاده نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران فارس و نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا والی کرمان بحضرت اعلی آمدند میرزا محمد علیخان برادرزاده حاجی میرزا
ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور دول خارجه که در اواخر عهد خاقان مرحوم قطب السلاطین محمد شاه مامور بسفارت پاریس شده و در اوایل جلوس
سعادت مانوس سلطان السلاطین شاهنشاه عهد خلد الله سلطانه باز آمده در ملازمت رکاب همیون و مواطبت خدمات کونا کون تقدیم جسته بواسطه
کمال دانائی و آگاهی و دقایق مبانی منصب منیع وزارت امور دول خارجه منصوب گردید و در نوزدهم شهر رمضان المبارک مخلع و مستقل گردید چون عمارت
پل خواجوی بخرابی نهاده بود بحکم اعلی خان نایب الحکومه اصفهان امر شد که آنرا بتعمیری کامل نماید و عمارتی عالی در حوالی همان دست قدیم مشرف بپل
زنده رود ساخته شود و برحسب امر اعلی با تمام هر دو پرداختند الهمیان مخصوصه وزرای دولتین علیتین که در شهر شعبان با صفهان وارد شده بودند
شرفیاب حضور شدند و مورد تکریمات گردیدند و سابقا بعضی از اشرار اصفهان که بنشانه فساد گردیده بودند باشارت کارگذاران دربار همیون
اعلی چراغعلی خان آنانرا بدست آورده در میدان نقش راه عدم سپردن گرفتند و بجزای اعمال شنیعه و افعال قبیحه خود گرفتار شدند و حاجی میرزا احمد
کارگذار ارزنة الروم با صفهان آمده منصب نیابت دویم دول خارجه منصوب شد مع القصه دوی کیهای پوی اعلی از اصفهان در پیچ و خم
شوال حرکت کرده در روز شنبه هشتم شهر ذیحجه الحرام با فر فریدونی حضرت شاهنشاه جمجاه وارد دارالملک طهران گردید چون ظهیر الدوله یار محمد خان افغان
که از جانب امنای دولت قویشوکت علیه ایران بحکمرانی هرات برامثال و اقران مفاخر بود و در هنگام ضرورت بحکم خلوص طویت کارگذاران امور
خراسان را معاون و مظاهر و بدین مناسبت بظهیر الدوله ملقب و نیز از بتاریخ شهر شوال رحلت یافت و باشارت امنای دولت علیه ایران پسرش
سید محمد خان بجای او سکونت جست بنا بر رسوم ارادت کیشی میرزا بزرگ خان افغان را با عریضه مخالصت فریضه و پیشکش شایان بدربار خاقانی فرستاده
متمنی تشریف و منشور گردید لهذا امیرزا احمد خان فرامانی خلف محمد رضا خان وزیر سابق تبریز را با اسب یراق طلا و کارد مکلل و خلعت فاخره برای تسلیه
فوت ظهیر الدوله و تهنیت حکومت او با نشاق عبد الرسول خان مهندس دولت میرزا عبد الحسین خان بن نظام الدوله صدر سابق اصفهانی مامور بسفر هرات
داشتند و میرزا محمد سعید آذربایجانی را که در نجابت نسب و اصابت رای و صفای فیل متفرد است لقب مؤتمن الملکی دادند و میرزا مصطفی ولد میرزا احمد
قوام امین الملک خواندند ذکر ورود مسعود اعلی حضرت شاهنشاهی بدارالخلافه طهران و وصول عید اضحی و عید غدیر و تقدا
با خواص و عوام موکب ظفر کوکب حضرت خاقانی در هشتم شهر ذی حجه الحرام چنانکه بدو اشارتی رفته بفیروزی و اقبال و اجلال با شکوه جمشیدی
و حشمت سلیمانی از حضرت عبد العظیم عزم شهر طهران صانها الله عن الحدثان فرموده جانی نو در جسم خلایق بتازگی در آمد و دیدهای اراد تمندان بدیدار مبارک
همایون روشن گردید نظام توپچی و سربازشهر سپاه فوج فوج بود و از دحام فضلا و علما و قادات و ارباب عمایم و اصحاب علایم راه بر سپاه و شمال بسته
داشت شنیلک شادیانه توپخانه و زنبوره خانه کوش گردون گردان کر میکرد در چهار ساعتی روز که ساعتی سعید و فیروز بود از دروازه طرف مرقد
امامزاده مشهور بسند کور وارد شهر شده از راه بازار مبارک که مخصوصه سلطانی توجه فرموده الهمیان جلیل القدر دول خارجه و وزرای مختار مقیم ایران
که قبل از حرکت موکب نصرت کوکب خاقان از اصفهان بطهران آمده بودند هم در روز ورود مسعود با داب پذیره و استقبال رکاب اعلی پرداخته در راه و
منزل بحضور معدلت ظهور خسرو عادل باذل مستفیض شدند و تهنیت و تحیت گفتند و در معنی دراین یکدو روز دو عید سعید فیروز مر خلایق را روی داد
چه در هشتم ورود شاهنشاه ذیجاه بود و در دهم عید اضحی در رسید و امالی ملک بدین دو میمنت مترنم و متکلم بودند نظم دو عید است مارا ز روی دو معنی
هم از روی دین و هم از روی دینی همایون یکی عید دیدار سلطان مبارک کز قربان اضحی و در روز عید مذکور حضرت شاهنشاه منصور دیوانخانه

خاص بر بخت مرمر جلوس فرموده صلای سلام عام در دادند و بقانونی که پیشوه حمیده سلاطین اسلام است صلوة عید و ذبح قربانی بظهور آمد و زمزمه ای بزرگوار و امرای والامقدار بمقاومت درجات جابر جا ایستادند و خطبه خوانده شد و علی الرسم افصح الشعرا میرزا محمد علی سروش مداح خاصه حضرت اعلی خروش برکشید قصیده فریده که در تهنیت عید منظوم داشته بود معروض داشت و از انشادان ابیات ملیحه قلوب و ارواح مستمعین را مسرور و محظوظ نمود پس از سلام دیوانخانه خاص و بارگاه فلک اشتباه حضرت شاهنشاه بعمارت فوقانی مشرف بر میدان توپخانه توجه فرموده و آن میدانی است وسیع و برجوانب اربعه اش چهارصد عمارت تحتانی و فوقانی رفیع و در آن میدان نیز اصحاب مناصب بسلام مجدد مباهی شدند و عامه اهالی شهر بتماشای اسباب عیش و سرور و ارباب لهو و سرور آمدند و بترتیبی که قاعده سلاطین اسلامی ایران است اعضا و اجزاء شتر قربانی خاصه را از حضور گذرانیده و بعد از قیام خاقان اعلی مقام خواص و عوام بمنازل و مجالس خود بازگشته بلوازم عیش و عشرت و مساز و همراز شدند و در روز سه شنبه ذی حجه رکوب دست داد و باغ قصر قاجار که از ابنیه عالیه خاقان صاحبقران مغفور است از فرقدوم همیمنت لزوم رشک قصور جنت عدن گردید و از آنجا بتماشای عمارات جدیده عدیده بنا و ران که در موکب حضرت سلطان با تمام رسیده بود عزیمت رفت و جناب جلالتمآب وزیر مختار دولت بهیه روسیه در قریه زرگنده شمیران در عمارت خاصه خود دعوتی شایسته کرده و اسباب آتشبازی فراهم آورده در شبی الچی مخصوص و وزیر مختار دولت بهیه انگلیس را میزبانی نمود و غالب اکابر بعیش و عشرت پرداختند و جناب جلالتمآب اتابک اعظم بر حسب استیذان از شاهنشاه معظم بحل و عقد امورات ملکی و عزل و نصب حکام دولتی پرداخت و بحکم مصلحت وقت مراتب حشیار و اقتدار خود را در تصرفات امور کلیه و جزئیه بیشتر از پیشتر مشهور و مرکوز خاطر عوام و خواص ساخت و در انظار ابواب ابصار وقعی فوق وعظمی عظیم حاصل کرد و از مفاد اذا تم امر دنی نقصه غافل ماند هم در هیجدهم انماه سعید عید غدیر خم که از اعیاد بزرگ اسلام و خاصه شیعیان خاص حضرت اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه و آله السلام است در رسید اعلیحضرت شاهنشاهی که ارادت قلبیش نسبت بدانحضرت کالشمس فی وسط السما بر همه آشکار است جشنی عظیم و طویلی بزرگ آراستن فرمود و در تمام ممالک محروسه بسور و سرور و عیش و حبور گذشت و در روز مجلس عید سعید قدیر بعد اسم مبارک حضرت ولی رب قدیر یکصد و ده بار توپ شادیانه رها کردند و ببذل و بخشش و اکرام و انعام و ابذال و اطعام اسرافی تمام رفت و خلعتهای فاخره بزرگان حضرت الثقات شد و از آنجمله نواب شاهزاده ابوالملوک کیومرث میرزای ایلخانی جیغه مرصع با لباسات خاصه و بمقرب الخاقان حاجی علیخان فراشباشی کلیجه مخصوص مرحمت شد همچنین بتفاوت مراتب بهریک از اعاظم خلعتهای شایان داده شد چون نواب مستطاب امیرزاده معظم بهرام میرزا عم اکرم حضرت شاهنشاه اعظم در ایام ایالت دارالملک مصدر خدمات شایسته گشته بود در این اوقات یکقبضه کارد مرصع و یکثوب جبه شال کشمیری اعلی از ملبوسات خاصه بدو بخشیده اند همچنین بمقرب الخاقان عزیزخان مکری اجودانباشی افواج نظام و اتباع نظام یکقبضه شمشیر جوهری مرصع الثقات رفت و بتمامی سرتیپان و سرهنگان و صاحب منصبان خلعتها دادند و بمحمود خان کلانتر طهران نیز نشان خاص اعطا رفت که خدایان محلات نیز هریک یکثوب جبه سلسله دار زینت پیکر اعتبار کردند علی الجمله در این یکماه معظم اهالی ایران خاصه موالی طهران از اسه عید سعید اعظم حاصل آمد و بشکرگذاری حضرت باری و دعای دوام دولت شهریاری رطب اللسان و عذب البیان شدند بیت بصد عید چون فلک باد ضامن شهنشاه ما را ز ایزد تعالی و در این ایام امنای دولت چنان مصلحت دانستند که سفیری صافی ضمیر را بدولت بهیه روسیه مامور فرمایند لهذا جناب میرزا محمد حسین قزوینی صدر دیوانخانه مبارکه را بحمله مزید و دو دادین الدولتین بالچی گری مخصوص مامور و منصوص داشتند و عالیجاه محمود خان قراگوزلو ناپ اول اجودانباشی را منصب نیابت اول سفارت دادند و یحیی خان یاور خلف میرزا نبی خان امیر دیوان مرحوم را بمترجمی او مقرر نمودند و میرزا بزرگ منشی سفارتخانه نمودند و در شانزدهم شهر ذی حجه الحرام از شهر طهران روانه شد و میرزا احمد خان و میرزا بزرگ خان فرستاده سعید محمد خان حکمران هرات در پنجم شهر محرم الحرام روانه مقصد شدند و در روز عاشورا که مولف از خوف بسمنان معاودت میکرد با ایشان ملاقات شد و اعلیحضرت شاهنشاهی در روز پنجشنبه چهارم محرم بتماشای افواج نظام و توپخانه مبارکه که در خارج ارک بیرون دروازه دولت در میدان مشق بتعلیم و تعلم مشغول بودند توجه فرموده بنظر دقت و ترتیب در ایشان تامل فرمود و توپچیان در هر دقیقه از یک توپ ده نوبت تیر می انداختند و باین مدت قلیل در کمال تعجیل توپ را پر و خالی میساختند بجمله تشویق ارباب نظام هریک را بانعام عام قرین سرور داشت چون مقرر است که همه ساله در ماه محرم الحرام اهالی ایران از اعلی و ادنی و خواص و عوام در تکایا و مجالس تعزیه حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام برپای میدارند و باحراز مثوبات مخارج بسیار مینمایند و تا خلایق انجمع از رحمت حرور برد ایمن شوند چادرهای وسیع بزرگ با ستونهای رفیع سترک برمی افرازند در این ایام در تکیه دولتی متعلق بمنزل جناب جلالتمآب اتابک اعظم امیر

نظام که آرایشگاه او دو ذرع طول و سی و دو ذرع عرض است و مشتمل است بر حجرات متعدده تحتانی و فوقانی و نه ستون بلند عماد آن خیمه است روزها مجلس تعزیه داری و اسباب سوگواری دایم قایم بود و در شب شنبه هشتم محرم دو ساعت بغروب مانده که از دحام تمام در آن خیمه است روزها مجلس تعزیه داری و اسباب سوگواری دایم قایم بود و در شب شنبه هشتم محرم دو ساعت بغروب مانده که از دحام تمام در آن خیمه گاه بود بادی سخت بهبوب درآمد و مبدم قوی تر گردید تا چادر آن خیمه را پاره پاره کرد و فرو افکند و بعضی از ظروف و بلوریه آلات که در آن عمارات و سقاخانه بود در هم شکست و باران ببارید مع هذا حکم جاری تا بانگ اعظم هم در آن شب باصلاح آن فساد دست داد خیمه و حشه و ستون افراخته گردید چنانکه در دیگر روز معلوم نمیشود که چنان شکستی واقع شده و جماعتی از مردم در دریدن خیمه و شکستن ستون بشکست عماد جلال و دریدن خیمه اقبال تانک تقصیر کردند و بفال نیکو نشمردند و نعم ما قیل بسا فال از سر بازیچه برخواست چو اختر مکدر شد آن فال شد راست

در ذکر بعضی از سوانح و وقایع استرابادو کرکان که در حکومت محمد ولیخان قاجار دوالو و سرداری جعفرقلیخان قراجه داغی میرپنجه روی داده و پس از معاودت موکب فیروزی کوکب از اصفهان بطهران معروض افتاده

در این دفاتر حقایق مآثر کرارا اظهار شد که طوایف ترکمانیه یموت و کوکلان و غیرهم که در حدود کرکان و اترک سکنی دارند گروهی شریر و بهسکام فرصت در اسر رعایا و سرقت برایا مسامحه جایز نمیشمارند و چون طایفه صحرانشین بنچانه اند و بمکانی معین مقید نیستند در واقع خانه ایشان کوهه زین است و تا اوریکنج و خیوه ییلاقشی و قشلاقشی و مفروه مهرب آماده دارند چون میرپنجه قراجه داغی باستظهار پیکلر بیکی قاجار بدانجا شد چندی طلایع کرکان دم از ایلی زدند و باطمینان اینکه دعوی جبر نیلی کردند چون دانستند که قصد پیکلر بیکی و سردار میرپنجه بقلع و قمع و تعذیب و شکنجه آنانست بایکدیگر اتفاق کرده شدند و طریق نفاق و شقاق سپردند اهل و عیال و اثقال و احمال را بقارن قلعه فرستادند و بالاجماع بر سر راه آمدند در غره ذیحجه بسنگر سیاه بالا که پیکلر بیکی آنجا را بیرجی چند محکم محکمه قرار داده بود و تفنگچی نهاده یورش بردند و غلغله انداختند و بهر سو تاختند چون خبر بارد و که در حوالی رود کرکان بود رسید جماعتی با مداد سکنه ییلاق بالا رفته روز روشن بر دیده شک تر اکمه سیاه کردند قریب ده نفر از معارف مفسدین ایشان بدست آوردند و تر اکمه بهزیمت شدند نوبتی دیگر با غلبه و غوغای تمام و ازدحام بر سر اردو تاختند قصد و ستیزه نمودند و بهنگامی بود که جماعتی از اهالی اردو بتحصیل آزوقه و علوفه بیلاقات رفته بودند و قراغزم داشتند چون تر اکمه را دیدند دلبی و اهمه پای ثبات افشردند و محاربتی عظیم کردند از اردو نیز مدد رسید و جنگی بزرگ شد تا شصت کس زنده و صد راس اسب کسیب و نصیب غارتیان افتاد و روزی بنود که از طرفین آسودگی دست دهد مبارزها از دو جانب جنگها رفته بود و مایه این فتنه آن شد که مردی از اهالی هزارا سب خوارزم که دعوی طریقت میکرد با شارت خان خیوه بمیان تر اکمه آمده لاف شیخیت و ارشاد گرفت و آن کرده بدو گرویدند و بحکم او بمخالفت برخواستند و همه روزه جنگ از دو طرف قایم بود و اسباب فتنه دایم تا در اواسط ذیحجه محمد ولیخان پیکلر بیکی قاجار و جعفرقلیخان میرپنجه دو عراده توپ و جماعتی از قشون رکابی بر گرفته بر سر انبارهای آزوقه تر اکمه رفتند آنان نیز مقابله آمدند و پیکدیگر در آویختند در آن معرکه ذوالنون نام رئیس آتقوم شیربر با جمعی چنیشت مقتول شد و ما بقی از موطن و مسکن حرکت کرده بدانسوی رود کرکان و اترک کریختند و قراخان ریش سفید طایفه آتابایلی در دست پیکلر بیکی گرفتار شده با جماعتی در استراباد محبوس ماندند قلعه چندر آن نواحی ساخته شد و بندر و دکرکان پرداخته تر اکمه ناچار خدمت کردند و روبان دادند و باستراباد در آمدند و چون این اخبار بعرض امنای دولت رسید باحضار میرپنجه و ریش سفیدان تر اکمه اشارت نمودند

ذکر مجملی از اختلال احوال و اعتلال اقبال جناب میرزا تقی خان امیر نظام و انحراف خاطر سلطان السلاطین ناصرالدین شاه قاجار ازوی

برارباب بینش مشهود است و بر اصحاب دانش معلوم که خواقین تاجدار و سلاطین کامکار مظاهر قدرت حضرت پروردگارند که السلطان العادل ظل الله در یکی از کتب سلف تازی دیدم که پیاریسی چنین است که حق سبحانه و تعالی میفرماید منم پادشاه پادشاهان و دلهای شاهان در دست قدرت من است هرگاه خلایق طاعت او امر و نواهی مرا کنند پادشاهان زمانرا بر ایشان رحمت میکردانم و اگر عصیان ورزند پادشاه را بر خلق مایه نقمه و انتقام میکنم تا جزای آنها را بدهد پس بدلوک گویند و شکوه نمایند و بگذشت بمن جویند تا دل پادشاه را بر شما مهربان کنم لهذا عزت و ذلت بندگان بحکم خدا و بتوسط سایه خداست که تعز من تشاء و تذل من تشاء، هوشنگ بن سیامک بن کیومرث پیشدادی گفته که من رحمت ایزدم بر بندگان و رحمت او یم بر بندان و همه کس داند که جزای اعمال و سزای افعال از نیک و بد هم در این گیتی کشتزار عرصه جهان دیگر است آثار و امثال است پس هر که با خدا و سایه خدا خیانت و نفاق و جنایت و شقاق ورزد بزودی مکافات و کیفر بر دی چون این مقدمه بدیهی الثبوت است حاجت بدلایل و براهین ندارد تصریح میشود که میرزا تقی خان در بدو جلوس میمنت مانوس حضرت خدیو عصر ناصرالدین شاه قاجار روزان عزیمت از تبریز بدار الخلافه چون وزارت نظام داشت دران نهضت بقدر قوه مصدر ارادت و خدمت شد مرحمت شاهانه اقتضا فرمود که بر درجه عزت او بر افزاید لهذا او را بامارت نظام که منصبی است جلیل و پایه ایست نبیل مخصوص داشت و زمام اختیار تمام عساکر افواج و غیر افواج را

درکف کفایت و کذاشت و با آنکه گروهی اندچاکران صداقت شعاره و مقربان ارادت دثار بعلت قلت حسب و ذلت نسب دین منصب را سزاوار ندانستند حضرت شاهنشاه ظل الله بمحض اثبات ثبات عزم و رعایت قوانین حزم و سکنات خود و بزرگ و الزام تاریک و ترک بر منصب و منصبی برافزود و بمرحمتی خاص و مراحمتی اختصاص داده بمجلسی از مقام قرب اقرب فرمود و چشیار حل و عقد امورات لشکر و کشور را در کف کفایت او کذاشته و او را بر امثال و اقران مسلط داشته تا بر عموم خلایق معلوم کردد که شاهنشاه جهاه را رعایت سبقت خدمت و اشاعه قوت قدرت مراد است کاه ذرته کفی خاک را بنظر رحمت و لطف بر افلاک رساند کاه واحه افلاک را بکوشه چشم قهر بتوده خاک فشاند ذره را بفر تربیت خود بخشا و قطره را بمن تقویت دریا فرماید و بسالی دو سه این بزرک نیجاه را خلعت کرامت و احتشام در بر شاه و بر سر عامه برایا و کافه رعایا قادر و آمر فرمود و مقالید حل و عقد مصالح عالمیان در دست تصرف او نهاد و مهمات طوایف آدمیان مقتضی رای او بازیست تا بتقویت سلطان موید نافذ الحکم و مبسوط الید کردیده در امورات کلی و خل کرد و در مخاطرات عظیمه قدم نهاد بهوای خاطر خود بزرکان را خوار و داشت و خوار بزرک و پیوسته براسباب تجمل و اوضاع تخمل خود بر افزود و در رضا و سراجهر او سر از حد خود فرا نبری و خدمتکری تجاوز نمیزداشت سمن حقوق نعمای پادشاهی بشرط صداقت بواجبی نکذاشت و علم بی نیازی بر آسمان برین زد و منجوق انا ربکم الاعلی بر فرق عیوق برد که الانسان لیطغی ان رآه استغنی تا تسویلات نفسانی و تخییلات شیطانی او را ز ذهن بخارج ظهور کرد و اولیای دولت بدان حیالات متفطن شدند و بر ما خولیای وی متیقن آمدند شمه از آن بمقربان حضرت انهی کردند که در خوف و رجا بحضرت اعلی عرضه داشتند سایه خدا که کوه حلم و بحر علم بود بمدتی مدید در تحقیق و تدقیق این مطالب جهدی وافی فرمود و فحصی کافی و بر حقیقت آن ظن مشتبه یقینی کامل حاصل شد و اغماض همی فرمود تا میرزا علی مشخص شد که جوانی صدیق پاک دامن بود چون امیر نظام او را در حضرت شاهنشاه منزلتی دید در کاشان بی استیذان از قبله عالم او را کرفته بکروس فرستاد و مدتی بنود تا صدر اعظم او را بخواند و بر منصب خود باز داشت و چون موکب فیروزی کوکب از سفر اصفهان بدار الامان قم در رسید و نواب شاهزاده عباس میرزا برادر کهتر شاهنشاه ملازم رکاب بود حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که وی بحکومت قسم مخصوص و با مادر خود متوقف شود میرزا تقی خان بی رخصت شاهنشاه او را با مادر و بنه و آغروق تشویش از حرکت موکب همیون روانه جانب ارانخلافه کرد و در خاطر داشت که او را بمقام ولایت عهد برساند و بجمله مصلحت حال خود در دست داشته باشد چون این جسارت بر رای مبارک شاهنشاه جلوه کرد فرمان داد تا شاهزاده و مادر او را بنه و احمال و اثقال باز کردانیدند و چنانکه میخواست در قسم بحکومت کذاشت و میرزا الطفعلی مشخدمت را بپیشکاری او کماشت و در این مقام میرزا تقی خان از اجرای حکم خود محروم و ناکام شد خاطرش بوسوسه و دغدغه کرفتار آمد و در ورود بدار الخلافه بفکر حفظ خویش و مشغولی خاطر شاهنشاه در افتاد و لی تدبیرات او خلاف تقدیر بود و در هیجدهم شهر محرم الحرام بی التفاتی خاطر مبارک نسبت بوی بمقام ظهور و بروز رسید حضرت شاهنشاه با آن حلم و وقار زیاده بر جسارتهای او دامن عفو و اغماض پوشیدن پسندیده ندانست تا پرده غضبش ملتهب شد تا میرزا تقی خان از مرتبه عالم بناهیت خود مشتبه و بر مقامات بلند ثقه متسفله شود فی الفور خط ترقین بر فتراک معالی و مناصبش کشیده آمد و در کنج سرای خواری و مذلت بنشست و بزاویه ذلت بی زاد و لانه مقید و بی بانه معذب ماند وزیری که در شطرنج شوکت است پیلتن حشمت باچنین شاهنشاهی شیردل همبر همراز مطالعه رقعه جرار رقعه عزل او علت بر خاک ذلت نهاده از رخش عزت پیاده آمده از غایت غیرت مات شده و بر زرد و رد مهره امیدش در نشمد و حیرت بسته ماند نه اعوانش را ماخوذ و نه انصارش را معزول کردند باهمه سامان جلال و ریته کمال سر کشته و روزش بجانب شب بر کشته آمد پاس حقوق خدمات او را شاهنشه حق شناس نوعی خطی و خلعتی که متضمن منصب امارت لشکر و وزارت کشور بود انفاذ داشت امیر از غایت غرور طبع و عبوس نفس از آن منصب خطیر سر باز زد و بنیاد فتنه کری بنهاد لاجرم شاهنشاه ایران با اثاثه خاصه و سامان و برک بحرکت از کرک و توقف شهر کاشان هم در آن هفته اش محبوس و مأمور فرموده و در بیست و پنجم محرم محرم آن حرم شد و در فین کاشان که بزیارت معروف شاهی دو موقوف همیرسید بواسطه تسلط تقم و تغلب سقم در شب شنبه هیجدهم ربیع الاول جهان فانی را بدرود کرد پس از تفویض منصب جلیل و پایه نبیل صدارت عظمی از جانب حضرت فلک رتبت سلطان السلاطین شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه بجناب جلالتمآب اعتماد الدوله العلیه المعتمد میرزا آقا خان نوری مدظله العالی چون برای ملک آرای فضا ضیای حضرت شاهنشاه عصر ایده الله بالنصر ظاهر و هویدا بود که مرد نامجرب غیر مهذب به پیشکاری پیشکاه پادشاهی نشاید و نا آموزکان بر محک امتحان و امتهان در معیار امتحان زر تمام عیار بر نیایند و محافظت مصالح ثغور عباد و بلاد و مراقبت مناظم حدود صلاح و سداد بپیشکاری محول نامند داشتن که باشکفا مهمات ملک و ملت و استیفا مناظم دین و دولت کافی و وافی و در طریقت عدل و سیاست و شریعت عقل و کیاست عادل و عاقل بود و بنظر حقیقت و بصیرت عواقب امور را قبل از وقوع معاینه کند و در ظلمات لیالی حوادث مشعل نور رای روشن خود را جاده صواب و منهج خطا تشخیص دهد هم بحلیه جمال محلی و هم بحلوه جلال مجلی در حسب و نسب متفرد و در علم و عمل متجلد بکاردانی و حصافت موصوف و بمهربانی و حفاظت معروف باشد چه پادشاهان اولوالامر را

بخویات مطالب عباد و کلیات مآرب بلاد بغیر رسیدن تعذری و تعسری تمام است و رعایت حقوق خدمت خدمتکاران دولت و تعظیم خاندانهای عظیم و ترتیب اصحاب انساب و تقویت اهل بیوتات قدیم بر خسروان دانشمند کریم واجب است لهذا جناب جلالتمآب اعتماد الدوله العلیه العالیه را که آبا عن جد پیشکار پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران معروف و مشهور و بسم از خوردی بمناصب رکن رسیده و مراتب عزت و دولت و کثرت و قلت اعاظم روزگار را مکرر دیده بود از همه اقران و امثال برگزیده بمنصب خطیر صدارت اعظم مفوض و بخلعت آفتاب طلعت کشمیری خاصه از ملبوسات مخصصه که عبارتست از جبه شمسه مرصع مکلل بالماس و یاقوت مخصوص فرمود و تمامت امرا و وزرا را بانقیاد و اطاعتش بالطوع و الرغبه مامور فرمود چه خاندان قدیم و دودمان کریم این خواجه بزرگ که از سلسله علیه خواجگان بوصلتی است در نهایت ذکر و فخامت قدر و علو درجه و سمو مرتبه از وساطت تقریر و دلالت تحریر مستغنی است و چنانکه در چند مقام بدان اشارت رفته و بعبارت درآمده اظهر من الشمس است که اسلاف و اشراف روزگار و اعیان وجوه بزرگ بوده اند و از ابتدای عهد بذکر جمیل و سیرت حمید قصب السبق ربوده نظم بیض الوجوه کریمة احسابهم شم الانوف من الطراز الاول و خود آنجناب نیز بذات حجسته صفات خویش پیوسته در علیه وجوه اکابر مرتب بوده و بحلیه فنون مآثر مزین و در اقتدا بسیر گزیده اسلاف موفق و از عهد دولت خاقان صاحبقران و پادشاه جنت مکان تا این زمان حجسته اوان همواره بمناصب بلند و مراتب ارجمند اختصاص داشته و بروزگار امارت امیر مغفور نیز در حقیقت و معنی معنی صدارت و حقیقت و از آثار مصدر و مظهر بوده اما در اینوقت بانفراده متکفل مهام انام گردیده و پای بر دست صدارت خاصه نهاده بر القاب سابق او شخص اول ایران و صدر اعظم خاقان لاحق آمده در کمال جلال بانجام مهام ملکی و مملکتی و انتظام امور دینی و دولتی دخل کرد و بر جراحات دیرینه هر سینه مراهم مراحم برنهاد و دست جور و تعدی گسسته پای عدل و کرمت برگشاد بهانا در ششم شهر صفر که روز مولود مسعود سلطان عاقبت محمود شاهنشاه جمجاه ایران بود از نصب جناب صدر اعظم و عز امیر صلابت شیم عموم اهالی ایران ابتهاج و فیروزی سه عید سعید روزی افتاد بلکه در منع خروج یاجوج فتنه بامر اسکندر عهد سه سد سدید استوار شد و جناب جلالتمآب صدر اعظم اکرم مجمل و عقد امور دست تصرف دراز و عقدهای تعطیل از رشته محوطه ملک باز کرد و در تغییر و تبدیل عمال و حکام چنانکه صلاح حال بود دقایق و فرائض و ناصب کشت و بمانند مدتی انتظامی تمام در تمام امورات خواص و عوام صورت بست و اعلیحضرت شاهنشاهی بنفس نفیس مبارک در ترتیب افواج نظامی همتی بلیغ مرعی داشت و در روز سه شنبه شهر صفر میدان خارج شهر که قشون نظام در آنجا بمشق و تعلیم اقدام میکنند بتوجه فرموده بعد از ملاحظه ترقیات افواج جدیده بهریک مبلغی خطیر انعام مرحمت داشتند و در اتمام عمارت مدرسه دارالفنون تاکید کامل فرمودند و معلمین دانشمند که از ممالک فرنگستان بجهة تعلیم مستعدین جوانان ایران خواسته بودند باتفاق ممسوجان داود مترجم اول دولت ابد مدت از استریه و ایطالیا در رسیدند و مورد تفقدات شاهانه شدند و مقرر شد که یکصد نفر از جوانان مستعد دانشمند نجیب بجهة اکتساب علوم غریبه از معلمین پورب بمدرسه دارالفنون برده مترتب نمایند چنانکه بتفصیل آن در موقع مناسب مرقوم خواهد افتاد و چون خدمات دیوانی و ملکی جناب جلالت نصاب شخص اول دولت علیه ایران اعتماد الدوله العلیه العالیه صدر اعظم حضرت سلطان السلاطین ناصر الحق و الحقیقة والدین خلد الله سلطانه و بهر برهانه در نظر همایون اعلی صورت استحسان یافت مرحمتی بر مرحمتی و تفویتی بر تقویتی افزود جناب شرا باعطا عصای مکلل بالماس ثمین و مکتوب جبه خاص شمسه مرصع و بند طومار مشرانه مروارید مخصوص مخلع فرمود تا کلیم وار بشعبان عصا سحره فجره حساد و اعادی را مبطوره خفایای فنا معدوم دارد و اغنام خلایق را از ذئاب اشرار محافظت نماید و بهنگام کسالت از زحمت و ملالت ارباب حقد دلتنگ نگردیده بر مرحمت و الطاف خاص سلطانی و عون یزدانی متکی گردد ذکر توجه و نزول اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین شاهنشاه آفاق الناصر لدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه بخانه جناب جلالتمآب صدر الصدور قواما للشوکة البهیه مؤتمن السلطان و معتمد الخاقان اعتماد الدوله العلیه صدر اعظم شخص اول دام اقباله چون سنت سنیه سلاطین اکرم و عادت حمیده خواقین افخم است که هر صدر یکه در حضرت ایشان سعادت قبول یافت و بمزید اختصاص قرین گشت آنا فانا در تقویت و اقبال فرمایند و باعتزاز و اهتراز نمایند و در اکرام او با بمال دقیقه خود را راضی ننمایند و بحب و فور منقبت در درجه و مرتبت او بیفزایند تا خواص و عوام و دور و نزدیک از رفعت شان و علو مکان او آگاه گشته با دامرونواهیش منقاد شوند و با خلاص و عقیدتش معتاد گردند بنابراین حضرت شاهنشاه عصر غرة شهر در روز سه شنبه بیست و دویم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر بدولت سرای چاکرد و لتخواه بل بنده خانه بنده درگاه جناب صدارت مآب مستغنی الالقاب رای فرمود و قربا بخاه و جانثار بها و نثارها دینارها و پوزبندها و بندگیها بظهور آورد که تحریر بگنجد یا بملک خود را از قدیم و جدید و طارف و طریف و منقول و منقود و محمول و معدود و سیم زر و بافته کشمیری و ساخته چینی و دیبا و اکسون و کتب و مصاحف و قطعات مرصع و قطعات مرقع طبق بطبق و ورق بورق بر طبق عرض عرضه کرد و معروض داشت

درکف کفایت و کذاشت و با آنکه گروهی مذبذبان حسادت شعار و مغرضان عداوت دثار بعلت قلت حسب و ذلت نسب بدین منصب و را سزاوار ندانستند حضرت شاهنشاه ظل الله بمحض اثبات ثبات عزم و رعایت قوانین حزم و مسکات خود و بزرگ و الزام تاریک و ترک منصب و منصبی برافزود و بمرحمتی خاص و مراحمتی مخصوص و را اختصاص داد و بتخصیصی از مقام قرب قریب فرمود و چشمیار جلال و عقد امورات لشکر و کشور را در کف کفایت او گذاشته و او را بر امثال و اقران مسلط داشته تا بر عموم خلایق معلوم کرد که شاهنشاه جمجاه را رعایت سبقت خدمت و اشاعه قوت قدرت مراد است کاربته کفی خاک را بنظر رحمت و لطف بر افلاک رساند کاه و اخته افلاک را بکوشه چشم قهر بتوده خاک فرساند ذره را بفر تربیت خود بیضا و قطره را بمن تقویت دریا فرماید و بسالی دو سه این بزرگی بجاه را خلعت کرامت و احتشام در بر سر عامه بر آیا و کافه رعایا قادر و آمر فرمود و مقالید حل و عقد مصالح عالمیان در دست تصرف او نهاد و مهمات طوایف آدمیان مقتضی رای او و بار بست تا بتقویت سلطان مؤید نافذ الحکم و مبسوط الید گردیده در امورات کلی و خل کرد و در مخاطرات عظیمه قدم نهاد بهوای خاطر خود بزرگان را خوار و خوار داشت و بزرگ و پیوسته را بسباب تجمل و اوضاع تجمل خود برافزود و در رضا و سراجهر او سر از حدود فرمانبری و خدمتکاری تجاوز نجوزداشت حسن حقوق نعمای پادشاهی بشرط صداقت بواجبی نگذاشت و علم بی نیازی بر آسمان برین زد و بخوق نار بکم الاعلی بر فرق عیوق برد که الانسان لیطغی ان رآه استغنی تا تسویلات نفسانی و تخیلات شیطانی او را از ذهن بخارج ظهور کرد و اولیای دولت بدان حیالات متفطن شدند و بر ما خولیای وی متیقن آمدند شمه از آن بمقربان حضرت انهی کردند که در خوف و رجا بحضرت اعلی عرضه داشتند سایه خدا که کوه حلم و بحر علم بود بمدتی مدید در تحقیق و تدقیق این مطالب جهدی وافی فرمود و فحصی کافی و بر حقیقت آن ظن و شبهه یقینی کامل حاصل شد و اغماض همی فرمود تا میرزا علی مشخدمت که جوانی صدیق پاک و امین بود چون امیرنظام او را در حضرت شاهنشاه منزلتی دید در کاشان بی استیذان از قبله عالم او را کرفته بکروس فرستاد و مدتی نبود تا صدر اعظم او را بخواند و بر منصب خود باز داشت و چون موکب فیروزی کوکب از سفر اصفهان بدارالامان قم در رسید و نواب شاهزاده عباس میرزا برادر کهتر شاهنشاه ملازم رکاب بود حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که وی بحکومت قسم مخصوص و با مادر خود متوقف شود میرزا تقی خان بی رخصت شاهنشاه او را با مادر و بنه و آغروق تش از حرکت موکب همیون روانه جانب ارانخلافه کرد و در خاطر داشت که او را بمقام ولایت عهد برساند و بچهه مصلحت حال خود در دست داشته باشد چون این حمایت برای مبارک شاهنشاه جلوه کرد فرماندادتا شاهزاده و مادر او را بنه و احمال و اثقال باز کردانیدند و چنانکه میخواست در قسم بحکومت کذاشت و میرزا لطفعلی مشخدمت را بپیشکاری او کماشت و در این مقام میرزا تقی خان از اجرای حکم خود محروم و ناکام شد خاطرش بوسوسه و دغدغه کرفتار آمد و در ورود بدارالخلافه بفکر حفظ خویش و مشغولی خاطر شاهنشاه و را فتاد و لی تدبیرات او خلاف تقدیر بود و در هیجدهم شهر محرم الحرام بی الشقای خاطر مبارک نسبت بوی بمقام ظهور و بروز رسید حضرت شاهنشاه با آن حلم و وقار زیاده بر حسبارتهای او و در امن عفو و اغماض پوشیدن پسندیده ندانست تا بره غضبش ملتهب شد تا میرزا تقی خان از مرتبت علم منابعت خود مشتبه و بر مقامات بلند لقفه متقفه شود فی الفور خط ترقین بر فتراک معالی و مناصب کشیده آمد و در کنج سرای خود ارمیده بهبا غربت و زاویه ذلت بی تراولانه مقید و بی بایه معذب ماند وزیری در شطرنج شوکت است پیلتن حشمت باچنین شاهنشاهی شیردل همبر میرباند بمطالعه رقعه جزل رقعه عزل علت بر خاک ذلت نهاده از رخش عزت پیاده آمده از غایت غیرت مات شده و بر زرد و رد مهره امیدش در شمشیر حیرت بسته ماند نه اعوانش را ماخوذ و نه انصارش را معزول کردند با همه سیمان جلال در ته کنال سر کشته و رویش بجانب شب کشته آمد باز حقوق خدمات او را شاهنشه حق شناس نوعی خطی و خلعتی که متضمن منصب امارت لشکر جلادت و وزارت کشور بود انفاذ داشت امیر از غایت غرور طبع و عبوس نفس از آن منصب خطیر سر باز زد و بنیاد فتنه کری بنهاد لاجرم شاهنشاه ایران با اتباعه خاصه و سلمان و برگ بحرکت از کرک و توقف شهر کاشان هم در آن هفته اش میجوب و مأمور فرموده و در بیست و پنجم محرم محرم آن حرم شد و در فین کاشان که بنزاهت معروف شاهی دو موقوف همیرسیت و بواسطه تسلط تقم و تغلب سقم در شب شنبه هجدهم ربیع الاول جهان فانی را بدرود کرد پیمان بتفویض منصب جلیل و پایه نبیل صدارت عظمی از جانب حضرت فلک رتبت سلطان السلاطین شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه بجناب جلالتمآب اعتمادالدوله العلیه العلیه میرزا آقاخان نوری مدظله العالی چون برای ملک آرای فضا ضیای حضرت شاهنشاه عصر ایده الله بالنصر باهر و ظاهر بود که مردم نامجرب غیر مهذب به پیشکاری پیشکاه پادشاهی نشایند نوآموزکان بر محک امتحان و امتهان در معیار امتحان زمام عیار بر نیایند و محافظت مصالح ثغور بحار و بلاد و مراقبت مناظم حدود صلاح و سداد بپیشکاری محول نامدداشتن که با شکفاء مهمات ملک و ملت و اصفیاء مناظم دین و دولت کافی و وافی و در طریقت عدل و سیاست و شریعت عقل و کیاست نماد و عاقل بود و بنظر حقیقت و بصر بصیرت عواقب امور را قبل از وقوع معاینه کنند و در ظلمات لیالی حوادث مشعله نور رای روشن خود را جاده صواب و منهج خطا تشخیص دهد هم بحلیه جمال محلی و هم بحلوه جلال مجلی و حسب و نسب متفرد و در علم و عمل متجلد بکاردانی و حصافت معروف و بمهربانی و حفاظت موصوف باشد چه پادشاهان اولوالامر را

بخزویات مطالب عباد و کلیات مآرب بلاد بنفس نفیس رسیدن تعذری و تعسری تمام است و رعایت حقوق خدمت خدمتکاران دولت و تعظیم خاندانهای عظیم و ترتیب اصحاب انساب و تقویت اهل بیوتات قدیم بر خسروان دانشمند کریم واجب است لهذا جناب جلالتمآب اعتماد الدوله العلیه العالیه را که آبا عن جد پیشکار پیشگاه حضرت خاقان صاحبقران معروف و مشهور و پس از خوردی بمناصب بزرگ رسیده و مراتب عزت و ذلت و کثرت و قلت اعاظم روزگار را مکرر دیده بود از همه اقران و امثال برگزیده بمنصب خطیر صدارت اعظم مفوض و بخلعت آفتاب طلعت کشمیری خاصه از ملبوسات مخصصه که عبارتست از جبه شمسه مرصع مکلل بالماس و یاقوت مخصوص فرمود و تمامت امرا و وزرا را بانقیاد و اطاعتش بالطوع و الرغبه مامور فرمود چه خاندان قدیم و دودمان کریم این خواجه بزرگ که از سلسله علیه خواجگان بوصلتی است در نهایت ذکر و فخامت قدر و علو درجه و سمو مرتبه از وساطت تقریر و دلالت تحریر مستغنی است و چنانکه در چند مقام بدان اشارت رفته و بعبارت درآمده اظهر من الشمس است که اسلاف و اشراف روزگار و اعیان وجوه برزگ آوده اند و از ابتدای عهد بذکر جمیل و سیرت حمیده و نصب سبق بوده نظم نبض الوجوه کریمة احسابهم شم الانوف من الطراز الاول و خود آنجناب نیز بذات خجسته صفات خویش پیوسته در علیه وجوه اکابر مرتب بوده و بحلیه فنون مآثر مزین و در اقتدا بسیرت گزیده اسلاف موفق و از عهد دولت خاقان صاحبقران و پادشاه جنت مکان تا این زمان خجسته اوان همواره بمناصب بلند و مراتب ارجمند اختصاص داشته و بروزگار امارت امیر مغفور نیز در حقیقت و معنی معنی صدارت و حقیقت وزارت مصدر و مظهر بوده امادر اینوقت بانفراده متکفل مهام انام گردیده و پای بر دست صدارت خاصه نهاده بر القاب سابق و تشخص اول ایران و صدر اعظم خاقان لاحق آمده در کمال جلال بانجام مهام ملکی و مملکتی و انتظام امور دینی و دولتی داخل گردد و بر جراحات دیرینه هر سینه مراهم مراحم بنهاد و دست جور و تعدی گسسته پای عدل و مکرمت برگشاد بنا نهاد در ششم شهر صفر که روز مولود مسعود سلطان عاقبت محمود شاهنشاه جمجاه ایران بود از نصب جناب صدر اعظم و عزن امیر صلابت شیم عموم اهالی ایران بفرخی و فیروزی سه عید سعید روزی افتاد بلکه در منع خروج یاجوج فتنه بامر اسکندر عهد سد سدید استوار شد و جناب جلالتمآب صدر اعظم اکرم بحل و عقد امور دست تصرف دراز و عقدهای تعطیل از رشته محوطه ملک باز کرد و در تغییر و تبدیل عمال و حکام چنانکه صلاح حال بود دقایق و فاتق و رافض و ناصب گشت و با ندک مدتی نظامی تمام در تمام امورات خواص و عوام صورت بست و علیحضرت شاهنشاهی بنفس نفیس مبارک در ترتیب افواج نظامی همتی بلیغ مرعی داشت و در روز سه شنبه شهر صفر میدان خارج شهر که قشون نظام در آنجا بمشق و تعلیم اقدام میکنند توجه فرموده بعد از ملاحظه ترقیات افواج جدیده بهریک مبلغی خطیر انعام مرحمت داشتند و در اتمام عمارت مدرسه دار الفنون تاکید کامل فرمودند و معلمین دانشمند که از ممالک فرنگستان بجهة تعلیم مستعدین جوانان ایران خواسته بودند با تفاق موجان داود متر جم اول دولت ابد مدت از استریه و ایطالیا در رسیدند و مورد تفقدات شاهانه شدند و مقرر شد که یکصد نفر از جوانان مستعد دانشمند بخوبی بجهة اکتساب علوم غریبه از معلمین یورپ بمدرسه دار الفنون برده ترتیب نمایند چنانکه تفصیل آن در موقع مناسب مرقوم خواهد افتاد و چون خدمات دیوانی و ملکی جناب جلالت نصاب تشخص اول دولت علیه ایران اعتماد الدوله العلیة العالیه صدر اعظم حضرت سلطان السلاطین ناصر الحق و الحقیقة و الدین خلد الله سلطانه و بهر بانه در نظر همایون اعلی صورت استحسان یافت مرحمتی بر مرحمتی و تقویتی بر تقویتی افزود جنابش را باعطا اعصائی مکلل بالماس ثمین و یکثوب جبه خاص شمسه مرصع و بند طومار شرفنامه مروارید مخصوص مخلع فرمود تا کلیه ارباب عصا حرره فجره حساد و اعادی را مطموره خفایای فنا معدوم دارد و اغنام خلایق را از ذئاب اشرار محافظت نماید و بهنگام کسالت از زحمت و علالت ارباب حقد دلتنگ نگردیده بر مرحمت و التفات خاص سلطانی و عون یزدانی متکی گردد ذکر توجه و نزول اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین شاهنشاه آفاق الناصر لدین الله سلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه بخانه جناب جلالتمآب صدر الصدور قواما للشوکة البهیه مؤتمن السلطان و معتمد الخاقان اعتماد الدوله العلیه صدر اعظم شخص اول دام اقباله چون سنت سنیه سلاطین اکرم و عادت حمیده خواقین افخم است که هر صدر یکه در حضرت ایشان سعادت قبول یافت و بمزید اختصاص قرین گشت آنا فانا در تقویت و اقبال فرمایند و با عتزاز و اهتزاز نمایند و در اکرام او با بهمال دقیقه خود را اراضی ننمایند و بحسب فور منقبت در درجه و مرتبت او بیفزایند تا خواص و عوام و دور و نزدیک از رفعت شان و علو مکان او آگاه گشته با و امر و نواهیش منقاد شوند و با خلاص و عقیدتش معتاد گردند بنابراین حضرت شاهنشاه عصر غرره در روز سه شنبه بیست و دویم شهر صفر ختم بالنصر و الظفر دولت سرای چاکرد و لتخواه بل بنده خانه بنده درگاه جناب صدارت مآب مستغنی الالقاب را ای فرمود و قربا بخا و جانشینها و نشاندها و دیناز ها و پوزشها و بندگیها بظهور آورد که تحریر بگنجد یا بملک خود را از قدیم و جدید و طائف و طریف و منقول و منقود و محمول و معدود و سیم زر و بافته کشمیری و ساخته چینی و دیبا و اکسون و کتب و مصاحف و قطعات مرصع و قطعات مرقع طبق بطبق و ورق بورق بر طبق عرض عرضه کرد و معروض اشتاد

العبد و مافی یده کان المولاه شاهنشاه دریادل از بخشش تمامت آن بعقود و اجناس و سیم و زر و گهر و در رالحما کان هم بدو بخشید و مضاعف باو فرمود و در آنروز
حجسته که ملک الملوک از ارک مبارکه بخانه جناب صدارت عزمیت داشت تجار معتبره دارالخلافه و کلاشر و کدخدایان تمامت راه را زینت داده جادر را از
شالهای کشمیری و زربافتهای اسلامبولی مفروش و منقوش کرده از حوالی مدرسه فخرالدوله مروی تا در ب سرای عالی قدم بقدم و پهلو بپهلو ایستاده
بودند بر در سرای و خانه هر کس از اعاظم و اکابر که در معرض آن مراصد و معابر واقع بود از ذبایح و حلویات و مبالغه کشمیری و مسکوک اشرفی و نثار بسیار
و نیاز مندی رسته مناوحوضه حرم و روضه رم هویدا می گشت و از آنجمله سرای مقرب الخاقان میرزا محمد خان شیخی باشی قاجار و سرکار وزیر نظام میرزا
فضل الله برادر جناب صدارت مآب و محمد یوسف خان سرتیپ برادرزاده اش و میرزا فتح الله بن میرزا فتح الله لشکرنویس باشی بود که در پیشکش برابر یکدیگر بودند
چون قریب چهار صد قدم بدینگونه پیموده شد بر در سرای عالی جناب صدارت پیشخدمت راس کوسفند بدفع آفت عین الکمال در سم اسب شاهنشاه پهلوان قربانی
کردند و میرزا محمد صادق مستوفی خلف الصدق میرزا هدایت الله مستوفی نوری و میرزا مصطفی خان فرزند حاجی قوام بن اعتضاد الدوله شیرازی بسنت سنیه
امرای مذکوره رفتار کردند و حضرت علی زاده الله بقائه فرود آمده بدیوانخانه عالی درون رفت و در اواطاق بزرگ جلوس فرموده پانصد اشرفی
مسکوک و چند طاقه شال کشمیری و خوانچه های نبات و حلویات بر سبیل نقل نهای مرکب خدمت مشار الیه قوافی و تحایی مذکور تا باغ کلاه فرنگی سراسر
کله نهای پرگل و خوانهای پرحلوا و طاقهای شال و ذبایح متعدده علی الرسم معروض افتاد همچنین در هنگام توجه باندرون خانه نیز مهتمار فت و مقرب
الخاقان سلیل جلیلش میرزا محمد کاظم خان پیشکشها گذرانید که از آنجمله قطعات مرقع بهتر از قطعات مرصع بخطوط خوش نویسان معروف از قبیل میرعماد
قزوینی و میرعلی مشهدی و غیرهم بود علی الجمله در هنگام معاودت موکب اعلی جعفرقلیخان برادر کهتر جناب صدارت و عباسقلی خان ولد مرحوم
محمد زکیخان نوری سرتیپ افواج قزوین بر رسم معهود خدمتها کردند و چون سرای میرزا رحیم پیشخدمت خاصه ناظم محاسبات دیوانی و خانه مقرب الخاقان
میرزا شفیع صاحب دیوان در معبر مبارک واقع بود آنان نیز بدستور دیگران خدمت کردند و نثار آوردند و حضرت شهریاری در حفظ ایزد باری از دروازه
دولت بحمال دلکشا و صولت بارک مبارکه ورود و بعمارت عالیه خاصه نزول فرمود و در این ایام مقرب الخاقان محمد حسن خان سردار بن محمد خان امیر تومان
ایروانی یک قطعه نشان تمثال همیون مکلل بالماس اختصاص یافت و حاجی پیرن خان کرجی که از ورود کان نایب السلطنه مغفور و در حضرت شاهنشاه
عهد بقدمت خدمت موصوف بود بر پیش سفیدی عملجات خلوت منصوب گشت و یکقبضه کاردمرصع بدو خلعت داده شد و در پنجشنبه پنجم شهر صفر
حضرت خاقانی بتماشای مدرسه جدیده دارالفنون توجه فرمودند در اتمام آن تاکیدات فرمودند و اسکندرخان قاجار دوالو حکمران کرمانشاهان با قزاقخانه
قبه زرباجمعی سوار بر سراشتر از طایفه کاکاوند فرستاده ایشان را بپیشگاه بلیغ نموده و مقرب الخاقان سلیمان خان افشار معابر اسدآباد کنکاور را که غالبا طوایف
قطاع الطریق دران بفساد و غارت مشغول میشدند نظمی کامل داد و نواب امیرزاده فیروز میرزای نصرة الدوله حکمران فارس بسمت کوهگیلویه عزیمت کرده
آنصفحات را که معدن الوار و مکمن اشرار است منظم ساخته بشیراز باز آمد و باتمام نارین قلعه ارک بشیراز اهتمام نمود چون مقرب الخاقان عزیزخان امجد ابناشی
درباب نظم امور افواج نظام مساعی جمیله بظهور آورده پک قبضه شمشیر مرصع از حضرت خاقانی مخلع گردید و همچنین حاجی علیخان مراغه که از تربیت یافتگان عهد
حضرت ولیعهد بمرور نایب السلطنه مغفور بوده و سالها در امانت و نظارت خاصه اعلیحضرت قطب السلاطین محمد شاه طاب ثراه شرط مخالصت و صداقت
بجای آورده و بزیارت بیت الله شرفیاب شده در این ایام مراتب کفایت و درایت خود را بر منصه ظهور جلوه گر ساخته مهام فراشخانه و جیام خانه و انبار
مجلس اشرار و تعمیر عمارات دیوانی کل ممالک محروسه از قدیم و جدید و ترتیب بساتین و حدایق سلطانی از خارج و داخل شهر طهران و عزل و نصب باشیان
فراشخانه عموم حکام بلاد و امصار و امور میهمانخانه دولتی و نظم تعمیر عمارات خاصه و قراولخانهای دارالملک طهران و سایر بلاد در قبضه اختیار او مقرر شد
باسوابق خدمات گذشته و تشرف بحج بیت الله حضرت سلطان قدردان مناسب دانست که چنین چاکری صدیق را باشی فراشان نامند لهذا نواب مقرب الخاقان
الدوله که معانی بلند دارد ملقب فرمود و یکقبضه قمه مرصع با خلعت این منصب مرحمت فرمود و در این ایام از اطراف ممالک محروسه خاصه سرحدات
خراسان و کرمان و فارس و عربستان پیوسته اخبار نصرت و فتوحات بمسامع سدیه رسید از جمله نواب امیرزاده حسام السلطنه یکصد و شصت و نیزه را سل از روس را
تا کمه انفاذ در بار اعلی داشت و در میدان دربار مبارکه کوی چوگان اطفال دارالملک کردید نصرفرازنده باد ناصردین را و نواب مستطاب امیرزاده خانلر
میرزا ابن نایب السلطنه مغفور که در عرض اینمدت بحکمرانی بروجرد و لرستان و عربستان مامور بود خدمات بزرگ کرد و محاربات صعب کرد و ابطال
رجال کثیر کشت و چون واقعات خراسان و حادثات پایه قریب بیکدیگر واقع شد و اتصال یافت مقام اقتضا نکرد که تفاصیل واقعات لرستان و عربستان

جلد دهم ذکر احداث نواب احتشام الدوله روضة الصفا ناصری

مرقوم شود اکنون علی الترتیب والتفصیل در این مجسته تاریخ موسوم بروضة الصفای ناصری نصره الله غرته ترقیم می یابد و ملاحظه تاخیر و تقدیم نمی افتد ذکر حالات نواب مستطاب امیرزاده معظم خانلر میرزا حکمران و والی بروجرد و صفحات عراق و لرستان و عربستان و اذاعلیحضرت سلطان السلاطین باحتشام الدوله ملقب گردیدن و مورد عواطف بی پایان شدن نواب مستطاب امیرزاده آزاده خانلر میرزا خلف الصدق شاهزاده منصور نایب السلطنه سرور و سردار پادشاه بزرگ منش نیکو روش قطب السلاطین محمد شاه طاب ثراه بود و در آن روزگار چندی بحکمرانی یزد و مازندران اختصاص داشت بواسطه همت بلند و طبع غیور کارگذاران سابقه و رابطیش در امور نسبت کردند از این غافل که پولاد را دل پر از آتش است لاجرم مراتب جلادت و رشادت و درجات کفایت و کفالتش مبهم ماند بدو دولت سلطان السلاطین شهریار عصر خلد الله سلطانه خدمتش را عرض راه داد الخلافه بحکومت بروجرد مامور داشت با انکه آن ولایت از غلبه لوار دریای طوفانزا بود و از اشرار بختیاری فوج در فوج و موج از پس موج بخراج بلوکات و شهرستان بروجرد مستاکم همی شد آن امیرزاده باسل و حکمران عادل اصلا اندیشه نجا طر جلادت پیشه راه نداده با سواری باندازه یکصد و سی تن از فارسان چلیپایی و قبه هم از یافت آباد یکمنزلی طهران راه بروجرد برگرفت و چون تیر خدنگ پسر زنگ همیرفت تا باغ شاه خارج شهر نزول کرد غافل که دار السرور از الوار شریر دار الشرور است و سرور با زه شهر یکباره مشحون از شر و شور طوایف پیرانوند و حسنوند که اعداد ایشان از چون و چند بود لمخ و از در حاصل اهالی آن دیار فرو ریخته و از حاصل و محصول عامل و معمول گردبر انگیخته نصر الله خان نام والوند و قاسم خان لونده که دو گردنام آور بودند در ده کرد سیلاخور مقام کرده و عنان یکران تعدی و تصدی طوایف خود را بغارت و قتل و اسر و نهب شهر و قرا معطوف داشته حسنعلی خان و افراسیاب خان نیز بخود سری سر برآورده در اعلی درجه شرارت و جسارت متمکن گردیده اند در شهر نیز جماعتی از جملاء و رذی علما بفتنه و فساد و زندقه و الحاد غلوی تمام گرینده شهری پر بلوکاتی ویران یافت در چنین مقامی خرم و تدبیر را دلی از رزم و شمشیر شمرد با استمالت خاطر عالم و تاجر و برو فاجر کوشید لحنی اشرار را بوعده و وعید و ترغیب و تهدید تنبیه ساخت و برخی را بعقل و کیاست گرفتار ساخته بقهر و سیاست پرداخته رفته رفته صیت و رودش در آن دیار و بلاد و بقاع انتشار یافت و بثبات رای و قوت حزم و سرعت عزمش اشتهار یکناکاه با صد و سی سوار چون اسفندیار گرد بر سر اهالی ده کرد ایلغار کرد و یک حمله مردانه آن دو خان متحصن دیوانه را از کار قلعه ده کرد را مقهور و مقلوع کرد و اشرار الوار را از تصرف و تداخل اراضی یکانه مهجور و ممنوع بنا بر مصالح زمانی خسعلی خان پسرانوند را نیز کوشمالی بسزا داد و مقهور داشت و چشیار جماعت طوایف با جلا نزد افراسیاب خان واگذاشت حکومت بختیاریرا نیز بنا قرخان و اسدخان و علی محمد خان بقیه نموده تا آن کوران رمیده لحنی رام گردند ایشانرا از مواطن خود رخصت انصراف داد و حاجی رحمن نام شیطان مقام را که از وابستگان جناب فضایل مآب مولانا امیرزا اسدالله بروجردی بود معوذات مؤثره از نشیطنت و ملعنت عنان فرو کشید و آرام داد در سال اتحاق قوی ایل ترکی اسدخان شبی بر سر ایلات عبدالوند شبیخون برده کروهی از رجال ایشانرا بقید اسارت درآورد و جماعتی از ابکار نسوانرا نبا واجب فضیحت کرد نواب والا از این اعمال قبیحه و افعال شنیعه بتنگ متغیر و صعب متحیر شد سلامت آن ناجوانمردانرا در مذهب رجولیت پایه ملامت دانست بغیرت جبلی و حمیت فطری مانع مداراة و قامع مواسات شده افراسیاب خان و قاسم خان و علی محمد خان را بطوایف ایحیل بی رحمت جنگ و جدل بدست آورده در شهر مغلول کرد چون خاطر از همه مفاسد و اتفاق منافقین ثلاثه مجموع داشت لوای نصرت التوا مبادرت و مبارزت را مفتوح و مرفوع فرمود نیت بنا لید کوس و خروشیدنای دل مرد جنگی برآمد زجای بعزم نظم بختیاری همی و نذر تقی و طوایف سرلک با سپاهی کینه نهاد ره سوی بجمن فتح آباد نهاده بمیرفت در این احیان نواب امیرزاده اردشیر میرزا بسرداری سهام الدوله سلیمان خان کرجی بجار محال و فریدن رسیده خسرو خان سرلک را بخدمت خوانده با اسدخان و باقرخان روانه طهران داشت شد الحاصل خانجان خان موکولی پسر خواجه نظر علیخان چارلنگ برادر عباس خان که معتمد الدوله او را بسیاست رسانیدند در این ایام بطغیان و عصیان سر برآورده بود و در قلعه فهره نام مقام داشت نواب امیرزاده خانلر میرزا شبیخون برار آسته با یکصد نفر پیاده و دویست تن سواره و یکعراده توپ از فتح آباد بیکشب پا نزده فرسنگ راه را قطع کرده مانند برق سوزان و آتش فروزان خود را بحصاری رسانید قلعه را محاصره در میان گرفت تا بعضی از سپاهیان برسیدند و کار بمقاتله کشید جواد خان سرهنگ تیر برداشته فزو اقشاد دیگران یورش بردند و قلعه را متصرف شدند ولی خان جانخان مبشاقی از حصار بدر رفته کرفتار نیامد بحکم نواب والا آن قلعه آسمان سار را با خاک برابر کردند غالب طوایف ایل و مطیع و خایف شدند الا طایفه بسحاقی که نواب والا از علی آباد بدانها تاخت و جنگی صعب در انداخت بشصت کس از آنان بقتل آورد و چون فصل زمستان در رسیده بود بسروجرد معاودت نمود و در نهم ذی حجه سال ایت ئیل هزار و بست و شصت و هفت بسروجرد وارد شد وارد حضرت دار الخلافه علی حکم و مثال اشطام کلپایکان و خوانسار در رسید و حسب الامر اعلی فوج سیلاخور را بحمایت سرکار سپهدار روانه کرد و نواب والا

بکلپایکان تا حشه امر حکومت محمد رحیم خان قاجار را که محل بود منسق ساخته و کلپایکان و خوانسار را بتحویل حمل و اول بهار بحکم اعلی ضمیمه بلاد متعلقه بنواب والا کردید نواب ابراهیم میرزا را به نیابت فرستاد و حاجی حسن مذکور را بلطایف الحیل کرده تنزوانه داشت خان بابا خان خوانساری که مردی فتنه انگیز بود فرار کرده متعلقان بخدمتکذاری آمدند و این واقعه در زمانی بود که اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین شاهنشاه قاجار از زیارت معصومه قم بشکار چمن نزار نزول فرموده بود نواب والا امیرزاده دلیر بحضور حضرت اعلی آمده مخلع و مرخص کردیده برفت و نظم فرمدین نیز بعهدهٔ امیرزاده معظم الیه معهود کشت و از ساوه باز کردید قلعهائی که از طوایف سرلک در حوالی محلات بود منهدم ساخته چهار قلعه از قلاع فرمدین را نیز بنیاد برکند مجددا مثال ویرایغ بمثال شاهنشاه سلیمان خصال در رسید و تفویض عربستان و لرستان و منشور و تشریف شریف در ربیع الاول یکهزار و دویست و شصت و هفت شرف وصول بخشید فکر سرکشت

نواب والا امیرزاده خانلر میرزا بصفحات لرستان و عربستان و انتظام امور آن سامان در دویم ربیع دویم امیرزاده از برو جرد حرکت کرده بمشقت تمام از برف عبور کرده بخرمی و فیروزی بچمن خرم آباد رسید جهانگیر خان ولد سهام الدوله و صاحب منصبان استقبال کردند و در کلستان سرباز کلپایکانرا سان دیده مرخص فرمود دوم روز فوج کمره را عرض دادند و بتوقف لرستان مامور شدند امورات شهر را نظمی داده از خرم آباد بجاید رسوی نهاده توپخانه و افواج قاهره را از رودخانه جاید عبور داده سه روز در آنجا توقف فرمود نواب ایلدرمیرزا به پیشکاری عبد الله خان بحکومت لرستان معین نمود و فوج کمره را بادویست سوار و دو عراده توپ آشبار باوی همراه کرده مقرر داشت که بصدمره رفته باشند و خود نواب والا در روز پنجشنبه وارد و زفول شد مقرب الخاقان مشیر الدوله میرزا جعفر خان که بجهة تعیین و تشخیص سرحد و ثغور عربستان در آنجا بود نواب والی والا را پذیره آمد در صالح آباد در رسید در روز ورود سهام الدوله سلیمانخان کرجی با چاکران دیوانی استقبال کرد و پس از روزی چند باشارت کارکذاران دیوان سلیمانخان روانه طهران شد نواب والی والا مشیر الدوله العلیه العالیه را حسب الامر روانه بندر محمره که از اجزای سرحدات متعلقه بایران است نموده خود بعد از روزی چند در کمال استقلال و جلال و ابهت و حشمت و استعجال از زفول بجانب شوشتر عزیمت کزیدند چون چهار چشمه از پل شوشتر را که از ابنیه قدیم است سیلاب از بنیاد برکنده بود و عبور از آن رود هولناک در نهایت صعوبت دست میداد نواب والا در این سوی رود بادیای شکر و افواج عمان امواج فرود آمد و مقرر فرمود که با کلک اهالی ارد و را از رود و شوشتر بسهولتی از هر چه خوشتر عبور و مرور دادند و مدت ده روز در شهر شوشتر توقف کزیده حاجی حسین خان بروجردی را بستن پل مزبور مامور نمود چون سرحد داران دولت عثمانی بجهة تعیین حدود با متوسطین دول متحابه بمحمره آمده بودند چنانکه تفصیل آن پس از آن واقعات در مقام خود مرقوم خواهد یافت نواب والی والا لرستان و عربستان امیرزاده خانلر میرزا تا زمان بودن آنها در محمره توقف نموده حرکت بجانب اهواز کزیند و مقرب الخاقان مشیر الدوله را از نهضت خود آکاه کرده مدت ده روز در اهواز متوقف کشت مشایخ کعب را مهر مز بحضور والا آمدند و همه را ستمال فرموده از آنجا بکشتی و زورق از آب کارون کذشته بخویزه رفته در کنار نهر هاشم توقف کزیده باشظام امور حویزه پرداخت و دستور العمل بستن بندی سدید بنام نامی حضرت سلطان عصر ناصر الدین شاه اطال الله بقاؤه و قرن بالنصر لوایه موسوم بسد ناصری داده چون ورود مشیر الدوله میرزا جعفر خان بتطویل کشید نواب والی والا مجددا حرکت بجانب اهواز نموده در منزل ویس فرستاده مشیر الدوله رسید که بزودی مراجعت خواهند نمود نواب والا حرکت را موقوف و متوقف شده مامورین دولتین علیتین روس و انکلیس که با مشیر الدوله آمده بودند در این منزل رسیدند نواب والی والا از مراتب استقبال و قواعد تکریمات و تشریفات و لوازم ضیافت و میهمانداری دقیقه از دقایق مهمل نکذاشته از آنجا بدزفول بازکشته مشیر الدوله نیز با مشایخ کعب و محمره در دزفول رسیده بتعیین سرحدار محمره و قرار و مدار امورات آنحدود منتظم فرموده مقارن این حال خبر توجه شاهنشاه بهمال بدار السلطنه و ورود بروجرد مسموع شد نواب والی والا خانلر میرزای قاجار فرزند خود نواب ابراهیم میرزا را به نیابت عربستان کذاشته عزم تقبیل رکاب همیون اعلی کرده در منزل آب سرد نصیر خان جودکی را که طاغی و یاغی بود و از رواحل قوافل باج و خراج کزاف میکرفت نواب والا کرم کرفته بزنجر درکشید و برادرش را تو شمالی طایفه اوداده بخرم آباد فیلی آمده امورات آن ولایت را بنواب ایلدرم میرزا محول داشته و او را مقرر فرمود که در میان دلفان و سلسله برود در خاوه باشد و بقدر ضرورت سواری در خرم آباد کذاشته عزمیت بروجرد نموده چون مقرر شده بود که سربازی از طایفه پیرانوند کرفته شود و از زفول ابلاغ حکم همایون بطایفه مذکوره شده بود در منزل هرفه نواب والا شبی مانده سرباز از آستانه حضور عرض کرده مقرر شد که از قضای موکب والی والا بیروجرد آیند و خود مستعجلا راه بریده بشوق شرفیابی حضور اعلی همیرفت تا در بروجرد برکاب نصرت مآب همایون اقدس پیوست و مورد تفقدات خاص کشت

ذکر حادثه لرستان و عزیمت نواب مستطاب والی والا خانلر میرزا بانتظام آن صفحات بعون ایزد باری در ایام توقف اردوی کیهان پوی شاهنشاه فرشته خوی در بروجرد بعضی از اهالی هرسین و نهاوند و کرمانشاهان

جلد هم ذکر حوادث اتفاقیه لرستان روضة الصفا ناصری

از حاکم طایفه دلفان شکایتی عرضه داشتند امنای دولت ابد مدت بنواب والی والا حکمران لرستان و عربستان و برو جرد حکم فرمودند که معتدین و متمردین آن طایفه را بدست آورده مورد سیاست نمایند با آنکه نواب والا معروض داشت که اکنون هنگام این مواخذه نیست چه در فرصت من یحتمل که این امر بفسادی کشد و کاری نه بروفق دلخواه روی دهد جناب میرزا تقی خان فراهانی اتابک اعظم که آنگاه در رکاب نصرت مآب مختار بود پذیرفت و این حکم بنواب ایلدرم میرزا ابلاغ یافت و نیز جماعتی از آنانرا که من باب الاحتیاط هر گز با یکدیگر جمع نمیگشتند بهنگام فرصت مجتمع ساخته کرفتار کرده در کمره این خبر رسیده نواب والی والا معروض داشت مجددا مقرر شد که مستحقین قتل را مقتول و سایرین را مغلول و روانه دربار اعلی کنند نواب والا چکونکی را بعبد الله خان پیشکار نواب ایلدرم میرزا مرقوم داشته وی تاخیر و تراخی بکذرانیده چون فیمابین سربازکمره و سرپنک جدید و صاحب منصبان آنفوج مخالفتی رفته بود و مدت دو سال توقف در لرستان با الوار آشنائی و آمیزشی داشتند کسان مجوسین را تحریک کرده بطغیان و تمرد ترغیب نمودند و کروهی از ایلات روکه بهوای حکومت کرده بودند نیز پیام و نامه طاغیانرا بکرمی هنگامه دل قوی ساختند بکبار سلسله دلفان محرک سلسله نفاق کردید بالاجماع بکرد ایلدرم میرزا درآمده نیز با مخالفت محکم داشتند و دست بحارت برآوردند سربازان مذکوره کبده هوائی موصوف بودند در منازعه و مکاوحه سستی نمودند یکنفر توپچی هم در سر توپ مقتول شد در توپچیان فتوری روی داده توپ نیفکندند آخر الامر اهل اردو را نا چار کرده مجوسین خود را آزاد ساخته برداشته برفتند و در این حادثه از یکدسته سربازان سیلاخوری و سوار عربان و توپچی هفت تن کشته شدند و از فوج کمره یک کس مجروح نکردند مع هذا فوج مذکور بعد از معاودت طایفه دلفان بی آسیبی از آن ورطه خلاص شد از نواب ایلدرم میرزا باهاشم خان سرپنک بی فرپنک خویش بر و جرد فرستاد ایلدرم میرزا شتافته مانده هم از لرستان شکسته و پریشان بر و جرد آمد پسران نصیر خان جودکی که پدرشان محبوس بود بعد از این واقعه بخبر بر سر اعمام خود که حاکم طایفه شده بودند ریخته سه نفر عم خود را مقتول نمودند و طایفه را تصرف و تقاضا کردند و طایفه سکوند که بسرکشی معتاد و بقتل و غارت پرورده بودند اجتماعی کرده بلوک خالصه دیوانی را بغارت تندند و آتش فتنه در لرستان باشتعال درآمد نواب امیرزاده والی والا چون از این حادثات اطلاع یافت فوج سرپنک و سواران با جلانر آباد و عراده توپ کوه کوب برداشته روی بسوی لرستان نهاد بمحض ورود بساحات آن ولایات دیوان بندکسسته و عنان از ضبط خسته خود را چون پری در شیشه کرفتار دیدند جمعیت ایشان روی بتفرقه نهاده در دره و دشت متواری شدند و خود از راستیمان درآمده ظهور این حوادث را بتقصیر عبد الله خان وزیر ایلدرم میرزا معلق و مربوط داشتند و اظهار برائت ساحته کردند نواب والی والا نیز بدلجوئی و طمینان ایشان عزم کرده عبد الله خانرا سیاست فرمود و ایشانرا استمالت نمود هم باستدعای آنان نواب ایلدرم میرزا را بحکومت لرستان و تحصیل وجوهات دیوان بازکذاشته لوای معاودت برافراشته بر و جرد آمد اما مقصود الوارد فع الوقت و مسامحه بود و نواب والا نیز ملاحظه مصالح کار خاطر ملیمود تا کار بدانجا کشید که محصلین مالیات دیوانی را بی نیل مرام روانه کردند و سر براهنرنی و اهریمنی برآوردند نواب ایلدرم میرزا در میان آن غوغا چنان بود که سلطان سنجر ماضی در میانه غوغا تا با حضار نواب والا بر و جرد رسید و با شعار فرصت و انتظار عدت همیکذشت و در این اوقات همت بلند امیرزاده آزاده والی والا با آنادی و خرمی بلده خرم آباد مصمم بود چون شهر خرم آباد در دامان کوهی واقع است و آبی که از زیر قلعه و بالا میجوشد بواسطه آنکه دو ثلث شهر خرم آباد از ان ارفع است بدانجا نمی نشیند و غالب بیوتات متوطنین شهر را از آن آب قسمت و بهره حاصل نمیکردد و غالبا بعلت قلت آب و بدی هوا امراض مزمنه متوقفین شهر را علیل و مریض دارد نواب والا در مقام چاره این کار برآمده با علی و ادنی اطراف و اکناف شهر تماشا و سیر کرده علامت و آثار وادی و تلول و کمر شهری قدیم در پهلوی جبل و قبل مشاهده کرد تا محقق کشت که دراز منه سالفه نیز آب بشهر خرم آباد از رودخانه می آورده اند لهذا از شکاف باط که تا شهر یکفرسخ و نیم مسافت دارد نهری بریده در تمامت معابر با آبکند و سنک و سارو ج محکم کرده و فرو بسته نعلهای جبل را شکافته در مدت دو ماه ایام توقف خرم آباد نهر را بشهر متصل ساخته بجمیع خلهای فراز و فرود رسیده همه سیراب شدند و در بیوتات خود حوضه و باغچه و بساتین و حدایق مثمره بنا نهادند و آن آبی خوشکوار و لطیف است بخلاف آب سابق که بدکوار و ثقیل بود و بواسطه عذوبت و لطافتی نیز در هوا حاصل شده رفع بیماری بسیار سالفه کردید و زیاده از یکصد خانه در دامان کوه بنا احداث کرده اند و در آنها باغچهای خوب با اسلوب ساخته قیمت خانها با المضاعف افزوده و صفای شهر بیشتر از پیشتر شده با جمله در این ایام که امور لرستان بی نظام بود خبر عزل امیر نظام در آن ولایت انتشار کرفت و الوار بر شرارت و جسارت بیفزودند طایفه سکوند جودکی را با خود متفق ساخته بکوچیدن دلفان و سلسله متفقا روی بکرمسیرات نهادند و عزیمت عربستان کردند **ذکر ماموریت نواب ایلدرم میرزا بلرستان و عزیمت موکب نواب والی والا باشطام آن سامان و بیان واقعات و منازعات اتفاقیه** چون نواب والی والا خانلر میرزا از پراکندکی و طغیان و نفاق و عصیان ایلات لرستان اطلاع حاصل کرد و ایلدرم میرزا را در خرم آباد کذاشته و لیخان سیلاخوری و سواره عباسقلی خان پشت کوهی را برداشته روانه کرمسیرات کشته

با انکه فوج سیلاخور تبازه از فارس رسیده بودند در کمال شغف با ولیخان مصمم حدمت دیوان شدند و عباسقلی خان از پشت کوه با دویست سوار و یکصد سوار هم از بختیاری در هم پیوسته ایلدرم میرزا با این جمعیت حرکت کرده در طرهان متوقف شده چند انکه پیام و نامه بمخالفان فرستاده ایشان را بموافقت و مصادقت دعوت بمیکرد در کبر و بطر الوار همی افزود عاقبت آن دلیر بسته آمده بشی بخبر از مسافت پانزده فرسنگی ایلغار بر سر آن اشرار برده در یکدیگر آمیختند و خونها ریختند علیمراد خان رئیس دلفان مومیوند با نفری چند کشته شد موسی خان حسنوند و مابقی متفرق شدند و لرستان فی الجمله انتظامی گرفت و این اخبار در دال پری پشتکوه بنواب والی والا رسید و عزمی که در پیش داشت کنار زده صدمره بدینال سکوند بلرستان رود و بالمره فتح کرد و بنواب ایلدرم میرزا و موسی خان یاور برادر ولیخان و صاحب منصبان فوج و عباسقلی خان سرمتب والی پشتکوه خلعتها فرستاد و موتهاکرد و جواد خان سرهنگ را با فوج جدید سیلاخور و یکصد سوار جرار از انجا بلرستان نزد ایلدرم میرزا فرستاد که قلع ماده اشرار کند امالرستانی پس از آن شکست بزرگ دیگر باره اجتماعی کرده بصدمره رفته انبار اجناس خالصه دیوانی را غارت کردند و از رعایای چند را نباید واجب کشتند و مستعد اقتتال بماندند از نواب ایلدرم میرزا خبر رسید که اگرچه دو فوج با ماست و لی الوار زیاده از هفتهزار سوار و نواب والا فی الفور دو هزار سوار و تفنگچی از طوایف بختیاری هفت لنگ و چهارلنگ و سگوند بهمراهی حسینقلی خان و جعفرقلیخان ابوالجمع محمدرحیم خان قاجار کرده بصدمره مامور داشت و با ایلدرم میرزا حکم شد که از آنطرف بر سر ایلات آید و او و محمدرحیم خان بالاتفاق اهل نفاق و شقاق را در میان گیرند ایلدرم میرزا قبل از محمدرحیم خان در رسیده جنگ درگرفت از دو سوی برلب رود شمشیر دو روی در روی هم بمیزدند و نیزهای دراز رشته اعمار الوار کوتاه بمیکرد مقارن این حال محمدرحیم خان نیز در رسید از پل کاومیشان از رود بگذشت و مصمم جدال گشت ایلدرم میرزا از وصول او خوشنود گردیده باطمینان سوار و پیاده خود را بر آب زده چون باد بهاری از آن رود جاری بی آسیب بگذشتند بحض قرب جوار بندار دمان را قم مهره بار برداشتند و تیغ بر ایشان حکم کردند جمعی کشته شدند و کروبی امیر آمدند کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره فرار بر قرار اختیار کردند جماعتی دست استیمان در ذیل عفو و اغماض نواب ایلدرم میرزا زدند و جمعی با محمدرحیم خان که با دلی رحیم بود متوسل شده مامون گشتند اما پسرهای نصیرخان جودکی با سگوند اتفاق کرده پنجبر کوچندان و نیمی بر پشتکوه نهادند و دو قافله را زدند قاصد و چاپار را گرفته نگهداشتند و مخالفت آشکار اکردند جلال الدین میرزا ولد نواب شاهزاده محمدتقی میرزا حکمران و نایب الایاله کرمانشاهان با دویست سرباز و صد سوار در منکره دیر کوند با سگوند مقاتله کرده در میان دره دو روز آنها را گرفته جنس دیوانی هرچه در قیلاب بود ضبط کردند و بنای تعرض بقرای دزفول گذاشتند سواران شان تا پل تنگ بعزم جلوگیری و جنگ تقادم جستند چون این اخبار در جایدر بوالی و الا اعتبار رسید روزی دو در انجا توقف کرده سپاهیان را آماده ساخته چه در آن اطراف سیورسات و علیق الدواب نایاب بود دو از دزفول هم نمیرسید چون پسران نصیرخان جودکی این اسباب را مهیا و مهیا شده بودند تا پدر ایشان رهائی یابد هم در جایدر نصیر بلس المصیر سفر کرده و میرزا عبدالغنی بحکم والا با سربازپیر اونه از راه پل تنگ بسمت پشت کوه سر طوایف پشت کوه نشین سگوند روانه شدند و محمدرحیم خان قاجار با دو صد سوار بطریق تعجیل و ایلغار بقیلاب مامور گشت که تا جلال الدین میرزا و سربازان مامور را بدانجا متفرق نگردیده اندر رسیده باشد خود پیش از وصول خان قاجار جلال الدین کریخته وارد دوشد و محمدرحیم خان با سواران بختیاری در قیلاب بطوایف سگوند رسیده آنها را شکست داده خود را بکوه کشیدند محمدرحیم خان با طوایفی که خدمت کرده بودند با ستقبال موکب والی والا آمده وارد قیلاب شد بحض ورود بقیلاب فورا هوا انقلاب یافته سحاب سیاه قطره باری و ژاله ریزی کرده صبا ب آغاز کار فوریزی فندقهای سیمین از ابر مشکین همیریخت و سیل خانه کن از قرار قلل و دامان تلل روی بار دوی والا همیاوردند پنج دقیقه سیلاب اردو را احاطه کرده خیام و سرای پرده و مهجه قباب چون گنبده حباب با آب فرو نشسته شد جمیع اهل اردو رهائی خود را بنه و اثقال بگذاشتند و بدامان کوه روی کردند قصه کهن مبنی بر عصمنی من الماء صورتی نیافت و لا عاصم الیوم حقیقت شد نواب والی والا بقدر حوصله وقار و ثبات ورزیدتا سیلاب او را فرو گرفت خواست که از خیمه برآمده بیرون شود تا کمر فرو شد و کس بدو نپرداخت چه سیر یوم یفر المرء من اخیه و صاحبته و بنیه جلوه میکرد تا فراشی بخدمتش رفته لاشه پالانی رکوبش را حاضر ساخت و والی والا بالضروره خود را بر فراز آن کوه داند اخت چون راندن نتوانست حرکت نتوانست تا معلوم افتاد که دو پای آن باد پا فروبسته است بهر حالت ناچار و لاعلاج للمضطر الا رکوبها بران پشت ریش لاشه بلی زین برنشست و از میان کرده بکنار کوه کشیدند تا سیل درگذشت و باران بایستاد و ابر پیکر بشد و آفتاب بتافت نهر یمینان سهام ژاله و بریق شمشیر برق از کوشه کنار میان از رود در آمدند غالب ضروریات خیمه خویش را بجاروب صبر رفته و همه ما یحتاج خود را بتاراج سیل رفته دیدند و قرب هفتهزار تومان خسارت بنواب والا روی داد با آنحالت شکست برگرد اردو قلاوزی کردی و با سواری معدود تا صباح بحافظت اردو مشغول گشتی دیگر روز اردو را از آن میل خطیر و مکان کویر کوچ داده در محلی اعلی اردو زده جمعیت سه دیر کوند و سگوند و عبدالله خانزا با فوج سیلاخوری جدید و جواد خان سرهنگ بجانب دزفول بامداد میرزا عبدالغنی مامور داشت خود

نیمروی بسمت قیلاب

جلد دهم ذکر تحقیق عربستان و لرستان و محمره و روضة الصفا ناصری

نواب والا و بهقه در قیلاب سکونت کرفت و غالب ایام بطل سحاب و ظلام میکذشت و همانا در شبانروزی چند بد و ساعت دیدار آفتاب روزی نمیشد در این منزل حامل خلعت محمره طلعت شهنشاهی نازل شد و نشان بیمثال و مثال لقب احتشام الدولکی زیارت افتاد لهذا نواب احتشام الدوله العلیه العالیه والی والای برد و جرد و عربستان و لرستان خانلر میرزا امورات بالاکریوه را مضبوط و مقصرین را معهود داشته چون بیشتر طایفه سکوند در پشتکوه بودند و محتمل بود که اعراب بنی لام آنها را اعانت و حمایت کنند و از علیخان والی اطمینانی حاصل نکشته بود قبل از وصول موکب والا عبد الله خان و جواد خان قلعه سوکه قلعه ایست متین و خدا آفرین بغلبه و قهر از دست سکوندیها برون کرده بودند و سکوند را سر بصحرا داده از آنسوی نیز میرزا عبد الغنی و فوج سپرا نوند آنها را شکست درستی داده بودند و ایشان روی بسوی علیخان و اعراب بنی لام نهاده چون نواب استطاب احتشام الدوله با حشمت تمام از آب کرخه بکذشت کسی دانا نزد بنی لام فرستاده دیکری نزد یک سرحدداران دولت عثمانی که دربادرائی بودند روانه کرد که این الوار خاکسار با دیماکه از برق شمشیر آتشبار سپاه حرار ما از آب کذشته بسرحد خاک دولت عثمانی فرار کرده اند بخود راه مدهید و بحمایت یکدیکر بکوشید که من با چار چوب شیری که شکارش را تعاقب کند در دنبال آنان بوده خواهم کرد و تا کریکشکار از پلنک نیارم و بخون آن خون کرمشان جنکال نیالایم البته باز نخواهم کشت و کار بدرود دراز نکشد هم در این مقام حسینقلیخان بختیاری با دو صد سوار کارزاری و سواران اعراب آل کثیر با سوار تفنکچی کنند و لو مژده که ابراهیم میرزا نایب الحکومه عربستان برکاب عالی فرستاده بوده در رسیدند و رکاب بوسیدند و بهمه وصول جواب پیغام روزی دو سه در قلعه سوکه توقف رفت تا فرستاده باز آمد مشایخ بنی لام کسان خود را با کره چند تازی نژاد روانه خدمت کرده عرضه داشتند که ما دیرینست از رعایای ایران بوده و با شیم و هر کز مخالفت نکرده و نکنیم و جمعیت خود را حاضر بهر موجب که امر شود داریم و بهر جانب که احتشام فرمائی مجبول و مجبوریم سرعسکر بادرائی نیز ترک بادپیمائی کفته معروض کرده بود که دولتین علیتین عثمانی و ایرانی را اتحاد دو داد و حالت واحده اسلامی و مسلمانی است من ابدا رانده شمار انخواهم و خوانده شمار انزانم رعیت کمراه را بخود راه ندهم و پای از جای خود با پیش ننهم نواب والا احتشام الدوله بادلیران ابهرمن خوی شیرشکن بدال پری مسکن بسکوند رانده ایشان ملتجی بمحمد رحیم خان شدند و با عیال و اطفال بسر توپخانه به پناه آمده اند بعد از انتظام مهام سکوند بدزفول آمده چون در ایندرت جعفرقلیخان بن اسد خان بختیاری را بخت یاری نکرده بشیوه پدرش کوه کردی و صحرانوردی میکرد در زیکنزلی شوشتر متحصن بود و سهام الدوله نیز روی سلطنتی پیدا نکرده بلکه عظم اورا فروده داشت نواب احتشام الدوله قصد استیصال او جزم کرد و بتسخیر دزاد عزم وی چاره جز خدمت ندیده از دز زیر آمده بشفاعت جناب فضایل مآب شیخ جعفر مجتهد و ضراعت مشیر الدوله مهندس باشی از او عفو کرد و دز را متصرف و ساخلوی در آنجا متوقف فرمود تا سالی دو آرامی داشتند و خدمتی میکردند دیکر باره با یکدیکر یار غار شدند و دزی دیکر در پنج فرسنکی دزقول استحکام دادند و خوانین چهارلنک بختیاری روی بدان دز نهادند در این اثنا نواب والا مریض کشته خوانین بختیاری فرصتی یافته محمدعلیخان چهارلنک را از شهر برو جرد بیرون کرده بجانب دزروانه داشتند تا دیکران بدو پیوندند چون احتشام الدوله آکاه شد فورا لکرفتن جعفرقلیخان و خان باباخان و آقا اصلان فرمانداد و جمعی بسر محمدعلیخان فرستاد و او در دز باب ثبات نیاورده به ییلاق کریخت سربازی در دز از جانب نواب والا ساخلو کذاشتند بعد از مدتی محمدعلیخان از پیراهه بشبی خود را بدز انداخته مستحفظین غافل را کرفته دز را بتصرف در آورده چون خبر بشوشتر رسید ابراهیم میرزا با فوج حرکت کرد روی بدز نهاد با اینکه بختیاری (خان) مقصد تفنکچی کاری داشته پس از روزی چند محاصره و محاربه دز بتصرف در آمد و وی به ثمانی خود را از دز زیر انداخته بکوهستان متواری شد و تسخیر این دز محکم قریب سه هزار کس تفنکچی زلزله در بنیان ثبات طوایف بختیاری فکنده از تحصن بقلاع امتناع ورزیدند روی بخدمت نواب اعلی نهادند و نواب احتشام الدوله در ایندرت با آبادی بلاد و آسایش عباد و تخریب قلاع و تعمیر بقاع و انسداد سد ناصری و عمارت دزقول و شوشتر و نظم محمره و عسکر پرداخت و خدمات خود را مشهود نظر مبارک پادشاه اسلام و شاهنشاه ایام ساخت چنانکه در این مقام بشرح این اشارات و ایضاح این عبارات بپردازد و حقایق آنرا کوش زد ارباب سمع و اصحاب جمع میسازد

ذکر مجملی از حال بلاد عربستان داخله خاک ایران و ذکر حرائی حویزه و اهواز و محمره و کعب و آبادانی انها در این دولت ابد بنیان و سیاحتش نواب احتشام الدوله سدد سدید مونسوم بسد ناصری صانها الله عن الحدثان

بر سیاحان مسالک ممالک مخفی نماناد که حویزه از شهرهای معتبره سرحدات ایران است و بندر و اقعی جمیع معاملات ولایتی وسیع بوده است از چهار منزلی بغداد یعنی از حوالی بادرائی و جستان الی رود کاران بلکه اهالی را مهر مزروحوالی بهبهان طولا و از ساحل شط بغداد و شط العرب الی اراضی و جبال پشتکوه لرستان عرضا که صحرای وسیعی است هفتاد و هشتاد فرسخ طول داشته و علی اختلاف الامکنه از هشت نه فرسخ تا سی چهل عرض دارد و بر این امکنه خوزستان اطلاق میشده چه در آنولایت بیشکر میکاشته شکر بعمل می آورده اند و این ولایت را در قدیم الایام و زمان پادشاهان قبل از اسلام سوسیانا مینامیده اند و دار الملکش شهر شوش بوده و اکنون ویران است آثار و رسوم و تلل آن بفاصله چهار فرسخ و نیم در سمت مغرب دزپل

که اکنون معرب آن در فولست ظاهر است و مدفن حضرت دانیال نبی در آنجاست و شطر اهواز که در کنار یسار رود کارون قریب شادگان فرسخ بالای محمره است مقر حکومت آن ملک بوده سدی در پهلوی اهواز بسته بوده اند که بست و چهار ذرع عرض و دویست و پنجاه ذرع طول و چهار ذرع ارتفاع از سطح آب رود کارون می نشسته و نهرهای عمیق و عریض که هریک بمثابه رودی عظیم بوده از چنین سد بیمن و یسار رود کارون برداشته بوده اند اولین بصوب حویزه و محمره تا حوالی کرخه وسط العرب و ثانوی بطرف ورق و فلاحیه تا حوالی رود جراحی جاری و همگی بجهة زراعت و آبیاری بوده است بدینوسطه مداخل این مملکت بسیار میرسیده بود که هر شبی هزار دینار اشرفی نقد و یکطبق نان بچه از مداخل اهواز بایستی در سفره خلیفه عباسی حاضر باشد تا طعام خورد لهذا شهر اهواز را سالة النخیر میخوانند مدبری شکرهای آن ولایت را خریده انبار کرده و مدتی تعدآن را تصرف ننموده و بجائی نقل نکرده تا پس از سالی چند آن شکرها بتعفن حاصل عقرب بسیار از آن تولید یافته چون در ها بگشادند چندین هزار عقارب ریز ریک نقیع السم بیرون ریختند و بشهر و کوچه و در و بام برآمدند و متوطنین را گزیدن گرفتند تا جمعی ملاک شدند و رفته رفته آنشهرستان ویران شد اکنون نیز در آنجا از آن جنس عقرب بسیار است چون برخلاف عقارب دم او برزمین کشیده میشود عقرب جرار نام یافته باری شاعری گفته نشکر عقرب جراره شود در اهواز علی ای حال اکنون از آنشهر قریه کوچک و کارخانهای شکرسازی هفتاد و هشتاد دستگاه خراس در آنجا دیده میشود محل حکومت این ملک یکی حویزه است و دیگری فلاحیه و توابع شوشتر و دزفول و عشایر کعب و این اکنه سالهاست که سکونت کرده اند و محمره بندریست از توابع اراضی کعب که در طرف یمین رود کارون که از زرد کوه و سایر جبال طوایف بختیاری برمیخیزد و محل انصباب آن بشط العرب واقع است کوت فیلی در طرف غربی محمره از اکنه مستحدثه این ایام واحدائی حاجی جابر حاکم سابق محمره است که اولاد و عیال او در آن سکنی گرفته اند و از محمره تا بصره که در یمین شط واقع است زیاده از پنج فرسخ مسافت نیست و مقر حکومت شیخ المشایخ حکمران تمامت ملک و عشیرت کعب است آنجا که اکنون اعراب ساکنه ایران فلاحیه نام کرده اند سابقا دورق مینامیده اند و عبای پشمینه دورقی از بافته های آنجا معروفست و دوازده فرسخی طرف شرقی محمره خرزة الخضر است که آنهم از اراضی بسیار شط العرب و محل سکنای عشیره کعب است و در جنوب محمره واقع است و عشیرت کعب قریب ده هزار خانوار ند که از عهد کریم خان زند تا حال خدمتگذار و رعیت دولت علیه ایرانند جماعتی بادی نیز در آن میباشند که سه هزار خانوار ند سابقا کعب تابع حکام فارس و اکنون تابع بر و بحر ند و سالی سیزده هزار تومان بدیوان اعلی میدهند و چون بندر محمره آبادی تمام یافت و محل ورود اموال تجار گردید در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه که قطب السلاطین محمد شاه قاجار بجانب خراسان و هرات توجه فرموده بودند علیرضا پاشا والی بغداد فرصتی یافته برای خرابی بندر محمره و تفرقه تجار و آبادانی بصره و صرفه کار احتشادی کرده در عین دوستی و لتین بدون اخبار بمحمره تاخته بقتل و غارت رجال و اموال خلایق پرداخته زیرا که در بندر عشور از تجار نمیگرفتند و حاجی جابر عرب که از جانب دولت علیه ایران در آنجا حکومت داشت با متوطنین و ساکنین آنجا کمال حسن سلوک بظهور میآورد و در این مدافعه تاب ثبات نیاورده مغلوب شده روی برتافت و پاشا مظفر و منصور بندر را غارت کرده جمعیرا قتیل و اسیر نموده بعد از خرابی محمره ببغداد بازگشت چون این اخبار بعرض شهریار قاجار در ظاهر هرات رسید بدین جهته و جهات دیگر مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی که بسفارت دولت سنیه عثمانی مامور بود دیر زمانی صادر فرمود که با امنای دولت عثمانی گفتگو کند و بعد از ورود پادشاه مغفور محمد شاه از خراسان بطهران عزیمت اصفهان جناب صارم افندی بعذرخواهی این امور بایران مامور و در اصفهان بشرف حضور دریافت چنانکه در ضمن وقایع گذشته مسطور گردیده است و در ایام رحلت پادشاه مغفور طاب ثراه جماعت اعراب بنی لام فرصت یافته بر سر حویزه آمدند و محصولات را غارت کردند و مبلغ خطیر بشوشتر و دزفول خسارت رسانیدند و حال آنکه در زمان حکومت شاهزاده مغفور ولیعهد شاه در کرمانشاهان و عربستان و لرستان حویزه در کمال آبادانی معمور بود و محل خروج و ورود زوار ق موفور چنانکه سالی سی و شصت هزار تومان منافع آن ولایت بدیوان اعلی واصل میگشت چه نهرها شم هنوز نشکسته بود تحقیق آنکه رود خانه کرخه که از حویزه میگذرد مابین آن از رود قراسوی کرمانشاه و آب کاماسای نهاوند و رود خانهای لرستان که مابین صدمره جمع میشود رود خانه زال هم در نزدیکی زرباد می پیوندد از پهلوی شهر کرخه که از بلاد قدیم و اکنون ویران میگذرد و بحویزه میرود هاشم نامی در قدیم الایام نهری از این رود پنج فرسخ بالاتر از حویزه از یمین رود کرخه بریده بجهة زراعت آن اراضی فایده کلی داشت در زمان مولی مطلب حویزاوی که از اجداد سادات عالیدرجات حویزه و مشعشع است این رود خانه بدان نهر مشرف بوده بمرور آب نهر را شکسته یکبار کل رود خانه داخل نهر شده و آب از نهر قدیم افتاده حویزه بی آب ماند دلالت انجا اجتماع نموده کشکه در جلو نهر از چوب و خاک و خاشاک بسته آب را بحویزه بردند باز آب از آنرا برگنده بصوب دیگر انداختند رعایا متفرق شدند مقارن این واقعه در هشت و هفت سال سابق براین طاعونی شدید در آنولایت روی داده همه بمردند سد بستن شوانشد و سد بکلی خراب شد و آب رود خانه باز بمجرای نهرهاشم جاری شد و بستن سد دیگر دیده و در اواخر ایام پادشاه مرحوم مولی فرج الله که از سلسله

ولات قدیم انجا بوده در ایام خلافت بتوقف مجبور در خدمت جناب حاجی میرزا آقاسی وزیر متعهد بستن سد و خدمات دیگر شده بحکومت عربستان رفت پس از رسیدن بمقصد قریب پنجفرسخ بالاتر از محل سد قدیم بر فراز رگ سنگی که از میان رود گرخه گذشته بنای سد را گذاشته با سنگ و ساروج کار محکمی کرده در امنیت بدست اعراب گشته شد و اغتشاش در آنولایات روی کرده این امر معوق و معطل بماند تا در ایام دولت ابدمدت حضرت شاهنشاه عصر شهریار ناصر منصور عز نصره مقرر شد که نواب مستطاب احتشام الدوله والی آنولایات اهتمامی در بستن آن سد و معموری آن حد نماید حاجی مصطفی خان در قولی ایدان خدمت مامور گردد و ده هزار تومان مخارج نمود و با تمام نرسید سالی دیگر دو از ده هزار تومان خرج شد تا نهر کنده و سد بسته شد ولی بحکم قد بلغ السیل زباه سیل سد را بر نبود و برد برحسب امر اعلی عالیجاه میرزا رضای مهندسباشی بیازدید آنجا رفته دستور العمل بستن سد را داده سال دیگر نواب والی والاشان احتشام الدوله خود بانجا رفته در مدت سه ماه فصل تابستان نواب ابراهیم میرزا فرزند ارجمند خود را که حاکم عربستان بود بستن سد گذاشته سد را بسته و آب بجویزه جاری گردد مردم متفرقه جمع شدند و بفکر آبادی آنولایت افتادند ناگهان سیل بهاری در رسیده سد را از جای برکنده حضرت شاهنشاهی پس از آگاهی برای بلیغ صادر فرمود که اگر صد هزار تومان از دولت ابدمدت بخارج این سد مصروف شود باید سدی سدید محکمتر از حدید بسته کرده دیگر باره بهمت شاهنشاه عهد نسیاد سدی استوار نهادند و سد را بمقدار دو عرض سابقه قرار دادند بتدابیر مهندسانه سدی محکم بربست و بسد ناصری موسوم داشتند از میمنت این اسم مبارک سد سدید مستقر ماند و آب بجویزه جاری شد چنانکه عبور مردم در حویزه از آب بکشتی میشود و پیش ازین بخرد و چاه آب تلخ و شور در حویزه آبی ندا شت شد لمؤلفه دیده افتد هر که را اکنون بسد ناصری شرمش آید نام بردن از سد اسکندری

ذکر مجملی از تفاصیل پل شادروان شوشتر و ویرانی آن پل بمرور دهور و ساختن در عهد دولت سلطان السلاطین ناصر الدین شاه از آن خوشتر پل شادروان

در شوشتر توطن داشته اند و با بادانی آن رغبتی تمام و چون شهر از نزهت ریاحین و صفوت نسایم عاری و عاطل بود و در حلیه سبزه و نخلستان بی وعری و خلایق در عسرت و شکی بمعیشت بسر میبردند چشمه و ملاحظه نمودند که رود کرن را که وجود یست بیفایده و از آب آن منفعتی و حاصلی بجهة مردم نیست توان بسیار بجهة قریتین کتوه منجو بندکه در اقصی اراضی شوشتر واقعند احداث فرمودند و دار اهمت عالی بحفر نهر دارمان که مایه زندگانی اهالی آن سامان است حکما اجلش مهلت نداده دارای اصفر آب از میان نهر بصحرای موسوم بعسکر جاری ساخت و آباد کرد نیشکر بسیار کاشتند و بعمل آوردند و قشون عسکری منسوب بشکر عسکر است و در آن ایام شوشتر آباد آن شده از فارس و خوزستان معمورتر و بجلب آب و هوا خوبتر و خوشتر بود تا بمرور دهور و کرور شهور آب از نهر منقطع و مزارع فاریاب خراب و نامنفع گردید و خلایق متفرق شدند و غالب خرابی آن از قیصر روم بوده است تا شاپور بر ملک روم غالب و او را بشوشتر آورده آن خرابرا بعمران سابق چنانکه در کتب مرقوم است چون بستن سد شوشتر که بشادروان معروفست کاری صعب بوده ممر آبرا کرده اینده از طرف شرقی نهر رودی احداث کرده آبرا بنظر افکنند و اینطرف را خشک کرده شادروان پل را تمام نمودند پس از آن آبرا از آن ممر کرده اینده به ممر اصلی انداختند و آب بجهة شادروان بالا کرفته زمینهای میان آب کل مشروب شده تا آنکه شادروانی بسته شد و بسنگهای عظیم طویل بقواعد حجر الثقیل سطح شادروان محکم و بمیخهای آهنین استوار نمودند در عهد بنوامیه که شبب شبهانی در شوشتر خروج و مغلوب شده هنگام هزیمت در رود شوشتر غریق شد و حجاج بن یوسف ثقفی بشوشتر آمد بتجدید پل شوشتر حکم رانده پس کشتی عبور میکردند تا در یکهزار و هشتاد فتحعلی خان پسر او استوخان حکمران عربستان بجهة غرق شدن جماعتی از فیلی همت بر ساختن پل گماشت پس از چهارده سال تمام کرد بعد خراب شد در عهد نادرشاه افشار اسفندیار بیک و حاجی محمد شوشتری تصدی ساختن آن شدند و نشد و روز بروز خرابتر شد تا در زمان حضرت خاقان صاحبقران قاجار فتحعلی شاه طاب ثراه نواب شاهزاده محمد علی میرزای دولتشاه همت بر انسداد آن سد سدید گماشت بمباشری میرزا زمان نایب عربستان در مدت سالی دو با احراجات بسیار اتمام یافت در اندک مهلتی سیلابش ربود دیم بار بمباشری محمد صالح خان مکری بمدتها شد و استوار نمانده ویران گشت بار سیم دوصد هزار تومان بخارج آن مصروف شد پل شوشتر در زمان محمد حسین میرزای حشمة الدوله بن دولتشاه مغفور سه چشمه آن سیلاب برد در اوایل دولت سلطان محمد شاه طاب الله ثراه و حکومت معتمد الدوله منوچهر خان بسرکاری اسمعیل خان پسر علیمراد خان کرد جهان یکلو حشت شد هم آبش ببرد در نیابت مولی فرج الله و سرکاری آقا محمد علی ساخته شد و در زمان حکومت میرزا بنی خان امیر دیوان بفارس چهار چشمه را باشادروان جلو آب ببرد و آب بخشکید و زراعت بقصان یافت مال دیوان برزمین ماند شوشتر روی بویرانی نهاد تا بعهد ابدمهد سلطان بادادودین و شهریار پرتقرین ناصر الدین شاه زاده الله نصره که نواب مستطاب خانلر میرزای احتشام الدوله حکمران بختیاری و بروجرد و عربستان شد بحکم محکم اعلیحضرت شاهنشاه ایران بسامان آن مامور گردیده بدانجا رفته خود و همراهان بکشتی بشهر در آمدند و میرزا علی فیلی را بمباشرت این کار نموده چون با تمام رسید در اواخر آن سال از شدت باران و کثرت سیل

بهاران سه چشمه از چشمهای کار جدید و مقدار ستوفا از شاذروان قدیم بتهاجم سیلاب بوده شد نواب والی والاشان بشوشتر رفته بتدارک چاره آن کار کوشید حاجی حسین خان بروجردی را مقصدی فرموده او نیز سعیها کرده هر سه چشمه را احداث نموده با شصت فرع شاذروان و از کارهای اسمعیل خان وغیره محکمتر ساخته مبلغی خطیر از دیوان شاهنشاهی مخارج آن رفته بطالع فیروزی مطالع شاهنشاهی هنوز محکم و استوار است و آبادی تمام در آنولایت روی کرد و بحکم حضرت اعلی از دزفول تا شوشتر که دوازده فرسنگ بیابانی بی آب بوده بفاصله دو فرسخ چندین چاه حفر شده که پر از آب خوشگوار و مایه راحت قوافل و مترددین آن دیار است که عین بشیر بها عباد الله و بفجر و نهار شهد حال آن آثار چنین کنند بزرگان چو کردند باید کار ذکر تفویض منصب وزارت نظام افواج بمقرب الخاقان میرزا فضل الله مستوفی خاصه دیوان و ماموریت او بآذربایجان پیداست که قهر دشمن و نظم کشور بعون سلطان و صون لشکر بازبسته است بی نظام کشور لشکر خواسته نکرد دو بی قوام لشکر کشور آراسته نماند چون غالب عساکر نصرت مآثر حضرت ناصری زید نصره از اهالی آذربایجان و از آغاز نظام عساکر آن بلاد باین خدمت کزیدند و در دولت ابدمدت خواقین قاجاریه مصدر خدمات بزرگ شدند لهذا انتظام امر افواج منظور نظر همایون بود و مؤتمنی دانا کارگذار میخواست مقرب الخاقان میرزا فضل الله مستوفی نوری خلف الصدق میرزا اسدالله خان شکرنویسباشی خاقان صاحبقران که از عنفوان شباب در فارس و آذربایجان خدمات نیکو کرده و باحتمال شدائد شاقه پرورده بود باشظام افواج نظام قدری کامل داشت بوزارت نظام منصوب شد و به پیشکاری نواب مستطاب حشمة الدوله حکمران آذربایجان مامور گردید بخلعت خاص مخصوص آمد و در پنجشنبه نهم شهر ربیع الاولی از شهر طهران بشمال کنان گزیند و جمعی در خدمتش بریق و فشق امور آنولایت معین شدند و از جمله میرزا نصرالله ولد میرزا محمد قلی منشی مازندرانی بود که بحکمتهای لشکر و معامله افواج مقرر گردید و چون بمقصد رسید اعاظم و اصاحب منصبان آذربایجان باستقبال سبقت و استعجال کرفشد نواب حشمة الدوله بقدمات شایسته کرد و مقرب الخاقان وزیر نظام با ابهتی تمام بعد از ورود بتبریز بحل و عقد امور مصالح جمهور پرداخت و بنظم و نسق کامل در کار عساکر و رعایا بظهور آورد و شش قراولخانه بر قراولخانهای شهر بر شش دروازه معروف بتبریز ساختن فرمود در قراولخانه دربار ماقلقهای آنجا که عبارت از دو پل باشد که در دو محل ورود و خروج آب رود خانه در زیر باره قرار داده اند ساخته آید که مارماقلق سرخاب و بارماقلق امیرخیز منیا مندو بر دروازه نوبر و مهاد و مهین و خیابان و سرخاب و شتربان و امیرخیز قراولخانهای سته که بمنزله ضروریه بودند بقراول فوج ناصری مشحون و مامون کرد و در وصول و حصول جائی و مواجب و تعین محل مرسومات افواج اهتمامی تمام نمود و مرضی خاطر همیمون اعلی شد چون بقعه مبارکه جناب سید حمزه در عهد نایب السلطنه مغفور ملجا و مرجع و ملاذ و معاذ خایفان بود و آنجا را بعبارت متداوله بست قرار داده بودند و در این ایام نیز کما فی السابق مامن مطلومان گردید و چون بر وزیر نظام محقق گردید که بعضی از قراولخانهای جدیده در اراضی موقوفه و مساجد معروفه ساخته شده بنا بر حرمت شرع مقدس حکم بویرانی آنها کرده و دیگر باره مساجد را تعمیر کرد و قراولخانها را در امکنه دیگر بنیاد نهاد و این مخارج را از خود داد و نواب حشمة الدوله مقرر فرمود که میرزا صادق رشتی در دیوانخانه عدالت تبریز دیوان پرسی کند و کد خدایان در آنجا نشسته عرائض مردم را بشنوند عالیجاه قنبر علیخان فهرست کرده بخدمت مقرب الخاقان وزیر نظام برند و بعد از ملاحظه ایشان بحضور والا آورند تا بر وفق عدل و انصاف احکام شرعیه و عرفیه جاری شود علی الجمله امور آذربایجان بنظمی کامل حاصل گردد از غرایب واقعات این ایام آنکه در شهر اصفهان دو نفر مجهول مصروع از طایفه ضاله بایه یکی دعوی بنوت خاصه و دیگری مدعی ولایت بود علما بکفر هر دو فتوی نوشتند و اتفاق کردند که واجب القتلند چراغعلی خان نایب الحکومه بفتوای علمای اعلام و فقهای اسلام هر دو را در میدان نقش جهان مقتول کرد هم از وقایع این ایام غزل رحمت الله خان افشار از حکومت دامغان و سمنان است و تفویض حشمیار آنولایات بمقرب الخاقان میرزا محمد خان قاجار دوالو کشکچی باشی خاصه دربار معدلت مدار و انعام یکقبضه شمشیر مرصع خاصه بسم خلعت و عالیجاه امامقلی خان در سلخ شهر ربیع الاولی به نیابت آن دو ولایت رفت و همچنین مهدیقلی خان حاکم نهاوند معزول و محمد ولیخان بن فضلعلی خان بن حاجی مهدیقلی خان قونیلو مامور بحکمرانی آنجا شد و حکیم کاضولانی حکیم باشی افواج نظام در گذشت و حکیم داود خان مسیحی بمرد و میرزا محمد علیخان شیرازی وزیر امور دول خارجه در دوشنبه پنجم ربیع الثانی وفات یافت جناب میرزا محمد سعید مؤتمن الملک که از نجبای آذربایجان بوده در اخلاق ستوده محمود جهانیان لقب خانی یافت و بدبیری مهام خارجه که قایم مقام وزارت دول خارجه است منصوب شد و بتبعه وزیر دولت خارجه متابع وی گشت و میرزا عبدالوهاب ولد مرحوم وزیر مذکور بمنصب بنیابت دویم وزارت خارجه منصوب گردید و مقرب الخاقان محمد ناصرخان سردار خراسان خلف الصدق ابراهیم خان بن جانمحمد خان سردار دوالو بنا بر شایستگی بمنصب جلیل حجابت کبری که بلغت ترکی ایشک آقاسی باشی گویند منصوب

جلد دهم ذکر احوال مقرب الخاقان نظام الملک و روضة الصفا ناصری

و مخلع گردید و بعصای مرصع که از لوازم این خدمت مخصوص آمد و بتتبع اخوانین العظام عباسقلی خان ولد محمد زکیخان سردار نوری و بنی عم جناب صدارت مآب که با افواج قزوین و رحدود خراسان متصدی خدمات شایان شده بود پس از انتظام امور آن صفحات احضار بدار الخلافه شد و از حضرت همایون اعلی بتشریف یک بند جامه سرتتبی اعلی مخصوص و مناصب عالیه موعود گردند ذکر ظهور مرحمت حضرت شاهنشاهی درباره مقرب الخاقان میرزا محمد کاظم خان خلف الصدق جناب جلالتمآب صدر اعظم افخم نسلم الله و ملقب شدن بلقب جلیل نظام الملکی و بعضی واقعات این ایام مقرب الخاقان میرزا محمد کاظم خان مستوفی خاصه دیوان اعلی که سلیل جلیل جناب صدارت مآب صدر اعظم مدظله العالی و برگزیده اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی نصره الله تعالی و بهم از ایام صباحت خود و زمان ولایت عهد در حضرت اعلی اعلاه الله تربیت یافته و بارادت خوی گرفته بود و در اینزمان از تشمیان مخصوص و منص مصاهرت منصوص گشته اعلیحضرت اقدسش بنا بر وفور شایستگی و ظهور خدمتگذاری و فکر صائب و رای ثاقب و غایت فراست و کمال کیاست و استیناس سابق و اختصاص لاحق و قاعده سداد و قانون رشاد از اماثل و اقارن برگزید و بلقب جلیل و منصب نبیل نظام الملکی ملقب فرمود و بسه پارچه خلعت محمر طلعت عالی فاخر که جبه ترمه و قبای ترمه و شال ترمه بود قامت اعتبارش را سپاراست و عهده رعایت مصالح هر ولایت را برزمت کفالت و کفایت او بازبست تا بهیچ دقیقه از دقایق ارادت کیشی و صداقت اندیشی مهمل نگذارد و در تنظیم معاملات و تفریغ محاسبات بواجبی دخالت کند و مخدش مدام الله تمکینه و عمارت ثناشخانه تمکن گردیده تمامت امرا و عظما و نشیان مستوفیان تهنیت آمده او را تمکین کردند هم در این عید سعید همایون نوروز یکقطعه نشان مصور بتمثال همیمون مکلل بجواهر گوناگون و یکثوب جبه کشمیری اعلی که گرداگردش منظوم بعقود آلای لالا بود بجناب جلالت مآب صدر اعظم افخم میرزا آقاخان نوری ضاعف الله قدره مرحمت شد چون صیت صلابت و مهابت و خیر جلالت و بسالت اعلیحضرت سکندر رتبت شاهنشاه جمجاه اسلام باطراف و اکناف آفاق انتشار یافته بود از اقطاع و اصقاع امصار نزدیک و دور سلاطین و حکام و امرا و داران بعرض عریضه و ارسال هدایا و تحف و فرستادن فرستاده بر یکدیگر سبقت میجستند از جمله در این ایام جماعتی از جانب ایلات و ولایات شرقی بحضور اعلی آمدند و قریب سی نفر از اعیان و اکابر بشرف سلام حضور یافتند و مقضی المرام و مخلع مواطن خود بشتافتند و از آنجمله بودند محمد حسینخان برادر کریمداد خان هزاره و محمد ولیخان بن ابراهیم خان بکلربکی سابق هزاره و الله یار خان پسر او و ارباب خالق و رضا بهادر و علی بهادر و حسین بیک و عظیم و جمعی از معتبرین و کدخدایان طایفه هزاره و چهارده تن از کدخدازادگان آن طایفه و فرستادگان بزرگان تایمنی و جمشیدی و غیرهم از چاروایماق سید علاخواجه فرستاده حکومت خان ولد مضراب خان والی ولایت میمنه که حکمران چهل هزار خانه از اوزبکیه است و خان مراد فرستاده ابراهیم خان فیروزکوهی که تحمینا ده هزار خانوار بحکم او و اکرم خان متابعند و عبد الحمید فرستاده حسن سردار هزاره پسا کوهی و شادمان بیک فرستاده نصیر خان جمشیدی و کریم بیک فرستاده ابراهیم خان تایمنی و در روز نوروز فیروز این فرستادگان در دیوانخانه مبارکه بسلام عام منسلک گشتند و بمکلی مخلع بودند و پس از روزی چند رخصت انصراف یافتند چنانکه مذکور شد و چون نواب مستطاب امیرزاده آزاده امامقلی میرزا خلف الصدق شاهزاده معظم دولتشاه مغفور شایسته خدمات بزرگ و مستعد مقامات بلند بود بحکومت کرمانشاهان مفتخر گردید با مثال و منشور و نشان و خلعت روانه مقصد گردید و مقرب الخاقان خسرو خان کرجی والی سابق گیلان و اصفهان بحکمرانی قزوین مامور گشت و چون عبد الله خان قراگوزلو ملقب بصمام الدوله خدمات بزرگ بدین دولت عظیم کرده بود در اینوقت که از سفر کرمان و تنظام آن سامان بحضور اعلی بکفیفه شمشیر کل مرصع مباهی و مخلع شد و مقرب الخاقان جعفرقلیخان قراجه داغی میرپنجه و سردار استرآباد و کرکان در این اوقات با خوانین تراکمه بدار الخلافه آمده بود مورد الطاف خاصه خاقانی گردید و دوازده نفر از بزرگان ایلات و طوایف تراکمه مخلع شدند که هر یک با سمد در ایران کرکان معروفند و پدر بر پدر در طایفه خود حکمران بوده اند از جمله آدینه نظرخان جعفربایلی و قلیخان آق و بایلوخان دوجی و ولی سردار و از اوادینه قلیچ ایکدر و قربان خان قجوق و بیک فولاد سلاق و خدری نظرخان قراوی صایین قلی قالقره و اباریش سفید پدراق و خضر ریش سفید ایمرلی و نوبت بیک بزرگ بیرام شالی علی الجمله چون در این اوقات قراخان تایلی محبوس بود و طوایف او یاغی و متفرق و ایشان که مرقوم شدند در مخالفت او خدمت بدولت کرده بودند مورد الطاف و اشفاق شدند ذکر بعضی از واقعات سرحدات کرمان و عزیمت نواب مستطاب طهماسب میرزا مؤید الدوله حکمران آن سامان ببلاد بلوچستان و تسخیر بعضی از قلاع و اطاعت کردن اعاظم بلوچستان نواب مستطاب امیرزاده آزاده طهماسب میرزای ملقب بمؤید الدوله خلف الصدق شاهزاده مغفور دولتشاه طاب ثراه است و از آغاز شباب در خدمت حضرت نایب السلطنه نور الله مرقده بشرف مصاهرت اختصاص یافت و مدتها با شکرکشی و کشورداری در سفر و حضر از خضر ریش تربیت و تقویت دید چنانکه تا غا

در این روزنامه دولت روزافزون بهرحالی از حدتش مقالی مرقوم افتاده است در این سنوات که حضرت کرمان از معدلتش روضه جنان گردید رفتاری بسزا با اهالی شهر و بلوک و کفشاری شایسته با کارگذاران میرو ملوک بظهور آورد که نه بر خاطری از او باری و نه در دلی از او عاری است در آبادانی کرمان سعی بلیغ مرعی داشت و غالب بلوکات را معمور نمود از جمله بلوک انار و بیاض را روی در ویرانی دید و در رشته فشار اخراج داده بتعمیر کردند و مایه آبادانی آن بلوک شد و اگر احدی از معلمان بدینداری چند معدود و بر رعیتی اجحاف نمود پس از اطلاع استرداد فرمود و لی طوایف بلوچ که گروهی صحرا گرد و بیابان نوردند و مانند تراکمه غالبا بسرقت و راهزنی متهما گاه گاهی در بلوکات نزدیک بسرحد خویش پای جسارت از حد خویش فرا پیش نهاده تطاولی میخواستند چون این معنی حقیقت شد نواب مؤیدالدوله که بتائید ربانی و نیروی سلطانی از این دست طایفه تراکمه کمتر نشمارد و دلیران سکزی را کمتر از سگ پندارد و از عفوان جوانی بتاخت و ایلغار خو کرده و بر سر بسیار سرکشان شبیخون برده خامه و نامه از کف بگذاشت و کتب و دسته عرصه بر طاق نهاد فرمانداد که از سواره و پیاده دولتی و چریک و لاتی جماعتی رزم آزمای دشمن خای رزین برآیند و در رکاب والا ظفر آسا ملازم شوند و کوس بنواخت و یشپور برکشید از کرمان بعزم تسخیر بلوچستان و تدمیر متمردان پرون شده منزل بمنزل همی قطع کرده خانها را کردن برافراخت و خانها را سر بلند ساخت بحشمت جمشید جم روی هیوم بم نهاد و بمسالت شیر دژم نرمانرم و کرماکرم بمرز نرماشیر در آمد افاغنه آن سامان سر منازعت بر کمند مطاوعتش نهادند و خدمت گزیدند بقلعه بم که بحصانت و رصانت در همه کیستی معروفست و بعلو و رفعت چون ایوان کیوان بسمت سموموصوف در آمد و لختی بتعمیر و ترصیص آن فرمانداد بفراز ارک بلندش رفعه و سعت کیستی در نظرش جا بهی شک نمود بر بلا در بقع سکون بی حجاب و حایل مشرف شد گفتی بام بم جام جم است که صورت همه عالم در او پدیدار است یا کنبد مهر مان که از قدامت بنیان بامنش تا آسکار علی الجمله بعد از ورود بم نرماشیر صلابت و مهابت سپاه کینه خواه در بلاد بلوچستان زلزله و ولوله در افکند و خوانین آن اطراف و مشاهیر آن اکناف از این عزیمت مستعد بیزمیت شدند بعد از فتح قلعه تسکن و سرباز بلوچستان بغایت شوریش کردیدند و با هم اجتماع کرده در کار خود فرو ماندند بالاخره رای زدند که تا راه سیل بندند از مشت و خارخس با پیشکشهای لایقه و هدایای رایقه و عرض نیازمندی بآستان مؤیدالدوله ملتجی شدند و قبول تکالیف شاقه کردند شفعا و وسایط نواب والا را از مقام قهر بمرتبه لطف ترغیب و بعفو و اغماض تشویق نمودن گرفتند خود از آن خلق حمید و عفو سدید بخشش و بخشایش برشقی و سعید چه عجب لاجرم سخنان امرا را بسمع قبول اصغا و از افنای جماعتی که برفع فتنه در آن فنا ملجا داشتند درگذشته بر همگی ابقا فرمود و محمد تقی خان ضابط مفهل و شهدست خان و اعظم خان ضابط قنوج و سیف الدین حکمران تکس و رشید خان و سالار مهدیخان را که از اعاظم آنان بودند بحضور خواسته بخلعت و خواسته مفتخر و معتبر ساخته رخصت انصراف داد مع هذا من باب الاحتیاط در نواحی خاک بلوچستان و سرحدات کرمسیرات کرمان قراولخانها ساخت فرمود و مستحفظ در هر یک نشاندن گرفت تا توهم تطرق آن طایفه از خاطر خایفه هم جوانان مطموس گشت و علیمدخان سرحدی متعهد شد که غالب بزرگان بلوچستان را ایل کرده بخدمت آورد و در این یورش کشکر بسیار در رکاب نواب مستطاب والا مؤیدالدوله بود اندرین ذهاب و ایاب و بیتاری بر عایا زیان و خسران روی نداد حتی هیزم تاغ و پشه مرغ که ناقابل است بزر و سیم خریداری شده تمام رعیت و قشون در مهد امن و امان غنوده باحرسندی و خوشنودی تمام و دعاگوی مستدام بازگشتند آری انگبن کرمان سلوک تواند مؤیدست و در بم و نرماشیر در رشته فشات که آبش نخوشگوار آب حیاتست احداث فرمود و چون آن نواحی کرمسیر و قابل پرورش هر کیاستست و اصلا در آن موجود نبود مقرر داشت که یکهزار اصله نارنج و نارنکی و لیمو و بلوک خیص بدانجا برده مغروسین نمودند و در چرفت باغستانی بنا نهاده که ده هزار درخت در آن کاشته آمد و بنام مبارک حضرت شاهنشاه عهد نصره الله آن را مسمی نام نهاد که همواره آباد ذکر عزیمت مقرب الخاقان مشیر الدوله بجانب شوشتر و پیدا شدن شهر کهنه شوش و سکه واسط و فرستادن بحضرت دارالخلافه سابقا مرقوم افتاد که مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مشیر الدوله از جانب کارگذاران دولت علیه عالیه شاهنشاهی بجهة تعیین و تشخیص بعضی اراضی و بقاع سرحدات مشارع فیه ایران و روم مامور بعداد شد که با لفاق وکلای ثلثه دولت روس و انکلیس و عثمانیه بجانب عربستان و شوشتر و محمره حرکت نموده قطع و فصل گفتکوی سرحدداران را کرده باشند در اوقاتیکه در شوشتر توقف داشت عریضه انفاد در بار معدلت مدار داشته تفصیلی از پیدا شدن آثار و عمارات شهر قدیم شوش که در چهار فرسنکی شوشتر واقع است معروض داشته و از سکه های قدیم که در آنجا بدست افتاده فرستاده اجمال این مقال آنکه عمارتهای وسیع رفیع عظیم قدیم از زیر خاک پیدا کرده اند که یکی از آنها دیوانخانه بارعام اردشیر دراز دست است که بهمن مشهور گشته و آنچه الان باقی است این است که آنعمارت مشتمل است بر سی و شش ستون سنکی یکپارچه و فاصله هر ستون بهفت ذرع است و چون سر ستونها شکسته و افتاده است طول آنها معین و معلوم نمیشود ولیکن قیاسا از زیر ستون و سر ستون که اکنون بصورت کوسانه مصور است معلوم میکردد که ستونها بس بلند بوده و سی و شش زیر ستون هم در برابر همین عمارت رو بشمال پیدا شده است و این عمارت در طرح و وضع بخت جمشید فارسی مشابهت تمام دارد و در بعضی ستونها بخط میخی

وکلدانی حوادث زمانرا ثبت و نگاری کرده بودند و اکثر آجرهای پخته آن که هریک بوزن شصت و هشت من این زمان می آمد بهمان خطوط منقوش بود و
برفراز عمارت سیم سکوک چند قریب بقروش رومی پیدا شد که سکه واسط و بصره و دمشق و مرو و هرات و نشابور و دارابجرد و اصطخر داشت و هریک
روی آن سکه دو دایره برآورد، و بخط کوفی در دایره وسط نقش کرده بودند که قل هوالله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد و بر گرد دایره اول منقوش
بود که محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین ولو کره المشرکون و بر دیگر روی در متن بسم الله لا اله الا الله وحده لا شریک له و در دایره حاشیه
مرقوم بود که ضرب هذا الدرهم بواسطه فی سنه خمس و مائه الحاصل واسط شهریست از بناهای حجاج در وسط کوفه و بصره و باین واسطه اش واسط خواندند
و این سکه در آن شهر در صد و پنج هجری مسکوک گردیده و اکنون یکهزار و یکصد و شصت و سه سال بر آن تاریخ گذشته عجب آنکه با وجود اینمدت آن درهم بیرنگ
و بغایت مصفا مانده بود علی الجمله از وقایع این ایام و شهور تفویض حکومت عراق بود بمقرب الخاقان میرزا یوسف مستوفی الممالک اشتیانی و لطفعلی خان
نایب اجوداباشی به نیابت او رفت و هم تفویض حکومت خوی بنواب محمد رحیم میرزا و ایالت خلخال بنواب شاهرخ میرزا و تفویض منصب امیرتومانی
بفتحعلی خان میرپنجه قراباغی **ذکر مراجعت صدر دیوان قزوینی از سفارت دولت بهیه روسیه بدارالخلافه طهران و شرفیابی**
او و صاحب منصبان روسیه بحضور شاهنشاه ایران میرزا محمد حسین قزوینی که صدر دیوان خانه عدالت بود بسفارت مخصوصه
بطرزبورغ مامور شد و یک قطعه نشان شیر و خورشید مرتبه اول سیرتبی تشریف یافت و روز هشتم ذی حجه برنس دالغورکی وزیر مختار روسیه را
ملاقات کرده او نیز دیگر روز او را بازدید نموده بالجمله در دوازدهم ذیحجه با محمود خان قراگوزلو ناپ اجوداباشی و ناپ اول سفارت و یحیی خان یاور ترجم
و میرزا بزرگ همدانی منشی سفارت راه مقصد پسرون گرفت و روز دهم دیگر بحکم حمزه میرزا جماعتی از تجار و اهالی بلد او را پذیره شدند و با جزال قونسول روسیه
نیز در بتریز ملاقات کرد پانزدهم محرم از بتریز روانه شد تا کنار رود ارس سی تن فراش و چهل غلام و دو صد سوار و هشت اسب چنیت بهمراه داشت رستم
علی خان یوزباشی بحمایت اعلام و رود او را پیش باندچون از رود ارس برآمد یکصد و پنجاه سوار قراق و یصد سرباز او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند
چهار دستگاه کالسکه و سه عراده بارکش حمل بنه او را آماده شد پنج چنیت و ده غلام و ده فراش با خود برداشت و دیگر ابزاری فرستاد در نخجوان کپیتان
وافیسر و حاکم شهر و اعیان او را استقبال نمودند و فرستاده جانشین قفقاز آمده اظهار کرد که در تمامت قفقاز مخارج سفیر داده شود و او در هر منزلی
زیاده از شبی نماند شبی که در نخجوان مهمان حاکم بود پس از نان خورش بر رسم آن سامان ناچاجامی بسلامتی شاهنشاه ایران و جامی بسلامتی امپراطور روسیه
درکشید از نخجوان با یروان شد جنرال لاروف حاکم شهر پذیره آمد و هنگام فرود آمدن از کالسکه حرمت سفیر را بازوی او بگرفت و بزیر آورد در توقف
ایروان تماشای اوچ کلیسیا رفته چون در حین مبارزت سابقه ایران و روس گروهی روسیه منهزم شده باوچ کلیسیا پناه بردند و ناپ السلطنه مغفور
متشفع بر سین خلیفه حشمت دین آنان را اقتصانی و کسری نپسندید و بعد از بستدن آلات حروب تمام روسیه را که شش هزار سرباز بودند مرخص فرمود این خلیفه
در اینوقت بشکرگذاری لثقات گذشته ناپ السلطنه پرداخته الحاصل بعد از ورود تفلیس احمدخان نوائی کارپرداز اول دولت علیه ایران تا سه فرسنگ
پذیره آمد و پرنس بهیدوف ناپ جانشین پرنس وارنصوف جمعی را با کالسکه خاص جانشین فرستاده با سفیر سوار شده بشهر در آمد و قبل از ورود او فرباطور حاکم
شهر و لیلی صاحب کارگذار امور خارجه قفقاز در منزل سفیر جای کرده بودند و در آن منزل آئینها و شمعدانهای مطلا و دیگر آلات زرین و سیمین نهاده بودند
و چون جانشین بمحاربه لگزیه رفته بود ناپ او خواهش مند شد که سفیر بدیدار او بسفت کنند و چون جانشین در رسد تبلانی و مکافات در دیدن سفیر سبقت
جوید لاجرم چنین کردند و سیم روز جانشین از محاربه طایفه لگزیه باز گردید هم در آنروز بحکم آنکه قادم بود بالیلی صاحب بمنزل سفیر مخصوص آمد و در شب
سفیر بازدید او رفت پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاه با شوکت و فر در رسید سفیر مخصوص جشنی دلکش برآراست آنگاه از
تفلیس راه بطرزبورغ برگرفت و پانزده سوار قراق با او برفتند و از منازل و اراضی قاضی پک و لارس از بیم جماعت لگزیه بازحمتی تمام عبور
کردند تا شهر طول و از آنجا تا کنار رستقو یراندند و سفیر مخصوص در باغ امپراطور فرود شد دیگر روز ارباب استقبال رسیدند و کالسکه دولتی پیش کشیدند
و بتعه سفارتر اکالسکه های جداگانه پیاده رفتند و هرکه را پایه فرومایه تر بود از پیش سوار کرده روانه داشتند و کالسکه سفیر مخصوص را در دنبال دیگران براندند
زن و مرد اهل شهر پذیره شدند و در خانه بیکلر بیکی مستقر فرود آمدند بعد از ملاقات او راه بطرزبورغ برگرفت و پس از طی مسافت قرار تشریفات بار یافتن
سفیر مخصوص ایران از بحضور امپراطور دادند و برحسب مقرر ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص و بتعه سفارتر السرای پادشاهی طلب نمود و کالسکه چهار اسبه
آورده مترجم و زارت دول خارجه و مهماندار رود و تن از اهل دفتر خانه تشریفات جای کردند و دو تن شاطر پادشاهی پیاده و دو تن چاپار سواره حاضر شدند

وکالسکه شش اسبه پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کردند و چهار تن از چاکران امپراطور از چپ و راست کالسکه بر میشدند و یکتن از ناپسان امپراطور آخور از پیش روی کالسکه همیرفت و دیگر کالسکه چهار اسبه از برای محمود خان ناپ اول سفارت و یحیی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کردند و سه تن چاپار پادشاهی از قفای کالسکه تبعه سفارت میرفتند و چون سفیر مخصوص بعمارت پادشاهی داخل شد یکتن میشخدمت از پیش روی او دلیل بود و در مشکوی اهل طرب اشیک آقاسی باشی و سرایدار باشی او را پذیره شدند و از آنجا اشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را بامترجم و وزارت دول خارجه بحضرت امپراطور بردند و سیناوین وزیر دول خارجه نیز حاضر بود و نامه شاهنشاه ایران را از دست امپراطور بگرفت و بعد از انجام امر سفیر مخصوص اشیک آقاسی باشی تبعه سفارت را یکیک در خدمت امپراطور معرفی همیکرد آنگاه از نزد امپراطور باز گشته بهمان قانون تقدیم خدمت امپراطریس نمود و از آنجا بحضور ولیعهد دولت روسیه از آنجا بدیدن برادران و ولیعهد رفته مراجعت نمود و سفیر مخصوص در حضرت امپراطور و اتحاد دولتین سخنان نیکو عرضه کرد و گاه مراجعه ایران غراف نسلرود وزیر اعظم را از مکنون خاطر آگهی داد چون در اینوقت امپراطور در بطرهوف جای داشت وزیر اعظم صورت حال را معروض داشت و امپراطور روز پست و نهم ذیقعده سفیر مخصوص را طلب کرده با نشاق جنران و میزان و مهماندار و میرزا بزرگ و موسیو داود خان مترجم اول دولت یکشی تنجار نشسته بحضرت امپراطور شتافت و جواب نامه شاهنشاه ایران را بکمال مهربانی باز داد و سفیر و تبعه را رخصت داده یک قطعه نشان مرصع بالماس و یکرشته حمایل خاص برای سفیر مخصوص از جانب امپراطور غراف نسلرود وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی انفیه مرصع بالماس و یکرشته حمایل خاص از جانب سیناوین وزیر دول خارجه برای ناپ اول و دو قطعه نشان مرصع برای داود خان و یحیی خان و یک حلقه انگشتری زمرد که بالماس مرصع بافته بود برای میرزا بزرگ و پنج دستگاه ساعت قاب طلا بازنجیر زرین و پنج دستگاه ساعت قاب نقره بازنجیر زرعطای تبعه دولت افتاد و سفیر مخصوص غره ذیحجه از بطرهوف بپطرزبورغ مراجعت کرد و در ثانی ذیحجه متصل ایران شد بهمان قانون که رفته بود طی مسافت کرده راه دار بخلافه کرفته روز یکشنبه غره ربیع الثانی وارد شهر شد جمعی از دیسران بپذیره او مامور شدند چون نزدیک طوف صاحب دوتن دیکر از رکسیه نیز باوی بودند غراف صاحب و صاحب منصبان رومیه را استقبال نمودند و بعد از ورود شرفیاب حضور شاهنشاه شدند **ذکر میلاد با اسعاد شاهزاده معظم نواب سلطان معین الدین میرزا و تفویض خدمت للّه کی و سرّیت او مدالله فی عمره و من علینا باعلاء امره نواب ساسان میرزا بن شاهزاده بهاء الدوله بهمن میرزا** از جمله الطاف کامله حضرت ربانی که در این ایام بظهور رسید ولادت کثیر السعادة در درج شرافت و رخشان اختر برج خلافت شاهزاده بجنب الطرفین سلطان معین الدین میرزا بود که از بطن پاک آسیه روزکار و بلقیس عهد صبیه مرضیه نواب شاهزاده آزاده سیف الله میرزا برادر کهتر نواب شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله بن خاقان صاحبقران نور الله مضجعه بتاریخ روز یکشنبه هفدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۶ چهار ساعت پیش از غروب آفتاب قدم مبارک در عرصه وجود و شهود نهاده بود و در شب پنجشنبه پنجم جمادی الاول جشنی ملوکانه برپای کردند و اسباب عیش و طرب و چراغان و رود و سرود مهیا شد و در ساعت سعد نام مبارک شاهزاده معین الدین میرزا آمد دیکر روز میدان سلام عام را آسته و پیراسته کردند مانند ایام اعیاد عظما و کبرا با لباسهای فاخره و حریرهای زاهره صف اندر صف در حضور بایستادند و عیشی مهنا آغاز کردند و چون پنجاه گذشت بحکم حضرت شاهنشاه ایران جناب نظام الملک نایب صدارت کبری بوزارت و لیعهد اختصاص یافت و نواب ساسان میرزا لله کردید و از بدایع واقعات اینکه حضرت شاهنشاه ایران که قلب منیرش خانه یزدان و آئینه ضمیرش مظهر تجلیات سبحان است شبی در عالم واقعه چنان ملهم شد که ابراهیم خان حاکم جوین را بار عایای آنولایت رفتاری بظلم و اجحاف علی الصباح بتحقیق این رؤیا مبادرت رفت و پرسش افتاد معلوم شد که اغلب ساکنین آنجا ساداته صحیح النسب اند و حاکم را با ایشان رفتاری نزاوار مینست لهذا حکم بعزل ابراهیم خان رفته و علی خان قیاط بحکومت جوین مامور شد و بر جراحات قلوب برایا و رعایا مراهم مراحم برنهاد هم از واقعات این ایام فوت فضل الله خان میرپنجه در فارس بوده و بعد از اطلاع امنای دولت لطفعلی خان سهرنک و فتحعلی خان پسر انش را تشریف و منشور مخلع و مسرور داشتند و باستدعای مقرب الخاقان محمد خان سپکلر بیکی محمد باقر خان پسرش سرهنکی فوج ششم تبریز منصوب شد **ذکر بعضی واقعات خراسان و هرات و مامور شدن علیقلی خان افشار میرپنجه با افواج نظام از دار الخلافه بخدمت حسام السلطنه** مملکت خراسان فی المثل بمثابه دریائی است طوفان زای که در هر کنارش زوارق وجود کروهی شکسته یا بحری مواج که چون بتموج در آید موجی فرو نشسته موجی دیکر برخیزد چه محل و مکان طوایف مختلفه است که هر یک بسر افرازی و کردن کشی خو کرده اند در این اوقات چهار کس از تراکمه مروی بعزم سرقت و ناجوانمردی بتربت شیخ جام آمدند جامیان آنها را اسیر کرده بخدمت نواب حسام السلطنه آوردند و جام جسم ایشان را بناوجان خالی کردید معقول شد

مرویان بنشیاد بر لجاج نهادند و بتاخت و تاراج اطراف ایلغار کردند محمد شیخ مروی با شصد سوار تراکمه از سراهه کوهستان هرات عبور کرده قراولان ازبک آگاه نشدند ناگاه بغور قان پنج فرسنگی شهر مشهد رسیده سیصد کوسفند تیمور یراکشته و ششصد اسیر کرفته و یکهزار کوسفند را رانده راه سراهه برکرفته بسرعت هرچه تمامتر نواب حسام السلطنه چون این خبر شنیدند فی الفور با غلامان ابو الجمعی علیقلی خان یوزباشی و سواره محمد رضا خان تیموری و عباسقلی خان میرپنجه کرد برنشسته دنبال ایشان کرفت پس از یکشبانه روز تاخت اثری از ایشان بظهور نیامده ناچار مراجعت کردند و چون ظهیر الدوله یار محمد خان حکمران هرات بدین دولت خداداد خدمتها کرده بود و موجب مرحمتها کردیده پسرش صید محمد خان حاکم هرات نیز در هرات باسم مبارک سکه زده با فرستاده و عریضه خود بدار الخلافه رسال داشت و مورد التفات شده بواسطه مخالفت هراتی با صید محمد خان افاغنه قندهار طمع در هرات کردند و محمد ولیخان قندهاری و خوشدل خان و غلام محی الدین پسران کهندل خان با جمعی از معارف و هزار سوار و هزار پیاده و هفت عراده توپ و یک لوله زنبورک بحکم پدر بفراه آمدند و فراه را متصرف شدند و محمد صدیق خان فرزند اکبر زرل خان سردار قندهار نیز با جمعیتی و توپخانه کافی و وافی باسفزار عزیمت کرد و کهندل خان نیز بخاک هرات رسید و احتلافی تمام در امور ایلات آنولایت روی داده سواران افغان بتاخت و تاراج مشغول شدند پانصد سوار بتاخت اطراف خراسان آمدند و هفتاد نفر اغار یتده سیصد تن از رجال و نسوان اسیر کرفته بردند و اطفال رضیع و خورد سال را در صحرا بکشتند و راه مقصد برکرفتند و مقارن این اتفاقات که سواران تراکمه افاغنه و پراکنده بودند و در هر کوشه و دشته بودند از جمله جماعتی از زایرین مشهد مقدس رضوی مراجعت بعراق میکردند و هفت سوار از تفنکداران شاهنشاه ایران مصطفی قلیخان مقدم و عیسی بیک شقاقی و عیسی بیک مرندی و آقا بیک و فرج بیک و شاه پلنک بیک و رضا قلی بیک با ایشان بودند سیصد سوار ترکمان بایشان دوچار شدند و قصد اسر و زوار کردند مصطفی قلیخان اسب بر جهاند و از چپ و راست بر ایشان حمله برد و در هر حمله تفنکی بزد و مرکب و رکبی از تراکمه بیفکند شش تن دیکر نیز باوی موافقت کردند و بمحاربت و مضاربت در آمدند چند تن را بکشتند سواران تراکمه هزیمت یافتند و آنان با قوافل سالما غانما بعراق عزیمت کردند همچنین بعد از آمدن سامخان ایلخانی بدار الخلافه کروهی از تراکمه قصد جنوشان و غارت آن سامان کردند یزدان ویردی خان برادر سامخان با جماعتی از سواران خود بایشان در اوبخت و چهل سوار آنانرا اسیر کرد و بقتل در آورد و محمد رحیم خان حاکم نربجز با تراکمه تکه جنک سخت کرده سرو دیل بسیار کرفته بدار الخلافه کسیل داشت و چهل سوار ترکمان به پاچمند آمده چهار تن را اسیر کردند در همکام مراجعت محمد رحیم خان راه نربجز در ایشان بربسته سی تن از آنان اسیر کرده اسیران شیعی را بار پس کرفته آزاد نمود و یکهزار سوار ترکمان بغارت شاهرود آمدند فراسیاب خان نزدینی بجد ولیخان پکلر بیکی استراباد خبر فرستاده او نیز سوار انرا بمحاربه ایشان مامور داشت بالاتفاق در حدود کرکان ترکمانرا هزیمت داده پراکنده ساختند و در بلده تربت جام رسم شده که زنان در روز عید صیام با طرب و سرور بمسجد نورفته شبانکاه بخانها باز کردند در این روز سکنه قلعه نرق نیم فرسنک راه طی کرده بدان مسجد در شدند و از اتفاقات چهل و شش سوار ترکمان خالی و تکه طرن که باشارت خان خیوق بتاخت آمده بودند در رسیدند و سی تن زنان را اسیر کرده عزم مراجعت کردند کریمداد خان هزاره بعد از اطلاع فور اسواران خود را برداشته پانزده فرسنک از قشای تراکمه ایلغار کرده تا در ایشان رسیده بعد از محاربه چهل و شش سوار را اسیر کرده بازنان ماسوره در دوازدهم شوال بمشهد مقدس در آورد و نسوانرا بقلعه نرق فرستادند چون نواب حسام الدوله از این اتفاقات مستحضر شد اسکندر خان بن حسین پاشا خان مراغه را با عباسقلی خان دره کزی و یکهزار سوار و هزار سرباز و دو عراده توپ بدربند مزدوران مامور داشت تا هشت برج محکم برآورند و پنجهزار رزع دیوار استوار کشیدند و یکصد و پنجاه شمخالچی بجراست کذاشتند و از آنجا باباق در بند رفته چهار برج فراخشید و شش هزار رزع دیوار محکم بساختند و صد و پنجاه شمخالچی در آنجا کذاشتند و در قراولخانه میدان نیز برجی محکم زده و ده تفنکچی دلیر نشانیده راه تراکمه را بستند

که از طهران بمشهد بود

چون میرزا رفیع خان فرکی در قلعه فرک و طبس از توابع قاینات سرکشی میکرد نواب حسام السلطنه پاشا خان سرتیپ مکریرا با دو فوج سمنانی و دو امغانی و چهار توپ و امیر اسد الله خان قاینی را بکوشمال او مامور داشت پس از محاصره فرک و مبارزت طرفین و جلادت افواج در یکساعت آن قلعه متین را که سه حصن حصین در یکدیکر داشت متصرف شدند و ساخلو کذاشتند و میرزا رفیع خان فرار کرده بهرات رفته صید محمد خان حاکم هرات را شفیع ساخته و بتوسط او بمقرب الخاقان سام خان ایلخانی خراسان ملتجی شده بشفاعت او نواب والا از قتل میرزای فرکی درکذشته او را بدرکاه طلب نموده قلعه را بتصرف ساخلو دیوانی دادند و شرح حال بدار الخلافه معروض افتاد پاشا خان و امیر اسد الله خان و علیقلی خان سرتیپ امغانی و سایر صاحب منصبان بنشان و خلعت پادشاهی معزز شدند و قلعه کریک و طاقان زقلاع قاینات را نیز بتصرف در آورده بامیر قاین سپرد

علی الجمله چون امنای دولت از اختلال حال رعایای خراسان و آشوب هرات و مرو اطلاع حاصل کرده بودند صلاح چنان دانستند که سپاهی جرار

باحسانات خصوصی دلیر بیگ مخاطب بنواب حسام السلطنه روانه دارند و این خدمت بعهدهٔ مقرب الخاقان علیقلی خان میرپنجهٔ افشار ارومی مقرر شد و چهاردهم رمضان روانه شد فوج چهارم تبریز و فوج جدید قلعه و فوج زرند محمد مراد خان پیات و دو فوج قدیم و جدید قزوین جمعاً و شدند و در غرهٔ ذی قعدهٔ الحرام وارد ارض اقدس مشهد مقدس گردیده و اردوی خود را در خارج شهر در حوالی دروازه سراب برپای داشت و باشظام امورات پرداخت و جماعتی از بزرگان اهل نظام که حسب الامر اعلی متابعت او مامور شده بودند بموافقت وی در خارج شهر و حوالی دروازه سراب اردو را متحد کردند و خیام و خرگاه برافراختند و از آنجمله بود عسکر خان بن مظفعلی خان افشار قاسملو سرتیپ و نبی عم علیقلی خان میرپنجه و دیگری فوج جدید مراغه جمعی اسکندر خان بن حسین پاشا خان بن احمد خان سپکلر یکی مراغه و یکهزار سوار جرار خراسانی و خمسه پیش تاز این پیادگان دلیر که در رزمها آزموده و در بزدها استوده بودند و یکهزار سواره جمعی مذر قلیخان مافی برادر فتح الله خان سرکرده این ایل جلیل و چهار عراده توپ عفریت شکل مالک فعل که جز بدشمن سوزی و آتش افروزی بخولی معتاد نگشته بودند علی الجمله چون میرپنجه بعزم سفر از خارج شهر بماند و بحکم امنای دولت ابد مدت نواب حسام السلطنه باستعداد یورش سرخس و اشظام امورات آن صفحات همپرداخت و آوازهٔ تاخت سرخس و یغمای مرو و خیوه مشتهر ساخت و بهر سوی گفتگوی رفت بزرگان سرخس و اخال که چندین هوان و نکال از متجددهٔ قزلباشیه ایران دیده بودند و شهر خود را از یورش سپاهیان این دولت مکرر ویران مجلسها برآراستند و کنکاها کردند و چنان صلاح دیدند که فرستاده فرستند و نوشته نویسند و راه این سیل منحدر را از مواطن و مکامن خود باز گردانند لهذا بمشورت یکدیگر اراضی خانزاباد و یست نفر از کدخدایان بمشهد فرستادند و در کارها قراری مجدد دادند و براین مقرر شد که پیوسته پنجاه کس از کدخدایان سرخس بر سبیل ملازمت در رکاب ظفر انتساب حسام السلطنه قاصب الله حسابه ملتزم باشند و یکصد سوار بنام غلام قراول مواظب شهر شوند و یکصد دیگر در خارج محافظ معابر کردند و در حدود آق دربند تحفظ وارد و صادر نمایند و براین قرار اسبان خاصه سوار از بوسمت داغ معینه موسم نموده نگاردادند و مقارن این حالات معلوم افتاد که محمد امین خان خیوقی که خود را اخوارزمشاهی خواند با چندین هزار سوار ترکمان و اوزبک و چندین عراده توپ از دارالملک خیوق حرکت کرده بهزار اسب در آمده و از معابر دور گذشته بطرف گذار کرده راه سرخس برداشته قصد مرو دارد ذکر ورود درحمان ویردی پسر عبدالرحمان خلیفه مروزی بمشهد مقدس و وصول عرائض اکابر مرو و اظهار اطاعت و عبودیت بدولت علیه ایران و استدعای تعیین حاکم مرو از اقلیم چهارم و در سه فرسنگی چون واقع است باره قدیمش از بناهای طهمورث دیوبند پنجهٔ کیومرث پادشاه ایران بوده و بعد از ویرانی اسکندر تعمیر نموده شهری موسوم بمرو جالوسی بنا نهاده که بمرو معروف شد سلطان ملکشاه سلجوقی باره تازه بر آن شهر کشید و چون سلطان را شاه جهان میخوانند آن شهر را منسوب بوی داشته بمرو شاهجهان موسوم کردند و بین العوام بمرو شاهیجان مشهور شد در فتنهٔ مغول خراب شد شاهرخ میرزای کورکانی آباد کرد همواره با سلاطین ایران بود در هنگام دولت طایفهٔ تراکمهٔ قونیلو اوزبکیه بر آن مسلط شدند شاه اسمعیل صفوی خروج کرده محمد خان شیبانی را در خارج مرو بکشت و بلخ را نیز تصرف کرد وقتی نور محمد خان اوزبک مرو را تصرف کرفت شاه عباس صفوی استرداد فرمود و از خواتین عهد پسر بکتاش خان استاجلو را بحکومت بنشاندند و نور محمد اوزبک را کرفته بایران آورده در فارس بتوطن و مواجب میداد تا بمرد و در سال یکهزار و یازده عزیمت مسخر ماوراالنهر فرمود و در این سال حسین خان شاملو حاکم هرات و بکتاش خان حاکم مرو و محراب خان قاجار حکمران خاف و باخرز و فراه بودند و در رکاب الثرام داشتند و از خود مفتوح شد و محراب خان حکومت خراسان یافت و غالب اوقات در دولت صفویه هرات و بلخ و مرو و سرخس و خوارزم و قندهار و بست و زمین داور و سیستان ضمیمهٔ بلاد ایران بود تا در اواخر ایام زندیه که خوانین نادان بودند ولایت خراسان مرکز ملوک طوایف شد و بکجان امیر بخارا پسر امعلی خان قاجار غازالدینلو حاکم مرو را بدست آورده بکشت و بند مرو را خراب کرد و پسرش حاجی محمد حسین خانزا بخارا برد و مهدیخان برادرش بکابل رفت تا در سال یکهزار و دویست و ده که شهریار غیور و دارای منصور پادشاه کیتی ستان حضرت سلطان آقا محمد خان سعید شهید خراسانرا مفتوح قصد استرداد بلخ و مرو و هرات و قندهار کرد بکجان مرو را خالی کرده ببخارا رفت و حسن خان قراکوزلو طلب بلخ نزد شاه زمان بن تیمور شاه افغان مامور شد و اسمعیل خان مکری بکابل رفته شاه زمان و شاه محمود عریضه نگاشته در ردولایات ضمیمهٔ ایران طریق اقبال سپردند و خاقان کیتی ستان بواسطهٔ عزیمت روسیه بیلاد آذربایجان از خراسان معاودت فرمود و در آن ازمنه شهادت یافت و در عهد خواقین قاجاریه نیز غالبا مطاوعت داشتند چنانکه مرقوم افتاده که نواب شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان با سی هزار کس بر روفته دو سه هزار کس کشته و مهدیخان سر از ترکه کرفته چهار هزار خانوار مرو را بمشهد آورده حکومت مرو را بمجد کریم خان برادر حاجی محمد حسین خان مروی داده مراجعت بمشهد مقدس نمود و در این ایام

الله قلیخان خوارزمی بلطایف الحیل وعده وعید نیاز محمدبای رابمرو فرستاده که مرو را متصرف شود بتحریک امیر بخارا و سوء سلوک او مردمان او رامکشته
خلیفه عبدالرحمن را بحکومت برگزیدند هرساله خوانین جیوق بنا بر عداوت سابقه برسر مرو میرفتند و حاصل و زراعات آنرا بزیان می آوردند و باز میگشتند
ومحمد امین خان نیز بدان سنت رفتار مینمود در این اوقات نیز عزیمت یورش مرو نمود اهالی مرو بستوه آمدند و در شب عید سعید سنه اود بیل بکهزار
دویست شصت نه رحمان ویردی پسر خلیفه عبدالرحمن مروی که در معنی حاکم ایشان بود از جانب پدر بمشهد مقدس آمده عریضه آورده بتوسط نواب
حسام السلطنه بامنای دولت ابد مدت رسید معروض اینکه مرو شاهجهان همواره از اجزای ولایت ایران و از جانب سلاطین ایام حکومت این شهر
پیوسته با امیری بوده چون ما از غایت نادانی بخود سری افتادیم دولت علیه ایران بما اعتنائی نفرمود و حکام خوارزم و بخارا مدعی حکمرانی شدند
وهمه روزه هریک برما دست ظلم و تعدی گشایند چون تا اکنون ایام فرصت بود ما بعسرت گذرانیدیم اکنون برما محقق شده که بی اعانت دولتی
بزرگ و بی حمایت پادشاهی ستر ک معیشت و زندگانی نتوانیم کرد استدعا آنکه بامنای دولت شرح پریشانحالی ما را معروض دارید و حاکمی در شهر
مرو بگذارید و ما را بدو بسپارید که دست تعدی خوارزمی از ما کوتاه شود لهذا بر حسب امر حضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه مقرر شد که عباسقلی خان
سپکلر پسکی دره جزی بحکومت مرو رود خان مشار الیه یکصد و پنجاه سوار برداشته روانه مرو گردید و اردشده بنظم و نسق امورات رعیتی و ولایتی تراکمه
مرو اهتمام نمود و طبقات متوطنین آنولایت را علی اختلاف درجاتهم مطمئن خاطر و مرفه بحال کرد چنانکه واقعات آن در مقام خود ارقام خواهد یافت
هم در این اوقات محمد کریم میرزا از جانب علی خان حاکم سیستان بحسام السلطنه عریضه آورد که چون مملکت سیستان از جمله ممالک محروسه ایران
بوده و هست استدعا داریم که لشکر و کشور این صفحات در ظل لوای نصرت التوای شاهنشاه ایران که نشان شیر و خورشید است سرافتخار برافرازند
و برامثال و اقران بنا زند اگر باین سعادت فایز شویم تعهد میکنیم و پیمان می نهیم که کاروانیان را از هفتاد و دو طریق مخوف که معبر اشرار بلوچستان است
حافظ و حارس باشیم بنا علیه بشفاعت حسام السلطنه از جانب اولیای دولت ابد مدت پرق خاص شیر و خورشید علامت دولت علیه ایران
چنانکه مؤلف گفته شیر و شمشیر و شید و تاج کیان شد نشان شهنشه ایران بافتخار اهالی سیستان مرحمت شد و امیر علیخان قاینی و حسین خان
جلیلوند آن رایت نصرت آیت را بسیستان حمل کرده و علی خان با ادبی که در خور شان آن نشان بود باستقبال آمده آن پرق را بر فراز قلعه سه کوهه
که خانه خاص اوست و از معظم قلاع سیستان است نصب کرده پسر خود را با پسران دوست محمد خان سیستانی و ابراهیم خان با امیر علمخان همراه و روانه
مشهد مقدس نمود که ملازم خدمت و کرو کان دولت باشند حسب الامر کارگذاران دولت ابد مدت محمد حسن خان پسر سردار علیخان سیستانی و شاه
پسند خان و میر کمال خان باستان همایون شاهنشاهی آمدند و مورد الطاف و اکرام و خلعت و انعام شدند و رخصت یافتند ذکر واقعات

هرات و رفتن سامخان ایلخانی بمعاونت سید محمد خان حاکم هرات و مراجعت سردار کهندل خان بقندهار

سابقا معروض افتاد که چون ظهیر الدوله یار محمد خان حکمران هرات در گذشت بحکم حضرت شهریاری سید محمد خان ولدش حکومت هرات یافت
و چون جمعی بوی راضی نبودند و بیرادر کهترش رغبتی و اعتمادی داشتند به پیام و نامه کهندل خان سردار قندهار را بتسخیر هرات دعوت کردند و وی
بنحوی که ذکر شد با حتشادی تمام آمده فراه و سبزوار را تصرف کرده و ساغلو در آنجا گذاشته بر سر هرات آمده در دو فرسنگی نزول کزیده چون امنای
دولت علیه ایران دام الله تشیدهم وصان عن الشقوق عدیدهم از فرط پیش بینی حکم فرموده بودند که نواب حسام السلطنه هرگاه مستحضر گردد که
از قندهاری یا کابلی سپاهی بتصرف هرات که از جمله ممالک محروسه ایران است پیایند بی استیذان از کارگذاران دولت جمعیتی مستعد بمحافظت
هرات و مدافعه عصات مامور دارند لهذا چون عزیمت قندهاری بتصرف هرات محقق افتاد نواب والا مقرب الخاقان سامخان ایلخانی خراسانرا
با هفتصد سوار جرار بجارست هرات روانه فرمود و عباسقلی خان میرپنجه را با سه فوج خراسانی و شش عراده توپ و یکهزار سوار جلادت شعار بسرحد خراسان
و هرات مامور داشت که منتظر حکم ثانی باشد چون ایلخانی مقارن قرب وصول سردار قندهار بهرات رسید خیالات فاغنه در مخالفت با سید محمد خان
و موافقت با کهندل خان احتلال و اختلاف تمام یافت و از تقویت او دو تخلیه هرات قاصر و عاجز ماندند و سردار قندهار بحاصره حصار آمد و سواران
ایلخانی و هراتی بجاریه پیرون شدند و دستبردی تمام نمودند همه روزه از جانبین مبادرت بمبارزت میرفت و جمعی کثیر مقتول می شدند چون سامخان
ایلخانی چنان دید بمیرپنجه عباسقلی خان نامه کرد که یکمنزل پیشتر آید مشار الیه پیکفرسنگی غوریان توجه کرد و عزیمت هرات تصمیم یافت جاسوس سردار
قندهار از حرکت اردوی میرپنجه بوی آگاهی داد کهندل خان دانست که هرات در سلک ممالک محروسه انسلاک و انخراط دارد و نتوان در آن بهواوهوس

ذکر خروج خوارنج بیات با احداث آن قضیه

تصرفی کردیم شبی مضطرب پنجر اثقال و احمال اردو را بخشیدند بجده عاده توپ خود را برداشته از ظاهر هرات کوچ داده روی بعقبه بارهنا دیر پنجه نیز بمحل خود عود کرد و ایلخانی ماهی چند در هرات بیهبود و کار صید محمد خانرا منظم همیکرد پس برادر صید محمد خان محمد صدیق خانرا بارو سای فاغنه برداشته بارض اقدس اورده روانه دارالخلافه شدند و در پانزدهم شهر صفر وارد گشتند و در نوزدهم بخدمت صدر اعظم ایران رفتند و پس از روزی چند باستان بوسی شاهنشاه عهد سعادت یافتند عریضه صید محمد خان و بسته های شال کشمیری و صرهای زر و سیم که بنام نامی شاهنشاه ایران در دارالضرب هرات سکه یافته بود بگذرانیدند و در اواخر شهر ربیع الثانی رخصت انصراف یافتند و محمد صدیق خان و امیر خان و سردار صالح خان و پیر محمد خان و خوشدل خان و دلاور خان و فیض محمد خان و لشکری خان و سلیمانخان و عیسی خان و زینل خان و سرفراز خان و امیر خان و سردار تاج خان و امیر اخور و میرزا عبد الله منشی و ملا عبد الله مفتی و ده تن دیگر از آنان بخلاع فاخره مفتخر شدند و در ایام توقف دارالخلافه جناب نظام الملک و سی کس دیگر از امرای حضرت و عظام دولت هر شبی آنانرا بخوان ضیافت دعوت کردند و پس روانه هرات داشتند و در این ایام امور خارج و داخل خراسان انتظام کامل گرفته تمام ترکمانان اخال و سرخس و مرو و هرات راه خدمتگذاری می سپردند الا ترکمه خوارزم و طرن که باغوای خان خیوق و اغوای میرزا احمد خان جمشیدی سر از راه پای از اندازه کلیم خویش بیرون مینهادند و بجزای اعمال سیئه خود میرسیدند چنانکه در مقام مناسب بتفصیل این اجمال مرقوم خواهد افتاد چون واقعات سرحدات خراسانرا با یکدیگر ارتباطی بود لختی ازان ترقیم یافت که سلسله کلام را گسیختگی نباشد اکنون بذکر بعضی از حوادث بلاد ایران و وقایع طهران که هم در شهور سال یکهزار و دویست و شصت و هشت اتفاق افتاده می پردازد اگرچه ارادت کیشانرا طاقت تذکر این حادثه کبری و قدرت تجدد اینواقعه عظمی نیست لیکن در نگارش آن حکمتهای پنهانی و قدرتهای یزدانی بظهور خواهد آمد ذکر بروز و ظهور حادثه آسمانی و خروج اشرار طایفه ضاله موسوم ببابیه در دارالخلافه طهران و قصد اعدام وجود مبارک اعلیحضرت سلطان السلاطین ناصر الحق و الحقیقه والدین ناصر الدین پادشاه قاجار اطال الله فی الملک بقاءه و جعل العدل من الحوادث وقائه

برعارفان معارف پیشه و واقفان مواقف آفرینش واضح و لایح است که در سوابق ازمنه ایام و سوالف شهور و اعوام از سلسله زنادقه مزدکیه و ملاحده الموتیه و طبیعیه نقطویه و غیرهم لاعافهم الله چه فتنهای عظیم برخواسته و از روزنه و قرامطه و وهابیه لااصلحهم الله چه فسادهای بزرگ بظهور آمده چه این طایفه پیدین بمصالح اوقات و نقاوت ازمنه هر وقتی باسمای متجدده موسوم و بالقاب متعدده ملقب گشته اند و در اصل و ملت مفسد دینا طلب بوده اند چنانکه طایفه ملاحده صباحیه در زمان خلفای سابقه سفاحیه و ملوک لاحقه در اصفهان راشد عباسی را بکشتند و نظام الملک طوسی را در حدود نهاوند بکار در زدند هم در زمان صفویه طبقه اباحیه نقطویه چه دعوتها آراستند و چه بدعتها خواستند و بس سادات عالیدرجات که بوساوس نفسانی و هواجس شیطانی خود را مهدی موعود خواندند و بنبوت دعوی نمودند و در اخبار است که چندین کذاب مرتاب قبل از ظهور حضرت حجة القائم عجل الله فرجه بر معارج دعوی عروج کرینند و بر اعاظم ملوک عهد خروج نمایند آخر الامر بقوت حقیقی صاحب الامر دجال وار در چاه ادبار و بوار متواری گردند و نزد محققین بتحقیق پیوسته که هر سلطان والامقام از سلاطین اسلام که همت او بر تمکین دعایم شریعت منوره و ارادت او بر تمهید عزایم طریقت مطهره و اجتماع امت صالحه و اتفاق فئه ناجیه مصروف و موقوف است ارباب کفر و اختراع و ضلالت و اصحاب بغی و ابتداع و جهالت در عهد مملکت او بیشتر از پیشتر بظهور آیند و بغلبه ظلمت کفر الحادی نور مستوی الظهور ذات بابرکات او بپوشیدن خواهند چه پیداست که حق و باطل ضدان لایجتمعانند و نور و ظلمت نقیضان لایتحدان و از بدو ایجاد و ابداع صنایع جواهر ارواح خلایق متخالف و طواهر اشباح مردمان مقاوت و بیشتر عوام الناس مانند نساس بشرارت مجبولند و بحماقت مفطور و از مراتب مردمیت و انسانیت دور و از نادانی بطمع اجتلاب منافع شهوانی جان خود را در کام نهنگ فنا اندازند و بتصور اجتذاب مطاعم حیوانی تن خود را طعمه ضرغام اجل سازند در این عهد و ایام سعادت فرجام که شاهنشاه اسلام پناه حقایق آگاه زینت تخت و زیور دیهیم افزوده همواره بنشر احکام معدلت و مثقذ ارقام مکرمت و تقویت ارباب علم و صلاح و ترتیب اصحاب فوز و فلاح همت والا نهمت می گماشته و بیخ بدعت بر می کنده و تخم رافت میکاشته بانتشار لطف علمای عهد را کثرهم الله بتکثیر مسخواسته و باندازه قهر جهلای قوم را مرهم الله تدمیر میکرده باشاعه خیرات و افاضه مبرات استمام مینموده شریعت را شعار پیکر سلطنت و طریقت را دثار شخص مملکت میباشته مقصدی چه بسیار امور بر و خیر گردیده و چه بقاع و مراقد اموات سادات بنی فاطمه که بتعمیر و تشیید و ترصین و تجدید فرموده چنانکه ایام ولادت کثیر السعادت حضرت رسول و جناب زوج بتول صلوات الله علیهما را از اعاظم و اماجد ایام و اعیاد مقرر داشته و باحترام و تکریم آن

جلد هشتم — قصه حلیه ملا اعلیه با بخت شاهی — روضة الصفا ناصری

مبلغی خطیر مبذول نموده و پیوسته در فکر آسایش و فراغت حال و مال رعایا و برایا و آبادی بلاد و بقاع ممالک محروسه اهتمام تمام بظهور می آورده ای عجب که را گمان بود که در همه کیستی آن ذات مستجمع الحسنات را دشمنی و بدخواهی امکان تصور باشد و بناگاه امری غریب از مکمن قضا صورت بست که ابدا متصور نبود تفصیل این اجمال اینکه سابقا در ضمن وقایعات اعوام و شهور در باب دعاوی همایونی باب کذاب مصروع مجهول و آن آیات بی قاعده موضوع مجعول و خروج پیروان و قبح سفیه او در مازندران و زنجان و نیریز و قتل او بعثوی علمای اسلام در شهر تبریز و تصدیق علما در اساطیر سطور مکاتیب بی ترتیب او و ارتداد مریدان غرازیل و اثبات اباطیل اقاویل آن مخاذیل لعنهم الله و خذلهم الله شرحی مبسوط بالی آلایش عرض بقلم صداقت رقم در این کتاب مستطاب مرقوم افتاد اکنون آنچه که این طبقه فسقه نیز مانند ملاحده رودبار و اباحیه الموت باغوای نفس و ابلیس و در لباس تلبیس و تدلیس داعیه و اهلیه ملک ستانی و کامرانی داشتند چون رؤس منحوس رؤسای ایشان بشمشیر سیاست و صمصام ریاست از پای در آمد خناسی دیگر بدعوی خلافت ابلیس گذشته سر از جیب سفاهت و گریبان بلاهت بر میزد و بر صدور ناس و سواس می افکند و باجماع اتباع و اشیاع مقتدیان بی اهتداء سخن از نسخ و شاسخ می گفت جماعتی از مقتفیان آن طایفه بدعاقبت عاقبهم الله در ایمدت در زوایای خفایا اتفاق کرده مقرر داشتند که اقفای طریقه غیر انیقه فدائیه گزیده در لباس رعیتی و ژنده خریده بهانه اظهار تظلم و ابراز اغراض خود را در معبر حضرت شاهنشاه اسلام پناه انداخته دشنه های فروزنده و حربهای سوزنده در زیر عبا و قبا پنهان داشته و باشتهار فرصت صبوری کرده نعوذ بالله دست بریده بکاری زنند که زبان از مخافت تقریر آن الکن و الصق و خامه از مهابت تحریر آن مضطرب و مشوش گردد علی الجمله آن کافر فاجر کمراه ملا شیخ علی نام ضال مضل که شیخ و مرشد آن گروه کالانعام بلهم اضل بود بقانونی که بتبدیل اسامی و تغییر القاب در آن مذهب سخیفه و مشرب کثیفه معمولست که نام خدا و رسول پاک و ائمه عظام و الا احترام بر یکدیگر نهند هر یک را نامی و لقبی داده و هم مرتبه امامی نهاده و خود آن شیخ سقیم و شخص عقیم خود را حضرت عظیم ملقب کرده بمعتقدین خویش وعده حکومت بلاد و امصار ایران و توران داده مقدم و مروج آن طغیان و مقدمه و مهیج آن عصیان همود و شبها در مجمعی خاص اجتماع کرده و بانسوانی مخصوص باجماع جماع مدتی بجمع اسلحه حروب و استعداد اثاثه خروج میگذرانیدند تا صباح سلاف خلاف از جام تصلف مینوشیده و خلاف خلاف در آجام تخلف میکاشته و بفکر الثقراض حبل المتین متقن محکم دولت مؤید ادام الله تاییده و اندیشه انتقاض عروة الوثقی تهال جلال و حشمت مسد ذراد الله تسدیده افتاد با قلام خیالات باطله بر صفحه ورق تخیال چنان نقشی بر آب زده بودند که بعد از قصد حضرت شاهنشاه فلکجاه وقاه الله من الآفات و فقه علی الخیرات قصد اعاظم دهر و اعالم شهر نمایند و تمام متمیان طریقه بایه از مکامن بدر آیند چون شهر خلوتست اول شهر را متصرف گیرند و ارک را تصاحب کنند و مخالفین را تعاقب چون شهر و ارک و خزانه و توپخانه بدست آید همه کار بر مراد است لهذا جماعتی در شهر متوقف گشته و گروهی به بیاوران شمیران که ییلاق حضرت و قصر سلطنت بود مشرق شدند شب و روز در آنجا لی سیرهای متوالی داشتند تا شنیدند که حضرت شهریاری اراده شکار و سواری و با خواص بطرف رودبارات بشکار کبک همیرود دوازده نفر از ان مخاذیل که با نیروی اهریمن و نخوت غرازیل بودند اسلحه های سوزنده و برنده خود را در لباسهای ملائین و بندین سفته با دلهای سخت از صحره صما بحوالی قصر حضرت شاهنشاهی آمده باطراف معبر متفرق شدند و منتظر فرصت بایستادند و در آنروز که یکشنبه بیست و هشتم شهر شوال سنه هزار و دویست و شصت و هشت دو ساعت از طلوع آفتاب جهانتاب گذشته بود علیحضرت شاهنشاهی بر قانون مستمره سلطنت رخش جهان پیما بخواست و بقاعده متداوله توپ اخبار و احضار را کردند زکام شین برخواست نعره شدر اعاظم و اکابر و عموم اعالی و اصاغر که در قرای دور و نزدیک از ترک و تازیک خیام و مقام داشتند از غرش توپ مهیای رکوب شدند و پیادگان رکاب که بشاطر معروفند کلاههای مخصوصه بر سر نهاده قصد در قصر خسروی کردند و چون قصر و عمارت شهریاری بر فراز تپه عالی واقع شده و یکطرف پیش روی آن قصر صحرائی وسیع دو سه طرف دیگر مشتمل بر عمارت اندرونی و بیرونی و فضای معبر آن شکچنان مقرر بود که عظمای دولت و امرا حضرت و غلامان خاصه کابل در آن صحرای وسیع اجتماع کرده با صفوف آراسته و حربهای پیراسته و صاحب منصبان بزرگ و ویزه باشیان سترک منتظر وصول موکب اعلی ایستاده و شرط تعظیم و آداب عبودیت بجا آورده پس از گذشتن موکب ظفر کوکب بفاصله معینه از دنبال کوکبه جلال راه برگرفته اندودر هنگام رکوب رکابدار امیر آخور و مشعبدست و شاطر پیاده در رکاب اعلی بخشی میرفته اند پس از رسیدن بفراخنای صحرا سوامی گشته اند و از آنجا که پادشاه عدالت شعار و شهریار عطوفت مدار با عموم خلق مرحمت و مکرمت پیشه بود اگرچه دیوانخانه عدالت بر دربار گاه معین و بر متظلمین و عارضین معلوم و معین ولی اگر گاه گاهی مسکینی و دادخواهی بحضرت شاهنشاهی عارض میگردید ملتزمین رکاب با نع نمیشدند و حضرت اعلی عنان کشیده بذات مبارک عرایض مظلوما نرا بسمع تحقیق

استماع میفرموده شفاها حکم قطعی در آن باب جاری میفرمود یا با اهل شرع و عرف محول میداشت در هنگامی که اعلیحضرت اقدس راکب شده از آن معابر و کوچهای شلوغ عزیمت عبور مصمم داشتند و معدودی پیاده در رکاب اعلی راه می سپردند و جناب جلالتمآب صدر اعظم و نظام الملک و سایر عظمای دربار در قفا ایستاده که سوار کردند اگرچه متعهدین این خطب خطیر و ممهدین این امر کبیر دوازده تن بوده اند شش تن زودتر از دیگران از منازل خود حرکت کرده همی آمدند و سه تن از آنان برهمراهان تقدیم یافته در آغاز رکوب شاهنشاه ایران از منزل و سرای سلطانی در رسیدند و در زی رعایا از اطراف نبرد یک آمده چنان باز نمودند که ظلمی بر ایشان رفته و بداد خواهی آمده اند و عریضه در جیب دارند و اینک بر می آرند حضرت شاهنشاه اعظم از کمال وقار و معالی خصال و غایت محاسن شیم عنان کشیده همی رفت که داد مظلومان همی دهد ناگاه آن ظالمان مظلوم سیرت و آدمیان اهریمن سیرت از اطراف گرد آمده احاطة الدایره بقصد اکمر کز دسمند صرصر یک پادشاه حلقه کردند و اظهار ستم رسیدگی نمودند یکی از آن ملاعین دغل دست ظلم در جیب جبه خیل برده بجای مکتوب و عریضه طپانچه آتش فشان بر آورده بسوی شخص مبارک شهریاری رها کرده و لله الحمد که تیر آن مادر بخطا خطا کرده دیگری از سوی دیگر طپانچه دیگر بقصد اعدام وجود مبارک سایه خدا بکشاد آن نیز از فضل الهی بهدف نیامد شاطر اشی و ملتزمین رکاب را از هبول این حادثه نفس در سینها فرو مرد و دم در مجاری عروق بخشکی چند بی سر و پا دیدند که علامات شقاوت از شمایل آنان ظاهر و امارات عداوت از خصایل ایشان باهر بشکفتا ظلام کرده ماه تمام حایل و سحاب پر توآفتاب را مانع گشته کلاب بر شیر غالب حمله ور و خفاشان بمعاندت آفتاب جلوه گر پروانگان بنشاندن شمع جهان افروز برخواسته و اهریمنان بمعاداة سلیمان اجتماع کرده پس از همان و وله که فی الحقیقه جای آن بود دست به تیغ و قمه و دشنه بردند و بر آن مخذول حمله کردند حاضرین رکاب و مهدی نام زخمی بر دهان او زدند تا الحق همی سنگر بر دهان خورده داشت بقصد شاهنشاه ایران با خنجر کشیده همی آهنگ میکرد در آن کشاکش او را بکشتند بناگاه دیگری بدر آمد و شخص همیون شهریار را هدف نموده طپانچه را آتش داد کز آتش پیندا و پاداش و کیفر همانا از حرکت بابرکت، مرکب و عطفه عنان راکب نصره الله بتر از نشان بگشت و تن مبارک که جان جهانیان فدا باد از بر ابر دهان لوله طپانچه بدیگر سو شد ولی فرو شرازده پاره سرب بزیر پوست کفت چنانکه استخوان را تخراشید در رسید بعضی در زیر جلد سر و شد و برخی از سر شانه پیرون جست حاضران رکاب را خون حمیت در رگ طبیعت بجوشید و آنهمه را بکرفتند و بداشتند حضرت شاهنشاه که مظهر صفات و ظل الله بود از عمل آن مردود نمرود سیر متحیر مانده ولی در نهایت وقار و کمال اقتدار فرو ایستاده نه از حمله آن دیوان دیوانه اضطرابی یافت و نه از حمله آن غولان بیغوله انقلابی داشت به رکابی بر پهلوی مرکب آشنا و عنانی برتافت نه از آن جراحت بصراحت سخنی فرمود و نه بدان نکایت بحکایتی نمود از کمال وقار چون کوه شهلان مستقیم و از فرط قوت قلب چون بنای حرمان مقیم پیداست که شیر شرزه از روباه شرسد و شهباز دلیر از عصفور نکریزد برق خاطف اصلا بحر را نسوزاند و ریح عاصف ابدا کوه را نجنباند خار و خس ره بر سیل دمان نه بندد و دیو و دد غالب بر سلیمان نکردد بمزوره بر معبود چیره نشود و فرعون روز موسی تیره نکند با آنکه دو تن را از آنان کرفته در رکاب حاضر داشتند و چنین جبارت بشهود رسیده بود و جای آن داشت که از غایت غیرت و نهایت عصبیت بشمشیر پادشاه دلیر بخون غلطند همت بلندش را ننگ آمد که شمشیر پاک کوهر بخون آن ناپاکان جنبث آلوده دارد که نکند باز رای صید بلنج نکند شیر عزم رزم شکال مع القصه شاهنشاه فرمان داد که آن چیفه کثیفه را از راه برکیرند و آن دو زنده متحوس را محبوس دارند تا خفایای این امر مخفی مکشوف و بقایای آن جمع مجهول معلوم افتد و همچنان بر عزیمت صید کاه رای استوار داشت و این حادثه بزرگ را امری خورد انکاشت چون جناب اصف عهد از خروج اهریمنان بسلیمان زمان آگاه شد از آن حادثه عظمی و داهیه کبری شوریده و از حضرت شهریار در رسید و پس از شکر کولی بسلامت شهریار بر فسخ عزیمت سکار الحاح و اصرار کرد و بتحقیق اسباب این احدوثه را فرض عین کرفت و بر اذناب و ذیال این فتنه ایمن بخشت شاهنشاه ایران بالتماس صدر فلک قدر از فراز زین زرین بسرای خاصه سلطانی فرود آمد آنکاه از آثار حرقت پوشش شخص مبارک آشکار شد که همانا آسیب جراحتی به پیکر همایون رسیده طبیب و جراح حاضر شدند و چنانکه شایسته بود آن جراحت را مرهم کردند و لله الحمد که نسیم صبای صحت از مهب ریاح رحمت بتبسم و غنچه آمال و امانی به تبسم آمد و باندک مدتی آن جراحت بالتیام و التحام پذیرفت اگرچه از استماع این خبر وحشت اثر در حضرت دار الخلافه اندک فتنه برخواست بیمان تدبر اصف بوزیر مشهور فی العور فرو نشست من بنده نیز در آنروز در ارک مبارکه بمدرسه نظامیه دار الفنون بخدمت مقرره مشغولی داشتم اهالی آن مجمع و مدرس را که از پیر و برنا زیاده بر دو صد تن بودند و آشفته خاطر شدند تا از نقرقه آنان در محلات شهر وحشتی نیفزاید تا قریب بغروب پیرون شدن نکذاشتم و هم بر اثر خبر بخشت اخبار ساره در رسید چون بنا بر قضیه بتجدد احوال تبدلی در عزائم رفت و کار ها رنکی دیکر کرفت بصوابدید رای صایب صداقت توام جناب صدر اعظم وزرای امروز سلام عام پیوسته آمد و امرا و اعیان

جلد سیم — فتوی علماء در قتل ملاحدا بابیه و کشتن ایشان — روضة الصفا ناصری

از اردو و شهر بحضور شاهنشاه دهر چنین ساکشند و چهرها از همه را دیده بر آفتاب جمال شهریار حیران ماند چهره شاهنشاه برخشتگاه چون رخشنده مهر بر چهارم سپهر
همیتافت و بهر یک از اهل حضور باندازه پایه و مایه او تکلمی و تلطفی همی فرمود چون صدر اعظم برای پیش بین میدانست که انتشار خبر آغاز در ملک
یحتمل وزی چند در فشنه بانگیزد فکر انجام کرد از آغاز دبیران دولت را بخواند و در مجلس نشاند منا شیر ملکانه تحریر کردند و خاتم شهریاری بر نهادند
و با مصار و اطراف ممالک محروسه فرستادند و خبر ضاره اول و مژده ساره ثانی قرب پیکدیگر بهمه ممالک رسید و خلایق آسوده خاطر شدند
و تحیه و تهنیه آراستند و مژدگانی دادند بعضی از ارباب اغراض در چنین محلی سعایت خواستند و مضامین کذب آمیز اخیرا آراستند که حدوث این امر را
بجناب صدارت نسبت کنند و نعوذ باللّه جرمی و همتی بران ذیل پاک بندند چه در همین ایام محمد حسن خان ایروانی سردار بحکومت یزد و کرمان و رجوع
بدان سامان مامور و در شب آن روز بجهة تعجیل مهمات و انجاح مقاصد خود در خانه صدر اعظم خلوتی بی مانع خواسته بود و علی الصباح عزیمت مقصد
کرده داشت ساعیان در حضرت شاهنشاهی عرضه کردند که احدوثه این جلوت از شایع آن خلوتست ولی بر ضمیر مهر پذیر شاهنشاهی که مهبط الهامات
الهی است ازاین غلوطه غباری ننشست و با آنکه اصف عهد از مفسدیوکوهبران آگاه شد بدفع و رفع ساعیان نپرداخت و سعایت و جنایت آنان را
آشکارا نساخت پیش از پیش به تنظیم مبانی ملت و تشیید قواعد دولت بکوشید و گناه حاسدان را بپوشید پس ماجذ و قید خوارج با پیه همت کماشت تا هم
از کرفتاران تحقیق و تصدیق افتاد که هفتاد تن ازاین قوم در شهر طهران در سرای سلیمانخان پسر یحیی خان تبریزی مجتمع و متحدند و اسلحه حرب و آلات
طعن و ضرب بجهة خروج مهیا کرده لهذا اعاظم دربار سلطانی بخانه آن غول بیابانی ریخته اهریمن سلیمان نام را با دوازده کس بگرفتند و کروهی پراکنده
شدند و تدریجا غالب را بدست آوردند و بحضور فخر الکفات و صدر الصدور بردند و ملا شیخعلی مامکی خود را حضرت عظیم لقب نهاده بود و بر این ملا صدر
ریاست داشت حاجب الدوله سی و شش تن دیگر بدست آورد و صدر اعظم کمال تفحص و تجسس در این امر فرمود تا پس گناه باگنه کار آمیخته نگردد و خون
مظلومی بجای ظالمی ریخته نشود بحبس آنان رخصت داد و در آن ایام یک یک را نزد خود خوانده از آن مذهب باطله استفسار کرده محقق گردید که مذهب ملا صدر
واز پدرش و در قتل هر تن جماعتی از علمای دیار و امرای دربار اتفاق کردند چه معلوم شد مقصود این کروه از این امر قتل علما و احداث مذهب الحاد و اباحت
کل اهل بلاد بوده گفتند شرع جزئی از برای خیر عام شرع رخصت میدهد بکذار کام لهذا ملا شیخعلی را علمای شهر و سید حسن خراسانی را شاهزادکان و
ملازین العابدین یزدی را مستوفیان بکشتند و ملا حسین خراسانی را نظام الملک و وزیر دول خارجه و عبد الوهاب شیرازی را جعفر قلیخان برادر صدر اعظم
و فرزندان جناب صدارت میرزا علی خان و موسی خان و ذو الفقار خان و فتح اللّه قمی را حاجب الدوله کلوله بر پشت زده فراشان پاره پاره کردند
و شیخ عباس طهرانی را امرای دربار و باقر نجف آبادی را پیشخدمتان حضور و تقی شیرازی را امیر آخور اصطبل و علما او و محمد نجف آبادی را اشیک آقاسی
و جارچی باشی و نسقچی باشی و عملهٔ آنان بقتل در آوردند و محمد میرزیر اکسیکچی باشی و یوزباشی و غلامان و سید حسین یزدی را اجودانباشی و صاحب
منصبان نظام و میرزا بنی دماوندی را اهالی مدرسه دار الفنون مقتول کردند و محمد علی نجف آبادی را خمپاره چیان بردهان خمپاره بستند و آتش زدند
و میرزا رفیع نوری را سواران نظام و میرزا محمود قزوینی را زنبورکچی باشی و تبعه او هدف زنبوره ساختند و حسین مبلانی را سربازان به نیزه پیش
سوراخ سوراخ کردند ملا عبد الکریم قزوینی را توپچیان حاضر رکاب بکشتند و لطفعلی شیرازی را شاطر باشی و شاطران هلاک نمودند و نجف خمسه را عموم
مردم شهر قتیل ساختند و حاجی میرزا جانی تاجر فاجر کاشی را ملک التجار و تبعه او از پای در آوردند و حسن ضمه را نصر اللّه خان ناظر و اتباع
دار النظاره پاره پاره ساختند و باقر که پایه را آقایان قاجار شمشیر آبدار بکذرانیدند و صادق زنجانی ملازم ملا شیخعلی ملحد را که در روز وقوع آن واقعه
در حضور شاهنشاه از پای در آوردند جسدش را بچند حصه کرده چنانکه بدان اشارت رفته از ابواب شهر بیاویختند و حاجی سلیمانخان را که منشا این اجتماع
و خانه اش مجمع این ملحدان بود با قاسم تبریزی وصی سید یحیی دارابی آقا حسن نایب شهر طهران آورده در پیش سوراخهای فراوان کرده بن شمعها در آن
فرو برد شمعها را بپر و دست و با ارباب طرب از ارک مبارکه بمیان کوی و بازار و برزن بکردانیدند و مردم بر او سنگ و خاکستر و خاک از زیر و زبر همی بارید
و لعنت همیکردند در خارج دروازه حضرت عبد العظیم او را بچهار پاره کرده بچهار دروازه شهر بیاویختند و قرة العین که از حالش لختی نکاشته شد و در این
ایام در خانه کلانتر شهر محبوس بود بیرون شهر برده با قبح وجهی هلاک کردند و جهانیان از آن ناپاک پاک ساختند و در روز جمعه هفدهم شهر ذیقعده محرم
یکهزار و دویست و شصت و هشت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه با شکوه و حشمت تمام زیبا و ران شمیران بدار الملک طهران نهضت کزید و در عمارت قصر
فوقانی میدان که محل خاص جلوس ایام اعیاد است توجه و جلوس فرمود عموم خلایق را از پیر و جوان و رجال و نسوان بر حضت منای دولت بر در و بام

*

اطراف میدان اجتماع و ازدحام کرده تهنیت و تحیت گفتند و دعا کردند و ثنا خواندند و آن مجلس را گذشت و بصوب دیدنهای دولت نواب شاهزاده عباس میرزا که بحکومت شهر قم منصوب بود رخصت زیارت عتبات عالیات دادند و مبلغ دو هزار تومان بخارج عرضراه و بهای خانه عتبات بدو انعام فرمودند و سه هزار تومان دیگر برسم مقرری بهمدان حواله شد که همه ساله دریافت کرده بمصارف مخارج خود برساند و با والده و عیال و ملازمین خود روانه عتبات عالیات شد

ذکر مأموریت جناب سفیر کبیر دولت عثمانی احمد وفیق افندی بحضور شاهنشاه ایران و اقامت در دارالخلافه طهران

چون در میانه دولتین علیتین ایرانی و عثمانی بملاحظه اتحاد ملت مسلمانی پیوسته هیچ نبود مگر الفت و تشیید مبانی مسالمت لازم است در این اوقات از جانب سنی مذهب سلطان کامکار سلطان عبدالمجید خان خداوندگار روم جناب سفیر کبیر احمد وفیق افندی و جمعی از نواب و اصحاب بدولت علیه ایران و حضور حضرت خاقان مأمور شدند و راه مقصد پیمودن گرفتند و سفیر مذکور در هجدهم رمضان با همراهان خود در ولایت ارزنة الروم بخاک ایران رسید و سرحدات آن سامان را در نوشت میرزا حسن کارپرداز دولت علیه عالیه او را همراهی و مشایعت نموده بازگشت پس از جانب نواب حشمة الدوله حکمران آذربایجان جعفرقلیخان سرتیپ بمهمانداری و پذیرفتاری قدوم سفیر کبیر تا سرحد دولتین پذیره شده و محمدحسن بیگ ناپ اشیک آقاسی باشی از دربار معدلت مدار تا بتبریز رفته و سفیر کبیر در روز نسیم شوال بخاک ایران رسید و شصت و هشت وارد خوی گردید و از آنجا منزل بمنزل در کمال تکریم و تعظیم به تبریز درآمد و از لوازم و شرایط تشریفات و تکریمات لایقه آنچه مقرر بود در هر بلدی مکرر بظهور آمد محمد ابراهیم خان سرهنگ نوری و حسینخان و اسدخان یوزباشی و جماعتی از غلام پیشخدمتان و غلامان باستقبال سفیر رفتند در پانزدهم ذیقعده بحرام با تشریفات متداوله بدارالخلافه رسید و در روز یکشنبه بیستم ذیقعده با همراهان خود حیدر افندی مستشار سفارتخانه و عاصم بیک افندی ناپ اول سفارت و خالد افندی ناپ دویم و مختار افندی صاحب منصب نظامی و توفیق افندی و شش صاحب منصب دیگر بسعادت حضور شاهنشاه ایران پادشه مورد الطاف شدند و بعد از مرخصی از حضور بمجلس جناب اشرف صدر اعظم رفته در سه شنبه بیست و دویم جناب صدارت مآب او را باز دید فرمود و سفیر کبیر پس از روزی دو سه عزم کرد که علم دولتی خود را در سرای خود افراخته دارد چون تا اکنون از طرفین بهیچ السفرا اینگونه کرداری متداول نگشته بود دامنای دولت اذن ندادند و سخنان در میانه افتاد چنانکه مرقوم خواهد شد و در دهم ذیحجة الحرام عید اضحی در رسید و شرایط تکریمات شرعی آن عید سعید بظهور آمد عید عرب کشا دیفرخندگی علم فرخنده باد عید عرب برشه عجم و همچنین در روز هجدهم همای سعادت فزای عید غدیر خم بر سر خلایق سایه در افکند و سایه خدا ترس ابوالجبی افزود و از صاحب آن عید تقویت و تشیید بنیان ملت و دولت استدعا کرد و در بیست و پنجم ذیحجه سنه ۱۲۶۹ محمدحسن خان سردار ایروانی که بحکومت یزد و کرمان میرفت فرزندش محمد یوسف خانزا به نیابت یزد گذاشت خود راه کرمان برداشته پس از ورود و دخول و عقد معاملات پرداخت و عید مولود مسعود همیمون شاهنشاه ایران که در ششم شهر صفر بود در تمامت بلاد ایران جوانان و پیران گرامی داشتند و اسباب عیشهای مهنا مهیا نمودند و در این ایام وزیر نظام دو توپ سه پوندکه باهتمام خود در تبریز ریخته و تمام کرده بود روانه دارالخلافه و پیشکش حضور شاهنشاه کرد و از حضرت ظل اللهی تخلعتی و تشریفی شایان قرین افتخاری تازه گردید و در آخر اینماه نواب شاهزاده احمد علی میرزا در طهران مریض گردیده وفات یافت و شاهزادگان عظام بشرایط عزاداری قیام کردند

ذکر احتجاج جناب اشرف افخم صدر اعظم با جناب سفیر کبیر عثمانی وفیق افندی باستحضار وزرای دول خارجه در میانه سفرای دول آسیا متداول گشته

که در هر دولتی که مقیم گردند برفراز بام سرای خود رایتی که مخصوص نشانه آن دولت است برافرازند و آن رایت را آیت حشمت و سکونت و ممالک دولت خود شمارند و این رسم گشته چنانکه وزرای مختار دول روس و انگلیس و فرانسه نیز در دارالخلافه طهران که دارالملک ایران است همین کار کرده اند و لی از سفرای فرنگ هیچ سفیری تا اکنون در نفس دارالسعاده اسلامبول که محل دارالسلطنه سلطان جلیل الشان دولت عثمانیه است بدینگونه رایتی نیفراخته اند زیرا که از آغاز این مراولیای دولت عثمانیه قرار کار بر این گذارنهاده اند که بنا بر حشمت شریعت مقدسه حضرت نبوی مصطفوی و مزید تقویت و عظمت ملت اسلام جماعتی را که بر دین و مذهب تازند در نفس دارالسعاده اسلامبول افراختن رایت و علم دولت خود نسبت بشریعت مقدسه مانافی و آداب حرمت است لهذا سفرای دول خارجه در خارج دارالسعاده بنای افراختن پرچ نهاده اند و بنا بر این مقدمات با سفرای دولت علیه ایران نیز از رعایت جهت جامعه اسلامیه اغماض کرده و متمسک بدین شدند که چون هیچیک از سفرا در دارالسعاده پرچ دولت خود نیفراخته اند شما نیز مانند آنان در خارج دارالسعاده برافرازید و چون خانه دولتی که سفیر ایران در آن مقیم خانه ملکی و خرید

دولت ایران است و آن در دار السعاده واقع شده سفیر ایران بنا بر حرمت دولت عثمانیه علم بر نیفراخته و سفرای دولت عثمانیه نیز در ایران پرچ می زده اند اما در این وقات که جناب سفیر کبرد دولت عثمانی احمد وفیق افندی بدار الخلافه آمد پس از ورود و نزول نیز در امنای دولت ابد مدت ایران پیغام کرد که بملاحظه جهة جامعه اسلامیه و اتحاد دولتین علیتین علامت دولت خود را در سرای خود افراخته خواهیم داشت و خشه نخواهیم گذاشت امنای دولت قویه دولت علیه ایران گفتند زنهار چنین مکن که فتنه خفته بیدار کرده دست طامع هشیار از فراختن این علامت ندامت خیزد و غیرت طبقه قزلباشیه افتراق و اختلاف انگیزد او ستینه کرد و خوش نیامد احتراز در صورت خیال خویش اصرار پیش از پیش تقدیم آورد جناب جلالتمآب صدر اعظم بطریق برهین عقلی و قانون یاسای ملکی خواست که او را از نجاند و کار را بلجاج و مکابره نرساند بلکه بملایمت و مسالمت و حجة قاطعه سفیر کبیر را ساکت و ساکن کند پس بوزرای دول خارجه جناب دالغورکی وزیر مختار دولت بهیه روسیه و مسیل صاحب وزیر مختار انگلیس در روز سه شنبه هفدهم شهر ذی قعده سنه یکهزار و دویست و هشتاد و یک پیغام فرستاد که بی شبهه شما را آگاهی حاصل است که تا امروز فرستادگان دولت علیه عثمانی اسعد افندی و کمال افندی و صارم افندی و نامق افندی که بدار الخلافه آمده اند علمی بر نیفراخته اند اکنون احمد وفیق افندی که بعد از همه باین دولت آمده چنین پیغامی کرده و در این باب اصراری دارد و وزرای دول خارجه بالاتفاق پاسخ داده اند و تصدیق کرده اند که بی استحضار و استطلاع امنای دولتین و شد آمد رسل و رسایل طرفین این کار مجری و ممضی نخواهد شد جناب احمد وفیق افندی سفیر کبیر بدین سخنان از سر خیال خود در نگذشته بلکه بر اصرار خود افزوده دیگر بار بر داز جانب جناب صدر اعظم ایران بوزرای محترم چنین پیغام شد شما را که میانجی بین الدولتین بهترین بوده اید ابلاغ میکنم که اگر پرچ دولت عثمانی برافراخته شود و بنا بر پاس حشمت سلطان و ملاحظه اتحاد و ملت اسلام مما نعتی زود مدت مهلت آن چندان است که فرستاده ما باسلامبول رود و بمحمد خان مصالحه گذار دولت بمعارضه بمثل اشارتی کند اگر ما فراختن پرچ دولت ما در دار السعاده تمکین کردند ما نیز در دار الخلافه تمکین کنیم و اگر مانع شدند بر ما اطلاع دهند تا چنان کنیم کارگذاران دولت چنین گفتگو داشتند که احمد وفیق افندی در افراختن رایت تقدیم کرد و میرزا لطفعلی تفنگدار بسرعت باد و برق از جانب این دولت خداداد باسلامبول رفت و حکم افراختن پرچ را بمحمد خان ابلاغ نمود وزرای دول روس و انگلیس نیز بالمچیان مقیم خود در اسلامبول شرحی نگاشته بودند و در رسید لاجرم محمد خان فی الفور رایت دولت خود را در سرای خود علم ساخت ناظر امور دول خارجه خیر الدین پاشا را بالمکتوبی مشتمل بر مرجع ازاین کار نیز د مصلحت گذارد دولت ایران فرستاد ایلچیان روم و روس در ترک این عمل بد و نامه کردند آخر الامر بر آن برنهادند که محمد خان پرچ خود را فرود آرد و چندان صبوری کند که وزرای دولتین در طهران باصلاح این کار میانجی شوند و پایمردی نمایند محمد خان صورت قرارداد را عریضه کرده بحضرت دار الخلافه بفرستاد و جناب صدر اعظم بوزرای دول خارجه اعلام کرد که حکم شاهنشاه ایران چنان است که هر دو رایت در یک روز فرود آیند و که بملاحظه جهة جامعه اسلامیه اتحاد دارند برپای باشد و الا هر دو را نیفرازند دیگر آنکه خانه سفارت دولتین را در دار الملک باهشیار دولت باز میگذاریم از دو بر نزدیک بهر کجا که خواهند بمانند آنوقت اگر کارکنان دولت عثمانی سفارتخانه دولت ایران را از اسپرون اسلامبول جای دهند و در افراختن پرچ ما دون کنند ما نیز همین معامله نمائیم وزرای محترم گفتند که ظاهر است که دولت ایران را در شهر اسلامبول حق رایت فراشتن ثابت است اما که کاه چنان می افتد که کسی را حق خود در میگذرد چنانکه ما را نیز بسیار اتفاق افتاده است ولی چون تا حال هیچیک از دول فرنگستان در نفس اسلامبول رایت نیفراخته اند نظر ایشان بسنت عظیم و عجیب می آمد که دولت ایران در دار السعاده رایت خود برافرازند و آنان در خارج اسلامبول رایتها برپای کنند همان اولی که شما نیز رایت خود در شهر نیفرازید و از بیخ دولت فرنگستان که در آنجا جمعند خویشتن برتر نگیرید که مایه نثار شود جناب صدر اعظم پیغام دادند که پرچ از بلزومات خانه سفارت است و سفارتخانه دولت ایران از روز اول در اصل دار السعاده اسلامبول بوده و در دیده اما لی دول خارجه عظیم نموده در اینصورت پرچ که جزئی از اجزای سفارتخانه است چرا بزرگ و عظیم نماید کارگذاران دولت از روز اول که سفارتخانه دولت ایران در سور اسلامبول نهادند چرا ملاحظه این روز را نکردند اکنون پس از استقرار سفارتخانه در آن محل در فراشتن پرچ چه جای طعن و دق است و حال آنکه سفیر کبیر عثمانی گوید که دولتین ایران و عثمانیه با یکدیگر موافق و متحد باشند و در همه صورت جانب یکدیگر فرو نگذارند و ما در فراشتن رایت مانع نشدیم و مهلت دادیم تا خبری از اسلامبول در رسد و نسبت بدولت عثمانی این کار اظهار مواحدتی بزرگ بوده تا در ازای این صداقت و یگانگی حاصل ما چه باشد ما از حق خود نخواهیم گذشت یا رایت او را افراخته نخواهیم گذاشت اگرچه وزرای روس و انگلیس در حقیقت این سخن انکار بسیار نشدند ولی پاسخ آوردند که اگر این پرچ در نفس دار السعاده قایم شود هر اینه از دول خمسه فرنگستان ممتاز خواهد بود و این کار بر ایشان صعب سخت نماید دیگر باره جناب صدارت پاسخ داد که جهة جامعه اسلامیه

پاسخ این اختصاص و امتیاز را کافی است چه در بسیاری از امور رسوم سفارتی ما از شما مقرر و مختار یم اول اینکه از زمان سلف ما در شهر اسلامبول سفارتخانه بوده و شما را نبوده بلکه در آن روزگار اصلا سفیری در آن دولت نداشته اید دویم آنکه سلاطین شما که اکنون بزرگتر از بعضی سلاطین جهانند امروز هیچ یک آنها را در منبجد مکه معظمه در مسجد حرام راه ندهند و ادنی رعیت ایران را در آنجا شوانند بار ندهند و از اینکونه اختصاصات بسیار است که مابدان افتخار میکنیم و شما فاقدید چرا این همه خصایص و تمیزات را بر کناری نهاده با فراخش پیرق پراخته اید و اینها خود معترضه است اما در فراخش پیرق سخن با حق است یا زیادتی خواهیم جست وزراء گفتند شما را حق است صدر اعظم گفت که ما از طلب حق خود نخواهیم گذشت و شما را که در این میانه میانجی بزرگید چه افتاد که آنکس را که بناحق زیاده طلبی کند از طلب ناحق باز نمیدارید وزراء گفتند که اگر رضا دهید ما صورت واقعه را بکارگذاران دولت خود بنویسیم تا از آنجا چه جواب رسد جناب صدارت گفت ما را از این سخنان مماطله مدهید و معطل مدارید که از طلب حق خود از پای ننشینیم و شما خود وزرای مختار دولت خود وصورت فرستادگان خویشید و در اعمال شما انکاری نرود وزرای مختار از این احتجاجات الزام یافتند بالاخره بنیاد کار بر این نهادند که لوازم دولتین در دو دارالملک در نصب عمود و کشیدن پرده و برجای داشتن و فرود آوردن بحالت واحده متساویه یکدیگر ابرد یکری فرقی و فضلی مرعی نباید داشت و کاه مراجعت سفیر کبیر احمد وفیق افندی با سلامبول بخواهش او بدین مضمون نگارش کردند و از دو جانب وثیقه سپردند و بر این طرق مقرر شد و تساوی یافتند و چون در این مکالمه و مقاوله جناب صدر اعظم با وزرای دول مذکوره از اول تا آخر جناب مجدت نصاب وزیر امور دول خارجه مؤتمن السلطان میرزا سعید خان انصاری که بکمالات جسمانی و روحانی متفرد است متصدی مناظرات و میانجی محاورات بود و فطانت طبع و رزانت رای او برای حضرت شهریار آشکار شد در ازای این خدمات نشان درجه اول تیرسپی و حمایل سرخ تشریف یافت و چون هنگام رخصت و رجعت جناب سفیر در رسید در پنجشنبه ششم ذیحجه بحرام یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل بالماس با حمایل آبی و تشریفات دیگر از جانب حضرت اقدس شاهنشاهی بوی مرحمت شد و بعد صمم افندی نایب اول نشان سرتیپی اول و نعمان افندی سرکاتب دویم نشان سرهنگی اول بخالد افندی نایب اول نشان سرهنگی دویم و مختار افندی یاور سفیر کبیر نشان یاوری اول موهبت رفت و سفیر کبیر جناب حیدر افندی در دارالخلافه نایب خود کرده راه بغداد در گرفت چون قرب بشهر کرمانشاهان شد نواب امیرزاده معظم عماد الدوله بلوازم تشریفات و تکریمات و استقبال مقرره پرداخته سفیر را پس از روزی چند روانه بغداد داشت و همچنان میرفت تا باسلامبول در رسید و از جمله واقعات سال یکهزار و دویست و شصت و نه آمدن حاجی میرزا محمد خان کاپردار حاجی ترخان بدارالخلافه و یافتن منصب نیابت اول جناب وزیر دول خارجه و فوات محمد خان صلحت گذار دولت علیه ایران در اسلامبول و مقرر شدن میرزا احمد خان نایب دویم و وزیر دول خارجه بمقام و منصب او و نزول در سرای دولتی در نفس اسلامبول که بده هزار تومان مبایعه شده بود همچنین بعوض مرتبه اول میرپنجه کی بنواب احتشام السلطنه و میرتیپی محمود خان قراگوزلو نایب سفارت پطرزبورغ بعد از مراجعت هیئم در این اوقات افصح المتکلمین میرزا محمد علیخان متخلص بسروش که شعرش بر شهری اشهر من الشمس است لقب شمس الشعرائی و تشریف آن لقب یافت و نواب نصرة الدوله سفرکرمسیرات نموده و حاجی قوام الملک و آقاجانخان سرهنگ فوج بهادران بدشتستان و بندر ابوشهر سفر نموده امور میرزا حسنعلی خان دریابیگی را منظم ساخته احمد خان شکسته را بدست آورده بشیراز مراجعت کرد و نواب نصرة الدوله پس از ورود بشیراز میرزا محمد خان پکلربکی و میرزا محمد هاشم خان دیوان بیگی و میرزا عبد الله منشی باشی را در ازای خدمات غیبت مخلع فرموده و جناب شیل صاحب عزم مراجعت بدولت انگلیس کرده با جناب جلالتمآب صدر اعظم معاهده جدیده نموده ذکر معاهده جناب جلالتمآب صدر اعظم و مشل صاحب وزیر مختار انگلیس در اینمجال شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس بعضی ملاحظات در باب امر هرات پیمائی و سندی از جناب صدر اعظم خواهش کرد و جناب اشرف صدر اعظم بخواستاری او عهدنامه بنگاشت که خلاصه آن بدین مضمون است از تاریخ پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۶۹ مقرر شد که چنانکه شاه یکانه از فسادها و نکاید و دیگر ممالک بر سر هرات تاخت نکند کارگذاران ایران سپاهی از بهر سفر هرات نامزد نکنند و هرگاه لشکر یکانه بدان اراضی در آید لشکر ایران بحصانت هرات خواهد شتافت و دفع دشمن نموده مراجعت خواهد کرد و هرگاه حاکم هرات زروسیمی بنام شاهنشاه ایران نقش کند و پیشکش حضرت شاه آردازوی پذیرفته خواهد بود و نیز هرگاه حاجت افتد چنانکه یار محمد خان لشکر هرات را بیاری حمزه میرزای حشمة الدوله بمشهد آورد حاکم هرات را رخصت است که بخواستاری کارداران ایران بسنگام حاجت لشکری بمدد آورد و خواهین هرات را در ممالک ایران هیچ قید و بندی نیست در بلدان و امصار ایران مانند بادیه هرات بخواهند ساکن توانند بود و شرط است در این عهدنامه که کارداران دولت انگلیس هرگز در امور داخله و خارجه هرات هیچ وجه مداخلت ننمایند و بسبب انجا سفر نکنند و خطا امر نشود و هرگاه مداخله ایشان در هرات ظاهر شود این عهدنامه باطل خواهد بود پس از شرفیابی حضور شاهنشاهی خصمت مراجعت گرفته بواسطه تکسر مزاج خویش نموده حکیم بولاک معلم بنت جرای معونه الاقتون تا بهرهی

ایلچی مخصوص و وزیر مختار دولت بهیه مذکور از تبریز روانه شده حکیم کارملک حکیمباشی آذربایجان را بهمراه تا طرابزان برده اند که متوجه اصلاح مزاج ایشان شده باشد
و عالیجاه مقرب الخاقان اسکندرخان قاجار دوالو حاکم کرمانشاهان را که احضار بطهران شده بود بحکومت خوی روانه داشتند و چون بواسطه بروز
و بادر شهر و بلوکات خوی جمعی از رعایا و برایا تلف شده بودند و رعایت جانب رعایای خوی لازم بود مبلغ هزار تومان نقد و یکهزار خروار جنس تخفیف
رعای آنشهر انعام و انذال افتاد و در این ایام از جانب امیرالامرا العظام محمدحسن خان سردار حکمران یزد و کرمان عبدالله خان میرپنجه فرزند ارجمندش
با جمعی از ارباب مناصب باشظام بلوچستان و کیچ و مکران رفته انتظامی کامل آنصفحات و سرحدات را حاصل شد و اردوی عبدالله خان از اراضی بلوچستان
در گذشته بقلعه سورمیچ حوالی مکران رسیده تمامی بلوچه اطاعت کرده و سردار علیخان سیستانی اظهار ملازمت بدولت علیه ایران کرده و چون
امیر علم خان قاینی و حسینخان جلیلوند از جانب دولت علیه از طرف خراسان بسیستان مامور بوده اند و علم خاصه دولتی بهمراه داشته اند علیخان
بکمال تعظیم و تکریم برایت نصرت آیت حضرت ناصرالدین نموده علامت مذکور منصور را بر قلعه سه کوهه که اعظم قلاع سیستان و مرکز حکومت اوست
منصوب نموده و خود را در سایه بلند پایه رایت ظفر آیت کشیده بمتابعت دولت ابدمدت ایران افتخار کرده پسر خود را با پسر او و ستمحمدخان و ابراهیم خان
سیستانی برسم رهانت با میر علم خان وکیل قاینات سپرده آنها را مقضی المرام باز گردانیده و عبدالله خان میرپنجه از قلعه سورمیچ عزیمت مکران
زمین نموده و قلعه مکران از قلاع متینه حصینه آن حدود است و قریب بدو صد هزار کس از ایلات در آنولایت سکونت دارند و سم سمند عساکر پیکانه کمتر
بخاک آن بلاد رسیده چون عساکر نصرت مآثر شاهنشاه بزرگوار اعلیحضرت سلطان ناصرالدین شاه قاجار در مطاوعت و موافقت میرپنجه دلیر یکدل و یکجهت
رسیدند دین محمدخان که بزرگترین خوانین بلوچستان است صلاح و صواب خود را در ظهور خدمت دانسته با علوفه و آزوقه و کاه و کوسفند بسیار و
ریش سفیدان آندیار باردوی میرپنجه آمده شرایط خدمتگذاری بظهور آورده ضمنا مستدعی شد که چون طوایف صحرانشین بلوچستان مردمانی وحشی اند و
از قواعد و آداب انسانیت و مردمیت بری و عری و لی آنکه سپاه ظفر همراه بدین ثغور و حدود نزول و ورود بخویند مالیات و پیشکش را اطاعت مینمایم
که از حد مکران عنان یکران عزیمت معطوف فرمایند میرپنجه و بزرگان سپاه پاسخ دادند که ما نه بمیل طبیعت و اقتضای رعونت باشظام این صفحات آمده ایم
بلکه باشارت و فرمان قضاجریان شهریار ایران پای در این بیابان نهاده ایم این تکلیفی است که ابدا صورت نخواهد گرفت بیهمات بیصرفی چند
بارد چون دین محمدخان و سایر اکابر از باز گردیدن افواج و عساکر مایوس شدند با طاعت کوشیدند ولی رعای قریب از نهیب سپاه صلابت لهیب
بجبال بعیده متفرق گشتند در روز سیم شهر جمادی الاول هزار و دویست و شصت و نه میرپنجه و سپاهیان ظفر همراه داخل قلعه موسوم بقصر قند شدند و چون
دین محمدخان بهمراه سپاه بود اهالی قلعه مخالفت نتوانستند و اما معلی خان سرهنگ با سه دسته سرباز در قلعه نشسته آزوقه و سورسات با فواج تقسیم
همیکرد پس از روزی چند آزوقه و علوفه سپاه باتمام رسید بقلعه دیگر که در چهار فرسنگی مکران بود عزیمت کردند نصرالله خان و قاسم آقای یاور با سواره و سرباز
و توپخانه بدانسو روانه شدند اهالی قلعه در بربسته بنیاد منازعه استحکام بمیدانداری نهادند تا کار بشورش و یورش رسید و قلعه را قهرا مسخر نمودند یکنفر توپچی و دو نفر سرباز
مقتول شدند و از آنسوی نیز بیست کس مجروح و معدوم گشتند پس اهالی قلعه را محفوظ نموده از آنجا قصد وزک نموده بتصرف کرمانه انجا حاصل پس از فتوحات
قلاع و انتظام بقاع بدارالامان کرمان مراجعت نموده خدمات همراهان معروض افتاده میرپنجه و اما معلی خان سرهنگ و صاحب منصبان افواج و یاور
و موسی خان ولد مرحوم ابراهیم خان قاجار و امیر سعید خان و محمدخان کنکر لو از دربار کرمت مدار خلعتها و نشانها و انعامها ارسال شد و از جمله جواد
و نوابی که در این سال بشهر شیراز رسید حادثه زلزله عظیمه بود که در شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر رجب ۱۲۶۹ تزلزل چنان در اراضی آن شهر روی داد که غالب
بیوتات و عمارات عالیه عالیها سافلها گردید چنانکه تمیز و تشخیص حدود خانه مردم از خانهای دیگر همسایگان امتناع داشت نظم فراز گشت نشیب و
نشیب گشت فراز رمال گشت رمادو جبال گشت رمال دریده گشت زمین و خمیده گشت بنات و مسنده گشت بحار و دربنده گشت جبال زیاده از صد
هزار مردم معروف که بهنگام هبوط عمارات در زیر خاک و خشت مرده بودند برآوردند و بسیاری هم در خاک مفقود شدند هم در شش و فرسنگ راه از حوالی
و بنادر فارس که از دشتی تا بندر کنگان اتصال داشت تکرگی فرو بارید که هر دانه آن تخمینا بوزن ده سیر بوده و از دواب هر چه در صحرا بودند رسیده هلاک کرد
اسب و استر و شتر و گوسفند و گاو در آن حدود زیاده از حساب معدوم شد و یکی از آنها بر فرق زنی آمده فی الفور او را بکشت در ذکر تفویض ولایت
عهد دولت ابد مدت ابدمدته الله بنواب مستطاب شاهزاده اعظم سلطان معین الدین میرزا اعزه الله و جشن بزرگ و طوی
عظیم در دارالخلافه طهران حرسه الله من الحدثان و تعیین نواب امیرزاده افخم اردشیر میرزا بحکومت دارالخلافه طهران

وبرخی از واقعات ایران چون سلاطین بزرگ را که گاه یورش بلاد نزدیک و دور و عزیمت اصطیاد کوزن و کوره و مسافرت در ممالک محروسه و مجاورت در امصار نامنوسه واقع میگردد لهذا دارالملک و تختگاه از پای این و حکمرانی کرمان که خدمت و ملازمت او برامرای عظام سخت و شاق نباشد کرمیری عنایت تا در هنگام عنایت حضرت اعلی چنانکه باید مظهر جمال و جلال گردکاری و مصدر لطف و قهر شهریاری تواند گشت و شایسته این بلند منزلت در همه نزدیکان سده سلطنت احدی از فرزندان ارجمند اولی و انسب و اعلی و اقرب نخواهد بود که ظل آفتاب دولت و ثمره شجره مملکت و امنوذج وجود همایون و مرآت شکوه روزافزون و مشاعل کیخسنه اقبال و مصباح انجمن آمال و باعث سلوت قلب و مورث قوة روح و مایه قرة عین و علت فراغ خاطر و مفتوح روزگار و مجموعه آثار است و در این ایام که موکب اعلی را قصد حرکت به ییلاقات اطراف البرز مصمم گردید نواب مستطاب کامیاب شاهزاده ستوده خصال عدیم المثال سلطان معین الدین میرزا بلغه الله غایة الآمال و وفقه لمحاسن الاعمال ابولایت عهد و نیابت ملک حشیار فرمود و اقتدار افزود و بتشریف فاخره و مثال شاهره و نشان خاصه اعلی و منشور مبارکنامه اختصاص و اشتهار بخشید و وزرای عظیم الشان دول خارجه و امرای فخامت نشان طوایف عامه و خاصه بتصدیق و تسلیم مبعوث و در دارالملک طهران و تمامت امصار ایران مجالس عیش و سرور و محافل طرب و حبور برپا استاد و طوئی عظیم و جشنی بزرگ بظهور آورد و زیاده از یکهفته آنماه دو هفته را بولایت و نیابت حضرت آفتاب سلاطین بتهنیت یکدیگر گفتند و شیلانی بزرگ شیدند و قورلتای شکرف ساختند و چون بعلت قلت سال و عدم تجارت روزگار کارگذاری دانا و حکمرانی توانا از جانب حضرت ولیعهد بهبت مهد در حل و عقد امور دارالخلافه واجب و ضرور بود و برسنت سنیه و عادت حمیده خاقان صاحبقران اکبر نور الله مضجعه که ظل السلطان و شجاع السلطنه را در هنگام خود بتعاقب اعوام و شاوب ایام در دارالخلافه بایالت و حکومت مقرر داشت اعلیحضرت شاهنشاه عصر ابوالفتح و النصر سلطان ناصر الدین پادشاه ادام الله سلطانه نیز از بهکی شاهزادگان خاقان نژاد و اعمام عظام خویش بحض مرحمت قلبی و مکرمت جبلی نواب امیرزاده افخم افهم اکمل اکرم اردشیر میرزا حکمران سابق مازندران و لرستان و عربستان را برگزید و بمزیت عقل و وفور عزم و فروزی علم و فرط حزم و کمال صداقت و نهایت لیاقت از امثال ممتاز دید بظهور عواطف شاهانه اش مخصوص و بشمول مراحم خدیوانه اش مشمول داشت بسعادت حضوری درگاه آسمان جاه و دولت سعادت بتقبیل مسکا یعنی حکمرانی تختگاه و پاسداری خزاین و دفاین کی افتخار بخشید تا در دارالخلافه صان الله عن الآفة جوهر ذاتی خود را اظهار سازد و بشرایط حراست و دقایق سیاست و اغاثه ملهوف و ازاله اشرار و اضاعه فجار و حفظ شوارع و طرق و نظم شهر و قرار پردازد و مقرب الخاقان میرزا موسی مستوفی خاصه بقرشی که بسمت قدمت خدمت و علو فطنت و سمو فطرت و حقایق درایت و دقایق کفایت وصمت داشت بوزارت دارالخلافه و متابعت امیرزاده آزاده منصوب و منسوب فرمود و از این مرحمت اکابر شهر طهران را در شهر شعبان بر تمامی اعاظم شهر ایران برتری و ترجیحی کامل حاصل شد و در اوایل رمضان رکاب اعلی به ییلاقات البرز و لواسان و امامه جنبش کرفت و با خواص مقربان بمشتهیات آن سامان عشرت کزید و با انکه وبای عام در دارالخلافه در افتاد نواب حکمران معظم الیه و وزیر صایب تدبیر پسندیده و اضطراب شهر و شهریانرا به پریشانی و تفرقه رخصت ندادند و با دل قوی در دارالملک خسروی بنظم و نسق امورات خارج و داخل پرداختند و بتحفظ و تیقظ ارک و شهر را منظم داشتند و از واقعات این ایام تبدیل فرمانروایان و حکام بود و نواب نصرة الدوله فیروز میرزا را از فارس برکاب اعلی خواندند و نواب مؤید الدوله ظهماسب میرزا حکمران همدان را بایالت فارس فرستادند و حکمرانی همدان با سداله خان خال پسهال حضرت شاهنشاه فرشته خصال ملقب بمعتمد الملک مفوض کشت و منصب و بجهانسوز خان بن سلیمان ملقب بخان خانان مرجوع افتاد و چون میرزا محمد خان بن حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک بن اعتضاد الدوله شیرازی مغفور در این ایام رحلت یافته بود منصب او بمیرزا علیخان فرزند ارشد کشت و بکلربیکی شیراز رشد و خلعتی نیز بقوام الملک که قوام ملک شیراز بدو ست ارسال شد تا از صدمات تعزیه اندک تسلیتی یافت و بنیره دل خود سندادشت هم در این ایام محمد امین خان بن اللهقلی خان خوارزمی خان خیوه احتشادی کرده متسخیر مرو مصمم گردید و این قصد بی هنگام می بود که مردمان از شاهنشاه ایران برای خود حکمرانی خواسته بودند و بشفاعت نواب حسام السلطنه چنانکه اشارت رفته عباسقلی خان دره جزی بکلربیکی خراسان بایالت مرو رفته بود و قریب ماهی در آن شهر منزل کرفته مع هذا خان خیوقی بحقوقی و خیره سری کرده بمحاصره مرو رفت عباسقلی خان و سواران خراسانی و مروی با سپاه خوارزم بسیار رزم کردند و در هر حمله جماعتی مغلوب و منکوب ساختند و نکذاشتند که خان خوارزمی را قدرت بر محاصره شهر مرو حاصل شود ولی از قضایای فلکی بکلربیکی دره جزی جهانزا بدرود کرد و از کنیزی درکذشت خان خیوقی در محاصره شهر مجاهرت کزیند و فرصتی بدست کرد ولی غافل که یکی کرود دیکری آید بجای چون این خبر بسمع نواب حسام السلطنه سلطانمراد میرزا والی الای خراسان رسید فورا فرزند ارجمند عباسقلی خان بهادر خانزا با چهار صد سوار جرار

بمرو مامور فرمود او هم رفت تا بحوالی شهر رسید و چون خان خوه از آمدن بهادر خان خبر یافته بود سوارانی خود را بجهة دفع و منع وی زود بمرو در اطراف پراکنده داشت چون بهادر خان بعد از مکاوحه و مناطحه با آنسواران مصرفه در جنگ دراز ندیده بر صف سواران تاخته و راه شهر بر گرفت و از میان آنهمه سوار عرب و عوار سلامت جسته بمرو و رود و نزول یافت و همه روزه با سواران خود و مردی بیرون آمده بمقاتله خوارزمیان پرداخت و بر ایشان غلبه میافت چون محمد امین خان توقف و درنگ خود را در آنحوالی بصلاح مقرون ندانسته و بیماری در مردم او در افتاده پس از سه ماه قصد رجعت بخوق کرده ولی بهنگام حرکت میر احمد خان جمشیدی را از جانب خود در قریاب شش فرسنگی مرو با جماعتی از سواران تراکمه و غیرهم بگذاشت و میر احمد خان با پنجهزار سوار بغارت و تاخت اطراف مرو پرداخت تا بعلت قلت غله در شهر مرو غلا غلو کرد چنانکه یکخروار گندم بپانزده تومان بها گرفت و اهالی مرو حال خود بحسام السلطنه شرح دادند و او بحضرت دار الخلافه عرضه کرد شاهنشاه ایران بفرمود تا از خراج دیوانی خراسان مبلغی گرامند بمردم مرو عطیه دهند و حسام السلطنه جانب ایشان از دست نگذارد و پیوسته سپاهی منظم مستعد بحارسته و محافظه آنان مقرر دارد در این اوقات کاروانی بزرگ از تجار انجراسان بسمی آمد در منزل چارجو متوقف شدند چه که از نیم تاخت تراکمه قریاب و اورنگ خوارزم عبور کردن آنان سخت صعب بود و میر احمد خان با یکهزار سوار باشتاب و وصول آن قوافل در و اهل و غارت احمال و اثقال سر راه بر آنها بربسته بود بهادر خان چون این بشنید حسن خان سبزواری را با سیصد سوار بیرون فرستاد و در دو فرسنگی چارجو با میر احمد خان دچار خوردند و صف برآراستند و جنگی سخت کردند و نیست کس از مردم میر احمد خان جمشیدی مذبوح و مجروح شدند و زخمداران بجانب میمنه فرار کردند و رؤسای آنان را بمشهد مقدس با کاروان بخارا فرستادند در این سال عباسقلی خان کرد میرنجه از خراسان بر کاب منصور احضار شد و شرف یاب گشت و ملزم رکاب بود

ذکر آمدن سلطانعلی خان از قندهار بدار الخلافه طهران بعتبه بوسی شهریار

هم در این ایام سردار سلطانعلی خان پسر کهندل خان والی قندهار از جانب پدر با عریضه صداقت آمیز و پیشکشی عطوفت انگیز از راه کرمان بجانب ایران در رسید در نوزدهم شهر محرم الحرام با کمال احترام محمد خان بیگلربیکی میرنجه و جمعی از سرتیپان و سرهنگان و محمد حسن خان نایب ایشک آقاسی او را باستقبال مامور آمدند و وارد کردند و در مسجد و کیم محرم بحاجب جناب صدر اعظم رفته قرین مهربانی و التفات شد و در مسجد وسیم آماده بسعادت حضور حضرت شاهنشاه مساعد گشت پیشکش و عریضه کهندل خان را از حضور شهریار ایران بگذرانیدند و مورد اشفاق خاقانی گردید و چندی در دار الخلافه معزز و مکرم بزیست آنگاه از سده سنیه بمراجعت رخصت یافت چون شاهنشاه روشن ضمیر در ناصیه او امارات ارادت و آثار رسالت مشاهده نمود او را بمظفر الدوله ملقب فرمود و بخلعت خاص مخلع ساخت و چهل تن از اعاظم افغانستان که بهمراهش بودند یکان یکان بخلعت فاخره مفتخر شدند طغیی نیز از شاهنشاه کریم بمفاخرت کهندل خان و برادرانش مبذول افتاد و او استدعا کرد که از معلمین علم مشق پیاده نظام معلمی با و مرحمت شود که بهمراه برده در قندهار فوجی دو مهیا ساخته بتعلیم علم نظام پردازند و چهار هزار تومان زر مسکوک و یکهزار قبضه تفنگ سربازی برای ساز و برگ افواج بدو سپرده شد و سجلی بر دست کهندل خان مقرر داشتند که آنجماعت سرباز را بعد از تحصیل و تکمیل مشق نظام بدار الخلافه فرستد تا ملازم خدمت باشند و اگر در قندهار بسپاهی حاجتمند شوند همان سربازان قندهاری و هر قدر از افواج نظام استدعا نمایند بدان ولایت مامور کردند و اگر یکتن از سرداران قندهار روی دل از دولت علیه ایران بتابند کهندل خان و فرزندان او دفع او را واجب شناسند لهذا میرزا رضی خان کردستانی پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان که در دار الفنون ترقی کامل کرده بود بآموزگاری و تعلیم فوج قندهار مامور گردیده با مظفر الدوله از راه بلوچستان بقندهار شد و در مدت یکسال و چند او در آنجا توقف کرد و فوج سرباز پیاده نظام قندهار را معلم بود و ترمیت مینمود و چون ظهیر الدوله حکمران هرات نیز باظهار خدمتگذاری در دربار شهریاری مکاشی حاصل کرده داشت در اینوقت با مرامنای دولت یک دستگاه کالسکه سواری از کالسکه هائی که باهتمام معتمد الممالک در دار الخلافه ساخته بودند برای افتخار او با شعبا لعلی خان بهرات فرستاده شد ظهیر الدوله و اعیان هرات تا یک فرسنگی شهر باستقبال آمده چون قریب بکالسکه گردید پیاده شده در نهایت ادب شکرگذاری بکالسکه در آمده بشهر هرات رفت و مفاخرتها کرد و از حوادث اتفاقیه این سال فتنه مجدد پیروان طایفه بابیه نیز بروز کرد که چون از کیفیه قتل سید یحیی با حاجی زین العابدین حاکم نیریزیاده عداوتی غلیظ داشتند منتظر فرصتی بودند تا در وقتی که زین العابدین خان بکربابه در رفته بود و برهنه خفته درون شدند و او را زخمی چند منکر بزدند و کرفتار آمدند و سیاست رسیدند و جماعتی کثیر از اتباع او در کوهی از جبال شامخه اجتماع کردند و دست بفتنه و فساد در آوردند بحکم حکمران فارس میرزا انعام الله لشکرنویس خلف محمد زکیخان سردار مغفور با جمعیتی موفور بر سر آنان تاخته و جنگ در انداخته همه را مقهور نمود و بکیفر کفران بخرار رسیدند چه اگر زمان کافات

عمل لختی بطول انجامد عاقبت الامر منجر آن بظهور رسد چنانکه در ضمن حال بعضی اشرار یزد مشهود گردیده **ذکر خاتمه کار محمد پسر عبدالله یزدی و قتل او**
در واقعه ناگزیر شاهنشاه مغفور محمد شاه طاب ثراه که دوستعلی خان مشیخدمت به نیابت معیر الممالک بحکومت یزد رفته بود چون خبر واقعه در یزد انتشار
یافت شهر را آشفته گشت و اشرار آن دیار سر بفساد خود سری برآوردند و پیش آنان عبدالله نامی دهلیزیان سرای تجار بود که بعد از رفتن نایب الحکومه
از یزد بدار الخلافه اعتباری حاصل کرده و چندین کس متابعتش گزیدند چون حاجی پثرن خان کرجی با یالت یزد رفت او را بخود قریب ساخت و بدین سبب
معزول شد از پس او حاتم خان شهاب الملک و علی خان و ابراهیم خان فرزندان عبدالرضا خان یزدی بقلع و قمع اشرار یزد همت گماشتند و بسیار یزد گرفتند
ولی محمد فرار کرده پنهان شد چون شهاب الملک را نیز بخواندند و حکومت یزد و کرمان بمحمد حسن خان سردار ایروانی اشقاق یافت و وی آقا خان منسوب
خود را نایب حکومت یزد کرد و در نیابت او محمد دیگر باره از زاویه فرار بیرون آمده اظهار اقتدار کرد حسین نامی نداف از تبعه او بجرمی مستحق هلاک شد و بحکم
نایب الحکومه او را بکشتند محمد با هم عهدان خویش غوغا بپای کرد و نایب الحکومه ناچار بارک متحصن گردید و غوغائیان شهر اموال او را بتاراج بردند آخر الامر
خواجین یزد از بیم انتهام خود بر محمد تاخته او را با سیصد تن از اشرار بهزیمت دادند و از شهر بیرون شد سواران آقا خان در قریه ده شیر بدو رسیدند بعد از
مقاتله پست و پنج تن از اشرار آن دیار کرفتار آمده و برخی مقتول و محمد و مابقی بگریختند و پنهان شدند و زمانیکه سید یحیی بابی بعزم یزد و میبد یزد درآمده
بود و محمد دیگر باره بحمایت او خروج کرد و سه روز با نایب الحکومه مصاف داد و در آن محاربه کلاه او بر پایش رسیده شش تن از رفیقانش بقتل درآمدند و خود
فرار کرده پنهان شد و سید یحیی از یزد بفارس رفته مقتدر و بزرگ گردیده چنانکه مرقوم شد بدست ورثه قاتلین آخر بقصاص رسید چون آقا خان معزول و
شیخعلی خان از جانب سردار منصوب شد بمحمد خلعتی فاخر فرستاد و او را مطمئن کرده بخدمت خود خواند و محمد نزد یک او رفته بماند سیم روز ورود که محمد
قصد مراجعت از نزد حاکم داشت یکی از ملازمان حاکم او را بخانه خود دعوت کرد پس از نزول و وقوف اسمعیل نامی ایروانی خنجری بر کتف محمد درون کرد
و دیگری تفنگی جانش از تن بیرون نمود و اموالی بزد از رفته او پیاسودند و کار آن شهر انتظام تمام گرفت علی الجمله بهم در این سال میرزا محمد صادق مستوفی
خاصه بزیارت مشهد رخصت یافته بارض اقدس رفته **ذکر تفویض حکومت شهر خلخال در قبضه اختیار نواب مستطاب شاهزاده**
خجسته خصال علیقلی میرزا ابن شاهنشاه مغفور صاحبقران قاجار نور الله مرقده و رفتن نواب شاهزاده عباسقلی
میرزا به نیابت آنولایت نواب مستطاب شاهزاده معظم مکرم علیقلی میرزا اگرچه باعتبار قلت شهور و سنین از فرزندان کهین خاقان صاحبقران
مغفور طاب ثراه است و در هنگام رحیل آن سلطان سپهر دلیل در عنفوان شباب بوده ولی بملاحظه اکتساب کمالات نفسانی و اقتباس حالات روحانی
از مهین فرزندان خاقان شناخته میشود که بزرگی بکمال است نه بسال و فرزندی بفضل است نه بمال نظم جهان پیر چو او یکجوان بردن ناورد بلندهمت و
بسیار فضل و اندک سال شرف اصل را با وفور فضل منضم کرده و ادب سالها آداب پیشان جمع آورده کثرت بزرگی بطراز فضایل او معلم است و
رشته فضایل به نیروی خصایل او محکم در براعت فضل و ادب سپهر دل و در اشاعه جود و کرم بی بدیل است در ذکاء قریحه غره عصر و نادره دهر و بسعت
خاطر و شرف طبع و صفای ذهن و حید عهد و شهره شهر از بدو شباب بتکمیل نفس و تحصیل علم پرداخته و ذات اشرف خود را محسود اقارن و مغبوط
اماثل ساخته در علوم عربیه و فنون ادبیه و حکمت الهیه و طبیعیه و حساب و هندسه و ریاضی و نظم و نثر و تاریخ متوحد و در علم و حلم و بذل و جود و کیاست و
فراست متفرد و صاحب تالیفات فایقه و تصنیفات رائقه است بعد از وفات نواب شاهزاده مهرفرکه بخدمات چاکران دربار عفت مدار نواب
ستر کبری و مهد علیا دامت مجدها میپرداخت بحکم حضرت پادشاه مغفور محمد شاه طاب ثراه و جعل الجنة مثواه وزارت و کارگذاری آن علیاحرم محترم
بنواب اشرف والا محول شد و در سفر و حضر ملزم رکاب بود و امور معاملات و تیولات ملازمان دربار علیه عالیه بکفایت او منضم در این اوقات
بامر حضرت سلطان اسلاطین شهر خلخال و مضافات آن در وجوه مصارف آن سرکار مقرر آمد و نواب شاهزاده عباسقلی میرزا که تربیت او در ش به نیابت
حکومت آنولایت رفت و آن صفحه را بالعدل و النصفت معمور و منظوم داشت و تخم لطف و رحمت و بر و رافت در مزارع قلوب رعایا و برایا کاشت و چون
در این ایام بواسطه ظهور وبای عام در دار الخلافه و خارج طهران و امتداد کرمی روز و اشتداد فصل تموز موکب ظفر کوکب اعلی به ییلاقات لواسان
و لار و امامه ورود بار حرکت کرده بود پس از چندی عزیمت رجوع بدار الخلافه فرموده در شبنه سلخ شهر ذیقعده با حشمت و ابهتی تمام وارد شدند و
چاکران خدمتگذار صادق که در رکاب موکب اعلی در شهر مصدر خدمات شده بودند مورد التفات گوناگون شدند از جمله مقرب بخاقان فضل الله خان
افشار سرتیپ توپخانه مبارکه که از آغاز شباب در خدمت نواب غفران مآب نایب السلطنه مغفور ملازم رکاب و در همه معارک مظفر و منصور بود منصب

امیر پنجه کی توپخانه مبارکه منصوب و بتشریف و فرمان مبارک مخصوص شد ذکر سفر سلطانیه و عزیمت سردار و افواج بدان حدود چون سالی چند برفته است که امنای دولت از ممالک آسیا معلمین دانا بملاک ایران آورده و بهر علمی مستعدین عهد را ترمیت و تکمیل همی کنند که از آنجمله کسب قواعد علم نظام پیاده افواج است و مشق همه افواج بالاتفاق در فضائی بزرگ و صحرائی پهن دست نمیدهد شاهنشاه ایران بر آن شد که آن افواج را در چمنی گشاده و صحرائی کشیده بر نظر مبارک عرض دهند و از هر حیثیت چمن سلطانیه در خور این لشکر نمود و لی روزگاری گذشت که بخواهشگری کارکنان دولت علیه و سپاه نصرت همراه شاهنشاه ایران بعرضه گاه مذکور در نیامده بود در این روزگار که اتحاد دولتین و اطمینان سرحدداران طرفین بکمال انجامید از نسیج سوی دغدغه بخاطر راه نمیافت بصوابدید جناب صدر اعظم سلطان ممالک ایران از اعزم سفر سلطانیه رمیت جزم شد قواد ان سپاه را باجتماع در آن چمن اخبار کردند در اینوقت جناب سفیر کبیر دولت سنیه عثمانیه وفیق افندی مقیم دار الخلافه همایون بادیشه در افتاد که چون سابقا در سنه ۱۲۶۵ درویش پاشای جهه و سبب قطور خوی از که سالهای دراز از اراضی متعلقه بدولت علیه بود تصرف کرده بمعاذیر نا موجه پرداخته مبادا امنای دولت علیه ایران را در اجتماع سپاه بچمن سلطانیه امری در نیت صورت بسته باشد که در مقام مکافات برآیند لهذا وزرای مختار دولتین روس و انگلیس را انجا همشمند فسخ این عزیمت برایشخه آنان نیز بتوسط میانجی و وسایل وسایل بصدر اعظم ابلاغ این معنی کردند که چه باشد که شاهنشاه ایران این عزیمت را بزمانی دیگر افکند تا خاطر کارگذاران دولت عثمانی را اطمینانی حاصل شود و در ضمن این مطلب بمعاذیر چند متمسک شدند نخست اینکه در این ایام زمان شیوع وبای عام است و وقوع این مرض را مایه کلی اجتماع و ازدحام دیگر اینکه چون مخاصمتی با دولتی در نظر نیست و سفری وجوب نیافته است چرا باید مبلغ خطیر بمخارج لشکری کثیر مصروف داشت و خزانه سلطانی را زیانی آورد مع القصه این مکالمه و مراسله بتکرار پیوست و مطاولتی یافت جناب صدر اعظم پاسخ سرد و که ولا چنین اندیشها بخاطر راه دادن و عهد دوستی ما بین دو دولت واحده اسلامیه را که بسختی حدید و حجر است و هن من بیوت العنکبوت پنداشتن خطاست و دیگر آنکه چه افتاده است که بگمان شما شاهنشاه ایران خصمی و دشمنی خود را با دولت عثمانی مستور دارد تا وقتی بظهور آرد و حال آنکه چنین اندیشه در خاطر ما راه نکرده چه بوزیر بغداد کس فرستادیم و پیام دادیم که استماع افتاده است که قبایل اعراب سر بطغیان برآورده اند و بسیار از ولایت متعلقه بدولت شما را خراب ساخته قریب پنجاه هزار سپاه ایران نزدیک بحدود عراق عرب مهیا و آماده اند اگر شما را بامدادی حاجت افتد این افواج را بر آنان بگمارید و کار آن اراضی را بنظام کنید ولی چون دولت شما در باب قطور احقاق حق نکرده بی حقی آنرا ضبط نموده از کیفر کار خود سوء ظن حاصل کرده اید و اینکه از بلای وبای عام سخن در انداخته اید آنگاه که شاهنشاه عهدیت یعنی سلطانیه را بظهور آورد هنوز وبا بروز نداشت بعد از اخبار و احضار چندین هزار کس بمحلی معلوم اکنون فسخ عزیمت ملوکانه پسندیده نیست و رای ما از فتور و بد انفور دور است و اینکه از بذل و بقص خزانه سخن رانده خرج ساز و برگ سپاه در معنی دخل پادشاه است و جمع خزینه و حفظ ذخیره برای تجهیز لشکر و مظهر کشور است والا زیر نهادن چه سنگ و چه زر خزینه سلطان رعیت است و ذخیره شاه سپاه خاقان مغفور نورالله مرقده همه ساله بی ضرورت جنگ با سپاهی ساخته بدان چمن آهنگ همی فرمود سپاه عثمانیه نیز اناطولی را لشکرگاه کرده و در آنجا بی وجوب جایگاه دار دسپاه شما نیز اگر رزمی در پیش نباشد تا بخوردن و خفتن و تن پروری عادت ننمایند بملاق و قشلاق و شکار و نخجیر دشت و کوهسار لازم است علی الجمله جناب صدر اعظم بملاحظه دستخط مبارک وزرا مطمئن ساخته و بسرحدداران اطمینان دادند و بتوسط جناب صدارت پناهی آن سپاه بمقرب الخاقان عزیز خان اجودانباشی مفوض گردید و لقب امیر الامرائی یافت و تهیه آن حدمت پرداخت و جناب اشرف صدر اعظم بتبلیغ حکم محکم جریل شاهنشاه بعدیل و ماموریت سردار سپاه بچمن سلطانیه بتعارت فوقانی میدان سلام که مجمع اهل نظام بود رفته شیلانی کشیده و اهالی نظام را حاضر نموده فرامطاع و منشور لازم الاتباع سلطانی را بر سر آن انجمن خواندن فرمود و یک قطعه نشان صوت همایون اعلی مکلل بالماس و حمایل سبز و آبی که مخصوص این مرتبت رفیع است زینت گردن سردار نمودند و چشمها را رتق و فتق امورات و قشونات از توپخانه و زنبورکخانه و قورخانه و افواج قاهره و سواره و چریک و ولایات در قبضه اقتدارش مفوض آمد و آقا اسمعیل خزانه دار نظام نیز بلقب خانی ملقب و بتشریف سلطانی مخلع شد و تهیه این سفر پرداختند سپاه را احضار کرده که در بیست و نهم ذیقعده هزار و دویست و شصت و نه در چمن مذکور حاضر و آماده باشند و بیست و یکم شوال از حرکت موکب فیروزی کوکب سردار کل حسب الامر ما سی کروهی توپ کردون کوب و امرای توپخان جمیش و سرتیپان و سرهنگان و مطرد سوکولونل ایطالیائی معلم افواج و بعضی از متعلمین مستعدین دار الفنون را در اسلطانیه سفارش و رود سردار تمامی افواج از پیاده و سوار که فرون از شمار بودند در چمن مذکور در کمال نظام خرگاه و خیام وارد و زده بودند و بزرگان هر جیل از روی طبع و میل شرایط استقبال بجای آوردند و اظهار متابعت و مطاوعت کردند سردار پس از نزول و ورود با هر یک بنا بمایه پایه لطفی مبذول میداشت مقرر داشت که بدستور العمل

کولونل مطرد سوءعلم کل افواج وسایر متعلقین پیاده چیمنا ترتیب دهند همین مطالع فیروزه مدت دو شبانه روز اردوئی باشکوه و اسطامی تمام آراسته شد که تا سلطانیه مخیم سپاه سلاطین معظم گردیده چنان سپاهی منظم ندیده و در روز یکشنبه پانزدهم شهر ذیقعده میشخانه و آغروق شاهانه از شهر بیرون رفته ساحات امیرآباد و یافت آباد را غیرت باغ ارم و صحن حرم نمودند خیمه و حرکاه در حرکاه و طناب در طناب مانند مورانفر و گرفت عرصه صحرا از قبه حرکاه و ماهیچه رایات سپهری پرمهر و ماه شد سپهر پیرده شاهنشاه از مقدم همیمون برمهر و ماه افتخار کرد **ذکر سفر میمنت اثر اعلیحضرت سلطان السلاطین پناهی شاه اسلام ناصر الدین شاه قاجار بجانب بلوک خمسه و زنجان و نزول در چمن سلطانیه و واقعات آن ایام** در روز سه شنبه هفدهم شهر مذکور حضرت اعلی بقره خنک مجره تنگ هلال نعل پروین منیخ جوزهر دم خارا سم برآمد خروش نای و شیپور و ولوله نفخ صور در شهر در انداخت و افواج عمان امواج و توپچیان مریخ انباز در گرد اگرد میدان ارک صف برزدند و زنبورکخانه مبارکه شتلیک بزرگ کردند چهار ساعت بغروب آفتاب فرو مانده هنگام طلوع آفتاب جمال شاهنشاه پهمال از کوهه زین مرکب سپهر مثال بود دوازده تخته پل ارک بشهر پرتوافکنده از دروازه قزوین با شوکتی کامل و حشمتی عظیم بیرون رفته بامیرآباد رحمة الله علی بانیها نزول اجلال داده از جناب جلالتمآب صدر الصدور واکفی الکفات تا سایر امرای عظام و مقربان کرام هریک در خیمه خود مقام کرفتند و پاسودند و شب بغنودند و دیگر روز بنجت فیروز بیافت آباد نزول افتاد و بترتیب منازل بشهر قزوین زیب و آذین افزود مقرب الخاقان خسرو خان کرجی والی قزوین در رکاب همایون اعلی تا خرم دره ملزم بود و از آنجا مخلع بازگشت و اردوی اعظم در صایین قلعه در حفظ صیانت کردکار روزی توقف فرمود امیر اصلانخان حاکم خمسه تا منزل سیاه دین باستقبال موکب فیروزی کوکب آمد و در روز چهارم ذیحجه الحرام بچمن سلطانیه توجه کزید در روز ورود مسعود قشون منصور بترتیب نظام دشتبانان را برافتصای دشت و بیابان ممدود ساختند و زیاده از فرسنکی از دو سوی خیابان نظام برآراسته شد حضرت سلطان السلاطین از میان دو صف با شوکت جمشید و طلعت خورشید کذر همیکرد و بدان نظام نظر همیداشت و امرا را بمکرمت و مرحمت همینواخت تا بسراپرده خاص کردون مناص در آمد و پنجساعت بغروب مانده خواص و عوام و عموم چاکران والامقام را بسلام عام خواندند و بعد از خاصه مبارکه یکصد و دیه توپ شتلیک کردند و پس از کذشتن سلام عام و الثفات و کلام هریک بمقام خود بازگشت و مقرب الخاقان حکمران کیلان عیسی خان که بار دو سا و عمال بجا کبوس درکاه فلک اشتباه آمده بود در آنروز سعادت حضور یافت و نواب امیرزاده معظم حمزه میرزا حاکم تبریز و مقرب الخاقان میرزا فضل الله وزیر نظام و میرزا محمد قوام الدوله در پنجم روز ورود فیروز شرف خاکبوسی دریافتند و از آنجا که منظور کلی از این سفر خیریت اثر اجتماع عساکر نظام در یکمیدان وسیع و مشق و حرکت بالاتفاق بود غالب روزها که اعلیحضرت شاهنشاهی در ایوان رفیع عمارت بدیع سلطانیه جلوس داشت تعلیم مقرب بحضرت کولونل مطرد سوءعلم کل مشقهای شایسته و حرکات منظمه میکردند و در نظر مبارک جلوه قبول مینمود و فی الواقع مشق پنجاه هزار کس خود در چمن سلطانیه در میدانی دیکر امکان نخواهد داشت عجب اینکه اردوی نظام و غیر نظام که شصت هزار کس بودند ترتیبی و نظمی داشتند که از تحریر بیرون است و اصلا آواز و همهمه از کس بکس نمی آمد **ذکر وصول عید سعید اضحی و سلام عام شاهنشاه اسلام در عمارت اعلی و لوازم بارعام و تقدیم خواص والامقام** در روز شنبه نهم شهر ذی حجه که روز عید سعید قربان اضحی بود از اطراف و اکناف چندان کله کوسفند بارودی پیمانند آوردند که از حصر و شمار بیرون رفت چه شصت هزار کس اهالی اردو غالبا امرای عظام و امیرزادکان با احتشام بودند و بعضی از آنان از ده و پست الی پنجاه کوسفند قربانی همیکردند و قریب شصت عدد کوسفندان از ناس مضاعف بود و در آنروز خارج و داخل اردو از خون ذبایح نمونه عرصه بطایح بیت الله و مشعر و مناکشته و ریک و خار و سنک آنچمن سنک فرفر سنک برنک لاله نعمان و لعل بدخشان و یاقوت رمانی و عقیق یمانی جلوه همی نمود و حضرت شاهنشاه جمجاه بارعام داده چون خورشید رخشان برایوان عمارت کیوان رفعت جلوس فرموده آن چندین هزار کس بثقلوت درجات و مقام صف بصف و کروه کروه در جایکاه خود قیام و آرام داشتند خطبا خطبه خواندند و شعرا بمدح پرداختند و ملک الملوک بمقربین حضرت بتکلمات شاهانه فرمود و هریک را بمقدار رتبه و شان بانعام و اکرام و خلاع آفتاب شعاع مخصوص داشته پست و چهار فوج از افواج نظام و یکهزار سوار و پیاده در حضور اعلی ستاده و پانزده عراده توپ در یمین و پانزده در یسار بعد از نام برکت آیت صاحب ولایت یکصد و ده بار خالی شدند و سه مرتبه باشارت نصر الله خان سرهنک بنوره خانه شتلیک بنوره و ولوله در کوه و دشت افکند و زیاده از ربع فرسنکی مسافت میدان سلام مبارک بود و فی الحقیقه هیچ سلطانیه چنان چشمی پسند و چنین عیشی سعید روی نداده و از اهتمام جناب جلالتمآب صدر اعظم حشمتی مکاثر در دیده بزرکان ایران و غیر هم جلوه کرد تا الکنون در ممالک محروسه ایران چنین سپاهی نظامی فراهم نیامده بود و در روز دوشنبه هشتم ایماه اعلیحضرت شاهنشاه نشاط شکار فرموده برشت و تفرج را بسر چشمه چمن سلطانیه عزیمت فرمود و پس بشکار کبک در دامان کوهسار مرکب کوه رفتار براند و بکاه غروب از رکوب باز کشت

در چهار دهم نیز با خواص بسر چشمه مذکور توجه فرموده بهنگام عصر بقصر باز آمد و با شاهد عیش و عشرت دمساز و عید سعید میمون غدیر خم عمت میمنه
در رسید و تجریم و تکریم منضم و مضمون آمد و در دار الخلافه نواب مستطاب شاهزاده جلالت مهد یعنی سلطان معین الدین میرزای ولیعهد
ادام الله عمره در عمارت موسوم بشاشخانه توقف کرد و نواب امیرزاده معظم مکرم اردشیر میرزا حاکم دار الخلافه صانه الله عن الآفه و نواب
سایر امیرزای لله باشی و میرزا موسی وزیر دار الخلافه و امیران پنجه و تیرپیان خاصه و سایر ارباب مناصب بحضور والا آمدند و تبلیک
و خطبه و تهنیت بر رسم معهود صدور یافت و دولت ابد مدت شاهنشاه اسلام پناه را دعا گفتند و دوام خواستند چون حکمای طبیعیین
ایران خاصه اتباع فرنگستان تجربه معلوم کرده اند که توقف اردوی عظیم در محلی عقیم مایه عفونت عنصر هوا و علت احداث مرض و بالخاصه
که در اواخر آن همه اعنام در میانه اتباع اسلام مذبوح افتاد و از تعفن احشا و امعای آنان هوای لطیف کسیف گشت و شهای قوی ضعیف ماند
عجب با میل تو اترا تقاس نفس بر نفوس شاق آمد و شواهد اشباح را از ازدواج ارواح زمان طلاق هر روز جمعیار روز امل شب اجل پیوست و هر
شیشه وجود نازک دلی بسنگ هلاکت شکست تدریجا آن ناخوشی خاص عام شد و صبح حیات بسیاری از ذوات و لحمات متواصل بشام منظم
بهر شبی ز و با صد هزار رنج محیط چو برگیاه ضعیفی احاطه بلباب ز بسکه شست با آب آن و این سپرد بخاک شکست بازوی عنال و تیشه تقاب
کسی که جست ز دست اجل بکف بگرفت عصا ز شش امراض و سستی اعصاب همه چو خیک منفخ ز رنج استسقا ز روی زرد قرین با قرابه ز رزدا
اردو از اذناب خدم و رجاله خشم در شیوع این بلیه و وقوع این قضیه از آحاد و افراد ملازمان رکابی و افواج آذربایجانی احدی نتوانست
از میان اردوی اعلی کناره جوید یا بکناری پوید چون مراتب شدت و شیوع مرض و با معروض رای جهان آرای دادگر گردید بمحض مرحمت
و عین شفقت بمراجعت پرداخت و سپاه نصرت همراه را با وطان مرخص ساخت و موکب اعلی در روز شنبه بیست و هفتم ذیحجه سال یکهزار و دویست و
شصت و نه بدار الخلافه وارد شد و امیرزادگان و حکام والا مقام که در سلطانیه برکاب بوسی آمده بودند بهنگام عزیمت دار الخلافه مقضی المرام
و مخلع بمراکز حکمرانی خود باز گشتند و حاجی میرزا محمد خان نایب اول سفارت که دبیری ادیب و مردی نجیب است بلقب دبیری مهام خارجه
ملقب گشت و بجای میرزا مصطفی برنشست در خدمت نواب حشمة الدوله بتبریز توقف کرد و مقرب الخاقان احمد خان نوائی دیوان بیگی
امورات آذربایجان شده روانه گشت و قنبر علیخان که حاکم و دیوان بیگی تبریز بود احضار شد و با فشار بهادر خان ولد عباسقلی خان دره
جزی و حسن خان سبزواری که در محاربات با خان خیوه و محافظت مرو مصدر خدمات شده بودند خلعت مرحمت ارسال شد و در این ایام
زلزله دیگر در شیراز وقوع یافت و در محرم محرام چنانکه رسم است در طهران و سایر امصار تعزیه داری و سوگواری پرداختند و در شش شهر صفر
علی الرسم جشن ولادت شاهنشاه دهر را در هر شهر مرعی و معظم داشتند و امیر الامرا العظام عزیز خان سردار کل بحمایت محارست سرحدات
آذربایجان در هفدهم صفر سنه ۱۲۷۰ بصوب خوی رفت و خان ناظر انوشیروان خان بلقب عین الملکی و کمر مرصع مفخر و مخلع گشت و عید مولود
حضرت خاتم الانبیا را بتکریم و تعظیم حق گذاری کردند و گرامی داشتند چون محمد امین خان خوارزمی هر ساله بمرو آمده زکات طلب میکرد مقرر شد
که افواج ثلثه خراسان را با اسمعیل خان برادر میرزا عباسقلی خان مرحوم شهید شش توپ و پانصد سوار روانه مرو نمایند لهذا نواب مستطاب حسام السلطنه عازم
در بندر رفته توقف نمود و با ستدعای اهالی مرو سپاه را روانه شهر مرو فرمود یکهزار سواره قریابی بر سر راه عساکر منصوره آمده محاربه کردند و مغلوب
شدند و عساکر منصوره مذکوره وارد مرو گردیدند و در روز یکشنبه چهاردهم شهر جمادی الاول اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه مرحمتی جدید
و توجهی بزرگ بانتظام الملک فرموده خدمتش را بنیابت صدارت عظمی و وزارت نواب شاهزاده ولیعهد اختصاص داد و لقب و
مرتبه اش را جناب شخص دویم ایران برنهاد و دستخط مبارک بافتخارش صادر شد و امرا و عظما آنجنابرا تهنیت گفتند و بخیمت بردند و در
سه شنبه بیست و یکم جمادی الثانی مطابق سال بارس بیل ترکی تحویل آفتاب بحمل مبارکی روی داد و آفتاب خسروان نیز در عمارت باغ موسوم
بگلاه فرنگی تحویل فرمود و مجالس را چنانکه سنت سلاطین قاجاریه است بپا استند علما و خواص امرا حاضر شدند و در روز بیست و دویم
بجلوس در دیوانخانه بزرگ و سلام عام و خطبه و تهنیت گذشت و چاکران خلعت و انعام یافتند و در بیست و ششم اینماه نواب
مستطاب فیروز میرزای نصرة الدوله حکمران سابق فارس بنیابت نواب مستطاب شاهزاده معظم سلطان معین الدین میرزا
ولیعهد دولت ابد مهد با مرحضرت اعلی علی الدوام بحکومت آذربایجان اختصاص یافت و مقرب الخاقان میرزا محمد صادق

باوجود عرض و طول

خلف الصدق میرزا هدایت الله مغفور نوری ملقب قایم مقامی مخصوص و به پیشکاری عموم امورات آذربایجان روانه شد و نواب مستطاب
حشمة الدوله بکتاب اعلی آمده و در دوازدهم رجب وارد و مورد الطاف پادشاهی گردید و چون بروز سیزدهم رجب ولادت حضرت شاه ولایت
امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابیطالب علیه محقق است و حضرت شاهنشاه اسلام پناه آنروز را عید سعید مقرر فرموده و اشرف اعیاد
شمرده از خلافه و سایر امصار ایران متداول داشته لوازم تعظیم و تکریم بظهور آمد و جشن مبارک برپای شد و تا نیمه شب تهنیت در ذکر تفویض
امارت نظام بنواب مستطاب شاهزاده معظم والامقام امیرکبیر محمد قاسم میرزا ادام الله تمکینه و بسط علی الخیرات
یمینه و مامور بیت نواب کامیاب فریدون میرزا بفرمانفرمائی خراسان و پیشکاری وزیر نظام و احضار
نواب حسام السلطنه بدار الخلافه چون ضمیر منیر سلاطین مهبط اسرار یزدانی و محل الهام ربانی است و قهر و لطف آنان ممزوج بغضب
و رحمت سبحانی دل مبارک شاهنشاهی را که مرآت انوار الهی است بدیدار مولود مسعود و فرزند ارجمندی که در روز شنبه بیست و دویم شهر
ذیحجه سال یکهزار و دویست و هفتاد از ستر کبری و خدر علیا فروغ السلطنه میلاد یافت میلی فطری و مرحمتی جبلی حاصل شد و علامات جلالت
و امارات امارت و آثار ذکاوت و اطوار فطانت در ناصیه حالش مشاهده رفت اسم سامی و نام نامی جدامجدی خویش امیرکبیر محمد قاسم خان بن
اعتضاد الدوله سلیمانخان بن محمدخان قاجار قوینلو را که در این حجسته کتاب تکرار یافته بروی مخصوص فرمود و روز بروز آثار رشد و استعداد
از وجنات حالش استنباط نمود تا این اسم را معمائی و این لفظ را معنائی صحیح و صریح حاصل شود مقرر فرمود که جشنی بپارایند و خلایق را از اهالی
نظام و امرای والامقام اخبار و احضار نمایند تا نواب مستطاب شاهزاده معظم محترم را ببصر بصیرت به بینند و بنظر معرفت بشناسند و
شرط عبودیت بجای آرند و شکر تهنیت این منصب اعلی و لقب کبری بگذارند و در خلوت و جلوت خواص و عوام اجتماع کردند و جناب
جلالتمآب شخص اول و صدر اعظم و نوین بزرگ اعتماد الدوله العلیه العالیه او را چون جان عزیز در برگرفته عموم افواج بحضورش شرفیاب
شدند و بخلعت و انعام و تفقد و اکرام مخصوص آمدند معلمین و مترجمین و متعلمین مدرسه نظامیه دار الفنون و بنده درگاه نیز بحضور و الا ثنا قشیم
و سرور و تمام با قشیم و آثار بزرگی که در ناصیه حال نواب شاهزاده پسمال امیر نظام و الامقام حفظه الله تعالی دیده می شد مضمون این بیت را تکرار همیافت بیت
باش تا صبح دولتت بدمد کان همنوز از شایج سحر است علی الجمله جناب جلالتمآب صدر اعظم بالاخانه نظام رفته صاحب منصبان اجماع نموده نخست
شیرینی پیاده دند و پس خوان بگستردند و وقوع این جشن مهنای عجب پین بجمادی الراجب بود میرزا علینقی خان خلف جناب جلالتمآب صدر اعظم بوزارت
و پیشکاری نظام مامور شده و در این اوقات حکمرانی بلاد خراسان بنواب مستطاب فریدون میرزای فرمانفرمای سابق فارس مفوض شد و مقرب
الخاقان میرزا فضل الله وزیر نظام بوزارت خراسان معین گردید و از دار الخلافه روانه شد زرومنزل بمنزل عرض راه را نظم داده همیر فتند چون خبر بخراسان
رسید که نواب فریدون میرزای ملقب بفرمانفرما عم شاهنشاه ایران و میرزا فضل الله وزیر نظام برادر جناب صدر اعظم از دار الخلافه بحکومت و وزارت
آن صفحات مامور و با استعدادی کامل راهی گردیده اند فشه ایکنران آن حدود در بیم افتادند و خانان خاین متوهم شدند بخت جعفر آقای جلایر حکمران قلعه
کلات که مردی دوروی مفسد جوی بود برادر خود رضا خان را باستقبال رکاب عالی والی و وزیر نظام به نیشابور فرستاد و لی بر خود مخمر کرده بود
که خود بحضور والا نیاید و حکومت کلات بروی مقرر باشد رضا خان پس از ورود به نیشابور و دیدار وزیر نظام و عرض سخنان پخته و خام در اندیشه کار بود
روزی وزیر نظامش بخواند و بدو گفت که از من برادرت بگوی که از خدمت دیوان کناره جستن و غراب وار در بوم کلات نشستن و از سر عزت و منصب
گذشتن و بدان چار دیوار پر فتور غره گشتن شیمه عاقلان و شیوه عاقلان نیست چه اگر دیو آسا قصد آسمان کنی بتا ثیر کلک چون شهابت مرجوم دارم
و بتیر تدبیرت بر زمین فکنم تا آنگاه بدانی که بدو اخشت نامه و سبزی خامه خاصیت چیست لشکر در نهفته ام چه اگر در کار تو ام تجهیز لشکر حاجت افتد با خان نبود
چه مایه عسکر تشمیر باید کرد چون این مقالات جگر سوز که هر کلمه اش تیری بود جگر دوز بانجام آورد رضا خان را مرخص کرد و امور منازل عرض راه را منظم کرد
در نهم شهر رجب هزار و دویست و هفتاد بمشهد مقدس وارد شدند و در آنجا معلوم افتاد که نواب حسام السلطنه امیر حسینخان برادر سامخان ایلخانی را
چنانکه سبق ذکر یافته بود با دو صد سوار و مبلغی زر مسکوک بمرو مامور داشته فرستاده و دو هزار سوار قربانی کرد او را چهار روز محاصره کرده امیر حسینخان با سواران
خود بشمشیرهای آخته بر پره لشکر قربانی تاخته تا نزدیک تن را بگشت تا از میان بگسسته بمرو رفته است لهذا فرمانفرما روز بیست و یکم شهر رجب از مشهد بیرون
آمده بآق دربند تاخت و سامخان ایلخانی و علیقلی خان میرپنجه که در خارج شهر اردو داشت با افواج و توپخانه در آنجا رسیدند سامخان ایلخانی را

با هزار خروار غله و لشکری کاری بجانب مرو روانه داشت و نواب والا خود قصد انتظام امر سرخس نمود و اراضخان سرخسی و عوشند خان درمن قلیخان و سایر عطما و زعمای مرو بخدمت آمدند و اظهار متابعت کردند عرض نمودند دو طایفه اند قپچق و تکمش و هر طایفه متفرق بدوازده فرقه و هر فرقه محتوی بر یکهزار خانوار اند اگر ما را بخدمتگذاری بپذیرید خدمتها کنیم و مشهد داریم و گردکان بدهیم و بمشهد پناهیم لهذا مقرر شد که دوازده خانوار بشهر مقدس بیاورند و هم گردکان بگذارند و معدودی از سواران سرخس نیز در شهر بمانند و اسرای سرخس را رخصت باوطان دهند و آنانرا که بتجار خریده اند بیها باز خرند و رها کنند و از این پس بترک این کار کویند هم اگر در آنخدود یعنی اراضی سرخس تاخت و تازی از دیگران شود از عهده برآیند و نگذارند و رواصل و قوافل امین بمامون بخارا عبور نمایند و نواب والا مقرر داشتند که غنایم و دواب سرخسیان در اراضی خراسان بمرتعی که رخصت دهند چرا خورد داشته باشند و حکام مماانعت نکنند سرخسیان آسوده خاطر و مطمئن شدند و حسب المقرر پست و چهار خانوار سرخسی بخدمت نواب والا آوردند و فرمانفرما آنانرا بمشهد روانه داشت و بوزیر نظام بسپرد و وزیر نظام اخراجات و منازل آنانرا در مرتبه بسطت حتی فشد و جای معین بر ایشان مقرر نمود و بیودند و فرمانفرما قصد مثبته تراکمه اخال تقسیم داد و وزیر نظام در شهر مشهد اهالی کلات را بوعد و وعید و بیم و امید از جعفر آقای کلاتی رمیده کرد و صریح گفت که نمیخواهیم رعایای کلات پایمال عساکر نصرت آیات شوند و آنان قرار بر نهادند و عهد کردند که بر جعفر آقا بشورند و او را برانند و کلات را بتصرف مردم دولت دهند پس از رخصت اهالی کلات وزیر نظام تهیه و انجام این کار پرداخت آقاخان خوری و رضاخان کوارشکی و رحیم خان جوله رابادو هزار تفنگچی بکلات فرستاد بمحض ورود دروازه نقبی و ارغون شاهی را بتصرف درآوردند اهالی کلات بر جعفر آقا بشوریدند و او ناچار با چهار برادر و ده سوار فرار کرده بخوارزم شد و جوادخان شقاقی با چهارصد سوار و بهادرخان دره جزی با جماعتی بحفظ و حراست کلات فرستند و چون خبر تسخیر کلات انتشار گرفت یکصد و پنجاه کس از سواران سرخس مشهد درآمدند و اظهار ملازمت کردند و در خدمت وزیر نظام بیودند اما وزیر نظام بملاحظه آنکه مبادا چون فرمانفرما از سرخس درگذشته بکلات رود و سرخسیان کینت بکرداند سواران سرخسی را بند بر نهاده نگاه داشت و مراجعت نگذاشت و فرمانفرما بکلات رفت سه فوج سرباز و ده عراده توپ با خود برده چون اهالی سرخس گرفتاری سرخسیان مشهد را استماع کردند ناچار بکلات رفته گردکان دادند و گرفتار انرا مرخص ساختند و فرمانفرما میرزا ابراهیم خان سرپتیپ خمسه رابادو فوج سرباز در کلات بحکومت بنشاند و خود با راضی تو و عشق آباد و اخال درآمد سواران تراکمه چون آگاه شدند اجماعی کرده در روز ورود والا با اول خاک اتک معروف بعشق آباد از در ممانعت و مدافعه بیرون آمدند از دو سوی جنگ در پیوسته شد سواران امیرخان شامبیون قورت پیکلو و جوادخان سرکرده سواران شقاقی که پیش قراول اردو بودند ساعتی بمجاربه و مضاربه تقدیم جستند جمعی از تراکمه قتیل و اسیر شدند و پای ثبات آن طایفه از پیش بدر شد و مقارن اینحال نواب والا با توپ و تپ در رسید بعشق آباد نزول کردند فرد اسواران بهر جانب پراکنده شدند و سواری از تراکمه در آنحدود و اراضی دیده نگردید بحکم والا سی و شش قلعه و میقاق آنانرا با خاک پست کردند آزوق و آغزوق قلاع آنانرا پاک بسوختند و چون از آنطایفه اثری بظهور نرسید و در آن بیابان زیاده توقف را فایدتی متصور نمیرفت موکب والا بمشهد مقدس رجوع و خدمات خود را بدار الخلافه عرض کرد از جانب شاهنشاه قدردان خلاع و نشان بفرمانفرما و دیگران علی اختلاف مراتبهم ارسال رفت و علی محمد بیک یاور بخراسان برد و فرمانفرما مکتوب قبای ترمه کشمیری از ملبوسات خاصه بیکر بیگی نوازبا یک قبضه کارد دسته مرصع بالماس کرا بنها زیب بر و زینت کمر کرد و میرزا ابراهیم خان سرپتیپ خمسه بمکتوب جبه کشمیری مخلع شد محمد حسن خان قراباغی بنشان و حمایل سرپتیپی مشرف گردید امیر حسینخان زعفرانلو و سعادتعلی خان دره گزی و امیرخان و جوادخان و سایر اصحاب هر یک بخلعت و نشان سرافراز و شادمان شدند اما جعفر آقای کلاتی بخیوق رفته باشارت محمدامین خان اوزبک خوارزمی بقریاب باز آمده یکهزار سوار قریابی بر او گذاشته باستخلاص و استرداد کلات راند بعد از پنج ساعت منازعه و مدافعه برادرش مقتول و چندین کس دیگر مجروح و مطروح گردیده عنان عزیمت برتافت و بهزیمت بشتافت و بخوارزم گریخت و پس از ورود فرمانفرما بمشهد مقدس اراضخان و عوشیندخان بوفای پیمان و ادای پیمان بمشهد آمدند و تعهد خدمات سابقه را نمودند و در این ایام محمد شیخ بغارت کاروانی که بمشهد عزم کرده اند رفت پانصد تن سرخسی بحمایت قافله رفتند بابا خان و محمدرضا خان هزاره و سواران جامی و خوافی نیز بگذرانیدن قافله پرداختند و ظهیر الدوله افغان نیز جماعتی بر سر کاروان فرستاده بود در اراضی باخرز نزاعی عظیم اتفاق افتاد ترکمانان بهزیمت شدند و سپاه هرات پست و پنجهزار گوسفند و پنجاه و یکتن اسیر که از ترکمانان گرفته بودند بهرات بردند چون وزیر نظام از این واقعه اطلاع یافت میرزا محمد علی دبیر خود را بهرات فرستاد اسرا را گرفته رها ساخت دیگر باره پانصد سوار از تراکمه بتاخت اراضی قوشخانه آمدند و گرد قریه افریزه را فروگرفته و سه هزار کس از جوانب دیگر در کمینگاه

بازداشتند تا مردم خراسان را بر سر خود جمع آورند و آن سه هزار سوار بر قرای و محال خالی از جمعیت تاخت برند و مال و عیال رعایا را اخذ کنند مردم
افریزه بمدافعه پانصد سوار ترکمان پرداختند و قلعه خود را محفوظ داشتند چون ترکمانان تسخیر حصار را مشکل دیدند بر سر خرمنهای مردم افریزه رفته
درخرمن آنان آتش زدند و مواشی و دواب آنان را از مراتع برانند مقارن آنحال یزدان ویردی خان برادر سامخان ایلخانی باخبر شده بنجابی
خان سرتیپ قوشخانه و قدرة الله آقای خیرآبادی کس فرستاد که با جمعیت خود بحمایت اهالی فریزه شتابند چون این سواران در رسیدند
ترکمانان از قرار مواضعه خود از پیش بدر رفتند و آن سه هزار سوار فرصت یافته بخیرآباد تاختند و کرد قلعه را محاصره کردند زنان قلعه بمنازعه درآمدند و بتفنگ
و تفنگ مدافعه همی کردند ترکمانان عاری سخت دانستند که از محاربه زنان و معدودی مردان روی برتابند نزدبانها افراشته بحصار برآمدند
زنان خیرآباد بشمشیر سر سی تن ترکمانان را بریدند آنان بازپس نشتابیدند چون این خبر بافریزه رسید قدرة الله آقا و حاجی خان سرتیپ چهارصد سوار
زبده کرده بجانب خیرآباد ایلغار نمودند هم از کرد راه بر ترکمانان حمله سخت بردند و تیغ در یکدیگر نهادند کاربدان انجامید که سه هزار سوار ترکمان از پانصد
سوار بهزیمت رفتند چه توهم کردند که خبر ایشان مشتهر شده و از هر سوی سواران خراسان بر ایشان خواهند تاخت مع القصه آن پانصد سوار دنبال
سواران ترکمان را گرفته چند کس از آنان بکشتند تا از اراضی خراسان بیرون رفتند و سواران خراسانی بازآمدند پست نیزه سروشش تن زنده نزد یزدان
ویردی خان آوردند و او باعریضه بحضرت دارالخلافه ارسال داشت و کارگذاران دولت او را بنشان اول سرهنگی و حمایل سفید مفتخر داشتند پس
ازاین واقعات ترکمانان در اراضی اتک قلعه محکم و مملو از آذوقه و علوفه و اسلحه جنگ آماده نمودند که ایشانرا سیقاق و محکم باشد و از آنجا بهرجا که خواهد
تاخت برند و غارت کری کنند محمد رحیم خان شادلو نایب بوربخز از این کار آگاه شد با جماعتی از سواران گزیده و مردمان رزم آزما بر سر آن قلعه رفت
وچون تسخیر آن حصار را دشوار دید بر اطراف قلعه تاخته و پانزده تن از ترکمانان را اسیر ساخته خود در از قلعه تعمد ابدور کشید سواران ترکمان بیرون آمده از قفای
او راه برگرفتند محمد رحیم خان بازگردید و جنگ درانداخت و بعد از لحظی درنگ چهل نیزه سر و سی تن اسیر و صد رأس اسب از ایشان گرفته شکست در ترا کمه
افتاده روی بگردانیده فرار کردند محمد رحیم خان و بنال ایشان برگرفته سوار همی افکند چنان ترکمانان را سراسیمه ساخت که راه قلعه را گذاشته بیابان گرفتند و بقلعه
بازنشدن توانستند هم از وقایعات این ایام که شاهزاده محمد یوسف افغان که از جانب والی خراسان بنظام حدود جام مامور بود جماعتی از سواران خود بار اضی
اتک فرستاده پست هزار گوسفند و پانزده ترکمان دستگیر ساخته بازگشتند و چون بحشی راه بپیمودند گروهی از ترکمانان از قفای آنان در رسیدند پس از گرد و غبار بسیار
یمنی از گوسفندان خود را بازگردانیده بانگ بردند همچنین مطلب خان تفنگدار سرکرده سوار و تفنگچی کوداری و بسطامی و عرب که مامور بحراست راه خراسان بود
اطلاع یافت که جمعی از ترکمانان در راه زوار مشهد مقدس آمده کمین کرده اند لشکری برداشته بر ایشان تاخته چهار زنده و ده سر از آنان گرفته دیگران بهزیمت شدند
و وی سرها را بدارالخلافه فرستاده مورد الطاف شاهنشاهی گردید علی الجمله فریدون میرزا بمشهد درآمد و بزیارت روضه مطهره رضویه سعادت یافت و در باب تعمیرات
آنعمارات بوزیر نظام و متولی باشی میرزا فضل الله تاکیدی نمود و او خود در این باب کمال دقت داشت و چون ایوان طلا را سالها رفته بود که نرفته و جلا نداده بودند از
صفا افتاده مقرر کرد که تعمیر نمایند و نو کنند و مسجد گوهرشاد را نیز تعمیر کردند و دکاکینی که در اطراف خیابان بود دوازده ازل و اوباش و اشرار در آنها سکنی داشتند و قمار باز
میکردند سر بسر بکوبیدند و داخل خیابان نمودند و وجوه بعضی موقوفات که خدمه تصرف نموده بودند مقرر داشت که بمصارف تعمیرات و مخارج میهمانخانه سرکار فیض مدار برسد
و از وجوه حق التولیه مقرره حمام و بازاری خاص حضرت ساخته شود ابدالدهر وقف بماند در درب صحن عتیق رباطی مشهور بسنابادکه از موقوفات قدیمه سرکار فیض مدار بوده است
و اولاد متولی باشی قدیم تصرف کرده بودند از ایشان انتزاع کرده قرارداد که رباط را خراب نموده دکاکین بسازند و کرایه آنها وقف بر مخارج روضه منوره شود از واقعات
چون مهدیخان بتریزی صاحبجمع وجوه خاصه در این اوقات درگذشته بود صاحب جمعی خاص بفرخ خان کاشانی که از پرورد کان دولت جاوید آیت است
مخصوص گردید و میرزا محمد حسین نگارنده احکام نظام ملقب بدبیر الملکی ملقب شد و شفیع خان که در ۱۲۶۶ از دولت علیه ایران بسفارت و اقامت لندن رفته بود
در این ایام احضار شد و در نهم شهر شعبان المعظم میرزا عبدالغفار خان نایب وزارت دول خارجه و جمعی از ارباب مناصب نظام و غیر نظام باستقبال او مامور
شدند و بخاکپای مبارک شاهنشاهی شرفیاب گردید سردار کل در نوزدهم شعبان از آذربایجان مراجعت نموده مورد الطاف شاهنشاهی شد و حضرت شاهنشاهی
در باغ داودیه تفرج و تمکن پذیرفت روزی در ایام سواری در باغ فردوس متعلق بمعیر الممالک خدمات کلی کرد و پیشکشهای نیکو داد و افتخار کرد ذکر سوانح فارس
و وقایع بندر عباس و حالات شیخ سیف و صید سعید خان امام مسقط و ماموریت حاجی محمد رحیم خان شیرازی و حال او و
سایر صادرات این ایام اگرچه در ضمن مجلد هشتم این کتاب مستطاب که موسوم بروضة الصفای ناصری است تفصیلی از ولایت هر مزکه از جزایر

بحر عمانست و از انجا سه روز بشیراز بکان و ذکر حکومت ملوک هرمز و تغلب کرده پرتگالیه نگاشته آمد اما چون مجددا امر قوم می افتد که بعد از قلع و قمع پرتگالیه امامقلی خان حاکم فارس در آنجا بندری بنام شاه عباس صفوی بنیاد نهاد و از آنگاه تا اکنون در تحت تصرف حکام فارس بود و در زمان دولت خاقان صاحبقران انار الله برهانه که نواب شاهزاده حسینعلی میرزا بفرمانفرمائی فارس اختصاص داشته چون صید سعید خان حاکم مسقط را که خوارج او را امام خوانند با نواب اشرف الاشبابی دست داده بود متمنی شد که حکومت بندر عباسی ما جاگی ذو وجهین باشد که در هنگام اختلافی روی ننماید بنا علیه شیخ سیف نام پسر بنهان عربرا فرمانفرمای فارس لقب خانی داد و حاکم بندر عباسی کرد چون شیخ سیف خان مردی کاردان بود در اندک زمان بر ارتفاعات و وجوهات توفیر کلی حاصل کرده در قلیل مدتی دولتی عظیم و حشمتی کثیر بظهور آورد با شهامت خاطر و جذب قلوب بر صفحات شمیل و میناب و بندر کهی و سرزده تا سامان بندر کچی و کراچی که سرحد بلوچستان و منتهای کچ و مکران است مسلط و متصرف آمد و جزایر و بنادر و سواحل دریارا بتصرف گرفت و از محصولات و ارتفاعات جزیره قشم مشهور بجزیره دراز که تا بندر سه روزه راه مسافت دارد و مشتمل بر سیصد و شصت پاره دیه است ثروتی کامل حاصل کرد تا از مرتبه خود تجاوز کرده با خوانین لارستان مساوی گردد و دو سه ملوک معتبر سبعه از ایشان اجاره نموده در آنجا دو قلاع مستحکم ساخت و مستحفظ نشاند و در رسانیدن وجوه دیوان تغافل کردن گرفت و دفع هم میداد نواب نصرة الدوله فیروز میرزا در دویم سال حکمرانی خود در فارس با افواج قاهره روی بلار و سبعه و عباسی نهاده مالیات چندین ساله را از شیخ سیف وصول نموده مراجعت فرموده امر آنجا منظم شد و در این ایام شیخ سیف را صید ثوینی ولد امام مسقط بجانب خود خوانده و بعد هلاک شد لهذا برادرزاده او شیخ سعید خانرا با شیخ عبدالرحمن قشمی که از ارباب دولت بود بحکومت بندر عباسی فرستاده آنان مغرور شده محصلان دیوانی را عذر خواستند و اظهار اقتدار کردند مقارن این حال حاجی محمد رحیم خان شیرازی که سالها در معنی ملک التجار بود از دارالخلافه بحکومت عباسی مامور شد و شیخین او را بقصد بشتند و قشون دیوانی را که بتقویت او رفته بودند مرخص نموده عریضه بنواب نصرة الدوله که در پیش منزلی بندر عباسی نوشته بود نوشتند که مراد در مرکز حکومت استقلال است و منازعی نیست و بحضور سپاهیان حاجتی نه نواب والا بار گشته بشیراز رفت و از آنجا بدارالخلافه احضار شد و نواب مستطاب مؤید الدوله طهماسب میرزا بفرمان روائی فارس اختصاص یافت و در عید اضحی ۱۲۶۹ وارد شد و حاجی محمد رحیم خانرا امام مسقط احضار کرد و در جزیره هرمز محبوس بداشت و شیخین بحکومت پرداختند بعد از بروز این معنی نواب مؤید الدوله متوجه بندر عباسی و تخریب قلاع آن سامان و استخلاص محمد رحیم خان مامور شد و در شهر ربیع الثانی ۱۲۷۱ از شیراز با جنود نامعدود و توپهای دشمن کوب روانه مقصد برگرفت و در مقدمه چیش رضا قلیخان سرتیپ فوج عرب با توپخانه و متعلقات لازمه از راه سبعه متوجه قلعه کهنز روانه فرموده و خود از راه دارابجرد بلارستان رفته مدتی توقف فرمود چون از آمد شد برید و سفیر و تحریرات منشی و پیر حاصلی ندید مصمم یورش گردید نصرالله خان سرتیپ را با فوج کلپایکانی و توپخانه و قورخانه در خدمت نواب ابوالقاسم خان فرزند خود روانه داشت و عباس خان همدانی که مردی کافی بود بر آنها گماشت و بر اثر آن فوج فوج اتراک قشقائی را بسرپرستی لطفعلی خان مامور نمود فوج کلپایکانی بحوالی بندر رسیدند و در سر کوچ هر میفرمودند که محلی بجهة نزول خود معین نمایند ناگاه اعراب شدید النفاق که در سنگی شهر کهنز را گشاده و سنگر بسته بودند کمین بگشاده راه بر ایشان ببستند و گلولهای رعد آوار را بسوی مهمانان نو رسیده فرستادند و علی الغفله چندتن مقتول شدند سپاه ظفر پناه بمجاربه پرداختند با آنکه شش فرسنگ مسافت قطع کرده بودند از چهار ساعتی روز تا دو ساعت از شب گذشته بجدال و قتال اشتغال داشتند چهارده سنگر اعراب را متصرف شدند و جمعیرا کشتند و در آنشب شرط تیقظ و تحفظ را رعایت نموده چون ظلمت فجر ردی داد و تیره گی ظلام مرتفع شد سپاه منصور خود را در کنار خندق بندر عباسی دیدند از اردوی نواب ابوالقاسم خان نیز قورخانه و آذوقه بسربازان موصول شد و شرح حال بخدمت نواب مؤید الدوله معروض داشتند در دو شبانروز فرستاده از عباسی بلار رسید و بلطفعلی خان سرتیپ قشقائی در وصول بفوج مذکور تاکید رفت و بزودی رسیدند افواج و سواران ایلات فارس و غلامان رکابی بمجاز و مکاوحه پرداختند شش روز متوالی از دو جانب مجادله و منازعه قایم بود و قلعه را محاصره داشتند بهشتم روز بخت فیروز تمامت عساکر متفق الکلمه و مجتمع الهمه عزم تسخیر جزم کردند شیپور و طبل بنواختند و سورن در انداختند بخت فوج کلپایکانی از جانب دروازه غربی تهاجم شده بچند برج از برج عروج کردند از آن پس از اطراف برجها را متصرف گرفتند دروازها را مفتوح نموده تمامی عساکر وارد شهر شدند و بقتل و غارت

پرداختند و قلعه کمیز و سایر قلاع را تسخیر نمودند شیخ عبدالرحمن قشمی و اعراب دیگر با کسبه و تجار بندر مذکور در کشتیها نشسته بجزیره قشم و هرمز که از توابع فارس است میرفتند و زوارق تجار که به بنادر فارس می آمدند از عبور منع کردند و متاع آنان را در جزیره مجر داشتند و بنا بر افساد گذاشتند و چون اخبار این فتوحات برای رای منای دولت واضح گردید بنواب اشرف والا مؤید الدوله ایده الله تعالی یکقطعه نشان بمثال همایون مکلل بالماس که اجل عطایاست مرحمت شد و بامیرزاده ابوالقاسم خان منصب سرهنگی و بلطفعلی و نصرالله خان و رضاقلیخان عرب و عباس خان و مصطفی خان بیگی و مصطفی قلیخان یوزباشی و مصطفی خان نایب توپخانه مبارکه بمثابت درجات نشان مناصب و خلاع مناسب ارسال و انفاذ شد و اشطاعی کامل در آنحدود حاصل گردید و نواب والا بشیراز مراجعت کردند و در شانزدهم شعبان وارد شد و مصطفی خان بستگی را مجوسا در رکاب بشیراز برد و چون در عهده نواب والا مؤید الدوله فرزندش عبدالباقی میرزا ابقاه الله بنیابت شهر و انضباط امور دیوانی اهتمام کرده بود خلعتی نیز بدو مرحمت شد و غالب خرابی و ویرانی بیوتات و عمارات شهر شیراز که در زلزله های متعدده روی داده بود بتاکید و تقویت نواب اشرف والا مؤید الدوله بتعمیر و تشیید یافت و بعد از مراجعت نواب والا شیخ سعدین سالم که از معارف اشرار اعراب و وجوه آن اخراب است چند کشتی شحون بسپاهی بحوالی بندر عباسی آورده و قصد تسخیر آن بلده نموده جنود ساخلو که در آنجا بودند با وی محاربه نمودند کلوله توپ سپاه منصوره بسوزن زورق او آمده فرو شکست و او مغلوبانه مراجعت کرد و در این ایام امر حکومت آن بندر بعباس خان همدانی غلام پیشخدمت محول بود و چهل صد نفر از سربازان قشقائی و کلپایکانی و یکهزار تفنگچی کرمسیری در آنجا مستحفظ بودند ذکر مأموریت جناب جلالتمآب وسیو الخشکوف شارژدافر وزیر مختار مقیم دارالخلافه طهران و معاودت جناب پرنس والغورکی وزیر مختار سابقه بدولت بهیه روسیه و سایر واقعات هم از وقایع این اوقات ورود جناب موسیو الخشکوف شارژدافر دولت بهیه روسیه بدارالخلافه طهران است در روز سه شنبه شانزدهم رمضان که وارد میگردید اولیای دولت علیه باقتضای دوستی و مودت و یگانگی دولتین علیتین لوازم توقیر و تکریم درباره جناب معزی الیه بجای آورده مقرب الخاقان محمدخان میرپنجه و علیخان سرتیپ قراگوزلو و محمودخان نوری کلانتر دارالخلافه و یکنفر یوزباشی و پنجاه غلام خاصه و اسبان سواری کمک خرام و جنایب زرین ستام از جانب حضرت اقدس همایون اعلی و عالیجاه خانیناخان سرهنگ نوری خلف الصدق مقرب الخاقان عباسقلی خان از جانب جناب جلالتمآب صدر اعظم افخم و میرزا غفارخان نایب وزارت امور خارجه تا قریه طرشت یکفرسنگی شهر باستقبال رفتند و در آنجا خیمه و شیرینی مهیا کرده ملاقات نمودند و باتفاق وارد شهر شدند و در پنجدهم شهر رمضان با جناب پرنس والغورکی وزیر مختار سابق مقیم طهران و صاحب منصبان سفارتخانه بحضور مرحمت ظهور حضرت پادشاه پادشاه اسلام پناه شرفیاب شدند و جناب پرنس والغورکی بعد از عرض رجعت خود بدولت بهیه و منصوب بودن جناب شارژدافر بحضور حضرت والا نامه محبت حشامه اعلیحضرت امپراطور را به پیشگاه همایون رسانیده رخصت انصراف یافت و از آنجا بمجلس جناب جلالتمآب صدر اعظم اکرم آمده شرایط مودت مرعی داشتند و از آنجا بباز دید جناب مقرب الخاقان میرزا سعیدخان وزیر امور دول خارجه آمدند و بشهر معاودت نمودند و در روز شنبه بیستم نیز جناب صدارتمآب بباز دید ایلچی و وزیر مختار رفته مراجعت فرمود و از واقعات این ایام آنکه چون جناب میرزا محمد حسین قزوینی صدر دیوانخانه بسفارت دولت بهیه روسیه رفته و در شهر ربیع الثانی با یرملوف صاحب و دو نفر دیگر از ارباب مناصب روسیه بدارالخلافه آمد التفاتی در ازای خدمات اولازم بود در این اوقات وزارت وظایف مخصوصه و موقوفات کل ممالک محروسه بعهده کفالت و کفایت جنابش موکول و مفوض گردید و باشطام این مهام پرداخت و عمدة الامراء العظام سعید محمدخان طهیر الدوله حکمران هرات سردار صالح خان افغانرا با چند راس اسب ترکمانی و عریضه ارادت فریضه بدارالخلافه فرستاد و در یکشنبه سیزدهم شوال در ییلاقات شمیران بحضور اعلی شرفیاب شد و چون در یازدهم اینماه روز عید مولود اعلیحضرت امپراطور روسیه بود و وزیر مختار اندولت بهیه در قریه زرگنده مجلس ضیافت و جشنی آراسته جناب نظام الملک و امیر الامرا سردار کل و مشیر الدوله و محمدخان میرپنجه کیلانی و فرخ خان خازن کاشانی و مهدیخان سرهنگ و میرزا عباس منشی اول و دل خارجه حسب الوعده در آنجا حضور یافتند چون قراولی قراولخانهای دارالخلافه با افواج ثلثه قزوین جمعی مقرب الخاقان عباسقلی خان سرتیپ خلف الصدق محمدزکیخان سردار نوری مغفور بود و نیکو از عهده خدمت برآمدند پیکتوب کلجه ترمه اعلی از طبوس و پوشش خاصه پادشاهی معزز و مباهی گردید یکطاقه شال ترمه نیز بفرزند ارجمندش خان بابا خان سرهنگ فوج قدیم قزوین

عنایت رفت و جعفرقلیخان کابلی فرستاده امیرالامرا و محمدخان باعریضه و دراین ایام نجاکپای مبارک شرفیاب شده و هنگام مرخصی خلعت و انعام یافته با و همراهانش الثفات شد و مکتوب جیمه ترمه پولک دو نشمه مرصع و یکراس اسب عربی خاصه با زین و ستام زرین برای امیرد و محمدخان وجیه ترمه بجهه پسرش محمدافضل خان وجیه دیگر برای غلام حیدرخان فرزندش مرحمت شده فرستاده راه کابل برگرفت و خوانینی که در خدمات فتح قلعه کمیز و قلاع بلوچستان جلادت و جسارت ظاهر کرده بودند از قبیل امیرعلم خان دزکی و آزاد خان و ابراهیم خان ضابط بمپور و سید علیخان بمی و سایر افواج سرامر مخلع و منعم گردیدند نواب امیرزاده مهدیقلی میرزا حاکم سابقه مازندران برادر بطنی و صلبی احتشام السلطنه که بعد از عزلت در شهر شعبان سنه ۱۲۷۲ بحکومت عراق سلطان آباد مامور شده بود در اواسط شهر ذیقعده باحرام مریض و وفات یافت و چون خبر رسانیدن جنازه او بیرو جرد در شهر ذی حجه مسموع احتشام السلطنه شد علما و سادات و قاریان را قریب بفرسنگی باستقبال مهد او فرستاد و پس از ورود بمدرسه نهادند روزی دو سه بر سوم عزاداری و سوگواری پرداختند پس روانه عتبات عالیات داشتند و کارگذاران دولت بجهه احتشام السلطنه و محمدعلی میرزا ولد مرحوم مهدیقلی میرزا خلعتی فرستاده و از سیاه پوشی منع فرمودند و حکومت آن بلاد باسم نیابت از جانب شاهزاده آزاده اعظم امیرنظام محمدقاسم میرزا بامیرزا احسن خان قاآنی برادر میرزا تقی خان مرحوم مفوض گردید و روانه شد در ذکر

بعضی واقعات بندر عباسی و محاربات سابقا از وقایع بندر عباسی لختی مرقوم افتاد که پس از استخلاص آن نواب مؤیدالدوله حکمران فارس و سپاه کرمان بمواطن خود باز گشتند و عباس خان همدانی در آنجا متوقف شد چون فصل تموز در رسید ساخلوی بندر عباسی بعضی بمرند و برخی از سیم جان بگریختند و مقارن این حال صمید سعیدخان صمید ثوینی فرزند خود را با جماعت عرب بتسخیر بندر عباس فرستاد و او از مسقط لنگر کشیده نزاع افراحته بعد از قطع مسافت بی رنج و آفت به بندر سرور که نیم فرسنگی بندر عباسی است وارد گردید از همه خراب اعراب بقایای تفنگچیانی که در بند مانده بودند راه فرار سپرد فریدون خان یوزباشی با سواران خود بشیراز رفته شرح حال بخدمت نواب مؤیدالدوله معروض داشت و از آنجانب صمید ثوینی در کمال سرور از بندر بسرور بعباس آمده آن بلد و مضافات آنرا متصرف گردید و بحفر خندق و تعمیر برج و باره و استحکام سنگر و گذاشتن توپ بر بروج و دروب پرداخت چون این خبر بشیراز رسید نواب مؤیدالدوله پسر خود عبدالباقی میرزا را با عبدالله خان صارم الدوله و دو فوج سرباز و رضاقلی خان سرتیپ فوج عرب با صیرا با فوج او و جمعی سواره متفرقه مامور ببندر عباس داشت و همچنین محمدحسن خان سردار حکمران کرمان عبدالله خان میرپنجه پسر خود را با امامقلی خان و رستم خان سرتیپ و فوج مخبران قراگوزلو که جمیعا پنجهزار نفر می شدند با سه هزار خروار غله روانه داشت لشکر کرمان و فارس در اوایل ربیع الاولی در نیم فرسنگی بندر عباسی در رود دزدی بیکدیگر ملحق و متفق گردیده راه بندر عباسی برداشتند و نزد صمید ثوینی پیغام فرستادند که پیغامله بخود گیرو بکار خود شو و خود را و ما را بمرارت و خسارت محاربه میفکن او گوش بر این سخنان ننهاده حکم کرد که سه سنگر متوالی بساختند و سه چهار جهاز بزرگ را با ده زورق کوچک از راه بحر نزدیک قلعه عباسی آورده بجهه محاربه دهان توپهای کشتی را بسوی سپاه منصوره کردند و پنج عراده توپ بر فراز قلعه جا بجا نصب نمودند و مستعد مدافعه و منازعه بنشستند نواب عبدالباقی میرزا پس از مایوسی از اصلاح کار در روز هشتم ربیع الاولی آغاز محاربت کرد از صبح کاذب تا هنگام عصر از طرفین بازار پیکار را رونق در رواج تمام بود و معاملتی بروجه مقابلت از دو سوی میرفت نزدیک بلکه آفتاب بنیاد غروب نهد عبدالباقی میرزا قصد مراجعت بار دوی خود کرد که شب آسوده بغنوده دیگر روز کار پیکار از سر گیرند در این وقت سربازی با صلاح تفنگ خود اشتغال داشت و از همراهان لختی دور افتاده بود بناگاه خود را در برابر سپاه خصم دید در دنبال خود نیز گروهی از اعراب نگریست ناچار شده روی بسنگر دشمنان دویدن و فرار در آمد که خود را در گوشه پنهان کند و از اعدا مستخلص شود چند تن دیگر از سربازان دویدن او را چنان تصور کردند که تعمدا بقصد یورش و تاخت بر سنگر اعراب شتاب کرده آنان نیز همین منیت از دنبال وی بجانب سنگر تاختند چون عبدالباقی میرزا کار چنان دید با عانت و امداد آنان سربازرا روانه کرد و باز گشتن را موقوف داشت با جمله سربازان یورش بردند و از جانب قلعه نیز توپ و تفنگ شور جنگ را گرم کرد از کشتیهای لب دریا هم بتوپ افکندن پرداختند و تا چهار ساعت از شب محاربتی عظیم در پیوسته بود حاجی صادق سلطان از ضرب توپ در کنار دریا شهید شد و برمصطفی قلی سلطان نیز زخمی رسید آخر الامر در و عین را بگرفته و بگشادند و داخل شهر شدند اعراب چون این بدیدند فرار کرده بعمارت ولندیز که بنائی قدیم و قویم و بمنزله ارک این قلعه است در شدند و لشکر منصوره بر آنها تاخته جمعیرا کشتند و جمعیرا مجروح کردند رستم خان سرهنگ مخبران دو عراده توپ و یکعراده چهارپاره از اعراب بدست آورد و آنها را محصور کردند صمید ثوینی پسر خود را با چند کشتی از راه دروازه متصل بخشکی بحصار برون برده و خود را بکشتی رسانیده بکرخت و قرب سیصد کس در عمارت ولندیز محصور شدند دیگر روز عساکر نصرت مآثر از اطراف عمارت بالا شدند عمارت را بگرفتند جمعی از اعراب خود را بدریا انداخته و بقیه بقتل آمدند

تخمیناً سه هزار کس مقتول و غرق شدند و هر کس از اعراب که در شمیل و میناب و سایر بنکه بودند بکر نخشید و بدیار فرستاد احمد شاه کلاشر مینات را نیز اعراب با خود برداشته بجزیره قشم رفتند عبدالباقی میرزا رئیس محمد صالح کلاشر مینات کرده و خود نیز بدان صفحات رفته تا ماه رمضان المبارک در آن نواحی بماند آخر الامر با قرخان شکستانی را با تفنگچیان او در بندر عباسی گذاشته خود بلارستان رفت چون این اخبار بحضرت والا رسید شاهنشاه ایران در ازای این خدمات نواب مؤید الدوله را نشان الماس تشریف داد عبدالباقی میرزا را بنشان سیرتبی و حمایل مرصع و نیابت کرمسیرات مفخر فرمود و صارم الدوله نشان میرپنجه کی یافت و بمیرزا نعیم شکر نویس فارس نشان و حمایل سیرتبی مرحمت رفت همچنین نصر الله خان سرهنک فوج کلپایکان و رضا قلیخان عرب منصب سرتیپی موهبت شد و هریک در خور پایه بمنصب و انعام و مرحمت شاهنشاهی شاد مانه شدند ذکر تفویض حکومت بندر عباس بجناب صید سعید خان امام مسقط و عمان از این پیش هزیمت لشکر عرب در بندر عباس و فرار صید ثوینی مشروح شد از پس آن مبارزت صید سعید خان امام مسقط دانست که روی برتافتن از دولت علیه ایران کاری خطاست پس عریضه ضراعت آمیز نوشته با یک رشته مروارید منضود و اسبهای تازی و تفنگهای زرنشان در صحبت حاجی عبدالله معتمد خود روانه دارالخلافه داشت و از برای صدر اعظم پیشکشی جداگانه فرستاده امام مسقط راه دریا برگرفت و از جانب دیگر صید سعید خان در میانه ثالثی مقرر خواست پس حاجی محمد علی وزیر خود را که در نزد او بصداقت لهجه ممتحن بود روانه بوشهر داشت و مکنون ضمیر را با حاجی عبدالمحمد ملک التجار دولت ایران برنگاشت و خواستار شد که کارگذاران دولت ایران حکومت بندر عباس را بدو واگذارند و او اعمال خود را از زندو او در ازای این موهبت منال بندر عباس را و چندان و سه چندان تسلیم کند و بر زیادت از این پیشکشی شایان بحضرت شاهنشاهی فرستد حاجی عبدالمحمد صورت حال را نگارکرده بدارالخلافه فرستاد جناب صدر اعظم پذیرفتن مسئول امام مسقط را بصلاح و صواب دانست و اجابت آنرا از ملک الملوک عجم باجرای هفده شرط معلق داشت بعد از آگاهی حاجی عبدالمحمد از مکنون ضمیر اولیای دولت از آنجا که شرایط هفده گانه در میانه صعب مینمود در سل و رسایل بسیار مترددگشت عاقبت الامر صید سعید خان فرزند و برادرزادگان خود صید ثوینی و پسرش صید سالم و صید محمد و صید حمد بن سالم با دو مرکب بحری از مسقط بیرون فرستاد و ایشان در روز هشتم شهر رجب در برابر بندر عباس لنگر انداختند و یکماه و هفت روز برای انجام امر و طی سخن اقامت جستند حاجی عبدالمحمد صورت شرایط هفده گانه را بدیشان فرستاد و صید ثوینی در پذیرفتن شانزده شرط اکراه نداشت اما در پذیرائی شرط هفدهم که ضمانت کارداران فرانسه در امر امام مسقط بود تقاعد ورزید و از این روی امضای این امر متعویق رفت و کارنامه سامان کردید صید ثوینی بجزیره قشم کوچ داده و چون باز دیدیشان واجب بود حاجی عبدالمحمد بجزیره قشم رفت بسم در آنجا باتمام این امر سخن راند صید ثوینی جوابداد که در پذیرفتن شرط هفدهم دولت ایران را زیانی و ما را نیز نقصانی نباشد اما زیان دولت ایران آنست که همیشه مسقط و بندر عباس و دیگر اراضی سواحل بحر مقهور این دولت بوده و از ممالک ایران بشمار آمده و امروز سنت خدایرا که دولت ایران قوی بکمال است چندانکه بممالک بیکانه دست توانند یافت چه واجب است که از دولت بیکانه ضمان مطلب کنند و بر ناتوانی بر ضعف خویش اقامت فرمایند اما نقصان ما آنست که پذیرفتن شرایط شانزده گانه و حمل حکومت بندر عباس با سخنی این شرایط از بهر آن است که کارگذاران دولت خارجه ما را از عمال دولت ایران شمار کنند و ما بمظاهرت دولت ایران مکانتی حاصل کنیم اگر دولت بیکانه ضمانت ما کند ما را آن مکانت نماند چون سخنان او با صدق و صواب نزدیک بود حاجی عبدالمحمد اجابت را بقدم قبول تلقی نمود و دیگر بار صید ثوینی سفر بندر عباس کرد و شرایط شانزده گانه را رقم زد و بالتفاق صید محمد بن السالم خاتم برنهاد و صورت آن شرایط بدینگونه است **قرارنامه حکومت امام مسقط صید سعید خان در بندر عمان فارس** چون برحسب امر و اجازه اولیای دولت قاهره باهره خلد الله تعالی دوام شوکته و امره حکومت بندر عباس و جزیره قشم و هرمز و لیسن و تازیان و شمیل و میناب و سیابان و بندر خمیر را که همگی ملک مختصه دولت ایران است از قرار شروط و قیود شانزده گانه مقرره مفصله بکارگذاران جناب جلالت و نبالت پناه مجدت و نجدت و شوکت اکتساب شهامت و ایالت و نبالت همراه صید سعید خان امام مسقط و عمان واگذار کردیم که از قرار همین شروط و قیود و مقرره رفتار نموده و هیچ شرطی از شروط را مهمل و ممنوع و متروک نگذارد و الا آنکه حاکم بندر عباس باید تابع این دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد و نوشته خدمت اولیای دولت بسپارد که من بعد از تبعه دولت علیه ایرانیم ثانیاً همه ساله مبلغ شانزده هزار تومان از بابت مالیات و پیشکش و تعارف از او بدارالخلافه طهران یا دارالعلم شیراز از قرار تفصیل و چهار قسط کارسازی نموده از کارگذاران دیوان اعلی سند خرج بگیرد و از این مبلغ دوازده هزار تومان مالیات دیوان اعلی

خواهد بود و معادل دو هزار تومان مشکش جناب اشرف صدر اعظم خواهد کرد و یکهزار تومان فرمانفرمای فارس را برسم مشکش انفاد خواهد داشت و هزار تومان هدیه مهر علی خان شجاع الملک خواهد بود ثالثا خندقی که بناکذا اشته در دور بندر عباس حفر نمیودند پر نمایند و بعد از این هم ابدا خندق را حفر نکنند رابعا مدت بیست سال اختیار حکومت آنجا با جناب امام مسقط و اولاد و امجاد او باشد بعد از انقضا، مدت بیست سال آنجا را معمور و آباد بدولت و اگذار نداکر در ثانی باز اولیای دولت خواستند حکومت آنجا را با امام مسقط و اولاد او و اگذار نمایند با قتضای رأفت فرمان و دستور العمل خواهند داد والا حتیار خواهند داشت که خود تصرف کرده حاکم دیگر بکارند خامسا برق دولتی با چند نفر مستحفظ برق و کنفر تذکره چی همیشه در آنجا بوده رعایت شرایط احترام برق دولت را منظور دارند که در هر ماه چاپار دولت بیجهته آوردن روزنامه و سرکشی برق دولت و عمله برق بآنجا بیاید و در ایام اعیاد و روز مولد مسعود بندکان اقدس شهریاری روحنا فداه توپ شادی و مبارکباد بلند آواسازند و همچنین هر شب و صبح شلیک توپ وارد نمایند سادسا حکام بندر عباس و رعایا و قاطبه ساکنین آنجا که در دست حاکم بندر عباس خواهد بود و در این چند سال خدمت بدولت کرده اند بهیچوجه در مقام ایذا و اذیت و بهانه جوئی با آنها برنیایند و کمال رعایت از ایشان کرده باشد سابعا حاکم بندر عباس سوای بندر عباس و جاهائیکه در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه مبرور در دست داشته و حال نیز مرقوم است زیاده از آن بجائی دیگر دخل و تصرف نکند ثامنا هر وقت فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان برسپیل تفرج و شکار خواسته باشند بآنجا بروند حاکم بندر عباس مثل سایر حکام شرایط خدمتکاری و استقبال و لوازم احترام را بعمل آورد تاسعا اگر برای حکام فارس یا کرمان بیجهته مهمی لازم شود که قشون بصفحات کیج و مکران و بلوچستان نفرستند مثل سایر حکام و ولایات در لوازم خدمت و رسانیدن سیورسات و بلد و بدرقه و اینطور چیزها اهمال نکرده و خودداری ننمایند عاشرا اگر فرمانفرمای فارس قصوری در خدمتکاری حاکم بندر عباس مشاهده نماید بمحض اخبار بجناب امام مسقط بدون عذر و اهمال فورا او را عزل کرده حاکم دیگر که امام مسقط مصلحت بداند و در اطاعت حاکم فارس باشد بجای او بکمارد حادی عشر هر گاه از رعایای لارستان و سبعه و سایر مملکت فارس یا از رعایای مملکت کرمان بآنجا بیایند و بآنجا خدمت و فرار کنند بمحض اظهار و اعلام ضابط آن محل موطن اصلی خود معاودت دهد ثانی عشر این شروط و قرارداد با جناب امام مسقط سید سعید خان حی و حاضر و اولاد امجاد او ست اگر متغلبی مالک عمان و مسقط شود دولت ابد مدت را با این شروطی و قراری هست ثالث عشر مادام که بندر عباس و جزیرتین مرقومتین و شمیل و میناب و سایر متعلقات آنها در دست کسان جناب امام مسقط است احدی از مامورین دول خارجه را در آنجاها ندهند و متعهد شوند حفظ و حراست آنجاها را که در دست او ست بحر او بر انضمام هر مکان و محلی که استعداد توقف جهاز و بغله و کشتی جنگی داشته باشد و لشکر گاه بر آن صادق آید که از خاک اولیای دولت مفوض بدو دست صراحة متعهد بشود که جمیع حدود و سنور ممکنه مذکوره را از مداخله و دست برد عربا و اجنبی اعم از راه دوستی و دشمنی باشد محفوظ بدارد و قتما من الاوقات بهیچوجه نگذارد یک کشتی و بغله و جهاز و یکنفر محارب و دشمن با اسلحه یا بی اسلحه خواه عرب یا غیر عرب یا از دول خارجه از حدود و ممکنه مذکوره بخیال عداوت یا دشمنی یا بهانه دیگر یا بخاک این دولت و یا جائیکه در دست بندر عباسی است نگذارد رابع عشر امام مسقط حق ندارد که بندر عباس و ولایات مزبوره را اگرچه شرایط مذکوره هم باشد بدیگری اعم از دول خارجه وغیره واگذار نماید مگر باید بموجب قرارداد بدست خود آن باشد و یکنفر از کسان و منسوبان او در بندر عباس و آنولایت از جانب او دخل و تصرف کند لاغیر و بشرایط مرقومه باید عمل نماید خامس عشر از قرار یکه بتجار و تبعه دولت علیه ایران بعرض رسانیدند سابقا شخص هندوئی مستاجر گمرکخانه مسقط عاملی از جانب خود مقیم عباسی نموده است و بنحوه مال التجاره تبعه دولت علیه ایران بعرض رسانیدند سابقا شخص هندوئی مستاجر گمرکخانه مسقط عاملی از جانب خود مقیم عباسی نموده است و بنحوه مال التجاره تبعه دولت علیه ایران از زمانیکه از بندر عباس حمل هندوستان و جای دیگر می شد عشور مسقط را در بندر عباس دریافت میکرد و حال انکه در هیچ دولت و ولایت چنین رسمی نیست که تجاری که وارد ولایتی نشود و احتمال غرق و حرق داشته باشد عشور آنولایت را قبل از ورود از آن اخذ و دریافت نمایند و چون این فقره بدعت و خلاف قاعده است لهذا باید امام مسقط این فقره را موقوف دارد تا رفع این بدعت بعد الیوم بالمره شده باشد و اجناس مال التجاره که از ظرف بر دبحر وارد عباسی شود آنهم بنحوی که شیخ سیف در حال حیات خود عشور میگرفته بگیرند و زیاده از سابق مطالبه عشور ننمایند سادس عشر تجار مجره در قشم باید به بندر عباس آورده و بتوسط خیر الحاج حاجی عبد المحمد ملک التجار بندر بوشهر بوکلای تجار که ساکن عباس هستند تحویل داده قبض الوصل دریافت دارد سال دار الخلافه الباهره بماند حرره فی العشرین من شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو مطابق سنه لوی ئیل صورت نوشته حاکم بندر عباس بنده درگاه آسمان جاه سعید بن احمد خود را از تبعه و چاکران و بستگان دولت ابد مدت ایران صانها الله تعالی عن الحدثان میدانم حکومت عباسی و جزیرتین قشم و هرموز و شمیل و میناب و پیابان و لیسین و تمازیان که واگذار باین بنده درگاه

آسمان جاه سلطانی شده است متعهد است که تنخواه قسط دیوانی بندر عباسی و سایر را موافق تشخیص و رقم مرحمت شیم قسط بقسط بدون تعطیل کارسازی نماید و اسناد خرج بحجه خود صادر کنم و در سپرستی رعایا و آبادانی آنجا کمال اهتمام را بعمل آورم و امری که منافی رای اولیای دولت قاهره باشد بدان اقدام ننورزم و اگر خدای نخواسته سهوا ترک اولی و خلاف حکمی از بنده درگاه صادر شود حکمش با اولیای دولت قاهره باشد بآنچه بفرمایند مختارند حرره فی پنجم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق لوی بیل خیریت تحویل مع القصه چون صید ثوینی و صید محمد این وثیقه را خاتم زدند و روزی چند بگذشت جمعه یازدهم شهر رمضان قلعه بندر عباسی را تسلیم عمان نمودند و صید ثوینی در زمان مسرعی سبک سیر بمسقط فرستاد و صید سعید خان امام مسقط برگشته پیست و پنجم رمضان وارد بندر عباسی شد و بحسب شرایط شانزده کانه را خاتم بر نهاد و نگاشته حاکم بندر عباسی بخط قبول مجری داشت و اموال تجار را که در جزیره قشم محجر کرده بود به بندر عباس حمل و نقل و تسلیم حاجی عبد المحمد نمود تا بخداوندان مال مسترد داشت و در قبول تمامت آن شرایط شاد خاطر بود الا اینکه بر زبان داشت که آقا محمد شاه آن هنگام که حکومت بندر عباسی را بپدرم صید سلطان تفویض فرمود این دو جزیره را خویشتن منحرز کرد و عرب بنی معین را از این اراضی بیرون کرد اکنون اگر این دو جزیره را در وثیقه بنام مسطور ننگاشته حاکم بندر عباسی جزایر بحرینه رقم کردند نیکوتر بود حاجی عبد المحمد گفت جزیره قشم بیست و چهار فرسنگ طول اراضی دارد و سیصد و شصت قریه و قصبه در این اراضی آباد و انست و پانزده هزار خانوار رعیت در آن سکونت دارند چگونه تواند بود که کارگذاران ایران دیده از آن بپوشند و نادیده انگارند بالجمله امام مسقط تمامت شرایط را بر ذمت نهاد و عریضه از سر اطاعت و ضراعت نگاشته با دوازده هزار تومان زر مسکوک از برای پیشکش با ضافه اشیای دیگر بصحبت صید علی از خویشان خویش و احمد شاه و حاجی عبد الله روانه دربار شهریار ایران نمود و خود در روز پنجم شوال طریق مسقط گرفت و فرستادگان او با حاجی محمد علی دهم شوال از طریق بوشهر راه شیراز برگرفتند و در ششم ربیع الاول بشیراز رسیدند و در خانه مهر علیخان شجاع الملک فرود آمدند شجاع الملک رسم ضیافت و مهمان نوازی بجای آورد و همچنین نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا ایشان را حاضر ساحته نوازش فرمود و پیشکش را جداگانه خلعت داد و ایشان نیز از قبل امام مسقط در خدمت مؤید الدوله بعضی از اشیا بفقیه پیشکش پیش داشتند و عبد الباقی میرزا و ابو القاسم میرزا و شجاع الملک را جداگانه ارمغانی دادند و از آنجا راه دار نخلافه برگرفته بعد از وصول بطهران و تقبیل سده سنیه سلطنت علیه عریضه و پیشکش امام مسقط را با دوازده هزار تومان زر مسکوک از پیشگاه شهنشاه بگذرانیدند و عقیدت او را در چاکری و بندگی معروض ساختند و تقدیم خدمت جناب اشرف صدر اعظم را نیز بر ذمت نهادند شاهنشاه ایران بصواب دید و صلاح صدر اعظم منشور حکومت و خلعت عطوفت و نشان مرصع بجواهر و مصور بتمثال شاهنشاه او را تشریف کرد و حاجی عبد الله فرستاده امام مسقط حامل منشور و خلعت کرده راه رجعت بمسقط برگرفته اما از آنسوی امام مسقط در شهر جمادی الاخره رخت بجهان دیگر کشید و پسرش صید ثوینی مجلس تعزیت و سوگواری بگسترید حاکم بندر عباس و والی میناب که در بندر عباسی اقامت داشت نیز در مسجد قلعه ولیذ یزسوک او بداشتند و امام مسقط را فرزندان و ضیاع و عقار فراوان بود نیمی از خزانه او در مسقط و نیمی در زنگبار بود اندوخته مسقط را ثوینی بضبط داشت و اندوخته زنگبار را صید یا جد برادر کهتر حراست میکرد و در میان برادران صفوتی لایق نبود از این روی صید محمد خان برادرزاده امام مسقط سفر زنگبار کرد تا میان برادران اصلاحی کند امام مسقط را پسری دیگر ترکی نام هست که او نیز جلادتی بسزا دارد و بالجمله چون بعرض امنای دولت رسید که صید سعید خان جهانرا بدرود کرده صید ثوینی بجای او حکومت مسقط یافت فرمان رفت که آن نشان و خلعت بدو سپارند و در مراتم پدر تعزیت و تسلیت او لازم دارند و نظم بندر عباسی و اراضی را بدو تفویض فرمودند و امر حکومت او محکم و مبرم گردید در ذکر ملک خوارزم و خوانین جیوق و طغیان محمد امین خان و انجام کار او و در این کتاب مبارک در چند محل از خوارزم و خوانین آن مملکت ذکری علی الاجمال رفته است اکنون لازم است که حال حکام آن ولایت مبسوط یابد که آن مقدمه را خاتمه مفید نگاشته آید مملکت خوارزم بر این سوی جیحون واقع و از جمله ایران مشرقی محسوب است از قدیم الایام تا اکنون ضمیمه ملک ایران و دار الملک سابق شهر کرکانج مشهور باورگنج و آن شهری معمور و آباد بوده و در فتنه مغول بمرور ثقیل آمده و شهر خراب گردید از آن پس جیوق روی بآبادانی نهاد و تاریخ آبادانی آن موافق عدد دهمین نام است خاکش از طرف جنوب غربی متصل تا سرآباد و از سمت جنوب شرقی بمرو شاهجهان پیوسته و پنج قلعه معتبر و قریه بسیار دارد که هزار اسب دکات و خانگاه از آن قلاع خمسه است وقتی خوارزمشاهیه در آنجا رایت استقلال افراشتند و از آن پس غالبا حکام و سلاطین آن ملک محکوم و مملوک پادشاهان ایران بودند خاصه در زمان سلاطین صفویه که فرمانروایان خوارزم اگرچه از طایفه اوزبک و ترکمه و غیرهم بوده اند متابعت پادشاهان

ایران نموده اند چنانکه وقتی یونس خان ازدوشی خان اوزبک منهزم شده او و برادرانش بنزد شاه طهماسب ماضی صفوی آمده و اعانت خواسته و آمدن خوارزمیه تاریخ ورود آنان شده و اگر احیانا وقتی بجهة قرب فرصت و بعد مسافت از متابعت تجافی میکرده اند کیفر میبرده اند چنانکه در عهد شاه سلطان محمد صفوی جلال خان پسر محمد خان اوزبک خودرائی و بدهوائی کرده و بدست مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقدس کشته شد همچنین وقتی محمد خان شیبانی جوجی نژاد برجای محمد خان حاکم خوارزم ستولی شد حاجی محمد خان بلتجی بآستان شاه عباس صفوی گریده بحمایت و اعانت شاه و سپاه ایران در شئه استحکومت خوارزم استقلال یافت دیگر بار صید الله خان اوزبک بر سر او تاخت برده تاب مقاومت نیاورد روی بدولت شاه عباس نهاده در کرت دیگر با عانت شاه حکمرانی خوارزم یافت و عرب محمد سلطان و ابوالغازی و محمد امین اویناق و سایر اولاد و احفاد او که از اجداد خوانین جدیده خوارزمند همه متابع و فرمان پذیر پادشاهان ایران زمین بوده اند بعد از انقضای ملک صفویه که در ایران زمان فترت بود و سران طوایف از هر گوشه سر برزدند و دعوی پادشاهی کردند در خوارزم نیز یلبارس خان حکومت یافت و در وقتی که نادرشاه افشار سفر هند و ستان اختیار کرده بود وی در حدود خراسان بشیوه تاخت و تاز جلادتی آغاز نهاد پس از رجعت نادرشاه عزم خوارزم کرد چنانکه در تواریخ مسطور است خوارزم را مسخر ساخت و یلبارس را با چندین هزار کس بقتل آورد و حکومت خوارزم را بمحمد طاهر خان نواده ولی محمد خان چنگیزی سپرد پس از قتل نادرشاه ترا کمه بر خوارزم استیلا یافتند و در سنه ۱۲۱۱ سردار ایلتذرین عوض اویناق بن محمد امین اویناق بن فاضل بن ابوالغازی بن اسفندیار بن عرب محمد سلطان بن حاجی محمد خان بن یونس خان اوزبک شقرات خروج نموده ترا کمه را در منزل غفقه چاشکن شکستی فاحش داد و بکرکان دوانیدند و استقلال یافت و دو سال خان خیوه بود از ان پس محمد رحیم خان برادر او حکومت یافت و وقتی باغوای ترا کمه گرکان با سی هزار کس بجانب ترک و استراباد آمد بحکم خاقان مغفور ذوالفقار خان سمنانی با او مقابلتی کرده او را از خاک استراباد بخوارزم دوانیدند و بسیاری از سپاه وی کشته شدند پس اسد قلیخان حاکم شد و از ان پس رحیم قلیخان پسر او و از ان پس محمد امین خان برادر کهتر رحیم قلیخان حکومت یافت و این طایفه پیوسته بارسال ذریعه و نسب و چرغ و باز و دیگر هدایا بدرگاه سلاطین ایران تقرب می جسته و بتقویت و تربیت پادشاهان عهد افتخار میکردند چون ولایت خوارزم را غالبا دشتی بی آب و گیاه و لی علف و میاه راه دور و دراز است و از کثرت ترا کمه عبور و مرور سپاه بدان ملک باعث خرجی بیشمار و مورث زحمتی بسیار لهذا سلاطین ایران باندک مایه پیشکش و هدایا ایالت آنملک را بدان طایفه تفویض فرموده بودند و بدیشان منشور میفرستادند و بخلعت و شمشیر مرصع برخوانین آنجا منت مینهادند و چون سرخس و مرو را بولایت آنان اتصال و قربت بود که گاه نیز زکاتی از ترا کمه اتخذ و طلب میکردند و در این زمان اسد قلیخان امیر بخارا امیر نصر الله قصد تصرف مرو کرد اسد قلیخان مرو را از استیلای ساحته یناز محمد بای ازجانب خود بریاست آنان فرستاده و قوبی چند معدود بتبعیت آنجا ارسال داشته بعد از چندی مردمان بسعایت امیر بخارا او را کشته و قوبها را متصرف شدند و از خود حاکمی برگزیدند لهذا همه ساله فیما بین خیوق و مروزی بنیاد منازعه قایم بود و چون مرو و بلخ و سرخس و کلات و هرات در حقیقت از بلاد خراسان شرقی و ضمیمه ممالک ایران بوده و هست اهالی مرو از تطاول خوارزمی بدرگاه شاهنشاه ایران استغاثه کردند و استعانه خواسته و باشارت شاهنشاهی حکام خراسان بحمایت مردمی مامور شدند و در آن ایام که حکومت خراسان بنواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا مفوض بود بعضی از افواج و توپخانه بحر است مرو و حکومت آن نواحی و کوشمال محمد امین خان فرستاده و با خان خیوق مقاتله سخت کردند و او را هزیمت داده و منکوب بجانب خیوق رفت و چون بلای قحط و غلا در مرو شایع شد سپاه ساخلو مرو را بقضای مصلحت وقت بخراسان طلب داشتند و خان خیوه فرصتی بدست آورده استمداد از طوایف و قبایل آنولایات کرده قبل از خود شاه مراد اویناق و قوشمیکی را با توپخانه و دو سه هزار سوار بتسخیر سرخس روانه کرد و خود نیز حرکت نموده و در این ایام نواب فرمانفرما فریدون میرزا بولایت خراسان آمده بود سرخسیان و مردمان بدو التجا کردند و اعانت جستند او نیز شرح حال بحضرت دارالخلافه عرضه کرد اولیای دولت دانستند که این خیره سری از امارات بداختریست و خان خیوه از حقوق سلاطین ایران اغماض ورزیده خود را حکمرانی مستقل و سلطانی مستبد پنداشته بکوشمال وی اشارت رفت و نواب فرمانفرما در هفدهم جمادی الآخره این سال باده هزار کس باق در بند ایلغار کرده فرود آمد نخست حسن خان سبزواری را با سیصد سوار کاری با طمینان اهالی سرخس و دلگرمی متوطنین آن سامان پیش باز سپاه منصور کرده با ایلغار روانه داشت و از قفای او محمد حسن خان قراگانی سرتیپ را با دو فوج عراقی جمعی او و یک فوج کرد سی و چهار عراده توپ و پنجهزار سوار مامور فرموده و پانصد سوار از سواران جمعی محمد حسن خان برحسب امر والا از اردوی سرتیپ و پیش تازی کرده که بحسن خان سبزواری ملحق شوند و دیگر روز بعد از حسن خان پانصد سوار نیز در رسیدند و چون خبر بمحمد امین خان رسید که فرمانفرما با قی در بند آمده و سپاه منصور بتوالی و تواتر راه سرخس در پیش دارند سپاه خود را بحاصره

سرخس فرمان داد و راه برگرفت و حسن خان سبزواری با سواران خود بتکتا زایلغار گزیده بسرخس رسیده و از وصول سواران حسن خان قوتی در دل ضعیف
اهالی سرخس درآمده روز دیگر پانصد سوار نیز وارد شدند و با سرخسی بالاتفاق بمحاربه جنوقی تقدیم جسته و شکستی فاحش بعساکر خوارزمی روی داده
بهزیمت شدند و شش عراده توپ و پانصد قبضه شمخال و یکصد نیزه سر بدست سواران خراسانی و سرخسی درافتاد و خان خوارزم را این انهزام مایه
انعدام وجود گردید و برلجاج و عناد وی بیفزود و مستحضر گردید که محمد حسن خان سریتب در راه و نواب فرمانفرما در آق در بند متربصند و مصمم حرکت است بسرخس
رفته و بفکر چیران این کسر افتاد و معلوم داشت که افواج دریا امواج علی التوالی خواهند رسید در تسخیر سرخس و محاصره شهر تاکیدی بلیغ نمود که شاید
قبل از وصول امداد و ورود اجناد کاری از پیش برده شود و خود بمعاضدت مامورین مصمم گردیده و با چهل هزار کس از طوایف و ایلات جمشیدی
و قرایابی و تیمنی و میمنه و شبرغان و سالور و ساروق و غیرهم که اجتماع داده بود بتسخیر سرخس آمد و محمد حسن خان فراهانی بیش فرستکی شهر سرخس
در رسید و نواب والا در شب دوشنبه سلخ جمادی الآخره از آق در بند مهدیقلی میرزا و سامخان ایلخانی و شاهزاده محمد یوسف افغان هزاره
و امیرخان شاهسون قورت پکلو و محمد حسین خان هزاره را نیز با دو هزار سواره جرار بایلغار روانه نمود و قبل از ورود سپاه منصوره محمد امین خان
خوارزمی نیز با همراهان خود نزدیک آمده حکم بمحاصره و یورش سرخس کرده خود بر فراز تلی که موسوم بقا تلوپته در جانب شرقی شهر واقع بود و تا شهر
دو هزار گام مسافت داشت خیمه کلکون و زنگاری برپای کرده با خواص و انصار و توره کان او زبک آرام گرفت و بوعده و وعید مردم خود را بمحاصره
و تسخیر سرخس حمیت همی افزود چون سواران خوارزمی بگرد قلعه سرخس آمد نداز قلعه سرخس حسن خان سبزواری و سواران خراسانی بیرون آمده و بر صفوف
جنود خان خیوه حمله کردند اهالی سرخس نیز بحمیت و عصبیت بظهور آورده در کمال اشتداد از دو دروازه جنوبی و شمالی بیرون آمدند و خوارزمیان تاب و
محاربتی سخت در گرفت و گرد و غبار سوار بهوا برانگیزه و تار و پود شمشیرهای خراسانی چون قضای مبرم از قطع اوداج باز نمیگردید و رمحهای سرکرای
باقلوب و اکباد رازهی گفت لمؤلفه توگفتی آن سپه شد تار و این پود دگر ره این سپه شد پود و آن تار امل را سرد شد از سود دکان اجل را
گرم شد از قتل بازار حسام سوسن آسا کشت روین سنان یاسمن گون کشت کلنار نخوست کشت با خوارزمیان جفت سعادت بود با ایرانیان یار آخر الامر شکست و هزیمت در صفوف سپاه خوارزمشاه درافتاده قریب سه هزار سر با اسب و شتر بسیار و شمخال و تفنگ بیشمار
و یکعراده توپ بچده پوند و شانزده صف شکن و دو سپرق از ایشان بدست عساکر منصوره غنیمت شد و قشون خیوقی را از محاذی خیمه و خرگاه
محمد امین خان گذرانیدند چون خان خیوه عرصه سرخس را از رو خون بدیل سیحون و عدیل جیحون دید اقامت را صلاح ندانسته سلامت جنود را
در رحیل تصور نموده اسب خاصه بخواست و قصد رکوب کرد چون مرکب خاصش زرین ستام بود و کوی طلا در دم داشت و بچقه خاص و کلاه
کلاه سرخ خود متفرد و آن علامات در همه خوارزم از او تعدی نمیکرد سواران سرخسی و خراسانی او را بواجبی مثنا خفتند و از نشیب تپه چون باز ان
تیز پرواز بشکار آن کبک طناز بفراز تاختند غالب همراهانش که اسب یافتند از اطراف آن تپه فرار کردند و سواران دلیر در او رسیدند در
وی و حاضران تیغ نهادند نخست قربان کل شمشیری بر دهان خان خیوه زد که تا گوش او بردرید و او نمیگفت که مرا زنده نزد شاهنشاه ایران ببرید
از او نشنیدند هنگام جدا کردن سر او در میان قربان و سایر سواران منازعه رفت تا دوازده کس در سر آن سر کشته شدند آخر الامر صحت بیناز خان
پسر اراضخان سرخسی سر او را از تن جدا کرده اثاثه او غارت شد و کاه این واقعه روز دوشنبه سلخ جمادی الآخره سنه ۱۲۷۱ بوده در میان تن او و پوش
بعد المشرقین التصاق افتاد مع القصه سواران جرار او را با سی و دو تن از معارف خواص در خون کشیدند و چهارده تن از بنی اعمامش که معروف بتوره
یعنی خان زاده اند بکشتند قاضی خوارزم را نیز از ان ساغر شرابی مر دافکن دادند اسامی مقتولان سامی که در نامه نامی نگاشته بودند و برخی را
من بنده در خوارزم دیده و می شناختم بدین کونه است یکجان دیوان بیکی بمنزله وزیر امور خارجه بوده و خدایاربی از معتبران او و دارو غه مخرم
و عبد الله محرم از پیشخدمتانش دولت یاربی و سردار یکجان و بینازقلی مینک باشی و الله قلی یوزباشی حق نظر مینک باشی دولت بیناز یوزباشی
پسر بینازمحمد بای که سابقا پدرش امرویان کشته بودند از اقارب و بنی اعمام مهتر یعقوب و زیر بود و یس بای ریش سفید یعنی کلانتر خیوه پسر
حکومت خان بن مضراب خان والی میمنه که با هزار سوار بمعاونت او آمده بود و یک مرادبای تکه که در قریاب متوطن بود و سلطان تکه نیز اهل
قریاب است محمد شیخ سردار که همیشه با دو هزار سوار بتاخت خراسان می آمد پسر عباس بای تکه قرایابی جعفر آقای کلاتی میرا حمد خان جمشیدی
زخم برداشته و بعد وفات یافته و دو یست و هفتاد کس از صاحب منصبان او بقتل آمدند و سر آنان را ماح کرده با آق در بند و مشهد مقدس آوردند

و در روز چهارشنبه دویم شهر رجب که روز عید سعید نوروز فیروز سال خیریت مآل توشقان ئیل بود باق در بندوار دوی فرمانفرمای خراسان بردند و در سیزدهم رجب که عید مولد مسعود حضرت امیرالمؤمنین علی بود خبر اینواقعه غریبه و حادثه عجیبه بعرض امنای دولت قوی شوکت رسید و در پانزدهم رجب رضاقلیخان قزوینی رؤس را بدارالخلافه وارد کرد و محقق شد و من بنده که اورا بعینه دیده بودم و تصحیحهای صواب کلفه و جوابهای خطا شنیده در آن سر متحیر ماندم و این رباعی را در حضرت اعلی بالبدیهه غرو خواندم لمؤلفه

شاها بفلک صیت سخای تو رسید — برجن و ملک فیض عطای تو رسید
خوارزم شه اگر سر کشی کرد ز تو — اینک سر او بخاکپای تو رسید

اما چون خان خیوه از خان زادگان خوارزم بوده و آبا و اجداد ش را سلاطین صفویه تربیت و تقویت کرده بودند و حق خدمت بدولت علیه ایران داشتند و منسب بملت حنیف احمدی و متقلد بشرع شریف محمدی بوده اند پادشاه اسلام پناه را ارسال سر او بدارالخلافه مرضی طبع مروت تحمیز نگردیده مقرر فرمود که در خارج دروازه دولت عمارتی رفیع احداث نمایند و سر او را بعد از تغسیل و تکفین در کمال تکریم و تحریم در آنجا مدفون سازند و رؤس اکابر دیگر را در حوالی او بخاک سپارند و بر آن مرقد قرآن کنند و آب آش بقزلباش دهند و چنین کردند ذکر وقایع خراسان و رفتن نواب فرمانفرما باانتظام امور سرخس و مرو و اخال و عشق آباد و مراجعت بمشهد

سابقا مرقوم شد که قبل از واقعه قتل خان خیوق دو هزار سوار از آق در بند بحمایت اهالی سرخس مامور شده بودند وقتی در رسیدند که خان خیوق و همراهان او بنحویکه نگاشته شد کیفر کفران نعمت یافته بودند اما عبدالله خان بنی عم خان پس از آن حادثه فرار کرده بجانب مرو افتاده و قریب یکصد و پنجاه هزار تومان مال بقبایل ترکمه مروی و غیرهم داده تا از میان آنان بسلامت گذشته خود را بخیوق رساند و سالمخان و شاهزاده محمد یوسف و امیرخان شاهسون و سواران ایشان قزلباش بدو ازده فرسنگ از قشقای او ایلغار کردند و در او نرسیده باز گشتند بسرخس آمدند و سپاه خوارزم مفترق الخاطر و مختلف الرای خود را بخوارزم رسانیده اما فرمانفرمای خراسان سه روز بعد از واقعه خان خیوه بسرخس وارد شده و مدت پنجروز در سرخس گمنه توقف کرده انتظامی در امورات ایلات نگه داده با نصد نفر سواره سرخس را ملتزم رکاب کرده در منزل در بند خان پس بفیدان طایفه ساروق باستقبال در رسیدند و چون منزل دیگر آب نداشته سپاهیان از این منزل آب دو روزه حمل کرده بکثیب در بیابان او تراق نموده و دیگر روز بکوچه قم وارد شدند سواران ساروق نیز بتهیه حسن خدمت و اظهار خلوص و ارادت پنجاه شتر آب بمدار دو با خود برداشته بودند اگرچه بدان حاجت نیفتاد ولی مستحسن نموده و در بیجد هم رجب نواب والا و همراهان رکاب بمرو در رسیدند ایل ساروق نیز از قریاب برحسب امر حرکت نموده در حوالی مرو رود فرود آمدند و کل اعیان و اعاظم مورد الطاف و خلعت گردیده و بخدمتگذاری دولت جاوید آیت مصمم شدند و چون متوطنین قریاب از او یماقات خود قریب ده دوازده هزار خانوار اجتماع داشتند و محکمه و سیقاق محکم ساخته بودند بعد از سه روز که ایل از قریاب حرکت کرده و سیقاقات خود را خالی نمودند بحکم نواب فرمانفرما آن محال و محکمه باخاک یکسان کردید و هشتاد خانوار از معتبرین ایل ساروق را برسم گروکان کوچ داده بارد و آوردند و بقایای ایل بجایگاه خود باز گشتند و ایل سالور نیز اطاعت کردند و بحکم نواب والا یکی از آن طایفه بحکومت آنان متعین شده و خانسوارخان هزاره را بحکومت مرو شاهجهان مقرر داشته در پانزدهم شهر شعبان از مرو مراجعت نموده بسرخس وارد کردیده هشت روز دیگر در آنجا توقف داشتند عبدالجبارخان فرستاده ظهیرالدوله یار محمدخان حاکم هرات را رخصت رجعت بهرات داده و عزمیت مشهد مقدس تصمیم یافت و در غره شهر رمضان سنه ۱۲۷۱ وارد آن ارض اقدس شدند و چون خبر قتل خان خیوه بهرات رسید ظهیرالدوله شهر را آذین بست و بعیش و سرور پرداخت

بالجمله مدت عمر محمد امین خان بن الله قلیخان خیوقی سی و شش سال و زمان حکومتش ده سال بوده و چون خبر این فتح بزرگ در شب سیزدهم شهر رجب که روز مولود مسعود حضرت اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است بدارالخلافه رسید شاهنشاه ایران از کمال ارادت بخلق و لاتیما مقرر فرمود که عید مولود حضرت ولی الله را بر آئین اعیاد عظیمه بهر سال در سیزدهم رجب جشن بزرگ کنند و تهنیت عظیم کویند و چنین کردند و در این اوقات بحکم شاهنشاه ایران سپهسالار دو فوج اصفهان بحمد ابراهیم خان بن محمد رضاخان بن محمد زکی خان سردار نوری مفوض کردید و بفارس و بندر لنگه مامور کشت در روز ورود بشیراز که غره شهر صفر المظفر سنه ۱۲۷۱ بود بحکم نواب مؤیدالدوله حکمران فارس لطفعلی خان سرتیپ فوج قشقائی و صاحب منصبان آن فوج و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه مبارکه باجماعتی از سرکردکان سواره و صاحب منصبان باستقبال محمد ابراهیم خان مامور شدند و باحترام تمام او را وارد شهر نمودند چون افواج او در عرض راه بانتظام حرکت کرده بودند مایه خوشنودی مؤیدالدوله شده بعد از اظهار ملاطفات خلعتی خاص سرتیپ داده و مبلغ یکصد تومان نقد نیز با فواج او انعام کرده و روز دیگر در خارج شهر بعرض سان آنها پرداخته در هر باب استتمام تمام نموده و ایشان را در بیست و ششم شوال مامور بحراست بندر لنگه نموده و روانه شدند بانحاء ان راستکی همیرفتند تا در پانزدهم شهر ذیقعده بحوالی بندر لنگه رسیده در باغ لیل که تخلستانی

در یکفرسنگی بندر رفرود آمده میرزا حسنعلی خان دریابیگی و حاکم بوشهر با فوج فرید ن وتمام صاحب منصبان دیوانی اورا استقبال کرده دیگر روز با تفاق وارد
شهر شدند بحافظت ومحارست بندر بوشهر وخارک پرداخته بهر محلی جماعتی از افواج خود روانه ساخته ونواب مؤیدالدوله بصوابدید حاجی قوام الخیر
خروار غله بوشهر حمل داده تحویل نمودند ومهر علیخان شجاع الملک جمعی از سربازفوج شیرازی روانه لار نمود وخلعت آفتاب طلعت شاهنشاه ایران
که بمفاخرت مؤیدالدوله وشجاع الملک انفاد شده بود بعد از استقبال لوازم استقبال نیز برده وش کردند وپس ازمدت توقف محمد ابراهیم خان
در بوشهر فوج نهاوندی بجای ایشان مامور وافواج اصفهانی بهمراه سرتیپ روانه شیراز شدند ودرحین مراجعت محمد حسین خان برازجانی را
باشارت حکمران مملکت فارس گرفته بشیراز آورده مورد التفات شدند هم از جمله واقعات این سال وفات عالیجناب مقدس القاب میرزا ابوالقاسم
امام جمعه وجماعت طهران بود که در چهارشنبه پانزدهم شهر ربیع الاولی رحلت نمود ودر خارج دروازه حضرت عبدالعظیم مدفون شد واهالی دارالخلافه
بنابرحسن خلق آن مغفور تحریم وتکریم کامل کردند وبیشتر از حد تحریر وتقریر متاسف ومتلهف شدند ونواب کامیاب امیرزاده معظم ارد شیر میرزا حاکم دارالخلافه
جنازه آنجناب را تشییع نمودند ودر مجلس ترحیم همه روزه حاضر بودند هم نواب امیرزاده مصطفی قلی میرزا حاکم مازندران وفات یافت وبجنت شتافت
چون حقیقت این خبر بدارالخلافه منتشر شد برادرش نواب احمد میرزا احب الامر علی بحکومت مازندران مامور داشتند وخلعتی نیز برای محمد کریم میرزا خلف
مصطفی قلی میرزای مرحوم مرحمت شد میرزا اسدالله مستوفی خلف الصدق میرزا موسی نایب رشتی را بوزارت مازندران معین نمودند وبحاج محمد یک مشیخت
خاصه خاقان مرحوم محمد شاه طاب ثراه که از اعن جد خانه زاد این دولت ابدمدت بوده وخدمات متعدده نموده حسب الامر علی لقب خانی ومنصب
ترخانی موهبت شد واز قرار یکه محقق گردید اعلیحضرت امپراطور روسیه نیکولای پاولیچ در دارالملک سنت پطرزبورغ وفات یافته ولیعهدش
اعلیحضرت الکسندر پاولیچ بر تخت سلطنت جلوس نمودمدت پادشاهی نیکولای پاولیچ سی سال بوده چون این واقعه معروض شد بامر اعلیحضرت
شاهنشاهی میرزا محمد حسین عضدالملک بسفارتخانه رفته وزیر مختار دولت روسیه وصاحب منصبان را تعزیت وتسلیه گفته بالتفاق ایشان بحضور
مهر ظهور اعلی آمده رسم تعزیت وتهنیت مرعی گردید وبعد از رخصت انصراف وزیر مختار وصاحب منصبان روسیه بملاقات جناب جلالتمآب اشرف
صدر اعظم رفته از جانب سنی الجوانب شاهنشاهی شیرینی وحلویات بجهة تهنیت جلوس امپراطور جدید روسیه بمجلس عالی آوردند وبعد از مراجعت جناب
وزیر مختار دولت بهیه روسیه بمنزل سفارتخانه جناب نظام الملک از جانب حضرت سلطنت بسفارتخانه خاصه رفته جلوس امپراطور اعظم روس را
تهنیتی سعید پیمان کرده دیگر روز جناب جلالتمآب صدر اعظم بسفارتخانه توجه نموده از رسوم تهنیت جلوس دقیقه مهمل نگذاشته مراجعت فرمود وامنای دولت
وامرای حضرت دیگر روز بهمین قانون سنیه عمل نمودند واز جمله واقعات این سال تجدید عهد دولتین ایران وروس بود ذکر معاهده جدیده دولتین
ایران وروس چون سرحدین دولتین قرب وعبور مسافرین وفراریان دو جانب اسکان است امنای دولت چنان مصلحت دانستند که در باب
مسافرین وفراریان معاهده مشتمل بر چهار فصل تجدید کنند فصل اول انکه رعایای دولتین بی خط ومهر کارکنان دولت باراضی یکدیگر عبور نخواهند کرد
فصل دویم انکه رعایای دولتین اگر بی خط ومهر دولت خویش باراضی یکدیگر بگذرند بدست سرحداران گرفتار خواهند شد فصل سیم انکه هر خوانین
که رعایای دولتین بهنگام مهاجرت از دولت خود خواهند کرد بی مداخله اولیای دول خارجه خواهد بود فصل چهارم اگر مباشرین دولتین از راه ودا
واتحاد از بهر رخصت واجازت خواهند کان خطی طلب کنند از اکراه خاطر تسلیم خواهند نمود مگر آنوقت که برحسب قانون وقاعده مانعی ودافعی بوده باشد وچون
در زمان دولت سلاطین صفویه خلیفه سلطان وزیر دو منزلی قم که صحرائی بوده بی آب وشوره زار برای عبور ومرور حوضی بزرگ ساخته بود که آب باران مملو می گشت ومسافرین
در ایام تموز بسهولت وآسانی از آنجا عبور می کردند واین حوض بواسطه طول ایام شکستگی تمام یافته بود لهذا در این ایام بامر شاهنشاه اسلام جناب اشرف
صدر اعظم بذوالفقارخان فرزند خود که بحکومت قم مخصوص است حکم نگاشت که حوض سلطانی را بقدر امکان تعمیری استوار نموده باشد واضافه بر آن حوض سطحی با
مسجد ومسجد بزرگ قصبه در آن محل بفزاید برحسب حکم اعلی ذوالفقارخان اهتمامی در این کار بظهور آورده حوض قدیم را تعمیری جدید نموده ودو سطح بزرگ بر آن بفزود وده ا
آنها را از فشانی که تا این محل سه فرسنگ مسافت دارد در نهری عریض جاری داشته که در کمال فراوانی ونهایت آسانی آب بآنجا میرسد ودر آنجا قلعه وسرائی بنیاد نهاد
که از برای نزول قوافل زیاده از اندازه نافع وسودمند است چون محاسن خدمات او در انظام قم وابنیه جدیده سدیده برای حضرت شاهنشاهی پرتو قبول افکند
بخلعت التفات مخصوص شد ذکر ورود جناب جلالتمآب چارلس استیس مری وزیر مختار وایلچی مخصوص دولت بهیه
انگلیس بسفارت دولت علیه عالیه ایران واقامت در دارالخلافه طهران چون جناب جلالتمآب وزیر مختار مذکور وارد

بندر ابوشهر فارس شد کارگذاران دیوان بکمال تعظیم و تکریم بطهران آوردند و جناب معزی الیه از راه بغداد عزیمت کرمانشاهان نمود نواب مستطاب عماد الدوله اما مقلی میرزا حاکم آنولایات از جانب خود مصطفی قلیخان دیوان بیکی و میرزا صادق طبیب مترجم زبان انگلیس را بمیزبانی وزیر مذکور روانه داشت و در نهایت احترام و احتشام وارد شهر کرمانشاهان شد مقرب الخاقان مصطفی قلیخان قاجار میرپنج که بامر امنای دولت ابدمدت پرتگال حضور همایون پذیره و میزبانی مامور بود از کرمانشاهان تا دارالخلافه طهران بمهمانداری و حرمت شعاری اهتمام تمام کرد و در بیست و ششم شهر رجب در قریه یخشی آباد خیمه و خرگاه دولتی برپا کرده امیر الامرا العظام مقرب الخاقان میرزا محمد خان شیکچی باشی و نصر الله خان میرپنج از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله سلطانه و خان بابا خان سرهنگ از طرف قرین الشرف جناب جلالتمآب امیر نوین معظم صدر اعظم اعتماد الدوله اعتضاد الشوکه دام مجده العالی و میرزا غفار خان نایب دویم وزارت امور خارجه از جانب میرزا سعید خان وزیر دول خارجه مامور پذیره شدند و محمود خان کلانتر و کدخدایان محلات شهر دارالخلافه و ارباب استقبال از غلامان خاصه و عامه بنجویکه از تشریفات اکمل بود او را بسفارتخانه خاصه انگلیسیه رسانیدند و بعد از ورود در روز سه شنبه بیست و نهم شهر رجب سنه ۱۲۷۱ هجری مقرب الخاقان شهباز خان بن محمود خان دنبلی قوریساولباشی بسفارتخانه رفته جناب معزی الیه و همه صاحب منصبان سفارتر ا بحضور اعلی بشارت داد و موافق تشریفات متداوله ایشانرا بکشیکخانه مبارکه وارد کردند و از آنجا باتفاق خان قاجار و سالار بار امیر الامرا العظام مقرب الخاقان محمد ناصر خان شیکچی آقاسی باشی برسم و آئینی که معمولست بحضور اعلی و مجلس خاص پادشاهی درآمدند طرز آداب و معقولیت جناب معزی الیه در پیشگاه همایون اعلی موقع قبول و استحسان حاصل کرد و باکمال میل طبیعی جنابش را مورد نوازش و توجه ملوکانه فرمود و بعد از مرخصی از حضور اعلی بلا فاصله بمجلس ملاقات جناب جلالتمآب اشرف امجد امیر نوین ممجد و صدر معظم اعظم اعتماد الدوله مفخم افخم رفته باظهار مواحدت و مواهشت و پیمانهای محبت انگیز سخنهای مودت خیز گذشت و بمنازل خود بازگشتند روز دیگر جناب صدارت ایشانرا باز دیدفرموده در روز پنجشنبه دویم شعبان جناب معزی الیه بمنزل شخصی دویم دولت ایران نایب الوزاره خاقان جناب فخر الانجاب نظام الملک رفته و بعد از ظهور مهربانیها بازگشته روز دیگر که جمعه بود نظام الملک بازدید فرموده در سفارتخانه متعلقه بدولت علیه انگلیس اقامت کردند و بانجام امورات خود پرداختند و در این ایام که جناب مقرب الخاقان میرزا محمد صادق قایم مقام از دارالخلافه بآذربایجان بازگشت حکومت بلاد ملکآرای آذربایجان را بجمعی از کارگذاران کافی عاقل بازگذاشت از جمله نواب محمد رحیم میرزا را حاکم خوی نمود و سلطان احمد میرزا را رومی و اکبر میرزا را ارومی و اکبر میرزا را دپیل داد و حکومت مشکین را بحیدر قلیخان برنجردی محول نمود و بحکم نواب مستطاب امیرزاده معظم نصرة الدوله صاحب جمشیار آذربایجان هریک بمرکز حکمرانی خود رفتند و رتق و فتق امورات دیوانی را بدست گرفتند و جمعی از صاحب منصبان تیز از منصبی و سط بمنصبی علی اختصاص جستند و در این ایام که شهر رمضان بود بتلاوت قرآن و طهارت ذیل و صیام نهار و قیام لیل و اشاعه خیرات و افاضه مبرات و تعظیم علما و تکریم فقرا گذشت و حکومت قزوین بنواب مستطاب شاهزاده عبد الصمد میرزا ابن خاقان مغفور طاب ثراه مفوض گردید و حاجی جعفرقلی خان خوئی اجودانباشی بوزارت و مشکارئی خدمتش مخصوص شد ذکر مامورییت جناب مجدت القاب جنرال بروسلیف فرستاده اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه بمژده جلوس جدید بانامه مودت حشامه و آمدن عالیجاه معلی جایگاه بولکونیک بارطالامی از جانب جناب مرادیف جانشین قفقاز چون جناب مجدت همراه جنرال بروسلیف فرستاده اعلیحضرت امپراطور جدید دولت بهیه روسیه الکسندر باولیچ بانامه دوستی حشامه مبتنی بمژده جلوس روانه ایران بود با عالیجاه بارطالامی بولکونیک از جانب جناب مرادیف جانشین ممالک قفقازیه بازدیعه مخالصت و ودیعه بسر حد ایران در رسیدند نواب مستطاب نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان قاسم خان سرپنج را بمیزبانی و تحرم ایشان بازفرستاد پس از ورود بشهر تبریز و چند روزه اقامت علی نقی خان سرپنج بمهمانداری رفته در همه راه با آداب تمام همراه آمده در یکشنبه بیست و هفتم رمضان سنه ۱۲۷۱ بقریه طرشت بیست و چهار کارگذاران دولت برحسب قانون حرمت خیمه و دولتی زده منتجه الامرا العظام محمد خان بگلربگی سابق تبریز و میرزا نظام و محمد رضا خان کرکری سرپنج عالیمقام و خان بابا خان سرهنگ از جانب حضرت سلطان السلاطین و جناب صدر اعظم امیر نوین و میرزا عبد الغفار خان نایب امور وزارت خارجه و محمود خان نوری کلانتر دارالخلافه و کدخدایان شهر و جمعی مستقبلین معروف و وراد باستقبال و پس از نزول و وصول بباغ میرزا نبی خانی درآوردند و در روز دوشنبه بیست و پنجم رمضان مقرب الحضرت العلیه محمد حسن خان نایب خامسه با روعارض بلاغت

کردار موافق تشریفات خاصه آنار بکشیکچی نه مبارکه آورده بعد از توقف و اظهار تلطف مقرب بخاقان امیر الامرا العظام محمد ناصرخان قاجار اشیک آقاسی باز که
دربار معدلت مدار ایشان را بحضور باهر النور آورده جناب ایلچی و همه اجزای سفارت بنامه علیحضرت امپراطور اعظم و ذریعه جناب جاشین مکرم شرفیاب شدند و
مورد الطاف خاص آمدند و پس از ملاقات جناب جلالتمآب صدر اعظم ایران چنانکه مرقوم افتاد و تکرار یافته بمنزل مخصوص سفارتخانه خاصره انواع تکلفات
و تفقدات مرسومه معاوده نسبت بآنجناب بظهور آمده و در اینماه محمد علیخان جوانشیر بن ابو الفتح خانرا توفیق رفیق گردید قصد اعتکاف در روضه مطهره کرده و
بطواف عتبات عالیات نموده لهذا سیر بقیه فوج اول خاصه شریفه نبراد رکهتر او محمد قلیخان مفوض گردید ذکر ما موریت جناب جلالتمآب سفیر
کبیر و وزیر مختار مقیم دولت ابد مدت ایران موسیو نگولا پرسپوره صاحب از جانب دولت قویمه قدیمه فرانسه از شهر
اعظم پاریس دار الملک اعلیحضرت امپراطور ناپلیون ثالث و ورود به بندر ابوشهر سرحد فارس و آمدن بدار الخلافه طهران علی
التفصیل در جلد نهم شرحی از شهر پاریس و دولت قدیمه مستقیمه فرانسه مرقوم افتاد که این دولت دولتی بزرگ و آن شهر شهری عظیم است و حدود
اربعه آن ملک نگارش یافت و مذکور شد که اهالی آنملک در عهد سلاطین صفویه بایران آمد و شد داشتند و با سلاطین مذکور معاهده و مواصله میکردند
و فرانسه را در ایران فرنگی خواندند و بدین نام معروف شدند و در سنه یکهزار و دویست و چهار اهالی فرانسه شورش کرده روی شانزدهم را که از طایفه لوئی بود
کشتند و مدار کار بر طریقه جمهوریه نهادند و مشورتخانه قوت گرفت و از طایفه بناپورته ناپلیون بمرتبه امپراطوری رسید و بر لشکر ظفر شد و با ملت
روسیه محاربتها کرد و شهر مسکو بگشاد و از آنجا بسبب عدم آذوقه باز گردید و در سال یکهزار و دویست و نه که خاقان گیتی ستان آقا محمد شاه تقلیس را
قتل و غارت فرمود امپراطور اعظم سفیری بایران فرستاد و اظهار ملاطفت و مودت کرد اما وقتی رسید که آن پادشاه بزرگ بغرشهادت فایز شده بود
و در عهد سلطنت خاقان صاحبقران خواجه داود نامی در لباس تجار بنامه روانه ایران داشت و در سال یکهزار و دویست و پنج موسیو پوژول
بدار الخلافه آمد و نامه آورد و میرزا رضای قزوینی مامور بپاریس شد و میرزا رضی بن میرزا شفیع تبریزی جواب نامه بپارسی صرف در کمال فصاحت نگاشت
که در تاریخ میرزا محمد صادق وقایع نگار مغفور مسطور است و بعد از انقضای زمان سلطنت امپراطور اعظم ناپلیون و تبلوتهای دهر بوقلمون لوئی
هجدهم که از دودمان قدیم سلاطین عظیم دولت فرانسه بود و آنطا، بقه مدت نهصد سال سلطنت کرده بودند بر تخت سلطنت و امپراطوری فرانسه
برآمد و بعدل و داد و رونق معاملات تجار و ما موریت بلاد پرداخت در عهد او ملت را ترقی کلی افزود چون هشت سال پادشاهی کرد در گذشت و برادر او
شارل دهم بپادشاهی بر نشست و کارش قوتی کامل گرفت با دولت اسپانیا محاربه کرد و مظفر گردید و ولایت معروف بالجزیره را که شصت ساده کروه
جمعیت دارد متصرف در آورد در سال چهارم سلطنت او در مملکت فرانسه شورشی تمام برپا شده طریقه جمهوریت سپردند و او مجبور از پاریس مهاجر
گزیده بمملکت بهیه انگلیس رفته متوقف شد لوئی فلیپ از اقربای او بود بر ملک او مسلط و مستقل گردید و در عهد دولت او کار ملک و ملت زیاده از سابق
قوت گرفت و شکوه سلطنت او از لوئی هجدهم در گذشت و از جمله فتوحات او تسخیر شهر بزرگ موم بآن و راز مملکت بلژیقا بود که صد هزار نفس داشت
و شهری دیگر که آنرا آن قومینامیدند و محتوی بود بر سی هزار کس از مملکت ایطالیا بتسخیر در آورد و چند شهر دیگر از اطراف الجزیره بتصرف او در آمد و
در جزیره وآوران و قسطنطین و بون و آثار عمارات قدیمه را براندا خته کوچها و عمارتها را بر طرز و طور شهرهای فرنگستان بنیاد نهاد و بیشتر از شهر
جدید خود طرح ریخته بساخت و باتمام رسانید و مدت سلطنتش هیجده سال بود و در سال آخر مذکور شورش عظیمی در مملکت فرانسه شده او را نفی عدم
او نیز بلند رفته توقف کرد پس از دو سال توقف در انگلستان در سن هفتاد و چهار سالگی در گذشت و مدت سه سال قرار کار آنولایت بر شیوه
جمهوریت گذشت تا اعلیحضرت امپراطور لوئی ناپلیون بزرگ بود و پدر نامورش در ملک هولاند سلطنت داشت از زاده و فور عقل و رای و فرزند
جلادت و کاردانی پای بر مسند امپراطوری گذاشت و طومار تصرفات و غلبه جمهوریت را فرو پیچیده در سلطنت و پادشاهی استقلال تمام حاصل
کرده در این ایام برای ملک آرایش مشهود داشتند که جمعی در مملکت ما بر جناب پاپ بزرگ که رئیس ملت کاتولیکهاست طغیان و رزیده اند و بر او
و بعصیان سر برون آمده اند و آن قاعده قدیم قویم را منهدم و منعدم میخواهند حضرت امپراطور معظم ناپلیون سیم جمعی از سپاه فرانسه را بحمایت
پاپ و اضمحلال طاغیان مامور فرموده عاصیان را مغلوب و طاغیان را منکوب و جناب پاپ را در ملک روما مستقل ساختند و جماعتی از سپاهیان
فرانسه را بجهة حفظ ملت و رفع شورش در آنجا بتوقف امر فرموده که تا غایت بدان خدمت ما مورند و در عهد دولت امپراطور لوئی ناپلیون سیم
تعمیر و آبادی تمام در شهرها حاصل شده و چون اهالی بجزیره در اصل عرب و مسلمانند و غالبا بزیارت مکه معظمه عازم و رعایت و حمایت آنان در شرع

سیم که برادر زاده امپراطور ناپلیون سیم

عدالت لازم است در بلاد حدود و مصر و شام قونسلهای مخصوص گماشته که مترددین دولت بهیه فرانسه خاصه رعایای مسلمان بخیره که بطواف مکه معظمه میروند بی زحمت و دغدغه در کمال آسودگی و فراغت بمقصد رسیده مرفه الحال معاودت نمایند و در عرض راه احدی متعرض ایشان نشود و در بحر نیز چند فروند کشتی مخصوصه و اپور یعنی آتشی معین نموده که حجاج مسلمانان از دریای مدیترانه عبور کرده باشند و معطل نگردند و نهایت عدالت و سلوک با عموم رعایا و برایا مسلوک دارد و در این زمان آبادی و ترقی دولت بهیه فرانسه باقصی الغایه رسیده است چنانکه بتحقیق عدد نفوس جمعیت ملت فرانسه هشتاد و دو کرور است و جمعیت بخیره و توابع آن که بتصرف این دولت درآمده ده کرور است تعداد جماعتی که در نفس شهر معظم پاریس مسکون میباشند دو کرور است و آنشهر از عجایب امصار و اعاظم بلاد است و گردا گردش بمساحة ده فرسخ مساقه است و تفصیل آن در اینمقام موجب تطویل است و تعداد شهرهای بزرگ مملکت فرانسه قریب بسیصد است که هر شهری از آنها از دو کرور کرورته تا بیست هزار نفس موجود و قشون سپاهی آندولت در زمان امنیت پانصد هزار است و در هنگام ضرورت و معادات عموما دو کرور خواهند بود زیرا که تمامی رعایای آن ملک از اهل نظام و هنگام کار پیکار با استعدادی تمام باشند و مالیات آن دولت دویست و پنجاه کرور تومانست الحاصل در عهد دولت شاهنشاه مغفور قطب السلاطین محمد شاه طاب ثراه چنانکه سبق ذکر یافت حسینخان اجودانباشی بسفارت آنولایت رفته هنگام مراجعت او حکم محکم لوی فلیب کنت تشرته وزیر مختار و چند کس از اجزای سفارت بایران آمدند و حاجی میرزا آقاسی مغفور چنانکه بایست از فواید دوستی و اتحاد و توقف آنان در دولت علیه عالیه آگاهی حاصل نکرد و بعد از شرفیابی حضور از دارالسلطنه اصفهان مغزز و مکرم مراجعت کردند و در اواخر آندولت میرزا محمد علیخان شیرازی بسفارت فرانسه مامور گردید و در اوایل دولت ابدمدت باز آمد و نرکنت سرتیشر وزیر مختار دولت بهیه فرانسه با جمعی از ارباب منصب با نامه مودت حشامه بحضور اعلی آمدند و باقامت در دارالخلافه مامور شد و این واقعه در زمان اقتدار حشمتمدار امیر اتابک میرزا تقی خان فراهانی رحمة الله بود و اگرچه او امیری بود دانا و دوربین مدبر و توانا و در اغلب امورات ملکی کافی و باکفالتی وافی دوستی و محبت و یگانگی و مودت این دولت فخیمه را چنانکه باید قدر ندانست و حق گذاری این عارفه کبری را بواجبی نتوانست پس از قدری اقامت جناب وزیر مختار دولت بهیه فرانسه را بمضمون اینکه گفته اند آنجا که قدردان نبود قدر زر نبود بدان عزم رحیل بر اقامت رحجان یافت و بملک خود بازگشت و عقلای عهد و بزرگان ایام در اینباب بر امیر کبیر بزرگ دانش خرده گرفتند که ای عجب چرا مراعفت چنین دولتی بزرگ و موافقت چنین ملتی سترگ خالی از مرض و عاری از غرض را بچه اصل بنداشت علی الجمله در این ایام که وزارت بر حسب استحقاق جناب صدرالصدور آفاق رائی سپهر آمد بر وفق رای دورین و برطبق حزم متین بدانست که این دولت بهیه عظیمه از دولتهای قدیم و از هر حیثیت صاحب مزاجی مستقیم و سلیقه قویم و در مراتب حب و بغض با استقامت و استدامتی عظیم خواهند بود لهذا در این ایام که سال هجرت بر یکهزار و دویست و هفتاد و یک برآمد معلوم شد که از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه فرانسه لوی ناپلیون سیم که عمر مبارکش از چهل و هشت سال گذشته و در مراحل فطانت و ذکاوت و عقل و تدبیر از امثال و اقران سابق و سابق گشته و در مضای زمان سه سال سلطنت کارهای پادشاهان عظیم الشان سی ساله بظهور رسانیده است سفیری کبیر مامور بدارالخلافه است حقیقت امر برای ملک آرای اعلیحضرت سلطان السلاطین قهرمان الملة والطین الناصر لدین الله سلطان ناصرالدین شاه قاجار غازی خلد الله ملکه و سلطان مکشوف داشته مقرر شد که میهمان پذیر صافی ضمیر بمزید مهربانی و مهرافزائی از دارالخلافه طهران به بندر ابوشهر که سرحد ملک فارس و آغاز مملکت ایران است رفته قدوم مودت لزوم این میهمان را بمسکن کهن مودت را بقبول متلقی دارد لهذا سرتیپ مقرب محرب علیخان بن رستم خان قراگوزلو را بفارس و بندر روانه داشت که چنانکه از مراسم تحیتی و مودت بهمراهی آنان عازم دربار معدلت مدار سلطانی شود و وی راه برگرفت و بمقصد رسید و مقصود یافت و قبل از وصول او بابوشهر از جانب نواب مستطاب مؤید الدوله طهماسب میرزا حکمران فارس میرزا علی محمد خان به بندر ابوشهر رفته بر سوم میزبانی پرداخت و میرزا حسنعلی خان خلف الصدق مقرب الخاقان حاجی قوام الملک شیرازی که حاکم دریا بکی بوشهر بود لوازم تکریم و تکریم را بظهور آورده خیمه بزرگ را بر ساحل دریای عمان برافراخته و اسباب ضروریه را در آن مهیا ساخته در روز یکشنبه نوزدهم شعبان این سال که گاه ورود جناب وزیر مختار دولت بهیه فرانسه بود میرزا علی محمد خان و میرزا محمود خان نایب اجودان و زارت امور خارجه که در آن بندر بود بزورق کوچک نشسته ایلچی بزرگ را استقبال کردند و در زمان ورود بساحل احتراما علیه پست و یکتوپ رها کردند و اهالی بوشهر را از ورود ایشان آگاهی افزودند و با وجود تعیین منازل مخصوصه جناب ایلچی و وزیر مختار و نواب و صاحب منصبان او بخانه قونسل دولت بهیه انگلیس که عمارتی سرکاری است توجه نمودند و در بیست و پنجم شعبان از بوشهر خروج و عزیمت شیراز کردند و علیخان مهماندار در عرض راه

بدیشان پیوست و در کمال عزت و حرمت وارد شیراز شدند و در هنگام توقف از جانب نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا التشریفات و تحریمات و مهربانی و شقدقات نسبت بجناب جلالتمآب وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه بظهور رسیده در مجلس حضور سئوالات مدققانه و صحبتهای محققانه در میان آمده پس از چندی توقف عزیمت دار الخلافه نمودند در سه شنبه هفدهم شهر شوال در قریه یخشی آباد نزول سفیر و همراهان او را از جانب کارگذاران دولت ابدمدت جنیمهائی گوناگون برپای کردند و از جانب اعلیحضرت سلیمان حشمت شاهنشاهی ابدالله ملکه عالیجاه بیگلربیگی الخوانین العظام مقرب الخاقان علی خان افشار میرینج و عالیجاه نصرالله خان سرتیپ پذیره جناب جلالت نصاب ایلچی و وزیر مختار مامور شدند و عالیجاه خان بابا خان خلف الصدق مقرب الخاقان عباسقلی خان سرتیپ افواج ثلثه از جانب جناب جلالتمآب اشرف افخم امیر نوئین معظم اعتماد الدوله صدر اعظم و میرزا غفار خان نایب دیم از جانب ولیعهد دولت خارجه میرزا سعید خان باستقبال فرستند همچنین محمود خان نوری کلانتر دار الخلافه و کدخدایان محلات و جماعتی از غلامان خاصه رکابی با ایشان موافقت و مرافقت داشتند و جناب جلالتمآب وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه فرانسه و نواب صاحب منصبان و مترجمانش وارد سفارتخانه خاصه شدند و احترامات و تشریفات متداوله بطرز اجمل و نحو اکمل درباره جناب مغری الیه بظهور پیوست و در پنجشنبه بیستم ماه مذکور محمد حسن خان نایب اشیک آقاسی باشی نوری بسفارتخانه رفته جناب وزیر و اجزای سفارت را بحضور حضرت شاهنشاه بی نظیر دعوت نموده بر وفق تشریفات معموله مکرر مذکور شده بعد از سکون در کشیکخانه با لباق مقرب الخاقان اشیک آقاسی باشی قاجار محمد ناصر خان بحضور اعلی آمدند و نامه مودت علامه محبت حشمه بآئینی درست بنظر رسید و اطوار معقولیت و آداب ماموریت جناب سفیر و وزیر در پیشگاه همایون جلوه قبول کرد و مورد الطاف و اعطاف مخصوصه شاهانه گردید و بعد از مراجعت از حضور حضرت ظهور اقدس اعلی با صاحبان مناصب موسیو لکونت دوکو پینو نایب اول و کنت پریکو نایب دیم و موسیو مینار صاحب منصب و موسیو نیکولا مترجم اول و موسیو کیری مترجم دویم بملاقات جناب اشرف ارفع صدر اعظم رفته بمنازل خود باز گشتند و فردای آنروز جناب اشرف نوئین معظم بباز دید جناب سفیر و وزیر فرمود در شنبه بیست و دویم جناب مغری الیه بدیدن جناب شخص دویم ایران و صهر اول سلطان میرزا محمد کاظم خان نظام الملک رفته و در بیست و سیم باز دید یافته برآسودند و در ایام توقف چندان آثار خیرخواهی و سعی رضی از جناب وزیر مختار مغری الیه نسبت بدولت علیه عالیه ایران بظهور و بروز رسید که مزید رغبت و میل و معین محبت و شوق امنای دولت بمرافقه و اتحاد و موافقه و اتفاق دولتین علیتین گردید لهذا با قتضای رای مبارک و صواب دید پیشکار دولت ابدمدت مقرر شد که فیمابین ابواب معاهده و مواحده باز و مفتوح و بنیاد مغایرت و مباعدت مهدوم و مقلوع افتد پس تراضی طرفین و اجازه دولتین در اندک وقتی بی مناقشی ثالثی و رابعی و تداخل مخالفی و متابعی معاهدتی مصادقت پیوندد محکمتر از البرز و الوند استحکام و استقرار یافت و فی الحقیقه مزاج و مناج شخص دولت ابدمدت ایران را که با دول ثلثه رومیه و روسیه و انگلیسیه معاهدت و موافقت داشت عناصر را بقاعده کشت بیت این خانه بچار رکن شد راست خانه بچهار حد قویست و صورت آن عهدنامه مسدد و موید موطد و مؤکد این است که مرقوم میگردد و تصریح و تحقیق برایالی و دولتهای خارجه و داخله معلوم می افتد صورت عهدنامه منعقده مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه فرانسه که در هزار و دویست و هشتاد و یک مقرر شده بسم الله الرحمن الرحیم چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو انجم حشم جمشید جاه دارا دستگاه وارث تخت و تاج کیان شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شمس فلک تاجداری مهر افق شهریاری برازنده دیهیم صاحب کلاهی شقه طراز لوازم شاهنشاهی خسرو باذل نامدار ناپلیون ثانی امپراطور ممالک فرانسه هر دو علی السویه اراده تمنای صادقانه دارند که روابط دوستی فیمابین دولتین برقرار باشد و بواسطه عهد دوستی و تجارتی که بالیتو نافع و سودمند تبعه دولتین قوی نشان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را مستحکم نمایند لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران اعتماد الدوله العالیه صاحب نشان مکلل امیر تومانی با حمایل سبز و قرمز و صاحب نشان تمثال همایون از درجه اول و حمایل شمشیر مرصع و عصای مکلل بالماس و دارنده شهابه الماس و مروارید و صاحب نشان درجه اول امیر نوبانی اعظم و حمایل سبز درجه مخصوص شخص اول و صاحب لقب اشرف جناب اشرف افخم امجد میرزا آقاخان صدر اعظم دولت علیه ایران را و اعلیحضرت امپراطور ممالک فرانسه جناب موسیو نیکولا پرسپوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه فرانسه صاحب نشان افتخار مسمی بمرتان و نوزده حمایل

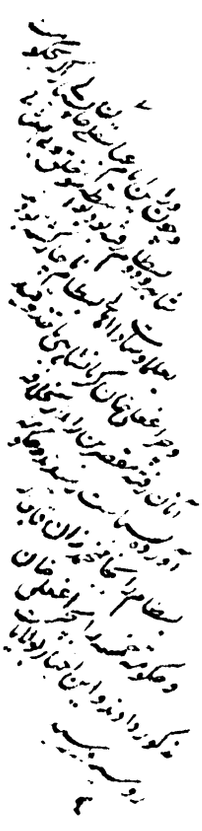
مسمی بسن کره کوار و نشان افتخار مجیدیه وغیره را دکلای مختار خود تعیین کرده و ایشان بعد از آنکه در دارالخلافه طهران مجتمع شدند و اختیارنامه خود را مبادله کردند و مواضع قاعده شایسته دیدند و فصول آتیه را برقرار نمودند فصل اول بعد الیوم الی الابد فیمابین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت بهیه فرانسه و رعایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود فصل دویم سفرای کبار و وزرای مختار که هریک از معاهدین بخواهند بدربار یکدیگر مامور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابه و اتباع آنها معمول میشود بعینها همان رفتار نیز در حق سفرای کبار و وزرای مختار دولتین معاهدتین و اتباع ایشان معمول و مجری و بهمان امتیازات محفوظ خواهند بود فصل سیم تبعه دولتین علیستین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیله ور و غیرهم در مملکت محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت با تباع دول کامله الوداد منظور میشود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمفاوضه ماذون و مرخصند که هرگونه امتعه و اقمشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی بمملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و مبایعه و معاوضه نمایند و بهر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند فصل چهارم هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیستین معاهدتین بمملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت همدیگر بیرون ببرند و جه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان بولایات دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علیحده بهیچ اسم و رسم در دولتین علیستین مطالبه نخواهد شد فصل پنجم در ممالک محروسه ایران اگر فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه مرافعه یا مباحثه یا منازعه روی دهد طی کفشکو و اجرای عدالت آن بالتمام بعهده وکیل یا قونسول دولت بهیه فرانسه است اگر متوقف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد والا در مملکتی که اقرب بمکان مزبوره است خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور این کفشکو را بروفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیمابین دولت بهیه فرانسه و اتباع دولت علیه در مملکت ایران حادث گردد در محلی که وکیل یا قونسول دولت بهیه فرانسه مقیم باشد مقاولات متداعیین و تحقیق و تدقیق و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه دولت علیه که محل عادیه طی اینگونه امورات است باحضور احدی از نمایندگان وکیل یا قونسول دولت بهیه مزبوره خواهد شد هرگاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در مملکت ایران فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه در ممالک محروسه فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن بنحوی خواهد بود که با اتباع دول کامله الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب میشود و تبعه دولت علیه ایران در ممالک فرانسه با اتباع دول بهیه فرانسه در ممالک ایران اگر متهم بکناهان گیرهٔ کردند بنهجی که در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کامله الوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد فصل ششم هرگاه احدی از اتباع دولتین علیستین در مملکتین محروستین وفات یابد در صورتی که شخص میت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانةً بوکیل یا قونسول دولت میت تسلیم شود تا مشارالیه بروفق قوانین متداوله در مملکت خود هنداوله در مملکت خود چنانکه شاید و باید در این باب معمول دارد فصل هفتم دولتین علیستین معاهدتین جهة حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعه دولتین چنین اجتناب نمودند که از طرفین سه نفر قونسول برقرار کردد قونسولهای دولت بهیه فرانسه در دارالخلافه طهران و بندر ابوشهر و دارالسلطنه تبریز تعیین و قونسولهای دولت علیه ایران در دارالسلطنه پاریس و شهر مرسیا و جزیره بوربان توقف نمایند و این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونه مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و معافاتی که قونسولهای دول کامله الوداد در مملکت محروسه جانبین محفوظند بهره یاب خواهند گردید فصل هشتم این عهدنامه دوستی و تجارتی حاضره که بملاحظه کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیمابین دولتین ذیشوکتین ایران و فرانسه منعقد شده است بعون الله طرفین شروط مندرجه در آنرا ابدالدهر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت و وکلای مختار دولتین معاهدتین متعهدند که امضا ما مجاب خدیوانه از جانب سنی الجوانب شاهنشاه خود در دارالخلافه طهران یا دارالسلطنه پاریس در ظرف مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند وکلای مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه مبارکه حاضره را بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند این عهدنامه مبارکه بتاریخ بیست و هفتم شهر شوال سنه یکهزار و دویست و هفتاد و یک مطابق دوازدهم ژوئیه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی در دو نسخه بخط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد و چون جناب جلالتمآب موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه در انعقاد این عهدنامه دوستی و تجارتی فیمابین دولتین ذیشوکتین ایران و فرانسه نهایت صداقت و اهتمام را منصه ظهور رسانیدند اعلیحضرت اقدس همیون شاهنشاه جمجاه بمحض ظهور مکرمت و عین و فور مرحمت خاصه در حق جناب معزی الیه و تشیید مبانی اتحاد دولتین یکقطعه نشان مکلل بالماس موشح بتمثال مهر همایون و حمایل آبی مخصوص درجه و مرتبه نشان مبارک که

که اعظم و اجل نشانهای این دولت است بافتخار جناب معزی الیه مرحمت فرمود همچنین یک قطعه نشان شیر و خورشید از مرتبه دویم و ستاره دار با فتخار عالیجاه فخامت همراه موسیو لکنت و کومپنوناپ اول وزارت و سفارت خاصه مذکوره که از خانواده قدیم و تا دو صد پشت با پیش معروف و دانای چندین لغت و زبان و مصنف چند کتاب در علوم مختلفه و صاحب اخلاق ستوده است التفات فرمود و نشانی دیگر از مرتبه دویم بدون ستاره بافتخار عالیجاه مجدت همراه موسیو نیکولا مترجم اول سفارت مبذول افتاد و نشانهای مبارک در چهارشنبه غره ذیحجه الحرام که عید مولود امپراطور فرانسه بود بمصحوب عالیجاه میرزا مالکم سرتیپ و مترجم مخصوص دولت علیه مرسول شد و جناب جلالتمآب وزیر مختار در کمال آداب و تعظیم تمثال همپایون همپال همایون نژاد در آنروز مخصوص که عید خاصه آنان بود زینت بسکر مفاخرت نمود از حسن بینت و مراتب یکانگی و محبت اولیای این دولت امتنانی کامل حاصل کرد و از جمله واقعات متفرقه این شهور عزیمت موکب ظفر کوکب شاهنشاهی به ییلاقات شمیران و لواسان و لاراست و توقف نواب مستطاب شاهزاده ولیعهد در دارالخلافه طهران و ماموریت مقرب الخاقان میرزا علی نقی خلف الصدق صاحب دیوان مغفور میرزا محمد تقی علیابادی بامورات دربخانه نواب مستطاب شاهزاده آزاده ولیعهد دولت ابدمهد و اهتمام نواب امیرزاده اردشیر میرزا و میرزا موسی وزیر دارالخلافه و انجام و انتظام مهمات شهر و خارج و مراجعت جناب مجدت همراه جنرال بروسیلوف ایلچی دولت بهیه روسیه بانشان و خلعت بهماندارئ علینقی خان سرتیپ افشار و توجه فرمودن اعلیحضرت شاهنشاهی از چمن لار با فچه و چون قریه افچه از متنزهات آن سامان و از ابنیه خاصه جناب صدراعظم دولت علیه ایران است اعلیحضرت شاهنشاهی دران عمارت سکونت فرمودند و عید سعید قربان اضحی را بسلام عام و شکوه تمام در آنعرصه سعادت فرجام گذرانیدند و سلام عید غدیر خم و جشن تهنیت کثیر البرکت روز مذکور را در قریه بنا و ران شمیران در عمارت مستحدثه رفیعه موسوم بجهان نما بجاه و جلال و نظم و کمال و شوکت و حشمت بگذرانیدند و چاکران دربار را بانعام و خلعت و اکرام و نعمت بنواخت و جناب حاج ملا محمد کاشانی را و میرزا جلال الدین و آقا سید احمد منزوی را مخلع ساخت و در بیست و ششم شهر ذی حجه موکب همایون اعلی از بنا وران وارد دارالخلافه طهران گردید و در این ایام نواب مستطاب حشمة الدوله بحکومت اصفهار ما مور و چراغعلی خان برکاب اعلی لحضار شد و محمد حسن خان سردار ایروانی که بحکومت یزد و کرمان میرود رخت رحلت یافت و ایام محرم هزار و دویست و هفتاد و دو بعزاداری و سوگواری حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام در گذشت و در شهر صفر عالیجناب حاج ملا محمود نظام العلماء رحلت و فوت گردید و چون مقرب الخاقان نصرالله خان قاجار خال همایون شاهنشاه جمشید جلال حاوی علوم گزیده و جامع اخلاق حمیده و حامی علما بود و بشوق مکاسب اخروی بمناصب دنیوی چندان رغبتی نداشت بنظام العلماء ملقب و معمم گردیده در مجالس خاص بلباس اختصاص گردید و مقرب الخاقان وزیر نظام که در مشهد مقدس نظمی کامل داده بود و ابنیه جدیده عدیده بنیاد نهاده بدارالخلافه احضار شد و میرزا محمد قوام الدوله و عضد الملک و سامخان ایلخانی از طهران بخراسان رفتند و چون عبد العلی خان بمشخدمت خاصه خلف مقرب الخاقان حاجب الدوله ما وجود اخلاق شایسته و صفات پسندیده در مراتب کمالات از نثر و نظم رتبتی عالی حاصل کرده بود حضرت شاهنشاه فلکجاه او را ملقب بادیب الملکی مخصوص و مخلع فرموده بشبی کل موزونان طهران را از پیر و جوان و قدیم و جدید صنیافتی بزرگ کرده مجلس بمدایح ظل الله کیستی پناه در گذشت و حاجب الدوله غالب را بانعام و اکرام نمود و چون مقرب الخاقان مهر علیخان ملقب بشجاع الملک خلف الصدق حاجی شکرالله خان نوری که شجاعتی مورونی و مکتسبی از مصدر خدمات بزرگ در فارس شد بخلعت و نشان همیون میر پنجگی مخصوص گردید و بر امثال و اقران افتخار و اقتدار گزید در این ایام از جمله واقعات عالیجناب فخر المشایخ شیخ ابو تراب امام جمعه و جماعت شیراز بود که در شهر ربیع الاولی رحلت نمود هم در این اوقات موکب همیون چندی در باغ خارج شهر که از ابنیه مستحدثه جناب جلالتمآب صدراعظم است و بنام فرزند ارجمند نجیب مستعد خود میرزا داود خان ساخته و داود یه لقب یافته از بناهای رفیعه و عمارات منیعه است تلقین و تکلم گزید و مقرب الخاقان محمد ولیخان قاجار دوالو سکلر پکی استرابادی بحضور اقدس خوانده شد و جعفرقلیخان بوزنجردی ایلخانی شادلو که مدتی در دارالخلافه مقیم بود بحکومت استراباد و جاجرم و نزدین و کرکان مامور شد و عالیجاه میرزا اسمعیل خان مباشر مهام خارجه استرابادکه مردی عاقل باکفایت است و آگاه از حقایق آن ولایت بپیشکاری امورات آن سرحدات مامور و مخلع و روانه گردیدند ذکر ماموریت عمدة الامرا العظام جناب مقرب الخاقان سیف الملک عباسقلی خان میر پنجه ایلچی کبیر بسفارت سنت پطرزبورغ بجهة تعزیت و تهنیت اعلیحضرت امپراطور اعظم الکسندر با ولیج سابقا مذکور شد که جناب مجدت همراه جنرال بروسیلوف با جناب و مژده اعلیحضرت امپراطور روس بدار الخلافه آمده نامه

مودت شمامه آورده و معزز و مکرم بازگشت چون در طریقه مواحدت دولتین لازم بود که بزرگی شایسته و صاحب منصبی شایسته از جانب دولت جاوید مدت
تبعیز به تهنیت امپراطور جدید دولت بهیه روسیه مامور گردد در این ایام انسب و انجب از جناب عمدة الامراء العظام مقرب الخاقان عباسقلی خان
خلف الصدق محمدزکیخان نوری سردار فارس و کرمان بنود چه بنی عم جناب جلالتمآب اشرف افخم اعتماد الدوله صدر اعظم و خال جناب نظام الملک
بود و در شجاعت و متانت و کمال و جلال عدیم المثال لهذا بمزید اکرام و انعام و تعیین خطاب و القاب و اعطای نشان و حمایل و خلعت
و شمشیر و کمر مرصع معزز و مخلع گردیده و مقرب الخاقان محمدقاسم خان برادر کهتر معیر الممالک ایران که سابقا کاربردار اول دولت علیه و متوقف
در تفلیس بود احضار و مستشاری سفارت کبری با جناب سفیر کبیر مامور شد که بجناب جانشین قفقازیه تهنیت گفته باتفاق سفیر کبیر روانه پطرز
بورغ شود و نیز مانخان ولد سهام الدوله سلیمانخان کرجی به نیابت اول سفارت کبری و میرزا صادق حکیم به نیابت دویم و حاج میرزا
محسن مترجمی اول و لطفآقا مترجمی دویم معین شدند و میرزا مهدی و میرزا صهیب الله منشیان سفارت گشتند و جناب سفیر کبیر
رخصت انصراف یافته با جلالتی وافی و بنالتی کافی و سامانی محتشمانه و شکوهی محترمانه راه آذربایجان برگرفته همیرفت و در روز دهم
ذی حجه الحرام به تبریز رسید تمامی اهالی نظام و حاج میرزا محمدخان دبیر مهام و میرزا احمدخان برادر مقرب الخاقان قایم مقام
تا بهمیج لوازم استقبال بظهور آورده از جانب نواب نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان و قایم مقام ایشان جنیبتی زرین ستام
پیش آورده و عالیجاه جنرال قونسول دولت بهیه روسیه که در نعمت آباد بود با اجزای سفارت باستقبال سفیر کبیر سیف الملک استعجال جست
پس از زور و دباغ شمال با قونسول مذکور میهمان مقرب الخاقان قایم مقام گشته پس از چندی توقف در دوازدهم محرم الحرام
روانه مقصد گردیده در هفدهم شهر مذکور وارد سرحد دولتین علیتین شده صاحب منصبان که پذیره و میزبانی جناب سفیر کبیر مامور بودند
با جمعی سالدات و سواره و صاحب منصبان دیگر و ده عراده کالسکه و ده عراده ترشکه در رسیدند و معارف نامزد نام چنین بوده کاخانوف
سرهنگ توپخانه بوره شیوف مترجم یارطانوف نایب مراجانوف حاکم نخجوان کلبعلی خان پسر احسان خان مرندی ژدکوف و مترجس
حکیمباشی شرایط تحریم و تکریم بظهور رسانیدند و شیرینی و فشدو حلویات چند پیاورده و اظهار مهربانی و دوستی کردند و در روز نوزدهم
از ارس حرکت نموده روانه مقصود اصلی گردید و روز ورود بتفلیس جنرال ماجور محرانسکی و جنرال قسطنطین للی کارگذار امور خارجه مملکت
قفقازیه و بولکوونیک قلی تکین سپکلر سپکی تفلیس و بولکوونوک مایور سواره نظام و نفر و بولکوونوک مایور پیاده نظام نیز و نفر و اجودان
جناب کیسینیاز بهبودف نایب جانشین قفقازیه و حاکم کل مملکت و میرزا اسکندر مایور و مترجم کیسینیاز و صد نفر سواره ژاندارم یعنی محافظ
شهر و صد و پنجاه سواره نظام و تمامی کارگذاران امور خارجه و اجزای دفترخانه رسم استقبال بجای آورده پیاده گشته یکدیگر را دریافتند و تا باغ
ماینستو که قریب بشهر است و عمارتی عالی دارد پیاده رفتند و سه نفر جنرال بر در باغ پیاده شده احترام لازمه بجای آوردند و جناب سفیر کبیر باغ فرود
آمده پس از صرف چای و شیرینی و قهوه بیرون آمده با اجزای سفارت در کالسکه هائی که حاضر کرده بودند سوار شده عزیمت شهر نموده پلیس مسطر
شهر تفلیس با تمامی اجزای پلیس باستقبال آمده پس از او کلانتر شهر با معارف و تجار و اعیان و طبل و علم در رسیدند و کل اهالی شهر از طل مخلفه و
طوایف متفرقه بیرون آمده صف برکشیدند هفتاد راس گاو و گوسفند قربانی کردند و اهالی قراولخانه بادای احترامات نظامیه و سلام با پرچم و شیپور
پرداخته در حین ورود بشهر بیست و یک توپ بجهة احترام خالی کردند و اهالی قراولخانه بزرگ در خانه جناب جلالتمآب مراد یف جانشین
قفقاز احترامات نظامیه و سلام بجای آوردند و جناب سفیر کبیر سیف الملک در خانه ناچارلینک اشتاب یعنی امیر نظام که بهترین خانهای
امرای عالیمقام بود نزول اجلال فرمود و در آن محل نیز قلعه بیکی و اهالی نظام پیش فنک زده سلام نظامی بعمل آوردند و جنرال بروسیلوف
و برادر کیسینیاز بهبودف رئیس دیوانخانه پالابت و نویسندگان دیوانی صف کشیدند و معرفی نمودند و جناب سفیر کبیر بمنزل معینه مخصوصه
درآمد و بی فاصله از جانب کیسینیاز شیرینی مبارکی منزل بیاوردند و فرستاده او عذرخواهی کرده بازگشت و دو نفر اجودان و سه نفر افیسر را
مواظب خدمت سفیر کبیر نمودند و بفاصله دو ساعت که گذشته جناب کیسینیاز بهبودف بدیدن جناب سفیر کبیر آمده تهنیت و ورود گفته مهربانیها
نمودند و اظهار شعف بملاقات کردند بعد از صرف چای و قهوه باز گردید دیگر روز جناب سفیر کبیر عزم بازدید کرده جناب کیسینیاز احترامات مجلس بازدید را
در خانه جناب جلالتمآب جانشین مقرر داشته تمامی اهالی تفلیس از ارباب قلم و اصحاب شمشیر فوجا فوجا صف کشیدند و در زمان ورود کیسینیاز مغربی الیح

تا حوالی سیم او طاق باستقبال پیش آمده اظهار مودت نموده ارباب مناصب را معرفی کرده پس از صرف چای و قهوه و شیرینی جناب سفیر کبیر بمنزل مخصوص مراجعت نموده بلا فاصله جناب بهبود ف با بعضی از جنرالهای بزرگ بیازدید سفیر کبیر آمده اظهار محبت و مهربانی و شعف کرده بمنزل خود باز گردید و پس از لحظی توقف جناب سفیر روانه مسکو و بطرز بورغ گردید در روز بیستم شهر صفر المظفر که زمان حرکت از تفلیس و عزیمت مقصد بود جناب کنیاز بهبود ف و عالیجاهان حاکم شهر و صاحب منصبان عظام لشان تا یکفرسنگ راه بمشایعت جناب سفیر کبیر آمدند و چند تن تا آخر خاک تفلیس همراهی کردند در هر منزل و مسکن ضباط و عمال و کارکنان دولت شرایط استقبال و حرمت بظهور آوردند و در شهر ولادی قفقاز و استاوراپل و نوچرکس و وارانژ و طولا که از بلاد عظیمه است یکفرسخ بشهر مانده حاکم و جنرالهای بزرگ و سواره و پیاده نظام آمد و لت با فوج و پرق و شیپور می چنانکه سابقا مشروح و مرقوم رفت بلوازم تکریم پیرداختند و جناب جنرال کوریورس که در استاوراپل سردار هشتاد هزار قشون است و جناب جنرال تامان که در نوچرکس سردار یکصد هزار کس است مراسم پذیره و اکرام مرعی داشتند و دیدن کردند و بیست و یک تیر توپ انداختند و در هر شهری تماشای تیاتر و کارخانه و مدرسه نظامی تکلیف نمودند تا قصبه پادول و سکی شش فرسنگی شهر مسکو معین التجار میر علی اصغر بابجا دولت علیه ایران که در آنجا متوقف بودند باستقبال آمده قربانیها کردند و در روز حرکت از آنجا و ورود بمسکو که نوزدهم ربیع الاولی بود جنرال کنیاز که از جانب اعلیحضرت امپراطور پذیره و استقبال بمسکو آمده بود با جناب مقرب الخاقان محمود خان سرتیپ مصلحت گذار سابق دولت علیه مقیم بطرز بورغ تا سه فرسنگی باستقبال جناب سفیر کبیر آمده و ماموریت خود را اظهار کرد و تا حوالی شهر مسکو صاحب منصبان بزرگ و اکابر شهر و سواره و پیاده بسیار در رسیدند در نزدیکی دروازه شهر خانه بس عالی که نزول سفیر کبیر را معین بود نزول نمود و قدری استراحت کردند پس از فراغت بکالسکه که از جانب اعلیحضرت امپراطور پذیره و استقبال بمسکو آمده بود با جناب مقرب الخاقان محمود خان سرتیپ مصلحت گذار سابق دولت علیه مقیم بطرز بورغ تا سه فرسنگی باستقبال جناب سفیر کبیر آمده و ماموریت خود را اظهار کرد و تا حوالی شهر مسکو صاحب منصبان بزرگ و اکابر شهر و سواره و پیاده بسیار در رسیدند در نزدیکی دروازه شهر خانه بس عالی که نزول سفیر کبیر را معین بود نزول نمود و قدری استراحت کردند پس از فراغت بکالسکه که از جانب اعلیحضرت امپراطور پذیره و استقبال آمده بود سوار گشته ساعتی بغروب مانده بعمارت مخصوص ورود آمد و فوج سالدات و مستقبلین احترامات بعمل آوردند و جناب فرمانفرمای مسکو شیرینی فرستاد و تحیت گفت جناب ایلچی کبیر ساعتی بعد از ظهر روز بیست و دویم ربیع الاول بدیدن فرمانفرمای مسکو رفته کمال احترام دیدو چون بمنزل آمد فرمانفرما باز دیدنمود و خواهش کرد که شب تماشا خانه بروند و مقبول افتاد و برخاستند و باز گشتند و بیاسودند و بغنودند غافل که هشته دهر غدار کس را آسوده نگذارد و دیده چرخ پیدار فتنه را غنوده نپسندد کس را شربتی نزداد که ضربتی نزدونوشی نفرستاد که نیشی نداشت خارش با گل نشسته و خمارش با خمر پیوسته خرقی نبخشید که دری نگرفت صدفی بنیاورد که گوهری نبرد بزمی است که تا حریفان نشسته اند برخواسته اند و تاچون بدر تمام فرو مانده فرو کاسته اند کاشی است که بهارش را خزان در پی و گنجی است که دینارش را اژدها بر سر و در خنده اش گریه ها مدغم و در شهد نوش زهرها مضمر است علی الجمله سفیر کبیر را فرزندی هجده ساله رشید بلیغ دبیر دلیر زیرک دانا بهمراه بود و چون هوای مسکو که بهار بضرب الامثال فی البرودة از کمال دم سردی کافور پیری میکرد و گمان دی از غایت دل سختی گلوله ریزی در دان راهزن برف معابر و مضایق عبور و مرور بربسته بودند و سپید جامه کان سیاه کار بر در و بام عمارات برشته خشکان بنات هنوز از خواب سبات برنخواسته و پیدا ران سهرا هنوز دیده بخواب سحر گرم نگشته رفع سردی زمهریری ادراو طاق آنچنان جلیل جمیل بخاریهای آتشین برافروختند و مثل چهره کمال او را سپند وار زکمال رمنی همی سوختند همانا غلبه بخار آتش دماغ سنگی را مفتوح و مسه و دود در ریعان اوان جوانی و عنفوان زمان کامرانی بنا کام جهانرا بدرود کرد در بیست و سیم ربیع الاولی که بر جناب سفیر کبیر محرم بود و صباحش بنظیر روز قیامت و فزع اکبر چون خدمتکاران خفته برخواستند بخت جوانرا خفته دیدند و خاطر جمیع آتشفته لا بد این راز پرده در و پرده نماند و این شعله جهانسوز از اشتعال نشست جناب سفیر کبیر شنید آنچه نشنیدن بهتر است و دیدآنچه دیدن نمیتوانست بنا بر پاس تعظیم دولت و اظهار تاسیس صولت دم بر نیاورد و آه نکشید و ناله نکرد و اشک بنا بدیده منافق نفاق و عداوت و مباین رسم اهالی آن دیار بود بنا چار در این آتش بی دود میسوخت و بدین زیان بی سود مصابرت میکرد یعقوب وار در بیت الحزن رسالت متمکن بود و یوسف عزیز خود را در چنگ گرگان میدید و بمعاضدت عقل معاینه میکرد که این درد را درمان نه و این جراحت را مرهم نیست این راه دیدنیست و این کل چیدنی این مرحله رفتنی است و این غنچه شکفتنی این ساغر شکستنی است و این صید رستنی این جام نوشیدنیست و این جامه پوشیدنی کسی از این دام بجهد بجهد و از این قید بجید نرهد دل پرخون زاید عای دولت و زافزون حضرت شاهنشاهی مشغول شد و خود را از عزا شکیبائی معزول با خود میگفت نظم دولت شاه جهان است که ماند جاوید بجهان بخته کمن کو بفنا متهم است علی الجمله محمود خان و قاسم خان و سایر صاحب منصبان سفارت کبری و تجار تبعه دولت اسلام کثرهم الله در تشییع جنازه با تاسفی بی اندازه موافقت کردند و بزرگان دولت روسیه نیز لوازم احترامات بظهور آوردند جناب فرمانفرمای مسکو و جمیع صاحب منصبان بزرگ بعد از ظهر بمنزل ایلچی کبیر آمده تعزیت و تسلیت آغاز کردند و فی الفور

بسرعت سیر چرخ صاعقه این خبر را بدار الملک مرقوم داشته و از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم فرمانفرمای مسکو تعزیت سفیر کبیر ما مورشده و جنرالی نیز از جانب
جناب غراف نسلرود وزیر اعظم بمنزل سفیر کبیر آمده اظهار تاسف نمود در بیست و هشتم شهر ربیع الاولی تمامت صاحب منصبان روسیه بجهة مشغولی
خاطر سفیر کبیر بمجلس آمده در باب چرخ صاعقه سخن کردند و مقرر شد که مطلبی تقریر نمایند و جواب بخوانند در شش دقیقه از چهل فرسنگ سوالی را جواب
صحیح پیاورند و هنگام عزیمت از مسکو بپطرزبورغ بتفصیلی که در روزنامه مبسوط است تشریفات و تکریمات بی اندازه بظهور آمد و جناب سفیر کبیر
و صاحب منصبان سفارت در کمال اعزاز منزل بمنزل قطع کرده بدار الملک پطرزبورغ رسیدند و در بیست و نهم ربیع الاولی که روز ملاقات
جناب جلالتمآب غراف نسلرود وزیر اعظم بود ایشیک آقاسی باشی امپراطوری با کالسکه دولتی آمده سفیر کبیر و اتباع سفارت را با وطاق خاص
جناب مغزی الیه رسانیدند در هر اوطاقی ارباب مناصب احترامات کردند در اوطاق بمنزل خاص وزیر مانده پرسش اظهار مهربانی نموده در
ثانی جناب سینا وین با جمعی استقبال کردند و در سیم اوطاق خود جناب جلالتمآب غراف نسلرود احترامات نسبت بجناب سفیر کبیر نموده و نوشته و مراسله
جناب جلالتمآب اشرف امجد ارفع صدر اعظم ایراز مطالعه نمودند و مجلس در کمال مهربانی و مودت گذشت و سفیر کبیر بمنزل مخصوص باز آمد
و جناب وزیر اعظم بمدت نیم ساعت فاصله بیازدید سفیر آمده اظهار محبت کرد و در روز وصول بحضور اعلیحضرت امپراطور نیز تشریفات مجدده خاصه
بظهور رسید سفیر کبیر و متابعان سفارت بتفاوت درجات در کالسکه با نشسته معزز و مجلل بحضور اعلی رفتند و شرف خدمت اعلیحضرت امپراطور
و علیا حضرت امپراطریس و نواب مستطاب ولیعهد دولت بهیه روسیه را دریافتند و شرط تعزیت و تهنیت از جانب اعلیحضرت سکندر رتبت شاهنشاهی
از قوه بفعل آوردند و نامه محبت حشامه را ابلاغ نموده کلمات مودت آیات بمیان آورده مراجعت کرده در روز دوازدهم ربیع الثانی جناب ایلچی
کبیر و اتباع سفارت بدیدن نوابان قسطنطین و میخائیل برادران اعلیحضرت امپراطور رفتند و قرین عزت و سعادت باز گشتند و از چهاردهم
ربیع الثانی امنای دولت و ارباب مناصب تا روز بیست و سیم ربیع الثانی حسب الامر اعلی بدیدن سفیر کبیر آمدند و اظهار دوستی و مواحدت کردند
و ایلچی کبیر نیز ایشانرا تبر تبی که آمده بودند در ملاقات تاخیر و تقدیم منظور داشته همه را خورسند داشت علی الجمله سفیر کبیر را نظر باتحاد دولتین حشمتی و
و مکانتی عالی حاصل بود و امپراطور اعظم در محافل عیش و ضیافت که باصطلاح آنقوم آنرا بال گویند بر همگی سفرای دول خارجه مقدم بداشت و محل
جلوس او را بفاصله ذرعی در مقامی خود معین کرد و غالب سفیر کبیر را بتماشا خانهای لایق مشغولی میداده اند و اظهار محبت و مهربانی مینموده اند
همانا در این ایام روزی خدمتش را بنظاره عمارتی و فضائی و خانه بر بندگه بآلات حرب و ادوات ضرب مشحون و از هر محاربه و هزیمتی غنیمتی بدست
آورده بودند مفاخره را در محلی معین نهاده جلوه همیدادند اتفاقا سفیر کبیر بخانه در شد که بعضی از اسلحه جنگ متعلق باهالی ایران دران بود و آن چیزها را
در جنگ گنجه از سپاه ایروان گرفته بودند چون اسباب را جلوه عیان دادند غیرت و عصبیت سفیر کبیر این معنی را بر شافت و بچگی پاسخ داد که در محاربات
چنین امورات بسیار می افتد چرخ باز یکراز این بازیچها بسیار دارد چه وقتی خان قاجار سعید شهید قصد تسخیر ایران و ارمن کرد و بر شهر ثفلیس تاخت برد
و سی هزار کس از زنان و در جال و رعایت حسن و جمال از سرای گرجه و ارامنه بایران آورد و در تمامت ایران بخدمت امیران میپرداختند و از
آنقوم هنوز نیکان در بلاد ایران بسیار بجا مانده و تسخیر و فتوح ثفلیس را بنیکو یاد کاری باشند روزی در محفلی دیگر مردی سخن در میان افکند که گویند مردم
بسطام علیقلی خان نام حاکم بسطام را بکشتند و این نه کاری نیکوست که محکوم حاکم و مامور امر خود را بقتل آرد سف الملک پاسخ داد که این شکایت
چنین اتفاقات بسیار افتاده است و بعضی ممالیک ممالک اروپ ملوک خود را کشته اند چنانچه رعایای روس پول پدر امپراطور نیکولا را هم
در نظر فرزندان بقتل آوردند و اهالی پاریس لوی شانزدهم را بکشتند و با لحاح او کوش فرا نداشتند الحاصل چون جناب سفیر کبیر مدت چهار و
بیست روز در آن شهر توقف کرد امپراطور روسیه او را بعواطف و عوارف شایان بنواخته یک قطعه نشان تاجدار مرصع بالماس قیمتی
از مرتبه اول تا که درجه اعلی است با حمایل سبز و یراتشریف داد و هر تن از تبعه سفارت کبری را مشمول عنایات ساخته رخصت انصراف فرمود و
موسیو سینا وین کارگذار امور خارجه آمد دولت و موسیو لوف ناظم امور خارجه با تمام تبعه وزارت خود و پلکر یکی شهر و جمعی از جنرالان و
صاحب منصبان بزرگ در سرای سفیر کبیر حاضر شدند و یکفوج سواره ژاندرم بر در آن خانه صف بزدند و کالسکه خاص سواری امپراطور را
برای سفیر بیاوردند و او را با حشمتی لایق و مکانتی موافق مشایعه نمودند تا شهر مسقو در رعایت جلالت او مساحتی نرفت و در منازل بر رسم
گذشته قراولان مقرره با طبل و شیپور سلام نظامی دادند و قیام احترامی کردند و بروز ورود مسقو شرایط استقبال و مکارم از اکابر و اعاظم



بطور رسید و کالسکه خاص فرمانفرمای مسقور المخصوص سفیر کبیر را ستند و او را برنشاندند و برنشسته و شهر در آوردند و میزبانها کردند در کمال فراغت بال ضیافت بان ترتیب کردند و خدمتش را بدیدن در کارخانهای دولتی همراه شدند و صنایع و بدایع بهر کارخانه بنظرش جلوه دادند و از برای پیشکش حضور حضرت شاهنشاه ایران هر چه پسندیده دانست بخاطرش سپردند و خود بهر چه رغبت کرد بهمت و صنعت بدو هدیه کردند و گاه خروج از شهر مسقو حکمران آن شهر و اعاظم آنولایت بتودیع و تشییع سفیر کبیر بدار السفاره آمدند و او را روانه شد همچنین در تمام بلاد و امصار عرض راه مانند طولا و شهر و ازو و شهر نوچرکس و استاورا پول الی قفقاز و تفلیس پذیره های باشکوه از هر گروه بصدور آمد و بتبعه دولت علیه ایران در تفلیس بامیرزا حسین خان قونسول دولت علیه مقیم در تفلیس استقبال و ذبح قربانی و جزال لیلی بری سواری سفیر کبیر پیاورد ند بر نشسته در شهر بخانه کیبنی زیبهدوف نزول نمود و پست و یک توپ بتجریم و تکریم ورود سفیر بفرش در آوردند روز انه دیگر سفیر کبیر ملاقات جانشین رفت و بهر رواق و وثاق که در می آمد جماعتی از صاحبان مناصب بپیش باز می آمدند و در چهارمین وثاق جانشین خود با استقبال آمد با لا الثاق بر واق پنجم درون رفته بنشست و بعد از رجوع سفیر بمنزل خاص بی توانی و تامل جانشین بیازدید آمده روز چهارم او را بضیافت طلب کرده بر خود مقدم برنشاندند و در مجلس بال که بنوان و رجال بموافقت رقص می کردند جانشین مقفاز از سفیر کبیر پرسید که آیا در ولایات ایران چنین لعبهای آشکارا و مجلسهای عیش روی میدهد یا زنان روی پنهان سفیر پاسخ داد که در قانون شریعت اسلام زن بیگانه بی پرده اگر بمجلس در آید حدود شرعیه بروی برانند و او را بر نجانند و بکشند و بخشند جانشین جواب داد که دور بینست که تا ده سال دیگر ممالک ایران چون فرنگستان شود سفیر کبیر گفت دانش ما را بر نیامده اطلاعی نیست چه باشد که تا آمدن فرنگستان رنگ ایران گیرد و زنان روی گشاده پوشیده روی شوند دیگر باره جانشین گفت شنیده ام در ولایات ایران خانها و عمارتها و آثار ملوک قدیم دباستان بسیار بوده و قریب بویرانی و معدومیت گشته و دولت ایران آن بناهای غریبه قدیمه را تشیید و تعمیر نکنند در استقامت و استدامت آنها رنجی نبرند ایلچی بزرگ گفت که از دولت پادشاهان قدیم ایران تا اکنون زیاده از پنجهزار سال رفته و این بناها روزگار یست که بنیاد یافته در این روزگار دیریاز از حوادث زمینی و آسمانی و زلزله های سخت و وزیدن باد و قالبش آفتاب و بارش باران در ایمدت چه عجب که روی بویرانی نهند و در آن قصور قصوری روی دهد که حکمای سخن سنج گفته اند بناهای آباد کرد د خراب زباران و از تالبش آفتاب اما چون بنای عمارات دولت روسیه را که چندان مدت بران نگذشته و روزگار در از ندیده هنوز نهاده ام و انعدام بنا فرض نباشد مجملا سفیر کبیر با حشمت و اجلال از تفلیس بر آمد بخمارروداز آنجا بتبریز آمد نواب نصرة الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان چهار دسته سرباز و دو صد تن سوار را راسته باستقبال او بیرون فرستاد چون از آنجا راه حضرت دار الخلافه بپیمود در نوزدهم شهر محرم الحرام وارد سیلاق نیاوران خواست شد باشارت حضرت شاهنشاه ایران مقرب الخاقان میرزا داود خان وزیر لشکر بپیشباز جناب اشرف صدر اعظم با جمعی از امیران دو بپیران او را پذیره شدند و از بزرگان دولت روسیه غراف صاحب مترجم اول سفارت و پاوالروف صاحب نایب دوم و بکلروف صاحب مترجم دوم و ملکوف صاحب منصب و میرزا یعقوب خان مترجم باستقبال سفیر کبیر در رسیدند و بعد از ورود و سعادت حضور شاهنشاهی مورد الطاف و اشفاق نامتناهی شدند و اضافه بر نشان مرتبه دوم سه ترسی و نشان مرتبه اول و حمایل سرخ و نشان مرتبه اول میرزنجی و شمشیر مرصع و کمر مرصع که در خدمات سابقه داشت و در ازای خدمت سفارت کبری بنشان خاص تمثال همثال مبارک شاهنشاه مکلل بالماس مفتخر و سرفراز شد

ذکر مامور یت غلام حسین خان سپهدار بحکومت کرمان

چون محمد حسن خان سردار حکمران یزد و کرمان وفات یافته و در ان سرحدات سالیسی کامل و حاکمی عاقل البته لزوم داشت امیر الامرا العظام مقرب الخاقان غلام حسین خان سپهدار سابق عراق و حاکم لاحق اصفهان که از اجله معارف آستان مروت پاسبان بود و بحسن کفایت و نظم ولایت و خصال کریمه و اوصاف حمیده معروف بحکومت آنولایات و انتظام آن صفحات مامور و اشتهار یافت و یکنوب جبه مروی اعلی دو زبخره و قبای ترمه کلی از ملبوسات خاصه بر سم خلعت بدو الثفات شد و حامل خلعت محمد تقی خان پیشخدمت خاصه بود و فرزند دانشمندش محمد حسن خان که علوم غریبه نظامیه و هندسه را علی التفصیل در سالی چند بمدرسه مبارکه دار الفنون تکمیل کرد و از امثال و اقران بر سر آمد بر سنگی توپخانه مبارکه و انتظام امور قورخانه و غیره در خدمتش روانه شد و عالیجاه میرزا محمد علیبا بادی مازندرانی بوزارت آنولایت احقاق یافت و میرزا اسد الله خان مازندرانی لاصل کرمانی موطن که از جمله مستوفیان نجیب است و در طهران متوقف بود بر حسب امر امنای دولت مامور بتجدد آنصفحات گردید و از هشیار ولایت یزد کماکان بمحمد یوسف خان پسر سردار مغفور مذکور مفوض افتاد و فرزند اکبرش عبد الله خان میرپنج

مباشرامور خارجه با جماعتی از کارپردازان سفیر کبیر بیرون آمدند و کالسکه جانشین کرجستانرا

بدار الخلافه آمده از ملتزمین رکاب شد ذکر توجه اعلیحضرت شاهنشاهی بشکار حوالی جاجرود و پنجکر اندازی در آن صید گاه
مسعود مرز و بوم شکارگاه جاجرود بوفور صید و نزهت ارض و عذوبت ماء و صفوت هوا معروفست و مانند سایر پنجکرکاههای قریه حضرت
دار الخلافه بصفات معموریت مکان و اشتمال بر قصور مقصوره و عمارات سدید البنیان موصوف چون خدیو عهد و زمان حضرت شهریار
جوانبخت کیستی ستا نزاد بواسطه شجاعت فطری و بسالت و جلادت جبلی بهرام وار خاطر بصید افکنی و پنجکر اندازی مولع است و مایل و غالب اوقات
بشکار کوه و کوزن و اصطیاد سباع و ضباع راغب و شاغل و از آغاز عنفوان شباب تا کنون که سر حد کهولت را پیمود تیر ترش را پیکر غزال ترکش و شمشیرش را سینه مرال قراب همچو
نظم زیتری فرو شد نبودی بیالا که تیرش همی خورد خون عنظفر در این ایام که ایام شهر ربیع و ربیع امثال از وفور ریاحین و لاله نظیر کوه نشابور و کان
بدخشان گشته نشاط شکار و رغبت پنجکر از طبع همایون سر بر زد جماعتی از مستجنده شکار افکن و بازداران کبک شکن بر اورکاب اعلی رخصت
رکوب داد پرویزوار برکلاکون راه سپار برآمده بعد از قطع فراز و فرود چون در پای مواج برلب رود جاجرود فرود آمد بروزی چند چندان کبک
و تیهو و کوزن و آهو در خون کشید که کفتی اطلس رومی بر در و دشت فرو گسترده اند نظم زیم تیرش شد کوه بر پلنگان چاه زیم یوزش شد دشت بر غزالان
شک شکار گاه بسرخی چو لاله زاری کرد زخون سینه کور و زخون جسم پلنگ چون از بسیاری قتل شکاری در آن حوالی پنجکر کمیاب شد شهریار جمشید
اورنگ قصد قریه موسوم بسیاه سنگ فرمود و پس از لختی تفرج در صحرا و کوهسار و عدم حصول پنجکر و شکار کسالتی و ملالتی در طبع صید جوی آن
شاه شیر خوی پدید آمد و از خستن کور و کوزن نومید شد و در این محل کوهی شامخ سر بفلک برآورده که مرور آب بتصاریف دهور و کرور شهور
سنگ خارا را بریده و دره و ار معبری پرداخته و راهگذاری ساخته و قریب بده ذراع فضائی مسطح نموده چنانکه طول آن شکنا زیاده از یکصد
ذرع و رودی از آن شکاف فراخ جاری گشته بصحرا روانست و از دو سوی آن رود دو کوه بلند آسمان ساست و ابداد در آن شکنا ورود کمان پنجکری
بلنست چون پادشاه اسلام پناه از صید مایوس گردید مایوس محل توجه فرمود که برلب رود لختی نشسته و ناهار شکسته رجوع خواهند نمود لازم سفره جشنا دو انواع
طعامهای فرو نهاد و همانا در دل الهام منزل پرتو افکند که چه بودی اگر هم اینجا کباب تر از ران آهوی خشک حاضر آمدی همانا از قوت بفعل کامل
و امارت بحبت شامل گرگی دو درنده کوزنی چرنده را برمانده از دشت و کوه بدین سود و اینده چنانکه شکارچیان پنجکر وال و حرکه آوران کوه مال
صید را بر سر تیر شهریاران پنجکر گیر آورند آن کوزن کهن سال کشن شاخ را نظم دراز کردن و کوتاه پشت و کرد سیرین سیاه شاخ و سیه دیده و نکو
دیدار بچشمش اندر کفتی کشیده بود ستی مسحر سرمه خوبی و نکوئی سحار بپاره کوهی که برفراز سر خدیو سر فراز بود آورند و پیچاره کوزن که از کرکان
همیکر سخت وقتی خبر شد که دو کرکش در قفا و شیری از بر ابر آشکارا شد ناچار قصد کرد که بر کوهی فراتر که پنج ذرع اعلی بود برجهد و از نیر شهریار شهر کریزد
پادشاه شیر شکن پنجکر فکن بچالاکی از جای برجسته تفنگی برا و بگشاد که از نهیب او بزمین افتاد و خادمان خاکرا بخونش بیاغشتند و شاخش را کونه شاخ ارغوان
داده بحضور پیاوردند و بجناب صدر اعظم افخم که در رکاب اعلی بود مرحمت شد و حضار از این کار متعجب شدند و آفرینها کفتند و بعد از چندی بدار الخلافه
مراجعت افتاد و چون لیب بچنب میرزا فتح الله شکر نویس بابتی که در این ایام بزیارت کربلای معلی میرفت در عرض راه مریض و در سیزدهم
ربیع الثانی وفات یافت و نعشش را بعتبات عالیات نقل نمودند و غالب خلایق از این حادثه متاثر و متحسر شدند و چون در این ایام مقرب الخاقان فرخ
خان صندوقدار مصدر خدمات شایسته شد از حضرت شاهنشاهی یک قطعه کل کمر مکلل بالماس مفتخر و مباهی کردید هم عالیجناب مجتهد الزمانی
شیخ عبد الحسین سلمه الله که بزیارت ارض اقدس و مشهد مقدس رفته بود پس از زیارت بدار الخلافه طهران باز آمد و در استقبال و تعظیم و تکریم جناب
اجتماعی بسزا روی داد و بنشر علوم پرداخت و نواب فرزندون میرزا فرمانفرمای خراسان که چندی مریض و بستری بود در شانزدهم ربیع الثانی
سال یکهزار و دویست و هشتاد و دو در شهر مشهد مقدس ارتحال کرد و برحسب اشارت امنای دولت در مسجد شاه دار الخلافه مجلس ترحیم و
فاتحه برپای کردند و تمام شاهزادکان و عظمای ملک و علمای ملت سه روز بعزاداری و خیرات پرداختند قبل از آنکه خبر وفات فرزندون میرزا
بدار الخلافه حضرت شاهنشاه حسام السلطنه را مامور صبرداری خراسان و نظم اختلال افغانستان کرده بعد از آنکه چند منزل طی کرده و بخراسان نرسیده بود
خبر وفات فرمانفرما بدار الخلافه رسید بی تامل فرمان حکومت خراسان نیز بعهده حسام السلطنه صدور یافته انفاذ شد و حکومت خراسان دیگر
باره بنواب حسام السلطنه سلطانمراد میرزا برادر کهترش مفوض افتاد نظم چنین است رسم این کذرکاه را که دارد بآمد شد این راه را یکی آورد
بهسکاه یکی از هنکامه کوید که خیز هم از واقعات این ایام ماموریت نواب لطفعلیمیرزاست بحکومت مازندران و مخصوصیت نواب

محمد محسن میرزا خلف الصدق شاهزاده مرحوم عبدالله میرزای دارا منصب امیر آخوری و مخلع گردیدن او بگذاردن رسال خلعت مهر طلعت بافتخار نواب
حشمة الدوله حمزه میرزا حکمران اصفهان ذکر حال جعفرقلیخان ایلخانی شادللو در حکومت استراباد و بزنجرد و جام و نرد ین و مجاور
او با طوایف تکه و غیرهم جعفرقلیخان ایلخانی را بسبب جوهر ظاهر است عاقلی است باصالت و بسالت معروف و عالی بکفایت و کفالت موصوف
سالها در خراسان با عن حد مرجع اعاظم و ملجا افاخم و روی و وجوه و پشت کرده و معاضد ابرار و معاند اشرار بنا نهند صلح و پذیره گشته جنگ براورند
نام و فر و برنده ننگ بوده هم از گاه خردی مصدر کارهای بزرگ گشته و از جوانی به نیروی خرد بزرگ کارها را خرد کرده صیت جلادتش از یمنه و چکتو در گذشته و نام شجاعتش
و خوارزم مشتهر آمده چه شبها که بر سر طوایف غنیم سریعتر از اجل مبرم تاخته و چه روزها که منهزمان خود را چون عمر عزیز بر سر آمده تکیه گاهش قبضه شمشیر است و بستر
کوهه زین مجلسش میدان نبرد است و خلوتش حوزه کین اگرچه چندی در اواخر عهد پادشاه ماضی طاب ثراه بموافقت آصف و سالار قاجار متهم گردیدند چون
پدر بر پدر بدین دولت جاوید خدمات کرده داشت تن بدین ننگ در نداده چنانکه سبق ذکر یافته در آغاز جلوس همیمنت مانوس شاهنشاه عصر سر خود بر کردن گرفته مردانه بپای
تیغ شهنشاه جرم بخش روی نیاز فرو نهاد و بشفاعات و تلطفات شاهانه مغفور و معفو گردید و چندان بارادت افزود که در پایه از ایام سلف در گذشت و
چون چنین پرورده زاده دولت عاطل و باطل نگذارند حضرت شاهنشاهی اختیار استراباد و جاجرم و نرد ین و بزنجرد و توابع این ولایات را بقبضه اقتدار او فرو
نهاد و در شهر ربیع الثانی با سر باز عرب و سوار عجم و یکهزار سوار جرار از طوایف کرد شادللو و نرد ینی و چکنی و ترکمه راه برگرفت با جلالتی کامل و صلابتی شامل ماستراباد
درآمد و رتق و فتق امور معاملات را میرزا اسمعیل خان پیشکار تفویض کرد طوایف ترکمه در بیم و امید از ماکن قرب و بعید بخدمتش پیوستند و اسرای آن سرحد از آرام
سیاستش باز آورده ندر عایا و برایا در مهاد امان غنودن گرفتند و طاغیان بیرحم خمول فرو کشیدند از سطوت شمشیر خون و ایلغار بردن وی تا ترکمه را خواب
دریده خار و موی بر اندام مار بود و از هر جاده سلک تباعش منهلک شدند بپاشد ند بزرگان به پیش او ری بایستند بدریا چو در رسند انهار کرکان کرکان
کله را شبان و دزدان یموت او به را پاسبان آمد ند ماترا که قبایل تکه که در قرل باط و اخال مربع و مرتع داشتند و در ظل لوای محمد سردار خود را از آفت آفتاب حوادث
مصون می پنداشتند همانا چنانکه باید بکانت ایلخان مکین نخواستند اسرا و غنایمی که در سال گذشته از ملطقان برده بودند بازپس بیاورند بعضی از ترا که بسیل
خدمت ایلخان نموده عزم استراباد داشتند آنان ممانعت بمیکردند چون این اخبار حقیقت شد ایلخانی بتحقیق بدانست که سواران طوایف و قبایل در آن صحرا و سنا
بواسطه بعد مکان و طول زمان ضراب و طعان دلیران اکراد را فراموش نموده یا چنان تصور کرده اند که مگر ایلخان شادللو را سنین شباب از فراز نشیب مشیب
مایل و رغبت و شوق ایلغار و تاخت از مزاج و نهادش زایل آمده غافل که چنان طبعی که حرب و جنگ طبیعت ثانویه وی شده بمرور دهور و کر و رشهور از آن و بر نخیزد
مردانه باز نیاید نه طبع او شکیبد زرزم یکساعت نه دست او رعنان و نیزه و خنجر ز حرص جنگ باز کرش یاد ساخت زدست خوش حسام و زروی خوش تیر
لاجرم آن پرورده مام طعن و ضرب و خوکرده شیر غرو و حرب و بیم روز نبرد روز آوازه پنجه در افکند و بمعنی چنان بود تا سواران تا محل کلی داع و اثقال را در چند بر ماند و
چاکران پراکنده خود را از محال استراباد و بزنجرد گرد کرده برنشاند و برنشست و با نواب شاهزاده جهانسوز میرزا چون باد صرصر دشت همپرید و کرد همیدرید و مانند
ستاره مریخ سنانش همیدرخشید و چون شهاب ثاقب سوزنده و فروزنده همیتاخت با سه هزار کس شیوه ایلغار و طریقه ارقال پیش داشت و سی و پنج فرسنگ
راه دریکشبانروز بهم در نوردیده با وبای تکه رسید و در کرمکاه روز چون آفتاب تیغ زن بر سر قبایل و منازل محمد سردار ظل ذلت افکند و شمشیر در آنجماعت بست
همی خون بیارید از بر تیغ بدانسان که باران بیارد ز میغ تیغها علم شده و علمها قلم بالای رماح لرزان و کالای ارواح ارزان سواران تکه بمحاربه و مضاربه در آمدند و
از مدافعه و منازعه بهیچ حربی نشستند و سودی نبردند دلیران اکراد و اتراک مارا زجان یکه تازان تکه برآورند و بر تکه چون شاهین بر عکه غلبه کردند پنج او بای معتبر آنان را
بغارت بردند و بسیار کس را بکشتند و بس زنده گرفتند و یکهزار نفر اشتر آنان را برانند و غرم مراجعت کردند و تا که یکدیگر را اخبار کرده از قفای روی ایلغار کردند چون
همراهان ایلخانی را از تاخت و تاز ایلغار و زحمت کار زار تماس آن همه بهایم و بردن آنهمه غنایم را ندن رجال و نسوان پیاده عیال و صبیان فتاده با سرعت و
عجلت منافی بود و طی مسافت نیروشواری داشت لهذا سواران ترا که تک سه هزار مرد کار جنگ را جستا کرده بتک راه سپردند چون برق و باد نا گاه با ذناب
اخبار رسیدند هم از گرد راه تیغها در محا افراخته و کمیت ها و سمندها تاخته شد بحکم ایلخان که چنین رزمها بیازیچه مشمرد و تمامت اثقال و غنایم و اموال و بهایم را
در میان گرفتند و بر کرد اگرد آنان پره زدند و با ترا که بدافعه در آمد را همی سپردند و حمله همپردند تا بدامان کوهی بلند آشتر او احمال را در دره شک بازداشته سواران
صف شکن چون سیل ها مون کن از فراز جبل نشیب رانده در حمله اول از مهره آتشین تفنگ و جد صارم آبزنگ جماعتی انبوه از آن کروه بخاک افکنده و بی سپر سم مرا
کردند تر کمانان را این تر کتازی مایه ندامت و علت ملامت شد چون بخت خود روی بگردانیدند ایلخان و سواران او دو فرسنگ از دنبال آنان رفته پس از قتل جمعی

بازگشتند هم آنشب بدان سیقاق بدفع کلوم و اکل لحوم بصبح بردند و روز دیگر راه بریده از محل چند ربنه و اعزوق خود را برگرفته نیز بگذشتند چون نام ترکمانان کردن این جنگ قرین ننگ شد بحیران این کسر انجمن کردند و شوری نهاده و زبان دادند و ده هزار مرد جنگی با مراکب قوی قوایم از قبایل تجهیز کرده بساخت رازوقوشخانا تشمیر چسبند و چمن قوروق را لشکرگاه کردند ایلخانی شاد للوچون این خبر بشنید شاد شد و بحفظ و استحکام قوشخانه پرداخت و جاسوس دیده بان بر ترکمانان برگماشت تا از کار آنان باخبر شوند و بدو آگاهی دهند و خود روزی چند در میانه بماند و از آنجا برازآمد برج و باره را زر اساخت و اعداد کار کرد ترکمانان چون از ایلخان اقدام دیدند تنگ تر رسیدند و از تقدیم بغایت تن زده قدم فراپیش نهادند و اما چون ایلخان از خصانت را باز پرداخت تصمیم عزم کرد که اهالی نخور را که در دو فرسنگی اتک سنگنی دارند کوشمالی بسزا دهد و آن گروه ابنوه در میانه دو کوه که راه عبور شمال و دبور آنان مسدود بود مامن و مکمن داشتند و هزار سوارکاری مسلح از آنان بیرون می آمد و غالبا و لیل و را بهنمای سپس تر اکمه اتک در غارات پیوده و بر سرایلات و قرا آنان تاز قلاوزی مینموده اند و ایوفت در میانه آنان شخالف ده و بتایین رای روی داد نیمی از آنقوم با ترکمانان اتک مخالف قدوم ایلخانی را نیخور مستدعی شدند و ایلخانی بر آن عزیمت برفت اما رنیمی دیگر با ترکمانان موافق و بدافعه ایلخانی از آنان استمداد کردند چون ترکمانان نیخور از قرب بودند قبل از ورود ایلخانی دویست تن تفنگچی از آنان نیخور رسید و فرستادگان ایلخانی را که باستمالت آمده بودند بگرفتند و ایلخانی چون خبر از این غایله با جماعتی قلیل عزیمت نخور کرده همی آمد چون نیخور رسید و از کار آگاهی یافت تا آنکه استعداد کار و اعداد کار زار آماده نداشت مراجعت را ننگ پنداشت با جماعت قلیل خود سنگری بر ساخت و راه آمد و شد قلعه گیان مسدود کرد و شبانروزی بتواتر محرهای آتشین قلعه گیان محصور را آتش فوات در خرمن بهر و نبات همی زدند تا آنان کس با تک فرستاده مجددا استمداد کردند و در اندک فرصتی پیاده تر اکمه در رسیده بقلعه رفتند و سواران نیز فراز تل و قلل را گرفته ایلخانی و مردم او را در میان آن دو کوه محصور داشتند و از فراز کوه چون باران مینانی الما کلوله تفنگ متواتر و متقاطر همی بود تفنگچیان پیاده فرصتی بدست آورده از میان قلعه بیرون آمدند و بهیات اجتماعی بر ایلخانی و مردم او حمله ور شدند هم آن بود که مردم ایلخان از حملات آن جمع مشرق شوند و لی از نبشات آن کوه را سنخ آن حمله بیادی نیرزید و تزلزلی در نهاد او روی ننهاد و لی چو سالار شایسته باشد بخنک شد سپاه از دلاور ننگ سپهبد و سپاهیان او عاجز از پای در می آوردند و بصمصام کاری خون خلنداری جاری می ساخته و پای از دایره نبرد جنگ فراپس نمیکذاشتند یکبار زور دیگر دست بمضاربت برآوردند و پای بمبارزت محکم کردند سیم روز جماعتی مجدد از آنکه بمعرکه رسیده بر آتش اقتتال دامن اشتعال زدند و مهراب بر عسکر ایلخان بر بستند و کار سخت تر کردند ندای عجب آن گروه سخت عنصر را پای مقاومت و دست مکاوحت سست نیامد ایلخان که قوش بسنگ کوه و قلبش صخی سنگ بود اصلا دل بدنکرد و مشوش نشد چه این شیر سیر از جوانی در آجام رماح و سهام پرورده و بصبوری در پنجه و مخالب شکنجه و نوایب خو کرده بود جماعت خود را برد و بخشش کرده همی در نزد شاهزاده جهانسوز نهاده محمد خان چکنی و مرتضی قلی خان سرهنگ و محمد رحیم خان و محمد قلیخان و سجاقلی خان و شیر محمد خان هریک را در سنگر بگذاشت و خود سوار از ابرداشته راه بر سواران ترکمان بربست و دست شجاعت از آستین بسالت برآورد و چندان در معرکه پای مصابرت و نای مشاجرت بفشرد و مبادرت بمبارزت کرد که سواران ترکمان سستوه و بغرمیت هزیمت تکروه شدند و قرب چهار فرسنگ از قفای آنان رفته جنگ همیکرد و مردم همی کشت و از آنسوی شاهزاده جهانسوز با سپاه کان قلعه را دافعه و منازعه همیداد تا پشت بدادند و روی بقلعه نهادند سنگرهای آنان خالی بماند و سوار و پیاده هزیمت یافتند و وی از قفای آنان بتاخت پانصد اسب و اسیر دستگیر کرد و چون سرب و بارود سپاه تمام شده بود و تسخیر قلعه کوب تیسیر نمی پذیرفت ایلخان عزم رجوع کرده باستراباد در آمد و در ازای این خدمت و جدای این زحمت شمشیری گرین که قبضه آن بالماس ثمین مرصع داشت بر رسم تشریف و تکریم با منشور شاهانه بافتخار آن پیر مرد انفاذ رسانا فرمود و بدیگران نیز از حضرت شاهنشاه خدمت شناس هریک در خور خدمت و زحمت اکرام و انعام رفت علی الجمله چون صیت الصقر دبزرگ ترکستان خوارزم و ولوله افکند تر اکمه خوارزم نشین بدانستند که کرک اذر آمد میان زمه عموم طوایف خلایق شدند و روی دل با او کردند و بر دور و نزدیک و ترک و تازیک روشن شد که بیمانا حضرت شاهنشاه ایران این شیر را که نه نخجیر از کردن بر گرفته شهر شکستن کرکان و کرکانج است و این کرامی کرد دلیر را ایوار و شبگیر چنان راعیت کردی کشان بمحفل صبوح و عبوق و نظر بازان بدیدار معشوق پس پشت و روی کار را استجدند و اول و آخر امر را فرو دیدند در پناه او بودن مایه ایمنی بود لاجرم ده هزار خانوار ترکمان کوکلان که از بیمی دیرپا زتاین نگاه در خاک خوارزم اقامت داشتند با یکهزار خانوار از اسرای قزلباش بلاد ایران حرکت کرده بقارون قلعه از توابع استرباد آمدند و ساکن شدند و ایلخان مرتع آنجماعت را در چمن کالپوشی ولی شمرد و محمد رحیم خان و قلیخان یوزباشی را نزد آنجماعت بدین مرموز فرستاد که بسیاد از دشمنان دور و نزدیک در قارون قلعه کندی مینشیند آنجا جواب دهند که بفرمود

شاهنشاه قاجار مادر این مکان خوبش را از دشمن جراست توانیم و در توقف این سرا اینمی نکنیم و با نصد تن از سرای ایرانرا مطلق داشته بحمد رحیم خان
دادند و یکصد و چهل تن از کابر و اعاظم آنان بنزد ایلخان آمده طریق اطاعت و متابعت سپرده و بخلعت و انعام حشمت و اکرام با شه با بل و الوس
خود باز گشتند و امور التصفیات انتظامی کامل حاصل کرد ذکر نثار و رنجش جناب جلالتمآب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس
چون سابقا اشاراتی بر نجش وزیر مختار دولت بهیه انگلیس رفته بود اکنون بر وجه ایجاز بتوضیح آن تقدیم می افتد که میرزا هاشم خان نوری که از صغر سن
تا عنفوان شباب و این ایام نصرت فرجام در مراتب ملازمت از پایه غلام بچگی و پیشخدمتی و شاگردی مدرسه دار الفنون پیوسته جا بکی خوار و خدمتکذار
این دولت ابدمدت بوده همانا با مستر طامسن صاحب شارژ دافر انگلیس مراوده یافت و چند بار صاحب مزبور در مقام توسط او بر آمده امنای دولت
بسمع قبول اصغا کردند و وی پیش از پیش اظهار تردد و تودد با صاحب مشار الیه مرعی داشته چون جناب وزیر مختار مقیم دار الخلافه در نهم رجب ۱۲۷۱
منهی که مرقوم شد بدار السفاره خود اقامت کرد و چندی در گذشت همانا در تردد وزیر معروف گردیده وزیر خواهش دوستانه نمود که برمقرری دیوانی
میرزا هاشم خان لختی بیفزایند امنای دولت پاسخ دادند که او را باندازه پایه مواجبی مقرر است مصدر خدمتی تازه نگردیده که مستوجب مرحمتی جدیده شود
وزیر را از این جواب غباری بر خاطر نشست و در تصاحب و تقویت او عزم جزم نمود خواست که از جانب خویش او را در شیراز منصب و قایع نگاری دهد
امنای دولت گفتند که بروفق عهود و شروط دولتین جز در تبریز و بوشهر و دار الملک طهران از تبعه دولت انگلیس بالیوزی مقرر نبوده و تجویز این امر
نکردند وزیر مختار در تصاحب او افزوده عیال او را که از متنفذین خاندان سلطنت بود از خانه او حرکت داده و قریب بمحل سفارتخانه خاصه خود آورده
منزل دادند و چون این نقل و تحویل بطریق قواعد شرع و عرف شایسته ننمود بحکم امنای دولت او را از آنجا بخانه پدرش فرستادند و این معنی مزید رنجش خاطر
وزیر گشته اظهار کله مندی و رنجیده خاطری نمود و در رضیه خود سه شرط مقرر داشت و در این معنی نوشته رسیمه بامنای دولت فرستاد و آنان عیال
میرزا هاشم خان را از خانه پدر باز آورده در دایره سفارت بدست میرزا هاشم خان سپارند تا بیانگاه آذن دهند که میرزا هاشم خان در شیراز نشیند زشود تا آن
جناب صدارت اعظم رسما بسفارتخانه آمده عذرخواهی کند امنای دولت بلاحظه ناموس سلطنت و محافظه اتحاد و مساعدت مقرر کردند که عیال و حرم او در
سفارت در هر مکان که میرزا هاشم خان خواهد بدو سپرده شود در باب تکلیف ثانوی که با عهود و شروط سابقه توافقی نداشت تعدیلی کردند که چون منظور وزیر مختار
توسعه معاش او ست همه اخله غیر مبلغی بر مرسوم امروزه او افزوده خواهد شد و در باب فقره ثالث چون امری عظیم و خطیر واقع نگشته بود که این تکلیف شاقه
مجوز شود بمحض رعایت سلم و صفای جانبین و ملاحظه بوابق مواحدت دولتین مقرر داشتند که مؤتمن السلطان میرزا سعید خان وزیر دول خارجه که بسلامت نفس
و عدم اغراض معروف و موصوفست بسفارتخانه رفته بر رضا جوئی خاطر جناب وزیر مختار دولت بهیه انگلیس کوشد او وزیر مختار بهیچیک از این مقررات تن در
نیافته در نهم شهر ربیع الاول بمرق سفارتخانه زافرود آورده و بعد از چند روز مهمانداری خواسته رخنده به بتبریز رفت و مستر استیونس قونسل دولت بهیه انگلیس که
در دویم جمادی الاول این سال از تبریز بطهران آمده بود بجای وی مقیم شد و کارگذاران دولت ابدمدت سر موئی از مکانت او نکاستند آخر الامر او نیز در شهر
صفر قصد رفتن کرد و چون از تجار ایران مبلغی کلی بوام گرفته داشت از کارگذاران دولت متمنی شد که بحکمران فارس فرمانی صادر شود که بالیوزی که در بندر
بوشهر است اگر عزم رفتن کند کسی ممانعت و معارضتی نکند و چون این فرمان صادر گردید در سلخ صفر عزم سفر جزم نمود و خود را بصورت دمیرت چاپاران راه
سپار برار استه باشی چند از مردم خود با اسبهای چاپارخانه دولتی بتجرو وداع امنای دولت راه بسوی کیلان برگرفت و در چاپارخانها مراکب را
تبدیل کرده بتعجیل وارد رشت گشت و چون زورق بارگیر تجار حاضر نبود مدتی در آنولایت بماند و احدیرا در طهران و عرض راه کیلان از رنهج راه بادی
سخنی از نیک و بد نرفت و خردمندان دانستند که مراد وی از این کونه بیرون شدن دو تدبیر بوده نخست آنکه چون مبالغی وام داشت میخواست دیون تجار
ادا نا کرده برود دیگر آنکه بامنای دولت خود چنان باز نماید که اگر من بلباس تبدیل شکل و تحویل بخردمی مردم ایران مرا از زردنی و بچرمتی کردند تا این
معنی مزید بقدر اندولت شود و در اسباب بهانه جوئی آنان قوت بحت آید مع القصه چون امور مجمعه باتفاق فضلا و عقلای ایران متحیر شدند که این بهانه جوئی
بی وجه و رنجش بی سبب از چه رهگذار و اجب افتاده و از دولتهای خارجه نیز در روزنامهای خود سخنان نگاشتند و بولایات و ممالک ارسال کردند و
مرتکبین فشنه دولتین را بر مزوصراحت بلامت و قباحت منسوب داشتند هم در این ایام علی سلطان بهارلو و محمود سلطان که با یازده عراده توپ یکصد و
پنجاه رأس اسب نوپخانه مامور بفارس شده بودند در رسیدند و بحکم نواب مؤید الدوله روانه بندر بوشهر شدند و محمد علی خان سرتیپ فوج بخته قاپو
قراجه داغی که با فوج خود مامور بتوقف بندر بوشهر بود در بیست و چهارم شهر ربیع الثانی وارد شد و با مهدیخان سرهنگ فوج نهاوندی و توپچیان

دیوانی و سایر مامورین متوقف گردیده و سه عراده توپ برجی برده که نشد ذکر اقتران عیدین سعیدین ولادت کثیر السعادت حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب ع و نوروز فیروز سلطانی و جشن و سرور اهالی ایران اگرچه محاسن اخلاق و مکارم شیم این شاه کاوس حشم پیش از تحریر و تقریر است یکی از اعمال پر و افعال خیر که بمقتضای رادت و بواعث سعادت از ضمیر منیر آنحضرت سر بر زده است و تا اکنون بهیچیک از سلاطین اسلام مصدر این نگونه الهام نگردیده اند این است که چنانچه روز میلاد با اسعاد حضرت خاتم النبیین ص را اهالی اسلام از اعیاد عظام شمارند باشارت این پادشاه دقایق آگاه مقرر شد که روز ولادت شاه ولایت حضرت اسد الله الغالب علی بن ابیطالب را عید سعید کریم عظیم مقرر دارند و از غالب اعیاد اسعد و اشرف شمارند اگرچه در ولادت کثیر السعادت آنحضرت فی الجمله اختلافی است ولی تحقیق آنست که چون والده ماجده آنحضرت یعنی فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف برادرزاده عبد المطلب صدف آن گوهر شاهوار گردید چندان امارات و علامات سعادت براو مکشوف و ظاهر شد که پیرزنان کواری و جلالت نشان فرزند غایب خویش مطمئن گردید و هشرم بن رعیب بن شقیام که از رهبانین حق پرست صوری و یکصد و نود سال عمر داشت و در کوه لکام شام که معبد مرتاضین است اورا مقامی بود وقتی بجناب ابو طالب ازان مولود مژده داد که احمد بسلطنتی اعطائی نسلطنتی و لم یعطی حتی ارانی ولیه و چون مدت حمل فاطمه بپایان رفت روزی آهنگ کعبه معظمه کرد حوالیط بشکافت و بدرون شد و حوالیط بهم باز آمد عباس بن عبد المطلب و برید بن قعنب و دیگر حاضران متحیر شدند و امکان در گشودن و درون شدن در نیافتند تا چهارم روز فاطمه بیرون آمده فرزند خود را بر دست داشت و بدو مفاخرت میکرد و جناب ابو طالب در رسیده با او بدرون بیت الله رفت و لوحی یافت که این دو بیت بر آن مکتوب و منقوش بود و عربیته خصصتها بالولد الزکی و الطاهر الطیب الرضی ان اسمه من شامخ فعلی علی اشتق من العلی گویند آن لوح در کعبه او نهشته بود تا هشام بن عبد الملک برگرفت الحاصل روز ولادت آنحضرت جمعه سیزدهم شهر رجب بود بده سال قبل از بعثت حضرت رسول و بیست و هشت سال قبل از هجرت و در آنوقت رسول الله بیست و هشت ساله بود که حضرت ولی الله در آنخانه برزبر رخانه محرم متولد شد بی شبهه علی است خانه زاد معبود و احتر شناسان دقیقه شناس گفته اند که طالع ولادت آنحضرت را چنین یافته ایم ساعت میلاد بطالع عقرب و زهره و قمر در خانه طالع بود و مریخ و زحل در بیوت جامی داشته عطارد و آفتاب و مشتری در سنبله بوده اند از اینکه صاحب بیت المال در و بالست مال دنیا مطلقه آنحضرت بوده و چون مریخ و زحل در بیت پنجم که منوب با ولاد است بوده اند فرزندان او را به تیغ که منوب بمریخ است و بزهر و سم که بنسبت بزحل دارد شهید میکرده اند و همانا نظیر این احکام در کتاب منوب بجاماسب حکیم ایرانی دیده شده علی الجمله بحکم پادشاه اسلام روز سیزدهم رجب را ترجیب و تعظیم تمام واجب دیدند و سالی چند در تمامت بلاد و امصار ایران این روز را از اعیاد عظام شمردند و در این وقت چنان واقع شد که روز سیزدهم جامع عید سعید مولود آنحضرت و عید نوروز فیروز سلطانی که هم از حسن اتفاق روز جلوس آنحضرت بر مسند خلافت و امامت است واقع گردید و در معنی ملاحظه اتحاد انوار حقیقی این روز را روز مولود مسعود حضرت رسول الله نیز توان خواند که انا و علی من نور واحد لم تولفه علی ولی مظهر قدرت حق که احمش بود مشتق از رز اعلی بکسر ف اعلی فزون از علی شد پیکپایه ازوی فزون حق تعالی چو نور نبی اولین خلقت آمد علی نیز نور نبی شد بمعنی دوئی نیست در نور هر چیز تعین بگیرد و گر از تجلی بمعنی یکی بوده اند از بصورت علی بود هرون نبی بود موسی چنان چون ازان پیشتر یک حقیقت کهی بود موسی کهی بود عیسی حضرت شاهنشاه اسلام تطابق و توافق عیدین سعیدین مذکورتین را از آثار دولت و اقبال و امارات سعادات و اجلال دانسته عید میلاد مسعود را به نیروز فیروز رجحان واجب دانست و تکریم آنرا بتقدیم متلقی شمرد در آنشب که پنجشنبه نیز دهم بود شاهزادگان عظام را بملاحظه صله ارحام مباغ عمارت خاصه خاقانی دعوت سلطانی فرمود و برخوان نوال و احسان بنشاند و بنواخت و شب بعیش و عشرت و سور و سرور بگذشت بروز عید سعیدین بخست باکرام عید مولود مسعود حضرت شاه اولیا علی المرتضی علیه التحیة والثنا توجه فرمود و چنانکه رسمی است معهود بنواحی نوبنجانه و شتلک توبخانه اشارت رفت و خطبا خطبه خواندن گرفتند و شمس الشعرا خدمتی مناسب آورد و چون شش ساعت و پنجاه و چهار دقیقه از روز بگذشت و زمان تحویل آفتاب بیرج حمل در رسید آفتاب سلاطین بایوان کیوان رفعت کاخ همیون که محل تحویل حمل و مساعدت و میمنت ضرب المثل است جلوس کرد و جماعتی از شاهزادگان عظام و علمای اعلام و امرای کرام در محفل جنت مثال کل بشرف حضور مخصوص شدند و با نواع اصطناعات محظوظ گشتند و عیدین سعیدین که مایه رونق دین و دولت و شرف ملک و ملت بود بفرحی و فرهی در گذشت و در این ازمنه مسعوده بکاکران دربار خلاع گرانمایه فصلا بلند پایه مبذول افتاد چون در هر وقتی از ایام سعادت فرجام مرحمتی خاص و التفاتی بزرگ و عطیتی عظیم و راتبتی مخصوص در ازای خدمات شایسته

جلد دهم

ذکر اختصاص یافتن جناب جلالتمآب اقدس اعظم ابهی مکلل

نسبت بجناب جلالتمآب کفایت نصاب اشرف امجد ارفع افخم صدر اعظم مدظله العالی بظهور می آمد و جناب معظم الیه را مستدعا ارتشان و همایل امیر تومانی و امیر نویانی و تصویر بلی نظیر همایون درجه اول و لقب اطلس و عصای مکلل و شرابه مرصع و شمشیر مجوهر و خاتم ثمین و ساعت مکلل بالماس و یشاب فاخره و خلاع زاهره اختصاص افزوده بودند در این عید سعید که در حقیقت سه عید معظم بود شخص اول دولت ابد مدت ایرانرا باعطای یکقطعه قلمدان مکلل بالماس خاص مخصوص و آشته مقرب الخاقان حاجب الدوله حاج علی خان حاجب آن گشته در مجلس شحون بامر اواعاظم بحضور عالی آورده مراتب مراحم بی پایان اعلیحضرت سکندر شوکت خدیو ایران و سلطان سلاطین کیهان ایدالله جیشه و ابدالله عیشه را بر سر جمع در محفل عام معروض داشت و مزید افتخار و معین اقتدار جناب جلالتمآب مدظله العالی گردید و ارجوکه چنانکه بر زبان الهام ترجمان اعلی که ترجمان اسرار یزدان است رفته این صدر بزرگ قدر مخبر خبره دانای مدبر بهر قسمی از این مقوله که بخیر این مجره در زند مصدر افتتاحی جسیم و مظهر انبساطی عظیم گردد و بمدد ادی مدینه که سواد اعظم ملکی باشد بکشاید و برسم قلمی خط تصرف بالقلمی کشد و باصلاح نامه فضا بسکانه بنشاند و بر قسم سطری شطری از حوادث تغری منفی سازد و بتحریر سخنی منحنی از متمردین طاغی را باطاعت آرد و چه از بدو این منصب تا اکنون چه عقده های بسته ملکی گشاده و چه رخنهای گشاده ملتی بسته بپایمردی خامه و دستیاری نامه کارهای بزرگ را بحسن تدبیر بهر حمت زخم شمشیر بآسانی گذرانیده و کلستان دولت ایرانرا خضرت و نضرت بآبیاری کلک در رسلک خود فزوده و چهره شواهد ملکت را بصباحت و طراوت بدستکاری ماشطه رای ملک آرای بخشوده که تفاصیل آن بر آینه رای مبارک حضرت سلطان السلاطین پرتو افکن است و اجمال برخی ازآنان در نظر مقربان حضرت ظاهر و روشن علی الجمله در این اوقات مقرب الخاقان میرزا صادق قایم مقام حسب الامر از آذربایجان بدار الخلافه طهران آمده مورد الطاف خاص حضرت سلطانی شد و جمعی از اعاظم و ارکان دولت بواسطه حسن خدمات مستوجب خلعت و نشان و منصب و القاب شدند و از آنجمله ایشیک آقاسی باشی قاجار محمد ناصرخان بن ابراهیم خان سردار و فرخ خان خازن کاشانی و ادیب الملک عبدالعلی خان و آقا اسمعیل مشیخدمت باشی سلام بودند و نواب والاشاهزاده فضیلت گستر دانا پرور علیقلی میرزا خلف الصدق خاقان صاحبقران که بهمه گونه مکرمتی سزاوار است از اعلیحضرت سلطنت پناهی ظل اللهی باعتضاد السلطنه ملقب گردید و خلعت خاص مخلع شد و مقرب الخاقان حاج علیخان حاجب الدوله بسبب انجام خدمات و اتمام عمارات که خدمتی بزرگست و تفصیل آن در محل مناسب ترقیم خواهد یافت بیک قطعه نمثال نشان همایون مکلل بالماس کرامتها افتخار یافت و جشن ایام الرهان که از توابع عید نوروز و لواحق فصل بهاراست در میدان خارج دار الخلافه منقضی گردید و اسبان خاصه سرکاری قصب السبق ربودند و چاپکسواران سریع السیر متعمم گشتند چون در این ایام اشطام لارلازم بود لهذا از جانب نواب مؤیدالدوله حکمران فارس مصطفی قلیخان قراگوزلوی میرپنجه که در فارس بود بلارستان مامور شد و با پنج عراده توپ و یکعراده خمپاره شهرآشوب و توپچیان و قورخانه و دو فوج قدوی روانه مقصد گردید و در بیستم شهر مضان وارد لار گردید که از بنیه قدیمه فارس است شد و فوج خرقانی بدقت تمام سان دیده و رعایا و برایا را بمرحمت حضرت شاهنشاهی امیدوار ساخته و بنظم و نسق امورات سپاه و ولایت پرداخته جعفرقلیخان سرتیپ توپخانه نیز در کمال انتظام بخدمات محوله بخود اقدام میورزید چون غله در آنولایت کمیاب بود میرپنج دواب خود را باطراف و اکناف فرستاده غلات بمقدار بلازقل بخود و بدین تدبیر غلوه تسعیر غله روی در رخص نهاد و در آن شهر بمنظر احکام مؤیدالدوله بنشست و بعد از چندی مامور بنظم بنادر و سواحل فارس شد و چون خدمات سابقه مؤیدالدوله و پیشکاری حضور شاهنشاه جلوه قبول کرد در اوایل شهر ذیقعده بحرام این سال بیک قبضه شمشیر مرصع تشریف یافت و میرزا موسی وزیر دار الخلافه نیز از موهبت شاهنشاهی بعصائی مرصع بین الاماثل مفاخر و مباهی گردید و چون در این اوقات حکیم کلوکه فرنساوی از قضایای سماوی در گذشته بود و حکیم پولاک نمساوی معلم شاگردان درس طب که از معلمین مدرسه دار الفنون بود بواسطه ظهور خدمت و بروز لیاقت شایستگی تمام داشت بفرمان حضرت شاهنشاه و ولیاغ نگارستان خارج شهر دار الخلافه برده شرفیاب حضور اقدس اعلی گردید و مورد الطاف آمد و بر مقرری سابقه او یکهزار تومان افزوده گشت و منصب حکیم کلوکه بوی مفوض و حکیم باشی مخصوص شاهنشاهی شد هم در این سال محمدخان پیکلربیکی تبریز از حضرت شاهنشاهی بمنصب امیر تومانی یافت و ضمنا مقام جنرال اجودانی خاصه همیون و مهمات عساکر منصوره و حشیار مدرسه دار الفنون بوی محول گردید و عیسی خان پیکلربیکی سابقه دار الخلافه که بمتانت و نجابت معروفست بحکومت ملایر و تویسرکان مخصوص و مامور شد و انارت دیوان عدالت میرزا محمدزمان نوری که در درست رفتاری و راست گفتاری ممتاز است محول شد و پاشاخان مشیخدمت خاصه که بصفت صداقت و امانت موصوفست بامین حجره ملقب یافت و ادای مقرریات و مرسومات عساکر منصوره بحضور و دخالت او مقرر گشت و امتحان متعلمین مدرسه دار الفنون بانجام رسید و هریک

جلد دوم — ذکر بنیاد مدرسه مبارکه دارالفنون — در وصف بانی

ازاهالی آن مجمع مورد مرحمتی وکرمتی شدند وچون دراین نخبته کتاب نام دارالفنون تکرار یافته بذکر مجملی ازشرح آن مجمع ومدرس مبادرت میرود ودرذکر بنای

عمارت مدرسه مبارکه دارالفنون و احضار معلمین از فرنگستان وتعلیم وتعلم بعضی علوم شریفه درآن مدرسه مبارکه

اگرچه مجمع علوم حکمت ومنبع فنون صنعت ومخزن بدایع ومعدن صنایع ازقدیم الایام ممالک فسیح المسالک ایران بوده وهرگونه علمی وصنعتی ازایران بنابل ومصروسایرامصاربعیده ساری وجاری میگردیده ولی پس ازغلبه عرب برعجم وتسلط حکام وملوک اعراب واتراک واکراد والوارزیاده ازیکهزارسال براین بلاد ودیارا کثرعلوم شایسته واغلب رسوم بایسته درایران مطموس ومعدوم آمدودرممالک اروپا بواسطه استقامت دولت واستدامت ملت ورغبت بعلم وصنعت وشوق بدانش طبیعی وحکمت روزبروزدرترقی وشیوع است لهذامدرسهادرهردولتی ازدول خارجه ایران ساحته اند وازهرعلمی عالمی احضارکرده پیوسته متعلمین باکتساب آن علوم واقتباس آن نجوم اشتغال دارندوتاجوانان درآن دانشها کامل وبهره مندنگردندمنصب ومقرری سلطانی قابل بناشنداگرچه دولت بهیه روسیه بنسبت بسایردول قدیمه اوروپا قدمتی ندارندولی ازروزکاردولت امپراطورصافی ضمیرپطرکبیر آن دولت نیزقوت گرفته ودرهرفن وهرصنعت ترقی عظیم یافته ودرآن دولت نیزرسم تحصیل هنروتکمیل نفس شایع است ونه مدرسه ساخته اند ودرهریک متعلمین بتعلیم علوم ضروریه مجاهده دارندوفوایدآن تحصیل رامشاهده مینمایندرهریک مدرسه اول آن هفت شاگردمعین است وازشش سالگی بزرگترندوغیربخیارادرآن راه نیست ومقرراست که پانزده سال دراین مدرس بکسب کمالات چرتبه پردازندولباس تمام اهالی این مدرسه بلونی معین است وسال بسال بتغییررنگ میدهندودراین مدرسه بایدبکسب علوم لسان ولغت فرانسه ونمسه وجغرافیاوتاریخ وانشا ومنطق وفن معماری وعلوم هندسی وجبرومقابله حتی علم ترقص کوشندوهمه سالهآنانرا امتحان نمایندوبرمراتب آنان بیفزایندچون بعدازپانزده سال کامل گردندآنانرا بمنصب لایق ومقرری مطابق نوازندوبخدمتی مناسب مامورداردواین رسوم که مایه علوم است درایران ازرستم واشظام کاسته وبمکاسیه افزوده این کارراستحضاری حاصل ننموده بنابراین صنایع اهالی ایران چنانکه بایدترقی نکرده وبرای اغلب اشیابولایات دیگرمحتاج بروفق حکمه کامله یزدانی رسوم ملوک طوایف ازایران محوومطموس آمدورایت اقبال الوارشمشیربران سپهبدان قاجارمقطوع ومنکوس وسلطنت ودولت این ملک دریک سلسله جلیله ودودمان نبیله قاجاریه که تاابدالآباد باقی وپاینده باداختصاص یافت وباد دولتهای خارجه تودد وتردد حاصل شدازجانب شهنشاه ماضی مغفورچندتن ازنجبا وجوانان باستعداد بهجرت دیدندوکربت غربت کشیدندودرپاریس سالی چندتحصیل کردندوبازآمدندوفایده معارضه بمثل درمحاربات ممثل ومشهودوقرارسپاه نظام درایران مقررو موجودآمدامابرآینه تکمیل آن کاربواجبی صورت امکان نمیگرفت لاجرم احضار واجماع چندتن معلم فرنگستان بایران لهذادربدودولت شاهنشاه عهدکه ازخشم مصون بادباشارت حضرت شهریارو صوابدیدبیشکاران هوشیار موسیوجان داودخان مسیحی بممالک نمسه واستریه سفرکردوشی چندازمعلمین آن ممالک ازامپراطوراستریه باشارت شاهنشاه ایران بخواست تدارک و تهیه آنانرابواجبی مهیاداشته وباتفاق عزیمت ایران کردندوقبل ازورودمعلمین باشارت شاهنشاه ایران مهندسین بنمارپیشه ومعماران اقلیدس اندیشه درصفحی ازاضلاع ارک مبارکه بمدت سالی دومدرسی پرداختندکه طول وعرض اراضی آن یکصدوهشتهزارذراع بودوعمارتی ملوکانه بنیادنهادندمشتمل برفضای گشاده ومیدومشتی برینای گشیدوسدیددرجوانب اربعه اش صفه های پهن پرداخته وستونهای بلندبرافراخته هرسوی ایوانهای رفیع ومصورسقفهای بدیع دوازده اوطاق ورواق بزرگ درچهارجانب پس ازایوانها وستونهابرپای که طول وعرض هریک ازآنها چهارده ذرع بوده ذرع کماپیش است ودرچهارزاویه چهارخلوت محتوی برحجرات وکارخانه جات وچاه آب ومنبع ودرپس اوطاقهای جنبین مدرسه نیزفضائی طویل وهریک مشتمل برچهل وپنج حجره کوچک وبعضی ازآن حجرات کارخانه شمع کافوری ومحل جوهرکشی ومجمع ادویه سازی ویکی ازآن اوطاقهای بزرگ خاصه طاعت پروردکارپیچون ومسجد حاضرین دارالفنون ومؤلف دریکی ازقصایدبدیعه معنی اشارت کرده ومجملی ازصفات این مدرس رانظم آورده وگفته شکرفت مدرسه ساخت دلکش ودلخواه خدیوعصرابوالنصرناصرالدین شاه شهنشهی که گرکوهها شودهمه زر بدست همت اوکوه کمتراست ازگاه بپیش حشمت اوپیل مست چون پشه است نیزد شوکت اوشیرشرزه چون روباه نخسته مدرسه خاص علمهای غریب معین وثیق ملک ومزید نظم سپاه فرازقصرش برپای سرق دولت پیش گذشته زماهی سرش رسیده بماه بخواندازاهل هنرراملک ملک فرنگ فزودحشمت تشریف ومال ومنصب جاه چوشدبمدرسه تدریس هرفنی زعلوم بنام دارفنون شهره گشت درافواه مع القصه چون این مدرسه محکم بنیاد بصورت اتمام یافت بهرمنزلی فرشهای عالی بگسترندوبرهردری شادروان عالی درآویختند خدمه وقراول ومستحفظ معین گردندواز فرزندان ارجمندجناب صدراعظم وشاهزادگان وامرازادگان باستعداد قریب بدوصدتن برغبت خاطرومیلان

طبع تمدن این مدرسه را بر دست همت لازم گرفته و بر درباریان آفتاب خسروان انجم وار انجمن شده مذاحب بار با وزیر دول خارجه همه را در پیشگاه حضور شهریار ایران عرضه کرده نام و نسب هر یک شمرده و ملبوس نظامی از ماهوت و مقرلات گرانبها بر بالای آنان مرتب کردند و لوازم اثاثیه معیشت تمامی را در مدرسه مهیا داشتند و بعد از وصول معلمین میرزا محمد علیخان وزیر امور دول خارجه مدرسه را از اجزای عمل خود دانسته فرزندش را به نیابت خود اختیار کرد و آخشیار داد و عزیزخان اجوادباشی اثنای این منصب را بخود و اهل نظام انسب شمرده ناپی بر سر آن کار فرستاد و چون رغبت خاطر شاهنشاه ایران در ترویج این کار میدید مدیر قربت حضرت را در تقدیم این خدمت سزاوار دانست اما برای مهر ضیای شاهنشاه واضح و لایح بود که جوانان محکوم جوانان نشایند بلکه به پیری مجرب مهذب باید سپرد که بوفور امانت و ظهور دیانت و قلت میل و عفت ذیل و دقت رای و رقت قلب و طیب اعراق و حسن اخلاق موصوف و معروف باشد تا فرزندان عزیز امرا را بچنین پدرانه تربیت نماید و طبیعت ساده و طینت صافی هریک را از اختلاط مواد رذیله و ارتباط صفات خبیثه محفوظ بدارد و در این نزدیکی من بنده از سفر دور خوارزم که هشتماه متمادیا مشه بود با آستان بوسی شهنشاه با عزم و حزم بازگشته مجموعا آنکه از روی انصاف هیچیک از این صفات حمیده اتصاف نداشت حضرت شاهنشاه ایران بمحض موهبت و مکرمت این پیر غلام ناقابل را قابل این خدمت بزرگ شناخته همیوم خواند و بریاست دارالفنون فرستاد و مکتفی بود و ده تن فراش دیوانی و جمعی قراول بخدمات مدرسه معین و مقرر فرمود و بر سر آن خدمت شدم و پس از چندی وزیر دول خارجه جهان بگذاشت و بگذشت و مراجعه عزیزخان اجوادباشی با شارت شاهنشاهی با نظام قواعد نظام دارالفنون اقدام کشت و در هنگام ماموریت او بسفر سلطانیه بحکم سلطانی محمدخان پکلربکی امر مراقبت و مواظبت امور نظامیه افواج و سرپرستی اهالی مدرسه نظامیه و قورخانه مبارکه اختصاص یافت ولی همه ساله در تمامت شهور و ایام هفته تا شام بی ملالت حضور برد و تمرد و دی و کسالت و با و بلای طهران وری مواظبت آن دارد و ملازمت آن کار و توقف در آن محل و تصرف در آن اهل مخصوص من بنده بود و چون رای بیضا ضیای وارث ملک جم و حارس دولت عجم بتنظیم این امر تصمیم داشت غالبا بنفس مبارک و شخص همایون بهر شبی گاهی برای ترغیب و ترحیب و تقویت و ترتیب معلمین و متعلمین بدان مدرس و آن مجالس توجه فرمود و بدیدار حقایق آثار معلمان نظر مرحمت میگشود و با صغای معالم آن مکتوبات سمع استماع می نهاد و پیوسته با نعام و اکرام و تشویق و ترغیب در مقام خورسندی و خوشنودی اهالی آن محل از حضرت شاهنشاهی و جناب آصف جاهی اقدام میرفت و در هر سالی یکنوبت امنای دولت با متحان مراتب تحصیل و تشخیص درجات تکمیل هر صنفی از صنوف متعلمین وقت کرده اقرایش انعام و رواتب و نشانهای مراتب و اظهار احسان و تحسین را بر دست همت خود واجب میشمردند و اکر احیانا احدی روی در تنزل داشت مورد تهجین و تعذیب و موجب توبیخ و تادیب میکشت و با آنکه چندین هزار تومان بمخارج عمارات آن مدرس مصروف بهر سالی چندین هزار تومان بمصارف اهالی آن مجمع از دیوان اعلی مبذول میکردد و در آن مدرس چند کونه علم نفیس مباحثه میشود و هر متعلمی را مترجمی و مشاکردی معین است و هر کدام متعهد شده اند که تا مدتی معین علمها بشاکردان خود بیاموزند که مجملی از آن مرقوم می افتد اول موسیو کرشیش نمساوی متعهد شد که علم حساب و هندسه و اشکال هندسی و علم مساحت و علم جغرافیا و علم نقاشی و علومی که متعلق بتوپخانه است و علم ساختن جمیع اسباب توپخانه و حکمت طبیعی آن و ترجمه تواریخ جنکهای سلاطین و سرداران معروف فرنکستان و مشق توپچی از قبیل پیاده و سواره و مشق شمشیر و تیراندازی از توپ و خمپاره و جمیع حرکات ضروریه مشق و جربزه مدتی معین متعلمین خود بیاموزد و قریب ده نفر از آنان را زود تر از سایر تکمیل کند که قابل رجوع خدمت شوند و علم جراحی را بنایبان خود بیاموزد و چون این معلم تکلم بلغت فارسی نمیدانست و او را مترجمی لازم بود که هم بزبان فرنسی و هم فارسی تکلم کند میرزا زکی خلف الصدق حاجی میرزا مقیم مازندرانی علی آباد یرا که سابقا بپاریس رفته و سالی چند توقف کرده بتحصیل علم حساب و هندسه و لغت فرنسی نموده و در خواندن و نکاشتن خط فرنسی کامل بود بمترجمی او معین کردند از مراقبت و مواظبت معلم و مترجم شاکردان توپخانه پیش از امثال ترقی یافتند و قابل رجوع خدمت و تعویض منصب کردیدند و معلم علم طب و جراحی و کحالی موسیو پولاک نمساوی بود او نیز تعهد کرد که متعلمین خود را در علم و عمل طب و معالجه مرضی و دقایق جراحی تکمیل کند و بمریضخانه مخصوص دولتی برده حقایق معالجات را بر ایشان مشهود دارد و کتب طبی را از علم تشریح و قرابادین که ادویه مفرده است و ادویه مرکبه و قوانین اعمال یدی و غیرهم بشاکردان خود بیاموزد و حاصل علوم خود را بفارسی ترجمه کرده در کتب و رسالات تصحیح و تصحیح نموده در باسمه خانه متعلقه بکارنده اتن تاریخ نسخهای متعدده طبع شده بکتابخانه مدرسه تحویل شود و مترجم او نیز قبل از تعلم و تکلم فارسی محمد حسین خان قاجار بود و در ترتیب شاکردان جمیل کرد و قابل معالجات شدند و چون حکیم کلوکه نمساوی وفات یافت حکیم پولاک بجای وی حکیم باشی خاصه سلطانی شد لهذا حکیم شلیمر نمساوی بتعلیم شاکردان طب پیرازده حکیم پولاک حکیم باشی تا اکنون چند جلد کتاب از علوم متعلقه بطب و تشریح و جراحی و کحالی و معالجه از زبان فرنسوی بلغت

فرس ترجمه و تمام کرده و باسمه شده تحویل کتابخانه مدرسه گردیده و دیگر بارون صاحب معلم پیاده نظام بود که پس از چندی بواسطه سوء امزاج مرخص و روانه
موطن خود گردیده و قولونل مطرد سوی ایطالیائی بجای او معین و مقرر گردید و در مشق افواج روزگاری استقلال یافت و متعهد تربیت شاگردان شد
که علم و عمل پیاده نظام و ضروریات صاحبان مناصب افواج و قواعد جنگ در کوه و صحرا و معابر شک و جزایر و جنگل و تحصن فوری و مدامی و دفاع
در قلعه کوب و غیرهم را بدیشان بیاموزد و حاصل آن علم را نگاشته بقالب طبع درآورند و بصاحب منصبان افواج و شاگردان مدرسه بسپارند تا هر
کامل گردند و او را در علم مشق تفنگ و علم حرکات افواج دو کتاب است که باسمه شده و بافواج داده اند و جز این معلمین مدرسه از اهالی یورپا چند کس دیگرند که
بمشق افواج مامور شدند و شش جلد کتاب از علوم متعلقه توپخانه ترجمه و باسمه شده در کتابخانه مدرسه تحویل غلامزاده علی قلیخان کتابدار او جوان مدرسه
شده معلم دیگر میو سیو سیاتی مهندس بود که بعد از ورود بواسطه سوء خلق و طیش طبع رسوم سلوک مرعی نداشته پس از چندی مریض و فوت شد و چند
میرزا ملکم خان بن میرزا یعقوب خان در علوم متعلق مهندسی شاگرد او تعلیم میکرد تا مهندسی دیگر معین گردید و آن موسیو بولیر فرنساوی بود که از پاریس
بدار الخلافه آمده سمت ملازمت یافت و تعهد کرد که در زمانی معین علم حساب و هندسه و علم مثلثات و جبر و مقابله و علم ژومتری یعنی هندسه نظری
و برهان جبر و مقابله بر هندسه و علم جغرافیا و تحصن فوری و تحصن مدامی و علم اظلال و نقشه کشی و علم مسطح و مشق محاصره و جنگ زیر زمین و علم توپ و صفوف
و حیل جنگ و علم شیمیا و فزیک را بشاگردان خود بیاموزد و محمد حسین خان قاجار که سابقا مترجم طب در اجمیر تحصیل لغت فرنسه و علوم هندسه کرده بود
در اینوقت مترجم وی گردید و بتربیت معلمین خود پرداخت و شاگردان با استعداد از او حظی وافر یافتند و قابل رجوع خدمت شدند و کتب علمیه
نیز در علم حساب و علم هندسه و قانون قواعد اردو و غیرهم بترجمانی عبد الرسول خان و جعفر قلیخان برحسب قرار مطبوع و باسمه شده میشود معلم دیگر
موسیو نیروی معلم سواره نظام نمساوی بود او نیز تعهد کرد که شاگردان خود را در علم و عمل متعلق بسواره نظام از قبیل مشق شمشیر و مشق سواری و غیرهم
تربیت نماید و دویست تن از سواره نظام را همه روزه در مدرسه و خارج شهر علم حرکات و سکنات لازمه سوار نظام بیاموزد معلم دیگر غراف قراجای
معلم علم اتامازوری بود که جمعی شاگردان مخصوص را از علوم جنگ و نقاشی و نقشه کشی و ترجمه کتب رزمیه و دقایق قواعد رزم و علم جغرافیا می آموخت
معلم دیگر موسیو ریشار فرانسه معلم علم لغت فرانسه و بعضی علوم دیگر است که بکل متعلمین مدرسه بحسب نقاوت درجات علم لغت و تکلم و نوشتن خط
فرانسه می آموزد و تا اکنون جمعی در تکلم فرنسه و نگارش خط فرنساوی بتکمیل یافته اند و قابل مترجمی شده اند و میرزا عبد الوهاب یزدی متخلص بمجرم در زبان فرنسه خلیفه اوست و لغات فرنسه را ترجمه و مرقوم داشته حاصل آن در دار الطباعه مطبوع شده و میشود معلم دیگر چارلطای نمساوی بود که در
علوم معادن و شناختن احجار و فلزات ماهر بود و شاگردان خاصه خود را در مدرسه علم می آموخت و معادن برده احجار نمونه داد و نیز پس از چندی
وفات یافت و مترجم او میرزا آقای تبریزی بوده معلم دیگر موسیو فکتی ایطالیائی که در حکمت طبیعی و جواهریات و صنایع دیگر ماهر بود در فزیک و شیمیا
شاگردان خود را تعلیم و تکمیل مینمود و مترجم او میرزا رضای کاشانی شد که در عهد شاهنشاه ماضی مغفور با چند تن دیگر بپاریس رفته در علم فزیک و شیمیا
تحصیلی کرده داشت و تصدیق و تحقیق مراتب ترقی و تنزل هر صنفی از اصناف مذکوره را فصل و دانش سرکار نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهزاده
معظم علی قلی میرزای اعتضاد السلطنه نقاد و محک و میزان اعتبار مقرر گردیده است و در امتحانات و سایر اوقات بمراتب علمیه و عملیه آنان میپردازند و چون این معلمین را
خانها در محلات شهر معین شده هریک بعد از تعلیم بسراهای خود میرفتند کارکنان دیوان اعلی مقرر فرمودند که بحکم تقویت قوانین شرع شریف از علمای
اسلام دو امامی در مدرسه مقتدای جوانان باشد لهذا شیخ محمد صالح اصفهانی که نسلا و اصلا از احفاد و اولاد شیخ زاهد گیلانی است من بنده بمدرسه خوانده
اطفال را تعلیم علوم شرایع و مقدمات عربی کرده در هنگام صلوة ظهر سید جعفر کاشانی مؤذن مخصوص مدرسه اذان گوید و شیخ مذکور در ایوانی وسیع
با دای صلوة پردازد و تمام اهالی مدرسه بوی اقتدا نمایند و بعد از ادای صلوة بکار خود اهتمام دارند و تمامت اهالی مدرسه از اعلی و ادنی از حضرت
شاهنشاهی مقرری و مواجب و مرسوم و انعام معین دارند و لباس و غذای آنان نیز از دیوان مقرر است و میرزا یوسف نوری مشکر نویس بمحاسبه و معامله
مقررات و مخارج کارخانه جات و صدور برات و تقسیم و جوهات متعلقه بمدرسه مامور و هر کس بکار خود پرداخته و بخدمت خود مشغول است ذکر

وصول نامه مودت حشامه اعلیحضرت امپراطور دولت قویمه فرنسه و اهدای نشان خاصه بحضرت دار الخلافه

سابقا معروض شد که فیما بین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و امپراطور فرنسه بروفق موالات و مودات سابقه عدیده و ارسال رسل و رسایل جدیده
انعقاد عهدنامه موافقت حشامه مراتب محبت و اتحاد و استحکام تمام یافت و امپراطور معظم علامت یکانگیرا چنانکه در دول خارجه مقرر است

اعظم نشانهای خاصه خود را که از درجه اول لژیون دونر و مرصع بالماس گرانبها بود با حمایل که لازم آنست بصحوب موسیو لژن بنزد جناب موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص مقیم دربار شاهنشاه ایران فرستاد و پس از استیذان از رای دولت و استعلام از زمان شرفیابی خدمت حسب الامر اعلی محمد حسن خان نایب حاجب بار در روز پنجشنبه هشتم ذیقعدة الحرام این سال که عرصه بنا و ایوان بساط شهریران محل نزول و وقوف شاهنشاه ایران بود با پست کس از غلامان خاصه خاقانی و ده تن از فراشان دیوانی بمنزل جناب وزیر مختار رفته باتفاق او موسیو لژن حامل نشان مذکور و وجوه اجرای سفارتخانه بدربار شهریار روانه شدند و بکشیکی خانه خاصه همایون شاهنشاهی درآمده لختی آسوده و آرام شدند و جمعی از جانب متعینین کرام برای تکریم وزیر مختار مذکور در آن مجمع حضور یافتند و پس از ساعتی بحضور اقدس شاهنشاهی شتافتند و در آن وقت از حاضران حضور جلالت ظهور نواب اردشیر میرزا حاکم دارالخلافه و نواب شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه و نواب احمد میرزا و ایلدرم میرزا هریک حامل اسلحه مرصع بودند و از صاحب منصبان بزرگ جناب نظام الملک وزیر دول خارجه میرزا سعید خان بالباس سلام و نشان و حمایل مخصوصه در پیشگاه همیون حضور داشتند و نواب ایلخانی قاجار شاهزاده کیومرث میرزا و کشیکچی باشی خاصه دربار میرزا محمد خان دوالو و بعضی از خواص یوزباشیان و غلام پیشخدمتان صف راست کرده بودند و محمد ناصر خان اشک آقاسی باشی جناب وزیر مختار و همراهان او را بپیشگاه همیون اعلی درآورد و نامه مودت منصوص و نشان محبت مخصوص را در طبقی زرین پیش داشتند و پس از عرض و ابلاغ پیام و اذن جواب شاهنشاه اسلام موسیو لژن بنزدیک شهریار زمن آورده حضرت شاهنشاهی بدست مبارک برگرفته در آن تامل فرمود و باطنا رموالات رایقه و سئوالات لایقه از سخنان شاهوار گهرهای شاهوار همیریخت و پس از طی سخن آنان را از خصت رجعت از انجمن فرمود و با همان احترامات زمان ایاب و ذهاب توافق داشت از آن پس بمنزل جناب صدارت مآب شدند و با احترام تمام بنشستند و بعد از تقریرات محبت فزای و تکریمات مودت پیرای بمنازل خود باز گشتند و روز دیگر یک قطعه نشان لژیون دونر از درجه اول که مخصوص جناب صدر اعظم و نشانی از مرتبه سیم که از برای نظام الملک آورده بودند وزیر مختار فرانسه برحسب اذن شاهنشاه ایران حاضر کرده در کمال مهربانی بدیشان سپرد و چون میرزا عباس خان منشی وزارت خارجه و میرزا ملکم خان مترجم دولت ایران در این معاهده پایمردی داشتند هریک نیز نشانی مفتخر شدند و در این ایام شاهنشاه ایرانرا از ساحات دربند بفتوحات فیروزکوه و دماوند نشاط اصطیاد و رغبت تفرج خواست و در یازدهم ذیقعدة الحرام با جناب صدر اعظم و برخی خواص و محرمان محفل سعادت اختصاص رایت فیروزی آیت برصوب فیروزکوه و دماوند نهضت کرد و چون اکثر خادمان حرم محترم و اغلب چاکران دولت ابد توام در بنادر ایران مامور بتوقف بودند اردوی بزرگ را بحرکت خصت نرفت و در خدمت نواب مستطاب شاهزاده ولیعهد دولت ابد مهد بوقوف مامور شدند و انتظام امورات اردو و قرای شمیران بمحمد ابراهیم خان نوری سرتیپ افواج عراق محول افتاد و در روز حرکت موکب فیروزی کوکب مقرب الخاقان فرخ خان امین الملک که بسفارت دولت فرانسه مامور بود خصت حرکت یافت

ذکر سفارت امین الملک سفیر کبیر ایران فرخ خان کاشانی خازن سلطانی بدارالملک اسلامبول و پاریس

در این اوقات که عهد مجدد مسدد فیمابین دولتین ایران و فرنس موضع و ممهد گشت مزید تشیید این قواعد را ارسال رسل و رسایل بدارالملک پاریس واجب نمود چه استحکام ابنیه صفو و صفا و تشیید اساس وفق و وفا بین السلاطین بخست منوط بتحریرات متین و زرای کامل و پس مربوط بتقریرات رزین سفرای عاقل است و در معنی کفتار مرآت انوار خاطر گوینده است و فرستاده انموذج ضمیر فرستنده لهذا حضرت شاهنشاه ایران جناب جلالتمآب فرخ خان کاشانی امین الملک و خازن سلطانی را که از مبادی زمان ملازمت ملتزم خدمت حضور خواقین مالک الرقاب بوده و در تمادی مضای زندگانی چار پادشاه قاجار را خدمت نموده صنیع این دولت کبری و رضیع این نعمت عظمی و ذخیره [illegible] مع حکم خاطر و قاد او را تصور محکوم و در مجامع کلام منطق نقاد او را شطق ملزوم بود از سایر محرمان حضرت برگزید و بتشریف تمثال همتال مکلل بجواهر گرامی و توقیع مثال سهال مشتمل بمضامین نامی مشرف و محلی فرمود با نایب و مترجم و منشی و دیگر تبعه سفارت در یازدهم شهر کذشته از رکاب همایون اعلی رخصت انصراف بخشود و مقرر داشت که از راه ارزنة الروم بدارالسعاده اسلامبول رفته نامه نامی حضرت خاقانی را بسلطان جلیل الشان دولت [illegible] برده و برخی از جواهر گنجینه فریده شرعیه و بعضی از رموز کنوز جمعه جامعه اسلامیه را از خزینه جنان بمنصه بیان جلوه ظهور فزاید و غبار مرآت شک و ریب از ملت را که در معنی ملت واحده اند بیراهین قاطعه و دلایل ساطعه از صفحات مرآت حضور و خلت و دولت بزداید و انگاه بملک فرانسه زورق عزیمت را شتاع برکشد علی الجمله جناب سفیر کبیر امین الملک فرخ خان بفالی فرخ و روزی همایون از حضرت دارالخلافه راه بتبریز گرفت و چون از آنجا بسرحد ارزنة الروم راه نزدیک کرد و چه پاشا والی آن ولایت میهمانداری متین بانامه حفاوت ضمین از پیش روانه نمود و از قضای او حسین پاشای فریق یعنی امیر تومان و حاجی عاطف

افندی میرپنجه و سلیم پک سرتیپ و علی آقای سرهنگ نظام و حاجی مصطفی سرهنگ غیر نظام و باد و بست و پنجاه سوار راه استقبال برگرفته و در دو فرسخی معبر صف راست کردند و باستقبال مقدم سفیر کبیر تقدیم جسته بالاتفاق بقریه الاشکرد اولین منزل ارزنه الروم ورود و نزول کردند و محمد پک رئیس آنجا نیز با یکصد سوار رسم پذیره مرعی داشته بود و سفیر کبیر با حشمت خطیر همی آمد تا بمنزل دهم از چهار منزلی ارزنه الروم میرزا بزرگ کارپرداز دولت علیه ایران او را پذیره شد و در همین هنگام ورود حسن قلعه دومنزلی ارزنه الروم حالت افندی دفتردار آنولایت با ابراهیم پاشا ملاقات سفیر کبیر آمدند و در روز دو بنی چای دو فرسنگی شهر خناب وچه پاشای حاکم و والی ارزنه الروم کهیا پک مشکار خود را باستقبال فرستاده و درمیست و یکم محرم که از آنجا اراده ورود بشهر بود در یکفرسنگی شهر حاجی غاپ پاشای میرلوا و مصطفی افندی مینک باشی از جانب والی مذکور با جماعتی از غلامان که باصطلاح آنولایت آنارا ضبطیه خوانند باستقبال سفیر کبیر حاضر شدند و از جانب جناب اسمعیل پاشا سرهنگ دارا رده و اناطولی چندتن از صاحب منصبان نظام سفیر کبیر را بپیش باز آمدند و میرزا بزرگ کارپرداز دولت علیه باد و بست کس از اعیان و معارف تجار ایران باستقبال استعجال کردند و عالیجاه موسیو ابت صاحب ناپ قونسول دولت بهیه انگلیس با قضای رسوم مودت ماضیه استقبال سفیر کبیر کرد چون قونسل دولت فرانسه خود مریض بود صاحب منصبان او مستقبل و نزدیک بسیمفرسنگی شهر فوجی سرباز نظام با طبل و موزیکان بصف بایستادند و سلام نظامی دادند سفیر کبیر از بزرگان آنان پرسش و دستانه کرده در گذشت پس دویست از بزرگان بازرگانان تبعه دولت علیه ایران فراپیش آمده از دو سوی صف برسیدند و سرکشیک پاشا و جماعتی از ملازمان در رسیده در پیشاپیش مرکب سفیر کبیر افتاده پیاده راه می سپردند در اینوقت از علما و فضلای آنولایت قاضی و مفتی و کل اجزای مجلس عالیه ارزنه الروم ایستاده بودند و چون سفیر کبیر بدیشان گذر کرد با کرام و اعظام آنان اقدام نمود پس بخیمه و خرگاهی که بحکم والی ارزنه الروم خاص ورود سفیر را در نیم فرسنگی شهر برافراخته بودند راه نزدیک کرده در پیش پاشا و علی پاشا و عمر پاشا و چند کس دیگر قریب بیکصد گام از خیمه بیرون آمده شرایط تعظیم و تکریم سفیر را بجای آوردند و جناب والی آنولایت با علی پاشای فریق و مفتی و قاضی و شیخ الاسلام تا لب خیمه پیش آمدند و بعد از تقدیم ملوازم تشریف و تکریم با سفیر کبیر بخیمه درون شده لختی بنشستند و آسوده کی یافتند از آن پس جناب سفیر مرکوب خواسته برنشست با تبعه سفارت کبری و قاضی و مفتی و شیخ الاسلام و کروهی از ارباب مناصب دولت عثمانی و سرهنگ و سرکشیک و والی و سوارهای نظامی و پرقها و لواهای دولت عثمانی راه شهر گرفته بخشمتی شایان وارد آن بلد گردید و پس از ورود بشهر سفیر کبیر بمنزل سفارت کبری که خاص او تعیین یافته بود درون رفته با تبعه خود نزول و ورود نمود و همچنان در آنروز و روز پرقهای دولتی قونسولهای دول متحابه با علامت خاصه هر دولتی فراخته و کشیده آمد و پس از نزول سفیر کبیر معروفی از جانب جناب وچه پاشا والی ارزنه الروم بتهنیت ورود و نزول سفیر آمده بعد از ادای تحیات اظهار کرد که در این شب و روز ورود والی سفیر کبیر را ضیافت نموده اطعمه و اشربه گوناگون تهیه بمنزل مخصوص سفیر فرستاده هم در آنروز بنا آنکه قونسول دولت بهیه فرانسه مریض بود با سایر صاحب منصبان دولتی بدیدن سفیر آمد و از طرفین اظهار مواحدت شد و ناپ اجودانباشی از جانب جناب مشیر پاشا نزد سفیر آمده رسم تهنیت بجای آورد و برای او تعیین وقت ملاقات نمود بعد از تعیین وقت مشیر پاشا و عمر پاشای داغستانی و علی پاشا که این دو منصب لوائی داشتند و سایر صاحب منصبان نظامی با لباس رسمیه بسفارتخانه کبری در آمدند و از دو طرف باظهار لوازم احترامات و تعارفات محبت آیات اقدام رفت و عالیجاه قونسول دولت بهیه روسیه نیز بدیدن سفیر کبیر ایران آمد همچنین مفتی و قاضی شهر ملاقات آمدند و عالیجاه موسیو ابت صاحب ناپ قونسول دولت بهیه انگلیس نیز بمجلس ملاقات امین الملک در آمد و همین هنگام عزیمت سفیر نهاد و والی و الاکشیکچی باشی خود را و پنجاه نفر از ملازمان ضبطیه بلباس رسمیه بمحض احترام سفارت بسفارتخانه کبری فرستاده و ایلچی ایران با صاحب منصبان سفارت بترتیب و نظام مقام بیازدید والی برفتند و والی تا خارج اوطاق نشیمن بپیش باز آمد بعد از تلطفات و تعقدات از طرفین و اندک زمانی فاصله سفیر کبیر از آنجا برخواسته بهمان ترتیب بیازدید مشیر پاشا رفت و نیز بشرایط استقبال مقدم اقدام کرده اظهار نمود که موزیکانچی افواج را رخصت نوازش دهید و آن مجلس با استماع اغانی و اظهار مهربانی نیکو گذشت همچنین بمقامات دعا سفیر کبیر هر یک بدفعات دیدن و ملاقات کرده تا در بیست و پنجم محرم الحرام بمنزل میرزا بزرگ کارپرداز دولت علیه راه برداشت سرکشیک والی و ملازمان ابو الجمعی او علی الرسم از بابت تحریم همیشه بهمراه سفیر کبیر میبودند کارپرداز دولت علیه آگوسفندهای معتدده قربانی نمود و بمسافت یکفرسنگ مقدم را تا سرای خود بصید طاقه شال زینت جدار و بام داده بود و تکلفات بی اندازه بظهور آورد و تجار تبعه دولت علیه ایران در آن محل شربتها نوشیدند و خطبه بلیغ بنام نامی حضرت شاهنشاه ایران امد الله دولته اداکردند علی الجمله در روز بیست هفتم محرم که روز حرکت از ارزنه الروم بود دو ساعت قبل مصطفی پاشای میرلوا

ذکر ورود امیر الملک باسلامبول و وصول بحضور سلطانی

و علی پاشای لواو صاحب منصبان نظام با قاضی و مفتی لازم الاحترام حاضر شدند و کارپردازان دولت علیه ایران نیز با تجار و تبعه دولت برسم مشایعت موقف گردند و تا ربع فرسنگ یکفوج نظام با پرق و مونیکان رسوم احترام بجای آوردند و بعد از گذشتن فوج سفیر کبیر با پاشایان و علما توديع کرده راه برگرفت و کارپردازان ایران تا سه فرسنگ راه طی مسافت کرده اذن رجوع یافت و حسین پاشای فریق برسم میهمانداری با سفیر کبیر روانه شد و تا سرحد اراضی ارزنة الروم ملازم خدمت بود و چون سفیر کبیر از آن حدود درگذشت و بخاک طرابزون رسید نسیم پاشا والی و تولایت کیاوزیر خود را با لقاق اشیک آقاسی بهماندار علی فرستاد و حاجی میرزا احمد خان که از جانب دولت علیه ایران وزیر مقیم اسلامبول بود تا حد طرابزون باستقبال آمد و در روز ورود سفیر کبیر بطرابزون دو فرسنگ از شهر برون آمده در رسید و همچنان دفتردار افندی و قاضی و مفتی و جمعی از اکابر دولت سنیه عثمانیه و موسیو پونسار اقونسول دولت بهیه فرانسه و تجار تبعه دولت علیه باستقبال سفیر کبیر در رسیدند و در ظاهر شهر بخیمه که خاص نزول سفیر بود فرود آمد سربازان حاضر برسم مقرر سلام نظام دادند والی پاشا نیز سفیر را در خیمه دریافت و بعد از ساعتی از آنجا روانه شهر طرابزون شدند با حشمتی و شکوهی تمام در سرای والی پاشا که معین شده بود نزول نمود و پاس حشمت سفیر را بیست و یک تیر توپ بفرش درآوردند و قونسولهای دولت فرنسه و منسه برای حرمت سفیر پرق دولتی برافراشتند و در روز دهم شهر صفر از طرابزون روانه اسلامبول گردید و والی پاشا را وداع کرد و بعد از خروج ایلچی سفیر نوزده تیر توپ خالی کرده و قونسول فرانسه و منسه تالب دریا مشایعت نمودند و سفیر کبیر با تبعه دولت علیه در زورقها برنشسته بتماشای بحر مشغولی کردند

نکشتی شد آن آب زرف از نهاد چو دشتی پر از کوه تا زان بباد

تو گفتی که کیخت با مون نیل بگله بدر دهسی زنده پیل

چو یلی بمیدان تک و تاب وز اسپلیان باد و میدانش آب

بر فش برآورده پر مرغ و ار همه ره بسینه خزنده چو مار

مع القصه آن منازل پر فرسنگ و معابر بی کوه و سنگ را در نوشتند بر فراز سر گردون نیلگون بود و در زیر پی بحر پلگون تاروز جمعه هفدهم شهر صفر آن ابلق دونده یعنی زورق رونده بکنار شهر اسلامبول رسید پرق شیر و خورشید که خاص دولت علیه ایران است باشارت سفیر کبیر بر صفحه کشتی نصب کردند و شادروان برکشیدند

سه شد شیر و خورشید چرخ کبود دو در آب پرق یکی آنکه بود

فی الفور دو امیر آخور و شش تن رکابدار سلطانی و دو رأس صدر اعظم و دوازده تن فراشش برسیدند و دیگر اسب خاصه سلطانی را مخصوص سفیر کبیر ایرانی پیاورند و پانزده رأس اسب نیز بجهة رکوب تبعه سفیر حاضر کردند ایلچی بزرگ و همراهانش برنشسته راه سفارتخانه در پیش گرفتند و تجار تبعه دولت ایران قربانها کردند و سفیر با حشمتی لایق و مکانتی فایق بسفارتخانه در آمدند دیگر روز کامل پک از خدمت حضرت سلطان بسفارتخانه در آمده از سفیر پرسش حالی نمود و نوید الطافی آورد و چنانکه رسم قدیمه آن دولت قویمه است پنجم روز ورود سفیر علامت تشریف سفارت کبری از دربار سلطنت عظمی حاضر شده سفیر کبیر و تبعه او را بهمراه خود بباب عالی برده نخستین بمنزل فواد پاشا ناظر امور خارجه رفت و وی یک نیمه قرو شر از مجلس سفیر را بپیش باز آمد و برده بر صدر انجمن بنشاند و تبعه سفارت بر صف برنشستند و بصحبت و مسودت و اظهار مواصلت دولتین علیتین و سخنهای شایان مجلس بپایان رفت و سفیر کبیر از آنجا بمجلس عالی پاشای صدر اعظم دولت عثمانی روی کرده جناب صدارت نیز از تعظیم و تکریم سفیر مساحتی روا نداشته تا نیمه رواق خود او را استقبال کرده پس بمجلس نشستند و کلمات دوستانه در میوستند و مراسله مودت [illegible] صدر اعظم ایراز بدو داده آنجناب نیز در عین رغبت و کمال شوق تبسط و بداشت پس از طی صحبت سفیر کبیر با تشریف و حشمت و جلالت و بنالت از آنجا بسفارتخانه خود باز گردید در روز یکشنبه سیم شهر ربیع الاول حضرت سلطان جلیل الشان دور اسب خاصه با ساخت و ستام زرین و پانزده رأس دیگر رکابداران باره بند سلطانی برداشته بدار السفاره آوردند سفیر کبیر و وزیر مقیم و تبعه سفارت برنشستند و راه عمارت سلطانی سپردند و در این راه تا دربارگاه قراولان خاصه برسم نظام تهنیت و سلام مرعی داشتند و بعد از ورود بسرای سلطنت کامل پک تشریف چی و سعید پک مترجم و عاصم پک پیشاپیش سفارت کبری همیرفتند و در هر گریاس و فضا از عمارات سلطانی عسکریان دولتی با ملبوسات نظامی سلام میدادند فواد پاشا ناظر امور خارجه جناب امین الملک را در رواق ملاقات کرد و در باب اتحاد دو دولتین اسلامین با او تحفی مقالات نمود پس با لقاق راه پیشگاه سلطان اسلام پناه سپردن گرفتند و در هر مقامی غلامان خاصه سلطنت در توقیر و تحریم سفیر کبیر بر یکدیگر تقدیم همی جستند و چون قرب حضرت سلطان دست داد اشیک آقاسی باشی نزد سفیر آمده و با لقاق برواق اعلی درون شدند و در اینوقت اعلیحضرت سلطان عظیم الشان عبد المجید خان خداوندگار در ایوان خویش بپای ایستاده بود سفیر کبیر و تبعه سفارت خطیر بر رسم و قانون دولت علیه ایران سلطانرا پورنش کردند و مفاز بر دند و تو والتفات سلطان باور و دایشان قرین شد و سفیر کبیر نخستین عمارتی ماموریت خویش را از دربار شاهنشاه قاجار بخدمت سلطان والاتبار عرضه کرد و نامه نامی شاهنشاهی را که بخط شهریار طاوس و بهای فرنگاوس بود در پیش داشت سلطان در کمال مهربانی و مودت قدم فراپیش نهاده بدست مبارک

نامه مبارک را اخذ کرده و در مقام پرسش و پرسش حال شاهنشاه پهمال درآمد از آن پس از حال سفیر کبیر تفحص و تجسس فرمود و باین عبارت شاهانه متکلم شد که من بسیار خوشنود و شادمانم چون چاکران مقرب از دولت ایران بدین حضرت میرسند سفیر کبیر معروض داشت که بواسطه سعادت پیشگاه بوسی این حضرت از این پیش فرصت من بنده در حضرت شاهنشاه ایران خواهد فرود و بعد از این گفتار اعلیحضرت سلطان حاجی میرزا احمد خان وزیر مقیم دار السعاده اسلامبول و متبعه سفارت کبری را نیز بنوازش ملکانه بنواخت و موسوم الشفات ساخت پس از خصت رجعت و انصراف فرمود سفیر کبیر با متبعه سفارت قرین حشمت و عزت از حضرت بازگشته بدار السفاره خود رفت و دیگر واقعات سفارت سفیر کبیر در مقامات خود بسمت مستطیر خواهد یافت و اکنون بذکر بعضی واقعات ایران باید پرداخت

ذکر حال محمد شاه خان سبی بلوچ و تحصن او در حصن سب و طغیان کردن و دفع او بحکم سپهدار باقتدار سابقا مرقوم افتاد که مقرب

الخاقان غلام حسین خان سپهدار سابق ایران بحکومت کرمان و انتظام بلوچستان مامور گردید و بدان سامان در رسید بنظم شوارع تجار خراسان و تنبیه اشرار بلوچستان همتی بلیغ بکماشت همانا جمعی از زائرین مشهد مقدس رضوی در ارض مشهور بریگ شتران عبور میکردند سی و چهارتن اشرار و راهزنان بلوچستان بدانها دچار شده اموال آنانرا بغارت و نهب بردند و سه تن از اطفال سادات را اسیر کردند و از آنجا باراضی خیص بلوک کرمان درآمده قریه موسوم بده قاضی را تاخت و چند کس را بکشت چون سپهدار کبیر الاقتدار را براین امر اطلاع حاصل شد بریدی سبک سیر بنام معلی خان سرتیپ که در رم بود فرستاده او را بمدافعه بلوچیه فرمان داد و او گروهی از سواران کنکر لو و چاردولی و بمی و نرماشیری و سیستانی برداشته از راه لوط زنگی احمد گیزستانی است بسنگران بالیغار میرفت تا در سه منزلی سیستان آنجماعت را بگاه بازگشتن دریافت سر راه برآنان گرفته بدو دو تفنگ هوا اکسون کلی و بخون کلزنگ زمین را اطلس لعلی پوشید تمامت آنجماعت دستگیر کرده سر برداشت و اموال منهوبه و اسرا را باز گردانیده سی و چهار نیزه سر مصحوب حاجی خان غلام ایروانی بحضرت دار الخلافه فرستاد و مورد التفات خاقانی گشت و چون خبر ماموریت او در بلوچستان انتشار یافت خوانین انضمامات از قبیل دین محمد خان و عبد الله مکرانی و مهیم خان کیجی و پسر محمد شاه خان سبی از اماکن بعیده و مساکن بعیده رای بوم بم گرفته و بعجز و لابه و توبه و انابه باظهار عبودیت و متابعت بدولت ابد مدت علیه شاهنشاه ایران بنمودند و مالیات و پیشکش برذمه گرفتند هم در این سال در اراضی بلوچستان محمد شاه خان سبی باستظهار قلعه سب که کنکره اش باز حصل ابنازی و بنیادش باهی دمسازی داشت لوای خودسری برافراشت چون خبر طغیان و عصیان او بسپهدار حکمران کرمان معروض افتاد مقرر داشت که امامعلی خان سرتیپ افواج کرمانی با سپاه کرمان و خلج و جماعتی دیگر از عساکر نصرت مآثر بلوچستان روند و بیارند پدبرک و شنه و خنج بنجار نخوت از دماغ او بیرون کنند و چون امامعلی خان با همراهان خود بدانجا در رسید حصاری دید سر بر نهم طارم فلک کشیده و پای در هفتم طبقه زمین فرو برده فی الحال بمحاصره آن حصار همت گماشت و از طرفین آتش پیکار شعله ور گردید و محمد شاه خان باطمینان حصانت آن حصن متین و رزانت آن باره سدید بطریق مصالحت و مسالمت پای فرو نگذاشت و همچنان مصاف میداد چه آن قلعه را بست و شش خشت عرض دیوار و سی و دو ذرع بلندی جدار بود و از این مقدار قریب بست ذرع از طول باره از پس فصیل خاکریز پنهان بمانده بود و چون مدت نه شبانروز بمثقب و مورچال بساختن و کلوله توپ بر بروج و حصار انداختن بگذشت و روز سه شنبه بیست و سیم شوال امتثال بضرب کلوله توپ خاره کوب باره کوب پاره از آن باره فرو داور دند و از دیگر سوی ثقب را بمرج اتصال داده بیاروده بنا شتند و بآتش شعله ور گردند اگرچه از آن نیز زیانی بمرج و باره راه نیافته همچنان دست از پیکار باز نداشته آنروز و شب را پیوسته برزم داشتند و بر تسخیر قلعه رائی استوار بر گماشتند روز دیگر هنگام زوال آفتاب بنیروی دولت پنروال شاهنشاه پهمال یورش بردند و قلعه را مفتوح داشتند محمد شاه خان و پسرش نادر شاه خان با اقربا و عشایر و اولاد و بنایر دستگیر کردند و بر نجیر کشیدند و اموال قلعه گیان منهوب سپاهیان منصور شد و آنانرا بکرمان رسانیده شرح کارسپاه با سپهدار لشکر پناه باز گفتند و او در روز ورود امامعلی خان و آوردن محمد شاه خان سبی جمعیرا باستقبال فرستاد و بعد از ورود بمیدان ارک خود تماشای سپاه و سردار را رفت الفات بسیار با همگی کرده هر یک را بقدر خدمت بانعام و جایزه و تشریف و بایزه امیدوار و مسرور داشت و شرح واقعه آن وقعه بکارگذاران سده سنیه دولت علیه برنگاشت و بعزت و اعتبار او بیفزود و مستوجب تشریف و تکریم شد در این ایام عید اضحی و غدیر در رسید و بیمنت و سعادت در گذشت و کل شاهزادگان و امرای عظام بسلام و تحیت و لیعهد دولت ابد مدت سرافراز شدند

ذکر آوردن نشانهای دولت بهیه روسیه بحضرت

دار الخلافه چون ارسال رسل و اهدای تحف در میان دول متحابه مزید موالات و مبرز مصافات است و دیری است که فیمابین دولتین فخیمتین ایران و روس در مواصلت عهدی است محکم و عقدی مبرم لهذا در این ایام اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه بنا بر اتحاد چند قطعه نشان بلند پایه با صاحب منصبی نجیب بدربار شاهنشاه ایران و دفتر مقیم دار الخلافه فرستاد که با جازت شاهنشاه ایران بشاهزادگان عظام و صدر اعظم و دو لتخواهان کرام موهوب شود بحکم

حضرت شهریاری مقرر گردید که روز دوشنبه چهاردهم محرم بحضور مبارک شرفیاب گردند و بجهة تحریم و تکریم فرستاده دولتی در آنروز محمد علیخان نایب اشیک آقاسی باشی با ده نفر غلام از غلامان خاصه پادشاهی بسفارتخانه دولت بهیه روسیه رفته جناب شارژدفر را با حامل آن نشانها بحضور اعلی خواند و بعمارت مبارکه بیناوران شمیران وارد شدند پس از لختی آسایش در کشیکخانه مبارکه و استقبال جمعی از معتبرین چاکران شاهنشاهی شارژدفر را بشرفیابی حضور حضرت شاهنشاهی مستعد نمودند و سلامی خاص مرتب بود و بعضی از خواص حضور داشتند حاجب بار ورود فرستاده و وصول نشانها را که در طبقچه زرین حاضر بود چنانکه رسم است معروض داشت حضرت شاهنشاهی طبقچه را نزدیک خواست و بنظر قبول در هر یک نگریست و از حال امپراطور برادر فرمود و بحامل نشان توجه و التفات نمود و اذن جواز یافتند که هریک را برده بشاهزادگان عظام و امرای کرام که معین شده اند بسفارت شارژدفر و حامل قطعات نشان از حضور اعلی باز گردیده با آدابی شایسته و ادبی بایسته بمنزل خاص نواب مستطاب شاهزاده آزاده اعظم و ولیعهد دولت ابد توام رفتند و جناب نظام الملک و بعضی از خواص اعاظم دربار شاهنشاهی در عمارت مخصوص حضور داشتند پس از نزول و جلوس و آسایش بقدر کفاف مدت شاهزاده ولیعهد کامیاب شدند و یک قطعه نشان موسوم بسنت اندره امپراطور برادر بدست خود به پیکر شاهزاده معظم مزین داشته از آنجا با صاحب منصبان و وزیر دول خارجه میرزا سعید خان انصاری بسرای خاص شاهزاده فلک کریاس نواب اشرف والا امیر کبیر نظام درآمدند سردار کل و اعاظم امرای لشکر در آن عمارت حاضر بودند بهمان قانون بعد از اندک توقف شاهزاده معظم بمن مقدم خود آنعمارات را مشرف فرمود جناب شارژدفر نشان مخصوص سنت اندره را بموا صلت پیکر مبارک شاهزاده آزاده عزت افزود نشانهای دیگر را بخدمت جناب صدر اعظم آورده پس از تمجید و تعریف نشان مخصوص خود را برداشته زینت پیکر اعتبار ساخت و نشانهای دو نفر شاهزاده معظم هریک قطعه نشان عقاب موسوم بسنت اندره مکلل بالماس ثمین بود که حمایل آنگون اعلی و اجل نشانهای آندولت است و نشان جناب صدر اعظم صورت عقاب سفید مرصع بالماس مشتمل بر عقاب و پیکر دیگر با حمایل آسمان رنگ و بجهة جناب نظام الملک وزیر دول خارجه هریک یک قطعه نشان سنت انا از مرتبه اول مرصع بالماس با حمایل مشابه و بجهة میرزا عباس خان منشی اول امور وزارت خارجه نشان مکلل بالماس از درجه دویم با حمایل زرد و سرخ برای میرزا ملکم خان مترجم مخصوص دولت علیه نیز نشان سنت انستاسیلاف مرصع از درجه دویم با حمایل سفید و سرخ تعیین یافته بود و چون او در اینوقت باسلامبول رفته بود نشان او را بدو فرستادند و امنای دولت از ظهور اینگونه نهدایا که دلیل بر اتحاد دولتین و اتفاق جانبین است سرور و حبور تمام حاصل نمودند و در این اوقات مقرر شد که حاجی علیخان حاجب الدوله در تنظیم تشریفات متداوله سفرای دول خارجه تقدیمی کند و از ذهاب و ایاب و ورود و خروج هریک استحضار جوید و بر وفق شان و پایه و منصب و پایه هریک چنانکه مقرر و معهود است تشریفات و تکریمات را مواظبت کند تا افراط و تفریطی در این موارد روی ندهد و نیز میرزا محمد تقی مستوفی کاشانی ناسخ و جامع تاریخ ناسخ التواریخ که متکلم طلیق اللسان و مترسلی فصیح البیان است و در اشعار تخلص سپهر را اینوقت ملقب بلسان الملکی ملقب گردید و منشور و تشریف این رتبت یافت و در این ایام جناب آقا محمود مجتهد بروجردی از نخلافه فوز روزی بحضور شاهنشاه ایران فیض یاب شد و ملک الملوک چون در تعظیم علما و تکریم فضلا و حرمت شریعت و حشمت طریقت غرمی راسخ و عقیدتی صافی دارند او را بسیار دیدند مسرور و مفتخر داشت و در زمان رجعت بیرو جرد مبلغی زر مسکوک برای اخراجات راه و تشریفات متعدده مخصوص او و برادر و پسر او موهبت شد و برحسب استدعای او جماعتی از طلاب علوم شرعیه که در بروجرد بتحصیل میکردند بوظیفه و مرسوم مستمر موظف و بهره ور شدند تا آسوده خاطر بکتاب دانش جهدی وافی کنند و خطی کافی بر ذمهم از اتفاقات این ایام در سه دوره از توابع اصفهان صاعقه از هوا هبوط کرد و قریب بزمین سه پاره شده بخاک فرو رفت و راعیان اغنام صحرا و دهقانان مزارع که از دور آنرا دیده بودند تفحص آن زمین را حفر کردند و یکپاره از آن بدست آوردند و بسر دون کشیدند و بسنجیدند بوزن چهار من تبریزی گرانی داشت و آنرا بدار الخلافه حمل و نقل کردند ذکر مراجعت جناب سفیر کبیر دولت فرانسه موسیو موره وزیر مختار و ایلچی مخصوص ایران بپاریس دار الملک فرانسه جناب وزیر مختار مردی دانای حلیم خلیق متواضع زیرک بود چون لختی توقف کرد از دولت خود رخصت بازگشت یافت و در روز هفتم شهر صفر بحضرت شاهنشاه آمده جواز رجوع بملک پاریس خواست و ماذون شد و بجناب صدارت اعظم و نظام الملک وزیر دول خارجه نیز توديع کرده بآذربایجان ره برگرفت و در چهارشنبه چهاردهم وارد تبریز شد نواب نصرة الدوله حکمران آذربایجان جماعتی از صاحب منصبان نظام و سرتیپان کرام باستقبال او مامور داشته بود و میرزا صادق قائم مقام ایشی زرین ریش و زرین لجام و شمشیری جوهری زرین میناکار و چیزهای دیگر را هدیه فرستاده قرار بر آن بود که پس از رفتن وزیر مختار جناب موسیو گنت و قونو بجای او شارژدفر مقیم دار الخلافه شد ولی او در اینوقت بواسطه روانه داشتن

عیال و اولاد خود بولایت پارس تا بتبریز رفته بود و در آن شهر دختر شیرش بمرده بدین سبب قبل از حرکت موسیو مورد بازنخلافه نرسید اما بعد از او در روز بیست و هشتم ربیع الاولی بازنخلافه مراجعت کرد و بفرمان شاهنشاه محمد قلیخان یوزباشی و سی تن غلام رکابی و میرزا عبدالوهاب نایب دویم وزارت خارجه و میرزا عباس خان منشی اول وزارت خارجه و چند تن دیگر از معارف باستقبال شتافته فرستادند و او را با حشمتی فایق و مکانی لایق وارد کردند و در روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاولی محمد حسین خان نایب چاجی باشی با ده تن یاساول دیوانی و ده تن فراش و پنج شاطر سلطانی مامور و اسبی کوه پیکر با زین و لگام و ستام زرخاص سوار شتافته فرستاد و او را بمکتبخانه دولتی آورد و جمعی از اعاظم سفارتخانه او را در آنعمارت به پیشباز آمدند و مصاحب و مجالس شدند پس با لقاق محمد ناصر خان حاجب بزرگ بار بحضور شاهنشاه با اقتدار رفت و مورد الطاف و اشفاق پیکرانه شد و از حضور بازگشته بر رسم مقرره بخدمت جناب صدارت و نظام الملک و وزیر دول خارجه علی الترتیب رفته بعد بسرای سفارت خاصهٔ دولت فرانسه که معین بود رفت و ملزمین خدمت وزیر مختار غایب چنانکه بودند در خدمت شتافته فرستاد و او چون مردی دانا است و عالم بچندین زبان مختلفه و از مذاهب و تواریخ قدیم و جدید گیتی آگاه در اندک وقتی با اندوخت و نگارش خط آموخت و بتالیف قلوب اصحاب بتصنیف تاریخ و کتاب پرداخت با فضلا و علما و دانایان این مملکت طریق مراوده و ملاطفه پیش گرفت و مطبوع طباع انام و مقبول خواص و عوام گردید **ذکر واقعات خراسان شرقی و اختلال امور هرات** چون در بیان وقایع خراسان مشرقی از ذکر اصل و فرع افاغنه و تشریح بلاد افغانستان گزیری نیست اینک مجملی مرقوم میگردد و مورخین در نسب افغان اختلاف کرده اند بعضی نسب آنان را به بنی اسرائیل و برخی باسحق و برخی بخالد بن ولید منتهی دارند و گروهی گفته اند که این طایفه از احفاد قبط بن مصرند و جماعتی گفته اند از اولاد طالوت بوده اند بهمه حال از مصر جلاء وطن کرده اند و چندی در بیابان عرب زیسته اند و بعضی از هندوستان بمولتان و بعضی از عربستان بایران و کرمان و رزه کیچ و مکران بهندوستان و مولتان و پیشاور افتاده اند و صاحب ناسخ التواریخ تحقیق و تحریر کرده است که این جماعت پس از هلاک فرعون مصر ولید بن مصعب بدست موسی علیه السلام از مصر بهندوستان شدند و در کوه سلیمان بماندند و احفاد ایشان بسیار شدند و در سال شصت و دو از هجرت که مسلم بن زیاد از جانب یزید پلید اموی در خراسان ایالت یافت خالد بن عبدالعزی را که بزعم برخی بخالد بن ولید نسب میرسانیدند و بعقیده جماعتی از اولاد و احفاد ابوجهل بود حکومت کابل داد پس از چندی که عزل یافت مراجعت بعراق را نکی دانسته بکوه سلیمان ماپین پیشاور و مولتان رفته دختر خود را یکی از اکابر آن سامان داده در اراضی روزکاری متوقف و متوطن شد و از او فرزندان بوجود آمدند که از آنجمله نام یکی لودی بود و نام دیگری سور و در سال صد و چهل هجری این گروه قوت گرفتند و از فراز قلل و جبال بصحرا و دشت درآمدند و بر بعضی از ممالک هندوستان مستولی شدند نواحی کرماج و پیشاور را متصرف گردیدند و با راجه لاهور محاربه کردند و منصور شدند و در این محاربات قبایل غوروخلج نیز بامداد این گروه چهار هزار کس فرستادند و در عرض پنجماه با اهالی لاهور هفتاد کرت محاربه کردند و در اغلب نصرت یافتند و جمعی نیز در آن کوهستان مقتول شدند و پیوسته کار بر وجه مبارزت میرفت و قتی حال این گروه کوهستانی از کابلی و خلج که از امداد ایشان باز می آمدند پرسیدند که حال اهل کوهستان با هندوستانیان چگونه گذشت جواب دادند که کوهستان گویند افغانستان بگویند لهذا آن نام بر آن کوه و این لقب بر این گروه باقی بماند علی الجمله بتدریج قوت و کثرت یافتند و باطراف آمیختگی کردند و بعضی ثغور هندوستان را تصاحب نمودند و در کوهستان پیشاور شهری چند بنام نهاد نهادند و ناصر الدین سبکتگین که بغزای هندوشغف و ولوع تمام داشت وقتی بسیاری از این طایفه بقبول آورد و جماعتی را بر سم عسکری و اما بخدمتکاری گرفت و در غزنین خادم بودند و نخستین کسی که از این طایفه اسبوری نام برآورد و شیخ حمید نامی بود که از جانب جیپال راجه پنجاب بریاست افاغنه و حراست لمغان و مولتان مامور شد چون بنسل این طایفه بسیار شد ولایت آنان نیز طول و عرض یافت از اجداد معروف این قوم حسن ابدالی بوده که در پیشاور مدفون است و فرقهٔ ابدالی بدو منسوب ابدال از زیرک نام پسری شد و از زیرک چهار پسر بوجود آمد اول اسپرد دویم پوپل سیم بارک چارم الیکوزی پوپل دو فرزند بماند اول حبیب دویم مادوزی حبیب سه پسر ماند بام و حسن و اسمعیل و از بام دو فرزند صالح و زینل و از صالح فرزندی بماند سدو نام و کل شعب ابدالی سدوزی از نسل او بیند و منشعب بدو شعبه اند اسپرتیرن و تورتیرن و سلطنت این طبقه در سدوزائی است و از بارکزئی پسر زاده کرج و نورالدین و عبدالله و سورپار و نصره و مانکل و از نورالدین سه فرزند محمد و اچک و پتان و هرکه از اولاد زیرک باشد او را پنج پایه گویند و هرکه از اولاد واحفاد نورالدین و اسحق و علی باشد داخل پنج پایه است و چون پنج بطن بگذرد در آخر نام او زائی اضافه نمایند مانند سدوزائی و بارکزائی و پوپلزائی و تورخوزائی و علی هذا القیاس و طایفه ابدالی را چون احمد شاه افغان بسلطنت رسید درانی لقب خود را درزائی خواند و طایفه دیگر ابدالی را بر درانی لقب داد و آنان نیز چند شعبه اند طایفه دیگر افاغنه غلجائی است که ابدالی نامزا غلزائی خواند و نسب آنرا بطریق دزدی و حرام نسبت کند و آن سلسله نیز شعبها

دارند مانند بوتکی و توخی و ترکی و اندری و مهساک و سلیمان خیل و علی خیل و ابراهیم خیل و غیرهم ازان طبقه اند و شعب این فرقه بسیار نزدیک شعبه منشی میشود و در هندوستان که بعضی از افاغنه حکمران شدند مانند جلول بودی و پسرش اسکندر و غیرهم طایفه دیگر افاغنه کاکری باشند و از شعب آن است کنزائی عبدالله زائی احمدزائی مندوزائی سلیمان زائی اپوزائی و این طوایف بیست شعبه اند و هریک چنانکه گذشت نام و نسبی دارند و از هرات الی قندهار و کشمیر و حدود هندوستان و جبال ابلستان زیاده از سه چار ملیان اکنون از دحام و جمعیت دارند و زابلستان که طولش بیست مرحله و عرضش پانزده منزل و غالب جبال آن مسکن کرفته اند و بلاد معروفه زابلستان محدود است از سمت مشرق بکابل و از مغرب سیستان و از جنوب بسند و از شمال بجبال هزاره و قندهار و توابع و قصدار و غزنین و بزینداور و سیمند و فیروزکوه و فراه و سبزوار از امصار معروفه زابلستان محسوب است و پیوسته این ملک از اجزای ایران بوده و سلاطین صفویه نیز سالها در تصرف داشته اند و اکنون نیز خراسان مشرقی نام دارد و در اواخر صفویه چنانکه مشهور و مسطور است بعضی از ابدالی بلخ و هرات ایلغار یافتند و دوتن از غلجائی با سپاه افغان باصفهان آمدند و صفویه را مستعرض کردند و قریب هفده سال تغلب حکومت بعضی از عراق و فارس داشتند تا نادرشاه اشرف را از ایران بیرون شد و هلاکت یافت و بعد از نادرشاه احمدخان ابدالی افغان درانی در کابل و قندهار و بعضی از بلاد موضوعه هندوستان بسلطنت یافت و بتفصیلی که در تاریخ نواب مستطاب شاهزاده اعتضاد السلطنة العلیة العالیة است مملکت کیریها کرد و پس از بیست و نه سال سلطنت در هزار و یکصد و هشاد و در گذشت و او را جز تیمورشاه که ولیعهد او بود پنج فرزند دیگر فیروز و داراب و سلیمان و اسکندر و شهاب نام بود تیمورشاه از هرات قصد قندهار کرد و سلیمان برادرش باطاعت آمد و پسر خود همایون را با قندهار داده بکابل رفت و در آنجا بیست و دو سال سلطنت ماند تا نماند و وی بیست و چهار پسر داشته شاهزاده محمود و شاه زمان و فیروزالدین و همیون و شجاع الملک معارف آنان بوده اند امرای افاغنه تمامت اولاد او را در بالاحصار بازداشته تیمور را پادشاه خواندند و همایون برادر دیگر حال بقندهار دعوی شهریاری کرد و بدست شاه زمان استیصال یافته دیده زیان کرد و شاهزاده محمود پس از او کرو فر باطاعت شاه زمان درآمده حاکم هرات شد و این کار در سنه ۱۲۱۲ بود که خاقان شهید سعید فتح خراسان کرد و افشاریه را مضمحل و مستعرض ساخت چنانکه مرقوم شده و چون تحریک شاه زمان قلیچ خان تیموری هرات را متصرف شد محمود و فیروزالدین و کامران روی بدولت ایران آوردند چنانکه در آثار روزکار خاقان صاحبقران مرقوم افتاده باعانت امیرعلمخان و امیرحسنخان عرب فراه و سبزوار را بدست آورده و شاهزاده قیصر منهزما بهرات رفت و در محاصره هرات بتدبیر زمانخان درانی شاهزاده محمود در اکار بشاه و فراری کردید علی الجمله چون شاهزمان سران افغانرا که با وزیر او وفادارخان دل بدکرده بودند و بغزل شاه همداستان شدند بدست آورده بکشت یکی از آنها که عمده دولت او بود پاینده خان ملقب بسرافرازخان بن جمال خان بارکزائی پدر فتح خان افغان بود و پاینده خان بیست پسر نامدار بزرکوار داشت که معارف آنان بدینکونه اند فتح خان محمد عظیم خان دوست محمد خان جبار خان طره باز خان شیردل خان مهردل خان کندل خان یار محمد خان عطا محمد خان اسدخان صمدخان و غیرهم و این برادران در استیصال دولت شاه زمان چنانکه در تاریخ افغانستان آمده سعیها کردند و محمود را مستقل ساختند تا شاه زمان را کور کرده محبوس داشت و مدت ملکت او نه هشت سال بود و چون دولت محمود محکم کشت کل حشیار امور وزارت و امارت باعمده سلطنت او فتح خان بود و برادران او در همه افغانستان بعظیم قوی و بزرک شدند و نامی بر محمود باقی بود و فتح خانرا امیرالامرا نموده شاه دوست خان لقب داده بود و ندانست که این دوستی بالاخره بچه دشمنها مبدل خواهد شد و قتله پدر او را قصاص کرد و شجاع الملک که در زمان شاه زمان ایالت پیشاور داشت در زمانیکه سفراء ناپلیون فرانسه بایران متردد یافت و طایفه انکلیس نیز آمد و شد کرفتند چون صلاح دولت خود دانستند که با شجاع الملک افغان در سازند و روی دل و بجانب دولت خود بکردانند و القصه چنین بدین کار رفت و ازان پس که شجاع الملک از کامران میرزا بکشت و بلاهور افتاد و جواهر مشهوره کوه نور و دیا قوت زرد موسوم بفخر اجرا را جه رنجیت سنکه هندوازاو بکرفت شجاع الملک بلودیانه متوقف شد و از دولت انکلیس متوظف بود و بعد ها که افاغنه بر محمود قصد خروج کردند شجاع الملک را بخواندند و بکابل آمد و محمود را بمکافات شاه زمان همان محل دردیده کشید که ابدا جهان پیش جهانزاندید شاهزاده فیروزالدین بهرات حکومت داشت و از جانب شجاع الملک شاهزاده قیصر حکومت قندهار یافت کامران نزد عم خود فیروز بهرات آمد بحکومت فراه و سبزوار رسید بحکم فیروز ملک قاسم و کامران متسخیر قندهار رفتند شاهزاده قیصر بمقابله آمده ببریمت یافت و قندهار مفتوح شد و در اینوقت باشارت شاهنشاه ایران خاقان صاحبقران نواب شاهزاده محمدولی میرزا والی خراسان بتسخیر هرات رفت و فیروزالدین ملک قاسم را از قندهار بامداد خواند و او استمداد کرده با چهل هزار کس افغان و اوزبک روی بخراسان نهاد و از سبزوار و سپاه ایران بشکست یافتند و چنانکه مرقوم شده است محاربه صوفی اسلام

وقتل او در شکبیان بوقوع پیوست و لشکر ایران هرات را محاصره کردند مقرر شد که فیروز الدین حکمران هرات سالی یک لک و پنجه بروجه خراج بدولت علیه بدهد و یک زنجیر فیل و یکصد طاقه شال کشمیری بشاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان هدیه داد و ملک حسین پسر شیرکوکان بمشهد فرستاد لقصه فتح خان پسر اکرخان شاه محمود فاچار در خدمت شاهزاده قیصر بود اما او بسعایت عم خود شجاع الملک فتح خان را محبوس کرد پس از چندی بشفاعت محتار الدوله نجات یافته بهرات آمده و فیروز الدین را بمخالفت شجاع الملک اغوی و اغری میکرد و او قبول نمیکرد پس فتح خان با بعضی از یاران نزد کامران بغراه رفته متوقف و متابع شد و شاه شجاع تمام اختیارات ملکی را بتقصیر داکذاشته خود بعیش و طرب مشغول شد و چون شاه شجاع کامرانیت شاه ولیخان صدر اعظم ملقب بمختار الدوله بکشمیر امروز ارتزا باکرم خان نوفلزائی تفویض کرده بود وزیر اعظم بعد از مراجعت از شاه بزخمه و قیصر را بر شجاع الملک برانگیخت و در غیاب شاه شجاع بکابل برده اما بعد از محاربه از کابل بقندهار گریخت و شاهزادگان محبوس بالاحصار در این گیر و دار بدستیاری خیاطی نجات یافتند و فتح خان از رهائی شاه محمود شادمان شد و او را بقندهار برده بسلطنت بنشاند و قصد کابل کرد و شاه شجاع را در منزل اشنان بگشت داده شاه شجاع قندهار را خالی دیده بقندهار آمد و شهر را مفتوح کرد شاه محمود پشاور را العطا محمد خان برادر فتح خان داده با کشته قندهار را بگرفت و فتح خان امارت و وزارت را جمع کرد و برادران را در افغانستان حکومت داد و از سلطنت جز نامی برای شاه محمود باقی نبود و در سنه ۱۲۳۳ چنانکه ذکر یافته بخراسان آمد و هزیمت یافت و سالی دیگر کامران از قندهار بهرات آمد بحمله تقاری که در کرفتن ملک قاسم بن فیروز الدین از فتح خان در دل داشت فتح خان را کرفته میل کشید برادران فتح خان بدین سبب بطغیان سر برآورده و بنیاد محاربه نهادند کامران فتح خان را در سید آباد میانه کابل و غزنین بگشت و در سر آسیا با لشکر امیر دوست محمد خان مصاف داده شکسته بهرات باز آمد و قندهار را شیر دل خان و کهن دل خان متصرف در آورده و شجاع الملک از محمد عظیم خان برادر فتح خان بلوده بیانه کریخت و محمد عظیم خان شکار پور را نیز بگرفت و بر عدل خان سپرد و حکومت قندهار و کابل را میان برادران خود تقسیم کرد دیگر شجاع الملک بقندهار آمده شهر را محاصره کرده امیر دوست محمد خان بعد از چهل روز در رسید و در خارج شهر با او مصاف آراست و او را شکست و هزیمت داد و دیگر باره بلوده بیانه رفته بماند و در ایام توقف از دولت انکلیس موظف بود و شاهزادگان درانی در افغانستان ضعیف کشتند چنانکه شاه محمود و کامران بهرات متاعت داشتند و اظهار اطاعت و انابت بخاقان صاحبقران فتحعلی شاه طاب ثراه میکردند و پیشکش میفرستادند و در سنه ۱۲۴۱ کامران از پدر بریخته و نواب شاهزاده شجاع السلطنه والی خراسان را بتسخیر هرات ترغیب کرد شاهزاده بر رفت و بکرفت و پسر خود ارغون میرزا را در هرات بگذاشت و خود باز کشت و ارغون میرزا نیز بعد از لختی توقف باز آمد پس با بشارت شاهنشاهی نواب نایب السلطنه منصور بنظم خراسان شد و کارهای بزرک کرد چنانکه مرقوم افتاده و شاهزاده محمد میرزا را بتسخیر هرات فرستاد و در زمان محاصره هرات نایب السلطنه در مشهد رحلت یافت و شاهزاده صلح کونه کرده مراجعت فرمود و ولیعهدی و حکومت آذربایجان یافت چون خاقان صاحبقران در کذشت و ولیعهد سلطنت یافت از آنروکه در سال مذکور فتح هرات بنیافته بود و در بدو این دولت هراتیان پای از حد ادب بیش تر نهادند و بتاخت خراسان آمدند آنان را شتهی واجب دید قصد انتظام خراسان مشرقی تصمیم داد و بعد از زیارت حضرت علی بن موسی الرضا ع عزیمت بکشاد و هرات را محصور فرمود و یک نیمه افغانستان و ترکستان را آصف الدوله مسخر کرد و قنبر علیخان با ستمالت قلوب سرداران کابل و قندهار رفت و آنان اطاعت کردند چنانکه شرح رفته از جانب دولت انکلیس نیز سکندر برنس بکابل و لیخ صاحب بقندهار رفتند تا سرداران افغان را بدولت خود مایل نمایند و در آنزمان اختیار هرات با یار محمد خان الکوزائی وزیر کامران بود و چون فتح هرات قریب افتاد دغدغه در خاطر مستر برجان کنسول در افتاده مضطرب شد و در تسخیر شهر رضا نمیداد و بظاهر و باطن احتیال در امر تسخیر میکرد تا صراحة اظهار رنجش کرد و بجائی رسانید که ابلاغ و اظهار جنک نمود و شاهنشاه مغفور مراجعت نمود و امنای دولت انکلیس چنان صلاح دیدند که در مزاج خوانین افغان تصرفی در دولت افغانستان تداخلی داشته باشند بعد از اتفاق لشکری بسرداری جمعی از هندوستان بجانب افغانستان حرکت دادند و با شجاع الملک در حکومت آن ولایات اتحاد کردند و بعد دو عدد او را استقلال دادند و لارد سر لیم کمنتن را وزیر او مقرر داشتند و در اواخر بهار سنه ۱۲۵۵ سپاه انکلیس بدان جانب روانه شد و از راه خرم چند فوج با شاهزاده تیمور پسر شجاع الملک از راه پنجاب و پشاور به پست فرستکی طرف جنوب قندهار فرستادند و یار محمد خان شاهزاده کامران را در خانه محبوس داشت آخر الامر در سنه ۱۲۵۶ او را قبل آورد و خود کامران شد و چون خبر سپاه انکلیس استشعار یافت سردار کهندل خان در قندهار بماند و رحمدل خان و مهردل خان را با لشکری بمدافعه آنان فرستاد و بحوالی آنان رفته قصد شبخون داشتند حاجی خان کاکری مخالفت کرده با سپاه و طایفه خود بنزد سپاه انکلیس رفت لاجرم مراجعت کردند و بشتافت

که در قندهار محصور خواهند شد اهل و عیال خود را برداشته با مقدمه سوار در رمضان ۱۲۵۸ بدار الخلافه آمدند و شهر بابک هرات و مرو زر با دشاه ایران باقطاع آنان مقرر فرمود و بدانجا رفتند و بماندند و سه روز پس از خروج سرداران لشکر انگلیس وارد قندهار شدند شجاع الملک پس از سیاه توقف شاهزاده فتح جنگ پسر خود و ایچ صاحب انگلیس را در قندهار گذاشته خود بتسخیر غزنین رفت و غلام حیدر خان پسر و ستمحمد خان را محاصره و گرفته محبوس کردند و امیر دوستمحمد بخارا چون خبر آنکه امیر بخارا در پسر او طمع کرده حاصلی ندید بار دوی انگلیس رفت و ویرا بهندوستان بردند و محمد اکبر خان در کوهستان کوه افغان متواری شد و چون امر افغانستان بخاطر خواه انگلیس شد سر ولیم مکناتن سفیر افغانستان بحکومت مملکتی بازرفت و الکساندر بیجای وی بماند و با سپاه افغانستان بتوقف جلال آباد مامور شدند و در سنه ۱۲۵۷ شجاع الملک و صاحب منصبان انگلیس در آن صفحات نافذ الامر شدند و تفصیلی که در تاریخ افغانستان نواب شاهزاده معظم اعتضاد السلطنه مرقوم ترقیم بلاغت توام نموده در رمضان این سال کار افغانستان پریشان و مردم بر سپاه انگلیس بشوریدند و کار بمقابله و مقاتله کشید و وزیر محمد اکبر خان و سایر سرداران افاغنه متعقب شدند و از کابل و قندهار و هرات انگلیس را بیرون نموده بقتل رسانیدند و چلاشش فوج پیاده نظام و جماعتی از توپچیان ره پا و سه دسته قدر انداز و یک فوج سواره نظام و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار کس بقیه لشکر نظام در ولایت افغانستان بقتل در آمد و چهار کرور تومان ایران خزینه دولتی هند بغارت و تاراج رفت و یکصد و چهارتن از بزرگان دولت انگلیس بهلاک و دمار رسید و آنچه از افواه افاغنه مسموع است چهل هزار کس از آن قوم عرضه شمشیر فنا شدند و بالمضاعف آنچه مذکور شد زیان بدولت و خزینه آن سپاه رسید و عیال و اولاد ایشان اسیر گردیدند و از این همه لشکر یکتن که ویلیام برن نام داشت مجروح و عریان و زخمدار بجلال آباد رسید و محمد اکبر خان باده هزار سوار قریب بنیمروز بسنگ جلال آباد رفته بعد از محاربه و ظفر سه ماه شهر را محصور نمود و جمعی در این ایام کشته شدند و بتحریک انگلیس یکی از چاکران محمد اکبر خان هنگام فرصت طپانچه بر کتف ولی نعمت خود زد و او را مجروح ساخت لهذا سپاه افغان بازگشته در تیرین نه فرسنگی کابل توقف نمودند و در هفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۵۸ که شجاع الملک بغربیت جلال آباد در منزل سیاه سنگ نزول داشت در هنگام عبور از کنار چمن دروازه لاهوری شجاع الدوله خان واشیک آقاسی جعفر که از ملازمان سابقه فتح خان بود ندا در داد ضرب تفنگ و شمشیر یکشد و اثاثه او را غارت کردند و پسر او فتح جنگ در کابل بواسطه کثرت جود و بذل اعتباری حاصل کرده محمد اکبر خان با او مصاف داده او را بشکست و بگرفت و بداشت پس از چندی فرار کرده خود را بجلال آباد رسانید عاقبت الامر قرار مصالحه در میانه قوام یافت اسرای انگلیس را بجلال آباد فرستاد و آنان نیز امیر دوستمحمد خان را مرخص نموده بکابل آمد و بر مسند حکمرانی نکیه کرد و استقلال یافت و کان ذلک فی سنه ۱۲۵۸ و چون اشغال افغانستان و حکومت صفدر جنگ در قندهار بعرض امنای دولت ابد مدت ایران رسید شاهنشاه ایران سردار کهندل خان را بتصرف و تصاحب قندهار که در معنی خانه او بود مامور فرمود و بعباسقلی خان جوانشیر حاکم کرمان اشارت رفت که جماعتی از سپاهیان بحمایت و رعایت وی بقندهار روانه داشت و سردار در حدود و نهر کاریز با صفدر جنگ محاربه کرده او را بگریخت و محبوسا او را بکابل فرستاد و بحکمرانی قندهار مستقل گردید و ارادت و اخلاص او بدولت علیه ایران بیشتر از پیشتر گردید و هر هفته و ده بار رسال عرایض و فرستاده و هدایا اظهار توسل بدین دولت ابد مدت میکرد و بشمشیر و تشریف و فرمان مفتخر می گشت و امیر دوستمحمد خان نیز بر همین قانون روی بادولت روز افزون داشت و مقرر بود که هریک در مرکز حکمرانی خود ثابت و قادر باشند و در بلاد یکدیگر مداخله ننمایند و چون بر وفق تقدیر الهی حضرت سلطان محمد شاه نور الله مرقده تاج و تخت بفرزند جوان بخت السلطان ابو النصر ناصر الدین شاه خلد الله ملکه باز گذاشت و بگذشت حکمکان بحر عفله و رسول سرداران هرات و کابل و قندهار بدربار شهریار همی آمد و در مراتب ارادت آنان بقصائی روی نداد و هریک در محل خود آسوده بودند تا آنکه وقتی کهندل خان حکمران قندهار بواسطه عداوت سابقه با ظهیر الدوله یار محمد خان حاکم هرات اجتهادی کرده تا پل مالان آمده فراه و بکوی زرنج تصرف کرده بود قصد انتزاع و استخلاص هرات و قمع ظهیر الدوله کرد اولیای دولت ایران باشارت حضرت شاهنشاه سپاهی از خراسان بحفظ هرات و دفع سردار قندهار مامور فرموده از قرارداد سابقه و بستگی ظهیر الدوله بدولت اعلیه بکهندل خان تذکاری و اظهاری رفت و او بر جسارت و برم خود افزود و بتصدیق کرده باشاره امنای دولت علیه بمرکز حکومت خود بازگشت و رشته این قرار و مدار محکم تر گردید **ذکر وفات سردار کهندل خان و اختلاف برادر و پسر او با یکدیگر و عزیمت امیر دوستمحمد خان بقندهار** چون سردار کهندل خان در سال یکهزار و دویست و هشتاد و یک علت یافت و فیما بین برادر او رحمدل خان و پسر او محمد صدیق خان اختلاف کلمه و بنابراین اندیشه روی داد و هریک حکومت قندهار را برای خود انسب همیدانست تا کار بجدال و مقاتله کشید و هریک از این دو اعداد کار کرده جمعیتی برآراستند و در نسیم محمد صدیق خان

آثار منازعه و مخالفه بظهور آورده و در برجهای ارک سنگر پرداخت و توپها در میدان مرتب کرد چندانکه خیرخواهان او را از این رفتار ممانعت کردند سودی نداد تا آنکه بعد از دیدن یحیی خان فوفلزائی مردم رحمدل خان شبها هنگام بر برج بزرگ که در سرای کهندل خان بود پرداخته آنرا متصرف آوردند مصلحان مقرر داشتند که رحمدل خان آن برج را رد نماید و سردار محمد علمخان پسر سردار رحمدل خان با فوج و لشکر جدیدی که آمده در خارج شهر توقف کرده و غلام محی الدین خان برادر محمد صدیق خان نیز با فوج که از راه میرسید در بیرون شهر منزل کرده تا قراری محکم در این امر داده شود و اگر کار بجنگ کشد در خارج شهر این افواج محاربه کنند و مردم شهر تلف و ضایع نگردند و مال و عیال کس زیان نیابد و هرکه جز این کند علما و اکابر با دی مخالفت کنند و در این هنگام فوج غلام محی الدین خان در رسیده بدون حکم و اجازه بشهر روی نهاده که محمد صدیق خان ملحق شوند غلام محی الدین خان نیز ناچار با آنها شهر را بارک شدند و محمد صدیق خان دو روز بعد از ورود فوج از ارک بیرون آمده در شهر جای کرد و افراد و احاد افواج و صاحب منصبان برفراز بام و دیوار خانه رحمدل خان و سلطانعلی خان بنیاد سنگر و سیاق نهادند چون افواج سردار رحمدل خان در خارج شهر بودند بیشپوا حضار حرکت کرده وارد شهر بمحض ورود مقدمات محاربت و مخالفت آشکار شد سردارزادگان و بزرگان فتنها را نیرو کونه شده بسردار رحمدل خان و محمد صدیق خان پیوستند و در آن منازعه غلام محمد خان بن میر افضل خان و چهار کس مقتول شدند دیگر بار باصرار و مواعظ علما دست از جنگ باز داشتند و بعد از دو روز غلام محی الدین خان و سلطانعلی خان نزد رحمدل خان رفته اظهار متابعت کردند و غالب خوانین نیز بوی پیوستند و علما و اکابر شهر بحکومت او کردن نهادند و از محمد صدیق خان که مایه فساد شده بود اجتناب کردند و مقرر داشتند که وی بکرشک رفته توقف کند و وی نیز ناچار رفت و در این هنگام اکابر فتنها رو بجنبانی آن دیار که سابقا از کهندل خان موظف بودند در طلب حقوق سابقه برآمدند و متوقع بودند که اکنون آن تیول و امور و مقرری و اقطاع افزوده بشود رحمدل خان از معامله فتنها استحضاری نداشت و مواجب هریک را مضاعف کرد و چون بمجانبه رسید فرعی زیاده بر اصل لهذا از آنقرار نکول و عدول کرد و این معنی مایه بخشم و نفار خاطر اکابر و اصاغر گردید و غوغا برخواست و سلطان خان فرستاده سردار رحمدل خان که مجله و محضر حکومت و ریاست را ربوده بود باز گردید و معلوم افتاد که امیر دوست محمد خان را قصد سفر فتنها است و رحمدل خان باندیشه فرو شد و مردم را دل بدوست محمد خان مایل بود و زبان بار رحمدل خان موافق و چون پرسیدی که اگر امیر با صلاح کار نیاید این همه لشکر چرا باید کشیدن که مراد او تسخیر هرات است فتنها را و را بخواب غفلت و خیال شهبت از تدارک کار خود باز داشتند تا شیر علیخان پسر امیر در رسید و در دامان کوه نکاه اردو فرود آورد و آشکار داد که این سپاه بسیار که در رکاب امیر است باشاره و کلای دولت بهیه انکلیس بجهة تسخیر شهر هرات تشمیر یافته است و مردم فتنها را این معنی نشنیدند و این سخن پسندیدند زیرا که فتح فتنها را بی حکمرانی مستقل را بدین مایه سپاه مستعد حاجت نبود و این یورش را باشارت کارگذاران دولت انکلیس بجهة تصرف هرات همه کس ما و رمیداشت علی الجمله در شهر ربیع الاولی سنه ۱۲۷۳ امیر دوست محمد خان بسی درنکی فتنها در رسید تمامت سردارزادگان و اکابر و آزادگان شهر شرایط استقبال مقدمش بجای آوردند و دیگر روز بخارج فتنها نزدیک شد سردار رحمدل خان و سلطانعلی خان مظفر الدوله پذیره اش رفتند و امیر در جانب شرقی فتنها اردو بزد و هم در آنشب سرهنگی را با قزاولان باخذ و قبض مفاتیح ابواب شهر بفرستاد و بر رحمدل خان اظهار کرد که ارک شهر را خاص نزول امیر تخلیه کنند این وقت رحمدل خان و سلطانعلی خان را روشن شد که از این احکام رایحه خفاوت و وفاق استشمام نتوان کرد لابد ترک ارک کفتند و خالی خالی ساختند و وی بارک اندر آمد و نزول کرد رحمدل خان بدو پیغام فرستاد که اکنون که با ما نزد خیلت باحشی و ما نزد خانمان بیرون انداختی بهتر که رخصت زیارت خانه خدا دهی تا روی بدانسوی نهیم چون افواج خود را سامان محاربه افزود و امر برج و باره را یکباره منظم نمود فرمانداد که رحمدل خان و مظفر الدوله تا چاشتگاه از شهر بیرون شوند آنان پیدرنگ بیرون شدن خواستند وی مشغول گردید سلطان محمد خان برادر خود را با حافظ جی و قرآن مجید نزد ایشان فرستاده سوگند خورد که جان و مال شما را زیانی نخواهم در شهر بماشید سردار اعزم رحیل با قامت بتدبیل یافت ولی محمد علمخان را آموخت که بغزمیت شکار بیرون رفته در سرحد بلوچی کوشش بخبر ثانوی دارد و خود با جماعتی از سردارزادگان بنیاد کار بر آن برنهاد که بالتفاق بیرون رفته در اطراف بغفلت ایلغاری و خونریزی انقلاب و انتظار اهالی شهر را مصادف گردد و عرصه را بر امیر دوست محمد خان شکل بلکه دشوار دی باوی جنگ کند همانا امیر را ازین اندیشه آگاهی یافته چندتن از معتمدین و متعلقین و برادر مغافصه بگرفت و خوشدل خان و سلطانعلی خان گریختند و رحمدل خان پس از روزی دو با چهار پسر و بنال روضه کان گرفت و در عرض راه یکصد و شش نفر اشتر و سی سر استر خاصه دوست محمد خان را بغارت با خود ببرد و بسرحد غلجائی در آمد و دوست محمد خان سردار سلطان احمد خان و محمد اعظم خان

با جازت تصریح نمود ولی متعرض نشد

با سه فوج پیاده و سه هزار سواره بر سر خوشدل خان و سلطانعلی خان فرستاد و آنان تاب ثبات نیاورده راه شالکوت و توشکی گرفتند و او نیز از قفا همیتاخت و شیرعلیخان پسر امیر بدافعه سردار رحمدل خان مامور شد و او از کلات غلجائی بسرحد کاکری رفت بالاخره محمد عمر خان و خوشدل خان ناچار بقندهار رفتند و مظفر الدوله از راه سیستان روی بدرگاه شاهنشاه ایران آورد و سردار محمد علم خان بن رحمدل خان باشارت پدر از راه لاش و جوین بایران آمد و استغاثت آراست و استعانت خواست و رحمدل خان عزیمت ایران داشت و خبر شدت مرض دوستمحمد خان و یرا باندیشه در افکنده پنهانی بشهر عشقه که مستعد محاربه گردد آن مرض شدید بصحت مبدل شد و رخصت حرکت عیال از امیر دوستمحمد خان طلب کرد او نیز مضایقت ننمود و در این ایام جواب عریضه جات خوانین و سردارزادگان افغان که از دار الخلافه بازمی گشت در کرشک بدست محمد صدیق خان افتاده وی بامیر رسانیدند و امیر در اجتماع متعلقین دولت ایران در قندهار متوهم شده در پراکندگی آنان اهتمام کرد و خانه میرابوالحسن حکیمباشی قندهار که مردی دانا و آزموده بالکمال بود بغارت داده وی بکرخت و سردارزادگان معروف سلطان احمدخان و سردارشاه دولهخان پسر محمد زمانخان و جعفرخان کابلی ملازم امیر که دل بدین سوی داشت بارض اقدس آمدند و عزیمت دار الخلافه کردند و چون کار قندهار بر دوستمحمد خان راست شد باندیشه تسخیر و تصرف هرات افزود

در شرح خاتمه کار ظهیر الدوله صید محمد خان حاکم هرات با شاهزاده محمد یوسف بدالی درانی

سابقا اشارتی رفته که یار محمد خان وزیر هرات شاهزاده کامران را بتدریج بمسکرات مشغول و آخر الامر معزول و مقتول کرده بنفسه متصدی حکومت هرات شد و پسران کامران کام مشرق شده بایران آمدند و مورد الطاف شاهنشاه ماضی شدند و یار محمد خان از دولت ایران اندیشه ناک گردیده بعریضه جات عفو انگیز از قتل و لیعمت خود انکار کرد تا شاهنشاه ایران را بر سر اغماض آورد و در واقعه ناگزیر آن شاه بی نظیر بنواب حمزه میرزا خدمتها نموده لهذا ظهیر الدوله لقب یافته بتشریف و منشور شاهانه مفتخر گردید و متوسل بدین دولت جاوید آیت بود تا در سنه ۱۲۶۶ درگذشت چنانکه در گذشت و اعاظم هرات پسرش سید محمد خان را بجای او بنشاندند و بعریضه جات از شاهنشاه ایران امضای حکومت و لقب و تشریف استدعا کردند و ملقب بلقب پدر ملقب شد و خود این وقایع بشرح رفته تکرار نباید مجملا اینکه از سید محمد خان ظهیر الدوله پس از استقلال آثار خفت عقل و سخت رای بسیار بظهور رسید رفتاری نه بر وفق رزانت رای و متانت نفس همیکرد باخذ اموال مردم با ثروت و لوعی داشت و در قتل و نهب عروجی و رجوعی و چندین بار بتاخت و تاز خراسان سواران افغان همیفرستاد از جمله وقتی با راضی پیر چند چهار صد سوار فرستاد و جمعی را اسیر کردند و هفت تن از سادات را اسیر بردند و بر گشتند چون امیر علیخان پسر امیر قاین این واقعه بشنید دو صد تن سوار زبده کرد و دویست تفنگچی عرب آنان را در دیف برنشاند و چون شب شتابان از غیرت مسلمانی بتاخت و در آنان رسید و هم از گردراه حمله برده کارگاه جنگ را پود و تار از پیاده و سوار در پیوست اسرا و اموالی که بغنیمت برده بودند از آن گروه باز گرفت و شصت نیزه سر و هشتاد اسیر و تبرده بر اسرای برده سفر و باز گشت و بقیة السیف شکسته رکاب کبسته عنان خود را بهرات رسانیدند هم بار دیگر سید محمد سوار از اراضی طبس در گذشت و جنگل را از توابع تربت حیدریه و جنابد را از محال تون و طبس و زیرکوه را از قاینات غارت کردند امیر علیخان با بلیغ رفقای آنان بگرفته چنان برفت که آموخت با در ارفشار و در منزل کبوده قریب با راضی افاغنه در ایشان رسید و مدت چهار ساعت کامل رزمی مردانه کرد چهل و دو نیزه سر و چهل اسیر زنده از افغانان گرفته تمامی اموال منهوبه و اسرا را استرداد کرده باز گشت سرها و اسیرها را با طاق محمد کاظم بیک فرستاد خود با عریضه مصادقت فریضه بحضرت دار الخلافه عرضه کرد و در بیست و هشتم ذیحجه وارد شدند و از نظر امنای دولت بگذشته او را بعواطف و عوارف شاهنشاهی مفتخر و بین الاماثل مشتهر داشتند از جمله سخافت رای و جلافت طبع ظهیر الدوله ثانی اینکه چون از سفر غورات بخارج هرات باز میگردید بعزم دو تا توپچیان وی بضرب کلوله توپ برج و بدنه شهر را مثقب و مجدر ساختند و خاطر عقلا را موروب و مکدر نمودند چون سبب این عمل از وی پرسش رفت پاسخ آورد که خواهم بیازمایم که حصار هرات بکلوله توپ مخروب میشود یا نه دانایان قوم را از این عمل و جواب از دانش وی نومیدی تمام حاصل شد دیگر آنکه بخلاف عهدنامهای متعدده کارکنان دولت انگلیس او را نفرینند و در خلاف خلوص با دولت نصرت منصوص اغری و اغوی کردند وی ابواب موافقت با آن دانایان نادان فرو بگشاد و با آنان مکاتبه و مراسله در پیوست و عهد مصادقت و مواثقت با کارگذاران دولت ابد مدت ایران فرو نگذاشت و بعضی مکاتیب و مراسلات که با کارکنان دولت انگلیس در میان داشت بدست مردم ایران ماخوذ افتاده بدست دولت بیدند علی الجمله ظهیر الدوله در سر و علانیه سر بخلاف برآورد و پای از اندازه کلیم بیرون تر کرد با محمد امین خان خاین خیونی نیز در ساخت و در منازعات گذشته وی را اعانت کرد و شیر دلخان فرستاده او در روز قتل خان خیونی کشته شد و اخر خون کریمه آدم خان هزاره را چه جرمی ریخت و آن قوم

ازاد برسیدند کیسه او در سینه نهفته و افاغنه را با خود یار کردند و فکر حکمرانی از بهر آن دیار در شاهزاده محمد یوسف بن شاهزاده قاسم بن فیروز الدین که سالیان دراز در زمانهای دیرینه در حد مستکفاری دولت ایران متشم و در اینوقت بخدمت والی خراسان متوقف و در ترتوی سمت ملازمت داشت تکه کردند و ویرا بحکومت هرات خواندند او محمد رضا میرزا برادر خود را با چند تن از همراه روانه هرات کرد و با سرتیپ عیسی خان متفق شد و بدستیاری هزاره و هروی خلایق را بر ظهیر الدوله برشوراندند روزی چند از طرفین کار بمنازعه و مناطحه همیرفت تا بر ظهیر الدوله دست یافتند و دست و تا او را بگرفتند و شاهزاده محمد رضا به نیابت حکومت نشست و کس بمشهد فرستاد و از حال فتنه خبر داد شاهزاده یوسف بی استیذان و استطلاع والی خراسان با محمد حسینخان هزاره برگشته بهرات رسید و استقبال یافت و در سیم محرم سنه ۱۲۷۲ وارد شد و بر مسند حکمرانی تکیه زد و چون هنوز در عشه غرور و نخوت شیاطین انس و جانی نگشته بود در کمال ادب عریضه چاکرانه معروض دربار حضرت شاهنشاهی داشته حاصل و محصول عریضه انکه بی حسارت و مرارت اولیای دولت علیه ملک موروث خود را بدست آوردم و در خلوص نیت و صدق عقیدت ثابت و مستدعی تربیت و تقویت درگاه شاهنشاه ایرانم از علما و اشراف هرات نیز عریضه که محمد حسن قاضی و امین محکمه شرع و محمد عثمان قاضی و فیض الله معتمی و میرزا ابو القاسم صوفی بن صوفی اسلام کرخی و قاضی ابو الخیر و شیخ مرتضی وکیل دولت افاغنه و فیض محمد مدرس و سردار عیسی خان بر در آنی و جمعی علما نگاشته و خاتم برزده بودند و بتصدیق سفاهت ظهیر الدوله و تمکین حکومت شاهزاده یوسف و استدعای امضی و تشریف و منشور مبارک در رسید حسب الامر اعلی فرمانفرمای خراسان خلعت و فرمان حاکم هرات العباسقلی خان گروسی داده روانه داشت و شاهزاده یوسف محمد خان سردار سرحد غوریان را با پانصد سوار یکعراده توپ پذیره خلعت فرستاد بعد از ورود بکوهستان هرات میرزا محمد علیخان هروی با استقبال خلعت آمد و چون راه نزدیک شد شاهزاده یوسف باده هزار پیاده و سوار آراسته باستقبال آمد و در بقعه عبد الرحمن جامی وی خلعت پوشیده و شربت نوشیده بهرات بازگشت و شاهزاده عباس برادر خود را بحکومت اسفزار فرستاد و در حکمرانی هرات استقلال تمام یافت و هفتصد خانوار باغرزی که بروزگار خاقان صاحبقران شیر محمد خان هزاره از باغرز بیاد غیس برده بود و یار محمد خان بهرات آورد و بشاندشاهزاده یوسف با عباسقلی خان و میرزا رفیع خان هروی بباغرز بازپس فرستاد و مکتبی از انگلیسان مقوی ظهیر الدوله را چون وقوف او در آن شهر خلاف معاهده دولتین بود از شهر بیرون رفتن فرمود اما در بدو امر مرتکب عملی چند نکوهیده شد که در چشم کاربدان جزا یافت بخست ظهیر الدوله را بگشت و در آن کارش بمکافات عذری است که وی کامران قاتل بود این خود رفت اما بر خلاف شرع و سنت زوجه ظهیر الدوله را بی مهلت عده بسر بردن در دیگر شب بنکاح آورد و بدو هم بستر شد و این کار بر وجه خطا بود و دو خواهر ظهیر الدوله را نیز با مادر پیروی بگناه بقتل آورد و قتل زنان شوم و مذموم افتاده است و چندان نگذشت که امیر دوستمحمد خان قصد قندهار کرد و قندهار را تصاحب نمود و بتسخیر فراه و سبزوار کس فرستاد و خاطر در فتح و تصرف هرات بسته داشت و بنوا و نوید قریب و بعید را بجانب خود میل میداد و شاهزاده محمد یوسف اول کاربود و پریشان خاطر شد و در استدعای اعانت و حمایت عریضه بدار الخلافه فرستاد و متمنی وصول سپاهی شد و بخصوصه سامانخان ایلخانی را بخواست و پذیرفته شد و سامانخان با یکهزار سوار و پانصد شتر بار چی روانه هرات گشت و مقرر بود که بعد از نزول بهرات اگر لشکر کابل عزیمت اینسوی کند ایلخانی خبر باز دهد تا لشکری گران بدافعه امیر دوستمحمد خان بادالی خراسان مامور شود و چون امیر دوستمحمد خان از ورود سامانخان اطلاع یافت و استعداد و آهنگ سپاه ایران بجانب خراسان مشرقی استماع کرد علانیه آهنگ غزا کرد نزا خاریدن کام از دهاد تا بدندان یال شیر شمرد چه میدانست که آنگاه که در ایران تعداد توپهای تنین تن به پنجاه عراده نرسیده بود و افواج بی نظام از پنجاه هزار نگذشته کاهی سرداران ایران و سرهنگان سمنان در میمنه و شبرغان زلزله می افکندند و زمانی در چکمتو اندخود و لوله می انداختند اکنون که دولت ایران با پادشاهان بزرگ و امپراطوران ستر ک دول متحابه عثمانی و روسیه و فرانسویه و انگلیسیه و نمساویه و بلژیکیه مواحده و مصالحه است و احمد لعدا زهیچ سوئی و هیچ روئی تشویش خاطری و زلت قدمی نه و اعداد توپهای سواره از یکهزار در گذشته و افواج با نظام لفه یکصد و پنجاه هزار فزوده گشته چگونه ممکن است که افواج کابلی نژاد سست نهاد تواند قدم در میدان مقابلت نهد و داد محاربت دهد لهذا با غوای افاغنه بنیاد بر تزویر و مداهنه نهاد و بدوستان نامها کرد و پیامها فرستاد و بوعده و وعید سخنها راندند در خروج ایلخانی سعایت تمام کرد تا بی جنگ شهر هرات بچنگ در آید و عقده کارش بی زحمت دست و دندان بکشاید علی هذا اعاظم افاغنه هرات بتحریک امیر دوستمحمد خان با ایلخانی دل بد کرده او را از نزول بارک عذر خواسته بباغ شاه منزل دادند و در آنجا نیز متوقف او رضا ندادند بقلعه ملک دو فرسنگی هرات فرستادند چون بدانجا شد جمعیرا بر قتلش گماشتند و با خراج

از خاک هرات تش مجبور داشت و عریضه مختصر بامضای دولت شاهنشاهی فرستادند که ما را معاونت شما اجتماعی نیست و چون ایلخانی بشکیبان
در رسید عریضه بنواب حسام السلطنه فرستاد که افاغنه در راه و پیراهه بقتل من بسنده اتفاق کرده اند اگر ممکن باشد مرا از این کرده برهانید نواب حسام
السلطنه پاشاخان سرتیپ را با جمعی سوار بایلغار روانه شکیبان فرمود و در آنجا با سامخان پیوست او را و همراهان او را مستخلص ساخته عزیمت
رجعت بخراسان کرد در آنوقت گروهی از حفظه و حریسه غوریان بر سر راه ایلخان آمدند و قصد معارضه با وی کردند ایلخان و پاشاخان با قلیل سواری
که داشتند پای ثبات افشرده بنواب حسام السلطنه که در جام متوقف بود از کرفتاری خود در پرده سواره افغان پیغام کردند نواب والا با جمعیتی
در خور رکاب برهانی آنان شتاب کرفت سواران غوریانی چون کرد سپاه ایران دیدند دانستند که در آن کردها مردها خواهند بود در حصن غوریان
تا حمله متحصن شدند و چون عریضه سردار علیخان سیستانی نیز از سه کوهه رسیده بود که امیر دوست محمد خان یکی از فرزندان خود را بمستخلص و غارت سیستان
که از جمله بلاد ایرانست فرستاده و در این باب استمداد از دولت علیه کرده بود امنای دولت را بموجب چندین حقوق ملکداری واجب افتاد که سپاهی
شایسته حفظ خراسان شرقی و دفع عساکر کابلی روانه نمایند و تجهیز سپاه پرداختند و بنواب حسام السلطنه امر اعلی صادر شد که تا رسیدن عساکر
منصوره بقدر قوه آنصفحات را خالی نگذارد چه سید النسب منظور امیر دوست محمد خان آن ست که اهالی هرات را از دولت ایران بهم افکنده و در میانه طرح
معارضتی ریزد و آنان را بمحاربه عساکر منصوره برکرم کرده تاروی بدیشان نهند و عرصه هرات خالی ماند و وی بی زحمت مبارزت و کلفت محاصره بر تصرف
شهر تسلط یابد آنکاه قصد احتلال سرحدات ایران کند لهذا نواب حسام السلطنه با آن سپاه قلیل کابلی تا رسیدن عساکر منصوره متحمل حملات متوالی
و صدمات متواتر سپاه هرات و توابع آن بود تا سپاه بزرک بحسام السلطنه برای مدافعه امیر دوست محمد خان در رسید و امیر پای در دامن ثبات کشید
و نهانی بخیال تسخیر هرات بکوشید و به پیام و نامه بزرکان هرات را بمخالفت ایران و موافقت خود دعوت همیکرد و لی بظاهر خود از جد و شد ها بهیچوجه قدم
فرا پیش ننهاد و نواب والا بحکم وجوب بمحاصره حصار هرات پرداخت و شاهزاده محمد یوسف را پنجه تقدیر بکام دهان کرگ اجل در انداخت و شرح این
اشارات در ضمن عبارات آتیه واضح و لایح خواهد کردید **ذکر ماموریت نواب حسام السلطنه والی خراسان باستظام خراسان شرقی با سپاه منصوره** چون اخبار کثرت سپاه امیر کابلی و تصرف قندهار و انقلاب و اختلال امور سیستان و فرار و اسفرار و طغیان
شاهزاده یوسف حکمران هرات و اخراج سامخان ایلخانی خراسان و وقایع غوریان بعرض امنای دولت ابد مدت رسید و عرایض سردار احمد
خان و میر افضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان و سلطانعلی خان و غلام محی الدین خان و عبد الله خان و خوشدل خان و صاحبزاده و
منشی محمد خان و محمد علیخان از پیرهی و تطاول امیر کابل بدار الخلافه تواتر کرفت امنای دولت ایران بسی متحیر شدند که دوست محمد خان را چه داعی شده که قندهار را
بتصرف کرفته و هوس سیستان و هرات در سر دارد و حال آنکه از زمان روزکار شاهنشاه ماضی تا این اوان پیوسته هدایا و فرستاده و عرایض او بدار الخلافه
میرسید و مورد الطاف شاهنشاه ایران میکردید و این هنکام لشکر بر سر بلاد متعلقه بدولت ایران می آورد و از این جسارت خسارت بکیر و جلادت مشعشه آمیز او
دور نباشد که رشته انتظام سرحدات خراسان کسیخته کردد و هرج و مرج تمام در بلاد داخله خراسان روی کند لهذا پیشکاران حضرت که از رای ثاقب
بر حوادث ناآمده آکهی سید اشتند این سانحه را سهل نشمرده نواب حسام السلطنه ملقب بمراد میرزا والی والای خراسان را از وصول امداد و حصول اعداد و مظاهر
لازم دیدند و تا منقوش هوای تصرف هرات و هوس تسلط بر آن صفحات از صفحه خاطر فاتر سردار کابلی نزادزایل کردد و از کارهای می بر وفق صفحات صفحه
خاطر فاتر پذیرد از کابلی نژاد زایل نکردد و از کارهای رفته صوفی اسلام و فتحی خان اعتباری حاصل کند و سرداری کابل را بالطبع سالاری زایل متنزل
نماید قبر علیخان جلیلوند را با فرمان مشتمل بر قهر و لطف و وعد و وعید بامضاء اولیاء دولت و کنایتی چند از تجهیز سپاه و تشمیر بدان درکاه در آن فرمان
شاهانه مسطور و روانه داشتند **وقلنا وبعد القول فی حد صارم** آنکاه باجازت حضرت شاهنشاه ایران زنجیر از کردن شیران برکرفتند
و عنان راه خاوران سپردند و کرد و نهای توب عفریت هیاکل صفدر پیکر برکردن هاموس و تل رسم کردند و اغلام اکبر پیکر آتشها در خاره و خاردشت
و جبل و رزدند تیر سپاه سرافراز و سرهنکان سرانداز با افواج دریا امواج صفحات خراسان را معدن شیر و پیل و عرصه هرات را از شیشور و توپ کمن ابر اغبر
و عرعر ایل کردند هنکام دمیدن ناقور فتوح و زدن رسیدن انقباض روح دررسید نظم سمه دشت در جنبش آمد فوج چو دریا که در جنبش آید ز موج
جاده خراسان شرقی چون طریق کهکشان از بریق اسلحه آیینه رنک و برق صیقل توپ و تفنک همی روشنی و تابش داشت و در شبانروزه
دیده بانان از چندین فرسنک مسافت پدیدار بود و نخستین فوجی از افواج منصوره ناصر الدین شاهی فوج ثانی نصرت بود و سرهنک آن محمد رضا خان

کرکری بتربتی و دیگر فوج مخبران شقاقی جمعی قاسم خان و فوج خلخالی سپرده باقراقای سرهنگ و فوج جدید مراغه بسرهنگی اسکندرخان و فوج شقاقی جمعی ابوالفتح خان و دیگر فوج شقاقی بسرتیپی رحمة الله خان و فوج جدید افشار اردوی جمعی یوسف خان سرتیپ فوج جدید طهران هم جمعی محمدرضا خان کرکری فوج بزچلو جمعی عباسقلی خان سرهنگ فوج قدیم قزوین متعلق بعباسقلی خان سیف الملک با فوج جدید قزوین جمعی خانبابا خان سرهنگ پسر او و فوج افشار تکلو بسرهنگی فرج الله خان فوج قدیم خمسه جمعی میرزا ابراهیم خان سرتیپ با فوج جدید خمسه فوج ششم بتربتی بسرهنگی محمدباقرخان بن محمدخان امیر توپخانه فوج خدابنده لو بسرهنگی جعفرقلیخان دو فوج عجم و عرب بسطامی بسرتیپی نواب جهانسوزخان آقاخان میرپنجه و امیرعلمخان سرتیپ و میرحسن خان و حسن خان باسواران خراسان و پیاده فوج ترشیزی و فوج قرائی و فوج نشابوری خود در خراسان حاضر بوده اند از توپچیان زیاده بر هزار تن بسرتیپی عبدالعلی خان والله ویردیخان سرهنگ و توپهای آشبار و قورخانه بشمار مامور شدند و از سواران جرار تمامدار سواره خمسه جمعی ذوالفقارخان بن جنیقلی خان خمسه و سواره شاهسون افشار جمعی محمدتقی خان و شاهسون دوبرن جمعی لطف الله خان و جماعت قراق جمعی پاشاخان و افشار تکلو جمعی محمدصالح خان و شاهسون ایناللو جمعی صفرقلیخان و سواره قراگوزلو و آذینه وند و عبدالوند و سواره غلام بشخدمتان جمعی ابوالقاسم خان سرتیپ غلامان خراسانی و از پرورد گان مدرسه دارالفنون که در علوم توپخانه و هندسه و سایر متعلقات عسکریه استحضاری دارند هم چندتن مامور بدان صفحات فرمودند و مامورین از بلاد بعیده و قریبه ایران متواتر و تدریج قطع مسافت کرده بنواب حسام السلطنه ملحق میگردیدند و در این ایام که غوریان مرکز خیام اردوی والای والی خراسان بود چنان افتاد که در روز نهم رجب بی اطلاع قراولان قورخانه که چندتن از فوج افشار بودند آتش بقورخانه در افتاد و یکصد بار بار دو نمونه یکبار دخان گشته هیاهو رسید و بروز سه شنبه یازدهم رجب الله ویردیخان سرهنگ توپخانه با چند عراده توپ و بشمار بار قورخانه از مشهد مقدس روانه غوریان شد و سردار احمدخان قلعه کاهی با دو هزار سوار افغان بامر شاهزاده یوسف بالحاق شاهزاده محسن در ثانی آهنگ لشکرگاه نواب حسام السلطنه کرد و روز هیجدهم رجب که اینخبر بسمع نواب والا رسید حسب الامر ساخان ایلخانی با سواره خراسانی و هزاره و صفرقلیخان سرتیپ شاهسون و فوج ترشیزی و دو عراده توپ باستقبال محاربه افاغنه استعجال گزید لفظم رفت آنچنان که خاک نشوریدی بر زمین راند آنچنان که مرغ نجنبیدی زاشیان و روز دیگر در کنار قلعه زنده جان آن دو سپاه با یکدیگر دوچار شده صف برزدند و تیغ برکشیده محاربی کرم کردند و دلیران ایران چون شیر که در رزمگه افشندی مردو مرکب آتش در یکدیگر شکستند و آن سپاه را پراکنده کرده و تا دو فرسنگی هرات بهزیمت راندند و بعد از قتل و اسر تمام بارودو خیام بازگشتند و این خود اولین فتحی بود که در این لشکر عساکر منصوره رو پیش آمد و از آن پس فتوحات تواتر یافت نواب حسام السلطنه فرماندار تا غوریان را محاصره کردند و روز بیست و یکم رجب حسنعلی خان سرتیپ کروس با فوج خود از راه رسیده بلشکرگاه پیوست و در این روز لشکریان ایران از چهار جانب غوریان را چهارطبله خندق رسانیدند و شبانگام خندق را پیمانه شدند که سحرگاه قلعه را بهورش تسخیر کنند سردار محمدخان افغان که حاکم غوریان و داماد سرتیپ عیسی خان کارگذار هرات بود چون این محاصره تنگ و مخاطره جنگ بدید دانست که پلنگ غضبان از شکار بره و غزال و شاهین کرسنه از صید صعوه و مال چنگ و چنگال بسته ندارد و بی شبهه الاحق تر تمام را پای پیل مست با خاک پست کند و میده عنکبوت را صرصر شدید برقرار ساکن نگذارد بنابراین اندیشه عجز و انابه و خضوع و لابه پیشه کرد و از در استیمان در آمده امان یافت و در بیست و دویم رجب مفتاح خزانه را با قرآن مجید بحضور والا آورد و معفو شد و غوریان بتصرف در آمد و بحکم والا مردم غوریان را که از آن نواحی بقلعه آورده بودند بمزارع و مراتع خود برگشته مساکن مألوفه شتافتند و سعادتقلی خان یاور فوج ترشیزی با سیصد تن سرباز بمحافظت غوریان مامور شد هر برجی و باره که بتوپ و خمپاره شکسته بود درست کردند و آنرا که در این محاصره و مبادره مصدر خدمت شده بودند بقدر پایه بنشانهای سیم و زر مفتخر ساختند و چون خبر فتح غوریان بهرات رسید در بیست و چهارم رجب چهارصد تن سرباز تیموری که حافظ برج دیباره شهر بودند از حساب خود اندیشه کرده با تفنگ و اسلحه از برج حصار فرار کردند و عطاءالله خان ایل بیگی تیموری با چهار هزار خانوار تیموری از خارج هرات کوچیده بحوالی اردو آمده سکونت یافت و بازار نارونای سیع و شری که چندی بی بایع و مشتری مانده بود بنورونائی گرفت و بنوایان قلعه وار دو از زمان بنوائی بگذشت و بزرگان هزاره احمدقلیخان و محمدرضا خان و محمدحسین خان و باباخان بار دو آمدند و از نواب والا برای کوچ دادن قبایل خود از نزدیکی هرات باحمدآباد مبلغی سیم و زر گرفتند و مخلع شدند و این اخبار تزلزلی تمام در نهاد ثبات اهالی هرات در افکند و بروز چهارشنبه بیست و ششم رجب اردوی والا از کنار غوریان بقصد هرات کوچ داد و امیرحسینخان برادر ساخان با پانصد سوار خراسانی و دو عراده توپ بر مشعلای سپنا و هزار و دویست تن سواره عراقی با یکعراده توپ برساقه لشکر مامور شدند و شادروان رایات نصرت آیات بجانب عرصه هرات گشاده گشت و تا مزید

رعیت رعیت شود بحکم والا سبیلی از زراعتی تا مقصد زیان ندیده و روز دوشنبه غره شعبان نواب والا پک و فنگی شهر هرات فراز آمده و در زمین مصلی لشکرگاه
بزد و دو روز بماند و چهارشنبه سیوم شعبان در حرکت آمده الیخان زعفرانلو با پانصد سوار جرار خراسانی و اکراد و پاشاخان مکری با دو فوج سمنانی و دامغانی
و سوار کرد و ترک و چهار عراده توپ جهان آشوب پیش تازی عساکر مخصوص بودند و تا چمن سنگ سفید که تیر توپ تا بلی بشهر مسافت دارد چون بحر
تجاج و سیل مواج براندند و در اینوقت سپاه افاغنه که در پست و بلند و وهاد و تلال آن اراضی کمینگاه کرده بودند بیرون آمدند و مانند تگرگ کلوله شصتخانی
و تفنگ باریدن گرفت و از فراز برج خاکستری کلوله های آتشین توپ چون کوکب مریخ از کبد نیلوفری همی طلوع کرد امیر حسینخان بجنگ درآمد سامخان
و پاشاخان نیز با عانت وی بر افاغنه حمله کردند و های و هوی گنبد دوار بر فلک دوار برفت نواب حسام السلطنه رکاب بر توسن چهر صرصر شتاب زده
در رسید و آن هنگامه را گرم دید جعفلی خان سرپتب کروس را با دو فوج کروس جمعی او و ابوالفتح خانزا با فوج شقاقی و فوج نیشابور و فوج افشار و
و جماعتی از سواران جرار امر بمحاربه کرد و آنان بمقابله درآمدند و حمله ور شدند و بامر نواب والا عراده های توپ را بر پشتهای سرکوب صعود دادند و دهان آن اژدها
سانان آتش افشان را بسوی سواره و پیاده هرات برگشادند و حراقهای آتش ریز خرمن حیات اعدا را بسوختن دادند و علمهای بادانگیز نیران قتال را
دامن زدن گرفتند و پس از ساعتی شکست در سپاه افاغنه در افتاد و پشت شیر وری بگریز راه شهر گرفتند و سواران و پیادگان چنان شتابزده فضای
آنان حمله بردند که بسیاری از گریختگان بخندق نیخشدو در این مقاتله هفتاد تن از مردم شهر بقتل آمد و سرهنگی از آنان مقتول شد و از اینسوی سپرقدار
فوج نیشابور بر ابازو بر خم شمشیر افاغنه مجروح گشت و سرقراول بدست مردم هرات در افتاد و نواب والا بروی خشم گرفت و او را بکشتن خواست و بشفاعت
بزرگان از آن خرده در گذشت و نام او را از دفتر لشکریان محو فرمود و زن و فرزند شاهزاده یوسف که تا این گاه در شهر مشهد میر نیستند اینوقت تحت
قبه مبارکه پناه بردند و جناب عضدالملک متولی باشی تا جاه خود را تبدیل کرده بجانبی نگریزند بر آنان حارس و نگهبان گماشت و شرح حال تحدث
والی پیمال بر نگاشت و اردوی منصور شهر هرا تر ادر میان گرفته متوقف شدند ذکر واقعات این ایام و اختلاف فیمابین عیسی خان
وحاجی غلام خان و گرفتاری شاهزاده محمد یوسف چون نواب حسام السلطنه سلطانمراد میرزای قاجار عم شاهنشاه کامکار
خارج شهر هرا تر لشکرگاه کرد و بمحاصره هرات پرداخت شاهزاده یوسف در شهر چون ماهی در شبکه اضطراب همی طپید و استخلاص خود میجست و از در
چاره و حیله درآمده و بنواب والا پیامی عرضه کرد که من خود یکی از پروردگان دولت ایرانم و سالها بنعمت این دولت پرورش یافته ام و در خدمت والی
خراسان اداره و مقرری داشته ام اکنون از این کار مرا تشویش خاطر افزوده و از تقصیر خود نادم گردیده ام برآنم که شاهزاده محمد رضا برادر خود را با وجوه و
اعاظم هرات بردوجه گردکان بار دوی والا فرستم و استدعا کنم که این لشکر گران از کنار شهر هرات تا اراضی غوریان حرکت نمایند و از محاصره گران کنند
تا خود از فضای اردو بحضور والا شرفیابی حاصل کنم و بدار الخلافه کوچ دهم امر امر شاهنشاه ایران است و در روز سیزدهم شهر شعبان شاهزاده محمد رضا
با گروهی بنوه از اعاظم و ثقات هرات بیرون آمدو دو عراده توپ که یکی اینهنگام محاصره هرات از لشکر شاهنشاه ماضی بهرویان برده بودند و دیگری را
نواب حمزه میرزا بظهیر الدوله یار محمد خان داده بود با پرقی که در این ایام از پرقدار نیشابور گرفته بودند با نفاق او انفاذ اردو داشت و در باب مطلب
مذکور الحاح کرد لاجرم نواب حسام السلطنه که طمعی بحکومت شهر هرات نداشت این معنی را مایه فوز و فلاح کار پنداشت که بی مقاتله شاهزاده یوسف
که بعد از حکومت مغرور گشته است و دیگر باره تجدید اسباب کارزار و تاسید حصانت حصار کوشید در اینوقت سردار محمد خان افغان و اما د
عیسی خان سرپتب ملقرم رکاب بود کس بهرات فرستاده بر حسب امر والا از عیسی خان تقدیم این خدمت بخواست وی معروض داشت که اگر
اردوی والا تا غوریان باز پس گراید من شاهزاده یوسف و برادرزاده او شاهزاده محسن و دیگر مفسدین را بسند برنهاده با لشکرگاه و نشم که بالاعیان
هرات بگردکان در طهران بمانند لهذا نواب حسام السلطنه بدو فرسنگی غوریان نزول گزیدو منتظر وفای عهد سرپتب عیسی خان همی بود اما در شهر
شاهزاده یوسف استشمام رایحه خلاف از سرپتب عیسی خان کرده با حاجی غلام خان مواضعتی در مواخذه عیسی خان نهادند و بنیاد امر بر پیش دستی گذاشتند
و در روز جمعه نوزدهم شهر شعبان بر قتل او یکدل و یکجهت شدند در روز دیگر حاجی غلام خان جماعتی از طایفه خود برداشته بخانه عیسی خان روان شد
و عیسی خان نیز چون با وی صافدل نبود مردم خود را آماده کرد و چون بیکدیگر نشستند و در صلاح و صواب کار هرات سخن در پیوستند از بیرون در غوغایی
گیرودار آشکار شد حاجی غلامخان فرصت کرده پیشتوی که در پس پشت بزیر جبه پنهفته داشت برکشیده بسوی عیسی خان بگشود و ملازم عیسی خان که حاضر
بود دستی بزیر پیشتو زده دهان او را بیالا برد و کلوله کلاه سرپتب را از سر ربود و فورا کسان عیسی خان بدرون ریخته بزخم خنجر و پیشتو او را زخم منکر بر حاجی زده

غلامخان مجبوس بداشتند و دولتخواهان او را در شهر بدست آورده خانهای آنانرا بغارت دادند و در این روز پرویزخان چاردولی و اسکندرخان چرنگ با فوج مراغه باردوی والا پیوستند و بروز بیست و دویم شبان سرتیپ عیسی خان شاهزاده یوسف و شاهزاده محسن و حاجی غلامخان افغان و پیرمحمدخان دست باکردن بسته بدرگاه امان نیازخان و سواری چند داده بلشکرگاه والا آوردند و مجبوس بداشتند و برآنان نگهبان نگماشتند و از آنجانب عیسی خان چون ازاین کار بپرداخت رایت استبداد ای برافراخت و حکمرانی هرات را خاصه خویش شمرد و در حفظ برج و باره اهتمام تمام کرد و بدستمحمدخان ازاین کار مژده داد نواب حسام السلطنه چون این معنی بدانست بطن قطعی دریافت که سرتیپ باغوای دوستمحمدخان دل در حکومت هرات بسته و شاهزاده یوسف را که بدولت ایران سابقه بستگی داشته ازمیان برداشته هردو جانب را از خود خورسند نموده لاجرم در فکر قلع ماده این مرض درافتاده ببند میرعیسی خان یکدل و یکرای گردید و لشکر را از غوریان بظاهر هرات یورش داد و عرصه جنگ بر مردم شهر تنگ کرد چندانکه توانستند مردم از شهر هرات فرار اختیار کردند و بسیاری بدست سپاهیان اردو افتادند و از آنجمله در شب چهارشنبه چهارم ذی حجه اللهقلی خان برادر عبدالله خان حمشیدی با پانصد تن از حمشیدی و فیروزکوهی و بردرانی براسب و آسرشته بخیال فرار از شهر بدر آمدند چون برسنگر اسکندرخان مراغه که در قرب تل سنگی بود گذشتند جوانان قراولان فوج مراغه و افشار آنانرا بدیدند و تفنگی چند برایشان بگشادند صاحب منصبان مراغه دو تن زنده و سرباز آنطایفه دو سر اسب و یکتن اسیر از آن فراریان بگرفتند و افاغنه گریخته در غایت تعجیل خود را بنهر انجیل رسانیدند و در آنوقت صد سوار از شاهیون صفرعلیخان که در کنار نهر مذکور طلایه لشکر بودند با ایشان دوچار شده بگرفتند و فرد آمدند سه تن از طایفه حمشیدی کشته شد و پست سر اسب بدست سواران شاهیون در افتاد و افاغنه بنهزیمت شتاب کرفتند و این خبر در اردو اشتهار یافت و سواران شاهیون و سواره خراسانی ایلخانی بدنبال هزیمتیان هشت فرسنگ راه در نوردیدند و هفده تن اسیر و سه نیزه سر و شتاد و دو اسب غنیمت سواران شاهیون و دوازده تن اسیر قسمت سواره هزاره و دو سه تن اسیر بهره سواره مقدم افشار و اللهقلی خان از آمینانه در کمال ننگ و عار با چهار سوار جان بدر برد و چون باینخبر شهر در رسید خاطر شهریان آشفته تر شد چه از شکی آزوقه و علوفه جای قامت بنود و از فراخی اردوی والا راه سلامت نه دیگر روز سیصد تن مردم شهر را بعلت قلت آزوقه از شهر اخراج کردند و در محوطه دروازه جمع آمدند و چون این خبر بنواب حسام السلطنه آوردند با ایلی اردو و قراولان قریب بحصار حکم فرمود که رعایا را بیرون آمدن نگذارند تا آتش قحط و غلا را در شهر شعله ملتهب تر شود و آن گروه زودتر از کار حصارداری بستوه آیند پس لشکریان از پس سنگرها دو تن از آنانرا بگلوله تفنگ بخاک هلاک افکندند و دو روز آن آوارگان بیچاره و بیکاران آواره را در میان دروازه بداشتند تا باشد که شهریان در برایشان بگشایند و نگشادند و آن سرگشتگان از شهر رانده و وازده مانده غطشان و جوعان در کار خود حیران بودند آخرالامر حسام السلطنه بر آن جمع پریشان رحمت کرده و اذن پراکنده گی داد و بعد از نجات در قرای هرات متفرق شدند و بحکم نواب والا رحمة الله خان و امیر علیخان قاینی با سپاهی در خور بقصبه اسفزار مشهور بسبزوار مامور شدند و سردار علیخان سیستانی نیز حسب الامر بموافقت آنان نامزد گردید و چون سردار احمدخان که در غوریان گرفتار شد در کنار هرات از اردو بقلعه کاه فرار کرده بود سردار علیخان سیستانی او را بدید و باوی مقرر داشت که پسرش را بگروکان دهد و خود خدمت دولت کند و او بپذیرفت لهذا نواب حسام السلطنه فرمانداد که از وی گروکان گرفته بلشکرگاه گسیل دارد و والا او را مستاصل و ناچیز سازد رحمة الله خان چون این معنی بدو پیام کرد وی سرباز زد و از قلعه بقلعه نوه گریخت چون قلعه لاش متصرف رحمة الله خان در آمد خیرالله خان که از جانب امیر دوستمحمدخان حکومت فراه داشت کس برحمة الله خان فرستاد که اگر با معدودی سپاه بدینسو گرائی فراه را بتو سپارم و تابع و خادم دولت ایران شوم رحمة الله خان و امیر علم خان بنا براین آبنک قلعه تجک گرتا فراه پنج فرسخ است کردند و روز دهم ذیقعده بتجارتجک آمدند و حاجی محمدخان اسحق زائی و افاغنه که در قلعه مذکور بودند بیرون آمده صف برکشیدند و رحمة الله خان سیصد سرباز و ده شمخالچی برایشان گماشت تا ایشان شکسته داخل قلعه شدند و سربازان نیز از فضای ایشان برفتند قلعه را محاصره کردند و خانهای خارج قلعه را گرفته سنگر بستند و نشستند و در این یورش سه تن از سربازان کشته شد و بوقت غروب آفتاب سردار علیخان که برای آوردن آزوقه بسیستان رفته بود با چهار هزار سپاه برگشته بفتح قلعه هداستان شد و شب بهنگام دو عراده توپ بنزدیک قلعه آورده نصب کردند و صبحگاه بافکندن توپ آشوب قیامت در قلعه درانداختند و پاره از برج و باره فرو کوفتند و بازدر سر این کار دو سرباز هلاک شد شب دیگر یکعراده توپ دیگر فرو باروی قلعه بداشتند و گلوله بیاریدند و در این کرت نیز یکتن توپچی و سه تن سرباز مقتول گشت روز دوازدهم لشکر دل بر یورش نهادند مردم قلعه را نیروی ثبات و سکون نمانده بامان در آمدند قراآنهای مجید از بروج فرو آویختند و فریاد الغیاث برداشتند و بجان و عیال مامون شدند و اموال آنان خاص سپاه دیوان شد و غلات آنانرا برای بنکهانان قلعه از اهل سیستان هم در قلعه منحر تنبر کردند و دویست کس سیستانی در قلعه بگذاشتند

و مجدداً حکمی از نواب حسام السلطنه در تسخیر سبزوار رسید و چون سردار احمد خان فتح قلعهٔ تجک بشنیدند دانست که آهنگ قلعهٔ نوه خواهند کرد لابد پسر خود و داماد خود سلطان محمد را با لکروکان نزد رحمة الله خان بفرستاد تا بنواب حسام السلطنه فرستد و این هنگام سردار علیخان سیستانی محمد علیخان بلوچ همشیره زاده خود را با چار صد سوار نزد رحمة الله خان نهاده خود بخدمت حسام السلطنه رفت و از آنجانب نواب حسام السلطنه میرزا نجف خان هراتی را با پانصد سوار افغان مأمور خدمت شهاب میرزا داشتند بتسخیر سبزوار فرستاد و چون بظاهر سبزوار رسیدند گروهی از افغان برایشان تاخته حاجی عبدالواحد خان پسر مختار خان افغان را که با آنان بود اسیر کردند و اموال آنجماعت را بغارت بردند میرزا نجف بهزیمت شده بلشکرگاه باز آمد و مردم سبزوار بدین کار از خشم نواب حسام السلطنه بهراسیدند و بعد ازاین گناه یار محمد خان را که از جانب عیسی خان سرتیپ حکمران هرات حاکم سبزوار بود گرفته مغلولا بارد و فرستادند و حاجی عبدالواحد خان اسیر خود را برخود امیر گزیدند نواب حسام السلطنه برای انضباط کار سبزوار آقا خان میرپنج را با پنجهزار کس بسبزوار فرستاد چون اهل سبزوار را قدرت مقابله نبود ناچار اطاعت کردند و دری بدروازهای قلعه بنهادند و حارس بگماشت امیر علم خان و رحمة الله خان نیز بسبزوار آمدند و بخواهش خیر الله خان رحمة الله خان و امیر علیخان روی بفراه نهادند و در راه شنیدند که مردم فراه خیر الله خان را محصور کرده اند ناچار بسبزوار بازگشته شرح حال بنواب والی والاعتصاب داشتند چون نواب والا این واقعه بشنید حکومت سبزوار را بمحمد عمر خان پسر سردار کهندلخان واگذاشت و امیر علم خان را بتوقف نزد او امر فرمود و بجهة کمی آذوقه میرپنج را با لشکر او بارد و خواند و در این ایام جماعتی از سواران افغان در کنار سبزوار دیده شدند و نگاهبانان قلعه بمدافعت آنان بیرون آمدند و در این محاربت پسر نظر علیخان مافی و سواری دو سه مقتول شدند و آخر افاغنه فرار کردند هم در این ایام کار محاصرهٔ هرات شکلی تمام یافت و عبور و مرور احدی از خارج بداخل محال و ممتنع شد و آذوقهٔ شهریان اتمام یافت چنانکه دو تن باری از نمک و روغن پیه و شری را بشهر بری بردن خواستند و هر دو گرفتار و مقتول شدند و روز شانزدهم ذی حجه هشت تن از سربازان شهر فرار کرده بارد و پناه آوردند و هم در این روز نادر ظهیر الدوله با فرزندان و بنایر از قشلاها آمده بلشکرگاه رسیدند و مورد التفات حسام السلطنه شدند و سربازان قرونی اردو بقصی را حفر کردن داشتند که بزیر برج خاکستری در بر ند افاغنه پیش پیش کردند و از آنسوی سرقب را بگشادند و تفنگچیها را گردند سه تن سرباز بیازیدند و دیگران پای واپس کشیدند و پاشاخان برادر عبدالعلی خان سرتیپ نیز در میان سنگر برخم گلوله جراحتی منکر یافت و روز پنجشنبه نوزدهم ذی حجه نواب حسام السلطنه بفرمود که بهادر خان جامی و سواران نامی شاهزاده یوسف و محمد رضا و حاجی غلام خان افغان را برداشته بمشهد مقدس درآیند و حارس و حافظ حدود ارض اقدس باشند و روزی دو سه از این پس مشهدی ابوالحسن ملک التجار هرات از جانب عیسی خان بارد و والا آمده بخدمت حسام السلطنه بار یافت و استدعا کرد که معروفی از بزرگان لشکر بشهر رفته بعرایض عیسی خان گوش استماع باز دهد تا باشد که پایان این مکالمه بسالمه پیوندد امیر حیدر خان با نفاق او بشهر بندر درون رفت سرتیپ بدو گفت که من از اینواقعه بد بانجام نیک بهر آنم اگر نواب حسام السلطنه خواهد که این حرب را بسلم و این غضب را بحلم تبدیل کند تا حد غوریان کوچ فرماید و سامخان ایلخانی را با پانصد کس بشهر فرستد تا من عیال و اطفال و گروهی از پیوستگان و جمعی از وابستگان خود بگروگان طاعت او را سپارم و اطاعت و بندگی شاهنشاه را موجب مفاخرت شمارم و همانا چون این قول امینت صافی مایه نبود در خاطر نواب والا اصغای آن وقعی ننهاد اما از این جانب چون کار محاصرهٔ هرات بدرازا کشید بنزدیکان قهرمان ایران ملتهب شد و چنان آن میرفت که قوای آن سپاه گناه کار و بی گناه یکباره محترق و تباه شوند جناب صدر اعظم عرضه داشت که بی آنکه احدی مورد عتاب و عقاب شود من این کار را بسامان کنم و چون از حضور اعلی بسرای خود بازگشت نامه چند از درشتی و توبیخ و تشنیع و توسیخ بنواب حسام السلطنه و قواد لشکر و اجناد کشور برنگاشت و از قهر و لطف سلطانی وعد و وعید خاقانی نکتی چند در آنها درج کردن فرمود و بی تحاشی حسینخان یوزباشی را بخواند و بی تودیع اهل و فرزند برنشانده و هر اسان بجز اسان بفرستاد وی سر بعنان از برق و باد تلاق و هاد همی در نوردید تا بلشکرگاه هرات در آمد پیامهای عزت انگیز و نامهای سخط آمیز را بهمه گفت و بداد و سرتیپان سپاه و سرهنگان درگاه در انجام این خدمت متعهد شدند و حسنعلی خان سرتیپ گروسی و ابوالفتح خان سرتیپ و عبدالعلی خان و خان بابا خان و پرویز خان و صفر علیخان و پاشاخان و قاسم خان سرتیپ و یوسف خان و کریم خان و اسکندر خان سرهنگ و محمد صالح خان و محمد صادق خان و احمد خان و سران سوار کرد و مقدم و شقاقی از ترک و عراقی با نفاق عریضه نگاشته بحضرت دارالخلافه عرضه کردند که بزودی حصار هرات بگشایند و از شر مساری برآیند و با ندیشه این کار همت گماشتند **ذکر مواضعهٔ اهالی شهر در تسلیم برج و باره و وقایع این حوادث غریبه**

در این اوقات میرعباس خان هراتی که خدمت دولت ایران را بر کردن جان نهاده بارد وی والا آمده بود در فتح شهر مساعی جمیله بظهور می آورد و بدستیاری پیام و نامه با حیدر قلیخان سرتیپ و میرزا حسین مستوفی هرات و گروهی از اکابر و فارسی زبانان و اهالی مواضعه بنیاد نهاده مقرر شد

و بانتظار فرصت بتصرف فراه و تدبیر این کار روزگار میگذرانیدند

که بهنگام فرصت لشکر با نزابشهر راه دهند بجواب حسام السلطنه و قوام الدوله و سامخان ایلخانی و حسینخان یوزباشی این راز در میان نهاد و از تعدی آن بغیر الحاح کرد در روز جمعه بیست و هشتم ذی حجه الحرام که اکابر افاغنه یکباره در جامع شهر بجماعت مشغول بودند و حارسین بروج بدین کار کمتر در برج و باره توقف داشتند میعاد این امر مقرر بود و در شب آن روز حسینخان یوزباشی بزرگان لشکر بر حسب امر والا خطی فرستاد که فردا احدی از سپاهیان از خصت نیست که از سنگر خود حرکت کند تا حکمی مجدد برسد و در آن نیم شب بسنگر حسنعلی خان و محمد رضا خان سرتیپ در آمد و آنان را آگاه کرد که فردا سپیده دم افواج خود را ساخته کار و آماده کارزار بسنگر قاسم خان حاضر دارند ولی زیاده از این بدیشان راز نگشاد و حقیقت مواضعه باز نگفت و فردا سامخان ایلخانی و عباس خان بروی و جماعتی از اهالی هری بیاغ علی اکبر خان که در کنار شهر است مشهر فرصت و منتظر نصرت بودند چون ساعتی از زوال در گذشت و جماعت افاغنه در جامع بجماعت شدند حیدر قلیخان و میرزا حسین مستوفی با مردم خود بغراز برج عبد المصر آمدند و تا راه سپاه خارج را بداخل صافی کنند بعضی از افاغنه که در خندق و فصیل و باره حراست را حاضر بودند بگلوله تفنگ پراکنده کردند آنگاه از فراز باره بانگ برآوردند که ای لشکریان در آیید و بر آیید که کار بکام است و امر تمام بخست سامخان ایلخانی و امیر عباس خان هزاری بجانب شهر تاختن بردند و بخندق درون شدند حسنعلی خان کروسی چون دید لشکریان بجانب برج عبد المصر روانند و مانعی نیست با فوج خود آهنگ آنسوی کرد و فوج محمد رضا خان و قاسم خان و سربازان ترشیزی و قراتی نیز بی اجازت تیر تسبان خویش قدم بسوی برج مذکور برداشتند و محمد رضا خان و قاسم خان و کریم خان نیز از قفای افواج خود بحرکت در آمدند چون بپای برج برسیدند از بالای برج رجال و نسوان فارسی زبان شیعی آئین با عانت سپاهیان دستارهای خود را طناب ساخته فرو آویختند میرزا نجف خان و امیر عباس خان را با دو صد تن سرباز بغراز برکشیدند و سامخان و حسنعلی خان و محمد رضا خان و قاسم خان و کریم خان بپا میردی نردبان دو دست کس بغراز باره فرستادند و سربازان از برج عبد المصر بر روج دیگر برفته هفت برج بجانب دروازه هفتادو هفت دیگر بسوی دروازه خوش فرو گرفتند و یکباره توپ هجوم آوردند که بر سطح برج عبد المصر نصب کرده بودند بانش را بجانب شهر برتافته پنج گلوله توپ بشهر فرو افکندند و در اینوقت قورخانه آن توپ با شهار رسید و از فراز باره قورخانه کافی از اردو طلب کردند حسینخان چون این ندا استماع کرد بر اسب خود برنشسته که بتوپخانه اردو رسد و قورخانه تازه بر برج رساند این هنگام افاغنه اسب او را بگلوله از پای درآوردند و او پیاده بعبد العلی خان سرهنگ توپخانه رسید یکبار قورخانه پنج تن توپچی با خود بپای برج مذکور آوردو پاشاخان مکری که از اینواقعه آگاه نبود معاینه کرد که سربازان بفراز باره اند و اینک شهر مفتوح خواهد بود و او را در این خدمت نامی و نانی حاصل نخواهد گشت و در این کار شرکت نخواهد داشت بتعجیل افواج سمنانی و دامغانی را برداشته از دروازه خوش بدرون شهر شد و در اینوقت حیدر قلیخان برزگر پارسی زبانان چون از تصرف و حفظ برج فارغ و ایمن شد با فارسی زبانان بمیان شهر در آمد و برسته چارسوق شهر که راه جامع بود برفت که اگر افاغنه آگاه شده از جامع بعزم استرداد برج خروج کنند با آنان مدافعه کند تا غلبه سپاهیان اردو در تصرف شهر قوت تمام گیرد مقارن اینحال زیاده از پانصد کس از اوخاش و اجامر و اوباش و ارازل اردو چون شهر را کشاده دیدند بطلب غارت و طمع غنیمت بمیان فصیلها و خندقها بجستند پلاسی و لباسی و تفنگی و لحافی که در آنجا یافتند بر گرفته شتابان باردو برفتند که رسانیده دیگر بار باز گردند و جمعیت این اوباش در حالت بازگشت اتفاق داشتند و مانند هیزمیتان میدویدند بعد از سه ساعت که افواج بفراز برج عروج داشتند بیکبار دیدند که قریب هزار تن از مردم اردو بجانب لشکرگاه شتابان همیروند آن ساده دلان تصور کردند که امری عظیم واقع شده و غلبه از اهل شهر روی نموده که اینان بدین شتاب گریزان باردو همیروند خوف و وجل و هول و هرب بر نفوس منحوس آنان استیلا یافته یکایک دو با دو پنج پنج و ده ده خود را از برج بزیر افکنده راه اردو فرو دیدن گرفتند حسینخان که قورخانه را تا پای برج برده بود این حال عجیب دیده متحیر بماند نواب حسام السلطنه را چون رجعت مردم افواج از فراز برج معاینه شد خشمناک شمشیر برکشیده اسب براند و بمانعت سربازان بر لب خندق آمد بدین سو و آنسو بتاخت و به بیم و امید فرار سربازان را منع خواست و میسر نگردید و قوام الدوله نیز بوعده زر و وعید ضرب رجم و منع آن کوهستانیان رسیده شوانست و بجامع خبر افشاد که افواج بیروج عروج کردند و پس از تصرف جمعی متوقف و همانی باز گشتند انجماعت دلیر گشته با اسلحه حرب و آلات ضرب بجانب بازار و حصار هجوم آوردند و بهر که رسیده بخون کشیدند و افواج پاشاخان که خود از خارج و داخل هیچ جا آگاهی نداشتند حمله بردند و نود تن سرباز و صاحب منصب بقتل شدند تا خود را بدروازه کشیدند علی الجمله سربازان ایران از فراز برج خود را بشیب افکندند و افاغنه بفراز برآمدند چون بر جا بتصرف افغانان در آمد بر سپاهیان گلوله بیاریدند و اسب سواری نواب حسام السلطنه در اینوقت هدف تیر قضا گردید و پای محمد آقای ناماژور جراحت یافت و میرزا نجف خان خود را از برج بزیر افکندند و در کنار خندق بمهره اشکنجه

تفنگ‌چیان بداد و میرزا رضی خان پسر میرزا هدایت‌الله وزیر کردستان که بعد از مراجعت از فشندها اینوقت در این اردو بمجاریه رفته بود خود را بشب افکند و پایش بگیشت و گریختن نیارست پیاده فرو فتاد و افغانان بدو رسیده سرش ببریدند و بیرق و در این حادثه از اهل اردو پنجاه تن مقتول و صید مروز خمدار و مجروح شد و حیدر قلیخان فارسی زبان که در این خدمت زحمت برد و با جماعت خود آهنگ بازار چهارسوق شهر کرد و خود را در معرض خطر افکند چون از فشور کار آگاه شد قصد رجوع کرد که ببرج عبدالمصر در رسد و با افاغنه مدافعه نمود چند تن از مردم او را بسخون درکشیدند و دو برادر او نیز مجروح گشتند و او آخر خود را بفراز باره رسانیده بزیر افکند و با سر و دست خسته و اعضای شکسته جانی بدر برده بسنگر قاسم خان رسید و از فرار زبانی نیز دویست و پنجاه تن بلشکرگاه پیوستند و حیدر قلیخان سرتیپ مذکور و جعفلی خان و محمد ابراهیم خان سرهنگ هر سه مجروح بودند و نیز دیگر صفر علیخان سرتیپ منزل گزیده بمعالجه پرداختند و میرزا مهدی و میرزا کوچک کلانتر هرات و اولاد غفور خان سرهنگ از دنبال ایشان هم باردو درآمدند و نواب حسام‌السلطنه ایشان را هفتصد تومان نقد و چهل دسته خلعت بعطا و انعام فرمود و از جانب شهر سرتیپ عیسی خان اموال حیدر قلیخان را بغارت بردوزن و فرزند او را میرزا محمد علی سپرد و اولاد میرزا محمد حسین مستوفی را بعبدالله خان جمشیدی داد و نسوان و فرزندان دیگر ازبا افغانان جمشیدی بخشیدی و خانمان ایشان خراب کرد و آتش در زد و یکصد تن از فارسی زبانان بدست آورد و محبوس بداشت و در خانهای آنان آتش افروخت و پاک بسوخت و افاغنه از این فیروزی نخوت و عجب تمام یافتند جسورتر و عقورتر شدند و آهنگ سنگر سپاه ایران کردند در اینوقت سربازان سنگر را خالی و بهزیمت شدند و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه چون رعب سربازان بدید حمیت کرد و فرمان داد که توپهای آذرافشان را برجماعت افاغنه دهان بگشادند و جمعیت آنان را بفرقه بدل کردند افاغنه مغلوب و منهزم بیازگشت شهر سرازپای نشناختند و دروازه را بر روی خود ببستند و در پس دیوار آسایش نشستند چون این فتنه عظیم فرو نشست و وحشت از خاطرهای سربازان برخواست نواب مستطاب حسام‌السلطنه دیگر روز با خشم جهانسوز بزرگان لشکر را بخواند و عتاب آغازیده و در کار سست خواندو بهریک سخنان سخت گفت و گروهی را بسخط قرین کرد و جمعیرا بتوبیخ و شناعت خوار داشت و بفرمود تا میرمشاح سلطان قرائی را طنابی بر گردن فکنده فرو کشیدند تا چه کنند سرهنگان بزبان تعهد و تضرع در مقام توسط و تشفع او درآمدند و بعهده گرفتند که تا پانزده روز دیگر هرات را مفتوح دارند و پس از این واقعه روزی چند مردم دو جانب دست از کار کشیده داشتند در شب چهارشنبه نسیم محرم الحرام ۱۲۴۳ افاغنه بمبارچی که ابوالفتح خان سرتیپ حفر کرده بود راه یافتند و بمبارزت مبادرت جستند و سربازان را مجروح کرده آخرالامر مغلوب شده بگریختند چون روز جمعه پنجم درآمد شی از افاغنه جیلتی اندیشیده بجانب لشکرگاه بگریخت و از دنبال او آنانکه با او موافقتی داشتند چند تفنگ بر قصد خطا بگشادند که او را زیانی نرسد و امری برایالی اردو پوشیده ماندی نفس کسیخته و عرق ریخته خود را بسنگر قاسمخان سرتیپ سایند و پناه آورد و همانا در دل داشت که بهنگام فرصت کاری بزرگ کند و بزرگیر القبل آورد و چون آن محیل غادر بر آن قادر نشده شب هنگام چند قبضه تفنگ دزدیده راه مراجعت پیش گرفت قراولان اردویش بگرفتند و تا صباح بپای بداشتند و روز بحضور والا ببردند و بحکم او سر از تنش جدا ساختند و چون امر محاصره بتطویل انجامید موسیو بوطر مهندس معلم مدرسه دارالفنون مامور بانضمامات شد و بتکمیل لوازم محاصره و تسخیر پرداخت و بامور کاری او همپاره که برزمین تعبیه کرده بودند از بیرون دروازه فشندها بجانب اهالی شهر آتش زدند و چهل تن از مردم هرات بدان زخم هلاک شدند و گوله در شهر افتاده قاطنین هرات را هول و هیبتی عظیم فروگرفت که در مواطن و مساکن خود آرام و راحت ندانستند سرتیپ عیسی خان ناچار مانده اخوندزاده محمد اسلم خان را بار دوی والا فرستاده و پس از وصول بنواب حسام‌السلطنه معروض داشت که عیسی خان مستدعی آنست که از فرمانه منایر شاهنشاهی حکمی که در باب او کرده اند یاد آید و اگر قدرت آزاد دارد متابعت کند و از این شکنجه بلا زیاده رنجه نگردد و نواب والا شب دوشنبه هشتم محرم الحرام حسینخان یوزباشی را بمراقبت وی بارک هرات رهسپار فرمود تا فرمان نافذ شاهنشاهی را که مشعر بر تسلیم شهر هرات بود بوی باز نمود عیسی خان بنای سخن بر این بنهاد و بر نهاد که ارک را از افاغنه پرداخته بتصرف رکذاران دولت اعلی دهد و پانصد سرباز و دو عراده توپ از اردوی والا بدان حصار بفرستند تا بدین کار آرد و والا تا بکنار غوریان حرکت کنند و چون چنین رفت عیسی خان با اکابر هرات در غوریان برکاب والا پیوندد حسین خان یوزباشی شنیده را در مراجعت بعرض رسانیدند و چون از تسهیل مواعید عرقوبی بود و قعی حاصل ننمود و مهد اشب دیگر هم یوزباشی بشهر در دون شد و گفت حسام‌السلطنه مسئول شما را با جابت مقرون نداشت سرتیپ عیسی خان با آهنگی دیگر لهجه برداشت و سخن را از مقام راست بگردانیدند و گفت مرا اطمینان باید و بی اطمینان این کار نشاید عبدالله خان جمشیدی و فتح‌الله خان فیروزکوهی گفتند قوام‌الدوله بشهر درآید و ما را آسوده خاطر کند هم یوزباشی قبول کرده باردو بازآمد و عیسی خان در این قول نیز

استوار بنود واین دفع الوقت برای کار دیگر میکرد چه روز چهارم شهر مذکور پیکی سریع السیر بشهر سرون کرده بعشدار روانه کرد که از خدمت امیر دوستمحمد خان استمداد سپاهی کند و با عساکر منصوره برزند یک او در کنار اردو کرفتار شد و او را با مکاتیب او بحضور والا آوردند و مقصود مشهود کشت نواب والا بفرمود که یکدست و کوش او را قطع نموده او را بجوالی هرات افکندند عیسی خان حاصل تدبیر خود را مشاهده کرد و از دو سوی دل از مسالمه و مصالحه برکندند و دیکر بار بنیاد مقاتله شعله برافروخت و خرمن وجود ها فروسوخت حسینخان هم بزرکان لشکر را در حضور والا انجمن کرد و با حسام السلطنه خطاب پیوست که از جمله پیغامات و تقریرات جناب صدر اعظم که هنکام ماموریت بمن بنده القا کرد این بود که هر کس بسلامت طبع معروف باشد سپاهیان که بشر است نقص خورده اند در احکام و اوامر او توانی نکزینند و تو مهربانی و کشاده روئی با بزرکان سپاه رفتار و کفتار کنی و باین سیرت فتح هرات صورت نه بندد و چند انکه شاهنشاه ایران تراد رقلع و قمع و اخذ و قتل و عزل و نصب قوا دان عسکر رخصت فرموده معهذا از تقصیر سپاهیان مسامحه جایز داری و مقصر انرا مواخذه نفرمائی و از مرسوم سیاست که ملزوم ریاست است کناره کزینی اینک من بدار الخلافه از این صاحب منصبان شکوه نکارم و عدم میل آنانرا بفتح شهر معروض دارم سیر سپاهیان و سرهنکان از این کار ینک بهراسیدند و از اواسط محرم تا اوایل ماه مهلت طلبیدند و از ان محل بیرون آمده بتهیه کار مشغول شدند و محمد رضا خان و اسکندر خان و یوسف خان در برابر برج فیلخانه سنکری محکم بستند و بحفر زمین پرداختند و تا زیر خندق نقب فرو بردند جعفلی خان سریتپ و خانبابا خان و ابوالفتح خان مارپیچها را بکنار خندق رسانیدند و نواب حسام السلطنه محال هرات را مضبوطا ساخت عبدالباقی خان پسر شمس الدین خانزاد ربلوک شاقلان حکمران فرمود و محمد صدیق خان بن یار محمد خان ظهیر الدوله را حکومت اوبه بداد و افاغنه متوطنین اوبه را ضی بنودند و بشوریدند نواب والا در بدو امر قلوب رعایا و برایا را احرز سند بهتر دانست محمد صدیق خانرا احضار فرمود و حکومت اوبه را نیز بعبدالباقی خان سپرد و او ناپی در شاقلان نهاده با و بهرفت و محمد ابراهیم خان قاجار بحکومت کروخ مامور شده و در حکومت آنجا بماند تا محمد ولیخان جمشیدی از هرات بدولت ایران پناهید و از نواب والا حکومت کروخ یافت و محمد ابراهیم خان با سواران جوینی بخدمت رکاب آمد علی الجمله در روز بیست و یکم محرم سردار احمد خان با خاطری مطمئن و آسوده از لاش و جوین بار دو آمد و نوازش و مرحمت دید و بعد از دو روز دیکر آقا خان میرپنج با فوج خوئی و برجلو و کروهی از سوار از سبزوار در رسید و در محاصره هرات با لشکر انباشت شد و در بیست و پنجم محرم از باسیتانی که قاسم خان سریتپ برآورده بود چون بجانب شهر بقبه کشادن خواستند از توپ برج خواجه عبدالمصری کلوله توپی در رسیده هر دو پای یکتن توپچی را ببرد و وقوع این معنی بر قاسم خان صعب سخت افتاد و فرمان داد که تا بیست و نهم محرم قبرستانی را که از طرف خندق مردم شهر سنکر کرده بودند سربازان او بیورش فرو کرفتند و در این یورش دو تن قزاق و ترشیزی مجروح و شش از فوج مخبران مقتول آمد و یکبار ه افاغنه بسنکر قاسم خان یورش افکندند و فوج او قدم ثبات محکم داشته صد تن از ایشانرا بقتل آوردند و سایر افغانانرا هزیمت دادند روز دیکر فوج قزوینی بیرجی که شهریان از امنوی خندق بمنع نقب برون سپاه منصوره بمیان خندق شهر ساخته بودند یورش بردند افاغنه از راهی که به بیرون برج مهیا کرده بودند بیرون تاخته نه تن سرباز را بکلوله هلاک کردند و سربازان روی از جنک پیچیدند و از دیکر جانب سرباز فوج مراغه و افشار با هر ایشان بمحاربه بودند چون شهریان بهزیمت شدند برحسب اتفاق بعیال و اولاد عباسقلی خان غوریانی که مقرر بود از شهر بار دو در آیند دچار شدند و اموال آنانرا غارت کردند و بحکم نواب والا باز پس دادند و بروز جمعه بیست و ششم محرم عیسی خان سریتپ از غلبه قحط و غلا جمعی از زن و مرد هرات را بیرون کرد تا در اطراف شهر پراکنده شدند و پنجشنبه دویم شهر صفر جماعتی از دلیران افاغنه بسنکر پاشا خان حمله آوردند و جنک در پیوسته شد و یکتن از نده بکر فتند که بحکم والا مقتول شد و جمعیرا کشته یا بقی منهزم شدند و روز دیکر اسکندر خان سرهنک جعفر ماریچ را بخندق شهر نزدیک برد و بمحاربه فرماند اد شهریان بقبی بزیر سرباز در برده با بارود بنیاد شکنند و آتش در زدند شش تن سرباز هلاک کشتند و از جانب دیکر پانزده تن افغان با شمشیر کشیده بمیان سربازان حمله آوردند و بضرب تفنک آن فوج دو تن کشته شد و ما بقی بکریختند و بروز چهارم صفر بریدی که از جانب عیسی خان بدوستمحمد خان میرفت بکرفتند و مکتوبی او را که مشتمل بر استمداد بود بشهر افکندند و دیکر روز کبوتری که نامه در کردن داشت لشکریان بکلوله فرو د افکندند و نامه آنرا بخواندند و ستمحمد خان با هالی هرات نوشته بود که مرا تا وپایدار باشید که لشکر ایرانرا قدرت مقاومت نیست و از طول توقف بستوه آمده اند و بدین زودی پراکنده خواهند شد و روز ششم صفر بهنکام زوال آفتاب دو هزار مرد شمشیرزن ساخته جنک و بنزدار دروازه خوش بیرون آمده بکمندهای فصیلها در آمدند و پانصد کس از ایشان با شمشیر آخته بسنکر پاشا خان سریتپ تاخته حمله کردند و از دو سوی جنکی سخت پیوسته کردید و افواج سمنانی و دامغانی پای ثبات افشرده بمحاربه و مضاربه در آمدند و بعد از کشش و کوشش و طپش و جوشش افاغنه شکسته شدند و بکریختند و بسیاری کشته شدند روز بعد هم صفراهالی شهر سامان کار ساز کرده

بارچی که مردم فوج ترشیزی حفر کرده بودند ریخته جنگ در انداختند و تیغ علم ساختند پست تن از سربازان را بکشتند و زنده بگرفتند و از دیگر سوی سنگر پاشا خان یورش افکندند ولی چهل تن از افاغنه بقتل آمدند و بقیة السیف بهزیمت رفتند و خانبابا خان سرتیپ بزیر کاسه برج مردم شهر نقبی در برده آتش در زده ده تن هروی بسوختند و هم از افغانان جمعی بفوج خونی حمله بردند و ظفر یافتند و سنگرها چنان بایکدیگر قریب افتاد که اهالی آنها بایکدیگر سخن می گفتند و جواب می شنفتند و خاک سنگر را بسنگر یکدیگر میریختند و موسیو بوهلر مهندس که از مدرسه دارالفنون بدان اردو رفته بود و در خدمات لازمه محاصره و سنگر و مارپیچ از پیش بردن اهتمام تمام کرده بود بمنصب سرتیپی منصوب شد و فرامرز خان یاور میرزا باقر خلف الصدق میرزا احمد مهندس که هم از سرتیپ یافکان مدرسه دارالفنون و بدانجا مامور بودند نیز بواسطه خدمات بمنصب سرهنگی رسیدند و در این ایام جمعی از سربازان شهر هرات باتفاق سرتیپ یاسین بار دوی والا آمده قبول ملازمت کردند و مورد عواطف و عوارف نواب حسام السلطنه شدند

ذکر ورود شاهزاده محمد یوسف حکمران هرات بدارالخلافه و بردن او بحضور حضرت شاهنشاهی

سابقا اشاراتی رفت که شاهزاده یوسف را بمشهد مقدس و از آنجا بدارالخلافه روانه داشتند و در این اوقات از راه اوراد وارد شهر طهران نمودند روزی چند در پیم و امید همیزیست تا روز ششم شهر صفر که عید میلاد با سعاد ملک الملوک عجم است قریب گشت و مقرر بود که در آنروز او را بحضور حضرت شاهنشاه ایران آورده بمواخذه اعمال و شرارت خوی وی رایسیاست کنند زیرا که چنانکه بدان اشاراتی رفته وی از پرورد گان نعمت این دولت عظمی بود در وقتی بموافقت با سالار در شهر سبزوار کرفتار گشت و معفو شد و روزگاری دراز در خدمت نواب فریدون میرزا فرمانفرمای خراسان بسمت ملازمت داشت و ازان پس که بحکومت هرات رسید استعفا و استکبار گزید و سید محمد خان ظهیر الدوله و خواهران او را معقول کرد و با محارم او پیلاحظه قواعد شرعیه در آمیخت و در حکومت هرات خاتم تاجدار بساخت و برنامه همی نهاد و چشمت دولت ایران را بواجبی رعایت نکرد و خود را پادشاهی مستقل شمرد و سامخانرا با عانت خود بخواند و بسعایت ارباب غرض برانداز علی الجمله چون جناب صدر اعظم از غضب شاهنشاه عجم آگاهی یافت بمقام تشفع برآمد و از آنجا که مرام و مطالب او همیشه در حضرت سلطنت ممضی است و مستدعیاتش پیوسته مجری خاصه در عید سعید که بهر گونه اعزاز و اکرامی مخصوص است در شب عید چندین عریضه عرض کرد تا آتش غضب شاهنشاهی را لختی شعله و شراره فرونشست و در روز عید مذکور که شاهنشاه جمجاه در عمارت و بارگاه ییلاق نیاوران بر سریر جلال برنشست و شاهزادگان و امرا و ارکان جابرجای وصف در صف بایستادند و رسوم تهنیت مرعی داشتند عوانان و مردم کشان مریخ فعل بهرام طبع شاهزاده یوسف افغانرا موی کشان ببارگاه آوردند و در برابر نظر مبارک بجلی دوربازداشتند و منتظر صدور حکم و اجرای سیاست بودند حضرت ظل السلطان بدو نظر انداخت و او را مخاطب داشته بفرمود که سالها ترا در سلک چاکران دربار منسلک و بنعمتهای بسیار پرورد یم و بفرمانفرمای خراسان فرمان دادیم که ترا بحکومت بعضی از آن بلاد اختصاص داد و جاه و کام و نان و نام بفزود و با آنکه صید محمد خان را عقلی مستقیم نبود چون پدرش روی بدین دولت آورده و خدمات کرده داشت او را بلقب پدر ملقب فرمودیم و در مقام تربیت او بودیم ترا چه افتاد که بی استیذان و استحضار امنای دولت بهرات بتاختی و کار او را بساختی و عیال او را مصاحب شدی و خواهران او را قاتل آمدی نه در غربت هرات از امنای دولت سخنی پرسیدی و نه در قتل او از مارخصت طلبیدی این خودرائی و خودسری علامت داعیه سروریست و آثار بداختری وی عرض کرد که من در قتل ظهیر الدوله پیکنابهم چه او در این دولت کناهکار شد و مکرر سواران خود را بتاراج قاینات فرستاد و با خان خیوق در ساخت و در حدود خراسان فتنه انداخت بمکافات خیانات او خداوند قهار مرا بر او دست داد تا بحق او را بالقتل آوردم حضرت شاهنشاه فرمود اگر این عمل در ارادت ما کردی چرا نخست جماعتی از سپاهیان را بحفظ هرات و دفع دوست محمد خان نستادی و بعد از ورود دستور طریق ارادت نگذاشتی و سر از گریبان جلافت برافراشتی و آنانرا از ان حدود با صرار برانگیزی شاهزاده محمد یوسف عرضه داشت که با غرای دوست محمد خان کابلی و اغوای بعضی از مردم انگلیس بزرگان افغان اتفاق کردند و مرا بمخالفت دولت ایران مجبور داشتند چون شاهزاده یوسف بمخالفت خود اقرار کرد آتش خشم و غضب شاهنشاهی چنان شعله زد که گونه رخسار مبارکش نارگون گشت و قریب بدان بود که بقتل او فرمان دهد جناب صدر اعظم چون این مقال بشنید و این حال بدید بیچاره یوسف را در پنجه کرک هلاک چاک چاک معاینه کرد بساط بارگاه را ملجا و ملاذ مجدد کرد و بشفاعت او ابرام و الحاح نمود تا خشم جهانسوز نیران افروز سلطان فرونشست و شاهزاده یوسف دل طپیده و نیک پریده از دام اجل رها شد

ذکر اشتداد محاصره شهر و القیاد سرتیپ عیسی خان افغان و تسخیر شهر هرات و واقعات آن اوقات

چون تاکید و تهدید امنای دولت در قهر عیسی خان و فتح شهر هرات تجدید و تهدید پذیرفت و در امور محاصره شهر جدی تمام در کرفتند و کار بر شهریان تنگ کردند از همه جانب مقدمات یورش انجا مدر سیاه

قبه و بام بقعه امامزاده منصور را فوج مخبران قزانی و سربازان منصور ترشیزی پوشش از افاغنه پرداخته و این قبه بر برجی از بیوتات شهر مشرف بود و فوج خوی بجانب برج خواجه عبد المصور خرمارسیج برگرفتند و فوج برچلو در میان دروازه عراق و برج خاکستر کار در آمدند و روز نهم مارچ بکنار خندق هرات رسید دود از نهاد هرویان بر آمد حالها سر گشته و بخبار گشته ماند و هر روز جمعی از شهر بیرون آمده باردو پناه همی آوردند و قوادان سپاه اسباب جنگ و خصومت بساختند و اعلام فتح و نصرت برافراختند و ولوله و زلزله خوف و رعب در زمین و زمان در افکندند و منادی اقبال حضرت ناصر الدین شاه ندای نصر من الله و فتح قریب برکشید و هاتف غیبی در قلوب داعیه نیروی تولید نصره من یشاء افزودن گرفت اهالی شهر دل از جان و مال و فرزند و عیال برداشتند و نعره و اغوثاه برافراشتند چون بکار خصومت در تموج آمد و بکار رفشه در تاقوج سر تیپ عیسی خان را خاطر سراسیمه گردیده در کار خود فرو ماند و در مقام چاره جوئی کار بر آمد چه میدانست که چون شهر به نیروی غلبه و قهر مسخر شود دیگر زنده بنگذارند عریضه بخدمت نواب حسام السلطنه نگاشته متمنی گردید که اسمعیل بیک ملازم سامخان ایلخانی را رخصت دخول شهر دهند تا کلمات او را شنیده نواب والا عرضه کند از آنروی که پیغامات کذب آمیز او مکرر معروض شده بود و آثار صدق ظهور ننموده این کرت نیز ارتیهای او را لن ترانی پاسخ بود تا آخر الامر میر عبد العظیم برادر حاجی ابو نجیر را که از اجله سادات هرات بود بار دوی والا فرستاده بدلایل صفای نیت و براهین صدق عقیدت عیسی خان اندک خاطر رمیده نواب والا را آرمیده کی داد و اسمعیل بیک با و با مرو الا روانه شهر گشت و پس از ملاقات و مقالات روشن شد که قرار کار رضی خان کنون بر صدق و راستی است لهذا ایلخانی بهرات رفته به بیانات شافی که نتیجه عقل وافی است عیسی خان را مطمئن خاطر نموده و بزیارت دستخط مبارک اعلی حضرت روشن گشته در تسلیم ملکت و تصمیم خدمت یکدل و یکرو گردیده در روز شنبه بیست و پنجم صفر عبد الله خان جمشیدی پکلر بکی و فتح الله خان فیروز کوهی را با خود برداشته بمراقبت سامخان ایلخانی روانه لشکرگاه نواب والا حسام السلطنه گردید چون این خبر مسموع نواب والا گشت گروهی از فرستادگان مصاحب منصبان بزرگ اردو را سایندا کابر لشکرگاه را باستقبال و رود او روانه فرمود و وی با حشمتی لایق و رفقتی فایق بلشکرگاه در آمد و در خیمه گاه ایلخانی مراسان قدری از زیخ راه آسوده گشت و پس از آسایش با ایلخان بحضور نواب حسام السلطنه رفت و مورد الطاف و اشفاق شایسته گردید و نوشته های امیر و محمد خان کابلی و پسر او را که در ضبط و حفظ هرات بدو نگاشته بودند بنظر والا رسانیده پسر دیگر باره بخیمه ایلخانی بازگشته متوقف شد و روز دیگر بزرگان و خوانین هرات از قبیل محمد خان و خانمحمد خان و امان نیاز ترکمان و سایر اشراف و اعیان بخدمت نواب حسام السلطنه پیوستند و کمر اطاعت بر میان جان بربستند و لله الحمد که این کار بر نهجی آسان پیش رفت که اهالی هرات از اذاقه غم و ارافه دم برستند نواب والا اسفندیار خان سر تیپ را با دو فوج کروسی بحافظت و محارست شهر مامور فرمود و او در چهار سوق بازار شهر دار و غه بگماشت و بر دروازها قراول بگذاشت و چند برج از بروج شهر را نیز بسرباز فوج کروسی بسپرد نواب والا فرمان داد که از مردم لشکرگاه کس بی خط جواز بشهر نرود و از شهر نیز هر خصت کس باردو نیاید و مقرر فرمود که سامخان ایلخانی و عیسی خان بهرات شده در تسلیم و تنظیم شهر اهتمام کنند و روز پست و هشتم صفر محمد رضا خان سر تیپ با دو فوج سرباز او بضبط ارک مامور گشته و خبر تسخیر هرات در اطراف منتشر شد و عمال نواب والا را که در غوریان و سبزوار و لاش و جوین و سایر محال مقرر بودند کار با نیرو تر شد و چون کار شهر انتظام تمام گرفت و اهالی هرات دیده امید در راه انتظار ورود مقدم نواب والا باز داشتند در روز جمعه غره ربیع الاول دو ساعت قبل از غروب آفتاب با سران لشکر و بزرگان عسکر بنشست و چهار فوج افشار و مراغه و قزوین و خوی بنظام تمام از دو سوی او پیاده بمیر فتند و ششصد تن سوار از غلامان و سایر سواران از فقای چترو الا با صفی آراسته تر از چتر طاوس راه سپار شدند و نواب حسام السلطنه در کمال شکوه و اقتدار از دروازه فندهار بدرون شهر در آمد و تمامت اعاظم با سامخان ایلخانی و آقاخان میرپنج و سر تیپ عیسی خان و عبد الله خان جمشیدی و محمد خان داماد عیسی خان و جانو خان و دیگر بزرگان لشکری و شهری از دروازه پیاده در رکاب والا روان و دوان بودند و نواب والا با شوکتی تمام و حشمتی کامل بارک در آمده بر مسند جلالت و نبالت تکیه زده بزرگان در پیشگاه بایستادند و هر یک باندازه و پایه و مایه مورد تلطفات و نوازش تازه گشتند و همگی را برحمت و رافت و تحسین و احسان حضرت خاقان سلطان ناصر الدین شاه قاجار مظهر و امیدوار ساخت و برحسب امر والا سامخان ایلخانی و حسین خان یوزباشی بجامع هرات در آمدند و بعد از فراغ جماعت شهری خطیبی عذب البیان طلیق اللسان بمنبر صعود کرده پس از حمد و نعت خطبه بلیغ مزین بنام نامی و اسم سامی حضرت سلطان السلاطین شاهنشاه ایران بر سر جمع فرو خواند و جمیعا به ثنا و دعا و سلام و درود و تهنیت و تحیت پرداختند و کل حاضرین جامع را از دو سکایه های بزرگ بشربت خلات دهان و کام شیرین و شایسته کام را نجلعت گوناگون سراپا رنگین ساختند و کامروا بحضور نواب والا باز آمدند و چون اکثر عمارات ارک از توپ و گلوله های چون

تمرکز شکستگی و ویرانی یافته بود و محلی شایسته نشستن نواب والا و پیوستن عقد سلام عام در ارک مهیا نبود دیگر روز نواب حسام السلطنه بعمارت موسوم بچهارباغ که در میان شهر واقع است درآمده بر کرسی ایالت بجلالت نشست و اهالی هرات جای بجای و مقام بمقام بثبات و قیام پایفشردند و خطیب خطبه تهنیت آمیز بنام مبارک اعلی املا کرد و میرزا فتح الله بسطامی که مخلص بذوقی و از بلغای شعرا و مترسلین ادباست قصیده فریده در فتح هرات انشا نمود و نواب حسام السلطنه بسخنان امید انگیز و کلمات فرح آمیز خاطر اهل حضور را مسرور داشت و جماعتی را بتشریف شریف شرف ساخته و بحل و عقد امصار و نظم و نسق بلاد پرداخت و بعضی را بتشیید و ترهیب انذار و کروهی را بترفیه و ترحیب ابشار فرمود تا همه در مقام خود ساکن شدند و چون روزی دو سه از این واقعات درگذشت خبر گرفتاری قنبر علیخان و بردن او بجانب قندهار در رسید تفصیل این اجمال آنکه چون قنبر علیخان از جانب امنای دولت مامور بقندهار و ملاقات امیر دوست محمد خان والی کابل و قندهار شد در خارج شهر قندهار با او ملاقات کرده امیر قصد کابل کرد و قنبر علیخان مراجعت بایران خواست چون بجوین در رسید هنگامی بود که محمد صدیق خان و محمد عمر خان فراه را کرفته بودند و خیر الله خان حاکم فراه در ارک محصور بود محمد صدیق خان و محمد عمر خان بقنبر علیخان پیغام دادند که از لاش و جوین دویست تفنگچی برداشته بفراه آی تا فراه را بتو بسپارم او نیز تفنگچی از مردم لاش و جوین برداشته بفراه آمد و در برج و بدنه شهر بحراست کماشت مقارن این حال جلال الدین خان پسرزاده دوست محمد خان از جانب غلام حیدر خان بن دوست محمد خان که در اینوقت والی قندهار بود با همقصد کس بامداد اهل فراه آمده بعد از محاربه و منازعه غالب کردید سر دار از ابا قنبر علیخان کرفته تفنگچیان جوینی را مقتول و ماسور نموده شاهنواز خان پسر محمد اکبر خان و مردان خان نورزائی را با هشتاد کس در فراه کذاشته کرفتار از برداشته روانه قندهار شد در منزل جاش رود محمد صدیق خان شبی فرار کرده بکوهستان کریخته بعد از دو سه شب از راه بیراهه بنیزار رسید و محمد عمر خان و قنبر علیخان و سایر کرفتار از بقندهار بردند و بعد از این واقعه امیر علیخان زین العابدین خان منوب خود را با دویست کس در لاش و جوین کذاشته و دزک تیمور را نیز بدو داده بتجاک را بدوست محمد خان اسحق زائی سپرده خود بقایین رفت و رحمة الله خان روانه هرات شد و میرزا ابو الحسن حکیمباشی قندهاری که تا جوین با تفاق قنبر علیخان آمده بود چون از این حادثه آگاه شد از راه کرمان بدار الخلافه زره سپار شد

ذکر وصول عریضه نواب حسام السلطنه بپیشگاه اعلی در فتح هرات و واقعات دار الخلافه

در روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر که سرتیپ یعقوب خان بخدمت والا آمد و هرات مسخر شد نواب والا حسن بیک صندوقدار خود را با عریضه و مکاتیب بچاپاری بدار الخلافه فرستاد و وی از منهای شتاب و ام کرده آن مسافت بعیده را در نوزده روز دویم ربیع الاول بآستان شاهنشاهی شرفیاب کردید روز دیکر امیر حسینخان نظام الدوله برادر سامخان ایلخانی در رسید و از ضبط و تصرف شهر مژده آورد و از آنجانب نواب والا حسام السلطنه در غره ربیع الاول که بشهر هری ورود کرد مقرر داشت تا مبلغی خطیر از زر ناب عیسی خان ورد دار الضرب هرات بنام حضرت شاهنشاه ایران سکه کردند و حسینخان یوزباشی حامل آن زر مسکوک کشته با محمد خان روانه دار الخلافه شد و سرتیپ عیسی خان افغان عریضه ضراعت آمیز عرض داده بسردار محمد خان داماد خود سپرده و در آن نکاشته بود که این بنده را در مراسم چاکری جرمی چندان نیست چه شاهزاده محمد یوسف را که در خدمت دولت ابدمدت ایران عاصی و طاغی شد مقید بنواب حسام السلطنه فرستادم و اکر خود روزی چند پای بداهن کشیدم از بیم جان و مال و تشویش بستکان و عیال بود و خود از شاه و شیر ترسیدن عاری و ننکی نباشد چون سامخان ایلخانی مرا از جانب کارکذاران دولت ابدمدت مطمئن و مستمال کرد کردن بچنبر اطاعت و پای بحلقه ضراعت نهادم شهر را تسلیم دادم و سکه بنام مبارک زده با عریضه عبودیت فریضه فرستادم علی حال بر چاکری این آستان افتخار میکنم و از این جانب چون خبر فتح هرات متحقق کشت امنای دولت بر آن شدند که بروز دوشنبه چهارم اول ربیع حضرت شاهنشاه ایران فرسریر سلطنت افزوده بار عام دهد تا بتهنیت فتح هرات امنای دولت بحضور آمده محمدت و تحیت عرضه دهند و در این اثنا سانحه نفرت انکیز اتفاق افتاد که مانع و حاجز این نیت کردید توضیح مقال اینکه حکیم علی الاطلاق جل شانه همانا چنین اقتضا کرد که این شاهنشاه اکاه پیوسته دل با آله دارد بحصول مارب و وصول مطالب و فتح امصار و قلاع اشرار مغرور و شاغل و از یاد حق مهجور و غافل نکردد و بنظر تحقق و بصیرت دقیق در نکرد که دنیا سرائی دو در و بنائی بر کذر نوشش ضمین بیش و بدوارش قرین پیش کلشن را کر نه خار کار و کبخش را بلای ما را یار بهارش با خزان دی و ورد پرورش با شب دیجور شادیش را غم برابر و دیسرش را عسر در کهر مجلا در این روز شاهزاده والا بتبار ولیعهد دولت ابدمدار معین الدین میرزا که قریب پنج سال از عمر مبارکش کذشته بود مریض و جهان را بدرود کرد و خاطر مبارک را بر خه ساخت امنای دولت از این واقعه ها یله دیده پوشیدن

شوانشسته و روزی چند بلوازم سوگواری بسر بردند پس از انجام کار مقربان حضرت و امنای دولت بحضور اعلی آمده بتسلیه طوطیه گرفتند که گلستان خلد را از فتنه
کلی رونق نگاهد و شجر طوبی را از خمیدن شاخی شکست نخزد از غروب اختری فلک تیره نشود و از خروج گوهری کان تهی نماند حضرت شاهنشاه مؤید را که
مؤید باد آغاز شباب است و امید فرزندان بحساب بسته حکمت یزدانی اقتضای ظهور ولیعهدی طویل العمر کثیر النسل شایسته این مقام بلند و مستحق
این منصب ارجمند فرموده است لمؤلفه نگارگر که زطومار بستر و پرنیک بدان بود و که کشد خوتبر بصفحه صور لهذا بتقدیر رب قدیر تن در باید داد و ابواب
شادمانی بر چهره اهالی ایران باید گشاد در این فتوح که شوکت دین و ملت و حشمت ملک و دولت است جشنی برپای باید داشت و بقوش عیش و طرب
و نگار لهو و لعب بر صفحه امانی و آمال خواص و عوام نگاشت اگر یک گل شد از بستان عالم تو باقی مان که هستی جان عالم علی الجمله مقرر شد که در
پنجشنبه هفتم ربیع الاول حضرت شاهنشاه خاصان درگاه را بپیشگاه همایون رخصت حضور فرمایند و کارکنان شهر دار الخلافه را بزیور و زینت آذین داده
بیارایند و صباح آن روز پیش از زمان بار از حضور حضرت شاهنشاه کامکار حاجب الدوله حاجی علیخان بمجلس جناب صدر اعظم بالقای فرمایش
قبله عالم درآمده تقریر کرد که شاهنشاه میفرماید که با هیچوقت در محاسن خدمات و مآثر تدبیرات صدر اعظم اغماض نفرموده ایم و در ضمن هر خدمتی بادی
اظهار مرحمتی و مکرمتی جدید بظهور آورده ایم و پیوسته از مرتبه بمرتبه اعلی شان و منصب او را ارتقا بخشیده ایم و با ثبات هر مقامی لقبی و نامی و اقتداری
و احترامی افزوده ایم چنانکه از پایه امیر نویانی و نشان تمثال همیون و عطای عصای مرصع و شمشیر مرصع و قلمدان مرصع و موهبت رشته
مروارید و دستخط مبارک بدخالت در جزئیات و کلیات تصرفات ملکی و وکالت بی عزل در عزل و نصب حکام و صاحب منصبان دولتی منصوص
و مخصوص داشته ایم اکنون که مژده فتح هرات رسیده نیز از مآثر تدبیرات و شایسته تحریرات او شماریم و اینک جامه کرانبهای کشمیری که بطانه آن بسمور
اعلی و چهل بند مرصع بجواهر ثمین از آن او یکجه و از اجداد امجاد تاجدار و سلاطین والانژاد قاجار بما رسیده بتشریف صدر اعظم آن سخنان پسندیده
محرم شد و بپذیره تشریف شریف قدمی چند برگرفت و تن خود بدان بیاراست و بعزم حضور اعلی برخواست و با شاهزادگان و امرای بزرگ دیوانخانه
سلطانی درآمد و در محل سلام قیام جست و تمامت اعاظم از اهل خانه و شمشیر صف صف بایستادند و از پیش میدان بارگاه بعد و نام مبارک حضرت
امیر المؤمنین علی یکصد و ده بار توپ آتشبار نعره برآورد آنگاه شاهنشاه ایران جناب صدر اعظم را بخطاب لطف آمیز مخاطب داشته از اصابت
تدبیر و رزانت رای و پیمانی و افی فرمود و از خدمات حسام السلطنه و قوام الدوله و سامخان ایلخانی و دیگر صاحب منصبان نظام تیز شرحی کافی تقریر
کرد پس محمد حسنخان زنگنه نایب ایشک آقاسی بزرگ دربار امیر حسینخان برادر ایلخانی و محمد حسن بیک صندوقدار حسام السلطنه را که حامل نامه فتح بود
بحضور پیشگاه آورده و عریضه حسام السلطنه را میرزا محمد تقی مستوفی لسان الملک در عین بلاغت و بیان و کمال طلاقت لسان در بار عام تمامی
برخواند و خطیب بنشیاد خطبه کرد و چون از خطبه پرداخت شمس الشعرا میرزا محمد علیخان سروش بقرائت قصیده تهنیت نامی بگشاد و بدین وزن و روی
چکامه پارسی پهلوی انشاد کرد نظم شهریری منجر شاه و ستاره یار ای غیرت ستاره بدین مژده می بیار کرده است چرخ عهد که هر ساله آورد از بهر
شاه مژده فتحی بزرگوار امسال داد مژده فتح هری بدو چونانکه مژده سر خوار زمشاه پار دی مژده نامه هری آمد بنزد شاه فرداید در سد خبر فتح
قندهار شهر هری بقهر گرفتش طلسم بود بشکست این طلسم شهنشاه کامکار فخر ملوک ناصر دین شاه دادگر شاهنشه مظفر منصور بختیار علی
الجمله چون این روز مبارک بمبارکی گذشت شاهنشاه ایران بچاکران خدمتگزار بذل سیم و زر مکرمتی تازه خواست بیاستان پیشخدمت این صره که بخشت
این جنار ز چاپار استماع کرده معروض داشت یکهزار تومان زر انعام فرمود و سه هزار تومان نیز بسادات و علما و اصحاب دعا و اعیان قاجاریه
عطا کرد و ده هزار تومان دیگر بجناب شیخ عبد الحسین مجتهد که از این پیش بحکم اعلی باده هزار تومان نقد بتعمیرات عتبات عالیات رفته بود فرستاده شد
و چون نواب شاهزاده حاجی محمد ولی میرزا از قوانین استخراج احکام نجومی بدین فتوح خبری معین داده بود بعصائی سر مرصع مفتخر و مخلع شد و بجناب
میرزا محمد سعید خان وزیر دول خارجه که پیوسته اش بتقدیم خدمات جهدی موفور و سعی مشکور است و به نیکذاتی و پاکدلی مشهور نشانی از تمثال همایون
مرصع بالماس ابدار موهوب افتاد و دویست تومان بمیرزا رضای منجم باشی که چهار ماه از این پیش زمان این فتح را تعیین کرده بود اکرام رفت و میرزا محمد
حسین دبیر الملک و حاجی میرزا محمد خان دبیر جهام خارجه و میرزا محمد تقی لسان الملک مستوفی عارض عریضه فتحنامه و صاحب کتاب ناسخ التواریخ
و میرزا عباس خان منشی اول وزارت خارجه بخلاع گرانمایه بلند پایه شدند و چون در اینوقت محمد قلیخان بن بابا علیخان شاطر باشی خاقان زیارت
مشهد مقدس مصمم بود و برادر اکبرش مصطفی قلیخان حاکم سبزوار مصدر خدمات صادقانه گشته بود دیکتوب جیه تربیه مصحوب محمد قلیخان شاطر باشی

شاهنشاه ایران با فتخار او اکرام شد و در این ایام ولیالی فرخنده که کار بعیش و سرور و بزم و حضور میرفت شبی برحسب امر اعلی اعلی الله و امره جناب اشرف صدر اعظم و شاهزادگان اکرم و اعاظم رجال دولت ایران در عمارت گلستان بمجلس ضیافت خاص انجمن شدند و در آنشب عرصه آن باغ و عمارات بر دیده جماعت سیارنظیر فلک ثوابت بود چه که ده هزار شمع کافوری در چراغدانهای بلور افروخته گردید و برگ و ساز و زینت و طراز آن مجلس را بدین مصابیح قیاس باید کرد و چون شب بشادکامی بسر رفت و کارخوان و خورش انجام یافت جناب صدر اعظم جبه ترکیشمیری که در اینوقت از اجناح خانه سلطانی خلعت یافته بود با نوشیروان خان ملقب بعین الملک بن سلیمان خان خال شاهنشاه پهال که بلوازم این مجلس ناظر اعظم و حاضر بود داده و سه شب ارک مبارکه و میادین و بساتین و عمارات را چراغان کرده بسور و سرور گذرانیدند و هفته در شهر و بازار کار بعیش و طرب میرفت و عوام و خواص بلهو و لعب میگذرانیدند و در روز هفدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۷۳ که روز میلاد مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم بود حضرت شاهنشاهی که بحسن عقیدت و صدق طویت از جمله سلاطین اسلام ممتاز است این روز را عیدی عظیم و جشنی قویم مقرر داشته و برسم سایر اعیاد دربارگاه جلوس فرموده خطیب باشی خاصه سلطانی میرزا سید رضای قزوینی خطبه غرا بنام حضرت خاتم الانبیا و محتوم بدعای بقای ذات شاهنشاه اسلام برخواند و شمس الشعرا میرزا محمد علیخان اصفهانی بزبانی فصیح و بیانی ملیح در حضرت اعلی نیز قصیده فریده انشاد کرد و هر دو بخلعت مرحمت تشریف یافتند و عموم اهالی ایران از خاص و عام بدعای دوام دولت ابدمدت قیام و اقدام جشد حسینخان یوزباشی و مجید خان افغان که بماموریت آنان شارتی رفته بود از هرات پیرون آمده بعد از سیزده روز حرکت منازل عرض راه را در نور دیده بدارالملک طهران در رسیدند و عرایض نواب حسام السلطنه و عیسی خان را با پیشکش آنان در پیشگاه حضور جلوه ظهور دادند و شرحی از انتظام امر هرات و انضباط آن صفحات و اتفاق رعایا و اتحاد برایا عرضه کردند شاهنشاه کریم طبع بذال که سیم و زر در نظر انورش از خرد و مدر بیقدر تر است تقسیم را فرمود که این پیشکش را که از هرات بدارگاه آورده اند هم بخواص و عوام بذل و بخشش فرماید و برای اظهار این اندیشه روزی مبارک تعیین فرمود چنانکه مشروح خواهد افتاد

ذکر تزئین پیکر همایون شاهنشاه ایران بزینت تمثال همتای حضرت سلطان اولیا امیرالمؤمنین علی ع و شرح این جشن بزرگ

حضرت شاهنشاه اسلام ناصرالدین شاه قاجار را که صحیفه زندگانی بر قوم کامرانی مرقوم و صفحه احوال بوسوم اقبال موسوم و نهال دولت ناضر و نامی و ایزد غیور غراسمه ناصر و حامی باد بحکم پاکی طینت و صافی نیت از بدو شباب بحضرت نبی و ولی و اعتقاد ایشان که ائمه والاگهر و خلفای حجته سیر ندارادتی کامل بوده و در روز میلاد با اسعاد هر یک را عیدی سعید مقرر فرموده و غالبا اوقات بصورت و معنی بحضرت شاه اولیا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع توسلی کامل داشته اند در اینوقت که خبر این فتوح کوش زد کردید تمثال شمایل مبارک حضرت شاه ولایت را که از قدیم الایام از روی شمایل مبارک اصلی در زمان حیات آنحضرت نقش کرده بودند و از خزاین ملوک سلف بخزینه این دولت اشتمال یافت و روزگاری دراز در خزانه این دولت ابدمدت از گوهرهای نفیسه سرامد و ممتاز بود و شاهنشاه صافی عقیدت هر صباح زیارت آنصورت مبارک را مفتاح چندین افتتاح و نماز بردن بر آن تمثال همتا را مایه هزار گونه فوز و فلاح میدانست مقرر بفرمود تا میرزا ابوالحسن خان ثقا شباشی بدان شکل و شمایل صورتی ساخته پس بجواهر ابدار تر تصحیح کردند و بلآلی شاهوار علاقه بستند و در روزیکه آن نشان همیمون و صورت مبارک را زینت پیکر خواست فرمود جناب صدر اعظم جشنی شاهانه بپای کرده طوئی بزرگ برآراست و در روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول ۱۲۷۳ که منجمین مسترج بسعادت این کار معین کرده بودند سراسر فحول علما و عدول فضلا و اعاظم شاهزادگان و ارکان دولت و بزرگان حضرت را بدین طوی عظیم دعوت کرد و در مجالس متعدده برخوان نشاند آنگاه علما و سادات که پیشوا و قادات عموم خلایق اند در مجلس خاص سلطانی باریافته و سایر طبقات اعاظم و اکابر را صف بر صف کرده بر کرده در ساحت فسیح عمارت بارگاه بزرگ جای دادند پس جناب صدر اعظم نشان صورت مبارک حضرت سلطان اولیا را در طبقی مرصع نهاده بحضور شاهنشاه آورد و داخل ایوان مجلس شاهنشاهی شده بایستاد شاه پسندیده منیت بپای خواست و نشان مبارک را تکریم و تعظیم کرد و جناب صدر اعظم طبقچه را پیش داشته جناب شیخ رضای امام جماعت که اعقل عقلا و اعظم علما و شیخ المشایخ است آن تمثال مبارک را از پیکر مبارک برداشت و سایه یزدان دیگر باره بارگشته بر فراز سریر برنشست و از میدان توپخانه بعد دنام مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع بگوش رسید و بارتوپ شادیانه بعرش آورد و حضرت شاهنشاه بجناب صدر اعظم سخن در پیوست و فرمود هر یک از کارگذاران دولت ما که بخدمتی قدام کند مستحق الطافی شود نشان تمثال خود را بدو عطا فرمائیم تا برای مفاخره از پیکر خویش در آویزد من بنده که سلطان خلایق و بنده خالق و خود را از غلامان حضرت صاحب ولایت مطلقه بشمار می آورم

و جان و سر خود را برای نثار راه او در دریغ نمیدانیم از مولا و مقتدای خود الکرشانی برای حرز جان و زینت تن داشته باشم و شمایل همیون او را حضوری خاطر و دل کنم همانا دور نباشد که بر تمامت سلاطین اسلام بدین صورت مبارک امروز افتخار کنم و فردا شفاعت او رستگار شوم صدر اعظم معروض داشت که تواند که چاکران سلطانزاد کار آستان بوسی ریا و سمعه در دل مخفی بود ولی حمد مر خدای سپنار اکه در این اظهار ارادت که منشا هزار گونه سعادت است شاهنشاه را از ریا و سمعه چه آلایشی بر دامن عقیدت نبوده و نیست و امروز که اهالی اسلام ارادت سلطانزا بحضرت ولی یزدان بدین مایه دیدند عجب نباشد اگر پس از طاعت یزدان اطاعت سلطانزا واجب شمرند و در رکاب اعلی جان باختن را غزا و جهاد واقعی دانند و این روز مبارک اثیر ثقرین ایام خوانند چون این سخنان بپایان رفت شاهنشاه اسلام از فراز سریر شاهانه فرود آمد و بشکرانه این تشریف نقودی که در فتح هرات مسکوک و بدرها آورده بودند با مبالغی خطیر زیادت بر آنها بذل کردن خواست و سادات و علمارا که در مجلس اعلی جالس بودند پیش خوانده و یکان یکانرا بدست مبارک مشت مشت زر مسکوک بداد و مرخص داشت پس از ایوان عرش آیین بیرون آمده به پیشگاه عالی بر کرسی زرین بر نشست و نخست از جناب صدر اعظم که مایه این فتوح معظم بود افتتاح کرد و زان پس پایه پایه و صف بصف بزرگانرا بخواند و کار هر یک بزرچون زر کرد نه آن پنجه زر افشانرا کمال جودش از قبض و بسط ریخه داشت و نه آن بازوی بانیرورا از حرکت و سکون کسالت خواست تا مدتی دراز شکفته روی و کشاده چین بدان زیبا شتاب میفرمود تا نوبت باحاد و افراد افواج و اجناد رسید و ازافواج و سوارکه در آنروز بدار الخلافه حاضر خدمت بودند در میدان ارک اجتماع کرد بدست سردار و وزیر لشکر صرهای زر بدانها مبذول شد و تقسیم کردند و همگان از انعام عام شاهنشاه ایران نصیب وافی بردند و حمد و ثنای او گفتند و روان محمد غفاری رازی از خلد بانشاد این ابیات خود ترانه برداشته بود نظم بس ایملک که جهانرا بشهد افکندی که زر سرخ است این یا شکسته سنگ و سفال بس ایملک که دودست ترا کاه عطا نه از زمانه قیاس است و نز گذشته مثال بس ایملک که تراصد هزار سال بقاست قیاس کیر و بتقدیر سال بخش موال

ذکر بعضی سوانح هرات و سرحدات خراسان و محاربات واقعه با ترکمانان نواب حسام السلطنه چون در ملک هرات استقلال یافت بحسنعلی خان کروسی فرمود که زنان فاحشه بدکاره را بحضر علمای شهر برده توبه دهند و اگر نپذیرند اخراج بلد نمایند و هشت تن از آنان تا پیکه شدند و دیگرانرا اخراج کردند و هر از زر و مالی که در ایام فترت بسرقت برده بودند پیدا کرده بصاحبان آن سپردند تا اینکه شی از قراولان در شهر هرات بعضی از اشیا و لباس و مروارید بزرگ یافت پوشیده نتوانست بخلیفه محمد و عبد الله پسک یاور کروسی که شحنه شهر بودند باز گفته صاحب آنرا جسته رد کردند و چون هنوز بلای غلای مدت محاصره از میان مردم شهر مرتفع نگشته بود حسام السلطنه بفرمود تا از انبارها خاصه گندم و سایر حبوبات بمردم شهر دادند و سامخان و میرزا کوچک را بسپرد تا نرخ اجناس شهر را تخلیص نمودند و ارزانی و فراوانی مایه آبادانی شهر گردید و مجری نهر آب شهر را که لشکریان هنگام جنگ و قهر از خارج دروازه بسته و شکسته بودند دست کردن فرمود تا دیگر باره خانهای چون سراب رودهای پر آب شد و چون بواسطه افتادن قبه شاهزاده یوسف و زخم و حبس حاجی غلام خان افغان در میان طوایف افاغنه مخاصمه در افتاده بود در این اوقات در کمینگاه مکافات قصد طایفه بردرانی کرده بودند میر عصمة الله خان پسر میر صدیق خان بردرانی که در مبادی امر بلشکرگاه والا آمده فرمان پذیر و خدمتگذار گشته بود برای کاری بخارج شهر عبور داشت هنوز کمتر از هزار گام مسافت دور نگشته بود که ناگاه شی چند بر او و تاخته او را بکشتند و جسدش را در خیابان باغ شاه بخاک نهفتند و قاتلان او معلوم نیفتاد و نواب والا از شهر بلشکرگاه در آمده خوشنودی اهالی شهر را حکم رقم کرده و خلایق را از دادن مال دیوان معاف داشت و میرزا کوچک کلانتر هرات و جمعی بزرگان شهر در روز جمعه هشتم ربیع الاول بجامع شهر رفته قاضی عثمان پس از فراغ از جماعت خطبی بر فراز منبر بادای خطبه بنام ملک الملوک اسلام فرستاده انگاه رقم والا را بر جمع نخواند و تمامت خلایق بر عمر و دولت شاهنشاه ایران دعا و ثنا گفتند و مؤذنان بر مناره مساجد هنگام اذان و اقامه بولایت علی ولی شهادت دادند و وجوه عشور و سایر بارهای بدعت را از دوش عموم رعایا برگرفتند و خراجهای ارک و شهر را تعمیر محکم کردند و از جمله سوانح این ایام آن بود که در جمعه ربیع الثانی دو ساعت بغروب مانده میر مرتب عیسی خان بردرانی از شهر بابنک اردوی شتافت در حوالی توپخانه مردی پشتوی بقصد او رها کرد و او قدمی چند دویده بر زمین افتاد و دو تن از قفاش تا حشه او را بکشتند و شهر بر آشفته شد و از قتل او لشکریان بردرانی که برای عرض دادن حاضر شده بودند در شهر غوغا خواستند کارگذاران اردو که بنظم شهر مامور بودند آنانرا بگرفته محبوس داشتند و عبد الله خان پکلر پکی را در منزل هاشم پاه فراشباشی ماخوذ داشتند و جانی خان برادر محمد خانرا با پسر او در ارک بحمد رضا خان میر مرتب سپردند و حسنعلی خان کروسی جماعتی از اوباش و اوغاش

شهر را تادیب کرد تا هریک بخانه خود ساکن شدند و جسد عیسی خانرا فراشباشی از خاک برگرفته هم بخاک نهفت و امان نیازتر کمان بدگمان شده بکریخت و
وعباس خان از قضایش بتاخت و چندانکه بحکم والا قاتل عیسی خانرا جستند بخشد و حال او مجهول بماند و نواب والا ازاین واقعه دلتنگ گردید هم از
واقعات خراسان اینکه در زمانیکه لشکر ایران بر هرات لشکرگاه داشت ترکمانان سرخس و قریاب از جاده اطاعت منحرف شدند و دیگر بار ابزاب
عبور و مرور از کاروانیان بستیان کار بر نهب و قتل بر نهاد و در اوایل ربیع الثانی محمد شیخ ترکمان سه هزار سوار برداشته بکاریز و خاف درآمد و در
اینوقت کاروانی بزرگ قریب بسه هزار کس از نیشابور و مشهد و تربشیز در خاف اجتماع داشتند و قریب پنجهزار سر شتر و استر با آنان بود که بجانب هرات روند
بناگاه محمد شیخ بر آنان تاخته ایشانرا با اموال متصرف در آورد و مراجعت کرده در دو فرسنگی کاریز بماند و این واقعه بهنگامی بود که محمد ابراهیم خان قاجار
وحسن خان سبزواری با سواران شاهیون بمشهد میرسیدند و چون از خاف بکاریز کوچ دادند صفر علیخان سرتیپ و عبد العزیز خان هزاره با چهار صد تن
ومحمد حسینخان هزاره با پانصد سوار از باخزر در رسیدند و حاجی جعفر خان خافی با سیصد تن شمخالچی و دو لیست سوار نیز وارد کاریز شدند و در میانه
بابا خان هزاره که ساکن کاریز بود در راه نفاق قدم میزد و تراکمه بدلالت او این مال بدست آورده بودند و وی در ظاهر با سپاهیان موافقت بخرج
میداد و آخر الامر این بزرگان با نفاق با بابا خان آهنگ جنگ محمد شیخ کردند و او از محل اوتراق خود کوچ داده بمیان جنگل توتان آقاکه در خستانی معروف
در آمد و فیمابین سرکردگان مذکور در اوتراق و تاخت اختلاف کلمه بهم رسید حسن خان سبزواری در تاخت تقدیم کرد و محمد ابراهیم خان بوی موافق شد
و بابا خان هزاره کناره شوانست از دنبال بدیشان پیوست و صفر علیخان و محمد حسینخان و عبد العزیز خان با مردم خود جداگانه بر جدال مصمم شدند
و سواران شاهیون بر تراکمه حمله بردند و رزم پیوسته شد و صحرا کلکون گشت بابا خان و حسنخان سبزواری شکست و راه گریز پیش گرفتند و صفر علیخان
آنانرا منع کرده فایدتی نبخشید و بکریختند صفر علیخان نیز بعد از کروفر دنبال آنان گرفت در اینوقت حاجی جعفر خان خافی و میر محسن خان در میان
تفنگچی خاف پیاده بخویشتن داری میپرداختند و تفنگ و شمخال می انداختند حسن خان سبزواری که با سوار شکسته میکریخت خود و سوارانش میان
پیادگان زده که از آنسو بدر شوند بدین سبب رشته نظام پیادگان نیز بگسیخت و جمعی در نیزه سنا بک سپاه سواران خسته و کوفته شدند حاجی جعفر خان
جماعتی را از آن پیادگان بکنارنی آورده سنگری بساخت و ترکمانان کرداکرد او گرفته حمله بردند و آنان از هنگام زوال نشستن آفتاب مدافعه کردند
و یکصد و سی سوار از ترکمان بدار البوار فرستادند ولی سرب و بارود پیادگان تمام شد ناچار آن پیچارگان دست فراهم نهادند و اسیر را منظر بایستادند
ترکمانان خافی جعفر قلی خان و پیادگان خافی را بیخوف اسیر کردند و در این مبارزت و منازعت صد تن هزاره و پانصد خافی گرفتار و پیست سوار
شاهیون کشته شد و اسرا را با خود ببردند و لیکن ده تن از مردم بابا خان هزاره را که با آنان موضعه داشت رخصت رجعت دادند و چون این سانحه بگذشت
بمیرزا محمد حسین عضد الملک متولی باشی مرقد مطهره منوره علویه رضویه سلام الله علیه خبر رسید که امان سعد سردار با جماعتی بسیار از تراکمه بقصد غارت و
تاخت مشهد مقدس میرسد عضد الملک دو عراده توپ بپوندو یکعراده صف شکن با قورخانه لایق در نهم ربیع الثانی بیرون فرستاد و مقارن این حال
محمد ابراهیم خان قاجار حاکم جوین با دو هزار سوار بجهة انتظام امور دره گز از هرات برسید و مدافعه ترکمانرا از مواخذه مجرمان دره خزاولی
شمرده با توپخانه و سواره خود باستقبال ترکمانان استعجال کردند و طی مسافت کرده در شاه پشته که معبر آنان بود اوتراق نمود و چون این سانحه بگذشت
آنگاه سانحه از این ممر و معبر عنان برتافته بار اضی خواف و تربت تاختند و معدودی اسیر گرفته بازگشتند **ذکر انفاذ خلعت و انعام
از دار الخلافه بنواب حسام السلطنه و اکابر سپاه** چون خدمات نواب حسام السلطنه و بزرگان عساکر پیروزی مآثر برای جهان
آرای خسرو خدمت شناس خدیو ایران آشکار شد پاداش جان نثاری و خدمتگذاری چاکرانرا بر ذمت همت اعلا واجب شناخت و
بکارگذاران دولت در اینباب فصلی وافی سپارش فرمود از خلعت و نشان و انعام مبلغی خطیر آماده و سرانجام شد و لا بنواب حسام السلطنه
کمری مرصع بجواهر ثمین و دشنه با نیام زرین و قبائی زربافت تشریف آمد و چهار هزار تومان زر مسکوک انعام رفت و ازان پس بوزیر خراسان
میرزا محمد ملقب بقوام الدوله خلف الصدق میرزا محمد تقی قوام الدوله سابق رحمه الله و سامخان ایلخانی خراسان که ملقب بشجاع الدوله گشت
خلاع گرانبها فرستاده شد و همچنین بمهدیقلی میرزا و عضد الملک و آقاخان میرپنج و قاسم خان و پاشاخان و جعفر قلی خان و محمد رضا خان
و عبد العلی خان و خانبابا خان و ابو الفتح خان که سرتیپان افواج و توپخانه بودند خلعتها و نشانها موهبت فرمود و لشکریان فوج و توپخانه
از قبیل اسکندر خان و یوسف خان والده ویردی خان و جعفر قلی بیک و علی قلیخان و کریم خان و عباسقلی خان و باقرآقا و محمد آقا و فرج الله خان

وامیرعلیخان ورحمة الله خان نیز خلعت ونشان مبذول ومواجب ومناصب جمعی مضاعف شد بعلاوه یکهزار وسیصد وپنجاه قطعه نشان زرین وسیمین
بسپاهیان وسلاطین وسربازان افواج تقسیم یافت وبسرکردگان سواران طوایف که صفرعلیخان سرتپ وپرویزخان چاردولی ومحمدابراهیم خان قاجار
ومحمدصالح خان کردبچه وپاشاخان قراق وحاجی فتحعلی خان یوزباشی وبهادرخان ومحمدرضاخان وعطاءالله خان تیموری وعلیخان مقدم ومحمد
صادق خان بیاور واحمدخان شاطرانلو وحسنخان سبزواری وحسن خان خورده اویماق وکریم آقای قاجار ونظرخان مافی وصفرعلیخان جلیلوند و
حسینخان یوزباشی وعلیخان بادلو ومیرزابا قرمهندس ونصرالله خان ومحمدعلیخان جامی ومحمدقلیخان هراوند ومیرزا محمدحسین مباشر ومیرزا مهدی
شکرنویس بمثابت درجات خلعت ونشانهای شایسته مرحمت شد وامیرحسنخان برادرسامخان ایلخانی وحسینخان یوزباشی راکه بحضرت
دارالخلافه آمده بودند مرسوم ومواجب دوچندان گشته مخلع بمراجعت هرات مامور گشتند وحسن بیک فرستاده نواب والا منصب سرهنگی ولقب خانی
یافت وبخوانین وسرداران هرات وصاحب منصبان وفضلا وقضات جداگانه ازمکرمت شاهانه خلعتها ونشانها مبذول افتاد ومبلغ هفتاد
هزارتومان زرناب مسکوک بجهة مخارج وانعام ومساعدهٔ مردم هرات وسپاه مامور بهرات انفاذ شد ومامورین راه خراسان شرقی درگرفتند
وحسینخان یوزباشی که دراینوقت منصب سرتیپی یافت وحامل آن نقد وجنس بود چون بمشهد مقدس رسید فرج الله خان سرهنگ عجم رابا فوج
ولطف الله خان دویرزابا سواران او ورحمة الله خان سرهنگ وجماعتی ازسپاهیان ویک گردان توپ سه پوند باخود همراه کرده راه هرات
درپیش گرفت ترکمانان که پیوسته درصدد قتل وغارت ومترصد قطع طریق واسارت ودیده بانان درشوارع دارند ازاین حمل وحمل وجنس و
نقد آگاه گشته برسرراه آمدند وازاراضی جام ومواطن هزاره جمعی اسیروکاووکوسفند کثیربرانند ودرمحکمه پوشیده ماندند واشتهار وصول خزینه
پیرند وچون حسینخان بمحمودآباد جام درسید درروز هفدهم جمادی الاول ازمحمودآباد بتربت شیخ احمد جام ره سپار گشت چون قریب بیمفرسنگ
بسپرد صدسوارترکمان بدیدار آمدند وبروی روشن شد که آن سواران قلاووزترکمانند وتاکثرت وعدت تراکمه براوواضح شود عنان بازگشته بایستاد
وبرحمة الله خان سرهنگ فوج ثقاقی وفرج الله خان سرهنگ فوج عجم ولطف الله خان سرکرده سوارشاهیون دویران ومحمدعلیخان ونصرالله خان
سرکرده سوارجامی وعلی قلیخان غلام پشخدمت ودیگران گفت که آماده جنگ وساخته کارزارشوند وترکمانان باآن قلت عدد تااین کرده راکمینگاه
سواران مخفی شدند درحمله تقدیم جستند ولشکریان برآنان تاختن برده شی دورا اسیروبکیراغرضه شمشیر کردند وچون ساعتی بگذشت بناگاه چهار
پرق که هریک بقانون آنان علامت دوصدسوراست ازبرابر دیده شد ومعلوم گشت که سواران سرخس وقرباب واخالند که بغارت حمل وحامل
آمده اندلاجرم حسینخان سرتیپ چون این معنی بدانست بنه وآغروق وحمل وصندوق رابمحمودآباد بازپس برد وفروگرفت وسنگری درپیش روی خزینه
ساخته نگهبان برخزانه برگماشت وسواره وپیاده وتوپ راحرکت داده آهنگ تراکمه کردوآنان ازتوپ هراسنده بهزیمت عزیمت کردند وحسینخان
قریب پنج فرسنگ درقفای آنان براه درنوردید وبهنگام نزدیکی بمبارزت مبادرت میکرد ومعلوم شد که شصت هزارگوسفند ویکهزارشتر ویکهزارگاووصد
تن اسیراز محال جام باخود دارند واکنون ازاندیشه غارت تازه بیرون رفته اندولوع دلیران ایران بجنگ ودفع آن ننگ لاگرفت وبتاختند وجنگ
شدید درانداختند وازدوجانب حمله هامتواتر گشت وسیفها متقاطع درپایان کارپای فرارتراکمه بتگ وتازآمد بی تحاشی اسراوموا شی راباقی مانده بگذاشت
هشتاد ونیزه رااز رؤس آن گروه منحوس سرکران شد ویکصدوپنجاه سواره آنان اسب گذاشته جان بدربردند وبسیاری اسیرشدند وازامینوی به یزدی
احشرشاهشاه بلندآخرخزکمتین سوارشاهیون مقتول نگردید وچون این دلیری ازشکریان بظهور رسید حسینخان سیصدتومان بدانها مبذول داشت وخزانه را
بجانب هری حرکت داد ودرهفدهم جمادی الاول دروزرود اونواب حسام السلطنه وبزرگان لشکروا عاظم شهرقریب فرسنگی بتکریم تشریف
شاهنشاهی به پیش بازآمدند ودرباغ شاه خارج شهرجشنی عظیم برپای فرمود وگلوگاه توپهای غرازابنعره متواتر بجراشیدند وبتشریف خلعت سرشریف
مباهی گشت وکمرارادت برمیان جان استوارکرد ودشنه دشمن شکاف براوفرواویخت ودرکسوت زرتارزربافت چون آفتاب زرین شعاع بتافت
واجازت دادتادیگران ازکرده خلعت وانعام ونشان واکرام حضرت خدیو ایران راگرفته دربرابرید گرزینت بروزیور پیکر کردند وتهنیتها گفته شد و
ثناها مکرر یافت وبهنگام غروب ازباغ بعزم شهرکوب کرد وبسرای خاص درآمد وباشظام امورآن بلده اهتمام کرد ومقرر داشت که یک فوج از
فارسی زبانان وفوجی ازافاغنه هرات گرفته شود وبمیرزا محمدحسین مستوفی هرات فرمود که ازدفترلازمان سابقه هرات اسامی طوایف جامی وشاملو
قاینی وشاهیون وعمرشم راگذاشته واسلحه آنانرا معین کرده پس ازترتیب عرضه دهد وبرقرارداردوازفارسی زبانان بشتصدمردوصدتن افغانرا حیدرقلیخان

سرتیپ و عباس خان تا میست و پنجم جمادی الآخره انجمن کردند و بنظام سربازان دارالملک جدید مشق حرکات نظامی آموختند و بجز این گروه نیز جوانان دلاور باشکوه را بملازمت اختیار کرده و هر کس را موسومی بسوق بود موهوب داشت و در خاکریز فصیل ارک سربازانرا خانهای جدید ساختن فرمود و از چهار جانب ارک تا یکصد و زرع فاصله دکاکین و پیوتراتجکم والا کلاشرا تشیاع نمود و بکوپید و بطرف شمال از ارک دری بگشادند و آنرا باب النصره نام نهادند و قراولی آن بفوج نصره نامزد گشت و بسوی مشرق نیز دری دیگر از ارک مفتوح کردند و کروهی را بملازمت آن محل ساختند و بعلاگرخان مستوفی علیجانی تحویلداری نظام مفوض شد که سه ماهه بسه ماهه رواتب و مواجب آنانرا بایشان موصول دارد و فرستادگان امیر والی حاکم تاش قرغان و سفرای میمنه و اویماقات پشت کوه و اتالیغ والی قندهار با تحف و عرایض اطاعت وارد شدند و حاجی عطاء الله خان پسر حاجی خیر الله خان که برادر و نصر الله خان در محاربه برج کشته شد بمهمانداری فرستادگان دولت معین گشت و نواب حسام السلطنه فرستادگان کنجعلی خان حاکم تاش قورغان و اتالیغ پیک والی قندهار را بخلعت و انعام مباهی داشته رخصت رجعت داد و میر معصوم خان ایشک آقاسی خود را با جمعه که خرسیاه بطانه داشت و شاره کشمیری طهاره بتشریف حکومت خان والی میمنه روانه کرد و ضمنا بحکومت خان حکم داد که دو هزار خروار غله بهرات حمل و نقل نمود و پانصد شتر وار غله از مرو بهرات آوردن فرمود تا مردم از شکی معاش و قلت اعتماش برسند و تدبیری اندیشند و نیمی از قشونات و عساکر را بامیرزا محمد قوام الدوله روانه مشهد داشت و در این دو حکمت بود نخست اینکه چون لشکر کمی گیرد و ماکولات و جوبات شهر افزونی خیزد و دیگر آنکه ساحات خراسان از ترکستا ترکمان مصون ماند و فوج مخبران و افواج ثلاثه خراسانرا نیز در خدمت قوام الدوله بارض اقدس مامور داشت و فرمود که سوار شامیون دویرن با او بتربت حیدریه رفته آزوقه و علوفه از ترتبت بهرات نقل نمایند پس نواب حسام السلطنه بهرات بماند و قوام الدوله بمشهد براند

ذکر بعضی واقعات اراضی خراسان و محاربات عساکر منصوره با ترکمانان

در این ایام وقتی الله یار آقا و بهادر خان با چهار صد سرباز قورخانه از شهر مشهد بهرات میبردند گروهی از ترکمان چون از این تدبیر سودی ندیدند از کمینگاه برآمده بر سر سربازان تاختند و سربازان شیپور بکشیدند و توپ بکشودند تا ترکمان از غلبه و اهمه مهیب بر اسب گریز آشنا کرده روی برتافتند و در اینوقت پرویز خان سرتیپ با سواران خود بحکم نواب والا برای حمل و حفظ قورخانه و وصول بهرات در رسید و پیادگان ملحق شدند و قورخانه را بآفت بهرات تحویل کردند و در روز بیست و هشتم جمادی الآخره که قوام الدوله از بهرات بتربت شیخ جام رسیده بود مکشوف و معلوم گشت که دو هزار سوار ترکمان از آق دربند بحوالی مشهد رسیده اند شکر الله خان و ابو الفتح خان و سرکردگان هزاره چرپی و جعفلی خان عجم و سواره خراسانی با دو گردون توپ ایلغار کرده قریب بغروب بقورغان پنجه نسنکی مشهد رسیدند و شنیدند که ترکمان از قبیله تیموری اسیر و کوسفند بسیار برده اند و محمد رضا خان و الله یار خان جمشیدی با چهار صد سوار از قفای آنان رفته علی الصباح که توپخانه از قفا در رسید سپاه ترکمانان از لنگرک براندند و در آنجا بمحمد رضا خان و الله یار خان و بهادر خان و فرامرز خان و باقر خان و محمد خان که در لنگرک لنگر اقامت افکنده بودند پیوستند و راه برگرفتند دیده بان محمد رضا خان خبر آورد که ترکمانان در کنار رود چهار کند فرود آمده برای عبور دواب و اغنام بساحتن پل میپردازند و دو فرسنگ راه را فزون مسافت نیست ابو الفتح خان چون این خبر بشنید بهر سید و عزم بازگشت کرد چندانکه او را ملامت کردند سود مند نیفتاد و بمعاذیر نادلپذیر متمسک شده با دیگران اتفاق نپذیرفت و شکر الله خان و همراهان وی بجانب ترکمانان آهنگ جنگ ساز دادند و دیده بان ترکمانان از سپاه بدان گروه خبر باز بردو آن جمع را خاطر پریشان گردآنان که از پل اسیر و کوسفند را گذرانیده بودند بگرد بگشتند و دوازده هزار کوسفند و سی تن اسیر که برانیوی رود بودند بدست لشکریان افتاد و مراجعه کردند هم در دوازدهم رمضان محمد شیخ سردار ترکمان با چهار هزار سوار از سرجام گذشته بلوک میوه ژن را یغما کرد و سواران او بحوالی نیشابور تاختند و قوام الدوله چون آگاه شد با ابو الفتح خان سرتیپ که با توپ سه پاره بر اثر ایشان بود بدانصوب رفته ترکمانان پیام فرستادند و بعبد العلی خان سرتیپ که در اراضی جام بسرحد داری قیام داشت کس فرستادند که هزار و پانصد سوار چاردولی و افشار خمسه و سواره خراسانی و هزاره که در شهر مشهد بودند بامداد بامداد ابو الفتح خان برسند در روز چهاردهم رمضان جاسوس سپاه خبر آورد که فردا صبحگاه از طرف چلمه سنگ که با این اردو مسافتش دو فرسنگ است ترا کمه گذشتن خواهند روز یکشنبه پانزدهم ابو الفتح خان و پرویز خان سرتیپ ذو الفقار خان بن حسینقلی خان افشار خمسه سرکرده سواران خمسه و بهادر خان پکلر سپکی و سواران

عراقی و خراسانی مردم خود را زده کرده با دو عراده توپ و یکهزار سوار سراندار با آهنگ جنگ ترکمان و رنگ نگزیدند و ترکمان را ضمی سرجام و پیوه ژن و نیشابور را
در نوردیده از قبایل بلوچ و تیموری هزار تن مرد و زن و سه هزار سر مواشی از شتر و مادیان و حمار و گاو و سی هزار گوسفند درهم آورده در شب یکشنبه از کار قرشی
بجانب میامی میرفتند صبحگاه ترا کمه و سپاه روباروی دوچار شدند و از دو سوی صف برزدند چون غروش توپ بگوش آن مخاذیل آمد پند اشتند
نعرهٔ صور و صورت عزرائیل مجسم گشته سر بریال مراکب نهاده چون باد بدر رفتند و سر از آن غنایم و بهایم را برجا گذاشتند دلیران جنود در اقفا
آنان تواطب ورزیده سیصد کس از آن کرده مامور و مقتول کردند و ذوالفقار خان خمسه که سمی جد اعلای خود است با آنکه اول پیکار او بود در این کار
مبادرت کامل کرده و ابوالفتح خان و بهادر خان و پرویز خان با فتح و پیروزی و بهادری بازگشتند و چون این اخبار بحضرت دارالخلافه عرض و اظهار شد
هریک مورد تشریف و موجب توصیف شاهنشاهی شدند و چون از واقعات خراسان که پیکدیگر ارتباطی داشت لختی نگارش یافت اکنون

بذکر برخی از واقعات دارالخلافه که در این شهور و ایام روی داده اقدام میرود **ذکر واقعات دارالخلافه و سایر بلاد ایران** از جمله وقایع
دارالخلافه در این اوقات آمدن محمد یوسف خان سرتیپ پسر محمد حسن خان سردار مرحوم بود که از یزد بدارالخلافه آمده بامیرزا شفیع وزیر یزد در اواسط ربیع الثانی
شرفیاب حضور حضرت شاهنشاهی گردیده و از آن پس بخدمت جناب اشرف صدر اعظم رفته مورد الطاف خاص شد و حاجی علیخان حاجب الدوله
بواسطه حسن خدمات بعصائی سبز مرصع از حضرت شاهنشاهی مباهی گردید و آقا جانخان میرتپ فوج بهادران که در محمره و عربستان تقدیم خدمات
کرده بود بشمشیری زرین بنام نشریف یافت و میرزا مهدی منشی نظام که در نظم و نثرش قدرت وافی است لقب خانی گرفت و چون نگارش صنایع
قونسول دولت بهیه روسیه که مامور باقامت رشت بود در این ایام بگیلان می آمد از جانب امیر اصلانخان عمید الملک حکمران گیلان میرزا محمد علی
مباشر امور خارجه آنولایات با اسب خاصه و چنیت و یراقی و کردهی از صنایع دیدآنولایت او را پذیره شد و چون شش روز از ورود او برفت عاطفت
صاحب قونسول سابقه روانه دیار روسیه گردید و هم در این ایام سردار زادگان افغانستان سردار سلطان احمد خان بن محمد عظیم خان حکمران سابق
کشمیر که مردی جلیل الشان بود با نواب سردار شاه دوله خان پسر نواب محمد زمانخان افغان بحضرت دارالخلافه آمده معزز و مکرم در زیر لوای رحمت شاهنشاهی
آسایش یافتند و در مقام خود بشرح حال سردار زادگان افغان که در دارالخلافه اجتماع کردند خواهد پرداخت و تا سلسله وقایع گسیخته نگردد بذکر اتفاقات دول
خارجه روم و فرنگ میپردازد **ذکر واقعات ایام توقف جناب سفیر کبیر امین الملک در اسلامبول الی ورود پاریس**
سابقا لمحه‌ای از چگونگی ورود جناب سفیر کبیر امین الملک فرخ خان بدار السعاده اسلامبول و شرفیابی بمجلس حضور اعلی حضرت سلطان معظم عبد المجید خان
و توقف در اسلامبول مرقوم افتاده اکنون بذکر واقعات این ایام اقدام باید بعد از مراجعت سفیر ایران از حضور اعلیحضرت سلطان و توقف در منزل
مخصوص خویش قونسولهای دول متحابه بسفارتخانه آمده با جناب امین الملک ملاقات کردند و کارگذاران دولت سنیه عثمانی در عدم تعین منزل و ترک
ضیافت و نخشادن توپ بمژده ورود سفیر کبیر بعضی معاذیر متمسک شدند و در تعویق روز شرفیابی مجلس اعلی سلطانی استعفا و عزل عالی پاشا و تعیین و نصب
رشید پاشا را باعث و سبب تاخیر نهادند علی الجمله سفرای دول متحابه با جناب امین الملک ابواب مودت و مراودت مفتوح داشتند بغیر جناب لارد
کلیف وزیر مختار دولت بهیه انگلیس که اظهار ملاطفتی نکرد لاجرم امین الملک یکی از همراهان خود را که از تبعه سفارت کبری بود نزد او فرستاد و پیامی مشافاتی
دارد که من از کارگذاران دولت علیه ماذونم که بطریقی که کسر شان دولت ایران نباشد اصلاح ذات البین کنم و این رنجش را از میانه طرفین بگذارم
وی بجواب گفت که من از اولیای دولت خود رخصت معاشرت و مصاحبت و ملاقات و مقالات با فرستاده دولت ایران ندارم چون امین الملک
این بشنید حاجی میرزا احمد خان را نزد وی روانه داشت ایلچی انگلیس او را بخود بازنداد و دیدار نکرد و روزی چند بر این بگذشت لارد کلیف سفیر کبیر دولت انگلیس
نایب سفارت خود را پیش امین الملک پیام داد که اگرچه حاجی میرزا احمد خان از این پیش نزد من آمد و با وی ملاقات نکردم اکنون مرا اجازت داده
که سخنان شما را در باب ترضیه مسترموره استماع کنم صورت حالات رفته را در صفحه نوشته بمن فرست تا استحضار یابم امین الملک مختاریت خود را در
اصلاح فیمابین اظهار نمود و وزیر مختار انگلیس کس فرستاد که اکنون خاطر خود را مرقوم دارتا در آن نوشته تاملی کنم و همانا قصدی بدست آوردن سندی
بخط و خاتم امین الملک بوده جناب امین الملک مرقوم داشت که من از کارکنان دولت علیه ایران مامورم و مختارم که در مقام رفع منازعه فیمابین برآیم
و دولتین بدالبسلم و صفای سابقه باز گردانم فرستاده لارد کلیف دیگر باره باز آید که این نوشته مجمل و مبهم است امین الملک صفحه بنگارد و خاتم بر زند
که من از جانب دولت ایران مختارم ترضیه کارگذاران دولت بهیه انگلیس و برذمه من است که دولت ایران عساکر خود را از هرات و افغانستان

باز خلیده و ابدا در اراضی افغانستان مداخله نکنند و زیانی و ضرری که بولایت افغان در این ترکتاز رسیده از خزانه دولت ایران داده شود چون شد آمد و شاه
تکرار پذیرفت سفیر کبیر انگلیس پیام داد که از دولت انگلیس مرا مامور کرده اند که از امین الملک سفیر ایران خط بسپارد و تعهد کند که عساکر ایران از هرات باز گردند
و ضررها فاغنه را از خزانه ایران داده کنند در این کار با او سخنگوی و الا مراودت و مکالمت را با او بریده دارد که قطع و فصل کار ایران را بگذارد
بزرگ عساکر بحری خود تفویض کرده ایم که در خلیج عمان فارس چنانکه داند کار را بانجام رساند چون امین الملک اینگونه سخنان بشنید بحیرت
در افتاد و با اندیشه غرقه ماند علی الجمله چندان در رابه پیام و تقریر و کلام و تدبیر آشفته خاطر داشتند تا بدین شرح از وی سندی گرفتند که نخست دولت
ایران از مداخله افغانستان درگذرد و ضرر مخارج آنها را از خزینه ایران بهادید چون این خط بگرفتند جناب لارد کلیف دیگباره با امین الملک کس
فرستاد که چون این نوشته برضای خاطر ما نگاشتی از ملاقات شما مضایقتی ندارم و اما قبل از ملاقات باید این شرایط را نیز پذیری و برگردانی
گیری والا ملاقات نخواهد شد اول انکه سپاه ایران از هرات باز آید دوم زمان هرات داده شود دوم انکه دولت ایران مداخله در افغانستان را
ابدا موقوف دارد و اگر در میانه مخاصمتی روی دهد بصواب دید کارگذاران انگلیس اصلاح پذیرد سیم آنکه عهدنامه تجارتی جدید نگاشته شود که در سر
شهرهای ایران قونسول انگلیس توقف کند چهارم آنکه جمیع مطالبات تبعه انگلیس از دولت ایران بی مماطله و مسامحه ادا کند پنجم بندر عباسی را بطبق رضا و خواهش
سید سعید خان امام مسقط بدو باز گذارند ششم آنکه شاهنشاه ایران برای اموری چند که از جناب صدر اعظم روی داده او را بتبدیل فرمایند جناب امین
الملک در این باب متحیر مانده در رد و قبول این شروط مردد بود تا در روز یکشنبه بیست و سیم شهر ربیع الاول خبر تسخیر هرات در اسلامبول تشهیر
یافت لاسفیر کبیر دولت انگلیس سیار سفر را شادمان شدند و روزی دیگر امین الملک طهمینان یافته بسرای لارد کلیف رفته سخن بر این منوال راند
امین الملک گفت که اگر مرا مطمئن دارید که سپاه شما بحدود ایران نزدند من این شرایط شما نه را در ضمن عریضه بحضرت دارالخلافه عرضه کنم تا فرمان چه رسد
سفیر انگلیس از قبول این مسئول سر باز زد و معلوم افتاد که این مماطله و دفع الوقت برای تجهیز و تسخیر عساکر انگلیس و قصد سواحل و بنادر فارس است و
امین الملک صورت حال را معروض داشت و چون این اخبار بدارالخلافه رسید حضرت شاهنشاه را از قبول این تکالیف شاقه موی بر اندام خجالت
دریای غضب او بخار موجه در آمد و لنگر کشتی حلم گران سنگ او از تموج قهر کسیخته گردید و لحنی بر این تکالیف سخیف خنده زد فرمان داد تا عساکر ممالک
محروسه بدارالخلافه حاضر شوند و از همه جانب ساحت کارزار گردند و با افغانستان یورش برند و بجانب هندوستان راه برگیرند و از سند و پنجاب
قصد دهلی و کلکته تصمیم دهند و تخلخل در جبال سند و تزلزل در بلاد هند در افکنند و بجناب صدر اعظم فرمود که سپاهیان ممالک محروسه را آماده
سازد خزینهای آموده بمصارف سپاهیان بپردازد و جناب صدارت و شاهزادگان محفل مشاوره و مجلس مناظره آراسته نشستند و گفتند و برخواستند
و از چار سوی مملکت ایران عساکر منصوره را اخبار و احضار نمودند جناب صدر اعظم خطی بفرخ خان امین الملک نگاشتن گرفت که وزیر مختار انگلیس را
بفریفت و بگفتگوی مصالحه مشغول دارد و از آنسوی عساکر بحری دولت انگلیس را مستحفظ بنادر و سواحل فارس فرستاد اینک بی آگهی ما قصد بندر ابوشهر
کردند تحریر شرحی رقم نمای که چون سفیر انگلیس مرا غلوطه داد و این احدوثه بر انگیخت از این سوی بنیاد مصالحت و از آنسوی آغاز مخاصمت کرد آن خطا که من
سپردم باطل و آن شرایط از درجه اعتبار ساقط است چون این خط نوشتی و زرای دول خارجه را که در اسلامبول حاضرند بر این امر گواه کن و راه پاریس
برگیر و بسرعت بران چون فرستاده سریع السیر بامین الملک در رسید بروفق رای جناب صدر اعظم عمل کرد و آن مطالب نگارش داد و نوشته سابقه
خود را باطل کرد و سفرای دول خارجه را گواه بگرفت و مصمم پاریس شد و روز بیست و چهارم ربیع الاول با تبعه سفارت بنوارق بخار که از دولت بهیه
فرنسه در بوغاز دریای اسلامبول برای او مهیا شده بود در آمد و شراع برکشیده آهنگ بوزیدن بحر کردند و شب و روز همیر فرشندر یاح عواصف
بوزیدن در آمد و شدی با دزمام از دست کپستان کشتی در ربوده چون برق برفت و با آنکه مقصود بندر مرسلیه بود آن زورق بخار بندر طولون
در رسید ناچار اهالی آن بندر را از قدوم جناب سفیر کبیر ایران آگهی دادند و باستقبال آمدند و مهربانها و میربانها کردند سفیر کبیر دو روز در آن بندر بماند
و سیم روز از آنجا به بندر مرسلیه در رسید کارگذاران بندر مذکور به تهنیت ورود سفیر کبیر توپها کشادند و با حشمت و شوکت تمام فرود آمد و از آنجا راه مقصد
برگرفته شب دوشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی وارد ملک پاریس شد و قبل از ورود او وزیر دول خارجه پنج عراده کالسکه برای سفیر کبیر بفرستاد
و او و تبعه سفارت با عزتی شایان و جلالتی در خور بمنزلی لایق فرود آمدند و دیگر روز سیو میرستن که میهماندار جناب امین الملک بود از جانب وزیر دول
خارجه دولت بهیه فرنسه جناب سفیر کبیر را تهنیت ورود داد و روز پنجشنبه امین الملک بیازدید وزیر دول خارجه رفته و بمنزل خود مراجعت کرد

ومقرر شد که در روز شنبه بیست وهشتم جمادی الاولی جناب امین الملک بمجلس حضور علیحضرت امپراطور اعظم دولت بهیه فرانسه لوی ناپلیان شرفیاب گردد
در این ایام که سفیر کبیر عزیمت پاریس کرده بود حادثه بندر ابوشهر و ایران روئی که در این محل بذکر آن پرداختن واجب است ذکر آمدن پادشاه بحری انگلیس
بخلیج عمان فارس و بیرون شدن جونس صاحب از بندر ابوشهر وسایر واقعات آن ایام وچون از حرکت جهاز
جنگی وسپاه انگلیس بالیوز مقیم بندر ابوشهر جونس صاحب خبر رسید در روز یازدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۲۲ خطی بمیرزا حسنعلی خان دریابیگی
فرستاد که من که تا اکنون بتوقف این بندر گاه مامور بوده ام از دولت خود بخروج مامور گشته ام وبعضی از اثقال اثاث البیت که حمل آن صعوبتی
دارد در نزد تو بودیعت خواهم نهاد دریابیگی بقبول مسئول وآن اشیا را در دو صفحه قرطاس دوبشت مطابق نموده وبر آن خط وخاتم نهاده بیکدیگر
سپردند وچون این کار بانجام رفت بالیوز در روز هفدهم شهر مذکور بوداع دریابیگی آمده با او ومهدیخان سرهنگ ومیرزا رضا ومیرزا محمود خان توادع
کرده بپرق دولتی انگلیس که در کوتی یعنی خانه خود داشت فرود آورد واز بوشهر بیرون شد ومتوقفین آن شهر با ندیشه کار در افتادند وارباب حرفه
آشفته خاطر شدند روز پنجشنبه بیست ویکم ربیع مذکور سه فروند جهاز انگلیس از ظاهر بندر مسقط گذشته بجزیره قشم وبندر بوشهر روانه شدند ودر بلخ
شهر مذکور هفت فروند دیگر کشتی از انگلیس در لنگر گاه بوشهر پدیدار آمد وتا چهارم ربیع الثانی سی فروند کشتی در لنگر گاه بندر ابوشهر حضور یافت
وبجز این جهازات نیز بعضی زوارق آنان در بصره وبغداد بابتیاع کاوکو سفند وارزوقه وغله وسایر ضروریات واعداد کار پرداختند پس از مهر مخا
ساحته شدند در لنگر گاه بندر کشتی ها را لنگر فکندند وصاحب منصبان این جهازات وسپاه چندتن بودند ازقرار صاحب سردار قشون بحری
سر هنری لیک سوانداز کیف ویک میجر جنرال استاکرد ودو هزار ودویست وهفتاد از این جماعت سپاه توپچی وسرباز لندنی بودند وسه هزار و
چهارصد تن از افواج هندی داشتند وسه هزار وهفتصد ونیجاه کس سپاه چریک وخدمه بودند واز جهازات انظایفه سی فروند جهاز بادی سرا
بود وهشت فروند جهاز دولتی سرکاری وهفت فروند جهاز آتشی بخاری اجاره کرده باخود آورده بودند ویکهزار وصد ونیجاه سراسب سواری
وچهارصد ونیجاه راس کاو بجهة کشیدن کاری حمل ونقل مینمودند علی الجمله چون قطعات سحاب که جای بجای سپهر نیلگون را پرده شود فروند ها
زوارق جنگی روی دریارا حایل گشت وشهری بر فراز بحری ساحته آمد وشراعها افراحته گشت برآب گهتی یک شارسان بود چنین اما
چون کارگذاران دولت علیه ایران گمان محاربه با انگلیس وعزیمت ایشان بر مقاتله نداشتند لشکری مستعد بدان بندر مامور ننمودند واز قضایا
اتفاقیه محمد علیخان سرتیپ فوج قراجه داغی پسر فضلعلی خان امیر تومان که با قلیل سربازی در آن بندر بود در پنجم ربیع الثانی بسرای جاودانی رفته
بود واورا در خارج حصار بوشهر باستیانی باچار عراده توپ ساحته بود وسربازانش پس از فوت اولی فرمان ده نماندند دریابیگی مقرر داشت
که توپ وسربازان را باستیان خارج حصار بشهر اندر آمدند ونعش اورا در مسجد بوشهر مدفون کردند وچون سپاه خصم دربرابر بود فرصت بسوگواری
وعزاداری او نکردند ورستم خان برادرش را میان فوج آوردند ومهدیخان سرهنگ فوج نهاوندی که او را نیز فوج کامل وتمام نبود در شهر جای داشت
وبرج وباره آن حصار در تصرف سربازان او بود وقراولخانه شهر نیز با فوج او بود وچون از این وقت دریابیگی ومهدیخان صورت واقعه را بجناب
نواب مؤیدالدوله معروض داشتند که اینک عساکر وزوارق انگلیس در لنگر گاه مصمم محاربه ومحاربه آمدند از کارگذاران دولت ما را جواز حرب است
وسپاهی باندازه این کار در اینجا حاضر آمده نواب مؤیدالدوله را از نقض عهد دولت انگلیس حیرت آمده با عداد کار زار پرداخت ومحمد قلیخان ایلخانی
فارس را بالطفعلی خان سرتیپ قشقائی وچند عراده توپ روانه داشت که در آن بلوک متوقف وهنگام حاجت مدد ومعد سفر بوشهر باشد ودر هشتم
ربیع الثانی مهر علیخان نوری ملقب بشجاع الملک از شیراز بعزم بوشهر خیمه بیرون برد وفوج خاصه وفوج چهارم ونیمی از فوج شیرازی ویکصد سوار
غلام وچهار عراده توپ ویکعراده خمپاره باخود برد ومؤیدالدوله روز یازدهم ربیع الثانی خطی بدریابیگی فرستاد که بزرگان سپاه انگلیس بگوکه رسم
دولتهای بزرگ نبوده که بموجبی عهد بشکنند وبعد از شکستن عهد بخبر بر سر ولایت دولتی روند وتصرف در آورند ما از آنسوی سردار انگلیس
فرصت را از دست نداده بفکر تهیه کار خود افتاد وجنرال صاحب بهادر داد میرال صاحب که سپاه بری وبحری را سردار بودند بدریابیگی بدین شرح
نامه نوشتند که کشتیهای جنگی وتوپهای دولت انگلیس در کنار بوشهر حاضر ودر قوت بازوی ماست که این شهر را چون خاکستر کرده برباد دهیم
وامروز ما فردا صبح مهلت دادیم که زنان واطفال وارباب حرفه وکسبه از این شهر بیرون شوند واگر بمانند وباطاعت ما در آیند هم بسلامت
مانند مشروط باینکه چون ما آهنگ قلعه کنیم علم ایرانرا که در برابر چهار برج نصب کرده اند فرود آورند وچون مشاهده کردند ما را باموال کس کاری نیست

الاخزانه و قورخانه و آلات حربیه و اسلحه دولتی که بثبت آنرا برداشته بتحویل ما کنید ما خود نگاهداریم دویم آنکه پیشکری که از ایران در اینجا مقیمند با طبل و شیپور بما سپارید و سرکردگان نیز شمشیر خود را بفشان افتاده نزد ما نهاده مرخص شوند و ما را با دولت ایران مخاصمت است و با دیگر مردم خصومتی نخواهد بود و هر کدام تابع ما گردد بجان و مال ایمن است در یاپکی نه رخصت جنگ داشت و نه استعداد و در نگ سر اسیمه گردید در نهم ربیع الثانی مهدیخان سرهنگ را روانه قلعه بهمنی و با قرخان شکستانی را که از دالکی بحفظ بهمنی رفته بود با تفنگچی و توپ بیوشهر خواند در شب دهم با قرخان با دو عراده توپ و چهار صد تفنگچی که باخود داشت روانه بوشهر شد و در پیرون بر سر چاه آب نزول کرد و مهدیخان خود بیوشهر رفت و بعد از ساعتی بیا قرخان پیام فرستاد که بقلعه بهمنی رفته حافظ باش و توپهای او را گرفته برفراز برج خلعت پوشان جای داد با قرخان بدریاپکی پیغام فرستاد که چون مرا بیوشهر راه نمیدادی چرا از بهمنی طلب کردی چه امشب من میتوانستم ده سنگر محکم تا صبح در برابر دشمن بپایان برم در یاپکی گفت صلاح وقت چنین اقتضا کرد اکنون بزودی باز گرد با قرخان ناچار حرکت کرده گاه پسپیده دم بهمنی رسید و لشکر انگلیس در روز دوشنبه نهم ربیع الثانی در حلیله دو فرسخی بندر بوشهر از زوارق پیاده شده سی عراده توپ چهار پوند و پنج پوند و شش پوند و نه پوند از کشتی بر لب دریا آوردند و هشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچی و عرب و انگلیس از دریا بیرون آمدند و در حمله اول صدتن تفنگچی که در حلیله بودند بیاران کلوله توپ متفرق شدند و روز سه شنبه بماندند روز چهار شنبه باشش فوج سرباز و هزار سوار و سی عراده توپ بجانب قلعه بهمنی بگیر سنگی بوشهر راه سپردند و گاه سحر بکنار قلعه آمدند و این در وقتی بود که با قرخان از بوشهر رسیده و از ریگ راه بنا سوده جنگ پیوسته شد با قرخان و احمدخان پسرش و شیخ حسین چاه کوتاهی عرب و موج ملاحظه قلت و کثرت عدو نا کرده اردو و کلوله توپ و تفنگ تواتر کرفت کشتیهای بزرگ انگلیس نیز از دریا حرکت کرفته نزدیک ساحل آمدند و در برابر قلعه بهمنی ایستادند و توپهای شصت و شش پوند را بجانب قلعه دهان کشادند از بحر و بر و خشک و تر آتش حرب زبانه کشیدن کرفت با قرخان و مردم او استوار بایستادند از هنگام طلوع آفتاب تا نیمه روز از دو جانب شور محاربه تافته و جانهای عزیز حالت خار و خاشاک یافته بود و دود و کرد چنان بهم دیگر نزدیک شدند که ایرانیان بر روی سپاه انگلیس باتیغ همیزدند و جمعی را بکشتند سواران انگلیس از چهار جانب با قرخان و مردم او در آمدند و کلولهای بسیار و رسیانه آنان بیاریدند تا آنان را از بهر بهمیت برند و با این همه فتور و قصوری در ثبات ایرانیان براه ینافت و از حملات سپاه شکستان هفصد و چهل کس از عساکر انگلیس بخاک هلاک افتادند و سه عراده توپ از ایشان بکرفتند و پنجاه کس از مردم مهندس و سردار و حکیم معروف کشته شد و بسیاری جراحت یافتند چون جماعت سپاه بحری از میان زوارق جلادت سپاه ایران و ضعف سپاه انگلیس مشاهده کردند توپهای کشتی را بر آن قلیل سپاه بر بستند و آتش زدند هفتاد و دو تن از خویشاوندان با قرخان شکستانی مقتول شدند احمدخان پسر دلیرش که نام پدر داشت نیز در این میانه بقتل آمد و مردم او بهزیمت رفتند و با قرخان نیز سوکوار به شکستان رفت و در فراق فرزند و خویشان دیوانه و پریشان شد و شیخ حسین بیوشهر کریخت و سپاه انگلیس قلعه بهمنی را مسخر کردند روز چهار شنبه و شب پنجشنبه در آنجا بماندند و جنرال انگلیس مدریاپکی پیام فرستاد که متابع ما شو یا آماده جنگ باش وی پاسخ داد که مرا اجازه جنگ نداده اند مهلتی دهید تا شجاع الملک در رسد و از جنگ و صلح هر چه کند مختار است جنرال بر این سخن وقعی ننهاده سحرگاه روی بسوی بوشهر نهاده همیرفت از آنجانب حسنخان برازجانی و محمدخان با تفنگچیان خود در برج خلعت پوشان نیم فرسنگی بوشهر جای داشتند و شی چند از توپچیان نیز بر فراز آن برج بحراست متوقف بودند در اینوقت سردار انگلیس با شش فوج سرباز و هزار سوار نظام و سی عراده توپ در رسیده هم از کرد راه قصد انهدام برج کردند و از جانب بحر و دشت توپچی را که بر برج بودند در هوا متلاشی ساختند لاجرم توپچیان توپها را از برج بزیر آورده بسوی شهر فرار نمودند سپاه انگلیس آن آنان کرفته همی تاختند و در نخلستان خارج بوشهر که باغ شکری نام دارد در آنجا رسیده از دریا نیز بر آنقوم باران کلوله همباریدند بعضی از مردم برازجان از بیم آتش توپ و بیم جان خود را بآب در افکندند و جمعی با حسنخان و محمدخان برازجانی و محمدرضا بیک زیادتی بدروازه بوشهر رسیده سرباز قراحه داغی که بی سرتیپ و ترتیب بودند چون فرار ما را دیدند از برج فرود آمده در میان دروازه مجتمع شدند و فوج نهاوندی و توی سرکانی که در پیروان قلعه بودند بهمیت پیوستند و سپاه انگلیس توپ زنان و فخر کنان در رسیدند علی سلطان بهارلو توپچی از جانب بحر چهار کلوله توپ بجانب زوارق انگلیس بیفکند و چند کشتی را آماج کرد و یکتن را بآب کرد از آن پس بر نشست و به پیغوله متواری شد و در اینوقت دریاپکی سر اسیمه شد حکم داد تا رایت ایران را بعلامت اطاعت باز آرند و بریدند و بزیر افکندند مردم شهر چون علم دولتی را کونسار دیدند مضطرب شده یکبار فریاد بر کشیدند و از جماعت توپچی و سرباز جمعی بخانه مجتهد بحرینی و سید محمد طاهر اردبیلی پناه بردند و جمعی به پیغولها و زاویها خویش پنهان شدند و مردم شهر از غایت حمیت و غیرت بر دریاپکی

آمده او را بمحاربه و ثبات ترغیب کردند ولی دریابیکی را توجه باستادگی نمانده و در اینوقت سپاه انگلیس نیز رسیدند و محمد حسن خان برازجانی و محمد خان دشتی پریشان خاطر شدند و محمد رضا بیک بیدر پیک باشی و میرزا شیخ عبد الرسول خان دریابیکی مرحوم و چهار سوار برای رهائی از خصم و غنیم از دروازه بیرون شتافته سواران انگلیس از قفای آنان بتاختند و حیدر بیک را بشمشیری از اسب بیفکندند و محمد رضا بیک را کشته و دو تن سوار را بشمشیر بکشت جماعت سواران نظام بیکبار او را هدف تیر تفنگ کردند و سی و پنج گلوله باعضای او رسیده جان بداد و محمد خان زامردم دشتی بدستیاری کشتی از میان بدر بردند و حسن خان برازجانی پس از دو روز توقف تغییر لباس کرده بیرازکان گریخت چون سپاه انگلیس اطراف قلعه بوشهر را فروگرفتند و شهر بوشهر تسلیم شده سردار از بیرون نامه بدرون فرستاده دریابیکی را بخارج احضار کرده و مهدیخان سرهنگ و میرزا رضای منشی را نیز بخواست و در مقام سؤال جواب برآمد ایشان پاسخ دادند که امنای دولت ایران ما را رخصت جنگ ندادند و زیاده از این سپاهی بمحافظت بوشهر بنیابت نفرستادند و همانا در خاطر نداشتند که انگلیس عهد موت چندین ساله را شکسته با دولت علیه ایران ستیزه و محاربه خواهند درآمد در اینوقت شما را تا حیثیت جنگ دراندیشید و ما صورت حال را شجاع الملک سردار فارس عرضه کردیم و منتظر جواب بودیم و شما مهلت ندادید و در آمدید سرداران انگلیس بعد از گفتگوی این سخنان قراول برآنها گماشته هر سه تن را بسرحد خارج شهر محبوس بداشتند هم در روز ورود پس از ضبط غلات و قورخانه و توپخانه سردار فرمان داد که لشکریان با اسلحه از شهر بدر آیند افواج مذکوره با نیزه و آغروق از دروازه بیرون آمدند و تفنگ و سایر آلات جنگ را از دروازه بسپردند و بگذشتند چون قدری راه سپردند دیگر باره حکم کرد که شب متوقف باشند و صبحگاه بروند و قراول برآنان گماشت چون روز دیگر درسید لشکر انگلیس نیز آغروق لشکر ایرانی را تصرف کردند و اینان را مرخص داشتند و پیمانان افواج را معالجت در بندر متوقف شدند و هر که نتوانست رفت و کس مانع نبود چهار دهم ربیع الثانی بیرازکان رسیدند و نزد حسن خان ضابط بیرازکان رفته و طلب علوفه و آزوقه کردند وی آب شرم و آزرم از رخ شسته گفت در چنین روز بر رعیت آزوقه و علوفه نتوان حوالت کرد گفتند از غلاتی که عمال دیوان در بیرازکان جمع کرده و بتو سپرده اند حاجت ما را کفایت کن گفت ما را آن اجازت و اختیار نیست شما فکری دیگر بکنید چون نشنیدند ندا کرد که از رعیت بجز ندکرسنه و برهنه راه کارزون برگرفتند و در آنجا بفوج رضا قلیخان عرب باصری پیوسته شدند و چون بکارزون رسیدند میرزا علیمحمد خان حکمران کارزون که از پسران مقرب السخاقان حاجی قوام الملک بود از فرط کرم جبلی و مروتی که با همه را دارد او کار همه را نیکو کرد و مرفه الحال شدند علی سلطان بهارلو و مصطفی قلیخان با سربازان از بوشهر بدر آمده رهائی یافتند رستم خان نیز پس از سرداران انگلیس در بوشهر شحنه بگماشتند و فرمان دادند که ارباب معاملت ابواب داد و کاکین بگشایند و به بیع و شری اشتغال کنند و سرداران انگلیس خواستند تا حاجی قوام الملک را متهم دارند و دامن پاک او را که از جان نثاران قدیم این دولت ابد مدت بگناهی پیالایند با مردم شهر همی گفتند که ما بوشهر را بجنگ مسخر نکرده ایم بدریابیکی سی هزار تومان دادیم که شهر را تسلیم نمود و با ما مواضعه نهاده که بحاجی قوام پدر خویش نامه کند و او را بر آن دارد که مردم شهر را بر عایت و حمایت دولت علیه ایران بشوراند و حال آنکه چنین امری ابدا واقع نشده محض تدلیس و تدابیر انگلیس بود که این الفاظ را شهره آفاق نمودند علی الجمله میرزا اسمعیلی خان دریابیکی را با هفت تن از خدام او و مهدیخان سرهنگ و میرزا رضای منشی روز جمعه در زورق نشانده از دریا سیر داده به بندر ممبئی بردند پس مقصد کاوودنهار کوشفند و پانصد شک خرما به بندر بوشهر حمل و نقل نمودند و یکصد صندوق همه روزه با طبل و شیپور از کشتی بوشهر و بگاه شام باز پس بردندی و در کرور و زیاده بدین تا پنجروز چنین کردند و هر چشم مردم چنان خیره کردند که پانصد صندوق زر ناب است که بجهة اخراجات و انعام خدمتگذاران بهمراه آورده اند تا خلایق بطمع زر فریفته و بموافقت انگلیس شیفته شوند و هر شب دو بیست گل از سواره و دو عراده توپ بطلایه اردو بیرون میفرستادند و تا سواد اردوی آنان از دور بسیار بدید آمده و در نظر بینندگان عظیم نماید و سه چند آنکه مردم داشتند خیمهای اضافه برمی افراشتند و جنرال صاحب بهادر سردار انگلیس بر صفحه سخنی چند رقم کرده و خاتم خود را بر دروازه بوشهر در اویخت و حاصل آن این است که شهر بندر بوشهر در مدت چهار ساعت متحیر سپاه بری و بحری انگلیس در آمد بنام نامی حضرت ملکه معظمه و بعد از آنکه چوب زیرین علم ایران بعلامت انقیاد فرود آمد علم کوتی انگلیس افراشته گشت و بیست و یک تیر توپ بقانون دولت بسلامتی وجود مسعود ملکه معظمه خلد الله ملکها و سلطانها نهاخالی شد و کشتیهای انگلیس را که در ممالک بحار نشانهاست برای اعلام مردم جهان از این فتح بزینت کردند و بحکم سردار جنرال صاحب بهادر سالار افواج انگلیس که بخلیج فارس در آمده مستر جونس کارپرداز مهام دولتی و بالیوز خلیج فارس از کوتی انگلیس در بوشهر رقم شد بتاریخ یازدهم و سیمبر کمپانی هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی

این شرایط را بتاریخ مذکور در صفحه نگاشته از دروازه در آویختند فقره اول شهر بوشهر در تحت حکومت انگلیس در آمده از این روی باید بقوت قانون

عسکری آنان که در ولایت حکومت انگلیس میباشند حقوق هیچکس را از دست بازندهند و گوش بمختان بدخواهان و منافقین فرانمازند و اگر کسی غیر عمل خویش معاینه کنند فقره دویم چنانکه حکمی بر قوم نشده بندر بوشهر از زحمت عشاران معاف خواهد بود فقره تسلیم آلات حرب و اسلحه در نزد هر کس باشد ضبط خواهد شد و بی اذن هیچگونه مسکرات خریده و فروخته نگردد و چهارم جز مسکرات هر چه از بندر بیرون برند یا در آرند بیع و شری آن ممنوع نیست فقره پنجم بیع و شری غلام و کنیز جایز نیست و همه آزادند فقره ششم آنانکه در این شهر مادام که بخواهند زیر حمایت انگلیس خواهند بود هفتم جز لشکریان و اهل بلد کس سلاح جنگ نباید در دست هر کس دیده شود کرفته خواهد شد و مسافران چون بدروازه رسند آلات حرب خود را بحافظان دروازه بسپارند و کاه بارکشان را دهند تا بستانند هشتم آنان که زیر علم انگلیسند هر کس بآئین شریعت خود طاعت خدا کند دولت انگلیس را بدین و مذهب کس کاری نیست فقره نهم معاصی جزئیه را بقانون عسکری مکافات دهند و اگر جرمی بزرگ باشد حکم آن با سه داور خرال صاحب است و هر کس در این بلده مدبون باشد بپردازش بر شهر نفس نیست فقره دهم سربازان انگلیس درون شهر او تراق کردند و دو فوج سرباز در شهر باز داشتند که کس بی اجازت از دروازه بیرون نشود و جهت کار شهر را منظم کردند بفکر مصالح حفظ خود افتادند و چند چاه آبرا از بیرون بوشهر با خاک پر کردند که اگر سپاه خارج بانجا رسند بی آب بمانند و روز دو هزار مزدور کرفته بحفر خندق و نصب سنگر پیرداختند و حفرهای متعدد در زمین برده ببارود می انباشتند که چون سپاه ایران یورش برند آتش زنند و از سامان بوشهر تا باغ شکری را سنگر بستند و نصب عراده توپ در سنگرها کذاشتند و چند چاه آبرا که کوارا بود در میان سنگرها افکندند و از دو جانب بوشهر که آب دریا بر معبر شهر احاطه داشت کشتیهای بزرگ بار داشته و همان توپها را از دوروی بجانب معبر روبار وی کردند و کلوله این توپها از همه من و چهارده و نه من کمتر و زن نداشت پس بجمع آوری آذوقه همت کماشتند و بعمال آن صفحات خلعت فرستادند و نامه نکاشتند و بعضی از مشایخ که در سواحل و جزایر عمال بودند نا چار بآنان متابعت کردند از جمله شیخ حسن چارکی که در جزیره قیس سکونت داشت و ده سرکاو بدانها فرستاد و اظهار دوستی کرد و روز شانزدهم ربیع الثانی در شیراز خبر بنواب مؤیدالدوله رسید و این در زمانی بود که مهر علیخان شجاع الملک بعزم سفر بوشهر در حوالی شیراز بچنار راهدار بود مؤیدالدوله خطی بدو فرستاد که در حرکت تعجیل کرده و شتاب بر درنگ ترجیح دهد و حکمی بر رضاقلیخان سرتیپ قرمزد که هنگام وصول شجاع الملک از کاروان بدو پیوندد محمد قلیخان قشقائی الیخانی نیز حکمی یافت که بدو ملحق شود و روانه مقصد شوند و صورت واقعه را بحضرت دارالخلافه عرضه کرد و خود بتهیه سپاه پرداخت و از این خبر در فارس بهیچ روی فشه بر نخواست و حاجی قوام الدوله اعاظم آن دیار را جمع کرده در خدمت مؤیدالدوله بمدافعه انگلیس رخصت خواستند مؤیدالدوله پاسخ داد که الحمدلله عساکر دولتی این کار را آماده و کافی است و مصحوب بریدان سریع السیر دولت ابد مدت این اخبار در دارالخلافه مقروع سمع امنای دولت علیه کردید و بتجهیز لشکر و ارسال عسکر قیام و اقدام ورزیدند و چون ملتمس حاجی قوام و عمال مملکت فارس در باب رخصت بر مدافعه انگلیس در خدمت مؤیدالدوله بمنزور قرین اجابت نشد لهذا ایشان هم بر خود مقرر داشتند که بوسایل دیکر در رهوا خواهی دولت و جان نثاری در راه ارادت و فدویت کوششهای شایان و سعیهای بی پایان بتقدیم رسانند چنانکه حاجی قوام و عمال مملکت و میرزا نعیم لشکر نویس باشی و حاجی محمد هاشم خان امیر دیوان فارس و سایر اعاظم آنملک در راه خدمت و بندکی حضرت شهریار فروکذار ارادت ننموده در تهیه سیورسات و ملزومات مایحتاج و مصارف عساکر نصرت مآثر که متعاقب و متوالی هم از دربار خلافت مدار همایون بمقابله و مدافعه عساکر انگلیس مامور شدند دقیقه ای مسامحه و مداهنه جایز نشمردند و در این هنگام که شجاع الملک چه در زیر حکم و چه سپهسالاری کشیکچی باشی مجتمع آمدند چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد جهدهای موفور بعمل آوردند و بدین سر شدند که اکر حمل آذوقه و قورخانه و ملزومات لشکر همه را کنافه ردف عمال فارسیان باشند عمل خوبی صورت داده و الحق بطوری از عهده برآمدند که هر نوع ملزومات لشکر کشی از قبیل آذوقه و ماکول و ملبوس و ادوات حرب و قورخانه و سایر در معسکرهای براز جان بطوری وفور بهم رسانیدند که اردوها مثل یکی از بلاد معموره شده بود که هر چه میخواستند موجود بود ذکر مامور یت کشیکچی باشی قاجار بحکمرانی سپاه نصرت پناه مامور بنادر ملک فارس اکرچه بتدریج بسمع نصرت پناه با سرکردکان و سرتیپان رزم آکاه مامور بفارس شدند لازم افتاد که در اینوقت کاردانی بزرک و حکمرانی امین بحکمرانی آن سپاه یقین باید لهذا مقرب الخاقان امیرالامراء العظام میرزا محمد خان کشیکچی باشی قاجار خلف الصدق مرحوم امیرخان سردار که عمده دولت و رکن حشمت و روی اسنجاب و بازوی ابطال بود بدین خدمت نامزد شد و فضلعلی خان امیر تومان قراباغی که در فروسیت و لشکر کشی فرید و وحید و معروف مردم قریب و بعید است نیز بموافقت و مرافقت کشیکچی باشی با جماعتی از صاحب منصبان سوار و پیاده معین کردید و بروز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی از دارالخلافه بعمارت و باغ خارج شهر نقل و تحویل کردند حضرت شاهنشاهی از کمال چاکر نوازی و بنده پروری زمانی که هنگام رکوب بباغ مذکور

توجه فرموده کشیکچی باشی را بتفقدات و تلطفات خاص مخصوص داشت و از باره بند خاصه و طبل مبارکه مرکبی آبجو خرام کوزن اندام طاوس پیکر صرصر تک کوه هیکل بازین مرصع مذهب و ستام مرصع بدو بخشید و خلعتی کرانبهای کشمیری با تفنگی بی نظیر بفضلعلی خان امیر توپخانه موهبت کرده و مبلغی خطیر زر مسکوک برای مصارف عساکر با کشیکچی باشی حمل و ادن فرمود و آنان را از رکاب اعلی رخصت عزیمت بمقصد داد و احکام الحاق بعضی عساکر منصوره بارد وی همایون از دیوان اعلی صدور یافت و کشیکچی باشی با چهار عراده توپ و قورخانه مضبوط و شش فوج عساکر نظام و بسیاری از سواران غلام پیشخدمت و غلام بهادران طوایف شاهسون و شکی و نمکلی روانه شدند و از پرورد گان مدرسه نظامیه دار الفنون فرامرز خان سرتیپ و محمد صادق خان قاجار شام پیمائی و محمد حسنخان مقدم و مصطفی قلیخان نوری و محمد آقای تبریزی نیز بهمراهی و خدمت وی مامور یت یافتند و در تمامت ارض راه ارد و را بنظمی کامل حرکت و سکون داد که برعایای منازل عرض راه جبه و پره کاه الا بهای زر خالص حوالت نرفت و در شهر جمادی الآخره با کوکبه زاهره و حشمتی وافره بشیراز در رسید و او را استقبالی بزرگ کردند و بزرگان ملک در خدمتش خردی پیشه کرفتند و محمد ابراهیم خان نوری سرتیپ افواج مثلثه اصفهان نیز با افواج خود در دو فرسخی شهر مذکوره در رسید و تمامی کابر و اعیان فارس بموافقت حاجی قوام الملک بن اعتضاد الدوله حاجی ابراهیم خان صدر سابق شیرازی و عموم مردم شهر از دحام و اجتماع کرده بخدمت کشیکچی باشی آمدند و برخصت منازعه با سپاه انکلیس و عزم بوشهر مستدعی شدند کشیکچی باشی عموم خلایق آن مرز و بوم را بالتفات امنای دولت مستظهر ساخته بمنازل خود رخصت رجوع داد و بتهیه قورخانه و انتظام جیه خانه و تجهیز سپاه نصرت پناه موطنی کامل نمود و مصمم حرکت بخاک بندر ابوشهر بود

ذکر محاربه مصطفی قلیخان میرپنجه در بندر لنگه با سپاه انکلیس سابقا مرقوم افتاد که مصطفی قلیخان میرپنجه قراکوزلو با جماعتی از سپاه و توپخانه مدتی بتوقف لار مامور بود پس با نتظام بنادر و سواحل فارس رفت و در بندر لنگه در ساحل دریا خیمه افراخت و اردو زد و بنظم امور پرداخت در بیستم ربیع الثانی ناگاه یکفرند کشتی انکلیس که شصت و شش توپ و چهارپاره را حامل بود در رسید حکمران کشتی کروهی در ساحل نظاره کرد و حکم بکشادن کلوله توپ داد هوا پر کره اثیر کشت و زمین پر آثار رعیر سکونت میرپنج در حوالی بحر صعوبت یافت و کلوله توپ تواتر کرفت و وزن هر یک از آن کلولها معادل ده من بود و بجثه و حصول آن کلولها با ماکن بعیده و حصول ضرب شدیده هر توپی را با ینمن بار و دانبا شته بودند میرپنج از توالی آن آتش سوزنده و آهن فروزنده بر لب آب تاب نیاورده و با دو عراده توپ لختی بنا چار پسکار کرد و دران فایدتی ندید لاجرم فرمان داد تا بنه و آغروق و قورخانه را حمل کرده از کنار دریا خود را دور تر کشید و از آن رعد و صاعقه من بعد سلامت یافت و بدیشان پیغام فرستاد که مردم ما را با دریا کاری نیست اگر بجنگ رغبت دارید پای بصحرا کذارید شیخ خلیفه و مردم بندر لنگه از حرکت میرپنجه خرسند و راضی شدند که در میان مصادمه دو سپاه کوشه و رنجه نکشد

ذکر بعضی واقعات این ایام در حضرت دار الخلافه طهران چون اخبار منازعات سپاه انکلیس و ورود زوارق جنکی آنان در بنادر و سواحل فارس انتشار و اشتهار پذیرفت مردم دیار و بلاد ایران که ببسالت و شجاعت و شکرکشی و دشمن کشی همیشه خوی و عادت داشته اند از اقطاع و اصقاع ممالک ایران بجوش و خروش در آمدند خون حمیت آنان در عروق عصبیت بطغیان در آمد و نبض غضب ایشان در پیکر مردی بجریان یافت و از اطراف و اکناف عرایض جاکرانه بدار الخلافه تواتر کرفت و رخصت مجاهدت و جواز مبارزت طلبیدند و علمای ممالک محروسه نیز در ضمن فرایضه جات باظهار حمایت شرع مبین و قطع مادین سید المرسلین بکفار در آمدند و از تمامت ممالک محروسه ایران عریضها بدار الخلافه فرستاده معروض داشتند که حکم جهاد داده ایم و هر یک در هر شهری با چندین هزار کس منتظر اذن و اشارت شاهنشاهی بر پای ستاده ایم تا بهر جانب که اشارت رود مبادرت نمود حضرت شاهنشاهی بصدور فرامین مطاعه همه را بنوازش و خوشنودی داشت که الحمد خزینه با سیم و زر آکنده و سپاه ما با طراف بدین کار بر آکنده اند و از علماء دعا کوئی سزاست و از سلاطین جنکجوئی روایت و بدین مضمون مرحمت مشحون احکام و فرامین بیلاد و امصار اصدار یافت از انجمله فرمانی با فتخار نواب اردشیر میرزا حکمران دار الخلافه صادر شده بود که در روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الاولی در جامع اعظم دار الخلافه علمای اعلام و امرای عظام و تمامت طبقات خواص و عوام زیاده از بیست هزار کس با صغای ندای استماع آن اجتماع کردند و چون در آن ضمن خلایق را مطالب و عرایض بود و شرفیابی کل خلق بحضور اقدس و عرض حال خود صعوبت داشت علماء و فضلاء و ائمه و قضات عریضه بخدمت جناب بیلتاب اشرف صدر اعظم نکاشته مقدم آنجناب در آن مجمع شدند و مضمون عریضه علماء بعبارت تقدیر این محل مرقوم میکردد بشرفعرض میرساند که از قراریکه نواب والا اردشیر میرزا حاکم دار الخلافه اعلام فرموده بودند کویا دستخط فرمان مبارک از جانب سنی الجوانب همیون شاهنشاهی صان الله شوکته عن البتناهی بافتخار ایشان صادر شده است که با هل ملت ابلاغ فرمایند قرار مجمعی در جامع شاه کذاشته اند که فرمان همیون را بخوانند بدیهی است که مردم هم در مقام امتثال امر همایون هر یک بلسانی عرض و استدعائی خواهند داشت

در پاسکی دیکر از آنجمعی بسیرد

و برای همه ممکن میشود که استدعای خود را بخاکپای همایون معروض دارند لهذا لازم است جناب جلالتمآب عالی که رئیس کل ملت و مخصص اول دولت هستید و وکالت مطلقه از جانب سنی الجوانب همیون دارید زحمت کشیده بمسجد تشریف ببرید بعد از خواندن فرمان همایون مردم عرایض خود را معروض دارند تا مقصود خود را ظاهر سازند چون بتوسط علما خلایق این تمنی کردند جناب صدارت پناهی از ارکان دولت بمسجد رفته و خطیب باشی بر فراز منبر صعود کرده مضمون و خط مبارک را قرائت کرد و عبارات مرحمت آیات بمثابه بود که بر همه معلوم و آشکار است که ما همیشه تا بحدیکه خلاف غیرت و عصبیت دین و دولت در میان نباشد بسفک دماء و قتال البته راضی نیستیم اما وقتیکه ارکان دولت انگلیس که خود را دوست قدیم این دولت رشید دانسته بسپاهها و حرکات شرر آمیز و دشمنهای آشکارا و قصد دولت ملت اسلام بظهور آید و روز بروز در تکالیف شاقه خود بیفزایند لابسته ما هم تا درقوه داشته باشیم برما و بر جمیع اهالی اسلام واجب است که کمر همت بر میان بسته بعون خداوند و توجه صاحب شریعت و طریقت علیهما السلام باد غرور را از دماغ خصم بیرون کنیم تا بداند که ملت اسلام و دولت ایران که سالها با غیرت و عزت راه رفته و بر همه بقوق داشته ذلیل تلبیس و تدلیس دولت انگلیس نخواهد گشت و مجملی از مضامین فرمان همیون چنین بود که حضرت اقدس همایون ما که حفظ عهود و رعایت مواثیق دولتی را با هر یک از دول ممهد هم جزء خود شمرده عقاید واجب الازم میدانیم و اقدام بنقض عهد با دولت انگلیس نکرده ایم دوستی او را که قدمت عهد و سبقت قدم با دولت ابدی الدوام ما داشت عزیز و محترم میداشتیم لکن او پیوسته بمقام عهد شکنی با ما برخواست و عساکر و زوارق حربیه خود را داخل خلیج فارس نموده و بندر معظم این دولت را که بوشهر باشد علی الغفله متصرف شد و اقوال و تعهدات سفیر کبیر ما را که با ایلچی انگلیس ما سلامبول در حفظ رشته مسالمه در میان داشت هیچ برنگاشت و بمظور بی مبالاتی و بحکمات غیر محقانه در حق دولت ما روا دانست لهذا ما نیز بحفظ ناموس دین و دولت خود متوکلا علی الله تا همه مقامات ایستاده ایم اهالی ملت و هم مذهبان ما که بغیرت و عصبیت و مردانگی معروف و سالها در سایه مرحمت پایه ما و اجداد و اسلاف کرام ما انار الله برهانهم بعزت و دولت گذرانیده اند و مرحمتها دیده لابسته ما را شها نخواهند گذاشت و پای غیرت و شجاعت استوار خواهند داشت چون مضامین این فرامین بسمع انجمع رسید متفقا باظهار ارادت و عبودیت زبان کشادند و در خدمت جناب صدر اعظم ببذل و ایثار جان و مال و فدیه اولاد و عیال سوگند خوردند و متمنی و مستدعی شدند که شرح چاکری و خدمتگذاری و بندگی و جان نثاری ایشان بخاکپای همیون شاهنشاه ایران معروض و مشهود افتد و بالتمام کمر مجاهدت بر میان جان استوار کردند و بداعیه مبارزت رطب اللسان شدند و جناب اشرف صدر اعظم ایشان را قرین عواطف ساخته و بمراحم التفات شاهنشاهی مستظر نموده بتفصیل را در هنگام حضور بمجلس ماهر النور بمعرض عرض در آورد و فوج فوج عساکر بحضرت ما تا راه فارس برگرفتند و جعفرقلیخان میرپنجه که با افواج و توپخانه و قورخانه در این ایام بجانب کرمان مامور بود پس از ورود بکرمان و تجهیز عساکر از شهر بیرون آمده بجانب چیرفت رفت و محمدحسن خان سرهنگ توپخانه مبارکه باده عراده توپ شش و شصت بار قورخانه و فوج دوم کرمانی جمعی میرزا کوچکخان سرهنگ که در کرمان بود بموافقت جعفرقلیخان میرپنجه بچیرفت رفته متوقف و منتظر ارجاع خدمات بودند و اما معین خان سرتیپ با جمعیت خود بسوی بم روی نهاد و چون شیخ دین محمد خان حاکم بکران وفات یافته بود مقرب الخاقان غلام حسینخان بهبهانی و حکمران کرمان پسر او شیخ عبدالله خان ایلخانی پدر منصوب داشته بحکومت و انتظام بکران زمین روانه داشت و امور آن سرحدات بتراشطامی تمام کرده و مستظهر بمراحم شاهنشاهی دولت بودند چشم بر حکم و کوش بر فرمان امنای دولت داشتند **ذکر واقعات فارس و بندر بوشهر** و چون اخبار تسلط آن ایام جنود شجاع الممالک از حادثه بوشهر آگاهی یافت در ماه ربیع الثانی امداد کار بیکار کرده در بعداد با فوج خاصه تبریز و فوج چهارم تبریزی و چهار [illegible] حرکت کرده راه بوشهر برگرفت و از اراضی فیروزآباد منزل موم [illegible] آمد و پنجروز در آنجا بماند تا [illegible] بکمک سوار دلیر جوار که از ایلات زده کرده بود [illegible] آنجا کوچ داده در کشت بنه عشایر رحل نه کرده شد با دو خان شکستانی و محمدحسنخان برازجانی بلشکرگاه آمدند شجاع الممالک چندان با دو خان از خدمت امنای دولت مستظر ساخت که شکر برگ فرزند جوانش از صفحه خاطر زایل گشت و از آنجا نیز کوچ داده در چهار شنبه دهم جمادی الاولی بیرانکان رسید و در آنجا اوتراق کرد تجهیز عساکر پرداخت و از بزرگان لشکر جمعی معروف و مشهور حاضر بودند مانند [illegible] و عبدالله خان سرهنگ فوج خاصه و کاظم خان غلام مشیخدمت و میرزا سلطانمحمد خان بهبهانی و [illegible] و محمدحسن خان مقدم و طهماسقلی خان حسنائی و احمد خان مقدم و محمدطاهر خان سرهنگ فوج چهارم

و لطفعلی خان قشقائی و رضا قلیخان سرتیپ عرب و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه با شش عراده توپ و یک خمپاره که وارد دو اجتماع داشتند و در پیشان سنگر و حفظ لشکر مشغول بودند و حسین خان و حاجی خان وشتی نیز بفراهم کردن چریک تفنگچی اشتغال میورزیدند شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی رضا قلیخان عرب با دو عراده توپ و چهارصد تن سرباز مطلب آرزوقه بیرون رفت و سیصد تن سرباز قشقائی و یکعراده توپ هم از مقابر و پیوست و از چاه کوتاه غلات و جوبات نقل کرده بلشکرگاه رسانیدند و در پنجشنبه هجدهم مستر مورد وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از ایران رفته بود از بغداد بیوشهر آمد و بکوتی انگلیس منزل کرد و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز معنی را با کشتی انگلیس بخبار بوشهر آورد تا بر عدت سپاه آنان واقف شود او را ببوشهر راه نداده از راه بغداد و محمره بطهران فرستادند در این ایام کاظم نامی برای معاطله بلشکرگاه انگلیس رفت او را بتهمت جاسوسی گرفته نزد سردار بردند سردار بدو گفت که اگر جاسوسی بهر علی خان شجاع الملک بگو که چرا بمیدان محاربه نمی گرائی و بی سردار پیام کرد که ما هنوز مامور بجنگ نشده ایم و اشطار فرمان و حکم شاهنشاه ایران داریم و چون رخصت یافتیم بمقاتله خواهیم پرداخت **ذکر محاربه سپاه ایران و عساکر انگلیس** اما از طرف فارس شجاع الملک که در نیم فرسنگی برازکان لشکرگاه کرده بود قریب بهنگام در آنجا اقامت کرد و از طرفین مبادرت در محاربت روی نداد و یورش بردن بیوشهر بی شک مورث قتل لشکر بسیار بود چه اطراف بوشهر از توپهای بحری و بری و حفرهای پر بارود و هزار دو نرخ مسلمان سوز آماده داشت و سپاه انگلیس نیز مقابله در صحرا را سود خود نمی دانستند در روز هشتم جمادی الآخره محمد صادق خان یوزباشی که قلاوز و طلایه سپاه فارس بود خبر فرستاد که سپاهیان از بوشهر بمنزل چاه کوتاه آمده قصد برازکان کرده اند ظن غالب آنکه شبانگاه شبیخون چشه کنند شجاع الملک با بزرگان سپاه مشاورت نموده بر آن مقرر کردند که ایشان در شبیخون بر انگلیس تقدم جویند و هنگام غروب با دوازده عراده توپ مصمم رکوب شدند برفتند چون فرسنگی راه بریدند برآمد نیلگون ابری زردی نیلگون دریا و چنان بارانی شد فرو ریخت که تمامت آلات جنگ از توپ و تفنگ و قورخانه از فایده مزاج خویش باز ماند و از دامان کوهسار سیلی کوه وار برخواست و در اراضی پست انهار جریان یافت و راه از پیراهه شناخته نمی گشت هم در اینوقت از باقرخان شکستانی خبر رسید که سردار انگلیس با سیزده هزار کس قصد شبیخون ارد و دارد لهذا شجاع الملک بجهة محافظه ارد و بازگشتن را اولی شمرده مراجعت کرد و پس از زمانی عساکر انگلیس بجای او آمده توقف کردند روز دیگر محمد قلیخان ایلخانی فارس دو نیزه سوار از سربازان انگلیس روانه اردو داشت و پیغام داد که لشکر انگلیس چندان نیست که باقرخان مذکور کرده و باید با ایشان پای مقاتلت افشرد شجاع الملک توقف در اردو را سلم میدانست که چون دشمن برسد بجاره بپویند و اعاظم سپاه بدین رای همداستان نگشتند بنه و آغروق و اثقال و احمال را از آن محل بیرون فرستادند و خود سبکبار ایستادند و از چهار قسمت سرباز یک بهره را بحفظ بنه نهادند و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه و شش توپ نیز در اردو بنه بماند و شجاع الملک با همراهان تا اراضی دالکی شد و محمد قلیخان ایلخانی نامه نگاشت که در شب دوازدهم جمادی الآخره از منزل نه ترک که محل وقوف او بود بجانب برازکان آید و در نیمفرسنگی لشکر انگلیس کمین کند و مواضعه کردند که چون نعره توپ اخبار بگوش ایلخان رسد شجاع الملک از طرف شمال آغاز شبیخون کند ایلخان نیز از جانب جنوب در آید و هماناجوا سپاه انگلیس از این مواضعه سردار را آگاه کردند و او سپاه خود خبرداده مستعد پیکار نشست و او نیز تدبیری اندیشید که قبل از وصول شجاع الملک از اردوی انگلیس یک توپ بانگ کنند که ایلخان بگمان توپ اردوی شجاع الملک از طرف جنوب شبیخون آید و عرضه دمار و هلاک گردد اما از آنسوی شجاع الملک دو ساعت قبل از غروب با دو سه هزار سوار و پیاده و هشت عراده توپ از دالکی راه برازکان در پیش گرفت و یکصد تن غلام دیوانی را گفت که بقلاوزی پیش تازی چنان تازند که قراولان سپاه فیروز را یکباره بیخبر فروگیرند و کس بسپاه انگلیس خبر نبرد غافل که سپاه انگلیس هم از روز گذشته آگاهی از این کار یافته اند و با انتظار نشسته اند و چون لختی از شب برفت از سپاه انگلیس بانگ توپ برخواست پیش قراولان لشکر انگلیس پس از شنیدن بانگ توپ بلشکرگاه خود درآمدند و در آنوقت شجاع الملک دو فرسخ راه طی کرده بود که نعره توپ را بشنیدند بدانست که کار رنگی دیگر گرفته و سپاه انگلیس از آن مواضعه آگاهی یافته اند و بعضی از همراهان در مراجعه سخن گشودند شجاع الملک دانست که ایلخانی از اصفای نعره توپ بجانب سپاه انگلیس بیخبر خواهد رسید و در دهان اژدهای هلاک خواهد افتاد و مردم او بقتل رسند و برای آنکه ایلخانی را آگاهی دهد ایلغار گزیده چون قریب بلشکرگاه انگلیس رسید دو سه تیر توپ اخبار ایلخانی را روا کردن فرمود اما جماعت انگلیس را از استماع نعره توپ بخاطر رسید که همانا در این شب فراوان زایران سپاه آمده است بیاری در این روزگار آمده است لهذا قصد مراجعت بجانب بوشهر کردند و تا قورخانه ایشان بدست سپاه ایران در نیفتد قورخانه را آتش زدند و چون باغرای حسن خان

ولطفعلی خان قشقائی و رضا قلیخان سرتیپ عرب و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه باشش عراده توپ و یک خمپاره که وارد و اجتماع داشتند
در پهنان سنگر و حفظ لشکر مشغول بودند و حسین خان و حاجی خان دشتی نیز بفراهم کردن چریک تفنگچی اشتغال میورزیدند شب یکشنبه چهاردهم
جمادی الاولی رضا قلیخان عرب با دو عراده توپ و چهارصد تن سرباز مطلب آرزوقه پیرون رفت و سیصد تن سرباز قشقائی و یکعراده توپ هم
از فشابد و پیوست و از چاه کوتاه غلات و جوبات نقل کرده بلشکرگاه رسانیدند و در پنجشنبه هجدهم ستر موره وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از
ایران رفته بود از بغداد بیوشهر آمد و بکوتی انگلیس منزل کرد و میرزا صادق خان کاشی نایب کارپرداز معینی را با کشتی انگلیس بخارا بوشهر آورد
تا بر عدت سپاه آنان واقف شود او را ببوشهر راه نداده از راه بغداد و محمره بطهران فرستادند در این ایام کاظم نامی برای معامله بلشکرگاه انگلیس
رفت او را بتهمت جاسوسی گرفته نزد سردار بردند سردار بدو گفت که اگر جاسوسی بمهرعلی خان شجاع الملک بگو که چرا بمیدان محاربه نمی گرائی وی سردار
پیام کرد که ما هنوز مامور بجنگ نشده ایم و انتظار فرمان و حکم شاهنشاه ایران داریم و چون حضت پادشاهی بما توجه خواهد پرداخت **ذکر محاربه**
سپاه ایران و عساکر انگلیس اما از طرف فارس شجاع الملک که در نیم فرسنگی برازکان لشکرگاه کرده بود قریب پنگاه در آنجا اقامت
کرد و از طرفین مبادرت در محاربت روی نداد و یورش بردن بوشهر بی شک مورث قتل لشکر بسیار بود چه اطراف بوشهر از توپهای بحری و
بری و حفرهای پر بارود هزار رخنه مسلمان سوز آماده داشت و سپاه انگلیس نیز مقابله در صحرا را سود خود نمی دانستند در روز هشتم جمادی الآخره محمد
صادق خان یوزباشی که قلاوز و طلایه سپاه فارس بود خبر فرستاد که سپاهیان از بوشهر بمنزل چاه کوتاه آمده قصد برازکان کرده اند ظن غالب
آنکه شبانگاه بشیخون پیشه کنند شجاع الملک با بزرگان سپاه مشاورت نموده بر آن مقرر کردند که ایشان در شیخون بر انگلیس تقدم جویند و هنگام
غروب با دوازده عراده توپ مصمم رکوب شدند بر فشه چون فرسنگی راه بریدند برآمد نیلگون ابری زردی نیلگون دریا وچنان بارانی شد
فروریخت که تمامت آلات جنگ از توپ و تفنگ و قورخانه از فایده مزاج خویش بازماند و از دامان کوهسار سیلی کوه وار برخواست و در اراضی
پست انهار جریان یافت و راه از پیراه شناخته نمی گشت هم در اینوقت از باقرخان شکستانی خبر رسید که سردار انگلیس با سیزده هزار کس قصد شبیخون
آرد و وارد دلهذا شجاع الملک بجهة محافظت اردو بازگشتن را اولی شمرده مراجعت کرد و پس از زمانی عساکر انگلیس بجای او آمده توقف کردند روز دیگر
محمد قلیخان ایلخانی فارس دو نیزه سر از سربازان انگلیس روانه اردو داشت و پیغام داد که لشکر انگلیس چندان نیست که باقرخان مذکور کرده و باید
با ایشان پای مقاتلت افشرد شجاع الملک توقف در اردو را سلم دید انست که چون دشمن بر سد بمحاربه پیوندد اعاظم سپاه بدین رای همداستان
نگشتند بنه و آغروق و اثقال و احمال را از آن محل بپرون فرستادند و خود سبکبار ایستادند و از چهار قسمت سرباز یک بهره را بحفظ بنه نهادند و
عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه و شش توپ نیز در اردو بی بنه بماند و شجاع الملک با همراهان تا اراضی دالکی شد و محمد قلیخان ایلخانی نامه نگاشت
که در شب دوازدهم جمادی الآخره از منزل نه تنگ که محل وقوف او بود بجانب برازکان آید و در تمیر فرسنگی لشکر انگلیس کمین کند و مواضعه کردند که چون
نعره توپ اخبار بگوش ایلخان رسد شجاع الملک از طرف شمال آغاز شیخون کند ایلخان نیز از جانب جنوب در آید و همانا چون سپاه انگلیس از این مواضعه
سردار را آگاه کردند او سپاه خود خبر داده مستعد پیکار نشست و او نیز تدبیری اندیشید که قبل از وصول شجاع الملک از اردوی انگلیس یک توپ رها کنند
که ایلخان بگمان توپ اردوی شجاع الملک از طرف جنوب بشیخون آید و عرضه دمار و هلاک کردد اما از آنسوی شجاع الملک دو ساعت قبل از غروب
با دو سه هزار سوار و پیاده و هشت عراده توپ از دالکی راه برازکان در پیش گرفت و یکصد تن غلام دیوانی را گفت که بقلاوزی و پیش تازی چنان
تازند که قراولان سپاه غنیم را یکباره بپنجه فرو گیرند و کس بسپاه انگلیس خبر نبرد غافل که سپاه انگلیس هم از روز گذشته آگاهی از این کار یافته اند و بانتظار
نشسته اند و چون لختی از شب برفت از سپاه انگلیس بانگ توپ برخواست و پیش قراولان لشکر انگلیس پس از شنیدن بانگ توپ بلشکرگاه خود
در آمدند و در آنوقت شجاع الملک دو فرسخ راه طی کرده بود که نعره توپ را شنیدند بدانست که کار رنگی دیگر گرفته و سپاه انگلیس از آن مواضعه آگاهی
یافته اند و بعضی همراهان در مراجعت سخن گشودند اما شجاع الملک دانست که ایلخانی از اصغای نعره توپ بجانب سپاه انگلیس بخبر رسید و در دهان اژدهای
هلاک خواهد افتاد و مردم او بقتل رسند و برای آنکه ایلخانی را آگاهی دهد ایلغار گزیده چون قریب بلشکرگاه انگلیس رسید دو سه تیر توپ اخبار ایلخانی را رها
کردن فرمود اما جماعت انگلیس را از استماع نعره توپ بخاطر رسید که همانا در این شب فراوان از ایران سپاه آمده است بیاری در این زمگاه
آمده است لهذا قصد مراجعت بجانب بوشهر کردند و تا قورخانه ایشان بدست سپاه ایران در نیفتد قورخانه را آتش زدند و چون با غرای حسن خان

و لطفعلی خان قشقائی و رضا قلیخان سرتیپ عرب و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه باهشت عراده توپ و یک خمپاره که در اردو اجتماع داشتند در میان سنگر و خط لشکر مشغول بودند و حسین خان و حاجی خان دشتی نیز بفراهم کردن چریک تفنگچی اشتغال میورزیدند شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی رضا قلیخان عرب با دو عراده توپ و چهارصد تن سرباز مطلب آرزو قه پیرون رفت و سیصد تن سرباز قشقائی و یکعراده توپ هم از فقابد پیوست و از چاه کوتاه غلات و جوبات نقل کرده بلشکرگاه رسانیدند و در پنجشنبه بجد هم مستر مورد وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از ایران رفته بود از بغداد بیوشهر آمد و بکوتی انگلیس منزل کرد و میرزا صادق خان کاشی نائب کارپرداز معینی را با کشتی انگلیس بخبار بوشهر آورد تا بر عدت سپاه آنان واقف شود او را ببوشهر راه ندادند از راه بغداد و محمره بطهران فرستادند در این ایام کاظم نامی برای معامله بلشکرگاه انگلیس رفت او را بتهمت جاسوسی گرفته نزد سردار بردند سردار بدو گفت که اگر جاسوسی بمهر علی خان شجاع الملک بگو که چرا بمیدان محاربه نمی گرائی و بی سردار پیام کرد که ما مبنوز مامور بجنگ نشده ایم و انتظار فرمان و حکم شاهنشاه ایران داریم و چون رخصت یافتیم مقاتله خواهیم پرداخت

ذکر محاربه سپاه ایران و عساکر انگلیس

اما از طرف فارس شجاع الملک که در نیم فرسنگی برازکان لشکرگاه کرده بود قریب پنجگاه در آنجا اقامت کرد و از طرفین مبادرت در محاربت روی نداد و یورش بردن ببوشهر بی شک مورث قتل لشکر بسیار بود چه اطراف بوشهر از توپهای بحری و بری و حفرهای پر بارود و هزار دو زخ مسلمان سوز آماده داشت و سپاه انگلیس نیز مقابله در صحرا را سود خود نمی دانستند در روز هشتم جمادی الاخره محمد صادق خان یوزباشی که قلاوو زو طلایه سپاه فارس بود خبر فرستاد که سپاهیان از بوشهر بمنزل چاه کوتاه آمده قصد برازکان کرده اند ظن غالب آنکه شبانگاه شبیخون چشه کنند شجاع الملک با بزرگان سپاه مشاورت نموده بر آن مقرر کردند که ایشان در شبیخون بر انگلیس تقدم جویند و هنگام غروب با دوازده عراده توپ مصمم رکوب شدند و برفتند چون فرسنگی راه بریدند برآمد نیلگون ابری زروی نیلگون دریا و چنان بارانی شد فرو ریخت که تمامت آلات جنگ از توپ و تفنگ و قورخانه از فایده مزاج خویش باز ماند و از دامان کوهسار سیلی کوه وار برخواست و در اراضی پست انهار جریان یافت و راه از پیراه شناخته نمی گشت هم در اینوقت از با قرخان شکستانی خبر رسید که سردار انگلیس با سیزده هزار کس قصد شبیخون ارد و دارد لهذا شجاع الملک بجهة محافظه اردو بازگشتن را اولی شمرده مراجعت کرد و پس از زمانی عساکر انگلیس بجای او آمده توقف کردند روز دیگر محمد قلیخان ایلخانی فارس دو نیزه سرباز سرباز ان انگلیس روانه اردو داشت و پیغام داد که لشکر انگلیس چندان نیست که با قرخان مذکور کرده و باید با ایشان پای مقاتلت افشرد شجاع الملک توقف در اردو را سلم مید انست که چون دشمن برسد بجاره بپویند و اعاظم سپاه بدین رای همداستان نگشتند نه و آغروق و اثقال و احمال را از آن محل بیرون فرستادند و خود بسبکبار بایستادند و از چهار قسمت سرباز یک بهره را بحفظ بنه نهادند و عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه و شش توپ نیز در اردو بی بنه بماند و شجاع الملک با همراهان تا اراضی دالکی و محمد قلیخان ایلخانی نامه نگاشت که در شب دوازدهم جمادی الاخره از منزل نه ترک که محل وقوف او بود بجانب برازکان آید و در نیم فرسنگی لشکر انگلیس کمین کند و مواضعه کردند که چون نعره توپ اخبار بگوش ایلخان رسد شجاع الملک از طرف شمال آغاز شبیخون کند ایلخان نیز از جانب جنوب در آید و هماناجوا سپاه انگلیس از این مواضعه سردار را آگاه کردند و او سپاه خود خبر داده مستعد پیکار نشست و او نیز تدبیری اندیشید که قبل از وصول شجاع الملک از اردوی انگلیس یک توپ بانگ کنند که ایلخان بگمان توپ اردوی شجاع الملک از طرف جنوب شبیخون آید و عرضه دمار و هلاک کردد اما از آنسوی شجاع الملک دو ساعت قبل از غروب با دو سه هزار سوار و پیاده و هشت عراده توپ از دالکی راه برازکان در پیش گرفت و یکصد تن غلام دیوانی را گفت که بقلاوو زی و پیش تازی چنان تازند که قراولان سپاه غنیم را یکباره بیخبر فرو گیرند و کس بسپاه انگلیس خبر نبرد غافل که سپاه انگلیس هم از روز گذشته آگاهی از این کار یافته اند و بانتظار نشسته اند و چون لختی از شب برفت از سپاه انگلیس یک توپ برخواست و پیش قراولان لشکر انگلیس پس از شنیدن بانگ توپ بلشکرگاه خود درآمدند و در آنوقت شجاع الملک دو فرسخ راه طی کرده بود که نعره توپ را بشنیدند بدانست که کار رنگی دیگر گرفته و سپاه انگلیس از آن مواضعه آگاهی یافته اند و بعضی از همراهان در مراجعه سخن گفتند و شجاع الملک دانست که ایلخانی از اصغای نعره توپ بجانب سپاه انگلیس بیخبر خواهد رسید و در دهان اژدهای هلاک خواهد افتاد و مردم او بقتل رسند و برای آنکه ایلخانی را آگاهی دهد ایلغار گزیده چون قریب بلشکرگاه انگلیس رسید دو سه تیر توپ اخبار ایلخانی را رها کردن فرمود اما جماعت انگلیس را از استماع نعره توپ بخاطر رسید که همانا در این شب فراوان زایران سپاه آمده است بیاری در این رزمگاه آمده است لهذا قصد مراجعت بجانب بوشهر کردند و تا قورخانه ایشان بدست سپاه ایران در نیفتد قورخانه را آتش زدند و چون با غرای حسن خان

برازجانی از بوشهر برای شبیخون اردو بیرون آمده بودند کمان کردند که اوجیلتی اندیشیده و آنان را بدام هلاک کشیده لهذا احسن خان برازجانی را اسیر کرفته بهمراه برند چون لشکر انکلیس از چاه کوتاه مصمم بازکشتن شدند با انکه عساکر ایرانی قرب شش فرسنک راه در نوردیده بودند بنال سپاه انکلیس کرفته بآنان در رسیدند مدت سه ساعت شور ستیز و نبرد کرم داشتند ایلخانی نیز از سوی دیکر با سوار و پیاده خود در رسید بر سپاه انکلیس حمله ور شد رزمی عظیم پیوسته کشت و وقعه بزرک واقع شد از دو جانب جمله بمیردند و مردمی کشتند و در آنشب که شب خاشاک جنک ارتفاع داشت شمشیرها چون برق همی درخشید و خون چون باران همیبارید چون عرصه بر سپاه انکلیس تنک شد قصد کردند که بهبوشهر نزد دیکر شوند تا بقایای لشکر بوشهر بامداد آنان موافقت نمایند پس از راه چاه کوتاه براه شیف در آمدند و در تاریکی شب توپها را آتش زدند و خمپاره ها را خالی کردند و اثری از سپاه انکلیس که در خارج بوشهر بودند ظاهر نکردید ناچار بجانبی دیکر راه برکرفتند که از حملات و صدمات سپاه ایران محروس کردند و این کار مایه آن آمد که چون توپها و خمپاره ها برافروختند سپاه بریق نار و برق توپ آتشبار آنان را بدیدند و دهان توپهای خود را بجانب آن سپاه باز کرده آتش در زدند و جمعی از آن سپاه هلاک شدند چون در ظلمت لیل دیکر باره محل خیل ایشان آشکار اینها مدایرانیان از راه حزم فرمش روشن را جایز ندانسته بایستادند و در این هنکام و هنکامه لوای شب سیاه کار فرو خفت و جامه صبح بصابون سپید پیدا ترکشت و روشن شد که سپاه انکلیس یک تیر پرتاب بمیان اتلال و جبال در برابر روی ایشان نمودار است و در اینوقت ارم صاحب سردار جدید انکلیس از بوشهر پنج عراده توپ و دو فوج سرباز و چهار صد سوار بمعاونت قوم منهزم فرستاده بود و اکنون یازده فوج سرباز و یکهزار سوار نظام و هشتصد تن توپچی و بیست و پنج عراده توپ و خمپاره حاضر داشتند اما چون در پناه اتلال در آمده بودند و پست و زمین حایل و مانع دیدار می کشت کثرت آن سپاه بچشم ایرانیان کماکان دیده نمیشد و اندک مینمود از این روی سپاه ایران بی مرصا جبان مناصب و بی رعایت قوانین نظام اسب برانکیختند و چون قلت سپاه ایران بر انکلیس واضح کشت خوف و بیم شب مرتفع کردید و صف برآراستند و یازده فوج ایشان از نشیب فراز تلال بقصد جنک و جدال بیرون آمدند و هزار سوار نظام از میسره مهیای محاربه شدند و هجده عراده توپ که بر فراز تل منصوب کرده بودند رو بار روی لشکر اسلام بداشتند مهر علیخان شجاع الملک نیز پروانکرده بصف آرائی تقدیم کزید فوج خاصه را در میمنه و فوج همدانی را در میسره و دیکر افواج را در قلب مقرر داشته و بهر فوجی دو توپ سپرده و در پیشاپیش صف جان عزیز بر کف نهاده بمحاربه پرداخت سواران ایلخانی و دو فوج عرب و شیراز یورش بردند و در اولین حمله بر تلی که بجانب یسار لشکر بود فراز آمده و در اینوقت چند کس از لشکر انکلیس را بضرب کلوله و شمشیر از اسب بخاک هلاک افکندند و دیکران را از برق تیغ آتش بیز من عمر در افکندند و علم او بستدند پس بجانب راست لشکر تاختند چون شجاع الملک دید که این کار بر وجه نظام روی ننموده تقویت آنان را بفوج خاصه و فوج چهارم فرمان داده باعانت آنان فرستاد و فوج همدانی بمحاربه میسره لشکر مقرر داشت و از آن سوی چون سپاه انکلیس حمله و هجوم ایرانیان بدیدند بشلیک توپ و تفنک پرداختند از دود توپ هوا ابر کرفت و از شعله بارود برق همید رخشید اکرچه بسیار کس از فوج خاصه و چهارم عرضه هلاک شدند در ثبات قدم و متانت رای ایشان فتوری و تزلزلی راه نیافت چون شیر شرزه و مار کرزه راست همیرفتند بمسافه صد کام فاصله دهان توپها را بآتش افروزی و دشمن سوزی کشادند و کروهی از سپاهیان انکلیس مقتول شدند عساکر انکلیس چون این چیره دستی دیدند نیک بهراسیدند و آشفته خاطر و بیمه سر شدند فی الفور دو عراده توپ بر فراز تل برده بر سپاه ایران شلیه نیران بپاشیدند اکرچه جمعی بسوختند اما پا نشیدند در اینوقت سواران ایلخانی کناری کرفتند چه مقابله در روز روشن را بعلت قلت سپاه خود صواب نشمردند و لطفعلی خان قشقائی نیز پیروی آنان شد و تکاسل و تکاهل آن کروه از کار زار سرایت در طبیعت دیکران کرده از پهنه رزم کران کرفتند فوج عرب نیز آغاز هزیمت کردند و چندانکه رضاقلیخان سرهنک آنان با شمشیر کشیده چند تن را مجروح داشت باز نه ایستادند توپچیان ابوالوردی با اضطراب در آمده کلوله دو توپ را وارونه بتوپ افکندند و هر دو عاطل ماندو چهار تن توپچی را با دو اسب کلوله خمپاره انکلیس در هم پاشید و نکه نکه آنکه بر رنج سرهنک دلیر محمد قلیخان جوانشیر در رسیده نیمی از رنجش را بربود سرداران انکلیس از ضعف سپاه اسلام قوی دل شده بر فراز تلی که تخت سپاه ایران کرفته بودند با شمشیر برهنه یورش بردند و آن تل را بپرداختند چون از کار ایمنه مامون کشتند بقلب سپاه حمله افکندند پای ثبات لشکر از پیش بدر رفته مستعد هزیمت شدند و شجاع الملک دید که از ده هزار تن لشکر که در برابر ده هزار مرد داشت نیمی بجای نمانده و از هشت توپ که دهان بر دهان بست و پنج عراده توپ انکلیس نهاده بود دو توپ بتصرف خصم افتاده معهذا بکوشش ثبات ورزید و علی خان قراکوزلوی سرهنک همدانی نیز بموافقت شجاع الملک استقامت داشت و از جانب انکلیس نیز کلوله چون ژاله نیسانی تقاطر یافت و در این پهنه مصاف سربازان دلیر بروی در خفته تفنکهای خود می انباشتند و راست کشته

برخصم می انداختند از گرد مرد و غبار و طنین تنین توپ و فغان برغان تفنگ کوهی بر چهره خورشید پرده کحلی کشیده و در صباح نیسیاب بنا نهاده اند
در میان این تهاجم و تراحم ابری سیاه تر از کردر زنگاه از حوالی بحر هوا گرفت و چون دیو همی نالید و چون دوزخ همی خشید و از توا تر امطار سیلی خانه
کن برخواست و چون اژدها همی پیچید و روی بر زنگاه همی نهاد در آن پست و بلند قصد ربودن سوار و بردن پیاده کرد معهذا دو سپاه دست از
جنگ برنمیداشتند و از خون ناب سیلاب لاله گون میراندند سواران نظام انگلیس با دو عراده توپ بر سر فوج همدانی تاختن کردند آنفوج تا
مانده بشتابیکی در آن سواران دویست اسب و جمعی سوار بکشتند دو عراده توپ دیگر باد اجناد کشیدند و نصرت ندیدند پیاده و سوار چون پود و تار
بیکدیگر اتصال گرفتند و چنان نزدیک شدند که توپچیان بایکدیگر روبارو می شمشیر میزدند علی خان قراگوزلو در این مقام شمشیری برباز وی رسید
ولی ثبات کرد رضا بیک سرهنگ رضا سلطان توپخانه و علی سلطان توپچی مردانه رزم همیکردند و شیرانه مردهی شدند علی الجمله سیلاب آب
و جریان سحاب طغیان تمام کرد و طرفین را از محاربت و مضاربت مانع آمد توکوئی دیده سحاب بر آن کشتگان همیگریست و جنبش سیلاب بخون
آغشتگان را غسل همیخواست هر دو لشکر را دیگر طاقت نبرد نماند طبعها ملول و تنها فلول آنرا زیکدیگر باز گشتند سپاه انگلیس راه بوشهر گرفتند و غل
اموال شوانشستند تا مردم دشتستان بعضی از اموال و سلاح افکنده آنانرا مجموع و مضبوط کرده بتاراج بردند و پنج تن از لشکر اسلام دو تن از
فوج خاصه و یکتن از فوج چهارم و شش قراگوزلو و دیگری شیرازی اسیر انگلیس شدند اما در ورود ببوشهر آنانرا رخصت رجعت دادند و در این
محاربات با ختلاف روایات جمعی از سواره و پیاده طرفین بقتل آمد که عدد آنان فقیر منقن نگردید و حقیقت یافته که دو هزار سپاه ایرانی با یازده هزار
عسکر انگلیس هفت ساعت بمقابله و مقاتله بگذرانیدند و مقهور نشدند گرچه که این لشکر بیشتر پیاده بودند و سوار کمتر داشتند گویا لشکر ایران زیاده
از دویست و هشتاد تن بقتل نیامد و بعضی از معارف آنان بدین شرح بوده اند علی اکبر سلطان و عباسعلی سلطان قاجار از فوج حاصه
سی تن از فوج چهارم بیرزیده شتاد و دو تن از فوج همدان پنجاه و هشت تن و از فوج شیراز یکصد و ده تن و هشتاد و چهار کس مجروح و زخمدار
شدند از توپخانه دو تن از فوج خاصه شانزده تن از فوج چهارم بیست و دو کس از فوج همدان بیست مرد از شیرازی بیست و چهار تن و از این
بحر و حان ده تن بی دست و پای بماندند دیگران بمعالجه حکیم مقرقرین بهبودی یافتند و ده کس را رودداله کی گاه عبره از غیر معبر به بیچیده بیرد
به عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه که بحافظه بنه و آغروق مامور بود از باران بسیار و سیلان امطار توقف شوانست و اموال انتقال
سپاه را سیلاب ربوده و در دره ها و تلال قفار و جبال بپراکند ناچار عبدالحسین خان و کروهی که با او بودند از رودداله کی بگشتند آمدند و شجاع الملک حکم
نمود که توپچیان آذربایجان توپها را بر همت تمام بپای کردند کوه خشت رسانیدند و علی قلیخان بحراست توپها بماند و محمد قلیخان ایلخانی قفقازی
بمنزل نه نیزک رفت و شجاع الملک بخشت شتافت با لشکر پراکنده را مجموع ساز د و خبر این محاربه در بقاع فارس پراکنده شد و عساکر مامور
ببوشهر که در راه بودند تعجیل بوصول ارد و کردند و نواب مؤیدالدوله دویست تفنگچی خشتی با عانت علیخان سرهنگ بدالکی فرستاد و سلیمانخان میرپنجه افشار
در روز پست و سیم جمادی الاخره بدالکی وارد شد و دیگر روز نواب مؤیدالدوله با لشکری آراسته در رسید و محمد قلیخان ایلخانی بفرمان نواب
والا بیرازجان آمد و توپخانه را در پست و پنجم از دالکی بیرازجان آورده و از آنجا کوچ کرده بنه نیزک را لشکرگاه کردند شجاع الملک مردم پراکنده را جمع کرده
از خشت در چهارم رجب بلشکرگاه آمد و فضلعلی خان امیرتومان قراباغی با سواره زرزا و ناکلی و غلام سواره افشار روز دیگر از راه رسیدند و
عمدة الامرا العظام میرزا محمدخان کشیکچی باشی قاجار در دوازدهم رجب به نزدیک کردنواب ابوالقاسم میرزا پسر نواب والا مؤیدالدوله با شجاع الملک
و امیرتومان قراباغی و بزرگان سپاه کشیکچی باشی را پذیره شدند و بعد از وصول و ورود کشیکچی باشی بزرگان اردو در خدمت او جمع شده در باب
مدافعه انگلیس مواضعه و مشاوره کردند و پیمانها بایمان استوار ساختند که روی از آن رزم نتابند و آسایش نگزینند و اکابر دشتستان و دشتی
و سایر محال و بزرگان قبایل نیز بدین دستان همدستان شدند حسینخان دشتی منال دیوانی را که بمدتی از این پس بایستی داد پیشاپیش خدمت کرد
و متعهد شد که با یکهزار تفنگچی دشتی در هنگام محاربه پیش جنگ سپاه باشد و حاجی هاشم خان خشتی پسر خود را با دویست تفنگچی خشتی بار دو فرستاد
و میرزا اسلطان احمدخان بهبهانی و محمد باقرخان شکستانی در جان فشانی با دیگران انباز شدند همه شاه جوی و همه شاه کوی در مکاوحه و مناطحه سپاه
انگلیس بگردی کشیدند و در این اوقات استماع رفت که بعضی از مساکین رعایای دشتی برای بیع و شری خواهند آزوقه ببوشهر برده بفروشند
بحکم نواب والا شصت سوار از همراهان امیرتومان قراباغی فالیخانی قشقائی بتاخشند و شش تن از آنان بی سر و پا بنزارا باد و هزار ما کیان و چند بار

استماع شد که سرداران جنگ از تنگ این جنگ خود را بطپانچه بکشت

چنبد انده و دیگر آشیا کرفته پیاورند و هر شش تن را کشتند و آن اشیا را لشکر بخشیدند ازان پس کس رغبت بسفر بوشهر و معاملت با آن طایفه ننمود و راه آمد و شد و ماند و سپاه انکلیس و حصار بوشهر بماندند و بیرون نیامدند چنانکه در روز شنبه غره شعبان فضلعلی خان امیر توپان و سلیمانخان میرپنجه افشار با فوج قراجه داغی و فوج چهارم و فوج قراکوزلو و فوج اخلاص افشار و فوج چهار محالی و سوار افشار و سوار امیرخان شاهسون و نانکلی و نکری بخانات بوشهر برفتند و ایلخانی فارس نیز با سواران خود و پاشاخان یوزباشی و محمد صادق خان یوزباشی و محمد رضا پسک سرهنگ توپخانه و هفت عراده توپ تا محال کندم ریز بتاختند و چندانکه بخوان سیئة القوم را دعوت کردند احدی از بوشهر پای بیرون ننهاد و پاسخ ندادند و چار سپاه مراجعت کرده در لشکرگاه متوقف شدند و مترصد محاربت بنشستند و با خود بدین ترانه گفتکو مینمودند لو لقیه سمندریم و در آتش بصد شتاب رویم نه ماهیم و نه بطه تا بجرآب رویم

ذکر معاهده دولتین فخیمتین ایران و استریه و آمدن کولونل شندلاک بدار الخلافه در این ایام کفیل سفیر کبیر این الملک دولت علیه ایران در دار السعاده اسلامبول با سفرای دول خارجه مراجعه و مراوده داشت نظر بسلم و صفا و مهر و وفای دولت علیه ایران و دولت بهیه استریه که سابقا ازان ممالک معلمین دانا بمدرسه نظامیه دار الفنون دار الخلافه احضار و مامور شده بودند از جانب کارگذاران طرفین عهدنامه تجارتی و دولتی بسته و رشته مواحدت پیش از پیش پیوسته آمد و تکمیل این مقصود را از جانب ایمپراطور دولت نمسه و استریه کولونل شندلاک که از اعاظم و افاخم آن دولت بود با چند تن از معارف و بعضی هدایا و تحف روانه حضرت دار الخلافه شد و میرزا ابراهیم خان کارپرداز اول دولت ایران که مقیم دار السلام بغداد است از مفارت سفیر استریه آگاه گردیده این معنی را در ضمن عرایض خود بمقام دولت علیه تحریر کرد و فرمان همایون شرف صدور یافت که نواب امقلی میرزای عماد الدوله حکمران کرمانشاهان و سایر حکام بلاد از حدود عراق عرب و عجم تا حظه دار الخلافه فرستادکان ایمپراطور مملکت نمسه را باعزاز و اکرام روانه مقصد دارند و باعزتی در خور طی مسافت کردند و در غره شهر جمادی الآخره بی آفت و مخافت بدار الخلافه قریب شدند بفرمان شهنشاه ایران محمود خان میرپنج و جماعتی از ارباب مناصب کشیکخانه خاص و محمود خان کلانتر شهر و رایضی چند با جناب پارسته و رکاب پیراسته سفیر دولت نمسا پذیره شده وارد سازند و از جانب جناب صدارت اعظم نیز محمود خان سرهنگ و یحیی خان مترجم با جودان مخصوص صدارت باستقبال آنان مامور گشتند و علی الرسم از جانب جناب میرزا سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبد الوهاب ناپ و داود خان مترجم اول دولت بپذیرائی قدوم سفیر اقدام داشتند با تشریفات مناسبه وارد دار الخلافه شدند و پنجم روز پس از ورود حضور جناب اشرف صدر اعظم را دریافته پس نظام الملک وزیر دول خارجه را ملاقات نموده بسرای مخصوص خود در آمدند در روز هشتم جمادی الآخره جواز تقبیل آستان سلطنت عظمی حاصل کرده با بارون صاحب ناپ اول خود و شش تن از تبعهٔ سفارت بحضور همایون حضرت شاهنشاهی شرفیاب گردیده نامه محبت علامه ایمپراطور دولت نمسا را بر قانونی که متداولست از حضور گذرانیدند و کتابی که غیرت رشک انکلیون بود و نقاشان ماهر آن مملکت از تمثال ایمپراطور و مجلس عیش و سرور او پسرک و زنک زده بودند بانشان صورت مرصع و مکلل ایمپراطور و بعضی از اشیا نفیسه بنظر مبارک جلوه دادند و مورد عواطف و عوارف شاهنشاهی شدند و چندی مغزز و مکرم در دار الخلافه بماندند و روز هجدهم شعبان المعظم مخلع و مفخر عزیمت مراجعت جزم کردند و بجانب خورستان روانه شدند و از جانب امنای دولت میرزا جواد منشی سفارت بمهمانداری آنان همراه شد و از طریق ساوه و فراهان و برجرد بخم آباد فیلی برفتند و میرزا جواد میزبان آنان از خرم آباد کروهی از سواران شترانی را که بخورستان مامور بودند میزد حشمت و عزت سفیر مذکور بهمراه برداشته بشوشتر رفتند و نواب احتشام السلطنه که در اینوقت در شوشتر مقیم بود مکانت سفیر و همراهان او را رعایتی خطیر فرمود و چون بجیادعربی نژاد عربستانی کار داشتند مقرر فرمود که هر کس را از قبایل عرب و عجم مرکبی پسندیده افتد در معرض بیع و شری در آورد و چون در ان ایام هوای آن صفحات تراحرارت و حدتی تمام بود و تبعهٔ سفیر مریض شدند اقامتی چندان روی نداد و باندک ایامی باز گشتند و ده روزه از شوشتر بهمدان آمدند و معتمد الملک آنانرا مرفه الحال داشت و پنجهار روز دیگر بزنجان رسیدند و از آنجا به تبریز فرود آمدند و میرزا فضل الله وزیر نظام آنانرا احترام نمود و بعد از روزی چند میرزا جواد با ایشان تا قزوین یعنی سرخ رباط که سرحد ایران است برفت و از آنجا وداع کرده باز گردید و آنان بوسیله دار الملک استریه رفتند و هم در این ایام توقف امین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران با سفرا و مامورین دولت جمهوریه مجتمعه امریکای شمالی معاشره روی داد و با جناب کارول اسپنس وزیر دولت مذکوره بروش احتیار نامه که هر دو سفیر در دست داشتند عهدنامه میمونه انعقاد یافت و مقرر شد که ابدا دولتین فخیمتین بمواحدت و موافقت

یکجهة باشند و مامورین و تجار طرفین بزبان و آداب رشته مولات را محکم تر سازند و عهدنامه طرفین در اسلامبول صورت مبادله یافت ذکر شرفیابی جناب سفیر کبیر فرخ خان امین الملک بحضور اعلیحضرت امپراطور دولت قویمه فرانسه چون روز پنجم از ورود سفیر کبیر امین الملک بپاریس در گذشت ایشیک آقاسی باشی نامه بامین الملک نگاشت که روز شنبه بیست و هشتم با تبعه سفارت کبری بحضور اعلیحضرت امپراطور باید شرفیاب شوند و هنگام غروب آفتاب یکنفر از نواب خود را به پرسش حال جناب امین الملک فرستاده پیام داد که من خود فردا شما را بمنزل خواهم آمد و ملاقات خواهم کرد و قرار تشریفات را خاطرنشان خواهم ساخت پس روز جمعه بحسب وعده بسفارتخانه آمده بعد از گفتگو و صحبت و قرار امر مراجعت کرد و دیگر روز امین الملک ببازدید او رفته باز گردید و منتظر احضار و دعوت بحضور اعلی بود دو ساعت پیش از زمان شرفیابی موسیو پرستن و دو تن از نایبان ایشیک آقاسی حاضر سفارتخانه شدند و نیم ساعت بوقت حضور مانده چهار دستگاه کالسکه شش اسبه از کالسکهای خاصه امپراطوری بیاوردند که زینها و یراقهای اسبان از زر ناب بود و چهار نفر شاطر سواره در پیش کالسکه امین الملک و چهار در قفا و چهار کالسکه چی نیز در پیش و دنبال کالسکه نشسته حرکت کردند و با هر یک از کالسکه های دیگر نیز دو تن شاطر در پیش و چهار کالسکه چی در خلف و امام سواره میراندند در اول ساعت مقرره امین الملک و تبعه سفارت کبری بدرسرای سلطنت امپراطوری رسیده و بمیدان طویلی که فضائی کشاده و صافست وگرداگرد آن میدان را مجری آهنین آراسته در آمد و این میدانی است که در اطراف خیابان آن دو قطار سرو آزاد کشته و پنج شش مرتبه عمارات عالیه در اطراف این میدان بنیاد نهاده اند و از مشاهیر ابنیه است علی الجمله در آن میدان دو فوج از سرباز خاصه درسرای سلطنت بترتیبی تمام دو صف برزده قیام داشتند و مردم بسیاری نیز در این میدان اجتماع کرده بودند چون امین الملک در رسید طبل و شیپور کوفتند و توپچیان نواختند و با بیرق سلام نظامی دادند و امین الملک بدالان عمارت درون شد کسانی که بمنزله ناپیان ایشیک آقاسی و غلام پیشخدمتان سرکاری بودند در این محل باستقبال سفیر کبیر آمدند و بررسم معهود سلام دادند و مهربانی کردند و سفیر بر گذشته بدالان دویم درون رفت و طول این سباط سیصد گام و از زمین گذشته پله متصاعد بود و پس فسحت و رفعت داشت و از طرف اعلای آن چراغدانهای بلور مجمع که ایرانیان آنرا چهل چراغ خوانند بر ردیف سپاه بیخته بودند و در دو طرف این معبر طویل قراولان خاصه ضخیم البنیه قوی الهیکل بیک اندازه و قامت ایستاده و هریک را کلاه خود ابلق زده و اسلحه مصقل براق بیکو بود چون جناب امین الملک و همراهان از این محل و معبر بگذشتند بر واق فراخی در آمدند که زیاده از یکصد گام مسافت داشت و از آستانه نیز قراولان خاصه ارآسته تر از جماعت نخست ایستاده سلام نظامی دادند و امین الملک از این رواق و او طاق گذشته بر واق و تالاری دیگر رسید که بصورت امپراطور بزرگ ناپلیون و رجال و امرا و امنای دولت او مصور و منقش بود و در آن خانه شاهانه وزیر دول خارجه در رسیده با جناب امین الملک قدری گفتگو کرده بحضور اعلی باز گشت از آن پس ایشیک آقاسی بیرون آمده سفیر کبیر را بحضور امپراطور دلالت کرد با ترتیب و تعظیم درست شرفیاب حضور شدند و در آن بارگاه اعلیحضرت امپراطور با دوازده تن از مردان دولت بر سوئی از تخت ایستاده و در برابر او امپراطریس با چارده زن از نسوان و بانویان معظم بر پای بود جناب امین الملک با مترجم وزارت خارجه بفاصله شش گام برابر روی حضرت امپراطور فرنسه ایستاده شد و دیگران کمی باز پس تر بایستادند و هریکی هدیه از هدایا در طبقی بدست یکی از تبعه سفارت حاضر بودند و چون بایستادند جناب سفیر کبیر امین الملک بلهجتی شیرین عرض کرد که نظر باستقرار کمال دوستی و یکجهتی دولتین ایران و فرنسه برحسب امر اعلی حضرت پادشاه ایران مامورم که از چندروی حضرت امپراطور فرنسه را تهنیت گویم و از نخست خود شاکرم که وقتی باین حضرت راه یافتم که چندین سعادت و میمنت برای این دولت بظهور آمده اول جلوس حضرت امپراطور بر تخت سلطنت فرنسه دویم ولادت نواب ولیعهد دولت فرنسه را که مزید استقلال این سلطنت عظمی است تهنیت و درود گویم و سیم انعقاد عهدنامه دول متفقه که با دولت بهیه روسیه در این دارالملک محکم گشته بتجدید کنم چهارم برعهد اتحاد و وداد که ما بین دولت علیه ایران و دولت قویم فرنسه منعقد گشته و روزگاری دراز تمنای اولیای دولتین بوده و اکنون ظهور نموده ترحیب و ترحیب را نم چون سفیر کبیر ایران این سخنان دلفریب بپایان برد حضرت امپراطور معظم بپاسخ فرمود که ای آقای ایلچی کبیر من نیک بخت و خوشوقتم که پادشاه شما با نیکونه تهنیتها شمارا بمن فرستاده از ابتدای محاربه مشرق زمین من طالب شدم که رابطه سابقه قدیمه را با دولت ایران تجدید نمایم و اینکه در آن محاربه متفقه دولت ایران بهیچ طرفی میل نفرمود و بستگی نیافت هم سود و مابود و خود ابعهدنامه تجارتی جدید که با دولت ایران بسته ام تهنیت میکویم چه وسایط معامله تجارتی مایه روابط مداخله دولتی است و در جنگی که فیما بین

ایران و انگلیس واقع شده افسوس دارم و آرزومند اصلاح آنم که بزودی بمصالحه تبدیل یابد و من از شما خوشنودم بدان تقریراتی پسندیده که نسبت بدولت فرانسه و ولیعهد من بیان نمودید و شما از مراتب یکخواهی من اطمینانی داشته باشید مع القصه چون این سخنان بپایان رفت جناب امین الملک نامه همیون شاهنشاه ایران و نشان تمثال همتال را بدست خود گرفته پیش برد امپراطور و امپراطریس از پله تخت بنشیب آمده بدست خود نامه و تمثال را گرفته بوزیر دول خارجه یا دیگری سپرد پس امین الملک تصویر و گردن بند امپراطریس را فراتر برده امپراطریس بدست خود گرفته یکی از نسوان معظمه سپرد آنگاه سفیر کبیر شمشیر نواب ولیعهد را پیش برد اعلیحضرت امپراطور نزدیک تر آمد شمشیر را گرفته بسیار اظهار سرور و رضامندی نمود و از این شمشیر امتنان دارم که حضرت پادشاه ایران ولیعهد را سپاه کار فرستاده پس امین الملک بتعه سفارت خود در آورد و آن پیشکاه معرفی نمود تکالمورد نوازش امپراطوری شدند و در ساعت سه از حضور امپراطور بهمان ترتیب و تشریف که رفته بودند باز گردیده بسفارتخانه خود در آمد و جناب وزیر دول خارجه تا در اواطاق دویم بمشایعه آمده باز گشت و ناپیان اشک آقاسی و دیگران و موسیو بیرستن تا ورود منزل همراهی داشتند و در این اوقات وزیر دول خارجه فرانسه بجناب امین الملک آگاهی داد که دولت انگلیس از مداخله فرانسه در کار دولت ایران و انگلیس خوشنودی ندارد ولی از مداخله کارکنان دولت روسیه اگر آگاهی ندارند امین الملک پاسخ داد که چون ما را اعتماد تمام بدوستی دولت فرانسه است خوشتر آنکه بصلاح و صوابدید دولت فرانسه رفتار نمائیم با مجمله پس از روزی چند که ابواب مکالمه و پیام و رسول با جناب لارد کولی سفیر کبیر انگلیس مفتوح شد جناب امین الملک خود بدیدار او رفت و از دو جانب بر کار رفته مخاصمه اظهار حسرت و افسوس بظهور آمد و امین الملک عتابنامه خود را در امر مصالحه بانمود و بعد از مراجعت بسفارتخانه خویش و گذشتن روزی چند بار دیگر بحضرت امپراطور اعظم بار یافت و پس از اظهار اشتیاق و الطاف ملکانه سفیر کبیر را آگهی داد که کارگذاران دولت انگلیس سفیر ایران بدارالملک لندن خوانده اند تا امور و شروط مصالحه را هم در لندن بپایان برند امین الملک از عزیمت لندن دلگرانی داشت که مبادا چنانکه باید او را معتمد نمایند یا بتدبیر و تقریر صورت کار را تغییری دهند خوشتر داشت که این کار در پاریس منتهی شود و بعد از مجالس گفتگوی و حضور وزرای خارجه هر دو سوی سخن بپایان آمد و فاتحه کار بمبارکی بخاتمه پیوست و عهدنامه مبارکه در هشتم شهر رجب بدین شروح و شروط نگاشته گردید صورت عهدنامه جدیده فیمابین دولتین علیتین ایران و انگلیس بسم الله الرحمن الرحیم چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون پادشاه اعظم شاهنشاه با استقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس هر دو علی السویه از روی صدق مایل این همستند که مصایب جنگی را که منافی میل و مکنونات دوستانه ایشانست رفع نمایند و روابط دوستی که مدت مدیدی فیمابین دولتین علیتین برقرار بوده مجددا بیک صلحی که بروفق فواید طرفین باشد برنهیان محکم برپا نمایند لهذا بجهة اجرای این مطلوب و مقصود اعلیحضرت پادشاه ایران جناب جلالتمآب مقرب الخاقان فرخ خان امین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران صاحب تصویر همایون و حمایل آبی و دارای کمر مکلل بالماس را در اعلیحضرت پادشاه انگلیس جناب مجدت نصاب هنری ریچارد چارلس بارون کاولی از امنای دولت انگلیس و از اجرای مشور مبارکه مخصوصه اعلیحضرت پادشاه انگلیس حامل نشان بزرگ ملک شریف حمام و سفیر کبیر مخصوص و مختار دولت انگلیس در نزد اعلیحضرت امپراطور فرانسه را وکلای مختار خود تعیین فرمودند و ایشان بعد از آنکه آحشیار نامهای خود را ابراز و مبادله نمودند و موافق ترکیب رسمی دیدند فصول ذیل را مقبول و مقرر داشته فصل اول از روز مبادله امضا نامهای عهدنامه حال فیمابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس همچنین فیمابین خلفا و ممالیک و رعایای طرفین صلح و دوستی دائمی خواهد بود فصل دویم چون بدولت و اقبال فیمابین دولتین ایران و انگلیس صلح برقرار گردید بحکم این فقره مقرراست که عساکر دولت انگلیس بتمامی ممالک ایران تخلیه خواهند کرد موافق شرایط و تعهدات ذیل فصل سیم دولتین علیتین معاهدین تعهد میکنند که کل اسرا که در حین جنگ بدست عساکر طرفین افتاده باشد بلا درنگ آزاد نمایند فصل چهارم اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکند که بلا فاصله بعد از مبادله امضا نامهای این عهدنامه کامل اعلام نماید که بواسطه آن جمیع رعایای ایران که در وقت جنگ مراود خود با عساکر انگلیس متصدر خیانتی شده باشند از عقوبت این حرکت خود معاف باشند بطوری که هیچکس هر درجه که داشته باشد بجهة این حرکت خود مورد تنبیه و اذیت و تعدی نخواهد بود فصل پنجم اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکند که بلا درنگ لازمه تدابیر را بکار برد که عساکر و کارگذاران ایران را از ملک و شهر هرات و سایر ممالک افغانستان پس بکشد تخلیه ممالک مذبوره تا مدت سه ماه بعد از مبادله امضا نامهای این عهدنامه معمول خواهد بود فصل ششم اعلیحضرت شاهنشاه ایران راضی میشود که ترک بکند کل ادعای سلطنتی را بر خاک و شهر هرات و ممالک افغان

و هر گز مطالبه نکند از رؤسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و نیز اعلیحضرت ایشان تعهد میکنند که بعد از این از هر گونه
در امورات داخله افغانستان اجتناب نماید اعلیحضرت ایشان وعده می دهد که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نماید و هرگز با استقلال
ممالک مزبوره مداخله نکند در صورت ظهور منازعه فیمابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد میکند که اصلاح
آنرا رجوع با هتمامات دوستانه دولت انگلیس نماید و اقدام بجنگ نکند مگر در صورتیکه اهتمامات دوستانه دولت انگلیس مثمر ثمری نشود از طرف دیگر
دولت انگلیس تعهد میکند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان بکار برد و نگذارد که از آنها و هیچیک از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی
دولت ایران بشود و اگر دولت ایران در وقوع مشکلات رجوع بدولت انگلیس نماید دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات
فیمابین را موافق حق و مطابق شان دولت ایران اصلاح نماید فصل معظم در صورتیکه از جانب هرات و ممالک افغان بر سرحدات ایران
تجاوزی بشود هرگاه ترضیه شایسته داده نشود دولت ایران حق خواهد داشت که بجهة دفع و تنبیه جانب متعدی اقدام بحرکات جنگی نماید
اما این صراحة معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران که بجهة مقصود مزبور از سرحد بگذرد بمحض اجرای مقصود خود مراجعت
سخاک خود خواهد کرد و استعمال حق مزبور بنیاید بهانه توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا یک جزو ممالک مزبوره بممالک ایران بشود

فصل هشتم دولت ایران تعهد میکند که بلا فاصله بعد از مبادله امضا نامهای این عهدنامه جمیع اسرائیکه در حین جنگ در افغانستان بدست
عساکر ایران افتاده باشد بدون عوض نقدی آزاد نمایند و همچنین جمیع افاغنه که یا باسم گروی و یا بجهة امور دولتی در هر جای ممالک ایران
مقید باشند بهمان طور آزاد خواهند بود بشرط اینکه افاغنه هم از طرف خود اسرا و مقیدین ایرانی را که در دست آنها باشد بدون عوض نقدی آزاد
نمایند دولتین متعاهدتین در صورت لزوم مامورین نصب خواهند کرد که شرایط این فقره را معمول دارند فصل نهم دولتین علیتین تعهد میکنند
که در باب نصب و اعتراف قونسولهای جنرال و قونسولهای و وکلای قونسول هر یک از این دو دولت در ممالک همدیگر حالت دول کاملة الوداد
خواهند داشت و نسبت برعایای طرفین و تجارت ایشان در هر باب همان طور رفتار خواهد شد که بر عایا و تجارت دول کاملة الوداد رفتار میشود
فصل دهم بلا فاصله بعد از مبادله امضا نامهای این عهدنامه سفارت انگلیس مراجعه بطهران خواهد کرد و همانوقت دولت ایران راضی بشود که
سفارت مزبور را پذیرائی نماید با شرایط خاطرخواهی و تشریفات مندرجه بشرح علیحده که امروز وکلای دولتین معاهدتین ممضی داشتند فصل یازدهم
دولت ایران تعهد میکند که در مدت سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس بطهران یک مامور یرا تعیین نماید که با لشاق یک مامور دولت انگلیس مطالبات
نقدی جمیع رعایای انگلیس را از دولت ایران تحقیق و مشخص نماید و دولت ایران هر یک از این مطالبات که بتصدیق مامورین مزبور باشد یا دفعة
یا بقسط خواهد داد در یکدانی که بیشتر از یکسال از تاریخ مامورین بنا شده و مامورین مزبور تحقیق و مشخص خواهد کرد قروض دولت ایران از امر عایای ایران
و برعایای سایر دول که تا وقت عزیمت سفارت انگلیس از طهران در زیر حمایت انگلیس بوده و از آنوقت ببعد ترک حمایت مزبوره نکرده اند فصل دوازدهم
باستثنای آنچه در فصل سابق مقرر شده دولت انگلیس این حق را ترک و انکار خواهد کرد که حمایت نکند بعد از این هیچیک از رعایای ایران را که بالفعل
در نوکری سفارت و قونسولهای و وکلای قونسول انگلیس نباشد بشرط اینکه چنین حقی بدول دیگر داده و معمول نشود و در اینباب و جمیع خصوصیات
دیگر دولت انگلیس مطالبه میکند و دولت ایران هم تعهد مینماید که همان امتیازات و معافات در ممالک ایران بدولت انگلیس نوکرها و رعایای
آن داده خواهد شد که بدول کاملة الوداد و نوکرها و رعایای ایشان داده میشود و همچنین دولت انگلیس و نوکرها و رعایای آن بهره یاب خواهند بود
از همان احترام و اعتبار که بدول کاملة الوداد و نوکرها و برعای آنها داده میشود فصل سیزدهم دولتین علیتین معاهدتین بحکم این فصل تجدید میکنند
آن قرار را در ماه آغوت سنه هشتصد و پنجاه و یک عیسوی مطابق شوال هزار و دویست و شصت هجری در باب رفع تجارت غلام و کنیز
در خلیج فارس فیمابین این دو دولت داده شده است و علاوه بر این تعهد میکنند که قرار مزبور پس از انقضای مدت برقراری آن که عاریت از
آغوت هزار و هشتصد و شصت و دو هجری باشد تا مدت ده سال دیگر برقرار خواهد بود و باین نحو امتداد خواهد یافت تا یکی از جانبین یک اعلام رسمی
قرار مزبور را موقوف بدارد اما اعلام مزبور معمول نخواهد بود مگر یکسال بعد از ظهور آن فصل چهاردهم بلا فاصله بعد از مبادله امضا نامهای
این عهدنامه عساکر انگلیس هر نوع حرکات خصمانه را نسبت بدولت و مملکت ایران ترک خواهد کرد دولت انگلیس علاوه بر این تعهد میکند که محض
اینکه قرارداد تخلیه هرات و ممالک افغانستان از عساکر ایران و همچنین قرارداد پذیرائی سفارت انگلیس بطهران کاملا مجری شد عساکر انگلیس خود را

از جمیع ولایات و اماکن و غیر اینکه تعلق بایران دارند بلا درنگ پس خواهند کشید و دولت انگلیس تعهد میکنند که در این اثنا سرکرده عساکر انگلیس عمدا
هیچ حرکتی که موجب ضعف اطاعت رعایای ایران نسبت باعلیحضرت شاهنشاه ایران باشد نخواهد کرد بلکه تقویت اطاعت مزبوره نهایت مقصود
انگلیس است و علاوه براین دولت انگلیس تعهد میکند که بقدر امکان رعایای ایران از زحمت حضور عساکر انگلیس ایمن خواهند کرد و همچنین آن دوقه
که بجهة عساکر مذکوره لازم شود دولت ایران تعهد میکند که بکارگذاران خود قدغن نماید که عساکر انگلیس را در تحصیل آن دوقه مذکور اعانت کنند و نیز دولت
انگلیس تعهد میکند که در حین اخذ اشیا قیمت آنرا موافق نرخ روز از جانب مورین انگلیس ملا درنگ داده خواهد شد فصل پانزدهم عهدنامه حال
ممضی خواهد شد و امضا نامهای آن مبادله خواهد شد در بغداد در مدت سه ماه یا زودتر هرگاه ممکن شود و بجهة اثبات مسطورات فوق الجنان
طرفین این عهدنامه را ممضی و بمهر خود محتوم ساخته در پاریس در چهار نسخه یوم هفتم شهر رجب سنه هزار و دویست و هفتاد و سه هجری چون این عهدنامه
تا خاتمه پرداخته شد و هر دو تن سفیر کبیر ایران و انگلیس خط و خاتم بر ذیل این عهدنامه زیمان خان نایب اول سفارت را حاضر ساخته عهدنامه را
بدو سپرد او را روانه دار الملک ایران داشت هم از جمله واقعات دار الخلافه احضار قایم مقام از آذربایجان بملازمت حضور و مامور یت میرزا
فضل الله وزیر نظام بوزارت آنصفحات بود که در هشتم شهر رجب سیکتوب خرقه ترکیمری بطانه خز ادکن شمسه مرصع مخلع و روانه شد و رحیم خان
پیشخدمت نیز بمنصب پدر خود منصوب و با او همراه گردید و حاجی محمد خان پیشخدمت خاصه با بعضی نذورات از جانب شاهنشاه ایران روانه عتبات
عالیات گشت و جعفر قلیخان ایلخانی شاد لو حکمران استرآباد با پنجهزار سوار بدار الخلافه آمد و چنانکه مکرر سبق ذکر یافته عید میلاد با اسعاد حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع ارشباهنشاه اسلام تجدید و تکریم و تمهید و تعظیم تمام نمود و در شب سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه ۱۲۷۳
مطابق سیلان ئیل ترکی چون چهل و دو دقیقه از شب در گذشت آفتاب عالمتاب بخانه شرف تحویل کرد و آفتاب سلاطین بوشم ملوک ایران جشن
نوروزی برپای داشت و بمبارکی و فیروزی بپایان برد و چون نیمه شعبان در آمد مروج ملت اسلام و مرید ائمه کرام ناصر الدین شاه آنروز را
که بتحقیق روز میلاد حجة الله الغایب است عیدی بزرگ مقرر فرمود و در همه بلاد شیعی منشور خسروی آن عید سعید اعظم اعیاد متداوله گردید و این
بنکنامی در گیتی بماند **ذکر ورود کینیاز ملیکوف ایلچی جانشین قفقاز بدار الخلافه** چون فیما بین دولتین فخیمتین ایران و
روس بملاحظه محاسن اتحاد و یگانگی و مراقبه مراتب وداد و یکجهتی این قاعده مستمر یافته که بهر هنگام که جانشینی تازه از دولت بهیه روسیه
بملکت قفقاز یه مامور میگردد حکمران جدید صاحب منصبی خطیر بذریعه مخابره بحضرت دار الخلافه کسیل میدارد و مراتب مامور یت و قرب
جوار خود را بامنای دولت مشهود مینماید در این اوقات که جناب جلالت نصاب کینیاز بار اشکی از جانب دولت روسیه بجانشینی ملک
قفقاز آمد عالیجاه کینیاز ملیکوف را که از خز الهای معروف بنجب طایفه گرجه است با هفده مرد صاحب منصب و شصت و هشت تن سوار
قزاق کنکر لو روانه دار الخلافه داشت و در تمام بلاد آذربایجان با توقیری و تجدیدی کامل گذارده بدار الملک همیون نزدیک شد در روز ورود او
حسنعلی خان سرتیپ گروسی و میرزا محمد شفیع سررشته دار دفتر خانه مبارکه و میرزا عبد الوهاب نایب دویم وزیر دول خارجه و محمود خان کلانتر
شهر و یکی از نیوزباشیان غلام با یکصد غلام نظام و غیر نظام و نایبی از نواب محمد محسن میرزای امیر آخور با اسبان آراسته و جنیبتهای دلکش
تا قریه طرشت ری باستقبال او مامور شدند و پس از ورود و آسایش در خیمه معینه و تشریفات لازمه باتفاق راه ری سپرده وارد عمارتی که خاصه
ایشان معین کرده بودند شدند و میرزا محمد تقی مستوفی و میرزا زین العابدین و میرزا عباس خان منشی وزارت خارجه در حین ورود از جانب
امنای دولت نزد آنان رفتند و در شب اول ورود آنان حاجی علیخان حاجب الدوله که تشریفات سفرای دول خارجه با هتمام او نظام
گیرد رسید کاز امیر بانی منظمی بظهور آورده و جناب لاقوفسکی شاژ دفر دولت بهیه روسیه و صاحب منصبان سفارت تماما با جناب کینیاز
ملیکوف و همراهان معاشر بودند و برای تکمیل توقیر و تجمل ایشان عباسقلی خان سیف الملک سفیر کبیر سابق دولت ایران بممالک روسیه و
حسینخان نظام الدوله و حاجب الدوله و میرزا عباس خان منشی مذکور در آن مجلس حاضر شدند و روز دویم ورود آنان عبد العلی خان ادیب
الملک پیشخدمت خاصه حضرت اقدس بحکم شاهنشاهی بمنزل کینیاز رفته از جانب سنی الجوانب بدیشان اظهار التفات و توجه نمود و از جانب جناب
صدر اعظم میرزا شفیع سررشته دار و هم از قبل وزیر دول خارجه میرزا محمد منشی نزد آنان رفته چنانکه معمول است ملاقات و مقالات و اظهار
مهربانی نمودند و در روز هجدهم شهر شعبان المعظم باتفاق محمد حسن خان نایب بشک قاسمی باشی بحضور همایون خوانده شد و پست تن فرش دیوا

وده و شاطر و پنج پیاول و دو قاپ از قراشخانه و شاطرخانه و یکراس اسب مرصع برای خاصه سواری کمپینیاز معین گردید و بجهة همراهان او نیز اسبهای برده شد و در همه راه مغز عبور کرده بمجلس جناب جلالتمآب صدر اعظم آمدند و مراسله جانشین قفقاز را بسپردند و انگلس بنجوی شایسته که مزید موالات شد بپایان رفت پس تقبیل بسده سنیه مستبعد شدند و محمد حسن خان هریک را باندازه منصب و پایه رعایت تقدیم و تاخیر مرعی داشته یکایک را در حضرت اعلی تعریف و توصیف کرد و ذریعه جناب جانشین را بپیشگاه عرضه داشتند و جناب وزیر دول خارجه از فرستاده گرفته بپیش سریر بردند اعلیحضرت اقدس نسبت بکمپینیاز نلیکوف فرستاده جناب کمپینیاز باراشکی فرستاده بتفاوت درجات اظهار توجه و التفات فرمود و پس از مرخصی از حضور اعلی بحضور نواب اشرف امجد والا امیر کبیر باحتشام بلند مقام شرفیاب شدند و بعد از رخصت بمکان خود رجعت کردند و بعد از استمداد از امنای دولت قوی شوکت هدایا و تحفی از قبیل الفیه دان مکلل بالماس و ساعت مرصع بجواهر و انگشتری الماس و غیرهم که از جانب جانشین برای بعضی از خانواده سلطنت و اولیای دولت و علمای ملت حامل بودند برسانیدند و چون زمان مرخصی کمپینیاز و همراهان او فرا رسید یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه اول متضمن جمایل سبز و فرمان آن مرتبه بلند و دو طاقه شال رضائی کشمیری اعلی بکمپینیاز نلیکوف مرحمت شد و بهریک از همراهان او علی اختلاف درجاتهم خلعتها و نشانهای زرین و سیمین مبذول افتاد و کمپینیاز باجواب ذریعه جانشین قفقاز در روز شنبه بیست و چهارم رخصت انصراف یافت و ابوالقاسم خان سرتیپ دماوندی و محمود خان کلانتر و میرزا عبدالوهاب ناپ و موسیو حان داودخان مترجم اول و بابا خان یوزباشی مترجم بمتابعت کمپینیاز مامور گشته پس از لختی همراهی بازگشتند و آنان راه تبریز و قفلیس در نوردیدند تا بمقصد رسیدند

ذکر ورود نریمان خان ناپ اول سفارت کبری از پاریس و آوردن عهدنامه جدیده را بحضرت دارالخلافه

چون در هشتم شهر رجب المرجب عهدنامه دولتین ایران و انگلیس در دارالملک پاریس انجام یافت نریمانخان کرجی ناپ اول سفارت کبری آن نامه را برداشته و سرعت سیر از برق و باد دوام کرده با کشتی بخاری راه در نوردیده و بیست و هشت روزه خود را بحضرت دارالخلافه رسانیدند و در هفدهم شهر شعبان وارد شدند و در بیستم شهر مذکور بحضرت اقدس شاهنشاهی باریافت و آن عهد مجدد مؤکد بملاحظه مبارک شرف قبول پذیرفت و بخاتم همایون مزین گشت و جناب صدر اعظم نیز ممضی داشت و مقرر گردید که جهانگیرخان سرتیپ بن سلیمانخان برادر اکبر نریمانخان آن نامه را برگرفته ببغداد برود و در شهر رام بهر با کارگذار دولت انگلیس مبادله کرده این عهدنامه را بدو بسپارد و صورتی که مطابق آن در دارالملک لندن بامضای علیا حضرت ملکه معظمه انگلیس رسیده باز آرد و راه مقصد برگرفت و چون ببغداد رسید جناب زیر مختار انگلیس که رنجنده خاطر از ایران ببغداد مانده بود بعد از اطلاع انجمنی مرتب ساخت و بمتابعه سفارت خود بنشست و میرزا ابرهیم خان کارپرداز مخصوص دولت ایران که در بغداد مقیم بود در روز هشتم رمضان با جهانگیرخان بمجلس مذکور رفته عهدنامهها را مبادله کردند و جهانگیرخان آن نامه را گرفته چون هدهد نامه بربال و پر بگشاد و در بیستم رمضان نامه ملکه بلقیس حشمت را بحضرت شاه سلیمان شوکت آورد و بپاداش این سرعت و مکافات این خدمت بنشان سرتیپی از درجه دویم مخصوص و بلباس آن منصب از جامه خانه خاص ملبوس گردید و بحکم اعلیحضرت شاهنشاهی جعفرقلی خان سرتیپ افواج گروس حامل نشان میرپنجگی مامور شد که ببغداد رفته جناب چارلس مورو وزیر مختار و ایلچی مخصوص انگلیس را که رنجنده از ایران برون رفته بود بمقام خود مراجعت داده باشد و هادی خان سرتیپ کرد جهان بگلو حامل نشان شیر و خورشید از درجه اول باستقبال و میهمانداری وزیر مختار بهمراهان وی تا سرحد ایران استعجال جست و راه سپردن گرفت و نریمانخان در ازای وصول مصالحهنامه منصب سرتیپی و نشان آن و مقرری آن منصب یافت و بمراجعت دارالملک پاریس مامور و خلعت جناب سفیر کبیر این الملک را که جبه کشمیری شمنه مرصع بود حامل گردید و در نهم رمضان المبارک راه برگرفت و برفت

در بیان حادثه بندر محمره با سپاه انگلستان و واقعات آن سامان از بدایع وقایع این ایام آنکه در بدو مناقشه و مخاصمه دولتین ایران و انگلیس که بهر سرحدی سروری و بهر ثغری لشکری تعیین یافت و حادثه بندر ابوشهر واقع گردید مقرر بود که نواب احتشام السلطنه والی عربستان و لرستان و بروجرد و خوزستان با جماعتی از سپاهیان رکابی و سرهنگان افواج او اخر و اوایل و سواران طوایف قبایل در سرحد عربستان و محمره بحفظ معابر و بنادر و ممالک و مسالک پردازد و جماعتی انبوه از هر گروه بمتابعت نواب والا مامور شدند از جمله دو فوج قدیم و جدید فراهانی بسرتیپی محمد حسن خان و سرهنگی محمد تقی خان و دو فوج قدیم و جدید گرزی بسرتیپی علی نقی خان و سرهنگی ذوالفقار خان و فوج بهادران بسرتیپی آقاجانخان و سرهنگی احمد خان فوج سیلاخوری بسرهنگی رستم خان فوج دلفان و سلسله بسرهنگی عباسقلی خان فوج قدیم لرستان بسرهنگی برخوردار خان سواره شاهیون دورین جمعی زین العابدین خان

سواره فیلی جمعی حیدرخان سواره با جلان و بختیاری جمعی علیقلی میرزای سرتیپ سواره ایروانی جمعی حاجی محمد پسک سواره قبه جمعی عبدالحسین پسک سواره شرائی جمعی فرج الله خان تفنگچیان عرب بلوچ مشتمل نقر جواد خان سرهنگ و میرزا سید علی طبیب و میرزا فضل الله دامغانی و میرزا مهدی مهندس قایینی و سید علی اصغر و محمدرضا خان از معلمین مدرسه دارالفنون نیز مامور بدان معسکر شدند و با آنکه از جانب امنای دولت و کارگذاران حضرت مکرر به پیام و نامه بهریک از سرداران سپاه منصوره و سرحددداران ممالک محروسه نصیحت رفت که با وجود کشتیهای هر یک جماعت انگلیس از قبیل و سودلین و فرقت که هریک محتمل یکصد و پنجاه عراده توپ بزرگ خواهند بود و گلولهای آن توپها از پست من و سی من کمتر است طریق دانش و حزم همیست که جنود ایران در کنار شط و بحار و سواحل و بنادر با آنان مقابله کرینند اولی آنکه بمسافتی که گلوله توپ زوارق بلشکرگاه متواصل و متلاصق نشود اردو زنند چه اگر آنان از زورق بیرون آیند توپهای گران حمل و ثقل نتوانند و زیاده از توپهای خورد از قبیل شش پوندو نه پوندرا جنبش دادن نیارند و چون کارکار زار انگلیس از دریا بصحرا افتد کار بر سپاه ایران آسان گردد و طماع ابطال از مقابلت با آن رجال هراسان نشود و نیز بخاری و سواحل قورخانه و غلات منبر نمایند و بدان کوشند که آنمردم دریائی ماهی وار از آب بیرون افتند تا در شست دمار و شاک بلا گرفتار شوند معهذا نواب احتشام الدوله از این نصایح غافل ماند در این کشاکش بر خلاف قرار و مدار امنای دولت رفتار کرد و از رعایت حزم باز ماند و از قوانین رزم احتراز کرد خاصه چون استماع کرد که در ملک پاریس قرار معاهده و مصالحه دولت ایران و انگلیس ثباتی یافته پیش از آنکه این کار بانجام و عهدنامه امضا یابد و مبادله نشود دل از معامله مقاتله باز گرفت و آسوده بنشست و دواب توپخانه و قورخانه را بچمنها و چراخورها مشتر کرد و در کار محاربه با ارباب تجارب مشاوره را ننگ شمرد و سخن آزموده کان نشنید لشکر را بخار بحر منزل داد و سنگری چند دور از یکدیگر بستن فرمود و آنهم عرادهای توپرا بشقرقه در هر یک تقسیم کرد و پنجاه گام از اینجانب آب که رود فرات باشط شوشتر التقا کند در جنه غربی محمره بمسافت دویست گام سه سنگر بستن فرمود و در سنگر اول آقا جانخان سرتیپ را با فوج بهادران جای داد و سه عراده توپ چهار پوندو نه پوند بدو سپرد و در سنگر دیگر محمدمراد خان سرتیپ با فوج پیات و سه عراده توپ معین شده و نزجانب شرقی قلعه بمسافه هزار گام پیرسنگری بربست و محمدحسن خان سرتیپ غراهانی را با نیمه فوج او و دو عراده توپ در آن سنگر با نیمه فوج غراهان و یک عراده توپ هم از نظر بگذاشت و همچنین سه چار سنگر بعیده پیرو احت وصیی خان سرتیپ پسر حاجی جابرخانرا با چهار صد کس از عرب و بلوچ و دو عراده توپ در یکی از آنها جای داد و برخوردار خان سرهنگ را با فوج امرائی و موسی خان یاور فوج پیلاخوری را با سیصد تن سرباز و رجبعلیخان یاور را با چهار صد تن سرباز از فوج قلعه کرازو حاجی جابرخان سردار محمره زاباد و بیست سوار و پانصد پیاده عرب و زین العابدین خانرا با صد سوار شاهیون و دو ران و سنگرهای جزیرة الخضرا اقامت فرمود و ایشان نیز سه عراده توپ داشتند و خود احتشام الدوله در پشت قلعه محمره لشکرگاه کرد و سه عراده توپ با خود بداشت و فرزندش ابراهیم میرزا هشتصد گام دور از آب شط در پس نخلستان منزل بگزید و چون اندکی بگذشت نواب احتشام الدوله کوچ داده یعنی باز پس برفت و در قصبهٔ ابراهیم میرزا او تراق جست و قورخانه را که در قرب لشکر سزاوار بود در معسکر خود بداشت و قورخانه دیگر هم در نزدیکی پسرش بود و آذوقه و علوفه لشکر را میرزا ابوطالب وزیر که دو صد گام از آب دورتر بود با خود همیداشت چندانکه سرداران سپاه و مهندسان لشکرگاه عرضه داشتند که قورخانه را در محلی که گلوله خمپاره و توپ دشمن بدان فرارسد و ناگاه ندارد چه از قرار ورود آتشین اعدا بناگاه قورخانه هباکرد و بدین قانون سنگر بستن آب بعزبال پیمودن و باد بهاون سود نست اصلا پذیرفته نکردید و همگنان آن شد که حاصل کار آشکار شود بناگاه یکفروند کشتی انگلیس کی بخار بصره بحمل آذوقه آمد شدن داشت در رسید و نواب والا آنرا کشتی تجارتی می پنداشت یکروز چند تن از آن کشتی بخار آمده با معان نظر از نزدیک و دور از محل سنگر و عدت لشکر و مکان قورخانه مفصلا آگاه شده لشکر افکندند و زوارق و سفاین دیگر پیوتر بر رسیدند و چهل و چار کشتی بشمار در آمد که دو کشتی ایشان از هر طرفی چهارده توپ بود و چهل و دو کشتی هر یک بیست توپ یا ده نداشتند اول خبر وصول کشتیهای انگلیس اشکریافت فرستاده نواب والا تحقیق و تشخیص زوارق رفت و بحدود کشتی بشمرده از بیم آنکه کشتیها زود تر از وی بمحمره در آیند بتعجیل باز آمد و روز سه شنبه هفتم رجب آن سفاین هنگام چاشتگاه بملتقای رود فرات و شوشتر که بدایت شط العرب است بتواتر در رسیدند و اما آن کشتی بخار بدو هزار گام مسافت لنگر در آب افکندند روز چهارشنبه هنگام غروب آفتاب دوازده توپ بجانب جزیره الخضر انداختند و سواری که تردد میکرد نگذشتند و در میان رود در پشته از خاک بصره که بجزیره سلمان بن غضبان معروفست گروهی را پیاده کرده پنکنی بر بستند

و دو شماره در آن نهادند و از آنجا بسنگر ایرانیان گلوله فرو افکندند در روز پنجشنبه ۲۹ قبل از طلوع آفتاب بنیاد مبارزت نهادند و ازان سنگر گلوله شماره همی افشاندند و ازینجانب گلوله بهیچ سنگر بسنگرآنان نمیرسید اما از سنگر آقا جانخان بکشودن توپ جنگ مبادرت رفت تا یکساعت از روز برآمد ناگاه گلوله شماره سنگر آقا جانخان شانزده پاره گشت و از صدبهره افزون باطراف پراکنده شد پاره ازان گلوله بر پهلوی چپ آقا جانخان آمده قلب او را مثلب و پیکر او را مجروح ساخت و او در غلطید و با آن جراحت مردم خود را به ثبات قدم تاکید همیکرد تا لاخره او را از میان میدان جنگ بکناری بردند و دو روزی بیود و آخر در گذشت پس دو کشتی دیگر بمسافت دویست گام بفوج بهادران روی در روی کردند و دهان شماره ها را بخمپاره آتشین کشادند و از دنبال آن دو کشتی دو زورق آتشی در رسیدند و بر توالی نیز نزدیک آمدند تا هشت کشتی متعاقب یکدیگر در رسیده و در پهلوی یکدیگر صف برزدند و پیکها بیکبار بجنگ درآمدند و مانند ابر بهاری بژاله باری اقدام جستند و از سنگر بهادران نیز گلوله توپ مدافعه همیکردند تا سنگر بهادران منعدم و منهدم گردید و چند تن از توپچی و سرباز جراحت یافتند و بیفتادند و در این هنگام نواب احتشام الدوله در سنگر محمد حسنخان فرامانی جای کرده بود و علی نقی خان سپهر نیز با فوج مهندس حضور داشت نواب والا او را با فوج او بسنگر بهادران مامور کرد و او برفت و چون بسنگر محمد مرادخان رسید خود متوقف بماند و خداداد خان برادرش که یاور بود با فوج بسنگر بهادران مامور داشت و سربازان او نیمی پراکنده شدند و نیمی بسنگر بهادران رسیدند اما ازینان کاری برنیامد چه سنگر بهادران خراب شده بود و فوج از کار بازمانده و با تفنگ جنگ همیکردند و محمد مرادخان چون جماعتی را از فوج بیات نزدیک سنگر بهادران در پس دیواری سست و پست بازداشته بود فرمانداد که از هر دسته بیست تن با صاحب منصب در آنجا بمانده دیگران بسنگر درآیند و دیگران از پس این سربازان جداگانه جای داد و در اینوقت از سنگر جزیره بخضر اگه معدودی مردم بلوچ در آن اقامت داشتند معصوم سلطان کاهی توپی می افکندند و از سنگر محمد حسنخان یکتوپ بکشیتها گشاده مشد علی نقی خان و محمد مرادخان چون کار را نه برمراد دیدند کس بنواب والا فرستاده توپ و توپچی و قورخانه بمدد بخواستند نواب والا فرمود که اکنون از خداداد خان شوان کرد چه بنیاد سنگرها برکنده و تعداد جمعها پراکنده است و همانا کار از این حکایتها درگذشته است و در این هنگامه سپاهیان انگلیس برای آتش زدن قورخانه سپاه ایران قارو بهای آتشین بمیان سنگرهای مالی ایران زمین همی افکندند و بدین تدبیر قورخانه سنگر بهادر را چون خرمنی خس و خاشاک بدان آتش شعله ناک آتش در زدند و فرو سوختند و میرزا فضل الله پدر توپخانه بن میرزا محمد حسین دامغانی که از متعلمین توپخانه و مدرسه دار الفنون و بحکم اقدس همیون بخدمت آن اردو مامور بود بواسطه شتاب بعرایض او تن درنداده و در میانه سنگر بهادران و سنگر محمد مرادخان شماره همی افکندند در اینوقت پاره از گلوله خمپاره اعدا پای او را مجروح کرد و محمد مرادخان او را بکناری فرستاد و معالجه یافت تا جان ازان میزان سوزان بدر برد و بسلامت بموطن و مسکن رسید و هم اینوقت نواب احتشام الدوله خانلر میرزا چون ملتفت شد دید که گلوله توپ و خمپاره انگلیس از سر لشکرگاه بدانسوی تر همیرود و دیگر ملاحظه کرد که برخی از زوارق انگلیس قدری دور از لشکرگاه بکنار آمده و عساکر خود را با توپ و سوار، و پیاده کرده اند در این هنگام بینک بهر اسید و پریشان خاطر شد که مبادا سواره و پیاده انگلیس که از زوارق فرود آمده اند در قفای لشکریان ایران درآیند و آنانرا محصور نمایند پس حکم داد که سربازان از سنگرها بیرون شوند سرکردگان ناچار از سنگر بدر آمدند و نزدیک نواب والا رفته مجملا یکساعت قبل از طلوع آفتاب تا چند ساعت در میان دو لشکر از بحر و بر محاربه قایم بود و بضرب گلوله آتشبار جمعی از خشک و تر بسوختند که چهارصد و هشتاد تن از سپاه انگلیس کشته شد و چهار کشتی ایشان از ضرب گلوله توپ شکسته آمد و سه فرو نداز ما هار کرده بیرون دیگر اکه از در نام داشت سوخته برد بعد از محاربه بیرون و در بدت توقف محمره کشتیها مرمت کردند و چون چند ساعت بمحاربه اشتغال داشتند قدری متوقف شدند که از جائی دیگر سر برو کنند اما چون خبر شقه و شعشه کی سپاه ایران شنیدند دیگر باره بجنگ آمدند و از فوج بهادران و مخبران بیات زرندی هشتاد و پنجنفر در این محاربه بقتل رسید و زوارق انگلیس چهل و چهار فروند بود و دو کشتی از آنجمله هریک از طرفی چهارده توپ داشت و سایر کشتیها هریک بیست علی الجمله قرار نواب احتشام الدوله با صاحب منصبان افواج ایران بر آن شد که نیمه شب از کنار آب بازپس روند آنگاه اردو زنند و علوفه و آزوقه و قورخانه با خود حمل و نقل نمایند چون اسب و استر صاحب منصبان از مراتع بعیده برده بودند این معنی صورت نیافت و هر کس را ممکن بود در قرب بغروب حرکت کرده یکفرسنگ راه طی نمودند و بکنار نخلستانی رسیدند چون در آنجا آزوقه و علوفه نداشتند سه فرسنگ دیگر ره بریدند در کنار شط جای کردند و در آنجا نیز نسبعه آمد نگروزدر آنجا بماندند روز دوشنبه سیم شعبان با هوا زرفتند و در اینجانب آب برابر هوا زتوقف جستند شب چهارشنبه پنجم شعبان نواب احتشام الدوله خبر داد که چند کشتی انگلیس روی بدین سوی آورده و در عرض راه توپی که عراده آن شکسته بود و اعراب بکشتی می آورده اند عساکر انگلیس گروهه اند در اینوقت

سر کشتی بزرگ و دو کشتی کوچک از انگلیس رسیده و با فکندن کلوله توپ و خمپاره مشغول شد سپاهیان آشفته خاطر شده بحکم نواب والا از اهواز حرکت کرده بجانب شوشتر راه برگرفتند و مسافت پنج فرسنگ قطع کردند و محمد حسنخان فراهانی مامور شد که هزار تن سرباز با یکعراده توپ، برداشته قبل ملتقای رود شوشتر و دزفول مقیم شود و روز دیگر دو عراده توپ و آذوقه و چند سقیفه و زورق بدو رسانیدند تا سربازان او با آسانی از رود عبور کنند و نواب والا میرزا ابوطالب را با جمعی سوار یکهته تدارک از بند قیل بشوشتر روانه داشت و چون خود از راه معبر آب قصد شوشتر کرده آب راه نداد مقرر شد که خود با فوج بهادران و مخبران با کلک از آب عبره کرده بشوشتر رود و سایر قشونات با ابراهیم میرزا از راه دزفول عزیمت شوشتر نمایند چون عبور از آب ممکن نبود افواج فراهان از بند قیل حرکت کردند بدزفول و از آنجا بشوشتر شتافتند و نواب والا با فوج بهادران بجانب شوشتر رفته و محمد مراد خانرا با فوج سپات زرند فرمود که از دزفول عبور کرده بنواب والا در رسد محمد مراد خان چون بشوشتر رسید با فوج خود و بهادران و سه عراده توپ و چهارصد سوار مامور باهواز شد و توقف کرد در اهواز اترم صاحب سردار انگلیس بدو اگهی داد که دو روز است خبر مصالحه رسیده لاجرم ما دست از جنگ کشیده داریم آیا بشما نیز خبری آمده یا نه وی پاسخ داد که مرا اگهی نیست و شرح حال بنواب والا عرضه کرد و در این اوقات خبر مصالحه محقق شد و محمد مراد خان از اهواز بشوشتر رفت و از آنجا بحضرت دارالخلافه آمد

ذکر خاتمه کار شاهزاده یوسف درانی

سابقا بتفصیل حالات شاهزاده محمد یوسف درانی افغان در مقامات خود نگاشته گردید و بدان اشارت رفت که اعلیحضرت شاهنشاهی بشفاعت جناب صدر اعظم از سیاست او درگذشت و او را در زمره چاکران دربار مواجب و منصب و اجری مقرر فرمود و آسوده خاطر معیشت و زندگانی میکرد و در این اوقات که پسران سید محمد خان ظهیر الدوله سردار بهبود خان و سردار نادر شاه خان و برادر او سردار محمد صدیق خان و دیگر افاغنه الکوزائی در حضرت دارالخلافه حضور یافته بودند اتفاق کرده دادخواهی نمودند و عرضه داشتند که شاهزاده محمد یوسف بی اسیتذان امنای دولت ظهیر الدوله صید محمد خانرا مقتول نموده و خواهرانش را کشته و باز نانش بی گذشتن مدت عدت در آمیخته و بعضی از پرده گیان او را مانند اسرای کفار بچاکران خود بخشیده و اکنون ما از اوطان باستان بوسی حضرت خاقان آمده ایم و در دارالخلافه توقف کرده ایم ما را از دیدار او خون بجوش است و دل در خروش از حضرت شاهنشاه شریعت پناه حقیقت آگاه التماس داریم که بحسب شریعت داد مظلوم از ظالم بازستانند و چون کشتگان ما را بهدر و هبا نپسندد شاهنشاه ایران فرمود که گناه دولتی او را که من ولی امر بودم نبخشودم اگر شما که ورثه مقتولید بهای دم از قاتل درگذرید هم از خزینه عامره بدهم و الا ثار ظهیر الدوله را ضایع و باطل نگذارم چندانکه اولیای دولت آنانرا بخونبها تطمیع کردند تن در ندادند و مردانه در مقام قصاص ایستادند شاهنشاه عادل که حقیقت این امر بر رای مبارکش مکشوف بود از امری بدین ظهور اغماض فرمودن طریقه عدالت و انصاف ندانست فرمانداد که شاهزاده یوسف را بورثه ظهیر الدوله سپردند باشد که پس از غلبه بد و ترحمی کنند و آنروز که این داوری در میان بود حضرت شاهنشاهی از باغ قصر قاجار عزیمت شکار داشت و روز سیزدهم شعبان بود چون شهریار داد گر برنشست و بجانب کوه و دشت عنان بگردانید و موکب اعلی بتیرتالی از حوالی باغ قصر قاجار دوری گزید فرزندان ظهیر الدوله با تیغ و خنجر بروی دست گشادند و او را پاره پاره کردند و چون این کار بدینگونه رفت شاهنشاه را بر بازماندگان او ترحم آمد فرمانداد تا برادر او شاهزاده محمد رضا و شاهزاده محسن پسر عم او را خلعتی گرانبها فرستادند و بنوازش و مهربانی بنواختند و نیکو بداشتند سرداران مذکور محمد صدیق خان و محمد جبار خان و نادر شاه خان و دیگر فرزندان ظهیر الدوله خلعتهای گرانبها یافته و عطایای شاهانه گرفته در شهر رمضان رجعت بهرات کردند و نیز خانسوار خان هزاره که بامر شاهنشاهی حاکم مرو بود و این اوقات با بزرگان بلد بآستان بوسی شاهنشاه ایران سعادت داشت مخلع و منعم رخصت مراجعت گرفته بجانب مرو روانه گردید و برفت و از واقعات هرات اینکه چون در این اوقات خشکسالی تمام بظهور آمده بود و سحاب آن صفحات را از غایت قساوت قلب برشکی بر حال ماقین و زارعین آب دریده نمیگشت چنان شد که لب تشنه مردند زرع و نخیل لاجرم بر رسم آنولایت خرقه مبارکه حضرت رسول الله صلعم را که بمرور اعوام و شهور نزد شیخ الاسلام احمد جام مشهور بزنده پیل رسیده بعد از طلب استسقا در جامع سه روز با خود بصحرا برده دعا کردند و در روز نسیم باران کامل بیارید و تا سه روز انقطاع نیافت

ذکر مراجعت جناب جلالتمآب چارلس استیورت وزیر مختار دولت بهیه انگلیس بدارالخلافه

چون برنجی که ذکر شد حسنعلی خان سرمیب کرمانی بغداد رسید جناب وزیر مختار ایلچی مخصوص دولت بهیه انگلیس عزیمت رجوع بدارالخلافه کرد از بغداد راه مقصد در پیش گرفته در حدود عراقین عجم و عرب هادی خان سرمیب بمیزبانی و اقدام کرد و بهنگام ورود بشهر کرمانشاهان نواب امامقلی میرزای عماد الدوله چنانکه شایسته بود جناب او را تکریم و تحریم تمام مرعی داشت

و در مقامات عرض راه با حشمتی کامل عبور کرده تا قریب بدار الخلافه گشت و حاجی علیخان حاجب الدوله در بختیاری آباد تشریف قدوم وزیر مختار را سراپرده رفیع بپای کرده و از جانب جناب جلالتمآب صدر اعظم عباسقلی خان سیف الملک و جهانگیر خان سرتیپ و محمود خان پسر میرزا فضل الله وزیر نظام باستقبال او فرستادند و جناب میرزا سعید خان وزیر دول خارجه نیز میرزا عبد الغفار خان نایب وزارت خارجه را بپذیره او فرستاد و محمود خان کلانتر دار الخلافه و داود خان سرتیپ مترجم اول دولت ایران و مصطفی قلیخان یوزباشی با پنجاه تن از غلامان رکابی باستقبال فرستادند و یکتن رکابدار دیوانی با سه رأس اسب زرین لگام و یکنفر نایب شاطر باشی و ده شاطر و یکتن نایب فراشخانه و پست فراش بدو پیوسته و از دروازه شهر تا سفارتخانه خاص انکلیس جنابش را با غرقی لایق و حشمتی فایق عبور دادند و دو صد تن سرباز بدروازه شهر حاضر شده او را بانتظام متداوله سلام دادند و احترام کردند و دویست تن سرباز با یک نایب در خارج سفارتخانه خشمتش را تقدیم و تکریم فزودند و بعد از ورود او بسفارتخانه مخصوص جناب جلالتمآب صدر اعظم خوانهای حلویات بمبارکی وردید بدان مجلس فرستاد و از مستوفیان عظام میرزا ابو القاسم و میرزا علی نقی و میرزا زین العابدین ورود و وصول او را تهنیت آراستند آنگاه جناب صدر اعظم ایران بر تشیید مبانیان این مصالحه جدید قواعد سلم و صفا محکم کرد روز یکشنبه بیست و هشتم ذیقعده جناب وزیر مختار را در سرای سفارت دیدار کرد و بمرسوم دولت بهیه انکلیس را فراشته شد و وزیر مختار را بمقدمه کلمه مندی و بث شکوی مستعد یافته آن تطویل بلا طایل را از سامع و قایل بدو پست فارسی سعدی شیرازی منظوی ساخت چه در فرشتادن سخن فزمود بپاکه نوبت صلح است و دوستی عنایت بشرط آنکه نگوییم از آنچه رفت حکایت و خشتام کلام را بدین بیت مختوم ساخت دوست قدر شناسند حق صحبت را که مدتی میرند و باز پیوستند و چون این مجلس بگذشت وزیر مختار آهنگ قریه قداک شمیران که محل ییلاق خاص او بود نمود و دیگر روز جناب میرزا سعید خان وزیر دول خارجه در آنجا بدیدار او اقدام کرد و باشارت حضرت شاهنشاهی شهباز خان قوریاسیاول باشی بسفارتخانه رفته وزیر مختار را بحضور شاهنشاه تاجدار بخواندند و سه رأس اسب و چند پست خاص اری و راز اصطبل مبارکه با خود ببرد و او برسته با وزیر دول خارجه و شهباز خان بقریه نیاوران روی نهادند و در اینوقت پست تن فراشخانه و ده شاطر و ده مرد سیاول پیشاپیش او تا درگاه سرای سلطانی همیرفتند و چهار صد تن از سربازان که در فضای خارج سرای سلطنت حاضر بودند وزیر مختار را سلام نظام داده بگشیکخانه درون رفت و در آنمجلس محمد ناصرخان قاجار اشیک آقاسی و میرزا داود خان وزیر شکر و محمد خان امیر تومان و حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا عباسقلی خان نایب وزارت خارجه با پوشش که در خور آن مجلس بود حاضر بودند و جناب وزیر مختار را کریم و تحریم افزودند پس از لختی توقف اشیک آقاسی باشی او و تبعه سفارت را باستان بوسی حضرت شاهنشاهی دعوت کرد و بعمارت بارگاه اعلی در آورد و جناب اشرف صدر اعظم نیز در آن انجمن از حضرت شاهنشاه ایران بخلاف صدور این دولت عظمی اذن جلوس یافت زیرا که بقانونی که رسم دول است وزیر مختار انکلیس در حضرت اعلی جواز جلوس داشت و بنشست و اگر جناب صدر اعظم بپای خواستی از حشمت او بکاستی و تا اینوقت هیچیک از صدور را این مکانت دست نداده بود باجمله ایلچی بزرگ انکلیس بدانچه از دولت خود ماموریت داشت عرضه داشت اعلیحضرت ملک الملوک ایران از علیا حضرت ملکه انکلیس پرسش حالی مشتاقانه کرد و باظهار موالات و مصافات سخنان شاهانه بیان فرمود و وزیر مختار نامه مودت حشامه ملکه معظمه انکلیس را که بر فراز طبقی از زر ناب بدست شی سفارت آماده داشت بر کرسی پایه سریر حشمت میسر آورده حضرت شاهنشاهی بدست مبارک نامه را گرفته بجناب میرزا کاظم خان نظام الملک سپرد و در این مجلس خاص جمعی از خواص حسب الامر حضور داشتند و از اعمام خسرو پرویز غلام نواب فرهاد میرزا و نواب فیروز میرزای نصرة الدوله و احمد میرزا از جانبی صف بر بسته بودند و نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و محمد ناصرخان قاجار اشیک آقاسی باشی و میرزا داود خان وزیر شکر شهنشاه سلیمان فر و حاجی علیخان حاجب الدوله و مرتضی قلیخان قوللر آقاسی باکروهی از غلامان پیشخدمت خاصه ایستاده بودند پس صدر اعظم اجازه یافته بسرای خود رفت و وزیر مختار بعد از مرخصی از حضور شهریار بمنزل جناب صدر اعظم رفته از آنجا بدار السفاره خود رفت و بساز و جمل زر بافته و لگام زرین مکلل روز ورود ایلچی پیروزه جسته از باره بند شهریار رکوب او را بر بود بدار حضرت شاهنشاهی همیبود و وزیر مختار عطیت و موهبت رفت از آن پس وزیر مختار با نظام الملک و وزیر دول خارجه بمخالطه و مجالسه پرداخت و حدیث محادثه و مباحثه بمصالحه و مسالمه تبدیل یافت و بروجهی که در عهد جدید قویتر از سد سدید تقریر و تحریر یافت عساکر مامونه و اجناد مشحونه از حدود و ثغور برداشته اگر مسافرت جناب جلالت نصاب امین الملک فرخ خان سفیر کبیر ایران بدولت انکلیس

چون کار عهدنامه دولتین قوی الشوکتین ایران و انگلیس انجام گرفت اولیای دولت بهیه انگلیس را میل موالات و شوق و مصافات ملاقات جناب سفیر کبیر دولت علیه ایران امین الملک فرخ خان افزودن گرفت و به پیغام دوستانه خاطر سفیر کبیر را بسفر لندن ترغیب خواستند و جناب لارد کولی بامین الملک پیام کرد که اگر بجانب لندن گرائی حضرت ملکه ملک انگلیس رو در تراپذیر فته دار د و حضور ترا فرخنده شمارد و همچنین کپتان لنج صاحب منصب معروف که عهدنامه مصالحه را از پاریس ببلندن حامل بود و در پست و یکم شهر رجب بازگشت و رغبت خاطر امنای دولت بهیه انگلیس را بحضور سفیر کبیر ایران و تشیید قواعد مواحدت و تشدید حبایل موافقت ابلاغ کرد و از قبل والی شهر لندن که پس از حضرت ملکه در ملت انگلیس شخص اول است امین الملک را در شب شنبه بمجلس خود که در لندن داشت دعوت کرد بنابراین سفیر کبیر ایران در روز پست و دویم رجب از شهر پاریس راه لندن در پیش گرفت و موسیو پرستن مترجم دولت فرنسه که بحکم حضرت امپراطور میزبان امین الملک بود تا آخر اراضی فرنسه بمشایعه سفیر کبیر مامور گشت چون بر سر راه آهن رسیدند کپتان لنج که قبل از سفیر بر سر راه آهن آمده منتظر مقدم سفیر بود با سفیر کبیر بکالسکه بخاری نشسته در مدت چهار ساعت چهل و پنج فرسنگ مسافت را از راه آهن در نوردیده بمنزل امین آمدند و در آنجا غذائی خورده دیگر باره بر نشستند و بمدت دو ساعت و نیم بشهر و بندر بولون که منتهای اراضی ملک فرنسه است قریب شدند والی و قونسول آنجا پذیره و ملاقات آمده مهربانی تمام کردند پس بر لب بحر محیط در محلی که زورق مخصوص سواری سفیر کبیر حاضر بود بر شدند کپتان و صاحب منصبان کشتی دولتی که غالب حامل سفراو وزراست و زورقی نامی بنزد سفیر کبیر آمدند و از دو جانب اظهار دوستی و مودت کردند و موسیو پرستن وداع سفیر کرده بازگشت بعد از نیم ساعت آن غراب طاوس پیکر بط آسا بر فراز آب بشناوری در آمد نظم لطیف مثل چو طاوس و شیر چو عقاب بر بهری چو غراب و بفرخی چو هما شهاب سرعت و چرخ انقلاب و برق شتاب سحاب نهضت و صرصر تک و جهان پیما شناوری که بسر دود رود و آب محیط تکاوری که بتک بگذرد زباد صبا و در مدت دو ساعت سراسر عرصه آن مسافه را دریکدیگر نوردیده بکنار بندر فکس تن که مبدا ملک انگلیس است وارد شدو اهالی بندر تکریمات کردند و در این مقام صاحب منصبی از جانب جناب لارد کلارندن وزیر دول خارجه انگلیس در رسیده و با اعیان آن بندر ورود امین الملک را تهنیت کرد دیگر باره بکالسکه بخاری بر نشسته بمدت دو ساعت و نیم بشهر لندن در آمدند بحض وصول بلندن برادر کپتان لنج ولردید پکلر پکی شهر لندن و معروفی از جانب وزیر دول خارجه پیش امین الملک پیامدند و او را نیک پرستودند و از تجدید مواحدت دولتین اظهار انبساط نمودند و سفیر کبیر را بمهمانخانه کلاریج که مضیف شاهزادگان و وزرا و سفرای بزرگست در آوردند روز جمعه همین صاحب ناپ اول وزارت خارجه از جانب لارد کلارندن وزیر دول خارجه بملاقات ایلچی بزرگ ایران آمده اظهار شادمانی و مهربانی کرده از طرفین بمواصلت گذشت و چون او برفت کپتان لنج از جانب وزیر خارجه پیام آورد که اعلیحضرت ملکه در احضار سفیر کبیر بحضور سعادت میسر بچند سبب تعجیل فرموده اند و لا تعجیل در احضار سفیر کبیر اظهار کمال رغبت است بانعقاد این عهد جدید سدید و بی میلی بحدوث حوادث گذشته ثانیا بمحض الفات مخصوص است بامین الملک که سفیری کاردان و در اصلاح دولتین رنجی تمام برده و اهتمامی کامل بظهور آورده است ثالثا چون قبل از شرفیابی حضور ملکه بمجلس دعوت بتوان رفت و باید امشب بمجلس ضیافت پکلر پکی شهر حاضر بود و ساعت دیگر باید شرفیاب حضور گشت و چون از زوال خورشید ساعتی در گذشت دو کالسکه شش اسبه و شش شاطر خاص سواره حاضر گشته سفیر کبیر را با اتباع سفارت کبری بحضرت علیا بخواندند کپتان لنج تیر با لباس نظامی همراه بود تا در پیش سرای سلطنت فرود آمده بعمارتی بزرگ و عالی درون رفتند در اینوقت اشک آقاسی و چند صاحب منصب سفیر کبیر را باستقبال مورد پیش آمدند و بعد از اظهار رسوالات بعمارتی اعلی و اوسع رفتند و در آن محل جناب لارد پالمستان صدر اعظم و لارد کلارندن وزیر خارجه امین الملک را بپیش آمدند و اظهار مسرت از رفع نقار رفته کردند و ملکه معظمه آثار از بحضور خواندو با وزرای مذکور و اتباع سفارت بمجلس خاص ملکه رفتند و در این هنگام ملکه انگلیس علیا حضرت ویکتوریه با نواب پرنس البرت شوی دلجوی خویش بر پای ستاده بود و بعد از وصول سفیر کبیر قدمی چند پیشتر خرامیده و امین الملک را تردیگر رفته بتقبیلات بنکو اظهار و داد و اتحاد دولتین و رفع غایله جاپنین را معروض داشت بنحوی که ملکه معظمه از حسن بیان سفیر کبیر ایران متبسم شده تقریر او را تصدیق فرمود و باظهار بعضی از سوابق گذشته و اثبات شوق موالات سابقه زبان گشود که الحمدلله این مخالفت بموالفت و مخاصمه بمصالحه تبدیل یافت و زلال صفوت از غبار کدورت مبرا و گلزار محبت از خار خصومت معرا گردید و یگانگی دو دولت دیگر باره استحکام یافت و عهد مودت محکمتر از آغاز انجام پذیرفت پس از حال شاهنشاه پهلوی ایران پرسش کرد و امین الملک بپاسخ سخنان شایسته زاندو نامه محبت

چنانچه شهریار ایران را نزد یک برد و ملکه معظمه بدست خویش بگرفته بوزیر دول خارجه سپرد و از نواب پرنس البرت و نسب و حسب و تقریری دلپذیر کرد و از اتباع سفارت کبری پرسش کرفت و تعریف امین الملک هریک را بشناخت و بایکان یکان توجه و تفقد بجای آورد و آنگاه سفیر کبیر را رخصت انصراف بخشید و باکرامات و تشریفات مذکوره بسفارتخانه باز آمدند و چون ساعتی از آنشب برفت سفیر کبیر ایران با کبستان لنج بصیافتگاه معهود دروی نهادند و بکلر بکی و زوجه او در اولین رواق سفیر کبیر را استقبال کردند و بعمارتی دیگر شدند و دراین شب از صدر اعظم لارد پالمستان و دیگر بزرگان و اکابر لندن چهار صد تن از رجال و نسوان دراین مصیف حضور داشتند و غالب آنان بمعرفی کپتان لنج نزد سفیر کبیر آمده اظهار دوستی و مودت کردند و آن مجلس کلستانی بود پر از بوی و رنگ و فضائی پر از نغمهای شوخ و شنگ و در همکام جلوس سفیر کبیر ایران بسمین صدور و دولات آن بزم بود بر رسمی که فیمابین آن کروه از ایام قدیم برقرار و مستمر است مدام های لعل رنگ بجامهای الماس کون ریخته بنوشیدند نخست صاحب انجمن و حضار دعوت بکلر بکی لندن ساتکینی از زر ناب لبالب از لعل مذاب کرده برپای خواست و بسلامتی ملکه معظمه انگلستان برلب نهاد و از کنار خود افشتاج جام راح کرده متن بتن را علی الترتیب بداروی عقل قریب سرخوش ساخت و چون نوبت دوستکانی شراب ارغوانی بوزیر دول خارجه رسید از جای برخواست و زبان بشکرانه بکشاد که کمال شکر داریم که رفع غایله دو دولت را بتجدید عهد مصالحه کردم و اینک سفیر کبیر دولت ایران در مجمع احباب دولت انگلیس حاضر است و جام را بنوشید چون مجلس شراب و طعام بپایان رفت جناب صدر اعظم دولت انگلیس و امین الملک بخانه مجلس رفته در بشاشت بنای مودت دولتین سخن راندند و ازان پس در اواسط شب انجمع پراکنده شدند و بمنازل خود عودت کردند و همانا اخراجات این مجلس معادل سه هزار تومان تخمین یافت علی الجمله بروز شنبه صبحگاه جناب امین الملک بمجلس پارلمند رفته و وقت عصر وزیر دول خارجه را دریافت و اوایل شب بصحبت کذشت و سفیر بمنزل باز آمد و نوشته از ایشک آقاسی باشی سفیر کبیر آوردند که حسب الامر شب سه شنبه سفیر کبیر ایران و اتباع سفارت برخوان نعمت ملکه معظمه انکلستان بدعوت حاضر شوند و ایلچی کبیر از این تفقد خاص شاد و مفتخر کشت و دراین یکدو روز شب بدیدن و باز دید وزیر دول خارجه و سفیر کبیر دولت روسیه درکذشت و چون شب موعود در رسید ساعتی از غروب کذشته دو کالسکه مخصوص اعلی و چهار کالسکه دیکر بدرسرای امین الملک حاضر شدند سفیر و اتباع سفارت و کبستان لنج راه برکرفته بدرسرای خاص ملکه پیاده شده بسرایی درون شدند که بصور سلاطین و معارف مشحون بود و صدر اعظم و وزیر دول خارجه سفیر کبیر را پذیره آمدند و دراین همکام ملکه معظمه کروهی از زنان اعاظم بدین رواق درآمدند جناب ایلچی کبیر و توابع او از یکسوی صف برکشیده ملکه را تعظیم و تبجیل بجای آورده ملکه معظمه سفیر کبیر را مورد التفات فرموده بعمارتی دیکر که محل نشستن و عیش بود توجه فرمودند و بر حسب امر ایشان بر مقاعد بلند و اطاقی بس بزرک و عالی و بتصاویر پادشاهان آن ممالک مزین و میزی طویل و عریض با اسبابی ملوکانه در آنجا نهاده و خدمه آن مجلس با لباسهای زیبا جابجا ایستاده علیا حضرت ملکه با پرنس و بعضی از زنان صدور و اعاظم بریکجانب میز فرو نشستند و در جانب برابر ملکزاده و ایلچی کبیر ایران و دیکران بنشستند با کل و شرب پرداختند و موزیکانچیان مخصوص سلطانی در عمارتی بنواختن و خواندن مقامات موسیقی متداوله ملک خود اشتغال داشتند و در اینوقت ملکه معظمه تفقدات بسیار با سفیر کبیر فرمودند و ملکزاده با سفیر پیوسته بصحبت مشغول بود تا کارشاول اشهاد پذیرفت ملکه معظمه از فرازنسندلی برخواسته بنزدیک سفیر کبیر آمده از سلامتی ذات با برکات و تعداد سنین ابد قرین شاهنشاه ایران پرسشها کرد و نیز در اتحاد دولتین تاکیدات فرموده و بلغت فرنسه با اتباع سفارت التفات نمود پس بجانب صدر اعظم رفته پرنس البرت را بمصاحبت امین الملک اشارت کرد و پس از لختی ملکه معظمه در محلی از آن مجلس جلوس فرموده نواب پرنس و صدر اعظم و وزیر دول خارجه و ایلچی کبیر پرنس ناپلیون بنی عم خویش را خواسته اذن نشستن داد و امین الملک را در پهلوی پرنس بنشاند پس از صرف چای برخواسته بمنزل خاص رفت و اهل مجمع بمنازل خویش باز کشته پاسود ند روز چهارشنبه جناب ایلچی کبیر بملاقات صدر اعظم دولت انکلیس رفته پس از مراجعت سفرای دول متحابه بدیدن سفیر ایران آمدند و در پنجشنبه صدر اعظم بیازدید سفیر کبیر آمد و سفیر کبیر خدمت حضرت ولیعهد دولت را ادراک کرده پس مراجعت نمود و بعد ازان بتماشای عمارات پارلمند و بلور و سایر ابنیه عالیه غریبه و کلیساها و توپخانه و قورخانه که در دو فرسنکی شهر لندن ماخته اند رفته و لیمس صاحب پیش توپخانه و جماعتی از اهل نظام سفیر کبیر را با مکانی تمام سلام و تماشا دادند و در همه حال با وقاری حشمت آمیز و کفتاری محبت انکیز با وزرا و سفرا معاشرت و مجالست داشت و در دیده خواص و عوام آن ممالک بقبول جلوه افزود و بمراجعت امین الملک از لندن در مقام خود نکاشته خواهد شد در ذکر بعضی از واقعات دار الخلافه الباهره نواب اشرف والا اردشیر میرزا

حکمران دارالخلافه و مضافات طهران چون در این چند سال بگاه عزیمت موکب فیروزی کوکب حضرت شاهنشاهی باسفار و شکار در رعایت مقامات اعالی و ادانی و حفظ ارک و خزاین سلطانی نحسن بینت و صدق طویت ارکان بنیان ارادت و خلوص خود را مستحکم و مشید کرده و بدولتخواهی بر امثال و اقران تقدیم یافته بود و اغلب اقران و اخوان نواب والا از حضرت شاهنشاهی ملقبی خاص اختصاص داشتند و ایشان نیز بلقب جلیل رکن الدوله مخصوص فرمودند و بمنشور و تشریف سلطانی مفتخر و مسرور گردیدند و اعاظم و اعیان دربار معدلت مدار در مجلس خاص او را تهنیت گفتند و چون نواب رکن الدوله فیروز میرزا حکمران آذربایجان را برکاب اعلی احضار فرمودند نواب رکن الدوله بحکمرانی آذربایجان مامور گردیدند و نواب شاهزاده محمد تقی میرزا بحکومت دارالخلافه مفتخر گردید و چون میرزا محمد شفیع آشتیانی ملقب بصاحب دیوان در سنه ۱۲۶۲ وفات یافته بود مقرب الخاقان میرزا مصطفی خان مستوفی بن حاجی قوام الملک شیرازی که بحسب و نسب معروف و بصفات کفایت و کفالت موصوف است بواجبی شایستگی این مقام منیع داشت در این ایام که شهر شوال سنه ۱۲۶۳ بود بدین لقب جلیل و منصب مبجل اختصاص یافت و فرمان همایون اعلی صادر و خلعت آفتاب طلعت معین گردید و در دیوان اعلی بمحل خط و خاتم میرزا شفیع خاتم برزد و توقیع بنهاد و بتعظیم این خدمت تقدیم کرد هم در این ایام سعادت فرجام با فتحی نواب مؤید الدوله طهماسب میرزای حکمران ملک فارس و عمدة الامراء العظام مهر علیخان شجاع الملک و سایر ارباب مناصب و عساکر مامور به بنادر فارس خلاع فاخره و قطعات نشان مرصع مباهات شد و نواب اشرف والا نخلعتی کشمیری از ملبوس خانه خاص خسروی اختصاص یافت و شجاع الملک یکقطعه نشان منصب امیر توپانی و حمایل مخصوص آن نشان و شمشیر مرصع بالماس مفتخر گشت و محمد قلیخان ایلخانی فارس نشان میرپنجگی از مرتبه سیم و جبه کشمیری را رجمند گردید و علیخان سرتیپ قراگوزلو نشان میرپنجگی از مرتبه سیم و خلعت جبه ترمه کشمیری یافت و محمد قلیخان سرتیپ فوج خاصه نیز نشان مرتبه اول سرتیپی و یک رشته حمایل سرخ و خلعت کشمیری افتخار گردید و لطفعلی خان سرتیپ فوج قشقائی شمشیر زرین بنام و جبه کرمانی سربلند گشت و بعبدالله خان سرهنگ فوج خاصه نیز یک قطعه نشان اول سرهنگی و یک رشته حمایل سفید و شال ترمه مرحمت افتاد و محمد طاهرخان سرهنگ فوج تبریزی نشان مرتبه دوم سرهنگی و خلعت آن دریافت و میرزا علی محمد خان ولد مقرب الخاقان حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک شیرازی یک قطعه نشان مرتبه اول سرهنگی و یک رشته حمایل سفید و جبه ترمه کشمیری همین الاقران ممتاز گردید و بحکیم قاقرقرین حکیمباشی افواج و صاحب منصبان جزو نیز خلعت و نشان مثاوبه داده شد هم در این ایام نواب اسدالله میرزا بحکومت تربت حیدریه رفت و مقرب الخاقان احمد خان نوائی دیوان بیگی ردو بندر ابوشهر مامور و بدریابیگی ملقب آمد و یک قطعه نشان سرتیپی و یک رشته حمایل سرخ مفتخر گردید و راه مقصد برگرفت

ذکر عزل عزیزخان سردار کل و نظام

عزیزخان مکری سردار کل نظام که در این جمعیته تاریخ مکرر نام او ذکر یافته از توجه و تفقد خاطر مرحمت مآثر شاهنشاهی کوکب اقبال او در اوج جلالت نیک بالا گرفته بود و لی بواسطه تسامح در خدمات شاهنشاهی و تغافل در انتظامات امور سپاهی از درجات صعود بدرکات هبوط راجع شد و باشارت حضرت شاهنشاهی در دولتخانه جناب صدارت پناهی انجمنی کردند و تمامت ملکزادگان و ارکان دولت را بخواندند و بنشاندند و حاجی علیخان حاجب الدوله از جانب سنی الجوانب حضرت اقدس اعلی بمجلس آمده فرمایش شاهنشاهی ظل اللهی را تبلیغ نمود و از آن پس دستخط مبارک را که در عزل عزیزخان بجناب صدر اعظم ترقیم یافته بود در میست و یکم شهر شوال بر سر انجمن و حضور تمام خاص و عام مجلس قرائت کرد و در این خطاب جناب صدر اعظم مخاطب بوده که چون ما انتظام امورات ایران را کلیة بشما محول و موکول فرموده ایم و نظم امورات را از شما میدانیم خاصه امور قشون و توپخانه و جبه خانه و مدرسه نظام و غیره که اعظم امور است باید روز بروز و ساعت بساعت بر رونق و نظم و شکوه آن بیفزاید و خاطر ما را از این جهة تحمل فراغت و آسودگی را داشته باشد لهذا از تاریخ امروز که روز شنبه بیستم شهر شوال الکریم سال بیل سنه ۱۲۶۳ است نظم جمیع امورات عسکریه و غیر عسکریه را عموما از خود شما میخواهیم و بشما آگاهی بنابراین غفلت داشته باشید چون عزیزخان سردار سابق که موافق کتابچه جداگانه مقصر شد درست از عهده مشق و نظم امور قشون بر نیامد لهذا بموجب همین دستخط او را از سرداری سپاه و سایر مناصب مثل وزارت امیر نظام و غیره اخراج فرمودیم البته هر کس را بجای او صلاح بدانید مقرر خواهیم فرمود عزیزخان چندی رقعه سرکشی بخانه و بازماندگان خود نمایند چون از فرمایشات شاهنشاهی و تحریرات شاهنشاهی عالی و ادانی آن انجمن آگاه شدند و کتابچه که تقصیرات او در آن بعداد یافته بود در انجمن بخواندند ارکان دولت و اعیان حضرت از حوصله حضرت ظل اللهی و مدارا و مواسای جناب آصف جاهی متحیر شدند و با انگاه او بجای جناب جلالتمآب صدر اعظم مخالفتها کرده بود از کمال پاکی نفس و نیکی ذات جناب صدارت بمقام شفاعت بر آمده با دنیت و آزار و سیاست کبیر او تن در نداد

بجهة او و متعلقین او مرسوم و مقرری کافی وافی قرارداده در شهر محرم بحرام او را روانه سردشت از اراضی سیاوجبلاغ مکری که خانه او بود فرمود و در این اوقات میرزا داود خان پسر جناب اشرف صدر اعظم که سنین عمرش از پانزده نگذشته و با اخلاق ستوده و صفات محموده ممتاز و باکتساب کمالات افضل و اتم و حسن خط و علم حساب و زبان فرنسه و جزالت ترسل برأقران سرافراز است حضرت شاهنشاهی بوزارت لشکر مخصوص فرمود و تمامت عساکر منصوره را بتفتیش احشیار کردند هم از حادثات این ایام آنکه در پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال والده ماجده شاهنشاه مغفور ماضی محمد شاه نور الله مرقده که در حسب و نسب و عفت ذیل و طهارت نفس از توصیف مستغنی بوده در گذشت تمامت شاهزادگان خاقان نژاد بمتابعت جناب صدر اعظم و امنای دولت بر در حرم سرای سلطنت اجتماع کرده با حرمتی نمایان و عزتی شایان جسد او را در محفه مخوف برحمت نهفته در چهار جانب محفه او پیاده رفته چون بمحاذی درب بارگاه پادشاه والاجاه در رسید حضرت شاهنشاهی نعش مبارک جنازه او را الحق مشایعه فرموده مراجعت کردند و نعش آن مغفوره را بجامع دارالخلافه برده مجلس ترحیم برپا کردند و همه بزرگان ملت و دولت سه روز در آن مجلس عالی حافظ و تالی بودند و در این سوگ عمله نوبخانه خطره و انه را از نواحش طبل و سورنای منع افتاد و دکاکین و رسته بازار در بسته ماند و نعش او را بمعصومه قم برده مدفون کردند و بخیرات و مبرات کوشیدند هم در این اوقات در منازل عرض راه خراسان طایفه ترکمان در چاه کردان قریب منزل میان دشت بر سر قافله که بمشهد میرفت ریخته چند تن ساربان و نفر اشتر با حمل ببردند همانا فرج الله خان نایب الحکومه مرزدین آگاه گشته با سواره خود قفای ترکمانان بگرفت در محل یاق توکلن در آنها رسیده جمعیرا مقتول و برخی را اسیر و اشتر و ساربان برده را بارپس گرفته بارؤس منحوس ترا کمه که از طایفه محمد سردار تکه بودند بحضور اعلی ارسال داشت و در این اوقات که هوای دارالخلافه بحرارت افزود موکب فیروزی کوکب اعلی قصد ییلاقات لواسان و امامه فرمود و در یازدهم شهر ذیقعدة الحرام از نیاوران بسکارامامه تقدیم و نهضت کردند و در هنگام توقف امامه انتظام امور قراولی نیاوران بعهده مقرب الخاقان عباسقلی خان سردار لاریجانی مفوض و امر افواج و قراولان نظمی کامل داد و جلیل خان یوزباشی نیز با پنجاه تن غلام و نانپی از فراشخانه مبارکه با پنجاه کس فراش بصوابدید سردار مذکور بحفظ و حراست اردو اشتغال داشتند و محمد اسمعیل خان خزانه دار نظام در انتظام امرار دو اهتمام تمام کرد و موکب همیون اعلی در دوشنبه بیست و یکم شهر ذیقعدة بعمارات جهلاکی نیاوران از امامه مراجعت فرمود و در این ایام جناب حیدر افندی شاتر دفتر دولت عثمانیه از امنای دولت خود اجازت گرفته موقة قصد رجوع باسلامبول کرد و در روز سه شنبه بیست و ششم ذیقعده بحضور سعادت ظهور علیحضرت اقدس شاهنشاهی شرفیاب گشته و جناب توفیق افندی را که بشاتر دفتری بجای خود معین نمود معروض داشت و مقبول افتاد و از حضرت شاهنشاه اسلام پناه نیز رخصت رجعت یافت و جناب صدر اعظم را وداع کلفه مهمانی حرکت گشت بمقتضی اتحاد و وداد بین الدولتین اسلامیین از جانب سنی الجوانب شاهنشاه یکقطعه نشان تمثال همایون اعلی مکلل بالماس از درجه دویم بجناب حیدر افندی عطا رفت و برای عالیجاه مختار افندی صاحب منصب سفارت دولت بهیه عثمانیه که او نیز با شاتر دفتر روانه بود یک قطعه نشان سرهنگی اول و یکرشته حمایل سفید و یکطاقه شال کشمیری بمصوب میسو جان داود خان مترجم اول دولت علیه ایران ارسال رفت و بسفارت آن دولت موصول داشت و در هفتم شهر ذی حجه که روانه میگشت مرتضی خان تا سرحد ایران بمیهمانداری و مامور و با او برفت و جناب توفیق افندی در غیاب او موقة منصب شاتر دفتری مقیم حضرت دارالخلافه شد و هم در این اوقات بجناب موسیو لاغوفسکی شاتر دفتر دولت بهیه روسیه که از هنگام ماموریت خود با قامت دارالخلافه کمال خیرخواهی دولتین فخیمتین را مرعی داشته بملاحظه یکانگی دولتین از جانب حضرت شاهنشاهی یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه اول و یکرشته حمایل سبز مخصوص آن نشان ذی شان اعطا و اکرام شد و میرزا محمد منشی وزارت امور دول خارجه نشان و حمایل مذکور را بسفارتخانه آن دولت بهیه برده ابلاغ کرد و نیز چون مقرب الخاقان ذوالفقار خان حاکم قم و ساوه در خدمات محوله بخود از قبیل بناهای جدیده صدر آباد و ساحتن سد قدیم شهر قم و سد رود پل دلاک و تعمیرات روضه مطهره و اهتمام در اتمام مدرسه فیضیه و حفظ قوافل و رواحل کاروانیان متردده و اخذ و سیاست جمعی قطاع الطریق آن مسالک و معابر که بدربار معدلت مآثر فرستاده بود شایسته مرحمتی تازه گردید یکثوب کلیجه ترمه کشمیری از ملبوسات خاصه حضرت شهنشاهی و ملفوفه فرمان مرحمت نشان بافتخار او فرستاده شد و چون از این مرحمت آگاهی حاصل کرد تمامی اعاظم و اعیان قم بباغ میرزا فضل الله که در دو فرسنگی واقع است باستقبال خلعت آمده بتوجه و مرحمت شاهنشاهی مفتخر و مباهی شد و میرزا رحیم یکثوب جبه ترمه علی برسم خلعت داده شد و خلعتهائی که با نفاد آن بقایای سابقا اشاره رفت و وقطع و فصل این امور مکاتبی تمام حاصل کرده یکثوب جبه ترمه علی برسم خلعت داده شد و خلعتهائی که با نفاد آن بقایای سابقا اشاره رفت

در پنجم شهر شوال بشیراز رسیده و نواب مؤید الدوله طهماسب میرزای حکمران فارس با اکابر و اعیان ملک راه استقبال برگرفته با حشمتی تمام بباغ فرح افزای معروف مشهور بباغ نو آمده آن قشر شریف را نیز بدولتسرای خود مفاخرت کرده جمیع بسایر خلایق آفتاب شعاع را بخداوندان آن رسانیده و تمام خدمتگذاران بمرحمت و التفات شاهنشاه ایران مستظهر و مفتخر شدند و سلیمانخان افشار میرپنجه با فوج اخلاص و سوار نظام اقتشار جمیع خود در کوهکیلویه بنظم امور قبایل الوار و معموریت شهر بهبهان پرداخته باقتضای حسن سلوک آن بلده و بلوک را که ویران و خراب بود آباد ان نمود و بعد از وصول جناب جلالتمآب وزیر مختار انگلیس بحضرت دارالخلافه عساکر سرحدات از مژده مصالحه جدیده خوشنود و خرسند و بهریک بحضرت دارالخلافه احضار شدند و شجاع الملک صاحب منصبان افواج در اواخر ذیقعده بحرام بشیراز وارد گشتند و بعضی بدارالخلافه احضار شدند و مقرب الخاقان جعفرقلیخان میرپنجه و محمد حسن خان سرهنگ توپخانه که در شهر شوال از سرحدات کرمیرات بکرمان آمدند در شهر ذیقعده باکرام راه دارالخلافه برگرفتند و احکام قضا مضا صادر شد که اگر احدی از اهالی ممالک ایران در این منازعات از خماپش مصدر خلافی شده معفو باشد و عموم افاغنه و اهل هرات در توقف ایران و حرکت بافغانستان مطلق العنان باشند و بنواب احتشام الدوله و حکام کلب و مهر منیر خلعت لقات و مرحمت شد هم در پانزدهم شهر ذیحجه الحرام ۱۲۲۳ که عید مبارک اضحی و از مشاهیر اعیاد اسلام است حضرت شاهنشاه اسلام پناه در قصر جهان نمای نیاوران با رعام دادند و امنای دولت و وکلای حضرت از هر صنف و طبقه بتفاوت درجات بسلام حضور یافته و چنانکه متداول گشته اجرای شلیک و ادای خطبه و عرض تهنیت و سخر جمل انجام گرفت هم در این ایام مقرب الخاقان محمد ابراهیم خان مرتب افواج ثلثه اصفهانی بواسطه حسن خدمات در کرمیرات بلقب سهام الملکی ملقب و بخلعت آن لقب مخلع گردید فضل الله خان سرتیپ افواج کلهر بکانی نیز بحضور شرف سلطانی مشرف شد و در شب چهلم فوت مغفوره والده شاهنشاه ماضی در تکیه چال حصار سنگلج جمیع اعزه و اعیان و اشراف شهر بدعوت حاضر شدند و پس از فراغ از اکل و شرب فاتحه خوانده بمنازل خود باز گشتند و در پنجم شهر ذیحجه الحرام حسنو خان والی که از غلامان گرجستانی حضرت صاحبقرانی و از بزرگان چاکران این دولت جاوید آیت بود رحلت نمود بر حسب امر اعلی در مسجد شاه دارالخلافه مجلس فاتحه و ترحیم بگسترند و سه روز تمامت عظمای دولت بمجلس اجتماع داشتند

ذکر وصول عید سعید غدیر خم و بار عام شاهنشاه اسلام خلد الله ملکه

در این ایام همای همایون فال زرین بال روز فیروز عید سعید غدیر خم بال افشان بمجلس همایون اعلی در رسید شاهنشاه اسلام که ضمیر پاک طینتش بزلال محبت و خلوص حضرت ساقی کوثر و فاتح خیبر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع سرشته و دست باغبان قدرت نهال ولای حضرت رسول و ذراری بتول در چمن گلستان فطرتش کشته وصول این عید کبری را مایه حصول سعادت دو جهانی دانسته بتجدید و تعظیم این روز مبارک اهتمام فرمود و باشارت حضرت علی کارگذاران دربار معدلت مدار جشنی شاهانه بپا راستند و بساط عیش و انبساط بگسترند و در عمارت سلطانی نیاوران از قرای شمیران بارگاه خسروانی را شادروان برکشیدند تا شهریار فیروز بخت برفراز تخت جلوس فرماید حاجب بار صلای عام در داد شاهزادگان و وزرای حضرت و امنای دولت و خواص کشور و وجوه لشکر در پیشگاه سلطنت مستعد شرفیابی حضور شدند و انجمن جناب صدر اعظم انجمن شدند و بر رسم مقرره اعیاد مکرره یکثوب جبه کشمیری خاص محلی بشمسه مرصع از ملبوسات خاصه حضرت شمس الملوک شاهنشاه ایران بجناب جلالتمآب شرف افخم امیرنویان مکرم صدر اعظم تشریف فرستاده شد و در آن مجلس حضار تهنیت گفته و بشربت جلاب شیرین کام شدند پس از دربار همایون جناب صدارت و ارکان دولت را بحضور اعلی دعوت کردند و اقدام گزیدند و بزرگان ایران در مقام و محل خود قیام نمودند و خطیب بلیغ بخطبه جزیل حضرت ملک الملوک را ثنائی جمیل و دعائی طویل خواند و شمس الشعرا میرزا محمد علیخان سروش قصیده غرا در تهنیت و بخت انشاد کرد و مجلس عید سعید بسیار کی در گذشت و ارباب حضور بمنازل خود باز گشته بعیش و حبور بسر بردند هم از واقعات این ایام آنکه عمدة الامرا العظام سردار علیخان سیستانی که از چاکران صداقت شعار و خدمتگذاران جان نثار این دولت ابد پیوند است و سالها از مفاخرت متابعت این دولت قوی شوکت سر افتخار بر گردون گردان سوده و در صفحات خراسان بوالی آن سامان خدمتها نموده بعتبه بوسی درگاه شاهنشاه ایران مستعد گشته بود چون امنای دولت را در خلوص و ارادت او بهیچگونه ریبی در ضمیر راه نداشت او را قرین مرحمتی ناصر خواسته شد و بواسطه نجابت و اصالت پیوند او را به پیوستگان دولت محکم نمودند و باذن و اشارت شاهنشاهی بمصاهرت جناب مستطاب میرزا مفاخرت افزودند و در روز جمعه بیست و سیم ذیحجه الحرام مقرب الخاقان میرزا محمد زمان امیر دیوان مجلسی آراسته

وشاهزادگان و امراء و علما مشحون داشته تصمیم نواب والا که عمزاده حضرت شاهنشاهی است بعقد مناکحه وی درآورند و او با ماثل و اقارن مفتخر و مباهی
ساختند و چون امیر دیوان در تهیه این خدمت و سایر خدمات دیوانی جهدی وافی مبذول داشته و در انتظام امور دیوانخانه عدالت اهتمامی
کافی کرده از جمله صورت احکام یکساله شرعیه و عرفیه و مرافعات و فتاوی حکام شرع شریف را باشارت حضرت اعلی درجریده طومار ساخته
بنظر مبارک رسانیده و مقبول خاطر شاهنشاهی افتاده در اینوقت حسب الامر اعلی بمقطعه نشان شیر و خورشید از درجه اول سرتیپی و یکرشته
حمایل مرصع مخصوص آن منصب و یکثوب جبه ترمه کشمیری اعلی مخلع گردید هم از وقایعات خراسان اینکه حسن خان سرکرده سواره قراپاپاق قبل از
مراجعت نواب حسام السلطنه والی ولایات خراسان از دارالنصره هرات بادویست سوار عزیمت مشهد داشت روز شنبه دهم ذیحجه الحرام
در میانه اراضی خاف و غوریان دویست سیصد سوار ترکمان از طرف رودخانه بدیدار آمدند و چون سواره بسیاری در کمینگاه پنهان بودند حسن خان
با وجود اطلاع بر کمین از کثرت سواران اندیشه نکرده براثر گروه تاخته تا چهار فرسنگ آنان را تعاقب کرده و چند کس از سواران قراپاپاق ترکمانان دیرسند
بنیاد محاربه نهادند آنان نیز بالاتفاق بازگردیده بمدافعه و منازعه پرداختند شش تن از سواران ترکمه بدف کلوله تفنگ شدند و دیگران پشت داده
روی بگریز کردند سواره قراپاپاق تا هفت فرسنگ دیگر از دنبال آنان رفته سی سر و اسیر و چهل راس اسب بغنیمت گرفته مراجعت نمودند و چون بوسایه
امنای دولت و منهیان حضرت این واقعه بحضرت دارالخلافه معروض شد موازی یک قطعه نشان شیر و خورشید از درجه اول سرهنگی با انضمام یکرشته
حمایل سیف بحسن خان از حضرت شاهنشاهی مبذول افتاد و سواران او نیز انعام یافتند چون در شهر رجب جعفرقلیخان ایلخانی شادلو با چندهزار سوار
بدارالخلافه آمده مترصد ماموریت بمحاربتی بود و مراجعت او با ستراباد در عقده تاخیر افتاد دیگر باره ترکمانان بخیال تاخت و تاز در افتادند و آق محمد سردار
کروهی را هم عهد کرده چهارهزار سوار اجتماع داده قصد تاختن بزرگ بخراسان تصمیم دادو سیجا نقلی خان نایب برادر ایلخانی شادلو که در آنجا سکونت داشت
چون از عزیمت ترکمانان آگاه شد با یکصد نفر شمخالچی دلیر و چهارصد سوار خود را بسواران ترکمه رسانیده جنگ درانداخت بعد از گرد و فر طرفین آخر کار
سواران ترکمان شکست یافته از عرصه سیتر بوادی گریز دواسبه تاختند سیجا نقلی خان یکصد و پنجاه سر و صد اسیر از آنان گرفته با غنیمتی وافر از اسب و اسلحه
بمرکز حکومت خود رجوع نمود و چون در اینوقت مرمصالحه فیمابین دولتین ایران و انگلیس انجام پذیرفت و امنای دولت عساکر منصوره را احضار فرمودند و هزار
بخواهش دولت انگلیس تخلیه کرده و نواب حسام السلطنه بخراسان بازگشت توقف ایلخانی و سواران او را در رکاب اعلی لزومی نبود و بجهة انتظام
امر صفحات استراباد و نزدیک بخراسان بحضور او در آنولایات وجوب داشت امنای دولت بمراجعة او تاکید و تصریح کردند و چون میرزا اسمعیل خان منشی معالک
خارجه استراباد بدارالخلافه احضار شد میرزا محمد که سابقا در استراباد منشی معالک خارجه بود بماموریت سابقه خود استقرار یافت و بالتفاق ایلخانی روانه
استراباد گشت و اولیای دولت ابدمدت بدو سپارش کردند که در اجرای امورات دایره فیمابین تبعه دولتین ایران و روس بروفق عهدنامه و صوابدید
ایلخانی رفتار کنند و با قونسول دولت بهیه روسیه مقیم استراباد بکمال موافقت و اتحاد بظهور آورد و یک قطعه نشان از درجه دویم سرهنگی و خلعت منصب
اختصاص یافت و بهمراهی ایلخانی شادلو جعفرقلیخان حکمران آن صفحات روانه گشت و چون در زمان غیاب ایلخان و حضور طهران طایفه ترکمان
جعفربایلی در استراباد مصدر بعضی حرکات ناشایسته از قبیل خودسری و تاخت و تاز شده بودند ایلخانی از سی فرسنگی استراباد با سواران تراک و اکراد بلغار
مراکب هامون نورد بحرکت درآورده در رودشت و کوه و جنگلستان را در نوشته بناگاه چون قضای مبرم بر سر ایل و اوبای طایفه جعفربای نزول کرد شمشیرها
از نیام و تیرها از قراب بیرون آورده سر و سینه آن گروه پرکینه را چاک چاک کردند علی الجمله در آن ترکتاز و کارزار شصت نفر اسیر و دویست نیزه سر و
غنیمت بسیار از آن طایفه غدار بدست آورده بازگشت و انقلاب آن حدود در اندک تاخت منظم و منسق ساخت و افواج قندرسکی که در دارالخلافه
بودند در اینوقت بمراجعة استراباد و متابعت ایلخانی مامور شدند و در این ایام شهر محرم الحرام در رسید حضرت پادشاه اسلام بعمارت تکیه تعزیه خانه گذار سال
سابقه شده بود توجه فرمود و با خلوصی تمام ده روز در تکیه خاص تعزیه داری و سوگواری حضرت امام همام سیدالشهداء حسین بن علی علیهما السلام پرداخت
و پس از عشر اول محرم بامورات ملکی و مملکتی توجه فرمود و همانا حاجب الدوله حاجی علیخان و میرزا محمدحسین دبیرالملک در دقایق رسوم تعزیه و
خدمات تکیه گاه و نظم تعزیه بتمامی تمام کرده بودند در ازای آن نیکوبندگی بخلعت الثفات مخلع شدند و چون جناب بالت نصاب کینیاز الکساندر
بار اشکی از جانب علیحضرت امپراطور دولت روسیه بجانشینی و سپهسالاری قفقاز آمده و چنانکه مذکور شد کتف و هدایا و ذریعة اخلاص بحضرت
دارالخلافه فرستاده بود لنظر باتحاد دولتین قوی شوکتین در اینوقت موسیو جان داود خان سرتیپ مترجم او [illegible]

شاهنشاهی بتهنیت ورود و منصب و روانه نمودن یک قطعه نشان تمثال همایون مکلل بالماس از درجه اول و دیگر رشته حمایل
انگون باعطای او ارسال شد و فرمان مبارک بسرافرازی او صدور یافت و جناب جلالتمآب صدر اعظم نیز مراسله مودت موا صله بجناب ایشان نگاشته
و دیگر اسب سواری مخصوص نیز برای رکوب جانشین مغری الیه فرستاده و موسیو جان داود خان راه تفلیس در پیش گرفته برفت ذکر جشن همیمون

ولادت کثیر السعادت حضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه ابوالقاسم ناصرالدین شاه قاجار لمؤلفه

خوشتر زماهها است یکیستی به صفر — قاجار را در این مه پیروزی و ظفر — چون شده ده و سه روز زین مه وکیل زند — از این جهان برفت سوی عالم دگر
دارای ترک پاک محمد شه بزرگ — از ملک پارس کرد در این مه بری گذر — کشور گرفت و شهر گشود و سپه شکست — شد چیره بر دو دوده شاهان باختر
خاقان ترک فتحعلی شاه کامکار — هم در صفر فزود بزرگی و فخر و فر — در هم شکست کرد شقاقی نژاد را — بر تخت ری نهاد کلاه شهی بسر
فتح هرات نیز در این ماه دست داد — بر فوجهای ناصر دین شاه تاجور — میلاد پاک ناصر دین شه چو این مه است — ماه صفر زهر مه صد باره خوبتر
شش روز از صفر گذرد چون بفرخی — عیدی شود سعید بهر شهر و شهر — عید ولادت ملک را دل ملک کبیر — عید ولادت شه منصور دادگر

در شب ششم شهر صفر ختم بالنصر والظفر جماعتی از شاهزادگان خاقان نژاد قاجار در مجلس خاص شهریار کردون وقار بعیش و طرب گذرانیدند
دیگر روز که روز عید فیروز ولادت حضرت شاهنشاه ایران بود در عمارت جهان نمای نیاوران بارگاه سلام آراسته شد و بخت و زرای دول
متحابه با اجزای سفارت در اوقات ساعتهای معینه بتهنیت حضرت سلطان آمدند و مورد تفقدات شدند و شاهزادگان عظام و امرای کرام بر سم
معهود اعیاد بمجلس جناب اشرف صدر اعظم رفته بمبارکی عید سعید تفال کردند و بتهنیت گفتند و بشربت جلاب و دیگر حلویات کام شیرین کردند و ترفانو
دیگر عیدهای مبارک جناب جلالتمآب صدر اعظم مشعر بف شریف جبه ترمه شمسه مرصع اختصاص یافت و بلوازم تجلیل و تعظیم و تقبیل و تکریم خلعت
فتاب طلعت اقدام کرد پس از ساعتی بحضور همایون آمده امرا هریک در جای و مقام مخصوص خود بایستادند و خطبه بتهنیت و قصیده مدحت معروض
افتاد و در اینوقت خبر غلبه جعفرقلیخان الیخانی بر ترا کمه جعفربایلی معروض رای جهان آرای شاهنشاهی گردید و حضرت اقدس همایون را از بروز این گونه
جلادت و رشادت مرحمت و التفات خاطر عاطر نسبت بوی برافزود و بعد از انقضای زمان سلام حضور هریک از خلایق بمنازل و مساکن خود
بازگشته بعیش و عشرت دمساز شدند و چون بنهجی که گذشت عزیزخان اجودانباشی از آن منصب معزول و در سردشت بدعاگوئی دوام دولت ابدمدت
مشغول شد و بجای او بزرگی کافی از صاحب منصبان نظام لزوم تمام یافت

ذکر حال مقرب الخاقان امیرنجه علیقلی خان افشار و صدور حکم نظامی درباره او

مقرب الخاقان علیقلی خان امیرنجه که خلف عیسی خان بن نامقلی خان افشار قاسملو کلیائی
سابق الرومیه بود از بدو جوانی در خدمتگذاری نایب السلطنه منصور و محمدشاه مغفور طیب الله ثراهما و رفیع فی الجنان ترقیها اقدام کرده و بتدریج
بمناصب عالیه رسیده و در این دولت ابدمدت نیز مصدر خدمات بزرگ گشته و منصب پیرنجگی یافته بخراسان مامور یت یافته بود و پس از مراجعت بانظام
امور افواج آذربایجان رفته و بعد از انجام بسیده سنیه سلطنت جبهه ساکنته بملاحظه حسن خدمات سابقه و لاحقه و ظهور کفایت و کفالت و ثبوت
جلادت و جلالت در این ایام اجودانباشی کل سپاه نظام و غیر نظام شد و از مصدر خلافت و سلطنت و مظهر ولایت و معدلت نواب شاهزاده معظم مکرم
امیر کبیر نظام زاد الله عمره حکمی محکم صادر گردید که بر نخواتم و الحمل بلوازم این منصب بزرگ و خدمت عظیم پرداز د و از حقایق و دقایق صدور و ورود و
حضور و غیاب هر فوجی از افواج عساکر منصوره باخبرت و بصیرت باشد و مقرر فرمود که برای کمال نظم قراولان افواج دارالخلافه که در حوالی عمارات
سلطانی و ارک خاقانی شب و روز بحراست و صیانت پیشخدمتهای معین تقریر افتد که خرطبقه جهرسه و حفظه دیگر از اطلاعی و استحضاری بر آن نام
بنا شد که اگر سارق و طارق قصد اطراف عمارات سلطانی کند چون نام شب که معمول ست پرسش رود و آگاه بنا شد گرفتار آید مقرر فرمود که بشهاباحادو فرد
خدامیکه در ارک مبارکه و عمارات خاصه متوقف شوند رسیدگی درست نموده مردم پیگانه را در آن المکنه راه ندهند که بهانه و وسیله ملازمت خواجه سرایان
در آن عمارات مصدر شرارتی و سرقتی نتوانند شد و مقرر فرمود که در دروب حصار دارالخلافه از شهر و ارک که مستحفظ معین دارند حفظه بی نظامی نکنند و
بهنگام تعین هر طایفه در دروازه و محلی با موران رسیده کی شود و سرکردگان آنان از دروازه تا دروازه که بدان معینند آمد و شد نمایند و مراقب
برج و بدنه و خندق و ثلمه حصار باشند که اگر خندق و ثقبه در جدار و بروج آشکار شود بزودی اجودانباشی را مطلع سازند تا بتعمیر و ترمیم آن مبادرت و
تقدیم کنند هم مقرر فرمود که حفظه دروب شهر بنگام خروج و دخول و ذهاب و ایاب مترددین رعایا و کسبه و حمل و نقل ضروریات اگر مزاحم شئی شوند یا طمع

در محضری گشتند در محضر ریاست سیاست پایه مقرر شد که بسربازخانهای خارج شهر هریک سرایداری مخصوص معین دارند که در پاکیزگی و پیراستگی آن عمارات اقدام کنند و اگر تعمیری لازم شود ابلاغ نماید و بهنگام تبدیل و تغییر افواج ساکنه در سربازخانها مراقب باشد که اگر از مردم فوجی در آن درب و پنجره و جدار شکستی بظهور آمده باشد از سرهنگ آن بازپرس شود و لبسته از عهده آن بقصان برآید و مقرر فرمود که قراولان میدان و دو عمارات نهایت دقت و اهتمام تمام بظهور آید و خود بغفله بدان امر رسیده باشد و مقرر فرمود که در میدان مشق نظامی افواج که در خارج درب ارگ است پیاید تمامت صاحب منصبان بزرگ که در دارالخلافه برکاب علی حاضرند همه روزه بهنگام مشق افواج در آنجا حضور داشته باشند و مقرر فرمود که در بالاخانه نظام که در ارگ خاصه معین است چون در معنی اوطاق نظام سلطنتی است و مجلس و مجمع دولتی و تمام صاحب منصبان که همه روزه برای انجام مهام و اسعاد سلام در آن مجمع اجتماع میدارند و از انعام عام شاهنشاه اسلام روز و شب شراب و طعام مینوشند همه روزه کل اهالی نظام با لباس سلام حضور و ازدحام داشته باشند و از امیر تومانان و امیر پنجه کان و سرپرستان و سرهنگان و نواب اجودانباشی و سایر صاحب منصبان فوج تخلف نورزند که چون بحضور اقدس اعلی خوانده شوند غایب بنباشند که من غاب خاب و مقرر فرمود که صاحب منصبان نظام که از اطراف ممالک محروسه بحضرت دارالخلافه حاضر میشوند بحضور و رود هریک بامنای دولت اعلام شود و اعاظم آنان با علیقلی خان اجودانباشی بخدمت جناب جلالتمآب صدر اعظم رفته از آنجا بخاکپای مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی شرفیاب شوند و از آن پس بحضور نواب مستطاب شاهزاده آزاده معظم امیرکبیر نظام محمد قاسم خان دام الله عمره که مستعد مقام ولایت عهدست شرفیاب شوند و صاحب منصبان جزو با نواب اجودانباشی بخدمت جناب اشرف صدر اعظم رفته بهمین قانون و نظام سعادت خدمت شاهنشاهی دریابند مقرر فرمود که هرکس استدعائی باشد در ایام اعیاد تا زمان رخصت بجناب صدارت معروض دارند و اگر امری است جزئی جناب صدارت آنرا رتق و فتق و رد و قبول نماید و اگر کلیتی دارد بتوسط اجودانباشی کل افواج بخاکپای مبارک شاهنشاهی معروض افتد و مقرر فرمود که ناپسان اجودانباشی و صاحب منصبان خارج از فوج خود را از پیوستگان اجودانباشی شمارند و در میدان مشق و اوطاق نظام متابعت او را بر خود لازم شناسند هم مقرر فرمود که هر روزه اجودانباشی افواج بامور قورخانه و جبه خانه رسیدگی کند و بکارآنها دقت نماید خاصه بآنان که امر ساختن توپ و تفنگ و ملبوس افواج و فالسقه سرباز بدانها مرجوع است در داد و ستد این اشیا کمال دقت کند که امری باشتباه و التباس نگذرد و مقرر فرمود که هر فوجی از افواج که از بلاد ایران بدارالخلافه حضار یافته اند باید اجودانباشی از خود در میان آنان جاسوسی و منهی خاص غیر معروف در نزد سرپرست و سرهنگ داشته باشد و او خود را بر آنان آشکار و معروف نکند و حقیقت حال هریک از افواج را از بدو نیک و خیانت و خدمت و رضا و شکوی با اجودانباشی انهی کند تا او در کار همه با بصیرت باشد و حقیقت آنرا برای امنای دولت عرضه دهد تا بهر نحوی که کار را اقتضا کند تصحیح آن کار از لطف و عنف بظهور آید و مقرر فرمود که در ایام و اوقات تفرج و شکار و تفرج متنزهات هر دیار ناپسان اجودانباشی در رکاب همیون حاضر باشد و بامور نظامی ارد و رسیدگی کند و شب با نام سهند و نیز کان فوج معلوم دارد و هم امیر نظام مقرر فرمود که افواجی از هر جاکه وارد حضرت شوند اجودانباشی بلباس و اسلحه آنان مراقبت کند و بدیشان قدغن نماید که اسلحه و لباس خود را چنان پیراسته و پاک دارند که گوئی اینک روز عرض ایشان است و پیوسته بدین حالت مواظبت کنند و همه روزه جریده حال آن فوج از غایب و حاضر و سقیم و صحیح و زنده و متوفی و مامور و مرخص بر نحو صدق و راستی بنظر امنای دولت برسد و همچنین حکم سواره نظام نیز مانند پیاده نظام است پیاده و سوار سراسر اجزای خوار حضرت شهریارند در میانه فرقی نیست و در خاتمه این حکم نظامی مقرر فرمود که همگی امیران تومان و میران پنجه و سرپرستان و سرهنگان و ناپسان و سرکردگان سواره و پیاده نظام و غیر نظام و صاحب منصبان خارج از فوج که در رکاب اعلی بخدمت حاضرند خدمات مسطوره را بمقرب الخاقان علیقلی خان افشار اجودانباشی مخصوص و محول دارند و او را تجمل و تعظیم نمایند و خلعت آفتاب طلعت با فتخار او معین و مقرر گشت و بدان مفتخر شد و بکارهای خود تصرفی تمام کرد و تنظیمی کامل داد و با وجود این توجه و تعقد خود را از همه فرو تر گرفت و باد یکران خفض جناح کرد و بر خود خشمتی نه بست اما کارها را نظمی تمام داد و بجزئیات و کلیات پرداخت و این کارها را اینک منق ساخت و چون شاهنشاه ایران دانست که نواب مستطاب امجد و لافرزند دلبندش را با وجود صغر سن چشمتی خطیر و استعدادی شایسته است لازم شمرد که حضرت ولیعهد دولت ابد مهد فرماید و این مهمت را با جناب جلالتمآب صدر اعظم در میان نهاد و انجام این مهم را بر وجهی مستحسن از وی بخواست

جناب صدر اعظم که در این دولت بمدت مصدر خدمات بزرگ و پایه انتظام امور خطیر گشته بود تتمیم این مهم عظیم را بپذیرفت و بدول خارجه نهی کرد و تمامی با این کار همدستان نمود تا دول متحابه باین معنی راضی شدند و چون خبر موافقت دول متحابه را در امر قبول ولایت عهد بنواب مستطاب شاهزاده معظم مفخم امیرزا نظام عرضه کرد در ازای این خدمت انفه الی مرصع که زیاده از دو هزار تومان بها داشت شاهزاده بلند همت بجناب [illegible] و فی الحقیقه جناب صدارت خدمتها کرده که هر یک پایه تقویت دین و دولت و رفاه رعیت و رفع بدعت بوده و روزگاری زیده صدارت آل آن باسفر و وزرای خارجه احتجاجات نموده و بدعتهای بد و قاعدهای رد را که از سابق وزرای گذشته در ایران جاری کرده بودند مندفع و مرتفع کرده اگر به این خدمات یاد فتری دیگر باید اکنون بعضی از آنها را که بنده درگاه استحضاری حاصل کرده مرقوم میدارد و ذکر

ذکر بعضی خدمات که جناب جلالتمآب صدر اعظم در تقویت دولت علیه کرده چون جناب

جلالتمآب شرف صدر اعظم از آغاز این منصب از انتظام مهام داخله ممالک محروسه خاطر بپرداخت و امور کشور و لشکر را چنانکه شایسته بود منتظم ساخت بر آن شد که در کارهای خارجه دولت که از وزرای سابق با فراط و تفریط کشیده بود صراطی مستقیم پیدا دهند که بعدالت مشحون باشد و از ظلم و اعتساف مصون لهذا در بعضی مواد با وزرای دول خارجه بنای احتجاج نهاد و انتظامی کامل در آن امورات داد از جمله چون فرستادگان سلاطین عرائف در زمان اقامت دار الخلافه معزز و مکرم میگشتند زیاده از اندازه قوانین و عهدنامه در مهمات مداخله داشتند و خواهش نامه پادشاهان خود مینمودند چنانکه اگر شئی از نظام و عمال بلاد ایران نسبت بدولت خویش تقصیری و مسامحتی آلوده دامان مینمودند بسته بعزل و تنبیه و اصراری بلیغ داشتند و همت بر اذیت او می گماشتند از جناب صدارت بر آن گونه مقرر شد که اگر شفیعی لازم شود بمقدار کتبا بحسبه حال و زمان مبتلا دارند و همان مایه کفی باشد دیگر آنکه وزرای دول خارجه در ابلاغ مقاصد نویسندگان خود را در میانه ثالث میگردند و بسیاری از فرستادگان اغراض خود را در مطالب فرستنده مخلوط میساختند و بقدر قوه در انجاح مقصد خود لجاج و الحاح میکردند و اگر مرواید نمیدادند در میانه بعثه انگیزی و دروغ زنی ریخش می افکندند لهذا مقرر شد که مشیبان سفارت شفاها تبلیغ پیغام وزرا و سفرا کنند بلکه بزبان نامه و نشان نامه یا بپیامبری صاحب منصبان مردم اروپا ابلاغ مطالب شود دیگر آنکه در زمان شاهنشاه ماضی سفرای دول خارجه بتکاپی مجالس تعزیه حاضر میشدند و همانا چنانکه رسم و لیات آنان است آن مجمع را امثال بازیچه و تماشا خانه خود تصور مینمودند و کردار سوگواران را برخلاف آئین و خرد و دانش شیوه نادانان میشمردند و این معنی بر طباع علمای شرعه سخت باری گران بود و بیم آن بود که وقتی بلوای عام و شورش اهالی اسلام روی نماید بنابراین جناب صدارت چنان صلاح دانست که ایشان از جلوس در مجالس تعزیت ممنوع شوند لاجناب حیدرافندی شاکرد دفتردار دولت عثمانی که بملاحظه جهته جامعه اسلامیه از دیگر ایلچیان ممتاز و مستثنی بود دیگر آنکه چون عزل و نصب قونسولهای دول خارجه بدست کارگذاران دولت ایران بود در متمنیات خویش تکالیف شاق میکردند و در منع آنان ریخش وزرای دول خارجه منضم میگشت و جناب صدارت بتدابیر صائبه در آن باب تا اندیشید که از کارگذاران دول خارجه حکم عزل قونسولها صادر شد و الغور کی وزیر مختار روس از دار الخلافه و ایوانفکی از گیلان و استوش صاحب قونسل انگلیس از تبریز تبدیل یافتند و بعد از مصالحه دولتین ایران و روس کی دیگر سپاه ایران را در سلطانیه یا اجتماعی حاجت نبود و صورت بست بعضی چنان باز نموده بودند که شاهنشاه ایران سلطانیه سفر نتواند کرد لهذا رفع این توهم را با اتمام صدر اعظم شاهنشاه ایران با سپاه تا سلطانیه نهضت فرمود و مدتی بپاسود دیگر آنکه معاهده با دولت فرنسه سلاطین ماضی ایران را صورت بست و در این ایام با تمنوا جناب صدر اعظم با سفیر فرانسه چنانکه مرقوم شده عهدنامه پیوسته شد دیگر آنکه وزیر مختار دولت عثمانیه در دار الخلافه پرق دولتی افراشتن خواستند و جناب صدارت چنانکه سبق ذکر یافت بعضی شرایط در میان آورد که مینت آنان صورت ظهور و کمال نگرفت دیگر آنکه اهالی دولت روسیه خطی از حاجی میرزا آقاسی گرفته بودند که جهازات ایشان را لنگرگاه انزلی جواز نزول باشد و چون مایه بعضی اخلال میشد جناب صدارت آن را موقوف داشته بر خط حاجی خط بر زد دیگر آنکه خائنین و مقصرین دولت ایران پس از اثبات گناه و بیم از کیفر پادشاه بسفارتخانهای وزرای مختار ملتجی میشدند و آنان در تحفظ پناهندگان بمرتبه افراط میکوشیدند و باعث اخلال در انتظام امور دولت ایران میگشت و سالها بدینگونه میرفت جناب صدر اعظم آن رسوم را مطموس ساختند و بیم بزرگان دولت ایران را بحضرت شاهنشاه انحصار دادند و بر اهین قاطعه وزرا را از این عمل نادم کرد و بحکم این قانون حسینخان نظام الدوله و عباسقلی خان سردار لاریجانی را از حمایت وزرای سفارت خارج نمود دیگر آنکه کارگذاران دولت انگلیس

برخلاف قواعد چهارعهدنامه خود در امر تجارت مداخله میکردند صدر اعظم مقرر داشت که مردم انگلیس بروفق معاهده مستعدهٔ بواب مراوده با اهالی هر جا
مفتوح ندارند و مسدود و ساخشدروزگاری چنان بود تا بعد از منازعه و مصالحه صورتی دیگر یافت دیگر آنکه تبعهٔ دول خارجه مانند تجار ایران کار تجارت
میکردند و اشیائیکه در بلدی معین میخریدند وجه عشور آنرا در همان بلد میدادند و در هر بلد ایران که بفروش و مصرف میرسانیدند بنابر سندی که از نایب
عشور از عشار داشتند از عشور معاف بود لهذا در معامله ایشان رواجی نبود و در سود آنان تعطیل و کساد نداشت و تجار ایران اجناس خود را از بلدی
عشوری دیگر میبردند و کالای آنانرا بحکم چندان عاید نمیکردید و پیوسته بازار معامله تجار ایران قرین کساد و کارشان از صلاح مایل بفساد میگشت جناب
صدر اعظم مقرر داشت که تجار دول خارجه از تجارت داخله در ممالک ایران احتراز کنند و منفعت ابتیاعی خود را در خارج ایران بمصرف رسانند
والا که در بلاد داخلهٔ ایران خواهند فروخت برسم تجار ایران در هر بلد عشور دهند تا در سود و ضرر با تجار ایران مساوات داشته باشد دیگر آنکه
وزرای دول خارجه و فرستادگان ایشان خدم و ملازم ایرانی میگرفتند و شبان و اقارب و دوستان آنان چون در هنگام خطائی بموجب
سیاست دولت ابد مدت میشدند وزرای مختار آنانرا در سلک بستگان و در دایرهٔ پیوستگان خود میشمردند و جرایم ایشانرا بدینوا سطه معفو
میخواستند اگر پذیرفته شدی سیاست ملکی از میان برخواستی و اگر نه پای ریخش و نفاریمیان آمدی و بتعیین ملازم و تجدید خدم تن در ندادی لهذا
مقرر فرمود که اسامی ملازمان مخصوص سفرا و وزرا القلم در آورند و بیرون از آنچه ثابت بود توسط و تخلیط صورت نگرفت دیگر آنکه تبعهٔ دول خارجه
ضیاع و عقارات اهالی ایرانرا معامله و مبایعه تصرف میکرفتند مقرر داشت که بی رضای مالک و صاحب و جبی زمین را تصاحب ننمایند و بدون
رضا و امضای امنای دولت و صدور فرمان قضا مضاکس را از تبعهٔ دول خارجه تملک قطعهٔ از اقطاع اراضی ایران صورت نبندد دیگر
آنکه چون رودهای حدود ایران بدریا می پیوندد و در این رودها صیدهای مخصوص اهالی دولت ابد مدت است که گاه از دول خارجه در آن تصرفی
میرفت تقرر شد که صید بهی در رودبارها بهم اهالی دول خارجه خاصه مردم ایران باشد و بکانه را در آن تصرفی نبود دیگر آنکه قونسولهای ایرانرا
در ممالک خارجه مبسوط الید کرد که در امور تبعهٔ دولت ایران متصرف باشند دیگر آنکه جمعی از کشیشان نیکی دینا و قیسان مذهب کاتولیک که مشرعه
آن طوائف در شهر اروم در آمده قانون کاتولیک را مروج میکشت و مردم ارامنه ایرانرا بدان مذهب دعوت همیکردند و خاتمه این مقدمه
چنان می گشت که تمامی ارامنه سکنهٔ ایران تحت حکومت بکانه میکشیدند و در شریعت مطهره ثلمه و رخنه می افکندند لهذا صدر اعظم کشیشانرا از این تدبیر
و تدلیس ممانعه فرمود دیگر آنکه در آن اوقات که دولت روسیه را با دول ثلاثه فرانسه و انگلیس و عثمانی در سر حد سوسته پول مبادرت بود کار
گذاران دولت روسیه قرار دادند که اگر در میان احمال کاروانان ایران که بجانب اراضی روم سفر در پیش دارند اسلحه و آذوقه دریافت شود که بیع
و شری بعساکر و امصار روم همیرسند اموال کاروان ضبط شود و برحسب اتفاق و وقوع جهال بصرفه مال کاروانی که معادل چهار کرور تومان کالا و
متاع تجارت حمل داشتند در اراضی روم بدست اهالی روس در آمد که اسلحه جنگ و آذوقه و علوفه نمیشمردند اموال کاروانرا بالتمام بایروان نقل
نمودند و نگاه داشتند و باظهار صدر اعظم تمام آن اموال باصاحبان آن مسترد گردید چنانکه دیناری باحدی از تجار زیان نرسید دیگر آنکه
قریب پنج کرور تومان از بقایای تنخواه مصالحه دولتین ایران و روس هنوز بر ذمهٔ دولت ایران ثابت بود در این ایام چنان قواعد موالات بین
الدولتین استحکام پذیرفت که آن مبلغ خطیررا بهدیه دربار شاهنشاهی بحل و صول برنگاشته بفرستادند دیگر آنکه با در نواب شاهزاده عباس میرزا
که بعتبات رفته بود بدست آویز حج اسلام بمکه و مصر رفته قصد لندن داشت که بدولت بهیه انگلیس التجا برد و بنیاد فتنه تازه ریزد صدر اعظم با وزیر مختار
انگلیس موضعتی در میان آورد که او را از سر حد انگلیس باز گردانیده بحصول تمنی و وصول بمقصد بجانب بغداد باز آورند دیگر آنکه مسافران ایران بشرط
تعیین مدت از عمال دولت روس خط جواز و رخصت گرفته در بلاد روسیه سفر میکردند و چون مدت معینه در میگذشت کارکنان دولت روسیه
خطی جدید مطالبه میکردند و انگس ناچار بود که زری معین بدیوانخانهای روس داده خطی از آنان برای جواز بستاند و چون سال منقضی میگشت
دیگر باره دادن زر در بهای خط جواز وجوب مییافت و اگر در تجدید این امر تاخیر میرفت مرد مسافر محبوس میگشت و این کار طرفه مضرت و دشواری بود صدر
ایران تجدید خط جواز را بقونسول دولت علیه تفویض کرد و بدین اندک بقیه تمامت آن خطرات مرتفع گشت دیگر آنکه وزیر مختار دولت انگلیس در حمایت
نواب فرهاد میرزا برای خود حقی اثبات همیکرد و احقاق این حق ابطال اجلال عم شاهنشاه همی بود بدین اساس بقیه صدارت کارکنان دولت انگلیس
دست از حمایت او کشیده داشتند و وی نیز برای اراده بر بساط سعادت خلوص و بندگی حضرت شاهنشاهی گشاده داشت دیگر آنکه عطای

جلد هشتم — ذکر تقویت نهادن دولت ایران بحسن تدبیر جناب صدر اعظم — روضة الصفای ناصری

ارباب مناصب ایران در هنگام ضروریت بحکم الضرورات تبیح المحظورات از نقد و جنس تجار تبعهٔ دولت خارجه بوام میبردند و منسک اصل و فرع می‌سپردند و بسیار می‌افتاد که از دولت بخدمتی مامور میشدند و در زمان غرامت وام خواهان را ممانعت میکردند و باز میگرداندند و وی ناچار میشد حفظ آبروی خود را مبلغ دین بالمضاعف میکرد تا میرست و اگر به این کار می‌پذیرفت تبعهٔ دول خارجه بحکم عهدنامه بحبس او استدعا مینمودند پس صدر اعظم قرار داد که تجار تبعهٔ دولت خارجه با معارف ارباب مناصب ایران که ملازم خدمت سلطانند خبر بقبض عقد معاملت نه بندند دیگر آنکه انوشیروان میرزا بن بهمن میرزا بن عم شاهنشاه که رخصت رجعت بدین دولت نداشت پنجه امنای دولت از ممالک روسیه بدار الخلافه آمده در ظل اقبال اسبان خاصه بر سر کمند کمیت و سمند پناه آورد و این کار طرفه ناهنجار نمود و خود چنین بود با حجاج صدر اعظم سفرای روس او را دیگر باره از باره بند سلطانی بمسکن اول روان داشتند دیگر آنکه محمد حسنخان ایروانی در سلک عمایای روسیه ره می‌سپرد و حمایت آن دولت در باب او بثبوت داشت بعد از فوت پدرش محمد خان امیر تومان که ملازم درگاه پادشاه ایران محمد شاه بود منصب بزرگ یافت و قرب جلیل حاصل کرد و بسعادت مصاهرت مظاهرت یافت و امیر تومان و سردار ایران شد و در این دولت حکومت عراق یافت و افواج عراقی در تحت تصرف او درآمد همه ساله بمثت عساکر عراق را بدفتر داران دیوان فرستادی و سند آن صادر کردی و بخرج آوردی و دیناری به بنی از افواج جمعی خود ندادی و از آنان بالمضاعف اسناد و قبوض بدست کردی تا کار بدانجا انجامید که معادل سیصد هزار تومان سند خود را دینی بر کردن امنای دولت فرض همیکرد و نام آنرا قرض همی نهاد و حاجی میرزا آقاسی که او را پرورده خود میخواند و فرزند خود میشمرد اگر روزی در رضای خاطر او مسامحتی کردی آن سجل سوجه را برآوردی و بپشتوانی حمایت دولت روسیه آن مبلغ را طلب کردی چون آن روزگار در گذشت و تخت سلطنت بمن وجود سلطان السلاطین ناصر الدین شاه قاجار قرین گشت و رشته کار در کف کفایت میرزا تقی خان افتاد در چاره این در دریغها میبود و غمتها میبدود که کاه بر آن میشد که آن زر را دا کند و دامن خود را از چنگ تقاضای وی رها سازد روزمان بنیافت و عنان بتافت چون در این سنوات سردار بحکومت کرمان شد شش قوت کرمان شد و پس از وفات وی کار صعبتر گشت که حقوق و اولاد و ورثهٔ او بدست کرداران روسیه در افتادند بحسن تدبیر صدر بی نظیر چنان شد که آن دعوی بمعنی از میان ارتفاع یافت و اولاد و عیال وی از رعایت روسیه برعیتی ایران تحویل و تبدیل یافتند دیگر آنکه حاجی عبد الکریم فتدهاری که در بدو حال میسر و سامان بود و امروز مالک پنج کرور تومان از آنروی که تمامت ثروت و دولت را از ممر مرابحه و ربا و ربکدر معامله حظا و حیله آموزی و مکنت اندوزی و تقلب در احکام شرع و تفرط در ارقام اصل و فرع از شاهزادگان محترم و بانوان حرم خاقان صاحبقران اندوخته بود و اندیشه کرد که مبادا روزی کهی بتحقیق معاملات او پردازد و خیانات و جنایات او را در معامله و محاسبه آشکارا سازد حیلتی تازه انگیخته مولد خود را آشکارا پورا از اجزای ممالک هندوستان بازنمود و بدین حیله و وسیله خویش را در سلک عمایای دولت انگلیس منسلک کرد کارکنان آنان نیز بعشوه و رشوه و پرا پیذیرفتند و در نزد جناب وزیر مختار از او توسط نمودند و سفرا نیز برحسب تصدیق او وی را رعیت خود نامیدند و از او حمایت و رعایت کردند تا بجائی رسید که وقتی سجلی بزور و التباس سمت دعوی سرای نواب شاهزاده فتح الله میرزا شعاع السلطنه کرده آنرا تصرف خواست و شاهزاده بدین دعوی بمعنی تمکین نفرموده در برابر سخن او وی چند تن از چاکران متعلق بسفارتخانه انگلیس را تطمیع کرده بتخلیه و تصرف خانه شاهزاده برآغالید آنان نیز بمحض اظهار او در خانه شاهزاده رفته اهل و عیال او را اخراج خواستند و او را اعلام و اخبار نکرده تا بحمایت خود بزرگیرا برانگیزد و چاره درباره آن امر بناکاه کند تا کار چنان شد که کسان وزیر مختار جسارت نموده در سرای اندرونی که مخصوص عیال و خدمه او بود درون شدند تا اهالی حرم و پوشیده رویان خانه او را بیرون کنند کنیزکان چون این بدیدند بمخاصمه و مدافعه برخواستند و به یک ازچوب و جاروب و کفچه مطبخ و دسته هاون و هیزم اندوخته و حطب نیم سوخته هر کسان بدست افتاد بر سر آنان کوفتند از سرا بدر کرده در بروی خویش بربستند و آسوده نشستند همانا وقوع این امر بر سفرای دول خارجه سخت شاق افتاد بنیاد مکاتبه متفق کردند و بنای مخابره محکم ساختند و در کار حاجی عبد الکریم سخن کردن گرفتند آخر الامر سخنان سنجیده و گفتار ملایم صدر اعظم از آن کار دارسا کت شدند دیگر آنکه سفرای انگلیس بواسطه مهربانی و حفاوت و شیرین زبانی و حلاوت گفتار اهالی ایران چنان تصور کرده بودند که اگر وقتی بطریق مخالفت و مبارزت قصد تسخیر ایران کنند اهالی این مملکت بی رزم و دفاع و جنگ و نزاع بطمع زر و سیم یا از فرط خوف و بیم تسلیم شوند و نمکین کنند بدین تمنی محال از در جنگ و جدال درآمدند برق دولتی را فرود آورده از ایران بیرون شدند و در دولت روم بقصد تسخیر این مرز و بوم اسباب منازعه و مدافعه و اساس مخالفه و مکاوحه همی چیدند صدر اعظم این مملکت بسفارت اسلامبول فرستاده مورد داشت و قریب صد هزار کس از عساکر ایران

ذکر تفویض ولایت عهد بنواب شاهزاده اعظم مبرور نظم

بحدود ملک مورکرد از سوئی رزم داد ندو از جانبی بنیاد دوستی نهادند تا چنانکه مرقوم شد آن منازعه بمصالحه پیوست دیگر آنکه سالها در گذشته بود که صید سعید خان در امر بندر عباسی تصرف داشت و چنانکه ترقیم یافت بشرایط و عهود عباسی را بدو سپرد و او را در معنی عامل ایران کرد دیگر آنکه در سرخس و مرو اسبابی فروچید که خان خیوق را مقتول کردند و بمتابعت دولت ایران پیوستند دیگر آنکه بقوت شمشیر و نیروی تدبیر هرات و توابع آنرا مضموم ساخت دیگر آنکه در ولایت عهد نواب شاهزاده اعظم کروهی از بزرگان ایران از بیم استیلای افاغنه خارج و داخله یکروی و یکرای گردد و در انجام این خدمت محالس و محافل بزرگ برآراست و طوئی عظیم و جشنی جسیم بپای برد که چشم روزگار ندیده و گوش گیتی نشنیده و مجملی از آن بمبارکی نگارش میابد

در ذکر تفویض ولایت عهد عظمی و نیابت سلطنت کبری بنواب مستطاب اشرف امجد ارفع والاشاهزاده معظم امیر نظام اعلی الله شانه و بهر برهانه

سابقا در تفویض امارت نظام بنواب مستطاب شاهزاده اعظم امیر محمد قاسم خان که شجره دولت برجوپبار فطرت ثمره از او بهتر نداده و مادر روزگار در کنار مملکت فرزندی بدان استعداد ننهاده در مقام خود اشاراتی رفته بود چون حضرت شاهنشاه گیتی پناه را در این چند مدت بر تجدد ایام و تعاقب اعوام باحوال و افعال و محامد اخلاق و وفور استحقاق و فضایل ملکانه و خصایل ملکانه آنفرزند سعادتمند بصیرتی و تجربتی کامل دست داد از شمایل و محایل گزیده اش علامات و امارات ملکداری و شهریاری مشهود آمد لهذا بالهام رحمانی و تقدیر سبحانی بولایت عهدش شایسته یافت تا بغرسی محکم و رائی مثبت غنچه این تمنی شکفته آغاز کرد و نهال این آرزو مثمر گشت آن نورسته گل گلستان شهریاری و خجسته سرو سروستان کامکاری ماه سپهر سروری و اختر برج نیک اختری و بازوی جلالت و نور دیده ایالت سوار میدان فراست سوری بستان ریاست درة التاج دیهیم سلطنت واسطة العقد جواهر مملکت شاهزاده معظم و ملکزاده مکرم امیر نظام دولت کردون قوام را مستعنا الله بطول بقائه و یمن لقائه از تمامت شاهزادگان عظام و فرزندان والامقام به نیابت سلطنت کبری و ولایت عهد عظمی برگزیند و انجام این جشن کیهر و سامان این خطب خطیر را بحسن کفایت جناب جلالتمآب اشرف اکرم صدر اعظم اعتماد الدولة العلیة العالیه مدظله العالی باز گذاشت و مقرب سخاقان حاجب الدوار را باجرای امر و نهی جنابش برگماشت و تهیه این جشن بهیه پرداخت و از هر گونه اسبابی که در چنین هنگامی درخواست فراهم آورد نخستین اختر شناسان رصد بند و ستاره شماران خردمند طالعی سعید و ساعتی همایون تراز عید اختیار کردند تا از حضرت شاهنشاهی بطالعی که تولا کنند بدان تقویم خلعت و افسر و نشان آن منصب بلند بفرزند یگانه ارجمند موهوب آمد پس در شب دوشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۳ که کوالیک یکدگر را بسعادت منظور و از نحوست دور بودند چون بدر سپهر عزت کیستی منور گردد آفتاب سلاطین و خاقان خواقین نیز از پرتو عنایت خاص آن بدر گردون جلالت را نور و بهای ماه کامل بخشید و تشریفات خاصه زینت سر و بر سلسل جلیل گردد از آنجمله بود یکپاره افسر مکلل بالماس درخشنده ترازمشتری و یک حلقه کمر مرصع تابان تر از منطقة البروج و قبائی گرداگردش بلولوی شهوار آراسته و جیغه بمروارید گرانبها پیراسته و نشانی ستاره دار یکه ماهی ستاره بار مکلل بالماس رخشان که جناب صدر اعظم بحضرت شاهنشاهی هدیه آورده بود هم با حمایل آسمان رنگ بدان ماه آسمان جلال و ستاره برج کمال فرستاده و داده شد تشریفات خاصه را زینت و زینت پیکر دیو پیکر و سر و بر کرده حاضران تهنیت آراستند و بعیش و عشرت قرین گشتند و بروز دیگر که چهاردهم این ماه بود در عمارات شاهانه و میدان ارگ مبارکه و تمامت شهر بساط نشاط و انبساط گسترده شد و دستهای بازار آذین یافت و با جازت جناب جلالتمآب صدر اعظم امرا و وزرا و اعیان و اعاظم را در عمارت مشهور بطنبی دعوت ملوکانه کردند و چندین مجلس عالی آراسته شد و هر جمعی بمجلسی خاص حضور یافتند تمامت علما و فضلا و شاهزادگان و امرا در طالار بزرگ آن عمارت در مجلس حضور جناب صدارت مستفیض بودند و همچنین جماعتی در خدمت جناب نظام الملک حضور داشتند و وزرا و سفرای دول خارجه متحابه در مجلس جناب میرزا سعید خان جالس بودند و در دو عمارت دیگر شیخة الامرا العظام میرزا داود خان وزیر لشکر و بزرگان عساکر نظام و در دیگری مقرب سخاقان میرزا موسی وزیر دارالخلافه و کلاشر و که خدایان و بتجار و قناسپن و نشسته بودند و با این عمارات مشحون بخلایق و صحن فضا را مفروش کرده کروهی را در آنجا مسکون کردند و خوانهای حلویات و اشربه آلات پهلو بپهلو در برابر تمام خلایق چیدند بعد از ساعتی نواب مستطاب اشرف امجد والاشاهزاده معظم ولیعهد مکرم بوسط بوسط فضای این عمارت که مفروش کرده بودند توجه فرموده برفراز سندلی قامت کردند و تمامت حضار الا بعضی عما که در مکان خود متوقف بودند بپای خواسته در فضای محوطه برابر جهت ولیعهد بایستادند و تا همه حاضران مضامین فرامین شاهنشاهی را اصغا کنند میرزا محمد تقی لسان الملک مستوفی فرمان منصب ولایت عهد و مضمون نگاشته

مبارک را بر سر جمع بصوتی بلند و پیانی بلیغ خواندن گرفت و عبارات حقایق که حضرت شاهنشاه ایران بخط مبارک بر ناصیه منشور چون لآلی منثور بسلک تحریر درآورده چنین است که در این کتاب مزید مبارکی و میمنت را مستقل می افتد هُوَ العلی الغالب فرزند گرامی ما امیر محمد قاسم خان امیر نظام که از طفولیت الی حال پرورش یافته و تربیت کرده دست همایون ماست و همواره از ناصیه و طلعت او آثار و علامات جهانداری و در جبهه او اطاعت و فرمانبرداری او ظاهر و هویدا بوده و نیز میل طبیعت ما بر آن بود که او را از جمیع اولاد خودمان برتری داده پایه رفعتش را از همه بالاتر برقرار فرمائیم لهذا در هذه السنه سیلان نیل ۱۲۷۱ آن فرزند ارشد ارجمند خود را بمنصب ولایت عهد که از اعظم مناصب این دولت علیه است سرافراز فرمودیم اولا آن فرزند اعز ارجمند را ایزد لایزال پیوسته امیدوار هستیم که در هر حال معین آن فرزند باشد ثانیا جمیع اهل ایران اصغیر و کبیرا که خداوند تعالی بما سپرده است بآن فرزند می سپاریم که در حق ایشان برافت و عدالت رفتار کند و در عهده شناسد جناب صدر اعظم که چاکر این قدیم محرم محترم ماست در رعایت و تفقد احوال و حرف شنوی از او غفلت ننماید سواد فرمان همایون که از تلفیقات بدیعه و تحریرات بدیهه جناب مترسل ادیب و دانشور لبیب و زیرصافی ضمیر دول خارجه میرزا سعید خان انصاری کرمرودی تبریزیست بدین شرح بوده آنکه سلطان ممالک امکان و سلطنت بخشای ملوک جهان مقدر ازمنه و عهود و مصور اعیان وجود و انای نهان و آشکار پیدای خفیات اسرار الذی بعد فلایری و قرب فشهد النجوی بتبارک و تعالی باقتضای حکمت بالغه سبحانی و نعمت سابغه ربانی در هر عهدی از عهود ماضیه و هر قرنی از قرون خالیه نظام امور ارضیین را بوجود سلاطین عدل آئین منوط فرمود و رفاه انام و عباد و امان امصار و بلاد را در ضمن این تقدیر ودیعت گذاشت هوالذی جعلکم خلایف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات در این عهد فرخنده میمون و زمان پاینده همایون ما هم که خیام شوکتش ما و تاد دولتش بسته باد و دوام حشمتش با جبال بود پیوسته نیر اعظم ذات ملکی صفات را برای بث انوار معدلت و بسط اضواء مکرمت از مطلع جاه و جلال فروزنده و طالع و از مشرق عز و اقبال درخشنده و لامع فرمود و اکنون بتائیدات کامله ایزدی ممالک فسیحه ایران را که از عدل بقاع جهان و پشتگاه ملوک کیانست آفتاب ضیا گستریم و مهر ذره پرور دامن فضل بی لیبلوی نام اشکرام الکفر شکر آنچندین نعم و آلاء و حمد این همه افضال و الاکی ستایش شوانیم و سپاسش بذانیم بر ذمت همت حر ذوی فرض کردیم که چندانکه سزاوار نصفت شاهانه و در خور رافت ملوکانه باشد در اقامه قواعد انصاف دائمه مواید الطاف و رفع آثار اعتساف و دفع اطوار اختلاف و تشیید بنای عدل و داد و اعلای لوای صلاح و سداد جهد موفور و سعی نامحصور مبذول فرمائیم تا سپاس حق جل و علا کریمی از بهزاران رسیده نشود لاجرم کلی از بهران چند آید که الممکن لا یسقط بالمعسور و چون جزو اعظم و شرط عمده و اهم در سلوک این منهج قویم و رعایت این طریق مستقیم حفظ کوهر بثمن سلطنت از ضیعت و ودائع و صیانت این امانت مخزونه از تطرق احتلال و اخلال کلمه باقیه فی عقبه لعلهم یرجعون تا خلق خدا بعد از هدایت مبتلا بغوایت نشوند و غب الامن و الرفاه فرسوده و تباه نکردند دین بدولت قوی گردد و ریاض ملت شاداب و روی آید حصن حصین مملکت مصون از فساد اجانب شود سمای اعلیای دولت بمصداق لا یسمعون الی الملا الاعلی و یقذفون من کل جانب اگرچه بعون الله تعالی و منه العظیم دیدهٔ اهالی ملت پاک و متقلدین سریر شریعت تابناک علی الصادع بها السلام مادرات الافلاک عموما بفروغ وجود همایون ما روشن است و مرغزار آمال آنها از رشح امطار احسان ما رشک امطار احسان مارشک باغ و گلشن آسوده از باک و بیمند و غنوده در مهد عیش و نعیم ولی خواستیم عیون طمع را بخاکپای ما بنیاکنیم و اعناق حرص و آز را با تیغ باس برفکنیم دست غصب و عدوان از آستین حرمان کذاریم و پای بغی و طغیان از دامان خسران بداریم سلسله دولت چون حلقه صلات مادر اتصال شود و شموع شوکت چون مصباح اقبال ما در لمعان و اشتعال چشم فتنه بخواب رود و بنای شر و فساد خراب شود لهذا در این زمان سعادت ضمان که سعود باحرام علویه مستولی و نحوس از مطالع ساقط است خسرو سیارگان بمجاسن و میامن این نیت حسنه شنا خوانست و مشتری بدعای حسن اختتام این اراده سنیه فرا میزآسمان عطارد الواح بشر و ارتیاح را منشور دارد و زهره عقود زواهر کواکب را منثور بمنه تبارک و تعالی قره باصره خلافت و شهریاری و غره ناصیه سلطنت و تاجداری غصن رطیب وجه جلالت و آیه رحمت لوحه ایالت و زر حدقه ابهت و جلال نور حدیقه شوکت و اقبال سلیل بی بدیل و نسل بی مثیل فرزند ارجمند گرامی نور چشم اعز امامی قاسم خان امیر نظام را که امارات لایحه ابهت و احتشام از جبهه جلالتش چون قرص ماه در شب دیجور تابان و مانند رایت فتح در میدان لشکر منصور نمایان است و هم در زمانیکه صبی مهد بود مزای آن داشت که ولیعهد شود ولی بملاحظه مصالح چند آن نور چشم اعز را بمنصب جلیل امارت نظام که عمده و نخبه مراتب عظام است

شرح مکشوفی ولایت عهد دولت ابد مهد

سرافراز فرموده طور بعد طور منظور نظر تربیت و اصطناع و وجهه قبول و استحسان فرمودیم و این مقام محمود را بمفاد و آتیناه الحکم صبیا در حق او اعطا و بدرجه اعتبارش افزودیم بحکم ارباب الدول ملهون بصرافت عزم همایون و الحاح تمامی اهل مملکت از منتسبان سلطنت و معتمدان حضرت و هواخواهان دولت و علمای دین مبین و روسای شرع متین منصب جلیل و مقام نبیل ولایت عهد سلطنت و رتبه رفیعه و درجه منیعه وراثت تاج و تخت خلافت که امنع مقامات و ارفع درجات اعتلاست ببارکی و میمنت و فرخندگی و سعادت سرافراز و مفخر و این ودیعه بدیعه و درکمنون و سر مخزون را برای اعلای کلمه دولت و ادلای تمام محبت مدخر فرموده او را از تمامی زادگان سلطنت و نوابا و کان خلافت گزیدیم میان او و نگین دولت حدی فاصل نگذاشتیم و مابین او و سریر حشمت سدی حایل ندانستیم و جناب جلالتمآب نظاما للمجد و الدولة و الاقبال قواما للعز و العظمة و الاجلال اعتماد الدولة العلیه اعتضاد الشوکة السنیه اشرف امجد ارفع صدر اعظم افخم میرزا آقا خانزاد که باصابت رای ثاقب او دولت قاهره ایران از اجمال و بهتی رسا و بهاوعدتی لاتحصی حاصل است ممالک محروسه را پایه اعتبار و عزت بالا رفته و مایه سوکت و روش و نمای فرشته است همچنانکه در بساط پهناور سلطنت همایون ما پایه بلند و مقام ارجمند و وکالت مطلقه مفخر است بکفالت فرزند معزی الیه نیز سرافراز و بهره ور فرمودیم و بدین طراز جلی که مکمل هر زیور و حلی است جمال فلان فرزند معزی الیه را آرایش افزودیم تا نهال دولتش در جویبار تربیت ملوکانه نامنشود نماید و پایه حشمتش بدرجات قصوی ارتقا گیرد و سمن سینه ما را متقی شود آثار علیه ما را مقتدی آید بدانچه مرضای الهی را جالب است اعتیاد جوید و از هرچه نبرد و فق رضای اوست احتراز نماید تعمیم کلام در اینکونه مقام برای جمع مکارم و سلب ذمایم و سیاست ملک و حراست خلق و بسط بساط رفق بسزا و قبول پوزش و عفو لغزش و عقوبت ظالم و اعانت مظلوم و دیگر آداب جهانداری و رسوم شهریاری کافی است و تقعد از احوال حاکمان بزرگ محترم که حقوق خدمات ایشان همواره در نظر همایون ما لایح و مراتب حمایتشان در مرآت ضمیر اقدس اعلی هویدا و واضح است و کذلک پاس داری خدمات کل خدم و حق گذاری از قاطبه حشم و رعایت عموم رعایا و برایا که وقایع حضرت کردگار قدیر و صنایع قلم تقدیر بنداز اعظم مقاصد مهمات همایون پادشاهی و اقدام موجبات مرضات الهی و مایه فوز و فلاح و باعث رشد و صلاح خواهد بود لی درد و خصلت بزرگ از تفصیل باجمال قناعت نشاید و از الزام باهمال کفایت نباید یکی توقیر جانب علمای اعلام و سادات و فضلای فخوی الاحترام که حمایت شریعت اسلامندو رعایت ملت حضرت سیدالانام علیه الصلوة و السلام و دیگر حفظ رسوم سلم و صفا با دول دوست کامل الولا که موالیان معاهدند و دوستان مواحد و در ولایت عهد آنفرزند دلبند همال با نواب همایون ما هم رای و متفقند و دوام و استمرار این منظور مبارک را مامل و شایق لاجرم زلال مودت ایشان را از غبار کدورت صافی باید داشت و مواثیق و عهود شانرا پیوسته مراعی و موافی باید بود تا از زمره الذین ینقضون العهد من بعد میثاقهم خارج و بمصداق والموفون بعهدهم اذا عاهدوا داخل شوند چرا که از آن یک اعلام دین برافراشته و از این یک جنار کین برداشته خواهد بود میباید بمدلول هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق کل اعمام و اخوال کرام و مشیبان دولت ابد فرجام و وزرای فخام و امرا عظام دربار کردون احتشام و خواص حضرت و خدام آستان معدلت آیت و رؤسای لشکر و حکام و ولات کشور و کافه خدم و قاطبه حشم و جمیع اهالی مملکت از دور و نزدیک و ترک و تاجیک فرزند معزی الیه را نایب الاستحقاق سلطنت و وارث گاه و بیسیم خلافت و ولیعهد دولت ابد آیت دانسته اوامر و احکام او را تالی اوامر پادشاهی و مخلف و عدول اعظم کبایر و مناهی دانسته در عهده شناسند تحریرا فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۳ و چون کوش حضاران انجمن از دررعز عبارات رنگین و اشارات شیرین آن نامه نامی و منشور گرامی گرانبار شد دستخطی که در تفویض وزارت نواب قمر رکاب شاهزاده معظم مکرم ولیعهد دام الله تاییده بجناب نظام الملک برصفحه پرلیغ مایع سلطانی چون بنفشه خط بر عذار نسرین خدان زینت افزوده بود قرائت کردند و بدین شرح استماع رفت میرزا کاظم خان نظام الملک از نوکران خاص و تربیت یافتگان مخصوص ماست همیشه در حق او الطافی بزرگ فرموده ایم و از سایر اقرانش ممتاز و مفخر داشته ایم اکنون که ولایت عهد را بوجود امیر محمد قاسم خان فرزند ارشد کرام خود مزین فرمودیم او را نیز بوزارت و پیشکاری آنفرزند سرافراز فرموده از همکنان پیش برتری فرمودیم البته در خدمات فرزند ارجمند ما ولیعهد خود داری نکند **فرمان وزارت و پیشکاری جناب جلالت نصاب نظام الملک** انکه بعد از تعلق رای جهان آرای اقدس همایون ملوکانه بتفویض ولایت عهد سلطنت و وراثت تاج و تخت خلافت بعهده استحقاق و ذمت استیهال نور چشم اعز ارجمند بهمال مصباح مشکوة روح مفتاح ابواب فتوح قرة باصر

سلطنت و جهانداری غرّه ناصیه خلافت و شهریاری یکانه فرزندوالاگهر باحتشام قاسم خان امیرعساکر منصوره نظام و پس از فراغ از تهیه
ملزومات این مهم فرخنده آغاز رخجسته انجام عزم همایون و نیت سعادت مقرون بعلق ثانوی برآن گرفت که همچنانکه فرزند اسعد اکرم
معزی الیه را از سلک شاهزادگان عظام و زمره فرزندان کرام برگزیدیم و بچنین موهبت عظمی و عطیت کبری مخصوص فرمودیم یکی از جمله چاکران
دربار و افاخم بندگان حضرت عظمت مدار را هم که قامت قدر و اعتبارش بزیور قبول آرایش و پایه عز و افتخارش بالطاف خاطر اقدس
برتری و فزایش یافته باشد برای وزارت و پیشکاری فرزند اسعد معزی الیه منتخب فرمائیم تا بدینواسطه مراحم شاهانه نسبت بآنفرزند کامل و
عواطف ملوکانه را بدرجه قصوی متواصل فرموده باشیم در احوال اکابر عتبه علیه خلافت و اعاظم سدهٔ سنیهٔ جلالت نیک نظر فرمودیم
ذات صداقت سمات و شخص جلالت صفات جناب فخامت نصاب نبالت و شهامت اکتساب ابهت و مناعت انتساب قدوتی
زادهٔ خاص دولت جاوید قرار مقرب دربار کردون مدار شخص دویم دولت علیه میرزا کاظم خان نظام الملک سرافراز این پایگاه منیع
و شایسته چنین جایگاه رفیع آمد زیرا که علاوه بر ارادت فطری و صداقت جبلی و کرامت حسب و شرافت نسب که هریکدام از این مجامل جائز
قصبات سباق و هریک از این اوصاف یکانه وطاق است از بدو جوانی و عنفوان شباب نیز نهال وجودش از تابش آفتاب حمایت ما
نشو و نما یافته و در سن حداثت و عهد صبی در محافل کسب علوم در سلک مقربان ما منظوم و در مجالس اقتناء روایت طرف خطاب
ما بوده است و نیز بواسطه ملازمت حضرت ما در مشموم بندگی را مراقب و شرایط خدمت را مواظب بوده است پیشتر از سایر چاکران آستان
سلیقه همایون ما را بتجربت کرده و بردقایق مضمرات ضمیر منیر ما معرفت بهمرسانیده است لهذا عیارش از بوتهٔ امتحان خالص و سیکه
ارادتش از محک تجربت سره و صافی برآمده است و از مبادی سلطنت روزافزون ما که مصدر مهام عظیمه و منشا امور خطیره شده و امر جلیل
وزارت مالیات و ریاست دفتر معاملات کل ممالک محروسه را که بعهدهٔ او محول بوده نظم وافی و ربط کامل و کافی داده و فضلا علی فلک
از کثرت ممارست بمهام مملکت چنان خبرتی بهمرسانیده که دیگری را با او مقام مساهمت و پایه مشارکت باقی نمانده است
لهذا بمقتضای لیاقت و کفایت جناب مشارالیه بضمیمه مناصب علیه و مدارج رفیعه که اکنون در دولت ابد قرار در عهده دارد منصب وزارت
و پیشکاری فرزند اعز ارجمند معزی الیه انیز با و محول فرمودیم و چنانکه فرزند معزی الیه از سلک فرزندان کرام برگزیده شد جناب مشارالیه را هم
از زمره چاکران دربار همایون باین امتیاز جلی قرین افتخار ساختیم که در نظم و نسق امور و رتق و فتق مهام فرزند معزی الیه لوازم اهتمام
و مجاهدت بالاکلام بعمل آورده بدانچه شایسته ارادت و سزاوار صداقت بداند عمل نماید مقرر آنکه کل اعمام و اخوال کرام و همشیران دولت ابد
فرجام و وزرای فخام و امنای دربار کردون احتشام و خواص حضرت و خدام آستان معدلت [illegible] لشکر و حکام و ولات کشور و کافه
خدم و قاطبه حشم و جمیع اهالی مملکت از دور و نزدیک جناب مشارالیه را وزیر و پیشکار بالاستقلال فرزند معزی الیه دانسته در عهده شناسند تحریرا
فی چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۴ چون این کار بپایان رفت و این ولایت عهد محکم گشت جناب جلالتمآب صدر اعظم زمان با دائی تهنیت
بگشاد و بر پای حضرت ولیعهد بوسه داد و وزرای مختار دول خارجه نیز تحیت و تهنیت گوی شدند و علما و فضلا به ثنای شهریار و دعای دولت ابد
مدار رطب اللسان آمدند و رخصت انصراف یافته در خدمت جناب صدارت و اتفاق و وزیر دول خارجه بحضور مبارک حضرت اعلی اعلی الله امره
رفتند و مورد الطاف شاهنشاهی شده بازگشتند و بهنگام بارعام در رسیده و شاهنشاه ایران با اثاثه و پیرایهای خاص شاهانه ببارگاه بزرگ توجه
فرموده سلیمان وار بر فراز صرح ممرد جلوه کرد و ارباب حضور از نزدیک و دوری نماز بردند و چون ذره در خورشید بدیدار همیمون محو فرو ماندند
پس از جلوس مسعود جناب جلالتمآب آصف عهد را مخاطب فرموده از میامن این جشن مهیا دعیش مهنا و عهد سدید و امر جدید خان شاهانه تقریر رفت
و سمع آنجمع را صدف لئالی شهوار فرموده و در شایستگی جناب نظام الملک بدین منصب جلیل و رتبت نبیل توصیفی سزاوار فرمایش کرد و بعد از اختتام
کلام حکمت نظام خطیب بلیغ طلیق اللسان بر رسم معهود خطبتی در خور عرضه کرد و شمس الشعرا سروش اصفهانی بانشاد مدحت مناسب این وقت
آهنگ برکشید و قصیده غرّا که در تهنیت نصب ولیعهد منظوم داشت بپایان برد و شاهنشاه بعد از نکاله با جناب آصف جاه از بارگاه عام بخلوتگاه
خاص بازگشت و سه ساعت بغروب خورشید مانده بقزاقصر بهشت آئین رفته بنظاره آن بهشت پرآذین توجه فرمود و بر رسم اعیاد اهل سلام
بحضور قیام کردند و امرا و وزرا جای بر جای بپای ایستادند و ارباب طرب بسرود و رود و نای دست و نای گشادند و داد عشرت دادند

بعد از نهاعتی حضرت شاهنشاهی عزیمت خلوتگاه و آرامگاه فرمود و چون شب در آمد خلایق بعیش پرداختند و عرصه میدان را رشک هشتم سپهر ساختند و دیگر روز که پانزدهم شهر ربیع بود جناب جلالتمآب اشرف صدر اعظم یکصد و پنجاه تن از سران و ارکان و امراء و عظما را هم در عمارت روز گذشته دعوت نمود و مطربان مخصوص شوخ و شنگ و مغنیان خوش آهنگ مجلس صحبت را گرم و دلهای سخت را نرم نمودند و در آن هنگام عشرت فرجام جبه که با پولک زرین و شمسه مرصع زینت داشت بخلعت وزارت جناب جلالت نصاب نظام الملک از حضرت شاهنشاهی عنایت شد و زیب بر ساخت و بدعاوثنای شاهنشاه بنده پرور جود گستر پرداخت و میرزا مهدیخان منشی باشی نظام که در نظم و نثرش قدرتی تمام است قصیده فریده در مدحت جناب صدر اجل اعظم معروض داشت و یکصد و پنجاه تومان صلت و جایزت یافت و تمامت آن در مجمع الفصحا مرقوم خواهد شد و این چند بیت نمونه از آن قصیده است

جهان فخر و معالی سپهر مجد و جلال — طراز مسند اقبال صدر نیک خصال
مکرمت او عاشق است فیروزی که — روز و شب پیش میدود با استعجال
کشیده سطوت حکمش قلم بخط قضا — کرشمه سرعت غرمش سبق زنیک جنال
ایا ستوده خصالی که جام مسکینان — ز صاف بادهٔ احسان تست مالامال
ملک پرستی آئین تست و شهبت نیست — در این قضیه که پیداست بیت از اعمال
نعوذ بالله زین نکته بوی شرک مبر — منزه است زمانند و ایزد متعال
زکنه ذاتش چون قاصر است فکرتها — بسایه باید کردون ز اصل استدلال
کجا کند اشته بی رضای شاه قدم — کجا کند اشته بی صلاح ملک مثال
ز کارهات یکی عشرت و لیعهد یست — که دیدهٔ ملک و ملک بود دشش از دنبال
کنون بنای خلافت گرفت استحکام — چو دین احمد کز مرتضی گرفت جمال
میانه وزرا هیچکس عدیل تو نیست — هزار بار بر این نکته رانده ایم مثال
چه وقع دارد در جنب ماهتاب چراغ — چو نور بخشد در پیش آفتاب هلال
ز صد هزار موحد یکی بود چو اویس — ز صد هزار مؤذن یکی شود چو بلال
بنا فته است کسی فضل صارم از تکین — نساخته است کسی کار مغفر از خلخال
بهیشتر بتوان گفت جربزه خونریز — بدین دلیل که خون می چکاند از یقال

باجمله آن مجلس عالی تا سه ساعت قبل از غروب بهمان بهارکی و سرور برپای بود آنگاه که زمان توجه سلطانی بعمارت فوقانی و تماشای میدان رسید جناب صدر اجل اعظم بحضور حضرت شاهنشاه گیتی پناه شرفیاب شدند و شب در طالار تماشای آتشبازی و چراغان با شاهزادگان عظام حضور داشتند

ذکر مجملی از اوضاع چراغان و آذین میدان در برابر گاه حضرت شاهنشاه

چون در این جشن همایون که در معنی عید سعید روز افزون بود عموم خورد و بزرگ و تازیک و ترک و امراء و وزراء و برایا و رعایا بشغف تمام بعیش مدام جواز داشتند هر یک باندازه خویش از کم و بیش دادعیش دادند و دل بر سور و سور نهادند و اهل حرفت و مکسب بازار و سته دکاکین خویش را بپارچه های کشمیر و قاقمه های حریر بیاراستند و بازرگانان کاروان سراهای ثمین خود را از زیب و صفا و فر و بها بازینت پرطاوس و طلعت چرکاوس ابناز داشتند چاکران دربار نیز در میدان پیشگاه جنروی رنگهای مانوی ریختند و نقشهای آذری برانگیختند از جمله بحکم نواب والا شاهزاده محمد تقی میرزا حاکم دارالخلافه میرزا موسی وزیر و محمود خان کلانتر صفحه آن میدان را چون بهشت بهشت قسمت مقسم و هر قسمت جدائی را بعهده کدخدائی گذاشتند و چهار خیابان آراسته ساخته شد و سروهای چوبین در هر رسته پرداخته آمد و بر وضعی منظم هر شب باشکال مختلفه چندین هزار شمع و چراغ بر آنها افروخته می گشت هم باشارت حاجی علیخان حاجب الدوله نجاران تختی از چوب برشکلی خوب در غایت رفعت و وسعت مشتمل بر ستونهای رفیع و کنگرهای بدیع در برابر منظر قصر شاهنشاه عصر برپای نمودند و بر یکایک ستونهای آن تخت چون کلش آئینهای صافی روشن نصب کردند و کل اطراف آنرا طبقه بطبقه بشمعدانهای مختلفه بلور و شمعهای کافوری مشحون داشته هر شب از کثرت شموع و چراغان چون برجی بر اختر درخشان یا درجی بر کوهر بدخشان بود و نیز تختی دیگر در میان میدان قورخانه چیان پرداختند و بنحوی خوش کرد اکرد آنرا ستونها افراخته در سر اسر ستونها و طاقها و آئینها و چراغانها ساختند که در هر شب سه هزار چراغدان بر اطراف و فراز آن می افروختند بالجمله در هر شب ترتیب و ترکیب صد هزار چراغ در آن میدان آراسته تر از باغ افروخته میگردید و مطربان خوش آهنگ بپانکنای و چنگ و روح نکیسا و بربد را شرمنده داشتند بتاثیر نوای رود و سرود زهره را از آسمان فرود می آوردند و از صنایع آتشبازی چندان ماه و آفتاب هوا می گرفت که عالم روشن میگشت و غرش زنبوره و نفیر کوس و سورناهی سماکنان گردون بسیماب می انباشت و در هر گوشه از آن میدان چون چمن پهلوان بادلیران هم انجمن و در هر حجره از فراز و فرود هزار زهره چهر هم سخن بودند حال ندان از زبانه ناب خراب و جان زاهدان از آتش حسرت کباب ارباب عمایم و ستارها بکلاه سیاه بدل کرده تماشای آن عیش حضور بر غایبان دور مفاخره کردند و بالجمله منت دیگر شب بی منت دوستان را بدان بوستان آوردندی بازارها از کثرت کلرخان کلزارها بودو اسواق شهر ما اطباق چرخ برابری

وزبان زمین وزمان بانیکونه ابیات مترنم می گشت مؤلفه یافت در دهر اساس طرب از نو تاسیس دوده انس بعشرت همه کشتند انیس جرعه نوشان همگی باده فشاندند بکاس خرقه نوشان همگی شیشه نهفتند بکیس دست افشان شده هر شوخ بری از تو قیر پای کوبان شده هر شیخ عری از تلبیس زاهدان دست زنان تا بقمر صبحه وصوت شاهدان رقص کنان تا بکمر طره و کیس علی الجمله سه شب آن شور و شغب در شهر و کوی و سراها و میادین مقرر بود و هر شب قریب پنجاه هزار کس از مردم مختلف در میدان محلط و ذهاب و ایاب داشتند از اهتمام اجود ابناشی نظام کس را صداعی و نزاعی و جدالی و ملالی روی نداد و شب چهار دهم آتشبازی میدان از صنایع و بدایع فرنگستان بود و معلم توپخانه مؤسس آن کشت و شبان دیگر اهالی قورخانه بدان خدمت مخصوص بودند و تمامی انعام و خلعت یافتند و بروز شانزدهم این ماه میمون سفرای دول متحابه خارجه از روم و روس و انگلیس و فرنسه و صاحب منصبان و تبعه آنان را جناب جلالت نصاب نظام الملک در عمارت باغ برخوان و داد دعوت کرد و بدان مضیف منیف حاضر شدند در آغاز ورود در عمارت جنوبی وقوف کردند مغنیان و مطربان بنیاد نواسازی و چنگ نوازی نهادند و میهمانان در آن مجلس عالی چای و قهوه آشامیده پس و زیری محتار و وزیر دول خارجه و امرای بزرگ دربار بطالار دورویه که بحکم جناب میزبان بمیز و سندلی و دستارخوان و طعامها و شرابهای گوناگون رنگارنگ مشحون بود رفته جابر جا نشستند و بر سرخوان اطعمه الوان باظهار و داد و استحاد و ملایمات و مصافات و مهربانی و خوشنودی بر یکدیگر سبقت گرفتند و مجلس را کرم داشتند موزیکان نوازان از دو جانب بنواختن نای و شیپور و لهاب و سرور آوردند و انجلس نیز بمبارکی و سعادت مختوم شد و حضرت اقدس شاهنشاه برسنت سنیه روز گذشته بعمارت فوقانی فراز در کاه دیوانخانه توجه و جلوس فرمود و در صفحه میدان خنیاگران و رودسازان بملعب سازی و ربط نوازی قرار خاطر دلدادگان بردند و صنایع خود را بر نظر مبارک سایه یزدان عرضه داشتند و پس از ساعتی قبله عالم و عالمیان مراجعت بعمارت دیگر فرمود و چون شب در رسید چنانکه بدان اشارت رفته دیگر بار سطح زمین غیرت چرخ برین شد و چندین هزار شمع تابناک چون انجم افلاک در خشیدن گرفت و مؤلفه دخان نار مشعبد نمود گردون خیره فروغ ماه ملاعب نمود کیستی انور فشاند از در و رویین شرر زکام چوشین کشید دیو دژ آگین فغان نای چو شد نزدیک شیطان برچرخ از شهاب مجدد نماند ظلمت بر خاک از شعاع مکرر هزار برج و بهر یک عیان هزار ستاره هزار باغ و بهر یک وان هزار صنوبر کدام صاحب دانش بدیده از سر پیش ستارگانی از آتش صنوبرانی از اخگر ساعتی چند از شب بعیش و سرور و دور و دو چراغان و آتشبازی بسر رفت دیگر روز که هفدهم شهر ربیع و روز مولد حضرت رسول شفیع بود ملک الملوک اسلام آن روز را الحمائی السابق عید بزرگ دانسته مانند ایام اعیاد تجمید و تعظیم آن روز مبالغتی کامل فرمود و صلای سلام عام در دادند و حضرت دارای سکندرشان شاهنشاه ایران با حشمتی و شوکتی فزون از اندازه تقریر و تحریر در بارگاه بزرگ برتخت مرمر جلوس فرمود و تمامت شاهزادگان خاقان نژاد و امیران قاآن نهاد بحضور همایون فایز شدند و صف در صف و رده در رده قیام جستند و اعلیحضرت ملک الملوک اسلام از شرافت این عید سعید میمون عمت میامنه با جناب جلالتمآب صدر اعظم که خاتم صدور است رشته گفتار در پیوست و از سعادت این روز که میلاد حضرت خاتم الانبیاست سخنان نیکو بیان فرمود جناب فخر الصدور پاسخ عرضه داشت که چون خانه عیش و سور شاهزاده بزرگوار ولیعهد دولت ابد مهد بروز عید ولادت حضرت ختم الرسل اتحاد و احتشام یافته امید واثق و رجای صادق است که چنانچه شریعت مطهره حضرت ابوالقاسم محمد مصطفی تا ابد قوام و دوام است این دولت ابدمدت نیز تا قیام قیامت با شریعت مطهره حضرت نبوی مستقر و متحد و مستقل و مستبد بماند و این عرض حکیمانه را حضرت ملک الملوک و حضار انجمن حضور مبارک بفال میمون و از الهامات و فیوضات ایزد چون شمرند پس بر رسم مقرره خطبه بلیغه معروض افتاد و میرزا محمدعلیخان شمس الشعرا قصیده مناسب برخواند و زبان روزگار را و اعوام در دعای دولت و بقای ملکت شاهنشاه اسلام بدین بیات پخته و خام مؤلف مترنم نبود

عید مولود رسول تازی — باد فرخنده بشاه غازی ناصرالدین شه اسلام که هست — ناصر دین نبی تازی تا که ری کشته مقرر شه عهد — فخر برچرخ کند هر رازی پشه با عونش و زور پیلی — صعوه با فرش و تر بازی باد از خلقش در عطاری — خاک از چهرش در بزازی نصر با موکبش اندر رفتار — فتح با رایتش اندر بازی

علی الجمله این عید سعید بمبارکی و میمنت درگذشت و بهنگام عصر شاهنشاه عصر مانند روزهای گذشته پیشین ساعتی بر عمارت فوقانی قصر صعود و پرتو نزول افکنده بنظاره ارباب حضور و استماع نغمه رباب و طنبور پرداختند و این عیش مهنا را بعید ولادت خاتم الرسل مختوم ساختند و باطلاق اسراو انفاق فقرا و بذل و بخشش جان نثاران و اکرام و انعام بر خدمتگذاران بسطح تمام رفت و دستی دراز گشاده گشت و شعرای معاصرین در این باب قصاید غرا عرضه گردند و بصلات و جوایز بسیار بهره مند گشتند و من بنده را اگرچه فراغ مدح کوئی نبود ولی در این موقت مبارک مدحتی و تهنیتی واجب شمردم و این قصیده را

معروض داشتم و جسارت کرده در این مقام بنگاشتم لمؤلفه
صفا شد آنرا بود و وفا شد آنرا آثار
یکی سحاب کهر بخش گسترند قضا
چنانکه خواست بدو داد خلعت و منشور
چو بی طراوت باشد چه خوانیش چشمه
زمهر پرتو زاید زماه هم تابش
زهر چه زاده خسرو نکوتر است پسر
زهر چه سلطان اعلی است ناصر الدین شاه
هزار کیستی بهفته در یکی مردم
هنوز از آهن پیکان او در آتش تافت
چو بر نشیند بر پشت اسب از بر کوه
سپهر گوئی بدر و هلال دارد جمع
اگرچه کار نکو بسکه کرد در عالم
بدی نکرد و خرابی نکرد در مملکت
کند عدالت گسری و بخشش قاآن
بزیر ظل ولیعهد باد مردم دهر
نگار کرکه ز طومار پرنیان و پرنیک
نه حکمتا بدیر اشد بذخیره بمنع
زمی است بهمان قطب و بادبان مرکز
امیدوارم کاندر حمایت دارا
لند کند چه کند بحر را بجمله مهیا
همیشه حکم روان تو آسمان پیمای
زنوک تیرت در سینه عدو سوراخ

فراشت رایت عیش و طرب بگردون سود
یکی نهال برومند پرورید سپهر
برای نصب و لیعهد امیر قاسم خان
خلف که باشد آنکو بود خلیفه باب
کسی ندیده که از کوره سر زند نسیل
چو پور خسرو شایسته ولایت بود
زهر خلیفه که بهر رسول به جیدر
که مهر اکبریان لیکبت ز هفت اختر
هنوز پیضه شمشیر او بخارا بود
که چرخ قوسی آماده داشت هفت سپهر
زسیم رسته تو کوئی یکی شگرف شجر
چو خنجرش آرد در کینه با حسام و سپر
اگرچه نام نکو بسکه برد در دفتر
بکرد جور بسیم و بکرد ظلم بزر
جهان پناها شاهنشها خداوندا
خدای دید مرا و را ستوده در این کار
که قطره گشته بتفصیل لؤلؤ شهوار
نه قدرت ازلی را زند قفل بدر
سپهرها بهمان قطب و بادبان محور
قدم نهد بکجا در بلاد فرنجه
همیشه بر کلاه تو آفتاب سپر
زبرق تیغت در خرمن حسود آذر

فرخنده باد و میمون و فرخ این سال جشن
مطیع رای تو در کارها قضا و قدر
نهال مجد و شرف کشت سبز و تازه و تر
که علم وجود و هنر کیش شاخ و بیخ و ثمر
خجسته جشنی آراست شه در این کشور
پسر که باشد انکو بود شبه پدر
کسی ندیده که از شوره سر زند عبهر
بدین ولایت مخصوص گشت و مستظهر
که دل اگرچه ز تن خورد ترمه از پرنیکر
چگونه تعبیه کرده است ایزد داور
که بود خارا از بیم آن گهد جگر
تمام ماه بنماید چو روی او بنظر
یکی شجر که مرا و راست جاه و دولت بر
یکی تن است و به شاها همی زند شمشیر
امید وارم من تا کند چهار دگر
بکرد جور بسیم و بکرد ظلم بزر
خجسته بادت این خوب جشن جان پرور
بزرگ کردش بعد از برادران دگر
که سبزه کشته بتدریج و پرورش بشتر
نه مرد بر فلک از کار خویش هیچ اخشج
خود آدمی است بتحقیق عالم اکبر
علم زند بکجا در سواد کانجر
نشهریار ستم سوز معدلت گستر

در روز سه شنبه بیست و دویم شهر ربیع الاول بر قانون متداوله همه ساله بجشن ایام الربان پرداختند اسبان تازی و ترکی که سالیین و رائضین روزگاری برای این چنین روز پرورش داده و تربیت کرده بودند مقرر شد که در میدان اسب تازی بجولان و تاختن در آورند و حضرت شاهنشاهی بر توسن تازی برآمد و اسبان چیست و فیلان موکب را پیشاپیش بزیب تمام در حرکت آوردند و از هنگام رکوب تا زمان ورود بدار الغارت سه کرت تماشائیان پیش رفته کار ابعرش شنلیک زنبورها از موکب فیروزی کوکب اعلام کردند پس از نزول در آن غارت بر تریبی که ترسیم است اسبان خاصه سلطانی و شاهزادگان و عظمای دربار را دسته دسته بر دایره معینه میدان بتاختن در آوردند اسبانی که سبقت یافتند سواران و رائضان آنان انعام یافتند و بعد از گذشتن این تفرج بدار الخلافه مراجعت نمودند و این عمارت کمنام ترین بنائی است از بناهائی که در این دولت ابد مدت در دار الخلافه و سایر بلاد ممالک محروسه بنیاد یافته چه چندان آبادانی در این چند سال قلیل در ممالک ایران از هر حیثیت افزوده است که بتعداد نیاید و کار عمارت چندان ترقی کرده است که بحساب نگرانده مصالح وارده بدار الخلافه بثوان رسیده و در این چند مدت از جانب کارگذاران دولت ابد مدت و بزرگان مملکت چندان معموریت و آبادانی در دار الخلافه و اطراف آن افزوده است که شرح آن تحریر در نگنجد ولی بطریق اختصار بعضی از آنها اشارت خواهد رفت در ذکر بناهائی که

بحکم اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله سلطانه حاجی علیخان حاجب الدوله بنیاد نهاده و بپایان برده است

چون این شاهنشاه بزرگ نیک اعتقاد پاک نهاد از بخانواده حضرت رسول عربی و اولاد و احفاد آنحضرت که ائمه دین مبین و پیشوایان راه یقین اند ارادتی کامل پیوسته از دار الخلافه نذورات مخلصانه از قبیل اوانی زرین و مشاعیل سیمین و شمعدانهای طلا و قطعات جواهر گرانبها بمشاهد مقدسه حضرات عالیات انفاذ میفرماید و در تعمیر و توسیع بناو فضای هر مشهدی و مرقدی فرمان میدهد چنانکه خاقان مغفور ماضی نور الله مرقده حکم فرموده بود که ایوان معصومه قم را طلا کنند و بحکم تقدیر صورت نگرفت در سنه ایت ئیل بامبارت این شاهنشاه جلیل ایوان مذکوره را مبلغی خطیر از طلا آغذوده داشتند و اموده ساختند دیگر کنبد حضرت عبد العظیم را که در ری واقع است و ذکر جلالت شان آن سید حسنی بین الخواص و العوام شایع بامر حضرت شاهنشاهی بطلا پیرا استند و شروع در این در سال او دیئل و اتمام این کار با هتمام حاجب الدوله در اواخر بارس ئیل بود دیگر تعمیرات ارک و عمارات مشهد مقدس رضوی که در فتنه سالار ویرانی تمام یافته و بامر اعلی تجدید و تشدید یافت دیگر نا تمامی صحن مشهد مقدس که بعهد خاقان مغفور ناقص بود و در عهد شاهنشاه مبرور کس بدان نپرداخت و بحکم این شاهنشاه کار آگاه امنای دولت با تمام آن پرداختند دیگر ساحتن بندر شوشتر که بعد از بنای شاهزاده مغفور محمد علی میرزا بمرور دهور خراب شده بود و چنانکه در این کتاب مرقوم شده بامر اعلی صورت اتمام گرفت و سند ناصری نام یافت دیگر تعمیر قلعه و باره شهر خوی که خرابی تمام یافته بود بحکم امنای دولت مبلغی خطیر در مخارج آن تعمیر مصروف شد دیگر ارک شیراز که کریم خان زند در خور پادشاهان نساخته بلکه چون سرایهای رجال این دولت نیز نبود و بحکم حضرت شاهنشاهی مقرب بخاقان حاجب الدوله عبد الله خان معمار باشی را بدانجا فرستاده در سال ایت ئیل ارکی محکم و بزرگ بنیاد نهادند دیگر تعمیر عمارات واقعه در کرمانشاهان که بعد از شاهزاده مرحوم خرابی کلی یافته بود هم بحکم حضرت اعلی معماران بدانجا فرستاده بنیاد آن بناها را محکم کرده تمامی را تعمیر تازه نمودند دیگر در بندر ابوشهر که مهمترین بنادر دولت ایران است هم بحکم اعلی عبد الله خان معمار باشی باستیانی قوی و برجی محکم در کنار بحر بساخت و حارس و قراول در آن بنشاندند دیگر هم در سرحدات بندر انزلی گیلان بحکم شاهنشاه ایران حاجب الدوله معمار فرستاده باستیانهای محکم بنیاد نهاد و در سال او دیئل اتمام یافت دیگر عمارات چشمه علی امغان که از ابنیه خاقان سعید شهید بود اهتمام داشت در توشقان ئیل بحکم شاهنشاه ایران حاجب الدوله معمار فرستاده از نو بنیاد بر نهادند و بهتر از اول بانجام بردند دیگر عمارت نگارستان که از عهد خاقان تعمیر نیافته بود و خرابی کلی داشت حسب الامر اعلی بساختند و خیابانها در پیش نگارستان روی بعمارت نظامیه پیدا استند و بمراتب بهتر از اول شده است دیگر خیابان تخته پل جدید که در توشقان ئیل بامر اعلی ساخته شد دیگر چاپارخانهای کل ممالک محروسه که در جمیع عرض راه و ولایات در پیش فرسنگی یکدیگر ساخته و در هر یک اسبی چند معین است که چاپار بتبدیل مرکب کرده بزودی اخبار را بمقصد برساند دیگر قراول خانهای محلات دار الخلافه که برای محافظت رعایا و دفع شرارت در گذرگاه عام هر محله بنا نهاده شد و روز و شب قراول در آن آماده و آن چهل باب قراولخانه نیکوست دیگر سربازخانهای خارج شهر که برای رفاه افواج حسب الامر ساخته شد هشت عمارت است دیگر عمارت جدیده در هفت دست اصفهان که بامر اعلی ساخته شده و تعمیر پل خواجوی که روی در خرابی کرده بود دیگر مریضخانه در خارج دروازه دولت که مرضای افواج را برای علاج بدانجا برده مداوا کنند و اطبای معین و مخارجی مقرر دارد دیگر عمارت توپخانه در ارک مبارکه ساخته شده در تنکوز ئیل و سیچقان ئیل ساخته و پرداخته شد دیگر کارخانه شکر ریزی که اولیای دولت قاهره قرار دادند که در مازندران ساخته شود و شکر مازندرانی را سفید نمایند و بعد از تصفیه قند و نبات بریزند و حلویات شکرین سازند تا محتاج بشکر هندوستان نباشند دیگر کارخانه کاغذ سازی که چون همه ساله مبالغی خطیر در بهای کاغذ مخارج صغیر و کبیر میشود در خارج دروازه دولت بامر کارگذاران دیوان اعلی حاجب الدوله کارخانه عالی ساخته که محتوی بر چند دستگاه کارخانه است اول کارخانه قند سازی که شکر مازندران را تصفیه کرده قند بریزند دویم کارخانه کاغذ سازی سیم کارخانه چودن سازی چهارم کارخانه چیلانکری که اسباب سایر کارخانها و اسباب توپ ساخته باشند پنجم کارخانه سنجاری و بحکم شاهنشاه ایران حاجی میرزا محمد تبریزی و چند تن دیگر بجهة تعلیم بعضی علوم ضروریه بفرنگستان رفتند پس از سالی دو سه توقف و تعلم بعضی اسباب خریده بازگشتند و بکار پرداختند دیگر مدرسه نظام دار الفنون و کارخانه شمع کافوری و معلمین بلاد فرنگستان که در این تاریخ مرقوم شده است دیگر باره شهر و تعمیر دروازهاکه از سابق خرابی یافته بود و در سنه سیچقان ئیل حاجب الدوله بتعمیر آنها پرداخت و محکم ساخت دیگر عمارت شکارگاه موسوم بتوشقان پته چون پشته در طرف دروازه شمیران واقع بود که در آن خرگوش و کبک بسیار شکار می افتاد بر حسب حکم همیون اعلی حاجب الدوله در آن محل عمارتی بترکیب کلاه فرنگی بنیاد نهاد که بمنزله ساباتی باشد

دیگر عمارت توپخانه در ارک مبارکه ساخته شده در تنکوز ئیل و سیچقان ئیل ساخته و پرداخته شد دیگر کارخانه شکر ریزی که اولیای دولت قاهره قرار دادند که در مازندران ساخته شود و شکر مازندرانی را سفید نمایند و بعد از تصفیه قند و نبات بریزند و حلویات شکرین سازند تا محتاج بشکر هندوستان نباشند دیگر کارخانه کاغذ سازی که چون همه ساله مبالغی خطیر در بهای کاغذ مخارج صغیر و کبیر میشود در خارج دروازه دولت بامر کارگذاران دیوان اعلی حاجب الدوله کارخانه عالی ساخته که محتوی بر چند دستگاه کارخانه است اول کارخانه قند سازی که شکر مازندران را تصفیه کرده قند بریزند دویم کارخانه کاغذ سازی سیم کارخانه چودن سازی چهارم کارخانه چیلانکری که اسباب سایر کارخانها و اسباب توپ ساخته باشند پنجم کارخانه سنجاری و بحکم شاهنشاه ایران حاجی میرزا محمد تبریزی و چند تن دیگر بجهة تعلیم بعضی علوم ضروریه بفرنگستان رفتند پس از سالی دو سه توقف و تعلم بعضی اسباب خریده بازگشتند و بکار پرداختند دیگر مدرسه نظام دار الفنون و کارخانه شمع کافوری و معلمین بلاد فرنگستان که در این تاریخ مرقوم شده است دیگر باره شهر و تعمیر دروازهاکه از سابق خرابی یافته بود و در سنه سیچقان ئیل حاجب الدوله بتعمیر آنها پرداخت و محکم ساخت دیگر عمارت شکارگاه موسوم بتوشقان پته چون پشته در طرف دروازه شمیران واقع بود که در آن خرگوش و کبک بسیار شکار می افتاد بر حسب حکم همیون اعلی حاجب الدوله در آن محل عمارتی بترکیب کلاه فرنگی بنیاد نهاد که بمنزله ساباتی باشد

و چون شاهنشاه ایران بدان نخجیرگاه توجه فرمود و شکاری خوب اتفاق افتاد مقرر فرمود که عمارتی در آن ساخته شود و دراه و سبیل ساخته و پرداخته شد
دیگر عمارات میدان در بخشه پل مشهور بسبز میدان که سالهای بسیار محل فیج کاوه و کوسفند و بخس و خار و چغه مردار متقذر بوده و کنایه کاران و لعب القبل را
در آن محل برداریزند و معقول میکردند و فی الواقع بس ناشایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارکان خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد
حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را بخارج شهر برپای دارند و این مکان لایق را سرای دولتی تاجرنشین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی و
تحتانی پردازند و دکاکین آزا بلور فروشان بلورینه آلات زینت نمایند و حوضه آب صاف در سبز میدان چون ناف خوبان بیارایند و چنین کردند و اکنون
محلی پاک و جائی باصفاست و در بخشه پل اشکوهی افزوده کوئی آئینه خانه زلیخای مصری است که در هر دو گه از بام تا شام عکسین یوسف رویان بام
هویداست دیگر از عمارات خاصه سلطانی عمارت موسوم بجهان نماست که چون خاقان مغفور در ایام باجور عزم ییلاق سفر مود عمارتی جزئی ساخته از آن تنگی
آنمود شاه مرحوم نورالله مرقده قدری بر آن افزود و غالب اوقات تابستان در آنجا میزیست ولی عمارت شاهانه عالی نبود همت بلند این پادشاه بذل
قناعت نفرمود مقرر داشت که حاجب الدوله عمارتی لایق بنیاد نهند لهذا آن بنیاد را مطموس و بوضعی تازه بنیان نهادند که محل نشستن شاهنشاه بر تمامت
صحرا و شهر اشراف دارد و جدایق و بساتین سراسر در نظر جلوه گر است و فی الواقع جهان نماست و هم باهمی و مشتمل است بر کرباسه و خلوات و صفه های باصفا و
حوضه های پرآب گوارا و در وسط مرتبه فوقانی جهان نما سه حوضه مرمر الماس صفای فواره دار ساخته اند که فوران آب از مرتبه تحتانی بفوقانی بنج زرع ارتفاع
جستن دارد و چون لولو شهوار پاشیده میشود دیگر عمارت مشهور بباغ گلستان از بنیه خاقان صاحبقران بوده ولی قرینه نداشته یکسوی آن باغ گلاه فرنگی و سوئی
بدیوار وابسته چون سرای آصف الدوله وبسته کانش در آنسوی دیوار بوده خاقان مغفور در آن تصرفی نفرموده و در این اوقات که آصف الدوله وصلاله
مخذول و مقتول او مرحوم شده و فرزندانش متفرق گشته با اینکه تمامت اراضی ارک را شاه شهید از ورثه آن بیع درآورده بود و کل آن اراضی و بیوتات متعلق بوارث
تخت و تاج است حضرت شاهنشاهی بمبلغی خطیر و قیمتی اعلی آن بیوتات و اراضی را از ورثه او ابتیاع فرمودند و بجاحب الدوله اشارت رفت که آنها را از اجزای
عمارت باغ کند و او همه را کوبیده و داخل باغ انداخته بر آنسوی که قرینه نداشت عمارات عالیه فوقانی و تحتانی بنیاد کرد و منظرهای نیکو بساخت و چهل ستونی
از یکپارچه چوب در برابر عمارت گلاه فرنگی برافراخت و در پاچه بزرگی که گشتی کوچک در آن کار میکند بنیان نهاد و حمام خوب بساخت و از فیضات
موسم بدولت آباد که از مستحدثات جدیده است آبی فراوان بباغ گلستان در آورد که از فواره و کج لوله برآمده در حوضه فرو میریزد پس لبریز شده باشارجار
میکرد و پس از عبور از حوضه مذکور بمنازل و بیوتات اهالی شهر نشسته آنرا فواید کلی می بخشد و فوارهای حوض و کج لوله از قوت آن آب بقدر سه زرع
ارتفاع می جهد و این فضای جدیده عمارات سدید و تعدد حوضه و بخشه روضه محاسن این باغ و عمارت را دوچندان کرده و شکوهی کامل دارد دیگر از عمارات
مبارکه جدیده عمارت اندرونی است که بحکم حضرت اعلی از نو ساخته شده چون در زمان شاهنشاه مرحوم عمارتی بر عمارات خاقانی نیفزوده بود حضرت
شاهنشاهی بحاجب الدوله امر فرمود که در عمارات حرم گردش نموده جائی شایسته تجدد عمارت نشیمن مخصوص پادشاه عهد تشخیص و تعیین کنند و عمارات
قدیمی ترتیبه را خراب و برجای آنها بنیانی ملوکانه بر نهند حاجب الدوله باستقبال امر اعلی اعلی الله امره عمارت کریم خانی که در جانب قبلی واقع
بود با بعضی ابنیه دیگر خراب کرده از نو بنیانی نهضت سانه برآورد و عمارتی شاهانه بنا کرد بر وضع کلاه فرنگی بنیانی ترتیبه اشتمال بر عمارات تحتانی و فوقانی
و تحتانی آن حوض خانه تابستانی است و فوقانی آن مبنی بر سه طالار وسط و هفت در بهای چنین است بر بج خروجی و ایوان خروجی زطلا و لاژورد
همگی منقش کرده بتصاویر دلپذیر آراسته تصاویر بش همه دلکش تماشایش سراسر خوش روان مانی و اوزر زنوبر شش بچه دجان رقمزد کویا نقاش
تصویر و اقشش از زنگار خط خوبان زشنجرف لب جانان بزیبد فرسرای دلکش مانوی مصرستی درون صفه اش تمثال خسرو شاهد کنعان باجمله
بیوتات مفروشه کلاه فرنگی هشتاد و چهار یورت است و تمامت او طاقها و یورتها یکصد و چهار است نه خورش و سدیر بهرام را این قدر و مایه و نه
هرمان و قصر غدار ا این استحکام و پایه همانا ملکیرا انیکونه نشست گاهی دست نداده و ارجمان بود برکاخ شاهان جلا از خوبی چو بر شاهان دوران ناصرالدین
شاه را رجحان و خراین ابنیه و عمارات نیز روز بروز و ماه بماه بنیاد می نهند و آباد می کنند سالی که مبلغی خطیر بصارف بنا و تعمیر رسد مینست و البته
نیز در خارج و داخل شهر بناهای عالیه بنیاد نهاده اند که هنوز اتمام نیافته و چون رای مبارک را بآبادی بلاد و بناهای نیکو مایل دیدند کل اعاظم و اقاخم
امرای ارباب ملکه عموم تجار و معارف هر دیار سراهای بلند پایه و عمارات کرانمایه بنیاد کردند و میکنند و جناب جلالتمآب شرف ارفع افخم صدر اعظم
و اولاد و اعجادش خراسانها آباد کردند و بناها بنیاد نهادند که بعضی از معارف آنان شارتی میرود و زیاده از یکصد و بیست هزار تومان بمخارج این بناها

مصروف فرموده است ذکر بعضی ازینیه معروفه مشهوره که بحکم جناب جلالتمآب اشرف صدر اعظم مدظله العالی صورت
عمارت یافته علی الاجمال داودیه عمارتی است وباغی که در خارج شهر وحوالی قصر قاجار واقع است از ابتدای سنه بیچقان ئیل لغایت
سیچقان ئیل باتمام رسیده در زیب وصفا وفروبهاممتاز است بخمسمائیست وپنجهزار دویست تومان مخارج آن شده دیگر باغ وعمارت نظامیه
که در وضع وشکل وترتیب وصنعت ونزهت بی نظیر است وابتدای بنایش در سال بارس ئیل بوده تا آخر ئیلان ئیل صورت اتمام یافته قریب
سی ودو هزار تومان بمخارج آن مصروف گشته وغالب اوقات شاهنشاه ایران بتوقف وتماشای این عمارات وبساتین توجه میفرمایند دیگر بچهة
احراز مثوبات ومزید دعای بقای شاهنشاه فلکجاه بتوسط عالیجناب شیخ المشایخ شیخ عبدالحسین سلمه الله تعالی در کربلای معلی مسجدی ودر نجف
اشرف مدرسه بنیاد کرده که تاکنون قریب بده هزار تومان بمخارج آنها مصروف شده دیگر قشلاق صدرآباد وکاروانسرای صدریه واقعه
در حوض سلطان است که دراین کتاب مرقوم شده وقریب پنجاه هزار تومان تاکنون مخارج آنها معین گشته ومایه رفاه کاروانیان وسبب دعای دولت
شاهنشاه یزدان علده الله ملکه است ودیگر دوباب کاروانسرای صابون پزخانه است که پنجهزار وپانصد تومان مخارج اتمام یافته واجاره آن سالی
چهارصد تومان وبچهة چراغ وروشنائی روضات متبرکات حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب وسیدالشهداء وحضرت عباس وکاظمین
وعسکریین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین حاصل آن وقف گردیده ودر سنه بارس ئیل وتوشقان ئیل صورت اتمام یافته دیگر تعمیر مرقد جناب
مستطاب ابوالفضل والجه در قریه یاران من قرا الواسان ودر بارس ئیل وتوشقان ئیل کی زیاده بریکهزار تومان بمخارج آن مصروف شده دیگر برای مسجد
واقعه در الجه که در توشقان ئیل ولوی ئیل اتمام یافته زیاده از ششصد تومان مخارج عنایت نموده دیگر در الجه حمام وکاروانسرا بجهة ساکنین
وعابرین ساختن فرموده از یکهزار وپانصد تومان زیاده اخراجات آن شده وحمام آنرا وقف نموده دیگر حمامی نیز در ابنیاح ساخته که یکصد و
پنجاه تومان بمخارجش رفته دیگر چون براه الجه بواسطه تلل وتلل بر معابر ومسافر سخت صعب بوده آنراه را ساختن فرمود وپل بر رود کلندوک بسته
وکاروانسرائی در لار بنا نهاده که عبور ومرور قوافل ورواحل بتسهیل پذیرد واکر وقتی موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی بتفرج وتماشای آن صنوب
حرکت فرماید برلشرمین رکاب زحمت روی ندهد قریب ششصد تومان بمخارج این کار رفته دیگر ویکی ازقرای نورحمامی نبوده وبرساکنین آن قریه کار
بصعوبت میرفته یکصد تومان نقد حمامی در آن ساخته گردیده دیگر دوباب آب انبار در ساری هریک سیاپانصد تومان ساختن فرموده ومزید رضای خلق و
خالق گشته دیگر چون پل آمل خراب وکار تردد بین بصعوبت بوده یکهزار ودویست تومان مخارج پلی بستن فرموده تا مشکل قوافل آسان گشته دیگر بچهة مخارج قلعجات
وقنوات عرض راه خراسان که پیوسته معبر زوار وتجار ومکمن تراکمان واشرار است یعنی معین داشته ودوسه هزار تومان باو داده که در آن منازل مصارف ومؤنت
وتعمیر قلعجات ورباطات نموده دیگر در تعمیر راه کتل کبود وسد بلده وبعضی مخارج زیاده از یکهزار وپانصد تومان مصارف التفات کرده دیگر در تعمیر مقبره جناب خواجه
صالح بن عبدالسلام مدنی المشهور بباصلت که نسب شریف وعرق منیف این خواجه بزرگوار وخواجگان سابقه آن دیار بدو منتهی میگردد زیاده از هشتصد تومان فرستاده
وآنرا تجدیدی تازه داده دیگر در تعمیر حمام وسد بلده وتعمیر امامزاده واقعه در نور وحمام سخت سرکان وحمام شهر بندز زیاده از یکهزار ودویست تومان مخارج قبول فرموده
دیگر در معصومه قم مسجدی ساختن فرموده که زیاده از یکهزار وهشتصد تومان مخارج آن شده دیگر حمام ولی در رسوله بنا فرموده که بهشتصد تومان زر تمام یافته دیگر مخارج ایوان
چوبی شاهزاده عبدالعظیم زیاده از هزار وپانصد تومان وجه نقد کرمت نموده دیگر بچهة دیوار نگیه خیال حصار ودویست وپنجاه تومان اخراجات مبذول داشته دیگر بچهة تعمیر وکاشی
کاری حضرت عبدالعظیم ومسجد ماشاالله یکهزار تومان مخارج فرموده دیگر بچهة کاروانسرای پای کردنه کبود در لار مبلغ یکصد تومان انعام نموده دیگر بچهة تعمیر آب انبار
ومسجد سپهدار دیگر آب انباری بر در مسجد جناب شیخ عبدالحسین در دارالخلافه بهشتصد وپنجاه تومان تمام کرده دیگر بنای تعمیر وتجدید مسجد حضرت امام حسن عسکری در
الواسان بزرگ در ابتدا چهار طاقی بوده در دامان کوه وایوانی کوچک داشته بحکم جناب جلالتمآب اشرف صدر اعظم حاجی علی اکبر بن حاجی قاسم طهرانی مستدعی
اتمام آن شده وارد داخل ودهانه بقدر هشت ذرع از سنگ بالا آورده وسه طاق جدید بر چهار طاق قدیم برافزوده چون سبع طباق بهجت طاق بلند بنا فته وازاره آنرا
بکاشی منبت داده که اکنون فضای مسجد را پست نه ذرع طول ویازده ذرع عرض حاصل شده وچون مسجد مذکور صحنی لایق نداشته قریب ده هزار ذرع بکمر این کوه بریده آنرا صحن مسجد نموده
وبرفراز ماهیای مقابل شبستان سه حجره بزرگ بنا فرموده که منزل عابرین باشد واخراجات بنای مذکور بضمیمه ملکی که مداخل آن برای مخارج خدام مسجد شریفه است یکهزار تومان شد
همچنین از مخارج خیر واعمال باقیات صالحات بسیاری بظهور آمده که برد نگارنده ومارا اطلاعی نیست وپیداست نیز که این همه آثار خیر از او در اطراف کشورها یادگار چه موجبها
پنهانی وبنداوبخششهای بی ریا امطر ومصدر است که امثال ما را ازان خبری نه چنان اعظم شهنشه آفرین بسد رهین باد که کیتی در پناه بهروز زحمت بسیاید

منت و افر خدای قادر را که بسایهٔ اقبال پیروزال حضرت شاهنشاه ابرکف دریا نوال فریدون فرکیخسرو جمال سکندر عزم سلیمان جلال
خاقان خواقین ترک و سلطان سلاطین بزرگ مهر سپهر شوکت و مهابت و شیر بیشهٔ صولت و صلابت سایه خدا و مایه هدا
شهریار کریم کامکار و پادشاه عظیم نامدار خسرو رعیت پرور و نوشیروان عدالت گستر الناصر لدین الله الغفار ابوالقاسم
سلطان ناصرالدین شاه قاجار که پایه دولتش پاینده و عرصهٔ ملکتش زاینده باد چندان زمان و امان یافتم که باشارت امنای
دولت قاهره باهره با عدم استطاعت و قلت بضاعت و وصول از شباب بمشیب و نزول از فراز به نشیب و تشتت
بال و تفرق حال و عدم مکنت و کمی مدت در عرض دو سال واقعات سیصد و هفتاد ساله سلاطین سلف و خلف ایران را
ترتیب بهشاد هزار بیت کتابت تصنیف و بسه جلد جدید تقسیم کرده و بر هفت جلد عتیق روضة الصفا ملحق و ملصق و این عشره
کامله را در دار الطباعه خود بیکهزار نسخه که در حساب ده هزار کتاب است صورت انطباع داده بانجام آوردم و فیضی مطبوع شد
که از معایب مصون گشت ورخود همه عیبها بدین نامه دراست هر عیب که سلطان بپسندد هنر است و در طرز ایجاز
و اختصار امر شاهنشاه پهلوان را واجب شمردم و در نگارش هر گذارش طریق اقتصاد سپردم و در ترتیب و تنسیق کلام و تلفیق عبارات
با مورخ سابقه توافق و ایفا دکریدم که در دفاتر قدیم و جدید توفیقی مفید و نیز چندان بسلسله ترسل توسل نجستم چه این شیوه کلک
در سلک ادیب کامل فاضل جامع نکات پارسی و تازی میرزا ابراهیم بدایع نگار رازی است که بدین کار پرداخت و تاریخی
دولتی مترسلانه می نگارد و بحکم آنکه در انجام این خدمت احکام مؤکده میرفت و کار بر کتاب بدرازی مدت میکشید فرط تعجیل و
دفع تعطیل را چار نگارنده صورت نگار معنی گذار سریع القلم تشابه لحظ در تحریر این کتاب شراکت اشتراک بر پای همت بسته و شبانه
روز دسته هریک از دفاتر کهنه و نو پیش نگاشته تا بهر روزی لابد چهار هزار ورق انطباع یافتی و گاه گاه بواسطه برخی خدمات محوله
از اقصی البلاد و عوارض و اسقام دیگر گون بعضی اصحاب در غیاب من نبده همانا در مقابله مسابله کردندی و تصحیح کامل نشدی پس
از طبع بتبدیل و تغییر صور کالنقش فی الحجر ممنع بودی و العذر عند کرام الناس مقبول مع القصه اگرچه قرب سالی
بعضی جهات این امر معوق مانده بود چون وقایع ده ساله دولت ابد مدت شاهنشاه عصر تا باین هنگام رسید
فرمان رفت که این نامه مشکین خاتمه بسم در این مقام صورت ختام یابد و اوراق بوراق رود و بدست
صحاف صحیفه شود و واقعات آینده این دولت جاوید که مؤبد و مخلد باد در دیگر مجلد ترقیم پذیرد بنا
بر امتثال امر حضرت اولوالامر بمثال بنده طاعت گذار رضاقلی المتخلص بهدایت محرر
این نامه عنان از بسم خامه فروکشید و دیده امید فراکشاد و بدعای دولت جاوید مدت
پرداخت و با تمام تذکره مجمع الفصحا پیوست و باهتمام عالیجناب سیادت مآب
استاد المتطبعین آقا میرزا قربطرانی انطباع این تاریخ در ماه ربیع الاول
سنه هزار و دویست و هفتاد و چهار صورت
اتمام یافت حرره علی اصغر قشقایی
۱۲۷۴

900
آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیا جائے گا 1958

لائبریری

جامعہ عثمانیہ

۱۔ ارکین مجلس کی تعداد مجلس تعمیر
۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ
۳۔ طلبہ
۴۔ طلبہ
۵۔ ہر کتاب
۶۔ کتابوں
۷۔ کتاب
۸۔ ہر کتاب